فہرست جلد اول اکسیر اعظم

دیباچہ ۲

مقدمہ ۶

در اقسام امراض و علاج آنہا بطریق کلے

امراض راس ۲۸

یعنی بیماریہای سر

امراض عصب ۲۷۲

۳۲۷ امراض عین
یعنی بیماریہائے چشم

۴۵۴ امراض اذن

یعنی بیماریہای گوش

۴۹۷ امراض انف

یعنی بینی

ماشاء الله لا قوة الا بالله

بفضل حکیم شافی مطلق و بنیل کریم ناجی برحق تا افادات جالینوس دہر بقراط اوان را افادات

جلد اول اکسیر اعظم ۱۲۸۶

باہتمام امیدوار غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور و ترتیب یافت بخدمت رادر معظم محمد مصطفی خان مہر ور

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۲۸۶

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الشافی که زیب افزای ناصیهٔ نسخهٔ امراض میباشد اشارت از اسم اعظم حکیمی ست جل حکمته که همین او شفا از جمله اسقام و آلام میشود و هو الکافی که زینت بخش صحیفهٔ اغراض میشود کنایت از نام نامی کریمی ست عم نعمه که ببرکت او کفایت در جمیع مرام و مهام میگردد پس خالق ذو الجلال که تلخ کامان امراض بمفرای بانوشداروی وجود شیرین کام گردانید و خمیر اجسام اطریفل موالید ثلثه را باجزای عناصر اربعه بدرجهٔ قوام رسانید و خضی خداوند لایزال که آفریدگان معجون خاک حیات ارزانی فرموده و انسان ضعیف البنیان را بشربت شرافت و مفرح خلافت ممتاز نموده قادری که سلیمان سعی را بسجادهٔ بالش عناصر سرفراز نموده و بادیهٔ تنفس روان او بر باد نفس متمکن فرموده حاکمی که بارگاه فلک محیط بی ستون استادهٔ اوست و فرش زمین محاط بر روی آب گسترده او موجدی که ایجاد هیولانی اجسام از اختیارات بدائع اوست و از ترکیب اسطقسات متضاده ظهور صور مختلفه از بدیعات صنائع او از اعظم شانه شمیم بارگاه رفیعش شمامهٔ سامی دماغ طالبان اوست و نسیم گلزار رحمتش شموم آرای مشام عاشقان او طرفه اسرار کبریائی او که اولا حضرت آدم را بجرم تحبب حب گندم از بهشت برین بر فرش زمین انداخت و سپس بنی آدم را بهر بقای زندگانی آن محتاج قرص نانی ساخت و عجب راز خدائی او که بهر هر متنفس انواع الوان آلام و اسقام جسمانی پیدا گردانید و از برای ازالهٔ آن در اقسام عقاقیر خاصیت و تاثیر صحت بخشید سبحان الله که در ادراک کنه ذات پاک او مرکب عقول و اذهان لنگ ست و از معرفت صنائع و دقائق اسرار او عرصهٔ بیان زبان تنگ و الحمد لله که از بهر دفع هر ظلمت سراج هدایت افروخته و بنابر دفع هر علت علاج صحت آموخته آن قدرت اوست که کلیات ارکان را در جزئیات موالید اظهار فرموده و همگی حکمت مخفی را بر بندگان خود آشکار نموده و این صنعت او که نزدیک شجرهٔ بیش درخت جدوار آفریده و در معدن خاک لعل آبدار پیدا گردانیده و این فیض بخشی اوست که انسان را مخلوق در احسن صور فرموده و آنرا تعلیم خواص اشیا از نفع و ضرر نموده الحق که طبع مزاج شناس او از فیض اعتدال پذیر و نفس ناطقه از حاکم خمسهٔ حواس گردیده و ترکیب مربع عناصر اربعه او عالم گیر شده و مثمن امزجهٔ ثمانیهٔ معروفه او دلپذیر گشته هر ذی حیات از لطفش اعتدال در امداد ضروری یافته و هر متنفس از فیضش مواد امور سبعهٔ طبعی بهم رسانیده لمؤلفه حمد او از زبان چرا نکنیم که صفت او از دهان چرا نکنیم نعمت جان بما عطا فرموده شکر او را بجان چرا نکنیم اما چون حقیقت بیچونش از حیطهٔ دریافت و احاطهٔ شناخت افزونست و معنی بیچونی او از گنجایش عبارت چون و چرا بیرون و ذات پاکش والاتر از دریافت عقول و افهام و بالاتر از ادراک افکار و اوهام بل تحمید محمدت حضرت صمدیت بالاستقصا از محالات و تقریر مدحت جناب احدیت بالاستیفا از ممتنعات لهذا مناسب آن می نماید که عنان شبدیز قلم را ازین میدان بی منتهی منعطف ساخته در همین قدر تحمید و توحید محمود حقیقی و واحد تحقیقی اقتصار نموده بهر انجاح حاجات دنیوی و حصول نجات اخروی دست دعا بادای مناجات بحضرت مجیب الدعوات بردارم و گوهر مراد و نقد مقصود از مخزن جود معطی مطلق کامیاب آرم

بیش بیای مجهول و بیلی معروف و نون [illegible] نام گیاهی که زهر قاتل ست و نزدیک [illegible] او گیاهی [illegible] نشت می روید [illegible] از منتخب اللغات

مناجات در حضرت باری بالوف تضرع و زاری

ای عالم السر و الخفیات و ای ماهر احوال ممکنات و ممتنعات علم قدیمت آشکارتر از ضیای مهر انور که خصم جبل نفس سرکش عنان سمند اطاعت از دستم ربوده خاکسار گردانیده و من نقد عمرم غارت نموده منکه سراپا غرق بحر عصیانم و عاصی تر از هر فرد انسان نوعیکه بی منت هستیم بخشیدیم پسندیدی و مرا بقدرت کامله خود از قطره آب مشتی خاک آفریدی بهمان کار حسانت و اکرام تمام حرف عصیانم از صفحه اعمال محو گردان بقیه عمرم در اطاعت و طاعت خود بگذران الهی گر عجز بکار آید عاجزتر از من خاکی کیست اگر شکستگی درستی نماید شکسته تر از دل من عاصی چیست کیما اگرچه گنهگار و خطاوارم صحبت فساق فجار محفوظ دار و از سوء خاتمه بطفیل حبیب خود نگهدار و من بیچاره را بانی بخشش محرم اسرار خود دلی ده پراز انوار حجاز زبانم را از اثر کامیاب تر و عصیانم را بتاثیر تو از چشم را آخر بین گردان و در گوشم کلمه حق برسان

المنة لله بتعریف سمیع بصیر حکیم — که غفور ست و ودود ست و کرم عالم
غرق بحر گناهم کن مدد و خود مددی — نیست گیرنده بجز ذات تو دستم محکم
کیست او جز تو که بخشنده من امروز — منتظر فضل تو ام یک نظر لطف و کرم
هر چه تو دادی مرا شکر گزارم یارب — بده از رحمت خود نعمت ایمانم هم
هر زمین فاتحه جدید تو صیبش گردان — حبیب جدا تو کی بی آل زبان گوش اصم

نفس اماره من زده همه کارم برهم — یا الهی مددی بهر رسول اکرم
منم از جرم پشیمان نه بتقوی نازان — دارم امید بغفران تو من محرم
من گنهگار و خطاوار و سراپا عصیان — تو کریم ستی و رحیم ستی و علام ارحم
قصد تالیف ازین نسخه منافع علمست — ساز مقبول همه هر چه برآید ز قلم
علم بخشیدی بمن شان تو اعظم زهمه — بنده اعظم و اسمم تو کردی اعظم

نعت سرور کائنات و آل ابرار و اصحاب اطهار

انهار صلوات و انوار تحیات نثار روح پر فتوح حضرت خاتم الانبیا خلاصة الاصفیا احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که تربیت ابدان بعلم شریعت و معالجه قلوب بحکمت طریقت فرموده و مداوای ارواح بطب حقیقت و اصلاح مزاج بصناعت معرفت نموده مریضان تب غفلت را خال رخسار منور او حب الشفا ست و سلوان جهل مبدعت را شربت اعجاز معجزه او دوا موجز کلام او قانون شفای اسقام روحانی ست و اشارات او منهاج نجات از آلام ابدانی تریاق بیان معجز تبیان او دافع امراض معصیت را شفا ست و مشاهده صحیفه وجه مکرم او اعراض ضلالت را مغنی از دو آتراب اقدام مقدس او منور عیون باطن از ظلمات غوایت ست و غبار نعلین شریفین او کحل الجواهر دیدها از کوری غباوت با الجمله مدیل آن بعدیل کسی از مصنوعین نیست و نظیر آن بی نظیر موجود در عالمین نه للمؤلف

محمد باعث کل آفرین ست — محمد مهبط روح الامین ست
محمد رونق فرش زمین ست — محمد جالس عرش برین ست

و تحفه ورود نامحدود و هدیه ثنای غیر معدود بر ارواح طیبات آل اطهار و اصحاب اخیار حضرت سید المرسلین خاتم النبیین که حکمای مشفقین و اطبای حاذقین اند معالجه بر قانون حکمت مصطفویه و مداوا بر منهاج سنت نبویه فرموده و کشف ظلمت از عیون کلیله و ازاله اسقام از نفوس علیله نموده و ایشان اطبای امراض قلوب اند و شفای علل ذنوب بل از نور علم و عرفان حکمای نفوس و ابدان اند و اطبای اسقام و آلام عارض ذوات ارواح و اجسام صدور مطهر ایشان پر از جواهر علوم الهی ست و قلوب منور آنها ممتلی از اسرار نامتناهی رباعی

اولاد نبی که مخزن اسرارند — سرچشمه فیض و مهبط انوارند
اسلام قوی گشت ز خلفای رسول — الحق که ستون قصر دین چارند

اللهم صل وسلم علی نبیک سید المرسلین و علی آله و اصحابه و اولیائه اجمعین

سبب تالیف این کتاب افادت انتساب

اما بعد حمد ایزد پاک و صلوة صاحب لولاک میگوید بنده کمترین خاطی سراپا عصیان و راجی غفران خداوند رحمان محمد اعظم خان مخاطب بناظم جهان خلف نکهة الحکما حکیم شاه اعظم خان ابن محمد رضی خان ابن محمد اسمعیل خان خراسانی الاصل متوطن بلده مصطفی آباد عرف رامپور که در حقیقت آرام پور ست دار الاسلام حرسها الله عن الفسادات و الشرور که چون فقیر بعد اکتساب علوم متداوله و فراغ از مطب شری در مطالعه کتب طب که علمی ست شریف و فنی ست منیف بر کمال شرافت او این برهان ست که موضوع او بدن انسان ست و مدتی در حصول تجارب عجیبه و وصول مجربات غریبه بسر برده و اکثر کتب نادره این فن

بتجسس وتلاش بسیار از بلاد وامصار فراهم آورده ماکتابی که جامع جمیع امراض واسباب ومعالجات وحاوی مجربات از مفردات ومرکبات باشد بنظر نیامد الا
بعض مطولات که وصول آنها بهر کس متعسر وعلاوه برین هم اکثر اهل زمان از فهم عبارت عربی وادراک معنی آن قاصر لهذا بعد تالیف کتب اربعه درین فن اعنی
رموز اعظم وانوار اعظم ونیر اعظم که هر سه اسم تاریخی ست وچهارم اسماء الادویه باوصف وفور علائق وکثرت عوائق کمر همت برمیان جان بسته وتکلیف محنت شاقه
بنظر افادهٔ عام ونفع تام برخود روا داشته بتسوید این کتاب جامع الفوائد پرداختم ودر سرعت اهتمام آن پاس خاطر فرزند عزیز تر از جان محمد اکمل خان عطاه الله
علماً نافعاً وفهماً کاملاً وعزیزی تلمیذ رشید حافظ قرآن مجید حکیم سید عبد السلام حفظه الله العلام ملحوظ خاطر بود ودر ترتیب آن برین نسق انسب شد که اولاً مقدمهٔ متضمن
اجناس جمیع امراض وتشخیص اقسام سوء مزاجات وقواعد علاج آنها بطریق کلی مرقوم شود وپس امراض هر عضو که شروع کرده اول اسباب کلیهٔ امراض آن وتخصیص آن وعلاج
کلی وعلاج اقسام آن بقلم آید وبعد ازان هر مرض آن عضو بالاستیفا واسباب آن بالاستقصا وعرض علامات آنها طریق تشخیص که اکثر امراض که معالج را در استخراج هر سبب آن
مرض سهولت حاصل شود قلمی گردد وپس ازان علاج کلی انواع آن مرض وبعده علاج هر نوع آن بحسب سبب وعرض وذکر ادویهٔ مفرده ومرکبهٔ یونانیه وهندیه ونقل
اقوال اکثر حذاق بمعرض تحریر درآید چنانچه انصرام این امر جزیل بعون عنایت رب جلیل در مدت قلیل بحسن انجام رسانیدم وبخوف اطناب واسهاب ممل یا بجای
واختصار غیر مخل بعبارت سهل عام فهم غیر مشکل بقید کتابت آورده بنظر کثرت افادت ومناسبت اسم خود بکتاب **اکسیر اعظم** موسوم ساختم اگر از اعداد
حروف این اسم اعداد حروف علت که واو والف ویاست جدا سازند تاریخ ختم این نسخه بی علت برآید اغلب که مطالعهٔ آن طالبان طریق علاج ابتدائی کم مهارت نسخه نویسی بجای معالج
عوض مطب استاد کامل بکار آید وبرای مبتدیان تبصره وبهر منتهیان تذکره باشد واتفاق تحریر این نسخه در عهد ملازمت مؤلف بخدمت مطلع نجوم سپهر ابهت وکامرانی
منبع سوم جوهرشناسی قدردانی رئیس جم جاه کیوان بارگاه بر جیس سعادت مریخ صولت ناهید عشرت قمر رافت مهر نعمت هلال عظمت سکندر فطنت دارا حشمت
مظهر الوف اعطاف معدن صنوف انصاف مرکز دائرهٔ امن وامان موصوف خلائق ممدوح زمان مبدأ عاطفت وغربانوازی منشأ بنده پروری وکرم سازی
افتخار مسند امارت وریاست فخر وسادهٔ سیاست وحراست محیط مکارم کرم واکرام عمان مراحم انعام عام مظلوم نواز ظالم گداز راغب علم وهنر طالب اهل جوهر
نوشیروان عدالت جم کوکبه دارای سکندر رای فریدون منش یعنی مهاراج دهراج سوائی تکوجی راو هولکر بهادر دام اقباله ودام اجلاله گردید وهنوز بسبب لحوق بعض
امور ضروریه در اتمام بقیه جلد ثانی آن تعویق می نمود وانفراغ از تکمیل آن حاصل نشده بود که جلد اول آن بشرف ملاحظهٔ نواب مستغنی الالقاب آفتاب تاب هلال کاب
مزین چار بالش جلائل اخلاق وامتنان مزیب مناقب متجاوز از شرح وتبیان مخزن آلاف الطاف معدن اصناف اوصاف سمو المکان عظیم الشان عمیم الانعام
قدیم الاکرام وسیع الاحسان کریم الامتنان معظم القدر سنی الصدر مظهر جود وکرامت مصدر تفضلات ورحمت سحاب فضل وعطا ابر فیض نیسان سخا مطر مطیر نوازش
ونوال مهر منیر عظمت واجلال جان همم کان کرم محیط مکارم ابر بهار گلشن دریادلی گوهرشاهوار بحر بی بدلی دانشور حمیده شیم صائب نظر عطارد رقم یگانه گوهر بحر جود
درة التاج افسر جود گلدسته بند بهارستان امارت وسروری چمن آرای ریاض دولت ودین پناه وری چشم وچراغ خاندان پیشوائی وارث حشمت اجداد وآبائی
جوهر شمشیر خداداد آب ذو الفقار ایجاد امیر ابن امیر ابن امیر بسیار بخشش اندک پذیر ضیای مهر خاور نواب علی بهادر که در زمان سابق زیب افزای ملک بندیل کهند بمقام باندا
بودند وانجاح مرام اکثر شرفا ودستگیری هر درمانده میفرمودند واز چندی بتجویز حکام این دور رونق افروز ملک مالوه قریب بلدهٔ اندور اند زید المجد دولته واقباله
وضاعف قدره واجلاله وظله ممدود وعده معطوف وباد مشرف گردید وبنظر هنرپروری وجوهرشناسی خیلی پسند فرموده بهر افادهٔ عام ونفع انام تجویز انطباع آن
در مطبع زنگ افروز گلشن فتوت زینت اندوز محفل مروت جوهر معدن فطنت ودانائی گوهر صدف اهلیت ودانش آرائی نکته سنج سخن شناس موزون طباع حسن معاشر
کریم الاخلاق عمیم الاشفاق شایسته اطوار حسن تدبیر خجسته شعار روشن ضمیر فیض رسان اهل زمان محمد عبد الرحمن خان صاحب مالک مطبع نظامی ادام فیضه نمود

التماس بخدمت ناظرین بانصاف دور از جور واعتساف

چون مؤلف فقیر ترجمهٔ اکثر کتب طبیه منقولات اطبا که برخی از نام آنها مسطور گردد از زبان عربی بفارسی نموده وبیشتر کتب این فن از کم استعدادی کاتبان
وسوء فهمی خطاطان چنان مسخ گردیده اند که عبارات آنها در اکثر مقامات مغایرت کلی از مطالب بهم رسانیده وظاهر ست که در ترجمهٔ کتاب غلط بالضرور

خطا ناشی میگردد و اگرچه راقم در بیشتر مقامات مشکوک حتی الوسع تصحیح مطالب آن پرداخته فاما مخفی نیست که در ترجمهٔ بعض عبارت الفاظ تفاوتی در معنی اصلی راه یافته باشد
اگر در مقامی مطلبی مغایر از عبارت کتاب صحیح دریابند محمول بر غلطی نسخهٔ منقول عنه گردد و حسب امکان باصلاح آن پردازند و اگر در جائی ترک بعض الفاظ ضروری
یا تغیر آن بسبب سهو و نسیان که از لوازم انسان است بوقوع آمده باشد بقلم صواب رقم درست فرمایند و معذور دارند ع والعذر عند کرام الناس مقبول +
و اگر ازین مجموعه انتفاعی حاصل نمایند مؤلف عاصی را بدعای حسن خاتمه یاد فرمایند ع که مستحق کرامت گناهگارانند و امید عفو غفور و هو قریب مجیب و منه الاستعانة
فی البدایة و النهایة اکنون نام کتب معتبره که خلاصهٔ مطالب و اقوال مصنفین آنها و اسامی حکمای متقدمین که مقولات و مجربات آنها درین نسخه مندرج بوده بعضی
ازان برای اطلاع ناظرین بقلم می آیند و آن موجز قرشی است و شروح آن مثل شرح سدیدی و نفیسی و اقسرائی و شرح فضل الله تبریزی طبیب امیر تیمور و شرح استاد
والد ماجد غفر الله لهما و اسباب و علامات نجیب الدین سمرقندی و شروح آن مثل شرح نفیس کرمانی و شرح حکیم عابد سرهندی و حاشیهٔ شرح آن مسمی بفوائد شریفیه تصنیف
حکیم شریف خان و حاشیهٔ میر هاشم تلمیذ حکیم علی گیلانی و حاشیهٔ حکیم احمد الله خان و جامع الصناعة حکیم کاظم علیخان و کامل الصناعة علی بن عباس مجوسی و مائة مسیحی
ابو سهل مسیحی و قانون شیخ بو علی سینا و بعض شروح آن مثل شرح قرشی و علامه و سدید گازرونی و خجندی و علی گیلانی و اسحاق الله خان و ذخیرهٔ خوارزم شاهی
سید اسمعیل جرجانی و اغراض الطب و خفی علائی و زبدهٔ آن و نهایة الغرض محمود و فردوس الحکمة علی بن ربن و تیسیر ابن زهر و مقالات ابن ماسویه و جواهر فارابی
و جوهر طالیس ارسطاطالیس و معالجات کندی و معالجات باقر حسینی موسوی و معالجات بختیشوع و دیوان مغرب حکیم تاج الدین بلغاری و فصول ثابت
ابن قره و اصول التراکیب خجندی و معالجات صیدنه و میزان الطبائع و اسرار الاطبا و مقالات انطاکی و جوهر نفیس ملا ابینه یا خلیفهٔ بقراط و معالجات ایلاقی
و شرح آن از علامهٔ سمنانی و حاوی صغیر محمد ابن الیاس و حاوی کبیر من لا یحضر و بر الساعة و شامل الادویه و مقالات و کناش فاخر همه از تصنیف محمد زکریا رازی
و ترویح الارواح خجندی و معالجات بقراطی طبری و شفاء الاسقام خضر بن علی و مغنی سعید بن هبة الله و ابن تلمیذ و غنی منی ابن نوح قمری و نزهة البهجة و تذکرهٔ
و مجسطی [illegible] چهار تصنیف داود انطاکی و تذکرهٔ سویدی و منهاج البیان ابن جزله و تقویم الابدان آن و منهاج الدکان و فصول بقراط و بعض شروح آن مثل
تلخیص جالینوس و شرح قرشی و ابن ابی صادق و امام عبد اللطیف و مولانا عبد الرحیم و ابیذیمیای بقراط و شرح آن از جالینوس و جوامع اسکندرانین جالینوس
و میامر و نبض الکبیر و اسرار الانسان و حیلة البرء و مفتاح و عین الخلیل فاضل ابو الفرج و کتاب ادویهٔ قلبیهٔ شیخ الرئیس و ارجوزهٔ او و مختار ابن هبل و جامع ابن بیطار و جامع بغدادی
و مقالات حنین و شمس [illegible] و ذخیرهٔ عبد العزیز و زاد العماد و خلاصة العلاج میر عوض علی و خلاصة التجارب میر بهاء الدین و دستور العلاج و طب ملوکی و مجربات
حکیم علی و رسالهٔ مجربات سلطان محمد مراد مصطفوی و قوانین العلاج حکیم کبیر علیخان و ریاض العلاج حکیم اجمل خان و دستور العمل معالجات حکیم اکمل خان
و ریاض العمل و معتبر حکیم ابو البرکات و ریاض الفوائد و عشرهٔ کامله حکیم علویخان و لب اللباب حکیم صدر الدین خان شاهجهان آبادی و معالجات حکیم ساجد خان
شارح زلیخا و انوار قاسمی سید نور علی اکبرآبادی و انوار العلاج سید نور الله تلمیذ حکیم علویخان و انتخاب العلاج حکیم ذکاء الله خان و معالجات افضلیهٔ حکیم
محمد افضل خان شاهجهان آبادی و معالجات حکیم عماد الدین شیرازی و طب رضائی حکیم محمد رضا اکبرآبادی و شفاء الجمیل حکیم شفائی خان و طب ثنائی
حکیم ثناء الله ساکن بریلی شاگرد حکیم علویخان که استاد حکیم شهباز خان استاد الاستاد والد ماجد مؤلف بودند و نافع الامراض و خزانة العلاج و ریاض العمل
جدید بهر سه از تالیفات حکیم بایزید و کفایهٔ منصوری و تصانیف خمسهٔ حکیم ارزانی و زاد غریب و مطب میر حسن تلمیذ حکیم علویخان و مطب حکیم ابو القاسم
و اقتباس العلاج و معمولات حکیم میرزا علی شریف و جمع الجوامع حکیم علویخان و مجمع الجوامع محمد حسین خان و اکثر قرابادینات مثل قرابادین سمرقندی
و قلانسی و شاهی و علویخانی و قرابادین قدیم و جدید و کبیر شفائی و جلالی و معصومی و کوتوالی و تحفه و قادری و نقش بندی و اسدی و مجموعهٔ بقائی
و ذکائی و قرابادین اجمل خان و علاج الامراض و عجالهٔ نافعه و قرابادین حکیم مهدی و حسن الشفا و معمولی حکیم غلام امام و مفتاح المجربات آن و بعض کتب
ادویهٔ هندیه مثل دارا شکوهی و تکملهٔ هندی و دستور الاطبا معروف به طب فرشته و مجربات اکبری و علاج الغربا و معالجات نبوی و مفردات هندی
و طب سکندری و طب جنیفلی و منافع کریمی و خیر التجارب و غیرها و اقوال حکمای متقدمین مثل ابن ماسویه و ابن صمار بخت و ابن سیار و ابن [illegible]

و اسحق ابن حنین و ساهر و ثابت ابن قره و ابن زهر و ابن ماسه و ابو البرکات و ابن جمیع و ابن وافد و ابن رضوان و تفلیسی و سفیان و مهندس و نیازوق
و ملکی و اسحاق ابن عمران و حبیش و ابن سفیان و ابن رشد و ابن رمیلی و شریف و اقناع و سعید ابن ابراهیم و ابن صوری و بختیشوع و جابر بن حیان و جبرئیل
و اسرائیلی و جوز و ابن ماجه و ابن سمجون و ابن بطلان و ابو جریح و ابو اشعث و ابن جزار و کندی و ابو نصر و ابن عبدوس و ابو ریحان بیرونی و ابن الکتابی و ابن جمیع
و ابن مسکویه و ابن مدیس و ابو الخیر و ابو الفتوح و ابن قهندان و مداینی و احمد و اسکندر افرودیسی و تجلاح و دیلمی و موسی بن میمون و هبة الله و یحیی و مختار بن سعید
و اسقف و هرمس و سقراط و افلاطون و ارسطاطالیس و بوس و درفس و دیوقلس و ارجیجانس و اریباسیس و ماسرجویه و شمعون و مهرارس و یوحنا و اقیون
و دیوجانس و اندروماخس و دیاسقوریدوس و فیلغریوس و سورانس و قیوماو شمویل و ارمانیدس و اسکندروس و اسلیمن و کسوفقراطیس و لینالیوس و لیناپوس
و لیمیقوس و لیقودس و مانیوس و فریوس و ماثیس و مغنس و ماسونیوس و مارینوس و نسدمیس و هیوفقراطیس و هیوقوطوس و یونیون و برلونیون و بونیوس و بولوبونیوس
و انطلس و طیماوس و بدیغورس و فسطس و رادس و اهرن و اسقلینوس و غیرهم که ذکر آنها موجب تطویل لاطائل است الآن اشرع فی المقدمة
و بعد ذلک فی المقاصد المعظمة حسبی الله نعم الوکیل هو نعم المولی و نعم الدلیل و به المعونة و التوفیق و منه الوصول الی التحقیق

مقدمه در اقسام امراض و علاج آنها بطریق کلی

بدانکه مرض حالتی ست غیر طبیعی در بدن انسان که از آن بالذات آفت در فعل بلاواسطه واجب گردد و آن دو قسم ست مفرد و مرکب و مرض مفرد آنست که
نوع واحد از انواع سوء مزاج و یا نوع واحد از انواع مرض ترکیب باشد و مرض مرکب آنست که از آن دو نوع یا زیاده جمع شده مرض واحد پیدا شود چون ورم
و امراض مفرد سه قسم ست اول جنس امراض منسوب بسوی اعضای مفرده که اولا و بالذات آنرا عارض شود و بباعث آن اعضای مرکبه را عارض گردد
و آن اقسام سوء مزاج ست و سوء مزاج عبارت از غلبهٔ کیفیتی یا دو کیفیت از کیفیات اربعه است که حرارت و برودت و رطوبت و یبوست باشد پس اگر بلا ماده
بود آنرا سوء مزاج ساذج گویند و اگر با ماده بود سوء مزاج مادی خوانند دوم جنس امراض منسوب بسوی اعضای مرکبه و آن امراض ترکیب ست که در اعضای
مرکب از اعضای مفرده واقع شود سوم جنس امراض مشترک که اعضای مرکبه را عارض گردد بغیر آنکه عروض او با عضای مرکبه تابع عروض اعضای مفرده باشد
و این را تفرق اتصال نامند و انحلال فرد نیز گویند بهر آنکه تفرق اتصال گاهی عارض شود مفصل را بغیر آنکه اعضای مفرده را که از آن مفصل مرکب ست عارض گردد و گاهی
مثل عصب و استخوان و عروق را تنها عارض شود و بالجمله کل امراض مفرده سه جنس ست یعنی امراض تابع سوء مزاج و امراض تابع سوء هیئت ترکیب و امراض تابع
تفرق اتصال و هر مرض که تابع یکی از اینها بود و از آن حاصل شود منسوب بسوی آن باشد و اکثر امراض را چهار وقت میباشد ابتدا و تزید و انتها و انحطاط و وقت
ابتدا زمانی ست که در آن مرض ظاهر گردد و متشابه در احوال بود و تزید در آن ظاهر نباشد و تزید وقتی ست که در آن اشتداد ساعت بساعت ظهور کند و انتها وقتی ست
که در آن مرض در جمیع اجزای او بر حالت واحد بایستد و انحطاط زمانیست که در آن کمی مرض ظاهر گردد و هر قدر که انحطاط امعان نماید انتقاص مرض ظاهرتر گردد
و این اوقات اربعه گاهی بحسب مرض از اول او تا آخر آن باشد و آنرا اوقات کلیه نامند و گاهی بحسب نوبت مرض بود و آنرا اوقات جزئیه گویند و جالینوس گوید
که مرض یا در ظاهر باشد و آن بحس دریافت گردد مثل اورام و بثور ظاهری و یا در باطن بود و آن یا سهل المعرفة باشد مثل اوجاع معده و شوصه یا عسر المعرفة بود مثل امراض
جگر و مجاری بول یا زهره و یا غیر مدرک باشد مگر بتخمین مثل آفات عارض مجاری بول و مرض گاهی خاص و اصلی باشد و گاهی بشرکت خاص آنست که حصول او در محل خود
با صالت بود و شرکی آنست که حصول او در محل خود تابع حصول مرض در عضو دیگر باشد و هر مرض یا مسلم باشد یا غیر مسلم و مرض مسلم آنست که از معالجه که سزاوار او ست
مانعی نباشد مثل تپ که بلا علتی دیگر مقتضی ضد او صواب تدبیر او نبود چون استسقا چه تپ محتاج بچیزهای سرد و مرطب ست و استسقا محتاج باشیای مسخن و مجفف و مرض غیر مسلم آنست که
با وی مانعی مقترن بود و در تدبیر صواب او خصومت نماید مثل صداع که مقارن با نزله باشد چه تدبیر صواب صداع ارخا و تلیین بنطولات و غراغر و مانند آن مسکن و جمع
و این تدبیر نزله را مضر بود بهر آنکه درین تدبیر صواب تجفیف و تقویت ست و مثل سعال که مقارن او اسهال باشد چه سعال محتاج باشیای ملین و منفذی ست
و استعمال چیزهای قابض و محتش و بدانکه مرض مناسب مزاج و سن و فصل شدید الاعراض و هولناک بود و معذلک قلیل الخطر باشد از مرضی که مناسب آنها نباشد

چه این از سبب عظیم حادث شود مثلاً اگر پیران را در زمستان حمیات صفراویه عارض گردد بیم هلاک بیشتر باشد که امید سلامت و حال جوانان که بهنگام تابستان بحمیات بلغمی مبتلا گردند برین قیاس باید کرد و بدانکه مرض هر فصل را امید صحت در فصلی باشد که ضد آن فصل بود اگر آن مرض مستحکم نشده باشد و بدانکه بعض امراض منتقل شوند بامراض دیگر و منقلع گردند و دران خیر او بود و مرض موجب شفای امراض دیگر گردد مثل تپ ربع که صرع و نقرس و دوالی و اوجاع مفاصل و جرب و حکه و تشنج امتلائی را شفا دهد و کذلک زحیر رمد و زلق الامعاء و ذات الجنب را و کذلک انفتاح عروق مقعد یعنی جریان خون ازان هر مرض سوداوی و وجع ورک و اوجاع گرده و رحم را نفع بخشد و گاهی بعض امراض بامراض دیگر منتقل شوند و بدین انتقال حال سخت ردی گردد مثل انتقال ذات الجنب بذات الریه و انتقال سرسام حار بسرسام بلغمی و بعض امراض متعدی باشند مثل جرب و جذام و قروح عفنه و تپ وبائی و جدری خصوصاً چون مسکن تنگ بود و کذلک مجاور در اسفل باد باشد و مثل رمد خصوصاً در انکه بچشم مرمود نظر کند و مثل کندی دندان که تخیل ترشی آن را عارض کند و مثل سل و مثل برص و بعض امراض توارث و نسل باشند مثل برص و قرع طبیعی یعنی صلع و مثل نقرس و سل و جذام و بعض امراض جنسیه باشند که بگرمی یا بسگان ناحیه مختص بوند و یا در ایشان اکثر افتد طریق تشخیص امراضیکه تابع سوء مزاج باشند باید که اول از رنگ چهره و ملمس بدن و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر سرخی یا زردی رنگ و گرمی ملمس و سرعت و تواتر نبض و رنگینی قاروره باشد حال کثرت تشنگی و تضرر از مسخنات و انتفاع بمبردات و ردادت حال در گرما نیز بپرسند و این علامات سوء مزاج حار ساذج ست و اگر با وجود علامات مذکوره سرخی رنگ بدن و چشم و زبان و تنگی و کندی جوهر و بلادت فکر و کسل از حرکات و انتفاخ عروق و تمدد جلد و عظم و امتلای نبض و سرخی و غلظ بول و قلت اشتها مزاج حار رطب باشد حال گرانی در بدن و ثقل عینین و سر و صداع و خمیازه و تمطی و شیرینی دهن و ماندگی و ملهاء در بدن و بثر بادر دهن و سیلان خون از بن دندان و بینی و مقعد و تقدم کثرت تناول لحوم و اغذیه و اشربه لذیذ شیرین حار رطب و بلد و سن و عادت و لعبد عهد از فصد و دیدن اشیای سرخ و سیلان خون کثیر و دخول در خون بخواب نیز بپرسند و این آثار سوء مزاج مادی دموی ست و اگر با وجود علامات سوء مزاج حار ساذج زردی رنگ و چشم و تلخی دهن و درشتی زبان و خشکی منخرین و تلذذ بهوای بارد و غثیان و قی زرد و سبز و التهاب فم معده و اسهال سوزان و قشعریره مثل خلیدن سوزن و تقدم تدبیر و بول صفراوی و سن و مزاج و عادت و بلد و فصل و صناعت حار یابس و دیدن آتش و اشیای زرد در خواب و احساس حرارت و التهاب مثل حمام و آفتاب نیز دریافت نمایند و این علامات سوء مزاج مادی صفراوی ست و اگر سفیدی رنگ و سردی ملمس و بطوء و تفاوت نبض و سفیدی قاروره دریافت کنند و حال قلت عطش و ضعف هضم و سستی و کثرت عروض حمیات بلغمی و ایذا از نزلات و از تناول مبردات و نفع از تناول مسخنات و ردادت حال در سرما نیز سوال کنند و این علامات سوء مزاج بارد ساذج ست و اگر با وجود این دلائل برودت با ترهل و تهبج پلک و سیلان آب دهن و بینی و لینت شکم و سوء هضم و اذیت از تناول اشیای رطب و کثرت خواب بود و سببش سوء مزاج رطب ساذج باشد و اگر با وجود علامات سوء مزاج بارد و رطب نرمی ملمس و آروغ ترش و کسل و بلادت و امتلاء و نرمی نبض مائل ببطوء و تفاوت نیز باشد و سن و عادت و تدبیر سابق و صناعت و بلد مناسب بلغم و دیدن آب و دریا و برف و باران و برد و رعد در خواب باشد سببش سوء مزاج مادی بلغمی بود و اگر قشف و بیخوابی و نحول عارض و تاذی به تناول چیزهای یابس و سوء حال در خریف و شفا بر طبات و فی الحال انتشاف آب گرم و روغن لطیف و شدت قبول آنها بود سببش سوء مزاج یابس ساذج باشد و اگر با وجود این آثار تیرگی رنگ بدن و سیاهی خون و غلظ آن و زیادت وسواس و فکر و سوزش فم معده و اشتهای کاذب و تیرگی و سیاهی و سرخی و غلظ بول و کثرت تولد بهق اسود و قروح ردیه مثل جرب یابس و کثرت حدوث امراض طحال و سن و مزاج و عادت و بلد و صناعت و فصل و تدبیر مقدم مناسب سودا و خوابهای هولناک از سیاهی و اشیای سیاه و مخوفه باشد سببش سوء مزاج مادی سوداوی بود و بدانند که اگر سوء مزاج مرکب ساذج یا مادی باشد از ترکیب علامات مذکوره ظاهر گردد و تشخیص امراض تابع سوء ترکیب و تفرق اتصال و اورام در امراض جزئیه خواهد شد

علاج کلی امراض

بدانکه علاج جمیع امراض بسه قسم ست یکی تدبیر و تغذیه دوم استعمال ادویه سوم استعمال دستکاری مثل فصد و حجامت و زلو و داغ و شگافتن و جمع استخوان شکسته و جز آن هر چه بدست تعلق دارد و چون اصناف مذکوره این نوع سومی در فصول مستقله در کتب کلیات مسطور ست لهذا هر دو نوع اول و ثانی را در دو قاعده بیان میکنم

قاعدهٔ اول در تدبیر و تغذیه بدانکه مراد از تدبیر درینجا تصرف در اسباب ستهٔ ضروریه یعنی هوا و ماکول و مشروب و خواب و بیداری و استفراغ و احتباس
و حرکت و سکون بدنی و اعراض نفسانی ست و در غیر ضروریه مثل حمام و مالش بدن و دفن کردن در ریگ و نشستن در آفتاب و پاشیدن آب سرد بر چهره و مانند
آن حسب ضد مرضیکه قصد ازالهٔ او باشد و تدبیر این همه در کلیات مذکور ست مگر تدبیر غذا درینجا مسطور میشود و غذا اگرچه در اسباب ستهٔ ضروریه داخل ست لیکن چون
اکثر احکام آنها احکامیست که اکثر درین باب کمیت مخصوص آنست و غرض بسیار بدان متعلق لهذا ذکر آن جدا کرده اند بهر آنکه غذا در مرض گاهی منع میکنند و گاهی کم
و گاهی تعدیل آن و گاهی در آن زیاده کرده می شود اما منع غذا هنگام ارادهٔ شغل طبیعت بنضج اخلاط کنند چون قوت قوی و مرض قریب المنتهی باشد اگر
قوت ضعیف باشد غذا واجب بود و اگرچه وقت بحران باشد بهر آنکه منع غذا هنگام ضعف قوت هلاک کردن مریض ست و اما تقلیل غذا در انجا نمایند
که با وجود ارادهٔ شغل طبیعت بنضج اخلاط غرض حفظ قوت باشد و این هنگامی ست که قوت ضعیف و مرض قریب المنتهی بود پس بغذا رعایت جانب قوت کنند
تا ضعیف نگردد و بنقصان آن رعایت جانب ماده تا طبیعت از زیاده مشغول بهضم غذای کثیر نشود و دائم رعایت اهم آنها کنند اگر قوت سخت ضعیف باشد
یا مرض سخت قوی باشد و کذالک باید که رعایت جانب منتهای مرض نمایند پس اگر بسیار قریب باشد تقلیل غذا زیاده کنند. بالجمله اگر مرض حاد و در ابتدا بود تلطیف تدبیر
یعنی تقلیل غذا کنند تا طبیعت بنضج ماده مشغول گردد لیکن تلطیف در غایت مرتبه نکنند و الا طبیعت از فعل خود عاجز گردد بلکه تلطیف معتدل نمایند و اگر در منتهی
باشد مبالغه در تلطیف کنند بنا بر استراحت طبیعت و عدم حاجت بنضج ماده و اگر مرض مزمن باشد در ابتدا این تلطیف یعنی تلطیف معتدل و بالغ نکنند بخوف
ضعف قوت و هنگام انتها تلطیف معتدل نمایند بنا بر قرب مزاج بسوی اعتدال و امن از سقوط قوت درین هنگام. علاوه ازین اکثر امراض مزمنه غیر حمیات
را تدبیر لطیف تحلیل کند بهر آنکه غذائی وارد چون کم گردد طبیعت در اغتذای رطوبات جهد کند و مواد را نضج دهد و در غذای بدن بعضی از آن صرف کند
و باقی تحلیل نماید و این حکم خاص مزمنه بهر آنست که مواد امراض حاده بسبب حدت خود صلاحیت تغذیه ندارد و استثنای حمیات از آن بهر آن کرده شد که
مزمنه از آنها یا دق باشد و در آن تلطیف جائز نبود و یا عفنی بود پس مادهٔ آن عفن باشد و برای اغتذای بدن صالح نبود و تحلیل او بتلطیف تدبیر با وجود
حرارت عفونت و ازمان مرض مستلزم تحلل ارواح قبل از تحلیل ماده است و بدانکه تقلیل غذا از دو جهت میکنند یکی از جهت کمیت و دوم از جهت کیفیت یعنی غذا کم
و از اجتماع هر دو جهت قسم سوم نیز میشود و فرق میان هر دو جهت کمیت و کیفیت آنست که گاهی غذا کثیر الکمیت قلیل التغذیه بود مثل بقول و فواکه پس اکتفا
از آن کثرت از جهت کمیت غذا بود نه کیفیت آن و گاهی غذا قلیل الکمیت کثیر التغذیه باشد مثل زردی بیضهٔ نیم برشت و خروس خصی و طبیب گاهی محتاج شود
بتقلیل کیفیت و تکثیر کمیت و این وقتی ست که اشتها غالب و هضم قوی بود و در عروق اخلاط خام باشد و ارادهٔ تسکین اشتها و پر کردن معده نماید تا قوت
بسبب کثرت تقاضا و امتصاصات تحلیل نشود و عروق را از اجتماع مواد کثیر در آن بسبب کثرت غذا منع کند تا اول موادیکه در وی ست نضج یابد و بنا بر اغراض
دیگر غیر این مثل آنکه ارادهٔ تهزیل کند و گاهی محتاج گردد بتکثیر کیفیت و تقلیل کمیت و این هنگامی ست که ارادهٔ تقویت کند و طبیعت موکل بمعده از هضم شیء کثیر
ضعیف باشد پس درینوقت تقلیل کمیت غذا واجب بود تا از هضم او عاجز نگردد و کثرت تغذیه حاصل شود و گاهی محتاج شود بتقلیل کیفیت و کمیت غذا هر دو چنانچه
هرگاه با ضعف اشتها و هضم امتلای بدنی مجتمع شود و افضل غذا در مثل این وقت آنست که با وجود تقلیل الغذائیة تقویت معده در آن باشد مثل بقلهٔ کاهو اگر ضعف
از سوء مزاج حار بود و مثل کندر اگر با سوء مزاج بارد باشد و اکثر تکلیف در تقلیل غذا و منع او در علاج امراض حاده یعنی قریب المنتهی میکنند و اما در امراض مزمنه یعنی
بعید المنتهی نیز گاهی تقلیل می نمایند لیکن تقلیل این قلیل تر از تقلیل او در امراض حاده بود بهر آنکه عنایت طبیب بتقویت در امراض مزمنه بیشتر می باشد بنا بر علم آن
بحران بعید و انتهای بعید او بسبب غلظ مادهٔ او و چون حفظ قوت نکنند تا وقت بحران و طول مدت انضاج وفا نکند بخلاف امراض حاده که بحران آنها قریب
بود و در آن رجای عدم ضعف قوت تا انتهای آن و عدم عجز طبیعت از نضج مادهٔ مرض باشد و اگر در آن خوف ضعف قوت باشد در تقلیل غذا مبالغه نکنند و هر قدر
که مرض قریب تر از ابتدا بود و اعراض ساکن تر باشد غذا بهر تقویت قوت دهند و چون مرض رسید از مبدا بود و اعراض اشتداد نماید منع غذا و تقلیل او در جنب
و هر قدر که مرض و اعراض نیز در تزید شروع کنند تقلیل غذا نمایند بنا بر اعتماد برای غذای وارد سابق و امید وفا بقای قوت تا منتهی و سکون اعراض بنا بر تحریث

از قوت وقت جهاد او و هنگام منتهی باید که تلطیف تدبیر سخت نمایند باین طور که تقلیل غذا کنند بسبب عدم حاجت درین هنگام بسوی تقویت قوت و عدم خوف
از سقوط آن و هر قدر که مرض حادتر و بحران او قریب تر باشد باید که تلطیف تدبیر شدید تر نمایند و این قانون غذا بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن ست
باید که ازین عدول نمایند مگر آنکه اسباب مانع ازین قانون عارض گردد مثل نفرت مریض در اوائل حمیات یا امتلا یا تخمه که درین صورت در ابتدای مرض غذا
منع کنند و مثل آنکه بدن متخلخل باشد که درین حالت غذا در منتهی بدهند بیشتر از غذا که در مبتدا و وقت تزید دهند بخوف انحلال قوت و مثل ترطیب مطلوب در تشنج یابس
و فواق یابس که درین هر دو با وجود بودن از امراض حاده بسبب سرعت انقضای آنها تلطیف غذا نکنند بنا بر غرض ترطیب و مثل امید قصر زمانه مرض چنانچه
در فالج و تشنج رطب و فواق رطب که با وجود بودن اینها از امراض مزمنه بسبب طول مدت آنها تلطیف غذا کنند بنا بر امید قصر مدت آنها و لهذا چون زمانه آنها
طول میکند تکثیر غذا درین امراض کرده میشود و بدانکه اغذیه مرض نوعیکه از جهت تقلیل و تکثیر و منع بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن متمیز ست
همچنین از جهت زمانه نفوذ آن بسرعت و بطو و از جهت قوام بغلظ و رقت که از ان متولد گردد متمیز میشود چنانچه آنرا از جهت اغتذا ابدان دو قسم بود یکی از جهت
سرعت نفوذ او مثل حال شراب یا بطور نفوذ او مثل حال کباب و قلیه دوم از جهت ثخن قوام خون که از ان متولد گردد و استمساک او چنانکه حال غذای لحم خنازیر
و گوساله است یا رقت او و سرعت تحلل او چنانکه حال غذای کائن از شراب ست و کذا انجیر و طبیب را احتیاج بسوی غذای لطیف سریع النفوذ وقتی باشد که اراده تدارک سقوط
قوت حیوانی و انتعاش آن نماید و مدت و قوت تا هضم غذای بطی النفوذ و فا نکند و عدم وفای قوت تا هضم نسبت بمنتهای مرض یا نوبت بود که هنگام شروع نوبت غیر معده خالی
باید پس اگر منتهی یا نوبت قریب بود و قوت ضعیف باشد تغذیه واجب بود لیکن غذای خفیف تر و سریع الهضم و طبیب اجتناب نماید از غذای سریع الهضم چون اتفاق سبقت
غذای بطی الهضم و النفوذ افتد که دران خوف آنست که اگر بعد آن غذای سریع الهضم و النفوذ داده شود بدان مختلط شود و هر دو فاسد گردند و ایضاً احتراز نماید از غذای غلیظ بطی النفوذ هنگام
خوف از حدوث سدد و گاهی غذای غلیظ داده میشود چنانچه در کسی که تبلید حس عضوا و بسبب وجع و جز آن کنند و مثل هریسه و کله پاچه و لحم بقر دهند و لیکن
غذای قوی التغذیه بطی الهضم وقتی اختیار نماید که اراده تقویت شخصی کند یا کسی که آماده ریاضات قویه باشد و غذای سخیف یعنی رقیق کسی را دهند که آنرا
تکاثف مسام بسرعت عارض شود تا منهضم گردد قبل عروض او و آنرا او از ان منع کند و بدانند که اگر مرض سخت مزمن باشد باید که غذا در ان غلیظ دهند
و انچه متوسط الازمان باشد باید که غذا در ان متوسط خورانند و انچه حاد مطلق باشد باید که غذا لطیف مطلق دهند و انچه حاد بسیار باشد غذا لطیف بسیار
خورانند و انچه حاد در غایت قصوی بود غذا لطیف در غایت قصوی بدهند پس غذای لطیف را بحسب مرض مراتب باشد لطیف مطلق مثل مزورات
و اطراف بچه ماکیان و کشک جو و حریرها و بقولها مثل اسفاناخ و خرفه و بقله یمانی و مانند آن و نان مغسول و فتیت در آب سرد و جلاب یا آب فواکه یا در
سکنجبین ترکرده و کمتر از ان ماهی خرد و بازوی تیهو و دراج و چوزه مرغ مطبوخ بکشک شعیر و ماش مقشر و عدس و باقلا مقشر و مانند آنست و لطیف جدا مثل
شوربای چوزه مرغ و ماء الشعیر فقط و سکنجبین ساده و شربت نیلوفر و آب انار و ماء القرع و ماء الخیار و رب و فواکه مثل سیب و انار و آلو و مانند آن ست و لطیف
در غایت قصوی مثل جلاب و ماء الشعیر رقیق و مرق لطیف سریع النفوذ ست و اما غذای متوسط بحسب مرض مثل چوزه مرغ ست و اما غذای غلیظ بحسب
مرض مثل جدی و پاچه میش ست و استعمال غلیظ آنجا نمایند که استعمال غذای کثیر واجب بود و لطیف آنجا استعمال کنند که استعمال غذای قلیل واجب گردد
و اختلاف مراتب غذا در لطافت مثل اختلاف مراتب او در قلت بود و اما تعدیل غذا وقتی باید که قوت قوی و مرض بعید المنتهی باشد لهذا گفته اند که غذای
مرض اغذیه صرف نباید بلکه اغذیه که دران دوائیت مخالف در کیفیت بمرض باشد و اما تکثیر غذا در مبدا امراض مزمنه بسیار باید بهر حفظ قوت که قوت
مثل توشه است و مرض مثل راه و افضل چیزیکه بدان غذا سازند درین شوربای لحم سریع الانهضام ست اگر مانعی نباشد و واجب ست که رعایت عادت
در جمیع احوال کنند و خصوصاً در امر غذا چنانچه بعضی در حال صحت غذا بسیار میخورند و در حال مرض متحمل اندک غذا نمیشوند و بعضی اندک خوار باشند و بعضی
متوسط پس هر واحد را از ینها بحسب عادت او تدبیر نمایند و بالجمله در تغذیه مرض رعایت امور کثیره نمایند مثل قوت مریض و عادت او و مزاج او
و اخلاق او و نوع مرض و قوت او و اعراض او و وقت او و مقدار مدت او و مقدار زمان راحت و حال سحنه و حال تخلخل بدن و کثافت او و سن مریض

یعنی وبلد او و وقت حاضر از اوقات سال و مانند آن قاعدهٔ دوم در معالجه بدوا بدانکه علاج بدوا بر دو نوع ست یکی عام ببدن مثل استفراغ ماده و دوم خاص بعضو
مثل اطلیه و اضمده و نطولات بهر آنکه فعل اینها در مادهٔ مرض عضو بود فقط و استعمال ادویه گاهی از داخل بود که بطریق یکی از مجاری طبعی مثل دهن و بینی و گوش و غیره رسانند
پس استفراغ کنند یا حبس نمایند یا تغییر دهد مزاج را یعنی تعدیل کند بی تنقیه و حبس و گاهی عطف از خارج باشد مثل اضمده و مراهم و تکمید و تنطیل و مانند آن پس آن یا تنقیص
از بدن کند مثل دوای تیز قاطع اکال لحم و یا داخل ان چیزی کند مثل دوای منبت لحم یعنی رویانندهٔ گوشت و یا منع چیزی کند و آنرا رادع گویند و یا تحلیل چیزی کند و آنرا محلل
نامند و یا تغییر مزاج او آنرا معدل خوانند این تنطیل و طلا و تکمید حاصل شود و واجب ست در علاج بادویه مراعات ده امر یعنی نوع مرض و سبب او و قوت مریض و ضعف آن و مزاج حادث
و طبعی و سن و عادت و بلد و وقت حاضر یعنی فصل و حال هوا و صناعت اول مراعات نوع مرض و این چنان باشد که تحقیق نمایند که مرض حار ست یا بارد یا رطب
یا یابس و بسیط ست یا مرکب و سازج ست یا مادی تا مطابق آن باستعمال مضادات آن علاج کنند دوم مراعات سبب مرض یعنی دریافت نمایند که سبب بدنی ست یا نفسانی
و بادی ست یا سابق یا واصل و بحسب آن ازالهٔ سبب نمایند مثلا در بدنی اگر سوء مزاج سازج بود بتعدیل آن کوشند و اگر سوء مزاج مادی باشد تنقیه حسب مادهٔ غالب کنند
و در سبب نفسانی مثل هم و غم و حزن یا فزع یا غضب یا فرح مفرط علاجش بازالهٔ آن و تقویت سر و بدن و قلب خصوصا بغذای لطیف ملائم و انواع خوشبو و خواب
معتدل و حمام معتدل نمایند و در سبب بادی اگر تناول شیء حار یا وصول چیزی حار بالفعل یا بالقوه بسوی بدن از خارج باشد علاج بمطفیات و اگر ضد آن باشد
بضد علاج کنند و اگر تغییر هوا بسوی حرارت یا برودت باشد باید که بضد هر واحد حسب حاجت معالجه نمایند و اگر ورود سم ماکول یا ملدوغ باشد حسب کیفیت آن سم
بدانچه مخصوص آن باشد و در آخر کتاب بیاید علاج کنند و اگر سقطه و ضربه باشد بدانچه در باب آن خواهد آمد پردازند سوم مراعات قوت و ضعف مریض که اگر
قوی باشد باستفراغ مبادرت کنند بشرط احتیاج و اگر ضعیف ست با وجود حاجت تنقیه به تنقیه نباید پرداخت بلکه تبدیل مزاج بمضاد مزاج نمایند و بعد حصول
تقویت تنقیه کنند و کذا در استعمال ادویهٔ قویه و ضعیفه بلحاظ قوت و ضعف نیز لازم ست مراد از ضعف ضعف حقیقی ست که از اطالت مرض و کثرت فاقه پیدا شود
بخلاف ضعف عارضی که از شدت مرض و غلبهٔ اخلاط افتد که درینجا تنقیه موجب تقویت می شود بازالهٔ سبب مضعف و اگر در قوت و ضعف متوسط بود استفراغ
متوسط کنند و غذا دهند چهارم مراعات مزاج حادث و طبعی چنانچه قیاس کنند که مزاج حادث از مزاج طبعی چقدر بعید افتاده هم بمعنی ملحوظ نموده تصرف در کمیت
و کیفیت ادویهٔ مستعمله نمایند مثلا اگر مزاج اصلی حار بود و مرض نیز حار عارض شود دلیل ضعف سبب بود و درینجا احتیاج بدوای شدید البرد و کثیر الکمیت نباشد مگر
آنکه مرض حادث در غایت درجهٔ افراط بود و اگر مزاج اصلی حار بود و مرض بارد حادث شود لا محاله دلیل قوت سبب باشد و سخونت قوی و تکثیر مقدار مفتقر بود و
مگر آنکه مرض حادث مخوف نبود و بافراط تسخین ضرری دیگر نظر بمزاج اصلی متوهم گردد که درینحالت نیز درجهٔ وسط مرعی باید داشت پنجم مراعات سن و این چنانست
که اگر مریض طفل یا شیخ بود مسهلات قوی ندهند و اگر مبتلا بمرض حاره شوند انچه شدید البرد باشد خاصة کافور نخورانند که ضعیف مزاجان متحمل آن نیستند و اگرچه نظر
بآنکه مرض گرم شیخ را بغیر از قوت سبب نمیباشد و دوای مقابل حسب قوت سبب باید افراط در تبرید مطلوب ست لیکن از آنکه ضعف قوای ایشان مانع آن گشته و ضرری
دیگر در مآل کار محتمل ست منع از افراط تبرید نموده اند و جوان در استفراغ متحمل تر از طفل و پیر ست ششم مراعات عادت مریض مثلا دریافت نمایند که معتاد بفصد و مسهل و مقی هست
یا نه و تاثیر ملین و مسهل و مقی در طبیعتش چگونه ست تا موافق حاجت تدبیر کرده شود چه ملاک امر رعایت عادت ست که العادة طبیعة ثانیة و این بدون تجربه حاصل نشود
لهذا گفته اند بیمار را تا ممکن باشد بهمان چیز با معالجه کنند که سابق تناول آن کرده باشد و چون مسهل خورانند نخستین بملینات خفیفه امتحان طبع کنند بعده بمسهل پردازند
هفتم مراعات بلد یعنی دریابند که شهر گرم ست یا سرد و از روی اقلیم طبع او چیست و من حیث الوضع و نظر بمجاورات کوه یا دریا چگونه ست و خاصیت آن چسان بوده
پس موافق تقاضای او رعایت در علاج نمایند مثلا اگر بلد از اقلیم معتدل بود و عارضی مانع اعتدال او نگردد و یا از اقلیم ثانی یا ثالث بود و لیکن در جنوب او کوه باشد و در
شمال او دریای شیرین پس درچنین شهر که بالذات معتدل ست یا بالعرض که من حیث الاقلیم طبع او گرم ست و من حیث المجاورت سرد افراط در تسخین و تبرید نشاید کرد
و درجهٔ اعتدال مرعی باید داشت که چون مزاج او معتدل ست ادنی مغیری در تغییر مزاج سکان آن اثر میکند و معلوم ست که سبب ضعیف را تدارک بچیزی ضعیف توان کرد
و کذلک اگر در شهر حار مرض حار افتد که درینجا حاجت تدبیر کمتر از بلد معتدل بود ملحوظ کرد و ایضا در شهر بسیار گرم تنقیه بفصد کمتر باید کرد و اکثر از مسهل قوی احتراز باید نمود و در جهت

اخراج خون بر محاجم اقتصار باید فرمود و کذا در بلد شدید البرودت اجتناب از مسهل و مقی قوی ضرور است و در ینجا مهما امکن مبادرت باخراج خون نکنند
واگر ضرورت آید فصد را به از حجامت دانند و بالجمله حال بلد بارد مثل حال فصل زمستان و هوای بارد است و در بلد حار مثل حال در تابستان و هوای حار بود
چنانچه مذکور گردید و بدانند که از خواص بعض بلاد است که بعضی ادویه در انجا عمل می کنند و در غیر او آن چنان عمل نمیکنند بلکه باطل الاثر میگردند پس طبیب را
ازین امر نیز باخبر باید بود و بهر بلدیکه برسد از عقلای آن دیار حقیقت آثار اشیا بپرسد تا از لغزش قدم محفوظ ماند هشتم مراعات وقت حاضر و او آنست که
دریابد تا از فصول اربعه وقت کدام فصل حاضر است پس انچه مناسب بدان فصل است و در تدبیر فصول مسطور است بکار برند نهم مراعات حال هوا چه رعایت
امر هوا در اختیار دوا واجب است بسبب شدت احتیاج بسوی آن بنا بر اختلاف تاثیر دوا بسبب اختلاف آن مثلا نظر کنند که هوا حار است یا بارد و معین دوا است
یا مرض پس دوا اگر محلل یا منضج یا مسهل باشد هوای حار اعانت آن نماید و اگر رادع یا قابض بود هوای بارد معین او باشد پس انچه معین او باشد اختیار نمایند
و مرض اگر حار بود معین او هوای حار باشد و اگر بارد بود هوای بارد اعانت او کند پس انچه مضاد او باشد اختیار نمایند در هر دو صورت و ایضا اگر هوا بسببی
از اسباب سماوی یا ارضی گرم شود در فصل زمستان پس احکامی که مخصوص آن فصل است ساقط میگردد و رعایت حال هوا در معالجه لازم میشود دهم مراعات صناعت
بهر آنکه هر عمل که با کد و تعب و نصب باشد تخفیف بدن و تقلیل فضول در اکثر احوال نماید و اکثر امراض صفراوی یا سوداوی واقع شود و کذلک انچه قریب آتش
باشد و هر عمل که با راحت و آرام بود با آن بدن ممتلی شود و اکثر امراض او یا دموی بود یا بلغمی و کذلک انچه قریب آب باشد انتباه بعضی متقدمین بر امور عشره
مذکوره رعایت این دو امر دیگر در علاج با دویه افزوده اند یکی معرفت ماهیت مرض که آیا کدام مرض است تا معالجه هر مرض بدانچه مخصوص آن مرض باشد کرده شود
دوم معرفت آنکه مرض در کدام عضو است تا مقابله آن بدانچه موافق آن از ادویه باشد کرده آید بهر آنکه از شان بعض ادویه است که در عضوی عمل بلیغ نماید و در عضو
دیگر عمل مثل او نکنند مثل صبر و ایارج که این هر دو در سر و معده عمل بالغ نمایند و مثل جندبیدستر که در گرده و مثانه عملی نماید که مثل او در سر نکند و بدانکه بقول
شیخ الرئیس و شراح قانون بهر علاج بدوا اکثر از سه قانون نیست یکی قانون اختیار کیفیت دوا یعنی اختیار آثار او بمقابله مرض از جهت کیفیات اولی مثل حرارت
یا برودت یا رطوبت یا یبوست و از جهت کیفیات ثانی مثل اسهال و تحلیل و ادرار و غیره بلکه از جهت خواص تابع صور نوعیه نیز و ظاهر است که هدایت بسوی این
قانون اختیار کیفیت دوا علی الاطلاق یعنی بدون تخصیص بدرجات بتعلق شدن بر نوع مرض میشود چه هرگاه کیفیت مرض شناختند واجب شد که از دوا انچه
مضاد او در کیفیت باشد اختیار نمایند مثلا چون معلوم کردند که این تپ از سوء مزاج حار صفراوی خالص و متوقد آن معده است پس ازین هدایت شود بسوی اختیار
دوای بارد الکیفیت قامع صفرا منقی معده از ان بهر آنکه معالجه مرض بالضد بود و این قاعده نزدیک اطبا ضروری است و قیاس و تجربه بران دلالت میکند اما قیاس
بنا بر انکه فعل ضد وارد آنست که بدن را بکیفیت خود تغیر دهد انچه شان تغیر بدن بود چون بران وارد گردد آنرا تغیر دهد و اما تجربه بهر آنکه مشاهده میشود که حرارت
تسکین به برودت می یابد و بالعکس و ایضا ازاله مرض بالضد بهر آن بود که مثلا مرض حار نبود مگر بزوال مزاج از اعتدال در جانب حرارت بقدر معین و رد آن بطرف صحت نباشد
مگر بایراد چیزیکه آن بارد بقدر حرارت مرض بود و میان حار و بارد تضاد است بالجمله در اختیار کیفیت دوا لحاظ مقدار مرض کنند مثلا اگر حرارت عرضی و شدید بود
محتاج بسوی تسکین او بدوای شدید التبرید باشد و اگر برودت عرضی او شدید باشد احتیاج بسوی تسخین او بدوای بسیار گرم بود و اگر هر دو قوی نباشند بدوای کم قوت
اکتفا نمایند دوم قانون ترتیب وقت دوا و احتیاج بمعرفت این بهر آن بود که دوای واحد گاهی در وقتی نافع در مرض بود و در وقت دیگر مضر باشد مثل دوای رادع که در ابتدای
اورام حار نافع است و در انحطاط آن ضار بود و ترتیب وقت او باعتبار اوقات مرض و باعتبار اوقات سال و باعتبار تدبیر سابق و باعتبار وجوب تقدیم بعض بر بعض و غیر آن بود
و وقتیکه برای استعمال دوا اختیار کنند یا مختص بمرض بود یا نه چنانکه ادویه مسهله که استعمال او در ربیع و خریف باید نه در تابستان و زمستان بالجمله رعایت بزرگ در ترتیب وقت استعمال
دوا آنست که باعتبار وقت مرض باشد بنحویکه دریافت نمایند که مرض در کدام وقت از اوقات است مثلا اگر ورم در ابتدا بود رادع تنها استعمال کنند و اگر در منتهی باشد محللات تنها
بعمل آرند و اگر میان این هر دو باشد هر دو را مخلوط سازند و در هر مرض انچه مناسب وقت او باشد از استعمال دوا بلکه از تدبیر نیز رعایت آن کنند و ایضا اگر
تپ در ابتدا بود مفتح سدد مع تسکین اندک بهر تپ در ابتدا استعمال نمایند و مثل اهلیلجات استعمال نکنند که آنها شدید التسدید و القبض اند بعد در تزید انچه

کسر لیسب تپ بیشتر نماید استعمال نمایند پس در انتها مستفرغات بعمل آرند و درین هنگام باستعمال ملینات باک نیست بعد از آن در انحطاط آنچه حفظ قوت زیاده کند
استعمال کنند سوم قانون اختیار کمیت دوا و این قانون منقسم میشود بقانون تقدیر وزن او مثل آنکه شربت تام از قرنفل برای تسخین معده یکمثقال ست و از سقمونیا
برای اسهال دو دانگ و از غاریقون یکدرم و از شحم حنظل چهار دانگ و غیر آن و بقانون تقدیر درجه حرارت و برودت او مثل آنکه این مزاج بقدر یکدرجه بارد ست و احار
در درجه واحد مناسب او بود مثل آنکه این حرارت محتاج بدوای مبرد در درجه ثانی ست و این مبرد در درجه ثالث ست و غیر آن مثلا اگر دوای مطلوب یافته نشود
و ضعیف تر یا قوی تر از آن یابند مقدار او زیاده یا کم بحسب مقتضای حدس صناع نمایند بالجمله تقدیر کمیت از هر دو وجه یعنی تقدیر وزن او و تقدیر کیفیت درجه او
مجموع بر سبیل حدس صناعی یعنی سرعت حرکت فکریه که از کثرت مزاولت اعمال صناعت حاصل میشود از سه امر دریافت میگردد یکی از مقدار مرض که این گاهی
بحسب تغیر وقت مرض نیز متغیر میشود چنانچه تقدیر کمیت دوا بحسب قرب و بعد از بحران مختلف میگردد پس مرض ضعیف را لامحاله دوای
ضعیف کفایت کند و قوی مفتقر بقوی تر بود و ضعف مرض بسکون و قلت اعراض او و قوت مرض بشدت و کثرت اعراض او شناخته میشود دوم
از اشیائیکه موافقت و ملایمت و منافرت آن دلالت کند و این ده قسم ست جنس مثل ذکورت و انوثت و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت
و سحنه و حال هوا و تدبیر سالف و اکثر اینها مذکور شد سوم از طبیعت عضو مریض اگر مرض مختص بعضو بود و حال بدن نیز مثل حال عضو درین باشد و تعرف
طبیعت عضو متضمن معرفت چهار امر ست که مزاج عضو و خلقت او و وضع او و قوت او بود اما معرفت مزاج عضو پس احتیاج بمعرفت او بهر آنست که چون
مزاج طبیعی او و مزاج مرضی او معلوم شد بحدس دریافت گردد که آن چه قدر از مزاج طبعی بعید شده پس مقدار چیزیکه بران وارد کنند دریافت شود و مثالش اینست
که اگر مزاج اول صحیح بارد بود و مرض حار بدانند که از مزاج او بعد کثیر شده پس احتیاج به تبرید کثیر باشد و اگر هر دو حار باشند دران تبرید اندک کفایت کند لیکن
اینقدر بدانند که مرض مخالف بمزاج صحیح محتاج بسوی تبرید قوی تر از مرض موافق وقتی باشد که چون هر دو در مرتبه واحد باشند و اما معرفت خلقت عضو
پس شکل و مجاری و اوعیه و هیئت سطوح اعضا در ملاست و خشونت از فن نظری دریافته دران تامل نمایند چه باختلاف آنها کمیت ادویه مختلف بود و معذلک بدانند
که بعض اعضا در خلقت خود سهل المنافذ اند و در داخل و خارج او موضع خالی ست مثل شش که آنرا از داخل تجاویف شعب قصبه ریه ست و عروق ضوارب متفرق
دران و از خارج تجویف صدر پس فضول بدوای ضعیف معتدل از ان مندفع شوند بسبب وسعت مسام او و سهولت نفوذ دوا بسوی باطن او و بعضی از ان
سهل المنافذ نیستند پس محتاج بدوای قوی باشند و همچنین بعضی متخلخل اند مثل ریه و بعضی متکاثف مثل کلیه و متخلخل را دوای لطیف کافی باشد و اگرچه آن را موضع
خالی از داخل نباشد بهر آنکه نفوذ دوا بسوی باطن او و اندفاع فضول از ان بسوی خارج او سهل بود و کثیف محتاج بسوی دوای قوی باشد و اگرچه او را
موضع خالی بود و اکثر اعضا که بدوای قوی احتیاج دارد همینست که آنرا تجویف نه از داخل و خارج و نه از یکطرف و نه فضا باشد و معذلک متکاثف بود مثل عصب
دست و پا بعد از ان عضویکه آنرا تجویف از جانب واحد باشد از داخل مثل اورده و شرائین دست و پاست و از خارج مثل اعصاب که در تجویف شکم و سینه
است و بعد آن آنچه آنرا فضا از هر دو جانب بود لیکن مملو از کثیف بود مثل گرده که آنرا فضای شکم از خارج و فضائی در داخل او ست و درین احتیاج بدوای قوی
در درجه وسطی باشد پس از ان آنچه آنرا تجویف از هر دو جانب بود و آن سخیف باشد مثل ریه که تداوی این باد و یه ضعیفه کنند و بدانند نوعیکه تجویف و تخلخل
مسام هر دو سبب برای سهولت وصول اثر دوا بسوی عضو ست همچنین آن هر دو سبب است بنا بر سرعت قبول او برای فضول و بهر اندفاع او از ان
و اما معرفت وضع عضو اینست که وضع مقتضی موضع یا مشارکت ست پس موضع یا قریب از منفذ دوا مثل معده یا بعید مثل گرده یا متوسط مثل جگر باشد
و مشارکت با عضو دیگر بود و معرفت او لا بد ست بهر آنکه تقدیر کمیت دوا مختلف میشود باختلاف هر دو و انتفاع بوضع عضو از جهت علم مشارکت
اخص الانتفاع ست به نسبت انتفاع بوضع از علم موضع بقرب و بعد بهر اختیار جانب جذب دوا و اماله ماده مرض بسهولت بسوی عضو مشارک از جانب مناسب
مثالش اینست که چون ماده در حدبه کبد باشد استفراغ آن به بول کنند و اگر در قعر جگر باشد استفراغ آن باسهال نمایند بهر آنکه حدبه کبد مشارک اعضای بول
ست و قعر آن مشارک امعا ست و اما انتفاع بوضع عضو از جهت علم موضع عضویکه اراده مداوات او کنند از سه وجه بود اول قرب و بعد او ست پس

اگر قریب از منفذ دوا باشد مثل معده ادویهٔ معتدله کفایت کند یعنی قوت دوا بقدر مقابل مرض بلا زیادت تصرف دران باید تا دوا فعل خود را کند و اگر بعید باشد
مثل ریه یا کلیه محتاج شوند بزیادت در قوت دوا یا باستبدال او بدوای قوی‌تر از آن و یا بزیادت در مقدار او یا بخلط او بچیزی که آنرا قبل از جدا شدن قوت
او بدان رساند بهر آنکه قوت ادویهٔ معتدله قبل وصول بسوی آن فاسد گردد پس اگر در قوت آنها زیاده نکنند غرض حاصل نشود و بزیاده کردن در قوت آنها
حاجت افتد خصوصاً ادویه که غذائی باشند بهر آنکه احالهٔ اعضا او را بیشتر بود و این بهر اعتنا بدان باشد و اگر میان قوت دوا و مرض بعد کثیر بود درین هنگام
دوا محتاج در تنفیذ بسوی قوت غائصه باشد پس احتیاج افتد که قوت دوا بیشتر از محتاج الیه بود مثل حال ضماد عرق النسا و امثال آن دوم اینست که
معلوم نماید چیزی را که بادویه مخلوط کردن سزاوار است تا آن مخالطه در ایصال آنها بسوی عضو سرعت کند چنانچه مدرات با دویهٔ اعضای بول مخلوط
کرده میشود و زعفران با دویهٔ قلب و ایضاً معلوم نماید که فعل هر دوا را اختصاص بعضوی نیست و چون آنرا بخورند در بدن متفرق گردد و بعضو مریض
چیزی که از آن برسد بسیار اندک بود پس تاثیر او دران اندک باشد و گاهی او را لازم بود اضرار بباقی اعضا بسبب ورود قوت این دوا بسوی آنها با وجود
عدم حاجت بسوی آن پس هرگاه در صرف آن دوا بسوی آن عضو علیل حیله کنند تاثیر او دران اکثر بود و آنرا ضرر بعضوی لزوم نماید و طریقش
اینست که بدان دوا چیزی که از شان او نفوذ بسوی عضو مریض بود مخلوط سازند پس این هرگاه بسوی آن نافذ شود همراه او دوای دیگر باشد و درین
هنگام تاثیر او بیشتر گردد و لهذا زعفران را در قرص کافور استعمال میکنند با وجود بودن آن شدید الحرارة پس درین وقت تبرید قلب بیشتر گردد بسبب
تنفیذ زعفران کافور را بسوی قلب سوم آنست که جهت ایصال دوا بسوی آن دریافت نمایند مثلاً هرگاه طبیب معلوم کند که قرحه در امعای سفلی ست دوا را
بحقنه رساند و اگر دریافت نماید که در امعای علیا ست آنرا بشرب ایصال کند تا در هر دو صورت ایصال دوا از اقرب طرق باشد و قوت او تا هنگام وصول
او بسوی آن عضو باقی ماند و بدانکه بعض اعضا بعید از منفذی باشند و قریب از دیگر مثل مثانه و رحم پس مشروبات بسوی آن از منفذ بعید برسند و آنچه
ست و ادویهٔ مزروقه از منفذ قریب برسند از آن سوراخ قضیب و رحم ست و لهذا ادویهٔ مزروقه در ازالهٔ امراض آنها قوی‌تر باشند و بعضی اعضا ست که نفوذ
ادویه بسوی آنها از منفذ واحد گاه قریب شود و گاه بعید درین مثل ریه ست که ادویه غالباً و گاهی بسوی آن از مری بترشح از مسام غشائی که میان او و میان
قصبهٔ ریه است واصل میشود و این بسیار قریب ست و گاهی از طریق معده بسوی آن میرسد و این چنان باشد که بسوی کبد نافذ شود و بعد از آن بسوی
رگ اجوف بعده بسوی ریه فلهذا بهتر در ادویهٔ صدریه و قصبه و آنست که ادویه بطریق لعوقات یا حبوب استعمال کنند تا مرور آنها در مری بزمان دراز
باشد و آنچه بسوی او از آن غشا مترشح گردد بیشتر باشد و لهذا ادویهٔ سرفه را همچنین ساخته اند و بدانکه گاهی انتفاع بمراعات موضع و مشارکت معاً
پیدا باشد و این در انجاست که ماده تمامه بسوی عضو ریخته باشد یا ماده هنوز در انصباب بود پس اگر هنوز در انصباب بود آنرا جذب کنند از موضع او و اعم
از آنکه جذب بدوای جاذب بود یا بامر دیگر جاذب مثل نهادن ادویهٔ حریفه و بستها و پا و یا ربط ساقین هنگام توجه ماده بسوی سر بعد مراعات این چهار شرط
یکی مخالفت جهت چنانچه جذب میکنند در قطر عرض از راست بسوی چپ و بالعکس و در قطر طول از فوق بسوی اسفل و بالعکس و در قطر عمق از ظاهر بسوی
باطن و بالعکس و از قدام بسوی خلف و بالعکس تا ماده از جهت انصباب برگردد و این گاهی بخلاف قریب بود مثل نهادن محاجم بر نقره برای جذب مواد از
چشم و یا بعید مثل بستن ساقین هنگام تصاعد مواد بسوی سر دوم مراعات مشارکت چنانچه حبس حیض بوضع محاجم بر پستان میکنند بنا بر جذب بسوی مخالف
بهر آنکه میان پستان و رحم مشارکت ست سوم مراعات محاذات در سمت چنانچه در امراض جگر باز باسلیق راست فصد میفرمایند بنا بر آنکه درین جانب
ست و در علل طحال از باسلیق چپ چهارم مراعات تبعید در جذب یا در مجاری تا مجذوب الیه بسیار قریب از مجذوب منه نباشد بهر آنکه چون از آن
قریب باشد این جذب در حقیقت معاون برای حرکت ماده بسوی آن بود و ایضاً جذب بسوی عضو بسیار قریب با وجود بودنش مانع از جذب تام
عضو مجذوب منه را معرض انصباب مواد بسوی آن میسازد و اما اگر ماده تمامه منصب بود جاذب معرفت مشارکت بدو امر منتفع شوند یا از جهت آنکه از
نفس عضو آنرا بگیرند چنانچه فصد رگ زیر زبان در علاج ورم لوزتین و یا بسوی عضو قریب مشارک نقل کنند و از آن بیرون آرند چنانچه فصد صافن در ورم رحم

رحم میکنند و بدانکه چون زمانهٔ انصباب ماده طول کشد و در عضو مستقر گردد نقل و ازان مشکل بود بلکه صواب انیست که ازان عضو خارج کنند و اما نقل ازان نقل بقریب مشارک نمایند و برای جذب بسوی خلاف شرائط دیگر نیز هست اول آنکه هرگاه ارادهٔ جذب بسوی خلاف کنند اولا تسکین وجع عضو مجذوب عنه نمایند تا انجذاب مواد بسوی آن کم شود بهر آنکه وجع جذاب است پس اگر تسکین نکنند مواد بر عضو تعاقب کند و فائدهٔ جذب باطل گردد دوم آنکه نظر کنند تا مجاری ماده بر عضو رئیس نباشد و بتضرر آن ضرر عام نگردد مگر آنکه این رئیس بمرور ماده بران متضرر نگردد و مثل جگر که گاهی مواد از اعضا بسوی امعا جذب میکنند تا باسهال خارج شود باوجود آنکه عبور او بجگر لازم ست سوم آنکه عضو مجذوب الیه قلیل الصبر نباشد بسبب بودنش قوی الحس چهارم آنکه در بدن امتلای مفرط نبود تا بر عضو مجذوب الیه ماده بسیار منجذب نگردد و تحلیل او ازان مشکل گردد لیکن این وقتی بود که با جذب استفراغ نباشد اما چون با وی استفراغ باشد ازین ضرر نبود پنجم آنکه عضو مجذوب الیه آمادهٔ اندفاع مادهٔ دیگر بسوی آن نباشد بهر آنکه جذب اعانت بر حصول آن نماید ششم آنکه عضو یکه بسوی آن ماده مندفع شده مخرجی طبعی برای او نباشد یا احداث مخرج برای او ازان ممکن نبود بهر آنکه اگر مخرج طبعی برای او باشد یا احداث مخرج بهر آن ممکن بود مثل فصد خروج او ازان اولی ست و اما **معرفت قوت عضو** و انتفاع ازان از سه طریق بود و قوام عضو را نیز درین باب مدخل ست و عمده در همه مراعات حال عموم ضرر و عدم او از استعمال دوا بر عضو ست پس اگر عضو ذکی الحس عصبی باشد ادراک او برای منافی بسیار بود و ادویه قویه کثیر المنافات برای طبیعت مولم اند و بدان الم بسیار یابد پس ضرر عام تحلیل ارواح گردد و اگر عضو شریف باشد ضرر ازان بیشتر بود و اگر رئیس باشد تضرر ازان هر روز زیاده تر بود **طریق اول** مراعات ریاست و مبدئیت ست پس هر عضو که مبدا و رئیس باشد بران تعظم امر با دویه قویه حتی الامکان ننمایند تا بدن را ضرر عام نگردد و بنا بر بودن اعضای رئیسه مبادی قوای ضروری و رحیات و کثرت منافات دوای قوی آنرا و لذلک از دماغ و جگر انچه احتیاج استفراغ آن بود آنرا در یکدفعه خارج نکنند و اخراج شدید البته ننمایند که این بسیار مضر بود بلکه قاتل بنا بر اختلاط مواد صالح بفاسد و بسبب کثرت خروج ارواح بدان در استفراغ دفعةً و چون مراعات امر در استفراغ مواد جگر و دماغ واجب شد پس قلب بطریق اولی بود و ایضاً تبرید شدید ننمایند تا اطفای حرارت غریزی لازم نشود و این عام ست در اعضا لیکن ضرر در اعضای رئیسه بیشتر بود بهر آنکه مبادی ارواح اند و چون با دویه محلله بر جگر ضماد کنند از ادویه قابضه خوشبو بنا بر حفظ قوت خالی نگذارند تا بجهت قبض ازان از تحلیل مفرط منع کند و بجهت خوشبو تقویت مزاج آن نماید و همچنین در انچه در مشروبات برای کبد و اولی اعضا باین مراعات قلب ست پس دماغ پس کبد **و طریق دوم** مراعات فعل مشترک هر عضو ست بهر آنکه اگر فعل آن عضو مشترک عام بجمیع بدن باشد و اگرچه رئیس نبود مثل معده و ریه و حجاب غایت قوت اولا بست و لهذا در حمیات با ضعف معده آب سرد شدید البرودت نمیدهند تا ضعف آن زیاده نگردد و باانکه که استعمال مرخیات صرف بر اعضای رئیسه و انچه در شرف قریب آنهاست از اعضای شریفه خطر شدید بحیات دارد بهر آنکه دوای مرخی عضو را معرض انصباب مواد میکند و جرم او ضعیف و ارواح او را معرض تحلل و فعل او را ضعیف و مهیا بعفونت و قبول امراض میگرداند **و طریق سوم** مراعات ذکاء حس و کلال آنست پس در اعضای ذکی الحس عصبی واجبست که از استعمال ادویه ردی الکیفیت سمیه و لذاعه و موذیه مثل متوعات و غیره احتراز نمایند تا قوت آنها بنا بر شدت تضرر آنها بمنافی بسبب ذکای حس تحلیل نگردد و ادویه که از استعمال آنها اجتناب کنند سه قسم ست یکی محللات مثل ماشا و مازریون و مانند آن بنا بر اضعاف آنها تحلیل ارواح دوم مبردات بالقوه مثل افیون و امثال آن بنا بر اضماد آن ارواح را و اطفای آن حرارت غریزی را سوم انچه کیفیات مخالف طبیعت عضو آنرا بود مثل زنگار و سفیداب و مس سوخته و مانند آن بنا بر منافات آنها با مزجهٔ اعضا و ابطال قوای آنها تعلیم تا اینجا اقسام قانون ثلثه که بهر علاج بدو شیخ الرئیس بیان نموده تمام شد سوای ازین قوانین دیگر نیز ست که احتیاج بسوی آنها نیز می افتد چنانچه **اول** اختیار جوهر دوا ست مثلا ادویه قلب که جوهر آنها شدید المناسبة بجوهر روح باید و چون دوا در تعدیل مزاج مساوی باشند و جوهر یکی ازان هر دو ملایم ببدن باشد و جوهر دیگر منافی ببدن پس استعمال ملایم اولی ست **دوم** اختیار جهت استعمال دوا چنانچه ادویه قولنج که افضل استعمال او بطریق حقنه ست و ادویه غثیان که افضل استعمال او نوشیدن ست و این بهر آنست که نفوذ او بسوی مرض از اقرب طریق باید **سوم** اختیار هیئت دوا چه بعض ادویه است که افضل استعمال آنها بطریق لعوقات بود مثل ادویه سینه و بعضی دیگر ست که افضل استعمال آنها بطریق مشروبات

باشد مثل ادویهٔ مستعمله برای امراض اعضای بعیده از معده تا نفوذ آنها بسوی آن سریع تر بود و بعضی از آنهاست که افضل استعمال آنها بطریق حبوب است مثل ادویهٔ مستعمله برای
تنقیهٔ سر و غیر اینها چهارم اختیار بودن دوا بطور مفرد یا مرکب بوجه آنچه بعضی امراض ست که ادویهٔ آنها مرکب باید مثل صمات که ادویهٔ مفرده دران باغراض مقصوده علاج آن کم
کفایت کنند و بعضی از انهاست که ادویهٔ آنها مفرد باید مثل ادویهٔ امراض مزاجی پنجم اختیار بودن دوا نو یا کهنه است چه بعضی ادویه است که استعمال او بعد گذشتن مدتی بران جایز بود
مثل ادویه که دران افیون داخل شود چون تریاق و بعض دیگر آنست که نو بهتر بود مثل قرص کافور و بعضی از انست که چون کهنه شوند قوت آنها قوی گردد مثل شراب عتیق

ذکر قوانین که رعایت آنها در امر علاج واجبست

بدانکه بقول شیخ الرئیس امراضی که دران خطر بود و بتاخیر واجب در امر علاج یا تخفیف دران از فوت قوت امن نباشد پس واجبست که دران اولا ابتدا بعلاج
قوی نمایند و حاصل این کلام آنست که اگر مرض عظیم باشد و خوف بود که قوت زمانهٔ معتد به وفا نکند بسبب عظم نفس مرض یا ضعف قوت یا کثرت
ماده یا هیجان او یا مناسبت بدن و مزاج بمرض یا استعداد و اخلاط بدن باستحالهٔ مادهٔ مرض یا اقتضای هوا و فصل و غیره برای شدت مرض پس
می باید که امر بسوی طبیعت موکل نگردانند و رعایت تدریج از علاج ضعیف بسوی علاج قوی نکنند. بلکه ابتدا بعلاج قوی نمایند بهر آنکه وقت با آن
وفا نکند و این هنگامی ست که قوت بسیار ضعیف نباشد بنحوی که با مقاسات احتمال علاج قوی نکند چنانکه او عادت ست و امراضیکه دران خطر نبود و از
فوت شدن قوت خوف نباشد بسوی قوی تر تدریج نمایند اگر از خفیف تر غنا حاصل نشود و مراد ازین تخفیف بر طبع ست باستعمال اشیای خفیفه غیر قویه
بهر آنکه ادویهٔ قویه اکثر منافی طبیعت اند و درین هنگام واجبست که دوای قوی تر استعمال نکنند مگر وقتیکه دوای ضعیف تر غنی نکند که درین حالت دران
تدریج بقوی نمایند تا آنکه منتهی شود بحدی که وفا بغرض نماید لیکن این وقتی بعمل آرند که مرض هیاج نباشد بهر آنکه دران هنگام سزاوار ست که ادویهٔ قویه استعمال
کنند و اگرچه ماده نضج نیافته باشد و فایدهٔ تدریج بسوی علاج قوی مثل فصد و داغ و شگاف و اسهال و غیره آنست که طبیعت منزعج نگردد که این لامحاله تحریک
قوی غیر مالوف ست پس امر بران عظیم گردد و خصوصا چون مشغول بمرض باشد. **قانون** نشاید که از صواب بگریزند اگر تاثیر او بدیر باشد و بر غلط قیام نمایند
اگر ضرر او ظاهر نشود و تاخیر تاثیر صواب گاهی بسبب مانعی باشد مثل ملاقات ببدن غیر مستعد بهر انفعال یا عدم طول ملاقات او ببدن تا زمانی که در مثل او اثر
ظاهر شود و همچنین حال در غلط باشد و معرفت علاج صواب با وجود تاخیر تاثیر او و معرفت علاج غلط بعدم ظهور ضرر او از قیاس که بران دلالت کند یا از تجربه
که از علاج مثل او مستفاد شده باشد حاصل شود و بسا باشد که جاهل در جائی تدبیری کند که آن را در مقامات دیگر نافع یافته و آن درینجا مناسب نبود پس
تا وقتیکه ضرر او ظاهر نگردد ازان باز نماند **قانون** واجب نیست که با وجود بودن تدبیر صواب بر یک علاج بر دوای واحد و ایضا بر جنس واحد از علاج
قیام نمایند بلکه تبدیل ادویه کنند بهر آنکه بعضی ابدان را خاصیت در تاثر و عدم تاثر از بعض ادویه میباشد پس جایز ست که تاثیر ظهور نفع بسبب مثل این
امر باشد و درینصورت انتقال از دوائی بدوای دیگر واجب بود و ایضا دوای واحد مالوف ببدن میگردد و از شئ مالوف بدن منفعل نمیشود و تاثیر او کم میگردد
و اما بعض تدابیر مالوفه مثل فصد و اسهال و غیره گاهی نفع بسیار کنند و مثال انتقال از علاجی بعلاج دیگر در مرض واحد اینست که مثلا علاج مرض بلغمی جایز ست که
بتحلیل بلغم بود و یا باذابت پس ادرار و یا بانضاج پس اسهال و هرگاه محلل استعمال نمایند و اثر نفع ظاهر نگردد و باذابت پس ادرار یا بانضاج پس اسهال انتقال کنند **قانون**
استعداد انفعال گاهی مختلف میباشد نسبت بابدان و اعضا پس هر بدن بلکه هر عضو را بلکه بدن واحد و عضو واحد را در وقتی غیر وقت دیگر خاصیت در انفعال از دوائی بغیر دوای
دیگر بود و یا بسبب معاونت هوا برای او در وقتی بنا بر موافق بودنش کیفیت را غیر وقت دیگر و یا بسبب امر دیگر از داخل مثال اول اینست که ابدان متخلخل واسع المسام ضعیف البدن
زیاده از مفرحات تقویت یابند و مثال دوم آنست که دماغ معنبر زیاده از زنجبیل گرم شود و مثال سوم اینست که بعض ابدان بروغن گل در تابستان
و در جوانی گرم شوند و در زمستان و در پیری بدان سردی یابند و مثال چهارم آنست که معدهٔ حاره در شباب بقرص کافور نفع یابد و در شیخوخت بدان
ضرر یابد بلکه بدانچه قلیل البرودت از ان باشد مثل قرص ندشک منتفع گردد **قانون** هرگاه مرض مشکل گردد باید که بر مرض و بر طبیعت بگذارند و باستعمال دوای
مسهل و غیره و استعجال نکنند بهر آنکه طبیعت یا غالب شود و مرض را مقهور گرداند و یا مغلوب شود و مرض ظاهر گردد و این بنا بر آنست که آن بهر بود در مقاومت او

و بعید ست که یکی از ان هر دو غالب نشود پس اگر طبیعت غالب شود از اقدام بر علاج با وجود جهل بمرض منع کنند و اگر مرض غالب گردد علامات او لا محاله ظاهر شود و مگذاشتن بر طبیعت نیز اگر چه مضرت ست مگر ضرر این کمتر از ضرر تدبیر بر جهل بود و ضرر در انتظار مرض و ظهور آن اکثری ست چه بسیار باشد که موت قبل ظهور علامات مشخصه بمرض عارض شود پس معالجه بعلاجات ضعیف خالی از کیفیات بد یا مشترک النفع نمایند چنانچه اگر در ذات الجنب و ذات الصدر اشتباه افتد بشربت عناب و نیلوفر اکتفا کنند و اگر در تپ عفنی اشکال گردد و ندانند که این بلغمی ست یا صفراوی یا غیر آن سکنجبین و شربت لیمو دهند بهر آنکه نفع این هر دو بجمیع مواد ست اما برای حار تطفیه و اما بنا بر بارد تلطیف و تقطیع **قانون** چون مرض غیر حادث از وجع با وجع جمع شود و یکی از ان هر دو سبب دیگر نباشد مثل رمد با صداع و یا مرضی که سبب وجع باشد با وجع جمع گردد و مثل غشی حادث از قولنج یا غیر آن با قولنج و یا مرض موجب وجع با وجع جمع شود مثل اورام موجب وجع و مثل ضربه و سقطه باید که ابتدا بتسکین وجع کنند بهر آنکه وجع محلل ارواح ست و قوت را ضعیف کند پس بدفع مرض وفا نکند و مضعف عضو ست پس استعداد مرض اشتداد نماید و مرض مستولی شود و ایضاً وجع جذاب مواد ست بموضع خود بسبب تسخین او پس این مرض را زیاده کند یا مرض دیگر پیدا نماید و ایضا طبیعت بسبب اشتغال او بوجع تدبیر مرض فرو هول کند پس مرض مستولی گردد و چون درین حال یا در مطلق وجع بتخدیر حاجت افتد باید که از مثل خشخاش تجاوز نکنند که این با وجود تخدیر مالوف و ماکول ست و شیء مالوف قلیل الضرر میباشد بسبب معتاد بودن طبیعت باصلاح و دفع مضرت او و مضرتهای مخدرات از تغلیظ خون و روح و غیر اینها ظاهر ست مگر آنکه وجع بمرتبه رسد که از ان خوف هلاکت بود پس درین هنگام تجاوز بقوی تر از ان مثل افیون جائز بود **قانون** هرگاه بشدت حس عضو ایذا یابند باید که غذای صاحب او بغذائیکه سخت مغلظ خون باشد مثل هرائس سازند در ورم و شدت حس عضو بهر آنست که موجب مرض میگردد چنانچه گاهی بتصاعد ابخره لازم الصعود از معده و غیره بسوی سر احساس میشود و سواس سوء تخیل و دوی و طنین و غیره عارض میگردد و غذای غلیظ خون غلیظ پیدا کند پس روح متولد از ان غلیظ قلیل الاستعداد بهر ادراک باشد و از تغلیظ خون و روح به تبرید گاهی حس میباشد چنان مزاج از سردی او ضرر یابد اما اگر خوف تبرید نباشد غذای صاحب او مبردات مثل کاهو و مانند آن سازند **قانون** بدانکه از معالجات جیده نافعه استعانت بمقویات قوای نفسانی و حیوانی ست مثل تفریح مریض و لقای کسی که بدان انس باشد و ملازمت شخصی که از ان سرور یابد و گاهی ملازمت محتشمین و کسی که از ان شرم نماید بنا بر منع او از اشیای مضر که آنرا طلب کند و بران صبر نماید و از حرکات کثیر مسخن مثیر مواد نفع کند و پوشیده نیست که هر از حد از نفس و بدن منفعل میگردد از انچه بدیگری را عارض شود چه می بینیم که هرگاه بر بدن خلط سوداوی غالب شود برای نفس خوف و توحش و فکر فاسد عارض میگردد و چنان خون رقیق صاف غالب گردد نفس را سرور پیدا میشود و کذالک چون نفس را غضب بسیار شود بدن را غلبه صفرا و سخونت مزاج عارض میگردد و چون غم کثرت نماید بدن را غلبه سودا و یبس مزاج او عارض میشود بلکه گاهی مزاج و رطوبات بحالت محمود یا مذموم دفعةً مستحیل میگردد و ازین قبیل ست انچه مریض هنگام دیدن محبوب یکبارگی صحت می یابد و هرگاه تاثیر امور نفسانی در بدن باین درجه باشد پس این علاج روحانی بالضرور نافع باشد و قریب این نوع از معالجات انتقال مریض از شهری بشهر دیگر ست و از هوا بهوا و انتقال از هیئت بهیئت دیگر و تکلیف هیات و حرکات که بدان استوای عضو از هیئت ردی یا تغیر مزاج ردی کرده میشود بهر آنکه از انتقال بلد گاهی مریض تصور شفا دران می نماید و آنرا نفع میکند و اگر چه هوای هر دو بلد مختلف نباشد و ایضا انتقال بسوی بلد اگر چه آنرا امور سارّه متجدد گردد و بدان از امور متکدره مکدره ارواح خلاصی یابد تاثیر در انتعاش قوتها قوی گردد و همچنین مع هوای جید تر از بلد اول تاثیر قوی باشد با وجود تصور مریض دران شفا او ایضا هرگاه سبب مرض حرارت باشد نقل مریض از هوای حار یا مسکن حار یا فصل حار بسوی ضد آنها ازاله مرض یا تخفیف دران می نماید و مثال انتقال از هیئت بهیئت آنست که مثلا صاحب قرحه بر هیئتی باشد که آنرا احتباس ریم و فساد انچه گرد او ست لازم بود و چون وضع او بسوی هیئتی که ریم از ان جدا شود متغیر گردانند آنرا نفع بخشد و مثال تکلیف هیات مثل تکلیف طفل احول ست بنظر قوی تیز بسوی چیزی مثل آئینه و غیره و مثل تکلیف صاحب لقوه از نظر در آئینه چینی که این اعضا بسوی تکلف تسویه وجه و عینین او می نماید گاهی بلا تکلف معالجات دیگر باصلاح خود میکنند و مثال حرکاتی که باوی تغیر مزاج گردد حرکات اهل سپاه و صنعت ست

قانون از قوانین آنچه حفظ او واجب بود آنست که معالجات قویه در فصول قویه از اسهال قوی و داغ و شگافتن و قی کردن در گرما و سرما تا ممکن بود ترک
نمایند تا قوت بدن با اجتماع امور خارج از اعتدال که آن مرض و علاج قوی و افراط کیفیت فصل ست ضعیف نگرداند بهر آنکه قوت در گرما ضعیف میگردد و درین
هنگام اگر بدوای قوی علاج کنند گاهی بسقوط قوت مؤدی گردد و در سرما مواد عاصی غلیظ میشود و دوای قوی چون متمکن بر دفع آن نباشد متوجه بسوی مواد
رقیق گردد و ضرر عظیم ازان حاصل شود و همچنین داغ و شگاف در گرمی و سردی قوی بد بر صحت یابد و مراد بعلاجات قویه همین امور مزعج طبیعت محلل
ارواح ست نه مطلق معالجات قویه چه استعمال اشیای قوی البرد مثل شیرهٔ تخم خرفه و کاسنی و مغز تخم [illegible] و مانند آن در گرما محمود بود و تدبیر قوی التسخین
مثل استعمال کمونی و فلافلی وغیره در سرما نافع باشد قانون اموریکه در علاج او احتیاج بنظر دقیق بود آنست که در یک مرض و استحقاق متضاد جمع شوند
مثلا مرض مستحق تبرید باشد و سبب او مستحق تسخین بود مثل تپ که مقتضی تبرید ست برای اطفای حرارت او و سده که سبب تپ باشد مقتضی تسخین
ست بنابر تفتیح او و یا بعکس این باشد چنانچه هرگاه قلب و معده هر دو حار باشد و ازان هر دو بخار بسیار بسوی سر صعود کند و منعقد شده مادهٔ زکام
و نوازل گردد پس سبب مستدعی تبرید باشد یعنی تبرید قلب و معده و مرض یعنی زکام و نزله مستدعی تسخین بود بهر تحلیل مادهٔ او و کذلک آنکه مرض و عرض
جمع شوند و مرض مستحق تسخین باشد و عرض او مستحق تبرید بود مثل قولنج و وجع او که مادهٔ قولنج مقتضی تسخین و تقطیع ست و شدت وجع او مقتضی تبرید
و تخدیر یا بعکس این باشد چنانچه در تپ صفراویهٔ غشیه که دران دست و پا سرد گردد مرض مستدعی تبرید بود و عرض یعنی سردی اطراف مستدعی گذاشتن
آن در آب گرم یا مالیدن بروغنهای گرم پس درین صورتها طبیب محتاج بنظر دقیق ست تا معلوم نماید که علاج اولی ست یا ترک آن و با وجود علاج کدام
ازان هر دو اهم و اولی بمعالجه هست با وجود اولویت او چگونه علاج و رعایت ضد می باید کرد قانون بهر امتلاء و بهر سوء مزاج را علاج بالضد از استفراغ و مقابله
کرده نمیشود بلکه بسیار باشد که حسن تدبیر یعنی تصرف در امور ضروریه کفایت امر مهم ازان هر دو می نماید مثلا در امتلا تقلیل طعام و در سوء مزاج مثلا حار ترک چیزیکه
آنرا زیاده کند و استعمال اشربه و اغذیهٔ معتدله قلیله قانون هرگاه چند امراض در شخص واحد جمع شوند طبیب را واجب ست که بمعالجهٔ مرضی ابتدا کند که
بدان یکی ازین سه خواص مخصوص باشد یکی آنکه مرض دوم بدون صحت آن زائل نشود مثل ورم و قرحه چون هر دو مجتمع شوند باید که اولا علاج ورم نماید
تا سوء مزاج که همراه اوست زائل گردد و ممکن نیست که قرحه با وجود سوء مزاج صحت یابد بهر آنکه بغذای لحم ملتحم میگردد و با وجود سوء مزاج مصاحب ورم التحام
منع شود بنابر آنکه طبیعت را از اصلاح غذا و فعل او مانع بود دوم آنکه یک مرض سبب مرض دوم باشد مثل آنکه هرگاه سده و تپ عارض شود باید که
اولا معالجهٔ سده کنند بعده علاج تپ نمایند و از تپ خوف نکنند اگر در تفتیح سده بسوی چیزیکه دران قدری تسخین باشد حاجت افتد بهر آنکه سده درینجا اگرچه
سبب تپ ست لیکن آن نیز مرض فی نفسه هست پس سزاوار آنست که اول علاج سده نمایند پس علاج تپ و سده مانع از تنفس و ترویح و معین خلط موجب
تپ ست فلهذا زوال تپ بدون زوال سده ممتنع ست و تپ عفنی مختلف می باشد بحسب ماده بهر آنکه ماده مثلا گاهی بلغمی و گاهی صفراوی بود و علاج
تپ بلغمی محصور بر مضادت مرض تنها نیست بلکه برین و بر مضادت سبب او نیز و در صفراوی مرض که آن حمی ست و سبب که آن صفرا ست درین امر
مطابق اند که آن هر دو حار اند و دفع آنها بدوای بارد بود بخلاف بلغمی که علاج دران گاهی بحسب تپ باشد و گاهی بحسب مادهٔ مرض که آن بلغم ست
و کذلک سدهٔ موجب تپ که علاج دران مختلف می باشد پس باعتبار تپ بمبردات باید و باعتبار سده بمفتحات نه مبردات بهر آنکه مفتحات تپ را فائده
میکنند باز الهٔ آن سده را و اما مبردات سده را نفع نمیکنند بلکه دران و در عفونت بل در تپ می افزاید و معالجه ها یعنی [illegible] بمفتحات کنند و از تپ خوف
نکنند بهر آنکه محال ست که تپ زائل شود و سبب او باقی باشد و علاج سبب و تخفیف ست و آن مضر تپ ست بهر آنکه مضعف و در حدت تپ حرارت
آن می افزاید سوم آنکه یکی ازان هر دو شدید الاهتمام باشد یعنی حادتر بود و منتهای آن قریب تر و خوف اتلاف دران بیشتر باشد چنانچه هرگاه
سوناخس و فالج مجتمع شوند علاج سوناخس بتطفیه و فصد کنند و بعلاج فالج التفات ننمایند بهر آنکه تپ عرض حاد ست و فالج مرض مزمن که درین خوف [illegible]
تو ازان خلط خانق نیست و چنانچه استسقا هرگاه مقارن تپ باشد بمعالجهٔ تپ مشغول شوند مقدم این بر علاج استسقا بهر آنکست که آن حار ست

و جوهر کبد را لگداز د و در استسقا افزاید و مثل خفقان ضعف جگر چون هر دو مجتمع شوند پس ادویه معدنیه مفرحه نافع خفقان مضر جگر اند بهر آنکه بسبب غلظ و حرارت
خود در کبد بچسپد و در مجاری آن هنگام مرور خود بایستد و در ضعف و اذیت او بیفزاید و در مثل این صورت باید که طبیب رعایت اهم در معالجه نماید و جانب مرض
دیگر نیز اهمال نکند **قانون** چون مرض و عرض مجتمع گردد بعلاج مرض ابتدا کنند که عرض به تبعیت آن زائل گردد مگر آنکه عرض غالب و شدید النکایت باشد
و ازان خوف کنند که قوت را تحلیل و ضعیف کند درین صورت بمعالجه این مشغول شوند و اگرچه در مرض بیفزاید مثل غشی چون مقارن تپ باشد که در مثل
این وقت محتاج بدادن دوای مقوی و مزید روح مثل خمر و امثال آن از مسخنات میشوند که درین هنگام قصد عرض کنند و بمرض التفات ننمایند چنانچه
مخدرات در قولنج شدید الوجع چون صعب شود برای تسکین عرض که آن وجع ست میخورانند و اگرچه این مضر ست بنفس قولنج که آن مرض ست بسبب
تبرید مخدرات موجب زیادت سبب او همچنین گاهی تاخیر فصد واجب بسبب ضعف معده یا اسهال متقدم یا غثیان فی الحال میکنند بنابر آنکه
ضعف معده و ضعف اسهال متقدم از فصد مضاعف شوند و گاهی دران تاخیر نمیکنند و فصد می نمایند و قصد سبب یعنی خون باستیفا نمیکنند چنانچه
در مرض تشنج امتلائی قصد اخراج همه خلط نمی نمایند بلکه چیزی ازان میگذارند که حرکت تشنجی آنرا تحلیل کند بهر آنکه رطوبات غریزی تحلیل نگردد و نوع دوم
آن یعنی تشنج یبسی که ازان شدید الخطر ست حاصل نشود **قانون** بقول مسیحی آنچه علاج کرده میشود ازابدان آن احوال مرض ست نه اعراض که لاحق احوال
گردد بهر آنکه احوال اعضای بدن چون کما ینبغی جاری باشد افعال او نیز بر مجرای طبیعی جاری خواهد بود و هرگاه بغیر ما ینبغی جاری بود حال او بخلاف این خواهد بود
زیرا که احوال طبیعی از اعضا اسباب افعال ست و نسبت حال بدن که آن مرض بود بسوی فعل که آن را آفت ازان رسد نسبت سبب بسوی آنست مگر فرق
میان هر دو آنست که مرض نباشد مگر با فعالی که آنرا ضرر رسد و افعال که آنرا ضرر برسد نباشد الا با مرض و اما سبب مرض نباشد مگر با مرض و اما مرض گاهی باشد
و سبب او زائل شده باشد و لهذا می باید که اعتنا بسبب مرض نمایند که بزوال او مرض و عرض زائل میگردد و اگر سبب موجود نباشد بمرض اعتنا فرمایند که بزوال او عرض
زائل شود و جائز نیست که عرض با وجود فقدان مرض موجود بود تا عنایت بعرض بدون مرض کرده شود و گاهی در بعض اوقات اعتنا بعرض کرده میشود بنابر
آنکه مرض بزوال و زائل خواهد شد بلکه بنابر آنکه آنرا نکایت در بدن چنان باشد که تا زوال مرض مهلت ندهد یا مرض دیگر پیدا کند پس عنایت بازاله مرض از وجهی
و بعرض از وجه دیگر باشد و گاهی امر مرض ترک کرده میشود و صرف عنایت بسوی عرض میکنند اگر نکایت عرض شدید تر باشد و گاهی در ازاله او و قمع عادیت او چیزی
استعمال می نمایند که آن در مرض زیاده میکند و این وقتی ست که زیادت مرض سلیم تر از ترک عرض بر حالش بود پس قمع او نمایند تا از غائله او امن گردد بعده
عود بمرض نمایند و تلافی عملی که کرده باشند باید کرد **قانون** بقول حکیم ممدوح معالج امراض بفاعل حقیقتاً که آن طبیعت بغیر مرض ست تمام میشود
و آنرا دائم مجاهده با مرض ست و مرض بدان سبب باقی نمی ماند که طبیعت مجاهده نمیکند و ازاله او نمیخواهد بلکه طبیعت ازان عاجز میگردد و با وجود دوام مجاهده
و دوا آلهٔ طبیعت ست که بدان تقویت می یابد و اعانت و استعانت بدان میکند و آنرا در ازاله مرض استعمال می نماید و دوا بدون حسن استعمال او فائده
نمیکند و طبیب خادم ست مثل معین طبیعت را که دوا و غیر آن را از داخل و خارج کما ینبغی در وقت و مقدار قریب او میرساند بعده آنرا حاضر میکند آنچه سزاوار
و تقویت بدان می یابد و حاضر میکند آنرا آنچه استعانت بدان در دفع مرض نماید و لهذا طبیعت گاهی ازاله امراض کثیر بدون دوا و طبیب مینماید و طبیب
و دوا بر ازاله مرض قادر نباشند هرگاه قوت ضعیف و طبیعت عاجز گردد و باید که در هر مرضیکه اراده علاج آن باشد این اشیا طلب نمایند بعده اقدام
بر مباشرت علاج او کنند **قانون** بقراط گوید که طبیب را تا معرفت مرض و تشخیص علت بثبوت نه پیوندد بعلاج دست نبرد و بعد از تحقیق بیماری هر یکی را
از امراض بضد آن معالجه فرماید و اول مزاج مریض را دریابد آنگاه سن او و غذائیکه اندر حال صحت بوی عادت کرده و آنچه از ریاضت و آسودگی بآن
معتاد بوده و صنف و بلاد و مولد و حال والدین وی اندر صحت و سقم و مناسب ترین اشیا هر یکی را آب و هوای بلاد خویش و مجاورت آن چیزی ست که
بوی خو گرفته باشد و ازینجاست که اهل بحر و سکان بطائح را هرگاه استعمال بر اغذیه لطیفه طیبه و آبهای شیرین سبک باز آرند لا محاله از تندرستی بیرون
برده باشند و چون بخوردن ماهی و خرما و آشامیدن آبهای متغیر و بدبوی برگردانند یکی از اسباب ازاله مرض بوده باشد و در آنجا که مزاج بیمار در غایت بعد

حرارت باشد بدادوی قوی البرد علاج کنند و قلیل الحرارت را بقلیل البرودت و عکس هر دو را بالعکس و چون یک مرض بر طائفه از مردم عام گردد بر فساد مزاج هوای آن موضع استدلال نموده باخراج فضول از بدن و استعمال اغذیهٔ جید الکیموس و تبدیل هوا معالجه فرمایند و بیمار را بزجر و توبیخ هرگز نرنجانند و اموریکه او را در غم و فرح مفرط اندازد موقوف دارند و باو ادای سخت او را از خواب بیدار نسازند و بغضب نیاورند مگر مسبوتان را و بهوای خانه بعد مرض مبدل سازند و اگر بعضی اغذیهٔ مخالف را نهایت آرزو کنند اندکی ازان بدهند و اگر دوای سودمند را کراهت کنند موقوف دارند

علاج امراض تابع سوء مزاج

اگر بلا ماده باشد تبدیل مزاج نمایند فقط و اگر با ماده بود تنقیه کنند پس گاهی صرف تنقیه بغیر احتیاج تدبیر دیگر کفایت کند اگر سوء مزاج ازان باقی نماند بسبب تمکن مزاج صحیح سابق و گاهی تنقیه کفایت نکند اگر سوء مزاج بعد تنقیه و تمکن مزاج باقی ماند بلکه محتاج بسوی تبدیل مزاج بعد فراغ از تنقیه بود و این تقسیم علاج باعتبار بودن سوء مزاج ساذج و مادی ست و اما معالجات امراض سوء مزاج باعتبار حصول بالتمام یا نه بر سه قسم ست یکی آنکه سوء مزاج مستحکم بود یعنی حصول او کامل باشد و علاجش بالضد علی الاطلاق ست و این را مداوات مطلقه نامند و مثال این معالجه عفونت تپ ربع بتریاق ست و نوشیدن آب سرد در تپ غب خالص بهر تطفیهٔ حرارت او دوم آنکه در حد کون باشد یعنی چیزی حاصل شود و چیزی در مسلک حصول باقی بود خواه حاصل کم باشد چنانچه در اوائل تزید مرض یا اکثر بود چنانچه در اواخر آن و صلاحش مداوات بالضد ست از برای آنچه حاصل شده مع تقدم بالحفظ بنابر آنکه در مسلک حصول ست بهر منع سبب مبقی مرض یا موجد باقی ازان از ورود و مثال این تنقیه در ربع بحجر بق و در غب بسقمونیا ست چون بدین منع ابتدای نوبت که واقع خواهد شد اراده کنند و هر واحد از مداوات و تقدم بالحفظ تنقیه وغیره را عام ست و گاهی تدبیر واحد میان هر دو جامع بود مثل قی بالغ متواتر در تپ بلغمی که مستوقد عفونت او معده باشد سوم آنکه اراده کون نماید و در علاج این منع سبب فقط احتیاج افتد بهر آنکه هنوز حاصل نشده تا محتاج بضد گردد و لهذا این را تقدم بالحفظ نامند و مثال این تنقیه مستعد حمی ربع بسبب غلبهٔ سودا بحجر بق ست و حمی غب بسبب غلبهٔ صفرا بسقمونیا و این نوع بعلامات و عادات شناخته میشود چنانچه هر گاه خون بواسیر بند شود معلوم گردد که آن سبب ضعف جگر ست و چنانچه هر گاه بعروض صداع از مسخنات معتاد باشد بعده حرارت هوا آنرا برسد یا مسخن استعمال نماید دریافت شود که آن صداع عارض گردد و چون آن ترتیب مشکل گردد که کدامی از امراض که آیا سبب او حرارت ست یا برودت چنانچه تپ بلغمی کهنهٔ لثقه با تپ دق مشتبه میگردد و چنانچه نزله و زکام مشتبه میشود که آن از حرارت دماغ ست یا از کثرت بلغم و سردی مزاج و اراده کند که تجربه نماید تا سبب او ظاهر گردد پس تجربه بدوای مفرط الکیفیت نکند بهر آنکه کیفیت آن بطبیعت مرض اگر موافق افتد اعانت بالغ مرض نماید و شر زیاده گردد و بعد تجربه نظر تام نماید و بر تاثیریکه بالعرض باشد مغرور نگردد بهر آنکه دوا گاهی حار بود و بالعرض تبرید کند و بالعکس مثلا هر گاه افیون استعمال نماید و آن نزله را منع کند پس یقین نکند که نزله از حرارت ست بسبب بارد بودن افیون چه باشد که منع آن بسبب بند کردن او حرارت را بود و بدانکه مدت تبرید و تسخین برابر ست چنانچه مزاج حار عارض از حرارت هوا که در مدت معینه ازالهٔ او ممکن ست همچنین مزاج بارد عارض از برودت هوا ممکن ست ازالهٔ آن درین مدت لیکن خطر در تبرید بیشتر ست بهر آنکه حرارت صدیق طبیعت ست و برودت منافی آن در حیات و خطر در ترطیب و تجفیف برابر ست بهر آنکه خطر در ترطیب از انغمار حرارت غریزی و اطفای آن همچنان ست که در تجفیف از تخفیف مادهٔ آن و افنای آن چون هر دو مفرط باشند لیکن مدت ترطیب اطول ست یعنی پیدا کردن رطوبت در بدن خشک محتاج بمدت درازتر ست از مدت احداث جفاف در بدن رطب این بسبب کثرت ورود محللات بدن ست و حفظ هر واحد از رطوبت و یبوست بتقویت اسباب و میگردد و تبدل تقویت اسباب ضد آن میشود و حرارت قوی میگردد و باسبابیکه در کلیات مذکور ست و ایضا بمنعشات که آن نقص فضول و امتلاء و تفتیح سدد ست بعده بدانچه حفظ او نماید آن رطوبت معتدله است بهر آنکه اگر آن رطوبت ناقص شود و حرارت ضعیف گردد بسبب نقصان مادهٔ آن و اگر زیاده شود حرارت بانغمار و احتقان ضعیف گردد و برودت قوی می شود بتقویت اسباب او و بعض حرارت بسبب کثرت رطوبت و باسبابیکه تحلیل رطوبت افراط کند و آن یبوست بالذات و حرارت بالعرض یعنی بواسطهٔ یبوست ست و معالجهٔ فرط حرارت ناشی از سدد تفتیح سدد نماید و باید که از تبرید مفرط اجتناب کنند تا در تحجر سدد نیفزاید بسبب تجمید

ماده پس سوء مزاج حار زیاده کند بسبب زیادتی سبب او که آن سده است و چون ماده سده متحجر شود و در احداث آثار او قوی گردد بلکه باید که در آن آهستگی
نمایند پس اولا معالجه بدوای جالی کنند و اگر جالی سرد مثل ماء الشعیر و آب کاسنی کفایت کند بهتر است و اگر این کافی نباشد معالجه بمعتدل نمایند و اگر این
هم کفایت نکند معالجه نمایند بدانچه حرارت لطیف دران باشد و از ان خوف نکنند که نفع تفتیح انچه دران حرارت لطیف بود در تبرید بیشتر از ضرر تسخین او
سهل التطفیه بعد تفتیح است بهر آنکه نفع کند ازینجهت که تفتیح سده موجب حرارت نماید پس تبرید مزاج بازاله سبب عفونت کند و اما تسخین او حادث پس
تطفیه او یعنی ازاله آن سهل بود بعد تفتیح یعنی بعد ازاله سبب سوء مزاج حار و گاهی فرط تطفیه اگر مبردات با فراط استعمال کنند منع نضج اخلاط حار کند بسبب
تکثیف و اجماد او و اگرچه بعضی مصر بر ابطال این رای اند و فکر نمیکنند که تطفیه قوی قوت را ساقط کند لاسیما انچه بمرض ضعیف شده باشد و اگرچه تطفیه قوی
یعنی تبرید مفرط اصلاح ماده بسیار میکند مگر آن گاهی از پس آن امراض دیگر پیدا میشود یا از سوء مزاج بارد ساذج و یا با مواد مضاد مزاج موادیکه اصلاح آن کرده باشند
و اما تسخین مزاج بارد صعب است چون مستحکم شود بهر آنکه مزاج بارد مستحکم قوت را بسیار ضعیف کند پس بتدابیر مسخن بسهولت منتفع نگردد و در ابتدا یعنی قبل
رسوخ بغایت سهل است بسبب اجتماع دو حرارت یعنی حرارت غریزی و حرارت تدبیر معاون بر دفع برودت درین هنگام که قوت بسیار ضعیف نشده
و بالجمله تسخین بارد در ابتدا اسهل تر از تبرید حار در ابتدا است لیکن تبرید حار در انتها اگرچه صعب بود اسهل از تسخین بارد در انتها است بهر آنکه برودت بالغه آن موت غریزی یا قریب او
و بدانند که تبرید گاهی مقارن تجفیف میگردد گاهی مقارن ترطیب میشود گاهی ازین هر دو خالی باشد اما اول چنان بود که چون سوء مزاج از حرارت و رطوبت باشد تبرید او باید که با تجفیف مقرون بود دوم
مثل آنکه چون سوء مزاج با حرارت و یبوست بود و سوم مثل آنکه چون سوء مزاج با حرارت تنها بود و یبوست و رطوبت بر اعتدال باشد و تجفیف شدید الاثبات برای
برودتی است که حادث شده و ترطیب شدید الجلب از برای برودت مستحدثه است معنی این آنست که بدن چون بارد باشد تجفیف او شدید الاثبات برای
برودت او بود و چون رطب باشد ترطیب او شدید الجلب برای او بود اما اول بهر آنکه تجفیف مقتضی ثبات است و اما ثانی بهر آنکه رطوبت بسبب ثبات مثل منافی
برای حرارت است پس شدید الاطفا از برای او باشد و لازم بود که شدید الجلب برای برودت باشد و تجفیف جمیع اسباب حرارت معین شوند چون
افراط کنند بسبب کثرت تحلیل و در ترطیب جمیع اسباب برودت اعانت کنند چون افراط نمایند بنا بر قلت تحلیل بسبب ضعف حرارت غریزی و ایضاً
کثرت منع آنها مواد را از تحلل و در ترطیب چیزی مثل سکون و استحمام دائم خفیف قلیل المکث و آبزن نیست و شرب شراب ممزوج در ترطیب قوی است
و بدانکه چون شیخ محتاج بسوی تبرید و ترطیب بسبب فرط سخونت یبس گردد آنرا تبرید و ترطیبی که رد او بسوی اعتدال نماید کفایت نکند
بلکه انچه مجاوز آن باشد بسوی مزاج بارد و رطب او که آنرا واقع شده چه آن مزاج اگرچه عرضی است لیکن آن برای او مثل طبعی است و درین هنگام باید
که رد بسوی آن کرده شود و واجب است که بدانند بسیار باشد که در تبدیل مزاج حاجت باستعمال چیزی که مقوی آن مزاج باشد مخلوط بدوای مضاد
آن افتد مثل آنکه در تبدیل مزاج بارد باستعمال سرکه با ادویه مسخنه عضو حاجت آید تا قوت سرکه دران غوص کند بهر آنکه سرکه منفذ قوی در اعضا است
و ادویه مسخنه را بسوی آن عضو رساند و مثل آنکه حاجت افتد باستعمال زعفران در ادویه مبردهٔ قلب و اگرچه زعفران در درجه دوم حار است لیکن
حاجت داعی باستعمال او با این ادویه برای رسانیدن اینها بسوی قلب است و همچنین اکثر آنست که دوای قوی التاثیر باشد در تغییر مزاج مگر آن
بسبب لطافت خود لبث نکند تا آنکه فعل خود بکند پس محتاج باختلاط چیزی کثیف و حابس خود باشد و اگرچه آن چیز موجب ضد فعل او بود مثل آنکه
بروغن بلسان موم و غیر آن مخلوط میسازند تا حبس آن بر عضو مدت فعل او طویل نماید و در انجا که تسخین بدن بسرعت منظور باشد از استعمال ادویه
حارهٔ یابسه چاره نباشد و اگر سلقی مرکوز بود ادویه حارهٔ رطبه مناسب است و پیوسته از ادمان استعمال ادویه و اغذیهٔ حاره و بارده محترز باید بود چه
مداومت اشیای گرم بزودی بدن را بکاهد و حرارت غریزی را بالتهاب آرد و مورث غشی و هلاکت گردد و ملازمت اغذیه و ادویهٔ بارده حرارت غریزی
را فرو میراند و بدان مرتبه میرساند که مشتها باطل سازد و در جوانان و محروران را با ادویهٔ قوی الحرارت چون تریاق کبیر امثال آن و مشائخ و کهول و سرد دین
را با ادویهٔ بالغ البرودت چون کافور و مثل آن هرگز علاج نفرمایند

قوانین استفراغ مواد

بدانکه انسان محتاج باستفراغ صناعی بسبب کثرت اجتماع فضول در بدن اوست بهر آنکه قرب مزاج او از اعتدال و بعد مزاج غذای او از آن واجب میکند
که غذای او با صنعتهای مختلفه منهضم شود و در هر هضم از آن فضله جدا گردد تا آنرا استعداد مرتبه بعد اخری برای بودن جزو بدن او حاصل شود بخلاف نباتات
و سائر حیوانات که بدانسبب که گاهی طبیعت در استفراغ بعض فضول بسوی معین محتاج نمیباشد چنانچه در دفع او فضول متعال العرق را اسهال حال صحت شاهده
میشود و گاهی محتاج میگردد بسوی معین و عام ست که آن معین دوا باشد یا حرکت یا گرسنگی و مانند آن و این وقتی باشد که طبیعت از دفع او ضعیف گردد
یا از جهت عصیان فضول از اندفاع بسبب قوام آن چنانچه غلیظ بسیار یا لزج بسیار باشد و درین وقت انضاج و تعدیل قوام او باید کرد و بعده دفع آن کنند یا از
خود بدفع طبیعت مندفع گردد و یا از جهت ضعف طبیعت از دفع و اگرچه عصیان ماده نباشد و درین هنگام باید که تقویت طبیعت نمایند تا بر دفع باقی آن
قادر گردد و یا تغییر آن فضول چنانچه او در یه معفنه بر سلع استعمال کنند و متعفن گردد و پس طبیعت آن را دفع کند و یا عادت یا امور مخرج فضول مثل ادویه ملینه و مسهله
و مقیئه و معرقه و مدره و امثال آن خواه این طبیعت را قهر کنند یا نه و امور یکه اعتبار آنها قبل شروع در استفراغ واجب است تا صواب حکم در استفراغ بدان
شناخته شود ده امر ست و آن امتلاء و قوت و مزاج و اعراض ملایم و ردی و سحنه و سن و فصل و حال هوای بلد و عادت استفراغ و صناعت بود پس اگر این
ضد جهت دلالت مقتضی استفراغ باشند از استفراغ منع کنند اما امتلا اگر در بدن نباشد خلا بود و آن مانع استفراغ ست و اگر امتلای اخلاط و زیادتی آنها
بر تناسب طبعی در یابند استفراغ خون کنند و اگر غلبه یک خلط در یابند استفراغ آن خلط غالب بمخرج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ منع
کنند تا ضعف مفرط نگردد و مرض مستولی شود و تبدیل مزاج او بدانچه مضاد او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استفراغ نمایند مگر آنکه ضرر ترک استفراغ
شدیدتر از ضرر ضعف باشد و ماده بالجمله یا بسیار بود خوف ضعف نکنند و این در ضعف قوت حس و حرکت ست چنانچه بیشتر تشنج در اواخر عمل اسهالات
و غشی بعد فصد و مسهل عارض شود و ظاهر ست که حس و حرکت باطل یا بسیار ضعیف میشوند در غشی و این تشنج و غشی سریع الزوال ست باسهل تدبیر و یا حاجی
تدارک امر خطیر باشد اگر واقع شود و این در ضعف جمیع قوتها بود و پس در هر دو صورت استفراغ اختیار نمایند و تدارک ضعف قوتها کنند و اگر قوت قوی باشد
و احتیاج اسهال یا فصد بود توقف در آن نکنند و اگر متوسط در ضعف و قوت باشد استفراغ متوسط نمایند و اما مزاج اگر حار یابس یا بارد رطب عدیم الحرارة
یعنی بسیار بارد یا بارد یابس یا ضعیف بود منع کنند از استفراغ بهر آنکه با هر واحد از آنها رطوبات غذائیه کم باشد و استفراغ در تقلیل آن بیفزاید و اگر مزاج حار رطب
باشد در آن صحت شدید خصوصا اگر رطوبت وافر تر بود و مزاج حار رطب کثیر التولید برای خون و رطوبات دیگر ست لاسیما اگر از سن نمو تجاوز کرده باشد پس
هرگاه فضول و رطوبات از بدن او کم کنند عود او بسوی اعتدال بسرعت ممکن بود و اما اعراض ملایم و ردی پس ملایم مثل آنکه هرگاه اراده اسهال صناعی کنند
آنرا پیش از آن اسهال صناعی یا طبعی عارض نشده باشد چه اسهال بر اسهال خطر دارد لیکن گاهی بسوی اسهال بطریق عصر یا ازلاق بعد اسهالات مضطر گردند
چون ماده متشرب غائص در عضو باشد یا اغلظ و یا محتبس بود و اما اعراض ردی مثل استعداد ذرب و تشنج مانع از استفراغ ست بهر آنکه استفراغ در ذرب می‌افزاید
و در تشنج می افزاید و اما سحنه پس افراط لاغری و نحول آنرا منع کند بجهت خوف از تحلل قوت و قلت رطوبت و لهذا در تدبیر ضعیف نحیف که صفرا در خون
او بسیار باشد عبارات و ترک استفراغ واجبست و اغذیه که خون جید مائل به برودت و رطوبت پیدا کنند تجویز کنند که گاهی از این مزاج خلط او اصلاح یابد و اصلاح
مزاج خلط مغنی از استفراغ ست و گاهی قوی گردد بنحویکه متحمل استفراغات شود و کذلک بر استفراغ انسانی که عادت او کم خوردن طعام باشد تا از استفراغ او
رستگاری بود اقدام ننمایند و فربهی مفرط نیز مانع استفراغ ست بجهت استیلای برودت اگر فربهی از کثرت شحم و سمین باشد و یا بخوف ضغطه لحم عروق را
و انطباق آنها بعد خلو آنها از رطوبات و اختناق حرارت یا حصر فضول بسوی احشا اگر سمن از کثرت لحم باشد و اما سن قاصر از تمام نشو و مجاوز بحد ذبول
هر دو منع استفراغ کنند مراد بکمال نشو آنست که در آن زیادت در بدن ظهور پیدا کنند و استفراغ بنا بر سیلان نصیب نمو یعنی رطوبت از بدن قصر نمو نماید و هر قدر که
قصور از تمام نشو بیشتر بود استفراغ مکروه تر باشد و در ذبول بسبب قلت رطوبت و حرارت و غلبه یبس و برودت در آن سن استفراغ آنرا زیاده کنند و اما فصل

اگر بسیار گرم یا بسیار سرد باشد مانع از استفراغ بود بهر آنکه در وقت بسیار گرم رطوبات تحلیل پذیرد و ارواح و قوی ضعیف گردد و در بارد بسیار رطوبات
جامد قلیل المقدار بود و در ربیع و خریف بدن احتمال استفراغات و تناول ادویه قویه می نماید از آنچه در شتا و صیف تحمل آن نمیشود و از استفراغ معز جامد حال
مادر کنند خصوصا در حال شدت حرارت تا اعراض ردیه پیدا نکند و استفراغ خون کثیر در حر شدید مورث غشی صعب میگردد و در برد شدید افعال طبیعت از آن
ضعیف میشود مگر آنکه بدن بهر حال تحمل استفراغ در برد زیاده میباشد از آنچه در حر بود و اما حال هوای بلد پس بلد جنوبی بسیار حار استفراغ حرام بود بهر آنکه
تحلیل ارواح و ضعف قوت تمامی نماید و اکثر مسهلات حاراند و اجتماع دو حرارت غیر متحمل بود و ایضاً قوت دران ضعیف مسترخی باشد و استفراغ محلل ارواح
و قوی ست و ایضاً حرارت خارجی جذب ماده بسوی خارج کند و دوا جذب آن بسوی داخل نماید پس مجاذبه قوی افتد و عمل دوا باطل گردد و بلد شمالی
بسیار بارد ایضاً مانع ازان کند بهر آنکه مسام دران متکاثف بود و اخلاط مستعصی و اما عادت استفراغ پس قلت عادت ازان منع کند و این بنابر معتاد بودن
طبیعت او بدفع رطوبات بدن از جهات دیگر باشد و ایضاً چون معتاد بدان نباشد گاهی غثیان و غشی افتد بهر آنکه این امر خلاف عادت بود و اما
صناعت پس اگر کثیر الاستفراغ مثل خدمت حمام و حمالیت باشد ازان منع کند و بالجمله هر صناعت متعب منع از استفراغ نماید بهر آنکه مقتضی قلت
رطوبات بود و باید معلوم نیست که در هر استفراغ رعایت این امور خمسه مقصود باشد یکی استفراغ چیزیکه استفراغ او واجب بود تا تنقیه بدن ازان کرده شود و لامحاله عقب او
راحت حاصل شود بسبب زوال موذی و دفع چیزیکه ثقل بر طبیعت آرد مگر آنکه عقب او ماندگی اوعیه بسبب مرور مواد بران عارض گردد یا ثوران حرارت
یا حمی یوم بسبب اندفاع رطوبات غامره آن سیما چون استفراغ از مواد بارد رطب کنند و سیما چون با دویه حاره نمایند و تشنگی حادث شود و دران هنگام شرب
آب سرد منع کنند و یا مرض دیگر که ادویه مسهله را لازم بود مثل سحج اسهال امعا و تقریح ادرار مثانه بسبب مرور خلط حاد صفراوی بران هر دو هرگاه چیزی ازین امور
بعد استفراغ اتفاق افتد گمان نباید کرد که این استفراغ نافع و صواب نباشد چه آن اگرچه نافع باشد نفع او در ابتدای حال بعد استفراغ بنابر عروض عوارض مذکوره
محسوس نشود بلکه گاهی فی الحال قبل احساس راحت بوی بزوال این عارض کرده بعده چون عارض زوال پذیرد راحت تابع استفراغ محسوس شود و درین هنگام منافع استفراغ
ظاهر گردد دوم رعایت جهت میل او نمایند تا ازان جهت استفراغ آن کرده شود بهر آنکه این سهل تر باشد و طبیعت را کلفت کمتر آرد چنانچه اگر مریض را غثیان
باشد و دلالت بر میل ماده بسوی فوق نماید پس ماده او بقی اخراج نمایند و اگر مغص باشد بر میلان ماده بسوی اسفل دلالت کند باسهال خارج نمایند و بقراط گوید که
علاج ماده مستغرق بغرغره و علاج ماده معده بقی و علاج ماده امعا بحقنه و علاج ماده عروق بفصد و علاج در جلد بعرق نمایند و این بهر آنست که طبیعت مدبر بدن ست
و غایت امر طبیب آنست که اقتدای آن نماید پس هرگاه طبیعت ماده جمع کند و بهر اندفاع بمجری میلان آن نماید پس مخالفت فعل او نکنند و این وقتی ست که از
خالص فعل طبیعت باشد غیر ازانکه از استیلای مرض باشد مثل توجه صفرا بسوی دماغ در حمیات صفراوی که درین هنگام مثل حقنه لینه بسوی اسفل مائل گرداند
و تقویت دماغ نمایند تا اختلاط عقل عارض نگردد و نزله چون میل به کند بسوی عینین مثل تسعیط و تعطیس متوجه گرداند برعایت ریه بنابر شرافت آن سوم رعایت
عضو مخرج از جانب میل چیزیکه استفراغ او واجب بود مثل باسلیق ایمن برای امراض جگر نه قیفال ایمن بهر آنکه این هر دو اگرچه در اتصال بجگر مشترک اند لیکن باسلیق ایمن
قریب تر از جگر ست و باسلیق ایسر محاذی جگر نیست پس اگر در مثل این خطا کنند و اخراج ماده از غیر او نمایند گاهی خطر آورد بهر آنکه خونیکه ماده مرض نیست خارج شود
و قوت بدان ضعیف گردد پس مرض مستولی شود و ماده مرض بلا دفع حرکت کند و واجب ست که عضو مخرج خسیس تر از مستفرغ عنه باشد تا ماده بسوی اشرف
میل نکند و ایضاً واجب ست که مخرج طبعی باشد مثل اعضای بول برای حدبه کبد و امعا برای تقعیر او و گاهی عضو که ازان مواد دفع کنند عضوی باشد که استفراغ
از طریق آن واجب بود لیکن آن مرضی باشد که ازان خوف ازمرور اخلاط بران کرده شود مثل امعا یا مقعد که چون مواد مجتمعه در تقعیر کبد ازان مندفع شود و با
سحج یا مقعد قروح بود که ازمرور آن مواد بران ضرر یابد پس باسهال دفع نکنند و مائل گردانیدن او بسوی غیر آن که او اصوب باشد احتیاج افتد مثلا در صورت مذکور
دفع مواد بقی یا بادرار نمایند و گاهی بران عضو از غلبهٔ اخلاط خوف مرض کرده شود مثل آنکه از چشم بسوی حلق مندفع شود که گاهی ازان خوف خناق بود پس
باید که همه مواد چشم بسوی آن دفع نکنند مثلا بغرغره بلکه در مثل این فوق نمایند و تفریق مواد کنند چیزی بحجامت میان دو شانه و چیزی بحقنه و چیزی باسهال

دفع سازند و گاهی طبیعت مثل این فعل کند و از خیر جهت علامت بنابر عصیان آن عضو هنگام ضعف او استفراغ نماید چنانچه این وقت بحرانات بسیار اتفاق افتد و از الم مرض کند و مریض بر نشفاو هر گاهی طبیعت استفراغ آن کنند از جانب بعید مقابل که با آن اشکال باقی ماند مثل آنکه از سر بسوی مقعد یا بسوی ساق و قدم مندفع گردد و لیکن حقیقت معلوم نشود که آن از جمله دماغ ست یا از بطن امعا او و درین وقت باید که تدبیر دماغ او نکنند تا آنکه لقا و عدم لقا ی او هم یا بعض دریافت نگردد چهارم وقت استفراغ او جالینوس گفته که در امراض مزمنه انتظار نضج کنند و قبل استفراغ و بعد نضج واجب ست که ملطفات مثل ماء الزوفا و حاشا و بنفشه و شانند تا ماده بهر اندفاع آماده گردد و در امراض حاده انتظار نضج مطلقاً نکنند بهر آنکه غرض از انتظار نضج ترقیق قوام ماده است و ماده مرض حار رقیق بود و پس حاجت با انتظار نضج در آن نباشد و این قول ضعیف ست بهر آنکه غرض از نضج ترقیق قوام ماده نیست بلکه تعدیل اوست حق آنست که شیخ الرئیس ذکر کرده و آن اینست که در امراض حاده نیز انتظار نضج صواب تر باشد اگر ماده ساکن بود و اما اگر متحرک باشد مبادرت باستفراغ آن اولی ست بهر آنکه ضرر حرکت او بیشتر از ضرر استفراغ او قبل نضج اوست خصوصاً چون اخلاط رقیق باشد و سیما چون در تجاویف عروق غیر مداخل در اعضا بود که حرکت او درین هنگام قوی تر باشد و اندفاع او نیز سهل تر بود و اما هر گاه خلط محصور در عضو واحد باشد البته حرکت ندهند تا آنکه نضج یابد و آنرا قوام معتدل حاصل شود بهر آنکه اگر غلیظ لزج باشد اخراج او مشکل گردد و آن ظاهر ست و همچنین اگر رقیق بود بنابر آنکه مداخل خلل عضو باشد و در آن محتبس بود و نضج غلیظ آنست که رقیق شود تا اعتدال یابد و نضج رقیق آن باشد که غلیظ گردد تا معتدل شود و کذلک چون امن ثبات قوت تا وقت نضج نباشد استفراغ آن کنند قبل نضج بعد احتیاط از معرفت رقت و غلظ او پس اگر مواد غلیظ عاصی بر نضج بود و یا رقیق متشرب در جرم عضو باشد استفراغ آن نکنند بلکه توکیل امر بر طبیعت نمایند و اگر رقیق غیر متشرب یا معتدل بود استفراغ آن کنند و اگر مواد تخمیه غلیظ باشد تحریک او جائز نبود الا بعد ترقیق بهر آنکه قبل از ین تحریک اصلا مفید نشود و بسبب عصیان او از اندفاع و استدلال بر غلظ او از تقدم تخمهای سابقه و وجع ممدد زیر شراسیف و حدوث اورام در شکم باید کرد و ایضاً شیخ در مقامی دیگر می نویسد که اگر مرض کثیر المادة هائج باشد در ابتدا استفراغ کنند و انتظار نضج نکنند بنابر خوف دفع ماده بسوی موضعی که تحمل آن نکنند لهذا بقراط گفته که استفراغ در امراض حاد بسیار چون هائج باشند سزاوار استعمال نمایند که تاخیر او مؤدی بهلاکت میشود و اگر مرض معتدل در ماده باشد انضاج ماده نموده بعده استفراغ آن کنند بهر آنکه اگر در ابتدای امر استفراغ این نمایند ماده لطیف مستفرغ شود و غلیظ باقی ماند پس نضج او متعسر گردد و در اکثر بهلاکت انجامد و آن واجب ترین امری که رعایت او در حال جواز استفراغ قبل نضج مع رعایت شرائط کنند حال منافذ ست تا منسد نباشد بلکه رعایت این در هر استفراغ واجب بود بهر آنکه منافذ چون منسد شد نفوذ مواد مستفرغه از آن ممکن نبود و لهذا قبل اسهال تقدم تلیین طبیعت و اخراج ثفل یابس که در امعا بود واجب ست و ملطفات و مفتحات بنابر ازاله آنکه از سدد در عروق متوقع بود استعمال نمایند و رعایت این امر از مواد غلیظ اولی ست بهر آنکه مواد رقیق گاهی در منافذ منسده نفوذ میکند سیما هر گاه سدد او ناقص بود و مواد غلیظ چنین نیست و بعد رعایت این همه شرائط مذکوره در جواز استفراغ قبل نضج یعنی آنکه ماده متحرک باشد و محصور در عضوی نبود و قوت را ثبات تا وقت نضج نباشد و آن رقیق باشد و منافذ منسد نباشد اسهال قبل نضج نمایند و ماده لزج و غلیظ در رقیق نافذ در جوهر عضو بعید الاستعداد بهر سهولت دفع ست و از تعدیل قوام او لابد ست خواه در مرض مزمن یا حاد باشد و در همه امراض مزمنه نضج واجب بود و لاسیما چون ماده مرض خلطی غلیظ بوده باشد قبل از نضج ماده مسهل و ست نبرند و فصد افایت خلط غلیظ و تحلیل آن بدوای سخت گرم نکنند و ایضاً واجب ست انتظار نضج چون اراده استیصال ماده بالکلیه باستفراغ نمایند بدون تنقیص او و برای تخفیف طبع و این نیز مشروط بشرائط ست مثل آنکه مرض هیاج کثیر التغیر و التقلب نباشد که از انصباب ماده بر بعض اعضای شریفه خوف باشد و این در مواد غلیظ نباشد و ماده ردی نبود که از آن خوف فساد مزاج از تاخیر دفع بود و ماده در انصباب بسوی عضو شریف نباشد و قوت بسیار ضعیف نبود فی نفسه یا از کثرت ماده که بر آن از سقوط در تاخر دفع امن نباشد و بالجمله هر استفراغ که از آن مقصود استیصال ماده بتمامه نباشد بلکه کم کردن آن تخفیف طبیعت بود اطبا بر جواز استعمال او قبل نضج در جمیع امراض متفق اند و این بهر تقویت طبیعت بر ماده باقی ست و اگر مقصود استیصال ماده بتمامه باشد پس اگر شرائط جواز استفراغ قبل نضج که مذکور شد با آن مقترن گردد استفراغ قبل نضج واجب بود و اگر شرائط مذکوره با آن مقترن

نکرده بس اگر مرض مزمن باشد اطبا بر وجوب انتظار نضج دران اتفاق دارند و اگر حاد باشد بعضی جایز استفراغ مواد قبل نضج مع اختلاف ایشان در هیجان یکی
از دو طرف نیز اتفاق دارند و نیز تقدیر چیزیکه استفراغ آن کرده شود و مرا ازین آنست که بقدر معتدل باشد بهر آنکه اندک ازان مغنی نباشد و بسیار ازان قوت را
ضعیف کند و این از نظر در قوت و از نظر در ماده و از نظر در اعراض مخالف بعد استفراغ حاصل شود و بدانند که استفراغ ماده و قلع آن از موضع او بر دو وجه بود
یکی بجذب بسوی خلاف بعید دوم بجذب بطرف خلاف قریب بشرح اوقات جذب آنست که در بدن امتلا نبود و مواد متوجه بسوی مجذوب الیها شده
بهر آنکه اگر در بدن امتلا بود پس هرگاه جذب ماده از موضعی بسوی دیگر کنند در مجذوب الیه مواد بسیار مجتمع شود و مواد دیگر بسوی مجذوب عنه منجذب گردد
و معرض انصباب مواد شود و فائده جذب ظاهر نشود و اگر مواد متوجه بطرف مجذوب الیه باشد فائده جذب باقی نماند بلکه ضرر زیاده گردد و مثال استفراغ بجذب
قریب و بعید چنین است که مثلا مردی را از اعلای دهن او خون بسیار سیلان کند یا زنی را سیلان خون او بسیار افراط کند پس طبیب اگر استفراغ با اماله خون
بسوی خلاف قریب کند درین صورت اماله او در اول بسوی بینی بر عاف او بودن واجب بود و در ثانی بسوی رحم با دراز حیض و اگر اراده جذب بسوی
خلاف بعید نماید استفراغ خون در اول از عروق مواضع اسفل بدن کند و در ثانی از عروق مواضع اعلی بدن نماید و خلاف بعید متباعد در قطرین نشاید
بلکه در قطر واحد که آن قطر بعید تر بود می باید بهر آنکه اکثر مشارکات اعضای قطر واحد بود سوای متباعد در قطرین پس هرگاه ماده در اعلی از یمین باشد جذب بسوی
اسافل از یسار نکنند زیراکه بعد در دو قطر بود بلکه یا بسوی اسافل از یمین بنفسه نمایند و آن واجب تر است بهر آنکه میل او بسوی اسافل بود و بعد در قطر
واحد بعید باشد و یا بسوی یسار از علو کنند بهر آنکه بعد در قطر اقرب باشد و اگر بقدر بعد منکب از منکب بود بعید ازان باشد و این کمتر بعید مخالف بعید است
پس آنچه بعد او کمتر ازین قدر باشد آن در مخالف قریب داخل است و جایز است استفراغ از آن جمله آن استفراغ از مخالف قریب تجاوز کنند چنانچه فصد سر او
و جذب بموضع محاجم بر نقره در استفراغ مواد منصبه بسوی چشم جایز است و حال او مثل حال هر دو جانب سر در قرب نباشد پس هرگاه ماده در یمین راس باشد
اماله بسوی اسافل کنند نه بسوی یسار راس بهر آنکه بعد میان یمین راس و یسار او اندک است پس جذب بسوی خلاف بعید نباشد بلکه درین هنگام در
استفراغ از مخالف قریب داخل بود و چون اراده جذب ماده بسوی بعید کنند اولا تسکین وجع موضعی که دران ماده باشد باید کرد تا مزاحمت بجذب
کم گردد بهر آنکه وجع جذاب است پس میان دو جذب مقاومت واقع شود و چون خلط مجذوب اطاعت جذب نکند تا بعضو یکه اراده جذب بسوی آن
باشد برسد در جذب آن سختی نکنند چه گاهی سختی آنرا حرکت دهد و رقیق کند و منجذب نشود و سریع المیل بسوی موضع وجع گردد و گاهی جذب مواد بغیر استفراغ
آن کفایت کند اگر غرض منع توجه مواد بسوی عضو سوای استفراغ آن باشد پس نفس جذب مانع توجه او بسوی عضو کند و اگرچه آنرا خارج نکنند و ازان بدون
استفراغ غرض حاصل شود و درین صورت بر مثل بستن اعضای مقابل یا کشیدن شاخهای بلا شرط یا نهادن ادویه محمره مثل خردل و سداب و صمغ آن
در اسن و قلقطار وغیره و بالجمله آنچه مولم بود اقتصار کنند بهر آنکه وجع ثوران حرارت می نماید و حرارت جذاب است و بدانکه سهل ترین مواد بهر استفراغ
بعد مواد یکه در معده باشد آنست که در عروق بود بنابر سهولت وصول شربه بسوی آن و بهر سهولت خروج مواد ازان بعد ازان آنچه در اعضا بود بنابر
احتیاج در هر دو امر مذکور بسوی مرور در عروق ضیقه و حاجت بسوی دوای قوی تر ازان و اخراج مواد مفاصل صعب است بنابر برودت و غلظ و تحجر و قلت اتصال
افواه عروق بدان معذلک در استفراغ آن لابد است باری از خروج غیر آن بهر آنکه چون دوا مواد بعید عاصی را دفع کند مواد مطیع که در راه او واقع است
باوی مندفع گردد و ضرر اندفاع مواد که دفع او واجب نبود ظاهر است و کسی که از بدن او اخلاط و رطوبات با استفراغ صناعی اخراج نمایند و بدن او محتاج
بتعویض رطوبات باشد واجب است که مبادرت بسوی تناول اغذیه بسیار و خام نکند بهر آنکه طبیعت بنابر اشتیاق خود بسوی غذا بسبب قلت
رطوبات جذب غذای غیر منهضم نماید چه غذای کثیر برای انهضام محتاج بمدت طویل است و کذا غذای خام پس قبل انهضام بسوی عروق منجذب
گردد و آن فساد آورد و این حکم در استفراغ طبعی نیز جاری است بلکه اگر چیزی مثل ضعف حاصل از استفراغ یا لذت غذا یا تکلیف غیر تکثیر غذا واجب کند
باید که اندک اندک و بتدریج باشد تا طبیعت دران کما ینبغی تصرف نماید و در بدن نیک منهضم داخل شود و امن از ضرر آن کرده و فصد استفراغ خاص است

برای مجموع اخلاط زائد بالسویه یعنی به نسبتی که میان آنها در بدن ست و استفراغ خاص خلط غیر خون که بعض آن در کمیت زیاده شود یا در کیفیت فاسد
گردد آن استفراغ غیر فصد ست و هر استفراغ که افراط کنند در اکثر تپ پیدا کند بنا بر کثرت حرکات روح بسبب کثرت رطوبات منفعه و احتدا دارد
بسبب قلت رطوبات و این حمی یوم بود بسبب تعلق آن بروح و بیشتر بسوی دق مؤدی گردد خصوصاً اگر غلطی در علاج آن بمنع غذا واقع شود حتی که
آن با جفاف اعضا عارض گردد و کسی را که انقطاع استفراغ معتاد مرضی پیدا کند پس معاودت آن استفراغ آنرا شفا دهد در اکثر بنا بر زوال سبب و در اکثر
بهر آن گفته شد که اگر آن مرض متمکن شود بزوال سبب اول زائل نگردد بلکه گاهی محتاج بتدبیر زائد شود مثلا هر کرا انقطاع چرک گوش و مخاط مبنی سدد
حادث کند پس اگر آن هر دو عود کنند سدد از ان زائل شود و بدانند که بقای بقیه ماده که احتیاج باستفراغ آن باشد در ضرر کمتر ست از استقصا
در استفراغ و بلوغ بدان تا آنکه قوت را ضعیف کند و هرگاه قوت ضعیف شود تدارک آن متعذر گردد و گاهی بدق انجامد اگر منع غذا کنند و بقیه ماده را
اکثر طبیعت بغیر دوای دیگر تحلیل کند و مادام که خلط از جنسی باشد که استفراغ او سزاوار بود و مریض احتمال آن کند پس خوف از افراط در استفراغ نکنند که
آن افراط نیست بلکه گاهی احتیاج افتد بسوی استفراغ تا آنکه بغشی انجامد چون اخلاط بسیار بود معذلک متوجه بسوی بعض مخانق باشد استفراغ تا غشی
کنند حتی که راه ماده برای اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد و چنانچه در تپ سونوخس فصد کنند تا آنکه بحد غشی رسد و کسی که قوت او غیر قوی بود و ماده
اخلاط او ردی کثیر باشد استفراغ او اندک اندک کنند تا قوت او باستفراغ کثیر دفعة ضعیف نگردد و همچنین هرگاه ماده شدید الالتزاق یا شدید الاختلاط
بجون باشد در هر دو صورت اگرچه قوت قوی باشد ممکن نیست که بیکدفعه استفراغ کنند بهر آنکه در صورت اول در اکثر بیکدفعه خلط منقلع نشود و اگر
دوا قوی باشد احتیاج بتکرار استفراغ و اندفاع اندک اندک و انضاج مابقی بتفرق افتد تا آنکه مندفع گردد و در صورت ثانی طبیعت متمسک بدان بود
بسبب شدت تمسک آن بجون و لذلک بدوا مستفرغ نگردد پس خلط شدید الاختلاط بسهولت مندفع نشود و تفریق در استفراغ واجب گردد چنانچه
در عرق النسا و در اوجاع مفاصل مزمنه و در سرطان بسبب ماده متلحج آنها و در جرب مزمن و دملهای مزمن بسبب شدت اختلاط ماده آنها بجون و بدانکه
فرق میان اسهال و قی و فصد در اخراج ماده اینست که اسهال جذب مواد از فوق میکند بهر آنکه رطوبات بثقل طبعی خود از اعالی بسوی جهت جذب
مسهل میل می نماید و قلع از تحت میکند بنا بر غلبه قوت ادویه مسهله پس اکثر مواد بنا بر ثقل خود برای انجذاب بسوی اعالی مجیب نمی باشد و آن مناسب
برای هر دو جذب مخالف و موافق ست یعنی بنا بر جذب مواد بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هرگاه مواد در اسافل باشد مناسب جذب مخالف
ست و بنا بر جذب مواد بسوی جهتی که ماده بسوی آن مائل ست چنانچه هرگاه در اعالی باشد مناسب جذب موافق ست و ایضاً بعد استقرار مواد بغیر آنکه او را
میل بجهتی از هر دو جهت علو و سفل باشد مناسب ست چنانچه او برای دفع مواد اوجاع ورک و مزمنه مناسب بود و پس هرگاه مواد مستقره از تحت باشد
یعنی در اسافل که آن مخالف جهت جذب مسهل ست مسهل آنرا جذب کند بلا قلع بسوی خلاف جهت میل او و باین طور که مثلا اگر ماده در عروق باشد
آنرا بسوی جگر مائل سازد پس جذب از تحت باشد بعد از ان بسوی امعا دفع کند و قلع آن نیز کند بدون جذب بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هرگاه
در غیر عروق باشد مثل مفصل زانو مثلا پس جذب از اسافل نباشد مگر مخالف و این بهر قوت قوة جاذبه بود و قی جذب و قلع بعکس مسهل کند یعنی جذب
از تحت و قلع از فوق نماید و اگرچه قلع این از فوق اندک بود و حال فصد مختلف باشد یعنی گاهی از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاهی از
تحت جذب کند و از فوق قلع نماید بحسب موضع که از ان خون گرفته شود و قلیل ترین مردم از روی حاجت بسوی استفراغ کسی ست که جید الغذا
جید الهضم باشد بهر آنکه از فضول غذائی آن شیء معتد به باقی نمی ماند تا محتاج بسوی استفراغ باشد بنا بر قلت رطوبات در ان و ایضاً صاحبان بلاد
حاره قلیل الحاجت بسوی استفراغ باشد بسبب کثرت تحلل در ابدان ایشان اکنون بدانکه طریق مسهل و حقنه و قی و فصد و حجامت و زلو بفصول
مستقله در کتب کلیات مفصل مسطور ست در انجا ملاحظه نمایند و درینجا بقدری از حال آنها که اکثر بکار اید بقلم می آید در امراض دموی بهر تنقیه فصد
یا حجامت یا زلو بکار برند و حجامت قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی روا نداشته اند و در زلو همین اعتبار ست لیکن در هند صبیان را بعد چهل روز

از تولد تا سال نه لو میکنند و جاذب زلوا از حجامت قوی بوده فصد بعد از دوازده سالگی نزد بعضی بعد از چهارده سالگی تا آخر عمر جائز ست و حجامت بد تاریخ شانزدهم و هفدهم ماه بهتر بود و فصد در وقتی که قمر ناقص النور باشد مناسب بوده اگر ضرورت باشد در هر حال هر وقت فصد و حجامت بکار برند مگر در روز بحران نکنند و حامله و حائضه و قولنجی و فربه و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شربت انار و سبب بلغمی مزاج را گلقند و مربای به مناسب بود و یا حکم فصد بر نهار کنند که از این تدبیر هم غشی نمیکند و فصد سر رو تنقیه خون از ما فوق گردن میکند و باسلیق از ما تحت گردن و هفت اندام از تمام بدن و حبل الذراع حکم سر و دارد و ابطی حکم باسلیق و اسیلم سوست اسیلم سوست ... حکم از چپ امراض طحال را نافع بوده و باید که بعد از فصد اسیلم دست در آب گرم دارند و فصد عرق النسا جهت دوالی و عرق النسا و نقرس و فصد صافن از برای ادرار حیض و منافع عرق النسا و از برای امالهٔ ماده باسفل و فصد مابض که در باطن گوزانو ست در ادرار حیض و امراض مقعد از صافن قوی تر بود و فصد چهار رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن و فصد رگ زیر زبان که در باطن ذقن ست برای خناق و اورام لوزتین کنند و حجامت تنقیه از نفس عضو میکند و ضرر آن باعضای رئیسه نمیرسد و جوهر روح را کم استفراغ میکند و حجامت بر ساق خلیفه یعنی قائم مقام صافن بود و حجامت بر نقره یعنی مغاک پس سر خلیفه اکحل ست و حجامت مابین کتفین خلیفه باسلیق ست و حجامت بلی شرط برای جذب ماده از جهتی بجهت دیگر و برای تحلیل ریاح و تسکین درد نیز نافع بود و ادویه معدل خون که در حالت جوش خون و عفونت آن بکار آید مثل کاسنی و کاهو و گشنیز و گل سرخ و آب لیمو و سکنجبین و شربت عناب و شربت صندل و شربت گذر و مانند آنست هر چه سرد و خشک باشد و آنجا که بسبب آمیختن صفرا در خون رقت شود و علامات صفرا شرنگ بود و کف زرد بالای خون باشد مسهل صفرا دهند خصوص اهلیلهٔ زرد و شربت عناب و آب عدس و آب کاسنی مروق مفید بود و اگر از آمیختن رطوبت بلغمی خون رقیق گردد و آثار غلبهٔ بلغم نیز باشد و رنگ خون سپید زند مسهل بلغم دهند خصوص اهلیلهٔ کابلی و مجففات رطوبت مثل بالنگو و ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک مائل بگرمی باشد مناسب بود و مالیدن بدن و ریاضت انسب و اگر خون غلیظ گردد ملطفات مثل سکنجبین و آب آلو و آب بادیان و شاهتره دهند و اگر آثار سودا یافته شود و رنگ خون مائل بسیاهی باشد مسهل سودا دهند و اگر غلظ خون از آمیختن بلغم غلیظ بود و آثار بلغم نیز یافته شود مسهل بلغم دهند و برای تقطیع بلغم ترشیها انسب بود و در امراض صفراوی بهر تنقیه چهار روز این منضج بار و دهند عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ تخم خطمی شاهتره تخم کاسنی نیمکوفته هر یک هفت ماشه گل نیلوفر پنج ماشه عناب آلو بخارا هر یک پنج دانه شب در آب گرم تر کنند صباح مالیده صاف نموده گلقند یا خمیرهٔ بنفشه دو توله دران مالیده باز صاف نموده بخورند و جائی که تپ شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در ایام مسهل مغز فلوس هفت توله ترنجبین تمر هندی گلقند هر یک چهار توله شیرهٔ مغز بادام پنج دانه در منضج افزوده تنقیه کنند و این مسهل بارد ست و اگر در روز مسهل تشنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک اندک بنوشند و غذا وقت دوپهر آشجو وقت سه پهر کهچری مونگ ملایم بخورند و مسهل متواتر ندهند بلکه درمیان هر دو روز تبرید لعاب بهدانه سه ماشه و شربت بنفشه دو توله اسپغول شش ماشه پاشیده دهند و اگر این مسهل قی شود باز همان وقت مغز فلوس گلقند ترنجبین تمر هندی در عرقیات مالیده صاف نموده شیرهٔ مغز بادام بالای آن ریخته بخورند و اگر مسهل عمل نکند از عرقیات نیمگرم و شیافات اعانت کنند و یا شربت ورد مکرر چهار توله در آب سرد آمیخته بنوشانند و از ترنجبین دو نیم درم صابون خطمی نمک طعام از هر یک نیم درم شکر سرخ دو نیم درم بدستور متعارف شیاف ساخته بر دارند و بروز خوردن این مسهل خواب نشاید کرد و کسی را که در مسهل عادت قی باشد پیش از مسهل بدو روز قی کند تا معده پاک شود و روز مسهل اول اندکی مقویات معده مانند شربت انار تناول کند و ادویه معدل صفرا مثل لعاب اسپغول و بهدانه و شیرهٔ تخم خرفه و شیرهٔ تخم کاسنی و شیرهٔ تخم خیارین ست و هر چه بارد و رطب باشد و نقوع کشنیز با نبات نافع و صندل سفید بگلاب سوده مسکن حرارت شدیده ست و آب کاسنی سبز مروق با نبات یا ترشی آمیخته اثر تمام دارد و در تصفیهٔ خون نیز بیعدیل خصوصاً چون دران از خرفه و خیارین و تخم کاهو شیره کشند و کافور بقدر درجهٔ حرارت عظیم بپاشند و حموضات بتمامه معدل صفرا ست و از ادویهٔ مرکبه قرص طباشیر و کافور و شربت آلو و بنفشه و نیلوفر وغیره است و در امراض بلغمی بهر تنقیه این منضج گرم بیخ کاسنی بیخ بادیان بیخ اذخر بادیان هر واحد نیمکوفته پرسیاوشان هر یک هفت ماشه اصل السوس

مقشر نیمکوفته پنج ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد اسطوخودوس هفت ماشه شب در آب تر کنند و صباح جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی چهار توله در آن
مالیده باز صاف کرده بدهند تا هفت روز و بعده تربد سفید مجوف خراشیده پنج ماشه غاریقون پنج ماشه سنای مکی یکتوله در منضج افزوده مغز فلوس هفت توله
شکر سرخ چهار توله مع گلقند مالیده صاف نموده روغن بید انجیر یکتوله داخل کرده تنقیه کنند و این مسهل گرم ست و بجای آب عرق بادیان نیمگرم بدهند
و اگر مسهل عمل نکند مصطگی رومی سه ماشه سائیده شکر سفید مساوی آمیخته همراه عرق مذکور یا آب نیمگرم بخورانند و در روز مسهل وقت دو پهر آب نخود و
وقت سه پهر کهچری موتهه بدهند و روز دوم مسهل گلقند دو توله در عرق بادیان شش هفت توله مالیده صاف نموده تخم ریحان چهار ماشه اضافه نموده بنوشانند
و اگر دادن حب ایارج منظور باشد بعد از دو مسهل باز دو سه روز نضج ماده بمنضج گرم نموده یکتوله حب مذکور بروغن بادام یا بروغن گاو چرب کرده بورق نقره
پیچیده چهار گهری شب باقی مانده همراه آب گرم فرو برند و بران خواب کنند و وقت صبح منضج گرم که در آن اجزای مسهل گرم سوای مغز فلوس و روغن بید انجیر
باشد بنوشانند و بجای آب و غذا آنچه در روز مسهل مذکور شد بدهند و روز دوم بدستور گلقند و عرق بادیان و تخم ریحان بخورانند و باز بدستور حب دهند و بعد
سه مسهل حب یک مسهل گرم مع مغز فلوس و روغن بید انجیر بدهند و بعد از مسهل پیش از آنکه در عمل شروع کند خواب کردن عین عمل ست بشرطیکه مسهل قوی بود
و الا مبطل یا مضعف عمل بود و بعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید کرد خواه مسهل قوی بود خواه ضعیف و ادویه معدله بلغم ستل بادیان انیسون اصل السوس
برنجاسف مویز منقی قاقله زیره دارچینی سنبل الطیب ست و مانند آن هر چه گرم و خشک باشد و تخم کشوث در اخراج بلغم عفن که اندر عروق باشد مخصوص ست
و هرگاه بلغم عفونت پذیرد و یا تپ باشد و دوای بسیار حار ندهند و ادویه صغر احسب حاجت با ادویه بلغم آمیزند و از ادویه مرکبه معدله بلغم معجون فلاسفه
و معجون سیر و دواء المسک حار و جوارش جالینوس ست بشرطیکه تپ نباشد و اگر با تپ بود قرص گل و قرص غافث با سکنجبین بزوری معتدل حار و گلقند
و شربت بزوری معتدل و حار دهند و از منضج و مسهل گرم نیز ادویه شدید الحرارت موقوف نمایند و مثل بنفشه و خطمی و شکاعی و بادآورد افزایند و بجای
روغن بید انجیر شیرهٔ مغز بادام یا روغن آن داخل کنند و در امراض سوداوی بهر تنقیه اول این منضج سوداوی دهند سپستان یازده دانه عناب پنج دانه
گاوزبان بادرنجبویه اصل السوس هر یک چهار ماشه پرسیاوشان پنج ماشه بادیان شاهتره اسطوخودوس هر یک هفت ماشه جوشانیده بدستور گلقند یا ترنجبین
دو توله داخل کرده بنوشانند و در سودا که از احتراق خلطی حادث شود و بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز باشد پس در منضج و مسهل
آن ادویه مخصوصهٔ آن خلط نیز باید آمیخت مثلاً در سودای دموی و صفراوی ادویه دموی یا ادویه منضجه صفرا افزایند و اگر حدت و حرارت احتراق زیاده باشد
نضج ماده صرف از منضج صفرا نمایند پس هرگاه نبض عریض و ملایم شود و قاروره کدر و غلیظ گردد و رنگ آن از سفیدی بسیاهی زند قصب الذریره اسطوخودوس
بسفایج فستقی هر یک هفت ماشه افسنتین هلیلجات ثلثه از هر یک شش ماشه سنای مکی افتیمون در پارچه صره بسته هر یک نه ماشه غاریقون دو ماشه در مسهل بارد
زیاده نموده تنقیه کنند و در سودای صفراوی تبرید و تسکین زیاده باید نمود و اگر بعد دو مسهل تنقیه بحب افتیمون بطریق حب ایارج کنند انسب بود و در
امراض سوداوی فیما بین هر مسهل استعمال منضجات مناسب و در سودای سوداوی و بلغمی آلو بخارا پنج دانه گل گاوزبان پنج ماشه گل سرخ تخم کاسنی نیمکوفته
تخم خطمی بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک هفت ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد در منضج سودا افزوده نضج دهند پس هرگاه ماده نضج یابد روز مسهل
بسفایج فستقی افتیمون در پارچه کتان بسته قصب الذریره هلیلجات غاریقون تربد موصوف برگ سنا مغز فلوس روغن بادام یا شیرهٔ مغز بادام اضافه
کرده مسهل دهند و چون ماده غلیظ محتاج منضج زیاده می باشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و بعده اگر تنقیه بحب افتیمون کنند اولی بود و میان
مسهلات تبرید از آمله مربی و لعاب گاوزبان و شربت انار و تخم ریحان دهند و بعد مسهلات استعمال ماء الجبن نیز در امراض سوداوی معمول ست و بدانند
که مقیئات هر خلط در علاجات امراض جزئیه مسطور گردد و وقت قی کردن شکم و چشم را به بندند و بعد از قی مضمضه بآب گرم کنند و دهن و روی را بآب
سرد بشویند و در حار مزاج بهر تقویت معده سکنجبین با گلاب بدهند و در بارد مزاج اندکی مصطگی سوده در گلقند آمیخته بخورانند و ترکیب حقنهٔ مسهله بعینه
ترکیب مطبوخ مسهل ست در امراض گرم از مسهل بارد و در امراض سرد از مسهل گرم حقنه کنند مگر هلیلجات را در حقنه داخل نکنند و مقدار آب دو از یاده از ثلث

رطل نباشد و در غلظت و رقت معتدل باشد و هنگام اعتدال نیمگرم استعمال کنند و بدو سه مرتبه بعمل آرند و سر انبوبه را چرب کنند و پیش از حقنه مسهل با حب ... کرده
و روغنهای مناسبه حقنه نمایند و یا از آب و نمک فقط اکتفا کنند علاج امراض ترکیب و تفرق اتصال در معالجات امراض جزئیه مذکور خواهد شد و کذا علاج کلی و جزئی
اورام در بحث اورام و بثور مسطور گردد و مسیحی گوید که اصناف امراض بسیار است و هر واحد را از آنها معالجه علیحده کرده شود مثلا معالجه امراض مزاجی سادجی
گفتند که مزاج آنها مضاد بمزاجات امراض بود مثل بارد بحار و حار ببارد و رطب بیابس و یابس برطب و همچنین در کیفیات مرکبه و معالجه امراض اعضای
آلیه یعنی امراض ترکیب باضداد هیأت آن نمایند مثلا علاج زیادت بنقص و نقصان بزیادت و خشونت بملاست و ملاست بخشونت و معالجه تفرق اتصال
نیز بند کنند و آن جمع کردن است آنرا که متفرق شده و حفظ آنچه جمع کرده تا آنکه متصل شود و ایضا حفظ از آنچه در متفرق از شیء غریب افتد ورنه متصل
نخواهد شد و حفظ مزاج آن عضو بطبیعت و الا متصل نخواهد شد.

امراض راس یعنی بیماریهای سر

بدانکه مراد از سر در کتب طبیه سر مصطلح عند الاطباست و آن ما فوق عینین است نه از سر عند عرف عام که آن عبارت از ما فوق گردن است و شیخ الرئیس میفرماید که غرض ما درینجا از سر دماغ و حجب اوست و لهذا متعرض به بیان امراض مختص ببعض اجزای سر مثل کسر عظم و امراض شعر و بثور و قروح عارض جلد سر و غیر آن درینجا نشده و اجزای راس مصطلح شعر و جلد و غشای سمحاق و استخوان قحف و هر دو استخوان حجری و استخوان پیشانی و استخوان مؤخر سر و غشای غلیظ و غشای رقیق و مخ یعنی جوهر دماغ و اورده و شرائین و ارواح و بطون ثلثه و شبکه و دوده و غده صنوبری و برکه و معصره و قمع و استخوان قاعده دماغ و غیر آنست و اعصاب و نخاع مثل فروع است و جمله امراض راس و اعصاب ۳۶ سی و شش است یعنی صداع و بیضه و شقیقه و عصابه و حس و ثقل راس و سرسام و عطاش و اورام خارج راس و اجتماع الماء فی الراس و سبات و سهر و نسیان و اختلاط ذهن و هذیان و رعونت و حمق و مالیخولیا و جنون و عشق و سدر و دوار و [illegible] و کابوس و صرع و سکته و جمود و استرخا و فالج و لقوه و تشنج و کزاز و تمدد و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و جالینوس تقسیم این امراض بر پنج گونه کرده اول امراضی که بسبب ورم و تفرق اتصال در حجاب یا در نفس دماغ یا در هر دو افتد مثل قرانیطس و لیثرغس و سبات سهری دوم امراضی که سببش اجتماع اخلاط ردیه سوداویه یا بخار ردی در دماغ باشد همچون مالیخولیا و مانیا و قطرب و نسیان و بلاهت و سبات سوم امراضیکه سبب او اجتماع اخلاط ردیه بلغمیه در تجاویف دماغ بود مانند کابوس و صرع و سکته چهارم امراضی که سبب آن اجتماع رطوبات فضلیه در آلات حس و حرکت یعنی اعصاب باشد چون فالج و لقوه و تشنج و کزاز و رعشه و خدر و اختلاج پنجم اصناف صداع که آن از جمیع اسباب مذکوره و غیر آن حادث میشود و بوعلی سینا تقسیم امراض درینجا بدو نوع ساخته نوع اول امراض راس و دماغ و آنرا بچهار قسم بیان نموده یکی اوجاع راس و آن شش مرض است یعنی از صداع تا ثقل راس که مذکور شد دوم اورام راس و تفرق اتصال آن و آن پنج مرض است یعنی از سرسام تا سبات سهری سوم امراضیکه اکثر مضرت آنها در افعال حس و سیاست باشد و آن هشت مرض است یعنی از سبات تا عشق چهارم امراضیکه آفات آنها در افعال حرکت قوی بود و آن هفت مرض است یعنی از سدر تا جمود نوع دوم امراض عصب و آن ده مرض است یعنی از استرخا تا اختلاج و جمله امراض مذکوره درین کتاب حسب ترتیب و تقسیم شیخ مسطور گردد

قول کلی در امراض سر

از قانون و شروح آن مستفاد میشود که دماغ را عارض میشود کل امراض معدوده یکی از آن انواع سوء مزاجات سادج مفرد دوم مرکب هشت گانه و مادی مفرد و مرکب است و مادی یا غیر ذات قوام بود مثل بخار و ریح و یا ذات قوام باشد مانند اخلاط اربعه و مائیت و ماده یا متورم بود و یا بی ورم باشد و نسبت بسائر اصناف امراض سوء مزاج امراض رطوبی یعنی رطب مادی در دماغ بیشتر افتد چه در هر دماغ بلکه در هر عضو در ابتدای خلقت رطوبت فضلیه محتاج تنقیه در رحم یا بعد او میباشد پس اگر پاک نشود کار دشوار گردد و در اکثر امراض از آن رطوبت صبیان را صرع قتال حادث شود و کل انواع سوء مزاج یا در جمیع دماغ و یا در عروق و یا در حجب آن می افتد دوم امراض ترکیب یا در مقدار مثل آنکه سر کوچک یا بزرگ از قدر واجب بود و یا در شکل مانند

آنکه شکل او از مجرای طبیعی متغیر باشد چنانچه سقط و صرع و غیر آن واز این آفت در افعال دماغی افتد یا مجاری او اوعیۀ او منسد یا تنگ تر یا فراخ تر باشد
و سده یا در بطن مقدم یا در بطن مؤخر یا در دو بطن یا در هر سه بطن افتد و ناقص بود یا کامل و یا سده در اورده یا در شرایین یا در منابت اعصاب آن افتد
و یا ربا طات حجب دماغ منخلع گردد و یا افتراق در جرم دماغ واقع شود سوم امراض تفرق اتصال بجهت انحلال فرد در نفس دماغ یا در شرایین و اورده یا حجب
یا در قحف چهارم مرض مرکب یعنی اورام در نفس جوهر دماغ یا در غشای رقیق یا ثخین یا شبکه یا غشای خارج او و کل اورام از مادۀ یکی از اخلاط حار یا بارد افتد اما
ورمیکه از مادۀ بارد عفن بود شامل اورام حار باشد و مادۀ بارد ساکن یعنی غیر عفن ورمی که آنرا بارد گویند پیدا کند الحاصل همه امراض دماغ یا راجع باین امراض مذکوره
باشد گویا که از اقسام او بود و یا عارض ازین امراض باشد مثل قرحه عارض از تفرق اتصال و مثل امراض مرکبه ازین امراض مفرده هنگام حدوث او و امراض
دماغ یا خاص بود یا بمشارکت و گاهی ورم امراض مشارکی دماغ کار بزرگ گردد حتی که امراض خاص قتاله شود چه بیشتر چنان باشد که در امراض ذات الجنب و خناق
بسوی دماغ مواد خناقی قتال مندفع شود و بسا ست که سکتۀ قاتل بسبب ذیتی عضو مشارک آنرا بهم رسد

ذکر دلائل بر معرفت احوال دماغ

اموریکه ازان احوال دماغ شناخته میشود یازده قسم ست یکی افعال حسیه دوم افعال سیاسیه که این هر دو از آثار دماغ اعنی تفکر و تذکر و تصور و قوت وهم ست
و احلام سوم افعال حرکیه که آن از افعال قوت محرکه اعضا بتوسط عضل ست و حال خواب و بیداری چهارم افعال طبیعیه از کیفیت فضول مستفرغ
از دماغ در قوام و لون و طعم اعنی حرافت و ملوحت و مرارت و تفاهت او و کمیت آن در کثرت و قلت او و یا احتباس آن مطلقاً و حال عروض قروح و بثور
و اورام بر جلد سر و حال شعر از کمیت و کیفیت و لون او و غیر آن پنجم موافقت اهویه و اطعمه و انحای تدابیر و مخالفت و اضرار آنها بدماغ ششم مقدار راس
از عظم و صغر آن هفتم شکل راس از جودت و ردائت آن هشتم ثقل راس و خفت آن و ملمس و اوجاع آن نهم احوال اعضائیکه مثل فروع ست مر دماغ را مانند چشم
و زبان و چهره و دندان و لهات و لوزتین و گردن و اعصاب دهم حال قوی و افعال اعضای عصبانی مشارک دماغ مثل معده و رحم و مثانه یازدهم حال
عضویکه دماغ بمشارکت آن متالم میگردد و آن عضو کدام ست و ازان آفت بسوی دماغ چگونه متادی میشود و بدانکه ازین استدلالات گاه بر آفتیکه آن حاضر ست
از احوال و بر آفتی که هنوز حاضر نگشته و در زمانه مستقبل خواهد بود استدلال کرده میشود مثل آنکه از طول حزن و وجوم یعنی غضب شدید و سکوت از کلام و شدت
غیظ بر مالیخولیا مشرف و قطرب واقع عنقریب و از غضب بیوجه بر حدوث صرع یا مالیخولیا حار یا مانیا و از ضحک بی سبب بر حمق و رعونت استدلال
کرده میشود و گاه بر امر ماضی مثل استدلالات از اورام و قروح عارض جلد راس بر بودن مواد دران و اندفاع آن استدلال میکنند اکنون کیفیت استدلال ازین دلائل
مذکوره بر احوال دماغ و تفصیل این وجوه معدوده مسطور میگردد لیکن پیش ازان استدلال کلی از افعال دماغ بقلم می آید و سپس تفصیل اقسام مزبوره ذکر یابد

استدلال کلی از افعال دماغ

اما دلالت ماخوذ از جنس افعال حسیه یا حرکیه اینست که افعال وقتی که سلیم باشند در ظاهر اعانت میکنند در دلالت بر سلامت دماغ و اگر افعال ماؤف باشند دلالت
می نمایند بر آفت آن و آفات افعال سه ست که آن ضعف و تغیر و تشویش ست پس بطلان و قول کلی در استدلال از افعال اینست که نقصان و بطلان آنها
اگر بسبب امور مزاجیه و سده مانعۀ نفوذ روح بود بسبب برودت و غلظت روح از رطوبت و سده می باشد و از حرارت نمیباشد مگر هنگامی که عظیم شود و بحد
رسد که قوت ساقط گردد و اما تشویش و آنچه مناسب آن نیست گاه از حرارت و گاه از یبوست میباشد

استدلال از افعال نفسانیه حسیه

گاه درین افعال آفت از قبیل بطلان یا ضعف یا تشویش داخل میشود و مثال این در حواس ابتدا ببصر کرده میشود پس در بصر داخل شود آفت باین طور
که یا باطل گردد و یا ضعیف و یا مشوش و متغیر گردد و بران فعل از مجرای طبیعی آن که تخیل نماید چیزی را که در خارج وجود نباشد مثلاً خیالات و الوان و شبیه
و شعله و دخان و یا تخیل کند شئی موجود فی الخارج را بر خلاف آنکه در خارج ست مانند آنکه تخیل کند چیزی راست را کج یا بالعکس و مضاعف را ستدیر و بالعکس

و یا یکی بر او و دیگر اینها پس این آفات اگر مختص بچشم نباشد استدلال کرده میشود از آنها بر آفت در دماغ و فرق در خیالات مختص بچشم و در مکانی بسبب امری در دماغ آنست که با این در غالب امر آفت دیگر مثل دوی و طنین باشد و گاهی با این سر گران بود و گاه دلالت می‌نماید خیالات بالوان خود بر مواد غالب بر دماغ مانند خیال سرخ بر غلبهٔ خون بر دماغ و زرد بر غلبهٔ صفرا و سفید بر غلبهٔ بلغم و سیاه بر غلبهٔ سودا بر آن دلالت کنند و اگر قایلی گوید که خیالات سفید چگونه دلالت میکنند بر بلغم غالب که آن بارد ست و حال آنکه شما نسبت کرده اید تشویش را بحرارت گوییم که قول ما که تشویش بسبب حرارت است ای حرارت غریبه میباشد آن بحسب مزاج نه بحسب اعتراض مواد بقوت صحیح کامل الحرارة غریزیه پس قول ما که تشویش افعال بسبب حرارت ست معنی این آنست که تشویش اگر بسبب مزاج مرضی باشد که این بسبب سوء مزاج حار میباشد حاصل آنکه تشویش مذکور اعتبار کرده میشود بحسب مزاج که آن بسبب حرارت غریبه است اعتبار کرده نمیشود بنحوی که عارض شود ماده بسبب قوتی که آن صحیح کامل در حرارت غریزی خود است و خیال گاهی بسبب حیلولت مواد در روح باصره میباشد پس ظهور او نیز بسبب باصره و قوی حس باشد و این دلالت بمزاجی نیست بلکه از جنس ضعف بصر و قوت آنست چنانچه در مبحث خیالات عنقریب بیاید که این گاهی بسبب فرق گاهی حس میباشد و اما در سمع مانند آنکه ضعیف گردد و نشنود مگر از قریب یا آواز بلند و یا مشوش گردد که بشنود چیزی را که در خارج اصلا موجود نباشد یا موجود باشد لیکن از آن آواز بر غیر هیئت مسموعه از آن در عادت بشنود مثل دوی و طنین شبیه با آواز آب یا بزدن مطرقه‌ها یا با آواز طبلها یا بصدای برگهای درخت هنگام وزیدن باد بر آنها و یا آواز وزیدن بادها یا غیر اینها پس بدین استدلال کرده میشود بر سوء مزاج یا بس حاضر در ناحیهٔ وسط دماغ و یا بر ریاح و ابخرهٔ محتبسه در آنجا یا صاعده بسوی آن و غیر اینها از آنچه دلالت بر آن نماید و یا باطل گردد بالکلیه و ضعف و بطلان هر دو بسبب کثرت برودت میباشد و آنچه شنیده شود که گویا شنیده میشود از دور بسبب رطوبت بود و اما در شم پس آنکه معدوم گردد بالکل یا ضعیف و یا مشوش در ادراک نماید بوهای بد را که در خارج موجود نباشد پس دلالت می‌نماید در اکثر امر بر خلط محتبس در مقدم دماغ و تعفن او و گاهی تشویش فعل او بسبب حرارت میباشد اگر چیزی از جراحت یا قرحهٔ منتنه یا غیر منتنه خاص بخیشوم نباشد و ضعف شامه بسبب برودت میباشد و اما ذوق و لمس همچنان باشد یعنی ضعف این هر دو و تشویش فعل اینها از حدوث خلط در دماغ بود و این در بعضی احیان باشد مگر آنکه تغیر این هر دو از مجرای طبیعی در اکثر بسبب بعد آلات اینها از دماغ به نسبت بصر و سمع و شم دلالت میکند بر فساد خاص در آلت این هر دو و در اقل بر مشارکت از دماغ و خصوصا هنگامی که عام باشد مانند خدر در جمیع بدن چه بعید است که این از اسباب مختصه با عصاب بی مداخلت شرکت دماغ بود و گاه مشترک میگردد حواس را در نوعی از ضعف یا قوت که دلالت می نماید بر حالت در دماغ بطریق دوام و این کدورت و صفاست و هر ضعف کدورت نیست یعنی شئ واحد نیستند بلکه کدورت نوعی از ضعف ست زیرا که گاه میباشد ضعف با صفا مانند آنکه گاهی انسان چیز نزدیک و قلیل الشعاع نیک صاف می بیند و اشیای کوچک را نیز و چون بعید گردد یا شعاع آن بسیار شود عاجز می آید از ادراک آن بجهت آنکه کدورت و صفا گاه با هم یکدیگر در حالت ضعف میباشد و صفا لا محاله با قوت میباشد لیکن کدورت بر مادهٔ رطب و صفا بر یبوست دلالت می نماید و گاهی این کدورت دفعةً استحکام می یابد و از آن سدد حادث میگردد و این دلالت میکند بر وجود مادهٔ سنجابیه در عروق دماغ و شبکه و حکم در استدلالات از این آفات برین نحو ست که آنچه از قبیل تشویش ست در اکثر امر تابع حرارت و یبوست میباشد و آنچه از قبیل نقصان و بطلان ست در اکثر تابع برودت میباشد مگر آنکه با شدت ظهور فساد و سقوط قوت باشد که درین صورت گاه از حرارت میباشد و لیکن حرارت ملایم قوت ست نسبت بسوی برودت مادام که استضرار مزاج و افساد آن عظیم نگردد مورث نقصان در قوت نشود پس واجب ست که درین هنگام انحصار برین دلیل نکنند بلکه استدلال بدلائل دیگر مذکور برای هر نوع مزاج از مزاج حار و بارد نیز نمایند و بطلان گاه دلالت می نماید بر تاکد اسباب نقصان اگر سببش آفت دماغی باشد و بسبب آفات در آلات آن از فساد و انقطاع و سده نباشد و بالجمله زوال از حالت صلاح آن یا بسبب اذیت ست یا بسبب در نفس عضو حساس چنانچه گاه عارض میشود خدر بعضوی بسبب برودت مزاج او و بدان حس بالکلیه زائل و باطل میگردد و از اعضای حساسه بعضی شدید القرب از دماغ اند و کم ست اینکه نباشد آفت در آن بطریق اشتراک مانند آله سمع و شم و اکثر آفات آن عضو شدید القرب که به تنقیه و تعدیل مزاج آن عضو زایل نگردد آن از دماغ باشد از این جهت سایر حواس جز آن محسوسات خود ستادی گردند مثل حس لمس که اکثر آن از اعضو قوی میرساند

دلالت می نمایند بر آنکه در انها آفتی از حرارت یا یبوست ست و بجد سقوط قوت نرسیده

استدلال از افعال سیاسیه

و احلام از جملهٔ سیاسیه ست قوت فهم و حدس دلالت می نمایند بر قوت مزاج دماغ بتمامه و ضعف آن هر دو دال بر آفت اندر انست تا آنکه ظاهر گردد که کدام یک از افعال دیگر اختلال یافته پس بعضی از انها فساد قوت خیال و تصور و آفت آنست و این قوت اگر قوی ست اعانت نماید در دلالت بر صحت مقدم دماغ و این قوت قوی بود اگر انسان قادر باشد بر جودت حفظ صور محسوسات مثل اشکال و نقوش و خلق و مذوقات و اصوات و نغمات و غیر اینها زیرا که بعض مردم را درین باب قوت تامه بود بحدیکه فاضلی از مهندسین نظر کند در شکل مخطوط یک نظر و بدان مرتسم گردد در نفس آن صورت و حروف او و حکم نماید دران مسئله بتمامه و مستغنی باشد از معاودت نظر بسوی آن شکل و همچنین ست حال قومی بقیاس بسوی نغمات و حال قومی بقیاس سوی مذوقات و غیر اینها و باین باب متعلق ست جودت معرفت نبض بهر آنکه او محتاج ست بسوی خیال قوی که مرتسم گردد در نفس قوی ملموسات و چون درین قوت آفتی عارض گردد یا بطلان فعل پس درین صورت باقی نمی ماند در خیال صورت محسوس بعد زوال آن از نسبتی که میباشد میان آن و میان قوت حساسه حتی که احساس می نماید بدان و یا ضعف و یا نقصان و یا تغیر از مجرای طبیعی باین نوع که تخیل نماید چیزی را که در خارج موجود نیست پس ضعف او و تغیر او و بطلان فعل او در اکثر دلالت مینماید بر افراط برودت یا یبوست در مقدم دماغ و یا رطوبت دران و برودت سبب بالذات ست در رطوبت و یبوست هر دو سبب بالعرض بجهت آنکه این هر دو جالب برودت اند و تغیر فعل آن و تشویش آن بر زیادتی حرارت دلالت میکنند و این همه امور اکثری ست نه کلی و بنابر انکه در قوای حساسه گفته شد و گاهی این مرض مردم صحیح العقل را عارض میگردد بحدیکه معرفت ایشان بافعال جمیل و قبیح تام و کلام ایشان با مردم صحیح میباشد لیکن تخیل می نمایند قومی را حاضر نزد خود که آن در خارج وجود ندارند و تخیل میکنند صداهای طبل را و غیر اینها چنانچه جالینوس حکایت کرده که این مرض در فلس طبیب را عارض گردید و بعضی از انها فساد قوت تفکر و تخیل ست یا بطلان فعل انها و این را ذهاب عقل می نامند و یا ضعف فعل آنها و این را حمق گویند و مبداء آن هر دو برودت وسط دماغ و یا یبوست و یا رطوبت آنست و این ما اکثری ست چنانچه در بطلان فعل خیال و ضعف آن گفته شد که بودن آن از برودت اکثری ست و رطوبت و یبوست سبب بالعرض اند و یا تغیر و تشویش آنها بحدیکه فکر او میباشد در چیزیکه حاصلی ندارد و صواب می پندارد چیزی را که فی الحقیقت صواب نیست و این را اختلاط عقل می نامند و این دلالت می نماید یا بر ورم و یا بر غلبهٔ مادهٔ صفراویه حاره یا بسبب غیر متورمه و این جنون سبعی ست و اختلاط عقل او با شرارت و اذیت میباشد و یا بر مادهٔ سوداویه و آنرا مالیخولیا می نامند و اختلاط او با سوء ظن و با فکر بی حاصل بود و میل از رذائل اخلاق مذکوره بسوی جبن دلالت قوی بر برودت می نماید و میل از انها بسوی جرأت و غضب دال تر بر حرارت میباشد و گاهی این بسبب مشارکت عضو دیگر میباشد و این همه بدلائل جزئیه که بعد ازین خواهد آمد شناخته میشود و بالجمله چون حرکت نماید افکار حرکات بسیار و مشوش و متفنن گردند در انجا حرارت خواهد بود و گاهی تشویش فکر در امراضی که مادهٔ آنها بارد ست نیز میباشد چون خالی از حرارت نبود بسبب عفونت و تورم مثل اختلاط عقل حادث در لیثرغس و بعضی از انها آفت در قوت ذکر ست یا آنکه ضعیف گردد و یا باطل چنانچه جالینوس حکایت نموده که وبائی در ناحیهٔ حبش بهم رسید بسبب قتال عظیم که در انجا واقع شد و سکنهٔ آنرا بسبب دهای متعفن بسیار که بعد جنگ باقی مانده بودند وبای شدید عارض شد و این وبا در بلاد یونان رسید و اهل آنرا بسبب آن نسیانی واقع شد که ایشان نام خود و پدر خود را فراموش کردند و اکثر آنست که ضعف در ذکر بسبب فساد در موخر دماغ از برودت یا رطوبت یا یبوست عارض میگردد و یا آنکه مشوش گردد و انسان بیاد آورد چیزی را که پیشتر بیاد خود نگاه نداشته بود و این دلالت میکند بر سوء مزاج حار با ماده یا بی ماده و دلالت آن بر ماده یا بسه اولی است و هر واحد ازینها هنگامی ست که سوء مزاج مفرط نگردد و قوت ساقط نشود و قول مجمل درین آنست که بطلان این افعال گاه بسبب غلبهٔ برودت یا بر جرم دماغ میباشد بانیکه استیلا یابد بر حجب او و یا بر تجاویف او و گاه برودت با رطوبت میباشد و گاه جالب یبوست میکند و همچنین ضعف این افعال و اما تغیر آن بسبب ورم یا سوء مزاج صفراوی یا سوداوی یا حرارت مجرد از ماده بود

و استدلال از احوال احلام از آن جهت که لائق ست که مضاف کرده شود بسوی این موضع و بیان آن نموده شود پس کثرت دیدن اشیای زرد و دخان و آتش
بر غلبهٔ صفرا میکند و همچنین به رویت اشیای دیگر مناسب مزاج او احتیاج بشمار آن نیست و احلام مشوشه دلالت بر حرارت و یبوست می نماید و ایضاً منذر
بامراض حاده دماغیه است و همچنین احلام مفزعهٔ مخوفه که یاد نماند و فراموش کنند و اکثر بر برودت و رطوبت دلالت میکنند

استدلال از افعال حرکیه

و آنچه شبیه بانها ست از خواب و بیداری اما دلائل ماخوذ از جنس افعال حرکیه یعنی متعلق بحرکات پس بطلان و ضعف آنها دلالت می نمایند بر غلبهٔ
رطوبت فضلیه رقیقه کثیره در آلات آنها و در هر عضوی که باشد بر آفت در دماغ دال بود مگر آنکه اخص آن چیزی ست که عام در جمیع بدن باشد مانند
سکته و یا در یک شق مثل فالج و لقوه و استرخائی و بسا است که بطلان و ضعف از حرارت دماغ یا یبوست در نفس آن یا حرارت در چیزی از اعصاب
نابته از آن یا یبوست آنها عارض میگردد ولیکن این بعد امراض کثیره میباشد و بتدریج اندک اندک و بطول زمان و آنچه در عضو واحد ست مانند استرخا
و امثال آن پس گاهی آن بسبب امراض خاصهٔ آن عضو میباشد و گاه از اندفاع فضول از دماغ بسوی آن و اما تغیر آن اگر دفعةً باشد نیز دلالت بر رطوبت
مادی کند و اگر اندک اندک افتد بر یبوست ساذجی در آلات آن سوای دماغ و آنچه مختص بدماغ ست مانند تغیر حرکات مصروع بود بسبب صرع که آن
تشنجی عام ست و صرع نمیباشد مگر از رطوبت یعنی از ماده بهر آنکه دفعةً حادث میشود و یا بمشارکت عضو دیگر و دلالت می نماید بر سدهٔ غیر کامله و مانند
رعشهٔ سر پس جمیع این امراض دلالت می نمایند بر غلبهٔ ماده غلیظه بر آن جانب از دماغ یعنی جانب موخر از آن و یا ضعف و یا یبوست آن اگر حدوث
آن بعد امراض سابق بر آن و اندک اندک باشد و اما آنچه از رعشه در اعضای دورتر از دماغ باشد پس قول در آن همانست که مکرر مذکور شد یعنی این
آفات گاه از اسباب مختصه بعضو میباشد و این همه حرکات خارج از مجرای طبیعی اند ایضاً اگر انسان نشیط و چابک در حرکات باشد پس مزاج دماغ او در اصل
خلقت حار یا یابس باشد و اگر مائل بکسالت و سستی بود مزاج او بارد یا رطب باشد و اگر بادی مرضی باشد و حرکات او بسوی قلق و اضطراب باشد
آن حار بود و اگر بآرام و سکون مائل بود و در قوت او بسیار سقوط نیافته آن دال بر برودت ست و از آنچه مناسب این باب ست استدلال از حال نوم و یقظه
است بدانکه خواب دائم تابع سوء مزاج رطب مرخی یا بارد مجمد حرکت قوای حسیه است یا بسبب شدت تحلل روح نفسانی بنا بر افراط حرکت و یا بسبب
اندفاع قوی بسوی باطن برای هضم ماده و اندفاع روح نفسانی بالاتباع با آن چنانچه بعد از طعام میباشد پس هر گاه که خواب بر مجرای طبیعی نباشد
و تابع تعب و حرکت نبود و سبب آن رطوبت و یا جمود ست و اگر اسباب مجمده واقع نشود و دلائل بر افراط برودت دلالت نکنند سبب آن رطوبت
ست بعده هر رطوبتی موجب خواب نبود زیرا که مشائخ با وجود رطوبت مزاج بیداری ایشان لامحاله طول میکند و جالینوس گمان میکند که سببش
از کیفیت رطوبات بورقیهٔ ایشان ست که آن بسبب ایذای دماغ بیخوابی آرد الا آنکه یبوست بر هر حال باعث بیداری ست

دلائل ماخوذ از افعال طبیعیه

از آنچه مستفرغ میگردد و حاز شعر که میریزد و از اورام و قروح که در جلد سر و گردن و حوالی آن ظاهر میشود اما دلائل ماخوذ از جنس افعال طبیعیه پس این افعال
ظاهر میگردند از مثل فضول یا بطریق انتفاض و اندفاع آن یا بکیفیت و کمیت آن یا با متناع آن اما انتفاض فضول دماغی یا از حنک میباشد یا از بینی یا از
گوش و یا بچیزی که ظاهر میگردد بر سر از قروح و شور و اورام و یا از موجبت آنکه موی سر از فضول دماغ میریزد و تنها استدلال کرده میشود از موی بسرعت انبات
یا ببطوء آن و سائر آنچه از احوال آن در باب آن مذکور ست اما طریق استدلال از انتفاضات فضول از مسالک مذکوره ذکر کرده میشود که این فضول اگر بسیار
گردد دلالت می نماید بر کثرت مواد و بر قوت هاضمه که بسبب آن در عضو فضول زیاده میگردد چنانچه از مبحث اسباب و کلیات معلوم شده و ایضاً دلالت
میکنند بر عدم ضعف قوت دافعه و لهذا وقتیکه باز ماند از اندفاع و یا کم گردد با وجود آن یا ثقل و یا دوار و یا لذع و یا تمدد و یا ضربان و یا دوار و طنین یافته شود
دلالت میکند بر سده یا ضعف قوت دافعه و امتلاء و استدلال کرده میشود بر جنس ماده باین نحو که اگر لذع و خز و احتراق و قلت ثقل و صفرت لون وجه

وعین باشد دلالت می نماید برآنکه ماده صفراوی ست واگر ضربان و ثقل سرخی رنگ چهره و چشم و انتفاخ بهم رسد دلالت میکند برآنکه دموی ست واگر کسل و بلادت با رصاصیت رنگ آنها و آماس خواب پنگی عارض گردد دلالت می نماید برآنکه بلغمی ست و اگر کمودت لون و فساد فکر و ثقل سر اندک و عدم استوای خواب و دیگر علامات بهم رسد دلالت میکند بر سوداویت واگر چیزی از ین علامات مذکوره برای بر فوغ از مواد باطنین و دنار و انتقال جمع گردد دلالت می نماید برآنکه ماده مولد ریح و نفخ و بخار ست بسبب حدوث حرارت فاعله اندران و اما اگر احتباس فضول با خفت راس باشد دلالت میکند بر یبوست علی الاطلاق و این باب مختص بکمیت تفاضل و امتناع ماده ست و اما استدلال از کیفیت ماده آنست که اگر مائل بزردی و رقت و تلخی و لذع ست دلالت می نماید بر صفراویت ماده و اگر مائل بحمرت و حلاوت فم با سرخی چهره و چشم و درور عروق و حرارت ملمس ست دلالت بر دمویت میکند و مالح و حلو با عدم سائر علامات و یا بورقی بارد الملمس یا حار دلالت می نماید بر بلغم که دران حرارت فعل نموده و تفه غلیظ بارد الملمس بر بلغم فج دلالت میکند و این استدلالات از کیفیت متنفض در لون و طعم و ملمس و قوام آنست و اما از رائحه پس عفن الرائحه و حدت آن دلالت بر حرارت می نماید و عدم رائحه بسا ست که دلالت میکند بر برودت و نیست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت و اما آنچه متعلق باشیائیست که ظاهر میگردد بجلد سر و آنچه قریب بآنست از قروح و بثور و اورام پس اکثر دلالت می نماید بر غلبه مواد موجوده که طبیعت آنرا انتفاض و دفع نموده بر ظاهر جلد و دلالت میکند بر حال دماغ دران قوت لا واضح مگر در هنگام تزید و اسباب و رام حار و بارد و صلب و رخو و سرطانی و قروح ساعیه ساکنه وغیره در مقامش دریافت گردد پس استدلال ازان بر حال راس مشکل نبود و ایضاً اسباب حدوث شعر و جعودت و سبوطت و دقت و غلظت و کثرت و قلت و سرعت شیب و بطوء آن و سبب تشقق و تمرط و انتشار آن در ابواب مخصوصه خواهد آمد و کیفیت استدلال از شعر معلوم گردد

دلائل ماخوذ از موافقت و مخالفت و سرعت انفعالات و بطوء آنها از ین مع افقات و مخالفات

اما علامات ماخوذ از جنس موافقت و مخالفت و سرعت انفعال و بطوء آن پس موافقات و مخالفات خالی نیست از آنکه یا اعتبار کرده شوند در حالیکه صاحب او از صحت خود که بحسب آنست انکاری نکند و یا در حال خروج او از صحت و تغیر مزاج او از طبیعت پس موافق او در حال صحت او که بحسب او ست آنست که شبیه بمزاج او باشد یعنی منحرف نگرداند مزاج را از حالت اصلی خود و صاحب آن دریابد آنرا مناسب صحت خود و مزاج او ازین شناخته میشود و مخالف او دران حال آنست که ضد مزاج او باشد و اما در حال خروج او از صحت او و تغیر مزاج او و حکم آن بالضد باشد و معلوم ست که صحت تمامی ابدان بر یک مزاج نیست جهت آنکه ممکن ست که صحت بدنی بمزاجی خاص باشد و آن مزاج برای بدن دیگر موجب مرض گردد مگر آنکه واجب ست که اعتبار نمایند مخالف آنرا از طرف دیگر نیز قیاس بچیزیکه مخالف آنست تا اینکه دانسته شود بحدس مقداریکه خارج شده از مزاج طبیعی زیراکه هر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابه در حال صحت و افراط از جنس مضاد در حال خروج او از صحت با یکدیگر مخالف موذی اند لا محاله مادام که خروج از اعتدال بحد افراط نشده باشد و دماغی که او را سوء مزاج حار باشد منتفع میگردد به نسیم بارد و اطعمه بارده و روائح بارده خواه خوشبو باشد مانند کافوریه و صندلیه و نیلوفریه و امثال آن و یا بدبو غیر خوشبو مثل حماضیه و طحلبیه انتفاع می یابد بآرام و سکون و دماغی که او را سوء مزاج بارد باشد منتفع میشود بچیزیکه مضاد آنست چون هوای حار و روائح حاره خوشبو و بدبو و محلله بسخنه نیز و بریاضت و حرکات دماغی که او را سوء مزاج یابس باشد متاذی میگردد از استفراغ و نقص مفرط آن اما استفراغ معتدل از جنس چیزی که تخفیف از اخلاط مثل صفرا و سودای محترقه نماید از مرطبات دماغ شمرده اند و دماغی که او را سوء مزاج رطب باشد نفع می یابد از استفراغ و نقص ازان و اما استدلال از سرعت انفعال دماغ مانند آنکه بزودی گرم و یا سرد گردد و آنچه بسرعت گرم شود دلالت می نماید بر حرارت مزاج آن بشرائطی که در کلیات مذکور ست و همچنین دماغی که بزودی سرد گردد و یا خشک و این گاه بسبب قلت رطوبت مزاج آن و گاه بسبب رقت رطوبت آن و یا بسبب حرارت مزاج آن میباشد لیکن فرق بینهما یعنی میان شقوق ثلثه از قلت رطوبت و رقت رطوبت و حرارت مزاج آنست که در اول یافته میشود با آن سائر علامات یبوست دماغ مثل بیداری وغیر آن که در باب علامات

مزاج دماغ مذکور گردد و دوم ثانی عارض میگردد مراو را یبوست در بعض اوقات نزد حرکت سخت یا حرارت شدیده و یا مانند آن از اسباب یبوست مذکوره و آنرا در سائر اوقات دلائل یبوست نبود و آنچه بسبب حرارت مزاج او باشد بآن سائر علامات حرارت مزاج دماغ میباشد و آنچه بزودی رطب گردد گاه بسبب حرارت جوهر دماغ و گاه بسبب برودت جوهر آن و گاه بسبب بودن مزاج جوهر آن اصلی رطب و گاه بسبب بودن مزاج جوهر اصلی یابس میباشد پس اگر از حرارت باشد آنجا علامات حرارت بود و آن ترطیب دائمی نبود بلکه عقب حرارت مفرط که واقع شود در دماغ که منجذب گردد رطوبات بسوی آن پس اگر باقی ماند مزاج حار غالب بر رطوبات تا مدت مدید بعد نفض یبوست عارض گردد پس اگر غلبه کند رطوبات عود نماید دماغ و بار و رطب گردد و بسبب انطفای حرارت غریزی و اگر آن هر دو مستوی گردند و اکثر امر رطوبت عفونت یا بدو امراض عفنی و اورام پیدا گردد جهت آنکه این رطوبت غریزی نیست که تصرف نماید در آن حرارت غریزی تصرف طبیعی بلکه در آن تصرف می نماید تصرف غریب و آن عفونت ست و اما اگر دماغ که ترطب سریع یابد بسبب برودت مزاج باشد حدوث رطوبت دفعة نباشد بلکه تدریجی و بطول ایام بعده ترطب بسرعت گردد و علامات برودت مزاج دماغ موجود باشد و اگر ترطب دماغ بسرعت بسبب رطوبت نفس دماغ باشد پس سرعت درین بجهت یکی از دو سبب میباشد یعنی یا بسبب آنکه رطوبت احداث برودت می نماید و برودت مفسد قوت هاضمه مغیره غذائی ست که بسوی دماغ میرسد پس ترطب ظاهر میگردد و چون این برودت دفعةً حادث شود ترطب بعد از ان نیز دفعة میباشد و چون با وجود آن سدهٔ مجاری بهم رسد فضول دران محتبس میگردد و این لامحاله موجب زیادتی رطوبت گردد و این دائمی و لازم میباشد و معذلک آن نیست که نادر باشد و دفعةً بود و اما سرعت و بطوء انفعال حادث بسبب یبوست دماغ سبب آن نشف رطوبات ست آنچه دفعةً واقع شود چون یبوست یکبارگی افتد و با علامات یبوست متقدمه باشد و سبب او آن ست که از حرارت واقع شود الا فرق درین هر دو از علامات حرارت و علامات یبوست کرده میشود پس این دلائل ماخوذ از سرعت انفعال واجب نیست که اعتبار کرده شود در سرعت انفعال بسبب ضعف قوای طبیعیه خصوصاً در ترطب بجهت آنکه ضعف قوای طبیعیه تابع یکی ازین اسباب سبب و کل موافقات و مخالفات ماخوذ از جهت کیفیات نیست بلکه گاه ماخوذ از جهت کمیات و حرکات نیز میباشد چنانچه دیده میشود صاحب علت معروف بیعنه که اختیار مینماید استلقا را بر سائر اوضاع اضطجاع

استدلال از جهت مقدار راس

اما فرق کائن بحسب صغر راس و کبر آن پس واجب ست که دانسته شود که سبب صغر راس در خلقت قلت مادهٔ نطفیه ست چنانچه سبب کبر آن کثرت مادهٔ نطفیه متوزعه در توزیع طبیعی راس ست پس اگر قلت ماده با قوتی از قوای مصورهٔ اولی باشد راس حسن الشکل بود و اقل ردارت باشد از آنچه با صغر راس ردارت شکل جمع شود در خلقت که آن دلالت بر ضعف قوت کند با آنکه صغر راس با حسن شکل خالی نبود از ردائت در هیئت دماغ و ضعف قوای دماغی و ضیق محلهای قوای سیاسیه و طبیعیه دران و ازینجهت اصحاب فراست گفته اند انسانی که سر او کوچک بارداءت شکل باشد بعجج جبان متحیر در امور سریع الغضب میباشد و جالینوس گفته صغر راس دلالت بر ردائت هیئت دماغ می نماید و اگرچه کبر راس همیشه دلالت بر جودت حال دماغ نمیکند مادام که مقترن نگردد با آن جودت شکل و غلظ عنق و وسعت صدر که هر دو تابع عظم عصب اضلاع ست که تابع اند عظم نخاع و قوت آنرا و این هر دو تابع قوت دماغ اند چه کثرت ماده را چون قوتی از قوت مصوره مقارنت نماید سر بر هیئت حسنه جید الشکل میباشد و آنچه مؤکد اینست آنست که اینجا مناسبت لبنائی اعضا داشته باشد پس اگر با کثرت ماده ضعف قوت مقارنت یابد دماغ ردی الشکل ضعیف الرقبه صغیر الصلب باشد یا محو بود چیزی که محیط بآن دماغ ست با وجود آنکه گاه زیادتی سر در عظم طبیعی نبود بلکه عارضی باشد مانند صبیانی که عارض میشود ایشان را انتفاخ سر و عظم آن که بالطبع نبود بلکه بر سبیل مرض عارض گردد و سبب آن کثرت مادهٔ فضلیه ست که غلیان یابد و همچنین کبار را نیز اوجاع راس صعب عارض میشود و گاه عارض میگردد اینکه کوچک میشود یا فوخ و فرو می رود صدغ نزد استیلای حمره بر دماغ و از جالینوس نقل کرده اند که سر کوچک دلالت بر ردارت حال دماغ میکند و اما سر بزرگ اگر بشکل محمود بود و گردن غلیظ و فقرات پشت بزرگ و همه اعصاب غلیظ باشد این محمود میباشد و اگر سر بزرگ بخلاف

این باشد دلالت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده حاصل شده نه از صحت قوت و چون سر باین صفت باشد دماغ ضعیف بود و بسوی آن نزلات و صداع و دردگوش سرعت کند و از علامات جودت دماغ اینست که از ابخره شراب منفعل نشود و از تلطیف و حرارت او منفعل گردد و ذهن آن زیاده شود و آنکه منفعل نگردد از ادنی سببی از اسباب انفعال صادره از آن صحیح سلیم بمجرای طبیعی باشد

استدلال از شکل راس

شکل طبیعی سر مدور کروی الشکل بود که اوسع اشکال ست از جهت مکان و ابعد آنهاست از قبول صدمات و آفات و آنرا دو نتو باشد یکی در مقدم سر و دوم در مؤخر آن و هر دو جانب مستوی بود هر قدر که نتو مؤخر بزرگ بود آن افضل ست و شکل ردی سر آنست که خلاف این باشد پس لاجرم آنرا نتو مقدم یا نتو مؤخر یا هر دو مفقود بود و ازینجاست که گفته اند اشکال راس چهارست یکی شکل طبیعی و سه غیر طبیعی که این مراد از شکل ردی ست و در دارست شکل چون در جزوی از اجزای سر واقع شود لامحاله بخواص افعال آن جزو دماغ ضرر رساند و جالینوس گفته که راس سفط هموار و مربع هم مذموم اند همیشه و آنکه دو طرف یمین و یسار او نتو باشد مذموم ست مگر آنکه سبب آن قوتی از قوت مصوره باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این دلالت می نماید شکل گردن و سینه و مقدار آن هر دو در صغر و کبر یعنی شکل گردن جید بود و غلیظ باشد و سینه فراخ قوی شبیه عظیم چنانچه مذکور شد

استدلال از ثقل راس و خفت آن

و حرارت و برودت و اوجاع آن اما دلائل ماخوذ از گرانی سر و سبکی آن پس گرانی سر همیشه دلالت بر بودن ماده در سر می نماید لیکن ماده صفراوی در ثقل کمتر ست و سوزش زیاده میکند و سوداوی در ثقل بسیار از آن و دموی ست آن بیشتر بود و دموی در ثقل شدید تر از آن هر دو با ضربان و وجع در اصول چشم بنا بر نفوذ کیموس حار در آن و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق زیاده تر میباشد و بلغمی در ثقل از همه بیشتر و در وجع کمتر از دموی و صفراوی و خواب بیشتر از سوداوی و با بلادت فکر و کسل و قلت نشاط در حرکات بدنی و اما دلائل ماخوذ از حرارت و برودت یعنی چیزیکه لمس می نماید آنرا سر از آن هر دو در نفس خود و چیزیکه لمس می نماید او را غیر او از خارج بر طبیب پوشیده نیست اما حار دلیل بر حرارت مزاج دماغ ست و این حار محسوس اگر دائمی یعنی طبیعی و لادی شخصی را باشد مزاجی ست و اگر حادث گردد و اذیت رساند عرضی ست و همچنین ست حکم بارد بر قیاس آن و همچنین ست حکم تقشف یابس و بر قیاس آن اگر نباشد بر و منحشن تقشف از خارج و همچنین رطب اگر حرارت معرق از داخل نمود و اوجاع اکاله که تخیل نماید انسان که گویا در سر آن دبیبی و کرمی ست که آنرا میخورد دلالت که آنرا میگزد دلالت می نمایند بر ماده حاده و ضربانی دلالت میکند بر ورم حار و بکمال آنست لزوم تپ و وجع ثقیل ضاغط یعنی فشارنده دلالت بر ماده ثقیله یا بارده می نماید و وجع ممدد دلالت بر ماده ریحی میکند و انتقال درد بکمال آنست و وجع نوعیکه که گویا میکوبند سر آنرا بمطرقه دلالت می نماید بر مثل بیضه و شقیقه مزمنه و ایضاً وجع دلالت بجهت آن می نماید مانند آنکه درد پیش سر دلالت بمشارکت معده میکند و وجع پس سر دیگر و جانب راست بمشارکت جگر دلالت می نماید و گاه دلالت میکند بآن بدوام آن پس اگر درد دوام نماید در مقدم سر و مؤخر آن منذر بقرانیطس بود

استدلالات ماخوذ از احوال اعضا

که آن مانند فروع دماغ اند مثل چشم و زبان و چهره و مجاری لوهات و لوزتین و گردن و اعصاب اما استدلال از چشم منجمله آن استدلال از حال عروق آن ست و از حال ثقل و خفت آن و از حال رنگ آن در زردی و تیرگی و رصاصیت و سرخی آن و حال لمس آن و این همه در دلالت بسیار قریب اند برای چیزیکه در نفس دماغ میباشد و گاهی بآن استدلال می نمایند بچیزیکه از آن سیلان میکند از اشک و چرک و چیزیکه عارض آن میگردد از پوشیدن چشم و کشادن آن و احوال حرکت آن و از فرورفتگی و برامدگی و بزرگی و کوچکی و آلام و اوجاع پس خشکی چشم گاه دلالت بر یبس دماغ میکند و سیلان چرک و اشک اگر نباشد بسبب عروض مرض در نفس چشم دلالت بر رطوبت مقدم دماغ می نماید و اکثر امر خواه سبب آن رطوبت اشتعال دماغ و فقدان او باشد چنانچه در قرانیطس میباشد یا بر ورم راس و تکاثف جلد آن مانند آنکه نزد نزلات عارض میشود و گاهی سیلان چرک و اشک بسبب سقوط قوت میباشد و عظم رگهای چشم بر خونت

جوهر دماغ دلالت می نماید و سیلان اشک بی سبب ظاهر در امراض حاده دلالت بر اشتعال دماغ و اورام آن می نماید خصوصاً وقتیکه از یک چشم سیلان
نماید و چون رمص حدقه را بپوشد مانند نسج عنکبوت پس مجتمع گردد دلیل قرب موت علیل ست و چشمی که مفتوح ماند و بر هم نزند پلک را چنانچه در سرسام
و احیاناً در لیثرغس میباشد و آنکه بند ماند و کشادن آن دشوار باشد چنانچه گاهی در لیثرغس میباشد و نیز در قرانیطس نزد انحلال قوت دلالت بر آفت عظیم
در دماغ میکند و کثرت بر هم زدن چشم دلالت بر اشتعال حرارت و جنون می نماید و مداومت نظر بر یک جا دلالت بر وسواس و مالیخولیا می نماید و گاه استدلال
کرده میشود از حرکات چشم بر اوهام دماغ از اعتقادات غضب و غم و خوف و عشق و خجل و مانند آن و جحوظ چشم عارضی دلالت بر اورام یا امتلای اوعیه دماغ
می نماید و کوچکی و فرو رفتگی چشم که عارضی باشد هر دو دلالت بر تحلل کثیر از جوهر دماغ میکنند چنانچه در سهر و قطرب و عشق عارض میگردد و هر چند که اختلاف هیئات
آن دران باشد چنانچه در موضع او مفصل بیاید و همچنین گاه دلالت مینماید بر حمرۀ دماغ و قوای آن و گویند کسی که چشم او ازرق طبیعی ملمس بود و حواس او
تام نباشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او رطب ست و کسی که در چشم او سرخی نباشد و عروق آن باریک و ملمس آن خشک و حواس او صافی بود
این دلالت می نماید بر آنکه مزاج دماغ او یابس ست و کسی که رگهای چشم او سرخ سطبر و ملمس او گرم و حواس کند باشد دلالت بر حرارت مزاج دماغ و رطوبت
آن میکند و اگر امر برخلاف این باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او بارد و یابس ست **و اما دلائل ماخوذ از حال زبان** مثل آنکه رنگ آن در اکثر دلالت
بر حال دماغ مینماید چنانچه سفیدی آن در لیثرغس و زردی آن اولا و سیاهی آن ثانیا بر قرانیطس و همچنین غلبه زردی بران و سبزی عروق تحت آن
بر صرع و غیبت صاحب آن دلالت می نماید و استدلال برنگ زبان مانند استدلال برنگ چشم نیست زیراکه چشم شدید الاختصاص بدماغ ست و نیز گاهی استدلال
کرده میشود برنگ زبان بر احوال معده لیکن هرگاه دانسته شود که در دماغ آفتی ست بعید نیست استدلال بدان بر حال دماغ و گاهی استدلال مینمایند
بر حال دماغ از سحنۀ زبان پس فربهی آن دلالت بر رطوبت دماغ میکند و هزال آن بر جفاف او و این وقتی ست سبب آن در نفس زبان نباشد
و گاه استدلال میکنند بران بمقدار چیزی که سیلان کند از لعاب و اگرچه این بتبعیت احوال دهان باشد پس کثرت لعاب دلالت می نماید بر افراط
رطوبت دماغ اگر از معده نباشد و قلت آن بر جفاف دماغ و گاه استدلال می نمایند بران بحال کلام پس لثغه و تمتمه و فافای آن تابع ضعف
بیان دلالت بر ضعف دماغ می نماید و سرعت کلام و کثرت آن دلالت بر حرارت دماغ می نماید و بطوء و قلت آن بر رطوبت دماغ و چون بعض
از کلام کردن کراهت کند دماغ آن مشتعل از حرارت میباشد و گاه استدلال میکنند بچیزی که زبان آنرا احساس نماید از کیفیات ملموسه پس احساس
بحرارت دلالت بر حرارت دماغ میکند و بجفاف بر یبس دماغ و کذلک در باقی اقسام اگر بسببی در معده یا در نفس زبان نباشد و گاه استدلال
می نمایند بران بچیزی که احساس کند آنرا زبان از طعوم پس احساس طعم هر خلط دلالت بر غلبه آن در دماغ میکند و گاه استدلال کرده میشود بران
بمقدار زبان پس عظم او بسیار دلالت می نماید بر رطوبت دماغ و صغر او بر یبس آن و گاه استدلال میکنند بران بافعال قوای لسان پس خدر حس
و ضعف ادراک طعوم را دلالت بر آفتی در دماغ می نماید و کذلک بطلان ذوق و گاهی دلالت میکند ثقل زبان بر کثرت اخلاط خصوصاً بلغم و خون
و این همه دلائل اکثری ست و مادام که در عضو دیگر سبب مقتضی آن نباشد **و اما ماخوذ از حال وجه** پس از رنگ وی یعنی دلالت الوان بر امزجه معلوم ست
و از جهت سمن و هزال آن پس فربهی و سرخی آن دلالت می نماید بر غلبه خون بر دماغ و لاغری آن با زردی دلالت بر غلبه صفرا میکند و گاه بسبب
قوت برد میباشد چنانچه در ناقهین بسبب قلت خون و افراط برد میباشد و لاغری آن با تیرگی بر غلبه یبس سوداوی و یا بسقوط قوت و قرب موت
دلالت می نماید و تهبج چهره دلالت بر غلبه مائیت در خون میکند و گاه بسبب ضعف غاذیه میباشد و بدانند که اینها احوال عارضی اند نه اصلی و آنکه
نیست عادتی در بدن که متغیر گرداند سحنه وجه را مگر از جانب دماغ و گاهی استدلال کرده میشود بر حال دماغ از حسن وجه پس اگر سلیم باشد دلالت بر سلامت
دماغ کند و اگر معوج باشد بر آفت دماغ دلالت نماید و این در اغلب احوال ست و گاه استدلال بران میکنند از استوای لب و بینی و ابرو در امراض
حاده بر استوای دماغ و برین قیاس ست آنچه مخالف او باشد **و اما دلائل ماخوذ از حال رقبه** پس اگر گردن قوی غلیظ باشد دلالت بر قوت دماغ و عظم

آن می نماید و اگر کوتاه و باریک باشد دلالت این بضد آنست و اگر میل از برای قبول غبار برد و از آن باشد سبب آن در اغلب احوال ضعف اندران نیست بلکه این از دفع فضول دماغی بسوی گردن میباشد و گاه از دفع عضو دیگر غیر دماغ ماده را بسوی آن میباشد و گاهی بسبب فساد غذای در اصل بسوی گردن میباشد و درین هنگام بسبب ضعف آن و برعادت آنست و اگر از اورام مذکوره خالی باشد سبب دوران قوت آن نیست بلکه سبب آن هوا و زکام در گردن شد شیخ الرئیس ضعف قوت هاضمه و دافعه است بچیزی از انواع سوء مزاج و قوت از قوت دافعه آن بهر آنکه نواحی گردن قابل است برای چیزیکه دماغ آنرا دفع کند بسبب بحم رخو غددی که اندر آنست و همچنین است حال دلائل ماخوذه از احوال لهات و لوزتین و دندان نیز یعنی قبول کردن این اعضا مواد را دلالت میکند بر فساد حال اندر آنها و بر ضعف بلکه بر ضعف با منضمه دماغ و قوت دافعه آن چنانچه در حال قبه مذکور شد و اما دلائل ماخوذ از حال اعضای عصبانی باطنی پس آن از طریق احکام مشارکت اند زیرا که واجب است آنکه آنها مشارک دماغ و نخاع باشند چنانچه اگر همیشه آفات بر آنها عارض گردد حادث میگردد دماغ نیز نوعی از ضعف که آنها سست گاهی این حادث گردد با آنها از دماغ و چون اعصاب قوی و غلیظ باشند و مساکات آنها در اصل خلقت قوی بود دلالت بر قوت دماغ مینماید و ضعف آن دلالت بر ضعف دماغ میکنند

استدلال از مشارکات اعضا

که آن مشارک اند دماغ را و قریب اند از جهت مشارکت بدانکه هرگاه اعضای مشارک دماغ قوی باشند دماغ نیز قوی میباشد و اگر کثیر الآفات باشند بسببی از اسباب ظاهر که برسد بسوی آنها دماغ نیز ضعیف یا مؤوف میباشد و گاه این آفات در اعضای دیگر بمشارکت قوای دماغ میباشد مانند آنکه اتفاق افتد اینکه مریض نتواند که برخیزد از برای بول یا براز محتاج الیه بجهت عدم حس چنانچه در لیثرغس و در سبات سهری و مانند آن اتفاق می افتد یا بجهت ثقیل بودن حرکت بران چنانچه در امراض مذکوره و یا در قرانیطس و مانند عاجز بودن از فرو بردن غذا و آب و برگشتن آب از دهان درین امراض و مانند دلائل نفس که گاه نفس منقطع و باطل گردد بسبب حدوث آفت در دماغ متعدی بسوی حجاب اعضای تنفس و چنانچه کبر نفس و عظم آن از حال تر صیهار و ضیق و صغر آن بر سبات سهری و لیثرغس و گاه استدلال کرده میشود از طریق مشارکات در اوجاع نیز بر احوال دماغ و بر طریق مذکور یعنی بعد از آنکه معلوم کنند که وجع حادث در عضو مشارکت نیست بسببی نفس آن عضو و نه در عضو دیگر که بسوی آن متعدی گشته بدانند که دماغ مؤوف است و گاه استدلال کرده میشود از کیفیت مشارکت مانند آنکه اگر برسد وجع در صداع تا اصول عینین دلالت می نماید بر آنکه آفت در حجب داخله دماغ است و اگر نرسد بآن مع دلالت میکند بر آنکه سبب در خارج قحف است و گاه استدلال کرده میشود از امتلای عروق و خلای آنها و از رنگ جلد و غیر آنها از آنچه بعض آن ذیل ابواب دیگر گذشت

استدلال از عضویکه متالم میگردد دماغ بمشارکت آن

باید دانست که اعظم اعضا از روی ایذا مر دماغ را بمشارکت آن معده است پس واجب است که استدلال نمایند بران از حال اشتها و هضم و حال آروغ و قراقر و حال فواق و غثیان و حال خفقان معدی و نظر کنند در کیفیت استدلال ازین امور بر احوال معده که در بحث معده گفته آید و نیز استدلال کرده میشود از حال خلای معده و امتلای آن بجهت آنکه مشارکات دماغ معده را در حالی که آن ممتلی باشد یا ذی نفخه بود ظاهر میشود یعنی زیاده میگردد در حالت امتلای معده از غذا و اما مشارکت آن بسبب حرارت و مره صفرا و اوجاع معده بسبب آن و از جهت شدت حس معده ظاهر میگردد در حال خلا و جوع و مناسب است که میباشد امتلا سبب برای تعدیل مزاج و سد میان بخار حار و میان دماغ پس اذیت حاصل در دماغ کم میگردد و اخص چیزیکه بآن استدلال کرده میشود وضع وجع راس است در ابتدا و هنگام استقرار آن بجهت آنکه امراض دماغ که بمشارکت معده میباشد گاه دلالت میکند بران وجع که ابتدا مینماید از یافوخ پس منصب میگردد بسوی نایین و تخفیف می پذیرد هضم اشتدادی یابد و گاه مریض میگردد بمشارکت جگر پس میل اوجاع بجانب یمین میباشد و هرگاه بمشارکت طحال بود میل وجع بسوی یسار میباشد و بسیار است که مشارکت دماغ مراق و اطراف شراسیف میباشد و درین درد مائل بسیار بسوی قدام میباشد و گاه مشارک رحم میباشد و با امراض رحم دلائل مذکوره در باب آن و وجع در حاق یافوخ متوقف میباشد و اکثر مشارکات دماغ مر اعضا از سبب صعود ابخره بسوی دماغ از آنها واقع میشود و طریق صعود ابخره و میلان دماغ را مشکل است این ام برود و هست شکم و معده و طحال و کبد و غیر آن و در بیان تعدد

وکشیدگی آن عضو بسوی فوق و تو تر و ضربان عروقی که متصل بآنست وابتدای الم از قدام سر محسوس میشود و یا از قریب ناحیهٔ قفاست و درین ابتدای الم از خلف وکشیدگی و برامدگی عروق و شرائین موضوع از خلف و در انجا ضربان محسوس میگردد و چون رعایت کرده شود در استدلال اعراض عضو مشارک دماغ یعنی امور عارضهٔ آنرا واجب ست که نباشد آن عرض عرض برای آن عضو در نفس خود بلکه باشد بسبب مشارکت او مر دماغ را نه بسبب مشارکت دماغ مر او را زیراکه چنانچه استدلال کرده میشود از غثیان برانکه علت دماغیه بمشارکت معده است پس بعید نیست که غلطی واقع شود و او را علت در دماغ باشد ولیکن خفی بود پس ظاهر گردد غثیان در معده بجهت مشارکت آن مر دماغ را در علت خفیه بدان مثالش اینست که دماغ را سوء مزاج بارد عارض شود و از ان نوازل بسوی معده کثرت نماید و سبب غثیان شود پس گمان کرده شود که در معده اخلاط رطوبی بسیار ست که از ان بسوی دماغ بخارات کثیر صعود میکنند و دران متراکم میشود و مزاج دماغ بارد کثیر النوازل میگردد و مشغول شوند بعلاجات معده و تنقیهٔ آن از ان انتفاع نشود پس واجب ست رجوع بسوی اصول مذکوره در کلیات که تمیز کرده شود بدان اصول امراض اصلیه را از امراض شرکیه

دلائل مزاج دماغ معتدل

دماغ معتدل در مزاج خود آنست که افعال حسیه سیاسیه و حرکیهٔ آن قوی باشند و در انتفاض آنچه از ان مندفع میگردد و در احتباس آن معتدل بود و بر مقاومت اعراض موذیه قوی باشد و در هنگام طفولیت موی سر آن اشقر و در وقت ترعرع احمر و نزد استکمال خلقت و نشو مائل بسیاهی متوسط در جعودت و سبوطت و نبات او و مدت شباب همه در وقت خود باشد و سفیدی او استعجال نکند و نه تاخیر نماید از وقت طبیعی خود و صلع نیز سرعت ننماید و سوای این از لون و سحنه و انفعالات وغیره که مذکور شد نیز استدلال میتوان کرد

دلائل امزجهٔ ردیهٔ واقعه و جبلت

جالینوس میگوید که حرارت تولد اختلاط عقل و هذیان میکند و لاحق میگردد بآن طیش و سرعت وقوع بادرات و را و ر و انتقال در عزائم و برودت مولد بلادت و سکون ست و لاحق میشود باین بطوء فهم و تعذر فکر و کسالت و رطوبت باعث نوم غرق با کسل ست و یبوست باعث بیداری و سوء فکر و خیالات فاسد ست و دلالت می نماید بران سهر لیکن شرط درین آنست که سهر از رطوبات بورقیه نباشد و با ثقل دماغ نبود و دوام استفراغ فضول یا غیر آن از دلائل رطوبت مالحه نیز نباشد بجهت آنکه رطوبت مالحهٔ بورقیه بشهادت جالینوس بنفس خود باعث بیداری میگردد چنانچه در مشائخ میباشد و اما رطوبت فراجیه دماغ خواب مستغرق می آرد و جالینوس گمان میکند که دلیل بر غلبه سوء مزاج بلا ماده عدم سیلان فضول با دلائل سوء مزاج ساذج ست و دلیل بر انکه غالب سوء مزاج مادی ست سیلان فضول ست و بو علی سینا می گوید که اگر سده یا ضعف قوت دافعه نباشد و راقم گوید که درین صورت فرق در مواد محتبسه از وجود ثقل سر و در ساذج از خفت آن توان کرد و چون این معلوم شد پس دلائل حرارت مزاج دماغ سرعت روییدن موست در ابتدای ولادت یا در شکم و سواد آن در ابتدا و یا سواد آن بعد از شقرت بزودی و جعودت آن و سرعت صلع و سرعت امتلای راس و ثقل آن از اسباب واقعه مانند استشمام روائح و امثال آن و اذیت یافتن بروائح حاره و قلت خواب یا خفت آن و ظهور عروق چشم و ذکاوت و سرعت تقلب و آرای و عزائم مانند حال صبیان و دلالت میکند بران حرارت ملمس و سرخی رنگ و نضج فضول منصبه و تنقیهٔ و اعتدال آن در قوام بقیاس غیر خود و اما دلائل مزاج بارد زیادتی نقص فضول و سبوطت شعر و قلت سواد و سرعت سفیدی آن و سرعت انفعال از آفات و کثرت نوازل و عروض زکام بادنی سبب و خفای عروق عینین و کثرت خواب و بودن صورت او مانند صورت صاحب بنگی و بطوء حرکت اجفان و ثبات بر عزائم ست مانند حال مشائخ و اما دلائل مزاج یابس نقای مجاری فضول و صفای حواس و قوت سهر و قوت شعر و سرعت نبات آن بجهت دخانیت مزاج در اول سن و سرعت صلع و جعودت شعر ست و اما دلائل مزاج رطب سبوطت شعر و بطوء نبات آن و بطوء صلع و کدورت حواس و کثرت فضول و نوازل و استغراق نوم ست و اما دلائل مزاج حار یابس عدم فضول و صفای حواس و قوت بیداری و قلت خواب و سرعت نبات شعر

و در اول سن قوت و سیاهی و جودت آن و سرعت صلع بسیار و حرارت ملمس سر و خشکی آن مع سرخی ظاهر و ران و در چشم و انتقال در عزائم و عجلت در آن و قوت فهم و حافظه و سرعت افعال نفسانیه **و اما دلائل** مزاج حار رطب اگر این مزاج بسیار دور از اعتدال باشد رنگ نیکو و عروق واضح و ملمس حار و فضول انف و فم و شعر سبط مائل بشقرت غیر سریع الصلع و تسخن و ترطب بسوی آن سریع باشد و اگر بسیار از اعتدال باشد صاحب او سقیم و قابل بلایات از حرارت و برودت و امراض عفنیه در چه هر خود سریع و حواس صاحب او ثقیل و کدر و چشم او ضعیف باشد و صبر بر خواب نتواند کرد و خوابهای پریشان خواهد دید **و اما دلائل** مزاج بارد یابس آنست که سر بارد الملمس حائل اللون و عروق آن خفی و همچنین عروق چشم و بطوء نبات شعر و دقیق بطی الصلع خصوصا اگر یبس دلالت از بدو او نباشد و متضرر به مبردات بشرط مذکور و حواس صاف در هنگام جوانی و چون بسن پیری رسد بزودی ضعیف گردد و پیر شود و تشنج و تقبض در نواحی سر او ظاهر گردد و صحیح الشیخوخت و صحت او مضطرب باشد پس گاه خفیف الراس منفتح المسالک و گاه بخلاف آن باشد **و اما دلائل** مزاج بارد رطب آنست که انسان در آن کثیر النوم مستغرق و در آن ردی الحواس کسلان بلید کثیر الاستفراغ فضول از سر باشد و ایضا بر آن دلالت میکند بطوء صلع و سرعت وقوع نوازل و این مزاج نیز اگر خروج او از اعتدال بسیار مفرط نباشد حال صاحب او جید باشد در شبه **انتباه** بدانکه در اکثر مطولات بعد بیان دلائل مذکوره علامات امراض راس مسطور است و مؤلف را بنظر تسهیل بیان آنها در طریق تشخیص انسب نمود و همچنین در اکثر امراض تسهیلاً للطالبین و اشفاقاً علی المعالجین بایجاد طریق تشخیص پرداخته و علامات اسباب آن امراض بطریق اسهل در آن مندرج ساخته اکنون بدانند که جمیع امراض راس خواه اصلی بود یا مشارکی اسباب آن یا سوء مزاج ساذج و مادی باشد و یا مرض ترکیب یا تفرق اتصال یا اورام پس تشخیص هر مرض موقوف ست بر استحضار تعریف و لوازم آن مرض و تشخیص اسباب آن در طریق تشخیص مسطور میگردد

طریق تشخیص اسباب امراض راس

هرگاه مریض شکایت مرض دماغی نماید اولا طبیب از تقدم خللی در عضوی از اعضای دیگر سوال کند اگر از آن انکار کند و آفت در افعال دماغی مانند ظلمت بصر و کدورت حواس با وجود صلاح حال سائر اعضا باشد بداند که مرض دماغی اصلی ست و اگر تقدم ضرری در عضوی بیان نماید مرض دماغی شرکی باشد پس بصورت تحقق مرض اصلی نخستین حال اقسام سوء مزاج دریافت کند و این چنان باشد که اولا از مریض سبکی سر و گرانی آن بپرسد اگر خفت راس بگوید بداند که سوء مزاج ساذج ست مفرد بود یا مرکب بعده از کیفیت ملمس سر و چشم که گرم ست یا نه سوال کند و رنگ چشم و روی ملاحظه نماید پس هرگاه با وجود خفت سر ملمس گرم و رنگ سرخ باشد بر سوء مزاج حار ساذج و حار یابس ساذج و حار رطب ساذج دلالت کند پس از حال بیخوابی و خواب سوال کند اگر مریض بیخوابی بیان کند از دیگر آثار غلبه حرارت مثل التهاب در دماغ و قلق در حرکات و تشویش در تخیلات و سرعت غضب و انتفاع بمبردات و تضرر از مسخنات سوال کند که وجود این همه علامات یا اکثر از آن دلالت بر سوء مزاج حار ساذج کند و اگر با این علامات ملمس حار یابس و قلت سیلان فضول و اختلاط عقل باشد از دیگر علامات سوء مزاج یابس که مسطور گردد سوال کند اگر آن هم یافته شود در این صورت بر سوء مزاج حار یابس ساذج مرکب دلیل تام موجود و اگر مریض غلبه خواب غیر شدید بیان نماید و از حمام و هوای جنوب ایذا یابد و خوابهای شوش بیند دیگر علامات سوء مزاج رطب ساذج که مذکور شود بپرسد اگر باشد در این حالت دلیل سوء مزاج حار رطب ساذج مرکب بود و هرگاه با وجود سبکی راس ملمس سرد باشد و رنگ چهره و چشم سپید نماید بر سوء مزاج بارد ساذج و بارد رطب ساذج و بارد یابس ساذج دلالت کند در این صورت از کسل و فتور در افعال دماغی و بلادت و نقصان در تخیلات و میل بخواب و انتفاع بمسخنات و تضرر از مبردات سوال کند اگر باشد پس وجود این علامات دلالت بر سوء مزاج بارد ساذج مفرد کند و اگر با این علامات آثار سوء مزاج رطب ساذج مفرد خصوصا خواب و نسیان شریک بود دلیل سوء مزاج بارد رطب مرکب باشد و اگر علامات سوء مزاج یابس ساذج مفرد یافته بود و حالتی شبیه بحالت صاحب جمود یافته شود بر سوء مزاج بارد یابس مرکب دلالت کند و هرگاه با وجود سبکی سر گرمی ملمس و سرخی و سفیدی رنگ یافته نشود در این صورت سوال غلبه خواب و بیخوابی از مریض کند پس اگر غلبه خواب بگوید از کسل و کدورت حواس و کثرت نوازل و افراط نسیان نیز سوال کند و این علامت سوء مزاج رطب ساذج مفرد بود و اگر مریض غلبه بیخوابی بیان کند و با آن جفاف خیشوم و حکاکی حواس

و نقاهت امراض حاره مع حصول قلت زکام و شدت حفظ و تقدم استفراغات و انتفاع بمرطبات و سرعت انجذاب روغنهای مرطب و تضرر از محللات یافته شود
علامت سوء مزاج یابس ساذج مفرد بود و هنگامیکه مریض در جواب سوال از ثقل و گرانی سر گوید باید دانست که سوء مزاج مادی است مفرد بود یا مرکب بعده کیفیت
ملمس سر و چشم که حار است یا بارد بپرسد اگر با وجود گرانی سر ملمس گرم باشد دلیل مواد حار دموی یا صفراوی بود پس رنگ چهره و چشم دید و از حال غلبهٔ خواب و بیداری
سوال کند اگر با وجود گرانی سر و گرمی ملمس رنگ رو و چشم سرخ و خواب مفرط باشد علامت سوء مزاج مادی دموی بود پس دیگر علامات غلبهٔ خون مثل امتلاء
وجه و عینین و درور رگها و ضربان و دیدن خیالات سرخ در خواب نیز بپرسد و اگر رنگ رو و چشم زرد و بیخوابی کثیر باشد علامت سوء مزاج مادی صفراوی بود
پس دیگر آثار غلبهٔ صفرا همچون لذع و التهاب مع حرقت شدیده و یبس منخرین و عطش نیز بپرسد و در اینجا آنچه اندیشی و خنک خارج شود زرد و تلخ و لذاع و گرم
بود و چون آثار هر دو خلط مذکور یافته شود علامت مزاج دموی و صفراوی مرکب بود و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد باشد و طول مرض از زمان آن بود دلیل
مواد بارد بلغمی و سوداوی باشد درین صورت اگر رنگ چهره و چشم و زبان صاصی مع غلبهٔ خواب بود و از ترهل و نسیان و کسل و بلادت نیز بپرسد این علامت
سوء مزاج مادی بلغمی باشد و اگر با گرانی در حس سردی ملمس رنگ رو و چشم تیره نماید و از بیخوابی مفرط و وسواس و فکر فاسد سوال کند و این علامت سوء مزاج مادی
سوداوی بود و چون آثار بلغم و سودا هر دو یافته شود دلیل سوء مزاج بلغمی و سوداوی مرکب باشد و آنجا که با علامات غلبهٔ دم آثار بلغم یا سودا هم دریافت گردد
علامت سوء مزاج دموی بلغمی مرکب یا دموی سوداوی مرکب بود و اگر با علامات صفرا آثار غلبهٔ بلغم یا سودا مدرک شود علامت سوء مزاج صفراوی بلغمی مرکب
یا صفراوی سوداوی مرکب باشد و هرگاه مریض با سبکی سر تمدد در سر و قعر چشم و عروض دوی و طنین در گوش بگوید دلیل ریح و بخار بود پس اگر با آن علامات
سوء مزاج بارد مدرک گردد نشان غلبهٔ ریح باشد و اگر آثار سوء مزاج حار دریافت شود و ضربان شرائین سر و دوار و رعاف و تخیل خیالات فاسد بود و احیاناً
سدد و دوار عارض شود بر وجود بخار دلالت کند و هرگاه بیمار با گرانی در بعض اجزای سر تمدد بیان نماید و تارک ریاضت و حمام و کثیر الاکل و صاحب سکون
و آرام باشد علامت سده بود و هرگاه با وجود علامات غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه اختلاط عقل و هذیان مع تپ و وجع سر و کراهت از روشنی ظهور
نماید نشان ورم بود پس اگر آثار غلبهٔ خون یا صفرا مع لزوم تپ گرم و ضربان و سرعت نبض مائل بموجیت یا منشاریت یافته شود علامت ورم
حار بود و اگر علامات غلبهٔ سودا و صلابت نبض مدرک گردد نشان ورم سوداوی بود و اگر آثار غلبهٔ بلغم و سبات و تهبج و نبض موجی باشد دلیل ورم
بلغمی بود و هرگاه آثار سوء مزاج و ریح و سده و ورم یافته نشود درین صورت سوال کند که باندک سببی همچون صعود ابخرهٔ غذائی هنگام هضم و شنیدن
آوازها و شمیدن بوها [illegible] قوی مرض عارض میشود یا نه اگر مریض اقرار آن کند بداند که مرض از ضعف دماغ یا از قوت حس دماغ است پس اگر حواس مریض
مکدر و افعال دماغی او از تفکر و تذکر و تخیل ضعیف باشد و از حرارت و برودت متاذی گردد و دلائل اسباب ضعف مثل دلائل سوء مزاج و غیر آن ظاهر بود
و زمانهٔ مرض هر قدر که طول کند مرض زیاده شود مرض از ضعف دماغ بود و اگر حواس نقی و قوی و افعال دماغی سلیم و مجاری نقی و پاکیزه باشد و با دلائل
اعتدال مزاج و صحت ترکیب بود و اعضای مشارک قوی صحیح باشد و چون زمانهٔ مرض طول کند مرض کم شود یا باطل گردد مرض از قوت حس دماغ بود و هرگاه این آثار
هم یافته نشود و تقدم ضربه و سقطه یا وجود تفرق اتصال مدرک گردد سبب مرض همان باشد این بود طریق تشخیص اسباب امراض دماغی اصلی اما اگر مریض پیش
از حدوث مرض دماغی ضرر در عضوی از اعضای دیگر مثل معده و امعاء و جگر و طحال و مراق و رحم و دست و پا بیان کند و حدوث و بطلان و شدت و ضعف مرض بحسب
حدوث و بطلان و شدت و ضعف الم آن عضو مدرک گردد مرض دماغی شرکی باشد پس اگر مرض مختلف شود باختلاف حال معده در هضم و عسر هضم و در
خلو و امتلاء و تقدم ضرر معده مثل غثیان و قلت یا بطلان اشتها و فساد یا ضعف یا بطلان هضم بود مرض شرکی معدی باشد پس هرگاه که کند که در قی
صفرا برمی آید یا بلغم یا سودا اگر صفرا برآید و رنگ چشم زرد نماید و از تلخی دهن و تشنگی و غلبهٔ مرض در خلو معده و التهاب آروغ بدبو نیز سوال کند دلیل
علامت مادهٔ صفراوی بود و اگر بلغم برآید از تقدم تخمه و آروغ ترش و شدت مرض در امتلای معده و کثرت آب دهن و قلت تشنگی و نفخ معده نیز
بپرسد و این نشان مادهٔ بلغمی بود و اگر سودا برآید از کثرت اشتها و سوزش معده و جشای حامض بدبو و اشتداد مرض نزد خلای معده و از ریختن سودا

برفم معده و وحشت و خبث نفس هم سوال بکنند و این آثار مادهٔ سوداوی بود و اگر دقتی هیچ خلط بی نیاید پس از غلبهٔ مرض باستعمال چیزهای بادی
و در حالت شکم سیری و بعد خواب بسیار اگر هیجان مرض بخوردن اغذیای نفاخ بگوید تقدم درد معده و سکون مرض دماغی باسکون آن باشد علامت
مادهٔ ریحی بود و اگر زیادتی مرض در شکم سیری بگوید و جز آن دیگر علامات سوء مزاج ساذج معده باشد از سوء مزاج ساذج بود و اگر بعد خواب و هنگام شکم تهی
و تاخیر غذا از وقت مقررهٔ آن خصوصاً وقتیکه ناشتا در آفتاب نشستن نماید مرض غلبه کند و از ادنی سببی ضجر نماید و از بوییدن چیزی بدبو غثیان حادث
گردد نشان ضعف فم معده بود و اگر علامات دیدان امعا در رگ گردد بشرکت امعا باشد و هرگاه ضرر در جگر یا طحال یا مراق یا رحم یافته شود در مرض
شرکی کبدی یا طحالی یا مراقی یا رحمی باشد و ایضاً رحمی اکثر بعد ولادت یا اسقاط یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود و هرگاه مریض بگوید
که پیش از ظهور مرض دماغی چیزی مورچه مانند از دست یا پای بجانب سر برمی آید مرض شرکی اطرافی باشد و شناخت نوع مادهٔ هر عضو در مباحث
مسطور گردد بدانکه تا اینجا علامات امراض دماغی اصلی و شرکی تمام شد اکنون علاج هر یک از اسباب مسطوره بقلم می آید مطابق سبب تشخیص
بعمل آرند لیکن پیش از بیان آن بعض قوانین علاج کلی که در اکثر اقسام امراض دماغی بکار آید مرقوم میگردد بران نظر دارند

علاج کلی امراض دماغی

باید دانست که دماغ عضویست رئیس و مبدای حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لاحق شود حسب سبب بازالهٔ آن توجه بلیغ نمایند
مثلاً اگر سبب آن مرض غلبهٔ کیفیتی از کیفیات اربعه چون حرارت و برودت و جز آن باشد بتعدیل آن کوشند بدانچه ضدوی بود و بی تنقیه مواد مرض
دماغ تبرید بلا مبالغه کنند بهر آنکه غلبهٔ حرارت بدین محل موافق تر است و در برودت تسخین بمبالغه باید کرد و کثرت استعمال حموضات مناسب نبود
خصوصاً وقتیکه سرفه یا نزله نیز شامل بود و ادویه و اشربهٔ شیرین اختیار نمایند و عند قبض طبیعت ملینات آن بکار برند و بقول شیخ در امراض مزمن
طبیعت حاجت کثیر بود پس باید که تلیین آن مدام ملحوظ دارند و اگر سبب مرض غلبهٔ ماده بود پس در دموی فصد قیفال کفایت کند و اگر مرض عظیم
و خون در کمال غلبه و وفور و هیجان باشد فصد وداج را تجویز نموده اند و لیکن درین خطر است باید که بفصد دیگر عروق سر بپردازند هر چند که بدفعات باشد
و در دیگر اخلاط بعد نضج و تفتیح مجاری بمسهلاتش استفراغ فرمایند و شیخ الرئیس و بعض شراح قانون می نویسند که هرگاه غلبهٔ مواد در دماغ دریافت شود
و ارادهٔ استفراغ آن نمایند پس اگر با وجود غلبهٔ اخلاط دیگر دلائل کثرت خون دریابند ابتدا بفصد قیفال و دیگر عروق سر مثل رگهای پیشانی و بینی و عروق
ناحیهٔ گوش و مانند آن کنند اما اگر امتلا مختص بسر باشد اکثر فصد این عروق کفایت کند و اگر در بدن نیز امتلا بود فصد سر بعد فصد این عروق
مقدم دارند و الا در تقدم فصد عروق مذکوره خوف جذب مواد بسیار بسوی سر و جلب آفت بود و ابتدا بفصد با وجود غلبهٔ اخلاط دیگر بهر آنست که
فصد استفراغ مشترک برای اخلاط است پس با خون اخلاط دیگر نیز که مختلط اند دفع شوند و لهذا شرط نموده اند که فصد را وسیع در طول بکشایند و چون
قدری خون خارج گردد یک لمحه دهن رگ را بانگشت بگیرند تا اخلاط دیگر در انجا آیند زیرا که طبیعت حامی و حافظ بدن حتی المقدور خون صالح
را محافظت می نماید و دم فاسد و اخلاط دیگر را دفع میسازد پس انگشت بردارند که قدری خون دیگر دفع گردد باز لمحهٔ دهن رگ را بانگشت بگیرند
و همچنین تا آخر فصد و در هنگام کمال غلبه و هیجان خون تنها و با اخلاط دیگر باید که قصور در اخراج خون ننمایند بلکه خون وافر بگیرند و بساست که فصد تام کفایت
نماید و مراد از فصد تام آنست که فصد را کشاده بکشایند و آن مقدار خون بگیرند که قریب بغشی گردد و اطفال و ضعفا و حوامل را فصد جائز نیست
و عند ضرورت شدید حجامت مجوز است و یا ارسال علق و اگر اخلاط دیگر باشد نگاه کنند که آیا مرض راس بشرکت جمیع بدن است یا نه پس اگر خلط
که غالب بود در جمیع بدن شریک باشد نخست بعد انضاج آن تنقیهٔ عام جمیع بدن بمسهلات و مقیآت نمایند و بعده به تنقیهٔ خاص دماغ متوجه
شوند و استفراغات مختصهٔ آن استعمال کنند اگر دانند که ماده در دماغ نضیج است و الا بعد تنقیهٔ عام بدن تا انضاج آن در تنقیهٔ دماغ تاخیر کنند و نضج
مادهٔ دماغی بمشاهدهٔ نضج فضول مثل مخاط و غیر آن از دماغ اگر بسیار رقیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکه سهل الخروج و معتدل القوام بود دریافت گردد

واگر بشرکت بدن نیست متوجه استفراغ دماغ گردند بود و انجا که مرض بمنتهی رسیده باشد و بیش ازان انضاج ماده بمروخات ونطولات وضمادات منضجه نموده باشند تنقیهٔ دماغ بغراغره و دیگر مستفرغات مختصهٔ آن فرمایند بشرطیکه از غرغره خوف آفتی در ریه و نزول نوازل از جنس خلط حاد لاذع وبیمار قابل ومستعد امراض ریه نباشد وایضا بیمار را حراست از نزول شئی روی بسوی ریه ممکن بود مثلا هرگاه که نزول شئی از دماغ دریابد قبل از رسیدن آن بریه آنرا ببزاق دفع نماید ویا حال سر اشد الاهتمام از حال ریه باشد چنانچه ازان خوف قتل سریع از شدت حرارت وحدت بود وقریب از مجرای حنک باشد که دفع او بوجه دیگر غیر از غرغره یافته نشود والا شمومات مفتحه معطسه وسعوطات ونطولات استعمال کنند تا که مواد از سر منجذب شود و گاهی تضمید سر بعد تراشیدن موی سر میکنند بادویه که دفع مواد محتبسه در سر سهل گرداند اگر ازان ضمادات خوف افساد مزاج نباشد و وثوق این امر بود که مادهٔ منضج سهل الاستفراغ ست بعد فعل ضمادات دران بسهولت مندفع گردد و با این همه باید که احتیاط نمایند در استفراغ اخلاط بارده از انکه رقیق او مستفرغ نگردد و غلیظ آن محتبس ماند و باعث زیادتی فساد گردد بلکه استفراغ بعد تلیین بملینات منضجات نمایند و هرگاه استعمال استفراغی کنند عقب آن تلیین مع انضاج وتلطیف وتعدیل قوام مابقی از فضول دماغ نمایند و احتراز فرمایند در استفراغات اخلاط حاره که مضطر گردند در انها باستعمال ادویه حاره در بعضی ومقامات بمثل ایارج وسقمونیا وتربد واسطوخودوس از انکه باقی نماند بعد ازان سوء مزاج حار بلکه تدارک نمایند اسهال کائن از انهای استفراغ واقع بغرغره وغیر آنرا بضمادات مبرده و پرهیز نمایند از استعمال استفراغات مذکوره مگر بعد اعتماد بر عادت مریض که چیزی کی آن منوشد اسهال واستفراغ آن کنند تا شرب آن بسبب مخالفت باعث فساد و هلاک نگردد بهر آنکه بعضی کسان را ایارجات اسهال نیارند و بعضی را از مطبوخات اسهال نشود پس رعایت این امر نیز در استفراغات لابد ست واگر اخلاط صعود نمایند بسوی سر از جانبی یا از تمام بدن پس جذب کنند بسوی خلاف آن مثلا اگر از اسافل بدن یا جمیع بدن متصاعد شوند باستعمال حقنجات وحمولات وحجامت ساقین وبستن رانها و بازوها ومالش کف دست وپا وتناول اطریفلات وکشنیز پردازند وتنقیهٔ عضو مشارک بدانچه مخصوص او باشد نمایند مثلا اگر ماده در معده باشد بایارج فیقرا واگر در طحال بود بادویه که بدان خصوصیت دارد وعلی هذا القیاس در جگر ورحم وغیره هر یک از اعضا هر ماده که باشد بضد مزاج آن وایضا دیگر تدابیر مختصهٔ آن عضو بعمل آرند مع رعایت تقویت دماغ و بعد تنقیهٔ هر خلط اگر سوء مزاج باقی ماند بضد آن علاج کنند و از جمله چیزیکه استعمال کرده میشود در امراض راس ریاضتی ست که محافظت نمایند دران سر را از حرکت که با بدن حرکت ننماید و اسافل بدن تنها حرکت کند و این ریاضت بدین نحو میباشد که انسان ریسمان را بدو دست محکم بگیرد و جز در ابدان معلق آویزان دارد و دائم پایهای خود را حرکت دهد و مالش دست وپا وبستن آنها از فوق بسوی اسفل ازین قبیل ست خصوصا هنگام تغذیه لیکن باید که ریاضت بعد از تنقیه باشد زیرا که قبل از تنقیه سودی ندارد بلکه زیاده باعث تحریک مواد و فساد دیگر میگردد و هرگاه تنقیهٔ سر تمامی نمایند بریاضت خفیفه بمثل مالیدن وفشردن وشانه در سر کردن و استعمال گهواره از منقیات خاصه ست چنانچه در آخر لیثرغس مینمایند و بدانند که استعمال سیالات بر سر بطریق قطور جائز نیست بلکه اطراف یا فوخ را از پیش سر تا بلندی عقب سر که قحف ده نامند از خمیر سخت بگیرند که مانند حلقه و دیواری بلند باشد و وسط آن مانند حوضی وظرفی برای گنجایش ادویهٔ سیاله بود پس ادویه را گرم یا نیمگرم ویا سرد بحسب حاجت دران ریزند ویا پارچه را نموده بدوای سیال تر کرده بر یافوخ گذارند و آنچه از انها لبنی باشد مثل شیر بز یا شیر زنان واجب ست که بر سر لطخ ازان نگذارند تا لبنیات متعفن نگردد وموجب حبس ابخره نشود بلکه بزودی پاک نمایند و بشویند و تجدید نمایند و بهتر آنست که استعمال اضمده واطلیه ونطولات ومروخات همه بعد از تراشیدن موی سر باشد تا که اثر سریعتر و قویتر نماید و واجب ست که تلطیف تدبیر نمایند قبل از دوا بچندروز باشربه واغذیهٔ مناسبه وحمام وریاضت معتدله تا اندکی فی الجمله بدن مهیا گردد و مسام کشاده و چون صاحب امراض راس مادی غذا تناول نماید باید که اطراف او را بمالند و تخفیف جانب سر نمایند وتقویت دماغ برادعات کنند و غذا بحسب کمیت ماده وکیفیت آن تناول فرمایند و برین قیاس نمایند جمیع تدابیر را وایضا در امراض مادی دماغی شرب شراب و توقف بسیار در حمام مضر بود و قی از جملهٔ تدابیری ست که نفع بسیار می بخشد و در معالجات امراض راس بکار میآید گاهی

که بمشارکت با معده باشد کثرت فضول ران متوجه بسوی فم معده بود که چنین هنگام اصلاح وجه وضع آن لایق است و هر گاه کاندر حجب دماغ آفتی باشد آب بحر
خوردن چنان مضر مضغه کردن بارئ سرد و احتمال عطش مع جوع مدامراض بلغمیه دماغی و ترک عشاء واجب است و اعمال حمام بعد غذا بیماری یا از گوشت خام امراض محرور است و بقول مسیحی
از مضرات براس لبلبان و سموک و اشیای چرب بسیار و تمامی نبیذها و جمله موضعات خاصه سرکه و همچنین سکر و تخمه است پس اجتناب از ینها واجب

علاج امراض دماغی حار ساذج و حار یابس ساذج و حار رطب ساذج

و آن صداع و خسر سام غیر حقیقی و سهر و دوار است که بسبب سوء مزاج حار حرارت خارجی مثل گرمی آتش و آفتاب و حمام و شم
افاویه بود و یا حرارت داخلی مثل تناول سخنات و تاخیر غذا از وقت معتاد و شدت جوع و غضب بالجمله تبرید و ترطیب هوای خانه
بآب و خوشبوهای سرد نمایند و تبرید دهند و سعوط و نشوق و قطور و شموم و ضماد و طلاء و نطول بارده بعمل آرند و شاخها در ساق و کف پا کشند و یا نشوق
بارد و انکباب و نطول استعمال کنند و باید که در تراکیب مذکوره بقول شیخ بقول بارده مثل کاهو و خرفه و جراده کدو و برگ بید و برگ نیلوفر و عنب الثعلب
و عصاره الراعی و حی العالم و ماء الخیار و ماء القرع و مانند آن و روغنهای سرد مانند روغن گل خلاف و بید و روغن نیلوفر و بنفشه بکار برند و بهتر ازین همه
روغن گل بروغن کدو و روغن کاهو و روغن خشخاش است و ازین تجاوز نکنند بسوی ادویه که در آن تخدیر و انجماد روح باشد مگر نزد ضرورت شدید از
افراط حرارت و طغیان صفرا و هیجان آن و خوف ورم حار چنانچه گاهی بروغن بزر البنج هنگام شدت وجع استعمال میکنند و استعمال سرکه بسیار
و سرکه خمر در اطلیه و غیره بسبب حدت و کمال نفوذ مضر دارد و روغن گل کهنه که یکسال بران گذشته باشد نیز استعمال نکنند و از استعمال اضمده و اطلیه
بارده بر مؤخر راس که منشای اعصاب است اجتناب نمایند تا منابت اعصاب فاسد نکند و اثر آن بدماغ هم بوجه اتم میرسد و هر گاه ضماد
گرم شود تبدیل آن نمایند و ضماد بر پیشانی یا بر یافوخ استعمال کنند و نیز از جمله اطلیه نافع لعاب اسپغول بسرکه و آب کشنیز و برگ آن است و از جمله معالجات
نافعه بوییدن اشیای خوشبوی بارد است و سعوط روغنها و عصارات مسطوره و فرش نمودن بقول و اوراق مذکوره در مسکن مریض و نشستن در خانه
خنک که در آن شاخهای اشجار سبز ده نشانیده باشند و بوییدن و نزدیک خود داشتن فواکه بارده و برف و آب عمیق نفع میکند و از حرکات بدنی و نفسانی
و گردانیدن حدقه در ملامح و نظر بسوی اشیای روشن و استماع آواز سخت و بلند منع کنند و غذای بارد دهند مثل ماش و جو مقشر و اسفاناخ و قطف
و طفشیل و مانند آن و اگر با حرارت یبوست نباشد بلکه رطوبت ساذج بلا ماده باشد و این در کمال قلت و ندرت است در امراض دماغ باید که در طلیه
آبهای فواکه که در آن قبضی باشد داخل نمایند و لاسیما در ابتدای اورام حاره و بقول انطاکی بهترین چیزها که بدان تبرید دماغ کنند طلاء نخلی
و برادة عاج و بقس و آرد جو و حناء و آب کشنیز و عنب الثعلب و حی العالم است و شرب مرزنجوش کشنیز و امرود و شربت خشخاش بماء الشعیر و گویند
که عوض آب برگلاب و آب انار شیرین و جلاب قندی خام معمول بگلاب اختصار کنند و یا گلاب و آب سرد بالمناصفه اندک اندک بدهند و کذا
آب هندوانه و خیار و کدو بدهند و از روائح حاره ذی عطریت چون زعفران و سلیخه و تخم کرفس و حماما و مانند اینها از افاویه دیگر اجتناب لازم از هم
و همچنین از طعامهای گرم و سرد و بخار انگیز مثل عدس و بادنجان و گوشت گاو و میش و شتر و کرنب و غیره و تراشیدن موی سر و دوشیدن شیر بر
بران خیلی مفید است و همچنین انداختن شیر دختران در بینی و گوش و مالیدن آن بر کفهای دست و پا و بر یافوخ بشرطیکه تپ و نزله نباشد طریق

استعمال ادویه تبرید دماغ لعاب بهدانه سه ماشه شیره تخم کاهو مقشر شیره مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه در آب یا عرقیات برآورده شربت نیلوفر
یا شربت بنفشه دو توله یا نبات سفید یکنیم توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده باشد شیره تخم خیارین یا شیره مغز تخم کدو اضافه کنند و اگر انجره
زیاده بود شیره کشنیز خشک شیره تخم خشخاش زیاده نمایند و اگر حرارت قلب هم معلوم شود شیره تخم خرفه افزایند و شربت انار و عرق بید ساده
عوض شربت نیلوفر آمیزند بالجمله اگر حرارت در کمال شدت باشد شیره مذکوره در عرقیات بارد و رطب مثل عرق نیلوفر و بید و گلاب و بید مشک
بجای آب برآورند و بعض لعابات سرد و تر مانند لعاب بزر قطونا داخل نمایند و شربت آلو یا شربت تمر هندی یا شربت حماض یا شربت لیمو مناسب حال افزایند

طریق استعمال ادویه سعوط و نشوق و قطور شیر زن فقط یا شیر دختر صرف در گوش و بینی چکانند یا مغز تخم تربوز در آب ساییده در گوش و بینی چکانند یا کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند یا شیر دختر در روغن بنفشه سعوط کنند یا روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو مساوی و شیر دختر برابر همه خوب آمیخته بکار برند و یا آب کاهو و روغن نیلوفر هر یک یک جزو شیر دختر دو جزو بهم آمیخته سعوط نمایند و اگر خواهند مغز تخم کدو مغز تخم تربوز سوده نیز آمیزند و یا آب کاهو و شیر دختر و روغن گل همه مساوی آمیخته سعوط نمایند و اگر حرارت زیاده باشد قدری کافور نیز اضافه کنند و یا روغن بنفشه و روغن کدو و آب کاهو تر و آب کاسنی سبز و شیر دختر همه را در شیشی کرده خوب مخلوط نمایند و در بینی چکانند طریق استعمال ادویه شموم کشنیز سبز یا صندل سوده یا کافور یا عطر خس یا عطر گل لحظه بلحظه ببویند یا آب شاهسفرم یا گل حنا و شاهسفرم که بران آب سرد پاشیده باشند استشمام نمایند و بوییدن جمله فواکه بارده نافع است طریق استعمال ادویه ضماد و طلا صندل سفید بآب کشنیز سبز یا آب کوکنار ساییده و بر پیشانی ضماد نمایند و یا پارچه در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ گذارند و یا آرد جو مع سرکه و گلاب و کافور و صندل و اقاقیا بعمل آرند و یا گل نیلوفر و کشنیز سبز و گل بنفشه در گلاب ساییده بکار برند و یا برگ خرفه جراده کدو برگ بید و گل خطمی صندل سفید ساییده با قدری گلاب و سرکه ضماد نمایند و بعد گرم شدن دور کنند و تبدیل آن کرده باشند و یا گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برابر بشیر زنان یا شیر بز یا گلاب ساییده ضماد کنند و یا مغز تخم خیارین مغز تخم تربوز مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خشخاش هیدانه برابر گرفته بشیر زنان یا شیر بز ساییده ضماد کنند و در ضرورت قوی گل نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید هر یک سه ماشه کافور یک ماشه افیون زعفران هر یک نیم ماشه همه را ساییده روغن گل یک توله آب کشنیز سبز دو توله و اندکی سرکه ممزوج کرده بر سر ضماد نمایند که برای اقسام صداع حار و سرسام و سهر معمول است و طلای قرص انزروت نیز در تبرید دماغ اثری تمام دارد طریق استعمال ادویه نطلخه گل ارمنی و گل نیلوفر صندل سفید هر یک یک ماشه در عرق صندل دو توله ساییده آب کشنیز تر آب خیار آب کدو تر هر یک چهار توله اضافه کرده در شیشی دهن فراخ انداخته متصل بینی حرکت دهند و یا صندل سفید سوده کشنیز خشک سوده گلاب سرکه قدری ممزوج نموده در ظرف کنند و ببویند که برای منع عفونت هم نافع و یا گل ارمنی صندل سفید و قدری کافور و آب کشنیز و سرکه و گلاب بدستور ببویند و یا روغن گل روغن بنفشه هر واحد دو جزو سرکه نصف جزو در شیشه یا در ظرف گلی نو انداخته حرکت داده ببویانند و اگر خواهند برای زیادتی تبرید آب کاهو آب کشنیز سبز آب کدو و قدری کافور هم بیفزایند و یا صندلین یک مثقال گل نیلوفر یک درم گل ارمنی نیم درم در عرق بید مشک پنج مثقال یا گلاب و عرق کیوڑه ساییده آب کدو آب خیار تر آب کاسنی سبز آب کشنیز تر هر یک سه مثقال در شیشی اندازند و قدری کافور سوده داخل کرده لحظه بلحظه ببویانند و یا عطر صندل و گلاب و سرکه و روغن گل و آب کشنیز سبز و آب کاهو نیز و قدری کافور بدستور استعمال کنند که برای امراض مذکوره و تقویت دل معمول است طریق استعمال ادویه پاشویه بارد گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی عنب الثعلب هر یک یکدام سبوس گندم چهار دام برگ بید خواه برگ کنار یا پاو آثار ده آثار آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در ظرف انداخته پایها دران گذارند و ساقها بالا نداز اعلی بابغل تا که خوش آید و طبع برداشت کند پایها دران دارند و هنوز قدری گرمی در آب باقی باشد که پایها برآرند و بپارچه خشک کرده بچادر پوشیده دارند خصوص در هوای سرد سد مسام و احسن آنکه ظرف عمیق باشد چنانکه پایها تا زانو غرق باشند و هرگاه بعد پاشویه بستن پایها جهت جذب مواد کرده باشند واجب است که چون بکشایند پایها در آب گرم گذارند تا ابخره منجذبه بسوی دماغ صعود ننمایند و دفعة نکشایند و ابتدای کشادن پا از طرف قدم باید کرد بخلاف بستن که از طرف بن ران شروع کنند و هرگاه که حاجت پاشویه و مجمره افتد اول مجمره بالای شرط بکار برند بعده پاشویه نمایند تا بعد پاشویه هوای سرد نرسد و باید که وقت استعمال پاشویه سر مریض را بطرف پشت مائل دارند تکیه داده و چادری مابین ظرف آب و روی مریض دارند تا بخار بدماغ نرسد و عوض سبوس گندم جو نیم کوفته نیز مستعمل شود و اگر تبرید زیاده مطلوب باشد برگ خرفه برگ اسفاناخ گل سرخ برگ کاهو تراشه کدو اضافه نمایند و اگر خواهند گل بنفشه گل خطمی هر یک ده درم نیلوفر عنب الثعلب خبازی هر یک پنج درم برگ بید یا کنار نیم پاو سبوس سی درم در آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده بدستور بعمل آرند و یا سبوس جو خواه سبوس گندم

سه مشت نمک شوره دو دام برگ کنار برگ خطمی یا تخم یا گل آن برگ عنب الثعلب یا تخم آن هر یک پنج درم در آب جوش دهند به مرتبه که نصف بماند نیم گرم پاشویه کنند و گویند که غسل قدمین وقت شدت تپ بسبب اجتماع حرارت تپ و حرارت آب منع ست مگر عند خوف حدوث سرسام از آب نیم گرم سحائل کردن چادر میان ظرف آب و روی بیمار جائز بود **طریق** استعمال ادویه انکباب و نطول جراده کدو تخم کاهو و برگ آن گل نیلوفر بنفشه خبازی عنب الثعلب پوست خشخاش و تخم آن و گل آن جو مقشر گل سرخ برگ خطمی و تخم آن برگ بید تراشه خیار تخم خرفه و برگ آن برگ کاسنی کشنیز سبز سبوس جو پیستان افروز شاهسفرم هر چه بهم رسد بقدر حاجت گرفته در ظرفی سرش بند کرده آب جوش دهند و در طشتی ریخته قدری روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته انکباب نمایند و نطول کنند و یا بنفشه تخم کدو نیمکوفته تخم خرفه تخم کتان تخم خشخاش اسپغول تخم خطمی تخم کاهو گل سرخ برگ بید جو نیمکوفته در آب پخته تنطیل نمایند که جهت صداع حار و سرسام و سهر و جنون و تشنج یابس نافع ست و یا بنفشه نیلوفر هر یک دو کف بابونه یک کف در آب آفتابه و یا ظرفی سربسته طبخ نمایند و چون پخته شود و حرارت ناری او کم گردد سر آفتابه و یا ظرف را برابر روی مریض بگشایند که بخار او به بینی او برسد و یا در طشتی ریخته و بران روغن گل ریخته و علیل ردا به سر گرفته بخار آنرا بگیرد و برای سرسام حار و غیره مفید ست

علاج امراض دماغی بارد ساذج فقط یا بارد رطب ساذج یا بارد یابس ساذج

و آن صداع و دوار و کابوس و سکته و سبات و نسیان ست و سبب سوء مزاج بارد و برودت خارجی مثل برف و ثلج و آب و هوا باشد یا سردی داخلی مثل تناول مبردات بالجمله تسخین هوا با آتش یا بخوشبوهای گرم کنند و مطبوخ ادویه حاره مخصوص دماغ بدهند و ضماد و نطول و انکباب و کماد با ادویه گرم نمایند و سعوط و شموم علوی خانی و نخلخه حار بعمل آرند و روغنهای گرم چون روغن یاسمین و سوسن و غار و مرزنجوش و نرگس و بابونه که دران عنبر یا قرنفل سوده داخل کرده باشند نیم گرم بر سر مالند و یا روغن سداب بمالند و اگر قوی تر خواهند قدری فرفیون در این روغنها آمیزند و اگر اسفنج یا صوف بروغنهای مذکوره تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد و تکمید بنمک و جاورس و سبوس گندم و خرقه مسخن نیز نافع و خوردن مغز چلغوزه و زنجبیل مربی و مومیائی مفید ست و آنجا که با برودت یبوست باشد با تسخین ترطیب نیز جمع کنند و اگر با برودت رطوبت بود مستفرغات رطوبت نیز بعمل آرند و غراغر و ادویه حار منشف رطوبت استعمال نمایند و معجون فلاسفه را خصوصیت تام ست در تبدیل مزاج دماغ و تسخین و تقویت آن و اغذیه شوربای عصافیر و ماکیان و نخود آب با مصالح گرم مثل دارچینی زیره و ثوم استعمال نمایند هر کجا که اندر دماغ آفتی از سردی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن سخت زیان دارد **طریق** استعمال مطبوخ اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان اسطوخودوس بادیان بیخ بادیان در آب جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی یا شهد داخل کرده بنوشند یا عرق بادیان و اسطوخودوس بدستور جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا انیسون پرسیاوشان مویز منقی نیز زیاده کنند و یا بادیان پرسیاوشان بادرنجبویه جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند یا انیسون بادیان بادرنجبویه جوشانیده با گلقند عسلی دهند و یا حماما برنجاسف دارچینی شربت اسطوخودوس حسب حاجت افزایند **طریق** استعمال ادویه شموم مشک و عنبر و قرنفل و غالیه و عطر عود هندی و مجموعه و جندبیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و یاسمین و بهار نارنج و گل بابونه و ریحان و نرگس و چنبیلی و نسترن هر واحد بویدن مسخن دماغ و دافع امراض بارده دماغی ست **طریق** استعمال ادویه ضماد بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف صعتر زنجبیل زعفران مرکی زوفای خشک شونیز کبابه چینی قرنفل صبر زرد جندبیدستر فرفیون کبریت بورهٔ ارمنی قسط کندش حلتیت صمغ سداب اشق فرفیون مویزج مشک عنبر مومیائی فلفل عاقرقرحا کندر سرگین کبوتر روغن قسط روغن زنبق هر چیازین با بهم رسد و یا طبیب مناسب داند بآب سائیده نیم گرم بر سر ضماد نمایند **طریق** استعمال ادویه نطول و انکباب بابونه اکلیل الملک برنجاسف شیح ارمنی سداب نمام فوتنج جبلی جاوشیر جعده مرزنجوش صعتر جند قوتی شبجرمریم و غیره حشائش حار جوشانیده بر سر نطول نمایند یا در ظرفی سر تنگ مانند آفتابه لوله دار جوشانیده و سر لوله را هنگام طبخ بند نموده ردای بر سر بکشند و لوله آنرا باز نموده بخار آن به بینی و گوش و دماغ رسانند و بران سرنگون دارند و بدانند که کماد و سعوط در علاج امراض

دماغی بلغمی و صداع بارد ساذج و بلغمی مسطور گردد و از انجا اخذ کنند و سویدی گوید که کندش باریک ساییده در خرقه کتان بسته دائم بوییدن و کباش
قرنفل یا بسباسه یا پوست جوز سبز یا برگ جوز در ربیع جمع کرده خشک نموده و یا از هر جوز که بر زمین افتاده جمع نموده خشک کرده و یا قسب جوز هندی
صلب مثل غبار ساییده بر مقدم راس فرو کردن و کذا سنبل هندی شرباً و ذروراً و کذا پوست جوز سبز بعد ریاحنا ساییده بر سر نهادن بقدر آ
مدت ضماداً خضاب بر ان صبر کردن هر واحد برای برد راس مجرب من ست و ابن ابطلان و تمیمی و اقناع و ابن جناح و ابن حنین گویند که مرزنجوش شماً و ذروراً
و اسارون شرباً و ذروراً و لون ضماداً و میعه یابسه و یا شونیز شرباً و ضماداً و مشک شماً و سعوطاً و شرباً و ذروراً و حلبه اکلاً و ذروراً هر واحد نافع برد راس ست

علاج امراض دماغی رطب ساذج

و آن سبات و نسیان ست و صداع بمذهب بعضی لیکن ثقل و بندرت و سببش کثرت استحمام و استعمال آب و تناول مرطبات ست شرب ماء اسطوخودوس
و دیگر مجففات استعمال کنند و اطریفل کبیر و فلاسفه و تریاقات و امثال آن تناول نمایند و تکمید سر بنمک و سبوس گندم و جاورس و زیره گرم کرده و تقویت
دماغ باطریفلات و غیره و تسدید بطریق ابخره و تقلیل غذا و شراب نمایند و در هوای حمام تا دیر نشانند و انکباب بر نطول آبیکه در آن ادویه مجففه
محلله مثل ترفه و سلیخه و بابونه و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و مرزنجوش پخته باشند بعمل آرند و اگر بارد بلادت بر بعض عارض شود نشوق شونیز و جندبیدستر
و زعفران و مشک استعمال نمایند و اغذیه مسخنه مجففه مثل قلایا و مطنجنات با ابازیر حاره و کباب و نخود بریان بخورند اما از بقایل و ترک عشاء واجب
شمارند و ریاضات قویه اختیار نمایند و بجای آب ماء العسل یا عرق بادیان بنوشند

علاج امراض دماغی یابس ساذج

و آن صداع و سهر ست و سببش تناول مجففات و سفر حجاز و بیابانها در تموز و ملاقات باد سموم ست مرطبات مثل شیره خرفه و آب تربز و لعاب بهدانه
و اسپغول با شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش و عرق بید و عرق گاوزبان و ماء القرع و ماء الجبن بدهند و تمریخ و تسعیط بروغن گل
و روغن کدو و روغن بادام و روغن بنفشه و روغن نیلوفر نمایند و ریختن شیر نیمگرم بر سر بعد حلق راس و خصوصاً شیر زنان نافع ست لیکن بسرعت
بشویند که شیر سریع التعفن ست و کذا غلاف سر بحلوا که از جراده کدو و نشاسته و شکر سفید و روغن بادام پخته باشند و خوردن آن و شیره و ضمادیکه
در سرسام سوداوی خواهد آمد نافع ست و تضمید سر بفالوده رقیق و تنطیل بطبیخ خبازی و بنفشه و شعیر و گل خطمی و برگ بید و خشخاش مع نصف آن
روغن بنفشه نیمگرم بعد تراشیدن موی سر نیز مفید و حمام مرطب انفع الاشیا ست و روغن کدو و مسکه و شیر زنان و شیر بز و بیه ماکیان و دماغ حیوانات
شرباً و اکلاً و سعوطاً و طلاءً نافع و غذا ماء اللحم و شوربای چوزه مرغ و جدی فربه و ماهی رضراضی و کله پاچه و بیضه نیم برشت و فالوده و حریره با روغن بادام
و ماء الشعیر و بقول رطب مثل کاهو و خرفه و اسفاناخ و خبازی سازند و باقی تدبیر از علاج صداع یبسی اخذ کنند

علاج امراض دماغی دموی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و ماشرا و سدر و دوار و سبات و صرع و سکته است و سببش اکثار لحوم و حلویات و اشربه حاره باشد بقول شیخ هرگاه
غلبه دم در تمام بدن بود و در سر قسطی ازو افزاید نیز حاصل شده باشد فصد قیفال کنند و اگر هنوز در سر تمامه حاصل نشده باشد در طریق حصول باشد فصد
اکحل نمایند و اگر قبل از آغاز حصول و در سر خوف حصول باشد مثل آنکه بسبب جذب انصباب اخلاط در حوالی راس بهم رسد از حرارت خارجی یا ضربه و سقطه مانند
آن در ینصورت فصد باسلیق گیرند برای جذب ماده و اگر جذب زیاده ازین مطلوب بود فصد سافن و حجامت ساقین یک وجب فوق از کعب نمایند
و فصد رگهای پا کنند و هرگاه بمشارکت عضوی دیگر بود رگی که میان سر و آن عضو مشترک باشد بکشایند بصورت اراده استفراغ هر دو عضو قرار
ماده در دماغ و اگر اراده جذب ماده بطرف ناحیه بعید از راس مع استفراغ عضو مشارک باشد فصد رگ مشارک آن عضو که مقدم ست در علت
کنند پس هرگاه ماده متوجه بسوی راس تنها باشد و عضو مشارک زیاده که از آن عضو بسوی دماغ منجذب شود و پاک باشد به تنقیه سر فقط متوجه

شوند و یا غلبه دم از ابتدا صرف دو سه روز باشد پس اگر در حجاب خارج قحف واقع بود و درد قریب بشئون محسوس گردد و اراده علاج خفیف بود در بیحالات حجامت نقره کنند و اگر ماده غائر باشد و بعید التحلیل آن بسوی خارج قحف نباشد فصد رگ پیشانی کشایند خصوصاً اگر وجع مائل بسوی مؤخر سر بود و اگر علتی صعب باشد مثل سکته دموی فصد و داج کنند و اگر بعض ملطفات را قبل از فصد دو سه روز استعمال نمایند بهتر است خصوصاً اگر ماده بسیار قوی نباشد و وقت باقی باشد زیرا که باعث اطمینان از ثوران دم و اخلاط و ارتفاع ابخره آنها بسوی دماغ و قلب و کبد و غیره از اعضای مجاوره و مجاوره و مشارک آنست جهت آنکه مواد فاسد مادام که ساکن باشد بادی اعراض ساکن باشند و چون حرکت نماید حرکت می نمایند با آن اعراض نیز و اگر با آن اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که نظر نمایند اگر بمشارکت تمامی بدن باشد استفراغ جمیع بدن نمایند پس فصد راس تنها پس استفراغات مختصه با آن بعد انضاج ماده هر یک از اخلاط بحسب واجب لائق و بعد گرفتن خون اگر سوء مزاج حار بماند بهر تعدیل مزاج هر چه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و بهر تطفیه خون شربتهای بارده و حامضه مثل شربت انارین و شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض دماغی دموی معمول است و شربت نیلوفر و شربت آلو و شربت توت و شربت سیب و شربت ورد تازه و شربت قراصیا مفرداً و مرکباً تنها یا با شیره بزور بارده مثل تخم خرفه مقشر و تخم خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه و مانند اینها بدهند و اگر طبع لین بود رب به یا سیب [آلو بالو] بدهند و اگر سرفه نباشد سکنجبین ساده یا شربت تمر هندی یا شربت لیمو یا شربت حماض یا ریباس یا غوره یا زرشک یا کاسنی یا کادی و دیگر ربوب فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین بنوشند و بحالت سرفه خمیره بنفشه همراه مطبوخ سپستان و نیلوفر و عناب و خبازی بدهند یا شربت بنفشه با عناب و اصل السوس و بهدانه و پرسیاوشان و یا ماء الشعیر بنوشند و اگر حاجت تلیین افتد بعد استعمال منضج صفرا مسهل صفرا دهند و یا دیگر نقوعات ملینه مثل نقوع هلیله و نقوع حامض و یا عصارات فواکه و هلیله بکار برند و حقنها استعمال کنند و یا این نقوع مرکب که برای جمیع امراض دموی نافع است بدهند عناب بست عدد زرشک پنج درم تخم کاسنی دو درم ریوند خطائی یک مثقال تخم کشوث دو درم تمر هندی ده درم گلسرخ سه درم یک شبانه روز خیسانیده صاف نموده شیرخشت ده درم ترنجبین بست درم حل کرده بنوشند و یا شربت ورد مکرر یا گلاب قند نیلوفر بیاشامند و یا نقوع گل سرخ و آلو و عناب و بنفشه و تمر هندی و سپستان با شیرخشت بدهند بالجمله در علاج این امراض اخراج دم و تلیین طبیعت و تقلیل طعام ملحوظ دارند و باقی تدابیر از علاج صداع دموی اخذ کنند و غذا ماش مقشر و اسفاناخ با آب حصرم یا لیمو یا حماض یا زرشک یا انارین یا تمر هندی ترش کرده و از چوزه مرغ و غیره لحوم اجتناب نمایند مگر هنگام کمال ضعف با بقول بارده جائز است و از استعمال اشیای شدید الحموضة هرگاه سینه و یا عصب یا اعضاء ضعیف و یا سرفه و خشونت صدر باشد بسیار حذر کنند و تغذیه بکاهو یا اسفاناخ نمایند

علاج امراض دماغی صفراوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و صرع است و سببش تناول اغذیه و ادویه گرم و ریاضت در هاجره و سهر و صوم در تابستان است اول تبرید که در امراض دماغی حار ساذج گذشت بدهند و آب نارنج و لیمو و انارین یا شربت اینها و لعاب بزرقطونا و ماء القرع و آب انار و اشربه بارده رطب مانند شربت عناب و نیلوفر و اجاص و امثال آن و شیره بزور بارده رطبه و سلاقات ادویه بارده تمامه و تخم کاسنی و بیخ آن و اصل السوس و خارخسک و تخم خرفه و خیار و عناب و سپستان و تمر هندی و آلو بخارا و زرشک و مانند اینها نیز مفید بود و بعد تسکین ماده نضج آن بمنضج صفرا نموده مسهل صفرا و جب بنفشه دهند اما بقول شیخ انضاج ماده حار بدوائی باید کرد که قوام او جمع کند و معذلک مفتح و مقطع باشد و این اوصاف بمبرات مرطب که در آن جلا و غسل باشد مثل ماء الشعیر و سکنجبین ساده و شیر بز یافته میشود و لماکسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از شیر اجتناب کند و از منضجات لیشر طلند گو اینست که استعمال نمایند نطولات متخذ از مطبوخ بنفشه و نیلوفر و برگ بید و عصار الراعی و حماض و بقول بارده باندک سرکه برای انضاج و تنقیه قوت آنها و اگر ماده اندک غلیظ باشد زیاده نمایند در آن بابونه و خطمی و پرسیاوشان و گاوزبان و مانند آن و اگر محتاج بسوی ادویه مفتحه و مقطعه باشد

ویا منافذ منسد ویا اخلاط نوعی تشبث باعضا باشد تا آنکه آسان گردد خروج ماده بانفتاح طریق آن تا زائل گردد مانع واین مثل بادیان وبیخ آن وتخم کشوث
وانیسون وبیخ مانند اینها ست واگر بیداری مفرط باشد ومریض را خواب نیاید پوست خشخاش دران اضافه نمایند وسرکه مشترک النفع ست جمیع مواد را ودر
انضاج مواد حار باکی نیست در استعمال آن وقت از مسهلات موافقه اخلاط مراریه رقیقه طبیخ هلیله آلو وشاهتره وشربت فواکه مسهل وشربت بنفشه وطبیخ
خیارشنبر وامثال آنست مقوی بسقمونیا وغیر آن بحسب حال بدن وخلو آن از تپ یا موجود بودن آن دربدن وبحسب سن وقوت وفصل وجز آن ومسهل
بنقوع هلیله زرد وعناب وتمر هندی وشاهتره وسنا وبنفشه وعنب الثعلب وخطمی وتخم کاسنی با شیرخشت یا ترنجبین نیز نافع واودیه مسهله شدید الحرارة
در امراض حاره جائز نیست بلکه باید که استعمال ملینات واودیه قلیل الحرارة مانند نقوعات نمایند وبقول ابن بطلان خوردن گل بنفشه باشکر مرات
منقی دماغ از صفرا است وطبیخ فواکه باشیرخشت وترنجبین یا مطبوخ هلیله ویا آب نارین با هلیله زرد نیز مفید وبعد تنقیه لعاب اسپغول یا بهدانه بگلاب
وعرق کاسنی وعرق گاوزبان وعرق کادی ونبات بدهند واکثار تبرید وترطیب خصوصا بتمر هندی وبزر قطونا مناسب ونخالخ بصندل وگلاب وآب
کاسنی وطلا الصندل ومن انزروت وشیاف مامیثا در گلاب سوده وتقطیر روغن کدو در بینی مفید وباید که قبل از تنقیه ضماد کدام شی بر سر نکنند که دران
خوف انجذاب مواد بسوی راس ست واستعمال غرغره منقی راس درینجا بسبب خوف نزول ماده حار بطرف صدر منع ست واز نطولات نافعه درینجا مثل
بخار سرکه است که قدری سقمونیا دران گداخته باشند وکذا شم فقاع ترش حاده ودیگر تدابیر مثل سعوط وشموم وضماد ونخلخه وپاشویه بارد وانکباب
ونطول که در امراض دماغی حار سابق مذکور شد بعمل آرند وهرچه در علاج صداع صفراوی مسطور گردد مفید شناسند واطریفل کشنیزی وزعفر وآنکه دران مغز تخم کدو
وخیار داخل ست نافع ست وهرچه از ادویه واغذیه که بارد رطب باشد استعمال کنند واز هرچه مولد صفرا ست مثل صوم وسهر وغم وغضب وادویه حاره منع کنند

علاج امراض دماغی بلغمی

وآن صداع وبیضه وشقیقه وسرسام وسدر ودوار وسبات ونسیان وصرع وسکته ست وسببش استکثار اغذیه بارد رطب ودعت وسکون وتوا تر
تخمه وادمان استحمام عقب غذا است اولا بهر نضج ماده منضج بلغم دهند وبعد ظهور نضج مسهل بلغم تنقیه بدن نموده بهر تنقیه دماغ حب ایارج دهند بالجمله معمول
شیخ ومن اصول وامهات ادویه مستعمله در انضاج ماده بلغمی وسوداوی چنان باید که دران تلطیف وتقطیع وتحلیل باشد مثل انیسون وبیخ بادیان وبیخ کبر وایرسا
واذخر وحاشا وزوفا وخوبیج وسداب وبرنجاسف ومرزنجوش وبرگ غار وشیح وقیصوم وبابونه واکلیل الملک وشبت ومانند آنها از ادویه حاره محلله ومنضجه واگرچه
تحصیل تدبیر در بلغمی وسوداوی مختلف ست یعنی استعمال این ادویه در انضاج هر بلغم مثل بلغم شور ومثل سوداء احتراقی جائز نیست واجب است که در
استعمال این ادویه از اضعف باقوی گرایند بحسب درجات ادویه وبمقدار تصاعد درجات ماده ترقی نمایند پس اگر ماده کثیر الکمیة شدید الکیفیة باشد
باید که بحسب درجات آن ادویه حار قوی نیز تا بدرجه سوم وچهارم مثل عاقرقرحا وفرفیون وغیره اختیار نمایند مگر آنکه بسبب کثرت ماده خوف غلیان
او باشد که بنا بر سخونت حجم او زیاده گردد وموجب تمدد مولم یا ورم شود که درین صورت قدری ازان مستفرغ سازند وبعد ازان در انضاج باقی شروع
کنند وبهتر در انضاج اخلاط خام آنست که علاج وتضمید بادویه معتدل الحرارة کنند وسکون وبستن اطراف استعمال نمایند تا آنکه برفق نضج یابد واگر ماده
قلیل الکمیة یا ضعیف الکیفیة باشد بر ادویه ملطفه که بسیار گرم نبود بلکه گرمی او زیاده از درجه اولی نباشد اقتصار کنند واگر ماده متوسط در کمیت وکیفیت
باشد ادویه متوسط الحرارة اخذ نمایند وسزاوار است که استعمال ننمایند سخن شدید التسخین در امراض بلغمیه بجهت آنکه تحلیل لطیف آن مینماید وغلظت زیاده
دران بهم میرساند وخروج آن دشوار میگردد وموجب عطش نیز میشود وچون سرکه مشترک النفع ست در جمیع مواد بکسر تبرید او بادنی شی حار ممکن ست
پس غوص او بادویه وتقطیع او باقی خواهد ماند واما ان حاره که از ریاحین از بارد ولواقح نباتات گرفته باشند در انضاج ماده بارده داخل اند واگر مواد شدید الجمود
با کثیر الکمیة یا عسر الانحلال باشد ادهان که از صموغ حاره وافاویه قویه گرفته باشند مثل روغن بان وزنبق ونرگس وسوسن وغار وارغوان ومرزنجوش ونارنج
یا بهتر که دران سداب رطب یا فودنج رطب یا شبت رطب یا بابونه رطب ومانند آن جوشانیده باشد ونفط اختیار نمایند وروغن بلسان

بسبب کمال لطیف خود بسرعت تحلیل میشود و بیش از طلیه و مروخات نفع نمی بخشند و بهتر آنست که ماده را باستفراغ و جذب بسوی خلاف جهت یا
بمعر و مغذ قطع سازند و مجذب بخلاف جهت اطراف دست و پاها باشد و مکان آن ابهامات سرعن تیغیث یا بدون آن بانونه بحسب مزاج معین برانست اما امر
جامع برای هر دو مقصد یعنی استفراغ و اماله استعمال حقنه‌ها و حمولات و مدرات و معرقات است بحسب ماده و قوت و از مسهلاتی که استفراغ ماده می
بمشارکت بدن می نماید حب ایارج و قوقایا است و حب اسطوخودوس اوفق است با خلاط محترقه که دران بلغمیه بیرا بود و معدلک غلیظ باشد بلکه این حب
در اخلاط بلغمی مرا سیف نیز نمی ترازین همه نقوع صبر است متخذ باب کاسنی یا نقیع ایارج فیقرا با سکنجبین و تخم سرمق و ایارج ارکاغانیس و ایارج لوغاذیا
و ایارج جالینوس و حب متخذ از حجر لاجورد و خربق با خلاط غلیظه سوداویه را موافق ست وکذلک هرچه دران اسطوخودوس افتد و ایضاً آذراقی بشرب سکنجبین
و حلو تربد و شحم حنظل باسائر ادویه مخرج اخلاط لزجه صالح ست و با وجود این آنها را طبقات ست و اولی آنست که با ایارج فیقرا و تربد و افتیمون و غاریقون
و مانند آن باشد بعده حبوب کبار پس ایارجات پس خربق سفید بحذر و احتیاط و باید که در مسهلات از ضعیف شروع کنند و بتدریج تا ایارجات کبار بر سند
تا وقتیکه انقطاع ماده علت معلوم شود و از مسهلات ملائم مختصه امتی تنقیه رأس شبیارات ست که از ان حبوب بزرگ سازند تا زمانی بسیار در معده بمانند و از وزن
قلیل آن فعل کافی بطول کشد و لهذا حاصل شود و وزن قلیل آن بتکرار استعمال مضرت نکند و باید که شب فرو برند و بعد خوردن آن بخواب روند
تا حرکت و بیداری فعل او باطل نکند و خمیره و اصل درین حبوب صبر و ایارج ست و مصطکی برای تقویت معده دران داخل میکنند و هلیله برای منع صعود
بخار بدماغ از معده می آمیزند و اگر اراده اعانت اخراج اخلاط بلغمی نمایند شحم حنظل و زنجبیل و تربد و اسطوخودوس داخل کنند و انطاکی گوید که بهترین
چیزی که تعدیل و تنقیه و تقویت سر بدان نمایند مطبوخ بسفایج و زعفران و قرنفل و سنبل الطیب و قسط و شحم انیسون و سعوط بمرزنجوش و جندبیدستر و کندش و فلفل
و خردل و معجون جامع الاسرار در تفتیح سده و تقویت دماغ و افزایش عقل و حفظ و تنقیه ریاح و تعدیل برودت مجرب ست و ایضاً از منقیات
خاص دماغ غراغر و عطوسات ست و برای تحلیل مواد باقی سعوط و انکباب مطبوخ بابونه و شبت حار بعد تنقیه عام بعمل آرند و کذا بعد تنقیه برای رفع بقیه مواد
و تحلیل آن اطریفل سنا و ملین و حب اسطوخودوس و معجون انطاکی استعمال فرمایند و ایضاً بعد استفراغ ریاضتی که سر با بدن متحرک نشود بلکه صرف اسافل
بدن و پای حرکت کنند بنحویکه در علاج کلی امراض راس مذکور شد و مالیدن اطراف و بستن آنها از فوق بسوی اسفل بعمل آرند و گاهی ریاضت خفیفه
نفس راس میکنند مثل دلک غمز آن حتی که استعمال شانه و مهدها از منقیات خاص شمرده اند چنانکه در آخر تدبیر غسل بعمل می آرند و بسا است که مضغ عاقرقرحا
و فلفل و زنجبیل و وج حتی مویزج و مانند اینها نفع می بخشد و ادویه غراغر ملطفات و مقطعات مثل سکنجبین عنصلی و ایارج ارکاغانیس و بسفایج
و شحم حنظل و زنجبیل و اسطوخودوس و تربد و خردل و عاقرقرحا و فلفل و مصطکی و وج و زوفای خشک و دارچینی و سلیخه و صعتر و مرزنجوش و پوست بیخ کبر
و فودنج و مری و سکنجبین عسلی و عسل و مانند آنست و بقول سویدی غرغره بعصاره آذان الفار یا مویزج بسکنجبین عنصلی و یا مطبوخ در شراب ریحانی یا طبیخ
ارماک یا عصاره چقندر سفید بعسل یا زوفرا یا صبر یا طبیخ افسنتین یا حرف یا پودنه یا عصاره انجره یا طبیخ خربق سیاه یا طبیخ ایرسا یا طبیخ اذخر
یا عصاره کرنب یا طبیخ حب بلسان یا نمک اندرانی در آب حل کرده یا نوشادر در آب حل کرده هر واحد نیز منقی دماغ از مواد بارد ست و ادویه
عطوسات عنقه مجرای فم برای اخراج اخلاط بلغمی مثل کندش و فلفل و جندبیدستر و ثوم و حرف و دارشیشعان و نوشادر و تنباکو و خردل و برنجاسف
و مانند آنست و گاهی از بعض ادویه مذکوره ضماد و اطلیه بر اصداغ بعمل می آرند و ادویه سعوطات محلله اگر قوی خواهند بتدریج استعمال نمایند مثلاً
در اول مرتبه بروغن گل مانند آن بعلاج آرند و در مرتبه ثانی بعصاره چقندر مانند آن و در مرتبه ثالث آب مرزنجوش و امثال آن و بقول سویدی
سعوط کنند به برگ آذان الفار مثل اد عسل و یا ملعقه آب حل کرده یا گل شقائق النعمان و یا عصاره کرنب یا آذریون یا گل خیری زرد یا بیخ شنجار
یعنی خس الحمار که آن کا هو دشتی ست یا شمع یا فوتنج بستانی یا جبلی یا طبیخ سوسن سفید یا گل او یا انجره یا برگ شاهسفرم یا لبلاب یا سماق یا کرفس
یا صعتر یا شیر دختران از هر واحد عصاره گرفته و یا مرکب با نمک و یا ریحان کافوری و یا آب پیاز و یا طبیخ بیخ بخور مریم بعسل یا طبیخ کمون یا جوز

سوده و یا روغن فاره و یا روغن سوسن سفید یا چوب یا آب حماز النحل و یا روغن بادام تلخ و یا طبیخ مامیران و یا حب بلسان و یا روغن شونیز بشیر زنان و یا جندبیدستر بروغن بادام و یا شیر ترنج بروغن مذکور و یا صدس تلخ بروغن بادام و یا حضض بشیر دختران و یا زعفران و یا میعه سائله یا جاوشیر بروغن بادام تلخ و یا حلتیت بروغن مذکور و یا صمغ سرو بروغن بادام هر واحد منقی دماغ ست و ادویه انکباب و نطول اینست اکلیل بابونه حلبه تمام نبع فاسطوخودوس اسقیل افربادیان بیخ کرفس پوست ترنج برگ ریحان برگ سداب عاقرقرحا حب الغار عشبه مغربی برگ غار عرق صعتر فارسی برنجاسف ناخواه درمنه ترکی برگ قیصوم پرسیاوشان تخم شبت حاشا فوتنج شیح ارمنی هرچه ازینها مناسب دانند جوشانیده انکباب یا نطول سازند و ادویه پاشویه حار نیست گل بابونه مرزنجوش عنب الثعلب گل شبت هر یک ده درم سبوس گندم بست درم بدستوریکه در علاج امراض دماغی حار سابق گذشت بعمل آرند و گاهی اکلیل بادر نجویه و برگ سداب حاکشی هرچه مناسب دانند افزایند سویدی گوید که سندروس شما و بخورا به ادویه بارده را از دماغ فرو می آرد و کذا مشک شما و شبرم منقی دماغ از مواد بارده ست و هلیله کابلی سائیده بعسل سرشته خوردن رطوبات را که بسوی دماغ مرتقی گردد منع کند و شم طلع نخل و غرغره بطبیخ او یا شرب طبیخ او منقی دماغ ست و کذا مضغ کندر یا علک البطم یا صمغ پسته و انداختن آب بهن و کذا اسعوط بعصاره گل سرخ تازه و هر واحد ازینها مجرب ست و شرب عود یا عصاره بخور مریم بعسل یا فقاح اذخر یا شحم حنظل یا تلز فرا یا قنطوریون دقیق یا آب طبیخ خیری بعده یا کرم بعسل یا سنبل هندی یا صبر یا طبیخ افسنتین یا ایرسا و هلیله کابلی یا ترید یا تخم انجره یا شونیز بعسل سرشته یا طبیخ ایرسا یا عصاره فوتنج یا روغن بادام تلخ یا عود بلسان یکدرم یا غاریقون یا حب بلسان یا سلیخه یا بنگ یا اسطوخودوس دو درم بعسل و شم شحم حنظل یا کندش یا خردل یا صبر یا حرف یا بورق یا خربق سیاه یا ایرسا یا فلفل سیاه یا دار فلفل یا شونیز بریان هر واحد سوده در خرقه کتان بسته و یا ریحان کافوری و یا عصاره بعسل و یا گل خیری زرد و یا سنبل هندی و یا دارچینی و یا عاقرقرحا و یا سوسن سفید و یا گل سوسن آسمانجونی و یا جندبیدستر و یا حماز النحل و یا حب بلسان و یا گل بستان افروز و یا گل سورنجان و یا بنگ و مضغ بیخ شقائق النعمان ببرات یا مصطکی یا مویزج یا خردل یا زنجبیل یا مصطکی یا پوست بیخ کبر یا عنبر خام و اکل بقلة الحمقاء و بنجره سلوق بروغن بادام و مطبوخ دحل منخرین بعصاره قثاء الحمار و شیر زنان هر واحد منقی دماغ از مواد بارده ست

و باقی تدبیر از علاج صداع بلغمی اخذ نمایند

علاج امراض دماغی سوداوی

مانند صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و جمود و مالیخولیا و صرع و سکته ست و سبب او استکثار اغذیه مولد سودا ست مثل عدس و کرنب و لحم بقر اول منضج سودا دهند و بعد ظهور نضج مسهل آن مثل حب افتیمون یا حب لاجورد تنقیه کنند و باید که در انضاج سودا نیز قاعده که در انضاج ماده بلغمی گذشت از استعمال ادویه ملطف و مقطع و محلل و تصعید درجات ادویه بمقدار ماده مرعی دارند لیکن بر ادویه شدید الحرارة اقتصار نکنند تا در تجفیف یاری نکنند و لاسیما که سودا غیر طبیعی و احتراقی باشد بلکه در انضاج ماده سوداوی لامحاله احتیاج تبلیین و ترطیب بود مثل عناب نیلوفر و انجیر تر و بنفشه مربی و عناب آن و یا ماء الشعیر با شکر و ترنجبین پس عقب منضجات محللة اللطیف التحلیل در درجه ثانی و ثالث مثل برگ گاوزبان و بسفائج و برگ بادرنجبویه و سپستان و ترنجبین افزایند و آولی آنست که جمع نمایند ادویه ملینه و مرطبه را با حارة مقطعه محلله مانند شربت اصول و سکنجبین عنصلی خصوصا با ماء الشعیر و طبیخ اصل السوس و بلویان و کرفس و افسنتین و پرسیاوشان با انجیر و مویز منقی مع گلقند و بسا ست که زیاده کرده میشود در آن اسطوخودوس برای اختصاص آن بدماغ و ماء العسل نیز مرطب و مسخن و منضج ست و این همه برای سودای طبیعی و محترق البلغم در آن اولی بود و اما در محترقه از صفرا باید که تقدم ترطیب بسیار نمایند و ادویه مرطبه بعد که حرارت احتراق نمایند بعده انضاج ماده بمنضج کرده فرمایند و چون سودا بسبب غلظ رطبیت عاصی از نضج ست پس باید که منضجات بسیار استعمال کنند تا وقتیکه قاروره غلیظ گردد و از سفیدی بسیاهی گراید و در نبض لینت ظاهر شود بعده مسهل دهند و بعده مسهل باز منضج دهند و بعد از آن مسهل نوشانند و همچنین بعمل آرند زیرا که سودا یکبار بنضج نمی آید بلکه اگر در دفعات هم نضج یابد غنیمت شمارند و این مطبوخ بر منضج سودا نیز معمول ست بسفائج اسطوخودوس ... درنجبویه افتیمون اصل السوس مقشر هر یک ده درم مویز منقی بست دانه آلو بخارا ده دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین

یا نُه درم اسطوخودوس حل کرده بنوشند بعده تا ده روز استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند گاوزبان گل گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ تخم کاسنی بیخ کاسنی بادیان
تخم خطمی اصل السوس شاهتره تخم کشوث بیخ بادیان هر یک سه درم مویز منقی عدد گلقند چهار توله افزایند و گاهی بصورت کثرت اخلاط مادهٔ افتیمون و بسفایج کیسه
زیاده کنند و هرگاه ارادهٔ مسهل باشد مغز فلوس خیارشنبر هفت توله شیرخشت چهار توله سنای مکی بادیانه هر یک ده یا نه مثقال روغن بادام یک مثقال در منضج افزایند
و گاهی لاجورد مغسول با جلاب حب بسته بخورانند یا حب سهل می‌دهند این مسهل وقتی باید داد که مریض قوی بود اما اگر مریض ضعیف باشد با انجبین سکنجبین
افتیمونی مع سفوف سودا بدهند و معجون نجاح با آب شاهتره نیز فلاح می‌بخشد و گاهی بعد نضج برای اسهال سودا افتیمون شش درم در یک قدح ماء الجبن
شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده شکر یا شیرخشت پانزده درم حل کرده میدهند و بقول جالینوس و تفلیسی فلوس بنفشج منقی دماغ از مرهٔ سوداست
و گاهی عند قوت مزاج مریض ایارجات کبار مثل لوغاذیا میدهند و حبوب که در آن لاجورد و حجر ارمنی و اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج و قدری خربق
سیاه باشد در اخراج مواد غلیظ سوداوی مخصوص است لیکن استعمال خربق بحذر و احتیاط باید و بعد مسهل غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین عسلی یا با دوست بیخ کرفس
معجون عسل و آب گرم نیز منقی دماغ است و بعد تنقیه بقول شیخ بهر تعدیل سودای طبیعی و باغی تسخین مع ترطیب کنند و در سودای احتراقی از هر چه مجفف
و مسخن باشد اجتناب نمایند و بهر رطوبات از البان و ادهان و نطولات و ضمادات و اغذیه اقتصار ورزند و باقی تدابیر از علاج صداع سوداوی و مالیخولیا اخذ
کنند و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود نوشته که اگر در گلاب چهار صد درم نقره هفت درم هفت بار و طلا پنج درم پنج بار و فولاد چهل درم نه بار داغ کرده
هر روز از آن برنهار پانزده درم بنوشند در منع تولد سودا و تجدید هضم و ازالهٔ فساد آن بغایت مجرب است

علاج امراض دماغی ریحی

و آن صداع و شقیقه و سدر و دوار است و سببش کثرت اغذیهٔ غلیظه و سوء هضم است بهر تحلیل ریاح کاسرات آن مثل طبیخ تسیح و افتیمون و حلتیت مانند آن
استعمال نمایند و نطولات و سعوطات و شمومات و ضمادات محلله که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و دخول در حمام گرم بر نهار و شم
جندبیدستر و مشک درین باب مخصوص است و تقطیر روغن یاسمین و روغن قسط و روغن مرزنجوش در گوش نیز مفید است و نطول با ادویهٔ محلله مثل بابونه
و اکلیل الملک مرزنجوش و صعتر و فودنج بعمل آرند و از خرقهٔ مغموسه در آب ادویهٔ مذکوره تکمید سر کنند و سعوط جندبیدستر و مشک در روغن زنبق سائیده محلل ریاح
سر است و قطور روغن زنبق که در آب مطبوخ صعتر حب الغار و تخم کرفس زیره کرمانی پخته باشند در بینی و گوش نیز تحلیل ریاح راس کند و کذا شرب
و شم ظیان یعنی یاسمین بری و شم بهار و بستان افروز و خلاف بلخی و نسرین و گل سورنجان و نرگس و سعوط مرکی بقدر دو دانگ رسته بروغن بادام و روغن خسک
قنفذ و عصارهٔ برگ شاه بانگ و روغن مرزنجوش هر واحد محلل ریاح سر است و اگر مادهٔ مولد ریح که آن در اکثر بلغم یا سودا میباشد زیاده بود اول تنقیهٔ آن
نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شد بعد از آن بتعدیل و تقویت راس متوجه شوند و از مبخرات مثل خرما و جوز و خردل اجتناب کنند
و باقی علاج از صداع ریحی اخذ کنند

علاج امراض دماغی بخاری

و آن صداع و شقیقه و عصابه و حس و سرسام غیر حقیقی و سبات و سدر و دوار و کابوس و صرع و سکته است پس اگر صعود ابخره از بدن باشد اول تنقیهٔ
خلطی نمایند که از آن بخار متولد میشود مثلا در غلبهٔ خون فصد و حجامت ساقین کنند و اگر حاجت بود مسهل بار رده دهند و در صفراوی مسهل صفرا بکار برند
بعده در تبرید و تقویت سر کنند بسعوطات بارده و نهادن روغن گل و گلاب و سرکه بر سر و استعمال لخلخهٔ بارده و اشربهٔ مطفیه مثل شربت حماض و لیمو و تمر هندی
و آلو مع اسپغول و شربت بنفشه و آلو بالو بنوشند یا نقوع حامض با شربت بنفشه بدهند یا اسپغول مسلم بگلاب و نبات بخورند و اطریفل صغیر و کشنیزی
صرف یا همراه آب تمر هندی و آلو بخارا یا نقوع هلیله بلیله آمله و کشنیز استعمال کنند و از ضمادات بارد احتراز نمایند بلکه اضمدهٔ محلله که در آن اندک قبض
باشد و شمومات لطیفه کفایت کنند اما در صورت احساس حرارت زائد در مادهٔ بخار از محللات کثیر التسخین مثل فرفیون و غیره اجتناب شدید نمایند بلکه ابتدا

کنند بجذب آن بطرف خلاف و تنقیه بغرغره بعد استعمال کنند نطولات معتدله در حمام و غذا آبکامه از نانها یا ماء الشعیر یا اسفاناخ یا ماش کرده با نخود و بادام خورند و از خوردن
نان منع تصاعد بخار بسوی سر میکنند و کوچک ترش همراه بعد غذا برای منع صعود ابخره خوردن سفوف کشنیز با شکر و ملیماتی که تا قوت بخشند و استعمال سیب
یا سیب یا ناشپاتی یا زعرور نافع بود و کشنیز در طعام زیاده اندازند و در صورت ماده بلغمی یا سوداوی مسهل آنها دهند و اطریفل سنائی استعمال نمایند و هر چه علاج
امراض دماغی بلغمی و سوداوی گذشته بعمل آرند بالجمله مراعات خلطی که از آن بخار متولد میشود در اشربه و اغذیه و غیرهما واجب است اول استعمال منقیات مناسبه بعد جذب
بخار به بستن اطراف و مالش کف پا بچیزهای درشت و نهادن پاها در آب گرم و نهادن شاخها بر ساقین پس منع بخار بحلیه امرود و آلوی مربی و کشنیز خشک
و اطریفل کشنیزی باید کرد و استعمال شوربه برای جذب بخار از سر در بهار مفید بود و اگر صعود بخارات از عضو واحد بود تدبیر آن در علاج امراض دماغی شرکی خواهد آمد

علاج امراض دماغی سددی

و آن صداع و صرع و سکته و جمود است و وقوع سده در عروق یا حجب دماغ بسبب خلطی از اخلاط اربعه بود و یا بسبب ورم پس اگر بلغم غلیظ لزج محدث
سده گردد و آثار بلغم پیدا بود درین صورت انضاج و تلطیف ماده نمایند بمنضج بلغم که در آن زوفا و حاشا و غیره و ملطفات افزوده باشند و بعد نضج تنقیه بمسهل
حار و حب ایارج و شبیار کنند بعده بهر تحلیل نطولات و ضمده و شمومات و سعوطات و حقنه و غرغره که در علاج امراض دماغی بلغمی مفصل مذکور شده
بکار برند و بار بار انضاج و استفراغ مشغول شوند و بعده تحلیل گرایند حتی که سده زائل شود و نطولات مفتحه و شبیارات و مضوغات و ادهان بحلاوه ام آنرا
واجب است که در همگی نطولات سکب و ریختن از بلندی نمایند و سر راست باشد تا آنکه غوص و نفوذ و اثر بیشتر کنند و شمیدن آن گل نرگس و شونیز بریان
و آزاد درخت و للعوق و شابانک که آن برنوف است و گل سورنجان و مرزنجوش هر واحد تفتیح سده دماغ نماید و کذا برگ غار خشک باریک سائیده
در خرقه کتان بسته دائم بوئیدن بخار طبیخ مرزنجوش گرفتن و سعوطی گویند که شم شاهسفرم و کذا انیسون بریان در خرقه کتان بسته در تفتیح سده دماغ
مجرب است و استعمال سکنجبین عنصلی نیز مفتح سده است و کذا گل خیری و تخم آن و زنجبیل و بادرنجبویه و مرماحوز هر واحد شرباً و شماماً و کذالک سنبل و جندبیدستر
و انیسون هر سه مساوی مفتح سده است و فرنجمشک شماماً و شرباً و ضماداً و تخم او بعلاوه سلوق او اکلاً و عرق او شرباً و کذا عرق بادرنجبویه و تخم آن مطبوخ
و سلیخه و مرزنجوش و جندبیدستر باد عصاره مرزنجوش کنار غول گل قندول سعوطاً و بقله زنجان مسلوق بشیره بادام اکلاً و مرماحوز و شیح و مرزنجوش شماماً و نطولاً نافع و اگر سبب
سده سودای غلیظ باشد نشان غلبه سودا ظاهر بود و تدبیر آن فصد است و استفراغ سودا و استعمال ضمد و نطولات مخصوصه آن که در علاج امراض دماغی
سوداوی گذشت و آنجا که مزاج دماغ حار و سده غلیظ باشد علاج مشکل بود و درین صورت اول مفتحات استعمال کنند بعده هر گاه از علاج گرم سر را
مضرت رسد تدارک آن نمایند بمبردات که با ارخا بود و قبض در آن نباشد و بعد از تسکین بالاعاده مفتحات کنند و تا انفتاح سده بهمین طریق علاج
کنند و ایضاً درچنین حالت استعمال سکنجبین بماء الشعیر و غیره مفتحات بارده مناسب است و اگر خون یا صفرا بسبب کمیت خود و یا ورم محدث سده گردد علامات
غلبه خون و صفرا و ورم پیدا بود و تدبیر آن تنقیه بفصد و مسهل است بطوریکه در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی مذکور شد و در سده ورمی بدانچه در علاج امراض
دماغی ورمی می آید علاج کنند

علاج امراض دماغی ورمی

و آن صداع و سرسام و ماشرا و سبات سهری و سکته است در جمله اقسام ورم اول فصد سر رگ کشایند پس اگر ورم حار باشد تدبیر کنند علاج امراض
دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و ابتدا بمردع ماده حار مبردات مذکوره مخلوط بسرکه و گلاب کنند مگر آنکه با آن صداع شدید باشد که درین وقت سرکه جایز نیست
و دیگر استعمال روغن گل مبرد بمقداری صالح بدون افراط مخلوط با سرکه بسیار و یا اندکی بر پیشانی و سر و آب عنب الثعلب و نوفر و صندل و شیاف مامیثا
و گل ارمنی و عدس مقشر و مانند آن و آبهائی که در آن ادویه بارده قابضه حاده قوی القبض که در مزاج آنها ترکیب از برودت نیز باشد مثل طرفا جوشانیده
باشند نافع است و از او و میشد ید البرد و مخدر مثل خشخاش و افیون و غیره اجتناب کنند مگر هنگام شدت حاجت که وجع شدید باشد و در آن هنگام

قدری بابونه داخل نمایند تا که حدت قوت مخدره ضماد را بشکنند که هر چند بابونه کسر قوت مخدرات میکند و اگر ماده شدید الحدة باشد اولا آب عنب الثعلب
که در علاج امراض دماغی حاره مذکور شده استعمال کنند بعده منضجات مواد حاره مشغول شوند و بعد از آن دوائی که در آن با اندکی تحلیل باشد مثل آب برگ که در آن اکلیل الملک پخته
مورد پخته باشند و همچنان روغن بابونه تنها یا مخلوط بروغن گل بحسب حدت مرض و قوام ماده و قرب عهد از منتهی و بعد آن بکار برند و بعد
منتهی مرخیات محلله مثل آبهائی که در آن اصول کرفس و بابونه و بزور آنها و سبوس گندم و حلبه و خطمی و اکلیل الملک و اقحوان سفید جوشانیده باشند
و از روغنها روغن شبت و مانند آن بعمل آرند تا آنکه در منتهی تحلیل حاصل شود و ایضا ضمادات محلله از ین ادویه ترتیب دهند و دو استفراغات
واجب در علاجات اورام باس از فصد و غیره بحسب ماده تقدیم نمایند و در تغذیه صاحب ورم صفراوی اغذیه خفیفه رطبه استعمال کنند مثل ماء الشعیر
و اجاصیه و اگر ورم بارده باشد بعد فصد منضج و مسهل بحسب ماده دهند و در استفراغ دوائی که در آن روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ و فیقرا و مانند آن
باشد یا ماء الاصول استعمال کنند و اقتصار نمایند و بانید الاتر واعات بر روغن گل مخلوط بملطفات مثل جاشا و فوتنج و جند بیدستر خاصة پس استعمال
نمایند عنصل و سرکه آنرا بطریق ضماد و غرغره اگر ممکن باشد و بباید که نفع می بخشد آشامیدن دو ثلث مثقال یا کمتر از آن بحسب مزاج جند بیدستر
خصوصا برای لیثرغس بعده منضجات که در آن ارخا و اندک تحلیل باشد استعمال کنند و بعد از آن نزد انتهاء تمامی اورام بارده و حاره مرخیات
را بدین نوع که در باره مرخیات تامه و محللات قویه از آبها و ضمادات و ادهان بعمل آرند و باقی علاج مفصل از اقسام سرسام اخذ کنند

علاج امراض دماغی از ضعف دماغ

و آن صداع و سدر و دوار و غیره است بهر تقویت دماغ اطریفلات مثل اطریفل کشنیزی و کبیر و اطریفل اسطوخودوس و اطریفل مقوی دماغ و خمیره جات
مثل خمیره گاوزبان و خشخاش و مروارید و دیگر مقویات مثل انوشدارو و جوارش صندلین و عنبر و دواء المسک معتدل و معجون مقوی دماغ و مفرح یاقوتی
بارد و حار و شربت ابریشم و عرق کیتکی مرکب هر چه از ینها مناسب مزاج مریض باشد بدهند و حریره های معمولی نوشانند و خوردن هفت عدد مغز بادام
مقشر با مثل آن نبات در شب وقت خواب سخت سودمند است و روغن گل بر سر مالند و قرنفل بگلاب طلا سازند و طلائی که در آن تخم ریحان
بوداده و مغز بادام داخل است بعمل آرند و سیب عنبر و گلاب ببویند و بوییدن شموم غالیه و لخلخه عنبر نیز مفید و سعوط روغن گاو و قطره یا مروارید
محلول بگلاب بسیار مفید است و اغذیه لطیفه عطریه مانند گوشت جوزه مرغ و تیهو و دراج با نخود و ابازیر خوشبو و گلاب پخته بخورند و جمیع ادمغه
حیوانات و لبوب مقوی دماغ است و استعمال حلوای چوب چینی تالیف والد حکیم علویخان مفید و مغز گوسفند با روغن بادام بریان کرده خوردن و مسح روغن
آن بر سر مالیدن و همچنین سر را به بخار قلیه جگر بز که با مصالح متعارفه پخته باشند داشتن و یکدو لقمه از آن خوردن نافع است و اگر سینه بچه مرغ که قریب
جوانی رسیده باشد در روغن گاو بریان کرده گوشت او بگیرند و در هاون بکوبند بعده نشاسته ربع رطل در همان روغن بریان نموده و مغز بادام ربع
رطل و قدری زعفران و دارچینی و دانه هیل را سائیده شکر سفید بقوام آرند و اگر روغنی که در آن سینه مرغ و نشاسته بریان کرده اند زیاده بماند آنرا
نیز در حالت قوام داخل کنند و همه را بعد قوام آمیخته هر صبح بقدر دو نیم توله بخورند مزید دماغ و مقوی آنست و سفوف بنفشه کشنیز مقشر گل سرخ
مغز بادام هر یک دو ماشه اسطوخودوس سنبل الطیب گل منڈی هر واحد یکماشه کوفته بیخته نبات برابر آمیخته یکتوله خوردن نیز مقوی دماغ است و گویند
که تخم حنا یک مثقال سائیده بعسل آمیخته لیسیدن همین اثر دارد و اگر سبب ضعف دماغ اجتماع اخلاط رویه در معده باشد درین حالت باستفراغ آن پردازند
بدانچه در امراض دماغی شرکی معدی و امراض معده مذکور گردد و تقویت فم معده نمایند و خوردن مصطکی سوده یکماشه با طریفل کشنیزی یکنیم توله سرشته مقوی
معده و دماغ است بالجمله باید که نظر به اسباب سابقه نیز دارند مثلا اگر سبب ضعف سوء مزاج حار یا بارد بود و علامات مخصوصه آن ظاهر باشند درین صورت
در سوء تعدیل مزاج و در مداوی تنقیه نمایند بدانچه در علاج امراض دماغی حار و بارد و سوء مزاج دماغی مذکور شده و بعد از آن حسب مقتضای مزاج بتقویت دماغ
کوشند مثلا در مزاج حار مقویات بارد دماغ مثل صندل و گل سرخ و روغن گل و گلاب و مروارید و آمله و خشخاش و گل سیب و گل نارنج و گل سفرجل

و در مزاج بارد مقویات حار مثل زعفران و مشک و عنبر و غالیه و عود و دارچینی و قرنفل و کندر و تخم حنا و سعد و زنجبیل و سنبل و بادرنگبویه و بلادر و در مزاج یابس
مثل انجیر و مغز بادام و پسته و فندق و نشاسته و حریره و شیر میش و دماغ و دراج استعمال نمایند و گویند که در مزاج حار شم و شرب گلاب و گل تفاح و گل
و شرب آمله و کافور و هلیله کابلی و شم سیب و گل بید و ضماد آمله هر واحد مقوی دماغ ست و در مزاج بارد شرب حب بلسان بعسل و یا غلنجه و یا مرزنجوش
مخلوط بکباب قرنفل و یا عرق بادرنجبویه و یا اسطوخودوس و یا جوزبوا و یا بیخ بادآورد و شرب و شم مشک و عود و زعفران و ترنجان و تخم آن و گل بادام
و شم برم و عبیثران و زفت مخلوط بلادن و نسرین و نرگس و فرنجمشک و سنبلید که گل سوسنجان ست و شرب و بخور جوزبوا و سنبل هندی و شرب ورق
برسر سنبل الطیب و فرنجمشک و ضماد عود و دو سرا و غالیه و سعوط نسرین و ذرور و نطول اکلیل الملک و عود بلسان و شم و شرب و ضماد و مضغ عنبر و لادن
هر واحد نافع و سویدی گوید که یاسمین شیر باو ذرور آو کباب قرنفل و کذا اکل جوز یا برگ او خشک و یا پوست سبز او خشک کرده ذرور آبر مقدم رأس
هر واحد در تقویت دماغ مجرب من ست و اگر سبب ضعف انتقاص جرم دماغ بود اکثار تناول ادمغهٔ حیوانات و تقویت روح نفسانی بمفرحات
نمایند و اکثار اکل فندق و بادام و تخم دراج و دماغ ماکیان و شرب شیر میش و نطول سر بروغن گل هر واحد مزید جوهر دماغ ست و بقول جالینوس مسکه
گاو و شیر او و شکر و زردی بیضه جوهر دماغ را زیاده میکند پس اگر سببش کثرت جماع باشد مهیات و مولدات منی استعمال کنند و ایضاً ترک جماع
نمایند و اغذیهٔ مبردهٔ ملطفهٔ خفیفهٔ سریع الهضم دهند مانند شوربای چوزهٔ مرغ و گوشت حلوان گوسفند شیرخواره بروغن گاو پخته بنان بردهٔ تنوری خمیر
و ماء اللحم ساده نه توله و یا ماء اللحم مرکب علوبخان و معجون لبوب نه ماشه دهند و خوردن زردی بیضهٔ مرغ با نبات بسیار مفید ست و کذا با نمک سلیمانی
و همچنین مغز بادام و فندق و پسته و چلغوزه و دیگر لبوبات و ایضاً شیر گاو میش و گوسفند و شیر و مغز همه حیوانات و روغن گاو و شکر تری و نان خمیری
تنوری مالیده نیمگرم تناول کنند و بالائی شیر با نبات یا پلاو مرغ و چلاو و مطنجن درین باب اثری عظیم دارد و اگر بسبب کثرت ریزش نزله بود نخست
تنقیهٔ دماغ بسبب قوقایا و ایارج کنند و بعد از حصول تنقیه جهت تقویت دماغ اطریفل اسطوخودوس و شاه‌ترهٔ علوبخان با عرق اسطوخودوس دهند و تفاحهٔ
علوبخان که درینجا مسطور گردد و کلاه ایشان که در صداع ضعف دماغی بیاید بکار برند که اصلاً تخلف ندارد بلکه نافع خفقان و مانع صعود ابخره بدل
و دماغ اند و حریره از شیرهٔ بادام ده عدد و خشخاش و تخم خربزه هر یک یکتوله و حب قرطم دو توله نشاسته سه توله روغن ماده گاو چهار و نیم توله و نبات هفت توله
دهند و غذا پلاو دو گوشته و قورمه همراه نان تنوری و یا گوشت لوه و دراج و معجونات مقویهٔ دماغ و مانع نزله بعمل آرند و نسخهٔ تفاحهٔ علوبخان اینست
عود قماری پنج مثقال اشنه سنبل الطیب و قرنفل زعفران اظفار الطیب قاقلهٔ صغار بسباسه پوست ترنج هر یک یک مثقال و یک نیم دانگ عنبر اشهب
دو مثقال مشک یک مثقال بهارنارنج یک مثقال و دو دانگ علف هندی و حصی لبان هر یک دو نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته در هاون سنگین بگلاب
بسایند و عطر عنبر و ناگکیسر و عود هر یک نیم مثقال بروغن یاسمین و نرگس هر یک یکنیم مثقال داخل کرده چندان حل کنند که قابل حب بستن شود پس
بشکل سیب ساخته در سایه خشک نموده ببویند و اگر سببش سهر طویل باشد تبرطیب و تنویم کوشند و اگر مرض مزمن باشد بعد ازالهٔ مرض تقویت بدن
بادویه و اغذیهٔ لطیفه تدریج نمایند و اگر ریاضت شاقه باشد دعت و سکون و استحمام مرطب و تدهین بادهان بارد اختیار کنند و اگر استفراغات کثیر
باشد آنچه در صداع یبسی بیاید استعمال نمایند و ایضاً خمیرهٔ مروارید ساده نه ماشه و رق طلا یک عدد و عرق تنبول حکیم ذکاء الله خان هفت توله با شربت
تنبول چهار توله تخم شربتی هفت ماشه دهند غذا شوربای مرغ و نان خشکه خورانند و تخلخه مقوی دماغ نیز مفید و خوردن مربای آمله و هلیله و سیب و بهی
دانناس بورق طلا و نقره و طباشیر خیلی نافع و کذا انوشداروی ساده لولوی بعرق کیوره

علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ

و آن صداع و صرع ست بهر تبلید حس اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه گندم و جو بلحم بقر و کله پاچه و کرش آن دهند اگر هضم قوی باشد و الا اغذیه که از بقول
بارد مثل برگ کاهو و خرفه و کشنیز تر و لحم ماهی و گوشت برهٔ شیرخواره و گوساله ساخته باشند بدهند و در طعام ها تخم خشخاش و تخم کاهو افگنند و اگر فائده

نشود و چیزی از مخدرات مثل شربت خشخاش یا شیرهٔ تخم خشخاش و شیرهٔ تخم کاهو و مانند آن استعمال کنند و افیون بو بنید و اگر قوی تر خواهند آب کوکنار و یا فلونیا بدهند و طلای مخدر از تخم کاهو و پوست خشخاش و افیون و بنج و برگ قنب بعمل آرند لیکن در استعمال مخدرات قویه بزودی مبادرت و جرأت ننمایند زیراکه مورث بلاهای ردیه مثل ظلمت بصر و بلادت ذهن ست و بسا ست که مؤدی بهلاکت میگردد و آنجاکه از استعمال مخدرات در حواس نقصان کثیر رو دهد بزودی آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و استعمال مخدر موقوف نمایند

علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه و تفرق اتصال

و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سکته ست اول برای حفظ دماغ از تورم فصد سر و یا هفت اندام کشایند و اگر مانعی باشد حجامت نمایند و بعده تنقیه بصفرا از مسهل صفرا یا حقنه کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر بمالند و برگ آس و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب جوشانیده اندکی مشک و عود داخل کرده ساییده ضماد کنند و بقول حکیم علویخان بعد فصد و تلیین طبیعت گل ارمنی یکدرم شب یمانی دو دانگ مرکی ربع درم ساییده وقت خواب با آب نیمگرم بخورند و اگر در ضربه ضعیف و خفیف باشد آرد مونگ مغاث بغدادی مغاث هندی یعنی میده چوب اقاقیا زرد چوب کوفته بیخته بروغن گل و روغن مورد و زردی بیضه ضماد کنند و اگر خواهند میده گندم افزایند و اگر حرارت زیاده باشد گل ارمنی داخل کنند و اگر بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود دماغ ماکیان حتی الامکان بخورانند و بر آن آب انار ترش نبوشانند تا از استحالهٔ ادمغه بصفرا و از ضرر غشیان که کل ادمغه مغثی اند باز دارد لیکن آب مذکور بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد و غذا لک باید که حموضت او قلیل بود و واجب ست که از آفتاب و حمام و شراب و غضب و اغذیهٔ مبخره و حاره و مصدعه و حریفه مثل جوز و شابلانج و جرجیر و بادروج و شراب قوی و میفختج و مویز شیرین اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ضربی و سقطه جویند گیلانی گوید که تفرق اتصال واقع در سر که از ضربه یا سقطه یا قطع یا شق یا حرق نار و غیره باشد اگر در جلد بود و فقط بغیر سیلان خون آنرا جارحه نامند و اگر با سیلان خون باشد دامیه گویند و اگر از لحم اندک اخذ کند باضعه گویند و اگر در لحم نازل شود و غائر دران باشد متلاحمه نامند و اگر در سمحاق باشد حتی که استخوان ظاهر گردد موضحه خوانند و اگر تا سمحاق برسد و تفرق اتصال او نگرداند باسم سمحاق نامند و اگر آنرا بسوی خارج ظاهر گرداند و دران ورم حادث گردد فطره گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد و چیزی از جرم او منتقل شود بنحوی که در علاج او احتیاج نقل بعض اجزای او افتد منقله نامند و اگر تفرق اتصال و بغیر حاجت بسوی نقل او باشد هاشمه خوانند و اگر تفرق اتصال ام غلیظه شود دامه و مامومه نیز گویند و اگر تفرق اتصال بدماغ کند دامغه نامند و اگر در جوف دماغ و بطون آن اخذ کند جائفه خوانند و فطره بسیار ردی ست و اکثر دران اختلاط عقل عارض شود و درامه و جائفه خطر ست و شیخ میفرماید که در جراحات واصله بسوی غشای دماغ حادث میشود استرخاء در جانب جراحت و تشنج در جانب مقابل آن و چون قطع تا بطون بلکه تا حد حجاب رقیق نرسد اسلم باشد و هرگاه قطع تا دماغ رسد تپ قی مراری ظاهر گردد و کمتر فلاح یابد و قریب تر بسلامت آنست که قطع در بطن امری ایسر مقدم دماغ واقع شود چون بسرعت تدارک نمایند ملتحم گردد و آنچه در بطن اوسط و بطن مؤخر باشد صعب تر بود و آنچه در اوسط باشد از آنچه در مؤخر بود سخت تر باشد و بعید تر ست که رجوع بحالت طبیعیه کند مگر آنکه اندک باشد و مبادرت بضم و اصلاح او بسرعت کنند بالجمله در شجه بهر مبادرت منع ورم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گردد و علاج کسر در باب آن خواهد آمد و اطبا را در کسر قحف منقطع که آن منقله ست دو مذهب ست یکی آنکه مائل با دویهٔ ساکنه شدید التسکین برای الم اند و این مذهب متقدمین ست دوم آنکه استعمال ادویهٔ شدید التجفیف میکنند و بعد قطع منکسر و قلع متقلع و جذب انکسار او بادویهٔ جذابه از مرهم و غیرها بر موضع فوق او از خارج لطوخ از عسل و سرکه استعمال مینمایند و این مذهب متاخرین ست و سلامت در دست این متاخرین بیشتر از دست اولین ست و این عجب نیست چه جالینوس گفته که مزاج اعصاب و عظام یابس ست و شارح ممدوح گوید که بهترین چیزی که در منع ورم درین باب و منع نزف الدم و سرعت التحام و دفع وجع یافته ایم مرهم جدوار تالیف ماست و هر قدر که مدت میان حدوث تفرق و استعمال این مرهم کمتر باشد اولی اجود

فعل خواهد بود و فعل او درین باب عجیب ست و ماء القثی و غیره می نویسند که ضماد خطمی مطبوخ در شراب و کذا اقاقیا بصبر و کذا سوسن بری و کذا اعلاؤس صغیر سائیده و کذا برادهٔ چوب شمشاد بحنا و کذا اخراطین و روغن گل سوده و کذا زراوند طویل سوده بشراب عسل پخته تا غلیظ گردد بر خرقهٔ کتان مالیده نافع جراحت کسر عظام سرست ضماد ملبوس بعسل آمیخته مفید کوفتگی لحم و مدم کسر عظم ست و تقطیر روغن گل یا خون کبوتر یا فاخته یا شفنین شجه راس و کذا ورد و مرد زراوند طویل و خمیر آرد گندم خشک کرده سائیده و زاج و کندر و دم الاخوین و قنبیل سوخته و صبر و کافور و توبال مس و پوست شجر صنوبر و پوست ثمر آن هر واحد التحام جراحات سر میکند

علاج امراض دماغی شرکی

و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سهر و صرع و غیره است پس اگر از شرکت معده باشد و سببش اجتماع خلطی در معده بود باستفراغ مادهٔ غالب بقی و اسهال و اصلاح معده بتعدیل مزاج و تقویت آن کنند مثلا اگر ماده صفراوی باشد با سکنجبین و آب نیم گرم قی کنند بعده سکنجبین و گلاب بنوشند و یا شیرهٔ کشنیز نیز افزایند و اگر تسکین مادہ منظور بود آب تمر هندی دو توله آب آلو بخارا پنجدانه شیرهٔ تخم خیارین هفت ماشه شیرهٔ کشنیز خشک چار ماشه با گلقند سکنجبین گلاب دهند و اگر نبض امتلای خون نیز معلوم شود بعد فصد آلو بخارا بعرق شاهتره مالیده شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ خیارین شربت انار داخل کرده دهند و اگر احتیاج اسهال صفرا بینند مسهل صفرا دهند و اگر معده تشرب خلط صفراوی کرده باشد و در ان صفرا لیسیار باشد پوست هلیلهٔ زرد افسنتین بنفشه هر یک پنج درم تخم کاسنی گل کشوث شاهتره هر یک سه درم تمر هندی بست درم آلو چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صد درم بماند مالیده صاف نموده شکر طبرزد بست درم محموده شوی یک دانگ افزوده بیاشامند و طبیخ هلیله و تمر هندی و افسنتین و نقوع صبر و سکنجبین صبری نیز نافع و اگر حرارت زیاده نباشد اطریفل صغیر یا هلیلهٔ مربا یا ایارج فیقرا مرکب کرده تا سه روز بدهند بالجمله بعد تنقیه در تسکین حرارت و تقویت سر و معده کوشند بدانچه در امراض دماغی صفراوی گذشت و در امراض معدی صفراوی خواهد آمد و ایضا چون ارادهٔ تقویت دماغ و منع صعود اخلاط مراری از معده و نواح آن بسوی دماغ نمایند و جب است که غواکه حامضه خصوصا انار ترش و سیب ترش و به ترش و امرود و غوره خصوصا بعد از طعام بخورانند و در ابتدا روغن گل و روغن آس بر سر مالیدن و بعد ازان صمغ سرو در روغن بابونه و آس حل کرده طلا کردن مقوی سر ست و اگر برگ سرو در روغنهای مذکور جوشانیده بعمل آرند نیز جائز ست و جمله ربوب قابضه مثل رب به و غوره و انار و لیمو مقوی معده است پس اگر قبض بیشتر مطلوب بود طباشیر گل سرخ گل ارمنی باریک سائیده در ربوب آمیزند و اگر در ربوب مذکوره چند لقمه نان ترکرده هر صبح بخورند نیز مفید بود و گویند که اغتذا آب انار مانع انصباب صفرا بمعده است و بزوراتی که دران چیزی ترش باشد مانند غوره و انار و تمر هندی و آلو باشد یا غورهٔ کشمش و شیرهٔ بادام و یا مزوره ماش مقشر و اسفاناخ و کدو با شیرهٔ بادام غذا سازند و واجب ست که صاحبان این علت مدافعت گرسنگی کرده باشند و ادویهٔ چرب و شیرین تناول ننمایند و اقتصار نمایند بر اغذیهٔ ترش و چاشنی دار و مدام تمریخ سر با دهنهای بارد رطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و بهار بید نمایند و اطراف اسافل یا پهایا بمالند و بازو به بندند و اگر مادهٔ بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب شهد نمک در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کنند بعده اندکی مصطکی در گلقند آمیخته بخورند و بهر اسهال مسهل بلغم و حب ایارج بخورند یا ایارج فیقرا از دو مثقال تا سه درم بعسل سرشته سه روز تناول نمایند و نقوع صبر بتربد یا سنای مکی افسنتین هلیلهٔ کابلی و سیاه هر یک پنج درم اسطوخودوس بسفایج بادیان تخم کرفس انیسون سنبل الطیب گل سرخ هر یک دو درم مویز سرخ منقی بست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا صد درم بماند یک درم صبر و نیم درم کتیرا نرم سائیده حل کرده یک درم روغن بادام شیرین بران ریخته نیم گرم بیاشامند و بعد تنقیه بتلطیف غذا و خوردن جوارشات گرم و استعمال اضمدهٔ مقوی حار لطیف معده را تقویت دهند مثلا جوارش جالینوس یا عود یا بسباسه یا دارچینی یا مصطکی یا فلافلی یا فلاسفه یا جوارش عنبر یا آمله بخورند و غذا قلایا و مطنجنات با فاویهٔ حاره دهند و اگر ماده سوداوی بود بعد نضج ماده مسهل سودا و حب افتیمون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند و یا پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه گل سرخ اسطوخودوس از هر یک سه درم شاهتره افتیمون از هر یک شش درم غافث افسنتین گاوزبان بادرنجبویه تخم فرنجمشک بسفایج هر یک سه درم مویز سرخ دانه بیرون کرده بست درم تمر هندی بست و پنج درم عناب چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صد

درم نماند مالیده صاف نموده بست درم ترنجبین و ده درم گلقند مالیده با تصاف کنند و یک درم تربد و نیم درم لاجورد مغسول بران پاشیده بیاشامند یا نقوع صبر بدهند بعده ترطیب دماغ نمایند بادهان و ضمادهٔ مسخنهٔ مرطبه که در صداع سوداوی مذکور گردد و سکنجبین دو اوقیه با فتیمون یک مثقال سوده هر روز بخورند و استحمام بآب شیرین معتدل الحرارة نمایند و مزورات نخود آب مغز قرطم و لحوم لطیفهٔ خفیفه غذا سازند و فواکه حار رطب و لبوب بخورند و سائر تدبیر از مبحث مالیخولیا اخذ کنند **و اگر** ماده ریحی باشد محللات ریاح مثل شیرهٔ بادیان و انیسون و کشوث و گلقند بدهند و قی کنانند و بعد نضج مسهل بلغم دهند بعده دواء المسک حلو یا مر بخورانند و اطریفل صغیر و گلقند در ریحی و بلغمی هر دو مفیدست و سفوف حالکی نیز مجربست و کذا شونیز نانخواه زیره حب الرشاد یکدرم هر روز بآب خوردن و ایضا بعد تنقیه معده از ماده مولد ریاح روغن بادام شیرین و تلخ بآب طبیخ اصول و حلبه و قرطم تا آنکه و منها آن دهند بعده روغن بید انجیر بنقوع صبر بدهند و مقدار روغن مذکور از سه مثقال زیاده نبود **و اگر** سوء مزاج ساذج معده محدث امراض دماغی گردد بتبعیت مثل او پردازند بدانچه در علاج انواع سوء مزاج ساذج معده بیاید **و اگر** ضعف فم معده سبب باشد برای تقویت معده و تسکین ابخره هر صباح بست گندم با آب انار یا سیب یا ناشپاتی بنوشند و یا نان در آب غوره یا ریباس یا سماق یا انار و یا در رب فواکه قابضه خوشبو تر کرده چند لقمه بخورند اگر غثیان شود قی کنند تا که صفرای منصب خارج شود و هرگاه مزاج معده بارد باشد نان را بعد تر کردن در ترشی بانیسون و زیره و نانخواه و عود و قرفه و دارچینی و زعفران آلوده تناول کنند و یا جلاب بافاویه سازند و دران لقمه تر کرده بخورند و کذا گلقند با انیسون و مصطکی بخورند و آنجا که سرفه یا نزله و جز آن از استعمال حموضات مانع باشد لقمهٔ چند در جلاب یا آب به تر کرده بخورند **و انچه** از شرکت قدمین و ساقین باشد اگر درانجا امتلا ظاهر بود فصد صافن کنند یا حجامت ساقین نمایند و بعد نضج مسهل گرم و حب ایارج یا حب اصطمخیقون بکرر تنقیه کنند و تلطیف اخلاط و اصلاح سوء مزاج بمعاجین ملطفه مثل تریاق و مثرودیطوس نمایند و تقلیل غذا کنند و اگر امتلا ظاهر نباشد و نیز هنگام شدت مرض پا یا پا از بن ران تا کف پا بر بندند و کف پا را بنمک و روغن خیری گرم کرده بمالند و یا شوئیه حاره کنند و اگر برای منع تصاعد بخار قریب نوبت مرض آن عضو را بالا تر از مبدأ ارتفاع بخار خوب محکم بسته بهر ازاله برودت فعلی آن گرمی آتش بدان رسانند و یا ادویهٔ گرم مثل عاقر قرحا و شیطرج و حلتیت و فرفیون سوده گرم کرده بران عضو ضماد کنند و یا در آب گرم روغن بابونه آمیخته و یا در آب مطبوخ ادویهٔ گرم آن عضو را غرق نمایند و آن آب را سرد شدن ندهند مفید بود و هرگاه وقت نوبت بگذرد آن عضو را در آب گرم نهند بعده عصابه بکشایند و بخرقهٔ درشت بمالند و بعد تنقیه بهر تسخین و تقویت دماغ سکنجبین عنصلی و شربت اسطوخودوس و مانند آن از اشربه و شمومات و مروخات که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و جوارشات و سفوفات و معاجین محلل ریاح استعمال نمایند و بعد تنقیه بدن و تقویت دماغ بهر تسخین عضو مشارک خردل و جند بیدستر و فلفل و عاقر قرحا و فرفیون و مانند آن با عسل آمیخته ضماد کنند و روغنهای گرم بمالند و اگر فائده نشود بر موضع مبدأ ارتفاع بخار داغ دهند و یا اول حجامت بران موضع کنند و بعده ادویه مقرحه مثل عسل بلادر و سرگین کبوتر و شیر انجیر و کبیکج نهند و یا فلفل و خردل و فرفیون ساییده بعسل بلادر آمیخته ضماد نمایند و نهادن ذراریح و کبیکج و سرگین باز و عسل بلادر قوی تر ازانست و بعده قطعهٔ اسرب بران بسته دارند یا دیگر حیله کنند که قرحه زود بی مندمل نشود و مدتی مادهٔ فاسد مستفرغ گردد بعده مدملات بکار برند **و انچه** از مشارکت یدین بود بدستور مسهل و حبوب مذکوره تنقیه نمایند و بهر تنقیه نفس عضو بر جای مبدأ حرکت بخار حجامت نمایند و خردل بمالند و هنگام هیجان مرض بازو بر بندند و تدبیر مذکوره بالا بهر تسخین عضو بعمل آرند **و انچه** از شرکت دیگر اعضا بود علاج هر یک تنقیه بحسب ماده و تقویت آن عضو ست بدانچه در مقامش مسطور گردد مثلا در شرکی مراقی و کبدی و طحالی هر چه در مالیخولیای مراقی و امراض کبد و طحال مسطور گردد بعمل آرند و بعد ازان تعدیل مزاج دماغ و ازالهٔ باقی نکایت آن کنند و در شرکی معائی قتل و اخراج دیدان کنند بدانچه در فصل دیدان خواهد آمد و تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن **و انچه** جامع این هر دو امرست اطریفل کشنیزی و اطریفل کبیر و خاییدن کشنیز خشک و دارچینی و سفوف کشنیز با شکر و خوردن کشنیز و سیب بجای با مویز سیاه منقی و نان نرم کوبیده ناشتا و استعمال حافظ الصحه و امثال آنست **و در شرکی** رحمی علاج اختناق رحم و احتباس حیض و نفاس

دورم رحم نماید. و آنچه از شرکت جمیع بدن افتد بعلاج امراض دماغی بخاری توجه فرمایند

صداع یعنی درد سر

بدانکه صداع المی ست که بسبب هر الم یا سوء مزاج مختلف یعنی تغیر مزاج دفعةً هست یا تفرق اتصال یا اجتماع آن هر دو با هم مثل ورم و سوء مزاج هشانزده نوع معروفست که هشت از ان سازج مفرد و مرکب باشد و هشت مادی مفرد و مرکب لیکن سوء مزاج رطب سازج مولم نیست مگر آنکه با مادهٔ رطب باشد که درینحالت از جهت تبخیر یا احداث ریح موجب تمدید و تفرق اتصال مولم میباشد و بسبب مزاج حار یا مادهٔ حار دموی ست یا صفراوی یا مرکب از ان هر دو که بسبب کیفیت خود باعث صداع گردند و یا ریاح و ابخره یا گرمی آفتاب و یا شمیدن اشیای حاره و مانند آن که در علاج صداع حار سازج مذکور خواهد شد و اسباب سوء مزاج بارد مصدع مادهٔ بارد بلغمی یا سوداوی ست و یا آنچه در صداع بارد خواهد آمد و اسباب سوء مزاج یابس کثرت جماع ست و مانند آن که در علاج صداع یبسی بتفصیل ذکر یابد اما اسباب تفرق اتصال یا ورم ست یا ضربه یا سقطه یا صیحه یا فسخ یا شق یا هتک یا سده یا ریح و ابخره و یا خلط اکال و تفرق اتصال که از دخل میباشد بسا است که ملتئم نمیگردد و خرق آن باقی میماند و ایذا میرساند و صداع همیشه میباشد پس سبب ورم یا مادهٔ دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی صلب یا مرکب از ینها و اسباب سده در علاج صداع سدی بیاید و ابخره و ریاح گاه در نفس دماغ تولد می یابند و گاهی در بدن و گاه در هر دو و گاه از خارج ستنشق میگردند یا از مسام می آیند و در دماغ محتقن میشوند و سبب صداع بتمدید و انضغاط میگردند و ازین قبیل ست صداع حادث از بوییدن روائح خوشبو و بد بو و بدانکه اخلاط حاره باعث هیجان و تولید ریاح میگردند بلکه مهیج و مولد ابخره اند و ریاح و بخارات بلغمیه ثقیل بطی الحرکة و محتبس می باشند و سوداویه موحش ثابت کمتر در کمیت و بدتر در کیفیت و ابخرهٔ دمویه عذبه کمتر اند از روی ضرر و بیشتر اند از جهت کمیت و ابخرهٔ صفراویه حاد ملتهب و سوزنده و لذاع اکال اند اکثر ضرر او بکیفیت او باشد و ایضاً بقول شیخ الرئیس این همه یعنی سوء مزاج و تفرق اتصال و ورم باصناف و انواع خود ها که اسباب صداع ست گاه در نفس جوهر دماغ بود و گاهی در حجابین مطیف آن و گاهی در عروق و گاهی در غشای خارج از قحف و سبب موذی هر کدام ازین اعضا گاهی ثابت در نفس عضو باشد و گاهی بمشارکت غیر آن و آن یا عضوی بود که میان آن اعضا و این شعبهٔ عصب باشد مثل معده و رحم و حجاب و غیره و یا عضوی بود که میان او و دماغ شعبهٔ عروق از اورده و شرائین باشد مثل قلب و کبد و طحال و یا عضو مجاور او بود مثل ریه و موضع تحت او که آفت این بدان موذی گردد و یا عضوی مشارک عضو از جهتی و دماغ جهت دیگر بود مثل مشارکت گردها آن بهر آنکه گرده مشارک جگر ست و جگر مشارک دماغ پس گرده مشارک دماغ ازینجهت باشد و یا بمشارکت کل بدن بود مثل صداعی که در حمیات باشد و آنچه بمشارکت بود گاهی با دوار و نوائب باشد بحسب دوار و نوائب سبب که در عضو مشارک ست مثل صداعیکه بمشارکت معده باشد چون انصباب مواد صفراوی یا غیر آن بسوی معده ادوار بود و مثل آنکه با دوار تزید اصناف حمیات باشد بالجمله صداع گاه اصلی می باشد که در نفس جوهر دماغ یا در اجزای آن تمامی و یا در بعض آنها باشد و گاه شرکی یعنی بمشارکت عضو دیگر و این یا بمشارکت مطلقه بود و یا بمشارکت غیر مطلقه و مشارکت مطلقه آنست که متاذی نگردد بسوی ناحیهٔ دماغ از عضو مشارک آن چیزی جسمانی بلکه نفس اذیت آن عضو بدماغ رسد و متاذی گردد و مشارکت غیر مطلقه آنست که متاذی گردد بسوی جوهر دماغ از ان عضو شئی جسمانی و آن مادهٔ خلطیه و یا بخاریه ست از قسم اول ست اصناف صداع حادث از تشنج و کزاز و تمدد و ریاح افرسه دا و جاع مفاصل و نقرس و عرق النساء قوی شدید و گاهی میباشد متاذی از کیفیات مشارکی کیفیت سازج از کیفیات طبیعیه که آن حرارت و برودت و رطوبت و یبوست ست و یا کیفیت غریبه ردیه مثل کیفیات سمیه پس کیفیت او متاذی میگردد و گاهی متاذی از مواد و مواد غیر غریبه و بر طبائع خود بود که باشند او کیفیات یا تزاید کمیات خود ایذا رساند و گاهی متاذی مادهٔ غریبه بود که تولد یابد در بعض اعضا تولد غریب فاسد سمی چنانچه در اختناق رحم و یا شخص بعید العهد بجماع و یا بکسی که در مراق و یا اطراف آن خلط ردی پیدا شود و بهم میرسد و مشارکتی که سر را با تمامی بدن باشد یا از جهت کیفیت فاشیه منتشر در جمیع بدن بود چنانچه در حمیات و یا از جهت مادهٔ فاشیه پراگنده در سائر بدن و صداع بحرانی ازین قبیل ست صاحب کامل گوید که صداع یا از جهت بحران بود و یا تابع تپ و یا مفرد بنفسه پس آنچه تابع تپ باشد حدوث او از امتلای رأس یا خلاط و بخارات حاده بود

و این یا از خلط ردی محتقن در معده باشد و علامتش غثیان و خفقان است و یا از خلط مجتمع در جمیع بدن و یا از ضعف راس و یا بسبب شدت حرارت تپ چنانچه در تپ غب و محرقه عارض میشود و آنچه از صداع مفرد بنفسه باشد بعضی از ان خاص بسر بود و بعضی آنست که حدوث او بمشارکت سر معده را بود و آنچه خاص بسر باشد یا از سوء مزاج بود و یا از مرض آلی و یا از ریح و یا از ضربه اما آنچه سوء مزاج باشد یا سوء مزاج ساذج مفرد و یا مع ماده بود و سوء مزاج ساذج یا حار بود و حدوث او یا از سبب داخل باشد و این یا از سخونت مزاج اغشیه دماغ و یا از تناول اغذیه یا ادویه حاره مصدعه مثل جوز کهنه و ثوم و پیاز باشد و یا از سبب خارج بود مثل صداع حادث از احتراق آفتاب و یا سوء مزاج ساذج بارد باشد و آن نیز یا از سبب داخل بود چنانچه هرگاه مزاج اغشیه دماغ بارد گردد و یا از سبب خارج باشد مثل صداعیکه از کشادن سر در هوای بارد و نوشیدن آب شدید البرد عارض میشود و یا سوء مزاج یابس بود و صداع حادث ازان ضعیف میباشد و اما رطوبت اگر مفرد باشد صداع حادث نمی کند مگر آنکه با ماده بسیار بود پس صداع بتمدد حادث از کثرت ماده احداث نماید و اما آنچه از سوء مزاج مع ماده باشد یا از ماده دموی یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود و آنچه از صداع حادث از مرض آلی بود یا از سده باشد و سده یا از کثرت اخلاط غلیظه لزجه و یا از ورم بود و حدوث ورم یا از سبب خارج باشد مثل ضربه و صدمه هنگام تادیه ورم از غشای مبسوط زیر جلد سر بسوی ام غلیظ بمشارکت و یا از داخل بود مثل حدوث سائر اورام که در سر عارض میشود و صداع که حدوث او بمشارکت سر معده را باشد یا بسبب خلط صفراوی در معده بود و یا از بلغم عفن در معده و گاهی صداع عقب اکثار طعام بسبب تخمه حادث شود و گاهی از شرب شراب هنگام تراقی بخارات حاره بسوی دماغ عارض شود و این را خمار گویند و این از قبیل ضعف دماغ در قبول او برای بخار بود و بدانند که بعض صداع حار سریع التحلل و انقضا باشد و بصداع مطلق معروف بود و بعضی ازان بطئ التحلل و انقضا باشد و آن معروف به بیضه و خوده است و رئیس الجماعة میفرماید که صداع گاه عرض باشد پس مرض گردد و چون مرض بماند بعد حمیات حاره منذر بعلل دماغیه بود و دلالت بر عجز طبیعت از دفع ماده بتمامه برعاف یا غیر آن کند و امراضی که بدان منذر باشد سبات و سکته و جنون و استرخا و صمم است بحسب جوهر ماده و بحسب حرکات آن و بالجمله دماغ سریع القبول مصدعات یا بسبب ضعف باشد و ضعف تابع سوء مزاج بود یا از امری در نفس عضو و یا از سوء ترکیب آن و یا بسبب قوت حس دماغ پس از هر سبب خفیف نیز ایذا یابد و بعض صداع را عرض نبود و بعضی مودی باعراض مختصه بنواحی راس گردد مثل آنکه از شدت درد ورم در نواحی سر پیدا شود و بعضی مودی بامراض اعضای دیگر شود مثل آنکه اذیت و اضرار او یا ایرام او باصول اعصاب متادی گردد و تشنج حادث شود و یا از ان چیزی بسوی معده متادی گردد و سقوط اشتها و فواق و غثیان و ضعف هضم و مانند آن پیدا شود و بدانند که صداع مزمن یا بسبب بلغم بود یا بسبب سودا یا بسبب ضعف دماغ یا ورم صلب و بعض ابدان مستعد بصداع باشند و آن ابدان ضعیف الرؤس و ضعیف الاعضاء هاضمه مثل معده و جگر اند و چون این اعضا ضعیف باشند فضول کثرت پذیرد و ازان بخار بسیار تولد کند و بسوی سر متصاعد گردد و بسوی معده ایشان اخلاط صفراوی یا رطوبت بلغمی بریزد و صداع آرد و ایضا بعضی از متناولات اشیای مصدعه اند و در کتب ادویه مفرده مذکور اند و جمیع افاویه مصدع اند و کذا جمله مبخرات حار باشند خواه بارد لیکن اگر موذی بحرارت بخار اول خورند و عقب آن چیزی که بخار بارد انگیزد بخورند یا بالعکس دفع ضرر یکدیگر کنند و اگر اذیت بکیفیت تنها نباشد بلکه بکمیت بود پس تعاقب آنها نفع نکند بلکه ضرر رساند و صداع بارد و احتقانی که بسبب سردی ظاهر سر و احتقان ماده بود در فصل زمستان بسیار افتد و چون تابستان شمالی بود و دران باران کم آید و خریف جنوبی با کثرت باران باشد صداع در زمستان کثرت نماید و بیشتر صداع بسبب تادیه شریان بخارات خبیثه را بسوی سر عارض شود و **گیلانی** مینویسد که گاهی صداع از نزول دراب بسر و بسیار رفتن در آبهای شبیه یا نطرونیه یا کبریتیه و مانند آن افتد و گاهی صداع هنگام ترعرع دماغ عارض شود و ترعرع یا از حرکت شدید نزد ملاعبت یا سقطه یا سقوط شی بر سر باشد و گاهی صداع از خبطه عارض شود و خبطه نزد اطبا انسداد مسام از هوای بارد و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ است و گاهی صداع هنگام گرسنگی شدید عارض گردد و این صداع از انصباب اخلاط صفراوی بسوی معده

و ترقی بخارات آن بسوی سر افتد و جالینوس گفته که بیخوابی بسیار صداع آرد بهر آنکه هضم را فاسد کند و بخارات را بسوی دماغ بر انگیزد و ایضاً خواب
طویل صداع پیدا کند زیرا که سر را از رطوبت ممتلی سازد و گاهی صداع از سبب استفراغات رعاف و خون حیض یا بواسیر و نفاس افتد و گاهی عقیب
جماع عارض شود و جالینوس گوید که گاهی صداع دایم از ضعف دماغ از کثرت حس آن بود پس چون صداع مرض بود و بعلاجات ساکن نشود و بادی
علامات ظاهر نبود بدانند که یکی ازین دو نوع است و درین هنگام فرق میان این هر دو از نقاء و صفای حواس و مجاری و آنچه از ذکاء حس بود
باید کرد و گاهی صداع از بخار کثیر در سر افتد و گاهی صداع از ورم حار در رحم و عقب ولادت و اسقاط و قلت نفاس عارض شود و صداعی که از سبب
مخصوص … سر باشد در اکثر ام ثابت میباشد و گاهی از صداع شدید انقطاع آواز عارض شود بهر آنکه غضروفی را که بعضله حنجره متعلق آمده آفت رسد

الحاصل جمیع انواع صداع را حسب سبب به بست و هشت نوع منقسم مینمایم یعنی صداع حار ساذج و بارد ساذج و مادی دموی و صفراوی و بلغمی
و سوداوی و ریحی و دخلی و خارجی و بخاری داخلی و خارجی و سددی و ورمی و ضربانی و ضعف دماغی و قوت حس دماغی و نسیی و جماعی و شرابی و شمسی و ضربی
سقطی و تفرق اتصالی و غرغری و قومی و دودی و مشارکی و نزلی و عرضی و بحرانی و تشخیص هر نوع ازین انواع در طریق تشخیص بیان می کنم

طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که اولا از مریض بپرسند که درد سر تنها ست یا با مرضی دیگر اگر تنها گوید آنرا صداع مرض گویند سپس سوال کنند
که در عضوی دیگر پیش از صداع ضرری معلوم میشد یا نه اگر نباشد این را صداع اصلی گویند پس سوال نمایند که در سر سبکی معلوم شود یا گرانی و تری یا
خشکی است یا تری اگر سبکی سر و خشکی بینی گوید صداع ساذج بود بعده بپرسند که ملمس سر گرم است یا سرد اگر گرم باشد صداع حار ساذج بود درین صورت
دیگر علامات آن مثل تشنگی و خشکی دهن و بیخوابی و تمدد و حرقت سر و چشم و دودی در گوش و تشویش حواس و اعتدال بول و براز در ابتدا و انتفاع بچیزهای
سرد و تقدم ملاقات حرارت آفتاب یا آتش یا تناول اشیای گرم نیز بپرسند و اگر ملمس سرد باشد و اثر نحافت و هزال در چهره یافته نشود و نه درد مفرط
بود هر چند که مزمن باشد صداع بارد ساذج بود درین حالت دیگر علامات این مثل تکدر حواس و میل وجع بسوی موخر دماغ و شدت صداع در اوقات
سردی هوا مثل صبح و شام و نفع یافتن از گرمی و تقدم مقارنت هوای سرد یا آب سرد یا برف یا تناول چیزهای بارد هم بپرسند و اگر مریض گرانی سر بیان کند
صداع مادی بود پس اگر ملمس گرم باشد صداع حار مادی بود بعده رنگ رو و چشم و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر رنگ سرخ و نبض عظیم و قاروره سرخ
غلیظ باشد صداع دموی بود و درین صورت دیگر آثار غلبه خون مثل شیرینی دهان و کسل و وجع مع ضربان و اشتداد صداع بعد خوردن چیزهای شیرین
و غیره هم دریافت کنند و اگر رنگ رو و چشم زرد و نبض سریع و قاروره زرد نارنجی یا ناری و صاف باشد صداع صفراوی بود و درین حالت از دیگر نشان
غلبه صفرا مثل تلخی و خشکی دهن و بیخوابی و شدت درد و نخس و تشنگی بسیار نیز سوال کنند و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد باشد و نیز مرض مزمن بود صداع بارد
مادی بود بعده اگر رنگ رو سفید و نبض عظیم بطی لین و بول سفید غلیظ و میل وجع بسوی موخر راس و تسکین آن بکمادات حاره و هنگام نیمروز و گرمی هوا و شدت
آن در شب نزد سردی هوا و آشامیدن آب سرد و تناول اغذیه و اشربه بارده و استعمال طلاء و ضماد بارد باشد صداع بلغمی بود پس دیگر علامات غلبه بلغم مثل
کسل و سبات و کدورت حواس و رطوبت دهن و منخرین و چشم نیز بپرسند و اگر رنگ تیره و نبض رقیق صلب و قاروره در ابتدا سفید و رقیق و بعد نضج سیاه
و غلیظ باشد صداع سوداوی بود پس از دیگر علامات غلبه سودا مثل خشکی دماغ و کثرت بیخوابی و خیالات فاسد نیز سوال کنند و اگر با وجود سبکی سر
تمدد در سر و انتقال درد از جای بجای دیگر گوید صداع ریحی یا بخاری باشد پس اگر ملمس سرد و عروض دوی در گوش باشد صداع ریحی بود و ملمس گرم
و وجع صعب و ضربان عروق و طنین در گوش بود صداع بخاری باشد و هرگاه علامات سوء مزاج ساذج و مادی بخوبی تشخیص نکرده و درین صورت
سوال کنند از عوارض سده و ورم و ضعف دماغ و قوت حس دماغ بطوری که در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد پس آثار هر کدام از اسباب مذکوره
که مدرک گردد سبب صداع همان باشد و اگر عوارض مذکوره هم یافته نشود و ضعف و نحافت مریض مدرک گردد و از تقدم کثرت خروج رطوبت و خون
از بدن بطریق نزلی یا قی و اسهال یا جماع یا رعاف یا فصد یا بواسیر یا ادرار حیض و نفاس و کثرت بیداری و غم و فرط گرسنگی سوال کنند اگر باشد

یا بعد از بیس خیشوم و چشم و بطلان فکر و حافظه و شعور و ذوقی بسبب بیداری نیز بود صداع عصبی باشد و اگر از تقدم جماع یا شرب شراب یا از شمیدن اشیای بدبوی
و یا از تقدم ضربه و سقطه و تفرق اتصال یا حرکت شدید از ملاعبت یا عروض صداع بعد از شراب بپرسند پس اگر عروض صداع بعد جماع بگوید صداع جماعی باشد و اگر
بعد نوشیدن شراب بیان کند صداع خماری باشد و اگر از بوییدن چیزهای خوشبو یا بدبو گوید صداع شمی باشد و اگر وجود ضربه و سقطه گوید صداع ضربی و سقطی
باشد و اگر از تفرق اتصال افتد صداع تفرق اتصالی باشد و اگر تقدم ضربه سر یا حرکت شدید یا حرکت بسیار از ملاعبت حاصل شده باشد و با آن تشنج و تمدد
در سر و کشیدگی اعصاب و عروق و حالتی شبیه بسبات و نسیان عارض گردیده باشد که همه علامات بیک بار یا بهر مشموم شوند صداع ترعزعی باشد و اگر بعد از خواب عارض
شده باشد صداع نومی بود و هرگاه آثار مذکوره هم یافته نشود حال خارش و ضربه دماغ و دبیب یعنی حرکت مانند مور که ببینی و گاه گاهی چکیدن قطرات [illegible]
و اشتداد صداع هنگام حرکت مریض یا دویدن وقت گرسنگی بپرسند اگر این همه علامات یافته شوند صداع دودی باشد و هرگاه مریض پیش از حدوث صداع حس
در عضوی از اعضا بیان کند و با آن دیگر علامات مرض شرکی دماغی که در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد نیز یافته شود صداع شرکی باشد درین صورت
موضع شروع صداع و تحرک چیزی مثل مورچه از دست یا پای نیز بپرسند پس اگر ابتدای درد در جزو مقدم یا فوق بگوید و با آن آثار مذکوره شرکت معده بود صداع معدی
باشد و اگر درد مایل بجانب راست بگوید صداع کبدی باشد و اگر بطرف چپ گوید طحالی باشد و اگر بسیار مایل بقدام سر نزدیک پیشانی بگوید صداع مراقی باشد و اگر مایل بمقدم سر
بگوید و نزدیک گرسنگی اشتداد کند و نزد سکون سیری تسکین یابد و در [illegible] بد بودن بینی و دهان بود یا به صداع امعائی دیدانی باشد و اگر در حفظ تاریک بگوید اکثر بعد از ولادت یا اسقاط
جنین یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود صداع رحمی باشد و اگر در وسط سر مایل بقدام بگوید صداع حجابی باشد و اگر مایل بمؤخر سر مایل بجانب [illegible] علت گرده بگوید صداع کلوی باشد
یعنی اگر در گرده راست باشد بجانب راست و اگر در گرده چپ بود بجانب چپ اگر در هر دو دست در هر دو جانب مؤخر سر باشد و اگر در مؤخرترین اجزای سر بود صداع صلبی باشد
و اگر صداع در مقدم سر مایل بسوی وسط باشد و مریض بگوید که پیش از صداع چیزی مورچه مانند از دست یا پای بجانب بر می آید صداع اطرافی باشد و هرگاه صداع [illegible]
دیگر مثل اورام سر و نزله و زکام و تشنج و کزاز و تمدد و ریاح [illegible] و مفاصل و نقرس و عرق النسا و حمیات وغیره بگوید صداع عرضی باشد و این باز زیادتی صداع بزیادتی آن [illegible]
صداع بسکون آن مرض شناخته شود و بسبب آنکه بعد زوال آن مرض صداع ساکن نشود بدانند که این صداع بعد عرض مرض شده و صداع که در حمیات در بحران افتد [illegible]
بزوال او زائل گردد بدانکه اینجا علامات اقسام صداع مذکور شد اکنون تعلیم میرود که در اکثر انواع آن بکار آید طریق علاج کلی مرقوم میگردد و بعد علاج هر قسم صداع جدا جدا مسطور خواهد شد [illegible]

علاج کلی اقسام صداع

شیخ و گیلانی مینویسند که صداع [illegible] غیر آنرا از علل [illegible] موجب قطع سبب [illegible] مقابله آن بعد [illegible] زوال سبب بعد از آن از جمله امور نافعه صداع
قلت اکل و شرب است از عادت و خصوصاً اغذیه مبخره و شراب غیر ممزوج و کثرت خواب شب با وجود آنکه افراط در قلت اکل در صداع حار و خصوصاً
صفراوی مضر است و چیزی برای صداع خصوصاً حار مثل اختیار سکون و آرام و قلت کلام و ترک هر چیز که حرکت آورد و بدن [illegible] جماع و فکر و غضب وغیره از حرکات بدنی
و نفسانی نیست [illegible] تلیین طبیعت و مالیدن اطراف و نهادن آن در آب گرم بهترین علاج اکثر اقسام صداع است و باید که مالش با تقوت نحوی باشد که مریض
را خوش آید و آب [illegible] گفته که فصد رگ پیشانی و الزام حجامه بر اسفل سر مثل آنکه زیر ذقن باشد و مالیدن اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم [illegible]
راه رفتن و ترک اغذیه نفاخه و مبخره و [illegible] بسیار نافع است کسی را که خواهد صداع او نرود و زائل گردد و عود نکند و بقول شیخ بسا است که از ریختن
آب گرم بر اطراف و ادامت بر آن چنان محسوس گشته که صداع از سر بسوی اطراف نزول می نماید و مولف در بعض جا مشاهده نموده که از پاشویه صداع
زائل گشته و بسبب تنزل ابخره وجع در قدمین عارض گردیده و گویند که تعلیق قوه الصبغ بنوعی که بر گرد تمام سر محیط باشد بالخاصیة مسکن صداع است و همچنین
استخوان صبغ مردار خوار و سر موش [illegible] و زهره و جلد [illegible] تعلیقاً مفید بود و کذلک کلاه جلد [illegible] بالخاصیة صداع بنشاند و ایضا برای
مطلق صداع سعوط مرارة [illegible] کم از آن پوست خشخاش و کذا دلک پایها بزرنباد و کذا ضماد حنا بنمک [illegible] مجرب [illegible] تطول آب گرم
در اکثر اقسام صداع را نافع و کذا حب الشفا [illegible] و گویند که خوردن بادنجان بالخاصیة دافع صداع است گاه با صداع مزمن [illegible] عضوی مشاغل گردد

اولاً بتسکین الم آن عضو کوشند زیرا که وجع آن مزید صداع ست و کذا عرض دیگر مثل سهر که چون بسبب صداع عارض شود و اشتداد آن باعث زیادتی
صداع گردد بدفع آن کوشند باستعمال دهن کدو و بید و نیلوفر و غیره و مثل البان معطره کافور و باشد که برای تنویم باستعمال اندک مخدری مثل افیون حاجت
افتد و بسیار است که اغذیای ملطفه بسبب تفتیح طریق ابخره بسوی دماغ موجب صداع میگردند و هرچند حار باشند مانند سکنجبین و تدبیر لطیف مضرست بکسی که صداع
او علاج بتدبیر غلیظ واجب کند و در علاج صداع مادی کوشش باید کرد که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگرچه بحقنه حاد قوی باشد تا ماده را از نواحی کبد
و معده مستفرغ سازد و بستن اطراف و دلک و غسل آنها بدستور مقرر و نهادن محاجم بران نیز اماله ماده از سر میکند از ینجاست که با تغویه اراده جمیع اقسام صداع
مادی نافع ترین چیزها گفته اند و کوفتن و مالیدن سر ضرر میرساند پس عوض او پایها بکوبند و کفها مالند که نفع میکند و در گرفتن سر بدست و ایضه
بعد تنقیه و در مالیدنش باهستگی مضائقه نیست اما مالیدن اعصاب و عضلات گردن و استعمال نخلخه ها و خوردن خربزه شیرین و همچنین تلیین طبع بلینات
لینه مثل خیارشنبر و گلقند و خمیره بنفشه و شیافات و حقنهای لینه معتدله و کذا استعمال اضمده و اطلیه حسب سبب نافع بود و کذا استعمال دهنها مگر آنجا که نزله
یا ربا شد روغنها دور دارند بلکه هرچه تری افزاید و دهنیت داشته باشد از ان اجتناب نمایند و هرگاه اراده اطلیه و اضمده کنند و صداع قوی و مزمن باشد
اول موی سر بتراشند تا اثر دوا بوجه اتم نفوذ کند و بعد از ان اگر تکلیل یا فوخ از خمیر نمایند تا اشیای رقیقه تا دیر بر موضع بماند و دماغ استنشاق باستیفا
از ان دوا بکند و هوا نیز قوت آن اشیا بزودی تحلیل ننماید معین تر باشد و آمیختن سرکه درین هنگام با اطلیه و اضمده انفع میباشد و استعمال مخدرات قوی تر
داخلاً و خارجاً تا ممکن باشد نباید کرد و اگر بسبب شدت وجع ضرورت آن رود دهد باد و یه مصلحه از خارج بدن بکار برند و جالینوس گفته که صداع در شدت
احتیاج بسوی مخدرات مانند قولنج نیست زیرا که صداع مهلک نیست و وجع قولنج کشنده است احیاناً و اغذیه ترش صاحب صداع را مناسب نیست
و خصوصاً سرکه مگر در بعضی قسم مثل صداع که بمشارکت معده باشد و آن غذا باعث معده و تقویت آن کند و منع انصباب صفرا نماید مضایقه ندارد و الا هنگامیکه
بامره یا گرفتگی آواز باشد و کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از استعمال [illegible] اجتناب کند و ایضاً جالینوس گوید بسیار باشد که در صداع شدید ذهاب
صوت عارض شود پس اگر دفعتاً این عارض گردد آب بسیار گرم بر سر ریزند بعده در صداع حار در گوش روغن کدو چکانند که در ساعت کلام میکند و چند
بار روغن بابونه تقطیر کنند و چون سعوطات محلله قویه را استعمال نمایند باید که تدریج نمایند از ضعف با قوی چنانچه ذکر یافت و بدانکه قی از جمله معالجات
صداع نیست و آن صاحب صداع را ضرر بسیار دارد مگر آنکه صداع بسبب مشارکت معده ممتلی از خلط ردی یا غذای فاسد معو باشد که درین هنگام
قی نفع می بخشد و صداعیکه در مؤخر دماغ باشد و با آن تپ نباشد علاج آن استفراغ بمطبوخ ست اولاً بقدر قوت و بعد از ان فصد شخصی که بیاید در
در سر او انتقال می نماید و از تبرید تسکین یابد لابد ست آنرا از فصد و حجامت زیرا که اکثر بسبب وجع فضول منجذب میشوند و موجب آفات میگردند و بدانکه
که روغن گل مستعمل در اطلیه و اضمده و مروخات صاحب صداع روغن گل خام تازه است که گل سرخ را در روغن کنجد تازه انداخته و در آفتاب گذاشته
و مکرر تبدیل نموده و نهایت یکسال بران گذشته باشد نه زیاده بران و نه روغنیکه با آب گل بطریق طبخ بآتش مرتب نموده باشند و همچنین ادهان دیگر
مثل روغن نیلوفر و بنفشه و غیر اینها اگر اراده تبرید و تلطیف باشد و پرهیز از ادویه مبخره مثل جوز و بهوا زوگندنا و خردل و اغذیه مصدعه مثل تسلیط سلیخه و زعفران
و دارچینی و حلوا و اغذیه مصدعه مثل جوز و شهدانج و البان و نفاخه و دیر هضم و از انچه بالخاصیه مفسد دماغ ست مثل خرما و حلبه و عدس و از انچه تحریک اوجاع میکند
مثل جماع و فکر و غیر ها در جمیع انواع صداع واجب بود و جالینوس گوید که بوی صبر مصدع اصحاست چه جای مصدوعین و تنبیه شیخ در علامات منذره بعد ازو
گفته که بول غلیظ شبیه ببول خر منذر صداع ست و نیز دلالت می نماید بر بودن صداع و انحلال آن و یا بهم رسیدن آن عنقریب و همچنین سفیدی بول او در وقت آن
در حمیات و اوقات بحارین دلالت بر انتقال مواد بسوی راس مینماید و لامحاله صداع بهم خواهد رسید و صداع دائم منذر به نزول الماء ست

علاج صداع حار ساذج و حار یابس ساذج

بدانکه سوء مزاج حار ساذج مصدع یا از اسباب خارجیه و یا از اسباب داخلیه میباشد انچه از اسباب خارجیه باشد مانند صداعی ست که از احتراق

شمس یعنی شدت گرمی تابش آفتاب و یا مشی در آن و یا نزدیکی آتش و یا در حمام گرم و یا وزیدن هوای گرم و یا حرکت مسخنه نفسانیه مثل غضب
و بدنیه مانند مشی بسیار و دویدن و یا جماع و یا کثرت کلام با آواز بلند و فریاد شدید و نعره زدن و یا غنیدن آواز بلند و یا تاخیر غذا و یا دوری
و یا نوم از وقت مقرر معین و یا بوییدن اشیای حاره و مانند اینها که بسبب تسخین دماغ و تحریک هیجان مواد و فضول مجتمعه در دماغ و یا رطوبات آن بواسطه
حرارت عارض از امور مذکوره باعث حدوث سوء مزاج حار و صداع گردد و آنچه از اسباب فاعله باشد مانند صداع حادث از تناول ادویه و اغذیه حاره
مثل فلفل و حلبه و نانخواه و زنجبیل و یا مضر بدماغ مثل خردل و گندنا و سیر و پیاز و جوز کهنه و شراب و شونیز و خرما و یا مجاورت عضلانی که گرم شده باشد مشارکت
آن و امثال اینها بود که بسبب ارتفاع بخارات حاره یا یابسه بسوی دماغ یا گرمی خون بفساد مزاج دماغ سودی گردد و موجب حدوث سوء مزاج حار و صداع شود
بالجمله تدابیری که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه بشربت نیلوفر یا آب انار و کذا شربت لیمو و آلو
با آب سرد نیز نافع ست و شیره تخم کاهو بقدر یکتوله با شربت بنفشه و نیلوفر دو دو توله نیز معمول ست و عرق نیلوفر و عرق بهار بید و کشنیز آن و عرق
بید مشک و عرق کاسنی و مانند اینها با شربت نیلوفر و بنفشه و عناب با بزر قطونا و یا لعاب آن و یا شیره تخم خرفه و خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه
با عرق نیلوفر یا کاسنی وغیره با شربت مذکوره بدهند و وقت شدت حرارت قرص کافور یا قرص طباشیر افزایند و در صورت قبض طبیعت استعمال
آلوی بخارا و تمر هندی و خوبانی و عناب مناسب و در حالت لینت طبع انار میخوش به و زرشک مفید و از کشنیز و تخم کاهو و بنفشه هر واحد یکدرم در آب
شیره برآورده بشکر شیرین کرده یکتوله اسپغول پاشیده بدهند و گاهی شربت نیلوفر دو توله عوض شکر می آمیزند و اگر مناسب دانند گل بنفشه نه ماشه
نیلوفر و تخم کاهو و تخم خطمی هر یک شش ماشه خیسانیده با شربت مذکوره بدهند و گاهی اصل السوس که مخصوص دماغ ست بقدر چهار ماشه می افزایند و نقوع حماض
و حلو بشکر یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه نیز مفید و همچنین سفوف مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خرفه با نبات مساوی نافع و گذاشتن پارچه مبلول
بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر بتکرار و تجدید آن بعد گرم شدن معمول ست و اگر موسم گرما و حرارت قوی باشد بر برف سرد نموده بکار برند و وزن
روغن گل دو جزو و گلاب چهار جزو و سرکه یکجزو نوشته اند و گاه صندل سفید سوده نیز اضافه می نمایند و گاهی لعاب اسپغول می افزایند لیکن بصورت
نزله یا سرفه استعمال روغن و سرکه و گلاب منع ست و اگر از این تدبیر زائل نگردد و حاجت تبرید زیاده باشد آب بقول و اوراق و گلهای بارده مثل کدو
و خیار و تربز و کاهو و کاسنی و خرفه و کشنیز و بنفشه و نیلوفر مفرد یا مرکب با روغن گل بیامیزند و در صورت کثرت بخارات در سر و عدم انحطاط مرض روغن بابونه
بقدر ثلث آمیزند و گل سرخ تازه ضماد او شما (?) بقول حنین نافع صداع حار ست و بقول تمیمی قرب و ضماد عصاره آن مسکن صداع حار بود و شیافیه
از آرد جو و سبوس گندم و برگ بید هر واحد یک کف گل خطمی پنج توله نمک طعام چهار توله نمودن و بعد از آن اطراف بستن مفید ست و اگر حرارت زائد بود
گل بنفشه و نیلوفر هر یک پنج توله کدوی سبز یکعدد بیفزایند و یا از نمک شور دو درم سبوس گندم سه مشت برگ کنار برگ خطمی برگ عنب الثعلب هر یک
نیم پاو تخم خطمی چهار درم در آب جوش داده هر گاه نصف بماند نیمگرم پاشویه نمایند و اگر ادویه دیگر بهم نرسد صرف آب گرم و نمک شور و سبوس و برگ کنار
هم کفایت میکند و شموم صندل و کافور و جراده کدو در گلاب ساییده فی الفور تسکین بخشد و هر گاه خیار را قطع کرده ببویند همین اثر دارد و شمیدن
گلاب و پاشیدن قدری از آن بر چهره نیز مسکن صداع ست و کذلک آب بید و بوییدن گل خشخاش تازه و گل بید و عرق او و بهرامج و سفرجل و گل باقلا
و پوست بیخ لفاح و آس سبز و نمام هر واحد مفید در صداع حار ست و سعوط کافور و افیون هر واحد یک سرخ در شیر دختران گداخته روغن گل آمیخته برای تسکین
صداع شدید الالم معمول ست و این سعوط نیز مجرب ست طباشیر دو ماشه شکر طبرزد یکماشه افیون زعفران هر واحد نیم ماشه در شیر زنان و روغن گل
و روغن بنفشه حل کرده بقدر حاجت سعوط نمایند و سعوط افیون بقدر عدس در آب عنب الثعلب حل کرده سریع الاثر ست و سعوط مروارید محلول در
دفعه اول مزیل (?) صداع حار ست و سعوط کافور و صندل بگلاب نیز مفید و کذا قطور سه قطره عصاره عنب الثعلب بعد از آن سه قطره روغن بنفشه نافع ست
و کذلک قطور شیره کافور با آب کاهو و یا بروغن گل مجرب و تسعیط روغن نیلوفر یا روغن کدو یا روغن خشخاش یا شیر دختران و یا بزر البنج سفید با آب کدو یا آب کاهو

یا آب کشنیز تازه یا آب کاسنی تازه یا آب برگ عنب الثعلب هر واحد نافع صداع حار است و ادهان نافعه طلاء آن مثل سعوط از روغن کدو و کاهو و نیلوفر
و خیارین و غیره و ادهان غیر قابضه است و تدهین و تسعیط روغن حبوب سبعه نیز برای صداع حار و یابس نافع است و ضماد قرص مثلث در آب کشنیز سبز یا
آب کوکنار سائیده در تسکین صداع حار معمول است و اگر کشنیز خشک را بریان کرده به سرکه و روغن گل سائیده مکرر طلا کنند
برای صداع حار در آنکه عرض تنهای گرم بود معمول استاد مرحوم است و ایضاً آرد جو به سرکه در روغن گل و گلاب خمیر کرده بر جبهه و صدغین
ضماد کردن برای صداع حار عجیب التاثیر است و ضماد آرد جو و گل خطمی سفید و گل بنفشه و گل نیلوفر مساوی به گلاب و اندکی سرکه
و روغن گل سرشته نیز معمول است و در صداع شدید الحرارة گل نیلوفر و کشنیز تر و گل بنفشه و پوست خشخاش باریک سائیده و اندکی گلاب و قدری
افیون و کافور داخل کرده بکار برند و ایضاً آرد جو و گل بنفشه و نیلوفر به لعاب اسپغول که در گلاب بر آورده باشند سرشته ضماد نمایند و هنگام شدت درد و بیخوابی
برای تخدیر پوست خشخاش زیاده میکنند و گاهی بزرالبنج بلکه قدری افیون و اندکی زعفران که مصلح آنست می افزایند بالجمله اگر در صورت شدت درد
احتیاج باستعمال مخدرات افتد ابتدا بکاهو و تخم خشخاش و پوست آن کنند اگر کفایت نکند افیون و بزرالبنج و بیخ لفاح قدری بادویه دیگر آمیخته استعمال
نمایند لیکن از مخدرات صرف حذر کنند که مورث ظلمت بصر است و ایضاً در صداع حار ساذج شدید الحرارة در آب خرفه و آب حی العالم و آب بید و گلاب
کافور و اندکی افیون حل کرده پارچه بدان تر نموده بر سر گذاشتن و ضماد کردن مجرب حکیم اجمل خان است و کذا برای صداع شدید بنفشه تخم کاهو آرد جو بگلاب
سائیده طلا سازند و اگر وجع شدید تر باشد قدری افیون و زعفران بیامیزند و ضماد گل مچکند و کشنیز و تخم کاهو و صندل سوده هر واحد یک درم افیون
زعفران بزرالبنج هر یک نیم درم نیز نافع است و طلا از صندل بآب سوده و یا جراده خیار و یا محلب و یا برگ حنا بآب ساده یا بآب کاسنی سائیده
و یا برگ خرفه بآب یا بسرکه سوده و یا کشنیز سائیده بسفیده تخم مرغ آمیخته و یا آرد جو بآب سرشته و یا قدری افیون بآب حل کرده بروغن گل آمیخته
و یا کفنیر و یا کاسنی بنمک یا مطبوخ سر و پیشانی از تخم کاسنی به گلاب یا بآب سوده نیز مفید است و نزد اهل هند تضمید چوب کاورو بمساوی آب سائیده
بر سر و کذا اگیر و تخم خطمی یا برگ آن بآب سائیده بر سر و پیشانی و کذا برگ نیم بآب یا بسرکه سوده و کذا چوب ساج که آنرا ساگوان نیز گویند بآب سائیده و کذا برگ
بکاین بآب سائیده و کذا بیخ انار بآب سوده و کذا برگ کنار و سبوس گندم با نمک سوده در صداع حار سودمند است و نطول جو مقشر جراده کدو تخم کاهو
اسپغول بنفشه تخم خطمی نیلوفر بآب جوش داده بر سر ریختن نافع و این نطول نافع صداع حار و سهر است بنفشه خشک جو مقشر تخم کدو همه کوفته تخم خرفه بزرکتان
پوست خشخاش و گل آن بیخ لفاح تخم خطمی تخم کاهو برگ بید گل سرخ در آب بپزند تا سرخ گردد و مکرر بر سر ریزند بعده تغلیق سر بروغن بنفشه و عرق
بشیر کنند و تنطیل مطبوخ بنفشه و بابونه و یا مصرف گل نیلوفر بر سر نیز سودمند بود و هرگاه شاخها بر قدمین و ساقین بکشند و از پس آن بشویند بآب نیم گرم
یا بآبیکه در آن ادویه پاشویه پخته باشند در جمیع اقسام صداع حار ضد صعود بخار بسوی دماغ بسیار نافع است و ریختن آب سرد بسیار بر سر و بلاد
و روی حتی که سردی بقعر سر محسوس گردد و هنگام شدت حرارت نفع میکند و چون لیمو را بریده یک قاش آن بر پیشانی بمالند صداع حار را زائل گرداند
نوشته اند که هر دو قاش آن را بر تابه گرم گذارند و یکی بر داشته بر پیشانی بکار نمایند و هرگاه سرد شود بر تابه نهند و از قاش دوم تکمید کنند همچنین تا یک گهری
که نافع صداع حار است و بدانند که بقول ابو ماهر جلوس علیل در مسکن بارد تا یک ساعت پس غسل کردن آن بآب سرد فی الحال مسکن صداع حادث از
حرارت آفتاب است و گویند که اگر این صداع بنوعی حائل گشت و تدابیر مذکوره هیچ سودی نه بخشید باید دانست که در دماغ فضله خلطی جمع شده بسبب
قوت حرارت و شدت الم و انجذاب مواد بسوی آن پس استفراغ او بتمر هندی و شیرخشت و شربت نیلوفر کنند و ایضاً درین هنگام میان تدابیر مبرده
جذب فضول از دماغ نماید یعنی باندک سعوط جمع نمایند و لهذا آشامیدن آب تمر هندی یا شربت بنفشه و یا نیلوفر باندک شربت اسطوخودوس یا بآبیکه
اندک اسطوخودوس در آن خیسانیده باشند اکثر نفع می بخشد و الا واجب است که ملاحظه نمایند که کدام خلط غلبه نموده پس استفراغ آن نمایند بفصد
یا حجامت یا تلیین و یا اسهال بهر چه حدس صائب اقتضا نماید و بعضی عصابه که از سوء مزاج حار ساذج افتد نوعی از صداع شمسی شمرده اند آن جدا ذکر

گردد **وایضا** باشند که صداع حار که از تناول ادویهٔ گرم و اغذیهٔ محدثهٔ ضارهٔ دماغ افتد اکثر بسبب تولید ابخره موجب صداع میگردد و اگاهی بنفس کیفیت
حاره و گرمی خون نیز صداع می آرد پس اگر بتدابیر مذکوره تسکین نیابد بصورت تولید ابخره و خوف انجذاب مواد تنقیه بفصد و غیره درینجا نیز مناسب بود وایضا
درینجا سوای تدابیر مذکوره بهر تبرید دماغ طلا بقرصی که از انزروت و اقاقیا و صندل چغندر و گل نیلوفر و مامیثا و تخم کاهو بآب کشنیز سبز ساخته باشند نافع است
و اقراص کافوره از مغز تخم خیارین و کدو و کشنیز خشک و طباشیر و تخم کاهو و خرفه یا ترنجبین و شیر خشت سودمند و آشامیدن شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و تمر هندی
و آلو امثال اینها از اشربهٔ بارده مفید و اگر تسکین نیابد باین تدابیر باید که تلیین طبیعت نماید بملینات مانند نقوع فواکه با فلوس خیارشنبر و شیر خشت و ترنجبین
و یا بدون آن و یا نقوع خیارشنبر و شیر خشت که شب خیسانیده و صبح آب زلال آن گرفته صاف کرده روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند و یا نقوع
هلیله زرد با شکر سرخ تنها و یا با خیارشنبر و شیر خشت یا ترنجبین یا آلو یا تمر هندی و امثال اینها و یا رب هلیله یعنی ست آن برآورده از ان حب ساخته استعمال
نمایند و نطول آب مطبوخ گل نیلوفر و خبازی و پوست خشخاش و جو مقشر و انکباب بر بخار آن و تضمید بثفل آن و طلا بصندل و نیلوفر و مامیثا بآب کدو یا تیله
و کاهو و کشنیز تازه سوده بر یافوخ نافع بود و اکثر بخار سرکه در ظرف چینی گرم نموده نفع می بخشد و بعضی حذاق نوشته که از صندل و کافور و گلاب قدری سرکه بر
سینه طلا کردن باین صداع نفع میکند و بولس گفته که ام شی البلغ درین از سعوط شیر دختران بقدری روغن بنفشه بر برف سرد کرده نیست و کذا سعوط با بهای
بقول بارده و دهان بار بوییدن نانخواه بو گلاب قدری سرکه بران پاشیده یا شم کافور یا صندل مسحوق بران سرکه پاشیده مفید و شم افیون در دفع
این صداع از مجربات حکمای هندی ست و نشوق روغن گل بسرکه آمیخته نیز نافع نوشته و در مساکن بارده رطب نشینند و اطراف بید و نیلوفر بر بستر فرش کنند و از اغذیهٔ
ضارهٔ دماغ مثل باقلا و جوز و انجیر و ثوم و بصل و ماهی و شیر پرهیز نمایند بنوم و سکون و آرام امر کنند **و غذا** در صداع حار کچری یا دال مونگ با خشکه یا ماء الشعیر
یا تورئی یا کدو یا اسفاناخ یا خرفه یا بقلهٔ یمانی ساده یا ترش بآب لیمو یا غوره بروغن بادام به هند یا نان سفید مغسول بآب انار میخوش یا حصرم یا آب رائب
که شدید التعلفیه ست بهند و خوردن ماست و دوغ انفع و اگر طبع قبض بود آب آلو و تمر هندی و چقندر با ترشی مناسب اگر لین باشد آب انار دانه و حصرم
و سیب و سماق و زرشک اولی ست و عدس مطبوخ مطیب بروغن بادام مفید و خوردن کرنب بستانی لحم حملان اگر تپ نباشد و ایضا در صورت ضعف قوت
و عدم تپ شوربای حلوان با بقول مذکوره جائز است **و از فواکه** نافعه انار و ناشپاتی و سیب و تربوز و تمر هندی و خیار و شفتالو و نگتره و فالسه **اقوال الاطبا**
سویدی گوید که شم ناکل و ضماد گل سفرجل و کذا التضمید بثفل قدم بگل بنفشه و ترشی ترنج و کذا ضماد ذهلاه چینی بگلاب سوده بر پیشانی و صدغین و کذا التضمید بخرفه
سوده بگلاب سرشته بر صدغین و کذا ضماد خمیر آرد بسرکه در روغن گل و گلاب شانیده یا حل کرده بر شقیقه و پیشانی و کذا ضماد گل خشخاش خشک بگلاب در تسکین
صداع حار مجرب من ست و ضماد گل حنا سوده در آب یا گلاب یا در سرکه و روغن گل سرشته و یا روغن حنا بسرکه و یا خشخاش سفید بسرکه و یا پوست خشخاش
با آرد جو یا بگلاب و کذا روغن خشخاش یا روغن گل با جرادهٔ کدو و کذا عصارهٔ او با آرد جو و کذا التضمید یا فوخ بعصارهٔ برگ خرفه و آرد جو و کذا طباشیر بسرکه و روغن
گل و یا کافور و صندل بگلاب و یا گل بنفشه کوفته بآب پخته و یا گل نیلوفر سوده بسرکه سرشته و کذا صندل سفید یا سرخ بگلاب قدری سرکه و کذا صندل چهار درم انزروت
ده درم بگلاب سرشته و یا عصارهٔ برگ انگور و یا قطعنا بسرکه و روغن گل و گلاب سرشته خواه در سرکه تنها جوشانیده و کذا عصارهٔ کشنیز و یا عصارهٔ برگ بید و گل آن
و یا طحلب بسرکه و یا عصارهٔ عصی الراعی و بالکتیرا و یا عصارهٔ حی العالم بسرکه خواه روغن گل خواه آرد جو و کذا عصارهٔ مامیثا بسرکه و کذا عصارهٔ بارتنگ بروغن گل و کذا
عصارهٔ سفرجل و یا روغن او بسرکه و کذا عصارهٔ بقلهٔ یمانی و یا برگ کنار بسرکه و کافور و کذا روغن زیت و یا سفیداب مخلوط بسرکه در روغن گل و یا خبث الحدید بسرکه و گلاب
و یا بیخ لفاح و یا افیون بقدر نخود در سرکه حل کرده بر جبهه و صدغین و کذا انزروت و صندل مساوی بسفیدهٔ بیضه سرشته و کذا سعیرهٔ افیون و کذا سنباذج بسرکه و
با نجاحیه و کذا سویق شعیر یا آرد آن بآب تازه ترش و کذا عصفر بسرکه و یا نشاسته بسرکه و روغن گل و یا عصارهٔ کاهو یا تخم آن تنها یا باندکی سرکه و یا حب الآس و قوق مطبوخ
و سفیداب قلعی و عراه سیاه منتی با عصارهٔ آس بسرکه و یا عناب سوده بگلاب سرشته و یا خولان مکلون بگلاب و احد نافع این صداع ست و شم داکل و ضماد بنفشه و نیلوفر و ورق بید
و قثاء و خیار و **شیر زب** و ضماد مغز تخم کدو و کذا روغن او و کذا عصارهٔ عنب الثعلب و کذا گلاب و کذا کاهو و کذا تخم کرنب بستانی و کذا اسپغول بلعاب گل خطمی

آمیخته و شرب ماء القرع با یک مثقال پوست بیخ عنب الثعلب یا عرق نیلوفر یا صندل یا عصارهٔ برگ خیوط و شاخهای نرم انگور و یا آب لیمو و شرب ماء
و یا نقوع تمر هندی و یا نقوع عناب و یا شیرهٔ تخم خشخاش سفید ببعض اشربهٔ حامضه شیرین کرده و یا اسپغول یا خوردن سه درم کشنیز خشک مثل او شکر و یا کثیرا
و یا افیون بقدر عدس و یا شرب اودرماء الشعیر و یا خوردن کاهو تنها خام با سرکه پخته و یا خوردن آلو بخارا و نوشیدن نقوع آن لصاحب صداع حار سودمند ست
ایضا حکیم ممدوح مینویسد که لعاب بهدانه و گلاب برا ورده شربا و ضمادا برای صداع حادث از حرارت آفتاب مجرب من ست و کذا آنکه سر با سرکه و روغن گل
اسفنج و ران ترکرده و ضماد عصارهٔ کنجد بروغن گل و کذا عصارهٔ بقلهٔ یمانی بروغن گل و کذا گل کدو یا برگ آن سوده و کذا بزر قطونا با آب لت کرده روغن گل آمیخته
و کذا عصارهٔ خرفه بروغن گل و کذا عصارهٔ ماميثا در گلاب اندکی سرکه حل کرده و کذا گل حنا بگلاب اندک سرکه و کذا روغن بادام بسرکه مخلوط کرده و کذا فوفل
مع تخم کدو و کذا پوست خشخاش سوده بسرکه و روغن گل سرشته و کذا روغن گل و گلاب سرکه مخلوط و کذا عصارهٔ حی العالم بروغن گل مفید صداع حار حادث
از حرارت شمس ست مسیحی گوید که هرگاه صداع از حرارت و یبوست بغیر ماده باشد سزاوار نیست که بچیزی استفراغ نمایند بلکه می باید که تبرید و ترطیب
سر کنند و روغن گل یا روغن بید یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر با اندکی سرکه بر برف سرد کرده بر سر ریزند و این هنگامی ست که حرارت از آفتاب و غیره باشد
نه از بخار حار که از اخلاط حاره در بدن متصاعد شود و اگر امر چنین باشد واجب ست که ترک روغنها کنند و عصارات بارده مثل عصارهٔ کاهو و بید و خرفه
و حی العالم و گل سرخ و غوره و کدو استعمال نمایند و سرکه سوم حصهٔ عصاره بگیرند و عصارهٔ خشخاش و نیلوفر استعمال نکنند مگر آنکه با این صداع بیخوابی باشد و اگر
قوت مساعد باشد بهلیلهٔ زرد اسهال آورند و اگر قوت ضعیف بود بآب آلو بخارا و خیارشنبر و تمر هندی مسهل دهند و از بقول بارده مثل کاهو و خیار و کدو
و بقلهٔ یمانی و خرفه غذا سازند و اگر تپ نباشد شوربای چوزهٔ مرغ بدهند و اشربهٔ حامضه مانند شربت غوره و شربت حماض اترج بنوشانند اگر طبیعت
نرم باشد و اگر قبض بود آلو بخارا و تمر هندی و ماء القرع دهند و اگر در سر بخارات بسیار باشد مبردات قوی استعمال نباید کرد و باید که بمحللات میل کنند
مثل نطول آب بابونه و صعتر و برگ قصب سزاوار ست که برای سهولت وصول بسوی داخل سر از اضمده و نطولات بر تارک سر استعمال نمایند زیرا که استخوان
آنجا نرم متخلل ست و اگر در سر بخارات حار نباشد بلکه احتراق و التهاب بود فقط پس واجب ست که بعض عصارات مذکورهٔ بارده را بسرکه بیامیزند و پارچه
بدان ترکرده بر سر خاصته بر یافوخ نهند و تبدیل نمایند هرگاه نیم گرم شود و بزر قطونا را در سرکه و روغن لت کرده استعمال نمایند و کافور و گلاب و بید و بنفشه
ببویند و هرگاه درد و التهاب اشتداد نماید بگیرند یک طسوج افیون و مثل او کافور و در روغن بید آمیخته در بینی و گوش چکانند و بر صدغین اندر دت نیم جزو
صندل سفید دو جزو افیون سدس جزو بآب کاهو سرشته طلا سازند و چون با تبرید احتیاج ترطیب گردد بروغن بنفشه و نیلوفر یا روغن کدو یا روغن تخم خیار
با آب کاهو یا آب خرفه یا آب پوست کدو سعوط نمایند و اندک کافور بشیر دختران حل کرده بر صدغین طلا کنند و خوشبوی بارد مثل کافور و گلاب و بنفشهٔ تر
و صندل ببویند و افضل ازین آنست که بنفشه و نیلوفر و شاخهای خطمی و جو مقشر کوفته و پوست کدو خوب پخته در طشت بریزند و اندکی روغن بنفشه یا روغن گل
بدان ریخته بران انکباب نمایند و از بالا سر را بند کنند و آب را بچوب بجنبانند تا صعود بخار رطب بسوی آن زیاده شود و بعده مرتبهٔ دوم و سوم بجوشانند
و در روزی بارات استعمال کنند و هرگاه روغن بنفشه خالص با آب شیرین گرم ریخته همچنین عمل نمایند نافع بود و هرگاه در سر بخارات حاره بسیار باشد دست و پای
محکم ببندند و بمالند و همچنین بدن بقوت و اطراف را در آب گرم نهند و بمالند و از چیزی که منع صعود بخار بسوی سر کند لعاب اسپغول بجلاب ست
و استفاف کشنیز خشک با اندک شکر و ربست سیب و امتصاص انار ترش و بوعلی سینا مینویسد که غرض در علاج این صداع تبرید ست و در ابتدای
آن ریختن روغن گل خالص سرد کرده بر سر از اعظم تدابیر ست و بهتر آنست که دیواری از خمیره و غیره گرد یافوخ کشیده روغن مذکور بر سر نهند و بدان غوطه سر
استعمال نباید کرد و اگر بر روغن تنها فائده نکند آب بقول و اقسام نباتات بارده آمیزند و از بعد شیر در روغن بنفشه یا روغن گل بر برف سرد کرده چیزی نافع تر نبود
و برای ریختن بر سر روغن گل با سرکه آمیخته نیکوست زیرا که سرکه معین بر تنفید ست و گاهی نوشیدن سرکه با آب بسیار آمیخته منفعت شدید می نماید و لما
ازین جمله صداع حادث از احتراق شمس ست و علاجش نیز همین علاج ست مع زیادتی احتیاط در تعدیل هوا و تبرید آن و سکون در مساکن بارده و استعمال اضمده

و نطولات و مروخات از جمیع ادہان بارد و بالطبع سر را ببرف و ہمچنین نشوقات و قطورات و شمومات مذکوره و باید که درین وغیرہا از ہمه آنچه تحریک بسختی کند
از آواز قوی و اکثار فکر و جماع و گرسنگی اجتناب نمایند و آنچه از احراق شمس حاصل شده اگر تلافی آن در ابتدا کنند تغیر او سہل بود و بصورت مہلت و سہل انگاری
بعید نیست که علاجش متعذر یا متعسر گردد و از آن صداعی که عظیم و خطیر باشد بہم رسد و موجب ورم گردد و اکثر صداع عارض از شمس از جہت آن نبود
که تسخین نماید فقط بلکه از جہت ثوران ابخره و تحریک اخلاط ساکنه بود پس مثل این با وجود تدبیر مذکور مستغنی از استفراغات نباشد و گاهی در آنچه ثوران
ابخره و تحریک اخلاط نکند حاجت باستفراغ افتد و این وقتی باشد که امتلا معلوم کنند و در آن خوف انجذاب ماده بسوی موضع الم بود و در بعضی جا اگر از امر استفراغ اخلاط
غالب غافل شوند از استعجال آفت ایمن نباشند و چون در انواع صداع حار التهاب سر بسیار گردد و گرمی از حد تجاوز کند بگیرند پست جو و اسپغول و ہر دو را باب
عصا الراعی بسرشند و سرد کرده بر سر ضماد نمایند صاحب کامل گوید که در صداع حادث از حرارت آفتاب باید که اولا بر سر روغن گل و سرکه خمر و گلاب آمیخته
بر برف سرد کرده متواتر بریزند یا روغن نیلوفر یا روغن خلاف و تخم خرفه و جراده کدو و برگ بید و حی العالم باریک سوده اندک گلاب و سرکه و صندل سفید و خطمی سفید
آمیخته سرد کرده بر سر ضماد نمایند و یا بزر قطونا بگلاب و سرکه آمیخته بعمل آرند و جالینوس گفته که سزاوار نیست تبرید مؤخر سر که آن منشای عصب است وگاه
که ضماد گرم شود دور کنند و اعاده بدل آن نمایند و ہمچنین دو سه ساعت بعمل آرند و مریض را جلاب و رب غوره با آب سرد یا ببرف بنوشانند و انار امتصاص نمایند
و سویق جو و شکر و گلاب مانند آن غذا سازند و جالینوس در کتاب ادویه مرکبه گفته که صداع عارض از گرمی آفتاب یا سردی ہوا اگر در علاجش مبادرت نمایند
بسہولت ساکن شود و اگر بگذارند حتی که مدت او دراز گردد زوال او مشکل است و اگر صداع از تناول اغذیه یا ادویه حاره حادث شود باید که مبادرت بفصد نمایند
و مقدار حاجت خون برآرند و جلاب بلعاب اسپغول یا شیره تخم خرفه بدہند و بصندل و گلاب و کافور ضماد کنند و بنفشه تر و نیلوفر ببویند و سائر تدبیر مذکور بعمل آرند
و اگر صداع از حرارت عفن و متحرک از داخل بدن افتد تلطیفه و تبرید مذکور استعمال نمایند و گل سرخ بنفشه نیلوفر خطمی آرد جو ہر واحد سه درم صندل پوست خشخاش
تخم کاہو ہر واحد دو درم اکلیل الملک یک نیم درم باریک سوده بآب خیار و آب کاہو و اندکی از روغن گل و سرکه آمیخته بر موضع الم راس ضماد کنند و ایضاً آرد جو
خطمی بابونه اکلیل الملک تخم کاہو پوست خشخاش بنفشه نیلوفر ہر واحد سه جزو بزر البنج [illegible] جزو اقاقیا دو جزو زعفران سدس و نیم سدس جزو ہمه را باریک سائیده
بآب خرفه یا آب حی العالم یا آب کاہو یا آب کدو بسرشند ایضاً برای صداع حار پوست خشخاش و برگ آن خطمی آرد جو ہر واحد چہار درم پوست بیخ لفاح بزر البنج
تخم کاہو ہر واحد سه درم افیون دو درم باریک سائیده بسرکه سرشته بر موضع ضماد کنند و یا بر کاغذ طلا کرده بر صدغین و دیگر موضع از سر ضماد نمایند و ایضاً
پوست جو بزر قطونا بآب خرفه یا آب کاہو یا آب خیار سرشته ضماد کنند و ہرگاه گرم شود تبدیل نمایند و ہرگاه شدت صداع بدرجه بود که بران صبر نتوان کرد
این ضماد نمایند صندل سفید یک درم انزروت مثل او افیون دو دانگ بآب کاہو و آب کشنیز و آب حی العالم سرشته بر موضع ضماد کنند و بر صدغین صفحه رصاص
نہند تا اثر این ثقیل گردد و ایضاً گلاب و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاہو و آب کشنیز و آب کاسنی و آب خیار و آب کدو و آب بارتنگ آب بید ہر کدام
ازین آبہا که میسر شود جمع کرده روغن گل و گلاب آمیزند و در آن اندکی کافور حل کرده پارچه کتان بدان آلوده بر صدغین گذارند و چون گرم شود تبدیل نمایند
و گلاب و سرکه که در آن اندک افیون گداخته باشند ببویند و یا بوزن یک حبه کافور و مثل آن افیون بروغن نیلوفر یا روغن بنفشه و شیر دختران حل کرده سعوط نمایند
و نیلوفر و گل سرخ وغیره که در قول مسیحی گذشت ببویند و آبی که در آن بنفشه و گل سرخ پخته باشند نشوق کنند پس اگر ساکن نشود این سعوط بعمل آرند آب
خرفه یا کاہو و کدو و حی العالم از پارچه صاف نموده بران اندک روغن گل و روغن نیلوفر معمول از مغز کدو یا روغن او انداخته بقدر حاجت سعوط نمایند و ایضاً آب حی العالم
و آب جراده کدو و آب خیار ہر واحد یک جزو روغن نیلوفر نیم جزو طباشیر سدس جزو شیر دختران مساوی ہمه اندک کافور در آن حل کرده سعوط نمایند بقدر حاجت و این
سعوط قوی النفع است بگیرند سرطان نہری و خوب کوفته با آب [illegible] پخته صاف کنند و با اندک روغن تخم کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه آمیخته بقدر حاجت
در بینی چکانند و ایضاً طباشیر سبک ہر واحد نیم درم افیون نشاسته ہر واحد یک دانگ ہمه را سوده بآب مشک بید حب سازند و از یک حب در روغن گل و آب
حی العالم حل کرده سعوط نمایند و باید که ساقین بعصابه ببندند و پاہا در آب گرم نہند و از حرکت و کلام و غضب و آواز شدید منع کنند و از اغذیه حاره و الوان

اجتناب نمایند و امر بخواب و سکون و آرام فرمایند. و ماء الشعیر بجلاب بدهند و جلاب و سکنجبین ساده و یا آب تمر هندی بجلاب و یا بزر قطونا و تخم خرفه بجلاب آب انار بنوشانند و از ادویه نافعه درین صداع خورانیدن دو درم کشنیز خشک سوده بجلاب آب سرد ست و غذا مزورهٔ کدو و ماش با آب انار و آب غوره و اسفاناخ و بیخ کاهو و بقلهٔ یمانی بروغن بادام و کشنیز خشک و تره ماهی هاربی و رضراضی سازند و اگر قوت ضعیف باشد و تپ نبود جوزهٔ مرغ و تیهو و مانند آن خورانند و از فواکه انار و شفتالو و به و توت و آلو و شاهلوج بر برف سرد کرده بدهند اگر زمانه تابستان باشد طبری گوید که اگر صداع از احتراق شمس باشد مریض به حمام نشانند چندانکه عرق کند و امر بجلوس در خانه نکنند که در انجا پارچه ها از بدن دور میکنند و آن را مسلخ میگویند تا هوای آن موضع را استنشاق نماید و بر بدن او آب نیم گرم مکرر ریخته از حمام برآورند پس بر دست و پای او آب سرد بریزند چنانچه بقراط گفته که ریختن آب سرد بعد خروج از حمام یا بعد ریاضت عنیفه بر اطراف ترطیب مزاج دماغ میکند بعده بمکانی که دران باد سرد آید و برگ بید و گل نیلوفر و بنفشه و برم یعنی گل مغیلان فرش کرده باشند ببرند و پیش او از فواکه نبق و بطیخ رقی و سیب مز مقطع در گلاب مخلوط بصندل سفید و اندک کافور نهند و شاهسفرم ببرف سرد کرده و بران گلاب اندک کافور پاشیده ببویند و باید که غذای او بقول رطب مغز خیار و کشوث رطب و کاسنی بسرکه باشد و اگر صداع منحل نشود سرکه که اندران آب برگ بزر قطونا آمیخته باشند بهیا تند و بر سر ریزند و نیز آب خیار و آب جرادهٔ کدو و آب برگ بید و آب برگ اسپغول جمع کنند و اگر آب برگ مامیثا یا آب گل آن یافته شود نیز آمیزند بعده لعاب اسپغول آمیخته و اندک سرکه بران ریخته حرکت دهند تا یکذات شود و بعد ازان اندک روغن گل بران ریخته قدری ازان بر سر ریزند و ندیدم کسی را که صداع از گرمی آفتاب باشد و بدین آب علاج کرده شود و بدان نجاح حاصل نگردد و در بصره خلقی را دیدم که این صداع بهم رسید و ابن سیار ایشان را امر بخواب نزدیک مجرای آب نمود و اگر ازین صداع زائل نمیشد ایشان را امر به نشستن در آب سرد می نمود و فی الحال صداع زائل میگشت و هرگاه این صداع بماند ازان سوء مزاج بهم رسد و صداع دوام نماید و گویا که آن حمی یوم ست که اگر طبیب ازان تساهل نماید یا در علاج آن غلطی کند ازان حمیات صعب بهم رسد و سبب صداع حار ساذج گاهی نزد احل بود و علاج این همانست که مذکور شد و دران این تدبیر زیاده کنند که ماء الشعیر بنوشانند و آب نیم گرم که دران جو و برگ کاهو یا تخم آن جوشانیده باشند بسر ریزند و بگیرند شیر بز که آنرا اندک جو و کاسنی و برگ بید خورانیده باشند و دران پنیر مایه حل کنند تا منجمد گردد بعده بگیاه انگور چنان پیهن سازند که تمام سر را بپوشد پس آن شیر منجمد را بران نهاده بر سر نهند و بعصابه بر بندند و امر بخواب نمایند و اگر ازین زائل نگردد حلوا از خشخاش و نشاسته و روغن بادام یا روغن مغز تخم کدو بسازند و اگر این هم کفایت نکند بگیرند روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن تخم کدو هر واحد یکدرم شیر دختران مساوی همه روغنها و باهم آمیخته حرکت دهند تا مختلط گردد پس صاف نموده سرد کرده بقدر یکدرم سعوط کنند و اگر بعد آمیختن شیر منجمد گردد باید دانست که شیر فاسد ست آنرا بکار نبرند و نشان صلاح شیر آنست که این اشیا بشکل مائیت بیامیزد و منجمد نگردد و اگر با صداع تپ باشد این سعوط استعمال نکنند و ابن سیار اسفنج تازه در آبهای مذکوره تر کرده بر تارک سر می نهاد و اما اهل عراق قاطبةً یعنی اهل بغداد درین صداع اگر تپ نباشد امر بدوشیدن شیر زنان بر یافوخ ساعت بعد ساعت و شستن او بآب نیم گرم میکنند و معالجه بزرگ درین صداع تفقد قاروره و تطفیه بحسب واجب و ست بهر آنکه گرمی این گاهی بحرارت قلب مؤدی گردد و ازان حمیات صعب بهم رسد و یا اخلاط را گرم کند و ازان حمیات خلطی عارض گردد لهذا مانند که تبرید دماغ زیاده تر از آنچه واجب ست جاز احتمال مزاج مریض گاهی بفساد عظیم مؤدی گردد حتی که اگر تبرید باشیای مخدره مثل بنج و افیون و جو سرو ج و کافور بسیار کنند بهلاکت مریض انجامد و طبیبی را دیدم که تبرید این صداع بسرکه و افیون و کافور نمود و صاحب صداع عورت حامله بود پس حمل و ساقط گردید و بعد ازان سکته بهم رسید و بعد سه روز هلاک شد و ذکر این کلام بهر آن کردم که این سخن تبرید یاد دارند و تغیر احوال مریض و نقصان حواس او فراموش نکنند پس اگر ازین علامات چیزی بیابند از تبرید باز مانند و آب نیم گرم بر سر ریزند و پاها بمالند و اعضا بهری غمز کنند جرجانی و ایلاقی مینویسند که روغن گل و گلاب و سرکه آمیخته سرد کرده بر مقدم سر نهند و مقدار روغن گل ده درم و گلاب ده درم و سرکه تند و یا سه درم باشد و آن حال که سردی بیشتر باید سرکه فزون تر از روغن کنند و آنرا که متوسط باید سرکه با روغن برابر کنند و آنرا که کمتر باید کم از روغن کنند سوم یا چهارم حصه حسب حاجت کم و زیاده نمایند و اگر حاضر باشد برگ بید و برگ سیب و برگ به و عنب الثعلب و برگ انگور و ساق خرفه و برگ کوک و کشنیز و غوره بکوبند و روغن گل و گلاب

و سرکه آن ضماد کنند و بر سر نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد پست جو و اسپغول بگلاب آب غوره و آب برگ بید و مانند آن لت کرده بر مقدم سر نهند و گلاب
بسیار بر سر ریختن سخت نافع بود و اندک ریختن صداع را زیاده کند و چون صداع اشتعال کند ضمادات باید که کم کنند و روغن بابونه بیامیزند و شربت بنفشه
و شکر و ماء الشعیر و اسپغول و شکر و آب انار ترش و شیر بز بدهند و غذا مزوره آب غوره و قلیه کدو و مغز خیار و بوارد معمول از برگ خرفه و مزورات بدهند و اگر طبع قبض
باشد این بوارد از آب آلو و آب توت سازند و ماهی خرد بسرکه موافق باشد و آنجا که هیچ ازین حاضر نباشد نان مغسول سود دارد و این چنان باشد که نان
در آب سرد تر کنند و یکساعت بنهند پس آن آب را بریزند و آب تازه اندازند و یک ساعت دیگر نهاده آب بریزند پس آنرا بدوغ ترش کرده یا بسرکه یا بغوره خوش کرده
بخورند و اگر بجای این بوارد از برگ کاهو و کدو و اسفاناخ سنبوسه سازند و همه میوه های سرد و ترشی ترنج و لیمون و مانند آن نافع باشد و اگر مغز تخم خیار و مغز
تخم کدو و تخم خرفه بکوبند و با پست و شکر بدهند مفید بود و ابن الیاس گوید که صداع حار از سوء مزاج بلا ماده اگر از اسباب خارجی بود مثل جلوس در آفتاب
و غیر آن سکنجبین با آب سرد و برف و یا آب خرفه پنجاه درم بشکر سفید ده درم و یا ماء الخیار سی درم بشکر سفید و یا آب تربوز سی درم بشکر سفید و یا تمر هندی [illegible] درم
بشکر و یا شربت آلو و یا شربت سیب یا شربت غوره بگلاب بنوشانند و غذا مزوره از ماش و تمر هندی یا انار دانه دهند و تبرید سر بمشمومات و نطولات بارده
و نهادن سرکه و روغنهای سرد بر سر و مقام در مساکن بارده سازند و اگر از اسباب داخلی بود مثل حادث از خوردن ادویه حاره و مانند آن تبرید سر بادهان
و نطولات بارده کنند مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و نهادن جرادهٔ کدو و گل و برگ او بر سر و آب بید بسرکه و صندلین و گلاب و نوشیدن جلاب بارد
مثل تمر هندی و آب انارین معصور و شیره تخم آن و سکنجبین ساده و آب تربز و تلیین طبیعت بماء الفواکه و شیرخشت و صداع حادث از غم ازین قبیل ست بهترین
علاج آن غایت ترطیب و خوردن کاهو و خیار و تربوز ست و غذا مزوره ماش کدو و جوزه مرغ یا ماء الشعیر اگر با حرارت مزاج جمیع بدن باشد گیلانی گوید
باید که در علاج صداع حادث از سوء مزاج حار ساذج نظر کنند در نبض و قاروره پس اگر از حالت طبیعی تغیر فاحش هر دو کرده باشند این بر مشارکت بدن دلالت
کند و درین هنگام کشادن فصد سزاوار ست و جلاب بلعاب اسپغول یا شیره تخم خرفه و سکنجبین با آب سرد بنوشانند و استعمال روغن گل برف سرد کرده بر یافوخ
و خصوصا بعد حلق آن تبرید راس و منع تصاعد بخار بسوی سر میکند و از مبردات مثل صندل و کافور و گلاب بخلخه ساخته ببویانند و گاهی استعمال مخدرات مثل
افیون و لفاح میکنند چون صداع شدید باشد و مریض برداشت او نکند و اگر بدین حد نباشد استعمال آن جائز نیست زیرا که دران تبلید ماده و ضرر از جواهر
و ذهن ست و برگ کدو و کاهو تر و تخم خشخاش و پوست آن و گل آن و گل شاهسفرم و برگ بید و دیگر ادویه که در قول مسیحی گذشت همه یا آنچه میسر شود بدستور
در ظرف سر بند کرده خوب جوشانیده انکباب نمایند و بخلخه بارده استعمال فرمایند مثلا گیرند روغن بنفشه و گلاب هر واحد یکجزو سرکه [illegible] جزو در شیشه حرکت دهند
و اگر خواهند آب کاهو تر و آب کشنیز و آب کدو و اندک کافور دران افزایند و مشمومات بارده مثل گل سرخ و غیره که در قول مسیحی مسطور شد و فواکه بارده و گلهای
آن بوئیدن نافع بود و از آنچه بخارات حاره را که در سر متولد شوند تحلیل کند و تبدیل مزاج ردی او بسوی جید نماید استحمام بسیار و ریختن آب گرم بر سر ست لیکن
بسیار ریختن آن صداع حار بلا ماده را نفع میکند و قلیل ضرر میرساند و سعوط روغن لبوب سبعه بقدر نیم درم بغایت نافع و برای منع ابخرهٔ حاره شربت بزرقطونا
بشکر و جلاب و قرص انار و سیب به و امرود که هر واحد میخوش باشد و شرب پست گندم مغسول بدفعات بعده ببرف یا یخ سرد کرده و اندک شکر بر آن انداخته
مفید ست و غذا کشک شعیر یا شیره مغز بادام در اسفیدباج اگر سرفه باشد یا با آب غوره یا سماق یا زرشک اگر ترشی خواهند و اگر قبض باشد آلو و تمر هندی یا خوبانی
خشک بدهند و در طعام کشنیز خشک یا تر داخل کنند و شیره تخم خشخاش و تخم خرفه و پست جو بر برف یا یخ سرد کرده نافع ست بعضی متاخرین مینویسند
که در صداع حار ساذج اول بهر تبدیل مزاج شربت لیموی کاغذی و یا نیلوفر و یا بنصف وزن آن سکنجبین ساده آمیخته بقدر چهار تولہ در عرق بید ساده
و کاسنی و نیلوفر و گلاب هر یک پنج تولہ داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید چهار ماشه و برگ بید سبز و برگ گلاب و کشنیز سبز سوده بر پیشانی و صدغین
ضماد نمایند و وقت خواب تمر هندی چهار تولہ در آب خنک یا در آب آلو مالیده سکنجبین ساده دو تولہ داخل کرده بدهند و بخلخه از گلاب کنند سرکه و آب کشنیز سبز
و عرق بید مشک هر واحد یکتولہ صندل سفید هفت ماشه کافور یکماشه آمیخته بکار برند و ضماد اوراق که در قول ایلاقی گذشت هر واحد نیم دستار گرفته بگلاب

و بسر کشیده و روغن گل بسر دامد یکتوله بکار برند و چون گرم شود دیگر خنک بر مقدم سر نهند و آنجا که خواب کم باشد سر کدو را ضماد و نخالو دور کنند و بجای آن روغن کاهو و خشخاش بعمل آرند و بعد از سه روز که مرض اندر انحطاط افتد روغن بابونه اضافه نمایند و ادویه بارده بقدر حاجت بکار برند و در صداعی که از حرارت آفتاب باشد و آن را صداع احتراقی میگویند لعاب اسپغول چهار ماشه با آب انار ترش هفت توله یا جلاب شکر خام که بگلاب و عرق بید مشک ساخته باشند از مجربات است و همچنین ضماد برگ حنا و گل هندی که در موسم برشکال می روید آب برگ کاسنی سبز یا عرق آن سعوط و گل حنای باغی و برگ آن همین اثر دارد و سوای علاج مذکور در تعدیل و تبرید هوای خانه و غذا و آب و سکون و مساکن بارده مطیبه مثل صندل و کافور و گل نیلوفر و بنفشه و بید مشک و سیب و به و گلاب و عرق بید مشک و آب پاشیدن آب سرد در خانه و نشستن نزدیک آب و بوییدن گلهای سرد خوشبو توجه زیاده دارند و چون ازین تدبیر زائل نگردد از استعمال ملینات و مسهلات چاره نبود بجهت آنکه چون حرارت عارض از احتراق شمس بزودی زائل نگشت در اخلاط تاثیر نموده آنرا متغیر و متعفن میگرداند و سوء مزاج مادی بهم می رسد و محتاج به تنقیه میگردد

علاج صداع بارد ساذج

و سوء مزاج بارد و صداع نیز یا از اسباب خارجیه بود مانند ملاقات هوای شدید البرد یا مجاورت برف و یخ یا فرو رفتن در آب بارد یا آب چشمهای گرم و این نوع صداع اکثر خبطه می نامند و مؤول برکام میگردد و یا اسباب داخلیه باشد مثل آشامیدن آب بسیار سرد تنها یا بر فواکه رطبه و خوردن اغذیه بارده رطبه مثل خضرات و یا متناول غذای بارد و مانند اینها پس هرچه در علاج امراض دماغی بارد ساذج مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن شربت اسطوخودوس دو توله با آب گرم یا بعرق بادیان و گاوزبان هر یک ... و یا طبیخ اصل السوس با بادیان تخم کرفس و عرق بادرنجبویه با اضافه عسل نیز مفید است و کذا قرنفل سه ماشه در گلاب نیم پاو جوشانیده قند سفید دو توله داخل کرده نوشیدن نافع و مغلی حلو یا مغلی منضج نیز مفید و آشامیدن مطبوخ بادیان دو درم اصل السوس مقشر نیمکوفته سه درم با گلقند شکری یا عسلی ده درم نافع و اگر خوف تشنگی باشد شربت لیمو یا شربت اسطوخودوس و غیره ممزوج نمایند و یا مطبوخ اسطوخودوس ... اصل السوس مقشر کوفته گاوزبان کشنیز با شکر یا خمیره بنفشه یا گلقند بر هند و یا بادیان نیمکوفته دو درم بیخ بادیان نیمکوفته چهار درم اسطوخودوس سه درم در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند صاف نموده دو توله قند یا شربت بنفشه آمیخته بنوشند و نزد حکمای هند بیخ بانسه نیمکوفته پنج درم جوشانیده صاف کرده نیم دام شکر سفید آمیخته نوشیدن مفید صداع بارد و حار است و ایضاً پوست هلیله و زنجبیل کشنیز آمله پوست بلیله بابرنگ مساوی یکجا کوفته در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه ماند صاف نموده نیم گرم بنوشند و گاهی قصب الذریره عوض زنجبیل میکنند با لجمله خوردن معجون و بید الورد و تکمید سر بخرقه گرم و چادر و انکباب بر آبیکه در آن ادویه گرم پخته باشند و تضمید ثفل آن نفع میکند و کذا دخول حمام مفید بود لیکن مکث طویل در آن نشاید و تقلیل غذا و ترک آن بحسب طاقت و تلیین طبع بحقنه و یا مطبوخ بنفشه و انجیر و غیره با ترنجبین یا شیرخشت نمایند و خوردن انجیر منقوع بماء العسل نیز ملین طبع است و بعد تلیین متناول جوارشات گرم مثل اطریفل کبیر و فلافلی و فلاسفه و تریاق اربعه و مانند آنها قبل از غذا و بعد آن نافع و تدهین سر با دهان حاره مثل روغن عنبر و قرنفل و دارچینی و اقحوان و سداب و فرفیون و دهن راحت و مانند آن مفرد و مرکب مفید و اگر در روغن سداب یا روغن بان یا مرزنجوش یا سوسن یا یاسمین یا اقحوان یا روغن حب الغار یا قسط یا بید انجیر یا بادام تلخ و مانند آن اندکی فرفیون و قلیلی افیون حل کرده و یا بدون افیون و پارچه پشمی یا اسفنج آغشته گرم نموده بر یافوخ اندازند و چون سرد گردد باز گرم نمایند و همچنین تا صداع زائل گردد بعمل آرند نافع بود و ایضاً جالس در حمام گرم آب گرم متواتر بر سر ریزند تا سر او گرم گردد و چون از حمام برآیند سر خود را بپوشند و از هوای سرد محافظت نمایند مفید بود لیکن باید که تب نباشد که در حالت تب بحمام رفتن مضر است و مضغ عنبر و راوند و مصطکی هر واحد نافع و خوردن کندر نیز نافع صداع بارد است و حاصل سر و صدر با سیه راه در مکان گرم نشانیدن و غذا کم دادن و تلیین شکم بخورانیدن گلقند و یا مطبوخات یا اغذیه ملینه یا شیافات صابونی و غیره و حقنه و احتراز از سائر حرکات بدنی و نفسانی بیجا و اندیشه و غم و جماع و غیر آن و رسیدن سرما بدان ضروری است و از کمادات اسرع در تسکین این صداع آنست که ... و مسامان و قرنفل و دارچینی و هیل و زعفران را کوفته در لته ببندند و گرم کرده تکمید نمایند و یا در آب جوشانیده و بیتانه پر کرده استعمال کنند و از انکبابات همه آنکه از شیشعان و سداب جوشانیده بعد پوشیدن چادر انکباب نمایند و هرگاه آب نیم گرم بماند باز بر آتش گذارند و همچنین مکرر عمل آرند تا آنکه صداع ... و انکباب ...

آنچه رامی شونیز قرنفل القوه مفید ست در بستان جوشانیده ضماد و استنشاق نمودن هم نافع و از **سعوطات** قوی التاثیر نیست که عنبر [illegible]
مساوی سحق کرده بروغن نیلوفر که در آن سند مطبوخ باشد یا بروغن درسن آمیخته بعمل آرند و سعوط بندق هندی با آب سوده معمول است و تسعیط بزهره گنگ
و باکلیان و سهد نیز نافع و کذا مومیائی محلول در روغن یاسمین و کذا جندبیدستر با نوشادر در روغن ترب و سعوط بقدر یکجو از برغشتا در آب مرزنجوش مجرب و تسعیط مر کے
در شراب یا آب خالص نیز مفید و بقول شیخ از سعوطات نافع صداع بارد آنست که شونیز را در سرکه یکشب تر کنند و صبح سائیده بدان سعوط کنند و نزد اطبای هند
سعوط آب بهنگره با هموزن آن شیر زنان یا شیر بز بمقدار پنج قطره و اگر بهنگره تازه بهم نرسد خشک آنرا بشیر سائیده و صاف نموده چکانیدن سودمند و سعوط یکدو قطره
روغن تخم [illegible] نیز نافع و ایضا سعوط روغن کچلکان و کذا فلفل دار فلفل قرنفل همه یا وه یا یک بعرق بادیان حل کرده و کذا آب برگ درخت [illegible] صاف کرده دو قطره
و کذا [illegible] جوش داده قدری آب او گرفته و کذا با اجر تنگ زنجبیل قدری و قند سیاه مثل او با آب گرم سحق کرده و کذا گل یاسمین سه عدد در روغن مالیده و کذا نوشادر
و [illegible] برگ [illegible] با آب سائیده بروغن گاو آمیخته مفید در صداع بارد ست و از **نفوخات** عنبر مشک مروارید مساوی سوده در بینی دمیدن مجرب الاثر
و کذا النفوخ گندم منقوع در شیر [illegible] و مجفف و مسحوق که معمول استاد مرحوم ست و همچنین نفوخ تنباکو و زنجبیل و غیره مجرب حکیم اکمل خان درین باب سودمند ست
و کذا [illegible] برگ کنیر خشک کرده عطسه آوردن مفید و قاقله کبار و یا دار فلفل سائیده نیز نافع و از **شمومات** شم یاسمین درینجا بسیار نافع ست و کذا
شم نافع [illegible] برگ ترنج و نسرین و روغن آن و عنبر و عود و صعتر و بابونه و زعفران تنها و بادرنجبویه و قاقله کبار و زباد و غالیه هر واحد سودمند اگر آهک را بر کف دست
با نمک نوشادر بمالند که آب شود و نزدیک بینی برده چند مرتبه نفس باکشند مجرب ست و بوئیدن شونیز بعد از بسته گرم نموده نیز نافع و بقول بقراط سلیخه و زنجبیل
و فلفل سیاه و کندش کوفته در خرقه کتان بسته شمیدن مفید صداع بارد ست و از **نطولات** نافعه آنست که اسطوخودوس برگ غار قیصوم [illegible]
گندم نمک شبت بابونه برگ ترنج بادرنجبویه [illegible] قرنفل [illegible] بادیان بیخ کرفس گل سرخ پودینه بری سداب حاشا هر چه ازینها میسر آید جوشانیده تنطیل
سر نمایند و بر بخار آن انکباب کنند و قطعه نمد با آب او تر کرده تکمید سر کنند و ثفل آن ضماد سازند و از **ضمادات** و اطلیه نافع دارچینی یا عصاره آن و قرنفل ست
که در آب سداب یا آب برگ لیمو بر پیشانی و هر دو شقیقه و یا فوق طلا کنند و [illegible] سیاه سوده بر پیشانی و شقیقه دراز الاصداع بارد مجرب ست و طلای
قرص [illegible] در آب گشنیز سوده از برای صداع بارد معمول [illegible] مغز بادام بروغن [illegible] سائیده طلا کردن و کبابه چینی سائیده بگلاب سرشته ضماد نمودن مجرب
و یا پوست بیخ بید انجیر زنجبیل زعفران سائیده طلا نمایند که مجرب استاد مرحوم ست و یا بابونه اکلیل الملک مرزنجوش تمام برنجاسف مساوی سائیده روغن [illegible]
و روغن گل آمیخته ضماد کنند که برای صداع بارد معمول مجرب حکیم شریف خان مرحوم ست و ضماد مرزنجوش [illegible] اکلیل الملک [illegible] خشک بابونه شونیز مساوی سائیده
با آب مرزنجوش سرشته نیز نافع و کذا الضماد جندبیدستر و حب الغار و قسط و کبابه چینی در آب سداب گلاب بسیار مفید و اگر [illegible] قسط [illegible] مساوی [illegible]
گاو یا روغن گل سوده بر پارچه طلا نموده بر پیشانی بچسپانند برای صداع بارد قوی تر ست و طلای خاکستر چوب انجیر بسرکه بجو یکه سرکه را بر خاکستر گرم بریزند
و بر سر گرم گرم طلا نمایند و همچنین سرکه با برگ شقائق النعمان سرخ و یا طلای بورق در سرکه نافع ست و کذا ضماد پوست ترنج و نزد حکمای هند ضماد گل [illegible] می کنند
سودمند و طلای [illegible] و ضماد [illegible] چینی بگلاب سائیده و کذا زنجبیل بروغن بید انجیر سوده و کذا برگ سهجنا با آب سائیده و کذا فلفل سرخ قدری با آب
سائیده و کذا پوست بیخ بید انجیر [illegible] با آب سائیده همه گرم کرده مفید صداع بارد ست و از **بخورات** بخور دخان انیسون و [illegible]
و جندبیدستر و قسط و [illegible] مفید ست و از **اغذیه** فروج [illegible] نخود و مغز [illegible] و اندک شکر ساخته باشند و یا قلیه گوشت
[illegible] خوشبو مثل زیره و فلفل [illegible] زعفران و [illegible] دارچینی و [illegible] هندی [illegible]
و [illegible] مناسب ست و کذا هر غذائی که [illegible] سداب [illegible] ماء الحمص و [illegible] زیرباجات
نافع و [illegible] شوربا جات [illegible] هنگام خوردن که گرم باشند و بخار آنها [illegible] برسد عرق آید مفید ست و بجای آب ماء العسل [illegible] اگر
یا بسته مثل انجیر خشک [illegible] **اقوال حکما** [illegible] تریاق

قاروری و شرب کنند و عطسه یا ضماد از قطور یا روغن شونیز و یینی و طلا یا ینبوع یا فربیون و کباشن قرنفل شمامه عنبر یا دفروناین مقدم سر و نارنج شمامه عنبر با ضماد یا با نجواه حب بول
و روغن تخم ترنج شمامه سوط و ضماد تخم تلخ شمشیر ضماد او روغن او سعوط و خوردن خردل معتقدند و سلیقه ضماد و صرف یا روغن و مصطکی با آب گرم و یا عرق
قرنفل سر شسته و کذا حب الغار بعشر و مثل و سداب بعرق قرنفل بعد خروج از حمام چند بار و کذا زنجبیل بروغن خیری و کذا خردل سوده و آب فرنجمشک سر شسته گرم کرده
در حمام ضماد کردن و کذا فرنجمشک ضماد آمده در صداع بارد از مجربات من است و شرب ایرسا مطبوخ با شکر شیرین کرده به بخور مریم و عرق بادرنجبویه و طبیخ
و عصاره او و شیح ارمنی مطبوخ و پوست نارنج مطبوخ با شکر و بسباسه و قاقله کبار و برگ حب الکلی ده درم و اکل عود هر روز یکدرم معاد العسل گرم تا بیست روز
متواتر و یا چند بیدستر بماء العسل و یا بادرنجبویه خام یا پخته و یا جوز بویا و یا حرمل با هلیله کابلی و یا شبت خام یا پخته و یا مغز گوش و لحم او مشوی و مطبوخ با فاوینا کر
مسلوق و یا مشک و یا فرنجمشک یا اشق یکدرم بشراب کهنه و یا ثفر الیهود و یا ثوم در غیر بوند و در و سعوط صبر یا فربیون یا عنبر یا خولنجان یا بخور مریم یا لوزه
یا دارچینی یا زعفران و مشک مساوی سه بار تا سه روز و یا زهره کفتار سه مرتبه تا سه روز متصل یا زنجبیل یا شحم حنظل یا قسط یا حلتیت یا زهره خرگوش یا کندر یا
خردل یا فاوانیا یا زرنباد هر کدام که باشد بقدر یک حبه در روغن بادام و یا آب برگ سوسن سه روز متواتر یا روغن ناردین یا آب مرزنجوش یا عصاره قثاء الحمار
یکجبه بشیر دختران یا مغز بادام تلخ بروغن گل یا روغن او تنها یا بسرکه و یا مومیائی یکجبه با آب مرزنجوش و یا روغن نبق و یا روغن شونیز بشیر دختران و یا روغن بلسان
یا عصاره کرنب یا جمله مرارات بقدر حبه با آب مرزنجوش یا روغن یاسمین یا عود یا روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن عاقرقرحا یا آب تمام مع مرزنجوش تر یا آب گندنا
بسرکه و کندر یا زهره خروس و شم گل آزاد درخت و حماما و بخور مریم و شبت و شیح ارمنی تازه و یا خشک سائیده یا پارچه بسته و دارچینی سوده یا پارچه کتان بسته
حتی که عطسه آید و لادن بروغن آس و زنجبیل و قیصوم و حب بلسان و روغن آن و گل یاسمین بری و گل سوسن سفید و انیسون و روغن ناردین و سکبینج و جندبیدستر و تخم او
و روغن تخم او و حرف و نوشادر و قنه و روغن غار و روغن عاقرقرحا و فرنجمشک و ثفر الیهود و سورنجان و عکبر آن و ضماد ایرسا بسرکه در روغن و یا کوفته جوشانیده
بروغن گل آمیخته و یا کوفته بسرکه سرشته و خرنوب شامی بروغن ناردین سرشته و صبر بسرکه یا بروغن گل یا بهر دو و مامیران سه درم صبر سه درم با آب چنار سرشته
بر جبهه و صدغین و یا فرفخ در صداع فزمن و پیاز نرگس و یا روغن او و محموده بسرکه در روغن گل یا بروغن زیت و بیخ نبات او بر شستو یا لخاصیته و تخم تمام و پودینه
و آب او و سویق و حصی لبان و سکبینج بسویق و آب سداب با سویق یا بروغن گل و سرکه و یا قطران بعد حلق موی بر تمام سر یا جند بیدستر بزیت و بابونه و شیح و حجامت
بسرکه سرشته و عصاره قثاء الحمار و بیخ او تنها یا بسرکه و زهره بالخاصیته بعرق قرنفل سرشته و مغز بادام تلخ تنها و بسرکه سرشته یا بروغن گل آمیخته و یا بهر دو و یا آب گل
سرشته و خاکستر موی انسان بسرکه آمیخته و عصاره بادرنجبویه و کبابه بگلاب یا شراب یا آب قرنفل سرشته گرم کرده و یا بصبر مساوی بر یا فرفخ و تخم فنجنگشت
و آب برگ او و آب تمام بسرکه و روغن گل و یا اکلیل الملک بسرکه و بروغن گل یا سکبینج سرشته گرم کرده و یا فلفل سیاه و یا دار فلفل یا دارچینی و یا شبت و یا شیح ارمنی
و یا شونیز تنها یا بروغن خیری سرشته و یا جاوشیر مخلوط با روغن دیگر برای صداع بارد قدیم و یا لادن بروغن آس و یا بورق و یا قیصوم تنها یا بزیت پخته و یا روغن
بلسان و یا شیطرج و یا قسط و یا زهره خرگوش با آرد گندم با آب سداب کندر سرشته و یا برگ و روغن یاسمین بری و یا خاکستر خطاف و یا بیخ و گل سوسن سفید
بسرکه در روغن گل و یا روغن یاسمین و یا گل آن و یا برگ او تنها یا کوفته بسرکه یا بروغن کنجد جوشانیده و یا زباد بروغن بان و یا غالیه و یا نسرین روغن و یا سکبینج
و یا جند قوقی و تخم او و روغن تخم او و یا نوشادر و یا جند بیدستر که مجرب است و یا روغن او و یا خردل بسرگین کبوتر و یا سرگین مذکور با آرد جو یا تخم جرجیر و یا طلای
زرنباد سوده با آب قرنفل بر کعبها و یا تخم ترنج و یا روغن عاقرقرحا و یا بلادر با آب قرنفل و یا سبوس گندم بسرکه جوشانیده در حمام ضماد کردن و یا برگ کنجد بشراب
کهنه جوشانیده و یا تخم فرنجمشک با آب کرفس و یا خاکستر شاخ و برگ انگور دشتی بسرکه یا بعسل سرشته و یا شب برگ غار و مرزنجوش و یا طلق محلول بشل و صبر
بادیان سرشته در حمام و یا زرد چوب سوده بروغن گل زیتی سرشته بعد غسل سر با آب نمک در حمام و یا گل سرخ خشک بشراب کهنه در حمام و یا جوز السرو بعسل و یا
صدف محرق بشراب کهنه سرشته در حمام و یا اتنیج و یا ملک بشراب کهنه و یا مامی الحمام بروغن گل زیتی آمیخته و یا حب الکلی بشراب کهنه و یا آب کهنه با سرکه
و کندر و یا جمیع آن و یا مصطکی بروغن سرشته گرم کرده در حمام و یا افسنتین بشراب کهنه در حمام و یا بیخ زرد با نیه بسرکه ... [illegible]

و یا خاکستر حیز حلد بر روغن گل زیتی و **شرب و ضماد** حماما و اذخر و تخم حنظل و انیسون و مرزنجوش و نمام و عود و خولنجان بخاوند و مجرب روغن غار و دهن غار و زیتون
و سنبل الطیب و سیساليوس و خیار شنبر و اسطوخودوس و سنای مکی و درس و روغن غار و حب الغار و حب بلسان **و اکل و ضماد** زنجبیل و جاوشیر و حلتیت و عنبر و قنه و دار چینی
بوزن او زعفران سوده و زعفران تنها و خردل و بندق هندی و زراوند مدحرج و تخم مرغابی و سندروس و مصطکی و قردمانا و تخم ترب و شیر آمله و علک البطم هر واحد نافع
صداع بارد ست **جالینوس** می گوید که اگر علاج صداع حادث از سردی هوا بزودی کنند بسرعت زائل میشود و اگر دیر کنند به نمیشود و مؤدی بصداع سخت میگردد
و گاهی با آن آواز منقطع میشود و درین وقت نطول با آب گرم و تقطیر با آب مرزنجوش ممزوج بر روغنی از روغنها مثل آنست **شیخ** میفرماید که صداع بارد را تکمید بچیزی
که سخن بالفعل باشد از پارچهای گرم کرده و از چادر سر گرم و نمک گرم نافع ست و چادر سر الطف و اعدل از نمک ست یعنی اگر سوء مزاج حار ضعیف باشد از چادرها
تکمید نمایند و جماعت مسرودین یعنی سرما رسیده ها اگر ابدان ایشان پاک بود و خوف حرکت اخلاط نباشد سر برهنه کرده در آفتاب سمت اشراق آن نشستن تا آنکه
صداع ایشان منحل گردد نفع میکند و سرما زده را واجب ست تقلیل غذا و اسهال طبیعت اگر چه محتاج بآن نباشد و از حرکات بدنیه و نفسانیه و فکریه و مشروب بارد منع کنند
و بیرون آمدن در سردی آنرا حرام بود و جمله کسانی را که صداع از سردی باشد بعد تنقیه اگر حاجت آن باشد مروخات و سعوطات و نشوقات و شمومات و نطولات و اضمده مسخنه
مذکوره نافع ست و نوشیدن شراب ریحانی رقیق قوی مع بزور مثل تخم کرفس و بادیان و تخم گندنا و انیسون و زیره و دوقو و فطراسالیون و مانند آن نفع میکند و این
وقتی ست که از حصول اخلاط در معده مستعد ثوران ایمن باشند و هنگامی که مریض را تپ نبود که خوف شدت آن باشد و ضماد خردل بعد همه اضمده محمره آنرا نافع ست خصوصا
چون خردل و ثافسیا دران داخل بود و طلای خاکستر بسرکه مجرب ست و همچنین مالیدن زرد چوب بر روغن بادام تلخ این همه بعد تراشیدن موی سر و خوردن
سیر نیز از مقطعات صداع بارد ست **مجوسی** گوید که مداوات صداع حادث از سوء مزاج بارد آنست که آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و مرزنجوش
و نمام و صعتر و حند قوقی و شیح ارمنی و شجرة مریم جوشانیده باشند بر سر ریزند و بخار مطبوخ این ادویه بگیرند و دران پارچه نمد آغشته تکمید موضع درد کنند و در حمام
داخل نشوند و بوهای گرم مثل مرزنجوش و نرگس و نمام و شیح و مشک و جندبیدستر و شونیز و جاوشیر ببویند و سزاوار ست که قوت دوا و ضعف آن در گرمی
بقدر قوت مرض و ضعف او باشد و اگر باین تسکین نیابد این ضماد نهند بابونه اکلیل الملک هر واحد پنج درم برگ غار مرزنجوش نمام شیح ارمنی هر واحد سه درم مر دو درم
زعفران یکدرم فرفیون نیم درم همه را باریک سائیده در آب مرزنجوش یا آب نمام یا آب سداب سرشته ضماد کنند و اگر باین قیروطی مسخن ضماد کنند نافع بود آب نمام
و آب مرزنجوش و آب سداب تر هر واحد یکجزو موم سرخ سه درم روغن زنبق و روغن سوسن و روغن سداب هر واحد نیم اوقیه موم را گداخته در روغن انداخته
با آبهای مذکوره اندک اندک تسقیه دهند و بدسته حل کرده دران پارچه تر کرده نیم گرم بر سر نهند و ایضا فرفیون و سرگین کبوتر و فلفل سیاه مساوی باریک سوده
بسرکه سرشته بر سر لطوخ سازند و ایضا قسط و کندر و شیح ارمنی هر واحد سه درم مر و صبر و صمغ سداب و جندبیدستر هر واحد یک نیم درم فرفیون یکدرم
افیون چهار دانگ باریک سائیده بآب مرزنجوش یا آب نمام سرشته ضماد نمایند و اگر برودت قوی باشد دران جاوشیر نیم درم مشک نیم دانگ زیاده کنند
و این سعوط بعمل آرند مر و صبر هر واحد یکدرم شونیز و حضض هر واحد یکنیم درم جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر و زعفران هر واحد نیم درم صعتر فارسی دو درم مشک
نیم دانگ زهره کبک و زهره کلنگ هر واحد یک نیم دانگ باریک سائیده بآب شهدانج سرشته حبها بقدر عدس سازند و یک حب در آب مرزنجوش حل کرده
در بینی چکانند و سعوطیکه فالج و لقوه را نافع ست و غرغره نافع آن درین باب منفعت بین دارد و اگر صداع ساکن نشود این ماء الاصول بنوشانند
پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد پنج درم مصطکی و سنبل الطیب هر واحد یک نیم درم سلیخه
و اسارون هر واحد دو درم بیخ اذخر و فقاح اذخر هر واحد سه درم راسن و وج هر واحد دو درم مویز منقی سی درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا چهارم
حصه آب بماند صاف کرده هر روز چهار اوقیه با یکدرم روغن بادام شیرین و مثل او روغن بادام تلخ نیم گرم بنوشند و اگر برودت شدید باشد نیم درم سکبینج
دران حل کنند و اگر صداع از هوای سرد باشد روغن سداب که اندران اندک فرفیون حل کرده باشند و یا روغن غار یا روغن سوسن هر چه
ازین حاضر باشد بر سر مالند و اگر تپ نباشد شراب کهنه که دران تخم کرفس و انیسون و بادیان پخته باشند بنوشانند و اگر از نوشیدن آب سرد حادث

شود شراب ابیض رقیق که دران اندک قبض باشد بدهند که تسکین بخشد واین صداع حادث از خلط ردی در معده اگر حار باشد زود ساکن کند بعد آنکه تعدیل و اسهال و اخراج آن
کنند و غذا نخود آب بزیت و شبت و دارچینی و زیره و خولنجان دهند و یا نان خورش بزیت و مری و صعتر و زیره و انجدان سازند و اگر احتمال این نکنند بکمونی پیه پرداری
معمول از مصالح مذکور غذا فرمایند و از تناول اغذیه بارده مثل البان و ماهی و فواکه حذر کنند و از اغذیه مبخره مانند جوز و شهدانج و جرجیر و بادروج و ثوم و بصل و شراب
اصفر کهنه و مانند آن اجتناب نمایند **طبری** گوید که علاج صداع حادث از سردی هوا و ملاقات برف بسیار سهل ست اگر از حد تجاوز نکند و مفرط نگردد و سریع الزوال
بود پس بگیرند گل خطمی یک دسته بابونه اکلیل الملک گل نمام مرزنجوش هر واحد یک کف سبوس گندم دو کف خطمی کف کبیر نمک کف کبیر و همه را در آفتابه سر بسته بپزند
تا مهرا گردد بعده از انبوبه آفتابه در بینی و گوش بخار آن بگیرند تا زمانی که از بینی یا گوش ها از خنک قطرات آب سیلان کند که سیلان این علامت زوال مرض ست
و این تدبیر تنها طریقه زوال مرض ست و علاج اهل کوهستان اینست که اگر وقت شلجم باشد بگیرند شلجم بزرگ و قطعه کرده بپزند تا مهرا شود پس بمان انکباب نمایند و استنشاق
بخار آن کنند که ازاله این صداع می کند علاج عام اینست که روغن غار و روغن خیری گرم کرده دران اسفنج تازه یا پشم پاره تر کرده بر تارک سر نهند و این اتم معالجه
این مرض ست و از معالجات او هنیست که بگیرند کیسه و از سبوس گندم پر سازند و بر آتش خوب گرم کرده بر سر مریض نهاده به بندند و امر بخواب نمایند که بعد بیداری
صداع زائل شود و از معالجات این صداع مدام مالش سر بپارچه نرم ست و مضمضه بآب گرم و دخول حمام و ریختن آب نیمگرم بسیار بر سر و خواب در حمام باید که غذای
این مریض اگر مانعی نباشد حریره معمول از شیر میش و بحریشه گندم باشد و شوربای که بر آن شراب پخته باشد و شاهسفرم آب نار سیده و دستنبویه و ترنج و مانند آن بوئیدن
و داما شمیدن مشک بسبب فرط حرارت و کثرت تحلل از ان بسوی دماغ صالح نبود و هر گاه طبیب ازین صداع تساهل نماید بفساد عظیم مؤدی گردد **ایضاً** او میگوید
که صداعی که از نزول اوراب بار دبسیار وه دراب شبیه بانطرونیه و کبریتیه و مانند آن عارض شود معلوم ست که طبائع این آبها مختلف ست هر واحد از ان مناسبت
بحرارت مسخر اخلاط و یبوست مقبض جلد و مخشن آن و برودت یا رطوبت دارد و بحسب طبائع و تاثیر آنها معالجه باید کرد اگر تپ یوم یا مرض دیگر مشارکت حادث نشود
و اگر این حادث شود معالجه آن مرکب بحسب ترکیب آن باید و این همه را تحلیل میکند حمام و آب نیم گرم و تخفیف غذا و تمریخ جمیع بدن بروغنها و شم اشیای مضاد اسباب
فاعله این نوع صداع شبیه بحمی یوم در معالجه است چه این آبها حمیات یوم نیز پیدا می کنند یا بسخانت یا بقبض جلد و یا بالتعاب دماغ و این همه را حمام و تغذیه باشیای
موافقه حل می کند همچنین استحمام تغذیه باشیای الفقه این نوع صداع را و اگر اعراض دیگر بر این مضاف گردد چنانچه اعراض حمی یوم مضاف میگیرد و احکام آن از علاج حمی یوم اخراج نمایند
ایضاً او مینویسد که خبطه نزد اطبا انسداد مسام سر بهوای بارد و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ ست و اکثر اوقات عقب خبطه زکام ظاهر میشود و اگر ظاهر نشود بخارات
مستکن در بطون دماغ یا اندک یا حار یابس باشد و من علاج صداعی که عند خبطه ظاهر شود چون بخارات راجعه حار یابس سخیف یا قلیل بود و یا کثیر رطب باشد ذکر
میکنم و علامات هر واحد ازین بیان می نمایم اما خبطه که از تراجع بخارات حار یابس با نسداد مسام از هوای بارد بود علامتش اگر بخارات اندک باشد اینست که بیمار
در گوش خود طنین و دوی اندک با خشکی منخرین و در سر خود گرمی با صداع می یابد و آن در سر مختص بموضعی نباشد بلکه گاهی در مقدم دماغ و گاه در مؤخر آن و گاه در یمین
و گاه در یسار و گاه در تارک سر گمان کند و علاجش قطع غذای غلیظ مبخر و ادخال بحمام و انکباب و استنشاق بخار آب گرم خصوصاً که دران حشائش حار پخته باشند
و غرغره بآب گرم و تجرع آن جرعه بعد جرعه است و اگر این کفایت نکند تعدیل طبیعت نمایند بماء الشعیر که دران اندک تخم خشخاش سفید پخته باشند یا شامند
و کاهو پخته و یا خام بخورند و پایها بالند و ساقها بپارچه به بندند از بن ران اگر کفایت نکند انکباب بدین مطبوخ نمایند بگیرند بنفشه و نیلوفر و برگ خبازی و کشنیز
خشک و سبوس گندم و گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر باقلا کوفته هر واحد دو کف حی العالم و برگ خیار هر واحد یکدسته و همه را باب صاف چندانکه ادویه را
بپوشاند در آفتابه سر بسته مهرا بپزند پس سر آفتابه اندک اندک کشاده بخار آن بگیرند و چون سرد شود و بخار کم گردد باز سر آفتابه بند کرده بر آتش گذارند و اعاده انکباب
نمایند و اگر این هم کفایت نکند خشتی یا قطع سنگ یا آهن بآتش خوب گرم نموده از خاکستر صاف کرده و روغن بنفشه بران ریخته بخار آن بگیرند و استنشاق آن نمایند
که درین صداع بسیار بلیغ النفع ست و اگر این صداع با صداع دیگر مرکب شود علاج آن بحسب ترکیب نمایند بنوعی که در علاجات انواع صداع مسطور ست
و این تدابیر هنگامی ست که بخارات محتقنه حار یابس باشند و اگر بسوی حرارت و رطوبت مستحیل گردند مبدای زکام شوند و علاج او در بخارات حار رطب بار دیگر

ذکر میکنم و گوییم که اگر بخارات راجعه حار رطب یا رطب بغیر حرارت باشد علامتش آنست که زکام با صداع و انسداد منخرین بود و در بعض صداع در جمیع اجزای سر یابد و در بعضا طنین و دوی نباشد و این بخارات اگر بسیار باشد زکام شود و اگر اندک بود تا آنکه تحلل یا بد باقی ماند پس بتحلل آن صداع زائل شود و جمیع انواع زکام چون در ابتدای او بادی صداع باشد بدانند که ابتدای او خبطه است و علاج این نوع صداع علاج صداع بارد با ماده است غیر آنکه این سهل تر از آنست بهر آنکه این زکام میشود و از منخرین با فشاندن آن جاری می شود و آن تحلیل زکام میشود و بلکه خلط دران بعسر باقی می ماند و علاج این نوع جمله ذکر کردم و علی الخصوص آنست که با فشاندن بینی دائم امر کنند و فصد نمایند اگر ممکن بود و تلیین طبیعت بآب آلو شیرین و بنفشه و عناب مطبوخ تر نجبین و فلوس خیار شنبر و اندک روغن بادام کنند و اگر در مزاج او گرمی ظاهر گردد ماء الشعیر و شربت خشخاش لازم گیرند و از تناول گوشت منع نمایند که این صداع باین طریق زائل میشود و این سهل تر انواع صداع مگر آن که مرکب گردد و یا مستحیل بمرض دیگر شود و من در علاج انواع زکام معانی مشروح ذکر خواهم کرد و از ان امر خبطات و مبادی زکام ظاهر خواهد شد سعید پیش میگوید که در صداع تابع بلغم و مزاج بارد جالینجبین استعمال کنند و سکنجبین عسلی بیاشامند و اترج مربی و زنجبیل مربی در عسل خورانند و غذا اسفید باجات با فاویه و مطنجنات سازند و اندک حلوای شکری و عسلی دهند و شراب صرف یا ماء العسل بنوشانند و فواکه یابس مثل انجیر خشک و حب الزلم و پسته استعمال نمایند و آبیکه دران مرزنجوش و نمام و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بر سر ریزند و بادهان حاره مثل روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن ناردین یا روغن قسط تغریق راس نمایند و ریاحین حاره مثل نسرین و یاسمین و مرزنجوش ببویانند و بکندش عطسه آورند و خوشبوهای گرم مثل مشک و غالیه ببویانند مصنف اقتباس گوید که در صداع بارد ساذج از سبوس نخود دسته شبت و گل بابونه و اکلیل الملک و شیح ارمنی هر واحد کشت نمک طعام ده شت جوشانیده صاف نموده پاشویه نمایند و طلا ذکی بر سر انکباب سازند و روغن بابونه و نرگس و زنبق هر یک نه ماشه عود هندی سه ماشه عنبر مشک هر یک یکماشه سوده آمیخته نخلخه سازند و روغن سداب بر سر مالند و اگر بزیادتی تسخین حاجت آید روغن فرفیون نیز آمیزند و تکمید سر از نمک شور کاورس و سبوس نخود نیکوست و طلا از فرفیون و قرنفل هر یک چهار ماشه جند بیدستر سه ماشه سوده در روغن زنبق ده توله آمیخته از مجربات فقیر ست و شستن در آفتاب نزد آتش نفع بین مید هد و این ضماد مؤلف در کیات رفع درد می نماید گل بابونه فاوانیا مرکیاه جالینوس خاکشی زعفران هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن زنبق و نرگس هر دو یکتوله آرد ترمس نه ماشه آمیخته بکار برند و مصطکی سه ماشه سوده در عسل یکتوله آمیخته بلیسانند و بالائیش پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اصل السوس تخم کرفس یک هفت ماشه در عرق بادیان و عجوه یک نیم پاؤ شب خیسانیده صبح جوش دهند که به نیمه آید مالیده صاف نموده عسل سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای مرغ مرغن بنان خشکار گندم دهند و بجای آب بر ماء العسل که از عرق بادیان ساخته باشند قناعت کنند

علاج صداع دموی

سبب آن غلیان و ارتقای خون بسوی دماغ ست فصد سر رو کنند از جانبی که درد قوی باشد بشرطیکه ماده در دماغ مستقر بود و در انجا مدت مدید باقی ماند و اگر دران مستقر نباشد پس بقول شیخ فصد خلاف جانب وجع واجب ست و اگر آن رگ ظاهر نباشد فصد هفت اندام کشایند و خون کثیر حسب حاجت و احتمال قوت برارند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت پس گردن و یا میان شانه نمایند و بعد فصد جمله تدابیر یکه در علاج صداع حار ساذج گفته شد بعمل آرند و مسکن بارد و نشانند و جمیع تدابیر او از اشربه و غیره آنچنان باشد که تولید خون صاف مائل بمتانت و یبس اندک نماید و از مبردات مستعمله درین صداع در ابتدا و بعد فصد و اسهال لعاب بهدانه و اسپغول و شیره تخم خرفه و کاسنی و کاهو و مغز تخم کدو و عناب و آب آلو و تمر هندی و انار و ریباس و ترنج و کاسنی سبز و شاهتره و ترد عرق این هر دو و عرق بید و نیلوفر و شربت نیلوفر و سکنجبین ست هر یک بطریقیکه در علاج امراض دماغی حار مسطور شد استعمال نمایند و بوی تبخیر مانع صعود ابخره بعمل آرند و شیره عناب با شربت انارین بنوشند و یا شیره عناب شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره برآورده نبات سفید داخل کرده همراه اطریفل کشنیزی بدهند و یا اطریفل مذکور خورده بهدانه سه ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و بازه بجای بهدانه شاهتره کنند و شیره تخم کاسنی افزایند و اگر باریماف باشد شیره عناب شیره کاهو در عرق شاهتره برآورده نبات داخل کرده بنوشانند و اگر با فساد خون و بلغمیت بود

بعد فصد خیسانده عناب پنجدانه گل بنفشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک هر یک شش ماشه با نبات دهند و بعده منضج و مسهل بعمل آرند و اگر با فساد خون دموی داد ماشه سرخ هنگ بر سر و گردن باشد بعد فصد و حجامت نیلوفر شاهتره پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه عناب پنج دانه چهار ماشه کشنیز خشک هر یک چهار ماشه تمر هندی دو توله شب خیسانیده صبح گلقند داخل کرده بدهند و جلاب مرکب و شربت عناب مرکب نیز در صداع معمول ست و دیگر اشربه مطفی خون که در علاج امراض دماغی دموی مسطور گشت حسب حاجت بعمل آرند و هر گاه درین صداع بعد فصد و استعمال مطفیات احتیاج تلیین افتد یا اندک آمیزش صفرا یا امتلا از ماده صفراوی محسوس گردد استفراغ آن نمایند بملینات و مسهلات صفرا که در علاج صداع صفراوی مذکور شوند یا اولا دو سه روز باین منضج نضج دهند گل نیلوفر بنفشه شاهتره عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ خبازی هر واحد دو درم عناب هفت عدد سپستان نه عدد در آب خیسانیده یا جوشانیده گلقند یا ترنجبین چهار توله داخل کرده صاف نموده بنوشند بعده روز هشتم برای اسهال شیرخشت پانزده درم مغز خیارشنبر شش یا هفت توله بروغن بادام یکنیم درم یا دو درم زیاده کنند و گاهی برگ سنا دو درم یا سه درم یا چهار درم می افزایند و گاهی هلیلجات و آلو بخارا و تمر هندی عند غلبه صفرا و عدم سعال اضافه میکنند و یا تلیین طبع بمطبوخ فواکه متخذ از عناب سپستان شفتالو آلو تمر هندی بنفشه نیلوفر شاهتره با مغز خیارشنبر و روغن بادام شیرین و شیرخشت و ترنجبین یا بدون خیارشنبر نمایند و ایضاً نقوع فواکه مثل آنکه عناب آلو بخارا هر یک بست دانه خوبانی پانزده عدد سپستان سی عدد تمر هندی چهار اوقیه بنفشه گل سرخ هر واحد سه درم شب خیسانیده صبح ترنجبین دو اوقیه شیرخشت یک اوقیه مالیده صاف کرده بدهند و شربت اجاص مسهل و نقوع مسهل معمول حکیم اکمل خان نیز مستعمل و شربت عجیب الدین سمرقندی نیز ملین طبع ست و اگر سرفه باشد حموضات و گل سرخ و هلیله مناسب نیست و درمیان مسهلات بدر از شیره تخم کاسنی و خیارین و مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه لعاب اسپغول و یا بریقه خطمی سه ماشه در گلاب عرق بید ساده و کاسنی و شاهتره هر یک چهار توله برآورده شربت عناب و نیلوفر هر واحد یکنیم توله داخل کرده اسپغول هفت ماشه پاشیده داده باشند و اگر بجای آب عرق شاهتره بنوشند خوب ست و شم کافور بقول صاحب شفاء الاسقام صداع دموی را نافع ست **و بعد تنقیه** تا م اطریفل کشنیز توله بشربت عناب و شربت کادی هر یک یک نیم توله گلاب عرق کاسنی و بید مشک هر یک چهار توله بدهند و کافور بروغن گل آمیخته بهار سعوط سازند یا اطریفل کشنیزی شیره تخم خیارین عرق شاهتره شربت نیلوفر بدهند و گاهی شیره کشنیز خشک شیره اصل السوس افزوده میشود و چون مریض در فم معده کرب و غثیان و تخمس دریابد مبادرت بقی نمایند شستن دست و پا بآب گرم و یا باشوبه نمایند از سبوس گندم یا آبیکه دران بعض ادویه بارده مثل گل بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و خبازی و بهار بید و یا برگهای اینها از هر واحد یک قبضه سبوس گندم سه قبضه جوشانیده باشند و هر گاه بعد ازین تدابیر گرانی سر باقی باشد آبیکه دران بابونه بنفشه اکلیل الملک گل سرخ جو مقشر نیلوفر جوشانیده باشند نطول نمایند **و ایضا** بعد تنقیه شم افیون مصری خالص و طلای آن داخل بینی بر صدغین این صداع را در ساعت ساکن میکند و انچه آزموده است سعوط از بهای لولو قدری از عنبر در طوبت سرطان زنده کوفته است و سعوط طباشیری بدستور نافع و گویند که ریختن گلاب بسیار بر یافوخ تا آنکه سردی او در قعر سر محسوس گردد فی الفور نفع میکند و ریختن اندک از ان بسبب تسدید مسام و حبس بخارات صداع را زیاده میکند و هر گاه در سر بحرانه بسیار بود روغن بابونه بسرکه طلا نمایند و شم آن ابلغ و اسرع در تاثیر باشد از طلای آن و هر گاه دماغ ضعیف گردد کدام شیر بر سر استعمال نکنند مگر بعد تقویت راس بسعوط مقوی آن و انچه اسرع در تقویت اوست سعوط روغن بنفشه بشیر دختر انست **و سعوط** نافع که بعد تنقیه مستعمل میشود آب برگ کاهو آب برگ خرفه آب کدو شیر دختر ست همه را در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت دهند که یکسان شود بعمل آرند و اگر ضربان قوی و درد شدید مریض را مضطر گرداند این دوای متخذ برای تسکین استعمال کنند افیون زعفران هر یک بقدر ماش اندکی کافور قیصوری در شیر دختران یا روغن گل حل کرده در گوش و بینی چکانند و گاهی درین ادویه گل ارمنی و آب کشنیز سبز و آب بابونه تر و سرکه و آب بید و مانند آن افزوده بر سر طلا میکنند **و ضماد** مسکن که بعد استفراغ استعمال میکنند اینست آرد جو کشنیز سبز برگ عوسج عنب الثعلب برگ بید صندل مجموع یا انچه میسر شود بر سر ضماد کنند یا آرد جو اسپغول آب برگ بید گلاب قدری سرکه و محلب آمیخته استعمال کنند و یا صندلین گل ارمنی کاهو کشنیز خشک سائیده با آب کشنیز سبز و گلاب و آب بیخ موز آمیخته طلا کنند و یا صندل سفید کافور فوفل شیاف مامیثا سائیده با آبهای نافع آمیخته بکار برند و ضماد سویق جو با سرکه و گلاب نیز نافع ست و یا شیاف مامیثا و صندلین و گل سرخ و بزر قطونا با روغن بید و بنفشه بر صدغین و پیشانی

صداع صفراوی

وتا رگ سر طلا نمایند واگر درد شدید باشد اندکی کافور زیاده کنند و عند شدت درد و ضربان صندل قرنفل گل ارمنی شیاف مامیثا هر یک ده درم پوست بیخ لفاح
بزر البنج سفید افیون تخم عصفران کافور هر واحد یکدرم همه را سابیده در گلاب آمیخته و بر خرقه کتان طلا کرده بر سر گذارند و نخلخه که درین صداع نافع بود اینست آب حی العالم
آب کاهو آب کشنیز سبز صندل سوده روغن گل با قدری سرکه و یکجبه کافور سوده در شیشه دهن فراخ انداخته حرکت داده ببویند و بخور که در صداع دموی بعد فصد
و در صفراوی بعد مسهل استعمال کرده میشود اینست گل بنفشه خطمی جو مقشر گل نیلوفر جراده کدو بابونه جمله را در آب جوشانیده در طشت اندازند و روغن بنفشه در روغن
گل داخل کرده و بر طشت و سر مریض چادر کشیده دوا را حرکت دهند و بخار گیرند و روزی دو سه بار این عمل کنند و قدمین در آب گرم یا در آب ادویه پاشوئیه بارد
گذارند و کمادی که در صداع حار مادی وقتیکه از مستفرغات و معدلات بالکلیه زائل نشود برای رفع بقیه آن معمول ست اینست آرد جو گل خطمی بابونه سبوس
گندم صندل سفید گل سرخ بنفشه مساوی کوفته بیخته با سرکه انگوری و گلاب و آب شاهسفرم و روغن گل سرشته در پارچه بسته با آتش گرم کرده بر سر تکمید نمایند
اگر از استعمال این کماد زائل نشود معلوم کنند که باقی ماده زیاده است پس برای رفع آن فصد هر دو صافن نمایند و محجمه بر هر دو ساق نهند و دائم بمالش قدمین
نمایند و عند انتهای مرض معجون ملکی یا بعضی اشربه استعمال کنند و غذا ماء الشعیر و مزورات بارده حامضه و آب تمر هندی بقدری شکر و بقول بارده مثل عنب الثعلب
و حماض و کاهو و کاسنی و کدو و خیار و بقله یمانی و خرفه دهند **اقوال حذاق** ابو سهل گوید که اگر صداع از غلبه دم حار صاعد بسوی راس باشد فصد قیفال
کنند و اگر ممکن نبود حجامت بر ساقین نمایند پس اگر ثقل در مقدم دماغ بود حجامت بر قفا نیز کنند و اگر ثقل در موخر سر باشد رگ پیشانی کشایند و شراب
و گوشت و هر چیز که دران حلاوت قوی یا حرافت یا حدت باشد ترک نمایند و عدسیه بسرکه و طفشیل و بقول و فواکه بارده بخورند و بعد ازان اطلاق طبیعت خاصه اگر قبض
باشد بهلیله زرد و ترنجبین و آلو و تمر هندی و شکر طبرزد کنند و یا بهلیله را در یک رطل آب آلو بخارا اصلاح کنند و اندک اندک بران اندازند تا آنکه قوت او اخذ کند
پس صاف کرده سی درم جلاب یا ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا آب انار بقدر دو ثلث رطل بشکر یا ترنجبین بیاشامند و یا آلو بخارا در جلاب ممزوج تر کنند تا نرم شود
پس آلو بخورند و جلاب بنوشند و یا فلوس خیارشنبر یا ترنجبین بیست درم در جلاب مالیده بنوشند و یا بگیرند بنفشه تر و گل سرخ تر کوفته افشرده آب آن هر دو
با ترنجبین بنوشند و اگر دران حال سرفه یا خشونت در حلق و سینه باشد بگیرند عناب بیست عدد اصل السوس مقشر کوفته ده درم بنفشه خشک هفت درم و جوشانیده
بیست درم ترنجبین یا فلوس خیارشنبر حل کرده بنوشند و هرگاه التهاب صداع و حدت او بشکند حب از صبر و کتیرا و گل سرخ و یا از صبر و عصاره افسنتین و کتیرا
ساخته بخورند و هرگاه بدن پاک شود باید که خطمی را بسرکه لت کرده بر سر ضماد نمایند و یا اسپغول و سرکه طلا کنند **شیخ الرئیس** میفرماید که در صداع حادث از ماده حار
دموی باید که مبادرت بفصد و اخراج خون بحسب حاجت و احتمال قوت کنند و اگر فصد رگ ساعد کفایت نکند و بدان بمراد خود نرسند و درد بحال خود باقی ماند
و جمله عروق ظاهر باشد و در سر و چهره و چشم امتلای واضح ببینند باید که فصد رگهائی که استفراغ ماده از نفس دماغ کند بکشایند مثل فصد عروق بینی از هر دو
جانب و فصد رگ پیشانی که فصد این رگ بسیار دردهای سر را مستاصل میکند و واجب ست که درین رعایت جانب درد کنند اگر جانب موخر باشد فصد عرق
جانب قدام نمایند و اگر در جانب دیگر باشد فصد رگ مقابل آن طرف کنند و اگر در جانب مقابل رگ غائر بود حجامت بدل فصد نمایند و **ارکاغانیس** گفته که اگر ازین
غنا حاصل نشود باید که حجامت میان هر دو شانه نمایند و ازان خون بسیار برارند و بر موضع حجامت نمک سوده چسپانند و اول روز ابریشم پاره در زیت
آلوده بران موضع نهند و در روز دیگر دوای جراحی برای التحام موضع حجامت گذارند تا قرحه نگردد و ازین تدبیر و التزام این صداع دیگر زائل میشود و این
مخصوص بدین صداع نیست بلکه در جمیع انواع صداع مزمن از ماده خبیثه از هر ماده که باشد نفع میکند و اکثر درین نوع صداع و مانند آن بفصد صافن و حجامت
ساق انتفاع حاصل میشود و چون محسوس شود که درینجا شائبه از ماده صفراوی ست باک نیست باستفراغ آن بچیزی که تلیین طبیعت و ازلاق ماده کنند از آنچه
در باب صداع صفراوی ذکر یابد و بالجمله باید که مداومت تلیین طبیعت نمایند مثل مرقه تیشو قیه و اجاصیه و مرقه عدس و مرق اعنی ماش سوای جرم آنها و باغذیه
مبرده مولد خون بارد مائل بیبس و غلظ و مائل بقبض تغذیه سازند مثل سماقیه و رمانیه و عدسیه بسرکه و طفشیل مگر از قبض طبیعت حذر کنند که طبیب در معالجه
امراض سر کثیر الحاجت بلین طبع ست پس در حالت قبض تعدیل این قوابض بترنجبین و شیرخشت و همه آنچه شیرینی مع تلیین کند باید کرد و واجب ست

که این اغذیه حسن الکیموس باشند و تقلیل مقدار آن کنند و از ان ممتلی نشوند و چون نطولات و مروخات استعمال نمایند چیزی که دران تبرید باشد و ترطیب شدید
نبود بلکه دران اندک ردع و قبض باشد بعمل آرند مثل آب انار و عصارات بارده قابضه از فواکه و اوراق و اصول و لعاب بزرقطونا بسرکه و آب عصی الراعی ابن عباس
گوید که هرگاه صداع از مادهٔ دموی باشد و قوت قوی و سن منتهای شباب یا جوانی بود و از فصد مانعی نباشد فصد سر رو نمایند و بمقدار حاجت خون برآرند
و اگر کفایت نکند فصد صافن کشایند و بر ساقین بکوچب بلندتر از کعب حجامت نمایند و اگر مریض طفل باشد حجامت بر گردن او نمایند و اگر مدت او طول کشد
و درد در مقدم سر باشد بر مؤخر سر حجامت کنند و فصد رگ مؤخر سر کشایند و اگر درد در مؤخر سر بود رگ پیشانی کشایند بعد از آنکه تنقیهٔ بدن باشد بدوای مسهل
و فصد رگ دست کرده باشند تا که ماده از ان بسوی ضد موضع مرض منجذب گردد بعد از ان سائر اضمده و نطولات و سعوطات که در علاج صداع حار ساذج مذکور
شد استعمال نمایند و غذا مزوره عدس مقشر با آب انار یا آب غوره سازند و از فواکه آلو و شفتالو و عناب مانند آن خورند **ابو الحسن** گوید که صداع حار مادی
شدید الخطر است بنا بر بودن مادهٔ حار قریب دماغ مع فساد مزاج اعضای بسیطهٔ مجاورهٔ دماغ و از مثل این صداع تشنج در اعصاب دماغ و انتفاخ نور چشم
بنا بر تمدد طبقه و اتساع ثقبه حادث میشود و گاهی از تقصیر در معالجهٔ آن بسرسام حار و اختلاط ذهن می انجامد و سببش ترقی بخارات غلیظ بسوی سر و حدوث
امتلاء و انسجام است این ماده گاه از معده و گاه از عمق بدن مرتقی میگردد و این بر طبیب ماهر مخفی نیست چون تامل او کند بهر آنکه بخارات و فضولات هرگاه از معده
و صدر و سائر تجاویف کبار مرتقی شود طبیب امین صد علی اوداج را منتفخ مرتفع دریابد و هرگاه تصاعد او از عمق بدن باشد هر دو رگ پس گوش را مع ساتین منتفخ ممتلی
معلوم کند و از اعراض خاص این سرخی او مع انتفاخ و ثقل عظیم مع ضربان و کدورت حواس و اشتیاق باستنشاق هوای بارد و ظهور حالت شبیه بخواب مع قلت [illegible]
علاجش ابتدا بفصد قیفالین کنند چون اعراض قوی باشد در دو روز متواتر و در اول امر ماء الشعیر هشتاد درم با دو حبه کافور و سکنجبین نوشند و کمی و زیادتی در مقدار
ماء الشعیر بحسب مشاهدهٔ طبیب است و حل طبیعت باین مطبوخ نمایند هلیلهٔ زرد بست درم تمر هندی سی درم ترنجبین پانزده درم پرسیاوشان اصل السوس هر واحد
سه درم شاهتره پنج درم افسنتین هفت درم عناب سی عدد آلو بخارا بست عدد مویز منقی ده درم کشنیز خشک یک کف همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و افشرده
صاف کنند و در یک شربت آن سه طسوج سقمونیا و دو ثلث درم تربد آمیخته نوشند و بعد استفراغ باین مطبوخ غذا چقندر و کاسنی هر دو مسلوق مطیب بسرکه و کشنیز
سازند و تعدیل طبیعت بنرمی کنند و نگذارند که قبض شود پس اگر فضول بسیار بینند و قوت مساعدت کند و سائر قوانین مانع نبود در معاودت استفراغ بحسب
قوت مفضول باک نیست اگر خون زیاده باشد بفصد اخراج آن نمایند و اگر در سائر فضول زیادتی بود باستفراغ آن بدوای مذکور نمایند و چون معلوم کنند
که فضول کم شد و نبض و قاروره گواهی آن دهد بنحوی که نبض نرم شود و از ان سرعت و تواتر مع عظم زائل شود و قاروره ناقص الحمرة زرد رنگ قوام گردد
مضایقه نیست که بر سر بعد تراشیدن موی سر پارچه مبلول بسرکه و گلاب روغن گل مبلول باین دوا گذارند بگیرند آب کدو و آب کاسنی آب خبازی آب خیار
آب برگ اسپغول آب بنفشه آب بید جوش خفیف دهند تا صاف گردد پس گلاب و سرکه که بسیار کهنه نبود و اندک روغن گل خالص انداخته ممزوج سازند پس
اندک سرد کرده پارچه بدان آلوده بر تارک سر نهند و هر قدر که مرض کم شود ازین آبها کم نمایند و در آب کاسنی افزایند تا آنکه مرض بالکلیه زائل گردد و اگر حاجت
زیاده تبرید باشد درین آبها آرد جو و اندک کافور حل کنند و اگر احتیاج زیاده تحلیل باشد دران آبها اندک خطمی و آرد باقلا حل نمایند و هرگاه بیقین زوال
علت گردد و آنچه باقی مانده بقایا یا عسر باشند و در انجا ماده نبود آب گرم که دران بنفشه و خشخاش و سبوس گندم و جو پخته باشند بر سر ریزند و در آخر این صداع طبیب
غلطی نکند بلعم نطولات قوی نمی یابد بلکه این بحسب سبب و بحسب ماده و مزاج و بلد و فصل بود و اگر متعسر گردد و ظاهر شود که درینجا فضول است فصد هر دو صافن نمایند
و محاجم بر ساقین نهند و امر بمالش قدمین دائم و غسل آنها با آب گرم نمایند و تفتیح مسام پایها با آب گرم که دران اندک بابونه پخته باشند باید کرد که باین تدبیر بقیهٔ تحلیل
منحل گردد و اگر بقایا فساد مزاج محتاج بترطیب و تبدیل مزاج بعد استفراغات مذکوره باشند و یقین شود که درینجا ماده نیست پس سعوط بکار برند آب عصی الراعی برادهٔ
جوش خفیف داده صاف کنند و از ان سه دانگ گرفته روغن بنفشه دو دانگ و شیر دختران دو ثلث درم و بعد سواک و شستن دندان پنج دانه جو بخایند تا در دهن
لزج گردد پس ازین آب دهن که از خائیدن جو در دهن جمع شده یک نیم دانگ آمیخته در شیشه بجنبانند و بار دیگر صاف کرده در هر دو سوراخ نمایند و در روز و شب دفعه

نسخهٔ مطبوخ مسهل

منوار سعوط کنند که ترطیب بلیغ نماید و بعضی اطبا که اراده ترطیب بسعوط بعد تنقیه میکنند همینست که بگیرند بیخ خشخاش سطب و برگها از ان جدا کنند و نزد جدا کردن
آن چیزی که شبیه بشیر بر آید بگیرند و بروغن بنفشه در ان آمیخته سعوط کنند و چیزی در ترطیب ابلغ ازین ندیدیم چون در وقت آن استعمال کنند و آنچه اهل بصره استعمال
میکنند در جمیع صداع حار بعد استفراغ اگر واجب بود کافی ست اینست آب طلع آب حماز گلاب ماء القرع مشوی همه را جمع کرده اندکی سرکه و اندک دهن گل آمیخته
پارچه کتان بدان آلوده بر سر مریض بدارند و هرگاه بمیار رسیدن سردی بدماغ دریابد جدا کنند و هرگاه گرمی معلوم کند اعادهٔ آن نمایند و ایشان تحلیل بقایای
صداع حار باین تدبیر میکنند و ازین عدول نمیکنند و اگر باین صداع تپ مضاف گردد نظر بادوار تپ نمایند پس اگر بدو غب آید معلوم شود که اکثر آنچه بسوی سر
تصاعد میکند اخلاط صفراوی مع بخارات آنست و اگر او وار آن دموی بود بنوعی که از ان نقای تام نشود و تپ باقی ماند تا آنکه دور دیگر بران آید و معذلک
ثقل اندک در پلک و سرخی در چشم معلوم شود درین هنگام یقین کنند که اخلاط صاعد بسوی سر دموی ست پس در معالجه قصد تسکین آن خلط نمایند و تدبیرات بسوی
این و آن تپ مائل سازند و اگر تپ قبل از حدوث صداع باشد تپ مرض و صداع عرض باشد و اگر بعد صداع بود بالعکس باشد و اگر یکبارگی هر دو پیدا شود هر واحد
ازان مرض و عرض بود و تغلیب یکی بر دیگری ممکن نیست مگر بمعرفت سبب پس با عراض خاصه در علاجات مذکوره تقدیم و تاخیر از آنچه گفته ام نباید کرد که
این مفسد معالجه ست گیلانی گوید که بعد فصد آب انار و آب تمر هندی و آب ریباس و ترشی ترنج و مانند آن از مبردات یا ساده و یا با شکر بنوشند و رب
ریباس و رب توت وغیره ربوب ترش مانع صعود ابخره بسوی سر بدهند بعده طبیخ هلیله زرد و تمر هندی و آلو و عناب شاهتره و افسنتین و مویز و ترنجبین
مقوی بسقمونیا بنوشانند و اگر ضعف یا شائبهٔ صفرا باشد حل طبیعت بآب آلو و تمر هندی بخیار شنبر و یا باین ماء الفواکه نمایند تمر هندی بیست درم آلو بخارا
سی عدد سپستان بیست عدد تخم کاسنی پنج درم بنفشهٔ خشک سه درم گل سرخ پنج درم عناب بیست عدد یکشبانه روز در آب تر کرده صاف نمایند و بران
بیست درم ترنجبین و شیرخشت انداز ند و یا در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و صاف کرده بشیرخشت یا ترنجبین بنوشند یا این حقنه لین العمل آرند
عناب سپستان هر واحد کف بنفشهٔ خشک چهار درم انجیر ده درم خطمی سبوس گندم هر در صره بسته بقدر حاجت در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید چهار اوقیه
ازان صاف کرده آب چقندر کوفته افشرده ربع رطل و دهن کنجد دو اوقیه مری یک اوقیه انداخته خوب بهم زنند و نیمگرم حقنه کنند و بمزورات معمول از حوامض
مثل آلو یا تمر هندی یا مشمش خشک غذا سازند اگر طبیعت قبض باشد و مثل سیب و به و غوره و ریباس و مانند آن اگر طبع نرم بود و باید که در طعام ایشان
عدس مقشر و ماش مقشر بود و ایضا از ان بقول لینه مثل اسفاناخ لبلاب و حماض و چقندر و کاهو و کاسنی و کدو و بقلهٔ یمانی و خرفه باشد و این بقول را بسرکه و گشنیز
خوشبو سازند و چون مرض بانتها رسد و حاجت تلیین شود باین مطبوخ بلیله نمایند بگیرند بلیلهٔ زرد از ده درم تا بیست درم و بیک رطل آب بجوشانند تا سوم
حصه بماند صاف کرده بیست درم ترنجبین یا شیرخشت یا شکر طبرزد داخل کرده بنوشند و یا هلیله سحوق بعد اب آلو و یا آب انار معصور بشحم آن و یا آلو رطب یا منقوع
در جلاب از ده تا بیست عدد که در قول ابو سهل گذشت و یا نقوع مشمش بدهند و اگر حاجت باسهال قوی باشد و قوت مساعدت کند بگیرند سقمونیا از
نیم دانگ تا یک دانگ و در جلاب یا در شربت بنفشه یا در ترنجبین یا رائب بقر یا شربت ورد یا شربت آلو یا نقوع مشمش یا آب تمر هندی حل کرده بدهند و یا آب
ترنجبین یا آب به یا رب انار و توت سرشته بخورانند و از ملینات خفیفه سفوف بنفشه ست که بنفشهٔ خشک سوده و شکر مساوی از پنج درم تا ده درم بخورند
و اگر موسم گل سرخ باشد آب گل سرخ کوفته افشرده و ثلث رطل بگیرند و بران شکر یا ترنجبین از یک نیم اوقیه تا دو اوقیه انداخته بنوشند و اگر سرفه یا خشونت
صدر باشد مطبوخ مذکور در قول ابو سهل بدهند و اگر در انجا رطوبت باشد و حاجت باسهال قوی بود تربد کوفته از یک درم تا چهار درم بدان مطبوخ بپزند
و گاهی این قرص بنفشه میدهند بنفشهٔ خشک و تخم خبازی مقشر مساوی گرفته در هر درم ازان نیم دانگ سقمونیا داخل کرده یک قرص یا دو بدهند و چون حدت
و التهاب مرض منکسر گردد این مسهل می‌دهند صبر سقوطری و کتیرا گل سرخ هر واحد ربع جزو حب ساخته بآب گرم یا مطبوخ مناسب بخورانند و یا افسنتین نیم جزو
افزوده مثل نخود حب بسته از دو تا سه درم بدهند و از انجا که صداع را درین وقت دار و جاع چشم و جرب را نکوست این حب بنفشه ست بنفشهٔ خشک ده درم تربد سفید
یکدرم رب السوس دو دانگ سقمونیا گل سرخ هر یک یک دانگ باب کرفس حب سازند که این مخرج صفرای غلیظ از دماغ ست و گاهی بشیارات در آخر صداع استعمال

میکنند برای فوائدی که در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شد و دران سقمونیا برای اخلاط صفراوی و منع طول مکث و تقویت فعل او صبر می افزایند و چون
این صداع ساکن و اضعف گردد و بدن انقص قوت باشد باید که تغذیه مریض بگوشت دراج و تیهو و چوزه مرغ متخذ با آب آلو یا آنار یا سرکه یا سیب سازند
و عدس مقشر مطبوخ با آب انار برای تغلیظ خون و منع بخار رسیدهند و در طعام ایشان کشنیز برای منع بخار زیاده اندازند ابن هبة الله گوید که اگر قوت
و سن و فصل مساعدت کند مبادرت بفصد قیفال از جانب الم کنند و اگر درد عام جمیع سر باشد فصد از جانبی که دران درد شدید باشد بگیرند و اگر از فصد مانعی باشد
حجامت میان هر دو شانه یا بر ساقین نمایند تا از بر ماده از اعلی باسفل منجذب گردد و اگر ازین درد ساکن نشود رگ پیشانی کشایند و بعد فصد تبرید مزاج
بشرب آب آلو وغیره و رب آلو و مانند آن که در قول گیلانی مسطور شد باید کرد و اگر طبع نرم بود رب به و یا رب سیب بدهند و فواکه قابض خورانند
و بر پیشانی گلاب مالند و ریاحین بارد مثل نیلوفر و بنفشه و گلاب و صندل بو بویند و اگر طبع قبض بود و جسم ممتلی باشد تلیین بماء الفواکه و یا آب انارین
معصور بشحم آنها با شکر یا شیرخشت یا ترنجبین نمایند و آبیکه دران بنفشه و جو و گل سرخ و نیلوفر جوشانیده باشند بر سر ریزند و مریض را پرهیز کنانند و مزورات
و عدسیه زرد و بقول بارده خورانند و هرگاه حدت ساکن شود بچه مرغ بسرکه و آب غوره پخته بدهند و از بسیار خوردن حلوا و لحم و خمر منع کنند ابن الیاس
گوید که فصد سر رو و حجامت کنند و اخراج خون کثیر نمایند اگر قوت قوی و خون غلیظ سیاه یا سرخ غلیظ و فصل و سن موافق باشد و اطفای خون باشیای
بارد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و ماء الشعیر بنوشند اگر بادی تپ باشد و اگر تپ و سرفه نبود جلاب سرد از تمر هندی ده درم و ترنجبین یا شیرخشت
هر کدام که باشد ده درم دهند و یا حل طبیعت بماء الفواکه مثل آب عناب و آلو و تمر هندی و سپستان و نیلوفر و بنفشه و ترنجبین و شیرخشت و خیار شنبر
و شکر نمایند و یا بگیرند بنفشه و نیلوفر هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم و جوشانیده مالیده صاف نموده بنوشند و غذا
مزوره ماش مقشر بمغز بادام یا مزوره آلو جبلی بمغز بادام و قشمش یا مزوره تمر هندی بشکر و مغز بادام بدهند و یا بگیرند خمیره بنفشه ده درم و مثل او ترنجبین و جوشانیده
صاف کرده بنوشند و یا انار ترش و شیرین مع شحم هر دو بفشرند و مقدار نیم رطل بشکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشند و بگیرند روغن گل دو جزو و گلاب
یکجزو و سرکه کهنه ربع جزو و در شیشه دهن فراخ حرکت دهند تا آنکه ممزوج گردد و قدری ازان بر سر نهند یا دران پارچه کتان یا خرقه رقیق تر کرده بنهند و گاه گلاب
تنها یا سرکه تنها نفع میکند و بزر قطونا بسرکه لت کرده بر سر نهادن آمر اسود مند بود و یا لعاب خطمی و سرکه آمیخته بر سر نهند و بروغنهای سرد مثل روغن کدو و روغن بنفشه
یا نیلوفر یا روغن بید سعوط کنند ابو منصور گوید که فصد قیفال از جانب وجع یا از جانب وجع شدید کنند و اگر فصد ممکن نبود حجامت ساقین و اگر ممکن نباشد
حجامت نقره نمایند و حل طبیعت بماء الفواکه مثل هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و عناب و سپستان و اصل السوس و بنفشه و ترنجبین و خیار شنبر و شکر باید کرد و یا
بگیرند هلیله زرد کوفته بوزن پانزده درم و در آب آلو بدستوریکه در قول ابو سهل گذشت صلایه کرده صاف نموده دو اوقیه جلاب و ده درم شیرخشت یا ترنجبین
داخل کرده بنوشند و یا انار شیرین و ترش بشحم آنها افشرده بقدر دو ثلث رطل با شکر یا ترنجبین بنوشند و یا خمیره بنفشه یا مغز خیار شنبر از ده درم تا پانزده درم در
جلاب ممزوج یا آب گرم مالیده بنوشند و یا اندک سرکه در آب گرم آمیخته بنوشند که سریع الاسهال ست و دیگر تراکیب مسهله همانست که در قول ابو سهل و گیلانی گذشت
و ترکیب حب رب هلیله وغیره در علاج صداع صفراوی بیاید خجندی گوید که بعد فصد اطفای خون باشربه حامضه مثل شربت انار و شربت تمر هندی
و سکنجبین و شربت عناب و نیلوفر کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شیرخشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر و شربت اجاص مسهل و آب انارین با شیرخشت
نمایند و اگر تپ و سرفه بادی نباشد شربت تمر هندی و شربت لیمو و ربوب فواکه حامض بنوشانند و اگر بادی سرفه باشد خمیره بنفشه با سپستان و نیلوفر و عناب
دهند و این شربت مطفی خون ست و جمیع امراض دموی را نافع بود و تسکین هیجان خون نماید عناب یک رطل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر صد درم پوست
بیخ کاسنی ده درم همه را در سرکه ثلثه رطل ترکیسانند پس خوب جوش داده صاف کرده شکر بقدر احتیاج داخل کرده بقوام آرند و ده درم ازان با آب زرشک سی درم
حل کرده بنوشند و نقوع مرکب این مرض را نافع ست و نسخه آن در علاج امراض دماغی دموی مذکور شد و این ملین نافع ست آب انارین معصور بشحم آنها نیم رطل
شربت ورد مکرر یا گلقند بغدادی پانزده درم شیرخشت ده درم ترنجبین پانزده درم برسم معهود مرتب سازند انطاکی گوید که اگر علامات دلالت کند

بر آنکه ماده دموی ست فصد قیفال کنند و اگر صداع متعدی بسوی دماغ از عضو دیگر باشد فصد مشترک نمایند و گاهی در صفرا بسبب حدت خون فصد کرده میشود
بعده تنقیه خلط غالب بدوای مناسب آن کنند و از مجربات خاص بصداع حار که استخراج آن کرده ام این دوا ست گلقند سه اوقیه خمیره بنفشه یک اوقیه عناب
سپستان آلو بخارا گلاب روغن گل هر واحد نیم اوقیه همه را در چهار صد درم آب شیرین بپزند تا چهارم حصه بماند صاف کرده بنوشند و غذا ابکدو یا اسفاناخ یا مزورهٔ آلو
سازند و بگلاب روغن گل و سرکه و آب مورد و کدو و صندل که دران کافور یا افیون محلول بود مجموع یا مفرد بحسب ماده طلا سازند و روغن مجرب بسا انواع
صداع در علاج کلی اقسام صداع مذکور شد و از منقولات طلا خمیرهٔ آرد و زعفران ست و کذا آب بید و روغن بنفشه طلا و سعوط آن **مصنف اقتباس**
می نویسد که اول فصد سر رو کنند و از بنفشه و صندل سفید و حضض مکی هر واحد سه ماشه گلاب روغن گل هر واحد یکتوله کافور دو ماشه مخلخه سازند و از برگ بید و
و مکوه و گلاب و طحلب و خرفه مجموع یا مفرد ضماد نمایند که دفع درد فی الحال می نماید و شیرهٔ خرفه و کاسنی هر یک ماشه تخم کاهو مقشر چهار ماشه آلو بخارا هفت عدد
عناب کلان چهار عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده و نیلوفر هر یک پنجتوله برآورده شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یک یک نیم توله داخل کرده بنوشانند
تا سه روز و غذا اسفاناخ یا ماش سبز و سیاه یا برنج و نان تنک هند و مربای انبه و کرونده و تمر هندی نیز دهند و اگر درد باقی ماند روز چهارم به تنقیهٔ خاص پردازند
مثلا رگ پیشانی یا صدغین یا ماقین کشایند و دوا و غذا بدستور دهند تا هفت روز و روز هشتم تنقیه بمطبوخ فواکه اهلیلجی علوی خان کنند باین نوع آلو بخارا زرد آلو
هر یک هفت عدد عناب کلان ده عدد سپستان چهل عدد پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هر یک ده درم برگ بنفشه تخم کاسنی هر یک
نه ماشه در گلاب و عرق شاهتره و کاسنی و نیلوفر هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح جوش کرده خیارشنبر تمر هندی ترنجبین هر یک بست درم گلقند ده درم مالیده
صاف نموده روغن بادام شیرین دو مثقال اضافه نموده بکار برند و بجای آب عرق کاسنی و گلاب شاهتره اکتفا ورزند و وقت شام غذا اسفاناخ دهند و صبح تبرید
و همین نمط سه چهار روز استعمال نمایند و اگر اندکی درد سر باقی ماند پس موی تارک سر تراشیده شرط زده محجمه گذاشته سخت مکند بعده سیماب هشت ماشه در آب گل سدا گلاب
در روغن گل هر یک یک توله آمیخته بهاون دسته سنگی تا یک گهڑی سحق بلیغ نموده بجای شرط تا یکساعت بچسپی می مالند که فی الحال دفع درد مینماید

علاج صداع صفراوی

سببش غلبه صفرا و هیجان آن ارتفاع ابخره و ارتقای ماده آنست بسوی دماغ و امتلای عروق سر از ان و از جالینوس منقول ست که از اسباب این صداع استکثار
اغذیه و اشربه حاره و تعب مفرط و سهر دائم و صوم متواتر و کثرت مشی در صیف و زمانه گرم ست اولا بهر تبدیل مزاج و تلطیف و تسکین حرارت تبرید یکه در علاج امراض ناشی از
سوء مزاج مذکور شد بدهند و دیگر اشربه مبرده که در علاج صداع حار سابق مسطور شد استعمال کنند و یا شیرهٔ تخم کاهو یک توله شیرهٔ مغز تخم کدو دو توله با شربت بنفشه و شربت
نیلوفر دو دو توله بدهند که معمول حکیم میرزا علی شریف ست و شیرهٔ خیارین مغز تخم کدو و کاهو و آب آلو و تمر هندی و شربت بنفشه نیز مفید و علاج این قسم بعلاج
صداع دموی قریب ست لیکن بعد علاج این نوع در مشروبات وغیره اشیای بارد رطب اکثر استعمال نمایند و در دموی بارد یابس بیشتر بعمل آرند و استعمال شربت
نیلوفر و بنفشه و سکنجبین و شربت نارنج و لیمو و انار بشرط عدم سرفه انفع ست و اگر سرفه باشد شربت خشخاش و خمیرهٔ بنفشه و سپستان نافع و اگر با سرفه بی نزله
باشد نوشیدن طبیخ آلو بخارا عناب شاهتره خطمی با شربت نیلوفر نیز مفید ست و اگر باین صداع تپ باشد و قاروره ناری بود لعاب بهدانه شیرهٔ تخم خیارین
در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز دیگر شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ آلو بخارا اضافه
کنند و پاشویه بارده نمایند بعد تخفیف اولا شیرهٔ کدو موقوف نموده بعده شیرهٔ کاهو دور کنند و گاهی در تحلیل و تبقیه ای از صفرا و خفقان عناب پنج دانه
آلو بخارا هفت عدد بهدانه سه ماشه در عرق گاوزبان ده توله مالیده صاف نموده شربت نیلوفر شیرهٔ کشنیز خشک چار ماشه شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه داخل کرده
داده می شود و **بعد** تسکین ماء النضج و المنضج با ر نموده مسهل صفرا حب هلیله دهند و از منقولات حکیم علی شریف ست که بعد نضج از گل بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
هر یک یک توله بیخ کاسنی گل سرخ هر یک چار ماشه تخم خیارین ده توله آلو بخارا بست عدد ترنجبین شیرخشت هر یک چار توله تمر هندی شش توله مغز فلوس شش توله
گلقند چهار توله شربت بنفشه چهار توله شیرهٔ مغز تخم کدو نه ماشه تنقیه سازند و در یوم راحت آنکه در یکبعد و لعاب بهدانه سه ماشه و شربت نیلوفر دو توله بدهند

غذا اشتلہ بیمونگ با روغن گاو تازه و بقلهٔ کاهو و خرفه و پالک کدو و خشکه سازند و شربت ورد مکرر و سکنجبین نیز مسهل صفرا است و استفراغ ماده بهلیله مناسب
و اگر خواهند در مسهل بارد داخل کنند والا نقوع هلیله دهند باین طور که پوست هلیله زرد ده درم در مقدار نیم رطل آب خالص یا آب کاسنی مروق یا آب آلو بخارا
پنجاه درم شب خیسانیده صبح صاف نموده شیر خشت و ترنجبین از هر یک ده درم دران حل نموده نیم گرم وقت سحر بیاشامند و اگر بدل آلو تمر هندی کنند انفع خواهد بود
و یا عناب ده دانه سپستان مویز منقی هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال همه را در نیم رطل آب خالص یا عرقهای مناسب مثل عرق کاسنی و نیلوفر و عنب الثعلب
شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هر یک ده درم و یا زیاده بمقدار حاجت حل نموده صاف کرده قدری گلاب دیگر روغن
بادام شیرین بران چکانیده بیاشامند و بدانند که استعمال هلیله بشرطی جائز ست که با صداع تپ و سرفه و سهر نباشد چه هلیله تضییق مجاری و تخشین مسهر ست و لهذا
عمل آن بقبض و عصر ست و این موجب تضییق مجاری در دفع رقیق ماده و غلظ و تحجر و تشبث باقی واره تا آنکه آنست و این موجب ازمان و تطویل مرض و آکل هلاکت ست
و همچنین دیگر ادویهٔ مسهله بعصر در حمیات خصوصاً در اوائل جائز نیست بجهت آنکه رقیق ماده را دفع می نمایند و ما بقی را غلیظ و متشبث و متحجر میگردانند و این
باعث هلاکت ست پس اگر در حلق و صدر خشونت باشد یا تپ بود ترک نمایند چیزی را که دران قبض و خشونت ست و بادویهٔ مزلقه تنقیه کنند و بعد تنقیه تعدیل
مزاج باشربه و اغذیهٔ مبردهٔ مرطبه و تبرید و ترطیب سر باضمده و سعوطات غیره کنند بدانچه در علاج امراض دماغی حار ساذج و صداع حار ساذج گذشت و سفوف
کشنیز و سفوف بنفشه و اگر سرفه باشد قرص طباشیر کافوری همراه لعوق و اشربهٔ مناسبه برای تسکین حرارت بدهند و گلهای سرد بویند و اگر بیداری و خشکی
دماغ اذیت دهد روغنهای بارد رطب بر سر بمالند و در گوش و بینی چکانند مانند روغن کدوی تازه یا روغن خیار یا بنفشه بادام و یا نیلوفر مفرد یا مرکب نموده بر برف
سرد کرده و چکانیدن آب برگ کاهو در بینی و یا شیر دختران و یا شیر خر نیز نافع ست از مجربات بعض سلاطین ست که حجرات را در پارچه بسته آویزند تا آب و چکیده پیش شکیب
بیش سائیده آمیزند و بر سر ضماد نمایند که عجیب النفع ست و ایضاً سعوط سرطان مطبوخ که در علاج صداع حار ساذج در قول صاحب کامل گذشت در گوش علیل چکانیدن
از مجربات اوست و یا افیون کافور بزر البنج مساوی در آب سائیده حب ها بقدر عدس سازند و یک حب ازان در روغن بنفشه حل کرده در بینی و گوش بچکانند و اگر
عنب الثعلب مع شاخ و برگ و تخم کوفته سه قطره از آب آن در بینی بچکانند و بعده چند قطره روغن بنفشه بچکانند در اکثر این صداع از مجربات رازی ست و ضماد
آرد جو بگلاب سرشته بر پیشانی و یا فوخ نافع و ضماد کاهو بگلاب و یا خشخاش که سائیده بدستور و همچنین ضماد شیاف امیثا و صندل و گل سرخ مفید و هنگام شدت
درد بر صدغین لادن معمولی بچسپانند و بالائش صفحهٔ باریک سرب بندند و این نطول نافع ست آب کدو و جرادهٔ او کاهو سبز و تخم آن تخم خشخاش و پوست آن بنفشه
نیلوفر گل بید و برگ آن شاهسفرم در آب جوشانیده بر سر نطول کنند و بر بخار آن انکباب نمایند و یا بنفشه جو مقشر نیم کوفته اسپغول پوست خشخاش گل سرخ
تخم کاهو برگ بید مساوی در آب جوشانیده صاف نموده و اندک افیون خصوصاً هرگاه درد شدید باشد دران آب گداخته مکرر تنطیل نمایند که صداع حار مع السهر
را نافع ست و نطول گلاب و سرکه و روغن گل نیز مسکن وجع و حرارت و از افاضل ادویه و بی غائله است و اگر صداع مع سهر باشد طبیخ خشخاش و آب کاهو
زیاده کنند و اگر التهاب بود آب کاهو یا خرفه یا کاسنی و عنب الثعلب افزایند و کما که در علاج صداع دموی گذشت بعده تنقیه برای تحلیل بقیه مواد در نیجا نیز
از مجربات احقر ست و غذا ماء الشعیر ممزوج بگلاب و آب انارین و دیگر اغذیهٔ بارده که در علاج صداع حار ساذج و دموی مذکور شد بدهند اقوال اکابر بعضی
متاخرین مینویسند که گل بنفشه تخم کاسنی و خیارین مغز تخم کدو هر یک نه ماشه آلو سیاه زرد آلو هر یک ده عدد تمر هندی چهار توله در گلاب و عرق بید ساده هر یک
نه توله خیسانیده مالیده صاف نموده شربت لیمون کاغذی سه توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید و گل بنفشه و کشنیز و کاهو در گلاب سوده ضماد نمایند
و از سبوس گندم و بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کنار سبز و نمک هندی هر یک دو مشت جوش کرده صاف نموده پاشویه نمایند و باید که پرده میان روی بیمار و ظرف
آب حائل سازند تا بخارات بدماغ نرسد و اگر احیاناً برسد همان زمان غشی احداث نماید و برگ مفاجات بکشد کذا فی ابینه میاه و غذا خرفه و پالک که از انبه خام
ترش باشد همراه نان تنک دهند و در دو هجم یا ششم بهر اسهال صفرا این مطبوخ آلو دهند آلو بخارا پنجاه عدد پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی برگ سنا هر یک
پنج درم تخم کاسنی نیلوفر گل بنفشه مکوه گل سرخ هر یک نه ماشه در گلاب نیم آثار عرق نیلوفر پاو آثار شب خیسانیده صبح جوش دهند که بنصف رسد مالیده صاف نموده

ترنجبین مغز خیارشنبر هر یک هفت توله گلقند شربت ورد دیگر را هلیلجی علوی‌خانی هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب گلاب تنها اکتفا نمایند
و وقت شام غذا شلها اسفاناخی و خشکهٔ گیلانی یا اسفاناخ خورانند و صبح تبرید شیرهٔ کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه تخم کاهو مقشر پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب
و عرق کاسنی و بید ساده هر یک هفت توله عرق بید مشک پنج توله برآورده شربت ترنج یا انارین چهار توله داخل کرده سبوس اسپغول نه ماشه خورانیده بنوشانند و همین
نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج این اطریفل کشنیزی تالیف علوی‌خان دهند پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله آمله هر یک سه درم کشنیز نصف وزن ادویه بقند
سفید قوام ساخته از دو مثقال تا یکتوله با شربت نیلوفر و شربت رنگترة هر یک یک نیم توله عرق کاسنی نیلوفر هر یک هفت توله بکار برند جهت منع بخارات و رفع درد سر
این سفوف مجرب از مخترعات راقم ست کشنیز سه روز در سرکه تر نموده مدبر کنند گل بنفشه گل سرخ هر یک یکنیم توله نمک لاهوری یک نیم توله عصارهٔ زرشک یکتوله
سفوف ساخته از دو درم تا دو مثقال با آب سرد صبح و شبانگاه بدهند و اگر بعد از تنقیه دردی باقی ماند روغن کدو و خیار و نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند تنها و یا با شیر
مرکب نموده عیسی گوید که اگر از صفرا باشد بطبیخ هلیله و افسنتین و سقمونیا اسهال آورند یا آب لبلاب و بنفشه بنوشند و اگر با صفرا اخلاط دیگر غلیظ باشد حب صبر و شبیار
یا انقوع صبر تنها نوشند و آن آنست که در آب کاسنی سبز صبر خالص و اندک کتیرا تر کنند تا آنکه حل شوند پس صاف کرده بنوشند و اگر حاجت بقوی تر ازین باشد حب قوقایا
خورند و تبرید مجلس و هوا و ریاحین کنند و اگر درد ساکن نشود معلوم کنند که درینجا چیزی محتاج تحلیل ست پس ضماد معمول از بابونه و خطمی و آرد جو استعمال کنند و اگر بیمار را
بیخوابی باشد طبیخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بر سر ریزند و هرگاه بعد تنقیه مادهٔ سوء مزاج در دماغ باقی ماند بر صدغین گلاب و کافور و صندل و اندکی سرکه طلا
نمایند و یا شیر زنان بر سر دوشند و بروغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن نیلوفر سعوط کنند و آنچه تبرید سر بقوت نماید آنست که بگیرند شیاف مامیثا و تخم کاهو و صندل
سفید و صندل سرخ و فوفل و افیون و بسرکه و گلاب آمیخته بر صدغین و پیشانی طلا کنند شیخ میفرماید که با صداع صفراوی اگر ادنی حرکت خون به بینند علاجش
آنست که اندک خون برآرند و اگر آثار دم یافته نشود ابتدا باستفراغ مثل هلیله نمایند اگر تپ نباشد و الا مزلقات و چیزی که دران خشونت و عصر نباشد مثل
شیرخشت و شربت فواکه و آب لبلاب و گاهی بشاهتره و حقنهای لینه نیز تنقیه کرده میشود و اگر مواد صفراوی غلیظ باشد یا متشرب در طبقات معده بود که
از قی برنیاید و از مسهلات مزلقه ازلاق نیابد احتیاج استفراغ بایارج فیقرا مع سقمونیا گردد و یا آنرا بر مزلقات افزایند و یا بطبیخ هلیله به نسخهٔ قرابادین تنقیه نمایند بعدازان
تعدیل مزاج بچیزیکه دران ترطیب و تبرید باشد باید کرد یا از بدن باغذیه و اشربه و یا از سر اگر سبب تنها دران باشد بمعالجات مذکوره در علاج امراض دماغی حار ساذج
و صفراوی و بهر چیزیکه بدان معالجهٔ سوء مزاج حار یابس کرده میشود و بحسب اسباب عامیهٔ حرارت و اسباب عامیهٔ یبوست و از لطوخات نافع صداع این قرص زعفران ست
و سهر را نیز نافع بود بگیرند زعفران هفت مثقال و مر دو مثقال و عصارهٔ غوزه و قلقدیس و صمغ هر واحد یک نیم مثقال و شب یمانی هشت مثقال و قلقطار
پنج مثقال این ادویه را باریک سائیده بشراب عفص سرشته قرص سازند و وقت حاجت یکی از ان بسرکه ممزوج بگلاب حل کرده بر صدغین طلا نمایند و بقول
شارح گیلانی بهتر آنست که اندک افیون بگل بنفشه و خشخاش و آرد جو دران افزایند و گلاب و سرکه که دران حل میکنند زیاده نمایند و الا این قرص سوی مانیماد در
صداع یا در سهر کمتر فائده میکند مجوسی گوید که در صداع حادث از صفرا باید که فصد نمایند و خون اندک اخراج کنند بهر آنکه فصد استفراغ صفرا با خون می نماید و حرارت
را کم میکند چه صفرا غیر متمیز از خون میباشد و بعد ازان تنقیه بمسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله و تمر هندی و خیارشنبر نمایند بگیرند پوست هلیلهٔ زرد کوفته بست درم
تمر هندی مثل او و در دو رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه بماند مالیده صاف نموده یک اوقیه فلوس خیارشنبر مالیده مکرر صاف کرده یکمثقال روغن بادام شیرین
بران انداخته بنوشند نیم گرم و یا بگیرند آلو بزرگ شیرین سی عدد تمر هندی سی درم و در سه رطل آب بپزند تا بده اوقیه باز آید و صاف کرده بران شکر سلیمانی
بست درم سقمونیا مشوی از نیم دانگ تا یک دانگ بحسب حاجت انداخته نیمگرم بنوشند و یا آلو بخارا مقوی بسقمونیا و یا شربت ورد و سکنجبین یا آب لبلاب بکار برند
و این مطبوخ مخرج مرهٔ صفرا ست بگیرند هلیلهٔ زرد منقی کوفته پانزده درم عناب بست عدد آلو بخارا بست عدد تمر هندی پانزده درم گل سرخ بنفشه افسنتین
هر یک پنج درم شاهتره ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه باقی ماند و صاف کرده صبر نیم مثقال سقمونیا نیم دانگ انداخته بنوشند و بعد تنقیه از ضماد
و اطلیه و نطولات مذکوره در علاج صداع حار ساذج استعمال نمایند و تا استفراغ بدن و تنقیهٔ کامل از نطولات و اضمده حذر کنند که این صداع را زیاده کند بسبب

اجتذاب دو اماده را از سائر بدن بسوی سر و از سر بسوی دماغ پس تو ریم او نماید و ضرر او مشتد گردد و این سبب آفت عظیم شود ایلاقی و جرجانی می نویسند
که اول تدبیر تنقیه صفرا و تسکین حرارت باید کرد اما آنجا که حرارت سخت عظیم باشد استفراغ بشربت بنفشه و سفوف بنفشه و شربت آلو و آب میوها و تمر هندی
و انار ترش و شیرین و شیر خشت نمایند تا هر دو مقصود حاصل شود و آنجا که حرارت عظیم نباشد استفراغ بمطبوخ هلیله و نقوع صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت
بسکنجبین و شربت غوره کنند و از تخم با تخم خرفه و پست و شکر و آنجا که در حلق درشتی باشد ایضاً تسکین شربت بنفشه و شربت آلو و کشکاب لعاب اسپغول باید کرد
و آنجا که حاجت بمنع بخار از دماغ و تسکین حرارت باشد هیچ شربت موافق تر از اسپغول و شکر نیست و اگر کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ مساوی بسایند و شکر برابر
هر سه آمیخته صبح و شب بقدر دو درم تا سه درم با آب سرد بخورند بخار باز دارد و حرارت را بنشاند و آنجا که قبض شکم بود در یخ شکم و قراقر ینج و به شیاف صابون
سازند تا اسهال آرد یا بوره و نمک بسیار در آب آمیخته و پشم پاره و پنبه بدان تر کرده بردارند و بعد تنقیه آب بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب و آب کاهو و آب عنب الثعلب
و غیر آن بر سر نهند چنانچه در علاج صداع حار ساذج گفته شد و آنرا که از بیخوابی و خشکی رنج باشد این آبها با روغن بنفشه و روغن بید بکار برند و بعد استفراغ شیر زنان
و روغن مغز تخم کدو و یا روغن مغز تخم خیار یا روغن نیلوفر در بینی چکانید صاحب بیخوابی و خشکی را سود دارد و آنرا که خشکی سخت غالب باشد شیر زنان بر سر دوشیدن
و شیر خر بر سر نهادن نافع بود لیکن اگر قوت ضعیف باشد بعوض شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و گل نسرین و کشک جو و اندکی بابونه در آب بپزند و روغن بنفشه
برین آب ریخته بیمار سر بر بخار آن دارد و چادر بر سر او کشند تا بخار بیرون نرود و هر گاه بعد ازین تدابیر گذشتن یک هفته صداع زائل نشود باید دانست که حاجت
بتحلیل است از بابونه و خطمی ضماد سازند و اگر تپ نباشد در حمام برند و آب نیم گرم بر سر ریزند و بعد حمام طعام کاهو و سرکه خورانند و روغن بابونه بکار برند و آنرا که تپ آید
ضمادها و روغنها از وی دور دارند و عوض آن سرکه و گلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند آن بو یانند **صفت** شربت آلو آلو سیاه بزرگ را شسته در آب
که سه انگشت بالای آن باشد بجوشانند تا مهرا شود و پس مالیده آب یا گلاب بقدر حاجت آمیخته صاف کنند و نیم وزن آلو شکر افزوده بقوام آرند طبع را نرم
کند و در جمیع امراض گرم مفید بود و اگر حاجت آید از نیم دانگ تا یک دانگ سقمونیا دران حل کرده بدهند اسهال تام کند **صفت** جلاب که ملین طبع و مفید
درشتی خلط و صاحب قولنج و لقوه و فالج را اگر حرارت نیج دهد با آب آمیخته عوض ماء العسل دهند شکر طبرزد یک من در سه من آب بآتش نرم بپزند و کف
دور کرده بقوام آرند و با آب سرد آمیخته بخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر هر من شکر یکمن لعاب اسپغول سه من آب یا گلاب افزوده بقوام آرند **صفت**
نقوع هلیله پوست هلیله زرد تمر هندی مویز منقی سپستان هر یک سی عدد فلوس خیار شنبر بنفشه هر یک دوازده مثقال آلو سیاه بست دانه همه را در سه من آب
گرم تر کنند و یکشبانه روز بنهند و هر صباح مقدار هفتاد درم از ان صاف کرده بست درم شکر انداخته بخورند و دیگر نقوع هلیله و طبیخ هلیله و مسهل لطیف
آب انار ترش و شیرین و حب بنفشه در اقوال سابق و صداع دموی مذکور شد و این مطبوخ بنفشه نیز نافع عناب بست دانه اصل السوس مقشر نیمکوفته ده درم بنفشه
هفت درم فلوس خیار شنبر دران حل کرده صاف نموده بخورند و نقوع صبر ایست آب کاسنی افشرده یک من صبر سقوطری بست درم هر دو را در شیشه کرده
در آفتاب نهند و بوقت حاجت مقدار سی درم بدهند و در اجزای ضماد شیاف مامیثا که در قول عیسی گذشت گل نسرین عوض صندل سرخ داخل کرده و هر یک
یکجز و افیون نیم جز و گرفته بر سر نهند و پارچه بسرکه تر کرده بالای ضماد بپوشند و آنرا که درد بیقرار کند کافور و افیون یک یک طسوج بروغن بنفشه یا روغن بید آمیخته
در گوش و بینی چکانند و این همه بعد تنقیه بکار برند و غذا آنچه در صداع حار ساذج گفته شد تناول نمایند سعید گوید که علاج صداع حادث از زیادتی مره صفرا با استفراغ
صفرا از اسهال است نه باخراج خون بلکه ادویه که شان آنها اخراج این خلط بود مثل مطبوخ فواکه و یا غیر آن معمول از بنفشه و هلیله و تمر هندی و آلو است و اگر خلط صفراوی
بسیار باشد و احتیاج اسهال زیاده افتد دو ارسقمونیا قوت دهند اگر مزاج متحمل بود و بعد تنقیه مریض را مبردات مثل شیره تخم خرفه و خیارین دهند و ماء الشعیر با آب انار
میخوش بنوشانند و امر بمکیدن انار کنند و هنگام قبض طبع آب تمر هندی و آلو بخارا بجلاب بنوشند و آبیکه دران جو و نیلوفر و کاهو و کدو و پوست خشخاش جوشانیده
باشند و یا آب سرد و بسرکه و گلاب و روغن گل بر سر ریزند و بروغن بنفشه و کدو سعوط نمایند و تغریق راس و جبهه بدان کنند و نیلوفر و بنفشه ببویند و بصندل
و کافور و اندکی افیون و اقاقیا با آب کاهو و آب حی العالم سرشته بر جبهه و صدغین طلا سازند و اگر صداع قلق عظیم آرد و اثر بر دست درین ادویه افزایند بالای

نسخهٔ شربت آلو

نسخهٔ نقوع هلیله

نسخهٔ مطبوخ بنفشه

نسخهٔ نقوع صبر

حلا تا طلا سر باریک نهاده بر بندند تا حرکت شریان منع کرده و تصاعد بخار بسوی سر کم شود و غذا نان صاف مغسول با بقول بارده رطب دهند
و بر استعمال مبردات اقتصار ورزند و چون صداع ساکن شود ماهی سفید شده یا الیاض بسرکه یا زرده بیضه بسرکه یا جوزه مرغ معمول آب غوره یا بسرکه و کشنیز
جائز و امروزند ابن الیاس گوید که علاج این یک علاج صداع دموی ست جز آنکه درین حالت این میل باشیای بارده رطب بیشتر و ترک فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ
بلیله باید و ایضا حل طبیعت بماء الفواکه مثل آلو و عناب و تمر هندی و سپستان و بلیله زرد و کابلی نمایند و یا سکنجبین ساده و شربت ورد دهند و شربت بنفشه و شربت
خشخاش و ربوب فواکه بارده و خمیره بنفشه بدهند اگر با وی سرفه و بحة الصوت باشد و غذا ماء الشعیر اگر تپ باشد و الا مزوره ماش مقشر باسفاناخ و مغز بادام دهند
و اگر سرفه و گرفتگی آواز نباشد با آب انارین معصور بشحم آنها و شکر سفید و ترنجبین تلیین کنند و غذا مزوره آلو جبلی یا تمر هندی یا انار دانه یا در شک بمغز بادام
و شکر و کشمش سازند و اگر صداع شدت نماید و امر عظیم گردد و خوف حدوث سرسام حار باشد پس اسهال طبیعت بماء الفواکه و حقنهای نرم مبالغه کنند و با دهان
مبرده مثل دهن بید مکرر و شیر زنان سعوط نمایند بجرادهٔ کدو و خیاره و عنب الثعلب و کاهو و خبازی کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد بر سر ضماد کنند و اگر برگ بید برگ
نی سبز کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد ضماد کنند نیز نافع بود و اگر چیزی ازین حاضر نباشد آب سرد بسیار بر سر ریزند تا آنکه سردی او محسوس شود و بقعر سر رسد
و کافور و صندل لین در گلاب بجوشند و ایضا ضماد سویق جو بگلاب و سرکه نافع بود و یا بر صدغین و پیشانی و تارک سر شیاف مامیثا و صندل و گل سرخ و کافور و یا
اسپغول بروغن بید و بنفشه طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندک کافور دران افزایند و اگر در سر بخارات غلیظ و دوی و طنین باشد مبردات قویه از ان
دور دارند و روغن بابونه و سرکه بکار برند و تلیین طبیعت بحقنهای که دران حشائش ملطفه مثل بابونه و شبت و حلبه و مانند آن بود باید کرد و جلاب اصل السوس
مقشر کوفته سه درم و بنفشه خشک سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش مقشر و نخود مقشر بمغز بادام سازند و دست و پا
با آب گرم مطبوخ سبوس گندم بشویند و اگر با صداع قلق و کرب و اضطراب و زردی چشم باشد آب انار میخوش بشحم آن افشرده و اندکی گلاب و سرکه یا ماء الرائب
یعنی آب ترش که بالای دوغ آید بنوشانند و غذا اقسام بوارد دهند و در مساکن بارده نشانند و زیر بادکش سر مبلول بگلاب جلوس نمایند و آنچه خاص
ایشان را نافع بود خوردن آلو خشک و کشمش و حماض و به و امرود ست و آنچه مهیج صداع حار ست قیام در حمام حار یا آفتاب یا نزدیک آتش و دخان و قبض
طبیعت و شراب صرف و پیاز و گندنا و سیر و شهد انجیر و جیره و حلبه و شیر و خندقوقی و بخور باشیای گرم مثل کندر و مشک و غالیه و افاویه و صبر و بوهای بد
قوی الرائحه مثل بوی مرداره و جلوه و رطبه گوگرد و قطران و خوردن یا شمیدن زعفران ست و آنچه مضر دماغ بخاصیت ست کرفس و فرانج و غیره ست که در علاج
کلی امراض دماغی مذکور شد و شمیدن سرکه دماغ را نفع دهد و خوردن آن مضر بود صفت دوائی که اسهال صفرا برفق نماید بگیرند پوست هلیله زرد از ده درم
تا بست درم کوفته در سه رطل آب ترنجعده با آتش نرم بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده بست درم شکر طبرزد یا ترنجبین پانزده درم داخل کرده بنوشند
و اگر با صداع سرفه باشد از هلیله و مانند آن اجتناب ورزند و این دوا استعمال کنند که اسهال صفرا بسهولت کند و نفع بخشونت صدر نماید بگیرند بنفشه پنج درم
نیلوفر چار درم عناب سپستان هر یک بست عدد تخم کاسنی سه درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم آلو شیرین بست عدد تخم خبازی سه درم در سه رطل
آب بجوشانند تا نصف بماند و شکر یا ترنجبین ده درم و فلوس خیار شنبر ده درم مالیده صاف کرده بنوشند صفت حبی که اسهال صفرا و جذب او از دماغ بقوت
بغیر اضرار دماغ و تنقیه بدن نماید بگیرند بنفشه ده درم سقمونیای خالص مشوی نیم دانگ در حبه ترید سفید صمغ مجوف محکوک بروغن بادام چرب کرده یک درم
رب السوس نیم درم پوست هلیله زرد یک درم کوفته بخته با آب خالص سرشته حبها سازند و این یک شربت ست صبح بخورند و این حب نیز اسهال صفرا برفق کند
بنفشه یک مثقال شیر خشت یک مثقال سقمونیا مشوی یک دانگ ترید صمغ یک درم رب السوس یک دانگ سائیده بمغز خیار شنبر سرشته صبح بخورند و اگر از حب
کراهت کنند نیم دانگ سقمونیا مشوی در مثل شربت آلو آمیخته بخورانند که در اسهال صفرا عمل نیک نماید و تنقیه بقوت و تلطیف کند و شربت اجاص پنجاه درم بنوشانند
صداع حار و حمیات گرم و یرقان را نافع بود و کسی را که محتاج بمسهل قوی نباشد و مطبوخات و حبوبات بد ذائقه را قبول نکند نیکوست زیراکه قشیان اکثر ب
نمی آرد و صفت آن در قول جهانی گذشت و این صداع حار را در ساعت تسکین دهد افیون یک طسوج پوست خشخاش یکدرم سائیده با آب کاهو طلا

کنند یا تخم کاهو با آب آن سائیده بر سر طلا نمایند و خوردن کاهو بسیار نافع است صفت حب که برای سفر مرتب نموده‌اند بگیرند هلیله صد عدد کوفته در ظرف
چینی یا شیشه کرده بر آن چندان آب اندازند که چهار انگشت مضموم بالای آن باشد و سر ظرف بند کرده یک دو هفته در آفتاب دارند یا به آتش بگیرند و دیگر آب
بر آن هلیله ریخته بدستور آب او بگیرند و بتکرار تا آنکه در هلیله طعم آن باقی نماند پس آن آبها را جمع نموده در آفتاب یا بر آتش ملائم گذارند تا غلیظ شود و دست را بروغن
بادام چرب نموده حب بسته از چهار درم تا هفت درم بخورند بجلاب که این صفرا را برفق براند و نفع مطبوخ هلیله بخشد محمد خجندی گوید که شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین
ساده استعمال کنند اگر با دوی سرفه نباشد و شربت خشخاش و خمیرهٔ بنفشه مع سپستان اگر با سعال بود و تلیین طبیعت بملینات و حقنها کنند نه بقیء که آن صداع
را شدید الضرر است مگر آنکه بشرکت معده باشد و این مطبوخ نافع است اگر احتیاج تنقیه باشد هلیله زرد پنج درم هلیله کابلی پنج درم تمر هندی پانزده درم ترنجبین
ده درم بدستور معهود مرتب ساخته صبح بنوشند و این شربت آلو مسهل نافع جمیع امراض صفراوی است آلو صد عدد تمر هندی سه اوقیه بنفشه دو اوقیه سقمونیای مشوی
یک درم زعفران نیم درم تربد یک درم ترنجبین یک رطل قند سفید یک رطل شربت چهار درم و این حقنه امراض صفراوی دماغی را بسیار نافع است در رفق اسهال کند و حرارت
پیدا نماید سبوس گندم دو صره بسته یک قبضه جو مقشر یک قبضه بنفشه سه درم تخم خطمی سه درم عناب بست عدد سپستان بست عدد نیلوفر چهار درم بهدانه یکی پنج درم
در سه رطل آب بپزند تا کم از رطل بماند در آن شکر یا ترنجبین ده درم روغن بنفشه یا کنجد ده درم حل کرده حقنه کنند و این حقنه تسکین حرارت غریبه و تشنگی کند آب کشک
جو دو اوقیه لعاب اسپغول روغن بادام شیرین روغن کدو هر واحد یک اوقیه همه را باهم مخلوط کرده حقنه نمایند که تطفیه حمی و لهیب عجیب کند و ادهان معروف بارد
مستعمل در صداع لطوخاً و سعوطاً پنج است روغن گل روغن نیلوفر روغن بید و روغن بنفشه و روغن تخم کدو صنعت هر یک معروف است و نسخهای
سعوط و شموم و ضماد و نطول در اقوال سابق گذشت و هنگام شدت درد این لازق بکار برند بزرالبنج شیاف مامیثا فوفل گل سرخ صندل هر واحد یکجزو
افیون عشر جزو با انزروت آمیخته بر صدغین بچسپانند و بالایش قطعهٔ باریک اسرب ببندند و این مع ای اسرب برای هر دردی که سببش حرارت باشد نافع است
تخم کاهو پوست خشخاش تخم خرفه باقلا مقشر کاکنج هر یک یک درم افیون یک طسوج بلعاب اسپغول آمیخته بخورند و حق آنست که نزدیک مخدرات قویه
نشوند مگر آنکه درد بحد غشی رسد و بالجمله استعمال آنها از خارج بدن اولی است و تحلیهٔ مائعات طیب الرائحه مثل آب سیب و به و گلاب و غیره است در شیشه
مطیب بصندل و کافور و مشک کنند و ادهان طیب الرائحه مثل روغن خلاف و روغن بنفشه و مانند آن و گویا که آن لفظ عجمی است گویند لخلخه یعنی مختلط
و مضروب چنانچه قول شیخ الرئیس در علاج صداع تابع حمیات بالخل لخلخا شاهد آنست و این لخلخه سرد مقوی دماغ نافع صداع و سرسام حار است صندلین گلاب
آب خیار سرکه شیر زنان روغن گل مختلط ساخته ضماد کنند ابن نوح گوید که اسهال بماء الفواکه و حب هلیله و حب صبر و غیره نمایند و هر یک از آن سابق
مذکور شد و یا آب کاسنی بفشرند و جوش داده کف او بردارند و یک اوقیه صبر در آن انداخته چند روز در آفتاب بدارند بعد از آن از یک اوقیه تا سه اوقیه
بنوشند و اگر مریض را چیزی از اوجاع سفل باشد یک درم یا دو درم کتیرا در آن داخل کنند و پارچه را بر برف سرد کرده بر سر نهند یکی بعد دیگری تا آنکه سردی
محسوس شود و بقعر سر برسد و هر روز کشنیز خشک یک درم با دو درم شکر بخورند و منقوع مشمش و آب آلو و آب توت شامی و آب انار ترش و مانند آن لزوم نمایند و لخلخه
معمول از روغن گل دو جزو گلاب سرکه خمر هر واحد یکجزو بر هم زنند تا یکذات گردد و بر برف سرد کرده بر سر نهند و روغن بنفشه بر برف سرد کرده تبرید شدید نماید
و یا حشائش بارده مثل برگ بید یا برگ خطمی یا بنفشه یا گل سرخ یا کشنیز سبز یا برگ کاهو یا حب الثعلب یا برگ نی یا خیار یا بادرنگ یا کدو یا قطف یا
بقلة یمانی یا حی العالم یا عصی الراعی و مانند آن مفرد و مرکب کوفته بر سر نهند و ضماد نمایند یا آب آنها سرد کرده بر سر ریزند و یا این همه آبها یا اکثر از آن با روغن
گل بجوشانند تا روغن بماند سرد کرده بر سر نهند و رطوبت سرطان زنده کوفته سعوط نمایند و یا سعوط با شیر و شکر کرده علاج صداع حار در قول صاحب کامل
گذشته بروغن بنفشه یا شیر دختران یا سفیدی بیضهٔ مرغ رقیق بچکانند و اگر در سر حرارات بسیار باشد سعوطات مخدره مثل عصارهٔ خشخاش و بهروج و مانند آن
استعمال نکنند مگر آنکه بیخوابی شدت کند که درین هنگام خشخاش و نیلوفر و جو کوفته جوشانیده آبش بر سر ریزند و شیر زنان یا شیر بز بر سر دوشند و اگر مریض ضعیف
باشد از دوشیدن شیر بر سر حذر کنند و عوض آن ضماد معمول از بابونه و خطمی و پوست خشخاش و نیلوفر استعمال نمایند و بر صدغین صندل و کافور در آب [illegible]

فی [illegible]

فی [illegible]

وآب بیخ طلا سازند و غذا پست گندم کرده با آب گرم شسته و شرب آب برف سفید و یا نان سفید سه بار در آب تر کرده تبدیل آب نمایند تا منتفع گردد پس چیزی
از آبهای ترش قابض مثل آب انار شیرین و ترش پر ان ملح خشیه بجوزند و بوارد که از کدو و خرفه و بقله یمانی و سرمق و خیار باشد و آب غوره و گلاب و سیب یا مرده
و بخور تو شامی و زرشک و ریباس و شمش و آلو سازند و اگر کم خوابی باشد کدو و کاهو و قطعات خیار بر روغن بادام دهند و آنچه مضر صداع حار است خرما و باقلا و جوز و کهر
و بادروج و ثوم و بادنجان و مغز چلغوزه و انار زیره و غیره است که در قول ابن الیاس گذشت و مضرات دماغ در علاج کلی امراض دماغی مسطور شد گیلانی می‌نویسد
که نوشیدن شربت بنفشه با شربت آلو یا نقوع فواکه و تمرهندی در اسهال صفرا و تسکین می‌نماید و اگر با آب گرم آمیزند بسرعت اسهال آورد و باید که سقمونیا و صبر قوت
دهند و گاهی سقمونیا تنها در جلاب یا با شربت مذکوره یا در آب انارین بشکر یا در آب تمرهندی و شکر یا در لعاب آمیخته داده میشود و در اسهال می‌آرد و درین نوع در تبرید
بیشتر از دموی مبالغه نمایند پس اسپغول در آب انارین معصورین باندک شکر برای منع بخار و اطفای حرارت بنوشانند و هر صبح شربت آلو و بعد دو ساعت
آش جو در هر وقت ملائم اختیار بنوشند و هنگام شب اسپغول با آب سرد و جلاب سر کرده بجوزند و این سفوف سرد بدهند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه و گشنیز خشک ساوی
با هم و آن شکر آمیخته سفوف سازند و نحلی و معمول از گلاب صندل سرکه و کافور و سائر مشمومات بارده مذکوره در صداع حار سانج ببویند و ضمادات و قطورات که در آنجا
مسطور شد استعمال نمایند و هنگام اشتداد وجع ضماد از روت و غیره و سعوط افیون و کافور در آب برگ بید بعمل آرند و این هر دو نسخه در قول مسیحی در علاج صداع حار
ساذج مسطور شد و از آنچه تولد صفرا بسیار نماید مثل سوء هضم و اعراض نفسانی چون غم و هم و غضب و سهر و صوم و تقلیل طعام تا خیر از وقت آن اجتناب واجب و از اغذیه حاره و اشربه
حاره و حبوبات مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و خردل و مانند آن احتراز نمایند مصنف خلاصه گوید که وقت هیجان صداع گل بنفشه در آب جوشانیده پای تا زانو در آن نهاده
بدست هی النده از بالا بزیر همی کشند و گل بنفشه نیلوفر خبازی پوست خشخاش جو مقشر نیم کوفته در آب جوشانیده صاف نموده نیم گرم بر سر ریزند یا لیدن غیر از کعب تا سوق
و باقی تدبیر همانست که در قول ابن الیاس گذشت و در صورت احتقان بخار غلیظه در سر تحلیل محللات تسعیط بر دهن بابونه و شبت امثال آن نیز جائز است

علاج صداع بلغمی

سببش ارتباک و اجتماع اخلاط غلیظه بلغمی ست در عروق سر و سردی آن بسبب اسباب و استکثار اغذیه بارده رطبه و کثرت بیکاری و سکون و توالی تخمه و استحمام عقب تناول
طعام و قلت استعمال تنقیه و تحلیل ست پس اول باید نضج و تلطیف ماده منضج بلغم یا منقی جلو یا منقی منضج بدهند و یا خطمی مویز منقی اسطوخودوس اصل السوس گاؤزبان
کشنیز خشک جوشانیده صاف نموده نبات سفید یا خمیره بنفشه یا گلقند حل کرده دهند و بعد نضج ماده بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب قوقایا تنقیه کنند و یا اصل السوس
مقشر بادیان بیخ بادیان پرسیاوشان گل بنفشه اسطوخودوس هر یک چهار ماشه در عرقیات جوشانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد نضج گل سرخ
مویز منقی بست دانه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس ترنجبین هر یک شش توله گلقند چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند و روز دوم لعاب تخم کنوچه چهار ماشه
با شربت بنفشه یا شربت اسطوخودوس دو توله تخم ریحان یا بالنگو یا تودری یا فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و مسهل دوم و سوم بلیلجات هر یک شش ماشه
بیفزایند و اگر غلبه برودت زیاده باشد بیخ کرفس انیسون بادرنجبویه اذخر و غیره در منضج زیاده کنند بعده بحبوب مسهله تنقیه دماغ نمایند و یا بیخ بادیان و بیخ کاسنی
اذخر عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس مقشر شاهتره تخم خطمی خبازی هر یک دو درم اسطوخودوس گاوزبان گل گاوزبان هر یک یک مثقال در سه رطل
آب یا عرق عنب الثعلب عرق کاسنی و عرق شاهتره بجوشانند هرگاه نیم رطل بماند گلقند چهار توله داخل کرده بنوشند و بعد ظهور اثر نضج مدد قاروره سنای مکی
هلیله کابلی هلیله زرد اقیمون ابصر و بسفایج هر یک ده درم مغز خیار شنبر شش توله شیر خشت ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل بدهند
و گاهی تربد سفید از سه ماشه تا شش ماشه غاریقون از دو ماشه تا چهار ماشه می افزایند و بعد مسهل بدستور حب ایارج دهند و اگر مریض محرور المزاج بود حب هلیله بدهند
و صبح مسهل مذکور بمغز فلوس خیار شنبر و روغن بادام حب بدرقه آن بنوشند و طبیخ الرئیس نوع ضعیف طبیخ افتیمون و حب ایارج فیقرا الرقی نوشته و اگر از استعمال
ایارج قلق و اضطراب بطور تل حادث شود تخم خطمی دو درم خبازی نیم درم روغن بادام و آب نیم گرم استعمال نمایند و استعمال این سفوف حب النیل معمول
حکیم عابد سرهندی نیز در تنقیه دماغ از بلغم عجیب الاثر است بگیرند حب النیل و شل نخود بریان نمایند و افتیمون و سنا و تربد بمساوی سفوف سازند و سه درم بگلاب

یا آب نیم گرم بخورانند و این نوع ای حب الملوک نیز عجیب ست حب السلاطین هلیله زرد و دار فلفل هر یک ... زنجبیل سه جزو ساییده بعسل سرشته بقدر نخود حب
بدهند که بلغم بسیاری غائله بر آرد و اگر اخلاط بسیار غلیظ بود بهتر تلطیف ماء الاصول که از پوست بیخ کرفس و سلیخه و انیسون و سنبل الطیب و شیح ارمنی و مصطکی و غیره
ساخته باشند بقدر پنجاه درم با شربت اسطوخودوس و شربت لیمو هر واحد یک اوقیه با یک اوقیه گلقند یا با روغن بید انجیر از یک مثقال تا دو مثقال و روغن بادام تلخ
سه روز یا پنج روز داده تنقیه بحبوب مذکوره کنند و یا این مطبوخ منضج دهند مویز منقی بست درم ریشهٔ خطمی پرسیاوشان هر یک سه درم سعد یک مثقال انیسون
بادیان مصطکی هر واحد یکدرم جوشانیده صاف نموده ده درم گلقند حل کرده باز صاف نموده پانزده درم سکنجبین بزوری اضافه کرده بیاشامند و غذا شوربای
جوزهٔ مرغ با نان یا چلاو سازند و بعد نضج تنقیه نمایند و بعد از تنقیه غراغر منقی راس استعمال آرند و روغن یاسمین یا سداب یا سوسن یا روغن گلچکان یا روغن هندی بسر
مالند و از اضمده و سعوطات و شمومات و کمادات و غیره که در علاج صداع بارد سابق گذشت بکار برند و خوردن حب قوقایا یا حب اصطمخیقون در هر هفته یکبار یا
دو بار بصورت بقیهٔ ماده مفید بود و دوام استعمال هلیله مربی و زنجبیل مربی و اطریفل اسطوخودوس مفید ست و مداومت معجون انطاکی و اطریفل مسهل برای ازالهٔ صداع
مزمن از مجربات راقم ست وایضاً بعد تنقیه بهر تعدیل و تقویت اسطوخودوس ماشه سوده با اطریفل سرشته بخورند بعده مویز منقی ده دانه بادیان هفت ماشه جوشانیده
نبات داخل کرده دهند و اگر تقویت دماغ و دل مطلوب بود اسطوخودوس سوده بدوا المسک معتدل یا حار سرشته تناول نمایند بالایش عرق بادیان و عرق عنب الثعلب
بنوشند و اگر طبع قبض بود و ضرورت اخراج بلغم باشد ایارج فیقرا چهار ماشه با اطریفل کشنیزی سرشته بخورند و عرق شاهتره عرق عنب الثعلب یک یک تولہ
نیم گرم بنوشند و اگر با وجود آن مزاج مریض یابس بود ایارج را بروغن بادام چرب کرده با اطریفل صغیر سرشته همراه لعاب بهدانه دو ماشه و عرق شاهتره پاؤ سیر
و نبات بدهند و اگر صفرا با بلغم مرکب بود اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده تودری سفید شش ماشه پاشیده بدهند
باز گل بنفشه چهار ماشه در جوشانده افزوده اطریفل کشنیزی بدل تودری کنند و یا اسطوخودوس گل بنفشه گل نیلوفر پرسیاوشان با شربت بنفشه بدستور دهند
و یا اطریفل کشنیزی همراه بادیان گل بنفشه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند روز دوم برعایت انجره و در داء عضا سورنجان ماشه سوده با اطریفل آمیزند
و شاهتره شش ماشه در طبیخ افزایند و استعمال اطریفل ملین معلوم نیز مفید بود و اگر صفرا و خون هر دو با بلغم مرکب بود اطریفل صغیر خورده شاهتره شش ماشه
مویز منقی ده دانه گل سرخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده دهند یا اطریفل کشنیزی همراه پرسیاوشان شش ماشه انجیر زرد چهار عدد شاهتره چهار ماشه جوشانیده
نبات داخل کرده بخورند باز اگر غلبهٔ صفرا و خون زیاده معلوم شود کشنیز خشک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه عوض انجیر افزایند یا شوئیه حار از گل بابونه و اکلیل الملک
و خطمی و عنب الثعلب زوفا خشک حاشا و خردل و نمک طعام و سبوس گندم و تمام چوبچینی یا عشبه نیز بصداع بارد مفید ست و بر نجاسف حلبه اسطوخودوس گ
اسهل تخم آن و غیره که در قول مسیحی و جرجانی بیاید حسب حاجت در آب جوشانیده اول آنکباب بران نموده با بشش نطول کردن نافع صداع بلغمی و اقوی از همه
تدابیر ست و چند قطرهٔ آب آن در گوش و بینی نیز چکانند و از شمومات نافعه بیدبو باست و این شموم هم نفع کلی دارد جندبیدستر مشک شونیز بریان حمله را در
پارچه باریک بسته متصل بویند و ضماد قرنفل زنجبیل بزرالبنج هر یک ماشه افیون نیم ماشه بعد تنقیه معمول ست و این ضماد هم بعد تنقیه بصداع بقیه کفایت کند مجرب
بلاتخلف ست جندبیدستر فرفیون خردل هر واحد یک درم افیون ربع درم در شراب کهنه حل نموده ضماد کنند و کذا مر و جندبیدستر و فرفیون هر واحد یک جزو افیون
ربع جزو در آب سداب حب بسته بروغن چنبیلی یا قسط ساییده طلا کردن مفید صداع بارد مادی ست و ضماد بابونه اکلیل بیخ کبر گل سرخ سداب کرویا کمون
سنبل الطیب عود قسط نیز نافع و اکثر ضماد قسط نقطه دار چینی صرف و خردل بسرکه سوده یا فرفیون در آب مرزنجوش حل کرده کفایت میکند و جالینوس
گوید که اگر فرفیون بروغن الطیف مثل روغن بابونه طلا سازند در ساعت این صداع را ساکن کند و با وجود این بدوای دیگر حاجت نیفتد و ایضاً او گفته که من
در صداع مزمن ضماد سرگین کبوتر صحرائی بحرف استعمال میکنم و در شفاء العاجل از و منقول ست که در صداع بارد ضماد بوش در بندی مرکب با جزو بوادفرنفل
و اندکی زعفران در گلاب استعمال می نمود و نفع عظیم میکرد و طلای روغن فرفیون و ضماد محمد ابن زکریا نیز مفید صداع مزمن ست و طلای سقمونیا
بقدر عدسی بروغن گل ساییده مزیل صداع مزمن ست و سعوط مغز تخم سرس باریک ساییده بقدر یک سرخ و با برگ درست کنیز خشک کرده

منقی دماغ از فضول است خصوصاً بعد مرزنجوش فلفل گرد دارچینی شونیز اشنان کندش هندبا هر واحد ماشه زعفران دو سرخ کوفته بیخته سعوط کردن عطسه
و مزیل صداع بلغمی است از مجربات استادی میر حکیم است و گلاب سعوط شکیبه نیم باشد روغن بادام یا روغن پسته یکدرم حل کرده چند قطره جهت صداع
و شقیقه بلغمی مجرب لیکن در استعمال عطوسات احتیاط نمایند که پیش از تنقیه نباشد ورنه موجب تحریک مواد و اشتداد مرض بدان زمان خواهد شد و با بونه
سداب مرزنجوش پودینه در آب پخته روغن ناردین داخل کرده در بینی و گوش چکانیدن نافع و اگر مریض کرب یا غثیان یا خلش در فم معده خود دریابد
قی کنانند و اگر با تپ باشد از رفتن بحمام اجتناب نمایند و هرگاه این صداع مستقر و مزمن و ماده آن متمکن گردد استعمال چوب چینی نافع بود پس اگر صداع با
تدابیر ساکن نشود و برودت مزاج دماغ بکمال خود باشد و بلد نیز بارد و سن پیری و مریض بلغمی المزاج بود داغ وسط سر یا هر دو بازو و رد داشتن زخم آن تا زمانی
مدید تا از آن چرک جاری گردد و ماده میل بدان جانب نماید مفید است و بسیاست که داغ نمودن یک بازو نیز کفایت میکند و اگر خوف کوری باشد عرقین
صدغین قطع کرده بدان داغ دهند و تقلیل آب و غذا و تلطیف آن درین صداع از واجبات است و با غذیه حاره یا بسه نافع رطوبات مثل قلایا و طباهجات
و کباب با توابل غیر مصدعه مانند دارچینی زرد چوبه و سیاه زیره و خولنجان و کرد یا غذا سازند و لحوم طیور صحرائی خفیف مثل دراج و تیهو و کبک تیرو مرغ با مغز زعفران
بخورانند و از اغذیه مبخره مصدعه بارده رطبه اجتناب نمایند و ریاضت بسیار کنند و پانها بمالند اشتباه مخفی نماند که این صداع اکثر به پیران و زنان بلغمی
مزاج و استعمال کنندگان مرطبات و مبردات بکثرت و در بلدان بارده و فصل زمستان عارض میشود و در ابتدا اسهل العلاج است و هرگاه مزمن گردد بخوف
بود و علاج او صعب باشد و بصرع یا فالج یا لقوه یا سکته یا کوری چشم منجر گردد پس در علاجش تهاون نفرمایند و در تسکین آن بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه
و ملازمت او سعی نمایند اقوال مهره ابو سهل گوید که اگر صداع از ماده بارده بلغمی باشد باید که تنقیه بحب اصطمخیقون و حب صبر و قوقایا نمایند یا باین حب قوقایا
ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم سقمونیا ثلث درم تربد سفید هفت درم اسطوخودوس پنجدرم و جمله ده شربت متوسط است اگر غلط مختبس در سر باقی ماند غرغره
با ایارج فیقرا و سرکه عنصلی و خردل و عاقرقرحا و صعتر و پوست بیخ کبر نمایند و استعمال این نقوع صبر تنقیه بالغ سر و معده میکند هلیله سیاه و بلیله و آمله هر واحد ده جزو
بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر اصل السوس هر واحد هشت جزو سنبل الطیب قصب الذریره هر واحد چهار جزو تنکار بادآورد هر واحد پنج جزو شحم حنظل
ده جزو در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و نیم بماند صاف کرده صبر سقوطری چهار جزو دران انداخته در ظرف آبگینه با آفتاب بدارند و وقت حاجت یک
اوقیه تا دو اوقیه بنوشند و اگر صداع ساکن نشود ایارج ارکاغانیس و ایارج جالینوس بطبیخ افتیمون و مویز منقی بدهند و اگر چیزی از مرض باقی ماند بطبیخ بابونه
و اکلیل الملک و نمام و مرزنجوش و برگ غار و شیح نطول سازند که این تقویت سر و تحلیل ماده کند و گاهی این اشیا باین طور استعمال میکنند که سابیده با آن روغن
سوسن یا روغن خیری یا روغن یاسمین یا روغن قسط یا روغن بان آمیخته قدری ازین روغنها سعوط می نمایند و غالیه بویند و مشک سوده در بینی دمند
و اگر حاجت بتقویت باشد بگیرند یک قیراط فربیون و قیراطی جند بیدستر در اندک روغن زنبق حل کرده سعوط کنند و به روغن زنبق که دران جند بیدستر و فربیون
و فلفل حل کرده باشند بر سر طلا سازند و یا به روغن جوز که دران سداب و ابهل یا پودینه پخته باشند و بر طبیخ بابونه و سداب و یاسمین و سوسن و نمام و نسرین و قیصوم
و پودینه و برگ سرو و جوز سرو و برگ صنوبر انکباب نمایند و اگر با وجود این علاجات در سر خلط و صداع باقی ماند این نقوع ایارج به روغن بیدانجیر بنوشند هلیله کابلی
و بلیله و آمله هر واحد پنجدرم مصطکی چهار درم افسنتین تخم کشوث انیسون هر واحد سه درم در دو رطل آب بپزند تا ثلث آن بماند صاف کرده دران ایارج
فیقرا پنج درم حل کنند و جرعه جرعه لعوقیه از آن بقدری روغن بیدانجیر بخورند و اگر ازین غثیان و کرب عارض شود قی کنند و بگیرند صبر و مر و فربیون و قسط
و صمغ عربی هر واحد از زردت و جند بیدستر و کندر و ساذج دو درم شراب ریحانی سرشته بر سر طلا نمایند و این حب در دهن دارند و بدان غرغره سازند عاقرقرحا
و برگ مرزنجوش سابیده مثل او مویز منقی با سرکه سوده بیامیزند و مثل قلاجهای بین سازند و در دهن بدارند و چون اراده غرغره بدان کنند در سرکه حل کرده
استعمال نمایند و طعام صاحب این صداع شوربای زعفرانی یا تیهو یا دراج و قلایا بمرچ و روغن جوز و با زیره و لحوم صید و لحوم طیور صحرائی و نخود اسفیدبا زیره و روغن جوز و
زنان خوش بوی کهنه خردل و زیره و مری و سداب سازند و ماء العسل مطبوخ بنوشند و تمامی نبیذها ترک نمایند و شیخ میفرماید که تنقیه بدن کنند اگر خلط منتشر در تمام

باشد بعده تقلیل غذا و تلطیف آن بعمل آرند و اتاریج غیر معتدله بکار برند و منضجات و مستفرغات که در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شده استعمال نمایند
و اندک اندک ازان شروع کرده بتدریج بیفزایند بعده معالجات دیگر که همانجا مذکور شده بعمل آرند و ایضاً آنچه در علاج سدر و تسکین درد آنچه استعمال او
در علاج امراض دماغی بارده در طب واجب است بکار برند و استعمال معاجین تریاقیه در هفته یکبار نافع بود صفت اطلیه نافع صداع بارد و ابتر غسل
موی سر کنند پس بگیرند دو مثقال فرفیون و یک مثقال بورق و دو مثقال سداب دشتی و یک مثقال تخم حرمل و دو مثقال خردل سائیده با آب مرزنجوش سرشته
بر سر طلا نمایند و از اطلیه جیده فلفل مثقال ثقل روغن زعفران مثقال ثلث فرفیون حدیث مثقال سرگین کبوتر دو مثقال در سرکه کهنه سائیده طلا سازند
و ایضاً طلا فرفیون و نمک بورق و ایضاً افیون و زعفران و صبر و مر و غیره که در قول مسیحی گذشت با آب سداب طلا نمایند و از اطلیه جیده برای این درد
غوده و شقیقه بارد مزمن اینست که بسنگ مصری طلا نمایند که این شدید النفع است و ایضاً فلفل سفید و زعفران هر واحد دو درم فرفیون یکدرم سرگین کبوتر
صحرائی یک نیم درم بسرکه سرشته بر پیشانی طلا کنند و ایضاً مر صبر فرفیون جندبیدستر افیون قسط عاقرقرحا فلفل بشراب کهنه طلا نمایند و ایضاً حداے
زبل الحمام و آن قوی است و ایضاً فلفل و قرص زعفران هر واحد دو مثقال فرفیون نیم مثقال سرگین کبوتر یکنیم مثقال سیاهی دوات یکنیم مثقال سرکه
بمقدار حاجت و این ادویه گاهی مکسور الحدة بتر قیق یا با آمیختن شیر یا سفیدی بیضه و گاهی صرف استعمال میکنند و درجات اینها مختلف است صفت سعوطات
نافع صداع بارد از انجمله سعوط شونیز است که در علاج صداع بارد ساذج مذکور شد و کذا مومیائی بجندبیدستر و مشک و بعضی گفته اند که چون ابهفت برگ سعتر
و هفت دانه خردل در روغن بنفشه سوده سعوط کنند نافع است و آنچه تجربه کرده شده مشک عنبر و میعه است که بقدر عدس ازینها گرفته هر وقت سعوط نمایند
و آنچه سعوط او برای صداع بارد میکنند و تسخین بتنقیه میکند روغن شحم حنظل است و یا روغنی که دران عصارهٔ قثاء الحمار گداخته باشند و از آنچه قوی درین باب
شدید النفع گمان کرده اینست که بگیرند آب برگ شفتالو یا آب فشرده و ازان سه قطره تاخته سعوط کنند و بعد ساعتی روغن بنفشه بچکانند و اسفیدباج بسیار
چرب بنوشند و از آنچه درین باب ستوده اند اینست که بگیرند زهره کلنگ سرخ رنگ سه درم مومیائی دو درم مشک یک درم کافور نیم درم و ازان سعوط سازند
و ایضاً بگیرند ثافسیا یکنیم مثقال اصل السوس یک مثقال فرفیون یکنیم مثقال عسل مصفی یکنیم مثقال و همه را با آب بیخ چقندر آمیخته بقدر دانه جاودرس از نوک
میل در بینی بچکانند و ایضاً فرفیون دو ثلث وزن آن حضض هندی با آب چقندر سرشته در بینی بچکانند و ایضاً سعوط نافع بخور مریم خشک هشت مثقال
بورق و سماق هر واحد چهار مثقال باریک سائیده با نبوبه در بینی دمند و مریض سر خود برداشته بقوت استنشاق آن نماید و ایضاً شونیز چهار مثقال عصارهٔ قثاء الحمار
دو مثقال نوشادر دو مثقال بروغن حنا یا روغن قثاء الحمار سرشته اندرون بینی بدان طلا نمایند و بوی او مریض بقوت استنشاق نماید و چون از سر او رطوبت
بسیار فرود آید دران هنگام بینی را با آب گرم بشویند صفت ادهان که بر صاحب صداع بارد می مالند جمیع روغنهای گرم و روغنهائی که دران شبت
و پودینه و مرزنجوش و شیح نمام و سداب برگ غار پخته باشند و آنچه در علاج امراض دماغی بارده بلغمی مذکور شد آنرا نافع است و حال روغن بلسان همانجا معلوم شده
و این برای سعوطات و قطورات گوش نیز صلاحیت دارد و آین نفوخ نافع صداع مزمن است بگیرند عصارهٔ قثاء الحمار و بخور مریم و نطرون مساوی سائیده
در بینی دمند و یا شونیز و عصارهٔ قثاء الحمار و یا شونیز و اندک صمغ سداب صاحب کامل گوید که در ابتدا باستفراغ بلغم از حب ایارج و حب قوقایا
نمایند اگر فصل و سن و قوت مساعد باشد و تنقیه بعد نضج خلط و تلطیف آن کنند اگر لطیف نباشد ایارج الاصول مع روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ کنند
سه روز و یا پنج روز بنوشند بعد ازان حبوب مذکور بخورند و اگر فائده نشود ایارج جالینوس بقدر حاجت بدهند و بعد ازان غرغره با ایارج فیقرا مع سکنجبین
یا بخردل یا عاقرقرحا مع ماء العسل کنند و بعد ازین اضمده و نطولات که در علاج صداع بارد ساذج گذشت بعمل آرند و تقاضا استفراغ بحب صبر یا بحب ایارج در هر هفته
یکدو مرتبه نافع است و تدبیر غذا مثل صداع بارد ساذج نمایند و آین ضماد نافع صداع بارد کهنه است فرفیون و فلفل سیاه هر یک مثقال سرگین کبوتر دو مثقال
باریک سائیده بسرکه کهنه سرشته بعد حلق سر ضماد کنند و اگر بقرص کوکب مخلوط با آب مرزنجوش و یا ابفلونیا با آب مذکور طلا کنند نفع دهد طلا بخردل نیز نافع است
و آب برگ سداب و یا آب برگ فنجنکشت مع روغن مرزنجوش سعوط کنند و سعوط بمومیائی مع روغن بنفشه یا روغن بلسان نیز مفید است و سعوط بعصارهٔ

قفا را مالیدن نافع ست و ضماد ... صفت حب نافع صداع بلغمی صبر ... مصطکی چهار درم تربد ده درم گل سرخ سه درم ساخته ...
بخورند و این حب ... نافع ... ست هلیله کابلی درم صبر ... مصطکی ... نیم دانگ ... این یک شربت ست صبح با آب گرم بخورند و این حب نیز نافع
صداع ... ست ... ایارج فیقرا ... شحم حنظل نمک هندی ... سقمونیا ... انیسون ... با آب ... این یک شربت ست ... ایضا
ضماد ... مقل ... مثقال ... سداب ... زعفران ... مشقال ... سیماب ... صبر ... ضماد نمایند که این صداع ... اخلاط غلیظ باید بود
نافع ست و این دوا صداع کهنه بارد و بلغمی را نافع موی سر را بتراشند و نمک نیم کوفته یک کف در آب یک رطل حل کنند و حنا اضافه کرده بر سر خضاب نمایند و ... شب
نگاه دارند و صبح بشویند و باید که سائر تدابیر صداع بارد ساذج از ضمادات و نطولات و سعوطات بعد تنقیه و حقنهای قویه و اغذیه ... بعمل آرند و این دوا نافع
صداع کهنه است ... که در قول شیخ گذشت و اگر آنرا بروغن سوسن سرشته در منخرین طلا کنند نفع بخشد و اگر گیاه ساییده بگلاب سرشته بر تارک
سر طلا کنند صداع بارد را سوده ... سید اسمعیل می نویسد که اول تدبیر تنقیه باید کرد بحب اصطمخیقون و قوقایا و صبر و شبیار و ایارج فیقرا و شحم حنظل و مانند آن اگر
ممکن بود حقنه حاره بعمل آرند و بعد تنقیه غرغره کردن و روغنهای گرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و نطولات موافق و مسهلات و بخورات و طلاهای موافق
بکار بردن صفت حب صبر بگیرند صبر سقوطری دوازده درم هلیله کابلی چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ انیسون زعفران هر یک درم کتیرا دو درم
حب بسازند شربتی دو درم وقت خواب بر سبیل شبیار دیگر صبر یکدرم تربد نیم درم شحم حنظل یک نیم دانگ سقمونیا مقل کتیرا هر یک نیم دانگ با آب یا با آب کرنب
یا با آب بادیان حب سازند و این همه یک شربت ست حب ایارج ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل انیسون هر یک ... افتیمون دو دانگ مقل و کتیرا هر یک
با آب کرفس حب کنند و آنجا که حاجت بقوی تر باشد ایارج روفس و جالینوس و لوغاذیا و مانند آن دهند صفت حبی که یوحنا بن ماسویه ساخته ست
ایارج فیقرا هفت درم هلیله کابلی چهار درم نمک هندی سه درم بیخ کرفس غاریقون بسفایج فراسیون هر یک سه درم تربد ده درم تخم انجره پنج درم افتیمون
چهار درم کوفته بیخته حبها کنند بقدر فلفل شربتی دو درم تا دو مثقال ... هر شب یک شربت بدهند صفت حب ایارج ایارج فیقرا و تربد هر یک ... شحم
حنظل نمک هندی هر یک ... دانگ باقی اجزا همانست که در قول صاحب کامل گذشت و آنرا که این حبوب فائده ندهد بگیرند هفت درم افتیمون و سی درم
مویز منقی ... یک من آب بپزند تا ثلث بماند صاف کرده ایارج ارکاغانیس چهار درم نمک یکدرم داخل کرده ناشتا بدهند غرغره ایارج فیقرا عاقرقرحا
کوفته در سکنجبین عسلی و آب کامه حل کرده بدان غرغره کردن موافق بود دیگر عاقرقرحا سعتر خردل پوست بیخ کبر همه را سوده بعسل سرشته بسرکه عنصل حل کنند
و بکار برند دیگر مرزنجوش صعتر انار دانه ترش صبر مساوی ساییده بسکنجبین عسلی حل کرده بکار برند و پودینه دشتی و سعتر و قیصوم و شبت و غیر آن که در نطول
بقول مسیحی گذشت جوشانیده سر بر بخار آن دارند و آب آن بر سر ریزند طلا فرفیون در روغن یاسمین یا سوسن بسایند تا مثل مرهم شود و طلا کنند که در حال
درد بنشاند سعوط شونیز چهار درم نوشادر تربد هر یک درم و در بعض نسخه عوض تربد بورق آورده اند همه را بکوبند و بپزند و بروغن یاسمین یا روغن بادام
تلخ حل کرده داخل بینی طلا نمایند و چکانیدن روغن یاسمین و قسط و سداب و شبت و بابونه و مانند آن در بینی و گوش سود دارد و آنجا که درد صعب
باشد جندبیدستر فرفیون هر یک نیم دانگ بروغن سوسن گداخته در بینی چکانند و نمام و سداب و بابونه و نسرین ببویانند و مشک و عود و سندروس
و ... بسوزند و ... کنند ... جندبیدستر نرم سوده در پارچه بسته ببویند تا عطسه آورد و در حمام گرم نشستن و آب گرم بر سر ریختن و روغنهای گرم
مالیدن سود دارد محمد زکریا گوید که جندبیدستر و فرفیون و خردل و افیون همه با شراب ساییده طلا کنند ثابت بن قره گوید صبر و مر و فرفیون و قسط هر یک
دو درم صمغ و زعفران و انزروت هر یک یک نیم درم کنند و سه درم بشراب بپزند چندانکه غلیظ شود و طلا کنند و پاره سرب بالای آن نهاده بر بندند و آنرا
که دماغ گرم و ضعیف باشد این ادویه بسفیده تخم مرغ و روغن گل و سرکه حل کنند و آنرا که باین صداع بی خوابی پدید آید روغن شبت بر سر نهند و بگوش و بینی
چکانند و شبیت با بیخ سوسن آسمانگونی در آب بپزند و آن آب بر سر ریزند و آنرا که بدین علاجها درد ساکن نشود شریان صدغین قطع کنند و اگر ساکن نشود
هر دو جانب گردن داغ کنند و طعام نخود آب بروغن زیت یا روغن کنجد و زیره و کرویا و دارچینی و سعتر و قلیه کنند تا گنجشک کبوتر تیهو و کبک و دراج و تذرو

کنند و اگر حقنه کی تعبیه باشد مستفرغ بدان آب کنند و بر سر ریزند که باین طریق صحت یابد پس اگر بعد این همه تدبیر رعاف ظاهر گردد و بند نکنند اگر چه بند کرد آن
صداع خفت می پذیرد و مریض راحت می یابد و اگر باوجود این حال رعاف منقطع گردد فصد قیفال کنند و اگر رگ آن ظاهر نگردد فصد اکحل نمایند و اگر مانعی
از فصد باشد حجامت قفا نمایند و خون بقدر حاجت گیرند و اگر رعاف حصول صداع و ثقل مریض زیاده کند در حبس او کوشند با ماله خون طرف بوضع دیگر
و بستن بازو و دراینها محکم و نهادن محاجم بغیر شرط زیر هر دو پستان و بر ساقین و بر پشت ضماد سخن نقار برای تسخین رگ اجوف کنند تا آنچه بدو سرست بسوی آن
منجذب گردد و گاهی رعاف ظاهر نگردد و برودت مزاج دماغ بر حال خود باقی ماند و مانع از قبول نضج بود و علاجش بعد استعمال همه تدابیر مذکوره داغ وسط سرست
و آنرا جماعتی از متقدمین ذکر کرده اند و بگمان من حاجت بداغ در مثل این بلاد نیفتد و اگر احتیاج آن گردد در بلاد صقالبه و روس و سائر بلدان شدید البرد باشد
ابن هبة الله گوید که اسهال بحب صبر و حب ایارج کنند و روغنهای گرم مثل روغن بان و خیری و یاسمین و زیت بر سر مالند و آبیکه بدان سداب رطب
و بابونه و اکلیل الملک و نسترن و نمام و پودینه و برگ سو پخته باشند بر سر ریزند و بخار آن انکباب سازند و بجند بیدستر و مرزنجوش و مشک نشوق
کنند و بکندش عطسه آورند و سکنجبین عسلی محلول بآب گرم غرغره نمایند و برصدغین این ضماد سازند مر و صبر و فرفیون و قسط شیرین هر واحد
دو درم زعفران و صمغ عربی هر واحد یک مثقال جند بیدستر یک درم افیون نیم درم کندر سه درم انزروت یک درم این ادویه بشراب سرشته بر جبین
طلا نموده بران پارهٔ اسرب بندند و مریض جلنجبین بخورانند و غذا نخود آب بزیره و شبت و روغن جوز سازند و زیرباج تیهو یا لحوم صید بریان ب
دهند و شراب عسلی یا خمر کهنه سازند و از نبیذها منع کنند پس اگر صداع ساکن نشود و خوف کوری چشم باشد هر دو رگ صدغین قطع نمایند و بران
داغ نهند و اگر ساکن نشود دگر دو داغ از هر دو جانب وسط آن داغ نهند و در تسکین صداع بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه کوشش نمایند
زیرا که اگر مزمن گردد علاج او دشوار شود انطاکی گوید که ابتدا بخوردن منقیات بلغم نمایند مثل ایارج بماء العسل و تکثیر گلقند عسلی کنند و این معجون از مجربات مست
برای انواع صداع بارد و تنقیه دماغ و تقویت حواس و نشاط و اصلاح معده انیسون گل سرخ گل بنفشه هر واحد هفت درم عود هندی پنج درم صبر
غاریقون کبابه هر واحد چهار درم زعفران حلتیت هر واحد سه درم صمغ را در خمر حل کنند و ادویه را سائیده همه به سه وزن عسل کف گرفته بسرشند شربت از
مثقال تا چهار درم و قوت این تا چهار سال باقی می ماند و این از اسرار مکتومه ست و اصلاح راس شرباً و طلاءً و بخوراً میکند و در امراض حاره نیز عمل میکند اگر
عقب آن شیر یا گلاب بنوشند و از روغنهای نافع صداع بارد روغن بابونه و غالیه و بادام تلخ ست مجموع یا مفرد و سعوطاً محلول در آب خالص یا شراب
و همچنین جند بیدستر و زعفران سعوط سود مند ست و چون کبابه و قرنفل و برگ بید انجیر و برگ جوز شامی بسایند و بحنا سرشته در شب بر سر طلا نمایند
نوازل را اصلا منع کند و صداع را بالکلیه دفع نماید خصوصاً اگر بعصارهٔ قثاء الحمار آمیزند و چسپانیدن سفیدی بیضه بکندر نافع مسکن ست و با این همه
مریض را مدت علاج از استعمال مفسدات دماغ بالخاصیة و غیر آن مثل خرما و حلبه و عدس و مبخرات مثل گندنا و سیر و خردل باز ماند گیلانی از میامر نقل کرده
سزاوار آنست که ابتدا بتنقیه بدن کنند بمسهلات خفیف تر پس با ایارج فیقرا و حب صبر شروع نمایند بعد از آن حب قوقایا و آنچه قریب بقوت آن باشد
بخورانند و نسخه حب صبر اینست صبر سقوطری سه درم مصطگی تربد هلیله کابلی گل سرخ هر واحد دو درم مقل ازرق نیم درم بآب کرفس حب سازند شربت سه درم وقت خواب
بر سبیل شبیار در هفته و نسخهٔ حب قوقایا اینست سقمونیا یک نیم درم تربد پنج درم باقی اجزا و اوزان همان ست که در آغاز قول مسیحی گذشت شربتی سه درم این مطبوخ
ثابت بن قره نافع ست هلیله سیاه پوست هلیله زرد و کابلی هر واحد هفت درم پوست بلیله آمله هر واحد سه درم نانخواه دو درم سعد سه درم مویز منقی پانزده درم
در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس در ثلث رطل از آن صاف کرده با ثلث شربت حب قوقایا یا یکدرم ایارج فیقرا و یکدرم تا یکنیم درم تربد بنوشانند
و خوردن دو مثقال اسطوخودوس بعسل سرشته نافع بود و این حب نافع صداع مزمن ست ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل ربع درم تربد نیم درم مقل کتیرا
هر واحد یک دانگ سقمونیا ربع درم مقل را در آب کرفس حل کرده حبها سازند و این یک شربت ست و اگر ازین فائده نشود این نقیع ایارج با روغن
بید انجیر بنوشند هلیله زرد هفت درم هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله هر واحد دو درم مصطگی سه درم افسنتین تخم کشوث هر یک پنج درم شاهتره ده درم

نسخهٔ معجون انطاکی
نسخهٔ حب صبر
نسخهٔ حب قوقایا
نسخهٔ نقیع ایارج

باد آورد هشت درم در یک رطل آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پنج درم ایارج فیقرا در آن حل کرده هر روز از سه اوقیه تا پنج یا هفت بروغن بید انجیر بنوشند
و این بهتر تنقیه سر و معده نیکو ست و گاهی بدل ایارج درین آب صبر میکنند و از دو تا سه اوقیه می نوشانند و بعد اجابت تامه دو درم حب ایرشا در آب نیم گرم
که در آن شکر حل کرده باشند بخورند و اگر درد باین مسهلات ساکن نشود ایارجات کبار مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا بخورانند بعده امر باستعمال
تریاقات و معاجین در هر هفته یکبار کنند و اولا کوشش در جذب مواد بسوی اسفل بحقنه نمایند و بعده غراغر بسکنجبین محلول در آب گرم یا مری کنند بعد از آن
بسکنجبین عسلی محلول در آن ایارج فیقرا و یا مری با ایارج فیقرا و غراغر که در باب فالج و لقوه بیاید بعمل آرند و این غرغره منقی دماغ از فضول غلیظه لزجه ست
ایارج فیقرا و وج و خردل و میویزج و عاقرقرحا و زنجبیل و پودینه و صعتر و اصل السوس و بیخ کبر کوفته در ماء العسل یا سکنجبین عسلی یا مری حل کرده غرغره نمایند
و اگر خواهند یک یا دو یا سه دوا ازین بعمل آرند و اگر خواهند همه را جمع کنند **مصنف اقتباس** گوید که جهت حصول نضج مطبوخ اسطوخودوس با شربت
اسطوخودوس منضج چهار پنج روز دهند و بعد نضج تنقیه دماغ بحب شبیار یا اسطمخیقون یا قوقایا به نسخه علوی خان باضافه سنای مکی دو توله تربد سفید
زنجبیل سه ماشه پوست بلیله زرد و کابلی هر یک یک نیم توله ریوند خطائی هفت ماشه مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک هفت توله گلقند عسلی چهار توله روغن بادام
هفت ماشه در مطبوخ کنند وقت دو پاس نخود آب بچه مرغ دهند و وقت شام نان خشکار خمیری در عرق بادیان خمیر کرده با شوربای مرغ خورانند و صبح این
دوا بدهند اسطوخودوس سه ماشه سوده با جوارش مصطکی یک توله سرشته ورق نقره یک عدد پیچیده با مطبوخ اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس پرسیاوشان
هر یک هفت ماشه انیسون چهار ماشه بادیان نه ماشه و شربت بزوری حار چهار توله داخل کرده تخم کنوچه هفت ماشه پاشیده بخورند و همین نمط سه چهار مسهل
داده بعد حصول تنقیه تام جهت تعدیل مزاج و اخراج مابقی مواد و تقویت دماغ عطوسات و غراغر و اطریفلات و دیگر تدابیر بکار برند و بقول شاه ارزانی
نخود آب با شیره حب النیل سفید نوشیدن و تا یک هفته مداومت کردن در تعدیل و تقویت دماغ از مجربات ست و اگر با سرفه بود اسطوخودوس تخم خطمی
اصل السوس هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده دهند **مؤلف خلاصه** می نویسد که برای نضج و تلطیف ماده برگ گاوزبان اصل السوس
هر کدام یکدرم سپستان مویز منقی هر کدام یک اوقیه ابریشم خام یکدرم تخم خطمی سه درم بادیان یکدرم جوشانیده صاف نموده شربت اصول دو اوقیه حل کرده صبح و شام دو حصه نموده بدهند
تا سه روز بعد از آن پرسیاوشان سه درم انیسون یکدرم بادیان مصطکی هر کدام یکدرم جوشانیده صاف نموده گلقند یک اوقیه سکنجبین ساده دو اوقیه
حل کرده بدهند صبح و شام و شوربای چوزه مرغ تغذیه فرمایند و بعد از ظهور نضج ماده بمسهلات بلغم چون حب صبر و ایارج فیقرا و اسطمخیقون تنقیه کنند و بعد از آن
بار دیگر متوجه بانضاج و تلطیف گردیده اگر احتیاج شود باستفراغ باقی ماده را قلع نمایند آنگاه باستعمال غراغر و ضمادات اگر حاجت شود باین نوع اشتغال ورزند
صفت غرغره که بعد تنقیه درین نوع سودمند ست مرزنجوش صعتر هر کدام سه درم عاقرقرحا یکدرم جوز بوا ربع درم جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی
دو اوقیه حل کرده غرغره کنند و مسح سر با دهان چار قره آن روغن بابونه و خیری و یاسمین و نطول آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک و خیری و بنفشه جوشانیده باشند در این
وقت سودمند ست و ضماد ازین اجزا بر صدغین گذارند صبر زعفران جندبیدستر هر کدام یکدرم فرفیون نیم درم افیون ربع درم انزروت یک مثقال صمغ عربی نیم مثقال
با شراب سائیده ضماد فرمایند **بعضی سلاطین** هند در مجربات خود نوشته که خوردن بابونه و طلای آن بر پیشانی مجرب ست و چکانیدن روغن آن در گوش و بینی و انکباب
بر بخار آن نیز انفع ست و همچنین اگر موی سوخته انسان سه درم صبر یک نیم درم کندر یک درم در آب قرنفل سائیده بر جبهه و شقیقه طلا نمایند و کذلک هر گاه مغز
تخم مشمش تلخ سائیده بر سر ضماد کنند یا بروغن او طلا نمایند و یا نشوق کنند و ایضا برادهٔ چوب شمشاد هر گاه با خل آمیخته ضماد کنند و خوردن جوزماثل و کذا
ضماد زنجبیل صندل و بیخ بید انجیر مساوی در آب شسته برنج ساتهی باریک سائیده بر پیشانی و شقیقه نافع و ایضا فلفل سیاه باریک سوده در انبوبه پر کرده در گوش بدمند
که گوش از آن پر شود و بعده پنبه در گوش نهند و همچنین اگر روز چهارشنبهٔ اخیر ماه صفر از جانب پیشانی طرف وسط سر طولا یازده زلو چسپانند و خون بگیرند صداع
مزمن زائل گردد و کذا تعلیق جلد سر هدهد و مار مهره و فوه الصبغ مفید و اگر صمغ عربی دو جزو زعفران افیون مرمکی خون سیاوشان هر واحد یکجزو باریک سوده
بسفیدی بیضه آمیخته بر کاغذی که از سوزن سوراخ کرده باشند طلا کرده بر شقیقه بچسپانند نافع بود

علاج صداع سوداوی

سببش صعود سودا بسوی دماغ و قبض و جمع عضو ست اگر خون غالب یا فاسد باشد فصد دسیع نمایند و بعد نضج ماده بمنضج سودا تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون نمایند بطریقیکه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد و ایضاً بهر نضج سودا بسفایج فستقی کوفته اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان شاهتره گاوزبان بادرنجبویه بادیان افتیمون در صره بسته مویز منقی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده با سکنجبین افتیمونی یا شیر خشت از سه روز تا پنج روز بیاشامند و یا گل بنفشه اصل السوس مقشر کوفته گل سرخ هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده با شربت گاوزبان و بادرنجبویه هر واحد ده درم بنوشند و یا گاوزبان چهار درم اسطوخودوس یک مثقال پوست بیخ کبر حشیش غافث از هر یک نیم درم بادیان یکدرم مویز منقی بست درم جوشانیده صاف کرده با بست درم سکنجبین بزوری بنوشند چند روز تا آنکه ماده نضج و قاروره غلیظ گردد پس متوجه اخراج سودا بمخرجات آن گردند مثل مطبوخی که دران پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس غاریقون و لاجورد مغسول داخل نموده باشند و یا مطبوخ هلیله سیاه ده درم سنای مکی بنفشه اسطوخودوس شاهتره از هر یک پنج درم تمر هندی فلوس خیار شنبر گلقند هر یک بست درم دران مالیده صاف کرده بران تربد مجوف یکدرم افتیمون یک مثقال لاجورد مغسول دو دانگ روغن بادام یک مثقال پاشیده بیاشامند نیم گرم و غذا باید که درین ایام نخوداب چوچه مرغ و یا گوشت بره و یا بزغاله شیرخواره فربه باشد و طبیخ گاوزبان مویز منقی بادرنجبویه آلوبخارا بسفایج افتیمون اسطوخودوس ترنجبین آمیخته نوشیدن نیز منضج سودا است و اگر خواهند شاهتره پرسیاوشان بنفشه بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس گل سرخ عناب سپستان تخم کاسنی گلقند حسب حاجت افزایند و بعد حصول نضج کامل تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و اگر سودا احتراقی باشد و علامات حرارت پیدا بود از استعمال ادویه گرم حذر کنند و بمنضج بارد یا ماء الشعیر که دران گاوزبان و مویز منقی و خطمی مقشر پخته باشند چند روز نضج ماده نموده بهر تنقیه آلوبخارا عناب سپستان خطمی زرشک پوست هلیله کابلی بسفایج افتیمون اسطوخودوس جوشانیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس مالیده باز صاف کرده روغن بادام شربت شاهتره اضافه نموده بنوشند و اگر مسهل قوی تر خواهند یک مثقال غاریقون سفید و نیم مثقال لاجورد سائیده سر زاره نمایند و یا منضج و مسهل که در امراض دماغی سوداوی گذشت بعمل آرند و بدانند که استعمال حبوب و مسهلات قوی پی در پی جائز نیست بلکه بر فق و مدارا و بعد نضج تام و بقای قوت استعمال نمایند و اگر سبب صداع خلط بلغمی و سوداوی باهم باشد باید که در معالجه آن از ادویه و اطلیه و نطولات و غیره نافع بهر دو امتزاج نمایند و همچنین در منضجات و مسهلات و مطبوخ که در قول صاحب کامل هایدنیز نافع صداع حادث از خلط سوداوی مخالط ببلغم ست و بعد تنقیه تقویت بدواء المسک و مفرحات یاقوتی نمایند و یا هلیله مربی با اسطوخودوس سوده آمیخته بخورند و بالائش شیره مغز تخم هندوانه عرق عنب الثعلب عرق کیوڑه شربت بنفشه بنوشند و یا عود صلیب یک ماشه سوده بدواء المسک شش ماشه سرشته بخورند و شیره تخم خشخاش چهار ماشه شیره مغز بادام چهار دانه شربت نارشیرین دو توله بنوشند و هلیله مربی بگلاب شسته کشنیز مقشر یک ماشه سوده آمیخته وقت خواب شب بخورند و خریره بادام و خشخاش و حلوای آنها و پسته و نارجیل و جوز و انگور و انار و مویز و کشمش نافع و استعمال شربت اسطوخودوس و بادرنجبویه و گاوزبان و بنفشه و نیلوفر قبل تنقیه و بعد آن مفید ست و تنطیل سر بشیر گاو نیم گرم مخلوط بروغن خشخاش عظیم النفع ست و تدهین راس بروغن لبوب سبعه و تقطیر او در گوش نافع و حلوای مغز کدو و شکر و نشاسته در روغن بادام و بر سر بستن مجرب ست و کذا الشیر بر سر دوشیدن و دخول در حمام معتدل و ریختن آب نیم گرم بر سر متواتر و مقام در موضع معتدل الحرارة مائل برطوبت نافع و از بیداری و جمله ریاضات اجتناب اجب و ایضاً بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج روغنهای گرم و تر مثل روغن بابونه و روغن زعفران با روغنهای سرد چون روغن مغز تخم کدو آمیخته بمالند و در بینی چکانند و اشربه و سعوط و ضماد و نطول و شموم با ادویه قلیل الحرارت مائل ببرودت بعمل آرند بشرطیکه سودا طبیعی باشد اما اگر سودا احتراقی بود محتاج بسوی تبرید بسیار ست تا آنکه زائل گردد حرارت کامنه دران سودا چنانچه در خاکستر و آهک میباشد و از استعمال ادویه سخنه احتراز کنند تا باعث سخونت دماغ و آئل بجنون نگردد و ادویه بارد رطب اختیار نمایند و بروغن بنفشه و روغن کاهو و روغن خشخاش و شیر زنان مدام سعوط کنند و اگر بعد تنقیه درد سر باقی باشد چندی ادا

بر اطریفل اسطوخودوس نمایند و یا وبید الورد تالیف علوی‌خان مرتب سازند و ضماد از بابونه اکلیل الملک مرزنجوش با روغن گل یا یاسمین آمیخته بکار برند و از
مرزنجوش و حنا ضماد جدوار در حمام ضماد کردن نیز مجرب و کذا بوش در بندی جدوار قرنفل مفید است و یا مرکی زعفران سوده بروغن بادام و شیر زنان آمیزند
و پارچه بدان آلوده شب و روز بر سر دارند که مسکن وجع و منوم است و همچنین قرنفل دارچینی پوست بیخ لفاح بزرالبنج سفید زعفران جند بیدستر کوفته بیخته
بروغن گل و بابونه و بادام آمیخته ضماد کردن و یا از گل بنفشه و بابونه و خطمی سفید مساوی کوفته بیخته با آب و روغن بنفشه بادام یا روغن نرگس و خل کرده در
هاون سنگی حل کنند تا مثل مرهم گردد و گرم نموده ضماد نمایند و اگر سداب بری فرفیون عاقرقرحا گل بنفشه مرزنجوش هر واحد جزو جند مقشر دو جزو همه را کوفته و فرفیون در روغن
نیلوفر حل کرده با هم آمیخته ضماد نمایند برای صداع سوداوی مزمن نافع بود و در مادهٔ احتراقی ضماد از حضض و کاهو و صندل و کشنیز سبز بروغن یاسمین
در روغن گل نمایند سعوط مومیائی بقدر یک سرخ در روغن بابونه سوده نافع است و برگ حاج افشرده آب او سه قطره بر نهار در بینی چکانیدن و بعد ساعتی
روغن بنفشه انداختن و شوربای چرب نوشیدن بزعم قومی شدید النفع است و کذا زهرهٔ کرگدن سه درم کافور نیم درم سعوط کردن و شموم مقوی راس
و قالع صداع سوداوی عنبر عود هندی هر یک دو درم مشک زعفران هر یک یک دانگ صندل سه درم است و کذا مشک ساذج تمام مرزنجوش
سداب مخلوط کرده ببویند و بوییدن نرگس و ریحان و عنبر و مشک نیز مفید بود و نطول الطبیخ بابونه اکلیل الملک صعتر شیح ارمنی گاوزبان برگ چقندر
سبوس گندم بعمل آرند و انکباب بران و تضمید بثفل آن نمایند که بعد تنقیه تام برای تعدیل مزاج مفید و اگر سر حل اطراف آن و بابونه اکلیل الملک حلبه شبت
هر یک یک کف در پنج سیر آب بپزند که نصف بماند سر بخار او دارند و بعده صاف کرده بر سر ریزند نافع بود و گویند که اگر بیخوابی باشد روغن شبت بر سر ریزند
و در بینی و گوش چکانند و غذا شوربای ماکیان فربه و تیهو و دراج همراه نخود پخته و دیگر اغذیهٔ لطیفه چون گوشت حلوان و جوزهٔ مرغ و گنجشک و کبک ساده
یا با چقندر و کدو و مصالح گرم و روغن بادام پخته و بیضهٔ نیم برشت و حلوای خشخاش تناول نمایند و بعد غذا بهر تجویدهٔ هضم جوارشات معتدل مفرح بخورند و خواب
بر دست چپ نمایند و از اغذیهٔ مولد سودا مثل فطر و بادنجان و گوشت گاو و گوشت خشک کرده و پنیر کهنه و عدس و سرکهٔ کهنه و باقلا و کرنب اجتناب ضرورست

اقوال اطبا بعضی متاخرین می نویسند که اولاً مطبوخ افتیمون خواکهی علوی‌خان نضج ماده نمایند و بعد نضج سنای مکی یک نیم توله هلیلهٔ سیاه یک توله خیارشنبر
ترنجبین هر یک شش توله داخل کرده ریوند خطائی هفت ماشه سر داده نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده با حب لاجورد و یا حب افتیمون
تنقیه کنند و صبح تبرید با آملهٔ مربی یک عدد شسته لاجورد مغسول و طباشیر هر واحد یک ماشه سوده آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند و لعاب گاوزبان
پنج ماشه شیرهٔ تخم کاسنی و مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه هر یک هفت ماشه گلاب بید مشک هر یک پنج توله عرق گاوزبان شش توله بر آورده شربت گاوزبان و سیب
هر یک یک نیم توله تخم فرنجمشک پنج ماشه پاشیده بعمل آرند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج اطریفل شاهتره علوی‌خان و اطریفل افتیمونی ارشاد و سعوط از روغن
بنفشه و خشخاش و کاهو و شیر زنان و تخلخل از روغن بنفشه و کاهو و آب همیشه بهار هر یک یک توله عطر گلاب چهار ماشه و ضماد از حضض مکی و تخم کاهو و صندل سفید
و برگ کشنیز هر یک سه ماشه در روغن یاسمین و روغن گل سوده و خمیرهٔ مروارید همراه عرق شیر بکار برند و اگر درد باقی ماند ما الجبن نوشانند و بعلاج مالیخولیا
پردازند **مسیحی** گوید که اگر مادهٔ سودا باشد بهلیلهٔ سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی و بسفائج و خربق سیاه و حجر ارمنی اسهال آورند و باقی تدبیرهاست
که در صداع بلغمی مسطور شده و صداع بارد عارض عقب امراض سوداوی باید که پیه بط بگدازند و اندکی جند بیدستر دران حل کرده سعوط کنند و یا
قدری آب مرزنجوش باندکی روغن بنفشه و شیر دختران یا روغن مغز تخم کدو یا سفیدهٔ بیضهٔ رقیق آمیخته سعوط کنند و در گوش چکانند **شیخ** می‌فرماید
که در صداع بارد بمادهٔ سوداویه واجب است که آنچه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت بحسب آن عمل نمایند از فصد اگر احتیاج آن باشد بسبب افزون
خون غالب فاسد و تنقیه بدرجات آن بعد انضاجات مفصله بعد ازان تبدیل مزاج بطریق مذکور و استعمال مولدات خون محمود لطیف و طلب رقیق و از انچه
که آنها بسیار فائده میکند حب قرنفل است و در ینجا نیز آنچه ارکاغانیس در باب فصد کاهل گفته و آنرا ذکر کردیم یاد دارند **مجوسی** گوید که اگر صداع از ماده سودا
یا بلغم و سودا باشد مطبوخ غاریقون بنوشند و روغن بنفشه مخلوط با روغن سوسن و یا روغن نیلوفر یا اندکی روغن نرگس و روغن مرزنجوش نشوق نمایند

در آب مطبوخ نیلوفر و بنفشه و سوسن و بابونه و اکلیل الملک و بادرنجبویه برگ سداب و جو مقشر نیم کوفته بر سر نطول کنند و غذا لحوم حملان و جدی و ماکیان
و سموک سفید با ماهی دهند و نخود سفید غذا کنند و این مطبوخ نافع صداع سوداوی است اگر با آن بلغم باشد هلیله کابلی و هندی هر واحد هفت درم بلیله آمله
هر واحد چهار درم مویز منقی سی عدد سه درم گاوزبان و اسطوخودوس و تنطوریون دقیق و شحم حنظل غافث هر واحد سه درم افتیمون پنج درم بسفایج کوفته و تربد کوفته هر
سه درم غاریقون [illegible] درم مصطکی و سنبل هندی هر واحد یک نیم درم تخم کرفس و انیسون هر واحد دو درم اصل السوس مقشر چهار درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند
تا بیک رطل باز آید صاف کرده بران این ادویه برای تقویت اندازند تربد سفید یک درم ایارج فیقرا و غاریقون هر واحد چهار دانگ شحم حنظل حجر لاجورد نمک
نفطی هر واحد دو دانگ بر مطبوخ انداخته بنوشند و اگر خواهند که برای تقویت حب ساخته قبل مطبوخ بخورند و بعده مطبوخ بنوشند نافع بود جرجانی در ذخیره
مینویسند که تدبیر تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و حبها که در علاج مالیخولیا بیاید باید کرد و همه تدابیر از آن نوع باید ساخت و این حب سخت نافع بود پوست بلیله
چهار دانگ افتیمون نیم درم غاریقون دو دانگ نمک نفطی و بسفایج و حجر ارمنی مغسول و خربق سیاه هر یک دانگی بدستور معمول حب سازند و این همه یکشربت
است و این نقوع صبر آنرا نافع است و نسخه او همانست که در علاج صداع بلغمی در قول بوسهل گذشت لیکن درینجا وزن از پوست بیخ بادیان تا اصل السوس
هر یک ده درم سنبل و قصب الذریره هر یک سه درم است و شحم حنظل مطلوح دو وزن صبر ده درم ابن الیاس و خجندی میگویند که اسهال سودا بمطبوخ
و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و ایارجات و حبوب نمایند بعد از آن تعدیل مزاج و تغریق راس بادهان حاره رطبه نیم گرم مثل روغن نرگس و روغن بادام
شیرین کنند و باید که هر روز جلاب از بادرنجبویه ده درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم گاوزبان ده درم شکر یا گلقند ده درم بنوشند و مزوره نخود
بشیره قرطم غذا سازند و بعد ظهور نضج تنقیه دماغ بحب ایارج و شبیار یا حب صبر یا نقوع صبر یا بطبیخ افتیمون نمایند و یا این حب بدهند که اسهال
سودا و تنقیه سر از ماده سوداوی بی غائله کند افتیمون ده درم غاریقون تربد مقشر بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر واحد یک درم کوفته
بیخته بعرق بادیان حب بسته بدارند و این یکشربت است بولس گفته که صداع حادث از سودا ضعیف بود و جالینوس گوید که من در صداع بارد
سوداوی خردل مضوغ بر سر می نهم و ایضا روغن او گرفته بر سر میگذارم و صحت میشود و ایضا او گفته که در علاج صداع سوداوی استعمال حبوب مسهلات
قویه بتکرار نمایند زیرا که سودا اخلاط غلیظ است بسهولت بر نمی آید و بیداری طویل و خواب صداع آورند و از اغذیه بارده و حامضه مثل مطلایه و …
و سکباج و اهالیه و لاحشه و مانند آن اجتناب نمایند سعید گوید که تنقیه خلط سوداوی بطبیخ افتیمون کنند اگر خلط در تمامی بدن منتشر باشد و بقی اگر فضله
در معده محتبس بود و اگر ماده در سر محتقن باشد قصد تنقیه راس بغرغره نمایند از ایارج و یا سکنجبین عنصلی و از پوست بیخ کبر العسل سرشته در آب گرم حل کرده
و سعوط [illegible] بطباشیر یا آب مرزنجوش کنند و اگر بعد از آن آثار حرارت ظاهر شود در روغن بنفشه و شیر دختران و روغن تخم کدو چند روز سعوط نمایند
[illegible] یا روغن زعفران بر سر [illegible] بیخ سوسن آسمانجونی و شبت جوشانیده باشند بر سر ریزند و غذا لطیف مثل نخوداب و زیرباج چوزه مرغ و گوشت [illegible]
و گندم مطبوخ ساخته شیرابه [illegible] نوشانند و اندک حلوای شکری دهند در حمام داخل کنند و آب نیم گرم بر سر ریزند و از اغذیه شدیده الحرارت و از طول مقام در جای گرم حذر نمایند

علاج صداع ریحی داخلی

و ریح داخلی آنست که در نفس دماغ یا بدن متولد شود و در سر محتقن گردد بهر تحلیل آن بادیان انیسون زیره سیاه در گلاب و عرق بادیان جوشانیده گلقند
داخل کرده بنوشند و نوشیدن شیره [illegible] مجرب … است و نرم و تلیین طبیعت مناسب است بابونه و اکلیل الملک شبت [illegible] و برگ [illegible]
و شونیز و پودینه و سداب بقدر مناسب گرفته در آب جوشانیده نیم گرم بر سر ریزند و تخم شبت بابونه پودینه دشتی سداب [illegible] سبوس گندم [illegible] بسته
گرم کرده تکمید نمایند و اگر این ادویه در آب پخته بر بخار آن انکباب کنند و یا بآب آن نطول سازند بهتر باشد و یا بادیان [illegible] مثل سداب پخته بر بخار [illegible]
و مالیدن روغن بابونه و شبت بر گردن [illegible] نیز گاهی برای تنقیه فائده میکند و شمیدن یاسمین برای ازاله صداع ریحی مجرب است [illegible]
و از [illegible] بسیار [illegible] عاقرقرحا مساوی قوی الاثر [illegible] هندی

نیز درین باب مجربات ست و صبر و کندش و زعفران و فلفل سفید و مشک با آب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند و اگر ازین تدبیر زائل نگردد بعد نضج
از منضج بلغم مسهل آن و حب ایارج تنقیه کنند و اگر مبدای ریاح معده باشد تنقیه آن و دیگر تدابیر بدستوری نمایند که در علاج صداع شرکی معدی یعنی بباید
و سفوف سداب انیسون بادیان پودینه زیرهٔ سیاه مدبر بمساوی شکر برابر همه کوفته بیخته دو درم خورده باشند و سفوف اصول یا جالکی و حب هندی استعمال
کنند و دواء المسک حلو و مر و تریاق و دیگر ادویه مقوی دماغ و معده مثل خلاصه و اطریفل کبیر و متوسط و صغیر و حافظ الصحة و مزید عمر نافع ست و هرچه در علاج
صداع بارد و امراض دماغی ریحی مذکور شد بعمل آرند و اغذیه لطیف خفیف مثل نخود آب مطبوخ بلحوم خفیفه مانند جوزهٔ مرغ و دراج و تیهو و خروس و ماکیان
با شوربا و قرطم و مصالح گرم کاسر ریاح چون دارچینی و زیره و فلفل و هیل و جوز بوا و قرنفل و سادج هندی استعمال کنند و آبیکه دران مصطکی جوشانیده باشند
بنوشند **اقوال حکما** مؤلف اقتباس گوید که تنقیه مثل صداع بلغمی نمایند مع زیادتی ادویه مقوی معده و این نخلخه برای ابخرهٔ ردیه ما بقی و تقویت دماغ بکار
برند گل بابونه مرزنجوش شونیز دانه هیل جوز بوا هر یک سه ماشه جند بیدستر عنبر مشک هر واحد یکنیم ماشه در روغن نرگس یا یاسمین یک یک نیم توله آمیخته بسازند
و سعوط روغن بادام تلخ با اندکی جند بیدستر و مالیدن و خوردن و بوییدن جند درین باب اثری عظیم دارد و جهت تعدیل و تقویت اطریفل اسطوخودوس با اهلیلجات
دهند و دواء المسک تلخ شاه ارزانی نافع و جوارش مصطکی هر که علاج یخان از مجربات ست غذا شوربای مرغ و گنجشک و فاخته با نانی که دران بادیان داخل کرده باشند
و مرکی مصطکی گل بابونه و بنفشه هر یک هفت ماشه جدوار سه ماشه کوفته بیخته در آب گل سداب گلاب و گل عاشقانه و روغن گل هر واحد یکتوله زعفران چهار ماشه
زردی بیضه بطخ انگی یکعدد آمیخته بر دو خرقه پارچه نیلگون اگر یک جانب آلوده بر صدغین نهاده بعصابه محکم بر پس سر بندند و در روز سه چهار بار تکرار
عمل نمایند که در یک هفته صحت میشود و اگر مرض کهنه باشد و هیچ تدبیر سود ندهد اقرب حمام کنند و جهت نضج مواد شربت اسطوخودوس منضج چهار توله
در عرق صعتر و اسطوخودوس و بادرنجبویه هر یک پنج توله دهند صبح و شام تا پانزده روز و غذا شوربای نخواره و دراج و مرغ بنان روده و پس از
پانزده روز این مطبوخ قنطوریون منضج دهند قنطوریون دقیق هفت ماشه بسفایج درونج صعتر تخم سداب هر یک چهار ماشه اسطوخودوس
پنج ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد چهار عدد در عرق صعتر و اذخر و بادرنجبویه هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح بجوشانند که سوم حصه بماند خمیرهٔ بنفشه
دو توله شربت اسطوخودوس سه توله داخل کرده بنوشند و حمام هر روز نمایند و بعد یکماه حمام موقوف نموده حب قوقایا یا مطبوخ اسطوخودوس مسهل تنقیه کنند و
وقت دوپهر نخود آب مرغ و شام نان خشکه با شوربای دراج دهند و صبح تبر بیاز جواهر مهره جدوار خطائی لاجورد مغسول هر واحد یکماشه در خمیرهٔ
مروارید نه ماشه آمیخته ورق طلا یکعدد دمیده بخورند و بالایش قنطوریون دقیق بدرونج بسفایج انیسون هر یک چهار ماشه گل گاوزبان هفت ماشه در عرق
صعتر و اذخر و بادرنجبویه هر یک نه توله جوشانیده شربت بزوری معتدل و بنفشه مکرر هر یک دو توله داخل کرده تخم فرنجمشک و تودری سرخ هر یک ماشه
پاشیده دهند و برین نسخه بدفعات هفت هشت بار تنقیه نموده بفاصله دو سه روز چوب چینی بند شروع کنند و جهت تقویت معده و دماغ هر روز وقت
شب اطریفل شاهتره و اطریفل الیتمونی ملوخیان خورانند بعده اگر اندک گرانی گوش باقی ماند فتیله از دوائی قرمزی باریک ساخته صبر زرد اشق زعفران
هر یک یکماشه مشک چهار حبه در روغن گل حل کرده فتیله بدان آلوده در هر دو گوش نهند و بعد از نیم ساعت نحومی تجدید نمایند و اندرون و بیرون
گوش را نیز بدوای مذکور آلوده کنند **جالینوس** گفته که اگر صداع از نفوذ ریاح از داخل باشد تنقیه بدن بایارج فیقرا و مانند آن کنند و حمام دائم
و هر صباح بر ناهار و ریختن آبیکه بابونه و اکلیل الملک و صعتر و برگ غار و مانند آن از ادویه محلله دران پخته باشند بر سر و استنشاق مشک و مرزنجوش نافع ست
مسیحی گوید که اگر صداع از ریح غلیظ محتقن در دماغ باشد ایارج بخورند و هر روز با حمام استعمال نمایند و آبیکه دران صعتر برگ غار بابونه شبت مرزنجوش
اکلیل الملک برگ قصب جوشانیده باشند بر سر نطول سازند و آب مرزنجوش سعوط کنند و مشک و جند بیدستر و ریاحین لطیفه طیبه مثل یاسمین و نمام
و سیسنبر و اقحوان و نرگس و خیری و سوسن ببویند **بوعلی سینا** مینویسد که در صداع حادث از ریاح غلیظه اولا معالجه باجتناب هر بخور منفخ مثل
جو و نخود و خرما و خردل و غیره و حار باشد خواه بارد باید کرد و نطولات و ضمادات و شمومات و سعوطات مذکوره در علاج امراض دماغی ریحی استعمال کنند

نسخهٔ مطبوخ قنطوریون منضج

و جند بیدستر و مشک خاصةً بوئیدن و دخول حمام بر ناشتا درین باب نافع ست ابن عباس گوید بهتر آنست که معالجه باشیای محلل ریاح نمایند مثل
نطولی که دران بابونه و اکلیل الملک و برگ کرفس و بادیان و تخم آنها و صعتر و زیره و مرزنجوش و شبت داخل کرده باشند و دران پارچه تر کرده تکمید
سر کنند و ایضاً بروغن که دران زیره و صعتر و تخم کرفس جوشانیده باشند تکمید نمایند و این سعوط بسازند صبر و مر کندر هر واحد دو درم زعفران و فلفل
سفید و حب الغار و شبت هر واحد نیم درم مشک یکدانگ همه را باریک ساییده در آب مرزنجوش حبهای کوچک سازند و وقت حاجت یکدو حب بآب مرزنجوش سوده بکار برند
و دیگر مومیائی و جند بیدستر و مشک و فرفیون بروغن زنبق آمیخته در بینی چکانند و شمیدن مرزنجوش خاصةً نافع و کسی که مداومت شم او نماید آن را این نوع
صداع ریحی عارض نشود و تعطیس نیز این را و صداع بخاری را سودمند ست اسماعیل گوید که معده و بدن را از ماده فاسد مولد ریاح و بخارات
بحب ایارج و قوقایا و نقوع صبر پاک کنند و بعد تنقیه بدن هر صباح ناشتا در حمام رفتن و شونیز و مرزنجوش و جند بیدستر و مشک و غالیه بوییدن و بادیان
پیش بینی داشتن و بعد از آن کردن و روغن بادام تلخ در بینی و گوش چکانیدن سود دارد و ایارج فیقرا یکدرم جاوشیر جند بیدستر فرفیون هر یک نیم درم
مشک دانگی شکر بوزن همه ادویه همه را ساییده بقدر یکدانگ در بینی دمند و اگر در شیر زنان حل کرده چکانند بهتر باشد و کسر ریاح و تفتیح سدد کند و صداع
کهنه را سود دارد و از اشیای مولد بخار و ریح پرهیز نمایند **صفت** حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا و تربد هر یک ده درم پوست هلیله زرد و هلیله کابلی هر یک
پنج درم انیسون نمک هندی هر یک دو درم همه را کوفته بیخته حبها سازند شربتی دو و نیم درم تا سه درم و اگر در بدن ماده سودا باشد پنج درم افتیمون زیاده کنند
ابن الیاس گوید که تحلیل و تلطیف با دویه کاسر نفخ مثل بادیان و تخم کرفس هر یک سه درم و شکر سفید نمایند و غذا نخود آب هند اگر با حرارت نباشد
و استعمال نطولات حاره ملطفه مثل آب ریاحین و حمام دائم و سعوط بآب مرزنجوش و استنشاق ریاحین لطیفه کنند خجندی گوید که اگر ریاح بارد غلیظ باشد
نطولات محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر و پودینه استعمال کنند و پارچه را در آن آب یا در روغنی که اندران بادیان و زیره و سداب پخته باشند
تر کرده تکمید سر نمایند و حمام گرم درین نفع دارد و جند بیدستر و مشک بروغن زنبق سوده سعوط کنند که تحلیل ریاح سر کند و این قطور همین فائده دارد
زیره صعتر حب الغار تخم کرفس بروغن زنبق بطریق معمول روغن ساخته در گوش و بینی چکانند

علاج صداع ریحی خارجی

و ریح خارجی آنست که از خارج اندرون سر نافذ شود و در دماغ محتقن گردد و این ریح چون بداخل سر نافذ شود بکمیت و کیفیت خود ضرر پیدا کند پس علاجش
احتیاج بتحلیل افتد بسبب اضرار او بکمیت و لهذا اگر این ریح بارد بود مسخنات قوی استعمال کنند تا از ان تعدیل مع تحلیل حاصل شود و اگر این ریح
حار بود استعمال هوائی که حالت تبرید ممکن نبود بهر آنکه این مانع از تحلیل ریح گردد پس بقول شیخ درینجا نظر کنند که آیا ریح حار صیفی هست یا بارد شتوی بعده
موضع دخول او دریافت نمایند پس اگر حار باشد و مدخل وی گوش بود در روغن بابونه نیم گرم یا روغن خیری یا روغن شبت که باندک روغن گل حرارتش
شکسته باشند در گوش تقطیر کنند و اگر مدخل او بینی باشد در بینی چکانند و بمحللات خفیف تنطیل سر نمایند بعد از ان اگر سوء مزاج حار باقی ماند تعدیل آن
برفق نمایند و ابتدا با دویه قلیل التبرید کنند پس اگر فائده نشود در تبرید افزایند و حمام معتدل نفع دارد و اگر ریح بارد باشد در روغنهای گرم مذکور
جند بیدستر با مشک آمیخته بجمله هر دو طریق مذکوره بهمان راهی که ریح نافذ شده باشد تقطیر کنند و تقلیل و تکثیر درین ادویه بمقدار حاجت نمایند و بوییدن
مشک و جند بیدستر و حلتیت و سیر و امثال آن سود دارد و استعمال نطولات و سعوطات و شمومات و قطورات و ضمادات محلله حاره مذکوره در علاج صداع
بلغمی و ریحی و تقویت دماغ و تعدیل آن کنند و از منفخات و مبخرات اجتناب ورزند و تلیین طبیعت درین باب بسیار سودمند است

علاج صداع بخاری داخلی

اگر تولد بخور در نفس سر باشد و در معده نفخ و قرار نیابد بجهت امتلاء و خلاء بسبب اغذیه بخره و قلیل البخار در صداع کمی و زیادتی ظاهر نشود و نطولات
منقیه بعمل آرند و تقویت سر با ضمادهای محلله که دران اندکی قبض باشد و شمومات ملطفه نمایند و هر صبح بحمام رفتن و ریختن آب گرم متواتر بر سر و بستن

اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم و شستن قدمین و ساقین با آب گرم و یا آبیکه در آن بعض حشائش موافقه مثل بابونه و گل ختمی پخته باشند و مالیدن قدمین و کف پای
به روغن بادام تلخ در گوش چکانیدن و ضماد نمودن به ضمادات محلله از آرد جو و گل بنفشه و نیلوفر و خطمی سفید و صندل سفید با گلاب و سرکه و روغن گل سرشته نافع است بالجمله
آنچه در علاج امراض دماغی بخاری مذکور شد بعمل آرند باز تنقیه خلط غالب و تعدیل آن و تقویت سر تا بخارات را قبول نکند و جوارش طباشیر و خمیره خشخاش و سفوف
کشنیز و اقراص طباشیر و شربت نیلوفر همه برای صداع بخاری مفید است و اگر تولد ابخره در معده و دیگر اعضا بود تدبیرش در علاج صداع شرکی خواهد آمد شیخ
می فرماید که اگر سبب صداع صعود بخارات از اعضای بدن باشد قبل دوره صداع غذا کم خورند و اگر حاضر نباشد آب سرد بنوشند و اگر چه بر ناهار بود دواء الکافور
بهی ست و کشنیز نیز بجهت دفع صعود بخارات ست گیلانی می نویسد که از معالجات صداع حادث از بخارات محتقنه گرم کردن ست و ریختن آب نیم گرم بر سر
و دستها و پاها و مالش پاها و نوشیدن آب انار میخوش و غوره و سکنجبین و چشیدن ترشی ترنج و تفریق راس و روغن گل و خواب کردن و شمیدن بنفشه تر و نیلوفر و
تغذیه بجوزه مرغ با آب غوره و سکباج ماهی و از فواکه امرود و بهی و انار نافع و باقی علاجش علاج صداع حار است و بمثل این تدبیر صاحبان صداع
تابع سخونت اخلاط نمایند اگر کمیات اخلاط زائد نبود و اگر زائد باشد تنقیه آن و تعدیل مزاج نمایند

علاج صداع بخاری خارجی

ابخره ردیه که از خارج بسر رسد و در دماغ محتقن شود در اکثر حار میباشد و بارد کمتر بود مثل بخارات مواضع متکرجه حمامیه و در علاج این نیز تحلیل و تعدیل مزاج
مثل علاج صداع ریحی خارجی احتیاج افتد پس در ابخره حار بنطولات معتدل تحلیل آن نمایند اگر ابخره بسیار محتبس بود در انجا از علامات احتلاط بعدد
و دواء آنها روایح طیبه معتدله مثل گلاب روغن گل و نیلوفر و بنفشه ببویند و اگر حرارت شدید محسوس شود کافور و صندل ببویند و در حمام با آب گرم و خطمی
تحمیم سر کنند و اگر ابخره بارد باشد ببوئیدن مشک جند بیدستر کفایت کند و اگر ابخره دخانی باشد احتیاج ترطیب شدید باد هان مذکوره و دیگر مرطبات
افتد و بمثل این روغنها استنشاق شدید نمایند تا بالا منجذب شود و در انجا بماند بعده از افشاندن بینی برآرند و باز تجدید کنند و همچنین دائم عمل نمایند
و کذلک گلاب و آب بید و آب کدو بعمل آرند و بر بخار این آبها انکباب کثیر نمایند و اگر از ابخره مذکوره آفت و سوء مزاج پیدا شود چنانچه از دخان کبریت و زرنیخ
و مانند آن میباشد کافور در روغن کدو استعمال کنند که یکی از انها تبرید و دیگر ترطیب کند و همچنین کافور در روغن کاهو و روغن بنفشه بعمل آرند و در مکان برگ
بید و ریاحین سرد طبع فرش کنند و بمزورات و مرطبات مثل ماء الشعیر و مانند آن غذا سازند

علاج صداع سددی

بدانکه سده یا در جوهر دماغ و یا در اورده که اندر آنست و یا در شرایین آن و یا در اورده حجب داخله و یا در شرایین آن حادث میشود و سبب آن گاه ورم میباشد
و گاه کثرت مواد یا غلظت یا لزوجت آن و لزوجت نمی باشد مگر در بلغم و غلظت در بلغم و سودا است و بلغم سده می آرد بلزوجت و بغلظت و بکثرت خود
و سودا بسبب غلظت و کثرت و صفرا بسبب کثرت و همچنین خون بالجمله بعد تلطیف و تقطیع ماده با نضاج تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی
سددی مفصل مسطور شد اما در سده بلغمی تلطیف ماده از نطولات و ضمده و شمومات نیز کنند پس هرگاه ماده مستعد خروج گردد بمسهل و حبوب مخرج بلغم و غراغر
و سعوطات و عطوسات استفراغ نمایند و در سده سوداوی بعد فصد مسهل سوداء و ضمده و نطولات استعمال کنند و بالجمله علاج صداع سددی قریب بسهت علاج
صداع بلغمی و سوداوی و آن مفصل مذکور شد و بعد تنقیه تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن بحسب انحراف آن اگر اخلاط حار باشند با دویه بارده و اگر بارد باشند
با دویه حاره و همچنین رطبه و یابسه بضد آنها و تغذیه باغذیه لطیفه غیر مبخره نمایند و آنجا که سبب سده ورم باشد تدبیرش علاج صداع ورمی ست

علاج صداع ورمی

بدانکه ورمی که حدوث صداع کند در دماغ گاهی در حجب دماغ و مجاری آن افتد پس اگر حار بود سرسام حار گویند و اگر بارد باشد لیثرغس نامند و اگر مرکب باشد
سبات سهری خوانند و گاهی صلب سوداوی بود و گاه باشد که در نفس دماغ و جوهر آن افتد اگر حار بود فلغمونی یا حمره باشد و الا بارد بود و گاه در حجاب خارج

دماغ و یا در جلد حادث شود و گاهی در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شرکیه مانند معده و رحم و انثیین و مراق و غیر آنها عارض گردد و ضرر آنها بسوی دماغ متأدی شود پس تشخیص این صداع علاج او رام مذکوره است که عنقریب در فصل سرسام و فصل ها باید و آنچه در علاج امراض دماغی و رمی مذکور شد بر آن هم نظر دارند و در ورم حار بعد فصد قیفال جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب یا ترنجبین اگر طبیعت محتبس باشد والا با شکر طبرزد دهند و مالش سینه و سر و دست و پا برغن بادام شیرین و چکانیدن شیر زنان در بینی و گوش و دوشیدن آن بر تارک سر و سینه و تغذیه بمزورات از بریخ و ماش و قشر اسفاناخ و کشنیز و کاهو مناسبست ابن هبة در کتاب مغنی مینویسد که سبب صداع اگر ورم دموی باشد فصد قیفال یا رگ پیشانی و نوشیدن آش جو و شیره خرفه و شمیدن بنفشه تر و نیلوفر رطب یا روغن آنها و تبرید سر بآب کدو یا عنب الثعلب یا بارتنگ و اغتذا بکدو و عدس مقشر مفید و اگر ورم صفراوی باشد اسهال بخیار شنبر و آب تمر هندی و آلوی بخارا و جلاب و نوشیدن ماء الشعیر و آب انار میخوش و ماء القرع بسکنجبین و شیره تخم خرفه بشربت بنفشه و نشوق صندلین و آب حی العالم و کافور و تبرید سر بآب بارتنگ و جراده کدو نافع و اگر ورم سوداوی باشد اسهال بمطبوخ افتیمون و ریختن آب مطبوخ خطمی و اکلیل الملک بر سر و شمیدن روغن سوسن و نرگس سودمند و اگر ورم بلغمی باشد نوشیدن نقوع صبر و ایارج و نطول آب مطبوخ بابونه و نمام و اکلیل الملک و حلبه و شبت و تخم کتان بر سر مناسب آنجا که سبب ضرر یا سقطه باشد تدبیرش از علاج صداع ضربی و سقطی نیز برگیرند شیخ میفرماید که اگر درین صداع ریم یا زرداب یا ماده مائی از سر بطریق گوش و غیره برآید اکثر صلاح آن شود

علاج صداع ضربانی

ایلاقی و جرجانی مینویسند که جالینوس صداع ضربانی را از جمله اورام دماغ شمرده است بهر آنکه هر کجا که ضربان باشد رگها ممتلی بود و رگ با گوشت مزاحمت کند و تفرق اتصال که از لوازم امتلاست تولد کند و در صعوبت ضربان تابع آن باشد پس اول نظر کنند که امتلا از کدام خلط است اگر خلطی غلیظ باشد سرد با علامات صداع بلغمی و سوداوی ظاهر باشد تنقیه با ایارجات کبار باید کرد و بعد تنقیه با الاصول بروغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ بدهند و غالیه و مشک و جند بید ستر و مرزنجوش بجویانند و اغذیه ملطفه دهند و بعد تلطیف ماده غرغره با ایارج فیقرا و مانند آن فرمایند و اگر ماده گرم و لطیف باشد خوابگاه و خانه خوش هوا سرد باید و آواز ها از ان دور دارند و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاهسفرم و کشنک جو بقدر همه ادویه نهند و بمالند و بر ساق حجامت کنند و ضماد های سرد بر سر نهند و بنفشه گل نسرین گل نیلوفر هر یک دو مثقال بابونه یک مثقال اکلیل الملک یک نیم درم کشنک جو بقدر همه ادویه کوفته بیخته در ده استار روغن بنفشه و ده استار آب بهم بپزند تا اکثر آب برود و این ادویه در ان اندازند و چندان بر آتش بگذارند که قوام فالوده گیرد و نیم گرم بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بر پیشانی و صدغین بمالند و اگر بدین تدابیر زائل نشود فصد رگ بینی بگشایند شیخ میفرماید که صداع ضربانی گاه همراه حار یا بارد او رام میباشد پس اگر سبب حار باشد باید که استعمال سرد اتی نمایند که اندران نرمی باشد و حجامت نقره و ارسال زلو بر صدغین نمایند و دست و پا را ببندند و اگر بارد باشد متوجه گردند بسوی آنکه باعث تنفیش و تحلیل آن گردد و آیضاً مخلوط کنند بدان ادویه مقویه که دران اندک بردی باشد مانند آنکه خلط نمایند بروغن گل سداب یا نعناع را و چون اشتداد یابد مانند این صداع بحدیکه اگر صبیان را عارض گردد بست که در رگهای الشریان از هم جدا گردد و اگر دست بر جلد الشریان بران موضع گذارند فرو رود پس در علاج آن طلای زرد چوب مسحوق مخلوط بروغن گل کرنیکوست بعد آنکه سر بآب نمک شسته باشند

علاج صداع ضعف دماغی

آنچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ بهر تقویت استعمال مقویات دماغ از اغذیه خوشبو لطیف و مانند آن و بصورت وجود سوء مزاج تعدیل مزاج دماغ و تنقیه آن بتفصیل مرقوم شد بعمل آرند و در حالت اجتماع ماده با ضعف دماغ بهر تنقیه استعمال اطریفل زمانی نیز مفید گفته اند و اگر دواء المسک بارد خورده گاوزبان گل گاوزبان عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری و خل کرده تو دری سفید پاشیده بنوشند برای تقویت دماغ و دل مفید است اگر در مزاج ورم باشد اسطوخودوس زرنباد سوده با طریفل صغیر یا دواء المسک حار سرشته بخورند و عرق گاوزبان یا بادیان یا شاهتره بنوشند و باید که کشنیز خشک در اکثر اغذیه او داخل نمایند و تقلیل غذا کنند و بلا خلط نمایند که در معده فاسد نگردد که ابخره و ریاح رد یه آن صعود نماید و روغن قرنفل و دارچینی

و آس و مشک با گلاب و مانند آن بر سر مالند و بعد تدهین سر بعضی از ان حاره تر نفل سوده بپاشند و علاج خوشبو معتدل مثل سیب به و نسترن
و عنبر و گلاب و صندل بگلاب سوده بویند و دوا المسک معتدل تناول نمایند و کوبیدن بخار قلیه جگر نافع ست باین طور که جگر گوسفند را بریده
با پیاز بریان نموده با کشنیز و زیره باندکی آب پخته و اندکی روغن گاو داخل کرده با قدری زیره و کشنیز تا نیم بریان نمایند و بعد ازان اندکی زعفران و مشک
داخل کرده سر دیگ را پوشیده پیش روی مریض آورند و ردای بر سر او کشیده سر دیگ را اندک اندک بکشایند تا بخار آن بدماغ برسد و بحسب احتمال قوت
بخار آنرا بگیرند و باشند که در جمیع تدابیر رعایت قبض و جمع و تقویت سر نمایند. شیخ میفرماید که علاجش تبدیل سوء مزاجی ست که بادی باشد و تقویت
آن بمقویات سر از ادویه و اغذیه خوشبو که دران تلطیف و قبض و منع اسباب محرکه باشد و اگر سبب فاعل مقارن سبب منفعل ضعفی اجتماع اخلاط ردی
حار یا غیر حار در معده میباشد و درین صورت تنقیه بچیزیکه لائق آن باشد باید کرد و غذای ایشان وارد کرده شود که با وجود محمودیت دم که ازان پیدا شود
جامع قوت محلله یعنی با حرارت بود و قابل انهضام بسرعت باشد و اگر این دو خصلت دران یافته نشود خصلت اولی یعنی تولد خون محمود اختیار نمایند
و بهترین وقت غذا بعد دخول حمام ست و باید که تخفیف غذای ایشان نمایند و ختم طعام ایشان بمثل تعسب زیتون نمایند برای تقویت فم معده کنند
و بقراط ایشان را رخصت شرب شراب مطلقا داده و جالینوس امر بمزوج یا رقیق ریحانی یا جامع این هر دو میکند و اندکی ازان بنان بخورند و مؤلف
اقتباس مینویسد که از روغنهای مقوی مثل روغن کسوس بادام و عطر عنبر و سهاگ و زنبق سر را چرب دارند و بر پیشانی مالند و دانه هیل و قرنفل داشته هر یک
دو ماشه سوده بران پاشند و این تفاحه علویخان بویند عطر عنبر سه ماشه آرد نخود بریان و باقلا هر یک یکتوله آرد جو بریان یکنیم توله ماشه زعفران صندل
سفید هر یک سه ماشه صمغ عربی گل کیوره کیتکی و یاسمین هر یک هفت ماشه بگلاب عرق بید مشک سرشته تفاحه سازند و این کلاه مقوی دماغ تالیف
علویخان موی سر تراشیده بر سر دارند مغز بادام شیرین مقشر بریان ده عدد خشخاش سفید پنج ماشه آرد نخود بریان ده ماشه آرد عدس بریان سه ماشه
آمله پنج عدد زنجبیل سعد سنبل الطیب پوست ترنج عود هندی قرنفل کندر گل سرخ مصطکی زوفا پودینه اکلیل الملک کبابه تخم کرفس انیسون زعفران
زرنباد هر یک نه ماشه حب الآس کنجد مقشر بریان هر یک یکتوله مشک عنبر هر یک یکدرم کوفته بیخته در عرق بهار نارنج سرشته بر کلاه بافته آلوده بعمل آرند
و خوردن اطریفل شاهتره علویخان درین باب اثر عظیم دارد و خوردن آمله مربی به و سیب مربی با طباشیر و ورق نقره بسیار مفید ست و همچنین زرده بیضه
مرغ پنج شش عدد با نمک سلیمانی و یلنبات و صاحب ارا شکوهی گفته که اگر سوء مزاج مادی باشد مرکب باشد تنقیه را بر تقویت مقدم دارند و غ
شوربای بچه مرغ و سنگخواره بنان روده دهند و بجای آب بگلاب و عرق گاوزبان اکتفا نمایند

نسخه کلاه مقوی دماغ

علاج صداع قوت حس دماغی

هر چه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ از استعمال اغذیه مبرده مرطبه و اشیاء مخدره گذشت بعمل آرند و پوست ترنج سه ماشه سوده با شربت
خشخاش دو توله آمیخته لیسیدن و نان شبینه در آب تر نموده خوردن بغایت نافع ست و خوردن اندکی کوکنار و یا شعثا فیون و یا فلونیا و استعمال حب الشفا
و طلای تخم کاهو و کوکنار و افیون سودمند ست و کذا افیون گل سرخ صندل بیخ لفاح پوست خشخاش تخم کاهو در آب کاهو و خیار و خرفه سرشته بر سر
ضماد نمودن مفید و طعامهای مغلظ باید خورد مثل کله پاچه بره کشک جو و گندم پخته و هریسه بگوشت گوساله تا غذای دماغ غلیظ گردد و حس او باعتدال
باز آید و آنرا که حرارت قوی باشد در طعام تخم کوک و برگ او و ساق خرفه و کشنیز سبز بیفزاید و شربت خشخاش و ماهی تازه موافق ست و صاحب تحفه نوشته
که در ذکای حس دماغ و حرارت مزاج آن نوشیدن پست جو در آب انار امر کنند و اغذیه غلیظه مثل رومن و کله مطبوخ در سماق یا با کشک جو بدهند
و مصنف اقتباس گوید که برای تبلید حس دماغ آب تربوز و خیار هر یک نیم پاو شربت خشخاش چهار توله آمیخته بنوشانند و لعاب اسپغول هفت ماشه
بشیر نزرو روغن خشخاش هر یک یک توله آمیخته بانگشت سبابه خوب لت نمایند و بتارک سر بمالند و از روغن بنفشه و کاهو و خشخاش و شیر دختران
هر یک سه ماشه در بینی و گوش چکانند و اگر حاجت تنقیه افتد مطبوخ آلو و شربت آلو علویخان در عرق شاهتره و یا ماء الجبن نمایند غذا

و قلیه چغندر و سپانخ و کدو و خفت ماهیه که در آن برگ کاهو و کشنیز سبز انداخته باشند بنان سمید تحدی دهند و پوست ترنج سه ماشه و شربت نیلوفر و خشخاش هر یک نه ماشه آمیخته لیسانیدن صداع را نافع و از مجربات علوی خان ست و کذا اطباشیر ده ماشه پوست خشخاش چهار چه در مربای ترنج یک توله آمیخته خوردن و جالینوس گوید که هرگاه صداع مزمن باشد و بمعالجات تسکین نیابد و بادی علامات ظاهره نبود و از ادنی سبب حرکت کند بدانند که آن اکثر از ضعف دماغ و یا از ضعف دماغ ست و فرق فیما بینهما در طریق تشخیص اقسام امراض دماغی گذشت

علاج صداع یبسی

که آن را خفیه نیز گویند و اسباب سوء مزاج یابس مصدع یا مجففات خارجی ست بتحلیل یا احراق مانند بادهای گرم و سمومی و یا استعمال ضمادهای حار یا رسیدن مجففات طبیعیه مثل برد مزاج شیخوخت و یا عارضیه بیک دفعه و یا غیر دفعیه که منع نماید از نفوذ غذا در سر و بدان سبب جفاف عارض اعضای آن گردد و یا بکم آشامیدن آب مطلقا و بدان سبب تحلیل شدن رطوبت اصلیه و یا استعمال مجففات از داخل بتحلیل آن یا باستفراغ آن یا بتقویت مجفف آن یا تناول اغذیه یابس و یا تحلیل الرطوبة و یا مجاورت اعضائی که جفاف و یبس بهم رسانند یا مشارکت آنها و حرکات نفسانیه و بدنیه مفرط همه مجفف اند بطریق استفراغ و تحلیل و همچنین جماع و ادرار و نزف مثل حیض و نفاس و بواسیر و ریاضت قویه و از استفراغات بعضی استفراغ در اعضای غیر اعضای راس ست و بمشارکت آن راس مثل استفراغات کلیه از جمیع بدن و استفراغات جزئیه از عضوی بدون عضو دیگر و بعضی از آنها استفراغات در اعضای راس ست مانند زکام و نزله و رعاف و اصناف تحلب رطوبات مثل سعوطات و عطوسات و غراغر و غیر اینها و ایضا از اسباب یبوست انقطاع مواد رطب ست و هرچند استفراغ نباشد مثل روزه داشتن و طعام و شراب ترک نمودن خواه باختیار خواه باضطرار بسبب بهم نرسیدن طعام و آب و این نوع صداع بیشتر زنان را بعد از وضع حمل یا حیض و نفاس بسیار بهم میرسد بالجمله اشربه مرطبه مثل جلاب با آب سرد یا شربت نیلوفر یا عرق آن یا عرق بید یا بید مشک یا عرق کاسنی و یا بزرقطونا و شربت نیلوفر یا خشخاش یا شیره تخم خرفه یا خیارین یا مغز تخم تربوز یا مغز تخم کدو یا لعاب اسپغول دهند و ایضا همه تدابیر مرطب باید کرد و نگاه کنند اگر مزاج مائل بحرارت یا برودت باشند بحسب آن معالجه فرمایند پس در حار مزاج شیره خرفه با سکنجبین نی و شربت بنفشه یا شربت انارین بنوشانند و ماء الشعیر که در آن تخم خشخاش سفید و یا شیره آن داخل کرده باشند و اسفاناخ و کاهو و خرفه و سرق و کدو و خیار دهند و زردی بیضه نیم برشت مع سفیدی آن با جلاب مخلوط کرده بعمل آرند و در ماء اللحم گلاب و آب سیب و آب کدو بیامیزند و در شوربا برگ کاهو و قدری کشنیز سبز و پالک و کدو و خیار داخل کنند و ادهان بارد و رطب مثل روغن کدو و بنفشه و نیلوفر در بینی و گوش چکانند و سر و قدم و ناف و مقعد را بدان چرب نمایند و نطول بروغن بنفشه و نیلوفر و کدو و هر یک تنها و یا بمجموع با آب خیار و تره کدو و آب برگ بید بگلاب و بدون آن سازند و جرادهٔ کدو و خیار بر سر گذارند و در بارد مزاج شراب کهنه و دارچینی و شهد در ماء اللحم ممزوج ساخته استعمال کنند و در زردی بیضه اقتصار ورزند و روغن بنفشه بروغن شبت آمیخته بکار برند و از مرکبات نافعه درین صداع اطریفل کشنیزی به نسخه معمولی و خمیره خشخاش و سفوف و ضماد لبوب و حلوا و معجون راحت و روغن خاص مرکب ست و ضماد دیگه در سرسام سوداوی خواهد آمد نیز مفید بود و دوشیدن شیر زنان بر سر بعد تر شیدن موی سر و سحوط آن در تر طیب اسرع ست و شراب ممزوج بآب بسیار جید نوشته اند و آب بقول مرطب مثل کاهو و خرفه و آب عنب الثعلب و کدو و حی العالم مقطر یا لعاب افیون و پوست بیخ لفاح آمیخته بر سر طلا نمایند و انکباب بیخ کدو و جرادهٔ او برگ کاهو و تخم او و پوست خشخاش و تخم او و گل بنفشه گل نیلوفر برگ بید شاهسپرم و عناب و جو شانیده چادر بر سر کشیده استعمال کنند و اگر بنفشه نیلوفر خبازی سبوس گندم برگ خشخاش کشنیز خشک گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر با کاهو پوست با برگ حی العالم برگ خبازی هر کدام یکدسته در آب ناتا سر بسته بپزند تا مهرا گردد و پس انکباب بران نمایند و بخارها از لوله آفتابه استنشاق کنند نافع بود و سکون و مکان بارد و نزدیک آب و فوارها و خواب و استحمام بآب شیرین و تدهین بروغنهای مذکوره اختیار کنند و از سهر و تعب و جماع و جوع و غم و هم اجتناب نمایند و آنچه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شد مفید شناسند **اقوال حذاق** جالینوس گوید که استعمال ماء الشعیر که در آن کدو پخته باشند و کله پاچهٔ بزغاله و حلوان و بقول مرطبه مثل کاهو و خرفه و آبزن معتدل و سعوط ادهان مرطبه مثل روغن کدو و بادام و استنشاق بخار پختن

روغن و آب نیمگرم شیرین بر سر ریزند **ابو سهل** گوید که صداع عقب خوا آنست که عقیب استفراغ کثیر باشد و اکثر زنان را بهم رسد تا باید که بیضهٔ نیمبرشت و
کشک جو که در آن لحم کوفته پخته باشند و حریرهٔ معمول از نشاسته و روغن بادام و شکر و ماء اللحم سمینهٔ ماکیان و گردن بره که در طبخ تند شده یا آب و شراب ریحانی
چکانیده باشند غذا سازند و بر روغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و بجنس آرد سفید و روغن بنفشه و شیر دختران و اندک شراب غلاف سر نمایند ابو علی
می نویسد صداع یابس که با ماده صفراوی یا سوداوی باشد مذکور شد و صداع یابس بلا ماده پس اصل علاج آن تدبیر مریض با غذیهٔ مرطبهٔ جید الکیموس
ست و خصوصاً کثیر الغذا مثل زردهٔ بیضه و مثل شوربای جوزهٔ مرغ فربه و کبک و تیهو و حریره های چرب و روغنهای طلب بعده از جهت حار و بارد بسوی
چیزیکه موافق تر باشد میل کنند و از آنچه بدان انتفاع یابند استعمال سعوطات مرطبه باد هان محموده مثل روغن بادام و روغن کدو و غیر آنست اگر در چیزی
از ینها احتیاج بسوی تعدیل تبرید یا تسخین افتد روغنهائی که تعدیل آن نمایند ممزوج سازند و گاه پس نقصان بین در جوهر دماغ می آید و آنرا مهیا با علاج
میگرداند و در اینجا واجبست که استعمال سعوط بمغز ساق بز و گوساله و پاچه پایکیان تیهو و دراج و تدرو و مسکهٔ گاو و بز نمایند و بر سر مالند و از چیزها یکه ایشان را
نفع میکند تضمید سر بفالودهٔ رقیق معمول از میدهٔ گندم و جو بحسب حاجت و شکر سفید و روغن بادام و کدو هست و یا ریختن رقیق آن بر تارک سر با کلیل از
آرد طوق کمرده باشند تا آنچه بر سر ریزند محتبس ماند **مجوسی** گوید که در صداع حادث عقب ولادت از کثرت دم نفاس تدبیر زن بغذای معتدل مثل زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت
و گوشت بچهٔ ماکیان و حملان شیرخواره و حریرهٔ معمول از مغز نان سمید و روغن بادام و شکر طلا زند و سعوط بر روغن بنفشه یا نیلوفر که از روغن مغز تخم کدو ساخته
باشند مع شیر دختران سازند و شیر مذکور بر روغن بنفشه و روغن مستخرج از حلوا و فالوده بر سر مالند و حلوا معمول از بیضه و روغن بادام و شکر طلا زند و آرد میده بخورانند
و پسته منقوع بشکر و روغن بادام نوشانند و ماهی های بی ور ضراضی بطریق اسفیدباج پخته یا بروغن بادام با کنجد تازه بریان کرده بخورانند و اگر در اینجا تپ باشد بزوری
کدو و سرمق و اسفاناخ و مانند آن دهند و همچنین هست تدبیر صداع حادث از سائر استفراغات با غذیهٔ مرطبهٔ جید الکیموس مع استعمال سعوطات و نطولات مقوی
دماغ و مرطب آن و علاج صداع حادث از غم و هم کثرت خواب بعد غذا است و ترطیب دماغ باستنشاق روغن بنفشه و روغن تخم کدو و شیر دختران

علاج صداع جماعی

و این یا بسبب حرارت یبس یا بسبب تهییج بخارات بسوی دماغ یا بسبب ضعف اعصاب مهیا شد پس اگر بسبب یبس متولد از کثرت خروج منی باشد تقدم
افراط جماع و لاغر بدن بران گواهی دهد باید که سائر تدبیر ها مانند علاج صداع یبسی نمایند بعد تعدیل کردن مرطبات مسخنین و مع فرط رعایت تقویت دماغ و او فوق آنکه
با غذیهٔ خفیفهٔ لطیفه علاج کنند مثلاً نخود آب گوشت برهٔ شیرخواره و طیور خفیفه مثل تیهو و دراج و گنجشک و مغز سر گنجشک با بعض فواکه مانند سیب و به و زردک
و چقندر یا با ماش مقشر بنان و یا شیر برنج و مهلبیه که از شیر بز ساخته باشند و یا زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت با نبات شیرین کرده و دارچینی بران پاشیده و لبوب
با شکر و ادمغهٔ حیوانات بخورند و شیر گاو و ماء اللحم بنوشند و خوردن مربای خصیة الثعلب (هندی بهمن) و زردک و شلجم و ستاور نیز نافع و خصیة الثعلب [illegible] سوده مربا
به دو توله سرشته و ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند با لا ابش شربت سیب شربت انار شیرین هر یک دو توله در ماء اللحم ساده نه توله حل کرده تخم شربتی هفت ماشه
پاشیده بنوشند و یا طباشیر و ماشه جواهر مهره چهار حبه آملهٔ مربی یکعدد سرشته و ورق یکعدد پیچیده بخورند و دوای مذکور با عرق بید مشک پنج توله بنوشند
و با آب شیرین نیم گرم غسل کردن و روغن بنفشه و نیلوفر در بینی چکانیدن و بر سر مالیدن و چرب کردن گرده بروغن گل و داشتن هر دو خصیه در آن
تا یکساعت نجومی در رفع این درد مجرب ست و تناول فواکه خوشبو و بوییدن آنها و عطرها و خوردن لعوبات و جوارشات باهیه مقوی اعضای
رئیسه و سکون در مساکن طیبه و خواب بر بستر نرم و ترفه در مطعم و مشرب و دلک معتدل و چرب کردن هر دو خصیه و ذکر و گرده بقیروطی که از پیه دو توله
موم یک توله روغن گل سه توله روغن یاسمین دو توله ساخته باشند و مالیدن روغن گل تنها نیم گرم بر موخر سر از مجربات ست و همچنین خوردن شراب
یک نیم توله در گلاب عرق سیب هر یک پنج توله و استعمال میوه های مقوی اعضای رئیسه و کلیه بسیار مفید ست و کذا استعمال روغنهای [illegible] و تناول نان مجفف
در [illegible] منقوع در جلاب و مغز بادام و پسته و چلغوزه و فندق و حبة الخضرا کوفته در آن سرشته با اندکی بریان شوربای مرغ فربه و بط فربه و گوشت بز [illegible]

و مانند آن مفید و اغذیه و ادویه گرم و تیز و جای بیکار نه نشیند که موجب زیادتی مرض گشته محدث غشی و مرگ مفاجات نگردد و اگر بسبب امتلای بدن از اخلاط فاسده و ثوران ابخره خبیثه و ارتقای آن طرف دماغ بحرکت جماع باشد وجود علامات امتلا و غلبه اخلاط و ادراک بوی ماء بدن عند حرکت جماع و ثقل و درد سر بران دلالت کند پس تنقیه بدن از خلط غالب بفصد و مسهل هر دو نمایند اگر واجب بود و یا حسب حال مریض یکی ازین هر دو تدبیر بعمل آرند بطوریکه در اقسام صداع مادی بفصل گذشت بعده بهر تقویت دماغ و عدم قبول بخارات روب صغیر بخورند و روغنهای مقوی مثل روغن گل روغن آس و سرکه و گلاب بر سر مالند و آبیکه دران گل سرخ و برگ مورد و نیلوفر و بابونه و مانند آن جوشانیده باشند بر سر ریزند و با غذیه سریع الهضم جید الکیموس غذا سازند و قدری به و ناشپاتی بخورند و جماع ترک کنند و بضرورت بعد هضم و انحدار غذا از معده جماع بود زیرا که در خلو معده ضعف و تحلل و تصاعد ابخره زیاده میکند و در امتلا خلل در هضم و تکثیر تبخیر می‌نماید و اگر فصل گرما و بدن نقی و سن شباب بود آب سرد غسل کنند و بر روغن گل بهی را چرب نمایند و بخسپند و اگر بسبب ضعف اعصاب و تالم دماغ از تعب آن باشد و این مشائخ و ضعیف مزاجان را اکثر عارض شود و رعشه در بدن و ضعف حرکات و انقباض دماغ و انجذاب آن بسوی قدام یا خلف بعد جماع لاحق گردد پس تقویت اعصاب و دماغ بمالش روغنهای مناسب بر سر مثل روغن گل و یاسمین برای رطوبت و غیره و آرام و تفریح بملاهی مطربه و نغمه های لذیذه کنند و قدح عسل که دران قدری مومیائی گداخته باشند چند روز متواتر بنوشند و همچنین شربت عسل و اسطوخودوس و مانند آن استعمال کنند و جند بیدستر در روغن قسط آمیخته یا روغن نرگس بر سر مالند و گوشت حلوان بمصالح خوشبو و دیگر اغذیه مطیبه بخورند و بوییدن کباب که در حضور مریض بریان نمایند تا بوی آن بمشام او برسد و تناول کباب با نان گندم خمیری جید و یا با چلاو نافع ست و روائح طیبه مانند مشک و عنبر و عود هندی و ریاحین و گلهای خوشبو و عطریات و نخالخ فواکه طیب الرائحه ببویند و تفکه بآنها کنند و عود و عنبر و قسط شیرین مشک صندل سفید و قدری کافور استعمال نمایند و رفتن به بساتین و باغها و شنیدن حکایات و قصه‌ها و دیدن اشیای مرغوبه طبیعیه موزونه و بالجمله اشتغال بهرچه باعث التذاذ طبع و تفریح نفس او گردد نافع ست و از هرچه منکر و ناخوش از ان باشد اجتناب نماید **مسیحی** گوید که صداع کائن عقیب باه را باید که معالجه کنند بتقویت سر باین طریق که آب مطبوخ مورد و گل سرخ و بابونه بران ریزند بعده بروغن گل اندکی سرکه بمالند و غذا کثیر التغذیه سریع الانهضام معتدل الکیفیه سازند و در اثنای پختن آن قطعه به و سیب داخل کنند و سویق نان خشک کرده در تنور بعد غسل او بجلاب و روغن بادام بنوشند و خوشبو موافق مزاج استعمال کنند و ماهی چابک بسرکه ممزوج و روغن بادام پخته و ایضاً زرده بیضه رقیقه آنرا موافق ست **طبری** گوید که اگر صداع عقب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع بالکل منع کنند و روائح طیبه ببویانند و آب نیلوفر و بنفشه و آب جمیع ریاحین اگر کدامی از قوانین سته که آن سن و مزاج و بلد و فصل و صناعت و عادت ست مانع نباشد این آبها جمع کنند و بکافور و مشک همه چیزهای خوشبو که ممکن باشد بر سر ضماد نمایند و اگر نوعی از قوانین مذکوره ازین مانع باشد بر اندک چیزیکه از ان ممکن باشد اقتصار نمایند و با غذیه که بدن را غذا بیشتر دهد مثل هرائس و لحوم حملان مضروب بشیر دهند و چوزه مرغ فربه که در شکم آن حشائش خوشبو پر کرده پیش روی مریض شق کرده باشند تا رائحه آن ببوید و از شحوم و لحوم آن بخورد و نبیذ صاف محمود ملایم مزاج بنوشانند و امر بدعت و سکون و راحت کنند و ایذا نرسانند و آنچه مکروه باشد نشنوند و در مواضع اغانی لذیذه و روائح طیبه حاضر شوند اگر ممکن بود و الا از اشیای مذکوره هرچه ممکن باشد استعمال نمایند و سیب و ترنج ببویند و جماع مرغوب و معاشرت کسی که بدان مائل باشند اختیار کنند و اگر صداع از بخارات اخلاط بدنی باشد معالجه آن بعلاج صداع حار مادی برابر ست غیر آنکه درین معالجه ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نقای تام یابد و صداع بالکلیه زائل شود و ایضاً در معالجه این فصد نکنند مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد

علاج صداع خماری

در مزاج حار اول بهر تنقیه معده سکنجبین با آب گرم و یا سکنجبین با آش جو قی کنند بعده شربت انار و شربت بهی و سکنجبین بگلاب یا آب سرد بنوشند و یا سکنجبین و گلاب نیم گرم مکرر قی کرده افشوره فالسه یا لیموی کاغذی و یا شربت غوره و عرق بید مشک و آب یخ یا بشوره پرورده دهند و یا شیره

زرشک و خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه در عرق بید مشک و زرشک هر یک پنج توله بر آورده شربت ترنج چهار توله آب یخ ده توله داخل کرده بنوشند
و یا جواهر مهره ماشه در مربای ترنج توله آمیخته بورق نقره پیچیده بخورند بالایش شربت زرشک چهار توله در عرق بید مشک و صندل و گلاب هر یک
پنج توله بنوشند یا جواهر مهره یک ماشه طباشیر سماق منقی هر واحد یک نیم ماشه در شربت لیمون کاغذی و سکنجبین تفاحی لیمونی هر یک یک نیم توله آمیخته
ورق نقره حل کرده بلیسانند بالایش شربت ترنج و نارنگی هر یک دو توله گلاب بید مشک هر یک هفت توله داخل کرده بنوشند و همچنین دیگر
اشربه مطفی مقوی معده قاطع بخار مثل شربت سیب و لیمو و غوره و حماض با آب سرد آمیخته بدهند و لعاب اسپغول و جلاب ببرف سرد کرده و فقاع
ممزوج با آب غوره یا لیمو و قدری نمک ماء الجبن و ربوب فواکه قابضه مذکوره تیزی خمار می شکنند و همچنین سفوفات معمولی و شربت خمار و مفرح بارد و مفرح
کشنیزی دافع خمار اند و شرب آب لیمو بشکر و گلاب و شم بخار رؤس مغموسه در ازاله خمار مجرب سویدی ست و تنقل حماض اترج بر شراب برای منع
خمار مجرب اوست و در ابتدا بهر تقویت و تبرید سر روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و اگر از قی فائده نشود نقوع هلیله یا نقوع مسهل با حوامض مثل آلو
و زردآلو و غیره بدهند و یا آب انارین بشحم افشرده سقمونیا مشوی دو ماشه آمیخته بنوشانند و اگر خواهند بهر بدرقه شربت ورد مکرر را هلیلجی چهار توله
بگلاب هفت توله آب یخ حل نموده بنوشند بعده بهر تقویت دماغ روغن گل و یاسمین و سرکه قطره قطره برابر بر پیشانی و صدغین بمالند و نخلخه لبسازند
و اگر خون غالب باشد و علامات آن ظاهر بود اگر فصد یا حجامت نمایند باکی نیست و آنجا که از قی و اسهال و غیره بسبب ثوران مواد نفعی مترتب نشود
و تهوع و غثیان مشتد گردد قدری طعام ملایم بخورند و بعد ساعتی قی کنند تا ماده ردیه تمامه با طعام مختلط شده بر آید پس اشربه مطفیه مذکوره بدهند
و بر دست و پا آب نیم گرم مطبوخ بابونه و بنفشه و قدری نمک بریزند در ان آب پا بها بدارند و بقوت بمالند و در آخر روز داخل حمام شوند و آب نیم گرم
بر سر بسیار ریزند و هر گاه از حمام بر آیند بعد یکساعت تمام بنان مع نان خورش برگ کاهو و اسفاناخ و یا مزوره انار دانه و کشنیز غذا سازند و فوره
گوشت در غوره سرکه بخته تا مهرا شود و کشنیز خشک و کره و یا دارچینی بران پاشیده در ازاله خمار مجرب سویدی ست و فواکه قابضه مثل بهی و سیب
و انار بخورش بخورند و اگر مائل بشراب گردد شراب ابیض رقیق مروق ممزوج بالمنا صفه بدهند که عطش ساکن کند و خواب آورد و پاها از بن ران
تا قدم بعد طعام ببندند و از هر چه مضر عصب باشد مثل سرکه ساده و مر اجتناب کنند و بدانند که در انتها استعمال مبردات شدید ننمایند تا که تکثیف مسام
و تغلیظ ابخره نکند و مانع از تحلیل نشود بلکه بر سر استعمال مانند روغن بابونه و سوسن نیم گرم نمایند و گیلانی نوشته که از بهترین معالجات این صداع آنست
که قدح از شراب با آب بسیار خوب ممزوج کرده بدهند و کف پا بروغن بادام بمالند که خواب می آرد و صداع را ساکن میکند لاسیما که این تدبیر بعد قی
واقع شود و در مزاج بلغمی بعد از قی بسکنجبین عسلی و آب ترب یا طبیخ شبت و جوز القی و عسل بمرات باید که مصطکی بودینه خشک عود غرقی دارچینی
هر واحد یکماشه سوده در دواء المسک حار نه ماشه آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند بالایش شیره بادیان نه ماشه شیره الایچی کلان پنج عدد در عرق گاوزبان
و هیل و نعناع هر یک شش توله بر آورده شربت عود و سیب دو دو توله داخل کرده بنوشند و آب نیم گرم بر سر و دست و پا ریزند و دلک قدمین نمایند
و در صورت باقی ماندن نفخ در شکم بعد از قی غاریقون سه ماشه در گلقند آمیخته بلیسانند و بدرقه بشربت دینار چهار توله و گلاب پاو سیر کنند یا بایارج فیقرا
یکدرم بمقوی تبرید و شحم حنظل اسهال آورند بعد اجابت غذا نان تنک بشوربای مرغ بدهند و بعد غذا خواب و سکون اختیار نمایند و هر گاه از غذا
معده اندک سبک گردد سکنجبین عسلی بنوشند و پاشویه نمایند و روغن بابونه با قدری روغن گل آمیخته بر سر بمالند و باقی تدبیر مناسب از علاج امراض
دماغی بخاری و صداع بخاری استنباط نمایند اقوال جمهره مالقی و غیره مینویسند که شرب رب آمیه یا شربت آن تنها یا بشراب کذا انار دانه ترش کذا
حجر المسن محکوک بر مسن و کذا گلاب و کذا گل سرخ و کذا شاه چینی با آب کذا خمیر ترش آرد جو در دوغ گاو مالیده صاف کرده و کذا خمیر آرد گندم در آب
حل کرده بعد دو ساعت صاف نموده در ده و اوقیه آن یکدانگ طباشیر و یک قیراط زعفران و سه درم شکر داخل کرده و تنقل حب الآس و بار ریباس
و تمصاص سفرجل بر شراب کذا ریاس و شم گل سرخ و اکل حماض سواقی مسلوق بروغن بادام و کذا کاهو و کذا اغذای تفاحیه که با آب سیب ترش و قثاء و مغز چلغوزه

پخته باشند و کذا سماقیه بترشی ترنج و مغز بادام و زعفران مع افاویه ساخته باشند و کذا لحصرمیه که دران قطعه کدو و قثا پخته باشند و کذا کشکیه و کذا اسفیدباج
ترش آب لیمو و سماق و سرکه و مغز بادام و کشنیز خشک و دارچینی هر واحد مزیل خمارست و بقول ابن ماسویه و مداینی مخمور را شم کافور و از طعام و شراب که دران
کافور باشد حذر کند که دران هلاکت ست ابن قسطا قد و غیره گویند که شرب طبیخ نبات اقحوان بدون گل آن و کذا زعفران منقع یا مخلوط در طعام یا شراب
و کذا اکل افسنتین و کذا ابوال شتر و کذا روغن کنجد سه جرعه و اکل قنبیط بزیت اتفاق پخته و کذا الحجامة المعموله بزرده بیضه و مغز بادام و مغز تخم کدو و کشنیز سبز و کرفس
و صعتر و کشنیز خشک و کذا الفت مخلل با شکر شیرین کرده هر واحد دافع خمارست و ضماد عصاره قنطوریون نافع صداع خماری ست ابن یحیی گوید که
صداع حادث از اکثار شرب را شرب اجاص و طبیخ او و سکون و راحت باید کرد و اگر در معده بقیه شراب مع غثیان باشد قی بآب نیم گرم و سکنجبین کنند و دست و پای را در آب
نیم گرم که دران بنفشه و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند نهند و دائم بر دست و پا نمک و روغن بنفشه بمالند و چون صداع خفت یابد حمام استعمال نمایند بعده چون
جوع صادق بحرکت آید با غذیه لطیفه غیر حاره مثل نان مغسول و عدسیه رمانیه اغتذا نمایند و بیضه نیم برشت آنرا نافع ست و کاهو تطفیه و منع بخار صاعد کند و آب
ننوشند مگر آب خالص و ربوب و فواکه مثل رب انار و رب ریباس و رب حماض اترج ممزوج بآب دهند و سیب امرود و به بخورند و روز دوم داخل حمام شوند و آب شیرین
نیم گرم بر سر بسیار بریزند و بعد راحت از حمام بدراج و چوزه مرغ و لحوم بره و ماهی رضراضی کوچک غذا سازند و در جمیع انواع صداع با ماده یا ببخارات نفع میکند
و در ابتدای او سکون و دعت و نوم و در آخر او هنگام انتهای مرض و شروع انحطاط مشی و ریاضت اکثر از انچه ممکن باشد تا انچه در سر محتقن ست تحلیل یابد و اگر از ان
بقیه بماند نطولات محلله استعمال نمایند ابن سینا مینویسد که در علاج صداع حادث از خمار اول انچه واجب بود استعمال تنقیه معده بقی ست از سکنجبین و تخم ترب و سکنجبین
باب نیم گرم و مبقیات لینه متوسطه که از قرابادین ست و اگر قی واجب نبود یا استعمال او جائز نباشد اسهال با یارج مقوی بسقمونیا کنند تا لبث او در معده طول نکند
و اگر در انجا مانعی از مرض حار و مثل او از استعمال دوای حار باشد اسهال بطبیخ هلیله یا شربت فواکه مسهل کنند و اگر نفس از مثل این اشیا کراهت کند بآب انارین مع شحم
مقوی بسقمونیای اندک اسهال آورند و از حرارت او خوف نکنند و اگر استفراغات بوجهی مانعی باشد لزوم خواب نمایند تا انچه از شراب در معده ایشان ست منهضم
گردد و این بر نگ بول یعنی رنگین شدن آن ظاهر شود و کف پا بنمک و روغن بنفشه بمالند و بر اطراف نطول بابونه ریزند بعده داخل حمام کنند و تغرق سر بروغن گل مبرد
غیر شدید التبرید نمایند و بعد من غوره و مانند آن و کب نبخ اصینی که برای منع بخار از سر در آنست غذا سازند جالینوس گفته که اگر غذا بکبوتر بچه سازند خطا
نکنند و شاید که سبب درین قت خون متولد از ان و قوت او بر تحلیل انجره باشد و باید که فواکه قابضه دهند و بجز آب چیزی دیگر نیاشامند مگر آنکه معده ضعیف
بود و خوف استرخای آن باشد که درینحالت از اکثار شرب آب سرد منع کنند و آب انار ترش و ریباس خاصة و رب آن و ترشی ترنج خاصة و رب آن و به و سیب
و مانند آن بنوشانند و کشنیز خشک با هموزن شکر نافع ست بعده خواب و سکون اختیار نمایند که آن اصل در علاج اوست و اگر از ان تسکین نیابد اعاده او در ان
روز و روز فردا کنند و غذای او مبرد و مرطب سازند یا ملطف او مثل زرده بیضه و برای تحلیل آب گرم بران بسیار ریزند و حسب استطاعت و حسن جواب
مشغول شوند بعد از ان چون غثیان بشرط وجود آن زائل شود و صداع باقی ماند روغن گل از ان قطع کنند که آن در آخر او مضرست و اگرچه در ابتدا برای
تقویت سر و منع بخار حاجت بسوی آنست و باید که درین وقت روغن بابونه عوض او برای تحلیل استعمال نمایند و اگر بدین زائل نشود روغن سوسن بکار برند
که این بغایت نافع و مجرب ست و چون خمار تخفیف و انحطاط یابد مشی اندک کنانند یا در گهواره نشانند و درین هنگام ماهی رضراضی و مرغ خصی و چوزه ماکیان
و بالبقول بارده غذا سازند و باید که بر طعام مشی نکنند بلکه بعد سه ساعت و بالجمله باید که انتظار هضم بخواب یا بسکون طویل نمایند تا آنکه معده او اندک خفت
پذیرد و بعده سکنجبین شکری اگر محرور باشد و عسلی اگر مرطوب بود استعمال کنند و اقدام بدلک قدمین نمایند پس مشی غیر متعب یا حرکت دیگر غیر متعب کنند و باید که
از مرکه ساده و مری اجتناب نمایند و اگر لابد باشد تا نخورش بغیر تنند آن سازند و اگر اندک مشی کرده باشند آبزن و حمام نیز استعمال کنند و در آخر امر باید که نطولات
معتدل التحلیل تطلیل نمایند و بلحوم خفیفه غذا سازند و این دوا برای خمار نیکوست تخم کاسنی تخم کرنب زرشک منقی و سماق و عدس مقشر و گل سرخ و طباشیر مساوی
همه را کوفته بیخته بوزن سه درم از ان با قیراط کافور و اوقیه آب انار یا آب ریباس یا رب ترنج یا اجاص آن بخورند جرجانی و ایلاقی مینویسند که اگر نسبت بتخم شبت

وتخم ترب در آب جوشانیده سکنجبین آمیخته بدهند تا قی بخوبی کرده و معده پاک شود صواب باشد و اگر قی ممکن نبود یکدرم ایارج فیقرا و نیم دانگ یا یکدانگ
سقمونیا باهم سرشته بدهند تا بقوت سقمونیا اسهال شود و تر افتد و ایارج در بدن درنگ بسیار نکند تا از آن حرارتی نیفزاید و چون از خواب برخیزد حمام
نماید و بعد از حمام تا یکساعت تمام نگذرد طعام نباید خورد و بعد طعام حرارت افزا نشاید خورد بلکه ماهی تازه خرد و برگ کاهو باندکی سرکه سخت ترش
نباشد و کاسنی و مانند این موافق باشد و آنرا که بغذای قوی تر حاجت باشد بیضه نیمبرشت و گوشت دراج و تیهو و چوزه مرغ خانگی و گوشت بزغاله بغوره
و زرشک و سماق و امثال آن صواب بود و کرنب و عدس صاحب خمار را موافق باشد و آنرا که تشنگی غالب بود آب سرد خورد و گر کسی که بسبب ضعف معده از
مضرت آب سرد بترسد آب غوره و شربت آن و شربت سیب ترش و مانند آن با آب آمیخته یا بی آب بخورد و بدانند هر شربتی که مخمور بخورد سرد کرده باید خورد
مگر شربت ریباس که خاصیت وی آنست که اگر سرد کرده خورند معده را ضرر رسد و اگر کسی این شربتها نتواند خورد شراب انگوری رقیق سفید مرقق ممزوج
باب مساوی آن بخورد و بشب وقت خواب اندکی کشنیز خشک و شکر دهند و روز دوم طعام و حمام و شربت هم برین ترتیب باشد و چون اندکی تخفیف
حاصل شود ریاضتی آهسته و گهواره سود دارد و تا دو ساعت نگذرد از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نگذرد هیچ حرکت و ریاضت
نکند این معنی در همه انواع صداع یاد باید داشت و سفوفیکه در قول بوعلی سینا گذشت خمار را زائل کند باندکی کافور از دو جو تا یک طسوج یا نیم دانگ باندازه
قوت حرارت و گرمی مزاج با آب غوره یا آب انار ترش و شیرین بخورد و فقاع که از آرد جو و سنبل الطیب ساخته باشند معده را از باقی شراب بشوید خاصه اگر
اندک نمک آمیزند هاضم تر باشد و اگر این فقاع با آب غوره سازند خوشتر و گوارنده تر باشد و بوییدن صندل و گلاب و کافور و شاهسفرم سرد کرده و سرکه و گلاب
بران پاشیده سخت سود دارد و اگر صبح آنروز که شراب خواهد خورد یک خوراک شربت افسنتین خورد شراب هضم شود و خمار نیارد و اگر خمار باشد سبکتر باشد و در
کتب آورده اند هر که بیخ سعد کوفته بخورد آنروز مست نشود و شربت مورد ساده ناشتا بخورد خمار سبکتر باشد و بادام تلخ نقل کردن خمار باز دارد و شراب بگوارد
و محمد زکریا گوید سخن بسیار گفتن بیچیز خوردن خمار آرنده است و روغن گاو دافع زهر شراب است تیزی شراب از معده باز دارد طبری گوید که صداع عارض از
شراب کثیر بسبب امتلاست که از صعود بخارات حاره بسوی دماغ و اغشیه حادث شود و این صداع بر دو وجه بود یکی آنکه عقب شب بینند ظاهر گردد و چون معده
داور ده از بقایای شراب پاک شود صداع زائل گردد دوم آنکه با شرب شراب ظاهر شود و روزها باقی ماند تا آنکه شراب ترک نماید و پرهیز و ترطیب دوام
کند و علاج قسم اول خاص بان سوای غیر او از انواع صداع اخراج بقایای شراب از معده است و تقویت آن باشربه ملطفه محلله قطاعه بخارات مثل
فقاع ساده معمول بکشک جو و اندک سنبل الطیب بهر آنکه از خاصیت این غسل معده از بقایای شراب است و ادخال اندک سنبل دران بهر تعطیر و تقویت
معده بر هضم بقیه شراب است و مثل شربت غوره و رب سیب و شربت ریباس و شربت ترشی ترنج و رب آن همه سرد کرده سوای شربت ریباس زیراکه از خاصیت
اوست که چون آنرا سرد کنند معده را الم رساند و کسی از افاضل دیدم که امر بآمیختن آب غوره بر فقاع ساده مذکور و انداختن اندک نمک بران میکرد و در آن
هنگام فقاع جوش میکرد و کف بسیار بران می آمد و از آن کف گرفته صاف کرده میخورانید و حل طبیعت بسرعت میکرد و پس از غرض او در انداختن نمک
سوال کردم گفت که بدین تدبیر تلطیف فقاع زیاده میشود و از معده بسرعت منحدر میگردد دوم آنچه علاج سر بدان نمایند و تقویت مزاج دماغ و تسکین
آنکه از خمار آنرا عارض شود می نمایند بوییدن بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم بوکه آب برف بران پاشیده باشند و گاهی بر ریحان گلاب ممزوج بسرکه بپاشند
و کافور خوشبو میسازند و از آنچه بر سر نهند گلاب سی درم روغن گل یکنیم درم سرکه سه درم یا آنچه قریب قیاس این باشد در شیشه کرده بجنبانند تا آنکه هر یک
از آن قوت دیگر اخذ کند پس بر سر نهند و ایضاً روغن گل مضروب بآب خیار و لعاب اسپغول و آب کاهو و آب بهست و ایضاً صندل سفید با گل آن [illegible] درخت
اگر وقت آن باشد والا با بنفشه هر دو سوده در گلاب آمیخته و ایضاً آب بید تر یا آب نیلوفر یا هر دو و در این صداع احتیاج استقصا در معالجه زیاده ترازین نیست
بهر آنکه چون طبیب معده مریض و مزاج دماغ او را اوقات دهر از حدوث این صداع امان باید و علاج قسم دوم که بعد تحلل بقیه شراب از معده تا زمانی دراز باقی ماند
اولا تنقیه مریض باین مطبوخ است تمر هندی بیست درم آلو بخارا چهل عدد عناب مثل او و توت خشک اگر یافته شود ده درم بدستور مطبوخ جوشانیده و یکرطل

انفعال دهد و آن را صاف کرده و ده درم فلوس خیار شنبر در آن حل نمایند یک شربت باشد و شربت از این در مدت پنج روز بدهند بعد از آن آنچه ذکر شد از تنقیه
نمایند و غذا با اسفاناخ و سایر مزورات مثل خیار سبز و کدو بدهند و اگر زوال صداع ممکن نگردد فصد قیفال کنند و لزوم شرب آب انار میخوش و سکنجبین تنها یا با سویق شعیر و تخم کشنیز
روغن گل آمیخته بر سر ضماد کنند و بعد از آن ضماد روغن گل نیم گرم اندک بر سر نهند و گاهی این صداع متعسر گردد و محتاج به فصد رگ پیشانی شود لا سیما چون صداع
بجهت ورم دماغ سهل کنند و بالغ ترین چیزی که در صداع مشاهده کرده شده است آنست که بگیرند آب بید و آب گل بنفشه و آب خیار و آب برگ بید و آب خیار
در شیشه کرده با لایش اندک سرکه و اندک روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن گل انداخته شیشه را در دیگ آب و در زیر آن آتش کنند تا آنکه آب شیشه بجوش آید و آنچه
در آن ظاهر شود پس شیشه را بیرون آورده سر بسته در آب گرم وو در آن در و فرو نشیند پس صاف کرده برف سرد کنند و شیشه را در میان آب نهند و چون سخت سرد
گردد بر تارک سر نهند که این دو کمتر از ساعتی صداع را زائل کند و این علاج را بسیار دیدم که امر بریختن آب بسیار گرم بر سر میکرد تا آنکه صاحب صداع سردی آب در دماغ خود
معلوم کند بعد از آن پوشیدن سر و قصد خواب می‌نمود و این تدبیر را ورا زائل و تاثیر نیک است و این بهتر است که فضلات گاهی به تبرید خارج می شوند
چنانکه از سحقین مستفرغ میگردد و بلیس گویا که بقایای بخارات باین تدبیر مستفرغ می یابد و گاهی صاحب این صداع را سعوط بشیر دختران مع روغن گل و روغن
بنفشه که گرم کرده شود و ضماد در این صداع را از تقول خشخاش و اغصان رطب قطعات کلو خیار و شاخ خرفه مانند اینها نفع میکند

علاج صداع شمی

اگر از شمیدن اشیای حار خوشبو مثل مشک و زعفران و عنبر و عود و نرگس یا بد بو مانند سیر و حلتیت و بخار گوگرد و زرنیخ باشد چیزهای بارد خوشبو چون کافور و صندل
و گلاب و نیلوفر و بنفشه و فواکه بارد و بویانند و اگر با وجود حرارت بتخفیف و یبوست ضرر رساند پس در علاج ضرر مشک مثلاً کافور را اقتصار نکنند بلکه اگر ممکن بود تدارک
با سعوط ادهان مطبیه سرد نمایند و اگر کفایت نکند کافور در روغن کدو یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر حل کرده در بینی چکانند و کار کنند بالعکس و روغن خلاف را
در تقویت دماغ و تعدیل آن بر سائر ادهان فضیلت است و بو سیدن گل بنفشه تر و نیلوفر و کشنیز تر و جراره که در وی خیار رطب را در تسکین این نوع صداع مدخل عظیم
و اگر از شمیدن اشیای بارد خوشبو یا بد بو باشد چیزهای گرم خوشبو مثل مشک و زعفران استعمال نمایند و با اشیای حاره و حمام و آب گرم علاج کنند بهر حال تنطیل سر
بحسب اقتضای مزاج رائحه و استنشاق با دهان مضاده آنها و تقویت دماغ با اشیای مقویه تغذیه با غذیه لطیفه مقویه خوشبو جاوی یا بارد نماطبری گویا که علاج صداع که
از شم الرائحه طیبه حاره باشد تقویت مزاج دماغ بریختن آب های سرد کرده بر سر و پوشیدن آن و امر با نشاندن چیزی دائم است پس تشمیم اضداد آن از روائح در قوت
مثل کافور هنگام تازه با مشک و بنفشه عند تازه با ترنج و مانند آن و اگر تحلیل آن مشکل گردد این سعوط بکار برند اگر بدن او نقی بود و در احتیاج نباشد بگیرند آب
حی العالم مروق و مصفی با آتش چهار درم روغن کدو دو درم آب خیار یک درم و در شیشه بجنبانند و صاف کرده سعوط نمایند آنچه از آن ممکن باشد مرة بعد اخری
این لطیفه حدت روائح و دفع بقیه آن کنند و اگر متعسر گردد تضمید راس بدانچه مذکور شد باید کرد و در آن اسبغول مضروب بسرکه و عصاره ماميثا زیاده کنند که
این تحلیل آن کند و بدانکه هر جا که اشاره بتبرید مزاج دماغ میکنیم مراد از آن ترک افراط در آن و عدم ادخال در سر چیزی از مخدرات مثل بنج و افیون و بیروج
لفاحی بیا باشد پس اگر لابد باشد و خوف هلاکت مریض بود اندکی افیون یا آب لفاح استعمال کنند و هر گاه معلوم کنند که مریض طاقت برداشت الم ندارد و این
مخدر را از آن قطع کنند و در تلافی اذیت او هنگام زوال مرض کوشند و از این غافل نباشند و اما چون صداع از روائح مزابل و قاذورات و جلود متعفنه باشد بعض
را در حمام فصل کنند و بر سر او آب نیم گرم بسیار ریزند و در حمام سر کاسته بویانند و روفتیلا از پیه خته لشکره بر سر نهند و روائح خوشبو حار باشد
یا بارد بویانند و استنشاق ادهان مناسب یعنی بارد مثل روغن گل بنفشه و نیلوفر و حار مثل روغن یاسمین خیری و سوسن بیران
و صور مزاجان نمایند و تکرار این امر کنند این صداع نوع دیگر از انواع صداع منتقل خواهد شد بهر آنکه معالجه هر نوع صداع از علاج این نوع اسهل است زیرا که
بر دماغ از روائح کریهه ثقل مضرتر بود حتی که گاهی از آن متشنج گردد و حجاب بموضع بران منقلص شود و در بدن سه عضو از خواص مثل مسعوط جالیه لغرت
از روائح کریهه آن دماغ و معده و رحم است چون بر یکی از این اعضا ضرر رسد یعنی ابی بند بامام و جمع شود صاحب از مرض شدید این تابشد و داغ

واطبای هند و عجم بسیار اند لیکن حق آن طبیب است که قوانین معالجات صداع را که باشی و معالجات آن آنقدر گردد انشاء الله تعالی جزء علاج اخری بیان کرده باید گردد و تو آن کرده

علاج صداع ضربی و سقطی و غیره ز تفرق اتصالی

و این یا ضرب جسم بر دماغ رسد و یا در حجب و غیره اجزای مذکوره راس و یا در فروع آن یعنی اعصاب و عروق و دیگر اعضای دیگر غیر سر از اعضای شرکه مثل معده و رحم و غیر آنها و تا و به ضرر آن بسوی دماغ و ضرب و سقطه گاه اندک و خفیف بود و معالجه پذیرد و گاه بسبب یا دتی باعث تقلقل و تحرک شود و تشنج دماغ و عدم التیام مهلک بود و بالجمله بهر تسکین درد و تقویت سر روغن گل بر سر نهند و در اماله ماده به تنقیه یا جذب بسوی خلاف سعی نمایند اگرچه فصد و اسهال حسب احتمال و بستن اطراف و دلک آنجا باشد تا ورم پیدا نشود و پس از ان فصد قیفال کنند و اگر بنظر باید فصد هفت اندام بحسب حاجت و احتمال قوت خون بگیرند و اگر فصد نتوان باشد حجامت میان کتفین نمایند و بقدر ضرورت خون بکشند و بهر تسکین وجع و تحلیل ورم و تبرید و تقویت سر برگ مورد و آرد جو گل ارمنی و ماميثا و آرد عدس و حضض مکی و اقاقیا و صندل و آب برگ بارتنگ و روغن گل آمیخته نیم گرم ضماد کنند و این ضماد علوی خان درین باب مجربات است برگ مورد و برگ سر و گل سوسن و لادن و اکلیل الملک و گل ارمنی و قصب الذریره و شب یمانی و روغن گل هر یک دو مثقال ضماد سازند و از کشنیز خشک و پوست خشخاش و سیب و به و مانند آن اندازه و به بادیه قابضه کنند و بازوها و رانها محکم ببندند و بر ساق و کف پا حجامت بی شرط نمایند تا که مواد متوجه اسافل گردد و تلیین و اسهال طبیعت مثل طبیخ عناب و بنفشه و مویز و شیر خشت و ترنجبین و شیر خشت سازند و اولی آنست که حقنه لین کنند تا بهوش آید بعده بنابر تحلیل ورم و رفع تپ شربت بنفشه سه توله و عرق گاوزبان و ابریشم ساده و عنب الثعلب هر یک پنج توله حل کرده بنوشند و غذا بنوباشی و اسفاناخ بنان و یا ماء الشعیر و تقصار و رزند و اگر جراحت و شقاق هم باشد اندمال آن بمراهم نمایند و حجب باغشیه داخلی که علامتش ضربه و تمدد وجع تا قعر ناخن و سیلان اشک بود عسر العلاج است و جراحت جوهر دماغ که نشانش کثرت خواب و شوش و رطوبت خیشوم و اختلال جواس است اکثر مهلک است و محمد زکریا گوید که موضع شجه را بشراب شسته صبر و دم الاخوین و اقاقیا بران پاشیده بستن مجرب الاثر است بالجمله بعلاج جراحت و کسر عظم که انشاء الله تعالی در کتاب مفصل مسطور گردد رجوع کنند و چون ورم دماغ بهم رسد معالجه سرسام حار نمایند و متوجه تسکین صداع گردند و تحلیل ورم بمرهم اسفیداج کنند و اگر آب برگ مورد و گلاب و روغن گل هر یک بیست مثقال سرکه پنج مثقال بآتش ملایم بپزند تا که روغن بماند پس مونگ مقشر یک کف و عود صلیب مغاث بغدادی مغاث هندی هر واحد یکمثقال در عرق عنب الثعلب سائیده بیامیزند و بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند صداع و ورم ضربه را نافع بود و باقی تدبیر صداع از علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه که مذکور شد اخذ کنند **اقوال اکابر** ابوسهل گوید که صداع حادث از ضربه و یا سقطه بسبب حدوث ورم است پس می باید که اولا فصد کنند پس حقنه لینه بعمل آرند تا مواد باسفل منجذب گردد و از صعود بسوی سر آنرا منع کند بعد ازان بر سر روغن گل خمیر بار و نهند که آن تسکین وجع و تقویت راس نماید و اگر درد بسیار نباشد اندکی سرکه با وی آمیزند و اگر درد شدید باشد تنها بدون سرکه استعمال کنند اگر معد لک چیزی ابن هم بروغن بنفشه سعوط کنند و اگر احتیاج تقویت سر بسبب ترعرع باشد که از شدت ضربه بآن راه یابد تضمید سر ببرگ مورد و مرو و اکلیل الملک و قصب الذریره و گل ارمنی و شب یمانی و لادن و برگ سرو و روغن سوسن و اندکی شراب ریحانی کنند و اگر عقل مریض مختلط گردد آرد جو و بابونه سپید و خطمی سفید با آب برگ بید و روغن گل و قلیلی از سرکه ضماد سازند و اگر باد و تپ و سرخی و شدت حرارت باشد باید که بعد از فصد آب عنب الثعلب کاسنی بخیار شنبر نوشانند و ماء الشعیر دهند و غذا بقول بارده رطبه مثل کدو و خیار و کاهو و بقله یمانی سازند و اگر باد و تپ نباشد بزرده بیضه نیمبرشت و لحم طیور تغذیه نمایند و اگر جراحت اندک حادث شود از مومیائی شفا یابد و اگر عظیم باشد دران صبر و کندر و مر و دم الاخوین استعمال نمایند شیخ میفرماید که در معالجه صداع حادث از ضربه یا سقطه واجب است غایت قصد طبیب تسکین وجع حتی الامکان و تبعید ماده از جای درد یا باستفراغ و یا بجذب بطرف خلاف باشد تا ورم نکند و اگر جراحت حادث شود معالجه آن باندمال نمایند و اندمال آن ممکن نیست در حالی که سوء مزاج ثابت باشد بلکه واجب است که در اندمال آن تعدیل مزاج تامه آن کنند و چون صاحب این آفت را تپ ظاهر شود یا اختلاط عقل گردد بدانند که در دیم شروع کرده اول آنچه در علاجش استعمال باید کرد آن فصد قیفال یا اکحل است تا تورم را منع کند و اگر در انجا امتلا باشد بایک حقنه حاده استعمال کنند و اگرچه شحم حنظل باشد مگر آنکه با وی تپ باشد که درین صورت تسهیل حقنه نمایند و اگر حقنه ممکن نبود مثل صبر و تا تنقیه کنند

تپ نباشد و اگر حرارت بدون تپ باشد خورانیدن حب مذکور ترک نکنند و از حقنه چاره نیست تا از ورم ایمن گردد بعد از آن واجب است که نگاه کنند اگر در آنجا
جراحت باشد اول اصلاح آن نمایند و تعدیل مزاج موضع اول لابدست تا علاج قبول کند و اگر جراحت نباشد بعد تسکین وجع تضمید موضع با دویه مقویه نمایند مثل
ضمادی که از آبهای نباتات ... و عصاره ... و غشای ... و روغن گل باشد و اخلاط آنها اشیائی باشد که در آن قبض لطیف و تحلیل اندک بود مثل گل سرخ
و اکلیل الملک و قصب الذریره و بابونه و گل ارمنی و شب یمانی و شراب ریحانی و گاهی اقتصار میکنند بر ادهان اگر درد باقی بود و گاه استعمال آن نیم گرم میکنند و گاهی بسبب
ضعف و خوف ورم اندک سرد کرده بعمل می آرند و واجب است که از حمام و شراب و غضب و مبخرات و مسخنات از اغذیه و ادویه حذر کنند و اگر موضع ورم شروع کند
در آن وقت لابدست از استعمال قوابض قوی القبض و التبرید مثل پوست انار و گلنار و عدس و گل سرخ و آب آنها نطول و شبه آن ضماد سازند بعد از آن بدوائی
که با وجود آن تلطیف اندک باشد نقل نمایند مثل سرو و طرفا و به و کندر و اگر ضربه ترجیع راس پیدا کند مبادرت بخورانیدن اسطوخودوس با آب یا شربت عسل
باید کرد که از این خلاص یابند و بعد از آنکه الم چون بحجاب دماغ رسد در آن خطر باشد و چون بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود مغز سر باکیان بمقداریکه ممکن باشد
باید خورانید و بالای آن آب انار ترش اندک بنوشانند و چون ورم تحلیل یابد تاخیر در خورانیدن مغز تا سوم روز و بعد فصد نمایند صاحب کامل میگوید که
را از ضربه یا سقطه بر سر واقع شود و صداع عارض گردد باید که از اول امر مبادرت بفصد سر کنند و خون بحسب حاجت و قوت و سن برآرند و اگر فصد بسبب سن
و قوت و فصل ممکن نبود باید که حقنه حاده استعمال کنند و اگر تپ باشد حقنه لینه بعمل آرند و جذب ماده باسفل کنند تا بموضع علت نریزد بعد از آن با آبیکه در آن مورد
و جوز السرو جوشانیده باشند نطول کنند و بدان تکمید نمایند و اثل و آس و برگ سرو باندک گل ارمنی سائیده ضماد کنند و بپارچه پشم که در روغن گل نیم گرم تر کرده باشند
تکمید سر نمایند و از آفتاب و حمام و شراب و غصه و اغذیه حاره و حریفه و مصدعه مثل جوز و شاهدانج و جرجیر و بادروج و شراب قوی و میفختج و مویز شیرین حذر کنند و این
ضماد نمایند گل ارمنی پنج درم قصب الذریره و سعد و شبت ... هر واحد سه درم بابونه و اکلیل الملک هر واحد دو درم صبر یکدرم مر یکدرم همه را باریک سوده با سرکه
سرشته ضماد سازند و ایضا آس و جوز السرو و بابونه و اکلیل الملک و قصب الذریره هر واحد پنج درم قشار کندر ده درم گل سرخ چهار درم همه را در آب پخته بر سر ضماد کنند
و آب او نیم گرم بر آن ریزند و ایضا آب بید و آب اثل و گل ارمنی و اکلیل الملک و روغن گل آمیخته ضماد نمایند و اگر مورد تر کوفته بعضی خوشبو ساخته ضماد کنند نفع بخشد
و اگر غشای دماغ را از ضربه و سقطه ورم لاحق شود باید که روغن گل و سرکه نیمگرم بر سر ریزند و اگر استخوان بشکند و غشای مجلل دماغ ظاهر گردد یا با وی درد
شدید باشد با روغن گل سرکه نیامیزند بلکه روغن خالص نیم گرم یا روغن بابونه بر سر نطول کنند و اگر با صداع سهر باشد روغن بنفشه یا روغن نیلوفر نیمگرم ریزند
و اگر از این اختلاط ذهن عارض شود خطمی و آرد جو و بنفشه و روغن گل باندک سرکه بر سر ضماد کنند و باید دانست که سرکه که با روغن گل در ورم دماغ و غشای او بهر آن
مخلوط میکنیم که روغن گل را بباطن دماغ رساند و بدرقه کند بسبب لطافت خود نه بهر آنکه سرکه در ورم انفع میکند زیرا که در آن نه تسکین است و نه تحلیل نه در اورام
حاره و نه در بارده و در اواخر اورام بادی ... فرفیون و غیره اشیای حاره استعمال میکنند طبری گوید که صداع عارض از سقطه و ضربه بدو وجه است یا آنکه سر را الم
و شجه واقع نشود و یا شجه و الم آرد و الم در قلت و کثرت مختلف بود و شجه نیز در خفت و شدت و ایضا بحسب موضع مختلف باشد اما معالجه شجه و شجاج سائر
اعضا مذکور گردد و صداع عرضی تابع شجه بود پس معالجه شجه معالجه صداع است غیر آنکه با معالجه شجه قصد تسکین صداع حسب مزاج مریض کنند به تضمید و تکمید
او بحسب آنکه در انواع صداع ذکر یافت و موافق ترین اشیا برای کسی که او را این نوع صداع باشد تکمید سر بروغن گل گرم کرده است یا بروغن گل که در آن
قدری ماش یا دانه جو شانیده باشند اگر مزاج ایمن بود ... کنند و الا اندک کافور بروغن گل اگر مزاج واجب کند و موم و روغن گل گداخته سفیداب ... فرو اندهر گاه
نیم گرم بماند سفیده بیضه اندکی آمیخته بر هم زنند تا که سرد شود بعده در هاون کرده بر آن آب سرد و شیر زن انداخته حل کنند پس آب را بریزند و مرهم بگیرند و بر تمام سر ضماد نمایند
که مسکن صداع و مقوی جراحت و ورم است و اگر در آنجا جراحت نبود و نه رض و نه فسخ ... تا الم حجاب ... در موضع سقطه یا ضربه باشد و این
بجمیع حجاب متوجه گردد و علاجش تسکین حرارت و تبرید بلیغ مزاج جلد سر بانها که ذکر کردیم باید کرد تا سر قوی گردد و مواد را قبول نکند بعده ... که معالج ...
باشد مثل موم و روغن و یا آبهای محلله مثل آب بابونه اکلیل الملک آخر آن ضماد کنند و اگر مریض ممتلی باشد فصد و قیفال کنند و تنقیه بدن از اخلاط

نمایند اگر قوانین آنرا واجب کنند و اگر اعراض عظیم گردد و مودی بورم شود در هر دو نوع این صداع یعنی آنکه بادی ضربه باشد تا آنکه با ضربه نباشد اما ورم باشد
بود و ورم حادث شود علاجش علاج جراحتی ست که با ورم باشد بلا مرهم سفید و ورم مثل مرهم مرداسنگ و اسفیداج مرهم اسرنج مغسول و تضمید سر بحیز که ورم را
تحلیل کند مثل صندلین و شیاف مامیثا و آبهای محلله ورم پس اگر عقل مریض زائل گردد یا شک ورم حجاب موضع ضربت از دماغ عارض شده باشد علاجش درین
هنگام علاج سرسام حار ست و اگر عقل مریض زائل نشود امر دران آسان ست ورم با صلاح جراحت زائل گردد و اگر جراحت نباشد امر آسان تر بود غیر آنکه فصد
اگر ممکن باشد ازان غافل نباید شد و تضمید سر با شیاف مبرد وقتی و با شیاف محلله در وقت دیگر و بهترین چیزها که درین هر دو صداع با ورم یا بی ورم استعمال کنند
تفرق ست بروغن گل نیم گرم علی الدوام و تضمید او بمرهم اسرنج و اسفیداج با آب حی العالم و عصی الراعی و آب خطمی و خبازی تسقیه داده و تضمید سر ببرگ خبازی
و برگ اسپغول هر دو کوفته مطبوخ در روغن گل و ان اندک خطمی سفید و آرد جو انداخته که این ضماد در تحلیل ورم و تسکین این هر دو نوع صداع نهایت نافع ست علاج
جراحات بانکه که تا ام دماغ رسد در جراحات بیان خواهد آمد نسخه مرهم اسرنج بگیرند اسرنج پنج درم و پارچه تا آب ترکرده باوی بیالایند و مقابل آتش کنند که خشک گردد
پس در ظرفی با آب نیمگرم بشویند تا آنکه پارچه سفید گردد و هرگاه اسرنج دران ظرف در زیر آب دردی نشیند آب صاف که بالای آنست از پنبه برگیرند و اسرنج را خشک
کنند که این بهترین طریق غسل اسرنج ست بعد ازان وزن کنند و برابر او سفیداب رصاص و مثل یکی ازین هر دو مرداسنگ گرفته هر سه مساوی بسایند و بعد
بیخته موم در روغن گل گداخته از آتش فرود آرند و بران این ادویه انداخته حل کنند تا مختلط شود و بار بر آتش گذارند و با آبهای مذکوره تسقیه دهند و قوی تر
ازان آبها آب برگ بزرقطونا ست پس در هاون بریزند تا سرد گردد و اندک سرکه و قدری سفیدی رقیق بیضه بران انداخته حل کنند تا همه مختلط گردد و در
هر شبانه روز یکبار بر سر طلا کنند و این بالغ ترین ادویه مستعمله در اعراض مذکوره ست و غذای این علیل غیر مبخر بسوی سر و آنکه تغذیه کثیر نه دهد واجب ست اگر قوت
مطاوعت کند که بر ماء الشعیر اقتصار کنند در روزی بدفعات پس بر این اقتصار ورزند و این صعب ترین صداع طبیب ست اسمعیل و یوسف مینویسند که
فصد یا حجامت طبع را با آب فواکه و فلوس خیار شنبر یا حقنه نرم باید کرد و این صفت حقنه ست کشک جو بنفشه خطمی ده دار چینی کتان بسته هر یک بیست درم همه
را در یک نیم من آب بپزند تا نیم من بماند صاف کرده ده درم روغن گل و ده درم روغن بنفشه و ده استار فانید و نیم درم بوره یا نمک دران حل کرده بکار برند اگر
وزن همه صد درم یا صد و ده درم باشد و ایضا برگ چقندر بپزند و از آب وی هشتاد درم و آب کامه ده درم و روغن بنفشه ده درم آمیخته بکار برند و این حقنه قوی
ست برگ چقندر بقدری بابونه شبت هر یک بیست درم انجیر پانزده بنفشه خطمی هر یک ده درم بپزند چنانکه رسم ست و صاف کرده یک درم بوره و یک درم نمک
و ده درم عسل دران حل کنند و آنرا که تب آید از پس فصد هر بامداد آب کاسنی و آب عنب الثعلب با مقدار پنج درم فلوس خیار شنبر دهند و آنرا که تب سخت گرم نباشد
آب کاکنج و آب عنب الثعلب هر یک سی درم بستانند و پنج درم فلوس خیار شنبر و دو درم صبر و یک نیم دانگ زعفران دران حل کرده بدهند تدبیر ضماد آنرا که
با ورم تب باشد از آب عنب الثعلب صندل سرخ و فوفل و زعفران و گل ارمنی و صبر سقوطری که بر سه آب باشد همه را جمع کرده بر سر نهند و ایضا عدس سماق گلنار گل سرخ
مورد پوست انار همه بپزند و پارچه بدان ترکرده بر سر نهند با روغن گل و ایضا برگ مورد گلنار پوست انار هر سه را در سرکه و آب بپزند و بانند کی شاک عود خام
و قصب الذریره بکوبند و شراب کهنه بران چکانند و با هم سرشته بر سر نهند و آنرا که مدت دراز گردد ضمادهای معتدل برتنند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل داشته باشد
و این ضماد معتدل ست انار ترش و شیرین با پوست شگافته در شراب کهنه پخته بسایند و ضماد کنند و ایضا که معتدل ست برگ مورد تازه برگ بید برگ سرو
و خطمی تازه و اکلیل الملک بکوبند و آب او بگیرند و اگر در آب بپزند و بیفشارند و آب آن بستانند روا باشد پس روغن سوسن با این آب و شراب کهنه آمیخته دو سه
جوش بدهند و اندکی مر و قصب الذریره و گل ارمنی و خشب بلسان کوفته در صره بسته باوی بجوشانند و بدست مالیده بفشارند و پارچه بدان ترکرده بر سر نهند
و ایضا ضماد محلل مرکب از کندر یک درم صبر سه درم مرداسنگ یک درم موم زرد پنج درم روغن گل بیست درم موم بروغن گل گداخته و ادویه سوده بسرکه ترکرده بدان
بسرشند و بر خرقه کتان طلا کرده نیم گرم نمایند و بر سر نهند و آنرا که حاجت تحلیل بیشتر باشد سرکه کهنه بدل شراب کنند و بدل روغن گل روغن سوسن یا روغن
یاسمین یا روغن شبت مالند و آنرا که لیکن در ابتدا بیخوابی باشد روغن گل و روغن بنفشه بر سر نهند پس اگر درد قوی تر باشد روغن گل زیاده کنند و اگر خوابی

قوی تر باشد روغن بنفشه فزون تر از روغن گل کنند بهر آنکه روغن گل مسکن درد زیاده است و روغن بنفشه خواب آرنده تر و طعام کشکاب فرمایند و مغز بادام
دهند و آنرا که مانع بجنبد باطوخودوس و مغز تخم خیار و غیره دهند که در علاج صداع ترزعی بیاید و آنرا که خون بسیار رفته باشد و تب نبود زرده بیضه نیم برشت
و گوشت ماکیان دهند و صندل سپید و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد بوئیدن و اندکی کافور و آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک کوفته بیخته و اندکی
بر جراحت بپاشند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن با استخوان نرسیده باشد بر جراحت روغن گل بمالند و بعد از آن کسیرین و صبر از زروت کنند در هر یک
مرکب را بسه پنج درم همه را سائیده و سپیده بیضه سرخ بپاشند و موی خرگوش بدان آلوده بر جراحت گذارند و اگر خشک جراحت بیاشند سوا با ضمادها و روغنها
بگشایند و ببندند تا آنکه صحت یابد و اگر با گرد جراحت ضمادها مذکوره نافع مرهم سازند ضماد با روغنها نیم گرم نهند و آنرا که عظم شکسته باشد سخت تر می باشد باقی علاج جراحت باید کرد

علاج صداع ترزعی

جهت ازاله ماده قبل از ورم فصد باسلیق یا هفت اندام نمایند و بعد ورم رگ سر بگشایند و تلیین طبیعت با کاسنی و عرق خیار شنبر و یا مسهل یا بعد با حقنه لین کنند و اگر
تب نباشد سکنجبین و حب ایارج یا قوقایا نمایند و بعد ضماد مقوی چون صندل و فوفل و گل ارمنی و ریوند چینی و طحلب آرد جو با قلا ضماد سازند و اگر برگ مورد و مرزنجوش
و نمام و برگ انگور باریک سائیده ضماد کنند نیز نافع بود و اگر درد سر گرم باشد و تب نبود شبل کنار و عدس و پوست انار و گل سرخ و عود و قصب الذریره و شب یمانی ضماد
کنند و سیب و به و غیره و اشیای خوشبو بویند و اگر ترزع از ضربه باشد اسطوخودوس و عدس و مرسائیده با جلاب شربت عسل بخورانند و غذا بدماغ ماکیان و بزغاله
و بره و گوساله سازند و بالاتفاق قدری آب نارمزوش بدهند و با غذیه و مزورات لطیفه که در صداع حار گذشت غذا سازند و دهت و سکون و سکوت و نوم طویل بر
فرشهای نرم لازم گیرند و بالجمله ملاجش علاج سکته است طبری گوید که علاجش فصد قیفال است اگر ممکن باشد و حل طبیعت اگر از آن مانعی نباشد و شمیدن
روائح طیبه مشاکل مزاج او و بعد از قوت دادن بخواب بسیار بنشیند و تسعیط باین سعوط روغن خشخاش و روغن بنفشه هر واحد یک درم شیر دختران یک درم حضض مکی
تازه بوزن نیم درم و شیر مذکور حل کرده در شیشه کرده بجنبانند تا یکذات شود و بمقدار احتمال مزاج سعوط کنند و تضمید سر باین ضماد گیرند آب بید و شیر دختران
و با هم بجوشانند تا مختلط شوند پس صاف کرده در ان اندک حضض و خطمی و آرد باقلا و آرد جو حل کنند تا غلیظ گردد بر سر ضماد نمایند و اگر این کفایت نکند و صداع
باقی ماند امر بتحلیق راس و روغنهای نیم گرم کنند هر روغنی که باشد سوای روغن بلسان مگر آنکه مزاج او با این الم بهر وقت تحمیل گردد که درین صورت بر سر او روغن بلسان
و روغن غار و روغن قسط و مانند آن استعمال کنند و بالغ ترین اشیا آنچه درین صداع استعمال نمایند روغن نیم گرم است که گاهی از سائر معالجات غنی می گرداند
ابن هبة الله می نویسد که سبب ترزع راس اخلاط غلیظ بارد است که در مواضع خالیه سر حاصل شود و اعراض آن ضعف حرکت ارادی و احساس ثقل در سر کند از
حواس است این مرض مشابه بدوث سکته بود پس طبیب عند احساس حرکت ترزعی مبادرت کند به تنقیه بدن از حبوب مخرج اخلاط غلیظ مثل حب صبر مانند آن
و بعد تنقیه با ماء العسل که در ان اسطوخودوس مسحوق جوشانیده باشند بنوشند و جلنجبین بخورند و آبیکه در ان گل سرخ و عود و مصطگی پخته باشند بنوشند و از امتلاء معده
مطلقا خصوصا غذای عسر الهضم حذر کنند و غرغره بسکنجبین عسلی و خردل نمایند و اغذیه لطیفه قلیل الفضول مثل قلایای لحوم طیور غیر اجامیه تناول کنند و اعانت هضم
و شراب کنند و خوشبو مشک و غالیه و مرزنجوش بویند و آبهای ادویه محلله بر سر ریزند و بپارچه پشمین سر را بمالند پس اگر طبع قبض بود حقنه بعمل آرند و اگر غثیان محسوس گردد قی کنند
بعد خوردن طعام زیرا که آنچه از اخلاط غلیظ در معده جمع شود از این تدبیر رفع گردد و اسهال بعد خوردن حب الصبر چه از قی بسهولت می آید و رفع کیموس طبیعت اسهل می شود
از رفع آن بعد خوردن چیزی بعد از علاج این مرض غافل نشوند که از این تدبیر ممکن است که مریض از سکته متوقعه خلاص یابد باذن الله تعالی عز و جل

علاج صداع نومی

درین صداع واجب است که اول بعلامات مواد دریافت نمایند که کدام خلط در بدن غالب است پس تنقیه بدن و دماغ از ان ماده نمایند بحسب آنکه در اقسام
علاج امراض باقی مادی و صداع مادی مفصل مسطور شد و بعد از ان تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن با طلیه و ضماد و مروخات و غیره حسب ماده نمایند و اگر دگر
بر پیشانی و صدغین ضماد کردن باین صداع نافع است بهترین ... خاکستر چوب ... است اگر هنگام بیداری از خواب چیزی مسکن صداع بخورند صداع ساکن شود

لیکن از تنقیه بدن و سر از خلط غالب غافل نشوند و از اشیای مرطبه مثل لعاب محلبی و بعضی فواکه و بقول رطبه اجتناب کنند و بعد از تناول طعام خواب نکنند

علاج صداع دودی

اول تنقیه بدن و دماغ از ماده مرضیه بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب التخمیر قوقایا کنند بعده باندک ایارج فیقرا سعوط نمایند و در یک هفته چند بار تکرار این سعوط کنند و دیگر ادویه قاتل کرم شکم مثل آب برگ شفتالو و آب بیخ توت و صبر و طبیخ افسنتین و شیح ارمنی در بینی چکانند و عقب سعوطات و عطوسات منقی دماغ بعمل آرند و بعد از آن برای رفع بدبوی بینی اگر باقی باشد آنچه در باب نتن الانف مسطور گردد استعمال نمایند و بقول ایلاقی شرب صبر و تقطیر او در بینی و تعطیس بآن نافع است و جمله آنچه در قتل و اخراج کرم دماغ و دیگر جراحات معمول راقم است اینست که حلتیت و کافور هر یک قدری در روغن گل حل کرده بچکانند و قطور آب برگ خوخ و سیب و شریفه و سمالو و امربیل هر واحد با صبر حضض سوده آمیخته مجرب است و کذا قطور مخترع والد ماجد غفر الله له در قتل کرم و حبس خون و اندمال زخم مجرب و معمول و نفوخ برگ چرچته و سنگری و شکر خام هر سه مساوی ساییده در اخراج کرم از مجربات استاد مرحوم است و اگر ایلم را در آب برگ صبر حضض جوشانیده باشند ساییده یا در آب برگ نیب سوده در بینی چکانند اخراج کرم بسیار میکند و مجرب است و کذا ایلم و افسنتین سوده ناس گرفتن بغایت سودمند و همچنین بندق هندی در آب ده دو سه قطره در بینی چکانیدن مفید و تقطیر برگ نیب با آب سوده و کذا روغن او نافع و گویند که تخم حنظل دو جزو مرشیح هر واحد یک جزو زعفران نیم جزو با برگ ساییده در آب پودینه آمیخته سعوط کردن مجرب است و قطور آب برگ شاهتره نیز مخرج کرم است مجرب و آب برگ سرس با صبر یا ایارج آمیخته بدستور و دوا اعجب است که بعد عطسیات از چکانیدن لود یا آب برگ کشنیز تازه در بینی بچکانند و تدابیر حاره یا بسه تدبیر نمایند و اگر با آن حرارت باشد تدابیر بارده یا بسه بعمل آرند و نشوقات و عطوسات که در سده بینی مسطور گردد بکار برند و بعد از آن تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و اغذیه لطیفه غیر مبخره که در آن کشنیز بسیار داخل نموده باشند تناول کنند **خجندی** گوید که ملاک امر در علاج این قسم صداع استکثار ریاضت متعبه است و تقلیل غذا و استعمال حمام با آب گرم شیرین و کثرت ریختن آن آب بر سر برای تفتیح مسام و انحدار فضلات و تقلیل مواد محتبسه متعفنه که از آن کرم تولد میکند **صاحب اقتباس** مینویسد که اول رگ قیفال زنند و شیره بنفشه یکتوله و خیره منقی دو توله و برنگ کابلی چهار ماشه بنوشانند و غذا شوربای مرغ بنان تنوری دهند سه چهار روز داده جهت تنقیه دماغ حب ایارج وقت شب یکتوله با آب نیم گرم بخورانند و صبح این مطبوخ اسطوخودوس ده ماشه افسنتین سیاه دشان برنج کابلی دمنه ترکی بسفایج هر یک هفت ماشه سنای مکی نیم توله پوست هلیله زرد چهار ماشه هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک نه ماشه مویز منقی سه توله گل سرخ یکنیم توله ریوند خطائی تربد سفید هر یک ماشه جوشانیده گلقند پنج توله خیارشنبر شش توله شربت آلو حلوای سنجانی چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب گلاب عرق افسنتین اکتفا نمایند وقت دو پهر نخود آب بچه مرغ و وقت شام شوربای مرغ دهند و بهمین نمط چهار پنج مسهل دهند تا ماده مولده تمامه بر آید بعد زو دیگر این تبرید دهند افسنتین رومی ترکی هر یک یک ماشه سوده در شربت بنفشه یکتوله آمیخته بلیسانند بعده شیره بادیان پنج ماشه هر یک ماشه انیسون چهار ماشه در عرق شاهتره و اذخر هر یک هفت توله گلاب نه توله برآورده شربت افسنتین شربت کشوث هر یک یکنیم توله تودری سرخ هفت ماشه بنوشانند و بعد حصول تنقیه سعوطات و قطورات قاتل و مخرج کرم بکار برند مثل سعوط خس تنها و یا تربد سفید و ایارج فیقرا و این سعوط نافع صبر افسنتین برگ شریفه برگ کبر برگ نیم دمنه ترکی کشنیز خشک یک یک ماشه و قطور آب برگ خوخ و نیم و شریفه و فنجنگشت و افتیمون هندی هر یک سه ماشه صبر حضض مکی هر یک چهار ماشه سوده آمیخته از مجربات است و همچنین طبیخ ترمس سکنجبین ساده که در آن صبر مر هر یک سه ماشه باشد و باید که اول آب کشنیز سبز و یا خشک در سرکه ساییده در بینی ریزند و بعد ساعتی ادویه مذکوره و یا دیگر منقیات بعمل آرند جهت آنکه کرم از بوی کشنیز مست شوند پس از بوی دوا نتوانند گریخت و استعمال مخدرات از داخل و خارج بسی مفید است و این قطور قلع ماده باقی می نماید و کرمهای مرده و زنده بر می آرد اگرچه اول مرتبه سوزش در دماغ پیدا می کند لیکن باید که اول التقطیر بروغن کنجد تلخ نمایند تا از سوزش باز دارد و مرداسنگ بوزن هفت هشت ماشه سوده در روغن گل آمیخته بکار برند در روزی سه چهار بار و یا در شیر بز و یا خر و یا زن بعمل آرند و در بعض بعضی را بینی پوسیده شده می افتد و بعضی را بینی می افتد و بعضی رخنه در آواز و در کام سوراخ میشود و در آخر اعتقال اللسان میگردد و بعضی را در تمام سر ورم میشود بلکه تا بسینه فرود می آید و آخر ورم زیاده شده از شدت درد پیشانی می ترقد و بهلاک می انجامد

علاج کلی صداع شرکی

بدانکه پیش از این معلوم شد که شرکی گاه بمشارکت طاقه کامله مشارکت عضو مبتلا باشد گاه بتادی کیفیت ساذجه از کیفیات اربعه طبیعیه و یا کیفیت غریبه ردیه غیر طبیعیه که بسوی
بسوی سر یا بر ذیست مانند کیفیات سمیه میباشد پس گاهی بر بعض اعضا اخلاط سمی ردی الجوهر میباشد که کیفیت آن بسوی دماغ متادی میگردد و ایذا میرساند گاهی
متادی از مواد و مواد غیر غریبه بطبع خود میباشد و اذیت آن بسبب کثرت کمیت یا شدت کیفیت آن میرسد و یا بسبب این هر دو و بسا است که کیفیت موذیه متادیه
سبب برای حصول مادهٔ موذیه نیز میگردد و بدرجه ای که فاسد میگرداند آن کیفیت مواد جیده را که در نواحی دماغ می یابد و غذای جید را که بسوی آن میرسد و هم آنکه
دماغ را قابل مواد ردیه میگرداند و این قبول بر دو گونه است اول قبول از جهت جذب از آنست مانند آنکه گرم گردد از آن دماغ پس منجذب گردد بسوی آن مواد
بسبب گرمی آن دوم قبول از ضعف مقاومت است معروف است که عضو چون ضعیف گردد قبول می نماید موادی را که بسوی آن آید و اعضای مشارک راس اول
و اولی همه معده و رحم و انثیین است و بعد از آن حجب مانند حجاب حاجز صدر و غیر آن پس مراق پس باقی اعضا مانند کبد و طحال و ظهر و گرده و مثانه و پشت و ساق
و قدم و مانند اینها و بیشتر صداع شرکی نزد انتقال ماده از اورام اعضای باطنی مشارک دماغ میباشد چون حرکت بسوی فوق نماید بالجمله بقول شیخ در صداع
صداع بمشارکت اعضا واجب است که اعتنا بعضو مشارک کرده شود و تنقیه آن عضو نمایند بدانچه مخصوص او باشد و تبدیل مزاج آن کنند و بعد از تقویت راس
بمقویات آن نمایند تا ماده را قبول نکند پس در ابتدا مقویات بارده مثل روغن گل مع سرکه بعمل آرند و ما بعد ابتدا اگر مواد حار با کیفیت متادیه بسوی سر حار باشد
مقویات بارده مسطوره در صداع استعمال نمایند و اگر بارد باشد بجای آن روغن بابونه مع روغن آس کنند یا روغنی که در آن صمغ و سعد گداخته باشند یا از برگ سعد و عصاره او یا از
اثل ساخته باشند بعمل آرند و هرگاه از تنقیه و تعدیل عضو فارغ شوند نظر کنند که آیا این عرض بنفسه مستحیل بمرض شده و سبب این صداع در سر راسخ گردیده پس با کیفیت ردیه که سبب آن عمل نمایند

علاج صداع شرکی معدی

باید که اعتنا نمایند باصلاح غذا و آنکه مولد خلط مضاد خلط باعث مرض باشد پس اگر بسبب اخلاط ردیه بود واجب است که اول مبادرت بتنقیه نمایند بدانچه بهر استفراغ هر خلط
در امراض دماغی شرکی معدی مفصل مسطور شده و در حالت تنقیه بعد آن باغذیهٔ لطیفه محموده خفیف الهضم جید الکیموس اغتذا سازند و بعد از آن حسب واجب کیفیت
میل کنند و معدلکه از تحلیل هضم و اطلاق باشد و اگر غذای مولد دم جید مقارن کیفیت ماده یا کیفیت نفس معده نباشد غذای محمود مولد دم جید را اختیار
نمایند و بهتر آنست که بعد دخول حمام خورند و در تخفیف بخارات کوشند پس اگر ماده **صفراوی** باشد بعد تنقیه آن بقی و اسهال تعدیل او و با تقویت دماغ
بروغن گل یا روغن آس نمایند و قی کردن بخوردن ماهی تازه و بالایش نوشیدن آب برگ خیار و سکنجبین بغایت انفع بود و هر صباح در سلیقه نان با آب انار ترش یا آب
غوره یا شربت آن و شربت انار میخوش و لیمو و ریباس تناول کنند و خوردن فواکه قابضه مثل امرود و سیب به نافع و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر گذارند و ایضاً تقویت
راس بروائح طیبه مثل صندل و کافور کنند و بهر اخراج صفرا نقوع حامض نیز نافع است و گاهی مطبوخ فواکه و یا آب آلو و ترنجبین یا شربت آلو یا شربت تمر هندی
و ترنجبین و دوم تلیین طبیعت میکنند و بعد تنقیه تطفیه حرارت بمطفیات مذکور نمایند و تقویت معده بربوب قابضه مثل رب به ترش و انار و غوره و زرشک
و لیمو کنند و تقویت دماغ بمشمومات و لخالخ بارده مثل آب خیار و صندلین و گلاب و روغن گل و روغن نیلوفر و شیر زنان و سرکه و سعوط
روغن بنفشه و نیلوفر و بادام و مانند آن و ضماد صندل و برگ مورد و گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و کدو و مانند آن باگلاب بدانچه در صداع صفراوی گذشت
باید کرد تا مواد و ابخره مر تنقیه را قبول نماید و تدهین معده و سر بروغن سفرجل مسکن صداع حار شرکی معدی است و آبیکه در آن بابونه و برگ مورد و گل سرخ
جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و غذای سریع الهضم مقوی مثل چوزهٔ مرغ که با آب انار یا آب حصرم یا آب سماق یا زرشک پخته باشند تناول کنند و یا قرص
تمر هندی با مغز بادام و کشمش و یا مزورهٔ ماش مقشر بمغز بادام و کشمش بخورند و خوردن نانی که در سرکه یا در رائب تر کرده باشند نیز مفید بود کذا فی ... و کاهو و انار ترش و مجلی
نبات بخصی و باقی علاج چنانست که در علاج امراض دماغی شرکی معدی که از صفرا باشد مسطور شد **ابن عباس** گوید که هرگاه صداع بسبب اخلاط متکثره در معده باشد
می باید که قی بدوای مخرج اخلاط نمایند پس اگر صفراوی بود سکنجبین و نمک آب گرم یا سکنجبین با شبت و قدری تخم سیر یا تخم ترب و سر مثل ...

باریک سوده بسکنجبین یا آب گرم و اگر ماهی تازه و خربزه و سرکه و عفبازی بخورند و بالایش سکنجبین و آب گرم بنوشند قی صفراوی مسکن بود معده آورد جالینوس گفته
کسی را که صداع از صفرا در معده باشد اگر از خود قی کند صداع او در ساعت زائل شود و گفته کسی که در معده او صفرا جمع گردد اگر هر روز مبادرت بغذا قبل از [illegible]
نکند صداع ظاهر شود پس هر روز قبل از آنکه صداع شروع کرده غذا بخورد و علاج این کسان قی بآب گرم قبل از غذاست اگر بر ایشان سهل بود و اگر قی سهل
نباشد مبادرت بغذای محمود جید بمعده کنند لیکن مقدار او اندک باشد و صاحب او را مصابرت بر گرسنگی نباید کرد و اگر صداع ساکن نشود این نقوع صبر بدهند
افسنتین رومی هفت درم گل سرخ پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم شاهتره ده درم شکاعی و بادآورد هر واحد سه درم پوست هلیله زرد ده درم
مویز منقی ده تمر هندی هر واحد بیست درم در شش رطل آب بجوشانند تا چهارم بماند صاف کرده و در شب انداخته بخیسانند و وقت خواب [illegible] نیم گرم نهند هر روز ربع
رطل از آن با نیم درم صبر سقوطری و نیم درم کتیرا و نیم درم روغن بادام شیرین بنوشند سه روز تا پنج روز و غذا [illegible] مزعفر یا زیره با روغن بادام بدهند اگر این
سکنجبین صبری استعمال کنند منفعت بین نماید و صفرا را که در معده باشد نافع بود تخم کاسنی تخم کشوث شاهتره گل سرخ هر واحد ده درم بگیرند و بر آن سرکه
کهنه پنج رطل و آب شیرین دو رطل انداخته بآتش معتدل بپزند تا نصف بماند صاف کرده شکر طبرزد سه من انداخته باز بپزند و کف آن گرفته از آتش فرود آورده
سه اوقیه صبر سقوطری بران انداخته در ظرفی بدارند شربتی از ده درم تا پانزده درم با آب سرد و ایضاً این حب استعمال کنند که تنقیه معده از صفرا میکند پوست
هلیله زرد پنج درم گل سرخ سه درم سقمونیا یک درم باریک سابیده با آب حبها سازند و یک نیم درم خورده بالایش آب شاهتره مروق ربع رطل تا ثلث رطل با شکر سلیمانی
ده درم بنوشند و اگر استفراغ بطبیخ هلیله و تمر هندی و افسنتین کنند بدان اقتصار یابند و بعد تنقیه بدن تضمید سر بضمادی نافع صداع حار ساذج که مذکور شد باید کرد
و این ضماد مقوی سر عمل آرند تا منع از قبول فضول نماید گل سرخ صندل سفید هر واحد سه درم اقاقیا حضض هر واحد یک درم گل ارمنی دو درم باریک
سابیده با آب مورد و آب بید و آب عصی الراعی و آب شاخهای گل سرخ و آب برگ انگور و آب طلع هر کدام که میسر شود یا مانند اینها از آنچه مقوی عضو و مانع از
قبول فضول صفراوی باشد سرشته ضماد نمایند و باید که عضل ساقین بعصابه بر بندند و پاها را بمالند تا فضلات بسوی اسفل منجذب گردد و جالینوس در کتاب
حیلة البر گفته که چون انسان را صداع بسبب صفرا متولد در معده باشد هر صباح حریره معمول از مغز نان با آب انار میخوش یا آب انار [illegible] بنوشانند که این تقویت
معده او و قمع صفرا نماید و این حریره در شکم او تا دیر بماند بجهت انار پس اندک اندک از آن بدهند تا بسوی معده او صفرا نریزد و صداع آنرا عارض نگردد
و معتادین خوردن سفرجل و اشیای قابضه تجربه کردیم پس صداع ساکن شد زیرا که فم معده قوی گشت و صفرا را قبول نکرد و باید که اشیای قابضه با اغذیه
باشند تا مدتی دراز در شکم باقی مانند و بتدریج نفوذ کنند و جالینوس شرح کتاب ابیذیمیا نوشته که گاه آدم صحیح را صداع دفعةً بغیر سبب ظاهر عارض میشود
و این از فضول حاده مجتمع در معده میباشد و اشارت کرده که صاحب او نان بشراب ممزوج با آب کرده بخورد بهر آنکه این طعام معتدل الحرارة ست تعدیل این
فضول و اعانت بر هضم آن در معده می نماید و اگر ماده بلغمی باشد بطبوخ شبت و تربد و اصل السوس با سکنجبین عسلی و نمک قی آورند و اگر ترب بخورند
و بالایش کله پاچه با شبت پخته بنوشند و بعد از آن قی نمایند نیز خوب است و بعد قی گلقند و هلیله مربی و مانند آن بخورند و خوردن سه درم حبی که از [illegible]
و افسنتین هر واحد یک جزو و صندل سفید ربع جزو ساخته باشند نیز در تقویت معده و هضم طعام از مجربات سر هند است و تلطیف ماده بمنضج حار نموده بمسهل بلغم
و حب ایارج دهند و ایارج فیقرا با گلقند منقی معده است و بعد تنقیه جوارشات حاره برای تجوید هضم و تقویت معده بخورند و آب گرم بر سر ریزند و در حمام
گلخن گرم روند گوشت [illegible] غذا سریع الهضم مثل چوزه مرغ و کبوتر بچه بدهند شیخ [illegible] گفته باید که اگر اخلاط بارده بلغمی باشد که از آن ریاح شد و هیجان نماید مقویات
قوی تر و ملطفات دهند و اگر زائل نشود ایارجات کبار بطبیخ افتیمون دهند و قطع شریان صدغین درین نافع است یا داغ خفیف بر صدغین [illegible]
که سر نسوزد بلکه شریان تنگ گردد و اکثر سل شریان یا قطع و داغ میکنند و بهترین داغ آنست که جلد بالای شریان شق کرده شریان را ظاهر کنند
پس بنفس شریان داغ نهند تا اثر آن بر جلد واقع نشود و آلهٔ داغ سلات باشد یعنی تنگ سر باید نه فراخ سر و اگر ممکن باشد در تابستان این عمل نمایند
و باید که غذای او حریره سازند و تا ده روز چیزی نخایند و وقت غذا دیگر با وقت صرعی باشد و ایضاً کثرت کلام نشاید [illegible] سل شریان

نسخه نقوع صبر
نسخه سکنجبین صبری
نسخه حب [illegible]
نسخه ضماد [illegible]

صدغین بچسپانند و انزروت و زعفران بران مخلوط سازند و گاهی بران قطع اسرب نهاده بعصابه می بندند تا ضربان موجب وجع نکند و ایضا چوب
می نهبند و آلات داغ قوی برای این سه بر وسط سر و دو بر صدغین و یک بالای نقره نزدیک گوش سرست و باید که دربین حال از شراب اجتناب نمایند مجوسی
گوید که هرگاه صداع از فضول بلغمی محتقن در معده باشد امر بقی از ترب مقطع منقوع در سکنجبین عسلی با آب شبت و نمک جریش یا بماهی شور نمایند و صاحب او را از شرب آب
یکساعت منع کنند و بعد از ان سکنجبین با آب مطبوخ ترب و شبت بنوشانند و یا ادویه مقیئه مثل این دوا بدهند تخم ترب و تخم شبت و تخم جرجیر مساوی باریک
سائیده بعسل سرشته با آب گرم حالند باندکی نمک بنوشند و بپر مرغ مبلول در روغن کنجد یا زیت یا بانگشت تحریک قی نمایند و در تنقیه معده کوشش کنند
و بعد تنقیه آن ماء العسل یا شراب آن با آب سرد یا اندک شراب ریحانی ممزوج با آب بنوشانند بعد از انکه باندکی از ان مضمضه کرده باشند و حب معروف بحب
قوقایا و حب ایارج نافع این صداع ست و اگر هر روز اطریفل صغیر دو درم با نیم مثقال ایارج فیقرا سرشته بخورند نفع دهد و ایارج مخمر بعسل نیز نافع بود چون هر روز
دو مثقال از ان سه روز متواتر بخورند تنقیه معده از بلغم راسخ کند و هلیله مربی نافع ست و چون حب صبر هر روز بر شب وقت خواب یک مثقال با آب گرم بخورند و ایضا
چون حب [illegible] درم و نیم با آب گرم بخورند تنقیه معده از بلغم کند پس اگر صداع ساکن نشود و مزمن گردد ایارج ارکاغانیس و طبیخ افتیمون و نمک هندی و این صفت
حب ایارج نافع این صداع منقی معده از بلغم ست ترید سفید خراشیده دو درم ایارج فیقرا سه درم پوست هلیله کابلی دو درم نمک هندی مثل این شحم حنظل یکدرم
تخم کرفس نیم درم همه را باریک سائیده آب حبها سازند شربتی از دو درم و نیم تا سه درم و این حب صبر نافع بلغم راسخ در معده است هلیله کابلی ترید سفید خراشیده
هر واحد پنج درم گل سرخ چهار درم مصطکی دو درم صبر ده درم باریک سائیده حبها سازند و یک مثقال وقت خواب بخورند و این نقوع صبر نافع صداع حادث
از بلغم راسخ در معده است بیخ کرفس بیخ بادیان هر واحد هفت درم مصطکی و سنبل الطیب و تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد دو درم اسارون و حب بلسان
هر واحد سه درم سلیخه و عود بلسان و گل سرخ هر واحد چهار درم عاقرقرحا یکدرم افسنتین پنجدرم همه را در شش رطل آب باتش ملایم بپزند تا بنصف آید در ظرف
آبگینه بآفتاب سه روز بدارند و هر روز چهار اوقیه با یکدرم صبر بنوشند و این نقوع صبر دیگر سعد افسنتین [illegible] پنج درم اسارون سه درم مصطکی و سنبل الطیب
و عاقرقرحا هر واحد یکدرم و نیم هلیله کابلی چهار درم حنظل دو عدد و تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم چهار رطل آب گرم بران انداخته در روز بآفتاب و در شب بجای
گرم بدارند و هر روز چهل درم با یک مثقال صبر و یکدرم روغن بادام بنوشند و غذا بران شوربای اسفیدباج گوشت گوسفند نر صغیر شده و لحم بخورند یا کبوتر بچه و نخود آب
و مانند آن و بران شراب ریحانی ممزوج بنوشند و تضمید معده ایشان بانبجه مسخنه ملطفه کنند تا منع تولد بلغم کند مثال این ضماد بگیرند سک و رامک و لادن و عود خام
هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم سنبل الطیب مصطکی هر واحد دو درم مشک یکدانگ همه را باریک سوده در آب نعام یا با آب مرزنجوش سرشته بر معده در حالت
خلو ضماد سازند و فلفل و کندش و صبر و زیره و شونیز عطسه آرند و آب چقندر و آب مرزنجوش و آب پودینه در بینی چکانند جرجانی در ایلاقی مینویسند که اول
مطبوخ شبت و لوبیا سرخ و تخم ترب و عسل قی باید کرد و از پس آن اندکی گلقند و انیسون و زیره و مصطکی و مانند آن بخورند و اگر روز دیگر ایارج فیقرا بعسل سرشته
سه درم یا سه مثقال بدهند صواب باشد و آنرا که صداع پیوسته باشد صبح نقوع صبر دهند باین نسخه سعد سنبل افسنتین فقاح اذخر کرفس بادیان نانخواه زیره
هر یک مشتی همه را بپزند چنانکه آب سرخ شود و قوت ادویه گیرد صاف کرده و بمقدار نیم من ازین آب ده درم صبر انداخته در شیشه کرده بآفتاب تا سه روز نهند
و هر ساعت شیشه را بجنبانند و سه روز بامداد ده درم ازین آب صاف کرده سه درم روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ انداخته بدهند و ضمده و اطلیه که در صداع
بلغمی مذکور شد همه موافق بود و آنرا که بدین تدابیر صداع زائل نشود داغ کردن صواب باشد بر میان سر و بر هر دو صدغ و یکی بر پس سر بالای مغاک پس گردن و طعام
و شراب نیز همان نوع باید که در بیماریها مذکور شده خرمای [illegible] بعد طعام خوردن موافق باشد ابن الیاس گوید که شبت سه درم تخم خربزه سه درم در آب
خوب جوشانیده صاف کنند و در ان نمک طعام سه درم عسل بیست درم حل کرده بنوشند و بپر ملوث بروغن کنجد قی کنند و یا لوبیا سرخ و تخم چقندر و تخم ترب
و پودینه بستانی و نمک طعام هر واحد سه درم جوشانیده بنوشند و قی کنند بعد خوردن ترب یا نخود آب یا ماهی شور یا کارع مطبوخ تسکین و تقویت راس ببخورات
خوشبو موافق مثل ند و عنبر و مشک نمایند و غذا مزوره نخود آب بسعتر و اگر بقی ساکن نشود این حقنه حاد بعمل آرند بگیرند سنا پنج درم حلبه تربد کتان هر یک

ده درم انجیر عناب سپستان هر یک بست عدد خطمی مغز قثاکتان صعوبسته سه درم خسک بابونه شبت هر واحد یک کف بنفشه نیلوفر هر یک سه درم قدر شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده بران بوره ارمنی یکدرم نمک طبرزد نیم درم عسل و مری و روغن کنجد هر یک ده درم با شیاف حل کرده در استعمال نمایند و ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس این علت را نافع است ابن نوح گوید که قی بطبیخ شبت و نمک و عسل و لوبیای سرخ و تخم قطف و پودینه بستانی و جوزالقی و کنگر زد و نمک نان هر کدام ازین اشیا بعد از آنکه ترب بکلیه یا سیچه بطبوخ بشبت خورده باشند نوشیده قی کنند و اگر از قی ساکن نشود ایارج ارکاغانیس و جالینوس خورند و طبیخ افتیمون افضل ازین هر دو ست و مویز منقی آزانیکوست و غذای او نخوداب بطیب بزیره و اسفید باجات و فالوده جات بطیب زعفران و شراب صرف و گوشت سرخ بریان بزیت و فلفل و دارچینی و چند معمول بخردل و مری و زیتون و الماء و نان خورش بمری و انجیر و ماءالعسل تر کرده بدهند و لحوم صید موافق تر است برای ایشان و خاصة لحم خرگوش بریان یا کباب کرده با بازیره و طعام ایشان سداب و زیره و کرویا اندازند و ماءالعسل و آب انیسون و مطبوخ مصطکی بنوشانند و این دوا قوی تر برای صداع بارد است بگیرند گوگرد و جند بیدستر و حب الغار مساوی در روغن گاو و روغن گل سابیده بر پارچه طلا کرده بر پیشانی نهند

و اگر ماده سوداوی باشد قی نمایند و منضج و مسهل سودا بدهند و از ادویه قویه بهر قی ماده سودا اینست که خربق سفید را در ترب خلانیده سه روز بگذارند بعده خربق را دور نموده ترب را قطع قطع کرده با شبت و لوبیای سرخ جوشانیده صاف نموده سکنجبین عسلی داخل کرده بنوشند و همچنین نمک نفطی و تربد و صبر هر واحد یکدرم خردل نیم درم در شهد سرشته در طبیخ شبت و ترب و لوبیای سرخ حل کرده دادن صواب باشد. بعده دواءالمسک و حلو و مفرحات استعمال نمایند و باقی تدبیر علاج در امراض دماغی شرکی معدی از ماده سوداوی و از بحث مالیخولیا اخذ کنند ابن عباس گوید که هرگاه صداع از فضول سوداوی محتقن در معده باشد باید که قی نمایند بدانچه در صداع بلغمی مذکور شد و مطبوخ افتیمون و غاریقون و حب اسطوخودوس دهند و آین نقوع صبر نافع سوداست هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم افسنتین اصل السوس مقشر هر واحد پنج درم شکاعی بادآورد حشیش غافث بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه پودینه جبلی هر واحد چهار درم قرنفل یکدرم سازج سنبل الطیب خربق سیاه هر واحد یکنیم درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند و در آفتاب نهند و هر روز چهار اوقیه ازان گرفته صبر یکدرم غاریقون چهار دانگ باریک سوده روغن بادام شیرین یکدرم انداخته بنوشند و آین حب اسطوخودوس نافع اینست هلیله کابلی و سیاه و هندی و صبر و بسفایج هر واحد سه درم افتیمون اسطوخودوس هر واحد پنج درم غاریقون چهار درم شحم حنظل دو درم و نیم خربق سیاه دو درم همه را باریک سابیده آب بادرنجبویه سرشته حبها سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم بحسب قوت مریض و ضعف آن دهند باید که تدبیر صاحب این تدبیر نافع اصحاب سودا مثل اطراف بزغاله و بره و چوزه مرغ فربه و نان سمید و زرده بیضه نیمبرشت و حریره معمول از مغز گندم و شکر و روغن بادام و مویز و کشمش و بادام و انجیر خشک مانند آن کنند و از اغذیه مولد سودا اجتناب نمایند و در حمام معتدل الحرارة بآب شیرین غسل کنند و هر روز دو اوقیه سکنجبین شکری با یک مثقال افتیمون باریک سوده بخورند و اگر در معده اخلاط مختلفه از صفرا و سودا و بلغم باشد باید که صاحب او بعد امتلا از اغذیه مختلفه مثل ماهی تازه و مالح و ترب و خربزه و سرق و بقله و خردل و حرف و مانند آن و نوشیدن سکنجبین با آب گرم مطبوخ شبت و ترب قی کند اگر زمانه صیف یا خریف باشد در هر هفته یکمرتبه یا دو مرتبه و اگر زمانه ربیع یا سرما باشد این مطبوخ بنوشند پوست هلیله زرد ده درم هلیله سیاه کابلی هر واحد هفت درم گل سرخ شش درم سنای مکی شاهتره هر واحد پنج درم بلیله آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بست عدد عناب مثل او انجیر ده عدد مویز منقی بیست درم تمر هندی پانزده درم شکاعی بادآورد حشیش غافث گاوزبان بنفشه اصل السوس هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمازریوس کمافیطوس تخم کاسنی تخم کشوث تربد بسفایج هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادرنجبویه فرنجمشک هر واحد دو درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و ده اوقیه ازان صاف کرده و دوا برای تقویت او اندازند تربد سفید خراشیده غاریقون ایارج فیقرا هر واحد چهار دانگ شحم حنظل یکنیم دانگ نمک نفطی دو دانگ سقمونیا نیم دانگ باریک سابیده بر مطبوخ انداخته سحرگاه نیمگرم بنوشند ابن الیاس گوید که اگر صداع از انصباب خلط سوداوی در فم معده باشد تنقیه فم معده بقی از آب گرم و جوزالقی و کنگر زد کنند و جلاب بادرنجبویه دو درم با شکر ده درم بنوشند و غذا مزوره از آب نخود و شیره تخم قرطم خورند و خوردن حب افتیمون و مطبوخ آن و تقویت سر بشمومات حار رطب مثل نرگس و یاسمین و عنبر و استعمال اطریفلات و سعوط بآب مرزنجوش و استنشاق مشک و غالیه نافع است و اگر ماده رنجی باشد

تنقیهٔ معده بقی کنند پس بیخ دیگر مستفرغات که بروغن بید انجیر دران داخل نمایند بعمل آرند و اگر از استعمال ایارجات مانعی باشد زیت کهنه بدل این روغن کنند و اگر تخم کرفس
بیخ بادیان بیخ اذخر نانخواه مصطکی هر یک دو مثقال جوشانیده و صاف نموده و ده درم روغن بادام تلخ و یکدرم روغن بادام شیرین داخل کرده چند روز نوشند
نافع بود و جوارش کمونی و فوتنجی و معجون کاسر الریاح و مانند آن بهر تقویت معده و تحلیل ریاح استعمال کنند و بهر تقویت راس روغن آس و روغن لادن و روغن سوسن و آب
سعد و امثال سنبل و سعد و آنچه دران قبض و تسخین باشد بعمل آرند و مالیدن دست و پا بکیسهٔ حمامی و یا پارچهٔ درشت و یا بسنگ پا و گذاشتن در آب گرم و بستن آنها نیز
مفید بود و باقی تدبیر از علاج امراض مادی شرکی معده که از مادهٔ ریحی باشد بر گیرند ایلاقی و جرجانی گویند که اول تنقیهٔ معده بقی کنند پس ایارج فیقرا دهند بعده
ماء الاصول بروغن بادام تلخ و اگر حاجت آید نقوع صبر بروغن بید انجیر دهند و صفت ماء الاصول اینست پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک ده درم
بیخ اذخر انیسون سلیخه غاریقون هر یک پنج درم مصطکی نانخواه قردمانا پودینهٔ کوهی هر یک سه درم افتیمون اسطوخودوس هر یک هفت درم همه را در آب بپزند
و صاف نموده هر صباح سی درم گرم کنند و هفت درم گلقند حل کرده صاف نموده چهار درم روغن بادام تلخ داخل کرده بدهند و اگر ده درم صبر در این آب الاصول
حل کنند و سه روز در آفتاب بنهند بعد از آن بامداد او مقدار ده درم تا پانزده درم با دو درم روغن بید انجیر بدهند صواب باشد و هر هفته یکبار حب ایارج فیقرا یا دواء المسک حلو یا
یا تریاق کبیر و شرودیطوس بخورانند و روغن بید انجیر و مصطکی بر معده مالیدن و هر صباح بحمام رفتن و در طعام زیره و نانخواه و دارچینی داخل کردن سود دارد
و آبیکه نوشند باید که مطبوخ سازند و دران مصطکی اندازند و گلقند با مصطکی و زیره خوردن نافع بود و هر شب پایها از بن ران تا بقدم نیک بمالند و اندکی کشنیز
خشک و تخم کتان و شکر بخورند که بدین تدابیر بخار از سر باز ماند و **اگر صعود ابخرهٔ معده باشد** اطریفل کشنیزی خورده شیرهٔ تخم کاسنی در عرق شاهتره
برآورده نبات سفید داخل کرده بنوشند و مکیدن سیب و به و امرود و سماق و آشامیدن بزرقطونا با شکر و مالیدن دست و پا و گذاشتن در آب گرم و آشامیدن شربت
بنفشه و حماض و لیمون و تمر هندی و آلو بالو و مانند آن با اسپغول و امثال آن و تناول نان بسرکه همه مانع صعود بخار اند و خوردن فواکه قبل از دو دران نافع و کذا چند لقمه
نان با آب انار بلیغن و یا انار میخوش و آشامیدن رب چاشنی دار مثل رب ریباس و غوره و سیب و به و انار و خواب آرام و سکون در مواضع بارده و رعایت طیب الرایحه و ترتیب
اوقات غذا تا آنکه نیک هضم یابد سودمند است و اگر بعد از این تدابیر صداع باقی ماند در حمام آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و مقدار یکدو ساعت در بیت الوسط
نشینند و بعد برآمدن از حمام آب سرد بر پشت و پا یک لحظه بریزند و اگر صداع بحال خود باشد باید که طبیب از علامات مخصوصهٔ هر خلط دریافت کند که کدام خلط سبب
تولد بخار و محدث صداع است پس متوجه معالجهٔ آن بعلاج خاص آن گردد و مقویات معده مثل مصطکی و گلقند و مانند آن نافع بود و هرگاه طعام تناول نمایند
و تبخیر شروع گردد و صداع آرد لعاب اسپغول یا کشنیز خشک بشکر بالای طعام بخورند و اگر خوف سردی معده از لعاب اسپغول باشد لعاب بزرکتان مع کشنیز
خشک استعمال کنند و تقویت راس کنند بدانچه در سابق مذکور شد پس تسکین آن از نطولات و شمومات مناسبه نمایند خصوصا شم مرزنجوش که گاهی تنها سبب
خلاصی تام میگردد و باقی تدبیر از علاج صداع بخاری داخلی و امراض مادی بخاری اخذ کنند **مسیحی** گوید که اگر صداع از بخارات باشد که از اخلاط ردیه معده بسوی
سر صعود کند قی بادویهٔ مخرج آن اخلاط استعمال نمایند و بگیرند بیخ کرفس بیخ بادیان و اذخر هر واحد ده درم پودینهٔ کوهی زراوند مدحرج شکاعی بادآورد هر واحد
پنج درم هلیلهٔ سیاه اسطوخودوس هر واحد هفت درم افتیمون غاریقون هر واحد پنج درم سلیخه نانخواه قصب الذریره هر یک سه درم سنبل الطیب دو درم مویز منقی
سی درم در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده یک وقیه ایارج فیقرا دران انداخته در ظرف آبگینه بآفتاب سه روز بدارند و هر روز یک اوقیه
تا دو اوقیه با سه درم روغن بید انجیر بنوشند که این علاج راس منه ببرد و اگر حاجت بمعجونی از معجونات افتد معجون ایارج امروسیا و تریاق کبیر و شرودیطوس و دواء المسک
مر و حلو استعمال کنند **و اگر از ضعف فم معده باشد** هر صباح چند لقمه نان در آب غوره و مانند آن که در علاج امراض مادی شرکی برای ضعف فم معده
گفته شد بخورند و یا حریرهٔ مغز نان یا آرد گندم بمثل انار دانه و غیره ترش ساخته بنوشند که بتکرار عمل تقویت فم معده کند و اگر استعمال ترشی الم و ایذا رساند بر قرحهائی
که در جلاب سانج یا بافاویه ترکرده باشند اقتصار ورزند و اگر قبل از صداع اشیای مذکور استعمال نمایند بسیار منتفع شوند و هرگاه انحدار طعام و انهضام آن
معلوم شود چیزی که دران قبض بود مثل لقمهٔ نان مربای آمله یا تنها فاکهه مثل سیب و به و ناشپاتی یا نان بکعب یا بزرقطونا تناول کنند و اگر معده بسیار گرم باشد

بشربت بسیت جو منتفع شوند و اگر حرارت مفرط باشد شربت خشخاش و برگ کاهو خورانند و بمثل کلمہ یا بچہ مطبوخ بسماق و کشک جو و بیسہ یلیم گوساله و ماہی تازہ
غذا سازند و اگر بالینت طبع باشد که گاه پیهم و اکثر بعد اجابت پنج شش بار صداع لاحق شود طباشیر دانہ ہیل شب بنبر ہر واحد یکماشہ سوده بآب بہی یا بعرق بید
بهم سرشته بخورند بالائیش شیرهٔ بهدانه بریان سه ماشه در عرق گاوزبان عرق صندل عرق کاسنی ہر یک پنج تولہ شربت بزوری شربت بہ ہر یک یکتولہ داخل کرده
بنوشند و در صورت برودت مزاج معده باوجود ضعف شربت سنبل نیز نافع و برگ تنبول را خواص عجیب ست و تلیین طبیعت با یارج فیقرا و گلقند نفع میکند
و در هفته یکبار وقت خواب مصطکی یکمثقال با دو چندان شکر بخورند و بعلاج ضعف معده رجوع نمایند شیخ میفرماید که ازین قبیل ست علاج صداعی که از شرب آب
سرد هیجان کند چه این نیز بسبب ضعف معده بود و اجود علاج او آنست که اندکی شراب ریحانی بنوشند و در اب نوشیدنی نیز قدری ازان بیامیزند تا از نکایت
آب معده محفوظ ماند و مجوسی غیره مینویسند که گاهی صداع عقب امتلا طعام بسبب تخمه و استرخا و ضعف معده افتد و تدبیرش قی بآب گرم و نمک و خواب
طویل و اسهال بجوارش شهریاران و حقنه و تکمید و تنطیل سر بآب گرم ست پس اگر صداع اشتداد کند آب گرم کثیر الحرارة بر سر ریزند و شیم یاره در روغن حار آغشته در گوش نهند یا روغن گل نیم گرم
و مومیائی و جند بیدستر و فرفیون و مشک در روغن زنبق آمیخته در بینی چکانند و بعد تنقیه معده تقویت هند بهای هلیله مع مصطکی یا رب بہ و غیره و مانند آن و غذاهای سریع الهضم مثل چوزه مرغ سازند

علاج صداع شرکی کبدی

و مرانی و معانی و اطرافی آنچه بمشارکت جگر و حرارت آن باشد وقت هیجان او آب انار ترش و غوره یا آب انار دانه یا آب آلو بخارا یا شیرهٔ تخم خرفه یا آب تمر هندی بنوشند و آب
سرد بر سر بپاشند و نان در سرکه بخورند تا بخار صاعد بسوی سر را منع کنند و دیگر تدابیر مانع بخار از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری جویند و ادرار و تضمید کبد
با ضمده حسب ماده خاصه باین قسم نافع ست و آنچه بشرکت مراق باشد علاجش در بحث مالیخولیای مراقی خواهد آمد و عناب بعرق بید ساده مالیده شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه
شیرهٔ خشخاش چهار ماشه در ان کشیده طباشیر نیم ماشه سوده پاشیده بنوشند و گاهی عوض هر دو شیره شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین و گاهی در شربت مذکور عوض نقوع عناب
شربت عناب شربت بنفشه شربت نیلوفر میکنند و تلیین از آلو بخارا عناب آلو سیاه تمر هندی مویز منقی در آب گرم تر کرده فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله مالیده
صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده نمایند بعده تقویت معده و دماغ کنند و یا مطعم مغسول دو ماشه جواهر مهره یکماشه در گلقند گل مشکی یکتوله سرشته ورق
نقره یا ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند بعده شربت یاقوت دو توله و شربت بنفشه مکرر دو توله عرق کیوره پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشند
و بعد حلق راس موی شکم یک عدد گرفته شکم آن پاک کرده بجوال بقدر سوراخها بسیار نموده گرم گرم بر یافوخ بندند لیکن روغن گل پیش ازان دو سه گهری متواتر بمالند
و در روزی سه چهار بار تکرار این عمل نمایند و آنچه از شرکت امعا و قدمین و یدین و دیگر اعضا باشد تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی مذکور شد و ایضا در صداعی که از
کرم معده و امعا باشد تنقیه بحب حب السلاطین مع این مطبوخ کنند افسنتین چهار ماشه برگ شاهتره بادرنجبویه برنگ کابلی گاوزبان سنبر هر یک ماشه برگ سنا یکتوله نیم کوفته
هلیله زرد هلیله سیاه هر یک نیم توله گلقند عسلی چهار توله شربت دینار چهار توله مغز خیارشنبر هفت توله شکر سرخ چهار توله روغن بادام تلخ هفت ماشه اضافه نموده بنوشند
و وقت دوپهر نخود آب گوشت بچه گاو دهند و وقت شام نان باشوربای گاو مرغ مشمش و صبح این دوا دهند مقل ازرق یکماشه مصطکی دو ماشه سوده در هلیله مربی یکعدد آمیخته بخورند
بالائیش شیرهٔ زیره سیاه و انیسون هر یک چهار ماشه بادیان صعتر هر یک ماشه لعاب گاوزبان چهار ماشه در عرق افسنتین و اذخر و شاهتره هر یک شش توله برآورده شربت افسنتین
سه توله داخل کرده حرف هفت ماشه پاشیده دهند و همین نمط سه چهار مسهل بکار برند بعده جهت منع بخارات دو توله کرم اطریفل قنبیلی علویخان خورانند و این دوا
مجرب تخم پلاس رمه ترکی انار دانه ترش هر یک سه درم مویز منقی نصف وزن ادویه کوفته یک توله بر نهار بخورند **انتباه** تا اینجا علاج اقسام صداع
اصلی و شرکی مذکور شد و علاج صداع عرضی که تابع مرض دیگر باشد علاج مرض اصلی ست که هر یک ازان در مقام خود ذکر خواهد یافت لیکن بعضی ازان که
کثیر الوقوع ست مثل صداع تابع نزله یا حمیات و امراض حاده برخی از علاج آنها درینجا نیز مسطور می گردد.

علاج صداع نزلی

شیخ و مجوسی میگویند هر صداعی که با نزله باشد در ان تبرید و ترطیب سر بروغنها و نطولات و ضمادات و مانند آن روا نبود بلکه متوجه باستفراغ مواد از فلوس خیارشنبر

با آب نیم گرم بشویند و مالیدن آن بستن دست و پا و مالیدن آن و گذاشتن در آب گرم شود و در بعضی مطلب استادان کرام خصوص صداع نزلی حار و مرکب
عبارت است جدا با سطوخودوس میکردند و اگر با نزله حار باشد تنقیه بدن و سر از مسهل صفرا و حب ایارج کنند بعد از نضج تام اگر بدن ممتلی از اخلاط و محتاج تنقیه باشد
و هر چه در علاج نزله و زکام حار خواهد آمد مفید شناسند و اطریفل کشنیزی تولہ خورده عناب پنج عدد اصل السوس چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده
بنوشند و اگر حرارت زیاده بود بجای اصل السوس سپستان کنند و یا اهلیله مربی خورده شیره عناب شیره تخم کاهو یا کاسنی عرق شاهتره نبات بنوشند و اگر خواهند اطریفل
کشنیزی بجای اهلیله مربی کنند و اگر گل بنفشه گل نیلوفر گل کنار هر یک یک تولہ در شیر گاو جوشانیده بخار آن بگیرند نزله بند و پاشویه و تبرید بدستور استعمال نمایند و اگر با صداع
درد سر و بازو و ضربان و ریزش نزله و سرفه باشد منضج از عنب الثعلب گل بنفشه اصل السوس عناب سپستان گاوزبان پرسیاوشان تخم خطمی خبازی داده بعده گل سرخ
سناء مکی نیز اضافه کرده جوشانده صاف نموده مغز فلوس گلقند شیره بادام داخل کرده دهند اگر از مغز فلوس کم اجابت آید اهلیله زرد اهلیله سیاه تربد سفید اضافه کنند و بعد
مسهلات عناب سپستان خطمی خبازی پرسیاوشان جوش کرده بنوشند اگر نزله باز نایستد خمیره خشخاش کوکنار هم اضافه کنند و نزله بند نیز دهند و لعوق معتدل
برای سرفه و ناشتا که در آن مشک و سنبل الطیب است طیار کنند و برای سرفه اصل السوس پرسیاوشان گاوزبان نبات جوشانیده همراه لعوق مذکور بدهند
و ایضاً اگر درد سر و ضربان چشم بشدت باشد سبدانه عناب ... آب جوش داده و شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند و قرص مثلث در آب سوده بر صدغین طلا
نمایند و پاشویه نیز کنند باز اگر شدت درد باشد فصد سر و کنند و در جوشانده خطمی خبازی تخم خشخاش هر یک پنج ماشه اضافه نمایند و ایضاً اگر صداع و ضربان
بشدت مع تپ باشد سبدانه گاوزبان سپستان نه دانه کوکنار یک ماشه زعفران ماشه در عرقیات جوش داده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده دهند و افیون بزر البنج
کتیرا صمغ عربی احمق قرنفل هر یک ماشه کوکنار نیم ماشه در سفیدی تخم مرغ ساییده نزله بند بر صدغین نهند و ایضاً برای صداع نزلی حار اهلیله مربی کوفته با سطوخودوس
سوده ممزوج نموده بخورند بعده خمیره مغز تخم هندوانه شربت بنفشه عرق شاهتره و عرق کیوره بنوشند غذا یخنی پلاؤ کم روغن خورند و ایضاً ایارج فیقرا با روغن بادام چرب کرده
با اطریفل کشنیزی یا صغیر سرشته تناول نمایند با لاییش لعاب بهدانه عرق شاهتره نبات بنوشند روز دوم اطریفل عرق شاهتره عرق عنب الثعلب شربت بنفشه با لنگو یا شیره
بنوشند بالنگو برای قبض و اصلاح معده که از ایارج اسهال شود میدهند روز سوم برای رفع خشونت ریه شیره اصل السوس شیره خیارین شیره کشنیز خشک دهند و ایضاً اگر
مع زکام و حمی حار نزلی باشد عناب پنج دانه گل بنفشه تخم خطمی هر یک چهار ماشه بعرق شاهتره یا در آب تار جوشانیده صاف نموده شیره مغز تخم کدو شیرین شش ماشه شربت
بنفشه دهند روز دوم شیره مغز تخم هندوانه روز سوم شیره تخم کاهو و خاکشی پاشیده بنوشند روز چهارم خیارین افزایند روز پنجم اسطوخودوس سوده افزایند و تخم خطمی و تودری
فائده اگر سرفه نباشد کاسنی برای درد سر نزلی نیز مفید است و شاهتره هم در نوازل معمول اساتذه است و اگر با نزله مرکب باشد اسطوخودوس گل نیلوفر کل بنفشه
چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه تودری سفید شش ماشه پاشیده بنوشند و گاهی گل بنفشه چهار ماشه می افزایند و بجای شربت نبات عمل میکنند و گاهی اطریفل کشنیزی هم فزوده
میشود و گاهی برای تحلیل سر شیره مغز تخم کدو می افزایند و ایضاً اهلیله مربی خورده شیره اصل السوس نبات سفید حل کرده با لنگو شش ماشه پاشیده دهند و اگر مسهل منظور باشد
اسطوخودوس گاوزبان شاهتره تخم خطمی خبازی عنب الثعلب گل بنفشه پرسیاوشان هر یک چهار ماشه عناب پنج دانه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و بعد نضج
سناء مکی فلوس خیارشنبر گلقند روغن بادام شش ماشه اهلیلجات هر یک شش ماشه افزوده مسهل دهند و گلنار کوکنار بزر البنج عاقرقرحا کشنیز خشک هر یک چهار ماشه
جوشانیده غرغره کنند و اگر آب از دهن بسیار آید عنب الثعلب چهار ماشه عدس مسلم تولہ کشنیز خشک کوکنار گل خطمی هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده صمغ عربی
چهار ماشه سوده پاشیده غرغره کنند و ایضاً اگر با تپ لبی دماغ بود اطریفل کشنیزی خورده اسطوخودوس گل نیلوفر شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو تولہ
خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند و ایضاً اگر با آن تشنج زبان و درد دندانها و گوش نیز باشد اسطوخودوس گل نیلوفر پوست اهلیله زرد اصل السوس گل خطمی هر یک چهار ماشه
جوشانیده و نبات دو تولہ داخل کرده بدهند که نسخه منضج طبیعی مرکب است خطمی خبازی هر یک چهار ماشه پرسیاوشان شش ماشه زوفا خشک سه ماشه جوشانیده غرغره کنند
که بلغم را از حلق دفع کرده و ایارج فیقرا با اطریفل خوردن و حب ایارج باستعمال آوردن مفید است و ایضاً اگر با حمی مرکب باشد عناب پنج دانه گل بنفشه گل نیلوفر
اسطوخودوس شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده شیره تخم خیارین شربت بنفشه خاکشی بدهند و اگر با نزله بارد باشد پس اگر با تپ و ضربان نبود گاوزبان

بنفشه گل گاوزبان سه ماشه چهار ماشه عناب هفت دانه زعفران نیم ماشه کوکنار دو عدد نبات سرخ توله در عرق گاؤ پاو سیر جوشانیده و خاکشی پاشیده بنوشند و افیون حصه ۲
قرنفل جندبیدستر یکجا شده در آب صمغ عربی سائیده بر کاغذ که شکل و هیئت تراشیده باشند سوزن زده ضماد نموده بر صدغین چسپانند و از غیر الشلب گل خطمی گل بابونه اکلیل الملک هر یک
یکتوله اسبغول گندم هر چهار توله برگ کنار پاو آثار در ده آثار آب جوشانیده پاشویه نمایند اگر تخفیف شود روز دیگر همین نسخه دهند و ایضاً اگر با ضعف دماغ باشد دار چینی نیم ...
توله سرشته بخورند گاوزبان ابریشم خام مقرض شش ماشه بعرق شاهتره پاو سیر جوشانیده نبات دو توله حل کرده بنوشند روز دوم گل بنفشه شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه افزایند اگر یبوست نیز باشد
عود صلیب یک ماشه سوده بدواء المسک شش ماشه سرشته بخورند تخم خشخاش چهار ماشه شیر مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو توله داخل کرده برای تطییب دماغ بنوشند

علاج صداع عرضی

که عرض حمیات امراض حاده باشد شیخ می‌نویسد که این صداع یا با اشتداد مرض یا نوبت عارض شود و بانقضای آن زائل گردد و یا بعد زوال مرض و اقلاع نوبت باقی ماند
و آنچه در حمیات افتد گاهی چنان صعب گردد که مریض را بیقرار گرداند حتی که سبب خود یعنی تپ را بیفزاید و ایضاً گاهی سفید و رقیق شدن بول رفته با وجود شدت حمی
و استحاله او بمشاکلت بول خر یعنی مکدر و غلیظ شدن آن ببحران دلالت می نماید لیکن مشابهت به بول خر گاهی دلالت کند بر حدوث صداع فی الحال و گاهی
بر استحلال ماده و زوال آن پس واجب ست که باسباب زائل رجوع کنند و بعضی گویند که چون اشتداد یابد صداع در حمیات حاده علامت ردی بل قاتل ست
هنگامی که مقارنت نماید با آن سائر علامات ردیه مثل اختلاط ذهن و تغیر حال چشم و زبان و شدت بیخوابی و اگر از علامات ردی منفرد باشد دلالت بر بحران برعاف
می نماید و بسا است که دلالت میکند بر بحران بقی و گیلانی می‌نویسد که این صداع را اکثر امر بسبب تصاعد ابخره بسوی سر حادث میشود و این ابخره گاه بحدت خود تنها
و گاه بکمیت خود تنها و گاه بهر دو وجه محدث صداع میگردد و در جمیع این احوال تقلیل طبیعت جذب مواد باسفل از مالیدن پاها و مانند آن چاره نباشد و اگر تصعد بحدت
ابخره و حرارت تپ باشد علاجش تظلیل و تضمید باشیای بارده مقویه ست و اگر بسبب کثرت ابخره باشد و دلالت میکند برین احساس تمدد مع ثقل در سر و قلت
اشتعال علاجش تظلیل و تضمید باشیای محلله مقویه قلیل الحرارة ست و وجوب استفراغ و جذب بسوی اسفل درینجا قوی تر ست بالجمله اگر سبب این صداع
حدت غلظ ابخره و شدت حرارت تپ باشد روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و یا کشنیز خشک بریان کرده باریک سائیده با سرکه و روغن گل سرشته
بر پیشانی طلا کنند و گاهی که برای این صداع مجرب استادی مرحوم ست مخلوطه از سرکه و گلاب آب کشنیز تر و صندل و کافور نفع کثیر دارد و همچنین ضماد نوشته بندی
بسرکه و گلاب سوده بر پیشانی و صدغین نفع عظیم بخشد و در طبیخ بنفشه و نیلوفر و بابونه پاها گذارند و خوب بمالند و ساقها به بندند و هر چه مانع ابخره از سر باشد بخورانند
و اگر سبب این صداع کثرت ماده و ابخره باشد اول تنقیه بقی یا اسهال نمایند بعده بتدابیر و ادویه مذکوره تقویت سر و دماغ کنند شیخ می‌فرماید که در صداع حار که در حمیات
افتد استعمال اطلیه حابسه ابخره ضرر کرده ست و کثرت استنشاق سرکه و گلاب آن را فائده میکند ایضاً او می‌نویسد که صواب علاج او همین ست که بروغن گل معمول
از زیت یا بروغن گل معتاد که با سرکه خوب آمیخته باشند تغریق راس نمایند چنانکه گرم در سرما و در نرمی تپ سرد کرده در گرما و در شدت تپ و طول از طبیخ جو و خشخاش و بنفشه
و گل سرخ آن را نافع ست اگر ابخره ایذا بحدت خود دهند و اگر بکثرت خود ایذا رسانند چیزی ازین استعمال نکنند بلکه استفراغ نمایند و آنچه تحلیل برفق کند مثل زیت که
در آن بابونه و عصی الراعی و مرزنجوش مع حماض الراعی در آن جوشانیده باشند استعمال کنند اگر تحلیل مطلوب باشد حتی که بعضی قدما طلای بابونه تجویز کرده اند و اگر
شدت ورد با استعمال مخدرات و منومات مضطر گردد باید که اندکی از آن بحذر و احتیاط بعمل آرند و گاهی در ابتدا برای منع ارتفاع مواد سویق جو و بنفشه و نانخواه
بکار می برند و گاهی تضمید بکشنیز و روغن گل می نمایند و گاهی حجامت میکنند و بستن اطراف و مالیدن آن و استعمال تدبیر صداع خماری درینجا بسیار مفید ست باید که
هنگام گشادن اطراف را بآب گرم شویند و اگر ازین تدابیر تسکین حاصل نشود بابونه و خطمی و بنفشه و خشک آب پخته بعد حلق راس ضماد کنند و گاهی احتیاج میشود که بانفحه مسکنین
یا ساقین چسپانیدن نزلو سیان مسکنین ریزند و قرص امثال آن و هرگاه صداع بعد تپ امراض حاده باقی ماند اغذیه بارده رطب دهند و بر روغن گل مع روغن بابونه نطول
سر نمایند و آب گرم ... ست و با صبح و شام بر تر نهند و روغن بنفشه بر سر مالند و بعد ظهور انحطاط هیره بادویه ملطفه مواد و محلل آن اعانت طبیعت نمایند و سبب
صباح کنند صاحب کامل گوید صداعی که تابع تپ از شدت حرارت بود و فقط بگیرند گلاب یک جزو و روغن گل نیم جزو و سرکه کهنه ربع جزو و خوب بهم زده

بر سر ریزند و دوران پا چکیدن تر کرده بر سر ضماد نمایند اگر از بلغم تابستان باشد بر یده بر سر کرده بعمل آرند و پاها را خوب بمالند و ضمادات که تبرید دارند بر پیشانی بمالند و بر سر بمالند برگ کاهو بصندل گلاب و آب خرفه و آب خیار بر سر ضماد کنند و ابتدا بیدان نفشه وجو و خشخاش نیم کوفته باشند بر سر دور گرمی با نیم گرم و در سر ما بر سر ریزند و اگر با آن بخوابی باشد شیر دختران بر سر چکانند و اگر این صداع از خلط محتقن در معده حادث شود سکنجبین با آب گرم امر بقی نمایند تا معده از آن خلط پاک گردد و اگر از خلط مع تشنج بدن عارض شود باید که تنقیه بدن از آن خلط بمطبوخ فواکه نمایند و اگر صداع در تپ از ضعف اس افتد می باید که تقویت سر با ضمده مقویه آن مثل ضماد مرکب از صندل سفید بگلاب و آب بید و آب طلا و آب حی العالم و آب عصی الراعی و مانند آن سازند

علاج صداع بحرانی

تا توانند تدارک او بر طبیعت گذارند بعاده و مقوی طبیعت غیر قوی در کیفیات و مضاد کیفیت مرض استعمال کنند و الا بصورت شدت صداع و ظهور علامات طبیعت از دفع مواد بطریق میل طبیعت بدفع ماده یقیناً در یافته اعانت طبیعت بدان طرف نمایند مثلاً اگر غثیان و تقلب نفس و اختلاج در لب و دندان و غیره علامات میل طبیعت برای دفع ماده بسوی فوق در یافت شود اعانت بر قی نمایند بسکنجبین و آب گرم و دیگر مقیات بارد مثل طبیخ اصل السوس و بیخ خیار و خربزه و مانند آن و اگر قراقر و نفخ شکم و اضطراب و حرقت در مراق و سائر آثار میل طبیعت بدفع ماده طرف اسفل یافته شود اعانت بر تلیین طبیعت کنند بمزلقات خفیفه مثل نقوع آلو بخارا و عناب و سپستان و مویز منقی و تمر هندی با شیر خشت و یا شربت آلو و نیشوق و یا آلو منقوع در جلاب بعد خیسانیدن و مالیدن تا منتفع شوند و یا شربت بنفشه و شربت تمر هندی و شیر خشت قلیل الوزن مقدار پنج درم و یا شربت دینار با آب سرد و اگر گرانی در نواحی گرده و تحت اضلاع و پشت و جمله علامات میل ماده بطریق بول محسوس گردد با درار بول علاج کنند از سکنجبین با شربت بنفشه و دو درم تخم خیره و تخم خربزه و تخم خیار با لعاب اسپغول و یا ماء الشعیر با جلاب یا قند و خوردن بهی مانع بخار و مدر است و اگر شعاع و سرخی پیش چشم و خیالات سرخ یا زرد و بعد ازین مقدمه بر بعض مدرک شود تدبیر رعاف آوردن کنند ببوئیدن سرکه و گرفتن بخار آن بر سنگ یا خشت گرم ریخته و دیگر نفوخات معطسه و خراشیدن بینی بچیزهای درشت و نظر نمودن بسوی چشمه آفتاب و اشیای سرخ و گذاشتن فتیله بوره و نیل در بینی و نقاع اوخر و کندش بر بهوگاو سرشته و اگر نبض موجی و بغوزم و جلد لین معلوم گردد عرقات استعمال نمایند بدلک و نشر با دویه و نطول بر سر و باید که معتدل باشند و اگر نشانها بلوغ و وجع اعیای زیر گوش یا در بغل یا کنج ران مفهوم شود ضماد جاذبه مثل نمک و کرنس بروغن قند دکهنه بران موضع استعمال کنند یا محاجم بلا شرط بران موضع نهند تا ماده از دماغ بطرفی که میل کرده مندفع گردد و آن موضع متورم شود و بعد از آن تدبیر نضیج و انفجار ورم کنند تا ماده از همین جا دفع شود و رنه خوف رجوع ماده بسوی عضو رئیس پس دماغ را ایذا دهد

بیضه و خوده

مسیحی گوید که نوعی از صداع مسمی بخوده است یعنی بیضه بسبب اشتمال او بر تمام سر و انطاکی گوید که بیضه درد مخصوص وسط سر است و خوده مثل دائره گرد سر میباشد و بر صداع عام نیز اطلاق میکنند و برین تقدیر هر دو مترادف باشند بالجمله این درد سر است مثل بیضه صلاح یعنی خود مشتمل بر تمام سر ثابت مزمن بطی التحلل عسر الانقلاع شدید الصعوبت که از ادنی شی مثل حرکت و تناول مبخرات و ملاقات مسخنات و استماع اصوات بنوائب عظیم هیجان کند و صعوبت او هر ساعت مشتد گردد حتی که صاحب او از آواز و روشنی و کلام نفرت و از حرکت بدنیه و فکریه کراهت کند و باستنشاق روائح کریه دماغ او ممتلی گرداند و بشرب شراب ایذا یابد و تاریکی و تنهائی و خاموشی و سکون را دوست دارد و بر گشادن چشم بتمامه خصوصا پیش آفتاب قادر نباشد و هر ساعت مریض باید که سر او می شکنند یا منجذب میشود و یا می شگافند بغیر ضربان شرائین صدغین و خلف اذنین و اکثر بخلاف شقیقه که خالی از ضربان آن نبود و ایضا فرق فیما بین هر دو آنست که در شقیقه چون شرائین را از ضربان منع نمایند صداع ساکن شود و در بیضه تسکین نمی یابد بلکه صاحبش احساس می نماید بدوی و صوتی از تحریک ابخره محتبسه در آن نوائب و اوقات راحت و سکون بود چنانکه برای صرع میباشد و علاج او سخت دشوار است و باشد که بنا بر شدت در معالجه گوری او کنند و جالینوس در بلاد میسر یافته که این صداع مقدمه نزول الماء میباشد اسباب این مرض

فرق ما بین بیضه و شقیقه

بقول اکثر اطبا شقیقه گونه ایست یعنی احتقان بخارات اخلاط زیرا غشیه دماغ یا احتباس ریح غلیظ یا اخلاط ردی درین اثنا یا حدوث تفرق اتصال در دماغ یا صعود
یا ورم حار بود در اجزای اندرونی سر و بقول جالینوس سبب جالب او ضعف دماغ یا شدت حس اوست و سبب مکثر اندفاع اخلاط ردی ست یا ورم حار یا بلغمی یا اکثر
مادر ورم سوداوی و صلب افتد و اکثر در وسط حجاب خارج از قحف یا داخل آن بود پس اگر سبب او که ورم بود یا غیر آن اندر غشای داخل قحف باشد درد و تمدد
تا بن چشمها محسوس شود و اگر در غشای خارج قحف باشد از نهادن دست بر سر درد زیاده گردد و تمدد در جبهه دریابد و رنگ رو بحسب رنگ بخار تغیر یابد و درین
مرض اکثر بعد امراض حادث شود بنابر ضعف جوهر دماغ و موجب داخل یا خارج او تا آنکه از حرکات خفیفه بدنی غذائی و بخاری و حرکات خارجی ایذا یابد و فضول
قبول کند و همچنین کسانی که مستعد بابتلای این باشند و مواضع سر آنها مهیا قبول مواد موجب این علت بود هرگاه سر تدبیر کنند بدین علت مبتلا گردند
و طبایع مستعد بابتلای اسهل بدانی ست که در آن ریاح حاره بخاری متولد شود و آنکه در فم معده ایشان فضول صفراوی جمع گردد و گویند که حدوث این مرض
در اکثر از خلط بارد غلیظ و سده و از ریح شدیدی باشد و گاهی از خلط حاد و از بخارات اخلاط مستکن در دماغ یا مرتقی از معده یا سایر بدن
بود و در بعضی از کتب اطبا مسطور است که از بخارات صفراوی و دموی و سوداوی نادر الوقوع میباشد و اگر افتد در مدت دو چهار روز بهلاکت میرساند

طریق تشخیص اسباب این مرض بدانکه شناخت هر سبب از اسباب مذکوره همان طریق ست که برای تشخیص امراض دماغی مادی و دردی و انواع صداع خلطی و بخاری
و ریحی گذشت و ایضاً از دریافت کردن حال نوعی از انواع درد که وجع ناخس لذاع ست یا ثقیل یا تمددی یا ضربانی نیز سبب این صداع مشخص گردد
مثلاً اگر مریض وجع ناخس لذاع بیان کند و با آن دیگر علامات صفراوی مثل زردی رنگ و غیره یافته شود صفراوی بود و اگر درد ثقیل گوید نشان مواد دموی
یا بلغمی یا سوداوی بود پس اگر با آن سرخی چهره و دیگر آثار دم مفهوم گردد دموی باشد و اگر با آن سفیدی رنگ و اشک و تهبج و غیره نشان بلغم دریافت شود
بلغمی باشد و اگر با آن تیرگی رنگ و سائر علامات سودا مدرک گردد سوداوی باشد و اگر درد تمددی و متنقل بیان نماید بخاری و ریحی باشد و اگر آغاز ورم پیدا
ورمی باشد پس اگر ثقل و ضربان بود ورم فلغمونی باشد و اگر با تلهب لذع بدون کثرت ثقل بود ورم حمره باشد و ایضاً شناخت این امر که بخارات از کدام خلط
ست از لون وجه و غیره علامات مخصوصه هر خلط توان کرد مثلاً اگر رنگ رو و چشم سرخ گردد و گرمی والتهاب در سر محسوس گردد و اوداج کشیده و نبض ممتلی و چشم
برآمده و احساس حاسه شم برایحه دم و تغیر طعم دهن بحلاوت و عطش باشد و در خواب اشیای سرخ بیند بخارات دموی باشد و اگر رنگ زرد مشبع و مقارنت نخس و حرقت
والتهاب و عطش و رنگ ملتحمه مائل بزردی و خیالات چیزهای زرد و رویت نیران و شهب در خواب بود بخارات صفراوی باشد و اگر رنگ سفید و تهبج وجه و کثرت
ثقل و تمدد و نوم و کدورت حواس و رطوبت منخرین و کنج دهن و چرک چشم و تغیر طعم دهن بمالحیت و عدم طعم بود بخارات بلغمی باشد و اگر رنگ مائل بسیاهی و عبوس
و وسواس و حزن و اشتهای کاذب و بطوء حرکت چشم و کشیدگی آن بجانب پشت و خشکی دمعه و تقلص ملتحمه و رویت خوابهای مشوش و اشیای سیاه و دخان در
خواب بود بخارات سوداوی باشد **علاج** بعد تشخیص سببی از اسباب مذکوره حسب سبب بدانچه در اقسام علاج امراض دماغی و انواع علاج صداع مسطور شد
علاج کنند ایضاً اگر از کثرت اخلاط باشد تنقیه خلط غالب از بدن بفصد یا اسهال حسب واجب کنند پس عنایت بتقویت راس مصروف نمایند
مثلاً اگر خلط حار باشد روغن گل بسرکه خوب برهم زده بر سر ریزند و ایضاً در ابتدا اطلیه برادعات تقوی سر مثل صندل و اقاقیا و آس و اثل و گل سرخ
بسازند و طلای کافور و گلاب و آب بید نیز نافع بطبیخ خشخاش و جو و گل سرخ نطول سازند و در آخر بعض ادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک با آن
مخلوط نمایند و سرهندی نوشته که در بعضی موی از منقیات دم مطبوخ برگ حنا و شاهتره و عناب سرهچو که مساوی ست چه این دوا تنقیه از صفرا مختلط
بخون می نماید و ثوران او ساکن میکند و از کبار منضجات و منقیات دم مستغنی میسازد و بعد تنقیه و اسهال و تقویت راس برای منع بخارات خورانیدن
فواکه قابضه مثل انار و به و سیب سفید بود و بعد از آن دادن خوردن گلقند شکری با هلیله زرد و گل بنفشه و طلای افیون و سرکه و گلاب بعد تنقیه در نوع حار
مفید گفته اند و چون حال بصلاح آید تغذیه بطعامی که خالی از تبخیر باشد مثل مزوره بقول و مثل عدس تعفیر نمایند و هرگاه مرض ساکن شود اندکی الا بحوم
سریع الانهضام لطیف مثل چوزه مرغ مطبوخ با آب غوره و آب انار و آب لیمو بدهند و بتدریج اعاده عادت او نمایند و در ماده حار و بارد مرکب فصل گرم

و در مرض مزمن که دفعهٔ فراغت بود دفعهٔ ظهور صعوبت شود بعد فصد سر رود و براوردن خون بقدر پاو سیر این دوا اسود بعد به سپستان پانزده دانه خطمی اسطوخودوس
هر یک شش ماشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه عنب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه شیرهٔ مغز تخم کدو هندوانه چهار ماشه
شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و قرص مثلث که دران صمغ عربی داخل است بآب سوده بر شقیقه ضمادی کرده باشند و اگر خلط
بارد باشد بعد تنقیه مدتی بخوردن گلقند عسلی مع هلیلهٔ کابلی و اسطوخودوس و طلا بصبر و زعفران و مر مکی بآب نمک سنبه بوده و آبیکه دران ادویهٔ تحلیل الحرارة
مقوی راس مثل بابونه و اکلیل الملک گل سرخ و نفاح اذخر و نعناع رطب مانند آن جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و اگر مدت دراز گردد و مرض مائل [illegible]
ادویه که حرارت آنها زیاده ازین باشد مثل نمام و مرزنجوش و پودینهٔ نهری و بری و برگ غار و قصب الذریره و شونیز مخلوط سازند و اگر مادهٔ مرض خلط غلیظ باشد
ادویهٔ مستفرغه مثل حب صبر استعمال کنند و بصبر و کافور و اندک مشک سعوط نمایند و بر پیشانی و بر هر دو شقیقه ادویهٔ ملطفه مثل زعفران و مر و دم الاخوین و صمغ عربی با تخم
با افیون طلا سازند و آبیکه دران ادویهٔ محلله مثل پودینه و برگ غار و قصب الذریره پخته باشند بر سر ریزند و اگر مادهٔ غلیظ که بادی حرارت شدید نباشد
اولا ادویهٔ مسخنه و ملطفه استعمال نمایند بعد ازان آنچه تلطیف و تحلیل بقوت نماید مثل خردل و نطرون بعمل آرند و چون مرض انحطاط نماید اولا ادویهٔ معطسهٔ خفیفه بعده معطسات
قویه استعمال کنند و سعوط بندق هندی باندک زعفران و زرین باب از مجربات است افیون مر مکی زعفران جند بیدستر سوده با آرد جو و آرد خطمی و آرد برگ کتان آمیخته
بآب گرم یا گلاب یا آب سیجان سرشته بر مقدم سر ضماد نمودن مسکن قوی درد خوده و شقیقه است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که در اکثر مراجعت این مرض از ریزش
نماید از مادهٔ مرضی که قسم حار است تحلیل بسیار میشود پس معالجه بعلاج صداع بلغمی نمایند مع زیادتی تخدیر ازان و آنچه تجربه کرده ام بعد تنقیه استعمال شربت دینوش ... است
و سعوط با آب مرزنجوش و ازینجاست که بعض متاخرین می نویسند که در نضج و تنقیهٔ مواد این نهج پرداخته که در صداع بلغمی نوشته شد و تقویت معده و دماغ
یا طریفل کبیر انطاکی نمایند و این طلا بسیار مفید افتاده بسباسه قرنفل زنجبیل تخم بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن بابونه و نرگس سرشته نیم گرم
بر همه سر نهند و بالائش بگمید از زیره کرمانی و شونیز و سعد و اذخر و گل بابونه و برگ آن هر یک هفت ماشه در صره بسته بگلاب کیوره گرم تر نموده بکار برند
و این تدبیر نیز از مجربات است حجر ارمنی و نطرون و حجر قبطی و داروشیشعان هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن نرگس و زنبق آمیخته تا یکساعت بحوی مالیده بعد ...
حنا و نسبت هر دو تازه اشنه هر یک یک دسته یا پنج پیچیده با آرد نخود آغشته در تنور گذارند که پخته شود گرما گرم بر همه سر نهاده از عصابه محکم ببندند بالجمله چون علت
طول کشد و متمکن گردد ادویهٔ قوی التحلیل و نطولات و سعوطات و نشوقات محلله استعمال نمایند و بهنگام شدت درد و اضطراب درین نوع از مخدرات ضرر ندارد
و بیضه که بسبب ورم باشد علاجش بعلاج اورام راس نمایند اقوال حذاق طبری مینویسد که صداع معروف به بیضه دو قسم است یکی آنکه از بخارات صاعده
بسوی سر مستکن در حجاب موضوع بر قحف از خارج و جلد راس باشد دوم آنکه از بخارات مستکن در حجاب موضوع بر قحف از داخل بود و این بخارات یا صفراوی باشند یا
یا رطوبی یا دموی و برای هر واحد از نها علامت خاص است که بران دلالت کند و آن در تشخیص مذکور شد پس علاج بخارات دموی محتبس در حجاب خارج است
که فصد قیفال کنند مع وجود قوانین فصد چه اگر بیر یا بیضه حادث شود و آن ضعیف القوة باشد آن را الموض و استر خلی حجن اعلی بهم رسد زیراکه قوت از فصد مسترخی گردد
و این را روفس در کناش خود در تدبیر مشائخ ذکر کرده پس بعد فصد و اخراج خون مقدار واجب تنقیه بابس نمایند تربد مجوف خراشیده چهار درم آلو بخارا سی عدد
عناب پنجاه عدد هلیلهٔ زرد بست درم سنا و افتیمون هر واحد پنج درم همه را بجوشانند و یکشربت ازان بنوشند و بعد اسهال تغذیه نیر باجات و عدسیات سازند
و اگر استفراغ یکدفعه کفایت نکند دو سه مرتبه نمایند اگر ازان مانعی نباشد و اگر ازین تدبیر زائل نشود محاجم میان کتفین نهند و بعد حجامت آبیکه دران سبوس جو
کوفته و کشنیز خشک جوشانیده باشد در حمام و قبل از غذا بر سر ریزند و اگر ازین زائل نشود این ضماد استعمال نمایند شیاف مامیثا و پوست هندی هر واحد یکدرم
در آب کاسنی بسبت درم حل کرده آرد جو و خطمی و برگ گل بنفشه بقدر لائق داخل کرده بسایند و در شب ضماد نمایند و صبح دور کرده بآب نیم گرم بشویند و در شب باز
اعادهٔ آن نمایند و بهتر آنست که استعمال نطول مذکور و بعده این ضماد متواتر و بترتیب کنند و اگر این کفایت نکند فصد رگ پیشانی کنند و بر ساقین تشریط زنند
بعد تنقیه بدوا و فصد و جمیع این معالجه هنگام استعمال امعراعات قوانین آن واجب است تا خطائی واقع نشود و بقراط و رابنیمیا ذکر کرده که بیضه گاهی بهیجان

میکند و یا متولد میشود از نزول مواد ترکیب سمی بسیار و یا از ضعف قوت اما هنگام نزول ماده بارده بهتر آنست که حجاب قحف زیاده از واجب سرد نگردد
ازان تحلیل میشود و ران محتقن میشود و اما هنگام ضعف قوت ایجابی آنکه قوت از دفع بخاراتی که درین موضع بهم میرسد ضعیف میگردد و چون چنین باشد مراعات قوت این
واجب بود تا از وقوع خطا ایمن باشد و اگر این تدبیر کفایت نکند و مرض زائل نگردد مریض را بنوشیدن نقوع انبرباریس با ریوند و عناب امر کنند و نسخه آن اینست بگیرند عناب
جرجانی تخم دور کرده یکرطل بغدادی و انبرباریس تازه منقی از دانه یکرطل ریوند خالص سه درم تخم کشوث یک کف تخم کاسنی یک کف این همه را در ظرف غضار
یعنی آوند گل پاکیزه خوشبو کنند و بران آب گرم چندانکه بپوشد و یک انگشت بعرض بالای آن باشد بریزند و سه روز در گرما یعنی در جلدی با آفتاب بنهند بعده مریض هر روز
یک قدح ازان باده درم شربت عناب بسرکه بنوشد با این نسخه بگیرند عناب جرجانی خالص کرمنا خورده یکرطل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر صد درم پوست بیخ کاسنی
یکدسته در سرکه بمقداری که آنرا بپوشد سه روز ترکنند بعده جوش قوی داده سرکه را صاف کنند و بدارند تا مروق گردد و بار دیگر صاف کرده ازان سکنجبین بپزند بقوام معتدل
و هر روز یک قدح متوسط از نقوع مذکور باده درم این سکنجبین بنوشند که این مرض و سائر امراض دموی را شفا بخشد و اگر این مرض از بخارات دموی محتبس در غشای
موضوع قحف از داخل باشد همین علاج کنند لیکن اینقدر زیاده نمایند که بعد فصد و استفراغ امر بدوام بوئیدن بنفشه و سعوط کردن روغن آن بدفعات متوالی کنند
بعد ازان باین روغن سعوط نمایند بگیرند سوسن اصفر اندک و گل کشنیز اگر رطب تر باشد و الا برگ او سبز اندک و عصاره انگور یا قلاع او اندک و همه را بسایند
تا مثل مرهم گردد و اگر مقدار این همه ادویه صد درم باشد در سرکه سه صد درم حل کنند و بران سی درم روغن بید و بنفشه انداخته باتش نرم بجوشانند تا سرکه فانی شود
و روغن بماند پس صاف کرده بدارند و هر روز یکدرم ازان سعوط کنند روزی سه دفعه بعمل آیند که این در معالجه نوع دموی بالغ النفع است و اگر بخارات رطوبی محتبس
در حجاب خارج باشد تنقیه باین طبیخ اهلیله کنند بگیرند هلیله کابلی پنجاه درم سنا مکی خالص ده درم مویز طائفی منقی بیست درم و بدستور مطبوخ جوشانیده یک شربت
ازان بگیرند و دران یکدرم ایارج فیقرا و دو ثلث درم غاریقون و نیم درم تربد آمیخته بعد پنج روز هفت درم شکر داخل کرده بنوشند و چون دوا خارج گردد غذا
زیرباج حلوه دهند و از سائر اغذیه مقوی ماده مرض منع کنند پس اگر مانعی نباشد و یا شربت حسب واجب بنوشند و میان هر شربت فاصله ایام بحسب قوت
و سن و مزاج مریض کنند و اگر این کفایت نکند لزوم غرغره بمویزج و عاقرقرحا و ایارج سازند و تحنک بدان نمایند اگر مزاج مریض ازان متغیر نشود و اگر این کفایت نباشد
از آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و اندک تخم حنظل کوفته خوب جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و بدفعات استعمال نمایند و اگر کافی نبود روغن سوسن
و روغن نارین و روغن قسط مالند و مصطکی و عود خام بخایند و جلنجبین مصطکی بخورند و اغذیه ناشفه قلیل الرطوبه تناول کنند و اگر این هم کفایت نکند این ضماد بعمل آرند
آرد کرسنه آرد جو خطمی هر واحد ده درم صبر و مر و بابونه و اکلیل الملک هر واحد سه درم سنبل الطیب نیم درم همه را سائیده با سرکه ممزوج با آب غبیرا آمیخته قدری روغن
یاسمین یا روغن خیری داخل کرده بر سر ضماد نمایند و اگر ازین مزاج مریض بحرارت متغیر شود و رطوبت گرم گردد این تدبیر ترک سازند و اعاده بسوی تنقیه بحب صبر و
ایارج و حب قوقایا کنند و اگر اثر نکند و مرض زائل نشود لزوم این نقوع صبر نمایند بگیرند صبر سقوطری ده درم مقل ازرق و عود بوج و زرنباد هر واحد سه درم پنج سا
و مویزج هر واحد پنج درم همه را نیم کوفته سی درم مویز منقی دهی درم عسل سفید و آب گرم بقدریکه بپوشد بران انداخته در آفتاب بگذارند تا آنکه جوش خورد و سا کن
گردد پس هر روز یک قدح با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند تا زوال مرض لزوم این نمایند و اگر این کفایت نکند بخته لیکن که دران اندک شحم حنظل پخته باشند
بر روغن خیری و روغن یاسمین لزوم نمایند و اگر بخارات صاعده رطوبی محتبس در حجاب داخل قحف باشد بر علاج مذکور این قدر زیاده نمایند که شرب نقوع مذکور
ترک نکنند و بروغن مصطکی و روغن یاسمین و روغن خیری و مانند آن سعوط نمایند و اگر این کفایت نباشد بگیرند گل ترنج و روغن خیری جوش کرده اندکی ازان
سعوط کنند که این در معالجه او بالغ النفع است و اگر مرض صفراوی باشد و بخارات او محتقن در حجاب خارج قحف بود علاجش استفراغ بطبیخ هلیله است اگر مانعی
ازان نباشد و فصد بعد استفراغ و نسخه او این است بگیرند پوست هلیله زرد و تمر هندی منقی آلو و تخم هر واحد سی درم آلو بخارا سی عدد عناب جرجانی پنجاه
کشوث تخم کاسنی هر واحد یک کف افسنتین سه درم تربد کوفته ده درم بدستور مطبوخ پخته یک شربت ازان بگیرند و سه طسوج سقمونیا مشوی حل کرده نیم گرم بنوشند
و بعد این مطبوخ پنج روز صبر کنند بعد ازان فصد قیفال نمایند و شرب ماء الشعیر که دران تخم خشخاش با طلع باشد و اگر بلغم شود عناب سپستان جوشانیده باشند لزوم نمایند

بستد ... نزول خون سرخ زرد تا آنکه ...

بعض نسخ ...

کتب ... [illegible]

و اگر این کفایت نکند اعاده استفراغ کنند اگر احتمال آن بود و پوست خشخاش و بنفشه و ریحانی هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم تخم کاسنی هر واحد ده کف
همه را بپزند تا مهرا شود و بعض اندک سرکه آمیخته بر سر بسیار بریزند هر روز یک دو دفعه و اگر کافی نباشد این ضماد کنند چرا که کدو و چراده خیار هر واحد یک کف شاخ نرم بید
یک باقه غنچه بلوم اگر وقت او باشد برگ نیلوفر هر واحد یک کف باریک بسایند و اندک آرد جو و سرکه و گلاب و روغن گل آمیخته بر هم زنند و دایم بر سر ضماد نمایند
و اگر کفایت نکند گلاب سی درم سرکه کهنه ده درم روغن گل سه درم شیاف مامیثا باریک سوده یکدرم صندل سفید سوده یکدرم همه را در شیشه کرده مخلوط نمایند
و دایم تمریخ سر بدان کنند و بدانکه استعمال سرکه و روغن در جمیع انواع این علت مامور به است زیرا که در سرکه لطافت و غوص و تقطیع اخلاط و تحلیل آنست الا در نوع
سوداوی احتراقی زیرا که در ان تقویت این خلط است و اگر این تدبیر کفایت نکند لزوم شرب این نقوع کنند بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سی درم آلو و عناب هر یک بیست عدد
کشنیز خشک توت شامی خشک هر واحد یک کف تمر هندی پنجاه درم در ظرفی کرده آب گرم بقدری که بپوشد بران ریخته سه روز در آفتاب گذارند بعده یک قدح
با دو درم [illegible] بنوشند و بر شربت سکنجبین لزوم نمایند و از غذا بر زیرباجات و حصرمیات اقتصار کنند و دایم بدلک قدمین و بستن ساقین امر نمایند و اگر بخارات صفراوی
محتقن در حجاب داخل قحف باشد و این قسم بیضه با اهل بغداد اکثر می افتد حتی که اطبای آنجا آنرا اصداع برقانی میگویند و علاج این علاج مذکور است غیر آنکه در علاج این
ترک شرب نقوع و شربت مذکور نمایند و مدام بروغن بنفشه و آب طلع و شیر دختران سعوط سازند که این بغیر شک ازاله آن می نماید و اگر مرض سوداوی باشد
و احتقان بخارات او در حجاب خارج قحف بود و این اشر و اعسر انواع اوست مریض را بعد پرهیز باستفراغ از مطبوخ افتیمون یکدو دفعه امر نمایند و اگر کفایت نکند بروغن
بنفشه دفعات متوالیه سعوط کنانند و الا بتدبیر مرطب پردازند و شیر بز یا خر یا دختر بسر دوشند و عقب آن آب نیم گرم که در ان جو مقشر و اندک سبوس و خطمی پخته باشند
بر سر ریزند و اگر کفایت نکند لزوم نمایند به تناول هلیله کابلی و معجون افتیمون که آن اطریفل صغیر است چون مثل یکی از اجزای او افتیمون و مثل ربع جزو از اجزای او
مصطکی و عود خام و مثل سدس جزوی از اجزای او گاوزبان و برگ بادرنجبویه و شکر طبرزد تشبیع زیاده کرده مثل اطریفل معجون سازند و این در هر سه روز یکبار بخورانند
و استنشاق روغن بنفشه و ریختن آن بر سر و سعوط بدان لازم گیرند و این ضماد بکار برند بگیرند موم روغن بروغن بنفشه و بعد فرود آوردن از آتش اندک آب
خبازی و آب خطمی آمیخته خوب مخلوط سازند بعده تا دو روز متواتر بر سر ضماد نمایند بعد ازان با آب نیم گرم بشویند و اگر امر مشکل گردد و قوت مریض مساعد باشد
فصد صافن کنند که این خلط را باسفل بدن جذب کند و گاهی حب [illegible] در انقوع صبر بنسخه که سابق مذکور شد می نوشانند و در ان هلیله سیاه و افتیمون و افسنتین
می افزایند و هر روز یک قدح ازان نوشانیده ساعتی بران صبر کرده امر بنوشیدن قدحی از شیر بز می نمایند که باین طریق صحت می یابد و بیشتر این نوع
بوسواس مالیخولیا منتقل میگردد پس عمل از تدبیر او تدبیر مالیخولیا و ترطیب بدن او نمایند و اگر بخارات سوداوی در حجاب داخل قحف محتبس باشد علاج این
همانست که مذکور شد و در این قسم زیاده کنند که اگر بعد شرب نقوع و تناول معجون افتیمون زائل نشود سعوط باین روغن نمایند بگیرند از شیشعان یکدانگ و برگ
لسان الحمل یکدرم و برگ بادرنجبویه یکدرم و فلفل گوش اگر یافته شود یکدرم و اگر یافته نشود اندکی برگ مرزنجوش و همه را در روغن بنفشه جوش داده بدفعات سعوط
کنند در هر دفعه بوزن دانگ یا دو دانگ که این در معالجه او بالغ النفع است و بدانند که آنچه از علاجات انواع بیضه ذکر کردیم آنها از بسائط اوست و اگر نوعی
با نوع دیگر مرکب گردد استخراج او از علامات و اعراض آنها موقوف بر طبیب است و هر گاه مرکب باشد علاجش مرکب بحسب آن کنند و جزوی که آن معالجه جزو اقوی
از اجزای ترکیب است قوی نمایند و آن باستقصا بیان کرده شد شیخ الرئیس میفرماید اگر معلوم کنند که در پنجا خون بسیار است و سبب اول یعنی موجب این صداع
ابتداء او سبب محرک او خون باشد فصد نمایند و اما اگر دلائل بران قائم گردد که اخلاط بارد است و مدت بر مرض طول کشید و ایضا در ابتدا روادعات استعمال کرده باشد
فطولات آبیکه در ان محللات اندک مسخنه مع جمع اندک قبض باشد مثل فقاح اذخر و بابونه و نعناع و سائر آنچه در علاج امراض دماغی بلغمی سوداوی مذکور شد
استعمال نمایند و بتدریج قوی کنند چیزهای که لائق او بود و استفراغ نمایند و استعمال حب صبر مصطکی در پنجا خیلی سودمند است و در هر شب یکبار تعاهد این نمایند و در استفراغ
این خلط تنها استعمال کنند اگر احتیاج بقوی ازان افتد بعده طبیخ خیارشنبر چهار مثقال روغن بید انجیر بنوشانند و بدانند که بعد استفراغ تنقیه دماغ و جذب باشیاف
مقوی آن کرده معلوم شده باید کرد و ازین قبیل است شمومات مشک و عنبر و کافور نیز باین هر دو مخلوط کرده شود برای تعدیل حرارت آنها و گاهی با وجود این صبر نمی آید

تا بتقویت تحلیل حمیع شود و بعضمادات حاره و محذره که در انواع صداع مذکور شد لیزوم کامنیند چون حس انحطاط نماید حمام و ضمد که قوی التحلیل استعمال کنند و علاوه ام کاین مرض
در ابتدا بود و معلوم کنند که مواد حار ست پس تدبیر او بدانچه در علاج امراض دماغی حاره و موی و صفراوی مذکور شد باید کرد و مغز خیار شنبر بروغن بادام چند روز نشوق نموده
بنوشانند و سعوط مومیائی و روغن بنفشه ایشان را نافع ست و بدانکه بیضه چون طول میکند مستحیل مزاج برودت میگردد و اگرچه از سبب حار باشد پس بیضه فرمنه
را قلع نمیکند مگر دوائی که قوی التحلیل و الاسخان باشد و گاه سعوط بقرص کوکب و شلیثا و دواء المسک مانند آن که هر کدام از ان در شیر دختران حل کرده باشند
ایشان را نفع میکند و خصوصا هنگام اشتداد وجع و غلبه سهر و اما داغ و فصد شرائین و قطع آنها و عرق جبهه در بیضه بطریق صداع کهنه هست و اما غذا از انچه
مبخر نباشد حتی که عدس و روغن بادام شیرین و همچنین آب بقول دهند و اگر بمثل این غذا بسبب قلت بخار آن صاحب بیضه بار دا غذا نماید باک نیست آما
طلا باید که گاهی مائل بتخدیر اندک نمایند و غرض اعظم دران تحلیل باشد و از ین اطلیه افیون و دم الاخوین و زعفران و صمغ ست هنگام ضرورت محوجه بتخدیر از
صدغ تا صدغ و دیگر بدان طلا نمایند و از ین قبیل ست زعفران و مازو و اقراص کوکب چون آنرا بر پیشانی طلا کنند نافع بود و بقراباذین الواح ادویه مفرده هم
کنند سویدی از اطبا نقل کرده که در بیضه و خوده باردحب بلسان نافع ست و سعوط عصاره قثاء الحمار بروغن بادام یا بشیر دختران و کذا فاوانیا بقدر فلفل بروغن
بادام و کذا اقراص کوکب بمقدار مذکور بروغن مسطور و کذا قاقله کبار بربع درم بروغن بادام و کذا آب چقندر سه قطره و کذا اسکبینج و بقدر حبه مومیائی بروغن بادام و کذا سعوط
و ضماد دواء المسک حلو و سعوط آن بروغن بادام تلخ و ضماد موی سر سوخته بنمک و آب در حمام و کذا افیون یکدرم زیت کهنه ده درم موم زرد دو درم و کذا نمک
طعام در آب حل کرده و کذا صبر و صمغ عربی بعد اسهال قوی و کذا زعفران و مر و کذا رماد بسرکه سرشته و کذا سرگین کبوتر صحرائی و حرف و کذا الفنع و گل خیری بروغن
گل و کذا حنا با آب نمک سرشته چون تمام شب بر سر دارند و استعمال مشک بهر تقویت راس و نفوخ سکبینج و بورق و کندش و بعد آن سعوط بروغن بادام نیز هر واحد نافع
ابن الیاس گوید که این صداع اکثر کسی را حادث شود که مزاج دماغ او ضعیف و سریع القبول باخلاط باشد و آنرا امکان دفع آن نبود و علاجش تقویت دماغ و تنقیه
بشمومات و طیوب مقوی دماغ موافق آن همه بحسب واجب بعد از ان تنقیه دماغ و جمیع بدن از اخلاط ردیه و رطوبات فاسده با یارجات و حبوب و شبیار و حقنه و طلوعات
بحقنه حاده و حمولات و نوشیدن جلاب معمول از بنفشه و اصل السوس مقشر کوفته هر یک سه درم بشکر سفید ده درم و غذا نخود آب بماش مقشر و شیره مغز بادام
و اگر سداب تر بزیت بپزند تا سبز گردد و سداب مضمحل شود و نیم گرم از ان بر سر نهند نافع بود و گمان من آنست که قول در معالجه این صداع فضول ست ولیکن بهر
حال علاج کنند تا زیاده نشود و به نزول الماء نانجامد و این حب صاحب بیضه را نفع کند صبر سقوطری پوست هلیله زرد هر واحد یک مثقال مصطکی نیم درم کوفته
بحریر بیخته با آب کرنب حبها سازند و این یکشربت ست و این حب قوقایا آنرا بسیار نافع ست عصاره افسنتین صبر سقوطری هر واحد یکدرم سقمونیا نیم دانگ
شحم حنظل دو دانگ کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت ست ابن نوح گوید که این صداع زائل نمیشود ولیکن معالجه آن بهر حال باید نمود
که آب خیار شنبر منقوع سحن بقدر سکرجه با یکمثقال تا سه مثقال روغن بید انجیر در هر هفته یکبار بنوشانند و بمقدار یک فلفل فلونیای فارسی یا رومی در شیر دختران سعوط
کنند و ایضا نیم درم از ان بخورانند و دواء المسک و طلای صدغین با دویه لاذعه قویه اربعه که در آخر قول شیخ مسطور شد و سفیده بیضه سرشته بر دو پاره کاغذ طلا کرده
نافع ست و آب یاسمین خوشبو بر سر ریزند و اگر نجاح حاصل نشود داغ استعمال نمایند و جالینوس گفته که من علاج این صداع بحب صبر و مصطکی و دادن فلونیا و سعوط
این بشیر دختران حل کرده نمودم و درد ساکن شد گیلانی مینویسد که این دو اصداع مزمن را نافع ست چهل درم شونیز و چهار درم عصاره قثاء الحمار بسایند و بروغن
سوسن یا بروغن حنا حل کنند تا مثل قیروطی گردد و اندرون بینی بدان لطوخ نمایند و ایضا بگیرند بخور مریم هشت درم و نطرون سرخ چهار درم و گاو عصاره قثاء الحمار
درین دو حل کنند بهتر بود و با نبوبه آن در بینی دمند و ضمده و لطوخات بر سر استعمال نمایند و این ضماد اوجاع بارده سر را نافع ست بگیرند هوفاریقون چند بید ستر برگ
سداب هر واحد یک جزو حب الغار نیم جزو همه را سوده بقیروطی روغن گل بیامیزند و موی سر تراشیده ضماد کنند و اگر در بعض اوقات درد شدید عارض شود که طاقت
برداشت آن نبود اشیای مسکن وجع استعمال نمایند و این لطوخ نافع درد سر ست بگیرند عصاره هوفاریقون شانزده درم افیون هشت درم انیسون بزر البنج زعفران
بیخ سقمونیا هر واحد دو درم کوفته بسرکه اقراص سازند و وقت حاجت بسرکه و آب سوده بر موضع لطوخ نمایند که این اوجاع حادث از کیموسات غلیظه و ریح سقوطرا

نفع بخشد و آن دوا نیز از جماع کاملی ایرکیموس غلیظ لزج را نافع بگیرند فرفیون یکجزو جندبیدستر یکجزو و هر دو را به آب حل کرده در گوش جانب درد اندازند و الم کنند که آنرا ان درا ینده اندک مکث و ملازمت نماید پس بر آید و حسب عادت استحکام کنند و اگر دوای مذکور بکدام روغن حل کرده در گوش چکانند باک نیست و ایضا بگیرند حب الغار مقشر و مهم خردل مکید و هر را باب سوده ضماد نمایند و این هم نافع ست کسی که اذیت از امراض بارده رسد و اکثر چنان باشد که یکمرتبه استعمال نماید بعد آن در حمام در آید و از مرض صحت یابد و بعد حمام عافیت تام یابد بگیرند زفت یک مثقال موم سه اوقیه فرفیون یک اوقیه و بدان نصف پیشانی مع عضله صدغ لطوخ کنند و کسانی را که صداع از بخارات حار عارض شود ایشان را سزاوار نیست که بدوای تنخلاز فرفیون قریب گردند حکیم شریف خان در حاشیه شرح اسباب مینویسند که گاهی بود بعد فصد هیجان میکند بسبب تحرک یک اخره محتقنه و درین هنگام می باید که تسکین نمایند و کسی که بعد فصد معتاد و بغشی باشد فصد او را جائز نبود مگر آنکه مضطر گردند پس تناول ربوب میخوش بران مقدم دارند و چون تکرار فصد واجب گردد ابتدا الفصد رگ بینی نمایند پس رگ پیشانی کشایند بعده عرق مؤخر زیر قصاص شود و اگر صحت نیابد شریانین پس گوش که منتفع باشند ببرند بعد از ان جبس خون بلا زوقات معمول از صمغ و کتیرا و سفیداب ارزیز یا خاکستر بود دار کنند و اگر کفایت نکند داغ دهند و بعض ثقات این معجون تصنیف کرده اند که از شکایت بیضه خلاص میگرداند بگیرند تربد و غاریقون و لیدرسا هر یک سه اوقیه زنجبیل عاقرقرحا هر واحد یک نیم اوقیه شونیز تخم کرفس دارچینی مغز پسته خولنجان انیسون برگ سنا هر واحد یک اوقیه مغز چلغوزه زعفران فلفل سفید زراوند مدحرج فلک قسط شیرین هر یک نیم اوقیه جندبیدستر عود هندی قاقله کبار و صغار سعد کمر با کتیرا مغز نیم دانه هر یک سه درم کوفته بیخته در سه چند آن عسل مصفی که از رطل آب مرزنجوش یا بزر کرفس تسقیه آن کرده باشند معجون سازند برای کسی که اراده اسهال بود سه مثقال و کسی را که مداومت بران نماید از نیم مثقال تا دو درم بخورانند و اسحق گفته که هشت درم بخور مریم خشک و ده درم بیخ سوسن خشک یک درم بوره سرخ سوده بطریق سعوط استعمال نمایند که صداع در ساعتی ساکن کنند و کسی که تعاهد بدان نماید صداع این مرض را قلع کند و قرشی نوشته که چون موی سر بتراشند بعجز مصری یا نطرون بخار ند پس حنا و نمک لطوخ سازند نفع بسیار دهد آین حب ثن اعضای سر را پاک کند لاسیما اغشیه و اعصاب را بگیرند شحم حنظل و صبر هر یک ده درم فرفیون پنج درم مقل ازرق ده درم و حب سازند و در هفته اول هر روز ده قیراط استعمال کنند و در ثانی شانزده قیراط و در ثالث بست و چهار قیراط و همچنین تا آنکه بسی و شش قیراط برسد و بر همین مقدار توقف کرده تعاهد بران نمایند تا آنکه نقای تام حاصل شود و متقدمین زمانه قدیم برین حب اقتصار میکردند بهر آنکه و رسنی از شغل بلاج جالینوس و لوغاذیا یافتند و بدانند که استعمال چوب چینی بعد فصد و مسهلات درین باب نافع ست

شقیقه

و آن دردی ست در طول نصف سر از شق ایمن یا ایسر اکثر این مرض فی ادوار میباشد و سبب او اجتماع بخارات مرتفع از جمیع بدن یا از عضو واحد در شق معین سر ست و یا حصول خلطی ردی یا ریح در ان شق و در اغلب از اخلاط می افتد و از سوء مزاج ساذج نمیباشد و آسباب مذکوره بقول شیخ و صاحب کامل گاه در نفس دماغ یا اغشیه داخل قحف باشد و درین حالت مریض درد ممتد تا بن چشم دریابد و در چشم اعراض دی ظاهر شود و کثرت خواب مشوش بود و گاهی در غشای خارج قحف اکثر در عضل صدغ باشد و درین صورت بیمار را تحمل نهادن دست بموضع درد نباشد و ضربان عروق بود و موادی که بموضع مذکوره میرسد یا از اورده و شرائین خارج دماغ می آید و یا از نفس دماغ و حجب او که بنابر قوت خود از طریق درزها دفع میکند و بقول سمرقندی ماده این مرض را اکثر ام اندر شرائین سر میباشد و آن ماده بخارات بود و یا اخلاط حار یا بارد طریق تشخیص اسباب این مرض باید که اولا از مریض سبکی سر و گرانی آن بپرسند اگر سبکی سر بیان کند و با آن ملمس موضع الم حار و نبض سریع بود پس از احساس طنین در گوش و وجود ضربان عروق و هیجان درد عند قبض شکم و سکون درد از ملاقات هوا و آب سرد نیز سوال کنند اگر این اعراض یافته شود سبب مرض بخارات باشد و اگر با سبکی سر ملمس بارد بود و از حالت کشیدگی در سر و احساس دوی در گوش سوال کنند اگر باشد سببش ریح بود و اگر مریض در جواب دل گرانی سر بگوید و با آن ملمس گرم و نبض سریع بود و از ضربان صدغ و شدت درد و راحت از مبردات نیز سوال کنند و این علامات مواد حار باشد و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد بود و حال تسکین مرض از مسخنات و طول زمانه مرض و کثرت عروض زکام و رسن ماتیر بپرسند و این نشان ماده بارد ست بعده آثار مخصوصه هر خلط از رنگ چهره و غیره که در بحث بیضه مذکور شد دریافته حکم بر ماده خاص که خون ست یا صفرا یا بلغم یا سودا باید کرد و در صورت

ظهور علامات ترکیب ماده در مواد مرکب حکم نمایند و هرگاه با وجود آثار ماده مریض شکایت غثیان و تهوع نماید پس بپرسند که تهوع تی است یا بدون قی اگر با قی است علامت تسکین باشد و شقیقه بمشارکت معده بود و اگر تهوع بدون قی باشد و بادی قی بسیار و اشک و انتفاخ در شریان پس گوش و ملاده آن عمق بدین بعنی عروق منتشره در اعضای ملحق با

علاج کلی شقیقه

بعد تشخیص سبب شقیقه بخاری فی الحقیقه در علاج صداع بخاری گذشت اعمال نمایند در علل هر چهار تعدیل و تنقیه در علاج صداع دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی مسطور حسب سبب مشخص بکار برند و فصد خصوصا رگ پیشانی و بناگوش و مسهل و حقنه و جذب ماده و ضماد و نطول و غیره سایر تدابیر بهمان نهج و طریقه که در صداع گذشت استعمال نمایند الا آنکه عنایت در سعوط و نطول و تدهین و اطلیه بجانب علیل بیشتر مصروف دارند و باقی علاج مخصوص این مرض در اینجا مسطور میگردد چنانچه گویند که از جمله معالجات مخصوصه این علت این ضماد از مجربات است بزرالبنج زعفران بسباسه صمغ عربی کثیرا حب کاکنج گل بنفشه افیون هر یک سه ماشه گل ارمنی چهار ماشه در گلاب سوده بهم آمیزند کاغذ مدور بشکل فلوس تراشیده دران سوزن بسیار زده بر یک جانب آن ادویه مذکوره طلا نموده بر صدغ چسپانند و بغیر کاغذ تنها و همچنین بخور یا بچه دوا رالی منبر نفع میکند و اول بحمام رفته غسل کنند و بعد از آن یک عدد زرده بیضه مرغ و اگر بیضه سنگ پشت باشد بهتر است گرفته بر روی کیسه بخته و سوراخ گوش جانب علیل بر آن نهاده خواب کنند و یا همچنان بدارند تا آنکه گوش همه را جذب کنند و میان سه چهار روز متواتر بعمل آرند که مجرب است و اگر دو عدد فتیله از پارچه کبود بحجم خنصر ساخته مدهن نموده بروغن خشخاش و بنفشه بادام نیم گرم غوطه داده یکی بر صدغ و دوم بر پیشانی ضماد از قسم چرم بود دارند که بحجم دو انگشت بعرض باشد محکم بر آن گردانیده بر پس سر او بندند تا بوقت زوال سه چهار مرتبه تجدید فتیله نمایند و دو فتیله باریک ساخته بصبر سوده در روغن آمیخته آلوده در هر دو گوش نهند که در یک هفته صحت کلی میشود و مجرب است مسیحی گوید که در شقیقه اولا تنقیه بدن بفصد اگر دموی باشد و یا با دویه مسهل ماده نمایند بعد از آن شق علیل سر و عضل صدغ را با پارچه بمالند تا آنکه سرخ و گرم گردد و بعد از آن ادویه مسخن یا مبرد حسب ماده مرض ان استعمال کنند و ادویه مقوی راس که دران قبض باشد مخلوط سازند مجوسی گوید که علاج خاص شقیقه بعد تنقیه تمریخ جبهه و عضل صدغ جانب علیل قبل وقت دوره است بروغنهای منفذه موافق آن بعده باجتذاب ماده بسوی اسفل از حقنهای لینه اگر ماده حار باشد و اگر بارد غلیظ بود بحقنهای که دران ادنی حدت باشد و اگر شقیقه از اخلاط صاعده از معده بسوی دماغ حادث شود تنقیه معده بقی و اسهال کنند و اگر مرض تسکین نیابد و دانند که سبب حدوث او خلط ردی در عروق پس گوش یا در شریان صدغ است پس هر کدام را از آن که ممتلی و سریع الحرکه یابند قطع کنند که این آخر علاج او ست مداوات سایر انواع شقیقه بحسب آنست که در صداع ذکر کردیم ذکر بعض ادویه که بالخاصیت در اقسام شقیقه نافع است موی سر انسان در صوف بسته بر جانب علیل آویختن و کذا هلیله فرنگی و همچنین استخوان صدغ نعجه یمین بر جانب یمین و یسار بر یسار آویختن و ایضا تعلیق هفت عدد طاقات سداب بر جانب علیل و سعوط زهره بز جوان و کذا برگ شاهسفرم و کذا مغز سر بوم بروغن بادام و کذا روغن یاسمین و کذا روغن خسته خوبانی و کذا روغن شونیز و کذا بندق هندی و ایضا آب بیخ چقندر سه قطره و کذا زهره مرغابی بروغن بادام و کذا آب کشنیز سبز و شموم مصطکی و عنبر و مشک جوزبوا و گل یاسمین و سیب و نرگس و گل خیری و بخور استخوان سگ و کذا سندروس و قطور حدوار نفسجی آب بسوده در گوش مخالف جانب درد هر واحد مسکن وجع شقیقه است اگر خرما چهار عدد در شیر گاو یک آثار جوشانیده خرما بخورند و شیر بنوشند برای شقیقه که مقارن طلوع آفتاب بود از مجربات اطبای هندست و کذا انگور سیند و بر کاغذ مالیده فتیله ساخته و کذا زنجبیل صندل سفید پوست بیخ ارند بآب شسته برنج ساٹھی سوده بر شقیقه و پیشانی طلا کردن شقیقه و صداع حار و بارد را مجرب بی نظیر نوشته و همچنین تخم هلیله سائیده بآب نیم گرم ضماد کردن و ایضا بیخ دستاور تازه کوفته آب و برانند و برابر آن روغن کنجد انداخته بجوشانند چون آب بسوزد و روغن بماند بر سر بمالند که جمیع انواع شقیقه و صداع از مجربات ایشان است

علاج شقیقه حار

در قسم دموی بعد فصد قیفال یا اکحل فصد رگ پیشانی و رگ بینی و حجامت میان دو شانه و فصد صافن و حجامت ساقین یکی بعد دیگری بفاصله چند روز و تلیین طبیعت بملینات مثل ربالفواکه با خیارشنبر و بعد آن یا مطبوخ خیارشنبر و اطلیه که دران زعفران باشد مثل طلای زعفران و حضض بگلاب بر شقیقه

نافع بود و در صفراوی تنقیه بفصد و مطبوخ هلیله مفید بود و در صورت امتلاء صفراوی معده نقوع صبر با آب کاسنی نافع و بقول جرجانی ایارج فیقرا از جمیع انواع شقیقه
سودمند است وایضاً در شقیقه حار گل بنفشه شش ماشه عناب پنج دانه سپستان یازده دانه گل خطمی چهار ماشه شاهتره شش ماشه گاوزبان پنج دانه بهدانه سه ماشه
شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده نبات دو توله داخل کرده بنوشند و استعمال شربت عناب که بسیار مفید و سعوط طباشیر و طلای قرص مثلث با آب
کوکنار مجرب است وایضاً بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج دماغ و تقویت آن آب مطبوخ حشائش بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و برگ کاهو و خطمی و پوست خشخاش
و امثال آن بر سر ریزند و اطلیه و معرقات بارده مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و روغن گل آمیخته نیم گرم بکار برند و برای منع ضربان شریان صدغ از ارقات و اطلیه
معروفی بعمل آرند که بعد منع ضربان درد ساکن میشود و اگر شقیقه با اعیا باشد عناب بهدانه در عرق عنب الثعلب و شاهتره عرق نیلوفر هر یک پنج توله جوشانیده
صاف نموده شیره تخم کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و مغلوظ باشویه بارده و حجامت استعمال کنند و اگر از مادهٔ دموی و صفراوی مرکب باشد بعد
حجامت تنقیه لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ کاهو شیره کشنیز خشک شربت نیلوفر دهند و طلای تخم کاهو تخم خشخاش گل نیلوفر مطلیه افیون زعفران صمغ عربی
مغز تخم … کوکنار با آب کوکنار بر پیشانی ضماد کنند و در مادهٔ مرکب صفرا و بلغم ایارج فیقرا سوده با اطریفل بر شبه بخورند بالایش گاوزبان عناب بنفشه
در عرقیات جوشانیده خمیرهٔ بنفشه مالیده صاف نموده بنوشند و بخور … بعد دو سه روز طبع نرم شده … حاصل میشود و اگر با نزله زردی چشم باشد عنب الثعلب
هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک پنج ماشه عناب چهار عدد سپستان نه دانه شاهتره هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده نبات
دو توله داخل کرده دهند و نزله بند و چهار ده زلو نهند بعده اگر سوزش چشم بود اطریفل کشنیزی توله اسطوخودوس یکماشه کوکنار نیم ماشه سوده بهم آمیخته همراه عرق گاوزبان
هر دو وقت بدهند بعده عناب چهار دانه سپستان نه دانه خطمی خبازی هر یک هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه اصل السوس دو ماشه گاوزبان سه ماشه شب در آب گرم تر کرده
صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند ایضاً اگر با هیجان درد و نزله باشد عناب پنج عدد گل بنفشه چهار ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده صاف نموده
شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند و جدوار یکماشه صندل … دو ماشه بگلاب سرکه سوده بر شقیقه ضماد نمایند و گلنار
گلنار عنب الثعلب کشنیز خشک هر یک چهار ماشه جوشانیده غرغره نمایند و اگر حرارت زیاده باشد بآب کشنیز تازه و لعاب اسپغول رب توت غرغره کنند و گویند که
صاف صندل سفید کشنیز خیسانیده باشند سه قطره یا بیشتر در بینی قطور کردن شقیقه را زائل کند و در خلاصه است که برگ مرو با شیر زنان سائیده بجامه آلوده سعوط
کردن در شقیقه حار فی الحال درد را ساکن سازد و الا اهمال جانب گوش چکانند که باذن الله تعالی صحت شود **اقوال حکماء** سویدی گوید که تمر هندی و شیر ابریشم
سرکه نقوع صبر با آب … همراه نان … ضماد و حمام … و جفت بلوط و نیلوفر شرباً و ضماداً و آب کشنیز سبز سعوطاً هر واحد شقیقه حار را نافع است ابن
حکیم بایزید میفرماید که طلای برگ کشنیز و گلاب … برگ بید و … و گل نیلوفر هر کدام که بدست آید بر موضع درد و سه جا … زلو … آنجا ببندند
نفع بین میکند … لیکن بعد از تنقیه بکار برند و اگر تدبیری سود ندهد بزودی رگ صدغ جانب درد بریده داغ دهند تا از حدوث نزول الماء امین گردد غذا
در این علت خفیف سریع الهضم مثل نان گندم و گوشت حلوان و چوزه مرغ … دهند لیکن اندکی کم دادن اولی بود و بجای آب گلاب آب سرد برابر ممزوج …
کنند بلکه آب تمام نگذارند و بر گلاب اکتفا یا آب انار شیرین بالمناصفه اقتصار نمایند شیخ میفرماید که علاجش فصد است بخوبی که در جبهه و غیره معلوم شده خصوصاً
عرق جبهه و صدغ و از آنچه شقیقه حار را نافع نقوع صبر با آب کاسنی است شربتی از آن ده اوقیه تا سه اوقیه باشد و در آن فصد رگ پیشانی و رگ بینی بسیار نفع میکند
و چون دوری باشد باید که تنقیه بدان قبل از دوره نمایند و تبدیل مزاج بعد تنقیه کنند پس اگر ماده حار باشد مخدرات بر صدغین از افیون و پوست بیخ لفاح و نبات
و بیخ … کافور گذارند و تبرید موضع بدانچه در علاج امراض دماغی حار معلوم شده باید کرد و طلای مداد کتاب بر شق درد نفع میکند **عباس** گوید که اگر از حرارت
باشد و درد شدید بود و این سعوط بکار برند که شکر طبرزد و زعفران و کافور و باید که سوده بقدر دو حبه با آب خیار یا آب بادرنگ یا آب عنب الثعلب سعوط کنند اگر درد
اندکی از افیون افزایند انفع بود و اگر بسبب شدت درد انقطاع صوت و خفقه عارض شود باید که آب گرم بسیار بر سر ریزند و روغن گل نیم گرم در گوش چکانند و پنبه در گوش نهند
ابن هبة الله گوید که در مادهٔ حار … صفرا فصد سر و از جانب شق علیل نمایند بعد فصد تنقیه صفرا بمثل صبر و هلیله زرد و تعدیل مزاج بسکنجبین … خیار شنبر …

یا بآب انار نمایند و ماء الشعیر بنوشانند و اگر حرارت شدید باشد سورت او از شیرهٔ تخم خرفه و ماء القرع و سکنجبین تسکین کنند پس اگر طبع قبض شود بآب آلو و یا تمر هندی و جلاب
تحریک نمایند و اگر نرمی طبع افراط کند ربوب قابض مثل رب سیب و رب به و غوره و شربت حماض استعمال نمایند و اگر بخره بسیار باشد کشنیز خشک کوفته با شکر بخورند
و بصندل و گلاب و آب حی العالم و آب کاهو و کشنیز تازه طلا کنند و اگر التهاب شدید بود کافور و افیون اضافه نمایند و موضع درد را بآب نیم گرم بشویند و اگر درد قوی
باشد افیون بروغن بنفشه و آب کاهو حل کرده در بینی و گوش جانب درد چکانند و هرگاه درد ساکن شود تغذیه بمزورات سازند و بعده بچوزهٔ مرغ بآب سماق یا سرکه دهند
انطاکی گوید که اگر شقیقهٔ حار باشد بعد تنقیه لزوم شرب شربت ورد و بآب آلو بخارا و تمر هندی یا معجون بنفشه باین هر دو کنند و بآب کشنیز و سرکه و روغن گل
و افیون طلا نمایند و از همین اجزا سعوط کنند و از خواص ست تعلیق سداب شرط موضع درد و طلا بجون آن. طبری گوید که علاج شقیقهٔ حار اولا تنقیهٔ بدن ست
اگر مانعی نبود بدوائی که در صداع دموی ذکر کردیم و آن مطبوخیست که دران هلیلهٔ زرد و تمر هندی داخلست بعد ازان دو روز صبر کرده تنقیهٔ سر بحسب جالینوس کنند
و آن معروف بحب قوقایاست و بر مزورات کاهو مسلوق و کاسنی و کدو و ماش و بقلهٔ یمانی و خطر خشوق مسلوق و لبلاب مسلوق و امثال آن لزوم نمایند و هرگاه دلیل
ثابت بود و علامات غلبهٔ دم معلوم گردد و مانعی از تنقیه نباشد باید که استفراغ او بفصد هر دو باسلیق و ابطی و قیفال نیز یکی بعد دیگری نمایند و درمیان دو فصد فاصله
ایام چندان باید که دران امن از سقوط قوت مریض بود و چون تنقیه کردند فضول مجتمعهٔ سر باقی ماند آب نیمگرم که دران خشخاش مع پوست و بنفشه و سبوس گندم
جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر این کفایت نکند امساک نبض شریان باین لازق نمایند بگیرند تخم کاهو یکدرم بزرالبنج دو دانگ مر صاف یکدرم افیون
مصری نیم دانگ کتیرا دو دانگ همه را سوده بسرکه حل کرده بر کاغذ مقدار درهم تراشیده طلا کرده بر صدغ چسپانند تا ایام متوالی و اگر این هم کفایت نکند
بشریان صدغ و پس گوش نگاه کنند و هر کدام ازان که شدید الحرکة و کثیر الانتفاخ باشد قطع و داغ آن بعمل آرند و اگر خواهند قطع او بداغ کنند و یا اول قطع
نمایند پس داغ نهند و گاهی قطع از داغ مستغنی سازد و قطع و داغ سلیم ست اگر بعد تنقیه و پرهیز و سکون مزاج واقع شوند اما قطع فقط پس خلقی کثیر را دیدیم که سل
شرائین کردند و ضرر در حرکات چشم و ضعف بصر عارض شد و مردی را در بصره دیدیم که از سل شرائین او را احول همان روز حادث گردید و شخصی را دیدیم که از سل
شریان سیلان لعاب پیدا شد و اما شریان پس گوش کسی را ندیدیم که سل آن کرده باشد و ایضا بتر آنها نزد من محبوب نیست بهر آنکه بقراط در کتاب اهویه و بلدان
ذکر کرده که هر که برا در سن صبا این دو رگ را قطع کنند عنین گردد و یا منی او فاسد شود و قابل تولید نسل نماند و حکم بتر آنها در مردکلان بر قیاس امر بتر طفل جاری نمیشود
و هنگام بتر و داغ بی شک شقیقه زائل میشود اگر عقب تنقیهٔ موافق و پرهیز تام باشند و در هر نوع صداع طبیب از مراعات مزاج مریض غافل نشود و هرگاه مزاج او از حالت طبیعی متغیر
شود در تعدیل مزاج او اهتمام بسیار کند تا باعتدال خاص او باز آید زیرا که علاج مرض عضوی ممکن نیست در حالتی که مزاج آن عضو متغیر باشد و آن مرض با وجود تغیر مزاج عضو
زائل نمی شود و لهذا اگر مزاج عضوی متغیر باشد اگر دران جراحت بود فراهم نمی شود و اگر قرحه بود مندمل نمیگردد پس اگر گاهی این عضوی انجب بود و بر جمیع بدن بحجامه اولی و حب باشد

علاج شقیقهٔ بارد

در بلغمی نضج مادهٔ منضج بلغم نموده تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و ایضا از منضجات آن سکنجبین عنصلی ست و کذا مطبوخ مصطکی انیسون بادیان مویز منقی
و در سوداوی بمنضج و تنقیهٔ سودا پردازند و بعد از تنقیه ادویهٔ مسکن وجع که در انواع صداع مذکور شد هر چه درینجا القلم می آید حسب حاجت بکار برند و ضماد قرص مثلث
بآب حنا سوده معمول ست و طلای مرزنجوش و زعفران اندکی مشک با گلاب سوده گرم نموده نیز نافع ست و اگر ماده بسیار غلیظ باشد اندکی افیون و پوست بیخ
کبر زیاده نمایند و یا انزروت و فلفل سوده با گلاب سرشته بر شریان صدغ گذارند و فرفیون یک مثقال حلتیت یکدرم جاوشیر سه درم بسرکه سرشته طلا کردن
نافع شقیقهٔ مزمنه ست و در روغن یاسمین اندکی مشک حل کرده در گوش چکانند و سعوط افیون و چند فلفل سیاه با مسکهٔ گاو سائیده برای شقیقهٔ کبیر السن مفید ست
و اگر برگ مرزنجوش و بابونه هر یک سه درم کوفته در لعاب حلبه سرشته در صره بندند و گرم کرده بدان تکمید نمایند برای وجع شدید و نزلهٔ غلیظ نافع بود و بعضی
تمام قسط اکلیل الملک هر یک پنج درم درین کما افزوده اند و این لزوق نیز نافع ست مغز نان ده درم سداب سه درم بورهٔ ارمنی سه درم بروغن گل سرشته
بر موضع نهند و اگر شقیقه با ریزش نزلهٔ بارد باشد اسطوخودوس چهار ماشه بادیان شش ماشه شکر سرخ دو توله در آب جوشانیده صاف کرده بنوشند و از سعوط

گندم نمک تکیه سرکنند و نافع ست و گویند هرگاه کشنیز تر مثل حنا سائیده طلا کردن ماشری شقیقه بعد از کام عارض شده از مجربات الدر هوم ست و تجبنی معمول حکیم شاه محمد کذا فی الفوائحات
معمولی که در قرابادین مسطور شد نیز مفید ست اگر مزمن شده گردد ایارج فیقرا و غاریقون مساوی یک درم بدهند که برای شقیقه و اکثر انواع صداع مجرب ست و طبیخ ابو نشوشیج و صعتر و شبت غیره
حشایش حاره بر سر ریزند و حکیم کبیر علیخان تلمیذ رشید نواب علوی خان در قوانین العلاج می نویسند که در شقیقه کهنه ضفدع کهنه را گرفته شکم آن شگافته پاک نمایند و بجوال روز سوراخ بسیا
کرده بموضع مدور ابروغن سوجرب نموده گرم گرم بران بنبند بعصابه محکم و یکساعت بخوبی بدارند و بعد هر ساعت بخوبی تجدید ضفدع نمایند تا آنکه تا وقت زوال نوبت
به پنج شش ضفدع برسد اغلب که همان روز شقیقه برطرف گردد و مجرب ست با اغذیه لطیفه مثل جوزه مرغ و گنجشک ار اصینی و یا زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت بادارچینی غذا سازند

ذکر بعض ادویهٔ یونانیه

مفید شقیقهٔ بارد ضماد موی سوخته و کندر و صبر مساوی بآب قرنفل سرشته در حمام و سعوط روغن تخم شفتالو و کذا عنبر و یا مشک یک قیراط بروغن بادام و سعوط و ضماد روغن
تخم شمش تلخ و دود و ربساسه بر سر و غذا کبک و دراج و گنجشک و شفنین و بطی و ارنب و بچهٔ مرغ هر واحد در شقیقهٔ بارد مجرب سویدی ست و ضماد بیضهٔ مورچه سائیده
بروغن گاو آمیخته بر یافوخ و روغن ناردین و مرزنجوش آب قرنفل سرشته و برگ راسن تنها و بشراب کهنه پخته و ثمر قثاء الحمار در زیت کهنه پخته و زهره کرکس و کبابه سوده بآب
صبر آمیخته بر یافوخ و عود بروغن بان بر یافوخ و بر جانب درد متواتر و خربوب نبطی و حلتیت محلول بوزن او صبر آمیخته و آب بادیان سرشته بر یافوخ و مقل ازرق بسرکه
و ثوم بصبر معجون بعسل و سرگین کبوتر تنها و با حرف و یاسمین و یا برگ آن سوده در روغن کنجد جوشانیده و حنا بسرکه سرشته در حمام و اشنان سبز مثل او صبر در حمام
و اکلیل الملک بسرکه پخته در حمام و یاسمین بری در حمام و رامک در شراب کهنه خشک کرده تا صبر مساوی بسرکه سرشته و خطمی تنها و باکندر و حرف بآب دخشکار و تافسیا
و خرنوب شامی بروغن ناردین و محموده بسرکه و مامیران و صبر مساوی بآب صبر تانه و آرد گندم پخته بروغن بادام آمیخته و کنجد و شاخ انگور سوخته در حمام و مازو بخور
زعفران و جوز بآب قرنفل و همچنین ضماد زرنباد بآب سائیده در اسفل قدم و سعوط بسباسه و روغن بنفشه و مومیائی یکجبه بآب مرزنجوش و سنه بروغن بادام و سنبخ
و برگ قثاء الحمار پخته بشیر دختر آمیخته و خون رخمه و یا زهره آن بروغن بنفشه در جانب صحیح و فرفیون قیراط بجند بیدستر و غن بادام آمیخته و روغن یاسمین و روغن بادام
تلخ بآب مرزنجوش و آب یاسمین بری بشیر زنان و آب برگ سوسن سه روز متواتر و مرارید محلول زعفران بجند بیدستر و زهره بز حب مثل عدس ساخته و یک حب
بروغن بادام سوده و فرفیون یکدرم در ده درم روغن بادام یا زیت حل کرده اگر مرض نو باشد در جانب صحیح و اگر کهنه باشد در جانب علیل و قطور آن در گوش و نیز
و روغن تخم ترنج و شرب و ضماد شیح ارمنی و راسن و عصارهٔ قثاء الحمار و حب الغار بشراب کهنه و خربق سیاه و شم حنظل و جوز السرو و اشق و زراوند طویل و زنجبیل
مخلوط بروغن خیری زرد و مغز پنبه دانه و مثل او صبر بعسل سرشته و مغز خیار شنبر و راوند و بلسان و زوفا یعنی خرا و نرگس و قصب الذریره و شم و ضماد روغن غار و یاسمین
و خردل و گل بابونه و روغن سنبل رومی و شرب و شم و ضماد شونیز و حب الغار مصطکی و انیسون آمیخته و زعفران و عنبر و مشک و جوز بوا و بخور و شرب و ضماد
و شم مرزنجوش و بخور و ضماد سندروس و کبریت و شم برگ غار مالیده و نطول و ضماد راسن و فقاح اذخر و اکل و شم شبت و اکل ضماد حندقوقا اکل لحم
بازی و بقله بادیان و نان در شراب کهنه تر کرده نهار چند روز و لحم بقر و ثوم و عود یکدرم بجلاب هر روز و تخم بادیان و پوست بیخ آن و هلیله کابلی و اکل
و ضماد و سعوط زهره بز و عود و گویند که برگ طرخامرکی سندروس قند سفید نخسته شفتالو تلخ مساوی بآب فرنجمشک تازه سرشته بخور کردن نافع ست و بقول
مالقی اختلاط مرکی با ادویهٔ شقیقه مقوی فعل آنهاست و نفع عجیب بدیع نماید و حکیم الملک در مجربات خود نوشته که اگر مرکی در سرکه بسایند تا که مثل کشک جو گردد
و بر سر مالند صداع و شقیقه مزمن را نفع بخشد و سلطان محمد مراد گفته که از مجربات ست ضماد کرنب جوزبوا سوده بر شقیقه و همچنین خرزه تریاق کبیر ضماد بدان و کذلک ضماد و شمیم
بخل نرگس نیز ایضا فلفل سیاه دو نیم عدد و بخور مقشر دو نیم عدد در آب سائیده بر شقیقه طلا کردن و کذا تقطیر آب زنجبیل تر و قند سیاه سه قطره در منخرین بقول رازی اگر نمک نیم حل در یک رطل
آب حل کرده در بینی ان جذب کنند بعد بستر دراز کشند سر از آن سرخ شده تمام شب بیدار مانند شقیقه و صداع مزمن را زائل کند و صحت بحربه بعضی سیده و زهره گاو آمیخته نرگس نفع بخشد و نیز شور بمانند بسیار نافع

ذکر ادویهٔ مجربهٔ هندیه

برگ نیم و برگ نکچهکنی هر یک یک جز و زردچوب ربع جزو کوفته بخته ببول اسب یا بقدر فلفل حب بسته در سایه خشک کنند و یک حب از بینی نیم عدد فلفل سیاه در آب سائیده

بجانب صحیح سعوط کنند و بر قفا بخوابند بعونه تعالی در یک روز یا دو سه روز مرض زائل گردد و اگر چرک قلیان قدری و سیر یک عدد در اندکی آب سائیده پارچه
بدان آلوده بجانب صحیح سعوط کنند نیز مجربست و کنار پٹھه ملا ب سائیده دو سه قطره در بینی چکانیدن مجربست و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که سنبهالو کی برگ
با آب سوده قدر یک سینک رگ صدغ گذاشتن مفید شقیقه است و در مفتاح المجربات مسطورست که دوای مذکور در آب سائیده بر شقیقه جانب مخالف درد طلا
نمایند همین که سوزش معلوم کنند با آب نیم گرم بشویند درد شقیقه فوراً دور میشود و سعوط شوره فقط یا با نصف او دار فلفل با آب سوده در منخر مخالف
و کذا دار فلفل یکعدد با ربع آن نمک لاهوری در منخر موافق برای شقیقه از مجربات استاد مغفورست و سمندر پهل با آب سوده دو قطره آن در سوراخ بینی جانب مخالف
درد چکانیدن مجربست و اگر اندکی انگزه در آب گرم حل کرده بر موضع درد بمالند مفید بود و فلفل سیاه بروغن بادام یا گاو سعوط کردن و کذا نوشادر در آب
سائیده طرف دوم شق علیل ناس دادن برای شقیقه و صداع بارد سودمندست و سعوط زعفران و ناگکیسر نیز مفیدست و نوشادر دو ماشه قرنفل کلاه دار دو عدد
سوده در آب کریلهٔ تازه حل کرده دو سه قطره در بینی چکانیدن برای شقیقهٔ مزمن مفیدست لیکن سوزش بسیار می آرد قدری شیر عورت همراه این نیز اضافه
کنند یا بعد استعمال این سعوط بشیر دختر سعوط نمایند و ایضاً گل دوپهریا که وقت دوپهر میشگفد ورق گل آن مالیده با آب او سعوط کنند و یا پنج قطرهٔ آب
برگ نازبو در منخر راست بچکانند اگر درد بطرف چپ باشد و الا بالعکس و یا فلفل گرد یک عدد سر گین مگس مساوی در شیر یا در سیر سائیده در بینی چکانند و در چشم نیز کشند
و یا بگیرند دو نیم برگ گل داس و نیم عدد فلفل گرد در آب سائیده در منخر مخالف درد سعوط نمایند و یا تخم سرس اندک با آب ریگ سائیده و در پارچه پوٹلی بسته بطرف درد
نیم قطره در بینی چکانند و یا تخم سوه بچهار عدد فلفل گرد با آب سائیده در منخر مخالف درد بچکانند و اگر ڈوره بندال در آب تر کرده آب آن صاف نموده دو قطره بچکانند سیلان مادهٔ شقیقه
و درد دور میسازد و یا نوشادر و هلدی آمیخته شموم نمایند و یا سر گین کبوتر صحرائی با قدری خردل سائیده ضماد نمایند و یا صابون لاهوری اندک آب ابالا بی سنگ سائیده در چشم جانب مخالف درد یا در هردو چشم کشند.

اقوال اطبا، شیخ الرئیس میفرماید که از اطلیهٔ اصحاب شقیقه زعفران ست و بعضی با معمول از سداب و نعنع و روغن گل منتفع میشوند و کذلک بطلای قرص بولس و کذا ضماد حب الغار
و عدس و کسب ایک جزو و خردل نیم جزو در آب سائیده استعمال کنند و ابلغ ازین قیروطی ست که از ذراریح یا از ثافسیا ساخته باشند تا که بر موضع آبله افتد و نفع دائم بخشد و اگر مادهٔ شدید البرد
باشد بفرفیون و خردل و عاقر قرحا و مانند آن ضماد کنند و شقیقهٔ مزمن که بران مدت دراز گردد و بهر حال بارد بود و محتاج تحلیل و تسخین قوی باشد و چون اطلیه و نطولات حار
استعمال کردند و استفراغ و تنقیهٔ بدن کرده باشند اقدام بمالش عضلهٔ صدغ جانب وجع از انگشت و پارچهٔ خشن قریب وقت دوره نمایند بعده طلا بکار برند و هنگام احتیاج
تحدیر و اشتداد وجع ضربانی طلای فیون بانزروت و قوابض بر شریان صدغ جانب علیل و بستن قطعهٔ سرب یا چوب بهندم بران از نبض قوی محدث وجع ضربانی منع
کنند و بعضی متقدمین علاج مجرب نافع منقول از زنی برای شقیقهٔ مزمن و بیضه چنین نوشته اند که بیخ جداوار فسنتین را در آب و روغن زیتون و غیره بپزند تا مهرا شود پس بر شق
علیل آب و روغن نیم گرم بریزند و ثفل آن ضماد نمایند که شقیقه با حمی و بی حمی را زائل کند و در اضمده مثل ضماد خردل نیست و هر گاه مرض طول کند صمغ سداب و پوست
بیخ کبر و عنصل و فرفیون سائیده بشراب ریحانی یا آب بادرنجبویه یا آب بادیان سرشته ضماد نمایند که عظیم النفع ست و بعد دخول در حمام و کثرت انکباب بر آب گرم
سعوط روغن پسته در ساعت درد البسوی کتفین فرو دارد و انتفاع یابند **صاحب کامل** گوید که اگر شقیقه از تنقیه و تمریخ و ضمده و نطولات و اجتذاب
مادهٔ متحققه ساکن نشود و مدت آن طول کند این حب هند صبر پنج درم فرفیون دو درم و نیم و پوست خربق هر واحد نیم درم شحم حنظل سقمونیا هر واحد چهار درم
نطرون سه درم مقل چهار و نیم درم با آب کرفس افشرده حبها سازند شربتی از یکنیم درم تا دو درم و اگر ساکن نشود و مزمن گردد ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس با نقوع
صبر که در صداع گذشت بدهند و چون بدن بکلی پاک گردد شق مریض را بپارچهٔ درشت بخارند تا آنکه سرخ و گرم گردد و این عمل از وقت دوره بعمل آرند و این طلا نمایند فرفیون
چهار مثقال حلتیت و ثافسیا هر واحد سه مثقال مرصافی و جند بیدستر هر واحد یک مثقال با ریک سائیده بسرکه سرشته بر موضع علیل طلا کنند و جالینوس گفته که من دوا
از فرفیون ساختم و با وجود آن حاجت بغیر او نیفتاد و آن اینست که بگیرند قیروطی معمول از زیت مغسول یک رطل موم سرخ ربع رطل و بران یک اوقیه فرفیون سوده
انداخته حل کنند و مرهم سازند و بر شق علیل طلا کرده باشند و اگر اندکی فرفیون گرفته در زیت آمیخته در گوش جانب درد بچکانند منفعت بین نماید و اگر صاحب او بروغن بادام
تلخ با آب مرزنجوش در منخر محاذی شق علیل سعوط کنند نفع ظاهر بخشد و همچنین بروغن خسته مشمش و اگر این سعوط بعمل آرند نافع بود جند بیدستر و جاوشیر و زعفران هر جزو

مساوی ساییده باب مرزنجوش تر سرشته مثل عدس حبها سازند و بشیر دختران روغن بنفشه حل کرده در بینی چکانند و گویند می باید که معالجهٔ شقیقه بارد یا بلغمی باین نمایند
که در آب مرزنجوش فرفیون حل کرده در گوش چکانند و شرب ایارج صبر بعد طعام شقیقه را نفع دهد اگر از برودت و بلغم باشد و اما قبل طعام ردی ست زیرا که ارتفاع بخارات
بسوی سر میکند و درد اشتداد می نماید سعید مینویسد که اگر سبب محدث شقیقه خلط بارد یعنی سودا یا بلغم باشد تنقیهٔ بدن باید نمود بعد از آن غرغره ها مثل حب قوقایا و ایارج نمایند
و مصطکی بخایند و آب آهن بریزند و جلنجبین بخورند و آبیکه دران عود و مصطکی جوشانیده باشند بنوشند و بعد تنقیه شق علیل خصوصاً عضلهٔ صدغ را بدست یا بپارچهٔ خشن
بمالند و روغن سوسن یا روغن خیری یا زنبق قدری مشک آمیخته بمالند و قدری ازان در بینی و گوش جانب درد بچکانند و مریض را در حمام داخل نمایند و پرهیز کلی از آن
که پرهیز شفا میدهد امراضی را که مواد آنها غلیظ باشد پس بعد تنقیهٔ بدن بشوربای قنابر و عصافیر و لحوم [illegible] آنها غذا سازند و هرگاه شقیقه قوی شود و ضعف
بصر شروع گردد شریان را قطع نمایند ورنه بصارت زائل شود **مصنف** حاوی صغیر گوید که علامت و علاج شقیقهٔ بلغمی و سوداوی قریب از علامت و علاج
صداع بلغمی و سوداوی ست و شقیقهٔ بلغمی را نوشیدن جلاب زباریان ده درم و گلقند شکری ده درم نفع کند و غذا مزورهٔ نخود آب بشیرهٔ قرطم دهند و بعد نضج خلط
تنقیهٔ بدن باین حب اصطمخیقون نمایند سلیخه هفت درم غاریقون ده درم صبر بست درم سنبل و قسط و حب بلسان و فقاح اذخر هر یک دو درم زعفران نیم درم
افتیمون و شحم حنظل هر یک پنج درم مصطکی یکدرم کوفته بیخته باب کرفس سرشته حبها سازند شربت یک مثقال و این حب مارستانی ست و علاج شقیقهٔ سوداوی نوشیدن
جلاب بادرنجبویه ده درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم با شکر سفید ده درم ست و غذا مزورهٔ نخود آب بشیرهٔ قرطم یا بادام و بعد نضج تنقیهٔ بدن بحب افتیمون یا مطبوخ
افتیمون و تقویت سر بلخلخها و شمومات حاره و تطلیل سر بحشایش مسخنهٔ رطبه و احتراز از حرارت شدید و برودت و صاحب شقیقهٔ بلغمی و سوداوی را تناول این دواء المسک
مر بسیار نافع ست جندبیدستر یک نیم درم نانخواه زعفران تخم کرفس هر یک چهار درم افسنتین رومی صبر سقوطری هر یک شش درم سنبل الطیب ساذج هندی مرمکی مشک هر یک
دو درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک درم بجلاب نیم گرم از شکر ده درم **انطاکی** گوید که تنقیهٔ خلط غالب کنند و درینجا بر فصد شریان و داغ آن
افزوده میشود اگر ماده کهنه شود و در شقیقهٔ بارد کثرت لطوخ بسیر و صبر و کندر و سعوط بکبابه و آب مرزنجوش و خوردن یکی از ایارجات نمایند و این معجون برای شقیقه
و اکثر انواع صداع بارد از مجربات مجوزهٔ من ست سالیکه ترنفل بسباسه انیسون هر واحد یک جزو مرمکی گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران ربع جزو مشک ثمن
جزو بعسل معجون سازند شربتی ازان سه درم و شحم حنظل بخاود کبابه مخلوط کرده بسرکه که دران اشق و صبر حل کرده باشند سرشته ضماد نمایند که این طلا عجیب ست و همچنین
سعوط باب چقندر ممزوج بروغن خشخاش **طبری** گوید که در شقیقهٔ بارد آب بچشم نازل میشود و بصر باطل میگردد و مجرای نور بند میشود و علاج این مشکل تر از
شقیقهٔ حار ست پس اگر مادهٔ آن در معده بود تنقیهٔ بدن باین مطبوخ کنند هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی هر یک پانزده درم بلیله و شیر آمله و کمافیطوس و کمازریوس
و اسقولوقندریون و سنای مکی و اسطوخودوس هر یک چهار درم قنطوریون و افسنتین و حشیش غافث هر یک سه درم شکاعی و بادآورد و گل سرخ و اصل السوس مقشر
و بهمن المجوس هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم ترنجبین بست درم مویز طایفی منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و صد درم ازان صاف کرده یکدرم
غاریقون و یکدرم تربد و دو دانگ نمک هندی آمیزند و چون سه ساعت از شب باقی ماند ثلث درم ایارج فیقرا بعسل سرشته بخورند و صبح مطبوخ مذکور بنوشند
بعد از آن هفت روز صبر کنند و منضجات بنوشند و پرهیز نمایند از اغذیهٔ غلیظه و پرخوری و شب خوری هر چند که غذا محمود باشد و اقتصار بر مزورات و زیرباجات
و اسفیدباجات نمایند و بعد از روز هفتم بقاروره و نبض نگاه کنند اگر قاروره و نبض حاد و جمیع بدن گرم باشد فصد قیفال یا اکحل نمایند و اگر نبض حاد و قاروره
رنگین نباشد تربد بعسل و نمک جوشانیده با سکنجبین بیاشامند و رفاده بر شریان صدغ نهاده چشم و سر را بعصابه بربندند و امر بتقی نمایند باستقصای تمام تا معده
نقا یابد و چند روز راحت دهند و چیزی بر مطبوخات زیاده نمایند بعد از آن بکندش و تخم گل و شونیز عطسه آرند اگر مانعی نباشد و طبیعت گرم نشده باشد پس چند روز
دیگر راحت دهند اگر مرض نقصان بین پذیرد و مریض در خود راحت یابد صبر نمایند و لزوم پرهیز کنند و طعام و آب [illegible] کرده بخورانند و نگذارند که طبیعت
قبض ماند پس اگر این تدبیر کفایت نمود بهتر والا نظر بقوت و سن و مزاج مریض و سایر قوانین نمایند اگر رخصت استفراغ ثانی دهند تنقیه باین حب کنند و ندیدم
احدی را که این مرض عارض شده و استفراغ باین حب بعد ازین تدبیر نموده و ضرر [illegible] نگذشت بگیرند گل سرخ و افسنتین و تربد مجوف و تخم کرفس و نانخواه و مصطکی

هر واحد یکدرم ایارج فیقرا و غاریقون سفید هر یک یک نیم درم ماهی زهرج نیم درم خربق سیاه نیم دانگ صبر سقوطری ده درم همه را با یکسابینه یا آب کرنب یا آب بادرنجبویه یا شراب کهنه بسرشند و قبل حب ساختن ده مثقال و ثلث وزن کرده یا نیم دانگ سقمونیا مشوی تقویت داده مثل فلفل حبها سازند و بعد پرهیز دو روز بدهند غذا شوربای اسفیدباجی که دران نخود بسیار پخته باشند بیاشامند و بعد استفراغ هفت روز راحت دهند اگر مرض بالکل زائل شود و تنه والا نظر بنبض و قاروره و چشم مریض کنند اگر گرم باشد و مزاج او حدت پذیرد چند روز معالجه ترک نمایند و بر پرهیز اقتصار کنند تا آنکه مزاج تسکین و اعتدال یابد پس اگر مرض زائل نگشت بر صدغین و موضع کثرت ضربان روغن قسط یا روغن ناردین یا روغن بلسان خوشبو بمالند و اگر کفایت نکند ازو غرغره بمویزج و عاقرقرحا و ایارج فیقرا و سحنک بدان برفق نمایند و اگر از استعمال این غرغرات چیزی از زبان یا حنک یا حلق احمر و سوزش بهم رسد راحت دهند و روغن گل استعمال کنند بر مواضع ملتهبه غذای او حریره معمول از نشاسته و بیه ماکیان سازند و اندک روغن گل بران چکانند که این اسیب آن موضع را زائل کند و بهتر آنست که طبیب هنگام استعمال غرغره ازین اشیای حاده حذر نماید که گاهی سوزش و ورم لهات می آرند و از نزول چیزی در حلق منع میکنند و دران خطرست و اگر این کفایت نباشد باندک روغن مصطکی سعوط کنند که گاهی مزاج دماغ گرم میشود و شقیقه تحلیل میگیرد و اگر این کفایت نکند رگ شریان را بعد تبرید داغ دهند یا بتراود بداغ یا حرم کنند که بعد تنقیه بدن و داغ شقیقه زائل میشود و بدانند که استعمال داغ جائز نیست مگر وقتیکه مریض قوی و بدن نقی و طبیعت معتدل و فصل معتدل یا قریب باعتدال بود و ایضاً بدانند که قطع شریان بر دو وجه ست یکی شق جلد و قطع عرق و داغ طرفین آن دوم سل عرق بصناره و ادخال آهن تحت او و قطع او و داغ بران حدید تا حرارت آله داغ بغشای موضوع بر قحف نرسد و دران تشنج حادث نشود و درست کردن سر او را ممکن نباشد و بعد تبرید و داغ واجب است که بر سر و گردن و جمیع بدن تمریخ نمایند اگر مزاج او متغیر نشود و حفظ او بغذا و دوا نمایند تا مزاج او تسکین یابد محشی شرح اسباب نوشته که ضماد درین باب نافع ست کذا ضماد حنا با آب نمک سرشته و این مروخ خارسودمند ست بگیرند قرنفل سلیخه هر یک ده درم قصب الذریره سنبل الطیب بادرنج هندی قرفه اشنه جند بیدستر قسط مرزنجوش و ارچینی هر یک بیست درم بیخ بنفشه مرصافی هر یک پنج درم و نیم کوفته در آب بجوشانند تا مهر اگر صاف کرده روغن کنجد آمیخته باز بجوشانند تا روغن بماند صاف نموده بدارند و نیم گرم بمالند و بخور عطنیثا و سعوط آب چقندر مروج بروغن تخم مشمش نافع و بدانند که استعمال چوبچینی بعد تنقیه تامه در شقیقه مزمن بسیار نافع ست و همچنین داغ بر صدغین و این سعوط مجرب ست بگیرند مومیائی بقدر عدس و مشک و کافور و جند بیدستر مجموع بمقدار عدس در روغن بان حل کرده سعوط کنند و این طلا در ریاح شقیقه رانفع بخشد بیخ لفاح کندر زعفران صبر هر یک درم بزرالبنج دو درم گل ارمنی ده درم صمغ عربی انزروت مرکی هر یک نیم درم افیون دانگ کافور یکحبه سایند با آب کشنیز سبز کنند

عصابه

و آن دردیست که در هر دو ابرو متصل بعضلات پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو حادث شود و بدان سبب مریض بر کشادن چشم قادر نباشد و برو افتاده ماند و از روشنی متنفر بود و پندارد که پیشانی او میطرقد از شدت تمدد و بعضی گویند که فرق درین درد و در شقیقه اینست که این بعد زوال آفتاب کمتر میگردد و بتمامه زائل نمیشود بلکه اندک اثری می ماند با ثقل بسیار بخلاف شقیقه که از نیم روز تا همه شب هیچ اثری ازو نبود الا اندکی ثقل و جالینوس گفته که در شقیقه در طول میباشد بخلاف عصابه و طبری گوید که درین علت نبض صاحب آن صلب و متمدد و قاروره خام غلیظ میباشد سبب آن یا صعود اخلاط بخاری گرم ست از بدن و احتباس آنها بنابر کثافت جلد و انسداد مسام در پیش سر موضعی که عصابه می بندند و ازینجهت آنرا عصابه می نامند و یا تولد حرارت ساده و احتقان آن در صدغین و عینین بواسطه رسیدن سردی بسر عقب گرمی آفتاب یا آتش و گاهی از احتباس زکام نیز عارض گردد و مراد از اخلاط بخاری اخلاط حار قابل تبخر از دم سبب ست یا اخلاط شبیه بخار مثل اصناف صفرا و خون صفراوی و بلغم رقیق حار که این همه مثل بخار اند در تصعد.

طریق تشخیص اسباب این مرض شناخت اسباب مذکوره از لزوم و عدم لزوم مرض و از تقدم اسباب سابقه هر یک توان کرد مثلاً از مریض بپرسند که درد در روز و شب می ماند یا نه و پیش از مرض نشستن بهوای سرد یا غسل کردن بآب سرد اتفاق افتاده بود یا نه اگر اقرار کند سبب آن صعود اخلاط بخاری باشد و اگر گوید که درد از صبح شروع شده و بعد زوال آفتاب کم میگردد و در شب نمی ماند و پیش از مرض گردیدن در آفتاب گرم یا نشستن نزدیک آتش یا سر دنا شده برهنه کردن

سر دیهوای بارد یا اندخفتن آب سرد اتفاق شده بود سبب تولد حرارت صانع باشد و اگر بعد زکام بهان کند سبب حبس زکام باشد و این بیشتر از خوردن اشیاء حار میباشد یا ابتدای زکام عارض میشود علاج در قسم اول فصد سر رو و بعد دو سه روز رگ پیشانی یا صدغین کشایند پس بخاریان اندرون بینی از چیزی حقنه بر حلق آورند یا حجامت پس سر نمایند تلیین طبع بملینات مناسبه مثل شیرخشت ترنجبین با آب تمر هندی و آلو و مانند آن کنند و مار الجبن بسیار نافع ست و هم از کردن علاج امراض دماغی حاره بخاری و صداع حاره بخاری مذکور شد بکار برند کافور و صندل و سرکه بو بینند و دیگر مشمومات بارده بعمل آرند و برای جذب اخلاط بسوی اسفل ساقین ببندند و قدمین بمالند و حجامت بی شرط بر فخذین و ساقین نمایند و یا بعد فصد یا ترعیف شربت لیموی و نیلوفر و راحد یکنیم توله با عرق بید ساده و گلاب عرق بید مشک یک پنج توله حل کرده بنوشند و از سرکه و گلاب شیر زنان هر یک ۳ ماشه تخم کاهو کشنیز خشک خشخاش مگی صندل سفید هر یک سه ماشه سوده آمیخته نطول سازند و بشیر زن و روغن کدو و کاهو هر یک سه ماشه کافور یک ماشه حل کرده سعوط سازند بکرات و مرات و غذا ماء الشعیر و شربت بنفشه و گلاب بید مشک یا اسفاناخ یا خرفه یا مزورات حامضه از انار و تمر هندی و آلو و اگر ازین تدبیر زائل نشود رگ بینی زنند و مسهل صفرا دهند و سر هندی نوشته که درین مرض تجربه کردم سعوط طباشیر معمول از طباشیر و افیون و زعفران و شکر مصری که در شیر زنان شیاف ساخته خشک کرده بشیر مذکور یا روغن گل یا روغن بنفشه حل کرده استعمال نمایند و ایضا بگیرند حسته خرما و بر سنگ با آب سوده در منخر جانب درد سه روز متواتر بچکانند که مجرب ست و ضماد معمول از آرد جو و خطمی و صندل سفید و گل سرخ و سماق کوفته بگلاب سرکه و روغن گل سرشته نیم گرم استعمال نمایند و اگر گفته گردد از بابونه و مرزنجوش مطبوخ تکمید کنند و طلای معمول از صندلین و تخم کاهو و گل سرخ و نیلوفر هر یک یک درم شیاف مامیثا دو درم افیون پوست خشخاش هر یک یک مثقال بگلاب یا آب عنب الثعلب و کشنیز سبز طلا سازند و طلای لازوردی نیز مفید ست و گویند که آب سرد بر سر بجا ریختن بفاصله دو سه ساعت بکثرت و دهنین نافع این درد ست و همچنین چسپانیدن یک عدد زلو میان هر دو ابرو و این نسخه درین باب از مجربات نوشته نوشادر کافی مصعد سه ماشه کافور یک ماشه در عرق نعناع دو توله روغن یاسمین یکنیم توله آمیخته بکار برند طبری گوید که ترعیف و فصد هر دو قیفال بعمل آرند و امر به پرهیز از هر چیز سوای مزورات معمول بسرکه و شکر نمایند و سرکه و کافور ببویانند و امر بمالیدن پا یا بستن ساقین کنند و اگر این تدبیر کفایت نکند حقنهای لینه مذکوره در امراض حاره مثل چقندر و حسک و بابونه و عناب و سپستان و برگ کاسنی و سبوس جو و مانند آن بعمل آرند و ادویه که معده را گرم کند استعمال ننمایند و این مرض ابو جعفر کرخی را در آخر عارض شده و علاج با یارجات و اشیای حاره سخنه کردند و کار عظیم گردید چنانکه بر کشادن چشم و نظر بروشنی قدرت نداشت پس ابن سیار معالجه باضداد علاج مذکور از نوشانیدن ماء الشعیر و فصد سر رو و استعمال حقنه لینه و دلک قدمین و بستن ساقین نمود و مرض زائل شد بعد از آن سال درین مرض تصنیف کرد و دران رساله ذکر کرده که این علت در حران بسیار حادث میشود و آنرا عصابه گویند و این مرض در زمن شخصی را چه یکبار پیدا شد و اطبا گمان کردند که نزول الماء ست صداع و شریانهای را قطع کردند و داغ نهادند تا آنکه بصر چشم او زائل شد بعده شخصی قدح او نمود و بالکل نابینا ساخت و زنی را این علت در یمین عارض گردید تضمید صدغین بضمادیکه دران افیون بود نمودند پس موضع خدر شد و ماده دران منجمد گردید و در زبان آن ثقل و در چشم آن ظلمت پیدا شد و دائم بر رو افتاده می ماند و طبیبی بقطع شریان او اشاره نمود و من شناختم که این عصابه ست و علاجش ترعیف و حل طبیعت بحقنهای لینه و شد ساقین و دلک قدمین شرب ماء الشعیر پس آن زن همین تدبیر نمود و مرض زائل شد و اگر مرض متعسر گردد و احتیاج بضمادات محلله افتد واجب ست که ضماد از بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و برگ خبازی و برگ اسپغول و مانند آن سازند و گویند که در غذای صاحب این مرض کشنیز زیاده اندازند و از جمله اغذیه مبخره مسخنه پرهیز کنند و در قسم دوم یعنی آنکه از تولد حرارت ساده بود مبردات مذکوره دهند و تفتیح مسام از خارج و تلیین طبع بدستور نمایند و کافور سوده بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن مجرب و معمول ست و کذلک ضماد برگ کاسنی تازه و گویند که طلا بکافور و یا شیاف مامیثا و حضض و تخم کاهو و بزر البنج و افیون نرم سوده با سرکه و گلاب سرشته و آشامیدن شیره تخم خیارین و تخم خرفه و کشنیز خشک با شربت بنفشه هر صبح و خوردن اطریفل کشنیزی هر شب وقت خواب با آب گرم نافع ست و این نوعی از صداع شمسی ست و علاج این علاج آنست که در صداع حار ساذج مسطور شد و آنجا که از احتباس زکام بود تدبیرش بعلاج زکام حار نمایند و از ادویه و اغذیه مسخنه احتراز کنند و قطور کافور و روغن گل در بینی نیز قلیل سود مند ست و اگر حاجت تنقیه باشد و در مزاج زیاده حرارت نبود خبازی پنج ماشه سپستان نه دانه اصل السوس پنج ماشه پرسیاوشان هفت ماشه

در منضج بارد عوض آلو بخارا و شاهتره افزوده شب خیسانیده صبح گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و اگر خواهند بعد دو سه روز که حرارت کم شود گاوزبان گل گاوزبان هر یک چهار ماشه بادیان بیخ کاسنی نیمکوفته هر یک هفت ماشه اضافه کنند و بعد نضج ماده شاهتره نه ماشه سطوخودوس چهار ماشه سنای مکی یک توله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هر یک پنج ماشه هلیله سیاه شش ماشه مغز فلوس خیارشنبر یک توله شکر سرخ چهار توله گلقند چهار توله یا روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند و بعد دو مسهل باز منضج دادہ حب ایارج بدستور معمول بخورانند

حس

مرضیست که هرگاه عارض شود بیمار چنان پندارد که مغز او همی خارد بدون صداع و الم و اگر سر او را بیفشارند یا بچیزی سنگین بکوبند یا آب گرم بران ریزند لذت یابد و لهذا اصحاب تشریح این مرض را بعلت مزودی مسمی ساخته و سببش ابخره حریفه متحلله حاره لذاعه قلیل المقدار است که بحد صداع نرساند و از عضو دیگر بسوی دماغ برخیزد یا در بطون دماغ حاصل شود و لذع کند چنانکه بخارات موجب مسام مالذع میکند و خارش می نماید و خوش می آید خاریدن آن و این از حدت و شدت گرمی اخلاط و تغیر آنها بکیفیت لذاعه حریفه میشود و بقول طبری این بخارات چون منعکس گردند و بعرق از مسام خارج شوند در بدن حکه پیدا کنند و اگر غلظت یابند و زیر جلد بمانند جرب یابس احداث نمایند و تجربه کرده ام که نبض صاحب این مرض سریع و دقیق متفاوت و قاروره حاد رقیق القوام میباشد **علاج** بهر منع ابخره و تبدیل مزاج اخلاط و ترطیب آن دو سه روز آنچه در امراض دماغی حار بخاری مسطور شد بعمل آرند و شیره خرفه و خیارین و کاهو و کشنیز با شربت نیلوفر یا شربت بنفشه بدهند و لعاب اسپغول و لعاب تخم مرو و ماء الجبن و رب حماض و ماء القرع و آب هندوانه هر واحد با شربت بنفشه و شربت خشخاش آمیخته نوشیدن نیز مفید بود و کما دیکه در علاج عصابه گذشت نافع است و اغذیه مرطب مبخر بخارات رطب چون ماء الشعیر با کاهو و پالک و کدو بشیره مغز بادام پخته و شیره و قند سفید بدهند و هرگاه تبدیل مزاج اخلاط شود و حدت آن ساکن گردد و حرافت از ان زائل شود و حاجت تنقیه افتد در ان هنگام از مسهل صفراء و یا مطبوخ افسنتین و تمرهندی و افتیمون و هلیله زرد با شیر خشت و ترنجبین استفراغ ماده نمایند و یا آب شاهتره مروق بشکر و یا شربت ورد مکرر بلعابات بدهند و هرچه در اول بسیار نماید بدهند و اگر خون غالب بود و قوت مساعدت کند فصد کنند و برای جذب مواد باسفل محاجم بی شرط بر ساقین و قدمین نهند و بعد تنقیه اطلیه و نطولات و روغنهای سرد برای تبدیل مزاج دماغ استعمال نمایند و ماء الجبن و آبهای مذکور بنوشند و بعضی متاخرین مینویسند که آب ترنج یا ماء القرع یا ماء الخیار بقدر نه توله و شربت نیلوفر و خشخاش هر یک دو توله و یا لعاب اسپغول و بهدانه بشربت نیلوفر و سکنجبین تفاحی و ملوکی هر واحد یکنیم توله بدهند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و گلاب نوشانند و فرنی شیر بز دهند و اگر ازین تدبیر صحت حاصل نشود جهت تنقیه بدن و تبلید حس مطبوخ هلیله و یا شاهتره و یا ماء الجبن بشربت آلو بخارا دهند و یا مروق شاهتره و کاسنی با شربت شاهتره مدر شاه ازرانی و بعد از تنقیه اگر احتیاج افتد فصد سر کنند و جهت تعدیل مزاج اطریفل کشنیزی دهند که در ان هموزن هلیله کشنیز باشد و یا این سفوف دهند تخم شاهتره کشنیز خشک هر یک دو توله طباشیر یک توله کوفته بیخته بقند سفید آمیخته دهند

ثقل راس تشخیص امراض دماغی از روی اخلاط نمایند پس اگر گرانی سر علامات غلبه هر خلط که دریافت شود حسب آن تنقیه کنند و استعمال شبیارات نافع بود و در ثقل دموی بعد فصد قیفال فصد رگ پیشانی نمایند خصوصا اگر ثقل بسوی خلف سر باشد و یا بفصد رگ یا شریان پس گوش پردازند خصوصا هرگاه ثقل بسوی قدام سر باشد و بعد از نضج مطبوخ هلیله و یا ایارجات حسب خلط غالب تنقیه نمایند و تغذیه باغذیه لطیفه مثل نخود آب شیره قرطم یا ماء الشعیر شوربای لحوم خفیفه نمایند

سرسام

یعنی آماس سر آنرا اسیموس نیز گویند و سرسام بحسب اصطلاح اطبا بر دو قسم است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی ورم اغشیه دماغ یا جرم آنست و انواع آن بحسب اختلاف محل و ماده مختلف است مثلا آنچه در حجاب رقیق یا غلیظ دماغ سوای جرم دماغ از ماده گرم افتد قرانیطس گویند و ماده آن یا خون یا صفراوی یعنی مختلط بصفرا الجید یا صفرای خالص یعنی غیر مختلط و غیر محترق که آنرا مره صفرا گویند یا حمرای صحیح یعنی صفرای طبیعی احمر اللون غیر مختلط و غیر محترق و یا صفرا المخلوط باندک بلغم یا صفرای محترق مائل بسوداء و این هر نه انواع است در اکثر از ورم مراری یا از صفرا افتد و بعرق یا رعاف منقضی گردد و گویند که اکثر حدوث سرسام از شرب خمر و تناول حلواها و گوشتها و از نشستن در راه رفتن در آفتاب میباشد و بعضی سوی را قرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص نامند و ورم نفس جرم دماغ را اگر از خون فاسد متعفن افتد فلغمونی خوانند و اگر از خون صفراوی یا صفرای

صرف عارض شود محرق گردند و اگر از سودای غلیظ خبیث ردی محترق که در عمق دماغ و جوهر آن منصب گردد عارض شود جمره بحیم نامند و ورم خاص تجویف
شرائین دماغ را که از خون محترق غلیظ فاسد در نهایت فساد و خباثت حادث شود غانغرایا و شقاقلوس خوانند و آنچه از ماده بارد افتد سرسام بارد گویند پس
اگر در مجاری جوهر دماغ یا در تجویف جوهر دماغ از بلغم عارض شود لیثرغس نامند و اگر از سودا حادث گردد سرسام سوداوی خوانند و بعضی این را نیز لیثارغس گویند و سرسام
غیر حقیقی آنست که بسبب تصاعد ابخره اعراض سرسام مثل هذیان و اختلاط عقل بی ورم دماغ و اغشیه ظاهر شوند چنانچه در تبهای گرم و اوجاع عصبی و انتفاخات
معده و از اورام در نواحی خارج رأس یا در غشای خارج و در برسام بمشارکت حجاب و اورام آن و سایر عضلات صدر و در ورم مثانه و رحم و معده مشهود میشود
طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که اولا این امر دریافت کنند که سرسام حقیقی ست یا غیر حقیقی و این چنان باشد که از مقربین مریض معلوم کنند که هذیان و اختلاط عقل
که علامت مشترکه سرسام حقیقی و غیر حقیقی ست بتدریج ظاهر شده یا دفعة پس اگر مریض را هذیان و اختلاط عقل بتدریج و اندک اندک واقع شود و بالزوم تب که اکثر
در نهم روز شدت کند ثابت و لازم باشد و تابع سوء حال عضوی دیگر نباشد بلکه اولا علامات او ظاهر شود و بعد ازان مرض دیگر بهم رسد و عبث اطراف و اضطراب
و نفس مضطرب غیر منتظم و امتداد سر پهلو بسوی بالا و اختلاج اعضا در نواحی شراسیف و گاه با خواب مضطرب بود که ازان برجهد و آواز قوی دهد و گاه بخوابد و گاه
بیدار شود و در اکثر خواب اندک یا بسیار مشوش بود با خیالات و احلام فاسده هائله و انتباه مشوش با آواز بلند و بی حیائی و دلیری و اعراض از شعاع و اضطراب
زبان هنگام تکلم و خشونت و گزیدن آن و گاه ورم زبان و اکثر قطع آواز و خواهش آب اندک شرب آن و سردی اطراف و بول مائل برقت و نبض صلب صغیر
و آخر انقباض و اول انبساط او سریع تر بود و منشاریت او از موجیت خالی نباشد و گاهی عریض و عظیم و متواتر گردد سرسام حقیقی باشد پس درینصورت باقسام
حقیقی نظر کنند یعنی اگر علامات مذکوره آن با خنده و ظهور قطرات خون از بینی و عظم نفس و نبض و سرعت و تواتر آن و سرخی چشم و روی و برآمدن اشک چشم و ترس
ازان و بیخوابی غیر مفرط و خشونت زبان و سرخی آن مائل بسیاهی پس از آن و ثقل زبان و کسل از کلام و امتلای رگهای رو و چشم و تواتر نشست و برخاست بتغیر حالت
یافته شود سرسام دموی باشد و اگر با علامات حقیقی تب محرقه و حاده و اشتداد آن لغب و بیخوابی مفرط و شدت خشکی زبان و بینی و کثرت غضب و بدخلقی و اضطراب
و دقت اطراف بینی و زردی رو و چشم و زبان پس سیاهی آن و سرعت و تواتر نبض و کشیدگی پوست پیشانی بسوی فوق و کراهت از روشنی و تتابع نفس و کثرت
تشنگی و تقاطر دم احمر ناصع یا ناری و قبض شکم محسوس گردد سرسام صفراوی بود و اما اگر از صفرای محترق مایل بسودا عارض شود با عوارض مذکوره جنون و ضیق و عظم
نفس و کدورت چشم و ترسیدن و آواز دادن در خواب و جستن و گریه کردن نیز باشد و اگر شدت سرخی چشم و بیرون آمدن آن و بسیاری حمرت رخسار و احیانا
عروض کزاز یا قی و غثیان و فرط میلان مریض بافتادن او بر پشت بغیر نظام و خلاف معتاد و سبات باشد علامت فلغمونی بود و با [illegible] که درین ورم از سختی آن اکثر
درزهای سر از هم باز شوند و شکنه دماغ اندر کشیده شود و سر شگافته و آن در اکثر بروز سوم هلاک کند و اگر ازان تجاوز کند امید نجات ست و اگر اندر سر وجع
و التهاب شدید بود و ملمس چهره سرد و رنگ رو و چشم زرد باشد و گاهی یکبارگی گرم و سرخ گردد و دهن بسیار خشک و تب شدید تر بود نشان حمره باشد و این نیز در اکثر
روز سوم بقتل میرساند و اگر این علامات با خارش دماغ بود علامت قوبا در دماغ بود و گاهی حصبا هم با حمره در دماغ عارض میشود و بیست یا فوق فرو می نشینند یعنی تارک
سر منجذب میشود بطرف داخل و چشمها غائر و کوچک و زرد شوند و بدن خشک نماید و اگر در حرقت و التهاب اشد مثل جمره آتش باشد جمره بود و اگر سیاهی چشم غایب
شود و سفیدی پدید آید و بقفا خفتن آرام یابد و شکم منتفخ و سر پهلوها کشیده گردد و در اعضا اختلاج بسیار شود و فساد رنگ چهره و تیرگی او مع سرخی و بطلان
حرکات باشد علامت غانغرایا و شقاقلوس بود و غانغرایا مقدمه شقاقلوس ست و بعد بطلان حس تمامه شقاقلوس گردد و نزد جالینوس این هر دو لفظ مترادف
اند و این نیز صعب ترین اقسام سرسام ست و در سه روز میکشد و اگر علامات سرسام حقیقی بالزوم تب نرم و صغر و صلابت و بطوء و اختلاف نبض مع جنون
و خوف و جستن از خواب و فریاد کردن و قلت انس با مردم و ذکر مردها و یاد مرگ کردن و گریه و بیداری و گشاده ماندن چشم و خشکی بینی و زبان و لهات و کثرت
تنفس بنوعی که گویا گلو خفه میکنند مدرک گردد و بروز رابع تغیر عظیم حال علیل ظاهر شود و قاروره تیلجی و یا فستقی بود سرسام سوداوی باشد و اگر با وجود آثار سرسام
حقیقی دوام تب نرم و عظم و تفاوت و عریض و لینت و بطوء و موجیت نبض و بطوء و ضعف تنفس مع ضیق اندک و ترهل و تهبج و دوام تغمیض و سبات و تقبل نسیان و

و کثرت آب دهن فاتره و گاهی کشاده ماندن دهان و سفیدی زبان و کسل از جواب دادن و عسر حرکت پلک و زبان و ملینت براز و غلظ بول و عروض فواق و ارتعاش
و عرق اطراف احیانا و امثال از بستر معلوم شود و لیثرغس باشد و هرگاه مریض با اختلاط عقل و هذیان و غشی واقع شود و اشتداد و ازدیاد و انتقاص و نوائب آن
تابع اشتداد و ازدیاد و انتقاص و نوائب سوء حال عضوی دیگر بود سرسام غیر حقیقی تابع امراض دیگر باشد و ایضا از نشان غیر حقیقی است که بعد از امراض اعضای
دیگر میباشد یعنی اولا مرض در اعضای مشارک دماغ بهم میرسد و بعد از آن علامت سرسام ظاهر میگردد پس درین صورت باید که باقسام او توجه نمایند یعنی اگر از
مشارکت حجاب حاجز و عضلات صدر افتد تقدم علامات برسام و ذات الجنب مثل وجع ناخس در پهلو وقت تنفس و ضیق النفس و سرفه خشک در ابتدا و نبض منشاری
بران گواهی دهد و بیشتر حرارت آن در نواحی صدر باشد بخلاف حقیقی که در نواحی سر بود و نفس مختلف باشد گاه ضعیف شود و گاه متواتر و عظیم گردد و میل او بصغر
و ضعف اکثر بود و گاه نفس کم عمق برارد و اگر از خلط مجتمع در فم معده عارض شود لذع فم معده و غثیان و عطش و تلخی دهن از ان شاهد بود و اگر بسبب ورم عضوی
دیگر مثل ورم مثانه و رحم افتد باشتداد عوارض اورام مذکوره معلوم شود پس هر قسمی از اقسام سرسام که تشخیص گردد مطابق آن بعلاج مخصوصه او پردازند انتباه
بدانند که گاهی در قرانیطس بسبب مشارکت یا انتقال ماده جوهر دماغ نیز ورم کند و این شدید المرارت است در روز چهارم بکشد و اگر ازان تجاوز کند نجات یابد و اکثر
در کسی که بسرسام بمیرد اکثر بسبب آفت در نفس هلاک شود بهر آنکه حرکت نفس ارادی است و از ان مختل گردد و بسیار باشد که حجاب عروقی که از سر خارج شده است
ورم کند حتی که با آن درزهای سر بشگافد و اگر در قرانیطس دوام ثقل در نواحی سر و رقبه باشد و بعد از آن تشنج و قی زنگاری عارض شود مریض در ساعت بمیرد و اگر
قوت قوی باشد اطول مدت مهلت او یکروز نهایت تا دو روز است و امیدوار ترین اصناف قرانیطس آنست که مریض انچه هذیان کند بعد خفت بیان آن
کند و بسا است که منحل و زائل میگردد قرانیطس بعد اسهال کثیر یا سیلان یا بدیا خون از عروق مقعد جاری گردد و عطسه در سرسام دلیل محمود است و مشائخ حکم بتجاوز از شصت
سال باشند از سرسام کم نجات می یابند و اختلاج اعضا و صداع شدید دائم منذر بسرسام است و اکثر بحران قرانیطس بعرق و یا برعاف یا بجریان دم بواسیر
میباشد و سوء تنفس و شخوص چشم و تواتر نفس و تقطیر بول هرگاه درین علت عارض گردد بیمار هلاک شود و هرگاه چشم صاحب سرسام کشاده ماند و حرکت نکند و بعض حمرة
سرخ قی کند در همان روز یا روز دوم بمیرد و ایضا کج شدن دهن صاحب سرسام قاتل است اگر عقب او خفت رو ندهد و اشک آمدن ردی است خصوصا از
یک چشم مدوام مائیت بول در سرسام مهلک است و در سرسام اگر با اختلاط عقل ساعتی گریه و ساعتی دیگر خنده بود ردی است و همچنین سرسامی که منتقل از ذات الریه
باشد دلالت بر شدت حرارت خلط می نماید اگرچه انتقال یابد بسوی غیر حقیقی و بیشتر سرسام غیر حقیقی بسرسام حقیقی منتقل میگردد و گاه سرسام بدق یا بجنون
منتقل گردد و گاه ماده قرانیطس از حرارت میل به برودت نموده انتقال به لیثرغس مینماید و اشتداد اعراض لیثرغس و کثرت عرق دران قاتل است و جودت تنفس
و انحطاط اعراض خصوصا ظهور ورم پس گوش نشان سلامت است و چون صاحب لیثرغس را بعد از تنقیه بدن و آمدن بهوش اختلاج در همه بدن و رعشه در دست
و پای چپ افتد با کثرت اشتهای طعام و خروج بول بی اراده و بعد از عروض حالات مذکوره بروز هفتم یا هشتم اختلاج قلب یا بیهوشی ظاهر شود پس همان روز یا روز
دوم یا سوم بمیرد و همچنین اختلاج بعضی اعضا مانند رخساره ایسر و دست و پای همان جانب با قلت اشتهای طعام و خروج بول بی اراده با سوزش شدید منجر بفالج جانب
مع احتباس بول و اختلاط عقل در مدت یکنیم ماه میگردد و بروز چهارم بهلاک می انجامد و سرسام سوداوی کمتر افتد و اگر افتد در آخر منجر بمالیخولیا میگردد و کذا فی اسرار الاطبا
شیخ الرئیس میفرماید که گاهی در نبض بعض صاحبان سرسام اختلاف در حرکت اجزای وضع عارض شود و مرتعش گردد بنا بر ضعف قوت و قلت روح بسبب
تحلل از کثرت حرارت و این منذر بغشی بود دیگر آنکه اختلاف ارتعاش را صلابت آلت و قوت قوت واجب کند که این منذر بغشی نبود و گاهی بعض ایشان تشنجی گردد
پس منذر بتشنج بود و چون علامات امراض حاده و حمیات صعبه بینند و در ان امراض قبض طبیعت بافراط گردد بنحویکه خروج براز مثل حقنهای لینه متعسر شود و در گاه
ادرار کثیر یا عرق بسیار یا رعاف یا آفت در احشا یا اورام در مغابن امثال آن نباشد این منذر قوی بسرسام بود و در قرانیطس نسیان شی قریب العهد باز جواب
ظاهر وجود بنا بر سبب ظاهر و احلام ردیه و صداع کثیر و ثقل و امتلا تقدم نماید و در اکثر زردی چهره و سهر طویل و خواب مضطرب تقدم کند و این اعراض مشتد گردد
با دوام که مواد متوجه بسوی دماغ بود و در عروق آن گردش کند و چون قریب قرانیطس شوند و دماغ ماده را تشرب کند در ابتدا وجع از پس سر قریب قفا دریابند

وخصوصاً در صفراوی و چون درین مرض افتند دماغ ورم کند چشمهای ایشان خشک شوند بعده اشک شروع گردد وخصوصاً از یک چشم و بیشتر چشمها را بمالند وگاهی
میل بسکون اکثر اعضا کنند مگر دستها که بیشتر آنرا حرکت دهند گویا که ریزهای اشیا دیا کاه می چینند وگاه چشم بپوشند وگاهی کشاده دارند و ضجر کنند وگاه از کلام فصیح کسل نمایند
وارادهٔ تحریک زبان نکنند وگاه ایشان را تقطیر البول حادث شود و این در حمیات از دلائل قوی بر سلامت حاضر ست واز الامیکه در اعضای ایشان باشد غافل شوند بلکه اگر کدام
عضو دردناک ایشان را بسختی مس کنند المی نیابند گو کنیم که چون ورم در جانب مقدم دماغ افتد تخیل را فاسد کند پس بیمار ریزهای اشیا از لباس وگاه از دیوار ها بچینند و اشباح غیر موجوده
خیال کند و دست پیش چشم همی جنبانند واگر ورم در وسط دماغ باشد فکر را فاسد کند پس بیمار تخلیط نماید در چیزیکه عمل کند و تمیز باطل شود و بهذیان کثیر تلفظ نماید و چون
ورم مائل بخلف یعنی مؤخر دماغ افتد حافظه را فاسد کند پس بیمار امور غیر واقع را یاد کند وانچه بیند فراموش نماید وفی الحال ازان غافل شود حتی که گاهی چیزی را طلب کند و بسوی
آن اقدام نماید پس طلب او یاد نشود وگاهی تشنگی یا بول کردن ان طلب نماید بسوی آن اقدام کند و باز آنرا فراموش سازد واگر ورم جمیع جهات دماغ مشتمل باشد این همه علامات ظاهر گردد
واگر با آن دماغ ورم کند چون چشم سرخ گردد چشمها بیرون جسته بود تم کلامه اکنون تدبیر کلی سرسام بقلم می آید بران نظر دارند و پس علاج هر قسم او که مطلوب باشد ملاحظه فرمایند

علاج کلی اقسام سرسام

بدانکه تدبیر مشترک در اصناف سرسام حقیقی آنست که هرگاه اختلاط عقل و هذیان شروع گردد و مانعی قوی نباشد فی الفور مبادرت بفصد سرو کنند واگر در سه روز اول
اتفاق فصد نیفتد و قوت مساعدت کند تا هفتهٔ اول هر روزیکه مناسب دانند بکشایند لیکن هر قدر که فصد سریع تر بود نافع تر باشد واگر رگ سر یافته نشود هفت اندام
کشایند و ایضاً اگر ماده شدید التوجه بسوی سر باشد درین صورت فصد هفت اندام بلکه باسلیق اولی ست اخراج خون بقدر صالح مناسب اما اگر آثار قرب غشی مثل تغیر
نبض یا انخفاض و اختلاف آن بلا انتظام که یک نبضه عظیم و دیگر صغیر بود یافته شود فی الحال خون بند کنند تا غشی نیفتد و بهتر آنست که خون بتفاریق گیرند و در ضعف
قوت اندک اندک برآرند تا طبیعت بقوت خون باوجود عدم اقتضا مقاومت مرض کند و عصابهٔ فصد محکم بندند تا از اضطراب حرکات بعض وا نشود و احتیاط نمایند که مبادا
بسبب بی شعوری خود عصابهٔ فصد بکشاید که خون جاری گردد واگر قوت مریض قوی و سرسام شدید باشد روز دیگر فصد رگ پیشانی بعد فصد قیفال نمایند و همچنین
اگر قوت قوی نباشد و یا فصد دست ممکن نبود و یا مانعی ازان باشد رگ پیشانی کشایند واگر امتلا بسیار یابند حجامت میان کتفین نمایند یا زلو بچسپانند و همچنین در صبیان
و یا از رعاف خون جاری کنند و یا بر ساقین حجامت نمایند و هرگاه حال قوت و سرسام متوسط باشد و در تاخیر فصد خطر نبود در فصد دو روز یا سه روز تاخیر کنند پس بعد
استقرار ماده فصد نمایند تا منفعت او ظاهر شود و فصد روز اول و سوم کنند و در چهارم اسهال ضرور ست **و بعد فصد** استعمال حقنهٔ لین مثل روغن گل بماء الشعیر
و یا آب و زیت و عند احتیاج بقوی تر ازین که در درجهٔ لینت باشد نیز مناسب بود و استعمال مخلخه سریع الاثر ست و مالیدن و بستن پایها در جذب ماده انفع الاشیاست
و پاشویه بدستور و حجامت ساقین با شرط و در دموی بی شرط و غیر آن نافع ترین تدابیر ست و تدهین سر بروغن گل و سرکه نافع ست مطلقاً و همچنین با کیان یا کبوتر را بر
مریض نیمجوی شق کردن که خون او بر سر آن بچکد و گرما گرم بر سر بستن در اقسام آن مجرب ست و کذا ماهی و جلد سر بز در حال سلخ آن بر سر گذاشتن مجرب و چون تپ
لازم این مرض ست تدبیر تپ مد نظر دارند و چند قصد تنویم بنطولات و سعوطات و ضمادات اهم مطالب ست و در نطول که جهت آوردن خواب استعمال نمایند خشخاش اندازند و برای
اصلاح خشخاش اندکی بابونه نیز افزایند و خانهٔ تاریک معتدل الهوا باید خالی از تصاویر و از اشیای براق روشن نزد روبروی مریض کلام بسیار و آواز قوی نکنند و نیز فرش گرم
چیزی نکنند که او را آماده آواز قوی و غضب و ضجر و طیش و فریاد نماید لاسیما وقت بحران باید که مجلس بعض مردم ظریف محبوب او و شفیق بران باشند تا بسبب ایشان
از اضطراب محفوظ ماند و هرگاه علت از ابتدا تجاوز کند و از هفت روز درگذرد و حرکات مضطربه ساکن شوند یا سبات عارض گردد مبردات قوی خصوصاً خشخاش
هرگز استعمال ننمایند و درین هنگام بابونه و نمام و اکلیل الملک و امثال آن در نطولات افزایند و لعاب تخم کتان با آب و روغن زیتون بر سر مالند یا بریزند و بدن بیمار را
بروغن مذکور نیم گرم باید داشت واگر بسبب فقدان عقل و ضعف حس بول را فراموش کرده باشد مدرات مانند شیرهٔ بزور مدره و شربت بزوری نوشانند و مثانه
او را بروغن زیت نیم گرم و یا روغن گل و یا روغن بابونه مالیده بعد ازان بآبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و بنفشه جوشانیده باشند نطول کنند و مثانه را بدست بمالند
تا او را حاصل شود و بعد انحطاط اکثر خروج از علت تدبیر ناقهین مستعمل دارند و در گهواره او را نشانند و حرکت خفیف دهند که هوا بدان رسد و از هوای

ردی فاسد بہوای صحیح طیب نقل کنند و اگر اراده حمام باشد بآب شیرین تحمیم خفیف نمایند تا خواب آورد و چه در تنویم ایشان فوائد کثیرست و سحوم خفیفه
بخورانند و تجرعه آب سرد شدید البرودت و آفتاب باد سموم و مخدرات قویه مضر سرسام ست اجتناب از آنها اوجب شمارند

علاج سرسام دموی و صفراوی

چون در علاج این ہر دو قسم فرق قلیل ست در اکثر تدابیر مشترک لہذا علاج ہر دو یکجا بقلم می آید و فرق ما بین علاج دموی و صفراوی آنست که در سرسام صفراوی علاج
بتطفیه و تسکین مشتبه ست و در دموی تحلیل مع تسکین فرونتر و اجتناب از آب سرد و مبردات دیگر چندانکه در دموی ضرورست در صفراوی اجب نیست و فصد و تنویم
بنطولات مرطبه و استعمال روغن کدو و کاهو و غیره طلاء و سعوطاً در صفراوی اہم ست و ایضاً در علاج صفراوی حاجت باسهال صفرا اکثرست و بفصد کمتر و اسهال
صفرا بشرب مزلقات لطیفه و منقیات دم می باید و اگر طبیعت محتبس باشد در ہر حال شاہتره داخل نمایند و در صفراوی باخراج خون چندان مبالغه نکنند که
قریب بغشی رسد بخلاف دموی بلکه خون بقدر صالح مع احتراز از عروض غشی برارند بعده باستفراغ صفرا پردازند و ایضاً ادویه بارد رطب اختیار کنند و اغذیه دموی
بعد فراغ از مسهل و حقنه باید که بارد و قابض باشند مثل حصرمیه و سفرجلیه تفاحیه و ریباسیه بخلاف صفراوی که در ان اغذیه قابضه نشاید بلکه مثل مزورهٔ کدو
و کشکاب جو مقشر و فرنیه اسفاناخ و قطف و ماش مقشر بکاهو و اندک کشنیز و مانند آن استعمال نمایند و بسرکه و شکر یا خوبانی یا آلو بخارا و امثال آن ترش کنند بالجمله
در ہر دو قسم بعد فصد و کودکان را بعد حجامت میان دو شانه تبریده ضماد و سعوط و نطوله و پاشویه و غیره که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد بعمل آرند و یا در تبرید
مذکور لعاب اسبغول عرق کیوڑه عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب اضافه کرده خاکشی پاشیده صبح بدہند و بجهت شام شیره تخم خرفه زیاده کنند و یا در تبرید مذکور شیره خرفه
شیره مغز تخم کدو شیره تخم خیارین عرق نیلوفر عرق عنب الثعلب عرق کیوڑه عوض شیره مغز تخم تربوز داخل کرده خاکشی پاشیده صبح دہند و وقت شام صرف لعاب
بہدانه شیره مغز تخم تربوز و عرقیات مذکوره و شربت نیلوفر و خاکشی استعمال نمایند و ایضاً بعد فصد عرق شاہتره عرق نیلوفر گلاب ہر یک چهار توله عرق
بید مشک شربت انار شیرین ہر یک دو توله و در صورت غلبهٔ صفرا شیره آلو بخارا ده دانه آب تمر ہندی سه توله افزوده بدہند و روز دوم عرقیات مذکوره
بالا با شربت عناب شربت بنفشه شربت نیلوفر و لعاب اسبغول و خاکشی استعمال کنند و اگر در عمر جوانی و فصل صیف از انصباب صفراتی مفرط و تشنگی و حبس
بول و براز با تپ سرسام عارض شود بعد فصد باسلیق لعاب بہدانه شیره عناب شیره مغز تخم تربوز شیره تخم کاهو عرقیات شربت بنفشه داخل کرده خاکشی
پاشیده صبح بدہند و بجهت شام لعاب بہدانه عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بکار برند و پاشویه بارد کنند و شاخها کشند و بعده مسهل صفرا دہند و اگر از
خوردن چند گلوری پان بالای مسهل عوارض سرسام و صداع و اغما بہم رسد فصد باسلیق ایمن بگیرند و اگر یافته نشود از ایسر خون گرفتن نجات می بخشد
و اگر سرسام با ریزش از بینی و گرفتگی آواز و سرخی چشم باشد بہدانه عناب سپستان عرق عنب الثعلب جوش داده صاف کرده شیره کاهو شربت نیلوفر خاکشی
داخل کرده دہند و پاشویه کنند و اگر با نزله و سرفه باشد بعد فصد سر رو بہدانه خطمی خبازی سپستان گل بنفشه جوشانیده صاف نموده شیره کاهو شربت
بنفشه خاکشی پاشیده بدہند و اگر در فصل گرما سرسام با نفث الدم عارض شود بعد فصد شیره تخم خرفه لعاب اسبغول عرق عنب الثعلب بعد نیلوفر زہر مہره سوده برای
تقویت حرارت غریزی حب خون داخل کرده دہند بعده اگر تشنگی بسیار شود و بر زبان خارہا افتد و خشک گردد آب آلو بخارا لعاب اسبغول شیره کاهو شیره خیارین
شربت نیلوفر نوشانند و از لعاب اسبغول غرغره سازند و پاشویه بارد نمایند و غذا آش جو و دال خشکه و آب انار ولایتی لیموی شیرین بخورند و بجهت آخر روز شیره
عناب لعاب بہدانه شیره مغز تخم ہندوانه شیره مغز تخم کدو شربت بنفشه دہند باز برای حبس خون قرص طباشیر عوض آلو بخارا افزایند و غذا آش جو مقشر سازند
بعده مسهل مبارک دہند و در آخر روز مسهل لعاب اسبغول گلاب کاہی روز مسهل وقت شب ہمین بدہند و بدانند که استعمال قرص ابتدا اگر حمی خلطی نباشد مضایقه ندارد
برای منع احتراق خون و تغلیظ ماده حبس خون بدہند و از ضماده معمولی درین مرض صندل گلاب کافور و آب کشنیز سبز ست و کذا جراده کدو و خیار
برگ عنب الثعلب برگ بید صندل سفید گل نیلوفر تخم کاهو مغز تخم ہندوانه بسرکه و گلاب و روغن گل سرشته نیز معمول و بستن نان مونگ بر سر باین طریق که آرد مونگ
یا و آثار در شیر گاو یا و سیر سرشته نان از یکطرف بپزند و بطرف خام او روغن گل مالیده از ہمین جانب نیم گرم بر سر بندند و بعد ہر پاس تبدیل آن کرده باشند

بغایت آزموده است و نهادن پارچه بگلاب و روغن گل هر یک یک جزو سرکه یک جزو تر کرده بر سر نیز مجرب ست و اگر حاجت تبرید دماغ زیاده بود آب بقول و اوراق
بارده آمیزند و ضماد برگ علیق بر سر بقول شیخ در صفراوی نفع کثیر دارد و در تسکین مرض نفع قریب دارد و مشمومات بارده مثل نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و کافور و غیره نهند و سعوط
مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم تربوز سوده قدری روغن گل آمیخته نیز مفید و ایضا شیر زنان سعوط کردن و بر سر دوشیدن و اگر میسر نشود شیر بز بر سر ریختن و روغن کدو
و نیلوفر بر سر مالیدن و از آب کاهو و آب کشنیز تازه آب خیار قدری سرکه آمیخته و یا از صندل سوده و آب کاسنی سبز و آب تربز اندکی کافور آمیخته در شیشه کرده کلخه
ساختن و از آب برگ کاهو و صندل سفید و کافور سعوط کردن و از گل خیری و گل نیلوفر تراشه کدو هر واحد نیم پاو سبوس جو سه مشت جوشانیده نیم گرم پاشویه
نمودن مفید است و ایضا بقول شیخ در ابتدا رادعات صرف استعمال کنند مگر آنکه ورم عظیم باشد که دران عروق خارج سر ورم کند پس درین صورت ابتدا
بچیزی که دران قدری ارخا بود و برای تسکین وجع واجب است بعده نطولات سر از غیر قابض که دران اندکی بابونه داخل کرده باشند استعمال نمایند و بهر وجه
جذب مواد بسوی اسفل نمایند از دلک قدمین و غمز آنها و بستن انها از پیچ تا قدم و گذاشتن پاها در آب گرم و ریختن آن بران خصوصا در حال هبوط حمی و قبل
اشتداد آن و مالیدن قدمین بسنگ ملح و یا بکیسه حمامی و یا بخرقه خشن باید و اگر در آب گرم بعض حشایش بارده مانند بنفشه و خطمی و خبازی و سبوس گندم و اندکی
نمک طعام باشد بهتر است پس بکشایند قدمین را و حجمه بر ساقین و تحت قدمین گذارند بدون شرط و اگر بمسهل حاجت افتد روز هشتم از مسهل صفراوی یا بدیگر
ملینات مناسبه که در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی و صداع دموی و صفراوی گذشت تنقیه نمایند و اگر استعمال حقنه ممکن باشد بهتر از مسهل است با جزای مسهل
صفرا بعمل آرند یا شیاف ترنجبین معمولی بعمل آرند لیکن استعمال حقنه و شیافه بعد هبوط تب و قبل اشتداد آن کنند و اگر بیخوابی مفرط عارض گردد تخم کاهو با اندک پوست
خشخاش و یا با کافور و افیون و اندکی زعفران یا بدون آن بر سر ضماد نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و سعوط افیون بقدر یک سرخ بگلاب حل کرده در آورند
خواب مجرب است اما در حالت ضعف قوت استعمال افیون و دیگر مخدرات مهلک است بلکه مثل شربت خشخاش استعمال نمایند و پاشویه بارد بعمل آرند و کاهو
و ضماد نمایند و تخم خشخاش و ماء الشعیر بنوشانند و نطولات منوم که دران کاهو و پوست خشخاش و تراشه کدو و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر و گل سرخ و غیره باشد
بکار برند و اگر بسبب ذهول طبیعت و تصاعد ابخره سبات قوی لاحق گردد و نشانهای بحران ظاهر نباشد بهتر خواهد بود که بر دست و پای او بسختی مالند
و موی سر او را همی کشند که بواسطه سبات حرارت غریزی فرو رفته افسرده نگردد و باعث هلاکت نشود و هر گاه مرض بانحطاط افتد و هذیان و اختلاط عقل
هنوز بحال خود باشد در حالت ضعف قوت شیر زنان و در صورت بقای قوت شیر بز بر سر دوشند و بعد از ساعتی سر را بنطول معتدل که دران اصل السوس
و بنفشه و بابونه داخل بود و مع دیگر مبردات بشویند و شیر بار دوشند و باز بدستور نطول نمایند بهمین طریق چند روز و غذا ماء الشعیر دهند و گاهی تلطیف غذا
میکنند حتی که یک دو روز بر سکنجبین اقتصار می نمایند و در انحطاط مرض تدریج در غذا بیفزایند و از کدو و بقول بارده و ماش و حبوب بارده بطریق اسفیدباج سازند
یا ترش بفواکه بارده کنند و درین وقت بنان سمید در آب سرد تر کرده نفع یابند و جلاب بر برف سرد کرده دهند و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی دموی و صفراوی و صداع
دموی و صفراوی حسب حاجت اخذ کنند **تعلیم** در سرسامیکه از صفرای محترقه افتد عنایت بتر طیب بیشتر دارند و حقنهای مبرد مرطب حتی الامکان بعمل آرند و تا که
علامات نضج ظاهر نشود استعمال حقنه و مسهل جائز نبود و تا ظهور نضج ماء الشعیر رقیق بجلاب آمیخته بنوشند و روغن بنفشه و کدو بمالند و شیر زنان بر سر دوشند و باقی
علاج از تدابیر سرسام صفراوی اخذ کنند **تفهیم** گاه باشد که سرسام حار بامراض دیگر مثل لیثرغس و شقاقلوس و دق و تشنج منتقل گردد پس گاه تغمیض عین دوام کند و آب
دهن سایل گردد و نبض بطی و لین شود و دیگر علامات لیثرغس یافته شود بعلاج او مایل شوند و اگر علامات شقاقلوس ظاهر نماید بعلاج آن پردازند و اگر غور عینین و نرمی و ذبول بدن
و صغر و صلابت نبض و دیگر آثار دق ظاهر شود بعلاج او مشغول گردند و اگر نبض تشنجی گردد و دیگر نشان تشنج دریابند علاج تشنج نمایند
اقوال حذاق مصنف اقتباس مینویسد که در سرسام دموی روز اول رگ سر رو زنند و خون چندان گیرند که قریب بغشی رسد و صندل سفید تخم کاهو کشنیز
خشک هر یک سه ماشه در گلاب ضماد کنند و ضماد سوا تنها بگلاب همین اثر دارد در تحلیل بارد بو یا ننده و پاشویه بارد کنند و شیره تخم کاسنی بنفشه هر یک ماشه و تخم کاهو
مقشر چهار ماشه و مغز تخم کدو شیرین هفت ماشه و آلو بخارا ده دانه در گلاب و عرق کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله بارده و سکنجبین ساده یا مقطری چهار توله داخل کرده

بنوشانند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و گلاب دهند و یا اسفاناخ یا ترنج و در روز دوم صبح رگ پیشانی زنند و وقت عصر رگ ارنبه کشایند که همان آن بهوش می آید و درد سر
و هذیان زائل می نماید و تا هفت روز سوای فصد همه تدابیر بدستور دارند و در روز هشتم مطبوخ فواکه تلیین طبع نمایند و بجای آب عرق نیلوفر و گلاب اکتفا نمایند و وقت شام
غذا خشکه گیلانی با اسفاناخ دهند و صبح تبرید شیره کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در عرق بید ساده و گلاب و عرق نیلوفر هر یک
هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده اسپغول نه ماشه پاشیده بنوشانند چنین سه چهار بار تکرار مسهل نمایند و جهت تبرید دماغ سرکه و گلاب و روغن گل بر یافوخ مالند
و بعد حصول تنقیه بنابر تعدیل مزاج قرص کافور سه ماشه سوده در شربت نیلوفر یک توله آمیخته بلیسانند و بالائش شربت بزوری بارده سه توله در عرق کاسنی و نیلوفر
هر یک هفت توله بنوشانند و غذا شوربای مچه بزرشیر خواره بنان تنوری دهند و در تبرید ماده اعتدال مرعی دارند و در بودن اضطراب بیخوابی شیره تخم خشخاش
و کاهو بگلاب و شربت خشخاش دهند و یا مخدری بخورانند بمقداری که او را بیخبر سازد آنگاه مجال یابند باهتمام تحلیل ورم مشغول شوند **ایضاً** او میگوید که در سرسام صفراوی
اول فصد باسلیق کنند و خون وافر گیرند و آب انار مز معصور با شحم او نه توله با شربت نیلوفر چهار توله دهند و آب هندوانه و خیار و کدو و هر کدام از ینها که بدست آید
بنوشانند تا چهار روز و غذا آش جو با نبات و گلاب دهند و از برگ بید ساده و تراشه کدو و خیار و سرکه و روغن گل و کاهو بر پیشانی و صدغین و یافوخ ضماد کنند
و روغن کدو و کاهو بر برف سرد ساخته سرکه آمیخته جهت تقویت و تبرید بر همه سر مالند و نان مونگ که در شیر گاو میسازند بروغن گل چرب کرده بر سر بندند و این
ضماد راقم در این باب از مجربات ست کشنیز خشک تخم کاهو مقشر صندل سفید گل بنفشه هر یک سه ماشه بعمل آرند و همچنین این نسخه آب گل سدا گلاب آب کشنیز آب نیلوفر تازه
آب برگ بید ساده عرق بید مشک یک یک توله سرکه مقطر یک نیم توله کافور چهار حبه حضض لعوق شش بندی مغز تربز صندل سفید مغز کدو هر یک سه ماشه و آن را ضماد
کنند که بکرات آزموده است برگ بید ساده برگ گل سرخ و عنب الثعلب سبز گل کیوڑه تخم کاسنی عنب الثعلب سبوس جو هر یک نه توله تخم خطمی گل بنفشه هر یک چهار توله گل نیلوفر
هفت توله جوش کرده بکار برند و این دوا دهند آلو بخارا بست و پنج عدد عناب ده عدد در آب هندوانه نیم آثار شب خیسانیده صبح آب آن را گرفته بشربت نیلوفر
چهار توله شیرین ساخته بنوشانند و تا هفت روز جمله تدبیر بدستور دارند و روز هشتم شربت را موقوف نموده مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک شش توله گلقند شیر خشت
هر یک چهار توله شربت الهی علوی خانی و یا شربت ورد مکرر اهلیلجی یا شربت آلو مسهل ایشان چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بدهند و بجای آب عرق کاسنی و گلاب
نوشانند غذا وقت شام کهچری مونگ ماش که در آن اسفاناخ افتاده باشد دهند و روز نهم شیره کاسنی و خیارین و کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی
چهار ماشه در گلاب عرق نیلوفر و بید ساده هر یک هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله سبوس اسپغول سه ماشه تخم ریحان چهار ماشه پاشیده بنوشانند و همچنین تا
سه چهار مسهل دهند بعده اگر اندکی هذیان و بیخوابی باقی ماند و یا بدستور بود شیر زن از پستان بر سر دوشند و طباشیر و زرشک هر یک دو سه ماشه سوده در شربت انار
دو توله آمیخته بلیسانند و شربت خشخاش و نیلوفر هر یک دو توله در گلاب و عرق مکوه هر یک هفت توله دهند و روغن بنفشه و کاهو و کدو و شیر زن مساوی در بینی چکانند
در روزی ده دوازده بار و غذا شیر برنج دهند و یا مهلبه فقط و یا مهلبه تخم خیار و یا کدو و بر همین تدبیر تا یکهفته ثابت مانند اگر زائل شد فبها و الا رگ اسلیم از دست
چپ کشایند که فی الحال رفع هذیان و اختلاط می نماید و آنجا که بعد زوال سرسام تمام سهر باقی مانده باشد بتدبیر سهر پردازند و این نطول بکار برند تخم کاهو پوست
خشخاش اندکی بابونه و تراشه کدو و اگر بول کردن فراموش کرده باشد بتدبیریکه در علاج کلی گذشت بپردازند و شیره قرطم و تخم خرپزه هر یک نه ماشه شربت بزوری
و کشوث هر یک دو توله بدهند و شیره گل بنفشه یک توله در گلاب پاو آثار و شربت بنفشه مکرر چهار توله هر روز سه چهار بار دادن بول براند و آب سرد صلابة بسته
سویدی گفته که بنفشه جو مقشر کوفته اکلیل الملک جوشانیده بر سر نطول کردن و شربت بنفشه نوشیدن مع نان سفید مغسول بشکر شیرین کرده خوردن در سرسام
حار مجرب من ست از اطبای دیگر نقل کرده که **شرب** نقوع بنفشه و یا شربت نیلوفر و یا ماء القرع و یا شیره تخم خشخاش بشربت نیلوفر و یا شیره تخم خرفه بشربت اجاص
و یا شیره تخم خیار بشربت آلو و نیلوفر و یا شیره تخم قثاء بسکنجبین یا ماء الشعیر مطبوخ در آن قطعه کدو تنها یا مع خشخاش کوفته و روغن بادام و یا ماء الشعیر بروغن کدو و شربت
خشخاش یا بشربت بنفشه و یا آب تربز بشکر و یا پنج ماشه نیم درم هر روز تریاق افیون ثمن درم و بتدریج تا ربع درم در ماء الشعیر و یا آب نیم گرم بجای آب برف که مضر است
و یا غولان و **نطول** مطبوخ جو مقشر کوفته و پوست خشخاش و کذا بابونه و گل بنفشه و پوست خشخاش کذا گل نیلوفر تخم خطمی بنفشه پوست خشخاش و کذا جراده کدو

ونیلوفر وکذا بابونه و جو مقشر گل بنفشه وکذا تخم کاهو بابونه و جو مقشر گل بنفشه وکذا نیلوفر و پوست خشخاش و جو مقشر **و ضماد** جراده کدو و یا روغن بادام یا آب کاهو و یا خطمی و سرکه
وحی العالم و یا آب برگ انگور و سرکه و آب سیب یا آب عنب الثعلب یا روغن گل و پالنگ با آب مذکور و سرکه و گلاب و یا آب خیار و یا جراده کدو و آب تمشا و یا اقاقیا سائیده به روغن گل
و وضع روغن کدو و شیر زنان بر سر و یا مسکه و یا روغن گل و آب عنب الثعلب تبدیل آن هر ساعت در قرانیطس صبیان و یا روغن مذکور به پوست خشخاش زند یا یک
سائیده و یا تنها پوست مذکور و یا لعاب **و شم** زعفران که منوم است و خولان **و سعوط** بروغن بادام و روغن فندق ساده **و غذا** کاهو خام و بیخته و طبیخ روغن بادام
و یا اسفاناخ یا سرمق بروغن بادام یا ترتیزک یا خرفه و یا عدس مقشر بشیره بادام و کشنیز خشک یا بقله یمانی بروغن و یا خرفه بشیره بادام و آب انار میخوش یا خیار و یا قثای مقشر
و یا ماش به روغن بادام و کشنیز سبز و شیره بادام **و غسل** پا به آب سبوس گندم و نمک جریش و آب گرم و دلک و غمز آنها دائم همه نافع سرسام حارست **مسیحی** گوید که در ابتدا فصد
کنند و اسهال بماء الفواکه نمایند و غذا ماء الشعیر یک مرتبه یا دو مرتبه دهند در روز بحسب عادت مریض در صحت همان مقدار و مراتب بر سر او سرکه و روغن گل بریزند هرگاه
علت متمکن گردد باید که فصد ترک نکنند که این بهترین علاج اوست و گاه درین وقت فصد رگ پیشانی کرده میشود و منفعت بزرگ می نماید و اخراج خون در یکبار
مقدار کافی کنند و روغن گل مضروب بسرکه بر سر نهند بنابر تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن معذلک هرگاه مرض منتهی رسد و مریض را بیخوابی و اختلاط کلام باشد
بگیرند بنفشه خشک و پوست خشخاش و جو مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح و گل نیلوفر و پوست کدوی تر و گل بابونه در افتابه آب بجوشانند تا آب سرخ گردد پس نیم گرم بر سر بریزند
و از طشت با آب در آفتابه نموده گرم کرده همچنین هر روز بمرات لطول کنند بعده تغریق سر بروغن بنفشه مضروب بشیر و کذلک روغن نیلوفر در روغن تخم کدو نمایند
و اگر هذیان و اختلاط بحال خود باقی ماند شیر زنان بر سر دوشند و هوای مسکن سرد کنند و اگر طبیعت قبض باشد بحقنه لین اسهال آورند و شربت بنفشه به آب انار
میخوش آنرا نافع است و نافع تر ازین ماء القرع بجلاب است و غذا از کدو و اسفاناخ و بقله یمانی و کاهو و خیار و قثاء و ماش مقشر و عدس مقشر و جو مقشر و بادام مقشر سازند
و هرگاه مرض در انحطاط شروع کند و در قاروره نضج ظاهر شود و مرض خفت پذیرد بیضه نیم برشت و ماهی تازه و چوزه مرغ غذا سازند و هرگاه مرض زائل گردد تا زمانه
دراز از تناول اغذیه که دران حدت و حرارت باشد حذر کنند و همچنین از تعرض بحرارت آفتاب بهر تدبیر که سر را گرم کند و گاهی ارباب این مرض را عسر البول عارض
میشود پس آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک بر زهار ریزند و روغن شبت و روغن بابونه بمالند **صاحب کامل و جامع** گوید که اول در علاج بعد الفصد سر را باید کرد و حقنه
و سن و فصل و غیره مساعدت کنند و اگر قوت قوی باشد چندان خون برآرند که غشی عارض شود لاسیما اگر سرسام دموی باشد و اگر فصد صافن برای جذب ماده از فوق
باسفل کنند بدان انتفاع یابند و اگر مریض طفل باشد بر تعیین او حجامت کنند و مقدار حاجت خون برآرند و استعمال فصد و حجامت در روز اول و دوم و سوم باشد اگر
قوت قوی بود و در روز چهارم تعرض بدان نکنند و عقب فصد آب انار میخوش بجلاب یا شربت تمر هندی نوشانند و روز فصد باندک شوربای چوزه مرغ ملمون به آب
غوره و آب لیمون ترش غذا سازند بعده اگر طبع قبض باشد برای تلیین فلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمر هندی هر واحد بقدر حاجت با آب گرم مالیده صاف کرده نیم گرم
وقت سحر بنوشانند و یا لعوق اجاص ملعوق خیارشنبر با آب نیم گرم بدهند و یا شربت ورد و سکنجبین با آب سرد بیاشامند و اگر قوت متحمل باشد و تشنگی نبود اسهال با آب
لبلاب نیم رطل با بست درم شکر آورند هر کدام ازینها که میسر آید بر مریض تناول او سهل باشد بدهند و اگر بر مریض استعمال حقنه سهل باشد موافق تر بود بنابر اجتذاب ماده
باسفل لیکن با آب چقندر چهار اوقیه و مری یک اوقیه و روغن کنجد یک اوقیه و یا این حقنه لین جو مقشر کوفته بست درم بنفشه پنج درم سپستان سی دانه عناب بست عدد
همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و نیم رطل ازان صاف کرده و دران ده درم خیارشنبر مالیده صاف کرده یک اوقیه روغن بنفشه و یک نیم درم نمک جریش
بران انداخته حقنه کنند و هر وقت که طبع قبض شود و مریض متحمل مسهل و حقنه نباشد شیاف از خطمی و بورق و شکر سرخ و شیاف معمول از ترنجبین استعمال کنند و هرگاه تنقیه
بفصد و تلیین طبع کرده روغن گل بسرکه و گلاب هم کرده سر نموده یا پارچه کتان دران تر ساخته بر سر دارند که این ترطیب دماغ و تقویت آن و منع بخارات کند و الحاصل
می باید که درین مرض عنایت بتبرید سر و ترطیب آن انهایت دارند و عضلات ساق بعصابه بربندند و قدمین بمالند و هر صبح ماء الشعیر چهل درم با ده درم شکر
طبرزد اگر فصل گرما باشد بارد و اگر سرما بود نیم گرم بدهند و چون چهار ساعت بگذرد پانزده درم سکنجبین ساده با آب سرد بدهند و اگر معده مریض ضعیف باشد
قبل تناول ماء الشعیر سه جرعه گلاب و آب سیب بنوشانند و اگر حرارت قوی باشد ماء الشعیر با آب انار بدهند و یک نیم درم این سفوف بران اندازند مغز تخم کدو و قثاء و خیار

وتخم خرفه و طباشیر مساوی باریک سوده بکار برند و در شب دو درم ازان بربع رطل آب انار میخوش و شربت تمر هندی بدهند و اگر حرارت اشتداد نماید و سوزش
و تشنگی قوی گردد یا ورم صفراوی بود ماء القرع مشوی یا ماء الخیار مدقوق مقدار چهار اوقیه با دو درم تخم خرفه سوده و نیم درم طباشیر سوده بدهند و ترشی ترنج باندک
جلاب هر وقت نوشانند و لعاب اسپغول باندک روغن بادام شیرین و شکر طبرزد سوده بر برف سرد کرده دهند اگر زمانه گرما باشد ساعت بساعت ملعقه یا دو
ملعقه بدهند و غذا بحسب جودت قوت و قرب منتهای مرض و بعد آن باشد پس اگر قوت قوی و منتهای مرض قریب بود ماء الشعیر یا جلاب یا شربت بنفشه یا شربت
خشخاش یا آب انار و مانند آن اقتصار کنند و اگر قوت ضعیف و منتهای مرض بعید باشد باید که آش جو و مزورات معموله بکدو و قطف و اسفاناخ دهند
و یا کعک بشکر طبرزد و بادام مقشر سوده و یا اندکی مغز قثا و مغز خیار تازه بخورانند و صلاح مزورات بمغز کاهو و غیره کنند و اگر فصل گرما باشد مسکن مریض سرد
مفروش ببرگ خلاف و گل سرخ و شاهسفرم و نیلوفر و گل سیب باید و صندل و گلاب و کافور بران پاشند و حوالی آن ظروف وسیع پر از آب سرد که دران
برف انداخته باشند بنهند و بادکش از بعید بجنبانند بنحوی که هوا بمریض برسد و برودت او بدان مؤدی گردد و اگر فصل سرما باشد جای مریض معتدل الحرارة باشد
بعد ازان دفع اعراضی که با این مرض باشد نظر کنند و آنچه واجب بود بدان تدبیر او نمایند پس اگر زبان مریض درشت و سیاه گردد پارچه کتان در لعاب اسپغول
و لعاب بهدانه بشکر طبرزد و روغن بادام شیرین و روغن کدو تر کرده بمالند و لثه را بروغن بادام چرب کنند و یا بهیدانه و لعاب مذکور و آب خیار و آب خرفه بر روغن
کدو مضمضه نمایند و اگر اختلاط ذهن اشتداد نماید پارچه کتان بروغن گل و سرکه ممزوج بگلاب یا آب سرد تر کرده بر سر نهند و امر بمالش قدمین بدست نمایند و بعضی گفته
کرده اند که طبیخ کله پاچه اختلاط ذهن را فائده میکند اگر بعد تراشیدن موی سر بدان طلا کنند و اگر مریض را سهر عارض شود و خواب نیاید و این از علامات
بحران نباشد باید که حیلها در تنویم و تسکین او انگیزند که خواب او علاج خوب ست و شربت خشخاش بنوشانند و خشخاش بشکر بخورانند و مغز کاهو و املول
او طبیخ بطریق اسفیدباج خورانند شیر دختران باندک روغن بنفشه بر سر مالند و جو کوفته مقشر و بنفشه و نیلوفر و خشخاش با پوست و کاهو و تخم آن مع اطراف آب
شیرین خوب جوشانیده پارچه یا قطعه بزرگ اسفنج دران تر کرده نیم گرم تکمید سر نمایند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر که از تخم کدو ساخته باشند استنشاق نمایند
و اگر این روغنها بسرکه و آب کاهو و یا آب برگ خشخاش آمیخته بر سر ریزند خواب آورد و سهر را ببرد و اگر قوت مریض قوی باشد اندک افیون بخورانند و اگر آنرا بوزن
دو حبه بگلاب بخورانند و در بینی چکانند انتفاع یابد و خواب آرد و اگر مریض را هیجان عارض گردد و بر مردم حمله کند و زبان و دست او ببدی دراز گردد
و این از جهت سم از صفرای محترقه میباشد باید که با آن مدارات و نرمی بعمل آرند و برو بروی آن بعض دوستان او که از ایشان حیا و شرم داشته باشد حاضر باشند
و کلام لطیف ترک کنند و شخصی که ازان در صحت بغض و عداوت بود و کسی که کلام غلیظ کند پیش او نیاید و بچیزیکه او را بغضب آرد یا غمگین سازد تحریک او ننمایند
که آن در حدت مرض او بیفزاید و هرگاه بیمار را سبات عارض شود و آن از دلائل بحران نباشد و در خواب مستغرق بود حتی که خوف فرو رفتن حرارت غریزی
بقعر بدن و خمود آن باشد باید که آنرا بیدار سازند و عطسه آرند و اطراف او خوب بمالند و اگر طبع قبض شود و وقت بحران حاضر نباشد آلو بخارا در
شربت بنفشه تر کرده و یا العرق اجاص یا شربت آن بدهند و یا شافه بعمل آرند و اگر طبیعت نرم گردد و این نرمی بسبب بحران نباشد آب سیب آب بهی با جو
با گل قبرسی و صمغ عربی و یا قرص طباشیر قابض با آب بدهند و بهی کنند سیب شامی در گلاب تر کرده بدهند و بر شکم صندل و گلاب و آب برگ انگور
نهند و همچنین در سائر اعراض که این مرض لاحق شوند عمل نمایند و تدبیریکه در علاج اعراض تابع حمیات مذکور گردد علاج کنند و مدام تدبیر مریض
بانچه مذکور شد تا وقت منتهای مرض و حضور وقت بحران نمایند و چون وقت منتهی باشد و قوت قوی بود از غذا منع کنند و آب سیب یا شربت
بنفشه یا آب جلاب یا آب انار که دران کعک تر کرده باشند بدهند و اگر قوت ضعیف باشد و وقت بحران قریب نبود باید که مریض آب
گوشت بچه مرغ یا دراج یا تیهو با کعک کوفته و آب سیب شیرین دهند و در آب نوشیدنی کعک اندازند و چون وقت بحران حاضر گردد باید که
تحریک مریض از علاج او و کثرت کلام بدان نکنند و خدام او را الزام کنند که آواز قوی نکنند و او را بچیزی حرکت ندهند و غذا منع کنند و سوای
جلاب یا آب انار یا آب سیب ندهند تا آنکه بحران تمام شود و مرض منقضی گردد باذن الله تعالی و چون مرض بانحطاط شروع کند باید که تدبیر

مریض تدبیری نماید که در وقت مرض میکنند تا آنکه از سه روز تجاوز کنند بعد از آن تدبیر بطریق ناقهین نمایند امراض فرماید جرجانی و ایلاقی مینویسند که در سرسام دموی بعد فصد بسر بسته نهادن پارچه مبلول بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر این علت بر بار و بو یا نند آب سیب و آب مورد تر و گلاب و صندل و اندکی کافور هم نشیده و بکار برند و آبزن مطبوخ سر و ساز ند بنفشه و نیلوفر هر یک دو مشت بابونه یک مشت همه را در آفتابه باب بپزند و سر آفتابه پوشیده دارند چون حرارت آتش کمتر شود سر آفتابه پیش روی مریض بکشایند تا بخار او به بینی رسد و در طشت کنند و روغن گل بر آن انداخته انکباب نمایند و چادر بر سر بیمار کشند تا بخار آن بیرون نرود و باقی آب آفتابه بر سر او بچکانند و حکم در استعمال نخلخه و نطول آنست که در ابتدای این علت چیز های رادع بکار برند مگر آنجا که عروق خارج سر ورم کرده باشد چیز های ملینه محلله با آن بیامیزند و اگر در هفته اول اتفاق فصد نیفتد و قوت ضعیف بود یا مانعی دیگر باشد اسهال این حقنه ملین نمایند کشک جو دو استار بنفشه و نیلوفر هر واحد یک استار عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه پنج درم همه را در دو آثار آب بپزند تا یک آثار بماند صاف کرده پنجاه درم از آن بگیرند و یک استار شکر سرخ دران حل کرده یک استار روغن بنفشه آمیزند و نیم گرم حقنه کنند و اگر حقنه ممکن نباشد شیاف بنفشه و شکر و اندکی سقمونیا بکار برند و اگر شیاف نیز ممکن نبود یا الفوا که از تمر هندی و عناب و آلو و سپستان و بنفشه جوشانیده خیارشنبر و شیرخشت حل کرده بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیرخشت نباشد عوض آن شکر کنند و اگر تمر هندی سی درم تمر هندی و سی عدد آلو سیاه در آب تر کرده بیست درم شکر انداخته صبح صاف کنند و بدهند صواب باشد و شب وقت خواب دو درم اسبغول و هفت درم شکر در آب انار ترش و شیرین بدهند و جذب باده با غسل کنند بمالیدن پا ها و غیره که مذکور شد و در ابتدای مرض غذا ترک نمایند و بر آب انار ترش و شیرین با اندک جلاب یا سکنجبین ممزوج با آب سرد یا بگلاب اقتصار کنند و اگر هنوز طبع قبض باشد شربتهای ملین چون شربت بنفشه یا نیلوفر یا آب انار یا ماء القرع یا آب هندوانه بجلاب یا شربت آلو یا آب میوه با شکر بدهند بعد تلیین زیاده روز اندکی کشکاب قیق باید داد و اندکی سکنجبین در حفظ قوت نمایند و مسکن مریض خانه خوش هوا باید و در تاریکی و روشنی معتدل باید و در خواب آوردن کوشش نمایند اگر قوت قوی باشد افیون بر صدغ و پیشانی او طلا کنند و بو یانند و آنجا که ماده مرض صفراء محض باشد نگاه کنند اگر صفرا حدت پذیرفته باشد و عفونت قبول نکرده باشد بتسکین و تعدیل آن مشغول شوند و اگر عفونت یافته باشد با تسکین و تعدیل استفراغ بکند و ترتیب علاج او بدین گونه باید ساخت که وقت صبح شربت غوره یا شربت ریباس یا سکنجبین یا شربت ترنج یا شربت لیمون یا شربت انار بدهند و اگر طبع نرم نبود شربت آلو و آب تمر هندی بجلاب دهند و بعد دو ساعت شربت کشکاب بدهند و اگر صفرا سخت تیز باشد ماء القرع یا آب هندوانه دهند و شربت خشخاش و شربت بنفشه درین علت موافق باشد و وقت نیمروز شربت از خیار ترش با شکر بدهند و آنجا که حاجت غذا باشد مزورهٔ کدو و مزورهٔ اسفاناخ و مزورهٔ ماش مقشر و یا کاهو و اندک کشنیز و همه متعدد مزورهٔ خیار همه بروغن بادام و اگر ترشی خواهند طفشیل از عدس مقشر آب غوره یا از ماش مقشر بی زعفران سازند و تدبیر خواب باید کرد و شربت خشخاش و مزورهٔ سماق و کاهو و برگ کاهو اندرین علت موافق باشد و آنجا که بحقنه حاجت آید حقنه نرم چون روغن بنفشه اندر کشکاب یا این حقنه بعمل آرند بگیرند بنفشه تخم خطمی کشک جو سبوس گندم هر یک یک مشت همه را در دو آثار آب بپزند تا به نیمه آید مقدار هفتاد درم بگیرند و پنج درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه در حل کرده بکار برند و این حقنه حرارت و تشنگی بنشاند کشکاب بیست درم لعاب اسبغول ده درم روغن کدو یا روغن گل ده درم سفیدهٔ مرغ یک عدد همه را باهم بزنند و بکار برند و آنجا که به مسهل حاجت آید از بنفشه و تمر هندی و شیرخشت سازند و اگر از سر فایده باشد از بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و سپستان و خیارشنبر و شیرخشت سازند و اگر بعد استفراغ هنوز حرارت قوی باشد قرص کافور دهند و هر وقت که معده خالی باشد خرفه کتان بسرکه و گلاب و اندکی کافور تر کرده بر جگر و سینه او نهند و روغن گل و گلاب اندکی سرکه بهم زده بر سر نهند و آنرا که بیخوابی باشد و سخن بیهوشانه گوید نطول از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشخاش و کشک جو و برگ کاهو پخته بر سر ریزند و در شب ناف و معده و کف پا و بینی او بروغن مغز تخم کدو و روغن بنفشه چرب باید کرد و شیر دختران در بینی چکانند و شربت خشخاش بدهند و بابونه و شاهسفرم و کشک جو و بنفشه در آب بپزند و پای او دران آب بدارند و بشویند و اگر غثیان و قی ظاهر شود باز نباید داشت پس اگر از حد بگذرد رب سیب و رب بهی و رب ریباس و رب غوره و شربت انار و شربت لیمون و پست انار دانه با رب سیب بدهند و بر معده بوضعی زعفران و صندل تر و آب سیب و به ضماد کنند و اگر اسهال پدید آید و ضعف آرد قرص طباشیر و شربت انار و شربت غوره بخورانند و پست جو بسماق و اندک بلوط نافع بود و غذا سویق شعیر و سماق و چاورس مغز بادام بریان سازند

و چون عرق کثرت کند حتی که منفعت آرد بگیرند آب به و مورد تر و بدان روغن گل آمیخته بیزند تا آب فانی شود بر فقار و مفاصل بمالند و اگر روغن گل یا روغن بید
یا روغن آس با آب غوره بهم آمیزند و بمالند روا باشد **طبری** گوید که علاج سرسام صفراوی آنست که تلیین طبیعت نمایند اگر قوت اطاعت کند و فصل موافق باشد
باین مطبوخ آلو عناب سپستان هر واحد بست عدد تمر هندی سی درم مویز منقی پنجدرم برگ عنب الثعلب یک باقه کشوث یک باقه ترنجبین پنجدرم همه را بدستور مطبوخ
جوشانیده صاف نموده بقدر قوت مریض گرفته مقدار هفت درم یا کم زیاده بحسب قوت علیل مغز خیار شنبر مالیده صاف کرده بنوشانند و ایضا اسهال صفرا
بماء الفواکه و لبلاب و ترنجبین و بنفشه بهترین علاج ست و همچنین حقنهای لینه و بعد اسهال لزوم ماء الشعیر مطبوخ با سپستان و طلع یا جمار خشک نمایند و اگر عظم و تزاید
مرض گردد و حرکات او مختلف باشد ماء الشعیر ازان قطع کنند زیرا که دران غذائیت ست و اگرچه اندک باشد عوض ماء القرع مشوی بجلاب اندک و بماء الخیار
و آب هندوانه بشکر یا بجلاب اندک و بر لعاب اسپغول ساده فقط اقتصار نمایند و چون مرض انحطاط یابد بفصد اکحل یا باسلیق یا قیفال باک نیست و شیر دختران
بر سر دوشند و بجراده کدو و خیار و برگ بید و برگ عنب الثعلب باریک سوده بروغن گل و سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و گاه سرکه و روغن گل تنها بر سر می نهند
و هرگاه بسبب انحطاط مرض تناقص آن احتمال غذا باشد ماء الشعیر بنوشانند و اگر در انجا مزوره یا طعمه معتد نباشد با ماء الشعیر سکنجبین معمول با پوست بیخ کاسنی
و تخم آن افزایند و هرگاه علت زائل گردد یا اندکی باقی ماند لزوم آبزن و تمریخ بموم روغن معمول از روغن بنفشه سازند و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن خلاف
نوشانند و اگر در عضوی تشنج و یا در جسم انتشار ظاهر گردد بعلاجش مشغول نشوند تا آنکه مرض زائل شود و مریض ازان شفا یابد و بغذاهای نمو دهنده کنند و چون اعتدال
و قوت عود کند لزوم تمریخ عضو و ترطیب و تبدیل مزاج او نمایند اگر متغیر گردد که باین طریق اصلاح یابد و زیاده و کم ازین رطب طبیب ست بهر آنکه تغییر این مرض تغیر مزاج
و حرکات او مختلف بسیاری باشد و باید که غذای او در وقتی که ابتدا بتغذیه او کنند مزورات حصرمیه باشد بعد ازان بجوزه مرغ رطب صغار نقل کنند
و آنرا بارد سازند باین طور که در آب غوره اندک کشنیز و اندک بادام مقشر کوفته و مغز خیار اندازند پس ازان بچه مرغ بریان اضافه کنند و ساعتی بگذارند بعد
انغذا ابدان نمایند و اما علاج نوع دموی آن اینست که در ابتدا فصد هر رگی که عادت فصد او بسیار باشد بپردازند بعده چندروز صبر کرده فصد رگ پیشانی
نمایند بعد ازان چندروز توقف کرده هر دو رگ زیر زبان کشایند و اخراج خون ازین عروق بقدر امکان و قوت باید پس ازان اگر تحمل اسهال باشد مطبوخی
که در قسم صفراوی مذکور شد مسهل دهند و لزوم ماء الشعیر سکنجبین معمول آب عناب آب به یا آب سیب یا مجموع این همه سازند و باید که در سکنجبین نصف سرکه و نصف
ازین آبها داخل کرده بپزند و سرکه و روغن گل بهم زده و گلاب بر سر نهند و واجب نیست که در طعام صاحب این علت و شراب و خشخاش داخل شود زیرا که
دران قوت حبس ماده در سر و تغلیظ آنست و نشاید که ماده این مرض در سر گذارند بلکه ازان تحلیل کنند یا ترقیق آن نمایند تا از منخرین یا از حنک بسوی
دهن جاری شود و چون علت منحل گردد بمزورات متخذ از سرکه و شکر و کاسنی مسلوق مطیب بسرکه و بکاهو مسلوق غذا سازند و بحسب اوقات عرض در تعلیل مقدار
و تغیر اوقات غذا تصرف نمایند و اگر ازین تدبیر نجاح حاصل نشود و چیزی سوای بقیه ماده که تحلیل نشود یا نضج نیابد نباشد اعاده استفراغ بحسب احتمال
قوت نمایند و تدبیر دوا و غذای او بحسب وجوب حال کنند و چون از مزورات بتدریج نقل کنند اول درجه بچه ماکیان مطبوخ بسرکه و عدس مقشر باشد بعده
بگوشت بزغاله شیرخواره نقل کنند و از امتلاء و تخمه حذر کنند و دیدیم که بعضی اصحاب سرسام را بعد زوال مرض برجوع بعد تخمه بهم رسید و ازان حمیات مختلف الادوار
عارض شد و بعضی را دق لاحق گردید **ابن الیاس** گوید که اگر سرسام از خون باشد قبل استحکام ضعف نبض فصد سر رو نمایند و اخراج خون بقدر قوت
و طاقت کنند و اگر مریض متحمل فصد نباشد و بعد استحکام و ضعف نزد طبیب برسد حیله اخراج خون از هر مکان که مناسب بود باید کرد و اسهال طبیعت
بمطبوخ فواکه و نقوع مشمش و شربت آلو کنند و هر صباح جلاب از عناب و آلو بخارا هر واحد بست عدد تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد بست درم
بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و اگر با سرفه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم سپستان بست عدد و شکر سفید بست درم سازند
و غذا ماء الشعیر با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و خشخاش دهند و اسهال طبیعت در روز ششم کنند اگر نضج ظاهر شود و اگر ظاهر نگردد تا روز هشتم
تاخیر کنند و درین علت تعجیل اولی از تاخیر ست باین مطبوخ سنای مکی هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم آلو و عناب و سپستان

هر یک بیست عدد در یک نیم آثار آب بپزند تا به نیم رطل آید شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم دران مالیده صاف نموده بنوشند و غذا در آخر روز
ماء الشعیر دهند و چون هذیان و اختلاط عقل عارض شود نخلخه بارده مقوی دماغ مثل صندلین و گلاب و آب خیار و سرکه کهنه و شیر زنان و روغن گل سازند
و اطراف را بآب گرم و مطبوخ بنفشه و سبوس و خطمی و مانند آن و نمک طعام بمالند و جراده کدو و خیار بر سر نهند و ریاحین بارده مثل بنفشه تر و گل خشخاش و نیلوفر و برگ
و گل کدو و برگ آن ببویانند و برگ بید تازه فرش کنند و گلاب پاشیده بران خواب کنند و تفکه از آلو شیرین مقشر ملوث بشکر سفید سازند و آب ترنج بنجابه مثقال
بشکر سفید ده درم و یا آب خیار کوفته افشرده بنوشانند و نوشیدن لعاب اسپغول بجلاب نفع بلیغ دارد و اگر از صفرا باشد علاجش صرف عنایت به تبرید
و ترطیب آن و ریختن روغن گل و سرکه بر سر بسیار و تنطیل سر بروغن بنفشه و روغن گل و روغن کدو بهر تقویت دماغ و عدم قبول آن ماده را و اسهال طبیعت
بماء الفواکه و مطبوخ آن و آب نقوع مشمش و آب انار ترش معصور بشحم آنها و نوشانیدن جلاب هر صباح از تمر هندی ده درم تخم کاسنی سه درم عناب و آلو
هر واحد بیست عدد و شکر سفید ده درم و ترنجبین پانزده درم و اقتصار از هر غذا بر ماء الشعیر مطبوخ دران خشخاش و بنفشه و عناب و سپستان است و شربت
بنفشه و خمیره بنفشه و شربت خشخاش هر کدام ازینها که بنوشند نافع ست و نخلخه بارده که در دموی گذشت استعمال نمایند و جراده کدو و خیار و کاهو و عنب الثعلب
سبز بر سر نهند و بر فرش صندل و برگ بید مبلول بگلاب خواب کردن نافع بود و این حقنه در سرسام صفراوی بسیار نافع ست زیرا که اسهال برفق
کند و حرارت پیدا نکند بلکه تسکین آن نماید و ایضا در حمیات حاده چون طبیعت قبض باشد استعمال نمایند بگیرند سبوس گندم در صره بسته و تخم خطمی و جو
مقشر کوفته هر واحد یک کف عناب و سپستان هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم سنای پنج درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند و دران ده درم
شکر سفید حل کنند و ده درم روغن بنفشه بران ریخته حقنه نمایند و این حقنه دیگر تلطیفیه حرارت غریبه بسیار کند و تسکین عطش و لهیب نماید بگیرند آب کشک جو
ده اوقیه لعاب اسپغول و روغن بادام شیرین و روغن کدو هر یک اوقیه در خوب بهم زده بدان حقنه کنند که این تلطیفیه عجیب لهیب و حمی و سرسام احوال آن نماید
و در سرسام صفراوی اسهال مشکل بود بهر آنکه ماده درین وقت بسوی سر صاعد باشد و بقراط گفته که سرسام بجمیع اجناس خود قتال ست و در حمیات حاده
چون مریض از روشنی نفرت کند و در سر وجع دائم و ثقل یابد بحدوث سرسام تیقن نمایند خجندی گوید که در سرسام دموی فصد قیفال و اخراج خون
بقدر قوت و تلیین طبیعت بآب فواکه مثل تمر هندی و شربت آلو و نیلوفر و عناب کنند و نخالخ و شمومات بعمل آرند و از اغذیه ماء الشعیر محض یا با آب انار دهند
اگر سرفه نباشد و الا جلاب از عناب و سپستان و نیلوفر و خمیره بنفشه و مانند آن بدهند و اگر با وی سهر بود بشربت خشخاش و از اغذیه ماش بمغز بادام شیرین
یا ماء الشعیر بمغز بادام و تلیین طبیعت بحقنهای لینه و مسهلات مشروبه سهل مثل شیرخشت و ترنجبین و تمر هندی در روز هفتم و یا در هشتم کنند و این مطبوخ نافع این
علت ست و نسخه آن همان ست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن بنفشه سه درم و نیلوفر دو درم و کاسنی دو درم ست و روغن بادام
شیرین یک درم عوض عناب و سپستان نوشته و در صفراوی هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه دهند و برای تلیین شربت تمر هندی و عناب و بنفشه نوشانند
قرص کافور
و اگر حرارت بسیار قوی باشد این قرص کافور دهند بنفشه نیلوفر طباشیر گل سرخ تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک
پنج درم رب السوس ربع درم صندل سفید سه درم کافور ربع درم زعفران ثلث درم همه را کوفته بیخته قرص سازند شربتی دو درم و این حقنه نافع ست بنفشه
خشک یک کف سنا سه درم ترنجبین ده درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت و نوشته که در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند ابن هبة الله
گوید که اگر ورم حادث از خون باشد مبادرت بفصد قبل استحکام مرض کنند و اگر فصد دست ممکن نبود رگ پیشانی و بینی بکشایند اخراج خون بمقدار حاجت
بیکدفعه نمایند و ماء الشعیر مطبوخ بعناب بنوشانند و آب انار بدهند و تعدیل طبع با آب تمر هندی و شربت بنفشه و نیلوفر یا شربت ورد کنند و اگر طبع سخت
قبض باشد شربت آلو و خیارشنبر با آب تمر هندی و شربت عناب دهند و اگر تشنگی بسیار باشد تکثیر مبردات نمایند و اجازت شرب آب سرد ندهند بعد
از ان فصد تقویت سر بروغن گل مضروب بسرکه و یا سرکه و گلاب کنند و بر پیشانی صندل و گلاب و کافور طلا نمایند و اگر از مشروبات اسهال نشود
حقنه لین بعمل آرند و اگر مریض قریب استغراق رسد و بیخوابی شدید و اختلاط عظیم باشد تطول منوم که در ذیل علاج گذشت بر سر ریزند و اگر بدن ممتلی باشد

آب بر سر نباید ریخت و روغنهای مبرده مرطبه بر سر بمالند و اگر سهر کم نشود شیر زنان بر سر دوشند و آنرا با روغن نیلوفر و بنفشه در بینی چکانند و مریض را بر بستر نرم
بخوابانند و چون صلاح یابد مزوره ماش و کدو و اسفاناخ غذا سازند و اندکی پست جو مغسول با آب گرم بشکر و آب سرد بدهند و چون آثار صلاح پدید آید و تب ساکن
شود غذا مزوره سماق و یا مزوره حصرم و یا اسفاناخ سازند و کاهو خورانند و چون بران ایام بگذرد و بصحت عود کند در حمام داخل نمایند و بچوزه مرغ و دراج
و ماهی صحرای غذا نمایند و از غذای بسیار حذر کنند تا در معده فاسد نشود و بتدریج اعاده بعادت او نمایند **انطاکی** گوید که در سرسام مبادرت بفصد کنند
و تبرید باخراج ماده بدانچه تعدیل او کند از مسهل و غیره باید کرد و سعوطات نیکوست مگر در برسام بسبب احتمال عطسه که آنرا مضرتست و صاحب سرسام حار تکثیر
تناول پست جو و شرب آب آن نماید و ماء القرع مشوی بعد طلای آن بار دو بسرکه سرشته و خوردن عدس و روغن بادام و طلای سر بحبابه کدو و روغن گل و شیر
زنان و زعفران مجربست و شستن پا بماء الطبیخ سبوس و [illegible] و هرگاه قرانیطس متمادی گردد و در قوت احتمال باشد فصد رگ پیشانی و حجامت ساقین
نمایند و در نیوقت بنفشه و آنچه از ان سازند بکثرت خورانند **گیلانی** مینویسد که سکنجبین درین مرض باید که بسیار اندک استعمال نمایند زیرا که اکثار از ان دماغ
و عصب را ضرر دارد و معذلک شربت آلو از ان بسیار نیکست بهر آنکه درین باوجود قمع و تبرید و ترطیب و تسکین و منع بخار و ازلاق و تلیین طبیعت ست و درین
لذع نیست که دماغ را و آنچه متصل بدانست ضرر رساند و ایضا می باید که کثرت حموضت نکنند و چون استعمال نمایند باید که ترشی او قوی نباشد و نه صرف بود بلکه
مخلوط کنند بچیزیکه تعدیل او نماید و تبرید مفرط هم استعمال نباید کرد و حذر از شراب اولی بست اگرچه ممزوج باشد و از همه آنچه اعانت بر جذب مواد بسوی سر کند از جمیع مسخنات
دماغ و مضعفات آن اجتناب باید کرد و در سرسام صفراوی حاجت بحقنه شدید بود زیرا که از شان اوست تحرک بسوی فوق و مسهلات قویه اکثر حار اند و از
اشربه نافعه آن شربت صندل ست و ماء القرع با آب غوره و شکر و ماء الشعیر رقیق بروغن بادام و شکر و بعد نضج و تلیین طبیعت سحرگاه قرص کافور دهند و هنگام
خواب دو درم اسبغول بجلاب بارد بخورانند و طلب خواب شربه منومه مثل شربت خشخاش و شربت نیلوفر و شربت کاهو نمایند و یا تخم خشخاش و تخم کاهو سوده در
ماء الشعیر بپزند و طلای پیشانی بقیراطا افیون و مثل او کافور سازند و حقنه ملین [illegible] که دینجا استعمال نمیکنند نیست و نسخه آن همانست که در قول جرجانی
گذشت و در ان سفیده بیضه خام داخل ست و باید که شربت خشخاش بعد تنقیه دماغ و لین طبع و هنگام قرب انتها نوشانند و علاج قسم دموی آنست که قبل
از زوال عقل فصد قیفال نمایند خصوصا اگر مریض را بفصد آن عادت بود و اخراج خون بسیار در دفعات بدو روز یا سه روز بقدر قوت کنند و باید
که تعویل بر قوت نمایند چه اگر قوی بود مریض سالم گردد و اگر بخلاف این باشد لامحاله بمیرد و در اکثر قوت قوی از قوت افعال اعضای رئیسه شناخته میشود
پس اگر عقل و حس و حرکت صحیح باشد دماغ صحیح بود و چون نفس و نبض صحیح طبیعی باشد قلب صحیح بود و اگر اشتهای طعام صحیح باشد جگر صحیح گویند و هرگاه
این امور بخلاف آن باشد این قوی ضعیف بود و چون از فصد عروق دست مانعی باشد بر ساقین حجامت کنند بعده میان هر دو شانه بعد از ان بر نقره
و فصد رگ پیشانی و بینی و هر دو رگ زیر زبان کشایند و خون بقدر امکان برارند اگر فصد این عروق باخراج دم ما یحتاج کفایت نکند فصد صافن نمایند تا جذب
خون باسفل نماید و بعد فصد در اول امر سکنجبین خصوصا معمول از پوست بیخ کاسنی و تخم آن اقتصار نمایند و بعد دو روز غذا ماء الشعیر رقیق بشکر یا سکنجبین سازند
اگر سرفه و ضعف در معده نباشد و اگر خوف ضعف بود نان مغسول و بقول و حبوب بارده مثل چقندر و کاهو و سرق و ملوکیه و بقله یمانیه و کدو و خیار و قثاء و ماش
و عدس مقشر و جو مقشر معمول با آب میوه های ترش مثل آب غوره و انار و ریباس و به و سیب اگر طبع نرم بود و اگر قبض باشد با آلو بخارا و تمر هندی دهند و اگر
طبع مائل بقبض باشد هر روز آب آلو یا ترنجبین و یا شیر خشت بنوشانند و اگر طبیعت نرم نشود حقنه لینه یا شیاف استعمال نمایند و اگر احتیاج زیاده اسهال
باشد ماء الفواکه و بنفشه و لبلاب و خیارشنبر و غیره دهند و از غذا بر ماء الشعیر مرکب بلعاب آلو در روزی یکبار یا دو بار اقتصار ورزند اگر طبیعت قبض باشد و بدر شاه
یا سماق یا به یا غوره دهند اگر طبع نرم باشد و بعد زمانه ابتدا ماء الشعیر غلیظ تر دهند و در تغلیظ آن بیفزایند تا آنکه مرض بانتها رسد و وقت بحران حاضر شود و وقت
انتها تدبیر غذا لطیف بقیه در قول صاحب کامل گذشت باید کرد و چون بصحت عود کنند از تناول غذای کثیر و از مشی در آفتاب و از تعب و از خوردن حلاوات و از تخم و بیضه
و حرکت بسیار اجتناب نمایند **مؤلف خلاصه** گوید که در سه روز اول رگ قیفال زنند و حقنات مناسب و شربت عناب و بنفشه و نیلوفر و لعاب اسپغول

وخاکشی ده هند و روز هشتم ملینی دهند باین وجه مغز فلوس پانزده درم شیرخشت ترنجبین هر یک ده درم خمیره بنفشه هفت درم گلقند شکری ده درم ریوند
خطائی نیم مثقال روغن بادام نیم مثقال و این مطبوخ از مجربات ست سنای مکی بلیله زرد گل بنفشه سپستان گاوزبان هر یک نیم جزو مویز منقی عناب زرشک
هر کدام بعدد مجموع باده چندان آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفه مغز تخم کدو هر یک سه درم کوفته در رطلی از آن مذکور
بیندازند و تا دو ساعت نگهدارند آنگاه صاف کرده بنوشانند فانه من الخواص العجیبة و اگر طبع در غیر روز بحران نرم شود سویق شعیر با گل ارمنی و صمغ عربی یا قرص
طباشیر یا رب ریباس یا رب سیب و گلاب بدهند و صندل و گل سرخ با گلاب و آب برگ انگور بر شکم ضماد کنند و اگر مرض بطول انجامد تدبیری که در قول نطالی گذشت بعمل آرند
و باشد که در آخر سرسام زبان بسبب تبلد ماده گرفته شود و بیمار بر تکلم قادر نباشد در این وقت از گل بابونه و اکلیل الملک و سوسن گندم و گل بنفشه بر سر و گردن نطول نمایند
و بخار آن دارند و مکرر دیده شده که ماده سرسام بحران انتقالی نموده در زیر جلد باعث اورام عظیمه صلبه گردیده و از مداومت تطلیه آب کشنیز تازه
تحلیل رفت و در غذا عدس با سرکه نهایت مفید ست سدید گوید که این حقنه مرطب ملین مسکن حرارت در سرسام صفراوی ست ماء الشعیر سی درم روغن گل
ده درم لعاب اسپغول بست درم نیم گرم حقنه کنند و گاهی خمیره بنفشه یا ترنجبین قدر حاجت اضافه کرده میشود و این حقنه جید ست عناب سپستان هر یک
ده عدد جو مقشر ده درم بنفشه خشک پنج درم نیلوفر سه درم چقندر یک قبضه لطیفه جوشانیده صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیرخشت و فلوس خیارشنبر
ده درم روغن کنجد پنج درم بوره ارمنی یک نیم درم و این ملین صاحب سرسام را در روز هشتم بخورانند شیرخشت ده درم تا پانزده درم تمر هندی منقی پانزده درم خمیره بنفشه
پنج مثقال گلقند ده درم راوند نیم مثقال و این مسهل در روز دوازدهم یا شانزدهم داده شود فلوس خیارشنبر ده درم تا ده مثقال گلقند پنج مثقال شیرخشت ده مثقال
خمیره بنفشه ده مثقال ریوند چینی نیم مثقال روغن بادام یکدرم باذن الله تعالی نفع بخشد

علاج فلغمونی و شقاقلوس دماغ

علاجش مثل علاج سرسام دموی کنند لیکن در فصد مبالغه نمایند و فصد عروق زیر زبان و چهار رگ و عروق جبهه و پس گوش بعد فصد سر و بسیار نافع ست و حکیم علی نوشته
که در فلغمونی مبالغه در اماله مواد بسوی اسفل از رجع محاجم و ادرار کتفین بستن عضدین بستن ساعدین بستن ورکین بستن فخذین بستن ساقین نمایند و بر ساقین شرط نیز
بعمل آرند و این بعد فصد اولی و ایضاً در استعمال مشمومات بارده مثل صندل و کشنیز سبز و گل کدو و خیار کوچک کافور و امثال آن و کذلک لطوخ اطلیه و اضمده بارده
و منومه بر سر چنانچه در سرسام مذکور گردد مبالغه کنند و صاحب اقتباس گفته که فلغمونی و شقاقلوس نیز از اقسام سرسام غیر حقیقی ست و سبب فلغمونی تعفن خون
ست و سبب شقاقلوس خون گرم با ترکیب سودا بود و علاجش بسرسام موطی سوداوی نمایند

علاج حمره و جمره دماغ و قوبای آن

علاجش بعینه علاج سرسام صفراوی ست مع زیادتی ترطیب کثیر و دوام ربط اطراف و فصد چهار رگ و این ضماد ملوسیخان نافع حمره است آرد ماش
آرد جو در روغن گل و شیر زنان و زرده بیضه نیم برشت آمیخته بر پارچه کتان مالیده بر سر نهند و ساعت بساعت تبدیل نمایند و این ضماد در ابتدا مستعمل جراحه کند
و خیار پوست خربزه عنب الثعلب برگ کاسنی گل بنفشه کوفته اقاقیا در خل کرده ضماد نمایند و این ضماد در انحطاط استعمال میکنند آرد ماش بقدر کف گل بنفشه
مثقال اقاقیا دانگ کوفته بشیر زنان و روغن گل و زرده بیضه آمیخته بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند و این طلا نافع ست صبر زعفران اقاقیا فوفل گل ارمنی
شیاف مامیثا صندل سرخ کوفته با آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب آمیخته بر سر طلا کنند و صاحب اقتباس این نیز قسمی از سرسام غیر حقیقی نوشته گفته که
فصد قیفال کنند و بفاصله دو سه روز رگ پیشانی و یا بینی کشایند پس معالجه سرسام صفراوی پردازند و شیخ می فرماید که علاج حمره و قوبای دماغ بعلاج صبا
نمایند طبری و گیلانی گویند که حمره بجای حمله چون حادث گردد در سائر اعضای ظاهری حس منقسم بدو قسم میگردد یکی منبسط زیر جلد و در این حمرت
در جلد ظاهر میگردد و دوم فرو رفته در عمق جسم و این را الحمره جسیم نامند و حمره فلغمونیه نیز و این را بجهت مشابهت حمره بنار در حرکت آتش در حرقت و التهاب آن نامیده اند
و این نوع گاه عضو را فاسد میکند و لا تماس آن بینا بیعه گاهی زائل میگردد بحسب قلت ماده و کثرت آن و ضعف و صلاح آن و سبب این مرض نیست

که باختلاط صفرا فاسد میشود و منبسط میگردد و جوش میخورد و رگهای باریک را میشکافد پس بسوی بعضی اعصاب منتشر میریزد و چون این علت در دماغ پیدا شود
و آن از ترقی خون فاسد یا باختلاط صفرا بسوی بعض اجزای دماغ یا اکثر آن ست نوع واحد گردد و آن ست که در جوهر دماغ منبسط میشود پس آنجا اندر غشای
موضوع تحت قحف و یا در غشای موضوع بر دماغ و یا در بین هر دو منبسط گردد و با این خون فاسد در عروق دماغ حاصل شود و اما قسم دوم که آن عمیق ست
در دماغ عارض نمیشود زیرا که قبل از آنکه در دماغ فرو رود مریض را هلاک میکند چه دماغ تحمل مثل این الم نمیشود نمی بینی که اکثر بمشارکت عضو بعید متالم میگردد
فکیف که او بنفسه متالم شود و ماده حاده اکاله او را مس کند و فرق میان این مرض و قرانیطس حار آنست که آن عقل را زائل میکند و بادی تپ مطبقه میباشد و چشمها
سرخ می گردد و باین علت تپ و زوال عقل نمیباشد بلکه مریض در سر خود آتش ملتهب می یابد و بر آن طاقت صبر و قرار نمیدارد و علاجش اینست که فصد
قیفال و رگ پیشانی و رگ منخرین و هر دو رگ زیر زبان بحسب امکان و مطاوعت قوت یکی بعد دیگری بکشایند بعده بشرب ماء الشعیر و اغذیه مرطبه مثل کاهو و قطف
و کاسنی و حریرهای معمول از نشاسته و روغن بادام لزوم نمایند و نظر بسوی چیزهای سرخ براق برای جذب ماده بسوی ظاهر مشاکلت نمایند و لزوم این ضماد بر سر
نمایند جرادة کدو مغز خیار برگ عنب الثعلب صندل سفید بعض اطراف بید برگ بنفشه نیلوفر برگ اسبغول مقادیر لائق علت گرفته باریک سوده با سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند
و یا سفیده تخم مرغ را با روغن گل خام آمیخته سرد نموده بر سر گذارند و هر ساعت که گرم گردد تبدیل نمایند و باکی نیست که بالای ضماد مذکور اندکی روغن بنفشه بچکانند
لاسیما وقت ظهور نقصان و کمی در علت بعده جو مقشر و برگ بنفشه نیلوفر هر واحد کف کبیر پوست خشخاش سبوس گندم هر واحد کف برگ عنب الثعلب
دو کف بپزند تا مهرا شود پس صاف کرده نیمگرم بر سر ریزند و ثفل آن تکیه سر نمایند و اگر بینند که این بیمار را قلق میشود در هوا سرد کنند پس بر سر ریزند در
هر روز بدفعات متوالی و بهترین چیزها که درین مرض استعمال کنند این ضماد ست بگیرند برگ عنب الثعلب و تخم آن و سیب سیده و هر دو را نرم کوفته در سرکه
ممزوج نو بروغن بنفشه بجوشانند تا مثل مرهم گردد بعده اندک آرد جو و سویق او آمیخته مثل خاگینه کنند و بر سر از آن خضاب غلیظ نمایند و چون مرض انحطاط
یابد و قلق زائل شود و در قاروره آثار نضج پیدا آید اگر قوت مطاوعت کند باین مطبوخ مسهل دهند برگ عنب الثعلب برگ خطمی برگ خبازی هر واحد دسته تمر هندی
سی درم ترنجبین بست درم آلو بست عدد عناب یک کف سپستان یک کف و اگر توت شامی بهم رسد دو کف کبیر همه را بدستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده
شربتی از آن بقدر قوت علیل و فصل گرفته هفت درم فلوس خیارشنبر در آن مالیده نیمگرم بنوشانند و اگر قوت کفایت کند دو سه بار این مطبوخ استعمال کنند
و هرگاه اندک بقیه مرض بماند این سعوط بکار برند بگیرند شیاف ابیض که در آن اقلیمیا نباشد و از مروت او بشیر خر پرورده باشند بقدر طسوج و در شیر دختران حل کرده
اندکی روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و روغن کدو یا روغن تخم خیار بر آن انداخته بهم زنند و صاف کرده قدری سرد نموده سعوط کنند پس اگر از این راحت یابد
و در چشم او اشک نیاید لزوم این سعوط نمایند که مریض از این صحت یابد و اگر اشک سائل شود و از آن راحت نیابد شیر دختران از پستان بر سر دوشند و نهادن
پارچه مبلول بآب طلع و گلاب با اندک سرکه و روغن گل بهم آمیخته بر سر لزوم نمایند و مسکن خوابگاه مریض جائی که در آن هوا سرد بسیار آید مقرر سازند و از مشی در
آفتاب و قرب آتش حذر کنند و برگ بنفشه و نیلوفر آب سرد پاشیده ببویانند و اگر صاحب این مرض را آب عصا الراعی بشیر دختران سعوط کنانند اثر نیک بخشد و گاهی
عصی الراعی و طحلب برگ اسبغول سائیده و قدری سرکه آمیخته بر سر ضماد می کنند و این ضماد در اول این مرض و در آخر آن نیکوست و اما نطول صلاحیت استعمال ندارد
مگر در آخر این مرض و اگر باین علت در ابتدا تپ لازم گردد و بر روی نبض نمش بنفسجی ظاهر شود بی شک علیل هلاک گردد و اگر چهره او مع ظهور تپ زرد گردد
و اسهال او را عارض نشود خلاص یابد و این مرض از امراض مشتبهه ست باید که هنگام وقوع آن تأمل تمام در علامات و معالجه آن نمایند سمرقندی در شرح
اسباب مینویسد که دیدم این مرض را مع علامات او که بعد تقی به نهار حادث شده بود و هنوز نوبت اختلاط عقل و سیاهی چهره نرسیده بود و علاجش نمودم نوشانیدن
فاوزهر و نارجیل دریائی نمودم و صحت یافت و حمره که بکودکان افتد تدبیرش علاج عطاش ست که بعد ازین ذکرش بیاید بهر آنکه از قانون و شرح آن حمره و عطاش
در صبیان مرض واحد ظاهر میشود رازی در حاوی کبیر نوشته که گاه مرضی شبیه بقرانیطس بغیر تپ عارض شود و بودن او بغیر حمی دلیل بر خالی بودن آن از ورم
ست لیکن با قلق شدید و جهیدن بود که صاحب او را قرار نباشد و خواهد که برخیزد یا برجهد و گاه بر بستر بنشیند و گاهی بقوت بنشیند و گاهی بضعف

بیفتد و معذلک نبض او تغیر بتواتر و سرعت عارض نشود و بول در رنگین نگردد و با شدت ضجر و غم باشد و نفس تنگ شود و تشنگی بسیار بود و اگر آب بنوشد بعسر
خارج گردد و این مرض اکثر در یک روز قتل کند و گاهی چهار روز بکشد و احدی ازان نجات نیابد بلکه چهره و زبان سیاه شود و چشمهای ایشان باز ماند و حال آنها
مثل حال ملسوعین بود و بعد ازان حرکات ایشان سست شود و نبض ساقط گردد و بمیرند و اکثر موت آنها باختناق بود و شیخ میفرماید بعید نیست که سبب این
علت مشارکت دماغ بعضوی دیگر کریم مثل عضل النفس باشد چون آن را تشنج یا فساد دیگر مثل خناق عارض شود و متادی بدماغ گردد و او را مشوش و فاسد
گرداند و عقل مختلط گردد و عطش بتجفیف نواحی راس و حلق و صدر عارض شود و لهذا بشرب آب ساکن نگردد **قرشی** میگوید که این مرض اکثر دیده ام هنگامی که
وبا عارض میشود و احدی را ندیدم که ازان خلاص یافت و کسی را ندیدم که در اول روز ازان بمیرد بلکه هر کسی را که این مرض عارض میشود ضجر و قلق آن را اشتداد
می نماید و قرار نمی یابد و بر یک شکل قائم نمی ماند بلکه بر فرش و بستر خود منقلب میگردد و گاه بقوت و سرعت حرکت میکند و گاه یکبارگی ایستاده میشود و همواره
حال همچنین میباشد تا آنکه سست گردد و می میرد و زبان بعضی بالکل سیاه میگردد و بعضی را این وقت قریب موت عارض میشود و اطبا از مشاهده این
مرض حیران میشوند و اکثر بمریض نسبت میکنند که او این افعال باختیار خود میکند باراده اظهار آنکه مرض او شدید است و در نفس الامر چنین نباشد پس گاهی
بعض اطبا همین اعتقاد میکنند تا آنکه مریض می میرد و کسانی را که من مشاهده کرده ام احدی را از ایشان ندیدم که عقل آن ظاهر مختلط گردد بلکه اکثر از
ایشان از افعال خود که میکنند عذر می نمایند و میگویند که از شدت کرب بر نفس خود قدرت نداریم و اما کسی که مس بدن آنها میکند دران از حال صحت
تغیر نمی یابد و لهذا انکار مردم بران زیاده بود و تحقیق صدق کلام مریض درین باب نمیکنند حتی که مریض هلاک میگردد و این مرض عارض میشود وقتیکه عفونت
شدید در قلب پیدا میشود و ازان انطفای حرارت غریزی لازم میگردد و کرب شدت میکند و درین هنگام در نفس تنگی عارض میشود بسبب تجفیف
اعصاب که بنا بر قوت حرارت چون این اعصاب خشک میشوند تحریک تام متمکن نمیباشد و لهذا اکثر موت ایشان باختناق میباشد بسبب انطفای حرارت
غریزی و نبض ایشان را تواتر و سرعت عارض نمیشود بنا بر آنکه حرارت غریبه تا جگر و مجاری بول منتهی نمیگردد و لهذا بول از مجرای طبیعی تغیر نمیشود **گیلانی** میگوید
امید هست که بر قرشی این امر مشتبه باشد زیرا که در تپ وبائی نیز اکثر این اعراض میباشند و گازرونی بعد نقل قول رازی و شیخ و قرشی نوشته که این اقوال از عجائب
عجیبه است و مثل این نه در کتب طبیه دیدیم و نه از آبای اطبای خود شنیدیم

علاج سرسام سوداوی

و این کمتر افتد و اشد آفت اطلای بر سر است و بمالیخولیا میکشد ابتدا فصد تبرید و ترطیب دماغ از ادویه مار الذکر کنند و پس از نضج ماده مسهل سودا و حب افتیمون
تنقیه نمایند و بهر تبرید و ترطیب ماء الشعیر بشیره خشخاش و سرکنجبین جهت تقطیع و تلطیف ماده سکنجبین که بسیار ترش نبود مناسب است و بعد تنقیه ضمادات و نطولات
مرطبه بکار برند و ضماد مغز تخم کدو مغز تخم تربوز نیلوفر بنفشه هر واحد یکتوله سائیده بشیر دختر یا زن آمیخته نیز برای سرسام سوداوی و صداع یبسی و خشکی دماغ
فائده تمام میکند و نطول بابونه نمام گل سرخ اکلیل الملک گشنیز خشک سرکه جوشیده بعد تنقیه نافع و بعضی شبت عنب الثعلب گل بنفشه تخم خطمی حلبه اسطوخودوس
نیز افزوده اند و ایضاً بابونه شبت ریحان بنفشه گل نرگس در آب شیرین پخته روغن بابونه روغن کنجد روغن بادام شیر دختران داخل کرده نیم گرم بر سر نطول
کردن سودمند است و هرچه در علاج امراض دماغی سوداوی و صداع سوداوی مذکور شد بعمل آرند و روغن کدو و بنفشه و نیلوفر و بابونه بشیر زنان بسر مالند و ایضا
روغنهای مذکوره و شیر دختران در گوش و بینی چکانند و در تنویم علیل کوشند و باقی تدبیر حسب حاجت از سرسام صفراوی بر گیرند و غذا ماء الشعیر برنج و مانند آن
دهند و در انحطاط مرض گوشت حلوان و بچه خروس دهند و از غضب و حزن و افکار بسیار منع کنند **اقوال مهره** صاحب اقتباس مینویسد که اول رگ سلیق وقت
صبح زنند و وقت شام رگ صافن گشایند و جهت تبرید و ترطیب دماغ روغن بادام و کاهو و شیر زنان برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و بر تارک سر مالند
و شیره خرفه و خیارین و مغز کدو هر یک نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه در گلاب و بید مشک هر یک هفت توله شربت نیلوفر شربت صندل از هر یک دو توله داخل کرده
بنوشانند و غذا شیر برنج و یا حلیبه شیر برنج یا آش جو شربت نیلوفر و انار شیرین دهند و خیار نیز روغنه همین تدبیر بعمل آرند که بهوش آمد پیش تنقیه بدن و دماغ

بماء الجبن کنند و بعد انفراغ ازان بنا بر تعدیل مزاج خمیرهٔ صندل ترش بر نسخهٔ رازی همراه عرق شیر علویخان بکار برند **خجندی** گوید که نضج ماده بمطبوخ بنفشه و اصل السوس مقشر نیم کوفته و گاوزبان هر یک دو درم و شکر سفید ده درم نمایند و غذا ماء الشعیر و نخود و روغن بادام دهند و بعد ظهور نضج تام در قاروره مسهل مطبوخ بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس تخم کشوث هر یک دو درم مویز منقی ده درم پرسیاوشان اسطوخودوس بسفایج هر یک سه درم شاهتره یک قبضه عناب عدد ۲۰ فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین گلقند هر یک پانزده درم روغن بادام یک مثقال بدستور معهود مرتب ساخته دهند و غذا بعد اسهال در آخر روز ماء الشعیر مع نخود دهند و این نطول نافع این مرض ست بابونه شبت شاهتره بنفشه مساوی جوشانیده نطول کنند و تدهین سر بادهان فاتره رطبه مثل روغن بادام و روغن بنفشه نمایند و در نسخهٔ ابن الیاس مسهل مذکور سنای مکی هفت درم گل سرخ پنج درم بادرنجبویه ده درم عوض شاهتره و عناب و گلقند ست و در نطول ریحان بجای شاهتره **طبری** گوید که در سرسام سوداوی ترک استفراغ او در اول مرض البته واجب ست بلکه لزوم ماء الشعیر بجلاب و شکر نمایند و غذا بزورات مرطبه مثل ماش و اسفاناخ و مانند آن دهند و هرگاه در قاروره نضج ظاهر شود تنقیه باین مطبوخ نمایند پرسیاوشان اصل السوس مویز منقی هر واحد پنج درم عناب سپستان آلو هر واحد بست عدد ترنجبین بست درم برگ بادرنجبویه یک کف همه را بدستور مطبوخ سازند و شربتی ازان حسب قوت مریض صاف کرده هفت درم فلوس خیارشنبر دران مالیده اندکی روغن بنفشه بران ریخته بنوشانند و یا در حلق او وجور کنند اگر از شرب امتناع باشد و این مرض از اعراض قبیحه بیباشد ظاهر شود از هجوم مریض برانچه واجب نبود و انبعاث و تشبث او از کسی که قریب او باشد و گاه از دندان بگزد و هرچه زیر دندان او آید قطع کند و چون مثل این افعال ظاهر شود پس سبیل او آنست که بربندند و بترسانند تا ازان باز ماند و هرگاه مرض انحطاط پذیرد هر مرتبهٔ دیگر استفراغ ماده نمایند اگر قوت او متحمل آن باشد و شیر بز یا شیر دختران بر سر دوشند و برین ضماد لزوم نمایند بگیرند شیر تازه بز و دران پنیر مایه جدی بمالند تا منجمد گردد و بعد ازان برگ خبازی و برگ بقلهٔ مبارک سائیده بر سر نهند و بالایش شیر منجمد بگذارند و مدام روغن کدو و روغن تخم خیار در بینی چکانند و چون علت منحط گردد از خروس خصی و دماغ جدی و مانند آن غذا سازند و از فواکه سیب شیرین خوشبو بخورانند و از جماع البته منع کنند تا آنکه قوت حاصل گردد و بغذای لحم رجوع کنند و آبزن و حمام لازم گیرند و در وقت غلبهٔ مرض از بیمار سخنهای نیک باید کرد و نزدیک او کسانی باشند که ازان انس و محبت داشته باشند و همچنین در سائر انواع این مرض زیرا که مؤانست و سخن خوب و تسکین نفوس آنها از ضروریات ست **سعید** گوید که علاجش باستفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و اگر مانعی باشد این حقنه بعمل آرند شحم حنظل و بسفایج و افتیمون مع پودینه جوشانیده در آب آن روغن بابونه آمیخته حقنه کنند و ماء الشعیر بشربت نیلوفر و لعاب اسپغول بجلاب و ماء الجبن بنوشانند و آبیکه دران جو مقشر کوفته و گندم و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ جوشانیده باشند بر مقدم سر بریزند و روغن بنفشه و نیلوفر نیم گرم بر سر مالند و چون مریض صلاح یابد در حمام داخل کنند و بچوزه مرغ و لحم خرفان غذا سازند و شراب ممزوج بنوشانند و بکثرت خواب مر فرمایند **ایلاقی** گوید تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نشود استعمال حقنه یا مسهل جائز نیست تا ظهور نضج ماء الشعیر رقیق ممزوج بجلاب بنوشانند و بروغن بنفشه و کدو تمریخ سر نمایند و شیر زنان بر سر دوشند و بدانچه در سرسام صفراوی گذشت استعانت نمایند **گیلانی** بنویسد که تدهین کف پا و ناف و مقعد مریض هر شب بروغن تخم کدو یا روغن بنفشه نافع ست و بعد ظهور نضج طبیخ افتیمون بنوشانند و ماء الجبن دهند و اصلاح مزاج باشیای مرطبه که با دوائی افتیمون استفراغ شده باید کرد و آب مطبوخ اشیای مرطبه بادک معالجات مقدم بر سر ریزند

علاج سرسام بلغمی

که لیثرغس نامند اگر مانعی نباشد اول فصد کنند و بهر نضج ماده منضج بلغم دهند و منضج از بادیان یک مثقال اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان هر یک سه درم پوست بیخ کرفس یکدرم جوشانیده صاف نموده یک نیم اوقیه گلقند حل کرده باز صاف نموده با دو اوقیه سکنجبین ورسی صبح نیم گرم نوشانیدن نیز مفید بود و اگر تپ یا دمه باشد گلقند دو توله در عرق عنب الثعلب و عرق بادیان هر یک پنج توله مالیده نوشانند و نخلخه از حب الاس جوشانیده روغن گل و سرکه آمیخته بعمل آرند و پاشویه و سعوط و ضماد بکار برند و پر مرغ بعسل و خردل آلوده در حلق انداخته قی آورند و پوست سر بز غاله گرم گرم بر سر بستن از مجربات ابن بیطار ست و معمول انیست که مرغ خانگی یا کبوتر بچه ذبح نموده بنوعی که خونش بیرون نرود یا بر سر مریض افتد شکم شگافته گرما گرم بر سر بندند و هرگاه سرد شود تبدیل نمایند و در ابتدا پارچه بسر که با دو دوزن آن

روغن گل یا روغن سوسن تر کرده بر سر نهند و روز سوم بجای سرکه سرکه عنصل نمایند و جند بیدستر قدری بیفزایند و یا پودینه زیاده کنند و ضماد بموی سوخته انسان
با سرکه سرشته بر سر نافع ست و این ضماد والد علویخان بغایت سودمند کما ذریوس گل بنفشه اسطوخودوس هر یک دو مثقال جند بیدستر یک دانگ عود هندی عود
صلیب هر یک دو دانگ ماش مقشر بقدر یک کف کوفته بیخته بروغن گل و ناردین هر یک پنج مثقال شیر زنان بقدر حاجت زرده بیضه یک عدد آمیخته بعمل آرند و اگر حاشا
و پودینه بری و بابونه و مرزنجوش و بادیان در سرکه کهنه پخته مقابل بینی بخور دهند روز سوم و بعد آن مفید بود و اگر عنصل تازه سائیده بسرکه آمیخته بر ساق و ران
و قدم ضماد کنند جذب ماده باسفل کنند و ایضا بهر جذب ماده حقنهای حاده و حمولات قویه و بستن ساق و ساعد و مالیدن پایها بکار برند و از آب سرد سخت پرهیز نمایند
و عوض او عرق بادیان یا گاوزبان یا عنب الثعلب بنوشانند و از جمیع ترشیها اجتناب نمایند و چون در خواب مستغرق شود بدادن آوازهای قوی و تحریک و جز آن بهر حیله
بیدار سازند خصوصا روز و مدام اطراف او را از چیزی درشت بسختی چندان بمالند که بیمار الم آن یابد و بیدار ماند و محاجم بغیر شرط بر پای نهند و آنچه در این ادویه
حائیه جذابه پخته باشند بشویند و هرگاه مرض بانتها رسد ضمادات محلل صرف مثل جند بیدستر و پودینه و صعتر و حاشا و عاقرقرحا و خردل و عود صلیب با آب بتمام سر با مرزنجوش
با قدری سرکه عنصل و زیت بی امتزاج بروادع استعمال نمایند و بعد از نضج تام روز هشتم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و در صورت بیهوشی با آب نیم گرم و نمک
اول حقنه کنند تا افاقه شود پس مسهل دهند و بعد از تنقیه مفارقت تب فلافلی سفوف و جوارشات مقوی دماغ مثل جوارش مصطگی و عنبر یا دواء المسک معتدل
بدهند و یا جوارش جالینوس با عرقیات و گلقند و یا جوارش عود با عرق گاوزبان و عنب الثعلب و کیوڑه و شربت بزوری معتدل بخورانند و گویند که جند بیدستر را
خاصیت است در تقویت اعصاب با وجود نفع او درین مرض پس استعمال او با ادویه مسهله و غیر مسهله بدون ادویه حسب مقتضای حال اولیست و غرغره منقی
دماغ و نطولات قوی التحلیل بعمل آرند و ایضا بهر تسخین دماغ و تحلیل ماده باقی عطوسات مثل کندش و جند بیدستر و فلفل و شونیز و مشک بکار برند و چون نسیان
لازم این مرض است مدام بیمار را از منع نوم و از تکلیف خبردار باید ساخت و نطولات مدر بول بر مثانه او باید ریخت و غذا از اول تا انتهای آب نخود حلوان یا چوزه مرغ یا نخود آب
یا بازیر پخته و در انحطاط شله یا شوربای کبوتر و کنجشک و خروس و دراج و تیهو با مصالح حار شیبت بدهند باقی تدابیر علاج امراض دماغی ورمی بلغمی در علاج صداع بلغمی حسب حاجت بکار برند

اقوال اکابر سویدی مینویسد که خردل کوفته با آب قصب نفلی که آن و نجمشک ست بعد حلق راس یا یافوخ ضماد کردن مجرب من ست از حکمای دیگر نقل کرده
که ضماد عصاره نمام بسرکه و روغن گل یا گلاب و کذا نمام کوفته بسرکه پخته و روغن گل آمیخته و کذا نسرین مطبوخ بسرکه و کذا انجیر منقوع بعسل تا آنکه نرم شود با خردل
سائیده بر یافوخ و کذا جند بیدستر بسرکه و روغن گل حل کرده بعد حلق راس و کذا پودینه بستانی بجند بیدستر و سرکه و روغن گل و کذا اطلای سرکه عنصل در روز
و شب چند بار و کذا ایارج لوغاذیا بسرکه و روغن گل در حمام و کذا موی سوخته انسان بجند بیدستر بر جبهه و یافوخ و کذا بابونه و کذا برگ فنجنکشت و تخم او بسرکه
و زیت و شرب و ضماد آب نعنع بستانی بسرکه و روغن گل و شرب و ضماد و شم قسط و شم خردل و یا شونیز بریان کوفته در پارچه بسته مدام و یا شونیز باریک سائیده
در خرقه بسته شم و یا صعتر در شب و روز چند بار و یا پودینه کوهی و دشتی بدستور و یا حاشا بدستور شم و ضماد پودینه مع جند بیدستر و کذا حاشا تنها یا بروغن بان
و سرکه و سعوط نسرین بسرکه و نطول جند بیدستر در سرکه و روغن گل حل کرده بر پیشانی و یافوخ و دلک اطراف بنطرون و زیت و یا تخم انجره نیز آمیخته و تخم انجره
و نطرون و عاقرقرحا و تدهین اطراف بعاقرقرحا و زیت و نطرون و تکمید بچادرس و نمک گرم کرده بعد حلق راس و شرب سنا و یا جند بیدستر و صبر و یا فلفل سفید
بجند بیدستر و بماء العسل هر واحد و غرغره خردل با آب بادیان و کذا پودینه و حاشا و فرفیون بروغن گل و سرکه و کذا طبیخ پودینه تنها و کذا سکنجبین عنصلی و غذا شیر مغز بادام
بعسل هر واحد نافع لیثرغس ست **مصنف اقتباس** گوید که اول بهر نضج ماده شربت اصول علویخان یکتوله یا دو توله با گلقند عسلی دو توله بلیسانند و بالای آن
شربت اسطوخودوس منضج چهار توله در عرق بادرنجبویه و عنب الثعلب هر یک نه توله حل کرده بنوشانند و یا این بار الاصول دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی
هر یک شش ماشه اصل السوس مقشر بیخ کرفس یک هفت ماشه فقاح اذخر انیسون هر یک چهار ماشه مویز منقی یکتوله اسطوخودوس شش ماشه انجیر زرد چهار عدد بادرنجبویه پنج ماشه
گلقند عسلی چهار توله سکنجبین عنصلی دو توله حل کرده بکار برند و غذا نخود آب بچه مرغ دهند یا شوربا با نان خشکار و تا روز سوم جهت منع ماده و تقویت دماغ سرکه کهنه
و روغن گل و گلاب برابر آمیخته نیم گرم بر تارک بمالند و روز چهارم بزرالبنج و قسط تلخ و جند بیدستر هر یک سه ماشه اضافه نمایند و این لخلخه ببویانند شونیز بریان و قسط تلخ و سنبل الطیب یک

چهار ماشه جند بیدستر سه ماشه روغن گل و زنبق و نرگس هر یک یکتوله در سعوط و پاشویه و طلا و ضماد تا یکهفته بکار برند که این همه بنابر جذب ماده بماده میباشد و پس از تنقیه
هرگز بکار نبرند و اگر احیانا استعمال کرده بشود موجب هلاک عاجل میگردد کذا فی النبض الکبیر سعوط نیست سنبل الطیب و شونیز و کندش و تربد سفید و دار شیشعان
و جند بیدستر هر یک سه ماشه بکار برند و پاشویه نیست اکلیل الملک و صعتر و سداب و بابونه هر یک سه توله برگ کنیر و سبوس نخود و گندم و برگ کنار هر یک توله نمک طعام دو توله
بدستور معمول بعمل آرند و این ضماد جامع الجوامع بکار برند اسطوخودوس یکتوله دال ماش مقشر بشبیر نرسوده برگ مورد و فرنجمشک هر یک یک توله عود صلیب دو درم جند بیدستر
یکماشه مصطکی سه ماشه در گلاب و روغن گل و زردی بیضه مرغ سرشته بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند که فی الفور بهوش می آرد و درین اثنا بفاصله یک دو روز فتیله
صابون طبع را بکشایند و روز هشتم اگر بهوش باشد تلیین طبع نمایند باضافه برگ سنا دو توله ریوند خطائی و تربد سفید هر یک ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر
در ترنجبین یکی هفت توله روغن بادام هفت ماشه و شربت اسطوخودوس مسهل علویخان چهار توله دواء الاصول مذکور لیکن باید که وقت شب حب ایارج نه ماشه
بخورانند و وقت دو پهر نخود آب مرغ دهند و وقت شب نان با شوربای مرغ و روز نهم ماء الاصول مذکور نوشانند باضافه شربت بزوری حار سه چهار توله و قرص
هفت ماشه بهمین نمط سه چهار مسهل دهند و یا زیاده تا تنقیه تمام حاصل شود و اگر بهوش در آید و نوشیدن نداشته باشند حقنه حاده علویخان استفراغ نمایند لیکن نخست
باید که آب نیم گرم و نمک هندی حقنه کنند در روزی دو سه نوبت یا کم و زیاده تا با فاقت آید پس تنقیه دماغ و بدن بدستور مذکور کنند و بعد از تنقیه جهت تعدیل
مزاج و تقویت دماغ معجون فلاسفه و فلافلی و معجون بنیاد دهند و مصطکی اسطوخودوس یک دو ماشه در گلقند عسلی یکتوله آمیخته بلیسانند که بسیار مفید است و همچنین جند
یکماشه در عسل یکتوله با ماء العسل و کذا قرنفل و کذا کندر و از **ابو سهل** گوید که معالجه این غش باستعمال حقنه حاده باید کرد و چون بدن نقی و مرض با نحطاط خلط بلغمی
از سر منحط گردد ضماد معمول از روغن گل و پودینه و نعنع و اندکی سرکه بر سر نمایند و بعد از حاجت اطراف را بروغن گل که دران نطرون و عاقرقرحا حل کرده باشند مالند
بعد ازان ضماد معمول از جند بیدستر و حاشا و پودینه کوهی و سرکه عنصل بر سر گذارند و با قیمت یا با سرکه عنصل بمالند و سکنجبین عنصلی غرغره سازند تنها یا با ایارج و اگر
علت طول کشد و رعشه ظاهر گردد تکمید سر از نمک گرم نمایند و منقیات سر از حقنها و ادویه مدر بول استعمال کنند **بو علی** مینویسد که اگر مانعی مانع نباشد و خون بدن
غالب باشد اولا فصد کنند بعد ازان حقنهای حاده استعمال نمایند و جذب بسفل کنند و بر نشیله مطبوخ بحجر دو عسل قی آرند و مریض را در خانه روشن بدارند از استفراغ
در سبات بالحاح و انتباه منع نمایند و در اول مرض برای منع ماده روغن گل و سرکه آمیخته بر سر طلا کنند و بعد دو روز از ابتدای مرض جند بیدستر بدان مخلوط کنند و بجای سرکه
سرکه عنصل بگیرند و آب سرد نه دهند مگر اندک و در ابتدا خاصتة در هنگام انتها خصوص در اخر آن بالکل منع کنند بعد ازان بیت نطرون و تخم مازریون و فلفل و عاقرقرحا و مانند آن بر
بدن مالند و نطولات قوی التحلیل و شمومات و عطوسات و سعوطات و لطیفه که دران حاشا و زوفا و پودینه و صعتر باشد و غرغره بعسل و عنصل و سایر آنچه در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شد
استعمال نمایند و چون عنصل حصه صاحب طب بر استعمال کنند انتفاع بسیار یابند و ایضاً سایر محمرات لطوخ خردل بر سر استعمال نمایند و مدام دلک اطراف و غمز آن کنند تا آنکه
سرخ شوند و مریض متالم گردد که این عظیم المنفعت است و چون در سبات غرق شوند موی سر ایشان بکشند و بعضی ازان بکنند و بر قفا نزدیک نقره محاجم ناری بسیار نهند
بغیر شرط و گاهی هنگام احتیاج باستفراغ خون با شرط محتاج می شوند و کسی اگر ازیشان غذا دهند مثل آب نخود و آب نخود با آب کشک غذا اسازند و چون غذا دهند بر
اطراف او چند ساعت اقدام نمایند تا بخار بسوی فوق منجذب نشود و اگر بسبب طول مرض احتیاج نوشیدن مسهل شود خاصتة چون ارتعاش بعض ظاهر گردد
دو ثلث مثقال جند بیدستر با اندک سقمونیا که کمتر از یک دانگ باشد بخورانند و اگر از جمع کردن سقمونیا با جند خوف افراط در تپ باشد از سقمونیا اجتناب کنند و بر جند بیدستر
و بر تبدیل مزاج بدن و استفراغ اقتصار ورزند و اولی استفراغات آنست که بحقنها باشد و اگر بغیر آنها مضطر گردند ایارج فیقرا یکدرم با سبع درم شحم حنظل و ثلث درم
هلیله و یکدانگ مصطکی بخورانند اگر تپ شدید الحرارة نباشد و اعتماد این امر باشد که این دوا اسهال خواهد آورد و اگر بدان یقین نشود حمولات یا شیافات مع استعمال این
مسهل بر دارند تا که هر دو باسهال اعانت کنند بعده بتکلیف براز آنرا آگاه سازند و چون از نسیان از بول و براز عارض شود بر کنج بران و شکم از آب مطبوخ بابونه
و اکلیل الملک و بنفشه و اصل السوس نطول سازند و مثانه را غمز کنند تا بول کند و چون مرض بانتها رسد و انحطاط پذیرد مریض را در گهواره و مهد در جنبانند بعد ازان
اندکی بیا هست و تدبیر ناقهین استعمال نمایند **مجوسی** گوید که معالجه صاحب این غش بحقنه حاده باید کرد تا ماده از اعلی باسفل جذب کنند و در خانه وسیع معتدل

در روشنی که در تابستان با عتدال و در زمستان گرم باشد بنشانند و هر صباح گلقند عسلی با آبیکه اندران زیرهٔ کرمانی جوشانیده باشند بنوشانند و نخود آب مع نعنع مغسول و زیره و شبت و دارصینی غذا سازند و چون لعت سپوس ظاهر نباشد یا این ماء الاصول ضعیف دهند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان انیسون هر یک سه درم مصطکی سنبل الطیب هر یک کدام یکدرم اسارون ساذج هندی هر کدام نیم درم بیخ اذخر فقاح اذخر اسطوخودوس هر یک سه درم مویز منقی بیست درم همه ادویه سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز چهل درم ازان گرفته گلقند شکری ده درم دران مالیده صاف کرده روغن بادام یکدرم افزوده نیم گرم وقت سحر بنوشند و سکندرافروديسی ذکر کرده که هرگاه قوت قوی باشد خوبست که فصد صاحب این عارض کنند و سرکه و روغن گل بر سر ریزند و چون مرض بانحطاط آید جند بیدستر و پودینه بر پیشانی طلا نمایند و بکندش عطسه آورند و اگر در انجا تپ ظاهر باشد از ماء الاصول حذر کنند و چیزی سوای گلقند شکری هفت درم ندهند و ماء الشعیر که دران پودینه و زوفا یا بادیان پخته باشند بدهند و اگر تپ قوی باشد بر بادیان مع ماء الشعیر و شاه اکتفا نمایند و سکنجبین شکری بزوری بنوشانند و ماسوای این اشیای بارده رطبه و جمیع فواکه لاسیما شفتالو و سیب و امرود و مانند آن اجتناب ورزند و اگر اندک مویز منقی بخورند باکی نیست و از البان خاصته احتراز نمایند که آنها سر اضر رداند و ایضا ماهی و حبوب مثل باقلا و عدس و لوبیا و مانند آن و عضل ساقین را بعصابه محکم بربندند و ساعد بمالند و کف پا باندک بوره ارمنی و عاقرقرحا و روغن سوسن نیکو بمالند تا ماده از سر باسفل جذب کند و بر سر آن روغن سوسن روغن گل باندک سرکهٔ خمر بریزند تا بدین دماغ قوی گردد و بخار تراقی از بدن قبول نکند و اگر تپ نباشد ماء الاصول مذکور بنوشانند حتی که علامات نضج ظاهر شود پس دران هنگام بعد هفته یا ده هفته بطبیخ غاریقون و حب ایارج و بعد ازان بحب قوقایا تنقیه نمایند و نسخهٔ طبیخ غاریقون اینست سنای مکی پنج درم اسطوخودوس ده درم تربد مجوف محکوک دو درم بادرنجبویه دو درم گاوزبان گل سرخ هر کدام سه درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده غاریقون سفید یکدرم باقدری عسل سرشته و شحم حنظل دو دانگ اضافه نموده بنوشند و چون بدن از اخلاط بلغمی پاک شود و نفس دماغ متوجه شوند و این سعوط بکار برند سکبینج جاوشیر فلفل سفید جند بیدستر زعفران عاقرقرحا شونیز هر واحد یک جزو صبر دو جزو صموغ را در آب شهبانج ترکرده ادویه سوده بدان سرشته حبها سازند و ازان دو حبه یا سه حبه باندک روغن سوسن در بینی چکانند و موی سر تراشیده بران روغن سوسن روغن نیق و سرکهٔ عنصل و آب نمام یا آب شهبانج خوب مخلوط کرده بریزند و این طلا العمل آرند جند بیدستر دو درم عاقرقرحا مویزج هر کدام چهار درم بوره ارمنی خردل هر کدام سه درم کوفته بیخته با آب نمام یا آب مرزنجوش یا آب مرو بقدری سرکهٔ عنصل بر پیشانی و مؤخر سر طلا نمایند و بشمیم فلفل و جند بیدستر و فرفیون مانند آن عطسه آورند و اگر فائده نشود باندک شلیثا با آب شهبانج سعوط سازند و در خلال این احوال گاه گاه ایارج فیقرا بعسل و سکنجبین عنصلی سرشته و اطریفل کبیر بدهند و با یارج فیقرا و سکنجبین غرغره همیکنند و غذا نخود آب شبت و دارچینی و خولنجان و زیت مغسول یا شوربای قنابر یا گنجشک بطور سفید باج پخته بدهند و عسل بخورانند و مشک و غالیه بو یانند و بکندر و ندو مانند آن تبخیر نمایند پس اگر این تدبیر کفایت کند و آثار صلاح در حال بیمار پدید آید لزوم این تدبیر نمایند و اگر علت طول کند و خدر و ارتعاش و سردی بر بدن مستولی گردد ایارج ارکاغانیس یا لوغاذیا بقدر چهار مثقال با آبیکه دران مویز منقی و تخم کرفس کوهی و انیسون و پودینه کوهی جوشانیده باشند بمقدار چهار اوقیه بدهند و بعده ایارج جالینوس و بعد ازان انقردیا باید داد و بعد از استعمال ایارجات اطلیهٔ مذکوره بر سر طلا کنند و این ضماد بعمل آرند نمام مرزنجوش بابونه شبت برنجاسف برگ غار قسط تلخ عاقرقرحا همه را کوفته در آب جوشانیده بعد تراشیدن موی سر بدان تکمید نمایند و در روغن ناردین روغن قسط و روغن قثاء الحمار اندک جند بیدستر حل کرده بر سر بمالند و اگر بعضی ازین روغنها باندک سرکهٔ عنصل آمیخته بر سر طلا نمایند انتفاع یابند و اندک روغن بادام بروغن خسته مشمش در روغن غار بخورانند و فرفیون و جند بیدستر ببویانند و بالجمله تدبیر صاحب این مرض بتدبیر سخن ملطف و بسائر تدابیر مذکور در صورتی ست که تپ محسوس نباشد و هرگاه فصل تابستان و بلد حار یا نبض سریع عظیم باشد ادویهٔ قوی الحرارة و معجونات کبار استعمال نباید کرد چون معالجهٔ مریض بحسب تدبیر مذکور با احتیاط نمایند و علامتی از علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر بدن او آب نیم گرم بریزند و اگر در ابزنی که اندران آب گرم مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش باشد بنشانند و بر سر او نطول کنند منفعت بین نماید و در اول دفعه طول مکث در حمام و آبزن نکنند و آب قوی الحرارة هم نباشد بلکه معتدل بود و بعد ازان اغذیه موافقه شراب ریحانی اندک اندک بنوشانند بهر آنکه تلطیف ماده و تزیید نضج آن و انتشار حرارت در سائر بدن او کند ایلاقی گوید که اولی در علاج او اینست

که اوّلا بهر منع ماده از سر خرقه بسرکه وگلاب و روغن گل ترکرده سرد نموده بر سر نهند تا دو روز و هستنشاق این نمایند و در روز سوم دران سرکهٔ عنصل و اندک جندبیدستر مخلوط سازند و بعد روز چهارم بحقنهٔ حاده معمول از شحم حنظل و تخم انجره هر واحد یکجزو و قرطم دو جزو و بورهٔ ارمنی یک مشت و پوست بیخ کبر بپزند و ازان پاو اثار گرفته استار مری و پنج درم روغن زیت یا انجدان آمیخته حقنه کنند و شافه بردارند و اگر ازین نافع نباشد ایارج فیقرا با شحم حنظل بخورانند و اگر یک نیم دانگ شحم حنظل و مثل او افتیمون و غاریقون و یک دانگ مقل و یکدرم ایارج فیقرا حبها ساخته بدهند بهتر باشد و اگر بدل افتیمون هلیلهٔ کابلی و یک دانگ مصطکی کنند جائز بود و استفراغ با این ادویه در صورتی جائز است که تپ حاره نباشد و اگر تپ حاره باشد اولا تدبیر آن نمایند بعد ازان استفراغ مذکور بپردازند و بعد تنقیهٔ معده گلقند و مصطکی و معاجین محلل رطوبات مثل معجون بلادر و امثال آن بخورانند و همچنین جوارشی که رطوبت را کم نماید و معاجین را با روغنهای گرم بقوت بمالند مثل مشک و عود و مانند آن ببویانند و جندبیدستر بسرکهٔ عنصل و بشراب انگوری حل کرده بر سر طلا نمایند و بکندش و فلفل بعد تنقیه عطسه آوردن سودمند است و موی سر تراشیده از زیت و نمک گرم بر سر نهند و دائم استفراغ باشیای مقلل رطوبات بادرار بول و حقنها نمایند و غذا نخوداب با بازیره و آب سبوس گندم بعسل و روغن بادام دهند و اگر حاجت ماء الشعیر باشد نخود مساوی جو و اندک زوفا و برگ کرفس و پودینه گرفته بسازند و اگر تپ ظاهر تر و حرارت شدید تر باشد نخود و جو اقتصار نمایند و اگر جو مقشر و کرفس بپزند نیکوست و بعسل و روغن بادام بنوشانند جائز بود

ابن الیاس مینویسد که جلاب از بلور نجبویه و اصل السوس واحد سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا ماء الشعیر مقشر کوفته با نخود پخته و حل طبیعت بحبوب مسهله و حقنهای مطلقهٔ مذکوره در سرسام سوداوی نمایند و تغریق سر بسرکه و گلاب و روغن گل دا ابتدا کنند بعد ازان ضماد حلیه محلله و نطولات ملطفه مثل بابونه و شبت و مانند آن بعمل آرند بعده بمشک و شونیز و کندش عطسه آورند و استعمال این شافه نافع بود زهره گاو یکدرم شحم حنظل نیم درم بورهٔ ارمنی خطمی هر یک سه درم شکر را با آتش قوام نموده ادویه کوفته بیخته بران پاشیده ازان شیاف بسازند و بروغن بنفشه چرب کرده استعمال نمایند **خجندی** گوید که بامداد مصطکی و نیسون بگلقند عسلی بدهند و تلیین طبع بحقنهای حاده و حبوب بکنند و بکندش و جندبیدستر عطسه آورند و با ایارج فیقرا قی کنند و بروغن قسط مفاصل را بمالند **سعید** گوید که چون طبیب را حدوث این مرض بعلامات آن متحقق گردد و قوت قوی و سن شباب و فصل معتدل باشد مریض را در ابتدای حدوث این علت فصد واجب بود تا که از حدوث ورم در مقدم دماغ ایمن گردد و اگر از فصد مانعی باشد واجب است که حقنه نمایند تا ازین ارتفاع ابخره بسوی سر قلت پذیرد و باید که حقنهٔ مستعمل درین مرض حاد بود بسبب غلظ فضول محدث آن و نسخهٔ حقنهٔ حاده همانست که در قول ایلاقی گذشت و بعد نضج تنقیهٔ بدن با ایارج فیقرا کنند و گلقند کهنه بخورانند و آب گرم بنوشانند و ادویهٔ مدره مثل آب مطبوخ بادیان و زیرهٔ سیاه و نانخواه بشکر بنوشانند و جوارشات حار ملطف مقوی دماغ و معده مثل جوارش مصطکی و زنجبیل و بلادری بخورانند و بعد تنقیه صرف توجه بدلک اطراف و بدن از روغن باندک تخم انجره یا نطرون فرمایند و از پودینهٔ و صعتر استنشاق نمایند و چون حال مریض صلاح یابد نخوداب و قلایا و طنجنات غذا سازند و از هر شی رطب منع کنند **قرشی** و گاذرونی مینویسند که در ابتدا حقنهای لینه بعمل آرند تا مواد غیر منضجه یکبارگی متحرک نشود و بعد ازان متوسطه میان لینه و حاده بکار برند زیرا که درین هنگام ماده اندک نضج می یابد بعده عند قرب انتها و اتمام نضج حاده استعمال نمایند و تنقیهٔ بلغم با دویهٔ مخرج آن کنند و تدبیر صداع بلغمی بدون سحق بسیار از جهت تپ بعمل آرند و یک مثقال ایارج فیقرا باندک تربد و غاریقون و مقل بدهند و شربت بادرنجبویه شربت اسطوخودوس نیکوست زیرا که جامع تلیین و انضاج اند و بعد تنقیه غرغره و معطسات برای اخراج بقایای ماده واجب است آنام بقراط گفته که معالجات بر پنج قسم است علاج ماده که در سر است بغرغره و آنچه در معده باشد بقی و آنچه در امعاست باسهال و آنچه در جلد بود بعرق و آنچه در عروق است بفصد **گیلانی** گوید که چون علامات نضج ظاهر شود طبیخ افتیمون و بسفایج و غاریقون و اسطوخودوس و هلیلهٔ سیاه بدهند و چون تنقیهٔ بدن از خلط بلغمی شود بعد حلق راس روغن گل و گلاب مضروب بسرکه و آب حبق و اندک جندبیدستر بر سر ریزند و مفاصل و اطراف را بروغن گرم که دران اندک عاقرقرحا و فلفل و نطرون و تخم انجره سوده آمیخته باشند بمالند و شبادیطوس ایشان را نافع است و اگر در احشا ورم حار باشد معالجه با ضماد و نطولات کنند و خوردن سحوق بسرکه یا جندبیدستر یا موی سوخته یا صدف سوخته بهم پایانند **نخشبی** شرح اسباب مینویسد بعضی گویند که مار مهرهٔ مخلوط را چون بر سر صاحب لیثرغس تعلیق نمایند نفع بخشد و متقدمین گفته اند که اگر خون شقتین را بروغن گل آمیخته نیم گرم بر سر ریزند او را نافع دهد و همچنین خون کبوتر را نافع گفته که این نفع بجهت آنست که خون روغن را حرارت می بخشد و لهذا اگر روغن نیم گرم استعمال نمایند همین منفعت نماید **حکیم علویخان** مینویسند که مرض جائیست

که جالینوس گفته بلکه خون این طیور را در اورام حار و بارد منفعتی خاص است زیرا که از مجربات نافعه بهت بستن کبوتر بچه و جوزهٔ مرغ شکم شگافته بر سر بنوعی که خون او بر سر مریض بچکد پس اگر
تقطیر خون این طیور منفعتی نمی بود این عمل مفید نمیشد گویم از طرف جالینوس که این منفعت جاذبه است که در اجسام این طیور باشد و خون آن که از آن حرارت لطیفه کند چنانکه
روغن گل افاده میدهد یا ایارج لوغاذیا اکلا نافع و کذا ضماد ابر صاحب تشنج غسل سر با روغن گل و سرکه آمیخته در حمام استعمال نمایند و این شیافه نافع است بورهٔ ارمنی گل بنفشه قنطوریون
دقیق اسفاناخ فستقی هر یک دو درم شحم حنظل یک درم صبر سقوطری سقمونیا هر واحد یک مثقال کوفته بیخته شکر در آب حل کرده بقوام آورده ادویه آمیزند بقدر پنج انگشت
شیافه ساخته روغن بید انجیر بران طلا کرده استعمال نمایند و اکثر نسخ نافع این صداع بارد و بلغمی گذشت

علاج سرسام غیر حقیقی

تدبیرش ازالهٔ سبب است مثلا آنچه بسبب تصاعد ابخرهٔ حاره از حجاب صدر بتورم بسوی دماغ بود و اعراض سرسام ازان ظاهر گردد علاجش علاج ذات الجنب و در
ابتدا فصد باسلیق نمایند و اگر ظاهر نگردد فصد اکحل و حجامت ساق باشرط کنند و ماء الشعیر با شربت بنفشه و نیلوفر و عناب لعاب بهدانه با نبات بیاشامند و گل نیلوفر
در گلاب کافور تر کرده ببویند و بهر جذب فضول باشغال حقنه معتدل آرند و بر سر عصارات بارده طلا نمایند و بر سینه ضمادات منضجه که دران حرارت بسیار نباشد مثل آرد جو
و خطمی و برگ بنفشه و صندل بکار برند و هرگاه حجاب دماغ نیز ورم نماید بسبب اتصال حجاب صدر تدابیر سرسام حار نمایند و بر موضع وجع اطلیه محلله یا منضجه مثل بابونه خطمی
آرد باقلا تخم کتان بآب گرم نهند و تلیین شکم بطبیخ نیلوفر بنفشه خطمی عناب سپستان با ترنجبین یا ماء الشعیر با شیرخشت و با ترنجبین نمایند و آنچه بسبب مشارکت ورم
اورام مثانه و رحم و غیره باشد علاج اورام مذکوره نمایند و آنچه در حمیات بسبب تصاعد ابخره عارض شود تقویت دماغ و استعمال صرف عرقیات اشربه و سعوطات بارده
کافی است و پاشویه و حجامت ساقین بی شرط ابخره از دماغ فرود آرد و بخلخه تقویت بدماغ دهد بکار برند و ایضا در بیهوشی و تپ بجهت تصفیه ابخره بسر لعاب بهدانه شیره
تخم خیارین در آب برآورده عرقیات شربت بزوری داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشانند و گاهی در تپهای هذیانی بجهت طرد ابخرهٔ محتبسه اطریفل کشنیزی همراه آب تمر هندی
و آلو بخارا و آلو بالو نافع بود و اگر بیهوشی از شرب شراب باشد سکنجبین شربت لیمون گلاب لعاب اسپغول بدهند **مؤلف اقتباس العلاج** مینویسد گاهی بعد از سرسام
غیر حقیقی بی ظهور تپ آثار ورم دماغ سخت تحرک و بیقرار باشد و جمیع اعراض که در علاج حمرهٔ دماغ در قول ارزی و قرشی مسطور شد او را عارض گردد و بعضی بروز
دوم و یا سوم بمیرند و بسا باشد که با این حالت یرقان زرد با صلابت جگر پدید آید و قی زنگاری و گرانی کنند از روز اول و روز پنجم یا هفتم رعاف از هر دو منخرین ظاهر
شود و بکثرت و شکم ورم کند و بهلاکت انجامد و سببش آنست که مادهٔ سمی در جرم دماغ و غشاهای آن و یا در دل و دماغ هر دو جا حادث شود از احتباس خون و یا استحالهٔ
خلطی و یا از امر خارجی که موجب سمیت اخلاط میشود و سرایت آن بروح نفسانی و حیوانی را فاسد میسازد و هلاک میکند چنانچه اندر ایام وبا اکثر وقوع این علت بکرات
و مرات بمشاهده آمده پس اول رگ سر و زنند و بعده رگ پیشانی و وقت عصر رگ بینی و یا صدغین و اگر بغیر قوی الجسم بود رگ هفت اندام کشایند
و خون کثیر بکشد دفعه گیرند که قریب بغشی رسد و از گل سفید که بهندی پنڈول گویند بگلاب سرشته بر پیشانی و صدغین ضماد کنند و از آب کدو و آب گل
سداگلاب و گلاب کهنه هر واحد یکتوله روغن گل یکنیم توله عرق بید مشک دو توله صندل سفید گل ارمنی هر یک سه ماشه کافور دو ماشه بخلخه سازند و این دوا بدهند
زهر مهرهٔ خطائی یک ماشه صندل سفید بگلاب سوده یکنیم ماشه ضیاشیر دو ماشه ساییده در شربت انارین دو توله آمیخته بلیسانند بالائش شیرهٔ تخم خرفه و مغز تخم کدو
و تخم کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین هر یک نه ماشه و زرشک هفت ماشه زردآلو پنج عدد در عرق بید مشک و بید ساده و گلاب هر یک هفت توله
برآورده سکنجبین مقطری و تفاحی لیمونی هر یک دو توله داخل کرده بنوشانند و غذا اسفاناخ و دال مونگ مقشر همراه برنج و یا نان تنک دهند
و یا آش جو بگلاب و شربت نیلوفر و باید که بعد فصد همان روز و یا روز دوم مغز خیارشنبر با گلقند و خمیرهٔ بنفشه و ترنجبین و شربت آلو مسهل دهند بار دیگر
بدستور معمول آرند مع اضافهٔ سبوس اسپغول هفت ماشه و اندکی سرکه تنها و یا مقطر یا گلاب مساوی آمیخته نوشیدن درین باب اثر تمام دارد و کذا
در نسخه مقطر سه توله و گلاب نیم پاو گل ارمنی هفت ماشه آمیخته نوشیدن فائده میکند و باید که ماده را بهر وجه که ممکن بود از دماغ و دل فرو کشند و باقی همه
تدابیر بجهت تپ بالای بر گیرند و اگر در سه چهار روز از مرگ نجات یابد پس و دی بی تدبیری دیگر بصحت انجامد کذا فی شرح ایلاقی علامه کسانی

عطاش

و آن ورم حار خفیف است که در دماغ صبیان حادث شود و نشانش علامات حمره دماغ است که در تشخیص اقسام سرسام مذکور شد مع عدم سیری از آب و این مرض را تشنگی گویند پس بهر تبرید و ترطیب دماغ لعاب بهدانه شیره مغز تخم کدو و تخم خیارین تخم کاهو و شربت نیلوفر بدهند و از پوست کدوی تر و خیار و برگ خرفه و روغن گل و قدری سرکه و یا آرد زردی بیضه و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و روغن گل سر کرده بر سر ضماد کنند و بعضی آب خرفه و شیر دختران می افزایند و ضماد کاهو در تحت شیر دختران با اندکی کافور و نهادن پوست تربوز بطور کلاه بر سر نیز مفید است و هرگاه گرم شود ضماد را تبدیل نمایند و طباشیر با شیره خرفه نوشانند و ضماد لعاب اسبغول بروغن گل در ابتدا قدری سرکه آمیخته و یا صندل و گلاب بر سر ضماد کردن نیز مفید نوشته اند و اسهال درین مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم بگو رود و ملیله درست را در آب بجوشانند که نرم شود بر آورده صلایه کنند و بر تارک سر ضماد ساخته پارچه بران بر بندند و مکرر بعمل آرند نفع تمام دهد و همچنین ضماد اند با آب سبز سائیده یا با آب کدو و روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته بر تارک سر گذاشتن نافع و کذا گلنار در آب کشنیز عنب الثعلب سبز سائیده بر سر ضماد کردن مفید و مروارید و طباشیر زهر مهره در روغن یاسمین با زرده تخم مرغ سائیده بخورانند بعد ازان شیره تخم خرفه بریان شیره تخم کاهو در عرق بادرنگ عرق کیوره گلاب آورده رب به شیرین شربت انار شیرین داخل کرده بادرنگ بالای آن ریخته بدهند و گاهی عوض زرور دکهر با میکنند و در عرق بید مشک میدهند و گاهی ورم ضعیف را نیز می نوشانند و نشاسته با اندک سرکه و عنب الثعلب و روغن گل طلا کردن نافع بود و خنا بر کف دست و پا بستن و دست و پای او در آب سرد داشتن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیر خشت و یا آب عناب با شیر خشت نافع بود و مرضعه را آش جو و در صورت اسهال طفل پست جو و مانند آن هر چیزی قبض باشد بخورانند و اگر محتاج فصد گردد دایه او را فصد نمایند و تقلیل غذا کنند و از تخمه و هجوم و حمام حذر کنند

اورام خارج راس

و این بر دو قسم است یکی ورم حار یا بارد که در حجاب خارج قحف افتد و شناخت خاص وی آنست که رنگ جلد سر متغیر گردد و سخت شده با انگشت فرو نتوانست شد و لذع و وجع محسوس شود بخلاف اجتماع رطوبت خارج قحف و آنکه ورم حار است یا بارد بلمس لون و موافقت و مخالفت چیزی که با او رسد دریافت کنند دوم ماشرا و آن ورم دموی رود پیشانی است و گویند که قسمی است از فلغمونی که ماده آن خون حاد مختلط بصفرا بود و هرگاه در اجزای خارجی سر پیشانی و بینی و حوالی چشم حادث گردد و باشد که بنابر عظم سبب اعضای اخلی مثل جوهر دماغ و شرائین و حجب آن نیز ورم کند و اعراض اشتداد پذیرد حتی که بیمار پندارد که در رگهای سر پشکافد و باشد که ورم فرود آید تا سینه با گردن مشتمل شود و سرخی و خارش و انتفاخ رو و بینی و گوش و پیشانی و برآمدگی چشم و غثیان و شدت وجع و ضربان لازم وی است بالجمله علاج ماشرا جدا گفته میشود و علاج قسم اول بعد ملاحظه آن که کدام نوع ورم است و از کدام خلط بهم رسیده علاج آن بعلاج اقسام سرسام کنند و بدانچه در باب ورم خواهد آمد بعمل آرند و حجامت با شرط از فصد زیاده تر مفید بود

علاج ماشرا

آنچه از فصد و دیگر تدابیر مبرده مرطبه ملین طبع در علاج امراض دماغی موی و صداع دموی و سرسام موی مذکور شد بعمل آرند لیکن مبالغه در تبرید و ترطیب درین زیاده باید نمود و بعد فصد سر و فصد هر دو رگ زیر زبان منفعت بین دارد و رگ پیشانی و منخرین نیز کشایند و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار وغیره مبردات مرطبات اختیار نمایند و کافور نیم دانگ طباشیر مغز تخم کدو مغز تخم تربوز گل ارمنی صندل سفید کشنیز خشک کدام کیماشه حب بسته خورانیدن و بالایش لعاب اسپغول یک مثقال شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین هر یک دو مثقال عرق بید مشک عرق کاسنی هر واحد ده مثقال سکنجبین پنج مثقال نوشانیدن معمول اکثر متاخرین است و طلای صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض مکی بوش رسوت گل قیمولیا گل شاموس هر واحد یک مثقال کافور یک دانگ با آب کاسنی و کاهو سبز و سرکه مستعمل علویخان است لیکن قبل از فصد استعمال ضماد رادع ممنوع است و بعد ازان ضماد بار دهد رادعه بیشتر بعمل آرند و روز چهارم یا پنجم ملین مبارک یا آب فواکه مثل آلو و عناب و تمر هندی و ترنجبین و شیر خشت دهند و انتظار بحران نکنند زیرا که از امراض حاده است تا آفتی دیگر بهم نرسد کذا فی شرح مقالات بقراطی و هر گاه بسبب خون از باطن بسوی ظاهر اشیاء سرخ منگر زند و گویند که نطول بگلاب و آب برگ سرو و صندل و آبهای نطول که در قول صاحب کامل می آید بجا آرند حاضر باشد بر منظر بیند صاحب کامل گوید که در ماشرا اخراج خون بجدی کنند که بغشی انجامد بشرطیکه قوت متحمل باشد و بعد از فصد آب انار میخوش با شیره

تخم خرفه و طباشیر بدهند و مزورهٔ عدس بکدو و آب انار میخوش یا باسفاناخ و قطف تغذیه فرمایند و روز دوم اگر مرض باز دیا دو قوت باشد فصد قیفال از جانب دیگر کنند و خون بقدر کفایت و احتمال قوت بر آرند و ماء الشعیر با آب انار شیرین ترش بدهند و مزورات مذکوره تغذا نمایند و طلای بهی دانه صندلین و آب برگ کاسنی و آب کشنیز سبز و آب برگ خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنب الثعلب و کاکنج بر سر و روی طلا کنند و تدبیر مسهل مثل ماء الشعیر و غیره لازم گیرند و حریرهٔ معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن از غذا بدهند تلیین طبع بماء الفواکه با شیرخشت و ماء الشعیر نمایند بسر هندی گوید که من تجربه کرده‌ام درین مرض عند سوء حال و تواتر غشی استعمال نقوع خشخاش و تغذیه بمزورهٔ اسفاناخ مع شیرهٔ مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و ملازمت ضماد هندی باین نوع که خرفه و ساه فلفل گرد صندل سرخ اصل السوس حنا تخم قرطم کلنار زیرهٔ سفید گل نیلوفر کاکنج زیره نیل کنگهی برمی دهماسه سهو که در آب سبز ندکه مهرا شود پس همان آب باقی مانده سا بیده ضماد کنند و گفته که از گرمی بعض اجزای این ضماد نترسند که تعدیل آن بدیگر اجزای کرده شود و باقی علاج این مرض آخر کتاب بحث اورام خواهد آمد انشاء الله تعالی

اجتماع الماء فی الراس

گاه باشد که رطوبت مائیه داخل قحف بالای غشای صلب و یا خارج قحف زیر جلد سر جمع شود پس اگر داخل قحف بود چشم کشاده ماند و بسیار تر بود و همیشه اشک جاری باشد و مریض اندر سر خود گرانی دریابد چنانکه او را سر داشتن و چشم بلند کردن دشوار بود و این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج قحف جمع شده باشد این اکثر بسبب خطای قابله افتد که بعد از ولادت سر طفل را بشدت عصر کند و بدان سبب دهن رگها کشاده گردد و خون رقیق مائی بیرون آمده زیر جلد جمع شود و درین قسم جلد سر بلند محسوس شود لیکن سنگ را بحال خود باشد و بانگشت فرو تواند شست بخلاف ورم خارج قحف و طفل بسیار گریه و بیدار ماند علاج نظر کنند که رطوبت کثیر ست یا قلیل و بر هر دو تقدیر محصور در مکانی ست یا غیر محصور که بعضی مندفع شود اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار بود و غیر محصور معالجه آن دشوار است و بر طبیعت گذارند و اگر قلیل المقدار و محصور باشد بنحوی که بعضی اندفاع نپذیرد تدبیر آن آنست که اول موی سر تراشند بعد از آن بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب جوشانیده نطول نمایند بعد از آن نیم گرم و خشک با زعفران و بورهٔ ارمنی ضماد کنند و پارهٔ اسرب بالای آن بندند و اگر لیمون او دو پاره کرده بالای آن اندکی نمک پاشیده بر آتش گرم ساخته روزی دو سه بار تکمید کنند در چند روز تحلیل رطوبت می نماید و اگر ازین تدبیر فائده نشود آن موضع را شق کنند و آنچه درون ست بیرون آرند و رفاده بر آن بندند تا سه روز شراب و روغن گل بر آن چکانند پس رفاده او اکنند اگر زخم مندمل شده باشد فبها و الا مرهم مدمل علاج نمایند و اگر در رویدن گوشت دیر گردد استخوان را اندک تراشیده بر آن مرهم منبت لحم گذارند تا آنکه گوشت بروید پاند.

وگاه باشد که طبیعت خود صلاح آن میکند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد

سبات سهری که آنرا قوما نیز گویند

بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس این علت سرسامی ست مرکب از سرسام بارد و حار زیرا که مادهٔ این مرض حادث از دو خلط ست یعنی بلغم و صفرا در مجاری دماغ ست که باهم امتزاج نیک نیافته و از هر ماده اثری جدا گانه در موضع متورم ظاهر میشود و سبب او امتلائی ست که از بد هضمی و کثرت اکل و شرب و سکر متواتر هم میرسد خواه آن کس صفراوی مزاج باشد که بواسطهٔ مزاج او و قصور هضم از کثرت غذا هر دو خلط جمع شوند خواه طعام و شراب که بکثرت استعمال کند حار مولد صفرا باشد که طبع خود تولید صفرا کند و بکثرت مقدار خویش بلغم پیدا نماید بنا بر قصور هضم و در اکثر از شراب کثیر صفرا پیدا می شود و از اطعمهٔ کثیر بلغم و گاه هر دو خلط بحد اعتدال و مساوی میباشند وگاهی غالب می آید یکی بر دیگری پس غلبه میکنند علامات او وگاه اتفاق می افتد در یک مرض آنکه میباشد برای هر یک از ان هر دو کثرت بر دیگری و بقول صاحب کامل و ابو سهل و ابن هبة الله وغیره سبات سهری از اجتماع اسباب سبات که آن سوء مزاج بارد و رطب بلغم ست و از اسباب سهر که آن سوء مزاج حار یابس و صفرا است حادث میشود پس بهر تقدیر اگر بلغم غالب باشد زمان خواب غالب و اطول بود بر زمان بیداری و ثقل و کسل و تغمیض چشم و عدم التفات بجواب آنچه از مریض سوال کنند و جواب دهد بدشواری با تامل و تفکر و سائر اعراض لیثرغس پیدا باشد و این را سبات سهری گویند و اگر صفرا غالب باشد زمان بیداری غالب و اطول بود بر زمان خواب و هذیان بیشتر متصل و فرو رفتن چشمها و خشکی آن و عدم استغراق در سبات بلکه سباتی که صاحب آن بزودی بیدار گردد و سائر اعراض قرانیطس پیدا گردد و این را سهر سباتی نامند و اگر بطریق ندرت مقدار هر دو خلط مساوی باشد اعراض هر دو برابر یافته شود و درین صورت در تقدیم لفظ سهر بر سبات و یا لفظ سبات بر سهر اختیار است

بالجمله درین مرض هنگام غلبهٔ بلغم سبات ثقیل میباشد و هرگاه پلک بکشایند غمض میگردد و انتفاخ روی و رنگ آن قریب برنگ گچ و قلیل مدرک میشود و وقت غلبهٔ صفرا هرگاه بیدار کنند بسرعت بیدار میشود و هذیان و قصد حرکت می نماید و چشم بدون تغمیض وا میکند و ایضاً از علامات خاصهٔ این مرض ست که صاحب او بر پشت افتاده ماند و افتادن او بر پشت غیر طبیعی بود و چهرهٔ او متهبج منتفخ نماید و رنگ او گاهی مائل بخضرت باشد و گاهی بحمرت و در غلب احوال پلک چشم او ببالا کشیده باشد مثل صاحبان سرسام و هرگاه چشم بکشایند تا سبات غالب نگردد مثل اصحاب صحیح هم نزند و اگر سخن گوید کلام او در انتظامی نباشد و چون علت صعب قوی گردد چیزی رقیق که اندر حلق او انداز ند در گلو بماند و یا از بینی او بیرون آید و این علامت ردی ست و علاج او درین وقت بغایت مشکل و در اکثر اوقات بول و براز او محتبس باشد یا اندک اندک آید و ضیق النفس عارض شود و این نیز مهلک بود و کذا کثرت بول بی اراده مع سوزش و در اکثر احوال با اختناق رحم مشابه میگردد لیکن چهرهٔ بیمار در اختناق الرحم بر حال خویش میباشد و نبض با تمدد و تشنج و ضعف بود و دندان او بند شوند و در غشی باشد و درین مرض چهره متهبج بود و در رنگ او تغیر شود بحسب غلبهٔ خلط و درینجا بر علیل تکلیف سخن کردن و جواب دادن ممکن بود و در اختناق این تکلیف امکان ندارد و ایضاً این علت مشابه میباشد بلیثر غس و هم بقرانیطس پس تغیر لون و عروض سهر و تفتیح عین احیاناً و تیزی تپ و سرعت و تواتر و قوت نبض و دیگر علامات صفرا درین مرض از لیثر غس فرق توان کرد و بکثرت سبات و قلت هذیان و عروض قصر و ضعف نبض و دیگر آثار بلغم درین از قرانیطس تمیز نمایند **علاج** بدانکه مدار علاج این علت بر فصد و اسهال خلط غالب و تقویت دماغ و تبدیل مزاج بادویه و اغذیه ست پس هرچه در علاج قرانیطس و لیثر غس مذکور شده ترکیب دهند و در نطولات و ضمادات بحسب غلبهٔ هر خلطی بکمال حدس بکار برند و بمعالجه پردازند و بعد فصد حقنهٔ زائد در لینت و یا در حدت بقدر غلبهٔ مادهٔ صفرا یا بلغم که از علامات مذکوره دریافت کرده باشند بعمل آرند و ایضاً اگر بلغم غالب باشد تنقیهٔ ماده بمثل ایارجات مقوی بغاریقون و تربد نمایند و اگر صفرا غالب بود استفراغ بمثل مطبوخ هلیله و معجون خیارشنبر و سقمونیا کنند و اگر سبب مرض امتلای طعام و اکثار اغذیهٔ غلیظه دریافت شود از قی تنقیهٔ معده نمایند و غذا موقوف دارند و اگر سبب او امتلای شراب سکر متواتر باشد تا زوال سکر علاج نکنند و بعد آن بر مرطبات داس اقتصار نمایند بتدهین سر و شرب ماء الشعیر و بعده بعلاج خمار بپردازند سکنجبین دهند تعدیل طبیعت بنقوع مناسب و شربت نیلوفر نمایند و در تعدیل مسهل و حقنه و نطول و ضماد و سعوط این مرض ادویهٔ چندان بارد نباشد که در قرانیطس بکار می برند و نه بحاری حار که در لیثر غس بعمل می آرند بلکه مرکب از هر دو نمایند و بحسب ظهور غلبهٔ یکی از هر دو خلط ادویهٔ او نیز غالب کنند و بصورت مساوات هر دو ماده در ادویه نیز مساوات مرعی دارند مثلاً در نطولات اگر صفرا غالب باشد برگ خلاف و بنفشه و اصل السوس و جو مع بابونه و اکلیل الملک و شبت استعمال نمایند و اگر هر دو ماده مساوی باشد شیح و مرزنجوش دران زیاده کنند و اگر بلغم غالب بود برگ غار و سداب و پودینه و زوفا و جند بیدستر و صعتر اندران افزایند و حال ضماد و حقنه بحسب همین قانون قیاس نمایند اما در آخر مرض بعد انحطاط او از نطولات وغیره هرچه مائل بسردی باشد اجتناب کنند و بر ملطفات اقتصار ورزند و بحجامت برند و بعد ازان بتدبیر ناقهین پردازند بانتشاق روغن بنفشه و دوشیدن شیر زن یا شیر خر یا شیر دختر بر سر و تسعیط آنها و نوشیدن حریره از تخم خشخاش سفید و نشاسته و تخم کاهو و روغن بادام و اگر درین مرض حاجت خواب در ورزش افتد و خوف غلبهٔ بلغم بر مریض نباشد شربت خشخاش و ادن مضایقه ندارد و تریاق بیکسانی که این مرض را از اقسام ورم می شمارند و از ترکیب صفرا و بلغم میگویند تدبیرش نیز تنقیه ست از خلط غالب بحبوب و حقنجات منقی بحسب مقادیر خلطین و کیفیت آنها و تبدیل مزاج بحسب و اجب و بدانند که حکیم علی گیلانی و نفیس کرمانی سبات ارقی و سبات سهری را واحد شمرده اند و ملا جشن در علاج سبات بحاری در قوا سمرقندی طبری خواهد آمد سعید گوید که از اوفق علاج این مرض در ابتدا حقنهٔ لین و بعد نضج تلیین طبیعت بنقوع افسنتین ست و روغن شبت بر سر طلا نمایند و تعدیل مزاج باستعمال سکنجبین یا گلقند کنند و غذا اگر امتلا نباشد بمزورهٔ زیرباج یا نخوداب سازند پس اگر چهرهٔ مریض سرخ و عروق او ظاهر و قوت قوی باشد فصد کنند **عباس** گوید که اگر حرارت و صفرا غالب بود حقنهٔ لین از ادویهٔ مسهله که مخرج صفرا و مطفی حرارت باشد با اضافهٔ اندکی از ادویهٔ مسخنه و مخرج بلغم بعمل آرند و اگر برودت و بلغم غالب باشد حقنهٔ مائل بحدت استعمال نمایند و روغن سداب و روغن شبت بسر که آمیخته و نطولات موافقه بر سر ریزند و هنگام غلبهٔ سبات کشیدن موی کنند و موی سر علیل درین علت نفع بلیغ دارد و **ابن الیاس** گوید که تنقیهٔ بدن و دماغ بحبها و حقنها و تعدیل مزاج نمایند و این حب بسیار نافع ست بنفشه شش درم تربد یکدرم هلیله زرد یکدرم بادیان تخم کرفس نمک نفطی هر یک نیم درم سقمونیا مشوی نیم دانگ کوفته بیخته با آب بادیان سرشته حب سازند

و سحرگاه تناول نمایند و این حقنه سوداء را دو سنای مکی پنج درم سپستان پنج درم بنفشه سه درم نیلوفر سه درم سبوس گندم در صره بسته یک کف حلبه یک کف عناب ده عدد سپستان بیست عدد بابونه اکلیل الملک یک یک هفت درم در سه رطل آب بپزند تا یک نیم رطل بماند فلوس خیارشنبر ده درم روغن کنجد و عسل هر یک پانزده درم نمک بوره از هر واحد نیم درم سوده پاشیده حقنه کنند و در نسخه نجندی اصل السوس سه درم زیاده است **گیلانی** مینویسد که اگر بلغم غالب باشد حقنهاکه دران حدت است از نوع اغلب دستعمال کنند و اگر صفرا غالب باشد حقنهاکه دران ادویه لینه غالب باشد بعمل آیند اگر هر دو برابر باشند حقنهای معتدل اختیار کنند و این صفت حقنه معتدل است ترب سفید انیسون بابونه نیلوفر نطراسالیون از هر واحد سه درم عسل دو استار فلوس خیارشنبر سه استار کوفتنی را کوفته در یک نیم آثار آب کنند بعده جوش دهند تا ثلث آب بماند صاف کرده فلوس خیارشنبر دران حل کنند و آنچه بند دمر روغن دران انداخته نیمگرم حقنه کنند و در اول حدوث مرض غذا منع کنند و اگر سببش سکر باشد با دویه مسهله قویه اغذیه و بر دادعات قویه نطولاً و ضماداً علاجش نکنند لیکن بحمولات و حقنهای قی برای تنقیه معده و شمومات مقوی دماغ خصوصاً از مزیل سکر معالجه نمایند **علویخان** مینویسد که بعضی خدام را سبات سهری عارض شد و روز دوم شدت نمود حتی که کسی از اخوان و اولاد و احباب نمود نمی شناخت و وقت عصر نبض او نملی شد و اغما غلبه کرد و جم غفیر از اطبای عصر بموت و حکم کردند و از استماع این حال سلطان مضطر بوده مارا امر بعلاج او نمود بعد تشخیص حال الشیخ و ختم و ایما بحجامت نقره نمودم و در مجلس اولی بمقدار ده مثقال خون آمد و در مجلس دوم همانقدر خون بسیار سوداوی بلغمی خارج شد و در مجلس سوم رطوبت صدید زیاده از خون آمد و درین هنگام اندک افاقه او را حاصل شد بعد ازان تعلیق مجلبه بلا نشطر بر قدمین و ساقین و غسل آنها با آب مطبوخ ادویه مناسبه امر کردم و بعد مرور نصف شب او را افاقه بسیار هم رسید بعد ازان صحت کلی یافت

سبات

و آن خواب مفرط طویل بود که بدشواری ازان بیدار شود و از اسباب این مرض یکی غلبه برودت مضاد جوهر روح ست از خارج و یا از ادویه مبرده یا مخدره دوم غلبه رطوبت بر دماغ مکدر جوهر روح مسدده مسالک آن مزجی جوهر عصب و عضل و ازین قبیل نوم سکر ست قریب انیست آنچه بسبب تخمه و طول لبث طعام در معده عارض شود و یا در استعداد نوائب تب بلغمی افتد سوم کثرت خون در بدن چهارم ارتفاع بخارات از اخلاط ردیه از سائر اعضا یا از معده یا از ریه یا از صدر یا از کبد یا از امعا یا از رحم جانب مقدم دماغ پنجم بحرو لذعیت دماغ بمشارکت اعضای لطیف ششم شدت ضعف روح و تحلل آن که جوهر او متحمل انبساط نباشد هفتم وقوع ضربه بر صدغین یا کسر عظام قحف و انضغاط دماغ زیر استخوان قحف **طریق تشخیص** این مرض و اسباب آن باید که اولا فرق کنند میان سکته و غشی و اختناق رحم و درین مرض که مشابه ست بهر واحد از امراض ثلثه مذکوره و این چنان باشد که حس و حرکت نبض و رنگ چهره مریض نظر کنند اگر مریض را بجهد بیدار توان کرد و حرکات او چون حرکت خفتگان سلیم تمام حس او بود و اگر چه کند باشد لیکن چیزی برجای بود و مسبوت باشد بخلاف مسکوت که حس و حرکت وی بتمامه معطل میگردد و دفعةً افتد و اگر نبض مریض قوی و مشابه به نبض اصحا و رنگ روی بحال بود و یا بسبزی گراید و دفعةً روی و بینی بحیف نگردد و از سحنه خفتگان متغیر نشود و مگر بادنی تهیج و انتفاع مسبوت باشد بخلاف صاحب غشی که نبض او ضعیف و صلب بود و رنگ چهره او بزردی میگراید مشابه برنگ موتی و اطراف سرد بود و اگر مریض را فهمیدن کلام و تکلم بتکلف ممکن بود و حرکات او خصوصاً حرکت گردن و سر و پای سهل تر بود و مریض در استغراق تمدد و تهیج واقع شود در اکثر و غلبه مرض ممتد گردد مسبوت باشد بخلاف صاحب اختناق رحم که کلام بمشکل تمام می فهمد و تکلم اصلا نمیکند و احساس و کشادن پلک اسهل بود و مرض دفعةً واقع شود و غلبه او بزودی منقضی گردد و یا قتل کند پس هرگاه این نفس تشخیص شود سبب او دریافت نمایند بطور که کیفیت لمس سر و لون وجه و چشم و زبان و نبض و نفس مریض ملاحظه کنند اگر ملمس سر سرد و رنگ مائل بسبزی و تیرگی و نبض متمدد و مائل بصلابت مع تفاوت شدید و قاروره سفید و نسیان و عدم تهیج وجه و پلک بود و دیگر علامات سوء مزاج بارد دماغ و تقدم رسیدن سردی خارجی بسر مثل مصادفت برف و آب سرد و باد سرد یا تقدم شرب اشیای بارده و مخدره مثل آب سرد و افیون و بنج و لفاح و تاتوره و قطر و کشنیز تر و سپغول بسیار و شیر متجبن بمعده و علامات مخصوصه هر واحد که در باب سموم بیاید دریافت شود سبب سبات برودت دماغ باشد و ایضاً اگر اعراض دیگر مثل اختناق و سبزی و سردی اطراف و ورم زبان و تغیر بوی و سقوط نبض و ضعف و تواتر نبض بطور تواتر نملی و دودی و نتقال نبض از تواتر بتفاوت و بالعکس و عرق بارد یافته شود بر شرب ادویه مذکوره دلالت کنند و اگر ملمس سر و نرم نماید و رنگ چهره و چشم و زبان سفید و نبض لین موجی و عریض و بطی و قاروره بی رنگ و تهیج در پلک بود موجب سبات رطوبت باشد پس اگر این علامات با سبکی سر بود رطوبت سازج باشد و اگر با گرانی مقدم دماغ بود و آب غلیظ در اکثر اوقات از بینی سائل شود و زبان برطوبت لزج آلوده بود و اختلاج در ابرو پدید آید و تقدم امتلاء و تخمه و کثرت شرب و سکون بلد

بران گواهی دهد و قاروره غلیظ بود و سبات ثقیل باشد که بیدار کردن از آن دشوار بود و رطوبت مادی بلغمی باشد و اگر ملمس گرم و رنگ روی و چشم و زبان سرخ و رگهای گردن ممتلی بود و سائر آثار غلبهٔ خون یافته شود و سبات دموی باشد و اگر در نبض سرعت بود و وجود تپ بلغمی و دیگر عوارض تپ بران گواهی دهد سبات خفیف بود و سبات از بخارات بدن باشد و اگر با وجود تپ نبض موجی یا منشاری و ضیق نفس و سرفه بود و تقدم اعراض ذات الریه یا ذات الکبد یا ذات الصدر یا ذات الجنب بران گواهی دهد سبات از بخارات اعضای مذکور باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و سبات در خلو معده خفت پذیرد و در امتلای آن زیاده گردد و تقدم شرب شراب کثیر یا وقوع تخمه و تقدم سدر و دوار و طنین و دوی و خیالات پیش چشم معلوم گردد سبات از ابخرهٔ معده باشد و اگر تقدم آثار تولد دیدان در امعا یا احتباس منی یا خون حیض یا نفاس در رحم و علل رحم و امتلای آن مفهوم شود سبات از بخارات کرم امعا یا رحم یا از مجرد اذیت دماغ بمشارکت باشد و اگر وقوع ضربه یا صدمه یا کسر قحف بسقطه و ضربه مدرک گردد باعث سبات همان باشد و اگر سبات بتدریج افتد و تقدم اسباب محلله مثل ریاضت قوی و تعب یا استفراغ رطوبت و خون مفرط و ضعف بدن بران گواهی دهد سبب سبات تحلل جوهر روح باشد **اکنون** بدانند که علامات قرب موت مسبوت آنست که هر چند آگاه کنند آگاه نشود و سیاهی چشم او یکبارگی تمام غائب شود و تنفس کم گردد کذا فی المجسطی و سبات که از بخارات ریه و سینه باشد چون در علاج او اهمال نمایند مودی بسکته و صرع و فالج و لقوه گردد و این نوع علاج کمتر پذیرد **و ابن الیاس** گوید که چون در علاج سبات بلغمی اهمال نمایند مودی بصرع و جنون گردد **و شیخ** میفرماید که اول حواس که در خواب و سبات معطل شود آن بصر و سمع ست لیکن اخیر بعد آفت سبات در مقدم دماغ باشد بمشارکت او فساد خیال زیرا که اگر مقدم دماغ سالم بودی فساد مؤخر دماغ را عارض شدی بصر و سمع را تعطل را جب نشدی و خواب نبودی بلکه بطلان حرکت یا لمس تنها شدی و حواس دیگر بحال خود بودی چنانکه این مرض جمود و شخوص واقع میشود و در سبات حس فوق ضرر او و حرکت نبودی آن حس بالکل باطل میکند و حرکت را بالکلیه باطل میکند چه آن در تنفس سالم باقی میماند و واجب است که سده واقع در سبات تام نبود و بسیار کثیف و ملا ضر بتنفس میکرد و سبات که تعلق بسوء مزاج بود دائم الا بسبب بود و ثانیا بسبب رطوبت

علاج سبات بارد

آنچه در علاج امراض دماغی بارد گذشت منجمله آن ادویهٔ قویه بعمل آرند و ایضا در سردی که از خارج رسد نوشیدن انیسون یا سکنجبین با انیسون دو درم و سکنجبین عسلی ده درم و عطسه آوردن بجند بیدستر و فلفل و شونیز یا از کنجکنی و تخم کتائی خرد و خوردن تریاق اربعه و ثمانیه و کبیر و مثرودیطوس و دواء المسک حار و معجون فلاسفه و اطریفل کبیر و شربت اسطوخودوس و کذا تناول مصطکی بنوشادر آمیخته با عرق بادیان و تکمید سر بسبوس گندم و نمک مفید و تنطیل راس بمطبوخ سداب و بند بیدستر و عاقرقرحا و شیح تضمید یا حرام انیها و تمریخ سر بروغن سداب بابونه نادرین روغن مشک و روغن قسط و زنبق و یاسمین بابونه و شبت مع جند بیدستر و فرفیون و ضماد از جند بیدستر و جزو و عنصل بکجو و مشک و اندکی و گاه زیاده کرده میشود در ان مویزج و عاقرقرحا از هر یک قدر قلیلی باگلاب و سرکه و دوام بوییدن مشک و جند بیدستر و شونیز سخت نافع است و عطسه آوردن بر بعض کند و می سر و منده و مالش قدمین و حقنه و بستن ساقین و تحذین بدین باستواری مفید و تغذیه نخوداب و شوربا قرطم یا با لحوم جوجه مرغ و دراج مطلقا آن با نخود و دارچینی و خولنجان و فلفل و حلواهای عسلی و سکنجبین جنبه لخضر او اجتناب اشیای بارد کنند و هنچه از استعمال مخدرات گردد بهمان مخدرات تریاق مخصوص است که در باب ضرر آن مذکور است استعمال نمایند **جرجانی** مینویسد که اگر از سوء مزاج سر ساده باشد مشک و مرزنجوش و جند بیدستر و عود فاوانیا و مانند آن ببویانند و از جند بیدستر و فقاح اذخر و غیره که در سبات رطوبی باید ضماد بر سر نمایند و مثرودیطوس و تریاق دادن سخت نافع بود و در اغذیه نانخواه و زیره و کرویا و سیر و حلتیت و مغز جوز اندازند و طعام نخوداب و قلیهٔ خشک و شوربای گنجشک و مطنجن و مانند آن فرمایند

علاج سبات رطوبی

در رطوبت ساذج آنچه در علاج امراض دماغی طب گذشت بکار برند و معجون مرج دو درم یا آن و هر بابی زنجبیل بخورانند و ضماد از جند بیدستر و فقاح اذخر و قسط و جوز السرو و فرفیون و عاقرقرحا بعمل آرند و تخفیف غذا نمایند و نخوداب با شبت و زیره و قرنفل و دارچینی و خولنجان بدهند و از ادهان و نطولات اجتناب کنند و مشک ببویانند و در رطوبت بلغمی بعلاج امراض دماغی بلغمی پردازند و یا بادرنجبویه گاوزبان انیسون هر یک دو درم جوشانیده گلقند و یا شربت بزوری دو درم حل کرده نیم گرم بیاشامند و یا بیکه در ان مویز منقی ده درم مصطکی انیسون بادیان هر یک نیم مثقال جوز بوا چهار درم جوشانیده با قند بدهند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ بدن بحقنهٔ قوی و حب ایارج و دوای عصاره ریوند نمایند و شیاف بردارند و بکدامی حیلتی آورند و اکثر بلغم در معده نیز سے باشد پس تنقیهٔ او بقی و مقطعات بلغم نمایند بدانچه در علاج

سوء مزاج بلغمی مهره بباید و مر و خردل بعد حلق راس بمالند و نطولات و سعوطات و ضمادات و شمومات که در قسم بارد گذشت بعمل آرند و غراغر بکار برند و استعمال شربت
اسطوخودوس و تقلیل غذا مفید بود و گویند که حب غاریقون را در علاج و تبدیل مزاج او خواص عجیبست و افضل ادویه مبدل مزاج تریاق کبیر و مثرودیطوس و فلاسفه
و اطریفل کبیر است و ساقین محکم ببندند و اجتناب نمایند از خواب در موضع بارد و مظلم بلکه باید که مکان او روشن باشد و در شب چراغهای بسیار در آن روشن نمایند
اقوال حذاق سویدی بنویسد که پارچه بسرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ نهادن در ابتدای مرض و کذا پودینه کوفته بسرکه و روغن گل آمیخته بر یافوخ و جبهه و صدغین
ضماد کردن و شمیدن بخار آن گرفتن و کذا خردل کوفته با آب بنجمشک که آن قرنفلی است سرشته ضماد کردن و کذا مشک تبتی سه بار سعوط کردن مجرب من است و جندبیدستر
شماماً و شرباً و ضماداً و روغن شونیز بعد سه روز از مرض در بینی چکانیدن و شم انفاس کبوتران و ضماد نمام بسرکه و روغن گل سخته بر یافوخ و دلک اطراف بنطرون یا عاقرقرحا
یا تخم انجره هر واحد مخلوط بزیت و تکمید سر بنمک یا جاورس گرم کرده بعد حلق راس و غرغره بایارج فیقرا و سکنجبین عنصلی و غذا نخوداب مطیب بروغن جوز هر واحد نافع است
ابو منصور گوید که اگر سبات از بلغم کثیر مرتبک مقدم دماغ باشد اولا برای جذب بخارات باسفل حقنه حاده بعمل آرند و مریض را در خانه وسیع متوسط الضوء بدارند
و بعد حقنه حیله فرو نشاندن بخارات صاعده کنند و درین باب تغریق راس بروغن گل و سرکه اقوی تدابیر است و سه روز اول بعد سوم روز قدری جندبیدستر
یا پودینه و حاشا یا نعنع بیامیزند که آن دماغ را تقویت و تسخین عجیب بخشد و لخلخه عود و فاونیا باریک ساییده اندر بینی دماغ بیدار میکند و کذا تمریخ اطراف بروغن
و نطرون یا عاقرقرحا یا تخم انجره و کذا از فلفل و شونیز و کندش بعد سوم روز عطسه آورد و مع نوشیدن سرکه عنصل آنرا نافع است و تضمید سر و دست و ران و ساق
باسقیل و عاقرقرحا در سرکه ساییده از نوم مغرق بیدار میکند و حاشا و پودینه و جندبیدستر بویانیدن و اطراف را دلک قوی نمایند و اگر ممکن باشد غرغره بایارجات یا سکنجبین
عنصلی کنانند و اگر مرض طول کشد و بادی ارتعاش بهم رسد جندبیدستر بویانند و بعد حلق راس از نمک و جاورس تکمید نمایند و جندبیدستر و خردل را ان طلا کنند و مدام خردل دارند
اگر طبع قبض شود حقنه حاده بعمل آرند و مدرات بول مثل سکنجبین عسلی بزوری مانند آن استعمال نمایند و بعد انحطاط مرض مسهل حب شبی و کفش و حمام و تدبیر منعش مقوی بعمل آرند و غذا
نخوداب و روغن جوز و خردل دهند و ماء العسل و حب ایقون بنوشانند **مسیحی** گوید که اگر سبات از بلغم کثیر محتقن در مقدم دماغ باشد علاجش تنقیه سر بحب ایارج و بعد از آن
بایارجات کبار است و روغنهای گرم بر سر مالند و آبهای گرم بر آن نطول نمایند **صاحب کامل** گوید که اگر حدوث سبات از سوء مزاج بارد و رطب با ماده بلغمی باشد
پس در سباتی که از سوء مزاج بارد و رطب بود تدبیر مسخن مجفف استعمال نمایند و آن اینست که بر سر آبیکه در آن شبت و نمام و مرزنجوش و حاشا و برنجاسف همه و عاقرقرحا
و مویج و شونیز و حرمل هر واحد بقدر حاجت یا بعضی از آن جوشانیده باشند بر سر نطول نمایند و ضماد آن کنند و یا نطول بکف خردل و اندکی مویز و عاقرقرحا و [illegible]
باریک سوده باید کرد و تدهین بروغن ناردین یا روغن قسط یا روغن سداب یا ترکی زوفیون جندبیدستر نمایند و پاها را خوب بمالند و عضل ساق را محکم ببندند و بر پاها عسل
باریک سوده و بعاقرقرحا باریک ساییده بسرکه کهنه سرشته ضماد کنند و با دویه معطسه عطسه آورند که آن بیدار میکند و غذا نخوداب بیت عسیل شبت و دارچینی و خولنجان
دهند و عسل با مغز حب البطم و حبة الخضر بخورانند و از شرب آب سرد و خواب در موضع بارد اجتناب نمایند و اگر حدوث آن از ماده بلغمی باشد قبل از نطول استعمال ادویه مذکوره
ابتدا باستفراغ بدن و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا و حقنهای حاده و غیره ادویه مسهل بلغم باید کرد و معجونات مذکوره در باب نسیان و سائر تدابیر امثال آن استعمال نمایند
سعید گوید که اگر سبات از اجتماع بلغم کثیر در بطن مقدم دماغ باشد تنقیه سر و معده بحب ایارج کنند و بعد تنقیه سر که خمر و روغن گل بر سر ریزند و ماء العسل نوشانند و جلنجبین
خورانند و آب نیم گرم بر دهند و بعد سه روز روغنهای گرم بر سر مالند و آب مطبوخ ادویه محلله نطول کنند و اگر طبع قبض باشد حقنه حاده بعمل آرند و بکندش عطسه آورند و تشمیم
پودینه کنند و موی سر تراشیده بخردل طلا نمایند و در علاج این استعانت بعلاج لیثرغس کنند **جرجانی** و ایلاقی گویند که اگر سبب وی رطوبت باشد علاجش علاج
لیثرغس و علاج صداع بارد نزدیک است و ترتیب آن چنان باید کرد که اول قی فرمایند با دویه قوی پس تنقیه بدن بحب اصطمخیقون کنند و اگر حاجت آید حقنه حاد بعمل آرند
و بعد تنقیه بدن حقنه تنقیه نواحی دماغ بحب صبر و حب ایارج و حب قوقایا نمایند و از مراعات معده و استعمال چیزیکه رطوبت ابرد و معده را قوت دهد غافل نباید بود و نطولات
محلله و غرغره و عطسه آوردن و عضهای سافله را بستن و دلک گرم نهادن و تقویت دماغ بشمومات نافع بود و از تدابیر صواب یکی آنست که بیمار را بخشم آرند و سخنها گویند و کارها
کنند که غضبناک شود **صفت حب اصطمخیقون** از قرابادین شاپور بن سهل بگیرند ایارج فیقرا ده درم هلیله زرد و افتیمون و بسفایج و نمک هندی هر یک دو درم و تربد سفید ده درم

شحم حنظل سقمونیا غاریقون هر یک دو درم مقل ازرق شش درم مقل را در آب انیسون حل کنند و ادویه بدان سرشته حبها بقدر فلفل سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم
و نیم این نسخه را نسخهٔ گزیده میگویند نوع دیگر هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک سه درم اسارون انیسون تخم کرفس هر یک دو درم تربد سفید
هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا نه درم قرنفل یکدرم فانید چهار درم همه ادویه کوفته بیخته فانید را اندر آب حل کرده بجوشانند تا بقوام عسل آید ادویه بدان
بسرشند و بکوبند تا همه یکذات گردد پس حبها بقدر فلفل سازند شربتی دو مثقال این نسخه کندی ست **حب صبر** صبر سقوطری سه درم مصطکی یکنیم درم سائیده بآب
کرفس سرشته حبها سازند شربت دو مثقال **حب ایارج** ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل یکنیم دانگ تربد نیم درم افتیمون سقمونیا هر یک دو دانگ مقل کتیرا هر یک دانگی
بآب کرفس حبها سازند **دیگر** ایارج فیقرا شش درم پوست هلیله کابلی چهار درم تربد سفید هشت درم نانخواه دو درم بدستور معمول حب سازند و در هر هفته دو درم یا دو درم
و نیم بدهند **صفت** حقنهٔ حاد شحم حنظل هشت بسفایج دو هشت پودینه دشتی یکدسته کوچک افتیمون هشت درم در یکنیم آثار آب بپزند تا بثلث رسد صاف نموده
مقدار صد درم آب را بگیرند و یک اوقیه روغن بابونه آمیخته حقنه کنند **صفت** حب قوقایا ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و دو نیم دانگ بد اسطوخودوس
هر یک پنج درم بدستور معمول با آب کرفس مطبوخ حبها سازند این جمله ده شربت معتدل ست **دیگر** صبر سقمونیا شحم حنظل مصطکی عصارهٔ افسنتین و اگر نباشد افسنتین
همه مساوی بآب کرفس حبها سازند شربت یکدرم یا یک مثقال این نسخهٔ جالینوس ست و اگر یکدرم ازین حب با یک مثقال ایارج فیقرا مرکب کنند بغایت نافع بود و تنقیه
نواحی دماغ کند و مراعات معده و تنقیهٔ آن بنقوع صبر و ضمادهای مقوی کنند **صفت** نقوع صبر هلیله سیاه بلیله آمله پنج بادیان پنج کرفس اذخر اصل السوس یک یک
ده درم سنبل خوشبو قصب الذریره هر یک سه درم شکاعی بادآورد هر یک پنج درم شحم حنظل دو درم همه را در دو نیم آثار آب بپزند تا کمتر از یک آثار بماند مالیده صاف نموده
یک وقیه صبر سقوطری سوده آمیزند و اندر شیشه بدارند و در آفتاب نهند شربت از یک وقیه تا دو وقیه حسب قوت مریض **صفت** ضماد که تولد بلغم در معده باز دارد
سک ورامک لادن عود خام هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل و مصطکی هر یک دو درم مشک دانگی همه را سائیده بآب مرزنجوش یا بآب نمام سرشته در وقت خلو معده
بر فم معده ضماد نمایند و باقی مراعات معده از ابواب علاج معده طلب باید کرد **صفت** غرغره که دماغ را از باقی رطوبات پاک کند و خداوند سبات و صرع و فالج
را نافع ایارج فیقرا خردل صعتر زوفا عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی نرم سوده بسرکهٔ عنصل ترکیب و بعسل بسرشند و حبها ساخته در وقت حاجت اندکی در سکنجبین عنصلی
یا در آب کامه حل ساخته غرغره کنند و بفلفل و کندش و خردل با یک سوده عطسه آورند و نطول که در اشیر غسی مذکور شد بکار برند **مصنف حاوی** گوید که اگر از مادهٔ بارده
خام سطبر باشد جلاب با دارچینی یا انیسون هر واحد دو درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا نخوداب بشیرهٔ تخم قرطم و فلفل و دارچینی و نانخواه دهند و تنقیه
بدان با این حقنه کنند خارخسک شبت بابونه سنای مکی هر یک هفت درم بادیان اصل السوس هر یک سه درم حلبه تخم کرفس هر یک دو درم اشق مقل هر واحد نیم درم
سکبینج یکدانگ در شش رطل آب بپزند تا بدو رطل آید صاف کرده بورهٔ ارمنی نمک طعام هر واحد نیم درم بران پاشیده مری و روغن زیت و عسل سرخ هر واحد ده درم
دران حل کرده نیم گرم حقنه کنند و خورانیدن دواء المسک حلو بشربت بادرنجبویه نافع ست تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و حب لوغاذیا کنند و بروغنهای گرم نشوق سازند
و طیوب و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و نمام و صعتر ببویانند و مریض را گرسنه دارند و اطریفلات خورانند و تبدیل مزاج کنند و این دو انجبین بجهت دماغ و معده کنند و این
مرض را انفع بلیغ دارد زنجبیل دار فلفل وج شونیز قسط تلخ هر یک پنج درم برگ سداب خشک حلتیت طیب هر یک ده درم جند بیدستر دو درم و نیم کوفته بیخته بعسل کف گرفته
معجون سازند و هر روز مقدار مثقال بخورند و وج سوده بعسل سرشته و زنجبیل بعسل و شونیز بعسل نافع ست و خوردن مویز و جوز و سداب و نارجیل و قلایای مطبخه کثیر الابازیر
و صباغات معمول از خردل مصری و چقندر نافع بود و از اغذیه نخوداب بزیت و زیره و شبت و کف خردل و روغن جوز برای اصحاب این علت نیکوست و شرب
شراب بسیار مضرست و درین مرض می افزاید و ماء العسل ساده این ماء العسل بافاویه نافع بگیرند عسل یک رطل و آب شش رطل و بطریق جلاب بپزند و کف بر دارند
و چون ترتیب بقوام رسد دران فلفل و قرنفل و زنجبیل و سنبل و قرفه و خولنجان و مصطکی هر یک مثقالی کوفته بیخته در صره بسته بجوشانند و استعمال نمایند **طبری** گوید که
اگر مانعی نباشد ابتدا باسهال طبیعت دلالت این مطبوخ نمایند هلیله سیاه و کابلی و اصفر تخم دور کرده هر یک شش درم شیر آمله و بلیله هر واحد سه درم سنا و اسطوخودوس
و حشیشه غافث و قنطوریون و بسفایج و شکاعی و بادآورد هر واحد چهار درم افسنتین رومی افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم اصل السوس مقشر تربد و مامیران

و فو دنج هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم پرسیاوشان گاوزبان هر واحد چهار درم بدستور مطبوخ بجوشانند و حصه افتیمون در ریگ و زنبه و هنگام جوش کت ندهند تا قوت او بلطف بغیر انحلال چیزی از جرم آن مطبوخ بر آید پس صاف کرده شربتی مقدار یکصد و بست درم از آن بگیرند اگر مزاج مریض متحمل این باشد و الا بوزن هشتاد درم گرفته یکدرم غاریقون و یک طسوج خربق سیاه و یکدانگ ماهیزهرج در ربع درم نمک هندی سوده بعسل سرشته در آن مالیده نیمگرم بنوشند و اگر از اثر این شربت در مرض نقصان ظاهر نشود این ماء الاصول بنوشانند بادیان و پوست بیخ آن و تخم کرفس و پوست بیخ آن انیسون هر واحد سه درم فقاح اذخر پانزده درم مویز منقی بست درم مصطکی سه درم سلیخه و پوست آن هر واحد دو درم عود دوج سه درم انجیر سفید بست عدد ریوند کوفته سه درم عنبر اگر یافته شود دو درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند و بعضی اطبا هنگام عصر اخلاط درین ماء الاصول تشنه و کادیم که آن دارشیشعان است می افزایند و بعضی هوم المجوس و اصل السوس و برگ شبت زیاده میکنند و مختار من آنست که ازین چیزی کم نمی کنم پس صاف کرده هر روز بست درم با دو درم روغن بید انجیر و هفت درم سکنجبین بنوشند تا هفت روز برین مداومت نمایند و غذا درین ایام نبریاج حلوا و پاچه حمل مطبوخ بنخود بسیار و اندک شبت سازند و از اطعمه غلیظه منع کنند بعد از آن شربت دیگر از مطبوخ اول بنوشانند و اگر ازین آثار صحت ظاهر نشود این دوا بعد از آن بدهند ایارج فیقرا سه روز قبل از تناول آن در عسل سرشته یکدرم ماهیزهرج دو دانگ خربق سیاه در سرکه تر کرده خشک نموده یکدانگ غاریقون سفید ملایم نیم درم افسنتین رومی گل سرخ هر واحد یکدرم نمک نفطی نیم درم سقمونیای مشوی دو دانگ کوفته بیخته بجلاب سرشته حب ها مثل فلفل سازند شربتی از آن سه درم و ثلث و این دوا آنگاه دهند که مزاج علیل از نوشیدن مطبوخ اول متغیر نگردد و اگر یکشربت این کفایت نکند دو سه شربت مع مراعات قوانین دیگران بحسین تدبیر بدهند و با آنکه هر کسی که در دماغ او مرض بارد باشد باید که از شرب آب سرد و از استعمال او در مضمضه و استنشاق حذر کنند و بعد این استفراغ اگر مزاج او حدت نپذیرد استعمال آب گرم و استنشاق او در مضمضه آن و ریختن او بر سر در حمام لزوم نمایند و اگر مرض باقی ماند امر بانکباب برین آب نمایند بگیرند یک کف هر واحد از شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک و برگ اذخر و پوست شجر صنوبر و از سبوس گندم کف کبیر یک کف خطمی سفید و یک کف نمک او ل سبوس و نمک و خطمی را در پارچه صره بسته همه را بجوشانند تا حشایش مهرا گردد پس چادری بر سر کشیده انکباب نمایند و دو بار یا سه بار این عمل کنند و اگر این فائده نکند تلطیف تدبیر با استقصا نمایند در ماکول و مشروب و وزن کنند و گرسنه دارند و امر بشم مشک و شونیز و جندبیدستر و مانند آن کنند و اگر تغیر مزاج او و صداع مانع نباشد بر مقدم سر این ضماد کنند بابونه اکلیل الملک هر واحده درم صبر و مر و سعد هر واحد سه درم عاقرقرحا دو درم کوفته بیخته موم روغن از موم و بیه بط و چرز و مرغابی ساخته ادویه مذکوره مخلوط سازند و هرگاه مزاج او متغیر گردد و حدت پذیرد تدبیر او تدبیر سبات رقی نمایند مؤلف اقتباس گوید که در سبات بلغمی بخاری دل اطراف را به بندند بستنی سخت تا بهوش آید و این پاشویه کنند گل بابونه اکلیل الملک سبوس گندم سبوس نخود برگ کنار برگ خرزهره نمک طعام هر یک دو مشت و سرکه و گلاب بر تا دو سه روز بر تارک سر بمالند و روز چهارم جندبیدستر و شونیز و بزرالبنج هر یک سه ماشه اضافه نمایند و گلاب را موقوف ساخته عوض آن روغن گل کنند و حقنه حاده علویخان بعمل آرند که افاقه حاصل شود پس جهت تنقیه دماغ ایارج فیقرا هفت ماشه در عسل دو توله آمیخته لیسانند و یا حب ایارج بعرق بادرنجبویه وقت شب بخورانند و صبح مطبوخ اسطوخودوس مسهل علویخان شربت اسطوخودوس مسهل بنوشانند و غذا نان خشکار با شوربای مرغ وقت شام دهند و صبح مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بادیان هر یک شش ماشه انیسون بیخ مهک و کرفس هر یک هفت ماشه انجیر زرد چهار عدد با شربت بزوری چهار توله حرف یا تودری نه ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دو پهر غذا بدستور دهند و همین نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تنقیه مابقی مواد دماغ غرغره بطبیخ اصل السوس مقشر و مورزنجوش و بادیان و بابونه هر یک دو مثقال جوش کرده سکنجبین عنصلی چهار توله داخل کرده در روزی چهار پنج مرتبه بکار برند و اگر بعد زوال تپ اندکی سبات باقی مانده باشد از فرفیون مصطکی جندبیدستر هر واحد یکدرم صمغ عربی دو مثقال بابونه یکتوله در روغن سداب آمیخته بر صدغین و پیشانی ضماد نمایند و غذا شوربای مرغ و نان دهند و عطسه آوردن بسعوطی که در سبات غشی نوشته شد در زوال این علت مجرب است

علاج سبات دموی

مبادرت بفصد هر رو یا هفت اندام کنند و بعده بهر اماله حجامت ساقین یا فصد صافن نمایند اگر ماده در حرکت باشد و اگر ماده مستقر گردد پس فصد رگ پیشانی یا حجامت نقره اولی است و حقنه معتدل استعمال کنند و بهر تقویت دماغ تدهین سر بروغن گل و سرکه و اگر روغن گل نباشد گلاب بسرکه کنند و غسل پای بمطبوخ بابونه و اکلیل الملک

آنها سبوس گندم سازند و ادویه سرد خشک مثل شیر کشنیز خشک و تخم کاسنی با سکنجبین دهند و تلطیف غذا پردازند و باقی تدبیر حسب حاجت از علاج امراض دماغی
دموی در سرسام دموی اخذ کنند سعید گوید که اگر سبات حادث از بخارات دموی حار رطب باشد که بسوی مقدم دماغ مرتفع گردد و علامتش آنست که سبات
خفیف بود و مریض از ان بسرعت افاقه یابد و در خواب کلام بسیار کند و چون آواز دهند بفزع بیدار شود علاجش بفصد کنند و بعد فصد آنچه محلل فضول باشد مثل
ماء القرع و شربت بنفشه بنوشانند و روغن گل با سرکه خمر بهم زده بر سر مالند تا سبب دفع بخارات صاعده بسوی آن قوی می گردد و طلا بگلاب نمایند و غذا اسفیداب
یا مزورهٔ زیرباج سازند و تقلیل آن کنند تا هضم او فاسد نشود و ابن نوح گوید که اگر از رطوبت محتبس در مقدم دماغ باشد بعد فصد تقویت راس بلخالخ
بارده مثل روغن گل و گلاب و سرکه کنند و این حقنهٔ باردلین بعمل آرند بگیرند بنفشه و جو کوفته و سبوس گندم و عناب و سپستان و اصل السوس و برگ خطمی هریک کف
و در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بران یک سکرجه آب ترنجبین و نیم سکرجه روغن گل انداخته حقنه کنند

علاج سبات بخاری

اگر از ارتفاع بخارات جمیع بدن و تابع تپ مرض دیگر باشد علاج مرض متبوع باید کرد و نیز بعلاج امراض دماغی بخاری توجه نمایند و در بخارات عضو واحد تدارک
عضو مشارک پردازند بدانچه در مقام هریک مسطور گردد مع تقویت دماغ بمثل نهادن روغن گل مع سرکه بسیار و آب فواکه مقوی بر سر و استعمال شمومات بارد خوشبو
و نطولات سرد پس محلل اگر چیزی در دماغ محتبس باشد بعمل آرند و آنچه در حمیات و در ابتدای امراض آن افتد با شربه و ربط اطراف و دلک آن بچیزی درشت و دوم
تحریک عطاس و تشمیم سرکه و گرفتن بخار آن و تغریق راس بروغن گل مع سرکه و شیر و آب حصرم و آب انار و قوابض نیز مفید بود و تنقیهٔ بدن از مادهٔ تپ نمایند پس
تقویت دماغ بشمومات و عطره کنند و ایضا در بخارات معدی تنقیه بقی و اسهال و حقنها و حبوب مسهله و معطسات و استعمال سفوف معمولی و حب شبیار و دیگر تدابیر
که در علاج امراض دماغی شرکی معدی گذشت بعمل آوردن مفید و در صورت نفخ خوردن سفوف بادیان و انیسون و زیره سفید نافع و در سبات دیدانی قتل
و اخراج دیدان پس تقویت دماغ و منع ابخره نمایند ابو سهل گوید که اگر سبات خفیف بود که صاحبش بسرعت ناقه یابد پس سبات کند آن از بخارات حار رطب
ردی الکیفیت مرتفع بسوی مقدم دماغ باشد و علاجش فصد ست پس استعمال روغن گل با سرکه بر سر سمرقندی گوید که سبب سبات یا بخارات حار رطب باشد
که بسوی مقدم دماغ در عروق بین سباتین از جمیع بدن مرتفع گردد پس مزاج دماغ را متغیر گرداند بسخونت و اخلاط موجوده و فضول محتقنه آنجا اگرم سازد و علامتش و قول
طبری بیاید و علاجش فصد قیفال ست و حجامت ساقین و تلطیف اغذیه طبری گوید که نوع دوم از سبات سبات ارقی ست و این مضاد اول یعنی سبات رطوبی
ست در اکثر احوال و زیرا که سبب موجب این بخارات حاده حاره یا رطوبت و یا یبوست ست که بطرف مقدم دماغ بعرق بین سباتی مرتقی میشود و مزاج دماغ را متغیر
و فضول محتقنه آنجا را گرم میکند و اعراض او نیست که بیمار خواب نکند و بر نوم قادر نبود و تفکر افکار ردیه بغیر تمیز صحیح کند و غیر مستقل عقل بود و حرکت چشم بطی باشد
گویا که خشک اند و هرگاه ترکیب این بخار حار با رطوبت بود از چشم او اشک سائل شود و عطسه بسیار کند و در بعض اوقات خواب خفیف کند پس بیدار گردد و گاهی
قلق کند و ضیق صدر ظاهر نماید و هرگاه این بخارات حار با یبوست مرکب گردد خواب نکند و الم و صداع و دوی در سر خود دریابد و اطباق جفن بران گران باشد
علاجش بفصد کنند بغیر اسهال الا سیما هرگاه ترکیب این بخارات با رطوبت باشد نه مسهل نوشانند و نه حقنه کنند بلکه فصد را مقدم دارند و چون از فصد مزاج در تغیر
نشد غذای او ماء الشعیر و کشک و مزورات معتدله مثل زیرباج و اسفیدباج ماش و کدو سازند و اگر این تدبیر طبیب نماید امر باستنشاق روغن بنفشه کنند و بر سر او
شیر زنان یا خر یا نزن نهند و انکباب بر آن نمایند بگیرند جو مقشر کوفته و برگ بنفشه و نیلوفر هریک کف و حی العالم یا کبیر و عصا الراعی و برگ خبازی و برگ سعلب
و اذان الفار یعنی مرزنجوش هریک یا ته در آب پخته امر بانکباب بران نمایند و اگر این کفایت نکند شیر دختران بروغن بنفشه سعوط کنند و جمیع تدبیر لو مرطبات نمایند
و ادامت برین حریره کنند خشخاش سفید و غنند هریک یک کف هر دو کوفته و اندک نشاسته آمیخته حریره سازند و بروغن بادام بنوشند و کاهو تازه بخورند و اگر این هم
کفایت نکند حقنهٔ لین بعمل آرند که بسوی سر بخار محلل غیر جاذب صعود کند مثل حب خطمی و سبوس و بنفشه و خبازی و نیلوفر این همه را بپزند و امر بانکباب ان و تکمید سر بدان
نمایند که باین طریق زائل شود مصنف اقتباس مینویسد که گاهی سبات از ابخره غلط سمی بوجیعه و ربائی بعد نهش دن اقی و اسهال بیدا آید پس روغن گل

و سرکه بآب آمیخته نیم گرم بر تارک سر مالند و حجامت بلا شرط میان هر دو شانه نمایند و مصطکی سه ماشه جدوار خطائی دو ماشه سوده در شربت به ویا انار دو تولہ و رق طلا یکعدد آمیخته
و در عرق کیوڑه هفت تولہ بنوشانند اگر بهوش آید بهتر والا سعوط لیکه در تیشر غسل مذکور شد بکار برند که فی الفور بهوش می آرد پس اندکی شوربای بچه نر دهند و دوای مذکور صبح وشام
نوشانند و در میانه روز هفت هشت عدد مویز منقی خورانند و روز سوم و چهارم بعد زوال سبات نان تنک بشوربای مرغ ترید نموده بوزن یک فلوس اول روز دهند
و تا سه وقت برهمین قدر اکتفا نمایند و وقت چهارم به وزن یا دو نیم وزن زیاده کنند تا بتدریج بحالت اصلی آید و باید که مصطکی سه ماشه در انوشدارو ساده نه ماشه آمیخته
با عرق بادیان بالای طعام خورانند و اگر پس از زوال سبات سرخی در چشمها پدید آید اندکی کیری انبه و یا ترشی انبه خشک در گلاب یا آب کشنیز بر آهن سوده بمیل در چشم کشیدن
و درد سر زائل میسازد و الا بعد هفته رگ ق و یا پیشانی زنند استعمال سعوط مذکور در یکساعت سه چهار بار و ضماد دال منو ماش هر بر شیر بهند و روغن گل و سفیدی بیضه
بر پیشانی و خورانیدن جدوار سه ماشه وفاد زهر نری یکماشه بالائی جغرات گاو دو تولہ و نهادن شیشه حجامت بر کتفین و ساقین و حوالی فم معده و دادن عرق بهار
نارنج مروج گاو مساوی که بسنگ شب سه بار همچنین بفولاد و طلا داغ کرده باشند بجای آب غذا در رفع سبات حیضه و منع قی و اسهال و رفع دیگر اعراض آن مجرب ست
و اگر در سبات هیضه و بائی بعد زوال در روز دوم سه بار جابت طبع شود و نفع هم باشد یا نه شیره بادیان سه ماشه و الایچی کلان چهار عدد و زیره سفید چهار ماشه نبات تولہ دهند در روز لکی
دو بار و اگر درین اثنا اشتها کم باشد مصطکی ماشه سوده در شربت انار منعنع یکتوله بلیسانند و غذا کهچڑی نخود ماش بریان دهند که فلفل گرد و زیره سیاه و الایچی کلان در آن افتاده باشد

علاج سبات ضعفی و ضربی

اگر از تحلیل ارواح باشد علاج غشی نمایند و بهر تقویت و تکثیر ارواح شوربای لحوم لطیفه و چرب قلیه ها و کبابها و ماء اللحم و مفرحات و دواء المسک و مثرودیطوس و شربت
فواکه و انار با گلاب استعمال نمایند و در مزاج گرم ماء اللحم در گلاب و آب سیب آمیخته یا مفرح بارد یا دواء المسک بارد و گلقند نسترن و شربت انار یا سیب یا لیمو و عرق بید مشک
و نیلوفر و یا طباشیر و صندل سوده با شربت مذکوره سرشته بدهند و ایضا معجون مثرودیطوس با طباشیر سرشته بشربت لیمو یا شربت انار باید داد و صندل و گلاب کافور بویانند
و در مزاج بارد دواء المسک حار و مفرح حار و شربت میبه یا مثرودیطوس و ماء العسل یا در شراب انگوری و یا ماء اللحم باندک شراب مانند آن بکار برند و ایضا عود هندی
و مشک و عنبر و فادزهر و جندبیدستر اکلا و شما استعمال نمایند و اگر سبات از ضربه و سقطه افتد هرچه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سقطه بود در علاج صداع ضربی و سقطی مسطور شد
بعمل آرند و مقویات سر و رادعات مثل مغاث و ماش و گل سرخ و صندل و مانند آن استعمال نمایند پس از آنگاه در نگاهیدن سعی نمایند و باستعمال مقویات دماغ که در علاج
امراض ضعف دماغی گذشت و آن سعوط درین باب از مجربات حکیم صاحب اقتباس ست برگ مورد و یا تخم آن چهار ماشه عرق بهار نارنج و روغن گل هر یک یکتوله شیر زنان
سه ماشه پیلو اسد و ماشه سرکه چهار ماشه زعفران یکماشه انتباه شیخ سیف ایدکه از معالجات مخصوص سبات شنیدن نغمه و دیدن اشیائیست که مصاحب او غم آورد و از دوده سیهره
طلای منخرین بقلقند ست سعوط و طلای چهره و چشم بسرکه و بستن پا بها باستواری و استعمال معطسات باعث افاقه و بیداری مسبوت میگردد و بقول قرشی تکلف
انتباه اگرچه بکندن موی و کشیدن اطراف باشد نافع و تسبیط سرکه و آب مورد جید مفید بخاصیت و کیفیت هر دو ست و انطاکی گوید که برای مطلق سبات تنطیل
سر بطبیخ شبت و نمام و بابونه و تضمید باجرام آنها و تنطیل سرکه آب نمام در بینی و مشک بکلا مجرب ست و در حالت افاقه غارغیقون بروغن بادام شیرین بشکر استعمال کنند
و بران طبیخ افتیمون یا خیارشنبر نوشند و بصبر و آب مورد طلا نمایند و سلطان محمد مراد در مجربات خود نوشته که فلفل سیاه یکنیم عدد در لعاب دهن اسپ سائیده بمیل در چشم کشیدن
مزیل سبات ست و کذا سفوف زرد چوب و فلفل سیاه و نمک لاهوری مساوی بحسب حاجت خوردن و قهوه و چای خطائی و بادیان خطائی و بن نوشیدن نیز مفید و ذکر باقی
اشیای مسهره در آخر بحث سهر می آید **سبات اطفال** گاه باشد که خواطبیل با کسل و ثقل و ماندگی مفرط با طفال عارض شود و آنرا امباری گویند بهترین تدبیرش
آنست که بروز اول یک مگس هیچ دور کرده با یکماشه اجوائن مصفی مالیده بخورانند و بروز دوم دو مگس با همان قدر اجوائن بدهند و همچنین تا هفت روز یک یک مگس
هر روز بیفزایند و بعده هر روز یک یک کم کنند تا روز چهاردهم یک مگس بماند درین عرصه مرض اگرچه قوی و مزمن باشد زائل گردد دقی نمی آید مگر وقتی که ماده
مرض بکلی منقلع شود و بعضی گویند که برای کثرت خواب که بعد تپ پیدا شود و آنرا امباری نامند استخوان با خه نه درم مروارید دو سرخ بسد دو سرخ
هر سه بآب سائیده هفت روز بخورانند

سهر

یعنی بیداری مفرط و اسباب آن بسیارست چنانچه یبوست ساذج و مادی سوداوی و حرارت و یبوست ساذج و مادی صفراوی دماغ و اجتماع رطوبت شور در دماغ و حمیات حاده بنا بر تصاعد بخارات یا بسبب لذعه بسوی دماغ و بجهت وجع و امتلای بدن از اخلاط ردی و سوء هضم و کثرت امتلای معده و هم و الم و نحو آن و فکر و تشویش و ورم سوداوی یا سرطان در ناحیه دماغ و تناول غذای باد انگیز مشوش اخلاط و احلام مفزع در خواب مثل با قلا و عدس و مانند آن و گاهی روشنی مکان برای مستعد سهر موجب سهر گردد و آنچه پیران را افتد بسببش بورقیت اخلاط و خشکی جوهر دماغ ایشان بود و گاه یبوست از غم شدید یا از استفراغ کثیر یا مشی در آفتاب ایام گرما یا از بیداری ضروری برای حراست چیزی یا در سفر بر دماغ غالب شود و موجب سهر گردد **طریق تشخیص** اسباب این مرض باید که از بیمار بپرسند که در بینی و زبان خشکی ست یا تری و در سر سبکی ست یا گرانی اگر خشکی منخرین و لسان با خفت سر احس بیان کند و آثار حرارت و برودت در دماغ محسوس نشود سبب سهر یبوست ساذج بود و اگر با وجود خشکی و سبکی آثار حرارت مثل التهاب و حرقت و شدت تشنگی و سوزش قعر چشم نیز باشد سببش حرارت و یبوست ساذج بود و اگر خشکی با گرانی سر بگوید با آن علامات غلبه سودا مثل توحش و تشویش احلام مفزع و برجستن از خواب با قلق و اضطراب و مانند آن نیز دریافت شود از یبوست سودا بود و اگر با خشکی و گرانی ناریت روح و سائر علامات غلبه صفرا مدرک گردد از حرارت و یبوست صفرا بود و هرگاه مریض در بینی تری و در سر اندکی گرانی بیان نماید و در چشم حرکت ظاهر گردد و از خواب جهیده برخیزد موجب سهر رطوبت بورقیه بود و باید که سوای این علامات بر وجود باقی اسباب مذکوره یعنی تپ و امتلای بدن از اخلاط و سوء هضم و امتلای معده و غم و الم و فکر و ورم دماغ و روشنی خوابگاه و ایضا بر تدبیر گذشته و سن مریض نیز نگاه کنند پس هر سببی زین اسباب که موجود باشد بدانند که سبب سهر همانست و گویند که بعد اشتداد سهر عرض سرفه و خشکت همه اقسام نشان تیست گاهی این مرض مؤدی به تشنج و جنون و اختلاج بعض اعضا می گردد و بهلاک می انجامد

علاج سهر یابس

هرچه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شده از اشربه مرطبه و غیره بعمل آرند و ایضا شیره تخم خشخاش و شیره تخم کاهو نبات سفید داخل کرده بنوشند و هر صبح نوشیدن دو درم شربت بنفشه یا شربت خشخاش با آب نیم گرم نیز نافع و بقول انطاکی ملازمت ماء الشعیر بشیر بشیرین روغن بسیار سود مند است و سفوف کشنیز بریان تخم کاهو بنفشه تخم خشخاش سفید بریان هر یک دو و نیم مثقال شکر سفید ده مثقال بقدر دو مثقال بخورند و سفوف حکیم احمد و والد علوی خان و حریره خشخاش و خمیره آن عرق شیر و معجون منوم و ضماد و طلاء و قرص منوم بادکه در قرابادین مسطور است استعمال کنند و یا قرص مثلث در آب کشنیز سبز سوده بر پیشانی طلا نمایند و یا تخم کاهو مغز تخم خربزه مغز بادام خشخاش سفید مغز تخم کدو شیرین یک یک درم ساییده قرص نموده بر یافوخ بندند و روغن کدو بشیر زنان یا تخم خشخاش سفید در شیر گاو ساییده روغن کدو آمیخته و یا آب گاهو تر بشیر زن در بینی چکانند و خشخاش سفید و تخم قنب یک یک توله کوفته در شیر گاو و یا آرد آتار نیز نرم سر کرده بر کف پا بمالند و یا برگ قنب با شیر ساییده بطور حنا بر کف پا بندند و شیر نیز و یا روغن قنب و یا روغن بنفشه و یا روغن بادام و یا روغن کدو از شسته بر کف پا بمالند و ناز بو در آب گلاب و عرق بید مشک کرده نزدیک بالین دارند و بو نمایند و از آب برگ کاهو و کشنیز سبز و شیره تخم خشخاش و روغن نیلوفر نخلخه سازند و روغن خشخاش و روغن لبوب سبعه و روغن کاهو و کدو و بنفشه بر سر بمالند و شیر زن بر سر دوشند و قوی ترازان شیر میش ست آنکباب نسخار اطعمه مرطبه اکل آن و شمیدن بنفشه و نیلوفر و ضماد خشخاش با آب بنفشه تر و کماد معمولی بعمل آرند و اغذیه مرطبه چون گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفاناخ و شیره خشخاش و کاهو و شیر و زیره فیرنی و یا مزوره ماش مع کدو و یا کاسنی خرفه در روغن بادام و مانند آن بدهند و بعد هضم غذا استحمام و غسل با آب نیم گرم نمایند و نطول از طبیخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو کوفته و کشنیز سبز و بیخ و پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته و جو نیم کوفته و یا شوربای کله پاچه گوسفند بفاصله یکشبر بر سر ریزند و یا بهلدار بشویند و اگر با یبوست حرارت بود ادویه مبرده که در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت با ادویه مرطبه اضافه نمایند و اگر سهر از سودا یا صفرا باشد علاجش بعلاج امراض دماغی سوداوی و صفراوی نمایند و در اثنای تنقیه قبل و بعد آن ترطیب دماغ ملحوظ دارند باستعمال اشربه و نطولات و سعوطات مرطبه و نخلخه بیشتر بکار برند و تمریخ یافوخ و بینی و کف دست و پا و ناف و خصیتین و حوالی آنها بروغن بنفشه و بادام و تخم کدو و چکانیدن اینها در بینی و گوش و همچنین شیر دختران و سائر تدابیر که سابق گذشت بعمل آرند و بقول ابن جزله جوهر سهر سوداوی ازاله کند **اقوال حکما** صاحب اقتباس گوید که جهت تبدیل مزاج روغن بنفشه بادامی و شیر زنان در بینی و گوش چکانند و شیر زنبر کف دست

مرهم بمالند و پنبه بسنده فرو شیر تر کرده بر تارک سر گذارند و این نطول بود مانند آب کشنیز سبز و کاسنی سبز و کاهو سبز و آب سیب و کمی گلاب و روغن گل و روغن کاهو و روغن
یاسمین و عرق بید مشک هر یک مثقال شیره تخم کاهو و صندل سفید و گل ارمنی و شیاف امیثا و گل خشخاش هر یک ماشه آمیخته بکار برند و شربت نیلوفر چهار توله
در عرق بید ساده و کاسنی هر یک هفت توله داخل کرده بنوشند و غذا قلیه پخته بزبان گندم دهند شیخ میفرماید که آنچه بسبب یبس باشد باید که صاحب او غذای
مرطب استعمال نماید و استحمام معتدل خاصه پس کسی که حمام خواب نیارد آن شخص غیر معتدل البدن و غیر جید المزاج باشد و بران یبوست سخت غالب بود و یا علیه
اخلاط ردیه باشد که حمام ثوران آن نماید و واجب است که فکر و جماع و تعب کم نماید و سکون و راحت اختیار کند و ادامت تغریق راس به روغنهای مرطبه و دوشیدن
شیر بر سر و نطولات رطبه و استنشاق ادهان و استعاطات آن خصوصاً روغن نیلوفر لاسیما سعوطاً و دلک اسفل قدم بدان نماید اما آنچه از حرارت مع یبس باشد تدبیرش
ترياقی و تبرید این ادویه و استعمال مثل جراده کدو و برگ خرفه و لعاب اسپغول و عصی الراعی و حی العالم و مانند آن بر سر است ایلاقی و جرجانی مینویسند که آسایش جویند
و از حرکات و ریاضات پرهیزند و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن کدو بر سر نهند و هر شب کف پا و ناف و مقعد چرب کنند و دو قطره آن نیمگرم در گوش چکانند و لعاب
اسپغول و برگ خرفه و کدو تر کوفته بر سر نهادن و قلیه کدو و برگ کاهو و خرفه و اسفاناخ خوردن سودمند بود و گرمابه و آبزن معتدل سخت نیک است ابن الیاس
گوید که علاجش ترطیب مزاج دماغ بدوشیدن شیر زنان بر سر و تغریق سر بروغن بنفشه و کدو و ریختن آب مطبوخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و کاهو و جو و استعمال
حمامات و شمومات خوشبو و مشموقات رطبه منومه مثل روغن خشخاش و آب کاهو سبز و شمیدن کافور و لفاح است و نقل مغز بادام و خشخاش و خواب در حمام رطب با آب شیرین
اگر خواب نیارد علامت ردی است دلالت بر حدوث وسواس و جنون میکند هر صبح ده درم خمیره بنفشه و ده درم شربت خشخاش با آب بنوشند و غذا مزوره ما
بکدو و اسفاناخ و کشنیز تر دهند و آب شیرین نیمگرم بر سر ریزند و آنچه خواب آورد بوییدن افیون هیروح است سعید گوید که ترطیب دماغ بروغن بنفشه و نیلوفر و کدو
بشیر دختران کنند و آبیکه دران پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو پخته باشند بر سر ریزند خضر گوید که تبدیل مزاج به مرطبات صرف کنند اگر
حرارت نباشد و یا بمرطبات مبرده داخلاً و خارجاً اگر حرارت بود و استنشاق هوای رطب و مجاورت آب شیرین و استماع آواز آب جاری و آواز انفجار متحرک و اصوات
طیبه لینه و تنقیه دماغ از صفرا و سودا کنند و مثل حمام مرطب مبرد مع استعمال آبزن و تدهین دهان مرطبه چیزی نیست کذا شراب ممزوج بآب بسیار پس اگر فائده نکند
بدانند که سوء مزاج یا فساد اخلاط قوی است که حمام آنرا تحریک نموده و بخار آن بسوی دماغ متصاعد میشود درین صورت باید که تنقیه بدن از ان اخلاط نمایند
و استعمال ماء الشعیر ساده یا مبرد بشکر یا خشخاش بشکر و شربت خشخاش و بنفشه و نیلوفر و نقل مغز بادام و خشخاش و تدهین سر و بینی و کف دست و پا و ضماد مبرده و حقنه
و مقعد بروغن بنفشه عراقی و سعوط آن بالغ النفع است گاهی احتیاج تا بسختن اندک افیون و زعفران بدان می افتد و اگر ازین چیزی فائده نکند اقراص مثلثه و ضماد
و نطولات منومه که در علاج صداع حار و یابس مذکور شد استعمال نمایند گیلانی گوید که ادهان مرطبه مثل روغن بادام و روغن مغز تخم کدو بر کف دست و پا بمالند و باوجود این شربت
خشخاش و شربت کاهو و سائر اشربه و فواکه مرطبه دهند و غذا ماء اللحم و لحوم ماکیان فربه مطبوخ نخود مقشر و سائر لحوم رطبه خورانند و ایضاً کشکاب جو که دران کدو و گوشت مرغ
رطب پخته باشند و قلیه کدو و خیار و بیخ کاهو مناسب بود و آنچه از سوء مزاج یابس مع ماده سوداوی افتد علاجش علاج مالیخولیا و صداع سوداوی است مع ترطیب دماغ
و آنچه از ماده صفراوی افتد علاجش تنقیه بدن و مغز از صفرا است و ترطیب سر و تبرید آن بهمانچه مذکور شد بعضی متاخرین مینویسند که سهر سوداوی پیران را بیشتر افتد
و علاجش بدستور مالیخولیا نمایند مع استعمال منومات و زیادتی تبرید و جهت تعدیل مزاج استحمام و دلک و تدهین و این نطول بعمل آرند کشک جو گل بنفشه خطمی سده گلاب گل [illegible]
هر یک ده مثقال و دمکوه و برگ آن یک کف شیت کنب بیاده چهار مشت در گلاب و آب دریا پخته بکار برند و بعد از ان طعام مناسب خورده آسایش نمایند سویدی از اطبا نقل کرده که
ضماد گل خشخاش و تخم آن و آب گل نیلوفر و آب کاهو و تخم او تنها یا با آب طبیخ تخم خشخاش سیاه کوفته سرشته در روغن گل قثا و تخم آن و شرب طبیخ خشخاش و شربت
نیلوفر و طبیخ جو بشکر و روغن تخم خیار و ماء القرع پنجاه درم بشکر و شربت بنفشه و اکل تخم خشخاش به نان گندم سفید یا شیره پخته و کاهو صبح و شام و کشنیز
بعد طعام و یا تخم آن دو درم و باقلا و کدو خوب پخته بروغن بادام و شم گل خشخاش و روغن نیلوفر و کشنیز سبز و سیب و گل کدو و روغن بنفشه و تنبوبه و سعوط
روغن نیلوفر و روغن تخم خیار و غیره [illegible] بطبیخ بنفشه [illegible] هر دو از مرطب دماغ و منوم است

علاج سهر رطوبی

کما از رطوبت بود قلیلی افتد و سهر پیران اکثر ازین قبیل بود و بعد نضج ماده بمطبوخ بادیان بیخ بادیان اصل السوس مقشر گاوزبان تخم خطمی بنفشه بیخ کاسنی و غیره اگر قلیل الحرارت
و گلقند باید که مسهل بلغم که از آن ادویه شدید الحرارت دور کرده باشند بحب ایارج و حب شبیار تنقیه نمایند و اگر ایارج فیقرا و شحم حنظل و بلیله زرد هم مرکب سازند صواب باشد
و اگر رطوبت زائد باشد بدل بلیله تربد مجوف نمایند و گلقند و سکنجبین عسلی سرشته هر صباح استعمال کنند و بروغنهای شیرین مائل بحرارت مثل روغن بابونه و اقحوان و خیری و مانند آن
تغلیق رأس نمایند و باید که از تناول جمیع اشیای حریف و مالح و تلخ اجتناب ورزند و بماهی رضراضی و شوربای لحوم لطیفه مثل بچه ماکیان و به ورغاله و پالک و کدو و لطف
کم نمک غذا سازند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد تنقیه بمسهلات صفرا نمایند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج شراب الصالحین دهند و غذا از شکلیه و غیره و هر گاه این
نوع سهر در سن پیری عارض شود علاج او مشکل بود ولیکن باید که صباح او نطول مطبوخ کشک جو و بابونه و اقحوان شب استعمال کنند که خواب خوش آرد و اگر حرارت
غالب نباشد بدین جوشانده شعر محل آرند و ایضاً نشوق از روغن بابونه و اقحوان یا روغن ایرسا یا روغن زعفران بکار برند و در طعام قدری برگ کاهو یا تخم او اندازند
جالینوس گوید که من هر روز برای حفظ صحت تحلیه رنگ کاهو بیسار قدر دارچینی اندران داخل میکنم تا مضرت کاهو باز دارد و بقول رازی شبت رطب خوردن نیز منوم ست

علاج باقی اقسام سهر

آنچه در حمیات افتد برای منع بخارات حاره دیاقوزا ساده دهند و بخارات استعمال کنند و شستن روی و استعمال نطولات رطب و مالیدن روغن خشخاش و کاهو بر صدغ
و پیشانی و انداختن تخم خشخاش سفید و کاهو و کشنیز تازه در طعام مفید بود و پاشویه و دلک اطراف بهترین تدابیر است و شیخ میفرماید که از آنچه درین تجربه کرده شده
آنست که سلیخه یکجزو و افیون و زعفران هر یک نیم جزو بروغن گل آمیخته بینی را بدان چرب کنند و کذلک طلای پوست خشخاش و بیخ لفاح بر صدغین و ایضاً
بوییدن آن کسی که بقدر دانگ کرسنه این بخور در خواب معتدل آرد و اگر خلط یا بخار متصاعد بسوی سر غلیظ باشد از اکلیل الملک بابونه و مغز تخم بر پیشانی ضماد کنند
و اگر سبب سهر امتلای بدن از اخلاط باشد حسب ماده تنقیه آن نمایند بدستوری که در علاجات امراض دماغی مادی مذکور شد و اگرچه ماده سهر اکثر صفرا و سودا و بلغم شورست
اما گاهی بسبب فساد خون نیز سهر و درد بدن و گرانی گوش و سر بسبب غلظ خون بسر نیز هم عارض میشود درین صورت بادیان اصل السوس بیخ سیاوشان گاوزبان قصب الذریره
گلوی سبز بلیله سیاه جوشانیده شهد خالص داخل کرده دادن نفع دهد و مسهل کردن نافع است و سعید گوید که اگر سهر بسبب اخلاط ردیه موجوده در معده یا در جسم باشد که
ابخره آن بسر ایذا دهد باید که استفراغ آن کنند یا باسهال و یا بقی و بعد تنقیه غذای مریض با غذیه جیده الکیموس مثل چوزه مرغ و ماکیان و گوشت حملان صغار و ماهی
صحرایی سازند و کاهو و بقله یمانی و قطف و کدو و ماش و مانند آن خورانند و در حمام داخل کنند و مداومت حسن تدبیر نمایند و اگر از سوء هضم و امتلای معده و غموم
و آلام افکار باشد و بهر دفع تخمه و امتلاء معده از طعام بقی و استفراغات مناسبه پاک کنند و تقویت او بجوارشات نمایند و تقلیل طعام کنند و غذای خفیف
خورند و تجوید هضم کوشند و ازاله هر واحد از اسباب مذکوره نموده تدارک ما بقی بمبدلات مناسبه کنند و از اندیشهای بد و افکار فاسده دور دارند و طبری گوید که
ارق از غم و عشق و فکر و فزع و نشاط نیز عارض شود علاجش اجتهاد در ازاله سبب و بیشتر با این سهر تپ بود لاسیما چون از غم باشد بهر آنکه حرارت بسوی قلب
منزوی گردد و از آن حمی یوم حادث شود و شدیدترین این انواع آنست که با وی اسهال بود بجهت آنکه درین صورت خوف سقوط قوت ست و اگر بسبب
دردی باشد تدبیر او تسکین وجع ست و علاج او بدانچه مخصوص آن درد باشد و در فصل او مسطور بود و ایضاً در سهر وجعی اول مخدرات قویه دهند که بهوش
گردد پس روغنهای محلله حاره مانند روغن بابونه و خیری ممزوج بمصطکی و سورنجان تلخ و بزر البنج نیم گرم بمالند و اگر از ورم سوداوی بود هر چه در علاج سرسام
سوداوی گذشت بعمل آرند و اگر از غذای نفاخ باشد تبدیل غذا کنند و ایارج فیقرا و حب شبیار بکار برند **خاتمه** در ذکر تدابیر و ادویه منومه که اکثر مسهودان را نافع
باشد از انجمله آنچه با صحاب حمیات و غیرهم خواب آورد اینست که وقت شب بدست و پای چپ حسب محکم مولم بربندند و بی تکیه بنشانند و مقابل او چراغ بزرگ نهند
و حاضرین مجلس بروی او حکایات کنند و بیمار را غنودن ندهند تا عاجز آید پس یکبارگی اطراف او بگشایند و چراغ بردارند و جماعت حاضرین خاموش نشینند
و کف پای در آب و روغن مناسب بمالند و از جمله منومات غنای خوش و آهسته ست که ایقاع او ثقیل و متساوی بود و حکایات و آواز آب جاری و آواز حرکت اشجار

وگردانیدن آسیا از فاصله و حرکت گهواره و در سهر مفرط که دران خوف انحلال قوت باشد افیون یک قیراط یا کم از ان بخورانند یا اندکی از ان در ماء الشعیر یا شربت نیلوفر دهند
و یا اندکی از لیمون تنها یا با زعفران در روغن بنفشه آمیخته ببویانند یا داخل بینی را بدان چرب کنند و کسی که سهرش از آشحان مفرط نباشد اکثر کفایت میکند اینکه ریاضت کنند و استحمام نماید
پس قبل طعام بعض چیزهای مسدره بخورد پس طعام تناول نماید کاین در ساعت خواب آورد و اگر بعد خروج از حمام و استراحت طعام تناول نمایند و دهان معده بنوعی نمایند
بنفشه و کدو و کاهو و خشخاش بمالند و در بیخ چکانند نیز مفید بود و تو مالیدن بدن و اطراف بسیار و شنیدن صداهای ملایم و سواری کشتی و در آب شیرین نیز خواب می آرد و همچنین
ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر و شستن سر و دست و پا با آب سرد نافع ست و نوشیدن قدری از قنب نیز مفید بود و برگ شبت زیر تکیه داشتن و بر سر بستن نیز منوم ست و چون تازه
و شبت تازه اکلیل و طره سازند و بر سر گذارند خواب آورد و گویند که اگر شانه استعمال نمی گرفته بران از چراغ کاجل گیرند و در چشم کشند و شانه زیر بالش نهاده بخوابند خواب آرد
انطاکی گوید که از آنچه برای خواب تجربه کرده ام اینست که بگیرند از اجزای کاهو و خشخاش و بیخ گل یا برگ یا بیخ یا پوست یا تخم هر کدام که خواهند مساوی گل حنا و آس و باقلا هر جهه
نیم خرد و صبر و زعفران قدری همه را بجوشانند تا مضمحل گردد و صاف کرده آب او با یکی از روغنها بپزند تا روغن بماند کاین از اسرار عجیبه مجربه در رفع صداع و آوردن خواب
بهر نوع که استعمال نمایند و اگر عنبر دران بگدازند بغایت نافع بود و تضمید بادویه مطبوخه مذکوره همین فعل کند و کذا نطول با آب آن و کسی را که این خواب نیارد در صحت یا طمع نماید و اشتهات
و گویند که از خواص ست نهادن زعفران و صبر و پا بیخ برگ کاهو که سر نهابسوی سر مریض باشد زیر تکیه بغیر علم او و همچنین خوردن برنج تنها و حلبه بهر طریق و تخم خشخاش و کاهو و شکر
و بوییدن عنبر سر هندی گوید که روغن مذکور که با روغن مناسب مثل روغن بنفشه بجوش بسازند و در او دو دهن آب بعد یاس مکرر آزموده ست و تسعیط بدان افضل ست
و بدر دی آن بر مقدم سر ضماد کنند و گاه آب کشنیز اضافه کرده هر دو مخلوط ساخته بخلخه آن استعمال کرده بیشود و تقویت دماغ بسیار میکند و خواب می آرد سلطان محمد مراغی
در مجربات خود ذکر کرده که از جوز ماثل و افیون و بیخ لفاح و زعفران و شیلم و اقحوان سفید و صمغ عربی و آرد جو مساوی تفاحه ساخته بوییدن مجرب ست و ایضا سه عدد
یا پنج عدد حب کاکنج بلع کردن خواب آورست لیکن بسکر نیز می آرد و زعفران و مرد اقحوان و صبر و اشنه هر واحد زیر وساده نهادن بالخاصیت خواب می آرد و اگر
کاهو و لفاح و بزرالبنج و افیون یکدیگر م کوفته بپخته بطبیخ خشخاش سرشته وقت خواب بر پیشانی طلا نمایند مجرب ست و شمیدن بادرنجبویه و اشنه و دستنبویه کذا
خوردن باقلای رطب و نوشیدن آب بقوع آن و کذا طلای روغن بنج بر صدغین و خوردن بزرالبنج سفید نیم درم خواب می آرد ابومنصور گوید که استنشاق
روغنی که دران شبت پخته باشند خواب آورد و کذا روغنی که دران خشخاش و گل بیبروج پخته باشند بر پیشانی مالیدن و بقول رازی از افیون و بیبروج و کاهو آرد جو تفاحه
ساخته بوییدن خواب آرد و در محشی شرح اسباب نوشته که بقول عیسی بن یحیی شمام زهره روباه جالب نوم در ساعت ست بالخاصیت و کذا بوییدن هر مخدر
مثل افیون و کاهو و کافور و اکثر اطبا گفته اند که چون شنبه را در شراب خیسانیده بنوشند خواب آرد و شیخ گفته که شمیدن اشنه خواب آورد و کذا نهادن او زیر تکیه
و کذا شم اقحوان رطب و وضع او زیر وساده و ضماد او و ابن اسحاق گوید که شرب جوز ماثل مقدار نخود خواب معتدل آرد و دیسقوریدوس گفته که شرب عصاره و ضماد
آن بر سر و شمیدن آن خواب می آرد و شربت تام آن سه درم ست و ابن زهر می نویسد که اگر سرطان بعد غروب آفتاب بر پای ببندند نوم غرق آرد و رازی نوشته که طلای
و تنطیل بران با آب شبت تر و کذا خوردن آن خواب آرد و آب و روغن نافع سهر مفرط است جوز ماثل خربق سیاه هر واحد یک جزو پوست خشخاش بزرالبنج تخم کاهو هر یک دو جزو
نیم کوفته در آب بپزند تا مهرا شود به دست مالیده صاف نموده روغن کنجد انداخته با آتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند وقت خواب بر تارک سر و کف دست و پا
بمالند و ایضا سفوف منوم ست کندر عود قماری هر واحد یک درم تخم خشخاش سفید ده درم تخم کاهو مقشر پنج درم زعفران یک دانگ شکر سفید بست درم کوفته بپخته شربتی
یک درم و ایضا طلا خواب آور گل بنفشه و نیلوفر تخم کاهو هر یک سه درم گل خطمی سفید چهار درم پوست خشخاش بیخ لفاح هر یک ده درم سائیده با آب کاهو تر بر پیشانی طلا
نمایند سویدی مینویسد که خوردن مغز بادام شیرین و کذا ضماد کردن بنفشه باریک سائیده طبخ نموده روغن کنجد آمیخته و کذا تناول هر بطیخ بدون اختلاط هندی
دیگر و کذا شمیدن تفاحه که از سوسن و برگ بیبروج و بیخ آن و برگ خشخاش و گل او و اشنه و مر اجزا مساوی صمغ عربی دو جزو باریک سائیده بگلاب سرشته ساخته باشند مجرب
منوم ست تفاحه که در قول سلطان گذشت و کذا بلع حب کاکنج نیز از مجربات اوست و نطول بطبیخ برگ بنج یا زعفران یا مرزنجوش بر سر خواب آورد و ضماد
روغن بزرالبنج و مرکی با آب حل کرده و صبر و باقلا با آب کاهو و روغن زعفران و شبت و روغن گل و افیون یک دانگ عصاره بیبروج دو دانگ در روغن بنفشه حل کرده افیون

تنها بقدر کرسنه در آب حل کرده بر پیشانی. شقائق النعمان خاییده و گل بنفشه و بیخ بیروج و پوست خشخاش هر سه مخلوط کرده و روغن شلیم و گل حنا بعرق یا آب نیلوفر سرشته هر واحد نافع سهر ست و شرب طبیخ پوست خشخاش و برگ او و زعفران و مرماحوز و شبت و پنج درم آب طبیخ بیخ لفاح بشراب افیون ربع درم بماء الشعیر و ثمر اسل و چرک گوش خر اندکی در شراب یا در جلاب و دارچینی و شیلم منقوع در شراب بیخ عنب الثعلب یک مثقال بشراب **و اکل** لفاح و افیون بقدر کرسنه و کرنب و دارچینی و نان آرد شیلم و جوز بوا و تودری **و شم** مرکی و زعفران و شبت و روغن او و نبات لفاح و ثمر او و از میعه و افیون و لفاح و زعفران تفاحه ساخته و نیز از تخم سوسن آسمانجونی ده درم مشک عنبر هر یک نیم درم ساییده با آب خلاف سرشته تفاحه ساخته و کذا شم فقاح اذخر و زهر ماه ابن عرس و تفاحه مر و زعفران و ما میثا و بیخ بیروج و صمغ عربی و نشاسته و چوب بکلان ساخته **و سعوط** روغن شبت و میعه و روغن او و شم و ضماد شاهسفرم و ایرسا و گل عصفر و حرمل هر واحد منوم ست و نهادن زیر تکیه شاخ نر در مندیل پیچیده و یا شاخ بز سفید سوخته در خرقه کتان صره بسته نافع و چشم چپ قنفذ در زیت جوشانیده در گوش چکانیدن نوم غرق آورد و تعلیق چشم چپ لقلق و کذا چشم سرطان در ایام اختفای قمر و کذا پوشیدن موزه در وقتی که قمر در میزان باشد سومند ست **و ذکر بعضی اشیای مسهره** که درین مرض اجتناب از ان واجب است چنانچه بقول حکیم علوی خان شمیدن آس سهر واجب میکند و گویند که قطعه از جلد شتر بر انسان آویختن موجب سهر میشود و کذلک تعلیق سر ان بلبل و کذا چشم بوم زیر تکیه نهادن و کذا پر او بر سر نهادن و همچنین سر خفاش و یا ناب او و یا چشم او زیر تکیه شخصی حالت بیخبری و نهادن مو یا زغب که بران باشد تنها یا در موی انسان پیچیده بر مریض آویختن و ایضا موی گرگ یا پس گوش نهادن و کذا خوردن گوشت فاخته و تعلیق زبل او و کذلک تعلیق چشم هدهد بر سر سهر می آرد و همچنین شم کافور و اکل و شرب در ظرف چوب بید انجیر و تعلیق چشم سرطان در امتلای قمر و کذا بستن او در جلد و تعلیق او بر ذراع انسان و کذا تعلیق چشم راست لقلق و یا گردن چرز و کذا اکتحال بزهره بوم و کذا گذاشتن سر غراب بر سر هر واحد مسهر ست

آفات ذهن و نسیان

بدانکه نسیان یعنی فراموشی فساد ذکر یعنی فساد فعل قوت حافظه ست و اطبا فساد فکر و فساد خیال را نیز بطریق مجاز از اقسام نسیان شمرده اند اگرچه در حقیقت هر قسم از اقسام آفات ذهن ست و فساد این قوت تنها یا بنقصان و بطلان باشد و یا بتشویش و سبب نقصان و بطلان هر سه قوت مذکوره برودت ساده ست مفرد بود یا با رطوبت و یا با یبوست و سبب تشویش آنها حرارت و یبوست ساده بود یا مع ماده صفرا **و شیخ** و شارح قانون مینویسند که اصناف ضرر واقع در افعال دماغی چون از اسباب خارجیه باشد در اکثر احوال بدو سبب بود که آن حرارت و برودت ست و بعضی گفته اند که نقصان جوهر دماغ گاهی سبب نقصان افعال آن میگردد و نظاهر ست که سبب ذاتی برای نقصان جوهر دماغ یبوست ست و آنچه از افعال این قوتها مائل بنقصان بود آن از برودت باشد و آنچه میل بتشویش و اضطراب نماید آن از حرارت بود و سبب این همه یا ابتدا در نفس دماغ باشد یا از عضو دیگر بسوی او آید و گاه از خارج بود مثل ضربه یا سقطه که بر سر رسد و گاه نسیان از یبوست مع حرارت باشد و بادی مرض مرگی یعنی اختلاط ذهن بود پس افعال فکریه نیز مشوش باشد و این یا در جزوی از نفس دماغ افتد یا در بطنی از ان و یا در وعای آن و گاه بسبب اخلاط یا سوء مزاج حادث در صدغین بود که بسوی دماغ متادی گردد و این بعضی متقدمین ذکر کرده اند و تجربه و مشاهده آن شده و اکثر نسیان و فساد ذکر از برودت و رطوبت عارض میشود و گاهی از اورام دماغ و خصوصا بارد چون لیثرغس میباشد تشویش خیال بسبب غلبه صفرا بر مقدم دماغ و بسبب غلبه سوء مزاج حار بلا ماده میباشد و سبب نقصان خیال بعینه سبب نقصان ذکر ست مگر آنکه فساد ذکر اکثر از برودت و رطوبت بود و از یبوست کمتر و درینجا امر بالعکس باشد و فساد ذکر در معانی محسوسات و نسب ترکیب آنها واقع میشود و فساد خیال در صور محسوسات و اشباح آن واقع میگردد و فساد خیال که بسبب نقصان آن نباشد تعرف او که از سودا ست یا از صفرا یا سوء مزاج حار مفرد بعلامات آن ممکن ست **و انطاکی** گوید که اسباب نسیان بسیار ست اعظم آنها شغل نفس بعشق و غم یا فقر ست یا اهم حاجت که طلب او شدید باشد و وصول بسوی آن متعذر بود و یا تناول بعض اشیا که بالخاصیت مورث نسیان باشد پس اگر سببی ازین اسباب نباشد نسیان از فساد مزاج بود پس اگر حفظ کند فراموش نماید بسرعت صفرا باشد و عکس او سودا بود و اگر حفظ اسرع و نسیان ابطی بود خون باشد و عکس آن بلغم بود. **طریق تشخیص** صحت و آفت هر یک از قوای ثلثه مذکوره و محل آفت و اسباب آنها بدانکه اگر حس انسان سلیم و صحیح باشد و تخیل او اشباح اشیا را در بیداری و خواب درست و صحیح موافق واقع بود پس اشیا و احوالی که در بیداری یا خواب دیده ست و از ان غائب شده تعبیر آن ممکن باشد **و اگر** همه خواص سلامت

باشد هر چه بیند درست بیند و هر چه بشنود درست بشنود لیکن هر چه دید و شنید زود فراموش کند و نزد او باقی نماند بسببش فساد قوت ذکر و آفت در موخر دماغ بود **و اگر** بر تفکر اشیا قادر نبود و ترتیب مقدمات جزئیه بجهت حصول مطلوب عاجز بود بسببش فساد فکر و آفت در وسط دماغ باشد **و اگر** در ضبط صور محسوسه قاصر باشد و خواب کمتر بیند و اگر بیند بعد بیداری یاد نماند بسببش فساد خیال و آفت در مقدم دماغ بود و در این فساد هر سه قوت که بیان کرده شد بطریق نقصان و بطلان ست اما آفت این قوی تنها اگر بطریق تشویش و اضطراب باشد پس اگر انسان حفظ معانی غیر واقع نماید یعنی معنی حقیقی فراموش کند و معنی دیگر خلاف آن یاد کرده باشد بسببش تشویش در فعل ذکر یعنی حفظ باشد **و اگر** انسان بگوید آنچه ناگفتنی ست و حذر کند از آنچه ناحذر کردنی ست و نیکی جوید از آنچه لائق طلب نیکی نیست و امید دارد چیزی که نا امیدی باید و طلب کند چیزی را که ناطلب کردنی ست و کاری بکند که ناکردنی ست بسببش تشویش در فکر باشد **و اگر** انسان صورت محسوسه را بر خلاف آن صورت دیگر حفظ نماید و آن صورت محسوس را فراموش کند و خیال کند چیزی را که موجود نباشد و ببیند اموری را که در خارج وجود ندارد مثلاً ریزه از جامه بچیند و کاه از دیوار بردارد و اشخاص کاذبه در روشنی یا آب پیش چشم خود ببیند بسببش تشویش خیال بود و این اکثر در سرسام و حمیات محرقه عارض میگردد و پس اگر مجتمع گردد دو یا سه ازین علامات نقصان یا تشویش فساد و آفت در دو قوت و در دو بطن دماغ و یا در هر سه باشد **بعده** هرگاه نقصان یا بطلان در قوتی از قوای ثلثه دریافت شود از مریض وجود کسل و ثقل از حرکت و سدر که علامت برودت سازج ست نیز بپرسند بعد ازان سوال کنند که خواب بسیار می آید یا کم و در سر گرانی محسوس میشود یا سبکی و رطوبت از بینی و دهن و چشم می آید یا خشکی ست و امور زمانه ماضی فراموش کرده ست یا بر حفظ امور زمانه حال قدرت ندارد اگر بسیاری خواب و گرانی سر و سیلان رطوبت از بینی و دهن و چشم بیان کند و امور ماضیه فراموش کرده باشد و امور حالیه لا اکثر از امور ماضیه یاد دارد و در اکثر نبض متفاوت و مختلف و قاروره سفید خام بود بسببش برودت و رطوبت باشد **و اگر** کم خوابی و خشکی بینی و دهن و چشم گوید و امور ماضیه یاد باشند و بر حفظ امور حالیه قادر نباشد و کلام سریع متتابع بر ان دشوار باشد و در بعض اوقات همچون اختناق گلو محسوس شود و در فساد ذکر بیمار چنان پندارد که سر او را از جانب خلف همی کشند و مزاج یابس و لون بلونجانی و نبض صلب صغیر و قاروره در اغلب سفید صاف بود بسببش برودت و یبوست باشد **و هرگاه** تشویش در قوتی از قوتهای مذکوره مدرک گردد آثار حرارت و یبوست مثل گرمی ملمس سر و خشکی منخرین و تخیل مصبغات و نیران و علامات غلبه صفرا نیز بپرسند **و اگر** تقدم اورام دماغ یا ضعف آن یا ضربه و سقطه یا اشتغال مذکوره یا تناول چیزی محدث نسیان دریافت گردد بسببش همان باشد **و فرق** میان آفت از تشویش فعل قوت و میان آفت از نقصان فعل آن اینست که با آفت حادث از تشویش در خاطر انسان مع نسیان صور یا معانی بدل آن صور یا معانی فاسده غیر مطابق در نفس الامر باشد و آفت کائن از نقصان و بطلان چنین نباشد و بقول شیخ اگر اول آفت در ذکر باشد و بر تبع آن بسبب مشارکت اجزای دماغ فکر مریض گردد و در افعال آن قصور واقع شود سهل تر از ان باشد که اول فکر مریض گردد و مضرت در افعال آن افتد و بر تبع آن بسبب مشارکت مرض ذکر آفت آن رو نماید و گویند که اسلم هر یک از انها آنست که با ضحک و سکون باشد و افسد آنها آنکه با ضجر و اقدام خصومت باشد و بقول رفس غلبه نسیان مع صحت بدن منذر بامراض دماغی قوی مثل صرع و سکته و لیثرغس باشد و بطلان و نقصان حفظ و فکر و خیال بحسب قوت و ضعف سبب ست و بطلان حفظ و انعدام او را بعضی هلاک الذکر نیز میگویند و او آفت ست که چیزی از اشیا یاد نماند و نقصان او آنست که بعض اشیا یاد ماند و بعضی فراموش گردد و در بطلان خیال خواب دیده نشود و احیاناً اگر دید هرگز یاد نماند و صور محسوسات را بمجرد غیبوبت فراموش کند و اگر فساد عام بجمیع بطون دماغ باشد انسان و بهیمه برابر باشند مثل مجانین و آهرن گفته که گاه انسان را نسیان بحدی عارض می گردد که هر چیز حتی که نام خود را فراموش می کند.

علاج کلی اقسام نسیان

بدانند که علاج فساد هر سه قوت واحد ست مگر فرق همین قدر ست که ادویه موضعیه مثل ضماد و نطول و مرهم در فساد ذکر بر موخر سر و در فساد فکر بر وسط سر و در فساد خیال بر مقدم سر استعمال کنند و در جمیع انواع نسیان ترک حجامت نقره و قی و ترک مجامعت و غم و هم و غضب و اجتناب از آب سرد و مبخرات مثل ثوم و بصل و جبن و گندنا و مبردات مثل عدس و شیر و آنچه بالخاصیت مضر باشد مثل سیب و کشنیز سبز لازم دانند چنانچه افلاطون گفته که قوی ترین اشیا در احداث نسیان کشنیز سبز ست و برنجاسف و بادروج نیز محدث نسیان ست و اکثار اکل لوبیا و باقلا و پیاز و کمات نیز مولد نسیان ست و رفس و رازی گویند که افراط در جماع و خواب و زر

وسهر مفرط و افراط و ادمان سکر مورث نسیان ست و خوردن کاهو و خشخاش و ریاضت مفرط و شرب خمر مضر نسیان ست و خوردن گوشت هدهد و تعلیق زبان او
و هر دو چشم او با خود داشتن و قلب و زبان او بلع کردن بالخاصیت نافع است و مغز جوز هندی و گردگان با انجیر خشک و آب گوشت مرغ و دراج و تیهو و گنجشک نافع
مر دماغ و مفید نسیان ست و گویند که اگر عاج یک مثقال یا یکنیم درم یا دو درم با آب شهد هر روز بخورد تا هفت روز هر چه یاد کرده است فراموش نکند و هر چه یاد
کرده باشد یاد آید و گویند که خوردن زردی بیضه همه حیوانات نافع چنانچه بیضه ماهی رهو با نفع عظیم دارد و بقول اطبای هند برهم دنڈی کوفته بیخته بقدر یک توله با شیر گاو
تا پانزده روز خوردن سود مند ست و کثرت فکر و تعاهد بحث و مذاکره در علوم عقلیه و رسم تدریس آن و محادثه اخوان و موانست آنها و سرور و نشاط و استماع اصوات حسنه
و بوییدن گلها و خوشبوها مقوی و مذکی ذهن ست سویدی گوید که خوردن مغز فندق برای منع نسیان مجرب ست خصوصاً اگر بشکر خورند و کذا خوردن مغز
بر نهار و کذا تعلیق دندان گفتار و کذا خلد در شب صید کرده ذبح نموده بریان کردن و در شب خوردن مجرب نوشته و خوردن نمک اندرانی و نوشیدن شیر تازه
که در ان قلب خلد یک شبانه روز تر کرده باشند و مداومت اکل خفاش و یا لحم ضان و یا نسرین و یا صمغ عربی و یا بهمن سرخ و یا بیضه مرغابی و یا لحم تدرج و یا شیر آمله و یا بلیله و یا اترج
و یا جگر گرگ بریان کرده و یا لحم ماکیان و یا دماغ آن و یا لحم دراج و یا مغز بادام شیرین بشکر و یا بلیله هندی یا گوشت چرز و تعلیق قلب گفتار و مغز ایسر آن بر ذراع و کذا
آن بر مرفق و نهادن شاخ بز زیر سر هر واحد نافع اقسام نسیان ست و بقول ارسطو قلب خلد و چشم هدهد و جلد هدهد بهیبه با خود داشتن و بقربت زن نکردن و حیوان انچه
از حیوان باشد بخوردن ذکای عظیم خارق آرد و نسیان ببرد و صاحب تحفه نوشته که سعوط بروغن پسته مجرب ست بولس در کناش خود گفته که علاج این مرض آنست
که اگر از برودت باشد باید که مسخنات و اگر از رطوبت باشد مجففات و اگر از یبوست باشد مرطبات و اگر از حرارت باشد مبردات استعمال کنند و اگر از ترکیب این اسباب
باشد معالجه باشیای مرکبه کنند و اگر خون غالب باشد فصد نمایند و حقنهای مسهله استعمال کنند و ایارج دهند و انواع غرغره بکار برند و ادهان مثل روغن گل و روغن آس و روغن برگ مصطکی
و امثال آن برای استعمال نمایند و اگر مرض از حرارت آفتاب یا احتراق یا تعب مفرط باشد اولا تطییب سر کرده و روغن گل کنند پس سائر تدابیر مرطبه از طعام و شراب استعمال نمایند

علاج نسیان بارد و رطب

اگر سبب آن سردی ساده بود بعلاج امراض دماغی بارده تعدیل نمایند سوای تنقیه انچه درینجا مذکور گردد بعمل آرند و اگر با برودت رطوبت مادی باشد بعد نضج بمنضج بلغم
تنقیه بمسهل بلغم یا حقنه حاره و حب ایارج نمایند و جند بیدستر نیز در حب مذکور اضافه کنند و یا اول جهت نضج ماده بلغم مطبوخ اسطوخودوس با دیان بسفایج باد رنجبویه
عنب الثعلب هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق درونج عقربی شکاعی باد آورد هر یک چهار ماشه مویز منقی یکنیم توله انجیر زرد پنج عدد گلقند عسلی چهار توله هفت هشت روز و یا
زیاده تا ظهور نضج در قاروره بنوشانند و غذا وقت دوپهر نخود آب مرغ تنها و وقت شام نان تنوری با شوربای مرغ خورانند بعده تنقیه دماغ نمایند بحب ایارج و قوقایا در کسنا
یکنیم توله و ترنجبین و مغز خیارشنبر هر یک شش توله شیرخشت چهار توله خمیره بنفشه سه توله شربت اسطوخودوس مسهل سه توله روغن بادام پنج ماشه در مطبوخ زیاده
نموده دهند و غذا وقت شام بدستور و بجای آب تمام روز برماء العسل معمول بعرق بادیان اکتفا نمایند و صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه هفت ماشه بورق طلا یکعدد
بپیچیده اول بخورند بعده اسطوخودوس باد رنجبویه هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق بادیان ستمی خطائی هر یک سه ماشه مویز منقی یکتوله جوش کرده شربت تنبول
و بزوری حار هر یک دو توله تودری و یا حرف پنج ماشه پاشیده بنوشند و همین نمط چار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج این معجون لبان دهند که درین باب تاثیری
عظیم دارد لبان ذکر وج ترکی سعد کوفی هر یک پانزده درم زنجبیل دار فلفل هر یک پنج درم کوفته بیخته بشهد سه وزن ادویه آمیخته یک مثقال بخورند با جمله بعد
از تنقیه معاجین حاره مثل فلاسفه و معجون وج و معجون جدوار علویخانی و حافظ العقل و مفرح ابریشم علویخان و معجون زبیب سدید گازرونی و معجون داود انطاکی
و اطریفل اسطوخودوس و جوارش شونیز و سفوف حفظ و شربت ابریشم که هر واحد در قرابادین مسطور ست حسب حاجت بخورانند و اگر خوف زیادتی حرارت نباشد
معجون بلادر در تقویت ذهن عجیب ست ظاهرا بلادر را تر حفظ نامند از ربع درم شروع نمایند و بتدریج تا یکدرم رسانند و غراغر و شمومات و عطوسات و سعوطات
و اطلیه و ادهان وغیره که در علاج امراض دماغی بلغمی و صداع بلغمی و لیثرغس و سبات مذکور شد بعمل آرند و ایضا غرغره بطبیخ خردل و شونیز و پودینه و عاقرقرحا با عسل
آمیخته استعمال کنند و گاهی مرزنجوش و نعناع خشک و بالنگ و بیخ کبر می افزایند و عطوس از تربد و جند بیدستر و کندش در بینی دمند و سعوط جوز بوا شیح ارمنی قرنفل مرزنجوش

هر یک مثقال بسباسه چهار درم کوفته بیخته بقدر یک درم با آب نیم گرم استعمال کردن ای صداع بارد نیز مفید است و ایضاً بهر تعدیل مزاج لبوب امثال خردل جندبیدستر سداب بابونه مرکه
منضج و روغن سوسن آمیخته ضماد کنند و ابو جریح گوید که خردل جندبیدستر فربیون صمغ سداب ساییده در آب بپزند و بعد حلق اس ملک آن بیا پیچیده شست تا آنکه سرخ شود بر موخر
سر طلا کنند که کدام ضماد نافع تر ازین ندیده ام و ایضاً در حمام سر را بخرقهٔ خشن بمالند و بهر تقویت دماغ مشک و نسرین و مانند آن ببویند و غذای یابس خفیف القلیل مثل عصافیر و قنابر و تیهو
طیهوج یا بیضه کباب با کبیان و شوربای آن با توابل حاره مثل دارچینی و قرنفل و فلفل و سانج هندی و زیره و در این قسم مناسب بقولات بادروج و خصوصاً کاهو و ... جمیع اغذیه

ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ یونانیه و هندیه

که نافع نسیان بارد و رطب است بوییدن زعفران یا جندبیدستر و تکمید موضع به قرنفل و بسباسه و سانج و کندر مجرب است و مصطکی و کندر و دارچینی را خاصیتی است تجفیف
رطوبت دماغ و زیادتی حفظ و ازالهٔ نسیان و کذا سعد و زنجبیل و وج و فلفل و دارفلفل مزیل نسیان است چون بعسل یا شکر هر صباح مفرداً یا مرکباً متساوی الاجزا بخورند و خوردن هلیله مربی
و گلقند نافع و اطریفلات و ابریشم و اسطوخودوس مفید و بلادر و وج را خاصیتی است در تسخین دماغ و تقویت آن و سعوط مشک با روغن پسته مجرب نوشته اند و گویند که خوردن هلیله
کابلی بعسل سرشته و یا زعفران و یا جندبیدستر نیم درم فلفل سفید یکدرم و یا اساروان و یا ایرسا و یا فلفل و کندش هر یک دو درم ساییده هر روز یکدرم بماء العسل که عجیب است
و یا جدوار جبلی و یا ثاد ربطوس هر روز نیم درم بر نهار تا سی روز و یا معجون بعسل سرشته و یا جوزبوا و یا حب البلسان یا کبابه و یا ریوند و یا وج بشکر و یا وج و کندر مساوی هر روز یک مثقال یا وج
تنها بر نهار و یا مخلوط با غذیه و یا کندر بعسل سرشته و یا یک مثقال از آن در آب یکشبانه روز تر کرده چند روز متواتر نوشیدن و یا اقشار کندر و یا نمام تنها و یا اسطوخودوس
و یا اکلیل الملک دو درم بعسل پنج درم و یا انجدان و یا تخم بادرنجبویه و یا فلفل سفید و یا فقاح اذخر و یا دارچینی لاسیما که هلیلهٔ کابلی و آمله اضافه نمایند و یا مویز سرخ یک اوقیه
مغز پسته نیم اوقیه حصی لبان ربع اوقیه شربتی از آن پنج درم بر نهار و یا بیخ سوسن سفید بماء العسل و یا شکر سفید و کندر هر یک نیم درم و یا پودینهٔ جبلی و یا دانه بیخ ... الطیب
و یا ماردین و یا تربد یا غذیه بعسل یا حلیه و یا دارفلفل بشکر هر روز یکدرم و یا نخود سرخ بدوام **و ضماد** انجیر و خردل ساییده بر موخر سر و کذا جندبیدستر بروغن سوسن و سرکه
و یا با آب نمام و یا تنها بعد مالش بسیار که جلد سرخ گردد و کذا افربیون بعد مالش موخر سر و کذا مقل ازرق و شونیز برابر ساییده بسرکه سرشته و کذا خردل در آب و فرنجمشک و کذا
نسرین در سرکه پخته و کذا نمام کوفته در سرکه جوشانیده بروغن گل آمیخته در حمام **و شرب** شم و ضماد جندبیدستر و موی سوختهٔ انسان و سداب حاشا هر واحد
و شم روغن ایرسا دائم و یا مشک یا جوزبوا و یا نسرین و یا حماما و یا ماردین **و بخور** جندبیدستر و یا شاخ بز و یا موی نسان و یا میعهٔ سایله و یا کبریت **و دلک**
موخر سر بزیت کهنه یا بروغن خیری یا بروغن آجر یا بروغن خردل **و سعوط** بزهرهٔ کبک اول هر ماه و یا روغن خردل و یا نخود سوده **و غذا** تیهو بریان یا مطبوخ ایام
کثیر و یا دوام اکل شفانین و یا قنابر پخته و مطنجن بسیار سود زنا هر واحد نافع نسیان است **اطریفل اسطوخودوس** تالیف حکیم علویخان مفید نسیان و امراض دماغی
بارد و رطب نهایت مقوی دماغ بارد است و حافظه را قوت دهد بغایله و قوی النفع است عاقرقرحا قرنفل پوست بیخ دشتی جبه هر واحد یک نیم مثقال گل بابونه دو مثقال
عود صلیب زنجبیل اساروان شیطرج هندی ایرسا اذخر مکی دارچینی فلفل سفید دارفلفل مصطکی کندر هر یک سه مثقال پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ چینی پوست هلیله
وج ترکی اسطوخودوس سعد کوفی بادرنجبویه هر کدام پنج مثقال هلیلهٔ سیاه آملهٔ منقی پوست هلیلهٔ کابلی هر یک ده مثقال مویز منقی گلقند هر یک نود مثقال شهد
خالص یکصد و هشتاد مثقال مویز خسته دور کرده وقت شب در عرق عود و عرق گل سیوتی و عرق صعتر و عرق اذخر هر کدام نیم رطل عرق بهار نارنج عرق بیدمشک عرق گاو زبان
هر یک یک رطل خیسانند صبح با گلقند در دیگ بجوشانند تا مهرا شود فرود آورده بگذارند تا سرد شود بمالند و بیفشارند و صاف نموده در عسل داخل کرده باز بجوشانند
و کفک آن گرفته بقوام آورده ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بسرشند و بعد چهل روز استعمال سازند قدر خوراک یک مثقال **بخور** مقوی جمیع امراض ذکی فکر

ومنعش ارواح ومقوی قلب ومحرک باه مشک عنبر مصطکی در گلابی که قدری صمغ عربی بدان حل کرده باشند حل سازند وعود کوفته بیخته دران آمیزند وخمیر کرده فتیلها باریک سازند وبسوزند واگر خواهند در شمع گذارند تا که شمع روشن باشد بوی آن نیز باشد واگر دود آن بلباس رسانند معطر سازد **ایضاً** که تقویت ذهن ودماغ وتذکیه حواس نماید وازاله خفقان وغشی کند عود هندی قسط شیرین صندل سفید هر واحد یکجزو مشک کافور هر یک نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند ودخنه لحاجت بسوزند **جوارش شونیز** که حفظ بیفزاید ونسیان دور کند مجربست شونیز هلیله کابلی هر یک پنج درم زنجبیل نانخواه هر یک ده درم عسل سفید دو چند خوراک یکمثقال **دوای هندی** دافع نسیان روغن مال کنگنی بر برگ پان بمالند ویکحبه سیماب ان نهاده بمالند که مضمحل شود پس آن برگ را بابیره پان چنانچه متعارفست بخورند ومداومت نمایند که مجربست واگر کفایت نکند مسهل قوی دهند **ایضاً** که در تقویت حافظه وباه از اسرار عجیبه خفیه است مال کنگنی مقشر سه جزو دار فلفل زنجبیل هر یک دو نیم جزو قرفه یکجزو سائیده بروغن گاو لت کرده بعسل بسرشند وسه درم بخورند **ایضاً** جهت فراموشی نافع پیپل هلدی کوت شیرین نیم ملتهی اجمود سندهی بریله نمک سنگ مساوی باریک سائیده هر روز یکدرم بشهد وروغن بخورند **ایضاً** از تکمله کنند زیره سیاه پیپل هر یک سه درم کوفته بیخته با دو چند شهد سرشته هر روز صبح وشام بخورند **سفوف حفظ** که جهت نسیان بالغ النفع ست ودر تنقیه دماغ وتوفر حرارت غریزی موثر کند هفت درم مصطکی چهار درم دار فلفل عنبر گاوزبان بادرنجبویه هر کدام یکدرم کاکنج یازده عدد شکر سفید برابر همه خوراک دو درم بآب گرم ودر تحفه وقادری دارچینی عوض عنبرست **نوع دیگر** برای نسیان کندر وج ترکی زنجبیل هر یک پانزده درم سعد کوفی سانج دارچینی قرنفل هر یک هفت درم نبات برابر خوراک سه درم **سعوط** که حافظه قوی گرداند وازاله نسیان بلغمی نماید بعد تنقیه عام وخاص استعمال کنند مشک یکحبه جندبیدستر نیم حبه هر دو را در روغن یاسمین حل کرده تسعیط کنند **شربت اسطوخودوس** برای نسیان وسبات مفید وجهت نضج مواد سوداوی وبلغمی دماغی بسیار نافع اصل السوس پنجدرم بنفشه گل سرخ هر یک هفت درم پرسیاوشان اسطوخودوس فاوانیا گاوزبان بادیان تخم کرفس تخم خطمی هر یک ده درم مویز منقی بیست درم سپستان سی عدد همه را کوفته خیسانیده بجوشانند وبا سه رطل شکر وعسل شربت سازند دوازده درم تا پانزده درم بآب گرم بدهند **شربت ابریشم باموميائی** تالیف حکیم علویخان مقوی دماغ ست وحال دماغ را که مزاج آن مائل ببرودت ورطوبت بود نیکو گرداند وذهن وفکر وحافظه را قوت دهد ورعونت وحمق عارضی وبلادت وبلاهت عارضی را زائل گرداند ابریشم خام اعلی از پیله جدا کرده پنجاه مثقال در آب آهنتاب شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا نصف آب بماند ودائم ابریشم را بمالند تا قوتش بآب آید پس افشرده ابریشم را دور کنند وعسل سفید خوشبو صاف دو رطل در ان داخل کرده واسطوخودوس نیم بادرنجبویه دارچینی زنجبیل سنبل الطیب صعتر فارسی عود خام هر یک ده مثقال کوفته در کیسه کتانی کرده دران اندازند وآتش بسیار ملایم زیر آن کنند ودائم کیسه را بمالند تا قوت آن بعسل آید وشربت بقوام آید پس فرود آورده کیسه نیکو بمالند وبگلاب شسته بفشارند وکیسه را دور کنند ویک لمحه دیگر آنرا بر آتش نهند که رطوبت گلاب جذب شود پس عنبر اشهب مومیائی اصیل هر واحد یکمثقال مصطکی رومی علک الانباط علک البطم راتینج هر یک دو مثقال در روغن بلسان حل کرده داخل نمایند پس مشک ترکی جدوار خطائی هر یک نیم مثقال ابریشم مقرض چهار مثقال ورق طلای محلول ورق نقره محلول هر واحد یک مثقال ممزوج کرده نیکو بر هم زنند ودر شیشه نگاه دارند شربتی یکمثقال **ضماد** که در نسیان بلغمی بعد تنقیه مجربست قرنفل بسباسه فرج کندر گرفته تکمید موضع نمایند **معجون** نافع نسیان وامراض دماغی بارده مقوی اعصاب هاضم طعام نافع سلس البول واوجاع مفاصل بعد تنقیه بعمل می آید ودافع بلغم موافق مشایخ مقوی ظهر قائم مقام معجون فلاسفه در فائده است گل بابونه سعد کوفی کندر هر یک پنج مثقال زنجبیل فلفل دار فلفل خولنجان آمله پوست بلیله زرنباد سورنجان شیرین خصیة الثعلب مصری مغز بادام مغز فندق هر یک ده مثقال مویز منقی سی مثقال عسل سه چند شربت دو درم **معجون جدوار** مجرب برای نسیان حادث از برودت ورطوبت جدوار فلوانیا عود هندی بسباسه قرنجان بابونه اسارون برگ سداب

اذخر مکی بادرنجبویه سعد کوفی ایرسا جوز بوا دارچینی دار فلفل کندر سعد هر یک سه مثقال جندبیدستر زعفران مشک فلفل سیاه خردل هر یک یکمثقال قرنفل ده دینه فلفل سفید هر یک دو مثقال مغز کدو مغز خیار مقشر مغز پسته مغز چلغوزه مغز فندق مغز بادام هر یک هفت مثقال عسل صد مثقال معجون سازند **معجون وج** نافع نسیان مسخن اعصاب وج ده درم فلفل گرد زنجبیل شونیز زبیب سیاه شیطرج هر یک سه درم کوفته بیخته با نیم رطل شهد بسرشند خوراک یک مثقال بعرق بادیان **معجون زبیب** برای حفظ از سدیدگازرونی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی دارچینی وج ترکی هر یک پنج درم زنجبیل فلفل دارفلفل کندر هر یک سه درم پوست بلیله سعد کوفی هر یک چهار درم مغز پسته هفت درم مویز منقی پنجاه درم ادویه کوفته بیخته با مویز بسرشند **معجون حفظ** از برای یادتی قوت حافظه نهایت نافع ست سنای مکی سعد هندی فلفل سفید کندر عود قماری زعفران مساوی عسل سفید سه وزن ادویه معجون سازند خوراک یکمثقال **معجون** که برای نسیان و تقویت دماغ و دل مجرب ست دارچینی بهمن سفید سنبل الطیب بلسان مصطکی زعفران کندر سیخ سوسن ونج عقرقرحا سعد کوفی بهمن سرخ وج اسطوخودوس کبابه چینی سارون هر یک ماشه هلیله کابلی مغز نارجیل هر یک چهار ماشه ابریشم مقرض بست ماشه مویز منقی یا صد دانه مغز فندق ده ماشه دار فلفل زنجبیل فلفل سفید هر یک یکماشه با نبات چهار دام عسل نیم پاو کف گرفته مرتب سازند **معجون لبوب** تالیف علویخان مقوی دماغ و نافع حمق و رعونت امراض بارده دماغ عنبر اشهب ورق طلا ابریشم مقرض بادرنجبویه عود پوست هلیله کابلی دارچینی کندر عود به هر یک یکمثقال مغز پسته مغز نارجیل مقشر مغز بادام مغز حبة الخضرا مغز فندق مغز چلغوزه هر یک دو مثقال عسل مصفی شصت مثقال معجون سازند خوراک یکمثقال **معجون حافظ العقل** از اختراع مؤلف که حفظ و تقویت حواس ظاهری و باطنی و تذکیه عقل و ذهن و فکر مجرب نوشته شیر آمله ده مثقال پوست هلیله زرد و کابلی هلیله سیاه پوست بلیله هر یک پنج مثقال طباشیر صندل سفید بگلاب سوده ابریشم مقرض کندر بادرنجبویه تمام مغز نارجیل مغز پسته اسطوخودوس گل بابونه هر یک یکمثقال کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده مویز منقی بست مثقال را در عرق فرنجمشک بخیسانند تا محلول شود مالیده مصاف کنند و عسل و نبات هر یک چهل و پنج مثقال داخل کرده بقوام آرند باقی ادویه انداخته معجون سازند شربتی دو مثقال **مفرح ابریشم** از ترکیب صاحب الیه که مقوی دماغ و قلب ست و ذهن را ذکی گرداند و حفظ بیفزاید و خفقان و ضعف قلب و درازبودی زائل کند ابریشم مقرض آمله منقی پوست هلیله کابلی پوست بلیله هر یک ده درم بهمن سرخ اذخر اسارون اسطوخودوس بادرنجبویه فرنجمشک سانجدان حب البلسان مصطکی دارچینی زنجبیل صعتر هر یک پنج درم تخم فرنجمشک بسباسه جوز بوا زعفران کندر هر یک دو درم لعل بدخشی ورق نقره ورق طلا جندبیدستر جدوار مشک عنبر اشهب یکنیم درم عسل مصفی سه وزن دوا بدستور مقرر مرتب نمایند خوراک یکمثقال **مفرح اهلیلجی** مسمی بتربت بخش از تالیفات حکیم موصوف که نهایت مقوی دماغ ست و موجب ذکای فکر و ذهن و مغیر بلادت و رعونت و حمق عارضی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی هر یک بست درم اسطوخودوس بادرنجبویه کاشم هر یک ده درم اذخر فرنجمشک دارچینی عذبه عود صعتر کبابه کندر مصطکی سنبل الطیب ابریشم مقرض ایرسا تمام درونج مغز نارجیل هر یک هفت درم زرنباد زنجبیل برادهٔ عاج هر یک پنج درم صمغ عربی علک البطم هر یک سه درم عنبر اشهب دو درم جدوار ورق طلا و اگر بجایش طلای محلول کنند قوی تر شود مشک مومیائی اصیل هر یک یکدرم کوفته بیخته مصطکی و علک و مومیائی و عنبر را در روغن بادام و روغن پسته هر دو چهل درم گداخته ادویه کوفته بیخته با آن روغن چرب نموده بعسل مصفی سه وزن جمله ادویه بسرشند شربتی یکمثقال تا دو درم **اقوال حکما** مسیحی گوید که اگر فساد ذکر از رطوبت باشد استعمال حقنهای حاده برای جذب ماده باسفل و نوشیدن مسهل مرکب از ایارج و شحم حنظل و جندبیدستر و عاقرقرحا و همچنین ایارج جالینوس لوغاذیا و جوارشن بلادر منافع ست بعد از ان روغن سوسن جندبیدستر و نطرون حل کرده و اندکی سرکه بران چکانیده بر سر طلا نمایند و گاه احتیاج بضماد معمول از خردل و سداب می بود فربیون و جندبیدستر میشود و آنچه در ان باب نوشته ثبت و تمام و پودینه و مرزنجوش و شابنه باشد بر سر ریزند و بعض از اوقات بجوزبوا و عاقرقرحا و مویزج و پوست بیخ کبر و ایارج فیقرا و سکنجبین عنصلی غرغره کنند و کثرت شمام مشک و جوزبوا و قرنفل و مرزنجوش و شیح و بسباسه نمایند و غذا نخود آب و شوربای ماء العسل یا شراب ریحانی کهنه سازند **شیخ** میفرماید که اگر از مادهٔ بارد رطب باشد بعد انضاج تنقیه کنند بدانچه در علاج امراض دماغی بلغمی گذشت و در حمامهٔ بسیار بروغن بدارند و اولا ابتدا باستفراغات خفیف تر مثل ایارج و شحم حنظل اندک جندبیدستر کنند بعده بتدریج

ایارجات کبار دهند بعد از آن اگر امر نسیان سو مزاج حار باشد معجون بلادر استعمال نمایند که این قسم بهترین چیزها در تقویت ذهن و افاده حفظ است و ایضاً سایر معجونات محمرات و غراغر و شمومات استعمال کنند تجفیف در دماغ استعجال نکنند بلکه تدریج نمایند و حذر کنند از مبالغه در تجفیف تا افنای رطوبات اصلی ننماید که تابع او برودت مزاج بود و این نسیان بیفزاید و باید که از سکر و مهابت و امتلاء احتراز کنند و از اغتسال آب مطلقاً اجتناب نمایند بهر آنکه در آب گرم ارخاء و در آب سرد تخدیر و اضرار بروح حاس است و اگر ایشان را امتلاء عارض شود بعد از آن تلطیف تدبیر کنند و از اغذیه مسکنه مثقله و مخدره و مبخره پرهیز باید کرد و امتلاء از شراب بسیار مضر است و امر کردن انبساط نفس و تقویت روح کنند و از اشکنار آب غنی سازد و اشکنار آب مضر ترین چیزها برای ایشان است و خواب بند رو بالجمله افراط مضر است و خصوصاً بر امتلاء کثیر و افراط بیداری نیز مضعف روح و محلل آنست و بعد از تنقیه دماغ انا نحره کنند و حب فلفل مربی برای ایشان تجربه کرده شده و بهر حفظ زیادتی تمین نمایند و این تجربه رسیده کندر سعد فلفل سفید زعفران مکی مساوی با عسل سرشته هر روز یکدرم بخورند و ایضاً این نیز تجربه کرده شده فلفل سفید زیره سیاه مکد دو جزو شکر طبرزد سه جزو و ایضاً مجرب است اگر هر روز بر نهار یک مثقال از دوائی بخورند که در آن کندر سه ربع جزو و فلفل ربع جزو باشد و ایضاً زیره پنج جزو فلفل یک جزو و وج و سعد و هلیله سیاه هر یک دو جزو و عسل بلادر یکجزو و عسل دو چند همه باید که با دویه مفرده مکتوبه در مفردات رجوع کنند مجوسی گوید باید که علاج این کس از علاج سبات و علاج لیثرغس کنند مثل حقنهای حاده که در آن قنا بر حمار و قنطوریون و حنظل و مقل و سکبینج و جاوشیر افتد و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و اگر فائده نکند این حب استعمال نمایند ایارج فیقرا هفت درم تربد چهار درم نمک نفطی و جند بیدستر و عاقرقرحا هر واحد دو درم همه را باریک سوده در آبیکه اندکی جاوشیر حل کرده باشند سرشته حبها سازند و چون تنقیه بدن باین حبوب گردد تدبیر که در باب لیثرغس و سبات مذکور شد مثل نطولات و اطلیه و ادهان سائر اجزای سر استعمال نمایند و سائر اشیائیکه برای این امراض ذکر کرده شد بعمل آرند و اگر از آن نفع مترتب نگردد ایارج فیقرا و ایارج غاذیا و ایارج جالینوس و ایارج شادریطوس استعمال کنند بعد از آن معجون بلادری هندو مع ذلک استعمال نطولات و اطلیه و ادهان سائر آنچه در ما تقدم مذکور شد از اغذیه مسخنه ملطفه نمایند جرجانی گوید آنجا که علامت سردی و تری ظاهر شود علاج بدستور لیثرغس نمایند و تنقیه اولاً بادویه که در قول شیخ گذشت و بعد از آن با ایارج روفس و غیره که در قول مجوسی گذشت باید کرد و بعد تنقیه تقویت دماغ بشمومات مثل مشک و غیره که در قول مسیحی مسطور شد باید کرد و خردل ساکوفته بعسل سرشته گرم کنند و بر سر نهند بهر آنکه اطبای قدیم را هر جا که تحریک حرارت غریزی و اعاده حرکت عضو ضعیف الحرکة مطلوب میشد خردل استعمال میکردند بعده چیزهای محلل چون نطرون و مانند آن بعمل آورده صبح اب شد و انجا که معلوم باشد که از معجون بلادری حرارت زیاده نخواهد شد هیچ از دی سودمند تر در مرض نسیان نیست و در استفراغ رطوبات افراط و مبالغه نباید کرد از بهر آنکه بیم باشد که رطوبت اصلی خرج شود و ماده حرارت اصلی نماند و خشکی تولد کند که سبب زیادتی سردی باشد و سردی و خشکی سبب زیادتی نسیان گردد و موافق ترین غذا اندرین مرض گوشت دراج است بخاصیت آنکه از غذای آن جوهر دماغ بهره بیشتر یابد و قوی تر شود طریق مربای وج آنست که وج را بقدر انگشت پاره پاره کرده در ظرف چینی یا شیشه کنند و روغن گاو گداخته بر سر آن ریزند چندانکه دو انگشت سر او ایستد و دهن ظرف بند کرده چهل روز نگاهدارند پس روغن دور کرده صاف نموده شهد خالص بجای روغن انداخته بست یا چهل روز در جو پنهان کنند بعده برآورده دو درم تا سه درم بخورند که نسیان را ببرد و طریق مربای از فلفل همین است این معجون نافع وج سعد دار فلفل زنجبیل کندر هر یک ده درم کوفته بیخته بروغن گاو ده استار چرب کرده در عسل سی استار بسرشته و در جو دفن کنند چهل روز پس هر بامداد دو درم بخورند ابن ماسویه گوید که در نسیان بلغمی تنقیه دماغ بحب ایارج یا حب قوقایا و ایارج لوغاذیا و غیره بماء العسل که در آن پودینه و خردل پخته باشند باید کرد و عطوسات مثل کندس و شونیز و خردل استعمال نمایند بعد از آن تبدیل مزاج دماغ بنطولات و دهان جاره مثل روغن قسط و روغن زنبق و خیری و بادام مغز نیکو شیر و مانند آن و شم جندبیدستر و پودینه و غیره کنند و تناول زنجبیل مربی و فلاسفه صاحب این مرض را نیکوست و سرکه عنصل و سکنجبین آن نافع این علت است و مسهل صحیح جلاب از بادیان یکدرم بادرنجبویه ده درم اصل السوس مقشر کوفته سه مثقال گلقند عسلی ده درم نوشند و غذا نخود آب شیروا و قرطم و دار چینی و فلفل سازند و بعد نضج تام مقدار مسهل حب ایارج و حقنهای حاده که در صرع بیاید باید کرد و تعاهد بگلقند عسلی یا شکر سرخ و مادة الحیوة یا اطریفلات کنند و شراب ریحانی موافق صاحب این علت است و تکمید با آب مطبوخ محلل مثل بابونه

ومرزنجوش و مانند آن کنند و آنچه از مجربات بر حفظ دماغ اثرات تمام ظاهر نماید فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی قرنفل سنبل رومی هر یک دو درم سنبل الطیب پنج درم جوزبوا سه درم زعفران
دو درم عود خام سه درم مشک یک دانگ کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی ازان یک مثقال و این معجون لبان بسیار نافع ست بگیرند کندر دو جزو سعد هر یک
ده درم فلفل زنجبیل هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال مربای ترنج مثل مربای زنجبیل ساخته اگر هر روز یک درم ازان بخورند نسیان را زائل کند
خجندی گوید که اول انضاج ماده بگلاب زنیان و نبیذ اصل السوس و گاوزبان بگلقند شکری یا عسلی کنند و غذا نخود آب بمغز قرطم و دارچینی و مانند آن دهند بعد ظهور نضج تنقیه دماغ
بحقنهای قویه کنند و بغرغره درین مرض از استفراغ بدوا از فوق منع کرده بهر آنکه ماده این علت در دماغ محتبس ... شد پس هرگاه بدوای مسهل حرکت کند از فوق بیشتر آن را
عصب قبول میکنند و ازین ضرر عظیم عارض میگردد فلهذا اعتماد در استفراغ آن بر حقنها و فتائل اولی از مسهلات ست و اگر ازان تنقیه نشود پس بعضی متاخرین تنقیه
بحب ایارج جائز داشته اند یا بایارج لوغاذیا و اگر جندبیدستر پودینه مشک جوزبوا شیح هر واحد یکدرم سائیده ازان مثل تفاحه ساخته دائم ببویند مفید بود و این نطول
نافع ست بابونه بادرنجبویه اکلیل الملک مرزنجوش هر واحد دو درم جوشانیده بر سر ریزند و اگر ترنج را در آب نمک یکشبانه روز تر کرده بشویند و بعسل بپزند این مربای آن نافع بود
و استعمال فلفل در حفظ زیادت بین نماید و در معجون لبان هلیله سیاه ده درم عوض کندر داخل کرده دو درم بخورند و گویند که اگر معجونی که در ان زعفران ست و در قول
شیخ گذشت دو یا سه هفته استعمال کنند بمرتبه شاعری و کهانت رسد و باید که صاحب او از البان و ازانچه ازان سازند اجتناب نماید و یک مثقال ازان بگلاب بخورد
و معجون خوتیجی نافع ست و معجون لبان بسیار مفید ست **ابن نوح** گوید که علاج او حقنهای حاده ست و بستن ساقین و فخذین بسیار محکم تا ماده باسفل منجذب
گردد و استعمال ایارجات مذکوره در باب مالیخولیا و شم جندبیدستر و پودینه و غیره که در قول مسیحی گذشت و جمیع طیوب معطره و اعمال حشائش حاره لطیفه و تناول بلادری
و تعطیس بفلفل و خردل و شونیز و تغرغر بدان نیز و جندبیدستر بروغن سوسن و سرکه بر سر نهند و بخردل و ثافسیا و جندبیدستر و فرفیون ضماد سازند که قدما این ضماد را در جمیع
اعضای بارده سست خدره و مخدره استعمال میکردند و سر از بوره ارمنی بشویند و بر حنک عاقرقرحا و خردل و ایارج فیقرا طلا کنند و غذا نخود آب بخردل و حریره معمول از بادام
و عسل سازند و ماء العسل آب گرم و سکنجبین عسلی بزوری و شراب ریحانی بنوشانند و در احکام داخل کنند و انکباب بر آبهای ملطفه محلله مثل بابونه و مرزنجوش و مانند آن نمایند
و ترنج مربی برای حفظ نیکوست و طریق ساختنش انست که بگیرند ترنج رطب و دران سوزنها بزنند و یا بشگافند و در شیشه کرده روغن گاو چندانکه آن را بپوشد بران ریخته در جو دفن
کنند و باقی ترکیبها انست که در قول جرجانی گذشت و همچنین ست طریق ساختن زنجبیل مربی لیکن زنجبیل را در پارچه پیچیده در زمین نمناک تا چهل روز بدارند بعده بدستور
سابق عمل بندند **انطاکی** گوید شک نیست که نکایت درین مرض غالباً از برودت میباشد پس واجب ست مبادرت به تنقیه خلط بارد بایارجات و شم فلفل و مشک و نسرین
و اکل معاجین آن و بلادری و تدهین بروغن غلوق و این معجون از تراکیب اوست در منع نسیان و صرع و فالج و لقوه و رعشه مجربست اسطوخودوس گل نسترن هلیله کابلی
هر واحد هفت درم شونیز مصطکی فلفل سفید و سیاه دارچینی هر واحد چهار درم صمغ لبان غاریقون کندر مغز پسته سکبینج هر یک سه درم مشک عنبر هر یک ده قیراط عسل
بسرشند شربتی ازان یک مثقال و اگر رطوبت غالب باشد سعد مثل صبر و ماج و زنجبیل هر واحد مثل اسطوخودوس زیاده کنند و اگر بدان اراده بطول شیب باشد باقی
هلیلجات برابر آهن اضافه نمایند و قوت این دوا تا هفت سال باقی میماند **طبری** مینویسد که معالجه نسیان تنقیه بدن ست بحسب امکان و استعمال قوانین تنقیه
آن بحقنها و ادویه مسهله کنند و بعد تنقیه نظر کنند بمزاج مریض اگر متحمل تنقیه دماغ باشد باین حب تنقیه کنند سنبل الطیب بلیله قرنفل هر واحد یکدرم مصطکی اسارون
گل سرخ هر یک دو درم افسنتین رب السوس هر واحد سه درم صبر سقوطری پنج درم سقمونیای مشوی دو ثلث درم کوفته بیخته بآب بادرنجبویه یا آب برگ ترنج یا شراب ریحان
سرشته مثل فلفل حبها سازند شربت ازان دو درم و ثلث اگر قوت متحمل باشد دو یا سه شربت ازین حب بخورند بعده اگر مزاج متغیر نگردد دوام بغرغره و تحنک
بایارج فیقرا کنند و بخردل و مویزج و عاقرقرحا متواتر غرغره نمایند و اگر مرض زائل نشود این سعوط بکار برند مشک یکحبه جندبیدستر یک حبه در روغن یاسمین یا روغن
سوسن یا روغن خیری زرد حل کرده دو ثلث درم ازان سعوط کنند و ابن سیار سعوط بجندبیدستر مکروه میداشت و زهره کلنگ مع روغن یاسمین سعوط می کنانید
و اثر نیک میکرد و بعد ازان مالش سر بخرقه خشن کنند و این ضماد نمایند جندبیدستر یک مسوج بادآورد یکدرم بادیان دو درم خردل سفید دو درم برگ آزاد درخت
سه درم همه را باریک سائیده بسرکه کهنه و اندک زهره کلنگ آمیخته بعد حلق راس موضع آن طلا کنند و اگر بر حدت این ضماد بیمار صبر نکند اندکی از زردهای

گرم دران زیاده کنند و امر بخاییدن کنند و انداختن آب دهن دائم کنند و از چیزیکه این مرض را بالکل زائل کند چون صعوبت متعسر گردد تنقیه خورانیدن لوغاذیا باین ترتیب ست که چند روز ماء الاصول بنوشانند بعد ازان هلیله سیاه ده درم مویز منقی بست درم افتیمون هفت درم ریوند سه درم ریوند را کوفته همه را بدستور مطبوخ بپزند بس هفتاد درم ازان گرفته در ایارج لوغاذیا که بران یکسال اقل ششماه گذشته باشد سه مثقال نیم یا کم و زیاده حسب مزاج بیمار بخورانند و عقب او مطبوخ مذکور نوشانند و پرهیز قبل تناول لوغاذیا از ده روز کم نکنند و بعد الفراغ ازان ده روز کنند اما قبل شرب و براسفیدباجات چوزه مرغ و ماکیان با نخود بسیار پخته فربه نکنند شوربای او نوشند و از لحوم آن اندک بخورند و اگر برودت بر دماغ او و سائر بدن مستولی باشد باید که اسفیدباجات از کبوتر بچه و بچه پرواز آمده بسازند و بعد فراغ از ایارج زیرباجات شیرین معمول بلحم حمل و بچه مرغ دهند و توابل آن حسب مزاج غالب بر مریض باشد و هرگاه لوغاذیا بر غیر پرهیز تام بخورند بدان انتفاع نیابند و اگر باین زائل نشود و مزاج قوت و بلد احتمال نماید اندک اندک تریاق کبیر خورانند و اتریفل شم او دائم نمایند و گاهی از ایارجات کبار اندک بدهند اگر مزاج مریض متحمل باشد و اسراف بران نکنند که موذی بفساد عظیم گردد و این جمله از معالجات این علت ست و گاهی اعراض دیگر آنرا لازم میگردد و آن حرارت موضع یا اشتداد ورم و احساس اندک درد سر ست پس هرگاه این علامات ظاهر شود و یقین کنند که مرض او مرکب ست و در انجا ورم ست و امر بفصد و تعطیس نمایند و انچه شموم و سعوط و معالجه بدان نمایند مرکب سازند و هرگاه مزاج او حدت پذیرد این طریقه معالجه ترک نمایند تا آنکه مزاج او تسکین یابد بعد ازان بعلاج مرسوم رجوع کنند و برین قیاس تدبیر امر او نمایند و مراعات تغیر مزاج او کنند زیراکه گاهی تساهل طبیب از مراعات مزاج او در تغیر آن خطا واقع میشود و بامراض قاتل می انجامد . و گاهی اعراض دیگر درین علت ظاهر میگردد و آن تپ خفیف خفی ست پس اگر این ظاهر شود از قرب چیزی ازین طریقه در معالجه حذر کنند و مبادرت بفصد نمایند و در معالجه بطریق غرغره و تعطیس یا ادخال فتیله معموله از حرف در منخرین و تحریک آن و اقامت مریض در غیر شمس شروع کنند و سکنجبین عنصلی بنوشانند که این تلطیف و تحلیل این رطوبات غلیظه کند و عنصل را خاصیتی ست در تحلیل رطوبات غلیظه بهر طریق که استعمال نمایند حتی که اگر بر داء الثعلب بدان طلا کنند رطوبات محتبسه زیر جلد را تحلیل کند و سرکه عنصل و سکنجبین آن این علت را بسیار نافع ست و گاهی از عنصل باریک سوده بر آتش نهاده تا لذع و حدت او زائل شود و با شیای دیگر مثل اندکی خطمی و قلیلی افسنتین و صبر مصطکی آمیخته و این همه اجزا قریب بیکدیگر یا مساوی گرفته سوای عنصل که آن مثل جمیع اجزا باشد بر سر مریض ضماد میکنند و این ضماد بسیار نافع ست و خطا میکند و مریض را امر کنند لاسیما اگر در انجا تپ خفی باشد بشرط ساقین و وضع محاجم بران بعد استفراغ تام چه حجامت بر ساقین جذب فضول از جمیع بدن بسوی اسفل میکند و گاهی تضمید ساقین مریض و قدمین آن تا حد زانو بعنصل باریک سوده میکنند تنها و باین ادویه بگیرند عنصل بریان رطل صغیر مویزج ده درم برگ خردل تازه باقه صغیره واشنه سه درم باریک سایید و قیروطی معمول از موم و روغن یاسمین یا سوسن یا غار آمیخته بر قدمین و ساقین ضماد کنند و غرض متقدمین در تضمید ساقین و قدمین جذب اخلاط از سر ست بسوی اسفل بدن و ایضاً طریق مشارکت میان قدمین و دماغ بطریق عصب بدان اراده کرده اند چه مشارکت میان هر دو قوی ست چنانچه بقراط گفته که ریختن آب سرد بر قدمین ترطیب مزاج دماغ میکند لاسیما بعد خروج از حمام بنا بر مشارکت میان این هر دو ما امر میکنیم به بستن ساقین و مالیدن قدمین هنگام اراده جذب مواد بسوی اسفل و لهذا امر بضماد ساقین و قدمین کرده اند و بالجمله واجب نیست که درین مرض از مراعات امر تپ و ورم غفلت کنند چه این هر دو بیشتر با این مرض ظاهر میشوند و سببش انست که چون اخلاط انجا محتبس میشوند متعفن میگردند و چون عفن شدند گاه ورم و گاه تپ خفی حادث میکنند و لهذا مراعات این هر دو لازم ست تا در معالجه غلطی واقع نشود و ایضاً طبری نسیان را که دران حفظ و ذکر بالکل باطل شود هلاک الذکر نامیده و گفته که هلاک الذکر انست که دران انسان چیزی بیان نکند البته و اگرچه آنرا حفظ کرده باشد بهر آنکه قوت ذکر او مرده و هلاک شده و آن دو قسم ست یکی آنکه از استیلای برودت و رطوبت بر قسم مؤخر دماغ بود و دوم آنست که برودت و یبوست بران غالب شود و چون حرارت و رطوبت مستولی گردد آن غیر این مرض ست و همچنین حرارت و یبوست و فرق میان این علت و میان غیر آن از نسیان و جمود و سرسام بارد آنست که بعض انها با تپ و بعضی با ورم و بعضی با زوال عقل میباشد و اما با هلاک الذکر چیزی ازین اعراض نمیباشد بلکه هلاک ذکر بود و فقط و از علامات این علت اگر از برودت و رطوبت باشد نیست که مریض دائم خواب کند گویا که بادی سدر بود خطا بیکه بدان نماید . . این وقت می فهمد و بعد ساعتی تذکر او آنرا ممکن نبوده از مبنی او بدام رطوبت سیلان میکند و در مؤخر سر خود چنان ثقل دریابد که گویا او با سفل فرو میرود و انچه

مشایخ کبیر السن و لاغر شده اعارض میشود و صاحب این مرض را علاج صعب گردد و علاج چنین نوع آنست که بمقدار قوت و سن و مزاج مریض و بسایر قواعد نظر کنند پس اگر تحمل
استفراغ باشد اولاً حقنه کنند و بعد از فوق استفراغ نمایند که بقدر اعتدال استفراغ صاحب این مرض را باید از فوق شروع کرده و باید که حقنه بر سه مراتب باشد مرتبهٔ اولی حقنه سازند چنان
نسخه بگیرند خار خسک بابونه اکلیل الملک قرطم کوفته حلبه برگ کتان برگ شبت برگ سداب هر واحد یک کف انجیر سیاه پنجاه عدد سبوس گندم و خطمی هر واحد یک کف
همه در صره بسته انداخته و بدستور مطبوخ حقنه بسازند بعده بوزن صد درم صاف کنند و بالا بپاشند روغن خیری بیست درم و شکر سرخ ده درم و بورهٔ ارمنی نیم درم انداخته
در هاون حل کنند تا نرم شود و بار دیگر صاف نموده نیم گرم حقنه کنند و این حقنه سه دفعه استفراغ نمایند بعد از آن تغییر حقنه بقوی تر از آن کنند و بر آن قنطوریون دقیق
و برگ حسک مرزنجوش و قیصوم هر واحد یک کف زیاده کنند و بعد طبخ و تصفیه بدل روغن خیری روغن بید انجیر و روغن سداب اندازند و بابونه اندک شحم حنظل اضافه کنند.
و بدستور حقنه نمایند و ایضاً سه مرتبه بدین حقنه تنقیه سازند و بعد از آن بقوت مریض و انحطاط مرض نظر کنند پس اگر علت منحط گردد و آثار صلاح پدید آید لزوم همین حقنه نمایند
و بران زیادت نکنند و اگر مرض با شدت انحلال یا انحطاط نپذیرد حقنهٔ قوی تر از این استعمال نمایند و در همین حقنه بعد تصفیه جاوشیر و جند بیدستر و سکبینج هر واحد یک درم افزایند
و باین حقنه یک دفعه تنقیه کنند بعد از آن راحت دهند و از غذا بر کبوتر بچه و مرغ چوزه و گنجشک مطبوخ با نخود و زیت و لحوم حملان کوچک یکساله لزوم نمایند و نبیذ
کهنه جید الجوهر چند روز بنوشانند بعد از آن اگر مرض انحلال یا انحطاط پذیرد و صلاح ظاهر شود لزوم این طریقه نمایند و اگر امر او متعسر گردد مشک و جند بیدستر و شونیز
سوده ببویانند و عطسه آورند و بر سر این ضماد نمایند خردل سیاه ده درم ثافسیا که آن صمغ سداب جبلی است یک نیم درم فرفیون تازه سفید یک نیم درم همه را بسایند و بگیرند
آرد خشکار خوب بریان نمایند و بیست درم از آن آمیخته بروغن قسط یا روغن خیری یا روغن نادرین یا روغن بلسان سرشته ضماد سازند بر موضع علت مگر آنکه نسیان
تا قسم اوسط دماغ متعدی گردد که درین حالت بر همه سر ضماد کنند و لزوم این ضماد مع اغذیهٔ موافقه ناشته مثل لحم حمل صغیر و زیت بریان و کبوتر بچه و گنجشک بریان سازند
و اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد بر طبیعت بگذارند و قصد تلطیف آن نکنند مگر آنکه تپ پدید آید بدانند که تپ انحلال این علت میکند و سهل ترین سعی هر گاه بعد تنقیه بحقنه و تضمید
باشد و اگر تپ ابتدای این مرض پدید آید خوف هلاک است و گاهی تضمید سر محتاج تدهین او باین دو روغن اکتفا میکنند بگیرند زیت صافی مستخرج از زیتون پخته صد درم
جند بیدستر سه درم مشک دو دانگ سنبل دو درم مصطکی افسنتین قرنفل هر واحد یک درم فرفیون تازه دو ثلث درم ثافسیا دو ثلث درم همه را کوفته در صره بندند و در روغن
مذکور انداخته جوش دهند و صره را دائم حرکت دهند تا آنکه روغن دو ثلث بماند و یک ثلث بسوزد بعده این روغن را دائم بر سر مالند و داخل بینی بدان چرب کنند و امر بغرغره از
عاقرقرحا و مویزج و مانند آن نمایند و اگر در معده او رطوبت یافته شود و احتمال امتلای معده باشد هر روز بر ناشته دو ثلث درم ایارج فیقرا بشراب کهنه بدهند از معجونات
که لزوم آن درین مرض واجب است اگر مزاج مریض متغیر نشده باشد تریاق و مثرودیطوس است و از معاجین احسن تاثیر درین علت معجون انقردیا چیزی ندیدیم و خوردن
این معجونات باید که بتوقف و تامل شدید باشد و مجازفت در آن استعمال نکنند بهر آنکه چون مزاج دماغ او اکثر از آنچه واجب است گرم گردد گاه مؤدی الی قرانیطس شود و چون
تبرید مزاج دماغ او بیشتر از واجب نکنند بخوف آنکه این بسکته منتهی گردد و بعض صاحبان این علت متراخی فاتر مختلف بود و قاروره او سفید خام باشد و اغلب
مینولیسید کا اطریفلات تقوی باد و به حار خوشبو نافع است و همچنین این معجون حج مفید فلفل دار فلفل و ج قرفه سنبل الطیب آمله هر یک یک درم و نیم جوز بوا یک درم زعفران
نیم درم مشک نیم دانگ عسل مصفی چهار چند ادویه و از سکون و مسکن تاریک اجتناب نمایند و حضرت علی علیه السلام امر باستعمال کندر فرموده اند و ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که خوردن یک مثقال کندر و دو مثقال شکر بر ناشتا نیکو است و اگر در معجون بلادر که در قول شیخ گذشت بلیله بلیلا آمله هر یک یک درم و نیم زیاده کنند
نزد من احسن است و در استعمال این معجون احتیاط نمایند و بعد شش ماه از ساختن آن در فصل بارد و مزاج کثیر البرودت استعمال کنند و رنه احتراق دم و احداث جنون میکند
و معجون بقراط و معجون سنجری و معجون فیروز نوش و معجون فولاد و معجون غمهائی و معجون نجاح نافع است و این حب تالیف علوی خان مفید هلیله کابلی و ج ترکی مصطکی رومی
کندر ذکر شونیز قرنفل عاقرقرحا انجبین جوز بوا بسباسه هر واحد یک جزو مرزنجوش دو جزو جند بیدستر نیم جزو کوفته بیخته بآب فرنجمشک با تمام مثل لوبیا حب سازند و دائم در دهن
دارند و ایضاً جوزبوا قرنفل مرزنجوش عاقرقرحا مشک عنبر کوفته بیخته مثل اقلا حب سازند در دهن میدارند و حکیم علی گفته که زهرهٔ کلنگ در دماغ او چون بروغن زنبق خوب
مخلوط ساخته سعوط کنند نافع نسیان است و ایضاً گفته که تجربه کرده ام چون فلفل سفید و زعفران خالص مساوی سوده بعسل سرشته هر روز یک درم استعمال نمایند

علاج نسیان بارد یابس

اگر از برودت مع یبوست باشد بهر تبدیل مزاج آش کرنب مرطبه و اغذیه حاره رطب مثل شوربای گوشت ماکیان و مرغ و چوزه و حلوا و مغز سر ماکیان دهند و ریاضت
تا حدی که از بارچه خشن بتحریک استعداد پایها نمایند لیکن ریاضت قوی نکنند که تحلیل نماید بلکه بمقداری که مقتضی زیاده کشیدن غذا باشد و آرام و خواب
و حمام معتدل و آبزن مرطب لازم شناسند و تدبیر خواب و درون کنند و تسخین سر بضمادات گرم تر و حجامت راس بلا شرط و نطولات حاره مرطبه بطبیخ بابونه و اکلیل الملک
و بنفشه و تخم کتان و حلبه و کله بچه بره و تدهین راس بدهنهای معتدل مثل روغن سوسن و نرگس و خیری نمایند و اگر این دهنها بقدری معتد به بعد نطول افزایند بهتر باشد
و مغز ساق ماده گاو و روغن بادام در روغن بابونه و مسکه گاو بمالند و اگر فالوده عسلی یا عصید خرما نیم گرم بر سر نهند صواب باشد و اگر آثار ماده سوداوی یافته شود تنقیه آن
بمسهل سودا نمایند و برای نضج مثلی تالیف والد علویخان و تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن نیز مفید است و هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد عمل آرند
و بعد تنقیه بهر تعدیل مزاج آنچه بالا گفته شد استعمال نمایند و نوشیدن شیر ماده گاو در نسیان که بسبب یبس سودا باشد و کذا خوردن روغن گاو مفید است و سعوط از
نمک روغن بادام و تمریخ بروغن خیری زرد و مغز ساق گاو مع شراب رقیق نیز مفید گفته اند و سعوط از مغز ساق گاو و بروغن بادام نیز نافع نسیان سوداوی است و کذا معجون
نجاح و معجون لبوب علویخانی **اقوال اطبا** ابوسهل گوید که فساد ذکر اگر از یبوست باشد استعمال تدبیر حار رطب آنرا نافع بود و نطول آب مطبوخ بنفشه و خیری
و بابونه کنند و روغن سوسن و نرگس و خیری بر سر بمالند و در بینی چکانند **مصنف** حاوی صغیر گوید که گاه نسیان از سودا بود علاجش تنقیه دماغ و بدن از اخلاط سوداوی
بحب افتیمون و مطبوخ آن کنند و روغن بنفشه و کنجد و خیری بر سر نهند و هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه هر یک ده درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا از مزوره ماش
نخود و شیره مغز بادام دهند و استحمام دائم و حلق راس و مالش آن بروغن کدو و خیری و بنفشه و بادام شیرین و استعمال مروخات و نطولات حار رطب نافع است **ابومنصور** گوید
که در نسیان سوداوی ایارج ارکاغانیس و مطبوخ افتیمون و مویز و عناب و ریختن آب مطبوخ گندم و جو بر سر و شرب ماء الجبن و ایارج فیقرا با افتیمون مفید بود و روغن
کنجد و خیری زرد بر سر نهند و غذا لحم ماکیان و بره خورانند و عوض آب ماء العسل معمول بنصف نبات و نصف عسل نوشانند و شراب رقیق سفید دهند و بمغز ساق
ماده گاو و بره و روغن بادام شیرین سعوط کنند **ابوالحسن** طبری مینویسد که علاج ملک الذکر از برد و یبس تکثیری قوی نکنند که یبس آن بیفزاید بلکه در ابتدا آن این
حقنه بعمل آرند خار خسک بابونه چقندر قرطم تخم کتان برگ خبازی برگ خطمی سبوس گندم انجیر و مانند آن خوب بپزند و مقدار حاجت از آن گرفته بقدر کفایت روغن
سوسن و روغن یاسمین و روغن خروع آمیخته حقنه کنند و سه تا چهار بار تنقیه بدین حقنه نمایند بعده ترک استفراغ کنند و تغریق سر بروغن سوسن و اندک روغن یاسمین نمایند
و ابن سیار آنچه اکثر درین استعمال میکرد روغن سوسن است که تسعیط و تغریق سر بدان میکرد و غذا لحوم حملان شیر خواره میخورانید و شراب متوسط میان کهنه و نو
می نوشانید و در بعض اوقات چون مرض دشوار میشد سعوط باین روغن میفرمود بگیرند روغن سوسن و روغن یاسمین واحد بست درم و بگیرند طل لعاب خطمی و لعاب حلبه و لعاب کتان
و اندکی زعفران ان انداخته در شیشه کرده با فتاب نهند و هر روز یک دو مرتبه بجنبانند در آفتاب پنج روز بدارند بعد از آن بگذارند تا روغن بالای آن صاف گردد بعده
بگیرند ازین روغن ده درم و مید سائله یک دانگ در خرقه صفیق صاف کرده بیامیزند و در شیشه کوچک هم زنند تا کف کند پس از کف صاف کرده دائم بدان سعوط کنند آبیکه
دران بابونه و اکلیل الملک و پیه کبوتر بچه و قرطم کوفته و خطمی با برگ او و خبازی یا برگ آن جوشانیده باشند نیم گرم بر سر ریزند و دلک خفیف سر نمایند و پوشیدن کلاه که دران شم ثعلب
باشد وقت خواب امر کنند و منجمله چیزی که در استعمال این علیل بران اعتماد کرده میشود ادهان حاره رطبه است و تناول این معجون بعد استفراغ اندک که ذکر کردیم نسخه معجون [illegible]
ده درم تخم انجره پنجدرم تودری بوزیدان هر واحد سه درم پوست جوز بری باقه حب الزلم لسان العصافیر هر واحد پنجدرم فلفل سفید دو درم همه را سایند بقانید سنجری بقوام آرند و در ظرف
آبگینه که دران روغن خار و روغن سوسن باشد بدارند و هر روز از آن بقدر جوزه از وسط روغن گرفته بر نهار تناول کنند و اگر ازین شهوت جماع هیجان کند از آن منع کنند.

علاج نسیان حار یابس

و آن سهل العلاج است مادام که در اضعاف قوت و تخفیف جوهر دماغ و تنقیص آن افراط نکرده باشد و الا علاج او بغایت مشکل بود و پس بصورت حرارت ساده آنچه از تبرید
و اطلیه و ادهان و نطولات و غیره در علاج امراض دماغی حار گذشت استعمال نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر در گلاب و عرق بید و آب سرد آمیخته نوشانیدن نیز مفید و کذا شربت عناب

و خشخاش تا نیم درم و طلای صندلین یا کافور تعدیل مزاج حار بسرعت میکنند و تخم کاهو یکدرم بزر البنج دو دانگ یکدرم افیون نیم دانگ کتیرا دو دانگ بسرکه سائیده با بیضه مرغ
طلا کردن نیز مقوی دماغ و مخدر و مرطب آنست و پوست کدو و سفیده آرد باقلا و صندل سفید و گل سرخ و بنفشه و قطر فا یکدرم کافور ربع درم در سرکه تر کرده خشک نموده گلاب
مبلول سازند و بخور آن کنند و اگر برگ کدو و جرادهٔ آن و برگ کاهو و تخم آن و تخم خشخاش و پوست و گل آن و بنفشه و گل آن و نیلوفر و برگ بید و گل شاهسفرم و گلاب جوشانیده
بخار آن انکباب کنند و تبرید و ترطیب بکیرند و غذا از حریره و فالوده سازند و کاهو و شوربای جوزه مرغ و کشکینه ماکیان و فرنی دهند و اگر خشکی ظاهر گردد از تدابیر مذکوره باز مانند و
فصد قیفال و سائر تدابیر قرانیطس عمل نمایند و در حالت جمود و بصفرا تنقیه و تعدیل او بدانچه در علاج امراض دماغی صفراوی مذکور شد عمل آرند **ابن الیاس** گوید گاه نسیان از سوء مزاج حار بلا ماده
میباشد علاجش تنقیه دماغ از صفرا است اگر آن باشد و ترطیب مزاج دماغ بنطولات مطبوخ حشائش بارده رطبه مثل بنفشه و نیلوفر و تدهین سر بروغن بنفشه یا کدو و تقطیر
روغنها و هر صباح جلاب از شربت بنفشه و ترنجبین یک درم بنوشانند و غذا حریره معمول از مغز گندم و شکر فانید سازند و یا گیرند عناب و سپستان هر یک بیست عدد بنفشه
پنج درم شکر و ترنجبین هر یک ده درم جوشانیده صاف نموده بنوشند و غذا مزورات مقشر بشیره بادام و اسفاناخ و کدو دهند و آب شیرین نیمگرم بر سر ریزند و تناول موصوف و مسهل
و جوز هندی درین علت نافعست **مؤلف جامع** گوید که اگر تشویش خیال از غلبهٔ صفرا بر مقدم دماغ یا سوء مزاج حار بلا ماده باشد تنقیه دماغ از صفرا بمطبوخ هلیله یا مطبوخ
و مانند آن که در سرسام گذشت و تبدیل مزاج با طلیه و ادهان و نطولات بعد تنقیه نمایند و در سائر امور ابتدا کنند **اشتباه** نسیان که از اورام دماغ بود هر چه در علاج قرانیطس
و لیثرغس و سبات سهری گذشت حسب ماده و ورم بکار برند و آنچه از نقصان جوهر دماغ باشد هر چه در علاج امراض ضعف دماغی مذکور شد استعمال کنند

اختلاط ذهن و هذیان

و این هر دو از قبیل آفات ذهن و اصناف آنست یعنی آفتیست در افعال فکر و تمیز بحسب تشویش و **صاحب بحر** گوید که اختلاط عقل تشویش و شوریدگی ست که بحد جنون
نرسیده باشد و هذیان بیهوده گوئیست بالجمله اگر سبب این مرض نفس دماغ باشد از مرض سوداوی یا سودای صفراوی یا سودای دموی یا صفرا ملتهب یا صفرا یا بلغم عفن حار یا ورم چنانچه در
یا حرارت و یبوست ساذج بود و اگر سبب آن در عضو دیگر مثل معده و فم معده و مراق و رحم و اوعیه منی و غیره یا در تمام بدن باشد از بخار حاد اخلاط یا دخان آنها یا از کیفیت
ساذج مرتفع از عضوی بود و **صاحب کامل** گوید که اختلاط ذهن یا با تب بود و یا بی تب آنچه با تب باشد یا در سرسام بسبب ورم حادث در اغشیهٔ دماغ بود
و یا در برسام بسبب تادیه حرارت حاده از ورم حجاب بسوی دماغ و اغشیه آن بمشارکت و یا بسبب شدت حرارت در حمیات حاده بود و این بسبب ارتقای بخارات تپ و ضعف
رأس شود و **گیلانی** می‌نویسد که گاهی این علت حادث میشود از قبیل هموم و کثرت سهر و تناول اغذیه ردیه و احتباس چیزی که از بدن خارج میشد مثل خون بواسیر و حیض
و گاهی این مرض از قبیل سوء هضم و آروغ می افتد و گاهی این اعراض بسبب ورم معده ظاهر میگردد و در ابتدای مرض کم بود و بعده عظیم گردد و تابع او اعراض
مره سوداء شود و **طبری** گوید که اختلاط ذهن گاهی لازم یعنی دائمی میباشد و گاهی غیر لازم یعنی غیر دائمی که وقتی ظاهر میشود و زمانی باقی میماند بعده رجوع میکند مریض
بعقل و تمیز و باز در وقت دیگر اختلاط عود میکند پس لازم دلالت میکند بر آنکه سبب او خلط رطب غلیظ مرتکب در دماغ است و این محتاج است بمعالجه با استقصا و تمام
که در وقتی میشود و در وقت دیگر زائل میگردد دلالت میکند بر آنکه خلط ریاحی از عضو دیگر بدماغ مرتقی میشود پس تحلیل میگردد باعانت طبیعت یا حسن تدبیر و نیز
و بعد ازان عود میکند از استعمال اشیای ضاره و معاودت تخلیط پس متبخر میشود بار دیگر بسوی دماغ و یا برای او وکر باشد چنانچه در صرع میباشد پس لازم گردد
بالجمله بقول شیخ سالم ترین اختلاط عقل آنست که با خنده و آنکه با سکون باشد و ردی تر آنست که با اضطراب و ضجر و اقدام بود و اگر معه لک هم و حزن شدید و هم
مفرط باشد ردی تر بود **طریق تشخیص** این مرض و اسباب آن باید که مریض را المی و تکلیفی رسانند اگر شکایت و احساس آن نکند بدانند که اختلاط عقل است
و چیدن ریزه جامه و تحریک دست پیش چشم و قاروره دهنی در حمیات نیز دلیل اختلاط عقل باشد و جزع و خبث نفس و بغض مر بعض از مردم و توهم او نفس خود را در آ
یا طیور و غیر آن اصناف خوف که در تشخیص مالیخولیا خواهد آمد از علامات مشترکهٔ انواع این علت است پس تشخیص اسباب این مرض چنین کنند که آیا مرض مذکور در تپ
عارض شده یا بدون تپ اگر در تپ عارض شده باشد و باوی علامات سرسام یا برسام یافته شود پس سبب او سرسام یا برسام باشد و اگر آثار هر دو مرض مذکور یافته نشود
سبب او صعود بخارات حاره از جمیع بدن باشد و اگر با وی تپ نبود پس نظر کنند که در عضوی مثل معده و مراق و رحم و دست و پاها و غیره ضرری معلوم میشود یا نه

وایضاً از مقربین مریض بپرسند که هیچ پیش از حدوث این علت شکایت آفتی در عضوی میکرد یا نه اگر ضرر در عضوی دریافت شود بدانند که سبب مرض تصاعد بخارات
از آن عضو است پس اگر اختلاط با سهر باشد و با آن علامات صفرا یا سودا نیز یافته شود بخارات صفراوی یا سوداوی بود و اگر اختلاط با سبات باشد و با آن آثار غلبهٔ خون
یا بلغم عفن یافت گردد بخارات دموی یا بلغمی بود و اگر از علامات حرارت خالی باشد سبب مرض کیفیت ساذج ردی باشد چنانکه از انگشت پا که از عضوی مسموم یا از عضوی اعضای
فاسد المزاج متورم متصاعد شده عادی بدماغ میگردد و اگر ضرر بعد که آن عضو دریافت نشود سبب مرض در دماغ باشد پس اگر اختلاط با غم و فزع و ظن فاسد بود و دیگر علامات
مرهٔ سودا که در مالیخولیا خواهد آمد موجود بود سببش مرهٔ سودا باشد و اگر با سبعیت اقدام و اضطراب بود سودای صفراوی باشد و اگر با طرب و ضحک و درد در عروق انتفاخ
بشره بود سودای دموی باشد و اگر مع التهاب حرارت ملمس راس و ضجر و سوء خلق و اضطراب شدید و تخیل آتش و شرار و اشیای زرد و سرخ و زردی رنگ بدن و کشیدگی
جلد پیشانی و فرو رفتن چشم و برجستن آن ای مقابله بود از صفرا باشد و اگر این اعراض شدید تر و صعب تر بود از دم حاد ملتهب باشد و از قبیل این قسمست اختلاط عقل که در حمیات
می افتد و اکثر آن در ربائیات میباشد و اگر اختلاط مع تمکین و قرار و بر داشتن ابرو بدست هر وقت و سبات بود از بلغم عفن باشد و اگر علامات کدام مواد ظاهر نباشد
و سبکی و خشکی دماغ و لزوم سهر و تقدم مجففات بود از حرارت و یبوست ساذج باشد علاج اگر بسبب سرسام یا برسام بود علاج امراض مذکوره کنند و اگر بسبب تپ باشد
علاج تپ و تعدیل و تنقیه نمایند و بهر تقویت سر روغن گل و گلاب و سرکه بر سر نهند و نطول استعمال کنند و بهر امالهٔ ابخره شاخها بر ساقین و پای کشند و پاشویه بعمل آرند و اطراف
به بندند و تلیین طبیعت بعرق بنفشه یا بحب صبر یا بآب تارین یا بماء الفواکه و امثال آن ملحوظ دارند و اگر بمشارکت عضوی باشد علاج آن عضو نمایند و هر چه در علاج امراض
دماغی شرکی گذشته و آنچه در مالیخولیای مراقی خواهد آمد بکار برند و بهر تقویت و تبرید دماغ و اماله آنچه مذکور شد بعمل آرند و ضمادات و نطولات و شمومات معتدله و سعوط شیر دختران
و روغن بنفشه و نخالخه بکار برند بعد اخراج مادهٔ موجبه تقویت آن عضو کنند و اگر سبب مرض سوء مزاج مختص که در دماغ اقسام سوداوی هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و در مالیخولیا
می آید استعمال کنند و معجون حافظ العقل علوی خانی بعد تنقیه مفید بود و باید که تدبیرش تدبیر مولد کیموس جید مرطب باشد و از لحوم لحم بقر و گوزن و عدس و کرنب و شراب غلیظ و سیاه و از
جمله مولد مرهٔ سودا منع کنند و در دموی مبادرت بفصد کنند و تعدیل و تبرید و اصلاح قوام خون پرداز نمایند و در صفراوی مبادرت باستفراغ و تعدیل آن نمایند بمسهلات
و مرطبات و ضمد و بعد حلق راس آنچه در علاج امراض دماغی صفراوی گذشت و اگر اشتداد پذیرد و قوی گردد تدبیرش بعلاج مانیا کنند و در بلغمی علاج سرسام بلغمی نمایند
و در حار ساذج آنچه در علاج امراض دماغی حار ساذج مذکور شد بعمل آرند و اگر یبوست غالب باشد تضمید سر بمرطبات و سعوط بشیر دختران مع روغن کدو و نیلوفر و دیگر ادویه
مرطب که در علاج امراض دماغی یابس و صداع یبسی گذشت استعمال کنند و از جماع و اطالت سهر و از اطعمهٔ مجففه اجتناب نمایند و ایضاً در اختلاط حار استعمال قیروطی مبرد
از روغن گل و سرکه بر یافوخ یا روغن بنفشه و شیر اگر تپ نباشد مفید است یا روغن گل و خشخاش مع ضد الفطارات بخارات و اگر سهر باشد و ماده مولد بخار بود در این صورت
جمیع اطلیه غیر نافع باشند و گاهی سبب حرارت دماغ و اختلاط ذهن استعمال حقنهٔ حاد میباشد بنابر ارتفاع بخار او بسوی دماغ پس فی الحال حقنهٔ لین از کشکاب و روغن بنفشه
و مانند آن استعمال کنند و اگر این مرض از سهر و افکار باشد معالجه از تدابیر مرطبه بنطولات و ضمادهٔ معتدله نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و روغن بنفشه بر سر استعمال
کنند و بفالودهٔ شکری و روغن بادام غذا سازند و بر سر نهند و طبیخ کله پاچه بره بر سر ریختن و نان مقعد کعب پا و ناخنها بروغن بنفشه چرب کردن نافعست و اگر مرض از
احتباس خون بواسیر یا حیض عارض شود تدبیر تفتیح خون بواسیر و ادرار حیض نمایند بدانچه در فصل بواسیر و احتباس طمث خواهد آمد و ادرار بول مریضان این علت نافعست
و اگر از نفخ و سوء هضم افتد تنقیهٔ معده کنند و تکمید و تنطیل آبیکه در آن سداب و افسنتین و تخم فنجنکشت و حب الغار و مانند آن پخته باشند بر شکم نمایند و باید که این اشیا
بزیت بپزند و بر معده ضماد نمایند و می باید که بدین اضمده اشیای دافع نفخ مثل کرفس و انیسون و زیره باشد و اگر در ضماد شبت و بیخ سوسن و شیح و مرهم داخل کنند بهتر باشد
و ضماد را تا زمانی طویل بر موضع بدارند و بصوف بپوشند و محاجم بغیر شرط میان کتفین و بر شکم نهند و اگر در انجا وجع و ورم باشد استفراغ قوی استعمال نمایند و هر گاه مرض
مزمن شود استعمال قی بخردل علاج قوی است استفراغ مواد بقوت می نماید و باید که اغذیهٔ صاحب این مرض جید الکیموس بود مؤلف اقتباس مینویسد که جمیع انواع این
را این نسخه نافعست آب خیار و بادرنگ و کدو و آب کاسنی و ریحان بستان افروز و گل ... اودی تر و روغن گل و کدو و بنفشه و خشخاش و کاهو هر یک هفت ماشه صندل سفید
گل ارمنی هر یک نه ماشه [illegible] بکار برند و بالیدن [illegible] شیر دختران [illegible]

و از شنیدن انکه می ساده با قشر بیضه نیز جمیع انواع مفید است شیخ در ایلاقی میگوید که اگر با اختلاط عقل حمی و ضعف در عضوی علامات آفت الم و ورم نمود و از اسباب بسیار است هم با تب
و از علاج صاحب التحفه صلاح به دینیا بعد ازین حدت هر سر و روی هر عضو علاج چه پیر سخت میشوند تا که مرض حدث ازان بعضی تقویت احتیاج میشوند و از قطعی بر وسط سر اگر تدبیر دیگر مفید نشود

رعونت و حمق

و آن ضعف افعال عقل است در اشیای عملیه چنان تدبیر منزل و مخالطت معاشرت با مردم احباء و اهل و اولاد باشد و لهذا صاحب این مرض کارهای بیجا مانند کودکان میکنند و آنرا احمق گویند و فرق میان هر دو آنست که رعونت استبداد رای و شدت نانیت سفاهتی که هیچ کس را برابر خود در اصابت رای و عقل و دانش و تدبیر و غیره ندانند و نه بینند و حمق عدم فکرت و دانش و نقصان عقل است و هر چند منشای رعونت نیز فی الحقیقت حمق است ازین جهت آنرا که بغیر استحقاق ارتفاع بر مردم تفوق جوید نیز احمق خوانند و تخیل صاحب این مرض را امور سهل سلیم میباشد و در غایات بیهوده و ضعف فکر که در عملیات دیگر مثل طب و هندسه و غیره باشد آنرا سوء صناعت گویند و آنکه در علوم و مسائل دقیقه باشد بلادت نامند نه حمق و صاحب کامل و جامع الصناعة میگویند گاهی حافظه و فکر هر دو فاسد میگردد و آنرا احمق گویند مانند آنکه مشائخ را بسبب ضعف دماغ ایشان عارض میشود و شیخ الرئیس میفرماید که اختلاط ذهن و رعونت و حمق اگر چه هر دو آفت عقل اند و سبب حدوث این هر دو بطن اوسط دماغ واقع میشود لیکن فرق در هر دو آنست که اختلاط ذهن آفت در افعال فکریه بحسب تغیر و تشویش است و رعونت و حمق آفتیست در افعال فکریه بحسب نقصان یا بطلان و حال او شبیه بحال پیرانه سالی یا کودکی در نقصان عقل میباشد بالجمله اسباب این مرض یا برودت ساذج است فقط و یا مع یبوست مشتمل بر بطن اوسط از جوهر دماغ تا مؤخر او و بالعکس و یا برودت مع ماده بلغمی مرتبک و متشبث در تجاویف دماغیه بطن مذکور و این اکثر بود و قید ماده به بلغمیت بهر آنست که ماده سوداوی که محدث آفات در افعال فکر میگردد آنرا مالیخولیا گویند طریق تشخیص این اسباب باید که اول از سبب ملمس انتفاع از مسخنات و تضرر از مبردات دریافت کنند بعده بپرسند که در سر سبکی معلوم میشود یا گرانی اگر سبکی بگوید برودت ساذج باشد بعد ازان حال بیخوابی و خشکی دهن و بینی و غیره آثار یبوست نیز بپرسند اگر مریض اقرار این هم کند برودت مع یبوست باشد و الا برودت صرف بود و اگر گرانی سر بیان کند برودت مع ماده بلغم باشد پس از غلبه خواب و کثرت رطوبت دهن و بینی و دیگر علامات بلغم نیز سوال کنند علاج اگر برودت تنها باشد تسخین دماغ و اگر مع یبوست بود تسخین مع ترطیب پردازند بطوریکه در علاج امراض دماغی بارد ساذج و نسیان بارد یابس مذکور شده و در مالیخولیا باید و بقول شریف خوردن روح فرید کافیست و ابن جمیع گوید که بلع کردن قلب هدهد ساعتی که از سینه او بر آرند ذکاء بخشد و مفوف کنند در غلفل ابلج مصطکی مساوی شکر برابر همه هر صبح یکمثقال خوردن حمق و رعونت را نافعست و کذا معجون لبوب و شربت ابریشم با مومیائی و مفرح ابلیجی مسمی به دانش بخش و معجون حافظ العقل از تصانیف حکیم علویخان درین باب انفع و آیضا در ینها غذا بگوشت ماکیان فربه و تیهو و دراج با دارچینی خوشبو ساخته و حلویات معتدله و فالوده جات شیرین بروغن بادام آمیخته بغایت مفید و ادهان حار رطب مثل روغن خیری و بابونه و یاسمین و نرگس وسط سر مالیدن و طبیخ ادویه گرم بر سر ریختن برای تسخین و ترطیب دماغ سودمند و آنجا که برودت مع ماده بلغمی باشد باستفراغ و تحلیل آن کوشند بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغمی و نسیان بارد رطب مادی گذشت و قی بسکنجبین عنصلی و تخم ترب نمایند و باوجود این احتیاج بست محافظت قلب و تقویت آن بدانچه مقوی آنست بالخاصیت مثل خمیره ابریشم لولوی حکیم آن و خجندی گوید که اگر سبب این علت سوء مزاج دماغ باشد فقط درین صورت حاجت شدید بمعالجه قلب نباشد اما اگر این مرض در جوهر روح باشد درین حالت حاجت بعلاج قلب شدید باشد و باید که این علاج با ادویه مفرحه بود و نفع آن برای سوداویت مزاج ظاهر است برای برودت قلب نیز ادویه مفرحه را خاصیتیست خصوصا هرگاه که دوای قلبی معه ملک مصلح دماغ بود و لا محاله انفع و ابلغ باشد و لهذا شیخ الرئیس درین مرض بهر تقویت قلب با دویه مخصوصه آن مثل معجون المسک و مثرودیطوس و مفرح نیز امر فرموده و باید که مسکن مریض خانه روشن گرم باشد بالجمله تدبیر بیداری و تلطیف غذا و تقلیل آن و میل دماغ بمزاج یابس کنند و نیز تلطیف خون و تعدیل و تقلیل و تسخین آن نمایند بهیجیکه موجب شدت غلیان و تبخیر نگردد بلکه حار لطیف غیر غالی بچیزهای مذکی ذهن و مصفی آن نمایند و معتبر ترین اشیا برای ذهن احتلالی اغذیه و مطعومات است و تناول مشرات و مرطبات مولد بلغم و افراط سکون و آنچه موجب حرارت و یبوست است نیز و یبوست از جهت نقصان مضرت بذهن نماید بلکه از جهت افراط و سرعت حرکت یا بسبب انبساط و قلت روح و انحلال آن یا نفی حرکت مزاج یا امساک از روح مضر ذهن باشد و بقول صاحب شفاء الاسقام

مالیخولیا

در بارد و رطوبی اطریفل کبیر و اسطوخودوس بهترین اشیاست و در یبسی طیب با غذیه و اشربه و نشوق روغن بنفشه و شیر زنان و حمام و رطب آبزن و دوشیدن شیر بر سر بکار است

مالیخولیا

و آن عبارت ست از تغیر ظنون و فکر بسوی خوف و فساد و سببش غلبه ماده سوداست یا مره سوداکه از احتراق اخلاط حاصل شود آنچه از غلبه سودا و احتراق آن افتد مالیخولیای سوداوی گویند و آنچه از احتراق خون یا صفرا یا بلغم عارض شود مالیخولیای دموی و صفراوی و بلغمی خوانند و شیخ میفرماید که سودا فاعل مالیخولیا یا سودای طبیعی باشد چون در مقدار خود بیفزاید یا سودای بلغمی چون بلغم بسبب تکاثف یا اندک احتراق مستحیل بسودا گردد و این نادر بود و یا سودای دموی چون خون بسبب فرط انطباخ یا تکاثف خود بغیر احتراق شدید مستحیل بسودا شود و یا سودای صفراوی که از اندک احتراق صفرا حاصل گردد چه اگر احتراق او بدرجه غایت رسد مانیا پیدا کند و بر احداث مالیخولیا اقتصار نماید و ایضاً او مینویسد که کثرت سودا و تولد او گاهی بسبب عضوی فاعل غذا بود و آن جگرست چون از شدت حرارت احتراق خون شود و یا بسبب ضعف خود از دفع فضول سوداوی عاجز باشد و این کمتر بود و گاهی بسبب عضوی مفرغه سودا باشد و آن طحال است که محل از جذب ثقل و مرداد دیت از جگر ضعیف و عاجز بود و یا از دفع فضول سودا که منجذب شده است از جگر بسوی آن و محتبس شده و از آن ضعیف و غیر قادر باشد و گاهی تولد می یابد سودا در عضوی دیگر یا بسبب شدت احتراق غذا و یا بسبب مجاری از دفع فضول غذائی او بنابر تحلیل لطیف آن و درویت کثیف آن و یا بسبب شدت تبرید و تحفیف آن عضو چیزیرا که میرسد بسوی آن و گاهی سبب تولد او تناول اغذیه مولد سودا میباشد و بعضی گویند که گاهی مالیخولیا از اثر جن افتد و این بنابر احاله مزاج بسودا باشد پس سبب قریب او سودا بود و از اسباب قویه در تولید مالیخولیا افراط غم و خوف و فکر و سهر است و احتباس چیزی که عادی سیلان آن باشد مثل حیض و بواسیر و رعاف و قی سوداوی دوری و غیر اینها و گیلانی مینویسد که مالیخولیا گاهی از سودا نباشد بلکه از برودت و یبوست ساذج بود چنانچه عنقریب از قول شیخ ظاهر شود و یا از حرارت چنانچه بعضی گفته اند لیکن سبب قریب او در اکثر امر استحاله روح بسوی طبیعت سودا و غلبه ارضیت بر آن باشد و بقول شیخ سبب مالیخولیا یا در نفس دماغ باشد فقط و یا در خارج آن پس آنچه در نفس دماغ ست یا از سوء مزاج بارد یابس ساده بی ماده باشد که جوهر دماغ را ثقیل و مزاج روح روشن را بسوی ظلمت متبدل سازد و یا با ماده بود و این ماده یا در عروق دماغ باشد که بسوی آن از موضع دیگر آید یا در آن از احتراق بسوی سودا مستحیل گردد چنانچه مزاج دماغ فاسد باشد و بلغم یا خون که از اعضا آید در آنجا محترق شود و یا خون متعکر و مترسب گردد و این اکثر باشد و یا ماده متشرب در جرم دماغ باشد و یا موذی دماغ بود بکیفیت و جوهر خود بسبب بطون برید و بیشتر مالیخولیا منتقل از صرع گردد و بالجمله آن ماده یا متولد در دماغ باشد و یا بسوی دماغ از موضع دیگر آید و آنچه در خارج دماغ ست یا در تمام بدن منتشر باشد چون بر بدن مزاج سوداوی مستولی شود و از آن خلط محترق یا بخارات مظلم او بسوی دماغ مرتقی شود و یا در عضوی واحد مثل معده و کبد و ماساریقا و طحال و مراق باشد و از این معلوم شد که مالیخولیا بحسب محل سبب او سه قسم ست اول آنکه سببش مخصوص بنفس دماغ باشد و این را مالیخولیای دماغی گویند و این اشر الاصناف ست دوم آنکه سبب او عام در جمیع بدن و عروق باشد غیر قلب و دماغ و از آن بخار بسوی دماغ مرتفع گردد و این اسلم ست سوم آنکه سبب آن در عضوی خاص مشارک دماغ باشد مانند اعضای مذکوره و این قسم را مالیخولیای مراقی و نفخه مراقی و مالیخولیای نافخ و علت نافخه و مراقیه گویند بجهت غلبه نفخ و درین صنعت شر سوفیا نیز نامند و مراق بفتح میم و رای مهمله و تشدید قاف غشائی ست باطن ست که از خارج بر احشا کشیده و احشا عبارت ست از آنچه در جوف شکم ست مثل معده و کبد و ماساریقا و طحال و امعاء و سبب مراقی آنست که بواسطه حرارت باطن در مراق فضول غذا یا بخار امعا متراکم گردد و اخلاط مراق سوخته مستحیل بجنس سوداوی شود و ورم پیدا کند یا نکند پس از وی بخار مظلم بسوی سر مرتفع شود و موجب مالیخولیا گردد و بقول شیخ سبب او شدت حرارت معده و انسداد طریق غذا است بسوی بدن و گاه حدوث ورم و از آنجا ارتفاع بخار از آن و یا حدوث ورم حار سوداوی در معده و قتیکه معده حار باشد و خون مراق را محترق گرداند و این ای جمعی از اطبا ست و یا اجتماع آن خلط سوداوی حار در مراق و احتراق آن بحرارت کبد و امعا و احداث ورم حار در مراق و این ای ... لس است و یا آنست که احداث ورم نمی نماید چنانچه رای سارفیون بر همین ست و نزد جالینوس ورم باب کبد ست پس محترق میشود دم مراق از بخار مظلم سوداوی مرتفع از ورم آن و یا بسبب حرارت آن مجاورت و نزد دیوقلس سبب او شدت حرارت جگر و امعا و عروق رقاق ست که میروند از انها غذا از معده بسوی کبد و بسبب گرمی آنها خون محترق گردد و بسوی طحال مندفع شود و آن بطرف فم معده دفع کند و برین قول قرشی و اکثر متاخرین اند و نزد دیوقلس شنی سده ماساریقا از خلط سوداوی و احتباس آن بلا ورم ست این سده چون نفوذ تیک غذا را منع کند آن غذا در قعر معده باقی ماند و فاسد شود و متبخر گردد و بخار کثیر فاسد

او محدث این مرض گردد و نزد دیگران بهم رسیدن ورم ست در ماساریقا و بدان سبب عدم نفوذ غذا بسوی جگر و بقای آن در معده و احداث این مرض بطریق مذکور
و در اکثر این مرض هم حادث بود و بهر آنکه درینجا تپ و تشنگی و قی صفرا لازم نیست و نزد جمعی از حذاق اطبا اجتماع ماده سوداوی در معده بجهت امتلای او و صعود آن یا انصباب
آن از طحال بسوی معده و احداث او ورم بارد در قعر معده و ارتفاع بخار از آن بدماغ و بقراط و غیره متقدمین متفق اند برانکه خلط محترق حاصل میشود و اولا در شرایین
که بر فم معده و مراق اند پس آن خلط در قعر معده میریزد و دران فلغمونی حادث میگردد و بعضی از شیعه جالینوس گویند که خلط سوداوی اول در اورده معده حاصل
پس تر دران فلغمونی حادث میگردد و گویند که مراد از فلغمونی درینجا التهاب ست و روفس گوید که مواد سوداوی در معده محتبس میشود و پس تر در اسفل آن نیز یک نوع
ورم حادث میگردد و از آن بخارات سوداویه رضیه غلیظه منحل میشود و بسوی مراق و فم معده مرتقی میگردد و پس افکار ردیه و غم و حزن حادث میکند و نزد بعضی
شدت حرارت معاست و نزد قومی ورم معای صائم ست و ثابت بن قره گوید که سببش ورم طحال ست بسبب اجتماع اخلاط دران و کثرت انصباب سودا از آن
بر فم معده و بجهت حرارت معده ارتفاع بخار از آن سودا بدماغ و نزد رازی سبب آن سده طحال ست و ازدیاد حدت و عفونت در سودا که اندر انست و دفع آن
فضول ردی بسوی فم معده و ابو الخیر حماد گوید که تولد این علت بمشارکت طحال است و سبب مشارکت آنست که هر چند قدری سودا از طحال بمعده می آید هیچ گاه سودا
بمعده بسیار آید یا سودای ناطبیعی آید قوت دافعه معده آنرا دفع تواند کرد و اندر معده حراقتی باشد که بخار از آن سودا برانگیزد و بر دماغ برارد و حرانیان
را اعتقاد آنست که اخلاط محترق میشوند یا بتدبیر ردی یا بفرط حرارت یا تناول اشیای حاره و افکار بسیار و بعد احتراق اگر در شرایین و اورده بدن حاصل شوند و بسوی
معده و عروق آن بریزند از آن بخارات سوداویه مرتفع شوند بسوی دماغ و روح نفسانی را سیاه کنند و نوعی از مالیخولیا پیدا کنند و اگر در معده و اورده آن بریزند معده
ورم حار سوداوی حادث کنند خصوص در قعر آن که اورده درانجا بیشتر اند پس از آن موضع ورم بخارات سوداوی بسوی مراق مرتقی شوند و نفخ دران پیدا کنند و نفخ
بسوی فم معده بر آیند و از ترشح آنچه بسوی دماغ روند وسواس و غم و فزع حادث نمایند و نزد مؤلف حق آنست که هر واحد از جمیع اسباب مذکوره سبب حدوث
این مرض ست لیکن سبب اکثری آنست که قرشی و متاخرین اختیار کرده اند چنانچه در قول بوقلس گذشت اکنون بدانند که بقول شیخ گاهی سبب تولد مالیخولیا در
خارج دماغ بود و مبدأ تولد او در دماغ باشد چنانچه در معده یا در رحم یا در اعضای دیگر مشارک سر ورم حار بود پس بخار حار از آن مرتفع گردد بسوی دماغ و رطوبات
دماغ را محترق گرداند و احداث حرارت در بدست نماید و مالیخولیا آرد و آنچه از برد و یبس دماغ ست سبب آن سوء مزاج سوداوی مادی یا غیر مادی در قلب ست بهر آنکه
روح نفسانی متصل بروح حیوانی و از جوهر او ست پس فاسد گرداند مزاج فاسد سوداوی او مزاج دماغ را و تحیل بسوی سوداویت نماید و گاه مالیخولیا حادث از برد و یبس
سانح بجهت اسباب بسیار بسیار نیفتد نه از جهت قلب تنها با وجود آنکه ممکن نیست که بدون شرکت قلب باشد بجهت اتصال روح دماغی نفسانی با روح قلبی حیوانی
بلکه قریب ست که معظم سبب آن از قلب باشد فلهذا لابد ست که لزوم علاج قلب بعلاج دماغ درین مرض نمایند و بدانکه دم قلبی چون صیقل صاف رقیق مفرح باشد
مقاومت فساد دماغ و اصلاح آن نماید بلکه عجب نیست که مبدأ این مرض در اکثر امر از قلب بود و اگرچه استحکام این علت در دماغ باشد بهر آنکه عجبی نیست که مزاج
قلب اولا فاسد گردد و تابع او دماغ بود و یا مزاج دماغ فاسد شود و تابع او قلب باشد پس مزاج روح قلبی فاسد گردد و آنچه از آن بسوی دماغ نافذ شود فاسد شود و اما
دماغ بر افساد او نماید و گاهی مالیخولیا در آخر امراض حاده خصوصا حاده عارض شود و این علامت موت ست و درین وقت مریض را عارض میشود که ذکر موت
و موتی بسیار کند و بقول بقراط بیشتر مالیخولیا کسی را بهم میرسد که مزاج قلب او بسیار گرم باشد و از حرارت قلب تولد یابد از آن ماده سودا باحتراق خون و مزاج دماغ
او در طلب ضعیف باشد که قبول نماید تاثیر آنرا که در قلب متولد شود و کذا در اشخاص گندم رنگ بسیار مو خشک لاغر بسیار افتد و کم ست تولد آن در اشخاص
سفید پوست فربه و مستعدین مالیخولیا کسانی باشند که الثغ یعنی عاجز در تکلم از افصاح بعض حروف مثل سین و صاد و غیره باشند و حاد در اخلاق و خفیف
زبان یعنی قادر بر کلام کثیر سریع باشند و حرکت پلک ایشان سهل بود و چهره بسیار سرخ یا گندم گون و رگهای آنها وسیع و لبها سطبر و بر سینه موهای
سیاه غلیظ باشد و این امور مذکوره بعضی دلالت بر حرارت قلب و بعضی دلالت بر رطوبت دماغ می نمایند و سالمترین انواع مالیخولیا آنست که از دموی
حادث شود و آنکه با وی فرح و سرور باشد و ردی ترین انواع آن آنکه با مانیا باشد و تپ بسیار باشد که مالیخولیا بحواسیر و دوالی منحل گردد و این علت بردان

اکثر عارض شود و بزنان فاحش تر و بدتر باشد و در کهول و شیوخ و در صبیان و مرطوبین بسیار افتد و در شتا و ربیع کمتر و گاهی در ربیع بسبب شوران اخلاط سوداوی
و مخالطت آنها بخون هیجان میکنند و گاهی هیجان او بسبب شوران سودا باعث میشود و مستعد مالیخولیا را مالیخولیا بسرعت افتد چون آنرا خوف یا غم یا سهر رسد
یا از بین سیلان خون معتاد یا قی سوداوی محتبس گردد و امثال اینها آنچه موجب هیجان سودا یا احتراق اخلاط گردد و بقول روفس مالیخولیا غلامان و خصیان را عارض
نمیشود مگر در ندرت و مالیخولیا تمیز نمیشود و چون ابتدا نماید با نسیان گرچه حذاق اطبا او بقول بقراط کسی را که خوف و غم زمانی طویل عارض شود مرض او سوداوی باشد
و اصحاب طبائع فاضله مستعد برای مالیخولیا هستند زیرا که این طبائع سریع الحرکت کثیر الفکر میباشند و بقول سرافیون سقوط شهوت طعام در مالیخولیا روی دهد
بهر آنکه او از یبس میباشد و قلت اکل آنرا زیاده میکند و اگر بر بدن صاحب این مرض مثل حمره و قروح عارض شوند بر موت قریب دلالت کند طریق تشخیص مالیخولیا
و اقسام آن بدانکه در ابتدا قبل از استحکام مرض وسواس و گمان بد و خوف بلا سبب ظاهر و سرعت غضب و حب تنهائی و اختلاج و دوار و دوی خصوصا در مراقی
پدید آید پس هرگاه مرض مستحکم شود فزع و سوء ظن و غم و وحشت از مردم و کرب و هذیان و کلام کثیر و شبق و خوف از چیزی که در عادت از آن خوف نمی کنند ظاهر
شود و اصناف این خوف بسیار است چنانچه بعضی از اینها خوف افتادن آسمان بر خود کنند و بعضی از فرو بردن زمین ترسند و بعضی خوف جن کنند و بعضی خوف
سلطان و بعضی از سارق و بعضی از آمدن درنده نزد خود و امور ماضیه را درین تاثیر میباشد و کذا تخیل ایشان نفس خود را مثلا بعضی خیال کنند که ما ملوک یا سلاطین
بوده ایم و خوف انتزاع ملک از خویش و تسلط اعدا بر آن نمایند یا درنده یا دواب یا طائر گشته ایم و مثل آن حیوان آواز کنند و یا شیشه یا خم شده ایم و از کسر بترسند و بعضی
از آن خنده کنند خصوصا کسی که مالیخولیای دموی بود و بعضی از آن گریه کنند خاصة کسی که مالیخولیای او سوداوی محض باشد و بعضی از آن خواهش موت
کنند و بعضی از ایشان زیاده از معتاد از موت بترسند و ایضا بعضی را وهم افتد که او را زهر داده اند یا خواهند داد بدان سبب از طعام و شراب باز ایستند و هلاک
شوند و بعضی را وهم شود که او را سر نیست و سبب این وهم مادهٔ ریحی باشد و آن ماده عضو را سبک دارد و بعضی را توهم گردد که پوست او چون کاغذ شده است
و سبب این وهم خشکی مزاج و یبس مادهٔ سوداوی باشد و بعضی را وهم شود که حلق او فرو رفته است بالجمله بیشتر اوهام ایشان از جنس کاری باشد که اندر صحت کرده
و بدان مشغول بوده باشند مثلا اگر مریض لشکری باشد دعوی بادشاهی کند و سخن مملکت و تدبیر جنگ و قلعه کشائی و مانند آن گوید و اگر کسی دشمنی داشته باشد وهم کند
که قومی قصد گرفتن و کشتن او کرده اند و او را زهر خواهند داد و اگر مریض دانشمند بوده باشد دعوی پیغمبری و معجزات و کرامات کند و سخن از خدائی گوید و خلق را دعوت کند
و علی هذا القیاس و بدانند که قاروره اصحاب مالیخولیا در اغلب رقیق و صاف مائل بسبزی قلیل النضج بود و نبض ایشان صغیر صلب یا بطی صلب مختلف در جمیع امور
که در آن نبض مختلف میباشد خصوصا در هنگام تزاید مرض و گویند اعراضیکه عقب مالیخولیا بهم رسند حمیات مزمنه مختلفه است بالجمله بعد ادراک این مرض دریافت
کنند که علت در دماغ است یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر و این چنان باشد که نظر کنند اگر مریض مفرط الفکر و دائم الوسواس بود و بیشتر بطرف یک چیز و زمین
بنگرد و چشم غائر و سر لاغر مع اعتدال حال لحم بدن و رنگ سر و روی و چشم و زبان تیره نماید و لمس سر حار و بیداری بسیار و نبض بطی و صغیر مختلف و بول رقیق
قلیل النضج بود و تقدم سهر و هم و فکر مفرط و سیر در آفتاب و کثرت تناول اشیای حاره ضاره دماغ مثل سیر و پیاز و گندنا و جز آن و سبقت امراض دماغی دریافت
شود و اعراض این مرض بسیار عظیم و اظهر و دائم باشد و با کثرت هذیان و هیجان و غم و هم و خوف و فزع و تخیلات ردیه و توهم و امثال آن بود مرض خاص بدماغ
باشد پس اگر با این علامات اختلال در حفظ صور و اشکال یافته شود و خیالات باطل نماید و خرد و تمیز برجا بود آفت در بطن مقدم دماغ باشد و اگر تخیل مختل گردد
و فکر و تمیز خرد او باطل شود در قول و فعل او با آفت باشد در بطن اوسط بود و اگر ذکر و حفظ اختلال پذیرد در بطن مؤخر باشد و اگر جمیع افعال دماغی مختل بود و خیالها
و فکر او در قول و فعل او جمله تباه گردد آفت در جمیع دماغ باشد و اگر سیاهی و لاغری تمام بدن و احتباس چیزی که از طحال یا معده یا اسهال و قی و آنچه بدرار یا از رعاف
معتاد یا از مقعد یا از حیض مستفرغ می شد و کثرت موی بدن لاسیما بر سینه و تقدم ادمان اغذیهٔ مولد سودا چون گوشت نمک سود و ماهی شور و بادنجان و مانند
آن و ادویهٔ محرق خون و صلابت و اختلاف و صغر نبض و صفائی و سبزی یا سیاهی قاروره و تقدم تعب و کد و حمیات مزمنه و مختلطه دریک گردد مرض بمشارکت
تمام بدن باشد و اگر علامات ورم معده یا زیادتی مرض و شدت آن در حالت تخمه و امتلا و خوردن مبخرات و در وقت هضم و اکثر هیجان معده از وقت

تناول غذا تا انهضام آن و سکون درد بعد هضم غذا و بصورت حار بودن ورم التهاب در مراق و قی صفراوی و عطش و شدت مرض وقت گرسنگی معلوم شود
از معده باشد و اگر آثار حرارت جگر و ضعف آن با ورم یا سده یا سایر یقا که در تشخیص سوء مزاج و ضعف و ورم کبد و سده یا سایر یقا مذکور خواهد شد معلوم شوند
از شرکت جگر یا سایر یقا باشد و اگر اشتهای طعام کثیر بود و هضم قلیل و قراقر بسیار و انتفاخ طحال و قبض شدید احیانا تا تپ ربع با دوی لاحق گردد و گاه طبیعت
نرم بود و گاهی قی سوداوی طحال یا در فم معده الم واجب کند از مشارکت طحال باشد و اگر احساس ثقل در مراق و اجتذاب و بطوق و تهوع و غثیان و حزن
و کرب و قلق و تنگی سینه و فساد هضم و آروغ ترش و دخانی و جوع مفرط و کثرت آب دهن و نفخ و قراقر و تمدد و سوزش در شکم و خروج ریح کثیر و گرسنگی کاذب و احساس دبیان
تنفیخ معده و خصوصا بعد طعام تا هضم او بالتمام و احساس بارتفاع بخارات شبیه بدخان طرف حنک و لهات و گاهی عروض قی بلغمی مراری و گاهی ترشح مضمض دندان
و بلغمیت مخاطی است براز و سفیدی قاروره در اکثر و تخفیف مرض بجودت هضم و زیادتی آن بنقصان هضم و در تخمه و سوء هضم و اکثر تقدم یا وجود ورم سوداوی مراق
و اختلاج اندر مراق و اعضا و بعض اوقات بود بمشارکت مراق باشد **و ایضا** ضیق النفس و سهولت بلا تقریب و قبض طبع زائد از عادت و بعض اقسام و حرقت
فم معده و سینه و گاهی ترشی طعم دهن و گاهی تلخی آن و احساس خلش سوزن بر پشت و بازوها و گاهی در تمام بدن خصوصا اعالی او نیز بحدی که گمان تپ شود و گاهی احساس
مثل کوفتگی و گاهی مثل وجع ماندگی و گاهی التهاب مثل نضج امیں و گاهی قشعریره و لرزه باعلای بدن و سوزش کف دست و پاها و گاهی در آنها یا سائر بدن و ضعف بحسب قلت
و کثرت لازم مرض بودن حتی که گاهی قریب بغشی گردد و گاهی طنین و دوی عارض شدن و احساس بحرکت مورچه و گاه یک چیز دو نمودن و گاهی معلوم شدن درخشیدن
برق پیش چشم و خشونت در چشم و ثقل اجفان و سوزش و گرمی در دماغ و سر و خشکی بینی و اضطراد از حرارت و یبوست اندک و رویت دخان و تاریکی و در خواب و استعجال امور
که لائق استعجال نباشند و صبر در امور شروع و طیش و حقد و بطی حرکت در امور سهل که در آن حرکت نشاید و صداع و نسیان و فواق احیانا و وضع ریح متواتر و خفقان معدی قلبی
و گاهی عظم طحال ظاهر شدن از عوارض مرض مبارک مراق است لیکن وجود این همه در یک شخص ضرور نیست و بدانند که از امراض کثیر المشابهت با این مرض ریح البواسیر
است از ین جهت که هر دو شریک اند در نفخ و قبض و خروج ریح و قراقر و آروغ و تمدد و انجذاب معده گاه بطوق و گاهی به تحت و درد سینه و تنگی او و ضیق النفس و غثیان
و ایضا قروح مری و معده و مؤخر آنها نیز مشابه این مرض باشد از ینجهت که درد هر دو درد یا زیر استخوانهای سینه میباشد هرگاه مرض در فم معده و سفل مری باشد یا بالای
ناف هرگاه در قعر معده بود و آروغ بدبو و شدت خشکی زبان و درد تنفیخ و کرب معدی و غثیان نیز مشترک است در میان هر دو **و فرق** در مراق و ریح البواسیر آنست
که حبس ریح حوالی مقعده و حدوث تمدد و تشنج در عضلات بطن و تبعض شکم در ریح البواسیر شدید تر از مراق میباشد **و فرق** در مراق و قروح مذکوره آنکه در قروح مع
التهاب سینه و پشت درد تنفیخ و وجع در مری هنگام فرو بردن لقمه خصوصا تمکین و بزرگ محسوس میشود و خون و ریم و قشور و رقتی و اسهال می آید و باقی علامات
مراق نمیباشد بالجمله هرگاه محل علت دریافت گردد معلوم کنند که سودا فاعل مالیخولیا کدام نوع است این چنان باشد که نظر کنند اگر اختلاط ذهن با فرح و خنده و عدم
لزوم غم شدید و سرخی چشم و بشره و سرخ و بدن مائل بهزال و سرخی و ثقل و کسل و پری عروق آن و وسع و سن شباب و انقطاع خروج خون معتاد از مقعده یا حیض و تحمل اغذیه
شیرین و نبض عظیم و سریع و حمرت قاروره بود و سوداوی دموی باشد و اگر با کسل و قلت حرارت ملمس و سکون و کم گوئی و تری منخرین و بر شوشتن لب و هر وقت از دست و غلبه
سبات و بطوء نبض و نرمی آن و سفیدی قاروره بود بلغمی باشد و اگر مع کثرت اضطراب و هیجان و ادنی جنون مثل انبیاء و کثرت بیداری و غضب و حسد و نمو و اوزان و عرض
و شتم و بندیدن جامه و زردی رنگ و هذیان مفرط و نظر مثل درندگان و طیش و کثرت عطش و قلت سکون و قرار و حرارت ملمس و بدن بغیر تپ و یبس و لاغری آن و فرو رفتن چشم و اضطراب
و دوران و حسن شبابی و مزاج اصلی حار و سرعت الکلام و قبض طبیعت و سرعت نبض و ناریت قاروره بود و صفراوی باشد و اگر کثرت فکر و غم و خوف و گریه و تخیل چیزهای بد و سکوت
و تغیر رنگ بسیاهی و صلابت نبض و حب تنهائی اکثر و تیزی اندک بود مگر وقت تحریک او که منجر و حقد چندان کنند که فراموشی او مشکل گردد و سوداوی صرف یا از سودای
طبیعی احتراقی باشد و بدانند که تدبیر با تقدم از تناول اشیای مولد غلیظ خون و محرقه آن مثل کثرت اکل لحم و خرما و حلوا و شرب شراب شیرین غلیظ و تقدم تدبیر مسخن طب
بر دموی و تناول اشیای مولد بلغم و محرق آن بر بلغمی و تناول اشیای مولد صفرا و مکثرات آن مثل اکل ثوم و بصل و خردل و بقول حریفه و کثرت تعب و غضب و تقلیل غذا و شرب خمر مسخن
حار مانند آن بر صفراوی و تناول اشیای یابسه و یابس مولد سودا و کثرت تعب و ریاضت شدید و مهیج حرارت محلل و محرق رطوبت بر سوداوی نیز دلالت کنند و ایضا اعتبار

چیزی که واجب الاستفراغ و معتاد الدفع باشد مثل قی و اسهال و ادرار و عرق و فصد و حجامت و ارسال علق و رعاف و بواسیر و حیض و منی و غیره نیز مؤکد اند برانها

علاج کلی اقسام مالیخولیا

بدانکه مبادرت بعلاج این مرض قبل از استحکام واجبست زیرا که معالجه این در ابتدا سهلست خصوصا که صاحب آن مطیع طبیب باشد و در انتها مشکل بود خصوصا که مطیع طبیب
نباشد و بهر حال از برای صاحب این مرض تفریح و انبساط و استراحت و تقویت قلب و دماغ و تنویم نافع ترین اشیاست و ترطیب حمامها و خانه و ریختن ریاحین عطر در خانه و پوشانیدن
لباس های سفید و فرش سفید و بویانیدن نخالخ و ادهان و روائح طیبه و خورانیدن اغذیه مرطبه جید الغذا و مفرحه و مصفی خون بمقدار هضم و قوت معده و تدبیر فربه کردن بدن
باغذیه موافقه و بردن بحمام معتدل الهوا پیش از غذا و ریختن آب نیم گرم بر سر بهترین تدابیرست و بعد خروج از حمام اگر قدری تشنگی باشد اندکی آب نوشیدن باکی ندارد و دو
مخضب که برای حفظ صحت میکنند استعمال نمایند و اعتنا بترطیب طعام و شراب و وضعا حتی الامکان از تسخین زیاده باید نمود و مالیدن بعض دهن نافع ترطیب ست و کذا دوشیدن
شیر بر سر و طلای پیه ماکیان نیم گرم مجربست و مشغول داشتن بطرب و سماع و لهو علاجی تمام ست و پیوسته جمعی از دوستان محتشم با وی ملازم باشند و از کثرت جماع و تعرق
بسیار و حرکت شدید و غضب و فکر و حزن و پوشیدن لباس سیاه و نظر کردن بسوی سیاهی و تاریکی و نشستن در مکان تنگ و تاریک و از اغذیه که سودا را زیاده کنند مثل
عدس و کرنب و بادنجان و شبت و حلبه و کندنا و سیر و پیاز و خردل و باقلا و گوشت خشک و شراب غلیظ و نودا و اشیای حریف و دماغ و شدید الحموضت و گوشت گاو
و اسپ و شتر و صید های دشتی و کوهی و ماهی بزرگ و نمکسود و پنیر خشک و ترب و نان سبوس دار اجتناب ضرورست بلکه واجب ست که چرب و شیرین با تفعه تناول
کنند بقدری که چربی موجب تدخین و شیرینی موجب تحلیل لطیف نگردد که این با ایشان مضرست و کذا از اکثار روغن نیز بسبب قبول و تدخین احتراز نمایند اما ادهان
و امغه در اکثر اقسام مفید بود الا در مراقی و چیزی که در آن قبض و عفونت باشد و یا بالفعل گرم و سرد بود و چیزهای سیاه حتی که خرنوب غیر مقشر هم چنین علت مضر باشد
و سهر و فکر و فراغ و تنهائی و تعب و ریاضت و مصابرت بر جوع و عطش نیز مضر دارند و کذا سائر تدابیر مسخن و مجفف جهت آنکه در بعض این مرض [illegible]
تنویم ایشان کنند آب طبیخ خشخاش و بابونه و اقحوان بر سر ریزند که خواب انفع علاج ایشان ست و تدارک مضرت خشخاش [illegible]
بتسدید مسام ست با آمیختن مثل بابونه و اکلیل در نطولات باید کرد و بالجمله قانون علاج مالیخولیا آنست که مبالغه در ترطیب نمایند و منع از [illegible] استفراغ سودا
و هر گاه فساد طعام خصوصا ترشی دهن و آروغ ترش معلوم شود قی کنانند و جوارشات مقوی فم معده خورانند و از ادخال طعام بالای طعام فاسد پرهیز [illegible]
و اگر ماده سوداوی متمکن در دماغ بود پس سه چیز در علاج مرعی دارند اول استفراغ ماده و آن گاهی بحقنها یعنی بود دیگر کسی که معده او ضعیف باشد تکرار در این مرض
قی البته نشاید حتی که در مراقی نیز دوم همراه استفراغ ترطیب از نطولات و ادهان حاره و در آن مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و اصل السوس داخل کنند تا غلظت
تنها بدون تلیین نشان و کذا مرطب تنها بدون تحلیل در آن غلیظ نگردد و اگر سودا بعید از حرارت باشد شیح و برگ غار و پودینه بر مطبوخات زیاده کردن باکی ندارد
و استعمال اغذیه مولد خون محمود مثل ماهی رضراضی و لحوم خفیفه و در بعض اوقات شراب ابیض ممزوج غیر کهنه قوی سوم تقویت قلب اگر مزاج بارد باشد بمفرحات حاره
و اگر مزاج مائل بحرارت باشد بمفرحات معتدله و اگر شدید الحرارت بود بمفرحات بارده غیر مفرط البرودت حال مزاج از نبض دریافت نمایند چون رگ عروق ممتلی باشند
و موی [illegible] بود فصد هفت اندام کشایند بلکه در هر حال واجبست که ابتدا بفصد کنند مگر آنجا که خوف سقوط قوت باشد یا مواد قلیل تنها در دماغ باشد یا [illegible]
بود و در [illegible] صاحب این مرض سریع باید زد تا مواد غلیظ هم مندفع گردد و بعد از آن ملاحظه نمایند که کدام جانب سر ثقیل ترست پس سر جانب سر که احساس ثقل نماید
از همان طرف فصد باسلیق کشایند و نزد کثرت و عموم ماده و ثقل هر دو جانب از سر اکثر محتاج بفصد باسلیقین از هر دو جانب میشوند و گویند که اگر رگ باسلیق ظاهر
نباشد فصد سر و کشایند و خون بقدر قوت و طاقت اخراج نمایند مگر در صورت ضعف بسیار و قلت مواد و استیلای [illegible] خون بسیار ممنوع و مضر و باعث زیادتی
ضعف و [illegible] هلاکت ست و فصد صافن اولی از فصد قیفال ست برای جذب ماده بسوی مکان بعید خصوصا در زنان جهت آنکه اکثر زنان را احتباس [illegible]
و فصد صافن ادرار حیض می نماید و اگر خون کم و محتقن بدماغ باشد حجامت میان هر دو شانه بهتر از فصد ست و مسیحی گوید که اگر این علت سودا در سر تنها باشد فصد رگ
پیشانی کنند و اگر از خلط سوداوی در جمیع بدن باشد فصد قیفال کشایند و مخفی نماند که در بعض مواضع اگر در ماده احتراقی [illegible] فصد منضج [illegible] سودا سبب [illegible] ست

در فصد برنمی آید و درین صورت بعد نضج نصف کنند و فصد ثانی بعد از تحلیل ماده میکنند تا استعداد تنقیه باد ویه حاره بهم رسد و ایضا مسهل بی نضج ممکن نیست و در
حالت بلا نضج اکثر سوزش بهم میرسد لهذا فصد اول ضرورست خالا ادویه حاره باعث ازدیاد احتراق میگردد و چون بعضی حالا ماده عروق بی فصد اخراج نمی یابد مسهل
هرچند که قوی باشد کفایت نمیکند درین صورت برای دفع ماده عروق بعد مسهلات فصد ثانی میکنند و علاوه ازین گاهی از ادویه حاره مسهل گونه احتراق در خون بهم میرسد
از فصد ثانی زائل میگردد و بعده اگر به دست دماغ و کم خوابی بهم رسد از تبریدات و سعوطات زائل میشود و باید که ملاحظه نمایند رنگ خون را در حال فصد هر عرقی که فصد آن
کنند اگر سیاه برآید دلالت میکند برآنکه ماده محترقه انبساط و انتشار در بدن نموده باتمکن آن در دماغ و اگر احمر قانی یعنی سرخ خالص الحمرت باشد دلالت می نماید که ماده در
عروق دماغ ست و در بدن منبسط نگشته و در نجات باید که فصد رگ پیشانی نمایند و در مقدار برآوردن خون از فصد بقول صاحب کامل در صورت سیاهی رنگ خون
مبالغه در افراز آن برآرند و اگر احمر قانی باشد مقداری اندک کفایت بود و اگر احمر ناصع باشد فی الفور بند کنند و شیخ میفرماید که اگر در فصد خون رقیق آید و دلائل
دیگر بر غلبه دم دلالت نمایند باید که بزودی بند نکنند زیرا که بیشتر در ابتدا از فصد خون رقیق برمی آید و بعد از آن غلیظ خصوصا که فصد ضیق کشوده باشند از ینجهت
واجب ست که فصد وسیع کنند تا خون غلیظ دروی محتبس نماند و شر و فساد نیفزاید و بعد از فصد مبردات و مرطبات مقوی قلب و دماغ و اغذیه بارده رطبه بجهت الکیموس
چند روز تا یک هفته زیاده از آن بخورانند و باز اگر محتاج بفصد گردد و قوت قوی باشد فصد عمل نمایند و بعد از آن منضجات بدهند و در هر ماه استفراغ ماده بحبوب
و ایارجات باید و تنقیه بکرات نمایند و مهلت دهند تا هم ماده بتمامه برآید و هم قوت ساقط نگردد و غرض که تنقیه سودا بکرات بلا ملالت باید کرد و اگر حصول صحت بطی
باشد لیکن نه بادویه قوی الحرارت و الیبس که در آن خوف احتراق ست و از بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج استفراغ بدان محتاج اند ملاء الجبن ست
و در میان مسهلات که بنوز و داوان مسهل دیگر منظور بود مقویات بعد عاید داد لیکن آن مقوی ملائم باید باشد و گرنه اعضا در دفع فضول بخل خواهند کرد چنانچه آنا مرا بی
و هلیله مربی و اطریفلات و دوا المسک و غیره معمول ست بعضی اطبا یان گفته اند که بدهند و بعد فراغت از مسهلات مقویات قابضه مطلقا مضایقه ندارد و اگر
ضعف معده بشود در آن ماده موجب علت باشد قی الا اینکه در آن ادویه معینه جوشانیده باشند مناسب بود و بدانند که در سودائی که از احتراق خلطی حادث
میشود بعضی از علامات آن خلطی که از احتراق آن سودا حادث شده تیز می باشد پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز می باید و بجمیع وجوه رعایت
آن خلط نمایند و این قاعده در جمیع امراض سوداوی که از احتراق اخلاط باشند یاد دارند و ایضا در جمیع احوال از رعایت قلب و تقویت آن بمفرحات و بدلات
غافل نباشند زیرا که بقول شیخ مالیخولیا بدون شرکت قلب نمی باشد و دوا المسک با عرق گاؤزبان و بادرنجبویه علاج فاضل ست و آنجا که سبب آن احتباس دور
معتاد از حیض یا بواسیر و غیره باشد اعاده آن کنند و از اصحاب مالیخولیا کسی که در بدن او سودا متحرک باشد آن قابل تر برای علاج ست از شخصی که سودای چنین
نباشد و کسی که سودا در آن متحرک بود آنست که سودائی بود و قی و براز و بول او و جلد بهق و کلف و قروح و جرب و دوالی و داء الفیل و سیلان خون از مقعد مانند
آن ظاهر شود و این همه دلیل قابلیت تمیز سودا از خون و علامت خیر ست و اگر بعضی را بسبب یبس مزاج بعد اسهال و استفراغ تشنج عارض شود در آب نیم گرم نشانند
و روغن بنفشه و در جلاب اندکی شراب بخورانند و آب ممزوج بنوشانند و بعد از آن خواب کنند و بعده حمام نمایند و بعد خروج از حمام غذا بدهند مؤلف اقتباس گوید
که اکثر مالیخولیا از سوء مزاج ساذج باشد تعدیل مزاج متوجه شوند مثل مداومت ترطیب بخورانیدن اغذیه و اشربه و فواکه تری و افراد مفرحات بارده و مداومت بر ماء
عرق شیر ساده و عرق کافور ملوخیان و شراب بعضی ممزوج آب شسته درین باب اثری عظیم دارد و نقل کردن از هوای گرم بهوای سرد و تر و حذر نمودن از آنچه
خشکی آرد و در بعضی علاج تعجیل توان کرد تا که اصلاح جلیه شود متصل و تدریج باید نمود و فربه کردن بدن کوشند و هواره سرکه پاهای دوست دارند و غن بنفشه
بادام و مثل آن کنند و در سکنجبین و چرب باشد و همچنین ناف و خصیه او اندکی شبها دهن وغیره و گوش چکانند و همچنین شیر زنه خورند و خیر و اضافه قرق الیاینه حمازه
برکف پا انداخته و بعد یک ساعت شستن بجهت تجدید نمودن و شبانه روز برخاسته بار دا کاکو و نادی باید جو و قدری تکرار تنقیه معتدل نمایند و رنوده مناسب
خلط غالب حقنات بارده و مسهلات خفیف سریع الحرکة مانند ماء الجبن با سکنجبین و تیقونی ملوخیان باید کرد و می باید که وقت غلبه حب لاجورد خورانند
لیکن افضل ست که علت فصد صافن کنند و یا باسلیق از احتراق هر خلطی که باشد و بعد از فراغ ماء الجبن و حصول تنقیه تام تعدیل مزاج کنند بخمیره

صندل اشرف سرازی و خمیره مروارید و خمیره ابریشم ملوکیان همراه عرق بید و عرق بادرنگبویه و عرق شیر مرکب و آنانکه ورم کبد یا معده و یا رحم و یا باب کبد و یا ماساریقا
باشد علاج اورام کافی بود مع تقویت قلب و دماغ چنانچه در امراض مذکوره بیاید پس از زوال مرض بتقویت اعضای رئیسه نمودن بتدبیر مناسب و تدبیرات نافعه
که در زوال همه انواع مالیخولیا جماع کردن خصوصا با محبوب خوبصورت اثری عظیم دارد بنابر کشیدن ماده از دماغ و دفع بعض بخارات ردی و کدر و سوخته
و مشغول شدن طبیعت بمرغوب و فراموش کردن مرض لیکن افراط نکنند تا خشکی نیفزاید و با غیر مرغوب اصلا نکنند که در مرض افزاید و جماع بعد خوردن
طعام و شراب کنند که شروع بهضم اول باشد و بر خلو معده هرگز مرتکب این امر نشوند و خواب کردن بعد جماع و بعد از خوردن چیزهای تری افزا بغایت مفید ست
بنابر سقوط بخارات رطب بدماغ و همچنین مالش دست و پا و حرکت معتدل و پایها فرو آویخته نشستن جهت جذب ماده و در حمام آب سرد غسل کردن و سر را در آب سرد
فرو بردن و تا دیر دران چشم کشاده داشتن در زوال این مرض اثری عظیم دارد و همچنین سر و سینه و کف دست و پا را سرد داشتن و کذا نرم و چرب و گرم داشتن
پشت و پس سر که منبت اعصاب است بمثل روغن بادام شیرین و خسته زردالو و بستن حنای سبز با برگ کشنیز سبز بر کف دست و پای و اندکی بر تارک سر گذاشتن
بسی مفید ست و چند اشخاص را دیدم که صعود بخارات از سر انگشت پای بدماغ ایشان مورث مالیخولیا گشته و از تنقیه و تعدیل هیچ فائده نشد من گوشت
بچه بز شش ماهه بروغن ماده گاو پخته بنان خشکار چند روز متواتر صبح و شام خورانیدم و بجای آب گلاب کهنه و عرق گاوزبان ساده نوشانیدم و در مدت
دو هفته صحت یافتند بخاصیت آن با طبیعت و از مجربات ست شیخ و شارح قانون می نویسند که اگر مالیخولیا از سوء مزاج ساذج بارد و یابس باشد باید
که بتسخین قلب بمفرحات گرم و دواء المسک و تریاق و مثرودیطوس مانند آن مشغول شوند و معالجه سر بدانچه در باب رعونت و حمق مذکور شد و از تسخینات
که با تسخین و ترطیب باشد باید کرد و مالیخولیا قسمی که حادث از سوء مزاج ساذج عقب مرض حاد دیگر عارض میشود علاجش سهل بود حتی که آن بمرطوبات
زائل میگردد و اگر مرض حار هنوز باقی بود و این علامت موقوف ست چنانچه سابق مذکور شد و از تدابیر مجربه در باب مالیخولیا نقل از بعض اطبای که دران مالک بود
و از صناعتی که کرده باشد و از آبی که معتاد شرب آن بود بسوی افضل از آن هم ست مسیحی گوید که گاهی مالیخولیا عقب سرسام یا سهر طویل یا تیر آفتاب
یا ضربه واقع بر سر یا اغذیه و ادویه حاره حریفه که بکثرت استعمال کنند حادث می شود و علاجش ترطیب سر ست بنطولات مرطبه و استعمال سعوط
بروغن بنفشه و نیلوفر و تناول تخم خیارین و بادام شیرین و خشخاش سفید و دوشیدن شیر بر سر جرجانی گوید بسیار باشد که از پس بیماریهای گرم نوع مالیخولیا
پدید آید و هرگاه اندران بیماری تنقیه بدن کرده باشد و تدابیر صواب بعمل آورده باشد آن مالیخولیا را قوتی و مددی نباشد نطول و ضماد و شموم مرطب درین
کفایت باشد طریق ماء الجبن که بفارسی آب پنیر گویند بدانکه در ماء الجبن رطوبت بسیار ست و گرمی باعتدال لهذا مقصود بالذات از استعمال او
ترطیب ست اگرچه منافع دیگر بالعرض نیز دارد چنانچه مسطور گردد و متفق اند حکما و معترف اند اطبا که ماء الجبن بهترین دوا است برای امراض سوداوی و مفتح
و جالی و مسکن و مطفی و مصلح اخلاط محترقه و مدره و بسهولت اسهال کند و دران قوتی ست که با وجود قلت حدت بعضو مقصود جاری گردد و بسبب
دسومت ازلاق مواد و تحلیل اخلاط حاده و تلیین مجرا و ارخای اعضا میکند و با وصف اسهال قوت انضاج هم دارد و فضله آن که در بدن باقی میماند
اذیت ببدن نمی رساند بلکه اکثر اوقات غذای بدن میشود و با وصف اخراج مواد کثیفه محترقه یبوست در بدن نمی آرد بلکه ترطیب می بخشد و این
خواص در دیگر مسهلات نیست و هر قدر که ماء الجبن رقیق تر اسهال او بیشتر و هر قدر که ثخین تر ترطیب آن زیاده تر بالجمله نافع ترین مسهلات ست
و با وجود اسهال غذای بدن میشود و در امراض حاده و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و نحافت بدن و حرارت جگر و تفتیح سدد کبد و طحال و دفع یرقان
و شقیقه و ظلمت بصر و انصباب مواد بسوی چشم و پلک و حرقت بول و ضعف گرده و حصاة آن و مثانه و ضعف مثانه و قروح آن و حکه و قروح
خبیثه و قدیمه بدن و آتشک و جرب و حکه و کلف و شری و ماشرا و جذام و داء الفیل مستعمل میشود و هرگاه در قروح مثانه و مجاری بول استعمال کنند نمک درین داخل نکنند
بلکه ترشی نیز و بهترین ماء الجبن برای مرض مالیخولیا از شیر بز ست چرا که در وی جبنیت و مائیت و دهنیت معتدل ست و در شیر ماده گاو دهنیت بسیار ست
و در شیر میش جبنیت افزونتر و در شیر شتر و خر مائیت غالب تر ست و بنابر ضرورت اگر شیر بز بهم نرسد از شیر گاو بسازند و گویند که ماء الجبن شیر گاو سیاه ده

بجهت مالیخولیای مراقی نافع است و ماء الجبن شیر بز برای محرورین صالح تر است و عرق تر ماء الجبن اگر از شیر خر باشد و ماء الجبن شیر ... جهت سدد ... نافع است
و کلف مناسب است و بهترین فصل استعمال ماء الجبن ایام معتدل در حرارت و برودت بود و باید که بز نر جوان یک رنگ اگر سرخ باشد بهتر و الا سیاه رنگ ...
و صحیح البدن بی عیب که زیاده از دو بچه نزاییده باشد و چهل روز از زاییدن او گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده و پیش از گرفتن شیر چند روز
هنگام استعمال ماء الجبن خوراک بز از عنب الثعلب سبز و شاهتره و کشنیز تازه و بادیان سبز و جو سبز و کاسنی و خرفه و بقولات بارده و برگ سپستان و کنار مقرر کرده
و دانه جو نیم کوفته و گاه گاهی برای تحلیل قدری بادیان در آن انداخته بدهند و احتیاط کنند که از زیادتی خورش او بسبب سوء هضم شیر او فاسد نگردد و گاه گاه
بز را آهسته حرکت میداده باشند که ریاضت موجب تحلیل غذای او شود پس شیر تازه دوشیده در ظرف نقره یا مس قلعی دار یا سنگین سفالین کرده بر آتش ملایم
دو سه جوش دهند و در وقت جوشیدن شیر پهلوی آن ظرف را از پارچه یا اسفنج در آب تر کرده همی مالند تا مانع سوختن شیر باشد و در کمال جوش سکنجبین بسیار ترش
یا سرکه انگوری یا آب لیمو یا آب غوره بقدر یک توله یا زیاده از آن اندازند و از چوب ترانجبیر که سرش چهار پاره کرده باشند حرکت دهند که شیر بریده شود پس
ظرف را از آتش فرود آورده نیم گرم از پارچه صافی سه ته بگذرانند اگر آب کبود بر آید بهتر و الا قدری نمک انداخته باز یک دو جوش دهند تا کف کند کفها دور کرده
صاف نموده شربت نیلوفر یا هر چه مناسب غرض بود داخل نموده بنوشانند و اگر خواهند که دهنیت در ماء الجبن کمتر آید شیر را بعد پاره شدن بگذارند که خوب
سرد شود و اجزای دهنیه منجمد گردد و همراه آب کمتر آید و لهذا رازی گفته که شیر بریده را تمام شب بدارند و اگر هوا گرم باشد ظرف آن را در آب سرد گذارند ... صاف کرده
بکار برند و از هفت توله شروع کنند و یک یک توله یا دو دو توله هر روز زیاده نموده تا یک نیم رطل رسانند و تا سه روز بر همین قدر دارند بعد از آن بدستور هر روز
کم نمایند و به مقدار روز اول رسیده بعد سه روز ترک کنند و اوان ماء الجبن چهل روز یا زیاده یا کم و همچنین کم و زیاده از یک نیم رطل موقوف برای طبیب است
حسب شدت و خفت مرض و ضعف و قوت مریض بعمل آرند و گویند که ادنی شربت او هفتاد درم است و شربت متوسط یک رطل و اگر مزاج قوی باشد
تا دو سه رطل نیز جایز داشته اند لاکن اگر ماء الجبن بادویه مسهله ممزوج کرده دهند باید که کثیر المقدار ندهند بخوف افراط عمل مسهل و در روز هشتم و دهم و دوازدهم
سفوف سودا یا لاجورد و غیره مخرج سودا و سوداوی همراه ماء الجبن میداده باشند و در صورت کثرت ماده مغز فلوس و ترنجبین شیرخشت همراه او در ایام مذکوره
نیز افزوده میشود یا بعد هر سه روز یا چهار روز یا هفته تنقیه بدن بسفوف لاجورد یا حب آن نموده باشند و اگر مریض ضعیف بود و حاجت تنقیه باشد
بعد فراغ از ماء الجبن مسهل دهند و گاهی برای مفلسان صرف هلیله سیاه سه ماشه نمک سیاه یک ماشه با ماء الجبن ساده میدهند و روز دوم مسهل مقویات قلب
و دماغ و معده مثل آمله مربی و هلیله مربی و اطریفلات بشیرجات و لعابات مناسبه بدهند. **بالجمله** اگر حاجت تنقیه باشد پیش از شروع ماء الجبن تنقیه نمایند
و بعد از یک هفته و اگر ضرورت باشد بعد چهار روز از مسهل ماء الجبن شروع کنند و در ایام مذکوره سفوفات و شربت مخرج سودا و حب افتیمون و غیره بدهند
و سفوف چوب گز و ربنار فارسی و جرب و سعفه همراه ماء الجبن خوردن نیز خیلی سودمند است و اگر بحسب اتفاق پیش از شروع ماء الجبن تنقیه تام نشد و در میان
یا تنقیه در اثنای استعمال ماء الجبن مناسب نماید در ایام مسطوره مسهل مغز فلوس و شیرخشت و ترنجبین و غیره ادویه مناسبه با ماء الجبن دهند بعد از آن سفوف و حب و شربت اگر حاجت
باشد بکار برند و گاهی برای تلیین تنها شیرخشت و ترنجبین استعمال کرده میشود و اگر مزاج مقتضی باشد و تحلیل ریاح منظور بود گلقند مالیده صاف نموده بدهند و هر گاه
جهت امراض سوداوی غیر حاره مستعمل بود باید که سکنجبین افتیمونی یا شربت آن چهار توله داخل کنند و اگر مناسب دانند سفوف سودا دو مثقال هر روز با ماء الجبن ...
و اگر افتیمون و تمر هندی مساوی در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سودا بی عدیل نوشته و در امراض صفراوی سکنجبین ساده و معتدل ... ماء الجبن باید کرد و جالینوس
گوید که اگر معده حب القرطم کوفته بجوشد ماء الجبن آمیخته اسهال قوی آرد و آنجا که در بعضی امزجه حاره یا بسبب ماء الجبن برای تبرید و تسکین حرارت و هیجان اخلاط حاره
استعمال کنند اگر از اشربه و سفوفات مذکوره بر بعضی امراض باعث حیرت گردد اگر صرف ماء الجبن با شربت نیلوفر و اناره و خمیره مروارید و امثال آن از ادویه
مسکنه و مقویه دهند مفید افتد و فواید عظیمه مشاهده شود و هر گاه مقدار ماء الجبن زیاده گردد آن را دو سه حصه کنند و در دو سه دفعه بنوشند و میان هر دفعه فاصله کم
از یک ساعت نباشد و بعضی فاصله نیم ساعت کافی دانسته اند و بعد شرب ماء الجبن حرکت معتدل لازم دانند و بعضی مقدار آن صد قدم معین کرده اند و بعضی چهل قدم

و باید که نیمگرم بنوشند و بعد چهار پنج ساعت غذا بخورند و از غذا آشجو یا شوربا با خشکه یا نان و معه یا خطمی یا قلیه یا نخود پلاو مناسب بود و برنج را باید که در آب بجوش
کنند و یا با وریان ترکشند پس شست هنوز متناسب و لزوجت نیارد و اگر نان و را اشتهای شربت ماء الجبن نخورند بهتر باشد و بحسب ضرورت غیر از روز مسهل نان و جوه
که سینه او دور کرده باشند خمیری در تنور یا قرص پخته بشوربا ترکرده خوردن رواست و احسن آنکه بعد از آنکه مسهل ماء الجبن دهند آنروز یکروز پیش از آن غذای طعام
دهند و در آن مسهل نخود آب البته باید داد و در ایام نوشیدن ماء الجبن با از لبنیات و مخللات و مبخرات و حلویات و حموضات شدیده و از بقولات لازم دانند
و احتراز از جماع و جمیع حرکات متعبه و عوارض نفسانی واجب شمارند و در تفریح مریض کوشند و برای تقویت و اصلاح مزاج مفرحات و یاقوتیهای مناسب آخر روز
استعمال نمایند و چونکه در بعض امزجه بسبب رطوبت ضعف معده می آرد پس تدبیر آن هم غافل نباشند باستعمال جوارشات مقوی معده مثل جوارش عنبر و آمله
و مربای آمله و هلیله و اگر در میان استعمال ماء الجبن سرفه عارض شود سه پهر دیاقوزا یا خمیره خشخاش بدهند و بدانند که اگر کسی را نزله و عوارض دیگر مانع بریدن
شیر از سرکه و غیره باشد پس از پنیر مایه یا چسته یا تخم مرتب سازند **طریق** ساختن ماء الجبن از پنیر مایه اینست که شیر را بجوشانند اگر دو رطل شیر باشد پنیر مایه
نیم درم که کهنه نباشد در آن حل کنند و بعد از آن شیر را حرکت دهند و از آتش فرو گیرند و بگذارند که سرد شود پس در پارچه دوته بیاویزند که تقاطر کند در ظرف چینی
و مانند آن و بی آنکه باز بجوشانند یا نمک آمیز کرده بنوشند و این نوع ماء الجبن در ترطیب و تبرید ابلغ است خاصة اگر با شربت موافقه دهند و ابدا الطبع [illegible] کنند
و بعد تمادی ایام تمامه صرف غذای بدن میشود و اسهال نمی آرد و فربه میسازد خصوص کسانی را که فاسد الدم باشند و دلیل فساد دم آنکه با وجود کثرت غذای
جید بدن فربه نشود و این طریق صاحب کامل ذکر کرده و قلانسی از ثابت بن قره نقل کرده که بعد حل کردن پنیر مایه تازه بچه بز در دو رطل شیر بگذارند تا شیر
بسته شود پس آنرا در طول و عرض از کارد قطع کنند و نمک سفید و دانگ باریک سوده بران پاشند تا آب از آن جدا شود پس بسکر باش بریزند و آب صاف را
بگیرند و سه اوقیه سکنجبین آمیز کرده بر آتش نهند تا قریب بجوش شدن آید و حرکت همی دهند پس مکرر صاف کرده با هر چه مناسب حال بود بدهند و قول امین الدوله
ابن تلمیذ قریب اینست و این بسبب امتزاج سکنجبین بلغمی را موافق نبود **و طریق** ساختن او از چسته اینست که چسته بز را از نمک شسته صاف نموده خشک کرده
نگاه دارند و شیر را جوش دهند و قدری چسته سائیده در شیر اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود بعد از آن از کارد قطع کنند و نمک اندازند و در صافی دوته کرده جانی
بیاویزند تا آب از وی بچکد بعد از آن صبح آن آب را بجوشانند و کف گرفته صاف نموده بخورند **و طریق** ساختن ماء الجبن از تخم قرطم اینست که بگیرند مغز حب قرطم
ده اوقیه نرم کوفته در دو رطل شیر بحالت جوش بیندازند و بچوب انجیر همی جنبانند تا شیر بسته شود پس فرود آورده بگذارند که سرد شود پس در پارچه دوته
انداخته بیاویزند و آبیکه بچکد در ظرف چینی بگیرند بعد از آن نمک قدری انداخته جوشانیده کف گرفته صاف نمایند و با دویه مناسبه بخورند **و طریق** دیگر
معمول حکیم وارث علیخان صاحب برای احتراق شده اینست که بگیرند زنگ ده دوازده روزه [illegible] بدستور سابق نموده شیر او بگیرند و جوش دهند شب در ظرف
ترگلی جغرات بندند و صبح آنرا در پارچه بسته بیاویزند و زیر آن ظرفی بدارند تا آب که بود او در ظرف بچکد پس آب مذکور گرفته سکنجبین افتیمونی در آن حل کرده بنوشند
و بدستور سابق بیفزایند و بکاهند و در ایام مسهل سفوفات مسهله و دیگر مسهلات مناسبه حسب حاجت در آن آب [illegible] باشند و ایضا آنچه مذکور شد فقط یا با سکنجبین [illegible] بدن مالیدن
رافع سختی و گندگی جلد است که بعضی را در امراض جلدی سوداوی عارض میشود **دستور ساختن انفحه** یعنی پنیر مایه که ماء الجبن بکار آید بطریقیکه در بیاض [illegible]
غفر الله له مرقوم است بگیرند گوسفند یا بزکه پنج شش روز از زائیدنش گذشته باشد و از شام آنرا شیر نه دهند صبح هرگاه بسبب طلب شکم بیقرار گردد آن زمان شیر چندان
بطوریکه آن بچه بلوازم خوش بگیرند و بعد از آن گردنش بزنند و ذبح نموده شیردان آنرا برآورده سر شیردان را رشته محکم بسته در طشت گذارند و آب بسیار بر آن بریزند چندانکه
طشت لبریز شود پس یکدو گهری توقف کنند تا شیر بسته شود بعد از آب برآورده شیردان سوزن بسیار خلانیده بیاویزند تا هر آبیکه از آن بچکد خشک گردد بعد از آن
در ماء الجبن بکار برند **صفت سفوف** سودا که در امراض سوداوی همراه ماء الجبن معمول است شاهتره گل افتیمون حجر ارمنی [illegible] اسطوخودوس [illegible] غاریقون [illegible]
مغسول هلیله سیاه بادیان بسفایج هر یک سه درم گل سرخ چهار درم تربد سفید مجوف خراشیده پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد بسفایج فستقی [illegible] چینی هر یک
پنج درم سفوف سازند شربت از یک مثقال تا چهار مثقال [illegible] بسیار باشد [illegible] هر یک نیم درم داخل کنند [illegible] بکار

نوع دیگر نمک نفطی لاجورد مغسول هر واحد یک درم غاریقون سه درم بسفایج فستقی گاوزبان گل گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه هر یک پنج درم و گاهی تربد سه درم اضافه کرده میشود کوفته بیخته دو مثقال بخورانند صفت سفوف لاجورد مستعمل حکیم ماراجین برای دفع مواد سوداوی مجرب
مغسول حجر الارمنی لاجورد مغسول هلیله سیاه هر واحد ده ماشه پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هر یک چهار ماشه افتیمون بسفایج هر یک هفت ماشه سنای مکی گل بنفشه
هر واحد پنج ماشه تخم شاهتره گشنیز ماشه تخم بادرنجبویه سه ماشه کوفته بیخته نبات سفید برابر همه آمیزند شربت یک مثقال ایضاً لاجورد مغسول افتیمون پوست هلیله کابلی
اسطوخودوس هلیله سیاه هر یک هفت و نیم ماشه نمک لاهوری یک نیم ماشه و گاهی لاجورد مغسول غاریقون سفید هر یک دو جزو پوست هلیله زرد و سنای مکی گل سرخ
هر واحد یک جزو سفوف ساخته حسب مزاج داده میشود صفت سفوف سبعه که برای تنقیه بدن از سودا مجرب است پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون هر یک
دو درم بسفایج حب النیل سنای مکی هر یک سه درم تربد مجوف نصف مجموع ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از چهار درم تا چهار مثقال صفت
سکنجبین افتیمونی به نسخه حکیم ملوشیخان نافع برای جمیع امراض سوداوی خصوص قیتیکا یا ماراجین آشامیده شود گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی گل بنفشه گل نیلوفر
گل گاوزبان عنب الثعلب پرسیاوشان بادرنجبویه تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه تخم کشوث پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اصل السوس اسطوخودوس
از هر یک پنج درم غنچه گل سرخ ده درم سنای مکی چهار درم افتیمون هر یک ده درم انجیر زرد عناب هر یک بیست دانه مویز منقی سپستان هر یک چهل دانه اجزای گفتنی کوفته
تمامی ادویه را سوای افتیمون در یک رطل سرکه انگوری و سه رطل آب شیرین یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آب و سرکه باقی ماند آنگاه افتیمون در صره
داخل کرده یک دو جوش دیگر داده فرود آورده کیسه افتیمون را دائم بدست بمالند تا تمام قوت آن بآب باز داده شود پس افشرده صاف کنند و ادویه را صاف نموده
شیرخشت خراسانی ترنجبین هر یک هفتاد و پنج درم شکر سلیمانی یکصد و بیست و پنج درم گلقند آفتابی بیست و پنج درم در آن حل کرده بجوشانند و کف را گرفته
باز صاف نمایند و مرتبه دیگر بر آتش ملایم نهاده بقوام آورند پس سرد کرده در شیشه نگهدارند شربتی از ده مثقال تا پانزده مثقال با ماء الجبن قوتش تا یکسال باقی می ماند
نوع دیگر مختصر مجرب النفع اسطوخودوس بادیان تخم شاهتره افتیمون بسفایج سنای مکی پوست هلیله کابلی هر یک ده درم آنچه کوفتنی است نیم کوفته در پنجاه درم
سرکه بخیسانند و با نیم من قند سفید بقوام آرند صفت شربت افتیمون نافع مالیخولیا و خفقان و مستعمل همراه ماء الجبن و نیز موافق امزجه حاره افتیمون سه توله
گل سرخ بنفشه گل گاوزبان گاوزبان گل نیلوفر تخم خرفه خشک تخم کاسنی تخم خیارین هر یک یک توله آلو بخارا بیست و پنج عدد و اگر آلو نباشد عوض آن تمر هندی چهار توله انداخته
قند سفید سه چند به دستور شربت بسازند نوع دیگر نافع مالیخولیا مسهل بی زحمت بتدریج و اگر حرارت بصاحب مالیخولیا بسیار باشد عوض سکنجبین افتیمونی همراه ماء الجبن
همین شربت مستعمل دارند مغز تخم کدو غسکدانه گل بنفشه گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ گل نسرین بادرنجبویه افتیمون سنای مکی مویز منقی هر یک چهار درم اصل السوس مقشر هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی تربد مجوف هر یک سه درم تخم خرفه خشک ده درم شیرخشت ده درم قند سفید سه چند و اگر صفرا و حرارت زیاده باشد گل نیلوفر چهار درم تخم کاسنی
سه درم افزایند و اگر سبب مالیخولیا احتراق خون بود شاهتره چهار درم عناب سی دانه زیاده کنند و اگر بلغمیت زیاده باشد انجیر زرد هفت عدد بادیان ده درم در نسخه
شربت اضافه نمایند و بعد قوام ساختن شربت غاریقون سفید بقدر حاجت باریک سائیده در شربت آمیزند و گاهی این شربت را بعد استعمال ماء الجبن با عرق هلیله
مرکب داده میشود و بسیار مفید می باشد صفت شربت مخرج سودا که جهت اقسام مالیخولیا اکثر بعد از تنقیه همراه ماء الجبن برای تلیین طبع استعمال کرده میشود و بعد
تنقیه تمام اکثر مالیخولیا استعمال می آید و چهار ماهه معمول است گاوزبان هفت درم نیم گل بنفشه پنج درم گل سرخ یک درم و نیم برگ بادرنجبویه گل نیلوفر تخم خرفه خشک هلیله سیاه افتیمون بسفایج
فستقی برگ ... اسطوخودوس ... شاهتره ... درم نبات سفید ده گلاب ... صبح ... همراه نبات و گلاب ...
اگر ... شیرخشت ... گل سرخ ... گاوزبان چهار درم ... گل بنفشه ... درم ...

علاج مالیخولیای سوداوی صفراوی

فصد ... اکحل ... خون ... بقدر ... ماء الجبن ...
... صاف کرده ... تخم ... شیره مغز تخم ... هر واحد یک توله

در گلاب چهار توله عرق شاهتره و پاو سیر بهاورده شربت انار شیرین یا نبات سفید دو توله داخل کرده بنوشانند و دادن آمله و ورق نقره با شیرهٔ تخم خرفه مقشر و عناب آلو بخارا و شربت انار شیرین نیز نافع بود خشک و عرق کاسنی و کیوڑه و گلاب و عرق شاهتره و شربت نیلوفر و تخم خرفه خشک با شیره نیز معمول ست و مفرح بارد با شیرهٔ زرشک و آلو بخارا و شربت انار شیرین نیز نافع
مریضان مفلس را بعد فصد نوشیدن شیر بز با پاو آثار با خاکشی سه ماشه یا با اسپغول مفید میشود و روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو مدام بر چارک سر مالند و در بینی و گوش چکانند
و بهر تبرید جگر صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند با لجمله در ابتدا معالجه بشیر جات و لعابات مسکن نمایند و هر گاه احتراق و یبوست و تشنگی کم گردد منضج ماده از منضج صفرا و سوداء
بمسهل سوداء یا مطبوخ هلیله و یا مطبوخ افتیمون تنقیه کنند و اگر یبوست و احتراق زیاده باشد بعد ترطیب انی ماء الجبن ساده باید کرد اندکی منضجات و مسهلات دهند و الا منضجات
تحریک زیاده کنند چنانچه بعضی را از دادن منضج سوزش می افزود لهذا استاد مرحوم در صورت کثرت یبوست اول ماء الجبن ساده داده بعده مسهل میدادند و بعد از مسهل
اگر تنقیه بحب افتیمون کنند انسب بود و گاهی جهت تعدیل ادویهٔ حاره و تسکین حرارت و تشنگی و حفظ امعاء از سحج و بواسیر لعاب اسپغول در مسهل می افزایند و گاهی حب ایارج
علوسخان یا حب بنفشه عوض حب افتیمون میدهند و بعد از تنقیه برای دفع یبوست و سوزش تبریدات بالعبه اشربهٔ مرطبه و سعوطات روغن کدو و غیره بعمل آرند و در مساکن
بارد و مرطب و نزدیک آب یعنی در مکانیکه دران حوض و نهر جاری باشد و یا دران آب پاشیده باشند نشینند و خواب بسیار کنند و بهر تقویت و تعدیل خمیرهٔ صندل و مرابه
و ابریشم بارد و سفوف لولوی جالینوس و علوسخان و سفوف آمله مرکب و عرق شیر و غیره و ماء اللحم بارد و شراب الصالحین و شربت انبرادی یا قوتی بارد که در قرابادین مسطور شد
بخورانند و سعوط و ضماد و نطول معمولی حسب حاجت بکار برند و اغذیه و فواکه مرطبه خورانند و تعاهد حمام مرطب یا غسل آب شیرین نمایند و شیر بر سر دوشند و نطول و آبزن
مرطب کنند و روغنهای مرطبه بر بدن و سر مالند و در بینی چکانند و بعد خروج از حمام و استراحت غذا بدهند **و ایضا** در صفراوی بعد تنقیه استعمال ماء الجبن ساده
و شیر بز و ماء القرع معمول ست و باید که تبرید و ترطیب در مالیخولیای صفراوی زیاده نمایند و بهترین تدابیر ترک ریاضات است و اختیار سکون و تغریق راس با دهان مرطبه
و تنطیل بنطولات مرطبه از مغز تخم کدو و هندوانه و بنفشه و نیلوفر با شیر زنان و تحلیه بروغن بنفشه و روغن بادام و آب کاهو و آب کشنیز و آب کدو و اندک کافور و سائر تدابیر مرطبه
تا آنکه ترطیب دماغ و رطوبت در منخرین ظاهر گردد و ضماد و نطولات که بهر تعدیل بکار برند چیزی محلل مثل بابونه و اکلیل دران داخل کنند زیرا که در استعمال ادویهٔ باردهٔ صرف
بر دماغ خوف تغلیظ مواد است لیکن درین حالت دوای مقوی دماغ چون برگ مورد و بهی مانند آن نیز آمیزند که دوای محلل ضعف قوت است و تکثیر محلل نیز منع ست بلکه بر
تحلیل لطیف و بقای کثیف بلکه محلل بمقداری باشد که لطیف را تحلیل ندهد و باقی را کثیف نگردانند مانند آنکه ترکیب نمایند ضماد را از نیلوفر و بنفشه و برگ خرفه و برگ کاهو
و کدوی تازه از هر واحد یکنیم جزو بابونه و اکلیل الملک شبت اصل السوس هر یک یک جزو در روغن بنفشه یا بروغن گل ممزوج نمایند و پیش از تنقیه استعمال ضمادات قویه
جائز نیست و گلاب و آب بید و آب بنفشه و آب نیلوفر باندکی آب بابونه یا روغن او بکار برند و اگر بعد دو سه روز آب کاهو در روغن گل آمیخته بر سر نهند جائز باشد آنجا که علاج مالیخولیای دموی
بغایت باشد و روغن بنفشه بروغن گل آمیخته نافع بود و اگر بعد مسهلات صورت تنقیه بینند ماء الجبن با سفوف سودا استعمال کنند و اگر یبوست مفرط بود و خواب نیاید
و بدن مریض خشک و لاغر و ماده کمتر باشد و غلبه خون نیز محسوس نشود بهیچ وجه فصد و مسهل بر وا ندارند و مستفرغات قوی مثل ایارجات کبار جائز نبود که دران خوف جنون
و ماننا است همگی در ترطیب بدن و تعدیل مزاج و تفریح و تقویت قلب بکوشند و درینحالت نفع ماء الجبن ساده و ترکیبات شیر بز تجربه پیوسته چنانچه شیر بز نیم پاو و نبات سفید
یکتوله خاکشی هفت ماشه وقت صبح و ماء القرع نیم کدو و نبات دو توله تخم ریحان پنج ماشه وقت شام نوشیدن نیز مجرب ست و کذا سعوط روغن لبوب سبعه و خوردن لعوق
خشخاش معمولی درین باب مجرب ست و از اغذیه شوربای گوشت حلوان و چوزهٔ مرغ و ماکیان فربه با سفاناخ و کدو و روغن بادام پخته و ماء الشعیر و فالوده با روغن بادام
و شکر آمیخته و دوغ گاو و مطلیه سنگتره و شیر برنج و خشکه کیلانی با شیر و مزعفر کاوی و مربای سیب و ترنج و کدو و اناناس و قلیه شلغم و زردک و چقندر و از فواکه تربز و خربزه
و خیار و انار و انگور شیرین و سیب و امرود و شمش و شهتوت و بادام و توت پیوند انتخاب و اغذیه مریض مناسب ست و نیشکر و کیوڑه با شیره تخم کوفته صبح نهار خوردن ان بسیار نافع است

ذکر بعض تراکیب مفید مالیخولیای دموی و صفراوی از مطب اساتذهٔ کرام

چنانچه در فصل صیف مواد صفراوی و سوداوی مرکب این مسهل بدهند بهدانه سه ماشه عناب پنج دانه گل بنفشه گل نیلوفر هر یک پنج ماشه تخم خیارین کوفته تخم کاهو
کوفته شاهتره هر یک شش ماشه عنب الثعلب گاؤزبان بادرنجبویه کشنیز خشک افتیمون بصره هر یک چهار ماشه اسطوخودوس سه ماشه آلو بخارا ده دانه تمر هندی پنج توله

در آبگاسنی بستر میوقف در آب شاهتره و سبز مروق هر یک پاو آثار گلاب نیم پاو شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس گلقند هر یک چهار توله
مالیده باز صاف کرده روغن بادام پنجماشه داخل کرده بدهند و بعد شستن بجای آب تا دو پهر عرق گاوزبان و کاسنی بنوشند غذا اشله دهند **ایضاً** اگر با صداع و حدت
باشد اول تبرید بلعاب بهدانه شیره تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و عناب خیارین آب تمر هندی مقشر آلو بخارا ده دانه عرق کاسنی عرق شاهتره هر یک هفت توله
گلاب چهار توله شربت بنفشه و گاهی شربت نیلوفر داخل کرده بدهند بعد از فصد باسلیق خون بقدر یک پاو آثار بگیرند اگر هنوز صداع باقی باشد از فصد هر دو صافن
بقدر پاو سیر دیگر روز بگیرند و بعد فصد بهر تقویت آمله مربی ورق نقره شیره عناب قیات خمیره صندل یکتوله حل کرده بدهند غذا خشکه با شوربا دهند و نو
کاهو در سر قرار گیرد و فصد سر و ملکشانیند باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شب بلیله مربی یکعدد همراه عرق گاوزبان هفت توله بعد یکپاس نقوع انیده صبح
نقوع منضج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه سپستان بست دانه گاوزبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه
خمیره بنفشه سه توله بدهند دوم روز شاهتره افزایند بعده هفتم در نقوع مذکور بیخ کاسنی شش ماشه اصل السوس سطوخودوس یک چهار ماشه بادرنجبویه بسفایج
هلیله زرد هر یک شش ماشه فقره گلقند عوض خمیره بنفشه داخل کرده دهند بعد سه چهار روز برو مسهل سنای مکی شش ماشه افتیمون بصره بسته هفت ماشه نقوع
و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده دهند روز دوم مسهل تبرید بلعاب بهدانه شیره خیارین عرقیات شربت بنفشه اسپغول مسلم شش ماشه
پاشیده باز بعد مسهل منضج داده آخر شب حب لاجورد صبح بدرقه مسهل بدون مغز فلوس و روغن بادام داده و تا سه روز دیگر در میان تبرید نموده تنقیه نمایند
و باز تبرید و یک مسهل مغز فلوس بدهند بعده بهر تقویت دواء المسک بارد همراه شیره مغز تخم کدو خیارین و خرفه وغیره به تبدیل استعمال کنند و برای ترطیب دماغ
مغز تخم تربوز چهار دام سوده در شیره نبات مقوم نیم پاو خورانند **ایضاً** اول تبرید شیره مغز تخم تربوز عرق شاهتره شربت نیلوفر اسپغول یا لعاب آن بدهند بعده
فصد باسلیق و آخر روز تبرید بدستور بعد از آن در منضج صفر تخم خیارین افزوده بدهند بعده چرائته افتیمون گاوزبان اصل السوس انجیر زرد سنای مکی مغز فلوس ترنجبین
شیرخشت روغن بادام در منضج افزوده مسهل دهند بعده حب لاجورد دهند پس تبرید شیره مغز تخم هندوانه آب آلو بخارا عرق شاهتره خمیره صندل مالیده اسپغول
پاشیده نوشانند بعد هفت روز فصد هفت اندام کنند و برای دفع یبوست مزاج و سوزش تبریدات و سعوطات روغن کدو وغیره بعمل آرند و دواء المسک بارد با شیره
تخم خرفه و گلاب شربت انار شیرین اسپغول پاشیده دهند بعده ماء الجبن بدهند **ایضاً** بصورت حدت ماده و ضرورت ترطیب و تنقیه بعد از فصد و تبریدات ماء الجبن
با سفوف سودا و سکنجبین افتیمونی بدهند و شب حب لاجورد بخورانند یا ماء الجبن همراه شربت بزوری و گلقند شروع کرده بعده مغز فلوس هفت توله گلقند ترنجبین هر یک
چهار توله روغن بادام شش ماشه در ماء الجبن افزوده مسهل دهند بعده شربت سودا و سفوف لاجورد همراه ماء الجبن بدهند و اگر سفوف حرارت کند بقدر دو سه ماشه
دهند و برای تقویت قلب وقت شام زهر مهره خطائی یکماشه مروارید طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد مغسول دو سرخ در شربت انار یکتوله آمیخته همراه عرق کیوره
گلاب عرق گاوزبان شربت انار داخل کرده تخمشک پاشیده بدهند و مفرح بارد خورانند و چون ماء الجبن بیک نیم پاو یا نیم آثار برسد دو دو توله کم نمایند **ایضاً**
اگر با خفقان و تیزی مزاج بود بعد فصد و تبرید و تقویت مزاج در ماء الجبن مسهل باین طریق مستعمل ست که روز پانزدهم از شروع ماء الجبن نیلوفر بنفشه عنب الثعلب
تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خربزه کوفته بسفایج فستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل السوس پوست بیخ کاسنی هر یک شش ماشه آلو بخارا هفت دانه برگ سنای مکی
یکتوله تا ماء الجبن جوش داده صبح مالیده صاف نموده گلقند آفتابی ترنجبین شربت ورد مکرر هر یک چهار توله مغز فلوس شش توله مالیده باز صاف کرده دهند و روز
دوم تبرید بلعاب بهدانه سه ماشه شیره خرفه هفت ماشه شربت بزوری دو توله دو توله در چهار ماشه در ماء الجبن بدهند با یک مسهل داده دو مسهل سوم حب لاجورد دهند

وبعد فراغ از مسهل خميرهٔ گاوزبان ومفرح زرشكى استعمال كنانند ايضاً هرگاه در ماءالجبن سبب بى يدى شيرانآب ليموى يا سركه ريزش كرده تنها بعد فراغ ادويه نزله همراه ماءالجبن كنند اگر ماءالجبن تحجين يك نزله زياده كند و سرفه و تپ پيدا شود و موهم تحمى دق گردد درين صورت ماءالجبن موقوف نموده قرص طباشير ملين كوفته در شربت سرشته همراه شيرهٔ تخم خيارين شيرهٔ تخم خرفه لعاب بهدانه عرقيات شربت بنفشه گلقند بنفشه گشنى باشيده صبح خورانند ودياقوذا لعاب بهدانه شربت نيلوفر ماء گشنى باشيده شام بدهند

ذكر ادويهٔ مفرده ومركبه نافع اين نوع ماليخوليا

شرب افتيمون بشير بز تازه وشكر وكذا لعاب اسپغول پنج درم در آب برآورده پانزده درم شكر سفيد داخل كرده وكذا سناى مكى در اخلاط محترقه وكذا خوردن هليلهٔ سياه پنج درم يك درم حجر ارمنى مغسول ربع درم سقمونيا همراه ماءالجبن وكذا شير بز يا ميش بشكر ونان گندم سفيد وكذا خوردن دم الاخوين هر روز نيم مثقال وكذا نوشيدن ترشى ترنج بشكر وكذا خوردن غنچهٔ انار شيرين بشربت سيب وكذا آمله وكذا كتيرا وكذا نوشيدن عرق نيلوفر بشكر ويا شربت آن بماءالشعير ويا شربت بنفشه بماءالشعير ويا گلاب بشكر وسعوط بروغن بنفشه ويا روغن اكارع در حمام وشم گل نيلوفر وگل بنفشه وگل سرخ ونطول مطبوخ گل بنفشه در حمام ويا آب حى العالم گرم كرده در حمام وغسل سر با اسپغول در حمام وغذا كدو خوب پخته بروغن بادام وملوخيا بروغن مذكور وكاسنى يا كاهو خام ويخته بروغن بادام ولحم برهٔ شيرخواره ولحم حملان رضيع وسرطان نهرى وتنقل بنيشكر نزد احساس سوزش مرهٔ سوداء واحد مفيد جوارش طباشير مقوى معده مانع صعود ابخرهٔ صفراوى از معده بدماغ ونافع از براى ماليخوليا ودوار وسدر حادث از سوء مزاج صفراوى معده گل سرخ آمله منقى طباشير صندل سفيد كشنيز خشك هر يك ده درم حب الآس پوست ترنج سماق منقى مصطكى هر يك پنج درم كافور قيصورى يك مثقال رب بهى سه وزن ادويه با عرق گاوزبان وعرق كيوڑه بقوام آرند حب هليله از حكيم علوى خان مجرب براى ماليخولياى حادث از سوداى صفراوى پوست هليلهٔ زرد پوست هليلهٔ كابلى هليلهٔ سياه پوست بليله آمله منقى هر يك دو دانگ سناى مكى لاجورد مغسول افتيمون غاريقون سفيد كثيرا هر يك يك دانگ كوفته بيخته بروغن بادام چرب نموده بمويز منقى بسرشند حبها ساخته با عرق گاوزبان نيمگرم كه دران جلاب شكرى ده درم حل كرده باشند فرو برند جمله يك شربت ست ده هفته يك مرتبه اين حبوب را استعمال نمايند تا زمانى كه ماليخوليا زائل شود ودر نسخهٔ ديگر كه آنهم در اخراج سوداء مرهٔ صفرا مجرب وبغايت است وزن سناى مكى دو دانگ ست وسقمونياى مشوى يك دانگ عوض لاجورد وافتيمون وغاريقون وكثيرا وگاهى از براى تقويت اسهال مرهٔ سوداء لاجورد وحب النيل هر يك يك دانگ اضافه كرده حبها بورق نقره پيچيده با آب نيمگرم فرو برند مشغول خميرهٔ ابريشم از حكيم اكمل خان منع بخارات نمايد وتقويت دل ودماغ ومعده كند طباشير بهمنين كشنيز خشك پوست بيرون پسته مرواريد ناسفته كهربا گل نيلوفر گل گاوزبان ابريشم مقرض هر يك دو درم ياقوت چهار دانگ گل گاوزبان ده درم عصارهٔ زرشك پنج درم صندل سفيد سه درم شير آمله پانزده درم ورق نقره ورق طلاى محلول عنبر اشهب كافور هر يك دو دانگ مشك نيم دانگ آب سيب آب انار شيرين هر يك سى مثقال گلاب بيدمشك عرق گاوزبان يك صد و پنجاه درم قند سفيد دو آثار بدستور خميره سازند دواء المسك بارد مقوى اعضاى رئيسه موافق محرورين ناقهين ودافع خبث نفس وسواس خفقان حار ومفرح ماليخوليا كه از احتراق خون وصفرا باشد مرواريد ناسفته كهرباى شمعى بسد محرق مغسول طباشير صندل سفيد كشنيز خشك مقشر تخم خرفه مقشر زرشك منقى گل گاوزبان ابريشم مقرض هر يك پنج مثقال گل ارمنى مغسول فلفل كبابه هر يك مثقال گل نيلوفر دو مثقال مشك يك مثقال عنبر اشهب يك مثقال ورق طلا ورق نقره هر واحد يك مثقال نبات سفيد دو چندان آب سيب شيرين پنجاه مثقال آب انار شيرين نود مثقال عرق بيدمشك گلاب هر يك پنجاه مثقال ابريشم سماق با گلاب جوشانيده بعد باقى ادويه كوفته بيخته با آب و عرق ها و نبات را بقوام آورده ترتيب سازند حكيم مومن گفته كه

مثل شقاقل و قوت جالی میدهد مثل المسک داخل کرده ساعتاً فساعتاً بعد از تنقیه مواد ناقصه وغیره اگر غرغرات با مشک داخل کنند به عنبر اکتفا کنند حکیم علویخان مینویسند که در حیض و رعاف و آلوده ... توان گفت بلکه مناسب آنست که از آن دواء المسک ... روغن لعوب ... که صلاح حال ... سرسام سوداوی سهر را نیز مفید است و منوم مغز تخم کدو مغز تخم کاهو تخم خشخاش مغز بادام شیرین کنجد مقشر مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ ... گرفته مثل روغن بادام روغن برآرند و بالشیع معوط نیم درم استعمال نمایند عرق شیر مرکب حکیم ارشاد علیخان مرطب بدن و نافع مالیخولیا و خفقان با خاکشی مدبر ... شیر تر آب کدو آب نیشکر هر یک پنج آثار گرفته عرق کشند و گاهی آب به شیرین آب انار شیرین آب ناشپاتی عرق گاوزبان عرق نیلوفر عرق بید مشک گلاب آب سیب واحد یک آثار عنبر اشهب ماشه برای تقویت او معده اضافه کرده میشود بجای شیر خر شیر گاو بوزن سه آثار و آب کدو و آب نیشکر هر یک سه آثار گرفته میشود لعوق خشخاش نافع اقسام مالیخولیا و جنون بهتر تنویم پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته عناب هر یک پنجاه عدد در آب یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند تا نصف آب بماند مالیده صاف نموده شکر سفید یکمن اضافه کرده بقوام آرند بعده نشاسته کتیرا صمغ عربی مغز بادام مغز تخم کدو شیرین هر یک پنج درم اضافه نموده بقوام آرند خوراک پنج مثقال ماء اللحم بارد برای مالیخولیا که از احتراق خون و صفرا یا بسبب سیر در آفتاب یا از خوردن اغذیه و ادویه حاره بهم رسد و تپ دق ... گوشت بزغاله گوشت بره جوان گوشت میش ششماهه کله پاچه بره یا بزغاله جوان گوشت بچه مرغ از استخوان و چربی جدا کرده ورق نموده از هر یک بقدر یک رطل ... نقره یا مس تازه قلعی داخل کرده طباشیر صندل سفید کشنیز خشک گل سرخ دانه هیل هر یک پنج مثقال کوفته بیخته بران پاشیده با آتش ملایم کباب نیم پخت نمایند بعد از آن در گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان عرق سیوتی عرق صندل عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق بید ساده هر یک یک سیر آب خالص بقدر ضرور عرق کشند ... پس ... آب سیب ... شیرین ... کدو ترینه ... کرده آب انار شیرین برگ خرفه اسفاناخ گل نیلوفر کاهو برگ بید یا گل آن گل سرخ باقلای تر گاوزبان گل ... نیم رطل تخم خشخاش بهمن سرخ بهمن سفید هر یک پنج توله تودری سرخ تودری سفید هر یک یک توله داخل کرده و آب عرقهای مناسبه بقدر احتیاج اضافه نموده بقدر هفت آثار عرق کشند و عنبر اشهب بقدر یکدرم در پنجه بندند و اگر حاجت باشد کافور و طباشیر نیز در مرتبه دوم افزایند مطبوخ تالیف حکیم علی جهت اخراج سودای سوداوی صفراوی و سودای موی بهتر از مطبوخ افتیمون است و بی اذیت بود سنای مکی چهار مثقال بنفشه شاهتره هر یک سه مثقال بجوشانند چون بجوش آید تمر هندی آلو بخارا ... پنج مثقال افتیمون چهار مثقال داخل کرده پس شیرخشت خمیره بنفشه هر یک ... مثقال افزوده صاف کرده بیاشامند و اگر بعد از نضج ماده بیاشامند بهتر باشد و اگر شیرخشت نباشد بدل آن ده مثقال فلوس خیارشنبر داخل کنند مفرح از برای اصحاب مالیخولیا مجرب النفع تالیف علویخان یاقوت رمانی مروارید ناسفته لاجورد مغسول ... شش ماشه ابریشم مقرض گل گاوزبان بهمنین طباشیر هر واحد دو توله تخم خرفه مقشر چهار توله مغز تخم خیارین سه توله عنبر اشهب سه ماشه ورق طلا و نقره هر واحد ده ماشه نبات ... شربت غوره ... سی توله شربت عرق بید مشک عرق گاوزبان هر واحد پاو سیر بدستور مرتب سازند خوراک نیم درم مفرح بارد در نهایت نفع است از برای ضعف قلب و خفقان و وسواس مالیخولیا که حادث از سودای سوخته و از صفرا و خون سوخته بود مجرب حکیم میر علی نقی است یاقوت سرخ مروارید کهربا صندل سفید کشنیز خشک یک یکدرم طباشیر بهمن سفید گل سرخ گل گاوزبان یک یک چهار درم بهمن سرخ ورق طلا ورق نقره ... پسته هر یک یکدرم تخم خرفه مقشر هشت درم زرشک منقی دوازده درم گل ارمنی مغسول ... عنبر اشهب ابریشم مقرض هر یک یکدرم شربت ترنج قند سفید بقدر حاجت بدستور معروف مرتب سازند مفرح زمردی بارد جهت نزلات گرم و دیگر امراض حاره و منع بخارات سوداوی و تعدیل مزاج جگر و تقویت اعضای رئیسه غایت مفید مشک کافور هر یک نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال عصاره زرشک تخم کاهو مقشر نشاسته گل سرخ گل نیلوفر زمرد سبز ورق نقره هر یک ده مثقال مغز تخم هندوانه مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین گل مختوم یا گل داغستانی ابریشم مقرض بهمن سفید بهمن سرخ پوست ترنج گل گاوزبان فادزهر معدنی طباشیر سفید هر یک پنج مثقال آمله بگلاب پرورده تخم خشخاش سفید تخم خرفه تخم کشنیز مقشر هر یک بیست مثقال ادویه صلایه کردنی را صلایه کرده و کوفتنی را کوفته بیخته با شیره ترنجبین شیرخشت شربت سیب شیرین شربت ... آن

چهار مثقال سرشته و بعضی لفرحه عنبر اشهب از نسخه سابق یک مثقال زیاده نموده مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجان سرخ هر یک یک مثقال
اضافه کرده باستعمال آمده و بسیار مفید افتاده **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید که بعد فصد هفت اندام اگر ضعف شدید نباشد در ماده صفراوی تنقیه
بطبیخ افتیمون و حب اصطمخیقون معتدل و بچیزیکه استفراغ صفرای محترق کند باید کرد و بعده ترطیب اقرابیش نمایند و السخین بکار هند باوجودیکه از باونه و انچه در قوت
آن باشد در استعمال نطولات لابدست واستعمال مبردات صرف بر سر نشاید و بعض قدما در مثل این موضع ستوده اند که صبر اندکی هر روز بخورند و یا هر روز آب مطبوخ
افسنتین سه اوقیه یا ده قیراط عصاره افسنتین در آب حل کرده تجرع کنند و ایضاً ستوده اند که هر شب سرکه کهنه سیما سرکه عنصل بنوشند و من خوف ضرر سرکه
در مرض میکنم مگر آنکه یقین گردد که ماده متولد از صفرای محترقه حار است پس سرکه نافعترین اشیا بود و خصوصاً عنصلی و سکنجبین مرتب بسرکه عنصلی و همچنین سرکه
که اندران جعده یا زراوند داخل کرده باشند و ایضاً سرکه نفع میکند چون مرض بمشارکت طحال بود و ماده دران باشد و باید خوشبو کنند بشمیدن تخ کیبات معتدله
که دران کافور و مشک اندک بار و روغن بنفشه بسیار که بوی او غالب بود است کافور و مشک باشد و سایر خوشبوهای بارد رطب خصوصاً نیلوفر صاحب **کامل** گوید که اگر
این مرض از قبل دماغ حادث شود و صاحب آنرا خواب نیاید و کثیر الهذیان و هیمان و عبث باشد و قرار نگیرد این دلیل است بر آنکه مرض او از صفرای محترقه است و آنرا
جنون گویند پس میباید که از مریض متعرض نشوند بچیزی از علاجات و استفراغات نه بفصد و نه باسهال که این خلط حدت بیفزاید و مریض را هیمان و هذیان
زیاده گردد ولیکن باید که تدبیر خواب آور پردازند از ادویه و اغذیه و این چنان باشد که ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش یا شربت خشخاش بدهند و بعد ساعت از ان
شربت بنفشه و شربت خشخاش بنوشانند و بیایچه حملان و بزغاله بکدو و اسفاناخ و قطف و کاهو و بقله ملوکیه پخته و ماهی هاری و صحنوری و تبنی و زرده بیضه نیمبرشت
و مغز بادرنگ خیار و هندوانه غذا سازند و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و نیشکر و موز و سیب شیرین پخته و سایر فواکه پخته سهل الانحدار از موضع ادخو را نند
و از تمامی اغذیه مولد سودا مثل نان بسیار سبوس و عدس و کرنب و لحم بقر و مانند آن اجتناب کنند و ایضاً از جمیع مولدات صفرا مثل سیر و پیاز و چیزیکه از عسل سازند و از
اشیای حریفه مثل خردل و حرف و سرکه و آبکامه و پنیر کهنه و مانند آن احتراز نمایند و بر سر مریض نطول مرطب منوم ریزند مثلاً بگیرند خشخاش سفید مع پوست کوفته و جو مقشر
کوفته و پوست کدو و بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو و تخم آن و گل سرخ و بابونه هر واحد یک کف در آب شیرین خوب بجوشانند و بر سر ریزند و قطعه نمد دران تر کرده
باندک روغن بنفشه در حمام معتدل الحرارة تکمید سر نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و باندک روغن بنفشه آمیخته دران پنبه تر کرده بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو
و روغن نیلوفر در بینی چکانند و مسکن مریض جای روشن غیر تاریک باشد و تا آمدن خواب تمام این تدبیر بعمل آرند و چون خواب تمام آید درین هنگام باید که تنقیه بدن او
بادویه مسهل صفرای محترقه مثل طبیخ افسنتین و مطبوخ غاریقون کنند و چند روز راحت دهند و امر تدبیر مرطب با غذیه مرتبه مذکوره نمایند بعد از ان اعاده دوای
مسهل که اندک قوی باشد مثل حب اسطوخودوس و غیره حبوب منقی سودا کنند و باز چند روز راحت دهند و غذای مسطور بخورانند و ترطیب بدن او کنند و اگر ازین
حرارت عارض شود و بول سرخ باشد ماء الشعیر یا شربت خشخاش نوشانند و سکنجبین و جلاب بدهند و چون حرارت ساکن شود اعاده ادویه مخرج خلط سوداوی
مع ایارج فیقرا یا شحم حنظل یا اندکی سقمونیا کنند و تعاهد بشوربای معمول از جهودس پیر بشبت و نمک و بسفایج کوفته و مغز قرطم نمایند **ایضاً** ممدوح الیه میفرماید
که اگر این مرض از بخارات متصاعد بسوی دماغ از جمیع بدن باشد بسبب کثرت پذیرفتن اخلاط در بدن پس می باید که نظر کنند اگر خلطی که در بدن باشد
دموی بود و از فصد مانعی نباشد فصد هفت اندام کنند و اخراج خون بمقدار احتمال قوت و بحسب مقدار خون که فاضل در بدن
باید کرد پس اگر خون سیاه بر آید استکثار در اخراج آن کنند بیک دفعه اگر قوت قوی باشد و یا در دو یا سه دفعه اندک اندک اگر قوت ضعیف

ضعیف بود و اگر مریض زن باشد و آنرا این مرض از احتباس حیض عارض شده باشد فصد صافن کشایند و مریض را بعد فصد شربت بنفشه یا جلاب بنوشانند بعده
و وقت اکل مدد غذا زیرباج چوزهٔ مرغ یا اسفیدباج آن بکدو یا اسفاناخ یا قطف خورانند و انار شیرین و نیشکر دهند و در روز درم فرورات مذکورهٔ سابق و ماء الشعیر
مع ثفل آن و شربت خشخاش و مانند آن بدهند و اگر خلطی که در بدن کثرت پذیرفته آن مرهٔ صفرا باشد باید که تنقیه بدن بادویهٔ مسهله خلط صفراوی نمایند بعد
تدبیر ملیل تبرید بیر مرطب که سابق مذکور شد تا این خلط رطب گردد و فساد او کم شود و ایضا بدوای مسهل نماید و خروج او از بدن سهل گردد و این دوا اسهال صفرا کند
بگیرند پوست هلیلهٔ زرد کوفته و تمر هندی از تخم و لیف پاک کرده هر واحد پانزده درم آلو بخارا بست عدد هلیله و آمله هر واحد چهار درم سنای مکی و شاهتره هر واحد
هفت درم افسنتین رومی گل سرخ هر واحد شش درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار دانگ غاریقون و یک دانگ سقمونیا باریک
کوفته بیخته بران انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند و اگر ازین مطبوخ اسهال نشود این حب بدهند ایارج فیقرا و پوست هلیلهٔ زرد هر واحد یکدرم غاریقون چهار دانگ
سقمونیا یک دانگ کوفته بیخته با آب حبها سازند و این یک شربت تام است بعد ازان نظر کنند اگر این استفراغ کفایت کند و حال مریض صلاح یابد بهتر و الا تا یک هفته
راحت دهند و تدبیر مرطب از اغذیه و اشربه که سابق مذکور شد تدبیر آن نمایند و در حمام معتدل الحرارة داخل کنند و بر بدن آن آب گرم شیرین بریزند و در آبزن
که اندران بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو پخته باشند داخل کنند که حمام و جلوس درین آب تحلیل فضول از بدن و ترطیب آن نماید و باید که در حمام روغن بنفشه مضروب
باب بر بدن و سر بمالند بعد ازان آب مذکور نیم گرم بران ریزند تا ترطیب بدن کند و چون از حمام یا آبزن خارج شوند یک لحظه در آب سرد بنشانند تا رطوبت
روغن و آب نیم گرم بر بدن باقی ماند بعده پارچه بپوشانند و بگذارند و راحت دهند و غذا که مذکور شد بدهند و بعد ازان تنقیه بدوای مسهل کنند لیکن آن دوا اقوی تر
از اول بود بمقداری که مریض متحمل زیادتی آن باشد و کمیت اخلاط آنرا واجب کند و ایضا واجب است که در سایر ادویهٔ مسهله وغیره این عمل نمایند یعنی تقدیم دوای اضعف
نمایند بعد ازان انچه قوی تر ازان باشد و پس ازان انچه قوی تر از ثانی باشد بحسب حاجت آن استعمال کنند و مریض را دوای قوی دفعةً از ابتدای امر ندهند و همین
طریق در تدبیر کسی که مرض او از غلبهٔ صفرا بر دماغ باشد سلوک باید کرد و از اغذیه و ادویهٔ حاره حاده اجتناب کنند که این مرض را زیاده کنند خجندی گوید که
اگر سببش سودا از احتراق صفرا باشد اولا اشربهٔ باردهٔ رطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بماء الجبن و شربت خشخاش دهند و تغریق راس بروغن کدو و بنفشه و بادام
شیرین کنند و شیر بسیار بر سر ریزند و از سهر و جوع و تعب و حدت و عطش و غضب حذر کنند و مداومت استحمام باب شیرین و غسل سر بمطبوخ برگ بید
و خطمی و بنفشه نمایند و صرف عنایت بتبرید دماغ و ترطیب آن فرمایند و معظم امر درین تقویت معده و قلب بمقدار حرارت و برودت است و تنقیه بدن
بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و با این حب بنفشه بگیرند بنفشه ده درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک مثقال سقمونیای مشوی در سیب
یک نیم دانگ رب السوس نیم درم حبها سازند و چون تربد سفید رزین باشد احتیاج بمصلح او درین حب نباشد زیرا که رطوبت بنفشه و لزوجت آن فعل
روغن بادام میکند و همچنین سقمونیا اگر با آب برابر روغن بادام بسایند اصلاح آن کند خاصةً اگر در حبوب بارده استعمال کنند گیلانی از مجوسی
و ابو منصور و خضر وغیره نقل کرده که در مالیخولیای حادث از سودای محترق از خون ابتدا الفصد الکحل یا باسلیق کنند اگر خون احمر ناصع آید
آن دلالت بر وجود ماده در عروق دماغ کند درین هنگام کنند اخراج خون از رگ پیشانی کنند عقب فصد شربت خشخاش و شربت بنفشه یا آب نامخوش
نوشانند و شربت سعید محکم الصنعت و شوربای لحوم چوزهٔ مرغ و جدی و حملان بکدو و کاهو و اسفاناخ و سرمق پخته غذا سازند و بنفشهٔ تازه و نیلوفر ببویانند
و چند روز راحت دهند و اگر حرکت خون نیز یابند فصد صافن کشایند و خصوصا اگر سببش احتباس حیض باشد و بعد یکدو روز از فصد اگر طبیعت محتبس باشد
حقنهٔ لینه و ملائم کنند بعده و معمول از نیلوفر و بنفشه و بزر کتان و حلبه و خطمی و سبوس گندم و جو کوفته هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر
و روغن بنفشه آمیخته استعمال کنند و هرگاه نضج ماده بینند مسهل از طبیخ افتیمون مقوی بصبر و غاریقون و خربق سیاه نوشانند و بگیرند غاریقون دو ثلث درم
صبر یکدرم نمک ثلث درم خربق سیاه نیم دانگ حجر ارمنی مغسول سه درم حب ساخته قبل مطبوخ بخورانند و بعد سه ساعت مطبوخ دهند و قدما خربق تنها
گاهی سوده و گاهی در آب جوشانیده صاف نموده استعمال میکردند و چون اراده کنند که عمل او بیشتر گردد و باریک نسازند و الا باریک بسایند و اگر خوف

ضرر خربق باشد بدل آن حجر ارمنی کنند و بعد اسهال باغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر و شوربای پاچه حملان که دران اسفاناخ و کدو داخل کرده باشند غذا سازند و بعد آوردن خواب بطول که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و شیر بر سر دوشند و از او هان بارده سعوط کنند و باید که توسیع اغذیه بران غلظت دماغ نمایند فاضل الکیموس مرطب بسیار باید مثل شوربای بچه مرغ رطب و بره شیر خواره و رقبه حملان و باچه بره مطبوخ بجو مقشر در تنور و زیرباجات شیرین بگوشت کیان و تدرو و بحوم حملان و حریره مرتب از گندم مقشر و آب باچه و هنگام غلبه حرارت بماء الشعیر و حریره معمول از روغن بادام غذا سازند و بقولات برای ایشان کاهو و سرمق و کدو و ملوخیه و بقله یمانیه و مانند آن مع بادرنجبویه مطبوخ بماش و روغن بادام مناسب ماهی کوچک برای ایشان غذای جید ست و هنگام انحطاط مرض اگر در هضم ایشان قصور نباشد و معده آنها احتمال نماید دماغ بره و مرغ خصی فربه و جوزابات مرتب بشکر سفید و خشخاش و سمید و زرده بیضه و فالوده بروغن بادام و شکر برای ایشان نیکوست و از بقول بادرنجبویه و فرنجمشک و بادروج و نمام و از فواکه انجیر و مویز سفید و بادام و کشمش خوب ست اکثر اصحاب این مرض را البان نافع بود مگر در مالیخولیای مراقی پس اگر حاجت مسهل دیگر افتد بعد شرب مطبوخ افتیمون باید که حب اسطوخودوس یا حب افتیمون مسهل سودا خورانند و در بعض اوقات این معجون نجاح دهند هلیله سیاه و بلیله و آمله منقی هر واحد ده درم بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون و تربد هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی چهار درم تا چهار مثقال اگر احتیاج افتد که اسهال قوی کند دران غاریقون و خربق سیاه و سقمونیا بقدر حاجت کوفته بیخته داخل کنند و سه مثقال معجون نجاح اضافه نمایند بعد از آنکه قبل او چند روز مطبوخ دادنجبویه دهند بعده روز سوم بعد نضج این شربت تناول کنند و گاه بر وجه دیگر میخورانند یعنی نیم دانگ سقمونیا در آب گرم حل کنند و دران هفت درم معجون نجاح داخل کرده بیاشامند و در سائر ایام سه درم تنها بخورند و قبل او حب شبیار بخورند و ایضا در هر هفته اطریفل صغیر سه درم افتیمون دو درم ایارج فیقرا یک درم سرشته بخورند و این یک شربت ست و غاریقون و نمک نفطی هر واحد نیم درم با پنج درم فانید سرشته حبها سازند و واجبست بر ایشان اجتناب از نمک سود و نمک بسیار و بادنجان و کرنب و عدس و باقلا و گوشت کل نمکسار خاصة گوشت شتر و کنجد و شبلی و مالح و حریفه و حاده و حامضه و عفصه بلکه طعام ایشان چرب و شیرین و آنکه طعم او غالب نباشد و لذیذ می باید و شراب رقیق مائی بسیار ایشان را نفع کند و خاصة چون دران اندک گاوزبان بخیسانند و چیزی بالغ تر در ترطیب مزاج از شراب ممزوج باب بسیار نیست و باید که در فربه کردن ابدان ایشان مبالغه کنند و آنچه بدن را بقوت فربه کند استنقاع در آب گرم ست چون طعام در انهضام شروع کند و باید که عقب خوردن غذا خواب کنند و بعد این تدابیر تنقیه سودا بفصد یا مسهل هر کدام از انها که اصوب باشد بعمل آرند و از درازی مرض ملول نشوند چه ماده سوداوی عسر القبول برای اجابت ست

ایضا او گوید که علاج مالیخولیا کائن از سودا حادث از صفرای محترقه در بدن آنست که اولا ترطیب بدن باستحمام و آبزن و اغذیه مرطبه و تمریخ بدن باب مضروب بروغن بنفشه کنند و بر سر روغن گل و نیلوفر نهند و آشجو و شربت خشخاش که روغن بادام بران چکانیده باشند یا ماء الشعیر که خشخاش کوفته دران پخته باشند بدهند و بعد سه ساعت از ماء الشعیر شربت بنفشه و شربت آلو اگر اراده تلیین طبیعت باشد بنوشانند و غذا باچه بچه جدی سفید و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بسازند و آبهای بارد رطب بر سر ریزند و مسکن مریض در خانه روشن واسع باشد و چون خواب آید نظر کنند اگر در خون ادنی حرکت باشد قدری از آن برآرند بعده بترطیب و تنویم اعاده نمایند بدانچه مذکور شد و اگر در خون حرکت نبود اسهال صفرا بمثل این مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد بیست درم باقی اجزای آن مع نسخه حب در قول صاحب کامل گذشت و یا معجون نجاح مقوی بسقمونیا و اطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا دهند و ادویه قویه ایارجات کبار نباید داد که آن حرارت بیفزاید و مؤدی بجنون گردد پس اگر باین استفراغ و استراحت در کیفیت حال بصلاح گراید تدابیر مرطبه از اغذیه و اشربه و استحمام باب شیرین معتدل و ریختن آبهای شیرین مطبوخ دران حشایش رطبه بعمل آرند و بر بدن روغن بنفشه باب برهم زده در حمام بمالند و بعد از آن امر باستفراغ بدوای قوی از اول بمقدار قوت مریض و کمیت خلط نمایند و اگر از اسهال مانعی باشد پرهیز کنانند و ماء الجبن بسکنجبین افتیمونی و اندک نمک هندی و افتیمون و شکر دهند و اگر ضعف مفرط باشد ماء الجبن تنها بدهند و بعد تنقیه تبدیل مزاج باین دواء المسک بارد کنند کهربا و بسد و کشنیز خشک و طباشیر و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و ابریشم محرق و مروارید ناسفته هر واحد یکجو مشک نیم جو زعفران نیم جو سیب شیرین سه جزو کوفته بیخته بسه چند آن نبات سفید

نسخه معجون نجاح

نسخه دواء المسک بارد

بقدر آمیخته بالقی مع حل کنند و بهر روز بعد درهم بامدد نهم شربت سیب شیرین بخورانند و اگر احتیاج به تبرید شدید تر افتد در بهر خوراک آن کافور
ریاحی یک شعیره افزایند گاهیا تا آب مغز خیار و بادرنگ بجلاب بدهند و از اغذیه حاره احتراز و اجتناب نمایند

علاج مالیخولیای بلغمی و سوداوی

اگر خوف سقوط قوت نباشد در بیماری ابتدا الفصد کنند و نشتر وسیع زنند و بعد از فصد منضج و مسهل سودا بدهند و چون مادهٔ غلیظ محتاج منضج زیاده میباشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و در سوداوی ترطیب زیاده باید نمود و اگر بعد مسهل مغز فلوس در بلغمی تنقیه بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افتیمون کنند داوی بود و اگر حاجت افتد مطبوخ افتیمون با شربت افتیمون و سفوف سودا یا سفوف مبارک یا سفوف لاجورد و حب آن بدهند و تقویت دل از شربت دینار و معجون المسک حار و مفرح حار و ماء اللحم مرکب سفوف لولوی طبری و خمیرهٔ ابریشم حار و شربت آن و یاقوتی بوعلی باید کرد و در سوداوی بعد تنقیه ماء الجبن و ماء القرع و شیر بز بسیار مفید بود و از جمله تراکیب شیر بز معمول بعد مسهل ماء الجبن در مالیخولیای سوداوی این است که گاهی شیر بز پاو آثار همراه اسپغول نه ماشه یا با خاکشی میدهند و گاهی اطریفل صغیر خورده شیر بز نبات دو توله با لنگو پنج ماشه پاشیده و گاهی خمیرهٔ صندل خورده بالایش شیر بز نبات با لنگو و گاهی گلاب نیز می افزایند که عسر بول را هم مفید میشود و در هر دو قسم بعد مسهل معجون نجاح همراه گلاب و عرقیات نافع و اگر تحریک بواسیر بود مقل یکسرخ آمیخته بخورانند و گل خطمی چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان یازده دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده بالایش میدهند و گاهی بعد مسهلات زر نباد یک ماشه سوده بهلیلهٔ مربی یکعدد سرشته همراه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه نبات تولهٔ بالنگو شش ماشه پاشیده میدهند و گاهی روز مسهل مصطکی سوده بهلیلهٔ مربی سرشته تناول نمایند بالایش مویز منقی ده دانه عنب الثعلب تواله جوشانیده گلاب چهار توله نبات دو توله داخل کرده تودری گلگون پاشیده با اطریفل خورده گاو زبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند یا اسطوخودوس سوده با اطریفل صغیر سرشته بخورند بالایش عرق گاو زبان عرق عنب الثعلب بنوشند و دوم روز سعد کوفی یکماشه سوده افزوده میشود و در صورت قبض حب ایارج چهار ماشه سوده با اطریفل کشنیزی توله سرشته همراه مویز منقی دو توله گل بنفشه نه ماشه بعرق شاهتره پاو آثار جوشانیده نبات داخل کرده میدهند یا سنای مکی سه ماشه سوده با اطریفل کشنیزی توله سرشته بعد آن شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه لعاب اسپغول نه ماشه عرق شاهتره پاو آثار گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و اگر پوست بیخ گاو زبان نیم درم تخم بادرنجبویه یک مثقال کشنیز خشک نیم درم شکر سفید بوزن مجموع صبح و مثل او وقت خواب بخورند مجرب سوید یست و کذا خوردن بقلهٔ ترنجان و سلوق مطیب بروغن بادام و کذا شرب و شم مشک و کذا تغذیه بدجن مقشر مطبوخ در شیر بز تازه و کذا اکل مغز بادام مقشر بشکر و کذا مغز فندق مقشر بشکر هر واحد مجرب اوست و اطبای دیگر نوشته که خوردن بیخ گاو زبان سوخته و یا پوست بیخ گاو زبان نیم درم بشراب سفید رقیق لطیف یکساله ریحانی و یا لاجورد غیر مغسول از یکدرم تا دو درم نفع بین نماید و یا بادرنجبویه و یا تخم او بشکر و یا افتیمون و یا تخم فرنجمشک و یا درونج و یا تخم بادروج و یا تخم خشخاش در شراب سوده خشک نموده و باز در آن سوده خشک کرده و تنقیه بصبر و یا برگ حنظل نشاسته یا کتیرا و صمغ عربی یا انیسون اصلاح نموده و یا شحم حنظل مصلح و تناول دواء المسک حلو و یا تخم افتیمون بسکنجبین یا الفسنتین یا افتیمون آمیخته که از ان قوم کثیر از مالیخولیای صعب خلاصی یافته اند و یا اقحوان خشک و یا حاشا که فعل این هر دو در مالیخولیا مثل افتیمون است یا حب بلسان و یا خربق سیاه و یا عود و یا کنجد مقشر بشکر و یا مصطکی و یا بیخ کرمه بیضاء هر روز نیم درم تا بست و نیم روز متواتر و یا زرنباد و نوشیدن عرق گاو زبان بشکر و یا عرق بادرنجبویه بشکر و یا تخم افتیمون ده درم کوفته در شراب حلو صد درم تر نموده بروغن بادام یکمثقال تا یکهفته و یا شراب ریحانی یکساله و یا ماء الجبن با مغز قرطم ساخته همراه افتیمون و یا تریاق فاروق محلول در شراب ریحانی ممزوج بعرق گاو زبان و یا روغن اکارع و سعوط بندق هندی بوزن حبه بروغن بنفشه و ضماد آرد سلت با آب پخته و روغن بادام آمیخته بر سر و یا نان آرد نخود گرم نیم پخته نیم گرم بر سر و مضغ حب بلسان یا مصطکی و غذا ماکیان فربه و نان گندم سفید و بچهٔ کبوتر و بانه و بادروج بشیرهٔ بادام و سرمق بروغن بادام و حریرهٔ آرد سلت و تیهوی مسلوق و طفیشل بروغن کنجد و دراج مسلوق و طیهوج بروغن بادام و ماهی صخری تازه و بریان و تیهوج و بقلهٔ یمانی و طفیشل بروغن بادام و بیضهٔ ماکیان نیمبرشت و یا بچهٔ مرغ مسلوق هر واحد نافع و تنقل به نیشکر نزد احساس لذع و حرقت معده سودمند مفید است

اقوال مهر مسیحی گوید که در مالیخولیای سوداوی باید فصد باسلیق از کعب کنند و رگ صافن بگشایند و بخون نظر کنند اگر سیاه باشد مقدار وافر ازان خارج کنند و اگر سیاه نباشد
فی الفور بند نمایند و غذا باسفیدباجات لینه مرتب از لحوم حملان و ماکیان و دراج و ماهی صخری تازه و اسفاناخ و کدو و کاهو و بقلهٔ یمانی و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و جو مقشر و شیر تازه
مانند و از تناول اطعمهٔ سوداویه مثل عدس و کرنب و بادنجان و لحوم صید و لحم بقر و بز نر و شتر و باقلا و پنیر و نمک سود و ماهی شور و تعب سهر و مصابرت بر گرسنگی و تشنگی و شراب سیاه
غلیظ احتراز نمایند شراب عتیق ممزوج و استحمام بآب شیرین و راحت و خواب ایشان را نافع است و بعد استعمال این تدبیر باید که تنقیهٔ خلط سوداوی نمایند و در ابتدا اشیای
قویه ندهند بلکه خفیفه مثل دوای مرکب از ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل دهند و مقدار این اشیا بحسب قوت مریض و سن آن و بحسب مقدار خلط سازند و اگر این
کفایت نکند تا یکهفته تدبیر مذکور بعمل آرند بعد ازان تنقیهٔ معدهٔ او بقی کنند و این چنان باشد که شبت و پودینهٔ نهری و نمک و تخم قطعف و جوز القی و تخم ترب و ترب
بجوشانند و با وی اندک سکنجبین آمیخته نیمگرم بنوشانند و پیش ازین چیزی از طعام و ترب در سکنجبین تر کرده خورانیده باشند بعد ازان قی آورند اگر استفراغ کما ینبغی گردد
بهتر و الا مرتبهٔ دیگر استعمال نمایند و معه لک سکنجبین که دران ترب و چوب خربق خلانیده تر کرده باشند بنوشانند و چون معده پاک گردد این مطبوخ افتیمون بخورانند
هلیلهٔ سیاه ده درم بسفایج پنجدرم سنای مکی ترید هر یک چهار درم اسطوخودوس هشت درم مویز منقی پانزده درم افتیمون ده درم سوای افتیمون همه را در سه رطل
آب بجوشانند تا بیک و نیم رطل آید پس افتیمون بران انداخته یک جوش دیگر داده از آتش فرود آرند و مالیده صاف نموده بگیرند غاریقون دو ثلث درم صبر یکدرم
نمک هندی نیم درم خربق سیاه ربع درم بجلاب سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند بعد ازان مطبوخ بنوشند و اگر بدن ضعیف باشد و متحمل این نبود
ماء الجبن با نمک هندی و افتیمون و هلیلهٔ سیاه و شکر هر روز بنوشند و اگر در هر هفته یکبار اطریفل صغیر سه درم افتیمون سوده دو درم ایارج فیقرا نیم درم آمیخته
بخورند نافع بود و اگر ازین تدبیر مرض کم نشود باید که بدن را تا زمانی صالح راحت دهند و تدبیر مذکور استعمال نمایند بعد ازان ایارج جالینوس یا ایلیج لوغاذیا
یا ایارج روفس با مطبوخ مرتب از هلیلهٔ کابلی و سیاه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج و نمک هندی و مویز منقی و مرکب از حجر ارمنی بخورانند و این دوا دو یا سه مرتبه
استعمال کنند بعد ازانکه مریض را در میان هر دفعه بقدر یکهفته راحت دهند و بتدبیر مذکور پرداخته باشند و بعد تنقیهٔ بدن امر قلب نظر کنند زیرا که منفعت تقویت
او در ابطال فزع و وسواس عظیم ست و این چنان باشد که اندک تریاق یا دواء المسک بشراب که دران گاوزبان یا بادرنجبویه تر کرده باشند بخورانند و اگر با آن سهر باشد
آبیکه دران بنفشه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر و بابونه جوشانیده باشند بر سر ریزند و شیر بر سر دوشند و استعمال معجون نجاح نافع این مرض ست و نسخهٔ آن در قول گیلانی
گذشت و اگر خواهند که وقت حاجت مسهل آنرا قوی کنند دران غاریقون و حجر ارمنی و خسواخ حل کنند و کسی را که بر شرب مطبوخ قادر نبود این حب نافعست افتیمون بیست درم
بسفایج غاریقون یک یک درم خربق سیاه نمک هندی هر یک نیم درم اسطوخودوس هفت درم ایارج فیقرا پانزده درم بدستور حب سازند شربتی ازان سه درم تا چهار درم بو علی
گوید که بعد فصد اگر خلط سوداوی حقیقی و مایل بسوی رقت یابند تنقیه بحبوب که از افتیمون و صبر و خربق کنند و ابتدا با نضاج نمایند بعده در اول امر بادویهٔ خفیفه که دران افتیمون و شحم حنظل و اندک
سقمونیا داخل بود تنقیه سازند بعد ازان بطبیخ افتیمون و غاریقون بعده اگر فائده نشود ایارجات کبار استعمال کنند بعد ازان اگر احتیاج تنقیه باشد خربق مع خوف منذر و حجر لاجورد و حجر ارمنی
و حب ازین هر دو بلا خوف بدون حذر استعمال نمایند و بیشتر ایشانرا استعمال ادویهٔ مذکوره در ماء الجبن بطریق مداومت و تقلیل مقدار از دوا انفع میکند و اگر ازین نفع مترتب نگردد
اعاده از تدبیر اول کنند و در هر هفته تنقیه بحسب طبیعت متوسط کنند و فیما بین آن اطریفل افتیمونی استعمال نمایند و خوردن ایشان اطریفل با افتیمون باین صفت آنرا سود دهد بگیرند اطریفل
سه درم و افتیمون یکدرم و ایارج نیم درم و در هر ماه تنقیه بدوای قوی از ایارجات کبار و حبوب کبار کنند تا آنکه مرض زائل گردد و ایضا قی استعمال نمایند خصوصا اگر یابند که در معده چیزیست
که در مرض می افزاید و معده شدید الضعف نباشد و باید که قی بآبی کنند که دران پودینه و کنگر و تخم ترب باشد و ترب در سکنجبین تر کرده بخورند و مقدار سکنجبین سه استار و مقدار آب یک
باشد و بعد از کم بقدر قوت کنند و اگر خوف ضعف قوت باشد از خربق اجتناب نمایند و هرگاه تنقیه کرده شود قصد تقویت قلب نمایند باشیائی که مکرر مذکور شد و این اطریفل افتیمونی
درین باب عجیب النفع ست و چون مرض مزمن گردد قی بخربق کنند و مضوغات و غراغر معروفه استعمال کنند و شمومات خوشبو و مشک و عنبر و افاویه و عود بعمل آرند ابن عباس گوید که هرگاه
این مرض از غلبهٔ خلط سوداوی و مرهٔ سودا بر بدن عارض شود باید که نظر کنند اگر غلبهٔ دم دلالت کند اخراج آن از فصد بحسب حاجت کنند اگر دم خارج سیاه باشد و اگر رقیق بود آنجا
حاجت اخراج خون نباشد و مریض کثیر الغم و هم و باخبث النفس کثیر الخوف و متوحش از مردم و قلیل النوم باشد تدبیر مرطب استعمال کنند تا آنکه او را خواب آید

نسخهٔ مطبوخ افتیمون

نسخهٔ حب افتیمون

بعد از ان تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون متوسط القوة نمایند بعد چند روز اغذیه رطبه دهند و بر بدن او آب نیمگرم کرده ان بنفشه و نیلوفر جوشانیده باشند بریزند
و اعادهٔ تنقیه بمطبوخی که قوی تر از اول باشد باید کرد و چند روز راحت دهند و تدهین و تنشیق بدهن مرطب باید داد بعد از ان بعض حبوب مسهل سوداء دهند پس نظر کنند اگر آثار صلاح
از سکون مرض و تراجع عقل مریض پدید آید همین تدبیر اول بزند و اگر فائده نشود و خوف از ان زائل نگردد ایارج جالینوس دهند پس ایارج روفس بمطبوخ افتیمون و غاریقون
و اسطوخودوس و حشیش غافث و امثال خورانیدن این معجونات نظر کنند اگر صلاح یابد و زمان عود کند و خوف از ان زائل گردد و سکون یابد چند روز راحت دهند
و غذا لحوم حملان و جدی و پاچه آشها بطریق شوربا یا لحمی بهیئت غیسل و روغن بادام بدهند و از فواکه مویز خراسانی و انجیر خشک و پسته و مغز بادام خورانند از بقول
بادرنجبویه و چهار مغز و نعنع و مانند آن دهند و اعادهٔ ایارج و تدبیر مذکور کنند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر از این ایارجات اثر صلاح نه بینند و مرض کم نگردد و این حب
از لاجورد و ایارج بدهند ایارج فیقرا افتیمون هر واحد چهار درم حجر لاجورد و غاریقون هر واحد دو درم سقمونیا یک درم قرنفل بست حبه باریک سوده بعرق بادرنجبویه حب سازند
یا شربت پوست ترنج بسرشند شربتی از ان یک مثقال تا دو درم و این در هر هفته یکدفعه بدهند که دوای نافع این علت است و از این معمول نباید کرد که بارها تجربه کرده ام
و چون از این تدبیر مرض صلاح یابد و عقل مریض عود کند لیکن قدری فکر و خوف باقی ماند باید که بتقویت قلب عنایت تام کنند تا این بقیه از ان زائل گردد و این چنان باشد
که نظر کنند اگر در بدن او حرارت نباشد و نبض سریع و ملمس بدن گرم نبود دوا المسک حلو و مرقد حاجت بدهند و اندکی تریاق کبیر بعرق بادرنجبویه یا عرق گاوزبان دهند
و اگر در انجا حرارت باشد این دوا باید داد گل سرخ و صندل سفید و گل ارمنی و گاوزبان و کشنیز خشک و قرفه و قرنفل و زرشک هر واحد دو درم طباشیر و تخم خرفه و ریوند چینی
و عود خام هر واحد یک درم تخم بادرنجبویه یک نیم درم بسد و کهربا و ابریشم خام هر واحد نیم درم کافور دو دانگ همه را باریک کوفته بیخته صبح دو درم بشراب گاوزبان
ترکرده باشند و شربت سیب بخورند و مثل او وقت خواب چون حرارت قوی نباشد این مفرح منسوب بکندی بدهند گل سرخ شش جزو سعد پنج جزو قرنفل مصطکی
سنبل الطیب اسارون هر واحد سه جزو قرفه زرنباد هر واحد دو جزو هیل بسباسه قاقله جوزبوا هر واحد یکجزو همه را باریک کوفته بیخته از مجموع ادویه سی و شش مثقال بگیرند
و یک رطل آمله در هفت رطل آب بجوشانند تا به سه رطل آید صاف کرده ثفل او دور کنند و آب آمله را در دیگ انداخته بران یک رطل فانید سنجری ریخته بپزند تا مثل لعوق گردد
از آتش فرود آورده ادویه مذکوره حل کنند شربتی دو مثقال و نیم **صفت معجون** دیگر مفرح نفس محمود برای فهم محسن لون نافع خوف عارض و برودت فکر و سائر اعراض سوداوی
بگیرند بادرنجبویه و پوست ترنج و قرنفل و مصطکی و زعفران و قرفه و جوزبوا و بهمن سفید و سرخ و زرنباد و درونج و تخم بادروج و نارمشک و سک هر واحد یکجزو مشک عشر جزو همه را باریک
کوفته بیخته بگیرند هلیله کابلی بست عدد و آمله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند صاف نموده عسل یک رطل انداخته بآتش معتدل بپزند و کف بردارند
تا آب بسوزد فرود آورده ادویه بسرشند شربتی از ان یک درم و دیگر مثل آن حرمل بنجدیرم کما ذریوس اسطوخودوس کمافیطوس کبابه بادرنجبویه مرخوش بو افتیمون هر واحد ده درم
سه رطل آب بران انداخته بآتش ملائم بپزند تا ثلث بماند صاف نموده بگیرند مویز منقی و کشمش یک رطل کوفته آب مذکور اندک اندک بران ریزند و باریک سایند تا بقوام عسل آید
و در پاتیله انداخته زیر آن آتش ملائم کنند تا بقوام آید بعده قرنفل و بادرنجبویه و مصطکی و فرنجمشک و زعفران و بسباسه و پوست ترنج خشک هر واحد سه درم عود هندی دو درم باریک
کوفته بیخته بران ریزند و حل کنند تا مستوی گردد و در ظرف آبگینه یا چینی بدارند و در هر سه روز یک درم تا سه درم حسب حاجت بخورند که این مرض را فی الحال نفع بخشد و چون
صاحب او از ان برآید در اوقات راحت بهر آنکه تقویت نفس و قلب عجیب کند و کمی باید اصحاب این مرض را که چون از ان خارج شوند از اغذیهٔ مولدهٔ سودا مثل شراب
کهنه حار و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و از غضب و هم احتراز کنند و اغذیهٔ محموده مثل نان سمید و لحوم خرفان و جدی و ماکیان و ماهی رضراضی و استحمام آب شیرین
و دلک معتدل و تمریخ بروغن بنفشه استعمال نمایند و با قومی از صاحبان عقل و ادب معاشرت کنند و الحان حسنه سماعت نمایند و شراب ابیض که نه کهنه باشد و نه نو بقدر
معتدل رود و سکر نیارد بنوشند و بچیزی که مسرت بخشد نظر کنند و جلوس در مواضع باد و بساتین و مزارع سبز تازه سازند و در فصول تناول ادویهٔ مسهل سودا که لطیف باشد
و تناول او برایشان سهل بود تعاهد نمایند حکیم مری گوید که قسمی از مالیخولیا از امتلای همه بدن و عروق آن از اخلاط سوداوی فاسد حادث میشود و این نوع بحسب
فصول سال و اغذیه و حسن تدبیر و فساد آن تغیر و زیادت میکرد و علاجش بعد مراعات سن و مزاج و فصل و غیره و قوانین فصد باسلیق ست و تغیر همه تدبیر او بمرطبات
و صبر بران چند روز بعد فصد بعد از این ماء الاصول بنوشانند خشخاش سفید عناب سپستان اذخر و گل آن هر واحد یک کف پوست بیخ کبر و بادیان

هر واحد یک باقه مصطکی سنبل الطیب حب الاس تودری بوزیدان اشنه اصل السوس مقشر برگ بسفرم هر واحد بقدر ارواجب برگ بادرنجبویه گاوزبان هر واحد یک کف
مویز منقی یک کف کبیر همه را خوب بجوشانند و ازان مقدار سه رطل احتیاط بگیرند و در ظرفی کرده آب سرد بدارند اگر زمانه تابستان باشد و هر روز بست درم
ازان با سه درم روغن بادام تلخ و سه درم روغن بادام شیرین هفت روز تا ده روز بنوشانند و درین ایام روغن بنفشه بر بدن بمالند و بدان سعوط کنند بعد ازان
چون طبیب را یقین شود که بدن او رطوبت قبول کرده و اخلاط او اندک ترطیب یافته باین مطبوخ تنقیه نمایند هلیله سیاه بست درم هلیله کابلی ده درم افسنتین
رومی هفت درم حشیش غافث و قنطوریون و کمافیطوس و کمادریوس و شکاعی و بادآورد و جعده هر واحد چهار درم بیخ سوسن آسمانجونی و عنصل مشوی هر واحد پنج درم
سنا و بسفایج هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون هر واحد سه درم برگ بسفرم و بادرنجبویه و فرنجمشک گاوزبان و پرسیاوشان هر واحد یک کف شاهتره کف کبیر
آمله و شیر آمله و بلیله هر واحد چهار درم مویز منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ بپزند و قانون او نیست که هفت چندان آب انداخته باتش معتدل بجوشانند و در طبخ آن مبالغه
نکنند تا کمتر روفاسد نگردد و بعده یک شربت ازان بحسب قوت مریض و سن و مزاج آن صاف کرده هفت درم افتیمون کوفته دران انداخته تا دوازده ساعت
بگذارند بعد ازان جوشش خفیف داده صاف کرده یکدرم غاریقون و دو ثلث درم تربد و نیم درم ایارج فیقرا و یکنیم دانگ لاجورد مغسول و نیم دانگ خربق سیاه مدبر
بشیر تازه همه را سوده بعسل سرشته دران بمالند و نیمگرم بنوشانند و چون ازدوا فارغ شوند تمریخ مرطب بغذا کنند مثل خورانیدن شوربای چوزه مرغ رطب و حریره
شیرخر که درمانیا بیاید و یا بچه بره مطبوخ بجو مقشر در تنور و مانند آن و سعوط بروغن بنفشه و شیر دختران و آب عصی الراعی و آب جرادة کدو استعمال کنند و نطول
که درمانیا خواهد آمد بر سر ریزند و چون این همه بعمل آورند فصد هر دو صافن کنند و اندک خون بحسب قوت مریض برآرند بعد ازان چند روز راحت دهند مع حسن
تدبیر در غذا و لزوم آبزن و دخول حمام که آب او شیرین باشد و اطالت در حمام نکنند بعد ازان مقدار البقیه علت و ظهور اعراض نظر کنند اگر اعراض فزع باقی بود
مداوا بموانست و خوشبوهای موافقه نمایند و مجالس از ریاحین خوش رنگ خوشبو آرایش دهند و شراب مائی بنوشانند و الحان خوش بسماعت رسانند و با کسی که در
صحبت او محبت و دوستی داشته باشد مجالست نمایند و لباس سفید پوشانند و جهد کنند که تاریکی نه بیند و قبل هجوم ظلمت استراحت نماید و چراغ خانه او تا طلوع
آفتاب خاموش نکنند و چون این نوع مالیخولیا و سائر انواع او متعسر گردد این معجون که امتحان کرده ام بخورانند هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر واحد پنج درم زراوند
مدحرج و طویل و عود و وج و زرنباد و غاریقون سفید ملایم و تربد سفید مجوف و گاوزبان و برگ بادرنجبویه و برگ فرنجمشک هر واحد چهار درم حرمل و شونیز هر واحد دو درم
جنطیانا و دارشیشعان هر واحد یکنیم درم ماهیزهره و حب الغار و شکاعی و بیخ لفاح و اسطوخودوس و حشیش غافث و فودنج و فطراسالیون و تخم کرفس و انیسون و بادیان
و اشنه و قرنفل و پوست بلیلج و مصطکی هر واحد سه درم افسنتین رومی افتیمون اقریطی و عنصل مشوی هر واحد هفت درم بزرالبنج سفید یکدرم و دو ثلث درم بیخ سوسن آسمانجونی
و سقمونیای مشوی در سیب هر واحد پنج درم کندش هفت روز در سرکه ترکرده خشک نموده ده درم صبر سقوطری ده درم زعفران یکدرم همه را کوفته بیخته بسرکه عنصل
کهنه و عسل مقوم سرشته در ظرف آبگینه کنند و سر او بند کرده در سبوس گندم یا در ریگ گاه ده روز دفن کنند شربتی ازان سه درم زیاده و کم بقدر قوت مریض و سن و مزاج
و فصل و زمان هر ده روز یکشربت این معجون بخورانند و در میان آن سعوط و مالش بدن او بروغن بنفشه کنند و بر سر او نهند و بر ساقین و قدمین او بمالند و غذا ایشان اسفیدباجات
و زیرباجات شیرین از بیچه بره و لحم ماکیان و بچه آن و تدرو و مانند آن سازند و از جمیع اغذیه ردیه مثل لحم بقر و نمکسود و لحوم شکار پرهیز کنند و بعض اطبا اضافه کرده اند
که گوشت خارپشت اصحاب صرع و مالیخولیا را نافع است بهر آنکه دران قوت محلله اخلاط سوداوی است آنرا تریاق المجانین نامند ایضا گوید که نوع دوم مالیخولیا است
که از اخلاط سوداوی در دماغ و عروق آن باشد فقط بدون آنکه منتشر در جمیع بدن گردد و علاجش در ابتدا لزوم اغذیه مرطبه مثل چوزه مرغ و حریره شیرخر و تغریق راس بروغن بنفشه
نیمگرم و روغن گل است هرگاه ورم یبوست و تری معلوم شود باین حب تنقیه نمایند گل سرخ و افسنتین هر واحد ده درم خربق سیاه که سه شبانه روز در شیرخر یا شیر زن تر کنند و هر روز
تبدیل شیر کرده در آفتاب خشک کرده باشند یکنیم دانگ افتیمون مصطکی سنبل الطیب هر واحد یکدرم پوست بلیلج و چوب چینی هر واحد دو ثلث درم صبر سقوطری شش درم هلیله سیاه
پنجدرم سقمونیای مشوی در سیب یکنیم درم همه را کوفته بیخته بسرکه عنصل سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک نموده دو مثقال با آب نیمگرم بخورند و یکروز در میان
حب تنقیه نمایند بعد ازان ده روز راحت دهند و مدار الاصول که در نوع اول مذکور شد بنوشانند و بعد ده روز و لزوم اسفیدباجات بچه بره و چوزه یا حملان و ماکیان

نقیه باجات مرتب سازند که شیر بز باشد این مطبوخ افتیمون هند هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و افتیمون که در خرقه بسته هر واحد هفت درم بسفایج و افسنتین حشیش غافث قنطوریون
دقیق بسفایج جعده هر واحد چهار درم برگ گاوزبان برگ بادرنجبویه هر واحد سه درم پوست بیخ کبر بادآورد پوست بیخ بادیان باقه ریوند دو درم خربق سیاه یک
همه را باید ستور مطبوخ بجوشانند و صاف کرده شربتی بمقدار قوت مریض گرفته دو ثلث درم غاریقون و دو ثلث درم تربد بسه طبیخ سقمونیای مشوی ان حل کرده نیم گرم بنوشند
و بعد ازان دو سه روز دیگر راحت داده مابین آن سعوط بروغن بنفشه کنند و شیر دختران بر سر دوشند و ساق بروغن قدری روغن گل نیم گرم بمالند و لزوم آبزن و حمام نمایند و آب نیم گرم
بسیار بر سر ریزند و از جماع بالکل منع نمایند و در بین دو روز اسفیدباجات و حریره مرتب از گندم سفید و آب یا با مطبوخ و در تنور و زیرباجات شیر بز بمقدار معتدل خورند
و از مرد ضیق معده یا سوء هضم مریض محافظت نمایند بعد ازان شربت لوغاذیا یا این نسخه خورانند بگیرند هلیله سیاه بست درم سنا و بسفایج هر واحد پنج درم مویز سیاه بست درم
در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید پالیده صاف نموده هفتاد درم ازان بگیرند و هر گاه سوم حصه شب باقی ماند لوغاذیا سه مثقال بخورانند و صباح این مطبوخ بنوشند
و بعد خروج از ین دوا یا ترده روز پرهیز کنند و زیرباجات معمول با طراف جدی و جوزه ماکیان اقتصار ورزند بعده ببقیه مرض و اعراض آن نظر کنند اگر از اعراض چیزی باقی
ماند بحسب آن عرض علاج کنند بنحوی که اگر مرض انحطاط پذیرد و زائل گردد غذا الی مغز سر بره باشد اگر معده او تحمل این بود مرغ خصی فربه و جوزها با مزعفر باشکر سفید
خشخاش و سمید اگر ممکن باشد و اگر ممکن نبود سائر اغذیه که در طبع قائم مقام آنها باشد اختیار نمایند و اگر چه مثل آنها در قوت نباشد و شخصی را این نوع مالیخولیا بهم رسید و در اثنای
معالجه من کثیر الهذیان دائم الوسواس با حزن و گریه و سکوت طویل بود و چون مرض او منحل و کم گردید ابتدا بالضحک بسیار نمود پس دانستم که خون او حدت و کثرت پذیرفته
و گرم گردیده فصد جهت قیفال او در ایام متفرق نمودم و ضعیف بسیار شد و بهمان خفیف بهم رسید و از مرض صحت تام یافت جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سودا با خون
آمیخته باشد اول رگ اکحل کشایند و اندک خون کم کنند و غذا خفیف بار حلیه الکهوس دهند تا یک هفته برین تدبیر مانند بعده دیگر بار فصد اکحل کنند اگر قوت قوی باشد
اخراج خون بمقداریکه مناسب دانند بیک دفعه کنند بهر آنکه استفراغ آن بیک بار قوت معده و بخار بدماغ منع کند و اگر قوت قوی نباشد در دو یا سه دفعه بیرون کنند و زنان
را رگ سافن یا صافن کشایند تا او را حیض شود و تنقیه بدن ایشان گردد و چون طبیب را معلوم شود که بخار این خون بدماغ محکم شده رگ پیشانی باید کشاد و بعد فصد یک هفته
راحت دهند بعد ازان ماء الجبن دهند و تنقیه با ایارج فیقرا یکدرم و اطریفل صغیر دو درم یا سه درم و افتیمون دو دانگ تا نیم درم مرکب کرده در هر هفته یکبار کنند و اگر تحمل باشد یک دانگ
شحم حنظل زیاده نمایند اگر باین علاج اثر صلاح پیدا آید بهتر و الا ادویه قوی که دهند و بهترین دوا اندرین باب ایارج جالینوس است و اگر بعد تنقیه سه بار با ایارج نکرد
اثر صلاح ظاهر نشود حبی سازند از حجر ارمنی مغسول و ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل هر یک بمقداریکه مناسب حال مریض دانند و ایارج فیقرا و روفس و لوغاذیا
نیز مطبوخ افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و اسطوخودوس و مویز منقی و اندکی نمک هندی سودمند باشد و اگر بعد ازین راحتی نیابند حجر ارمنی مغسول با ایارج فیقرا
مساوی مرکب ساخته بدهند سکندر گوید که حجر ارمنی دو درم تا سه درم دهند و دیگر جا میگوید که یکدرم یا کم و زیاده حسب حال مریض بدهند و میان هر شربت ادویه
یکبار یا دو بار سه درم اطریفل کوچک یکدرم ایارج فیقرا و یکدرم افتیمون مرکب کرده بدهند و هر گاه که این همه تدابیر بکار برند و مرض بر حال خویش باشد نا امید نشوند
و همین طریق سلوک نمایند که هنگام تغیر هوا صحت ظاهر شود و اگر ازان هوا بهوای دیگر تحویل کنند صواب باشد و این معجون نجاح درین باب بسخت نافع است خون را از خلط
سوداوی صاف کند هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله هر یک ده درم تربد و اسطوخودوس و بسفایج و غاریقون و افتیمون هر یک پنج درم حجر ارمنی مغسول دو درم مصطکی نیم درم عسل
سه وزن همه ادویه شربتی چهار درم و اگر مریض ضعیف باشد و تحمل علاجهای قوی نبود او را جزء ماء الجبن با این سفوف علاج کنند بگیرند افتیمون هلیله سیاه هر یک درم شکر چهار درم
سفوف کنند و اگر مریض را عادت قی باشد و به آسانی تواند کرد اول از همه تدابیر قی کنانند تا بقوت قی کردن ماده سوداوی از قعر بدن حرکت کند و بعده آید و تنقیه
خارج شود و تدبیر قی برین طریق باید که اول سه روز طعام چیزهای لطیف چون ترب با سرکه و کرفس و سداب با سرکه تناول کنند و روز چهارم طعام خورند که برای قی
موافق بود ازین کرفس و سداب و ترب زیاده بکار برند و ادویه مناسب قی بنوشانند و قی نمایند و در مدت هفته سه دفعه قی کنند بهمین ترتیب هر بار که از قی فارغ شوند
ضماد از مصطکی و افسنتین رومی و گل سرخ و سنبل و اسارون و سعد بر معده کنند تا معده را قوت دهد و بعد ازانکه سه دفعه قی کرده باشد تدبیر علاجهای مذکوره کنند باید دانست
که حال آمیختن سودا با خون مختلف باشد گاهی سودا لطیف تر و تیز تر از خون تمیز در عروق برخون طافی باشد خارش و بهق و مانند آن ازوی تولد کند و علاج این سبق

باشد وگاهی سودا ساکن تر و غلیظ تر و راسب باشد بواسیر و دوالی حادث شود و علاج این مشکل تر باشد وگاهی همه اجزای سودا با جمیع اجزای خون آمیخته باشد و غیر متمیز بود و به امراض گوناگون حادث شود و درین نوع مالیخولیا که مذکور شد از آنجمله باشد و هرجا که مادهٔ سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین که از سرکهٔ عنصل ساخته اند موافق باشد و در تجارب محمد زکریاست که جوانی صاحب مالیخولیا را نزدیک او بردند وگاهی موی ریش خود و گاهی کلوخ از دیوار میکند و دیدی و در بینهٔ او غلولهٔ سخت ظاهر شده بود و مشغول فلکهٔ چرخه و محمد زکریا فرمود که او را فصد کنند و مگر خون سیاه بینند چندان برانند که رنگ خون بگردد و بعد یکماه دو مرتبه مطبوخ افتیمون دهند و آن شب که فردای آن مطبوخ خواهند داد وقت خواب سه درم افتیمون با مویز منقی کوفته بدهند و بامداد مطبوخ بنوشانند و روغن بنفشه بر سر او نهند و بر بینهٔ او ضماد ملین گذارند و دل او خوش دارند بدین تدابیر خلاصی یافت صفت مطبوخ افتیمون بگیرند افتیمون و هلیلهٔ کابلی و اسطوخودوس و مویز منقی هریک ده درم بسفایج پنجدرم تربد نیمکوفته چهار درم شاهتره هفت درم همه را در سه رطل آب بجوشانند چنانکه ربع بماند صاف کنند و کسی را که از مطبوخ کراهت کند این حب افتیمون بدهند و نسخهٔ آن در قول مسیحی گذشت و این مطبوخ صاحب مالیخولیا را مناسب است و نسخهٔ آن همانست که در قول ابن عباس مسطور شد لیکن درینجا قاقله و تخم بادرنجبویه و فرنجمشک عوض تخم بادروج و سک ست و وزن هرواحد دو درم و نیم و مشک ربع درم و نوشته که پنجاه درم پوست هلیلهٔ کابلی و هفتاد و پنجدرم آمله منقی در چهار رطل آب بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف نموده با یکرطل عسل بقوام آرند و ادویه بدان بسرشند شربت دو درم و نیم ابن الیاس مینویسد که اگر مالیخولیا بسبب اختصاص سودا بدماغ یا امتلای همه بدن از سودا باشد فصد هر دو صافن کنند و اخراج خون بحسب قوت نمایند و تغریق سر بروغن بنفشه و کدو و بادام و تنقیهٔ دماغ بمثل حب افتیمون و مطبوخ آن بکرات سازند و معالج را باید که از تنقیهٔ ابدان ایشان اسهال ایشان طول نشود بهر آنکه خلط سودا عسر النضج و تحلل است و هر صبح شربت بنفشه ده درم و ترنجبین پنج درم بنوشانند و غذا نخوداب دهند و بعد ظهور نضج تام در قاروره تنقیهٔ بدن بحبوب مذکورهٔ سابق و مطبوخ هلیلهٔ زرد و سیاه و حقنهای حاده و لینهٔ مذکوره در باب نسیان و سبات حسب واجب نمایند و بعد شیر بر سر ایشان مداومت کنند و صاحب این اشیای مولد سودا و غیر آن که در سابق مذکور شد احتراز نماید و فالودهٔ رقیق معمول بشکر سفید و روغن بادام و لحوم حملان و جدی و ماکیان فربه و شراب رقیق کثیر المزاج و لومان حمام و ترک تعب بالجمله هرچه بدن را فربه کند نافع است و اگر حدوث آن از احتراق بلغم باشد علاجش فصد صافن یا باسلیق ست و نوشانیدن جلاب از بادرنجبویه و بنیلوفر و اصل السوس مقشر و گاوزبان هریک سه درم گلقند شکری ده درم و غذا نخوداب بشیرهٔ مغز قرطم و بعد نضج تنقیهٔ بدن بحب افتیمون یا مطبوخ آن و اگر از آن کراهت کند بگیرند سنا هفت درم گل سرخ بادرنجبویه نیلوفر هریک سه درم شکر سفید ده درم جوشانیده و صاف نموده معجون نجاح پنج یا هفت مثقال در آن حل کرده سحرگاه بنوشانند و این حب افتیمون ایشان را نافع بود و اسهال برفق بغیر اذیت کند افتیمون بست درم بسفایج و ایارج فیقرا هرواحد ده درم غاریقون پنجدرم نمک هندی سه درم اسطوخودوس هفت درم شربتی از آن سه درم دواء المسک حلو و این مفرح نیز ایشان را نافع است و نسخهٔ دوا همانست که در قول ابن عباس گذشت لیکن درین هلیلهٔ کابلی چهل عدد هرواحد از ادویه ده درم و مشک تبتی یکدانگ و قاقله عوض سک ست باقی بدستور شربتی یک مثقال و اگر بسبب احتراق سودای طبیعی حادث شود عسر العلاج والطابو ... از سائر انواع باشد علاجش تنقیهٔ دماغ و جمیع بدن ست از خلط سودا بحب افتیمون و مطبوخ آن و ایارج روفس و جالینوس و لوغاذیا و معجون نجاح بکرات و دمادم هر صباح جلاب از بادرنجبویه و گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هریک سه درم و از گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا نخوداب بشیرهٔ مغز قرطم و اندک دارچینی مقشر دهند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود مطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیلهٔ سیاه بنوشانند و نوشانیدن ماء الجبن با افتیمون ایشان را نافع است صفت ماء الجبن بگیرند یکرطل شیر بز چوش دهند و بعد یکاوقیه سکنجبین انداخته حرکت دهند تا جوش آید پس فرود آورده صاف نموده آب او بنوشند و شوربای خروس هم با بسفایج نیز ایشان را نافع است و ایارج جالینوس را در تنقیهٔ دماغ صاحب این مرض خاصیت عجیب است و حقنهٔ لین که در قول گیلانی گذشت بعمل آرند با ضمادها و بابونه و غیر آن و هرچه نشاط آرد و سماع و اخبار ساره و ملاقات شخصی که مونس باشد و تغریق راس و غنهای مرطب و ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر و نطول آب تخم خطمی و غیر آن که در قول صاحب کامل گذشت و بعد از آن دو شیدن شیر از پستان بر سر نهادن و نبه ... تر کدو و بنان و سعوط بادهان مذکوره بعمل آرند و هر صبح جلاب از عرق گاوزبان بشکر ده درم و یک مثقال ازین مفرح بدهند بگیرند گل سرخ و سعد و قرنفل هرواحد پنجدرم بسباسه و قرفه و تخم فرنجمشک و بهمن ست ترنج هریک سه درم مشک خالص یکدانگ کوفته بیخته بشیر سیب یا ترنج بسرشند و این دواء المسک حلو ایشان را نافع است مرواریدی ناسفته کهربا ابریشم خام مقرض هریک ده درم مشک خالص نیم مثقال تخم فرنجمشک تخم ریحان تخم مرزنجوش

صفت حب افتیمون

صفت مفرح عنبری

صفت دواء المسک حلو

نسخهٔ مطبوخ افتیمون

نسخهٔ سکنجبین افتیمونی

نسخهٔ روغن لعوب سبعه

مصطکی جوزبوا فلفل دارفلفل دارچینی قرنفل خیربوا ساذج هندی پوست بیخ بهمن سفید و سرخ تخم بادروج هر واحد یکنیم درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی یک مثقال با ...
واگر بسبب احتباس حیض باشد علاجش تلطیف مزاج مطلق ست و هر صبح جلاب با زیره سیاوشان و اصل السوس هر یک سه درم و شکر ده درم بنوشانند و غذا از مزورهٔ آب نخود
بشیرهٔ حسک تخم خطمی وزیرباج معمول بسرکه و نخود و زعفران و شکر دهند خجندی گوید که اگر بسبب خلط سوداوی مخصوص نفس دماغ باشد فصد صافن و تغریق سر بادهان مرطبه لومان
ودوشیدن شیر بر سر کنند و هر صباح خمیرهٔ بنفشه ده درم گاوزبان یکدرم اصل السوس یکدرم سکنجبین دو درم بنوشانند و نخوداب بلحم سه و چوزهٔ مرغ فربه خورانند و اگر با وی تپ
باشد ماء الشعیر و نخود بروغن بادام و اسفاناخ و کدو دهند و بعد ظهور نضج این مطبوخ افتیمون چند مرتبه بدهند نسخهٔ آن هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هر یک [illegible] درم بلیله شیر آمله هر یک چهار [illegible]
مویز منقی بیست درم سنای مکی شش درم گل سرخ پنجدرم افسنتین شکاعی بادآورد هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمافیطوس کمادریوس بسفایج کوفته هر یک سه درم گاوزبان
بادرنجبویه هر یک پنجدرم ساذج هندی قرنفل هر واحد یکنیم درم تخم بادروج تخم فرنجمشک ترید هر یک دو درم انیسون بادیان هر واحد یکدرم همه را در شش رطل آب شیرین
بجوشانند تا ربع بماند پس افتیمون سه درم دران اندازند و مالیده صاف کنند و غاریقون یکدرم صبر چهار دانگ نمک نفطی دو دانگ لاجورد تخم حنظل کتیرا هر واحد یکنیم درم
شکر ده درم بران انداخته بقدر احتیاج ازان نیمگرم وقت سحر بنوشند و کسی که اخراج صفرا منظور که بخواهد هلیله زرد هفت درم در مطبوخ و سقمونیا نیم دانگ بران افزاید
و از مولدات سودا پرهیز کنند و در تخصیب بدن کوشند و اگر بسبب امتلای جمیع بدن از سودا باشد علاجش همین ست لیکن قوی تر ازین و علاج مالیخولیا که از احتراق بلغم
یا سودا باشد همانست که در قول ابن الیاس مذکور شد و این سکنجبین افتیمونی صاحب مالیخولیا و توحش و صرع را نافع ست افتیمون ده درم بسفایج شش درم بادرنجبویه تخم بادروج
تخم فرنجمشک بسباده و درونج بهمنین ساذج سنبل قاقله هر یک سه نیم درم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس بیخ کاسنی هر یک ده درم گاوزبان پانزده درم زوفا کمافیطوس
حاشا هر یک چهار درم پرسیاوشان پنج درم گلقند شکری مثل مجموع همه ادویه را در سرکه کهنه یک شبانه روز تر کنند بعد ازان پنج رطل آب بران ریخته بآتش ملایم بجوشانند
و صاف کرده شکر بقدریکه طعم او محسوس گردد بران انداخته بقوام آرند شربت پنجدرم با ماء الجبن یا با آب خالص و این روغن لعوب سبعه اصحاب مالیخولیا و امراض سوداوی را نافع ست
مغز فندق مغز بادام مغز پسته مغز جوز مغز چلغوزه مغز تخم کدو مساوی روغن برآرند و بقدر نیم درم ازان سعوط کنند و این جهت لین نافع این مرض ست بابونه اکلیل الملک
و دیگر ادویه که در قول گیلانی گذشت هر یک پنجدرم و سکنجبین پانزده درم عوض مغز فلوس و روغن بنفشه و نسخهٔ مفرح حار در قول ابن الیاس مسطور شد **خضر** و قرشی [illegible]
که ابتدا بفصد کنند اگر در خون کثرت بعد یابند بالا ز قیفال چنانچه در صنف اول یعنی مالیخولیای دماغی و یا از اکحل و باسلیق و صافن چنانچه در نوع ثانی و ثالث یعنی مالیخولیا که از تمامی جمیع بدن
باشد و در مراقی پس اگر خون سیاه و غلیظ برآید بمقدار حاجت برآرند و الا بسرعت بند کنند که هنوز ماده مستقر در دماغ بود و در عروق بدن منتشر نباشد و درین هنگام فصد
رگ پیشانی صواب باشد و در هر سه انواع آن در ابتدا ماء الشعیر مبرز بزور بارده مثل اسفاناخ و کشنیز یا ساده با شکر دهند یا جلاب بگلاب و عرق گاوزبان بشکر و تخم ریحان
یا شربت سیب بعرق گاوزبان یا شربت نیلوفر یا شربت شاهتره بعرق گاوزبان تنها و بعرق بید و عرق بادرنجبویه بنوشانند و یا مطبوخ بادرنجبویه و اسطوخودوس و گاوزبان
و اصل السوس و سپستان و گل سرخ بشکر یا خمیرهٔ بنفشه یا گلقند دهند و اغذیهٔ جیدة الکیموس مرطب بسیار مثل شوربای چوزهٔ مرغ و ماکیان فربه و بره و بزغاله خورانند یا اجاصیه رمانیه
و تفاحیه و حصرمیه دهند اگر سودا از احتراق صفرا باشد و در سن شباب و فصل و بلد حار یا حنطیه یا رشته اگر هضم احتمال کنند و مالیخولیای مراقی نباشد چه مراقی را ضعف معده لازم ست
و دیگر اغذیه در قول گیلانی گذشت و حلوا از شکر و نشاسته و روغن بادام و خشخاش و تخم خرفه سوده یا شیرهٔ آن داخل کرده و فواکه و ادهان بارده که سابق مذکور شد استعمال نمایند
و چون علامات نضج ظاهر شود و قوت متحمل باشد تنقیه بمطبوخ فواکه در صفراوی و بطبیخ افتیمون یا حب آن در سوداوی نمایند یا پنجدرم تا هشت درم افتیمون بشیر تازه و شکر
و یا مفوف سودا با ماء الجبن و بعد اطریفل صغیر تنها یا مقوی با افتیمون خصوصا در مالیخولیای دماغی نیکوست و تعهد تنقیه بعد هر اندک مدت نمایند و انفع اشیا که درین باب بمشاهده آمده ماء الجبن ست
که دران افتیمون و هلیله سیاه خیسانیده و شربت شاهتره و روغن بادام هم بران انداخته باشند و باید که ایشان را از معالجه یعنی استعمال مطبوخات منضجه و مسهلات بعد هر زمان راحت دهند
تا قوت بتکرار تنقیه ساقط نشود و از تکرار مسهل استراحت یابد و در ایام راحت عقب تنقیه مفرحات یا تقویه استعمال کنند و لزوم عقل ایشان نمایند بملازمت شخصی که ازان محبت داشته باشند
مثل استاد که هیبت و وقار بود و صاحبان این مرض را مهابت او باشد و بعضی گمانهای فاسد ایشان بانتها مائل شود تا حدت و غضب ایشان بعناد و مجادله زیاده نشود و اکثر
عروض مالیخولیا مردان متین را میباشد بسبب کثرت افکار ایشان در علوم و تدبیرات معیشت و بسبب حرارت مزاج قلوب که باعث پریشانی دماغهای ایشان [illegible] انطاکی گوید که مبادرت بفصد نمایند

اولاً از صاف مرضی ثانیاً از الحمل و از غذا با کیان شیر و تخم مرغ و کاهو و کدو و روغن بادام اقتصار نمایند و هر صباح بقدر اطریفل زبدی هندی و اندک مشک خالص و روغن گاو تازه حل نموده سعوط کنند و در هر هفته یکبار لاجورد مغسول افتیمون هر واحد یک مثقال با ارا ایجین و سکنجبین نجیح کنند و هر روز پنجدرم اسپغول با پانزده درم شکر سفید و سی درم گلاب بنوشند و این علاج مجرب

و مداومت این معجون کنند که از اختیارات پسندیده است برای انواع جنون سنای مکی پاک کرده بست درم برگ حنظل صبر اسارون افتیمون بسفایج هر کدام هفت درم گل سرخ شش درم مروارید ناسفته چهار درم لاجورد سه درم عنبر اشهب مشک خالص هر کدام نیم مثقال شکر سفید پنج برابر مجموع شکر را با شیر گوسفند حل کرده بقوام آرند و ادویه را کوفته بیخته بسرشند و در هر سه روز مقدار سه درم بخورند و مداومت حمام کنند و خضاب مثل گل سرخ و بنفشه و ورد قرمز بآب نمایند اگر تابستان باشد والا احتراز نمایند و تعدیل آن حسب فصول نمایند و آنچه بالخاصیت در اقسام جنون و مالیخولیا فائده دهد تریاق الذهب است و تعلیق فاوانیا و زمرد را با خود داشتن و خوردن [illegible]

که بارها تجربه کردم و صحیح یافتم و از الیخولیا و صرع و جذام و استسقا و یرقان و حصر بول و بواسیر خلاص گرداند مروارید ناسفته هر قدر که خواهند در صلایه انداخته ترشی ترنج یا آب لیمو مثل آن بسایند و در شیشه کرده دهن او محکم بسته در آب گرم سه هفته بدارند تا حل شود بعد از آن بگیرند صبر سقوطری هفت درم سقمونیا پنجدرم افتیمون دارچینی [illegible]

هر واحد چهار درم لاجورد قرنفل عود هندی صندل سرخ صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم همه را بسایند و با محلول مذکور سرشته حب ها بقدر نخود سازند شربتی از آن یک مثقال اگر [illegible] عظیم و تقویت باه از آن مطلوب باشد طلا را گداخته در آب محلول مذکور چند قطره از آن چکانیده بسایند تا ترکیب سابق یابد هر کدام فاذ هر حیوانی آمیخته شود و از سموم فی الحال خلاص میگرداند و هرگاه بقدر دو قیراط از مرکب مذکور در آب شگوفهٔ ترنج حل کرده در بینی صاحب قان بچکانند همان روز زنگ را با صلاح آورد و در سر که مصروع را افاقت بخشد و در روغن بنفشه محافظت از طاعون میکند هرگاه بینی را بدان هر روز چرب کنند و یک قیراط از آن بخورند و اگر در شیر مادر حل کرده پارهٔ صوف را بدان آغشته زن بعد از حیض حمول سازد بسرعت حامله شود و اگر در مسکاگاوی حل کرده مجذوم قبل از ریختن اطراف او بخورد به شود و برای حصاة بآب کرفس و بجهت خفقان بآب گاوزبان و بادیان سبز و برای بواسیر بآب عنب الثعلب نجو رند و گاهی هر دو نوع بهمن اضافه کرده میشود و جالینوس بیخ سرخ و ایضاً کشنیز تر و خشک امر کرده و سر ایشان را بدانچه در سرسام گذشت طلا نمایند میر عوض می نویسد که در ابتدای مرض مالیخولیای مراقی رگ صافن بکشایند و الا رگ اکحل و این منضج دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس بسفایج گاوزبان بادرنجبویه هلیلهٔ کابلی جوشانیده صاف نموده افتیمون بقدر حاجت مالیده با ترنجبین بنوشند و سکنجبین افتیمونی به نسخهٔ شیخ الرئیس در انضاج و تنقیه برفق اثری عجیب دارد و هر بامداد بطریق مناسب تا ده روز بنوشند و نسخهٔ آن بقول خجندی گذشت این حجاب [illegible] حکیم علی در صورت قلت ماده و استعداد اعضای رئیسه بتولد اخلاط سوداوی عظیم النفع است تخم کاسنی بادرنجبویه تخم فرنجمشک هر کدام بست درم گاوزبان بی درم برگ بادرنجبویه پانزده درم اصل السوس ده درم بسفایج بادیان هر کدام هفت درم همه را در شش مثل آن گلاب دو چند آن آب سیب بجوشانند تا سه چند بماند صاف نموده قند سفید آمیخته شربت یا سکنجبین مرتب سازند و بعد از حصول نضج این مطبوخ افتیمون بدهند هلیلهٔ کابلی اسطوخودوس مویز منقی هر کدام ده درم شاهتره بسفایج سنای مکی هر یک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند افتیمون ده درم در آن انداخته بگذارند تا سرد شود صاف کرده غاریقون سفید یک درم تربد سفید دو درم صبر سقوطری مثل آن اضافه کرده با شکر شیرین ساخته بنوشند و این مطبوخ حنین بن اسحاق بجهت زنی صاحب [illegible] تالیف نموده هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ کابلی بسفایج در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف آید سنای مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند پس آلو بخارا تمر هندی مویز منقی با دو رطل آب علیحده بجوشانند تا بنصف رسد صاف کرده بست و پنج مثقال آن را با چهل مثقال آب صاف کرده اول و پانزده مثقال شکر سفید بنوشند و این طبیخ افتیمون موافق نسخهٔ کامل است هلیلهٔ زرد ده درم هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هر کدام هفت درم [illegible] هر کدام چهار درم مویز منقی سی درم آلو بخارا پانزده دانه گاوزبان گل بادرنجبویه اسطوخودوس غافث هر کدام چهار درم بسفایج سه درم تربد سفید کوفته ده درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطل بماند آنگاه افتیمون پنج درم در آن انداخته نیم جوش کنند تا یک رطل آید مالیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته اضافه کرده بنوشند و چون اطریفل زبیب [illegible] شود و [illegible] از الملعاب اسپغول یک مثقال گلاب [illegible] کافور [illegible] قند سفید قطع باید کرد و بعد از آن بتعدیل مزاج بکوشند و سر را بعد تراشیدن [illegible] مرطب تر دارند و حمام مرطب آب شیرین پیوسته استعمال نمایند و اگر نوبت دیگر مسهل رسد بحب اصطمحیقون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند و بنفشه و نیلوفر و [illegible]

نسخهٔ معجون جنون

نسخهٔ تریاق الذهب

نسخهٔ مطبوخ افتیمون

نسخهٔ مطبوخ دیگر

و پوست خشخاش مطبوخ نطول سازند و اگر بدن خشک و لاغر و ماده کمتر باشد و غلبه خون چندان محسوس نشود بهیچ وجه فصد و مسهل بالانداز ندهند بلکه تدبیر تعدیل مزاج و تفریح و تقویت قلب
نکوفته و ارسن منضجات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج تنقیه بآن محتاج اند ماءالجبن باین صورت است بگیرند شیر بز جوان سرخ رنگ فربه که دست بکیل عدد از آن گذشته باشد
مقدار دو رطل در دیگ گلین شانند و بچوب انجیر که سر او را تقشیر نموده و کوفته باشند حرکت همی دهند بعد از آنکه دو سه جوش آید سکنجبین بسیار ترش بقدر دو اوقیه در آن انداخته بجوشانند
تا منعقد شود صاف کرده افتیمون پنج درم در رغن بادام چرب ساخته دران بخیسانند و صبح بدست مالیده صاف نموده لاجورد مغسول حجر ارمنی هر کدام یک مثقال اضافه نموده بنوشند
و اگر خواسته باشند شبانگاه وقت خفتن حب لاجورد بمعجون نجاح سرشته ورق نقره پیچیده بخورند و بامداد ماءالجبن مذکور با مغز فلوس و ترنجبین و شیر خشت بدهند و اگر طبع مجیب باشد قبل ماءالجبن
ماءالجبن بدهند و عجیب النفع ست و تصرفات بحسب مزاج اندران جایز است چنانکه گاهی تمر هندی دران بخیسانند و بقند سفید شیرین ساخته بدهند و گاهی مطبوخ دوسی و افتیمون
و گاوزبان بحسب احتمال قوت و وقت و عادت بیفزایند و مداومت حمام رطب در روز مسهل بعد از فراغ اسهال و در روز راحت قبل از غذا و نطول آب گرم بر سر بنایت سودمند
و باید که مجلس و ی را بازها بارده و میاه جاریه و اوتار ساز و الحان دلکش آراسته دارند و در جمیع احوال از رعایت قلب و تقویت آن غافل نباشند و بمفرحات مبدلات تفریح و تقویت
وی کوشش نمایند و مفرح یاقوتی بوعلی حسین ابن سینا از مجربات ست گیلانی گوید که علاج مالیخولیای حادث از احتراق سوداء طبیعی آنست که اگر علامات غلبه خون ظاهر باشد فصد هفت اندام و قلیل
خون سوداوی بدفعات نمایند و زنان را بحیض فصد بعض صافن کنند و اگر فصد ممکن نبود تدبیر ترطیب و تنقیه بنوعی کنند که در قول ابن عباس گذشت یا ماءالجبن سوداوی
دهند که در قول جرجانی مسطور شده و معالجه او بعلاج خفقان بارد کنند و اگر در بدن او حرارت و در نبض سرعت باشد علاجش بعلاج خفقان مع الحرارت نمایند و معجون نجاح
و معجون افتیمون و شربت بادرنجبویه برای ایشان نافع ست و این مطبوخ افتیمون برای این علت و جمیع امراض سوداوی از جرب کهنه و بهق سیاه مفید بود هلیله سیاه مقشر
بسفایج کوفته چهار درم تربد کوفته یکنیم درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس هفت درم افتیمون فرو انداخته یکجوش دهند و مالیده صاف کرده
دو ثلث رطل از آن بگیرند و غاریقون ثلث درم شحم حنظل دو دانگ نمک نفطی یکدانگ بعسل سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند پس مطبوخ مذکور بنوشند و آنچه این در جمیع
امراض سوداویه قولنج بالنفع میکند شوربای خروس پیر ست که بآب و نمک و شش درم بسفایج کوفته بپزند و شوربای آن بنوشند و علاج مالیخولیای حادث از سوداء که
از احتراق بلغم باشد مثل علاج مذکور ست و این معجون بغایت ستوده اند بگیرند هلیلجات افتیمون افسنتین و آمله سادج اندک مصطکی کوفته بیخته بعسل بسرشند بعده بتریاق
و خربق سیاه و سقمونیای مشوی تقویت اوده در هر سه روز یکبار دو درم تا سه درم بدهند و اگر در معده ورم نباشد بعضی متاخرین می نویسند که در مالیخولیای سوداوی منضج
از عناب و دانه گاوزبان بادرنجبویه تخم کاسنی نیمکوفته هر یک ده مثقال جوش داده صاف نموده یک اوقیه گلقند مالیده باز صاف کرده یا ده درم شربت بنفشه در حل کرده بدهند
و تعدیل غذای وی نخود آب با مغز بادام اسفاناخ یا ماش مقشر و گوشت بره و بزغاله شیرخواره و فواکه رطبه کنند و در ایام منضجات بدن او را بروغن بادام و بنفشه بمالند و سعوط
بدان کنند و بعد از آنکه ترطیب بدن بعمل رسید و اخلاط نضج یافته قابل تنقیه شده باشد بمطبوخ افتیمون و بسفایج و هلیله چند مرتبه تنقیه نمایند و اگر بدن ضعیف
باشد تنقیه باین مطبوخ نمایند عناب سپستان هر یک پنجاه عدد شاهتره سنای مکی هر یک پنج درم هلیله سیاه گاوزبان بسفایج مقشر نیمکوفته افتیمون هر یک سه درم گل سرخ
چهار درم علی الرسم طبیخ نموده صاف کرده دران ده درم فلوس خیارشنبر و تمر هندی و ترنجبین هر یک ده درم استاره فانیذ یک استار حل نموده صاف کرده روغن بادام شیرین
یک مثقال بران ریخته نیمگرم نموده بیاشامند و اگر ده درم شیر خشت زیاده نمایند قوی تر میگردد و یا باین مطبوخ بسفایج مقشر کوفته اصل السوس مقشر کوفته پوست
بیخ کاسنی گاوزبان بادرنجبویه هلیله کابلی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف کرده ترنجبین و شیر خشت دران حل کرده باز صاف نموده نیمگرم بیاشامند
و ایضا تنقیه بحب افتیمون یا حقنه برای امالهٔ ماده و باقی فرمایند اگر معده ضعیف نباشد و باین مسهلات روغن بنفشه سعوط نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و آب نیم گرم
بر سر ریزند و بر ساقین تعریق بدهند و بر سر روغن بنفشه و روغن گل نیمگرم بمالند و حمام و آبزن لازم گیرند و تغذیه بشوربا و آبکامه بچه نمایند و محافظت از تخمه و بدهضمی کنند
و ایضا بعد از تنقیه استعمال مرطبات و مقویات دماغ و قلب نمایند و مداومت نطولات مرتب از بابونه و شبت و اکلیل الملک و اصل السوس بر سر ریزند و ادهان مناسبه چون روغن بنفشه
و کدو و بادام بر سر بمالند و اغذیه مولد خون صالح و لطیف مانند ماهی رضراضی یا بچه بزغاله و بیضه نیمبرشت و چوزه مرغ و دراج خورانند مؤلف اقتباس مینویسد که
مالیخولیای تابعه بوده که در اول موسم بهار پیدا میشد و تا شروع زمستان میماند و درین اثنا هیچ معالجه سودمند نشدی و پیش از ظهور نوبت بیک هفته درد سر عارض می شد من

درشروع و بعده سر چنانکه مسهل دماغ خام نهاد و هم چنان وقت یکعدد زردی بیضه مرغ نیم برشت زعفران ماشه گوشت و تولد زیتون اسطوخودوس که بسبب نجاست آنجا النتا هم جدا شود ولتب دنز میمن تعلیل میماند ... دمی هفت عدد گل سرخ یکتوله برگ تنبول آنچه عدد عرق شاهتره هفت توله کیوره پنجتوله گلاب چهار توله شربت گاوزبان و نیلوفر هر یک دو توله آمل که عدد تخم بادرنجبویه تخم شربتی چهار ماشه شیا نوشیده ... سه روز در سر موقوف شد مالیخولیا خفیف پیدا شده همین اندر وصله بکماه تمام زایل گردید و ده سال آینده باز بدستور همه تبدیل مزاج ... گذشت سال سوم ...

علاج مالیخولیای مراقی

اول فصد باسلیق نمایند از دست چپ و بقول جالینوس مسیحی اسیلم چپ و بقول روفس و ابن جزله صافن کشایند و ابن سرافیون و رازی گویند که فصد صاحب این مرض از اکحل و صافنین گیرند و اگر قوت قوی باشد در هر چهل روز فصد باسلیق سود مند است و باید که فصد وسیع نمایند پس اگر سبب ام ورم معده و احشا یا سوء مزاج حار محرق دران باشد تدارک او نمایند بدانچه در بحث اورام معده و علاج امراض حار معده و جگر خواهد آمد و تبرید و ترطیب و تقویت سر کنند بچیزهائی که در امراض حار دماغی مسطور شد و همچنین تقویت قلب چنانچه ذکر یافت و اگر بسبب ورم حار مراق باشد معالجه و تحلیل او مثل ورم حار نمایند و تقویت سر ملحوظ دارند و تفریق راس ها و دهان مقوی و مرطبات کنند و محاجم بشرط بر مراق گذارند و در چنین حالت تسخین جگر نمایند بلکه اگر درین علت حرارت جگر محرق خون باشد برای منع تولد سودا دران اصلاح حال کبد باشیای مبرده مرطبه کنند و تقویت طحال نمایند و محاجم بر مراق نهند و در صورت گرمی جگر حال هیمادشل کمو درین هیا باشد پس تدارک او باشربه بارده همچون شیره تخمهای سرد و آب کاسنی و ماء القرع و آب هندوانه و ماء الشعیر و شربت بنفشه و تنقیه ماده آن با آب کاسنی و آب لبلاب و مغز فلوس و تمرهندی و شیرخشت بماء الجبن نمایند و رگ باسلیق کشایند و غذا بارده دهند و هر وقت که طعام خورند اندک کاهو و کاسنی باسرکه بخورند و اگر سده باشد و یا حاجت تلطیف اخلاط بود اکر کرفس اضافه نمایند و اگر سده باشد چقندر و اسفاناخ نیز موافق باشد و کاهو و کاسنی پخته و خام نیز نافع بود و اگر هاضمه قوی باشد و در عروق جگر سده نبود طعام سرد و غلیظ مثل هلیم و معصوص ماهی تازه و کرنش گاو و دکله یا سپچه بسرکه پخته دهند و ایضا برای حرارت جگر و مسا ریقا آب کاسنی سبز مروق شیره خیارین شیره مغز تخم هندوانه هر یک شش ماشه گلقند دو توله با قرص رشک صبح و سجت آخر روز آماهبربی ورق نقره یکعدد شیره مغز تخم هندوانه شش ماشه گلاب عرق کیوره دو دو توله عرق گاوزبان پنجتوله گلقند نسترن دو توله بدهند و همچنین بهر تبرید کبد آب کاسنی تازه شربت بزوری و یا شیره زرشک و شیره خیارین عرق عنب الثعلب عرق کاسنی گلاب سکنجبین شربت بزوری یا لعاب المسک بار و شیره تخم خرفه عرقیات مذکوره گلاب شربت انار و یا کاسنی چکیده شربت بزوری گلقند بدهند و صندل سفید بگلاب سائیده پارچه تر کرده بر موضع جگر گذارند و اگر حرارت زیاده باشد کافور هم اضافه کنند و اگر بسبب ضعف طحال باشد رگ اسلیق زنند و تنقیه سپرز و تقویت آن نمایند بدانچه در باب امراض طحال ذکر یابد و ماء الجبن و سکنجبین افتیمونی باید داد و هرچه در مالیخولیای سوداوی گذشت بکار برند و ایضا اگر ماده در طحال باشد بفصد و اسهال و مضمرات طحال که در محلش مذکور گردد اشتغال ورزند و دوا از اخردل مانند آن بر طحال نهند تا که طحال ماده را بسوی دماغ ارسال نمایند و با وجود آن از رعایت مزاج و حمایت قلب غافل نباشند و در طحالی بهر اسهال ادویه قویه دادن باک ندارد کذلک بهر عضوی که ماده باشد در تنقیه و تقویت آن عضو سعی کند و در مقام هر یک مضبوط ست توجه نمایند و باید که بر مراق اطلیه ضماد محلله و ادویه مانع تولد نفخ بمال آرند و انجیر در سرکه تر کرده مالیده باید روغن گل طلا نمودن از مجربات ست و همچنین عصیر برگ کاسنی و گشنیز سبز و گل سرخ و ریوند خطائی هر یک ... درم ضماد کردن یا روکش خنک الاشتق و همچنین جو با آب گشنیز و گلاب و سرکه و تمریخ روغن گل نمایند و چون نفخ در مراق بسیار باشد پس دماغ نهادن بر جانب است بسی مفید ست و اما آنجا که سبب ورم طحال یا رحم و غیره باشد علاج آن ورم کافی بود و انچه مولوی بود علاج پذیر و کذا فی المیام و لوبند که علاج این مرض ترک استفراغ قوی ست و لا اگر بسبب معده یا ماساریقا یا مراق باشد تا مجذب نگردد مواد فاسد بسوی معده و احشا و باعث زیادتی ورم و سده گردد و احداث تشنج و موت نماید مگر عند ضرورت شدید که کثرت مواد و بودن آن در فضای معده خوف زیادتی حدت و عفونت و انتشار آن در بدن که در صحیح رت جایز ست لیکن برفق و سهولت مطبوخ یا حقنه غیر حاد و قی درین حالت جایز نیست جهت آنکه ماده سوداوی بالا متوجه میگردد مگر آنکه طبیعت دفع نماید ماده را بقی و قی بسهولت باید که درین حالت لا اضحیات ماء الفقه خورانیده بعد ظهور نضج تام مطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا و یا بدوای دیگر حسب تنقیه نمایند تا با سانی قی آید و بالجمله احشا از سده و درین مرض محتاج میگردند با استفراغ سودا برای دو فائده یکی معنادات رطوبت و یبوست ماده دوم منع تولد ریاح و ابخره و منع صعود آن بسوی دماغ **و بقول شیخ** در مالیخولیای مراقی نیز اصلاح کبد بیشتر واجب ست تا در ان سودا متولد نشود و اکثر اصحاب آن با غذیای مبرده مرطبه منتفع میشوند بجهت آنکه تر طیب میکنند و مضادی ...

سودا پیدا شده و بنابر آنکه مانع انداز تدریج و حا که تصاعد بخور بسوی اس نیز امید بدهند و گرچه استفراغ باشیای بارد استفراغ حقیقی قاطع مرض نیست لیکن بسبب جوش طبیعت شده از آن ماده سودا متولد نمیشود و ایضاً ماده حاصله تهیج نمیکند و امید است که طبیعت بر آن استیلا یابد و اصلاح آن نماید و بدانکه تدبیر غلظ مولد بلغم نیز مناسب است که بمقاومت سودا [illegible] ملطف نباید بسهولت الانفعال خود از احتراق گاهی ضرر به اعانت سودا می نماید و بر نفع خروج بلغم نقی و اسهال بعضی معول نشوند زیرا که آن نفع بدین جهت نیست که استفراغ بلغم [illegible] بلکه استفراغ آنان بدین سبب است که کثرت الانضغاط اخلاط از انها زائل میشود و ابخره قلت می پذیرد اما نافع بالذات استفراغ سودا است و گویند که ادویه مسهله اگرچه [illegible] باشند لیکن از جهت اضعاف معده مضر اند پس می باید که با آنها ادویه مقوی معده آمیزند یا وقتی بسوء مزاج طبیعت استعمال کنند و وقت دیگر ادویه مقویه عمل آرند و گلقند و سکنجبین و مفرحات و جوارشات مقوی معده و دل مفید بود و گویند که نوشیدن عرق برگ تاج خروس برین مرض مفید است **تدبیر مراق حار مزاج** اگرچه قاروره سفید و نبض بطی بود ترک استفراغ و ادویه حاره کنند و بتبرید و ترطیب تبرید مزاج بجهت منع صعود ابخره بدماغ و منع تولد سودا و دفع حرارت و یبس و جفاف عارض از ماده محترقه نمایند و آب کاسنی مروق و ماء الجبن با شاهتره و شربت دینار النفع هست آب عنب الثعلب مروق با سکنجبین نیز مفید و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود و طریق آن بدستور مقرر در دق هست اگر بهم نرسد شیر زنان نیز نافع و شربت نیلوفر و شربت دینار نیز مفید است و بهر تبرید جگر آرد جو و صندل بگلاب جگر ضماد نمایند و استعمال معجون راحت افزا بهر تبرید و ترطیب بمنع صعود ابخره خیلی سود مند است و بهر تقویت معده شربت انار و به و زرشک و سیب و سکنجبین نانی و سفرجلی وغیره نافع شناسند و گاه گاهی تلیین طبع بملین یا حقنه لینه یا اخف مسهل نرم نمایند و سفوف سودا با ماء الجبن مناسب است ریاح مراقی نیز اکثر بماء الجبن زائل میشود و درین باب اطریفل زمانی حاصل است و باید که مطبوخ و مسهل اصحاب مراق قلیل الاجزا باشد چنانچه در صورت قبض طبع گل بنفشه و نیلوفر گاوزبان عنب الثعلب تخم خیارین کوفته کاسنی کوفته مویز منقی شاهتره آلو بخارا پوست بیخ کاسنی افتیمون مغز فلوس گلقند روغن بادام و اکثر در ماء الجبن خیسانیده میدهند و اگر طبیعت مجیب باشد و ماده اندک ماء الجبن ساده با شربت نیلوفر کفایت کند و فائده بلیغ رساند و گاهی خیارین [illegible] توله تخم خربزه یک توله خار خسک شش ماشه در ماء الجبن خیسانیده مالیده صاف نموده شربت بزوری یا زرشک داخل کرده میدهند پس متوجه ترطیب دماغ و تعدیل آن گردند و بریختن شیر دختران و آب نیم گرم بسیار بر سر و مالش آن با دهان مرطبه مذکوره **وایضاً** بعد استفراغات مفرحات یاقوتی مثل معجون یاقوت و جوارش شاهی و آمله لولوی و معجون فلاح و اطریفل کشنیزی معمول ذکاء الله خان و خمیره خشخاش کوکناری و زرد و خمیره ابریشم بارد علوی خانی و خمیره عود ترش و معجون نقره و طلا و معجون صندل و مفرح بارد و یاقوتی بارد دهند و شربت حماض و شراب الصالحین و عرق شیر دین یا بسیار نافع است و یا خمیره مروارید یا خمیره گاوزبان با شیره تخم خرفه و عرق گاوزبان و شربت انار یا دیگر اشربه مناسبه چون گلاب عرق بیدمشک و شیره کشنیز خشک تخم کاهو و تخم خرفه با شربت سیب و شربت گاوزبان تخم ریحان یا فرنجمشک با شیره حسب حاجت استعمال نمایند و ماء الشعیر بشربت خشخاش و سعوط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر بعمل آرند و انکباب نطولات ضماد و سعوط معمولی که بهر یک در قرابادین مسطور شد بکار برند و اگر با وجود حرارت و حدت مزاج یبس و لاغری باشد غذا ماء الشعیر و مزوره بارده مانند کدو و بقله حمقا بروغن بادام دهند و اگر بدن ضعف باشد بچوزه مرغ و کبک و گوسفند و بزغاله غذا سازند لیکن از بسیار خوردن و شب خواری پرهیز نمایند و یا آب نخی با افشره لیمو و تمر هندی دهند و اگر ضرورت نباشد حموضات ندهند **ذکر بعض تراکیب نافع مراق مزاج حار** از مطب استاذی کبار اگر بیخوابی باشد نمک در شیر میش آمیخته بر کف دست و پا مالند و قدری افیون در ماء الشعیر حل کرده نوشانند یا در شیر زنان حل کرده سعوط نمایند و [illegible] پنج شش مرتبه استعمال کنند آمله کشنیز هلیله سیاه هر یک شش ماشه براده صندل چهار ماشه در عرقیات خیسانیده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند **ایضاً** اگر با صعود ابخرات و تیرگی رو باشد مفرح بارد همراه شیره کاهو شیره خرفه هر واحد شش ماشه عرق عنب الثعلب عرق صندل شش توله شربت بنفشه تخم ریحان چهار ماشه داخل کرده دهند پس اگر مریض [illegible] راحت یابد [illegible] وزن شیرجات سه سه ماشه کنند و در صورت قبض هلیله سیاه کوفته وقت شب بدهند اگر آخر روز بخارات متصاعد شوند تبرید مذکور وقت تصاعد بخار و هلیله صبح دهند و اگر شکایت درد ساقین هم باشد شیره خیارین مغز خار خسک عرق شاهتره و گلاب بادزوره شربت بزوری داخل کرده نوشانند **ایضاً** برای دفع سوزش گلو و صعود بخارات صفراوی محترقه تبرید از شیره زرشک هفت ماشه در عرقیات شربت بزوری دهند و اگر با سوزش معده باشد کشنیز هفت ماشه در گلاب چهار توله تر کرده صبح یک یک [illegible] برداشته بخورند و گلاب بنوشند **دیگر** مراق با حرارت مزاج و سوزش دماغ و چشم و احساس بخارات گرم در سر [illegible] و گاهی عرق آمدن و تشنگی کنند باشد آمله [illegible] یک عدد عرق شاهتره ده توله شربت انار شیرین دو توله با اطریفل کشنیزی یک توله شیره خیارین شش ماشه [illegible]

شربت نیلوفر دو توله با اطریفل یکتوله شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه لعاب اسپغول نه ماشه عرق شاهتره ده توله نبات نیم توله باز شیرهٔ خیارین بجای کاسنی باز بعد نضج ماده
ماء الجبن خورند دیگر برای احتراقی مراقی و جوشش دماغ و گرمی بدن و افراط خشکی رگها و اضطراب نزله و قبض هلیلهٔ مربی با ورق نقره پیچیده اول خورند بعده کشنیز خشک مقشر
برادهٔ صندل سفید شب در عرقیات نقوع کرده صبح خام مالیده صاف کرده شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم خیارین شربت نیلوفر داخل کرده اسپغول پاشیده بنوشند باز بعد سکون حدت
فصد از باسلیق خون پاؤ سیر بگیرند بعد ازان نسخه عرق شیر تیار سازند دیگر که نافع عطش و ضعف اشتها بود گلقند سکنجبین واحد نیم توله در گلاب توله عرق کاسنی سه توله
عرق عنب الثعلب چهار توله مالیده بدهند و اگر حرارت در جگر زائد باشد شیرهٔ خیارین افزایند و بشام عرقیات ده توله شربت انار دو توله غذا شله دهند دیگر برای ابخرهٔ
یابسه بخوابی هلیلهٔ مربی بورق نقره پیچیده لعاب بهدانه عرقیات گلاب کیوره شربت بنفشه دهند و سعوط شیر دختر و مالش کف پا از تخم خشخاش تخم بنگ بشیر گاو
سوده نمایند **ایضاً** برای منع صعود بخارات و خفقانیت کشمش شش ماشه زرشک هفت ماشه در عرق کاسنی پنج توله و گلاب چهار توله تر کرده صبح مالیده شیرهٔ خرفه
شش ماشه شربت بزوری دو توله داخل کرده دهند و یا گاوزبان کشنیز خشک صندل سفید هر یک شش ماشه کشمش یک نیم توله شب خیسانیده مالیده صاف نموده شربت
دو توله داخل کرده دهند و اگر طبع قبض بود چند روز آلو بخارا پنجدانه مویز منقی ده دانه گل سرخ زرشک گاوزبان هر یک چهار ماشه خیسانیده گلقند دو توله یا خمیرهٔ بنفشه
سه توله حل کرده بنوشند و یا برادهٔ صندل سفید شش ماشه کشنیز خشک چهار ماشه ابریشم مقرض چهار ماشه آلو بخارا پنجعدد شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت انار
و یا شربت سیب دو توله داخل کرده بخورند یا صرف برادهٔ صندل سفید و کشنیز خشک نیم کوفته شب خیسانیده صبح آب زلال آنرا با نبات سفید و شیرهٔ مغز خرفه آمیخته بنوشند
ایضاً برای صعود ابخره و دردسر هلیلهٔ مربی یکعدد با شیرهٔ خیارین شش ماشه عرقیات ده توله شربت بزوری دو توله غذا پلاؤ و ضماد کاهو کاسنی صندل کشنیز آب کشنیز
و اگر بسبب خشونت هلیله خشکی کند بجایش خمیرهٔ گاوزبان هفت ماشه کنند و یا دواء المسک بارد هفت ماشه با شیرهٔ کاسنی پنجماشه و خیارین شش ماشه و شربت بزوری دو توله
دهند و اگر آثار حرارت احتراقی رفع نشود آب کاسنی سبز مروق مع مبردات حرارت که از شیرجات اشربه استعمال کنند **ایضاً** برای دردسر و خشکی بینی از بخارات مراق زرشک
طباشیر کشنیز خشک نشب سبز هر یک یک ماشه سوده با آمله مربی سرشته بورق نقره پیچیده تناول نمایند بالایش عرق صندل عرق گاوزبان عرق کیوره گلاب هر یک سه توله
شربت گاوزبان دو توله بنوشند و یا شیرهٔ زرشک هفت ماشه بجای زرشک سوده کنند و برای سوزش تمام بدن از بخارات مراق مفرح زرشکی مع عرقیات دهند و ماش
مصطگی ماشه سوده بروغن گل حل نموده بر سر معده کنند و برای برخاستن شعله از شکم گل گاوزبان آمله منقی هر یک دو ماشه گل سرخ سه ماشه سوده بشربت عناب دو توله سرشته
همراه عرق عنب الثعلب بدهند بعده کاسنی ماء الجبن بعمل آرند دیگر که با مراق توحش و خفقان زیاده باشد طباشیر سنگ نشب مروارید سوده بشربت انارین سرشته بخورند عرق
کیوره گلاب عرق گاوزبان عرق کاسنی شربت بزوری شربت گاوزبان بنوشند و اگر ازین آثار سردی و غلبهٔ ریح محسوس شود لاجورد اضافه کنند و بجای شربت گلقند نمایند
و اگر با لینت طبع باشد جوارش انارین نه ماشه خورده شیرهٔ کاسنی چهار ماشه شیرهٔ خیارین پنجماشه شربت بزوری دو توله تخم ریحان شش ماشه یا اسپغول پاشیده بنوشند **ایضاً**
اگر با مراق تپ باشد قرص زرشک آب کاسنی سبز مروق ده توله شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه شربت بزوری دو توله دهند و اگر خواهند شیرهٔ مغز تخم کدو بجای خیارین
و گلقند عوض شربت کنند و گاهی قرص گل صغیر یا قرص طباشیر عوض قرص زرشک کرده میشود و آمله مربی یکعدد شیرهٔ خیارین شیرهٔ کاسنی هر یک شش ماشه عرق شاهتره ده توله
گلقند دو توله یا شربت نیلوفر و اسپغول شش ماشه پاشیده نیز نافع است **ایضاً** اگر مراق با خلل نزله و سرفه بود خمیرهٔ خشخاش هفت ماشه همراه جوشاندهٔ خطمی چهار ماشه اصل السوس
بهدانه هر یک سه ماشه و نبات یکتوله خورند و یا هلیلهٔ مربی یکعدد و یا خمیرهٔ گاوزبان هفت ماشه و یا دواء المسک هفت ماشه همراه شیرهٔ خیارین شش ماشه عرقیات شربت بزوری دهند
ایضاً برای خشکی دهن از ابخرهٔ حار یابس مراقی و بیقراری معده و نزله بهدانه سه ماشه سپستان پانزده دانه خطمی گل بنفشه گل نیلوفر هر یک شش ماشه در آب گرم خیسانیده شیرهٔ
مغز تخم تربوز شش ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند یا لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ کاهو شیرهٔ خیارین شش ماشه عرقیات دوازده توله شربت نیلوفر دو توله دهند
ایضاً برای نزله و قلاع و ورم بن دندان و بواسیر و دردسر عناب پنجدانه سپستان یازده دانه گاوزبان خطمی هر یک چهار ماشه بهدانه سه ماشه خیسانیده شیرهٔ خیارین
هفت ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند و شام خمیرهٔ گاوزبان خمیرهٔ خشخاش هر یک سه ماشه همراه عرق گاوزبان خورند و یا اطریفل کشنیزی همراه شیرهٔ تخم خیارین
شربت نیلوفر دهند و یا برای نزله و ابخره کشنیز خشک یکماشه سوده با اطریفل یکتوله آمیخته با شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه و یا شیرهٔ خرفه شش ماشه و شربت صندل شیرین خورند

ایضاً برای نزله و حرارت جگر و ریاح معده مصطگی یکماشه سوده بگلقند یکتوله سرشته خورند بالایش گاوزبان تخم کاسنی نیم کوفته هر یک ششماشه ابریشم گل نیلوفر عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده و برای تلیین مویز منقی ده دانه افزایند و اگر با نزله قصور هضم و قبض و کثرت آروغ و نفخ باشد مصطگی یکماشه سوده بهلیله مربی یکعدد سرشته بخورند و بادیان چهار ماشه تخم کاسنی خیارین کوفته هر یک ششماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضاً برای آروغ دخانی مراق صفراوی گلقند نسترن یکتوله شربت لیمو یکتوله سرشته بخورند بالایش شیره دانه هیل دو ماشه شیره بادیان چهار ماشه گلاب چهار توله نبات یکنیم توله بنوشند ایضاً برای خفقان و ریاح شکم و غثیان جوارش عود ترش ششماشه بورق نقره پیچیده همراه عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق کاسنی عرق کیوڑه هر یک سه توله شربت انارین دو توله بالنگو پنجماشه پاشیده دهند و اگر موسم تنقیه بود فصد و مسهل بر فصل موقوف داشته سفوف مروارید برای قلب و سفوف نمک هاضم برای معده و شربت گڑهل و آلوبخارا و شربت لیمو برای صفرا تیار کنند ایضاً در سقوط اشتها جوارش شاهی همراه عرق گاوزبان کیوڑه و عرق چهل و عرق مکوه هر یک سه توله شربت بزوری دو توله تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و اگر با ضعف دل و خشکی لب و تشنگی و ضعف هضم و نفخ شکم باشد گلقند یکنیم توله سکنجبین لیمو عرق مکوه عرق بادیان گلاب عرق کاسنی بدهند و اگر با گرمی مزاج اجابت نرم با آواز و ریاح اسیر باشد خمیره دانه هیل شیره بارتنگ عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق بادیان هر یک پنجتوله شربت انارین دو توله دهند ایضاً برای رفع قبض اصحاب مراق مبتلا به امراض مزمنه یا جوارش عود ملین خورده شیره خیارین هفت ماشه شیره تخم کاسنی پنجماشه عرقیات شربت بزوری بارد دو توله بنوشند و اگر قبض با اسیر ریحی و ریاح مراقی و صعود بخارات بسوی راس و مزاج حار باشد اطریفل مصطگی دانه هیل بادیان هر یک نیم ماشه سوده بگلقند سرشته گل خطمی سه ماشه عناب هفت دانه بنفشه ششماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و اگر با عوارض مذکور نزله حار نیز باشد دانه هیل یکماشه سوده بگلقند نسترن سرشته با شیره تخم کاهو ششماشه شربت گاوزبان دو توله دهند ایضاً که با درد معده و سوء هضم و قی باشد نانخواه چیل و سیاه بآب پودینه سوده خورده بالایش آلوبخارا ده دانه زرشک سه ماشه در عرقیات مالیده شربت بزوری دو توله بنوشند و ضماد مصطگی و غیره کنند و اگر باز بعد مدتی وجع الفواد و حرارت مزاج بهم رسد مسهل با ترحج دهند عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی دو توله آلوبخارا ده دانه گل سرخ خیارین شک هر یک شش ماشه ریوند چینی سه ماشه سنای مکی یکتوله در آب کاسنی سبز مروق شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله شربت دینار سه توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده دهند و اگر اسهال بسیار آید برای تقویت مصطگی یک ماشه طباشیر دو ماشه زهر مهره یکماشه سوده بشربت انار شیرین سرشته عرقیات شربت بزوری بارد ششماشه

تدبیر مراق بارد المزاج

اگر ماده در مراق یا معده بود بهر تقویت معده و احشا گلقند بطبیخ بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان دهند و از زنداورد و مصطگی و عود حب ساخته بعمل آرند که در تحلیل مواد مراق مجرب است و چای خطائی نیز مفید بود و اگر ورم در مراق نباشد تدهین فم معده بروغن گل و سنبل و مصطگی نیمگرم و تکمید بسبوس گندم و نمک و تنطیل بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و برگ ترنج و برگ فرنجمشک و شبت بجهت تحلیل ریاح نافع و دیگر نطولات و ضمادهای معمولی و حب مقل و ملین و غیره که در قرابادین مسطور شد بعمل آرند و مداومت حمام بغایت سودمند است و جوزه مرغ و زردی بیضه و مانند آن غذای سریع الهضم قلیل الفضول اختیار نمایند و وقت ضرورت ماده را که در معده یا ماساریقا یا مراق باشد بمسهل ملایم نافع احشا مستفرغ سازند و افسنتین و شربت آن درینجا بغایت مفید است گویند که سی درم شربت افسنتین میدهند و مسهل قوی از ادویه شدید الحرارت درین حالت مضر است اگر سستی کند باسانی آید امرود و فضای معده و دواء المسک معتدل و علوی خانی المجرب النفع است و نعوظ فسخ شش جهت تحلیل ریاح بارده و تقویت احشای اقیلین بارد المزاج معمول است و بعض افیون گویند که تدهین جوف بروغن سوسن نفع عظیم بخشد

ذکر بعض تراکیب مفیده مراق بارد مزاج از مطب اساتذه کرام

اگر با نزله و سرفه باشد خمیره عنبری هفت ماشه همراه جوشانده گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان دانه هیل هر یک ماشه نبات یکتوله خورانند و اگر با قصور هضم و قبض و نفخ و نزله و غیره باشد مصطگی سوده با آمله مربی سرشته بخورند و گاوزبان هفت ماشه در عرق عنب الثعلب توله جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند و یا زرنباد دو ماشه ابریشم خام دو ماشه گاوزبان چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده خمیره صندل یکتوله دهند و اگر حرارت محسوس شود گل نیلوفر چهار ماشه افزایند و اگر برودت زیاده باشد بادیان خطائی چای خطائی ابریشم گاوزبان بسفایج هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند ایضاً در حالت نفخ پودینه خشک یکماشه الاچی سفید دو ماشه چای خطائی بادیان خطائی هر یک ماشه خیارین کاسنی هر یک ششماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده سکنجبین لیمونی حل کرده بنوشند و یا مصطگی سوده بخمیره گاوزبان سرشته بورق نقره پیچیده بخورند

و شیرهٔ انیسون دو ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه عرق گاوزبان عرق بادیان هر یک پنج توله شربت بنفشه گلقند هر واحد یک نیم توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای رطوبت دهان
و خرابی هضم طباشیر دانه هیل هر یک ماشه سوده با شهد یک عدد سرشته بخورند بالایش عرقیات شربت بزوری دو توله بالنگو چهار ماشه پاشیده بنوشند و اگر با رطوبت دهان برهمی
طبیعت باشد سهل بود صلاح معده بجوارش عود هفت ماشه و شیرهٔ دانه هیل سه ماشه و عرقیات ده توله و شربت بزوری دو توله کنند ایضاً برای آروغ ترش از مزاج سوداوی
انوشدارو یک ماده عرقیات شربت بزوری و سفوف نمک اندرانی دهند و برای کثرت آروغ بعد تخمه و سوء هضم مصطکی دو ماشه الایچی سه ماشه پودینه خشک دو ماشه در عرق بادیان
پنج توله گلاب چهار توله جوشانیده سکنجبین دو توله یا گلقند داخل کرده دهند که محلل رطوبات است ایضاً اگر نفخ مراقی شل گوله در شکم بود و مزاج بارد باشد صعتر فارسی انیسون بادیان
دانه هیل مصطکی هر واحد یک ماشه سوده بگلقند توله سرشته همراه عرق بادیان دهند و در آخر روز شیرهٔ تخم کشوث شیرهٔ اصل السوس هر یک چهار ماشه و در شب اهلیله مربی آب
گرم و گاهی عود سوده افزایند و برای نفخ شکم بارد مزاج مصطکی دو ماشه عود سنبل الطیب یک یک ماشه سوده بگلقند یک توله سرشته تناول نمایند بالایش عرق بادیان عرق عنب الثعلب
هر یک پنج توله شربت بزوری دو توله بنوشند و اگر دفع سده منظور باشد سنای مکی چهار ماشه افزایند ایضاً برای تهوع و خفقان و آروغ و فواق و قلت اشتها و ضعف هضم عود غرقی
ماشه مصطکی پودینه خشک دانه الایچی خرد هر واحد دو ماشه سوده بسکنجبین دو توله سرشته همراه شیرهٔ کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب توله شربت بنفشه دهند و گاهی برای تقویت معدهٔ
مراقیین مصطکی طباشیر دانه هیل هر یک یک ماشه سوده بگلقند توله آمیخته همراه عرقیات شربت بزوری شربت گاوزبان هر یک دو توله میدهند ایضاً برای درد معده و کثرت
آب دهن و قی در جوارش عود و دانه هیل چهار طباشیر هر یک ماشه سوده آمیخته عرق کاسنی و عنب الثعلب یک پنج توله گلاب چهار توله شربت انار دو توله و یا گل سرخ گاوزبان
هر یک چهار ماشه عود یک ماشه مصطکی دو ماشه مویز منقی ده دانه در عرق کاسنی و عنب الثعلب گاوزبان هر یک چهار توله جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند و مالش روغن
گل و روغن مصطکی بموضع نفخ مراق کنند و برای درد معده بعد طعام جوارش مذکور با شیرهٔ بادیان نه ماشه گلاب چهار توله نبات یک توله بدهند و یا زرنباد سوده بجوارش مذکور
آمیخته با شیرهٔ مویز زیرهٔ سفید چهار ماشه و نبات توله بدهند و برای درد معده که در آخر هضم باشد بادیان خطائی دو ماشه سوده بگلقند آفتابی توله سرشته بخورند و عرق بادیان
ده توله بنوشند یا انیسون یک ماشه سوده با گلقند توله سرشته همراه عرق مذکور بدهند ایضاً برای نفخ خلل ریاح و اوجاع معده و خفقان بادریان بادرنجبویه بادیان خطائی
صعتر فارسی هر یک سه ماشه برگ نعنع خشک چهار ماشه عود صلیب یک نیم ماشه مویز منقی ده دانه در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نیم پاؤ بماند صاف کرده شربت بزوری معتدل
دو توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای ثقل کمر از احتباس ابخرهٔ مراقی و دفع ریاح از اسفل و قبض و اسهیر و تقیح آروغ مراقی و دفع نزله طباشیر سنبل الطیب اصل السوس دانه هیل
هر یک نیم ماشه سوده بگلقند توله سرشته با شیرهٔ تخم خرپزه شش ماشه شربت گاوزبان دو توله بخورند ایضاً برای درد محاذی قلب که در تنفس تیزی نباشد و بکلاد و ضماد
زائل نشود اصل السوس گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه سنبل الطیب دو ماشه عنب الثعلب چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده تا هفت روز
بنوشند ایضاً برای درد کتف و تصعید بخار بارد مراق مصطکی دو ماشه مویز منقی ده دانه گاوزبان چهار ماشه در عرق شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو توله داخل کرده
دهند و یا عنب الثعلب گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه بادیان چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و یا الایچی خرد سه ماشه تخم کاسنی شش ماشه
جوشانیده گلقند آفتابی دو توله داخل کرده دهند ایضاً برای قی و سوزش معدهٔ حامله مراقی بادیان مصطکی انیسون سوده بگلقند آفتابی سرشته تناول نمایند بالایش
سنبل الطیب چهار ماشه مویز منقی ده دانه دانه هیل سه ماشه عود هندی چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای رطوبات معده و نفخ شکم
و صلابت جگر و قصور هضم و مزاج بسیار بارد دارچینی بادیان اسطوخودوس گاوزبان افسنتین هر یک چهار ماشه بعرق بادیان نیم پاؤ گلاب چهار توله جوشانیده
صاف کرده گلقند نسترن دو توله داخل کرده دهند باز بجای اسطوخودوس افسنتین و دانه هیل سه ماشه نانخواه سه ماشه کنند و ضماد صبر وغیره نمایند ایضاً برای سوء هضم
و لینت طبع و پیچش در اجابت از حرکت بواسیر ریحی عود مصطکی بهمنیدان هر واحد یک ماشه سوده بگلقند آفتابی یک توله سرشته تخم مرو شش ماشه دانه هیل سه ماشه در عرق
بادیان و عرق عنب الثعلب هر یک شش توله جوشانیده و شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده دهند و برای سوء هضم و نفخ مراقی جوارش عود شیرین خورده بالایش
دارچینی مصطکی عود غرقی اصل السوس مقشر سه و نیم عنبر جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بنوشند و یا جوارش مصطکی خورده بالایش دارچینی مصطکی مویز منقی
عود غرقی نیم کوفته دانه هیل کوفته جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند **فائده** بدانکه در مراق گاهی لعاب دهن بسیار پیدا میشود یا از عدم هضم جید معدی باشد و یا از

نوازل دماغی و یا از هر دو و یا از ضعف هضم کبدی و تدبیر هر یک بعد ذکر ادویهٔ مرکبه مسطور گردد **ذکر ادویهٔ مرکبه نافع مالیخولیای مراقی**

اطریفل معمول حکیم شاه محمد نافع اقسام مالیخولیا و جنون و مصلح فساد خون و دافع نزله و فضول سر و مانع صعود ابخره از معده و اعضای دیگر [illegible] شاهتره هلیلهٔ کابلی [illegible] بسفایج مصطکی هر یک سه نیم ماشه گل سرخ اصل السوس مقشر هر یک نه ماشه هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله مقشر هر یک یکنیم توله پوست هلیلهٔ زرد تربد مجوف هر یک سه توله کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده با قند سفید نیم آثار عالمگیری قوام داده بسرشند قدر خوراک یکتوله تا دو توله است **اطریفل زمانی** جهت اقسام مالیخولیا خصوص مراقی از جملهٔ مجربات است و اثر آن در تنقیهٔ معده و دماغ از اخلاط ثلثه تجربه رسیده و برای قولنج و صداع و منع صعود ابخره نافع و مداومت آن جهت قطع نزله مجرب و بجمیع امزجه موافق است و اگر بعد از غذا تناول نمایند مضرت نمی رساند و قوت او تا دو سال باقی می ماند پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه گل بنفشه سقمونیای مشوی هر یک دو مثقال تربد موصوف کشنیز خشک هر یک بست مثقال پوست بلیله آمله مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر هر یک پنج مثقال صندل سفید کثیرا هر یک سه مثقال روغن بادام سی مثقال ادویه کوفته بیخته به روغن چرب کرده بدانند و عناب صد عدد سپستان صد عدد گل بنفشه ده مثقال در آب جوش داده صاف کرده با یکنیم وزن شیرهٔ هلیلهٔ مربی و یک وزن عسل کف گرفته بقوام آورده ادویه بسرشند قدر شربت آن برای اسهال از چهار مثقال تا شش مثقال و بنا بر مداومت از یک مثقال تا دو مثقال **شربت دینار کبیر** نافع از برای امراض جگر و برای مالیخولیای مراقی تنقیه باین شربت بعد از فصد و نضج ماده بجار الاصول بهترین تدبیر نوشته تخم کاسنی ده درم بادیان پنجدرم بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ بادیان هفت نیم درم گل سرخ پانزده درم گل نیلوفر گل بنفشه گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم بسفایج فستقی تربد موصوف هر یک بست درم سنای مکی حب النیل هر یک هفت مثقال تخم کشوث ده کتان بسته پنج مثقال جمله را در نه رطل آب شب بخیسانند و صبح بجوشانند چون سه رطل آب بماند صاف کرده یکمن قند سفید داخل کرده بقوام آرند و چهل درم ریوند چینی سوده در آن داخل نمایند و بعضی پانزده درم شاهتره و چهل دانه عناب داخل کرده اند مقدار شربت ده درم تا شانزده درم با آب نیمگرم **ضماد** که در مالیخولیای مراقی بحد قی نفع دهد مصطکی گل سرخ افسنتین سنبل الطیب اسارون سعد شبت پودینهٔ دشتی زیرهٔ کرمانی انیسون تخم کرفس صعتر کوفته بیخته با آب ضماد کنند یا در آب جوشانیده صاف نموده در مثانهٔ گاو انداخته کماد کنند و اگر کندر دارچینی زرنباد اضافه نمایند انسب است و گاهی زین ضماد مصطکی گل سرخ اسارون سعد دور نموده بجای آن اکلیل الملک بابونه برگ تمام برگ ترنج اضافه کرده وقت خلو معده از طعام بر معده مطول کرده میشود و برای تحلیل ریاح باردهٔ مراقی مفید می افتد **عرق هلیله** دافع سودا مقوی دماغ و حواس پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی کشنیز خشک یک نیم آثار پوست بلیله آمله هلیلهٔ سیاه گل سرخ مویز منقی هر یک پاو آثار اسطوخودوس بسفایج هندی گل نسرین گاوزبان هر واحد نیم پاو عود غرقی گل گاوزبان ابریشم مقرض بادرنجبویه صندل سفید هر واحد پنج توله بسفایج نیمکوفته شش توله سنبل الطیب [illegible] شب در آب بخیسانند صبح بقدر ده دوازده سیر عرق کشند **نوع دیگر** معمول حکیم اجمل خان برای امراض سوداوی و تقویت دماغ و معده و دل منع صعود ابخره و کابوس اسطوخودوس دوازده توله کشنیز خشک پاو پوست هلیلهٔ زرد یک آثار گل سرخ پنجتوله گاوزبان مویز منقی هر یک نیم پاو هلیلهٔ سیاه پاو آثار تا چهار شبانروز بخیسانند هفت آثار عرق کشند در مفتاح المجربات بوزن گل سرخ نیم پاو مویز منقی یکنیم پاو مرقوم و آمله و پوست بلیله هر یک پاو آثار و عود غرقی چهار توله زیاده است و نوشته که نافع صداع و مرض سوداوی دماغی است **عرق شیر** جهت ترطیب [illegible] مزاجان از حکیم نافع خان شیر بز دوازده آثار گل سرخ گل نیلوفر بهمن سرخ بهمن سفید تودری سرخ تودری سفید گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک گل گاوزبان اصل السوس هر یک [illegible] توله عناب [illegible] عدد دارچینی [illegible] مشک یک [illegible] ماشه آب سیب شیرین [illegible] آب لیموی شیرین دو آثار آب [illegible] گل آب [illegible] هر یک پنج آثار آب انار شیرین نیم سیر عرق نیلوفر دو آثار آب به شیرین نیم آثار تخم خرفهٔ مقشر تخم کاسنی هر یک چهار توله

بادیان سیمرغ دو آثار صندل سفید چهار تولہ برگ کاسنی سبز ده آثار بدستور عرق کشند **عرق گاوزبان عنبری** اصحاب مالیخولیا و توحش و خفقان و ضعف دل و جمیع امراض سوداوی را نافع است گاوزبان گل گاوزبان هر یک نیم پاو صندل سفید اسطوخودوس بادرنجبویه بسفایج گل سرخ گل نسرین هر یک ده درم عرق بید بید مشک یک آثار حل عنبر مشک هر یک نیم درم دهن بیخته آویزند و بدستور عرق کشند خوراک دو دانگ درم **عرق چوب چینی** که ضعیف را قوی گرداند و ناتوان را توانا سازد و قوت باه بی حد آرد و مالیخولیای مراقی را مفید بود حکیم مسیح الزمان این عرق برای نواب اعتماد الدوله تیار کرده بود عجب غریب نفعی بدید آمده کرد که از حیطه تحریر و تقریر بیرون است معمول حکیم شریف خان صاحب چوب چینی پنج آثار اکبری دارچینی سه نیم آثار پلو بالا الایچی سفید کباب چینی قرنفل جوزبوا بسباسه سعد کوفی سافنج هندی عود غرقی بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد بادرنجبویه خولنجان سنبل الطیب شنه گاوزبان صندل سفید درونج عقربی خصیة الثعلب مصطکی بیخ بنفشه ولایتی از هر یک نیم سیر نبات سفید ده سیر مویز منقی پنج آثار عسل مصفی پنج آثار قند سیاه سی آثار پوست کیکر ده آثار گلاب هفت نیم شیشه عنبر اشهب شش ماشه مشک یک تولہ و سه ماشه زعفران نیم پاو بدستور عرق کشند خواه یک آتشه خواه دو آتشه **معجون مفرح** که جهت مالیخولیای مراقی نافع است هلیله سیاه آمله از هر یک ده عدد گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمنین کشنیز خشک ابریشم مقرض از هر یک یکجزو کوفته بیخته بشربت سیب به وزن مجموع ادویه معجون سازند خوراک سه درم **معجون** برای مالیخولیای مراقی از مجربات محمد حسین آمله منقی بادرنجبویه چای خطائی پوست هلیله کابلی طباشیر سفید هر یک ده مثقال زعفران جوزبوا سافنج هندی قرنفل بسباسه الائچی عود قماری هر یک دو مثقال پوست ترنج پوست بیرون پسته هر یک سه مثقال قند سفید شکر سفید هر یک نود مثقال گلاب هفتاد مثقال آب زرشک پنجاه مثقال آب لیمو شصت مثقال آب سیب شیرین آب سیب ترش آب انار شیرین آب انار ترش آب به شیرین آب به ترش هر یک هفتاد مثقال بقانون مقرر معجون سازند **معجون** نافع مالیخولیای مراقی مانع صعود ابخره مربای آمله مربای هلیله هر واحد دو عدد گل سرخ کشنیز مقشر زرشک طباشیر هر یک دو درم دانه هیل کوچک ست نه تخم مصطکی عود غرقی سافنج هندی سنبل الطیب گاوزبان گل گاوزبان ابریشم مقرض زهر مهره سوده زرنب هر یک یک درم مویز منقی دو تولہ شربت انار ولایتی چهار تولہ شکر سفید پاو آثار معجون سازند **مفرح بارد** جهت تقویت و خلل مراق هلیله مربی آمله مربی هر یک پنج عدد شسته بعرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب هر یک پاو آثار بجوشانند تا مهرا شود پارچه بیز نموده با نبات سفید یک نیم پاو بقوام آرند و صندل سفید طباشیر هر یک سه ماشه مروارید ناسفته دو ماشه کشنیز مقشر مغز تخم خیارین یک شش ماشه گل گاوزبان پنج ماشه سایده مشک خالص چهار سرخ سوده آمیزند پیش ورق نقره دو ماشه حل سازند خوراک از هفت تا نه ماشه **مفرح بارد کافوری** مخترع حکیم علوی خان مجرب برات از برای مالیخولیای مراقی و جمیع امراض سوداوی که سبب آن احتراق صفرا یا خون باشد و مقوی جمیع اعضای رئیسه است و خفقان حار و ضعف قلب را که بسبب حرارت باشد نهایت مفید است مروارید ناسفته کهربای شمعی کافور قیصوری زعفران هر یک دو دانگ لاجورد مغسول سنگ یشب خاو زهر معدنی صندل سفید طباشیر پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله گل گاوزبان گل سرخ اسطوخودوس یک یک مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه پانزده مثقال زرشک دو مثقال گل بنفشه گل نیلوفر هر یک دو مثقال شربت فواکه شیرین پنجاه مثقال نبات سفید بقدر حاجت گلاب و عرق بید مشک بقدر ضرورت نبات و شربت را بعرقیات حل کرده بقوام آرند و با سایر ادویه بدستور مرتب نمایند شربت یک مثقال و اگر دو دانگ عنبر و ورق طلا و نقره هر یک مثقال داخل نمایند بهتر است و در نسخه دیگر وزن مروارید کهربا هر یک چهار دانگ [illegible] و خیر بوا بادرنجبویه هر یک یک مثقال ابریشم مقرض دو مثقال افزوده و نوشته که جواهر را بگلاب یا با آب لیمو و آب ترنج بر روی سنگ سماق صلایه نمایند و باقی ادویه کوفته بحریر بیخته عسل سفید ده مثقال شربت سیب شربت فواکه هر یک بیست و پنج مثقال قند سفید بقدر حاجت در عرق گاوزبان و غیره بقوام آرند پس عنبر اشهب نیم مثقال مشک دو دانگ در آن حل کنند و ملحق با دیگر ادویه و با اشربه فواکه و صندل [illegible] عرقیات و تخم خرفه و مشک بجهت زند انتباه گاه در مزاج [illegible]

نوازل معانی و یا از هر معده یا از ضعف هضم کبدی پس معانی اطریفل اسطوخودوس و حب جدوار و معجون نجاح بوزن عددی جوارشات باهضم و در هر دو اطریفل و ملکه بکدی
مثل بیخ بادیان و تخم کشوث که مدر و مفتح باشد در نسخه افزایند و گویند که تدبیر مریض مراق بعلتی منفرد دانند و غیر آنها تسخین زیاده برای کسر نفخ میکنند و استعمال ایارج سفید
پس احتراق زیاده میگردد و هیچ باک ندارد که آن استعمال اخلاط محترقه از احماق بلا تهیج آن میکنند و گویند که چون فساد در مراق بسیار باشد علاج نهادن نجاح میرساند
اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که اگر مراق بارد المزاج نافع باشد و بادی و ورم و لهیب نبود آب افسنتین سه اوقیه جوشانیده بنوشند و یا عصاره آن ده قیراط در آن حل کرده
بخورند و دیگر ادویه مناسبه تنقیه او نمایند و نطولات حاره بر معده ریزند و ضمادات گرم بر آن نهند و در آن تخم فنجنکشت و تخم سداب و بیخ سوسن و غنجره و موم
استعمال کنند و باید که ضماد بران مدت طویل دارند و هرگاه جدا کنند پنبه یا پشم ندف زده یا اسفنج در آب گرم افشرده بران موضع نهند و استعمال ضماد خردل بر معده مراقین
نیز نافع است و گذاشتن محاجم بی شرط مگر آنکه ورم یا درد آنجا مانع آن باشد و باشد که بسبب شدت نفخ در مالیخولیای نافخه نوشیدن تخم کرفس و زیره و انیسون
و اشنه بجهت که در آن این بزور و سداب و شبت داخل باشد احتیاج افتد بلکه گاهی باستعمال تخم سداب و فنجنکشت حاجت آید و گاهی مراقی فربه بقی کردن از خربق سفید محتاج
گردد **صاحب کامل** گوید که اگر خلط سوداوی محدث این علت در معده باشد باید که مریض را قی کنانند بآبیکه در آن شبت و ترب و پودینه نهری و خردل سفید جوشانیده
سکنجبین عسلی آمیخته باشند یا برقع یمانی و جوز القی و تخم ترب مانند آن که هر واحد بقدر حاجت در عسل سرشته با آب مطبوخ شبت و ترب مالیده باشند و چون تنقیه معده
کردند تا سه روز راحت دهند و نان سمید با شوربای جوزه مرغ بطریق اسفیدباج یا زیرباج پخته بخورانند و تدبیر لوازم اغذیه موافقه مرض مالیخولیا نمایند و روز چهارم دیگر
موصوف برای تنقیه خلط سوداوی و مطبوخ افتیمون مقوی با ایارج و شحم حنظل و خربق سیاه دهند و اگر ازین آثار صلاح بینند این نقوع صبر منقی معده از خلط سوداوی
بدهند بگیرند هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی و افتیمون شامی مکی هر واحد هفت درم اسطوخودوس برگ بادرنجبویه کمافیطوس کمادریوس پودینه نهری گاوزبان حشیش
غافث هر واحد چهار درم بسفایج کوفته سه درم غاریقون کوفته دو درم مصطکی قرنفل ساذج هندی هر واحد دو درم و نیم مویز منقی چهل درم همه را در شش رطل آب بجوشانند
تا بدو رطل آید صاف کرده پنج درم صبر سقوطری بران انداخته هر روز سه تا چهار اوقیه گرفته روغن بادام شیرین یک درم بران چکانیده در تابستان وقت سحر
و در زمستان هنگام طلوع آفتاب بنوشند و غذا بران شوربای لحم حمل یا جدی یا یخنی سفید آنها باشد و بعد غذا شراب سفید رقیق اندک اندک بنوشانند تا اگر آثار
صلاح و سکون پیدا آید همچنین تدبیر لازم گیرند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر فایده نشود ایارج جالینوس و ایارج روفس با مطبوخ هلیله سیاه و کابلی و گاوزبان و افتیمون
و اسطوخودوس و بسفایج هر واحد بقدر حاجت بدهند و اگر مریض متحمل ادویه حاره نباشد و ازان ایذا یابد بامداد همین مرتب سکنجبین هر روز نیم رطل تا یک رطل بدهند
و بران این سفوف اندازند هلیله سیاه و کابلی هر واحد سه درم افتیمون چهار درم غاریقون یک و نیم درم خربق سیاه یک دانگ همه را باریک سوده دو درم تا سه درم
بدهند **ابن هبة الله** گوید که فصد باسلیق یا اسیلم از دست چپ کنند و مقدار صالح خون برآرند و اصلاح مزاج جگر به تبریدات آن نمایند بهر آنکه خلط سوداوی از جگر
آن متولد میشود پس طحال ازان بسیار اخذ میکند و هرگاه ازان متاذی میگردد آنرا بسوی معده دفع میکند پس اگر این کثرت پذیرد تنقیه آن بمطبوخ فواکه نمایند
و تبرید مزاج کبد بشرب شیره بزور بارده و شربت غوره و شیره زرشک و سکنجبین سفرجلی و آب کاسنی و سکنجبین کنند و اغذیه سریع الهضم جید الکیموس مثل لحم ماکیان و بره
مرتب با بقلهای بارد مثل آب یا آب حصرم و سماق دهند و از امتلا حذر نمایند و اگر عادت مریض بشرب خمر باشد اندکی ازان ممزوج با آب بسیار بنوشانند و اگر
از کثرت سلح و شدت انعاظ شکایت کند از جماع معتدل نمایند و از اسراف دران منع نمایند و در حمام داخل کنند ایلاقی و جرجانی مینویسند که در مالیخولیا
مراقی امر بقی نباید کرد مگر کسی را که بآسانی قی کند و خلط در فضای معده باشد و صواب آنست که تلیین طبیعت نمایند با افتیمون و ایارج فیقرا بهم آمیخته و اگر
حاجت آید که هر روز ازین یک کب بقدر مناسب بخورند سخت نافع بود تنقیه معده و اخراج اخلاط آن بآسانی کند و هرگاه عادت باین طریق نمایند معده
و امعا بران مستمر گردد که ثقل را دفع کنند و هر صبح این شربت افسنتین بدهند افسنتین سعتر ده درم گل سرخ بست درم ترید سفید خراشیده چهار درم
سنبل الطیب ده درم و در بعضی نسخه مصطکی و اذخر و ساذج هندی و صبر هر یک ده درم غاریقون چهار درم نیز آمده همه را با آب بپزند تا نصف بماند
صاف کرده و هر بامداد ده درم ازین شربت با بست درم شکر سوده بخورند و اگر قنطوریون دقیق را بجوشانند و صاف کرده هر صبح بنوشند سودمند بود

تنقیهٔ معده و هضم طعام و تلیین طبیعت کند و هرگاه این امور ثلثه حاصل شود ریاح و بخار تولد نکند و مادهٔ مرض منقطع گردد و بعد ماء الجبن مرتب از غیر سبب پاده و شیر گاو ملح بالتزام کسته
اندک آن اسهال اندک و بسیار آن اسهال بسیار کند و طعام او یک قسم باید بهر آنکه قوت معده در هضم اقسام مختلف متحیر شود و گوشت حیوان که برای او بگیرند در بدبع بگیرند و پنهان باید کرد
تا نرم شود و آنچه از آن بریان کنند سخت بریان نباید کرد تا خشک نشود بلکه تری باقی ماند و هر وقت که معده خالی باشد افسنتین و شبت و پودینهٔ نهری و زیره و انیسون و تخم کرفس
در آب جوشانیده صاف نموده در مثانه گاو پر کنند و گرم بر معده نهند و نگاه دارند که معده را قوی کند و ریاح را منع نماید و اگر صعتر و کندر اضافه نمایند قوی تر گردد **فولس** گوید که جهت
تنقیه سودا نه درم افتیمون بماء الجبن باید داد و اگر ماء الجبن حاضر نباشد بماء العسل دهند و میان هر استفراغ تا استفراغ دیگر هر روز شربت افسنتین باید داد بهر آنکه منقی معده و مقوی
آن و مدر بول است و تصفیهٔ خون از اخلاط غلیظ با درار بول کند و آنجا که مادهٔ سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین عنصلی موافق باشد **روفس** گوید جماعتی را دیدم که افسنتین تنها استعمال
کردند و ازین علت خلاصی یافتند و **ابوالخیر حماد** گوید من این آزمودم و همچنان یافتم که روفس گفته منفعت آن بزرگ دیدم **ابن الیاس** گوید که گاهی مالیخولیا بسبب حبس دم شود و هم
در مراق یا بسبب سوء مزاج اخلاط سوداوی غلیظ حادث میشود و از آن بخارات مرتقی میگردد علاجش اسهال سودا برفق از مطبوخات لینه و حقنه های غیر حاده است و هر روز جلاب
از بادرنجبویه یکدرم گاوزبان یکدرم و از گلقند شکری ده درم بنوشند غذا زیرباج ماکیان و بعد ظهور نضج اسهال طبیعت بمعجون خیارشنبر و سنا هر واحد پنج درم و شکر ده درم فلوس
خیارشنبر در آب بادرنجبویه و گاوزبان هر واحد ده درم مالیده و آب بابونه و شبت و فرنجمشک و روغن سوسن زنبق بر مراق ریزند و این همه تدبیر تقیست که در مزاج حرارت نباشد
و اگر با حرارت باشد ترک استفراغ بتمامه نمایند و ترطیب مزاج دماغ بدوشیدن شیر بران و ریختن آب گرم بسیار کنند و جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی و عنب الثعلب یک یک درم و از
ترنجبین یا شکر ده درم بنوشند و یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم از آن در آب گرم حل کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر یا مزورهٔ ماش بمغز بادام و کدو بدهند
ابن نوح گوید اگر علت از مراق باشد آب بابونه و شبت و افسنتین و حب الغار و تخم فرنجمشک و روغن سوسن بران ریزند تضمید آن با دویهٔ محلل نفخ مثل نانخواه و تخم کرفس
و زیره و کندر نمایند و ضماد را تا زمانی دراز بران بگذارند و چون آنرا بردارند بپارچه بپوشند و محاجم بی شرط بر مراق نهند **طبری** گوید که علاج مراقی علاج مالیخولیای دماغی است
و ترک استفراغ مگر هنگام ضرورت شدید و اقتصار بر مزورات و اگر مریض لاغر گردد چوجهٔ مرغ و تیهو و زردهٔ بیضه و مانند آن دهند و در هر چهل روز فصد باسلیق کنند و اخراج خون
بمقدار واجب بحذر از ضعف و سقوط قوت مریض نمایند بعد از آن مزاج مریض نظر کنند اگر حار مزاج باشد لزوم شرب ماء الشعیر بشربت خشخاش کنند و بشب وقت خواب
این جلاب معروف بجلاب جالینوس بدهند و آن شکر سفید و گلاب مطبوخ ببرگ بادرنجبویه و عود خام است از بهر تقویت معده انتفاع می یابند و بعض متأخرین ذکر
کرده اند که جلاب جالینوس عصیر عنب با اصول است و آنچه ذکر کردیم غیر آن نیست از غم و تأذی و تعب کلام احتراز نمایند که این سکرات می افزاید و اگر مزاج مریض بارد باشد لزوم
تناول جلنجبین نمایند و بعد طعام اندک شراب ریحانی صرف بنوشانند و اگر در مرض انحطاط گردد و در مریض قوت باشد و یقین گردد که در بدن مریض فضول است ترک او جائز
نبود چه در آن خوف فساد یا تعفن آنست پس استفراغ آن بخیارشنبر که در آب مطبوخ گاوزبان برگ با درنجبویه و افتیمون اندکی افسنتین آنرا مالیده باشند باید کرد و اگر ببینند
که معدهٔ او متألم میشود استفراغ بدواء مسهل ترک نمایند و این حقنه بعمل آرند اگر قوت اطاعت کند خار خسک با بونه هر واحد یک کف خطمی سبوس گندم هر یک دو درم بسته
هر واحد دو کف برگ کرنب برگ چقندر هر واحد یک باقه سپستان یک کف انجیر چهل عدد قرطم کوفته جو مقشر هر واحد یک کف کبیر برگ شبت یک باقه کبیر
همه را بدستور مطبوخ حقنه بپزند و از آن بقدر حقنه واحد بمقدار قوت مریض بگیرند و اندک بورهٔ ارمنی سرخ و هفت درم شکر در آن حل کرده بدفعات متوالی
حقنه کنند تا آنکه فضول نازل گردد و بعد از آن بتدبیر محلل مع تدبیر مبرد حسب جوب حال عاده نمایند بعد از آن مزاج مریض نظر کنند اگر حرارت او اشتداد نماید و
قشعریره یبس ظاهر گردد لزوم ماء الشعیر و مزورات مرطبه مثل کدو و ماش و بقله یمانی همه بروغن بادام پخته باید کرد و اگر مریض برین صبر نکند و در قوت او
نقصان ببینند غذا از تیهو و چوزهٔ ماکیان و مغز سر بره بدهند و از کثرت طعام و شب بیداری حذر کنند و این مرض معزالدوله را در اهواز عارض شد و قاروره او
سفید خام بود بسبب میل حرارت بسوی اعالی بدن و بسبب خامی اخلاط و ابوالحکیم طبیب او را غلطی واقع شد و گمان بارد بودن مرض نمود و ایضاً صورت اعراض
را نیز غلط کرد که آن شکایت تمدد جنبین و سوء هضم مع فرط اشتها و درد ترقوه و کتفین میکرد و معهذا لک قاروره سفید خام بود پس آنرا حب منتن خورانید و از آن
مزاج او گرم شد و مرض زیاده و قلق عظیم عارض شد و حکم بقتل ابوالحکیم داد و بعد شفاعات آنرا مقید ساخت ابن نوح طبیب از فارس با هواز در آمد و گردید او مرقان بود

پس بحث کرد از آنچه ابوالحکیم بدان معالجه آن کرده بود نظر بقاروره و نبض نمود پس نبض را بطی متفاوت مختلف یافت و حکم کرد که مرض ما بود سست اشاره نمود
مسهل نمود و باقی ماند از اسهال آنچه باقی بود یعنی فائده نبخشید و دردی در سینه او بهم رسید و بیهوش گردید و چون بهوش آمد این اکسیر معقید نمود و مدتی ابونوح
اهوازی معقید بود بعد از آن بیمارستانی معروف به بیمارستان ارشد حسن المعرفت بود و آن اقتدا برای ابوالحکیم و ابونوح نمود در قاروره و نبض آنرا غلطی انداخته
اشاره نمود و امر بدخول حمام بعد از تناول دوا کرد و در حمام آن را غشی بهم رسید و مرض آن زیاده گشت و اذیت او عظیم گردید پس حکم کرد که قید آن بیهوشی در حمام
کرد و مسهلی که نوشیده بود از اکثرت نوشانیده و چون از حمام بیرون او آوردند مشرف بموت بود و تا یکسال صاحب فراش بود و پوست بدن او تمام افتاد و اطباء
نوبه نمود بعد از آن ابوعبدالله بریدی را تحریر فرمود و من مع ابوماهر موسی بن سیار استاد من در خدمت آن حاضر بودم و طلب کرد که یکی را از اطبای خود بسوی اهواز
فرستد و صورت مرض خود و خطای اطبا را نوشت و ابوعبدالله مرا بسوی اهواز فرستاد و معالجه آن بشرب ماء الشعیر و تلطیف غذا نمودم و گفتم کسی که اشاره بمسهل
طبیعت نمود خطا بود و آنچه اشاره کردم بدان میل نمود و از ماء الشعیر آثار صلاح ظاهر شد بعده زنی از اقدام اهل معروف به بنت اسرائیل طبیب را دیدم و افتادت
بشرب شیر خر نمود و آن قریب بماء الشعیر است در ترطیب گفت که جماعتی را از صاحبان این علت بدین قسم علاج کردم و از آن خلاص یافتند و چون از ماء الشعیر
در ترطیب صلاح ظاهر شده بود ماء الشعیر و شیر خر هر دو جمع نمود و بران مداومت کرد و شفای کلی یافت و من گمان کردم که این زن اشارت بشیر خر بطریقی نمود
که زنان بغیر تمیز و تفقه میکنند و از آن مناظره کردم و آن زن را در طب ماهر زنان و فهیم معالجه حافظ در امورات کثیر الدراست بکتب جالینوس و بقراط یافتم
و دانستم که آن بشیر خر اراده ترطیب و تعدیل و تسکین حرارت و صلاح قشف و یبس نموده و بخطا اشارت نکرده بهر آنکه امر میکنیم بشیر خر و شیر زنان و ماء الجبن و مانند آن
در جائی که اراده ترطیب و کسب بدن رطوبت را می نمائیم و این حکایت از آن جهت کردم که اگر این علت با مزاج حار افتد نوشیدن شیر خر آنرا منع نیست و اگرچه
جالینوس آنرا درین باب بعینه ذکر نکرده لیکن شیر خر را بذکر قانونی ذکر کرده طبیب حسب رای خود مع استعمال قوانین آنرا بعمل آرد و بدترین چیز درین مرض استفراغ قوی
دیدم و هر چیز که معده صاحب آنرا ایذا رساند مضر است و آنچه قدما باختلاف صفات در رای خود ها درین مرض ذکر کرده اند این است که این مریض را علاج بترک
ریاضت و نشانیدن او در آبزن و حفظ سر او با شیای مقوی سر مثل گلاب و آب جلع و روغن سوسن و روغن خیری زرد و آب حی العالم و آب عصی الراعی کنند هرگاه
مزاج علیل حار باشد و اگر مزاج مریض این مرض بارد بود تقویت سر او بروغنهای گرم و ریختن آب مطبوخ ادویه نمایند بگیرند بابونه اکلیل الملک گل بنفشه برگ سرو
جوز السرو گل حنا هر واحد یک کف و اشنه اندکی و برگ خبازی و برگ خطمی و سبوس گندم همه را در آفتابه بجوشانند و بعد مهرا شدن حشائش نیمگرم بر سر او دائم بریزند
که تقویت مزاج دماغ او کند و صعود بخارات بسوی سر او منع نماید بعده تضمید معده او باین ضماد کنند برگ مورد برگ سفرجل هر واحد یک کف مغز سیب خشک بمقدار
واجب کعک شامی و سک هر واحد اندک حضض از آن کمتر گاوزبان برگ بادرنجبویه برگ مامیثا هر واحد اندک مر اندک از آن صبر طباگر یافته شود اندک از آن مصطکی
اندک از آن همه را سوده بشراب بعینه یا شراب سیب ساده سرشته بر تمام معده ضماد نمایند ناشتا و وقت غذا جدا کرده هنگام هضم طعام اعاده نمایند و این هنگامی است
که مزاج حرارت اندک باشد و اگر حرارت قوی باشد و متحمل آن ضماد نشود تضمید معده او باین ضماد کنند زرشک با تخم کوفته حشیش مامیثا صندل سفید و سرخ کعک
شامی برگ مورد سوده با آب سیب آمیخته سه پایه چه ضماد کرده بر معده خالی گذارند و وقت انهضام طعام از آن جدا کنند و از چیزیکه تدبیر این مرض مع حرارت مزاج بدان کنند
ماء الشعیر و حریره معمول با آب سبوس است تا آنکه قوت مریض متحمل آن باشد و چون ضعیف شود زیرباج مرغ سفیدباج بچه مرغ و تیهو و از آن بریان کرده دهند و اگر گرسنگی
بسیار باشد و احتمال صبر بر طعام اندک نبود ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش نوشانند و تغذیه آن بلحوم بره و بچه ماکیان سازند و نبیذ ابیض معتدل البیاض و نبیذ خوصی
نوشانند و اگر فضول در بدن او ثابت شود و احتیاج بفصد بود و قوت او متحمل باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بدفعات نمایند و تضمید احشای او به برگ بنفشه
و آب حی العالم اندک خطمی اندک آرد کرسنه و صندل سفید اندک حضض اندک کوفته پخته بگلاب قلیلی از روغن خیری در ایام وقت پری شکم و گرسنگی نمایند و لازم منع
آبزن هر روز کنند و از جماع و کثرت آن منع نمایند و اگر شهوت جماع اشتداد نماید و نعوظ مفرط ظاهر شود و افکار او فاسد گردد و شبیه بوسواس آن را ظاهر شود اجازت
جماع اندکی دهند و بعد آن حفاظت قوت او نمایند و اگر محتاج باستفراغ باشد حقنه مذکور کنند و اگر با استفراغ اراده تغذیه بدن و ترطیب آن باشد و وقت احتمال آن کنند

بماء الجبن و شیر مطبوخ با فسنتین نمایند صفت آن بگیرند اندک افسنتین و افتیمون اندکی ریوند چینی خالص سوده در پارچه صرّه بندند و در دیگ سنگین نو مقدار یک رطل شیر بز اندازند که علت آن حشیش افسنتین رطب یا شاهتره یا حشیش فیل گوش یا حشیش گاوزبان یا بادرنجبویه یا قدری ازین همه یک غند اگر این میسر نشود الا از جو کوفته مقشر
و از سبوس سمید و مانند آن بود و آن صرّه را که در آن افسنتین و افتیمون باشد در شیر جوش خفیف دهند بعده شیر را صاف کنند و بر آن اندک سکنجبین عنصلی اندازند اگر مزاج و معده او
متحمل آن باشد و الا جلابی که مذکور شد و آنرا بنوشانند که این تقویت معده او و تحلیل اخلاط سوداویه محترقه در مراق و عروق آن کند و از غذای اندک تنعم و برگ شیر خواران سازی
نکنند اگر قوت آن متحمل این باشد و شراب حصی بنوشانند و از بلد سکونت و و صناعت او نقل کنند اگر نقل او رای واجب کند و همچنین از آبیکه آنرا موافق نباشد که این تدبیر
در امراض است و اگر مزاج مریض یا معده با این مرض باشد تدبیرش همین تدبیر نمایند از ضماد معده و حشای او سوای آنکه در ضماد این مرض اجب است که صبر و مصطکی و عود خام
و افتیمون اندک افزایند و اشیای مبرده از آن ضماد بکاهند و در آبزن که اندران بابونه و اکلیل الملک و سبوس و مانند آن آنچه مسخن و جالی باشد جوشانیده باشند نشانند
و واجبست که از مراعات مزاج او غافل نشوند پس اگر با ونی تغیر متغیر گردد یا یکی ازین کیفیات مائل شود میل او و تدبیر بطرفی که مخالف کیفیت مرض باشد باید کرد و اگر این
علت بغیر ورم در معده باشد و مزاج او بارد بود لزوم شرب سکنجبین شکری عنصلی نمایند و نان خورش بسرکه عنصل سازند و اهتمام استفراغ او بدوای که در آن افتیمون و افسنتین باشد
باید کرد و اگر قوت او متحمل استفراغ نباشد و در بدن او فضول باشد و وقت احتمال نماید این نقوع هر روز یک قدح بنوشانند نسخه آن برگ بادرنجبویه و گاوزبان عناب سپستان
اصل السوس تخم المحروس تودری کوفته بوزیدان کوفته پرسیاوشان هر واحد یک کف ترنجبین گل سرخ مویز منقی هر واحد یک کف کبیر افسنتین اسطوخودوس افتیمون هر واحد
اندک بوزن دو درم همه را در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی سبز اندازند و آب شیرین خوب گرم بر آن آنقدر بریزند که چهار انگشت بپوشد و سه روز در آفتاب گذارند بعده هر روز
یک قدح ازین آب بیک اوقیه سکنجبین عنصلی بنوشانند که این استفراغ آن فضول بلا اذیت کند و هر گاه قوت او ضعیف گردد و فضول باقی بود و اصلاح غذای او و ترک استفراغ
نمایند تا آنکه استفراغ او ممکن شود و آنچه معالجه این علت بدان نمایند بعد پرهیز و لزوم آن تقلیل طعام و ترک جماع و لزوم آبزن است و هر روز اندک ازین معجون افتیمون
مقوی دهند بگیرند اهلیلجات ثلثه و بلیله و آمله مساوی و مصطکی اندک افتیمون و افسنتین هر واحد مثل یکجزو از اهلیلجات کوفته بیخته بعسل مسرشند بعده جهت تقویت اسهال
باندک تربد و خربق سیاه و سقمونیای مشوی آنرا مقوی سازند اگر در معده ورم نباشد و قوت صحیح بود و مزاج او احتمال این کند و هر سه روز از دو درم تا سه درم بدهند و چون این
مرض علیل پاک گردد از عود او ایمن نباشند هر گاه مریض ترک پرهیز کند و بر اغذیه مولد سودا جسارت نماید و مضر ترین اشیا برای صاحب این مرض یا علت متعبه است پس باید
که مراعات و بسیار کنند و حفاظت معده او نمایند و ندیدیم کسی را که این مرض عارض شد از آن تساهل نمود و تدبیر جازم اخذ نکرد و دوام او بفساد مزاج و فرط انحلال قوت منجر گردید
و دیدیم شخصی را که این علت با ورم در معده او و حرارت در مزاج او و معالجه باستفراغات نمود و اکثر اعضای او متشنج گردید مع الم شدید که لاحق او بود تا آنکه هلاک شد و این حالت از
استفراغ رطوبات محتاج الیه بدن و ضعف قوت و ارتفاع بخارات حاره بسوی دماغ بهم رسید و جمیع انواع مالیخولیا در طریق معالجه آنها قریب یکدیگر است و زیادتی و کمی که
در آنها واقع میشود اندک است و بعید نیست که این فرق از کسی که آنرا ادنی تمیز باشد زائل شود پس انواع آنرا باستقصا تامل نمایند ایضا او مینویسد که طول سهر و فرط فکر
و نظر در علوم فکریه و ترک مجالست انواع مردم و کثرت خلوت و تنهائی با افکار مورث نوعی از مالیخولیای عسر البرء میگردد و با این نوع مالیخولیای دماغی سوداوی منتسب گردد
که بسوی آن احتراق سائر اخلاط مضاف گردد پس هذیان کثرت نماید و گاه نوبت بدریدن جامه رسد و جمیع افکار او فاسد گردد و معالجه این قسم علاج مرکب از انواع مذکوره
مالیخولیاست از ترطیب و تحلیل و استفراغ بمهلت و آهستگی و تغذیه باغذیه موافق مزاج آن و ایناس او و اجلاس او در مجالس مردم و جماعتهای که در آن اصحاب علوم و ملاهی و شرب
جمع گردند و اندک شراب لطیف نوشانیدن و تفقد اعراض و سائر احوال او و تقویت قلب ایشان و همچنین قلوب سائر اصحاب مالیخولیا و ارباب قرانیطس و جمود و هر ذکر که تقویت
قلوب آنها و تقویت قوت آنها نماید پس معالجه طبیب را اثر نیک ظاهر گردد و در زمانه خود جماعتی را از افاضل دیدیم که خود را تنها داشتند و لزوم افکار و اجتناب از مردم و ترک
اشتغال بغیر علوم و دراست نمودند پس اخلاط ایشان محترق گردید و مالیخولیا پیدا شد و بعضی را از ایشان دق لزوم نمود و هلاک شدند منجمله آنها ابی عیسی بن ماسویه
و ابوبکر بن ابو سعید بصری و عمرو بن ثقیف اند که بدین علت هلاک گردیدند پس این قسم تدبیر اعنی مفارقت مردم و اختیار تنهائی و ترک استماع و مجالست مردم و تفکر و فکر
و مجاهده نفس و جزء بیکوره و بدانچه مذکور شد اندرین حالت بر انسان عاقل واجب است که تقسیم نماید روز خود را و اگر قدرت نباشد هفته را و اگر نتواند ماه را و آنرا از ادوار جماع

معجون افتیمون

و مجالست مردم حصه کرده اند و اکثر اوقات خود را برای علم و اکتساب فضائل و اصطناع خیرات مقرر سازد و بنوعی از امور جسیم نفس خود منفرد نگردد که این مؤدی بامانت سائر قوی تا
و افساد سیاست بدن او و نظام این بقیه و ایضاً حکیم گیلانی در منتسبه علاج مالیخولیا چون بآخر رسد و قشف باقی ماند داله بر طیب ان آن باشد چیزی بهتر
نوشیدن ماء الجبن بعد اصلاح شیر و استعمال آن نیست بعد از ان آنچه بماء الجبن اضافه کرده شود بحسب اعراض باقی از مرض واجب بود مثلاً اگر در عروق مراق آن چیزی از اخلاط
باقی ماند بماء الجبن افتیمون و اسطوخودوس اضافه کنند اگر معده او متحمل باشد و اگر قشف و یبس جلد باقی بود باید که ماء الجبن با روغن بادام و سکنجبین و تخم خیار و تخم بادرنگ مانند آن افزایند و اگر
حرارت باقی باشد و جهت آن که بدان جلاب و سکنجبین و روغن کدو و امثال آن زیاده کنند و اغذیه بحسب آن باید و اگر عقب مرض فساد احشا مثل طحال و کبد باشد باید که در ازالۀ
اعراض مرکبه بحسب مرض مثل قرص لیمونی و قرص ریوند و قرص گل و مانند آن مضاعفه سازند و شدید ترین مرض که عقب این مرض هنگام زوال آن حادث میشود آن یرقان
اسود معروف بیرقان سندی ست این بسبب قوی سوده عروق بکبد و طحال میباشد و علاج این بنوشانیدن سکنجبین عنصلی و قرص کبر ریوندی و قرص اسقولوقندریون
باید کرد و گاهی عقب این علت دمامیل و خراجات خصوصاً سراقی ظاهر میشود و این دلالت میکند بر آنکه اخلاط محتبسه منحل و رقیق و تجفیف گردید و بعضی از ان خارج شد و بعضی
باقی ماند و بعروق دقاق آمد ما بین جلد و لحم خارج شد و چون این علامت ببینند یقین کنند که عروق خالی شد و مریض صحت یافت و آنچه از ملت دمامیل و خراجات باقی ماند
درین هنگام بهترین اشیا پرهیز شدید ست و تغذیه باغذیه صالحه ناشفه قلیل الفضول و نشانیدن او در چشمه کبریتی و شیهای اندک مدت و لزوم مالش بروغنهای مجفف
منشف مثل روغن گل و زیت معمول از زیتون خام و روغنی که در ان بیخ درخت الجیر ملت و مانند آن جوش داده باشد و خوف نباید کرد که این دمامیل قروح جذامی خواهند شد بهر آنکه
استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط شده است و این هنگامی ست که عقب معالجه در آخر مرض حادث شود اما اگر در ابتدای مرض حادث گردد از بودن آنها قروح جذامی حذر کلی
نمایند و احتیاج بفصد و استفراغ و اصلاح غذا حتی الامکان کنند و تدبیر جو طبقی که بدان اصلاح تغیر خون کرده میشود ملحوظ سازند ایضاً موسوی [illegible] معده
در باب مراق نوشته که این علت بادشاهی را بسبب جذب دن نوم بسیار و نوشیدن نبید کهنه و طعام عارض شد و حرارت بران غلبه کرد و معده و میان کتفین او متألم گردید بسبب
غم و فکر او کثرت نمود و اطبای او هنگام ملاحظه سفیدی قاروره غلطی کرده حب سکبینج و حب لوغاذیه او را خورانیدند و بلای او عظیم گردید و قریب بود که هلاک گردد و زهی طبیبی
که می آمد در معالجه طریق اطبا سلوک می نمود زیرا که ایشان در صناعت بیشوا بودند و بالاتفاق ایشان را غلطی واقع شد و هر گاه امر آن بادشاه متقادم شد بر بیسی من که
همراه او بودم بطلب من تحریر فرمود و من حاضر بودم مرض او را شناختم و ماء الشعیر و جریره خندروس دادم چیزی اصلاح یافت و بعد از چند ماه که خواب نکرده بود خواب کرد
و از نی طبیب او را رشد داشارت بشرب شیر خر نمود و در نای خطای او ندیدم بسبب قرب بهر و طریق در معالجه و آن بادشاه میان ماء الشعیر و شیر خر جمع نمود مجموع
یا متفرق و جریره خندروس که بدان اشارت کرده بودم نوشید و ترطیب بدن او گردید و آنچه در معده او بود و دو کتفین زائل شد و تسکین یافت و خواب طبیعی نمود و معده او
انتفاع یافت بهر آنکه آفت این علت سهر بود و بهر گاه آثار صحت از مرض دیدم فصد او کردم و اگر فصد او در ابتدای مرض میکردم بسرعت زوال علت وی کردی و صحت کلی یافت
واما اطبای ناقص چون این مرض را دیدند بسبب جهل خود بدان بر مریض جنایت کردند پس تأمل باید کرد و آنچه در صعب این مرض اعراض خاص و اسباب فاعل آن ذکر کردم
تا صورت آن بر شما مخفی نماند و گوییم که در علاج آن بر طبیب واجب ست که استفراغ مواد آن بدو او وجهی نباید کرد بهر آنکه طریقی که در ان غذا از معده نافذ میشود بورم مسدود بود
و خلط موجب مرض غلیظ عسر الحرکت ست و اگر امتلای بدن بنبض ظاهر گردد بفصد باک نیست و موافق ترین عروق بر مذهب روفس فصد برای این علت صافن ست و باسلیق
و اگر بعد فصد امتلاء بدن بدلیل معلوم شود حقنهای لینه مثل آب چقندر و آب جو و آب سبوس گندم و خطمی و بابونه و شبت اندک روغن بنفشه و مانند آن حقنه کنند و بر اسفل معده
او ببرگ اسپغول و برگ بارتنگ آرد جو و بنفشه و اندک سویق شبنگ مورد ضماد نمایند و اگر از سردی که بآن موضع رسد ناخوش باشد ضماد را بالفعل گرم کرده بر موضع نهند و باید
که مریض لتعم ماء الشعیر و جریره خندروس نماید و اغذیه لحم سینه تیهو و دراج و اگر نباشد مزوره بکدو و ماش اختیار کنند و بعضی از نو آموزان در بغداد بود مریضی که آزار وجع
مراق بود بران وارد شد پس گمان کرد که آن مالیخولیا ست پس مطبوخ افتیمون و ادویه ایارج او را خورانید و استفراغ او بامطبوخ مقوی با ایارج نمود و مرض زیاده شد و مریض
مشرف بهلاکت گردید و در امر او بابو ماهر موسی بن سیار طلب مشوره نمودند امر بماء الشعیر و جریره خندروس و ترطیب بدن او حتی المقدور و لزوم آبزن و تضمید بر سینه و
ماهی کوچک [illegible] و اندک شراب [illegible] او را نوشانیدند و در اندک مدت مریض شفا یافت پس واجب ست که بهمین طریق معالجه مریض این مرض نمایند و [illegible]

او بقیه زر حلی مرتب از جرانه که دو آب بید مانند آن کنند و مریض را اجازت جماع البته نباید داد و تا فقط بین اشیا کرده معالجه این می نمودم هرگاه آنجا امتلا باشد فصد صافن و حقنهای لینه و ترطیب بغذا ست گاه نبات قاروره این بعض سرخ ناصع بود و درین حالت و ترطیب افزا مینمود با آش شیر جماد حضری سبز و غذای او بزیجات عنوده شیرین مانند واز انفع آشیا برای این مریض اصلاح غذاست **مؤلف اقتباس** مینویسد که بعد از فصد باسلیق چپ در موافق صاف و زنان بهر تعدیل مزاج تا یکهفته شربت گاوزبان تخم بادرنجبویه هفت ماشه پاشیده بنوشند و از غذا بر نخوداب بچه مرغ اکتفا کنند و یا شوربای بچه مرغ و یا گوشت بزغاله بروغن گاو پخته بنان تنک دهند و بعد از هفته فصد اسلیم چپ بکشایند و منضج از بسفایج بادرنجبویه گل سرخ هر یک نه ماشه و سرخ گل گاوزبان هر یک هفت ماشه تخم کشوث سه ماشه افتیمون پنج ماشه مویز منقی یکتوله در عرق شاهتره و عرق بادرنجبویه و گلاب هر یک پنج توله خیسانیده صبح جوشانیده گلقند چار توله و معجون نجاح دو توله مالیده صاف نموده بنوشند تا پانزده روز و حصول نضج بعده سنای مکی مدبر یکتوله هلیله سیاه یک نیم توله افسنتین چهار ماشه ریوند چینی نه ماشه مغز خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شیرخشت چهار توله شربت اسطوخودوس مسهل چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده شب حب لاجورد یا حب افتیمون نه ماشه و معجون نجاح دو توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند و صبح مسهل مذکور بنوشند و بجای آب عرق گاوزبان و گلاب بنوشند غذا و مهر نخوداب مرغ وقت شام شله مرغ و پلاو یا نان خشکه تنوری بشوربای مرغ ترید کرده دهند روز دیگر جواهر مهره یکماشه در خمیره ابریشم نه ماشه سرشته ورق طلا یکعدد پیچیده دهند یا لاجورد مغسول مصطکی هر واحد یکماشه با ملهری یکعدد با خمیره گاوزبان ساده یکتوله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند بالایش لعاب گاوزبان هفت ماشه شیره تخم قرطم و بادیان هر یک ماشه الاچی کلان پنج عدد در عرق شاهتره و گاوزبان و گلاب هر یک هفت توله برآورده شربت بادرنجبویه یا سیب چهار توله داخل کرده تخم فرنجمشک یا شربتی یا بالنگو نه ماشه پاشیده بنوشند و بعد از مسهلات ثلثه یا زیاده بهر تعدیل مزاج خمیره گاوزبان عنبری جدوار دوالمسک جدواری همراه عرق عنبر یا زردک و تخم شربتی بکار برند و از بخارات و مسکرات اجتناب ورزند و اگر تنقیه بمار الجبن بکرات و مرات بلکه در هر سال سه چهار بار کنند امید که تمامه زائل شود و اگرچه عسر البرء است و بعد از چهل روز فصد اسلیم کردن استیصال این علت میکند و باز احتیاج تدبیری دیگر نمی افتد و برای آوردن خواب نمک سیاه در شیر میش آمیخته بر کف دست و پا مالیدن فی الحال خواب می آرد و بارها تجربه در آمده و با وجود تدابیر مذکوره گاهی در طعام ایشان ادویه کاسر ریاح چون زیره و قاقله و دارچینی و زنجبیل و مصطکی افگنند و بر مراق اطلیه و ضمادهای محلله مانع تولد نفخ بعمل رسانند و این مطبوخ همه اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی را مفید ست گل سرخ دو مثقال افتیمون یک نیم درم افسنتین یک درم برگ گاوزبان یک مثقال نبات سه توله و این مطبوخ تا چهل روز متواتر دهند که بلیغ النفع ست گل سرخ دو ماشه گاوزبان سه ماشه کوفته بیخته نبات هفت ماشه تخم فرنجمشک سه ماشه آمیخته اول بخورند بعده الاچی کلان سه عدد برگ گاوزبان سه ماشه تخم شاهتره دو ماشه و گلاب نه توله و آب باران ده توله گلقند یک نیم توله جوش کنند که به نیمه آید مالیده صاف نموده بنوشانند وقت صبح و غذا چوزه مرغ بنان خشکه تنوری دهند لیکن باید که تا پنج روز الاچی یکعدد و گاوزبان و تخم شاهتره هر یک ماشه و گلقند یک توله گلاب چهار نیم توله و آب نیم توله زیاده کنند هر روز و از روز ششم اضافه کردن ادویه را موقوف نموده تا چهل روز بدستور نوشانند که مکرر تجربه رسیده و کذا اسطوخودوس مغسول دو ماشه در اطریفل افتیمون علوی خان یک توله خوردن

جنون و وسواس

بدانکه جنون یعنی دیوانگی بقول ایلاقی چهار قسم ست مانیا و داء الکلب و صبار و قطرب پس مانیا عبارت ست از جنون سبعی و داء الکلب نوعی از آنست و ماده فاعل این هر دو سودای محترق از صفرا یا از سودا ست و صبار جنون مفرط ست که با سرسام صفراوی مرکب باشد و سبب او صفرای محترق ست و قطرب قسمی ست از مالیخولیا و سبب دم محترق یا سودای محترق یا صفرای محترق ست و ماده الوان مانیا در حرارت و حدت کمتر میباشد و در یبوست و غلظ بیشتر و لهذا این مرض مزمن و بطی التحلیل باشد تشخیص هر واحد از اقسام مذکوره باید که از دلائل دریافت نمایند که با جنون تپ هست یا نه اگر باشد و قاروره سفید و رقیق بالی د جنون شدید با هذیان اختلاط عقل و غیره آثار سرسام صفراوی شامل بود صبار باشد و اگر تپ نباشد و سفید و رقت که دیوانگی بالقدام و بیم سطالاضطراب خفت و تبش و سهر و ضعف شدید و نظر صاحب این علل نظر درندگان باشد و هر چه یابد بشکند و بدرد و مائل بسیاهی و رقیق بگاهی مائل بزردیت بود مانیا باشد و اگر سوء خلق و غضب و لیدا اختلاط بعقل و مهربانی و تملق مثل طبع کلاب بود داء الکلب باشد و اگر جهار نهایت ترش رو باشد و در یک مکان بیش از یک ساعت قرار نگیرد و

دا از مردم بگریزد و بگورستان و ویرانه پنهان شود و اکثر در شب ظاهر گردد و باشد که از مردم نترسد بلکه حمله آورد و کثیر الحزن و متاسف و زرد یا سبز رنگ و خشک زبان بی‌نمی
و چشم غائر و بدن لاغر بود و مثل خروس سگ آواز کند و گاهی بر هر دو ساق او قروح پیدا شود و قطرب باشد و **فرق** درانکه مادهٔ قطرب سودای محترق است یا صفرای محترق
چنان کنند که صاحب او اگر متفکر و خاموش بود و در صورت تکلم چندان گوید که سامع را خلاصی از آن دشوار گردد و چون بغضب آید دیر فرو نشیند و بدن او بسیار نحیف
و رنگ او مائل به سیاهی بود و سودای محترق باشد و اگر با اضطراب و سبعیت شدید و ضجر کثیر و قلق و زردی چشم بود و بسرعت شرارت کند و بزودی زائل گردد صفرای
محترق باشد **و گویند** که مادهٔ مانیا و مالیخولیا برابر است در سوداویت لیکن مادهٔ این علت سودای محترق از صفرا یا از سودا است و آن ردی‌تر است از جهت مادهٔ
و مادهٔ مالیخولیا سودای طبیعی کثیر یا احتراقی از بلغم یا از خون شیرین بود و جنون از بلغم محترق کم باشد و فرق دیگر میان آن هر دو آنست که اکثر مالیخولیا از حصول
مادهٔ سوداوی در اوعیهٔ دماغ میباشد و مانیا اکثر از حصول آن در مقدم دماغ و جوهر آن بود و مالیخولیا با سوء ظن و فکر فاسد و خوف و سکون بدون اضطراب شدید
می باشد بخلاف مانیا که با اضطراب و توثب و جستن بسوی مردم و سبعیت و نظر بسوی مردم مثل نظر سباع بود و **فرق** در حمرهٔ دماغ و مانیا آنست که صاحب حمره
در سر خود احساس می‌نماید التهاب حرقت بنهجی که بران مخفی می ماند صداع آن از شدت التهاب حرقت باوجود آنکه خالی از صداع نمی باشد و عقل او ثابت میباشد
و نظام کلام او متغیر نمیگردد و در حمی مطبقه با فتور و شدت و ضعف خالی نمیباشد و درین علت فساد عقل و عدم صداع و تغیر ترتیب کلام میباشد و با این حمی نمیباشد
جهت آنکه درین ورم نیست **و کذا فرق** درین مرض و در سرسام حار از وجود تپ گرم مطبقه و سرخی چشم و اشک و امتلای عروق آن در سرسام و عدم حمی
و فرو رفتن چشمها و بدون اشک و خشکی و خشونت پوست پیشانی و نحافت بدن و صلابت و صغر نبض و در اکثر بول زیتی در مانیا باید کرد و در داء الکلب اعتقاد بد
نمیباشد چنانکه در مانیا میباشد و آن به سوداویت اقرب است و اکثر عروض این علت در خریف میباشد جهت حرارت اخلاط در ان و در ربیع و تابستان نیز بسیار میباشد
و نزد وزیدن باد شمال اشتداد می‌یابد جهت تجفیف و یبس آن و این علت اکثر زائل و منحل میگردد بهوا سرد و دوالی **و گویند** که اگر سبب مانیا و داء الکلب حرارت جگر و یبوست
آن باشد و عقب او استسقا عارض شود برطوبت آن منحل و زائل گردد و بیشتر این علت بمشارکت معده افتد و از قی کردن شفا یابد و از علامات منذره بمانیا
کابوس با حرارت دماغ و امتلای قدمین از خون و سرخی آن و بستن خون بپستان زن است و چون دوالی [illegible] مانیا عارض گردد در اکثر دلالت بر انحلال و زوال آن می‌نماید
و بسیاست که عارض میگردد مانیا در امراض حاده و آن دلیل بحران است و در اکثر اشتداد مانیا دلالت بر بحران آن می نماید **و شیخ** میفرماید که بسیار جنون مفرد
که با سرسام حار صفراوی عارض میشود حتی که انسان با وجود آنکه سرسام میباشد هذیان بطور مجنون مضطرب میکند و با قرانیطس مفرد هذیان و اختلاط عقل میباشد
و با آن جنون نمیباشد و اگر باشد صبار بود و ایضا گویا که آن مانیا است مرکب با قرانیطس چنانکه قرانیطس گویا که مالیخولیا مرکب با ورم و تپ است و بیشتر در صبار
جنون تقدم میکند پس عقب آن ورم و تپ میشود و صبار آنگاه میباشد که چون قرانیطس از صفرای صرف و محترقه بود پس این ماده هرگاه بسوی دماغ مندفع شود
در اول حصول خود جنون حادث کند و بادی یا بعد آن ورم پیدا کنند سبب صبار باشد و در قرانیطس جنون عارض از ورم میباشد و در صبار جنون و ورم هر دو یکجائی
از ماده حادث میشوند یکی از این هر دو سبب دیگری از آنها نمیباشد و اگرچه گاهی هر یک ازان هر دو سبب یا وقتی دیگر میگردد و هرگاه صبار ظاهر شود با سهر و تیزی آب
مضطرب و ترسیدن در خواب و جستن و نفس کبیر متواتر و نسیان و جواب غیر مطابق سوال و سرخی چشم با اضطراب آنها و گرانی در آنها و گویا که دران چیزی
افتاده است و گاهی دران زردی میباشد و در انجا احساس تمدد و نزد و تفاوج بسبب تصاعد بخار میباشد و ایضا در چشم اشک بغیر اراده و دلغه و سیلان
میکند بعد از ان چون مرض مستقر گردد و تپ سخت و زبان خشن و خشک شود و پس از آن حرکات پلک بسبب ضعف ساکن گردد و حرکت ثقیل و حتی که
تحریک پلک از جنون هذیان منقطع مع عجز از کلام و قلت آن باقی ماند و برچیدن ریزه از جامه و کاه در اکثر اقدام نماید و در نبض ضعف و صغر و صلابت
بسبب یبس زیاده گردد و گاهی صبار اغیر محض صرف واقع میشود پس حالات او از کلام و ذکر و حرکات مختلف بود که گاه منتظم و گاهی غیر منتظم باشد.

علاج کلی اقسام جنون

بقول مسیحی در معالجه جنون باید که اولا اعتنا بسر و ترطیب آن کنند باین طور که به آب شیرین نطول از نیلوفر و بیخ خطمی و برگ بید و جو مقشر و پوست کدو و خیار و برگ کاهو

وخشخاش سفید و گل سرخ و گل بابونه و لفاح جوشانیده بر سر ریزند و این نطول یک مرتبه صبح قبل طعام و یک مرتبه شب استعمال نمایند و مریض را
راحت بنشانند تا نطول بر مقدم سر او باشد و اثر آن در اندرون سر بسهولت برسد و بر روغن بنفشه و یا روغن نیلوفر و روغن کدوی شیرین
بشیر دختران در بینی چکانند و شیر زنان یا شیر بز بر سر دوشند و اعضای سفلی و دست و پای او بر روغن نیلوفر و روغن بنفشه بمالند و ساقها و رانهای او
بر بندند تا ماده باسفل منجذب گردد و اگر در اینجا سهر باشد شربت خشخاش که با پوست آن ساخته باشند بآب انار شیرین یا بماء القرع یا بآب آلو بخارا یا بآب عنب الثعلب بنوشانند و نرم
طبع باشند حقنهای لینه مثل حقنه معمول از بابونه و بنفشه خشک و جو مقشر و سپستان و خطمی و خار خسک و روغن کنجد تازه و فانید و شکر سرخ و نمک نان بعمل آرند و غذا اگر حرارت
شدید باشد بکدو و خیار و سفاناخ و ماش و کاهو و سلق و مطنجن در روغن بادام سازند و اگر حرارت نباشد جوزه مرغ و دراج و لحم بره و پاچه بز و زرده بیضه و ماهی تازه کوچک
و شراب ممزوج بآب بسیار دهند و هرگاه در دماغ چیزی ترطیب حاصل شود و احتیاج بتنقیه بدن باشد مطبوخ معمول از هلیله و غیره و آنچه اسهال فضول صفراوی و محترقه کند
استفراغ نمایند جرجانی و ایلاقی مینویسند که علاج این علاج سرسام حار نزدیک است اول نگاه کنند اگر امتلای اخلاط باشد فصد نمایند تا اندک خون سیاه کم شود و بهر وجه
ممکن باشد تدبیر ترطیب کنند و بعد اندک مدت تنقیه سودا نمایند و آنجا که خلط دموی یا صفراوی باشد بعد از فصد تنقیه بمطبوخ هلیله کنند و آنجا که سوداوی باشد بمطبوخ
افتیمون کنند **صفت مطبوخ هلیله** پوست هلیله زرد پانزده درم پوست هلیله کابلی ده درم افسنتین افتیمون هر یک چهار درم بسفایج نیمکوفته پنجدرم سنای مکی سه درم
تربد نیمکوفته چهار درم آلوی سیاه سی عدد تمر هندی بست درم فلوس خیارشنبر بیست درم ترنجبین پنجاه درم بدستور مطبوخ بپزند و صاف کنند و اگر حاجت باشد نیم دانگ
سقمونیا در آن حل کنند و بعضی در این نسخه مثل دستور العمل است و اطبای لائق هر شخص مسکی و زیادتی آن تصرف کرده میدهند و باشد که بنفشه و عناب و نیلوفر زیاده کنند و در تقویت
معده مصطکی و انیسون افزایند و تدبیر ترطیب بدین ترتیب کنند که هر صبح کشکاب چهل درم با بست درم شربت خشخاش و سه درم روغن بادام بدهند **صفت** شربت خشخاش
آب نیلوفر و آب بنفشه و آب کدو هر یک نیم من تخم خشخاش سفید صد درم کوفته و بعضی اطبا یک مثقال بزر البنج ناکوفته یا زیاده میکنند پس تخم را اندرین آبها سه روز تر کرده بعدت
بمالند و افشرده آب را صاف کنند و نیم من شکر انداخته بطریق جلاب بقوام آرند و بعد شرب این شربت حمام و آبزن و مالش و روغن بنفشه کنند و بعد حمام آسایش نموده غذای
سبک سریع الهضم جید الکیموس چنانکه معلوم شده بدهند و اگر از کشکاب ملالت نماید شربت مذکور را بآب انار شیرین دهند و اگر طبع قبض باشد با شربت آلو دهند تا
تلیین و ترطیب نیز کند و نگاه کنند اگر در دماغ فضله دموی باشد رگ زیر زبان یا رگ پیشانی یا رگ بینی بگشایند و اگر فضله سوداوی باشد در هر چند شب دو درم حب شبیار
دهند **صفت حب شبیار** ایارج فیقرا و افتیمون هر یک دو درم اسطوخودوس حجر ارمنی مغسول یا لاجورد مغسول هر یک یکدرم خربق سیاه چهار دانگ هلیله کابلی دو درم
کتیرا یکدرم بدستور حب بسازند و اگر فضله صفرای سوخته بود حب شبیار بدین صفت سازند ایارج فیقرا و پوست هلیله زرد و افتیمون هر واحد یکجزو و سقمونیا نیم جزو
شربت مثقال و جهار بقدر حاجت باید داد و افراط نشاید کرد تا خشکی نشود لیکن چندان دهند که منفعت معلوم کنند و نطولات چندانکه توانند بکار برند چنانچه اگر دیر کرده
بنج با دعمل آرند میشاید خاصه بعد از تنقیه **صفت نطول** بنفشه نیلوفر گل خطمی شاهسفرم کشک جو برگ بید گل سرخ برگ کوکنار بابونه هر یک شش برگ مورد تر برگ عنب الثعلب
هر یک مشتی همه را بجوشانند و در حمام پیش سر او بخار دهند و آب آن نیمگرم بر سر ریزند و کله پاچه بره بپزند و آب او بر سر ریزند و شیر دختران بر سر دوشند و مسکه بر سر طلا کنند و اگر
خواب نیاید پوست خشخاش بابونه جوشانیده بر سر ریزند و در غذا کاهو و تخم آن بپزند و اندکی دارچینی در آن اندازند و قبض طبع روا ندارند تا بخار بسر صعود نکند و رانها
و ساقها پیوسته به بندند و هی بمالند و پای در آب گرم نهند و بشویند و اگر در آن آب بابونه بپزند بهتر باشد و مغز تخم کدو را در بنفشه پرورده روغن آن بکشند و در بینی بمالند و بچکانند
و بر ناف و مقعد و کف پای بمالند و اگر روغن کدو با شیر زنان یا بسفیدی بیضه مرغ بر سر نهند و در بینی چکانند صواب باشد و ادویه مدر بول دور دارند و شراب رقیق سفید ممزوج موافق
بود در طوبت افزاید و خواب آرد و اگر کسی را برنجاند یا خویشتن را مضرتی رساند به بندند و علاج کنند و اگر چیزی مثل قفس سازند و بیمار را در آن بند کرده معلق بیاویزند صواب باشد

ذکر بعض ادویه نافع اقسام جنون

قرشی گفته که نیم درم افیون با آشجو جنون را در یکروز دو روز میسکند لیکن احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع کنند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و گویند که موی سر آدمی سوخته
بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن جنون را زائل میکند و حکیم علی گوید که سعوط بندق هندی بوزن حبه با روغن بادام نافع جنون است و گویند سنگی که در شکم خطاف

یافته میشود اگر سه بار با اینده و آب شکر بنوشانند جنون را زائل کند و از مجربات محمد مراد ست که اگر مجنون نصف درم اصابع صفر سوده با شهد بخورد صحت یابد و در کتابی قوم ست که اگر خویش کژدم و ناخن سگ و ناخن باخچه در پاره چرم شتر تعویذ کرده در گلوی مجنون بندند از وسواس جنون باز می ماند و هم مفید صرع ست و شخصی میگفت که اگر دماغ یکدانگ گرفته با پنجه کافور سوده در آن ممزوج نموده و یکدانگ شیر زنان یا آب آمیخته بقدر دو حبه چند قطره تا سه سعوط نمایند مدار از جنون مجرب ست و سویدی گوید که خوردن تخم بادنجبویه بشکر و کذا ابقاء آن مسلوق بروغن بادام و کذا گاوزبان و کذا اسپست شامی اکلاً و شماً و کذا اکل لحم ماکیان و دماغ آن در وسواس سوداوی مجرب ست و از حکمای دیگر نقل کرده که شربت سنا و کذا سنجان کذا افتیمون بطریقیکه در مالیخولیا گذشت و کذا تخم افتیمون هفت درم در هفت اوقیه شیر تازه تر کرده و کذا پوست بیخ گاوزبان و کذا شحم حنظل و برگ او مصلح به نشاسته با صمغ عربی یا کتیرا و اکل لحم کبک تا سه روز متواتر و کذا خون ضبع و کذا جگر زاغ خشک بریان کرده و کذا مصطکی و کذا آمله و کذا اپونیه خبری و کذا انیک و کذا اکلیل الملک یک مثقال بعسل گرفته و کذا بهمن سرخ و کذا احمر و کذا ثلث سه روز متواتر و کذا اسطوخودوس و کذا سنبل الطیب و کذا شیشعان و کذا اقرنجمشک و کذا درونج و کذا کاهو و کذا شیر تازه هر واحد نافع وسواس سوداوی و جنون ست کشنیز سبز مفید وسواس حار ست و تخم او بنهایت قوی ست لاسیما در وسواس حارث از صفرای محترق سعوط دماغ گربه خشک کرده سوده و کذا زهره کبک و نطول طبیخ اکلیل الملک بگرم بر سر در حمام سه بار یکبار نیز نافع وسواس سوداوی ست تعلیق سنگی که در حوصله بعض ماکیان بر می آید بر صاحب جنون سود مند ست **انتباه** جنون و وسواس که بعد حمیات بسبب ارتفاع بخارات گرم از ماده تپ واقع شود بهترین معالجات آن فصد رگ پیشانی ست و جذب ماده بحاجم بر فخذین و ساقین و ریختن آب نیمگرم بر سر دوشیدن شیر و نهادن پنبه بشیر آلوده و یا جرادة کدو یا برگ کاهو بر تارک سر و خوردن کاسنی و کاهو و خیار و خرفه و خواب و راحت اختیار نمودن سکنجبین بلیمو و خرفه و خیار نیم شیدن مفید ست غذا ماء الشعیر با ماش مقشر مغز بادام و در صورت ضعف با گوشت جوزه مرغ و حلوا مع الکر بعد از تناول ادویه حریفه حاره چون فلفل و زنجبیل و اشیای مجفف مثل پیاز و سیر خردل سنجد و یا عقب جلوس بسیار یا مشی در آفتاب تموز بسبب جفاف دماغ و یا از بیداری مفرط و یا کثرت فکر و خوض در مسائل دقیقه عارض گردد همگی توجه بتبرید و ترطیب دماغ بنطولات و سعوطات و ادهان مبرده مرطبه مصروف سازند و از استعمال کافور حذر باشند

علاج مانیا وداء الکلب

بعد نضج و ترطیب تنقیه سودا کنند و بعد تنقیه نیز از دوا و غذا بترطیب کوشند و بمفرحات مناسبه تقویت قلب نمایند بالجمله سائر تدابیر مثل علاج مالیخولیا مع زیادتی تبرید و ترطیب نمایند و ترطیب اهم از تبرید شناسند و استعمال سعوطات و نطولات و لزوم اغذیه مثل ماء الشعیر و روغن بادام در روزی چند بار و اگر بعد فصد سهر عارض گردد بوییدن بعضی مخدرات مفید بود و از اشربه شربت نیلوفر و شربت عناب و شربت تمرهندی و آب آلو بخارا و آب انار شیرین مع مزورات بکشک جو بشیره خشخاش یا بروغن بادام و فالوده جات قلیل الحلاوت بشکر و بروغن بادام و تغریق سر بروغن الکارع و در صورت کثرت بیخوابی دادن دیاقوذا با آب انار شیرین نافعست **ابن هبة الله** گوید که در مانیا و داء الکلب تبرید و ترطیب مزاج بنوشیدن ماء الشعیر بروغن بادام و استعمال ماء القرع بسکنجبین قلیل الحموضت و تعدیل طبع بآب تمرهندی و آلو بخارا بشربت نیلوفر کنند و غذا از کدو و ماش سازند و کاهو بسیار خورانند و هر گاه چیزی اثر ترطیب در دماغ ظاهر شود و بدن ممتلی باشد اسهال کنند بمطبوخ هلیله و غیره که مخرج فضول مرکبه محترقه باشد و اگر ممکن نباشد حقنه لین بعمل آرند و بعد تنقیه بلحوم فراریج و بره شیرخواره و ماهی صخری قوت دارای دهند و شراب ممزوج بآب بسیار اندک بنوشانند و بعد از آن صرف عنایت بعلاج سر نمایند باین طور که موی سر تراشند و آبیکه در آن بنفشه و نیلوفر و برگ بید و گل سرخ و جو مقشر شکوفته و پوست کدو و خشخاش و لفاح پخته باشند بسیار قلیل الحرارت بر مقدم سر ریزند و شیر دختران بر سر دوشند و در بینی چکانند و حیله آوردن خواب کنند تا مدت مرض بشکنند بنوشانیدن شربت خشخاش با آب انار شیرین و لخلخه افیون مع اعضای سفلی بمالند و حمام نمایند پس هر گاه حدت مرض ساکن شود و مریض بافاقت آید فصد سر رد کنند خصوصاً اگر مرض از خون محترق حادث شده باشد و اعاده تبرید مزاج و ترطیب آن کنند تا که فلاح حاصل شود **شیخ** میفرماید که اگر غلبه صفرا در بدن از قاروره و سائر علامات معلوم شود تنقیه بطبیخ هلیله نمایند و اگر سودائی صرف باشد گاهی احتیاج باستفراغ از افتیمون سازند هشت درم با سکنجبین و بحجر لاجورد و افتد بعده توجه بسوی سر نمایند اگر امتلای موی یا سوداوی دموی در آن باشد فصد رگ زیر زبان کشایند و مداومت تنقیه او باین حب کنند ایارج و افتیمون و اسطوخودوس هر واحد یکجزو سقمونیا نیم جزو هلیله نیم جزو حبوب کبار از آن ساخته بعد تنقیه کلی در شبهای متفرق هر شب یک درم بخورند و این حب نیز نافع ست افتیمون بسفایج هر واحد پنج درم حجر ارمنی هلیله کابلی هر واحد یکدرم اسطوخودوس ده درم نمک هندی

شحم حنظل هر یک چهار درم هلیله آمله حاشا خربق سیاه هر واحد سه درم تربد بست درم سکنجبین عسلی سرشته استعمال کنند و غرغره سکنجبین سقمونیا کنند و چون استعمال حبوب مسهل مزاج
حار محسوس شود موقوف کنند و بعد تنقیه اقدام بر تبرید و ترطیب بنطولات و غیره نمایند لیکن قصد ترطیب بیشتر از قصد تبرید کنند مگر آنکه ادویه شدید التبرید با ترطیب نفتة نطول والا بابونه
پس سران بابونه داخل کنند و گاهی در تنویم آن احتیاج بنوشیدن دیاقوزا آب انار شیرین شود تا ترطیب کند یا شربت آلو تا تلیین نماید و یا ماء الشعیر و روغنها دهن بسیار نافعست
و چون نطولات و سعوطات مرطبه و ادهان استعمال کرده حیله نمایند در تنویم آن بد آنچه خواب آورد از نطولات و ادهان مسبته خاصة روغن کاهو و از اشربه آنچه مرطب باشد مثل آنچه
بنوشانند و مثل سکنجبین آنچه در آن تلطیف و تجفیف و تقطیع باشد نباید نوشانید و هرگاه که قبض طبع دریافت شود حقنه کنند تا بخارات موذی از ثقل بسوی سر مرتفع نگردد
و باید که دوا به ایشان بیخ بادیان دشتی و تخم آن بنوشانند و بیخ کرفس سیما که آن فاشر است نافع بود و شربت از آن هر روز مثقالی و اگر ننوشند در طعام ایشان داخل کنند
و پیش مریض شخصی نشینند که از آن حیا کند و بترسد و او را بزرگ داند و مدام رانها و ساقهای آن بربندند تا بخار باسفل جذب کند و بهر حال اغذیه ایشان رطب می باید مگر با وجود
رطوبت آن از آنچه محدث سده بود مثل نشاسته و مانند آن نشاید که این ایشان البسیار مضر است و سائر علاجات آن بدانچه حذر از آن واجب است مثل علاج مالیخولیاست
و چون انحطاط شود در نوشیدن شراب کثیر المزاج باک نیست که آن مرطب و منوم ایشان است باقی همانست که در قول جرجانی گذشت طبری گوید که آنچه در ابتدای علت
مانیا و داء الکلب بدان معالجه کنند پرهیز مریض است از اطعمه یابسه و لزوم ترطیب بارد و غذای مرطب مثل نوشیدن ماء الشعیر و شربت خشخاش و یا قوذای ساده و این شربت
دائم بنوشانند بگیرند آب طلا و آب نیلوفر و آب گل سرخ و آب بنفشه و خشخاش سفید را کوفته در این آبها سه شبانه روز تر کنند و بعض اطبا با صد درم خشخاش یک درم و ربع
تا یک نیم درم بزر البنج سفید غیر کوفته داخل میکنند بعده افشرده آب صاف گرفته بشکر سفید شربت بقوام جلاب بپزند و این بهتر و الطف از دیاقوذا است بعد از آن چون
مرض سکون یابد فصد قیفال کنند و حل طبیعت باین مطبوخ نمایند هلیله زرد پانزده درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد تمر هندی از لیف و تخم پاک کرده بست درم
پانزده درم برگ عنب الثعلب یکدسته کشوث و تخم کاسنی هر واحد یک کف بنفشه پنج درم همه را بسه مطبوخ بپزند و در آن دو دانگ افسنتین و نیم دانگ سقمونیای مشوی حل کرده
نیم گرم بنوشانند و این وقتیست که قوت او احتمال نماید و سن و مزاج او مطاوعت کند بعد از آن در طریق دوا لزوم ماء الشعیر یا شربه مذکوره نمایند و در اغذیه فروراتی معمول
بماش و اسفاناخ و کاهو و سلوق قطف و کاسنی مسلوق دهند و اگر مرض انحطاط پذیرد چوزه مرغ رطب جوذابات بخشخاش مغلف بران نیم برشت و پاچه بره مطبوخ بحوز مقشر
و ماش مقشر و مدققات از سینه بچه ماکیان و دراج و تدرو و زرده بیضه مغسول بروغن بادام و آب شیرین دهند و طریق غسل آن آنست آب شیرین در پاتیله کرده بالایش
اندک روغن بادام اندازند و بجوشانند تا آب خالی گردد پس بیضه را بشکنند و حرکت بسیار دهند و چون بیضه پخته شود بگیرند و سفیدی از زردی جدا نمایند بعده بر زردی
اندک روغن بادام چکانیده با قطف مسلوق و اندک کشنیز رطب بخورند و اگر حماز و طلع یافته شود اندکی از آن بخورند و اگر زمانه بادام تر باشد قبل استحکام آن بشکر سفید بخورند
و چون مرض متمکن گردد این سعوط بکار برند آب حی العالم آب خشخاش آب برگ عنب الثعلب جوشانیده صاف کرده و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز تخم کدو و سفیده
بیضه و شیر دختران همه را بمقدار واجب بوزن متساوی یا مختلف بحسب اعراض مرض و قوت دوا گرفته جمع نموده بعمل آرند و نطول از این آبها سازند بگیرند بنفشه خشک و بنفشه
و سپستان و گل سرخ هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم هر واحد دو کف برگ عنب الثعلب دو دسته برگ کاهو یک دسته بزرگ برگ خبازی یکدسته همه را در آفتابه
با آب شیرین بجوشانند تا سرخ گردد و بعده نیم گرم بر یافوخ بریزند از بلندی یکشبر بریزند و بعد ریختن این بپوشیدن سر و سکون امر کنند و اگر زمانه زمستان باشد
از تعرض هوا حذر کنند و اگر فصل تابستان بود موضع هوای سرد بنشانند نیلوفر تازه و شاهسفرم تر گلاب پاشیده پیش او دارند و از شمیدن کافور و خوردن سرکه
و سیر و بصل و اشربه مرتب از سرکه پرهیز باشند که مورث یبس اند و بدانند که برای تطفئه اخلاط صفراوی دو طریق است یعنی اگر محترق و فاسد نگردد و حدت پذیرد
سوای آنکه شربت باید حموضات مثل شربتهای غوره و ریباس و ترشی ترنج و سکنجبین ساده بلادی که متحمل سکنجبین نباشند و مانند آن نمایند و بعد احتراق اخلاط
صفراوی و احتداد و فساد آنها ماء الشعیر و جلاب شربت خشخاش و کاهو مسلوق و کاسنی و قطف مانند آن کنند پس بین هر دو حال الفرق ما بینهما تامل نمایند و دلک
پای ایمن ایض ساقین و قدمین آن و تدهین سوای نخذین بروغن بنفشه و روغن گل هم گرم باک نیست و ابن سیار در مرض بنوشانیدن این حریره امر میکرد بگیرند شیر دختر
که آن را اندک جو و برگ بید و کاسنی و حشائش رطب سلیم از کیفیات حریفه و تلخی خورانیده باشند تا آنکه شیر آن صلاحیت یابد و از آن شیر و نشاسته و روغن بادام

سفید جریره سازند و بعد تنقیه و نطولات و سعوطات استعمال نمایند که اکثر محمود ظاهر میشود و بقایای مرض زائل میگردد و زنی که قشعث و یبس و سوء حال بهزال میداشت علاجش و بعد از این جریره کردم و از اطعمه بعدیه پرهیز او کنانیدم و یبس او رطب گردید و قشعث زائل شد و در ترطیب بدن صحیح بهتر از این و اقرب تاثیر چیزی ندانم تدبیر مزاج موافق او یافتم چیزی ندیدم سویدی گوید که در مانیا شرب ماء الشعیر و شربت نیلوفر و تنطیل راس بماء الشعیر و ادمان کثیر در حمام و تضمید سر بجراده کدو و یا مغز تخم کدو سوده با آب جراده کدو سرشته و سعوط بروغن مغز تخم کدو و غذا بکدو و مطبوخ جید بروغن بادام و دوشیدن شیر زنان بر سر و سعوط بدان و نوشیدن شیر بز تازه دوشیده و مالیدن آن بر سر و خوردن سر و پای مسلوق بروغن بادام که دران شیره خشخاش و کشنیز سبز داخل کرده باشند و کذا التغذیه ببقله یمانی مسلوق بروغن بادام و کذا ببقله خرفه مطیب بروغن بادام و خوردن خیار مع پوست و بعد قطع او یکشبانه روز و کذا القثاء تازه مقشر و کذا اغذای بیضه ماکیان نیم برشت و کذا بانچه جدی شیر خوار و گوشت او مسلوق و مطنجن بروغن کنجد تازه و کذا نان سفید محکم الصنعت و کذا اطراف حمل شیر خواره و لحم او مطبوخ و مطنجن بشیرج تازه همه از مجربات من است و بقول ابن بطلان و غیره تنطیل راس بطبیخ گل بنفشه و طبیخ برگ سبز آن و کذا بطبیخ کاهو در حمام و سعوط بروغن بنفشه و شیر دختران و کذا بروغن بید و شیر مذکور و تضمید سر بتخم کاهو سوده با آب کاهو سرشته و کذا از پوست خشخاش با ریگ سوده و شرب شربت خشخاش و تغذیه بکاهو خام و مسلوق مطیب بشیره بادام و کذا بماهی تازه حضرمی بریان بروغن کنجد تازه و کذا بماکیان فربه مسلوق و مطبوخ بکدو و کذا بر شتا و فربه حنطه هر واحد نافع و بقول رازی شرب بیخ فاشرا هر روز یک مثقال تا بست روز نافع چنانچه گوید باستعمال این تا ایام کثیره از مانیا نجات یافته مصنف اقتباس مینویسد که همشیره زاده نواب حافظ الملک دار الکلب نائبه بود چنانچه در ابتدای موسم بهار پدید آمدی در تابستان غلبه نمودی گاهی بسالی دو بار پدید آمدی پس من ماء الجبن بشربت آلو و حب الاجرد و حلویجات دادم در یکسال دو بار و تا سه چهار سال همین تدبیر معمول داشتم بفضل الهی صحت کلی یافت

علاج صبار و قطرب

در صبار اصل تعدیل و تنقیه و جذب ماده از سر چنانچه در علاج سرسام صفراوی گذشت بعمل آرند مع ترطیب بغایت بسیار و مدام اطراف به بندند و در قطرب فصد قیفال کنند چندان خون برآرند که قریب بغشی رسد و اغذیه محموده مثل گوشت بزغاله و چوزه مرغ و مانند آن دهند و کاهو و کدو بروغن بادام خورانند و حمام مرطب با آبزن بریاحین مرطب مثل بنفشه و نیلوفر و مانند آن نمایند پس گاه گاه قی کنند بعد از نضج بمنضج سودا تنقیه آن بمسهل سودا یا بمطبوخ افتیمون نمایند و ماء الجبن دهند و استفراغ متواتر پی در پی نمایند بلکه تنقیه بیج و غیره دیر بفاصله چند روز و از اشیای نافعه برای ایشان ماء الجبن است که دران معجون نجاح حل کرده باشند بعض از تنقیه مقویات مثل المسک و شرودیطوس کنند و نطولات و آبزن و تغریق سر بروغنهای مبرد و مرطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و اشربه بارده مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه و جلاب از بنفشه پنج درم و عناب ده عدد با شکر سفید ده درم و اغذیه مزوره ماش و مغز بادام و شوربای چرب چوزه مرغ و حلوا از کدو و پالک و خیار و کاهو و روغن بادام و دیگر تدابیر که در مالیخولیا گذشت در ترطیب دماغ مبالغه کنند و برای تنویم لعوق خشخاش بخورانند و نطولات مطلب منوم که دران بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و تخم کاهو باشد بعمل آرند و شیر زنان بر سر دوشند و در بینی چکانند و روغن بنفشه و کدو و نشوق نمایند و نوشیدن شکر سفید در عرق گاوزبان و گلاب و عرق بید حل کرده تخم بادرنجبویه دو درم پاشیده و خوردن شیر بز بشکر شیرین کرده با نان گندم سفید و کذا ماهی رضراضی بریان بروغن بادام و کذا اسفاناخ مسلوق بروغن بادام یا شیرج تازه یا مع لحم غنم بریان بروغن الیه تنطیل آب طبیخ بقله یمانی سرخ و پوست خشخاش و جو مقشر در حمام بر سر و تناول خوبانی کثیر المائیه و شفتالو و خربزه نزد همه مجرب سویدی است بقول ابن بطلان شرب ماء الشعیر و شربت نیلوفر بروغن بادام و تغذیه بچوزه مرغ مسلوق مطنجن بروغن بادام و مسلوق بکشنیز سبز و کذا لحم جدی شیر خواره مسلوق بکشنیز سبز یا مطنجن بروغن بادام و کذا کدو مسلوق مطیب بروغن بادام و کشنیز سبز و تنطیل سر با آب طبیخ بنفشه یا گل نیلوفر در حمام و تدهین سر بروغن آن مداوم و تضمید سر بابونه و تخم کاهو و تخم خشخاش ساییده نافع و همه آنچه برای مانیا در قول سویدی گذشت مفید شناسند و اگر از انواع علاج فائده نشود در بر بندند و طمانچهای سخت بر سر و روی او بزنند بوجهی که وجع و الم یابد و اگر یکبار کفایت نکند مکرر نمایند و اگر این نیز سودی نه بخشد بر تارک سر داغ دهند که بافاقه می آید و اگر باز عود نماید اعاده این تدابیر نیز نمایند شیخ میفرماید که علاج قطرب بعینه علاج مالیخولیا ست چون از صفرا و سودای محترق باشد و واجب است که در فصد آن مبالغه نمایند تا آنکه از ان خون بسیار خارج شود از ان غشی مقاربت کند و تدبیر باغذیه محموده و حمامات رطب نمایند و ماء الجبن سه روز بنوشانند بعد از ان تنقیه بایارج ارکاغانیس کنند پس حیله در تنویم آن نمایند و بعد تنقیه تقویت قلب بتریاق و مانند آن کنند و با وجود آن ترطیب بسیار نمایند

وتعطیل منومات کنند تا تسخین اعضاء و رئیه مذکوره که لابدست مع حرکات ریاضتی مریض جمع نشود بلکه احتیاج افتست که تسخین قلب بمقویات آن کنند و بعد ترطیب بدن و تنویم کنند تا مزاج او با اعتدال باز آید و تمام علاج او تنویم کثیر ست و احیاناً افیون خورانند تا فکر او منقطع طبیعت ساکن گردد و چون دوا و علاج دران فائده نکند تا دو سه روز داروی مزاج او بر سر و روی او بر متدد بر یا فوخ او دواغ نهند **مجوسی** گوید که علاج قطرب فصد سر رود در وقت هیجان مرض ست و خون اتقدر بر آرند که غشی ظاهر گردد و اغذیه جید الکیموس مقدار صالح بخورانند و در ابزن آب گرم شیرین بنشانند و ماء الجبن با سفوفیکه اندران هلیله سیاه و شیر آمله و افتیمون و بسفایج و مانند آن افتد بدهند و تنقیه بدان آن بعد سکون اندک بایارج لوغاذیا و ایارج روفس دو سه مرتبه نمایند بعد ازان تریاق فاروق دهند و چون این مرض هیجان کند و با آن بیخوابی عارض شود طبیخ منوم بر سر ریزند

گیلانی گوید که بعد فصد و ترطیب تنقیه بحقنهای لینه مذکوره در باب قرانیطس و بانیا بعد مطبوخ افتیمون نمایند و آبیکه دران حشایش معتدل الحرارة مثل بابونه واکلیل الملک و ادویه مبرده مثل بنفشه و برگ خبازی و خشخاش با شبت و ریحان جو کوفته و سبوس گندم و خطمی نیز افزوده جوشانیده باشند بر سر ریزند و بعدا بار یک فتیله دو لعاب حلبه آمیز مدبعبه در آب گرم حل کنند تا رقیق گردد و بس غرغره ان نمایند اگر آنرا اسهال لازم گردد آب نطول مذکور بر سر ریزند و دران پوست خشخاش و تخم کاهو نیز برج اضافه کرده والعمل ریزند و بروغن بنفشه استنشاق نمایند و منخرین را باندکی افیون طلا کنند و در میان استفراغ فاصله ایام نمایند و اسفید باجات معمول باش مقشر و امثال آن غذا سازند و رعایت مزاج کنند پس هرگاه ماده حدت پذیرد و اکثر غرض طبیب تعدیل مزاج دماغ او باشد آبیکه بران میریزند و روغن گل نیمگرم و تسعیط بحسب مزاج کنند اگر اراده تسکین باشد بروغن گل و روغن بنفشه و شیر دختران و آب عصی الراعی و مانند آن و اگر اراده تسخین و تحلیل بود بروغن یاسمین و روغن خیری و روغن قسطلین و مانند آن و از تنهائی منع کنند و با مردم عقیل بنشانند و بعافیت و سلامت بشارت دهند و در تسکین مرض او سعی نمایند و اگر احتیاج بدفع اخلاط محترقه در سر با یارج فیقرا باشد آنرا دهند و باید که از حال قبل از مرض بپرسند اگر مریض معتاد جماع کثیر باشد بعد آن منقطع شده باشد اجازت مجامعت باعتدال دهند و در اطالت خواب اهتمام نمایند

عشق

و این مرضی ست و سواسی شبیه بمالیخولیا که انسان بگماشتن فکر خود در خوبی بعض صور و شمائل که معشوق او ست بر خویشتن کشد و امید وصل او در دل خود محکم کند و گاه قوت شهوت جماع همراه او باشد و اکثر بسبب غلبه عشق و شدت حب از نظر او عیوب معشوق محجوب و پوشیده گردد چنانچه ارسطاطالیس گفته که العشق عمی الحس عن ادراک عیوب المعشوق و سبب آن الهام القادر نفس عاشق ست محبت معشوق را بسببی از اسباب و سبب بدنی او ارتفاع بخار ردی ست بسوی دماغ از منی محتقن بعد احتراق خون بنابر دوام فکر و از علامات او ست که شمائل صاحب این مرض بگردد و رنگ زرد و سرنگون خاموش و مبهوت باشد و نبض او مختلف و غیر منتظم شود خصوصاً وقتیکه ناگاه معشوق را به بیند یا نام او یا خبر او بشنود و سریع و صغیر و صلب و قاروره صاف بود و چشم او خشک و فرو رفته با تهیج پلک شده چنان نماید که گویا چیزی خوب می بیند یا خبر خوش می شنود و اکثر آه سرد کشد و از شنیدن ذکر وصال طرب حاصل نماید و از استماع ذکر فراق بگرید و حزنی و هموی بپدید آید و بدانند کسی که عشق و نام معشوق پنهان دارد معشوق او را بدین طریق دریافت نمایند که دست بر نبض او نهاده نام کسانی که گمان عشق آنها باشد یاد کنند و صفت و حال هر یک بگویند پس هنگام ذکر نام و صفت هر کسی که نبض او متغیر و مختلف گردد بدانند که معشوق او همانست **علاج** او ترطیب بدن و دماغ کوشند باغذیه و اشربه مرطبه و حمام و تدهین بسعوطات و نطولات مرطب و غسل آب نیمگرم و شیر ز

و اغذیه مرطبه و نشانیدن در اماکن رطبه خوشبو و بساتین مفرحه و تفریح و سرود و سیر صحرا و گلزارها و مجالست با ندمای عقلا و شنوانیدن اشعار و حکایات زهاد و عباد نافعست و کذا خورانیدن مبردات و مرطبات و مقویات و مفرحات قلب و دماغ مفید و اگر در بدن او آثار خلط سوخته یافته شود و قوت قوی باشد بعد ترطیب و نضج خلط اول تدبیر استفراغ آن خلط کنند و اگر قوت ضعیف باشد تقویت او نمایند و به تشفی امید او را علی و برپا زند و بعد حصول تعدیل تمام تنقیه ماده کنند بعد تدبیر ترطیب و تعمیم نمایند چنانکه در مالیخولیا و جنون مذکور شد و خمیره یاقوت و ملوخیان خورانیدن از مجربات ست و بمهمات مشغول دارند و اگر وصال معشوق میسر شود بهتر ازان تدبیری نیست اگر بوجه شرعی میسر نباید و صحت حسن شمائل معشوق دیگر بیش او کنند هرگاه عشق او دل کم شود بیشتر ازانکه عشق در دم محکم شود بشغلی مهم مصروف گردانند و اگر عاشق عاقل باشد بنصیحت و تهمات مشغولش سازند و الحکایات لطیفه مشتمل بر جملهٔ ذم صواب آنکه پیرزنان یا مخنثان را برگمارند تا از حالات نفرت افزا و خصال زشت معشوق بعاشق خبر دهند چنانکه طبع او ازان متنفر گردد و دیگر انواع لعب مثل نرد و شطرنج و غیر و صحبت حاکم و قت و انواع غموم عظیم و اشتغال بعلوم خصوصاً آنکه دران تحقیر و مذمت لذات جسمانی و تمنیات شهوانی باشد و کثرت فکر در حکمات و مسائل دقیق مثل هندسه یا جماع منعز

خصوصاً آنکه در صورت و شمائل قریب معشوق بود بهر واحد مزیل عشق ست و اگر مجرد باشد متاهل گردانند و شغل خریدن کنیزکان مطرب و جماع با ایشان و سفر بعید و سکر متواتر دائم نیز مفید باشد و **بالجمله** عمده معالجه آن مشغول داشتن ویست بشغلی و عملی و تفنن همی مخالف شغل وهم او که او را از و بازدارد و عشق و عاشقی و معشوقی را فراموش نماید و مشغول داشتن او بمداخصومات و منازعات نیز بازداشتن این مرض تمام ست و طب غریبی ست که هرگاه آهن گرم کنند تا سرخ شود و در آب سرد کنند و در حین سرخ بودن بگویند همچنانکه آهن گرم در آب سرد میشود دل فلان بن فلان سرد گردد ان همه بلا گفته سرد کنند بعده از آن آب بر روی عاشق بشویند و بر سینه عاشق زنند و در عمل سه روز عشق فراموش میکنند وایضاً اگر پاره سنگ سرمه گر بران تاریخ موت نوشته باشند قدری از ان بسایند و نیت جدائی عاشق و معشوق کرده بخبر عاشق خورانند بخاصیت دفع عشق میسازد و تجربه مرقوم ست که اگر پاره نو از سبوی سرون بخورانند یا این کوزه در آب خورانند دفع عشق آن میشود و مستفرغان میگویند که سبوی پسندیده سنگی که بعض اوقات در حوصله ماکیان میشود دستار بچه میباشد حمایل عاشق تعلیق آن نمایند از الاعشق نماید و اگر آن سنگ را بنداند و عاشق از آب نوشد زوال عشق مجرب من ست و تعلیق عظم القلق بر عاشق نیز دافع عشق ست و گویند که اگر ریختن بر سیمین عاشق بی اطلاع او بپندارد عشق کند و مجرب بالغ ست و همچنین نوشیدن آب مغسول پارچه که بر گردن معشوق گره بسته باشد و کذالک خوردن چهار شعیر کشنیز هندی با آب کذا شرب طبیخ حرمل کذا شرب خاک قبر مقتول و جلوس در مقابر و غلطیدن در مکان غلطیدن استران نافع و نوشیدن شربت نارنج صبح و شام مجرب نوشته اند و گفته اند که با در نجبویه گاوزبان مرطیا بهمن ابیض مرزنجوش مرماخور صعتر عود خام بسد هر واحد یک مثقال کوفته بیخته در رب سیب سه وزن ادویه آمیخته هر صباح یک مثقال خوردن مزیل عشق ست الحاصل در علاج این مرض غفلت نکنند که اگر زیاده شود بمالیخولیا یا جنون منتقل گردد و اگر تدبیری سود نه دهد مدتی او را بمخدرات مثل افیون و تخم کنب و بیخ و بیخ تفاح غافل دارند تا تفاوتی پدید آید آنگاه بدستور معالجه مالیخولیا پردازند کذا فی الاکسیر

سدر و دوار

سدر ظلمت بصر ست وقت برخاستن و میاشدن با سقوط و دوار در حالی سر ست یعنی آنکه مریض خیال کند که او بجمله اجزای خود دوار ست یا بیمار چنان پندارد که جمیع اشیا گرد او می گردد و چون این مرض شدت کند از جهت سقوط بیمار بصرع مشتبه گردد و فرق بعدم تشنج و کف و حرکات مضطربه و بی توان کرد و سبب سدر یا در دماغ ست از سردی از اجتماع اخلاط بارد غلیظه در مقدم دماغ و آنرا سدر صدری گویند و یا تالم دماغ از ضربه و سقطه و سرسام و صداع و دوام حدت تپ و آنرا سدر و دوار نامند ابن الیاس گوید سدر آنست که انسان در می یابد که گویا دخان از بدن او بسوی سر مرتفع میشود خود را گویا در تاریکی یا ضباب و در چشم خود ظلمت و در گوش طنین حس کند و علت این مرض سوداوی بود و سبب اگر دش روح دماغی ست و باعث حرکت مدیر انسان بنفس خود و یا مشاهده اشیای مستدیر شفاف روشن و یا وقوع ضربه و سقطه بر سر و یا فرغ مفرط و یا ضعف حرارت و یا سیلان گرمی و سردی دفعة بدماغ و یا اجتماع اخلاط در عروق مستدیره گرد دماغ و یا تصاعد آن از عضو دیگر و یا تولد ریاح و ابخره اندر دماغ و یا تصاعد آن از عضوی دیگر مثل معده و مراق و حوالی جگر و شریانها و رگهای همه تن و سپرز و کلیه و مثانه و رحم و حجاب و قدمین و ساقین و مبادی دماغ بمجرد شرکت ضعف فم معده و یا ترقع بحران اکثر بخور و اخلاط بیشتر بلغمی باشد و سوداوی و صفراوی و سوداوی نیز بود و جرجانی گوید که ماده صفرا و بلغم بیشتر باشد و انجا که ماده خون بود هم بصفرا و بلغم آمیخته بود و بخار سودا نیز بود و مسالک بخار معده و مراق و مثانه و رحم و حجاب بسوی دماغ منافذ اعصاب ست و مسالک بخار دل و جگر و طحال عروق و شرایین پس گوش و گردن و تشنج نیز ملیک سدر شدید مشابه صرع میباشد لیکن با تشنج نبود چنانچه صرع بود و ماده بخار گاه صفرا بود و گاهی بلغمی دوار بلغمی شبیه بصرع باشد و بیشتر مشارکت سدر و دوار آورنده سبب وصول ماده بود و با که بنا بر اذیت دماغ بکیفیت مورث سدر و دوار گردد و مثل آنکه هنگام خوف و گرسنگی بعض مردم را عارض شود و خصوصاً کسی که تحمل جوع نباشد بهر آنکه فم معده از آن ایذا یابد و مشارکت آن دماغ گردد و دوار آرد **طریق تشخیص** اسباب سدر و دوار اگر کسی اسدر باشد اولاً از ان ببرسند که پیش از این وقوع ضربه بر سر یا حدوث صداع یا تپ اتفاق افتاده یا نه اگر اقرار آن کند سبب همان باشد و اگر از ان انکار کند از تقدم رسیدن سردی بسر سوال کنند اگر بگوید سببش سردی دماغ باشد و الا سبب اخلاط بارده در دماغ خواهد بود و ثقل راس و بلادت حواس نیز از علامات وجود ماده بارد ست و اگر دوار باشد تخستین سوال کنند که مرض دائم یکسان می ماند یا گاه گاهی عارض می شود و در امتلاء و خلو معده اختلاف می پذیرد اگر دوام و لزوم او بگوید و در پری معده و گرسنگی متغیر نگردد و هضم صحیح بود سبب او در دماغ باشد پس حال دوران مریض بنفسه یا کثرت نظر او در اشیای دائره شفاف و یا ضربه و سقطه سر و یا حدوث مرض و یا رسیدن سردی

یا گرمی دماغ از خارج یا داخل بپرسند اگر بتقدم یکی از این اسباب متغیر گردد سبب مرض همان باشد والا تقدم اوجاع راس و گرانی سر و نقصان حواس حتی که در ذوق و شم بپرسند اگر یافته شود دلیل مواد در دماغ باشد و بعد بودن دوی طنین در گوش و شدت دوار و کثرت عطسه و قصر نوبت دوار هم بپرسند اگر این یافته شود دلیل بر وجود ماده بخارات در دماغ دلالت کند پس نوع ماده را از رنگ چهره و لمس سر و نبض و قاروره و غیره و علامات مخصوصه هر خلط بنوعی که در تشخیص امراض دماغی مادی و صداع مادی مذکور شده تشخیص نمایند و ایضا کثرت آب دهن و عطاس و ترشی یا شوری مزه دهن و عسر حرکت و سکون دوار از رسیدن گرمی و کسل از جواب و تکلم و قلت عطش و لین نبض یا ضعف و بطوء آن و بیاض قاروره و غلظت آن بر ماده بلغمی و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق و ضربان آن و سیلان اشک ابتدای دوار و شیرینی دهن و ماندگی و خواب بسیار بر ماده دموی و التهاب و خیالات زرد و زردی رنگ و تلخی دهان و عطش و بیداری و شدت دوار در وقت گرمی و سرعت نبض و ناریت بول بر ماده صفراوی و تخیل شعر و دخان و فکر فاسد و خوف و خاموشی و صلابت و ضعف نبض و قلت آب دهن و خشکی زبان و بیخوابی و کدورت قاروره بر ماده سوداوی دلالت کند و اگر مریض عروض یا شدت دوار گاه گاهی بیان کند ماده مرض در عضو دیگر باشد درین صورت بپرسند که ضرر در کدام عضو معلوم میشود پس اگر مریض بطلان یا آفت اشتها و فساد هضم و اختلاج حال دوار در امتلا و خلای معده و درد معده و نفخ شکم و غثیان و خفقان معدی و آروغ دائم بغیر ترتیب و غیر آن ادعا اشتداد مرض هنگام اکثار طعام و عند تخمه و تناول شی بخر بگوید ماده مرض در معده باشد اما اگر آثار مواد در معده معلوم گشود دوار در خلو معده عارض شود از ضعف فم معده باشد و اگر خلل مراق یا قلب یا جگر یا طحال یا گرده یا مثانه بگوید ماده علت در همان عضو باشد اما ضربان شدید در شرائین صدغین یا گردن یا پس گوش و تمدد و انتفاخ و دراجین هنگام ابتدای دوار و ظهور خفت در دوار از انضغاط عروق مذکور بانگشت متعلق به اسرب بران یا طلای ادویه قابضه بر آن بر وجود ماده در قلب یا جگر یا سپرز یا جمیع اعضا دارد و ایضا بقول انطاکی اگر دوار بعد هضم ثوران کند بر وجود ماده در کبد گواهی دهد و بقول صاحب کامل تمدد و امتلای شرائین پس گوش بر وجود سوء مزاج بارد یا خلط بلغمی یا صفراوی در عروق مذکوره و بودن علت دران شاهد بود و اگر معد لک گردن متمدد باشد دلیل بر وجود دموی یا بلغم یا صفرا در عروق معروف بعرق سباتین و حدوث علت دران باشد و اگر تقدم اختناق رحم و احتباس منی یا حیض یا اورام رحم بیان نماید ماده در رحم باشد و اگر وقت ظهور دوار صعود چیزی مورچه مانند از قدم یا ساق مریض بگوید ماده مرض همانجا باشد و نوع ماده را در اعضای مذکوره بدانچه در مقام هر عضو مسطور است دریافت کنند و از بعض علامات مخصوصه هر خلط که سابق مذکور شد نیز معلوم نمایند و علامات انواع مواد معده در تشخیص امراض دماغی نیز گذشته و طول مرض سدر و دوار بر برودت ماده دلالت کند و بعد او بر حرارت گاهی و در وقوع این امراض در سایر امراض دیگر خصوصا در حمیات و بحران دلیل سدر و دوار بحرانی ست از آن انها مانند بصرع و سکته ست و گاهی صداع بعد دوار عارض میشود و دوار را زائل میکند و گاهی بالعکس

علاج کلی سدر و دوار

بقول انطاکی دران تنقیه خلط غالب بدانچه مناسب و باشد و تلطیف اغذیه حتی الامکان کنند و تنقیه سر بچیزی که عطسه آورد خصوصا در یاحی نمایند و در مشارکی ادویه مخصوصه آن عضو با ادویه دماغی بیامیزند و بعد زوال مرض اهتمام بتقویت دماغ کنند تا آفت بار دیگر قبول نکند و از مجربات در جذب اخلاط از دماغ آنست که در علاج طنین بیاید و خاریدن پایها و شوییدن آنها بسرکه و حرمل و آب لیمو و تراشیدن موی سر و طلای او ببرگ جوز و مورد نافع و حقنها و فتائل را در جا اگر ریحی نباشد فایده نیکوست و گویند که مرق نخود در ابتدای دوار جید است و در جمله اقسام آن هرگاه نوبت هیجان کند بمالک اسافل و نهادن پایها در آب گرم توجه نمایند و در دوار دماغی مادی اگر اجتماع اخلاط در دماغ باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی مادی مسطور شده علاج کنند و ایضا در ماده که در سر تنها باشد حجامت سر و نقره و فصد رگ پس گوش کنند و شبیارات و غرغره و نطولات و شمومات و سعوطات و عطوسات مانند آن حسب مواد استعمال نمایند و گویند و جیب است که صاحب ما را از نظر کردن بسوی اشیای سریع الدور را و بتدی به بیستی دیدن و از تناول سائر مبخرات اجتناب نماید و خاییدن کشنیز تر و خام تنها یا با گندم بریان همه انواع دوار و سدر را مفید ست و کذا انداختن کشنیز بسیار در طعام و گویند که دو درم تخم حنا سائیده بعسل صاف سرشته لیسیدن و بعد از آن متصل نان با روغن گاو و نبات خوردن در اکثر انواع دوار سود مند ست و این معجون در اقسام سدر و دوار حار و بارد از مجربات انطاکی حب بلسان کشنیز خشک تخم شاهتره هر واحد پنج درم گل سرخ ترید شحم حنظل هلیله زرد مصطکی هر واحد سه درم بعسل هلیله مربی بسرشند شربت سه مثقال و او مرقد مطلقا کثیر النفع ست و رازی گوید که استعمال شراب در جمیع علاج سدر و دوار ترک نمایند و در فردوس گوید که استعمال آب در سدر بهتر از استعمال شراب ست بعینه

گفته که علاج صاحب سدر و دوار فصد اوست در ربیع و اگرچه دلائل امتلا ظاهر نباشد و در کتاب فصد نوشته که فصد او از پای کنند و مسیحی گوید که در جمیع انواع دوار حقنه نفع یابند و در وقت بعد وقت استعمال نمایند و بحسب ماده مرض بسازند اگر ماده بارد باشد حقنه حاد و اگر حار بود حقنه لین استعمال کنند اگر مرض تخفیف نیابد و این علاجات آن را فایده نکند ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس استعمال کنند و ایضاً منقوع صبر منفعت عظیم بین یابند و تفصیل این چنین است باید علاج سدر و دوار دموی و صفراوی مثل علاج صداع حار کنند و این اکثر افتد و آنچه از بلغم یا سودا حادث شود مجانس صرع باشد علاج این هر دو مثل علاج صرع باید کرد

علاج دوار از دوران انسان بنفسه گرد چیزی

و آنچه از مشاهده چیزهای گردنده یا از نظر از مکان عالی باشد و نزدیکی ساکن نشود و باید که بسکون و قرار و خواب تناول قابض تا اثرش علاج کنند و آنچه از چیزی نشأة شود مثل نقوع تمر هندی و امرود و غیره بخورند و شنجبین نوشند

علاج سدر و دوار از ضربه و سقطه

بتدبیر امراض دماغی که از ضربه و سقطه بود بپردازند و تسکین وجع و تلیین طبیعت و جذب مواد از دماغ بسفل کوشند هرچند بفصد از جانب مخالف باشد و روغن گل بعده روغن بید و داربه نسخه حکیم علی بر سر نهند و از موم و روغن گل و بنفشه و کتیرا تضمید سر نمایند و از رسیدن گرد و غبار و گرمی آفتاب و اشیای معطره محافظت سر کنند تا عطسه نیاید بعد اگر دوار یا سدر باقی ماند علاجش بالاده مزاج کنند بحسب کیفیتی که علامات آن ظاهر باشد طبری گوید که چون سدر از ضربه یا سقطه باشد تفقد مزاج او نمایند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد و علاج آن نکنند یا تسکین مزاج او نمایند و هرگاه مزاج او تسکین یابد بفصد کنند اگر قوت و تحمل آن باشد و تفریق راس او بروغن گل گرم کرده در شب و روز بدفعات نمایند و تضمید سر او باین مرهم کنند بگیرند قیر و طلی بروغن گل از آتش فرود آورده اندک سفیداب قلعی و قدری مرداسنگ در آن حل کنند بعده آب خیار و آب برگ خطمی بمقداری که ممکن باشد تسقیه نمایند بعده بر خرقه کتان طلا کنند و بر سر ضماد نمایند و از نظر کردن بسوی آفتاب و تعرض بهوا منع کنند تا عطسه نکند که عطاس با این حالت گاه مورث غشی میگردد و گاهی تمزق راس میکند پس هرگاه خوف هلاکت میباشد

علاج سدر و دوار از ضعف مرض و نقاهت

در صورت ضعف دماغ شیره مغز بادام پنجعدد شیره خشخاش شیره کشنیز خشک هر یک نه ماشه نبات سه توله داخل کرده تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده دهند و مقویات اعضای رئیسه مثل خمیره مروارید و دوالمسک خورانند و طبیب جو و کشنیز هر دو بریان بروغن بادام چرب کرده با شکر صبح و شام بنوشند و حریره مقوی دماغ بدهند و هرچه در علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی گذشت بعمل آرند و در حالت ضعف قلب بهر تقویت آن مربی و سیب و به مربی بطباشیر و ورق نقره یا طلا و شربت حماض ترنج و مفرح صندل و سیب و مروارید سوده باشربه مذکوره یا شربت انار و مفرحات مناسب مزاج بکار برند و اغذیه لطیفه موافقه مخصب بدن تناول کنند

علاج سدر و دوار از رسیدن گرمی بدماغ

باید که بضد آن علاج کنند بآنچه در علاج امراض دماغی حار گذشت و ایضاً تبرید دماغ بشمومات و سعوطات و نطولات بارده و بوییدن سرکه و گلاب و خوشبوهای بارده و نوشیدن دوغ و آب انار ترش با شکر و نهادن روغن گل بر سر و غذا مزوره زرشک و انار دانه مفید و سویدی گوید که نقوع تمر هندی با شکر و کذا نقیع شمش نوشیدن و نیلوفر و کذا سرکه و گلاب نوشیدن و ضماد کردن در دوار حار مجرب است و از اطبای دیگر نقل کرده که برای دوار حار کشنیز خشک ده درم با شکر و یا کشنیز یکشبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده بریان ساخته از یک مثقال تا دو درم مثل او شکر هفت روز متواتر خوردن و کشنیز خشک با سرکه و گلاب و کذا صبر با آب کاسنی تر و کذا گلنار با صبر با آب کاسنی تر و کذا اقاقیا و صبر و مامیثا هر سه با آب کاسنی ضماد کردن و غذا برگ خرفه ساختن و گل سرخ شماماً و نطولاً و ضماداً و شرباً و گلاب شرباً و آس شماماً و ضماداً اجود ادویه نافعست

علاج سدر و دوار از رسیدن سردی بدماغ

هرچه در علاج امراض دماغی بارد مسطور شد بعمل آرند و تسخین دماغ باشیای مسخنه ملطفه از اغذیه و ادویه مثل نطولات و شمومات و کمادات و ضمادات گرم و تناول ادویه صالحه گرم نافع و بتحصیل صاحب کامل نطول مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و شیح و سداب و نمام و پودینه کوهی و جاوشیر و جندبیدستر و مانند آن نمایند و طلاء مویزج و عاقرقرحا و جندبیدستر بار یک سوده با آب سداب سرشته بعمل آرند و مشک و غالیه و جندبیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و مانند آن ببویند و غذا نخود آب بیضه نیمبرشت و عسل و مثلث و دارچینی و خولنجان

وبحوم مزاج و تدبیر بطریقی اسفید باج بطعام مشوی و دهند و غسل بحب البطم و حبة الخضرا بخور دهند و از اغذیه مصدعه مثل جوز و شهدانج و الباان منع کنند و نزدیک شراب و سائر نبیذها نگردند و سکون در راحت قلیلست حرکت اختیار نمایند و شرب عرق آب قرنفلی برای دوار بارد مجرب سویدی ست و سرکه عنصل و شربت آن نیز تحصیل شود و حب بلسان تنها و طبیخ افسنتین بیا و دو مثقال از این نقوع صبر نقوع ملح و کذا سوس نان نوع فاشرا یکدرم شراب حما یک مثقال تنها و قند و طبیخ عود بلسان و طبیخ خولنجان و هلیله کابلی و قنطوریون و شحم حنظل و اسطوخودوس مطبوخ افسنتین بعصر مطبوخ تمام بشکر و حماما و کذا مصطکی انیسون یکدم مثقال سوده بگلقند عسلی دوازده درم آمیخته و عود غرقی مثقال کند نیم درم سوده بگلقند عسلی آمیخته و آب شاهانک و حلیلا و فلفل و قیصوم بشکر و گل سرخ در شراب کهنه جوشانیده هر واحد شربا نافع و زراوند مدحرج و شاهسفرم و نمام هر واحد ضماداً ضماداً و ریوند و کشوث و بهمن سفید و غاریقون و عاقرقرحا و شونیز و حاشا و دونج و دارفلفل و عسل و سکبینج و زنجبیل و اسطوخودوس هر واحد شرباً و ضماداً و سعوط مومیائی بگیجه بروغن بادام تلخ و کذا زنجبیل بروغن کنجد و کذا جندبیدستر بروغن بادام و کذا روغن شونیز و خولنجان نگشت یک قیراط بشیر زنان و عطوس بخردل و کندش و یا عدس تلخ سوده ربع درم در روغن بادام آمیخته و طلای روغن بلسان یا سیرگون که بترمع با بونه یا روغن بابونه و یا صعتر و قیصوم و یا برگ غار یا آب قرنفلی و حمام و نطول مطبوخ اکلیل الملک و صعتر و شیح جبلی و برگ ترنج هر واحد و حمام مطبوخ مرزنجوش و یاسمین و یا سعد یا جمیع ما اسلف مفید ست و مشک و مرزنجوش ضماداً و شربا و شونیز و خردل و یا کندش کوفته بخرقه بسته شماماً و قی کردن بتربت تخم سرق و روغن کنجد و نیم اوقیه و تخم شبت مع تخم سرق و سرکه جوشانیده عسل درم مدد و باب گرم آمیخته و غرغره قند با آب یا بیان حلیلا و عاقرقرحا و یا شونیز و یا کندش و سکنجبین با فلفل و زنجبیل و تناول خردل پختند و سلوق تخم و طبیخ بابونه در روز شب چند بار و اکلیل الملک حمام یا برگ غار نافع

علاج سدر و دوار دماغی دموی

تدبیر یکه در علاج امراض دماغی دموی و صداع دموی مسطور شد بعمل آرند و اگر امتلاء در موی و اخلاط مختلفه در بدن با خون فصد قیفال کنند بعده فصد وریدی پس گوش گشایند که بقول شیخ ابن النفیس علاج ست بجمیع اصناف دوار مادی و حجامت نقره و بر سر نیز نافع ست و فصد صافن و حجامت ساقین نیز سود مند ست و پس از فصد تلطیف طبیعت بطبیخ هلیله یا فواکه یا یا روالغواکه یا خیار شنبر و شربت ورد یا بنفشه نمایند بعد از ان تبرید بلعاب بهیدانه و شربت عناب و شیره مغز تخم کدو و شیره کاهو و خیارین و خرفه و نقوع آلو و تمر و شربت نیلوفر و شربت صندل بعرق عنب الثعلب و کاسنی و شاهتره و گلاب و بیدمشک و امثال آن دهند و بعد فصد سر و حجامت سر شربت آب بهی مقشر و تمر هندی و عناب یا شربت نیلوفر یا بنفشه یا سکنجبین بطلای ست نوشیدن آب تمر هندی و شکر هر یک ده درم و یا آب انار مع شکر و یا سکنجبین ساده بگلاب مکدر ده درم یا شیره تخم خرفه و چهار مغز و جلاب خوردن اثار تحویش و بیخوش سود مند ست و استنشاق آب کشنیز و مورد و سرکه و روغن بنفشه و یا کافور و صندل گلاب و تغریق و مالش سر بروغن گل و سرکه و ضماد بارد نافع و گویند که برساوه حاد و تمر هندی عجیبست دوار را و سکنجبین بارد و طبیخ اطریفل کشنیزی و نقیع آن مفید بود و نقوع آمله و کشنیز و گل نیلوفر با شکر سفید نافع و شیره مغز خشخاش دو درم و کشنیز یکدرم مغز دو مرکب آب شیره برآورده بقدر شکر شیرین ساخته نیز سود مند ست مطبوخ سرخچه که کشنیز و پوست هلیله زرد هر یک ده درم تا یک هفته نوشیدن نیز مفید و اگر دو مثقال صندل سفید بگلاب سوده بنوشند درست و پار آب بهی گ بید انجیر مانند فائده تمام دارد و غذا قابض حامض مثل غوره و سماق دهند و از اغذیه حاره پرهیز نمایند و تنقیه میفرماید که اگر با خون اخلاط مختلفه باشد بیشتر اخلاط سوای خون بود مبادرت باستفراغ از حب ایارج کنند یا از نقوع صبر اگر اخلاط حار باشد یا طبیخ هلیله یا مطبوخ افتیمون و حب افتیمون اگر اخلاط مختلف باشد و بعد تنقیه حقنه آب قنطوریون و حنظل استعمال نمایند بعده بر سر و نقره حجامت کنند بعد از ان بغراغر و عطوسات و شمومات که در ان مشک و جندبیدستر و شونیز و مرزنجوش باشد توجه نمایند و گاه نوبت هیجان کنند استعانت بمالش اسافل بدن کنند

علاج سدر و دوار دماغی صفراوی

بعد نضج بهر تنقیه مسهل صفرا و حب هلیله دهند و نقوع صبر و ایارج نیز موافق ست و یا این مطبوخ هلیله دهند پوست هلیله زرد بیست درم تمر هندی پانزده درم سنای مکی پنجدرم گل سرخ پنجدرم همه را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که به اوقیه آید صاف کرده نیم گرم بنوشند و بعد تنقیه تبرید به آب تمر هندی یا انار دانه و شیره خرفه با شربت نیلوفر یا سکنجبین یا آب آلو بگلاب یا اطریفل کشنیزی مرغصر با عرق زرشک و فواکه دهند و گل سرخ و سرکه کهنه و برگ مورد تازه و بنفشه تر و نیلوفر مدام ببویند و تضمید صدغین بصندل و گلاب نمایند و آنچه در سدر دموی گذشت نافع شناسند و طعام از مزوره آب آلو و زرشک و مانند آن مفید و طبیخ هلیله بگل بنفشه که در ان ترنجبین حل کرده باشند و شربت نیلوفر

یا لیمو و تمر هندی یا ماء الفواکه و گلاب و آب هندبا بقول انطاکی نافع و شرب آب لیمو و شربت آن مجرب است و سویقی است و شیر و خشخاش و ماء الشعیر نیز نافع بود مجوسی گوید که اگر دوار
و سدر از صفرا باشد قی بسکنجبین و آب نیمگرم کنند و تنقیه بدن و دماغ بحب هلیله و مطبوخ آن با تمر هندی نمایند و نسخه مطبوخ هلیله همانست که سابق مذکور شد لیکن بجای بنفشه
چهار درم زیاده است و گلاب و روغن گل و سرکه بسر ریزند و سر را کنند و در بینی چکانند و اندک کافور در بینی دمند و غذا فروج آب انار میخوش و غوره تنها یا با مرغ و زرده مرغ دهند و کاسنی
و کشوث و بسرکه خورانند جرجانی ما یلاقی گوید که بعد قی آب نیمگرم و سکنجبین انار میخوش یا به یا امرود و ریباس و شربت غوره و شربت سماق خورند و تنقیه دماغ بحب بنفشه نمایند
و اگر تنقیه مطبوخ هلیله کنند صواب باشد و سفوف هلیله زرد با شکر همراه ماء الجبن موافق بود و هر صبح آب انار میخوش یا شربت غوره و مانند آن بنوشند و طعام از غوره
یا زرشک یا سماق یا ریباس یا شاخ انگور تر بسازند و خورند نان آب غوره یا آب به یا آب امرود یا آب ریباس یا آب سماق کنند و حجامت پس سر و فصد رگ پس گوش موافق باشد
و اگر دماغ ضعیف بود هر صبح شاه بیست جو مغز تخم خشخاش خشک هر دو بریان سوده با شکر آمیخته بروغن بنفشه چرب کرده بخورند ابن الیاس گوید که بعد قی و تنقیه صفرا از سر
و بدن با مطبوخ هلیله و یا حب بنفشه تقویت دماغ نمایند بدهند و جلاب معمول از تخم کاسنی سه درم و اصل السوس مقشر نیم درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا فروج و ماش مقشر و شیره
بادام بدهند و تقویت دماغ با شمومات بارده و تقویه دماغ مثل بنفشه و نیلوفر و گل و سیب و نطولات محلله و سعوطات بارده کنند و گلاب بر سر کنند و برگ آس نشوق نمایند
طبری گوید که سدر و دوار که از اخلاط حاره محتبس در بطون دماغ باشد بقوت مریض نظر کنند اگر مانعی نباشد فصد سر و نمایند و بعد چند روز از فصد تلیین طبیعت باین مطبوخ
کنند بگیرند هلیله سیاه و زرد و کابلی هر واحد پانزده درم افسنتین قنطوریون شیطرج اصل السوس مقشر هر واحد چهار درم تمر هندی منقی از تخم بیست درم ترنجبین
بیست درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد سپستان پنجاه عدد بدستور مطبوخ بپزند و یک شربت از آن گرفته دو ثلث درم غاریقون و یک درم تربد و سه طسوج سقمونیای
مشوی سوده و بجلاب سرشته در آن مالیده بنوشند بعد پنج روز و اگر یک شربت کفایت نکند دو یا سه بار بنوشند و حقنه بدین نوع موثر سریع نیست و اگر باین تدبیر دوار
زائل نشود بزرود و ادخال فتیله در بینی برفق جهت سیلان خون کنند و اگر زائل نشود روغن خیری یک جزو و شیر دختران دو جزو آب خطمی در شیشه خوب با هم زده بقدر یک درم
گرفته سعوط کنند و اگر کفایت نکند دو سه مرتبه عمل آرند و اگر زائل نشود بگیرند جو کوفته سبوس گندم خطمی بنفشه هر یک کف در ظرفی سر بسته جوشانیده بعد از آن انکباب نمایند
و آب او بر سر ریزند و بدفعات تلطیف غذا نمایند و بر شرب ماء الشعیر لزوم کنند و نظر کنند اگر مزاج مریض متغیر شده باشد او را معالجه تسکین مزاج نمایند بعده اعاده علاج مذکور
کنند و گاهی تضمید سر با این ضماد کرده میشود بگیرند خطمی سفید آرد باقلا برگ قطونا هر واحد یک جزو آرد جو دو جزو بهی در سرکه و روغن گل بزنند که مثل مرهم شود و بر سر ضماد کنند ابن
بعد تلیین طبع و فصد دائم این ضماد میکرد تا آنکه دوار زائل شود و بعد سعوط و نطول و انکباب امر میکرد و من چیزی بهتر ازین ضماد در دوار و صداع حار ندیدم

علاج سدر و دوار دماغی بلغمی

بعد نضج ماده بمنضج بلغم تنقیه بدن و دماغ بمسهل بلغم و حب ایارج و یا مطبوخ اسطوخودوس تربدی و حب قوقایا نمایند پس غرغره بماء العسل که در آن خردل
و عاقرقرحا و اصل جوشیده باشند و یا با سکنجبین عنصلی با ایارج فیقرا کنند و ایارج فیقرا بگلقند سرشته و حب صبر و غیره بطریق شبیار استعمال کنند و بعد تسخین دماغ شمومات حاره
همچون مشک و عنبر و جندبیدستر و فرفیون و شونیز و مرزنجوش نمام و یاسمین مدام ببویند و تنطیل و انکباب آب نیمگرم که در آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش صعتر نمام
و غیره جوشانیده باشند بعمل آرند پارچه بر سر پیچند و عطوسات نافعست و گویند که اگر بعد تنقیه تام گل سرخ دو درم سنبل الطیب اصل السوس مصطکی هر یک نیم درم
کوفته بیخته بگلقند سی درم سرشته دو یا سه خوراک بسازند و بران مداومت کنند و ارعود نکند و استعمال اطریفل صغیر و اطریفل افتیمون و اسطوخودوس و معجون انطاکی
که در علاج کلی دوار گذشت و دبید الورد و شربت عسل و اسطوخودوس و انوشدارو و لولوی موافق بود و جذب اخلاط بسوی اسفل بحقنه و غیره مفید و غذا گوشت
ماکیان بمصالح حار مناسب و تلطیف تدبیر و ادمان حرکت کنند انطاکی در تذکره خود نوشته که خوردن ایارج لوغاذیا یا ایارج روفس یا ارکیغانس چند روز متواتر بماء العسل
و نهادن روغن مرزنجوش یا روغن بابونه در دوار بلغمی نافع و مجربست و در نزهه گفته که ایارج کبار یا معجون مسک یا قرص الک بماء العسل یا حب صبر با آب معین علاج
کنند و بعد از آن بعصاره قثاء الحمار و زعفران و مداب خالص حل کرده سعوط نمایند و از آن طلا نیز کنند صاحب کامل گوید که اگر دوار و سدر از اخلاط بلغمی باشد
باید که تنقیه دماغ و عروق آن با ایارج فیقرا و ماء العسل کنند و اسهال بحب ایارج و حب قوقایا و بعد از آن بلوغاذیا و ایارج جالینوس یا ایارج ارکاغانیس نمایند و مصطکی

و مویزج و کندر بخایند و سکنجبین عسلی مع ایارج فیقرا و مویزج باریک سوده مع خردل سفید غرغره سازند و یک درم حب بلسان با یک اوقیه سکنجبین عنصلی خوردن برای سدر نافعست و چون بیخ فاغره هر روز دو درم بخورند سود دهد و اگر دو مثقال حب بلسان با نقوع صبر بخورند مفید بود و اطلیه حاره و سعوطات مسهله و مانند آن استعمال کنند و این سعوط نافعست سکبینج و اشق و جاوشیر و بورق و صبر هر واحد نیم درم کندش و زعفران هر واحد یکنیم دانگ فلفل و دارفلفل هر دو یکدانگ همه را باریک سابیده بآب مرزنجوش سرشته مثل عدس حبها سازند و بقدر یا سه حب از آن بآب مرزنجوش و روغن بنفشه سعوط نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که اول دماغ را بحب صبر و قوقایا و حب سکبینج و حب شبیار و فرفیون پاک کنند و تنقیه معده بقی نیز سازند و تدبیر قی نیست که تربد و عسل و شکم سیر بخورند و شبت بسیار در آب جوشانیده صاف نموده مقدار صد درم از آن آب با چهل درم عسل و یکدرم نمک آمیخته نیمگرم بنوشند و بعد قی تقویت معده باطریفل صغیر و گلقند کهنه و مصطکی و عود خام کوفته باهم سرشته باید کرد و اگر صبح بیست عدد مویز منقی بخورند سخت نافع بود هر قدر که بر تشنگی صبر کنند نیک باشد و سکنجبین عسلی هم موافق باشد و غرغره کردن و عطسه آوردن اخلاط را از سر بجانب پایین فرو کشیدن سود مند و غذا نخود آب گوشت دراج و تدرو و گوشت کبک و گوشت تیهو بروغن زیت یا روغن جوز بریان کرده بدارچینی و زیره و اندکی کرویا باید داد و اگر بدین تدابیر زائل نشود بایارج لوغاذیا و ایارج روفس و مانند آن تنقیه کنند ابن الیاس گوید که جلاب از انیسون و بادرنجبویه و گاوزبان هر یک سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و شیرج و مغز حب قرطم سازند و بعد نضج تمام تنقیه بدن بحب ایارج و شبیار و حب صبر کنند و غرغره بماء العسل که در آن صبر و ایارج یا شونیز یا خردل یا فلفل پخته باشند باید کرد و بر اب طبیخ حشائش حاره مطلقا مثل بابونه و قیصوم و شیح و شاهسفرم و برگ غار و برگ زیتون و امثال آن که سابق مذکور شد انکباب نمایند و نشوق جندبیدستر و کندش و شونیز و مرزنجوش و فلفل با آب کامخ ام کنند و برای جذب مواد بأسفل حقنه حاده بعمل آرند و صاحب دوار بلغمی و سوداوی را باید که تعاهد اطریفل صغیر و تناول گلقند کهنه با عود و انیسون و مصطکی هر واحد یکدانگ نماید خجندی گوید که جلاب از انیسون و بادیان و بادرنجبویه هر یک یکدرم با گلقند عسلی ده درم بدهند و بعد نضج تنقیه بدن باین حب شبیار کنند که آن حب صبر است باید کرد صبر سقوطری سه درم هلیله زرد و گل سرخ و مصطکی و تربد و صمغ هر واحد یکدرم باریک سابیده بآب کرفس یا آب طبیخ اسطوخودوس سرشته حبها سازند و در سایه خشک کرده از مثقالی تا دو درم وقت خواب بخورند یا این حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا سه درم تربد و هلیله زرد هر واحد یک درم نمک هندی و انیسون هر دو درم باریک سابیده بدستور سابق حب ساخته دو درم بخورند و کسی که اراده اخراج صفرا و بلغم کند یکنیم دانگ سقمونیا در آن زیاده کند و کسی که اراده اخراج اخلاط کند نیم درم شحم حنظل و نیم درم کتیرا در آن اضافه نماید شربت دو درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت طبری مینویسد که علاج دوار از اخلاط بارده و حب است که ابتدا بحقنه متوسط میان حار و بارد نمایند به دفعات متوالیه و مشک و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و سوسن و نمام و از عقاقیر مثل شونیز و جندبیدستر ببویند و بعاقرقرحا و مویزج بعد ترقیق آن بعسل غرغره سازند و بر حقنه یکدو بار قناعت نکنند بلکه دفعات کثیره بعمل آرند تا آنکه هر آنچه در سر از فضول بارده محتبس است منحدر گردد و غرغره دائما لازم گیرند و اگر فائده نشود یقین کنند که بعد تنقیه سر باز مواد از بدن بطرف سر منجذب شده پس آن را ایارج و سویا سه مرتبه بخورانند بعده دو درم روغن قسط و روغن یاسمین هر یک نیم دانگ جندبیدستر و مشک یک طسوج حل کرده سعوط کنند و الا بعد این همه تدبیر بکندش و زعفران و صبر و مر مفرد یا مجموع عطسه آورند و اگر زائل نشود انکباب بر این طبیخ نمایند بگیرند یک کف کمیر بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و اندکی صبر و مر و یک کف کبیر نمک سوده و گندم و دو سه جوزبوا کوفته و یک کف حب المحلب کوفته و همه را در اتابه سر بسته بجوشانند تا مهرا شود پس انکباب نمایند بانبوبه یا آب در طشت ریخته به دفعات متوالیه اگر کفایت نکند مشک و جندبیدستر و صبر و مر در روغن بلسان یکدانگ روغن سوسن یا یاسمین هر واحد یکدرم حل کرده چهار فتیله بدان آلوده دو در بینی و دو در گوش نهند و بعضی متقدمین درین دوار داغ یا فوخ نوشته اند و من این را افسون بخطا میکنم زیرا که در ان خطر تشنج عجب دماغ است و آن موجب جنون و مفرط و هلاک گردد و گاهی درین دوار که از اخلاط بارده محتبس در بطون دماغ بود این ضماد کرده میشود شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک هر واحد یکجزو و بادآورد و صبر و مر هر واحد دو جزو همه را کوفته بیخته در قیر و حلی خیری زرد آمیخته چندان حل کنند که مثل مرهم گردد و بعد آن پارچه باریک طلا کرده بر آتش اندک گرم نموده بر سر بچسپانند بالای آن عمامه بندند و ضماد یک شبانه روز بدارند و ایضا گاهی ضماد بقیروطی موم و بیه چرز و پیه مرغابی و مانند آن کرده میشود گیلانی از

طبری نقل کرده که علاج سدر حادث از اجتماع اخلاط بارده غلیظه تنقیه بدن ست از فضول بحقنه قوی بتدریج و اول بحقنه لینه ابتدا کنند و از اغذیه غلیظه پرهیز نمایند و به تناول کلفتها امر کنند و شربت عسل ساده بنوشند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود حقنه قوی تر از اول بعمل آرند تا تنقیه بدن باعتدال گردد و بعد تنقیه بدن تنقیه سر با ایارج کنند و تقویت معده و تنقیه آن با ایارج تلخ و قی بجوز القی و آب شبت و عسل نمایند که سدر از تنقیه بدن و دماغ بسرعت زائل میشود و چون مدتین مرض انحطاط و کمی رو نماید سر را بخور و دور شت نمایند و عطسه آرند و مشک و فرفیون و شونیز بو یانند و در حمام آب گرم یا آب جشانده ایشان مذکوره در دوار بارد بسیار بر سر ریزند پس اگر بقیه آن باقی مانده روغن مصطکی و آب مرزنجوش اندک و روغن قسط اندکی سعوط کنند و دلک سر بسیار استعمال نمایند و گاهی بجوز دل دو در سرکه آمیخته بر سر ضماد کرده میشود و ایضاً از بابونه با صعتر پخته و ایضاً ببرگ انجره و بیخ فوسوده و ایضاً با نجدان سیاه با خطمی آرد کرسنه سائیده ضماد کنند

علاج سدر و دوار دماغی سوداوی

اولاً نضج بمنضج سودا یا بمطبوخ بادرنجبویه و اصل السوس هر یک ده درم با شکر ده درم کنند و غذا مزوره نخود و ماش مقشر بشیره مغز بادام دهند بعده تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون مع لاجورد و اندک شحم حنظل و شاهتره و اسطوخودوس حب افتیمون و یا حب لاجورد و یا مطبوخ هلیله و تربد نمایند و حجامت نقره و پس سر کنند و اگر از هلیله سیاه و افتیمون هر واحد یکدرم افتیمون بسفایج اسطوخودوس هر دو موصوف بروغن بادام چرب کرده هر واحد یک نیم درم بنفشه دو درم با آب بادیان جها ساخته سه شربت نموده صبح تناول نمایند و عقب آن جلاب معمول از شکر سرخ ده درم با آب نیمگرم بیاشامند برای تنقیه در سدر سوداوی نیز مفید ست و اگر ازین تدبیر نجاح حاصل نشود حقنهای حادثه قویه بتدریج استعمال کنند و بعد ازان غرغره و عطوسات و شمومات که دران مشک و جند بیدستر و مرزنجوش و شونیز باشد و استعمال اطریفل شاهتره و افتیمون مفید ست و هر چه در صداع سوداوی گذشت بعمل آرند

علاج سدر و دوار ریحی و بخاری

آنچه در علاج امراض دماغی ریحی و بخاری و صداع ریحی و بخاری مذکور شده بکار برند و ایضاً در ریاحی بعد تنقیه بلغم تکمید و تسخین سر بیشتر مفید ست و تحلیل ریاح بمعاجین و شمومات و سعوطات و اطلیه و نطولات و خصوصاً عطوسات و اکثار انکباب بر مطبوخ ادویه محلله لطیفه مثل مرزنجوش و بادیان و اکلیل و بابونه و صعتر و برنجاسف و شبت و سداب و شیح و برگ غار و برگ ترنج و مانند آن نافع تر و فلفل سفید صبر زعفران جند بیدستر در آب مرزنجوش و روغن بنفشه آمیخته در بینی چکانیدن و عاقرقرحا خردل قرنفل با آب نمام و سرکه منصل طلا کردن مفید و ریاحین بعقاقیر سوخته بوییدن سود مند و چای خطائی مع دارچینی و بادیان خطائی و هیل بوا هر یک نیم درم شکر دو توله در پاؤ آثار آب پخته چون نصف بماند صاف کرده نوشیدن نفع بلیغ نماید و آشامیدن زیره کرمانی و صعتر در عرق بادیان جوشانیده نیز مفید ست و دیگر معاجین کاسر ریاح استعمال کنند و بقول طبری در اخلاط ریاحیه محتبسه در بطون دماغ اگر بارد باشد علاجش بعلاج دوار بلغمی باید کرد و سوای آن واجب ست که امر کنند بخائیدن مرفای خشک صعتر و زیره و کندر و مانند آن و اگر مزاج مریض گرم نگردد و اندکی ازین اشیای مضوغه بلع کنند و اکثر ارباب این نوع دوار را خارش در بینی و اختلاج در چشم حادث شود لاسیما هنگام سخونت این اخلاط ریاحیه و نزد ظهور حرکه دائم امر بدخول حمام و ریختن آب یکه دران حشایش مذکوره پخته باشند باید کرد و مدام مالش سر نمایند مگر آنکه صداع شدید مانع این باشد و اگر اخلاط ریاحیه حار باشد باید که فصد سر رو کنند اگر قوت اطاعت نماید بعده حل طبیعت او باین مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد و تمر هندی منقی هر یک سی درم سنستین هفت درم بادیان ز رفای خشک سعتر فارسی هر واحد پنجدرم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد مویز منقی بست درم جوشانند و یک شربت ازان گرفته نیم درم تربد و یکدانگ سقمونیا در شربی دران حل کرده نیم گرم بنوشند و اگر کفایت نکند تدبیر دوار صفراوی که مذکور شد بعمل آرند و ماء الشعیر بنوشانند و ایضاً در دوار بخاری اول دریافت کنند که ماده بخار کدام خلط ست بعده قصد تنقیه آن نمایند حسب نوع ماده و مزاج علیل شمومات و نطولات بکار برند و بهر اطفای ابخره نقوع مرزنجوش و کشنیز خشک و صندل و امثال آن دهند و سفوف پنبه دانه و سفوف کشنیز و غیره بعمل آرند و معجون کشنیز و نقوع بارده و نقوع کشنیز در دوار بخاری نیز مفید و کشنیز با شربت انفذ به داخل کنند و تلیین طبیعت مدام واجب شناسند و طبری گوید که دوار بخره حار اگر قوه مساعدت کند و حال مقتضی باشد فصد قیفال کنند بعده حل طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند پس تدبیر دوار که از احتباس اخلاط حار در دماغ باشد باید کرد

علاج دوار شرکی

اگر از اجتماع اخلاط در عضوی دیگر باشد حسب ماده بر آنچه در علاج امراض دماغی شرکی مسطور شد علاج نمایند و ایضا در اخلاط معده اول آب طبوخ شبت
و ترب که در آن عسل و نمک داخل کرده باشند و سایر مقیات معتدل قی کنند بعده در بلغمی مسهل حب ایارج یا معجون خیار شنبر جوارش سفرجلی و شهریاران اگر قوت
قوی باشد بحب قوقایا تنقیه کنند و بعد تنقیه مقویات معده و هاضم مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و اطریفل کشنیزی و انوشدارو لولوی و شربت عود و گلقند با
دو درم بادیان یا انیسون و مصطکی و مربای آمله با مصطکی و عود سوده دهند و صاحب کامل گوید که اگر در معده خلط بلغمی باشد باید که قی کنند باشیای ملطفه مثل
رقاع یمانی و حب القلی و خردل و تخم شبت و تخم ترب هر واحد بقدر حاجت باریک سائیده در عسل یا سکنجبین عسلی سرشته آب شبت بخورند و اگر ترب قطع کنند و در آب
خوب بپخته سکنجبین عنصلی و دو درم نمک هندی در آن آمیخته بنوشند قی بلغم آرد و تنقیه معده کند و ایضا قی کردن بعد خوردن سمک مالح و ترب بجزول نافعست
و بعد قی و تنقیه معده شراب خندریقون یا شربت عسل یا شربت عود دهند و بعد دو روز نقوع صبر منقی بلغم مثل این نقوع بدهند هلیله کابلی هفت درم سنای مکی شاهتره
هر واحد پنجدرم سارون جعده قنطوریون شکاعی بادآورد فاخش هر واحد سه درم سنبل الطیب مصطکی هر واحد یکنیم درم سلیخه عود بلسان دارچینی سعد سالج هندی
قرنفل مرماحوز تخم کرفس بادیان انیسون تربد هر یک دو درم همه کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف نموده سه درم صبر و یک حنظل کوفته انداخته هر روز
چهار اوقیه تا یکدرم روغن بیدانجیر بنوشند و غذا درین حالت نخوداب خرداب شده آنچه از زیره و فلفل و خولنجان سازند و از اکثار اطعمه غلیظه مولد بلغم منع کنند
و ابن الیاس گوید که حل طبیعت بحقنه حاده برای جذب ماده بسوی اسفل کنند و این حقنه بسیار نافع برای این علتست سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق سه درم
بزرکتان حلبه خطمی سبوس گندم کشک جو بنفشه هر واحد یک کف همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده نمک طعام یکدرم روغن کنجد مری هر واحد
ده درم بورهٔ ارمنی نیم درم آمیخته حقنه کنند و یا تنقیه معده بامقی نمایند ترب را با برگ او بکوبند و در آب آن اندک عسل و نمک طعام انداخته بنوشند و قی آورند و یا تخم ترب
ده درم تخم خربزه پنجدرم تخم شبت یا شاخهای آن ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف کرده اندکی نمک و عسل حل کرده بنوشند و چون معده پاک گردد
بعد آن ده درم گلقند شکری یا یکنیم دانگ مصطکی تناول کنند و اگر غثیان شوران کند و قی دشوار گردد آب گرم و سکنجبین ساده یا عسل بنوشانند و در ادرار اسهال نمایند
و در حلق پر مرغ بروغن بادام آلوده در آرند تا قی بسهولت آید و طبری گوید که اولا ایارجات مثل ایارج فیقرا دهند بعده حل طبیعت بحقنه که در دوار بدبکار آید و مطبوخ
افتیمون بنوشند و تغذیه بعد نیم روز بغذای محمود نمایند و هنگام خواب ایارج مذکور دو ثلث درم دهند و صبر یک جزو مر و گل سرخ هر یک دو جزو سنبل الطیب
و مصطکی هر یک نیم جزو سائیده در قیروطی که از روغن قسط یا روغن ناردین یا روغن مصطکی ساخته باشند آمیخته بر خرقه کتان طلا کرده بر معده بچسپانند و از فم معده دور دارند

و در مادهٔ صفراوی

تنقیه بمطبوخ هلیله مع شاهتره و یا نقوع صبر با ماء الجبن نمایند و بقول طبری حل طبیعت بحقنه لین کنند و سکنجبین ترش بنوشانند و امر تقی از ماء الشعیر و سکنجبین و آب گرم و آب
سرد تر و سکنجبین و امثال آن کنند و تلیین بمطبوخ سادج نمایند و بعد از آن ماء الشعیر و سکنجبین بنوشند و ایضا بعد تنقیه در مادهٔ حار نقوع انار دانه و شربت حماض و لیمو و تمر هندی
و سیب و انگور و جوارش طباشیر و خمیره عود ترش و آمله مربی با طباشیر و ورق نقره و طلا و مروارید سوده و جوارش انارین باشیرهٔ دانه هیل و کاسنی و کشنیز و عرق عنب الثعلب
و شربت بنفشه دادن و مجوسی گوید که اگر در معده خلط صفراوی باشد بماء الشعیر و سکنجبین و نمک و آب بیخ خربزه قی آورند و بعد آن فقاع نیمگرم یا آب سرد یا سکنجبین و آب
نیمگرم بنوشانند و بعد پاک شدن معده از قی شربت غوره و شربت سیب ساده یا رب ریباس و مانند آن بنوشانند و بگیرند صندل سفید گل سرخ هر واحد دو درم گل مختوم
سه درم و نیم همه را باریک سائیده با آب حی العالم و خرفه و گلاب و اندکی سرکه سرشته بخرقهٔ کتان مالیده بر معده ضماد کنند و اگر پارچهٔ کتان در قیروطی صبر آلوده بر معده نهند
نافع بود و ایضا این نقوع صبر استعمال کنند پوست هلیله زرد ده درم آلو بخارا بیست عدد تمر هندی از تخم پاک کرده پانزده درم هلیله زرد شاهتره تخم کاسنی و کشوث
و افسنتین رومی هر واحد پنجدرم شاهتره هفت درم گل سرخ کشنیز خشک یک درم بنفشه و اصل السوس هر واحد چهار درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل ماند
صاف کرده هر روز چهار اوقیه از آن گرفته نیم مثقال صبر در آن انداخته با یک اوقیه سکنجبین یک دقیقه آب کاسنی بنوشند و غذا مزوره یا بمرغ با آب غوره یا آب انار یا آب عنب

یا آب آلو تازه با کشنیز تر و خشک و بقله حمقا و نعناع باشد و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و صندلین و گلاب و کافور بویند و گلاب و روغن گل و سرکه بسر کرده بر سر ریزند تا تقویت دماغ کنند و ابخره معده که بدماغ رسد آنرا قبول نکند و آنچه دران حاصل شده آنرا دفع نماید

سدر و دوار

که بسبب ضعف فم معده و خلای معده افتد هر صبح قبل از صعود ابخره تناول چند لقمه نان در رب فواکه قابضه مثل رب حصرم و سیب و رب آب انار خشخاش غوره تر کرده تسکین می نماید و شربتهای فواکه چون شربت انار و لیمو و سیب و زرشک غوره و ریواج همه این نوع دوار باز دارد و شیخ میفرماید که اگر سبب عضو دیگر باشد معالجه بر آنچه واجب بود باید کرد و تقویت راس ابتدا بروغن گل مع اندک سرکه و روغن بابونه نمایند و بعد استحکام بروغن بابونه تنها و گویند دوار که از قبل شرائین باشد فصد هر دو شریان پس گوش نمایند و طبری گوید که اگر اخلاط مجتمعه در معده ریاحیه بارده باشد علاجش علاج اخلاط بارده است که سابق مذکور شد و صاحب این از شرب نبیذ که دران زیره و صعتر جوشانیده باشد منتفع گردد اگر مزاج متحمل این باشد و اما اگر اخلاط ریاحیه مجتمع در معده حار باشد علاجش تنقیه معده بمطبوخ سانج و شرب ماء الشعیر باید کرد و اگر ماده مرتقی در شرائین صدغ یا پس گوش باشد قطع و داغ آنها بعد تنقیه بسیار نافع است و اگر صعود آن در شرائین هر دو جانب حلقوم باشد و مختلف الحرکه و منتفخ زیاده باشند و چون از دست غمز آن کنند مریض راحت یابد تنقیه بدن بفصد قیفال و خورانیدن ایارجات بتکرار و تعدیل اخلاط کنند و اگر صعود این فضول از دو جبین باشد فصد آنها بسیار نیکو بود و مسیحی گوید که اگر ماده از شرائین بسوی صعود کند و از ضربان و انتفاخ آنها و سکون مرض از بستن آنها دریافت شود از بازو سبز و کتان و لفافها بر شرائین جلا ساخته بالا پیش قطعه اسرب نهاده بر بندند و قصد معالجه عضوی کنند که ازان بخارات بسوی راس صاعد شود اگر از طحال یا معده یا جگر یا عضو دیگر باشد اول ابتدا باصلاح آن عضو کنند بعده تنقیه راس از فضول مرتقیه نمایند و بتقویت دماغ پردازند بالجمله در بخارات معدی آنچه بهر اخلاط معده گفته شد بعمل آرند و سفوفات و معاجین مسطوره سابق بکار برند و در بخارات جگر دریافت کنند که آفت در کدام جانب جگر است اگر در محدب باشد بادرار بول و اگر در مقعر باشد بمسهل علاج کنند و در بخارات قلب بعد تنقیه شربت سیب و مفرحات و نقوع برگ صندل و غیره دهند و در بخارات طحال فصد اسیلم از دست چپ و تضمید طحال بضماد محلله کنند و در بخارات رحم اگر بسبب احتباس طمث باشد تدبیر ادرار حیض باید کرد و اگر اختناق رحم باشد علاج آن کنند الحاصل معالجه هر عضو مشارک بادویه مخصوصه آن بحسب ماده و مزاج عمل نمایند بطریقیکه در مقام هر یک مسطور است و از عضو مذکور جذب مواد کنند بطرف مخالف بفصد و اسهال و حقنه و دلک و غیر آن بحسب واجب و دماغ را باطلیه و شمومات مقوی دماغ تقویت دهند تا فضلات قبول نکند و بدانند که دوار دائم خاصه در پیران مقدمه سکته میباشد پس بسرعت تدارک آن نمایند بتدبیر موافق مثل قی و تنقیه معده و بدن و دماغ باستعمال ایارج فیقرا و حب شبیار و جذب اخلاط بسوی اسفل بحقنه و غیره و ایضا دوار که عقب خدر شدن عضو عارض شود دلالت بر صعود ماده بسوی دماغ دارد و ازان سکته حادث گردد علاجش نیز همین است و دوار بحرانی را علاج نکنند و گاهی بندرت سدر هنگام حدوث صداع بارد و حار بسبب ریح در دماغ حادث شود علاجش علاج صداع حار و بارد بحسب علامات

لیثرغس

کابوس را عرب خنق و جاثوم و خانق نیز گویند و این در سه لفظ معرب است یعنی مقطوع العصب و این حالتی است مثل ماندگی که هر گاه عارض شود انسان خود را بی حرکت و خمیازه و دغدغه کثرت پذیرد و رنگ و چشم سرخ گردد و سببش امتلای بدن و اجتماع ریاح و بخارات در عروق و عضلات است بواسطه کثرت طعام و شراب و قلت ریاضت و تکرار بین طعام و تناول اغذیه مولد ریاح و اکثر این حالت بعد از خواب عارض میگردد علاج نضج و اخراج ماده بحسب خلط غالب نمایند و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت اقدام کنند و ملطفات و مقطعات خون و صفرا دهند و بعد نضج بمسهل صفرا تنقیه آن نمایند و گرم مزاج را نوشیدن آب سرد و غسل کردن بدان درین حال تنقیه و تسکین بخشد که مسکن غلیان اخلاط است و دعت و سکون اختیار کنند و این سفوف معدل مزاج و مانع بخارات است کشنیز بسرکه پرورده سه توله گل سرخ دو توله اصل السوس مقشر هر یک یکتوله نبات مساوی همه شربتی دو مثقال شب خفتن بیاشامند و پرورده در گهواره نشستن و در کشتی تا یکپاس سیر کردن نافع و سفوف کشنیز خشک با شکر سفید بود و در مزاج بارد و ریاح غلیظ تنقیه بلغم نمایند و خوردن سفوف و مربای آن بعد نضج آن نافع باشد و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی بخاری در تسکین بجویند

کابوس که نیدلان و جاثوم و خانق و خانوق و ضاغط نیز گویند

و در یونانی افیالطس نامند و آن مرضی ست که آدمی در خواب خصوصاً که بر پشت خوابیده باشد چنان پندارد که چیزی گران بصورت انسان یا بشکلی دیگر بر سینهٔ او نشست و او را همی فشارد و نفس او تنگ شود و آواز نتواند داد و نتواند جنبید و چون این حالت منقضی شود یا اندک حرکت نماید دفعةً بیدار گردد و گاه خیال نماید که گویا گلوی او خفه میکند و گاهی خیال کند که شخصی با وی ارادهٔ مجامعت میکند و گاهی بعد از آن ریحی و تعبی و ماندگی عارض گردد و سبب و در اکثر تصاعد بخارات غلیظ است در حالت سکون حرکت و مادهٔ آن خون غلیظ یا بلغم یا سودا باشد و دوام این قسم مادی مقدمهٔ صرع یا سکته یا مانیا یا فالج بود و گاهی از رسیدن سردی شدید بسر دفعةً و نزدیک بوقت خواب نیز حادث شود و این مرض بی ضعف دماغ عارض نمیگردد و گاهی بسکاری و صاحب سوء هضم و آنکه اغذیهٔ غلیظ بسیار خورد و آنکه ریاضت و استحمام کم کند عارض میشود

طریق تشخیص اسباب این مرض هر کدام از اخلاط ثلثه که مادهٔ بخار باشد علامات مخصوصهٔ آن هویدا بود و ایضاً تخیل رنگ هر خلط در خواب هنگام عروض مرض نیز بر وجود غلبهٔ آن خلط گواهی دهد مثلاً اگر آثار غلبهٔ خون مثل سرخی چهره و چشم وغیره دریافت شود و تخیل چیزی سرخ بود مادهٔ دموی باشد و اگر علامات بلغم مانند کثرت آب دهن و منی و سستی بدن و کندی حواس وغیره مدرک گردد و احساس چیزی سفید بود ماده بلغمی باشد و اگر نشان سودا مثل کثرت فکر و قلت خواب و غور چشم وغیره معلوم شود و ادراک چیزی سیاه در وقت عروض مرض بود مادهٔ سوداوی باشد و اگر آثار کدام خلط یافته نشود حال رسیدن برودت بسر هنگام خواب بپرسند

علاج کلی

در جمیع انواع کابوس تقویت دماغ و تلیین طبیعت و تعطیس مرعی دارند و از مبخرات امتلاء و نوشیدن آب میان طعام اجتناب واجب شمارند و گویند که اکثار اکل پسته و خردل مضر کابوس ست و دوانک قیمین در جمیع اقسام مادی سودمند ست و تنقیه بطبیخ سنا پنج درم هلیله سیاه دو درم قی کردن بجوز القی و نمک لاهوری و بعده هلیله یا بلیله آمله اصل السوس هر یک نیم درم مصطکی دارچینی هر یک یک درم تربد موصوف دو درم زنجبیل چهار درم گلقند یکنیم درم ادویه کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده بسه چند عسل سرشته سه درم مدام خوردن درین مرض نافع ست و گویند که غذا بگوشت تیهو مجرب ست و بعد تنقیه خوردن استخوان مرغ سلیمانی سوخته سه ماشه با نبات تا یکهفته درین مرض مجرب گفته اند و کذا استعطاء بهل و اگر عنبر در روغن بان یا روغن یاسمین گداخته و زباد مشک صندل سفید عطر حصی لبان نیم مثقال آمیخته غالیه ساخته ببویند مقوی دماغ و نافع کابوس ست و معجون هلیله بهل

علوسخان در کابوس بلغمی و سوداوی سودمند ست و هر چه در علاج امراض دماغی بخاری گفته شد حسب ماده درینجا استعمال نمایند

علاج کابوس دموی

فصد قیفال کنند اگر از خون دماغی باشد و نشانش آنست که از اعلی ابتدا کند و الا رگ اکحل کشایند و حجامت ساقین نمایند و طبری و مسیحی مینویسند که فصد افنین الیق بود و اگر ضعف باشد حجامت بر نقره کنند بعده مسهل مطبوخ فواکه یا هلیله وغیره دهند و تقلیل غذا کنند و هر چه تولید خون کمتر نماید و خون را رقیق کند مثل آب آلو و تمر هندی و آب شاهتره و آب بادیان استعمال نمایند و آشامیدن سکنجبین و گلاب آب سرد و کذا شربت غوره و مکیدن انار میخوش و تلیین طبیعت بآب تمر هندی و جلاب و طلا بصندل و گلاب سرکه و دهن سر بروغن و سرکه برای تقویت دماغ و استنشاق کافور و گل سرخ و نیلوفر و تقویت معده بشربت سیب و اطریفل کشنیزی و غذا حصرمیه و سماقیه نافع بود و بجهت تسکین بخارات کشنیز و دانهٔ هیل که بترشی زرشک و انار ترش کوهی پرورده باشند نمک لاهوری بقدر ذائقه آمیخته بکثرت دهند و ایضاً در کابوس دموی که نشیب صفراوی اکثر با جوشش دهن بود بعد منضجات مسهل از عناب گل بنفشه اصل السوس گل سرخ شاهتره مویز منقی گل نیلوفر گاوزبان افتیمون بیخ کاسنی سنای مکی جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر گلقند روغن بادام داخل کرده دهند بعده تبرید از عناب و شاهتره جوشانیده صاف نموده شیره تخم خیارین شربت بنفشه خاکشی داخل کرده و باز بجای خیارین کاسنی کنند

علاج کابوس بلغمی

بطبیخ تخم شبت و تخم ترب با عسل یا بطبیخ برگ شبت قطعات ترب با سکنجبین یا بمقی دیگر قی کنند و پر مرغ بروغن کنجد آلوده در حلق گردانند بعده مسهل دایارج و غراغر و عطوسات و سعوطات و ضمده و مکیده که در علاج امراض دماغی بلغمی گذشت و در صرع و سکتهٔ بلغمی باید بکار برند و مطبوخ بادیان گل سرخ مصطکی با گلقند دهند یا نقوع ایارج فیقرا یکدرم غاریقون سیاه ثلث درم سقمونیا ثلث درم شحم حنظل ربع درم انیسون ثلث درم کتیرا نیم دانگ آب کرفس حب سازند این یک شربت بود و طبیعت را قوی سازد تصرف کنند

و اگر ماده بسیار غلیظ باشد حب قوقایا و ایارج لوغاذیا خورانند و خوردن گلقند عسلی و نوشیدن آب مطبوخ گل سرخ و عود نافع ست و ایضاً بعد تنقیه آب مطبوخ عاقرقرحا و مویزج و صعترهای خشک غرغره کنند و آب سداب آب مرزنجوش و روغن بادام تلخ آمیخته سه چهار قیراط سعوط نمایند و یا خردل و عصاره سداب عصاره قثاء الحمار شحم حنظل کندش مساوی باریک سائیده در روغن بادام تلخ آمیخته سه چهار قطره در بینی انداخته عطسه آورند و اگر ازین سعوطها در بینی سوزش پیدا شود در روغن بنفشه و شیر زنان مخلوط چکانند و استعمال اطریفل صغیر با مصطکی و انیسون و فاوانیا و عود نافع و اگر حاجت تلیین افتد سنا و تربد زیاده کنند و جوارش زنجبیل و کمونی نیز کثیر المنفعت ست و تلطیف تدبیر و استعمال ریاضت مالش سر بروغن شبت و غذا گوشت گنجشک مفید بود و هر آنچه در صداع و دوار بلغمی گذشت نافع و از اشیای منفخه پرهیزند و ایضاً در کابوس بلغمی که از شب دهشت خورده گلو خفته شود بعد منضجات مسهل دهند پس اطریفل بجهت بخارات بدهند یا به سطوخودوس سوده بعده عود صلیب سوده افزایند و اگر حرارت در مزاج نباشد افسنتین نیز در مسهل داخل کنند و اگر از مصاحبت مصروع کابوس شده باشد جند بیدستر یک ماشه عود صلیب یک ماشه سائیده در عسل یک توله آمیخته خورانیده بالای آن عرق سطوخودوس هفت توله شربت بادرنجبویه دو توله نوشانند و تا چهل روز متواتر بعمل آرند و غذا کباب شوربا با نان تنوری و بجای آب عرق بادرنجبویه دهند شیخ در علاج کابوس بلغمی و سوداوی می فرماید اگر اخلاط غلیظ بسیار باشد باین مسهل انتفاع یابند بگیرند خربق یکدرم با ثلث درم سقمونیا و ربع درم شحم حنظل و دو دانگ انیسون اگر قوت قوی باشد و الا حب لاجورد و حب اصطمخیقون افتیمونی و ایارجات کبار مثل ایارج قثاء الحمار و ایارج روفس خلاصه و بعد ازان تقویت راس بحسب قانون کنند و از چیزها یکه ازان انتفاع یابند خوردن حب فاوانیا علی الاتصال ست طبری گوید که اگر سن مزاج و مقدار قوت مریض متحمل استفراغ تام باشد فصد هر دو صافن کنند و از اغذیه مولد اخلاط ردی ممتنع نمایند و بهتر بود که بتدریج اقتصار ورزند و مقدار غذا اکثر آنچه ممکن باشد باید ساخت بعد ازان تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و بعده تا ده روز صبر کرده تنقیه بحب ایارج نمایند و لزوم حب شبیار کنند و اگر باین طریق تنقیه حاصل نشود بعده نیز پانزده روز متواتر ایارج لوغاذیا خورانند و باید که ازان تحنک سازند و امر بغرغره از عاقرقرحا و مویزج کنند و تقویت راس بسرکه و روغن گل نمایند که باین طریق بلاشک مرض زائل شود و سویدی مینویسد که قی کردن بجوز القی و یا تخم ترب مطبوخ با سکنجبین عنصلی و یا پیاز نرگس در آب گرم مالیده و یا صمغ حرشف و نمک غرغره بطبیخ زوفا یا کندش یا حنظل یا شونیز یا مرزنجوش یا شحم حنظل یا فلفل سیاه سوده در ماء العسل آمیخته و تعطیس بصعترهای خشک یا کندش یا شونیز و نطول مطبوخ شبت و تدهین مقدم سر بروغن مرزنجوش و طلا بجند بیدستر در روغن بادام تلخ و تعلیق عود صلیب و تبخیر بقنه در روز و شب چند مرتبه و شرب فاوانیا پانزده حبه بماء العسل و یا تخم فنجنکشت و یا حب بلسان دو درم و یا قردمانا یکدرم و یا سکبینج نیم درم و یا فربیون ربع درم بدیگر ادویه و یا جند بیدستر یکدرم مخلوط در شراب کهنه سالم در دو مرتبه و یا سکنجبین عنصلی و یا سکنجبین بزوری و یا گل فوتنج و یا ثمر او پانزده عدد بماء العسل یا افسنتین و فوتنج خشک و سیسالیوس … واحد جوش کرده و یا طبیخ انیسون و زوفا و عسل یا شکر و یا مطبوخ فطراسالیون و بادیان و اصل السوس مقشر نیم کوفته بشکر و اکل ترنجان مسلوق بروغن کنجد و یا انجیر تر یا خشک و یا نان سپید و شراب قابض یکساله ترک کرده و غذا دراج و یا چوزه مرغ مسلوق بدارصینی و مصطکی و یا لحم سمن کلان نوع است بریان و زیرباج بعسل و سرکه و یا قنابر مسلوق نافع ست

علاج کابوس سوداوی

نضج و تنقیه ماده سوداء بمسهل و حب افتیمون و یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی مسطور شد و ماء الجبن نوشانند و بعد تنقیه جهت تعدیل و تقویت و منع بخارات اطریفل شاهتره و افتیمون و علمه ریحان با عرق اسطوخودوس دهند و روغن کدو و آب ریحان آب بید و گلاب و فاوانیا سوده در شیشه کرده بوییدن مفید و خوردن بادرنجبویه و رسم تعسیل تام النفع ست و استعمال معجون نجاح کثیر المنفعت … تخم ترنجان کوفته با شکر مساوی آمیخته مجرب دیده است عرق هلیله مرکب نیز درین نوع معمول مؤلف جامع الصناعة مینویسد که شخصی این مرض … هر روز و شب وقت خواب … هلیله زرد و کابلی و سیاه و بلیله و آمله هر یک سه دانگ سنای مکی چهار دانگ گل سرخ کثیرا هر یک چهار قیراط کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده در آبیکه سکنجبین سه درم حل کرده باشد … حبها ساخته همه یک شربت وقت خواب بخلو معده آب گرم دادم و همچنین هر شب متواتر بعده هفت روز ترک کرده در هر هفته استعمال کنانیدم حتی که صحت تام یافت … بسیار مریضان الحمد حسب علاج کردم

علاج کابوس بارد

که از رسیدن سردی بسر باشد روغنهای گرم قابض چون روغن مصطکی و اذخر و سداب و اجر و قسط نیمگرم بر سر مالند و مغز تخم بید انجیر و پنبه دانه و قرطم دار زن هر یک توله

نمک لاهوری بیخ لبلاب مکونته در پارچه مجوری بسته در روغن شیخ صنعان تر نموده تکیه سر کردن از مجربات ست و مقویات دماغ مثل جند بیدستر و مشک و عنبر و عود هندی و ضمادات محمر

جلد سخن دماغ برای ازاله اثر سردی از آن مثل خردل و جند بیدستر و نطرون بسرکه و عسل آمیخته بر سر ضماد کنند و شهد با گوشت طیور با مصالح گرم دهند و هر چه در علاج

امراض دماغی بارد گذشت بعمل آرند و تعلیم گاهی اطفال از خواب جالتی مانند کابوس پدید آید و باید که جند بیدستر بو یانند و مانند ام الصبیان علاج کنند و طفلی که در خواب می ترسد

سبب آن دیدن خواب هائل ترسناک بود و باعث ترسیدن از چیزی در بیداری نیز همان صورت خواب بدین صورت بکار برد حیله ازاله خوف از و نمایند و بر آن چیز دلیر گردانند و عود صلیب

نوشانند و در گلو آویزند و گویند که غساله برنج شسته نوشانیدن و خاکستر استخوان سرطان با نبات خورانیدن و همچنین خرفه بریان با نبات یا کشنیز خشک بریان با نبات و من سود مند

و اگر بسبب ابخره موحشه از امتلا و فساد غذا در معده باشد غذا کم و لطیف دهند و بعد طعام از خواب منع نمایند و شهد تنها یا با مصطکی و دانه هیل یا زهر مهره بلیسانند یا بادیان که در و دینه خشک

نوشانند و اگر موسم گرما بود صرف گلاب عرق بادیان یا زرشک و هیل و کشنیز در آن تر شانیده بنوشانند و مضغه افاقه کنانند و اطریفلات خرما دهند و گاهی این حالت مقدمه صرع می گردد

صرع

و آن مرضیست که منع میکند اعضا را از افعال حس و حرکت و انتصاب منع غیر تام حتی که مریض بر زمین بیهوش بیفتد و در اکثر دهن و دست و پا کج گردد و مضطرب گردد و کف

در دهن آید و این گاهی با دوار می بود و اوقات معلوم بود و گاهی اوقات مختلف باشد و این مرض صبیانی جهت کثرت عروض آن بصبیان و بیونانی قانون معنی ام الصبیان

و قسیا جهت بطلان حس و حرکت و مرض کاهنی بنا بر اخبار مریض بحوادث غیبی یا بسبب علاج او بکهانه که قسمی از عود صلیب ست و ابرا قلسیا مشتق از ابر قلس معنی جابر

عنید نیز نامند و شیخ میفرماید که این مرض بسبب وقوع سده بود و اکثر این بسبب تشنج کلی از آفتی که بمطن مقدم دماغ رسد عارض شود پس سده غیر کامل افتد و قوت حس و حرکت

را در بطن مقدم و در اعضا از نفوذ تام منع کند بغیر انقطاع بالکلیه از تمکن بقیام منع نماید پس انسان را ممکن نبود که منتصب البدن باقی ماند و هر تشنج یا از امتلا بود و یا از

یبس و یا از تقبض بسبب موذی و صرع همچنین بسبب یکی ازین اسباب ثلثه باشد لیکن صرع از یبوست نبود مگر آنکه دفعةً افتد و تشنج یابس دفعةً نیفتد پس سبب صرع بالتقبض

دماغ برای دفع شی موذی بود و آن یا بخار یا کیفیت لاذعه یا رطوبت ردی الجوهر ست یا خلط غلیظ محدث سده غیر کامله در بطن دماغ یا در اصول منابت عصب بود و گاهی

صرع از خلط بسبب احداث سده در بطون دماغ نبود بلکه بسبب حرکت موجیه که در خلط افتد و بسبب غلیان از حرارت مفرط بود که دماغ را ایذا دهد و یا بسبب احتباس

ریح غلیظ در منافذ و روح باشد چنانچه رای فیلسوف اکبر ارسطاطالیس ست و این یکی از اسباب صرع می داند و چون در ینجا خلط ساد باشد معدلک دماغ برای دفع موذی خود

منقبض گردد و مثل آنکه معده را فواق و تهوع عارض شود و تا افاقه یا بسبب اندفاع خلط یا بسبب تحلل ریح یا بسبب اندفاع موذی واقع شود و تشنج نازل بسوی اعضا که با صرع

بود سببش آنست که ماده مغشی دماغ و اذیت لاحق اعصاب نیز لاحق شود بسبب یعنی اتباع عصب بجهت دماغ و تاذی او چیزی که دماغ متاذی گردد و امتلای او از خلط

در مبادی آن پس عرض او زیاده شود و طول او ناقص گردد و صرع از قبیل تشنج نه از قبیل استرخا بهر آنست که انقباض و تقلص دماغ میکند و دماغ حین دفع چیزی از نفس خود

مینماید و دفع بانقباض و انعصار حاصل میشود و هر تشنج مادی یعنی بلغمی منتفع بحمی میشود و صرع تشنج مادی ست پس آن نیز از تب نفع یابد اگر از ماده حار نباشد و چون اورام

پس گوش یا در گردن و نواحی آن عارض شود گاهی صرع را حل کند و ماده او کم گردد و اکثر مالیخولیا بصرع منتقل شود و بیشتر صرع بمالیخولیا منتقل گردد و بعضی مردم گمان کرده اند

که گاهی صرع بغیر از ماده افتد پس اگر باین قول اراده آنست که سببش بخار یا کیفیت بود که دماغ را بر سده و ال تقلص پیدا کند می تواند و اگر مراد نیست که سببش سوء مزاج ساذج

که در دماغ افتد و صرع آرد این وجهی ندارد چه اگر باین کیفیت دماغ متکیف میشد صرع لازم و دائم در انجا واجب گردیدی و در حال زائل نشدی بلکه سبب صرع نیست که دفعةً حاصل

و فی الحال زائل گردد یا غالب شود و قتل کند و مثل این کیفیت حاصله در نفس دماغ نبود بلکه ماده و کیفیتی باشد که بسوی دماغ متادی گردد و منقطع شود و این لا محاله از عضوی

دیگر بود و کف دهن که در صرع پدید آید بسبب اضطراب حرکت نفس بود و بسبب اختناق آن و این اضطراب بسبب اضطراب حرکت تشنج باشد و در سکته بسبب اختناق است نه از نفس

ظاهر شود و گویا که صرع تشنج مخصوص اولا بدماغ ست و تشنج صرع مخصوص اولا بعضوی دیگر ست یعنی اگر تشنج اولا دماغ را عارض شود صرع نامند و اگر اولا بغیر دماغ از اعضا

عارض گردد تشنج خوانند و گویا که حرکت عطاس حرکت صرع خفیف ست و صرع عطاس کبیر و دفع قوی ست مگر آنکه اکثر دفع عطاس بسوی مقدم بود و بسبب قوت قوة

و ضعف ماده دفع صرع بسوی هر جهت تواند بود که دفع ممکن و سهل تر باشد و بدین جهت صرع گاهی بعرق بسیار منحل گردد و جرجانی مینویسد که صرع علتیست

که آلات حس و حرکت را بی‌نظام و ناتمام کند و سبب کلی اندرین مرض سدهٔ غیر تام ست که در منفذهای جزو مقدم دماغ افتد و بسبب این سده تشنج کلی پدید آید و اگر سدهٔ
تام بودی حس و حرکت بتمامه باطل شدی و اگر سده نبودی افعال آلات حس و حرکت بی‌نظام و ناتمام نگشتی و تشنج نارسیدی و اگرچه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص ست
بسبب همسایگی و مشارکت مضرت بدیگر اجزا باز دهد و بدین سبب جمله افعال قوتهای بدنی و نفسانی مضطرب گردد و دلیل بر آنکه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص ست
آنست که بنسبت مضرت در حرکت عضلات چشم و روی و اندر سمع و بصر پدید آید پس بدیگر اجزا رسد و اگر بدیگر اجزا رسیدی افعال قوت تمیز و حفظ و غیر آن باطل
نشدی و در نزدن از حال طبیعی نگشتی و هرگاه صرع متواتر شود و نوبتهای او صعب و دراز تر باشد بکشد و این وقتی باشد که دماغ ضعیف و زبون گردد و مادهٔ صرع و ابخره
و کیفیات بدی را باز رد و قبول کند و بدیر دفع تواند کرد و تمام دفع نتواند کرد و هرگاه تمام دفع نشود و اگرچه صرع بگشاید ماده در دماغ بماند و باندک سببی و مددی حرکت کند و تشنج
و صرع آرد **بالجمله** سبب این مرض سدهٔ غیر تام ست که از خلطی یا ریح یا بخار ردی یا کیفیت سمیه در بطون دماغ و مجاری اعصاب اصول منابت مجاری و مخارج اعصاب
حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ تمام در اعضا منع کند پس اگر مبدأ مادهٔ این مرض نفس دماغ بود صرع اصلی و دماغی گویند و این نوع بقول بقراط عسر البرء ست
و صرع که از تشنج جمیع اعضای بدن افتد آنرا بیونانی ابی لیمسیا گویند بمعنی تشنج مانع از حس و حرکت و آن بدتر و قاتل ترین انواع صرع ست و سبب آن امتلای
جمیع بطون دماغ و جمیع اعصاب است بالتمام از خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی و گاهی درین حالت قریب بسکته گردد و فرق فیما بین ایشان زبده میکنند و اگر صرع بمشارکت
جمیع بدن بود یا عضو واحد مثل معده و مراق و جگر و طحال و امعا و رحم و اوعیهٔ منی و دست و پای آنرا صرع شرکی نامند و بعده انواع شرکی عضو بحسب
اسم محل خود موسوم میشوند چنانچه صرع معدی و مراقی و کبدی و طحالی و امعائی و رحمی و اطرافی و آنچه از رسیدن نیش عقرب و زنبور بر عصب عارض شود سمی ست و صرع سمی
و مادهٔ محدث صرع در اکثر بلغم غلیظ میباشد و گاهی سودا یا بلغم مختلط بسودا و بحسب ندرت صفرای صرف نیز مگر آنکه صفرا بسیار و مختلط با خون و یا بلغم و یا سودا بود
و خون صرف مانند صفرا نادر باشد که صرع آرد لیکن چون سودا و غلیظ بلغمی مانند بلغم و سودا در اکثر محدث این علت شود و **بقراط** گوید که بیشتر گوسفندان که آنها را صرع افتد
اگر دماغ ایشان را کشاده نگاه کنند اندران رطوبت بدبوی ردی یابند و **سبب صرع دماغی** لامحاله خلطی از اخلاط مذکوره بود که بنفسه و یا بتولید ریح غلیظ سده آرد
و بقول صاحب کامل حدوث صرع دماغی از سده بود که در بطون دماغ عارض شود پس روح و قوت محرکه را از نفوذ در اعصاب بسوی اعضای متحرکه باراده منع کند و این سده
یا از خلط بلغمی غلیظ لزج بود که بسوی بطون دماغ در وقت نوبت بریزد یا خلط سوداوی غلیظ و یا از ضغطه بود که دماغ را هنگام شکستن استخوان قحف عارض شود و با آن
درد شدید عارض گردد و گاهی این نوع یعنی صرع دماغی عارض میشود چون انسان بغضب در رکند پس سر او بگردد و گرم شود و اخلاط و روح که اندران ست حرکت کند
و انسان بر زمین بیفتد و اضطراب کند و شیخ میفرماید که هر سبب صرع دماغی منسوب بسوی ضعف هضم دماغ میباشد پس خالی نیست از آنکه ضعف مذکور که محدث
سبب صرع بود یا در جوهر دماغ و مخ او باشد و آن ردی تر ست و یا در اغشیهٔ دماغ باشد و این از آن خفیف تر بود و صرع سوداوی قوی‌تر و صعب‌تر ست اگرچه بلغمی بسیار میباشد
بهر آنکه سوداوی منافذ روح را زیاده مسدود میکند و شمعون گوید که اگر با صرع ارتعاش و اضطراب بود بلغمی باشد و اما کسی که صرع کند و همه اعضای او از حرکت باز ماند آن از
سودا باشد و این بدتر از اول ست بهر آنکه درین خوف انسداد تمام مسالک روح و هلاکت ست و بقول جرجانی گاهی حس دماغ قوی گردد و از کیفیات ردی منقبض شود
و تشنج و صرع افتد و **سبب صرع شرکی** بقول شیخ ارتفاع بخارات غلیظ و ریاح یا کیفیتی ساذج از کیفیات اربعهٔ اولی بسوی دماغ بود پس بخارات در دماغ یا بکمیت
خود ایذا رساند بنحویکه بسبیل تصعید در دماغ مجتمع شود بعده بتکاثف ماده ذات قوام بجهة تقوام خود فعل کند یا بتکون ریح از آن و یا بکیفیت خود ایذا رساند یا بجاده
یا باحراق یا بسمیت و رداءت جوهر و یا بهر دو وجه یعنی بکمیت و کیفیت خود ایذا رساند و دماغ منقبض سازد و عضو یکه از آن بخارات موذی بکثرت خود بسوی دماغ
مرتفع شود آن یا جمیع بدن باشد و یا معده یا طحال یا مراق یا امعا یا رحم یا سائر اعضا واقع شود و لهذا بخار موذی با کیفیت و جوهر ردی آن حد جمیع اعضای بدن نحو
حتی که انگشت پای و دست و سبب این احتباس خون یا اخلاط دیگر و منفذی باشد که از آن سده عارض شود پس حرارت غریزی از آن منقطع گردد و آن مواد و در آنجا
بمیرد و متعفن شود و مستحیل بکیفیت سمی گردد و از آن باد و ابر یا بخیر و او صعود ماده بخاری با کیفیت سمی برخیزد و یا بر آن عضو بعض سموم واقع شود و در عصب
اثر کند چنانچه گزیدن کژدم بر عصب اثر میکند پس سمیت او بوساطت عصب بسوی دماغ مندفع گردد و آنرا ایذا دهد و از آن منقبض شود و متشنج گردد و حرکات علیه

مضطرب شود چنانکه معده را وقت تناول چیزی لذاع بر خلاء هنگام بودن فم معده قوی الحس فواق بهم رسد و فواق نوعی از تشنج ست و هرگاه دماغ را از مشارکت
سبب تشنج و انقباض عارض شود در وقت تابع او انقباض جمیع عصب و تشنج آن باشد و جالینوس غیره حکایت کرده اند و من نیز مشاهده نمودم که شخصی چنان باشد که صرع
با رتفاع چیزی مثل باد سرد از انگشت پای خود و رفتن آن بسوی دماغ او احساس نماید و چون بقلب و دماغ او رسد صرع کند و از همین قبیل ست صرعی که بسبب دیدان
یا حب القرع عارض شود و نوعی از صرع مرکب بغشی بود و نوعی از آن از قبیل ایست که اختناق الرحم نامند و این چنان باشد که چون زن از احتباس حیض یا منی یا از ترک
جماع عارض شود و رحم آن بکیفیت سمیه مستحیل گردد و آن را حرکات و تبخرات با دوار یا بلا دوار باشد و بخار آن بسوی قلب و دماغ مرتفع شود و زن صرع کند و همچنین گاهی
مرد را اتفاق افتد که در اوعیه منی او منی بسیار جمع شود و مترا کم و سرد شده مستحیل بکیفیت سمیه گردد و مثل همان حالت بهم رسد و ایضا زن حامله را در حالت حمل اتفاق صرع افتد
و چون وضع حمل کرده ماده ردیه طمثیه مستفرغ شود صرع زائل شود و از من حکایت کرده اند که شخصی را صرع از فقار ابتدا میکرد و دیگری را صرع از کتف شروع می شد
و صرع که از معده و از مراق و بسبب تخمها بود موروث سده یا در عروق گرده پس غذای محمود را قبول نکند و خلط در آن فاسد شود و یا اندر آن غذای محمود بسبب سده محتقن
بماند و فاسد گردد و بیشتر آن باشد که بسوی معده آن فاسد برجوع کند و غذای جدید محمود را فاسد نماید و اکثر بسبب بزرق طعام غیر منهضم عارض شود و بهر حال صرع
بشرکت باشد یا بغیر شرکت مبدا قریب صرع از دماغ یا بطن مقدم آن باشد و بادی بطون دیگر شریک گردد و دلیل این قول جرجانی گذشت و در اکثر امر صرع تشنج تقدم
کند پس صرع افتد و این بهر آنست که چون تشنج مستحکم شود صرع باشد پس گاه سبب موذی مندفع گردد یا بتحلیل پذیرد افعال حس و حرکت عود کند و گاهی خلط مندفع
در بینی بود و حلق دیده شود و بیشتر صرع بلا تشنج محسوس بود و این از بهر آنست که ماده فاعله آن رقیق باشد و با متلا فعل کند نه برداوت شدید و صرع که جوانان را بهم رسد
اگر بعد بیست و پنج سالگی افتد بجهت سببی که در دماغ و خاصه در جوهر آن باشد لازم بود و مفارقت نکند و غایت فعل علاج در ایشان تخفیف او حدت آن یا ابطای نوائب
آن باشد و بقراط گفته که مثل این صرع باقی ماند تا آنکه بمیرند و اما مشایخ را صرع سدی کمتر بهم رسد و گاهی اسباب صحر که صرع را اسباب خارجی اعانت کند مثل زیادتی در اکل و شرب
و تخمه و مثل قیام بسیار در آفتاب بسبب جذب مواد بسوی سر و منع انتشار مواد در دیگر جهت بدن و تحریک آن بسوی فوق و ایضا جماع بسیار از اسباب وی ست و از اسباب
آن تنعم و سکون و قلت ریاضت ست و کذا ریاضت امتلا بسبب تحریک اخلاط تحلل غیر تام و امتلای تجاویف از آن و کذا آنچه مضعف قلب باشد از خوف یا وقوع
انهدام شدید و آواز قوی دفعة و کذا صوم صاحب معده ضعیف و ایضا شرب شراب صرف بسبب ایذای معده و این اسباب بعیده ست که موجب اسباب قریبه میگردد
و بسیار باشد که صرع منحل گردد بحمیات و خصوصا آنچه طول کشد و ربع خاصة بسبب شدت طول او و بسبب انضاج او ماده صرع را تا آنکه تحلیل پذیرد و یا لرزه قوی
که آن فضول دماغی را بر کند و عرق که تابع لرزه بود و آن را کم کند و همچنانکه سکته منحل گردد بسوی فالج همچنین بیشتر صرع منحل بسوی فالج شود یعنی مصروع مفلوج گردد و از صرع
بدان خلاص یابد و بعضی گفته اند که با صرع بلغمی ارتعاش و اضطراب صاحبش و زیرا که بلغم از کثافت خود بدان حد نرسد که مجاری را انسداد تام نماید اما سوداوی سده تام
کند و از آن قلت اضطراب عارض شود و روفس گوید که هرگاه برص نواحی سر و پیشانی مصروع پدید آید بر انحلال ماده صرع و بر صحت دلالت کند اگر بسبب کثرت ماده نباشد
و اکثر صرع بسوی مالیخولیا منحل گردد بیان مستعدین برای صرع بدانکه صرع عارض میشود مرطوبین با سنان مثل صبیان و اطفال و مرطوبین بتدبیر مثل اصحاب تخمه و اکل و اکسالی
که در بلاد باد جنوبی سکونت میدارند زیرا که این باد سر را از رطوبت ممتلی میکرداند و صرع زنان و صبیان هر کسی را که آن قلیل الدم ضیق العروق باشد قاتل تر ست
و صاحب کامل گوید که اکثر مصروعین در وقت دور صرع نمی میرند بهر آنکه ایشان را صعوبت اعراض عارض میشود و این مرض کم اکثر شیوخ را بسبب یبس اعضای ایشان
کمتر حادث میگردد و سبب کف دهن دفع طبیعت ست خلط محدث این علت را و اما اضطراب بنا بر حرکت قوت دافعه برای دفع خلط موذی بود و نجندی گوید که سبب
کف لحاظ رطوبت و مخالطت آن بریح و حرارت قلب و اضطراب نفس بسبب ضعف عضلات نفس و تشنج ست و ابن ماسویه گفته که کف حادث در دهن مصروع گویا که
تنقیه برای او ست از رطوبت و سبب نخیر یعنی آواز که از بینی خارج میشود ستقبلا آلات نفس از اجزای سینه و قصبه ریه و حنجره بعضی بر بعض ست و صرع نصف سکته است
و آن سکته قصیر ست چنانکه سکته صرع طویل ست طریق تشخیص باید که اول این مرض را تشخیص نمایند پس صعوبت و سهولت مرض اما به محل یا به آن و نوع ماده
هر محل سازند و دریافت کنند پس تشخیص مرض چنان باید کرد که زبان مریض را ملاحظه نمایند و بپرسند که کدام وقت گرانی در سر و زبان میشود و در خواب چگونه می بینند اگر زبان ... با

[illegible] بیان صرع [illegible] حرکت زبان [illegible] صرع و بعد آن دیدن مانند بهائم و چیزهای گوناگون که صرع است بعد [illegible]
[illegible] چیزی تنگ شدن [illegible] بعد حرکت عضلات [illegible] چشم [illegible] دست و پا و آخر گشادن [illegible]
[illegible] بعد از آن حرکت [illegible] احوال [illegible] صاحب کامل کرده که گاهی تقدم می نماید بر علت صرع قبل [illegible]
[illegible] صرع [illegible] علامات خاصه سائر اعضا [illegible] ظهور کند [illegible] اضطراب [illegible]
سوال [illegible] زبان [illegible] صرع [illegible] چنانچه گویند که اگر صرع [illegible]
که [illegible] باشد [illegible] صرع کنند [illegible] کرده [illegible] بوی آن [illegible] صرع آمده
[illegible] صرع [illegible] کنند که اگر [illegible] بعد نوبت صرع [illegible] سرعت [illegible] کند و بعد افاقه فی الفور [illegible]
فی افاقه [illegible] شود صرع [illegible] باشد اگر [illegible] طول اضطراب شدت آن در حالت صرع و طول [illegible] سکون [illegible] صرع [illegible] افاقه [illegible]
بعد صرع [illegible] صاحب کامل [illegible] امتحان چنین کنند که زمین [illegible] هنگامی که صرع کند پس اگر افاقه [illegible] صرع [illegible]
اضطراب بود و جمود در آن نباشد و یا جمود در آن طول کند و اضطراب کم باشد اندک مشکل بود نسبت بسابق بعد تشخیص مبدأ این مرض چنین کنند که از
مریض سوال نمایند که در علامات مخصوصه صرع بحالت خلو معده و [illegible] طبع و [illegible] استفراغات [illegible] عضوی دیگر خالی و یا گاهی برآمدن کرم از شکم
و یا [illegible] چیزی از جای بسوی دماغ معلوم میشود یا نه اگر نباشد تقدم اوجاع مختلفه و شدیده در سر و دوام ثقل در سر و زبان و لزوم دوار و ظلمت بصر و کدورت حواس
و اضطراب در حرکات و ورود [illegible] و نقصان عقل و نسیان [illegible] یا بلادت در عونت [illegible] این آثار صرع دماغی است پس اگر با صرع [illegible]
آن ثقل [illegible] شود [illegible] و تشنج [illegible] شدید نبود صرع دماغی [illegible] باشد بعد نوع ماده را از رنگ چهره و غیره و علامات مخصوصه هر خلط دریافت نمایند
پس اگر رنگ سفید و [illegible] بینند و بدن ممتلی فربه بود [illegible] سفیدی و غلظت قاروره و بطوء [illegible] نبض و [illegible] و حرکت زبان [illegible] کثرت
و غلظ آب دهن [illegible] در حالت صرع و کثرت [illegible] و عسر حرکت و ثقل و نسیان و کندی حواس و تقدم تدبیر [illegible] نیز سوال کنند و این نشان [illegible]
اما اگر بلغم خام [illegible] نسیان [illegible] بلادت و ثقل سر [illegible] اکثر در صرع [illegible] شدید تر و در اضعاف بیشتر باشد و این نوع بسیار [illegible] و اگر بلغم [illegible] بود و ران
[illegible] دماغ خفیف تر و حرکات [illegible] باشد و اگر تیرگی چهره و لاغری بدن و خشکی بینی و زبان [illegible] [illegible] با اختلاط ذهن و حالت مثل
مالیخولیا و عدم صفای عقل [illegible] بود و تقدم ظنون کاذب با فزع و افکار ردیه و کثرت [illegible] وسواس و خفقان و قلت خواب [illegible] تقدم [illegible]
مولد سودا نیز [illegible] و این علامات ماده سوداوی است اما اگر سودا [illegible] خون طبیعی بود صرع [illegible] قلت کلام و سکون [illegible] صاحب [illegible]
و اگر از جنس صفراء [illegible] سوخته [illegible] بود و اختلاط و جنونی [illegible] کثرت کلام و [illegible] صرع [illegible] خفیف [illegible] باشد و گاهی با تپ [illegible] اگر سوداوی [illegible] صفراوی
باشد و اگر از سوداوی [illegible] یعنی خون سوخته بود و احوال [illegible] باشد اگر سرخی [illegible] چشم و پری رگها و عظم نبض و سرعت آن بینند حال [illegible] و کندی حواس و کثرت
آب دهن [illegible] حرارت و برآمدن خون از بینی [illegible] حال مثل اختناق [illegible] قبل از صرع نیز دریافت کنند و این [illegible] ماده دموی است و اگر زردی
رنگ چهره و چشم بود و [illegible] زبان [illegible] شدت اضطراب [illegible] قلت تشنج و کثرت [illegible] اختلاط عقل و گاهی [illegible] نیز معلوم کنند
و این آثار [illegible] صفراوی است و اگر مریض سوال [illegible] نقصان صرع [illegible] معده و [illegible] طبع بگوید [illegible] کثرت [illegible] و بخارات [illegible] معده [illegible] آن [illegible]
پس [illegible] معده [illegible] غذا [illegible] معده [illegible] کرب [illegible] صرع و اختلاج لب [illegible] شدن [illegible]
و [illegible] ابتدای نوبت گاهی [illegible] نوبت خفقان [illegible] شدید قبل از نوبت [illegible] زمین [illegible]
[illegible] نوبت صرع [illegible] معده نیز سوال کنند [illegible] علامات صرع معدی است [illegible] فساد معده [illegible]
[illegible] کثرت [illegible] گاهی [illegible] صرع [illegible] علامات [illegible] یافته شود [illegible] بود و اگر

با تشنگی و حرارت و لهیب و احتراق دماغ در معده معلوم شود ماده صفراوی باشد و اگر با کثرت اشتهاء و اکثر احوال ترشی دهن [illegible] بود مادهٔ سوداوی باشد [illegible]
صرع در اوقات خلو معده و انقطاع صرع بخوردن غذای موافق و محمود گویند پس دلالت نماید در معده بدون کثرت آن بود [illegible] خلط بادی [illegible]
باشد از دلائل مذکوره آنها دریافت شود و اگر خلل مراق گوید و آروغ ترش و نفخ شکم و قراقر موجع یعنی المسکون مع التهاب مراق بود و گاهی بادی [illegible] میان [illegible]
بعد تناول طعام و عدم سکون آن تا وقت هضم او پس بود و آن بعد تناول طعام باشد و چون برخلاف عارض شود یا قبض طبیعت عارض گردد و تلیین طبع [illegible]
شود و خاصه اگر تمدد در مراق بسوی فوق در معده دیا بدو قتی طعام غیر منهضم عارض شود صرع مراقی بود و لیس اگر بخار مراق فاعل صرع صفراوی باشد [illegible]
رنگ و اختلاط عقل مائل بضجر و غضب دریافت شود و اگر بخار او سوداوی باشد بادی عوارض مالیخولیا چون خوف و خبث نفس و [illegible] [illegible]
و اگر خلل جگر یا صعود بخار از همه بدن بسوی دماغ بیان کند رنگ و موی و خشکی جلد و تحلل یا ترهل او و لاغری و فربهی و نبض و قاروره بحال [illegible] [illegible]
و احتباس چیزی که از مقعد و رحم و عرق و غیر آن خارج میشد بر ان دلالت کند پس اگر موی مائل باحتراق بود و سرخی رنگ و [illegible] نبض [illegible] [illegible]
و اگر صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود بعلاماتی که مذکور شد دریافت شود و اگر درد و تمدد در جانب طحال گوید بانفخ یا صلابت طحال بود صرع طحالی باشد این قسم صرع
سوداوی بود و با مشارکت بدن در اکثر باشد و اگر سقوط کرم از شکم احیانا و کثرت سیلان لعاب خصوصا نزد خواب و سرعت هیجان جوع و احساس صعود و حرکت
کرم هنگام گرسنگی و درد شکم در ان وقت بیان کند صرع امعائی باشد و اگر تقدم درد و گرانی در عانه و کنج ران و نواحی پشت و ثقل در رحم گوید با احتباس حیض [illegible]
منصب بسوی رحم باشد صرع رحمی بود و صرع رحمی اکثر در حالت حمل عارض میشود و بعد وضع حمل زائل میگردد و اگر ترک جماع و احتباس منی و ثقل در اوعیه منی [illegible]
از نواحی آن محسوس شود از شرکت اوعیه منی باشد و اگر ارتفاع بخار قبل از نوبت مثل هوای سرد و شبیه برفتار مورچه از دست یا پای بیان کند و هنگام نوبت چشمها
کشاده ماند و پراشک نماید و رنگ روی سیاه شود و انگشتان دست و پای منقلب [illegible] و نزدیک نوبت خمیازه و فواق بسیار آید و بول زرد و زود برآید صرع اطرافی باشد و اگر تقدم [illegible]
و یا گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور گوید صرع عرضی لسعی باشد و اگر از آثار صرع اصلی و شرکی هیچ یافته نشود و با وجود سلامتی افعال دماغ و دیگر اعضا باندک سببی [illegible] [illegible]

علاج کلی اقسام صرع

باید که وقت نوبت گره که از موی و پنبه یا پارچه نرم دوخته باشند در دهن گذارند تا زبان نخاید و دهن کشاده ماند و اعضای مصروع راست و بر شکل طبیعی نگاه دارند
و گرفتن دست و پا و منع از اضطراب نشاید سبب است و سعوطات و نفوخات معطسه و حمولات و بخورات و شمومات غیره استعمال نمایند و اگر پر مرغ بروغن سوسن چرب کرده و یا پر [illegible]
آلوده در حلق بگردانند تا رطوبت قی برآید خصوصا در شرکی معدی فی الحال نفع یابند و بقول اسکندر از تهییج صرع حتی الامکان غالبا ثانی الفور افاقه حاصل میشود و بعضی [illegible]
این کار تکمید سر بجاورس و نمک و سبوس گندم مفید نوشته اند و یا بجاورس و کنجد سیاه و بزر البنج سیاه و قسط تلخ و پنبه دانه و مغز تخم بید انجیر هر واحد یک تولہ تکمید کنند و روغن [illegible]
بر مهرهای گردن بمالند و چند بید ستر یکماشه عود صلیب و سداب یک یک ماشه بر پیشانی ضماد نمایند و اندکی از این در بینی دمند تا زود تر بهوش آید و بسر کسی دست و پا [illegible]
بگویند که بحالت اصلی آید و مالش اطراف و سر بپارچه خشن یا خردل و بستن بازو و ران نیز نافع بود و از جمله سعوطات و نفوخات که اینجا بعمل می آید سعوط بار کتانی [illegible]
بسکبیر و در کندس است مالیده است و کذا سعوط بندق هندی معمول چون تخم بلادر و تخم ترنج تلخ یا کدوی تلخ اندک آب سائیده در بینی چکانند فی الفور بهوش آید و اگر [illegible]
چند عدد فلفل گرد انداخته در مطبخ بیاویزند چون خشک شود از ان فلفل چند عدد با آب سائیده در هر دو سوراخ بینی دو سه قطره وقت نوبت بچکانند صرع بالکل زائل شود و [illegible]
بناگوش فیل است در پنبه گرفته خشک کرده ده عدد وقت نوبت آن پنبه را با آب تر کرده دو قطره در سوراخ بینی چکانیدن مجرب است و [illegible] با آب مرزنگوش [illegible]
و صعتر مطبوخ در بینی نیز مفید و کذا شونیز دو جزو نوشادر نیم جزو صبر سقوطری ربع [illegible] جزو [illegible] سائیده چند قطره در بینی چکانیدن نافع و کذا [illegible] آب بیاز [illegible]
وقت نوبت ازاله شدت صرع میکند و ایضا مغز تخم کلچکان زعفران فانید مساوی در آب سائیده وقت گرفتن صرع سه چهار قطره در بینی چکانیدن مفید [illegible]
محلول در بینی چکانیدن صرع را در یکنوبت دفع کند و مجرب است [illegible] سرگین [illegible] تا انرا خشک کرده باموزن [illegible] فلفل [illegible]
[illegible] وقت صرع در بینی دمیدن مجرب است و [illegible] خشک سائیده بقدر یک نخود در حالت نوبت با توبه نساء در [illegible] [illegible]

کاسنی بریان و شیاف نیز هنگام یا بعد جلاب اعتدال دارد گویند که کرم ریشه بند ضمیر غلمه حنظل بتمام طلا و دو شاخ صدف بشیر که در عسل ثقل عطر صبر بیت حقیقه بر تحسین اطرنقل و قرعون حنی
و خطمی سودن عاقرقرحا و دار فلفل و انیسون و مرکب سایده شیاف ساخته و در جهات مانعه صرع عود صلیب بعود از یک مثقال لعرق بادیان سایده در حلق جکانند
معمول است و ما حقیقت جند بیدستر سوده سکنجبین عنصلی با ماء الحل کرده بکار برند یا تقیه ماء العسل حل کرده بحلق بریزند و اگر بادیان انیسون نیکو کرده بکار برند
ضمادات ... گل حل کرده بر کنند بهوش آید و کذا عود صلیب بعود بند فی جند بیدستر و سعتر و مشک سائیده بعرق بادیان و ... کردن معمول اگر بدون کرفته
گوشت خنزیر ... جان آن آلوده بلند ... آب ... حلق مصروع ... سود مند است و خون ... گوشت ... افزوده
واز مجربات ... چند ... الطیب ... المسعود ... کرده کنارها شم ... سائیده ... فتیله ساخته در بینی جا دهند و خون
قبا ... سودن ... تاج خروس ... نافع است و جالینوس گوید که اگر موی انسان بسوزند و بوی او بصاحب صرع ... نفع میکند
و از ... مات ... حالت صرع و ... عجیب الفعل است و بوییدن عاقرقرحا و جند بیدستر حقیقت ... سوده در صره
بسته ... ساخته و روغن یاسمین و کذا ... سائیده و در صره بسته بو یانیدن بقوت عطسه آورد و کذا ... سائیده ... پاشند ...
نیز نفع ... چشم ... مفید و در حالت افاقه در بعض تنقیه خلط غالب ... خصوصا در زمان نقصان ... نمایند و اگر چه استعمال
قی ... صرع دماغی ... است اما ... جمیع انواع صرع قی نافع گفته اند اگر گاه گاهی ... مثل سکنجبین و آب ... و ماء العسل قی فرمایند مناسب است ...
و حجامت ساقین ... فصد صافن ... کنند و اگر صرع با دوار عارض شود یا بکثرت اخلاط افراط نماید استفراغ ماده کنند ... برای استظهار و خلط غالب را اخراج نمایند اگر
از فصد مانعی نباشد فصد کنند ... و خصوصا از پای نفع بخشد اگر از فصد نوبت بتدبیر ... استفراغ ... قصد تنقیه راس نمایند
بعد ... و تقویت دماغ پردازند و سکون و آرام ... لعل ... تنقیه بدن ریاضت بقدری استعمال کنند که نوبت ... نرسد ...
و ساکن ... زیاده حرکت ندهند و آویخته ندارند و اسافل بدن ... تحریک ... اعالی بدهند ... ماده را با اسفل ... تدریج از بالا بزیر
و باید که از سینه و پشت ... شروع کنند حتی که بدن سرخ گردد و بعده بتدریج طرف ساق فرود آرند و در مالش ... شدید تر از اول باشد ...
سر راست بماند و بعد از مالش چند قدم ... پس هرگاه مواد باسفل منجذب گردد داغ سر بشانه جایز بود و بعد تنقیه و جذب ... داغ ... تسخین دماغ
نیز بصرع نفع دارد چنانچه گویند که داغ دادن بر پیشانی میان دو ابرو یا بر تارک سر و حجامت بی شرط ... بر ساق ... معتدل ...
تدبیر جامع النفع است ... تنقیه اسهال ... دادن چند روز ادخال بحمام و غرغره ... ایارج فیقرا و صعتر و مانند آن در حمام و وضع محاجم تحت ...
و تسخین سر ... نداشته ... مطلف رطوبات و منقی معده مثل سکنجبین عنصلی در سرما با آب گرم و در گرما با آب سرد و شربت افسنتین و سکنجبین ...
که در آن صعتر و زوفا و بادیان و انیسون باشد و معجون عاقرقرحا و گلقند و مصطکی و جوارش عود و معجون نجاح و سیسالیوس ... حاضر باشد استعمال کنند و تمریخ سینه
و گردن و فقرات پشت ... سعوط ... شیر ... گاو یا شتر بروغن گل حل کرده صواب باشد و از اختیارات چنین است که ... در سرکه سرشته ...
بسازند و مدام ببویند و مداومت جند بیدستر و عود صلیب و مشک ... نفع بلیغ میدهد و ... عود صلیب بریسمان ... بسته در گلوی مصروع انداختن معمول است
و آویختن ... یاقوت ... زمرد و الماس عاقرقرحا ... در گردن مصروع بسیار مفید ... گویند که تعلیق زمرد و شرب آن ... مانع عروض صرع است ...
بر صاحب صرع ... نشستن ... تند و ... بسیار گرم ... بسیار سرد ... جایگاه بلند ... که ... اجتناب نمایند

ذکر ادویه یونانیه مفید اقسام صرع

هرگاه ... را در زیادتی نور قمر بگیرند و شکم او بشگافند اگر دو سنگ یکی مختلف اللون و دوم یک رنگ برآید پس قبل از رسیدن آنها بر زمین در پوست
... گرفته بر صاحب صرع تعلیق نمایند صرع زائل کند ... شیخ الرئیس ... و اگر ... بشگافند ... بسیار ... بر مصروع آویزند
... صرع ... زائل شود ... هر سال تجدید آن کنند ... که از معده ... برنگ کبودی برآید تعلیق ... مصروع

مزیل صرع ست و طبری گوید که چرک گوش یعنی قطعه جلد سلخ حیه صاحب صرع آویختن نفع میکند و سقوریدوس گوید که اگر [illegible]
آویزند سکنه آثار صرع نشود و رازی گوید که شرب آن بقدر سه درهم تخم [illegible] صرع ست و ابن ماسویه گوید که اگر قطعه جلد اسد [illegible] تعلیق کنند
نافع بوده و نوشیدن شیر بعضی حیوانات خصوصاً خرگوش با سرکه از مجربات است و همچنین سنگ عقیق سائیده چون بکار برند شفا یابند [illegible] هندی و سعوط آن
در آب چند روز نیز نفع دهد و گویند که سعوط او بوزن حبه بروغن بادام نافع است و سعوط استخوان سوخته انسان شفا میدهد از صرع و بعضی گویند که یک مثقال از آن با
شکر متواتر خوردن مجرب ست و جالینوس گوید دیدیم که شخصی استخوان انسان بصرعی میداد و خلقی کثیر از آن شفا یافت صاحب خلاصه مینویسد
که اگر استخوان سر آدمی همچون سرمه سائیده هر بامداد دو درم از آن بخورند تا سه روز جمیع انواع صرع را سودمند ست و اگر [illegible] کند با آب
سائیده در بینی چکانند که باذن الله تعالی دیگر عود نکند و حلتیت با سکنجبین بسیار نافع ست و گویند که فعل او مثل فاوانیا ست و فتیله سعوط کرده شود و ابن جمیع
گفته که خوردن حلتیت با عسل سرشته بحسب مزاج مریض در ازاله صرع مجرب ست و مالقی گوید که خوردن گوشت هدهد و سعوط دماغ او مع سرکه نافع صرع ست کذا
دماغ خشک کرکس بقدر سه دانگ با آب چغندر یا طبیخ مرزنجوش مخلوط کرده سعوط کردن و جالینوس گفته که خوردن [illegible] با عسل نافع صرع ست هم او
گوید که خوردن سم خر سوخته یک مثقال مفید صرع ست هرمس گوید که اگر از سم راست خر انگشتری ساخته در انگشت کنند صرع دور کند کذا جگر حمل بریان
بقدر یک مثقال با سرکه خوردن صرع را نفع دهد بغدادی مینویسد که سم خر اهلی یا وحشی سوخته نیم درم متواتر خوردن نفع میکند هرگاه جگر بز بریان کرده خورند
نافع بود و ابن نوح گوید که گوشت حمل بریان یا طبیخ [illegible] برای اصحاب صرع غذای محمود ست و رازی گوید که خوردن گوشت ارنب مطبوخ
بشبت و شوی نافع صرع ست ابن سرافیون گوید که خوردن خربق [illegible] مجرب ست و سناشافی ست و صاحب خلاصة التجارب
نوشته که خورانیدن جند بیدستر شربت کامل هر روز و غذای [illegible] مجرب ست سویدی گوید که هر روز خوردن دو مثقال بیخ ارجوان تا سی روز
مزیل صرع و مجرب ست و بعضی برای صرع سوداوی یک مثقال از آن تجربه کرده اند و خوردن کبریت نیز مزیل صرع و مجرب و تناول سداب بستانی
در آب عنب مجرب بلا تخلف ست و شم غالیه و کذا مشک شربا و شما و نفخا و سعوطا و روغن [illegible] کذا آب شبت با نمک [illegible] جند بیدستر و روغن تخم عود صلیب [illegible]
و کذا نخود سیاه مسلوق مطیب خوشبو و صعتر اکلا و کذا شرب غافث عراقی دو درم و کذا سکنجبین عسلی هر روز و کذا خصیة الثعلب کبیر اکلا و [illegible] انسان سوخته شموما
و کبریت احمر شربا از مجربات است و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیضه سنگ پشت و سم چپ حمار وحشی محرق و [illegible]
ماده و قنه و آب طبیخ نخود سیاه و دلک تخم شاهسفرم و استخوان بز سوخته و فسنتین و حجر القمر و افتیمون و خون جدی و بول انسان و [illegible] صنوبر صغار و [illegible]
و سلیخه و بلع جگر [illegible] ساعتی که ذبح کنند و گرم باشد نیم درم و اکل لحم حمار وحشی سه اول ماه چند روز و کذا جوف ابن عرس سوخته سائیده هر روز یک مثقال بشراب
تا یکسال متواتر و همچنین دماغ او و لحم او و خون او تنها و بشراب کذا [illegible] اسپ بسرکه و کذا [illegible] بسکنجبین یا بعسل تنها و کذا دماغ شتر خشک کرده بسرکه [illegible] وسط
هر ماه و کذا خون خشک [illegible] و شرب ثمر [illegible] یا برگ یا بیخ یا شاخ او در شراب پخته و کذا قرن گوزن بشراب کذا اکل حنا یکدرم بشراب کذا مداومت اکل [illegible] کذا
از طلا و نقره خالص مساوی صفحه ساخته در شراب یکشبانه روز انداخته آن شراب نوشیدن و صفحه مذکور بر صاحب صرع تعلیق کردن و کذا ادمان شراب [illegible]
طلا و کذا زهره سنگ پشت نهری بعسل و کذا کهربا دو درم بسرکه و کذا اظلاف جاموش سوخته سوده مثقالی با آب کذا [illegible] بصمغ عربی و کذا مرارة [illegible] خشک کرده
سوده بسرکه و کذا دماغ آن بسرکه و یا خون او بشراب یا بعسل و کذا [illegible] بعسل یا بشراب [illegible] زهره خرس بعسل کذا زهره سلوی و کذا مرارة سمانی و کذا زهره گوسفند سعوطا
دماغ خرس یا زهره او و یا زهره سنگ پشت و یا خون او و یا دو حبه [illegible] بشیر دختران و یا زهره گرگ بیک حبه [illegible] یا سکبینج بشیر [illegible] و یا زهره خرس یا آب چغندر
بدوام و یا بول قنفذ و خون او سه روز متواتر و یا روغن یاسمین و یا زهره باشه با آب شاهانک [illegible] یا هر زهره که حاضر باشد بشیر دختر و یا [illegible] کفتار و کذا اکتحال زهره خرس
و تعلیق درخت سداب مع بیخ و شاخ و برگ در خرقه کتان بسته بر گردن مصروع و کذا [illegible] و کذا [illegible] جلد حمار وحشی [illegible] سال و کذا [illegible]
سنگ سیاه و کذا بیخ فاشرا و کذا قلادة فاوانیا [illegible] مثقال و کذا زبرجد و کذا چشم سقنقور و کذا [illegible] و کذا اظلاف [illegible]

و قلب شغالات در مجلس بیهوشند کنار چوک گوشت اسب سحق بعسل کرده و کذا حجر القمر و کذا از ببلالشمو خاتم حافر البین حمار وحشی یا زبرجد یا جزع و غذا
بلسان المحل مسلوق مطیب بنبیت... الحمرات کثیر یا چشنده مسلوق مطیب بخوردان یا نان خوانش تیر الجمیل

ذکر ادویه مفرده نافع انواع صرع

سعوط تخم شبت با آب مطبوخ و کذا ابهل بعسل و کذا زرنیخ سائیده و کذا فلفل کمر دو زنبور و کونس ... سائیده و سایه خشک نموده سائیده ... تقطیر در بینی نفوخ کردن و کذا انیسون ... سائیده ناس کردن ... و کذا آویختن جوز بوا ... در گلوی صاحب صرع بالخاصیت نافع و استخوان سر گین گرگ با خود داشتن و خالی که ... گوشت ... کنند ... نیز بالخاصیت نافع صرع است و پوشیدن انگشتری سم خر بروز شنبه در انگشت دست چپ و کذا انگشتری از شاخ چپ گاو ساخته در دست چپ مجرب نوشته و سعوط برگ ... مجرب است و کذا نفوخ مغز تخم ... نیم عدد فلفل سیاه و نیم عدد باریک سوده مجرب و اگر شیر آگ ... بسیار مالند و فلفل سوده بران پاشند و برگ آگ بران بندند تا چهل روز متواتر و درین مدت پای نشویند مجرب نوشته و گویند که هزار پایه که بهندی کنکهجوره گویند در ظرفی کرده دهن آن بند نموده بسوزند و از ان سعوط نمایند و کرم از دماغ خواهد افتاد و شفا خواهد شد شیخ میفرماید که از اسباب محرکه صرع انتقال بسوی جاهای معین هست چنانکه از اسباب مزیل صرع انتقال بسوی هوای معین از ان آنست و کل حرارت مفرط شمسی یا ناری و جمله برودت و جماع بسیار و کثرت باران و باد شمالی و جنوبی اما شمال بلاد شمالی بسبب حقن مواد و منع تحلل و اما جنوب بلاد جنوبی بسبب تحریک اخلاط و تملی دماغ و ترقیق و تشویر آن و در تابستان بسیار هیجان میکند چنانکه در شمال و در خریف بسبب فساد اخلاط در بلاد شمالی کم افتد لیکن قاتل بود و بهر آنکه اگر بسبب قوی نبودی عارض نشدی و در ماه جطیه بغیر جطیه گاهی تحریک آن کنند و حرکت و دیدن حرکات سریع و دوائر مثل دولاب بر بالا و از بلندی به پستی نگریستن و بسیار نشستن در حمام و استحمام قبل از هضم و ریختن آب گرم بر سر و تناول چیزهای مولد خون بخاری و سوداوی مثل شراب کدر و کهنه نیز مضر بود و آنچه از شراب باوصاف نبود و رقیق نباشد و صرف تا کی در دماغ و کرفس خاصه بخاصیتی که در وست و عدس بسبب تولید خون سوداوی مگر آنکه بکشک جو مخلوط سازند و باقلا ایضا و ثوم بنا بر امتلای سر از بخار و پیاز کذلک بنا بر آنکه جوهر او مستحیل برطوبت ردی میگردد و شیر ایضا و حلویات و کثرت دسومت در طعام و تمامی مغلظات و نفاخ و قباض و باده و کل حریف حاد و هیضه نیز از محرکات صرع بود و بسبب تشویش اخلاط و تحریک آن و تخمه و سوء هضم و سهر و آلام نفسانی قوی از غم و غضب و خوف و انفعالات حسیه قویه مثل استماع آوازهای بزرگ چون رعد و بوق و توپ و تفنگ و کوفتن طبل و آواز شیر و صوات صلاصل مثل صوت جلاجل و آواز شدیده مثل صریف دروازه که تیز باشد و همچنین از دیدن انوار باهره مثل برق درخشنده و نور چشمه آفتاب و از ملامست حرکات قویه مثل حرکات باد تند و گاهی صرع از ریاضت بر امتلا و از جماع هیجان میکند ایضا شیخ مینویسد که تدبیر عام برای جمیع مصروعین نیست که اغذیه محموده که آن را طبیب محمود غیر مفرط باشد استعمال نمایند و لهذا امتلا و سوء هضم حذر کنند و این چنان باشد که بیش از تمامی سیری شکم ترک غذا کنند کسی که عادت او بخوردن یک وقت جاری نباشد تقسیم غذای او که کم لذیذ کردن شکم باشد به سه حصه کنند و یک حصه صبح و دو حصه آن شب بخورد و بعد از ریاضت لطیف و کثرت شراب نکنند که آن دماغ را بشدت ممتلی گرداند و اگر از استعمال آن چاره نباشد اندک از شراب بکنند موقوف مائل بعفوصت بخورند و مضرترین اشیا با ایشان فرط شرب استحمام است ایضا سری شدید بلکه واجب است که سر را از ملاقات جمله حرارت مفرط یا برودت مفرط محفوظ دارند و در حمام زیاده نشینند و از جمیع لحوم غلیظه و قوی الغذا و جمیع انواع ماهی بلکه از لحوم جمیع چارپایان بزرگ اجتناب نمایند و بر لحوم خفیفه مثل گوشت چوزه مرغ و دراج و تیهو و گنجشک اهلی و کوهی و قنابر و شفنین و جدی و غزال و ارنب اقتصار ورزند و گویند که لحم خنزیر وحشی آنرا اصلح است و سود مند است و گوشت حمیر انابر بخاصیت نفعت تر طیب مجاری ایشان سود مند است چنانکه حلویات و دسومات و مانند آن بهر آنها ملکه و دانسته اند و از تبول اجتناب کنند حتی که از جعفرت و بقولهای بانی چیزهای غیر آنها خصوصاً کرفس که آن را در تحریک صرع بخاصیت و اگر تا بگریبا غذ شاه تره و کاسنی استعمال کنند و در کاهو نیابت لتطلیظ ابخره و حس مضرت اسم السند و بهترین جزم اهمیت بخاصیت کشنیز برای منع بخار از سر داعانه من آن اگر ... ما اهو مسکن آنان ایشان ما انشا یا الا و صعتری و رومی یا چشنده ... بر ... آن اصلاح اوداعه اگر بیش از طعام برای تلیین طبع بخورند قیمت حمیدن ... با استعمال بلیغ بود و چون اندک قیمت ... ایشان مخصص نافع باشد باید که از جمیع ... طبیعت بخاصیت تعب

سرحیبی

والا بعض قوابض بعد طعام بقدر قلیلی برای تقویت فم معده و احدار غذا تناول نمایند طبیعت منع بخار بدهند و واجب است که از جمیع اغذیه بخار زا مثل شلغم و ترب
و کرنب و گندنا و فطر و بادنجان و ایضاً از جمله اشیای حریفه مثل خردل احتراز نمایند و خردل از این جمله است که ایشان را اندام میدهد به تجفیف و اسالت فضول بسوی دماغ [illegible]
او و بیخ بسوی آن و تفریح او دماغ را بحرارت خود و از سکر که موجب ریاح و امتلاء به هضم [illegible] و از اغتسال بآب گرم بنا بر ارخای آن و بآب سرد بنا بر تجمید و حصر آن بخارها
اجتناب کنند و اگر مصروع را امتلاء از طعام عارض شود قی کنانند و بعد آن تلطیف تدبیر نمایند و باید که از اغذیه سبته و ثقیله و [illegible] پرهیز کنند و اما امتلاء از شراب
بسیار مضر است و اما اندکی از آن تنشیط نفس و تقویت روح و تذکیه آن کند و از استکثار آب غنی کنند و استکثار از آب مضرترین اشیا است و قلیل و کثیر و بالجمله از آب [illegible]
خصوصاً بر امتلاء بسیار مضر بود و افراط خواب نیز مضعف و محلل روح است و بعد از کل دماغ را از ابخره ممتلی گرداند و اول تدبیر مصروع اجتناب از اسباب صرع که
صرع است که مذکور باشد و بعد استفراغ و تنقیه بدن اگر احتیاج ریاضت افتد استعمال نمایند و طریق آن سابق مسطور شد لیکن ایضاً شیخ میگوید که تعلیق فاوانیا [illegible]
در منع صرع تجربه کرده اند و باشد که این خاصیت بروی طب مخصوص تر بود و از ادویه که مدام باید نوشید غاریقون و سیساالیوس و اسقوردیون و زراوند دحرج
و فاوانیا است و هر وقت آب بخورند و استنشاق نموده که هر روز بقدر بندقه از شاذریطوس باصبح و وقت خواب بخورند و این از آن جمله است که بدان حالی شفا یافته
و بعضی برای ایشان استحباب نموده که زبد البحر هر روز دو بار و جنده بخاصیتی که در [illegible] است و ایضاً گفته که آن بیخ انکس است بخورند و از آنچه ایشان را نافع بود [illegible]
باین صفت بگیرند عنصل و در دیگ که در آن سرکه باشد اندازند و سر او محکم بسته بجوشانند و در آن چهل روز بگذارند در آفتاب برج اسد قبل طلوع ستاره شعری یمانی
باشد و دیگ را معرض بجنوب پیش آفتاب بدارند و هر اندک مدت بگردانند تا وصول حرارت باجزای او یکسان باشد پس دیگ را بگشایند و عنصل را که مثل [illegible] مطبوخ [illegible]
افشرده عصاره او بگیرند و بعسل مخلوط کرده هر روز بقدر ملعقه از آن بخورند و اگر جلد مطلوب باشد عنصل را پاره کرده در آب سرکه بجوشانند و صاف کرده [illegible]
عسلی بسازند و از ادویه جیده برای ایشان آنست که بگیرند سیساالیوس و حب الغار هر یک سه مثقال زراوند مدحرج و بیخ فاوانیا هر یک [illegible] مثقال جندبیدستر و فرص
اسقیل [illegible] واحد یک مثقال و بعسل کف گرفته بسرشند و هر روز یک درم با سکنجبین استعمال کنند و انتقال مریض از بلدی که هوای او رطب جنوبی باشد بشهری که هوای او
ملائم ملطف مجفف شمالی بود مثل انتقال انسان از سن طفلی بسن شباب است در منفعت برای مصروعین و هر گاه مصروعین را التوای عضو یا تشنج او عارض شود
بمالش روغن مناسب و آب نیمگرم و غمز قوی آن را ابرا کنند مسیحی گوید می باید که در جمیع انواع صرع از همه آنچه صعود بخار بسوی سر و امتلاء و تسدید آن کند مثل سداب و پیاز و گندنا
و کرفس و خردل و باقلاء و قنبیط حذر کنند و باید که نان محکم الصنعت جید الاختمار که آرد او را خوب بالیده و در تنور پخته و در خمیر او اندک گشنیز خشک داخل کرده باشند بخورند
و از بقول کاسنی و پودینه و چقندر و [illegible] و شفتین و عصافیر و قنابر و دراج و از چارپایان لحم جدی و غزال برای مصروع نیکوست و در طبیخ انیسون و دارصینی و [illegible]
کنند و خردل و فلفل و امثال اینها استعمال نکنند زیرا که اگر چه اینها ملطف اند سر را ممتلی می نمایند و از ماهی تازه و البان و فواکه رطبه و شراب و استحمام خاصة بعد طعام اجتناب کنند
و اما حمام قبل از طعام کثیر الضرر نیست اگر وقتاً از آن در هوای سرد بیرون نیایند و عقب او بسرعت طعام تناول نکنند و سکنجبین عنصلی عظیم المنفعت است و همچنین مطبوخ
زوفای خشک [illegible] در زمستان سکنجبین عنصلی و در تابستان شربت افسنتین استعمال نمایند صاحب کامل گوید سزاوار است که صاحب این مرض از جمیع اطعمه [illegible] بلغم
و سودا مثل لحوم بقر و تیوس و حرفا و خنافس و هرایس و بطات و سموک و کمات و فطر و نان فطیر و مانند آن و جمیع فواکه رطب مثل شفتالو و خوخ اجتناب نماید و ایضاً از ثوم
و عدس و سداب و غیره که در قول مسیحی گذشت که این همه امتلای سر از بخار ردی میکنند و از جماع و کثرت دخول حمام و شرب آب سرد و شم روائح بد [illegible] و سکبینج
و جندبیدستر و کبریت و قطران و مانند آن که مهیج و مثور علت اند و تقدیم نوبت او میکنند حذر نمایند و شمیدن مرزنجوش و نمام و پودینه و فاوانیا [illegible] نافع است
و غذا نان که صنعت او در تخمیر و نمک و نضج محکم باشد و اگر آرد او بآب مطبوخ گشنیز خشک سرشته باشند نافع بود زیرا که منع بخارات متصاعده بسوی دماغ میکنند و نان خورش او
بلحوم طیر لطیف مثل بچه مرغ و دراج و تیهو و ماهی صخری مملح و کبر مخلل و چقندر مطیب بسرکه و مری و زیت و کرویا و سرکه [illegible] و سرکه عنصل باشد و نان [illegible]
که نه کهنه و نه نو باشد بخورند و از فواکه مویز و انجیر و پسته و بطم بخورند و [illegible] شکر و تناول شکر طبرزد نمایند [illegible] مثل [illegible] و مانند آن کنند و ریاضت معتدل مثل سواری
اسپ و تحریک [illegible] میدان و لعب بچوگان قبل غذا استعمال نمایند و اندکی استراحت کنند و حمام معتدل [illegible] استعمال نمایند [illegible] و دلک جید کنند و حمام طویل [illegible]

[illegible]

نمایند و حقنه نیز فرمایند و گفته اند که صاحب صرع را اندک عاقرقرحا بخورانند پس اگر عطسه آید امید صحت است مانند جرجانی و ایلاقی و غیر آن مینویسند که نگاه کردن بچیزهای متحرک و گردان و برف و آب روان و اشیای شفاف براق و آتش و خوردن شیر و نبیذهای سخت و شراب و طعامهای سخت و چرب و گوشت اسپ و شتر و گوزن و بز و جمیع اغذیه غلیظ و پنیر و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبة و هر چه از شیر سازند مانند ماست و پنیر و شیر برنج ضرر دارد و اگر بادرنجبویه و اندکی کشنیز در طعام او بریزند سود دارد و اگر چغندر بپزند با آب کامه و روغن زیتون مثل اچار بسازند و پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و بدین سبب نافع بود و انیسون و کرویا و دارچینی اخلاط را از دماغ فرود آرد و از رگها و ادرار بول بیرون آرد و بوی چیزی سوخته و بوی قیر و کندر و شاخ بز سوخته و جلود و باروت زیان دارد و اگر گوشت بز بسیار خورند بیم بود که صرع تولد کند و اگر ناگاه خبری شنود که از آن غمگین شود یا بترسد در صرع افتد و از سیب و جوز و بیضه مرغ و جرجیر و آرد و دیدن آسیب و تافتن و خواندن بسیار خصوص وقت ملالت احتراز نمایند انطاکی گوید که حجامت ساق و رگ موی نماید مطلقا بعده فصد صافن کنند و اگر مرض از عضوی باشد ابتدا بعلاج او نماید پس تنقیه بدن یا دماغ کنند اگر این اصل باشد و یا معده مطلقا و از جمیع مبخرات و مغلظات منع نمایند و آنچه منع بخار کند مثل کشنیز و امرود و به دهند و بعد آن تریاق الذهب امر کنند و تعلیق زمرد و شرب آن و پوشیدن انگشتری در خنصر دست چپ از سم راست خر ساخته بشرط تجدید آن هر سال نافع و این معجون از اختیارات مجرب من است اسطوخودوس کشنیز خشک هر یک واحد ده درم سداب هفت درم غاریقون پنج درم خاکستر سم خر چهار درم خون خروس و زهره آن و مرارهٔ گوسفند و حجر البقر هر واحد دو درم زمرد عنبر مشک هر واحد نیم درم در شکر مقوم بگلاب بسرشند شربتی از آن یک مثقال بطبیخ افتیمون یا آب مویز و مقدار خواص آمده که فاوانیا و سداب و دماغ هدهد و موش و بندق هندی و چه بعض آن اگر تعلیق نمایند صرع را منع کنند و از خواص مکتومه است که هرگاه قمر و آفتاب به برج سرطان یا اسد مجتمع شوند و طالع زهره باشد از طلا و نقره خالص هر واحد مثقالی صنمی ساخته در همان ساعت مذکور صورتی از شیر که مدد گردن او مار باشد و بر سر او شخصی که در دست او انار بود نقش کنند حامل آن اصلا صرع نکند و صرع اسپ را نیز عارض میشود و علاجش تسعیط بجند بیدستر محلول در شراب است و در باطن بینی و بر لطوخ سازند و طبیخ سداب بکلیتیت نوشانند

علاج کلی صرع دماغی

شیخ میفرماید که در صرع دماغی اول استفراغ بغرغره ماننده آن و شحم حنظل و سقمونیا و ایارج و طبیخ غاریقون است اسهال بعد اسهال تا تمام سال و در صرعی که از خلط باشد اگر غلبه خون دریافت شود فصد کنند و اگر امتلا زیاده بود قیفالین یکبار بگشایند و حسب حاجت خون بگیرند خصوصا وقت ربیع و بعد چند روز رگ زیر زبان بگشایند و هفته برای جذب ماده از دماغ بر قفا حجامت کنند خصوصا اگر خوف کثرت ماده و ضعف آن مانع نباشد و گاهی احتیاج بفصد مکرر می افتد بعد یکهفته بالجمله بعد از فصد بفاصله یک دو هفته اسهال بشربات و حقنهٔ قوی از قنطوریون و شحم حنظل و تخم بید انجیر و غیر آن نمایند و باز آسایش دهند بعده اگر حاجت با خراج خون افتد فصد صافن یا حجامت ساق کنند و حجامت مؤخره سر و میان کتفین نافع و باز راحت دهند پس اسهال آورند و همواره تا حصول صحت از پیش استفراغ یکهفته آسایش دهند و بعد از این غرغرها و عطوسات و منقیات خاص دماغ استعمال کنند و چون شلیثا بعده بشا با نگ و آب مرزنجوش سعوط کنند نافع بود و بعد از آن تدابیر تبدیل مزاج دماغ بمقویات سخنه از اضمدهٔ خردل و مانند آن تمام و سداب بویانند و واجب است که مسخنات و مبدلات مزاج دفعة بعمل نیارند بلکه بتدریج استعمال کنند و اگر از این ضرر در افعال پیدا آید راحت دهند و بعمل صرع دماغی اسهال بحسب قوت اعلا کمتر نمایند و تلطیف تدبیر کنند و در بینی فاوانیا سوده بدمند و گویند که طلای روغن یاسمین بسر کند جند بیدستر بر سر و مؤخر بینی کند اضماد با بونه تخم کرفس مساوی آب عسل خوب پخته مثل مرهم ساخته بر سر کند خبث الحدید بروغن بهوسن یا بروغن یاسمین یا فوج و یا روغن حرمل بر قرات بشت دیگر ضماد است لعد علاج صرع اطفال خواهد آمد در غذا مفید بعد غذای محمود مثل شوربای مرغ و کباب آن با نان خشکار و پلاو مرغ و لوه و دراج بخورانند و بعد طعام مطلبین

مقوی دماغ و نافع بخار که از معده صعود کند مانند عود صلیب باشد مداومت نمودن بسیار مفید است مانند جوارش مصطکی مرکب و اطریفل صغیر و معجون اسطوخودوس و حب صلیب و جندبیدستر و امثال آن

علاج صرع دماغی بلغمی

اول نضج ماده بمنضج بلغم نموده آنگاه مسهل آن دهند یا ایارج بکرات تنقیه نمایند و یا بقول حکیم علی شریف از بادیان بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان اسطوخودوس سیاوشان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه انجیر سفید چهار عدد سیسالیوس شش ماشه عود صلیب یکماشه گلقند عسلی چهار توله منضج داده انیسون تخم کرفس بدهند هر یک شش ماشه حنظل یک توله افتیمون چهار ماشه مغز فلوس شش توله افزوده مسهل دهند لیکن نوبت نباشد که مضر است و گاهی حب النیل و بسفایج هم در مسهل افزوده میشود و حب شبیار و حب هلیله و حب اسکندر و حب فاوانیای علوی خانی نیز بهر تنقیه دماغ مفید و بعده بغراغر و عطوسات و سعوطات ماده مابقی را استیصال سازند مثلا ایارج فیقرا در آبیکه صعتر و عاقرقرحا جوشانیده باشند حل کرده قدری آب کامه اضافه کرده غرغره کنند و دیگر غراغر منقی دماغ بعمل آرند و آنکندش و فلفل و مشک و فاوانیا نشوق کنند و اگر بکدرم اسطوخودوس بماء العسل سعوط کنند تنقیه تام دماغ کنند و سعوط هندی و کذا پوست بیخ عشر بشیر زن سائیده صاف کرده سعوط کردن مفید و اسطوخودوس مغز بندق هندی دارچینی مساوی و یا عود صلیب کندش مساوی سوده در بینی دمیدن نیز معطس است و نفوخ عاقرقرحا و جاشا و جندبیدستر بسیار مفید است و کذالک دارچینی و مشک و کذا خردل سفید و فلفل سفید سوده دمیدن نافع و فلفل و جندبیدستر باریک سوده در بینی نفوخ کردن نیز مستاصل ماده است و گویند که نفوخ مغز سر موش خشک کرده بقدر نیم ماشه هر روز تا سه روز شفای کلی بخشد **وایضاً** بعد تنقیه بدن و دماغ بهر تعدیل مزاج مثل معجون سیسالیوس و سکنجبین عنصلی و تریاق الذهب و حب جند و حب فاوانیا با عرق اسطوخودوس مداومت کنند و یا معجون زبیب و معجون الصرع و معجون محمد زکریا و معجون ابن ماسویه و معجون اطبای گیلان و معجون عود صلیب استعمال نمایند و دیگر ادویه مرکبه مثل اطریفل اسطوخودوس و معاجین المسک حلو و مر و حب اسحاق و معجون فولاد و معجون قیصر و تریاق ثمانیه و تریاق شیخ الرئیس و دواء اسود و سلیم و دواء صغیر سلیم و سوطیر او شلیثا نیز نافع است و یا اسطوخودوس سوده با اطریفل صغیر سرشته بخورند بالایش گل بنفشه پرسیاوشان بادیان اصل السوس جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و اسطوخودوس با عسل نیز منقی دماغ است و با در نجبویه نوشیدن مفتح سده دماغی و نافع از برای صرع است و عرق مندی مرکب نیز مفید است و کذا مسح و بطبیخ مرزنجوش و پودینه و صعتر و بابونه و اکلیل الملک و شبت و اسطوخودوس نمام و عود صلیب سر نطول نمایند و سر بر بخار آن دارند و هر صبح ریاضت معتدل کنند و بدن را بمالند بنهجی که دست را از اعلی باسفل آرند و ابتدای مالش از دست و پا کنند پس سر را نیز بمالند و حتی الوسع تلطیف تدبیر نمایند و غذا گوشت تیهو و دراج و مرغ و کنجشک و دیگر حیوان خفیف قلیل الرطوبت مثل شفنین مبزر بکشنیز خشک سازند و از بقول و اغذیه بارده احتراز کنند و بجای آب ماء العسل یا عرق بادرنجبویه دهند و بالای طعام این سفوف بدهند بادیان سه توله قاقله کبار ده توله عود صلیب یکنیم توله نبات برابر خوراک دو مثقال **ذکر بعض ادویه مرکبه که در صرع بلغمی معمول است اطریفل اسطوخودوس** تالیف حکیم معتمد الملوک تنقیه اخلاط غلیظه بلغمی و سوداوی از بدن و دماغ کند و نافع است از برای صرع سوداوی و بلغمی و برای لقوه مجرب است. هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله سنای مکی تربد سفید مدبر بسفایج اسطوخودوس افتیمون هر یک پنج مثقال غاریقون سفید مصطکی رومی فاوانیا تخم سیسالیوس حجر ارمنی مغسول هر یک دونیم مثقال مویز منقی سرخ دانه بر آورده ده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شش مثقال چرب نموده مویز را بگلاب بیزند تا مهرا شود و صاف کرده با سه وزن ادویه عسل بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند خوراک تا چهار درم و برای سهال تا شش درم **اطریفل مسهل** منقی دماغ است و مجرب در صداع و مزمن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بلیله زنگی پوست بلیله آمله بسفایج اسطوخودوس گاوزبان غاریقون بادیان هر واحد دو مثقال مویز منقی سنای مکی هر یک دو توله تربد موصوف یکتوله مغز بادام یکتوله ادویه سائیده

بر دو من مایه آب بار و غن گاو چرب کرده و شهد بسیار بقوام آورده بسرشته خوراک تا دو تولد بعد تنقیه بشربت اصول گاهی مضافه کرده میشود ترنجبین نیم درم حب اسکندر صرع دماغی و لقوه
و رعشه و تپهای بلغمی النافع و اخلاط لزج را دفع کنند شحم حنظل سقمونیای مشوی خربق سیاه مقل ازرق هر یک یکجزو فرفیون نطرون هر یک نیم جزو کوفته بیخته آب
کرنب بسرشته حب سازند شربتی یکدرم حب قاوانیا مسهل منقی دماغ از علوی خان قاوانیای نر دو مثقال جند بیدستر مشک تبتی هر یک یکدرم حب السلاطین مجرب
یکنیم درم بقدر نخود حب سازند خوراک سه عدد نوع دیگر درین باب حب الملوک مدبر گرانگور سبز سه تولہ تربد سفید اسطوخودوس مغز بادام هر یک دو تولہ زنجبیل ملیب
فلفل گرد هر یک یک تولہ کتیرا دو مثقال حب بقدر نخود سازند شربتی سه عدد وقت خواب دو حب وقت صبح بآب گرم حبی که برای صرع نظیر ندارد از بیاض اعتمادی
مرحوم صبر سقوطری مقل ازرق هر یک یکجزو سقمونیا ربع جزو کوفته بیخته بآب حب سازند خوراک یک مثقال برای طفل شیرده قیراط حب صرع افتیمون اسطوخودوس
بسفایج نمک هندی غاریقون سفید هر یک نیم دانگ ترید بد موصوف پوست هلیله زرد شحم حنظل کتیرا سقمونیای مشوی هر یک یک دانگ ایارج فیقرا نیم مثقال کوفته بیخته
باب سرشته حب سازند یکشربت ست حب نافع صرع گوشت سنگ پشت سه تولہ عود صلیب دو درم فلفل سفید چهار درم جند بیدستر دو درم در عسل نهند فلفل حب سازند و در هنگام
بخور زنند دوائیکه از برای صرع فرمن نافع از حکیم علویخان نقل جوزبوا عود قماری عود صلیب زنجبیل ترکی زرنباد جند بیدستر قسط اجزا مساوی کوفته بیخته بسرکه مفصل قشر بیخ نارنج
افلاح گهی ننشوق نمایند باقی را بر طلا کنند ایضاً مجرب برای صرع از دار الحکیم مجموع قرص استقیل تقرح زنجبیل اسطوخودوس عود صلیب تخم سیاه فیون هر یک نیم درم مصطکی ربع درم جند بیدستر جدوار خطائی
هر یک دو قیراط کوفته بیخته بشکنجبین عنصلی و شراب اسطوخودوس یک یک ایه قیمه سرشته دو حصه نمایند یک حصه صبح با عسل پنج مثقال در گلاب گاو زبان قسمتین حل کرده بنوشند و حصه دوم آخر روز
باگلاب مثقال نبات سفید دو درم تخم فرنجمشک بنوشند دوای هندی حب تکله هندی میتویسد که در صرع بعد تنقیه دماغ تسعیط آب بارکتائی یا لنبداران یا دیکه مرتبه میل مرحوم
کباب چینی جوز بویا مصطکی چیته عاقرقرحا چهناگ سفید مساوی کوفته بیخته بآب برگ هتوره حب بقدر نخود بسته هر روز یکی بدهند و اخفر را از ترشی و بادی و غیره کنجد لازم شناختند
سعوط هندی جهت صرع متمادی از مجربات استادی مرحوم بارکتائی خرد خشک کرده کالیهن چهکنی هر یک شش ماشه کوفته بیخته ناس تنبا کو بوزن چهار ماشه بلوانی تیخه
هر روز دو بار بقدر دو ماشه نا س گیرند سفوف تالیف حکیم اکمل خان که برای صرع و برودت دماغ مجرب نوشته و صاحب معمولی برای صرع مفید گفته وسرنج عقرب زرنباد مصطکی تخم
مقرض بو نیدان تخم بادر نجبویه گاوزبان عاقرقرحا صعتر هر یک سه ماشه جند بیدستر عود غرقی هر یک یکماشه عود صلیب گل فرنجمشک دارچینی بلیله سنبل الطیب مجاسه ده ماشه سورنجان مصری چهار ماشه
بهمه یک ششماشه کوفته بیخته سفوف ساخته نبات سفید بوزن آن مزید خال نمایند خوراک ششماشه بعرقها او افترنه مناسبه شربت اسطوخودوس منضج مواد دماغی بلغمی و مفتح سده نافع صرع
اسطوخودوس ده درم بسفایج گاوزبان پرسیاوشان بادرنجبویه عود صلیب اصل السوس هر یک پنج درم زوفای خشک ایرسا سنبل الطیب انیسون بادیان هر یک سه درم مویز منقی هشت درم انجیر
هفت عدد عسل قند سفید با لسنا صف منقون ادویه بقوام شربت سازند خوراک تا هفت مثقال عرق صعتر مرکب که نافع صرع و ام الصبیان است هاضم طعام و دافع نفخ معده است صعتر فارسی
بیخ طین انیسون کاشم خولنجان نانخواه بادیان هر یک ده درم مثقال عود غرقی چهار مثقال بستور عرق کشند عرق مشکی مرکب صرع و فالج و لقوه و ضعف معده و باه را نافع است و غنیا دخول را
دافع است مشک گل و برگ و شاخ و بیخ پنج آثار بادریان یک آثار بنگره گل و برگ و شاخ و بیخ یک آثار دارچینی هیل جوز بوا زنجبیل جوائن قرنفل هر یک یکدام علی الرسم عرق باشند
معجون الصرع از جالینوس که بتجربه حکیم مومن نیز رسیده عاقرقرحا شش مثقال کوفته بیخته در صلایه سنگ با سرکه کهنه دو مثقال بسایند و با عسل بسرشته خوراک سه درم
تا شش درم با آب گرم بعد بر ده مناسب معجون ابن ماسویه برای صرع بلغمی و سوداوی نافع کیفیت صرع بخشد زعفران یکدرم حب الغار سعد سلیخه اکلیل الملک اظفار الطیب یک یک درم
سنبل الطیب قرنفل هر یک نیم درم درم قصب الذریره نه درم دارچینی مویز منقی علک البطم هر یک بست و چهار درم کوفته بیخته با عسل کف گرفته سه چند ادویه بسرشته خوراک یکدرم
معجون محمد زکریا در قیصه که نوبت صرع ابتدا گرد زان که شته بعد مغار رجند خورند صرع در آن هفته نشود و مبادا دفت آن صرع زائل گردد و فالج و لقوه

بجز افتیمون اسطوخودوس بسفایج عاقرقرحا مساوی با سکنجبین عنصلی بیاشامند نیکست معجون که اطبای گیلان جهت سلطان محمد هاشم بصرع مبتلا شده بود ترتیب داده بودند مجرب صرع است هلیله کابلی
تربد سفید زنجبیل مصطکی عود صلیب یک یک مثقال اسطوخودوس یکمثقال هلیله سیاه آمله هر یک شش مثقال دارچینی چهار مثقال بادام مغز دو درم شیرین پنج مثقال عسل مجموع بعد از
چهل روز استعمال نمایند خوراک یکمثقال **معجون** نافع صرع که با خفقان و وحشت مزاج باشد پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هلیله سیاه پوست هلیله کابلی کوفته بیخته بروغن بادام
چرب نموده اسطوخودوس هر یک نیم درم عود صلیب دارچینی صعتر فارسی قرنفل هر واحد یکدرم عاقرقرحا نیم درم کشنیز مقشر لاجورد مغسول گاوزبان گل گاوزبان هر یک دو درم
مویز منقی یکچند عسل دو چند **معجون عود صلیب** نافع صرع عود صلیب عاقرقرحا پوست هلیله کابلی هر واحد یکدرم جند بیدستر چهار درم زنجبیل اسطوخودوس دارچینی قرنفل
سنبل الطیب ملک البطم مصطکی زرنباد مغج هر یک دو درم عسل سه چند خوراک از یکمثقال تا یکنیم مثقال **معجون قیصر** صرع و فالج و خفقان بارد و درد معده که از سردی بود و تنگی
نفس و فواق امتلائی را نافع باشد و سده بگشاید مشک دو دانگ عنبر زرنباد مرواید ناسفته هر یک نیم درم جاوشیر یکدرم جند بیدستر ربالسوس سلیخه قسط تلخ فلفل سیاه
افیون میعه زعفران سنبل الطیب دارفلفل هر یک دو درم عسل دو چند یا سه چند شربتی قدر یک نخود تا یکدرم **معجون سیسالیوس** که جهت صرع صبیان نافع است از شرح حکیم علی گوید
که صرع بلغمی مثل او دوائی نیست تخم سیسالیوس اسطوخودوس عاقرقرحا اصل السوس هر یک دو درم عود بلسان حب البلسان قرنفل ماهی تازه خربق ملقیت هر یک نیم درم
غاریقون پنج درم کوفته بیخته با عسل مقوم با آب عنصل که عسل و آب عنصل برابر قوام نموده باشند معجون سازند شربتی یک مثقال اگر با سکنجبین عنصلی بسرشند هم خوبست و در نسخه
دیگر جعده یکنیم درم عود صلیب نیم درم نیز داخل است **معجون اسطوخودوس** نعلبند خان که در صرع بعد طعام استعمال کرده میشود اسطوخودوس افتیمون عاقرقرحا بسفایج
عود صلیب هر یک چهار مثقال مویز منقی ده مثقال عسل سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو مثقال **معجون جامع الاسرار** تالیف انطاکی که مجرب است برای تفتیح
سدد و تقویت دماغ و ازدیاد او و در عقل و حفظ و تنقیه ریاح و سعتر بالجمله نافع سائر امراض دماغ است ترکیب در ایارج دارند پوست هلیله کابلی یکجزو غاریقون نیم جزو عسل کشنیز
خردل اشنه تخم کرفس صبر هر واحد نیم جزو گل سرخ مصطکی سنبل الطیب هندی هر واحد ربع جزو زعفران قسط مشک عنبر لادن هر واحد ثمن جزو آنچه حل کردنی است در گلاب
حل کنند و باقی عقاقیر را بسایند و با سه چند آن شهد کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال گاهی آنرا با آب بادیان و کرفس سرشته حبها میسازند گاهی در آن تخم حنظل هم چند صبر افزوده
میشود و بغایت نفع میکنند و گاهی حل کرده طلا میسازند و بدان سعوط می نمایند مولف گوید که اگر این معجون را در صرع استعمال نمایند تخم کرفس و آب او که بالخاصیه مضر صرع است
داخل نکنند بلکه عوض او تخم سیسالیوس یا انیسون سازند **اقوال حذاق** مولف خلاصة العلاج مینویسد که نخستین بنضج و تلطیف ماده مشغول شوند باین مطبوخ
عنب الثعلب بادیان گاوزبان اصل السوس اسطوخودوس سیسالیوس کدام دو مثقال عود صلیب نیم مثقال جوشانیده صاف نموده گلقند ترنجبین یک یک مثقال حل کرده بنوشند و چند
روز بمقدار ادویه بحسب سن و قوت مزاج بکاهند و بیفزایند و بعد نضج بایارج فیقرا و غاریقون و سیسالیوس و صبر سقوطری بدن را پاک نمایند بعد از آن بمعجون اسطوخودوس تقویه دماغ
فرمودند معجون نجاح بمعجون سیسالیوس با سکنجبین عنصلی چند روز مداومت کنند و در هفته یکبار عاقرقرحا باریک سوده با عسل سرشته یک مثقال آب بدهند اسطوخودوس جوشانیده بنوشانند
بدهند و اگر احیاناً باز عود کند حجامت پس گردن کنند و ایارجات کبار چون ایارج روفس و شرودیطوس و تریاق کبیر بدهند و این معجون ایام حرارت مناسب است سیسالیوس اسطوخودوس
هر کدام دو درم غاریقون پنج درم قرحا تا حلتیت هر کدام یکنیم درم کوفته بیخته با عسل که مثل آن آب عنصل بقوام آورده باشند بسرشند شربتی یک مثقال و گرم در
ایام حرارتی عاقرقرحا عوض سکنجبین اطفا نمایند و باز بعلاج نخستین مشغول گردند و دوائیکه در آن غاریقون یک مثقال است و در قول صاحب کامل خواهد آمد درین وقت
باعث تنقیه اخلاط میگردد معجون انطاکی که بعد ذکر ادویه هندیه مفید اقسام صرع مسطور شد نیز از مجربات است **سویدی** گوید که شربتی از تخم سیسالیوس
و اسطوخودوس از آن الفا عصاره آن و آب شبا بانگ شیشعان تخم کندر کابلی ارمنی

ورد روغن آمیخته تنها و یا مع جرب و بقلاه و طاشنه و جاوشیر عربی و روغن بلسان و کاشم هر واحد نافع و کذا غاریقون تنها و یا سکنجبین عنصلی و سیاه سولوسات ازان مجلابات و کذا انبطال
یک درم تنها و بشراب تا سی روز و کذا طبیخ بیخ و برگهای او بشراب و کذا برگ او و یک مثقال عسل تا سی روز و کذا اسکینج تنها و یا صمغ بطم و فقاح اذخر حب ساخته و کذا بیخ فاشرا هر روز
یک مثقال تنها و بشراب و کذا کرم سیضا هر روز دو درم تا سی روز متواتر بشراب و کذا قلوب کرم سود او اول طلوع آن سوده و کذا سرکه عنصل و سکنجبین آن و بصل او مشوی بعسل
یا سکنجبین عسلی سرشته یک مثقال و کذا فاوانیا و تخم او نیم دانگ با آب یا دو درم ازان سائیده بگلقند عسلی سرشته و کذا قردمانا دو درم و کذا لادن تا پنج دانگ با سکنجبین عنصلی
و کذا تخم حندقوقا و یا آب آن بعسل یا نقلا و مطبوخ و کذا تریاق فاروق بطبیخ صعتر و نانخواه و زیره و کذا زراوند مدحرج با آب صعتر و کذا خربق سفید یک نیم درم یا سیسون نیم درم
و سقمونیا سدس درم و کذا بیخ انجدان مثقال هر روز بطبیخ فاوانیا سی روز متواتر و یا هر روز دو درم بشراب ریحانی بست روز متوالی و کذا اقاقیا کبار دو درم و کذا قاقله
صغار با سکنجبین و کذا فنطوریون دقیق تنها و با اسطوخودوس و کذا برگ قسطرن با آب گرم یا بشراب بست و یک روز و کذا شیطرج و زرنباد و جنطیانا و تخم بادروج و شق یک مثقال
و قسط و افسنتین و هلیله کابلی هر واحد بعسل خوردن و کذا انگشت دو درم و کذا زهره گرم با سکنجبین عسلی و کذا تخم پنجنگشت با آب و کذا زراوند طویل نیم درم هر روز تا مدت
بست و پنج روز متواتر و کذا خولنجان دو درم دائم و کذا دارچینی با آب و کذا حرمل سه من در ده رطل شراب کهنه جوشانیده تا ربع بماند هر روز دو درم ازان نوشیدن
مجرب است و کذا روغن حرمل با آب مرزنجوش و کذا حرمل ده درم در یک رطل آب جوشانیده تا پنجاه درم باقی ماند هر روز ده درم ازان نوشیدن و کذا حلتیت مع حبه
بلع کردن و یا تنها و کذا روغن عاقرقرحا هر روز نیم درم تا یازده یوم نوشیدن و کذا حب بلسان یک مثقال خوردن و ضماد و شرب زراوند طویل یا میعه سائله یا بنگ یا اشق
و سعوط آب سداب یا حلتیت با آب مرزنجوش یا آب سلق و یا قاقله کبار و یا کبریت بقدر حبه بشیر دختر یا بروغن بادام یا بروغن سداب و یا آب شاه بانک یعنی برنجاسف یا بیخ
سوده بمشک آمیخته سه حبه یا زهره سماقی با آب مرزنجوش و یا روغن عاقرقرحا و یا روغن تخم فاوانیا و مشک و زعفران و آب سداب هر یک بقدر نیم درم چند بار و یا آب برگ
و روغن حب عود صلیب ابو سهل گوید که اگر خلط بلغمی باشد تنقیه بدن بحب قوقایا و حب اصطمخیقون کنند و این حب نیز نافع ست شحم حنظل اسطوخودوس جندبیدستر
هر واحد یک جزو ایارج فیقرا چهار جزو و غاریقون دو جزو تربد پنج جزو و منفعت شادریطوس عظیم ست چون در یک شربت آن نیم درم افتیمون دو دانگ شحم حنظل آمیزند
و همچنین ایارج جالینوس سه درم و لوغاذیا چون مطبوخ هلیله سیاه و افتیمون و بسفایج و مویز منقی و نمک هندی و اسطوخودوس بخورند و بعد استعمال این اشیای مسهله
غرغره بچیزی مقطع و منقی فضول غلیظه مجتمعه اول اغاوالا استعمال نمایند مثل ایارج فیقرا در سرکه عنصل حل کرده و همچنین غرغره خشک و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و مانند آن که
مدتی استعمال کنند باین طور که اطعمه لطیفه و قیسرین بخورند تا آنکه از طعام و شراب ممتلی شوند و ترب که در آن خربق خلانیده باشند خورده قی کنند و ریاضت و تدبیر ملطف
و معاجین منقی مبدل مزاج مثل مثرودیطوس و ایارج روفس و معجون هرمس استعمال نمایند و این معجون دائم بعمل آرند و نسخه آن همان دوای قرص اسقیل ست که در علاج کلی
در قول شیخ گذشت لیکن بیخ جاوزن حب الغار چهار مثقال و بیخ فاوانیا شش مثقال و جندبیدستر دو مثقال ست باقی بدستور بماء العسل یا سکنجبین عنصلی بخورند و عاقرقرحا
عظیم المنفعت ست چون تنها سوده بعسل آمیخته در سه هر اندک مدت یک ملعقه ازان با آب گرم بخورند و یا این معجون استعمال نمایند عاقرقرحا سیساليوس اسطوخودوس هر واحد
ده جزو غاریقون پنج جزو قرنوا با حلتیت خوشبو زراوند مدحرج هر واحد دو جزو و نیم بعسل سرشته هر روز یک درم بخورند و تریاق اربعه در تبدیل مزاج او بسیار نافع ست
چون در ایام زمستان و خریف بطبیخ زوفای خشک و سکنجبین عنصلی آنرا بخورند و گاهی این معجون نیز استعمال کرده میشود و مفید می افتد و تبدیل مزاج میکند بیخ زوفای خشک
عاقرقرحا هر واحد هشت جزو اسطوخودوس غاریقون سنبل الطیب هر واحد چهار جزو آب عنصل و عسل قوام نموده ادویه بدان بسرشند بوعلی مینویسد که در صرع بلغمی
افضل چیزی که بدان استفراغ کنند ایارج شحم حنظل و ایارج هرمس ست استعمال او هر روز بقدر نیم درم صبح و نیم درم شب عظیم النفع ست و اگر با بلغم استلای خون باشد
فصد نیز بطریقی که در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد بگیرند و همچنین تنقیه ماده از تربد و غاریقون و اسطوخودوس و ایارج روفس خاصه نافع ست قرشی مینویسد که در صرع
مینویسند که بعد نضج تام و تفتیح مجاری و مسالک مثل مغلی حلو و شربت اسطوخودوس و ملا تنقیه بدن پس تنقیه دماغ از بلغم بحب ایارج یا حب قوقایا و یا ایارج لوغاذیا
کنند و یا دوای معمول از شحم حنظل و سقمونیا و نمک هندی و کثیرا و مقل ازرق هر واحد ربع درم اسطوخودوس مثقال غاریقون نیم درم هلیله کابلی و سیاه و ایارج فیقرا هر
ربع درم دهند اگر قوت قوی و زمانه ربیع یا خریف باشد و یا این معجون زبیب دهند هلیله کابلی و زرد و بلیله و آمله و اسطوخودوس هر واحد ده درم عود صلیب پنج درم

عاقرقرحا به درم کوفته بیخته باموفقیه منقی یکرطل بسرشند شربتی پنج درم یا اطریفل صغیر ده درم مقوی یا ایارج فیقرا و حب اسطوخودوس غاریقون هر واحد یک درم مثل از ترب
و کثیرا هر واحد ربع درم بخورانند و هنگام ضعف قوت مقدار این ادویه کم کنند و شربت سکنجبین عنصلی نافعست گویند که آن مدت چهل روز شفای صرع فقد شربت اسطوخودوس
منقی دماغ و مقوی آنست و این معجون سیسالیوس صرع مجرب النفع ست چون هر روز یک مثقال بخورند و بعد آن سکنجبین بگرم المیاه بنوشند سیسالیوس مثقال

معجون سیسالیوس

حب الغار سداوند مدحرج فاوانیا حلتیت طیب حب بلسان هر واحد دو مثقال جندبیدستر قرص اسقیل هر واحد یک مثقال بعسل کف گرفته بسرشند و اگر بعد این
سکنجبین عنصلی بنوشند ابلغ و انفع بود و گاه بعد تنقیه احتیاج به تنقیه نفس دماغ از فضول باقی بمثل سعوطات و عطوسات و نشوقات می افتد این سعوط خفیف ست
بگیرند بنفق هندی ربع درم و در آب چقندر حل کرده استعمال کنند و این سعوط قوی تر از آن ست صبر و عصارهٔ قثاء الحمار هر واحد ربع درم بماء العسل استعمال نمایند
و واجبست که عقب سعوطات روغن گل نیم گرم در بینی چکانند تا خراش و قروح در بینی پیدا نکنند و گاه بعد تنقیه حاجت به تبدیل مزاج بمثل تریاق کبیر یا معجون فلاسفه
یا مثرودیطوس و تشمیم بمثل سداب و مشک و عنبر میشود و اگر سوء مزاج بارد مستحکم باقی بود و از جبنات و غیره اشیای مضره که سابق مذکور شد بپرهیزد حسب کامل گوید که اگر
خلط بلغمی غالب باشد باید که تنقیه بدن باستعمال قی با ادویهٔ مقطع و ملطف بلغم کنند لاسیما اگر بلغم محتقن در معده باشد و قی بآبی کنند که در آن تربد و شبت و بوره
جوشانیده باشند با سکنجبین عسلی و قبل از قی بعمل آرند بعد از آن حب اسطوخیقون و حب ایارج بعده ایارج لوغاذیا با آب مطبوخ سیسالیوس و اسطوخودوس و فلونیا
بدهند و غرغره با ایارج فیقرا و یا اندک زوفا و خردل و سکنجبین عسلی و عنصلی کنند و ایضاً این معجون که از قبیل ایارجات و در این مرض عجیب النفع ست بدهند و نسخه او
همانست که در آن قرص اسقیل ست و در علاج کلی صرع در قول شیخ گذشت هر روز یک مثقال از آن با سکنجبین عنصلی ده درم بدهند و اگر در هر هفته عاقرقرحا
بدهند مطبوخ که در قول صاحب خلاصه مسطور شد انتفاع یابند و این دوا نافع صرع ست حب بمشت و فلفل سفید و تربد و فرفیون و خربق سیاه همه مساوی حرف سوده
بعسل یک درم گرفته در حنظل کاویده شحم او دور کرده پر نمایند و آب انگور میفختج پر کرده در تنور یا خاکستر گرم باشد یکشبانه روز بدارند و صبح بیابند پایک صاف کرده بنوشند
و اگر مرض عود کند از معجونات نقره کنند و ایارجات کما مثل لوغاذیا و ایارج روفس دهند و ایضاً در این باب مثرودیطوس و تریاق کبیر نافعست اگرچه کی از این هر دو بقدر
حاجت بدهند ایضاً صاحب این مرض را این دوا بدهند غاریقون یک مثقال سداوند مدحرج پنج قیراط سیسالیوس نیم مثقال همه را سوده شکر طبرزد بر آن بیامیزند آب
نیم گرم بخورند که بلغم محدث این مرض را باسهال بر آرد ابن هبة الله گوید که اگر خلط فاعل صرع بارد باشد اسهال بحب قوقایا کنند و تلطیف تدبیر نمایند و سکنجبین عسلی
بنوشانند و جلنجبین بخورانند و غذا نخود آب دهند و اگر قوت ضعیف باشد لحم حیوان خفیف قلیل الرطوبت کثیر الحرکت مثل عصافیر و دراج و بحالیت شغانین دهند
و بحرکت معتدل امر نمایند و شراب ریحانی بنوشانند و تقلیل غذا کنند و نشوق فلفل و کندش و مشک بعمل آرند و از بقول بارده و اغذیه بارده خوف نمایند و طبیخ
مرزنجوش و پودینه و صعتر بر سر ریزند و فاوانیا نشوق کنند و در گردن آویزند جرجانی در ذیلاقی مینویسد که استفراغ بحب اسطوخیقون باید کرد و اگر شربت مقدار دو دانگ

حب غاریقون

ایارج فیقرا بخورند صواب باشد و اگر هر سه شب یک درم خورد هم صواب باشد و این حب غاریقون در صرع دماغی نافعترین چیزهاست ایارج فیقرا غاریقون هر یک درم
شحم حنظل دو دانگ خربق سیاه سقمونیا مقل هر یک دانگی و نیم حسب دستور حب بسازند و این یک شربت ست و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و ایارج جالینوس نافع
باشد و از معاجین کبار مثرودیطوس و معجون هرمس سود دارد و ابن سرافیون میگوید دو دانگ شحم حنظل با یک شربت مثرودیطوس سرشته بدهند و اگر نیم دانگ افتیمون نیز افزایند
صواب باشد ابن الیاس گوید که تنقیه دماغ و بدن بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ تربد و حقنه قوی کنند و هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و بادرنجبویه هر یک پنج درم
و گلقند ده درم بنوشانند و غذا نخود آب بشیره مغز قرطم و اندکی دارچینی دهند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن باین حب کنند ایارج فیقرا یک درم تربد صبر سقوطری
هر یک نیم مثقال انیسون حب النیل هر یک نیم درم شحم حنظل و نمک هندی هر یک ربع مثقال مقل و کثیرا و مصطکی هر یک دانگی کوفته بیخته با آب بادیان سرشته حب سازند
و یا بحب قوقایا یا بحب اسطوخیقون نمایند و در تلطیف تدبیر مبالغه کنند و از غذا بنخود آب و گوشت دراج و ماکیان و تیهو بدارچینی اقتصار نمایند و جندبیدستر و روغن زنبق
حل کرده سعوط کنند و عصیل ... تریاق اربعه نمایند و بمعاجین متاول مثرودیطوس و این معجون سیسالیوس کنند نسخه آن در قول ابو سهل گذشت لیکن بجای عسل
سکنجبین عنصلی معمول از آب عنصل ست شربت یک مثقال خجندی مینویسد که هر صباح جلاب از بادرنجبویه و بادیان و سیسالیوس هر یک پنج درم و گلقند پانزده درم

بنوشانند و غذا فروج مطجن دهند و بعد تنقیه سداب و دار چینی و فلفل و قرطم و بعد نضج حب ایارج و حب قوقایا تنقیه کنند و یا این حب بخورانند و آن چنانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن ایارج یکمثقال و تربد و روغن بادام و حب کرمعا یکدرم و شحم حنظل نیمدرم و نمک هندی نیمدرم و افسنتین یکدرم است و این حقنه برای آن مناسب است بسفایج اکلیل الملک هر یک پنجدرم شبت یکمشت بابونه تخم سداب هر یک دودرم بورق تربد سفید هر یک سه درم شکر پانزده درم روغن کنجد پنجدرم حسب رسم مرتب کرده عمل آرند و معجون سیالیوس که در علاج کلی صرع بقول شیخ گذشت اکثر انواع صرع خصوصاً بلغمی را نافعست و یا سیالیوس عاقرقرحا حلتیت زراوند مدحرج هر واحد یکدرم کوفته بیخته بسه چندان سکنجبین عنصلی آمیزند شربتی یک مثقال و بعضی وزن حنطل کدیغ اشراس ست درم زیاده کرده اند ابن نوح گوید که طبیخ زوفا برای اذیلوس و دوا خلقی کثیر ازین علت صحت یافته زیرا که تقطیع اخلاط غلیظ میکند و اخلاط غلیظ که در معده و صدر متولد شود دفع می نماید و در آن سه قوت است که بدان تنقیه رطوبات میکند یکی تنقیه و جلا دوم تلیین سوم لوکولیکن هندوستان استعمال کنند و اگر تابستان باشد شربت افسنتین و سکنجبین عنصلی دهند و چون بدین تدبیر خلط تلطیف پذیرد استعمال متواتر کنند حب قوقایا ادا مسطیقون یا افضل آن حب است و نسخه او چنانست که در قول ابوسهل گذشت لیکن درینجا وزن غاریقون ششدرم و تربد هفت درم شربت از دو تا سه درم و انفع اشیا برای ایشان چیست که در یک شربت اشخرموطیوس با دو دانگ شحم حنظل و دو دانگ افتیمون بخورانند که این خلقی بسیار شفا یافته و اگر فائده نکند ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند و غرغره بطبیخ زوفا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و صعتر و مری نبطی کنند و قویتر ازین آنست که در یک رطل سکنجبین عنصلی یکدرم خردل سوده آمیخته غرغره سازند و در هر اندک ایام قی استعمال نمایند تا معده نظیف نقی گردد و غذا دراج و حجل و تیهو و قلایا و طبخات بلحم میش جوان دهند و اگر سوء هضم ظاهر شود فلفل و دارچینی و مانند آن دهند و بهترین اشربه برای ایشان سکنجبین عسلی و شربت افسنتین است و هرمس ذکر کرده که باین معجون صرع زائل میشود سیالیوس حب الغار هر یک سه درم زراوند مدحرج فلوانیا هر یک دو درم جند بیدستر قردمانا حلتیت خوشبو غاریقون عنصل بریان هر یک یکدرم همه را در سرکه خمر لت کرده بعسل کف گرفته یا سکنجبین عنصلی بسرشند و ثابت گفته که تدبیر در صرع آنست که تبدیل مزاج بمعجون نجاح کنند و بهتر ازان تریاق ثمانیه و تریاق اربعه است هر روز یک مثقال بخورند و مداومت شربت سکنجبین عنصلی کنند و این معجون نیز تبدیل مزاج کند و ج اسطوخودوس هر یک دو درم فلفل زنجبیل سنبل هر یک پنج درم غاریقون دو درم و نیم آب عنصل ترافشره مثل او عسل انداخته بقوام آرند و ادویه سرشته هر روز بقدر بندقه بخورند و ادرار بول درین علت نافعست و علی بن زین گوید که صرع به میشود و قول در علاجش فضول ست بعد گفته که این دوا صرع را نفع میکند بگیرند حرمل صد درم و در بول نرگاو سرخ سه روز تر کرده بول را بریزند و حرمل را در آفتاب خشک کنند و کوفته بیخته بگیرند اهلیلج و ج هر یک پنجاه درم و بگیرند جاوشیر صد درم و در بول نرگاو سرخ یکشبانه روز تر کنند پس بدست خوب بمالند و صاف نموده ادویه بدان بسرشند و در ظرف آبگینه کرده در آفتاب چهل روز بدارند و هر روز حرکت دهند یکمرتبه و هر گاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد ازان سه درم بآب نیمگرم تا ده هفته بخورند و اهرن گوید که صاحب صرع را این شیافه نافعست تخم کرفس تخم جرجیر هر یک چهار درم نمک سکبینج هر یک پنجدرم کوفته بعسل شیافه ساخته بردارند و اگر صرع کهنه گردد باید که بر سر و صدغین و قفا داغ نهند و جالینوس میگوید که اگر صرع از اجتماع فضول در جمیع بدن بود و اختصاص راس بدان باشد علاجش وضع محاجم بر ساقین اولاً و بستن ساقین و مالیدن قدمین و تضمید آنها باین ضماد است خردل سیاه پنجاه درم عنصل غیر بریان صد درم مویز کوهی پنجاه درم همه را باریک سوده بسرکه عنصل آمیخته بر ساقین و قدمین ضماد نمایند بعد ازان فصد قیفال اکحل گیرند پس از زمان تحقنهای مذکوره مدام احتیاط بارده مسهله تنقیه کنند بعده این حب بخورانند شیطرج هندی سانج هندی هر واحد یکدرم ایارج فیقرا دو درم سوده حب ساخته سه درم بدهند دو یا سه شربت این حب بخورانند پس غرغره بعاقرقرحا و مویزج و خردل و ایارج فیقرا و مانند آن متصل سازند و بکندش و صبر و شونیز سوده عطسه آرند و تلطیف تدبیر را بسیار کنند در این نوع صرع مخوفست گاه قتل میکند و گاهی صاحب این نوع را این حب میخورانند بگیرند ایارج فیقرا و خربق سیاه هر واحد یکدرم جاوشیر دو درم زوفای خشک غاریقون هر یک دو درم همه را کوفته بیخته باین سرکه بسرشند بگیرند سرکه کهنه صد درم و یکدرم کندش و یکدرم لبان کوفته دران انداخته بجوشانند تا اکثری بماند صاف نموده ادویه بدان سرشته حبها کوچک بسازند و بعد پرهیز تام سه مثقال بخورند و اگر قوت و مزاج مریض احتمال کند خورانیدن صحت می بخشد و این علت در کسی که بسوداء از حمل حاجت کند ازان به میشود و مگر در نادر تن و جالینوس ذکر کرده که پیری صرع را علاج کردم و آنرا هیضه عظیم مشرف بتلف آن بهم رسید بعده بمرضی همان از جنس سرسام حاد مبتلا گردید و مدتی باقی ماند بعده ازان مرض صحت یافت و صرع او زائل شد و از نوادر علاج صرع تعلیق فاوانیا در گردن مصروع ست و بعضی قدما

ذکر کرده اند که غریقون سیاه و سقمونیا اگر از مقدار شربتی که مزاج غارب لائق بر چند کنند صرع حل کند و باول مجلس اسهال خارج شود و شخصی متشنج این شیخ بدی
حل این مرض ترکیب بگیرند تربد و غاریقون صبر ایلیلهٔ سیاه و قنطوریون چندان بجوشانند که مهرا گردد پس آب آن صاف کرده شکر و عسل بیارند
و اکه ده درم تا بست درم بنوشانند که صرع زایل کند و نفع بخشد گیلانی می‌نویسد که حکما اسهال تنقیهٔ دماغ باین حب قایاستوو ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل یکنیم
سقمونیا سه ربع درم اسطوخودوس نیم درم با آب حب سازند و این یک شربت ست ابن که ثابت بن قره وصف آن کرده بجوشانند پوست ایلیلهٔ زرد ده درم ایلیلهٔ کابلی پنجدرم
بسفایج کوفته سه درم اسطوخودوس چهار درم افتیمون شش درم ایلیله و بسفایج را در شش رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل باقی ماند بعده سایر ادویه در آن حل کرده بجوشانند تا یک رطل ماند
پس مالیده صاف نموده دو ساعت پیش از بیرون آمدن خورده بنوشند شحم حنظل ربع درم غاریقون دو ثلث درم ایارج فیقرا نیم درم خربق سیاه یکدانگ کوفته بیخته بعسل
سرشته دو ثلث درم بخورند و باید که دوای مسهل بعد نضج خلط و تلطیف آن و تلطیف تدبیر بنوشانند و سکنجبین عسلی و عنصلی تنها یا بگلقند عسلی بیاشامند و جذب ماده
باسفل به بستن اطراف و نهادن آن در آب و محاجم کنند و تقویت مثل روغن سوسن و یاسمین کنند و قند زیر ابن
گذشت بدهند و دارچینی و کرویا و انیسون و امثال آن در اغذیه ایشان داخل کنند و امر تقلیل غذا نمایند و بعد اسهال معاجین مثل تریاق الافاعی یا تریاق اربعه
استعمال کنند و در ایام خریف و شتا و ربیع بخورانند و تریاق ثمانیه نیز بسیار نافع است سکنجبین عنصلی تنها یا نمایند که از آن
نفع ظاهر میشود بهر آنکه رطوبت ست و چون تنقیهٔ بدن کرده شود قصد تنقیهٔ سر کنند و امر بغرغره کنند بچیزیکه جالب رطوبات بلغمی از سر کنند مثل سکنجبین زبان
مری ست و آنچه در قول ابن گذشت که در قول رحمه الله مسطور شد عمل پودینه و فاوانیا بویند اشیای معطرهٔ مسطورهٔ سابق کنند

علاج صرع دماغی سوداوی

بعد نضج ماده از منضج سودا جهت تنقیه مسهل سودا و حب افتیمون می‌دهند و بقول حکیم علی شریف که در صرع بلغمی گذشت گل سرخ تخم خرپزه گل بنفشه
برگ مسهل با اضافه افتیمون و بسفایج مسهل میدهند و بقول شیخ اسهال مطبوخ افتیمون و ترکیبات خربق و حجر لاجورد و حجر ارمنی و اسطوخودوس و بسفایج
و ایلیلجات مناسب و بقول قرشی اطریفل صغیر مقوی یا ایارج فیقرا و حجر ارمنی و لاجورد مغسول هر یک ربع درم خوردن و از بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون هر یک حجر ارمنی
و لاجورد هر دو مغسول ایارج فیقرا هر کدام نیم درم سقمونیا کتیرا رب السوس هر یک شحم حنظل هر واحد ربع درم کوفته بیخته بروغن حب کرده حبهای کبار ساخته استعمال کنند
نیز منقی سودا است و مسیحی که ماده سوداوی تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و ایلیلهٔ کابلی و شاهتره و اسطوخودوس و ایارج فیقرا و تربد کنند و حب ایاج
حکیم اکمل خان و اطریفل اسطوخودوسی علوی خان که منقی بلغم و سودا است نیز برای صرع سوداوی و بلغمی نافع و اگر در خون کثرت یابند فصد اکحل کنند بشرطیکه در بلغمیا
گذشت خون برانند و بعد فصد یک هفته آسایش داده مسهل مطبوخ افتیمون استعمال نمایند و بدهند بگلاب صندل سازند و شربت سکنجبین ساده
در بعض اوقات بنوشانند و اگر سودا با بلغم مرکب باشد حب بنسخهٔ کامل الصناعه که در صرع اطرافی خواهد آمد بدهند بعده عاقرقرحا سعتر جوشانیده صاف نموده
آب داخل نموده غرغره کنند بالجمله بعد از تنقیه دواء المسک حار یا مفرح جالینوس و دیگر معاجین مناسبه مثل معجون نجاح و معجون مجرب نجم الدین و اطریفل مسعوط
را و نیز بنسخهٔ شیخ بدهند و شربت بادرنجبویه ده درم بتریاق اربعه یک مثقال ایام متوالی بنوشند و روغنهای گرم لطیف چون روغن بابونه در سعوط استعمال نمایند
و از امتلا منع کنند و اغذیه مطلبه لذ خلط محمود مثل شوربای چرب جوزهٔ مرغ و ماکیان فربه و گوشت بره و دراج و تیهو دهند و کاهو و کاسنی خورانند و دلک
و استحمام و ریاضت معتدل کنند و تقویت شمومات خوشبو چون مشک و عنبر و گلاب و گل بابونه و غالیه فرمایند و بعد ساق روغن گل سینه
تمریخ نمایند و سعوطات مثل مشک جندبیدستر و شونیز و قطورات لطیفه مانند بابونه و شبت و مرزنجوش و اکلیل استعمال نمایند و فاوانیا میدهند که
و بلغمی از اغذیه مولد سودا مثل عدس و بادنجان و پنیر و لحم بقر و قدید پرهیز ندارند و از استعمال ادویه موصوفه در صرع بلغمی حذر کنند مسیحی گوید که اگر
باشد باید که صاحب آن مطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی بصبر و خربق سیاه بنوشانند و حب اسطوخودوس و اطریفل هندی
و ایارج دهند و اکثر تدبیر موافق ارباب مالیخولیا نمایند خجندی می‌نویسد که مطبوخ بادرنجبویه گاوزبان اصل السوس هر یکدرم افتیمون نیم درم گلقند

پانزده درم تا طبخ نضج برسد بعده تنقیه دماغ بمطبوخ افتیمون و حب آن که در مالیخولیا گذشت باید کرد و این مطبوخ آنرا نافعست پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک پنج درم بسفایج کوفته سه درم اسطوخودوس سه درم مویز بیست درم سنای مکی پنج درم شاهتره یک قبضه افتیمون سه درم تخم کاسنی ده درم گلقند پانزده درم بدستور معمول مرتب ساخته صاف نموده بنوشند بعده بتقویت دماغ از مشمومات حاره خوشبو مثل نرگس و مرزنجوش کنند و یک مثقال شرودیطوس با ده درم شربت بادرنجبویه چند روز متواتر بدهند و این دوا اصحاب صرع بلغمی سوداوی را نفع ما حال بخشد دار چینی مویز منقی هر یک ازده درم اطفال الطیب سنبل رومی سلیخه سعد حب الغار هر یک سه درم قصب الذریره نیم درم زعفران یک درم بعسل سرشته یکدرم بخورند و غرغره بمنقی دماغ و دوا العنصل و سکنجبین عنصلی و معجون سیسالیوس سابق مذکور شد

علاج صرع دماغی دموی

فصد قیفال یا حجامت ساقین کنند و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا نمایند و اگر امتلا زیاده بینند فصد قیفال از هر دو دست یکبارگی یا از یک دست حسب تقاضای حال بکشایند و ملطفیات خون مثل عناب و شاهتره و کشنیز و غیره استعمال نمایند و رب فواکه میخوش بنوشند و یا عناب پنج دانه شاهتره چهار ماشه در شکر تیغال نیم توله آلو بخارا بیست دانه گل بنفشه چهار ماشه سپستان بیست دانه عنب الثعلب چهار ماشه خیسانیده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بدهند و اگر حرارت زیاده بود شیره تخم کاهو بیفزایند خواه زر دو توله تمر هندی سه توله شربت بنفشه دو توله سکنجبین دو توله داخل کرده بدهند و تقویت دماغ بمالش سرکه و روغن گل بر سر کنند و سرکه و گلاب بو بنیدند یا گلوله صندل سرخ و سفید و کافور انیا حضض کافور و گلاب سائیده در شیشی انداخته بو بنیدند و روغن گل و سرکه و قدری فاوانیا بپزند حتی که سرکه بسوزد بر سر طلا کنند و بطبیخ هلیله استفراغ فرمایند بعد از آن اگر غلبه سودا یا بلغم محسوس شود تنقیه آن نمایند بدانچه در مالیخولیای بلغمی و سوداوی گفته شد و اگر منوز امتلای خون دریافت شود باز فصد و حجامت بکار برند و درین اثنا از تقویت دماغ غافل نباشند و از حلویات و لبنیات و اشیای حاره پرهیز نمایند و غذا سماقیه و رمانیه و زرشکیه و حصرمیه و مانند آن و در صورت ضعف گوشت دراج و تدرج و قیمه مزغاله و آهو بقدر ضرورات او داخل سازند با برگ کشنیز تازه و الا خشک و در نان هم کشنیز خشک داخل کنند شراب مفرح معتدل

علاج صرع دماغی صفراوی

علاج امراض دماغی صفراوی و صداع صفراوی نمایند و ایضاً اول تبرید از شیره مغز تخم کدو دو توله شربت نیلوفر خواه بعضی زاده نصف یا رده باضافه هلیله کابلی بدهند بعد از آن مسهل از گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی خبازی عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ هر یک شش ماشه عناب هفت دانه سپستان بیست دانه خیارشنبر دو توله مویز منقی پانزده دانه آلو بخارا بیست دانه تمر هندی سه توله مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله سنا نه ماشه هلیلجات ثلثه هر یک شش ماشه دهند و ایضاً تنقیه صفرا بمطبوخ فواکه و طبیخ هلیله و شاهتره و آلو بخارا و تمر هندی و شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر و نقوع صبر و تلطیف آن بشربت لیمو و نیلوفر و بنفشه و حماض و آلو و قرص طباشیر ملین و رب حب و تغذیه بجوامض مثل مزوره ماش مقشر و تمر هندی و مغز بادام و تبدیل مزاج بمشمومات و سعوطات و اطلیه مبرده مرطبه کنند بنحویکه در دموی گذشت با ضافه آب کاهو و گل ارمنی و روغن بنفشه و آب بید و گلاب بعمل آرند و شیر دختران بر سر دوشند و بآب گرم و سبوس گندم اطراف بشویند و برای جوان نحیف البدن که در خواب دندان بر هم میشوند با میگزید و آواز خرخر بر می آمد و تجویز میشد شاهتره شش ماشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک یک یک ماشه تخم سیساليوس ماشه بعرق شاهتره دوازده توله جوشانیده نبات داخل کرده آشامیدن است و بالجمله بقول شیخ درین قسم عنایت به تبرید و ترطیب نمایند خصوصاً بجهت صفرای محترق و حکم ماده سوداوی یا میان صفراوی و سوداوی باشد علاجش اسهال بمطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله و استعمال مبردات و شربت آب انار و شیره تخم خرفه باید کرد و غذای ایشان بجهه ماکیان معمول بکشنیز یا با آب انار میخوش یا آب غوره و امثال آن سازند و تعلیم صرع حادث که از ضربه یا قوت حس ماغی افتد بعلاج مرض دماغی ضربی و علاج امراض حس دماغی رجوع نمایند و ایضاً در صورت ذکاوت حس معجونات مخدره مثل برشعثا و فلونیا و خشخاش و شربت خشخاش بکار برند و غذا اکله با بچه بهر بیسه و گوشت گوساله و ماهی تازه خورانند و اندر طعام تو تخم خشخاش داخل کنند و اگر گرمی دماغ سبب باشد معالجه صداع دموی کنند و در تقویت دماغ هم سعی نمایند چنانچه در تقویت دماغ و معده پرداختند و این حوط دانه از صرع معدی از مخترعات صنعت اقتباس است امثال اختلاف نمیکنند عود صلیب عاقرقرحا افسنتین یک یک ماشه زعفران چهار ماشه سائیده بکار برند و صرع که از تشنج جمیع اعضای بدن عارض شود تدبیرش تنقیه اخلاط غالب است بلغم باشد یا سودا و هرچه در علاج تشنج مذکور است بعمل آرند و اگر صرع حادث چند بار ببول ژیان تر کرده و بهر بار خشک نموده هر روز بقدر حاجت بخورند صرع قدیم که سبب زائل شود و سعوط بیخ حنظل در سرکه هندی سوده بقدر قیراط تنقیه هر روز متواتر تجربه فرمایی است

علاج کلی صرع شرکی معدی

هنگام قرب نوبت قی کنانند و بقول شیخ موافق ترین چیزها که بدان تنقیه ایشان کنند تخم حنظل و اسطوخودوس و صبر و سقمونیا است بتکرار استعمال نمایند و بعد تنقیه تعاهد تقویت معده کنند و از اغذیه سریع الهضم جید الکیموس امر کنند و در تحصیل جودت هضم جهد کنند و واجب است که معده را از زمانی طویل خالی ندارند و بقول صاحب جامع الادویه تعلیق سنگ یشب بر معده دافع صرع معدیست و آنجا که خون غالب بود رعایت کیفیت بینند فصد باسلیق کنند اگر غلبه خون بر عروق معده باشد و هفت اندام کشایند اگر غلبه خون بر عروق معده و سر باشد و قیفال گیرند اگر غلبه خون بر عروق سر باشد گاهی احتیاج بتکرار فصد افتد بشرطیکه غلبه خون متیقن گردد و الا در صرع فصد غیر صرعی ضرر بسیار نماید بعد از فصد اطریفل محلل استعمال نمایند و ... معده

علاج صرع معدی بلغمی

و این اکثر میباشد تدبیر آن بدستوریکه در امراض دماغی شرکی معدی بلغمی گذشت باید کرد و اطریفل صغیر و ایارج هر شب درین باب بغایت مفید است و اول جهت تنقیه معده مقیات بلغم نوشانیده قی کنانند بعده تنقیه معده و دماغ بحب الطبیخ و حب قوقایا و ایارج هرمس کنند و مطبوخ افسنتین بربی ملوخیان و شربت دینار دهند و بعد حصول تنقیه اطریفل اسطوخودوس و معجون نجاح خورانند و جوارش مصطکی و مرکب ایشان دهند و از تخمه و مضعفات معده پرهیز کنند و ایضا بعد از تنقیه کامل بهر تقویت معده اهلیله مربی یکعدد و مصطکی زیره مدبر هر واحد یکنیم ماشه سوده آمیخته بدهند بالایش گلقند سه توله در گلاب پاو آثار حل کرده بنوشند و یا عود غرقی گل گاوزبان هر یک یکماشه ساییده در گلقند دو توله آمیخته بخورند و سکنجبین مع توله در عرق بادیان هفت توله حل کرده بنوشند و از گل سرخ و مصطکی و قشار کندر و عود هندی و سنبل با گلاب و آب سیب یا به بر معده گرم کرده ضماد کنند و تریاق اربعه و ایارجات کبار استعمال نمایند و بر سکنجبین عنصلی مداومت کنند **اقوال حکما** مسیحی گوید که هنگام قرب نوبت قی آورند با پر در روغن سوسن چرب کرده و با ایارج فیقرا آلوده و اگر قی نیاید باید که طعام شکم سیر بخورانند پس طبیخ شبت و پودینه و نمک جوزالقی و کنگر زد و تخم ترب بنوشانند و دو روز متواتر قی کنانند تا آنکه نقای معده یقین گردد بعد از آن تضمید معده بسنبل و گل سرخ و مصطکی و کندر و شراب نمایند و غذای قلیل الفضول مثل قلایا و طبخات و لحوم طیور دهند **صاحب کامل** گوید که اگر مرض از بلغم در معده باشد که بخار او بسوی دماغ مرتقی شود و آنرا ممتلی سازد باید که قی باوریه مقیه و مقطعه ملطفه استعمال کنند و نقوع صبر که در باب صرع و دوار معدی بلغمی مذکور شد بدهند و این نقوع دهند سیسالیوس اسطوخودوس هر واحد هفت درم بیخ اذخر و فقاح آن هر واحد ده درم دارچینی عاقرقرحا جنطیانا قسط تلخ زنجبیل هر واحد دو درم سلیخه عود بلسان حب بلسان زنجبیل شامی قرنفل جوزبوا مصطکی خرفرج سادج هندی هر واحد یکدرم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا یکنیم رطل بماند صاف کرده چهار مثقال صبر دران انداخته استعمال نمایند و ایضا بعد استفراغات ایارجات کبار دهند و تضمید معده باین ضماد کنند سک لادن گل سرخ هر واحد سه درم غالیه دو درم زعفران قرنفل جوزبوا مصطکی هر واحد یکدرم ادویه خشک سوده باقی بروغن قسط گداخته ادویه بدان سرشته بحسب مقدار سبب محدث مرض استعمال کنند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که پیش از نوبت صرع قی کنانند بدستوریکه در قول مسیحی گذشت معده را از ایارج فیقرا و شربت افسنتین پاک کنند و گلقند و مصطکی و جوارشهای معتدل و شربت پودینه و مانند آن تقویت دهند و از تخمه و بدهضمی اجتناب نمایند و اغذیه سریع الهضم و محمود دهند و ضماد که در قول مسیحی مذکور شد بشراب یا آب سیب و آب به سرشته گرم کرده بر معده نهند **ابن الیاس** گوید که اولا بطبیخ شبت و کنگر زد و عسل و نمک قی کنند بعده اسهال بحبوب منقیه و معاجین ملطفه مثل معجون خیارشنبر و شهریاران نمایند و تجوید هضم و تقویت معده بجوارشات مقویه معده مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و معجون فلاسفه کنند و اسهال طبیعت بمطبوخ نمایند که دران تربد و گلقند و انیسون باشد و ترنجبین باشد و سه شب متواتر هر شب مثقالی از ایارج فیقرا بعسل سرشته بخورند و غذا نخود آب با مغز قرطم و دارچینی و کشنیز که مانع صعود بخارات است و قلایای مزعفر باحوم تیهو و کبک و ماهیان دهند و تنقل مثل پسته و کشمش نمایند **طبری** گوید که ابتدا بفصد صافن کنند در وقتیکه میان دو نوبت صرع بعد بسیار باشد بعد از آن قی استعمال کنند اگر ممکن بود و قوت بران متمکن باشد باین طریق که ابتدا بخوردن ماهی شور و ترب و خردل نمایند بعده مرقه اسفیدباج که اندران شبت بسیار و ترب پخته باشد بنوشند پس شربت سکنجبین با آب گرم امر کنند و قصد قی نمایند و دران مبالغه کنند و دو روز متواتر قی باید کرد چنانچه روز سوم سکنجبین عنصلی و آب گرم و آب شبت و آب ترب مطبوخ بعسل و نمک قی نمایند بعده راحت داده در مزاج او تامل کنند و از اشیای ضاره ردی الکیفیت پرهیز کنانند و امر بدان سکنجبین عنصلی معمول جالینوس کنند بگیرند عنصل سنگ تازه و اجزای آن جدا کرده در ظرفی کنند و بالایش سرکه کنند بقدریکه یک انگشت بالای آن باشد بر بزند و سر او بگل محکم کرده در جای گرم نهند یا

مدد گندم یا خاکستر ترمس سازند و بعد پانزده روز بر اندنا عنصل بسرکه بکار برند و اندکی از آن باقی ماند بعد عسل کرنبگیرند و یک شب داده صاف کنند و بر آن شکر یا عسل حسب طبیعت مریض
انداخته بقوام آرند و هر روز بر شربت و مداومت کنند و ناخورش بنان سکونجبین دهند و غذای لطیف و فق او اختصار روز نمایند اگر قوت تحمل باشد دو سه بار باین طبوخ استفراغ نمایند
گل سرخ افسنتین بیخ سوسن آسمانجونی ایلیا سیاه و بقدر شربت کثیر جوشانده صاف نموده یک نیم درم ایارج فیقرا و یکنیم درم غاریقون و یک درم تربد سوده بعسل سرشته جوان حل کرده
یکمرتبه شربت از آن بنوشند و گاهی صاحب این علت را این حب خورانیده میشود خربق سیاه و شیر ترکرده خشک نموده یکنیم درم و اگر بدل او حجر ارمنی مغسول کنند اولی بود و حنظیانا
یکنیم درم غاریقون دو درم جاقرقرحا یکنیم درم افتیمون یکدرم افسنتین یکنیم درم نمک هندی نیم درم کندش جبلی در سرکه یکهفته تر کرده بآفتاب خشک نموده از پوست سیاه
آن مقشر کرده باریک سوده یکدرم و یکدانگ ایارج فیقرا یکدرم محموده مشوی دو ثلث درم همه را سوده بسرکه عنصل قوی سرشته مثل معجون کرده در ظرف سربسته یکروز در آفتاب
نهند و هر نیم روز پرهیز کنند و غذای او شوربای اسفیدباج که در آن نخود بسیار و شبت اندک پخته باشند بسازند بعده حب کرده دو درم و ثلث تا سه مثقال حسب قوت مریض خورانند
و بعد خوردن ادتا پنج روز پرهیز کنند بعد از آن شیر و بطوطیس ایارج ارکاغانیس بقدر تحمل مزاج بدهند و گاهی معجون نقره یا میخورانند و مختار آنست که امر یا مال امر سیلیا صف
سلیم و تریاق کبیر و تریاق اربعه کنند بقدر امکان و وقتی که جایز بود و بر خورانیدن ایارجها الحاح نکنند بلکه میان راحت دهند و گاهی بر معده این ضماد کرده میشود صبر مر حضض
سه درم سنبل و مصطکی هر واحد یکدرم قصب الذریره و فلفل هر واحد دو درم همه را کوفته بآب مورد تازه و اندکی سرکه کهنه سرشته ضماد سازند و گاهی درین علت حقنهای حاده نافع
بغیر آنکه دران صموغ باشد بلکه از ماء چغندر و نمک بود و بعمل می آرند و آنچه دائم درین علت میخورانند این حب است که تاثیر محمود دارد و اطفال که بحد احتلام نرسیده باشند این حب
شفا می یابند شحم حنظل زرد خربق سیاه تربد هر واحد یکدرم حب الغار یکدرم و دو ثلث درم غاریقون سه درم ایارج فیقرا یکنیم درم ماهی زهره دو دانگ خاکستر پوست بیضه مرغ نوشادر
هر واحد دو دانگ بالسوس دو درم ایارج لوغاذیا درم کوفته بیخته بقدر فلفل حب سازند شربت یکنیم مثقال از این حب دو سه شربت بدهند و میان هر شربت فرق هفت روز
کنند و هرگاه مریض متحمل استفراغ باشد و قوت و مطاوعت آن کند دران توقف نباید کرد و هرگاه خلط متعسر الخروج باشد بنوشانیدن ماء الاصول ترقیق آن کنند
و بعد از آن شربت مذکوره بدهند و گاهی درین علت فصد هر دو صافن و باسلیق ابطی گاهی اسیلم نیز میکشایند

علاج صرع معدی سوداوی

تنقیه ماده بمسهل سوداء نمایند و اگر ایارج فیقرا و حجر ارمنی مغسول هر کدام یکدرم با اطریفل سرشته بدهند سودمند بود و عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق بادرنجبویه هر یک
پنج توله با شربت نارنج دو توله یا ملیله سیاه مربی بیکعدد ورق نقره یک عدد چهار ماشه شیر یک ماشه سوده یا شیره پا شیره باشیر که دانه هیل سه ماشه شربت نارنج دو توله حل کرده بدهند
و اگر طبع قبض بود بادرنجبویه چهار ماشه گل سرخ شش ماشه پوست بیخ کاسنی چهار ماشه مویز منقی ده دانه گاوزبان شاهتره پرسیاوشان اسطوخودوس هر یک چهار ماشه جوشانیده
گلقند دو توله مالیده صاف نموده بنوشند و از دانه هیل مصطکی هر واحد یکنیم ماشه سوده بگلقند سه توله سرشته گلاب ده توله عرق گاوزبان پنج توله شربت بادرنجبویه دو توله
تقویت معده می نموده باشند و تضمید معده بصندل و گلاب یا بعود و سنبل و مصطکی و گلاب تغذیه بگوشت جوزه مرغ و بزغاله یا شوربای مغز بادام و اسفاناخ و کشنیز خشک نمایند

علاج صرع معدی صفراوی

شبت تخم ترب پوست اصل السوس بیخ خربزه هر یک شش ماشه جو مقشر ده توله آب یک آثار جوشانیده مالیده صاف نموده نمک طعام سه توله آب بیخ کوله سکنجبین چهار توله اکل کرده
بعد خوردن قی نمایند و بعد تنقیه رنگ قی نمایند و ملیله مربی بآب گرم شسته یکعدد ورق نقره یکعدد بمیده طباشیر شیره کشنیز خشک چهار ماشه تخم کاهو سه ماشه شربت نیلوفر دو توله بنوشانند یا
تمر هندی چهار توله گل سرخ شش ماشه برادهٔ صندل سفید شش ماشه کشنیز خشک چهار ماشه در گلاب بست توله عرق کیوره ده توله خیسانیده باضافه شربت نارنج دو توله بدهند و در صورت
احتیاج مسهل از ضعفات معده چون عناب گل بنفشه مآکو بیجا الاعراه کرده مسهل صفرا دهند یا از اطریفل ملینه بدهند یا مطبوخ فواکه یا قرص بنفشه تنقیه معده کنند و تبدیل مزاج بجلاب
و کشنیز خشک و مانند آن نمایند و تضمید معده ببرگ خرفه و کاهو و بید بسرکه پخته یا سوده و تغذیه بنان جو با آب انار شیرین ساخته و گوشت بزغاله و تمر هندی یا زرشک یا سماق و ماء الخوره
و کشنیز خشک کنند تفهیم در صرع معدی که از زیادت ماده در معده باشد و گرسنگی هیجان کند علاج صرع بخاری معدی نمایند و گیلانی نوشته که از غرائب مشاهدات من است
که جاریه را صرع شدید بود و در هر دو سه روز می آمد و برین حالت سالها گذشته بود و قبل آمدن نوبت در غضروف معده گزیدگی یافت آنرا دوای مقی قوی دادم تا تنقیه معده او

کنند پس قی بسیار کرد و اسهال معده او دیدان لیشکل دود و قطعه ها غلیظ واقصر از آن برآمد و بر آن دیدان مثل ابر و موی سیاه و غلیظ بود و صحت یافت

علاج صرع شرکی بدنی

که از ارتفاع بخار جمیع بدن بسوی دماغ باشد تدبیرش تنقیه بدن ست از مادهٔ غالب و تقویت معده و دماغ و منع بخار از دماغ بدانچه در علاج امراض دماغی بخاری گذشت بالجمله اگر مادهٔ غالب دموی باشد فصد کنند بطریقیکه در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد و اگر بلغمی باشد پیش از نوبت و در حالت صرع قی کنانند و مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و بعد چنین مفید صرع دماغی بلغمی که مذکور شد باستعمال رسند و اگر ماده سوداوی یا صفراوی باشد هر چه از تنقیه و تعدیل در صرع دماغی سوداوی و صفراوی گذشت بعمل آورند و هرگاه درین قسم صرع هیچ علاج سود ندهد و یقین گردد که صعود مواد او از عروق صدغین و خلف اذنین میشود بر عروق مذکور داغ دهند و بقول طبری هر چه در نوع صرع اطرافی در قول آن خواهد آمد علاج این نوع همانست و کذا آنچه در نوع صرع دماغی بلغمی در قول آن مسطور شد جرجانی گوید که اگر مادهٔ بلغمی باشد پیش از روز نوبت و اندر حال صرع نیز قی فرمایند و باین حب ایارج استفراغ کنند ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل دو دانگ افتیمون نیم درم قنطوریون دقیق دو دانگ نمک نفطی دانگی مقل دو دانگ این حب هر هفته یکبار بدهند و اندر مسهلات دیگر تربد و غاریقون و اسطوخودوس بکار برند و ایارج روفس اندرین علت سخت نافع بود و معجون عاقرقرحا که یک جزو آن با دو جزو عسل سرشته نگاه دارند و یک کفچه آن مداومت سود دارد و اگر هر صبح و شب نیم درم ایارج هرمس دهند سخت نافع بود ولیکن این شربتهای مبدل مزاج بتدریج بدهند مثلا اشتر و دیطوس با را اول یکدانگ بار دوم دو دانگ و بار سوم نیم مثقال این شربت تمام است و دیگر معاجین برین قیاس دهند و طعامهای غلیظ و گوشت حیوانات ثقیل مضرست و اگر خلط سوداوی باشد علاجش بعلاج مالیخولیا نزدیک باشد و حب ایارج که سابق مذکور شد نافع باشد و جمله اشربه و مسهلات و معاجین و تدابیر طعام و شراب که در علاج مالیخولیا گذشت درینجا موافق باشد و اگر نیم درم شبیار ایطور و نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل سرشته بدهند نافع بود و ثابت بن قره میگوید که تبدیل مزاج بمعجون نجاح کنند و بهتر از آن تریاق ثمانیه ست هر روز صبح کدام ازین هر دو که حاضر باشد یک مثقال بدهند و تریاق اربعه نیز بهر تبدیل مزاج موافق باشد خاصه در خریف و زمستان یک مثقال سکنجبین عنصلی بدهند یا مطبوخ زوفا اگر مادهٔ علت صفراوی باشد هر چه اندر علاج مالیخولیای کبدی و سرسام حار و جنون مذکور شد موافق بود و طبیب بحسب مشابهه و اندازهٔ مرض در آن تصرف کند

علاج صرع شرکی مراقی وغیره

در مراقی و طحالی و رحمی تدبیرش بحسب سبب از تنقیه و تقویت آن عضو همانست که در مالیخولیای مراقی و امراض طحال و اختناق رحم و احتباس حیض مذکور است و ایضا در بخارات سمیه منویه از جماع کنند و در تقویت دماغ و گرده کوشند و در بخارات سمیه حیضیه بحسب استفراغ آن بفصد صافن کنند و ادویهٔ مدر حیض نوشانند و گویند که در صرع که زنان را ناگاه پدید می آید و هذیان میگویند و می خندند و گاهی میگریند و همانوقت بیهوش گشته بر زمین می افتند و عوام آن را میگویند که جن گرفته ست این دوا مجرب ست غاریقون و ایارج فیقرا هر یک سه ماشه در مطبوخ تخم سیسالیوس مسهل علوی خان سر دار و ساخته دهند و حب مسهل صرع دو عدد وقت شب خورانند و غذا شوربای مرغ بنان گندم و عوض آب عرق گاوزبان یا بادرنجبویه دهند و حکیم علوی خان مینویسند که بیگم محمد شاه بادشاه را که بعمر سی ساله بود نوائب صرع چند بار واقع شد و افاقه حاصل میگشت بعده یکبار صرع افتاد و از آن افاقه نشد و بر شکل اصحاب سرسام باقی ماند دریافت نمودم که صرع او از بلغم عفن غلیظ محتبس در بطون دماغ ست پس یکهفته منضج داده مسهلات تنقیهٔ دماغ نمودم بعد سه روز بانضاج ماده پرداخته باز مسهل دادم و همین سان چند مرتبه بعمل آوردم حتی که صرع او زائل گشت و باز مدت العمر عود نکرد و ایضا در احتباس منی جماع و تقویت دماغ و اصلاح حال اوعیهٔ منی کافیست و در صرع کبدی بضرورت وجود علامات حرارت تسکین حرارت و تفتیح سده و استفراغ بماء الجبن یا آب کاسنی و فلوس خیارشنبر و تمر هندی و شیرخشت و فصد باسلیق کنند و در صورت ظهور اعراض مادهٔ بلغمی یا سردی جگر تفتیح سده بماء الاصول و تبدیل مزاج آن نمایند بدستور دیگر امراض جگر خواهد آمد و در صرع معائی بمسهلات قویه حبوب مسهله تنقیه کنند و برای قتل و اخراج دیدان آنچه در فصل دیدان ذکر آن خواهد آمد بکار برند و تجویدهٔ هضم و تقویت معده و تبدیل مزاج آن نمایند و دیگر معالجات مخصوص مرض

علاج صرع اطرافی و لسعی

در اطرافی بعد تنقیه بدن بحب ایارج و مقوقایا و ایارج جالینوس و لوغاذیا و تلطیف تدبیر با غذیه لطیفه و تقویت سر و تسخین او با طلیه و ادهان حاره و تسخین عضو بوضع محاجم ناری و بمضمیر شرط بران و تقریح آن عضو و دلک کثیر و تحریک آن بریاضت هر چه در علاج امراض دماغی شرکی اطرافی بربط فوق عضو در ابتدای نوبت تا انقضای آن

و تسخین عضو و تدبیر صرع [illegible] مرکب [illegible] عضو [illegible]
هر چندی است و معجون [illegible] در صرع شرکی معمول است [illegible] مثقال [illegible] یک مثقال [illegible] مثقال زیت بقدر کفایت شل
مرهم ساخته بر عضوی که ماده صرع ازان صعود میکند و در صرع دماغی بر سر [illegible] آن عضو [illegible] سود دهد و در صرع دماغی ضماد ش بر سر نافع است و در صرع [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] گفته [illegible] یک مثقال [illegible] نیز سود مند است غذا
[illegible] اقوال حکما شیخ [illegible] صرع که بسبب ارتفاع بخار [illegible] باشد چون قبل از نوبت [illegible] قوی [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] انگشت [illegible] دماغی [illegible] صرع [illegible]
باشد بالای آن عضو هنگام نوبت [illegible] باستفراغات [illegible] قوت استفراغات بسوی آن [illegible]
در وقت سکون باید [illegible] ایارج [illegible] افسنتین یا فربیون و غیر آن و گاهی [illegible] نوبت [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] عیسی گوید که اگر بسبب صعود بخار از بعض اطراف باشد باید که وقت نوبت [illegible] آن فوق آن
موضع [illegible] عضو [illegible] فربیون [illegible]
[illegible] مجوسی [illegible] که اگر صرع [illegible] ارتفاع بخار [illegible]
از بعض اعضا [illegible] ارتفاع بخار آن عضو [illegible] شیطرج و عاقرقرحا و فربیون
[illegible] بعد از [illegible] سقمونیا [illegible] و [illegible] آن حب [illegible] سقمونیا [illegible] ایارج فیقرا [illegible]
چهار [illegible] افتیمون [illegible] سیاه [illegible] حنظل [illegible] آب [illegible] حب [illegible]
[illegible] حب النیل [illegible] ایارج فیقرا [illegible] شحم حنظل [illegible] نمک نفطی [illegible]
[illegible] طبری گوید [illegible] صرع گاهی بخار [illegible] ساقین [illegible]
[illegible] ساقین [illegible] موضع [illegible]
[illegible] آن موضع [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] افتیمون [illegible] هفت درم [illegible]
[illegible] مطبوخ [illegible] درم [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] عسل [illegible] کنند [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] علاج صرع دماغی [illegible] علاج [illegible]
[illegible] ساقین [illegible] منع کنند [illegible]
[illegible] اخلاط [illegible] بدن [illegible]
[illegible] عضو [illegible]
[illegible] اخلاط [illegible] اخلاط [illegible]
[illegible] صرع بخاری [illegible] انگشت [illegible]
[illegible] آن موضع [illegible]

عالانه و تدبیر ریض کردن آن صرع ... [illegible] ...

موضع ... [illegible] ...

صرع اطفال

صرع کودکان را گفته‌اند اکثر آنرا ام الصبیان و ریح الصبیان گویند و بعضی ام الصبیان را مخصوص داشته‌اند بصرعی که با تب حاد محرق باشد و منشأ اکثر کثرت
رطوبت و سوء هضم و ضعف و تناول آن غذای مختلف مثل لحم و تمر باشد و گاهی از سقطه و مانند آن افتد و بقول گیلانی صبیان را صرع بیشتر بسبب رطوبات ایشان
افتد اگر حار نیز باشد و حرارت این رطوبات موجب کثرت تولد ریاح از آن میگردد و اعصاب ایشان نرم و قابل نفوذ آن ریاح میباشد و اکثر حدوث صرع با
از صرع ... که علاج ایشان معلوم نیست و صرع صبیان سهل البرء است و صاحب کامل گوید که اکثر این مرض صبیان صغار را عارض میشود بدو سبب یکی رطوبت
مزاج ادمغه ایشان بالطبع دوم سوء عادت تدبیر پس اگر این بسبب مزاج طبیعی باشد در اول زمان ولادت حادث شود و اگر بسبب سوء تدبیر باشد حدوث او بعد
ازین بود و صبیان را چون معالجه لما ینبغی نمایند اکثر ازین مرض صحت یابند و از آن خلاص شوند و مولف جامع گوید که صرع عارض صبیان گاه صفراوی بود و گاهی بلغمی و این
اکثر بود و جهال اطبا باین کلام که بعضی صرع صفراوی را ام الصبیان میگویند مغرور شده یقین میکنند که صبیان را صرع عارض نمیشود مگر صفراوی و غذای ایشان را
بکثرت استعمال مبردات هلاک می نمایند پس بقول صاحب ذخیره طبیب را باید که گمان نیارد که هر صرع که صبیان را عارض شود آن ام الصبیان یعنی صرع صفراوی
باشد بلکه بدین اعتماد بر علامات نماید و ایضا بعضی گمان کرده‌اند که ریح الصبیان اطفال را عارض میشود مگر آنکه ماده بلغم زائل میگردد و دیگر ... بعد بدون ملاحظه
اسباب و علامات تشخیص می پردازند و اکثر خطا واقع میشود پس اولی آنست که اولا ملاحظه اسباب و علامات ماده حاره و بارده نمایند بعد از آن بمعالجه آن پردازند
و تحقیق نزد محققین آنست که صرع و ام الصبیان هر دو مترادف اند و این مرض ام الصبیان از آن گویند که صبیان را بیشتر عارض میشود بسبب رطوبت ... اعضای
ایشان و بسبب ضعف اعضا و شرب و تناول غذای ایشان بغیر ترتیب و بعضی گفته‌اند که اگر متواتر پی در پی واقع شود ام الصبیان است و الا ریح الصبیان و آن را
فزع الشیطان و ام الشیاطین نیز نامند و بعضی گفته‌اند که این مرضیست شبیه بصرع نه صرع و قرشی گوید اکثر این مرض اطفال را از حین ولادت تا به سالگی نهایت ... عارض
میگردد و بعد از آن بندرت و انطاکی گوید که سبب این مرض نزدیک اطبا فرط رطوبت مزاجی و لبنی و ضعف حرارت است و گاهی سبب او تخمه حادث بر ضعف نفس طفل
بود و بواسطه مجامعت ریح حادث از آن بشود سبب او و نزد غیر اطبا اثر جن است و شیخ میفرماید که صبیان را صرع بیشتر بسبب رطوبات ایشان بهم میرسد گاه در
ولادت و گاهی تحت ترعرع ظاهر میشود پس اگر در تدبیر ایشان اصابت نمایند زائل شود و الا باقی ماند و باید که در زوال این مرض از ایشان قبل نبات موی جهد کنند
صبیان از صرع کسی هست که ... عارض شود و منخرین او سائل باشد چه دماغ او رطوبتی در اصل خلقت میباشد حق او آنست که پاک کرده شود ...
... پاک کرده و گاهی بعد ولادت تنقیه باید با مور مذکوره پس اگر پاک نشود از صرع رستگاری نباشد و اکثر صرع که صبیان را بهم رسد علاج ...
شود اگر سوء تدبیر و ترک علاج ... و بعضی متاخرین می نویسند که سبب آن در اکثر ریح غلیظ است که در سر ایشان اجتماع یابد ...
آن ... که چون انگشت بر آن موضع گذارند محسوس گردد و نیز اکثر سبب آن بخارات و فضول ... از بطون ایشانست که صعود بدماغ نماید ...
... [illegible] ... علامت ... قابل العلاج ...
می آید ... [illegible] ...
دیگر ... [illegible] ...
واقع میشود ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

[illegible] استعمال [illegible] خشخاش [illegible] گل [illegible] کاسنی [illegible]

[illegible] نوع از تجربه [illegible] احتراز نمایند [illegible] مرطب [illegible]

[illegible] اطفال [illegible] صفراوی [illegible] صرع صفراوی گذشت باید کرد [illegible] بالخاصیت در انواع

[illegible] کثرت رطوبت [illegible]

[illegible] شیر خواره مفید است [illegible]

[illegible] شیر مرضعه [illegible] حب السلاطین [illegible]

[illegible] عود صلیب [illegible] شیر مرضعه [illegible]

[illegible] عود صلیب [illegible] مشک خالص [illegible]

[illegible] بغایت مجرب است

[illegible] عود صلیب [illegible]

[illegible] مجرب [illegible]

[illegible] حکیم شریف خان صاحب [illegible] صرع [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

ذکر ادویه مفرده و مرکبه که نافع این مرض است

[illegible] بالخاصیت در انواع این مرض سود دهد و تعلیق عود صلیب [illegible]

[illegible] طفل [illegible] صرع [illegible] است

[illegible] تعلیق [illegible] صرع نیز نافع [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] نافع صرع اطفال است [illegible]

[illegible] طفل مفید [illegible] مشک [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] طفل [illegible]

و ادویه نافعه نیز سایند و بنوشانند و [illegible] که در چوب درخت چک [illegible] باشد و آنرا اکثر اطفال [illegible] بخورانند و در شیر مادر حل کرده بنوشانند و اگر [illegible] کنند [illegible]
چون تأثیر او در [illegible] کبریتی که بر دیوارهای مکان میباشد در ظروف غلافی بصورت [illegible] است و [illegible] با طفل [illegible] سایند مفید است [illegible]
خون گرم [illegible] گوشت بعضی طلای آن بر سر موثر تمام است [illegible] خون [illegible] که [illegible] گویند و بعضی گویند که [illegible] بالای سر طفل [illegible] نمایند و خون آنرا [illegible] گرم [illegible]
انواع این مرض [illegible] است و [illegible] بادرک [illegible] بسایند [illegible] شیر [illegible] و [illegible] سایند [illegible] بنوشانند [illegible] بخورانند و خون گوشت [illegible] گوش [illegible]
[illegible] میکنند [illegible] فارسی کندر [illegible] یا مصطکی سنبل الطیب گلاب سایند [illegible] کنند و سعوط [illegible] عنبر خشک کرده [illegible] سیاه مساوی سایند فوراً نفع میکنند
و بعضی گویند که اگر از خون [illegible] سنگ [illegible] و آرد [illegible] عسل [illegible] مساوی [illegible] طفل حب ساخته [illegible] صبح و یک شام بخورانند دافع صرع اطفال است [illegible]
[illegible] موصوف [illegible] مساوی کوفته بیخته در شیر [illegible] عرق گرم [illegible] طفل [illegible] که یکساله را [illegible] ده ساله را [illegible] باشد [illegible] کرده [illegible] نافع ام الصبیان
[illegible] اطفال است و [illegible] مشهور [illegible] نسوت و [illegible] است [illegible] مساوی سایند [illegible] در شیر حل کرده در حلق طفل [illegible]
[illegible] صحت می بخشد و ایضاً [illegible] حل کرده [illegible] ساختن مجرب است [illegible] چهار [illegible]
حل کرده طفل را در اول [illegible] و آخر آن سعوط کنانند که مجرب [illegible] بغدادی گوید که سعوط [illegible] ام الصبیان
و ابن تلمیذ [illegible] و ابن نوح گوید که [illegible]
صرع است [illegible] صبیان گویند که [illegible] رازی [illegible] عسل [illegible] صرع اطفال [illegible]
[illegible] مجرب [illegible] است [illegible] که در صرع بزرگان مذکور شد [illegible] این مرض بعد بلوغ [illegible] زائل شود و گویند که اگر [illegible]
مولود را در ساعتی که تولد کند [illegible] صرع عارض نشود اقوال اکابر شیخ [illegible] ام الصبیان [illegible] نزدیک بعضی اطبا از قبیل صرع [illegible]
[illegible] علاج [illegible] و سعوطات [illegible] اگر طفل [illegible] دایه [illegible] شیر [illegible]
در خانه [illegible] هوا [illegible] میکنند [illegible] است که این نزدیک ایشان صرع [illegible] باشد [illegible] این اسم نزدیک [illegible] اطبا [illegible]
که معالجه صرع صبیان [illegible] کنند که اصلاح غذای مرضعه نمایند [illegible] تولد [illegible]
باشد [illegible] و از جماع و حمل [illegible] نمایند و طفل را از چیزی که [illegible] مثل آوازهای بزرگ [illegible] طبل و برق [illegible]
[illegible] خوف [illegible] شدید [illegible] سخت [illegible] اجتناب [illegible]
[illegible] باشد [illegible] شکری [illegible] بخورانند [illegible]
که [illegible] کفایت کند جرجانی [illegible] ام الصبیان [illegible]
که [illegible] دایه را باید [illegible] جماع منع [illegible] آواز [illegible] طبل [illegible]
و [illegible] غذا [illegible] دهشت [illegible] صبیان [illegible] ام الصبیان [illegible]
[illegible] روغن بنفشه نیمگرم [illegible] شیر [illegible] روغن بنفشه بر سر [illegible] لعاب اسپغول [illegible]
[illegible] اطلاق [illegible] حذر کنند و شیر زنان [illegible] صرع حادث [illegible] میکنند بعضی گویند که [illegible]
یا [illegible] روغن [illegible] یا روغن بادام سعوط کنند و شربت بنفشه [illegible] لعاب اسپغول [illegible]
[illegible] روغن بادام [illegible] آب انار شیرین [illegible] لعاب اسپغول [illegible] روغن بنفشه [illegible]
[illegible] و تغریق [illegible] شیر [illegible] نیمگرم [illegible]
و اکلیل الملک [illegible] بابونه [illegible] روغن [illegible] ضماد کنند [illegible] نیمگرم [illegible] طبیخ [illegible] تخم خطمی [illegible]

بنفشه و نیلوفر و قطعه گندم و یا مطبوخ برگ کنجد و کدو بر سر طفل سازند جالینوس گوید که نوشیدن بنفشه نفع بام الصبیان میکند و آن خناق عارض ایشان تشنج و سعال ضعیف
و در سرداب قریب آب نشانند و اصلاح غذا کنند و شوربای جوجه مرغ فربه یا پاچه بره شیرخواره یا بزغاله دهند و ام الصبیان که از رطوبت عارض گردد تریاق نوشانند و بکنند
و مانند آن عطسه آورند و سیون شونیز بویانند و مطبوخ برگ غار و برگ سعد نشانند و روغن قسط بمالند و بر جمیع اعصاب بمداوات یا به مثل نمک و حرمل تکمید کنند و بر اماکن
سازند و میعه و سندروس بخور نمایند و آب سداب یا جندبیدستر در بعض روغنها حل کرده بنخرین بطوخ سازند و شاه بانک حلو و شیر نیز نافع است چون شهد انج زیره سیاه
طفل از این مرض محفوظ ماند انطاکی گوید که ام الصبیان را علاج بر گوش شرط زدن ربوب فواکه و اشربه آن نوشانیدن عناب جو خشخاش جوشانیده استعمال کردن
و شیر خشی ترک نمودن روغن قسط و کدو بنفشه مالیدن کرکی از مجربات من نیست که سبب سوم حصه چهارم آن چند بار آب بجوشانند تا چهارم آب ماند صاف کرده
با همچندان شکر بقوام آرند و مدام بمقدار استعمال کنند مع ملازمت تدهین سر و اطراف بزیت که در آن سداب فاوانیا و اندک برگ آس سرشته باشند و از اشیای نافعه
و خرزهره طلا و کل کرده روغن نیلوفر سعوط و لعاب اسبغول شربت تخم کرفس تخم گندنا
یا زن یا بر بچه روغن آمیخته طلا کنند و اگر زمستان باشد روغن کیان با برگ سداب و گلاب سر و گردن طلا نمایند کذا فاوانیا ابو سهل گوید که اگر صرع
باید که چیزی استعمال نکنند که صرف عنایت بحال مرضعه نمایند پس اگر شیر او غلیظ باشد تلطیف
تدبیر او باید کرد و مباشرت با مرد ترک کنانند که این شیر را فاسد میکند و قبل طعام ریاضت استعمال کنانند و غذای او اخلاط محمود سکنجبین عسلی استعمال فرمایند طفل را
معجون آب مرزنجوش ساعتی قبل از نوبت سعوط کنانند و تعلیق چوب فاوانیا بر این کنند که این صبیان عظیم المنفعت است صاحب کامل گوید که بقراط در کتاب فصول ذکر کرده
که هر که را صرع قبل از روییدن موی عانه عارض میشود صحت و بانتقال سن و تدبیر میگردد و کسی را که صرع بعد از آن افتد کمتر شفا می یابد و لهذا می باید که هرگاه
این مرض بصبیان عارض گردد بدواهای قوی ایشان تعرض نکنند زیرا که هرگاه ایشان بسن جوانی رسند و ابدان آنها حرارت قوی گردد برودت بشکنند و رطوبت فضلی
خشک شود ولیکن می باید که عنایت بتدبیر ایشان نمایند پس اگر کودک طفل باشد مرضعه را پرهیز کنانند و اصلاح شیر او نمایند و تعدیل و میلان مزاج او بحرارت و یبس کنند بنوعی که امر
بریاضت معتدل نمایند و تغذیه با غذیه جیده الکیموس مثل گوشت ماکیان و تیهو و مانند آن فرمایند و اگر صبی بزرگ باشد یکساله نان خشکار نقی
جید الصنعة دهند و چون اندک شراب رقیق ریحانی سکنجبین عسلی قبل غذا و بعد ساعتی از استحمام بدهند و از البان منع کنند
که مضر راس اند کرفس بقول سوای کاسنی و از سائر فواکه لاسیما اقسام خرما منع کنند و این
تدبیر در علاج اطفال اکتفا نمایند و کسی که از صبیان از چهار سال تجاوز کرده باشد باید که در ادویه و علاج استعمال نمایند سعوطات نافعه مثل
و جاوشیر صبر درم آب سعوط نمایند و عود فاوانیا بر کودک تعلیق نمایند
که آن نفع عجیب در ابراء این علت دارد و جالینوس ذکر کرده که این چوب بطفل تعلیق نمودم آن طفل صرع نکرد و بعده آن چوب را از آن جدا کردم پس صرع عود کرد و باز
ثانی تعلیق آن کردم و از صرع صحت یافت اگر طفل لائق ریاضت باشد امر بریاضت معتدل نمایند و اغذیه محموده مثل لحوم طیور ماکیان و تیهو و دراج و کبک
بخورانند و از شیر و فواکه و خرما و جوز و سائر مبخرات و مصدعات از شراب لاسیما منع نمایند مگر اندکی از شراب رقیق ریحانی و در حمام
داخل کنند و بعد خروج از آن از هوای بارد حذر کنند و از اغذیه و اشربه بارد و آب سرد منع کنند و سکنجبین عسلی معمول بسرکه عنصل بقدر تحمل طفل بدهند و بالجمله تدبیر
اگر این ممکن بود زیرا که چون این فعل کنند و این تدبیر نمایند و بسن جوانی رسند از این مرض شفا یابند و ایضا باید
که در سائر اصحاب امراض حفظ الصحت عمل کنند یعنی نقل که هوای باشد باید که موافق گردد بعضی
مینویسند که اگر علامات بلغم ظاهر باشد باید که بتسخین پردازند و صعتر و مرزنجوش عود صلیب
باقی فی الفور بافاقه می آید اسطوخودوس و صعتر و مرزنجوش مانند آن
شکم نمایند و شیافات ملینه بکار برند و مشک آب مرزنجوش

آب مرزنجوش در بینی مفید بود خاصه در ابتدای شهر و قبل از نوبت و استشمام صبر و زعفران نمایند تا آنکه عطسه آید و تحلیل بلغم و سرکه کرده بر آهن گرم ریخته رسانیدن بخار آن
بدماغ و تکمید سر بجاورس گندم و بستن آن بر سر نافع بود و بر چهره مرضعه و اصلاح حال شیر آن و اجتناب از اشیای مبخره و مولده بلغم ضرور است و چون اکثر مادهٔ این مرض سعوط
بود و در ابتدای ماه که زائد النور باشد اطفال را این مرض بیشتر افتد باید که طفل و مرضعه او را از تدابیر بارده و مرطبه باز دارند و عاقرقرحا و جندبیدستر و عود صلیب و مشک سوده هر روز انجوخته
خصوص در شبها و هنگامی که طفل گریه بسیار بی سبب ظاهر کند و یا سوء تنفس و بیخوابی بود که آن از علامات تقدم این مرض است و نیز بر بناگوش و گردن و سر بیضه و ناخنهای [illegible]
طفل بمالند و در پارچه قدری جندبیدستر و عود صلیب بسته در گردن او آویزند و نگذارند که طبع او قبض ماند بلکه ملین طبع سازند و مرضعه را معاجین و جوارشات گرم چون دواء المسک
حار و حافظ الصحه برای اصلاح شیر دهند و طفل را از اجتماع آوازهای هائله مثل رعد و تفنگ و از غسل آب سرد و دیدن چیزهای روشن مثل برق و آمدن بر بلندی و دیگر اسباب محرک
صرع محفوظ دارند و از اشیای مضر صرع مثل اغذیه غلیظه و مرطبه و بقولات و اشیای شیرین و چرب و تیز و غیر آن که در صرع بزرگان مفصل مذکور شد پرهیز کنانند و باید که دایه طفل
حامله نباشد و شیر او متغیر الرائحه نبود و او را بدخول حمام بر امتلا امر نمایند و تحصیل اقبال بشیر دادن بانواع حرکت لائق او تحریک فرمایند و زیر وساده او سداب و قسط بدارند

سکته

و آن معطل شدن اعضاست از حس و حرکت بجهت سدهٔ تامه که در بطون ثلثه دماغ و در مجاری روح افتد چنانچه روح نفسانی را از نفوذ او بسوی اعضا یا روح حیوانی را
از نفوذ بجانب دماغ یکبارگی منع کند و این مرض دفعةً افتد و هرگاه عارض شود چشم صاحب او کشاده یا بسته باشد و بر پشت یا پهلو افتاده یا نشسته بهر حال بهمان حال بماند
و مثل خفته بود و سبب تعطل تشنج اکثر اوقات آلات نفس معطل یا ضعیف شود و نفس سهل نبود بلکه در بعض کف در دهن باشد و در بعضی خفقان مثل اختناق رحم بود و یا بغطیط باشد
و این صعب تر بود و در بعض قوت محرکه اعضای نفس در زمان کند و سخت تر آنست که در آن نه نفس ظاهر شود و نه کف و نه غطیط پس اگر آفت عظیم در نفس باشد و در حلق او
چیزی بچکانند فرو نرود و از بینی بیرون ریزد و اگرچه امیدوار تر از دیگر اقسام بود ولیکن از خطر عظیم خالی نباشد و بقراط گوید که سکته اگر قوی باشد صاحب او به نشود و اگر ضعیف
بود علاج او سهل نباشد و گاهی اطبا سکته گویند و بدان فالج عام بهر دو شق مراد ایشان باشد و اگرچه اعضای وجه سلیم بود و گاهی استرخای یک شق را سکته آن شق گویند و این
در کلام بقراط آمده است و سکته در اکثر منحل بفالج و لقوه گردد و بقراط گوید که اگر صداع دفعةً بصحیح عارض گردد پس سکته افتد با تنفس و خرخره قبل از روز هفتم هلاک شود
لیکن اگر او را تب آید و مادهٔ بگداز انحلال یابد و بدانکه سکته اکثر بعلی سن ابدان و تدابیر رطبه افتد و خصوصا اگر در آنجا رطوبت و برودت نیز باشد و اگر صاحب
مزاج حار یابس عارض شود صعب باشد و سکته از حرارت کمتر افتد و هرگاه مادهٔ فالج در هر دو جانب منبسط گردد سکته پیدا کند چنانکه مادهٔ سکته که در یک جانب جاری شود
فالج احداث نماید و اکثر سبب سکته در تجاویف مقدم دماغ بود و کسانیکه بسبب اذیت خون بفصد محتاج باشند هرگاه فصد کنند از آن راحت یابند بیم باشد که اتفاق ترک
فصد سکته یا فالج افتد و استدلال سکته دائره تناول ادویه حاره حادث است که هرگاه ادویه حاره زیاده تناول نمایند و رطوبت تراید صاحب کامل گوید که گاهی سکته از امتلای [illegible]
ضعیف حادث شود و این نوع سکته قتال است مگر آنکه بادی تب آید یا تکلم کند در ساعتی که خمار او منحل گردد و سکته که در آن نفس محسوس بود امیدوار تر از آنست که در آن
کف ظاهر شود چه کف نشان عجز قوت محرکه اعضای نفس است و آن ردی باشد و در اکثر علاج نپذیرد و هر قدر که مرض قوی تر باشد تنفس شدید تر و عظیم بود و غطیط
یعنی خرخره در سینه بنابر صعوبت تنفس و اشکال او مسموع گردد و هرگاه مرض قوی نبود غطیط کمتر و تنفس سهل تر باشد و چیزی رقیق که در دهن ریزند فرو برد و اگر علت
قوی بود آنرا فرو نتواند برد و از بینی خارج گردد و از علامات عطسه نیاید و در دهن کف آید و این همه علامات ردی است و ایلاقی گوید که اگر تنفس بسهولت بود ولیکن
بلا انتظام باشد که گاهی ضعیف و گاهی زیاده گردد پس این هم علامات صعوبت علت است و کسی را که اختلاج همه اعضا عارض شود مبتلا را سکته واقع شود [illegible]
و جرجانی گوید آنجا که سبب سکته ضعیف باشد اگر کشاده شود بفالج کشاده شود یا بلقوه یا بهر دو و گاه باشد که سبب سکته قبض طبع باشد و بدین سبب علاج حقنه
و شیافات مسهل قوی باید کرد و بسیار باشد که صاحب صداع بارد یا صاحب اسباب تنقیه ماده و بد اغذیه گرم خورد و بدان سبب ماده بحرکت آید و بجانب دماغ رود
و سبب سکته گردد و مسیحی گوید که سکته در اکثر امراض علاج نپذیرد خاصه قسم صعب آن و اگر ضعیف باشد و با درک غطیط جید التنفس باشد امید از علاج او قطع نباید کرد
و تا ممکن بود از آن جهد نمایند الحاصل سبب سدهٔ سکته یا انقباض دماغ باشد یا امتلای آن که موجب انقباض سیلان مجری قوی است دفعةً بدماغ یا [illegible]

از ضربہ و سقطہ بر قحف کہ باعث ورم گردد یا از بخارات فاسدہ اخلاط یا بخار غشی سمی یا کیفیت ردیہ چنانکہ در صرع مذکور شد یا باعث امتلاء خلطی غلیظ بود کہ بطون
دماغ را ممتلی گرداند یا امتلاء خون کثیر کہ مجاری روح یکبارگی پر سازد چنانکہ روح قلبی اجمالاً نفوذ بسوی دماغ نماند و این نوع را خناق قلبی گویند و خلط غلیظ در اکثر بلغم لزج
و یا بلغم مخلوط بسودا و یا خون غلیظ و گاہی مادہ سوداوی باشد و عام است کہ اخلاط مذکورہ ورم پیدا کنند یا از جہت امتلاء از جہت تمدید موجب سدہ شوند ولیکن فی الحقیقت
قرانیطس یا لیثرغس است کہ بسکتہ منجر گشتہ و این نوع سکتہ بسبب ورم خواہ مادہ حار باشد خواہ بارد و یا بغیر ورم باعث سدہ گردد و این قسم بدتر اکثر سہل و بطریق تشخیص
این مرض اسباب آن بدانکہ گاہی انسان را چنان سکتہ بسبب عارض شود کہ در آن نفس ظاہر نشود و نہ کف اید و نہ غطیط باشد و نبض بالکل ساقط گردد حتی کہ صاحب شبیہ
مردہ بود در میان او و میت فرق مشکل شود و با این ہمہ زندہ ماند و بتدبیر یا خلاصی یابد و سالم گردد لہذا جالینوس گفتہ کہ در دفن او تا مدت ہفتاد و دو ساعت کہ شبانہ روز
مبالغہ تاخیر کنند مگر وقتیکہ بدن او کبود و متعفن گشتہ و نشود پس درین صورت طبیب را باید کہ اول فرق کند در میان سکوت و میت و او چنان باشد کہ پنبہ منفوش یا پشم
باریک کبوتر و غیرہ را بر سوراخ بینی صاحب سکتہ نہند اگر پنبہ حرکت نماید معلوم کنند کہ زندہ است والا مردہ لیکن بسا احتمالی بر محل آن پنبہ را از تنفس مردم و باد محفوظ دارند
و ہمچنین آئینہ را در مقابل چشم صاحب سکتہ نہند تا ببینند کہ عکس چراغ معلوم شود زندہ بود والا میت و ایضاً ظرفی کہ بغایت رقیق الجرم باشد آب یا سیماب اندازند و آن ظرف
را بر سینہ نہند و بنگرند اگر زندہ است در آب یا سیماب حرکت محسوس شود والا فلا و بالجملہ ہرگاہ معلوم شود کہ مریض زندہ است بہر تشخیص این مرض از مقربین حال تقدم عوارضی
کہ مقدمہ سکتہ اند مثل صداع و گرانی سر و دوار و سدر و ظلمت و دوی و طنین و تخیل شعاع و کسل در حرکات و خدر و اختلاج ہمہ بدن و درہم شدن چشم در خواب و انتفاخ عروق گردن و سرخی
دست و پا و اکثر بول زنگاری و نیلی و آسمانجونی یا مائل بسیاہی و رسوب بنجالی دریافت نمایند و بعد معرفت اسباب ضعف حال تقدم رسیدن ضربہ شدید بر دماغ و یا صدمہ
بر سر و یا بودن خلل عضوی پیشتر اگر رسیدن ضربہ یا ضربہ سقطہ بیان کنند پس خلل باشد و اگر تقدم خللی در عضوی گویند سبب سکتہ ایذای دماغ بمشارکت آن عضو
والا بنبض و بول ملاحظہ نمایند اگر ترتیب معلوم شود از تقدم ظہور اعراض سرسام و لیثرغس یا ضربہ و سقطہ سوال کنند و در این صورت سبب ورم دماغ بود و اگر ترتیب شدہ بر
چشم و سر و روی بینی مریض غور نمایند اگر رنگ چہرہ و چشم سرخ یا کبود و مشابہ مخنوق بود و رگہای گردن متمدد و ممتلی و عرق بر پیشانی ظاہر گردد و تنفس با غطیط باشد
و دیگر آثار غلبہ خون و سن و وقت و تدبیر متقدم موجب کثرت دم یافتہ شود سکتہ دموی باشد و اگر تیرگی رنگ و خفقان و دیگر آثار سودا مدرک گردد سکتہ سوداوی باشد
و اگر سفیدی رنگ و ترہل بدن و کثرت بزاق و بلادت ذہن معلوم شود سکتہ بلغمی بود

علاج سکتۂ بلغمی

اگر با وجود آثار غلبہ بلغم بر چہرہ سکوت سرخی یا تیرگی محسوس شود فصد سر رگ یا صافن بر ہمہ تدابیر مقدم دارند یا حجامت مع الشرط یا بلا شرط بر قفا نمایند و دہن او را بچوبی
کہ ممکن باشد بکشایند و پر مرغ بروغن سوسن یا زیت یا روغن دیگر چرب کردہ در ایارج فیقرا آلودہ در حلق اندازند و حرکت دہند تا قی آید و یا قبت و کندش چہ شانیدہ
شہد و نمک آمیختہ در گلو ریزند و بپر مرغ مدد کنند کہ قی آوردن فائدہ تمام دارد و اگر دندان بر ہم فشیدہ گرہ زیر دندان نہند بعدہ شرو دبلو و تریاق فاروق نیم درم تا
اربعہ یا مجوزینا یا جوارش عسلی بطبوخ انیسون و رازیانج و قاقلہ و بادیان گلقند عسلی حل کردہ در حلق چکانند چند مرتبہ و اگر حاضر نباشد مصطکی انیسون یا بادیان مثلثہ
صاف نمودہ گلقند عسلی داخل کردہ نیم گرم میدہند و یا نمودہ صلیب بیخ قی کیوڑہ یا گلاب سودہ در حلق ریزند و یا اسد لب چند بید ستر و عود صلیب سودہ در عرق دہند یا جوارش
جالینوس در عرق بادرنجبویہ حل کردہ در حلق اندازند و یا دواء المسک حار در عرق بادرنجبویہ و عرق گاوزبان حل کردہ در حلق چکانند و یک مثقال تریاق اربعہ بالعسل حل کردہ
چکانند و فیصل بید ستر و ساقی روغن دہند بعصابہ محکم ببندند و کف پای سخت بمالند و بگویند کہ ہر جمیع انواع سکتہ نافع است حقنہ حادہ کہ در آن حنظل و بوزیدان قنطوریون شحم حنظل
و فربیون و امثال آن باشد و شیافات بول بستہ کنندش و فربیون چند بید ستر و نمک یا نمک غالیہ و صدا و بول بستہ یا ہر چند بید ستر و سلم آب سعدہ و نجرہ آلودہ
تعدیہ پیہ و بمالند و فلفل سیاہ و سفید و عرق سیاہ بسودہ بلارت و وارث سوط کنانند تا بعد بیہوشی بیدار کند تو شونیز و فلفل چند بید ستر و عرق بکشتک کلکیوسیا ریک ساختہ
در بینی دہند و یا سداب بعض شونیز و عرق بکشتک کلکیوسی کنند و یا شحم حنظل قناب الحمار نشانہ کند و فلفل سیاہ بید ستر تا عطسہ آید و دیگر سعوطات خوب کلہ
و نملات و قطورات صداع بلغمی بکار برند مثلاً آب برگ آب برگ تنہا یا مرکب در بینی چکانند و گرد کنگ با دیگر اقراء اضافہ کنند و

بعمل آرند قوی‌تر باشد و سعوط عود صلیب سوده در روغن بابونه یا روغن نرگس آمیخته نیز مفید بود و یا آب سیر تنها استعمال نمایند و یا کندش بوره ارمنی صبر سقوطرا ...
چند قطره در بینی چکانند و عاقرقرحا دارچینی سنبل الطیب کوفته بیخته بروغن بابونه و روغن حنا آمیخته در بینی چکانیدن مجرب بعضی اجابت و سلطان محمد مراد در مجربات خود نوشته که
گل خیری سعوطاً مسکوت را افاقه میدهد و مجرب است و اگر بعد از بخور دو بازی عرض عود نکنند و سنبل الطیب عاقرقرحا نمک هندی آرد جاورس کوفته در کیسه کرده گرم نموده تکمید کنند
و یا قطعه نمد گرم کرده و یا خشت گرم کرده بر سر گذارند و کلاه نمد بر سر نهند و بالای آن تابه آهنی گرم کرده گذارند چندانکه موی از گرمی بسوزد و یا موی سر تراشیده جند بیدستر فلفل
فرفیون کندش نجیبیش شونیز قرنفل قاقله عاقرقرحا بسرکه کهنه بر سر طلا نمایند و ضماد خردل سرخ فرفیون شیطرج هندی تخم انجره مساوی کوفته در سرکه آمیخته بعد حلق سر نمودن مفید است
ضماد علوبیجان نیز نافع گل سوسن ازرق و جند بیدستر و جوزبوا و خردل و شونیز و فلفل سیاه و فاوانیا و عاقرقرحا کوفته بیخته در سرکه عنصل آمیخته بعد حلق سر بر سر ضماد نمایند
و اگر از استعمال قی و حقنه و تابه گرم وغیره بهوش نیاید اول موی سر ستره مفرحات مانند خردل و جند و فرفیون و قرنفل و سیر وغیره ویرا ضماد نموده کلاه نمد پوشانیده
گرم نهاده بربندند که آنجا را فی الفور متقرح ساخته بهوش می آرد و بر سر شرط زدن و سیماب با ادویه متقرحه خاصه حب السلاطین با آب سعوط مالیدن عجیب الاثر است کذا بعد چند
خفیف بر تارک مریض محجمنا کشادر بول آدمی سائیده مالیدن مجرب اگر مومیائی توتیای سبز نوشادر چرک در سرکه عنصلی با آب لیمو سائیده بر سر مسکوت مالک نموده بمالند
زود بهوش آید و ادویه محلله مثل عاقرقرحا و بنجاسف و مرزنجوش و بابونه و سداب وغیره جوشانیده و روغن قسط داخل کرده بر سر و بر قفا ریختن و ثفل آن بر یافوخ داشتن
مفید و تمام بدن را مالیدن بکوگرد و سرکه و میعه سائله و روغن زنبق طلا کنند و یا روغن ناردین که در آن فرفیون و خردل حل کرده باشند بدن را چرب کرده بمالند و بر سر طلا
جند بیدستر و شونیز بمالند و جهت تسخین مخ بر سر بیشتر کوشند و روغنهای گرم مثل روغن سداب و سوسن مانند آن با موم مرکب کرده گرماگرم بر مهره‌های گردن و مهره‌های پشت
بمالند و این بخور از ترکیب علویجان نافع موی انسان بمقراض قطع کرده شده اظفار الطیب اظفار الکلب جند بیدستر کوکنار و فاوانیا عود قماری مساوی کوفته با آب
فانید حبه مقدار مثقال بسازند و بر آتش نهاده مقابل بینی مسکوت بدارند و این حبوب از اختراع ایشان است جند بیدستر کبد انک عاقرقرحا فاوانیا جوزبوا بسباسه تخم فلفل
هر یک نیم دانگ کوفته بیخته بروغن خیری و آب مرزنجوش و آب زنجبیل آمیخته بر حنک مالند و گویند که سر برهنه نموده تازیانه که از چرم دوالی ساخته باشند تا صد بزنند
و مریض را بهوش می آرد و ایارج فیقرا بروغن سوسن لت کرده بر مقعد ضماد کردن در افاقه مسکوت مجرب پدری محمد مراد است **و بعد از افاقه** جند بیدستر کباشه نجبیبن
زراوند طویل هر یک ماشه در عسل دو توله آمیخته بلیسانند یا بالائیش ماء العسل بنوشانند و همچنین مصطکی جدوار جند بیدستر بدهند یا از نیم درم تا یکدرم تریاق کبیر شربت و مطبوخ
با آب مطبوخ بادیان تخم کرفس انیسون مصطکی و عسل بدهند و ادویه گرم بر سر ضماد نمایند و نضج ماده منضج بلغم نموده بعد روز چهارم یا هفتم یا چاردهم بحسب ضعف و قوت آن مسهل
و حب ایارج تنقیه نمایند و اگر حاجت فصد باشد بعد از صحت فصد کنند و گویند که جهت تنقیه نافع حب ایارج یا لوغاذیا وقت شب بدهند و مطبوخ افتیمون و علویجان نوشانند چند
میلزیلو مشابه طبیب پس تنقیه خاص اغرودکما دارو مطبوخات و سعوطات بکار برند و این تکمید مفید است نمک طعام و بنی و مشت ببابسه توله نیم کوفته در پارچه بسته بکار برند
دلیسن نافع اکلیل الملک نیم بیخته عاقرقرحا جوزبوا عشبه یک توله مالیدن مفید است و از تجارب اطبا یکی اینست ...
آب بیجان بر سر باشند و چند یکنیم ماشه روغن زنبق ماشه بدستور بکار برند غرغره با ایارج فیقرا و عاقرقرحا و خردل و سکنجبین نیز مفید است تنقیه بعد تبدیل مزاج استعمال تریاقات و معاجین مثل
و مثرودیطوس یا شلیثا و یا مجربیا یک مثقال جلتیت یا جند بیدستر ماشه در ماء العسل حل ساخته بنوشانند استعمال اطریفل صغیر مقوی با مطبوخ ایارج فیقرا مفید است
قریب بعد از تنقیه تمام حصول صحت تا بیست چهار روز این ماء الاصول هندی بیخ کرفس بیخ کبر پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی هر یک نیم فنا سطوخودوس بادیان ختائی
هر یک چهار ماشه اصل السوس مانماشه گلقند عسلی چهار توله روغن بادام تلخ و یا بیدانجیر مرکب ماشه اضافه نموده بنوشانند و در هر هفته یک دفعه حب ایارج یا قوقایا بدهند و معجون علویجانی
و شوربای نخود و کبک تیتر یا کبک یا تیهو یا مرغ یا دراج زیره و فلفل دارچینی و سعتر و قرنفل و قاقله بسیار داخل کرده بنان تنوری غذا سازند و بجای آب ماء العسل بدهند و یا عرق
و یا عرق گاوزبان حسب حاجت بنوشانند و در هر هفته ایارج کبیر مثل ایارج هرمس استعمال کنند و بعلاج فالج رجوع نمایند زیرا که این قسم سکته اکثر منتقل بفالج می گردد

ذکر بعض ادویه مفید سکته

نفوخ مشک دار انفع اطلاء ادویه تقویه دماغ ... تسعیط از سعوط ... کشنده و روغن خیری ... سعوط ... قطره در بینی مجرب ... روغن بادام تلخ و یا جاوشیر ...

عصارهٔ افسنتین و جوالاخی و دل اب ریحان و قرنفل که بسیار بوی بد گنجشک ست وکذا خردل بزیت وکذا جندبیدستر بزیت وکذا کباش قرنفل وکذا جوزبوا وکذا روغن زیت که در آن بوزیدان
پخته باشند وکذا گوگرد وکذا روغن عاقرقرحا وکذا روغن گل زیتی و در آن عاقرقرحا پخته وکذا اکل سوسن وکذا سرکه و روغن گل زیتی وکذا روغن بلسان و زیت کهنه و ضماد معده مسخن
و جندبیدستر و مصطکی وکباش قرنفل و سوم و روغن بان و سعوط خردل و یا جندبیدستر بروغن بادام و آب اسطوخودوس قندیدن بروغن بادام و یا قنه بروغن بادام و یا کبریت بقدر عدس
جاوشیر و یا بروغن قندیل و یا عصارهٔ افسنتین و بخور جندبیدستر و گوگرد و ماشنه والطفار الطیب هر واحد و شم شونیز و قنه دائم و سرکهٔ عنصل و جاوشیر و غالیه و انقاس که
و جنطیانا و برگ فلفل کوفته در خرقهٔ کتان بسته بو بیدن تا عطسه آید و قی باد و غال پر مرغ ملطخ بروغن کنجد و صمغ حرشف و یا ملطوخ بشیرج و جوز القی و حمول
و زیت کهنه و حقنه بطبیخ نانخواه وکذا بوره ارمنی و آب چقندر و بسفایج و خربق و افتیمون وکذا ابهارهٔ نرگاو مع ادویه حقنه وکذا بماء العسل مع دیگر ادویه وکذا با آب طبیخ
وکذا شحم حنظل وکذا روغن بادام تلخ وکذا آب طبیخ قنطوریون دقیق وکذا آب چقندر و مری و شکر و سمک طعام محموده و تغرغر فرفیون و عاقرقرحا و شرب سنبل هندی و یا
خاکستر شاخ کرم با آب سرکه و یا مریکرنب و یا آب آرنج یا شحم حنظل و یا اتقردیا مطبوخ حاشا یا مصطکی و یا شراب عسل و یا شراب مویز و یا طبیخ قنطوریون با عسل و یا سکنجبین
و یا بیخ سوسن و یا جاوشیر و یا روغن قندیل و یا مرزل و یا جنطیانا و یا روغن بلسان و زیت کهنه و یا سکنجبین عسلی و یا مقل فرفیون سکبینج اشق جاوشیر صبر جندبیدستر
شحم حنظل هر یک دو درم شربت از مثقال تا دو مثقال حسب سن و قوت و لعوق عسل دائم و شرب و ضماد شونیز وکذا روغن غار و غرغره بطبیخ کندش و یا شحم حنظل و یا مرزنجوش
و یا ایارج فیقرا و سرکه و غذا بچهٔ مرغ بشبت و مصطکی و دارصینی پخته و یا کبوتر بچه سر و گردن او دور کرده باشند تنها یا نخود سرخ پخته و یا آب نخود سرخ مطبوخ مطیب
بزیت و صعتر نافع سکته است **اقوال حکمای مسیحی** گوید که اگر سکته بلغمی باشد کوشش در کشادن دهن و ادخال پر مرغ بروغن تر کرده و با ایارج فیقرا آلوده باید کرد
تا قی آید و بگیرند شحم حنظل و بخور مریم و قنطوریون دقیق و عرطنیثا و خربق سفید هر واحد قبضه در سه رطل آب بپزند تا رطل بماند پس صاف کرده نیم رطل از آن گرفته حقنه کنند
پس اگر به سرعت خارج شود و خلط بر نیاید اعادهٔ آن باید کرد تا رطوبات بسیار خارج گردد و کندش و خربق سفید اندک اندک در بینی دمند و اندک تریاق یا معجون بلادر در
ماء العسل یا طبیخ انیسون حل کرده در حلق اندازند و تابهٔ آهن گرم قریب سر بدارند تا آنکه موی سر بسوزد و اگر افاقه نشود موی سر تراشیده بخردل سوده و جندبیدستر
بسرکه آمیخته طلا کنند و سداب و قرنفل و مشک و جندبیدستر و بسباسه ببویانند و بعد افاقه تا چهار روز همین تدبیر نمایند و بعد از آن روغن بید انجیر بطبیخ اصول
و ایارج فیقرا بنوشانند پس در هر سه روز ایارج جالینوس یا لوغاذیا یا ارکاغانیس بخورانند و غرغره بسرکهٔ عنصل و ایارج فیقرا و مویزج و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و خردل
استعمال نمایند و بفلفل و جندبیدستر و کندش عطسه آورند و غذا اسفیدباج گنجشک و قنابر و بچهٔ کبوتر و نخود دهند و ماء العسل معمول با افاویه و حب لقوق و شراب متخذ
از مویز و عسل بنوشانند و بعد انحطاط مرض در حمام داخل کنند و عرق آورند و روغن ناردین که در آن فرفیون و جندبیدستر حل کرده باشند یا روغن قسط بمالند
شیخ میفرماید که با سکته حادث از بلغم اگر علامات غلبهٔ خون یافته شود فصد صافن کنند پس حقنهٔ قوی العمل بکار برند و شیافات قویه بردارند که در آن صمغ
و زهرهٔ گاو افتد بعده چیزی که نفوذ آن در حلق سهل باشد بنوشانند و از حبوب معتمده در خوراندن ایشان حب فرفیون است و بعد از آن بر سر و اعضای او
کمادات مسخنه و نطولات معمول از آبیکه در آن حشایش مسخنه مثل شبت و شیح و مرزنجوش و برگ ترنج و پودینه و حاشا و زوفا و اکلیل الملک و صعتر
جوشانیده باشند و از روغنها که در آن قوت این حشایش باشد و روغن سداب استعمال کنند و گاهی در آن عاقرقرحا و جندبیدستر و جاوشیر و قنه حل کرده شود
و یا بر همه بدن در زیت گوگرد آمیخته بمالند و اگر کمادات از قرنفل و هیل و بسباسه و جوزبوا و وج باشد صواب بود و پای او بروغن گرم مسخن و آب گرم نمک
و فقرات را بمیعه و روغن زنبق تمریخ نمایند و بر نخاع خردل و سکبینج و جندبیدستر و فرفیون ضماد کنند و از ادهان جید برای ایشان روغن قثاء الحمار و روغن
و روغن اسقیل معمول بزیت کهنه است یا بهتر کردن عنصل رطب در روغن مذکور تا چهل روز و یا بجوشانیدن او در آن بوجهی که بگیرند زیت کهنه یک قسط
و اسقیل دو اوقیه و بپزند تا آنکه مهرا شود و همچنین روغن عاقرقرحا به وجه مذکور ساخته و هر روغن که بر ایشان استعمال کنند اصلاح او بغلیظ کردن او
از موم نمایند تا واقف ماند و سائل نشود و می باید که از مروخات ضعیف تر ابتدا کنند اگر فائده نشود بقوی تر نقل کنند و بعد تنقیه بحقنه و غیره
باک نیست که در بینی او کندش و سعوطات قوی و روغنهای قوی استعمال نمایند و آهن گرم کرده مقابل سر او بدارند و ضمادات محلله بر سر

نهند و اگر قی ممکن نباشد با دخال پر در روغن سوسن یا زیت چرب کرده بعمل آرند خصوصا چون در فم معده او امتلا معلوم شود و تخمه بران تقدم نماید از قی نفع شدید
یابند و در قی فایده دیگرست که تهوع و تکلف قی مزاج سر صاحب سکته بارد بار طب گرم کند و تسهیل ریاح ایشان بچیزی که مخرج او باشد باید کرد که ازان
خفت یابند و گاهی مبادرت بداشتن گروهیه در دهن که در صرع مذکور شد کرده می شود تا دندان او با یکدیگر فاسد نشوند و چون اندک قی کنند باید که روغن بید انجیر
مطبوخ به آب سداب هر روز دو درم بماء الاصول بنوشانند و بتدریج افزایند تا آنکه هر روز پنج درم ازان نوشیده شود و اگر ممکن بود بعد تنقیه بقدر
بندقه از تریاق و شرودیطوس و از شلیثا و انقردیا و سجزینیا و مانند آن وجور کنند و از مفردات جندبیدستر مثقال بماء العسل و سکنجبین عسلی یا سکنجبین
بعد رب قلابد بدهند و عوض آب ماء العسل ساده یا بافاویه بحسب حاجت نوشانند و چون خفت یابند غرغره و عطوس بکار برند و محاجم بشرط یا بغیر شرط
حسب اراده بر قفا و نقره نهند و در گهواره بجنبانند و بعد سه هفته بحمام برند و آنروز روغنهای گرم بمالند و از غراغر نافعه برای ایشان بعد تنقیه سکلی
طبیخ حاشا و پودینه و زوفا و مانند آنست در سرکه مخلوط بعسل و ایضا آب چغندر که دران عاقرقرحا و مویزج و حاشا و سماق جوشانیده باشند و قوی تر ازین
آنست که بگیرند فلفل و دارفلفل و زنجبیل و مویزج و بوره ارمنی و گل سرخ و سماق و کوفته بمیفختج سرشته ازان شیافات سازند بعده بطریق مضوغ و غرغره و طبیخ
زوفا با مصطکی استعمال نمایند و قریب اینست چون بهمین طریق بعمل آرند فلفل و دارفلفل و خردل و پودینه و از مضوغات پودینه و مویزج و فلفل
و مرزنجوش و خردل است مفرد و مرکب و بدان مثل گل سرخ و سماق امیختن ناگزیرست و درج از اشیای نافعه درین باب بست و تا شیاف و تویست و مالش روغنهای حاره
مقوی روح که در اعصابست و برای جبر اعصاب و محلل فضول که دران سختی نباشد مثل روغن سوسن برای ایشان نافع و بعد آن روغن مرزنجوش و روغن بابونه
و شبت و روغن اذخر خصوصا بر سر چه درین اعتماد با مر راس واجبست و خصوصا که روغنهای مذکوره از زوفا و صعتر و پودینه و حاشا و مانند آن قوت اخذ کرده باشد
و تغذیه اصحاب سکته لطیف تر از تغذیه صاحبان صرع است و صواب تر آنست که در روز بحران تنها اقتصار نمایند و نان با انجیر خشک ایشان را نیکوست
و شرب بر طعام مضرترین اشیا برای ایشانست و چون اراده انعاش قوت کنند اگر قبل غذا بریاضت خفیفه اقدام نمایند و اعضای مسترخیه را حرکت دهند
باک نیست و بعد تناول غذا بسرعت خواب نکنند بلکه تا نزول غذا و انهضام آن صبر کنند و ایضا بیداری بسیار نشاید که آن دماغ را مانده میکند و از اغذیه
البخره غیر منهضمه متحلل میسازد بسبب منع آن هضم غذا را و قومی جو را با عدس پخته برای ایشان نیک دانسته اند و مویز و بادام و انجیر از نقلهای نافعه برای ایشانست
و شراب نو ایشان را موافق نیست بهر آنکه دران فضول است و کهنه نیز برای آنکه آن سریع النفوذ بدماغ و قلب اوست بلکه موافق ترین شراب برای ایشان متوسط
میان هر دوست و چون سکوت راتب اید در امر او توقف کنند تا آنکه بگشاید که گاهی بحران میباشد و تا هفتاد و دو ساعت آنرا بگذارند و اگر چنین نباشد
بلکه تب بسبب ورم و عفونت بود آن مهلک است و بدانند که در سکته و فالج مجاری تنگ میگردد پس ادویه مستفرغه استفراغ ماده فاعل آن نمیکند فصل مسیحی
گوید که اگر چیزی از علامات داله بر غلبه خون ظاهر نباشد باید که مریض را بچیزی از اغذیه و ادویه تا گذشتن هفتاد و دو ساعت بر مرض تحریک ننمایند و چون ازان
تجاوز کند و مریض کلام نکند باید که در گشادن دهن او سعی نمایند و آب مطبوخ زیره و انیسون و بادیان که دران گلقند مالیده صاف کرده باشند نیم گرم
بحلق چکانند و عضل ساقین و بازو محکم به بندند و کف پای او بمالند و روغن گل و سرکه بر سر ریزند و حقنه حاده مثل این حقنه استعمال نمایند بابونه اکلیل الملک
بر بیاسف شبت جعده خارخسک قنطوریون غلیظ و دقیق هر واحد یکمشت عاقرقرحا قنابر الحمار خربق سفید شحم حنظل هر واحد سه درم عرطنیثا سداب خشک
هر واحد چهار درم تخم سداب انجیر پنج درم تخم کرفس نانخواه هر واحد ده درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس نیم رطل ازان صاف کرده جاوشیر و سکبینج
و مقل در قدری آب حل کرده هر واحد نیم درم بوره ارمنی یک درم روغن زنبق روغن ناردین یا روغن قسط هر واحد یک اوقیه آمیخته حقنه کنند که تا فغست بسیار
سعوط القوه و فالج بکار برند و اگر حاضر نباشد آب سیر افشرده با اندک روغن خیری سعوط کنند و اندک کندش و جندبیدستر و خربق در بینی دمند و جلسه آورند
و اندک سکنجبین عنصلی با آب گرم و قدری روغن خیری یا نرگس یا سوسن و نمک جریش و آب ترب افشرده در حلق او بقمع و غیره بچکانند و در حلق او پر در روغن چرب کرده
یا بایارج فیقرا آلوده مکرر داخل کنند تا قی آید و بعد قی شربت عسل دهند و روز دیگر از قی اندک تریاق از نیم درم تا نیم مثقال بحسب حاجت یا اندک معجون ...

نسخه حقنه حاده

با آب مطبوخ انیسون و مصطکی بدہند وگاہ گاہی عسل بلیسانند و تکمید سر با آب مطبوخ بابونہ برنجاسف صعتر پودینہ قرنفل سلیخہ بسباسہ اشنہ عاقرقرحا نمایند
و با طلیۂ کہ در علاج لیثرغس مذکور شد طلا سازند و اگر باین تدبیر صلاح نیابد تابۂ آہن گرم کردہ بر سر نہند تا آنکہ موی بسوزد و غذا نخوداب بزیت مغسول قدری
اندک نان خشکار دران مالیدہ بدہند و مدام تا گذشتن ہفت روز ہمین تدبیر بعمل ارند و اگر افاقہ نشود و کلام نکند این تدبیر تا دہ روز بکار برند و اگر افاقہ
نشود و امراو صلاح نیابد ماء الاصول بروغن بید انجیر کہ دران ایارج مخمر بعسل مالیدہ باشند اندک روغن بادام تلخ بران چکانیدہ بدہند و این بعد
تا پنجروز بدہند تا در بول آثار نضج ظاہر شود و غذا نخوداب باشد و بعد ازان این حب از دو نیم درم تا سہ درم بدہند تربد خراشیدہ ایارج فیقرا ہر واحد یکدرم
ہلیلۂ کابلی حب النیل ہر واحد چہار دانگ شحم حنظل شیطرج ہندی جاوشیر ہر واحد دو دانگ جند بیدستر یکدانگ ہمہ را نرم سودہ جاوشیر را در آب گندنا
حل کردہ سرشتہ حبہا سازند و اگر ازین صلاح نیابد ایارج جالینوس و شبا دریطوس و ہمرو دیطوس بتدریج دہند و بعد آن تریاق کبیر بدہند و غرغرہ بایارج
و عاقرقرحا و خردل سازند و غذا نخوداب بکبوتر بچۂ در پرواز آمدہ و گنجشک و قنبرہ باشد و شربت عسل با فادیہ ساختہ و خند یقون و شراب ریحانی بمقدار کم
دہن او را متغیر نگرداند یا نبید زبیبی و عسلی بنوشانند و چون آن مرض بانحطاط آید در حمام داخل کنند و روغن بلسان یا روغن قسط یا روغن ناردین بر سر مالند
باشد و دران اندک جند بیدستر و عاقرقرحا حل کردہ باشند بر سر مالند و باید کہ از دادن این معجونات در اوقات شدید الحرارۃ و بلدان حارہ اجتناب نمایند
و کسی کہ در بدن او حرارتی ظاہر شود دران بجودت تمیز بعمل ارند طبری گوید کہ سکتۂ حادث از خلط بلغمی لزج عسر الانحلال منقسم بدو قسم ست یکی آنکہ مسکوت
غطیط کند شبیہ بغطیط نائم و کسیکہ از سکتہ غطیط کند و در دہن او کف آید البتہ خلاصی نیابد دوم آنکہ با وی غطیط نبود و تنفس و حرکت شرائین
در بدن ظاہر نباشد و مثل میت بود و اکثر این قاتل و کمتر آن عسر باشد و علاج نوع اول اینست کہ خرقہ بآبیکہ دران صبر و افسنتین تر کردہ باشند
آغشتہ بر سیا بپیچیدہ بنحوی کہ ممکن باشد در دہن انداختہ تا فم مری رسانند و حرکت دہند و اندک ایارج بحلک بمالند تا قی بحرکت آید و حقنۂ حاد
کہ دران سکبینج و جاوشیر و قنہ و جند بیدستر و فرفیون اندک از انہا باشد بعمل ارند و اگر این ہر دو علاج فائدہ نکند سعوط بروغن کہ دران فرفیون و جاوشیر
پختہ باشند بکار برند و اگر چہ در سعوط خطر ست و اگر این اثر نکند امید صحت او نباید داشت و علاج نوع ثانی بعینہ ہمین ست و دران اینقدر زیادہ نمایند
کہ آئینہ گرم کنند و بر سر کلاہ نمد نہادہ بران آئینۂ گرم گذارند تا نمد و دماغ ازان گرم گردد و ایارج محلول بآب افسنتین در حلق ریزند و ساقین او محکم ببندند
و در بینی او فتیلۂ ملوث بجاوشیر و جند بیدستر و مشک نہند و بطول بروغن زنبق سی درم فرفیون سہ درم نیمگرم بر یافوخ و شیون بریزند و در ہر دو گوش
دو فتیلۂ ملوث باین روغن نہند و یکبار بآب گرم و بار دیگر بحقنہای حادہ کہ مذکور شد حقنہ نمایند و چون سکتہ منحل شود و استرخا ظاہر گردد لزوم اغذیۂ
گرم مثل کبوتر بچۂ در پرواز آمدہ مطبوخ بنخود سیاہ و زیت رکابی نمایند و در ہر ہفتہ یک شربت از حب منتن یا حب شیطرج یا حب سکبینج یا حب اصطمخیقون یا کبیر
بخورانند و در ہر چہل روز حقنۂ حادہ بعمل ارند و مابین حقنہ و حب لزوم تناول ایارجات بمقدار واجب مثل ہمرو دیطوس و مارکا خانیس کنند و در ہر فصل
از دو فصل ہمال ایارج لوغاذیا بآب ہلیلۂ سیاہ و افسنتین و قنطوریون بخورانند بعد ازان تریاق کبیر مجرب بقدر یکدرم بسہ دفعہ در سہ روز بدہند
باین طریق کہ قسط تلخ و عود وج ہر دو در شراب کہنہ بجوشانند و تریاق دو دانگ نقصہ دادہ دو سہ جرعہ ازان شراب بنوشانند و در غذای او از عادت تاخیر نمایند
تا آنکہ گرسنگی سخت ظاہر شود بعدہ آبیکہ دران شبت و عسل و نمک بسیار جوشانیدہ باشند بدہند و در قی کردن کوشش نمایند بہر آنکہ اگر بعد از خوردن
تریاق از معدہ و ظہور گرسنگی قی کنانند خلطی لزج برآید کہ ازان بسبب غلظ و لزوجت و فساد رنگ آن تعجب کنند و بر پشت و سائر اعضا روغنہای گرم
بمالند و تدبیر مفلوجین در غذا او داکنند و در تدبیر آن تقویت دماغ بادویۂ حارۂ محللہ دائم زیادہ نمایند تا سکتہ عود نکند چہ اگر اعادہ نماید یکبار دیگر کشد
ایلاقی و جرجانی می نویسند آنجا کہ سبب سکتۂ بلغم باشد و خون با وی آمیختہ بود و علامات ہر دو پیدا باشد اول فصد باید کرد پس بتدبیر حقنہ و قی
و شیاف مشغول باید شد و در شیاف جاوشیر و سکبینج و مقل و اشق و زہرہ گاو و شحم حنظل داخل کنند و در قی کردن سعی نمایند و اگر سببش بلغم غلیظ لزج
باشد امید کمتر بود و پس اگر طبیب امید بیند تدبیر استفراغ و انفتاح سدہ و گرم کردن دماغ کند بدین ترتیب کہ اول تنقیہ نمایند بحقنۂ تیز و اگر بدلند گرم

طعام غلیظ یا بسیار خورده است جهد کنند تا دهن او بکشایند و پر مرغ چرب کرده با ایارج فیقرا آلوده بحلق فرو برند پس اگر قی نشود تهوع و تحرک آنرا فائده کنند بعد از آن
دماغ گرم گردد و اگر بیدار بروغن سوسن چرب کنند نافع تر باشد بعده فقرات گردن و پشت او بروغن گرم بمالند و پای او را بروغن فرفیون و روغن قسط و زعفران
و مانند آن بمالند بعد از آن تسخین یابس او بتسعیط چیزی لطیف سفوح کنند و اگر تریاق کبیر و مثرودیطوس باشد یک شربت آن در ماء العسل حل کرده در حلق او ریزند
و اگر حاضر نباشد معجون سجرینیا و انقردیا و شلیثا جائز باشد و اگر یکمثقال از سکبینج یا حلتیت یا جندبیدستر در ماء العسل حل کرده بحلق او فرو ریزند موافق باشد
و اگر مسهل دادن ممکن شد نافع تر از حب فرفیون نیست **صفت** آن سکبینج اشق جاوشیر مقل صبر جندبیدستر حرمل هر یک دو درم فرفیون یکدرم شحم حنظل دو نیم درم [illegible]
یکمثقال و بعد تنقیه در آب گوگرد نشانند و در حمام خشک نافع باشد **صفت** حقنه جاوشیر شحم حنظل قنطوریون باریک نانخواه شبت حلبه سداب انجدان هر واحد [illegible]
سکبینج دو درم بورهٔ ارمنی هفت درم روغن بادام تلخ یک اوقیه انگبین ده درم زهره گاو دو درم ادویه در یک اثار آب بپزند تا بمقدار نیم اثار بماند صاف کرده
و ماستار ازان گرفته حقنه کنند اگر زود بیرون آید باز اعادهٔ آن نمایند تا رطوبت بسیار فرود آرد **صفت** روغن فرفیون که بر مهره های پشت و گردن مالند
بگیرند آب سداب کوفته افشرده یک اثار و روغن سوسن ده استار آمیخته بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قسط و عاقرقرحا و جندبیدستر
هر یک سه درم جاوشیر و بارزد و فرفیون هر یک مثقال ساییده در روغن گرم آمیزند و حل کنند و اگر روغن بلسان حاضر باشد سه درم با وی بیامیزند و الا زیت
اگرچه ضعیف است بدل آن کنند و گرم کرده بکار برند **صفت** روغن قسط بگیرند ابهل اذخر اسارون وج سنبل هر یک ده درم قسط سی درم و در یک نیم اثار آب بپزند
تا آب سرخ شود پس صاف نموده روغن زیت بیست استار انداخته باز بپزند تا آب بسوزد و در ان سه درم جندبیدستر و مثقالی فرفیون حل کرده بکار برند **صفت**
روغن اسقیل بگیرند عنصل تر چهار اوقیه در ده روغن زیت یک اثار بپزند تا مهرا شود و اگر عاقرقرحا جندبیدستر خردل قسط فرفیون مشک داخل کنند قوی تر باشد
و نطول که بر سر و فقار پشت و گردن ریزند اجزای آن همانست که در قول شیخ گذشت لیکن سداب و بابونه نیز داخل است و تدبیر تسخین دماغ بصفحهٔ آهنی گرم کرده
تا آنکه موی سر بسوزد نیز سابق مسطور شد و طلای سر بخردل و جند که در قول مسیح گذشت گرم کرده نیز دماغ را گرم کند و اگر اجزای ضماد که در قول شیخ گذشت
در صوف بسته گرم کرده بر سر نهند نیک باشد و سعوط زهرهٔ کلنگ با آب سداب یا آب مرزنجوش و یا جندبیدستر سوده بماء العسل حل کرده سود دارد و بارزد و جندبیدستر
ببویانند **صفت** حبی که معروف بعجب بیمارستان است بگیرند جندبیدستر نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم فرفیون یکدانگ ایارج فیقرا یکدرم این جمله یک شربت است
محمد بن زکریا گوید حلتیت را در سکته و فالج و لقوه سخت سودمند یافتم و هیچ چیز برابر او نیست بدن را گرم کند و تب آرد و اخلاط را بگدازد بامداد و شبانگاه مقدار یک باقلا در سکنجبین عسل
یا ماء العسل حل کرده بدهند و اصل در علاج این مرض آنست که [illegible] نخست بحقنه و قی تنقیه نکنند استعمال سعوط و روغن و نطول [illegible] و اول روغن ضعیف استعمال
نمایند مثل روغن سداب ساده و روغن سوسن که در ان [illegible] حل کرده باشند اگر ازین انتفاع نیابند قوی تر ازان بکار برند و در روغن موم بگدازند تا بر موضع مدت بسیار باقی ماند و هرگاه بهوش آید تا چهل
روز همین تدابیر از نطول و سعوط و مالش روغن کنند و از جماع [illegible] در هر هفته یک شربت بدهند یا حقنه کنند و غذا نخوداب دهند یا شوربای گنجشک نر یا کبوتر بچه با نخود و شبت و دارچینی
در صعتر پخته و اگر با نان انجیر و مویز منقی بخورند موافق باشد و بعد بیست و چهار روز هر صبح روغن بید انجیر بماء الاصول بنوشند و هر هفته ایارج فیقرا و ایارج کبار
چون ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و جالینوس و مانند آن بکار برند و باقی بعلاج فالج معالجه نمایند ابن الیاس و خجندی می نویسند که در حالت سکته
استعمال قی و نفوخ و وجور و طلا و وضع تا بگرم و حقنه حاد نمایند و هر یک ازان سابق مذکور شد و بعده هر صبح جلاب انیسون با دیان گاوزبان هر یک سه درم گلقند عسلی
ده درم بنوشانند و غذا در روز نخوداب بشیرج و حب قرطم و لحوم گنجشک و کبوتر و تیهو با فلفل و دارچینی دهند و بعد نضج برای تنقیه دماغ حب ایارج یا حب لوغاذیا در هر هفته یکبار
یا دو بار بحسب قوت و امکان دهند و سعوط زهره کلنگ با آب مرزنجوش بکار برند و این علاج ایشان تا انگاه است که از بیست و چهار روز تجاوز کرده باشد و چون ازین [illegible]
[illegible] سکته در فالج بالقوه بحسب کثرت ماده و قلت آن افتد و حق آنست که این مرض اخ الموت است و علاجش صعب [illegible] و مرضی شدیدتر ازین نیست و بعض اوقات [illegible]
الطاکی گوید که بدایت بهر چه مسهل و مفتح از تکمید و تنطیل و روغن ها و شیاف [illegible] باید کرد بعده [illegible] جذب ماده [illegible] بکار برند
[illegible] الطعام [illegible] و سرکه [illegible] روغن [illegible] و طلای سر بجندبیدستر [illegible] حرکت دهند و هر روز این سعوط [illegible] در روغن گاو [illegible]

والفلفل کنند یا حب ... سوده واحد سه جزو وحلتیت جزو ... جزو ... یک جزو واحد وحبند اشق مشک هر واحد نیم جزو به آب کرفس سرشته بقدر نخود حبها سازند ... ریوند ... باعجین ... غذا سازند و تریاق یا شربت دو ... دهند و تریاق الذهب بجبست آب بادیان یا انیسون و زیره و اگر تریاقات مذکوره میسر نشود ... جوشیده و بعد دو هفته ... اصول بروغن ... بجهند و شکر بنوشانند و ایارج جالینوس یا لوغاذیا دهند و این ... علاج این ... از امراض بارده مجرب است و مروف ... بروغن ... بادام ... مبارک ... سیاه ... اوقیه ... شونیز هر واحد نیم اوقیه جندبیدستر ... فلفل سفید و سیاه هر واحد سه درم ... در سه چندان ... بسرشند و ... تقطیر نمایند و حبها نمایند که مجرب است بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و همچنین روغن بان ... و این معجون از مختارات مجربه ... قلفل سفید و سیاه و دار فلفل دارچینی ... هر واحد ده درم ... کرفس ... عاقرقرحا ... مصطکی مغز حب الصنوبر هر واحد پنج درم جندبیدستر شحم حنظل هر واحد سه درم بسه چندان عسل ... بسرشند شربتی ... درم

علاج سکتهٔ دموی سوداوی

در دموی ... تمام فصد سر و از هر دو دست نمایند و خون زیاده کیرند که فی الحال افاقه حاصل شود و اگر حاجت بینند فصد ... از ... سافن نیز بکشایند پس ... ساقین فصد رگ بینی نمایند و بعده هر دو ساق و بازو بعصابه ستحکم بربندند و کف پا بمالند و اصل السوس ... جوشانیده صاف نموده شربت لیموں یا ترنجبین ... داخل کرده در حلق بچکانند و تلیین طبیعت بحقنهٔ متوسط بعده بحقنهٔ حاد ... نمایند چون بهوش آید غرغره بسکنجبین و آب گرم کنانند و بهر تنقیهٔ دماغ حب بنفشه دهند و بعد از تنقیه مفرحات معتدل استعمال کنند و ایضا برای تقویت سر روغن گل و روغن بابونه و سرکه بر سر مالند و شمومات بارد مقوی دماغ مثل صندل و گلاب ... و سکنجبین ... بنوشند و ... برای دفع غلظت خون گلقند ... عرق بادیان و گلاب و عرق گاوزبان یا در آب طبیخ عود و مصطکی حل کرده شربت ... مکرر استعمال نمایند و اعاده حقنه کنند اگر حاجت بسوی آن باشد و بعد کشادن سکته تلطیف تدبیر کوشند و بر جلاب یا ماء الشعیر رقیق یا مزوره بنوشانند مغز بادام ... و رفته رفته بتدریج نخود آب شوربا کوشت مرغ و تیهو و دراج دهند صاحب اقتباس گوید که بعد افاقهٔ مریض ... ماشه حب بنفشه وقت شب بعرق شاهتره بخورانند و ... مطبوخ شاهتره و عنب الثعلب و بنفشه و گل سرخ هر یک هفت ماشه مویز منقی دو توله عناب پنج عدد شب در عرق شاهتره و عنب الثعلب هر یک ... خیسانیده صبح جوش کرده مالیده صاف نموده مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین شیرخشت گلقند هر یک سه توله مالیده باز صاف کرده شربت ... چهار توله شربت ... اضافه نموده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آن گلاب و عرق شاهتره اکتفا کنند و وقت دو پهر نخود آب ... دهند و وقت شام ... بنوشانند ... خورانند و صبح تبرید از گل گاوزبان ... سیاوشان اصل السوس ... هر یک هفت ماشه در عرق ... شاهتره و گاوزبان ... جوش کنند ... مالیده صاف ... و یا گاوزبان چهار توله داخل کرده تخم خرفه خشک هفت ماشه پاشیده بنوشانند و غذا بدستور ... چهار ... مسهل ... معدلات خون بعمل آرند ... دموی ... فصد قیفال از هر دو دست کرده و خون ... سه پاو گرفته امر بمالیدن همه بدن بروغن ... کردم و گفتم که دوا ... دو انگشت ... و ... بروغن ... یا بروغن فرفیون ... نموده بر سر ... دو سه ... در آب گل ... گلاب حل کرده ... چنانچه ... بهوش آمد پس تنقیه ... کردم طبری گوید که علاج سکتهٔ دموی اولا فصد است پس غرغره پس حقنه پس حبوب پس ... و در ... صاحب ... دموی ... فصد کردم و ... سعی ... و بعد آن ... ظاهر نشد زیرا که فضول در خون ... بود و خون با وجود فساد کیفیت کثیر الکمیت بود ... ضعیف شده بود پس هرگاه فصد کرده شد همه فضول ... خون ... گردید و دماغ او پاک شد و آنچه اندکی از آن باقی بود ... آن بحقنه و حب ... و ... کردم و در سکتهٔ سوداوی اولا فصد باسلیق بعده حقنهٔ معتدل مخرج سودا استعمال کنند و بعد افاقه بعلاج مرض سوداوی رجوع کنند و از چیزهای بسیار گرم ... حذر نمایند و اگر ... سوداوی و بلغمی باشد اول فصد صافن یا باسلیق ... مناسب بود ... حقنها معتدله ... سوداوی ...

علاج سکتهٔ ضربی و سقطی

... علاج ... از ضربه و سقطه ... مذکور شد بکار برند و ایضا اول فصد سر و ... بکشایند و حقنهای مناسبه بکار برند و در ... تسخین دماغ ... رقیق و لطیف ... مشغول شوند و بستن اطراف ... دست و پا ... بر سر ... بهوشی ... و اگر تدابیر ... میسر ...

وابن نوع بی تپ دور کم میباشد پس با تدابیر مذکوره در علاج امراض دماغی و تشنج و سکتهٔ بلغمی مع رعایت تپ بعمل آرند و ایضاً بعد فصد صافن باید مریض را در قالین پیچ انداخته یکدو پاس متصل باز فوه و زردچوب و مغاث هندی و اسطوخودوس و مصطکی هر یک نه ماشه و چند بیدستر با بدل آن زراوند طویل هفت ماشه و حال بجای آن شیر سوده بکنیم توله و روغن گل و زنبق هر واحد یکنیم توله آمیخته بر همه سر ضماد نموده کلاه نمد نو بالایش گذاشتن و دو عدد فتیله از پارچه بافته کبود رنگ ساخته و آنرا بروغن گل آمیخته بدان آلوده از آتش اخگر پلاس افروخته پیش بینی داشته دود آن بدماغ رسانیدن در سکتهٔ فرنی همان روز صحت می بخشد و شخصی از ضرب افتادن اورا سکته شد حکیم علویخان امر کردند که سراورا برهنه ساخته تازیانه بسیار باید زد بی فاصله تا یکساعت بحومی بعده رگ هفت اندام زده خون بقدر دو نیم پاو باید گرفت و بفاصلهٔ دو سه روز رگ پیشانی کشایند همچنین کردند پس اندکی بهوش آمد و دهان بکشاد گفتند که از جند بیدستر و جدوار خطائی هر واحد یکماشه مصطکی دو ماشه سوده در روغن بادام تلخ یکنیم توله آمیخته وجور کنند دیگر روز صحت حاصل شد بردن علاجی دیگر و مالیدن دست و پا بسختی و زدن مشتها بسیار بر سر و همیدن تا یکپاس و بعده فصد قیفال کشادن از هر دو دست و افروختن چهار توده انگشت چوب تمر هندی گرد مریض و بعد بهوش آمدن صبر هفت توله گل بابونه و گل عاشق تازه هر یک سه توله و روغن زنبق پنج توله آمیخته سر را بروغن بید انجیر چرب کرده ضماد ساخته کلاه نمد بر سر پوشانیده باز مشتها بر تمام بدن و سر بدستور زدن حادثهٔ علویخان بتکرار سه چهار بار بعمل آوردن صحت می نماید و حکیم کبیر علیخان شخصی را که از اشتر افتاده سکته پیدا کرده بود امر کردند که تازیانه چوب سبز دو صد بر سرش برهنه زنند چنانچه نوبت بضرب بست و پنج رسید که بهوش آمدی و باز بدستور میشد همچنین حال تا هفت هشت روز میداشت در روز نهم حالت مذکور موقوف شد پس چند بیدستر یکماشه زنجبیل یکنیم ماشه زراوند طویل دو ماشه سوده در عسل یکنیم توله آمیخته لیسانیدند و بالایش ماءالعسل نوشانیدند و بجای آب ماءالعسل اکتفا کردند و غذا نخود آب بیضهٔ نیمبرشت و نان تنوری مقرر داشتند و در روز سوم از تن بیرون صحت یافت لیکن لکنت زبان باقی بود پس دو روز هفت هشت بار دلک زنجبیل عاقرقرحا و فلفل سفید از شیشهٔ نمک طعام هر یک یکتوله بر زبان مالیدند پس مصطکی صحت یافت

علاج سکتهٔ بخاری

که از بخارات فاسد یا عفونی و بائی و کیفیت ردی افتد آنچه در علاج امراض دماغی بخاری و تشنج گذشت بعمل آرند و ایضاً در بخارات سمیهٔ فاسده مثل تیره و منویه اول رگ صافن و یا عرق النسا کشایند و حقنهٔ حادهٔ ذی تریاقیت بعمل آرند و از سرکهٔ ثومی و بصلی و شراب ریحانی هر واحد یکتوله حلتیت زفت و سکبینج و جاوشیر هر یک سه ماشه آب برگ گندنا و پیاز هر یک یکنیم توله لخلخه سازند و اندکی از آن در بینی چکانند که بهوش آید پس مطبوخ پوست خیارشنبر و یا مسکطرامشیع با اضافهٔ خیارشنبر و ترنجبین و گلقند ملین طبیخ حمام دهند و غذا قلیهٔ زردکی و شلجمی و چوچهٔ مرغ که در آن دارچینی و سیاه افتاده باشد با نان خشکار تنوری دهند و بجای آب برماءالعسل از عرق اشترخار و بادیان ساخته قناعت کنند و در هر دو صورت پس از افاقت جهت دفع مادهٔ مابقی بمباشرت مناسبت باشد و جهت تعدیل مزاج و منع صعود بخارات دواءالمسک جدواری علویخان با عرق بهار گاوزبان دهند واما در بخارات عفنه و بائیه حقنه از شراب کهنه و سرکهٔ کهنه هر دو برابر و عرق بهار نارنج نصف هر دو و نمک طعام دو مشت و مقل ازرق سه توله در روزی چهار پنج بار بعمل آرند و وقت شام حقنه از گل ارمنی هفت توله و شراب نوزده توله و گل مختوم دو توله و ماءالعسل ساده یکنیم پاو ساخته بکار برند تا بهوش آید پس ادویهٔ تریاقیه مثل جند بیدستر و جدوار خطائی هر یک یکماشه در دواءالمسک تلخ هفت ماشه بلیسانند و بدرقه بعرق بهار ترنج و کیوڑه هر یک پنج توله و وقت شام شربت کیوڑه چهار توله در عرق مذکور دهند و غذا پلاو مرغ و فاخته و نان تنوری یا شوربای اینها دهند و اگر حاجت بتنقیه باشد پس حب قوقایا و افادیه و ایارج علویخان و شربت مکرر رسائی و خیارشنبر و گلقند کنند بکرات و مرات بعده جهت تعدیل و تقویت تریاق الذهب با شراب ممزوج و شربت یاقوت علویخان و عرق عنبر حکیم بقاخان استعمال نمایند و بجای آب ماءالعسل که از عرق بهار کرده و گلاب ساخته باشند اکتفا نمایند **فائده** در سکته که از رسیدن سردی بدماغ باشد هرچه در علاج امراض دماغی بارد گذشت بعمل آرند دیگر مسخنات مثل سعوطات و ضمادات و کمادات وغیره که در سکتهٔ بلغمی گذشته استعمال کنند پس معاجین گرم مقوی دماغ خورانند و آنچه از ورم حار و بارد دماغ افتد بعلاج امراض دماغی حار و بارد علاج نمایند بقصد تقویت دماغ بشمومات کالامر و غیره معالجه شوند

جمود

که آنرا شخوص و آخذه و مدرکه نیز گویند و بیونانی قاطوخس و قطوخس نامند و معنی آن امساک است و آن مرضی است که دفعتاً واقع شود و حس و حرکت بجمله باطل گردد و اعضا

بیک حال بماند مثلاً اگر ایستاده یا نشسته یا خفته یا در کاری مشغول باشد بر همان شکل بماند و بر تحریک چشم و پوشیدن پلک و گردیدن از پهلو بپهلو و تکلم هیچ وجه قادر نباشد و در حلق او چیزی فرو نرود و بدون تپ ذی کف و تشنج باشد بخلاف لیثرغس که بی تپ نمی باشد و صرع که با تشنج و کف دهن میباشد و فرق میان مرض و سبات آنست که در سبات تنفس ممتنع نبود و اگر چشم مفتوح و صورت مریض فتح و نبض بطی و صلب و عدم قدرت تکلم و جواب باشد بخلاف سبات که در آن عدم امتناع تنفس و چشم پوشیده و وقوع در استغراق بتدریج بعد خواب ثقیل و نبض لین و امکان تکلم و جواب بتکلف میباشد و فرق در جمود و سکته آنکه در حلق مجمود چیزی را مثل نتوان کرد و مخصوص بوضعی نبود بخلاف مسکوت که بر پشت افتاده باشد **بالجمله** سبب این مرض سده است که در بطن مؤخر دماغ از اخلاط بارد یابس غلیظ سوداوی افتد و بسبب مشارکت آفت بجمیع اجزای دماغ رسد و گاهی از خوردن میوهای سرد خام و نوشیدن آب سرد و برف و غسل بآب بسیار سرد حادث

علاج اگر آثار غلبه خون ظاهر بود و قوت و سن و فصل مساعدت کند فصد سر رو کنند و یا حجامت ساقین نمایند و الا شیاف گرم و حقنه منضج سوداء و بعد آن استعمال نمایند در حقنه رعایت مزاج مریض مرعی دارند مثلاً اگر قوی مزاج باشد از افتیمون و بسفایج و بلیله کابلی و غاریقون و شحم حنظل و مانند آن مرتب سازند و الا از آب سبوس گندم و آب چقندر و خطمی یکرطل و روغن کنجد ده درم و بوره ارمنی یکدرم و شحم حنظل یکنیم دانگ و شکر سرخ پانزده درم بعمل آرند و جند بیدستر و فرفیون در روغن زنبق آمیخته بر سر طلا سازند و **ایضاً** قبل از افاقه و بعد آن بابونه و زوفای خشک و اکلیل الملک و شبت با سرکه عنصل آمیخته بر مؤخر سر ضماد کردن مفید است و روغنهای گرم چون روغن خیری و سداب و مرزنجوش قدری جند بیدستر آمیخته بر مؤخر سر بمالند و یا مثل یاسمین و نسرین و غالیه و مشک ببویانند و داغ بر پس سر نهادن مجرب رازی است و تدبیر سکته و سبات و تسخین بخار و دثار و ادهان نمایند و بعلاج امراض دماغی بارد و صداع بارد پردازند **و بعد از افاقه** منضج سوداء دهند یا مطبوخ یا در نجبویه سه درم انیسون دو درم گلقند عسلی ده درم هر صبح بیاشامند و چون در قاروره نضج ظاهر گردد مسهل سوداء حب افتیمون دهند یا مطبوخ که در آن افتیمون و غاریقون و بسفایج و اسطوخودوس باشد و حب قوقایا یا حب اصطمخیقون که از تربد و حب النیل و ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک هندی هر یک بقدر حاجت گرفته ساخته باشند بدهند و گویند که ماء الجبن مع سفوف سوداء نیز مفید است و اگر مریض ضعیف باشد بحقنه لینه اقتصار ورزند و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و غذا نخوداب گوشت دراج و تیهو با شیره قرطم سازند و در اختلاط مرض گلقند عسلی بدهند و بجای آب برماء العسل اکتفا نمایند و آنجا که از استعمال مسخنات بیخوابی عارض شود سر را بشیر زنان و روغن بنفشه یا روغن گل یا کدو یا نیلوفر یا بادام تر نمایند و **ایضاً** ادهان مذکوره در بینی چکانند و بر کف دست و پا و ناف و خصیتین بمالند و از بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه و گل سرخ و تخم کاهو و پوست خشخاش و تخم آن بر سر نطول سازند و غذا شوربای جوزه مرغ با نخود و شیره بادام و مالیدن روغن شبت یا روغن خیری در حمام بر بدن سود مند است و از اغذیه مولد سوداء پرهیز کنند و بقول بعضی اگر این مرض از بخار بلغمی باشد بادویه سبات علاج کنند و روغن لبوب سبعه حار نطولاً و سعوطاً در تقویت دماغ بارد قوت عظیم دارد و سعوط بجلنجبین خوشبو محلول در روغن مذکور هنگام قوت برودت نیز نافع است **سویدی** گوید که در جمود ضماد بابونه بآب پخته و نطول بطبیخ شبت یا اکلیل الملک و شرب و ضماد غاریقون یا سلیخه یا اسطوخودوس و شرب بلیله یا شحم حنظل یا سنای مکی یا زنجبیل و شم انفاس کبوتران و شرب و شم جاشا و شم و ضماد سنبل الطیب و شم برگ فلفل سوده در پارچه بسته مدام و نفوخ آن در بینی مثل غبار سائیده نافع است و اگر بابونه اکلیل الملک شبت مرزنجوش سائیده بآب و روغن بنفشه پخته بر سر ضماد کنند بسرعت شفا بخشند و غذا جوزه مرغ و دراج و یا بچه حملان و اعضای او بریان و پخته و زرده بیضه نیم برشت مفید و ضماد فرفیون یکدرم در روغن زنبق ده درم گداخته بر سر و شرب و ضماد حب بلسان در جمود بلغمی و شرب افتیمون در جمود سوداوی سود مند است و اگر با جمود سهر باشد مرزنجوش سبز و گل بنفشه بکوبند و بر سر ضماد **مؤلف اقتباس** مینویسد که اول حقنه حاده حلو بخان لعل بکار برند و یا این شیاف بکار برند مغز تخم حنظل انجیر سه توله صابون پنج توله در طبیخ افتیمون و خربق سیاه شکر سرخ سه توله و زهره گاو و زهره بز و سه توله سکبینج و سقمونیا هر یک یکنیم توله و روغن زیت دو توله بعد از آن محجم بی شرط بر ساقها نهادن و عضلها و صدر و عضدین و عصبهای پشت و میان انگشت شهادت و ابهام او را سخت گرفتن و مالیدن و سرینها او را محکم فشردن و گوشها کشیدن و عضلهای بغل و کف پای او را و اگر حقنه بجای مستحد مهیا بدن را مالیدن بشدت تمام نزد و تر آگاه میسازد بسبب جذب ماده و تحریک بعض حواسه و بوهای تیز همین اثر دارد و پس از آگاهیدن جهت تنقیه سوداء

حب اجورد علو بخان و یا حب غار یقون ایشان یا مطبوخ افتیمون الیلی بسعی الیه بدهند و پس از حصول تنقیه بر تعدیل مزاج بمعجون نجاح و اطریفل افتیمون حالینوس یا
خورانند و غذا شوربای مرغ بنان خشکار دهند و بجای آب ماء العسل که بگلاب ساخته باشند بنوشانند و اگر به سبب سردی با فراط خشکی با فراط بود ضماد نمایند محشی شرح اسباب
نوشته باید که بر فقار صلب از گردن تا عصعص اندکی روغن بلسان و روغن سیاه بیخچ و قدری ابهل ارمنی و شکر و عسل مخلوط کرده ضماد کنند و حکم بادشاه امیری تدام
که معالجه او علاج بدادن تبرید میکرد بجهت آنکه مریض بر تکلم قادر نبود و معالج او گمان کرد که این از یبوست و از حرارت بوده است و چون دانستم که مرض او جمود ست
معالج او را از دادن تبرید منع کردم و باستعمال تسخین و نوشانیدن مسهلات امر نمودم لیکن بر قول من عمل نکرد و در چند روز مرض زیاده شد و بسکته انجامید و مریض
بهلاک گردید طبری گوید که حقنه بعمل آرند و مر سه درم صبر پنج درم جند بیدستر سنبل الطیب مکد یک درم سائیده آرد کرسنه سی درم آمیخته روغن قسط و ناردین یا
روغن بلسان داخل کرده در آب باند کی سرکه کهنه سرشته بر فقار پشت از کتفین تا عصعص ضماد نمایند و روغن سوسن یا روغن ناردین بر همه بدن بمالند و تعریق
بر روغن غار نیکو گرم کنند و هر وقت مشک و جند بیدستر ببویانند و چیزی خوشبو متوسط الحرارة در منخرین طلا نمایند و این جمله تدابیر تا وقتی باستعمال آرند که مزاج علیل بحرارت
کثیر متغیر نشود و هر گاه متغیر گردد و صداع در موخر سر بالضرور ظاهر شود در ینصورت فصد رگ پیشانی گشایند و بتعدیل مزاج پردازند تا وقتیکه حرارت مفرط نباشد
و متوسط بود و هر گاه که اندک حرارت این مرض را منحل میسازد چنانچه از تب حاد گاهی انحلال فالج و تشنج امتلائی میشود و این مرض از امراض مزمنه است که بقیه آن مدت مدید میماند و صاحب این
علت را از جماع بعد صحت تا مدت دراز منع کنند که در آن خوف هلاکت است و آنانچه صاحب این مرض را بدان سعوط کنانند زهره کلنگ و جند بیدستر و مشک است مفرد و مجموع و بعد دریافت
قوت و مزاج علیل و قبل از تنقیه و عود قوت و عقل مریض باستعمال سعوط پرهیز نمایند که در ابتدای مرض خطر دارد و بعد افاقه معجون انقردیا باید داد و استعمال غرغره با میویزج و عاقرقرحا اگر ممکن باشد نافع است

امراض عصب

و آن ده مرض است یعنی استرخا و فالج و تشنج و تمدد و کزاز و لقوه و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و اسباب این امراض اصناف امراض ثلثه یعنی مزاجیه و آلیه
و تفرق اتصال میباشد و اورام نیز موجب امراض عصب میگردد و در افعال طبعیه و حاسیه و محرکه او آفت ظاهر میشود و حرکات عنیفه را در پیدا کردن امراض عصب
دخل عظیم است فوق از غیر آن و حرکات عنیفه مثل پیچیدن بر ریسمانست و برداشتن چیزی گران و جز آن هرچه در آن تمدید قوی یا فشردگی باشد و در احوال اعصاب
استدلال از افعال حس و حرکت و از لمس در لین و صلابت و از مشارکت دماغ و فقرات و از اوجاع و مواد مختص بعصب میکنند و اکثر علامات یکی از آن بمعرفت احوال دماغ
پی می برند بیشتر آنها از ضرر افعال و از لمس است و از اقسام سوء مزاج که اکثر محدث امراض عصب میگردد برودت و یبوست ساده یا مادی بلغمی و دموی میباشد و حکم
تشخیص سبب مرضی از امراض عصبی فرق در ساذج و مادی چنان کنند که اگر مرض بتدریج افتد از سوء مزاج ساذج بود و اگر دفعة واقع شود مادی باشد و در سوء مزاج رطب
و یابس چنان تمیز نمایند که بر عضو مؤف روغن بمالند اگر بزودی خشک کند و مرض بتدریج افتد بی شک سبب مرض او سوء مزاج یابس باشد و الا رطب و فرق در بلغمی
و دموی از برودت و حرارت لمس و دیگر علامات مخصوصه هر یک که در تشخیص امراض راس مذکور شد باید کرد و تشخیص و تدبیر امراض آلیه و اورام عصب در فصل فالج و غیره مسطور شود
و علاج تفرق اتصال عصب در باب جراحات خواهد آمد و در ینجا علاج اقسام سوء مزاج بقلم می آید اکنون بدانند که در امراض عصب استعمال ادویه قویه مستفرغه خواه مسهله
در ابتدا التعجیل نکنند بلکه در آخر بعد چهارم یا هفتم روز و اگر مرض قوی باشد بعد چهارده روز بکار برند و اطلیه و عصارات مستعمله در اصلاح مزاج عصب باید که قوی تر باشند
به نسبت ادهان بباعث بطور نفوذ آنها در عصب و در تنفیذ آنها بتفتیح مسام مبالغه نمایند و در علاج اکثر امراض عصبانی قصد و عنایت طبیب بطرف موخر دماغ
و نخاع و بعده بمبدا عصبی که محرک عضو مریض بود مگر آنکه این امراض در روی باشند که در ینصورت قصد جمیع راس خصوصا مقدم او کنند و جماع مفرط و خواب بر امتلاء و شرب
آب سرد و برف و آب بسیار و شراب کثیر و تازه و سرکه ضار ترین اشیاست باعصاب و همچنین کل حامض و نافع و مبرد قوی و فصد کثیر مضر است اما شراب کهنه
و اندک کل امراض عصب را نافع گفته اند بجهت تحلیل ماده و تقویت عصب و تسخین آن و موافق ترین آبها برای امراض عصبی آب بارانست

علاج امراض عصبی بارد رطب ساذج

و آن استرخا و تشنج و رعشه و خدر است هرچه از مطبوخات و مرخات و ضمادات و کمادات و نطولات حاره که در علاج امراض دماغی بارد ساذج گذشت بعمل آرند

... باید که سعوط بادام بسنده یا روغن بادام و بسبب لبث او زمانه طویل تا تاثیر قوی بمناسبت جمیع اعصاب رسد چه اعصاب ... قلیل الانفعال بمادهٔ سوداویه است و از اینجاست که در وی ... روغنهای گرم مثل روغن زیت و روغن کتان بسبب طول زمانی ملاقات آنها با ... عصب بارد و غلیظ بود و صلابت او را لازم باشد و هرگاه سوم استعمال نمایند باید که پیه در شکلان بکار برند و روغن قسط و روغن چند قوی ... اعصاب است و از غذایات که در اینجا بدان احتیاج اکثر افتد ادویه مسخنه است مثل ضماد خردل و ثافسیا و ضماد زیت و استعمال آن جهت که از آن ... نفع عضو بسیار نفع دهد و عاقرقرحا مرزنجوش مویزج کندا اوقیه نطرون خردل بکدد دواوقیه فلفل یکدرم فرفیون یک اوقیه جندبیدستر چهار اوقیه سوده در روغن خار مخلوط نموده ضماد کردن نیز مسخن عصب است و اشیای مسخن و مقوی اعصاب از مشروبات وج مربی و جندبیدستر و مغز حب الصنوبر و دماغ خرگوش بریان است و اسطوخودوس ناخنه و شربت از آن هر روز وزن یکدرم است کوفته با شربت عسل سرشته بدهند و ریاضت معتدل و ادمان ... و ملطفات قوی نیز مفید باشد و کثرت اکل سیب و بهی نافع و انگور مضر عصب است و کذا اطعمهٔ مرطبه مثل شوربای چرب و ... بدین ضرر دارد و اغذیه خشک گوشت مرغ و ... و روغن ...

علاج امراض عصبی یابس ساذج

و آن تشنج و تمدد و رعشه و خدر است هر چه در علاج امراض دماغی یابس گذشت بعمل آرند و ماء الشعیر بروغن بادام یا ماء القرع یا ماء الخیار یا آب انار شیرین یا آب تربوز و جلاب بدهند و اگر قدری شراب ریحانی مقطوع برای تنقیه بیامیزند نافع باشد و کذلک امتزاج او در آب نوشیدن مفید است بشرطیکه تپ نباشد و در شب وقت خواب لعاب اسبغول با جلاب و روغن بادام و اگر تپ نباشد شیر تازه یا ماء الجبن ساده بروغن بادام بنوشانند و آبزن با طبوخ برگ بید و کشنیز و بنفشه و نیلوفر و برگ خطمی و برگ کاهو و کدو و خیار و برگ کنجد و برگ خشخاش و برگ چقندر و یا صرف آب کرم و یا خیار یا تربوز یا آب بید و مانند آن یا بگلاب که در آن این ادویه پخته باشند بتکرار استعمال نمایند و بعد از آن مالیدن روغنهای مرطب مثل روغن بنفشه و کدو و مانند آن است و اگر از این کهنه روغنها و مطبوخات رطب چرب ضمیمه سازند نفع شدید نماید چنانچه ابن سینا همین عمل را میکرد و آبزن از شیر یا روغن کنجد نیم گرم نیز مفید بود و در مفاصل و مناسبت اعصاب نیز روغنها استعمال کنند مع عنایت بتر طیب دماغ و بادهان و عصارات مرطبه سعوط نمایند چنانچه شیر زنان بروغن نیلوفر و روغن کدو در بینی و گوش چکانند و شیر خر بروغن بنفشه آمیخته و یا لعاب اسبغول و آب برگ خرفه بر سر نهند و ایضاً از بنفشه و خطمی و آرد جو بلعاب اسبغول و روغن کدو و یا شیر زنان آمیخته بر سر و بر عضو ماؤف ضماد نمایند یا قیروطی مرطب بمالند و از حرکت و ریاضت و هوای بسیار سرد و بسیار گرم محترز باشند و اغذیه مرطبه لطیفه مثل حریره جو که از نشاسته و روغن بادام و نبات سفید ساخته باشند یا گوشت حلوان یا بابچه حلوان با اسفاناخ و روغن بادام یا جوزه مرغ یا ماهی رضراضی دهند و اگر تپ باشد گوشت حلوان مع بقول مرطبه مثل کدو و خیار و یا مزورهٔ ماش با مغز بادام و کدو و اسفاناخ و خرفه و سرمق بدهند و باقی تدبیر مرطب از علاج تپ دق اخذ کنند

علاج امراض عصبی بلغمی

و آن استرخا و فالج و تشنج و تمدد و لقوه و رعشه و خدر است باید که تا چهار روز عوض آب غذا بماء العسل اکتفا نمایند و اگر مریض برداشت کند تا هفت روز و ماء العسل بحسب مزاج مریض ... بسازند مثلاً اگر مزاج مریض برودت زیاده داشته باشد یکجزو در هشت جزو یا چهار جزو آب بآتش ملایم بجوشانند و کف برگیرند هرگاه سوم حصه بسوزد صاف کرده بنوشانند و در ... و شش جزو آب آمیخته ... بماند صاف کرده بدهند و اگر برودت زیاده باشد یک حصه و آب ... بجوشانند ... صاف نموده بدهند و اگر ماء العسل ... مثل عرق بادیان ... و زیاده گردد ... باشد و اگر قوی تر خواهند دارچینی زنجبیل مصطکی زعفران ... جند الطیب ... بقدر حاجت در صره بسته ... [illegible]

[illegible]

بالجمله اگر مزاج اصلی حار باشد و یا تپ داشته باشد ادویه بارده مثل بنفشه و نیلوفر و کاسنی و خیارین خصوصاً بزور منضجات برای اصلاح دهند و اصول اند [illegible]
تا ضعف طبیعت منجر نگردد و گل سرخ و گل نیلوفر وغیره و حشائش بارده برای تپ یا حرارت ادویه مسهله و اصلاح گرمای مزاج حار اصلی در مسهل نیز میدهند بنابر [illegible]
باید داد و گرنه کار شیرجات میکشد لیکن بتامل فصد هم بدهند و اگر مزاج اصلی حار نباشد و یا تپ نباشد اصلاً و مطلقاً نباید داد که مضرت دارد منضج و انشای منضج [illegible]
مذکور و اگر کافی نباشد شوربای دو کبوتر بسازند و بخورند و گوشت او را مرکنند بعده و شوربا جوب بگرم اول بقدر سه تولد اندازند پس باید کفته مثل نخود و موشه [illegible]
و دارچینی بعد از آن هیچ داخل نمایند و در مزاج حار شوربای شکار و یا بره با زیره حاره بدهند و کبوتر ندهند که محرق خون است و در این امراض بعد از ماء العسل یعنی [illegible]
یا هفتم یا چهاردهم بجای آب عرق بادیان یا گاوزبان میداده باشند و اگر بر مزاج سردی غالب باشد عرق الخرد دارچینی غیر قوی بدهند و اگر مزاج حار محتمل ماء العسل نباشد یا تپ [illegible]
از اول در استعمال عرق و حب النیل با بادیان مضایقه ندارد بعد از آن روز شانزدهم مسهل بلغم دهند و یا در منضج مذکور غاریقون سه ماشه تربد مصوف شش ماشه برگ سنا یک تولد [illegible]
چهار ماشه مغز فلوس شش تولد شیره مغز بادام شش دانه افزوده مسهل دهند و اگر عمل خوب نکرد بسفایج شش ماشه افتیمون چهار ماشه حب النیل چهار ماشه زیاده سازند و در [illegible]
که در مسهل بلغم معمول است یا اسطوخودوس گل گاوزبان هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو تولد داخل کرده تخم ریحان پاشیده بدهند و اگر حرارت محسوس شود گاوزبان [illegible]
هر یک چهار ماشه جوشانیده با شربت بنفشه دهند و اگر حرارت زیاده بود بهدانه نیز داخل کنند خواه لعاب او با شربت اسطوخودوس دو تولد تخم خشک چهار ماشه پاشیده بدهند و بعد دو مسهل [illegible]
منضجات زاده حب ایارج یا حب شبیار تنقیه نمایند و بهتر آنست که در میان کل دو یا سه مسهل استعمال منضجات کنند یعنی نضج دهند پس استفراغ ماده نمایند و باز اعاده منضجات کنند
پس مسهل استعمال نمایند و همچنین بعمل آرند زیرا که ماده این امراض بارد و متمکن در اعصاب است و غذا روز مسهل وقت دو پهر آب نخود گوشت کبوتر و وقت سه پهر کهچری موثه دهند و بعد از تنقیه
معجون سیر و دواء المسک حار و معجون انقرادیا و معجون [illegible] و معجون جالینوس و لعوق معمولی و دیگر معاجین گرم بخورانند و شربت عسل و شربت ابریشم و عرق تنبول و عرق تنباکو و عرق [illegible]
استعمال کنند و روغنهای گرم مثل روغن بیستون و روغن قسط و روغن بید انجیر مرکب و روغن هفت برگه و روغن موم و روغن بهشت و روغن جو اصل و روغن مبارک و روغن کلان و روغن [illegible]
چوب چینی و روغن حب السلاطین بمالند و ایضاً بعد تنقیه عطوسات و سعوطات و غراغر منقی دماغ بعمل آرند و طبیخ ضبع عرجا نشانند و تریاق فاروق دو دانگ یا مثرودیطوس یا تریاق اربعه
تناول کرده عقب آن قرنفل دارچینی عود هندی عود صلیب یک مثقال در عرق بادیان جوشانیده صاف نموده شربت اسطوخودوس داخل کرده بنوشند و یا فلونیا اول بخورند بعده دارچینی
خطائی عود هندی عود صلیب اسطوخودوس یک یک مثقال در گلاب جوشانیده صاف کرده شیره کشنیز خشک شیره مربای زنجبیل سه مثقال حل کرده بنوشند و یا دواء المسک حار تنها بعده خمیره بالایش
طبیخ بادیان خطائی عود مصطکی خولنجان قرنفل انیسون هر یک سه ماشه الایچی خرد دارچینی هر یک چهار ماشه چای خطائی هشت ماشه نبات سفید دو اوقیه داخل کرده بنوشند و تریاق فاروق برابر نخود
خورده بالایش عود دلسان عود صلیب یک یک ماشه در عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه و عرق دارچینی هر یک چهار تولد جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی حل کرده بنوشند [illegible]
گوشت دراج بخورند و مربای زنجبیل و مربای ترکی برابر در عسل سرشته هر روزه و وقت بقدر دو گان ماء العسل مداومت نمایند و نوشیدن ماء العسل و خوردن این دوا لازم است و یا بادیان خطائی
چای خطائی هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه زوفای خشک سه ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق بادیان یک پنج تولد جوشانیده صاف نموده نبات چهار تولد داخل کرده بطور قهوه بنوشند و مدام خاییدن
دارچینی و قطعه جوزبوا و کبابه چینی و درج و عاقرقرحا و قرنفل و نهادن جوزبوا سالم در دهان و طلای مسحوق او با روغن بان یا عطر او تنها نافع بود و گرسنه و تشنه دارند و تسخین اکل [illegible]
و طلای مر و ادرار بول سفید شناسند و دیگر مبدلات مزاج که در علاج امراض عصبی بارده مذکور شد بکار برند و کوشش کنند در خواب نباید از وقت بیدار باشد و در سر و گوش فرش [illegible]
و صوف و پنبه نو دارند و موی سر تنگ شوند و شب بخواب دهند بسیار زیاده از خواب اندک باید و مسکن تاریک و گرم باشد خالی از نصایح و نقوش و رطوبت و قریب به باد تند سرد [illegible]
کنند و ریاحین حاره خوشبو در آن نهند و اگر مزاج علیل حار باشد ترتیب مسکن بحسب آن کنند و اجتناب از حوامض و ماکولات بلغم و از خواب بعد غذا مناسبت و ترک غشا و آب خالص [illegible]
واجبست که فصد [illegible] امراض عصبی [illegible] فالج و اختلاج فصد [illegible] باشد و استعمال ادویه قویه مسهله [illegible]
روز چهارم یا هفتم و اگر [illegible] باشد تا چهاردهم و استعمال ادویه قویه مسهله و غیر مسهله تاخیر کنند و در این ایام اول به اشیای لطیفه [illegible] اکتفا نمایند و استعمال [illegible]
حاجت [illegible]
حنظل [illegible]

[illegible] یک هفته معتدل است بعد هفته [illegible] بعد از آن حب [illegible] و از بیا هفت [illegible] شروع کنند و بعد حب [illegible] قوی معتدل در [illegible] مثل [illegible]
[illegible] ماء الاصول نوشته شد [illegible] شحم حنظل [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] حب ساخته در [illegible] یک [illegible] هفته [illegible] اول [illegible] و [illegible] قرابادین [illegible]
[illegible] هفته [illegible] بست و چهار قیراط [illegible] شش قیراط [illegible] شش قیراط [illegible] اعصاب [illegible] و برابر این نیست الطافی که
که علاج فالج و لقوه و تشنج رطب و کزاز و رعشه و خدر و اختلاج همانست که در سکته گذشت لیکن [illegible] است که علاج اینها قبل یک هفته نکنند والا گاه سبب [illegible] میشود
و افاعیل [illegible] و [illegible] منع کنند و از نوم و غسل [illegible] [illegible] استعمال کرده [illegible] که [illegible] لقوه و فالج [illegible] [illegible] آن [illegible]

علاج امراض عصبی موی صفراوی

و آن استرخا و تشنج و رعشه و خدر و اختلاج است [illegible] بعد چهار روز یا هفت روز فصد کنند و شربت انار شیرین یا شربت بنفشه در عرق عنب الثعلب بست تولہ اصل کرده بدهند [illegible]
شربت [illegible] یا شربت لیمو یا سکنجبین [illegible] دو تولہ در عرق کاسنی [illegible] تولہ و [illegible] عرق کیوڑه و عرق بید ساده هر یک [illegible] تولہ اصل نموده بدهند و بعد از نضج [illegible]
از عناب [illegible] دانه شاهتره شش ماشه گل بنفشه تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه عنب الثعلب گاوزبان هر یک شش ماشه مویز منقی بست دانه تخم کاسنی دو تولہ اصل السوس [illegible] تخم [illegible]
دو تولہ [illegible] و خرما [illegible] کاسنی هر یک چهار ماشه [illegible] یک تولہ مغز فلوس شش تولہ ترنجبین شش تولہ املیلہ [illegible] هر واحد شش ماشه خاریقون روغن بادام هر واحد شش ماشه [illegible]
و بر روز دوم لعاب [illegible] گاوزبان تخم خطمی تخم کنوچه هر یک چهار ماشه [illegible] خشک چهار ماشه [illegible] غذا آب [illegible] و نخود آب و آش جو و در صفراوی لعاب بهدانه چهار ماشه عرق گاوزبان
پنج تولہ شربت بنفشه یا شربت انار دو تولہ بدهند و بعد از نضج و مسهل مذکور حب ایارج شش ماشه با عرق بادیان [illegible] تولہ آخر شب [illegible] صبح بدون مغز فلوس [illegible]
بنوشانند و اگر احتمال حب ایارج نباشد از گل بنفشه تربد رب السوس هلیله زرد انیسون هر یک نیم درم سقمونیا دو دانگ حب ساخته بدهند

استرخا و فالج

استرخا سستی و ضعف است که در عضوی ظاهر شود و حس و حرکت آن عضو ناقص یا باطل گردد و فالج بقول مطلق استرخای هر عضوی را گویند و بقول مخصوص محقق مختص [illegible]
استرخا یک شق بدن است در طول که از گردن تا قدم فرا گرفته باشد و سر صحیح و سالم بود و یا در جمیع شق از سر تا قدم ساری باشد و این فالج مع اللقوه [illegible] گویند و فالج بمعنی استرخا
اگر بهر دو جانب تمام بدن غیر از اعضای سر و روی بود او را [illegible] گویند و اگر بهر دو شق سر و بدن عام باشد سکته بود و بالجمله سبب بطلان حس و حرکت آنست که روح حساسه و محرکه
یا محتبس گردد از نفوذ در اعصاب بجهت انسداد طریق روح حامل آن و یا نافذ باشد در آن و لیکن بعضی اعضا از اثر قوت آن متاثر نشوند بجهت فساد مزاج خود و فساد
مزاج یا از حرارت باشد یا از برودت یا از رطوبت یا از یبوست اما حرارت تا که بحد غایت نرسد تاثیر حس و حرکت را منع نکند و یبوست [illegible] بلکه مانع حس و حرکت اکثر برودت
و رطوبت بود و ظاهر است که برودت ضد روح است و تخدیر و اخماد آن کند و رطوبت عضو را مهیا ببلادت میگرداند پس از اسباب بطلان حرکت رطوبت بلا ماده بود لیکن [illegible]
این تخمین سهل باشد و این در اکثر بدن یا در شق واحد و عام نبود بلکه در یک عضو خاص عارض شود چون فالج مثانه و ذکر و امثال آن پس فالج و استرخای اکثر اعضا بسبب [illegible]
و سبب احتباس روح انسداد بود و یا افتراق مسام و منافذ مؤدیه سوی اعضا بقطع عصب در طول و انسداد یا بر سبیل انقباض مسام یا امتلای اخلاط سدد یا ورم یا قطع [illegible]
و انقباض مسام یا از ربط عضو بود و آن بکشادن رباط زائل گردد و یا از انضغاط شدید چنانچه [illegible] ضربه یا سقطه یا سیلان فقره براست و چپ یا خلع مفصل و یا غلظ جرم [illegible]
[illegible] یا [illegible] مسام عارض شود و امتلای سدد از مواد رطب بود و آن اکثر بلغم باشد که از بطون دماغ بریزد و در خلل کل اعصاب جاری گردد یا در مبادی اعصاب یا
اعصاب متوقف شود و طریق روح نفسانی بند کند و اما ورم نیز از جرم خود در نخاع و منابت اعصاب و یا شعب آن منافذ را سدد و سازد از هر ماده که باشد و اما قطع
[illegible] باشد مانع نفوذ روح [illegible] حس و حرکت نبود و آنچه در عرض باشد حس و حرکت را منع کند از اعضائی که مجاری روح نفسانی میان او و میان [illegible]
[illegible] متصل بوده [illegible] باشد که ماده رطب بسبب غلبه حرارت بر بدن یا بسبب حرکت بدنی یا نفسانی دفعتاً از خوف یا غضب یا لذت یا غم بسوی
اعصاب نخاع و اطراف [illegible] و فالج [illegible] و بدانکه سبب فالج اگر در یک شق بطون دماغ یا در مجاری شق واحد افتد همه شق بدن مع شق روی [illegible]
[illegible] اگر هر دو شق بطون دماغ یا مجاری [illegible] [illegible] اعضای روی [illegible] شود لیکن گاهی حس [illegible] گردد

واگر مبدأ عصب از نخاع افتد فالج در یک شق بدن غیر از روی حاصل بود و اگر از منبت فرد تر بهر دو جانب یا در یک شق باشد اعضائیکه عصب آن از آن
منبت روید مفلوج گردد و اگر سبب در نخاع نباشد بلکه در عصب یا شعبهٔ او باشد یا تفرق اتصال یا ورم افتد استرخا در عضوی که این عصب یا شعبه تعلق داشته باشد
واقع شود مثلا در زبان و حنجره و مری و مثانه و معای مستقیم و غیر آن و باقی اعضا سالم بود و اکثر فالج در شدت برد شتا و در مشایخ و مزاج بارد رطب و شیوخ که
تدبیر غلیظ مولد بلغم نماید عارض میشود و گاهی در ربیع بحرکت امتلاء دران و در بلاد جنوبی و در عمر پنجاه تا شصت سالگی که مزاج بارد و ممتلی باشد و دفعةً حرارت یا
برودت قوی رسد بر سبیل نوازل می افتد و اگر فالج بجوانان فصل گرما افتد کمتر نجات یابد و گاهی سکته و صرع و قولنج و اختناق رحم و حمیات مزمنه بسبیل بحران نیز
منتقل بفالج گردند و قولنج شدید الالم در اکثر مودی باسترخای اطراف و خلع مفصل زانو و سرین گردد هنگام انقضای مرض بسبیل بحران در دفع طبیعت فضول را از عمق
بدن بسوی اطراف چنانچه صاحب کامل گفته که جماعتی را دیدم که ایشان را قولنج صعب شدید الالم بود و منکبین آنها و بعضی را منکبین و مرکبین منخلع گردید و شخصی را دیدم که حرکت
کتفین او معطل شده بود و الا حس آن مرد جید بود و جالینوس در کتاب خود ذکر کرده که در زمانهٔ من جمع کثیر را درد قولنج عارض شد و هر کسی که از ایشان خلاص یافت خلاصی
آن باسترخای اطراف گردید و حس آن باطل نشده بود و نفس سوی مختلف منقطع از شدت اختلاف در فالج بر رداءت حال صاحب فالج دلالت کند و بقراط گوید
که مرض فالج قوی ممکن نیست و ضعیف سهل نه و بدانند که گاهی استرخا با خلع و تشنج مرکب میگردد در بعض مردم حتی که بعضی اعضای ایشان مسترخی یا منخلع و بعضی
متشنج مرتعد بسوی منشاء آن معاینه کرده و گاهی عضو منخلع با تشنج و ارتعاد دیده شده و این نوع از بقراط نقل کرده کسی را که سکر از شراب باشد و یکبارگی کلام او
بند گردد و بعده او را استاد بهم رسد بمیرد مگر آنکه تب آنرا عارض شود یا کلام او در ساعتی که سکر او منحل گردد جاری شود و مراد بامساک کلام فالج است و جالینوس گوید که
استمساک صوت مع استرخا ردیست و اعضائیکه مفلوج شود رنگ آنها تیره گردد و بولس گفته که استرخا از انخلاع بعض فقار قاتل است قسطا بن لوقا گفته که اگر مفلوج
کلام مستوی کند علت در نخاع بود و علاج آن سهل تر باشد و اگر در کلام او اضطراب بود علت در دماغ باشد و علاجش مشکل تر است و بدانکه نبض مفلوج ضعیف
بطی متفاوت بود و هرگاه از مرض قوت ضعیف گردد نبض ضعیف صغیر متواتر شود و دران فترات بلا انتظام واقع شوند و قاروره مفلوج اکثر سفید باشد و گاهی بسبب ضعف
جگر یا عروق یا گرده یا درد عصب بسیار سرخ بود و گاهی شق سلیم ملتهب بود گویا که در آتش است و شق مفلوج بارد بود گویا که در برف است و نبض شقین مختلف گردد چنانچه
نبض شق بارد ساقط بود و نبض شق حار بحسب مزاج آن باشد و گاهی چشم جانب شق بارد کوچک گردد و عضو مسترخی و مفلوج تا که همرنگ سائر بدن باشد و کوچک و لاغر نگردد
در صحت امید وار تر است و اگر بسبب فساد مزاج باستیلای برد و جمود و فتور حرارت غریزی یا انطفای آن افعال طبیعی نیز باطل شود و عضو بجهت نرسیدن غذا بزردی و لاغری
گراید امید صحت او کمتر بود و صاحب کامل گوید که علامت علت معروف بابولقسیا آنست که صاحب او بر پشت افتاده بود و صوت و حس و حرکت او معدوم باشد و برین علت تقدیم
کنند صداع شدید و امتلای عروق و اعین و دوار و تاریکی بصر و سردی دست و پا و اختلاج در جمیع بدن و ثقل در حرکت و هراسان وقت خواب و بول مائل بسیاهی بود
و دران ثفل با رسوب شبیه بسویق و فشار باشد و علامت خلع احساس نتوء عظم داخل در حفرهٔ مفصل یا خارج از موضع خود است و آنرا بمحاسهٔ لمس مفصل دریابند

طریق تشخیص اسباب این مرض باید که اولا بپرسند که مرض دفعةً عارض شده یا بتدریج اگر دفعةً بگوید حال تقدم وقوع ضربه یا سقطه یا زخم بپرسند
اگر اقرار آن کنند و مرض بمجرد وقوع آن افتد سببش گسستن عصب یا قطع آن باشد و این بر دو لاعلاج است و الا نظر کنند اگر سفیدی رنگ و ترهل
بدن و کثرت بزاق و نوم و قلت عطش و قاروره سفید غلیظ و گاه رنگین سرخ و زرد غلیظ بسبب ضعف کبد و عروق و نبض بطی و متفاوت باشد
فالج رطوبی بلغمی باشد و اگر ملمس حار و رگهای گردن ممتلی و نبض ممتلی و رنگ چشم و روی سرخ بود فالج دموی باشد پس اگر فالج مادی بعد
سرسام یا سکته یا صرع یا قولنج یا اختناق رحم یا حمیات حاده و مزمنه بر سبیل بحران واقع شود فالج انتقالی بحرانی باشد و اگر … مرض …
گوید و با آن تب و درد یا گره در عصب بود فالج ورمی باشد پس ببینند اگر تب و درد شدید … بود ورم حار باشد و اگر تب کم و درد اندک …
ورم رخو باشد و اگر از لمس صلابت و تعقد در عصب معلوم شود و از تقدم وجع … سوال کنند … ورم صلب باشد و اگر …
او را موافقت … از تقدم رسیدن سرد … باشد …

والا تقدم ضربه یا سقطه یا زوال فقره یا خلع مفصل بپرسند پس هر کدام ازین اسباب که اقرار کند سبب استرخا همان باشد و فرو نشستن پشت یا گردن و بلندی سینه اگر زوال فقره بسوی داخل بود و خمیدگی پشت یا گردن و فرو رفتن سینه اگر زوال بطرف خارج باشد نیز از نشان زوال فقرات است و اگر حرکت انبساط و انقباض عضو مسلوب شود و عضو نرم باشد سببش خلط عصب با غلبه یبوست باشد و تقدم اسباب یبس بر یبوست شاهد باشد و هرگاه بول بلا اراده جاری گردد نشان استرخای مثانه باشد و اگر براز بلا اراده بیرون آید علامت استرخای معای مستقیم بود و باشد که قوت دافعه باطل شود و بول و براز دفع نتواند کرد بالجمله علامت علاج استرخای مثانه و معای مستقیم و استرخای زبان و حنجره و مری وغیره هر یک در مقام خود مذکور گردد و اینجا تدبیر مطلق استرخا و فالج مسطور میشود

علاج استرخا و فالج بلغمی

تدبیرش بدستوریکه در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد از ترک آب و غذا در ابتدا و استعمال منضجات و مستفرغات وغیره بعمل آرند و ایضا استفراغ بالاقدام نمایند مگر برفق و مراعات قوت و راحت دادن بدن در میان هر استفراغ و اگر در پنج شش مسهل ماده فالج بر نیاید ایارج الاصول فقط تا یک چله گذرانید و حبوب منقی دماغ میداده باشند و در آخر معجون سیر وغیره بخورانند لیکن از تنقیه تا چهلم روز فراغت ضرور است چه قول بعضی اساتذه است که اگر قبل از چهلم اعضا بکشاید باز نکشاید لهذا در مرض خفیف هشتم روز مسهل معمول است و از روز چهارم منضج شروع میکنند و تدبیر کلی این مرض نضج کامل است و قبل از نضج کامل اسهال ممنوع و در روز دوم از مسهل اگر تپ نبود باز منضجات مشتمل بر مقویات و مسخنات کبد اگر شق راست مئوف بود و مسخنات و مقویات قلب اگر شق چپ معلول بود بدهند اگر مرض قوی باشد تا چهلم روز تقویت اعضا ضرور است و بعد مسهل تقویت معده بمصطکی و زرنباد و فاوانیا و اسطوخودوس سوده به اطریفل کبیر یا اطریفل مرتی معمول است چه اطریفل دماغ منقی مخصوص عضو مئوف یعنی دماغ است و سکنجبین عنصلی با شربت زوفا یا ماء الاصول و یا ماء الجبن و ماء معتدل بیاشامند و خوردن تریاق اربعه و ثمانیه و جوارش بلادر هر چه موجود باشد و مناسب دانند با عرق بادیان و شیره آن نافعست و مداومت یکدرم سداب شربا در روغن دارچینی مجربست و همچنین بهر تبدیل مزاج تریاق کبیر و یا مثرودیطوس نیم درم و کلکلانج و مانند آن بدهند و هر شب بعد تنقیه معجون فلاسفه و معجون بلادر و اطریفل کبیر و معجون وج و مربای آن بخورند و دیگر ادویه مرکبه مثل جوارش اترج علوبخان و سفوف اترج الیشان و خمیره اسطوخودوس و حب عنبر و مومیائی و اذاراقی و حب شیطرج و حب سیماب و حب بیش و حب سم الفار حسب حاجت بعمل آرند و فقرات و اعصاب را بروغنهای گرم محلل و مقوی اعصاب چون روغن قسط وغیر آن گاه ساده بمالند و گاهی جندبیدستر و عاقرقرحا در آن روغنها آمیزند یا موم در روغنی گداخته و قدری فرفیون آمیخته نیمگرم تدهین کنند و یا مومیائی کانی در روغن حنا مالش نمایند که بعد یا فتن فالج انفالج دفع ماندگی اعضا میکند و یا ضماد جوزبوا و مالش زنجبیل و عاقرقرحا کنند و یا قسط تلخ مرکی فرفیون سوده بر روغن گل ممزوج نموده نیمگرم بمالند و آبزن مخترع حکیم علی گیلانی نیز مجربست و سواری کشتی و نقل از بلد بارد بشهر گرم مفید بود و درین مرض تا گرسنگی صادق و تشنگی سخت نشود غذا و آب نخورند و ترک طعام شب واجبست و چون به صحت شوند عضو مسترخی را حرکت دهند و غمز شدید کنند و بخرقه درشت بمالند و باید که در فالج بر اخراج خون جسارت نکنند الا بعد تحقیق غلبه خون بیمار سرخ رنگ و جوان و فصل و مزاج و قوت مساعد باشد در ضرورت فصد جایز است اما خون کمتر باحتیاط تمام گیرند و گرنه بلغم غلبه خواهد کرد و در ابتدا حتی الامکان در تقلیل غذا کوشند

بیان بعض تراکیب معمول در فالج منقول از مطب اساتذه کرام روز منضج باید که در منضج بلغم وزن اسطوخودوس پنج ماشه و انجیر سه عدد کنند و عود صلیب دو ماشه گاو زبان عنب الثعلب بیخ کبر هر یک شش ماشه عوض بیخ کاسنی بیخ کرفس و مویز منقی داخل کرده در عرق عنب الثعلب نیم آثار جوشانیده گلقند حل کرده بدهند غذا شوربا کبوتر و نخود بیکوقت دیگر بجای آب عرق مکوه و وقت شام تریاق فاروق بقدر یک نخود بشهد خالص شش ماشه سرشته لیسانیده بالائش عرق مکوه عرق گاوزبان خورانند

ایضا در مرض خفیف صرف اصل السوس گاوزبان بیخ بادیان بیخ کاسنی بادیان اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب و بادیان جوشانیده با گلقند برای نضج دهند و بعد نضج اجزای مسهل افزایند ایضا برای مرد جوان در فصل صیف که استرخا در لکین و قدم و عسر حرکات باشد منضج از گل بنفشه اصل السوس خطمی خبازی گاوزبان بیخ بادیان هر یک شش ماشه در عرق عنب الثعلب و گاوزبان هر یک تولہ شب خیسانیده صبح جوشانیده گلقند مالیده داده شود و در روز دوم اسطوخودوس بجای گل بنفشه بافزایند عود صلیب دو ماشه گل بنفشه چهار ماشه عنب الثعلب شش ماشه مویز منقی ده دانه بیخ کبر شش ماشه زوفای خشک سه ماشه بادیان شش ماشه انجیر زرد هفت عدد

تخم قرطم یکنیم تولہ سنای مکی یکنیم تولہ افزودہ جوشانیدہ صاف نمودہ فلوس خیارشنبر شش تولہ گلقند چار تولہ روغن گاو شش ماشہ داخل کردہ مسہل دہند و در
مسہل سوم حب ایارج دادہ و روز دوم از مسہل برای نضج مادہ و تقویت دماغ گل گاوزبان سہ ماشہ پرسیاوشان چہار ماشہ بیخ کاسنی شش ماشہ اسطوخودوس
چہار ماشہ جوشانیدہ گلقند حل کردہ اول ہلیلہ مربی خورانیدہ بنوشانند **ایضا** در خلل خفیف دماغ کہ حس و حرکت بعد غسل قدری ناقص گردد و در گوش ہوای پر
معلوم شود ماء العسل گاوزبان چہار تولہ در سہ آثار آب جوشانیدہ عسل پاؤ آثار داخل کردہ باز جوشانیدہ بدہند و گاوزبان گل گاوزبان ہر یک پنج ماشہ
پرسیاوشان ہفت ماشہ نبات یکتولہ در عرق بادیان یا و آثار جوش دادہ بطور قہوہ بخورانند و غذا عسل و نان بعد دو سہ روز کہ تخفیف شود و قبض باشد
گلقند عوض نبات کنند باز نکوہ گل بنفشہ گل سرخ ہر یک ہفت ماشہ گاوزبان گل گاوزبان ہر یک پنج ماشہ عوض بیخ کرفس و بیخ اذخر و اسطوخودوس
در منضج بلغم افزودہ منضج دہند و بعد نضج اسطوخودوس پنج ماشہ سنای مکی یکتولہ تربد سفید سہ ماشہ مغز فلوس ہفت تولہ روغن زرد پنج ماشہ اضافہ کردہ
مسہل دہند و بدستور روز دوم تبرید و بعد دو مسہل چند روز منضج دادہ حب ایارج خورانیدہ بعد تنقیہ معجون فلاسفہ دہند **ایضا** بصورت مرض خفیف بعد ماء العسل
در منضج بلغم گاوزبان پنج ماشہ عوض اصل السوس و بادیان و انجیر افزودہ روز پنجم دادہ روز ہیجدہم اجزای مذکورہ و سنای مکی و مغز فلوس گلقند روغن بادام در منضج
اضافہ کردہ مسہل دہند و بعد تنقیہ کامل عود غرقی عود صلیب مصطکی سورنجان ہر یک نیم ماشہ در گلقند آمیختہ ہمراہ عرق بادیان بخورانند و عود صلیب و سورنجان
بتدریج اضافہ کنند و بروغن آب برگ ریحان مالش نمایند **ایضا** اگر در فالج از گرمی ادویہ منضجہ اسہال و سوزش بول و درد گلو عارض شود ادویہ شدید الحرارۃ
از منضج موقوف نمودہ گل بنفشہ گاوزبان تخم خربزہ تخم خیارین افزایند و از تخم خطمی و عرق مکوہ و عرق گاوزبان غرغرہ کنند و عناب در دہن دارند و یا منضج از خیساندہ
تخم خیارین گل بنفشہ گل گاوزبان ہر یک شش ماشہ عناب چہار دانہ مویز منقی نہ دانہ در عرق مکوہ شش تولہ عرق گاوزبان پنج تولہ شربت بزوری معتدل دو تولہ
نیمگرم بدہند و اگر اسہال زیادہ بود در شوربای کبوتر نخود کابلی چہار تولہ داخل کنند و روز شانزدہم اسطوخودوس گاوزبان تخم خطمی بیخ کاسنی اصل السوس پرسیاوشان
ہر یک شش ماشہ بادیان نہ ماشہ سپستان دہ دانہ سنای مکی تولہ تربد شش ماشہ بادرنجبویہ چہار ماشہ تخم خربزہ نہ ماشہ عود صلیب چہار ماشہ عوض تخم خیارین
و مویز منقی و شربت بزوری داخل کردہ شب خیسانیدہ صبح جوشانیدہ مغز فلوس ہفت تولہ ترنجبین چہار تولہ گلقند سہ تولہ عرق بادیان پنج تولہ روغن بادام شش ماشہ
داخل کردہ غاریقون سہ ماشہ خوردہ بنوشند و بعد نخوداب کبوتر و شام آب دال مونگ و بر پنج روز دیگر اصل السوس بجای عناب و تخم خیارین در نسخہ منضج سابق
افزودہ دہند و بجای ماء العسل عرق بادیان اگر اسہال کم شود در روز ہیجدہم در آخر شب حب ایارج تولہ بروغن بادام دو ماشہ چرب کردہ ہمراہ عرق بادیان و مکوہ
بخورند و صبح بسفایج چہار ماشہ مغز قرطم شش ماشہ تخم کشوث چہار ماشہ عوض تخم خطمی و سپستان و سنا و تربد و بادرنجبویہ و پرسیاوشان در نسخہ مسہل اضافہ
کردہ بدہند روز دیگر بدستور مقرر منضج گل بنفشہ گل گاوزبان گاوزبان ہر یک شش ماشہ مویز منقی نہ دانہ اصل السوس چہار ماشہ عود صلیب چہار ماشہ
تخم خربزہ نہ ماشہ در عرق مکوہ و نہ تولہ عرق بادیان نہ تولہ شب تر نمودہ صبح صاف نمودہ شربت بزوری داخل کردہ دہند روز بستم در این منضج خطمی شش ماشہ
عناب چہار دانہ پرسیاوشان شش ماشہ بادرنجبویہ بسفایج ہر یک چہار ماشہ سپستان یازدہ دانہ عوض عود صلیب اضافہ کردہ گلقند بجای شربت بزوری
داخل کردہ دہند و تا چہار روز ہمین منضج دادہ روز بست و چہارم حب ایارج بدستور خوردہ صبح گل بنفشہ اسطوخودوس اصل السوس بادرنجبویہ شش ماشہ
سنای مکی تولہ گاوزبان پوست بیخ کاسنی عود صلیب مغز خشکدانہ ہر یک شش ماشہ بسفایج فستقی چہار ماشہ مویز منقی نہ دانہ تخم خربزہ پرسیاوشان ہر یک نہ ماشہ
شب در عرق مکوہ عرق بادیان ہر یک دوازدہ تولہ تر نمودہ صبح جوش دادہ مالیدہ صاف نمودہ مغز فلوس ترنجبین روغن بادام داخل کردہ بدہند روز دیگر گل بنفشہ
گل گاوزبان تخم خربزہ ہر یک شش ماشہ مویز منقی نہ دانہ اصل السوس چہار ماشہ شب در عرق گاوزبان عرق مکوہ تر نمودہ صبح مالیدہ صاف نمودہ شربت بزوری
معتدل انداختہ نیمگرم بنوشند **ایضا** در فالج رطوبی کہ مزاج اصلی حار بود بعد ماء العسل منضج از بادیان بیخ بادیان حب الثعلب مویز منقی اسطوخودوس بیخ کبر
پرسیاوشان جوشانیدہ گلقند آفتابی مالیدہ صاف کردہ تودری سفید پاشیدہ دہند بعد از نضج مادہ بروز مسہل بیخ کاسنی انجیر زرد سنای مکی افزودہ جوشاندہ
صاف نمودہ فلوس خیارشنبر شش تولہ گلقند شیرخشت ہر یک چہار تولہ روغن گاو شش ماشہ داخل کردہ دادہ شد بعد دو مسہل تا دو روز بجہت تقویت دماغ و دل و جگر

مصطکی اصل السوس یکماشه هلیله مربی یکعدد سرشته همراه اسطوخودوس گاوزبان هریک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری دو توله
حل کرده تودری سفید چهار ماشه پاشیده دهند باز مسهل سوم بدستور قید بحران هر سه هلیله افزوده شب حب ایارج و صبح بدرقه دهند بعد مسهل برای نضج و تقویت
اعضای رئیس و دردیای طبیخ بادیان چهار ماشه بیخ بادیان عنب الثعلب گل بنفشه هریک شش ماشه پرسیاوشان اسطوخودوس گاوزبان هریک چهار ماشه
مویز منقی ده دانه مصطکی سورنجان هریک سه ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده تودری سفید پاشیده دهند و اگر قبض باشد روز دوم بجای
شربت گلقند کنند و سورنجان مخصوص برای اوجاع و ریاح بست جهت درد ساق و پای که از حرکات ماده بشرکت اعضا یا ریاح در فالج میباشد میدهند چون نضج تا حدی باقی ماند باز
سورنجان سوده همراه هلیله مربی و مصطکی در نسخه سابق و بجای گل بنفشه بادیان چهار ماشه داخل کرده دهند باز طبیخ اصل السوس سه ماشه گاوزبان ابریشم خام
تخم کاسنی هریک چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده دهند و برای ضعف دواء المسک معتدل پنج ماشه با عرق بادیان ه توله دهند و بعد از فراغ مسهلها
و تنقیه تمام و کمال اگر تشنگی زائد بود دیگر بار آب تازه بوقت غذا بدهند چه در خلو معده و در ابتدای فالج و در شب آب نمیدهند مگر در صورت تپ و حرارت مزاج
و باز برای مده دیگر که اندکی باقی ماند سورنجان مصطکی هریک یکماشه سوده بگلقند توله سرشته همراه اسطوخودوس چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات دو توله
بدهند و در موسم ربیع تجویز منضج و مسهل کنند و بسفایج قنطوریون هریک چهار ماشه در منضج بلغم عوض اصل السوس و بیخ کرفس افزوده بعد نضج ماده روز مسهل گل نیلوفر
چهار ماشه ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه بجای غاریقون و روغن بیدانجیر و گلقند در مسهل بلغم نموده بدهند و بعد دو مسهل بدستور حب ایارج وقت آخر شب
و صبح بدرقه دهند بعده معجون بنسخه تحفه که دران جوزبوا و بنفشه است جهت تقویت اعضای رئیس و نزله خورانند **ایضاً** در فالج عضوی که بعد قی و اسهال در تخمه
می افتد ماء العسل در عرق گاوزبان ساخته دهند و روز چهارم نقوع پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان عناب بعرق شاهتره عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شب
خیسانیده صبح شربت بنفشه داخل کرده بنوشند غذا شله و بجای آب عرق مکوه **ایضاً** در فالج مع اللقوه و درد بارد و بعد مسهلات سورنجان سوده با طریفل صغیر
سرشته بخورند بالایش گلقند در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عرق بادیان مالیده بنوشند باز طبیخ دارچینی گاوزبان انیسون بادیان جوشانیده با گلقند باز سورنجان
بوزیدان عود صلیب بگلقند سرشته بخورند بالایش عرق عنب الثعلب عرق بادیان شربت اسطوخودوس تخم فرنجمشک پاشیده دهند **ایضاً** در فالج مع اللقوه بعد
تدابیر معموله و مسهلها مصطکی سوده بهلیله مربی سرشته بخورند بالایش گاوزبان بادیان بعرق عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند روز دوم مویز منقی
برعایت جگر عوض بادیان که برعایت معده بود و عرق بادیان بجای عرق عنب الثعلب و تودری سفید افزایند غذا پلاو و قلیه روز سوم اصل السوس تخم خطمی اسطوخودوس
افزایند و عوض نبات گلقند کنند روز چهارم مصطکی سوده بهلیله مربی سرشته اسطوخودوس گاوزبان جوشانیده شربت بزوری تودری سفید دهند روز پنجم
اسطوخودوس عود صلیب سوده با طریفل صغیر سرشته همراه گاوزبان مویز منقی بعرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بجای آب عرق عنب الثعلب
غذا پلاو مرغ باز جوارش عود گاهی با طبیخ بادیان خطائی و گاهی هفت ماشه با شیره تخم کاسنی شش ماشه گلاب دو توله نبات یکتوله باز شیره بادیان چهار ماشه تخم
کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب ۵ توله گلاب چهار توله گلقند دو توله تودری سفید چهار ماشه باز اصل السوس گاوزبان تخم کاسنی ابریشم خام جوشانیده نبات
داخل کرده بنوشند بعده فلاسفه دهند **ایضاً** برای فالج مع اللقوه که مرد پیر را با رعشه و غنه در صوت و استرخا و تغیر در حرکات وحشی باشد صبح فلاسفه عرق بادیان
والاطریفل کشنیزی عرق گاوزبان وقت شام دوج ترکی عاقرقرحا فلفل زنجبیل کوفته بیخته بعسل سرشته بر زبان مالند پس غرغره آب گرم کنند و مسهل دهانیدند ایضاً فصل اعضا
در فالج دماغ مع بواسیر خونی که دوا بسیار گرم خلل دماغ افزاید معجون فلاسفه هفت ماشه همراه طبیخ چوب چینی سه ماشه دانه هیل دو ماشه نبات یکتوله در عرق گاوزبان
دوازده توله جوش داده بدهند و یا اسطوخودوس شش ماشه سنوت یکماشه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله هریک دو ماشه مقل ازرق یکماشه
کوفته بیخته با عرق بادیان دهند **ایضاً** در فالج مع خفقان اسطوخودوس مغز تخم تربوز پرسیاوشان هریک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه جوشانیده شربت دینار
معتدل دو توله حل کرده بدهند و باز تریاق فاروق یا تریاق اربعه بماء العسل بجهت شام و برای صبح معجون فلاسفه شش ماشه با ماء العسل یا و آثار و اگر بعد مسهلات
بسبب قبض و تبخیر خفقان عارض شود فلاسفه خورده اسطوخودوس گل نیلوفر جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند **ایضاً** بعد تنقیه برای تعدیل و تقویت دماغ

مرض دوار المسک سلطه خورده بالایش عرق بادرنجبویه یا دریانج گاوزبان یا شربت اسطوخودوس المصنعه بنوشند یا معجون سورنجان خورده بالایش عرق گاوزبان
سورنجان زنجبیل هر واحد یک مثقال جوشانیده شربت اصل داخل کرده بنوشند یا تریاق فاروق که مقوی حرارت غریزیت بقدر نخود در شربت الصنف
بخورند بالایش عرق گاوزبان بنوشند ایضاً کنزی رابعه تولد بچه تپ شود و از استعمال مبردات فالج بهم رسد و زبان هم بیکار گردد و از معالجات آن صحت
نشود پارچه در روغن دیودار علونجان آلوده در روزی هفت هشت بار در رحم بدارد و وقت صبح معجون سیر علونجان یکتوله همراه عرق تنباکو هفت قطره خورد
وج ترکی و شونیز و جوزبوا هر واحد یکماشه در عسل یکتوله الملعقه تا لیست و یک روز در هر روز سه چار مرتبه از شیشعان زنجبیل فلفل گرد بوره ارمنی هر یک ساییده

ذکر ادویه مفرده مفید استرخا

گویند که در استرخا شرب قردمانا با آب و یا مغز حب الصنوبر کبار و یا حلتیت مخلوط بقردمانا و یا عسل بلادر نیم درم مغز جوز و یا حرف و یا روغن خردل و یا حب فلفل و یا آب مطبوخ
کبریت و یا بیخ سوسن و گل الو با آب و یا حب الغار و یا بیخ خطمی مطبوخ بشراب کهنه و یا افربیون ربع درم سکبینج مثل اشق هر یک نیم درم و یا سکبینج یکدرم با آب گرم و یا حلتیت
بقدر باقلا صبح و شب بجلاب و یا عصاره قنطوریون دقیق بعسل و یا پوست رتّه با آب نیمگرم و یا طبیخ دارشیشعان و یا طبیخ حاشا و یا کرنب مسلوق مطیب بزیت
و یا فوة الصبغ بعسل و یا ثمر قندول و یا شربت عنصل و یا جوز القی و یا زراوند طویل یکمثقال و یا دارچینی و یا دوقو و یا اسطوخودوس و یا سیسندروس و یا لحم
و یا لحم شقانین و شرب تریاق روغن حب الصنوبر کبار و یا روغن پوست ترنج و تخم آن یا عاقرقرحا بسرکه و یا روغن یاسمین و یا روغن فندق و یا روغن سداب و یا روغن
و شرب ضماد قسط و یا برگ غار و یا اقاقیا و یا طلع نخل و یا فلنجه و تمریخ قسط هندی بروغن بان و یا روغن عود الفرج و یا روغن نرگس و یا روغن کبریتی و یا روغن سوسن و یا
آب خاکستر چوب انجیر که ده بار تکرار آن نموده باشند و یا روغن غار و یا زیت که شحم حنظل در آن جوشانیده باشند و یا افربیون یکدرم در زیت ده درم حل کرده و یا افربیون
و جندبیدستر بروغن قسط و یا میعه سائله مطبوخ بزیت یا تنها و یا جندبیدستر در روغن سوسن و موم و یا نطرون مخلوط بزیت کهنه و یا قنه مخلوط بزیت و یا روغن حنا
و یا عاقرقرحا مخلوط بزیت و یا روغن ضیان و یا روغن هر قندول و ضماد خردل بقرنفل و یا سداب و یا شیلم با آب قرنفل سرشته و یا تافسیا و یا خردل سوده در قیروطی روغن بادام
و موم آمیخته و یا نمک و سویق و عسل جمع کرده سوخته و یا غاریقون یا خاکستر چوب انگور بسرکه و زیت و نطول آب دریا شور و یا طبیخ برگ غار و یا برگ فنجنگشت و تخم او و یا مرزنجوش
و یا آب کبریتی و آبزن طبیخ ثعلب در زیت و آب با دیان و تخم کرفس و نانخواه تا آب فالج گردد و یا آب کبریتی و غرغره بطبیخ بیخ کبر و حقنه سکبینج یا طبیخ قنطوریون و شحم حنظل هر واحد

بیان ادویه مفرده نافع فالج

سودمند گفته که در فالج خوردن زنجبیل مربی و داشتن جوزبوا در دهان و انداختن آب آن در کنار اکل لحم غزال تا ایام کثیر و کذا حب الصنوبر کبار از پنج درم تا ده درم با شکر یا عسل یا مویز
و کذا خوردن بچه کبوتر که سر و گردن او دور کرده جوشانیده آب و بیضه از بند و در آب دیگر خوب پخته باشند و کذا مالیدن و نوشیدن روغن تخم تلخ و کذا فصد کردن
دماغ پخته و زیت و صعتر مطیب کرده و کذا خوردن دماغ از مجربات و همچنین شاه بلوط هر روز نیم درم صبح و نیم درم شب وقت خواب تا سی روز متواتر خوردن مجرب
و از حکمای دیگر نقل کرده که خوردن فلفل سفید یا فقاح اذخر یا بهمن سفید یا آذریون یا طبیخ بیخ او و عصاره بقله او و یا آمله یا ایرسا یا عاقرقرحا یا جندبیدستر یا عسل بلادر یکدرم
یا خصیة الثعلب کبیر یا حلتیت تا یکدرم تنها و یا مع فلفل و بعسل و تا یکمثقال ملفوف بموم و یا نیم درم از آن سکبینج نیم درم همراه شراب تا پنج روز متواتر یا شبت یا نفط سفید
حمام و بعض روح از آبزن آن نیز یا مغز حب القلقل یا تربد یا روغن یا ثمر یا شیلم بعسل یا اشقاقل یا شحم حنظل یا سداب مطبوخ آب تا نصف یا اندک یا بقدر یکدرم
تا سی روز متواتر یا سکبینج یا ماردین یکدرم یا سنجاله گلا ابدوام یا شربت عنصل یا پیاز دشتی معجون بعسل یا سرکه او یا سکنجبین او دائم یا زنجبیل یا زرنباد بعسل یا زوفای خشک
یا دارفلفل بعسل یا درونج بعسل یا کمون بعسل یا بیخ فاشرا مثقال بشراب یا قسط تلخ دو درم یا عصاره قثاء الحمار یا روغن جوز الاکل یا بیخ
تنها و مخلوط در اغذیه یا سنبل الطیب یا خربق سیاه یا ثوم بری تنها و مخلوط در اغذیه یا سیسالیوس یا ثوم بستانی بعسل یا حب الغار یا برگ آن یا فراسیون بعسل
تا سی روز متواتر یا جوزبوا یا شونیز یا زراوند مدحرج یا دارچینی با آب یا صمغ سداب و برگ او بعسل یا مشک یا غاریقون یا افربیون یا جاوشیر یا روغن تخم ترب تنها
یا حرمل تنها یا با آب مرزنجوش و حمام مثقال با ماء العسل یا عنبر یا موزنج یا جوز السرو یا قنه یا روغن بادام تلخ یا قردمانا دو درم بشراب یا روغن

باد و دیگر چیزها و با روغن بان و یا ضماد با روغن زرد مخلوط یا پنج نبات او باریک سائیده در حریرة آمیخته یا تخم قاوندری چهار درم در شوربای دراج و ماکیان یا با صمغ
عربی سوخته یا فستق مثقال عسل یا دار شیشعان یا تخم کرفس سه درم بعد ابتدای مرض یا آب نخود سیاه و یا شرح مطبوخ تا ایام کثیر یا فلفل سیاه هر روز نیم درم مع یک مثقال
ایارج یا غوه الصبح ایام کثیر با ماء العسل یا با دمان مرج و مربای آن یا تخم بیدانجیر مثقال و یا ده عدد با ریوند تنها و یا با ایارج لوغاذیا یا اسندروس یا فلفلمویه یا از ملک البطم و مقادیر تخم
سکنجبین بستها یا برگ کبر یا قشر یا پوست بیخ او یا رطبه بیخته مطیب بزیت و یا تخم ا و یا اسقولوقندریون یا تخم ترب و جندبیدستر هر دو مساوی یا جنطیانا یا روغن
نارجیل یا بیخ سخونه مریم و از لحوم اکل لحم شقانین یا لحم سقنقور یا لحم فاخته نافع و غرغره عاقرقرحا بماء العسل و یا تخم حنظل و یا سداب و یا مرزنجوش و یا کندش و سعوط
موسیا یک قیراط با آب مرزنجوش و یا یک حبا زان برو غن زنبق و یا دانگی انان برو غن بادام تلخ و یا شونیز و یا روغن او و یا مشک و یا تنها با عنبر و یا روغن یاسمین
و یا شا با انک و یا روغن نرگس و یا آب اسقولوقندریون برو غن بادام و شم سداب یا مشک یا عنبر یا انفاس کبوتران و دخشتن آنها و دکان و یا کندش کوفته در صوف بسته
و یا مرو و مالش عاقرقرحا سوده مخلوط بزیت و کذا جندبیدستر و کذا روغن بطم و کذا روغن جوز و کذا روغن غار و کذا فرفیون بروغن زیت و کذا جاوشیر بروغن نیم گرم
گرم و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن حرمل و کذا عنبر و کذا روغن بادام تلخ و کذا روغن آجر و کذا روغن یاسمین بری و کذا شحم قاوندری در ظرف آهنی گداخته و کذا روغن تره
و کذا روغن بان که در وی مشک و عنبر گداخته باشند بر پشت و کذا روغن نسرین و کذا فلفل سیاه سوده در زیت جوشانیده و کذا خاکستر آب و زیت آمیخته و کذا خاکستر چوب انجیر
و کذا خاکستر چوب انگور بزیت آمیخته و کذا اسندروس بزیت و کذا روغن ترب و کذا بورق بزیت و ملک البطم و کذا پیه گاو و کذا روغن نارجیل و طلای جندبیدستر بروغن بان
بر سر یا حنظل تلخ و یا بسباسه مخلوط بروغن بان و یا سداب سوده بعسل آمیخته بر عضو مفلوج و یا مشک تنها و یا بعض روغنها بر فقرات پشت و یا مرزنجوش کوفته بروغن نیم گرم
گرم بیخته و یا برگ یاسمین کوفته در روغن کنجد جوشانیده و یا موبیزج و یا روغن خانه بیخ سوسن و موم و یا شا با انک و یا بورق و روغن بان مع موم و ذرور عاقرقرحا بر ابتدا
بر مقدم سر و حلوس بر صمغ سداب و انتقال ر... و از ادویه فالج مقوی فعل آنها است و استعمال وسمه یعنی برگ نیل در حقنه فالج نیز نافع است ذکر ادویه مرکبه یونانیه
که در فالج سود و دیگر امراض عصبی بلغمی مستعمل است ایارج فیقرا که اکثر اقسام صداع را نفع میکند و دماغ و معده را از اخلاط غلیظ پاک گرداند و فالج و لقوه و استرخای زبان
و وجع مفاصل و قولنج مفید و دفع قی و قولنجی نماید و با اطریفل سنتی دماغ ست و با گلقند منقی معده و گویند که بگرده ضرر دارد و مصلح آن عناب ست سنبل الطیب دارچینی عود بلسان
حب بلسان سلیخه مصطکی اسارون زعفران هر یک یک جزو و صبر سقوطری دو چند همه ادویه شربتی دو درم بعسل و آب گرم در حالتی که معده از غذا ممتلی نبود ایارج لوغاذیا
صداع و شقیقه و دوار و فالج و لقوه و رعشه و صمم و بهق و برص و جذام و درد گوش و بیضه و خوده و غیره امراض بارده را نافع بود شحم حنظل پنج درم بیار مغصل
بلداله غاریقون شحم حنظل یا خربق سیاه اشق اسقوردیون هر یک چهار و نیم درم افتیمون کما دریوس مقل صبر هر یک سه درم حاشا هو فاریقون انیسون ساذج هندی
فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید سیاه دار فلفل زعفران دارچینی سکبینج مرجان جاوشیر جندبیدستر سنبل الطیب فطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین فرفیون
حماما زنجبیل هر یک دو درم جنطیانا اسطوخودوس هر یک یک و نیم درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی چهار درم با آب عسل گرم بعد از شش ماه استعمال نمایند ایارج جالینوس
فالج و لقوه و تشنج و استرخا را نافع ست و بدن را از فضول غلیظه از جهة مختلفه پاک کند و استرخای مثانه و خروج بول بی اراده دفع نماید شحم حنظل غاریقون بلدر عنصل
بر این اشق سقمونیا خربق سیاه هو فاریقون فرفیون هر یک شانزده درم بسفایج افتیمون مقل ازرق کمادریوس سلیخه فراسیون هر یک نه درم سکبینج سنبل الطیب
فلفل سیاه و سفید دار فلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون هر یک چهار درم و بعضی اطبا زعفران صبر هر یک چهار درم سیاه اضافه کرده اند همه
ادویه را کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال ایارج ارکاغانیس هر مرض متولد از بلغم خام و سودا را نفع کند

ونوع از صداع و تشنج و فالج و غیره امراض دماغیه است شحم حنظل دو اوقیه فراسیون اسطوخودوس خربق سیاه سقمونیا افتیمون فلفل هریک چهار اوقیه بزر ...
فرفیون صبر سقوطری جنطیانا فطراسالیون جاوشیر هر واحد یک اوقیه دارچینی جعده سکبینج مر سنبل اذخر پودینه کوهی لبان مدحرج هریک ده درم کوفته بیخته بعسل
کف گرفته بسرشند و بعد شش ماه استعمال کنند شربتی چهار مثقال ایارج روفس نافع بلغم و مره سوداست شحم حنظل بیست درم صبر سقوطری پنج درم خولنجان ده درم
کمافیطوس بیست درم سکبینج جاوشیر هریک هشت درم فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل سفید سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل جعده مر مکی هریک دو درم کوفته بیخته بعسل
کف گرفته بسرشند شربتی از آن یازده مثقال تا چهار مثقال آبزن مخترع حکیم علوی خان برای فالج و استرخا و دیگر امراض دماغی باید مجرب النفع است بگیرند آب کبریت
و اگر نباشد آب خالص بیست من و بجوشانند و بر آن گل بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برگ غار اذخر مکی برگ نارنج بهارنارنج اقاقیا اسطوخودوس بیخ سوسن تمام
گل یاسمین سفید وج ترکی فوه الصباغین پودینه دشتی پودینه کوهی نعناع برگ صنوبر پوست بیخ صنوبر عشبه مغربی برگ سداب چوب چینی هر واحد ده کف انداخته
بپزند تا ثلث آب برود صاف نموده ثلث وزن آب روغن زیت داخل کرده خرگوش یا روباه یا کفتار یا بز کوهی هر کدام که باشد زنده را بسته در عین جوش در آن
اندازند و بجوشانند که مهرا شود پس صاف نموده بیارند و در آن بنشانند چون گرم باشد صبر کنند وقتی که سرد شود بیرون آرند و قلت و کثرت آب زن بحسب احتمال
طبع مریض است و بعد خروج بر عضو مؤف روغن قسط یا روغن گردگان بمالند **تریاق ثمانیه** منافع این زیاده از منافع تریاق اربعه است بصرع و فالج
و لقوه سودمند و بادها بشکند و دفع اذیت سموم کند زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر حب الغار مر مکی قسط تلخ زردچوبه جنطیانا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی
معجون سازند شربتی یک مثقال و قوت این تا دو سال بماند شباد ریطوس اکبر جهت صداع و صرع و لقوه و فالج و رعشه و جمیع امراض عتیقه مزمنه بارده و رطب
و اوجاع معده و کبد و طحال و کلیه و رحم و تاریکی چشم و ربو و جذام و برص و قولنج و استسقا را نافع است و اسهال بی مشقت کند و مدر بول و حیض بود و سنگ گرده
و مثانه بریزاند و حرارت غریزی را قوت دهد و بدن را از اخلاط فاسده پاک سازد و ریاح دفع کند و سده سپرز و جگر بگشاید و رنگ نیکو نماید و قوتش تا چهار
سال باقی بماند ریوند چینی یک نیم درم عود بلسان فرفیون فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل مر مکی جنطیانا حب بلسان فقاح اذخر موحاما هریک دو درم زعفران
دارچینی وج مصطکی روغن بلسان هریک سه درم سنبل الطیب سه درم و نیم کمافیطوس قسط افتیمون هریک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هریک شش مثقال
صبر سقوطری پانزده درم غاریقون بیست درم ادویه کوفته بیخته بروغن بلسان چرب ساخته با سه چندان عسل ... سرشته بعد شش ماه استعمال کنند شربتی
چهار مثقال و در قرابادین قانون وزن اسارون و سلیخه و سقمونیا هریک شش درم است و موحاما یک یک درم **جلاب** معمول در اکثر امراض دماغیه
عصبیه سوداویه و بلغمیه که با حرارت مزاج جمع شده باشد و در لقوه و فالج بجای ماء العسل بعمل می آید قند سفید یک رطل و عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه گلاب
هر واحد یک رطل و گاهی عوض گلاب عرق بهارنارنج داخل کرده میشود همه را بر آتش ملایم بپزند تا استاتی پدید آید پس گل گاوزبان ... صلیب اسطوخودوس
هریک دو مثقال و مقداری از گلاب یا عرقی از عرقهای مناسب مزاج و احوال جوش داده صاف نموده بآن ضم نمایند و بر آتش گذارند که ...
قوام معتدل یابد و در شیشه نگاه دارند و هرگاه که تقویت و تفریح منظور باشد با قند عنبر اشهب دو دانگ زعفران یک نیم دانگ اضافه کرده شود و تلیین و
تسخین زیاده تر مطلوب گردد بعضی افاویه چون دارچینی جوزبوا بسباسه مصطکی در میان آن افزوده شود **جوارش اتریج** نافع لقوه و فالج و استرخا
و مقوی معده و دماغ و اعصاب و مجرب النفع است تالیف حکیم علوی خان شیرازی ... مثقال یک شب در عرق بهارنارنج و گلاب هر واحد
یک صد و پنجاه مثقال بخیسانند روز دیگر بجوشانند که مهرا شود از صافی گذرانیده پس بگیرند پوست ترنج ده مثقال اذخر مکی اسارون افتیمون ...

نسخه عرق نیم خشک

دار چینی سعد کوفی طالیسفر سلیخه قرنفل گل سرخ قاقله هیل قرفه کاشم کندر مصطکی هریک سه مثقال جوزبوا دارفلفل فلفل سیاه عود صلیب سنبل الطیب
عود هندی اقرنفل هریک دو مثقال زعفران عنبر اشهب مشک ترکی هریک یک مثقال همه ادویه کوفته بیخته بیارند و عسل مصفی سه صد مثقال در آمله داخل کرده
بقوام آرند پس ادویه بسرشند شربتی یک مثقال تا دو درم و گاهی جندبیدستر و جدوار خطائی هریک یک مثقال داخل میسازند حب ایارج بنسخه معمول خود
در جمیع امراض بلغمی جهت تنقیه دماغ و اعضای رئیسه از فضول و اخلاط بلغمی ایارج فیقرا تربد سفید مجوف هریک یکدرم حب النیل فاریقون انیسون هریک نیم درم
شحم حنظل نمک هندی هریک یک نیم دانگ همه را کوفته بیخته بآب بادیان بسرشند و حب سازند جمله یک شربت است و طریق استعمال آن در مقدمه کتاب
مسطور شده در نسخه معمول حکیم ذکاء الله خان وزن حب النیل یکدرم است و مقل ازرق و کتیرا هریک چهار سرخ عوض انیسون مرقوم نوع دیگر از والد حکیم
علوی خان برای فالج و لقوه و صرع و استرخا و مالیخولیا و درد معده نافع است و مخرج اخلاط ثلاثه غلیظه از دماغ و معده و مصلح قروح و بثور سوداویه مقل ازرق
افتیمون پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنا مکی عود صلیب انیسون هریک یکدرم زنجبیل یکدرم و دو دانگ فاریقون سفید بسفایج گل سرخ
اسطوخودوس هریک دو درم تربد موصوف دو نیم درم ایارج فیقرا سه درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب ساخته حبها سازند و بورق نقره پیچیده دو مثقال
بآب گرم وقت شب یک پاس باقی مانده بخورند **دواء المسک** حار جهت فالج و لقوه و صرع و خفقان بارد و ضعف و ضیق النفس و جمیع امراض بارده را
نافع است بنسخه معمول حکیم بقا خان مشک خالص سماشه جندبیدستر یکدرم بهمنین سنبل الطیب قاقله قرنفل سافج هندی هریک دو درم مروارید ناسفته کهربا
بسد ابریشم مقرض زرنباد هریک دو مثقال نبات یا عسل سه چند بدستور مقرر تیار ساخته بکار برند **روغن بید انجیر** که مسهل بلغم و منقی اعصاب از رطوبات است
و در امراض بارد دماغی و قولنج و غیره شربا و طلاء مستعمل میشود مغز تخم بید انجیر را آورده بریان نمایند و کوفته در آب بجوشانند و کف میگیرند در ظرفی تا تمام کف
گرفته شود و آب نرود باز پس از آن کف را بجوشانند که تمام روغن صاف برآید **روغن بید انجیر مرکب** لقوه و فالج را نفع دارد و سده جگر و سپرز بکشاید
و قولنج را دفع کند نانخواه صعتر پودینه کوهی تخم کرفس انیسون مصطکی اسارون هریک بست درم بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ سوسن آسمانجونی راسن خشک هریک
ده درم شیطرج هندی مقل هریک پنج درم سکبینج جاوشیر زرنباد درونج هریک سه درم زنجبیل دارچینی خیربوا کبابه دارفلفل جوزبوا بسباسه شونیز قسط کرویا هریک
چهار درم جمله نیم کوب ساخته در آب بخیسانند تا دوا نرم شود و صاف نمایند و صد و پنجاه درم روغن بید انجیر آمیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربتی دو درم
تا سه درم با ماء الاصول و مالش از این روغن نیز نمایند **روغن قسط** بنسخه معمول نافع برودت اعصاب و مقوی آن و مفید امراض بلغمی بارد دماغی قسط ده درم
ایرسا زنجبیل اشنه سنبل الطیب سافج هندی قرفه وج عاقرقرحا هر واحد پنج درم قرنفل چهار درم شب در سه رطل آب تر سازند و صبح بجوشانند چون یک رطل آید
صاف نموده با نیم رطل روغن زیت یا روغن کنجد جوش دهند تا روغن بماند بعده جندبیدستر فرفیون جوزبوا مصطکی هر واحد یک درم سائیده آمیخته بکار برند
روغن سقیل تالیف حکیم علوی خان برای فالج و غیره پیاز عنصل چهار اوقیه بکارد چوبی تراشیده و به یک من روغن کنجد بپزند که مهرا شود از دست مالیده
صاف نموده عاقرقرحا جندبیدستر خردل قسط تلخ فرفیون هریک یک مثقال مشک نیم مثقال سوده اضافه نموده بکار برند **روغن جند** از اختراع مولف
جندبیدستر حنظل سفید عاقرقرحا شحم حنظل فرفیون ملتیت هریک دو نیم درم عود صلیب سه درم نیم کوفته در یک رطل بغدادی روغن سداب داخل کرده
در شیشه کرده در آفتاب دارند تا یک هفته و هر روز دو مرتبه بر هم زنند و روز هشتم بپالایند و بفشرند و بعض ادویه مذکوره داخل کرده تا یک هفته در آفتاب
نهند و بجنبانند و روز هشتم صاف نموده بعض ادویه مذکوره سحق نموده داخل کرده تا دو هفته در آفتاب دارند پس بکار برند **روغن قاقوندی مرکب**

از ترکیب ممدوح الیه که در فالج و مفاصل وغیره معمول قرنفل عود صلیب سلیخه سورنجان تلخ راسن عود بلسان هریک پنج درم سنبل الطیب سادج هندی
بیخ سوسن قرفه قسط تلخ هریک سه درم نیم کوفته در ده رطل آب شیرین یک شبانه روز خیسانیده روغن زیت دو رطل داخل کرده بجوشانند که آب رفته روغن
بماند بالیده صاف نموده شحم قاوند شانزده درم موسیائی چهار درم دران گداخته مرمکی سه درم جندبیدستر دو درم سوده آمیخته بکار برند **روغن کلان**
معمول برای فالج ولقوه وغیره امراض بارده قسط چرایته افسنتین کندش بیخ بادیان شیطرج هر واحد سه ماشه عاقرقرحا فلفل سنبل الطیب بیخ سوسن
قرفه ماشه راسن سلیخه مر قرنفل صعتر نانخواه بیخ کرفس تخم کرفس انیسون اسارون سکبینج جاوشیر زرنباد زنجبیل دارچینی کبابه بسباسه دار فلفل کندر هریک
دو ماشه مغز بادام تلخ شش ماشه شونیز مغز تخم بیدانجیر مقل هریک چهار ماشه مصطکی دو نیم ماشه همه ادویه را نیم کوفته در چهار آثار آب یک شبانه روز تر کنند
بعده بجوشانند هرگاه آب سوم حصه بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه روغن سوسن روغن بیدانجیر هر کدام نیم پاو آمیخته باز بجوشانند که آب تمام
جذب شود و روغن بماند پس مشک دو ماشه عنبر اشهب چار ماشه جوزبوا دو ماشه فرفیون جندبیدستر هریک سه ماشه بسیار باریک سائیده حل نموده نگاهدارند
روغن موم مجرب برای فالج و خدر و درد اعصاب و تحلیل مواد و هر قسم باد موم یک آثار نمک شور سه آثار هر دو را در دیگ اندازند و بطریق گلاب
بکشند مثل حرق بر می آید آن را نگاهدارند و بر بدن عریان شده بمالند و جی باید که بعد از مالیدن دو گهڑی پارچه بر بدن نپیندازند تا باد بر بدن رسد بعد دو گهڑی
پارچه بپوشند **نوع دیگر** قوی تر از اول موم سفید نیم آثار نمک سانبهر پاو آثار نوشادر شوره قلمی هریک یک چهٹانک شنگرف یک توله قرنفل جوزبوا گل دارچینی
افیون هریک نه ماشه باهم کوفته بموم و نمک مخلوط کرده در ظرف انداخته نیچه وصل کرده بطریق گلاب عرق کشند و در شیشه بدارند و قدری گرفته مالش نمایند
و بالای نیچه کهنه بندند برای امراض بارده و رعشه مجرب است یا در قرع انبیق کشند و بعمل آرند **روغن جواصل** معمول جهت فالج و وجع مفاصل و جمیع امراض
بارده دماغی جواصل یک عدد سنبل الطیب بسباسه سورنجان بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا زراوند طویل بیخ نی زیره عود صلیب دارچینی هریک دو ماشه
قسط بحری قرنفل هریک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش زنده ده عدد در روغن زیتون در دیگ مسی قلعی دار کرده گلاب نیم من و آب دو من بر سر آن
ریزند و بر آتش گذارند که روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند **روغن** مجرب بجهت خدر و رعشه و فالج و استرخا و مفاصل بارده و عرق النسا از حکیم میرزا سلیمان
قصب الذریره قسط تلخ هریک سه مثقال اذخر سورنجان کبابه چینی ناردین اسارون هریک دو مثقال زرنباد دارشیشعان عاقرقرحا مغاث بغدادی
بوزیدان هریک یک مثقال مجموع را نیم کوفته با سه پیاله آب بجوشانند آن مقدار که یک پیاله آب بماند پس خوب مالیده صاف نموده روغن گل و روغن یاسمین
و روغن بابونه و روغن زنبق هریک ده مثقال داخل کرده بجوشانند چندانکه آب برود و روغن بماند پس جدوار خطائی جندبیدستر فرفیون هریک سه مثقال
جوزبوا زنجبیل هریک دو مثقال مقل ازرق یک مثقال کوفته و بیخته در هاون سنگین کنند و روغن را اندک اندک بران بچکانند و بدسته بمالند تا تمام روغن
بآن مخلوط گردد و بعد ازان موسیائی معدنی قدری دران حل کنند و در شیشه نگاهدارند **روغن** برای اختلاج وجز آن از حکیم اکمل خان سورنجان زنجبیل
جوزبوا فافلمویه مال کنگنی خردل فرفیون هریک یک توله روغن کنجد شصت توله اجزا را مثل غبار بسایند و بعد ازان در کهرل انداخته صلایه نمایند تا دو پهر
اندک اندک روغن انداخته بعد ازان خوب مخلوط نموده در آفتاب یا در جای گرم بر منبت اعصاب تا یک پهر خوب بمالند **سفوف اترج** از اختراع
حکیم علوی خان که خوردن آن بعد از تنقیه با یارجات برای فالج و استرخا سفید پوست زرد ترنج بادرنجبویه فقاح اذخر آمله منقی پوست هلیله کابلی هریک
پنج مثقال اسارون بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی سلیخه قرنفل هریک سه مثقال جدوار خطائی مشک ترکی عنبر اشهب جندبیدستر هریک نیم مثقال ورق طلا

کمافیطوس هریک چهار دانگ جوزبوا اترلوند طویل بسفایج رازیانه بادیان خطائی زنجبیل تخم سداب کهرباسند روس عود خام سنبل الطیب قسط تلخ فاوانیا تخم سیسالیوس اسطوخودوس هریک یک مثقال صعتر فارسی دو مثقال غاریقون چهرمی پانزده مثقال کوفته بیخته هر روز یک مثقال صبح باده مثقال عرق بادرنجبویه بخورند **شربت ابریشم** نافع برای فالج ولقوه وصرع ابریشم نیم آثار در آب آهن تاب سه شبانه روز خیسانیده بجوشانند وصاف نموده اسطوخودوس پاو آثار گل گاوزبان چهار توله گاوزبان نیم پاو علحده خیسانیده جوش کرده صاف نموده هر دو آب را جمع کنند و با عسل و نبات هر دو یک نیم آثار بقوام آرند پس عود هندی مصطکی دانه هیل دارچینی عود صلیب بادرنج هندی بسفایج خولنجان وج ترکی سنبل الطیب قرنفل هریک تولہ بسباسه جوزبوا زعفران هریک شش ماشه عنبر اشهب نه ماشه سائیده داخل نمایند **شربت عسل** در جمیع امراض بارد عصبی دماغی بعد تنقیه وصحت جهت تعدیل مزاج و تقویت مستعمل ست وخصوص فالج و رعشه را بغایت نیکوست عسل مصفی یک رطل شش رطل آب باران بریزند و کف آنرا بردارند پس قرنفل خولنجان مصطکی دارچینی عود دانه قاقلین بسباسه جوزبوا اسانج هریک دو درم فلفل سیاه یکدرم کوفته در صره بسته انداخته جوش دهند و صره را آناً فآناً مالیده باشند و بعد قوام فرود آورده صره مالیده دور کرده نگاهدارند واگر بعنبر و مشک قدری خوشبو نمایند بهتر ست **طلا** برای فالج ولقوه از حکیم اجمل خان سورنجان بوزیدان قسط تلخ خولنجان زرنباد جوزبوا وج ترکی عود هندی عود صلیب عاقرقرحا همه را بگلاب سوده بر فقرات پشت و محل فالج طلا نمایند و در لقوه بر سر و قفا و گردن کنند **طبیخ ضبعجه عرجا** برای فالج واسترخا وخدر وتشنج امتلائی نهایت نافع ست مرزنجوش بابونه حلبه حرمل شبت برگ غار سداب زنجبیل هریک یکمن مجموع را فته به صد من آب بجوشانند چون بنصف رسد ضبعجه عرجا زنده دران اندازند و بجوشانند تا مهرا شود پس آب آنرا در تغار کلان یا در حوض کوچک از پارچه بگذرانند و پر کنند و سه من روغن زیتون داخل کرده مریض را دران بنشانند و مرة بعد اخری چنین کنند **عرق تنبول** خوشبو جهت فالج ولقوه وجمیع امراض بارد دماغی بی نظیر دارچینی چهار سیر جوزبوا بسباسه هریک دو سیر فوفل نیم سیر برگ تنبول سفید خوشبو یا نصد ورق گل سیوطی که بفارسی گل مشکی گویند چهار سیر عود هندی نیم سیر زعفران چهار توله همه را نیم کوفته هفت صراحی عرق قرنفل که بگلاب کشیده باشند بر روی آن ریخته دو شبانه روز بگذارند پس آنرا عرق کشند و عطر آن را گرفته علحده نگاهدارند و عرق آنرا در شیشها کرده جدا نگاهدارند و صبح پنج مثقال و شام پنج مثقال بنوشند واگر مسکر خواهند بجای عرق قرنفل عرق قندی یا عرق خرما کنند **عرق تنباکو** از اختراع متاخرین ست برای فالج ولقوه واسترخا واستسقا وقولنج ریحی وتحلیل ریاح معده وتفتیح سدد و هضم طعام وآوردن اشتها ودفع صداع بلغمی واوجاع مفاصل بلغمی نافع ست تنباکو زرد خشک چهار من تبریزی واگر تنباکو تر باشد سه چهار یکمن تبریزی نانخواه صعتر هریک پنج مثقال دارچینی قرنفل اظفار الطیب جائفل هریک دو مثقال همه را در چهار من تبریزی آب یک شبانه روز خیسانند پس عرق بکشند و هر صبح و شام پنج مثقال بنوشند **عرق تنبول** حکیم اکمل خان که در فالج وغیره امراض بارده دماغی مستعمل برگ تنبول پخته سه پاو نانخواه خولنجان زنجبیل هریک پاو آثار صعتر دارچینی جوزبوا بسباسه قرنفل هریک نیم پاو عرق دارچینی دو شیشه عرق بادرنجبویه شیشه گلاب چهار شیشه بدستور معمول عرق کشند شربتی از چهار توله تا هفت توله **عرق کیتکی** اجمل خان که همان نفع دارد گل کیتکی دو عدد جوزبوا بسباسه وج ترکی بادیان خطائی هریک نه توله گلاب پنج شیشه عرق بادیان چهار شیشه بدستور مقرر عرق کشند شربتی از چهار توله تا هفت توله **عرق تنبول** ذکاء الله خان که دافع ضعف دماغ ست گل سیوتی گل چنبیلی هریک چهار اوقیه جوزبوا بسباسه عود هندی قرنفل گل سرخ هریک دو اوقیه برگ تنبول پخته سه پاو نبات سه آثار بدستور عرق کشند خوراک از هفت توله تا نه توله با شربت تنبل چهار توله و تخم شربتی هفت ماشه **عرق چوب چینی** علوی خان که در فالج وامراض بارده دماغی معمول چوب چینی سه صد مثقال درونج عقربی خولنجان تودریین شقاقل سنبل الطیب قاقلین بهمنین جوزبوا بسباسه هریک پانزده مثقال

ابریشم خام بادرنجبویه هریک بست مثقال دارچینی قرنفل برگ فرنجمشک هریک ده درم انیسون هفت مثقال عنبر اشهب مشک هریک یکدرم زعفران پنج درم آب نیشکر
وگلاب کهنه هریک پنج آثار بدستور عرق کشند خوراک از ده توله تا بست و پنج توله **غطوس** که تنقیهٔ دماغ کند ولقوه وفالج وصرع راسود مندست کندش هفت درم
فلفل سفید وسیاه جندبیدستر هرکدام یکدرم سداب خشک دو درم صبر سقوطری یک نیم درم خردل دو درم شونیز یکدرم کوفته بیخته اندکی ازان در بینی دمند **غرغره**
مستعمل در فالج ولقوه وثقل زبان که از رطوبات باشد از بیاض اجمل خان خردل زرنباد دارفلفل زنجبیل شونیز ساذج مویزج عود هندی هریک سه ماشه وج ترکی
عاقرقرحا صعتر گل بابونه اسطوخودوس عود صلیب هر واحد شش ماشه قرنفل ده عدد جوکوب نموده چهار پاس خیسانیده در یک نیم سیر آب بجوشانند هرگاه نیم سیر آب بماند
صاف نموده عسل سفید دو توله نوشادر بورهٔ ارمنی نمک هندی دران حل کرده غرغره نمایند **غرغرهٔ دیگر** که بجهت فالج ولقوه واسترخای زبان وتنقیهٔ سر مجربست
نوشادر پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه نمک سیاه هرکدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویزج بورهٔ ارمنی هرکدام چهار درم زوفای خشک هشت درم صعتر ده درم
بیخ سوسن هفت درم شونیز پنج درم مرزنجوش ده درم دارفلفل هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم ازان بیک درم ایارج فیقرا در سکنجبین عسلی وآب گرم آمیخته غرغره نمایند
که عجیب الاثرست **گلقند عسلی** که در امراض بلغمی مستعمل میشود برگ گل سرخ یک آثار شهد خالص سه آثار هر دو را در ظرفی کرده کف مال نمایند که خوب آمیخته شود
وتا چهل روز در آفتاب گذارند وهمچنین ست طریق ساختن گلقند شکری **لعوق** نافع فالج ولقوه ودیگر امراض دماغی بارد زنجبیل زرنباد فلفلمویه فلفل سیاه دارفلفل
خولنجان دارشیشعان قرنفل وج عاقرقرحا برابر سائیده با عسل دوچند ادویه بسرشند وبعمل آرند **ماءالاصول والبزور** از مخترعات والد علوی خان مستعمل برای
انضاج مادهٔ فالج ولقوه واسترخای بلغمی وامثال آن تا چهارده رهم ایرسا فاوانیا هریک یک مثقال بادیان انیسون تخم کشوث تخم کرفس قردمانا پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان
پوست بیخ کرفس وبیخ اذخر هریک دو مثقال در یک نیم رطل آب بجوشانند تا به نیم رطل آید صاف کنند وعسل مصفی یک اوقیه حل ساخته نیم گرم بیاشامند وگاهی درین نسخه
بعد گذشتن یک هفته کمافیطوس حلما ذریوس وحاشا واسطوخودوس واسقولوقندریون وقنطوریون دقیق هریک یک مثقال اضافه میکنند وبعوض عسل با گلقند
شکری یا عسلی شربت اصول یا شربت اسطوخودوس یا سکنجبین بزوری حار بحسب حاجت یکی از ینها بوزن ده درم داخل می نمایند واگر از استعمال این اجزا گرمی
در مزاج یا صفرا در معده متولد شود عوض این اجزا اصل السوس پوست بیخ کاسنی افسنتین رومی پرسیاوشان هریک دو مثقال اضافه کنند وگلقند آفتابی
یا سکنجبین بزوری معتدل یا بارد نمایند **معجون سیر** معمول فقیر در لقوه وفالج وصرع ورعشه وگویند که بواسیر وبهق وبرص را نافع بود ومعده را قوت دهد واشتها
آورد وبلغم دفع کند وقوت بدن وباه بیفزاید ورنگ را نیکو وسرخ گرداند وحرارت غریزی را برافروزد وپیران را بغایت مفیدست سیر از پوست پاک کرده
نیم آثار در یک آثار شیر گاو بپزند تا مهرا شود وباسه وزن عسل وسی درم روغن گاو بر سر آن ریزند وبا یکدیگر ممزوج نموده از آتش فرو گیرند واین ادویه را کوفته
بیخته بآن بسرشند قرنفل بسباسه جوزبوا فلفل کرد مصطکی قاقلهٔ صغار وکبار پوست هلیلهٔ کابلی دارچینی زنجبیل هریک ده درم عود خام زعفران هریک پنج درم
خوراک هفت ماشه تا یک توله **نوع دیگر** تالیف حکیم علوی خان برای فالج وغیره امراض بلغمی وسوداوی معمول وتریاق سمومست ومداومت آن در زمستان تا چهل روز مفید
گل گاوزبان بادرنجبویه هریک بست وپنج مثقال بسفایج هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی عنب الثعلب هریک دوازده مثقال ونیم همه را شب در دوازده رطل آب باران تر کرده
صبح بجوشانند که ثلث بماند مالیده صاف نموده سیر از پوست پاک کرده یک رطل دران مطبوخ داخل کرده جوش دهند که خوب مهرا شود پس دو رطل شیر مادهٔ گاو دران انداخته
بجوشانند که شیر غلیظ گردد از پارچه صاف نموده روغن گاو یک رطل داخل کرده خوب بریان کنند که روغن جذب گردد ولحظه لحظه کفچه زنند تا سوخته نگردد پس سه چند عسل بقوام آرند
بعده زنجبیل فلفل سیاه وسفید وسلیخه وکبابه ودارفلفل وقرنفل وخولنجان وبهمنین دو مثقال و گل بابونه ومرزنجوش هریک پنج مثقال زعفران عنبر اشهب هریک یک مثقال سود

آمیخته در ظرف چینی نگاهدارند و بعد چهل روز یک مثقال بخورند **معجون چوب چینی** مخترع حکیم ممدوح که همان نفع دارد برادهٔ چوب چینی بست توله گل گاوزبان

بهمنین شقاقل هریک دو توله خصیة الثعلب چهار توله خولنجان سه توله ابریشم مقرض یکتوله بعد دار خطائی ورق طلا هریک دو درم مغاث بغدادی سه مثقال کوفته بخته بعسل

سه چند قوام ساخته بسر شند خوراک یکتوله **معجون فلاسفه** بلغم را دفع کند و هاضمه را قوت دهد و اشتها آورد و نسیان و سلس البول و درد پشت و درد گرده و اوجاع مفاصل را

نافع بود و منی را زیاده کند و باه را برانگیزد زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی آمله مقشر بلیله شیطرج هندی زراوند مدحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه بیخ بابونه نارجیل هر واحد ده درم

تخم بابونه پنج درم مویز منقی سی درم بعسل مصفی دو وزن ادویه یا سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند خوراک از دو مثقال تا چهار مثقال **معجون هرمس** تلیین

طبع کند و فالج و لقوه و قولنج بلغمی و ریحی و استرخای اعصاب و نقرس و اوجاع مفاصل و معده و قروح کلی و مثانه و امعا و یرقان و استسقا را نفع دهد و ریاح بشکند و گرده

و مثانه را از فضلات پاک نماید و حیض براند و اوجاع اعضا را سود دهد بگیرند غاریقون اسارون وج قردمانا تخم سداب هریک دو اوقیه نانخواه قرنفل هریک دو اوقیه حاشا

تخم کرفس هریک سه اوقیه سنبل الطیب نعناع کوهی فطراسالیون کمازریوس اسقوردیون هریک هشت اوقیه کوفته بخته با عسل مصفی بسرشند و در ایام ربیع از مثقالی تا دو مثقال

استعمال نمایند **معجون اذراقی** مجرب برای فالج و لقوه و رعشه و اختلاج از حکیم اکمل خان کچله هر قدر که خواهند در شیر گاو یک شبانه روز بخیسانند و روز دوم شیر را دور نمایند

و شیر تازه در آن داخل کنند همچنین هفت مرتبه تبدیل شیر نموده پس شیر تازه گرفته در دیگ اندازند و کچلهٔ مذکور را در صره بسته در آن دیگ معلق بیاویزند که ته دیگ ملتصق نشود در

آتش بپزند تا آنکه شیر خشک شود بعده برآورده بشویند و پوست آن از کارد دور کرده برادهٔ باریک از سوهان نمایند و بست درم برادهٔ آن بگیرند پس فلفل سفید فلفل سیاه دارچینی

جوزبوا بسباسه مصطکی عود بلسان زنجبیل عود هندی قرنفل سعد کوفی آمله سنبل الطیب قاقله شونیز صندل سفید زعفران دار فلفل بادیان هریک یکدرم عسل سفید سه وزن ادویه گرفته

بطریق متعارف معجون سازند خوراک از نیم مثقال تا یک مثقال **نوع دیگر** از تالیف مؤلف تحفه بجهت قطع عادت افیون بغایت مجرب است و در رفع فالج و لقوه و استرخا

و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول نهایت نافع اذراقی یعنی کچله شش مثقال در شیر خیسانیده پوست او را جدا کرده بسوهان ریزه نموده نرم صلایه کنند

و گل گاوزبان چهار مثقال اهیل زرنباد شقاقل صندل سفید آمله بلیله سیاه هریک دو مثقال عود هندی یک مثقال اسطوخودوس کتیرا نارجیل مغز چلغوزه هریک سه مثقال

قرنفل یک مثقال عسل سه وزن ادویه خوراک از یک مثقال تا دو مثقال مداومت نمایند **معجون حکیم اکمل خان** مقوی دماغ و اعصاب نافع امراض بارد دماغی و خدر را

بسیار مفید عود صلیب دارچینی خصیة الثعلب هریک سه ماشه مصطکی بوزیدان شقاقل خولنجان بهمنین گاوزبان برگ بادرنجبویه سنبل الطیب بسباسه برگ فرنجمشک

سعد کوفی هریک دو ماشه سورنجان مصری تخم خشخاش هریک چهار ماشه زعفران یک نیم ماشه دار فلفل فلفل د روبنج عقربی لسان العصافیر نعناع اسارون اسطوخودوس

سانج هندی سلیخه هریک دو درم زرنباد یک نیم ماشه مشک نیم مثقال عسل خالص سه وزن ادویه کوفته بخته بطریق متعارف معجون سازند **ذکر ادویهٔ هندیه نافع**

فالج که آن را دهرنگ گویند بعضی اطبای هند می‌نویسند که در ابتدای فالج اگر برای ماء العسل عسل بهم نرسد عوض آن قند سیاه گرفته جوش داده استعمال نمایند و بعد روز چهارم منضج

بادیان شش ماشه بیخ بادیان یک توله تخم سویه اجمود اجوائن هریک سه ماشه بال چهڑ چهار ماشه بیخ کاسنی یک توله گلقند دو توله در یک نیم پاو آب جوش دهند هر گاه نیم پاو بماند هر روز

بنوشند و بعد نه روز تا چهارده روز مسهل دهند و برای اسهال حب جیپال ستوده اند و حب هندی و حب گهور چڑهی نیز میدهند و بعد از تنقیه معدلات مزاج مثل جوگراج و جوش

و سیماب و کچله و اند بهیرون استعمال می‌نمایند و مالش بروغن دهتوره مجرب است و اگر سونف سونٹهه دیودار پوست بیخ ارند جوشانیده بعسل بنوشند نیز مفید بود و بعضی برگ سرسون

و اسگند و بیخ سنبهالو نیز داخل میکنند و اگر بهیر بهوٹی یک عدد با پهاد ورکرده در برگ تنبول هر روز بخورند برای تعدیل مزاج صاحب فالج بعد تنقیه مفید بود و اگر با فالج سرفه بود

فلفل و کهنی یک جزو و پنج جزو نبات سوده اندک اندک در دهن گیرند که مواد بلغم از سر فرود آرد و خردل عاقرقرحا سائیده بعسل آمیخته بر زبان مالند تخور زنجبیل نیم کوفته

هر یک دو درم پخته برگ کاین برگ سنبهالو هر یک پاو آثار در دو آثار آب بجوشانند هرگاه نصف بماند در جای محفوظ از هوا بخار آن بگیرند **جوگراج گوگل** جهت فالج
ولقوه و رعشه و دیگر امراض بارده دماغی معمول و مجرب سونٹھه پیپلا مول چیته چب پیپل هینگ در روغن گاو برشته اجمود سرسون زرد زیره سیاه زیره سفید بیکا اندرجو
تلخ پاڑه بای برنگ گجپیپل کٹکی تیس بهارنگی بچ موریا جمیع اشیا را مساوی گرفته دو چند آن ترپهله بگیرند بعده هم وزن مجموع ترپهله و اشیای سابق گوگل بهینسا بگیرند و همه را
سائیده در گوگل کوفته آمیخته بقدر سه ماشه تا پنج ماشه با آب گرم وقت شب بخورد خوراک تام یک توله است **نوع دیگر** تالیف پدر حکیم فتح الله و این در فوائد مذکوره قوی تر از
نسخهٔ اول است دار فلفل فلفل بهنگره هر یک نه درم زنجبیل قسط تلخ دیودار هو بیر عاقرقرحا فلفلموه زرنباد هر واحد شش درم تجبل جند بیدستر هر یک دو درم پوست چیته کبابه تخم سن هر یک
سه درم پودینه پنج درم گوگل مثل کل اجزا کوفته بیخته گوگل را نرم بکوبند و بروغن بادام چرب کرده باز بکوبند تا خوب باریک و نرم شود آنگاه اجزای سوده قدری داخل کنند و قدری
روغن بادام بیامیزند و باز بکوبند همچنین کنند تا تمام اجزا آمیخته شود یک توله شربت کامل است **حب جیپال** در فالج و استرخا و لقوه و درد پشت مستعمل بگیرند جیپال یعنی حب السلاطین
و از ان پوست غلیظ که بالای اوست و پوست رقیق که میان دو مغز آنست دور کنند و مغز او در پارچهٔ باریک صره بسته سرگین گاو در آب حل کرده در دیگ اندازند و چوبی بالای
دیگ نهاده صره را از ان آویزند بنوعی که صره در سرگین غرق ماند و ته دیگ نرسد و دیگ را بر آتش نهاده چند جوش دهند بعده صره را گرفته و مغز حب السلاطین را خوب شسته
اندک هلیله سیاه و لاجورد با هم بسایند و حبها سازند بقدر نخود و چهار پنج حب بخورانند **حب هندی** برای اخراج مواد بلغمی و ازالهٔ درد اعصاب ساقین و قدمین مجرب نوشته
بگیرند هلیله سرخ و زرد چوب و نمک لاهوری مساوی همه کوفته بیخته در آب حنظل سه روز بسایند و بقدر کنار دشتی حب ببندند از یک حب تا شش هفت حب بخورانند و بعد دو ساعت غذا
دهند **ایضاً** که اخلاط از دماغ و بدن برارد ایلوه نسوت سنای مکی مرچای مساوی کوفته بیخته در آب طبیخ بادیان سرشته حبها بندند و بوقت خواب دو درم تا سه درم بخورند و صباح پنج توله
املتاس در آب گرم حل ساخته بدهند و بعد سه مسهل حب تخم سنی مداومت نمایند **حب تخم سنی** که آنرا حب مقل و حب لقوه نیز گویند و در فالج و لقوه و صرع بعد فراغ از مسهل برای تعدیل
مزاج میدهند مرچ سونٹھه کوٹھه دیودار چیته کباب چینی عاقرقرحا گجپیپل بهنگره کچور تخم سن مساوی گوگل برابر همه کوفته بعسل سرشته بقدر دو درم صبح و شام حب ساخته با آب گرم فرو برند
حب میش معمول و مجرب استاد مغفور در امراض بارده دماغی و عصبی مثل فالج و لقوه بعد مسهلات برای تعدیل مزاج بعمل می آید عاقرقرحا فلفل گرد دار فلفل هر یک سه ماشه پیپلا مول
شش ماشه زنجبیل میتهه تلیه هر یک یک توله جمله ادویه را کوفته بیخته با قند سیاه و روغن زرد بقدر حاجت سرشته مقدار مونگ حبها سازند خوراک یک حب تا دو حب **نوع دیگر** فالج و لقوه
و ریاح هر قسم را نافع و نافع بیش یعنی بچهناگ یکدرم فلفل زنجبیل بسباسه جوز بوا قاقله هر یک یکدرم مصلایه نموده با آب لیمو بقدر فلفل سیاه حبها سازند خوراک دو سه حب و بعضی درین نسخه کبابه
و نمک هندی نیز داخل میسازند پرهیز از بادی و ترشی ضرور است **حب سیماب** برای فالج و لقوه و مانند آن نافع از بیاض استاد مرحوم تخم دهتورهٔ سیاه سیماب هر یک ده ماشه در آب
ادرک کهرل نموده مقدار ماش حب بسته بخورند **حب کچله** نافع فالج و لقوه و امراض دماغی بارد بلغمی و مفید درد کمر و ریاح آن کچله پانزده عدد در آب تر نمایند و بعد هر سه روز تجدید
آب کرده باشند و بعد از آنکه نرم شود پوست آنرا خراشیده بسوزند هرگاه دود آن رفع گردد از آتش برآورده سائیده برابر آن فلفل گرد سوده آمیخته حب بقدر فلفل بندند و یک حب
صبح و یک شام بخورند **حب سرخ** که آنرا اند بهیرون گویند معمول حکیم کلو صاحب بچهناگ سفید مدبر بشیر ماده گاو و پیپل مرچ سیاه سهاگه شنگرف مساوی کوفته در آب لیمو کاغذی
تا دو روز یعنی هشت پاس کهرل نمایند و بقدر دانهٔ جوار یا نخود حب بسته در سایه خشک کرده نگاه دارند در لقوه یک حب فرو برند و یک دو حب در روغن کنجد یا روغن گل حل کرده بر عضو
کج شده ضماد نموده وقت شب ببندند و بالایش پنبهٔ کهنه بندند و از هوای سرد پرهیز دارند و در هیضه با آب ادرک یا برگ پان و برای جوش با شکر سرخ و در اسهال با افیون خالص بدهند
و این حب را حضرت استادی مفتی محمد شرف الدین صاحب غفر الله نیز اکثر در امراض بارده مثل صداع بارد و نزله و سرفه و حمیات مزمنه جز آن استعمال می فرمودند و در طب فرخ خیرین
نوشته که این حب شنگرف برای جمیع تپهای عفنی و تپ لرزه و تپ غیر معتاد سوای تپ دق و تپ خالص صفراوی مجرب است **حب سیاه ایضاً** مستعمل حکیم ممدوح چونه صدف

کنند یک آثار ... بعده بر شیر پخته گاو ... سیاه ... همه مساوی کوفته و سیماب آمیخته در آب ادرک کهرل نمایند ده روز بلکه زیاده ازان باشد کهرل نمایند که خوب حل شود بعد
حبها بقدر فلفل خرد بندند و در سایه خشک کرده برای اطفال یک حب و برای جوان از دو تا چهار حب با دو سه برگ تلسی و اگر نباشد با برگ پان بدون مصالحه بدهند در لقوه و فالج که از صدمه و فالج
ریحی و تخمه و سده پیدا شده و امراض بارده حکم اکسیر میدارد و دیتها و مزاج گرم با شیر و ضعف ... بدون ... استعمال نمایند **حب سم الفار** برای فالج سم الفار طباشیر سفید مهره
و دار چینی کشته سفید چهار ماشه همه را با آب ادرک بمبالغه تمام بسایند و حب بقدر یک رتی سازند یک صبح و یکی شام بدهند تا هفت روز و روز هشتم شربت قند بنوشند از خوردن این حب
قی و اسهال خواهد شد طعام بی نمک بخورند و گوشت نخورند **حب هندی** برای فالج دار فلفل تخم کشائی نمک سانبهر اجوائن کباب چینی برابر آب کهیکوار و آب برگ آکهه و اگر شیر آکهه باشد
بهتر است چند بار تسقیه نموده برابر نخود حب بسته یک صبح و یک وقت خواب شب بخورند **دوائیکه** فالج و لقوه و مفاصل را نافع از بیاض استادی عفا الله پوست هلیله پوست بلیله آمله
نرکچور سونته چار چینه ... پیپلا مول پوکرمول دیودار دارچینی لونگ تج تیز پات الائچی خرد ناگیسر هر یک سه درم گوگل زرد نیم آثار با قدری روغن گاو چرب ساخته کوفته بیخته بقدر
چهار درم فلوله ساخته هر روز یکی بخورند **ایضاً** من فالج و لقوه و تشنج و ... و رعشه و اختلاج و سائر علل بلغمی و بارده را نافع است بهلاوه ... با مغز اخروٹ ... [illegible] ... کرده
کیسه چند ... آمیخته بخورانند ... **ایضاً** جست قلعی و سیماب و ... سیاه هر واحد ده ماشه مرچ سیاه پنج درم گرفته اول جست قلعی را گداخته در ظرفی که سیماب باشد انداخته
تا گره بسته شود پس شش پاس کهرل نمایند و ... سائیده اندک اندک آمیزند بعده فلفل ... دستور داخل کرده هشت پاس کهرل سازند بقدر یک برنج با برگ تنبول بخورند غذا گوشت طیور
ایضاً نافع فالج و لقوه و جمیع امراض بلغمی برنج ده درم فلفل ... زیره سیاه کلونجی هر یک سه درم عسل نیم رطل بدستور ... دو مثقال بخورند **روغن دهتوره** که از برای فالج
و لقوه و رعشه و مفاصل معمول است و جمیع امراض بارده مزمنه را بسیار فائده میکند سیماب تخم دهتوره زهر میٹهه هر یک دو درم روغن کنجد چهل درم ادویه را کهرل کرده در روغن گرم نمایند تا که سرخ
شود بعد ازان از آتش گرفته ادویه بیندازند و از دستهٔ آهنی خوب حل نموده بکار برند **روغن هرتال** که از برای فالج مجرب است زرنیخ زرد زرنیخ سرخ هر یک یک دام سم الفار
پاو دام گندهک نیم دام زهر سنگیه دو دام و آب برگ ... سحق بلیغ نموده قرص بندند و در سایه خشک نمایند بعد ازان پاو آثار روغن کنجد در ظرف آهنی با قرص مذکور جوش دهند تا نصف روغن
بماند فرود آورده صاف کرده بکار برند اگر ... سستی ... خواهند اول ... بعد ازان برگ پان ... بپیچند **روغن بیش** برای فالج و رعشه و خدر و اوجاع بلغمی و سستی ازین بسیار نافع است
بیش سیاه کچله ... تخم دهتوره اجوائن خراسانی بیخ کنیر سفید افیون گهونگچی سفید هر یک دو دام مال کنگنی کلونجی هر یک نیم دام همه را کوفته در شیر ... گاو دو سه روز تر کنند ...
خشک شود و روغن کنجد یک آثار ... و شیر ... نیم آثار آمیخته در ظرف آهنی بر آتش ملایم بجوشانند چون شیر بسوزد و روغن بماند ... برای باه مالیدن نیز فائده دارد روغن ... مجرب
از بیاض والد مرحوم برای فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و جمیع امراض بارده مجرب برگ آکهه برگ بکاین برگ ارنڈ برگ سنبهالو برگ سہجنه برگ دهتوره سیاه برگ ... هر یک یک دام کوفته
در یک آثار تیل کنجد بسوزانند انگاه صاف نموده بکار برند مؤلف مفتاح المجربات درین نسخه برگ بهنگره اضافه نموده و بر روغن اوراق مسمی ساخته و ترکیب آن چنین نوشته که همه برگها
گرفته کوفته آب برآورند و با مساوی همه روغن کنجد بجوشانند که روغن بماند بعده قدری قسط و مرکی سوده افزایند و بعضی آب برگ بنگ و آب برگ نیب نیز می افزایند **روغن ...**
مجرب و مستعمل ... حکیم شریف خان برای فالج و تشنج و جمیع دردها و امراض بارده بگیرند روباه ... دست و پای او بسته بجوشانند در دیگ که آب دران بقدر بیست آثار بسیار گرم
در جوش باشد اندازند تا خوب پخته شود و منفصل گردد صاف کرده آن آب را نگاهدارند پس فلفل موی مال کنگنی جوز بوا سنبل الطیب انگوزه هر یک نیم پاو تخم دهتوره یک آثار پوست بیخ ...
افیون خالص سه دام همه را جو کوب نموده در دیگ آب خالص بر آتش ملایم بجوشانند تا آنکه آب بماند صاف نموده این آب را با آب روباه ممزوج نموده پنج سیر آب ... دهتوره سیاه پنج سیر روغن کنجد
خالص ... نموده بر آتش تیز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند صاف کرده استعمال نمایند و حکیم اکمل خان ... وقت استعمال برابر
در ... روغن کنجد ... استعمال ... **اقوال حذاق** حکیم شریف خان صاحب ... [illegible]

بعده شوربای کبوتر بچه با روغن میدادند بعد ازان شوربای جوجه کبوتر میکردند و امر بخوردن گوشت آن نیز می نمودند بعده درین شوربا فلفل گرم بقدر سه قیراط یا شاقاقل یا دارچینی
میمون یا قلمی یا فلفل دراز می افزودند بعده دارچینی داخل میکردند بعد ازان روز شانزدهم و پنجدهم به تنقیه عام استفراغ ماده مع مراعات حال دماغ مفیدبی مفید بوده ند پس در هر روز بست و سوم و بست
یا بست وششم و بست و هشتم حبوب مثل حب ایارج وغیره استعمال می نمودند و باید که میان هر دو مسهل استفراغ استعمال منضجات میکرده باشند بطوریکه نضج دهند پس تا استفراغ نمایند بعده اعاده
منضجات کنند بعد ازان مسهل استعمال نمایند و علی هذا القیاس تا بحدیکه ماده این مرض بالکل دفع گردد صفت منضج از صناعت من اسطوخودوس انیسون قنطوریون دقیق تقاح اذخر
بادیان زوفا خشک قسوما سیسالیوس بیخ کرفس بیخ کاسنی بیخ اذخر بیخ بادیان بعضی با زیر و درم و بعضی سه درم بگیرند و ده رطل آب بشب تر کرده صبح بجوشانند تا ثلث بماند صاف کنند
داخل کرده صاف نموده بنوشند چند روز بر نهار تا آنکه اثر نضج ظاهر شود بعد ازان تنقیه تامه بعمل آید با فزایش سنگ سنا سه درم مغز غلوس بیا تربد ده مثقال شکر سرخ ده درم روغن
بادام یا روغن بید انجیر و اگر احتیاج بقوی تر ازین در اول مرتبه یا در مرتبه ثانی باشد بران تربد سفید مجوف یکدرم یا یکنیم درم غاریقون نرم سفید نیم درم یا زیاده ازان افزایند بعد ازان
یک روز راحت دهند بدون گلقند با عرقیات عنب الثعلب بادیان و اذخر و بعده مسهل باز چند روز منضج داده حب ایارج یا حب منتن وغیره خورانند و مسهل مذکور بعدازان مغز فلوس
فقط یا مع تربد و غاریقون حسب حاجت و قوت مزاج مریض و ضعف آن بدهند حبوب مذکوره سازند و در آخر شب حبوب با عرق بادیان وغیره خورند و صبح مطبوخ مذکور دهند
و حب ایارج درین مرض کثیر النفعت ست و استاد کامل الملک اکثر استعمال او درین مرض مفید بوده ند و من پیروی ایشان میکنم و استعمال حبوب بعد انضاج و تنقیه عام باید کرد و در استعمال آنها
باید رقیه مطبوخ و بدون آن حسب حاجت اختیار دارند و نسخه حب ایارج مذکور شد و نسخه حب منتن همانست که در قول صاحب کامل بیاید لیکن درینجا بوست هلیله زرد و انزروت و روغن بادام
جند بیدستر و روغن همه اجزا مساوی و نسخه حب شیطرج همان حب شبیار ست که در قول ابو منصور مذکور شود لیکن درینجا تربد عوض بلیله نوشته و عاقرقرحا یکدرم افزوده و در حل حاجت ترک
آن کرده صفت حب بیمارستانی که ستوده شیخ الرئیس ست ایارج فیقرا یکدرم جند بیدستر نیم درم شحم حنظل ربع درم فرفیون یک دانگ کوفته بیخته حبها سازند و ہمیں یک شربت ست
و حکیم عابد نوشته که این روغن عجیب الفعل ست و بتجربه صحیح یافته قسط تلخ فلفل عاقرقرحا فرفیون جند بیدستر هر یک هفت درم باریک سائیده در نیم رطل روغن نرگس آمیزند و این صاحب
زهرو کلنگ جند بیدستر کندش سکبینج مساوی کوفته بیخته در آب مرزنجوش و شیر زنان حل کرده در قطور در بینی چکانند و این نافع فالج و خفقان بارد و جمیع امراض عصب تالیف علوی خان
همان نسخه انفا حیه ست که در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ گذشت لیکن درینجا عوض کشنیز جوز بوا ست و تا پوست ترنج وزن هر یک یک مثقال و عنبر یک نیم مثقال
صندل و نرگس و روغن یاسمین هر یک یک مثقال و بهار نارنج و علف هندی و گلاب مطروح ست و نوشته که ادویه را در عرق گل نارنج بسایند و عطریات داخل کرده
سلا کنند تا قابل انعقاد گردد بشکل سیب ساخته دائم بوبیند ضماد تالیف والد علوی خان که من بعض اصلاح آن کرده ام گفته مجرب و محلل ست بعد تنقیه استعمال
نمایند جند بیدستر عاقرقرحا فرفیون زرنباد عود هندی عود صلیب جوز بوا برگ مورد سورنجان بوزیدان قسط تلخ مغاث بغدادی سنبل الطیب مرزنجوش سعد کوفی
مساوی سائیده بروغن قسط آمیخته بر سر و فقرات گردن و خلف ضماد کنند **لفوخ** نافع عاقرقرحا قرنفل قاقله کوفته بیخته بقدر نیم دانگ در بینی بدمند **نشوق**
نافع مومیائی قیر الحدر روغن نرگس و یاسمین و سوسن هر یک دانگ مشک جند بیدستر هر یک قیراط حل کرده بقدر دانگی استنشاق نمایند **مضوغ** نافع کندر مصطگی زنجبیل قرنفل
و ج ترکی کوفته بیخته بقدر جوز بوا حب بسته دائم مضغ دارند **غرغره** قویه مستعمل بعد تنقیه وقت انتها خردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی کوفته بیخته با مطبوخ
زوفا آمیخته غرغره کنند **معجون** منقی بلغم نافع فالج و لقوه فلفل قرنفل سلیخه سعد سنبل کابلی جوز بوا هر یک مثقالی حب النیل شش مثقال تربد سفید شکر سفید هر یک
بست و چهار مثقال زنجبیل چهار مثقال کوفته بیخته بعسل سه چند قوام نموده بسرشند شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال و باقی نسخها از اقوال دیگر بیاید **مؤلف**
اقتباس مے نویسد که در فالج بلغمی اول فصد کردن اگرچه اثری عظیم دارد بجهت آنکه خروج اخلاط ردیه بست و ضعف میدهد منقی عصب از آفات فاسده لیکن اکثر مردم گرفتار منکشند

فائده صفت روغن عجیب

فائده معجون منقی بلغم

کذا فی الاکسیر و باید که مناسب وقت باشند بعد از فصد در سبب ضعیف تا چهار روز و در متوسط تا هفت روز و در قوی تا چهارده روز هیچ چیز بجز ماء العسل از غذا
و دوا خواه قوی خواه ضعیف ندهند و احیانا اگر اندکی از غذا و یا دوا داده شود فی الفور یا بروز دوم بمرگ مفاجات میکشند کذا فی المحیط و اگر درین اثنا ضعف بسیار رو دهد یکے
نان شیر بشوربای مرغ و یا ماء العسل دهند و همچنین اگر مزاج گرم بود و بر تشنگی صبر نتوانند کرد البته آب تازه از کوزهٔ دهن تنگ دهند کذا فی النبض الکبیر و محمد زکریا رازی در من لا یحضره نوشته
که آب خالص بهتر از جمیع اشربه برای مفلوج است و شیخ فرموده که آب بهتر از شراب است و بعد روز هفتم این ماء الاصول خفیف دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر بیخ اذخر
هر یک هفت ماشه اسطوخودوس نه ماشه گلقند عسلی چهار توله غذا نخوداب بچهٔ مرغ و یا شوربای مرغ و نان دهند و بجای آب ماء العسل ساده میر موسی حسین در کتاب خود مسمی
بتلخیص ترقیم نموده که بر کلمات تنها اقتصار کنند و اگر اندک توحش یافته شود عرق گاوزبان یا شاهتره نیز ضم نمایند و تا پانزده روز برین تدبیر بگذرانند و در روز شانزدهم
تنقیه بدن و دماغ کنند لیکن اولی آنست که بروز بستم نمایند باین طور که وقت شب حب ایارج نه ماشه بماء العسل بخورانند و صبح در ماء الاصول مذکور برگ سنا یکنیم توله انجیر زرد
پنج عدد مویز منقی سه توله خیارشنبر و ترنجبین هر یک هفت توله شربت اسطوخودوس مسهل علونیجان خمیرهٔ بنفشه هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه کرده
مسهل دهند و اگر مریض مفلوک باشد شکر سرخ و شربت دینار و روغن گاو عوض آنها کنند و وقت دو پهر بعد اجابت طبع دو سه مرتبه یا زیاده نخوداب نوشانند و وقت
شام نان خشکار بشوربای مرغ یا گنجشک یا اوز دهند در روز بست و یکم صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه یکتوله بورق طلا یکعدد پیچیده اول بخورند بعده بیخ بادیان
اصل السوس مقشر بیخ کرفس هر یک هفت ماشه اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک نه ماشه گل گاوزبان پنج ماشه در عرق بادرنجبویه بادیان هر یک پانزده توله جوش کرده
مالیده صاف نموده شربت بزوری حار چهار توله تودری یا کنوچه و یا حرف نه ماشه پاشیده بنوشند و غذا و آب و پهر و شام بدستور دهند و همین نمط پنج شش مسهل الخ
تا بروز سی ام و کم و زیاده بعده تنها این ماء الاصول دهند اصل السوس مقشر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کرفس قنطوریون دقیق شکاعی بادآورد برسیاوشان
بسفایج هر یک هفت ماشه اسطوخودوس تخم قرطم کمافیطوس بادرنجبویه هر یک نه ماشه انیسون یکتوله مویز منقی سه توله انجیر زرد هفت عدد در دو آثار عرق بادیان و بادرنجبویه
شب خیسانیده صبح بجوشانند که بنیمه آید مالیده صاف نموده هر صباح نه توله با چهار توله شربت اسطوخودوس منضج و روغن بادام یا بید انجیر نه ماشه بنوشند تا چهل روز
و غذا و آب بدستور دارند تا ماده مابقی خوب پخته شود و بین و زچهل و یکم جهت تنقیهٔ ماده ایارجات کبار مثل ایارج ارکاغانیس و روفس تنها دهند بفاصلهٔ یکروز و اگر
قوت ضعیف باشد بمفاصلهٔ دو سه روز یا سفوف ترنج علونیجان دهند تا حصول حس و حرکت تمام و اگر مریض از تنقیه ملول شود بر دو هفتم ایارجات موقوف کنند و جهت دفع
بقیهٔ مادهٔ استرخاء حمام نمایند و آبزن استعمال کنند پس تدهین بروغن مبارک و قسط و روغن قاوندی علونیجان و اسقیل و روغن جند و آجر و جهت تعدیل مزاج معجون سیر
علونیجان و عرق تنبول اکمل خان و عرق کیلکے اجمل خان و عرق تنبول ذکاء الله خان و معجون چوب چینی علونیجان و عرق آن بعمل آرند و از خوردن میوهای سرد و تر و هر چه مولد
بلغم و سردی و تری افزا باشد اجتناب ورزند و همچنین از استعمال آب سرد و شراب پرهیزند و آنچه گرمی و خشکی افزاید بکار برند و خوردن گوشت حیواناتی که گرم و خشک باشند خصوصا
صحرائی مثل آهو و کبک و دراج و گنجشک و تیهو و بطاریق و موش کوهی بسیار مفید است مصنف خلاصه میگوید که اول تا چهار روز گاوزبان اصل السوس هر کدام دو درم بادیان یکدرم تخم خطمی نیم درم خیسانیده
صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده نیمگرم صبح و شام بیاشامند و عوض آب و غذا بر ماء العسل اقتصار کنند و بعد از چهار روز بر اجزای نقوع مذکور انیسون ابریشم خام هر کدام یکدرم افزوده
صاف نموده با شربت اصل السوس یا شربت لیمو صبح و شام بدهند غذا نخوداب و عوض آب عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان و روز هشتم بسفایج شش درم در اجزای مطبوخ مذکور افزایند و جوشانده
استعمال نمایند و بعد از آن در وجع ترکی یک مثقال تخم کرفس دو درم حاشا سه درم در همان مطبوخ اضافه کنند و نخوداب با دارچینی و زعفران و اندک نان خشکار غذا سازند
و تا پانزده روز باین نوع بگذرانند بعد از آن دوای لطیف که در قول صاحب کامل خواهد آمد بهر اسهال بدهند و بعده غرغره و ماء الاصول و حب ایارج و غذا و باز غرغره
و ماء الاصول و حب منتن و غرغره و حلتیت و حب شیطرج و حب تالیف صاحب کامل و تدهین و تکمید و مضوغ و شموم و نطول و ایارجات کبار همانست که در قول مذکور مسطور خواهد
و گفته که دلک بروغن مبارک که در علاج سکته در قول انطاکی گذشت سخت سودمند است و نوشادر بروغن بلسان گداخته بر سر مالند و چهار درم مغز چلغوزه همراه
چند روز بعسل سرشته لیسیدن بغایت نافعست و این معجون مبدل المزاج مفلوج را فائدهٔ تمام دارد دارچینی فلفل زنجبیل شونیز زیرهٔ سیاه مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته
با سکنجبین یا نخود آب انیسون و شبت بجوشانند استعمال نمایند و در نسخهٔ دیگر شیطرج نیز داخل است مسیحی گوید که در ابتدای مرض مسهلهٔ قویه استعمال نباید کرد بلکه حقنهٔ لینه بعمل آرند

نسخهٔ ماء الاصول خفیف

نسخهٔ ماء الاصول

نسخهٔ معجون مبدل المزاج

تا خلط بسوی اسفل منجذب گردد و بعده چند روز آنچه تلطیف خلط کند و آنرا آماده خروج گرداند استعمال نمایند و بعد از آن آنچه مخرج خلط مستعد برای خروج و تلطیف خلط
باشد بکار برند و آن مثل مثرودیطوس و معجون هرمس و زوفای خشک با سکنجبین عنصلی ست و مسهل مثل ایارج فیقرا مع غاریقون و شحم حنظل و هرگاه دو هفته
برین تدبیر بگذرد بحب شیطرج و حب منتن اسهال آورند و بعد از آن غرغره بخردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و وج و مویزج بکار برند و غرغره با ایارج ارکاغانیس در
سرکهٔ عنصل حل کرده نیز نافعست و مصطکی و علک البطم و کندر و قرنفل و عاقرقرحا و بیخ اذخر و تخم انجره و خردل و پودینه و وج و فلفل سیاه و سفید و قاقله بخایند
و هرگاه یکهفته دیگر یا ده روز برین تدبیر بگذرد بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان هر واحد پانزده درم بیخ اذخر ده درم بادیان و تخم کرفس و انیسون و فنطوریون
دقیق و عاقرقرحا و زنجبیل هر واحد سه درم نانخواه و قسط و زراوند مدحرج هر واحد چهار درم شونیز و قردمانا و تخم سداب و شیطرج هر واحد پنج درم جندبیدستر یکدرم همه را
در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل از آن باقی ماند صاف کرده اندکی روغن کلکلانج یا روغن بید انجیر بران ریخته بنوشند و گاه گاهی حقنهٔ حاده مثل حقنه که از شبت و بابونه
و نانخواه و مرزنجوش و حرمل و اکلیل الملک و قرطم کوفته و تخم کتان و حلبه و چقندر و سبوس گندم و انجیر و شحم حنظل و تخم بید انجیر کوفته و قنطوریون دقیق و زیت کهنه و مری
و عسل گرفته باشند انتفاع یابند و هرگاه مرض بانتهار رسد ایارج جالینوس و لوغاذیا و ثیادریطوس بکار برند و هر روز معجون بلادر بقدر نیم مثقال با آب انیسون بخورند
و موضع مؤف و فقار پشت را بروغن ناردین و روغن قسط که دران جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا سوده حل کرده باشند بمالند و غذا شوربا کبوتر بچه و عصافیر و قنابر و نخود آب
بروغن جوز و خردل بمناسبت و کبری و کف خردل نانخورش سازند و لحوم صید اوفق از لحوم اهلی ست مشوی یا مطبخن یا قلیه ساخته بخورند و در طعام ایشان روغن جوز و زیت
و صعتر و مری و انجدان و شونیز استعمال کنند و حلوا از عسل بسازند و شراب احمر کهنه و ماء العسل با فادیه و حندیقون بکار برند و نبیذ رقیق ترک نمایند و استحمام بآب شور
موافق ست و هرگاه علت بانحطاط رسد استحمام بآب شور نمایند و در بعضی اوقات قی کنند و تدبیر حار یابس لازم گیرند و اشربهٔ مرطبه کم کنند و تریاق کبیر و مثرودیطوس
بآب مطبوخ قردمانا و نانخواه و تخم سداب برای تبدیل مزاج استعمال نمایند و آنا دویهٔ مسهله نافعه این حب منتن ست ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون دقیق عصارهٔ
قثاء الحمار هر یک پنجدرم فرفیون دو نیم درم جندبیدستر فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج هندی خردل هر واحد یکدرم مقل نیم درم صموغ را در آب سداب حل کرده آمیخته حبها سازند
و این جمله ده شربت ست **دیگر** تربد و صبر هر واحد یکدرم شحم حنظل شیطرج هر واحد سه درم سکبینج ثلث درم مقل نیم درم حبها سازند و این یک شربت ست **دیگر** حب فرفیون بگیرند فرفیون سکبینج
غاریقون شحم حنظل مقل هر واحد یکدرم صبر دو درم بآب گندنا حبها سازند شربت از مثقالی تا دو درم و هر واحد ازین مسهلات در وقت او و بمقدار او استعمال نمایند و آن از مروخات
نافعه این روغن قسط ست قسط یک اوقیه فلفل عاقرقرحا فرفیون هر واحد ثلث اوقیه جندبیدستر نیم اوقیه همه را در نیم رطل روغن خیری یا روغن نرگس یا زیت کهنه حل کنند
ایضا ده اوقیه موم در یک رطل زیت گداخته یک اوقیه فرفیون نوسوده در صلایه حل کنند تا هموار گردد **ایضا** در روغن سوسن جندبیدستر و میعهٔ سائله حل کنند **ایضا** این
روغن شونیز بگیرند شونیز دو جزو مغز بادام تلخ یکجزو هر دو را جدا جدا کوفته پس باهم سوده روغن بکشند و یا روغن حب قرطم با این هر دو بیامیزند و گاهی روغن تخم حنظل و نفط
سفید با این می آمیزند **ایضا** این روغن قسط بگیرند سه اوقیه قسط تلخ نیمکوفته و ابهل و اسارون و جاوشیر هر یک او قیه سنبل دو اوقیه در یک رطل زیت و آب بپزند و این روغنها را
باین نوع استعمال نمایند که تمریخ گردن و فقرات پشت و عضو مؤف بعد دلک بپارچهٔ درشت و یا بعد تکمید بآب مطبوخ مرزنجوش و نمام و شیح و قیصوم و حاشا و برگ ترنج و نانخواه
و صعتر و برنجاسف و سنبل و اشنان و پودینه نمایند و بر بخار این آب انکباب کنند و شحم حنظل و مویزج بسرکه بپخته در دهن گیرند و بعده بماء العسل و روغن بادام مضمضه کنند تا در دهن
قرحه نشود و با بند تش و فلفل و عاقرقرحا و زنجبیل و بورق و نوشادر و نطرون و صبر و دارچینی و مرزنجوش و خربق سفید و مشک و جندبیدستر مساویه عطسه آورند و آب مرزنجوش و آب کوزه و پودینه
و آب بیخ چقندر و سکبینج و زهرهٔ کلنگ و باز و شیر و خرس و کلاغ و شونیز مسحوق بسرکه کهنه سعوط کنند و یا شونیز بورهٔ ارمنی جندبیدستر شحم حنظل فلفل سفید هر واحد یکجزو کندش صبر
هر کدام [illegible] بآب مرزنجوش سرشته مثل عدس حبها سازند و یکحب را با آب مرزنجوش سوده عطسه آورند و هرگاه از سعوط این اشیا سوزش در دماغ پیدا شود شیر زنان در بینی چکانند و ایارج فیقرا
و شونیز بریان و فرفیون و کندش و مشک و عنبر و کندر و نمام و مرزنجوش و یاسمین و سوسن و ازقی هر چه ازین جمله هست ببویند و نمک سیاه و بورهٔ سرخ و نطرون و فلفل و جندبیدستر سوده بروغن زنبق
یا زیت آمیخته در حمام بر بدن مالیدن نافعست و این حقنه بعمل آرند مغز قرطم دو کف شحم حنظل تخم بید انجیر هر واحد یک کف نیمکوفته در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصه آن بماند صاف نموده دو درم بورهٔ ارمنی
سوده بیامیزند و استعمال نمایند حقنهٔ دیگر بادیان پنجدرم خار خسک و سداب هر یک باقبضهٔ صغیره بجوشانند و از آب او بقدر نیم رطل گرفته یک اوقیه روغن

ف نسخهٔ حقنهٔ حاده

ف مسهلات

ف نسخهٔ حب منتن

ف نسخهٔ حب فرفیون

ف مروخات

ف نسخهٔ روغن قسط

ف نسخهٔ روغن فرفیون و جند

ف نسخهٔ روغن شونیز

ف نسخهٔ روغن قسط

ف عطوسات

ف شمومات

سداب آمیخته وقت خواب شب بعمل آرند و ایارجات کبار تنها یا ادویه‌ای که داخل ایارج اند مثل فقلی و افسنتین و بسفایج و مویزج منقی و نمک اندرانی جوشانیده بخورند و یا باین مطبوخ بیخ کرفس بیخ بادیان هر واحد ده درم سنبل اذخر سلیخه بیخ هر یک دو درم حلبه پنج درم حاشا فراسیون عاقرقرحا هر واحد سه درم مغز قرطم هفت درم در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف کرده نیم رطل از آن با یکی از ایارجات کبار بنوشند و آن ادویه مبدل المزاج مستعمل درین مرض این معجون است و نسخه آن همان معجون مبدل المزاجست که در قول مصنف خلاصه گذشت و وج مربی بعسل درین مرض نافعست و همچنین مخرج حب الصنوبر کبار مقشر چون بعسل بسرشند و هر روز سه درم بخورند و این معجون در تبدیل مزاج بسیار قویست زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط دارفلفل فلفل پنج هر واحد ده درم دبرگ سداب خشک حلتیت جنطیانا زراوند حب الغار جندبیدستر شیطرج خردل هر واحد پنج درم حسیل بلادر چهار درم بروغن جوز لت کرده بعسل بسرشند و این معجون جمیع امراض بارده رطبه عصبیه مثل سکته و فالج و لقوه و رعشه و برص و تشنج را نافع است و منفعت کلی ابو منصور گوید که استعمال اسهال بادویه قویه تا روز چهارم اگر علت ضعیف باشد و الا تا هفت روز نباید کرد بهر آنکه مسهل قوی در مرض می‌افزاید بلکه حقنه حاده و ایارج فیقرا بعسل سرشته استعمال کنند و ادویه ملطفه خلط مثل تریاق و مثرودیطوس با آب مطبوخ شبت و نانخواه و انیسون و مصطکی و قردمانا و تخم سداب و الحکم بخورند و بعد یک هفته حب منتن یا حب شیطرج خورند و در ابتدا غرغره بادویه ضعیفه مثل مرزنجوش و صعتر و انار دانه و صبر مساوی الاجزا نمایند و هرگاه دو هفته بگذرد بادویه قویه مذکوره در باب صرع و ایارج ارکاغانیس غرغره سازند و بعد از آن روغن بید انجیر و روغن کلکلانج با ماء الاصول قوی بنوشند و نسخه آن همانست که در قول مسیحی گذشت لیکن اینجا وزن بیخ کرفس و بادیان هر یک ده درم و اذخر هفت درم و شونیز ده درم و جندبیدستر دو درم است و نوشته که در هفت رطل آب بپزند تا یک نیم رطل بماند و هر روز ثلث رطل با یکی از هر دو روغن مذکور بنوشند و جوارش بلادری آخر النفع میکنند و بعد سه هفته ایارجات کبار بخورند و تمریخ بروغن قسط و سوسن و روغن فرفیون و روغن جندبیدستر و روغن شونیز و روغن سداب و روغن شحم حنظل نفط سفید بعد دلک و تکمید بدستور نمایند و اتریفل و بوره سرخ و غیره ادویه که در قول مذکور مسطور شد بخایند یا بر حنک طلا نمایند تا رطوبات لزجه را از دهن برآرد و تنقیه سر کنند و همچنین قاقله و نوشادر و حب بلسانست و یا الصابون در آب چقندر گداخته بر حنک طلا کنند و ادویه معطس که همانجا مذکور شد تنها یا مرکب از نیم دانگ تا یک دانگ بکار برند و یا یک شعیره فرفیون و یا یک طسوج جندبیدستر با آب چقندر یا آب مرزنجوش یا آب ثوم یا نیم دانگ سکبینج سعوط کنند و سعوط جمیع مرارات مذکوره و زهره گرگ و بز بقدر دو شعیره بشیر دختران مجربست جالینوس گفته که درین مرض دوای مفرد سهل الوجود در هر مکان بسیار دفعه استعمال کرده شد و کافی یافتم و آن شونیز است که یکبار در سرکه تند تر کرده مثل غبار سوده بسرکه گداخته بدان سعوط کنانیدم و مریض را یکبار باستنشاق آن امر کردم و یکبار بزیت سوده سعوط کنانیدم و بعض قدما گفته اند که شونیز و صبر و بورق سوده بزیت کهنه سعوط کنند و نرگس و نسرین و غیر آن از مشمومات ببویند و معجون مبدل مزاج بخورند و غذا نخود آب مطبوخ با شبت و پودینه و زیره بکف خردل و مری نبطی در روغن جوز و افادیه کثیره بلحوم مسطوره دکباب با افادیه دهند و اگر خوف قبض طبع باشد لحم ترک نمایند و نخود آب موصوف مطبوخ بلحوم بنوشند و ادرار بول ایشان را النفع بلیغ می‌نماید و از جمیع نبیذ ماکه ترطیب دماغ می‌کنند و ریختن آب گرم بر بدن و دخول در آن آب که مرخی اعصابست حذر کنند مگر آنکه آب ریاحین یا آب چشمهای گرم باشد در آب بسر داستواری و سختی تا اعصاب ایشان کند و نسخه حب منتن و روغن قسط و روغن فرفیون و روغن جند و روغن شونیز در قول مسیحی گذشت این حب شیافا نافع این مرض است صبر سقوطری ایسون بیم پوست بلیله زرد ده درم تخمیل خردل هر یک دو درم و نیم فلفل دارفلفل هر یک ده درم شیطرج و وج نمک هندی هر یک دو درم فانید چهار درم سایئده کنند با سرشته حب بیابان بند شربتی دو درم و نیم قیروطی روغن سوسن مفید فالج اینست بگیرند سلیخه و قسط تلخ و حب بلسان و زعفران صحیح و مصطکی هر واحد اوقیه قرنفل و قرفه هر یک نیم اوقیه جو بش کوفته در ظرف آبگینه کنند و روغن کنجد یک من بر آن ریزند و گل سوسن سی عدد انداخته چهل روز در آفتاب بدارند بعده صاف کرده استعمال نمایند و ترکیب روغن سوسن آب بگیرند روغن کنجد سه من و برگ سداب تازه چهار اوقیه و آب شیرین یک من و بآتش نرم بجوشانند در دیگ پاکیزه تا آنکه آب برود و روغن باقی ماند از آتش فرود آورده استعمال کنند و جالینوس گوید که من چند بار فالج را بحمام خشک درست کردم و قسطا گفته که اگر فالج در پای باشد نفع حقنه در آن ظاهر تر بود و بقول جالینوس

کسی را که استرخا بهم رسد چیزی بهتر از حرکت دائم و تعب نیست و در طب قدیم ست اگر خواهی که ترا فالج بهم نرسد خواب مکن مگر
بر خلو شکم **خضر بن علی و گاذرونی** می نویسند که در ابتدا منضجات مثل ماء العسل و شربت اسطوخودوس
یا سکنجبین عنصلی یا گلقند عسلی در مغلی منضج یا مطبوخ اصول استعمال کنند بعده منضجات قوی تر از ان مثل شربت اصول کبیر که در ان سنبل
و سلیخه و مانند آن باشد و یا طبیخ اسطوخودوس تخم کرفس انیسون و دیان اصل السوس یا در نجبویه گل گاوزبان پرسیاوشان با سکنجبین عنصلی و گلقند عسلی
بدهند و بعد نضج تام و عند منتهای مرض مسهل و حب ایارج یا ایارج لوغاذیا تنقیه کنند و باز بمنضجات و مفتحات و مسخنات اعاده نموده با ستفراغ پردازند و اطریفل صغیر
با ایارج و اسطوخودوس استعمال نمایند و تا روز هفتم مسهل نباید داد اما اگر طبع قبض بود حقنه نمایند و بعد تنقیه هرچه مسخن بدن و منقی اعصاب از خلط بارد باشد مثل گلقند عسلی
کهنه با آب گرم بدهند و قدری تریاق با آب طبیخ مصطکی و انیسون خورانند و هر گاه سه هفته بگذرد ادویه قوی چون حب منتن یا این حب استعمال کنند شحم حنظل سقمونیا
نمک لاهوری مقل کتیرا رب السوس هر واحد ربع درم ایارج فیقرا اغاریقون یکیک درم فرفیون ثمن درم اسطوخودوس یکمثقال سائیده بروغن بادام بمالند و بعسل
خیارشنبر سرشته حبها سازند و واجب نیست که مجموع این ادویه استعمال کنند مگر در مزاج قوی تر و واجبست تلطیف غذا و در ایام اول بر آب نخود بعسل یا ماء العسل تنها
اقتصار نمایند و اگر با بلغم صفرا یا خون باشد ماء الشعیر بعسل بدهند و بعد هفت روز یا اکثر از ان آب بچه مرغ بشبت و دارچینی و فلفل و صعتر و خردل یا کف آن
مفرد و مجموع بحسب حاجت و اقتضای مرض و وقت یا لحم غزال بکف خردل بدهند و یا گوشت خرگوش و دماغ او که بخاصیت نافعست یا با ابازیر مذکوره و مری و یا
عصافیر سبزه و کبوتر بچه قابل طیران و دراج و تیهو با ابازیر مسطور بخورانند و گوشت بز که در ان تجفیف و قلت ترطیبست برای ایشان ستوده است لیکن به نسبت
لحوم موافق مفلوجین ناقص الحرارة است پس می باید که با توابل گرم بخورند و مزورهٔ رشتهٔ شیرین بشکر یا عسل و بروغن بادام هنگام حرارت مزاج باک ندارد
و مصطکی و زنجبیل و کندر و قرنفل اکثر بخایند بعده تعهد استعمال تریاق فاروق یا مثرودیطوس هر روز نیم درم نمایند و از فواکه پسته و نارجیل و جوز و انجیر و مغز چلغوزه
که مسخن عصب و مقوی آنست و مویز بخورند و از بقول هرچه شور و تیز باشد بدهند و شوربای چرب برای ایشان خوب نیست و احتمال جوع و عطش نافعست
و ترک عشا واجب و بگیرند برگ غار و مرزنجوش و حرمل و بابونه و خطمی و اکلیل الملک و برگ ترنج و سداب و رطبهٔ صحرائی و شیح و قیصوم و برگ فنجنکشت مساوی جند بیدستر
نصف یکجزو در آب بسیار بجوشانند تا نصف بماند نیم وزن آن روغن زیتون اضافه کرده در ان مریض را بنشانند و بر سر او بسیار بریزند و گاهی در ان اسطوخودوس
و یا درنجبویه تمام و مانند آن از محللات می افزایند و یا کفتار و یا خرگوش و یا بز کوهی و یا روباه در آب یا زیت یا هر دو بپزند و در ان زنده یا مذبوح مخنوق انداز ند و چون
مهرا شود در ان نشینند و یا در زیت کهنه که در ان جند بیدستر و قدری فرفیون باشد گرم کرده بنشانند و همچنین بر سر بسیار ریزند و این باید که بعد تنقیه بدن و دماغ از
فضلات استعمال نمایند و بگیرند موم و روغن قسط یا روغن غار یا روغن بید انجیر و اندک فرفیون و گرم کرده بمالند و بقول ابن بیطار مالش بشحم تر فالج را بسیار نافعست
و در علاج او مثل این چیزی نیست و کندش و مشک و عنبر و جند بیدستر و فرفیون و کندر برای تفتیح سدد دماغ و تحلیل فضول موجب بقیهٔ علت اکثر بوینند و در هر اندک
مدت بمثل اصل السوس و عسل قی کنند تا تنقیهٔ معده گردد و از ان ابخرهٔ رطبه صعود نکنند و مغز حب الصنوبر کبیر بتسخین عصب و تقویت آن بکیفیت و خاصیت هر دو نماید و چون
قریب بصحت شوند بطرف عضو علیل توجه نمایند و بتحریک اعضای مسترخیه ریاضت قوی کثیر سریع در آفتاب گرم کنند و آب شور و کبریتی و سیاه حمامات بشویند و اندفان در
ریگ گرم و تمرغ در ان نفع میکند **جرجانی و ایلاقی** میگویند که طریق صواب در علاج این علت آنست که در ابتدء العلاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار روز یا هفت روز و اگر علت
سخت قوی باشد تا چهارده روز و از علاجهای قوی که در ابتدا صلاحیت او دارد حقنهٔ حاده است و دیگر اشربهٔ ملطفهٔ منضجه چون ماء الاصول که سخت قوی نباشد و مثل آن دوغای
خشک با سکنجبین عنصلی و اندکی مثرودیطوس با آب دیان و مسهل سبک باید چون ایارج فیقرا و اندکی شحم حنظل و قدری غاریقون و غذا هم لطیف باید مثل اندکی نان با ماء العسل یا نخود آب
خندروس با ماء العسل و اگر قوت ضعیف بود گنجشک بریان کرده یا دراج یا تیهو یا مرغ سبک اندام همه بریان کرده و سخت اندک بخورد و بعد اشتهای صادق و صبر بر گرسنگی و تشنگی بغایت
سود مندست و بجای آب ماء العسل خورند و بدانند که صاحب این مرض را آب بهتر از شراب باشد بسبب آنکه شراب باده را با اعصاب قرب دارد و ایضا شراب در معده او ترش گردد و سرکه شود
و سرکه مضر ترین چیزهاست با عصاب و اینجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعدت کند ابتدای علاج بفصد باید کرد زیرا که خون مرکب همه اخلاطست در حال باریک شود و

نسخه منضج

نسخه آبزن

حاصل کرده باشد و اگر طبعی باشد اول یک شربت تریاق یا مثرودیطوس یا شلیثا یا سجزینیا یا انقردیا در شراب کهنه یا ماء العسل حل کرده بدهند و بعد ساعتی فصد کنند و آنجا که امکان مساعدت نکند تنقیه بحبوب مسهله باید کرد و قی کردن صواب باشد و بعد استفراغ تبدیل مزاج بتریاق و مثرودیطوس و سائر معاجین کوره نمایند و بعضی اطبای قدیم گفته اند که مفلوج را ایارج فیقرا یک مثقال وقت خواب بدهند و یک یک مثقال هر روز بیفزایند تا به پنج مثقال رسد و محمد زکریا از جودیس حکایت کرده که اعتماد کنند در علاج فالج بر آنکه در هر هفته استفراغ بحب قوقایا نمایند تا ماده کمتر کند و هر روز جوارش بلادر یا ایارج هرمس دهند تا مزاج او بگرداند و روغن قسط بر اگی می اعصاب بمالند و هم او گوید که منفعت این حب بزرگ است و بسرعت اثر میکند حلتیت شحم حنظل جندبیدستر قنطوریون دقیق هر یک نیم درم مقل چندانکه ادویه بدان سرشته شود و حب گردد و این یک شربت است و این سفوف هر صبح بدهند زراوند طویل فلفل هر واحد نیم درم هر دو را کوفته بیخته یک شربت است صبح بدهند که این سفوف را خاصیتی است درین علت و یا جندبیدستر قنطوریون دقیق جاوشیر هر یک نیم درم قردمانا دو درم بادآورد قیمه آب سداب دهند و اگر استفراغ بحقنه کنند که از شحم حنظل و قنطوریون دقیق و مری و روغن زیت سازند جائز است در هر چند روز از این نوع حقنه بکار برند و باید دانست که بعد تنقیه محجمه ناری بر سر عضلها نهادن و روغنهای گرم مالیدن و در گرمابه خشک و ریگ گرم و در آب کبریت و آب دریا شور نشستن و ریاضت کردن و گرسنه بودن و آواز بلند کردن و قرآن با داوز بلند خواندن و غرغره بخردل و مری کردن سخت نافع بود و باقی ماده را تحلیل کند و حرارت برافروزد و چون مدت دراز گردد یا ریح جاوشیر باید داد و تمریخ فقار پشت و سر عضلات بروغن قسط و قی در اول علت و آخر آن سخت سودمند است و ماء الاصول بروغن بید انجیر و روغن بادام تلخ در آخر مرض نافع و مغز سر خرگوش بریان کرده صاحب فالج و رعشه را نافع و مغز چلغوزه بعسل بالخاصیه سود دارد و این ضماد نافعست روغن زیت کهنه نیم من موم زرد بست درم فرفیون دو درم موم در روغن گداخته فرفیون سوده آمیزند و در هاون حل کنند و این ضماد اعصاب را گرم کند عاقرقرحا مرزنجوش مویزج هر یک اوقیه نطرون خردل هر یک دو اوقیه فلفل یک درم فرفیون یک اوقیه جندبیدستر چهار اوقیه همه را نرم سائیده بروغن حب الغار ضماد کنند و اگر روغن سوسن و موم زرد و میعه سائله و بارزد با هم بگدازند و جندبیدستر و قسط سائیده سرشته ضماد کنند عصب را گرم کند و حس باز آرد و اگر حس بحال بود و حرکت باطل شده باشد جوز السرو و ابهل و مورد و پوست بیخ کبر در شراب کهنه پخته ضماد نمایند و اطبای قدیم گفته اند که اگر روناس بپزند و آب او بر عضو مفلوج بچکانند سود دارد و بدانند که هیچ آب گرم بر عضو مفلوج نشاید ریخت مگر آب دریا شور و آب معدن گوگرد زیرا که آب شیرین چون گرم باشد ماده را منتشر زیاده کند و اعصاب را نرم کند و اگر آب سرد عضو مفلوج را قوی تر کند و از آن ترجیحی یابد از برای آنکه ماده رقیق باشد چون آب سرد بدو رسد منقبض گردد و کوچک تر شود ابن ماسویه گوید بسیار دیدیم که مفلوج را اسهال افتاد و فالج زائل شد و بسیار خوردن به و سیب امرود و امثال او اعصاب را مضر است و اطعمه مرطبه و شوربا ها چرب و ثرید زیان دارد و قلیه خشک و گوشت سرخ بروغن جوز یا بروغن زیت بریان کرده و توابل چون دارچینی و زیره و مانند آن آمیخته موافق باشد و مویز و انجیر خشک و پسته و فانید و مغز جوز و مغز بادام و چلغوزه و عسل سود دارد و اگر مغز جوز مقشر یک رطل مغز چلغوزه نیم رطل مغز حبة الخضرا نیم رطل بکوبند و با پنجند عسل بسرشند و فلفل زنجبیل دارچینی دارفلفل هر یک دو درم سوده آمیزند و پیش از طعام بچهار ساعت مقدار پانزده درم بخورند و بالای آن ماء العسل بنوشند سخت موافق بود و شیخ الرئیس میفرماید که در علت فالج حقیقی کائن از استرخای عصب واجب است تدبیر مشترک که آن استفراغ ماده است بدانچه در استفراغ مواد رقیق مسطور شد بعینه بلا زیادت و نقصان و نافع ترین اشیا که بدان استفراغ صاحبان این مرض کنند حب فرفیون و حب بارستانی و حب شیطرج و حب منتن و ایارج هرمس است و قی کردن بخربق سفید یا بعصاره ترب که در آن قوت او باشد و کذلک سائر مقیئات اقوی نفعست و گاهی تریاق از یک دانگ شروع میکنند و اندک اندک افزوده بیک درم میرسانند و باز بیک دانگ می آرند و گاهی بکنجد مقشر و شکر مخلوط میکنند و گاهی سکبینج یا جاوشیر یا جندبیدستر بمقدار باقلا در شربت عسل حل کرده میدهند که آن خیلی سودمند است و واجبست که حقنهای قوی حقنه کنند و شیافات قوی اماله مواد باسفل نمایند و فقار آنها با دهان قویه بمالند و مروخات حار از ادهان و ضمادات محمره که مکرر ذکر یافت نافعست خصوصا چون فالج بدان حد رسد که حس باطل شود و بیخ سوسن اسمانجونی و بیخ سوسن ادویه جیده التحمیر است تحلیل مرض میکنند می نماید و ایضا بعد استفراغ و تنقیه تام گذاشتن محاجم که سرا نها تنگ باشد بغیر شرط بر سر عضلات بنابر تسخین آنها انفع می نماید و گاهی احتیاج بشرط اندک افتد اگر در عضله ماده محتبس باشد و باید که آتش بسیار داخل کنند اگر محاجم ناری باشند و بزور بمکند اگر غیر ناری باشند و بزودی قلع نمایند و متفرق بر مواضع کثیر بگشند اگر استرخا بسیار مستغرق باشد و اگر استرخا اندک باشد یکجا گذارند و بعد از آن زفت و صمغ صنوبر بر آن نهند و ادمنه حار هم مثل ضماد آرد شیلم و بیخ سوسن بعسل استعمال کنند و ضماد خردل نیز نافع بود در تحصیل تحمیر و التهاب و تبدیل ملموس نمایند و ضماد شیطرج بالخاصیه عظیم النفعست و او نزد اکثر مغنی از ثافسیا و خردل است و ایضا ضماد زفت نافع و خصوصا بنطرون و کبریت و دلک بر

و نطرون و آبهای کبریتی و آب دریای شور و نطولات ملطفه مفید و چون حس ضعیف بود گاهی ضماد قوی ضرر رساند و آن محسوس نشود و این مؤدی بآفت و تقرح شود پس واجبست که از وی احتراز کنند و حال اثر ضماد در یافت نمایند اگر موضع ضماد سرخ و منتفخ شود و حمرت او متعدی از جلد نشود و بغمز انگشت متفرق گردد و مکان غمز سفید شود بدانند که اثر ضماد از جلد تجاوز نکرده و اگر سرخی ثابت ماند و حرارت ظاهر تر باشد ضماد موقوف دارند و وجه تعرف این آنست که ضماد هر وقت دور کنند و حال او ملاحظه نمایند اگر توقف در ضماد واجب گردد موقوف دارند و اگر اعاده آن واجب شود عود او نمایند و بدانکه نفوخ کنند ش در بینی آنها و امثال آن بنا بر تنقیه و اماله مواد مرض از طرف علت بسیار نافعست و شراب کهنه اندک جمله امراض عصب را خیلی سودمند و بسیار از آن مضرترین اشیا بعصب است و استعمال معجون مرزنجوش نافع آنهاست و ایارج مخلوط بمثل او جندبیدستر خوردن و بتدریج از یکدرم تا شش درم رسانیدن نافع و همچنین روغن بید انجیر بماء الاصول نوشیدن بسیار مفید و بعضی علاج فالج بخورانیدن یکمثقال ایارج فیقرا با نیم مثقال فلفل هر روز میکنند و شفا می‌دهد و واجبست که چون این اشیا بخورند بالای او آب نخورند تا اندر معده دیر تر باقی ماند و اثر بیشتر کند و بسا ست تمام روز مکث کند و بعده عمل نماید و بسیار باشد که بشب نیم مثقال فلفل با همچند آن جندبیدستر وقت خواب بخورانند و ایشان را مثل تریاق و مثرودیطوس و شلیثا و خاصة انقردیا چیزی نیست و حلتیت خوردن و طلا کردن نیز شدید النفعست و خصوصا چون هر روز دو بار صبح و شام بماء العسل استعمال نمایند و در نهایت نفع عجیب است و چون عضو اقبال صحت کند واجبست که بعد از بن ریاضت آن کنند و قبض و بسط آن نمایند تا آنکه تمام عافیت بدان عود کند و گاهی منتفع میشوند بحمی و بصباح و قرارت جبیره و نفع یابند و بعد استفراغات و انتفاع بدان حمام طویل یا لبس یا آب حمات استعمال کنند و در اخرام و بعد استفراغات که مختص بتحلیل ست سزاوار است که تحلیلات بملینات ساذج نباشد تا عضو را سستی نکند بلکه با دنی قبض بود و از بن جهت واجبست که تحلیل بمثل انیسون و میعه و جندبیدستر و اذخر و مانند آن از اشیای حارهٔ قابضه باشد **صاحب کامل** گوید که رای بعضی متطببین ست که در ابتدا فصد مریض کنند تا بلغم با خون بر آید از رگ و اکثر این را نمی‌پسندند زیرا که فصد حرارت کم میکند و برودت مزاج را قوی می‌نماید و آنچه سزاوار است که علاج صاحب فالج و استرخا در اول امر بدان کنند اینست که گلقند عسلی هفت درم با آبیکه در آن انیسون و زیره و نانخواه و مصطکی جوشانیده باشند بدهند و اگر بول رنگین باشد گلقند شکری با آب مطبوخ انیسون تنها دهند این تا چهار روز بعمل آرند و اگر مرض قوی باشد تا هفت روز و در بن ایام چیزی از ادویه سوای دوای مذکور ندهند و از طعام و شراب سه روز منع کنند و بعد روز چهارم تریاق کبیر نیم درم دهند و اگر حاضر نباشد مثرودیطوس بدهند و غذا نخود آب بزیت مغسول و زیره و دارچینی و شبت بنان خشکار جید الصنعت خورانند و آبیکه در آن مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و در بعض اوقات بماء العسل دهند و آب سرد ندهند بلکه آب در شیشه نهند و حتی الامکان بر گرسنگی و تشنگی صبر کنند و نگاه کنند اگر طبیعت قبض باشد این حقنهٔ خفیفه بعمل آرند بگیرند بابونه خار خسک اکلیل الملک شبت سداب هر واحد کف زیره تخم کرفس هر واحد سه درم قرطم کوفته ده درم چقندر یکبا قه همه را در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند و نیم رطل از آن صاف کرده دو اوقیه روغن خیری و مری او قیه شکر سرخ و عسل ده درم بورهٔ ارمنی یکدرم انداخته نیمگرم حقنه کنند و چون از هفت روز تجاوز کنند باید که بدوای لطیف مثل این حب اسهال آورند بگیرند تربد و ایارج فیقرا هر واحد درم نمک سیاه دو دانگ شحم حنظل ربع درم باریک سائیده بآب حبها ساخته بآب نیمگرم دهند و بعد از آن با ایارج فیقرا یکدرم با سکنجبین و آب نیمگرم غرغره نمایند و بعده ماء الاصول موافق قوت و ضعف مرض و بحسب مزاج مریض و سن و فصل ترکیب دهند مثلا اگر مرض قوی و مزاج و سن و فصل بارد باشد ماء الاصول قوی باید داد و اگر مرض ضعیف و مزاج و غیره حار بود ماء الاصول غیر قوی دهند و اگر قاروره رنگین و مریض خشک بدن و فصل گرما باشد از دادن ماء الاصول حذر کنند و بدانچه قیاس واجب کند تدبیر آن نمایند و ایضا از استعمال ماء الاصول قبل تنقیهٔ بدن بدانچه مذکور شد که مبادا در بدن خلط مستعد تعفن باشد و آنرا متعفن سازد و تپ آرد و انضاج مرض بحسب واجب تابع آید **صفت** ماء الاصول قوی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس پوست بیخ کبر بیخ اذخر هر واحد ده درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد چهار درم مصطکی سنبل الطیب بوزیدان دار شیشعان عاقرقرحا حب بلسان اسارون هر واحد درم حلبه پنج درم فقاح اذخر و ج سلیخه عود بلسان حرمل هر واحد سه درم سکبینج اشق جاوشیر هر واحد درم مویز منقی بست درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه از آن گرفته با یکمثقال روغن بید انجیر و نیم مثقال روغن بادام تلخ و یکدرم ایارج فیقرا بنوشند **صفت** ماء الاصول که در حرارت کمتر از اول ست پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم تخم کرفس بادیان بیخ اذخر فقاح آن سلیخه انیسون هر واحد سه درم مصطکی سنبل الطیب واحد یکنیم درم مویز منقی بست درم همه را در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف کرده هر روز چهار اوقیه یک یکم

روغن بید انجیر و هفت درم گلقند بجوشند و باید که اول ماء الاصول ضعیف با گلقند و روغن بید انجیر دهند و روز بروز ماء الاصول قوی کنند
زیاده نمایند و ایارج فیقرا نصف مثقال باشد بعد از آن هر روز نیم درم بیفزایند تا روغن بید انجیر و ایارج بیک نیم درم رسد پس اگر آثار نضج در بول یعنی رنگینی در آن ظاهر شود
زیاده کنند و در آن نیم درم ... بدهند بحسب ملاحظه قوت مریض و رنگ بول پس هرگاه آثار نضج در بول ظاهر شود یکروز مریض را راحت دهند و نخود آب ...
غذا سازند بعد از آن این حب ایارج دهند تربد ایارج فیقرا هر واحد دو درم حب النیل نیم درم شحم حنظل ربع درم نمک سیاه دو دانگ همه را باریک بسایند و با آب کرفس سرشته
حبها سازند و این یک شربت تا سه است و در روز مسهل شوربای تیهو یا دراج یا قنابر یا کبوتر بچه در پرواز آمده معمول با آب نخود و زیت و شبت و خولنجان و دارچینی غذا دهند
و سه روز راحت دهند و هر روز هفت درم گلقند شکری یا عسلی با آب نیم گرم باید داد و در روز چهارم ایارج فیقرا درم صعتر فارسی ... خردل هر واحد یک نیم درم ... در
عاقرقرحا مویزج هر واحد نیم درم ... سماق دو درم باریک سوده یکدرم از آن با سکنجبین و آب نیم گرم آمیخته غرغره کنند و نخود آب غذا سازند بعد از آن قاروره را ملاحظه نمایند اگر
آثار خامی در آن معلوم شود بار دیگر اعاده ماء الاصول بروغن بید انجیر بنحوی که مذکور شد سه روز یا پنج روز بحسب معاینه آثار نضج نمایند آنگاه حب منتن استعمال نمایند **صفت**
آن سکبینج اشق جاوشیر حرمل مقل شحم حنظل هر واحد سه درم صبر ... و تربد هر واحد پنج درم فرفیون جندبیدستر هر واحد یک نیم درم ادویه خشک را بسایند و صموغ را در آب ...
حل کرده باهم سرشته حبها سازند شربت سه درم با آب گرم **نوع دیگر** بلیله کابلی پنج درم سکبینج اشق حرمل جاوشیر صبر سقوطری هر یک چهار درم مقل ... شحم
حنظل ... هر یک دو درم فرفیون جندبیدستر سقمونیا هر واحد نیم درم زعفران قرنفل هر یک یک دو دانگ ادویه خشک کوفته بیخته صموغ را در آب گندنا حل کرده
باهم سرشته حبها سازند شربتی از آن سه درم و بعد دادن این حب سه روز راحت دهند و در آن ایام هر روز هفت درم گلقند با آبیکه در آن انیسون و تخم کرفس جوشانیده باشند
بدهند و نخود آب و گوشت کبوتر بچه پرواز یا قنابر غذا سازند و در روز چهارم خردل عاقرقرحا دارچینی فلفل زنجبیل کبر انار دانه مویزج بورق هر واحد یک جزو ایارج فیقرا دو جزو باریک
سائیده با سکنجبین و آب گرم آمیخته غرغره سازند و کندش عاقرقرحا صبر و نوشادر و مرزنجوش و خربق سفید و زنجبیل و مشک و بوره ارمنی هر کدام از اینها که حاضر باشد بقدر
نیم دانگ باریک سوده از راه عطسه آورند و این همه بعد نضج و تنقیه استعمال نمایند چه هرگاه قبل نضج و استفراغ بعمل آید مریض را جنایت عظیم کرده باشند بهر آنکه اجزای
لطیف خلط تحلیل شود و غلیظ آن باقی ماند و در آن هنگام علاج سود ندهد و بعد از آن اگر در مریض آثار صلاح ظاهر شود بر همین تدبیر مداومت نمایند والا بعض حبوب ...
با این حب شیطرج بخورانند و اجزای آن همان حب شبیار است که در قول ابو منصور مسطور شد و نوشته که با آب سرشته حبها سازند شربت سه درم **صفت** حبی که
شخصی که فالج جانب راست و ثقل زبان بهم رسانیده بود و بر تکلم قادر نبود تالیف نمودم بگیرند تربد سفید شش درم سورنجان حب النیل هر واحد سه درم ایارج فیقرا چهار درم
شحم حنظل دو درم شیطرج بوزیدان وج عاقرقرحا دارفلفل هر واحد یک نیم درم سکبینج جاوشیر مقل هر واحد چهار دانگ مر و فرفیون جندبیدستر هر واحد نیم درم ادویه خشک را
باریک سائیده بحریر بیخته و صموغ را در آب گندنا گداخته با ادویه سرشته حبها سازند شربتی سه درم با آب گرم **صفت** حب فرفیون که نسخه آن در قول مسیحی گذشت ...
نمایند نافع بود و چون تنقیه ببعض این حبوب کرده باشند ماء العسل غرغره نمایند و با آن سعوطات مسخنه ملطفه استعمال کنند تا تنقیه دماغ کنند و جانب علیل و نواحی گردن ...
محلل مثل روغن ناردین و قسط و کلکلانج و زنبق ... تلخ ... و بلسان جوزکسه و مانند آن بمالند و اگر دیده شود که مرض بسیار قوی شده در روغنها جندبیدستر ...
مخلوط سازند و بعد از آنکه جانب علیل را بخرقه درشت بمالند حتی که سرخ گردد روغن بمالند و آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک و قیصوم و شبت و برگ غار و کرفس ...
مانند آن که در قول مسیحی گذشت تکمید سر و جانب علیل و موضع فقار نمایند و امر بخائیدن مصطکی و راتینج و علک و عاقرقرحا کنند و غذا ...
... یا گنجشک یا قنابر ... چغندر بزیت و مری و خردل دهند ... طعام ایشان نمک ...
... انیسون ... و مانند آن خورند ... زبان ...
ثقل زبان ...
...
... آب گرم ... مسهل ...

فائده معلوم شود و بر همین مداومت نمایند مع احتیاط التعرض کی می شرط بسبب والکر عارض شود چند روز راحت دهند ولاسیما اگر موسم گرما باشد که هوای گرما مقاومت مرض می نماید و اگر با وجود استعمال این در مرض اثری صلاح پدید نیاید ایارجات کبار چون ایارج ارکاغانیس یس ایارج لوغاذیا یس ایارج جالینوس پس معجون بلادری پس تریاق کبیر بهمین ترتیب هر واحد بشربت تام استعمال نمایند بحسب مشاهده قوت مریض و قوت مرض و ضعف آنها و مع ذلک تدبیر مریض با غذیه مذکوره و کذلک نطولات و ادهان بحسب احتمال علیل باید کرد و از دادن معجونات در اوقات و بلدان حاره حذر کنند چه اگر تابستان قوی الحراره باشد ادویه قوی الحراره بر مریض خوف حدوث حمای حاده باشد و در زمانه گرما مع ذلک قی بسبویه و اغذیه مقطع بلغم استعمال کنند و چون تدبیر علیل باین همه تدابیر نمایند و دران اثر صلاح ظاهر نشود و مرض بطول کشد در علاج او بر اغذیه موافقه مذکوره اقتصار کنند و بر دادن ادویه حاره ادمان نمایند تا مریض را مرض حاد پیدا نکنند و بلاک نگرداند و از اغذیه مولد بلغم اجتناب کنند و در اوقات فصول محبوب و بعض ایارجات موافقه بحسب قوت و ضعف مریض تنقیه کرده باشند ابن الیاس و خجندی می نویسند که مفلوج را چیزی از ادویه قویه تا روز چهارم نه دهند زیرا که نوشیدن ادویه در اوائل سبب حرکت ماده و انصباب آن بسوی عضو در مرض می افزاید و هرگاه از چهار روز تجاوز کند هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و بادرنجبویه هر واحد دو درم بادیه در درم گلقند عسلی بنوشانند و غذا نخود آب قرطم و اندک فلفل و دارچینی و غیره ابازیر دافعه تا هشت روز و درین ایام آب ترک کنند مگر ماء العسل و ماء الاصول بنوشند و هرگاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه بحقنه حاده یا باین حب صبر کنند نسخه آن صبر سقوطری شقال بوزیدان ماهیزهره ج تربد محکوک ملوث بروغن بادام هر واحد درم غاریقون شحم حنظل انیسون هر واحد نیم درم نمک هندی یکنیم دانگ مقل یکدانگ همه را کوفته بیخته با آب بادیان حبها سازند و بران صبر کنند تا اسهال نیک شود و در آخر روز غذا نخود آب بیخ قرطم و لحم گنجشک و کبوتر سازند یا حب منتن بدهند و بعد سه یا چهار روز این حقنه بعمل آرند صفت آن برگ غار یا حب الغار بقدر ثلث برگ و قسط و مرزنجوش و حلبه و تخم خطمی و اکلیل الملک و برگ بید انجیر یا تخم آن و مرماحوز و سداب تر و کرنب و شبت و قیصوم و برنجاسف هر یک پنج درم شحم حنظل نیم درم قنطوریون و قیصوم دو درم همه را در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف کرده بران روغن زیت ده درم انجدان پانزده درم عسل بیست درم بوره ارمنی نمک هندی مقل هر یک نیم درم سوده باشند حقنه کنند و اگر خوف سحج در جیر بسبب حدت نمک و بوره باشد بدل آن آب کرنب نامغند و اگر بسبب حرارت مزاج و قلب متحمل آن حقنه نباشند این حقنه بعمل آرند و اجزای آن سوای بابونه و سیوس و انجیر و شحم حنظل و قنطوریون همان حقنه حاده است که در قول سیحیی گذشت وزن هر یک بقدر کف گرفته در سه رطل آب بجوشانند تا نیمه بماند شکر سرخ و عسل و مری هر یک ده درم روغن زیت پانزده درم حل کرده حقنه کنند و از معاجین سریع الاثر و بلیغ النفع معجون شهر و دیطوس و تریاق کبیر و جوارش بلادر است هرکدام که میسر شود یکمثقال در شربت بادرنجبویه ده درم حل کرده بدهند و معجون بلادری کبیر که تریاق فالج و لقوه و سکته است بقدر بندقه در شربت مذکور بدهند و نسخه آن در قول مسیحی گذشت و اگر فصل گرما باشد بحب منتن صغیر بارد تنقیه کنند نسخه آن شحم حنظل ربع درم کثیرا ثلث درم سورنجان بوزیدان ماهیزهره ج هر یک یک درم هلیله کابلی نیم درم و این یک شربت است و این غرغره نافع فالج و منقی راس از فضول غلیظه لزجه است نسخه آن ایارج فیقرا میویزج خردل عاقرقرحا زنجبیل پودینه ایرسا پوست بیخ کبر هر واحد دو درم کوفته بیخته بعسل آمیخته غرغره بدان سازند و هرگاه ازین تدابیر علامت صحت پدید آید بالش اعضای علیله بروغن قسط و ناردین و زنبق و سوسن و فرفیون و خردل و سداب و حنظل و نفط سفید نمایند و ضمادها بیان فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و تخم انجره نافع است و نوشادر بروغن بلسان بر سر ایشان طلا کنند و انچه تنقیه اخلاط از دماغ ایشان کند عطسه آورد نیست بمثل مشک و خربق و نوشادر و فلفل و بورق و آب قوم و کندش و با چند بیدستر یک طسوج بروغن زیت یا زنبق حل کرده در بینی چکانند و بیامیزند چاره ببویند و سکنجبین عنصلی بازوفای خشک نافع است و ایضا خوردن ایارج فیقرا هر هفته یکبار نفع دهد و کذا نوشیدن این ماء الاصول قوی صفت آن بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک هفت درم بادیان تخم کرفس انیسون هر یک سه درم نانخواه زراوند شونیز هر یک دو درم همه را در نه رطل آب بجوشانند تا به سه رطل آید صاف کنند و هر روز دو اوقیه با عسل یا قند بنوشند هرکدام که باشد ده درم و در هر هفته یکبار خوردن شهر و دیطوس یا تریاق کبیر با شربت بادرنجبویه ده درم کنند و از طعام شب چاشت بکشد و بعد آن سکنجبین گرم در سر الصبح مسکرات منع کنند و طبیب بهتر است فالجی که بسا دی از مزاج گرم نگردد و قادر به سفید خام یا پیس سبیل طبیب آنست که علاج نضج و ترقیق اخلاط کند زیرا که اگر مبادرت به استفراغ نمایند ادویه حاره کنند

نسخه حب صبر

نسخه غرغره نافع فالج

از انحلال فضول رقیقه و بقای کثیف آن این شراب و ثانیا آنکه این حکم دلیل ست اگر تقویه مریض را ابتدای آن کنند ضعیف گردد و استقصا در علاج او ممکن نباشد و آنرا
غذا هم دهند بهر آنکه غذا تقویت مرض کند و قوت را تضعیف سازد چه از قوت مرض قوت ضعیف میشود و از ضعف قوت مرض قوی میگردد چنانچه فاضل ابوالفرج گفته و سبب
ثالث آنست که استفراغ در ابتدای این علت بعلاج نفع نبخشد بهر آنکه فضلات که در عصب آنرا تشرب کرده است استخراج او ازان ممکن نیست زیراکه در ینجا عروق متصل نیست و نه
طریقی هست که فضول دران جمع گردد پس طبیب محتاج این امر ست که اجزا اعصاب بطریق تحلیل و تعریق و تنشیف استفراغ نماید و تحلیل فضول تا که نضج قبول نکند ممکن نبود
و تنشیف غلیظ غلیظ دشوار است مگر بعد فضول تلطیف کند مگر وقتیکه آن بسیار لطیف گردد و طریق انضاج فضول و ترقیق آن اینست که باسخان معتدل بتدریج تسخین نمایند بعد ازان
حل آن و تشریح بطریق خلا و ملا بطریق حفظ قوت و عضو پس بضرورت واجبست که در علاج فالج ابتدا بمنع علیل از اغذیه غلیظه کنند و اقتصار بر نخود آب کنند تدریجه بوده که
نمایند بدون اجازت خوردن گوشت آنچه بانخود آب دران زیت رکابی شیرین داخل کنند و مریض جلنجبین بر زور دهند زیراکه ملاک امر در معالجه فالج عضلات صدرست
بهر آنکه اگر عضلات آن کرده نشود گاهی رطوبات بسوی ریه دهند ریه یعنی پدید و نفس منقطع میگردد زیراکه فالج طبیعی که از فقار رقبه برآمده و نفس بران تمام میشود ضرر بسیار میکند
و هرگاه ضرر بان واقع میشود رطوبات بسوی ریه صدر منصب میگردد و نفس دفعة انقطاع می پذیرد و این دوا که مسمی بریس الجلنجبین است عضلات صدر را از انصباب
رطوبات نگاه میکند صفت آن بگیرند بادیان تخم کرفس انیسون از هر واحد خشک بهوم المجوس مساوی و اندک زیره کرمانی و اندک اصل السوس همه ادویه را بکوبند
حتی که بزرد بریزد و قوت آن در آب آید صاف کرده جلنجبین شامل دهند بمقدار واجب خوب مالیده با نصاف نموده هر روز بنوشند و بدل آب جلاب شربت عسل
ساده در اول مرض کنند و بدین تدبیر تا هفت روز اقتصار ورزند و معذلک نظر بسوی نبض و قاروره نمایند پس هرگاه در نبض اولی سرعت و در قاروره رنگ
نضج پدید آید در انوقت این حقنه استعمال نمایند نسخه آن خارخسک بابونه اکلیل الملک قیصوم برگ تمام برگ خار برگ بسفرم تخم خطمی تخم کتان برگ شبت تخم
خطمی سبوس گندم باوزان مناسب ستوه حقنها پخته صاف نمایند و بمقدار قوت مریض و مزاج او گرفته در ثلث درم بورق و ده درم روغن گاو روغن ده درم
روغن بید انجیر داخل کرده بکار برند و این حقنه پنج مرتبه در ده روز کنند بعده بمزاج مریض نگاه کنند اگر متغیر شود راحت دهند و بر غذا اقتصار نمایند و از
اشیایکه تسخین مزاج کند کم کنند و اگر مزاج متغیر نشود و قوت او ضعیف گردد تقویت آن باشیای موافقه معتدله کنند و اگر قوت بحال خود باشد
یک شربت این حب بخورانند نسخه آن بگیرند آب کرنب و آب گندنا نبطی و آب برگ ترنج و دران سکبینج و جاوشیر و جند بیدستر و مقل ازرق هر واحد پنج درم
اشق دو درم ترکرده در افتاب بدارند تا گداخته شود پس بدست مالیده صاف نموده سلیخه و عصاره قثاء الحمار هر واحد دو درم افشنه تخم کرفس هر واحد یکدرم
انیسون یکنیم درم بادیان نمک نفطی هر واحد دو ثلث درم شحم حنظل دو نیم درم خربق سیاه نیم درم کوفته بیخته بدواها گداخته بمقدار حاجت سرشته بقدر
فلفل حبها سازند و سه درم و ثلث آن بدهند و بعد آن پنج روز صبر کنند و بکبوتر بچه در پرواز آمده مطبوخ بانخود و زیت و باسفیدباج معمول از قنابر و عصافیر
که دران پنج کنند نا نبطی و نخود و دارچینی بسیار داخل کرده باشند غذا سازند و قطعه دارچینی مدام زیر زبان دارند و بمیپختج و عاقرقرحا و ایارج فیقرا و خردل
در میفختج حل کرده غرغره سازند و اعضای مسترخیه را اول بروغن خیری بعده روغن زنبق و روغن یاسمن و روغن قسط و روغن ناردین و روغن مجموعه بمالند و چون بدین تدبیر
علاج کنند و مرض منحل نگردد ماء الاصول باین نسخه هفت روز بنوشانند بیخ اذخر و فقاح آن و پوست بیخ کبر و بهوم المجوس هر واحد ده درم پوست بیخ کرفس و بادیان
و برگ بسفرم [illegible] و سلیخه [illegible] هر واحد پنج درم مصطکی چهار درم تخم کرفس انیسون و دارشیشعان هر واحد سه درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب
بپزند تا بنصف رسد پس آب آنرا افشرده صاف نموده در ظرف آبگینه بدارند اندران اگر موسم گرما باشد هر روز پانزده درم ازان با یکنیم درم روغن بید انجیر و یکنیم درم
روغن بادام تلخ بنوشند و بعد هفت روز یک شربت حب شکوره دهند و بعده پنج روز صبر کنند پس اگر مزاج او متغیر نشود حقنه مذکور استعمال نمایند و در طبیخ آن پنج درم
تخم حنظل و جند بیدستر و جاوشیر و سکبینج هر یک سه درم افزوده بوزن حقنه ها ازان صاف کرده ده درم روغن ناردین پنج درم روغن قسط دو درم نفط سفید
بران آمیخته و [illegible] حل کرده حقنه کنند و بروغن مجموعه و دهن بلسان تدهین نمایند و باین حبوب تسعیط کنند نسخه آن روغن مصطکی روغن ناردین هر واحد
دو ثلث درم گرفته دران یک دانگ زهره کلنگ حل کرده [illegible] دفعه بر [illegible] در مدت شش روز این حبوب استعمال کنند و دیگر روز در میان [illegible] ایارج الفقرا و ایارج [illegible] تریاق کبیر

لزوم نمایند و از تریاق ربع درم تا نیم درم و از معجون بلادر نیم درم تا دو درم و از ایارج فیقرا نیم درم تا دو درم و کمتر یکروز در میان ده تا سه روز بدهند یکروز در میان و بعد یکروز ثالث بخورانند این طریق معالجه این مرض سست و زیادتی و نقصان دوا آن بحسب سن و مزاج و بلد و فصل و عادت و صناعت کنند بعضی حکما گفته اند که استرخای ضعف بدن در مرض واقع میشود و اکثر در اعضای اسفل بدن استرخی و لاغر میگردد و درین ابدال نیز دستور دهند روغن حنا فلفل و عاقرقرحا هر یک مساوی و نیم حنا بسیار ترکیب نیم و قیه فرفیون قرد مالش کنند و از اراقی شیح هر یک نه درم جاو شیر قنه عاقرقرحا هر یک چهار و قیه علی الرسم مرتب ساخته طلا نمایند و مؤلف شخصی را که نصف بدن اسفل او مسترخی و لاغر شده بود با ستعمال معجون شبرم و مالش روغن مال کنگنی امر نمود در اندک مدت لاغری پایهای او دفع گردید و از مشاهده حال کسان متعجب شدند و گویند که گاهی حادث میگردد در قولنج استرخا اسافل بدن بهنگام دفع طبیعت فضول را بسوی علت و علاج آن چنانست که علاج استرخا بجا آرند که صنعت باید کرد و گاهی استرخا هر عضو بسبب وقوع ضربه و سقطه بر پشت نیز عارض شود چنانچه جالینوس حکایت کرده و علاج آن نیز مسطور گردد انطاکی گوید که علاج مرض استرخا بحسب قطع و در بدن مسترخی و صبر کنند و علاج شکل قطن و بهترین ادویه او استعمال قسط ست مطلقا و استعمال نیم درم عسل بلادر مغز چند طلا نفل و خردل و روغن قار و فرنیون طلا و شحم حنظل

علاج استرخا و فالج مع حرارت و تپ

هرگاه در فالج حرارت مزاج و تپ حادث شود روزی چند دست از معالجه او کوتاه دارند و خاکشی با عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان و قدری شکر یا گلقند بدهند و بادویه و اغذیه مقطع بلغم قی کنانند خاصه در فصل گرما و گویند که با شامیدن عرق گاوزبان و سکنجبین و نهادن روغن گل با سرکه بر سر و تغذیه بمزوره برنج با آب لیمون تسکین حرارت باید کرد و در بعضی اوقات گرمی مزاج بحدی رسد که بماء الشعیر محتاج گردد و بجای ماء العسل نیز عرقیات با آب آهن تاب دهند و بعد تسکین حرارت بتدریج بعلاج فالج متوجه شوند و ایضا بصورت اجتماع تپ با این امراض تا مقدور مدرات مثل خیارین و غیره باید داد و اگر کفایت نکند ناچار شیره مغز تخم دهند و لهذا نیز مجوز ست بخلاف لعابات و لزوجات که استعمال آنها خوب نیست و سکنجبین و گلقند بعرقیات مناسبه بدهند یا سکنجبین بزوری بارده استعمال کنند و روغن حنا بر سر مالند و گاهی در استرخا که از بخارات تپ عارض میشود بدلانه در جوشانده و شیره مغز تخم تربوز می افزایند و گاهی در فالج مع تپ گل بنفشه و عود صلیب جوشانیده صاف نموده نبات سفید و خاکشی داخل کرده میدهند و غذا کهچری و گاهی گل خطمی گل سرخ اصل السوس بدلانه می افزایند و بجای نبات شربت انار شیرین میکنند بالجمله هرگاه تپی از تپهای خلطی مثل غب خالص یا غیر خالص یا الائبه بلغمی و یا ربع با فالج یار گردد در وقت رهائی ازین مشکل گردد و علاج بر معالج عسر تر گردد پس بنگرند هر تپی که از تپهای مذکوره باشد علاج بنهجی کنند که نخستین با زاله تپ کوشند و آن چنان باشد که مثلا اگر تپ صفراوی بود سکنجبین ساده و شربت بنفشه هر واحد یک نیم توله در عرق مکوه و کاسنی هر یک هفت توله دهند تا هفت روز و در روز هشتم مغز خیارشنبر هفت توله گلقند پنج توله در عرقیات مذکوره مالیده صاف نموده شربت دینار معتدل و علوبخارا چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق مکوه دهند و وقت دو پهر آب بنوشانند و شام شله بخاشی بچه مرغ خورانند و صبح تبرید از شیره تخم کاسنی هفت ماشه و لعاب اسپغول سه ماشه شربت نیلوفر سه توله تخم ریحان پنج ماشه پاشیده بنوشانند و همچنان تا سه چهار مسهل دهند تا اثر تپ هیچ نماند پس بمعالجه فالج متوجه شوند بدستوری که مذکور شد و همچنین در غب غیر خالص و شطر الغب و در هر دو نوع بلغمی و در ربع علاج آن تپ نمایند که در جایگاهش بیاید و گاهی در فالج عضوی مع تپ با این طور مسهل میدهند که گل بنفشه اسطوخودوس خطمی گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه گل سرخ شاهتره اصل السوس تخم خیارین نیم کوفته پرسیاوشان پنج کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد سعد و سنای مکی نه ماشه در عرق عنب الثعلب نیم آثار شب جوشانیده صبح هم جوش داده صاف نموده گلقند ترنجبین هر یک چهار توله مغز خیارشنبر شش توله مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند و گاهی خیارین یا شتر و منضج میدهند و روز مسهل موقوف میکنند که بعد صفراست و اثارایج فیقرا ده ماشه تربد سفید سه ماشه و بالاکثیرا یک ماشه سقمونیا دو ماشه با جاوشیر حنظل هم باشد گرفته با آب مثل حب بسته یک توله وقت آخر شب بدهند مسهل سوم داده صبح بر رقیه بدستور میدهند ایضا در فالج مع حمی در ابتدای او سعی کرد که بعضی دران اول چهار مثقال قرص ... دماغ ... گلو بند کلام ساقط شده بود و استاد در رای تسکین یا منضج گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب با عرق عنب الثعلب جوشانیده شربت ... حاصل نمودند مکاست که انضجو و قرص نقل بالطبیعه یافته مسهل بود چند ... قرص نقل هر چند ... حرارت ... تپ ... حرارت ...

ساقط شده بود و چون بهوش نیامد قدری گلاب دادند و گلاب هر چند در فالج ممنوع است لیکن برای اطفای بخارات و تفریح قلب بصورت یاس از زندگی دادند و ازان
تخفیف شد روز دوم شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین شش ماشه و اصل السوس سه ماشه بهدانه دو ماشه جوشانیده برای سرفه و نضج و تپ استعمال کنانیدند و آخر روز لعاب بهدانه
عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر محض برای تسکین تپ دادند هر گاه اندکی آواز کشاده شد منضج از اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند
داخل کرده روز دوم دربن منضج اسطوخودوس که مخصوص بامراض بارده اعصاب است افزودند بعد ازان نسخهٔ مسهل از مویز منقی دو توله زوفای خشک سه ماشه اسطوخودوس اصل السوس
گل سرخ هر یک چهار ماشه عنب الثعلب گل بنفشه شاهتره هر یک شش ماشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه سنای مکی یک توله گلقند سه توله جوشانیده دادند روز دوم ترید چهار ماشه
زنجبیل یک ماشه در جوشانده و فلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزودند هر چند تپ زائل شده بود لیکن بر عایت تپ اصول که بیش ازین بود نداوند گل سرخ گل بنفشه
ذخیره حشایش بارد برای تپ و اعانت ادویهٔ مسهله و اصلاح داخل کردند باز دوم روز مسهل برای مادهٔ باقی منضج مویز منقی ده دانه زوفای خشک سه ماشه پرسیاوشان پنج ماشه
بعرق شاهتره جوشانیده گلقند دو توله دادند بعد نضج در رفع ضعف مسهل دوم تجویز فرمودند اگرچه از تقلیل مواد تنفس کم شد اما بجهت بقایای ماده که بعض عوارض از سستی و کسل و سر فر
باقی بود اسطوخودوس گاوزبان بعرق عنب الثعلب عرق بادیان جوشانیده نبات خاکستری دادند باز دو سه منضج داده در مسهل دوم هر سه هلیلجات افزوده مسهل دادند و باز منضج بادیان پرسیاوشان
خطمی اسطوخودوس عنب الثعلب بعرق گاوزبان و عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری برای ادرار ماده و تحلیل آن داخل کرده دادند و باز مسهل سوم بدستور فرمودند
برای درد گلو و لهات غرغره بادیان اسطوخودوس گاوزبان خطمی کوکنار برگ حنا مازو مکوه جوشانیده فرمودند **ایضا** در فالج مع تپ عمر شباب فصل صیف که از
خوردن حبوب حارهٔ هندیان و شوربای کبوتر اغما و تپ داشت اسطوخودوس گل نیلوفر بعده گل بنفشه عنب الثعلب گاوزبان پرسیاوشان جوشانیده گلقند آفتابی
داخل کرده تودری سفید پاشیده دادند و غذا شوربای مرغ و چون دماغ مشوش شده بود از تراشهٔ کدو و لعاب سپستان و روغن گل قیروطی ساخته بر سر
گذاشتند و فرمودند که اگر در دماغ ورم شد لا علاج خواهد شد **اقوال اکابر** شیخ الرئیس میفرماید که چون فالج و تپ جمع شود واجب است که در علاج فالج تاخیر نما
و سکنجبین با گلقند بهترین دوا درین وقت است **ایلاقی** ذکر کرده که محمد بن زکریا گوید مفلوجی را دیدم که سبب فالج او ورزه داشتن و حرارت مفرط بود او را ایارج فیقرا
دادم اذیت عظیم برداشت پس بحمام و تدابیر مرطبه علاج کردم شفا یافت **گیلانی** مینویسد که بعضے اطبا این فالج را باستعمال انواع اشیای بارده بیکردند
و از دست ایشان بسیار شفا می یافتند با آنکه در اکثر انواع فالج از تبرید انتفاع می یابند و زنی را فالج بود و قارورهٔ او سرخ و طبع او قبض و موسم گرما بود محمد
بن زکریا بشرب شربت اجاص و وضع سرکه بزیت و جلوس در آب سرد او را امر کرد و شفا یافت و در بعضے بیمارستانات جماعت مفلوجین بود که بر ایشان
باران افتاد و دفعه صحت یافتند **خضر** گوید که اگر با فالج تشنگی قوی و تپ و حرارت یار گردد علاجش بمثل شربت بنفشه تنها یا بشربت لیمون و خمیرهٔ بنفشه و استعمال
عرق گاوزبان و شربت ورد و اجتناب از مسخنات کنند تا آنکه حرارت ساکن شود **ابن الیاس** گوید که چون فالج با حرارت مزاج بود اول تسکین حرارت بشربت سیب
یا سکنجبین ساده نمایند و غذا مزورهٔ زیرباج دهند و هر گاه حرارت تسکین یابد ابتدا العلاج فالج کنند **طبری** گوید که نوعی از فالج ست که بادی مزاج مفلوج گرم میشود
و از معالجه باز میدارد پس اگر مزاج عقب فالج گرم گردد علاج فالج ترک نمایند و قصد تسکین مزاج کنند تا سرسام نشود و مریض هلاک نگردد و بهر تسکین سکنجبین و لعاب اسپغول
و آب هندوانه و ماء الشعیر بنوشانند و غذا بزیرباجات مزوره سازند و اگر قوت اعانت کند بهر استفراغ بر حقنهٔ لینه اقتصار کنند بمثل چقندر و قرطم و برگ تاجریزی خار خسک و بابونه و اکلیل الملک
و انجیر و خطمی و سبوس و شکر و بورق و روغن خیری و روغن یاسمین و هر گاه مریض متحمل اشیای مذکوره نباشد موقوف دارند الا از تنقیه او بحقنهٔ لینه بشرط اطاعت قوت غافل نشوند و تسکین مزاج
و تعدیل او و تقویت مزاج دماغ او بروغن گل مطبوخ با سرکه کنند بنوعی که یک رطل صغیر سرکه با ده درم روغن گل خالص بآتش نرم بجوشانند تا روغن بماند صاف کرده بر سر ریزند که این تعدیل
مزاج دماغ کند و با عصاب مضرت نرساند و اگر رای اجب کند بتسعیط روغن گل و روغن بنفشه و آب عصی الراعی و آب جادهٔ کدو و شیر دختران مجموع یا مفرد ازان منع نکنند و با بریق حفظ حیات
نمایند پس اگر مزاج باعتدال آید علاج معتدل متوسط از علاجی که مذکور شد ترکیب دهند و اگر مزاج اعتدال نیاید بر طریقهٔ مذکور زیاده نکنند چه حفظ حیات اولی از معالجهٔ علت با این حال است

علاج استرخا و فالج دموی و دمی وغیره

اگر استرخا بسبب خون باشد فصد کنند و خون بدفعات گیرند باحتیاط تمام بعد تیقن غلبهٔ دم و باقی تدابیر هر چه در علاج امراض عصبی دموی گذشت

بحسب احتیاج بکار برند وانچه در علاج فالج با حرارت مسطور شد بعمل ارند و صاحب اقتباس گوید که اگر بسبب بلغم چون بلغمی بود و فصل و سن و سحنه هم بران دال بود و قوت نیز
مساعدت کند باید که اول فصد قیفال کشایند تا سه شبانه روز اگر ممکن بود هیچ قسمی از غذا ندهند که روز چهارم خود بخود جهت گرسنگی تفتیح سده میشود جهت
بتدبیری دیگر بسیار گرسنگی نیافتند بعد ازان غذائی دهند که بجوهر لطیف باشد و در اثر قوی بود و خالی از تفتیح هم نباشد مانند شوربای بچه مرغ که چقندر دران افتاده باشد یا نان تنک و هند
و بر گردن و روی روغن گل با اندکی روغن شیخ صنعان آمیخته بمالند و بجای آب بر گلاب و عرق شاهتره اکتفا نمایند و اگر حاجت به تنقیه آید مسهلات مناسب نمایند مع
مقویات دماغ بکار برند **واگر** بسبب قطع عصب افتد لا علاج است **واگر** بسبب ورم گرم بود که در نخاع واقع شود فصد کنند اگر مانعی نبود و گویند که تا غلبه خون متحقق نشود
بر فصد اقدام نکنند و در ابتدا افوفل صندل اقاقیا مامیثا و دیگر روادعها مثل کشنیز و برگ انگور و خرفه و بید هرچه ازان بهم رسد بآب عنب الثعلب یا گلاب ضماد نمایند و ابن جزله
گوید که اگر بدن ممتلی باشد روادع استعمال نکنند مگر بعد تنقیه از اخلاط غالب و در تزاید هرچه رادع و مرخی باشد مثل آرد جو و کشنیز تر روغن گل امیخته بعمل ارند و در انتها
و انحطاط مرخیات محلله چون گل خطمی و بابونه و برگ چقندر با روغن گل و موم مصفی آمیخته استعمال نمایند و محل استعمال این اضمده ورم است نه عضو مسترخی و اگر ورم بارد
باشد بر عضو متورم حب الغار سعد خشک مرجوز السرو زعفران جند بیدستر شب یمانی در روغن قسط که موم یا پیه دران گداخته باشند آمیخته استعمال کنند و تضمید
بافسنتین و حرمل و زهره گاو مجرب است و در ورم صلب سعوط دادن و بستن صفحه اسرب و تضمید جدوار و شونیز خطمی نافع **واگر** سبب استرخا ضربه و سقطه بود
انچه دفعة عارض شود دلیل گسستن عصب است و آن لا علاج بود و انچه اندک اندک و بعد یکروز یا دو سه روز ظاهر شود بر ورم عصب و انصباب مواد دلالت کند
درینصورت تنقیه بدن کنند بفصد و مسهل و ادویه محلله و مقویه چون مرجان و شیر و جند بیدستر و فرفیون با موم و یا پیه در روغن گل امیخته بر جای سقطه یا ضربه
در مبدأ اعصاب عضو مفلوج بچسپانند و گل سرخ فاوانیا قسط تلخ هر یک دو مثقال مومیائی دارابی زفت رومی هر واحد یکمثقال برگ مورد مغاث هندی یعنی
میده لکڑی هر یک دو نیم مثقال مومیائی و زفت را در روغن گل بگدازند و باقی ادویه کوفته بیخته آمیخته روغن بان و روغن زرد هر یک اوقیه بیامیزند تا مثل مرهم
شود نیم گرم بر موضع ضماد کردن نیز نافعست ابو منصور گوید که اگر فالج از ضربه افتد بر عضو یکه ضربه واقع شود این ضماد کنند آرد حلبه حب البان حب المحلب مغز تخم بید انجیر
مقل سیاه اشق پیه بط موم روغن سوسن صاحب کامل گفته که جالینوس در کتاب خود در علل اعضای باطن ذکر کرده که شخصی را فقدان حس از خنصر و بنصر و نصف وسطی گردید
و اطبا معالجه او باصناف اضمده بران انگشتها کردند و صحت نیافت و من سبب او پرسیدم گفت که در سفر میان زمین روم و شام از چهار پایه افتادم و هر دو شانه ام
بر زمین رسیدند پس معلوم کردم که آفت بعصبی رسیده که ازان حس بابن انگشتها میرسد و آن بعد فقره سابعه از فقرات گردن رسته و مخرج آن عصب را ورم در اول امر لاحق
شده پس همان اهم بران عصب نهادم و شفا یافت و ایضا ذکر کرده که مردی از مرکب افتاد و پشت او بر زمین رسید و روز سوم صوت او ضعیف شد و روز چهارم
دست او ضعیف گردید و پاهای او مسترخی گشت و بدن او را آفتی نرسید و منفعت او باطل نشد بهر آنکه انچه از نخاع بعد گردن است بتمامه مسترخی شد و بادی عضلات
ما بین اضلاع مسترخی گردید پس اطبا اراده کردند که ادویه وضعیه بر پاهای او بسبب استرخای آنها و بر حنجره او بسبب تعطل صوت او گذارند و من ازان منع کردم و قصد
علاج موضعی که بدان آفت رسیده بود کردم و بعد روز هفتم تخفیف یافت و ورم نخاع ساکن شد و آواز و حرکت پای او بحالت اصلی رجوع کرد این بود انچه جالینوس
ذکر کرده و من در ارجان بخانه علی بن موسی حاجب سرداباد غلام او را دیدم که از چارپایه افتاده و دران روز و روز دوم ضرر محسوس نشد و در روز سوم دست راست او
مسترخی شد و حس و حرکت او باطل گردید پس معلوم کردم که آفت بعصبی رسیده که بسوی دست امده یا از ورم یا از انصباب ماده که مجری را مسدود ساخته و معالجه
او بوضع اضمده محلله مقویه میان کتفین او کردم و در اندک ایام صحت یافت **صفت** ضماد مذکور بگیرند حب الغار قسط قنشار کندر هر واحد ده درم میعه یابسه
پانزده درم صبر مرمکی ابهل جوز السرو و حب گل سرخ شب یمانی هر واحد هشت درم زعفران جند بیدستر هر واحد چهار درم قردمانا شش درم حضض املک گلنار اقاقیا
سنبل هر واحد پنج درم مصطکی شونیز هر واحد هفت درم همه را باریک سائیده با موم در روغن ناردین یا روغن قسط گداخته بر موضع ضماد کنند و شیخ میفرماید که در
استرخا گاه فصد مرافقت علاج او دشوار است اگر عصب بسیار کوفته گردد امید نجات نبود و انچه ازان امید وار باشد آنست که دران ابتدا بالفصد کنند و گاهی احتیاج افتد
که قریب عضو مضروب و متورم آفت در خلال محاجم نهند تا جذب خون ازان بجهتی یا بظاهر بدن کنند **واگر** سبب آن زوال فقار شود بر دفقار پردازند و بقول شیخ فالج حادث

انند و ان فعار در اکثر قاتل باشد و اگر خلع مفصل سبب شده باشد بتدبیر خلع متوجه شوند و با ضمده قابضه مجففه ضماد کنند و مفصل را بموضع آن رد کنند و اگر فائده نشود داغ دهند
و اگر از غلظ جوهر عضو باشد تلطیف او نمایند و اگر سوء مزاج ساذج باعث این مرض باشد تدبیرش تبدیل مزاج عضو است با ضمده و کمادات و ادهان و معاجین مسخنه بنوعی که در
علاج امراض عصبی بارد ساذج و یابس ساذج مذکور شد و علاج سوء مزاج بارد ساذج سهل است بخوردن ادویه گرم مثل تریاق و مثرودیطوس و امثال آن شود و یا به که ضماد و روغنهای گرم
کفایت کنند و آنچه ازین نوع بشرب آب سرد و یا شناوری در آن باشد از برای او حمام یابس علاج تام است و اگر از حرارت و یبوست باشد و جفاف عضو بران دلالت کند ترطیب بالاغذیه
والاشربه والاطلیه نمایند بنوعی که در علاج امراض عصبی یابس گذشت و علاج استرخای زبان و حنجره و مری و مثانه و جز آن هر یک در مقام خود گفته شود و اگر استرخا بحرانی باشد
روغنهای معتدل الحرارة چون روغن بابونه و نرگس و سوسن و زنبق و بید انجیر و ناردین مالند و کذلک ادویه مقوی عضو و مانع انصباب ماده مثل بابونه و اکلیل و مرزنجوش و رب السوس
با آب کاسنی و مانند آن که قدری تبرید داشته باشد آمیخته مالیدن مفید و روغن نارجیل خوردن و مالیدن مجرب است و گویند که روغن بلسان را درین باب منفعت عظیم است
و خصوصا هرگاه یکجزو او بده چند آن از روغنهای مذکوره آمیزند و این جمله بعد نضج و تنقیه استعمال کنند که بتحلیل لطیف و ابقای غلیظ از ماده صعوبت نیفزاید مگر آنجا که ماده
بسیار قلیل باشد و اگر بحرارت مزاج و رنگینی بول باشد از مسخنات احتراز کنند و بقول شیخ در فالج حادث بعد قولنج نفع میکند دوای جوز رومی که در قرابادین مکتوب است و ادویه ها
که شدید القوه و کثرت التراکیب نباشد مثل روغنهای مذکوره سابق و روغن جوز رومی و روغن نرگس و روغن متخذ از صمغ بلاط هم در تجربه بالخاصیة نافع یافته و خلقی کثیر
از ایشان بچیزهای مقوی مبرد و مانع ماده انتفاع یافتند و علاج آنها که با دویه حار کرده شده بود مرض زیاده گردیده بود و این بهر آن بود که ماده رقیقه بدان منبسط بسیار
میشد و چون تبرید عضو کرده شد عضو ببرودت قوی گشت و حجم ماده کم شد و نوبت بمتلاشی شدن او رسید و واجب نیست که مبالغه در تسخین ایشان کنند بلکه احتیاج
آنست که ادویه معتدلات مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نعناع و فوتنج باشند و بدان دیگر ادویه که آنرا ادنی تبرید باشد مثل رب السوس و تخم کاسنی و غیره نیز مخلوط سازند
که استعمال این اشیا نفع بسیار میکند مجوسی گوید که اگر استرخا از تشنج و خلع قولنجی مرکب شده باشد نگاه کنند اگر تشنج امتلائی با استرخا مرکب گردد علاج واحد است یعنی آنچه
در فالج بلغمی گذشت و بر اعضای متخلعه اضمده مرکب از ادویه قابضه و مسخنه مجففه مثل کبریت و شب و عاقرقرحا و خردل و مورد و خشکار و مانند آن ضماد کنند و اگر تشنج یبسی باشد
نظر کنند اگر استرخا قوی تر بود اشیای مسخنه مجففه مخلوط ببعض اشیای ملینه مع دلک شدید استعمال نمایند و اگر تشنج قوی تر و غالب تر باشد اشیای خیره ملینه مخلوط به بعض
چیزهای مسخنه مجففه مع دلک لین بعمل آرند و هرگاه تشنج و استرخا در اعضای مختلفه باشد در اعضای مسترخی استعمال دلک قوی و تمریخ بروغن قسط محلول با اندک بورق و اشخار
باید کرد و آب دریای شور که در آن قدری شبت و مرزنجوش و برنجاسف و برگ غار و برگ فنجنکشت و خیری و مانند آن پخته باشند بر عضو نطول کنند و اگر موسم گرما باشد در چشمه کبریتی
غسل کنند و اعضا را بعضی خفاف بزنند و بر اعضای متشنج اضمده لینه چون ضماد معمول از لعاب بزرکتان و لعاب حلبه و پیه بط و پیه ماکیان و مغز ساق گاو و موم و مانند آن
از اضمده ملینه که در باب اورام صلبه مذکور گردد استعمال نمایند و اما علاج استرخا و خلع حادث عقب قولنج مشکل است و صاحب او با دهان معتدله و با ادویه متخذ بجوز رومی و صمغ
بلاطی انتفاع یابد و فولس گفته که بسیاری از ایشان با شیای مقوی اندک مبرد منفعت عظیم یافتند و من این نوع بدو سه کس دیدم و ابوال ایشان تمام رنگین بود و اطبا مبادرت
بعلاج از چیزهای حار نمیکردند و بر دادن ادویه حاره و تدهین عضو بروغن قسط ادامت نمودند و امراض حاده مهلکه ایشان را عارض شد و من معالجه ایشان بمالش روغن شبت
دو جزو و روغن بنفشه یکجزو بر عضو و نوشانیدن آب بادیان و ورق چهل درم فلوس خیار شنبر هفت درم مالیده و روغن بادام شیرین مثقال و اتن چکانیده روز و غذا از زیرباج و چوزه مرغ کردم و نافع شد

علاج فالج وبائی

بعضی متاخرین مینویسند که گاهی هوا متعفن مورث فالج میگردد و علامت فالج وبائی اینست که یکبارگی در عالم بسیار افتد و خصوصا بجانب قلب و لبوی بد از دهن آید مع سرخی چشم و تپ و بیهوشی
و هذیان و اول قی زنگاری و کراهتی کنند پس فالج افتد و همه آثار مذکوره هر لحظه زیاده میشود و اکثر در روز اول بسه چهار گهری بمرگ مفاجات میکشد و یا بروز سوم و چون از ایام مذکوره بگذرد
بصحت می انجامد و اکثر اشخاص را چنان اتفاق می افتد که اول اندک صفرای کراثی یلقی می اندازند و همان وقت بیهوش میشوند و بعد دو ساعت که بهوش می آیند کلام شکسته و بی نظام مانند
هذیان که در فهم نیاید میکنند و جانب چپ دست و پای حس و حرکت میگردند و بول و براز بند شود و دست راست بر دستی شتی جنبانند و هذیان تا روز سوم غلبه می کنند و در روز چهارم
هذیان و جنبش دست باز می مانند و بول بی اراده جاری میشود و بعد دو پاس هلاک میگردند و علاجش اینست که اول فصد هفت اندام کنند و خون را فرگیرند که قریب بغشی رسد

همان وقت بهوش می آید والا گلاب و عرق بهار نارنج در بینی پرورده بر رگ زنند که فی الفور بهوش می آرد و هذیان را موقوف میسازد و پیش وقت ظهور رگ سر روز زنند اگر
دانند که بیهوشی و هذیان موجود باشد و شربت کیوڑه و شربت اصول هر یک دو توله در گلاب و عرق کیوڑه و بهار هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند تا هفت روز و غذا شوربا
بچه مرغ که در ان انبه کی زرشک یا انبه خام و یا آب لیمون کاغذی انداخته باشند بنوشانند صبح و شام و بجای آب ماء العسل کم از گلاب و عرق بهار ساخته باشند بدهند و روز پانزدهم
یا شانزدهم تنقیه بدن بحسب افادیه توقایای علوبخان کنند و بفاصله سه چهار روز مطبوخ اسقولوقندریون که دران اجزای تریاقیه باشند باضافه ریوند خطائی ناشته ... بدهند
مکرر الی ... بعمل آرند تا حصول تنقیه تام پس جهت تعدیل مزاج دواء المسک معتدل زمردی علوبخانی و شربت یاقوت الیشان همراه عرق زرشک و عرق عنبر یا شربت تنبول علوبخان و تخم شربتی

تشنج و آن عبارتست از کشیده شدن عضو و فراهم آمدن آن پس بعضی اقسام او بر حال خود باقی می ماند و بعضی از ان بسهولت عود بسوی انبساط میکند
چنانچه در تشاؤب و فواق و در بیع شهود میگردد و سبب تشنج یا ماده بود یا غیر ماده مثل حرارت و یبوست یا شئی موذی پس آن سه قسم بود مادی و یبسی و ایذائی و تشنج مادی در اکثر بلغمی
باشد و گاهی سوداوی و گاهی ماده دموی نیز بود و این در اورام عضل باشد هرگاه ماده متورم در خلل لیف عصب افتد و خون را جا کند پس عرض او زیاده شود و طول او بکاهد و باشد که
بندرت صفرا نیز بطریق ورم تشنج امتلائی آرد و در تشنج مادی یا ماده فاعله او مشتمل بر تمام عضل باشد و این تشنج بلا ورم بود و یا در موضع واحد حاصل شده باشد و سائر اجزا تبعیت او
کنند چنانکه تشنج ورمی از ماده منصبه بسبب ضربه یا قطع یا بسببی دیگر از اسباب ورم افتد و گاهی تشنج مادی از ریح نافخ کثیف حادث شود و این از ان قبیل ست که بیشتر عارض شود
و زود زائل گردد و این را عقال گویند و تشنج مادی بیشتر بر سبیل انتقال ماده افتد چنانکه عقب خناق و ذات الجنب و سرسام عارض میشود و بنهجی که استرخا در اعضا بحسب مبادی
اعصاب او مختلف میباشد همچنین تشنج سخت گردن در قدام و در خلف و در جهت و فوق گردن هم افتد و ماده که فاعل تشنج غلیظ و غیر مداخل در جوهر لیف میباشد و ماده استرخا
بعکس این بود و تشنج رطبی بصرعات و سکاری و صبیان بیشتر افتد و گاهی از اعتماد بر بعضی اعضا در حالت انقباض آن بسبب انصباب ماده و احتباس او در ان عضو واقع میشود
و گاهی بهمین سبب بر ضربه یا از حمل شئی ثقیل یا از خواب بستر سخت عارض میگردد و اما تشنج یابس از فقدان ماده رطوبت و غلبه یبس باشد یا بسبب استفراغات کثیر یا اسباب مجففه
یا جمود رطوبت پس عصب در طول و عرض هر دو بکاهد و آن گاهی بعد دوای مسهل افتد و آن بسیار ردیست و کذلک عقب هر استفراغ و گاهی بعد حمیات محرقه و خصوصا در حمیات
سرسام و عقیب حرکات عنیفه بدنی و نفسانی مثل سهر و غم و خوف عارض شود و ازین کمتر خلاص می یابد و بقول جالینوس تشنج که در حمیات افتد ردی نبود و این آنست که از
تسییل مواد در عصب و عضل عارض شود خصوصا هرگاه بدن ممتلی باشد و گاهی اینچنین تشنج در حمیات بمشارکت فم معده افتد و قی آنرا زائل کند پس مثل این تشنج در حمیات
سخت ردی نیست بلکه سخت ردی آنست که در حمیات محرقه و سرسام از جفاف عضل و اعصاب دماغ باشد و آنکه در حمیات مزمنه بسبب جفاف اعضای مذکوره و فنای رطوبت
غریزی افتد و گاهی تشنج یابس بعید او باطل بسرعت شود و سبب او یبوست دماغ ضعیف بود و تابع او یبوست اعصاب باشد پس هرگاه دماغ را ادنی سبب مجفف رسد از کمو
از اعصاب و نخاع بسوی او رجوع کند و اعصاب بتکلف منقبض گردد و بعده هرگاه طبیعت بافاده رطوبت کافی اعانت دماغ کند اعصاب از روی اطاعت بانبساط عود کنند بتکلف
و منجمله تشنج یبسی آنست که از جمود رطوبت افتد پس حجم او کم شود و عضو متشنج گردد چنانچه از شدت برودت و از خوردن ادویه مخدره مثل افیون واقع شود و اما تشنج ایذائی
بسبب موذی باشد از داخل یا خارج پس عصب از ان نفرت کند و برای دفع او مجتمع گردد و آن سبب موذی یا از سبب موجع باشد و آن بیشتر خلط حار لاذع بود و یا از کیفیت سمیه شد
که موذی بدماغ و عصب گردد و یا کیفیت غیر سمیه همچون برد شدید و تشنج که از خوف شدید افتد ازین قبیل ست بالجمله اقسام جزئیه او مثل تشنج از خوردن خربق ست که او بعد
اسهال بسبب یبوست تشنج می آرد و قبل اسهال بباعث سمیت خود عصب را ایذای شدید رساند که منقبض گردد و تشنج افتد و کذا از خوردن افیون و شوکران و ازین قبیل ست تشنجی
که بعد از قی خلط زنجاری بنا بر نکایت فم معده و ایذا و انقباض دماغ نیز بمشارکت افتد و آنکه بسبب انصباب صفرا بر فم معده قوی الحس افتد و آنکه بسبب علتی در معده بهم رسد مانند هیضه
قوی سمی و این سریع البرء ست زائل میگردد بزوال سبب و تقویت معده و آنکه از گزیدن کژدم و رتیلا و مار بر عصبه یا قطع عصب و عضله بانقطاع غیر تام یا اکله که از خلط حاد کال
در عصب افتد و آنکه در امراض معده و رحم و مثانه و دیگر اعضای عصبیه بسبب ارتفاع بخار ردی مثل بخار منی و حیض محتبس واقع شود و انچه از دیدان عارض گردد ازین قبیل ست
و بدانکه از تشنج ردی آنست که خاص در لب و پلک و زبان باشد چه سبب او از نفس دماغ میباشد و هرگاه تشنج بدن بسوی قدام میل کند تشنج در عضلات قدامی باشد و اگر بسوی خلف
مائل گردد تشنج در عضلات خلف باشد و هرگاه عضلات پیش و پس هر دو متشنج گردند تمدد افتد و گاهی تشنج چندان اشتداد کند که گردن پیچیده شود و دندان بر هم ساید

وهرگاه از تشنج بسیر در بدن و بعد سوت گرم باشد بنابر قبل او بحقیق و بسر تشنج که تابع جراحت باشد قاتل بود و از علامات مؤنث است در اکثر و از دلائل واله بر حدوث تشنج
صفرا و تفاوت نبض است اول بعده انتقال او بسوی تمدد و اختلاف در وضع و سرعت و بطو یعنی بزرگ کشیده باشد همچون روده که سر او بکشند عرض او بکاهد و دراز
کشیده شود و در موضع مختلف باشد یعنی مرتفع و منخفض بود و حرکتهای اجزای او زیر انگشت مختلف باشد و سرخی رو در اکثر و ظهور حول و میلان چشمها و انقطاع
یا دشوار همی تنفس و نتواند که نفس بکشد مگر بالم بسیار و گاهی صاحب آن بدان ماند که میخندد و رود اصل خنده نباشد و قبض شکم و بیشتر احتباس بول و گاهی عدم احتباس آن
و خروج او مثل مائیت خون با نفاخات و عروض فواق و سهر و صداع و رعشه و درد زیر مفصل گردن و در میان کتفین نزدیک مفصل کمرگاه و از علامات ردیه در تشنج امتلائی
کثرت ریاح در معده است و تمطی خصوصا اگر باد می شکم نفخ کند در ابتدای تشنج باشد و ضربان عروق و اختلاج در شکم نیز از علامات ردیه است وارد اعظم تشنج امتلائی
و فالج و لقوه و سکته آنست که بجوانان و صبیان و در هوای گرم و تابستان حادث شود و اقل مدارت در ضعف او آنست که بمشایخ و در هوای سرد و زمستان آید
و از دلائل تشنج حادث بسبب حمیات حاده و امراض مزمنه و از منذرات تشنج یابس در حمیات عروض کجی چشم و بر هم سودن دندان و سرخی است و باد و سیاهی زبان
و کشیدگی جلد سر و پیشانی و سرخی بول در ابتدا و بعده سفیدی آن و ضربان عینین و شرایین سر است و گاهی شکم خشک یا متشنج شود و قبل تشنج در خواب بترسد و رنگ سرخی یا سبز
یا تیرگی میل کند و نفس محتبس شود و قبض طبیعت بود و این نوع کمتر علاج پذیر باشد اما تشنج که با تب باشد اگر گرمی آن تب و طول مدت او بدان درجه نباشد که رطوبت اصلی را محترق
و فانی سازد بلکه بسبب حرارت تب رطوبت گداخته تشنج پیدا کند این تشنج از جنس تشنج یابس نباشد و علاج بسهولت پذیرد و بقراط گفته که هرگاه انسان را تشنج باشد و تب ربع آنرا
حادث گردد از ان تشنج زائل شود و بول تیز و گرم در تشنج و تمدد ردی است و علامت بودن سبب تشنج حرارت ساذج وارد جنس تشنج خشک باشد و تشنج با اختلاط ذهن و فواق نیز علامت
نا امیدی است و کسی که در تب قشعریره و سرمایابد و بول او بایستد یا عرق بر سر او آمدن گیرد و چشم تاریک شود نشان حدوث تشنج بسبب دبیله احشا باشد و ماده خناق که در بحران منتقل
به تشنج گردد از نبض ظاهر شود و ماده ذات الجنب که در بحران میل بدین جانب کند براین شدت ضیق النفس دلالت کند و تب شدید نباشد و هرگاه ماده سرسام در بحران منتقل بتشنج گردد چشم
زود زود بهم زند و دندان ها بیدان گیرد و بعده چشم احول گردد و کج شود پس تشنج پدید آید **تشخیص اقسام تشنج** بطور استقرا نماید یعنی اول سوال کنند که مرض دفعة عارض شده
یا بتدریج اگر دفعة بگوید بدانند که تشنج امتلائی است یا ایذائی پس فرق میان این هر دو چنان کنند که بر اسباب خارجی و مشروبات و خلل اعضای عصبانی نظر کنند یعنی از حال گزیدن جانور
زهر دار یا خوردن اشیای سمیه یا ملع عصب یا وجع لاذع اکال یا رسیدن سردی شدید بپرسند یا از تقدم قی و گرانی یا از بخاری بود و وجود غثیان و حرقت در معده
سوال کنند یا حال تقدم حدوث امراض معده یا رحم یا مثانه یا خروج دیدان شکم و سیلان آب دهن وقت خواب دریافت نمایند پس اگر سببی از این اسباب معلوم گردد تشنج ایذائی
باشد و ایضا این قسم مع درد شدید و آفت ظاهر در این اعضا پیش از تشنج بود بخلاف دیگر اقسام تشنج که با دی درد نباشد و اگر باشد از تشنج حادث شده باشد تشنج
از درد و اگر سببی از این اسباب نباشد تشنج مادی بود و ایضا اقسام مادی را از عدم اجتناب بسرعت در غیر و کمر بر آن دانند و دیگر علامات غلبه هر ماده شناسند چنانچه در بلغمی را
بسرعت مفارقت آن و بلغمی را از ثقل و کسل خصوص وقت حرکت و تمدد جلد و عریضی نبض و غلظ قاروره و سپیدی رنگ قاروره و ترهل گوشت و نرمی و سردی لمس و عدم تشنگی و بسیاری
خواب و تقدم تدابیر مولد بلغم مثل کثرت طعامهای غلیظ و راحت و کثرت حمام بعد طعام و کثرت سکر و سوداوی را از لاغری عضو و غلبه اشتهای طعام و دیگر آثار مخصوصه آن آنچه از ورم
یا احیانا از ورم صفراوی افتد با آثار اورام مذکوره از وجود ثقل و وجع و انتفاخ و تمدد عضو متورم و سرخی و درد و ضربان و حرقت در صفراوی و جز آن که از لوازم جنس ورم است پوشیده نیست اگر مریض در حال
سوال اول وقوع تشنج اندک اندک بتدریج بیان کند در آن وقت عضو متشنج را نماید بسرعت جذب نباید عضو را آهسته و باریک در دو بیش از تشنج وقوع استفراغات کثیر مثل اسهال مفرط و قی شدید و نزف الدم و رعاف
و غیرها اسباب مجففه مثل امراض حاده و حمیات محرقه و مزمنه و سرسام یا سهر یا غم و فکر و اندیشه بسیار یا جوع مفرط یا محنت شاقه یا جمود رطوبت آنچه شد بسبب آن و از خوردن ادویه مجففه اتفاق افتاده باشد تشنج یبسی باشد

علاج تشنج مادی

کر تشنج امتلائی و تشنج رطب نیز گویند اگر از ماده بلغم باشد تدبیرش همانست که در علاج امراض عصبی بلغمی و فالج گذشت مگر در تنقیه مبالغه نکنند و خلط واجب التنقیه را یکبارگی
مستفرغ نسازند بلکه استفراغ بتدریج و دفعات کنند با ادویه که سخت قوی نباشد و بعد تنقیه اسطوخودوس و سورنجان با عرق عنب الثعلب مفید است و گویند
که اگر بالکیان سیاه را بجوش کشند و همچنان نیم گرم بنوشانند و یک سیر روغن ... تمام شب بپزند ... زعفران یکجا ... مشک و دیگر

روغن گل و روغن بابونه هریک شش ماشه مالیدن برای تشنج و وجع عصبه نیز مفید است و مالش پیه شیر و پیه خرس و پیه گورخر و روغن اجمل خان و فربیون معمول آن نیز علی التحقیق
که هریک را قراباذین مسطور شد نافع و مجرب و قومی گویند که نهادن سنگ مقناطیس در دست مسکن تشنج و درد آنست و کذا نزد ما نیز نافع و گویند که بعد تنقیه تعلیق
معجون جوزی و استعمال شربت انجیر و شربت عسل و حب علی سینا نافع و در تشنج که از پس تپ بسبب سیلان مادهٔ فندقی و مسهل کفایت کنند در تشنج مادی که دهن
و دندان گشاده نشود و تپ هم باشد بعد مسهل عود صلیب و مویز منقی و پرسیاوشان جوشانیده شربت دینار داخل کرده میدهند برای محافظت اعصاب از رطوبات و رعایت
نضج مادهٔ اعصاب و شربت دینار برای ادرار مادهٔ باقیه از مسهل است بعده بملاحظهٔ حرارت گلقند بجای شربت و شیرهٔ خیارین و عرق عنب الثعلب می افزایند اما شیرجات نمیکنند
که ماده در اعصاب میباید و غذا شوربا و بجای آب عرق عنب الثعلب تا آب اعصاب را ضرر نرساند بعد تخفیف اذخر بیخ پرسیاوشان سپستان بهدانه تخم خطمی تخم خیارین گل نیلوفر
اسطوخودوس و فای خشک جوشانیده ریا قوتو و بعده شاهتره عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس اصل السوس گل خطمی جوشانیده نبات میدهند و جدوار و مرمکی
عود صلیب و وج ترکی بر روغن گل مخلوط نموده گرداگرد دهن و موضع ضماد میکنند برعایت نزله که در اعصاب انصباب نموده دهن را بند کرده تشنج بهم رسانیده باشد و ضماد محلل و مرخی اعصاب
می نمایند و وج ترکی و فرفیون سوده بر شیره باشیند بطرفین لهات که محل آفت باشد می چسپانند و گاهی در تپ که تشنج اعضا بهم میرسد و مشابه بصرع میباشد شیرجات بارده و عود صلیب و سود
میدهند عود صلیب بجای بهدانه دوای سرد و تقویت دماغ معمول است و در اطفال برای رطوبت فضلی میدهند و در تشنج سوداوی هرچه در علاج امراض دماغی سوداوی مسطور شد بعمل آرند بعده غذای
مناسب حالت و بعد اقسام تنقیه مطبوخ چوب چینی اعلی الایجی خرد ابریشم خام برای تشنج مزمن که بتدریج چون چوب سخت شود و از تحریک تمام بدنش حرکت کند و از مادهٔ آتشکی باشد مجرب است
و بعضی گویند که افتیمون ده درم در نیم رطل شیر خیسانیده مالیده صاف نموده پانزده درم سکنجبین داخل کرده بنوشند و تا یک هفته بعمل آرند برای تشنج سوداوی از مجربات است و تشنج مادی
که از ورم عصب افتد آنچه در استرخا در می گذشت و هرچه در باب اورام عصب گفته آید بدان علاج کنند و رعایت هر خلط در تنقیه و تضمید ملحوظ دارند در ازالهٔ یدکا اگر علامات غلبهٔ خون از درد و رگ و غیره
واضح باشند اول فصد کنند خصوصا اگر سبب امتلا شرب شراب کثیر باشد و خون بسیار نباید گرفت بل بمقداری که ماده اندک کاهد و حکیم علی گوید که بعد فصد آب انار میخوش و سکنجبین و گلاب دهند
و تلیین طبیعت تا تمیز دهند مع جلاب یا مانند آن کنند و غذای مبرد مثل سماق و [illegible] دهند و سوای فصد این بیر برای صاحب تشنج صفراوی مناسب است و [illegible] مع مفاصل [illegible] فصد
کنند و خون سوا یا دکیر [illegible] شیرهٔ عناب لعاب بهدانه گلاب شربت بزوری دهند و بعد تسکین حرارت دو دم روز عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب عرق شاهتره شربت بزوری بارد و خاکشی بدهند و اگر ضعف
باشد خمیرهٔ گاوزبان عنبری افزایند و اگر شکایت درد سر کنند لعاب بهدانه بیفزایند پس اگر ضعف بسیار بود دواء المسک همراه شیرهٔ عناب عرق عنب الثعلب عرق کاسنی عرق بادیان عرق گاوزبان شربت بنفشه
بخورند و روغن گل و روغن بابونه مالش کنند و بعد رفع ضعف از گل بنفشه سپستان خطمی گل سرخ گاوزبان سنای مکی جوشانیده فلوس خیار شنبر گلقند آفتابی روغن بید داخل کرده مسهل دهند و اگر از جهت بود
نطولات مرخیه از کشک جو و بابونه و خطمی و آرد حلبه و بنفشه و مانند آن بر مبدأ عصب استعمال نمایند و بر مرخیات صرف وقتی اقتصار نمایند که در آنجا درد شدید بود و در بدن امتلا شدید
نباشد که بآن خوف حدوث ورم بود و اگر چنین نباشد باید که مرخیات چیزی از مقویات مثل اذخر و گل سرخ و مانند آن برای تقویت عضو و عدم حدوث ورم بدان مخلوط سازند
و آمیختن بابونه بهمین مصلحت است که آن مقوی عضو و محلل مواد است و تشنج ریحی اگر بسبب غلیظ ابخره بسرعت زائل نشود بهر تحلیل ابخرهٔ ریاحی روغنهای محلل مرطب بمالند

اقوال اکابر سویدی از حکما نقل کرده که در تشنج امتلائی شرب افتیمون اوقیه در یک رطل شراب کهنه یک شبانه روز تر کرده صاف نموده و کذا ایرسا مطبوخ تنها
و بشراب مطبوخ و کذا انزروت بروغن بید انجیر و کذا طبیخ کمادریوس یا بعسل و کذا تخم ترب سائیده و کذا لحم قنفذ و دلدل تازه و مملح مجفف و کذا روغن بادام تلخ مخلوط بعسل
و اصل السوس و کذا طبیخ جنطیانا و کذا طبیخ عود بلسان تنها و بروغن بادام و کذا ابهل [illegible] ده درم در دو رطل آب جوشانیده تا یک رطل بماند صاف کرده با نیم رطل شکر و نیم رطل
عسل بقوام شربت آورده هر روز نوشیدن و کذا خون سنگ پشت و جند بیدستر بنفع عجیب دارد و کذا حلتیت هر روز بقدر باقلی صبح و بهنگام خواب شب و کذا کرنب مسلوق
بزیت و لحم گوسفند و کذا طبیخ قنطوریون دقیق و کذا خربق سیاه و کذا زراوند مدحرج و کذا خصیة الثعلب [illegible] عقب آن شراب نوشیدن و یا بلفلف و شراب خوردن و کذا تخم [illegible]
در بیخ و بابرگ او مطبوخ و کذا بیخ سوسن سفید مخلوط العسل و مرزنجوش و جند بیدستر و کذا بادروج و کذا بیخ اذخر یک مثقال و کذا زعفران و کذا اسطوخودوس و کذا زنجبیل و کذا ابهل و کذا
سنا و کذا شوربای [illegible] مطبوخ و جلوس در آن و کذا تخم ترنجان شرب و آن و اکل بقلهٔ او مسلوق نافعست و تمریخ ایرسا و گل او بزیت و بابزرکتان سوده بعسل و [illegible]
بجند بیدستر و جاوشیر پخته و یا زیت کهنه ده درم فرفیون یکدرم آمیخته بقفا و یا بورق و زیت کهنه یا تراب فلفل محلول بدهن [illegible] بقفا و یا روغن [illegible] اصفر و کذا [illegible]

روغن بان یا شحم ایل و یا روغن زنبق یا شحم اوز و ضماد برگ بنجنکشت بشراب یا بابونج یا بیخ مرزنجوش و برگ سداب یا جند بیدستر یا مرزنجوش باریک سائیده بروغن کنجد و موم زرد آمیخته و یا [illegible]
بنمک و یا الیه شگافته گرم کرده بر عضو متشنج یا مبدأ عصب عضو متشنج نهادن و هر ساعت گرم کرده باز بستن و یا خرقه ببول تر کرده نهادن و کذا شرب و ضماد برگ کتان و یا
طبیخ خطمی یا قنه و یا بابونج و آبزن از طبیخ مرزنجوش و برگ غار و برنجاسف و برگ ترنج و شیح ارمنی و نطول آب بابونه و آبزن و استعمال آب چشمه گوگرد و سعوط و عطوس [illegible]
و یا کندش یا جند بیدستر و حقنه بخون سلحفاة و جند بیدستر که نفع بین می نماید هر واحد نافع و شیخ او گوید که تغذیه آب نخود سرخ بعصفر مطبوخ مجرب است ابو سهل گوید
که معالجه تشنج امتلائی بعلاج فالج کنند و درین کثرت مالش و تمریخ بروغن قسط و روغن سداب و روغن قثاء الحمار زیاده نمایند و روغن کاکلانج و روغن بید انجیر بنابر الاصول
بنوشانند و در آب مطبوخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و حرمل و پودینه بنشانند و این ضماد کنند بگیرند زیت کهنه یک رطل موم سرخ ده دانق و قیه باهم گداخته در آن
یک اوقیه فرفیون سوده آمیخته بسایند تا هموار گردد و موضع متشنج را بعد استحمام با آن بمالند و دفن کردن در ریگ گرم تا گلو و یا در خاکستر گرم در تنور هنگام گرم آن نافع است بوعلی
سینا گوید که صاحب تشنج رطب اگر ضعیف القوة باشد از لحوم قطع نکنند ولیکن واجبست که لحم او از لحوم یابسه مثل لحم گنجشک و کبک و قنبره و تیهو باشد و اگر قوی ضعیف نبود
غذای او نان بعسل و نخود آب شبت و خردل سازند و ایضا مری بزیت در غذای او فلفل داخل کنند و اما علاج تشنج رطب باید که باستفراغات و منقیات قویه که در علاج امراض
عصبی بلغمی مذکور شد بمسهلات و حقنهای حاده کنند و اگر علامات غلبه خون بسیار ظاهر بینند اول فصد نمایند خصوصا اگر سبب مثلا شرب شراب بسیار باشد و جمله محتاج الیه
از خون یکبارگی خارج نکنند که اخراج او سبب تشنج یا سبب مرض دیگر که مقتضی اخراج او بود نگردد بلکه چیزی از آن باقی دارند تا مقاومت تشنج کند و تحلیل حرکات تشنج تحلیل یابد
و از علاجات او نشستن در آب حمات و در زیت مطبوخ روباه و کفتار است که در اوجاع مفاصل مذکور گردد که آن سودمند است و همچنین مالش بشحم کفتار و بروغن سوسن اگر تب نباشد
و کذلک در طبیخ بچه سگ و جلوس در آب مطبوخ عقاقیر ملطفه مثل قیصوم و برگ سعد و قصب الذریره و برگ غار و المطبوخ معمول از بیخ شوکة یهودیه و تخم شوکة البیضاء و تخم شوکه
مصریه و عصاره قنطوریون دقیق مفرد و مرکب و باید باشد که طول مدت مقام در این آب یا غیر آن بسبب اتفاقات مضرت نیست کثیر العدد بدل طول مدت سازند در روز دو مرتبه
نشانند و آنچه نفع میکند بعضی تشنج حار مسمی طاطانس و تمدد مادی را آنست که دفعة در آب سرد غوطه دهند چنانچه بقراط ذکر کرده که ازین ظاهر بدن متکاثف میشود و حرارت غریزیه
در باطن منحصر و قوی میگردد و ماده را تحلیل میکند و هر بدن از خطر متحمل این تدبیر نباشد بلکه بدن قوی جوان [illegible] در تابستان و قوی ازین صحت یافته و محاجم بر موضعی
که بسوی او انتهای وتر ممتد میشود بلا شرط استعمال نمایند اگر خفیف باشد و الا احتیاج بشرط افتد برای دفع بعض مواد منجذبه چه اگر درین هنگام شرط نزنند اکثر بسبب جذب ماده ضرر
رسانند و مواضع محاجم گردن و فقار پشت از جانبین و اجزای عضلیه صدر است و اما قدام شانه و بر موضع کرده هنگام خوف خروج خون بعمل آرند و باید که محاجم بسیار در دفعه
معا استعمال نکنند و رعایت حفظ موضع محاجم از سرد شدن نمایند تا بدن سرد نگردد و ایضا از علاجات او اینست که اعضای متشنجه را برفق هموار کنند و از علاج
واقع بالطبع عروض تب حار است فلهذا بقراط گفته که عروض تب بعد تشنج بهتر از آنست که تشنج بعد تب عارض شود و تب ربع درین نفع میکند بسبب تحریک [illegible] و کثرت تعرق
آن و کسی را که ربع بود آنرا تشنج کم افتد لیس عروض ربع امان از تشنج است و از معالجات عجیبه مجربه برای تشنج اینست که بر عضو متشنج چکیده دنبه بچسپانند و بر آن بگذارند تا آنکه [illegible]
[illegible] تبدیل نمایند و در تشنج عام بدن قصد دماغ بتنقیه از عطوسات نیز منفعت عظیم دارد و بر ایشان تجربه کرده شده که علاوه پشم بسیار نرم گردن اندازند و
هر وقت بران چکانند و حمام یابس نفع عظیم میکند و بر سنگ گرم که شراب انداخته باشند انکباب نمایند و ایضا [illegible] بسیار عرق آورند و از اضمده جیده ایشان هم معمول از
فرفیون و جند بیدستر و موم زرد در روغن سوسن با هم مذکوره در قرابادین [illegible] روغن کنجد و روغن تخم کتان و لعاب حلبه و از کمادات جیده ایشان نمک گرم کرده بر مجاری
عصبست و آنچه ایشان را نفع میکند باوردن [illegible] جند بیدستر و حلتیت هر دو بعسل سرشته بقدر جوزه خوردنست که این [illegible] آرد و تشنج را فی الحال منحل میگرداند و همچنین [illegible]
دار العسل بحلتیت و طبیخ حب بلسان است و آنچه ایشان را انفع بسیار میکند خوردن تریاق و معاجین کبار است و گاهی منتفع میشوند بتناول مدرات و این دوا [illegible]
مجرب است بیخ پنبه بست درم در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و چهار اوقیه آن بگرم بروغن بادام ده درم بنوشانند و این نفع میکند و خصوصا تشنج [illegible]
و گاهی بدل بیخ پنبه حب بلسان ده درم میکنند و سه اوقیه می نوشانند و همچنین [illegible] شدید النفع خوردن جاوشیر است مرد قوی یک مثقال متوسط [illegible] ضعیف
قریب ربع درم از آن بخورد و در آن هنگام رعایت معده کنند که آن مضعف شدید معده است و ایضا حلتیت بقدر [illegible] اوقیه عسل و همچنین [illegible]

این همه بطبیخ زوفا و طبیخ انجدان نیز رانیده می‌شود و امّا جندبیدستر در نفع بیشتر و در ضرر کمتر است و شربتی از آن قلیل دو ملعقه تا سه ملعقه است آنرا در دفعات بسیار بخورانند تا آنکه در آن دفعات شرب آن بقدر مذکور برسد و آنچه در آن کم ترضرر دارد خوردن بعد طعام است بهر نحوی که باشد در آن خطر نیست و از معالجات او دست مالش بروغنها قوی التحلیل مثل روغن بلسان انجیر و غیره که در قول ابوسهل گذشت مع جندبیدستر و عاقرقرحا که این بسیار نافعست و اطلیه ساخته در روغن نرگس و این روغن بمالند صفت آن بگیرند روغن ناردین و روغن حصفص هر واحد قسط موم دو اوقیه جعده حماما میعه مصطکی هر واحد اوقیه فلفل فرفیون هر واحد چهار مثقال سنبل اوقیه روغن بلسان اوقیه جندبیدستر جمع کنند و استعمال نمایند و فرفیون درین بسیار نافعست و امّا تشنج در ضعفا در التضمید مفاصل ایشان بعسل که در آن زعفران و بیخ سوسن و انیسون سرشته باشند کفایت باشد و بیخ سوسن یا بدل آن انیسون باشد و زعفران اندک از آن و مدام اعضای ایشان در آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و حلبه دارند و گاهی روغن بابونه تنها نفع دهد و شراب اندک سازد با تشنج رطب را نافع بود مثل تب تحلیل آن میکند و لا شراب بسیار آنرا مضر ترین اشیا است و باید که اندک کنند و بر غذا اندک آنرا بنوشند **و بدانکه** چون تشنج بعام بدن باشد سوای اعضاء روی اطبا قصد باستعمال اضمده بر دماغ و فقار کنند و اگر تشنج در اعضاء و جهین باشد معه ذلک قصد دماغ هم نمایند و اگر تشنج از مشارکت معده باشد و علامات مذکوره یافته شود مبادرت بقی کنانیدن آن مریض نمایند که آن گاهی صفرای گرم باشد غلط عفن میکند در فم المعده صحت می‌یابد **صاحب کامل** گوید که علاج تشنج حادث از امتلا اسهل بود و شفای او سریع باشد و باید که در اول حدوث آن باستعمال حقنه ابتدا کنند و غذا لطیف دهند و تریاق کبیر دو دانگ تا نیم درم به آب مطبوخ شبت بزیره خورانند پس اگر قادر بر سکنجبین باشد ماء الاصول که در فالج مذکور شد با ایارج فیقرا و اندکی روغن کلکلانج یا روغن قسط بدهند و بعد از آن حب اصطمخیقون که مرکب از تربد و حب النیل و صبر و شحم حنظل و سقمونیا پس حب منتن بخورانند و استکثار در استفراغ صاحب تشنج نشاید و بمقداری که احتیاج استفراغ آن باشد یکبار نکنند بلکه بدفعات اندک اندک اخراج نمایند تا قوت ضعیف نگردد و بعد تنقیه بدماغ غرغره که در فالج مذکور شد بعمل آرند و معده و سر او بکماد گرم مثل آب مطبوخ بابونه و شبت و برنجاسف و مرزنجوش و برگ ترنج و نمام تکمید سازند و عضو متشنج را بروغن بلسان و یاسمین و غیره که در قول ابوسهل گذشت در آن جندبیدستر و فرفیون آمیخته بمالند و در آب مطبوخ حشائش محلله نشانند و مالش عضو بروغن ناردین محلول جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا نمایند که این قوی المنفعت است و مالش بدن او بچیزی از بورق و فلفل و مویزج مخلوط بعسل کنند و بآب مطبوخ سداب و شیح ارمنی و قیسوم و مانند آن آنرا بشویند و بدن او در حمام بخرقه درشت خوب بمالند و اگر از مداومت این تدبیر آثار صلاح ظاهر نشود ایارج جالینوس بشیار در لطیبون پس تریاق فاروق دهند صفت معجون نافع بگیرند نجاوشیر و حلتیت و عاقرقرحا هر واحد یکمثقال فرفیون نیم درم اشق یکدرم ادویه خشک را کوفته بیخته صموغ را در آب سداب حل کرده بعسل کف گرفته بسرشند شربتی نیم درم و در اکثر امراض بلغمی نافعست و اگر حلتیت و فلفل هر واحد نیم درم بشراب بدهند که از ساکن شود و فاضل جالینوس گفته که جندبیدستر نافع تشنج امتلائیست چون بخور نمایند یا بر بدن بمالند و این از اکثر ادویه نافعترست بهر آنکه مقوی عصب و مسخن بدنست و بیخ سوسن این را نافع است و سعوط بموميائی در روغن نرگس تشنج امتلائی را نافع بود و باید که استعمال ادویه حاره باحتیاط و حذر کنند اگر در انجا تب یا حرارت ظاهر یا فصل گرما و غیر آن از موانع باشد جرجانی و ایلاقی مینویسند که در تشنج امتلائی اگر قوت بر جای باشد طعام او نخود آب که در آن شبت و کرویا و صعتر پخته و آبکامه و خردل بر آن انداخته باشند در روغن مرو روغن جوز یا روغن زیت کنند و اگر قوت ضعیف باشد طعام از لحوم چکاوک و غیره کنند و اگر ماء اللحم با توابل لطیف چون صعتر و شبت و کرویا و دارصینی سازند صواب باشد و تنقیه باید که در علاج فالج مذکور شد از حقنه و اسهال و قی و غیر آن کنند تا اعصاب پاک شود و در آب گرم مطبوخ روباه و کفتار یا ده نشانند و کفتار را لنگ از بهر آن گویند که چون پیر شود لنگ گردد و طبیخ گوشت گورخر هم سود دارد و در کتب قدیم طبیخ سنگ نیز فرموده اند صفت طبیخ روباه و غیره بگیرند روباه یا کفتار پیر و آنرا بکشند و در دیگ آب خوب بجوشانند و آن روباه را همچنان درست با پوست و ناشکافته و لان آنکه باشبت بسیار و نمک بپزند تا نیک پخته شود و از آن آب آبزن کنند و مریض را در آن نشانند و آب گرم باید چنانکه دو ساعت در آن قرار توان گرفت سه روز اول ماه هر روز یکبار و مداومت سه روز وسط ماه و سه روز آخر ماه این طبیخ بهمین طور بکار برند و هر بار طبیخ تازه کنند و طبیخ عاقیر ملطفه چون پودینه دشتی و حرمل و شبت و مانند آن هم نافع باشد و نمک و حرمل گرم کرده بر اصل عصب آن عضو نهادن سود دارد و جندبیدستر و حلتیت و غیره همه اندر ماء العسل بایند داد و یا در طبیخ زوفا یا در طبیخ انجدان و باقی همانست که در قول بوعلی سینا گذشت خجندی و ابن الیاس میگویند که تنقیه بدن از بلغم برفق کنند بحب ایارج یا حب صبر بعد انضاج غلط بمنضجات مذکوره در علاج فالج مثل ماء الاصول و شربت او مثل جلاب و بجویه و بادیان و انیسون و اصل السوس هر یک دو درم با گلقند عسلی ده درم و غذا نخود آب بشیره قرطم در روغن جوز دهند و مالش بدن بروغن بید انجیر و قسط و زنبق و جندبیدستر و فرفیون و نمام و مرزنجوش و مانند آن کنند و طبیخ بابونه و شبت و صعتر و اکلیل الملک

نطول سازند و بجاورس و سبوس و نمک تکمید کنند طبری گوید که در تشنج امتلائی تا رفتن سبب جمله ساعت منع کنند تا آنکه مزاج صاحب او گرم گردد بعد ه این حب بخورانند دار صینی جاوشیر نمک نفطی هر یک دو ثلث درم سنبل الطیب تخم کرفس بادیان انیسون جند بیدستر عصاره سوس عاقرقرحای مشوی هر یک نیم درم سکبینج شونیز ساذج هر یک یکدرم حب مثل نخود آنک ادویه خشک کوفته بیخته و صموغ را در آب کراث گداخته بسرشند و مثل نخود حبها ساخته بعد پرهیز دو نیم درم بدهند و اگر مرض مشکل بود ماء الاصول بروغن بادام تلخ هفت روز بنوشانند پس یک شربت دیگر از آن حب بدهند و اگر علت منحل گردد در احوال علیل تامل نمایند پس اگر در بدن او فضول یافته شود حقنه مذکور در جمود و لیشر غسل یکدو دفعه بعمل ارند و مالش عضو بروغن ناردین مع روغن قسط نمایند و بهترین روغنها که استعمال او در مالش برای این مرض بدوام این روغنست که اهل بصره آنرا المجموعه مسمی ساخته اند بگیرند روغن خیری و روغن یاسمین مع روغن بلسم و روغن سوسن مع روغن بید انجیر و روغن خسته مشمش مع روغن غار مساوی و بران اندک جند بیدستر و اندکی مشک انداخته جوش خفیف دهند و این روغن مجموعه در جمیع امراض بارده استعمال کنند که اثر با عتدال نماید و در عضو یبس نیست چنانکه روغن ناردین مع روغن قسط احداث یبس نمایند و اما استعمال غرغره و سعوط درین مرض بعید ست مگر آنکه تشنج در زبان یا در لب یا در حرکات چشم یا در اغشیه دماغ باشد که دران هنگام واجبست استعمال کردن غرغره و سعوط و تکمید و تضمید بعد تنقیه بحسب مذکور در حقنها و هم او گفته که شخصی را از روسا دیدم که در طعام خود اسراف میکرد و شبی بخواب رفت و در ظاهر صحیح الجسم بود و چون بیدار شد کلام او متمتمه بود و آنچه میگفت مفهوم نمیشد و نه آنرا تپ بود و نه تغیر مزاج و بر جماعت اطبا امر او مشتبه گردید و من حکم کردم که تشنج در عضل محرک لسان است و اشاره باستفراغ و غرغره و تحنک با یارجات کردم و حفظ مزاج او نمودم و بعد روز هفتم آن تشنج زائل شد و از ان تعجب میکرد حتی که آنرا از اسباب تشنج امتلائی ثابت شد و از اسراف در اکل و جماع خود را باز داشت و از ان سالم ماند

علاج تشنج یبسی

که تشنج استفراغی نیز گویند هر چه از مرطبات در علاج امراض دماغی یبسی و عصبی یابس گذشت بعمل ارند و اگر ممکن باشد عضو ماؤف را در روغن کنجد یا مسکه نیمگرم پیوسته غرق دارند و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش و قدری روغن بادام شیرین یا روغن کدو دهند و ماء القرع و ماء الخیار و آب هندوانه و آب انار شیرین با نبات سفید نیز مناسبت و بشیر زنان و روغن کدو و روغن بنفشه و روغن لبوب سبعه سعوط سازند و بمالند و خرقه بلعاب اسپغول و آب خرفه تر کرده بر سر نهند و نوشیدن شیر خر و شیر بز و شیر زنان مع شیر میش تازه در صورتیکه تپ نباشد و دوشیدن آنها بر اعضای متشنج و سر بغایت سودمند ست و اگر به بستن جلد حیوانی دشبه شق کرده بر موضع تشنج لزوم نمایند و بگذارند تا گنده شود پس تجدید آن کنند برای تشنج یبسی و ابتدائی مجربست و تیر و طلی معمولی مفید و اکاس بیل در روغن کنجد و آب پخته بر عضو متشنج بستن عجیب الاثرست و بنفشه و گل نیلوفر و خطمی و گل سد انگلاب و گل کرمل و برگ بید ساده و کنب بید و جو مقشر هر یک نه تولہ گل حنا یکنیم پا و آب هندوانه و خیار و کدو هر یک پنج اثار آب دریای شیرین ده آثار جوش خفیف داده آبزن نمایند در روزی چهار پنج بار بعده بروغنهای مذکوره مالند و اگر ادویه مرطبه در گلاب جوشانیده آبزن کنند نافع بود و همچنین آبزن از تخم خطمی تخم خبازی گل خطمی گل خبازی غنچه گل سرخ گل بنفشه هر یک پنج مثقال برگ عنب الثعلب برگ کدو یا جراده آن و جراده خیار برگ بید برگ خبازی برگ خطمی هر یک ده مثقال جو مقشر دو کف در آب جوشانیده صاف کرده استعمال کردن و بعد خروج از ان روغن پاچه یا روغن بنفشه یا بادام بر بدن مالیدن و آبزن علوبخان و ضماد ایشان نیز النفعست و جلوس در آبزنات وقتی جائزست که تپ نباشد و اگر با تپ باشد بترطیب شدید دماغ و عصب و عضلات علاج کنند و مرطبات شدید الترطیب اختیار نمایند و در خانه سرد سکونت کنند و عناب گل بنفشه تخم کاسنی سپستان جوشانیده صاف نموده لعاب اسپغول و بهدانه شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند و گویند که از آب نیلوفر که دران شربت نیلوفر حل کرده باشند هیچ چیز سریع تر در ترطیب نیست و هرگاه دران ادویه نقوع مشمش ترکرده باشند قوی گردد و غذا شوربای پاچه گوسفند و بزغاله و اسفاناخ بروغن بادام شیرین و فالوده و حریره نشاسته گندم و نبات و روغن بادام و مزوره ماش با مغز بادام و کدو یا ملک و خرفه و سرمق با اندک برگ کاهو و کشنیز تازه و یا گوشت گوسپاله نکوره دهند و ... مرغ با بادام و پسته ... استعمال نمایند و تشنج یابس که از جمود ... باشد ...

که در تشنج امتلائی گذشت اقوال مهره سوید گوید که در تشنج یابس تمریخ بضماد زوفای رطب نهاد نشیم اند و شرب جبن بروغن کنجد و ضماد کنجد سوده و یا لعاب بهدانه
و روغن بادام بفقاع و غذا بشعیر مقشر و شکر و شرب شراب ریحانی ممزوج بآب بسیار بهر واحد نافع تشنج یابس است صاحب جامع کبیر گوید چیزی که در تشنج یابس علاج حقیقی شد
این تدبیر است که در آب و روغن نیم گرم نشینند و حلق موی سر کنند و آبها و لعابات مع اشیای ملینه ضماد نمایند و در خانهٔ بارد که دران عرق نیاید سکونت در
دبر مثل بنفشه و نیلوفر خواب کنند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و پیه ماکیان و موم سفید همه بر آتش بگدازند و شیر زنان یا شیر خر چندان بران چکانند
که احتمال تشرب آن نماید پس بر سر و فقار گردن و اعضای متشنجه بمالند و هر گاه درین قیروطی روغن کدو یا آب او و روغن نیلوفر یا آب او افزایند
قوی تر گردد علیسی گوید که تشنج یبسی به نمی تواند شد و بهر حال معالجه باین طور نمایند که بشیر خر مضروب بروغن بنفشه نطول سازند و بشیر خر و روغن نیلوفر
و روغن کدو و شیرین سعوط کنند و در آبیکه دران بابونه و بنفشه و برگ کنجد و برگ نیلوفر و کاهو جوشانیده باشند نطول کنند و مریض را از ظرف
پر از روغن کنجد نیم گرم بنشانند و ترطیب زبان او دائم بلعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه و روغن کدو و آب انار شیرین نمایند و ضماد مرتب از آرد جو و خطمی
و بنفشه و شیر زنان بر سر کنند و اگر قبض طبع باشد خیار شنبر و انجیر را در آب بپزند تا بقوام آید و بران روغن بادام انداخته بنوشند و یا حقنه ملینه
استعمال کنند و اگر طبع قبض نباشد و تپ موجود بود ماء الشعیر مطبوخ بماء القرع بنوشند و اگر تپ نباشد شیر خر با شکر و روغن بادام شیرین بنوشانند
و بر موضع متشنجه آب مطبوخ بزرکتان و ریشه خطمی و اصل السوس و بابونه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر نیم کوفته بریزند و مداومت استعمال
شوربای چرب و آبزن و روغن و اغذیه مرطبه و شراب اندک ممزوج بآب بسیار نمایند شیخ میفرماید که اگر تشنج از یبوست باشد علاجش صعب است و اوفق
علاج او آبزن و مالش بروغن مرطب عقب آنست بمرات اگر تپ نباشد بنحوی که فتره البته نکند و بتدهین جمیع مفاصل تعهد نمایند و اگر تپ نبود آبزن از شیر
سازند و الا از آبیکه دران برگ بید و کشک جو و بنفشه و نیلوفر و کدو و خیار پخته باشند و یا آبزن جمله از آب کدو یا آب خیار و یا کل آبزن از گلاب که دران
چیزی ازین اشیا پخته باشند و یا بآب هندوانه و یا آب بید و مانند آن مرتب سازند و چون حقنه ازین آبها و روغنها و مطبوخات رطبه دسمه سازند
شدید النفع باشد و بر مفاصل و بر منابت عضلات روغنها استعمال کنند و تغریق بعد تغریق مع عنایت بدماغ بسیار و ترطیب بدانچه در ترطیب دماغ
معلوم شده باید کرد و شیر تازه خوب بنوشانند اگر تپ نباشد و ماء الشعیر و ماء القرع و آب هندوانه و جلاب اگر تپ باشد یا نباشد و اگر بچیزی ازین اشیا
اندک شراب ابیض رقیق برای تنفیذ ممزوج سازند بهتر باشد و همچنین آب او ممزوج باندک شراب کنند و باید که برین علاج مداومت نمایند بغیر تهیج یک
بالزوم ریاضت و اگر ممکن باشد همه بدن او را در روغن نیم گرم غرق سازند و بمرطبات از ادهان و عصارات سعوط کنند و ترطیب دماغ او بمرطبات مذکوره سازند
و باید که شب وقت خواب لعاب بزرقطونا و روغن گل یا بادام استعمال کنند و خوردن ترنجبین ایشان را نافع است خصوصاً اطفال را و اگر نتوانند ضمادات
را دهند ابن عباس گوید که اگر تشنج از قبیل استفراغ باشد عسر البرء است و نمیتوانند که اصلاح یابد لاسیما هر گاه با وی تپ باشد و فاضل جالینوس گفته تشنج که از تب
حادث شود علاج قبول نمیکند و به نمیشود الا آنکه تدبیر صاحب او بتدبیر مرطب سازند پس اگر انجا تپ باشد ماء الشعیر که دران عناب و سپستان پخته باشند بدهند و اگر ماء الشعیر در
آب کدو بپزند در منفعت بالغ تر باشد و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول باندک روغن بادام شیرین و روغن کدو بنوشانند و مسح زبان او باین لعابات مع روغن بادام
شیرین کنند و آب انار شیرین بروغن تخم کدو و روغن بادام شیرین بنوشانند و ماء القرع بشکر طبرزد و روغن بادام بدهند سعوط بروغن تخم کدو و روغن بنفشه و یا روغن نیلوفر
و مانند آن کنند و اگر تپ نباشد شیر خر بنوشانند و اگر میسر نشود شیر بز وقتیکه بدوشند بنوشند و بر اعضای متشنجه شیر زنان یا شیر خر و لاسیما بر سر بچکانند و طبیخ بر لعاب بزرقطونا
و روغن بنفشه سازند و بر سر و گردن او لعاب خطمی و روغن بنفشه و آرد جو و بنفشه خشک کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته ضماد کنند و آب مطبوخ بنفشه و برگ کاهو و جو مقشر
کوفته بر بدن او ریزند و اگر ممکن باشد که مریض را در آبزن نشانند که دران روغن بنفشه نیم گرم یا شیر تازه باشد اولی بود و آخر آن بعد ازانکه ماء الشعیر یا بعض حریرها
یا لعابات بروغن بادام شیرین و روغن تخم کدو داده باشند بسیار نافع بود و بروغن بنفشه یا روغن تخم کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بادام مضروب بشیر خر
یا شیر زنان بدن را بمالند و خرقه درین آلوده بر سر نهند پس اگر اعضا نرم شود و آثار صلاح پدید آید برین تدبیر مداومت نمایند و اگر فائده نشود حقنه [illegible]

و کذلک طبیخ گوشت و پستان و خطمی یا اکلیل الملک و بزرکتان و بیدانه و پوست کدو و تخم آن کوفته و مانند آن داخل کرده و بران بعض روغنهای مرطب مثل روغن
انداخته باشند بعمل آرند و بقدر حاجت ازین حقنه نمایند و ایضا موضع متشنج را بروغن بنفشه مع مغز ساق گاو و موم سفید یا پیه ماکیان یا بط و پیه خنزیر گرم
گداخته بمالند و اگر لازم موضع بالیه بغیر ملحه نمایند نافع باشد و ایضا ماش انیسه پیه خرس و پیه مرغابی نفع بین کند و این ضماد نافع است بگیرند کنجد و بزرکتان و حلبه
هر واحد یکجزو و باریک بسایند تا مثل مرهم شود و پیه بط سه جزو مخلوط ساخته اندک کتیرا سوده آمیخته مثل مرهم ساخته بر عضو متشنج ضماد نمایند و هر گاه در بعض
اوقات طبیعت قبض گردد تلیین بفلوس خیار شنبر و ترنجبین در طبیخ عناب و سپستان مالیده باید کرد و غذا باید که یا یخنی حملان و جدای بعض با اکارع خنازیر و لحم
خانیص و اسفاناخ و سرمق و چقندر مطبوخ بروغن بادام و ماهی رضراضی و مار بی مطبوخ بطور اسفید باج یا بجریره معمول از مغز گندم بشکر طبرزد در روغن بادام
و بیضه نیم برشت باشد و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و مانند آن دهند و از اشیای یابسه مثل سرکه و نمکسود و نمک و عدس منع کنند جمندی غیره مینوشند
که ترطیب بدن باشیای مرطبه مثل نوشیدن شربت خشخاش و شربت بنفشه و خمیره آن و ماء الجبن و شوربای لحوم حریره از فراریج و جدی و حملان و جلوس در طبیخ کرنب
و برگ کدو و بنفشه و نیلوفر و خطمی و برگ خشخاش با تخم خشخاش و برگ چقندر و نطول بدان و تمریخ عقب آن بقیروطی معمول از روغن بنفشه و موم سفید و کتیرا
باید کرد و لحوم سریع الانهضام مذکوره بخورانند و آب نیمگرم بر جسم بریزند و شیر خشت بخورانند که از ترنجبین بهتر است طبری گویا که آنچه بدان علاج این کنند آنست
که اگر مزاج مریض متحمل باشد ماء الجبن بروغن بادام بنوشانند و بر تطییب غذای او کنند و اسفید باجات با طراف و آب اکارع مطبوخ بجو و گندم در تنور لازم گیرند
و بگیرند موم روغن باز روغن بنفشه و تسقیه آن با آب برگ خبازی و برگ خطمی و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و سفیدی بیضه سازند و مثل مرهم ساخته بر عضو دائم
تمریخ آن نمایند و لزوم جلوس در ابزن آبهای مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و بابونه رطب و فیلکوش و مانند آن که دران لزوجت و رطوبت باشد باید کرد
و موضع را از هوای سرد مفرط و حار مفرط محفوظ دارند و از اغذیه حار و اغذیه غلیظه منع کنند و ندیدم حذاق اطبا را که بمعالجه این علت بعد استحکام
طمع صحت آن کرده باشند و صالح تر آنچه در امر این مریض عمل کنند آنست که تدبیری نمایند که بر حال خود باقی ماند و عضو لاغر بسیار نشود
و ابن سیار صاحب این مرض را امر باحتقان از ادهان مثل روغن خیری و روغن بنفشه و روغن اکارع و مانند آن باضافه میاه محلله میکرد

علاج تشنج ایذائی

در ازاله و منع سبب موذی کوشند مثلا آنچه از شرب چیزی سمی یا لسع عقرب و غیره باشد بخورانیدن تریاق ثمانیه یا اربعه بجلاب و غذا نخود آب مع جوجه مرغ
در باب سموم خواهد آمد علاج آن نمایند و آنچه از اخلاط حاد بود به تنقیه و تبرید عضو با ضمده و نطولات و ادهان و غیره و بدانچه بهر تشنج صفراوی مسطور شد پردازند
و آنچه از وجع عارض شود بتسکین وجع و قطع سبب آن کوشند و آنچه از برد شدید بود در روغنها و نطولات و کمادات گرم بکار برند و ادویه حار خورانند و هر چه
بهر دفع ضرر سمها در اخر کتاب گفته آید استعمال نمایند و آنچه از ورم و قطع عصب یا از قی زنگاری یا از انصباب صفرا در مرض هیضه یا از
امراض اعضای عصبیه یا از دیدان عارض گردد تدبیر هر یک بموضعش بیاید انشاء الله تعالی و بالجمله در تشنج هر نوع که باشد اولا علاج آن
عضو بعلاج مخصوص او و بعد از ان تمریخ عضو متشنج با دهان موافقه نمایند و اگر از مشارکت معده باشد مبادرت بقی نمایند که گاهست
صفرای حاد یا خلط عفن برآید و فی الحال صحت یابد و در دیدان قتل و اخراج آن اولا و تجوید هضم و تقویت معده و امعاء و تعدیل مزاج دماغ و تمریخ عضو متشنج با دهان مناسبه کنند

تشنج اطفال

شیخ میفرماید که اکثر صبیان را در حمیات حاره خفیفه و عند قبض شکم و درد و بیخوابی و کثرت گریه تشنج عارض میشود و سهل الوقوع در تشنج و سهل التخرج از ان میباشند
و کذلک از تشنج یا بند بسرعت خلاصی می یابند و باشد که طفل را بعد تپ حاد محرق تشنج صعب افتد و خلاصی نیابد و طفلی که از هفت سال تجاوز کند او را تشنج نمی افتد
مگر از تپ بسیار صعب و صاحب کامل گوید که اکثر تشنج امتلائی عارض میشود بصبیانی که شیر غلیظ بنوشند و ایضا این بسبب کثرت تناول اغذیه و ضعف عصب
و لینت آن و سهولت تمدد او افتد و لهذا صحت ایشان سهل تر باشد و انذار بر حدوث تشنج بصبیان تپ حاده دائمه و سهر و قبض شکم و زردی رنگ

وسیاهی زبان و خشکی آب دهن و تمدد جلد نست بالجمله تشنج که باطفال عارض شود حسب سبب در امتلائی و یبسی و ایذائی آنچه گفته شد استعمال نمایند و طفل بسیار خرد شیر بتنها دایه را دهند و بر پرهیز کنانند و روغنها و ضمادها بر اندام طفل بکار برند و ایضاً در امتلائی بادیان دو ماشه عنب الثعلب یکماشه عود صلیب نیم ماشه جوشانیده گلقند تولهٔ مالیده صاف کرده بطفل دهند و اگر تپ زیاده باشد اصل السوس دو ماشه عناب سه دانه عوض عود صلیب کنند و کذا در امتلائی اشیاء گرم بعمل آرند و روغن قسط در روغن بید انجیر بمالند و مرضعه را بجای آب ماء العسل دهند و بنان و عسل یا نخوداب چوزهٔ مرغ و کبوتر غذا سازند و در تشنج یبسی که بعد از حمیات و استفراغات حادث گردد و بتدریج پدید آید و این باطفال کم واقع شود علاجش بدستور تشنج یبسی بزرگان از مرطبات کنند و روغن بنفشه و روغن بادام با موم سفید آمیخته بر سر و مهرهای گردن و پشت کودک پیوسته بمالند و تمامی بدن خاصه مفاصل را بآن چرب دارند و ایضاً روغن بنفشه و غیر آن از روغنهای مرطب بر سر ایشان بسیار ریزند و شیخ استعمال ترنجبین درین باب میستاید اگر محتاج تلیین باشند بدهند و بقول گیلانی شیر خشت حکم ترنجبین دارد و زیر و از انست و اگر بسبب قبض طبیعت و بیخوابی و گریه بسیار افتد علاج آن تلیین طبیعت بود بشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر حیله که تواند فرتوت سیدانند اسکات کنانند و اگر ضرورت باشد افیون بمرضعه و طفل دهند و در ارجوحه بجنبانند و اگر بسبب درد و ورم لثه بود که بوقت بر آمدن دندان میباشد بنابر قرب دماغ آنچه که در تسهیل نبات اسنان و علاج ورم لثه خواهد آمد بعمل آرند و اگر بسبب ضعف و فساد هضم باشد و این اکثر بطفلان فربه افتد علاج آن باصلاح غذای مرضعه و طفل نمایند و جوارشهای مقوی هضم خورانند و روغن سوسن و روغن حنا مالیدن مفید بود و شیخ فرموده که تشنج بصبیان بسیار افتد بسبب نرمی دماغ و اعصاب آنها و فساد هضم خصوصاً وقت نبات اسنان پس معالجه بروغن ایرسا و روغن سوسن و روغن حنا و روغن خیری باید و تلیین طبیعت ایشان بحسب اقتضای حال کنند و غذای آنها با غذای مرضعه مسخن و مجفف و ملطف سازند

تمدد و کزاز

تمدد کشیده شدن عصب از هر دو جانب و راست ماندن عضو و کزاز گاهی تشنج چنبر گردن را گویند که آنرا به پیش یا پس خمیده سازد یا بهر دو طرف بکشد و گردن راست بماند و گاهی آنرا مرادف تمدد خوانند و گاهی تشنج را نامند و جالینوس تشنج و تمددی را که از رسیدن سردی شدید و انجماد رطوبات عصب افتد کزاز خوانده است و گاهی تمدد مختص بجمود عضل فقرات را نامند و کزاز زردی تر انست که از جمود عضل فقار پشت افتد و گاهی از جمود عضل فقار رقبه عارض شود و هرگاه این نوع در اعضای قدام باشد کزاز قدام گویند و هرگاه در اعضای خلف بود کزاز خلف نامند و هرگاه در همه تن باشد کزاز مطلق خوانند و بقول بقراط چون تمدد مرکب از دو تشنج است یعنی خلفی و قدامی لهذا حادتر و بحران او سریعتر از تشنج بسیط بود و تا روز چهارم که یوم بحران اوست خطر هلاکت دارد و اگر از چهار روز تجاوز نمود صحت می یابد و تشنج و تمدد در اکثر امراض درد خالی نباشند و اسباب تمدد و کزاز همچون اسباب تشنج یا امتلا یا یبس یا ایذای اعضای عصبیه یا ورم باشد لیکن کزاز و تمدد اکثر از ریح ممدد افتد هرگاه بر تمام بدن مستولی شود و از نیجهت صعب باشد و علاج بدشواری پذیرد بخلاف تشنج ریحی که اگر احیاناً عارض شود از یک عضو بیش نبود و هرگاه ریح هر یک عضو غالب باشد و بدان سبب صعب نبود و زود گشاده شود و ایضاً در تمدد و کزاز امتلائی مادهٔ آن اکثر بلغم و رطوبت است و خون و سودا نادر الوقوع پس رطوبت یا در خلل لیفهای عصب در آید و خود بخود یا بمعاونت مبرد داخلی مثل خوردن افیون و غیر آن و یا خارجی مثل ملاقات برف و هوا و آب سرد و مانند آن که بدان برسد منجمد گردد و عضو بر صلابت باقی ماند و رجوع او بانقباض مشکل گردد و یا در طول لیف عصب و عضله بگذرد و آنرا ممتلی سازد و بغیر نقصان در طول عارض شود و نفوذ مادهٔ کزاز که برین صفت باشد مشابه نفوذ مادهٔ استرخا بود در آنکه هر دو را تمدد حجم عضو در عرض لازم نیست مگر آنکه مادهٔ استرخا رقیق مزجی بود و مادهٔ کزاز جامد و صلب که عضو منعطف و منقبض شدن نهد و یا در پیچا ورم یا ماده کزاز در وسط عضله یا وتر یا در عصبه واقع نشود لیکن در اصل و مبدا آن افتد پس عصب یا وتر در طول رفع کنند و آن قادر بر انقباض نگردد و یا در پیچا ورم عارض شود و حرکت انقباض را باطل کند و گاهی تمدد انتقالی از خناق و ذات الجنب و سرسام مثل تشنج واقع شود و اکثر در بلاد جنوبی بسبب امتلا و حرکت اخلاط و خصوصاً در طغیان افتد و گاهی در بلاد شمالی بنابر احتقان فضول و خصوصاً در زمان عارض گردد و در تمدد و کزاز یبوست می افتد عرض عضله کم میگردد نه طول و در تشنج یابس هر دو کم میشود و لهذا تشنج یابس از تمدد و کزاز یابس ردی تر میباشد و گاهی تمدد ایذائی بسبب ریح لذاع موذی ماده یا بغیر ماده در مبادی عضلات یا اوتار افتد و آن از الم و اذیت در طول بگریزد و بر سبیل تمدد و تنابعد از موضع الم و این نوع حادث بود در ضعیف و استفراغ کثیر الاذیت سبب

ابتدای او تا زمانی یا عصب آن سعید و از خوردن دوائی سمی که ضرر آن بعصب رسد و از گزیدن حیوان سمی و ضربه و صدمه عصب و عضله افتد و گاهی تمدد و کزاز عظیم قوی کاذب حادث
و ماده لسیبا واقع و گاهی مثل تشنج از سبب ضعیف واقع شود چون خدر امتلائی مسدود مسالک روح و این اکثر بعد خواب افتد و گاهی بواسطه سبب غیر طبعی عضله
بسبب قلت قوت یا وجع او واقع شود چنانچه کسی را بر سن بکشند یا چیزی گران بردارد یا بر پشت بار گران نهند یا بر زمین سخت بخسپد و عضلها کشیده یا کوفته شود
یا ضربه و سقطه که تو بنده عضله برسد یا قطع یا حرق نار موجب بود و گاهی با وجود این ماده بسوی آن بریزد یا ریح غلیظ ممدد در ان متولد گردد یا از دیگر عضو آید و همچنانکه
تشنج خاص باعضای بدی ردی بود تمدد که بیک یا زبان یا لب افتد نیز ردی باشد و گاهی از کزاز نوع ردی بسبب بعد حمیات لازمه مع قلق و گریه و هذیان افتد
و با آن رنگ زرد و دهن و لب خشک و زبان سیاه و شکم قبض و جلد خشک و متمدد باشد و این ردی ست و هر کزاز که از ضربه بسر افتد و با آن فواق یا مغص و اختلاط عقل بود
قاتل باشد و کزاز اکثر بصبیان عارض شود و هر قدر که طفل خرد سال باشد بران سهل بود چنانچه در تشنج گفته شد و اکثر پیش از کزاز اختلاج در جمیع بدن و ثقل آن و ثقل
کلام و لکنت در زبان و صلابت در عضلات و در ناحیه فقار ظهر تا کمرگاه و عسر البلع و خارش در تمام بدن که از خاریدنش لذت نیاید عارض میشود و صاحب بیلیه یا قرحه
احشا را هرگاه در بول ریم آید و در پشت قشعریره معلوم شود و چشم تاریک گردد و بر سر و گردن عرق آید دلالت بر حدوث تمدد قریب کند و هرگاه کزاز عام ابتدا کند
دندان بر هم نشیند و هیچ حلق فرو نرود و روی سرخ گردد و درد شدت کند و چشم زرد و زرد و بر هم زند و اشک روان شود و بعضی گویند که در ابتدای این مرض فواق و
در سر و در کتفین و پشت و بعضی را رعشه عارض شود و علامت مطلق تمدد آنست که عضو منقبض نشود و علاماتیکه بعد از عروض کزاز بهم میرسد آنست که اگر کزاز
در قدام بود روی و چشم مریض مثل مخنوق باشد یعنی روی سرخ و چشمها برخاسته و گاهی روی مائل بسبزی یا سیاهی گردد و سر او بسوی پیش کشیده بود و مع ا...
گردن که بچپ و راست میل نکند پس اگر تمدد در عضلات وجه و فکین افتد بیمار خندان روی نماید و اگر در عضلات صدر و تنفس بهم رسد ضیق النفس عارض
گردد و اگر در عضلات مثانه بهم رسد بر بول کردن قادر نباشد و گاهی بلا اراده بول کند و گاهی خون در بول آید بنا بر انفجار عروق و گاهی خناق عارض شود
و اگر کزاز بسوی خلف باشد سر و شانه و بازو بسوی خلف کشیده شود و اگر تمدد در اعصاب مجاری مستقیم و عضله مقعد بهم رسد براز بی اراده مندفع گردد و یا منسد
شود و قولنج بهم رسد و تمدد هر دو جانب در اختناق و سهر و وجع و مائیت بول و کثرت نفاخات دران و در افتادن از چارپائی و در عدم قبول انقباض عضو
شریک باشند و در بارد بسبب غلبه سردی اکثر قولنج عارض شود و هیچ نوعی از انواع کزاز خالی از بیخوابی و درد خاصة میان کتفین نباشد و قارورهٔ صاحب
این مرض رقیق و نبض او صلب منشاری بود و طریق شناخت اقسام تمدد و کزاز رطب و یبس و ایذائی و ورمی بر قیاس تشخیص اقسام تشنج است علاج
بقول شیخ علاج این بعینه علاج تشنج ست مگر آنکه در علاج تمدد و کزاز از علاج تشنج مبادرت کنند و در ینجا حجامت بلا شرط بر اعضا اکثر از تشنج امتلائی
استعمال نمایند و آنجا که علامات غلبه خون و امتلای آن متیقن گردد و احتیاج بشرط باشد بر عضل گردن و فقارات و شراسیف استعمال نمایند و هرگاه
بدن صاحب کزاز از شدت درد خواه از علاج عرق کند باید که از صوف مبلول بزیت یا غیر مبلول نشف کنند و نگذارند که عرق بر بدن او سرد شود
و موجب اذیت گردد و در زیت نیمگرم نشانند که او قوی التحلیل ست و کنار یختن او بر گردن و جاو شیر تا یک درم بحسب قوت دهند و ایضا حلتیت استعمال کنند
و بستن اشیا تمدد و بارد و در طبا جندبیدستر است باید که بدفعات متفرق بدهند و تعاهد نمایند و بعد طعام بکار برند بالجمله چون تمدد در اکثر امراض سردی
و فسردگی افتد تریاقات و ادویه حاره همه مناسبه بخورانند و بقول انطاکی شرب ریوند و مقل و صعتر را در کزاز نفع زیاده از تشنج ست و آنچه در علاج کزاز
و تشنج بسیار نافع بود مطبوخ شبت ست که در ان کفتار یا بچه سگ یا روباه انداخته بپزند تا مهرا شود و بیمار در یکی ظرف دو بار دران بنشینند و روغن برآید و مالیدن روغن
مع جندبیدستر و کنایه بر کوزه خرد گوزن و شیر و خرس و کفتار و گربه و دل تنها یا با دو دیگر نافع است و بعضی گویند که درین شحوم قدری روغن بیت داخل کرده
مالیدن نافع کزاز و تمدد ست و حقنه بروغن سداب مع جندبیدستر و قنطوریون و جمیع حمولات لازمه معاده که دران بورق و شحم حنظل و مانند آن باشد
مفید بود و اگر کزاز حقنه سوزش مفرط در امعا شود بعد آن بشیر غرب یا روغن زرد یا پیه الیه تنها یا بایکی از شحوم مذکوره حقنه کنند و هرگاه صاحب کزاز را غذا دهند باید که
لقمه بسیار کوچک دهند یا بیضه نیم برشت خورانند و یا حریره رقیق یا آب گوشت بنوشانند چه بلع بر ایشان دشوار میباشد و غذا از بینی برمی آید و اشتها نیز

میگیرد و اعضا و مقعد را بروغنهای مناسب مسح کنند و سعوطات و عطوسات استعمال نمایند و روغن حنا از مروخات نافع است و بهترین سعوط
سیعه و مومیائیست ببعضی روغنهای مناسب و عقیب تپ بالطبع مزیل تمدد و کزاز یابس است و اگر عسر حرکت گردن و درد و تشنج عصبه و برامدگی گلو و حبس
بول باشد انیسون بنفشه عنب الثعلب بیخ بادیان بیخ کاسنی خبازی مویز منقی گل سرخ گاوزبان جوشانیده گلقند داخل کرده بعده بادیان پرسیاوشان افزوده
خوردن مفید و کذا طبیخ اسطوخودوس وغیره ادویه خفیفه نوشیدن نافع بود و پنبه دانه و جاورس و نمک طعام و شونیز و جوزبوا هر واحد یکتوله در پارچه بافته دوخته
و روغن بابونه و خیری بر آتش نهاده آنرا تر نموده تکمید نمودن سودمند است و ایضا در کزاز ماء الاصول و حبوب منقی دماغ بعد نوشانیدن شهد در عرقیات پخته
بدهند و اگر هنوز گردن یکو ماند تدهین نمایند و تریاق فاروق همراه ماء الاصول بدهند بعده بادیان بیخ بادیان بیخ قطن در عرق گاوزبان وغیره جوشانیده
شهد داخل کرده بنوشند و بروغن جندبیدستر مالش نمایند هرگاه گردن بگشاید و بحرکت آید حجامت بر گردن مع الشرط نمایند و اگر در کزاز بعد چهلدهم مسهل معمولی
دهند و اندکی در گردن عارضه و درد کشش ران باقی ماند معجون سورنجان همراه عرقیات دهند و اگر بعد وضع حمل بسبب نوشیدن آب سرد بسیار کزاز پیدا شود بعد
فصد صافن استعمال حب افاراقی صبح و شام و مالش روغن قسط مجرب داؤد انطاکی و روغن بابونه نیمگرم در شبانروز ده دوازده بار سودمند است و اگر بسبب احتباس
حیض باشد اول فصد صافن کنند و بهادرارا این مطبوخ نوشانند مشکطرامشیع فوه بادیان بادرنجبویه عنب الثعلب پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر
هر یک نه ماشه پوست خیارشنبر سه توله پوست جوز یکنیم توله پرسیاوشان بیخ کبر انیسون هر یک هفت ماشه مویز منقی سه توله گلقند عسلی چهار توله مالیده صاف نموده
بنوشانند و غذا شوربای مرغ بهنان دهند تا حصول نضج و ادرار خون شود بعده تنقیه بدن و دماغ بحبوب مسهله مع اضافه برگ سنا یکنیم توله ریوند خطائی تربد سفید
هر یک نه ماشه خیارشنبر هفت توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه نمایند و بجای آب عرق بادرنجبویه نوشانند و شام غذا بدستور دهند صبح تبرید
معجون سیر علوبخان نه ماشه ورق طلا یکعدد پیچیده اول بخورند بعده مشکطرامشیع تخم قرطم تخم خربزه بادیان هر یک نه ماشه انیسون چهار ماشه اصل السوس مقشر
پرسیاوشان هر یک هفت ماشه جوش داده شربت بزوری حار چهار توله حرف نه ماشه و یا تودری پاشیده بنوشند همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج
معجون فلاسفه و معجون سیر علوبخان بعمل آرند **اقوال الاطبا** سویدی گوید که در کزاز سکبینج شربا و مروخا بروغن بان و کذا الغذیه بطبیخ نخود سیاه مطیب بزیت و صعتر
مجرب منست و شرب ریوند و یا قنطوریون دقیق و یا عاقرقرحا بسکر و یا دهن الکارع مخلوط بغذا هفت روز متصل و یا حلتیت بسداب و شراب و یا نیم درم حلتیت بعسل
و یا سقل ازرق و یا فوربیون بفلفل و یا طبیخ بادیان بسکر و یا تخم کرفس بعسل و یا طبیخ شاخهای بلیون و یا تخم آن بشکر و یا طبیخ صعتر بعسل و یا مرقه نخود سرخ مطیب بمغز بادام
مقشر یا زیت طیب و یا لحم سلحفاة نهری و یا بیخ انجدان و ملعقه با بیخ وقیه شراب عسل و یا قسط هندی و یا جندبیدستر ربع درم هر بار یا ثمن قلیم بدفعات و یا طبیخ بیخ
و برگ بادآورد و یا زراوند مدحرج که نفع عجیب دارد و یا اکل خصیة الثعلب و بعده شرب شراب اسود و یا صدف بحری سوخته اوقیه شاخ گوزن سوخته سه درم با آب مرزنجوش
سرشته بقدر بیضه خوردن و یا سکبینج دو قاح اذخر علک البطم و یا بوفاریقون دو درم بربع درم فلفل سیاه هفت روز متواتر و یا عنبر و کذا شرب تریاق فقه و یا روغن
شونیز و یا روغن خردل و مریخ بعاقرقرحا سوده بزیت کهنه آمیخته و یا روغن قثاء الحمار و یا روغن خیری اصفر و یا روغن سوسن و یا روغن قسط و یا قسط بروغن جار
آمیخته و یا زهره گرگ بروغن بان و یا پیه سنگ پشت بحری **و تکمید** بنمک و سبوس گندم و یا صوف مرعزی بدزیت کهنه گرم ترکرده یا قطعه نمد و یا روغن کنجد گرم کرده
یا زیت گرم کرده در مثانه پر کرده و یا آب گرم در مثانه کرده **و ضماد** روغن سداب و جاد شیر سعده و یا عود القرح باریک سوده بزیت کهنه آمیخته بر موضع کزاز و یا
روغن یاسمین **و سعوط** بخیری اصفر و روغن سداب و یا روغن کس و یا زهره گرگ بروغن بادام و یا روغن شونیز و یا مغز بروغن بادام **و نطول** طبیخ عاقرقرحا
و روغن آن و ادامت مضغ عنبر و گرفتن مغناطیس بدست و تعلیق شاخ بز هر واحد نافعست **ابن هبة الله** گوید که علاج استاد تابع فصل خلیط [illegible] کنند
و بعد ازان اسهال بدن بحبوب مسهله و ایارج فیقرا نمایند و بعد تنقیه گلقند عسلی یا اذرک تریاق بآب نیمگرم دهند و تکمید سر و معده بآب طبیخ مرزنجوش و اکلیل الملک
و برگ غار [illegible] نمایند و بدن را بروغن ناردین بمالند و بپارچه درشت بمالند و بصبح آب مرزنجوش سعوط کنند و غذا مزوره زیرباج [illegible]
و تحرز در علاج [illegible] که اکثر تابع این مرض فالج گردد **محشی شرح اسباب** مینویسد که در این مرض [illegible] بجوز اند [illegible] ازان باشد

بادیان اشق یا حلتیت بقدر دو انگشت بسته نهند و گاهی بعسل طبیخ میخا بینند تا بلع او نمایند و مرمکی بقدر یک نیم درم با آب طبیخ زنجفا خورند و بر مقعد روغن سداب یا شیرج آلطوبی کنند و آبزن اگر از خلط غلیظ بود نافع بود و بیخ جاوشیر و فلفل سفید و قسط تلخ مساوی بقدر یک نیم درم وقت خواب بدهند و این انتصاب النفس را نیز نافع است و استعمال تریاق فاروق بقدر یک نار با آب گرم بعد تنقیه بدن نافع و همچنین دوالمسک حلو و مروشرو دیطوس و این حب از جهت تنقیه بدن و نفع بکزاز بساید اشق سکبینج جاوشیر مقل حرمل شحم حنظل صبر ترید سفید ریوند پوست هلیله زرد انزروت سفید هر واحد یکدرم صمغ را در آب کنند تا حل کنند و ادویه باقی را سائیده بیامیزند و حبها ساخته از دو درم تا سه درم بحسب قوت مریض و حرارت هوا یا برودت آن بدهند و این قیروطی نافع تمدد و کزاز است خواه از امتلا یا از یبوست باشد پیه گوزن و بط و مغز ساق گاو و شتر و چربی مرغ نیمه همه را گداخته موم سرخ اضافه نموده بر عضو بمالند و این معجون علویخان اگر بعد تنقیه استعمال کنند در ازاله کزاز و تمدد بی نظیر است برگ سداب خشک جندبیدستر مرمکی مشک حلتیت هر یک ربع درم فقاح اذخر عود بینه گرم حریر سکبینج جاوشیر مقل ازرق علک البطم هر یک یکدرم هو فاریقون محروث هر یک دو درم تخم شونیز بیضا دو مثقال تخم حرمل یکمثقال خصیه الثعلب سه درم زراوند مدحرج مثقال عاقرقرحا سنک طرز هر یک نیم مثقال کوفته بیخته صموغ را در عرق گل نارنج حل کرده با چهل درم عسل کف گرفته سرشته در ظرف آبگینه یا چینی داشته تا چهل روز در خاکستر جو بگذرد دفن نمایند شربتی از دو درم تا چهار درم با طبیخ عود بلسان و جنطیانا و بادیان و قنطوریون دقیق بادرنجبویه و تخم کرفس و بلیون هر یک دو درم بشکر و عسل هر یک نیم اوقیه و چون الیه را باریک تراشیده بآتش گرم کرده بر موضع کزاز ببندند و هر ساعت تکرار نمایند و در شب و روز چند مرتبه عمل کنند کزاز شدید صعب را نفع بخشد و قرشی گفته که آنرا بر موضع کزاز بگذارند تا متعفن شود پس تبدیل سازند و تکرار آن نمایند و شمیدن عنبر نافع کزاز است و گویند که چون بیعه سائله را طبیخ نمایند و بر عضو طلا کنند خدر و کزاز و رعشه را نافع بود و اسکندر گفته که داشتن حجر ارمنی در کف نافع کزاز است گیلانی گوید که اولا اعضای منجذبه را بر هیئت مناسب و بر شکل مضاد حرکات غیر طبیعی حادث محفوظ دارند و بروغن سداب یا بروغن قثاء الحمار یا بروغن دیگر بمالند و شربت عسل بنوشانند و اگر مانعی نباشد در حمام داخل کنند و در آبزن بحسب مزاج بنشانند و تدهین و تمریخ لین نمایند و باید که تغذیه بحریره معمول از آب خندروس و جو سازند و قیح یا ربیع النقود بنوشند مگر آنکه تپ باشد پس باید که ماء الشعیر استعمال نمایند و حیله خواب آوردن کنند و امتداد حادث از امتلا یا از ورم حار را علاج باستفراغ امتلا و معالجه ورم حار بادویه خاص او نمایند و ایضا گاهی امتداد از قی شدید بضعف معده افتد و شرب طبیخ بیخ شوکه یهودیه و تخم شوکه بیضا و تخم شوکه مصریه آنرا نافع است و بعضی عصاره قنطوریون دقیق فقط می نوشانند هرگاه مرض امتلائی بود و اولی آنست که بطوخ اعضای ایشان نیز بطبیخ قنطوریون و نطول بدان نمایند و اگر امتداد در پایها باشد محاجم بر عجز و فقرات سفلی نهند و اگر در هر دو دست باشد محاجم میان هر دو شانه و بر فقراتی که قریب ناحیه علیاست و بر عضل که موضع او بلند تر از راس کتف است بگذارند و باید که هر کسی را که امتلای کزازی عارض شود در ابتدای مرض فصد عرق کنند و بر اعضای علیله صوف در زیت کهنه یا در روغن قثاء الحمار مع جندبیدستر نهند یا در زیت گرم بنشانند و بر عصب گردن بربندند و حجامت بشرط استعمال نمایند چه محاجم نارعه تحلیل میکند و حجامت بر گردن جانبین فقار و بر سینه در مواضع کثیر العضلات و تحت شراسیف و بر موضع مثانه نیز کرده نهند و واجبست که اخراج خون آنها ایشان بقدری باید که بسیار نشود بدفعات متفرقات اخراج نمایند و حکیم شریف خان بعد بیان این قول گفته اند که سزاوار آنست که استخراج خون نکنند مگر بعد تیقن علامات غلبه خون و مساعدت قوت و مزاج زیرا که این مرض اکثر از رطوبات کازه حادث میشود و بعضی اطبا در آن بغیر تامل فصد کرده اند و مریض را هلاک کرده

علاج تمدد و کزاز یابس

ماء الشعیر بروغن بادام یا شیر بروغن بادام و نبات بنوشند و لعابات بجلاب و نطول بآب نیم گرم استعمال کنند و ترطیب راس بنهادن پنبه مبلول بشیر خر نمایند و ماش بر بروغن بنفشه و تغذیه بشوربای چلان و ماهی رضراضی نافع بود و ضماد از پیه بط و ماکیان و مغز ساق گاو و موم زرد و روغن کنجد نمایند و آبزن آب برای علویخان بیان حکیم شریف خان بعض تصرف نیز کرده اند برای تمدد یبسی و کزاز کثیر النفع است پاچه بزغاله و کله حمل و بچه ماکیان و جو مقشر و لعاب بهیدانه و الیه و قطعات کدو و تربز و خیار و بادرنگ و بابونه و گل بنفشه و اسفاناخ و برگ خرفه و بزرقطونا و ختمی هر یک بقدر معتدبه در آب خالص و آب بید و عرق بید مشک و گلاب و آب انار شیرین و آب به شیرین هر یک بقدر حاجت بپزند تا مهرا گردد پس صاف کرده روغن تخم کدو و روغن تخم تربز و روغن بادام قدر مناسب بدان انداخته بقدر دو فنجان از آن بگیرند و در باقی نیم گرم مریض را بنشانند تا سرد گردد مریض را از آن بیرون آرند و یک فنجان از آن بر سر و بر دو شانه بریزند و وقت خواب باز بدان آب نیم گرم بنشانند تا آنکه سرد گردد پس خارج کنند و فنجان دوم بعد آن نیم گرم بنوشانند

دیگر پیه بز و ناکیان و مغز ساق گاو و الیه گداخته و روغن زنبق آمیخته نشاسته سوده داخل کرده بپزند و بر عضلات ضماد کنند نافع بود و اگر طبع قبض باشد نافع بود مالیده بدهند یا بمغز خیار شنبر و روغن بادام و شربت بنفشه تلیین کنند و اگر قوت ضعیف باشد حقنه لین استعمال نمایند مسیحی گوید که اکثر از تمدد صبیان عارض میشود علاج آن بدو فشیدن شیر دایهٔ ایشان بر موضع و تمریخ او بعضی از همان رطوبه کنند و ضماد قیروطی سازند و آن قول مسیحی عنقریب گذشت و یا الیه تازه نمند چند روز متواتر و یا مگر پیه کشتا گندم و پیه خنزیر تازه و مغز ساق گاو و الیه گداخته و همه را گداز نمند و نشاسته بیخته بران انداز نند و با هم آمیخته بر عضو نهند و یا مگر پیه بز و کتان کوفته خیر معصوم و تخم کنجد کوفته هر واحد دو جزو حلبه سوده یکجزو همه را در شیر خر بجوشانند و بران روغن کنجد یا روغن الیه گداخته مخلوط ساخته استعمال نمایند طبری گوید که تمدد اکثر اطفال صغار را هم میرسد و گرچه بعید نیست که بزرگان را نیز عارض شود و علاجش اینست که استفراغ بادویه نکنند و باشیای مرطب چون ماء الشعیر و آب بوس و آب برگ خبازی و آب برگ بید و غلونا در روغن بنفشه و مغز تخم کدو و مانند آن حقنه نمایند و موم و روغن مرتب از روغن بنفشه و نیلوفر و خبازی و برگ خطمی و مانند آن بمالند و بر روغن بنفشه و شیر خر تران سعوط کنند و از اطعمه برطوبات مثل آب باچه مطبوخ با جو در تنور و مثل آب با قلا بروغن بادام و مثل شوربا اسفیدباجات بگردن حملان و شیر خوار و جدی و مانند آن لزوم نمایند و اگر مرض منحل نگردد مریض را در روغن خیری یا روغن گل یا روغن بنفشه یا کنجد مفرد و مرکب نیم گرم نشانند و شیر جوشیده و روغن بادام بنوشانند و شیر خران از پستان بمکند و بعد آن شیر دختر یا زن بسیار بدوشند بعده از هوا محفوظ دارند و اعضای او را بدست آهسته مسک نمایند و بشیر خر و روغن گل لزوم کنند و در تضماد شیر یا در دختر دیگر بموم و روغن ... سازند و ... که درین علت بدان علاج کنند و اثر نیک بخشد اینست که بگیرند شیر خر و در دیگ سنگی کرده بالا بشیر روغن بنفشه و روغن الیه و مغز ساق گاو گداخته بجوشانند تا همه بیامیزد بعده موم و روغن بازروغن خیری و روغن بنفشه ساخته با هم آمیزند و مریض را در آب مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و برگ کاهو و بزرکتان ساعت زمانی بار روز بنشانند بعده بیارند و بسیار بپوشانند تا نشف بدن گردد و پس اعضای او بدست آهسته مسک کنند بعد از ان دوا می که ترتیب یافته مالند و یکشبانه روز بگذارند در روز دوم آبزن و مالش بدستور نمایند تا آنکه از اعضای او تمدد دفع گردد **فائده** طبری گوید اگر این مرض چون با طفال حادث شود و از ان صحت نیابد تا آنکه اعضای ایشان سخت گردد و در حد احتلام و لفل بشوند و چون یکبار مردم عارض شود در مدت اندک زایل نشود حتی که مستحکم گردد طمع در صحت او نباشد و شیخ میفرماید که گاهی کزاز بصبیان عارض میشود و علاجش آب مطبوخ قثاء الحمار یا روغن بنفشه مع روغن قثاء الحمار کنند و تخم بادآورد نیز مفید گفته اند و دیگر آنچه سابق گذشت استعمال نمایند و گویند که تمریخ بدن طفل بروغن بنفشه کنند و در طشتی که در ان آب نیم گرم و روغن بنفشه ریخته باشند بنشانند و محافظت آن از هوای سرد و منع مرضعه از تناول اغذیهٔ و اشربهٔ غلیظه ثقیله فرمایند

لقوه

و آن مرضی ست که شق از روی کج شود و هر دو لب و پلک چشم یکطرف کما ینبغی با هم منطبق نشوند و گویند که گاهی این مرض در هر دو شق روی عارض میگردد و در ینصورت کجی در روی ظاهر نمیشود لیکن در انطباق اجفان قصور می افتد چنانچه رازی گوید که من دیده ام صاحب این علت را که بر پوشیدن هر دو چشم قدرت نداشت و سوای ازین دیگر علامات لقوه بادی نبود و سبب لقوه امتلای اعصاب احد الفکین ست بخلط بارد رطب که از دماغ ریزد و این غالبا افتد و گاهی بسبب غلبهٔ یبس و جفاف بر دماغ و حدوث این در یک جانب نمی باشد بلکه در هر دو جانب و در اخر امراض حاده و نزدیک موت عارض گردد و این مهلک ست بزودی زیرا که دفعی ست بخلاف تشنج یبسی که تدریجی ست و بزودی مهلک نیست **بالجمله** سبب قریب این مرض استرخا یا تشنج عضلات یک وجه است اول را لقوه استرخائی و ثانی را لقوه تشنجی گویند و جالینوس گفته که گاهی لقوه از تشنج و استرخا با هم میباشد که یک جانب متشنج میگردد و جانب دیگر مسترخی و این بسبب اختلاف ماده بود که مادهٔ غلیظه در یکجانب ریخته باعث تشنج و تمدد آنجانب و مادهٔ رقیق در جانب دیگر ریخته موجب استرخای آنجانب گردد و اسباب استرخا و تشنج مذکور شد و آنچه از تشنج یابس افتد در حمیات حاده و استفراغات مفرطه از اسهال و قی و عرقات و غیره عارض شود و آن قاتل و ردیست و آنچه در سرسام عند قرب صحت افتد ازین قبیل است و گاهی در عضله که در ان ورم عارض گردد که آن از قسم خناق باشد و از ان لقوه افتد و ایضا گاهی بسبب ورم مذکور قابض عارض شود و لقوه تشنجی بیشتر افتد و استرخائی کمتر و استاد صاحب شفاء الاسقام گفته که تدارک او قبل از چهل روز باید و الا علاج کمتر نفع دهد و گویند که هر لقوه که اندر دو عشر زایل نشود طول کشد و آنچه تا مدت شش ماه طول کند در اکثر امید صلاح او نباید داشت و لقوه گاهی مندر بفالج و سکته قوی بود و اسلام رازی گوید بسیار دیدم که اول لقوه بهم رسید

و بعد از این سکته و صاحب لقوه را تا چهار روز خوف هلاکت ست و اگر از آن تجاوز کند نجات یابد و اگر از خطر سکته بیرون آید و لقوه جانب چپ عسرتر از جانب راست باشد
طریق تشخیص درین مرض آنست که اول تشخیص این مرض نمایند و بعده شق علیل دریافت کنند سپس معلوم کنند که لقوه استرخائیست یا تشنجی و این چنان باشد
که اولا از مریض علامات حدوث لقوه یعنی ادراک درد در استخوانهای روی یا خدر در جلد او و کثرت اختلاج در یک نیمه رو بپرسند و بعد از آن از بیمار بگویند که آب در دهن
گرفته بیرون ریزد و بر چراغ که مقابل بنهند نفخه زند اگر آب مضمضه راست بیرون نیاید و بیک جانب افتد و چراغ کشته نشود مرض لقوه باشد و ایضا آب دهن از یک شق
باز نتواند داشت و معرفت شق مؤف چنان بود که اگر او را از دست بکشند و اصلاح دهند رجوع شق دیگر بشکل طبیعی او سهل گردد و ایضا نقصان یا بطلان
حس آن جانب و حدوث اختلاج در آن شق و ضعف مضغ آن جانب و ریختن اشک از چشم آن طرف بران گواهی دهد و تشخیص لقوه استرخائی و تشنجی چنین کنند که بسوی حواس
مریض و جلد و عضلهای وجه نظر کنند اگر حواس مکدر باشند خصوص در لقوه در جلد جبهه و چهره و عضلات جانب علیل لینت محسوس شود و تمدد دران نبود و جلد از
نواحی گردن مائل و متباعد باشد و در گردن او بسوی گردن متعسر باشد و با آن پلک اسفل مسترخی و منحدر باشد بحدی که حرکت دادن نتوانند آنرا و پلک بالا
بدان منطبق نگردد و تکلم بطی بود بسبب ثقل زبان و نصف غشای حنک محاذی آن پلک مسترخی و متدلی در رطب نماید لقوه استرخائی بود و اگر حواس مکدر نباشند
در اکثر و جلد پیشانی شق علیل کشیده بود چنانکه شکنهای او باطل گردد و عضلات روی صلب باشد و میل جلد و شکن بنواحی گردن اکثر بود و در گردن اعاده آن مشکل تر
باشد و با آن آب دهن در اکثر قلیل بود و بر انطباق پلک جانب صحیح باهم قدرت نبود و بیشتر صداع لاحق شود لقوه تشنجی باشد و اما شناخت تشنج یابس و رطب
در لقوه تشنجی از فصل تشنج استنباط نمایند و آنچه از آماس عضله گردن افتد تقدم ورم آن شاهد حال ویست و ایضا این نوع لقوه بیشتر در لبها ظاهر گردد **علاج**
در خانه تاریک محفوظ از باد نشانند و عمامه ازرق یا اسود بر سر بندند و در و برگ او چوب طرفا بسوزند و جوز بوا یا قرنفل یا زنجبیل یا وج خراسانی در دهان دارند
و آیینه چینی پیش نظر گذارند که دران روی بتکلف بینند و از روشنی شدید و آب روان و از هوای نمناک و جای سرد و مولدات بلغم و ریح اجتناب ورزند و باقی تدبیر از
اکتفا بماء العسل و ترک آب و غذا تا روز چهارم یا هفتم بحسب ضعف و قوت مرض و عدم تحریک بعلاج قوی درین ایام و بعده انضاج و تنقیه بلغم و استعمال ماء الاصول و حبوب
و غراغر و سعوطات وغیر آن هرچه در علاج امراض عصبی بلغمی گذشت بعمل آرند و باید که ماء العسل تا چهار روز ساده باشد بدون ترکیب با دویه حاره و نیز درین ایام
از محرکات خارجی مانند غراغر و عطوسات اجتناب نمایند زیرا که باعث انجذاب مواد دیگر میگردد و نیز ماده موجوده خام رقیق دفع میکند و غلیظ آن باقی مانده
باعث زیادتی نکایت میگردد و بهمین جهت استعمال ادویه حاره شدید الحرارة ممنوع است اما اگر قبض شدید باشد روز دوم یا سوم تحریک بحقنه بسیار لین مضائقه
ندارد و جوز بوا در آب یا عرق بادیان سوده نیمگرم بر کله مسترخی تا نیم ساعت بمالند **و ایضا** گاهی در لقوه خفیف تا چهار روز ماء العسل داده روز پنجم منضج از بادیان
بیخ بادیان پرسیاوشان هر یک شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه بعرق عنب الثعلب و عرق بادیان جوشانیده گلقند عسلی داخل کرده میدهند و در هشتم بسبب
خفت مرض مسهل میدهند و بعد سه مسهل اسطوخودوس عنب الثعلب گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده می نوشانند و تدهین بروغنهای معمول میکنند
و در بعضی برعایت حرارت مزاج گل بنفشه شش ماشه اصل السوس گاوزبان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله در منضج مذکور افزوده تودری سفید پاشیده
داده بعد نضج و قید ایام بحران سنای مکی زنجبیل تربد سفید هلیلجات ثلثه فلوس خیارشنبر ترنجبین روغن بادام افزوده مسهل میدهند و بعد مسهل باز منضج اصل السوس
گل بنفشه هر یک شش ماشه اسطوخودوس بادیان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه گلقند عسلی سه توله تودری سفید پنج ماشه داده بعد مسهلات
برای دفع خفقان و قبض فلاسفه چهار ماشه خورانیده اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده می نوشانند **و ایضا** اگر در لقوه تپ شود گاوزبان
بیخ بادیان هر یک پنج ماشه پرسیاوشان بیخ کاسنی هر یک هفت ماشه جوش داده گلقند داخل کرده دهند غذا آب گوشت وقت تشنگی عرق بادیان بعد تخفیف تپ اصل السوس
چهار ماشه مویز منقی نه دانه بادیان پنج ماشه بعده بیخ کرفس پنج ماشه بیخ اذخر سه ماشه اضافه کنند و گاهی در لقوه مع تپ عناب گل بنفشه اسطوخودوس شاهتره جوشانیده شربت بنفشه
شیره خیارین داخل کرده خاکشی پاشیده میدهند و روز دوم عود صلیب چهار سرخ بگلاب ساییده افزوده بعده مویز منقی اسطوخودوس گل بنفشه نیلوفر جوشانیده خاکشی
خاکشی پاشیده روز دیگر پرسیاوشان شاهتره افزوده گلقند بجای نبات میکنند باز بتدبیر ماء الحار [illegible] و دماغ ابریشم خام دو ماشه گاوزبان اصل السوس عنب الثعلب اسطوخودوس بیک چهار ماشه جوشانیده

شربت نیلوفر دو تولہ داخل کردہ خاکشی پاشیدہ میدہند باز الطریفل می افزایند و در لقوه مع الخفقان ہمہ تدابیر بدستور دابریشم خام گاوزبان ہویز منقی جوشانیده گلقند نسترن داخل کردہ بدہند بالجملہ بعد تنقیہ گاہی برای تقویت دماغ و جگر و بقیہ مواد عضو خاص دماغ ایارج فیقرا باطریفل صغیر سرشته ہمراه جوشاندہ عنب الثعلب بہ سیاوشان ہویز منقی اسطوخودوس نبات داخل کردہ میدہند و ایضا جہت لقوه و فالج تریاق فاروق بقدر نخود خورده بالایش عود بلسان عود صلیب ہریک دو ماشہ در عرق گاوزبان و بادرنجبویہ و عرق دارچینی ہریک چہار تولہ جوشانیدہ صاف نمودہ گلقند عسلی داخل کردہ بنوشند غذا شوربای کبوتر بچہ و شلغم گوشت دراج بخورند و در لقوه استرخائی ہرچہ در علاج استرخا گذشت و در تشنجی ہرچہ در علاج تشنج مذکور شد حسب سبب بکار برند و ایضا در استرخائی بعد تنقیہ ضماد بقرنفل و جوزبوا و قسط و مرزنجوش و زراوند طویل و مدحرج ہریک یکتولہ جندبیدستر شش ماشہ مشک و عنبر ہریک نیم مثقال تا یک مثقال در روغن فرفیون سرشته استعمال کنند و سعوط از زہرہ کلنگ و آب برگ چقندر برابر در بینی چکانند کہ رطوبات مختلف الالوان بسیار بر می آرد و در سہ چہار روز بحالت اصلی می آرد و ہمچنین زہرہ ہوبرہ ہمین اثر دارد و اگر تشنجی باشد ضماد از مغز تخم بید انجیر بریان کردہ سہ تولہ جوزبوا یکنیم تولہ جندبیدستر یکتولہ اگر نباشد عوض آن زراوند طویل یکنیم تولہ در شراب کہنہ و روغن راحت برابر سرشته بر پنبہ کہنہ نہادہ بر جانب علیل گذارند و صبح و شام تجدید نمایند و ایضا در تشنجی کہ سببش امتلا بود خواه یبوست تکمید بضمادات مرخیہ از شانہ بروغنہای نیمگرم برکرده و تدہین بروغنہای نیمگرم بغایت مفید ست و ایضا بعد تنقیہ بدن و دماغ بجہت تنقیہ و تحلیل مادہ باقی از سر غراغر و عطوسات و سعوطات و مضوغات و شمومات استعمال کنند چہ استعمال غراغر و سعوطات درین مرض و اجب ست و معنوغات نیز درین باب تاثیر ظاہر و نفع حاضر ست اما مبادرت بغراغر و سعوطات در ابتدا مضر ست لہذا گفتہ اند کہ علاج مخصوص لقوه مثل غرغره و عطوس و سعوط لعمل نیاید مگر بعد استقرار مادہ کہ متوجہ بموضع معلول ست و بعد تنقیہ بدن کہ بغایت سریع الاثر ست و ایضا بعد تنقیہ استعمال دواء المسک حار و جوارش اسقف و جوارش اترج علو بخان و حب سیماب و بیش و اذاراقی و حب سیاه بنسخہ قرابادین معمول ست حسب حاجت بکار برند و اگر بعد تنقیہ اول بخور از صعتر برگ غار گل بابونہ اکلیل الملک عشبہ عاقرقرحا ہریک سہ تولہ جوزبوا چہار تولہ در عرق بادیان در آتشہ جوش کردہ در شبانہ روزی چہار بار بعمل آرند و بعد از ان گوشت آہو و یا کفتار و یا روباه و یا ابن عرس و یا گاو کوہی اندک گرفتہ بپزند کہ خوب مہرا گردد پس روغن قسط و راحت بر دو نیم آن آمیختہ بدستہ آہنی سحق بلیغ نمایند و قسط تلخ و بابونہ و شونیز ہریک یکتولہ جندبیدستر ہفت ماشہ آمیختہ بر سر و گردن و روی نیمگرم ضماد کنند جہت استرخائی و تشنجی ہر دو از مجربات ست و از اشیای ترش و نمکین و شیر و لبنیات و اغذیہ بارده و میوہ تر و آب خام احتراز ورزند و از دوشنی و ہوای سرد و حرکات نفسانی نیز تا انقضای مرض حذر کنند و در لقوه کہ سببش ورم عضلہ گردن باشد ہرچہ مناسب حال ورم بود در اورام و خناق بیاید بکار برند

ذکر ادویۂ مفردۂ یونانیہ

کہ لقوه را نافعست تخم عود الفرج باریک سائیدہ در زیت جوشانیدہ شمام و تدہینا جوزبوا مصطکی مضغا و عنبر شماما و شربا و بخورا و مضغا و سعوطا بروغن بادام و کذا عسل مصفی غرغرہ نیم درم شربا با ہر واحد مجرب سدید ست و اطبای دیگر نوشتہ اند کہ ادخال سکبینج و شحم حنظل در حقنہ و افتراش بطلبہ و تعلیق قطعہ پوست فاشرا بر لقوه و شحم شونیز بریان و یا سرکہ تند بر روز چند بار و یا قطران و یا گل سوسن و دارکبوتر یا خردل تا آنکہ جلد سرخ گردد و نطول مرزنجوش و عسل و جبہ بسر کہ در ان خردل کوفتہ جوشانیدہ باشند ہر روز و اکل جندبیدستر سہ حبہ بآب سطبہ و یا عود الفرج بعسل و یا سکبینج تنہا و بفقاح اذخر و صمغ بطم حب ساختہ و یا ثمر قندول و یا روغن گل آن و یا بقلہ رطبہ و یا تخم آن و یا فرفیون تنہا و یا ربع درم از ان سکبینج و مقل و اشق ہریک نیم درم حب ساختہ و یا دج و یا جوزبوا و یا آذریون و آب سیخ و تخم آن و یا حاحم بشراب و یا غلنجہ و یا تربد و یا تخم او نیم درم بجندبیدستر نیم درم و یا شحم حنظل و یا خردل و یا بیخ قاقلہ و یا مغز تخم بید انجیر دہ عدد تا بست عدد و یا روغن آن و یا طبیخ عشبہ و یا زنب محرق بعسل و یا عسل و ماء العسل و یا روغن حب الغار بآب مرزنجوش یا آب برنجاسف و یا عصارہ قثاء الحمار و یا جوز و یا روغن بلسان نیم درم و شیر زنان نیم درم و عسل یک اوقیہ و یا سنبل الطیب و یا طالیسفر یک مثقال و یا درونج و یا زرنباد و یا شقاقل و یا لفظ سفید و یا مادرین ہر روز یکدرم و یا فراسیون بعسل و یا لحم ثعلب و یا لک بعسل و یا سیر بستانی و یا سیر بعسل و یا طبیخ مرماحوز بدہ درم گلقند و یا نمام و یا روغن بطم و یا طبیخ برگ سرو و یا جاوشیر و یا سقنقور و یا فلفل سفید و یا فقاح اذخر و یا ملح و یا افتیمون و یا لحم افعی مصلح بطوریکہ در تریاق داخل ست و یا حلتیت و یا تربد و یا زیرہ بعسل و یا شنبلید و یا دارچینی و یا طبیخ ماشابدہ درم گلقند ہر روز و سعوط جندبیدستر بروغن بادام و یا یاسمین و یا روغن بادام تلخ یا آب مرزنجوش و یا زہرہ کلنگ بروغن ملکور یا آب سعتر

در جانب صحیح و یا زهره مذکور یک قیراط بروغن و آب کنجد و آب انار در جانبی که چشم منطبق نشود و یا روغن جوز در جانب صحیح و مرارهٔ کرکی در جانب مریض و یا روغن عاقرقرحا و یا آب صعتر بری با یک حبه مشک و یا روغن پودینه و یا مویزج یکحبه بشونیز سه حبه و روغن بادام یا شیر دختر تا سه روز و یا شونیز و سرکه یک شبانه روز تر کرده خشک کنند و ساییده بروغن گل استعمال نمایند و یا روغن زنبق که آن یاسمین سفید است بزهرهٔ کلنگ و یا زهرهٔ خلد بزعفران و آب رطبه و یا خرزة البقر بقدر عدس در روغن بادام یا آب بیخ رطبه و یا حاحم بشیر دختر و یا آب ترب یا روغن او و یا مومیائی یکدانگ بروغن بادام تلخ و یا روغن نیسان یا عصارهٔ قثاء الحمار بشیر زنان و یا عصارهٔ عرطنیثا بشیر زنان و یا زهرهٔ هدهد بروغن بادام و یا زهرهٔ گربه بروغن بادام و یا فادزهر حیوانی یکحبه بروغن بادام تلخ و یا روغن جوز بروغن بلطم در جانب صحیح دوازده قطره و در جانب مریض شش قطره و یا روغن بلسان نیم درم بروغن سداب نیم درم و یا آب شاہانک و یا یکحبه جاوشیر بآب مرزنجوش و یا جاوشیر و وج و صمغ سداب همه ربع درم بروغن بادام تلخ هر روز و یا کندر دانه یک قیراط بروغن بادام و یا زراوند مدحرج نیم درم بروغن بادام و یا سکبینج یک قیراط با آب مرزنجوش هر واحد نافع و اگر از لقوه شقیقه شده بدلاحق شود مومیائی معدنی بروغن زنبق سعوط کنند و سعوط و شرب روغن جوز و یا روغن شونیز و یا روغن ابجر و یا حندبیدستر یا روغن قرطم و عطوس بجندبیدستر و یا فرفیون و یا زنجبیل و یا شحم حنظل و یا مومیائی یکحبه بآب مرزنجوش یا بروغن زنبق و یا عصارهٔ قثاء الحمار و یا کندش و یا بخور مریم و یا خربق سفید و شرب و شم جندبیدستر و یا یاسمین و یا قردمانا و یا عاقرقرحا و یا مرزنجوش و یا شونیز و یا شاهسفرم و یا غالیه و غرغره آب مرزنجوش و یا طبیخ صعتر و یا مویزج و یا نوشادر بآب مرزنجوش و یا طبیخ خردل و یا ایارج فیقرا بآب مرزنجوش و شرب و غرغره پودینه در روغن آن و یا فستقین و یا زوفای خشک و یا زنجبیل و یا بورق و تدهین و جه بفرفیون محلول در روغن حبة الخضرا و یا عاقرقرحا در روغن بلطم و یا مویزج بروغن بان و یا روغن شونیز و یا شونیز بروغن حبة الخضرا و یا روغن خیردل و یا روغن بیدانجیر و یا روغن ضیمران یا غالیه و یا پیه خارپشت و یا روغن بلطم مخلوط بجندبیدستر و یا روغن بان و یا روغن بادام تلخ و یا روغن جوز هفت بار در هفت روز و یا روغن آجر و ضماد مرزنجوش بربع درم فرفیون و یا شونیز و یا خون بوم در ساعت ذبح آن و یا حاشا و انکباب بر بخار طبیخ قیصوم و اشق و مر یا حوز و نمام و غیر آن که در قول مسیحی در بخور خواهد آمد و مضغ قردمانا بکند رو یا عاقرقرحا بکند رو یا زنجبیل بمصطکی و مویزج و یا مویزج مع کندر و یا صمغ سرو و یا ایتیج و یا هلیلهٔ کابلی و غذا العصافیر و آب نخود سیاه مطبوخ مطیب بزیت و صعتر و بعد روز هفتم اکل جرم آن بصعتر و زیت طیب

بیان بعض ادویهٔ هندیه

که سفید لقوه است بعد فاقه و نهادن جوزبوا در دهن نان ماش سیاه از یکطرف پخته بر طرف خام روغن بیدانجیر یا روغن کنجد که دران عاقرقرحا سوده آمیخته باشند مالیده بر پس گردن و سر دو کله بندند و روغن نارجیل و تاتوره بر رو و گردن بمالند و بعد چهار روز یا هفت روز مسهل داده بر حب تخم سینی که حب لقوه و حب مقل نیز گویند مداومت نمایند و یا جوگراج و یا حب بچهناک یا حب انند بهیرون یا حب کجله بخورند و از وج خراسانی بست درم زنجبیل زیرهٔ سیاه هر یک هفت درم با صد مثقال عسل معجون ساخته یکمثقال مدام خوردن نیز مجرب است و تخم سن پنج درم بشهد آمیخته تا دو هفته خوردن بعد تنقیه نیز مفید و قدری شونیز و اسپند در آب چقندر و بیخ حنظل ساییده صاف کرده چند قطره در بینی چکانیدن نیز نافع لقوه و صرع و منقی دماغ از رطوبات است و نوشادر در آب ساییده سکنجبین آمیخته غرغره سازند و خرد حلوا از آرد گندم در روغن زرد و قند سیاه مساوی بدستور مقرر پخته و قدری دارچینی و جوزبوا و قرنفل سوده داخل کرده بستن مجرب است و باقی ادویه در فالج مذکور شد

اقوال حکما مسیحی گوید که تدبیر مستعمل در فالج درین مرض استعمال نمایند و در غرغره زیادتی نمایند بعاقرقرحا و زنجبیل و خردل و پوست بیخ کبر و مویزج و فلفل مطبوخ با سماق یا انار و اسطوخودوس و یا ایارج فیقرا و حاشا و پودینهٔ دشتی مع پیاز عنصل و باید که غرغره بعد تنقیهٔ بدن با ایارج جالینوس و لوغاذیا استعمال کنند و بعد تنقیه مسهلات نفع میکند تکمید و انکباب بآب مطبوخ صعتر و سداب و عاقرقرحا و شیح و برگ غار و حرمل و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش بعد ازان بزهرهٔ کلنگ در آب چقندر یا بآب مرزنجوش یا آب مرماحوز یا اذان الفار سعوط نمایند و گاهی بجندبیدستر بمقدار طسوج در بعض این آبها سعوط میکنند و بعد تنقیه انکباب بر بخار شراب که دران سنگ گرم کرده اندازند باید کرد و بستن روش تبخیر نمایند و هذا آنچه در باب فالج ذکر کرده ام بدهند و از آب خالص منع کنند و ماء العسل استعمال نمایند و در خانهٔ تاریک مقام کنند و در دهن بجانب مائل جوزبوا بگیرند و کندر و قرنفل بخایند و گاهی سعوط بکندش میکنند و هر روز اندک بلادری در روغن بیدانجیر بماء الاصول و ایارج فیقرا

بخور دهند و موضع را بروغن قسط یا بغالیه یا بروغن بلسان یا بروغن بان بمالند و حاجبین و صدغین و فقار پشت را بسرکه کهنه که دران خاشا و پودینه
و زوفای خشک جوشانیده باشند نیم گرم مسح کنند پس اگر مرض زائل نشود از سر نو اعادهٔ تدبیر نمایند و از اول قوی تر استعمال کنند و تحریک عطسه
بفلفل و کندش و غیر طلنیثا نمایند **صفت** دوای معطس نافع لقوه و فالج و جمیع امراض بارد سر عاقرقرحا دو مثقال کندش سه مثقال برگ خربق سپید که
بر موضع دخان آویخته باشند تا سیاه شود چهار مثقال صعتر زرا وند طویل دم الاخوین هر واحد نیم مثقال حب بلسان یکنیم مثقال کوفته بیخته اندکی از ان در بینی دمند
دوای دیگر معطس نافع لقوه و فالج و صرع و ذهاب عقل و تنقیهٔ دماغ بقوت کند کندش هفت جزو فلفل سیاه و سفید هر یک دو جزو صبر یکنیم جزو شونیز
دو جزو کوفته بیخته ببیزند **دیگر** برای لقوه جند بیدستر شحم حنظل فلفل سفید هر واحد مثقالی کندش دو مثقال همه را کوفته بیخته در بینی دمند و گاهی باب مرزنجوش سرشته
جبها ساخته باب اذان الفار سعوط میکنند **بو علی سینا** مینویسد احوط آنست که ملقو را تا روز چهارم یا هفتم بادویهٔ قویه تحریک نکنند و ایضا غذا دهند بچیزیکه تلطیف کند مثل
نخود آب نبیت و تجفیف نکند مثل عسل و کبوتر بچه پس اگر طبیعت قبض باشد در روز دوم بحقنهٔ شدید اللینت تحریک نمایند و مبادرت بغرغره در ابتدا مضرست که گاهی جذب مادهٔ غریب کند یا مادهٔ
خام قریب را تحلیل نکند و لقوهٔ تشنجی اولی آنست بانکه استفراغ او بدوای قوی نکنند نه بدوای ضعیف غیر کافی تا آنکه ماده نضج بالکلیه یابد و استعمال بدوای حاد مضرترین
اشیاست و ردی ترین معالجه آنست که تجفیف ماده و تغلیظ آن تیبیس عصب کند پس تاثیر دوا دران ضعیف گردد بلکه بدان صبر اولی ست و واجبست که معالجهٔ
فالج تشنج چنانچه معلوم شده بحسب مناسب نمایند و تجربه کرده شده که صاحب لقوه چون هر روز دو درم ایارج هرمس یکماه متصل بخورد اثر قوی کند و از انچه مجربست
که زنجبیل و وج هر دو بعسل سرشته هر روز صبح و شب بقدر جوزه بخورند و باید که ماء العسل از ایشان قطع نکنند و بعضی اطبای هند ذکر کرده اند که بهترین چیزها برای لقوه آنست
که عضو علیل و سر را بلحم جانوران وحشی لطوخ نمایند و لایق وحشی ها تیتر و خرگوش و کفتار و روباه و بز کوهی و گوزن و گورخر ست سوای آهو و مانند آن که در لحم او گرمی نباشد و واجبست که اگر مرض رطب باشد
شقی را که دران مبدا مرضست بهیئت طبیعی بر بندند و اگر تشنجی باشد اولا ابتدا بتلیین او کنند بعده بتحلیل آن و اگر علامت غلبهٔ خون دریابند فصد رگ زیر زبان
کنند و حجامت بلا شرط بر فقرهٔ اولی نهند و شک نیست که مادهٔ فاعل لقوه در مبادی عصب و عضل وجه ثابت میباشد و لهذا بهتر آنست که ادویهٔ محمره بر فقرات گردن
و بر کله نیز استعمال نمایند زیرا که لیف بسیار از ان بسوی عضل وجه می آید و اما عضل جفن از ین جمله نیست و تدبیر آن تنقیهٔ جزو مقدم دماغست و همچنین تکمید خشک بر ین
فقرات و کله و دلک آن و دلک سر نیز خصوصا بر گرسنگی شدید و ایضا از انچه ملقو را فائده میکند ادامت شستن روی و لطوخ مواضع مذکوره بسرکه ست و خصوصا چون دران
سرکه ملطفات پخته و یا در سرکه خردل سوده باشند که این عجیب ست و انکباب بر طبیخ شیح و قیصوم و حرمل و غار و مانند آن کنند و زیر او مثل چوب طرفه و اثل بسوزند و چون
انزا ادویه نفع نکند بر رگ پس گوش او داغ نهند و باید که تکلیف غرغره بیشتر از غیر او کنند و مضوغات خاصه وج و جوز بوا و عاقرقرحا استعمال نمایند و از مضوغات ایشان
هلیلهٔ سیاه ست و باید که مضوغ را در شق علیل بگیرند و در خانهٔ تاریک نشینند و تر بزهرهٔ کلنگ یا شبوط یا باشه یا کرک یا آب شبانج یا مرزنجوش یا چقندر یا آب سکبینج حل کرده و غیر آن از
سوسن یا فرفیون بمقدار عدس بشیر زن سعوط کنند و معالجهٔ سر بچیزی منتقی آن که در علاج امراض راس بلغمی مذکور شد از هر وجه باید کرد و از عطوسات مجربه برای آن رته است که
آن بندق هندیست و خاصه پوست بالای آن و اذان الفار و عصارهٔ قثاء الحمار و عرطنیثا و گاهی این بچیزی مسخن مع تعطیس یا مثل جند بیدستر و شونیز و غیره مخلوط
میکنند و افضل سعوطات آن آب اذان الفارست و چون بوزن یکدرم از آب او و یکدانگ سکبینج و نیم درم زیت سعوط سازند نفع کند بلکه در بهبود صحت کلی
بخشد و گاهی امر بنظر کردن دائم در آیینه بتکلف میکنند پس او روی هموار میکند و بهترین آن آیینه مشوش در ابرار و جه ست و آن آیینهٔ چینی ست
و چون صبیان را در اخر ربیع لقوه بزند شفای ایشان در اطریفل صغیر ست تا هفت روز بخورانند و غذا نخود آب دهند **صاحب کامل** گوید
باید دانست که علاج لقوه مثل علاج فالج و تدبیر صاحبان این مثل تدبیر ارباب آنست هرگاه مادهٔ فاعله هر دو مادهٔ واحد باشد و آن بلغم
و رطوبت ست و فرق میان هر دو آنست که مادهٔ محدث فالج در سائر بدن یا در یکی از هر دو شق آن میباشد و انچه لقوه حادث میکند آن در عضلهٔ شدق و کله
بود پس باید که صاحب این علت استعمال کند در ابتدا انچه در ابتدای فالج مذکور شد از ترک غذا و آب پس استعمال دوای مسهل بلغم و ماء الاصول و تنقیهٔ حبوب
بعد از ان چون استفراغ بدن و تنقیهٔ دماغ کرده غراغر مذکوره پس سعوطات موصوفه در باب فالج استعمال نمایند و این غرغره نافع این مرض ست

بگیرند مرزنجوش و صعتر و عاقرقرحا و افسنتین و خردل و وج مساوی همه را کوفته و بیخته بوزن یکدرم ازان با سکنجبین عنصلی و آب گرم آمیخته غرغره کنند صفت سعوطی که نافع آنست بگیرند جندبیدستر واحد یکدرم کندش و صعتر فارسی هر واحد دو درم خردل سفید سداب هر واحد چهار دانگ فلفل سفید و سیاه جندبیدستر جاوشیر هر واحد نیم درم زهره کلنگ دو دانگ همه را باریک سوده و آب سداب سرشته مثل عدس حبها سازند و وقت حاجت یک حب یا دو ازان باندک روغن سوسن سعوط نمایند اما ابتدا بسعوط در اول مرض نباید کرد لیکن بعد تنقیه بدن و باید که سعوط بزهره کلنگ یا جاوشیر هر کدام ازین که خواهند بوزن دو حبه در شیر دختران گداخته استعمال نمایند که نفع کند و جالینوس در کتاب ادویه مفرده ذکر کرده که شونیز در سرکه تند تر کرده باریک سوده اگر سعوط کنند منفعت بین نماید صفت سعوط دیگر بگیرند صبر و مر و زعفران و کندش و حضض هر واحد یکجزو زهره کلنگ و جندبیدستر هر واحد نیم جزو همه را باریک سوده با آب سرشته آب مرزنجوش و روغن سوسن سعوط کنند و اگر مریض برنج سرخ معدنی بر سنگ سوده وزن دو حبه باندک روغن جوز سعوط کند منفعت بین یابد و اگر عقب سعوط این ادویه در دماغ سوزش سخت پیدا شود باید که عقب آن شیر دختران بروغن گل بچکانند و شیر بر سر دوشند و پارچه کتان بدان آلوده بر سر گذارند تا آنکه صدت وحرقت تسکین یابد و بعد ازان نطولات و کمادات و مروخات و ادهان که در فالج گذشت استعمال نمایند و بالشی بر عضو که غیر مائل کنند و صاحب اولاد اگر بگیرد فتیله شراب که دران سنگریزه گرم انداخته باید کرد و شق مائل را بالعصابه بربندند تا آنکه بحد خود رجوع کند و در دهن قریب شق علیل که آن غیر مائل ست جوز بوا یا بلیله کابلی بگیرند و بکندش و صبر و عاقرقرحا و شونیز عطسه آورند و کعک و مصطکی و راتینج و علک البطم و قرنفل و عاقرقرحا و وج بخایند و اگر زیت بورق و خردل هر دو و فلفل یا علک مرکب سرشته مریض را بمضغ آن بر نهار امر کنند رطوبات از لهات جذب کند و تنقیه دماغ نماید و اگر سرکه که دران شحم حنظل جوش داده باشند در دهن بگیرند منفعت بین یابند و شمیدن جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر و مقل و شونیز و مانند آن تلطیف خلط بلغمی و تحلیل او از دماغ نماید و مریض در خانه باشد و روبروی آن چوب طرفا بسوزند و بر بخار ماء طبخ شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش انکباب کنند و بخور بعود سازند و غالیه و لبان و مانند آن ببویند و بالجمله تدبیریکه در باب فالج مذکور شد بهمان ترتیب بعینه استعمال نمایند و جالینوس گفته که لقوه در سی سال مهلک ست و از بس مبتلا شده و علامتش آنست که اندک اندک حادث میشود و درین علت هنگام قرب موت و این مجاز از حد معالجه است بسبب قرب موت طبیعی گوید که طبیب بمزاج مریض هر وقت حدوث علت نظر کند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد بنوشانیدن ادویه و حقنه متعرض نشود و تلطیف در تسکین مزاج او و حفظ او در ما کول و مشروب کند تا آنکه سی سال چاریا سی سال حادث نشود و چون مزاج او باعتدال آید در علاج او ابتدا کند و اگر مزاج او متغیر نگردد مبادرت نماید بنوشانیدن او هر روز مریض را جلنجبین تا سه گرم قطعه و غذا نخود آب بزیت بغیرادخال گوشت بدان باید داد و چون معلوم گردد که فم معده او پاک شده جلنجبین را در آب بزور یا نند و این چنان باشد که بگیرند تخم کرفس و بادیان و انیسون مساوی بمقدار دو حبه باین اندک سعفای خشک و صعتر ضم کنند و بجوشانند تا قوت آن بجوش بر آید پس گلقند عسلی بمقدار دو حبه با آن مالیده بنوشانند چند روز بعده حقنه لینه مثل بابونه و اکلیل الملک و حسک و کرنب و قرطم و بزر کتان و تخم حلبه و شبت و برگ چقندر و انجیر سفید و سبوس گندم و خطمی و روغن خیری زرد و بورق و شکر سرخ و مانند آن بعمل آرند تا آنکه آنچه در حقنه برآید سلیم بود چیزی بدان مخلوط نباشد بعد ازان خروج کنند و حب ایارج بنوشانند و ماء الاصول بروغن بید انجیر و روغن بادام تلخ اگر مزاج احتمال این کند تا هفت روز بدهند بعده تنقیه باین حب نمایند نسخه آن سکبینج نخودم جاوشیر سه درم مقل دو درم این همه را در آب کرنب نبطی مخلوط الشراب کهنه تر کنند چون یکبار دیگر تخم کرفس پوست سلیخه حب الغار عصاره سوسن ثوم المجوس هر واحد دو درم انیسون حب البلسان نمک هندی هر واحد یکدرم ابهل هر یک عود البوج و فلی خشک صعتر فارسی هر واحد یکنیم درم کوفته بیخته با صموغ منقوعه سرشته مثل فلفل حبها سازند شربتی ازان سه درم و ثلث تنقیه باین حب هفته در مدت پانزده روز کنند پس اگر مرض زائل نگردد حقنه مذکور بعمل آرند و اندک سکبینج و جاوشیر و جندبیدستر و مقل در حقنه او ضم نمایند و با مطبوخ مالیده و بعقدری که اراده حقنه بدان باشد صاف نموده و بالایش مقدار دو حبه روغن بید انجیر و روغن قسط و روغن نار دین یا روغن بلسان هر کدام از نیها که خواهند یا همه بمقدار معتدل ریخته بکار برند و بعد سه دفعه این حقنه بعمل آرند و اگر علت منحل نگردد غرغره بمویزج و عاقرقرحا و خردل کوفته در ماء العسل نیم گرم مستغرق کرده در سکنجبین و بکمرتبه در شراب سلس و یکبار در آب گرم آمیخته استعمال نمایند و چون این غرغره و مضغات بسیار کنند دو سه روز راحت داده ببقیه مرض آنچه ازان منحل نشده و آنچه باقی مانده باشد نظر کنند پس اگر جزو اعظم ازان باقی بود و مزاج مریض متغیر نشود تدبیر استفراغ کنند اگر قوت متحمل باشد و اگر ... واجب کند در اشیای مسخنه زیاده کنند یا کم نمایند بحسب ... و دلائل ظاهری حسی و صص صناعی و درین همه زیادتی در غذا بر نخود آب مطبوخ بکبوتر بچه و در پرداز امه بر بنیت ترکانی کنند

واگر خواهند که چیزی بازشیرینی بخورند عسل سفید یا انچه ازان سازند بدهند واگر حس زبان ومتغیر شود ومزاج بر حال خود باشد این سعوط بکار برند بگیرند زهره کلنگ
وزهره کلنگ هر واحد یکنیم دانگ در روغن مصطکی یا روغن ناردین بگدازند ودر شیشه کوچک درازگردن کرده سرش بصوف بند کنند ودر دیگ قدری شراب انداخته شیشه را
دران بگذارند وزیراو آتش روشن کنند تا آنکه روغن درشیشه بجوش آید آنرا از آب برآرند وبگذارند تا سرد شود بعده بمقدار واجب ازان دو سه دفعه سعوط کنند ودر هر دفعه فاصله
یکشبانه روز نمایند پس اگر مرض زائل نشود بر سر دو کله وفقره قفای وبادهان مجموعه که در تشنج وغیره مذکور شد خوب مالش نمایند وامر بخاییدن مصطکی وعاقرقرحا ونفل
کنند وعطسه معتدل بکندش وشونیز وصبر وزعفران آرند واندکی ازان در منخرین بدمند وچون عطسه بسیار آید در حمام داخل نمایند وبر سر او آب بسیار گرم ریزند و
تدبیر او بعده با کول بلحم بچه ماکیان بزیت بریان نمایند وشراب کهنه اندک بنوشانند وصاحب این مرض را از شرب آب سرد وتعرض هوای بارد منع کنند وبدل آب شربت
عسل ساده دهند واگر مزاج احتمال نماید یا سن او بارد یا فصل سرما یا بلد بارد باشد شربت عسل با فاویه بسازند وبدل نبیذ خمر بقول کتعه واز اسعاط واستعمال مانع
او حتی المقدور باز نمانند واز این مرض نوعی است که لعاب مریض بعد تبرق در وقت علت وبعد زوال آن سیلان کند پس باید که هر دو رگ پس گوش را داغ نهند ودر گلو
درین مرض بر وسط سر داغ میدهند چون متعسر گردد ویاس شود واراده بدین می نمایند که جلد منقبض گردد پس عضل مسترخی نشود وقصد بداغ موضعی نمایند
که دران جلد مسترخی گردد ولحم نرم شود وداغ ومعالجه بنا بر طریق ارتضای جالینوس نیست بلکه مذمت او میکنند وطریق او آنست که بیان کردم وابن سینا آنکه
صاحب لقوه با ایارج در ابتدای مرض میکرد واین را مکروه میداشت ونبض صاحب این علت در اکثر صلب مختلف بود وقاروره او اگر مزاجش متغیر نگردد مائی کدر
منقطع میباشد اما چون مزاج او متغیر شود بحسب تغیر آن قاروره بود وحقنها در ابتدای علت خفیف تر از حقنه مذکور کنند وآن بابونه واکلیل الملک وچقندر وحسک
وعناب وسپستان باراده تلطیف در ابتدای علت وسبوس خطمی وقرطم وبزرکتان وبرگ شبت وشکر وروغن کنجد وبورق بمقادیر واجب با مطبوخ نمایند بحسب آنکه
لازم بود ودر ادویه ممضوغه که بدان تبرق نمایند عاقرقرحا وسماق وسعد زیاده نمایند وهمه را سوده زبان را از اسفل واز فوق بدان بمالند واندکی ازان بر وسط
زبان او بگذارند وامر کنند که زبان بیرون آرد ودهن بگشاید وتا ممکن بود صبر نماید تا از دهن لعاب بسیار سائل شود بعده آب گرم مضمضه کنند وعطسه آورند
ودر وقت استعمال حب شبکور این حب مختصر ازان بعمل آرند نسخه آن ایارج فیقرا حب الغار افسنتین افتیمون تخم کرفس سکبینج هر واحد یک درم مقل ورب السوس هر واحد
دو ثلث درم جندبیدستر عاقرقرحا سقمونیا هر واحد نیم درم مقل وسکبینج را در آب گندنا وشراب تر کنند تا بگدازد وادویه مسحوقه منخوله را بدان سرشته کوچکتر
از فلفل وبزرگتر از عدس حبها سازند شربتی ازان که رطب باشد سه درم ونیم است وبهتر آنست که نصف او بخایند ونیمه آن بلع نمایند اگر ممکن بود سعیکی گویند
که علاج لقوه قریب از علاج فالج است بسبب مشارکت در سبب درین علت واجب نیست که باستعمال ادویه مستفرغه قبل از روز هفتم اقدام نمایند بلکه واجبست
که معاودت طبیعت در انضاج فضول نمایند بنوعی که مریض را دران ایام جلنجبین بخورانند وآب نیمگرم بنوشانند یا ماء العسل بدهند ومصطکی بخایند وآب نیم گرم بر
وجانب مسترخی وجه را بالقالیه مالش نمایند وغذا نخود آب سازند وبعد روز هفتم تنقیه بدن بحسب صبر کنند وبعد تنقیه غرغره بعاقرقرحا وزنجبیل وعسل نمایند وتکمید
روی باو آب مطبوخ صعتر وسداب وبرگ غار وبابونه ومرزنجوش واکلیل الملک وشبیح کنند وانکباب بخار مرقع اترین یا عین یا بر بخار شراب که دران سنگ گرم
انداخته باشند باید کرد وبکندش عطسه آورند ومسکن در خانه تاریک نمایند واز ملاقات هوای سرد حذر کنند وبر شمیدن مرزنجوش مداومت نمایند وچون
صلاح یابد غذا عصافیر وقنابر سازند واز اطعمه بارده منع کنند که باین تدبیر از علت خلاص یابند واگر لقوه حادث از تشنج باشد باید که مالش سر بروغن
بنفشه کنند وشیر بران دوشند وبسکه در روغن بنفشه سعوط نمایند وغذا اسفیدباج سازند ودر حمام داخل کنند وشراب ممزوج بنوشانند واز اغذیه حاره
یابس واز حرکت سخت منع کنند وبالجمله واجبست که از جمیع اشیای مجففه حذر نمایند ومعالجه بادویه مرطبه کنند جرجانی والیاقی مینویسند که اگر بالقوه علامت
مقدمه فالج یا مقدمه سکته باشد بمبادرت باستفراغ قوی بحقنه حاد یا مسهل قوی کنند ودر هفته اول غذای لطیف معتدل در خشکی وتری باید داد
چون نخود آب بروغن زیت وچیزیکه رطوبت را کم کند وتحلیل نماید چون عسل وتا مدت یکهفته وکم از چهار روز نگذرد واستفراغ قوی نشاید کرد
وتا استفراغ قوی کرده نشود وعلاجهای معروف لقوه مثل غرغره ومعطسات هیچ نشاید کرد وچه ادویه تیز اندر ابتدای علت سخت زیان دارد

از بهر آنکه هرچه از ماده لطیف تر باشد تحلیل کند و باقی غلیظ تر و عسر تر شود و علاج و دوا دران بدشواری اثر کند و بدین سبب اولی تر آنست که تا ماده مائل بموضع
علت قرار نگیرد صبر کنند و جز منع مدد ماده و ابقای قوت مشغول نباید بود و تا چهل روز نگذرد سعوط بکار نبرند و ایضا با تپ هم نشاید و تدبیر صواب آنست
که چون چهار روز بگذرد یک مثقال ایارج فیقرا با سبیل شبیار بخورند و بعد یکهفته بحقنه حاده استفراغ کنند صفت آن بابونه شبت مرزنجوش خرمل قرطم حلبه
تخم کتان اکلیل الملک برگ چقندر سبوس گندم انجیر خشک مغز تخم بید انجیر قنطوریون باریک هریک کف عسل و روغن زیت کهنه و مری هریک یک اوقیه همه را بدستور
مقرر بپزند و صاف کرده بکار برند ایضا تخم کتان پنجدرم سداب و شبت هریک دسته همه را علی الرسم بپزند و مقدار هفتاد درم ازین با یک اوقیه روغن سداب حقنه کنند
و از علاجهای مجرب اطبای هندوستان آنست که گوشت حیوان دشتی که در قول بوعلی سینا گذشت بپزند و استخوانها جدا کرده بکوبند و با روغن زیت بر سر نهند و سرکه
کاندران صعتر و غیره ملطفات که در قول مسیحی گذشت پخته باشند پیوسته روی را بشویند و بر ابرو و پیشانی بمالند و ازان سرکه در بینی چکانند تا رطوبات از راه بینی
فرود آید و اگر خردل بسرکه سوده طلا کنند سود دارد و مرزنجوش و هزار اسفند و قیصوم و سداب اندر آب بپزند با آتش چوب گز و سر ببخار آن دارند و در لقوه تشنجی نخست
عضلها را نرم کنند پس بتحلیل ماده مشغول شوند و روغن پیه بط و مرغ بر صدغ و مهرهای گردن مالیدن و گوشتهای جانوران مذکور اعصاب را نرم کند بر پس گردن
و بر سر نهند و از بهر عضلهای چشم دماغ را با ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب قوقایا پاک کنند و ادویه و ضمادهای مذکوره بر مقدم سر بکار برند و محمد بن زکریا از قرابادین
قدیم نقل کرده که صاحب لقوه در خانه تاریک بنشیند و شب و روز ازان بیرون نشود تا باد او را نرسد و هیچ حیوان و میوه تر نخورد و هر صبح ناشتا غرغره کند و تا وقت
نیم روز هر ساعت غرغره نماید پس طعام خورد و در هر هفته یکروز صبح ناشتا در بینی از ان طرف که چشم منطبق نشود بیست و یک قطره روغن جوز یا روغن حبة الخضرا نیمگرم
بتقاریق بچکاند و اندر جانب دیگر شش قطره چکاند پس بابونه صعتر پودینه دشتی اندر ظرف سربسته بپزند و آن آب در طشتی ریخته چادر پیچیده سر ببخار آن دارد
تا عرق بسیار آید پس عرق پاک کرده روی و سر به پارچه درشت بمالند تا سرخ شود پس روغن جوز یا روغن حبة الخضرا گرم کرده بر سر و روی و بناگوش و پس گردن بمالند
و یک ساعت آسایش دهند و از باد محفوظ دارند و باز آن آب را گرم کرده بدستور بخار دهند و عرق صاف کنند و روغن بمالند و باز بعد یکساعت همین عمل نمایند
تا آنکه در یکروز و شب ده بار این عمل کنند و در هر هفته یکروز همچنین بعمل ارند و هر که بعد یکماه بدین علاج به نشود بدانند که علاج پذیر نیست و بالجمله درین مرض
انکباب بر بخار طبیخ بابونه و مانند آن و تقطیر روغنهای مذکوره و خاصه روغنی که دران قوت جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا باشد نافعست و روغن ناردین
درین علت سودمند نیست از بهر آنکه او قابض است و ایضا ابن زکریا گوید که طعام از ملقو باز گیرند تا بدن او گرم شود و رگها خالی گردد پس بخار بدوای مذکور دهند
و روغن قسط یا روغن سداب یا روغن حبة الخضرا بر سر و گردن نیمگرم بمالند و اگر تپ آید باک ندارد و جالینوس میگوید که برای این علتهای عصب جندبیدستر نافع تر است
بهر آنکه بخوردن و مالیدن هیچ دوا بر ابرادموضع آفت نتواند رسید و هم او گوید که فلفل اعصاب را گرم کند اما از آتش غبار سایید بر دغنی طلا کنند که هیچ دوا برابر او نیست
و اعتماد در علاج این علت بیشتر بغرغره و سعوط است و ادویه که ترکیب سعوط ازان سازند اینست جندبیدستر فرفیون شحم حنظل عصاره قثاء الحمار فلفل زنجبیل
کندش عرطنیثا عرق سفید جبلهنگ تربد مرزنجوش ثافسیا نوشادر بوره ارمنی خردل زهره عاقرقرحا مو برنج سکبینج جاوشیر فرج و نسخه سعوط دیگر در قول مسیحی
گذشت و هرگاه از سعوطات المی بدماغ رسد روغن بنفشه و شیر زنان بآن کی شکر در بینی چکانند و بر مقدم دماغ نهند و خطمی و سرکه و سفیده بیضه مرغ مخلوط کرده
بر سر نهند و محجمه بر پس گردن نهادن ماده را از دماغ بیرون آرد تا چون ادویه دیگر گرم کند تحلیل پذیرد و گرم کردن مهرهای گردن و عضلها نیک سود دارد و غسل کردن با آب شور
در حمام نیک باشد و آب نمک عوض آب دریا شور باشد و باقی علاج از علاج تشنج بلغمی طلب باید کرد ابن الیاس گوید که تحریک ملقو تا روز هفتم نکنند چه ازان خوف مرگ مفاجات
و سکته هست و علاج دیگر علاج فالج است و استعمال غراغر با ایارج فیقرا و ماء العسل و پوست بیخ کبر و مانند آن از بعد و سعوط بروغن مرزنجوش بیخ زهره کالنگ نمایند و حقنه حاده کنند
و دیگر باب فالج بعمل ارند و بعد تنقیه تام به بخار آب ملطف که دران تمام و مرزنجوش و صعتر و نسرین و شیح و مرماحوز و جندبیدستر و مانند آن پخته باشند انکباب نمایند و کندر و سعوط
و حلتیت بخایند و در دهن زوفا و فلفل و دار فلفل و قرنفل بدارند و مضوغات را تاثیر عظیم است در معالجه لقوه و هر روز جلاب با دیانگاو زبان و بادرنجبویه هریک دو درم
با گلقند عسلی دو درم بنوشانند و غذا مزوره نخود بمغز قرطم و دارچینی و فلفل و نانخواه و اگر با این و ادانجات حاصل نشود حقنه غیر حاده بکار برند و بدوای حلو بحفظ ماده

و مغلظ آن استعمال نمایند خجندی گوید که بیشتر در خناق ورم در عضل گردن عارض میشود و بسبب ورم لقوه عارض میگردد و مرض خناق باشد لقوه و این را هم بتجربه
مشاهده کرده ام و در لقوه تا سه چهار روز ترک علاج کنند چنانچه در فالج ترک میکنند بلکه آب مطبوخ انیسون با جلنجبین بدهند و گویند که حق آنست که استعمال
ادویهٔ حار نکنند حتی که ماء العسل که آن بتخفیف ماده کند پس تاثیر دوا در آن متعسر گردد و بعد هفتم روز ماء الاصول بنوشند و حقنهٔ لین مع ادنی حدت بعمل آرند
و علاج لقوه قریب از علاج فالج ست الا آنکه غرغره و تعطیس و استعمال نفوخات خاصه در لقوه اولی ست و اخص ادویه از روی نفع درین مرض حب قوقایا بود که
آن حب جالینوس ست صفت آن صبر عصاره افسنتین مصطکی یکجزو سقمونیا شحم حنظل یک دو نیم جزو کوفته بیخته با آب خالص یا آب کرفس مطبوخ سرشته
حبها سازند شربتی یک مثقال خضر بن علی گوید که آنچه برای انضاج ماده در لقوه تجربه کرده ام اینست که مغلی حلو را با بندق هندی بجوشانند و آنچه در آن کار
بخشد حب قوقایا ست که مغز بندق هندی ربع درم در آن اضافه کرده باشند و خوردن یک مثقال ایارج لوغاذیا هر شب وقت خواب در مبادی عدول
نکند از شربت اسطوخودوس مغلی حلو مذکور تنها یا شربت بنفشه یا شربت لیمون اندک ترش هنگام کثرت حرارت و در اواخر آن تریاق و خوردن این مرکب
در اواخر آن عجیب ست صفت آن اذخر سلیخه اسارون عود بلسان دارچینی اسطوخودوس سنبل الطیب زرنباد قرنفل مساوی کوفته بیخته یکمثقال از آن
بگلقند هنگام خواب بخورند و خوردن بندق هندی تنها وقت خواب مفید ست و استاد من باستعمال این مطبوخ هر روز عند سخونت مزاج امر میکرد اصل السوس
مقشر یکدرم گل بنفشه ازرق سه درم عناب سپستان هر واحد اوقیه خطمی مقشر سه درم جوشانیده صاف نموده نیمه آن صبح با یک اوقیه شکر بنوشند و قبل از
تخم بادرنجبویه یکنیم درم بخورند و نصف باقی بشب همچنین استعمال نمایند و در هفتهٔ اول غذا معتدل در رطوبت دهند مثل نخوداب بزیت سازند و اشیای
محلل رطوبت مثل عسل تناول نمایند و چون صلاح یابد عصافیر و قنابر و کبوتر بچه پروازی و دراج بخورند و از اطعمهٔ بارده منع کنند انطاکی گوید که علاج حسن
بعد یک هفته آنچه در سکته گذشت باید کرد و آنچه مختص بلقوه ست اینست که سداب و خبازی و سبوس گندم و خطمی و بابونه در ظرف سربسته بخمیر خوب بجوشانند
و بخار آن در موضع محفوظ از هوا بگیرند و بعد خشک شدن عرق بروغن مبارک سعوط کنند که این عمل لقوهٔ مزمن را بعد سه روز زائل کند و بخور چهار [illegible]
و اکل و شرب در ظرف آن بالخاصیت نافع لقوه و فالج ست و از مجربات خواص اینست که حروف ناری را بسوط در ظرف چوبی گز وقتی که قمر در یکی از بروج
حاره باشد نوشته رو بروی بیمار بدارند تا مکرر در آن نگاه کند صحت یابد و حروف آتشی اینست ا ه ط م ف ش ذ مؤلف جامع الصناعة گوید که
چون مریض را در خانهٔ تاریک بنشانند و تا سه روز چیزی از ادویه و اشربه و اغذیه ندهند و در روز چهارم ماء العسل اندک اندک بدهند و بعد هفت روز ایارج فیقرا
با آنکه در آن مصطکی جوشانیده باشند بخورانند و سه شربت آن در سه روز متوالی بدهند و غذا نخوداب که با کبوتر بچه در پرواز آمده پخته باشند بسازند این مرض
زائل شود و اگر قدری از علت باقی ماند جندبیدستر ببویانند و از آن بوزن دو حبه هر روز بخورانند پس حال صلاح یابد و من بسیاری را از صاحبان لقوه باین تدبیر
علاج کردم و صحت یافتند گیلانی مینویسد که آنچه معالجه بدان نوع لقوه استرخائی میکنند اینست که اولا تلطیف تدبیر و انضاج فضول نمایند باین نحو که هر روز
بنجدرم گلقند با یکدرم انیسون و نیم درم مصطکی و یکنیم دانگ عود بخورانند و آب نیمگرم یا ماء العسل بنوشانند و امر بخائیدن مصطکی و ریختن آب دهن کنند و غذا
نخوداب بزیت یا روغن جوز یا شوربای گنجشک سازند و بعد روز چهارم ایارج فیقرا و حب صبر و سنبل شبیار بخورانند و بعد روز هفتم حقنهٔ حاده بعمل آرند و بعد چند روز
حب قوقایا دهند و بعد تنقیه امر بغرغره از عاقرقرحا و زنجبیل بماء العسل کنند و روی را با آب مطبوخ ریاحین حاره مثل صعتر و مانند آن بشویند و بر آن اکلیل الملک ضماد نمایند
و یا بر بخار شراب که در آن سنگ گرم انداخته و تبخیر سندروس بانبوبه سازند و جانب مسترخی و جبر الغالیه بروغن سداب که در آن فلفل و جندبیدستر حل کرده باشند با آتش نیم گرم
و امر کنند بخائیدن وج و سعوط بدان تا چهل روز نکند سعوط بچیزی جائز نبود و این طلا نافع ست صبر و مر و حضض هر واحد یکدرم زعفران دو دانگ طلا نمایند
و مضغ کندر و فلفل نافع ست و بلیلهٔ کابلی در دهن دارند و گاهی ازین حالت صحت می یابند بجستن تیر بسیره غذا و امتناع از شرب آب نمایند ضعیف باشند یا شتاء باقی
از غرغره و غیره همانست که در قول طبری گذشت شریف خان مینویسند که غذای لقوه در ابتدا ماء العسل تا شش روز بعده نخوداب بعد از آن لحوم کبوتر بچه پروازی و روغن مطیب
بزیره و نمک و شبت و اجلام آن نخورند لیکن بعد تنقیه باک نیارد و لحوم صید مزر با فلاعیه اولی از اهل صنعت و استاد الکل المحققین گاه تا سه روز گاهی تا پنج روز یا هفت روز

حسب قوت مزاج مریض و ضعف آن نمیدادند و عوض آب طعام از اول روز بماء العسل اقتصار میکردند بعد از آن امر بنخود آب تب بگوشت کبوتر وغیره می فرمودند
و باید که در غذا دهنیت باشد زیرا که اعضای عصبانی را موافق ست و تنقیه اول بایارجات پس بحبوب کنند و معمول در زمانه من اینست که اول تنقیه بمطبوخ منا
و خیارشنبر کنند بعده بحبوب و این حب اگر متصل یکی بعد دیگری در دهن دارند و آب او فرو برند در یک هفته صحت یابند بگیرند انفحه فصیل و اندکی عنبر در شراب حل کرده
و باریک بسایند و بقدر کنار صحرائی حب بندند و از حکیم علویخان نقل کرده اند که چون دو درم کرفس مخلوط بگلقند عسلی ده درم بخورند تا سی و دو روز لقوه را زائل کند و چون
بزهره کلنگ مخلوط بآب چقندر سه روز سعوط نمایند لقوه را ببرد و درین باب انکباب بکماد مسیحی که در قول آن گذشت بعد تنقیه تجربه کرده شده و این بخور تالیف
علویخان لقوه امتلائی را بعد تنقیه نفع میکند برگ طرفا و چوب و ثمر آن و فانید هر یک ده جزو عنبر عود هندی هر یک جزوی مشک نیم جزو گل یاسمین خشک
اسطوخودوس هر یک دو جزو سندروس مقل کندر حصی لبان فاوانیا هر واحد یکنیم جزو کوفته بآب مرزنجوش حبها سازند و خشک کرده وقت حاجت بر آتش اندازند
و دخان او در بینی بگیرند و گویند که چون لقوه مزمن گردد و از چهل روز تجاوز کند چیزی از ادویه فائده نکند بگیرند بابونه و خردل و مرزنجوش و در آب بپزند تا مهرا شود
صاف کرده بدان غرغره نمایند و بعد آن انکباب بر آب مطبوخ صعتر و عاقرقرحا و شیح و سداب و حرمل و بابونه و اکلیل و برگ غار سازند و چون عرق بدید آید و عصاب
نرم گردد سعوط بجبل هنگ بقدر دو حبه نمایند و از ابن طریق روایت کرده اند که پوست بالای بندق هندی را اگر باریک سوده ملقوه بدان سعوط کند بقدر
فلفل در سه روز صحت بخشد محمد زکریا گفته کسی را که مستعد لقوه باشد حجامت دران می اندازد و گفته که دو کس را دیدم که در یک روز حجامت کردند و قبل از حجامت
بیضه ماکیان خورده بودند هر دو همان روز در لقوه افتادند یکی از انها پیر و دیگر جوان بود لیکن مزاج او بارد بود و ایضا گفته که مردی حجامت استعمال کرد
بعد آن مدتی گرسنه ماند پس او را لقوه عارض شد بعضی گویند که این غرغره بجهت فالج و لقوه و استرخای زبان و تنقیه سر مجرب ست نوشادر شونیز هر کدام پنجدرم فلفل
سفید فلفل سیاه نمک سیاه هر کدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویزج بوره ارمنی هر کدام چهار درم دار فلفل خشک هشت درم صعتر مرزنجوش هر کدام ده درم دار فلفل
بیخ سوسن هر کدام هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم از ان بیکدرم ایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغره نمایند که عجیب الاثر ست و این عطوس دماغ را پاک سازد
و لقوه و فالج و صرع را سودمند ست کندش هفت درم فلفل سفید و سیاه جندبیدستر هر کدام یکدرم سداب خشک خردل شونیز هر کدام دو درم صبر سقوطری یکنیم درم
کوفته بیخته اندکی از ان در بینی دمند و این سعوط بلیغ النفع ست برای کسیکه چشم او مائل گردد و مشرف لقوه باشد سکبینج و بورق هر دو در بول اسپ سرشته
اندر طشت طلا نمایند و در آفتاب نهند تا خشک گردد بعده ازان جدا کرده ربع آن کندش سوده آمیزند و در بینی دمند بعده اندک روغن بنفشه سعوط کنند و غرغره از
مرزنجوش صعتر عاقرقرحا خردل پوست بیخ کبر انار دانه ترش زنجبیل نیمکوفته جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده بعمل آرند و از مویزج عاقرقرحا قرنفل دار فلفل
عود خام عود صلیب زرنباد ساذج هندی زنجبیل گلاب جوشانیده باضافه اندکی سرکه عنصلی غرغره کردن در لقوه معمول حکیم شریف خانست و اگر روغن پسته بمشک سعوط
کنند از مجربات ست و اگر غاریقون مغز بادام هر یک پنجدرم شیر خشت انجیر هر یک دو درم اسارون پنجدرم از جمله حبوب ساخته پنج روز بخورند و از ترشی پرهیز کنند در
لقوه از مجربات حکیم عماد الدین محمود ست و اگر مرزنجوش هزار اسپند قیصوم سداب در سرکه بآتش چوب گز بپزند بخار گیرند بعد پاک کرده عرق بخرقه درشت در روغن جوز
جندبیدستر حل نموده بمالند یا جندبیدستر در مطبوخ مذکور افزایند و هر ساعت این عمل نمایند در چند هفته لقوه را زائل کند و هرگاه خداوند لقوه و فالج و رعشه را بدن سرد شود
و نبض ضعیف و بطی گردد و از حس و حرکت باز ماند روغن بلسان از یکدانگ تا سه دانگ در یک اوقیه روغن بادام حل کرده با شربت مویز و عسل بدهند فی الفور بحال آرد انشاء الله تعالی

رعشه

یعنی لرزیدن عضو و این آفت در قوت محرکه ست چنانکه خدر آفت در قوت حساسه بود و سبب کلی این مرض سه گونه ست یکی ضعف قوت محرکه و آن یا از عروض خوف
شیء مفزع هائل مثل نظر از جای بلند و رفتار بر دیوار و ملاقات درنده هائل موذی و مخاطبت محتشم مهیب و غیر آن آنچه قوت نفسانی را منقبض سازد و از غم و حزن و خجالت و فرح
شدید مشوش نظام حرکات قوت و غضب محدث اختلاف در حرکت روح بود و یا از کثرت جماع سیما بر امتلای معده موهن قوت و در نقاهت بعد از مقاسات امراض و افراط
استفراغات و یا از کبر سن و پیری واقع شود دوم ضعف آله حرکت و این یا از اسباب استرخای غیر تام بود که بحد فالج نرسد چنانچه از سوء مزاج بارد عصب عند شرب شراب کثیر

وسکر متواتر و کثرت شرب آب سرد و ادویهٔ مبرده و شرب آب در غیر وقت او یعنی بر ناشتا و بعد ریاضت و جماع و حمام عارض شود و رعشه که به پیران افتد از ین قبیل است
و همچنین اکثار اغذیه خواه حار خواه بارد باعث تبرید مزاج است بسبب انطفای حرارت غریزی و انغمار آن و ضعف عصب و روح و قوت محرکه از تحریک اعضا بر مجرای طبیعی و یا از
وقوع سده در اعصاب باشد بسبب خلط غلیظ لزج حادث از تخمه و ترک ریاضت و یا از غلبهٔ یبوست بر عصب باشد سوم ضعف قوت و آله هر دو و این یا از
اسباب خارجی بود چنانچه از رسیدن سردی شدید و افتادن زخم و گزیدن حیوان زهردار و سوختن عضو و یا از اسباب داخلی باشد چنانچه از اجتماع خلط بغایت سرد
و بغایت گرم در موضعی بالجمله رعشه گاهی در جمیع اعضا حادث شود و اکثر در هر دو دست سوای پاها و یا در سر فقط افتد و گاهی دائم و ثابت باشد و گاهی در
وقتی باشد و در وقت دیگر نه و سبب غالب در احداث رعشهٔ ثابت برودت مضعف عصب و روح است یا رطوبت باکه مرخی کمتر از اندر خاسی رطوبت فاعل فالج و لهذا رعشه
بمشائخ و کسانی را که ادمان شرب شراب کنند و یا آب سرد بسیار خورند اکثر حادث شود و رعشه جوانان را کمتر افتد مگر کسی را که شراب صرف قوی بسیار خورد و یا امتلای
طعام با فراط بود و ریاضت نکند و صعب ترین رعشه آنست که ابتدا از جانب چپ کند **تشخیص اسباب** رعشه چنان کنند که به بینند اگر مریض پیر باشد سببش پیری باشد
و این علاج نپذیرد و الا بپرسند که رعشه گاه گاهی عارض میشود یا ثابت و دائم می ماند اگر احیانا ظاهر گردد از اعراض نفسانی مثل خوف و غم و غضب و فرح وغیره باشد
و اگر ثابت بود از تقدم عروض امراض یا کثرت جماع یا شرب شراب کثیر یا آب سرد بسیار یا در غیر وقت او یا فرط استعمال ادویهٔ بارد یا رسیدن سردی شدید یا زخم یا گزیدن جانور
زهردار یا سوختن از آتش سوال کنند پس اگر تقدم امراض بیان کند و با آن ضعف موجود باشد سببش نقاهت بود و اگر مریض دیگر سببی ازین اسباب اقرار کند سبب رعشه همان باشد
و اگر کدامی سبب از اسباب مذکوره نباشد حال تقدم عروض تخمه ها و ترک ریاضت بپرسند اگر باشد سبب رعشه سدهٔ خلط غلیظ بود و الا بسوی عضو مرتعش نگاه کنند اگر لاغر باشد
و روغن بران بمالند بزودی جذب کند سببش یبوست باشد و گرنه سبب رعشه اجتماع خلطی بارد یا حار باشد پس فرق در خلط بارد و حار از علامات مخصوصهٔ هر یک نمایند
علاج ایلاقی و جرجانی گویند که در جملهٔ انواع رعشه سوای رعشهٔ سببی ضعف گرسنگی و تشنگی در ریاضت و استفراغ رطوبت نشستن در آب دریای شور و آب معادن نافع بود و هرگاه در رعشه
احتیاج تنقیه افتد جلدی در استعمال ادویهٔ قویه نکنند که باعث ایمان قوت گردد بلکه برفق و تدریج از ضعیف بقوی گرایند و بهمه وجوه حفظ قوت مریض مرعی دارند و در همه اقسام بیشتر عنایت بطرف
تقویت سر مصروف دارند و کثرت فصد و جماع ضرر دارد و غذا سریع الهضم دهند و شراب و آب سرد مضرست و بهترین آبها قلیل الضرر درین مرض آب باران است و اگر در ان گاوزبان یا گل آن تر کرده عرق کشیده بنوشند بهتر باشد

علاج رعشهٔ بارد

اگر سبب سوء مزاج بارد ساذج عصب باشد بهر تسخین مزاج آنچه در علاج امراض عصبی بارد گذشت بعمل آرند و استعمال معاجین حاره و اغذیه و ادویهٔ گرم مثل ماء الاصول با دهان حاره و مالش
بروغنهای گرم قوی خصوص روغن قسط و ناردین و روغن کلکلانج نافع و غسل بآب بحر و آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و زرنیخی و قفری و نحاسی و مالش شدید عضو نیز مفید
و تعریق بجلوس کثیر در خانهٔ گرم حمام و در آفتاب گرم و تغذیه بنخوداب مع شبت و زیره و فلفل و خوردن عسل مصفی بمغز حب البطم و مغز حبة الخضرا و مغز چلغوزه نافع بود و دو سه بار ماء العسل
سودمند است و خوردن بیخ سوسن سوده سه ماشه با عسل یکتوله و مالش روغن دارچینی انفع است و شربت اسطوخودوس از جماع عصب و رعشهٔ بارد را نافع است و رعشه که
از آب سرد افتد تکمید بنطرون و خردل و مالش بروغن قسط نیز آنرا مفید بود و آنچه از رسیدن سرد شدید بود روغنهای گرم چون زیت که در ان جندبیدستر و عاقرقرحا و حلتیت
حل کرده باشند بر عضو مالیدن هم سود دارد و اگر سبب رعشهٔ بارد رطوبت مرخی یا سدهٔ خلط غلیظ بلغمی باشد که مجاری قوت محرکه را مسدود سازد هرچه از تنقیه
و تعدیل در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد استعمال نمایند و استفراغ ماده بتدریج کنند مثلا بعد نضج ماده بماء الاصول لعل یا ماء الاصول بروغن بید انجیر و دیگر ادویهٔ
مسهله سردار و ساخته بدهند بعده حب شیطرج و حب منتن و بعد ازان اگر احتیاج باشد ایارجات کبار گاه گاهی دهند و گاهی در رعشه داستر خا مسهل از بنفشه اصل السوس
تخم خطمی بیخ بادیان بیخ کاسنی عنب الثعلب قنطوریون دقیق غاریقون سفید هر یک شش ماشه گاوزبان اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک هفت ماشه مویز منقی دو توله
انجیر زرد پنج دانه سنای مکی یکنیم توله گل سرخ یکتوله مغز تخم قرطم یکنیم توله شب در عرق شاهتره و عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب هر یک پاؤ آثار گرم نموده تر کرده صبح
جوشانیده صاف نموده مغز خیار شنبر شش توله شکر سرخ چهار توله گلقند چهار توله روغن گاو شش ماشه افزوده میدهند غذا و بهر نخوداب شب شله و بجای آب عرق
عنب الثعلب و گاوزبان و بعد تنقیه اصلاح مزاج بمعاجین مسخن مقوی اعصاب نمایند و اگر از صبر و جندبیدستر حب ساخته یکدرم یا بقدر قوت مریض بدهند

نافع آید و یا جاوشیر و فلفل هر یک بقدر پنج حبه با یکنیم اوقیه شربت عسل بدهند و لیسیدن جند بیدستر سه ماشه در عسل یکتوله تا چهل روز متواتر بعد تنقیهٔ بدن
در انواع مادی بسی مفید است حتی که استیصال ماده میکند و همچنین حلوای بلادری و حب افراقی و معجون آن و استعمال جگراج و شربت عسل نیز مفید است و روغن قسط و ناردین
و زنبق که دران جند بیدستر و فرفیون آمیخته باشند مالیدن و در طبیخ کفتار و خرگوش و روباه یا آبزن حلوبیجان نشانیدن نافع و اگر قسط تلخ جند بیدستر فرفیون فلفل سیاه
کوفته بیخته بروغن مناسب آمیخته بر عضو مرتعش و مخرج عصب او در شب وقت خواب طلا نمایند و صبح بشویند برای رعشهٔ بلغمی مفید از زردفس منقولست و بعض سلاطین در مجربات
خود از بعضی اطبا نقل کرده که خوردن جوز تازه در ازالهٔ رعشه مجربست و کذلک شرب روغن سداب بقدر پنج درم در حمام **اقوال حذاق** سویدی می‌نویسد که اکل لقلق طبخه بسلوق
و ضماد آن و شرب آب آن و تخم آن بروغن و شم لحای آن و کذا بچهٔ کبوتر که آنرا تا یکماه در حالت گرسنه خورانیده باشند و سر وگردن با آن نیز زنند و کذا اگر آنرا حب المحلب پانزده روز
بخورانند و سر وگردن او بعد ذبح دور کنند و همراه او نیز زنند و آن بچه را بخورند و کذا انتقل مغز حب الصنوبر کبار بشکر و کذا حلتیت جند بیدستر شحم حنظل قنطوریون دقیق هر واحد نیم درم
هر روز خوردن در رعشه مجرب من است و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیخ خطمی بشراب یا عسل و یا جند بیدستر تنها و مخلوط بروغن گل تا سی و پنج روز هر روز یکدرم یا با بوزینه
کوهی آمیخته و یا شرب حجر المهاة یکمثقال و یا قسط هندی تنها یا بعسل و یا تخم سداب هر روز یکدرم تا سی و پنج روز و یا شراب که دران سداب جوشانیده باشند تا النصف بماند
و یا طبیخ اسطوخودوس تنها و مخلوط بعسل و شراب یا مسحوق بماء العسل بست درم و یا غافث و یا اکل کرنب بستانی بدوام و یا دارچینی که نفع بلیغ دارد و یا دارچینی مخلوط
بقردمانا و یا شوربای خروس پیر بقرطم و بسفایج و نمک و یا لحم ماکیان که یکماه او را حب گرسنه خورانیده باشند و یا روغن حرمل و یا فلفل و یا مغز حب الصنوبر کبار بعسل آمیخته
و یا روغن شونیز و یا روغن بلسان نیم مثقال مخلوط بروغن بادام تا ده روز متصل و یا فرفیون و یا اکل بقلهٔ فرنجمشک و شرب عرق آن و یا حب صبر بعد تنقیهٔ ماده و یا قنطوریون
دقیق هر روز سه درم بآب گرم تا هفت روز متصل و یا یکمثقال ازان با نیم درم جند بیدستر و یا خربق سیاه بهرقی و یا حب الغار و بالحراقی مصلح بدستوریکه در ترکیب قسمت
و یا حلتیت بقدر باقلا صبح و هنگام خواب یا روغن بلسان هر روز نیم مثقال بشراب حلو یا نبیذ مویزی یا عسل تا ده روز متصل و یا غاریقون و یا فلنجه و یا درونج و یا روغن
نارجیل و یا کراث و یا مداومت اکل فندق و یا ایرسا و یا گلنار یکدرم ده روز متواتر بجلاب و یا سورنجان و یا سداب بستانی سه وقیه در نه وقیه آب جوشانیده تا النصف بماند
صاف نموده و بوزن او زیت طیب داخل کرده بجوشانند تا آب فانی گردد و زیت بماند و این روغن پنج درم در حمام بنوشند **و طلا** روغن جند بیدستر و یا قسط هندی مخلوط
بروغن غار و یا فلفل و یا بیخ قثاء الحمار چهار درم حلتیت یکدرم غبار آسیا پانزده درم باهم سرشته گرم کرده و یا کرنب و یا وضع صوف مغموس در زیت کهنه گرم کرده بر فقرات اعلی
از فقار پشت و یا سرکه بر سر و یا روغن نارجیل و یا ضماد شیطرج **و تمریخ** روغن خردل بر فقرات پشت و گردن و یا زیت مخلوط بفلفل و یا روغن غار و کذا شرب و تمریخ روغن
دارچینی و یا روغن یاسمین بری و یا روغن شبت و یا روغن خردل و یا روغن بطم و یا روغن بیدانجیر **و سعوط** روغن حرمل بآب مرزنجوش و یا مغز چلغوزه و یا روغن
شونیز **و تعلیق** حجر المهاة که آن بلورست و یا بلادر و یا رته **و غذا** آب طبیخ نخود سیاه مطیب بصعتر و زیت و یا چقندر تنها و بخردل و یا گنجشک مطبوخ بآب لبلاب
و قرطم هر واحد نافع **انطاکی** گوید که امر بترک جماع و شراب صرف خصوصا بر گرسنگی کنند و عسل و جوز بسیار خورانند و چقندر و خردل و شوربای خروس پیر بقرطم و نمک
غذا سازند و روغن خردل و بابونه بمالند و بر استفراغ با یارجات کبار لزوم نمایند و این معجون مجرب است در سه روز یکبار بقدر دو مثقال بماء العسل گرم بخورند
اسطوخودوس قنطوریون قرنفل هر یک ده درم پوست هلیلهٔ کابلی صعتر دارچینی هر واحد هفت درم تربد غاریقون حلتیت جند بیدستر هر واحد چهار درم زعفران عاقرقرحا
هر واحد سه درم بعسل سرشته بردارند و آنچه در فالج گذشت درینجا بکار برند **ابوسهل** گوید که بعد تنقیه بحب منتن و حب شیطرج روغن بیدانجیر و روغن کلکلانج
بیاشامند و قدری جند بیدستر و اندکی جاوشیر بماء العسل بخورند و در حمام خشک و آفتاب عرق آرند و عضو مرتعش و مخرج عصب او از فقار بروغن سداب و روغن فرفیون
و روغن قسط و روغن قثاء الحمار بمالند **شیخ** میفرماید که اگر این مرض از اخلاط منتشره یا غلیظه باشد یا علت راسخ گردد محجمه بر فقرهٔ اولی از فقرات پشت بغیر شرط
نهند و در آبزن مدهن گرم و شوربای روباه و کفتار و بز کوهی نشانند و آخر الامر هرگاه مرض بطول انجامد جند بیدستر در شربت عسل و یا با یارجات کبار دهند مجرب است
از سداب و اسقولوقندریون خورانند و از دماغ خرگوش بریان کرده انتفاع بسیار می‌یابند و چیزیکه مرتعش را نفع میکند اینست که شربت عسل بآب مطبوخ تخم خطمی و برگ
امونیون نیم اوقیه بنوشند و همچنین عصارهٔ غافث بآب خورند و علاج استرخا بعینه استعمال نمایند و اگر رعشهٔ خاص در سر باشد استعمال اسطوخودوس بقدر

یکدرم یا دو درم تنها یا با ایارج فیقرا هر واحد یکدرم حب بسته یا بشربت عسل تجربه کرده شده وحب قوقایا از یکدرم تا یکنیم درم در هر ده روز یکبار خوردن نیز مجربست
طبری گوید علاج نوع رعشه که از فساد مزاج بارد باشد پرهیز مریض ست واقتصار بر لحم حمل یکساله بریان بزیت ومنع او از اکثار ازان ونوشیدن شراب کهنه
بمقدار معتدل وخوردن حبوب حاره مثل حب شیطرج وحب سکبینج وحب اصطمخیقون وحب نفط ویا این حب بگیرند سکبینج صاف وحلتیت هر یک دو درم
جاوشیر یکنیم درم این همه را در آب کرنب نبطی تر کنند تا بگداز ند بعده بگیرند تخم کرفس وانیسون وبادیان واشنه وعاقرقرحا هر واحد یکدرم صمغ سداب
وفرفیون وجند بیدستر هر واحد دو ثلث درم سلیخه از قشور وچوب او پاک کرده غاریقون وتربد هر واحد دو درم وج یکنیم درم مشک ربع درم همه را کوفته
بیخته با صموع منقوعه سرشته حبها مثل فلفل سازند وانگشتها را وقت بستن حبوب بروغن بلسان چرب کنند شربتی ازان سه درم با آب نیم گرم سه شربت
در مدت سی روز ازین حب بخورند بعده باین حقنهٔ حاده حقنه کنند نسخهٔ آن خار خسک بابونه اکلیل الملک قرطم کوفته بزرکتان حلبه برگ سداب برگ شبت
هر واحد یک کف قنطوریون دقیق با قلهٔ کبیره شحم حنظل خوب زرد سه درم جاوشیر سکبینج اسقولوقندریون هر واحد پنج درم همه را بپزند تا آنکه صموغ بگداز د بعده
بمقدار قوت علیل صاف کرده روغن قسط وروغن ناردین هر یک پنج درم روغن بلسان یکدرم بران ریخته در هاون حل کنند بعده بدان حقنه کنند واین
بالغ ترین حقنهاست برای این مرض واعضای مرتعشه ولپشت وفقار را بروغنهای گرم بمالند وبهترین آنها روغن مجموعه است که در تشنج گذشت دران اندک
جند بیدستر مشک جوش داده بر اعضا مالند واگر آنرا بنوشند ویا بدان حقنه کنند نافع بود وامر باستعمال ایارجات مثل ایارج جالینوس وایارج
ارکاغانیس در بعض اوقات کنند وبران ادامت ننمایند وبهترین چیزی که در ارتعاش حادث از سوء مزاج استعمال کنند تریاق کبیرست که این بکردز
اثر میکند لیکن در استعمال او شرائط بسیارست وآن اینست که در کبد وطحال ومعده فساد نبود وبدن از اخلاط فاسده پاک باشد وفصل معتدل یا قریب
باعتدال بود وبدترین اوقات استعمال او آنست که آفتاب در برج اسد یا در جدی باشد وبهترین او آنست که آفتاب در حمل یا میزان بود ومراجز از فعل تریاق
درین علت بشئی بسیار عجیب داده اند وقاضی معروف بابوالنائب را دفعهٔ تشنج عارض شد وتریاق بقدر مثقال او را خورانیدند وهمان روز صحت یافت
سعید گوید که رعشه حادث از غلبهٔ سوء مزاج بارد یا از کیموس غلیظ صحت می یابد بدانچه حذر ازان به میشود وعلاجش بچیزهای مسخن عصب ومحلل فضول
مثل حب منتن کنند وبعد تنقیه اصلاح مزاج بگلقند عسلی واستعمال جوارشات کنند ودلک شدید اعضای مرتعشه ومالش آنها بروغن قسط نمایند ودر آب کبریتی
نشانند واز امتلای معده حذر کنند وغذا لطیف مثل مطنجنات ولحوم صید سازند وقنابر وعصافیر خورانند ودر استعمال اغذیهٔ مسخنه اسراف نکنند تا رطوبت
اصلی فانی نگردد واز جماع وکثرت سکر باز دارند چه کثرت شراب محدث رعشه است ابن الیاس گوید که جلاب گرم از بادیان وانیسون هر یک دو درم
گلقند عسلی ده درم نوشانند وغذا مزورهٔ نخود بمغز قرطم واندک دارچینی وزنجبیل وزعفران وفلفل سازند وبعد ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ بدن بحب ایارج یا حب
صبر کنند وبعد تنقیه روغنهای گرم مثل روغن پسته وفندق وجوز وبید انجیر وکتان نوشانند واصول اعضا بروغن قسط وزنبق بمالند ودر آفتاب وحمام گرم وبه تمرغ
بر طابق گرم عرق آورند ولحوم جزور واسپ ایشان را نافع بود وخوردن نارجیل نفع بین میکند ومغز سر خرگوش نیز بالخاصیه مفیدست وصاحب رعشه را
دلک اعضا ومالش بروغن جند بیدستر وروغن بابونه وغیره ادهان حارهٔ محلله نافع ست وپیری ضعیف را دیدم که رعشه او را عارض شد پس آب مالح کثیر الملح
نوشید واسهال قوی آمد وصحت یافت گیلانی از بعض اطبا نقل کرده که اگر رعشه دوام کند ولاسیما در حمیات باید که ترطیب بدن کنند با دهان مرطب
وهنگام سکون تب بزیت کهنه یا بروغن قثاء الحمار مالش نمایند وصوف بروغن آغشته بر اطراف نهند ومحاجم بر فقرهٔ اولی از گردن تا اول فقرهٔ پشت گذارند
پس اگر مرض مزمن گردد باید که مریض را در روغن هر روز بنشانند ویا در آب زیت واگر در انجا برودت باشد شربت عسل وجند بیدستر بنوشانند ومسکن او در مواضع گرم باشد
وبغذای سریع الهضم مثل حریره غذا سازند بعده طیور وماهی آنچه گوشت او نرم باشد بدهند وچون تب زائل شود در حمام داخل کنند واز آب سرد وشرب آب اجتناب نمایند

علاج رعشهٔ شرابی

در رعشه که بسبب کثرت شرب شراب بود گویند که این دوا از مجربات است بیخ مهک کوکو سوده سه ماشه در عسل یکتوله آمیخته تا یکهفته بخورند ویا مغز بادام

چهار عدد دار سیاه سه ماشه با شهد یکنیم توله خورند و بقول مسیحی وغیره درین نوع بعد ترک شراب اصلا تقویت دماغ بروغن گل و روغن بید و روغن حنا باندک سرکه آمیخته و تناول اغذیه غلاظ خون مثل کرنب و عدس و لحم گوساله و ادمغه و مانند آن مفید بود و بقول شیخ استفراغ ماده کنند و استعمال روغن قثاء الحمار و مانند آن و ادامت مالش بروغن قسط نمایند و روغن حند قوقی را درین باب خاصیت عجیبت شربا و ضمادا و همچنین اگر رطبه تنها ضماد نمایند و صاحب کامل گفته باید که اجتناب از شراب نمایند و بر سر مریض روغن گل و سرکه خوب مخلوط کرده ریزند و یا آب حصرم یا روغن طلع یا روغن بید که این درین باب نافع ست و دماغ خرگوش بریان و گوشت بز مطبوخ بعدس و کرنب و لحوم عجاجیل وغیره بخورانند و شربت اسطوخودوس نافعست طبری گوید که ترک شراب یکبارگی کنند و منع از المعجزه غلیظه و اقتصار بر لحوم حملان صغار و جدی و بچه ماکیان و زردی بیضه و مانند آن نمایند بقدر امکان و سعوط بروغن گل سازند و روغن گل و سرکه نیمگرم بر سر ریزند و تضمید سر باین ضماد کنند بگیرند عصی الراعی و حی العالم اندک و در سرکه کهنه بجوشانند تا قوت او سرکه اخذ کند بعده بروغن گل و گلاب بزنند و خرقه بدان آلوده دائم ایام متوالی بر سر نهند و حفظ مزاج او از تغیر کنند چه اگر مزاج بدن متغیر گردد با وجود آن تقویت مزاج دماغ او ممکن نبود پس اگر دلائل امتلا معلوم شود تنقیه بحقنه لین کنند و چیزی بانادویه ننوشانند مگر آنکه هر چیز که معده او را ایذا دهد بتبخیر بسوی سر او کند و آنچه بتبخیر بسوی سر ایذا بمعده او نماید در ارتعاش او افزاید و در بعض اوقات باشیای حاره که در نهایت حرارت نباشند مثل شاهسفرم مبلول و مرزنجوش مغموس در سرکه و حشیش ماميثا و گل او و گل سرخ اگر زمانه او باشد بعد پاشیدن سرکه بران و مانند آن ببویند و امر بدخول حمام بر ناشتا و ریختن آب نیمگرم بر سر نمایند و در ان بسیار نشینند و از حرارت حذر کنند چون حرارت اشتداد نماید برودت اشتداد کند و صاحب این نوع متحمل استفراغ کثیر نبود

علاج باقی اقسام رعشه

در رعشه جماعی که از کثرت جماع عارض شود ترک جماع کنند خصوصا بر امتلا و بهر تقویت هر چه در فصل ضعف باه برای تدارک ضعف گفته می‌شود و آنچه در علاج صداع جماعی گذشت بکار برند و نوشیدن شیر تازه و مالش بدن بروغنها و خوردن بیضه نیم برشت نیز مفید بود و حکیم علویخان این دوا را از مجربات خود نوشته اند ثمر موز که در درخت پخته باشد یکعدد و بیخ سهک مقشر سه ماشه تا یکهفته وقت صبح بخورند و ایضا ثمر موز پخته یکعدد و مصطگی رومی دانه هیل یکدسه ماشه نبات یکنیم توله سائیده خورانیدن نافع نوشته و همچنین زردی بیضه مرغ خام اول بنوشند بعده در پوست آن همانقدر روغن گاو گداخته تنها و همین قدر آب پیاز و عسل از انگشت آمیخته لیکن قبل از ین نانگیسر دو ماشه قرنفل یکماشه شکر تیغال سفوف ساخته بخورند و گویند که شرب جاوشیر در رعشه جماعی سود مند ست و نوشیدن چای خطائی درین باب اثری عظیم دارد و از تجارب الطاکی ست **و رعشه** که از اجتماع خلط حار بود فصد کنند بشرط تیقن غلبه خون و مسهل صفرا دهند و اصلاح مزاج بسکنجبین و آب انار نمایند و غذا زیرباج یا شوربای جوزه مرغ بآب حصرم سازند و بیمار را در حمام داخل کنند و در استعمال مبردات اسراف نکنند و گاهی در رعشه بفصل تابستان لعل الزلعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت بزوری تسکین حرارت کرده بازمار الاصول میدهند و گاهی بعد مسهلات برای تسکین حرارت آمله مربی و ورق نقره با لعاب بهیدانه در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی برادرده شربت اسطوخودوس داخل کرده میدهند و در رعشه که از یبوست عارض گردد بسیار ردی ست و لا علاج گفته اند بهر حال معالجه بمرطبات مثل شربت بنفشه و سیب کنند و غذا مزوره ماش بکدو و مغز بادام و حریره مرتب از شکر و آرد و بادام سازند و باقی تدبیر ش مثل علاج امراض عصبی یابس و تشنج یبسی جویند و این آبزن علویخان که دران بعض تصرف حکیم شریف خان کرده اند استعمال نمایند پاچه بز نه عدد سر آن سه عدد ماهی تازه یکعدد سرطان نهری ده عدد جراده کدو و خیار و بادرنگ مغز هندوانه هر واحد یکرطل جو مقشر گل نیلوفر تخم خرفه تخم کدو تخم کاهو هر یک نیم رطل در آب نشاسته یا آب شیر بپزند تا آنکه مهرا گردد پس صاف کرده روغن بنفشه و کدو اضافه کرده در ظرفی کلان انداخته مریض را در آن نشینند تا آنکه سرد گردد و بعد خروج از ان باین روغن نشوق نمایند آب کدو و آب خیار آب بادرنگ هر یک ده درم آب نیلوفر دو اوقیه روغن بنفشه چهار اوقیه همه را بجوشانند تا روغن بماند و آب فانی شود بکار برند **و آنچه** از خوف و غم و غضب وغیره اعراض نفسانی با تحقیر و دلجوئی و امید واری و خواب حجت و مانند آن هر چه انسب بود تسکین نمایند **و آنچه** از نقاهت افتد بعد ازاله اسباب تقویت دل و دماغ نمایند بمفرحات مناسب و بتکثیر غذا و نوم معتدل و طیب و رائحه شراب و مالش تقویت کنند **و آنچه** از سم و گزیدن جانوران مثل حمرق و نار شیا هر چه در مقام نها باید استعمال نمایند و ایضا در گزیدن حیوانی سم خوردن تریاق و اشربه با در نجبویه و غذا مزوره نخود و ازاله اسباب مناسب بعد

ارتعاد

عبارتست از آنکه بیمار را عنا ماند بهوش در خواب و بیداری و سببش غلبهٔ رطوبت ست در دماغ و گاهی بسبب کثرت نوشیدن شراب پیدا شود پس آنچه از غلبهٔ رطوبت باشد
بتدریج پدید آید و دیر دیر افتد و اکثر وقت شروع خواب پیدا شود و همان زمان مریض بیدار گشته مبهوت ماند و دو سه بار متواتر افتد و تا یک دو ساعت بیهوش ماند
و باز چون چشم بپوشد و نزدیک بخواب رسد ظاهر گردد و همچنین در روز دو سه بار باشد که دست و پا بلکه همه بدن از بستر خواب یک وجب یا زیاده بپرد در خواب یا در بیداری
و اما آنچه از کثرت شرب شراب باشد همه علامات مذکوره دران ظاهر باشند لیکن یک بیک افتد و زود زود پدید آید و گاهی این مرض بسبب بودن سرطان یا بستان
و یا ورم صلب و یا بسبب ضعف جانب جگر خصوصاً از یار در افتد و این هر سه قسم علاج اصلاحی نپذیرد الا ماشاء الله که نافی الاندیشه یا در آتشک شده و مکرده که
نزف از البعد تولد بچه این مرض افتاد و در سه روز هلاک گردید **علاج** در رطوبی جهت نضج ماده این منضج دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی فقاح اذخر
اسطوخودوس هر یک نه ماشه قنطوریون دقیق درونج عقربی عود صلیب هر یک چهار ماشه حب کاکنج یکتوله بسفایج بادرنجبویه شکاعی بادآورد هر یک هفت ماشه
انجیر زرد پنج عدد مویز منقی سه توله شب در عرق اذخر و اسطوخودوس و ابریشم ساده خیسانیده صبح گلقند عسلی پنج توله اضافه نموده بجوشانند که چهارم حصه
آید مالیده صاف نموده بنوشانند و بعد یکپاس نخوداب مرغ نوشانند و وقت دوپهر غذا نان تنوری بشوربای کباب یا دراج و یا سنگخواره دهند و بجای آب
بر عرقیات مذکوره اکتفا نمایند و تا هفت یا نه روز بلکه زیاده تا حصول نضج نوشانیده تنقیهٔ بدن و دماغ نمایند بحب ایارج و قوقایا و حلو یخان و شبیار
مع اضافهٔ بعضی ادویهٔ مسهله مانند سنا دو توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت دینار
علو یخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه آن روز نخوداب وقت دوپهر نوشانند و شام غذا بدستور دهند صبح تبرید عود صلیب سوده لاجورد مغسول مصطگی
هر واحد یکماشه در دواء المسک تلخ نه ماشه ورق طلا یکعدد پیچیده اول بخورانند بعده قنطوریون دقیق اذخر بسفایج گل گاوزبان هر یک چهار ماشه حب کاکنج نه ماشه
صعتر فارسی هفت ماشه در عرق بادرنجبویه و اذخر و ابریشم هر یک ده توله بجوشانند که سوم حصه باند مالیده صاف نموده شربت اسقیل حلو یخان دو توله داخل
کرده تودری پنج ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دوپهر غذا بدستور دهند و همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل اطریفل اسطوخودوس علو یخان با شربت
اسقیل دهند و این کماد بسیار مفید ست مغز قرطم مغز پنبه دانه هر یک نه توله کنجد چهار توله جوز بوا بسباسه حب کاکنج هر یک چهار درم گاو روغن بادام بست توله
نیمکوفته در پارچه سفت بسته بر تابه گرم نموده بکار برند و این دوا نافع جندبیدستر یکماشه زعفران چهار حبه مشک شش حبه عود صلیب هفت حبه در شهد
یاقوت علو یخان یکتوله بلیسانند و اما در شرابی اول ترک شراب کنند و اگر دفعة نتوانند بتدریج بگذارند و بجای آب بر ماء العسل که در عرق کاکنج عبادیا
ساخته باشند اکتفا کنند و تنقیهٔ دماغ بحب قوقایا و ایارج علو یخان بکرات و مرات نمایند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معجون سیر علو یخان العسل یا ارند
و روغن قاوندی مرکب و اسقیل و جند در رفع این علت عظیم الاثر ست و این دوا دهند زعفران چهار حبه اصل السوس مقشر یکماشه سوده در عسل یکتوله آمیخته بلیسانند همچنین میساسته
و اسطوخودوس هر یک یکماشه در عسل یکتوله و کماد از شونیز و پنبه دانه و گاو روغن توله سازند که بسیار مفید ست جند و حب فاذانیا علو یخان که بهر صرع نافع درین باب اثری عظیم دارد

خدر

و آن عبارتست از نقصان یا بطلان حس لمس بحسب ضعف و قوت سبب پس آنجا که سبب قوی بود و قوت حرکت نیز ممتنع گردد تغیر در حرکت نیز راه یابد و در بیحالت تا که
مستحکم نشود خدر یا رعشه بود و هرگاه مستحکم گردد با استرخا باشد و گاهی خدر بلا عسر حرکت بسبب اختلاف عصب حرکت و حس نیز یافته شود و باشد که در آن عضو چیزی
همچو حرکت مور و خلش سوزن محسوس شود و سببش سوء مزاج بارد یا امتلاء عصب از خون و سبب سده یا امتناع قوت حساسه است از سلوک در اعصاب و اعضاء و آن از دو سبب یکی ضعف قوت
چنانچه در اواخر حمیات ردیه حاره و وقت غشی و قرب موت افتد دوم فساد مزاج که بسموم بارد مثل خوردن افیون و گزیدن عقرب یا حار مثل خوردن بیش و گزیدن مار و یا
بحرارت شدید مثل حمام شدید الحرارت و حمیات محرقه و یا غلظ جوهر عصب از سوء مزاج بارد داخلی چنانچه خوردن اشیای بارده یا خارجی چنانچه سیر در برف و سوم ضغط
و یا سده از اخلاط غلیظ مثل خون و بلغم خام و سودا و گاهی از صفرا و رطوبت مائی نیز رسیده افتد و انقطاع عصب در رسیدن نوک نشتر در فصد بعصب و یا سده از ضغط ورم

و خراج و ربط رباط و رض شدید و خلع عضو و کسر و جلوس بیک هیئت و وضعی که با آن خون بسیار در عضوی بریزد و گاهی احتقان ریاح تحت فقار موجب انضغاط نخاع و حدوث سده گردد و گاهی خدر از یبس و جفاف مسدد و مسالک افتد و ازین قبیل ست خدر اطراف که در حمیات حاده بسبب تحلیل رطوبت اصلی افتد و جالینوس گوید که گاهی صاحب مزاج حار یابس را از خوردن دوای حار یبوست زیاده میگردد و در اطراف او خدر می افتد پس با عضای دیگر متادی میشود بالجمله اسباب خدر اگر در نفس دماغ بود خدر عام در تمام بدن باشد و اغلب که این در همان روز هلاک کند و اگر در هر دو شق نخاع بود خدر در همه تن سوای اعضای رو افتد و اگر در یک شق نخاع باشد خدر در نصف بدن افتد و اگر در عصب واحد یا در شعبهٔ او بود خدر مخصوص بعضوی باشد که آن عصب یا شعبهٔ او بدان عضو پیوسته و خدر بارد چون مزمن و مستحکم شود و طول کند با سترخا مؤدی گردد و بسیاری خدر منذر بسکته یا صرع یا تشنج یا کزاز یا فالج عام بود و خدر کل عضو هرگاه دوام کند و مشتد گردد منذر بفالج یا تشنج بود و خدر روی منذر بلقوه باشد و خدر مراق منذر بمالیخولیا ست و خدر تابع حمای حاده دلیل موت بود و بیشتر خدر عقب ذات الریه و ذات الجنب و سرسام بارد افتد و هرگاه خدر در عضوی دوام کند و ادرار استفراغ زائل نکند و عقب او دوار افتد منذر بسکته باشد و بعضی گویند که خدر چون قوی شود فالج گردد و فالج چون ضعیف شود خدر گردد و راقم گاهی دوام خدر مقدمهٔ جذام مشاهده نموده **طریق تشخیص** اسباب خدر آنست که اولا قوت و ضعف مریض از نبض و غیره دریافت نمایند اگر قوت ضعیف باشد و آثار غشی یا قرب صحت یافته شود سبب خدر ضعف قوت باشد و الا حال تقدم وقوع امراض مثل تب حار و غیره یا تناول چیزی از قسم سموم یا بارد یا گزیدن حیوانی زهر دار یا حمام شدید الحرارة یا رسیدن سردی شدید یا قطع عصب یا ورم یا بستن عضو یا ضربه و سقطه یا خلع عضو یا نهادن عضو بر یک هیئت و شکل تا زمانه دراز بپرسند پس هر کدام ازین اسباب که مریض اقرار کند سبب خدر همان باشد و اگر این اسباب یافته نشود بر علامات مخصوصهٔ مواد نظر کنند مثلا اگر کسل و سستی بدن و سفیدی رنگ و ثقل حواس معلوم شود خدر بلغمی و رطوبی باشد و اگر سرخی رنگ رو و چشم و امتلای عروق و ثقل بدن و خواب مفرط و یا سرخی عضو مائل بسیاهی مریض گردد خدر دموی باشد و اگر علامات مختصه سودا یا صفرا یا ریح یافته شود سبب خدر همان ماده باشد و اگر عضو مخدر لاغر بود و تقدم استفراغات کثیره یا محللات مفرط اتفاق افتاده باشد خدر یبسی بود

علاج خدر بلغمی و رطوبی

بطریقی که در علاج امراض عصبی بلغمی از تنقیه و تعدیل مسطور شد علاج کنند و گاهی عنب الثعلب پنج کاسنی بادیان بیخ بادیان هر یک شش ماشه گاوزبان اسطوخودوس گل سرخ هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد سه عدد جوشانیده گلقند مالیده صاف کرده مینوشانند و بعد نضج مغز خیارشنبر ریوند چینی سنای مکی غاریقون اسفلایج افزوده بدستور مسهل میدهند و در صورت حرارت مزاج شاهتره شش ماشه گل بنفشه چهار ماشه عناب پنج دانه عوض بادیان بیخ بادیان می افزایند بعد از حبوب مسهله مثل حب ایارج و قوقایا تنقیه میکنند و بعد تنقیه ادویه مسخنه مثل تریاق و مثرودیطوس و فلاسفه و دواء المسک حلو و مر و اطریفل کبیر و اطریفل اسطوخودوس و سفوف و معجون حکیم اکمل خان و شربت اسطوخودوس علوی خانی و نسخهٔ معجون سفید جدوار بلغمی و سوداوی استعمال نمایند و موضع را خوب بمالند و بر دهن قسط و فرفیون تمریخ نمایند و در حمام داخل کنند و گلقند عسلی بخورانند و سکنجبین عسلی دربن بنوشانند و جوارش بلادری بدهند و عاقرقرحا مویزج باریک سوده بسرکهٔ کهنه و آب پودینه طلا کردن معمول ست و طلای عاقرقرحا با آب یا شراب با روغن زیت نیز مفید ست و ضماد خردل با سرکه مجرب حکیم شریف خان ست و یا فلفل و سیاه سوده در شیر گاو مساوی آمیخته بقوام نرم رسانیده طلا نمایند و از آب سدا بپزند و روغن مم و روغن حکیم میرزا سلیمان و روغن تالیف حکیم علوی خان و ضماد ایشان نیز مجرب ست و اگر ازین دو فایده نشود حجامت بی شرط کرده شب یمانی تنکار در آب لیمون سائیده بر موضع خدر طلا کنند تا مواد از زخم خارج شود و هرگاه زخم خشک گردد عاقرقرحا خردل از شیشعان بسرکه سائیده طلا کنند و طلای روغن بیستال از مجربات والد مرحوم ست و ریاضت عضو و دوام تحریک او و خوردن غذای مجفف ملطف مثل غذای مفلوج نافعست و دیاب مخود ادهند و اگر قوت ضعیف گردد لحم قنابر دهند و مانند آنچه در رعشه و فالج گفته شد همه مفید بود و از نوشیدن آب سرد عقب طعام منع کنند **اقوال اطبا** سوید می نویسد که اکل لحم تازهٔ دلدل که نوعی از خار پشت ست برفعات و کذا استعمال شحم حنظل و کذا خوردن زنجبیل مربی و کذا مالیدن روغن تخم مشمش تلخ و کذا خوردن گوشت ماکیان که ده روز از آن احب المحلب خورانیده باشند و کذا کبوتر بچه که پانزده روز از آن احب المحلب خورانند و کذا انبات انجره مسلوق بروغن بادام خوردن و گل او را باریک سائیده بعسل سرشته لیسیدن و کذا خوردن سرطان نهری ده روز متصل درین مرض مجرب ست و از اطبای دیگر نقل کرده که شربت یا ضماد قسط بماء العسل در حمام و یا فرفیون بزیت و یا ایرسا و یا برگ سوسن و گل او در روغن اندیا عاقرقرحا بسرکه و یا سورنجان یا جندبیدستر و یا لحم قنفذ تازه و مملوح و یا بهمن سفید و یا ماء العسل عوض آب یا عنبر و یا بارزد که آن بیعهٔ سائله است و یا لحم گورخر و یا اکل بقلهٔ شبت و شیر عصاره گیاه آن و یا ایارج

و نسخ بعد تنقیه بعد نضج و یا طبیخ حاشا و یا طبیخ تخم کرفس تنها و یا ایارج فیقرا و یا زنجبیل و یا معجون فلاسفه و یا سلیخه و یا پوست بیخ کبر و یا بعده جبلی و یا حلتیا تا کرده ی حبیل استوقدوس
دو درم و یا تربد و یا جادشیر بالعسل و یا بالحم ماکیان که پانزده روز حب بسنه خورانیده باشند و یا حلتیت نیم درم چند روز و یا سکبینج نیم درم با شراب کهنه تا پنج روز متواتر و یا روغن
او و آب مرزنجوش یا آب برنوف و یا خولنجان و یا روغن قوم از پنج درم تا هفت درم که نفع عجیب دارد و یا نخود سیاه و یا نخود سرخ یکشب در سرکه تر کرده خوردن و یا درونج و یا
اصابع الصفر و یا حرمل و یا کندر و یا بیخ فاشرا و شرب و تمریخ فرفیون و روغن قثاء الحمار سرشته و یا بادر صینی و یا عاقرقرحا و یا سکبینج و یا روغن آجر و یا روغن خردل و یا روغن حب الغار
و یا قطران و یا روغن بلسان و یا میعة الرمان یا سنبل الطیب و یا روغن بان و یا روغن بطم و یا روغن سداب و یا روغن شونیز بر قفا و فقار پشت و تمریخ قسط هندی بر روغن بان و یا قیروطی بر روغن سوسن
و میعه سائله و یا قیروطی با عاقرقرحا ساخته و یا روغن بید انجیر و شحم حنظل در روغن زیت جوش داده یا روغن خردل در حمام و ضماد نخود سفید و یا روغن قسط و یا فرفیون و یا خاکستر سرطان
مخلوط بزیت و یا مویزج سوده بروغن قثاء الحمار آمیخته و یا سکبینج و فقاح اذخر و علک آمیخته و یا سکبینج بروغن قثاء الحمار سرشته و یا طبیخ قثاء الحمار یک اوقیه حلتیت ربع اوقیه غبار آسیا دو اوقیه
آمیخته و یا جند بیدستر بروغن بان و یا عنبر محلول بروغن بان و یا خردل بروغن قثاء الحمار و یا بورق بروغن کور و یا بارزد و یا موم و زیت کهنه و یا روغن بنفشه موم و جند بیدستر و یا سلیخه و یا جعده حلبی
و یا قیروطی بروغن سوسن عاقرقرحا و جاوشیر و یا مشک و روغن بان بر فقرات پشت و گردن و یا مرزنجوش سوده و روغن قثاء الحمار سرشته و یا حرمل و شحم و مقل و بخور عنبر و شحم و شرب مشک و شونیز و اطریفل
سبز و نطول طبیخ حاشا یا تخم کرفس و سعوط بروغن شونیز نیز نافع خدر ست صاحب تکمله وغیره اطبای هندی می نویسند که انگوزه نیم درم همیشه بخورند که بفالج نیز نافع آید و گویند
که بر عضو خدر شرط زده توتیای سبز و نوشادر در آب لیمون سائیده بمالند و حسب حاجت مکرر بعمل آرند و بیخ نیل کوفته بیخته هر روز نهار دو درم با آب گرم تا شش ماه بخورند و از جمیع ترشی
و بادی پرهیز نمایند اولی آنکه درین اثنا گاه گاهی تنقیه میکرده باشند و استعمال خاکستر هرتال که در آب دهی خرد کشته باشند تا چهل روز و کذا روغن او از مجربات استاد مرحوم
و اگر سیماب بچناک هر یک جزوی کهرل کنند پس مرچ سیاه چهار جزو خاکستر تخم دهتوره سیاه هشت جزو داخل کرده بسایند بعده شیره برگ آک داخل کرده خوب کهرل نموده طلا
کرده باشند مجرب صاحب بقائی ست مسیحی گوید که هرچه محلل و مسخن باشد بدان علاج کنند و در استفراغات تقدیم حقنهای حاده نمایند پس اسهال بحب شیطرج و حب منتن کنند و گاه گاه
بدن از ماده پاک گردد روغن بید انجیر یا روغن ککلانج بما ء الاصول بیاشامند بعده موضع را بروغن قثاء الحمار یا روغن فرفیون یا روغن قسط که دران جند بیدستر و عاقرقرحا سوده
آمیخته باشند بمالند و اگر این کفایت نکند ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند و بالجمله این علت منذر بفالج ست لهذا دران تهاون نباید کرد که مؤدی بفالج گردد و تبدیل مزاج کرده
در باب فالج معالجه کنند و تبدیل مزاج ببلادر و معاجین قوی التسخین و التلطیف نمایند مجوسی گوید که چون سبب محدث خدر مثل سبب محدث فالج ست الا آنکه ماده در خدر اندک و سبب
ضعیف ست لهذا در علاج خدر بادویه که در مقدار و قوت کمتر از ادویه محتاج الیه در فالج باشند احتیاج می افتد پس نظر کنند اگر خلط خام باشد ماء الاصول خفیف چند روز تا ظهور نضج
بدهند بعده بحب اصطمخیقون تنقیه کنند و اگر این فائده نکند حب منتن دهند و بعد تنقیه نطول ادویه مسخن محلل بر عضو نمایند و روغن خیری و یاسمین و بان و مانند آن بمالند و موم
در آب دینه حل کرده و عاقرقرحا و مویزج باریک سوده هر دو بسرکه و آب پودینه سرشته بران ضماد کنند و از اغذیه مولد بلغم و از جماع اجتناب نمایند و اغذیه مسخن که قوی
الاسخان باشند مثل نخود آب بیت و زیره و شبت و لحوم ماکیان و دراج و کبک و امثال آن بدهند و بعد نضج و تنقیه در حمام داخل کنند و در لعر خدر دو عنایت بحب صبر کنند و دران شلیثا
تمهل نمایند که امر او مؤل باستر خا گردد و علاج مشکل شود طبری گوید که نظر بمزاج مریض و قوت او باید کرد پس بحسب مزاج و قوت او معالجه نمایند اگر مزاج او رطب باشد
علاج او باشیای قوی الحرارة که در رعشه ذکر کردیم مثل حب منتن جار و حبوب قوی الحرارة و معاجین مسخنه و مالش اعضا بروغنهای گرم منشف مثل روغن قسط
و ناردین و فرفیون و سداب جبلی و غرغره بمویزج و عاقرقرحا و ایارجات کنند و اگر مزاج حار باشد قسمی از عرض یا سوء تدبیر یا اکثار اشیای مرطبه در خدر می افتد
پس واجب ست باشیای مفرط الحرارة علاج نکنند تا خدر زائل نشود و این اشیای حاره بسائر اعضا و مزاج مضرت رساند و مؤدی به تشنج و فسادی گردد که تلافی او
ممکن نبود بلکه در معالجه آن حقنهای معتدل با دهان متوسط الحرارة مثل روغن خیری و روغن بید انجیر و مانند آن استعمال نمایند و در مالش اکتفا کنند بر روغن مجموعه که آن
روغن خیری و یاسمین بید انجیر و روغن بطم همه مجموع ست بغیر آنکه دران چیزی از فرفیون یا سداب بجوشانند و مریض را اسهال متوسط الحرارة مثل حب اصطمخیقون اصغر و حب
ایارج خورانند و غرغره بمویزج و سماق و خردل و مانند آن بسازند پس اگر خدر در هر مزاج که باشد متعسر گردد مریض را ماء الاصول بروغن بادام تلخ بنوشانند و بعد از ان ایارج
جالینوس مقوی مترید و ناریقون او سه دفعه خورانند در هفت در شرب ماء الاصول بهر شربت مسهل هفت روز باشد و مالش عضو خدر بدست و یا خرقه گرم کرده

اگر مزاج انسان بسیار رطب باشد خیلی نیکوست و در اکثر انواع معالجات خدر طول نمی کنیم بهر آنکه معالجه او مثل معالجه رعشه و فالج قریب بیکدیگر است و بعض صاحب خدر
هر گاه عام باشد بطلی متفاوت بود و قاروره او سفید غلیظ و باید که غذای او اشیای مسخنه مثل گنجشک و کبوتر بچه پروازی مع زیت رکابی و نخوداب بزیت و لحم
حملان یکساله باشد و از معجونات جوارش کمونی که معروف بجوارش عنبر است و تریاق اربعه استعمال کنند و امر کنند دائم بخاییدن مصطکی و کندر و ریختن آب در بن و صدغ در
مزاج رطب مثل فالج و لقوه بحسب عضو خدر بود و انطاکی گوید که بر خوردن زنجبیل و شبت لزوم نمایند و فلفل سیاه بزیت مطلقا استعمال کنند و آنچه در رعشه مذکور شد
بعمل آرند و تریاق الذهب مجرب است و کذا شرب زهره ماده گاو با هموزن آن روغن کنجد مجرب و محشی شرح اسباب نوشته که ادخال قرطم در حقنه مسخن عصب است چنانچه
مذکور شد و رازی گفته که اگر حلتیت نیم درم و مثل آن سکبینج بخورند و چند روز برین مداومت نمایند خدر را نفع بخشد و خوردن گوشت بریان خرگوش نیز نافع بود و از
مجربات در ازاله خدر اینست مخدر در قریب مکانی که اندر آن زیر یا بالای او حمام باشد سکونت اختیار کند و ابن زهر گفته که چون کبوتر را دانه کرسنه بیست روز بدهند عوض
دانه دیگر بعد از آن گوشت او بخورند خدر را نفع کند و چون پانزده روز حب المحلب خورانند نیز نافع و مجرب نوشته و همچنین اگر ده روز حب المحلب خروس را دهند و رازی گفته
که خوردن خردل و ضماد آن نافع خدر است و ضماد شونیز با سرکه مجرب نیست و حنین گفته که مربای دار فلفل خدر را نفع میکند و مالقی نوشته که چون فلفل با سوده در زیت
پخته بر موضع خدر نهند بسیار نافع بود و کذا طبیخ و رج شربا و نطولا نافع است و ابن بیطار طلای روغن کنجد و زهره ماده گاو مساوی بر خدر مجرب و در ذیل آن بلا تشبیه نوشته
و ایضا گفته که اگر لحم ملیح خشک کرده با دلدل بخورند در ازاله خدر مجرب است و در تحفه نوشته که شرب عجل البقر برای دفع این مرض مجرب است و کذا زیت انفاق
درم مثل او عسل و ثلث او کندر و اگر روغن شونیز سه روز در حمام بخورند و از آب سرد اجتناب نمایند خدر را زائل کند و مجرب است و رازی ذکر کرده که اگر عاقرقرحا
و مویزج و فرفیون و مرزنجوش و بورق و خردل هر واحد او قیه فلفل جندبیدستر هر واحد دو او قیه همه را کوفته بروغن قثاء الحمار سرشته بعد تنقیه بر عضو مخدر
ضماد کنند خدر را دفع کند و حکیم علویخان این روغن را مجرب نوشته صفت آن تخم حرمل غاوانیا سورنجان جوز بوا قسط تلخ خردل برگ سداب ایرسا سنبل الطیب شونیز
عاقرقرحا حب الغار گل حنا شحم حنظل پوست تخم بوزیدان گل کاذی هر یک ده مثقال همه را در ده رطل آب بجوشانند تا سه رطل باقی ماند صاف کرده سه رطل زیت کهنه آمیخته
بپزند تا آب فانی گردد و روغن بماند پس موم میائی و عنبر هر یک دو مثقال روغن بلسان شحم خرس یا ماکیان هر یک ده مثقال روغن جوز و پسته هر یک پانزده مثقال
آمیخته بگدازند پس فرفیون جندبیدستر هر یک سه مثقال مشک یک مثقال داخل کرده حل کنند بعده در روغن مطبوخ اول حل نمایند تا خوب مخلوط گردد ضماد علویخان
و ملخص حکیم شریف خان که برای خدر بلغمی مجرب است موم زرد پیه خرس یا ماکیان هر یک دو مثقال روغن زیت چهل مثقال قسط تلخ بارزد اشق جاوشیر عاقرقرحا
هر واحد یک مثقال جندبیدستر مشک عنبر فرفیون هر یک دو دانگ حرمل خردل هر یک دو مثقال شونیز حب الغار مغز ساق گاو راتینج سلیخه سورنجان فلفل سیاه
غبار آسیا هر واحد یک نیم مثقال ادویه کوفتنی را کوفته و گداختنی را گداخته آمیزند و ضماد کنند مسوح نافع عاقرقرحا فلفل قسط تلخ کوفته و پخته در روغن زیت کهنه آمیخته استعمال
کنند و این شموم نافع خدر است شونیز عنبر مشک کوفته در صره کتان بسته ببویند و این سعوط نافع بنطافلن شونیز عنبر در آب اذان الفار سوده استعمال نمایند

علاج خدر دموی و سوداوی و صفراوی

در دموی فصد کنند و خون وافر برآرند و تقلیل غذا نمایند و بعد چند روز بمطبوخ هلیله اسهال آرند و مبردات مثل روغن گل مع سرکه و کافور و صندل بر عضو
طلا کنند و اشربه حامضه بنوشند و نوشیدن شربت لیمون بعرق گاوزبان عظیم المنفعت و مزوره سماق و حصرم غذا سازند و اغذیه مولد خون ترک کنند و انجاکه
موجب انضباط خون وضع عضو بود مثل تکیه واحد تا زمانه دراز در اکثر تغیر هیئت کفایت کند و در خدر سوداوی تنقیه و تعدیل هرچه در علاج امراض دماغی سوداوی
مذکور شد بعمل آرند و اگر سه بهوکه شاهتره و چرایته مرچ سیاه پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هموزن گرفته بقدر یک نیم توله در پارچه بسته شب در آب تر کنند و صبح آن آب را
بدین نهاده دیگر مذکور سائیده بدیگر آب صاف نموده قدری مرچ سیاه سوده بران پاشیده بنوشند و همچنین تا چهل روز استعمال نمایند و درین اثنا غذا نان گندم خشک
بی نمک بخورند در ازاله خدر از مجربات است و معجون نیب الطریفل شاهتره که در قرابادین مسطور شد نیز مجرب است و در خدر صفراوی علاج امراض عصبی دماغی صفراوی نمایند

علاج باقی انواع خدر

انچه از تب و قرب غشی باشد باز الهٔ آن کوشند و تقویت قلب سازند و انچه قریب موت افتد لا علاج است و انچه از خوردن ادویهٔ سمیه و گزیدن کژدم و مار عارض شود تدبیر آن در باب سموم خواهد آمد و تریاق فاروق در هر سم جامع النفعست و گویند که بیخ بادنجان بری نفع قائم مقام اوست و شخصی را از خوردن سم الفار خدر دست و پا عارض شده بود بمداومت شرب شیر گاو امر کردم و از ان نجات یافت و انچه از سوء مزاج بارد واقع شود روغنهای گرم بر عضو و مبدأ اعصاب او بمالند و آب نیمگرم بریزند و اضمده و طلاهای حار استعمال کنند و عضو را آنچنان بمالند که سرخ شود و شستن عضو به بول گاو و خردل مجرب گفته اند و هر چه در علاج امراض عصبی بارد گذشت بعمل آرند و در خدر ضغطی و خراجی علاج ورم و خراج کنند بطوریکه در باب اورام خواهد آمد و انچه از بستن عضو باشد ربط بکشایند پس باهستگی بمالند و تدبیر رض عصب و خلع و کسر در فصل آن مذکور گردد بدان رجوع نمایند و انچه از رسیدن نوک نشتر بعصب در فصد و یا از قطع عصب باشد علاج نپذیرد و در جلوس بر یک هیئت تغیر هیئت کنند و عضو را باهستگی مائل نمایند و بمالند و در خدر سببی علاج امراض عصبی یابس بعمل آرند و آب زن علونجان که در رعشهٔ یبسی گذشت استعمال نمایند و صاحب خدر از خوردن برف حذر کند

اختلاج

یعنی جستن اعضا و آن حرکت عضلانی غیر ارادی حادث در عضو ضعیف است از بدن مانند پلک و قلب و معده و طحال و غیر آن از اعضا آلیه و عضلات و انچه متصل بآنهاست از اعصاب و جلدی که ملتصق باو ست و تحریک کند و اختلاج در عضو بسیار رخوه مانند دماغ و عضو بسیار صلب مثل استخوان هم نرسد بسبب عدم استقرار ماده درآن اول و عدم نفوذ آن در ثانی و سبب اختلاج ریح غلیظ بخاری سریع التحلیل واز ین جهت دفعة حادث شود و بزودی زائل گردد لیکن اگر سبب قوی باشد بعد زوال باز عود کند یا بی سکون تا زمانی طویل قرارگیرد و اکثر در ابدان و زمان بارد و اسنان و امزجهٔ بارد و از خوردن اشیای سرد و غسل کردن بآب سرد عارض شود و از چیزهای گرم ساکن گردد و بیشتر ریح محدث اختلاج از مادهٔ بارد رطب حاصل شود و گاهی از مادهٔ حار رطب پیدا گردد و از مادهٔ یابس کمتر باشد و گاهی اعراض نفسانی مثل فرح و غم و خوف و غضب و غیره باعث اختلاج میشوند پس باید که طبیب چنان تشخیص نماید که اگر در اختلاج کوتاهی مدت او و سرعت حرکت معلوم شود دلیل مادهٔ حار بود و الا از بارد و قاروره مناسب این علت در اکثر مائی یا غلیظ عدیم الحرارة و نبض او بطئی متفاوت بود و علامت صحت او اعتدال قاروره و سرعت نبض است و اختلاج عام بدن منذر بسکته یا تشنج یا کزاز بود و دوام اختلاج در عضلات شکم منذر بمالیخولیا و صرع و در روی منذر بلقوه باشد و در زیر شراسیف و پهلوها گاهی بر ورم حجاب سینه دلالت کند و ایضا دوام او منذر بفالج است لاسیما اگر در انها یا در دستها یا در اصول گوش باشد و اختلاج لب زیرین گاهی مقدمهٔ قی باشد و در ابتدای لقوه و صرع لازم بود

علاج اختلاج از مادهٔ بارد

بپارچهٔ درشت بمالند و روغن جوز طلا کنند و بکمادات سخن مثل نمک و سبوس گندم و جاورس و زیره و زنجبیل و نانخواه و شبت و شونیز در صره بسته و یا آب بحر و یا آب نمک در مثانه یا شیشه پر کرده تکمید کنند و روغنهای محلل چون روغن بابونه و خیری و قسط و فرفیون بمالند و ابتدا بروغن ضعیف کنند پس قوی استعمال نمایند و شیرهٔ بادیان شیرهٔ انیسون شیرهٔ زیرهٔ سیاه عسل یا گلقند داخل کرده بیاشامند و اکثار عسل اکلا و شربا و کذا طبیخ رازیانج نمایند و بخوردن گلقند عسلی و مربای زنجبیل و دیگر ادویهٔ کاسر ریاح مداومت کنند و بدلک و تغمیز و ریاضت لزوم نمایند و اگر ازین تدبیر زائل نشود مسهل بلغم و حب اختلاج دهند و خوردن ایارج فیقرا مقوی بشحم حنظل در حفظ صحت و استفراغ با ایارج روفس نیز نافع است و بعد از ان مداومت تمریخ عضو با دویهٔ مسخنه کنند و جندبیدستر را بروغن زنبق تمریخ در دفع اختلاج خاصیتی است و روغن حکیم اکمل خان و دیگر ضمادات محلله مذکوره در فالج و لقوه بکار برند و حب یجله و معجون آن و تریاق اربعه با شربت بادرنجبویه و یا بادیان استعمال نمایند و هرگاه دماغ خرگوش با ماء العسل بخورند اختلاج را نفع دهد و جالینوس به پیام نوشته که هرگاه اختلاج دوام کند بدن را بحمام متخلخل سازند و دلک بپارچهٔ خشن کنند و روغن قسط و زنبق که در ان جندبیدستر حل کرده باشند بمالند و سرکهٔ کهنه که در ان پودینه و مرزنجوش پخته باشند بر بدن طلا نمایند و بعده بروغن نیمگرم و نمک دلک اعضا کنند و ماء الاصول بروغن بید انجیر بیاشامند بعد استعمال قدری لوغاذیا و بالجمله اگر اختلاج دوام کند علاج آن مثل علاج رعشه و لقوه و فالج کنند و باید که درین مرض تلطیف تدبیر نمایند و غذا نخود آب و شوربای گنجشک و کبوتر و امثال آن بمصالح گرم بدهند و از خوردن آب سرد و برف و شراب بارد و منفخات و مبردات و اغذیهٔ غلیظه و کثیفه مثل باقلا و کرنب و امتلاء و تخمه و طعام شب و آشامیدن آب در شب و رسیدن هوای سرد به بدن و غسل بآب سرد اجتناب کنند سویدی گوید که در اختلاج روغن گل نارنج و کذا رطبهٔ مسلوق و مطیب به بیت تا پانزده روز خوردن و یا انجرهٔ مسلوق و مطیب بروغن بادام غذا ساختن مجرب منست و شرب طبیخ ایرسا و مداومت اکل کرنب مخلوط بروغن زنبق و یا عاقرقرحا

نیم درم بجلاب و یا سداب و یا اسطوخودوس هر روز از یکدرم تا دو درم بماء العسل تا سی روز بخورند که منفعت عجیب دارد و یا طبیخ بهار و یا عصارهٔ غافث و یا بیخ راسن بعسل سرشته و یا فلفل و کفاشرب و تمریخ بروغن پوست زرد اترج و یا روغن ایرسا و یا روغن غار و یا روغن سوسن ابیض و یا روغن گل بهار و یا روغن بلسان نیم درم و تمریخ بروغن خردل و یا کبریت بروغن بان و یا روغن سداب و استحمام بآب دریای شور و ضماد بورق و غذا بجوزه مرغ نیم برشت مسلوق و مطنجن بزیت انفاق و زیرباج آن بسرکه و عسل و مغز بادام مقشر سائیده و یا کبوتر بچه مسلوق و مطنجن و مصوص بسرکه و عسل و دارچینی یا سنبل الطیب و یا کبک مسلوق و مشوی و مصوص مذکور مسطور و یا قنابر زیرباج بطریق مذکور و یا عصافیر مطنجن و یا دراج مشوی نافعست و باید که هنگام طبخ این طیور سرخ کردن آنها دور نمایند طبری گوید که رعایت فراغ علیل و سائر قوانین نمایند اگر علاج ممکن بود معالجه همچنانکه در علاج لیثرغس و لیسیان و رعشه مذکور شد باید کرد و حبوبی که ذکر کردیم تنقیه نمایند و این حب از قوی ترین چیز بیست که در اختلاج میخورانند شحم حنظل شیطرج هندی حب الغار هر یک دو ثلث درم سکبینج یکدرم ایارج فیقرا تخم کرفس انیسون نانخواه هر واحد نیم درم همه را سائیده در شراب صاف سرشته حبهای کوچک بسازند و بوزن سه درم بخورانند قبل از آنکه خشک گردد و اگر این کفایت نکند پنج شربت در مدت بست روز بخورند و اگر مزاج متحمل باشد از این حب بخورانند نسخهٔ آن بگیرند سکبینج و جاوشیر و جندبیدستر و حلتیت هر واحد یکدرم بعده پنج درم تخم کرفس و انیسون در شراب کهنه خوب جوش داده صاف کرده ادویهٔ مذکور را درین شراب ترکنند هرگاه بگداز در آن ایارج فیقرا و ایارج مثرودیطوس هر یک سه درم امیخته بسرشند و بقدر فلفل حبها ساخته دو درم بآب نیمگرم بخورند و اگر این هم کفایت نباشد ایارج لوغاذیا خورانند و تریاق کبیر دو دانگ در آب تخم کرفس حل کرده اندکی روغن یاسمین یا روغن باردین بمقدار واجب آن انداخته بر ناشتا حقنه کنند و روز دوم بآب نیمگرم که در آن بابونه اکلیل الملک جوشانیده باشند اندکی روغن قسط بران چکانیده حقنه نمایند و بروغن مجموعه که در تشنج گذشت عضو مختلج را بمالند و در ان ادهان خفیفه استعمال نکنند در روغنهای محلل بکار برند پس اگر اختلاج در روی و چشم و لبها باشد بوزن نیم درم زهرهٔ کلنگ و کیجه مشک بروغن مصطکی یا روغن یاسمین یا روغن خیری حسب مزاج آن سعوط کنانند و موضع مختلج را بدست خوب بمالند و در ابزن آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و برگ غار نشانند و غذا باید که گنجشک صحرائی و کبوتر بچه پروازی و لحوم حملان یکساله و مانند آن باشد

علاج اختلاج از مادهٔ حار

اگر آثار غلبهٔ خون ظاهر باشد فصد کنند و استحمام و دلک بدن نمایند و اگر عناب امرود هر یک بست درم پرسیاوشان تخم کاسنی هر کدام ده درم گل سرخ انیسون هر واحد پنج درم در دو رطل آب بپزند تا ربع بماند صاف نموده بنوشند در ازالهٔ اختلاج حار از مجربات انطاکی ست و همچنین کبابهٔ چینی و کشنیز خشک و نبات سفید مساوی کوفته بیخته بقدر سه درم هر صباح خوردن فائدهٔ عجیب دارد و ایضا انجاکه احتباس حیض و عدم خروج خون معتاد باعث اختلاج شود از فصد زائل گردد و ملطفات خون مثل شاهتره و بادیان وغیره نافع اید و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود مینویسند که شخصی را این مرض عارض شد از شیرینی دهن و تغیر ناخنها برنگ بادنجانی و عموم اختلاج ببدن دانستم که دمویست در بر مریض اعراض مقدمهٔ سکته هیجان کرد اگرچه اطبای دیگر فصد جایز نمیداشتند لیکن من فصد قیفال گرفتم و از ان فی الحال صحت یافت و نزدیک عوام این تدبیر محبت بر کثرت مهارت من درین فن گردید

امراض عین

یعنی بیماریهای چشم بدانکه مزاج چشم گرم و تر است و جمیع انواع امراض مادی و ساذج و ترکیبی و مشترک او را عارض میشود و امراض مذکوره گاهی خاص میباشد و گاهی بمشارکت عضو دیگر و اقرب اعضای مشارک چشم دماغ و سر و حجب داخلی و خارجی آنست و بعد ازان معده و سائر اعضای دیگر و هر مرض چشم که بمشارکت حجاب خارج افتد از خطر سالم تر باشد و ایضا امراض عین بعضی متعدی اند مثل رمد و بعضی موروثی مثل سبل و امراض او در بلاد جنوبی خاصة بلاد مصر بیشتر افتد و در بلاد شمالی کمتر عارض شود و در تابستان بسبب کثرت صعود مواد در ان و در ربیع بسبب سیلان مواد و در خریف بسبب فساد آن اکثر افتد و از امراض چشم بعضی خاص ملتحمه است مثل رمد و طرفه و ودقه و بعضی خاص بقرنیه مثل بیاض و کمنة المدة و بعضی خاص بعنبیه مثل زرقه و بعضی خاص بحدقه مثل اتساع و ضیق و نزول الماء و بعضی خاص بروح مثل خیالات و کوری و ضعف بصر و بعضی خاص برطوبات مثل جمود و زیادت انعقاد و امراض منسوبه بطبقهٔ ملتحمه و عارض بدان و بغیر آن بعضی آنست که آشر و پلک را عارض شود مثل انتفاخ

وجسا و حکه و توثه و بعضی بدان و بطبقه قرنیه افتد مثل سبل و ظفره و بعضی آنرا و ملتحمه و موق را عارض شود مثل دمعه و بعضی بدان و بپلک و قرنیه هر سه افتد
مثل لحم زائد و وبیله و بعضی از آن عام بجمیع اجزای او باشد مثل تفرق اتصال و اما امراض منسوبه بطبقه قرنیه عارض آن و بغیر آن بعضی آنست که آنرا و طبقه ملتحمه را
عارض شود مثل شتر و بعضی بدان و بپلک و ملتحمه افتد و ازین بعضی آنست که اجفان را نیز منسوب است باسمای آن مثل قروح و بثور و یا بغیر اسمای آن مثل دبیله و نفخه و بعضی
آنست که بغیر آن منسوب نباشد و اگرچه اجفان و غیر آنرا عارض شود مثل سرطان و حفو رطوبت و تشنج و از امراض چشم بعضی ظاهری اند مثل رمد و بعضی باطنی سهل التعرف
مثل احوال روح باصره در زیادتی غلظ و رقت او و مانند آن و بعضی باطنی عسر التعرف اند مثل آفاتی که در رطوبات حادث شوند و بعضی باطنی بتخمین ضعیف شناخته میشوند
همچون آفاتی که در طبقات داخلی یا عصب نوری از سوء مزاج و مانند آن حادث گردند و امراض چشم صعب اند بسبب شرافت عضو و کثرت ارواح و قوت حس او و بیشتر عسر التشخیص
پس بدون تشخیص آنکه مرض اصلی ست یا شرکی و در طبقات است یا در رطوبات یا در عصبه مجوفه جرأت بعلاج نکنند و طریق تشخیص بیماری که شناخت امراض چشم از نه وجه
کنند یعنی از کمیت او در خفت و ثقل و از ملمس او و حرکت او و عروق او و رنگ او و مقدار او در عظم و صغر و فعل خاص او یعنی بینائی و حال چیزیکه از آن سائل شود و حال انفعالات
او پس اگر شخصی شکایت مرض چشم نماید اول دریافت کنند که مرض ساذج ست یا مادی چنانچه سوال کنند که در چشم سبکی معلوم میشود یا گرانی و از چشم چرک بر می آید یا نه پس اگر
سبکی چشم و عدم خروج چرک بگوید مرض ساذج باشد درینصورت ببینند اگر ملمس چشم گرم و حرکت او خفیف و سریع و رگهای او غلیظ و فراخ و قصور ادراک شئ بعید و انتفاع
از سردی و تضرر از گرمی باشد مرض حار ساذج بود و اگر ملمس سرد و حرکت ثقیل و عروق دقیق خفی و انتفاع از گرمی و تضرر از سردی باشد مرض بارد ساذج بود و اگر ملمس صلب
و حرکت خفیف و عروق خالی و چشم کوچک و خشک و نفع از تری و ضرر از خشکی باشد مرض یابس ساذج بود و اگر ملمس نرم و حرکت ثقیل و چشم بزرگ و حس ادراک شئ بعید
نسبت بقریب و چرک بسیار و انتفاع از خشکی و تضرر از تری باشد مرض رطب ساذج بود و اگر مریض در جواب اول گرانی چشم و خروج چرک بیان کند مرض مادی باشد
پس اگر حرارت ملمس و سرخی چشم و خروج اشک و انتفاخ و درد و عروق و ضربان صدغین و باهم چسپیدن پلک بود مرض دموی باشد و اگر باوجود گرمی ملمس سرخی مائل
بزردی و اشک قلیل گرم حاد و نخس و التهاب و قلت التصاق جفن بود مرض صفراوی باشد و اگر برودت ملمس و سرخی خفیف مائل بسفیدی و گرانی شدید و التصاق
پلک و چرک بسیار و تهیج و اشک بود مرض بلغمی باشد و اگر ثقل با تیرگی رنگ و قلت التصاق پلک و دیگر آثار مرض یابس ساذج بود مرض سوداوی باشد بعده
بصورت تحقق قسمی از اقسام مذکوره ببینند اگر با مرض چشم بعض دلائل آفات دماغ مثل صداع و ثقل سر وغیره نیز شریک باشد مرض شرکی دماغی بود پس اگر مشارکت
بواسطه حجب داخل قحف باشد ابتدای وجع و الم و تمدد از عمق و غور چشم محسوس شود و قلت انتفاخ اجفان بود و درینصورت اگر مادی کثرت عطسه و دغدغه در بینی
و خارش چشم و خنک و بینی بود بر ماده حار و اگر آنچه سیلان یابد غلیظ بارد بود بر ماده بارد دلالت کند و این مشارکت بسبب سوء مزاج ساذج کمتر افتد و اگر مشارکت
با حجاب خارج قحف باشد و از ان ماده بچشم متوجه بود ابتدای تمدد از پیشانی احساس نماید و ضربان عروق خارج سر ظاهر گردد و مضرت و انتفاخ قریب پلک بیشتر
باشد و با سرخی چشم و دردی و گرمی سر و پیشانی و پری رگهای خارج سر بود و اگر اختلاف احوال چشم باختلاف حال خلا و امتلای معده یافته شود و با تهوع و کرب معده
بود و حال آفت معده در اشتها و هضم بیشتر ظاهر گردد مرض شرکی معدی باشد و اگر غلبه ماده در جمیع بدن و انقطاع استفراغات معتاده و ثقل بدن معلوم گردد
مرض چشم بمشارکت تمام بدن باشد و اگر فساد در رنگ بدن و ترهل نماید بمشارکت اعضای هضم باشد و اما طریق معرفت امراض ترکیبی و تفرق اتصال و اورام در فصول
علیحده مذکور خواهد شد اکنون تدبیر حفظ چشم که در حالت صحت و مرض چشم رعایت آن واجب ست معلوم می آید و بعد ازان علاج کلی امراض عین مسطور گردد

تدبیر حفظ عین

بر حافظ صحت چشم خصوص آنکه چشم او ضعیف مستعد آفات و امراض باشد واجب ست که از جمیع مضرات بصر احتراز نماید و اشیای نافع عین اختیار کند و هر دو جدا جدا
مسطور گردد و اما کیفیت حفظ صحت چشم موقوف ست بر معرفت مزاج آن و مزاج خاص آن تابع مزاج دماغ بود در اکثر زیراکه اکثر اجزای آن دماغیست مگر چه در ان عروق
و شرایین بیشتر از استحقاق مقدار او و لهذا مزاج خاص آن حار رطب اکثر باشد بسبب کثرت خون و روح در او و دخول شرایین تحت آن بهر آنکه فعل خاص او بکثرت حرکت تمام شود
و حرکت مجفف و محلل ست اعانت کند در اصل خلقت برطوبت مزاج و حار بهر آن ساخته شد که حاجت او بحرکت بیشتر ست و دلالت میکند بر حرارت مزاج او سرعت حرکت و فراخی رگها

وحرارت لمس و سرخی رنگ آن و در اکثر اسود مائل بسیاهی بود مگر در بعضی که مزاج چشم او بارد بود پس حرکت او بطی و لمس او بارد و عروق او تنگ و رنگ او در اکثر ازرق باشد
و بر رطوبت او نرمی لمس و کثرت رطوبت او دلالت کند و در اکثر جاحظ باشد مگر در بعضی که مزاج چشم آن یابس باشد و لمس او یابس و عدم سیلان رطوبت و در اکثر غائر و کوچک بود
و بدانکه درین صناعت لازم نیست که چشم همه آدمیان بالنهایت صحت گردانیده شود زیرا که از جهت ترکیب و صور مختلف اند و جز این نیست که قبول کند هر واحد از ایشان صحتی
که بدان لائق باشد و همچنین لازم نیست که چشم جمیع انسان شبیه یکدیگر باشد بهر آنکه قوتها و مزاجها مختلف اند بحسب آن پس ممکن است که چشم هر سن لائق آن سن باشد و چشم
در صحت خود یا بصحت تامه فاضله باشد و در آن احتیاج بتغییر چیزی نیست و احتراز از جمیع امور موذی چشم در آن کفایت باشد و یا صحت او چنان نباشد بلکه کم از غایت بود و آن
یا بسبب سوء مزاج و ضعف بنیه آن باشد و یا بسبب آنکه مهیا بدان بود **اما تدبیر** صحت در اشخاص ردی المزاج و بنیه احتیاج در آن بسه امر باشد یکی اعمال اسباب فاعل برای این صحت
و این تعدیل مزاج و ترکیب بود دوم تقویت جمیع قوای این سوم تنقیه چشم از فضول **اما تعدیل** امزجه خارج از اعتدال بضد آن باشد و هر مزاج که اراده تعدیل آن کنند
یا جبلی باشد پس تعدیل آن بسیار دشوار بود و در مدت مدید تمام شود و هر کسی که این حاصل شود باید که در آن بادویه بسیار ضعیف ابتدا کنند بعده در تقویت آن ادویه اندک اندک
بغیر سختی تدریج نمایند و هرگاه انحراف در تاثیر ادویه دریابند از آن قصر نمایند و راحت دهند و بضعیف تر عود کنند این همه مع تعهد تنقیه باشد و الا اگر مزاجی که اراده تعدیل آن کنند
مزاج حادث باشد تعدیل آن سهل تر باشد لیکن معذالک مختلف بود چه تسخین در ابتدای امر آسان بود و اگر امر طول کشد دشوار گردد و اما تبرید در ابتدا دشوار تر بود و در آخر امر آسان
و اما در ترطیب و تجفیف خطر متقارب بود و ترطیب عسر تر باشد **و اما تقویت** قوای همین احتیاج در آن بدو امر بود یکی اصلاح ماکول و مشروب و این چنان کنند که از آن خون معتدل القوام
متین بلد روح روشن صاف پیدا شود و این امر تمام میشود بآنکه صالح الجوهر بود و مستعمل شود بنحوی که سزاوار است نه کم چندانکه از فرط جوع خون تیز و گرم گردد و نه بسیار که آن گران گردد
و بعد تناول آن حرکت سخت و خاصه جماع نکنند و ایضا خواب نکنند مگر بعد انحدار او و کثرت شرب آب بعد آن هضم را خراب کند و تکثیر ابخره نماید و اما در شراب تا قرب انحدار غذا تاخیر کنند
و بقدح کوچک بخورد و بهتر شراب درین رقیق خوشبو ریحانی خوش مزه باشد و تا حد سکر استعمال نکند بلکه تا ابتدای نشوه و نقل بچیزی که مانع ابخره و مقوی معده باشد مثل بهی
و زعرور و گلقند و جوارش اترج و دوم استعمال مقویات چشم از تصرفات و اکحال و قطورات اما تصرفات مثل اکثار رویت اشیای سبز و آسمان و جوی است و تعدیل ریاضت حتی
بقراءت دقیق گاه گاهی و کذالک نظر در آب و اشیای جمیله و اما اکحال و قطورات افضل در آن ادخال ادویه است که در آن تجفیف قلیل و تحلیل قلیل و بعض تلطیف و تنقیه باشد مثل سرمه
و توتیا مربی و انار شیرین که از آن برود سازند و آن معروف است و کذالک ادامت اکتحال بحضض خاصه در آنجا که رطوبت رقیق باشد **و اما تنقیه** چشم از فضول در آن
احتیاج به تنقیه بدن و سر و معده بود و ریاضت اطراف در جذب فضول از چشم و تحلیل آن نافع است و این مثل مشی آهسته بود و اگر آن بسکون سر و نواحی آن باشد
افضل بود و مثل ریاضتی که انسان در آن پای خود را بقوت و عجلت حرکت دهد و بعد از آن از منع تصعد ابخره چاره نباشد و در اکثر این تصعد از معده بود و آنچه در آن نفع کند
بعد طعام تناول قسب و زیتون خام کم نمک است و همچنین کشنیز خشک بشکر و سبق نیکوست و کذا زعرور هم لابد است از اجتناب فواکه و بقول مثل کدو و خیار و ثوم و بصل و شفتالو و حبوبات
و احتراز از امتلا و تخمه و فساد هضم و تعهد تلیین طبیعت ضروریست زیرا که قبض طبع شدید الضرر بچشم است لهذا اسهال اگر مفرط نگردد چشم را بسیار نفع کند **و اما تدبیر**
صحتی که مهیا بحدوث سوء مزاج یا فساد بنیه و مستعد بدان باشد و در اکثر امر این استعداد بسبب خلل حادث در عضو مشارک چشم بود و اولی اعضا بدین سر است و اکثر این وقتی باشد
که امتلا بدان حادث شود و این تمام میشود بسه امر یکی تنقیه آن عضو و این چنان باشد که از آن استفراغ مواد زائد کرده شود یا بانفراده اگر امتلا خاص بدان باشد و یا
مع استفراغ همه بدن اگر امتلا عام بود دوم تقویت چشم تا مواد مندفعه آن عضو قبول نکند سوم بند کردن راه میان هر دو و این راه گاهی از داخل بود چنانچه مشارکت
میان چشم و دماغ از طریق حجب داخلی باشد و بند کردن این دشوار بود و افضل اشیا در آن نوشیدن شربت خشخاش با پوست آنست که مطبوخ او را بشکر یا بعسل بحسب
اختلاف ماده در حرارت و برودت آن بقوام آورده باشند و گاهی این راه مشارکت میان چشم و سر از طریق سمحاق باشد و بند کردن این آسان بود بسبب سهولت وصول
ادویه بدان از خارج چنانچه آن ادویه اطلیه و اضمده باشد که بر پیشانی و پلک نهند و در آن قبض و تقویت یا با برودت و یا با حرارت باشد بحسب مواد و آب [illegible]
و همچنین آب عوسج و آب بارتنگ و آب حی العالم و آب برگ بهی و آب برگ سیب و آب عصی الراعی هر کدام از ینها که باشد بمفرد یا با اقاقیا و زعفران و گاهی تضمید جبهه مثل
این آبها یا بسفرجل کوفته یا بسیب کوفته میکنند و گاهی در آن فوفل و اندک زعفران باضافه می نمایند. و پوست خربزه ضماد نیکو برای مواد حار است و دیگر ماز و اقاقیا

و فوفل هر واحد ربع درم پست جه مثقالی بزرقطونا یکدرم باب آس سرشته بر پارچه مالیده استعمال کنند دیگر غبار آسیا دو جزو اقاقیا دو جزو فاق کنند هر واحد یک جزو مر نیم جزو افیون ربع جزو بسفیدی بیضه سرشته استعمال نمایند ضماد جید برای مواد بارد کبریت بورق هر واحد نیم درم کنند ریگ دانگ باب زیتون سرشته استعمال کنند دیگر کبریت زرد دو چند آن بورق مرو کنند و زعفران هر واحد نیم وزن کبریت باب عرد بسرشته و بعمل آرند و گاهی تسدید طریق مواد بربط شریان صدغ یا بداغ او و مانند آن میکنند و گاهی استغنا از سد طریق بامالهٔ مواد بسوی غیر جهت چشم می نمایند و این بمثل فصد صافن یا حجامت ساقین و استعمال حقنها و مانند آن بود

ذکر مضرات بصر

و آن غبار و دخان و هوای بسیار گرم و سرد و باد سموم ست و جمیع مجففات مثل جماع کثیر و نمک بسیار و طول نظر بسوی چیزهای براق و روشن و سفید مثل برق و سیف درخشنده و آفتاب سیما در حالت کسوف و برف و دوام نظر بطرف یک چیز و قرات خطوط دقیق بافراط و همچنین نظر بدیگر اعمال دقیق و فرط انکباب و کثرت گریه و حزن شدید و هم و غضب و رعب و کتابت میان عصر و مغرب و بعد فصد و کثرت مسکرات و امتلای طعام و شراب و خواب کردن بر امتلاء و طعام شب و خفتن بر پشت بازبالین طویل و خصوصا زیر آسمان و تمامی اغذیه و اشربهٔ غلیظه بدگوار و جمیع مبخرات خواه بارد مثل شیر و باقلا و لوبیا یا حار مثل سیر و پیاز و مکدر عین مثل کرنب و عدس و بادنجان و اشیای حریفه مثل گندنا و جرجیر و جندقوقی و خردل و شونیز و نانخواه و دیگر ادویهٔ مفرده مضر عین و آن یا مخدرات ست مثل کاهو و افیون مگر عند شدت وجع و یا انچه کیفیت غالب داشته باشد مثل سرکه و یا انچه صورتا و مخالف جوهر قوی دارو اح باشد مثل هیش و زرنیخ و بلادر و اد و یهٔ مرطب نیز مضر چشم ست در جمیع احوال زیراکه مزاج چشم رطب ست در اصل خلقت و کذا اغذیهٔ مالحه و اشیای لذاعه و حریفه و عفصه و حامضه و شدید التبرید مجمد قوت و شدید التسخین محلل آن و انچه موذی فم معده یا مضعف دماغ باشد و سرکه و سیب ترش و بادروج و شبت و خرما و لحم بقر و گوشت خشک و نمکسود و جمیع لحوم غلیظه و زیتون رسیده ناموافق ست و کثرت استفراغات مثل فصد و خصوصا حجامت متوالی و کثرت مسهلات قویه و فساد طعام در معده و سوء ترتیب تناول طعام چنانکه هضم او فاسد گردد و بخار از ان بسیار خیزد و جلد قابضات مانند قلیها و گوشت بریان از لحوم طیور و غیره و مولدات خون کدر از اشیای مالحه و حریفه و غیره مثل شراب کدر و غلیظ و کثرت خواب و بیداری طویل و استحمام مفرط و قی کردن اگرچه از جهت تنقیهٔ معده نفع میکند لیکن از جهت تحریک مواد دماغ و دفع او بسوی چشم مضرت دارد پس اگر ضرورت قی افتد بعد طعام و با آهستگی استعمال کنند

ذکر اشیای نافعه

حافظ قوت چشم و آن غوطه زدن در آب صافی شیرین و کشادن چشم اندر آنست جوانان را در آب سرد و پیران را در آب گرم و خوردن غذاهای لطیف بمقدار معتدل که باعث تولد خون صالح باشد و اکثار تناول شلجم و استعمال ادویهٔ مقوی مجفف باعتدال و کذلک انچه در ان جلا و تحلیل باشد و کحلهای مقوی بصر مثل سرمه و سنگ بصری مربی باب مرزنجوش و آب بادیان تازه و آب غوره و دوام اکتحال آب بادیان یا سرمه آب بادیان سوده عجیب و عظیم النفع ست و برد در مان نیز عجیب و اکتحال با کسترکبوتر و انزروت و شب و زعفران و مشک چشم را تقویت دهد و صحت او را نگاه دارد و منع از قبول النوازل نماید و اکتحال عقیق بمیل طلا در ماهی دو نوبت باعث امن از جمیع اوجاع و امراض چشم ست و دمختن آب نیمگرم بر سر و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و بادام و اکتحال بکحل روشنائی و کحل الجواهر نیز مقوی بصر ست و بقول طبری و رازی و اطبای هند اکتحال خولان در هر هفته یکبار حفظ صحت چشم بتحلیل بطوبت فضلی نماید و اکتحال مرقشیشا و بسد و شادنج مغسول و سرطان بحری سوخته مغسول و سنبل الطیب و ساذج هندی و تقطیر آب باران که دران هفت روز بادیان تر کرده باشند در چشم هر واحد حافظ صحت عین و مقوی آنست و همچنین اکتحال با شهد هر شب و بمروارید و مرجان و اقلیمیای فضی و زعفران و حضض و شکر و ابریشم محرق و مامیران و حبت و برد و صبر و ایضا بوییدن مشک و سرما و عنبر دیگر او نظر بسوی زمرد و سنگ سبج و هر چیز سبز و کشیدن میل طلا هر وقت در چشم و گویند که دارچینی کنند و سلیخه و قرنفل کحلا نیز نافع ست و خوردن اطریفلات و معاجین مناسبه و بوییدن شیای جمیله و استفراغات معتدله و تنقیهٔ دماغ و تقویت آن و منع ابخره نافع چشم ست و گویند که خوردن دارچینی و فلفل سیاه و زعفران و بادیان با نمک اندرانی و کذلک مغز بادام و انبات جمیع مغزیات و سفوف بادیان و اصل السوس و شکر و مداومت اطریفل صغیر و حافظ صحت چشم ست و اطریفل صغیر قوی النفع ست در حفظ صحت آن و دوام تلیین طبیعت نافع چشم ست

علاج کلی امراض عین

اگرچه بیماریهای چشم بسیار ست و دمیاطی تا پنج هزار مرض او شمرده لیکن جمله منحصر در چهار جنس یعنی مرض مزاجی ساذج و مادی و مرض ترکیبی چون جحوظ و تفرق اتصال

مثل جراحات و آورام ست پس علاج این هر چهار مقابل مرض باید یعنی تبدیل مزاج و استفراغ ماده و دران تدبیر اورام نیز داخل ست و اصلاح هیئت و آن مال الجامع آنچه
اورام و هر واحد مسطور گردد اکنون بدانکه قانون واجب در علاج امراض چشم صرف عنایت ست باصلاح مزاج دماغ و تنقیه و استفراغ مواد منصبه بچشم از دماغ و یا از دیگر اعضا
بفصد و حجامت و اسهال و تقلیل غذا و تلطیف و اصلاح آن و ترک تناول غذای مولد خلط محمود و اجتناب از جمله مبخر و بدگوار و تقویت چشم باغبره و اطلیه و تبدیل مزاج عارض آن و هرگاه
همراه بیماری چشم صداع باشد ابتدا بعلاج صداع مع صرف عنایت بطرف حال چشم باید نمود و بدانند که سوء مزاج چشم یا حاصل باشد و یا متوقع و علاج ثانی تقدم بالحفظ
بمنع سبب او ست مثل استفراغ عند غلبه مواد و تلطیه عند ثوران اخلاط و علاج اول اگر حصول او تمام شده باشد و استقرار یافته بالضد بود علی الاطلاق و اگر چنان نباشد
بلکه در اول حصول باشد در علاجش احتیاج بهر دو امر افتد اما التقدم بالحفظ بنابر آنکه خواهد بود و اما علاج بالضد بهر آنکه موجود ست و هر سوء مزاج یا ساذج باشد یا مادی یا مادی ساذج
ادویه معدله سبد له متناوله و موضعیه کفایت باشد و ادویه مسهله و غیره که در چشم استعمال نمایند در اقوال شیخ و جرجانی مسطور گردد حسب ضد مزاج غریب استعمال نمایند و در اغذ
و اشربه نیز حسب سبب همین رعایت مرعی دارند و اما در مادی ازاله ماده لابد ست یا از همه بدن و یا از دماغ و یا از نفس چشم اگر عضوی مواد خود بسوی آن نفرستد بعد گاهی
استفراغ تنها کفایت کند و گاهی احتیاج بتعدیل بعد آن افتد و **استفراغ بدن** گاهی بفصد و نحو آن و بحجامت بود و گاهی باسهال و گاهی بقی و گاهی بادرار
و بتعریق و باین هر دو نادر باشد **اما فصد** وقتی کشاده شود که در خون کمی نباشد و دران از دو امر حذر کنند یکی هیجان مواد حار هرگاه غالب باشد بسبب نقصان رطوبت خون
دوم خام شدن مواد بارد بنقصان حرارت و آنچه قائم مقام فصد ست رعاف و خروج خون حیض و نفاس و خروج آن از افواه عروق بود و رعاف خارج می کند
مواد را از موضع قریب از چشم فلهذا در اماله آن بسوی خلاف جهت چشم نفع نمیکند و خون حیض و نفاس و عروق مقعد چنین نیست و فصد صافن قریب بنفع خروج حیض ست
و فصد باسلیق برای جذب ماده بسوی اسفل باعتدال و فصد سر و برای استفراغ خون از اعالی بدن و فصد عروق گوشه چشم بغشاوه و دمعه و رمد مزمن و صداع و شقیقه نفع
میکند و فصد رگ پیشانی برای ثقل راس و امتلای چشم نافع و گویند رگهائی که برای امراض چشم میکشایند اولا قیفال ست پس عروق نواحی سر لیکن عروق
پیش سر در نقل از موضع انفع تر بود و عروق پس سر در جذب مفید تر باشد و گویند که اگر مرض در چشم باشد و قوت مساعد بود پس سزاوار آنست که فصد قیفالین کنند و اگر یافته نشود
حبل الذراع و اگر این هم یافته نشود اکحل و اگر آن نیز یافته نشود باسلیق کشایند بشرطیکه در خون کثرت و قوت قوی باشد و استاد رحمه الله عند ازمان مرض امر باخراج خون
از رگ پیشانی و رگ ماقین میفرمودند **و اما** حجامت جالینوس گوید که خلقی کثیر از علل مزمنه عین به تنقیه از استعمال حجامت بر قفا صحت یافته اند و حجامت ساقین جذب
مواد بسوی اسفل بقوت نماید و ابتدای امراض چشم را نفع دهد و حجامت نقره جذب ماده بسوی مؤخر سر کند فلهذا چشم را بسیار نافع ست و لیکن چون در انجا امتلای بدنی
نباشد که باوی خوف تصعد ماده بسوی سر بود **و اما** اسهال گاهی بالشرب دوا بود و گاهی باحتقان و این در فرود آوردن مواد نافع تر ست و اثارت مواد از دماغ و تسهیل او بسوی
چشم کمتر کند و لهذا گویند که حقنه بجمیع امراض مادی چشم نافع ست و موافق ترین مسهلات مستعمله در امراض چشم اهلیله ست زیرا که آن با وجود استفراغ او تقویت معده
و منع تصعد مواد کند لیکن بسبب یبوست و خشونت خود ضرر بمواد حار نماید پس محتاج اصلاح بود بچیزی که دران لینت باشد با وجود موافقت در اسهال مثل بنفشه لیکن
اسهال بنفشه بتلیین و ازلاق ست و اسهال اهلیله بعصر پس اگر مساوات باشد یا عمل اهلیله مقدم بود منع یا ابطال ازلاق نگردد درین صورت از تکثیر مقدار بنفشه چاره نباشد
تا در فعل سابق تر باشد و چون هر دو ضعیف العمل اند لابد ست از تقویت و تحریک مثل سقمونیا و اندک از ان کفایت کند و بسبب حدت او محتاج باصلاح خود بکتیرا و رب السوس
باشد و از انکه مواد چشم بلکه دماغ اگر چه حار باشد خالی از بلغم مخالط نبود تربد موافق باشد لیکن بسبب ضعف او گاهی تقویت بزنجبیل نمایند اگر خوف از حرارت نباشد و اگر خوف حرارت
در مخرج باشد مقل ازرق نیکو ست و اگر مواد مائل بغلظ باشد معه لک ایارج فیقرا افزایند که آن از اعالی فرود آرد و اگر بیشتر غلیظ باشد حب ایارج جید بود و گاهی نوبت بایارج
لوغاذیا یا حب قوقایا رسد و این هنگام شدت غلظ مواد بود و اگر مواد حار رقیق باشد آب انارین بشحم او افشرده با هلیله و شکر نیکو ست و گاهی تربد محمود ما افزوده میشود و همچنین این
نقوع آلو بخارا و عناب و آلو بالو و مشمش هر واحد بست دانه سنا و گل بنفشه و اهلیله زرد و خطمی هر واحد سه درم با شکر استعمال نمایند و گاهی قوی میکنند به ده درم فلوس خیار شنبر و اندک
روغن بادام شیرین و گاهی احتیاج بمطبوخ فواکه افتد و گاهی عوض مشمش سپستان کنند و گاهی ریوند نیم درم و سقمونیا ربع درم افزایند و گاهی ماده اسود اویت بود پس در مطبوخ
سه درم افتیمون و سه درم بسفایج زیاده کنند و تقویت بضعف درم حجر ارمنی نمایند و اما نقوعات مستعمله برای تمهید و تلیین طبیعت پس از نقوع مقوی اهلیله حذف کنند ایشان مثل

وسنا و یا سنا تنها محذوف نمایند و همچنین درین هنگام اشربهٔ باردهٔ ملینه مثل شربت آلو با شربت بنفشه و یا شربت نیلوفر استعمال کنند و گاهی بفتائل ملینه مسهله و حقنها احتیاج افتد
صفت فتیله شکر مقوم با اندک نمک بورق و قوی تر ازین آنست که سنا و گل بنفشه هر واحد ربع درم سقمونیا اندکی بیفزایند **حقنه** خفیفه ماء الشعیر شصت درم آب چقندر
ده درم فلوس خیار شنبر ده درم روغن کنجد و شکر هر واحد پانزده درم **و اماقی** اگرچه نفع میکند بسبب تنقیهٔ مواد لیکن شدید المضرت ست بسبب تهیج و تحریک آن **و اما**
ادرار و تعریق در غالب امر احتیاج بدان وقتی باشد که مائیت بر چشم مع انتشار آن در بدن غالب باشد **و استفراغ دماغ** بعد تنقیهٔ عام بمسهلات مثل حب ملینه
وارسال علق بر صدغین در مواد حار و حب ایارج و شبیارات و اطریفلات و مانند آن در مواد بارد و مرکب بود و بادویه که استفراغ آن از خارج کنند مثل ادویهٔ مستعملهٔ در بینی
چون سعوطات و عطوسات **و استفراغ چشم** یا بر سبیل صرف ماده از انست و یا بر سبیل تجلیب ماده ازان پس صرف ماده اولا از بدن بود اگر ممتلی باشد یعنی در صورت
امتلای ماده در همه بدن اول بحسب خلط غالب تنقیهٔ عام کنند و پس ازان تنقیهٔ خاص دماغ بمنقیات او و بعد آن تنقیهٔ عضو خاص الخاص چشم نمایند بنقل مادهٔ چشم و امالهٔ اخراج
او از راه بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عرقین ماقین و اما تجلیب ازان بادویهٔ مدمعه یعنی اشک آور و محللات بود و گفته اند که جذب ماده باستعمال عطوسات و مدمعات و فصد
رگ گوشهٔ چشم و پیشانی خصوص بعد تنقیهٔ عام بدن و خاص دماغ و پس از سکون ماده از منقیات چشم ست و اصل بزرگ ست در علاج امراض مادی چشم اصلی باشند خواه
شرکی و ایضا میگویند که در امراض مادی هرگاه احتیاج بنقل مواد از چشم بعضو دیگر افتد و ماده در طریق انصباب بسوی چشم نباشد پس بهترین عضویکه باوی نقل کنند
منخرین اند باستعمال عطوسات و نشوقات و تناول طعام و شراب کمتر و لطیف و اجتناب از اشیای بدگوار و بخار انگیز نیز از اقسام مستفرغات مادهٔ چشم شمرده اند و هرگاه
ماده از عضو دیگر آید تدبیر و تنقیهٔ عضویکه ازان ماده بچشم همی آید از واجبات ست **و بدانند** که اگر مادهٔ چشم رطوبت غلیظ یا دمی باشد بعد تنقیهٔ عام بمسهلات مناسبه
تنقیهٔ دماغ بحب ایارج یا حب قوقایا نمایند و بعد ازان مابقی را از بالا فرو کشند و چشم را بآب حلبه و شیر تازه بشویند و بعد تنقیهٔ ماده ادویهٔ موافقه در چشم کشند و حمام نمایند
و اگر ماده رطوبت رقیق مختلط با خون یا صفرا باشد بعد فصد مسهل دهند و پس ازان ماده را از سر فرو کشند پس علاج چشم کنند و علاج چشم بوجهی قبل از تنقیه جائز نیست و نه
انداختن دوا در ان خاصة اگر دوای محلل باشد مگر دوای سهل عند الضرورت و در مادهٔ رمی حمام و اشیای محلل مفید بود و اگر ماده دموی باشد فصد کفایت کند و باشد که با وجود
کشادن فصد بسبب کثرت غلظ خون و پری رگهای چشم ازان امتلای عروق بر حال خود باشد درین صورت استحمام نمودن و عقب آن طعام لطیف خوردن مفید ست
و تناول ایارج فیقرا و حب قوقایا سود مند و استعمال شیاف احمر لین و ضمادات محلل خون غلیظ را رقیق کند و کذا خوردن قدری شراب صرف عقب حمام نافع گفته اند و گفته
که تنقیه و تدبیر صائب سود نه دهد معلوم کنند که در چشم سوء مزاج ردی یا مادهٔ خبیثه کثیفه در طبقات مستکن ست که غذای عین فاسد میکند و یا آنکه دماغ ضعیف ست و ازان
نزله بسوی چشم متوجه میشود از نیجاست که گفته اند گاه باشد که بدون آنکه ورم در چشم ظاهر باشد بواسطهٔ دوام نزول ماده بچشم منفعت علاج ظاهر نشود پس اگر ماده
از حجاب خارج قحف دماغ آید درین صورت کشادن رگهای سر و بریدن شرائین صدغ و نهادن داغ بران مناسب ست و حجامت نقره و ارسال علق بر جبهه نیز قریب بنفع
اوست و تضمید باضمدهٔ مقویه رادع بر جبهه مفید و از جملهٔ روادع پوست خربزه است برای مادهٔ حار و قلقدیس از برای مادهٔ بارد و اگر ماده از داخل قحف آید درین حالت
تنقیهٔ دماغ بفصد و اسهال و دیگر تدابیر منقیهٔ دماغ باید کرد و هرچه در سبل گفته شود مفید بود **ایلاقی** وغیره می نویسند که اسباب امراض مادی عین هفت گونه است
یکی ضعف مزاج چشم حتی که مادهٔ نازله را بسوی خود از دماغ قبول کند دوم ضعف مزاج دماغ بقیاس مزاج معده و سائر احشا و قبول کردن آن بخار را که بسوی آن
از احشا متصاعد شود و قوت مزاج دماغ بقیاس مزاج چشم حتی که دماغ مواد را بسوی آن دفع کند سوم کثرت اخلاط ردیه در بدن چهارم ضعف قوت غاذیهٔ چشم و عدم
امکان هضم غذای وارد بران و بسبب آن اجتماع مواد زائد دران پنجم وسعت منافذی که ازان اخلاط بچشم می آید پس مواد بسوی آن بیشتر جاری گردد ششم ضیق منافذیکه
ازان فضول از چشم خارج میشود پس باقی ماندن آن در چشم هفتم وضع چشم تحت دماغ و بدان سبب همواره نزول فضلهٔ غیر منهضم بسوی آن پس بر طبیب واجب ست
که تفحص این اسباب نماید و اول بمنع سبب مشغول گردد **شیخ** میفرماید که از ادویهٔ چشم بعضی مبدلات مزاج اند اما مبردات مثل آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب کاسنی
و آبکاهو و گلاب و آب گلسرخ و لعاب اسبغول و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ ست و اما مسخنات مثل مشک و فلفل و وج و مامیران و مانند آن و اما مجففات مثل توتیا و سرمه
و اقلیمیا و بعضی ازان مقبضات اند مثل شیاف ماميثا و صبر و فیلزهرج و گلسرخ و زعفران و بعضی ملینات مثل شیر و مغز بادام سوده و سفیدهٔ تخم مرغ و لعابات بهدانه

وخطمی وخون فراخ و بعضی منضجات مثل عروق و آب حلبه و زعفران و منضج خصوصاً نانخواه که در آن ترکرده و بعضی محللات مثل انزروت و آب بادیان و بعضی مخدرات مثل عصاره لفاح و خشخاش و افیون جرجانی گوید که جمله ادویه چشم هفت جنس ست یکی ادویه قابض و این دو نوع ست نوعی آنچه قبض او معتدل تر باشد مثل گل سرخ و عصاره او و عصاره لحیة التیس و مامیثا و سنبل الطیب و زعفران و ساذج هندی و این آنجا بکار آید که از چشم دردمند آب کمتر آید و نوع دیگر آنچه قوت قبض او قوی تر باشد و آن اقلیمیا ست و آب غوره و عصاره سماق و عصاره مازو و انار خام و قشار کندر و گلنار و مانند آن و این نوع آنجا بکار آید که اجزای چشم درست و قوی تر و قوت بصر تیز تر باشد و خواهند آب رفتن از چشم باز ایستد **دوم** ادویه منضج و محلل چون آب حلبه و حضض هندی و بیزیدوان و زروت و اکلیل الملک و جندبیدستر و کندر و زعفران و مرکی اما قوت تحلیل از همه زیاده است و زعفران با قبضی که در وی ست منضج و ملین ست و کندر همچنین منضج و مسخن ست و این ادویه در علاج اورام و بثور و قروح چشم و برای تحلیل سلوبات غلیظ و ریم پس از قرحه بکار آید **سوم** ادویه مخدره چون لفاح و افیون و خشخاش و این بالضرورت قوی در وجع شدید و حرارت و سوزش عظیم بکار برند **چهارم** ادویه مسدد منافذ کشاده و مغری و این دو نوع بود نوعی خشک و ارضی و آن اقلیمیا و سفیداب و توتیای مغسول و ارزیز سوخته و گل شاموس و نشاسته است و این ادویه رطوبت زائد را کثر کند و ... خصوصاً اگر در چشم قرحه و بثره باشد لیکن بعد از استفراغ بکار برند و اگر در قرحه قرنیه قبل استفراغ بضرورت استعمال کنند جائز باشد و نوع دیگر نرم و لزج و تر و حاجت باین چنین ادویه برای چهار غرض ست اولاً آنکه سوزنده نیست و ثانیاً آنکه هنگام احتیاج بطول بقای دوا در چشم و منع سیلان آن ادویه لزج چون کتیرا و صمغ و نشاسته با دیگر ادویه بیامیزند و ثالثاً آنکه برای دفع اذیت چشم از ملاقات ادویه حجری و ارضی خصوصاً در حالت درد ادویه نرم با وی آمیزند و رابعاً آنکه برای رفع خشونت و لذع متولد از ماده حاره و حاد ادویه نرم و لطیف چون شیر زنان و سفیده بیضه مرغ بیامیزند **پنجم** ادویه گشاینده منافذ و آن دو نوع ست یکی چون مرو و دارچینی و فرفیون و حلتیت و سکبینج و این نوع آنجا بکار آید که اثر ادویه منضج و محلل پس طبقه قرنیه نرسد و از آمیختن این ادویه بسبب تفتیح منفذها قوت ادویه مذکوره بخوبی رسد و دیگر ادویه سخت گرم و مولد خشونت و این نوع نزول الماء را باز دارد **ششم** ادویه زداینده و این نیز دو نوع ست اول زداینده چرک قرحه چون اقلیمیا و کندر و صبر و مانند آن و نوع ثانی زداینده سبل و جرب و ظفره و مانند آن چون نوشادر و قلقطار و توبال مس و مس سوخته **هفتم** ادویه معفن که محرق و خشن ست چون زرنیخ و زنگار و این ها در فصل جرب مزمن و خشک بیشتر ابزراید **گیلانی** گوید که در ادویه چشم رعایت چند امور نمایند **اول** اختیار جوهر دوا زیرا که در علاج چشم بسبب رقت و کثرت ارواح و قوت حس او ادویه مخالف طبیعت مثل بیش جائز نیست و نه آنچه در آن کیفیت غالب باشد مثل حریف و بسیار تیز و اشیای لذاعه و آنچه شدید القوت بود و بهر آنکه شدید التبرید اجماد قوت چشم کند و شدید الحرارت تحلیل قوت او نماید **و ثانی** اختیار کیفیت دوا و این بعد معرفت نوع مرض ست و پس معالجه حار بارد و بارد بحار کنند و بالجمله علاج تمام میشود بضد **و ثالث** اختیار مقدار دوا پس هر دوائیکه آن انفع در غرض باشد تکثیر مقدار آن اولی ست از دوائی که نیست چنین و همچنین هر دوائی که قوت آن ضعیف تر باشد تکثیر آن اسلم ست از دوای بسیار قوی در امراض جفن تکثیر کحل اولی باز انست که در امراض مقله بسبب غلظ جرم جفن و مقاومت شرف او **و رابع** اختیار کیفیت دوا در درجه او در حرارت و برودت او و غیر آن و این نوع و آنچه قبل اوست موقوف ست بر معرفت طبیعت چشم و مقدار مرض او و بر جنس و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و سحنه **اما** طبیعت چشم متضمن بر امور اربعه یعنی مزاج و خلقت و وضع و قوت اوست اما مزاج چشم بهر آنکه چون مزاج صحی و مرضی معلوم کردند از آن مقدار خروج او از مزاج خاص او دریافت گردد و پس اختیار کنند از ادویه آنچه مقدار او و قوت او وافی برد کردن بسوی مزاج طبیعی باشد و اما خلقت چشم بهر آنکه در جرم مقله اغضیه هست که دفع بسوی آن ممکن بود یکی فضائی که در داخل اوست دوم فضائی که در داخل چشم ست سوم فضائیکه در داخل مجری ست زیرا که او را اینجا منفذ طبیعی ست فلهذا دفع فضول او سهل باشد بدان سبب کفایت کند در آن ادویه قلیل المقدار که شدید القوت نباشد و اما وضع چشم مشتمل بر موضع و مشارکت ست اما موضع چشم ظاهر ست که آن از معده و جگر بسیار بعید ست فلهذا اثر ادویه باوی از اینجا نمیرسد مگر بعد فرط ضعف قوت آن پس بجز دوای شدید القوت در آن تاثیر معتد به نکند فلهذا اعمده در معالجات چشم ادویه وضعیه است که بسهولت بسوی چشم میرسد پس واجب ست که قوت دوا بمقداری باشد که بر مقدار مرض چشم زیاده شود و اما مشارکت چشم با اعضای دیگر پس می دانند که چشم شدید المشارکت بدماغ ست و چرا نباشد که آن مثل جزو اوست و طریق نفوذ مواد از دماغ بسوی آن فراخ ست و آن عصب نوری ست فلهذا واجب ست که ادویه مانع نفوذ مواد از دماغ بسوی چشم قوی التقویت و قوی الردع باشند لیکن نه بحدیکه موجب شدت تمدد

وتکثیف طبقات عین گردند چه آن حبس فضول دران و زیادتی مواد و وجع کند و اما قوت چشم پس اصناف قوتها چون در چشم بسیار ست ارواح او بسیار بود و این
منع میکنند از انکه دوای چشم قوی التلطیف باشد تا اجماد مزاج روح نگرداند و از انکه قوی التحلیل باشد تا روح را فانی نکند **و اما** مقدار مرض پس مرض قوی محتاج بدوای قوی
باشد و ضعیف را کفایت کند ضعیف و اما دراشیائی که ذکر او کردیم امر دران ظاهر ست **و خامس** اختیار وقت موافق برای استعمال دوا و این وقت گاهی معتبر بحسب
فصول سال بود پس اولی موسم استعمال ادویه محلله قویه و شدید الجلا سرماست نه گرما و ادویه قوی الردع و شدید البرد را گرما و ادویه مستفرغه را ربیع و خریف ست نه سرما
وگرما و در ربیع استفراغ خون و در خریف استفراغ با دویه مسهله باید و گاهی معتبر بحسب مرض باشد پس در علاج اورام استعمال ادویه رادعه در ابتدا و ادویه محلله در آخر کنند
ومیان این هردو زمان هردو را مخلوط سازند و اول ادویه رادع را قوی تر نمایند بعده محللات را قوت دهند حتی که هردو در منتهی مساوی گردند و ایضا موادیکه اراده تحلیل آن
یا استفراغ آن کنند اولا دران منضجات استعمال کنند و بعد نضج آن مستفرغات **و سادس** اختیار جهت استعمال دوا پس می باید که ادویه اورام چشم قطورات باشند زیرا که
دوای یابس میان پلک و مقله متوقف شود و آنرا الم رسانند و ادویه ظفره و بیاض و مانند آن باید که ذرورات بود و ایضا هرگاه احتیاج بنفوذ دوا بسوی اطراف نواحی
چشم باشد قطورات و جمیع اشیای سیاله بدان اولی بود و استعمال ادویه مبرده و ملینه خاصه مسکن وجع هر روز بلکه در روزی چند بار جائز ست و چنین نیست ادویه حاده
که دران واجب ست تفرقه ایام و ازینجاست که گفته اند دوای تیز را علی الاتصال و بهیم استعمال نباید کرد و اگر حاجت تکرار افتد صبر کنند تا آنکه چشم از اذیت مرتبه اولی
استراحت یابد پس باز بعمل آرند **بعضی** گویند که بهترین اوقات استعمال کحل و تقطیر و مانند آن وقت سردی از روز ست و قبل تناول غذا و اگر مزاج مریض و کحل هردو معا
باشند بشب یا صبح استعمال کنند و اگر هردو بارد باشند در نصف النهار بعمل آرند و اگر کحل حار باشد فقط در آخر روز بکار برند و بعد اکتحال معدنیات خواب نکنند الا بعد اثمد
و در نزول الماء و بیاض و سبل بر پشت خوابیده و در مرض سفل عین نشسته و در امراض پلک سرنگون داشته کحل استعمال نمایند و عند استعمال در سورات مربع نشسته و اگر رمد
و امراض حزن باشد جهد نمایند که وصول کحل با جفان باشد فقط تا مقله را بخشونت آن الم نرسد و اگر قلع آثار و جلای بیاض و مانند آن مطلوب بود میل را بسوی مقله رسانند
و بر موضع مرض احکاک نمایند و در تقطیر چشم را با بهام و سبابه دست چپ کشاده از دست راست قطور را بچچه میل بریزند و جوهر میل از نقره باشد در علاج سعوط چشم
و رطوبات آن و از طلا بسازند اگر اراده تلطیف ماده باشد و یا از آبنوس بعمل آرند اگر اراده تلطیف مواد و تحلیل آن باشد و یا از مس مرتب سازند و باید که بعد هر استعمال میل را
بشویند و جوهر مکحله باید که از اجسام مناسبه کحل باشد که دران نهند پس گاهی از نقره و گاهی از آبنوس و مانند آن بود و شکل او مستدیر مائل بطول باشد و سر او چنان باشد
که بسهولت کشاده شود و سنگ برای سائیدن شیافات و غیره و حجر مسن بهتر ست و یا تخته آبنوس باشد و هر چیز که بران بسایند آنرا بشویند و بعضی اعمال محتاج به بستن عصابه
و نهادن رفاده بود خصوصا بعد قدح و قطع سبل و در اطفال برای حفظ اضمده و غیره و در آخر مرض و برای حراست چشم از مواد و برای ضغطه عین در نتو آن و برای منع اوجاع
و تسکین آن چنانچه در ضربان چشم و صدغ و نفع رفاده در رد جحوظ و نتو بیشتر ست **و بدانند** که ادویه که بدان معالجه چشم کنند و احتیاج در آن بعمل آلیه باشد بعضی
ازان معدنی و بعضی حجری و بعضی صدفی و بعضی نباتی و بعضی حیوانی ست و جمله این موافق بود اگر بهیئت مخصوص باشد مثل کحل و ذرور و شیاف و مانند آن و لابد ست
که خالی از کیفیات ضاره باشند و واجب ست که مختلف بود طریق عمل آنها بحسب اختلاف قوام و کیفیت آنها و مانند آن پس در جمیع معدنیات و احجار و اصداف واجب ست
که در تصغیر اجزای آن بسائیدن مبالغه نمایند تا بسبب خشونت موذی مقله نشوند از حرکت پلک و این تصغیر را گاهی کفایت میکند کثرت سحق و نخل از خرقه صفیق تنگ مسام
مع ترطیب و تصویل با آب چنانچه در توتیا و شادنج و مرقشیشا و اثمد و مانند آن از معدنیات عمل میکنند و گاهی این بدون احراق با تمام نمیرسد بجهت کیفیت ردیه
یا عدم قابلیت سحق بلیغ و بهترین طرق احراق آنست که در کوزه جدید کرده بگل حکمت گرفته در میان تنور یا قرن مدتی بدارند تا آنکه خوب سوخته مهیا بجودت سحق گردد
چنانچه با قلیمیا و زاجات و سواد سند و حریر و شنج و حلزون و صدف و مانند آن عمل میکنند و بعضی ادویه بعد حرق و سحق بغسل کثیر محتاج باشند مثل سفیداب و این برای ازاله
ترشی او که مضر چشم ست و رفع حرارت مکتسبه از نار میکنند و ایضا مانند نحاس محرق که دران کیفیت ضاره بعین ست و بسیار ادویه است که سحق او با اختلاط آب
یا رطوبت مائی جید میشود مثل احجار و اکثر معدنیات و بعضی ازان محتاج باین نمیشوند مثل نشاسته و صبر و اما سحق صموغ بغیر رطوبت بسبب انحلال قوت آنها بحرارت سحق
موجب ضعف آنها میگردد و بعضی ادویه است که هر برای تصغیر اجزای آنها خیسانیدن او در آب یا مائی مناسب کفایت میکند همچون کتیرا و صمغ عربی باید که در آب

بخیسانند پس از خرقه صفیق صاف کنند و بعضی هر ادر تصغیر اجزا این کفایت نمیکنند بلکه باوجود خیسانیدن باز محتاج بسائیدن باشند چنانچه در اشق و سکبینج بعمل
می آید و ادویه چشم در آب غوره و آب بادیان و آب هلیله و آب سماق و آب مرزنجوش و آب باران چند بار خیسانیده و خشک کرده سائیدن قوت دوا زیاده میکند و ادخال
مشک قوت ادویه را بقعر چشم و در طبقات میرساند و ادویه جدا جدا سائیده باوزن مطابق نسخه نموده آمیخته مجموع در صلایه باهستگی بسایند و از گرد و آفتاب
محفوظ دارند و در جمیع شیافات احتیاج بدوائی میشود که دران تغریه باشد تا ادویه جمع گردد و بعض آنها ببعض بچسپد و باید که آن مغریات نافع امراضی باشند که
برای آنها این شیافات ساخته باشند و آن مثل نشاسته و صمغ عربی ست در شیافات رمد و مثل انزروت و سکبینج در شیافات بیاض و ملطفات آب مانند آن و اولی
اوقات که دران ادویه چشم از شیافات و ذرورات و مانند آن بسازند فصل ربیع ست بسبب اعتدال هوا دران پس ادویه متکرج نخواهد شد چنانچه در سردی هوا
و نه تحلیل قوای آنها خواهد بود چنانکه در گرمی گرما لیکن اوائل ربیع بشیافات اولی ست تا قوای آنها قوت حرارت در مدت خشک شدن آنها تحلیل نشود فلهذا می باید که
تجفیف آنها در سایه کنند و اما ذرورات پس تاخیر آنها تا آخر ربیع جائز ست و دوائیکه در ابهای مذکوره پرورند در اخر ربیع بهتر باشد و باید که هر واحد از اکحال
و شیافات در ظرف علحده بدارند تا هر واحد از انها قوت یکدیگر اکتساب ننماید و بدان سبب قوت او ضعیف و باطل نگردد و همچنین حرارت مشک بمجاورت کافور
کم میشود و برودت کافور از مجاورت مشک قلت می پذیرد **علاج مرض ترکیب عین** اصلاح هیئت چشم کنند و ازاله آفت که در ترکیب اجزای چشم افتد
و آن یا بفصد و استفراغ بود و آن مذکور شد و یا بانواع حیلها که در جایگاه خویش خواهد آمد **علاج تفرق اتصال چشم** بادویه قلیل التجفیف غیر لاذع چون
سرمه و زعفران و توتیا و سفیداب و شادنج و صبر و مانند آن علاج باید کرد زیرا که هر دوائی که مزاج او موافق مزاج چشم ست مضر عین بود و آنچه اندکی مخالف او ست مثل
ادویه مذکوره نافع باشد و چون مزاج چشم گرم و تر ست لهذا در اکثر دوای مرطب چشم را مضرت رساند و هر دوا که رطوبات کم کند و لاذع نباشد تقویت چشم نماید و هر عضوی که
قوی گردد ماده مرض را قبول نکند و آنچه بدان رسد از خود دفع کند و این اصل عظیم ست در اکثر علاج چشم مرعی دارند بالجمله علاج مفصل او و علاج لوازم او بفصول علحده مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

اوجاع عین

بدانکه در چشم بیشتر اوجاع ممدده و لذاعه و ناخسه و ضربانیه و حاده و ضاغطه و خشنه مانند آن افتد و آنرا اوجاع زیاده تر از غیر او عارض شود بسبب قوت حس او
و ملاقات پلک بمواضع موجعه آن و جنبش کردن آن از هر طرف و چون دردهای چشم شدید باشد پس امراض موجعه آن بغایت حاد بود و صبر طبیعت بر اوجاع او
تا مدت طویل کمتر بود و چون درد آن طول کشد فضول در چشم کثرت پذیرد و ضعیف گردد پس مستعد امراض شود بالجمله اوجاع چشم را هر ده سبب ست **طریق تشخیص**
اسباب او اول چشم را ملاحظه نمایند اگر دران آثار اقسام رمد یا سبل یا جسارت ملتحمه یا بثور یا قروح عین یا ضربه چشم یا قذی معلوم شود سبب درد همان باشد
و هر واحد ازان در فصل علحده مذکور خواهد شد و اگر علامات امراض مذکوره یافته نشود درین صورت از مریض سوال کنند که کدام قسم درد ست آیا ضربانی و مسلی ست
یا ناخس یا ثقیل یا ضاغط یا تمددی و در عمق چشم محسوس میگردد یا در دیگر اجزای چشم پس اگر بیمار درد ضربانی مع مسلی یا مع ضاغط در عمق چشم بیان کند و درد مذکور مثل
شقیقه سر گاهی لازم باشد و گاهی نه از صداع صدغ و شقیقه عین باشد و اگر درد ضربانی با صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر درد ناخس شدید که تا صدغین منتهی شود
و عروض درد خصوصاً عند حرکت بگوید و در رگهای چشم تمدد و رنگ ورم سرخ مائل بسیاهی و تیرگی نماید و اشتهای طعام نشود از سرطان قرینه باشد و اگر در چشم الم ناخس
بگوید و پندارد که در حدقه خار یا سنگریزه افتاده است و حدقه گردانیدن و در روشنی چشم کشادن نتواند از نرسیدن غذا بر رطوبت زجاجیه باشد پس اگر سبب خشکی رگهای
مجاری غذای او بود و هر دو چشم در غور روند و اشک نیاید اما اگر سبب نرسیدن غذا سده بود گاه گاهی در چشم اشک همی آید و گاه باشد از هر دو گوش چیزی شبیه بریم براید
و ذائقه و دهن بی مزه گردد و اگر درد ثقیل گوید و چشم گران باشد و اشک ارد و هر چیز غیر مستقیم نماید و پلک با هم نه پیوندد و در نصف قرنیه کدورت نماید از زوال طبقه عنبیه باشد
و اگر وجع شدید ضاغط گوید و نتواند چشم را حرکت داد و عطاس و چشم پر چرک و پر اشک بود از ضغطه جلیدیه باشد و اگر وجع شدید در قعر چشم باشد و با آن انتشار
نور در جمیع اجزای عین مدرک گردد و بصارت باطل شود از تفرق اتصال شبکیه باشد و اگر در عمق چشم درد بگوید درین صورت اگر در اقطار چشم سرخی نماید از
فساد طبقه مشیمیه باشد و اگر با درد ضاغط در عمق چشم جحوظ عین باشد از ورم طبقه صلبیه باشد پس اگر ورم دموی بود با الم مذکور تمدد و حکه در چشم بموضع غیر معین باشد

واگر صفراوی بود با احتراق والتهاب و حرارت شدید باشد واگر بلغمی بود با الم ثقیل و استرخای پلک و دشواری نظر بسوی اشیای عالیه مثل سقف وغیر آن باشد واگر باوجود
درد در عمق چشم چنان نماید که چشم باز پس کشیده میشود از ورم سوداوی یا یبوست صلبیه باشد واگر التوای چشم بجانبی والم تمددی بجهتی مائل گوید از التوای عضلهٔ صلبیه باشد
واگر وجع تمددی گوید و چنان پندارد که چشمها بسوی اسفل خواهند بر آمد و باشد که نظر بسوی سقف دشوار گردد از استرخای پردهٔ صلبیه باشد علاج درد چشم دردناک میل
نیند از ند بلکه ادویهٔ را در شیر یا چیزی دیگر حل کرده واندک اندک بفاصله چکانند و هر مرض چشم که با درد صعب بود اول تسکین درد نمایند لیکن دوام استعمال مخدرات بهر تسکین
وجع جائز نیست و باید که در اوجاع خواب آورند بهر حیله که ممکن باشد حتی که بغنا و حکایات ملایم و آواز آب و شجر و آسیا وغیر لطیف مع قلت روشنی در مسکن و ترک حرکات عنیفه
واما حرکات خفیفه مثل جنبش گهواره و مانند آن مفید بود وانچه از شقیقهٔ عین باشد اول فصد سر رو نمایند بعده بر صدغین زلو چسپانند و بعد نضج ماده مسهل و حب ایارج دهند
و هرچه در شقیقهٔ سر مسطور شد بعمل آرند پس برای تسکین درد و حرارت و ردع ماده آب عصی الراعی و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و شیر دختران در شیشه کرده و اندکی شیاف مامیثا و حضض سوده
آمیخته بجوشانند و سرد کرده چند قطرهٔ روغن گل آمیخته بجنبانند تا که مثل مرهم شود و هر ساعت در چشم قطور سازند و الا زلو بر صدغین بچسپانند واگر فائده نشود شریان صدغ
قطع نمایند و در علاج مهلت روا ندارند تا بکوری نه انجامد وانچه از سرطان باشد علاج نپذیرد لیکن برای تسکین درد و توقف مرض فصد قیفال کنند و ماء الجبن به سکنجبین
افتیمونی و سفوف سودا و حب لاجورد یا بماء الفواکه و خیار شنبر دائم تلیین طبع نمایند و ماء الشعیر و شربت بنفشه و سکنجبین و شربت خشخاش و جلاب و شربت نیلوفر دهند
و باغذیهٔ جید الکیموس خطلیه که دران حرارت نباشد و بلحوم خفیفهٔ طیور مثل دراج و چوزهٔ مرغ فربه و اطراف و لحم بزغاله و حملان غذا سازند و یا حریرهٔ جو با اصل السوس مقشر
کوفته و گاوزبان و گل بنفشه هر یک سه درم عناب پانزده دانه نیلوفر تازه مقشر هفت عدد نیک پخته صاف کرده شربت خشخاش یا شربت انار شیرین یا شربت بنفشه یا
شربت نیلوفر داخل کرده روغن بادام شیرین آمیخته بیاشامند و آشامیدن ماء الجبن یا یکی از اشربهٔ مذکوره یا شیر خر یا شیر بز و یا شیر گاو نیز نافع ست و بقول آخر بعد
منضجات سودا استعمال نمایند و مطبوخ افتیمون و بعده ماء الجبن گاهی با سفوف مبدل و گاهی با سفوف مسهل بنوشند و سفوف مسهل از حجر ارمنی و هلیلهٔ کابلی و هندی
و بسفایج و نمک هندی و غاریقون مرتب سازند و سفوف مبدل اینست مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و مغز تخم بادرنگ و گاوزبان و اصل السوس و صندل و طباشیر و گل سرخ
و کشنیز خشک سائیده هر روز پنج درم همراه ماء الجبن بدهند و سویدی مینویسد که این سفوف مجرب من ست و شیاف ابیض با سفیدی بیضه آمیخته و یا شیاف مامیثا
در شیر زنان حل کرده در چشم چکانند و سفیدهٔ بیضه با کلیل الملک و اندکی زعفران بنهند و یا آرد جو و بنفشه و نیلوفر و آرد باقلا و بابونه و اکلیل و آب کاکنج و آب عنب الثعلب
ضماد سازند و یا برگ خطمی و برگ خبازی و عنب الثعلب کوفته روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و هر شب قیروطی زردهٔ بیضه و روغن گل بر پشت چشم نهند و جمیع ادویه که
دران ملینات مغریه و مخدرات باشد بعمل آرند و ادویه و اغذیهٔ حاره اصلا استعمال نسازند و نطول نمایند با آبیکه دران بابونه و گل بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و گل نیلوفر
جوشانیده باشند و طلا نمودن زردهٔ بیضهٔ مرغ با کتیرا یا شیر زنان نیز مفید ست و شادنج و نشاسته مساوی صبح و شام اکتحال نمایند و بقول انطاکی حیله در سکون الم
بمخدرات کنند بعده در چشم شادنج و نشاسته و گل مختوم و مامیثا و مروارید استعمال کنند نه غیر آن که اگر ماده غیر مستحکم بود به شود و الا وقوف آن کفایت باشد واگر آب کشنیز سبز
و آب عنب الثعلب و آب گل سرخ و سه اگلاب هر یک سه ماشه تخم کاسنی صندلین گل ارمنی هر یک سه ماشه در عرق بید مشک یکتوله ضماد کنند بسیار مفید ست و گویند که هرگاه
درد ساکن گردد توتیای مغسول شادنج مغسول نشاسته هر واحد یک درم شیاف مامیثا گل مختوم هر واحد نیم درم مروارید دو دانگ کوفته بیخته اکتحال نمایند و شیافات لینهٔ
مسکنهٔ وجع استعمال کنند و لعابات مرخیه و مانند آن در چشم ریزند و حمام مرطب نافع ست و از اغذیهٔ مولدهٔ سودا مانند عدس و بادنجان و گوشت گاو اجتناب نمایند وانچه از سده
غذا بر جا چه باشد و سببش سده بود بحسب ماده در اسهال و تفتیح سده کوشند مثلا در مادهٔ بارد مطبوخ بادیان بیخ اذخر افسنتین تخم کشوث بشربت دینار بدهند و در
مادهٔ حار مطبوخ تخم کاسنی اصل السوس عنب الثعلب مویز منقی شاهتره همراه سکنجبین دهند و شربت بزوری و قرص لیوند و امثال آن استعمال کنند و سده از مادهٔ حار
نادر بود و بعد انفتاح سده برای ترطیب ضماد برگ خطمی که در سرطان گذشت باضافهٔ سفیدهٔ بیضه دائم بر چشم نهند و شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده در چشم کشند
و روغن بنفشه یا کدو در بینی چکانند و ایضا برای ترطیب مزاج مثل روغن بادام و شیر دختران و روغن نیلوفر و سعوط از مسکهٔ گاو و مغز ساق او و تدبیر مرطب مثل فرط آب
و تناول اغذیه باجات و سمه و کدو و خیار مع لحوم چرب و لحم ماکیان فربه و زردی بیضهٔ نیمبرشت بعمل آرند و از هرچه مالح و حامض و حریف و مجفف باشد اجتناب نمایند

و قرشی گوید که علاج عدم غذای زجاجیه اینست که در غذا بر مرطبات اقتصار نمایند و ماء الشعیر ایام متوالی بنوشند تا بدن اثر ترطیب دهد بعده استفراغ باین مطبوخ نمایند اگر ظاهر شود که آن از سده است افتیمون جبلی و بزر جزر بری هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون هر واحد چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم تمر هندی ترنجبین هر واحد بست درم انجیر بیست عدد جوشانیده صاف نموده بقدر صد درم گرفته هفت درم شکر طبرزد سوده انداخته و سه درم تا پنج درم روغن بادام بالایش ریخته نیم گرم بنوشند و از این مطبوخ دو شربت در مدت هفت روز بیاشامند اگر مزاج و قوت و سن و فصل و بلد احتمال آن نماید و در جمیع امراض چشم جهد نمایند وقت علاج که مزاج مریض بحدت متغیر نشود و باعتدال رو کنند اگر از ان خارج شود و چون این مطبوخ نوشیده بر دوشیدن شیر دختران از پستان در چشم مواظبت نمایند و این ضماد بر چشم نهند برگ خبازی یا برگ خطمی جوشانیده بسایند و با سفیدهٔ بیضه و روغن بنفشه آمیزند و از قرب کافور بچشم و از شم آن اجتناب نمایند هرگاه مرض از ین رطوبت باشد و بر روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن خلاف سعوط کنند لاسیما اگر در انجا صداع باشد و برای ترطیب شیاف ابیض بشیر دختران در چشم کشند و اگر مرض از عدم غذا و قلت او باشد و سببش یبوست بود و بنا بر کثرت استفراغ یا کثرت صوم یا ترک طعام و مانند آن همگی عنایت بترطیب مصروف نمایند و در ینجا بیل استفراغ و نوشیدن چیزی از مجففات نیست و علاجش دوشیدن شیر زن مرضع از پستان بر سر و تسعیط بروغن بنفشه است و لحوم بزغاله و حملان صغار بخورانند و شراب قلیل الحرارت یا ماء الشعیر بنوشانند و از ریاضت سخت و عرق بسیار در حمام منع کنند و نطولات با دویهٔ مرطبه مثل بنفشه و نیلوفر و برگ بید استعمال نمایند و اگر وقت بنفشهٔ تر باشد بنفشهٔ تازه یا در گلاب تر کرده شب بر سر نهند و بخواب روند و تعدیل خوابگاه نمایند و از سموم و بادهای گرم محفوظ دارند پس باین طریق غذا کثرت پذیرد و بجلیدیه رسد و از انچه اقبال عافیت و ابتدای زوال مرض ظاهر شود این ست که زوال غور حادث در عین اولاً فاولاً معلوم گردد و هرگاه چشم در هیئت طبیعت خود عود کند و صداع و حدت زائل شود مریض صحت یابد **وانچه** از زوال عنبیه باشد اگر غلبهٔ خون در یابند فصد کنند و مسهل مناسب مزاج دهند و بعد تنقیه مدمعات در چشم کشند و موافق خانهٔ چشم از اسرب مانند خود ساخته و در وسط آن سوراخ کرده در رفادهٔ بیضی گیرند که سوراخ بند نشود و بر چشم بندند و از حرکت و نظر بسوی بعید و شئی سرنگون کردن منع کنند **وانچه** از ضغطهٔ جلیدیه باشد علاجش مثل علاج اورام چشم ست چنانچه در مد گفته آید از تسکین و استفراغ پس تحلیل ورم و تقطیر شیاف ابیض و دوشیدن شیر دختران از پستان و سعوط با شیای موافقه بعد استفراغ نافع ست **وانچه** از تفرق اتصال شبکیه باشد علاج نپذیرد مگر بهر تسکین الم در ابتدا فصد و تعدیل مزاج و اصلاح غذا نمایند و شیاف ابیض افیونی با زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل استعمال کنند **وانچه** از فساد مشیمیه باشد فصد سر و حجامت نقره یا کاهل کنند و ملینات تلیین طبع نمایند و از برگ اسبغول و برگ بارتنگ و برگ عنب الثعلب آب بر آورده بجوشانند پس حضض و قدری شیاف ابیض حل کرده صبح و شام در چشم چکانند و طلع که آنرا بهار خرما گویند بلعاب اسبغول و اندکی سرکه و روغن گل سرشته وقت خواب بر چشم ضماد کنند و شیاف دینارج بعده برود کافوری اکتحال نمایند **وانچه** از ورم صلبیه باشد در دموی فصد سر و کنند و بهر تلیین طبع ادویهٔ خفیفه مثل بنفشه نیلوفر خطمی عناب سپستان جو نیم کوفته جوشانیده صاف نموده روغن کنجد شکر سرخ آمیخته حقنه سازند چند بار متوالی و یا مطبوخ عناب سپستان آلو بخارا نیلوفر خطمی شیر خشت ترنجبین آمیخته بنوشند و بعد منع ماده از انصباب تنقیهٔ دماغ از فضول کحل ساذج اصغر صبح و شام در چشم کشند و اگر ازین تدبیر فائده نشود شیاف ابیض افیونی با آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب سبز مطبوخ مصفی حل کرده در چشم چکانند و بر بندند و شربت عناب بماء الشعیر مدام نوشیدن و آب طلع و مانند آن سعوط کردن نافع ست و در صفراوی اگر واجب بود فصد کنند و از مطبوخ مذکور باضافهٔ هلیلهٔ زرد و خمیرهٔ بنفشه یا گلسرخ و بنفشه و آلو و عناب و تمر هندی و کشوث و تخم کاسنی و ترنجبین و مانند آن تلیین نمایند و یا مسهل صفرا دهند بعده جو مقشر و بهدانه هر یکی ده عدد خشخاش بست دانه نیم کوفته و قدری انزروت با آب شیرین آن مقدار که بالای دوا باشد در قدر مضاعف بجوشانند که بقوام ماء الشعیر آید صاف نموده در روز و شب چند قطره در چند بار نیم گرم در چشم چکانند و رفادهٔ مبلول بسرد ثقیل بر چشم بدون بستن بنهند و ساعتی بر پشت بخوابند پس شحم انار و اطراف کاسنی مساوی کوفته بزرقطونا برابر هر دو آمیخته در گلاب و روغن گل خوب بجوشانند وقت خواب بر چشم ضماد کنند و بملایمت بر بندند و صبح چشم را صاف نمایند و طعام سرد مرطب خورند و مدام بروغن بنفشه و شیر زنان سعوط سازند و در بعض اوقات شیاف ابیض در چشم چکانند و از مشی در آفتاب و دخول حمام منع کنند و در بلغمی بعد نضج و تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج روغن مصطگی بکجز و مشک بعد جزو قدری آب زعفران مطبوخ آمیخته حل کرده در بینی چکانند و اندک اندک هر روز افزایند پس مرزنجوش نیز بریان

و زعفران سوده در خرقه بسته بویند تا که عطسه آید و اگر عطسه کمتر آید کندش اضافه کنند که تعطیس درینجا انفع اشیاست و مشک مداوده محلل داخل کرده اکتحال نمایند
و در ابتدا ابر شکین ورد گلسرخ و مورد در شراب پخته یا بزردی بیضه و روغن گل و زعفران ضماد کنند **و انچه** از ورم سوداوی یا یبوست صلبیه باشد در صورت ورم
بمطبوخ افتیمون و سفوف سودا یا حب لاجورد بعد از نضج و ترطیب بدن تنقیه نمایند و یا مستفرغات خفیفه مثل خمیره بنفشه با عرق گاوزبان تنقیه بدن کنند و بهر
ترطیب بدن و دماغ و چشم اشربه و اغذیه مرطب اختیار کنند و شیر دختر یا شیر بز یا شیر خر بر سر دوشند و در بینی چکانند و شیر دختران و روغن بنفشه یا نیلوفر و آب عصی الراعی
و آب حی العالم در بینی چکانیدن بغایت مفید ست و چشم بسته دارند و بماء الشعیر و ماء الباقلا و مانند آن که بخار رطب بردارد غذا سازند پس اگر مرض زائل نشود شعیر
رزین یعنی جو بالیده و سنگین سوخته بشیاف ابیض آمیزند و در سفیده تخم مرغ حل کرده صبح و شام در چشم کشند و بران رفاده بگلاب تر کرده بر بندند و هرگاه در ورم خفت پذیرد
و حجم کم گردد بآب گرم تکمید کنند و اکثر آب گرم بر سر ریزند و بر ابادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مانند آن انکباب نمایند **و انچه** از التواء صلبیه باشد ایضا
در ترطیب مزاج کوشند اکلاً و شرباً و نطولاً و استحماماً و تمریخاً و طلاءً و سعوطاً و قطوراً و قیروطی که از روغن بنفشه یا نیلوفر و موم ساخته با آب عصی الراعی و قداح بید و آب جو اداکرده
تسقیه داده باشند بر سر و بدن مالند چنانچه جالینوس در سیام مذکور نموده و شیاف ابیض بشیر حل کرده در چشم چکانند و شیر دختران در چشم دوشند و از خواب بر پشت منع کنند
و اگر در هوای گرم احتیاج خروج از خانه باشد پارچه در گلاب تر کرده بر روی اندازند **و انچه** از استرخای صلبیه باشد بعد نضج از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده
غراغر منقیه از مویزج و عاقرقرحا و مری مانند آن استعمال کنند و مصطکی و کندر و اتینج و وج تنها یا با مویز مرکب ساخته بخایند و سعد اسود بر زبان بمالند و مدام شیاف احمر
حاد و با آب مطبوخ زوفا حل کرده در چشم چکانند و اغذیه ناشفه مثل قلایا و مطنجنات گوشت تیهو و کبک و دراج اختیار کنند و اگر قوت و سن و فصل مساعدت کند فصد سر نمایند
و اگر مرض زائل نشود حقنه منقی امعا از رطوبات غلیظه بعمل آرند و بریاضت معتدل امر کنند و هرگاه علت مشکل گردد بادی صداع عارض شود درین صورت معالجه چشم
ترک نمایند و بعلاج صداع متوجه شوند که بزوال آن این مرض نیز زائل شود و علاج ورم عنبیه مثل علاج رمد ست

اقسام رمد

بدانکه رمد نزد قدما ورم حار ملتحمه است و اورام دیگر را تکدر گویند نه رمد و متاخرین مدر د چشم یا ملتحمه را گویند با ورم باشد یا بی ورم و ماده ورم حار باشد یا بارد چنانچه
از کلام شیخ مستفاد میشود که رمد دو قسم ست یکی حقیقی و آن ورم ملتحمه است پس اگر در عظم ورم و شدت اعراض از حد تجاوز کند آنرا وردیج گویند و بیونانی کیموسیس نامند
و این بیشتر بصبیان عارض میشود دوم غیر حقیقی و آن تسخن و ترطب چشم ست از اسباب خارجی که محدث سرخی چشم بلا ورم شوند و آنرا تکدر و تخثر نامند و بیونانی طاراکیس
گویند بمعنی اضطراب و این قسم را اکثر امر وقتی حادث میشود که در بدن و سر امتلای بسیار از مواد نباشد و الا براحات تکدر فقط اقتصار نمیکرد بلکه رمد حادث میشد و لیکن
اگر سبب بدنی یا بادی معاضد بادی اول آنرا معاونت کند می تواند که زود برمد حقیقی منتقل گردد مثل انتقال حمی یوم بحمیات عفنه و چون برمد انتقال یافت بیونانی
اثوفلما نامند و رمد که تابع جرب عین باشد در ابتدا از قبیل تکدر بود و روفس در کتاب العین گفته که رمد سه صنف ست اول تکدر یکه عارض چشم گردد از غبار یا دخان
دوم ورم حار ملتحمه است سوم آنست که آن ورم صعب باشد بحدیکه ملتحمه بالای قرنیه آید بجهت شدت ورم و سید جرجانی و ایلاقی تقسیم رمد به سه قسم بدین طور نموده
یکی آنکه در چشم هیجان از سبب خارج مثل دخان و غبار و گرمی آفتاب ظاهر شود دوم آنکه سخت تر از اول بود و اسباب این دو گونه است اول آنکه هرگاه سببهای خارجی
مذکوره دوام و کثرت پذیرد تاثیر او قوی گردد و ماده را که در میان عروق و طبقات چشم باشد حرکت دهد و فاسد کند و ثانی آنکه مواد فزونی از جمیع بدن بدماغ صعود کند
و آنرا ممتلی سازد و از دماغ بچشم نازل شود خصوصاً اگر ملتحمه ضعیف باشد و دماغ و عروق او و دیگر طبقات چشم قوی باشند و مواد بسوی ملتحمه نازل گردد سوم صعب تر
از هر دو نوع ست و سبب او کثرت و رداءت اخلاط و ورود آنها درین طبقه باشد و نشانش آنست که سفیدی چشم بلند تر از سیاهی باشد و گاهی پلک چندان ورم کند که
پوشیدن چشم ممکن نبود و بسبب صعوبت ورم پلک منقلب گردد و جالینوس گفته رمد چهار نوع ست یا از خون خالص ناید در کمیت یا از خون بلغمی یا خون سوداوی یا خون صفراوی
و این نوع کثیر الوجود ست بالجمله ماده رمد حقیقی نیز مثل اورام دیگر از اخلاط اربعه مفرد و مرکب باشد و خلط مورم گاه در چشم تولد کند و گاهی از دماغ بر سبیل نزله آید
از طریق حجاب خارج سر یا از طریق حجاب داخل و گاهی از اعضای دیگر مثل معده و رحم باید خصوصاً وقتی که سوء مزاج بچشم عارض شود و آنرا ضعیف و قابل مواد اضافی گردانند

و بعضی گویند که مادهٔ محدث رمد یا در چشم متولد میشود وقتیکه آن در سوء مزاجی مفسد باشد که انچه از غذا بسوی آن آید فاسد گرداند و یا ماده در آن متولد نمیشود بلکه بسوی او منتقل میگردد از غیر او و آن خواه کل بدن باشد وقتیکه در بدن سوء مزاج مصعد مواد بسوی چشم بود چنانچه بدن الحرارت شدید بهم رسد از تعب و یا غضب و یا جماع و یا ملاقات آفتاب گرم و مانند آن و بدن ممتلی بود و چشم ضعیف باشد که بسبب تحریک اخلاط باین اسباب انتقال بسوی چشم یابد و چشم بسبب ضعف خود قبول نماید و یا بجهت امتلای کثیر از مواد در بدن عند احتباس استفراغ انچه استفراغ آن ضرورست قبل از وقت میباشد چنانچه نزد احتباس خون حیض یا نفاس یا بواسیر یا اسهال قبل از نقای هر واحد خواه عضو واحد بود و آن عضو یا متصل بچشم باشد مثل دماغ و یا غیر متصل بدان و این عضو غیر متصل یا قریب باشد بآن مثل معده یا غیر قریب بود بدان مانند رحم و ماده که انتقال می نماید بسوی چشم از دماغ گاه در شرائین می باشد پس وجع او حادتر بود و گاه در اورده و گاه در اعصاب و گاه در سمحاق و گاه در ام غلیظ و گاه در ام رقیق و گاه در جوهر دماغ و انتقال ماده از معده بسوی چشم گاه بر سبیل تبخر بود و گاه بطریق اورده و شرائین صاعده از معده بسوی سر و از ان بسوی چشم میباشد و همچنین انتقال آن از رحم و لیکن رحم چون از دماغ بسیار بعید ست ماده بچشم از رحم انگاه منتقل شود که امتلا کثیر و سوء مزاج مصعد مواد در مزاج آن بکمال شدت باشد و ازینجهت اکثر این عند احتباس طمث یا نفاس و خصوصا اگر رحم معذلک مؤف بود چنانچه عند وضع حمل و یا اسقاط حادث میگردد و اما معده را کفایت می نماید ادنی آفتی برای انتقال ماده مثل فساد هضم و ضعف آن و اما انتقال ماده بسوی چشم از اعضای دیگر غیر اینها وقتی باشد که اعضای هاضمه ضعیف شوند و تبخیر آن بسیار گردد و درین جمله انتقالات لابدست که چشم ضعیف باشد تا آنکه قبول نماید ورنه ماده بسند فعه قبول نمیکند و از خود دفع می نماید و گاه حادث میگردد انتقال ماده از سردی که بعضو جهلی برسد و هضم آن ضعیف گردد و فضول آن کثرت پذیرد و این اکثر انجر لازم شود و چون چشم را با اعضای راس اتصال بسیار و مشارکت تمام بدانست هرگاه در سر مواد بسیار مجتمع گردد و چشم ضعیف باشد اکثر رمد عارض میگردد خصوصا چون متفق شود بآن سببی که سیلان دهد مواد را یا بارخای آن چنانچه تدهین سر نماید یا بانسداد مسام ظاهر راس سائل مواد و یا امری که باعث ترقیق مواد گردد مثل گرمی آفتاب که بسر رسد و مانند آن و یا امری که بهیجان و حرکت آورد مواد را مثل غضب شدید یا جماع بسیار و یا امری که بفشارد مواد را بسوی چشم مانند آنکه سردی بسیار بسر رسد و یا امریکه حبس مواد نماید از تحلیل مثل برد مکثف و انسداد مسام از وسخ بسیار چنانچه حادث میگردد چون بعد عهد از حمام گردد و گاه حادث میگردد رمد از سیر در یخ و برف و یا آنکه آفتاب بر یخ و برف بتابد و انسان بسوی آن نظر نماید و شعاع شمس از یخ و برف بسوی چشم رجوع کند و باحتقان ابخره دران بصر ضعیف گردد و بدان سبب ملتحمه ورم نماید و رمد رطب بهم رسد و از ان اشک بسیار سیلان نماید **و گاهی** رمد بحسب دور و نوبه انصباب ماده بسوی چشم از عضو دیگر و یا بسبب دور تولد او در چشم ذی ادوار و نوائب میباشد و آن ادوار گاه منتظم میباشد و گاه غیر منتظم و گاه میباشد بانتظام بحسب حال ادوار تزید ماده یا تزید شر آن و در اکثر نوائب آن غب یعنی یکروز در میان میباشد خواه ماده منصب از عضو دیگر باشد و خواه متولد در چشم و آن ماده صفراست در رمد دوی را نوبت نباشد و حدوث رمد از بلغم و سودا کم ست اکثر رمد با دوار صفراوی بود و نوبه هیجان آن غب میباشد و آن از امراض حاده است و بحران او در چهارده روز واقع شود و آن هفت دوره باشد و لیکن رمد خاصه صفراوی که دران وجع شدید بود باید که بحران او در هفت روز گردد و هر قدر که درد شدید تر باشد بحران قریب تر بود و گاه نوبه رمد هر روز میباشد پس اگر معذلک شدید الحرارة و لذاع بود آن صفراوی باشد و این هنگامی ست که صفرا در کمال حدت و لذع باشد و دو ماده باشد که نوبه هر یک از ان هر دو غب بود و پیش و پس یکدیگر و با آن سائر علامات اورام صفراوی بود و بحران او قریب تر باشد و اگر با آن ورم سردی و قلت وجع باشد و هر روز نوبه کند دلیل بلغمیت ماده آنست و این طویل المدة میباشد و گاه نوبه آن ربع میباشد و این سوداویست و رمد سوداوی نیز طویل المدة میباشد و گاه تا چهل روز میکشد و بیشتر از ان نیز **و سبب اشتداد** وجع در رمد یا خلط لذاع اکال طبقات و یا خلط کثیر المقدار ممدد و یا بخار غلیظ بود و وجع حاد لذاع اکال بر فساد کیفیت ماده و حدت او دلالت کند و وجع ممدد دال بر کثرت ماده و دم یا بر بخار غلیظ و ریح باشد و جمیع انواع رمد در شب اشتداد کنند اول روز تخفیف می یابند و رمد سریع المنتهی آنست که با کثرت سیلان اشک لذع او حادتر باشد و بطی المنتهی آنکه یابس بود **و بقراط** گوید که چرک رطب سلیم ست لیکن بطی البرء بود و چرک یابس سریع البرء ست الا از ان خروج قروح چشم باشد و اگر رمص خضر و اشک بسیار گرم اید چشم جراحت کند و اگر زمانه سیلان چرک و اشک و ورم طول کند شعر منقلب بود یا قرحه پیدا شود و رمص بر نضج یا بر غلظ ماده دلالت کند و آنکه با نضج بود و باوی چشم در اول اندکی سبک گردد و بسرعت منحل شود محمود بود و رمص صغیر الحب بر خیر دلالت کمتر کند و قطعه کبار

رمص بیشتر از صغار بود و حدوث التصاق با اجفان و لیل شروع نضج است چنانکه بقول جالینوس مادامیکه سیلان رمص بسیار و رقیق حاد باشد دلیل زمان ابتدا
و چون با بتدا بغلظت و قلت نماید زمان ابتدای نضج باشد تا هنگامیکه غلظت یابد و بچسپد اجفان که آن زمان قرب کمال نضج است و چون کم گردد رمص و بسیار
غلیظ شود زمان بکمال نضج باشد و آرچیجانس گفته فضل رقیق که با آن رمص نباشد در اکثر مر صاحب خود را کور میگرداند و بارمص مخوف نیست مامون از کوری
و قروح رد یه است و خداوند چشم جاحظ قابلتر بعظم رمد میباشد و کثرت اشک بارد در رمد بسبب عدم هضم و نضج بود و دلالت بر بطوی زمان می نماید و بیشتر رمد با سهال
طبیعی زائل گردد و در دوارت رمد بحسب کیفیت ماده باشد و عظم رمد بحسب کمیت ماده بود و در بلاد جنوبی رمد بسیار عارض شود و بسرعت زائل گردد و در بلاد بارد
و ازمنهٔ بارد بعکس این باشد و ابدان صلبه را بر بلاد بارد شمالی و ابدان لینه را بر بلاد جنوبی قیاس کنند و نهجی که بلاد گرم رمد پیدا میکنند همچنین حمام بسیار گرم چنانچه
انسان هنگام دخول آن مکان می برد که رمد عارض شده و ثابت گوید که گاهی رمد کسانی را که عادی حمام باشند از ترک استحمام بسبب انسداد مسام نیز افتد و علی بن عیسی
از ارسطو نقل کرده که رمد صیف با تب ملنی باشد مگر بندرت پس اگر صاحب رمد را تب عارض شود خصوصاً در تابستان رمد نضج یابد و بسرعت زائل گردد و اگر رمد
بعد تب شدت کند منذر بآفت عظیم بود و بکوری انجامد و جماعت کحالین گویند که اگر سرخی شدید و رطوبت کثیر بود ماده خون باشد و اگر سرخی شدید و جفاف بود
صفرا باشد و اگر سرخی اندک و چرک بسیار بود بلغم باشد و اگر هر دو اندک بود سودا باشد **طریق تشخیص** انواع و اسباب رمد باید که اولا دریافت نمایند اگر رمد خفیف با سرخی
قلیل و سوزش اندک و سیلان اشک بود و بعد گرمی آفتاب یا صداع احتراقی یا حمی یوم احتراقی یا رسیدن غبار و دخان یا سردی یا ضربه یا هوای تند یا دیدن چیزهای
بسیار روشن یا نظر بچشم مرمود یا خوردن اغذیهٔ مضر چشم یا کثرت مطالعهٔ کتب یا سهر مفرط وغیره اسباب خارجی پیدا شده باشد تکدر بود **و اگر** رمد مفرط با سرخی و انتفاخ
و دمعه و الم شدید لذاع اکال و مدد باشد رمد حقیقی بود و پس اگر مرض عظیم تر و صعب تر باشد و ورم بحدی رسد که سفیدی چشم سیاهی او را بپوشد و بند کردن چشم مشکل گردد
و گاهی اجفان از داخل بشکافد و خون از آن سیلان نماید و رنگ ورم همچون کل سرخ باشد و رد یخ بود **و بعد تشخیص** رمد حقیقی نوع مادهٔ او مشخص کنند باین طور که اگر شدت
و خفت وجع ببرسند اگر وجع شدید گوید مادهٔ حار بود و بعده بسرخی چشم و کثرت و قلت چرک و عروق نظر کنند و بپرسند که در رمد و ضربانی ست یا نخس محرق پس اگر سرخی شدید
با کثرت چرک عظیم و انتفاخ و ظهور عروق بود در رمد و ضربان صدغین و دیگر آثار غلبهٔ خون از عظم نبض و قانیت بول و کسل و تمدد و ثقل راس و بعد عهد از فصد و ملاقات فم
و تخیل چیزهای براق سرخ در خواب و زمان ربیع و سن شباب و تقدم اکثار تناول اغذیهٔ مولد دم و ورم پلک و انقلاب آن بخارج معلوم شود مادهٔ دموی باشد و اگر
سرخی با قلت چرک و وجع ناخس و محرق ملتهب و دمعهٔ رقیق حاد و عدم التصاق اجفان بود و دیگر آثار صفرا مثل تلخی دهن و اشتعال بدن و زردی رنگ و تخیل شعله
و نیران در خواب و حدوث آن در زمان صیف و منتهای شباب و تقدم اکثار اغذیه و ادویهٔ مولد صفرا و تعب و سهر و شراب صرف و مانند آن یافته شود مادهٔ صفراوی باشد
و اگر وجع غیر شدید گوید مادهٔ بارد بود و بعده اگر با سرخی خفیف ثقل شدید و انتفاخ عظیم و حرارت قلیل و اشک و چرک و التصاق بسیار بود و دیگر علامات بلغم مثل لین ملمس و سردی او
و تخیل آب و باران در خواب و کثرت آب و لزوجت دهان و حموضت آن و کمی عطش و کسالت بدن و سفیدی رنگ قاروره و برازو سن طفولیت و شیخوخت و فصل سرما و برد مزاج
و تقدم اغذیهٔ بلغمیه و کثرت سکون و مانند آن باشد مادهٔ بلغمی بود و اگر با کمودت رنگ ثقل و جفاف و قلت آب دهان و سرخی اجفان و قلت التصاق از زمان مرض
و با صداع غالبا و دیگر علامات سودا مثل قحل عین و ضعف حرارت و سوداویت مزاج بدن و راس و سوئیت اخلاق و غلظت رمص و یبوست آن و تخیل اشیای تاریک
و سیاه و خائف در خواب و عروض آن در زمان خریف و سن کهولت و تقدم تعب و بیداری و هموم و حزن و خوردن اغذیهٔ سوداویه مثل گوشت گاو و حیوانات وحشی
دریافت شود مادهٔ سوداوی باشد و اگر وجع ممدد بلا ثقل و بدون سیلان و التصاق و تقدم استعمال اغذیهٔ مولد ریاح مدرک گردد مادهٔ ریحی باشد پس اگر بمشارکت دماغ
یا معده یا دیگر اعضا بود مشارکت او بدستوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد مشخص نمایند

علاج تکدر و رمد خفیف

اکثر و ران ازالهٔ سبب کفایت میکند و الا اگر بسبب حرارت باشد تدبیر ش سبکتر از علاج رمد حار نمایند و ادویهٔ مبرده مقویهٔ چشم استعمال کنند مثلا پارچه بگلاب و اندک
کافور آلوده بر چشم بندند و صفرهٔ بیضهٔ مرغ با سفید در آب کشنیز سبز یا شیر دختران سوده بر حوالی چشم ضماد کنند و برگ تازهٔ سنگهاره سائیده قرص بسته بر چشم نهادن نیز مجرب

وشیر دختران یا سفیدی بیضه مرغ و لعاب اسپغول یا بهدانه در چشم چکانند و شیاف بر نوما استعمال نمایند و شیاف ابیض و برود کافوری در چشم کشند و آنچه در گویند عصارهٔ عنب الثعلب برای مدیکه سببش دخان یا غبار یا حرارت آفتاب باشد نافع ست و معذلک علاجش سکون و هدو و ترک غذا و تقلیل آن و جلوس در جای تاریک ست که درین شفای اوست و شیخ میفرماید که اگر با سبب معین تکدر امتلای خون یا مادهٔ دیگر باشد بفصد و اسهال و غیره استفراغ آن کنند و گاهی تسکین حرکت مواد و تقطیر شیر زنان و سفیدهٔ بیضه و غیره کافی گردد و در تکدر که از ضربه افتد خون گرم گرم کبوتر یا خون بال آن یا خون اعضای دیگر آن در چشم چکانند و بسا ست که تکمید آن بامفنج یا صوف در روغن گل یا طبیخ عدس تر کرده و یا تقطیر شیر زن بهر دار از پستان گرما گرم کفایت کند و الاشیاف ابیض در طبیخ حلبه سوده در چشم چکانند و در تکدر که از هوای سرد عارض شود حمام نافع بود بشرطیکه نوبت بر مد و ورم نرسیده باشد و بدن و سر ممتلی نباشد و آبیکه در ان بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند یا آب حلبه در چشم چکانند و ایضاً تکمید بطبیخ بابونه و شراب لطیف بعد سه ساعت از طعام و نوم طویل بر شراب از علاجات نافعه نوشته اند خواه از آفتاب یا از سردی یا از دیگر سبب باشد لیکن در سبب آفتاب شراب کثیر المزاج مائی ابیض باشد و باید که حمام و تکمید بر نهار و ناشتا بود و آنچه بسبب جرب خفیف باشد اول جرب حک کنند پس علاج تکدر نمایند و گاهی بعد حک جرب تکدر خود بخود زائل میشود و اگر جرب عظیم باشد و احتمال حک نکنند پس تلیین و تنقیهٔ بدن و دماغ برفق استعمال نمایند تا که متحمل تدبیر حک گردد و بدانند که تکدر اگر بسبب اشیای گرم باشد اشیای بارده از ادویه و اغذیه دهند و تبرید و تسکین نمایند و اگر بسبب تعب بود هدو و دعت لازم گیرند و اگر بسبب غبار یا دخان باشد بهوای صافی نقل کنند و اگر بسبب صداع احتراقی باشد تبرید راس و تعدیل مزاج او نمایند بنحویکه مذکور شد و اگر بسبب تپ یوم باشد تبرید جمله بدن و تعدیل او کنند و دواء الزعفران برای تکدر و اوائل رمد خفیف کثیر النفع و مجرب ست بگیرند زعفران صبر حضض فوفل عصارهٔ مامیثا صندل سرخ گلسرخ هریک پنج جزو افیون نیم جزو کوفته بیخته شیاف سازند هریک بوزن یکمثقال و در سایه خشک کرده عند الحاجت یکعدد آنرا بگلاب یا آب کشنیز تازه سائیده بر پلک و ابرو ضماد کنند و اگر در هر دو چشم باشد دو شیاف بکار برند و چون بعد از تکدر رمد ظاهر گردد علیل را در خانهٔ کم روشن نشانند و تقلیل غذا و شراب نمایند و تکثیر نوم کنند و بدواء الزعفران مذکور ضماد نمایند و اگر بشب چشم بچسپد بآب و سرکه آنرا بشویند و شیاف ابیض اکتحال نمایند اگر این تدبیر کفایت نمود بهتر والا فصد و اسهال نمایند و شیر در چشم بچکانند و اگر وجع بسیار باشد گلسرخ بطبیخ اکلیل الملک سرشته ضماد نمایند ✤

علاج کلی انواع رمد و نوازل چشم

بقول شیخ و دیگر مجربین قانون مشترک در تدبیر رمد مادی بلکه سائر امراض مادی چشم تقلیل غذا و تخفیف آنست بقدریکه نیک هضم گردد نه بحدیکه گرسنگی افراط کند و اختیار آنچه مولد خون محمود باشد و اجتناب از بخارات و لحم و سوء هضم و جماع و حرکت و غضب و از شراب و ترشی شدید همچون سرکه و سماق و حصرم و مالح و حریف مثل کراث و ثوم و بصل و مولد خلط غلیظ کدر مانند کرنب و عدس و قبض طبیعت و افراط خواب و کثرت بیداری و شب خواری و استحمام کثیر و خمر کدر غلیظ و سر نگون داشتن و تامل در اشیای دقیقه و کثرت کلام و صیاح و قی و جز آن جمله مضرات چشم که در ابتدای این مقاله مسطور شد غذا و ندر مد امضر بود و گویند که خرما و انجیر و شفتالو و مویز و عسل و انگور شیرین و خربزه و بادنجان و جوز بالخاصیت مولد رمد ست ازان احتراز کنند و تناول فواکه تر سوای اندکی بهی و ناشپاتی جائز نیست و نیشکر بنابر تولد رطوبات را در معده و از دیاد اشک مضر بود و تناول نان و خرما و گوشت و حلوا و خواب بر پهلوی چپ مطابق حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم صاحب رمد را ممنوع ست و اسفاناخ و جو پخته مفید و جالینوس نیز تخفیف در غذا و اقتصار بر ماء الشعیر نوشته معده خالی باشد و نه ممتلی و آب بسیار نباید نوشید و لباس او سفید نباشد **و ایضاً** در رمد و سائر امراض مادی چشم اعلای وساده سر و هنگام بستن بلند واجب بود و گریبان کشاده دارد و از تدهین روغن بر سر و تقطیر او در گوش چشم اصحاب رمد و نوازل چشم را اجتناب ضرور بود که شدید المضرت ست و شانه کردن موی سر مفید و نگاه دارند که موی سر بلند گردد مگر کسی که عادی باشد بگذاشتن موی بلند بر سر که او را نافع ست و بقول احسن جمال تن حلق راس بمقراض نافع رمد ست و شعر کثیر مضر ست لاسیما اگر قصیر باشند و واجب ست که نظر صاحب رمد بر بیاض و شعاع آفتاب و چراغ و آتش و چیزهای براق واقع نشود بلکه فرش و پوشش او سیاه و یا سبز بود و بر روی او پارچه سیاه بیاویزند و خرقهٔ زرد و نیز سفید گفته اند و مسکن او معتدل مائل بظلمت باشد و بوی خوش در ان نباشد **و ایضاً** صاحب رمد بروز خواب نکند تا بشب خواب آید و حتی المقدور تدبیر خواب آوردن کنند بشم ریاحین و شمامهٔ لفاح و افیون و غیره که آن علاج جید ست و هر چند که باستعمال بعضی از مخدرات مثل خوراندن شربت خشخاش و تخم کاهو و یا باستعمال شمه از افیون باشد و نشوق مطبوخ آن و مروخ بنفشه مناسب و خواب بر پشت نمایند و جانب چشم علیل نخوابند بحد الطوا...

واگر در سجده اذیت یابند موضع سجده را بلند گردانند و بران سجده کنند و دعت و سکون اختیار نمایند و ادامت تلیین طبیعت و اماله و منع ابخره در علاج جمیع انواع رمد
و فصد سر رو نمایند که موافق جمیع انواع اوست و اگر رمد شدید باشد از فصد چندان خون برارند که خوف غشی گردد زیرا که اخراج خون بسیار سبب است که فی الحال صحت
می کشد و لین طبیعت درین مرض نیز امر لابدی ست بلکه اسهال خلط غالب بر خون بعد از فصد لابدست و جهت تلیین این مطبوخ که در انواع رمد از مجربات انطاکی
ست بدهند بگیرند گلقند سی درم شکری حار و عسلی در بارد تمر هندی بنفشه هر واحد بست درم عناب اسطوخودوس هر واحد ده درم همه را در دو چند آن آب
بجوشانند تا ربع آن بماند صاف کرده پانزده درم فلوس خیارشنبر مالیده صاف نموده استعمال کنند و اگر نکایت دماغ اشتداد نماید بست درم تمر هندی کوفته
شب در گلاب دو چندان ترکرده صبح صاف نموده سی درم عقید مسک دران حل کرده در دوای سابق آمیزند یا عقب آن بدهند و این انجب علاج ست
خصوصاً هنگام غلبه رطوبت با اصلاح اغذیه و منع خوشبو و آنچه محرج ارواح باشد و محل ازروست که در علاج رمد حار در ذیل ذکر ادویه نافع ورم حار چشم مسطور گردد
در سائر اقسام رمد مجرب اوست و انکباب بر بخار گلسرخ مطبوخ و ضماد بدان نافع ست و ادامت نظر بسوی خضر که در جوش باشد در دفع رمد مجرب ست و نقوع
ہلیلجات و کشنیز در جمیع اقسام رمد مفید و اگر ماده از عضو دیگر بچشم آید تنقیه آن عضو نمایند و جذب ماده بسوی خلاف جهت بفصد و یا حقنه و حجامت و غیره کنند
و گاهی فصد قیفال کفایت نکند و بقطع شریان صدغ یا پس گوش احتیاج افتد تا طریق وصول ماده منقطع گردد و این وقتی ست که ماده از شرائین خارج بچشم اید
و حجامت نقره و ارسال علق بر پیشانی قریب بنفع اوست و اگر کفایت نکند فصد رگ گوشه چشم و رگ پیشانی نمایند با آنکه حجامت نقره بعد فصد عظیم النفع ست
و ارسال لو قائم مقام حجامت نیز سریع النفع مشهود گشته و جالینوس گفته که در رمد مادام که ابتدای بورم باشد سزاوار ست فصد قیفال پس اگر بقیه از رمد باقی ماند
فصد عرق ماقین و تلیین طبیعت نمایند و بقراط نوشته که جمیع اورام چین رو به تحلیل می برد فصد و آشامیدن دوای مسهل و فیلغرس نیز گفته سزاوار ست که ابتدا
نمایند در علاج رمد بفصد و اسهال و سرابیون گوید که چون چشم عضویست کثیر الحس و سریع القبول بهر امراض واجب ست که در ابتدای علت آن ادویه موضعیه را
استعمال نمایند بلکه ابتدا بفصد قیفال از جانب علت نمایند و اگر احتیاج شود اخراج خون بسه دفعه نمایند یعنی در روز اول دو دفعه فصد کنند و روز دوم یکمرتبه اگر
مانعی نباشد که مناسب ست برای جذب ماده منصبه چشم و بعد ازان بیاشامند مطبوخ متخذ از ہلیله کابلی و زرد آلو و تمر هندی و مویز منقی و شاهتره و عناب و ترنجبین
با ایارج فیقرا و یا اندک تربد یکمرتبه بعد دیگری تا آنکه تنقیه میسر حاصل گردد و اگر با حرارت زیادتی رطوبت مجتمعه در سر باشد بهتر چیزی از نقوع صبر در آب باران یا آب کاسنی تازه
یا آب عنب الثعلب نیست تا آنکه حدت آن تسکین یابد پس حب صبر مصطکی یا حب قوقایا بدهند تا آنکه تنقیه تام بدن و سر حاصل گردد و بعد ازان متوجه ادویه موضعیه گردند
و حجامت بین الکتفین و حجامت ساقین نیز نفع تمام ست بالجمله چون تنقیه کامل یافت متوجه علاج چشم گردند و بچکانند سفیده رقیق بیضه مرغ دائم روز و شب
و یا شیر دختران تنها یا با شیاف ابیض یا با لعاب بهدانه و اگر ماده هنوز در انصباب باشد برگ عنب الثعلب و عصی الراعی و خرفه و کشنیز تر و برگ بارتنگ و برگ نورسته
کلم یا برگ نورسته سفرجل یا امرود و یا برگ عوسج یا کاسنی و آرد جو و مغز نان سپید و خشخاش سفید و اصل السوس و بنفشه و گلسرخ و روغن گل و کدو و گلاب و مانند آن
سوده ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل کنند و چهره را بگلاب یا آب سرد یا آمیخته سرکه و یا آب حلبه و یا آب مطبوخ پوست خشخاش بشویند و در ابتدا ادویه بارده رادعه
و در انتها رادعه مخلوط بمحلله نافع ست و ضماد آرد جو و اکلیل الملک و گل بابونه و کشنیز تازه مفید ست و اکتحال بذرور ملکایا در ابتدا صرف و در انتها با ضافه
ماميثا و زعفران اندکی مع مصافی نافع و در طب ملوکی ست هر رمدیکه با حمرت و حرارت باشد نفع می بخشد آنرا ادویه که صداع حار را نافع ست یا تلیین
طبیعت و آنچه با رمص بسیار و قلت حمرت باشد نافع ست آنرا حب ہلیله با تربد سر شستند و آنچه از بخار باشد منع صعود بخار بسوی سر مثل آب انار و سویق جو و گندم
با شکر خورانیدن و کشنیز خشک با شکر و تبرید راس و تقویت آن بگلاب و کافور و صندل و مانند اینها و حمام بعد تنقیه فضل علاج رمد ست خصوصاً اگر تکمید تسکین درد نماید
که این علامت نقای ماده است و همچنین از معالجات نافعه تکمید بآب نیمگرم با اسفنج یا صوف ست چنانچه گاهی از استعمال او در یکبار یا دو بار فائده بسیار حاصل میشود
و گاهی بتکرار و تکثیر تکمید حاجت می افتد بحسب قوت و ضعف رمد و اگر آب تکمید طبیخ اکلیل الملک و حلبه باشد نفع بیشتر نماید اما تکمید و حمام قبل تنقیه خالی از خطر نیست
زیرا که جذب مواد بیشتر از تحلیل کنند و ازینجاست که گفته اند حمام قبل از تنقیه باعث زیادتی رمد ست کسی که مستعد رمد باشد آنرا نیز حمام و شراب و تکمید منع ست در ابتدا

قبل از تنقیه استعمال رداوع نیز ممنوع ست بلکه بعد استفراغ طبیخ حلبه در چشم چکانند بعد از شستن چشم چند مرتبه بجهت آنکه نفع این بجهت تحلیل که دارد از سائر ادویه بیشتر ست
و محمد زکریا گوید که چون در علت غشاوت بهم رسد و وجع تسکین یابد و موج کم گردد و اول فصد و مسهل بعمل آورده باشند مریض را بحمام برند چند مرتبه متوالی بجهت آنکه بقیه
این مرض بدین تحلیل می یابد و چون در چشم رطوبت و ثقل باقی ماند ذرور ابیض در چشم بیاشند و گاهی بعد تنقیه سعوطات عطسه مثل مانند آن ادویه معطسه که بعض مواد دماغی
اخراج نماید استعمال میکنند تا خوف جذب ماده دیگر بسوی چشم نباشد و ایضا گاهی غراغر بعمل می آید **الحاصل** جمله علاج رمد مثل علاج سائر اورام ست از تنقیه بدن و استعمال
ادویه رادعه اولا و محلله ثانیا مگر این عضو بسبب شرافت و ذکاوت حس مستدعی فرط آهستگی ست استعمال ادویه قوی و بسیار دفعة جائز نبود یعنی قمع و ردع یا تلطیف
و یا تحلیل و جلا بسختی بس ملم حس محدث خشونت نباشد و این حاصل نمیشود مگر آنکه قبض رادع معتدل و لذع محلل خفیف باشد بلکه اولی درین آنست که تخفیف بالا لذع
و مکسور العنف اللذع باشد باختلاط مثل سفیده بیضه و شیر زنان که بچکانند بر سنگی که شیاف را بران میسایند پس شیاف را با سفیده بیضه و شیر سوده در چشم بچکانند
و بقراط نیز در ابیذیمیا نوشته که در الم و ورم چشم بعد فصد یا اسهال یا هر دو اکتحال نمایند بادویه که در انها لذع نباشد و طبری و اهرن گفته اند که طریق معالجه رمد باعتبار زمانه
ابتدا و تزید و انتها و انحطاط ست پس در ابتدای او استفراغ ماده بحسب امکان نمایند و استعمال ادویه قابضه که دران تقویت عین و تقطیع رطوبات باشد و در تزید حفظ
مزاج و اختلاط ادویه که دران اندک حرارتی باشد با ادویه قابضه و در انتها و انحطاط آنچه جالی و محلل صرف باشد بعمل رند و در هر چشم که طبیب اکتحال او مبرد و مسکن
حرارت و ثوران نماید پس میل او اکتحال جالی و محلل ست بعد از استعمال او و الا تکدر نور چشم و تبرد عین عارض شود و هر گاه این بطول انجامد موادی سبل العین و ذهاب
نور گردد و آنجا که سبب قوی باشد پیش از فصد و مسهل ادویه موضعیه بکار نبرند و همچنین استعمال شیاف ابیض و سائر مغریات قبل از تنقیه بدن و سر منهی ست چنانچه
جالینوس در میامر گفته بجهت آنکه مانع تحلیل و ممدد طبقات ست و موجب وجع شدید و بساست که بسبب شدت امتلا باعث انشقاق طبقات و قرحه و آکل آنها میگردد
و لهذا الشیخ الرئیس میفرماید که اگر ممکن باشد در استعمال شیافات تا سه روز تاخیر کنند و دران مدت بر تدبیر استفراغات و جذب مواد بسوی اطراف و غیر آن اقتصار ورزند
و بعد از ان اگر چیزی از شیافات استعمال کنند باکی نیست و بیشتر با این اشیا بغیر علاج دیگر رمد زائل گردد و کذلک در ابتدای رمد آب سرد بچشم رسانیدن ممنوع ست
و استعمال توتیا قبل از فصد و استفراغ نیز مضرست و ذرور یکه دران انزروت باشد نیز در ابتدا بکار نبرند و گاهی در رمد وجع شدید بجهت لذع خلط حاد منصب بسوی
چشم و یا بجهت امتداد ملتحمه از امتلای ماده رطبه یا ریح بخاری حادث میشود و علاج لذع تغریه و تبرید و تلطیف ست و سفیده بیضه مرغ در چشم چکانیدن و علاج تمدد ازخامی چشم
و تحلیل و نقل ماده ممدده بجانب مخالف بحجامت و دلک و تنقیه ازان و گاهی در رمد مغریات و معدلات مواد حار استعمال میکنند و شیر زنان از انجمله است لیکن قطور او در چشم
زمانی طویل نگذارند بلکه هر زمان تجدید آن کنند و به پنبه نرم بملایمت پاک کنند و ایضا منجمله آن سفیدی بیضه مرغ ست و کذلک لعاب اسغول و بهدانه که در جمیع اینها انضاج
و درین تجدید هر وقت واجب نیست بلکه اگر ساعتها بدارند مضرت نکند و سفیدی بیضه از شیر انفع ست و اگر چه شیر جالی تر و منضج و مسکن ست جهت آنکه سفیده بیضه
با وجود تلیین و تملیس و تغریه او چسپنده سطح عین و مسند مسام نیست و بسبب لزوجتی که دارد و معین بر طول بقای او و اسنت در چشم و اگر بجای او لعاب طبیخ حلبه نمایند با وجود
تحلیل و انضاج او جامع تلیین و تملیس و تسکین وجع ست و روغن گل ازین قبیل ست مگر روغن از داخل چشم استعمال نکنند بالجمله واجب ست که دوای مستعمل در چشم خصوصا
در رمد چنان باشد که دران خشونت نبود یعنی سیال باشد چه دوای یابس بخشونت خود مولم بود و کیفیت طعم ادویه مستعمله قوی مثل تلخ یا ترش یا تیز نباشد و باید که خوب باریک
بسایند تا خشونت او بر طرف گردد و اگر ممکن بود تفه بی مزه اختیار کردن اولی ست و ایضا میل بچشم نرسانند و ذرور بکار نبرند و دوای حار استعمال کنند هر گاه درد شدید باشد بر ان غلط
و التهاب شدید باشد و واجب ست که مدام تنقیه چشم نمایند از چرک بتقطیر شیر دران که غسل او میکند و یا سفیده بیضه مرغ بکار برند و بدست چشم نمالند حتی المقدور و اگر احتیاج
بمس افتد برفق نمایند تا چشم ایذا نیابد بالجمله در تنقیه چرک برفق بیشتر عنایت مصروف دارند چه از تنقیه چرک تخفیف وجع و جلای چشم و مکث ادویه مستعمله حاصل میشود
و رازی در حاوی نوشته که هر گاه با رمد رمص بسیار باشد خرقه نرم یا پنبه را بر سر میل پیچیده بآب تر کنند و بملایمت چرک را بآن پاک کنند و اگر آب دهن باشد بهتر ست
و در چشم ذرور ابیض یا شیره رفاده گذاشته بربندند و بعد فاضل گفته که اگر چرک بسیار و وجع شدید باشد جفن بالا را اندک زمانی برگردانند و چرک بدستور پاک نمایند و در آن
شیر دختران بچکانند و جفن را بمالند و بفشارند تا جمیع چرک برآید و بجهت آنکه بیشتر وجع رمد بسبب چرک میان جفن و چشم میباشد چون رمص خارج شود همان ساعت

وجع تسکین یابد و خواب آید و اگر سبکی حاصل نشود شیاف مسکن وجع که متخذ از افیون و زعفران در چشم بچکانند و چون انحطاط یافت بحمام برند و واجب است که
در ابتدا منکشفات قوی و قابض شدید استعمال نکنند که طبقه کثیف شود و مانع تحلیل و موجب عظم وجع گردد خصوصاً وقتیکه درد شدید باشد و دوای ضعیف القبض
نیز اندر ابتدا در منع ماده کفایت نکند و بتکثیف طبقهٔ ظاهر ضرر کنند و دران ماده بند شود پس هرگاه چیزی ازین مضر تنها اتفاق افتد بدوام تکمید از آب گرم
تدارک او نمایند و اقتصار بر شیاف ابیض محلول با آب اکلیل الملک نیکوست و قوی تر ازان با وجود امتلای راس گاهی ضرر رساند و اما از محللات نیز در اول رمد
اجتناب شدید نمایند و گاهی بعد استعمال مقبضات خصوصاً وقتیکه باوی مخدرات مخلوط باشند بتقطیر ماء العسل و ماء السکر در چشم بجهت دفع مضرت آن
حاجت افتد و اگر ازین هیجان مرض ظاهر گردد برای تدارک او چیزی مبرد که دران تکثیف نباشد اضافه کنند و گاهی اشتداد وجع باستعمال مخدرات مثل
عصارهٔ لفاح و کاهو و خشخاش و قدری از سماق محتاج میگرداند لیکن تا ممکن بود ترک او اولی ست و اگر چیزی ازان بضرورت استعمال نمایند بقدر ضرورت نمایند و
باحتیاط تمام بکار برند و حتی الامکان بر سفیدهٔ بیضه ممزوج با آب مطبوخ خشخاش اقتصار ورزند و گاهی با آن قدری حلبه اضافه میکنند تا که در تسکین وجع از جهت تحلیل
اعانت کنند و ایضاً آفت مخدرات زائل سازد و اما اگر ماده رقیق اکال باشد باستعمال افیون و دیگر مخدرات باکی نیست بلکه شفای اوست و عقب او درد نشود و اگرچه
طبیب اعتقاد دارد که مخدر از جهت مضرت او به بصر مکروه ست لیکن افیون در اوجاع اکاله غیر محمود شفای عاجل ست و جالینوس در حیلة البر گفته که مخدرات
مسکن اوجاع عین اند اما موجب ضعف بصر اند و شیاف افیونی مسکن وجع چشم ست و لیکن خوف آنست که بعد ازان ضعف بصر بهم رسد پس باید که جهت تدارک
آن بعد از استعمال شیاف مسمی استعمال نمایند و بهترین آن شیاف دارچینی ست و گویند که خوردن مخدرات البته زایل او بر چشم و مصلحات او که دران تریاقیت
مثل زعفران و جندبیدستر و مشک و جدوار استعمال نمایند تا کسر غائله آن گردد و در تقطیر او افراط نکنند لما قلنا آنفاً و شیاف وردی و وجع صعب ابرء الساعة ست
و بقول جالینوس و رازی در رمد شدید بعد فصد و مسهل و تقلیل غذا قرص معمول از افیون و بزر البنج و زعفران و مر بقدر باقلا بدهند و یا شربت خشخاش و یا افیون تنها
بقدر نخود که خواب آرد و مریض صحت یابد و این در رمد آنچنان مکروه نیست که در قولنج **و گاهی** رادعات بر پیشانی طلا میکنند خصوصاً هرگاه طریق انصباب نزله
حجاب خارج باشد لیکن رادع شدید الردع نباشد که بسبب شدت تکثیف و احتباس مواد باعث ازدیاد وجع گردند بلکه رادع مذکور مثل پوست خربزهٔ قثائی ست خاصة
نه خربزهٔ زرد شیرین و مثل شیاف مامیثا و مثل فیلزهرج و صبر و تخم گل و زعفران و انزروت و از ابها مثل آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی باشند و کذلک برگ عوسج
و طلای پوست جو و عنب الثعلب و بهی نافع ست اما اگر ماده شدید الحدت و الرقت باشد لطوخات شدید القبض مثل مازو و گلنار و سک استعمال نمایند که تضمید آنها بر
مجاری نوازل برای تسدید آن تاثیر عظیم دارد و این وقتی ست که ماده حار باشد و تقویت اجفان و تبرید آنها بعصارهٔ ورد و عصارهٔ برگ بارتنگ و عصارهٔ برگ بید نمایند
و ایضاً بضماد برگ گل و از مرکبات ضماد صندل و خولان و زرد ورد هر واحد یکجزو زعفران نیم جزو ست و چون نفوذ ماده از سمحاق باشد بسنبل و گلسرخ و اقاقیا با آب کشنیز
و اندکی زعفران بر پیشانی ضماد نمایند و ایضاً شیاف مامیثا حضض صبر انزروت زرد ورد مساوی زعفران نصف جزو و ایضاً آرد عدس و پوست جو بگلاب یا با آب آس
و بزر قطونا سرشته ضماد کنند و با آبیکه دران گل سرخ و آس و برگ بید و نیلوفر عدس پخته باشند روی بشویند و از شستن با آب سرد منع کنند که آن بتکثیف خود حبس ابخره
نماید و اگر مادهٔ نازله بچشم بسیار گرم نباشد غبار آسیا و مرو کندر با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ ضماد کنند و اگر ماده بارد بود دوائی که مجفف و قابض و مقوی عضو مع تسخین باشد
مثل لطوخ بسیاه و گوگرد و بورق بر جبهه و جبین بعمل آرند و یا کبریت و زفت و فلونیا و تریاق کبیر و مانند آن بر چشم ضماد نمایند چنانچه ماسرجویه در کتاب تمام و کمال نوشته
و هرگاه علت مزمن گردد فصد ماقین و شریان پس گوش نمایند و هرگاه ماده مستفرغ گردد و درد بغایت سخت نباشد بلکه کم گردد آن هنگام شیاف بر بیاض زردهٔ بیضه
سائیده در چشم قطور کنند پس بعید نیست که در یکروز مریض صحت یابد و بشام آن روز در حمام داخل کنند و نیز برای تحلیل بقیهٔ ماده شیافات محلله مثل شیاف سنبل کافور
و بصورت طول مرض شیافی که دران مس سوخته و زاج محرق باشد استعمال کنند و گاهی اکتحال بصبر تنها کفایت کند و سعوط بشونیز و روغن بادام و قثاء الحمار بغایت نافع ست
مطلقاً **و ایضاً** چون رمد بطول انجامد و بدن نقی و خالی از فضول باشد باید دانست که ماده از عضو دیگر مثل سر بسوی آن منصب میگردد پس باید که متوجه معالجهٔ سر گردند
از فصد و حجامت و مسهل و غیره و بعد ازان حمام با آب شیرین معتدل نمایند و اگر فائده نه بخشد فصد مقابضه استعمال کنند و اگر این نیز فائده نکند قطع و داغ شریانین

صدغین و یا خلف اذنین نمایند ولیکن این باید که بعد از تنقیهٔ کامل باشد چنانچه جالینوس گفته و اریباسیس و رازی گویند که چون رمد کهنه گردد و بطول انجامد و نام
در طبقات چشم رسوخ یابد این هنگام بهترین تدابیر حجامت ناحیه عین و انداختن زلو بر صدغین و بر موضع قریب چشم و حجامت نقره است بعد از فصد و چون نضج یابد حمام
نافع است و ضماد زعفران و عصارهٔ مامیثا و حضض و صبر و صمغ عربی و استعمال شیاف وردی ابیض سودمند و هرگاه با وجود جودت پرهیز و حسن تدبیر رمد بطول
انجامد و سرخی و سیلان اشک منقطع نگردد و از فصد و مسهل و غیر آن منتفع نشود معلوم نمایند که در نفس طبقات چشم مادهٔ ردی محتقن است که غذای دارو چشم را فاسد
میکند و یا در چشم سوء مزاج ردی است که فاسد میگرداند غذای آنرا و یا نزول می نماید نوازل از سر و دماغ در حالت اول توتیای مغسول مخلوط بطلیمات مثل سفیداب
و اقلیمیای ذهبی مغسول و نشاسته و اندکی صمغ کتیرا و طلا بکار برند که رطوبت غریبه بمرور ایام خشک میسازد و چشم را باصلاح می آرد و گاهی برای حبس نزله بدماغ
تا رک سر مضطر شوند چه گاهی دوام رمد از دوام نزله میباشد و اگر مبدأ ماده از حجب باطنی دماغ باشد علاج صعب بود الا مداراة آن بر استفراغات قوی باشد
مع استعمال مقویات سر و از ضمادات معروف بهمین نفع مثل ضمادی که از سنبل الطیب و گل سرخ و اقاقیا و کشنیز خشک با آب کشنیز سبز سازند فقط و کشنیز خشک مع
اندکی زعفران بر موضع ساعتی یا دو ساعت گذارند پس جدا کنند و ارخیجانس گفته که صاحب رمد شراب و جماع ترک نماید و دوای مسهل استعمال کنند و روی با آب گرم
بشوید و چیزی گرم نشمد و ترشی و بادی نخورد و از غبار و دخان و هوا و آفتاب و چراغ احتراز نماید و نزد خواب بر چشم صوف مغموس در شراب قابض بنهد و اول فصد کنند
و بر ساقین حجامت نماید و ترک غذا و اقتصار بر ماء الشعیر سازد و بر عطش مصابرت کند و مرات حقنه نماید و بر چشم طبیخ اکلیل الملک و رب عنب نهد که مسکن الم است
و بر پیشانی تخم خشخاش و پوست آن مطبوخ ضماد سازد و نان بشراب تر کرده خورد و آنجا که در رمد علاجهای صواب و تنقیه بالغ کرده شود و با وجود آن رمد بر حال خود باقی باشد
باید که هرگز از طریق صواب باز نگردند زیرا که ممکن است که ماده سخت غلیظ و عسر باشد و بعد مدتی دراز تلطیف یافته تحلیل پذیرد و کذا رمد حادث در زمستان و اغذیهٔ بارده
و بلدان بارده طویل المدة و علاج آن صعب تر میباشد پس باید که مریض و معالج هر دو از طول مرض با تدبیر صائب ملال و کلال بهم نرسد و دست از پرهیز و تدبیر بر ندارند
و بقول بعض مجربین چون صاحب رمد بگذارد دست خود را بر چشمی که رمد دارد باین طور که اگر رمد در چشم راست باشد دست چپ را بران گذارد و اگر در چشم چپ باشد
دست راست بران نهد و کواکب بنات النعش را از یک تا هفت بشمارد که بگوید یک دو سه چهار پنج شش هفت پس برگردد از هفت و بیک آید که بگوید هفت شش
پنج چهار سه دو یک پس انگشت خود را گرد چشم خود بگرداند و بگوید تحقیق صحت یافت چشم من گویند که شفا می یابد باذن الله تعالی و اطبای هند گویند روزیکه رمد شروع گردد
همان روز آب برگ دهتوره نیم گرم در گوش مخالف تقطیر کنند و قطور آب کونپل برگ نیم و کذا آب زرد چوب سوده نیز نافع است و اگر شیر درخت بڑ در چشم کشند درد چشم را
فورا آرام میکند و پاره که دوای هندی است در آب سایده گرد و اگر در چشم طلا کردن سفید و مزیل سرخی است و هرگاه انبه خام که بهندی کیری گویند باریک بسایند و حوالی
چشم ضماد کنند در یکروز در رمد فائده بخشد و اگر موسم انبه نباشد انچور در ظرف آهنی با آب بسایند که مثل مسکه گردد بعده گرد اگرد چشم ضماد نمایند و قدری از ان در چشم
کشند و اگر آب لیمو بر آهن پهن گذارند و با آهن پارهٔ دیگر بسایند و قطره قطره آب لیمو همین اندازند تا غلیظ شود پس ان آب را بر پلک چشم گذارند و دو سه بار تکرار نمایند
بهمه اقسام رمد مفید است و اگر پینه خام را در ظرف آهن بکوبند تا خوب نرم شود و بر چشم بندند همین عمل کند و قیمهٔ گوشت میش در هر دو دست قبض کنند حتی که گرم شود پس
بر چشم و پیشانی ضماد کنند فهو عجیب للوجع لا عدیل له و اگر پاره رسوت گیرو و پوست هلیله زرد هلدی افیون هر یک ماشه لوده پهٹکری بریان هر یک دو ماشه با آب سایده گرد چشم
ضماد کنند در هر قسم رمد معمول است و اگر پهٹکری بریان یک ماشه افیون یک سرخ سوده با مغز گهیکوار بقدر سه چهار ماشه کوفته در پوٹلی بسته بر چشم بگردانند و قدری از ان در چشم
قطور کنند نیز در انواع رمد همواره معمول است و اگر زیرهٔ سفید لوده پهٹکری بریان مساوی باریک سایده با قدری مغز گهیکوار آمیخته پوٹلی بندند و در آب تر کرده هر ساعت
بر چشم بگردانند و شب این دوا را بر پارچه گسترده و بر چشم بسته بخوابند و بروز بدستور بطور پوٹلی بعمل آرند درد و ورم دفع درد چشم نماید از هر قسم که باشد و در تکملهٔ هندی
مرقوم است که اگر رسوت هلدی پٹهانی لوده پهٹکری هر یک سه ماشه افیون یک حبه لونگ یک عدد کوفته بیخته در شیرهٔ برگ تمر هندی در پوٹلی بسته بر چشم بگردانند برای رمد و درد چشم
مفید است و در بیاض والد مرحوم مسطور است که قرنفل یک عدد پهٹکری زعفران لوده پٹهانی افیون زرد چوب هر یک برابر قرنفل کوفته در پوٹلی بسته در آبی که کوکنار
تر نموده باشند پوٹلی را تر نموده بر چشم بگردانند که رافع درد چشم است و ایضا پوٹلی مشهور اهل هند برای درد چشم این است که لوده پهٹکری مو اسنگ هلدی زیرهٔ سفید

هر واحد یک ماشہ افیون دو سرخ مرچ سیاہ چہار عدد نیلہ تھوتھہ یک سرخ باریک سائیدہ پوٹلی بستہ در آب پوست خشخاش تر کردہ بر چشم بگردانند و در خیر التجارب ست کہ پوست خشخاش پھٹکری لودہ برگ مہرین مغز گھیکوار از ہر یک دو درم کوفتہ پوٹلی بستہ در آب کوکنار ہر روز پوٹلی نو بعمل رسانند و اگر آہک در آب حل کنند و یک زمان نگہدارند تا آہک تہ نشین شود بعدہ لودہ پھٹکری بقدر ہفت ماشہ در آب مذکور بسایند و در پوٹلی بستہ در ہمان آب بمانند و زمان زمان گرد چشم پوٹلی را بگردانند برای مد مفید بود و ہمچنان در سوت یکماشہ افیون زعفران ہر واحد یک سرخ پوست ہلیلہ کابلی ہفت ماشہ در آب حب بستہ وقت حاجت با آب سائیدہ بالای چشم بندند رافع درد چشم ست و اگر دیودار در ہلدی را کوفتہ بیختہ در شیر زنان یا گوسفند انداختہ بر آتش گذارند چون بجوشد کف آنرا گرفتہ در چشم کشند نافع بود و گویند کہ این دوا بر مد موی صفراوی مخصوص ست و بلغمی و سوداوی و ریحی را نیز نافع لیکن در دموی بعد فصد و تلیین بکار برند و در صفراوی تلیین فقط نمایند و تلیین بطبیخ ہلیلہ و کشمش و مغز فلوس مناسب و خوردن کشنیز خشک با نبات وقت خواب نافع لیکن نزد حقر استعمال چنین ادویہ مادہ در رمد صفراوی مناسب نیست و حضض زیرہ سفید لودہ پھٹکری ہریان زرد چوب گل ارمنی ہلیلہ سیاہ پوست ہلیلہ زرد اتروت ہر یک سہ ماشہ زعفران افیون خالص ہر یک یکماشہ قرنفل دو عدد عنب الثعلب چہار ماشہ صندل سرخ دو ماشہ کوفتہ بیختہ با آب عنب الثعلب سبز حب نمودہ نگہدارند و با آب مذکور سائیدہ ضماد نمایند کہ نافع درد چشم و ورم ست حار باشد خواہ بارد و کذا آک ہلدی افیون ہر واحد یکماشہ لودہ پھٹکری ہر یک دو ماشہ کوفتہ بیختہ با آب حل کردہ بر چشم طلا نمودن در ہر قسم رمد معمول مؤلف تقابی ست و گویند کہ اگر ہلیلہ بلیلہ آملہ ہر یک یک جزو اصل السوس چہار جزو و شیرخ پنج جزو کوفتہ در آب برگ تمر ہندی سائیدہ شیاف سازند و در سایہ خشک کردہ با آب خالص حل کردہ در چشم چکانند در ہر قسم رمد تسکین درد فی الفور نماید

ذکر ادویہ مسکن وجع رمد

ضماد مخ گوسفند کہ مجرب ابن ماجہ است و کذا زردی بیضہ و روغن گل و زعفران کہ مجرب سویدی ست و در نسخہ ارسطو شیر زنان نیز داخل ست و کذا افسنتین بمیفختج پختہ و کذا گلسرخ خشک در شراب پختہ و کذا اسفرجل مشوی مدقوق و کذا مسکہ پنج بار با آب و سہ بار در گلاب شستہ و کذا حلبہ و خشخاش با آب یا گلاب سائیدہ و کذا لعاب حلبہ و کذا تخم بادروج بشراب و کذا عدس و سفرجل بریان و روغن گل و کذا عصارہ برگ بیر بہ بج بسویق شعیر و کذا نشاستہ در سفیدی بیضہ و آرد جو و شیر دختر حل کردہ و کذا سیب شیرین مشوی سائیدہ و کذا کتیرا بگلاب و کذا زعفران اکلیل الملک آب کشنیز سبز زردی بیضہ آب طبیخ خشخاش یا بعصارہ بنج یا با آب طبیخ آس سرشتہ و کذا آب کاسنی و آب خرفہ و آب بہ و آرد جو و اگر وجع شدید باشد آب عنب الثعلب اضافہ کنند و کذا روغن گل و برگ کاسنی سودہ و آرد جو و زردہ بیضہ حل کردہ و کذا زاج بحری سودہ بحریرہ بیختہ بمسکہ مغسول آمیختہ و بر آتش پختہ حتی کہ منعقد گردد و کذا احماما زردی بیضہ مسلوق و روغن گل زعفران حل کردہ و کذا شراب کہنہ بسویق جو و کذا برگ بنفشہ سبز سودہ بروغن گل و شیر دختران آمیختہ و کذا فوفل و مر و زعفران مساوی در زردی بیضہ و روغن گل آمیختہ بصوف مرغزی یا پنبہ آلودہ و کذا کنجد مطبوخ بشراب کہ مسکن ضربان و محلل ورم و نافع رمد صعب ست و کذا بزر بنج تخم خشخاش پوست خشخاش مساوی سائیدہ و آرد جو سہ جزو آمیختہ و کذا آرد جو و اکلیل الملک گل بابونہ کشنیز سبز در رمد صعب و شدت الم و کذا نان تازہ بی نمک بمیفختج آمیختہ و کذا زردی بیضہ خام یا قدری پختہ و کذا سویق شعیر و برگ بنفشہ سبز و کذا شادنج مغسول و کذا گلسرخ خشک مطبوخ کہ مجرب سویدی ست و کذا وضع قطعہ ریحل بر چشم و کذا بزر قطونا و آب عنب الثعلب و روغن گل و کذا اطماب و برگ خشخاش و عصارہ حی العالم کہ عجیب ست و کذا موم سفید یکدرم بروغن گل شش درم بر آتش نرم گداختہ وقت اشتداد وجع و کذا نزد ضربان شدید گلسرخ خشک بطبیخ اکلیل الملک و بعدہ اکتحال ذرور صفر و کذا زردی بیضہ و اکلیل الملک و کذا زردی بیضہ و عقید عنب و کذا انار شیرین مع شحم سائیدہ بشراب حلو پختہ و کذا اکلیل الملک برگ کشنیز سبز زردی بیضہ روغن گل و نان گندم منقوع در رب عنب جملہ آمیختہ و کذا عصارہ اکلیل الملک بزردی بیضہ و کذا غبار آسیا بر جبہہ و کذا آب عنب و زردی بیضہ مسلوق و کذا میفختج و اکلیل الملک و زعفران بقدر کرسنہ و افیون مخلوط کردہ و کذا زعفران و گل سرخ و زردی بیضہ و کذا آرد گندم بہ رب عنب مطبوخ و کذا خولان بگلاب و قطور سفیدی بیضہ در چشم در ابتدای رمد سرد و مغری و مسکن الم و حرارت و حرقت و مزیل خشونت ست و کذا تقطیر او در حمام بعد نقاہی بدن بہ تنقیہ در حال تسکین درد کند و مکرر بتجربہ رسیدہ و کذا آب کشنیز سبز و شیر زنان و کذا افیون در شیر دختر بر سنگ سودہ و کذا نشاستہ در شیر دختران حل کردہ و کما دا سفنج در آب گرم تر کردہ مرات و کذا اکلیل الملک جوشانیدہ بطبیخ آن و اکتحال بدخان کندر و کذا الشیاف نشاستہ دو درم سفیداب زعفران صمغ عربی ہر واحد یکدرم افیون نیم درم باریک سائیدہ در آب عنب الثعلب شیاف بستہ تقبول ہیں

مسکن وجع ست وکذا شیاف دارصینی و نطول حلبه و اکلیل الملک مطبوخ و غسل عین مدام بآب بابونه و تعلیق یک مگس زنده که در پارچه متخلخل به بندند بجویکه زنده ماند و بر بازو یا گردن بیاویزند وکذا تعلیق چشم راست سرطان اگر رمد در چشم راست باشد و چشم چپ او اگر در چشم چپ باشد صاحب رمد وکذا تعلیق پای سرطان بر چشم نیز مسکن وجع ست

ذکر ادویهٔ مانع رمد

اگر گل منڈی یکعدد بلع کنند از اکثر امراض چشم خصوصاً از رمد تا یکسال در امان باشند و هرگاه چند حب از ان فرو برند سالها حسب عدد حبات مبلوعه امین شوند و بتجربه رسیده و از مجربات بعضی متاخرین ست که اگر گلنار را از درخت او روز شنبه یا چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بدهن قطع کرده بلع نمایند بدون مس کردن آن بدست یکسال و بقولی هفت سال از رمد چشم در امان یابند و از جالینوس منقول ست که اگر گلنار را که بقدر حب الآس باشد هفت عدد نهار بلع کنند تا سه سال از رمد در امان باشند وکذا تعلیق ذباب در خرقه بسته بر بازو و دسوبدی نوشته که اگر بیخ عصی الراعی در نقصان ماه قلع کنند و انسان آنرا با خود دارد دران سال او را رمد عارض نشود و مجرب من ست و رازی گوید هر کسیکه حب شتان بلع نماید دران سال از رمد در امان باشد

علاج رمد حار دموی و صفراوی و حمرت عین

از لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ مغز تخم تربوز شربت نیلوفر تبرید دهند و صندل گل ارمنی رسوت عنب الثعلب اقاقیا مساوی در آب کشنیز سبز سائیده گرد اگرد چشم ضماد کنند و پارچهٔ نیلگون مدام بالای چشم دارند و طلای گهرو معمول و حب رمد در آخر بحب سرخ نیز معمول ست و شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر بز یا سفیدی بیضه حل کرده و یا قطور مسکن در چشم چکانند و گاهی در رمد حار شب اطریفل کشنیزی بخورانند و صباح لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ کشنیز خشک شربت بنفشه می نوشانند و شیاف مامیثا با آب کشنیز تازه سوده و اندرون چشم میکشند و ضماد و قطور حضض مسحوق بشیر دختر نیز در ابتدای رمد حار نافع ست و اگر درد شدید بود افیون اندکی هم ضم نمایند وکذا اکحال طلا و قطور آب کشنیز سبز با شیر خر یا شیر زنان مسکن هر ضربان شدید خصوصاً در رمد حار ست بقول جالینوس و بعضی لعاب بهدانه نیز می افزایند و اگر برگ کشنیز تر بمقدار وافر بگیرند و بدون کوفتن همچنین بر چشم نهاده بر فاده بغیر محکم به بندند و روزی دو سه بار تجدید کنند در اوائل رمد نفع بسیار میکند و انزروت بسفیدی بیضه یا شیر دختر یا شیر بز سوده بر چشم طلا کردن رمد گرم را نفع عجیب نماید و ضماد بنفشه و تسکین لهیب چشم میکند و بر رمد حار نفع میرساند و اگر مسکه را در گلاب بسیار بگذارند و بر خرقه ضماد کرده بر چشم وارم نهند در عین شدت درد نفع عجیب کند و پنیر تازهٔ تر و گوشت تازه و زردهٔ بیضه هر یک ازین بروغن گل سرشته نافع رمد و مسکن درد ست و ضماد آرد جو با سفیدی بیضه بر پیشانی منع سیلان مواد بچشم کند و همچنین ضماد برگ انگور با سویق شعیر و ضماد برگ کشنیز و ضماد برگ گلسرخ تازه هر واحد مانع نزول مواد بچشم ست و ضماد برگ کاسنی وکذا انار خسک تر فقط یا با آرد جو مجرب و مسکن عجیب ست و اگر ازین تدبیر فائده نشود فصد سر رو از جانب چشم مریض یا چشم شدید الالم گیرند و اگر ممکن نبود حجامت ساقین نمایند پس زلو در پناگوش نقرهٔ گردن هفت هفت عدد بچسپانند و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده از منضج صفرا نموده از مسهل صفرا تنقیه کنند و حب هلیله خورند و در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج مریض گرم نباشد در مسهل سنای مکی یکتوله و تربد هفت ماشه داخل کنند و عوض حب شکور تنقیه از حب ایارج هم مضایقه ندارد و استعمال حب ذهب و حب بنفشه نیز نافع بود و ایضاً در دموی بعد فصد سر رو و شرب شربت بنفشه چهار توله در عرق مکوه و بیدساده و نیلوفر هر یک پنجتوله داخل کرده و قطور شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده و طلای شیاف مامیثا در آب مکوه و کشنیز سبز و یا در شیر بز و یا زن برگرد چشم و صدغین و پیشانی و روز سوم یا چهارم فصد رگ پیشانی و یا ماقین و روز پنجم تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه حلوا علوی خان و حب بنفشه باضافهٔ خیارشنبر و شربت ورد و سکنجبین ساده و روغن بادام و روز دیگر تبرید مذکور باضافهٔ تخم ریحان و بصورت بقای سرخی خورانیدن حب ایارج و جهت تعدیل مزاج استعمال اطریفل کشنیز نافع ست و در صفراوی بعد فصد شرب ماء القرع نه توله با شربت نیلوفر چهار توله و یا آب انارین معصور بشحم هفت توله بشربت ورد مکرر الهلیلج دو توله تا سه روز و بروز چهارم تنقیه بمطبوخ هلیله و یا منقی حامض که مقوی بسنا یکنیم توله بود و باضافهٔ خیارشنبر و ترنجبین هر یک هفت توله و شربت آلو مسهل چهار توله و روغن بادام هفت ماشه و تبرید از شیرهٔ خیارین و خرفه هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه در عرق نیلوفر و کاسنی و بیدساده هر یک پنجتوله برآورده شربت نیلوفر چهار توله گرد اسپغول نه ماشه پاشیده بعده قطور شیاف وردی بلعاب اسپغول و طلای حضض سه ماشه در آب لیموی کاغذی مفید بود و بعد ازان

در هر دو برای تحلیل بقیهٔ ماده اطریفل کشنیزی با عرق شاهتره استعمال کنند و هر شب استعمال معجون بنفشه بگلقند خصوصاً هرگاه حرکت کثیر باشد نافع ست و برای
تسکین شدت درد خوردن گل بابونه دو ماشه باطریفل کشنیزی دو توله سرشته معمول استاد مرحوم ست و کماد لوده پتهانی سپیدهٔ گندم نیز در تسکین درد مجرب ست
و ذرور ابیض یا ذرور حشیخام یا شیاف منج یا شیاف بریوما یا شیاف جالب النوم یا شیاف شب یمانی که بآب انار میسازند بعمل آرند و بعد تنقیه اکتحال انزروت مربی
دو جزو نشاسته نبات سفید هر واحد سه جزو چشمیزج یک جزو باریک سوده برد الیوم ست و گل ارمنی عصارهٔ مامیثا بوش در بندی صندل سرخ حضض مکی اقاقیا
عنب الثعلب تخم خطمی صمغ عربی فوفل افیون صبر زعفران کوفته بیخته بآب کشنیز یا لعاب اسپغول یا سفیدی بیضه ضماد نمایند و هرگاه بشویند از ابی که در ان کوکنار
و برگ سیب جوشانیده باشند بشویند و حب سرخ یا حب سبز طلا کنند **و ایضا** در رمد حار صندل سفید مامیثا حضض گل بنفشه فوفل هر واحد سه ماشه در شیر دختران
یا بر ضماد نمایند که بدون تنقیه در یکروز تسکین درد نماید و یا تخم کاهو مقشر گل بنفشه صندل سرخ و سفید بآب لیمون کاغذی که قوی تر از انست و یا گل ارمنی سه ماشه
بآب کشنیز سبز و یا سفیدی بیضه یکعدد و نشاسته سه ماشه و یا افیون شب یمانی بریان هر یک دو ماشه در آب لیمو حل کرده ضماد کنند و اگر پهتکری یک ماشه افیون
بقدر نخود در آب برگ تمر هندی بقدر دو فلوس سائیده بر آتش نهند تا غلیظ شود بر چشم ضماد نمایند برای درد و سرخی مفید بود و یا شیاف مامیثا گلسرخ حضض
صبر صندل سرخ فوفل زعفران مساوی حب ساخته در سایه خشک کرده بآب کشنیز یا کاسنی یا گلاب یا آب حل کرده بر پیشانی و پشت چشم ضماد نموده باشند که
در ابتدا سود دارد و یا رسوت یکماشه افیون زعفران هر یک یکسرخ پوست هلیله کابلی هفت ماشه سائیده حب بسته وقت حاجت بآب سائیده بالای چشم
ضماد کنند و اگر گیرو چهار جزو افیون یکجزو حضض هلیله سیاه زردچوب هر یک دو جزو زنجبیل صمغ عربی هر یک ربع جزو سائیده حب بسته بآب نقوع کوکنار سائیده
حوالی چشم طلا کنند برای تحلیل مادهٔ رمد و سرخی چشم مفید و ضماد زردهٔ تخم مرغ آرد جو گل بنفشه گل بابونه در اخر رمد مفید ست و پوست هلیله زرد و پوست بلیله آمله
حضض گیرو برگ تمر هندی افیون شب یمانی بریان زیرهٔ سفید هر یک قدری در پارچه بسته بگلاب تر کرده بر چشم بگردانند که برای رمد حار نافع ست و اگر پهتکری بریان
لوده پتهانی هر واحد یکماشه افیون نیم ماشه برگ تمر هندی چهار ماشه همه را کوفته در پارچه پوتلی بسته بآب تر کرده زمان زمان بر چشم بگردانند برای رمد بی نظیر و معمول
و ضماد شب یمانی بریان شش ماشه لوده پتهانی پوست هلیله کابلی هر یک دو ماشه گیرو افیون زعفران هر واحد یکماشه در ظرف مسی با دستهٔ مسی بآب انار ترش سائیده
حب ها بسته استعمال کردن برای درد و سرخی نافع ست و کذا ضماد آرد جو ده درم باقلا پنجدرم اقاقیا یکدرم سفیدهٔ تخم مرغ یکعدد بآب کشنیز تازه و آب کاسنی آمیخته نافع ورم
و درد چشم ست و اگر وجع و ضربان باشد بود با طبیخ کوکنار یا آب کاهو سرشته بر پلک ضماد نمایند و پوست کوکنار پوست هلیله زرد پهتکری سفیدهٔ کاشغری آب تمر هندی در
ظرف آهنی سوده بعد فصد سر رو و حجامت قفا ضماد کردن نیز مفید ست و ضماد پهتکری بریان هفت ماشه مرداسنگ سه نیم ماشه بعرق لیمو در اوند آهنی با دستهٔ آهنی حل کرده
برای درد چشم از مجربات ست و کذا ضماد پتهانی لوده پهتکری هر یک دو ماشه افیون گیرو هر یک یکماشه مفید و ایضا برای درد بسیار پوست هلیله زرد پهتکری رسوت
مرداسنگ پوست خشخاش بآب سوده گرد چشم ضماد نمایند و گاهی گیرو افیون زعفران عوض پوست خشخاش داخل کرده بعمل می آید و یا گیرو رسوت صندل سرخ
بآب عنب الثعلب و روغن گل دور چشم ضماد کنند و یا رسوت پهتکری بریان افیون هر یک سه ماشه بآب حب ساخته در آب سائیده اندک گرم نموده بر چشم طلا کنند و اگر
لوده پتهانی آمله در روغن گاو بریان نموده بآب سرد سائیده گرد چشم طلا کنند برای درد چشم مجرب ست اما باید که در چشم نرود و ضماد هلیله سیاه کافور شب یمانی رسوت
بآب برگ عنب الثعلب سبز نیز در رمد مجرب و طلای پوست هلیله زرد گیرو رسوت هلیله زنگی نیز مفید رمد چشم ست و اگر تمر هندی تخم دور کرده در آب تر نموده مالیده
صاف کرده افیون بقدر سه سرخ و پهتکری پنج سرخ در ان آب انداخته در ظرف آهنی بپزند تا غلیظ گردد بدو ماشه طلا کرده باشند نیز نافع رمد ست و اگر تمر هندی
نباشد آب برگ ادکهیند و برگ بانسه سائیده ٹکلیه بسته و کذا برگ انار سوده و کذا برگ گوبهی سائیده بر چشم سه روز بستن برای رمد سود مند ست و کذا برگ پنبه
در روغن جوشانیده سائیده بر پشت چشم بستن و کذا لوده شش درم پوست هلیله زرد دو درم بآب برگ انار سائیده بپنبه آلوده وقت شب بر پشت چشم
سه روز بستن مفید و بقدر چهار توله برگ حنا بدون آب سائیده قرص بسته بر مقعد بستن و بعد یکپاس دور نمودن در ازالهٔ رمد از مجربات مشهوره است
و اگر صبر شیاف مامیثا حضض مکی زعفران افیون اقاقیا گل ارمنی صندل سرخ مساوی بآب عنب الثعلب یا گلاب طلا کنند ورم و درد ساکن کنند و کحل معمول

حکیم علی اکبرخان جهت درد چشم و بقایای رمد نافع ست و کذا عصارهٔ آمله که همواره معمول ست و گویند که جهت رمد مکمنه که هیچ دوا به نشود بگیرند بهٔ سنگری سفید یکماشه و در
برودهن نهند و بعد ساعتی بسوزند که سیاه شود و با یکماشه افیون در ظرف آهنی با دستهٔ آهن سحق بلیغ نموده در چشم کشند و کحل چشم رنج تالیف علوی خان جهت رمد مزمن نافع ست
و کذا کحل ملکا یا سفید و غذا اصحاب رمد حار کدو و پالک و خرفه و مونگ با نان یا برنج و زردی بیضهٔ نیمبرشت و در صفراوی ماء الشعیر بشربت نیلوفر مناسب بود
و اغذیهٔ ترش شیرین چون آب انار و زرشک و تمر هندی بشکر آمیخته و مانند آن که قامع صفرا و مطفی خون ست مفید بود لیکن ترشی صرف مضر ست و جملهٔ اغذیهٔ نافع
صداع حار و آنچه مانع صعود بخار بدماغ بود مثل بزرقطونا بجلاب و سویق شعیر بشکر و سفوف کشنیز بشکر و اسپغول بشکر بعد طعام باصحاب رمد نافع بود و از جمیع لحوم
و خمر و حلوا پرهیز کنند و اگر خوف ضعف قوت باشد شوربای چوزهٔ مرغ جایز ست و هرگاه رمد بطول انجامد آرد حلبه و خشخاش با قلاو زعفران و صبر با سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل سرشته
طلا نمایند و دم الاخوین زعفران ماميثا اقاقیا صبر مساوی افیون نصف یکجزو شیاف ساخته کحلاً و طلاءً استعمال کنند که عجیب الاثر ست و بدانند که در رمد دموی بعد
فصد یا حجامت تنقیهٔ گاهی جوشانده باین طور دهند عناب شاهتره جوشانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خشخاش لعاب اسپغول شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و یا عناب سپستان
خطمی بهدانه گل بنفشه گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده و اگر طبع نرم بود تخم ریحان پاشیده بنوشند و یا گل بنفشه عناب گل نیلوفر جوشانیده شربت نیلوفر
یا شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و پوست هلیله سیاه پهٹکری و افسنگ با آب عنب الثعلب تازه ضماد کنند و بقول جالینوس اگر خون بسیار در روز اول اخراج نمایند
و سفیدهٔ بیضه در چشم چکانند و بشیر دختران بشویند رمد دموی را در یکروز ساکن کنند و در صفراوی بعد فصد مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله دهند و لابد ست که در مسهلات
او انچه مخرج بلغم ست مثل تربد و هلیله کابلی و مانند آن نیز داخل کنند زیرا که بعید ست که صفرای او خالص بغیر بلغم رقیق باشد و همچنین جمیع امراض دماغی صفراوی یا آلو بخارا
قراصیا زردالو خشک تمر هندی هر واحد یک اوقیه و نیم پوست هلیله زرد پنجدرم سنا مکی چهار درم گل بنفشه پنجدرم تخم کاسنی کوفته دو درم زرشک سه درم نیلوفر هفت عدد
همه را جوش داده صاف کرده بست درم ترنجبین دران حل نموده صبح بیاشامند و اگر در عمل آن توقف گردد آب گرم محلول دران شکر سرخ تحریک نمایند و بعد اتمام عمل
شربت سیب یا گلاب یا شربت نیلوفر با آب سرد بیز بزرقطونا پاشیده دهند و غذا و دهر آبگوشت چوزهٔ مرغ اندک کشنیز تازه دران پخته بخورند و دائم صندل و نیلوفر و غیره
خوشبوی بارده ببویند و باقی تدبیر مثل رمد دموی ست و لعاب اسپغول بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا هر دو یا یکی ازان با شربت آلو بخارا بهر تسکین صفرا دهند و یا لعاب
بهدانه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خرفه و شربت نیلوفر یا شربت خشخاش و اگر با رمد صفراوی سرفه باشد بهتر چیزی از ماء الشعیر با شکر یا شربت بنفشه نیست
خصوص که سرفه خشک باشد و ایضاً ماء الشعیر عظیم النفع ست برای رمد که در مادهٔ او حدت باشد و اگرچه سرفه نبود و اگر با رمد بیداری باشد با شربت خشخاش دهند
و اگر در ماده نهایت حدت باشد با شیرهٔ تخم خشخاش کدو و خیار و خرفه بنوشانند و بعد ازان اضمدهٔ بارده مثل بزرقطونا با آب کاسنی و کشنیز تازه بر چشم ضماد نمایند و چشم
را بگلاب ممزوج باندک سرکه بشویند و لعابات و شیر تازه دوشیده و رقیق سفیدی بیضهٔ مرغ در چشم بچکانند و اگر سوزش در چشم باشد و بعد خواب چشم بند ماند شیرهٔ خیارین
شیرهٔ تخم خشخاش لعاب اسپغول شربت نیلوفر دهند و بعد از تنقیه استحمام با آب شیرین نیمگرم نمایند و شیاف کافوری و اگر درد شدید باشد شیاف ابیض افیونی بکار برند
و اگر ماده در غایت حدت باشد تضمید ببرگ نیلوفر و برگ کاسنی و وضع اطراف در آب گرم نافع و بقراط گفته که در هنگام کثرت تحلب و شدت حرارت رمد از خرفه و عنب الثعلب
آب بگیرند و دران قدری روغن گل و آرد جو داخل کرده بر چشم گذارند و یا برگ کاهو کوفته بر چشم نهند در ابتدای علت و در انحطاط زردهٔ بیضهٔ مرغ گرم کرده ضماد نمایند و طلای
عصارهٔ برگ بهی آب عنب الثعلب لعاب اسپغول سپیدی بیضهٔ مرغ باهم سرشته نافع رمد صفراوی ست و سفیدی بیضهٔ مرغ با روغن گل مخلوط کرده قدری شیر عورت
داخل نموده گرد چشم طلا کردن نیز مجرب ست و ایضاً کافور یکجزو لوده افغانی سه جزو ساییده در پوٹلی بندند و تا دو گهڑی در آب تر کرده بعده از آب بر آورده بالای چشم
گردانند و قطره در چشم چکانند و استعمال شیاف سماق صغیر نیز درین باب بتجربه رسیده و بعد استفراغات اگر رمد اندکی باقی ماند ذرور ابیض در چشم اندازند یا شیاف ابیض
بغیر افیون در سفیدی بیضه و شیر دختران حل کرده بچکانند و زردهٔ بیضه بروغن گل بر پلک نهند و بربندند و از استعمال این ادویه در چشم قبل از استفراغ حذر کنند زیرا که درد شدید شده
ارد و هرگاه درد ساکن شود و ورم تحلیل گردد و سرخی نقصان پذیرد ذرور اصفر صغیر بپاشند و شیاف احمر لین استعمال کنند و از فواکه منع کنند مگر آنکه دران منع تصعد
ابخره و تقویت معده باشد مثل امرود اندک و کذا بهی و سیب اما شفتالو و انجیر و انگور و خربزه و مشمش و خرما و مویز و عسل مضر ست و غذا بزورات مانند مزور ماش با سفاناخ

و مغز بادام و مزوره آلو و آلو بالو نافع ست و لیکن بسیار ترش نباشد و نه بسیار شیرین و فالوده جو مقشر و بالجمله در اشربه و اغذیه ایشان مراعات تلیین و تسکین و تطفیه
و تقلیل و تلطیف غذا واجب بود و اجتناب از جمیع لحوم و البان و ماهی و چیزهای شور مثل مری و کامخ و قدید و همچنین زیتون تضوع نمایند و قدری کشنیز خشک برای
منع بخار در طعام داخل کنند و ابن تلمیذ گوید که چون رمد صفراوی باشد فصد کنند و استفراغ بمطبوخ هلیله نمایند و در چشم ذرور صغیر بسفیدی بیضه حل کرده چکانند
و بعد دو ساعت چشم را بگلاب بشویند و مامیثا و زعفران خولان در آب کشنیز سبز سرشته بر پلک ضماد سازند و مخفی نماند که در سرخی چشم که منجر به رمد باشد بقول
شیخ بعد استفراغ بفصد و مسهلات و منضجات ضماد از پوست انار مطبوخ بر زکال و مسحوق مخلوط ببنفشه یا بعسل نمایند و تکمید او با اسفنج حاره مدام کنند و تضمید آرد
کرسنه یا گندم مطبوخ بشراب عسل یا ضماد با اصل السوس مد فوق نفع میکند و چشم مدام بشیر بشویند. و تبرید و ترطیب او مدام نمایند لیکن اقتصار بر تبرید مبطی بود بلکه بهتر ست
و جالینوس در میامر خود گفته که علاج حمرت چشم مبادرت باخراج خون ست و بعد از آن استفراغ و تلطیف غذا و آشامیدن مبردات و تدبیر رمد حار نمایند و آن
در قول او در ذیل اقوال حکما مسطور گردد و بولس گفته سزاوارست در حمرت در ابتدا استفراغ بحقنه پس تلیین طبیعت بتلیین معتدل بعد از آن تکمید بموضع با اسفنج
و تضمید با آرد کرسنه و غیره که مسطور شد و اگر در آن تامل بهم رسد عدس با عسل یا با آب سفرجل مطبوخ ضماد نمایند یا برگ زیتون بشراب پخته ضماد کنند و آنچه معمول مولف ست اگر سرخی و آب جاری بود
اطریفل همراه عرق شاهتره یا عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بخورند و رسوت دو ماشه افیون صمغ عربی هر واحد یکماشه زعفران
چهار سرخ پهتکری لوده پٹهانی اقاقیا انزروت پله هر یک ماشه در آب کوکنار گرد چشم ضماد نمایند و اگر اصل السوس مقشر قدری با آب ساییده و پنبه بدان آلوده
بر پلک بدارند سرخی چشم دور کند و قطور آب مغز گهیکوار وقت خواب در چشم نیز رافع سرخی آنست و چوب درخت گز از بالا خراشیده ساییده حوالی چشم
در روزی دو بار طلا کردن برای سرخی چشم عجیب الاثر ست و برود کافوری نیز حمرت و حرارت چشم را مفید ست و اگر پهتکری زرد چوب لوده پٹهانی هر یک
نیم توله قرنفل یکعدد شیره تمر هندی که زرگران در آن زر و نقره صاف می نمایند و می مالند بقدری که ادویه در آن سرشته شود ادویه کوفته بیخته در آن آمیزند
و در پارچه پوٹلی بندند و در قدری آب بدارند و دو سه قطره در چشم چکانند و ساعت بساعت بر چشم بگردانند نخستین آب گرم از چشم خواهد برآمدن و بعد
که عقب آن شفا ست و سرخی چشم و درد آن در یکپاس دفع کند و پوٹلی پهتکری و افیون و مغز گهیکوار که در علاج کلی رمد گذشت نیز برای رفع سرخی چشم معمول
و مجرب ست و ایضا برای رفع سرخی زنجبیل صندل سرخ نرکچور هلیله زرد مساوی کوفته در گلاب ساییده بالای چشم طلا نمایند و چشم بکشایند تا قدری در چشم
رود و آب سوزان خارج شود و پنج شش کرت چشم بپوشند و بکشایند باز خواب کنند مجرب ست و اگر برگ عنب الثعلب سوخته بزر کشوث سوخته مروارید ناسفته
مقناطیس سوده مغسول برنگی که زرگران جلای نقره باو میدهند مساوی ذرور سازند جهت رفع حمرت چشم و رمد و جلای آن طرفه مجرب نوشته و شیاف حناد شیاف دیگر
که در آن زبد البحر ست مفید ست و اگر هلیله زنگی نهایت خرد دو عدد افیون خالص چهار سرخ گیرو دو سرخ قرنفل از طرف گل نصف در آب چاه ساییده در ظرف نگهدارند
و گرد چشم طلا کرده باشند در رفع سرخی چشم و ضعف بصر نفع بخشد لیکن باید که چند روز مداومت نمایند و ایضا برای سرخی چشم هلدی چهار ماشه سونٹھ دو ماشه مرچ
چهار ماشه بچ دو ماشه پادبالا گوند ناگوری نمک سانبهر هر یک دو ماشه گل ارمنی هشت ماشه و اگر نباشد گیرو اندازند همه را کهرل نموده گولی بسته نگهدارند وقت حاجت
بالای چشم ضماد نمایند و ضماد لوده پهتکری هلیله زرد با آب سوده همین عمل کند و کذا لوده جدوار پهتکری افیون پوست خشخاش با آب سوده نیم گرم گرد چشم ضماد کردن
و همچنین برای سرخی که از ابخره حار باشد و سرخی نزله نباشد ضماد رسوت پهتکری مرداسنگ با آب تمر هندی و گلاب سوده نافع ست و کذا ضماد پاره گیرو رسوت پهتکری
هلیله زرد فوفل نیمگرم مفید و برای سرخی چشم و اشک روان هلیله سیاه هلیله زرد رسوت صمغ عربی هر یک سه ماشه کوکنار افیون هر یک دو ماشه در آب عنب الثعلب
دور چشم ضماد نمایند و کحل بابت شاه رفیع الدین صاحب و استعمال معجون مبهٹری نیز سرخی چشم را نافع ست و گاهی برای سرخی چشم که از نزله بود بعد حجامت قفا
اطریفل صغیر میدهند و از کوکنار عدس کشنیز خشک کوفته بیخته بسفیدی بیضه مرغ سرشته از پیشانی تا رخساره دور چشم ضماد می نمایند و اگر سرخی چشم از نهادن برگ مشر
مقابل چشم برای محافظت گرمی آفتاب پیدا گردد سفیده کاشغری در شیر دختر حل کرده بچشم کشیدن و آنبه هلدی بشیر سوده بر شقیقه چشم موف ضماد کردن و اطریفل
کشنیزی خوردن مفید میشود و گاهی در سرخی چشم بی درد مع خارش و مرض غلیظ بستن برگ لیمو چرب کرده بر چشم فائده می کند پس هرگاه رمد تحلیل پذیرد و حمرت

باقی ماند بزردی بیضهٔ مرغ برشته مسحوق بااندک زعفران و روغن گل ضماد کنند که موجب زوال سرخی می شود و حجامت قفا بدستور نکته ارحیانس گفته که سرخی ملتحمه
دلالت بر ورم دماغ یا الم دندان یا بر ابتدای او می نماید **ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ نافع رمد حار چشم** عصارهٔ مامیثا و خولان و زعفران و صمغ عربی و
مامیران مساوی شیاف ساخته بآب مطبوخ پوست خشخاش سائیده ضماد کردن مجرب سویدی ست و کذا اکتحال انزروت سوده و سفیدی بیضه سرشته بچوب
ملفا چسپانیده و در تنور گذاشته تا خشک گردد پس مثل غبار سائیده و نصف آن شیشم و نصف زعفران و نیز مثل انزروت نبات اضافه کرده در رمد صعب مجرب دوست
و کذا برگ نمام و شیشم و انزروت در گلاب خوب جوشانیده و شیشم برآورده خشک کرده و نصف او نبات و ربع او بهر واحد از زعفران و عصارهٔ مامیثا آمیخته مثل غبار
سائیده مجرب نوشته و کذا اکتحال آب جبن صائم مجرب گفته **و ضماد** حب الآس بشکوفه کران یا پست جو و کذا حماض برسن سوده و کذا عصی الراعی و کذا برگ
بنفشه سبز و کذا حی العالم و کذا آرد جو بآب برگ خرفه و کذا آرد باقلا بسفیدی بیضه آمیخته و کذا آب برگ گل سرخ و کذا آب انار شیرین بریان و کذا آب گلنار خشک
کرده برسن سوده و کذا بهی بریان تنها سوده یا بنان خمیری سائیده و کذا آب کاهو بآرد جو و کذا اکلیل الملک تنها یا بزردی بیضه یا غبار آسیا یا خشخاش
یا کاسنی آمیخته و کذا اسفیداب رزیر یا سرکه و روغن گل آمیخته و کذا اسپغول مسلم در آب کشنیز پخته و کذا برگ سرو بسویق و کذا آب برگ بنفشه سبز یا پست جو و کذا گل
بهی تر یا خشک و کذا طباشیر سوده بگلاب سرشته بر پیشانی و کذا آرد جو بآب عصی الراعی یا بآب برگ خیو طو شاخ نرم انگور مخلوط کرده و یا بآب عنب الثعلب سرشته و کذا
تخم خشخاش و حلبه مساوی سوده بگلاب سرشته و کذا مامیثا و زعفران و خولان بآب کشنیز سبز سرشته و کذا زعفران و گل سرخ **و اکتحال** حی العالم و کذا دخان قطران
و کذا توتیا در آب برگ عوسج حل کرده و کذا آبنوس سوخته مغسول و کذا شبنم که بر درخت افتد و کذا ترشی ترنج در ابتدای رمد صفراوی و کذا لعاب [illegible] و نبات سفید
و کذا شیاف ابیض در آب بارتنگ سوده و کذا انزروت مربی بشیر خر با نبات سفید و نشاسته و کذا اشادنج مغسول بشیر زنان و کذا اسفنج سوخته مغسول و کذا شیاف
مامیثا در رمد قدیم و حدیث و کذا عصارهٔ گل کدو و کذا چوب ساج سوخته در آب سرد کرده و مامیثا مساوی سائیده و کذا مس سوخته بمرات کثیر در گلاب یا آب بشسته که
نفع عجیب دارد **و قطور** آب کشنیز سبز و شیر زنان هر دو برابر و کذا اسفیداب رصاص بست بار در آب بشسته و نقطری با گلاب ده روز در آفتاب گذارند
و بظرف پارچه بندند تا از غبار محفوظ ماند بعده بسفیدی بیضه آمیخته در چشم چکانیدن و کذا شبنم که بر نی افتاده باشد قبل طلوع آفتاب جمع کرده و کذا صمغ عربی
در گلاب حل کرده و کذا سماق در آب بارتنگ حل کرده و یا در گلاب خیسانیده در ابتدای رمد و کذا خولان در شیر دختران سوده و کذا شیاف ابیض
بآب عنب الثعلب حل کرده که بسرعت نفع عجیب بخشد **و انکباب** بر بخار زر و ورد آب جوشانیده و کذا بابونه بآب و سرکه پخته در آخر رمد برای تحلیل بقایای
مواد و تسکین الم **و شم** صندل و گلاب و کافور **و شرب** دیاقوذا هر واحد نافع رمد حار است و ادویهٔ مسکن مرجع در علاج کلی رمد مسطور شد و ادویهٔ مانع
انصباب مواد در علاج رمد نزلی مذکور گردد حسب حاجت از آنجا اخذ نمایند **اطریفل کشنیزی** مقوی دماغ و معده و معمول در امراض سر و چشم
و گوش از بخور و نزله پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله مساوی کشنیز خشک مقشر برابر همه ادویه کوفته بیخته بروغن بادام
یا روغن گاو چرب کرده یا چند شهد خالص بقوام بسرشند و بعد چهل روز تا یک توله بخورند و اگر اجزای مذکوره را بطریق سفوف همراه نبات یا نمک
بخورند و یا کوفته در آب شب تر کرده صبح صاف نموده در فصل و مزاج حار با شربت مناسبه یا نبات بقدر دو توله استعمال کنند نفع با مراض مذکوره
در رفع قبض نماید **نوع دیگر** که در تقویت دماغ و رفع یبوست و منع ابخرهٔ معده معمول پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله آمله مقشر کشنیز
مقشر گل سرخ گاوزبان هر واحد یک درم مغز تخم کدوی شیرین تخم خشخاش سفید هر یک سه درم مغز بادام دو توله قند سفید یا عسل سه چند ادویه **اطریفل بادیان**

نافع امراض چشم است و مجرب که بدین ادامت نماید از ضعف بصارت در امان ماند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله کشنیز گل سرخ صندل
هر یک یک توله بادیان هفت توله یعنی هم چند همه ادویه و در نسخه مفتاح المجربات دو چند همه ادویه است کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده به سه چند عسل یا شکر سفید مقوام سرشته خوراک
دو توله و اگر روغن بادام نباشد دو توله مغز بادام اندازند **اطرحاطیقون** نافع از برای اورام و مواد حار چشم انزروت مربی در شیر خرده درم شیاف مامیثا پنج درم
صبر دو درم افیون زعفران هر یک یک درم اگر گرما باشد مامیران نیم درم و اگر سرما بود هر نیم درم اضافه نمایند و نهایت باریک نموده بکار برند **برود کافوری** سرخی و گرمی
چشم را مفید است توتیای کرمانی را به آب غوره انگور پرورده پنج درم کافور یک قیراط کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند **برود [illegible]** جهت رمد حار بغایت نافع است توتیای کرمانی
را کوفته بحریر بیخته در آب لیمو تازه هشت روز پرورده خشک کرده دیگر باره باریک سوده استعمال نمایند **برود ماشیانی** است که چشم را در یک روز باصلاح آرد و درد را دور نماید و
ضربان بنشاند و دفع ماده کند شیاف مامیثا انزروت عربی هر یک هشت درم زعفران دو درم کتیرا یک درم افیون نیم درم کوفته بیخته به آب باران یا دو باران بسرشند
وقت حاجت بسپیدی بیضه مرغ حل کرده بعمل آرند **حب هلیله** جهت اقسام صداع و مالیخولیا و امراض سر و چشم مفید و همواره معمول پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ هر یک سه ماشه سنای مکی شش ماشه غاریقون سفید نرم تربد سفید مجوف خراشیده لاجورد مغسول هر یک هفت ماشه کوفته بیخته
به آب تازه حبها بندند خوراک یکدام بروغن بادام چرب کرده بورق نقره پیچیده به آب نیم گرم وقت پنج شش گهری شب باقی مانده اگر لاجورد نباشد صبر مصطکی
رومی هر یک دو درم عوض آن کنند و گاهی با وجود بودن لاجورد صبر نیز بهمان وزن اضافه نموده میشود **نوع دیگر** مختصر و معمول و جهت امراض سر و چشم
فائده عظیم دارد هلیله سیاه هلیله زرد هلیله کابلی آمله بلیله گل سرخ هر یک چهار ماشه سنای مکی هشت ماشه کوفته بروغن بادام چرب کرده حب بندند و در ورق نقره گرفته
یکدام وقت شب بعرق مناسب یا آب گرم بخورند و بالای آن هر گاه دو سه گهری روز برآید مطبوخ مناسب بنوشند **حب [illegible]** صداع و درد چشم را نافع است
صبر سقوطری بیست درم پوست هلیله زرد ده درم کتیرا مصطکی سقمونیا زعفران هر یک ده درم گل سرخ پنج درم کوفته بیخته بگلاب حب سازند شربت دو درم **نوع دیگر**
مختصر برای رمد و صداع و ابتدای نزول صبر سقوطری سقمونیای مشوی هر یک یک مثقال پوست هلیله زرد دو مثقال و نیم کوفته بیخته بگلاب حب سازند **حب سرخ**
که جهت تحلیل مواد چشم و تسکین درد در آخر رمد و سبل مجرب و آزموده است گیرو چهار درم افیون یک درم زنجبیل ربع دام صمغ عربی ربع دام همه را کوفته بیخته اگر ورم
باشد به آب کشنیز سبز و اگر نزله بر چشم افتاده باشد در آب کوکنار حب بندند و در سایه خشک نموده بالای چشم ضماد سازند یا در آبهای مذکوره سائیده ضماد نمایند **حب سبز**
مجرب برای امراض مذکوره پهٹکری دو دام افیون یکدام حضض چهار دام برگ نیم نخود زعفران پنج سرخ همه را سائیده در ظرف آهنی قدری آب داخل نموده از دسته
آهنی خوب کهرل کنند بعد از آن بر آتش گذارند تا آب جذب شود و لائق حب بستن شود حب بسته بکار برند و گاهی یکدرم صبر هم داخل میکنند **حب رمد** نافع درد
چشم و ابتدای سبل و ظفره و جرب و همواره معمول حضض هشت ماشه افیون دو ماشه شب یمانی چهار دام شب یمانی را بریان کرده در آب لیمو یکپاس بدسته آهنی در ظرف آهنی حل
نمایند که قابل حب بستن شود حب بندند به آب سائیده حوالی چشم ضماد نمایند و اندک در چشم کشند در زمستان اندک گرم و در تابستان سرد و اگر آب لیمو نباشد بجای آن عصیره
برگ تمر هندی صاف نموده بگیرند و از آن حل سازند **ایضاً** که برای درد بهتر از این دوائی نیست پهٹکری بریان دو دام پخته زرد چوب هفت ماشه افیون پنج ماشه یکپا
آب لیمون کاغذی در کڑاهی آهنی انداخته آتش نرم کنند و بپزند و حل سازند تا قابل حب بستن شود حب بسته دارند و طلای رقیق بر چشم نمایند و اندک از آن در چشم اندازند
ذرور ابیض که در رمد مجرب است انزروت را با شیر خر یا شیر دختران سرشته بر چوب گز چسپانیده در تنور یکه در سرخ شدن رسیده باشد بگذارند و احتیاط کنند که نسوزد بعد
انزروت را با ربع جزو نشاسته سائیده در رمد بکار برند **ذرور چشم خام** که در جمیع اقسام رمد نفع تام دارد چشم خام که بهندی چاکسو گویند مقشر کنند در سرگین خر پخته

یا بدون آن هر دو حصه از آن بگیرند و از نبات مصری و مامیران چینی یک یک حصه و همچون غبار بسایند و در رمد بعد از چند روز بچشم اندازند و اگر انزروت

مربه بشیر خر و سنبل مامیران کنند میشاید **ذرور کافوری** که حرارت چشم و رمد خفیف را دور سازد صدف سوخته مروارید ناسفته هر کدام دو درم نشاسته

یکدرم کافور دانگی کوفته بیخته بکار برند **ذرور ملکایا** که صفی هیچوا ابتدای رمد را نافع انزروت بشیر خر پرورده نشاسته صمغ عربی نبات مساوی کوفته بحریر بیخته استعمال

نمایند **ذرور** که جهت رمد چشم اطفال و رفع ثقل و صلابت اجفان آنها هموار معمول ست انزروت سرخ یک جزو سنگ بصری دو جزو چاکسو تشو چار جزو

ذرور بسازند و پلکها بر داشته پر اکنند و بند کرده بالای چشم مالیده از نان گندم و روغن و شکر درست کرده گذاشته بر فاده بر بندند و اگر گرمی غالب باشد و

تسکین زیاده مطلوب بود برگها و شاخهای نرم انار سائیده بجای مالیده بر چشم بندند **شیاف ابیض** جهت همه امراض حاده و تکالیف و رام و وجع آن

معمول نشاسته یکدرم سفیدهٔ ارزیز صمغ عربی کتیرا هر یک سه درم بلعاب اسپغول یا سفیدی تخم مرغ شیاف سازند **شیاف ابیض افیونی** رمد گرم را

نافع بود و درد صعب را بنشاند سفیده هشت درم صمغ عربی پنجدرم افیون کتیرا هر یک یکدرم بسفیدهٔ تخم مرغ بسرشند و شیاف سازند **شیاف ابیض**

انزروتی ابتدای رمد را نافع بود سفیدهٔ ارزیز هشت درم انزروت مربی بشیر خر کتیرا هر یک چهار درم بسفیدهٔ تخم مرغ شیاف سازند **شیاف ابیض**

کافوری که رمد دموی و صفراوی را نفع کند و درد آنرا بنشاند سفیداب اسپغول شش درم انزروت مربی بشیر خر سه درم کتیرا دو درم نشاسته پنجدرم افیون

نیم درم کافور دانگی همه را کوفته بیخته بسفیدهٔ بیضه سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نمایند و وقت حاجت در شیر دختر سوده استعمال کنند **شیاف بریوما**

رازی نوشته که در اکثر انواع رمد سودمند ست چنانچه در اغلب احوال همان روز چشم را باصلاح می آرد اقاقیا مس سوخته مرمکی حضض هندیه بسد کندر هر کدام

یک جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته با آب شیاف سازند و بسفیده تخم مرغ حل کرده استعمال نمایند **شیاف سماق** صغیر جهت رمد و حرارت چشم و التهاب

و حکه و دمعه و جرب و سبل و ضعف حدقه و ماق و التصاق پلک مجرب سماق بیدانه ده جزو سفیداب ارزیز کتیرا نیم جزو کافور ربع جزو بدستور متعارف شیاف سازند

شیاف شب که رمد حار و دمعه و اکثر امراض چشم را نافع و مجرب بگیرند شب یمانی و در ظرف آهنی انداخته بر آتش گذارند که بریان شود و بالیده منتفخ گردد

پس همدران حالت بر سر آتش آب انار ترش در همان ظرف آنقدر اندازند که شب یمانی را بپوشد پس بآتش ملایم بجوشانند که خود بخود آب شود و هر گاه

که آب بجذب آید و قابل حب بستن شود زود تر بر آورده در ظرف چینی بگذارند و شیاف سازند و بآب سائیده در چشم کشند **شیاف کافور**

جهت رمد گرم مجرب ست سفیدهٔ ارزیز سه درم کتیرا صمغ عربی هر یک چهار درم کافور نیم درم کوفته بیخته شیاف سازند **شیاف علوبخان**

بعد از تنقیه بکار آید جهت رمد و قروح چشم و گوش و مجرای احلیل چون با شیر دختر سائیده استعمال نمایند نافع میشود انزروت سفید سائیده با شیر

خر خمیر کرده بآتش ملایم بریان نمایند پس دو مثقال از این انزروت مربی بگیرند و صمغ عربی کتیرا هر واحد سه مثقال حضض مکی نشاسته سفیدهٔ کاشغری

هر واحد یک مثقال کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته برابر جو شیاف سازند و وقت حاجت با شیر دختر یا شیر خر سوده بکار برند **شیاف حنا**

جهت رفع سرخی چشم آب حنا نیم پاو شب یمانی نه ماشه افیون سه ماشه هر سه ادویه را در کراهی آهنی انداخته بر آتش نهاده بپزند و از دسته چوب

نیب حل سازند هر گاه غلیظ شود فرود آورده شیاف بسته بکار برند **شیاف زبد البحر** نافع رمد و دمعه و حکه و سرخی چشم زبد البحر کات

سفید شب یمانی بریان پوست هلیله هند و رسوت افیون توتیای سبز مساوی بآب سائیده شیاف سازند و در چشم کشند **شیاف نارنج**

که جهت منع نوازل و سرخی و رمد و جرب و حکه و دمعه و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب توتیای کرمانی بآب نارنج پرورده ده درم کتیرا

نشاسته انزروت گل سرخ صبر زرد حضض مکی هر یک یکدرم سفیداب قلعی هلیله زرد مغ خسته هر یک دو درم افیون ربع درم شیاف سازند **شیاف** که جهت رمد مجرب رازی و **عجیب النفع** ست قدم الاخوین صبر اقاقیا مامیثا زعفران هر یک یکدرم افیون صمغ عربی هر یک نیم درم کوفته بیخته بآب کاسنی سبز شیاف سازند و در همان آب سوده اکتحال نمایند **شیاف وردی** صعوبت مد چشم را در حال بنشاند گل سرخ پانزده درم زعفران هشت درم افیون ده درم سنبل الطیب دو درم صمغ عربی یک درم بآب باران شیاف سازند **شیاف جالب النوم** جهت وجع شدید و جمیع اورام نافع و از انصباب مواد قوی التحلب مانع مامیثا شش درم صمغ عربی سه درم انزروت مربی افیون مرداسنگ سوخته هر یک دو درم بآب باران شیاف سازند و بسفیدی بیضه بکار برند **شیاف منجح تسکین** درد در یک روز تحلیل ورم در یک ساعت کند جندبیدستر صبر افیون قلقطار سوخته هر یک دو مثقال سنبل حضض هر واحد چهار مثقال اقلیمیا شش مثقال سفیداب ارزیز هشت مثقال مس سوخته مغسول چهارده مثقال اثمد اقاقیا صمغ هر واحد چهل مثقال با یکه دران گل سرخ جوشانیده باشند خمیر کرده شیاف سازند و بسفیدی بیضه استعمال کنند **ضماد** که وجع شدید را نافع و معمول استادی مرحوم صندل سرخ شیاف مامیثا صبر فوفل صمغ عربی افیون اقاقیا مساوی بآب عنب الثعلب یا آب کشنیز و وقتی که وجع و ضربان شدید تر بود دیا طبیخ کوکنار یا آب کاهو سرشته بر پلک ضماد نمایند **طلا** که مجرب و بر الساعة نوشته شب یمانی سوخته یا سیس وزن آن سیماب سحق کرده و مسکه گاو آمیخته بر پلک طلا کنند **عصاره آمله** که در رمد بعد چند روز معمول ست و خیلی سودمند لیکن در ابتدای رمد استعمال نباید کرد و از برای ضعف بصر و سوزش چشم و ابتدای نزول الماء و رفتن آب از چشم نیز نافع بگیرند آمله تازه ده و در هاون سنگین یا چوبین بکوبند و آب آنرا در پارچه بیفشارند و بر آتش ملایم بپزند و از چوب نیب حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ آید بعد از آن در ظرف چینی یا سبد نگاهدارند و وقت حاجت قدری ازان بآب سوده در چشم کشند **غسول** که در رمد حار و حکه و دمعه حار معمول ست پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هر سه برابر نیم کوفته بقدر دو توله گرفته شب در آب تر کرده در هوا گذارند و صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفعه بر چشم زنند بار بهمین آب چشم بشویند **قطور** که جمیع اقسام رمد را نافع ست مهدانه جو مقشر تخم کشنیز هر یک بیست دانه حلیه پنج دانه انزروت سفید دو درم شکر نیم درم مامیران دو دانگ کتیرا یک دانگ زعفران نیم دانگ در آب جوش دهند و در شیشه نهاده صبح و شام تقطیر سازند **گهره معمول** از برای درد چشم و رمد و دمعه بسیار مجرب لیموی کاغذی نیم آثار افیون خالص سه دام شب یا نیم پاو اول شب را در ظرف آهنی بریان کرده بعد از ان افیون داخل نموده و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دسته آهنی حل کنند تا مخلوط شود و آب لیمون فانی گردد بعد از ان بهمین دستور آب لیمون داخل کرده باشند تا که بخوب وجه مخلوط شود جها بسته نگاهدارند و وقت حاجت بآب سائیده اندکی گرم کرده گرد اگرد چشم طلا نمایند و اندکی در چشم بیندازند **کحل معمول** حکیم علی اکبرخان جهت درد چشم و بقایای رمد و سبل انزروت سفید بشیر خر پرورده بر چوب گز چسپانیده با تش ملایم بریان نمایند پس بگیرند ازان شش ماشه و چاکسو در کیسه کرده بیاویزند در دیگ که دران آب و سرگین خر داخل کرده باشند و بجوشانند تا پوست چاکسو نرم شود پس آنرا براورده مقشر نمایند و بگیرند از مقشر آن و سفیده کاشغری مغسول و کف دریا هر یک سه ماشه سوت چهار ماشه نبات سفید یک توله همه را نرم سلایه نموده در چشم کشند **کحل تشمیزج** تالیف حکیم علویخان جهت رمد مزمن و بیاض و سبل و تکدر و امثال اینها را نافع بگیرند تشمیزج مدبر بطریقیکه بالا مذکور شد و مقشر کرده انزروت سفید مدبر هر یک دو مثقال سفیده قلعی شسته توتیای کرمانی مغسول مامیران چینی

اطیبا می ابیض حضض مکی هر یک یک مثقال کوفته بیخته باشد سرمه در چشم کشند واگر خواسته باشند ازین شیاف ساخته وقت حاجت بلعاب حلبه سائیده
شب در چشم کشند **کحل ملکایا** محلل وملطف وجالی بود جهت آخر رمد صعب واقسام رمد نافع ست انزروت مربی بشیر خر نشاسته شکر سفید
هر یک پنج درم سنگ بصری هر یک یک درم کحل سازند گویند که بعد تنقیه بر ابلیوم ست **کحل** بابت شاه رفیع الدین صاحب جهت سرخی چشم از نوازل جدید
بصر ورافع رطوبت ست منقول از بیاض استاد مرحوم سرب یک توله سیماب دو ماشه مامیران پنج ماشه سنگ بصری هفت ماشه سرمه توتیای
هار وفلفل چیکری بریان هر یک یک ماشه اول سرب را گداخته سیماب انداخته سحق نموده بسایند پس دیگر ادویه آمیخته سحق بلیغ نموده بکار برند **کحل** که در جمیع
انواع رمد مجرب انطاکی ست انزروت را با سفیدی تخم مرغ سرشته بر چوب گز گذاشته در تنوریکه قریب بسرد شدن رسیده باشد بدارند تا خشک شود
بعد ازان برآورده با مثل آن شکر طبرزد ونصف آن هر یک از زعفران وچشم سائیده در چشم کشند و دیگر اکحال که بقایای رمد را نافع ست در علاج ضعف
بصر خواهد آمد **معجون منڈی** نافع امراض چشم وسرخی آن پوست هلیله زرد پوست بلیله پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله کشنیز خشک شاهتره اصل السوس
هر واحد یک توله گل منڈی برابر همه ادویه قند سفید سه چند جمله هلیلجات را بروغن چرب کرده بقند بقوام آورده سرشته خوراک دو توله **اقوال حکما** بقول
شیخ الرئیس تدبیر مشترک در رمد دموی وصفراوی فصد قیفال و استفراغ ست پس اگر خون حار صفراوی یا صفرا صرف باشد باوجود فصد مطبوخ
هلیله استفراغ فرمایند واگر در ماده اندکی غلظت باشد تربد داخل نمایند وایضاً اگر دانند که ماده در حجب دماغ متشرب ست تقویت مطبوخ با یارج فیقرا
کنند وگاهی درچنین حالت بر نقوع صبر اقتصار می نمایند واگر خوف حرارت باشد در آب کاسنی یا آب باران نقوع کنند و واجب ست که بعد تنقیه
تامه متوجه معالجه چشم گردند ودران ابتدا کنند بتضمید چشم ورو بمبردات دافع مواد از چشم از عصارات بارده مثل عصاره برگ بارتنگ وبرگ بید
وکاسنی وخرفه وعنب الثعلب سبز وکشنیز تر واز لعابات بارده مثل اسپغول وبهدانه وسفیده بیضه وشیر خر وشیر دختر هر یک ازینها مفرد
ومرکب در چشم بچکانند وبعد ازان رقیق سفیدی بیضه با شیاف ابیض که مغری ومبرد ومسکن وجع ومصلح اخلاط لذاع ست ودیگر شیافات
رادع بچکانند لیکن در استعمال شیافات وقطورات رادعه چندان مبالغه نکنند که طبقات چشم کثیف ومواد محتقن گردد ودرد اشتداد
نماید وگاهی قدری افیون می افزایند که وجع را تسکین شدید می بخشد لیکن گاهی بنابر تخدیر وخام کردن ماده بصارت را ضرر رساند ومرض
را طول دهد وشیاف وردی در تسکین التهاب ودرد عظیم المنفعت ست ودیگر ادویه مفرده رادعه مانند مرداسنگ وکتیرا وحضض وگل سرخ
وسرمه واقاقیا ومامیثا وصندل ومازو وگل مختوم وگیرو وفوفل وهلیله زرد وهلیله سیاه وگل نیلوفر ونشاسته وافیون وکوکنار وآب کوکنار
وآب کشنیز تازه وسائر عصارات بارده وصمغ عربی وغیر اینهاست پس هرگاه ردع ماده باستفراغ وجذب آن بخلاف جهت واستعمال
روادع نموده شد بتدریج وآهستگی منضجات شروع کنند یعنی اول مخلوط بروادع استعمال نمایند بعده منضج صرف بعمل آرند وایضاً اول رقیق مخلوط
بمثل گلاب والبان که دران قوت انضاج ست بکار برند ولعاب اسپغول باوجود ردع قدری انضاج ست ومسکن وجع بود ولعاب بهدانه
شدید الانضاج از انست وتسکین می کند ولعاب حلبه وآبی که دران حلبه مغسول جوشانیده باشند جید الانضاج ومسکن وجع ست
واین اول دوائی ست که ابتدا بدان در منضجات کنند ودران قوت جذب نیست واگر بتغلیظ چیزی از منضجات احتیاج افتد
باید که استعمال بلعابات نمایند واگر به تبرید آنها حاجت آید بعصارات استعمال کنند وعصاره شجره که آنرا بیونانی اطاطا وبفارسی رشک

ونیز بید بده نامند مجرب ست و در ابتدای رمد حار و انتهای آن مفید بخاصیت و قوی النفع ست و بعد از ان انحطاط بعد از استعمال این عصارات و بطبیخ اکلیل الملک که دران انزروت سفید خصوصا مربی بشیر زنان و یا شیر خر گداخته باشند و بعده هرگاه مرض با نحطاط شروع کند در استعمال محللات با دویهٔ قوی تر از انها مثل انزروت محلول در آب حلبه و بادیان افراط نمایند و بآب مطبوخ زعفران و مر تکمید کنند و چون دانستند که بدن و دماغ تنقیه تام یافت استعمال حمام نمایند بآب گرم و بعد چند ساعت از طعام قلیل قدری شراب صرف کهنه بیاشامند و اگر بعد آن استحمام بآب گرم با تکمید کنند انفع بود و پس از ان شیافات و اکحال که در انحطاط و آخر رمد نافع ست استعمال کنند و اگر ماده دموی باشد بعد از فصد حجامت کنند و دوامت بمالیدن دست و پا و بستن آنها بیشتر نسبت بدیگر اقسام رمد نمایند و در ابتدا عصارات مذکوره استعمال کنند بعده مغز نان با نها بیامیزند بعد از ان مغز نان در سفیدهٔ بیضه ترکرده مخلوط سازند و اگر درد شدید باشد قدری افیون بدان ضم نمایند و اگر ماده صفراوی باشد بعد فصد بمسهلات صفرا استفراغ آن کنند و استحمام بآب شیرین نمایند و گاهی دران ریختن آب سرد بر سر و چشم موافق افتد و گاهی شستن روی بآب سرد اندکی سرکه آمیخته نفع میکند و درین قسم بر استعمال قابضات در ابتدا بلا افراط جرأت کنند و شیافات قابض محلول در عصارات استعمال نمایند گیلانی گوید که اگر رمد در هر دو چشم باشد هر دو فصد قیفال از دو جانب بگیرند و در اخراج خون استکثار نمایند اگر احتیاج به افتد در سه یا چهار مرتبه خون برارند حتی که گاهی واجب گردد که در اخراج او چندان مبالغه نمایند که بحد غشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج بترقیق آن قبل از فصد افتد تا مهیا بخروج گردد و از مرققات خون حمام ست و ضعیف از ان تکمید و تنطیل بآب گرم یا بآبیکه دران حلبه و تخم کتان جوشانیده باشند و اگر فصد ممکن نبود حجامت نمایند بعد از ان تلیین طبیعت بماء الفواکه مثل آلو وغیره که در قول مسیحی بیاید یا بحب ذهب یا حب بنفشه یا مطبوخ خیار شنبر که در قول ثابت خواهد آمد باید کرد و اگر خواهند ترید و شاهتره و هلیلهٔ سیاه بقدر حاجت دران اضافه کنند و فیما بین فصد و اسهال از اشربه شربت انار یا شربت بنفشه یا جلاب یا آب تمر هندی بشیرهٔ تخم خرفه یا لعاب اسپغول بنوشند و غذا ماء الشعیر المحلاة باشد زیرا که حموضت مضر بصاحب رمد بسبب آنکه ماده را خام کند و از قبول نضج منع نماید و این مضرتر در رمد ست و لهذا برای آن مزورات معموله از آب سیب و انار و آلو و عناب و آب ماش و مانند آن و بقول رطبه و کدو بروغن بادام نیکوست و عند سکون حدت و ظهور ضعف لحوم ماکیان و دراج خورند و چون بعد تنقیهٔ تام یابد در چشم اولا قطور بکار برند و میل قریب او نبرند و نه دران ذرور و نه دوای حار استعمال کنند خصوصا اگر درد شدید یا ضربان مفرط و التهاب سخت باشد بلکه سفیدی بیضهٔ رقیق با لعاب بهدانه در شب و روز استعمال نمایند و چون سوزش ساکن شود شیر زنان چکانند تا جلا و غسل نماید و این قطور بکار برند بگیرند لعاب بهدانه شیرین و شیر دختران و سفیدهٔ بیضه و گلاب و آب کشنیز و بر هم زنند تا یکسان شود و در چشم چکانند و مریض را در خانهٔ کم روشن بنشانند و بر روی او پارچهٔ سیاه آویزند و اگر ماده منصب بسوی چشم باشد بشیافی که در قول مسیحی بیاید ضماد کنند و هرگاه مرض ساکن شود شیاف ابیض که در قول مذکور مسطور گردد بآب یا شیر حل کرده در چشم چکانند صفت شیاف کافور که در ابتدای رمد نیکوست سفیدهٔ ارزیز هشت درم صمغ و کثیرا هر واحد هفت درم اقلیمیای نقره دو درم کف دریا انزروت هر واحد چهار درم سرگین سوسمار یکدرم کافور نیم درم شیاف سازند صفت شیاف اصغر که استعمال او در وسط رمد صالح ست صمغ و سفیداب هر واحد سه درم کثیرا و حضض هر واحد یکدرم بآب اکلیل الملک شیاف سازند و اگر درمش

نسخهٔ شیاف کافور

نسخهٔ شیاف اصغر

مرض بکاهد و در چشم سرخی و دمعه باقی ماند ذرور اصفر نفع کند **صفت آن** انزروت ده درم زعفران سنبل و صبر و مر هر واحد درم ذرور کنند و اخر رمد تا آنکه غسالت گردد
صفت شیاف احمر لین هرگاه سرخی چشم ساکن شود استعمال کنند که ثقل اجفان ببرد شادنج شش درم صمغ عربی کتیرا هر واحد پنج درم مس سوخته چهار درم
کهربا سفیداب ارزیز هر واحد دو درم بسد مروارید شنگرف معدنی هر واحد درم دم الاخوین زعفران هر واحد نیم درم شیاف سازند **ضماد** که در اخر رمد نافع ست
بگیرند زرده بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه و ضماد کنند و باید که چوجه مرغ و تیهو در آخر بخورند **صاحب کامل** و جامع و خلاصه می نویسند که در رمد حار
بعد فصد سر ارد و تلیین از پوست هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و عناب و گل بنفشه و ترنجبین یا مطبوخ فواکه یا نقوع هلیله یا آب انار این ادویه که در آن
قبض و ردع اندک و با آن ادویه مغریه مسکنه مخلوط باشد مثل اقاقیا و سفیداب قلعی و صمغ عربی با سفیده تخم مرغ سرشته بر درد چشم طلا کنند و در چشم کشند
و شیاف ابیض ساده بچکانند و اگر با این تدبیر درد ساکن نشود و بآن بعض ادویه که در آن تحلیل اندک مع تغریه و تسکین باشد مثل قطور انزروت سفید چهار درم
جو مقشر کوفته ده دانه بهدانه ده دانه در ظرف آبگینه یا نقره گذاشته آب بران ریزند چندانکه ادویه را بپوشاند و بر آتش انگشت ملایم بدارند تا بگدازد و بجوش آید
آنگاه صاف نموده و سرد ساخته چند قطره در چشم بچکانند و در روزی پنج و شش نوبت همین نحو بعمل آرند که انشاء الله تعالی در همان روز یا روز دوم رمد را
باصلاح آورد و بعد از آنکه رمد تحلیل یافته و درد تسکین پذیرفته و سرخی زائل شده باشد شیاف احمر لین کشند و در حمام داخل کنند و اگر قدری قلیل از درد
و ورم باقی مانده باشد شستن چشم بآب نیمگرم و استعمال ذرور اصفر صغیر و شیاف احمر لین لازم دارند و در آنجا که ماده دموی یا صفراوی بوده باشد ماء القرع
با شربت ورد و یا شربت بنفشه یا شکر طبرزد بدهند که اثری عظیم دارد و عصاره کشنیز با شیر خر یا شیر زنان در چشم کشیدن بغایت سودمند ست و کحل که در جمیع اقسام
رمد مجرب ست در چشم کشند و دوائیکه در اول رمد بجهت ردع مواد برء فی الحال ست این ست که خرمهره کوفته بیخته حضض هندی و کنار سفیده بیضه مرغ همه مساوی
آب لیمو کاغذی در ظرف آهنی تا دو ساعت سحق نموده بر اطراف چشم سه نوبت ضماد نمایند که مجرب ست و بعد سه روز قرنفل سوده شب یمانی هر کدام یکدرم حضض
سه درم افیون نیم درم بآب گرم سرشته ضماد کنند که بغایت مفید ست و این ضماد درد را در ساعت تسکین دهد بگیرند کشنیز تازه خشخاش با پوست زرده تخم مرغ روغن گل
زعفران اکلیل الملک افیون اول خشخاش را با اکلیل الملک در شراب و آب بپزند تا مهرا شود بعد از آن ادویه دیگر آمیخته ضماد کنند و ذرور شیاف مامیثا یکجزو انزروت
دو جزو زعفران یکجزو کوفته بیخته نیز رمد را مجرب ست و شیاف مامیثا پوست هلیله زرد هر کدام سه درم و نیم صبر سقوطری هر کدام یکدرم کوفته بیخته هر بامداد و شبانگاه
در چشم کشیدن همین خاصیت دارد **انطاکی** گوید که در رمد حار فصد کنند و بعد از آن اکثار از ماء الشعیر و تخم خشخاش کنند و تمر هندی و عناب و آلو بخارا و خیار شنبر
دهند و تبرید موضع بآب کشنیز و عنب الثعلب و گلسرخ و شیاف ابیض محلول بسفیدی بیضه نمایند بعده با حمر لین و در آخر زعفرانی علاج کنند از مجربات در حار خصوصا
با صداع این ست که برگ کدو و آرد جو در سرکه سرشته طلا کنند و بریان نموده مقشر کنند و مالیده بشکر و یا بشربت ورد و بنفشه اگر عرض شدت کند بنوشند و بحب الآس و سیکران
ضماد کنند و بآب حی العالم یا کشنیز مع شیر خر یا زنان اکتحال نمایند و هرگاه رمد با ورم کثرت کند چیزی در تحلیل رمد حار مثل ضماد آرد حلبه و خشخاش و باقلا بسفیدی تخم مرغ
نیمبرشت طلا و کحل آب گل کدو و حی العالم و شیر زنان **بولس** گفته که معالجه این نوع بمستفرغات و منقیات نمایند و در چشم سفیده بیضه چکانند تا ورم حار نضج یابد
و اگر در بدن فضول نباشد حمام موافق بود و در اورام حار امتلائی معالجه باستفراغ خون و اسهال و مالش اعضای سفلی کنند و چون تمدد از خون غلیظ در عروق چشم باشد
و در بدن امتلا نبود و شراب بنوشند که تسخین و تفتیح نماید و بعد تنقیه بدن اکحال و شیافات رادعه استعمال کنند و **جالینوس** گوید که تدبیر رمد حار بعد فصد بچکانیدن
لعابات و سفیدی بیضه مرغ در چشم کنند و اگر وجع تسکین نیافت بآب فواکه اسهال نمایند و اگر مشاهده گردد در قرنیه شبیه غمام دلیل جروح و قروح ست باید که
بعد از فصد شیاف ابیض یا با سفیدی بیضه مرغ بچکانند اگر الم ساکن شد یقین دانند که ماده تحلیل یافته و اگر ضربان شدت نمود یقین کنند که قرحه بهم رسیده
این هنگام در چشم آنچه باعث انفجار قرحه ست مثل لعاب حلبه و آب اکلیل الملک بچکانند و تلطیف تدبیر نمایند تا آنکه منفجر گردد و چون منفجر گشت و مده برآمد استعمال
نمایند ماء العسل که جلاء بدهد وساخ را و اگر مده باقی ماند لعاب تخم مرو و تخم کتان استعمال نمایند و یا شیاف کندر در چشم بچکانند و چون قرحه پاک گردید شیاف ابار محلول
در شیر دختران تازه دوشیده یا شیر خر استعمال کنند تا اندمال یابد و بر چشم رفاده نهاده محکم به بندند تا آنکه ملتحم گردد و اگر بطول انجامد زمان علت تلطیف غذا نمایند تا قوة

ضعیف نگردد و سستی در علاج نکنند تا آنکه قرحه مندمل گردد و **ثابت بن قره** گفته که من معالجه می نمایم رمد حار را در ابتدا بفصد قیفال و بعد ازان باسهال بمطبوخ فواکه و هلیله در اول و در اخر باین مطبوخ خیارشنبر بگیرند پوست هلیله زرد پانزده درم مویز منقی پانزده درم و در آب بپزند و صاف نموده بگیرند ازان دو ثلث رطل و دران مغز فلوس خیارشنبر ده درم حل نموده صاف کرده یکدرم روغن بادام شیرین بران چکانیده نیمگرم بیاشامند بعد ازانکه بدو ساعت پیش ازان یکدرم غاریقون با جلاب سرشته خورده باشند و از حضض صندل سفید هر یک دو جزو اقاقیا نیم جزو شیاف ساخته عند الحاجت بآب کشنیز تازه حل کرده بر پلک طلا نمایند و متوجه معالجه چشم گردند بچکانیدن شیر زنان در چشم شب و روز و اگر التهاب و هیجان زیاده باشد بدل آن رقیق سفیدهٔ بیضهٔ مرغ همیشه بچکانند و چشم را بآب سرد ممزوج باندک سرکه و یا گلاب بشویند و اگر وجع شدید باشد لعاب بهدانه با شیر زنان دائم در چشم چکانند جهت آنکه سریع التسکین ست و اگر بدین تسکین نیابد شیاف ابیض بچکانند و شیاف صفر و شیاف خلوقی در وسط رمد نافع ست و اگر کثرت رطوبت چشم باشد ذرور ابیض استعمال نمایند و چون علت کم گردد و در چشم اندک سرخی باقی ماند ذرور صفر آنرا نافع ست و **مسیحی** گوید که رمد ورم حار ملتحمه است پس اگر درینجا علامات ورم حار از انتفاخ و تمدد و حمرت و ضربان و صلابت و تمدد اوردهٔ انتفاخ اجفان باشد اول فصد قیفال از جانب چشم علیل کنند بعده اطلاق طبیعت بطبیخ هلیلهٔ زرد و آلو بخارا و تمر هندی و شاهتره و تربد و غاریقون نمایند و اعادهٔ اسهال کنند تا که تنقیه سیر حاصل شود و صبر درین عظیم النفع ست هرگاه در آب کاسنی و آب عنب الثعلب نقوع سازند و بهتر آنست که اول بماء الفواکه مثل آلو و تمر هندی و بنفشه و هلیلهٔ زرد و خیارشنبر و ترنجبین اسهال آورند بعد ازان آب کاسنی که دران صبر نقوع کرده باشند بنوشانند بعده حب قوقایا بخورانند و هرگاه بدن تمامه از ماده پاک گردد اول سفیدهٔ بیضه رقیق در همه روز و شب در چشم چکانند یا شیر دختران مفرد و یا بشیاف ابیض که از سفیداب پنجدرم و انزروت سه درم و کتیرا و نشاسته هر واحد درم افیون نیم درم در شیر زنان یا سفیدهٔ بیضه رقیق ساخته باشند و اگر هنوز ماده بسوی چشم منصب باشد بگیرند حضض و صندل و گلاب و اقاقیا و مامیثا و عنب الثعلب و عصی الراعی و سفرجل و گلسرخ و ازین آجزا شیاف ساخته وقت حاجت بآب کشنیز سبز سائیده بر پلک طلا کنند و روی را بآب برف مع قدری سرکه بشویند و تدبیر بارد یابس در اول مرض استعمال کنند و اگر رطوبت کثیر و التصاق باشد چشم را صاف کنند و ذرور انزروت سفید بشیر زنان سوده در افتاب خشک کرده باز سائیده بعمل ارند و هرگاه مرض بانحطاط آید بزردهٔ بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه ضماد کنند و اگر درد باقی باشد بصبر و صندل و شیاف مامیثا و فوفل و صمغ و افیون و اقاقیا در آب عنب الثعلب یا آب عصی الراعی یا آب کشنیز سبز حل کرده طلا کنند و اگر درینجا صداع و سهر بار باشد در آب طبیخ خشخاس یا کاهو حل کرده استعمال نمایند و در اخر ذرور ابیض که از نشاسته و شکر و انزروت مربی بشیر خر ساخته باشند باستعمال ارند بعد ازان در ذرور مذکور قدری از مامیثا و زعفران و مر و سنبل افزوده بعمل آرند **صاحب حاوی صغیر** گوید که در رمد حار فصد سر رو از جانب علیل کنند و شربت عناب و نیلوفر و بنفشه بنوشند و در ابتدا دوای لذاع موذی چشم بکار نبرند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا حب بنفشه نمایند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنجدرم و شکر ده درم بیاشامند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و اسفاناخ بدهند و اگر صفرا غالب باشد آب انار ترش معصور بشحم مع شکر یا تمر هندی یا آلو بخارا و عناب مع شکر دهند و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیلهٔ زرد کنند و در ابتدا شیر زن مع سفیدهٔ بیضهٔ مرغ در چشم چکانند و بصندل و گلاب و آب کشنیز سبز یا کشنیز تنها و حضض و اقاقیا و مامیثا بر چشم ضماد سازند و اغذیهٔ بارد رطب مثل مزورهٔ نارنج بمغز بادام و شکر که ترشی غالب نبود بدهند و شیاف ابیض و کافوری اکتحال نمایند و اگر درد و نخس و التهاب شدت کند شیاف ابیض افیونی بکار برند و لعابات بارد و رطب مثل لعاب بزر قطونا و بهدانه مع شیر دختران و عصارات بارد مثل آب کاهو و خرفه و کشنیز سبز و عنب الثعلب تر و ملوخیا و مانند آن برهم زده در چشم تقطیر کنند و اگر ماده در چشم منصب باشد آب عنب الثعلب سبز و روغن گل و طلا کنند و روی بگلاب و آب برف بشویند **ایلاقی** مینویسد که در مادهٔ دموی یا مرکب از دم و صفرا یا دم و سودا یا دم و بلغم ابتدا بفصد سر رو کنند و خون بمقدار واجب برارند اگر حال مریض مساعدت کند و اگر حاجت فصد بروز دوم افتد تاخیر نکنند و کذلک اگر حاجت باستفراغ شود بطبیخ هلیله و مانند آن مثل خیارشنبر و تمر هندی و شیر خشت سازند و هر صبح شربت بنفشه یا نیلوفر یا شربت انار ترش با شیرهٔ بزور بیاشامند و اگر باین اشربه شربت خشخاش بنوشند تسمیر سیلان مواد بعین کنند و خواب آورد و تدبیر صواب در رمد دوریج آنست که اول بادویه که مانع مواد از چشم و ناشف رطوبات و معدل مزاج باشند ترکیب داده اکتحال نمایند و این منفعتها در شیاف بریوطیا یافته می شود

در ترکیب این شیاف برد و نوع ست یکی آنکه دران ادویهٔ قابض و رادع اکثر باشد و این را سفیدی بیضه یا شیر زنان حل کرده رقیق تر بکار برند و دیگر آنکه دران ادویهٔ قابضه کمتر و محلله بیشتر باشد و این را غلیظ تر استعمال نمایند و اطلیه که در ابتدا بکار برند تا ماده را از چشم باز دارد مثل صمغ و زعفران و شیاف مامیثا و حضض باید ساخت و بر پیشانی طلا کنند و اگر ماده سخت گرم باشد طلا از عصارهٔ خرفه و عصارهٔ سفرجل و آرد جو و بزر قطونا و آب عنب الثعلب و سفیدی بیضه سازند و اگر حرارت قوی نباشد از گرد آسیا و کندر و مر و زعفران و سفیدهٔ تخم مرغ بکار برند و اگر ماده سخت سرد باشد از جند بیدستر و زعفران و زفت و راتینج طلا سازند و چشم را مدام از چرک پاک کنند خاصة از رمد خشک و طریق دیگر در علاج انواع رمد حار آنست که اول سفیدی بیضه در چشم چکانند که آن مسکن وجع و دافع حدت ماده است و شیر زنان همچنین مسکن درد ست لیکن دران قوت جلا و منضجه است و لعاب بهدانهٔ شیرین و آب صمغ هم رادع و هم مسکن وجع ست و شیاف ابیض بشیر زنان در ابتدای رمد نافع ست و هرگاه ماده از نزول بسوی چشم بعد استفراغ منع نشود ضماد از بنفشه و نیلوفر و کاسنی و گل سرخ بر چشم نمایند و بر جبهه و صدغ اطلیهٔ مذکوره استعمال کنند و هرگاه ماده از نزول منع شود اشیای قابضه محلله مثل شیاف ابیض که دران یکدرم انزروت داخل کرده باشند استعمال نمایند و بعد ازان شیاف ملکایا بکار برند و اگر قدری ورم باقی مانده باشد از اقاقیا و مر و زعفران و مس سوخته و صبر طلا کنند که آن مادهٔ ما بقی را تحلیل کند و دیگر ماده را باز دارد و هرگاه سیلان رطوبت و رمص یابس و التصاق زائل گردد این علامت نضج ماده و انحطاط مرض ست درین حالت باکتحال شیاف احمر لین و حمام نفع یابند و اگر باکتحال این هر چند بار زائل نشود باحمر حاد حاجت اید و بعده در اخر امر ذرور اغبر بکشند و اگر با این همه تدابیر مدت دراز گردد و رمد زائل نشود معلوم کنند که پلک چشم جرب دارد پس علاج جرب باید کرد **ابو الحسن** گوید که در رمد دموی مبادرت بفصد قیفال کنند و خون از جانب چشم شدید الالم بدفعات برارند بحسب قوت و کثرت مادهٔ دمویه و قلت آن و در ابتدا باستعمال میل در چشم حذر کنند و سفیدی بیضه و لعاب بهدانه در چشم چکانند و هرگاه لذع ساکن شود شیر زنان قطور کنند و صندل و گلاب بر سر طلا نمایند و فوفل و بنفشه و نیلوفر ببویند و انار میخوش و سیب و ناشپاتی و بهی امتصاص کنند و تعدیل طبیعت بماء القرع بشربت نیلوفر و بنفشه نمایند و از خوردن گوشت و حلوا و شراب و صیاح و حمام و جماع حذر کنند و بمزورات غذا سازند و هرگاه علت تسکین یابد شیاف ابیض در آب و یا شیر حل کرده در چشم چکانند و ذرور ابیض بکار برند و چشم را بآب یا حین بشویند و هرگاه علت انحطاط پذیرد شیاف قطع نمایند و ذرور بکار برند و در حمام داخل کنند و پلک باز کرده بشیاف احمر حک کنند و اغبر اکتحال نمایند و در آخر تیهو و فروج غذا سازند و اگر مادهٔ صفراوی باشد تنقیهٔ بدن بمطبوخ کنند و حدت صفرا بماء الشعیر و شیرهٔ خرفه و ماء القرع و آب انار میخوش و آب تمر هندی و آب آلو و آب جصرم با شربت نیلوفر بشکنند و باقی تدبیر انچه در دموی گذشت بعمل ارند **احمد بن هبة الله** گفته علاج رمد دموی فصد قیفال از جهت محاذی علت ست اگر مانعی نباشد مانند تخمه یا اسهال یا مغص یا احتباس طبع یا ضعف یا سن از صغر و کبر و اگر طفل باشد حجامت نمایند پس اطفا و تعدیل مزاج بمثل شربت انارین نمایند و عناب آلو قراصیا از هر واحد یک اوقیه گل بنفشه چهار درم در ابیکه دران اصل السوس مقشر کوفته دو درم گل نیلوفر هفت درم جوشانیده باشند بخیسانند پس ترنجبین بست درم مالیده صاف نموده بیاشامند و اگر طفل باشد این نقوع را باشکر سفید یک اوقیه تا یکنیم اوقیه شربت مرتب سازند و بیاشامند و تلطیف غذا نمایند و مزورات معموله از شکر و لیمو با قطف یا بادام شیرین یا اسفاناخ تناول نمایند و احتراز از اغذیهٔ مولد خون مثل گوشت و خمر و عسل و شیرینی و روغن و اجتناب از اغذیهٔ مبخره مانند عدس و باقلا و از اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و گوشت گاو و شب خواری و از حرکات عنیفه و گرسنگی و امتلا نمایند و پایها بسنگ پا بالند و ساقین بدست مالند و در ابتدای شیر زنان و رقیق سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و لعاب بهدانه رقیق در چشم چکانند پس شیاف احمر معشر بکشند و در وقت تزید وقت خواب شیاف ابیض انزروتی در چشم چکانند و بیرون چشم شیاف احمر معشر طلا نمایند و در وقت انتها شیاف ابیض ساده و ذرور چشم انزروتی و در انحطاط شیاف خولان طلا نمایند و بحمام روند **طبری** نوشته که بعد فصد سر رو بهر تلیین طبیعت بگیرند تمر هندی لیف و تخم آن دور کرده بست درم آلو و عناب بهر واحد پانزده درم مویز منقی تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک برگ عنب الثعلب هر واحد یک کف هلیلهٔ زرد کوفته هفت درم همه را بجوشانند و بوزن صد درم صاف کرده چهل درم شربت بنفشه انداخته نیمگرم بنوشند و غذا مزورات عدسیه معموله بسرکه و شکر و آب غوره و مانند آن دهند و ظاهر الحلاوة باشد زیرا که ترشی سرکه و غوره مضر ست بعد ازان باین شیاف اکتحال نمایند بگیرند انزروت مربی بشیر خر پنجدرم نشاستهٔ شیرین طعم دو درم کتیرا صمغ عربی هر واحد یکدرم سفیداب ارزیز سه درم اقلیمیای فضه دو درم افیون خالص سه طسوج تا یکدانگ

کوفته بیخته بشیر دختران سرشته یا بسفیدی بیضه رقیق شیاف سازند و بشیر دختران حل کرده بکار برند و از حل کردن شیاف بآب خالص در ابتدای رمد پرهیز کنند
پس اگر شیر دختر یا سفیدهٔ بیضه دستیاب نشود در آب باران یا آب مطبوخ تقمقم آهن شیاف را حل کنند و رقیق بچکانند و بر پشت خوابیده چشم را با آهستگی کشاده
اندک اندک هر قطره بعد ساعتی بچکانند و تا دو روز در شبانه روز سه بار استعمال نمایند و بعد هر بار تنقیهٔ چرک از چشم می نموده باشند و بعده شیاف مذکور غلیظ تر میل
استعمال کنند و تا دو روز صبح و شام بعمل آرند و بعد عمل شیاف چشم را بر فادهٔ مبلول بگلاب مؤرب بر بندند و بعد یکساعت چشم را وا کرده از چرک پاک نموده باشند
و بعد از ان ذرور از انزروت مدبر بشیر خر سه درم و نشاسته یکنیم درم و شکر سفید یکدرم ساخته در چشم کشند و بهترین ذرور انست که کهنه بود و بعده بدستور
بر فادهٔ مذکوره بهبندند و بعد یکساعت وا کرده صاف نمایند و تا سه روز صبح و شام بعمل آرند و هر شب وقت خواب اطراف عصی الراعی و برگ عنب الثعلب
و اطراف کاسنی و قدری از جرادهٔ کدو اگر موسم او باشد باریک سائیده و بسفیدهٔ بیضه یا لعاب اسپغول سرشته بر خرقه نهاده بر چشم گذارند و بخوابند و صبح
بآب نیم گرم بشویند و تا حصول صحت اکتحال بذرور مذکور کنند و اگر بعد زوال مرض اندکی جفاف و غلظ در پلک باقی ماند استحمام و تکمید چشم بآب گرم لازم گیرند
و از عشا و جماع بالمره منع کنند پس اگر ازین نجات حاصل نشود بشیاف احمر حاد اجفان را بخارند و اگر احتمال آن نکنند باحمر لین حک نمایند و اگر ازین تدبیر هم
زوال نپذیرد بدانند که فضلهٔ منصبه بر ملتحمه عسر و غلیظ است و اگر با وجود آن درد در داخل چشم نیز باقی باشد یقین نمایند که در طبقهٔ شبکیه فضله بسیار است
پس اعادهٔ فصد قیفال و استفراغ بمطبوخ مذکور بار دیگر نمایند و از ادخال میل چشم را راحت دهند و اگر فائده نشود با جفان او عند اصول اشفار نظر کنند پس
اگر آثار شرناق یافته شود بدستکار رجوع کنند که شگافته خارج نماید و اگر شرناق یافته نشود و در باطن جفن مثل تخم انجیر محسوس گردد با آهن بخراشند تا خون غلیظ از ان
سائل شود و بشیاف ابیض انزروتی مذکور اکتحال نمایند و گاهی رمد دموی عارض میشود و آنست که جمله ملتحمه سرخ میگردد و اجفان بغیر دمعهٔ کثیر غلیظ میشوند
و باد رد شدید متجاوز الحد میباشد و باشد که اجفان او منطبق نشوند و هرگاه هوای بارد بدان رسد درد در سر پیدا شود و اطبای حران آنرا رمد علقی گویند و اکثر
این رمد چشم را فاسد میکند و سبب موجب این علت صداع بیضیه است که از اجتماع بخارات حادهٔ غلیظهٔ دمویه در غشای خارج قحف افتد و علاجش فصد
قیفالین است و اخراج خون در سه چهار بار و در ابتدای این رمد چیزی در چشم اکتحال ننمایند و از جمیع اغذیهٔ ردیه پرهیز کنند و بر مزورات شیرین اقتصار ورزند
و از اشیای سخت ترش مثل حصرم و سرکه و دوغ و مانند آن اجتناب کنند و بعد پنج روز از فصد بمطبوخ خفیف تلیین طبیعت نمایند و شرب ماء الشعیر لازم گیرند
و از هوا احتیاط کنند حتی که در علت انحطاط ظاهر شود و نشان انحطاط این مرض انست که ملتحمه زرد میشود و بعد سرخی بعده شیاف دیزج اکتحال نمایند و اگر از ان
اشک بسیار آید شیاف ابیض ساده اضافه نمایند و هر شب شیر دختر بر سر و در چشم از پستان بدوشند و کحالین بصره درین مرض بعد فصد و استفراغ بچیزی
که در طرفه مثل خون بال کبوتر و در سنج احمر محکوک وغیره علاج میکنند اکتحال می نمایند و از ان صحت حاصل میشود و هر چه در صداع بیضیه گذشت بعمل آرند
و هم او گوید که علاج عام رمد کلی آنست که بعد فصد تبرید چشم نمایند بچیزی که مقوی چشم و مانع از قبول مواد باشد و درین وقت هر انچه بدان اکتحال نمایند اگر
جامع برد و قبض باشد بهتر است زیرا که برد تسکین حرارت نماید و قبض عروق را تنگ کند و از قبول ماده باز دارد و این معنی درین شیاف الیوما هر مجتمع است
بگیرند گلسرخ یکدرم و حضض مکی دو ثلث درم و اقلیمیای فضه دو دانگ و اقاقیا نیم درم و توتیای هندی دو دانگ و نشاسته یکنیم درم و صمغ آلو و صمغ عربی
هر واحد یکدرم و انزروت مربی یکمثقال کوفته بیخته در آب خالص مثل عدس شیاف سازند و سائیده بتخمین اکتحال نمایند و بالای پلک اطراف کاسنی کوفته مع
شحم انار بری و الا شحم انار میخوش سائیده بلعاب اسپغول و روغن گل سرشته بر خرقهٔ کتان آلوده بگذارند و چشم را بر فاده صلانه بندند و بعد هضم دوا چشم را
صاف کنند و بر پلک همان دوا بگذارند و از هوا محفوظ دارند و چشم را بدست هم نمالند و بعد دو روز باز فصد اگر مانع نباشد و فصل صیف باشد یا ربیع با این مطبوخ
تلیین طبیعت نمایند آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد ترنجبین پانزده درم تمر هندی سی درم هلیلهٔ زرد هفت درم تخم کاسنی تخم کاهو هر یک هفت درم کشنیز خشک
یکسکف جوشانیده مالیده صاف نموده و یکصد و سی درم از ان گرفته ده درم فلوس خیارشنبر در ان مالیده صاف کرده شربت بنفشه دو اوقیه داخل نموده بنوشند
و بعد از ان غذا زیرباج مزورهٔ شیرین بدهند و بسوی چشم ننگرند اگر اشک کم گردد یا منقطع شود و ورم بکاهد و سرخی قلت پذیرد از نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و فارسی

هر واحد یکدرم افیون نیم درم انزروت سفید خفیف الوزن مربی بشیر خر دو درم اقلیمیای فضه یکدرم حضض دو دانگ کوفته بیخته بآب عنب الثعلب مروق یا شیر خر یا شیر دو دختر
سرشته از عدس کلان و از نخود کوچک شیاف ساخته و یک شافه از ان در شیر دختران حل کرده در چشم صبح اکتحال نمایند و کذلک وقت عصر و هرگاه در چشم علامات نضج
ظاهر شود و آن زرد شدن غلیظ گردیدن چرک و کم شدن وجع ست و هرگاه چشم بگشایند بر سیاهی او غشا از رمص باشد و چون از پنبه آنرا بر دارند بغیر الم زائل شود
درین وقت انزروت سفید خفیف مربی بشیر خر پنجدرم نشاسته شیرین طعم دو درم شکر طبرزد دو درم باریک سائیده و بحریر بیخته ذرور سازند و رفاده بگلاب
ترکرده مؤرب بربندند و بعد هضم ذرور در چشم را گشاده صاف نموده بشیاف مذکور اکتحال نمایند و اگر در چشم بصورت چیزی قروح معلوم شود درین وقت
شیاف ابیض مذکور در سفیدی بیضه رقیق حل کرده و ذرور مذکور دران آمیزند تا مثل مرهم گردد لیکن مقدار ذرور کمتر باشد و کمیت شیاف بیشتر ازان اکتحال
نمایند و بر پلک مغز بادام مقشر پنج عدد در آب عصی الراعی باریک سوده ضماد کنند که ازین حرقت تسکین یابد و پلک تقویت حاصل نماید و هرگاه سفیدی چشم
صاف گردد و التصاق و رمص زائل شود از شیاف ابیض مذکور و شیاف احمر لین یک یک شافه در آب خالص سوده اکتحال سازند و پرهیز و تقلیل غذا و اقتصار
بر ضرورات لازم دارند پس هرگاه مرض زائل شود و بچشم نظر کنند اگر اجفان او غلیظ باشند دخول حمام و تکمید چشم بآب گرم و اکتحال شیاف احمر لین و برود منفعت بخشد
لازم گیرند و واجب ست که صلابت اجفان را همچنین ترک نسازند که دران خوف عروض سبل یا جرب اجفان ست و دیگر او یه که در ابتدای رمد و انتها و انحطاط او طبیب
استعمال نماید سه نسخه قطور ست که یکی ازان معروف بقطور مسکن ست و در ابتدا بعمل آرند و در انتهای مرض تقطیر او جائز نیست بگیرند چشمیزج و بهدانه شیرین و تخم خبازی
هر یک ده عدد دبکوبند و نشاسته نیم درم و جو مقشر سی عدد کوفته و انزروت سفید نیم درم و حضض مکی دو دانگ در ظرف آبگینه یا نقره کرده آب شیرین بران ریخته
بجوشانند بآتش ملایم تا غلیظ شود پس صاف نموده در شیشه دیگر کرده سفیده بیضه قدری آمیخته بجنبانند و هر روز دو سه بار در چشم چکانند که این تسکین درد
و دمعه نماید و بعد تسکین درد ابتدا نمایند بعلاجی که مذکور شد دوم قطور محلل ست و در تزید مرض استعمال کنند بستانند از چشمیزج و بهدانه هر یک سی عدد بکوبند
و انزروت سفید یکنیم درم در شیشه کرده بالای آن آب عصی الراعی و شیر دختران بریزند و بآتش ملایم بجوشانند تا گداز شود و صاف نموده در چشم چکانند و این محلل
و ملطف و منضج ست و از ترکیب ابن علی صغیر ست سوم قطور مستعمل در انحطاط ست بگیرند از رصاص و اسرب و بر کفدست بمالند حتی که کف سیاه شود بعده قدری
گلاب بران چکانند تا که تر گردد بکار و بردارند و همچنین کنند تا بقدر معتد به جمع شود بعده بران شیر دختران از پستان بدوشند حتی که رقیق شود بدفعات در چشم
چکانند و این قطور مسکن و محلل ست و از خروج بثور و وقوع قرحه ایمن گرداند و عاجل النفع ست

علاج مشترک رمد بارد بلغمی و سوداوی و ریحی

بقراط گوید که رمد رطب سلیم بطی البرء ست و رمد یابس سریع البرء باشد الا دران خوف قروح عین ست بالجمله در رمد بارد استفراغ خلط بارد نمایند و بسا است
که بتکرار استفراغات حاجت می افتد مشروب باشد یا حقنه یا غرغره پس علاج بروادعات کنند که بسیار بارد نباشند و دران قدری تلطیف باشد مثل مر و انزروت
و اگر شیاف سنبل بعضی آبهای معتدل استعمال نمایند نیکوست و اگر در طبقات چشم آفت نباشد بآبی که دران زعفران و قلقدیس و عسل جوشانیده باشند
اکتحال کنند و در ابتدا بقلقدیس بر پیشانی لطوخ سازند و خصوصا هنگامی که طریق ماده از حجاب خارج باشد و کذلک ار شستن بموی بآبیکه دران قلقدیس حل کرده باشند
باکی نیست و اگر لطوخ اجفان در ابتدا بتریاق کبیر یا بگوگرد و زرنیخ کنند بهتر بود و شرب تریاق نیز نافع ست و ضماد برگ بیدانجیر سوده بشبت و برگ خطمی بشراب بخته
مجرب شیخ الرئیس ست و گویند که شب یمانی سوخته با سیماب شش حصه آن سائیده بمسکه گاو آمیخته بر پلک طلا کردن بر الساعه ست و تقطیر آب ملح و لعاب تخم کتان
در چشم رمد بارد را نافع ست و بعد از ابتدا شیاف احمر لین و شیاف احمر اکبر و شیاف انزروت محلول در آب برگ کبر و تضمید ببرگ کبر تنها بکار برند و مفردات
مخصوص مواد بارد مثل مر و زعفران و کندر و سنبل و جندبیدستر و قدری اس سرخ و صبر خاصه و حماما و شاخ گوزن سوخته و شب یمانی و توتیای هندی و جدوار و قرنفل
و فلفل و مرداسنگ و باه و لوده پٹھانی و زرد چوب و آب بادیان و آب عنب الثعلب ست و عقول و سقوریدوس کند رو دخان کندر مسکن اورام بارده چشم ست
و کذا اکتحال آب ہمک ترنج و از مرکبات مثل شیاف اصطفطیقان و احمر لین و شیاف شادنج اکبر و شیاف وردی منجملہ آنها جید و بالغ ست و ضماد اشنه تسکین وجع

چشم کنند و تدبیر لطیف و حمام استعمال نمایند و بقراط گوید که در رمد بارد غرغره و حقنه و مسهل و حمام نافع ست و ریختن بر سر آب مطبوخ بابونه و گل سرخ و مرزنجوش و اگر علت بسبب کثرت فضول در معده باشد تنقیهٔ معده با آشامیدن ایارج فیقرا و غاریقون از هر واحد یک مثقال با عسل سرشته نافع ست اگر علت از بلغم بود و اگر از سودا باشد آشامیدن مطبوخ افتیمون ست و بعضی گویند که اگر با آن وجع باشد جزبوا زعفران افیون با شراب یا آب مرزنجوش سوده طلا نمایند و شربت افسنتین یا ماء العسل یا گلقند بیاشامند و غذا نخوداب با روغن بادام سازند

علاج رمد بلغمی

بعد نضج ماده بمنضج بلغم مسهل بلغم و حب ایارج دهند و تقوع صبر در آب کاسنی بصورت افراط رطوبت و کثرت درد بی‌عدیل ست و یا جهت نضج مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه عنب الثعلب بادیان هریک نه ماشه انیسون قنطوریون دقیق هریک چهار ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد چهار عدد با گلقند عسلی چهار توله پنج شش روز دهند و جهت تنقیهٔ بدن و دماغ وقت آخر شب حب قوقایا و یا ایارج نه ماشه خورانیده صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا دو توله تربد سفید نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر ترنجبین هریک هفت توله شربت اسطوخودوس مسهل جلوبخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق بادیان و یا گاوزبان بنوشانند وقت دوپهر نخوداب و یا آب بنوماش دهند و وقت شام نان تنک با دال بنوماش خورانند و صبح مطبوخ منضج مذکور باضافه شربت اسطوخودوس ساده چهار توله حرف و یا تودریین نه ماشه پاشیده نوشانند و سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج اطریفل اسطوخودوس جلوبخان استعمال کنند و ایضا بعد از آن بهر تعدیل مزاج گلقند خورانند و بحمام برند و روی بگلاب نیمگرم بشویند و صبر حضض مرمکی اقاقیا زعفران در آب عنب الثعلب سائیده بر پلک ضماد کنند و اگر ماده بسیار بارد باشد جندبیدستر زعفران را تنیج ضماد نمایند و لعاب حلبهٔ مغسول و لعاب بزرکتان در چشم چکانند و بشادنج اکتحال نمایند و بعد دو سه روز از استعمال العبه ذرور ابیض و شیاف احمر لین کشند و این هنگام اکتحال الشیاف بریو بسیار نافع ست و گویند که بعد تنقیه بحب قوقایا استعمال شیاف منجح شافی بود و هرگاه مرض نرم شود شیاف احمر لین و ذرور اصفر و اغبر استعمال نمایند و اگر رمد طول کشد و سرخی چشم بود معه زائل نشود بجز توتیای مغسول و نشاسته و سفیداب بکار نبرند و از استعمال مبردات و مخدرات احتراز نمایند و باید که غذا چوزهٔ مرغ و یا گوشت بریان باشد و اعتماد درین نوع رمد بر استفراغ و تحلیل بیشتر از تعدیل ست و باید که روادع ادویه باشند که در آن با قبض اندک گرمی و تلطیف باشد مانند مر و انزروت و زعفران و شیاف سنبل و تکمید و حمام محلل کثیر النفع ست و کذلک استعمال شبیارات و غراغر منقی دماغ از بلغم خصوصا غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین خصوص عنصلی که بعد از تنقیه نفع بسیار می‌بخشد و همچنین سعوط با آب چقندر با بندق هندی و در طب گزیده مذکور ست که علاج رمد بلغمی قطور در چشم ست شیاف بریو با لعاب حلبه یا لعاب گل خطمی سوده و طلای صبر و سوت و مصافی بر چشم و تغذیه بنخوداب با شیرهٔ حب قرطم و مداومت چند روز بر جلاب متخذ از بادرنجبویه و بادیان هریک دو درم و پودینه و گل بنفشه هریک سه درم جوشانیده صاف نموده گلقند حل کرده بیاشامند و اگر گلقند بهم نرسد درم گل سرخ داخل جوشانده نمایند و بده درم جلاب شکری شیرین کرده بیاشامند و چون نضج ظاهر گردد تنقیهٔ بلغم نمایند بحب صبر یا بحب ایارج و ایضا این طلای جلوبخان در رمد بلغمی و ریحی و نزلی مجرب ست نخود کابلی مع پوست یکنیم توله کوفته بیخته زعفران چهار ماشه سفیدی بیضه دو عدد و تا یکپاس بچوب نیم خوب حل نموده ضماد نمایند **و انطاکی** گوید که در بلغمی اولا بشرب غاریقون با آب مویز تنقیه کنند بعده بوضع احمر حاد و آب حلبه علاج کنند و طلای زردی بیضه و روغن گل و زعفران و صبر مفید و کذا دم الاخوین و زعفران و مامیثا و اقاقیا و صبر مساوی افیون نصف یکجزو کحلا و طلاء نیز نافع رمد بارد ست **و ابن التلسوع** گوید که در رمد بلغمی تنقیه بحب قوقایا نمایند و منضج محلول بشیر زنان در چشم چکانند و اکتحال بزعفران و مر و توتیای محلول سازند و بشویند و عصارهٔ قثاء الحمار بروغن بادام سعوط کنند و عصارهٔ قثاء الحمار و مانند آن در بینی دمند **و بقول اہل ہند** در رمد بلغمی آب برگ سهجنه قدری گرفته بشهد آمیخته در چشم کشیدن و پارچه بسته خفتن و صبح گشادن در سه روز صحت می‌نماید و کذا برگ کتائی سائیده بر چشم بستن و آب برگ آن قطور ساختن مفید ست ایضا چون بعد تنقیه درد و نفخ و سرخی باقی باشد ضماد زرد چوب زنجبیل کوکنار هریک سه ماشه افیون یکنیم ماشه در آب برگ مکو سبز عظیم الاثر ست و یا زردچوب سه ماشه و یا زیاده در آب پوست خشخاش سائیده بر پنبه بمند و فتیله کرده بقدر خانهٔ چشم باشد لیپ ساخته در سایه خشک سازند و روز دیگر زعفران را همچنین بران لیپ ساخته باز خشک نمایند و روز سوم همچنین افیون لیپ بر آتش گرم نموده بر چشم نهاده بالائیش برگ تنبول بسته بگذارند در سه روز دفع می‌نماید و اگر تنها یکی ازینها بهمین نهج بعمل آید همین اثر دارد و همچنین زعفران سه ماشه در سفیدی بیضهٔ مرغ یک عدد و بهر روز چند نوبت پنبهٔ کهنه را در چوب

تکمید کردن عجیب الاثر ست و باقی نسخہای ضمادات و پوٹلی نافع رمد بلغمی و در علاج کلی رمد و علاج رمد مرکب مسطور ست حسب حاجت از انجا بگیرند +

علاج رمد سوداوی

ترطیب دماغ نمایند باغذیہ و ماء الشعیر و آبزن و حمام و لعوقات و قطورات و ضمادات پس تنقیہ نمایند و گویند کہ فصد درین نوع رمد مکروہ ست بنا برازدیاد یبس و بہدانہ سپستان گاوزبان نیلوفر جوش دادہ صاف نمودہ شیرۂ مغز بادام شیرۂ کشنیز خشک شربت بنفشہ داخل کردہ بنوشند یا شربت بنفشہ و شربت نیلوفر و شربت خشخاش بدہند و حریرۂ خشخاش چہار ماشہ مغز بادام چہار دانہ مغز پنبہ دانہ ہفت ماشہ نشاستہ چہار ماشہ دانہ ہیل دو ماشہ کشنیز خشک چہار ماشہ نبات روغن گاو نیز برمد سوداوی مفید نوشتہ و بنفشہ بابونہ تخم کتان با روغن نیلوفر بر پلک چشم ضماد نمایند و کذالک تضمید پلک بلعاب حلبہ و تخم کتان و زردی بیضہ نافع و شیر زنان و شیر خر بچکانند بادام شیرین ملا و قطوراً مفید و روغن بنفشہ و کدو و شیر دختر در بینی چکانند و نیلوفر بنفشہ برگ خطمی جو مقشر سپستان وغیرہ در آب پختہ انکباب بسازند و آبش بر مقدم سر ریزند و استحمام نمایند و لعاب بہدانہ و شیر زنان وغیرہ مرطبات در چشم چکانند و شیاف دینارجون اکتحال کنند و اگر حدت بسیار باشد از ادویہ و اغذیہ حارہ اجتناب نمایند و **بعضے** گویند کہ در رمد سوداوی ہر روز جلابی از با درنجبویہ و گاوزبان و عناب و پرسیاوشان و گل بنفشہ جوشانیدہ صاف نمودہ بجلاب شکری شیرین نمودہ بیاشامند چند روز تا نضج ظاہر گردد پس تنقیہ سودا بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند و تغذیہ بنخود آب و یا ماش یا گوشت بزغالہ کنند پس در چشم کشند شیاف بر یو یا بشیر دختران یا لعاب گل خطمی و در انتہا شیاف دینارجون و از مخدرات درین قسم احتراز کنند و عند انتہا شیاف احمر حاد اکتحال نمودن نیز نافع و اگر حکہ شدید بود از استعمال ادویہ لذاعہ احتراز کنند و گوشت بزغالہ و چوزۂ مرغ غذا سازند و ماء الشعیر و دیگر اغذیہ و اشربۂ مرطبۂ دماغ خورند و بعد ترطیب منضج و مسہل سودا و حب افتیمون دہند و بہر تلیین طبیعت شربت بسفایج نیز نافع ست یا ماء الجبن با افتیمون و ہلیلہ استعمال نمایند و جہت تعدیل مزاج اطریفل افتیمون علو یخان یکتولہ تا سہ ماشہ اسطوخودوس دہند و شیاف احمر لین در آب مکوہ ضماد نمایند و ایضاً بعد تنقیہ در ابتدا شیاف ابیض سادہ با این شیاف مجرب اقاقیا دہ درم صمغ عربی ہفت و نیم درم مس سوختہ مغسول یکدرم یا و بالا اقلیمیای فضی سنبل الطیب ہر واحد یکدرم علی الرسم کوفتہ بیختہ با آب باران سرشتہ شیاف سازند و استعمال نمایند از بیرون چشم نیز پس نطول نمایند با بیکہ دران بابونہ و گل بنفشہ و نیلوفر و جو مقشر مساوی جوشانیدہ باشند و در زمان تزید تقلیل نمایند از شیاف ابیض و زیادہ نمایند شیاف مذکور را و در زمان انتہا و انحطاط اقتصار بر شیاف مسطور نمایند و اگر خواہند بعد از ان بکحل آبنوس محرق مغسول بسیار باریک سودہ در چشم اکتحال نمایند و اکثر بحمام روند و چیزہای خوشبو بویند و تقویت دماغ نمایند ببوییدن عنبر و ریحان و نوشیدن عرق گاوزبان و نیلوفر یا شربت این ہر دو و قبل از ترطیب استعمال مستفرغات و محللات روا نبود و استفراغات قوی ترک نمایند و از اغذیۂ مولد سودا پرہیز نند و شراب بنوشند **و انطاکی** گوید کہ در رمد سوداوی اولاً تنقیہ بشرب سنا و موبزج افتیمون نمایند بعدہ شیاف مامیثا بکار برند و نوعی از رمد ست کہ با آن صداع و خشکی و ضعف بصر باشد و این از فرط یبس بود و علاجش ترطیب ست مطلقاً **و از کلام طبری** مستفاد میگردد کہ نوعی از رمد ست کہ از انصباب صفرای محترق بر ملتحمہ و یا دیگر طبقات حادث شود و بسبب حدت مادہ و حرارت خود یبس و جفاف و تحلل و لاغری پیدا کند و آنرا رمد یابس گویند و آن بدترین انواع رمد و عسر العلاج ست و علامتش رویت جفاف و ضمور ست در ملتحمہ و غور و یبس و خشونت عینین و سرخی ملتحمہ احیاناً و حمرت اجفان و عروض صداع در اکثر و علاجش اجتناب از استفراغ فصد و مسہل ست مطلقاً و اختیار ترطیب و تبرید و پرہیز از لحوم و اشیای حارہ و اقتصار بر مزورۂ ماش و آب باقلا بروغن بادام و بصورت ظہور سرخی در قارورہ لزوم ماء الشعیر و استعمال آبزن و استنشاق روغن بنفشہ و کدو و تضمید سر بماست شیر بز کہ با نفحۂ بزغالہ بستہ باشند بعد تعلیف بز بکاسنی و گیاہای تر تازہ و تسعیط بشیر دختران بکجزو و آب عصی الراعی و آب برگ بزرقطونا و آب جرادۂ کدو ہمہ مروق کردہ یکجزو روغن کدو یا نیلوفر یا بنفشہ یک نیم جزو در شیشہ جنبانیدہ بعد استنشاق آب گرم و انصباب او بر سر و حفظ سر از ہوای بارد نمایند و بقول طب شل کاسنی و برگ خشخاش و کاہو و بقلۂ یمانی و بقلۂ مبارک و اسفاناخ بخورانند و بشرط احتمال مزاج شرب شیر خر و ماء الشعیر و در آخر تقطیر شیاف ابیض سادہ نافع و این قسم رمد باکتحال کمتر احتیاج دارد بلکہ بترطیب بدن زائل میشود و ہر گاہ مزاج مریض سوداوی باشد و در دماغ او جفاف بود این علت دراز گردد و زمانی کثیر ثابت ماند و درین مرض

چیزی بهتر از ریختن آب نیمگرم بر سر و استعمال آن مثل حمام باعتدال و مضرتر از جماع نیست و ترک ریاضت نیز مزیل این علت ست و گاهی بحقنه ملین طلب مثل ماء الشعیر مطبوخ بعناب و سپستان و امثال آن حاجت افتد و اعدل اغذیه درین علت سمک رضراضی ست

علاج رمد ریحی

شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم کشوث با گلقند عسلی بدهند و یا این مطبوخ محلل ریح بخورانند بیخ کرفس بیخ کبر بیخ بادیان هر یک هفت ماشه انیسون چهار ماشه بادیان بادرنجبویه تکوه هر یک نه ماشه گلقند چهار توله و غذا شوربای بچهٔ مرغ بهان تنک دهند و بعد روز سوم نطول طبیخ بابونه اکلیل الملک مرزنجوش صعتر سداب تکوه قنطوریون غلیظ هر یک یکتوله بر چشم ریزند و بسبوس گندم و جاورس و ارزن و سمسم و پنبه دانه و سبوس نخود و نمک لاهوری تکمید کنند و بحمام نشانند و صبر و مامیثا و اکلیل الملک طلا کنند و دیگر محللات بکار برند و شیاف مذکور در رمد بلغمی در چشم کشند و یا این ضماد محلل نهند برگ قنب و سنبهالوی سبز هر یک سه ماشه یا زیاده که قرص برابر چشم بسته شود و زرد چوب سه ماشه آمیخته در ماهی تابه بروغن زرد گاوی بریان کرده بر رفاده نهاده نیمگرم بعصابه بربندند فی الفور تسکین درد و رفع سرخی می نماید و یا این ضماد که قوی تر از انست بعمل آرند برگ قنب یکنیم توله مامیران چینی زعفران هر یک سه ماشه مغز بادام تلخ هفت عدد برگ سنبهالو و بیا بانسه هر یک پنج ماشه قرص ساخته بروغن بریان نموده بر چشم بهبندند و محجمهٔ ناری بر پس سر نهادن عظیم الاثر ست و همچنین خوردن جوارش مصطگی مرکب خلوبخان و این معجون ایشان که در طرد ریاح بغایت مفید ست گل گاوزبان شش توله یا و بالا شب در آب دو نیم رطل خیسانیده صبح بجوشانند تا آب ثلث بماند مالیده صاف نموده پس مویز منقی پنج توله انداخته بجوشانند که چهارم حصه بماند صاف نموده با نبات نیم آثار و شربت انار پانزده توله بقوام آرند و زرآوند طویل دروнج زرنباد و قاقله هر یک شش ماشه زرآوند مدحرج عود مصطگی بسفایج زنجبیل هر یک نه ماشه کوفته بیخته عنبر اشهب نه سرخ در عرق کیوڑہ حل نموده بقوام مذکور بیامیزند شربتی از نه ماشه تا یکتوله بعرق بادیان هفت توله و املاح و چند بید ستر در سنباب نافع ست و حب سلیمانی بعید یل ست و گویند که اول اشیاف مغسول اکتحال کنند و چشم را بآب گرم بشویند بعده بشیاف احمر اکتحال نمایند بعد ازان میلی یا دو میل از شیاف اغبر بکار برند یا بر بخار طبیخ کاه گندم و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و شبت و صعتر و دارشیشعان و پودینه مفرد و مرکب انکباب و بآب آن نطول و بثفل آن تکمید کنند یا بر بخار سنگ گرم که بران شراب ریخته باشند انکباب نمایند و شراب صرف نافع ست و تناول تریاق فاروق و طلای او مجرب ست بالجمله معالجهٔ او بنطولات و کمادات و حمامات نمایند و تکمید بجاورس انفع ست و استعمال مخدرات عند شدت وجع اگرچه فی الحال تسکین میکند لیکن بعد ساعت هیجان درد بشدت زیاده از اول بنابر منع ریح از تحلل میکند چنانچه جالینوس گفته که حذر نمایند از استعمال افیون هنگامی که وجع عین از ریح غلیظ باشد زیرا که باعث زیادتی غلظ آن میگردد و اندکی تسکین یابد بعد ازان شدت می نماید بلکه درین استعمال تکمید و انضاج بحمام لائق ست و اگر ازین تدابیر زائل نشود تنقیهٔ بلغم نمایند و منفخات ترک کنند و از امتلای معده بر حذر باشند

علاج رمد نزلی

اول بعلامات مخصوصهٔ نزلهٔ حار و بارد که در فصل نزله مسطور گردد نوع نزله مشخص نموده تدارک او نمایند و ایضا در صورت نزلهٔ حار آنچه در رمد حار گذشت و در نزلهٔ بارد هر چه در رمد بلغمی مذکور شد حسب حاجت بکار برند لیکن استعمال ترشی و گلاب از داخل درین قسم مناسب نبود و در رمد نزلی حار که با سرخی چشم و سرفه و نمکینی قاروره باشد خمیرهٔ خشخاش شش ماشه همراه شیرهٔ عناب لعاب بهدانه شربت بنفشه بدهند و شب یمانی برشته افیون در آب لیموی تازه قدری آب داخل کرده بر چشم ضماد نمایند و اگر با خفقان و بواسیر و درد دندان و گوش و ضعف بصر باشد اول تبرید و تسکین از شیرهٔ کاهو شش ماشه شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه نبات یکنیم توله کنند باز در منضج صفرا خبازی چهار ماشه کشنیز خشک شش ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه عوض عنب الثعلب گل سرخ شاهتره تخم کاسنی گلقند افزوده جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده دهند و مضمضهٔ لعاب اسبغول یکتوله آب عنب الثعلب تازه ده توله نیمگرم نمایند و بعد نضج مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله روغن بادام چهار ماشه افزوده مسهل دهند و غرغرهٔ بزرالبنج کشنیز خشک عنب الثعلب کوکنار هر یک چهار ماشه جوشانیده کنند باز فوفل چهالیه صندل سرخ کوفته هر یک چهار ماشه عوض بزرالبنج نمایند باز بحب ایارج تنقیهٔ دماغ بدستور معمول کنند بعد ازان اگر بسبب باقیهٔ ماده

دو سه دست بنرمی و ریاح اجابت شوند منضج خیارین کوفته شش ماشه مویز منقی هفت دانه جوشانیده با گلقند داده مسهل چهارم دهند برای بودن گوش
مرکب روغن گل پخته چکانند و اگر تخم خشخاش نشاسته هر یک چهار ماشه مغز بادام چهار عدد مغز پنبه دانه کشنیز خشک هر یک دو ماشه دال ماهیل ماشه نبات و روغن گاو
قدر حاجت گرفته بدستور حریره پخته بنوشند در رفع ضعف دماغ و رمد نزلی معمول ست و شیاف نارنج جهت منع نوازل نافع و ضماد صندل سفید سوده بمغز و
انزروت باریک ساییده نیم جزو بسفیدی بیضه سرشته بر چشم و صدغین برای نزول مواد ردیه بچشم مجرب نوشته و اگر از تحنن چشم نکشاید حجامت قفا و جوشاندهٔ
نزله حار و ضماد افیون زعفران پھٹکری مرداسنگ با آب سوده نفع دهد و رمد نزلی بارد اول مطبوخ اسطوخودوس مسهل علویخان و حب ایارج تنقیهٔ دماغ نمایند و جهت تعدیل
مزاج و حبس نزله اطریفل اسطوخودوس علویخان و اطریفل زمانی و حافظ الصحت و برشعثای انطاکی دهند و بعد تنقیه اگر سرخی و درد باقی بود هر دو رگ ناگوش
را بتر کنند و با آهن داغ دهند و پخته ساخته بگذارند که تا چهل روز بیالاید پس بمراهم مدمله اندمال سازند و غذا دال بنو ماش با نان کم نمک دهند و منفعت تمام
این عمل بعد چهل روز بلکه بعد دو ماه ظاهر میشود و اسطوخودوس یکماشه کوکنار چهار سرخ ساییده در اطریفل کشنیزی یکتوله آمیخته همراه عرق عنب الثعلب
بخورند بعده بادیان گاوزبان پرسیاوشان هر یک شش ماشه بیخ کاسنی هفت ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و گاهی در کبر السن برای حفظ نوازل
که بچشم متوجه باشد بادیان گلقند دو سه روز برای نضج داده حب ایارج چهار ماشه با عرق شاهتره یا آب گرم میدهند و در رمد بلغمی نزلی کابل رطب یا ه
پھٹکری رسوت گیرو قرنفل با آب کشنیز سبز سوده ضماد میکنند و گاهی برای تقویت چشم و حبس نزله افیون زعفران می افزایند و پوست هلیلهٔ زرد اسطوخودوس
پرسیاوشان هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف کرده نبات یکنیم توله داخل کرده می نوشانند و ادامت اطریفل و برشعثا مفید ست و اگر خستهٔ
هلیلهٔ زرد و حب النیل هر دو سوخته زنجبیل حضض مکی هر یک سه ماشه در آب کوکنار سوده ضماد کنند مجرب ست و کذا هلیلهٔ سیاه زنجبیل زعفران افیون پوست خشخاش
هر یک دو درم حضض مکی یکمثقال صبر و یکدرم در آب کوکنار سوده نیمگرم بکار برند **اسکندر** گفته کسی که بسوی چشم او نوازل کثرت نماید از تحریک راس او را
منع کنند و حمام حاره نمایند و سر را در آب گرم سرد تر نکنند و از مالیدن روغن بر سر نیز منع نمایند و **رازی** گوید کسی را که ماده بسوی چشم او سیلان کند و در بدن
امتلا نبود و در مرض تزید نباشد حمام نیکوست و اگر در رمد تزید بود در حمام و شرب شراب خطر عظیم ست و صواب آنست که حمام و شراب بعد تنقیه و تقلیل غذا ادمانی
استعمال کنند و **انطاکی** گوید که لزوم تضمید جبهه بصبر و پوست خشخاش و برگ آس و جوز بشراب سرشته منع استرخا و نزلات کند و کذا نشستن بر مطبوخ آس و اکلیل
و خطمی و حجامت اخدعین و نقره منع رمد و نوازل نماید مطلقا و **سویدی** نوشته که برای منع سیلان مواد بسوی چشم ضماد نشاسته و آرد باقلا بسفیدی بیضه آمیخته
بر پیشانی مجرب من ست و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و یا گل او و یا برگ او که در ربیع جمع کرده خشک نمایند و ساییده بر مقدم راس ذرور کنند که هر واحد مانع
نزول نوازل بسوی چشم ست و کذا ضماد پوست باریک پسته ساییده بسفیدی بیضه سرشته بر پیشانی که مانع انصباب مواد بچشم ست و کذا ضماد زرد و رد با قاقیا او سوده
بسفیدی بیضه سرشته و کذا ضماد آب سفرجل بسویق و سفیدی بیضه و گلنار آمیخته **وادویهٔ** مانع انصباب مواد بسوی چشم که از حکمای دیگر نقل کرده از انجمله ضماد
زعفران ست بر جبهه و پلک و کذا غبار آسیا کندر نشاسته اجزای مساوی و مصطکی نیم جزو در سفیدی بیضه سرشته و کذا حلزون صغیر بجثه سائیده بر خرقهٔ
کتان نهاده بر پیشانی از صدغ تا صدغ دیگر و کذا ضماد عوسج و سویق و بزر قطونا و عنب الثعلب برای مواد حار و کذا آبنوس و کذا عصارهٔ لبلاب بسویق و کذا
باقلای مقشر مضغ کرده بر جبین و بزر البنج و آرد باقلا و سفیدی بیضه چون بادویهٔ مانع انصباب آمیزند فعل آنها قوی گردد و کذا عصارهٔ بادروج و کذا افوفل
و صندل و گل سرخ با قماع و اقاقیا و گلنار مساوی بعصارهٔ بارتنگ سرشته و کذا تریاق فاروق با آب فرنجمشک حل کرده و کذا خولان و کذا انزروت و کذا ثمر
کرم بری سوده بسویق آمیخته و کذا آب برگ پاخیوطا یا اطراف نرم انگور بسویق و کذا برگ دلب بسر که پخته و کذا پوست بطیخ اصفر و کذا رطوبت حلزون و صبر و مر
و کندر مفرد و مجموع و کذا اقاقیا و آرد باقلا مساوی با آب ثیل سرشته و کذا آب برگ و اطراف نرم زیتون بری و کذا آرد عدس مع پوست در سفیدی بیضه
لت کرده بر پارچهٔ کتان مالیده بر جبهه و صدغین و کذا گل سرخ تازه و کذا ضماد کشنیز سبز و کذا عصارهٔ گلنار و کذا آرد جو با آب ثلث بزر البنج یا با آب مطبوخ بزر البنج
سرشته و کذا برگ سماق بسفیدی بیضه و کذا عصارهٔ مامیثا با آب مطبوخ پوست خشخاش و کذا آب کشنیز تر سبز و کذا احمر منقی و کذا کثیرا قابض و کذا مر برطوبت خنفسا

وکذا حضض مکی و **اکتحال** زعفران بشیر زنان و یا آبنوس و یا خولان و یا عصارهٔ عنب الثعلب اگر آن شیافات دافع انصباب مواد بسایند فعل آنها قوی گردد و یا شاخ گوزن سوخته مغسول بمرات و یا اثمد مربی بآب کماة و یا دخان کندر و یا بسد و یا دخان قطران و یا دخان میعه و یا توتیای کرمانی مغسول بمرات بعد تنقیهٔ بدن **و تناول** تریاق فاروق و یا شحم حنظل نیز مانع نزول مواد

علاج رمد مرکب

و عام ست که مرکب از دو ماده باشد یا زیاده مثلاً از خون و صفرا یا از خون و بلغم عفن یا از خون و بلغم غیر عفن یا از خون و سودا یا از خون و مائیت یا از خون و ریح یا از صفرا و بلغم یا از صفرا و سودا یا از بلغم و سودا و مانند آن و برهمین قیاس باقی اقسام ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی برآورند بالجمله علاج رمد مرکب عسیر ترست و صواب در ان آنست که استفراغ خلط غالب بالترتیب کرده باشند و بیشتر همه در مسهل واحد اخراج می یابند سیما مثل لوغاذیا که مخرج جمیع اخلاط متمیز بعضی از ان از بعض ست پس اگر مادهٔ مرکب از خون و صفرا باشد تدبیرش از فصد و مسهل صفرا همانست که در علاج رمد حار گذشت و اگر مادهٔ مرکب از خون و خلطی دیگر باشد بعد فصد اخراج آن بمسهل مخصوص وی نمایند و تدبیریکه در قول ایلاقی مذکور شد بر گیرند و ایضاً در مادهٔ مرکب از صفرا و بلغم و غیره اسطوخودوس گل بنفشه هر یک چهار ماشه شاهتره پوست هلیلهٔ زرد هر یک شش ماشه جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و گاهی کاسنی شش ماشه کوفته بجای هلیله می کشند و گاهی پرسیاوشان شش ماشه و نبات عوض پوست هلیله و شهد می کنند و گاهی درهمین نسخه شیرهٔ تخم خشخاش شیرهٔ مغز بادام می افزایند و یا اطریفل کشنیزی خورده شاهتره اسطوخودوس هر یک شش ماشه پرسیاوشان پنج ماشه پوست هلیلهٔ زرد و کشنیز خشک هر یک شش ماشه بعرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و گاهی بدون اطریفل و شاهتره و کشنیز و عرق استعمال می کنند و رسوت گیرو یا پهٹکری افیون زعفران در آب کشنیز سبز سوده ضماد می نمایند و یا ایارج فیقرا بروغن بادام چرب کرده با اطریفل صغیر سرشته همراه لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت بنفشه بدهند و اگر رمد با جرب بود اسطوخودوس پوست هلیلهٔ زرد جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و بجای آب عرق عنب الثعلب دهند و باز اسطوخودوس سوده با اطریفل کشنیزی سرشته بخورند و شیرهٔ خشخاش داخل کرده بنوشند و گاهی اسطوخودوس سوده بهلیلهٔ مربی سرشته یا با اطریفل کشنیزی سرشته همراه شیرهٔ عناب عرق شاهتره نبات یا شربت بزوری داخل کرده با لنگو یا اسبغول یا شربت میدهند و باز حب ایارج سوده چهار ماشه با اطریفل کشنیزی سرشته همراه عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب دهند و اگر رمد با طحال بود بعد فصد سر و از جانب طحال عناب گل بنفشه جوشانیده و شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده میدهند و روز دوم اسطوخودوس شاهتره گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه خاکشی بعده مسهل معمولی باز عناب اسطوخودوس بهدانه جوشانیده شربت بنفشه شیرهٔ خیارین خاکشی باز برای طحال اطریفل کشنیزی خورده شاهتره گل نیلوفر اسطوخودوس جوشانیده نبات داخل کرده میدهند و خوردن اطریفل بادیان و معجون هندی نیز در رمد مرکب مفید ست و اگر افیون یک سرخ قرنفل دو عدد و شب یمانی بریان یا [illegible] زرد چوب بقدر نخود کوکنار یکعدد برگ تمر هندی قدری سائیده در پوٹلی بسته اندر آب تر دارند و بالای چشم بگردانند و در چشم نیز قطور کنند نافع بود و ایضاً لودہ پهٹکری بریان هر یک شش ماشه جوز بوا نیم عدد قرنفل زعفران هر یک نیم ماشه گیرو افیون سپاری چهالیه هر یک ماشه هلدی چهار ماشه بار یک سائیده حب بسته دارند و بآب سائیده در چشم کشند که نافع درد چشم ست و آب بت شاه صاحب نافع رمد این ست که دارهلد پهٹکری هلدی هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هر یک شش ماشه افیون زعفران هر یک یکماشه حب بسته بقدر حاجت بر چشم طلا نمایند و اگر رسوت سه ماشه لونگ یکعدد نیله تهوتهه یک سرخ مصری پهٹکری افیون هر یک یک ماشه برگ نیم برگ ببول هر یک دو نیم عدد برگ املی سه عدد دکهرل نموده گولی بسته وقت حاجت در چشم کشند برای دفع سرخی و درد چشم از مجربات بعضی اطباست و اگر رسوت پنج ماشه مصری افیون هر یک یک ماشه نیله تهوتهه دو سرخ قرنفل دو عدد همه را بآب سائیده از میل در چشم کشند و اگر خشک شود باز آب بیندازند و وقت صبح و شام استعمال نمایند برای آشوب چشم و درد مجرب نوشته اند و گویند که در سه روز فائده کلی بخشد و ضماد پهٹکری خام بحبیل گیرو زرد چوب هر واحد ماشه افیون دو ماشه بآب کوکنار سرشته نیز نافع رمد ست و حکم الک برای رمد و سرخی پهٹکری بریان لوده رسوت گیرو یا زرد چوب هر یک ماشه قرنفل افیون هر یک نیم ماشه در ظرف آهنی بدسته آهنی بآب غوره نیکو مرحوالی چشم طلا کردن نافع و ایضاً لوده رسوت پهٹکری مرداسنگ بره سیاه هر یک دو ماشه هلدی کوکنار هر واحد یکماشه افیون نیله تهوتهه هر واحد بقدر نخود بآب سائیده گرد چشم طلا کردن مجرب صاحب کامل

علاج ورد ریح

که بعض اطبا آنرا از امراض مشبکیه شمرده اند و جالینوس یکمرتبه از امراض جفن و مرتبهٔ دیگر از اقسام رمد شمرده بالجمله چون رمد ورد ریح گردد تدبیرش از فصد و حجامت و استفراغ وغیره مثل رمد حار ست وگویند که اول فصد باسلیق کنند وخون وافر باید گرفت و فصد مکرر نمایند واگر مریض کودک باشد حجامت پس سر یا بین الکتفین و چسپانیدن زلو بر بنا گوش کفایت کنند وگاهی محتاج بقطع شریان میگردد و آب انار با شربت بنفشه یا آب تمر هندی و شیرهٔ تخم خرفه ولعاب اسپغول با شربت بنفشه و شربت انار بدهند و بماش مقشر واسفاناخ وکدو غذا سازند وادویه مسکن حدت و حرارت و ملین و مغری مثل سفیدهٔ تخم مرغ رقیق تنها یا شیاف ابیض در ان حل کرده یا در شیر دختر حل کرده در چشم بچکانند واگر حدت ماده زیاده باشد با شیر لعاب بهدانه آمیزند و در هر ساعتی دو بار یا سه بار بکار برند و اسپغول مضروب با آب کاسنی و آب کشنیز سبز و آب خرفه و آب حی العالم بر چشم ضماد کنند و تا روز سوم همین تدبیر بعمل آرند بعد ازان مطبوخ هلیله و تمر هندی و خیار شنبر و شربت نوفر مکرر استفراغ نمایند و بعده بنگرند اگر التزاق جفن و رمص ظاهر باشد ذرور ابیض بکار برند و شیاف ابیض ساده بسفیدهٔ تخم مرغ و شیر زنان گداخته در چشم چکانند و بعصابه بر بندند در شبانه روزی سه بار یا پنج بار و هر بار که ذرور مذکور بکار برند چشم را بعصابه بر بندند و تا ذرور خوب در چشم منحل نگردد نکشایند و بعد از انحلال ذرور عصابه را باز نموده شیاف ابیض چکانیده اندک صبر کنند و باز ذرور پاشیده بدستور اول بعمل آرند و بعد از کشادن عصابه چشم را بسیلے که قدری پنبه بران پیچیده باشند باهستگی تمام در مکان تاریک از چرک پاک سازند لیکن در ذرور مذکور انزروت مدبره دو جزو و نشاسته یکجزو باشد و با ادویه که دران قبض و تحلیل باشد مثل حضض و صبر و اقاقیا و شیاف مامیثا با آب کاسنی و آب عنب الثعلب سرشته بر حوالی چشم ضماد سازند و بر حذر باشند که هیچ یکی ازین ادویه قبل از تنقیه و استفراغ مستعمل نشود واگر با وجود این تدابیر در وجع تسکینے حاصل نگردد شیاف ابیض افیونی با دو حلبه ترکرده بچکانند و با آبیکه دران اکلیل و حلبه جوشانیده باشند تکمید نمایند وگل سرخ چهار درم اکلیل الملک دو درم زعفران یکدرم کوفته بیخته بآب کشنیز تر سرشته ضماد کنند یا نان در آب عنب الثعلب ترکرده ضماد نمایند واگر درد شدت کند و ساکن نگردد پوست خشخاش دو جزو بیخ لفاح نصف جزو کوفته در آب کشنیز سبز و زردهٔ تخم مرغ سرشته تضمید کنند واگر سبب درد انصباب مادهٔ حار از سر باشد با وجود اضمدهٔ مذکوره سویق شعیر با آب خرفه یا آب حی العالم یا آب بارتنگ یا آب بهی بر پیشانی ضماد سازند و یا بزرقطونا با آب عنب الثعلب یا بیکی از آبهای مذکوره آغشته و مانند آن هرچه مبرد و قابض باشد و بسبب آن تقویت جبهه و منع ماده از انحدار بسوی چشم نماید ضماد کنند و چون درد ساکن شود بدستور اول ذرور ابیض و شیاف ابیض بکار برند و بعد از تسکین درد و تحلیل ورم و رفع سرخی ذرور اصفر صغیر و شیاف احمر لین دست باید برد و مریض را در حمام داخل کنند و با آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک تکمید چشم نمایند واگر بقیهٔ غلظ ازان باقی ماند ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد استعمال کنند و بلحوم طیور و جدی و حمل غذا سازند و عشا ترک نمایند و بعد غذا خواب نکنند پس هرگاه چشم خوب پاک گردد و ورم بخوبی تحلیل پذیرد بکحل هادی اکتحال سازند و اجفان را بشیاف احمر لین حک کنند واگر در اجفان تخفیف حاصل نشود حک او بشیاف اخضر کنند که محلل غلظ اجفان ست

اقوال بعض حذاق ارجیجانس گفته که زردی بیضه و شحم اوز آمیخته بر پارچهٔ کتان مالیده بر ورد ریح صعب نهند که در ساعت تسکین الم او میکند وکذا برگ گل سرخ باریک سائیده برگ انگور و زردی بیضه آمیزند تا مثل مرهم گردد در خرقهٔ کتان کشیده بر ورد ریح گذارند که فی الحال مسکن وجع ست و زعفران سائیده در شیر دختران آمیخته چکانیدن در تسکین الم ورد ریح عجیب ست **شیخ الرئیس** سفیر باید که ورد ریح اگر از ورم حار باشد واز جمیع وجوه استفراغ بدن و عروق سر و حجامت کرده شود مثل شیاف ابیض از رواد عات و مثل عصارات لین بارد استعمال کنند و اضمده از خارج مثل زعفران چهار درم و برگ کشنیز سبز پانزده درم و اکلیل الملک بیست و پنج درم بزر ده بیضه سه عدد و نان سپیده پانزده درم در رب انگور ترکرده آمیزند و مانند مرهم ساخته بکار برند و وقت شدت درد قدری از مخدرات مثل پوست خشخاش بیامیزند و طلاهای مامیثا و حضض و صبر نیز مفید بود و آنچه مجرب ست زردهٔ بیضهٔ مرغ و شحم خرس ست که از هر دو مثل مرهم ساخته و بپارچه گذاشته بر چشم نهند و کذالک گل سرخ در رب انگور ترکرده با زردهٔ بیضه سائیده بر چشم گذارند و هرگاه درد شدت کند زعفران مسحوق در شیر زنان و آب کشنیز در چشم چکانیدن نفع میکند و باید که در ورد ریح بعلاجات خارجی مشغول شوند و بتقطیر شیر در چشم تا سه روز اقتصار ورزند اگر قوت و حال محتمل باشد

ودر وردینج سوجع مقرح اکتحال بانزروت وزعفران وشیاف مامیثا وافیون مساوی باریک سائیده مجرب کحالین ست واگر وردینج بعد از رمد غلیظ باره باشد
تا آیا رجات البته استفراغ نمایند ولعابات لین ورابکرنب ومطبوخ او گرفته استعمال کنند وبساست که آب عنب الثعلب ممزوج می نمایند وگاهی مر وزعفران
می افزایند ابوالحسن سعید در مغنی می نویسد که سبب او یا ماده دموی بود که بیک پلک یا هردو سیلان کند ویا ماده صفراوی حاد باشد وبر ورم دموی الم شدید
وحمرت وورد اکثر انشقاق پلک وخروج دم رقیق ازان دلالت کند وبر صفراوی بقلت ورم وشدت حرقت وحکه وصفرت رنگ استدلال نمایند وتدبیر نوع اول
فصد ست اگر ممکن باشد والا حجامت واگر مریض طفل شیرخواره بود فصد مرضعه او کنند واصلاح غذای او نمایند وزردی بیضه بروغن گل بر چشم نهند
وشیر در چشم بدوشند وتا روز سوم ذرور در چشم استعمال نکنند ودر روز چهارم ذرور ملکایا بعمل آرند وهرگاه مرض واقف گردد ذرور منضج بکار برند
وآرد جو وعدس وپوست انار وگل سرخ کوفته بیخته در آب وروغن گل پخته بر پلک ضماد کنند وهرگاه مرض انحطاط پذیرد ذرور صغیر استعمال نمایند وعلاج
نوع ثانی باستفراغ اگر ممکن باشد وباصلاح غذا کنند وبعد تنقیه بدن گل سرخ آرد جو پوست انار عدس سائیده بر چشم نهند تا انحطاط مرض وبعد ازان
در آخر ذرور صغیر بعمل آرند وپلک منقلب ساخته بشیاف لین واغبر بخارند **انطاکی** گوید که وردینج غالبا باطفال عارض شود وبسبب فرط طوبت
واکثر از ماده خون افتد واز سودا حادث نشود اجماعا ودر حدوثش از صفرا وبلغم اختلاف ست واصح آنست که از بلغم نیز حادث شود وسببش فرط
امتلای شبکیه است یا انفجار رگ یا ضعف غشا واز رنگ واصل او که مفرد ست یا مرکب شناخته میشود وعلاجش این ست که مبادرت بفصد نمایند ودر
اطفال شرط زنند بعده اگر مقارن رمد باشد پس علاج واحد بود بسبب اتفاق این هردو اصلا وحکما بلکه وردینج درین هنگام عبارت از قوت رمد باشد
والا از مجربات دران بیه خرس بسفیدی بیضه است وانزروت بزعفران وشیر زنان شم وعند شدت التهاب نهادن لعاب بهدانه بگلاب وحضض هندی
جائزست ودر دفع مواد مثل افیون وگل سرخ وزعفران از خارج طلا کنند **گیلانی** مینویسد که از انچه استعمال میکنند در علاج این مرض این ست که ذرور اصفر
صغیر نپاشند وشیاف احمر لین بکار برند بعد فصد وحجامت واگر مریض مدرک باشد دوای مسهل بنوشانند وبصبر وحضض وشیاف مامیثا بر پلک ضماد کنند
وبآب مطبوخ بابونه واکلیل الملک ومرزنجوش تکمید نمایند وتلطیف غذا بمزورات وبچه مرغ ومانند آن سازند واین شیاف در وردینج نفع کامل نماید اگر در آب
عصی الراعی حل کرده اکتحال نمایند نسخه آن سفیدآب ارزیز مغسول حشیشه معروف بعقیده شادنج شیاف مامیثا هر واحد دو درم صمغ عربی نشاسته
کتیرا کهربا گل قبرسی خالص هر واحد یک درم انزروت سفید سه درم زعفران دو دانگ همه را سوده بآب برگ بید بسرشته بگیرند حضض یک درم وافیون خالص دو دانگ
وهر دو در شیر دختران حل کرده ادویه مذکوره آمیخته شیاف بهن بقدر عدس سازند ودر سفیده بیضه رقیق حل کرده اکتحال نمایند یا در چشم چکانند که این شیاف
بعد استفراغ بفصد دیگر وزه وردینج را زائل کند واین ذرور نافع ست بگیرند شیاف مامیثا دو درم حضض یکنیم درم زعفران اقلیمیای ذهبی هر واحد یک درم
رونشنج نیم درم افیون دو دانگ باریک سائیده دو سه دفع بر بیرون چشم پاشیده بربندند وبعد انحلال دوا پاک کرده بآب سرد بشویند واعاده ذرور وقت
خواب کنند وبعد این ذرور چشم را بدون صاف کردن بگذارند چه اگر زعفران در چشم یا زیر پلک بماند ورم حادث کند وضماد وردینج این ست بگیرند جوز السرو
وپوست پسته رطب وعدس مقشر هر واحد یک درم حضض نیم درم شحم انار دو درم باریک سائیده اطراف کاسنی نرم سوده آمیزند واندک روغن گل چکانیده مثل
مرهم سازند ووقت خواب بر چشم ضماد نمایند وصبح جدا کنند واگر شیاف مامیثا بسوزند تا خاکستر گردد وبا نشاسته وصمغ عربی آمیخته ذرور سازند وردینج را دیگر
زائل کند اگر موافق مزاج چشم افتد وگاهی باوی قروح در مقله بود پس علاجش مشترک النفع سازند بدانچه در قروح بعمل می آرند بعضی گفته اند علاج وردینج بعد از فصد
قیفال وحجامت وتنقیه بطبیخ هلیله وقرص بنفشه اقتصار بمزورات وترک امتلا ونظر بسوی چیزهای براق واقتصار بچکانیدن شیر در چشم ست در سه روز اول وبعد از ان
طلا نمودن حضض وعصاره مامیثا بر پلک بس بآب کشنیز تازه وزرده تخم مرغ واکلیل الملک با اندکی زعفران وچون مرض از هفتم روز درگذرد اول در چشم ذرور ملکایا
بپاشند ودر آخر امر ذرور اغبر اگر قرحه نباشد والا ترکیب نمایند علاج آن بالعلاج قرحه **رازی** گوید که اگر در چشم کودک وردینج باشد وبرکشادن چشم قادر نبود واگر جبه
دران قرحه باشد اکتحال بانزروت شش درم زعفران درم الاخوین مامیثا هر یک دو درم افیون نیم درم باریک سائیده نمایند که دران مضرت بقروح هم نیست واین

دوای ور دینج ست **و بقول ایلاقی** شیاف وردی ابیض مخصوص بورد ینج ست و هرگاه ورم کم شود شیاف وردی اصفر استعمال کنند **و گویند** که اگر بزر الورد را با ادویه مناسب مثل صبر و زعفران و حضض کوفته در گلاب حل کرده بر اجفان ضماد کنند در اوائل درد چشم و ور دینج مجرب صاحب بقائی ست و اگر افیون کات هندی رسوت هندی هر یک جزوی شب یمانی چهار جزو آب لیمو کاغذی هشت جزو شب یمانی را بریان کرده مع دیگر ادویه کوفته در ظرف آهنی با آب لیمو بر آتش گذاشته بدستهٔ آهنی آهسته آهسته بسایند تا خوب منحل شود و طلا نمایند بر رمد و ور دینج اطفال مجرب ست و مسکن ورم و الم و گویند که آب برگ تفاح مجرب ست و کذا ضماد کشنیز سبز سه ماشه و زعفران چهار ماشه و زردی بیضهٔ مرغ یکعدد و عنب الثعلب دو نیم ماشه و اگر از خلط غلیظ بارد باشد
علاج رمد بلغمی نمایند و زیرهٔ کرمانی سوده در زردی بیضهٔ مرغ سرشته بر پنبهٔ کهنه نهاده نیم گرم بر چشم گذارند

علاج اقسام رمد غیر حقیقی

طبری گوید نوعی از رمد غریب نادر ست که علیل در چشم خود یبس و ضربان شدید فوق طاقت دریابد و باوی سرخی و ورم در چشم نباشد و از اعراض لازمهٔ او آنست که مریض جلد راس خود را چنان دریابد که گویا می سوزد و از مس او الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب او استیلای یبس مجرد ست بر بدن محلل رطوبات اصلیه و ارتفاع بخارات حارهٔ یابسه از بدن بسوی راس که از ان غشای خارج قحف بنا بر احتقان بخارات و حرارت متالم گردد و طبقهٔ ملتحمه بواسطهٔ اتصال باوی مشارک گردد و رطوبات چشم سخونت و جفاف و تشنف پذیرد و علاجش ترطیب بدن و چشم ست و دوشیدن شیر دختران یا بزکه علف او از حشائش رطب لاسیما خشخاش رطب باشد بر سر و منع علیل از استفراغ مطلقا و لذید یاد در اغذیهٔ مرطب مثل لحم بزغاله یا جوجهٔ نیم بخته و جوزهٔ مرغ فربه و بقول مثل کاهو و خرفه و پالک و قطف و امر باستنشاق روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و دوشیدن شیر بر سر و نوشیدن ماء الشعیر دائم و تناول فواکه رطب محمود و احتقان بماء الشعیر مضروب با سفیدی بیضه و روغن بنفشه و شکر سفید و هرگاه مرض بانتها رسد آب طلع و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و همه تدبیر او مائل بترطیب دماغ یا تشنف و رادع ابخره از سر باشد و درین علت اکتحال با کحال سودمند نیست مگر بندرت و انکباب بر بخار آب شیرین گرم مفید ست و گاه این کحل نفع می بخشد مروارید ناسفته یکدرم سرطان نهری خشک کرده طباشیر هر یک یک نیم درم نشاسته صمغ عربی صمغ فارسی هر یک یکدرم کوفته بیخته قدری از ان در شیر دختران حل کرده بمیل در چشم کشند و بعد از ان بآب نیم گرم چشم را بشویند **و نوع دیگر** از رمد غریب آنست که انسان بعد خواب چنان دریابد که در چشم او ریگ افتاده و تدبیرش در فصل کمنهٔ پلک خواهد آمد **و جالینوس** و تابعان او گفته اند که از رمد نوعی ست که می بیند صاحب آن همه اشیا را سرخ یا زرد یا سیاه یا سفید بحسب غلبهٔ خلطی از اخلاط و این حادث میگردد از تغیر مزاج دماغ خصوصاً بطن مقدم آن بحدی که متلون میگردد نور خارج از ان بلون باعث آن تغیر از اخلاط و نزد بعضی سبب آن در قرنیه یا رطوبت بیضیه یا رطوبت جلیدیه است که متغیر میگردد در رنگ آنها بحسب کیفیت رنگ مادهٔ غالب و گاهی متغیر میگردند در بعضی اوقات دون بعضی چنانچه نزد صعود بخارات از معده و می بینند اجسام را بحسب لون آن بخار و فی الحقیقت آن قسمی ست از ضعف بصر و علاجش در ضعف بصر خواهد آمد و بالجمله تنقیهٔ بدن و سر و تعدیل مزاج دماغ بحسب خروج آن از اعتدال و معالجه بنحویکه در اقسام رمد مسطور شد بعد شناخت آن بدلائل نوع ماده باید کرد و رمد که از ترک ریاضت و حمام و غیر آن موجب انسداد مسام و منع فضول مندفعه از دفع و تحلیل عارض شود علاجش بعد تنقیه ریاضت و استحمام آب گرم و انکباب بمیاه محللهٔ حاره است **و رمد** که از سردی معده بارتفاع ابخرهٔ بارده حادث گردد و این با سوء هضم و آروغ ترش بود علاجش تسخین و تقویت معده و تحلیل ابخرهٔ بارده بتناول جوارشات مقوی آن و دخول حمام و شرب شراب صرف و تلطیف غذا است **و گاهی** رمد حادث میگردد زنان را از سردی رحم و ارتفاع ابخرهٔ بارده از ان بسوی دماغ و تدبیرش تسخین رحم باستعمال حقنهای حاره حاده متخذه از شبت و بابونه و حلبه با روغن ناردین در رحم و تدهین بروغن نرگس یا سوسن و استعمال بخور حاره و اجتناب از جماع **و بقول بقراط** این قسم رمد صعب تر ست **و این شش قسم** رمد غیر حقیقی مع شش قسم حقیقی یعنی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و ریحی و ور دینج جمله دوازده قسم را جالینوس در میامر ذکر کرده و بعض متاخرین از بقراط و سکندر نقل کرده اند که نوعی از رمد ست که بآن چشم بسیار سرخ میگردد و چنان ورم میکنند بحدیکه گویا منشق میگردند و پوست از انها جدا میشود و بعد از ان یکجفن بجفن دیگر می چسپد و اسباب و علامات و علاج آن

در التصاق جفن مسطور گردد و در هیچ نوعی از انواع رمد استعمال روغن جائز نیست مگر درین نوع و رمد که از دیدن برف عارض شود علاجش در فصل قمور مسطور گردد بعون الله تعالی

انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن سفیدی چشم

و نزد بعضی ورم بارد ست که با خارش بهم رسد و حق آنست که مادهٔ ورم در جزو عضو سرایت میکند و مادهٔ انتفاخ در خلل عضو می در آید و اطلاق ورم بر انتفاخ بر سبیل مجاز بود و آن بر چهار نوع ست ریحی و بلغمی و مائی و سوداوی **تشخیص** این اقسام باید که دریافت نمایند که دفعةً عارض شده یا بتدریج و بی ثقل ست یا با ثقل و از انگشت غمز کرده معلوم کنند که نرم ست یا صلب و در صورت نرمی اثر غمز در ان ساعتی باقی می ماند یا نه پس اگر دفعةً عارض شده باشد و بی ثقل بود و قبل از ان اندک سوزش و خارش مثل گزیدن مگس و پشه بناحیهٔ ماق رو دهد و بیشتر بمشایخ و در زمان تابستان واقع شود انتفاخ ریحی باشد و اگر بتدریج حادث شود و با ثقل و نرمی بود و اثر غمز تا دیر بماند بلغمی باشد و اگر با وجود ثقل و نرمی بعد غمز بزودی اثر غمز زائل گردد و باوی هیچ درد و خارش نباشد مائی باشد و اگر با صلابت و شدت تمدد و تیرگی رنگ بود و بیشتر انتفاخ تا ابرو و رخساره رسد سوداوی باشد و این قسم بعد رمد مزمن و عقب جدری اکثر افتد و این مرض در پلک نیز افتد **علاج** در ریحی تا سه روز شیاف ابیض ساده و ذرور ابیض استعمال نمایند و صبر و شیاف مامیثا و اکلیل الملک بر پلک طلا کنند و روز چهارم ذرور صفر صغیر یا شیاف احمر لین مرکب ساخته در چشم کشند و صبر و حضض و زعفران بآب عنب الثعلب طلا نمایند بعد از ان ذرور صفر کبیر بکار برند و بآبیکه اندران بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف جوشانیده باشند چشم را بشویند بالجمله بعد تنقیه در جمیع اوقات آنچه محلل ریاح باشد بعمل آرند و در ابتدا ادویهٔ مسدده و قابضه که در ابتدای رمد بکار می برند استعمال نمایند و اسفنج بآب گرم و سرکه تر نموده بر پلک گذارند و آب صبر و زعفران در چشم چکانند و بر پلک طلا سازند و در حمام داخل کنند و اغذیهٔ مجففه بخورند و از چیزهای بادی و مولد بلغم و بخور و فواکه رطب و کثرت غذا پرهیزند و استعمال اطریفل وقت شب و خوردن معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و کمونی نافع و شستن روی بگلاب نیم گرم و تضمید چشم بعد سبوس مقشر مطبوخ در سرکه و گلاب و غسل چشم و تکمید آن بآب نیم گرم نیز درین نوع مفید ست **و در بلغمی** بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده از بادیان جوشانیده فقط یا مغز فلوس خیار شنبر حل کرده غرغره کنند و اگر خواهند سکنجبین بزوری یا عنصلی آمیزند و اطریفل کبیر و اطریفل اسطوخودوس بخورند و شوربای فروج و دراج غذا سازند و بعد تنقیه بشیاف احمر لین یا ذرور صفر صغیر اکتحال نمایند و بسرکه و آب گرم اسفنج تر نموده تکمید نمایند و صبر در سرکه حل کرده طلا کنند و یا صبر زعفران حضض اکلیل الملک شیاف مامیثا بآب عنب الثعلب ضماد سازند و تضمید برگ بید انجیر مدقوق مخلوط باندک شبت نیز نافع و بابونه اکلیل الملک صعتر مرزنجوش نمام جوشانیده چشم را بشویند و بعد از ان ذرور صفر کبیر و شیاف احمر حاد مرکب ساخته در چشم کشند و مریض را در حمام نشانند و اگر در تحلیل دیر شود آب صبر در چشم چکانند و بر پلک ضماد او کنند زیرا که صبر مانع انحدار ماده بسوی چشم و محلل مادهٔ موجوده در وی ست و باقی علاج رمد بلغمی نمایند لیکن ادویهٔ قابض و رادع هیچ استعمال نکنند **و در مائی** بدستور بلغمی علاج کنند و یا این ماء الاصول دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس هر یک چهار ماشه بادیان اسطوخودوس هر یک نه ماشه گلقند چهار توله و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و خیار شنبر و ترنجبین و شربت دینار کنند و بمحللات چون بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش تنطیل نمایند و آرد کرسنه و آرد جو و صبر و بابونه و اکلیل الملک بآب بادیان تازه ضماد سازند و شیاف دینارجون در چشم کشند **و در سوداوی** بعد ترطیب و انضاج ماده تنقیه سودا نمایند بدستوریکه در رمد سوداوی گذشت بعده شیاف احمر لین و ذرور صفر آمیخته کشند و از اضمده و اطلیه هر چه در اورام سوداوی و سرطان مخصوص ست بعمل آرند و شیافیکه در رمد سوداوی مذکور شد باضافهٔ زعفران دو نیم ماشه طیار ساخته اکتحال و لطوخ آن و کذا شیاف اسود و خلوقی بکار برند و اصلاح اغذیه و تنطیل و استحمام نمایند و درین نوع تضمید و تنطیل و استحمام قبل از تنقیه و بعد آن از جهت تلیین ماده و تحلیل آن عظیم النفع ست **کمنه** بدانکه لفظ کمنه را بر چند معنی اطلاق می کنند یکی بر کمون ماده تحت قرنیه دوم بر کمنهٔ پلک و این هر دو جدا جدا مذکور شوند سوم آنکه چشم را حالتی شبیه برمد خشک لاحق شود و ملتحمه سرخ و کدر شود و باصره ضعیف گردد و جمیع اشیا دخان و غبار آلوده نماید و مریض چشم خود را از حالت اصلی عظیم الحجم و ثقیل و بطی الحرکت دریابد و چشم خارش کند و هرگاه بآب گرم بشویند تخفیف و تسکین حاصل گردد و سببش احتقان بخارات سوداوی فاسد الکیفیة ست زیر طبقات چشم و دران بخارات حدتی نباشد که موجب الم و دمعه گردد و تدبیرش بعلاج رمد سوداوی نمایند و بعد نضج

تنقیه بطبیخ افتیمون و ایارجات یا ماء الجبن بسفوف لاجورد کنند و لوغاذیا را با آب افتیمون ستوده اند و بعد مسهل تنقیه سر بحب قوقایا و حب صبر آب گاوزبان و طبیخ و غرغره بمثل ایارج فیقرا و وج و خردل و مویزج و عاقرقرحا و فوتنج و اصل السوس و صعتر و بیخ کبر و بسفایج و افتیمون در صورت کثرت برودت ماده مفید شناسند و ذرورکنند در چشم اندازند و بطبیخ ملطفات چون بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و حلبه تکمید چشم سازند چهارم آنکه نیا ذوق و غیر آن گویند که کهنه نوعی رمد یابس مزمن است که دران چرک نباشد و عروق چشم دران ظاهر بود و با الم و سیلان اشک باشد و سبب آن در اکثر غلیان خون با غلظت آن میباشد علاجش فصد قیفال و حل طبیعت ست بعد از نضج ماده و تلطیف تدبیر حتی المقدور و عناب یکرطل تمرهندی ده درم ترنجبین بست درم عنب الثعلب تخم کاسنی هر واحد یک کف آلوی سیاه سی دانه جوشانیده صاف کرده بگیرند بقدر یکرطل صغیر و شربت بنفشه بست درم داخل کرده نیم گرم بیاشامند و بعد ازان اکتحال شیاف ابیض محلول بشیر دختران نمایند و به بندند چشم را تا آنکه دو واعمل نماید پس چشم را صاف نمایند و بعد ازان برود رمادی اکتحال کنند تا سرخی زائل گردد و دمعه باز ایستد و اگر بعد ازان غلظت در پلک حادث گردد بشیاف احمر لین اکتحال نمایند و اگر مزاج چشم متحمل آن نگردد شیاف مذکور مع شیاف ابیض جمع نموده بکار برند و آبنوس محرق مغسول یا اسفنج سوخته شسته در چشم کشند و اکتحال بصبر نافع و مسکن خارش کهنه است و بعض متاخرین این قسم را از نوع سبل شمرده اند .

جسارت ملتحمه

و آن سختی ست که چشم را مع اجفان با درد و سرخی و اجتماع اندکی چرک صلب عارض شود و بدان سبب گردانیدن چشم ممکن نبود و بعد از بیداری کشادن چشم دشوار گردد و بعضی این را رمد یابس گویند و سبب او خلط غلیظ یابس ست و بیشتر این مرض صاحبان امزجه یابسه و پیران و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد **علاج** برای ترطیب لعاب حلبه و تخم کتان در شیر زنان برآورده در چشم چکانند و وقت خواب زرده تخم مرغ با روغن گل و بیره مرغ بر پشت چشم نهند و یا برجفن بمالند و یا برگ کاسنی را کوبیده با روغن بنفشه ممزوج نموده بر پلک گذارند و روغن بنفشه و بادام در بینی چکانند و بر سر بمالند و اگر حاجت بود تنقیه بدن و دماغ بفصد و مسهل که دران افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و غاریقون باشد و بحب ایارج نمایند و ماء الجبن دهند بعد ازان شیاف ابیض در شیر دختران و ذرور ابیض استعمال کنند بعد بذرور صفر صغیر پس بشیاف احمر لین گرایند و کثرت استحمام و انکباب و تکمید بآب گرم و با بیکه دران ادویه مرطبه جوشانیده باشند لازم شناسند و ایضا بنفشه و بابونه و ملوه هر یک یک نیم توله جوشانیده سر بر بخار آن دارند و اطلیه محلله ملینه چون آرد جو و شیاف مامیثا و اکلیل الملک با آب عنب الثعلب و زرده تخم مرغ و روغن بنفشه یا روغن گل که دران بیه بط گداخته باشند بر سر شته طلا کنند و آبیکه دران حلبه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و نیلوفر و بنفشه پخته باشند بر سر و چشم نطول کنند و از اغذیه سرد پرهیز نمایند و گویند که بعد از تنقیه و حصول تلیین استعمال ادویه اشک آور چون برود حصرم و باسلیقون و شیاف احمر و کحل و شنائی درین مرض نافع بود و نطول با آب حلبه و اکلیل الملک و تخم خطمی و تخم کتان و جو مقشر و تکمید بدان با سفنج یا پنبه تر کرده نیز مفید ست و تنطیل سر بآب نیم گرم نیز سود مند و هر چه در علاج رمد سوداوی گذشت بعمل آرند مع زیادت تلیین و تحلیل و ترطیب

حکة العین یعنی خارش چشم

و با وی اشک تیز و درد و سرخی چشم بود و باشد که پلک نیز سرخ شود و پاریش گردد و سببش رطوبت شور است و بقول بعضی خون غلیظ و گاهی از رسیدن بوی بغل عارض شود **علاج** چشم درویی با آب گرم بشویند و جست بر قصب بمالند و سیاهی آن در چشم کشند و برگ کاسنی یا تخم آن کوفته با روغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا عدس مقشر و سماق و گل سرخ و تخم حسم انار در مفنج یعنی دوشاب انگوری پخته ضماد کنند و یا سفیدی بیضه مرغ و نشاسته و طباشیر و برگ حنا و برگ گلاب هر یک سه ماشه بگلاب ضماد سازند و آب کشنیز سبز و روغن گل هر دو برابر در چشم کشند و اکتحال بتشار کنند محرق مسحوق و شیاف سماق و شستن چشم با بیکه دران هلیله بلیله آمله بقدر یکتوله شب خیسانیده صبح آب زلال او گرفته باشند مجرب مولف ست و اکتحال بغبار تنباکو و کذا اسعوط و نفوخ او از مجربات حکیم عابد ست و اکتحال بحکاکه اسرب محکوک بر قصب یابس مع اندکی غبار فلفل بعد شستن چشم با آب مطبوخ عدس در اکثر کفایت میکند و فلوس مس در ظرف جست سائیده اکتحال نمودن نفع بلیغ بخشد و مجرب حکیم اجمل خان ست و برگ نیب در کونڈه طین سوخته در آب لیمو خوب صلایه کرده در چشم کشیدن نیز نافع حکه و جرب و دمعه و سرخی و اکثر امراض چشم ست و از اشیای شور و تیز پرهیز ند و هر چه در سلاق و حکة اجفان و جرب خواهد آمد مفید بود و در صورت کثرت ماده تنقیه بفصد قیفال و مسهل و حب ذهب

یا حب ایارج کنند و ماء الجبن دهند و فصد رگ پیشانی و رگ ماق نیز مفید ست بعده غرغره بسکنجبین و ایارج فیقرا نمایند پس شیاف احمر لین و ذرور صفر صغیر
و برود حصرم و شیاف سنبل بکار برند و بعد ازان در آخر شیاف احمر حاد و ذرور صفر کبیر استعمال سازند و ادویهٔ اشک آور چون باسلیقون و کحل عزیزی
و روشنائی در چشم کشند و کحل فلفل دار فلفل نوشادر هر کدام یکدرم زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور یکدانگ بغایت سودمند ست
و صبر حضض مکی پوست هلیلهٔ زرد شیاف مامیثا مساوی سوده در چشم کشیدن نیز مفید و تکمید چشم از بابونه و اکلیل الملک و اندکی نمک سازند و تعاهد
حمام کنند و روغن گل یا بنفشه بر سر مالند و ضماد بابونه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و کاسنی تازه با روغن گل و اندکی سرکه نیز مفید و کذا چکانیدن گلاب
که دران سماق خیسانیده صاف کرده باشند نافع و اگر از قرنفل یکدرم نبات نیم درم کافور ثلث درم نرم سوده آب شیاف ساخته با آب سرد حل کرده در چشم چکانند حکهٔ ملتحمه
را نافع بود و کذا برگ نیم فلفل سیاه و سفید و برنگ کابلی مقشر زنجبیل هلیله بلیله آمله نمک لاهوری اصل السوس توتیای کرمانی مساوی باریک سوده بشیر بز تازه دوشیده
سرشته شیاف ساخته در سایه خشک نموده بروغن گاو سوده اکتحال نمودن در ازالهٔ حکهٔ ملتحمه و تقویت بصر مجرب اطبای هند ست و شیاف زعفران نیز نافع ست
و غذا معتدل و چرب مثل لحم حلوان و نان صاف و از فواکه انجیر و انگور و مویز خورند و در خارش و سرخی چشم که از بوی بغل میشود فلفل سیاه دو نیم عدد و گل
دیگدان که سرخ باشد بقدر ماشه از چوب بانس در کاسهٔ جستی خوب حل کنند که سیاه شود و اندک در چشم کشند و کذا زهرهٔ ماهی رو هو خشک کرده وزن یکدمڑی
شورهٔ قلمی پاو سیر هر دو را خوب صلایه کرده اکتحال نمودن جهت خارش و آشوب چشم که از بوی بغل بهم رسد معمول و مجرب صاحب بقائی ست

طرفه

و آن نقطهٔ سرخ ست که در سفیدی چشم افتد و گاهی در آخر به تیرگی و سیاهی گراید سببش شدت امتلا و تمدد عروق یا حدت و جوش خون یا انفجار ورم قبل
از نضج یا ضربهٔ چشم ست که رگها بشگافد یا آواز بلند و سرفهٔ قوی و حرکت عنیف مثل قی شدید که دهن رگی بکشاید و گاهی طرفه بشور و دمل و قرحه مؤدی میشود
و فراخ میگردد و اکثر صاحبان امزجهٔ حاره و صبیان را و در ربیع و بلدان حاره عارض میشود **علاج** در ابتدا از بال کبوتر بچه پر کلان بکنند و خونی که ازبیخ
ظاهر شود و هنوز گرم باشد در چشم کشند سه مرتبه هر روز تا سه روز و تقطیر خون پر شقنین و فاخته و ورشان و خون بازوی بط و مرغابی نیز مفید ست و اگر خون از پر
ظاهر نگردد زیر بال این طیور رگ بزرگ تفحص نموده به تیغ حجامی خون ازان رگ گرفته گرما گرم بچکانند و نیز پنبه بدان خون تر کرده بالای چشم یکساعت بندند و اگر خواهند
قدری گل ارمنی یا گیرو یا قیمولیا در آب گرم حل کرده در خون امیخته دو سه قطره در چشم چکانند و در انتها محللات مثل کندر و مرواشق و زعفران در خون آمیزند و در
کتاب گزیده نوشته که بعد تقطیر خون کبوتر یا فاخته با گل ارمنی و در انتها آب طبیخ اکلیل الملک و لعاب حلبهٔ مغسول در چشم بچکانند و یا کندر سوده بشیر زنان در چشم چکانند و مویز منقی برگ
عنب الثعلب پنیر تازه و اندکی نمک لاهوری سائیده بر چشم ضماد کنند و در ذخیره صبر و سرکه عوض پنیر ست و یا اکلیل الملک یا دم الاخوین و اصل السوس با زعفران و عدس مقشر
بروغن گل و زردهٔ تخم مرغ ضماد نمایند و بطبیخ صعتر و اکلیل و زوفا انکباب نمایند و اسفنج یا پنبه تر کرده تکمید چشم کنند و چشم را العصابه بر بندند و اگر افسنتین کوفته
در صره بسته با آب گرم تر کرده تکمید نمایند در جذب خون از چشم مجرب استاد صاحب شفاء الاسقام ست و اگر سنگ با آتش خوب گرم کرده از خاکستر پاک نموده شراب
بران پاشیده بخار آن بگیرند تا اشک سائل شود طرفه در عمل یکدو بار زائل شود و اگر سرکه عوض شراب کنند نیز مفید و مجرب راقم ست و انکباب بر سرکه بگلاب
مساوی جوشانیده و تکمید بدان نیز سریع الابرا ست و ضماد از گل بنفشه و تخم کاهو و کشنیز سبز و مکوه هر یک سه ماشه مغز حضض هر یک چهار ماشه نافع **و انطاکی**
گوید که آنچه از مثل ضربه باشد و همان وقت معلوم شود پس چیزی ازو چکانیدن مثل فندق در زیر نخایه نیست یا خون کبوتر خصوص سفید یا هدهد و غیر آن اول فصد قیفال کنند
پس رگ گوشهٔ چشم کشایند اگر ابرام و تمادی گردد والا اسهال منقوع صبر یا طبیخ خیار شنبر و تمر هندی کفایت کند و لعاب حلبه یا بهدانه بگلاب چکانند و بجهت تحلیل
خون نماید مثل آرد باقلا و قرطم یا خمیر با آب صعفصاف سرشته ضماد کنند و شیاف مرارات در طرفه مجرب ست و کذا زعفران بشیر زنان یا بشیر خر و آنچه تحلیل آن کنند
و بصر را تیز گرداند و مجرب ست این ست که طباشیر در روغن بنفشه سعوط کنند و کذا اقطور روغن گل بسر کشند و کذا اسفندروس بشیر زنان بر سنگ سائیده چکانیدن
مجرب ست و چون از چیزی بگیرد و کرم نیم جزو نانخواه سدس جزو بسایند و هر روز دو درم بخورند و ازان اکتحال نمایند دوای نیکوست و هم او گوید که در اول چکانیدن شیر زنان

بروغن گل مجربست وکذا آب دهن صائم که مجرب سویدی ست وبعده زیره ونمک و فندق بدهان خاییده در پارچه افشوده آب آنرا تقطیر نمایند خصوصاً
اگر بزرگ گردد و در طرفه کهنه تبخیر بسرگین گاو وکندر مساوی وکشاده داشتن چشم بر دخان آن نافع و ترب و اکلیل هر دو پخته ضماد کنند و فیلغریوس
گفته که طرفه اگر قریب العهد و سرخ باشد باید که تکمید بآب نمک وضماد آرد باقلا و افسنتین نمایند و اگر زائل نشود آب ترب چکانند و پوست ترب و مویز منقی
وقدری سرگین کبوتر بالای چشم ضماد کنند وقطور نوشادر یا نمک لاهوری در آب ساده یا آب ترب حل کرده وکندر سوده در ان آمیخته نیز در طرفه کهنه مفید
وشیاف دینارجون بسیار نافع ست وشیاف احمر لین و شیاف کندر وشیاف زعفران و ذرور طرفه که در ان سنگ مقناطیس ست وشیاف طرفه که در ان
زرنیخ سرخ داخل ست هم نافع و اگر غایت تحلیل مطلوب باشد زرنیخ اصفر واحمر در خون بال کبوتر یا آب کشنیز سبز چکانند ویا از زرنیخ سرخ و کندر و مرواشق و گل مختوم
مساوی در سفیدی بیضه یا شیر زنان شیاف ساخته بآب کشنیز سبز سوده در چشم چکانند ویا زرنیخ اصفر انزروت هر واحد یکجزو جمر فلفل نیم جزو ساییده بلعاب حلبه شیاف
ساخته اکتحال نمایند و تقطیر شیاف از زرنیخ سرخ دو مثقال انزروت مامیران شادنج صبر اقلیمیا هر واحد نیم درم شکر یکدرم ساخته مجربست و اکتحال فلفل یکدرم
دار چینی نیم درم کرم یکدانگ مثل غبار ساییده وکذا تناول آن هر روز دو درم نفع عجیب بخشد ویا زرنیخ احمر سوده در آب انداخته حرکت دهند و بگذارند تا بنشیند گرد
پس آب صاف گرفته نیمگرم کرده در چشم چکانند و گاهی ضماد اسفنج سوخته بسرکه یا شراب و کذا سرگین کبوتر بسرکه یا شراب یا مویز منقی تنها یا بسرکه وکذا لکن کم نمک
وپنیر تازه و پوست ترب و همچنین تضمید ببرگ کراث ویا کرنب جوش کرده سائیده بعسل می آرند **و ایضاً** از ادویه مفرده مفید طرفه اکتحال زهره کبک بمرور مینا سفید سوده
وکذا لعاب تخم کتان و لعاب حلبه نیمگرم و تقطیر گلاب و شیر دختران و کذا اسفنج در آب ترکرده تا حل شود صاف نموده وکذا انار ترش بشحم او کوفته آب و فشرده با اندک
شهد پخته تا قوام او غلیظ گردد وکذا صبر محلول در آب گرم وکذا عصاره جرجیر وکذا شیر دختران بگل ارمنی وکذا ماء الجبن وکذا دم الاخوین محلول در آب وکذا عصاره کرفس
وضماد مویز منقی سوده بعسل و اگر زائل نشود سرگین کبوتر افزوده وکذا فوتنج نهری کوفته مهرا پخته وکذا سفیده بیضه بروغن گل و شراب بصوف آلوده وکذا [illegible]
بشراب پخته وکذا لعاب تخم کتان و حلبه وکذا بابونه پخته وکذا زرده بیضه مسلوق بروغن گل آمیخته وکذا آمله کوفته بشراب کهنه پخته وکذا زردی بیضه مسلوق باکلیل الملک
مسحوق وکذا ابنوس ست و برای طرفه قوی مزمن سیاه ضماد خردل یکجزو انجیر دو جزو سوده پخته و تقطیر زرنیخ سرخ محلول بشیر دختران و یا ضماد خاکستر مطبوخ در شراب یا اکتحال
نانخواه و زوفای خشک بشیر گاو نافع ست و تقطیر خون جوزه مرغ در طرفه مزمن و بادرم نیز مفید و اگر حلبه بآب پخته صاف نموده قدری صمغ حل کرده اکتحال نمایند طرفه را مفید بود
و اگر هلیله بآب حلبه سوده استعمال کنند بخاصیت نفع بخشد **و بدانند** که در طرفه باید که اول ملاحظه نمایند اگر بدن و سر ممتلی از خون باشد و مزاج متحمل بود و مانعی نباشد
فصد نمایند خصوصاً وقتیکه با طرفه وجع در چشم بهم رسد بسبب ضربه و لطمه و غیر آن از کحل و اگر امتلا در سر تنها باشد از قیفال و اگر مانعی از فصد باشد حجامت بین الکتفین نمایند
و اگر امتلا از اخلاط دیگر باشد مسهل و ایارج و حبوب و شبیارات تنقیه بدن و سر نمایند و اگر متحمل نگردد استفراغ اسافل بدن بمطبوخات مسهله و حقنها و شیافات کنند که جذب
ماده از سر حاصل گردد پس تعدیل مزاج نمایند و ادویه موضعیه استعمال کنند **و ایضاً** آنجا که سبب قوی باشد اول فصد سر و نمایند و حجامت پس سر کنند و مسهل
صفرا بمطبوخ هلیله یا فواکه تنقیه سازند و ایارجات استعمال نکنند مگر بعد استفراغ بدوای غیر حاد تنقیه دماغ با ایارج و حب شبیار مضایقه ندارد و حقنه بغایت مفید ست
وشیاف احمر لین در شیر زن سوده کشند و از اکلیل و اصل السوس و بنفشه و گل بنفشه و دم الاخوین و عدس مقشر و زعفران و مکوه هر یک سه ماشه در زردی بیضه مرغ و روغن گل
سرشته ضماد کنند و اگر باقی ماند لوزی بر چشم بچسپانند و بعد مسهل برگ زیتون و حنا هر یک سه ماشه زعفران چهار ماشه پنبه دود کرده سوخته هفت ماشه در چشم کشند و این
قدر در همه انواع را مفید ست و خصوصاً آنکه بعد جماع بر شکم سیری پدید آید برگ مکوه و تخم کشوث هر دو سوخته سنگ مقناطیس مغسول بسه مروارید ناسفته ریگی که در زرگران
جلای نقره باو میکنند مامیران چینی حضض مکی هر یک سه ماشه نبات برابر چهار پاس در عرق کیوڑه در سنگ سماق صلایه کنند علی الاتصال بیس و دو انی سبز که سفت باشد
گذرانیده بکار برند و گویند که هرگاه بعد استفراغ و فصد با دویه مذکوره مداومت نمودند فازان نجاح حاصل نشد بر نقره و میان هر دو شانه حجامت نمایند و در شفاء عاجل
مسطور ست که بر نقره حجامت کنند پس اشنان اخضر و سمک مالح در آب و سرکه و قدری روغن گل جوشانیده صاحب طرفه چشم کشاده بر ان انکباب نماید که فی الحال طرفه
زائل شود و ضماد درین مرض مزوره ماش مع مغز بادام سازند و از اغذیه قوی مثل گوشت مرغ و شراب و شیرینی پرهیز کنند **و طرفه** که با رمد بود بعد فصد تقطیر شیر و لعابات مینا

ویا سفیدی بیضه بروغن گل هر یک نیم گرم و بانچه در ضربه چشم خواهد آمد تسکین درد نمایند و اگر بورم چشم انجامد و بادی رمد عارض شود بسبب انصباب ماده بعد فصد شیاف ابیض و سفیده بیضه چکانند و شیر زنان از پستان در چشم دوشند بعده قطور و غیره که در علاج رمد گذشت بعمل آرند و با ضمده رادعه ضماد کنند و بعد زوال آن علاج طرفه کنند و اگر تحلیل نشود ناخواه در چشم قطور کنند و بزرده بیضه و عدس و قدری زعفران و روغن گل بر چشم ضماد سازند و بآب بابونه یاحین مانند بابونه واکلیل الملک و تمام چشم را بشویند و اگر ازین هم تحلیل نشود آب ترب در چشم چکانند و اگر با طرفه در ملتحمه خرق واقع شود زیره و نمک خاییده در پارچه انداخته آب او قطور کنند و بنبه را بسفیده بیضه مرغ آلوده بر چشم گذارند و ضماد برگ خلاف بغایت سودمند ست و اگر باوی خرق در قرنیه باشد علاج او کنند و بسوی مقبضات مثل سنبل و زعفران مع گل سرخ و اقاقیا احتیاج افتد و گاهی در چشم چیزی بخلد و از ان طرفه حادث شود و درین صورت با وجود علاج طرفه احتیاج باخراج آنچیز افتد بسبب اگر ریزه کاه یا ریگ باشد بسر میل برآورند یا خرقه کتان بر انگشت پیچیده در چشم بگردانند و گاهی آنچیز مختفی بود و از برداشتن پلک بالا ظاهر گردد و آنچه از غبار و غیره باشد بکشادن چشم در آب شیرین صافی و تقطیر او در چشم زائل کنند و اگر سبب طرفه خراج بود بشیاف ابیض و شیاف ابار علاج کنند بالجمله در علاج طرفه تهاون نکنند که چون متحجر شود زائل نگردد و گاهی متعفن و متقرح میشود .

ودقه

و آن بثور صلب مستدیر سرخ یا سفید ست که در ملتحمه پدید آید و اکثر در یکی از دو موق و گاهی در زیر جفن افتد و گاهی گرد اگرد حلقه سیاهی چشم دانه خرد کثیر العدد مثل دانه مروارید ظاهر شود و این مرض در انتهای رمد بیشتر عارض گردد و سببش اجتماع فضول غلیظ از دم متکاثف و یا بلغم غلیظ ست در ملتحمه و نشان دموی سرخی آن مائل به تیرگی و بلغمی سفیدی آنست و بقول انطاکی رنگ آن دلیل بر ماده کائن از انست پس سفید از بلغم خالص بود و سرخ از خون و علی هذا القیاس و این مرض سلیم ست تا وقتیکه خرق ملتحمه نماید و خرق آن نادر بود و سببش فساد مزاج دماغ ست و آنچه زیر پلک اسفل خارج شود منسوب بضعف دماغ نبود بلکه باعصاب باشد و غلظ مواد از اسباب بادی آنست و قلت تنقیه و پوشیده داشتن چشم بسیار و منع او از گردانیدن و خواب بر روی سبب عظیم آنست علاج اگر سبب خفیف بود رفاده بگلاب ترکرده بر چشم نهادن خصوص وقت خواب کافی ست و الا تنقیه نمایند از خلط غالب مثلاً بفصد در بثور سرخ دموی و بمسهل صفرا و آشامیدن ماء الشعیر و آب تمر هندی و ماء القرع بشربت ورد یا شربت بنفشه در دموی و صفراوی و غذا مزورات دهند و دیگر مطفیات و تلطیف تدبیر در بثره سفید بلغمی بمسهل بلغم و حب ایارج و کذا اغاریقون بادرمالی و در سوداوی بطبیخ افتیمون و یا بنقوع اشتیوان و انجیر و مغز قرطم و بعد تنقیه اگر ماده باقی باشد در سرخ شیاف ابیض مع فرزهره یا کشند و بعد ازان بلکا یا تنها و یا ذرور وردی و یا زعفرانی پس نزد انحطاط ابار بکار برند و حکیم علی می نویسد که بعد تنقیه ماميران چینی یکدانگ و نیم گل سرخ دو درم حضض شیاف مامیثا هر واحد نیم درم نشاسته کتیرا زعفران هر کدام یکدانگ باریک ساییده بآب عصی الراعی سرشته شیاف سازند و بسفیدی بیضه و شیر دختران ساییده اکتحال نمایند و بر چشم رفاده مشرب به بندند و بعده بآهستگی کشاده شیر دختران در چشم دوشند و عصی الراعی و اطراف کاسنی و برگ عنب الثعلب باریک ساییده و با سبغول سخته بر چشم نهند که تحلیل ورم و تسکین حدت کند بعده آب عنب الثعلب سبز مروق و شیر دختران و سفیدی رقیق بیضه و اگر بجای شیر دختران شیر خر کنند بهتر باشد جمله را در شیشه کرده بجنبانند تا که بهم آمیزند و هر ساعت در چشم چکانند که تسکین حرارت و ورم نماید و گاهی تنها هر دو شیر مذکور قطوراً و گلاب بزعفران نافع بود و در بثره سفید بلغمی شیاف احمر لین او لا پس شیاف کندر بکار برند و اگر در پیچاپیچ باشد بنه بخور مصطکی و عود نهند بعده لعاب حلبه باندک صبر چکانند و در سوداوی او لا شیاف ابار کشند و کحل بآب بادیان که در ان اشق و صمغ حل کرده باشند استعمال نمایند و گویند که اگر مزاج گرم نباشد بخار آبیکه در ان بابونه و اکلیل الملک و مانند آن جوشانیده باشند انکباب نمایند و افسنتین کوفته با بیغنج مخلوط کرده بر چشم ضماد نمایند و باید که ابتدا باستفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و بعده بنجور زیک شربت حب ایارج بخورند و پنج روز صبر کرده فصد قیفال کشایند اگر قوت متحمل باشد و مانعی مثل اسهال یاتی یا رعاف نباشد بعده اکتحال الشیاف احمر لین محلول بآب بادیان کنند اگر مزاج متحمل این باشد و رفاده بگلاب ترکرده بندند و شب بسته دارند و این مرض صعب نیست تا طبقه نشگافد و هر گاه ودقه منع شود و دمعه باقی ماند توتیای هندی و کحل اصفهانی و اقلیمیای طلا و خاکستر طرفا ساییده بحریر بیخته اکتحال نمایند که نشف دمعه و تقویت طبقه و منع ودقه از نو کنند و گویند که بعد از زمان طول مدت ادویه تیز چون باسلیقون

واحمر حاد و مانند آن بچشم کشند و هرگاه ماده ریم کند بعد تنقیه شیاف ابیض کشند و چون منفجر شود شیاف کندر و شیاف ابار سفیدی بیضه بعمل آرند و وقت خواب ضماد اوراق مذکوره مع اسپغول بروغن گل بر چشم گذارند و از معالجات او این ست که بعد تنقیه بدن و سر و نواحی چشم و تلطیف غذا تحلیل او بمثل ملکایا و شیاف احمر لین و تحلیل بآبیکه دران حلبه واکلیل الملک جوشانیده باشند و تضمید چشم بزردی بیضه باندک زعفران نمایند مگر آنکه خوف بقیه حرارت باشد خاصةً در نوع سرخ پس تقدیم بران بچیزی کنند که دران اندک ردع و تبرید باشد مثل سفیدی بیضه و شیاف ابیض انزروتی بغیر افیون و هرگاه امر طول کشد شیاف سنبلی و مشکی بغیر افیون استعمال کنند و درین وقت ذرور اصفر نافع ست و آنچه و دقه را انفع کند پوست بیضه مغسول با حمص وزن ست شادنج ست

توثۂ ملتحمہ

وآن گوشتی نرم سرخ ست که بر ملتحمه پدید آید و اکثر قریب موق اکبر افتد و عروق سرخ از گوشه چشم بدو پیوسته باشد بشکل ناخنه و سببش در اکثر اجتماع خون فاسد یا عقب جروح یا قروح یا تفرق اتصالی که در ملتحمه بهم رسد بعد التحام علاج اول فصد سر رو نمایند و مسهل بدفعات دهند و بعد تنقیه همچون ناخنه قطع کنند پس آب ذیره و نمک خاییده چند بار چکانند و زرده بیضه مرغ بر پشت چشم نهند بعده باسلیقون و احمر حاد بکشند و بعلاج غرب معالجه نمایند و ادویه ظفره بکار برند و شیاف قیصر استعمال کنند تا آنکه فانی گردد بقیه آن و این مرض اکثر عود کند پس استیصال او ضرورست

سبل

وآن پرده ایست شبیه بدخان که از انتفاخ و انتساج رگهای باریک و سرخ بر چشم ظاهر شود و در اکثر با خارش بود و از روشنی آفتاب و چراغ ایذا یابد و گاهی حدقه چشم خرد شود و سبل از امراض متعدیه و متوارثه است و اکثر صاحبان امزجه رطبه و صبیان و در فصل ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و بقول ابو سهل بلدان رطبه عارض میشود و مثل رمد متعدی میگردد و بقول رازی سبل علتی ست عسر البرء مزمن که آخر اکمال تقاوه ریزنیست و سببش امتلای عروق چشم ست از خون غلیظ فاسد و بخارات کثیف و ماده او یا از طریق غشای خارج قحف یا از طریق غشای داخل بنا بر امتلای راس و ضعف چشم بسوی چشم سیلان کند و علامت هر واحد مذکور شد بدان امتیاز نمایند پس اگر با تری چشم و سیلان اشک باشد سبل رطب گویند و این قسم از علت متواتر و ضربان بن چشم و وجع اکحال خالی نبود و اگر باوی هیچ رطوبت نباشد سبل یابس نامند و درین نوع چشم غیر از پرده سبل بدیگر امور مثل چشم تند رستان باشد علاج فصد سر رو نمایند بعده رگ پیشانی و گوشه چشم کشایند و حجامت پس گردن نیز عظیم المنفعت ست و ارسال علق پس گردن و گوش نیز نافع ست و بعد نضج مسهل و حب هلیله یا حب ایارج بطور رمد تنقیه کنند بعده غراغر منقی دماغ بعمل آرند و وقت شب بحب صبر مداومت کنند و نقوع صبر نیز مفیدست و گویند که درین باب مطبوخ افتیمون با مع غاریقون منفعت کثیرست و حب قوقایا و شبیار عظیم النفع ست و بعد تنقیه و اجتناب از اغذیه غلیظه و منجره بقول جالینوس استعمال سعوط نافع ست آنرا پس از کندش یکدرم صبر چهار دانگ مرمکی دو دانگ حضض مکی یکنیم دانگ سوده بآب مرزنجوش سرشته بقدر عدس حب بسته هر صبح یک حب بشیر دختران و روغن بادام حل کرده در بینی چکانند و یا مر و صبر و زعفران و کندش و مویزج مساوی بآب مرزنجوش حب بسته نیم دانگ بروغن بنفشه سعوط کردن و کذا القصب الزریره گل سرخ کندش مساوی بوزن مذکور عطوس بعمل آورد مفیدست و جالینوس و ثابت بن قره میگویند که در هر ماه یکبار فصد قیفال و اخراج خون اندک و دو مرتبه اسهال بمطبوخ افتیمون لازم دارند و تقویت چشم بذرورات مسخنه مجففه مثل قرنفل و سنبل و سلیخه نمایند و در استعمال اکحال رعایت خفت و قوت مرض ملحوظ دارند مثلاً در سبل رقیق شیاف دینار چون در چشم کشند و در سبل غلیظ شیاف احمر حاد و اخضر و باسلیقون بعمل آرند و گویند که فصد عرق جبهه و عرقین ماقین یکدفعه سبل غلیظ را نافع ست و تضمید و اکتحال شیاف احمر لین و این شیاف اسود درین باب مجرب مؤلف ست بگیرند قرنفل افیون هر واحد یکدرم حضض مکی شب یمانی هر واحد سه درم آب برگ نیم آب برگ املی آب برگ گوبهی هر یک نیم پاو ادویه کوفته بیخته در کاسه رویین انداخته با دسته چوب نیم که فلوس در سرش نشانده باشند خوب حل نمایند تا غلیظ شود شیاف ساخته نگهدارند و یک شیاف بآب سابیده در چشم کشند و بالای چشم نیز طلا سازند و اگر در کڑاهی آهنی بدسته آهن حل نمایند تا که قابل حب بستن گردد حب بسته بکار برند میشه و ذرور هندی نیز معمول ست و هنگامی که ماکیان بیضه دهد همان ساعت پوست بیضه گرفته در سرکه تند بسیار بجوشانند و بگذارند دران ده روز پس صاف کرده در سایه

خشک نمایند و نرم سایده و اکتحال کنند که مجرب ست و اکتحال برادهٔ مس که در بول خیسانیده باشند و کذا کحل رمادی باشل او مارقشیشا از مجربات بوعلی سینا ست
و اگر برادهٔ نحاس یکشبانه روز در بول کودک ترکرده آب پرورده اقاقیا شسته و اصل السوس هر دو برابر در سنگ سماق سحق بلیغ نموده بکار برند حاجت به تنقیه نیفتد
و آنجا که خارش رنج دهد از انزروت مدبر صمغ عربی هر واحد یکدرم نبات چهار چند و نیمه نبات طباشیر و سماق چهار حصه نبات بگلاب صلایه کرده کحل سازند و شیاف
سماق کشند و از ادویهٔ مرکبه شیاف اصطفطیقان و شیاف اخضر و شیاف منج که دوای مقناطیس ست و شیاف شب و جلنار و روغن که در ان صابون ست
و حب هندی و حب سبز و حب رمد و کحل سبل مجرب فی کار الله خان و کحل مجرب حکیم شریف خان و شیاف زنگار و شیاف و سنح الاذن و شیاف دهنج فرنگ و شیاف یاسمین
و کاجل و کحل الجواهر و اغبر لولوی و برود حصرم همه برای سبل مفید ست و استعمال شیاف که از شب و گلنار و عصارهٔ لحیة التیس و نمک اندرانی و عصارهٔ حصرم خشک کرده
در صمغ سماق محلول ساخته باشند مجرب رازی ست و از ادویهٔ مفرده تناول و اکتحال جوز بوا و انیسون و کباش قرنفل و شرب اسارون و سعوط
عصارهٔ قثاء الحمار بشیر زنان و یا شونیز بروغن بادام تلخ و یارته آب مرزنجوش که عجیب ست و یا شحم حنظل با آب مذکور چند بار و اکتحال حجر مهاة و کذا زیت
و کذا عصارهٔ لقلابه حمقاء و عصارهٔ قثاء الحمار هر دو خشک کرده سوده آمیخته که فعل عجیب دارد و کذا انزروت و شکر طبرزد و زعفران باریک سایده و کذا انزروت
مربی بشیر خر هفت بار خشک کرده سایده و کذا صنوبر محرق مغسول و خولان کوفته بیخته آمیخته که عجیب الفعل ست و کذا تخم بلیله سوده بعسل و کذا قلقطار
نافع سبل ست **و اختلاط** حماض اترج و یا زنگار و یا نمک و یا مشک در ادویهٔ سبل مقوی فعل آنهاست **و بعضی مجربین** می نویسند که اگر زنگار در
شیر دختران و سرکه و شهد در ظرف مسی خوب بسایند تا که غلیظ شود پس خشک کرده استعمال کنند بسبل و دمعه و ظفره نفع بخشد و بیاض را قلع کند و کذلک
اکتحال زعفران توبال حدید مساوی نوشادر ربع آن در دفع سبل و بیاض مجرب ست و گویند که اکتحال با نیسون منجمله نافعات سبل مزمن ست از جهت تحلیل مادهٔ
آن و نوشادر سوخته و شب یمانی سوخته نیز برای سبل مجرب نوشته و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که سنگ بصری و هلیله کلان با آب شبینه در چشم کشیدن مفید ست
و دوام بوییدن مرزنجوش و عنبر نافع ست و در سبل یابس قبل از اکتحال دوا و بعد آن رفتن بحمام و انکباب بر بخار آب گرم لازم شناسند و ترطیب دماغ کوشند
بدستوریکه در صداع سوداوی مذکور شد و اکحال مرطبه بکار برند و در صورت عروض حرارت در سبل یا خسته هلیله اکتحال باید نمود و ایضاً در سبل که با حرارت و درد
باشد این شیاف اسود بکار برند سفیداب پنج درم اقاقیا مغسول سه درم سنبل یکدرم مر نیم درم زعفران چهار دانگ باریک سایده با آب شیاف سازند و عند الحاجت
در چشم کشند و کافور و افیون بوبیند و بعد از تسکین حرارت معاودت نمایند بادویهٔ حاده و شیاف احمر لین و ذرور اصفر صغیر بکار برند و بعد ازان اطرخماطیقان
و ذرور اصفر کبیر پس شیاف اصفر و اخضر و کحل عزیزی و باسلیقون و روشنائی استعمال نمایند و یا آب انار میخوش یکجزو شهد کف گرفته ربع جزو آمیخته در شیشه کرده
بست روز در افتاب بدارند و در ظرف مس کرده استعمال نمایند **و آنجا که** با سبل سدمار عارض شود هیچ داروی سرد مثل شیاف ابیض و ذرور ملکایا و صندل
بارد استعمال نکنند و بر تنقیه سر و بدن و جذب ماده بفصد و اکتحال شادنج مغسول قناعت ورزند و زردهٔ تخم مرغ بر پشت چشم نهند و ذرور اغبر بکشند و ایضاً
تا که رمد زائل نگردد از ادویهٔ حاد احتراز نمایند و دوائیکه رمد و سبل هر دو را مفید بود مانند شیاف سماق بکار برند و شیاف مذکور در حالت کثرت حکه نیز مجرب ست
و اگر با خارش شدید بود هیچ چیز مثل سماق فقط یا با کی انزروت و صمغ نیست **و بقول محمد زکریا** تعاهد فصد دست و پیشانی و اسهال و ترک تناول
تمر و حلوا و اجتناب از شراب و سکر و مداومت حمام بر خلای معده اگر بدن ممتلی نباشد و اکتحال بشیاف اخضر و اسهال در هر ماهی دو مرتبه بطبیخ افتیمون در ین مرض
می باید و سبل که از تدابیر مذکوره زوال نپذیرد و غلیظ و مزمن و مستحکم باشد و منع ابصارت نماید بعد تنقیهٔ بدن بدستکار هوشیار رجوع نمایند که با آهن قطع کند
و بقول بعضی شیاف قلقند بنسخه حاوی صغیر و شیاف ساهر و شیافی که دران قلقطار و زنجار هر یک سه درم ست در چند روز سبل غلیظ را رقیق و فانی
میکند و از نقطهٔ آن بحدید بی نیاز میسازد و در ین مرض غذا جید الکیموس مثل گوشت ماکیان و حلوان خورند و اگر حرارت باشد اسفاناخ و مزورهٔ ماش بمغز بادام
دهند و در جمیع انواع سبل از امتلای طعام و شراب و صباح و کثرت کلام و جماع و طول سجود و جمیع آنچه باعث امتلای وجه و عروق دماغ گردد و روشنی چراغ و غبار
و دخان و سرنگون کردن و طعامهای بخار انگیز که دران سیر و پیاز و گندنا افتد و مولد سودا چون عدس و باقلا و غذاهای غلیظ چون ماهی و گوشت گاو و هریسه و قدید و غیره

و لبنیات و حلویات خوردن اجتناب نمایند و از استعمال روغن و اضمده بر سر و کذا از سعوط و نطول قبل از تنقیه بقول حنین و استعمال ادویه حاره در ابتدا حذر کنند و ایضاً از محذرات احتراز کنند و باید که بالین صاحب این علت بلند دارند و از خواب بر قفا منع نمایند و قسمی دیگر از سبل ست که بقول نیاذ ورق آنرا الکمنه گویند و آن در کمنه مسطور شد و انطاکی گوید که ابتدا بفصد کنند و لزوم تلیین نمایند بعد ازان غلیظ را القط کنند و در رقیق و مابقی از کشوط الکحال جاده مثل باسلیقون و برود نقاشین و روشنا یا کفایت کنند و اگر از حدت الکحال تغیر در دماغ پیدا شود و خوف انصباب ماده باشد تقویت آن نمایند و تلطیف الکحال کنند و برذور را بعض اقتصار ورزند و از مجربات سریعه دران این کحل مؤلف من ست عصاره خرفه خشک عصاره قثاء الحمار خشک هر واحد یکجزو انیسون قشر نفل زفت هر واحد نیم جزو کوفته بحریره بیخته در سرکه اندازان پوست بیضه ماکیان خوب جوشانیده و بدون صاف کردن ده روز گذاشته باشند بعده صاف کرده اگر خواهند تسقیه ادویه بدین کنند و اگر خواهند تر کنند و هر بار که خشک شود باز تر کنند تا پنج بار بعد ازان صاف کرده بردارند و این از اسرار مخزونه است و صاحب این مرض در حمام ناشتا داخل شود و دران اطالت نکند و فصد رگ پیشانی و تقلیل شم و سعوط و حرکت و قرب آفتاب و آتش کند **ذکر بعض ادویه هندیه نافع سبل** پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله پوست درخت نیب گلوی سبز چرایته تلخ صندل سرخ شاهتره خس برگ حنا گل منڈی هر یک توله جوشانیده صاف نموده یکدام شهد آمیخته بنوشند و پانزده روز استعمال نمایند و یا صندل سرخ پٹول پتر پوست نیب دارهلد پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله بانسه هر یک دو دام کٹکی سه دام مغز فلوس چهار دام چرایته تلخ یکنیم دام زنجبیل گلو سعد هر یک دام همه را کوفته هر روز دو دام در سه پاو آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده دو دام شهد آمیخته بنوشند و تا چهارده روز بعمل آرند و اگر برگ نیب برگ تمر هندی برگ سرس زرد چوب شب یمانی بریان افیون هر یک نیم درم باریک سائیده پوٹلی بسته در آب تر کرده ساعت بساعت بر چشم بگردانند و قدری در چشم قطور کنند نیز برای باد سبل مفید بود و چوڑی سبز رنگ یکدام باریک سائیده در آب لیمو کهرل نموده خشک کرده در چشم کشند که سبل ظفره و بیاض را نافع ست و یا چرک گوش انسان بشهد آمیخته مثیاف بسته نگاه دارند و بآب سائیده در چشم کشند و یا مغز تخم بیدانجیر یک عدد نبات یکمثقال انزروت مدبر سه مثقال باریک سائیده ذرور نمایند و یا در چشم کشند و در اثنای استعمال این ذرور این حب بخورند افیون تازه بسباسه هر یک یکمثقال بالسوس کتیرا هر یک سه مثقال کوفته بیخته بآب جبها بقدر بندقه بندند و هر روز یکی یا کم ازان فرو برند و یا سرگین کبوتر با ماکیان در آب لیموی کاغذی حل کرده در او ندسی نگهدارند و وقت حاجت بچشم کشند و یا صندل سرخ یکتوله پهٹکری بریان مساوی آن کوفته بیخته بآب گهیکوار سائیده حب بندند و بآب سائیده طلا کنند هر دو وقت و اندک در چشم کشند و یا مغز سمندر پهل مغز تخم ریٹهه مغز تخم کهرنی مغز تخم بلیله هلیله سیاه مساوی در آب لیمو حل کرده حب بسته در چشم کشند که سلاق و نزول الماء را نیز نافع ست و یا آب برگ ارهر آب برگ سرس هر یک یکدام صاف کرده در ظرف بیقلعی از چوب نیب که دران فلوس نصب کرده باشند بعده در آب لیموی کاغذی کهرل کرده حب بندند و سائیده در چشم کشند که درد چشم و ناخنه و دمعه را نیز مفید و یا دار فلفل نمک لاهوری شب یمانی آبگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی در ظرف کانسی بچوب نیب بسایند تا مثل غبار گردد صبح یکروز درمیان یک میل در چشم کشند که بیاض و ناخنه را هم مجرب

ظفره یعنی ناخنه

و آن زیادتی ست بر ملتحمه که در اکثر از موق اکبر ابتدا کند و گاهی از موق اصغر و یا از هر دو و یا از فوق و یا از تحت آغاز نماید پس آنچه از موق اکبر شروع کند در اکثر تا بحد سیاهی رسیده همانجا بایستد و غلیظ شود و باشد که از انجا هم متجاوز گردد و حدقه را بپوشاند و بصارت باطل سازد و ناخنه که ابتدای او مخصوص بموق نباشد رقیق و سفید بچون غشا بود و مانع بصارت نشود و این نوع بسبل مشابهت تمام دارد و فرق بینهما آنست که سبل از جمیع اطراف آغاز نموده بگرد قرنیه در آید و دران عروق بسیار میباشد و ظفره از یک جانب ابتدا کند از یمین یا یسار یا فوق یا اسفل و ایضاً ناخنه گاهی نرم و گاهی زرد و گاهی سفید رقیق میباشد و این سهل العلاج اند و گاهی صلب سرخ غلیظ و گاهی تیره رنگ میباشد و این عسر العلاج اند و بقول انتیس و بولس بعضی ازان با ملتحمه ملتزق بود و این بسرعت منکشط گردد و بعضی با وی متحد باشد و این محتاج بقلع ست و سبب تولد ظفره کثرت فضول غلیظه لزجه حاصله در دماغ ست که در ینجا جمع شود و بقول اربیاسوس ماده ظفره سفید رقیق فضله دمویه و ماده کمد فضله سوداوی

علاج ظفره

و مادهٔ زرد رقیق بلغمی و صفراوی یا دموی ست بالجمله چون مادهٔ آن غلیظ یا بس ست لهذا اکثر عروض آن با مزجهٔ یابسه و کهول و در خریف و بلدان یابسه میشود علاج
فصد کنند و منضج بلغم دهند یا هر روز اصل السوس بادیان هر یک دو درم جوشانیده گلقند عسلی ده درم افزوده بنوشند و بعد نضج تنقیه از مسهل و حب ایارج نمایند و غذا
نخوداب مع مغز بادام یا مغز قرطم و گوشت ماکیان و تیهو خورند و از مولدات بلغم و گوشت حیوانات کبار و خرما و حلوا و لبنیات و عدس و ماهی و فواکه تر و بقول و گندنا
و پیاز و سیر وغیره ادویه بخره و از طعام غیر وقت آن و عشا پرهیز ند و منع ابخره باطریفل و تلیین طبیعت نمایند پس اگر ناخنه رقیق باشد ادویهٔ حاده مثل شیاف قیصر
و اخضر و دینار جون و شیاف علائی و روشنائی و باسلیقون کبیر در چشم کشند و برفق و احتیاط تمام استعمال نمایند که در چشم قرحه نیفتد و اگر ازین ادویه حرارت در چشم
پیدا شود فاصله داده استعمال نمایند و بشیاف اسود که در سبل گذشت تسکین نمایند **وایضاً** اگر ظفره با حرارت بود اقاقیا مغسول چهار درم روسختج دو نیم درم
افیون سه ربع درم مرصافی یکدرم و ربع بآب باران شیاف ساخته اکتحال نمایند و اگر حرارت نباشد شیاف اخضر بکشند و باید که اول بحمام روند یا بر بخار آب گرم سر
فرود آرند بعد ازان باکتحال ادویه پردازند تا اثر دوا بیشتر بظهور رسد و اگر ایرسا بغایت باریک سائیده و یا کندر سائیده بچشم ریزند در ازالهٔ ناخنه از مجربات حکیم علی ست
و اگر کندر بگلاب یا آب صلایه نموده چند روز صبح و شام در چشم کشند نیز ظفره را زائل سازد و شاخ گوزن در آب سائیده بچشم کشیدن از مجربات بعضی احباست و اکتحال
شهد خام مع تلخهٔ بز یا نوشادر مع شکر و یا چرک گوش آدمی بشهد آمیخته مفید بود و کذا اکتحال پهٹکری و نوشادر مساوی سوده یا شوره دران افزوده نیز عجیب ست
و از نمک لاهوری یا نوشادر میل ساخته مدام در چشم کشیدن نیز فائدهٔ تمام دارد و قلقدیس و مس سوخته و زهرهٔ بز بزر مساوی کوفته بیخته شیاف ساخته در چشم کشیدن مجرب
شیخ الرئیس ست و یا قلقند نوشادر هر یک یکدرم صمغ عربی نیم درم کوفته بیخته بشراب کهنه سرشته شیاف ساخته بکار برند که عجیب ست و در نسخهٔ قانون نمک لاهوری
عوض نوشادر ست و یا مس سوخته و قلقند و پوست بیخ کبر و نوشادر و زهرهٔ بز تریاگاو بعسل شیاف ساخته استعمال نمایند و اگر زاج شش جزو قلقدیس چهار جزو
سائیده بعسل سرشته استعمال کنند ظفرهٔ رقیق را بسرعت قلع کند و کذا سنگ مغناطیس زنگار راشق هر واحد یکدرم زعفران دو درم شهد بجند ادویه باستعمال آرند
و اگر کندر زعفران هر یک یکدرم زر نیخ سرخ نیم درم شیاف ساخته بآب کشنیز تازه بکشند همین عمل آرد و سرمه سنگ بصری هر یک یکدرم نبات سفید پهٹکری هر یک
پنجدرم نمک لاهوری نیم ماشه باریک سائیده دو وقت در چشم کشیدن نیز مفید ست و اگر نبات چاکسو مقشر پهٹکری بریان سنگ بصری هر یک یکدرم شورهٔ قلمی هشت درم
بآب لیمو سحق کرده شیاف بسته در چشم کشند یا خشک ساخته اکتحال نمایند ناخنه را مفید بود و یا زردچوب دارچینی دار هلد هر واحد یکدام برگ نیب شش درم کوفته بیخته
در بول گوساله شش ماهه دو پاس کهرل نموده حب سازند و در سایه خشک نموده وقت حاجت بگلاب سائیده در چشم کشند و اکتحال مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی گمونجی سفید
هر یک یکماشه سنگ بصری دو ماشه سرمهٔ سیاه سه ماشه فلفل سیاه چهار عدد بدستور کهرل کرده برای ناخنه و سبل و رطوبت چشم مفید ست **وایضاً** بقول اهل هند گره زردچوب
سطبر در میان دو نان گندم نهاده وصل کرده بختن و زردچوب برآورده با پهٹکری سائیده در چشم کشیدن نیز مفید ناخنه است و کذا بیخ آگ بآب سائیده در چشم کشیدن
و یا آب پیاز سرخ چند روز در چشم کشیده باشند و یا بیخ بسکهپره و سفیده در آب سائیده بچشم کشند و شیاف اسود که شیاف دنبرج نیز گویند و کحل یاسمین و شیاف که مانند
گل کنجد و مغز تخم کهرنی ست و آین کحل که بجهت ناخنه بتجربهٔ حکیم ذکاء الله خان رسیده نیز درین باب از مجربات راقم ست نوشادر سه ماشه شورهٔ قلمی یکتوله تخم سرس
فلفل گرد هر واحد دوازده عدد توتیای سبز و سرخ باریک سائیده در چشم کشند و دوای پوست بیضه مطبوخ بسرکه که در سبل گذشت درین مرض مجرب محمد اکبر ست
و برود حصرم و حب مدحب که در سبل نافع ست و دوائی که ضعف بصر را هم مفید و در ظفره و ذرور که بجرب نیز سود مند و شیاف بهولی و شیاف احمر حاد و شیاف دهنج
فرنگ و شیاف عجیب و کحل سفید سبل و ضعف بصر همه ناخنه را مفید **و فیلغریوس** گفته که اگر ظفره سرخ قریب العهد و یا سبز باشد باید که تکمید بآب نمک نمایند
و استعمال ضماد آرد باقلا و افسنتین و زوفا و فودنج و پوست ترب و سویز منقی کنند و ظفرهٔ مزمن سیاه را ضماد بانجیر فربه نیکوست **وانطاکی** گوید که علاج ظفره
مثل علاج سبل ست و کذا باقی احکام آن و آب آس که دران صبر حل کرده باشند مجرب ست و کذا دخان کنند و مردسیعه و قطران مساوی و مثل نصف یکی ازان
هر واحد از شب و زنگار حدیدی و راسخت و سرگین موش و نمک سوخته بسیار مجرب ست **وایضاً** از ادویهٔ نافع ظفره اکتحال آب آس تازه و یا خاکستر آس و یا
نمک اندرانی و یا اصل السوس و یا عصارهٔ آن و یا زبل خفاش و یا سرطان بحری محرق بعسل یا بنمک و یا اقاقیا و یا سقمونیا و یا گل کرم بری در خرقه بسته سوخته سائیده

بعسل آمیخته ویا پشک موش سوده بعسل ویا صدای حدید ویا خبث الحدید ویا آب انار ترش ویا انار ترش مع پوست وشحم ودانه کوفته آبش افشرده بعسل پخته تا مثل
مرهم گردد ویا قلقدیس یکجزو نمک اندرانی یکجزو صمغ عربی نیم جزو بآبیکه دران اشق خیسانیده باشند شیاف ساخته که ظفرهٔ مزمنه را مفید ویا حجر حبشی ویا اشق
دو درم زنگار چهار درم مثل غبار سوده صبح وشام ویا نوشادر ویا روغن بنبدانه بجز من عصارهٔ چینی آمیخته ویا شب یمانی ویا سقمونیا وذرق خطاف هر دو مساوی
ویا مرجان سرخ ویا شنگرف ویا اقلیمیا وسقمونیا وزرنیخ سرخ وشکر مساوی بعد اب محلول صمغ عربی شیاف ساخته ویا سرطان نهری سوخته ومثل او نمک سوخته
ویا مس سوخته ویا نطرون ویا دخان کندر ویا دخان مر ویا دخان میعه ویا دخان قطران ویا این هر چهار دخان مساوی آمیخته که مجرب ست ویا جلد بر سوخته ومثل او نمک
ویا بلبوس وزردی بیضه ویا تخم بلیله است وطلای نوشادر قلقدیس مس سوخته بیخ سوسن ساییده بر ظفره در روز وشب چند بار وقطور آبیکه دران کندر سوده
ساعتی تر کرده باشند بر ظفره وکذا شیر زنان که در کندر نیم گرم وکذا زرنیخ سرخ محلول بآب در روز وشب چند بار وکذا صبر بآب حل کرده بمرات هم مفید ست وگویند
که شیاف قلقند ناخنهٔ غلیظ را نافع بود وبقطع آن از آهن حاجت نیفتد بالجمله افضل علاج ناخنهٔ غلیظ قطع او باهن ست بعد تنقیهٔ بدن از فصد ومسهل واز استعمال ادویه
دران غنای کثیر حاصل نمیشود وپس از قطع زیره ونمک خاییده آب وی در چشم چکانند بعده بهر تسکین سوزش زردهٔ بیضهٔ مرغ در روغن گل بر پشت چشم نهند وبعد
سه روز با سلیقون وروشنائی وغیره کشند تا بقیهٔ او مستاصل گردد ونوعی از ظفره غریب ست که ابتداء او از طرف ملتحمه وظهارهٔ او از صلبیه می روید قطع او
محدث نکس ازست علاجش با دویه کنند وبقول شیخ الرئیس قریب از تاثیر کشط یعنی قطع ست ومجرب آنست که خزف ظروف چینی سبز گرفته مضارت او دور کنند وباریک ساییده
روغن کدو آمیخته باهم بسایند واز میل گرفته ظفره را بخارند مدام هر روز چند بار که از ین رقیق شده زائل گردد والا شادنج یکتوله صمغ عربی مس سوخته هر واحد شش ماشه قلقطار سوخته
زنگار هر یک دو ماشه افیون یکنیم ماشه ساییده در آب سداب یا بادیان هر سه شیاف سازند بعد در سایه خشک کرده استعمال نمایند وسوای افیون اجزای شیاف قیصر نیز همین ست

بیاض یعنی سفیدی که بر سیاهی چشم افتد

و آن سه قسم ست یکی رقیق در ظاهر قرنیه وآنرا سحاب وغمام واثر گویند وبهندی جاله نامند ودوم غلیظ غائر در عمق قرنیه وآنرا بیاض مطلقا وگل چشم خوانند
وبهندی پهولی گویند وسوم غلیظ تر ازان وباتو باشد وآنرا بهندی [illegible] نامند وبعضی میان اثر وبیاض چنین فرق میکنند که اثر حادث میشود در قرنیه از بثور
وقروح که در قشر ظاهر از قشور آن طبقه عارض شوند وبیاض پیدا میگردد از بثور وقروح که در عمق وقشور باطنهٔ آن طبقه عارض گردند بالجمله سببش غلظ ماده است
بواسطهٔ وقوع خطا در علاج رمد ویا انصباب ماده بباعث شقیقه وصداع شدید وبجهت حدوث قرحه وجدری ولهذا گفته اند که بیاض چشم سه قسم ست یکی آنکه بعد
قرحهٔ قرنیه ظاهر شود وبسبب طول انطباق پلک وانصباب فضول ردیه بسوی آن دوم آنکه عقب رمد ظاهر گردد واگرچه درانجا قرحه نباشد واین بسبب معالجه
بد وتالم طبقات وکثرت انطباق افتد سوم آنکه عقیب شقیقه وصداع مولم ظاهر شود وبسبب انطباق چشم وسوء حرکت که چشم فضول آن بیرون انداز دواین مرض
در صبیان سهل البرء ست ودر کهول عسر البرء وبیاض که بعد از قرحهٔ چشم وجدری افتد زوال تمام نمی پذیرد وبهر آنکه اثر موضع اندمال زائل نمیشود علاج
بعد ازالهٔ سبب موجب در بیاض رقیق ادویهٔ جالی خفیف مثل توتیا وسرطان بحری وس سوخته وپیخال گنجشک وشنج محرق ومروارید وخاکستر صدف وعاج
وآبنوس ووج وخستهٔ خرما سوخته وپشک موش ومرارهٔ تمساح وزبل آن واشق ونوشادر وشیر درخت بر بعل ارند وچکانیدن عصارهٔ گل شقایق النعمان
نیز بیاض رقیق را بالغ النفع ست وکذا عصارهٔ قنطوریون دقیق بعسل در چشم کشیدن ویا شیدن سنگ بصری وچشخام مدبر نرم سوده در چشم وهمچنین چکانیدن
آب هذاج محلول در آب هر روز دو سه قطره وکذالک ذرور زبد البحر وانزروت ونبات وسرگین موش مساوی نرم سوده بر بیاض پاشیدن مفید ست واکتحال شاخ گوزن سوخته
یا شیر وبرگ سرس ساییده وکذا بیخ درخت ارهر کهنه بر سنگ ساییده وهمچنین مغز تخم توری تلخ بروغن کنجد ساییده ویا بیخ درخت بادنجان بآب ساییده ویا کف دریا
بآب ساییده ویا به نبات مساوی سوده هر واحد مفید ست وگویند که نبات خانهٔ زنبور ویا نمک اندرانی سوخته تنها یا مع مروارید ویا شب یمانی ونمک سنگ مساوی
ویا نوشادر عوض نمک آمیخته ویا خون بازوی جوجهٔ مرغ ویا مروارید ومرجان سوخته انزروت شکر مساوی ویا پوست بیضه مدبر بعسل ویا سرگین خطاف وپوست بیضه
مکلس وشکر وعسل مساوی در چشم کشیدن مجرب ست ونقوع آمله مغلظ بطلع مجرب بلا شک ست وکذا اکتحال هنج فرنگی صرف یا با نبات مجرب بمرات ست ونی کهنه که

در سقف خانها یافته شود کوفته بیخته ذرور ساختن در ازالهٔ بیاض عجیب النفع و از مجربات ثابت ست و در استعمال سا هر گرههای نی کهنه هست با اضافه شکر پادزهر معدنی
حاصل کرده واستعمال کبد خطاف با عسل سرشته و یا کبد خطاف خشک نموده از ان شیاف ساخته بیاض را بدان حک نمودن نیز از مجربات ثابت ست و سرگین کبوتر با
سرگین خطاف در شهد خام سوده و کذا پوست بیضهٔ مرغ مکلس و نبات هر دو مساوی آزمودهٔ صاحب خیرو است **و بقول شیخ** ذرور مامیران یکجزو تانخواه
دو ثلث جزو نیز مفید بود واقوی از ان اکتحال انزروت شکر طبرزد زبد البحر زراوند بورهٔ ارمنی ست بیاض را در ابتدا زائل سازد و یا عصاره بادیان و شهد مصفی
مساوی باهم آمیخته در ظرف مسی نهاده اکتحال نمایند و ایضاً اکتحال بعرضب تنها یا مع سقمونیا و مس سوخته یا مع نمک لاهوری بریان شدید النفع ست
وقوی تر از ان سرگین خطاف بشهد یا عسل و زبل سام ابرص ست که صبح و شام اکتحال نمایند و انچه معتدل ست شیخ محرق مع سرطان بحری و اقلیمیا فی ست
و صاحب دره می نویسد که اگر پنیر مایهٔ خرگوش و اندکی مشک خالص سوده اکتحال نمایند در ساعت قلع بیاض کند و مار العسل با اندکی سندروس بسیار
نافع ست و ذرور زبد البحر انزروت شکر سرخ هر واحد یکجزو بورهٔ ارمنی ربع جزو نیز مفید و قوی ست و شورهٔ قلمی بقدر نیم نبات یکماشه سائیده در چشم کشیدن نافع
بیاض و دهند ست و اکتحال شیاف احمر حاد و یا ذرور مرکب از سرطان بحری و توتیای هندی و نبات سفید مساوی باریک سوده مفید ست و یا زجاج اخضر
و بورهٔ ارمنی و نبات سفید و پوست بیضه که از ان بچه بیرون آمده باشد شسته مساوی باریک سائیده و بحریر بیخته ذرور سازند و اگر بورهٔ سرخ در روغن زیتون
سائیده صبح و شام اکتحال نمایند بیاض را که دفعةً حادث شود زائل گرداند و کذا بورهٔ ارمنی یکجزو عسل سه جزو خوب باهم آمیخته در چشم کشیدن مفید و اطبای هند
گویند که اکتحال بیخ کناری کلان با آب لیمو سائیده در ازالهٔ بیاض و کدورت بصر مجرب و از اسرار ست و اگر در آب بارکتائی و برگ آگ پارچهٔ سفید هفت بار تر کرده
در سایه خشک نموده وقت حاجت از ان پارچه قدری بآب تر کرده در چشم کشند دافع پردهٔ چشم ست و افیون بهنگری بریان هر یک یکماشه لونگ یکعدد و شیرهٔ برگ املی و شیرهٔ
برگ سرس هر یک دو توله در کتوره پهول از سپیاری حل کرده میل از ان در چشم کشیدن برای بیاض که بعد بدافتد مجرب استاد مغفور ست و اگر شخصی ادرک خاییده و تفل
آن بیرون اندازد و بعد انکباب برآب گرم بزبان ساعتی بلیسد بعده چشم را به بندد و چندروز باین نوع عمل کند در ازالهٔ بیاض رقیق مجرب ست و کذا نبات با نمک
خاییده لیسیدن خواه اکتحال آن ساختن نافع و از جملهٔ ادویهٔ مفردهٔ یونانیه اکتحال بسد و یا آبنوس بشکر مساوی و یا بول العسل در ظرف مسی جوشانیده تا غلیظ گردد
و یا خاکستر لحم حلزون یا نفط و یا حیات شکم خشک کرده سوده و یا زبل حردون و یا کبریت مخلوط بزاج و سرکه و یا خنثی محرق سوده و یا مر در آب برگ عوسج یا آب شقائق النعمان
حل کرده و یا قیشور سوخته و یا بیضهٔ عقعق و یا حنده قوقا و یا بلور سحوق مغسول یا اشنگ و یا کاسنی بری یا شیر آن یا گل آن و یا عظام سرطان نهری سوخته و یا موز با
مساوی سوده بیخته و یا استخوان سرطان سوخته و زاج محرق سوده و یا پنیر مایهٔ خرگوش بعسل سرشته و شیرزنان حل کرده و یا حجر ایوس و یا صمغ زیتون یا شکر عشر و یا عصاره
اناغالس یا رته بگلاب یا آب سرد سوده و یا عروق صفر یا کرک بر سنگ سوده و یا ودع محرق مغسول و یا عصارهٔ ترب و یا قفر الیهود و یا شیرزنان بمثل او نبات آمیخته و یا پوست انار شیرین
سوده بآب گرم آمیخته و بعده بعصارهٔ برگ بنج چهار دهم روز و یا پوست بیضهٔ شتر مرغ و یا پوست سنگدان چرز خشک کرده و نان سوخته و نمک اضافه کرده و یا خون حمل
خشک کرده سائیده و زجاج محرق و دار فلفل آمیخته و یا در صلایهٔ نحاس و دستهٔ آن شیرزن یک قطره بر یک قطرهٔ عسل حل کرده و یا عصارهٔ فراسیون یا خصیتین کلنگ ملح و خزف چینی و یا بحر
و شکر مساوی و یا عصارهٔ نمام و یا گل بهار خشک کرده سائیده و یا گل مختوم و یا زمرد محرق مخلوط بعسل و یا مغز خستهٔ بلیله بعسل و یا طبیخ اطراف طرفا و برگ او و یا حب القلقل بعسل
آمیخته و یا عصارهٔ لوف و یا الک و یا ناب خنزیر و یا عاج و یا سندروس کهربا و شبنم برگ قصب بر سنگ سوده نافع بیاض ست و منجملهٔ زهرها زهرهٔ رخمه و قنفذ و کبک و کلب الماء
و کفتار و خروس در ظرف نقره نهاده و لخاقه و ماء زوسمان مفید و کذا زهرهٔ کبک و مروارید ناسفته مساوی و اندکی مشک سائیده سودمند ست **و در بیاض غلیظ**
و مزمن ادویهٔ قوی تر مثل روسختج و بورق و نوشادر و قطرون و زنگار بکار برند و کحل یاسمین و زین الاب مجرب بلاتکلف و همواره معمول مؤلف ست و شیاف اخضر
و شیاف بیاض حکیم و اکحل خان و دوای مقناطیس که در ظفره گذشت و ذرور عسل و ذرور مسک و ذرور صغیر و کبیر و حب معمول حب حکیم اجمل خان و حب انجبار و ذرور هندی و شیاف ابیض
و شیاف سنج الاذن و شیاف دهنهٔ فرنگ و برودا سوده و برود حصرم و برود جالینوسی و شیاف مجهلی و کحل بقراطی و کحل صابون که از حافظ عنایت الله بحکیم شریف خان رسیده
و کحل ارسطو ماطس و اصطفطیقان و طرخماطیقون همه سودمند ست و همچنین اکتحال بقطران مس سوخته از سرد و شیاف ساخته و کذا شیاف قرن ایل و شیاف قاقیا و اگر گل کاسنی

و آنچه بین و سنگ کرنک و شقایق النعمان مساوی بشبنم که بر برگ قصب بقدر سرشته شیاف سازند و خشک کرده در شبنم قصب سایده اکتحال کنند برای بیاض مجرب سعید بیگ است
و اکتحال زراوند مدحرج و شیر زنج و نبات مساوی سوده نیز مجرب نوشته و اکتحال ماميران و شنج و مرو بعر ضب مساوی شیاف ساخته برای بیاض غائر سفید و کذا فرو شنج سرطان بحری
هر واحد یکجزو زبد البحر بعر ضب توتیای هندی هر یک نیم جزو سایده نافع و اگر نبات سفید نیم دام فلفل سفید دانه الایچی خرد سه سنگ بصری مغز تخم سرس پھٹکری
شیشه که در آیینه نصب میکنند هر واحد یکدام خرمهره زرد هشت عدد باریک سایده در چشم کشند برای پھلی و ناخنه و دهند بتجربه رسیده و کذا نبات سفید چهار درم
سنگ بصری دو درم شب یمانی یکدرم توتیای سبز نیم مثقال مروارید ناسفته یکمثقال مشک خالص یکمثقال کوفته بیخته شیاف ساخته وقت حاجت باب سایده اندک
بمیل بالای سفیدی چشم کشیدن بغایت مجرب است و قرنفل چهارده عدد تخم سرس تخم کهرنی هر یک هفت عدد شوره قلمی نمک لاهوری هر یک یکدرم آنبه هلدی دو درم
باریک سایده در چشم کشیدن جهت بیاض و سبل مجرب صاحب ذکائی است و کف دریا اقلیمیای ذهبی هر یک دو ماشه سرمه اصفهانی یکنیم توله نشادر مغسول مروارید
ناسفته هر یک نیم درم سهاگه زنگار نیله تهوتها پوست بیضه مرغ و اگر از شترمرغ باشد بهتر است هر یک سه نیم ماشه نوشادر فلفل دار فلفل قرنفل سنبل الطیب هر یک
شش سرخ ماميران چینی نمک هندی هر یک یکماشه بدستور سرمه ساخته صبح و شام در چشم کشیدن از معمولات حکیم وارث علیخان است و در نسخه دیگر سرگین سوسمار
آبگینه مرجان سرطان بحری مارقشیشای ذهبی هر یک چهار دانگ عوض سهاگه داخل است و اکتحال سهاگه بریان و پھٹکری بریان هر واحد یکتوله نوشادر نیم توله باریک سوده
نیز جاله و پھلی و دهند را نافع و اگر مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی کوفته بیخته باب برگ سرس کهرل کرده حب بندند و وقت حاجت بشیر عورت سایده در چشم کشند گل و سبل
را نافع بود و وج و نیله تهوتها دار فلفل و سنگ بصری مساوی در آب هفت پهر کهرل کرده حب ساخته در چشم کشیدن نیز مفید است و کذا از تنبه دانه عنبر بلور ده در یکدام
روغن دو دانگ کف دریا سوده آمیخته چند روز در چشم کشیدن برای بیاض سطبر مجرب نوشته و در نسخه مسیحی سرطان بحری سوخته نیز داخل است و اگر نمک معقود و بول طفل
بریان کنند و برنج و زعفران و مشک و زهره تمساح آمیخته سوده بکار برند در ازاله بیاض اگرچه مزمن باشد بلا اذیت چشم مجرب و عجیب است و سهاگه و باره سنگه سوخته قدری
در آب لیمون کاغذی حل کرده در چشم کشیدن ای گل چشم از مجربات حکیم محمد جعفر است و ایضا ناخن فیل توتیای سبز زعفران بشیر عورت بسر دار سایده در چشم کشند
پھٹکری نمک لاهوری مساوی سوده هر روز دو سه نوبت در چشم کشیدن برای دفع گل چشم آدم و اسپ و فیل مجرب صاحب تحفه است و دار فلفل فلفل سفید هر یک ده درم نوشادر
یکدرم نرم سوده بیخته در چشم میل کشیدن و یکساعت صبر نموده باب شسته باشد اکتحال نمودن در قطع بیاض منقول از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است و توتیای هندی
اقلیمیای ذهبی اثمد جید بلیله نمک اندرانی اجزای مساوی هر یک جدا جدا باب باران نرم سوده جمع نموده اکتحال کردن در قطع بیاض و ازاله جمیع امراض چشم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مروی است و آنچه طبری از کحال بصره اخذ کرده بنهاج خضر محرق مسحوق مغسول منخول است باضافه بورهٔ ارمنی و زبد البحر و گفته که این از نوادر است و کنار سنگی که از مثانه برمی آید و توبال
حدید و یا بدل او زعفران الحدید و زبد البحر و بورهٔ اگر با شراب کهنه تسقیه نموده خشک کنند و سحق بلیغ نموده بحریر بیخته استعمال نمایند نیز از نوادر است
و بقول ابن وافد و مالقی و غیره اگر آمله را در آب گرم یکشبانه روز تر کنند بعده دور کرده آمله دیگر در آن آب یکشبانه روز بخیسانند و همچنین سه بار تکرار نموده صاف کرده آن
آب در چشم چکانند و یا آب برگ عوسج کوفته افشرده تا هفت روز متواتر تقطیر کنند در ازاله بیاض قدیم و جدید نافع **وانطاکی** گوید که در بیاض رقیق اکحال جالیه کفایت کنند
و غیر آن محتاج بدان و به تنقیه است هرگاه غلبه خلط محسوس شود و با وثوق صحت دماغ اکحال قویه بکار برند و بضعف آن بتلطف مع راحت و استحمام و انکباب بر بخار آب گرم نمایند
و بهترین اکحال در اینجا باسلیقون کبیر و شیافهای کبیر و برود نعاشین و جوهری است و از مجربات در جلای بیاض این است که بزر قطونا با شکر مساوی سایده در چشم کشند
و کذلک مغز بهدانه و مغز پنبه دانه با شکر مساوی و کذا پنج میل صبح و پنج میل شام از عقیق سوده کشیدن علاج جید است و کذا اسفند رومی تر بی قصب سوده و این کحل آزموده
من برای ازالهٔ بیاض از چشمهای مطلق حیوانات مجرب است کف دریا نمک لاهوری شب یمانی مرجان بورهٔ ارمنی جدا جدا سوخته هر کدام یکجزو سرگین سوسمار سندروس
مروارید ناسفته بیخ نی عقیق پوست بیضهٔ مرغ سوخته هر کدام نیم جزو جمله را باب ترب و آب عوسج و آب قصب سه بار تسقیه داده بحریر بیخته بطریق کحل استعمال نمایند و بقطرات
شیاف سازند و هنگام استعمال بتری قصب سوده بکار برند و ایضا از مجربات رطوبتیست که در شهد زنبور بود و هرکه آب پیاز سفید بقدر یکه خواهد بیفشرد و همچنین
از ترب و او را با عسل بر آتش نرم گذاشته کف او بردار و بعده باب پیاز لمیس باب ترب لیس باب معصر که هر یک مثل وزن عسل شده سه نوبت تسقیه داده فرود آورده

ظرف آبگینه نهد کحل مجرب در قطع بیاض ست چون در چشم محرور بگلاب یا شیر زنان یا شیر خر کار سرد تنها یا با آب قصب قطور کنند و این از ظلمت بصر و قرصه و سبل وجرب و دمعه نیز کند و این را پوشیده باید داشت که از اسرار ست و کسی که بول کودک و خون خروس و خون سه به بگیرد و با هم آمیخته بجوشانند تا غلیظ گردد بدان اکتحال نماید در ازاله بیاض مجرب از ذخایر ست **و گیلانی** می نویسد که در بیاض مزمن معالجه از تنقیه بدن بدانچه ملایم او باشد و تعدیل مزاج بمعدلات و اطریفل صغیر سع سکنجبین نمایند و ادویه قوی الاسحان مثل روشنائی و شیاف احمر در چشم کشند و این کحل نافع بیاض ست مروارید ناسفته بجری سرمه زعفران مساوی کوفته بیخته بر بیاض بپاشند لاسیما بعد خروج از حمام یا بعد لیسیدن بزبان مرد روزه دار **و ایضا** سقمونیا دو درم زبد البحر بورق شکر هر واحد یکدرم کوفته بیخته بپاشند و اگر کانچ چوڑی سبز یکدرم سفیدی بیضای مرغ پوست بیضه مرغ و زنگ نیله تا میران چینی هر واحد یکمثقال زرچوب دو ماشه اول کانچ را تا سه روز در کهرل با آب بسایند و بعده مروارید انداخته تا ده روز با آب برگ سرس کهرل کنند من بعد ادویه دیگر داخل کرده یکروز خشک کهرل نمایند و هر روز دو دفعه در چشم کشند و وقت شب برگ سرس جوشانیده به بندند بیاض و گل چشم اگر چهار ساله چهک باشد بفضل الهی برطرف شود و صابون گجراتی کهنه چهار درم نمک لاهوری یکدرم پارچه سوخته قدری در روغن سرشف دو بهر حل نموده اندکی در چشم کشند جهت گل چشم و سبل مجرب حل محمد سعید خان ست **و گویند** که اگر زبد البحر بوره ارمنی سرگین سوسمار نبات سفید سقمونیا مساوی باریک سایده بیک طل آبیکه ما میران و وج هر یکده درم در آن جوشانیده باشند تا بربع رسیده باشد سرشته در سایه خشک نموده مکرر بسایند و همچنین در آب مذکور چهار مرتبه سرشته خشک نمایند و از بافته بیرون کرده استعمال نمایند بیاض ادمی را زائل کند هر چند که صاحب علت مایوس باشد **و حکیم عابد سرهندی** در شرح اسباب نوشته که این دوا شریف و اعجل النفع ست و اگر بیاض ر اکودی باشد ما میران و اشق و مر صاف و سرگین سوسمار اجزای مساوی نرم سوده استعمال نمایند **هدایت** آنجا که از ادویه کحلیه فائده نشود و یا از استعمال ادویه حاده بسبب حرارت خوف انجذاب ماده بسوی چشم باشد اول تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و شبیار نمایند و بعد از آن ادویه مذکوره بعمل آرند و اگر با بیاض سرخی چشم و درد باشد اول بفصد و مسهل تنقیه نمایند و بعد رفع سرخی و درد اول دوای ضعیف و بعده ادویه قوی استعمال کنند تا مقصود بلا خوف مضرت حاصل شود و تقلیل غذا کنند و قبل استعمال دوای حاد بتعدیل مزاج چشم پردازند تا در چشم حرارت پیدا نشود و وقت حاجت ضرورت داعی بترک علاج نگردد و اگر احیانا در چشم از استعمال ادویه مذکوره سرخی یا درد حادث شود چندروز معالجه ترک نمایند و بعد زوال سرخی و تسکین درد اعادهٔ علاج کنند **و ایضا** بیاض که بعد قرحه افتد در علاج او تا صحت تام قرحه توقف ضرور ست و بعد از آنکه زمانه صحت قرحه بعید گردد خرم صغیر وغیره استعمال کنند و بعد از آن خرم کبیر و دیگر ادویه قوی بعمل آرند که باعث قلع بیاض حادث عقب قرحه و اثر آن گردد و لیکن توقع ازالهٔ اثر قرحه بتمامه نباید داشت و همچنین توقع ازالهٔ اثر جدری و اما سائر بیاض که بدون قرحه حادث گردد بالکلیه زائل میگردد و کذا هر بیاض که سبب فاعل او موجود باشد درین وقت علاج بیاض سودمند نمیشود مثلا صداع و شقیقه ما دامیکه متمکن باشد در ازالهٔ بیاضی که بسبب آن پیدا شود توقع نباید داشت بلکه اول بقطع سبب و زوال و استیصال او و استعمال قوانین از استفراغ و پرهیز پردازند و بعد زوال سبب علاج بیاض کنند **و بدانکه** لازم ست که وقت استعمال دوا اول بحمام روند و برابر گرم چشم بکشایند و یا بر بخار آب گرم انکباب کنند و چشم بران کشاده دارند بدون حمام تا روی سرخ شود و عرق آید آنگاه دوا در چشم استعمال نمایند تا نفع بیشتر نماید و اگر سرگین خطاف کفکبیر و خون آن در ظرفی کنند و بران یک کف کبیر تخم حلبه و از بابونه و اکلیل الملک هر یک یک کف و برگ سداب تازه یک کبیر انداخته آب داخل کنند و سر ظرف را بسته بر آتش گذارند تا بجوش آید فرود آورده بخار آن بچشم رسانند و بعد از آن بخرم معسل یا دیگر ادویه اکتحال نمایند در قلع بیاض نفع بلیغ بخشد و اگر عصارهٔ چینی محرق مغسول در ادویه بیاض اضافه کنند و یا کبابه سوده یا آب منقوع آن صاف نموده در اکحال بیاض آمیزند و یا مروارید داخل کنند فعل آنها قوی تر گردد و کذالک شیافات مذکوره در آب وج یا آب محلول نمک اندرانی گداخته در حمام استعمال کردن مقوی اثر اوست و باید که اگر دوا ذرور باشد بعد استعمال او چشم را غیر محکم به بندند و اگر کحل باشد بستن چشم نشاید و آنجا که در بیاض هیچ علاج سود ندهد و یا اثر قرحه باقی ماند ادویه مصبغه که در قانون و ذخیره وغیره مذکور ست برای تغیر رنگ او مشابه بلون حدقه و رفع قبح منظر بکار برند **و گاهی** از کثرت بکا در حدقه صبیان بیاض افتد و علاجش بتضمید آب عنب الثعلب بر جبهه و اجفان و استعمال ادویه خفیفه مذکوره نمایند و از کندر و انزروت و صبر و مردم الاخوین و سرمه و اقلیمیای فضه مساوی کوفته بیخته در آب خالص شیاف ساخته استعمال کنند

ذکر ادویه مرکبه که نافع بیاض وسبل وظفره وغیره است **برود حصرم** که بیاض وسبل وناخنه وجهره ودمعه وجرب وسلاق را نافع سنگ بصری مغسول دو درم
پوست هلیله زرد زنجبیل زرد چوب هر یک پنجدرم دار فلفل مامیران هر یک سه درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته بست روز در آب غوره پرورند و در سایه خشک کنند
و دیگر بار سائیده استعمال کنند **برود سود** که دمعه را باز دارد و بیاض سپید سرمه توتیای مغسول هر یک ده درم مروارید ناسفته دو درم سانج هندی یکدرم زعفران
نیم درم مارقشیشا هشت درم مشک کافور هر یک دانگی صلایه کرده استعمال نمایند **حب انجبن** برای دفع سهولد(?) جاله و آب دوان وخارش و سرخی چشم سنگ بصری پهٹکری
بریان هر یک یکدرم هلیله سیاه مغز تخم نیم تخم ترملی هر یک سه ماشه نیلا تهوته بریان مغز تخم بلیله رسوت کف دریا سمندر پهل پهٹکری(?) زعفران هر یک دو ماشه نبات شلوشی(?)
همه ادویه را سائیده در گلاب یکشبانه روز حل کنند و حب بسته نگاه دارند بوقت حاجت در آب سائیده اندر چشم کشند **حب** برای گل چشم از بیاض حکیم اجمل خان [illegible]
پلاس پاپره مقشر نمک لاهوری صندل سرخ مساوی در آب باریک سائیده حب ساخته در چشم کشند **خرم کبیر** مجرب در قلع بیاض قوی پوست بیضه [illegible]
گرم کرده خاکستر صدف مروارید شنج کف دریا سرگین سوسمار بیخ اقلیمیای فضه اقلیمیای ذهبی شادنج بد خاکستر پاره نرگس هر یک یکجزو حجر المسن ربع جزو
شیر زقا [illegible] افگنده شب [illegible] نیم جزو کوفته بحریر بیخته بمیل در چشم کشند یا در رو ساخته رفاده بر چشم بندند **خرم صغیر و خرم معسل** پوست بیضه مدبر
باریک بسایند خواه تنها خواه با شکر آمیخته استعمال نمایند و اگر پوست مذکور را با عسل آمیخته در چشم کشند خرم معسل نامند و طریق تدبیر پوست بیضه این است که
آنرا در آب شیرین تر نمایند و در آفتاب نهند و از غبار پوشیده دارند و چون آب متعفن شود تبدیل سازند و بآهستگی همی شویند و پوست باریک که از اندرون
آن جدا گردد دور کنند و آب دیگر ریخته و دهن ظرف بسته تا غبار نرسد بدستور اول بدارند تا آب گنده شود پس بشویند و بتدریج همین قسم تکرار عمل نمایند تا آنکه
آب گنده شدن باز ماند و پوست باریک از قشور جدا گردد پس بکار برند و اگر پوست بیضه که از آن بچه بر آمده باشد بگیرند قوی الاثر خواهد بود **دوائیکه**
بیاض و سبل و ناخنه را ببرد دار فلفل نمک لاهوری شب یمانی آبگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی گرفته در ظرف کانسی بچوب نیب بسایند تا همچون غبار
شود هر صبح یکروز در میان یک میل در چشم کشند **ذرور رمادی** جرب و سبل و دمعه را نافع باشد مامیران چینی یکدرم توتیای کرمانی پرورده شنج
سوخته پرورده توتیا مس مغسول سرمه اصفهانی پرورده هر یک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند **ذرور هندی** که برای دفع سبل و بیاض مکرر عمل
آمده مغز خسته کهرنی یکعدد تخم سرس یکعدد نمک لاهوری یکماشه آنبه هلدی مقشر دو ماشه قرنفل دو عدد شوره قلمی یک ماشه باریک سائیده صبح در چشم
نمایند و اگر بعد فصد سر رود استعمال کنند بهتر باشد **شیاف اسود** که برای قطع ناخنه و دفع بیاض معمول است سرمه زنگار شادنج هر یک یکنیم درم اقلیمیا
دو درم اشق سکبینج دار فلفل هر واحد نیم درم اشق و سکبینج را در شراب کهنه حل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته بآن بسرشند و شیاف ساخته در چشم کشند **نوع**
دیگر که هم باکتحال چشم و هم بطلای حوالی آن بکار آید چون اکتحال نمایند ظفره و بیاض و بقیه ماده رمد کهنه قطع نماید و چون طلا نمایند سیلان دمعه و انصباب مواد را مانع
آید و مجرب شب یمانی یکدرم عالمگیری که چهار ده ماشه شود رسوت نیم درم افیون ماشه سفیده کاشغری توتیای سبز پوست عاقرقرحا هر یک ماشه با آب صلایه کرده شیاف
سازند و وقت حاجت سائیده بکار برند **شیاف** که برای ظفره و بیاض و ضعف بصر مجرب است گل گنبد غنچه یاسمین مغز تخم کهرنی تخم سرس کونپل نرم بکاین کونپل نیم
فلفل گرد هر واحد صد عدد شوره قلمی شش ماشه سرمگل دیگدان کهنه هر یک یکتوله دار فلفل پنجعدد کوفته اول در شیره بهنگره کهرل نمایند روز دوم در آب لیمون
روز سوم در گلاب پس شیاف بسته نگه دارند و سائیده در چشم کشند **شیاف احمر حاد** که بیاض و سبل و ظفره و سلاق را نافع شادنج عدسی مغسول
شش درم [illegible] درم مس سوخته زاج سوخته هر یک دو درم افیون صبر سقوطری هر یک نیم درم زنگار و نیم درم زعفران مر هر یک یکنیم دانگ کوفته بحریر بیخته شیاف سازند

شیاف زنگار معمول در سبل و بیاض زنگار کف دریا شب یمانی بریان کتیرا مساوی یکپاس بآب لیمو سحق نمایند و شیاف ساخته در چشم کشند **شیاف پهولی**
جهت پهولی و جاله و ناخنه مجرب نمک لاهوری یکدرم قرنفل کلاه دار مرچ سیاه هر یک پنج عدد افیون یکسرخ خرمهره سوخته یکعدد و پیه چینی سفید یکماشه کافور بهیمسینی
چهار سرخ گهونگچی سفید پنج عدد اول گهونگچی را پوست دور کرده سوخته مثل انگشت نمایند و همه ادویه را در ظرف آهنی و دسته چوب نیم که در آن فلوس نشانده باشند با لیمو
کهرل کنند پس شیاف ساخته نگهدارند و بآب لیمو یا بآب ساده سوده اندرون چشم بکشند و بالای آن طلا نمایند **شیاف اخضر** که جهت جرب و سبل و دمعه و کل چشم را مجرب حکیم شریف
خانست زنگار سه درم اقلیمیای فضه اشق صمغ عربی سفیده ارزیز هر یک چهار درم بآب سداب بسرشند و شیاف سازند **شیاف عجیب** برای جرب و بیاض و ظفره و سبل نافع نوشادر
نیم مثقال بورق کف دریا هر یک یکدرم اشق یکمثقال زرنیخ سرخ دو درم زنگار سه درم قلقطار شش درم اشق را بآب سداب حل کرده و دیگر ادویه مثل غبار سوده آمیخته
شیاف سازند و در سایه خشک کنند **شیاف** که بیاض غلیظ ببرد و باصره را یاری دهد از بیاض حکیم واصل خان سنگ پنج اشق زرد چوب یک یک جزو کف دریا نمک لاهوری هر یک دو جزو
زنگار ربع جزو همه را خوب صلایه نموده بآب بادیان خمیر کرده شیاف مثل جو سازند و در سایه خشک نموده وقت حاجت بآب سائیده بمیل در چشم کشند **کحل یاسمین** که برای گل
چشم بارها آزموده و بهزارها نفع نموده گل کنجد چهار صد عدد گل چنبیلی چهار صد عدد فلفل گرد چهار صد عدد شب یمانی بریان ده دام بخته خوب باریک کهرل نموده در چشم کشند
کحل بقراطی جهت رفع بیاض بعید المدت و در اندک زمان قطع میکند شیشه سبز محرق مغسول ده درم بوره ارمنی کف دریا هر یک یکدرم کحل سازند **کحل**
فلفل نافع بیاض و سبل و ظفره و رمد کهنه و کدورت چشم و شبکوری فلفل گرد یکماشه در زهره گاو یا بز تر کرده خشک نموده آنچه بلدی هموزن آن بآب لیمون تر کرده
خشک ساخته سنگ بصری گرم نموده بآب لیمو چهار بار سرد کرده مغز تخم کهرنی غنچه یاسمین هر یک نیم درم باریک سائیده بکار برند **کحل صابون** که از حافظ
عنایت الله بحکیم شریف خان رسیده و جهت بیاض و نزول آب تجربه کرده اند صابون پنجدام نیله تهوتهه رال هر یک سه و نیم ماشه صابون را از کارد باریک
ریزه ریزه کرده در ظرف آهنی بر آتش نهند تا مثل آب شود بعد از آن نیله تهوتهه رال انداخته از دسته آهنی حل کنند و زیر آن آتش تیز نمایند تا که رنگ دوا سیاه
شود بعد از آن فرود آورده نگاه دارند وقت حاجت مثل دانه خشخاش یا کنجد گرفته در صدف قدری آب انداخته دوا را خوب حل کنند و در چشم کشند بعد سه روز باز
استعمال نمایند **کحل مجرب** حکیم ذکاء الله خان بجهت سبل و بیاض شادنج مغسول ده درم پوست هلیله زرد زنجبیل هر یک پنج درم فلفل سفید ده عدد نوشادر یکدرم
تیار ساخته در چشم کشند **کحل مجرب** حکیم شریف خان برای سبل و ناخنه و بیاض مس سوخته شادنج مغسول هر یک پنج ماشه اقلیمیای فضه دو ماشه زنگار صبر بوره ارمنی
هر یک یکماشه فلفل گرد ده دانه زعفران هر یک نیم ماشه کوفته بیخته سرمه سا نموده در چشم کشند **کحل مجرب** برای سبل و بیاض و غیره توتیای قلم پاو سیر مامیران انزروت
سفیده توتیای هاری هر یک یکدرم قرنفل ده عدد فلفل سیاه هشت عدد مشک خالص یک ماشه زرد چوب تله گره زعفران نیم توله یا برابر زرد چوب بستو در مقری تیار
سازند **کحل** برای اکثر بیماریهای چشم چون بیاض و ظفره و سبل و حمرت و ضعف بصر و دمعه و جرب و غمص سست پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هر واحد نیم رطل در دو سه رطل
آب شیرین یکشبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته جست بقدر نیم پاو یک عدد بست باگداخته در آب مذکور سرد نمایند که بقدر دو دام ماند از آن جست مسمار سازند
و دو چوب نیب نصب نمایند و شوره قلمی سفید گرفته از آن مسمار و چوب باریک بسایند تا آنکه رنگ شوره سیاه گردد در چشم اکتحال نموده باشند **کاجل** جهت سبل و بیاض
و تقویت بصر و دیگر امراض چشم بسیار نافع است مامیران یک ماشه قرنفل یک ماشه در پاو آثار شیر بجوشانند و در سایه خشک نمایند سنگ بصری سرمه سفید
دو دهی زرد چوب بیج گلاب هر یک یک ماشه مغز تخم کهرنی کونپل انار کونپل بکاین هر یک همه را باریک سائیده در روغن گاو نیم پاو سه روز خمیر
نمایند بعد از آن بر پارچه سرخ مالیده فتیله ساخته چراغ روشن نموده کاجل در ظرف چینی خام بگیرند و بعد یک روز در چشم کشند لفافات + + + +

بیاض مطالب کاجل

نفاخات

گاهی نفاخات مائیه در بعض قشور قرنیه حادث میشود و مائیت در دو قشر از قشور اربعهٔ قرنیه محتقن میگردد و لامحاله مختلف میباشد بحسب موضع و غور و رداءت و غائرتر از آن ردی تر است و گاهی مختلف میباشد بحسب زیادتی و نقصان او در مقدار و عدد که بزرگ و کثیر العدد یا کوچک و قلیل العدد بود و گاهی لون آن نفس که مائیت آن صرف بسیط نیست بلکه ممزوج بخلط است و بحسب امتزاج آن خلط متلون بلون آن باشد و یا اختلاف رنگ آن بحسب اختلاف موضع حدوث آن تحت قشر اولی یا ثانی یا ثالث باشد و گاهی در قوام که رقیق سریع التحلیل سریع النفوذ و قلیل الفتوا از انبساط آن باشد و یا غلیظ بطئ التحلیل و النفوذ و کثیر الفتوا از انبساط آن و گاهی در عذوبت و حدت و اکالیت او مختلف میباشد و آنچه در قشر اولی بود سیاه می نماید و سهل العلاج ست و آنچه غائر بود ابیض محسوس میگردد و صعب ست و کثیر المائیه حادر دی باشد چه تمدید و تاکیل هر دو مولم بود و هرچند غائرتر باشد تمدید و انتشار و تاکل و رداءت او بیشتر بود و آنچه محاذی ثقبه باشد ببصارت مضرت رساند بلکه باعث کوری ست و خصوصاً هرگاه تاکل و قرحه و مادهٔ او در اکثر الحال یا حریف اکال میباشد بسبب اختلاط مائیت با مرهٔ صفراوی این علت عسر التحلیل و العلاج ست **علاج** در ابتدا فصد قیفال و استفراغ بحسب خلط غالب و تعدیل مزاج و تلطیف غذا و بعد از آن قطور شیاف ابیض غیر افیونی باند کی از شیاف محلله در چشم و چون بسیاری از آن تحلیل یافت ذرور نمایند اول اشیاف ابیض تا زائل گردد و اگر تحلیل نیابد استعمال نمایند شیافی که تحلیل آن زیاده باشد مانند مرکی محلول بشراب و سکبینج و چون بتقیح گردد بعلاج قروح معالجه نمایند و شیخ میفرماید ماد امیکه صغیر باشد بادویهٔ مجففه علاج کنند و دوای طین شاموس که از نگل شاموس بریان سه وقیه و توتیا یک وقیه و اقلیمیای مغسول و سرب مغسول هر واحد دو وقیه و توبال مس مغسول چهار وقیه و در بعضی نسخ یک وقیه افیون سه وقیه صمغ چهار وقیه آب باران

سوده شیاف ساخته باشند بآب حلبه استعمال نمایند و هرگاه کلان گردد باآهن علاج کنند

خشونت قرنیه یعنی درشتی که در سیاهی چشم عارض شود

و این را سبب یبوست قرنیه و انصباب خلط حاد یا شور بر قرنیه و تغیر مزاج این طبقه باستعمال ادویهٔ حادهٔ اکاله و علامتش آنست که هنگام پوشیدن و کشادن چشم چنان معلوم شود که پلک بالا بر چیزی درشت میگذرد و بسبب ایذای حرکت پلک اشک بیرون آید و درشتی و ناهمواری طبقهٔ مذکور بمعاینه کنندهٔ آن نیز نماید و تقدم تدابیر موجدهٔ اسباب مذکوره نیز بران گواهی دهد **علاج** اول مرطبات استعمال کنند باغذیهٔ مرطبه مثل مزورات معمول باشیای چرب و لحوم خفیف مثل شوربا جات و پاچهٔ بز و گوسفند و بیضهٔ مرغ و فالوده و تغذی از شیر هر جوان اگر با آن تپ نباشد و اشربهٔ مرطب دماغ مثل خمیرهٔ بنفشه و شربت نیلوفر و تغریق سر بر روغنهای مرطب و ریختن آنها مع شیر بر سر و استحمام و قطورات بادام مرطبه و شیر دختران و لعاب اسپغول و جز آن که در علاج امراض یابس دماغی مفصل مسطور شده و ایضاً بهر تبدیل مزاج مرطبات مثل آب کشنیز سبز و آب کوه و آب برگ سداگلاب و بستان افروز همه و یا یکی از ینها بلعاب اسپغول در چشم چکانند و جو تنها بشیر سوده بر پشت چشم ضماد سازند و شیر خران هر روز بدفعات متوالیه در چشم دوشند و بعد حصول ملاست و سکون لذع اگر سببش خلط مالح یا حریف باشد مسهل صفرا دهند و در طبیخ بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و مکوه هر یک شش ماشه سپستان شصت عدد عناب بست عدد مغز فلوس و ترنجبین هر یک هفت توله گلقند چار توله حل کرده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده دادن نیز سودمند ست و بهتر آنست که در ماء الجبن نوشانند و قطعهٔ سرب بر کف دست یا برلی بمالند و سیاهی او باند کی روغن بنفشه در چشم کشند. و لعاب بهدانه همراه کتیرا و اندکی روغن بنفشه در چشم

کشیدن نیز سودمند ست و کذا خون بال کبوتر بچه چکانیدن مفید

نتو القرنیه یعنی بلند شدن سیاهی چشم از سفیدی آن چنانکه بلندی او ظاهر شود

و سببش در آمدن خلط ریحی ست در زیر این طبقه یا ورمی که حادث میگردد و در آن **علاج** اول تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و بعد تنقیه رفادهٔ خرقهٔ کتان با آب عنب الثعلب و گلاب تر کرده بر چشم نهاده بر بندند و ادویهٔ محلله چون ذرور صفر و شیاف احمر در چشم کشند و با آبهای گرم روی بشویند و بر بخار او انکباب نمایند و تلطیف غذا کنند و بر اغذیهٔ ناشفه خفیفه مثل گوشت تیهو و تدرو و قبج و دراج و گنجشک اقتصار ورزند و از اکثار غذا و امتلا منع نمایند و اگر حرارت در مزاج مریض باشد تسکین آن نمایند و اگر مزاج علیل بارد یا بر اعتدال باشد بر روغن مصطکی مع اندکی آب جو مطبوخ سعوط کنند که بسرعت زائل کند و چیزهای قابض چون شادنج و غیره در چشم کشند

سود مندست وکذا کُدر از فلفل دو ثلث درم پوست هلیلهٔ زرد نیم درم اقلیمیای فضی زبد البحر هر یک یکدرم شادنج مغسول سرمهٔ اصفهانی هر یک یکنیم درم باریک ساییده بحریره بیخته یک طسوج قرنفل مسحوق دران داخل کرده مجموع را سحق بلیغ نموده بیخته اکتحال نمایند و اگر طبیعت مقتضی و حاجت قوی باشد فصد قیفال نمایند و بولس گفته که بعد فصد و تلیین طبیعت سداب خشک اقلیمیای فضی صمغ عربی مساوی کوفته بیخته در چشم ذرور نمایند و بر فاده محکم به بندند تا آنکه سوزش زایل گردد

بثور عین

بثره که بر قرنیه افتد سفید باشد و آنچه بر ملتحمه حادث گردد سرخ بود و اکثر حدوث بثره از صفرا یا از خون صفراوی بود و علامتش درد و ضربان و سرخی سفیدی چشم و کثرت اشک بود پس اگر ماده اندک و شیرین باشد وجع کمتر بود و اگر ماده بسیار و رقیق و حاد حریف و یا بورقی باشد ضربان و درد بشدت بود و خطر اکثر و امین الدوله گفته که بثره در قرنیه از هر ماده عارض میگردد و شناخته میشود ماده آن از رنگ و وجع و اعراض مخصوصه آن بحسب مادتی و کمی و کثرت و قلت و رداءت و موضع حصول آن و بثره که زیر قشر ظاهری از قشور اربعهٔ قرنیه باشد صافی و سیاه می نماید و با درد اندک بود و این سالم ترست اگر محاذی ثقبه نباشد و آنچه در قشر ثالث افتد سفید و شدید الوجع و ردی میباشد و آنکه در قشر ثانی بود اغبر و در سفیدی و سیاهی و وجع و رداءت متوسط باشد بالجمله بثره که مقابل ثقبه باشد در هر قشری که بود ردی ست بعد اندمال منع بصارت میکند بخلاف آنکه محاذی ثقبه نباشد که اثر وی مانع بصارت نمیشود **و گویند** که فرق میان ابتدای بثره و ابتدای قرحه آنست که بثره بهیئتی بر می آید که گویا نقطه سرخ ست و رنگ قرحه در ابتدا سفید میباشد و این مرض مطلقا مخوف ست خصوص که با وجع شدید باشد **علاج** بزودی فصد قیفال کنند و الا حجامت باشرط نمایند و مسهل صفرا دهند و از غذا بر مزورات بارده ساخته از ماش و کدو و اسفاناخ و خرفه و خیار و کدو اقتصار ورزند و تلطیف مزاج و تسکین وجع باشامیدن اشربهٔ مبردة مثل شیرهٔ تخم کاهو و شیرهٔ تخم خرفه با شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت نیلوفر نمایند و بعد فصد شیاف ابیض در شیر دختران حل نموده و بپارهٔ پنبهٔ کهنه آلوده بر چشم گذارند یا لعاب بزرقطونا و گلاب و آب برگ کشنیز خوب ممزوج نموده در چشم چکانند یا خرقه بآن تر نموده بر چشم گذارند تا آنکه وجع تسکین یابد و اگر وجع شدید باشد قدری رسوت با شمهٔ افیون و زعفران محلول بآب کاهو تازه بر چشم طلا کردن باکی نیست و بعده شیر دختران در چشم دوشند و بعد ازان مرهم لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه در چشم چکانند و قطور معمول از جو مقشر و بهدانه و انزروت که در قروح بیاید لازم گیرند و هرگاه درد ساکن شود و بثور بنضج شروع کند ذرور ملکایا بشیر خر و یا شیاف ابیض بشیر دختر حل کرده استعمال نمایند و هرگاه بثره منفجر گردد و ریم خارج شود بعلاج قروح پردازند **و بعضی** گویند که بعد فصد و اسهال و استعمال شیاف ابیض با سفیدی بیضهٔ مرغ یا شیر دختران شیاف وردی بکار برند و گاهی ادویهٔ مخدره وقت شدت الم استعمال می نمایند و اگر منتشف نگردد ذرور شادنج بران بپاشند و چون نضج مده و انفجار بثره بطول انجامد شیاف اصفر بشیر دختران حل کرده در چشم بچکانند **و بقول شیخ** در بثره بعد فصد خون بال کبوتر بچه یا شقنین بچکانند و سفیدی بیضه بسرکه و روغن گل حل کرده بصوف آلوده بر چشم نهند و شیر که دران تخم مرو تر کرده باشند و شیاف ابار در چشم بچکانند بالجمله تدبیر این مرض از باب مد و قروح از تقلیل غذا و جذب ماده باسفل بفصد و مسهل اخذ کنند و در ابتدا روادعات بکار برند و در انتها شیاف ابیض کندری و در انحطاط شیاف احمر لین بچشم کشند و اگر مورسرج عارض گردد علاج آن نمایند و **هبة الله** و امین الدوله گویند که علاج بثور در ابتدا مثل علاج قروح از فصد و اسهال و تعدیل مزاج و تقویت چشم بادویهٔ مبردة مانع فضول و مخدر مسکن وجع نمایند و اگر درد اندک باشد در ابتدا شیاف ابیض و ذرور ملکایا استعمال کنند و در انتها ملکایا تنها بهترست و یا شیاف ابیض کندری و در انحطاط شیاف احمر لین و اگر مدت دراز گردد و تحلیل نیابد روشنایا استعمال نمایند و **حکیم علی** در شرح قانون می نویسد که از معالجات این بعد تنقیهٔ بدن و سر منع انحدار از انصباب ست و اصلاح کیفیت ماده و تلطیف غذا و اصلاح او حتی که در وی تبخیر و حدت نماند و اغذیه مغلظه درین باب بهترست و ترک لحوم اولی بعد ازان ادویهٔ مخرج ماده استعمال کنند و باید که در ابتدا ادویهٔ مسخنه استعمال ننمایند بلکه بر مجففات اقتصار کنند و سده هم نباشند و لهذا شیاف ابیض و مانند آن جایز نیست خاصه افیونی و بهترین مجففات درین وقت توتیا و سرمهٔ مغسول و گل شاموس و مانند آنست و گاهی توبال مس مغسول اضافه میکنند و ادویه بآب حلبه یا شیر زنان یا شیر خر استعمال نمایند و گاهی وقت شدت درد در ابتدا بر شیر تنها اقتصار کنند و هرگاه این بثور مزمن شود از استعمال محللات مثل شیاف احمر لین پس حاد و روشنایا بلکه سکبینج چاره نباشد و هرگاه قرحه شود علاج قرحه نمایند

کمنه المده

گاهی ریم زیر قرنیه در عمق او و یا در قرب او محتبس شود پس موضع قرنیه مشابه بشکل ظفر نماید و اگر تا کل باشد آنرا اقلفطاریا نامند و سبب وقوع قرحه یا بثره است
در قرنیه که منفجر نشود و ریم بند بماند یا حدوث رمد شدید یا صداع قوی که فضله آن بسوی این موضع انصباب نماید و مستحیل بریم گردد و گاهی این مده موضع قلیل
از قرنیه در گیرد و گاهی موضع کثیر ازان اخذ کند بحدی که بر همه سیاهی چشم مشتمل گردد و این ردی تر است **علاج** بعد تنقیه بدن و دماغ بهر نضج و تحلیل باستعمال تکمید
بآب حلبه و اکلیل الملک و بابونه ساعت بساعت و استحمام و انکباب بر آن نمایند و لعاب حلبه و تخم کتان فقط یا ذرور صفر در ان یا در شیر دختر حل کرده در چشم چکانند
و یا کندر و مکنجور و زعفران نیم جزو باریک سائیده بآب حلبه حل کرده چکانند و چکانیدن شیاف احمر لین بآب حلبه محلل است و بعده بجهت تنشف و تحلیل مده مرقشیشای فضه
یا اقلیمیای فضه باریک سائیده در چشم بر اگنند و شیاف وردی بنسخه طبری استعمال نمایند و هرگاه تحلیل نشود و در انفجار درنگ گردد سکبینج و اشق محلول در آب حلبه
استعمال نمایند و اگر مده از بثره و قرحه نباشد اکتحال بذرور مرقشیشای فضه بعمل آرند و اگر تحلیل نگردد و نضج هم نیابد و مانع بصر شود ناچار درینصورت بدستکاری متوجه
شوند و بعد ازان بعلاج قروح چشم رجوع نمایند و **بقول بولس** مثل شراب عسل در آب حلبه و شیاف کندر و زعفران علاج کنند و یا باکلیل الملک و لعاب بزرکتان
و تربد مطبوخ نضج دهند اگر رمد ملازم نباشد و نقای او مثل شیاف مروشاهتره کنند و اگر هنوز قرحه نشده باشد شیاف از قلقدیس و زعفران هر واحد یک وقیه مرکینیم درم
عسل یک رطل ساخته استعمال نمایند و ایضاً دوای مغناطیس که در ظفره گذشت و دوای طین شاموس که در نفاخات مذکور شد بعمل آرند و **جالینوس** گوید که بعد
فصد و مسهل شیاف احمر لین پس ذرور صفر کبیر و شیاف احمر حاد پس باسلیقون عزیزی و مانند آن استعمال نمایند تا استعمال ادویه بتدریج باشد و **بعضی** گفته اند که
از معالجه او آنست که اول تنقیه بدن و سر نمایند و صلاح غذا و تلطیف و تقلیل او کنند و بر مزورات اقتصار ورزند اگر خوف ضعف قوت نباشد و آنچه ملطف سوء الهضم
باشد مثل صعتر و ثوم و شراب نخورند اگر از رمد و کثرت حرارت مانع نباشد بعد ازان اکثار حمام و انکباب بر بخار آب گرم نمایند خصوصاً که در ان ملطفات جوشانیده باشند
بعده ادویه وضعیه محلله ملینه مرققه مسخن جرم قرنیه که مجفف و شدید التسخین نباشند استعمال کنند و این چنین ادویه جالی و مفتح می باشند مثل آب حلبه و لعاب او و آب
اکلیل الملک و سلاقه کرنب هر واحد بعسل و شکر بکار برند و کذا لعاب تخم کتان و شراب عسل و اگر با قرحه باشد شیاف مرکب از انزروت و کندر یا شیاف ابیض بکندر
یا شیاف ابیض انزروتی و ملکایا سود مند است و ایضاً از کندر و مر و زعفران و اشق و جند بیدستر شیاف ساخته بآب حلبه مفید بود و کذلک شیاف احمر لین
و ایضاً مر و زعفران و صبر یک دانگ و قیه سوده بشراب سه اوقیه عسل نیم رطل آمیخته هر روز دو سه بار استعمال نمایند که برای اقلفطاریا نیز مفید است بنابر تنقیه مده
و التحام لحم و گاهی محتاج بمثل سکبینج و فرفیون میگردد و اگر با کمنه رمد باشد چکانیدن شیر بغایت نافع بود زیرا که در ان جلا و تحلیل و تلیین مع تسکین وجع و انضاج است
و اول تنها استعمال کنند و بعد ازان با آب حلبه و لعاب بزرکتان و مانند آن تقویت دهند و تضمید چشم بآنچه معالج طلیع باشد در اکثر احوال نافع است و ضماد فوتنج نهری
بشراب پخته و کذا مغز نان مطبوخ بشراب کهنه برای کمنه تحت عین مجرب سویدی است و ضماد برگ مرزنجوش بعسل یا سرکه آمیخته و یا پوست بیخ تربد و تخم آن و صبر و نمک
و سرگین آهو یا اقلامع آرد حلبه مساوی و ثوم سوخته و خردل هر واحد بعسل آمیخته و یا برگ فاغل اللما مع ثمر آن و کمون بری ممضوغ برفت و عسل آمیخته و بیخ فاشرا بزیت
و خون مرشان و قسطرن بشراب مطبوخ و بیخ انجدان بزیت و بیخ بلبوس بزرده بیضه آمیخته و زوفای خشک تنها یا مطبوخ بزیت و پنیر تازه غیر ملح و انیسون و لعاب داین
صائم و تافسیا مع کندر بموم و سندروس و زیره خاییده بزیت و عسل آمیخته و سماق و قصب الزریره و مغز جوز و مقل ازرق و خردل و کرسنه و خون کبوتر و خون شقنین
و مرقشیشا و مر با آب تربد و افسنتین بعسل یا سرکه سرشته هر واحد نافع کمنه تحت عین است و **بعضی اطبا** گفته اند که اولا باستفراغ از ایارج ابتدا کنند بعده
بمومیج و ما قرحا غرغره نمایند و بذرور کمنه اکتحال کنند و یا از ذرور مذکور در باب ادیان سرشته شیاف ساخته در آب بادیان سوده در چشم کشند و **صاحب ذخیره**
می نویسد که اگر باین علاج ها زائل نشود علاج ظفره کنند و اگر کفایت نکند ادویه که در نزول الماء بیاید بکار برند

قروح عین

بدانکه قرحه چشم در اکثر از اخلاط حاده محرقه لذاعه پیدا میشود و یا از ضربه و صدمه و نخس بسوزن و خار و چیزی سر تیز و تیر و سنگ و مانند آن و از سوء علاج در مثل رمد و جدری

و دضع رداوع قبل تنقیه و استعمال اکحال حاده در امراض یابسه نیز افتد و آن بحسب اختلاف در ظهور و غور و اجزای مکان هفت نوع نوشته اند چهار ازان بر سطح قرنیه افتد که جالینوس آنرا قروح و بعض متقدمین خشونت گویند **نخستین** قرحه شبیه بدخان در رنگ که بر سیاهی چشم منتشر باشد و جای بسیار ازان درگیرد و آنرا اخفی نامند و گاهی قتام گویند و در یونانی اخیلوس خوانند یعنی ظلمت یا غبار **و دوم** قدری عمیق تر ازان و شدید البیاض و صغیر الحجم و آن مسمی بسحاب و غمام ست و گاهی این را نیز قتام خوانند و بیونانی نفالیون گویند یعنی ابر **و سوم** بر اکلیل سیاهی چشم افتد و قدری از بیاض ملتحمه درگیرد پس هر قدر که بر حدقه بود سفید نماید و آنچه بر ملتحمه باشد سرخ بود و این را اکلیلی و بیونانی ارخیمون گویند یعنی صاحب دو رنگ و غور این قرحه بیشتر از نوع دوم ست **و چهارم** مسمی باحتراقی ست و صوفی نیز نامند و بیونانی ایقفادما و ابیقوسیا یعنی احتراقی و اسقوما یعنی شعبیه گویند و این بر ظاهر حدقه مثل صوف صغیر و پنبه باشد و ذات عروق شعریه بود و غور این کمتر از دوم و سوم ست و سه ازان غائر بود **نوع اول** آنرا بیونانی بوتویون گویند یعنی عمیق و نیز بوثریون یعنی حب نامند و آن قرحه عمیق ضیق مستدیر صافی اللون مائل بسرخی بقدر جاورس ست **و ثانی** را بیونانی قولوما یعنی حافر نامند و مسماری نیز گویند و عمق آن قلیل تر بود و جای وسیع تر گیرد و چرکناک بود **و ثالث** را بیونانی افیقوما یعنی احتراقی خوانند و آن قرحه عمیق ذی وسخ و ذات خشکریشه و با رطوبت بسیار و حدت شدید باشد و در تنقیه آن مخاطره سیلان رطوبت چشم ست **بالجمله** قروح حادث در قرنیه یا عقب رمد و یا بعد بثور و یا بسبب ضربه حادث میشود و بیشتر مبدأ قرحه از داخل بود و بسوی خارج منفجر شود و گاهی بالعکس باشد و نشان قرحه در مقله شدت درد و ضربان و نخس و کثرت اشک بود پس اگر قرحه در ملتحمه باشد بر سفیدی چشم نقطه سرخ که حمرت آن بر حمرت سائر اجزا غالب باشد ظاهر شود و این سالمترین قرحه است اگر باندک درد باشد و آنچه از قرحه درین طبقه غائر بود آنرا دبیله نامند و آنچه غیر غائر باشد قرحه مطلقه گویند و اگر در طبقه قرنیه افتد در سیاهی چشم نقطه سفید پدید آید و اگر در طبقه عنبیه حادث شود در برابر حدقه نقطه سرخ منتسج برگهای سرخ ظهور نماید و این بدترین اقسام قرحه بود گاهی قرنیه را می شکافد و اگر قرحه در طبقات دیگر باشد بجز درد شدید چیزی از آثار قرحه محسوس نگردد مگر بعد جوشش مده و شگافتن طبقات و هرگاه ریم مفید بر فاده یافته شود بر درد سخت و ضربان قوی دلالت کند و اگر زرد یا تیره یا رقیق باشد عوارض مذکوره خفیف تر بود و اگر سرخ آید درد بسیار خفیف باشد و اسلم قروح آنست که ظاهر و در ملتحمه باشد و الم و قلق و دمعه دران اندک و انطباق پلک ممکن بود و ردی آنکه بعکس این باشد و ازان بدتر آنچه بر قرنیه اسفل ناظر باشد جهت آنکه بسوی این موضع سریع تر ست و بدترین جمیع قرحها ست که بر حدقه بمقابل ناظر باشد بجهت آنکه این بصر را می پوشاند و گویند که نوعی از قرحه غریبه است که ذات العروق نامند و آن مخصوص بموضع معین از چشم نبود و در هر موضع چشم که حادث شود نقطه محیط با شعبهای عروق گیرد منتسج مثل شبکه ظاهر گردد و اکثر طبقات را در گیرد و مبدا او از شبکیه بود و چشم را ازان نجاح حاصل نشود و بسوی دبیله انتقال می نماید **علاج** بسرعت فصد سرو کنند و در هر هفته یا کمتر ازان قدری خون گرفته باشند و گاهی دران حاجت بحجامت قفا و ارسال علق افتد و تنقیه بمسهل صفرا و حب هلیله و یا بماء الفواکه یا مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا نقوع آن و حب بنفشه نمایند و ماء الجبن مفید ست و تبرید دهند و اگر با سهر و شدت ضربان باشد شربت خشخاش بدهند و ترطیب دماغ با دهان مرطبه نمایند و اگر با حرارت مزاج و سرخی چشم و گرمی سر و وجه باشد عناب بنفشه ترنجبین استعمال کنند و از گوشت و شراب پرهیزند و بقول بارده بخورند **و بقول شیخ** عمده درین باب تنقیه راس ست با ستفراغات جاذبه بسوی اسفل و ازینجهت حجامت ساقین دران نفع کثیر دارد و فصد صافن و بستن اطراف و مالیدن آن نیز مفید ست و در هر چهار روز بمخرجات فضول حار رقیق از مطبوخات و نقوعات ادامت اسهال نمایند و اگر با آن رمد باشد اول علاج رمد با ستفراغ مذکور در رمد حار کنند و ادویه که جامع میان تسکین وجع و اندمال قرحه باشد مثل شیاف نشاستجی و کندری و اسفیداجی و تقطیر شیر زنان در چشم و اگر با آن سیلان خلط باشد چیزیکه دران قوت مانعه باشد مخلوط سازند **بالجمله** بعد فصد شیر زنان در چشم چکانند و شیاف ابیض در سفیدی بیضه مرغ یا در شیر زنان حل کرده قطور کنند و پنبه بدان آلوده بر چشم نهند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و ادویه مخدره بر چشم طلا کنند و دوائیکه دران لذع باشد از چشم دور دارند و ادویه که در غایت بعد از لذع باشند مثل توتیای مغسول و صبر و مر و مانند آن اختیار نمایند و ادویه قابضه بر پیشانی ضماد کنند پس اگر درد بتسکین یابد امید تحلیل ماده بود و الا دلیل اجتماع ماده و مده درینصورت منضجات مثل لعاب حلبه و تخم کتان تنها یا با آنکه دران اکلیل الملک جوشانیده باشند آمیخته بچشم تقطیر نمایند سه روز و رفاده بسته دارند و گویند که اکتحال سافج هندی و اکتحال و لطوخ حضض و زعفران و اکتحال چند بیشه

نیز منضج قروح ست باید که بآرد جو و آرد باقلا و آرد گندم بماء العسل پخته بر چشم ضماد کنند و شیاف کندر در چشم چکانند و ببندند و یا تخم مرو در شیر تر کرده ملوک نموده مدام در چشم تقطیر کنند تا آنکه مده بر رفاده ظاهر گردد و بعد از ظهور چرک و ریم بر رفاده اگر قرحه بلند شود و مدور سرخ گردد علاج آن نمایند و الا ماء العسل فقط یا بلعاب حلبه مغسول و یا شیر بز تنها در چشم چکانند و شیاف ابیض انزروتی در شیر زنان بعمل آرند و شیاف ابار و ذرور انزروت که از نشاسته سه درم و انزروت مدبر سفیداب قلعی هر کدام دو درم کوفته بیخته ساخته باشند استعمال نمایند و اکتحال مرارهٔ قنفذ و کذا عصارهٔ زیتون بری و صمغ او نیز جالی وسخ قرحه است و پس از آنکه قرحه از ریم پاک شود شیاف کندر بچکانند و بران رفاده گذاشته بملایمت بعصابه ببندند و سنگ سوخته و شادنج هر دو مغسول مساوی سائیده ذرور نمایند که مجرب ست و استعمال ذرور که در قرحه و بثره بغایت مجرب ست و اکسیرین و اغبر لولوی و شیاف تفاح و شیاف ابیض کندری همه مفید **و بقول رازی** شیاف کندری دائم در آن بچکانند تا آنکه مده ظاهر نگردد بر رفاده و بعد از ان شیاف ابار بچکانند تا غور آن برابر گردد و گوشت بروید و اگر بثره عظیم و قریب بناظر یا زیر آن باشد باکسیرین معالجه نمایند تا که بلند نگردد و برنیاید و رفاده را محکم به بندند و بر پشت بخوابند و از حرکت قوی احتراز نمایند **و بقول دیسقوریدس** و غیره اکتحال آبنوس محرق و غیر محرق و کذا تخم خرما سوخته و ناردین هندی آمیخته و کذا شقایق النعمان و طباشیر و مرو تخم تمر هندی و حلزون محرق و دخان زفت و توبال نحاس و پوست بیضه مکلس و سکبینج و اشق باکندر آمیخته و عصارهٔ لوف و حجر لبنی و عصارهٔ قنطوریون بشیر زنان و مرارهٔ سنور و عقاب و ماکیان و راسخت مغسول و مر و قیشیشا و ابریشم محرق و گل سرخ و بزرورد و سنبل الطیب هر واحد مدمل قرحه و مجفف آنست و تقطیر گل مختوم در شیر زنان حل کرده و کذا حس بری بشیر زنان در چشم نیز التحام قرحه می نماید **و بعد اندمال** اگر اثر قرحه باقی باشد استخوان بوسیده بگلاب سائیده بران نهند و یا شیاف احمر لین پس شیاف اغبر و بعد از ان شیاف اخضر بکار برند و آنچه برای رفع آثار قروح و جدری خواهد بعمل آرند **و گویند** که اکتحال عصارهٔ حندقوقای بستانی بعسل آمیخته و یا کندر و یا قشار آن و یا عصارهٔ شقایق النعمان مطبوخ بطلا و یا سکبینج و یا زهرهٔ خرگوش بسمن سرشته و بشیر زنان حل کرده و یا زهر ملح و یا مرجان و یا بول طفل نابالغ در ظرف مسی بی قلعی بعسل جوشانیده و یا عصارهٔ قنطوریون و یا مروارید و یا زجاج محرق مغسول بتکرار و یا عصارهٔ شنجار و تقطیر خون فاخته در چشم هر واحد جالی آثار قروح عین ست **اقوال اطبا** انطاکی می نویسد که اول فصد نمایند بعد از ان تنقیه و تلطیف غذا و ترک زفر و حرکت بدنیه و نفسانیه کنند و اگر صحت ظاهر نگردد حجامت ساقین و فصد صدغین و قطع شریان اذنین نمایند بعده ادویهٔ وضعیه بکار برند و بهترین آنها برای غسل قرحه شیر زنان و شیر خر و لعاب حلبه است بعده اکتحال مرجان سوخته و تخم خرما و صبر و کتیرا مساوی و طباشیر نصف یکجز و این ترکیب ما مجرب ست و بر پیشانی مدتی برای منع انصباب ماده مثل آرد باقلا و کندر و عدس و آس و سفیدی بیضه و قطران لطوخ سازند و بخارهای کندر و مر و میعه و قطران مساوی مع زعفران و شیر زنان اکتحال نمایند پس اگر بعد قروح اثر باقی ماند آبیکه اندران مروارید و زنگار و شکر تر کرده باشند و شیر زنان جلای آن نمایند و حکاکهٔ سندروس برسن بگلاب مجرب ست **شیخ** میفرماید که بالجمله قانون اختیار ادویه درین باب آنست که هر آنچه مجفف بلا لذع باشد اختیار نمایند و هرگاه حرارت شدت کند شیاف شادنج لین استعمال نمایند و شیاف کندر سخت سودمند ست **و** از شیافات نافعه شیاف شقاموس و شیاف فونیس ست و اگر با آن سیلان باشد شیاف دیورس و شیاف امالون و شیاف کندری نافع ست و اگر سیلان با حدت باشد شیاف سارباتون و شیافات افیون و اگر بدون حدت باشد شیافی که دران مر و ناردین باشد بکار برند و اگر در قرحه چرک باشد بماء العسل یا آب حلبه مع اندکی از شیافات مذکوره یا بلعاب بزرکتان یا بشیر زنان پاک کنند و اگر قرحه با آکال شدید باشد باستعمال اطریخا طیقون مضطر گردانند و هرگاه قرحه پاک گردد باستعمال مجففات بلا لذع مثل شیاف کندر و مثل کندر تنها و نشاسته و سفیداب رصاص مغسول و شیاف ابیض و خصوصا شیاف ابار متوجه گردند و کذلک ماء صدف مغسول بسفیدی بیضه یا رماد صدف کبیر مغسول بمثل آن شادنج نافع و این شیاف لوبارس قوی ست اقلیمیا شانزده مثقال سفیداب مغسول اوقیه نشاسته و افیون و کتیرا هر واحد دو مثقال سائیده آب باران آلوده و بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند ایضا این شیاف که باسم اوست از ان قوی تر ست اقلیمیای محرق مغسول و سفیداب هر یک هشت سرشش سرمه محرق مغسول یک نشاسته رصاص محرق مغسول طلق هر واحد چهار کتیرا هشت بآب سائیده بسفیدی بیضه بسرشند و بدانند که اگر قرحه در چشم راست باشد بطرف چپ بخوابند و اگر در چپ باشد بجانب راست خواب نمایند و یا بر قفا بخوابند و وساده بلند دارند و واجب ست که در ابتدا تلطیف تدبیر نمایند و اغذیهٔ ملایم چون ماء الشعیر و مزورهٔ ماش مع کدو یا اسفاناخ و مغز بادام خورانند

وبعد انفجار قرحه پاچهٔ بزغاله و گوشت چوزهٔ مرغ و تیهو دادن مناسب است و صاحب این مرض را از امتلا و آواز بلند و قی و عطسه و حرکت قوی و بالین پست داشتن
و از اغذیهٔ غلیظه و لحوم و هر چیز گرم و شیرین باشد منع باید کرد و در حمام داخل نشود مگر بعد نضج علت لیکن طول مکث هیچ حال در ان نشاید و اگر بعد فصد و اسهال و تقطیر
شیاف ابیض درد و نخس قرحه ساکن نشود امید صلاح او نباید داشت و ردی تر ازین آنست که با قرحه در چشم خشونت و جرب باشد صاحب جامع و کامل نوشته‌اند
که در قروح عین ابتدا تنقیهٔ بدن بفصد و اسهال و ادویهٔ مجففه جالی منقی چرک بالا لذع مثل سفیداب مغسول و اقلیمیای مغسول و صمغ عربی و شیخ و شادنج مغسول و پوست بیضه
مرغ مغسول و مانند آن استعمال نمایند و چون اکثر قروح چشم با ورم حار یعنی رمد میباشد پس با ادویهٔ مذکوره احتیاج بامتزاج ادویهٔ مسکن حرارت و مبرّی مثل سفیدی بیضه
و شیر زنان و نشاسته و امثال آن و با ادویهٔ مسکن وجع بتخدیر مانند افیون و پوست بیخ لفاح می افتد و در ابتدا شیاف ابیض بغیر افیون بشیر دختران در چشم چکانند چه شیاف
مذکور مرکب از ادویهٔ مجففه بی لذع است و شیر مبرد و ملین جالی است پس اگر قرحه در سطح قرنیه یا در طبقهٔ اولی باشد بذرور ابیض مرکب از انزروت مربی بشیر خر و کثیرا و از
نشاسته نیم جزو ذرور سازند تا که نضج یابد بعد از ان بذرور وردی و اکسیرین اکتحال نمایند و غذای علیل بزورهٔ کدو و اسفاناخ و ماش و آب انار و مانند آن سازند و آب انار
و گلقند و شیرهٔ تخم خرفه بنوشانند و بنفشهٔ تازه و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور ببویانند و از غضب و کثرت کلام منع کنند و بدعت و راحت امر نمایند و مسکن مریض در موضع
تاریک باشد و هر گاه ازین تدبیر قرحه پاک گردد و چشم قوت یابد و تری در ان باقی نماند شیاف احمر لین و توتیا و کحل اصفهانی استعمال کنند و اگر قرحه تا کل طبقه قرنیه انجامد و از
طبقهٔ اولی یا ابدا او تجاوز کند بفصد و اخراج خون حسب حاجت ابتدا کنند پس ماده سائل بسوی چشم اگر حاد باشد اسهال بمطبوخ فواکه و هلیلهٔ مقوی بقدری ایارج خام نمایند
تا تنقیهٔ دماغ و سائر بدن حاصل شود و باغذیهٔ مذکوره غذا سازند و جلاب و آب انار میخوش و شربت غوزه بشیرهٔ تخم خرفه بیاشامند و ماء الشعیر بخورانند اگر حرارت
قوی باشد و در چشم سفیدی بیضه یا شیر دختران چکانند بعده شیاف ابیض محلول بشیر دختر استعمال نمایند و اگر از اقلیمیای فضه مغسول و مس سوخته هر واحد دو درم
اقاقیا صمغ عربی هر کدام سه درم سفیداب قلعی یکدرم باریک سوده بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و وقت حاجت بشیر دختران سوده بکار برند در ابتدای شور
و قروح نیز نافع است و در شیر مذکور پنبه آلوده بر چشم نهند و ایضا اسبغول مضروب بگلاب و آب کشنیز تر و روغن گل بر چشم ضماد کنند بحسب حدت ماده و چشم را ملایم برفاده
ببندند تا که نتو عارض نشود و اگر بدر نتو شروع کند در شد محکم و صلابت رفاده افزایند و هر وقت تبدیل رفاده کنند و اگر درد شدید باشد شیاف را بآب حلبه که محلل
است حل سازند و اگر درد ساکن نشود شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و از حضض و قدری افیون بآب کاهو یا از پوست خشخاش یا بیخ لفاح باریک سایید
بآب کشنیز سرشته و دیگر ادویهٔ مخدره بر چشم ضماد کنند و هر گاه درد بتسکین یابد ادویهٔ مخدره که مضر چشم و البصر اند از چشم دور دارند و بعد سکون وجع و انقطاع سیلان
از مادهٔ حاده بمنضجات مثل انزروت مربی بشیر خر مع نشاسته و شکر طبرزد و یا شیاف ابیض بآب حلبه سوده صبح و شام استعمال کنند تا که ماده نضج یابد و مده خارج گردد بعده
وردی مرکب از پوست بیضه و شادنج و شیخ محرق هر واحد یکجزو کوفته بیخته در چشم ذرور سازند و اکسیرین و شیاف ابار بعمل آرند باید که در قرحهٔ عمیق تر و کثیر الوسخ و رطوبت
از ذرور وردی و اکسیرین یا انچه شدید التجفیف باشد استعمال کنند و مناسب که تنقیهٔ بدن از فضول دو سه بار نمایند و رفاده قویتر بربندند و اگر اکسیرین و ذرور وردی
بچرک و رطوبت کفایت نکنند شیخ محرق تنها استعمال کنند که او در منفعت بهین است از جهت تجفیف کردن و بیست و این تا انکشف قرحه و التحام و تقویت چشم و هموار ای
سطح او بکار برند و بعد از ان شیاف احمر لین و ذرور ربادی چند روز بعمل آرند و در حمام داخل شوند و بگوشت چوزهٔ مرغ و تیهو و حلوان غذا سازند بعده هر گاه چشم سخت
قوی گردد بشیاف احمر حاد و اخضر اکتحال کنند و ذرور بیاض چشم بکار برند پس اگر اجفان غلیظ شوند ایضا بشیاف احمر حاد و اخضر اکتحال نمایند و اگر از کثرت بستن چشم
پلک سرخی گردد اقاقیا در آب جلبنار یا آب آس حل کرده بر پلک ضماد نمایند و هر گاه با قروح چشم صداع عارض گردد بعلاج صداع حار علاج کنند اگر ماده دموی باشد فصد نمایند و اگر صفرا باشد بطبیخ
خیار شنبر استعمال کنند طبری در باب قرحهٔ چشم مینویسد که استفراغ بادویهٔ غیر عنیف و غیر حاد و فصد قیفال این کنند و اگر در مزاج حرارت باشد ماء الشعیر بنوشند و از
غذا بر مزورات اقتصار ورزند بعده در ابتدای این قطور لعاب اسبغول و لعاب کنوچه و لعاب بهدانه در شیشه کرده بالایش شیر دختران و چند دانه جو مقشر نیکوفته و چند دانه
چشمیزک نیکوفته انداخته بر آتش گذارند تا آنکه گرم گردد صاف نموده نیمگرم هر روز بدفعات کثیر در چشم چکانند و اطراف کاسنی کوفته بروغن بنفشه بنوشانند هر گاه مثل خاگینه
نرم گردد بلعابات مذکوره حل کرده بر پلک وقت خواب نهند و هر گاه قرحه نضج یابد قریب بخروج مده گردد شیاف ابیض اکتحال نمایند پس هر گاه مده ظهور نماید شیاف ابار

اضافه کرده هر دو شیاف را بسفیدی بیضه و بشیر دختر سوده غلیظ القوام قطرات بسیار در چشم چکانند و رفاده بگلاب تر کرده بر چشم معوّر ببندند و ملاک امر در معالجه
این بستن برفاده است و هرگاه ریم کم شود و قرحه پاک گردد نشاسته سه درم انزروت مربی بشیر خر یا شیر زن دو درم سفیداب قلعی دو درم باریک سائیده ذرور نمایند
بعده شیاف ابار یک عدد و شیاف ابیض دو عدد در سفیدی بیضه رقیق سائیده و شیر دختران در آن ریخته ذرور مذکور آمیخته بر هم زنند تا مثل مرهم گردد اکتحال نمایند
و بر چشم رفاده گذاشته بعصابه ببندند و بعد هضم دوا چشم بکشایند و پاک کرده برودی که در علاج قرحه عنبیه می آید استعمال کنند و هرگاه قرحه ختم یابد و اهل او باقی ماند
باسلیقون و روشنائی دائم بعمل آرند و حفظ مزاج چشم نمایند و اگر ازین کحلها جلا حاصل نشود داروئیه بیاض چشم بکار برند و اگر قرحه اکال و متولد از خلط حریف باشد و دائم
در اتساع و سعی و زیادتی بود در ابتدای خروج مده با انزروت مربی اکتحال نمایند تا که امتصاص و اخراج مده نماید بعده این ذرور پای ماکیان سوخته باریک سائیده
دم الاخوین و حضض و انزروت مربی و اقاقیا مساوی سائیده آمیخته در آب عصی الراعی و لعاب بزر قطونا و شیر دختران هر کدام یکجزو قدری ازین ذرور حل کرده
دائم در چشم بچکانند و بعده پاک کنند و برود بکار برند و در هر قرحه چشم استعمال باکحال منفجره ننمایند بلکه در علاج آن طریق انضاج سلوک نمایند حتی که قرحه نضج یابد پس بدانچه
منفجر باشد اکتحال کنند بعده هر چه امتصاص و استفراغ مده نماید بکار برند بعد از آن بانچه ملحم باشد بعمل آرند بترتیبی که مذکور شد و گاهی عند منع قرحه از التحام از راتینج
و صمغ عربی و دم الاخوین و کندر ذکر هر یک یکجزو سائیده و زعفران سوده ربع یکجزو افزوده اکتحال خفیف می نمایند و گاهی این ذرور را با آب حصرم پرورده در اخر قروح هرگاه
در التحام او تاخیر افتد استعمال می کنند و بفاصله استعمال نمایند تا چشم استراحت یابد باز اعاده آن کنند و اگر چشم متحمل این ذرور نباشد شیاف ابار بعمل آرند **ایضا** موصوف الیه
در جای دیگر گوید که بعد از فصد و تنقیه و پرهیز انچه باعث نضج قرحه گردد مانند آنکه لعاب تخم مرو لعاب بهدانه با زرده بیضه مرغ ممزوج نموده اکتحال نمایند و اطراف کاسنی
مدقوق با مغز پیاز در روغن پخته و در آن اندکی خطمی داخل کرده و زرده بیضه مرغ حل کرده شب بر تمامی چشم ضماد نمایند و چون قرحه نضج یافت و چرک آن برآید شیاف ابار و شیاف
ابیض و ذرور انزروت اکتحال کنند تا آنکه از مده صاف گردد و بعد از آن اکتحال بشیاف ابار و شیاف کندر و ذرور مذکور نمایند و نزد اختتام براتینج و کندر و اقاقیا و انزروت
اکتحال سازند و چون از قرحه چرک آید آب حلبه مطبوخ باندکی عسل در چشم بچکانند و بکاسترکتان در چشم بپاشند جهت آنکه جالی و منضج است و منضج مانع التحام قرحه بود و چون
احتیاج بپر نمودن قعر قرحه گردد بدم الاخوین و انزروت و مامیران و مانند آن اکتحال نمایند و چون اشک کثرت و اشتداد یابد شیر دختر از پستان در چشم بدوشند و بجوشیدن
ماء الشعیر التزام نمایند و مزورات خورند و نزد اختتام قرحه اکتحال بقابضات مانند اقلیمیا و آنک و توتیای غوره نمایند و این قول کلی است در معالجه قروح قرنیه **ایضا**
طبری در صاحب جامع در علاج قرحه عنبیه می نویسند که فصد قیفال کنند و حل طبیعت بدفعات متوالیه از مطبوخ ساذج نمایند اگر قوت مساعدت کند بعده در ابتدا نظر
چشمیزج ده عدد کوفته و جو مقشر کوفته بست عدد و انزروت دو دانگ و بهدانه شیرین ده عدد در شیشه کرده و آب بر آن انداخته بآتش ملایم بجوشانند حتی که طبخ یابد بعده آن را
از آتش فرود آرند هرگاه نیم گرم بماند قدری شیر دختران آمیخته شیشه را بجنبانند که مخلوط شود بعده هر روز بدفعات در چشم بچکانند و هرگاه قرحه ابتدا کند چشم بصورت گراید
و حمرت عروق او متغیر گردد درین قطور شیاف مامیثا نیم درم ریوند ماميران هر کدام یکدانگ افزوده بدستور استعمال نمایند و اطراف کاسنی اطراف عصی الراعی یکجا سرشت(?)
کوفته در آب کشنیز تر بجوشانند و فرود آورده قدری آرد جو و خطمی و اندکی سفیدی بیضه رقیق آمیخته سرشته در شب بر چشم ضماد کنند و هرگاه این قرحه قرنیه را بشگافد
آثار قرحه قرنیه گویند علاجش بعد فصد و اسهال چنانکه مذکور شد شیاف ابیض اکتحال نمایند و ذرور انزروت مربی بشیر خر دو درم نشاسته سه درم شکر طبرزد یکنیم درم
صمغ عربی یکدرم کوفته بیخته در چشم ذرور کنند بعد استعمال شیاف ابیض بشیر دختران یا سفیدی بیضه رقیق و هرگاه ذرور هضم شود بار دوم شیاف مذکور بعمل آرند و بعده
چشم را از چرک پاک کرده برود ورق نوره بنفشه دو دانگ نشاسته نیم درم کتیرا نیم درم سرمه اصفهانی یکدرم توتیای هندی یعنی کهپریه دو دانگ مروارید کوچک یکدرم کافور
طباشیر باریک سائیده بحریره پخته اکتحال نمایند و هرگاه در قرحه ریم ابتدا کند شیاف ابیض یک عدد مع شیاف ابار سه عدد در شیر خر حل کرده قطور نمایند و رفاده خرقه کتان
بگلاب آلوده بر چشم معوّر ببندند و واجب است که درین قرحه و قرحه قرنیه در بستن چشم تهاون نکنند که بهو سرج می انجامد و ملاک حفظ او بستن برفاده و تقطیر هر دو شیاف
مذکور است و ایضا کدامی روغن و چربی بچشم که در آن قرحه باشد نرسانند مطلقا که مانع التحام است و گویند که چون شادنج را بشیر زنان بسایند و در چشم بچکانند قرحه عنبیه را
نافع است **حکیم عابد سرهندی** در شرح اسباب نوشته که علاج قرحه عنبیه بعد تنقیه استعمال قطورات ادویه منضجه مثل لعاب [illegible] و بزر کتان و حلبه در شیر است و یا ذرور انزروت(?)

که اصل آنها انزروت باشد و دیگر ادویه بیدران مثل شیاف ماینثا و افیون و زعفران و مر و صبر و مانند آن باشند و عند شدت حرارت کافور افزایند و زعفران و صبر حسب حال کم کنند یا طرح سازند و نسبت انزروت با دویهٔ دیگر از عشر یا خمس یا ثلث زیاده نباشد سید اسمعیل گفته که در قروح چشم ادویه مسکنهٔ وجع مانند بیه بط و افیون و خرفه و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و بنج و یبروج و کتیرا و نشاسته و صمغ عربی و سفیداب قلعی مغسول ست و ادویهٔ مدملهٔ مانند گلنار و سرمه و صمغ آلو و انزروت و بسد و برگ بلوط و زراوند و زرنیخ مکی و ایرسا و عسل و صبر و گل مختوم و ادویهٔ نافعهٔ قروح وسخهٔ چشم زفت و ملح و مری و عسل و ایرسا و راتینج و حب بلسان و ادویهٔ مزیل لحم زائد در قروح چشم انزروت و اشنان و مرداسنگ و خبث النحاس و صدف محرق و زنجار و ادویهٔ مجففهٔ قروح آن توتیا و صبر و صدف محرق و اسنان خرمای محرق و نورهٔ مغسول بغسل بلیغ باشد

دبیلهٔ قرنیه

و آن عبارت ست از قرحهٔ عظیم ردی عمیق کثیر الاوساخ که سائر طبقات قرنیه و تمامی سیاهی چشم را فراگیرد و از طبقه چیزی ظاهر نگردد و حجب آنرا منشگافد و کم ست که چشم ازان سالم ماند و هر چند بزرگ میگردد و چرک بهم میرساند و منفجر میگردد جمیع رطوبات چشم بآن اخراج می یابد و حدوث آن یا از اسباب بادیهٔ خارجیه است و یا از اخلاط حادهٔ حریفهٔ اکالهٔ داخلیه **علاج** فصد قیفال و حجامت و استفراغ بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ غاریقون یا بمطبوخ افتیمون و اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا و استعمال مزورات و شیاف ابیض افیونی انزروتی و سائر آنچه در علاج قروح گذشت بعمل آرند و برای تسکین الم شیر دختران و سفیدی بیضه و روغن بنفشه مکرر در چشم چکانند و بعد سه روز سفرجل هر دو مطبوخ و یا برگ زیتون در ابتدا ضماد کنند و گل مختوم نیز نافع دبیله است و کذا اسفیداب و شرب عصارهٔ شاهتره و شکر نیز مفید و بعد سه روز بزردی بیضه و زعفران ضماد کنند و یا سنبل الطیب و زرور ضماد سازند و برای نضج تقطیر طبیخ حلبه یا لعاب تخم کتان یا طبیخ اکلیل الملک هر واحد نیمگرم در چشم نمایند و چون انفجار یابد بشیاف لبار و کندری معالجه نمایند و مازو سه درم سرمهٔ اصفهانی یکدرم مثل غبار سوده نیز نافع ست و چون التحام یافت بشیاف احمر لین اکتحال نمایند و در اخر آنچه جالی ست مانند شیاف دینج و اخضر بکار برند و بقلت کلام و ترک تعب و ریاضت و آواز قوی و لزوم سکون و دعت و راحت امر نمایند و هرگاه قوت ضعیف باشد بچوزهٔ مرغ و اطراف بزغاله و حملان و زردی بیضهٔ نیمبرشت غذا سازند **انطاکی** گوید که دبیله دمل و قرحهٔ سرخ سودی ملتحمه ست و گاهی قرنیه را بشگافد و مادهٔ آن غالبا رطب میباشد و اسبابش امتلاء و صداع بود و علامتش نخس و دمعه و احساس بجذب عروق چشم ست و علاجش مبادرت بفصد بود پس حجامت پس استفراغ بغاریقون و آب شاهتره و ایارج کبار و ار تقطیر شیر و سفیدی بیضه اکثار نمایند پس لعاب حلبه نیمگرم پس ممزوج بسفیداب اگر منفجر گردد معالجه بعلاج قروح کنند

شقاق قرنیه و موسرج

بدانکه گاهی قرنیه بسبب قرحه یا بثره یا بسبب خارج مثل ضربه و صدمهٔ خارق بشگافد و گاهی بدون تقدم اسباب مذکوره انصباب مادهٔ کثیر ذی قوام یا ریح یا بخاری سوی داخل چشم بحرکت عطاس شدید و سعال مع و صیاح قوی موجب انخراق قرنیه گردد و این خرق از سه حال خالی نبود **یکی آنکه** قشر ظاهری قرنیه بشگافد و باقی قشور وی بیرون آیند و عنبیه بحال خود باشد **دوم آنکه** قشر ظاهر قرنیه بسلامت باشد و در بعض قشور باطنی آن از نا کل خرق افتد و بعض دیگر نتو پذیرند و یا هر سه قشر باطنی منخرق شوند و جزوی از عنبیه نتو یابد و بصورت بثره نماید **سوم آنکه** هر چهار قشر قرنیه شگافته شوند و از زیر او عنبیه سر بیرون آرد و این مسمی بموسرج ست باسم عام لیکن عند اهل صنعت نام این نتو بحسب تفاوت مقدار او مختلف میباشد مثلا اگر عنبیه اندکی بقدر سر مور برآید راس النمل و نملی و موسرج گویند و اگر قدری زیاده تر از آن برآید مانند سر مگس راس الذبابی خوانند و اگر ازین هم عظیم تر باشد حتی که بقدر دانهٔ انگور ظاهر شود عنبی نامند و اگر ازین نیز بزرگ تر باشد و عنبیه بسیار خارج شود حتی که منع انطباق پلک چشم نماید تفاحی گویند و هرگاه تفاحی کهنه گردد و بران اجزای منخرقهٔ قرنیه ملتحم گردد مسماری و فلکی نامند و بعضی مسماری را ثولولی خوانند بالجمله نتو جوهر قرنیه و عنبیه شبیه به بثره و نفاخه آن میباشد پس فرق در شقاق قشور باطنی قرنیه و نفاخهٔ قرنیه و بثرهٔ آن آنست که با نفاخات و بثور سرخی در سفیدی چشم و دمعه و ضربان میباشد و زیر سبل منغمر نمیشود و نتو بعض قشور قرنیه نیست چنین و فرق در نتو جزو عنبیه و نفاخه و بثره آنست که این هم رنگ عنبیه میباشد در سواد یا زرقه یا شهله بخلاف نفاخه و بثره که رنگ او غیر رنگ عنبیه میباشد و ایضا علامت خاص خرق قرنیه آنست که حوالی او طرار سفید چون طوق محسوس شود بخلاف بثره که ازین معرا باشد **علاج** خرق و نتو مادامیکه در طریق تکون باشد علاجش بعلاج قروح و بثور از فصد و اسهال وغیره نمایند و بعد تنقیه اگر در مزاج حدت باشد

با آب شیرین استحمام سازند و در هوای حمام زیاده مکث نکنند و ایضاً سر را در آب گرم یا آبزن حار یا بارد زیاده منغمس نسازند و روغنها بر سر استعمال نمایند و اغذیهٔ جید
الکیموس معتدل المقدار بارد رطب اختیار کنند و جلاب و آب انار میخوش و شیرهٔ تخم خرفه یا ماء الشعیر اگر حرارت قوی باشد بدهند و سفیدی بیضهٔ رقیق با شیر دختران
و بعد از آن شیاف ابیض محلول بشیر دختران در چشم چکانند و یا از اقلیمیای فضی محرق مغسول نحاس محرق مغسول هر یک دو درم اقاقیا صمغ عربی هر یک سه درم سفیدهٔ بیضه
قلعی یک درم کوفته بحریر بیخته با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته شیاف سازند و بوقت حاجت بشیر دختران حل نموده پارهٔ پنبه را بدان تر کرده بر چشم گذارند و نیز بلعاب بزرقطونا ممزوج بگلاب و آب کشنیز تازه و روغن گل
ضماد نمایند و چند مرتبه بحسب علت ماده بعمل آرند و بر چشم رفاده گذاشته ملایم به بندند تا که نتو تمام شود و چون ببینند که نتو می نماید و شروع در آن است محکم به بندند و فائده را
دگاه گاهی بگشایند و تبدیل نمایند و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و حضض با اندکی افیون و پوست خشخاش و یا پوست بیخ لفاح نرم کوفته با آب
کشنیز تازه سرشته بر چشم طلا کنند و بعد تسکین الم ادویهٔ مخدره مطلقاً نزدیک چشم نبرند و در این هنگام تسکین وجع و انقطاع سیلان مادهٔ حاده بانچه باعث نضج ماده باشد
مثل انزروت بشیر خر پرورده و یا نشاسته و نبات استعمال نمایند تا ماده اخراج یابد و بعد از آن شیاف وردی مرکب از پوست بیضهٔ مغسول و شادنج و شنج محرق مساوی کوفته
بحریر بیخته ذرور نمایند و اکسیرین و شیاف ابار نیز مفید است و بالجمله مادامی که نضج ظاهر شود بعلاج قروح علاج کنند و هرگاه متقرح شود اول ابران اضمدهٔ قابضه مع
جالیه مثل سفرجل و عدس هر دو مطبوخ بعسل و مثل پست جو و آب و اندکی زعفران و مثل غنچهٔ انار و زیتون و زردهٔ بیضه و زعفران یا انار مطبوخ مهرا باندکی سرکه یا
آب حصرم ضماد نمایند و اگر احتمال کنند مع نشاسته و مانند آن در چشم چکانند و به بندند پس هرگاه خرق عارض گردد پیش از آنکه لبهای قرنیه غلیظ شود بعلاج خرق
پردازند و الا بعد غلظ علاج نپذیرد و در بردوی تمام ادویهٔ قابضه غیر ذی خشونت مثل شادنهٔ مغسول و اقلیمیای نقره و بسد و شنج محرق مغسول و ودع محرق مغسول بار یک ساخته
یا مانند آن مثل ذرور اکسیرین که نافعترین اشیاست در چشم اندازند و یا شیاف ابار اکتحال نمایند و شادنج مغسول ذرور سازند و اگر شادنج را با آب برگ زیتون یا آب عصی الراعی
حل کرده چکانند بهتر باشد و یا توتیای کرمانی مربی با آب برگ زیتون یا آب آس و یا شادنج مغسول و حضض با سفیداب مغسول و یا کحل محرق مغسول و یا سفیداب رصاص
و اقلیمیای فضی و صمغ عربی بعمل آرند و رفادهٔ غلیظ نهاده دائم چشم را به بندند و بر پشت بخوابند و در نتو عظیم ذرور وردی نیز مفید و رفاده مدور بمقدار خانهٔ چشم ساخته
بر چشم نهند و بالای آن صفحهٔ اسرب بوزن پنج درم تا ده درم نهاده بعصابه محکم به بندند و اگر عوض قطعهٔ اسرب خریطهٔ سرب مسحوق بر بندند اولی و معمول همین است و اگر خواهند
رفاده را مانند خریطه سازند و در آن اسرب سوده پر نموده بر چشم گذارند و بالای آن صفحهٔ اسرب را بر بندند و بعلاج قرحه و بثره معالجه کنند و شیاف وردی و دیگر شیافات
و اکحال مفید قرحه و مورسرج بکار برند **و ایضاً** بقول شیخ در نملی و ذبابی معالجه بمایعات قابضه نمایند و بسرکه و آب گرم و یا آبیکه در آن گل سرخ جوشانیده باشند
تکمید سازند و شیافات قابض اکتحال کنند و از اشیای نافعه در آن آب برگ زیتون و آب عصی الراعی و از ادویهٔ مفردهٔ قابضه مانند سنبل و گل سرخ و رصاص محرق
و اقلیمیا و گل مختوم و سفیداب مغسول و ابار است و از اکحال ابار زده دو جزو سرب محرق مغسول ده جزو و از شیافات شیاف اغروتیون و ارقطیون و بارباس
و شیاف عربی و اقوی از همه شیاف بربطو سلیس است و از ذرورات اکسیرین سود مند است و کذا ذروری که در مورسرج بغایت مجرب است و بعد چکانیدن شیاف چشم را
به بندند و بر پشت بخوابند و گویند که رفاده بگلاب و سرکه که در آن عدس جوشانیده باشند تر کرده بر بندند و گویند که این شیاف ببعض افاضل در خواب ارشاد شد
و مجرب النفع است بگیرند توبال نحاس محرق مغسول یک درم اقاقیا یک درم شادنج مغسول نیم درم سنبل هندی ربع درم طراثیث شامی ربع درم جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده
در هم نموده سحق بلیغ نمایند و بآب باران سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نموده با یکی از شیافات محلله نافع قروح یا آنچه در آن قبض باشد بسایند و بکار برند و بدانند
که هرگاه قصد نتو شروع کند بستن چشم برفاده و خواب بر پشت لازم گیرند و از پرخوری و امتلای تخمه و خوردن اغذیهٔ مبخره و عطسه و سرفه و قی اجتناب نمایند و مکرر
حجامت بی شرط بر قفا گذارند و اطریفل صغیر تناول کنند و اغذیهٔ مجففه بخورند و اگر محتاج بمسهل باشند مطبوخ هلیله یا فواکه مقوی با ایارج فیقرا بیاشامند تا تنقیهٔ دماغ و سائر
بدن حاصل شود و عنبی و تفاحی و مسماری و نملی را علاج اند و قومی قطع اقسام مورسرج میکنند و ترک او صواب تر است و گاهی از مورسرج خون سائل شود پس
شادنج و گل مختوم علاج کنند و در خرق قرنیه حادث از ضربه خون کبوتر یا خون شفنین در چشم چکانند و پنبه بسفیدی بیضهٔ مرغ و روغن گل تر نموده بر چشم گذارند تا دو روز
و در روز سوم بآب و نمک تکمید چشم نمایند و شیر دختران در آن بچکانند

حفر و سلخ قرنیه

حفر قرنیه آنست که جزوی از قرنیه زائل گردد و دران حفره بهم رسد و عمیق صاف از مده و چرک باشد و سببش یا از خارج بود مثل نخسه و خدشه که بقرنیه رسد و یا از دو جل
اسند قرحه و بثره که دران بهم رسد و بیشتر صبیان را بسبب نرمی اعضا و حرارت امزجه و کثرت فضول حاره عارض میشود و مخوف ست اگر محاذی ثقبه باشد و سلخ قرنیه
آنکه پوست رقیق از ظاهر قرنیه بسبب مرور چیزی حاد بران مثل آهن و نی و غیره و یا ملاقات دوای حاد محرق جالی خراشیده شود و این نیز مخوف ست اگر بمقابل ثقبه باشد
علاج اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند و بعد ازان تنقیهٔ بدن از خلط غالب نمایند و آنچه دران تجفیف بی لذع باشد مثل شیاف ابار اکتحال نمایند و ذرور اغبر یا شادنج مغسول
یا شنج محرق مغسول کحل و صدف محرق مغسول در چشم بپاشند و سائر تدبیر بعینه علاج شقاق و قروح و بثور ست از اشیای منشفه و اصلاح اغذیه در ابتدا مزورات و بعد ازان بطیهور و آشامیدن
جلاب باشیرهٔ تخم خرفه یا ماء الشعیر و جز آن

دمعه

و آن مرضی ست که چشم دائم از اشک تر باشد و گاهی اشک دفعةً سائل شود بدون آنکه تابع مرض دیگر مثل رمد و جرب و بثره و جسارت پلک و شعر زائد و منقلب و غیره امراض
چشم باشد و اکثر حدوث آن باصحاب امزجهٔ رطبه و پیران و در زمستان و بلدان رطبه باشد و آن مرض مخوف ست و دمعه یا مولودی باشد و یا عارضی و عارضی یا لازم در صحت
باشد یا تابع مرض بود چنانکه در حمیات حادهٔ عفنی و دموی و حمی یوم سهری و ورم دماغ و نزلات و زوال طبقات و رطوبات چشم از موضع خود و گاهی در تمدد افتد و این
مرض چون بحد افراط رسد امراض دیگر مثل سیامن و سلاق و انتشار اهداب پیدا کند و گاهی عروض دمعه در مشائخ مقدمهٔ فالج مشهود گشته **بالجمله** سبب دمعهٔ عارضی لازم
در صحت حرارت یا برودت چشم و دماغ یا امتلای راس و چشم و ضعف قوت ماسکه و هاضمهٔ چشم بود یا نقصان گوشت موق اکبر باشد خواه بالطبع و یا باستعمال دوای حاد
و یا از مبالغهٔ قطع در ظفره و غده یا بسبب حدوث غرب نزد ماق و جدری و مبدا این مرض رطوبات دماغی ست و سیلان آن بسوی چشم بیکی از دو طریق یعنی عروق خارج
قحف یا داخل آن و ایلاقی گوید که مبدا دمعه سه موضع ست یکی عروق باطن قحف دماغ و رگهای باطن پلک دوم عروق خارج قحف سوم عضلات چشم بسبب ضعف
این عضلات و هر سه این مبدا از اسباب سابقه اند و سبب اقرب و اصل نقصان لحم لحاظ ست **طریق تشخیص** اقسام دمعه آنست که اولا از مریض بپرسند که
این مرض از چند مدت ست اگر از ابتدای پیدایش خود بیان کند مولودی بود و الا عارضی باشد و در عارضی ببینند که با مرضی دیگر هست یا نه اگر باشد تابع مرض بود
و الا عارضی لازم صحت باشد بعده بموق اکبر او نظر کنند اگر در گوشت او نقصان دریابند سببش همان باشد و الا سبب او حرارت چشم و دماغ یا برودت آن یا امتلا
و ضعف قوت ماسکه و هاضمه باشد پس بسوی حرکت پلک و بچشم و عروق آن نظر کنند اگر سرعت حرکت و سرخی چشم و ظهور عروق آن مدرک گردد و با آن اشک گرم باشد و سوزش
یا حکه باشد از حرارت بود و اگر بطوء حرکات و سفیدی چشم و دقت عروق او و اشک بارد و غلیظ و خفت آن در تابستان و هنگام خروج از حمام و تقدم رسیدن سردی بر سر
معلوم گردد از برودت باشد و اگر آثار امتلای کدامی ماده از علامات مخصوصهٔ آن بطوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد دریافت شود سببش امتلای
آن ماده باشد پس اگر دوام دمعه مع عطسهٔ بسیار بود طریق سیلان رطوبت از عروق باطن قحف و باطن جفن باشد و اگر عروق جبهه و صدغین ممتلی متمدد نماید از خارج
قحف باشد و اگر علامات هر دو طریق مذکور یافته نشود و با جحوظ عین دمعه دائم بود سببش ضعف عضلات چشم باشد و گویند که اشک غلیظ گرم بر مادهٔ دموی و بارد
کثیر الرمص بر بلغمی و رقیق حار بر صفراوی دلالت کند و از سوداء نمی باشد **و انطاکی** گوید که اگر از دمعه سلاق یا نقص لحم در ماق و جفن پیدا شود دبورقی(?) حاد باشد که از
امتزاج بلغم بصفرا یا احتراق بعض ابخره پیدا شده و الا از دم باشد اگر سرخی با وی شدت کند و اجفان هنگام خواب ملتصق نشود و الا از بلغم باشد و حکه مثل سلاق ست
در پیدا بودن از اخلاط مالحه و لذا انتشار اهداب و علامت دمعهٔ بالغ دارد از اقاصی دماغ انسداد خیاشیم ست چنانچه در زکام عارض شود و گاهی دمعهٔ حادث بدان جهت رسد(?)
که ثقبه که میان چشم و بینی ست کشاده گردد پس از ان رطوبات نیز سیلان کند چنانچه هنگام عظم آن غرب حادث شود **علاج** دمعهٔ مولودی لاعلاج ست و آنچه تابع مرض
دیگر باشد بازالهٔ آن مرض زائل شود و اگر از نقصان گوشت موق اکبر عقب قطع ظفره و یا اکل او بدوای حاد باشد تغذیه با غذیهٔ محموده مثل گوشت جوزهٔ مرغ و حملان
و بزغاله خورانند و جلاب و شربت بنفشه بنوشانند و ذرور صفر و شیاف زعفرانی و شیاف صبر استعمال کنند و بکنند خصوصا بدخان او و دم الاخوین و مازو و سماق و صمغ

وهلیلهٔ زرد وما میثا و آس و زعفران و دیگر منبتات لحم ومجففات رطوبت مثل شیاف مجربهٔ ثقانی و هلیلهٔ زرد وانزروت هر دو مساوی بار یک سائیده و دو اکیاز
مجربات انطاکی ست در سوق الکحال نمایند وبتر آنست که اول چشم را بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر سوده بر لحاظ گذارند و یا شیاف ما میثا یکدرم زعفران دو دانگ
صبر نیم دانگ شب یمانی سوخته یکدانگ سائیده بشراب کهنه شیاف ساخته در شراب سوده در گوشه چشم نهند و اگر برگ بنج در شراب انگوری یا عسل بپخته بر چشم نهند
نافع بود و اگر شب یمانی سوده بشراب پخته اسفنج بدان تر کرده بر چشم نهند بهتر باشد اما اگر گوشت موق تمامه فانی و مستاصل شده باشد انبات لحم ممکن نبود و هرگز علاج
نپذیرد و دمعه که از حرارت یا برودت چشم و دماغ باشد معدلات آن بکار برند و ایضا تخم کاهو بر پیشانی ضماد کردن و کذا نشاسته در گلاب گداخته و سفیدهٔ
بیضه آمیخته بر ماق گذاشتن و ببرودات مثل توتیا و صمغ و نشاسته و گل سرخ اکتحال نمودن یا گل سرخ و گلنار و صدف سوخته و توتیا و نشاسته بریان در چشم کشیدن
دمعه را که بسبب حرارت بود نافع ست و رازی در برء الساعة نوشته که اگر دمعه حادث از مشی بسیار در آفتاب باشد صاحب آن افیون بسوید و اندکی از آن گرد
چشم طلا کند در ساعت تسکین میدهد و اگر از بسیاری مجاورت آتش باشد زائل میگرداند آخر و در زمان قلیل تناول انچه مولد بلغم ست مانند ماهی تازه و کاهو
و بسایند هلیلهٔ کابلی را تا مانند غبار گردد میل نقره در چشم کشند در ساعت زائل میگرداند و حنا و مازو باهم سوده بر کف پا او سر نهادن در انواع دمعه مفید بود
و کذا اکتحال لاجورد غیر مغسول که مجرب سویدی ست و یا تخم خرمای محرق مغسول و یا ما میثا و یا مروارید و یا هلیلهٔ زرد سائیده که در گلاب تر کرده در آفتاب نهند و بعد
خشک شدن باز بسایند و یا آبنوس بر سنگ سوده و یا برگ صنوبر کاندرون گل سرخ میباشد خشک کرده سائیده و یا حجر فاغاطیس در شیر دختر سوده و کذا تقطیر سرکه
و آب در چشم که مجرب انطاکی ست و یا پوست انبر باریس در گلاب یک شبانه روز تر کرده و یا شادنج محلول در گلاب هر واحد نافع و ایضا مغز تخم هلیلهٔ زرد دو حصه مغز بلیله
سه حصه مغز خستهٔ آمله یک حصه حب بسته بآب سائیده در چشم کشند و غسول تربچله و سرمه مفید دمعهٔ گرم و عصارهٔ آمله و طلای کهره و شیاف سماق نیز سود مند ست و اکتحال
باسلیقون و روشنائی و سرمه مفید دمعهٔ سرد و پوشیدن سر و نهادن مشک و قرنفل در کلاه بکودمعهٔ بارد نافع و کذا در ورکباش و قرنفل نیم درم سوده بر مقدم سر و یا تیوج
جوز خشک کرده و یا برگ او و یا گل او که هر واحد مجرب سویدی ست و یا عود الفرج دو درم کباش و قرنفل یکدرم باریک سائیده و اکل دارچینی و ضماد عصارهٔ قنطوریون
دقیق بر پیشانی و یا قنطوریون عصارهٔ برگ زیتون بری و یا زعفران در شیر زنان حل کرده و کذا اختلاط صبر در ضمادات که مقوی فعل آنهاست و اکتحال آب پیاز و یا دخان
صمغ صنوبر و یا مرارهٔ سلحفاة و یا شنگرف و یا دخان اتیج و یا سرگین سوسمار و یا پوست بیضهٔ شترمرغ و یا دخان صمغ بطم و یا عصارهٔ برگ زیتون بری و یا اشق و یا اس
سوخته و یا پوست بیضه سوخته و یا کندر و یا دخان آن و یا صدف سوخته و یا دخان او و یا زهرهٔ خروس و یا زهرهٔ ماکیان و یا دارچینی و یا ادویهٔ مر قشیشا فضی یا ذهبی
یا نحاسی نافع ست و گویند که ادخال دخان زفت و کذا دخان صنوبر کبار و کذا اصطکی و کذا نحاس محرق و کذا مشک و کذا آب آس در اکحال دمعه مقوی فعل آنهاست
و دمعه که از امتلای چشم و دماغ و ضعف ماسکه و هاضمهٔ چشم بود بعد تنقیه حسب ماده بفصد و مسهل و حب ایارج اطریفلات و حب الشفا بخورند و از اغذیهٔ مبخره مثل
عدس و باقلا پرهیز نمایند و در مادهٔ حار برای تعدیل مزاج ادویه که بهر دمعهٔ حار مذکور شد بعمل آرند و گویند که رب هلیلهٔ زرد دو درم و نفشه سه درم حبوب ساخته خوردن برای
دمعه که وقت حرارت زیاده شود عجیب ست و کذا نوشیدن ماء السکر و اکتحال شادنج مغسول و توتیای مغسول مارقشیشا هر واحد یکدرم مروارید ناسفته هر واحد نیم درم
شیاف ما میثا صبر هر یک سبع درم در مزاج حار نافع ست و اگر آب غوره و ملح بجوشانند تا که غلیظ شود و در چشم کشند نیز مجرب ست و در مادهٔ بارد بعد تنقیه بحب قوقایا و ایارج
جالینوس استعمال سعوطات منقی راس و دخول حمام هر روز بر نهار و دلک بعد حلق سر و جوز بوا مدام در دهن داشتن و صبح و شام حب الشفا یک عدد خوردن و به
طبیخ بلیلج و کاه کهنه انکباب کردن و از اغذیهٔ سریع الهضم مخلوط باشیای هاضم و معجون بنفشه مع گلقند عسلی و شکری خوردن مفید ست و در هر سه روز وقت شب حب شبیار
از ایارج فیقرا بخورند و زرباد و جرجیر و خبث الحدید فولادی بر بسیرکه و بریان بروغن بادام هر یک سبع جزو مرتب ساخته از دو ثلث درم تا یکدرم بخورند و اگر مزاج احتمال کند
در مقدار سه غرا بیفزایند و گلنار فارسی سنجج توتیای هندی کحل خولنجی یعنی مغربی از هر واحد یکدرم طباشیر بریان نیم درم کلس قشور بیضه نیم درم همه را سائیده شکر سفید
اکتحال نمایند و بساست که کفایت می نماید اعزالتوتیا در مرثیهٔ صفهانی **بقول جالینوس** درین نوع تنقیهٔ راس و علاج بخشیافات قابضه باعتدال مثل آنکه
از ما میثا و زعفران بسازند و شیاف سنبل معجون بشراب صحت بخشد و آن ادویه که بهر دمعهٔ بارد مسطور شد استعمال کنند و کحل دمعه و برود دمعه و برود اسود و حب ناجح

شرآب

وشیاف اخضر و یاسمین درین باب معمول ست و شیاف اسود و شیاف حضض و شیاف علائی و شیاف نارنج و شیاف دهنه فرنگ و برود جالینوسی و ذرور و سرمه
سفید دمعه و کحل الجواهر نیز نافع ست و اکتحال سنبل الطیب مع مازوی سبز نیز مجرب ست و اگر هلیله سیاه مازو و سنبل الطیب پوست هلیله زرد مساوی بآب سائیده
حب سازند و در چشم کشند و حوالی آن طلا کنند نیز نافع دمعه است و کذا توتیای مغسول ده درم و بسد و هلیله زرد و صبر هر واحد یکدرم و فلفل نیم درم مجرب و سنگ بصری یک توله
مرچ سیاه شش عدد هر دو را کوفته بیخته در تهالی روئین انداخته با پشت کتوره پهول چند روز خوب سایند تا مثل غبار شود در چشم کشند که جهت دمعه معمول و متکرر دیگر
نیز مفید و سنگ بصری بسد محرق مغسول هلیله زرد هر یک دو درم صبر سقوطری فلفل گرد هر یک نیم درم کوفته بیخته در چشم کشیدن مجرب صحیح ست و اکتحال فلفل نمک هندی
هر یک یکدرم دار فلفل دو درم کف دریا نیم درم سرمه سه وزن همه ادویه مزاج بارد رطب نافع ست و گویند که اگر توتیای معدنی در میان خرما نهاده بسوزند بیست اوقیه
بیخ بار شسته و در سایه خشک نموده پنجدرم بگیرند و دانه قاقله کبار پنجدرم آمیخته خوب سائیده اکتحال نمایند در بارد مزاج بصحت تجربه پیوسته و اگر فلفل گرد بستانند و پوست
سیاه آن خراشیده دور کنند پس هموزن فلفل محکوک مغز تخم سرس گرفته سائیده در شهد حب سازند و وقت حاجت بگلاب حل کرده بکشند برای دمعه مجرب و نزول و بیاض
را نیز مفید ست و توتیای هندی یعنی کهپریه چنانکه هلیله زرد مساوی بآب غوره یا آب سماق سائیده خشک کرده باز سائیده اکتحال نمودن در دمعه امتلائی و منع نزول
و حفظ صحت چشم ستوده ابن تلمیذ ست **و بدانند** که اگر سیلان رطوبت از عروق داخل قحف باشد بعد تنقیه بدن بغرغره و تحلیس و تعدیل مزاج دماغ و تقویت او باشیای
خوشبو و بعد هر دو روز یا سه روز تحلیق راس و تعلیق محاجم بر موخر سر بعمل آرند و اگر سیلان از خارج قحف باشد ضماد ناشف رطوبت چون غبار آسیا و کندر و غبار
او و مر و افیون در آب معصور شوک بر سر ضماد نمایند و همه اشیای قابضه و لزوقاتی که بر جبهه و شقیقه می چسپانند در اینجا نافع ست **و اگر سبب دمعه ضعف عضلات چشم** باشد
بادویه مقویه محلله رطوبات مثل برود حصرم و باسلیقون و روشنائی اکتحال نمایند و اگر از ساذج هندی مامیران چینی پوست هلیله زرد و بسد هر واحد یکدرم مشک یکدانگ
سرمه ساخته در چشم کشند جهت دمعه که از ضعف عضلات چشم باشد مجرب ست و کذا استخوان هلیله زرد سوخته نمک هندی و مازو هر سه مساوی سوده درین باب بتجربه رسیده
و کذا توتیای کرمانی بآب هلیله زرد که هلیله مقشر را تا یکهفته در آب تر کرده مالیده صاف نموده در آن توتیا پرورده باشند نافع ست و اگر توتیا هشت درم سرمه یکدرم شادنج مغسول
یک نیم درم اقلیمیای طلا چهار دانگ باریک سائیده بآب هلیله زرد دو جزو و آب غوره و آب سماق هر یک یکجزو پرورده استعمال نمایند نیز مانع دمعه و مقوی عضلات چشم ست
و یا اول چشم را از اندرون و بیرون بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر در آب مکوه چکانند و از اقاقیا و برگ مامیثا و مکوه سبز مساوی در شراب کهنه ضماد کنند و شیخ الرئیس
کقانون در علاج دمعه استعمال ادویه معتدل القبض و التسخین و الطعم ست و آنچه از قطع ظفره نباشد در آن توتیا و سرمه اکحال توتیائی و جمیع شیافات لازمه و شیاف ابیض
انزروتی و شیاف اصطفطیقان نافع ست و آنچه درین باب بتجربه رسیده این ست که آب انار ترش یک رطل بجوشانند هرگاه نصف بماند صبر سقوطری حضض فیلزهرج زعفران
شیاف مامیثا هر واحد یک مثقال مشک دو دانگ داخل کرده در شیشه سر بسته تا دو ماه در آفتاب دارند و بکار برند و کذا دخول حمام بر نهار و مقام در آن و تقطیر سرکه و آب اکثر در
چشم از مجربات ست **انطاکی** گوید که ابتدا بفصد کنند اگر علامات غلبه دم ظاهر باشد و غرغره منخرین بعد از ان اسهال طبیعت بمسهل مناسب و صرف عنایت بسوی
تنقیه دماغ و تقویت آن بایارج لوغاذیا و لابعده اطریفل کبیر یا ایارج ارکیغانس یا فیقرا و حب اصطمحیقون و بعد وثوق به تنقیه وضعیات بکار برند و درین هنگام
بچشم نگاه کنند اگر ورم یافته شود ابتدا بتحلیل آن نمایند تا از ظهور چیزیکه در چشم باشد منع نکند یا از حبس چیزیکه سیلان او واجب ست حبس چیزی از حرکت نگردد و بهترین
چیزیکه بآن تحلیل ورم حار کرده شود آب کشنیز بلعاب بهدانه و حلبه و گلاب ست و بارد بشیر زنان و خمر و حلبه پس در علاج دمعه بذرور اصفر و شیاف زعفران شروع کنند اگر
در آنجا علتی نباشد و الا اگر لحم موق ناقص شده باشد آنچه انبات آن نماید مثل مازو و مامیثا و سماق بیامیزند و اگر در آنجا انتشار باشد سنبل زیاده کنند و از آنچه برای دمعه
و مرضیکه از ان باشد آزموده است این ست که آب انارین بجوشانند تا ربع آن بماند پس صاف کرده مثل آن گلاب و آب بادیان اضافه کنند و در آن اگر یک رطل باشد اوقیه
و نیم برگ آس کوفته و نیم اوقیه هلیله و مثقال از مجموع صبر و زعفران و کندر و مامیثا و حضض سوده انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد پس در شیشه کرده زیر آفتاب گذارند تا خشک گردد
استعمال نمایند و آنچه در اکحال و شیاف و برود و ذرور گفته شد کافی بود و از مجربات این ست که مازو و آس و گلنار و پوست بیضه و هلیله زرد مساوی در ده چند آن سرکه
بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده رسخت اثمد مساوی زعفران نمک سوخته شبح محرق بسد هر واحد ربع مشک عشر جمله همه را بسایند و بسرکه مذکور تنقیه نمایند هفت مرتبه.

بعد خشک کرده صاف نموده بکار برند که در قطع رطوبات و تجدید بصر و انبات لحم مجرب است **و بعضی** متاخرین مینویسند که در دمعه ضربی و سقطی فصد کنند و تنقیه دماغ
بحب ایارج وغیره نمایند و زردچوبه زعفران شیاف مامیثا گل بابونه هر یک هفت ماشه زرده بیضه مرغ و سنگ پشت و روغن زنبق سرشته ضماد کنند و در دمعه کهنه که بقیم
ساله که از ضربه بود در هر هفته دو بار تنقیه کنانند و هر روز وقت خواب حب توقایا چهار ماشه خورانند و صبح نیز سه ماشه با گلقند دو توله و عرق بادیان نیم پاو و غذا شوربای نخود و
دراج بنان تنوری دهند و بجای آب عرق بادیان بنوشانند بعده سرمه اصفهانی و برابر آن جست تا چهل روز در چشم کشند و قلیه شلجم زردک و نرگسی بنان خورانند
تعلیم گاه باشد که در هر زمانی قلیل قطرات اشک میچکد و منقطع میشود و این را البکاء التین گویند و سببش عروض غلط دسیلک بالامع شود در باطن او و صلابت او و ملتحمه
یا قرینه است و این مرض عند امتلای بدن از مواد و پری معده از طعام و شراب و در کثرت بیداری زیادتی میکند و هنگام خلو معده و اعتدال خواب خفت می پذیرد
و علاجش تنقیه بدن و پرهیز از اغذیه غلیظه مبخره و تقلیل غذا و تجوید هضم و تکمید پلک بآب گرم و تضمید او با ضمده محلله مثل مامیثا و مر و زعفران و بعد تنقیه اکتحال بدمعات
و محللات رطوبت چون باسلیقون و شیاف احمر لین است و بقول امین الدوله از اشیای مدمعه نافعه درین نوشادر سحوق است و همچنین فرو بردن میل در پیاز و اکتحال آن
و بعضی گویند که این مرض اگر بعد قطع ظفره پدید آید یا مولودی بود هر دو علاج نپذیرد و اگر بسبب کثرت رطوبت دماغ باشد تنقیه دماغ بحب شبیار کنند و مداومت بحمام نمایند
و شیاف دینار جون در چشم کشند و باید که حب شبیار و توقایا در هر هفته بخورند و غذای مجفف ملطف مانند کبک و دراج و مرغ جوان با نان تنوری خمیری که در آن بادیان
داخل کرده باشند دهند و عوض آب بعرق بادیان و بادرنجبویه اکتفا ورزند و سرمه سیاه و سفیده ارزیز هر دو برابر در چشم کشند ✤ ✤ ✤

حرقت عین یعنی سوزش چشم

سببش ارتفاع ابخره و لذاعه از معده یا انصباب اخلاط حاره صفراویه از دماغ بطبقات چشم است **علاج** سنگ بصری بآب غوره پرورده در چشم کشند و کاسنی سبز
کوفته بروغن گل ضماد نمایند و کافور در چشم اندازند و اگر کافور یک دانگ سفیداب سول یک مثقال بگلاب ساییده طلا کنند چشم بالغایت خنک گرداند و اگر فائده نشود
و آثار هیجان ماده حار ظاهر باشد اول اسهال صفرا دهند و یا بجای الفواکه یا مطبوخ او و یا مطبوخ هلیله تکیین طبع نمایند و هر صبح عناب و آلو بخارا هر یک هفت عدد تخم کاسنی
دو درم جوشانیده شکر سفید یا ترنجبین بوزن ده درم داخل کرده بنوشند و غذا مزوره ماش و مغز بادام کم و بخورند و اگر احتیاج باشد ابتدا الفصد نمایند و حجامت کنند و بعد تنقیه
مدمعات در چشم کشند و اکتحال برود احمر سفید و شیاف سماق و عصاره آمله برای حرارت و سوزش چشم معمول مؤلف است و کذا ضماد کاسنی سبز و کشنیز سبز و کاهو سبز و اگر کاهو
بهم نرسد تخمهای او گرفته بروغن گل یا کاهو یا کدو ساییده بر هر دو چشم گذارند و یا پوست هلیله زرد و آمله منقی هر یک سه ماشه برگ حنا سبز برگ گلاب سبز هر یک هفت ماشه شب در آب تر کنند
خیسانیده وقت صبح چشمها را بدان بشویند و این دوا دهند شیره تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز تخم تربز هر یک نه ماشه زرشک هفت ماشه تخم کاهو سه ماشه در عرق نیلوفر و کاسنی
هر یک نه توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده محسوس شود لعاب بهدانه سه ماشه زیاده کنند هفت هشت روز عمل آید اگر صحت نشود
فصد سر و گشایند و تلیین طبع بآب فواکه و یا مطبوخ هلیله و فواکهی علوی خان که در آن شربت ورد مکرر الملیحی باشد باید کرد و غذا بنو ماش با سفاناخ و خرفه با برنج دهند
و بعد از تنقیه این کحل اشک آور بعمل آرند فلفل دارفلفل هر یک یک ماشه زعفران چهار ماشه صندل شش ماشه سنبل الطیب چهار ماشه کافور یک سرخ ساییده در چشم کشند
و تعاهد حمام نمایند و گویند که اگر ازین صحت حاصل نشود تنقیه دماغ بحب ایارج و حب بنفشه مقوی بتربد و غاریقون نمایند و جلاب با اصل السوس مقشر کوفته سه درم و گلقند
ده درم بدهند و غذا مزوره نخود مع گوشت حلوان و نان صاف بخورند و از فواکه انجیر و انگور و مویز و مانند آن بدهند و گویند که اگر بسبب خوردن اغذیه مبخره مثل فول و باقلا و گوشت
گاو میش و عدس و حبوبات با کچری و ماش وغیره باشد و از وقت شروع هضم غذا و تا اتمام هضم سوزش در هر دو چشم بسیار بود بنگرند اگر در مزاج برودت یافته شود سفوف
شبیار دهند و یا این سفوف بدهند اصل السوس مقشر آمله مقشر الایچی کلان هر یک سه درم نبات برابر شربتی نه ماشه خاییدن بادیان هم بین باب مجرب و همچنین الایچی کلان بریان
با هم مصطکی و جوارش آن و جوارش عود شیرین بسیار نافع و اگر در مزاج حرارت بود جوارش عود ترش و شربت زرشک دهند و خاییدن کشنیز خشک در منع آن از مجربات است
و همچنین سفوف نمک با گلاب و آنچه بسبب ورم سپرز و ریاح سوداوی چنانچه در اصحاب مالیخولیا میباشد پدید آید علاج آن مرض نمایند ✤ ✤ ✤

قذی یعنی چیزی در چشم افتادن

هرگاه در غبار و هوای تند چشم خلش کند و اشک بیرون آید و قبل از ان رمد و غیره نباشد بدانند که چیزی در چشم افتاده پس می باید که از مالیدن چشم منع نمایند و بآب گرم بشویند و بدان تکمید نمایند و شیر زنان چکانند و پلک برداشته به بینند اگر چیزی محسوس شود بپارچه یا پنبه بردارند و الا نشاسته باریک سائیده در چشم پر کنند و دمی برآرند پس از پنبه بیرون آرند و گاه باشد که جانوری خرد تر از پشه که بزبان مغلی آنرا طالب العین گویند و بطلیه نیز نامند در چشم او بیزد و درد و سوزش در چشم پیدا نماید درینصورت فی الفور چند قدم باز پس روند و آب نیمگرم در کف گرفته بر چشم زنند و گل ملتانی سرخ باریک ساخته بچشم اندازند و ساعتی چشم را بسته دارند بعده از خرقه یا پنبه صاف نمایند و یا بآب گرم پارچه تر کرده تکمید نمایند و بمیل مشقوب فی الاصلاع بدمند و بضلع او بخارند بلا ایست چشم را بگشایند و آب گرم دران ریزند و بعد زوال او اگر در چشم سرخی باقی ماند شیاف ابیض و شیر دختران اکتحال نمایند یا قطور یکه در رمد گذشت بعمل آرند و اگر خون ریخته اند و بدن ممتلی از اخلاط باشد فصد و تنقیه نمایند تا زدم ... و آنجا که چیزی درشت چون ریزه شیشه و مانند آن در چشم افتد بموچنه بردارند و پنبه بسند و فید در شیر زنان تر کرده نهند و یا سفیدی بیضه مرغ چکانند و اگر ریزه آهن بود و بتدابیر دیگر بر نیاید متصل چشم سنگ مقناطیس بدارند که بدان بیاویزد چنانچه والد مرحومی علاج شخصی آهنگر بهمین نهج فرموده بودند و گاهی فلوس ماهی بسیار رقیق و نرم و کوچک در چشم افتد و بچسپد و بمشکل برآید پس روغن زیتون یا روغن دیگر در چشم چکانند و هرگاه فلس مذکور بچسپد سیاهی چشم نتوپذیرد و از ملتحمه بلند شود و فلس ظاهر گردد بسر میل مضلع بردارند و بعد برآوردن این اشیا اگر در چشم اذیت او باقی ماند بچیزی املس و مدمل مثل شیاف ابیض و شیر زنان و سفیدی بیضه و ذرور ... تدارک کنند و اگر خوف هیجان ماده و ثوران چشم باشد فصد و استفراغ بعمل آرند و برود رمادی و مانند آن برای نشف رطوبت و جلای آن اکتحال نمایند و از حضرت علی کرم الله وجهه منقول است که اکتحال بسرمه مزیل قذی و مصفی بصر است و اکتحال ذرور انزروت خصوصاً با شکر و نشاسته و چشمیزج مخرج قذی و کثیر الفوائد است برای چشم و چسپانیدن برگ شاهسفرم بر چشم جذب می نماید آنچه در چشم افتاده و حدوث یافته دران و اکتحال قلقطار صاف میگرداند چشم را از قذی و مرض نکته گاه باشد که ... باریک مانند تار عنکبوت از سر فرود آید و در چشم بخلد و مردم گمان برند که چیزی از خارج در چشم افتاده است درین حالت کف دریا سنگ بصری توتیای سبز توتیای سفید چاکسوی مقشر برابر همه را سوده در چشم کشند که این مرض را که بهندی روبه گویند سود دارد

ضربه و تفرق اتصال چشم یعنی کوفت و جراحت که بر چشم رسد

هرگاه از ضربه سرخی یا ورم عارض گردد بفصد و مسهل صفرا یا ماء الفواکه تنقیه کنند و اگر حاجت باشد حجامت پس سر نیز نمایند و بعد فصد سفیدی و زردی بیضه مرغ و روغن گل آمیخته پنبه بآن آلوده بر چشم نهند و درصورت حرارت چشم اگر آب کشنیز سبز افزایند بهتر باشد و یا شیاف مامیثا و گل ارمنی بآب کشنیز سبز ضماد کنند و تخم ... تخم خبازی در شیر دختران و روغن گل آمیخته بر پشت چشم ضماد نمایند و شیاف ابیض افیونی بشیر زن حل کرده در چشم چکانند و اگر درد و سرخی باقی باشد آرد مونگ و جز و زردچوبه و گل ارمنی و ماميران زعفران مصطگی هریک یکجزو بآب یا بزرده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند و گاهی بادویه مذکوره زنجبیل و پاه گیر و قرنفل و مرداسنگ اضافه نموده همه مساوی گرفته طلا میکنند و قطور روغن زرد نیمگرم نیز مسکن درد است و کذا شیر دختران و همچنین آب حلبه مسکن وجع است با اندک تسخین و همچنین آبیکه دران خشخاش و اکلیل الملک و بابونه و گل بنفشه و گل سرخ جوشانیده باشند و ضماد افیون زعفران پهٹکری مرداسنگ بآب سوده نیز مفید است و اگر لوده پٹهانی سپیده گندم روغن زرد هریک دو ماشه شکر سفید چهار ماشه در آب سرشته دو غلوله ساخته بپارچه بندند و گرم کرده تکمید نمایند و بعده بر چشم بندند برای تسکین وجع ضربه چشم از مجربات استاد مرحوم است و اگر خون در موضع ضربه بفسرد و ورم قوی پیدا کند چوب سبز درخت گز بسوزند و آبیکه ازان بیرون آید بران موضع بمالند که در حال خون متلاشی گردد و درد تسکین یابد و اگر سرخی شدید در ملتحمه باقی ماند زعفران مصطگی هر دو سائیده بزردی بیضه مرغ سرشته گرد حلقه چشم ضماد سازند و آنچه در طرفه مذکور شد بکار برند و بعد زوال درد و سرخی اگر کبودی در چشم باقی ماند کشنیز و پودینه و سنگ بلبل و زنجبیل طلا سازند و ضماد نانخواه بالعسل یا شراب آمیخته و کذا جمیع اصناف ... و کذا زوفای خشک بزردی بیضه آمیخته و کذا راوند بسرکه و کذا عسل و نمک و کذا تخم بطلو خردل نیز نافع کمنه الدم تحت العین است و آنجا که از تیغ و یا سنگ و غیره تفرق اتصال بر ملتحمه افتاده باشد تدبیر آن نیز فصد و تلیین است و بعد اندک مدت پس اگر خون آمده باشد آنرا پاک کنند و شادنج مغسول بادنگی کافور و دم الاخوین بران افشانند و سخت بر بندند و اگر خون بر نیامده باشد توتیای کرمانی بر و بعد پر کنند و زردهٔ تخم مرغ تنها یا برگ آس سوده با روغن گل و آب کشنیز سبز بهم سرشته بپارچه آلوده ...

برپشت چشم نهند بعد با صلاح جراحت کوشند بنوعی که سد قرحه کو شد در چشم نواب احمدیارخان ریزه چوب ساج خلیده واز برآوردنش اندکی خون برآمد حکیم کبیر علیخان شاگرد حکیم علوی
انزروت مدبر دم الاخوین حضض مکی هر واحد یکماشه در شیر زنان ساماشه و سفیدی بیضه مرغ نیم عدد بانگشت لت کرده در چشم چکانیده نرم بالایش قرص از برگ
قنب ساخته زردچوب و مامیران هر یک سه ماشه مغز بادام تلخ هفت عدد آرد چینه نه ماشه دران داخل کرده در روغن گاو بریان نموده نیمگرم بر چشم بستند و تا سه روز
بسته داشتند و روز چهارم کشادند چشم بحالت اصلی آمد و خون بند شد لیکن طرفه بدید آمد و همه چشم را درگرفت پس هلیله سیاه حضض مکی مامیران چینی هر یک
سه ماشه زعفران یکماشه بگلاب سائیده ساعت بساعت از میل زر اکتحال فرمودند و زردچوب مغاث هندی زعفران انگور شفا هر یک سه ماشه در آب برگ
عنب الثعلب سوده بر پشت چشم ضماد نمودند صحت کلی حاصل شد **انتباه** هرگاه چیزی قاطع همچون آهن و نی وغیره بطبقه قرنیه رسد و جراحتی خفیف کنند و یا جزو
از قرنیه زائل گردد تدبیرش همانست که در حفر و سلخ قرنیه مسطور شد +

حول واعوجاج ثقبه

حول آنست که چشم بجانبی از جهات اربعه مائل شود و سیاهی او از موضع طبیعی زائل گردد و این زوال اگر بجانب فوق یا اسفل باشد صاحبش هر چیزی را دو چیز
بیند و اگر بطرف یمین یا یسار بود ضرر معتد به در بصارت پیدا نکند و اعوجاج ثقبه زوال ثقبه عنبیه ست بسوی یکی از جهات اربع یمین یا یسار یا فوق یا اسفل
و درین ثقبه معوج دیده میشود و علیل جمیع اشیاء را معوج می بیند و **سبب** حول استرخای عضله ست از عضلات محرکه مقله و یا تشنج آن و یا زوال طبقات
و رطوبات و استرخای عضله اکثر بسبب مواد رطبه بلغمیه و گاهی از سده و رمیه یا سوء مزاج بارد رطب و یا تفرق اتصال واقع در عرض آن میباشد و تشنج بباعث
امتلای بلغمی و یا غلبه یبس یا وقوع ورم حار یا بارد بود و بیشتر حول بعد علل دماغی عارض شود و **علامت** استرخائی و تشنجی از فصل استرخا و تشنج جوینده و ایضا در استرخای بلغمی
ثقل و عدم وجع و حدوث آن بعد از نزلات لازم ست و در ورمی وجع و ثقل اگر حار بود وجع شدید و در اکثر با صداع و در سوء مزاج بارد رطب با فج عدم ثقل و حصول آن
بعقب اسباب مبرده مرطبه میباشد و تشنجی امتلائی عقب صرع و سدر بیشتر افتد و عروض آن دفعه میباشد با ظهور آثار بلغم و تشنجی یبسی اکثر بعد امراض حاده و قرانیطس
و عقب استفراغ رطوبات بدن و ریاضات کثیره و بتدریج و بجوانان عارض گردد و در تشنجی ورمی وجع در اغلب اوقات اگر ورم بارد باشد وجع کمتر از ورم حار باشد و آنچه
زوال طبقات و رطوبات سبب بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و گاهی اشک سائل شود و بالجمله حول یا مولودی بود و آن لاعلاج ست و یا بکودکان و یا بزرگان افتد
یعنی حادث باشد و این بقول جالینوس اکثر بسبب بعض علل راس مثل صرع و سدر و دوار عارض میشود و **سبب** زوال الثقبه عنبیه یا ورم عنبیه ست و علامتش وجع و صداع
ست اگر حار باشد و یا ثقل تنها اگر بارد بود و یا یبس آن و نشانش خمور حدقه و تقدم اسباب موجب یبوست مثل حرکت در آفتاب یا استفراغات مفرط یا ملازمت صوم
خصوصا در زمان حار یا تناول اغذیه مجففه مانند عدس و کلم و گوشت قدید و یا از رطوبت عنبیه باشد و تابع آن سیلان اشک و رطوبت چشم میباشد **علاج** در حول
استرخائی و در تشنجی امتلائی بعد نضج بمنضج بلغم یا شربت اصول و گلقند یا سکنجبین عنصلی یا بزوری تنقیه بمسهل و ایارجات و غراغر نمایند بدستوری که در فصل استرخا و تشنج
مذکور شد و تلطیف تدبیر کنند و در حمام نشینند و ادویه مقوی مثل روشنائی در چشم کشند و آب برگ زیتون سعوط نمایند و اطریفل صغیر خورند و روغنهای گرم محلل مثل
روغن بابونه و شبت و زنبق و نرگس بر سر مالند و گویند که اکتحال بسرمه ممزوج به بندق هندی چشم را بموضع او بسهولت باز گرداند و کذا القطر ان فی قنه مخلوط بسرمه و کذا اکتحال
شنج و لیسد و حول که باسفل باشد اما استرخای عصب بود و دران معالجه بدانچه استحکام او نماید مثل تضمید پیشانی با آس و مازو و بلوط و گل ارمنی کنند و آنچه از ورم باشد اگر حار
بود بفصد قیفال و تنقیه دماغ و استعمال اشیای بارده مسکنه مثل شیره تخم خیارین و شربت بنفشه و قرص کافور و آب هندوانه و ماء القرع و قطور شیر زنان و سفیدی بیضه مرغ
در چشم و طلا نمودن از بیرون بعصاره مامیثا و صندل بآب عنب الثعلب و گلاب و آب برگ کاهو سوده و کذا طلا بروغن سفرجل یا روغن بنفشه و طلا شیر با گلاب
یا بآب سرد بر چشم و اگر ورم بارد بود باستفراغ از حب صبر و یا ایارج لوغاذیا مقوی بتربد و غاریقون و شحم حنظل و عصاره قنطوریون دقیق و مانند آن علاج کنند پس
بآبیکه در آن اکلیل الملک و تمام و نخاله گندم و بابونه و مرزنجوش و سنبل الطیب جوشانیده بر چشم نطول نمایند و بعد از آن جوارش اترج استعمال کنند و آنچه از سوء مزاج بارد
رطب ساذج باشد جوارشات استعمال نمایند و غذا اسفید باجات معمول بلبلاب حار و نطول مذکور بکار برند و انچه از تفرق اتصال باشد لاعلاج ست و در تشنجی یبسی

که اکثر بسوی فوق میباشد بتقویت و ترطیب دماغ از نطولات و مالش روغنهای رطب بر سر و غیر آن که در علاج تشنج یابس مسطور شد پرداز ند و شیر خر و شیر دختر در
چشم چکانند و تقطیر خون شقین و یا فاخته و تضمید سفیدی بیضه و روغن گل و اندکی شراب و بستن چشم سفیدانند و اشربه مرطبه مثل شربت بنفشه و شربت خشخاش و شربت نیلوفر
و شیره تخم خرفه و ماء الشعیر دهند و اگر تپ نباشد شیر خر و روغنهای مرطب بنوشانند و شیره بز و گاو و روغن بادام قریب بنفع اوست و استعمال ماء الرمانین با شکر و انکباب
بنجار آبیکه دران بنفشه و نیلوفر و جو مقشر نیکو فته و مانند آن جوشانیده باشند نافع ست و آنچه از زوال طبقات و رطوبات بود و تدبیرش تنقیه دماغ از رطوبت و منع ابدای ریاح
ست باستعمال ایارجات و حبوب بطوریکه در فالج و لقوه گذشت و بعد ازان بهر تحلیل ریاح آبیکه دران بادیان و اصل السوس و بابونه و اکلیل الملک و مانند آن جوشانیده باشند
تکمید چشم نمایند و بطبیخ زیره و شیح و صعتر و زوفا و مرزنجوش نطول سازند و مامیران یا زرد چوب و آب بادیان ضماد کنند و اگر ماده در معده بود تنقیه معده بقی و اسهال نمایند
و جوارشات گرم محلل ریاح خورانند و تجوید هضم نمایند و کحل دخان سندروس در جمیع اقسام حول بادی معمول است و بعضی گویند که چون آمله بر قطعه آهن بسایند تا مثل
سرمه گردد اکتحال آن حول را مفید ست و بقول طبری و حکیم علی گاهی حول بزرگان از اسباب شتی باشند اکثر آنها معروف اند مثل فالج و لقوه و علاج همه
علاج این امراض ست و گاهی حول غریبا بغیر مرض دیگر واقع شود و آن از زوال بعض طبقات یا تحرک جلیدیه بسوی جانبی یا بعض زوال او از موضع خود بود و سبب
درین حصول ریاح غلیظ و رطوبت ست میان طبقات چشم پس حول که دفعةً بسبب زوال طبقه صلبیه از ریاح غلیظ بخاریکه زیر او در آید عارض گردد حول بسوی فوق باشد
گو یا که بیمار بدان طرف می بیند و حرکت چشم او بطی بود و آنچه بسبب زوال طبقه مشیمیه باشد حول از جمیع جوانب چشم بود و صاحبش بهر طرف از فوق و تحت و یمین و یسار که
بیند نظر او نظر حول باشد و آنچه از زوال طبقه شبکیه باشد حول او بطرف اسفل بود گو یا که مریض بطرف سینه خود می بیند و حرکت چشم او سریع باشد و آنچه دفعةً بسرعت بسبب
ترعزع و رطوبت زجاجیه از موضع او حادث شود حول مضطرب بحرکت غیر ارادی چشم باشد و آنچه از زوال جلیدیه بود بسبب زوال او حول پیدا آید پس اگر بسوی فوق زائل شود
هر چیز را که بیند دو چیز نماید و اگر زوال او باسفل باشد هر شئی را غیر ثابت در موضع واحد گمان کند و آنچه از زوال غشای عنکبوتیه باشد پس اگر بفوق زائل شود حول مع
کثرت ضعف بصر بود حتی که گاهی چیزی نه بیند و میلان چشم او بسوی فوق باشد گو یا که ببالا می نگرد بهتر از آنچه بسوی اسفل بیند و اگر تقلص و زوال او باسفل باشد حول
مع شخوص چشم بود و هرگاه چیز را از قریب بیند خوب دیده نشود و هرگاه از بعید به بیند بهتر بیند و اگر حول دفعةً از نقصان رطوبت بیضیه یا میل او بجانبی بسبب توجع و ضغطه
یا حرکت بخارات غلیظه حادث شود با حول ضعف بصر باشد و اکثر آنچه به بیند اغبر اللون برنگ طبقه عنبیه بیند و اگر حول بغتةً از زوال عنبیه عارض شود میل او بجانبی باز
هر دو موق با غمد و مع ضعف و دقت نظر بود و اگر از زوال قرنیه باشد مع حول تزعزع در چشم حادث شود و حالت شبیه باختلاج پیدا بود و اگر از زوال ملتحمه باشد حول غیر
ثابت بود ساعتی چشم او مائل گردد و از شکل خود متغیر شود و چنان باشد که چشم بجانبی که بصر او مائل شده کشیده میگردد و بعده ساکن شود و زائل گردد و بعد از ساعت
و این باکثر بمشائخ حادث شود و علاج این جمیع اقسام قریب بیکدیگر ست و زیادت و نقصان دران بحسب مزاج و سن باشد بالجمله ریاح غلیظه بخاری که بسوی سر
و چشم مرتقی شود یا از معده بنا بر اجتماع اخلاط دران متصاعد گردد یا از جمیع بدن مرتفع شود پس آثار امتلای معدی از غثیان و فتور اشتها و فساد هضم و تخیلات
روبروی چشم در اوقات امتلا دریافت نمایند و علامات امتلای جمیع بدن از کسل و ثقل و خبث نفس و تقلب و دوار و ارتفاع بخارات گرم بسوی راس و سرخی روی
و چشم در وقتی و سکون آنها در وقت دیگر معلوم کنند و هر چونکه باشد هرگاه ارتفاع بخارات بسوی سر و چشم ثابت شود لازم ست که مزاج مریض و سن او و وقت حاضر
دریابند و استفراغ ماده حسب امکان بموجب قوانین او نمایند و هرگاه اراده تنقیه معده کنند در اکثر با یارجات یا صبر با مصطکی که هر کدام ازین هر دو را بسقمونیا
تقویت داده باشند استفراغ او نمایند و بهترین چیزها که برای تنقیه معده بشرط عدم مانعی درین مرض خواهد غیر آن استعمال نمایند این حب ست که افسنتین رومی غاریقون زرد
دو درم گل سرخ یکنیم درم مصطکی سه درم تخم کرفس انیسون هر واحد دو ثلث درم رب السوس دو دانگ صبر سقوطری پانزده درم هلیله سیاه سه درم سائیده در آب برگ ترنج
یا با آب بادرنجبویه سرشته حبها سازند و سه درم ازان با آب نیمگرم بدهند و سه بار هفت روز در میان مهلت داده استعمال کنند و از اغذیه غلیظه بسخره پرهیز ند و از طعام
شب منع سازند و اگر اراده استفراغ بدن باشد بطبوخ افتیمون تنقیه او نمایند و برای تقویت دران صبر و مصطکی مع غاریقون اضافه کنند و چند بار بعمل ارند اگر
مزاج مریض احتمال کند و بعد تنقیه بدن پرهیز صادق و پوشیدن برقع که هر دو سوراخ او تنگ باشند لازم گیرند و رفاده که دران سر بچه مثقوب الوسط بر شکل چشم ساخته نهاده باشند

بعد تقطیر اندکی سفیدی بیضه بر چشم ببندند و روی و چشم و گوش سر از هوای بارد محفوظ دارند و ایضا بعد تنقیه بدخول حمام هر روز و تناول اطریفل صغیر یا کبیر حسب احتمال مزاج لزوم نمایند و بعد ازین تدابیر سعوط حسب مزاج مریض استعمال کنند اگر سعوط حار مناسب باشد بروغن مصطکی و ناردین و اگر سعوط بارد واجب بود بروغن بنفشه و نیلوفر بعمل آرند و تضمید حسب واجب نمایند و گاهی از ریح در چشم حالتی شبیه بحول حادث شود و بواسطهٔ ریح بسوی یک جانب کشیده گردد و باوی اختلاج و حرکت غیر اختیاری باشد و علاجش استفراغ بمسهل و حب ایارج و غراغر منقی راس از رطوبات و تنقیه معده و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و اقتصار بر اغذیهٔ ناشفهٔ صالح الکیفیت است بعد ازان بیضهٔ بشکل عین مثقوب الوسط ساخته بعد تقطیر اندک سفیدهٔ بیضه بر چشم ببندند و گویند که علاج مزمن مثل حول مولودی علاج پذیر نبود **و در اعوجاج** **تقلب** که از ورم عنبیه باشد فصد و تنقیه بحسب خلط غالب نمایند و تلطیف غذا و طلا بصندل و عصارهٔ مامیثا آب کاسنی و گلاب سوده و چون حدت دم و حرارت ملمس تسکین یابد استعمال محللات نمایند مثل نطول مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و گل بنفشه و حلبه و آنچه از یبس عنبیه باشد استعمال مرطبات نمایند بنوعی که در حول تشنجی یبسی گذشت و آشجو و یا فالوده و حریرهٔ جو مقشر با شربت نیلوفر و بنفشه و روغن بادام شیرین و گوشت فربه و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و استحمام بآب شیرین نیم گرم خصوصا بعد انهضام غذا و شستن چشم بشیر زنان و انکباب بر بخار آبیکه دران بنفشه و نیلوفر و جو مقشر نیکوفته جوشانیده باشند استعمال نمایند و آنچه از رطوبت عنبیه باشد استعمال مجففات مثل تناول گلقند و سکنجبین بزوری و تنقیه سواد رطب مثل دواء التربد که از تربد مدبر ده درم و مصطکی و زنجبیل هر واحد یکدرم و شکر مساوی ساخته هر شب یکمثقال آنرا تناول نمایند و صبح گلقند بنجدرم بآب گرم بدهند و قلایا و مطنجنات خورانند و بکحل عزیزی و یا بباسلیقون اکتحال نمایند **فائده** حول که بصبیان شیرخواره عارض شود سببش اکثر استرخای عضله است از عضلات مقله و بعد از صرع حادث گردد و بسبب شیر ردی و خوابانیدن و نگریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع میشود و باشد که بواسطهٔ آواز بلند و مهیب و مانند آن چیزی مفزع که یکبارگی طفل را بجنبش آرد مرض مذکور عارض گردد و علاجش آنکه هرگاه حول بفوق یا اسفل بود بر روی او برقعه که در برابر حدقه سوراخ تنگ داشته باشد بپوشانند و چراغ مقابل آن سوراخ برافروزند تا طفل پیوسته نظر بران دارد و اگر حول بطرف یکی از هردو موق باشد پارچهٔ سرخ بر گوشهٔ چشم که مخالف گوشه مائل باشد آویزند که دائم نظر آن بسوی او باشد و یا دفعتا ساز بطرف مخالف نظر بنوازند و لوح منقش بصور مذهب و اجراس مصوت بدان طرف نهند و سرمه بآب یاسمین پرورده با مشک یا عنبر اکتحال نمایند و شیاف عنبر بعصارهٔ زیتون سوده بیرون چشم بمالند و یا بندق هندی را افشرده اثمد دران پرورده اکتحال کنند و سعوط بعصارهٔ برگ زیتون نمایند و در معالجه تهاون نورزند و دایه را غذا لطیف دهند مثل تیهو و جوزهٔ مرغ و تدرج و لحم حمل صغیر خصی و در صورت بودن صرع سبب حول اغذیهٔ بخار انگیز و ادویهٔ مجففه از دایه دور دارند و از جماع منع فرمایند و اگر مزاج او احتمال کند او را منقی رحم مثل حمرنا و دواء المسک و شلیثا بدهند و اگر آثار امتلاء دریابند تنقیه نمایند تا شیر او اصلاح یابد و طفل را بوزن یکحبه معجون کاسکینج و دو حبه شاهبانگ در شیر دایه هر روز بدهند و گاهی طفل را بقدر یکحبه آب شاهبانگ در همون او روغن ناردین سعوط نمایند و هر روز بدفعات سر طفل از روغن ناردین بمالند و کف پای او باکثر اوقات دلک کنند

جحوظ یعنی بیرون آمدن و بزرگ شدن چشم

و این یا بسبب شدت انتفاخ مقله و ثقل آن از امتلای مادهٔ ریحی یا خلطی رطب یا مائیت حاصله دران باشد و یا بسبب شدت انضغاط مقله بسوی خارج از خنق و قی منیف و صداع قوی و نعرهٔ سخت و طلق شدید و ترحر و از هرچه موجب حصر نفس باشد و یا بسبب استرخای علاقهٔ مقله و عضلات حافظ علاقهٔ مذکور و انهتاک او بود و در امتلای ریحی و خلطی یا ماده در نفس چشم باشد و یا بمشارکت دماغ و بدن بود چنانکه عند احتباس حیض میباشد و در انضغاطی گاهی باوجود انضغاط از میل ماده بسوی چشم نیز باشد چنانچه وقت عدم نقای نفاس و گاهی از فساد مزاج جنین یا موت او و تعفن او باشد و جحوظ استرخائی که از استرخای عضله فقط بود بصارت باطل نمیکند و آنچه با انهتاک او باشد بطلان بصر می نماید و جحوظ که در مثل خوانیق و اورام حجب دماغ و در ذات الریه افتد سببش انضغاط بود و گاهی بسبب امتلا نیز باشد و اکثر جحوظ مع دسومت محسوس میشود و با تورم در قرنیه میباشد و جمیع اقسام جحوظ از ضعف بصر خالی نباشد و حنین و رازی گویند که هرگاه نتوء عین از ضربه یا سقطه بر سر افتد اگر بصر او باقی بود بدانند که در عضلهٔ ممسک عین تمدد عارض شده و انهتاک آن نشده و اگر نتو از غیر ضربه باشد از استرخای عضله باشد و اگر با وجود این ذهاب بصر عارض گردد بدانند که آفت بعصبهٔ مجوفه رسیده **تشخیص اقسام این مرض** باید که معلوم نمایند که بصارت باطل شده

ضعیف گشته اگر باطل شده باشد از انهتاک عضله بود و اگر ضعیف باشد نظر کنند که با نتو مقله عظم در حجم چشم هست یا نه اگر باشد جحوظ امتلائی باشد بعده بپرسند که در چشم ثقل محسوس میشود یا نه اگر گوید خلطی باشد والا ریحی بود و اگر عظم حجم یافته نشود حال سیلان اشک غلیظ اندکی لزج و احساس تمدد واقع از داخل بسوی خارج بپرسند اگر مریض اقرار آن کند و با آن اسباب انضغاط نیز یافته شود جحوظ انضغاطی باشد و اگر عظم حجم مقله و آثار انضغاطی هر دو موجود بود از امتلا و انضغاط هر دو باشد و اگر عظم حجم مقله و سیلان هیچ نباشد و تمدد اندکی بود و حدقه بحرکات مضطربه بغیر اختیاری متحرک باشد جحوظ استرخائی بود **علاج** اگر جحوظ اندک و سبب او خفیف باشد بستن عصابه قوی و خوابانیدن بر پشت و تلطیف غذا و قلت حرکت و ادامت تغمیض و اکتحال شیاف سماق و شیاف اقاقیا کفایت کند و اگر قوی باشد در امتلائی حسب ماده تنقیه بدن و دماغ بفصد و حجامت نقره و مسهلات و حبوب مناسبه و حقنه حاده نمایند و احمد بن ثابت گوید که تنقیه بهلیله کابلی و کذا مطبوخ فواکه نافع جحوظ عین ست و بالجمله اسهال نافع ترین اشیاست در اصناف جحوظ و کذلک وضع محاجم بی شرط بسیار بر قفا و ربط رفائد و در ابتدا پاره صوف در سرکه و آب بهی تر کرده بر چشم بندند و با آب سرد و یا آبیکه در ان پوست انار جوشانیده باشند بر چشم نطول کنند و روادع قوی مثل آرد باقلا و سفیدی بیضه و گل مختوم و آب کشنیز سبز ضماد کنند و بعد ابتدا برای تحلیل ماده مثل حلبه و تخم کتان و مرو زعفران استعمال نمایند و هلیله زرد و دار فلفل و انزروت و کف دریا و شیاف مامیثا با آب بادیان یا آب پیاز اکتحال نمایند و اکتحال شیاف عنبر و سنبل نیز نافع ست و دیگر اشیای اشک آور و قابض و مشدد چون شیاف سماق وغیره در چشم کشند و تقلیل غذا ضرور شناسند و از امتلا و قی و عطاس و شراب احتراز ورزند و آنچه بلغم دفع کند مثل حبی که از رب السوس و فلفل و شکر مساوی ساخته باشند یکی بعد دیگری در دهن دارند **و در جحوظ انضغاطی** قطع سبب نمایند و خریطه سرمه یا قطعه آجر در رفاده نهاده بر چشم محکم به بندند و بر پشت بخوابانند و روی را با آب سرد که در ان گلنار و برگ زیتون و برگ علیق و پوست خشخاش و کاسنی و عصی الراعی وغیره قابضات جوشانیده باشند بشویند و استعمال غسول اطریفل جبلی سفید و اطلیه قابضه چون پوست انار و اقاقیا و گلنار و حضض مکی و صبر و عصاره لحیة التیس و برگ علیق و فیروزه و برگ بنفشه سبز و سفیدی بیضه و آرد گندم و برگ زیتون بری و عصاره برگ عوسج و اطراف مورد و آب آس و کاسنی سائیده و آب عصی الراعی بر چشم طلا کنند و بر بندند و ضماد آرد باقلا و گل سرخ و کندر کوفته بسفیدی بیضه مرغ سرشته نیز نافع و اکتحال بخسته خرما محرق و سنبل الطیب و کذا عصاره برگ علیق خشک مسحوق جید النفع ست و فصد و تلیین درین قسم نیز مفید گفته اند و مسیح گفته که علاج جحوظ حادث بعد غضب شدید یا صیاح شدید یا قی عنیف در همان ساعت فصد و ضماد چشم بادویه قابضه مثل گلنار و اقاقیا و حضض و مانند آن و احتقان بحقنه حاده و چکانیدن در چشم آب سماق و بستن بر فاده و بر پشت خواب نمودن و ترک شراب و لحم و تقلیل طعام و پرهیز از عطسه و قی ست و اگر حرارتی با آن نباشد چیزی در دهان دارند که انحدار بلغم نماید و بقول حنین در نتو عین که از ضربه حادث شود بعد فصد تقطیر خون کبوتر یا خون شفنین و وضع پنبه مبلول بسفیدی بیضه در روغن گل تا روز دوم و در روز سوم تکمید بآب و نمک و تقطیر شیر زنان نافع و گویند که ضماد برگ خلاف و گل او نیز نتو ضربی را مفید ست و در طلقی که از قلت سیلان خون نفاس یا فساد جنین باشد تدبیر ادرار طمث و اخراج جنین بعمل آرند **و در جحوظ استرخائی** تنقیه بمسهل و ایارجات کبار و استعمال غراغر و شمومات و معاجین گرم بدستوریکه در استرخا مذکور شد نمایند و بعد تنقیه قوابضات مذکوره استعمال کنند و بادویه یبس کننده رطوبت و اشک آور مثل هلیله زرد و دار فلفل و انزروت و زبد البحر و مانند آن و آب پیاز و رازیانه و کرفس اکتحال نمایند و ادویه حاده مانند کندش و جندبیدستر و خردل و فلفل و مرزنجوش بویند و گویند که در جحوظ رطوبی بعد استفراغ بدن بحب صبر و حب ایارج و مانند آن این سعوط بکار برند بگیرند روغن مصطکی یکجزو و مشک ربع جزو و بران اندک آب زوفا مطبوخ انداخته حل کنند تا مخلوط گردد اندکی از ان سعوط نمایند و اندک اندک مدام بیفزایند تا بوزن یکدرم برسد بعده موشونیز بریان بکوبند و با زعفران بسایند و در صره بسته ببویند و اگر عطسه افراط کند سرکه و گلاب و قدری روغن گل باهم آمیخته در بینی چکانند و اگر ازین هم ساکن نشود چیزی تلخ مثل صبر بخایند و اگر حاجت بکثرت تعطیس افتد اندکی کندش هم در سعوط مذکور افزایند و هیچ چیز درین مرض به از تعطیس نیست لیکن نزد راقم احوط آنست که هنگام تعطیس چشم را بر فاده بسته دارند و آنچه از اورام دماغ و ذات الریه عارض شود بزوال سبب آن زائل میگردد و در اختصارات ست که در جحوظ حادث از خناق فصد قیفال و حجامت نقره و استفراغ بدن نمایند و اگر از صداع شدید باشد فصد قیفال و تدبیر خاص بصداع کنند گیلانی مینویسد که اگر مرض از صفرای لذاعه باشد باقی در شرح +

عشا یعنی شب کوری

سببش غلظ رطوبات چشم یا غلظ روح باصره است از بخارات غلیظه که از اخلاط غلیظه در چشم یا در دماغ یا معده متولد شوند و فرق میان اینها چنان کنند که اگر

مرض بریک حال قائم بود بدون تغیر و تبدیل و در بعض اوقات سببش در نقص چشم باشد و اگر متغیر گردد در بعض اوقات و با آن صداع و ثقل راس و دوار باشد از بخارات
دماغی باشد و اگر در گرسنگی خفت و در امتلا زیادتی مرض رو نماید از بخارات معدی بود و گاهی بکثرت مقام در آفتاب و بسیار نظر کردن بدان و بچیزهای بسیار روشن و براق
بسبب تحلیل لطیف از روح باصره موجب غلظ آن میگردد و این از تقدم سبب و دشواری حرکت چشم دریافت شود **علاج** اگر آثار غلبهٔ خون معلوم شود فصد سر رو نمایند
والا بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج و حب عشا تنقیه کنند و غرغرهٔ منقی دماغ بعمل آرند و کندش و صبر و جندبیدستر بویند و یا فلفل عوض صبر نموده بدان تعطیس کنند
و یا عطوس کندش شونیز فرفیون فلفل زراوند حب بلسان جندبیدستر مشک عاقرقرحا بورهٔ ارمنی مساوی باریک سوده بعمل آرند و یا از اسطوخودوس شحم حنظل جندبیدستر
هر واحد سه درم کندش هشت درم عطسه آورند و اگر کندش یکدانگ بروغن بنفشه بعد تنقیه سعوط کنند بر الیوم ست و مجرب کندی و کذا کماشیر در روغن مذکور سه بار و بهر تلطیف
قبل از طعام شربت زوفا یا زوفای خشک سائیده با شهد یا آب بخورند و یا سداب خشک سفوف سازند و شربت سکنجبین بزوری که در آن صعتر حل کرده باشند و یا عسل باندک
صعتر و یا شربت آب طبیخ سداب و اکل و شرب افسنتین نیز نافع ست و گویند که اگر ازین تدبیر زائل نگردد فصد عرقین ماقین یا حجامت قفا نمایند غذا قلیهای لحوم لطیفهٔ مولد خون
لطیف و زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت تناول نمایند و بعد هضم تام اندکی شراب کهنه بنوشند و مداومت اطریفل و جلنجبین با آب گرم نافع شناسند و بر آبیکه در آن ادویهٔ محلله
چون بادیان و شبت و بابونه و نمام و سداب و مرزنجوش جوشانیده باشند انکباب نمایند و انکباب بر طبیخ شلجم نیز مفید بود و لحوم ماکیان و دراج و تیهو و قبج بریان مع فلفل
و دارچینی و زنجبیل و یا نخوداب با فلفل و مغز تخم قرطم و قرنفل و دارچینی غذا سازند و ایضاً اطعام باغذیهٔ حریفه با ادخال حلتیت و پودینه و خردل و صعتر در طعام نیز نافع باشد
و خوردن ترب و کذا حرف ملطف بخارات ست و بقول اهل هند تخم سرس چهار درم سوده در آرد آمیخته نان پخته خوردن و همچنین تا سه روز بعمل آوردن نافع شبکوری ست
و از اشیای غلیظ و بخارانگیز مثل عدس و لوبیا و باقلا و کلم و کثرت اکل خرفه و غذای شب اجتناب ورزند و گویند که صاحب آن باز خوردن سر مرغ اجتناب نماید که آن
مورث عشاست و زهرهٔ گاو قدری در شیشه کرده دو روز در آفتاب گذارند پس اکتحال نمایند و اگر قدری مر و زعفران بمساوی سوده آمیخته سه روز دیگر در آفتاب
داشته بعمل آرند نیز مفید بود و اکتحال مرارهٔ بز مخلوط با آب بادیان و عسل نیز نافع و نوشادر شب یمانی سوخته برابر گرفته باریک سائیده در چشم کشند و چون دارفلفل و وج
در جگر بز بجلانند یا کارد زده ادویهٔ مذکوره یا دارفلفل و نمک هندی و سنگسبویه و دارچینی سوده بران بپاشند و بر تابه بریان نمایند و آبیکه ازان برآید در چشم کشند یا بچکانند
نفع عجیب بخشد و گاهی نمک لاهوری و گاهی بادیان عوض وج میکنند و ادویهٔ سائیده در آب مذکور آمیخته اکتحال می نمایند و انکباب بر بخار او و خوردن گوشت جگر او
بریان نیز بسیار مفید ست تا سه روز متواتر یا زیاده بعمل آرند و جگر خرگوش بدستور و اکل دماغ شتر یکمثقال و کذا کبد ثعلب و کذا خردل السلق نیز نافع و اکتحال دارفلفل و اثمد
و دارفلفل و قنبیل مساوی سوده مفید و ستودهٔ جالینوس ست و کذا اکتحال بفلافل ثلثه باریک سوده سخت سودمند ست و خون بر نورستهٔ کبوتر بچه گرما گرم در چشم کشیدن
و کذا اکتحال بخون جانوران گرم مزاج مثل ورشان و شفنین و کبک و کبوتر گرم گرم و بسرگین ورل و سقنقور و شیاف قلی و شیاف زنگار نیز نفع میکند و یا مرارهٔ گوسفند
یکجزو و فلفل دو جزو راتینج سه جزو بعسل سرشته استعمال کنند و گویند که اکتحال با آب بادیان و عسل و نوشادر بعسل یا آب پیاز سفید یا آب کچکلنی تازه یا آب گندنا یا سماق
یا آبیکه در آن پوست بندق هندی سوده باشند و یا مغز کلنگ یا زهرهٔ لقلق و یا مگس یکعدد با چند دانه فلفل در شیر زن بظرف مسی سوده و یا فلفل و یا قرنفل در لعاب
دهن اسپ سوده یا حجر بحاری یا زهرهٔ کبک و مشک و مروارید ناسفته یا بول نعجه در صلایهٔ مس سائیده تا سیاه گردد یا نطرون با آب حل کرده یا آب انار شیرین در آفتاب گذاشته
تا غلیظ گردد یا زیاوت کبد ضبع خشک کرده سائیده یا انزروت بر جگر بز پاشیده بریان کرده یا زهرهٔ بز وحشی و جبلی یا زهرهٔ کبک با آب بادیان آمیخته یا جگر روباه یا زهرهٔ حربا
یا خنفسا بصفین قطع کرده میل در آن فرو برده یا کبد غراب یا جگر گرگ یا عروق الصفر یا بعر ظبی وقت تولد او گرفته خشک کرده سائیده یا صمغ زیتون بری یا کباش قرنفل
یا عصارهٔ برگ غرب یا شیر عرب یا دارفلفل و مشک یا صدید جگر دج که بران وج و سونیز سوده پاشیده بریان کرده باشند و یا اناغالس بعسل و یا افسنتین و یا آب انار شیرین
و آب انار ترش و عسل هر واحد یکجزو و آب بادیان نیم جزو در شیشه کرده فلفل و زعفران سوده در آن انداخته چهل روز در آفتاب داشته باشند یا زهرهٔ غزال یا دردی خمر یا زعفران
یا عصارهٔ برگ طرخشقوق یا آب سرس یا مغز سمندر بعسل در بول بز سائیده یا نمک لاهوری یا دارفلفل بخرات سائیده و یا زنجبیل با آب سوده یا آب گل کسونجی یا آب
شاخ نرم سهجنه با عسل آمیخته یا اهلیله و دارفلفل بشهد آمیخته تا یکهفته یا فلفل سیاه در زهرهٔ ماهی رهو تر کرده خشک نموده سائیده یا بلیلهٔ سیاه زنجبیل فلفل کوفته بیخته

حب ساخته تا ب ساییده هر واحد مفید ست و اکتحال زهرهٔ گرگ بر الساعة ست و آب ادرک در چشم کشیدن یا چکانیدن از مجربات الد مرحوم ست و صابون یکسرخ
مرچ سیاه دو حصه در آب باریک سوده اکتحال نمودن و یا چرک قلیان عوض فلفل گرفته بدستور بعمل آوردن معمول راقم ست و کذا شیاف و سنج الاذن مجرب و اکتحال شیاف
مرارات درین باب از مجربات حکیم علی ست و اگر سونٹھه مرچ پیپل تخم کرنجوه هلدی دارهلد نمک سنگ پوست بیخ ارند سنکهه یعنی بوق کوفته بیخته در شیر گوسفند ساییده
در چشم کشند نیز نافع بود و سنگ بصری شب یمانی بریان هر واحد یکتوله نبات دو توله هشت ماشه در آب لیموی کاغذی کهرل کرده شیاف ساخته بکار بردن برای عشا و دیگر
امراض چشم از بیاض استاد مرحوم منقول ست و اگر آب سداب و آب کشنیز مساوی بجوشانند تا به نیمه آید دو سه نوبت در چشم چکانند شب کوری را مفید بود و یا از مشک یکدانگ
سانغ هندی مامیران چینی هلیلهٔ زرد هر واحد یکدرم سرمه ساخته بعمل آرند و کحل فلفل که در زهرهٔ بز پرورده باد و یه دیگر میسازند درین باب از مجربات صاحب مجموعهٔ بقائی ست
و کحل روشنائی و برود حصرم و اکتحال بمغز ساق کلنگ یا روغن بلسان و افتیمون با هم یا بول ایل یا آب گندنا و باسلیقون و شیاف جاوشیر و اکسیر و ضماد عصارهٔ کراث
بسماق نیز درین باب مفید ست و **مؤلف** اقتباس گوید که این علت بی ترکیبی خون کمتر باشد پس اول رگ قیفال زنند و بفاصله سه چهار روز رگ ماقین و چند
کشایند و تنقیهٔ دماغ بحب قوقایا و ایارج و مطبوخ اسطوخودوس مسهل تالیف حلو یخان کنند و بعد تنقیه اطریفل اسطوخودوس حکیم ممدوح و جوارش اهلیلجی خورانند
و روشنائی کبیر و صغیر و شیاف مرارات در چشم کشند و صبح و شام دو سه قطرهٔ خون خفاش گرما گرم در چشم چکانیدن عظیم الاثر ست و همچنین خون زیر بال بوم همچنین
خوردن کباب جگر بز و رطوبتی که از ان بچکد گرفته دار فلفل و نمک هندی سوده آمیخته بمیل در چشم کشند و دار فلفل و وج و رابا اندکی بورهٔ ارمنی سوده در چشم کشیدن
از مجربات ست و لیکن هر روز نیک بز ذبح نموده بفقرا دهند و صاحب مصطفوی گفته که کرم شب تاب یکعدد شب یکشنبه با برگ تنبول بخورند و یا قطرهٔ خون تازه خر در
چشم چکانند و یا زهرهٔ ماهی رهو و یا فاخته و یا گوزن در چشم کشند و حلوای دارچینی و سفوف آن تنها با عرق بادیان از مجربات راقم ست و اگر بسبب صعود بخارات بد
بدماغ باشد روغن بنفشه بادام در بینی و گوش چکانند و اندکی کتیرا در سرمه آمیخته در چشم کشند و پنبه که بچهارم حصهٔ آن روغن گل یا بادام باشد تر کرده
تارک سر نهند در روزی بست و پنج مرتبه بلکه زیاده و تخم فرنجمشک هفت ماشه و شربت ... و سکنجبین ... عنو یخان هر یک یکنیم توله در عرق ابریشم ساده و گاؤزبان
هر یک هفت توله بخورند و غذا قلیه و قورمهٔ بزغاله بنان ... مرغ ... در ان افتاده باشد اگر مریض ... باشد هم نافع بود و اگر در ریح البواسیر کهنه بخار
بدماغ رفته شبکوری پیدا کند وقت شب سر بر بخار طبیخ شلجم ... عرق بسیار آید و از پنبهٔ کهنه لمحه لمحه پاک سازند که تمامه خشک شود پس آنوقت حب سیاه و سرمه هر دو
برابر سوده در چشم کشند در تمامی روز و شب دوازده یا پانزده مرتبه که در یکهفته صحت میشود و گاهی این مرض بسبب بسیار بودن در آفتاب و اندر هوای گرم افتد پس
آب بیخ یا پرورده فا بقر در چشم زنند بکرات و در ترطیب بدن کوشند و آب برگ سداب گلاب و روغن کدو و آب کاهو هر یک یکدرم نبات چهارم حصه بمیل زر در چشم کشند
و ایضا سرمه که بگلاب و عرق کاسنی ساخته باشند نافع و **ماهرن** و رازی گویند که فلفل دو درم دارچینی یکدرم عروق الصباغین نیم درم نانخواه ربع درم ساییده
اکتحال کردن و ایضا دو درم از ان خوردن بهر ازالهٔ عشا عجیب و مجرب ست و **طبری** گوید که اگر ترب مع بادیان و دار فلفل جوشانیده بر ان انکباب نمایند شبکوری را
اصلاح دهد و اگر بعد تنقیه و غرغره و تعطیس و پرهیز بگیرند جگر بز سوخته یکدرم و دار فلفل حضض صبر سقوطری هر واحد یکدرم ساذج دو درم نیم درم ساییده در شراب کهنه
بسرشند و بر آفتاب به مسی مطبوخ کرده بگذارند تا خشک شود بعده جدا نموده باز باریک بسایند و به آب بادیان سرشته بر ظرف مسی طلا کرده خشک نمایند بعد از ان کوفته بیخته
اکتحال نمایند در یکروز شبکوری را زائل کند و اگر مرض مشکل گردد بابونه اکلیل الملک شیح قیصوم مرزنجوش برگ تمام بادیان گرفته سبوس گندم یک کف کبیر داخل کرده
در آفتابه بجوشانند تا مهرا شود بر ان انکباب نمایند و هرگاه نیم گرم بماند بهمان آتش مذکوره تکمید چشم کنند و یکدرم دار فلفل و یکدانگ بادیان ساییده جگر بز برابر آتش نهند
هرگاه کف ظاهر شود دوا و تیه مذکوره بپاشند تا که جگر بریان گردد بعد از آتش برداشته سرد کنند پس دوای مذکور که بر ان منجمد گردد بگیرند و باریک ساییده اکتحال نمایند و از
معمولات ابو عمران بن موسی بن سیار ست که تنقیهٔ صاحب این مرض بحب قوقایا نمایند بعده حجامت بر ساق کنند و آب سرگین اسب مکرر اکتحال سازند که در اندک
مدت شبکوری زائل شود و اگر مرض دشوار گردد حقنهٔ مسهل بطعبات و انکباب بر سر گرم کرده شراب مع بادیان بران پاشیده دو دانگ بان بسعد استعمال کنند و آنچه که بسبب
ارتقای بخار معده باشد آنرا یا گلقند و یا هلیلهٔ مربی و یا سفوف ... در خیالات مسطور ست بخورانند و اکتحال بروشنائی و شیاف مرارات و کذا بدارچینی یا بمشک و دار فلفل

وعصارهٔ قثاء الحمار یا تخم خرفه با لسوبه نرم سوده بسیار نافع ست و همچنین چکانیدن آب جگر بریان چنانچه مذکور شد و اکتحال بتریاق فاروق با عسل و اگر بدن محتاج تنقیه باشد این همه ادویه بعد از تنقیهٔ بدن نفع بخشد و آنجا که سبب غلظ روح باصره و طول مقام در آفتاب باشد تطییب مع التسخین استعمال نمایند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز کنند

جهر یعنی روز کوری سبب عدم رویت در روز رقت روح باصره و قلت آنست و فرط تحلل آن بسبب حرارت روز و بعضی سبب این مرض حصول اخلاط حاده در دماغ و فساد روح نفسانی از حدت آن گفته اند و رقت روح گاهی بسبب کثرت نظر بسوی خطوط دقیقه و باواز بلند خواندن و طول نظر بسوی شعاع خصوصا بسوی قرص آفتاب نزد کسوف و بسوی کلف قمر میباشد و گاه بسبب کثرت حرارت و اشتعال آن چنانچه در محرورین و شدت حرارت و در امراض حاده خصوصا دماغیه میشود و اکثر عروض جهر بچشمهای ازرق خصوص که اهداب اشقر باشد بجهت زیادتی تحلل عنبیه و رقت روح میباشد و اکثر با رقت از قلت روح در شب نیز باصره ضعیف میباشد و موضع حدقهٔ آن غائر فرو رفته بود و **بقول جالینوس** سببش افراط تحلل روح ست و اکثر عروض آن بچشم ازرق و اشهل بجهت تحلیل مفرط نور چشم در ازرق میباشد و **بقول بعضی** سبب آن یبس روح نفسانی و قلت و کثرت تحلیل آنست و اکثر عروض آن در امزجهٔ یابسه کهول و فصل خریف و بلدان یابسه میباشد و این مرض مخوف ست بالجمله اگر سبب اندک بود در تاریکی و سایه می تواند دید و در روشنی بصر ضعیف شود و انطاکی گوید که اگر جهر در تابستان بیشتر باشد دلالت کند بر آنکه اسباب او حدت مواد و رقت رطوبات و روح باصره است که اضواء و اشعه قبل انتقاش صور آنرا مستغرق گرداند و نشان این یبس و قلت اشک و خفت موی مژه است و اگر حکم او در فصول سال متساوی باشد کمتر صحت یابد و کذا اگر در زمستان زیاده شود **علاج** جهر ترطیب دماغ و تغلیظ خون از داخل و خارج کوشند مثلا لعاب بهدانه لعاب اسپغول شیرهٔ تخم خشخاش سفید شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و شربت عناب بیاشامند و کشنیز خشک سماق منقی آمله هر یک سه ماشه سفوف کرده با شیرهٔ کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دو توله دادن نیز مفید ست و نوشیدن آب تربوز و شیر و آب انارین مع شکر و گلاب و شیرهٔ تخم خرفه یا یکی از اشربهٔ مذکوره نیز مسکن حدت ست و صندل سفید بگلاب سوده سرد کرده بر سر طلا نمایند و یا لعاب بزر و بهدانه بر صدغین طلا سازند و سرمه گرد سماق در گلاب و آب یخ حل کرده در چشم کشیدن عظیم الاثر ست و گلاب سرد کرده و یا شیر دختر در چشم قطور کنند و کافور درین باب شدید النفع ست و شیر دختران یا شیر بز و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو در بینی چکانند و اندکی کافور در شیر دختران و العبه و ادهان مذکوره و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ حل کرده در چشم چکانیدن بسیار نافع ست و مسکه و روغن بادام و کنجد و نیلوفر بر سر مالند یا بابونه اکلیل الملک خشخاش تازه و یا بنفشه بابونه خطمی نیلوفر جوشانیده انکباب کنند و آب آن بر سر ریزند بعده روغن بادام بمالند و **ایضا** ترطیب و تقویت دماغ با غذیهٔ مرطبه و چوزهٔ مرغ نمایند و تغلیظ خون با غذیهٔ لزجه مثل هریسه و کله پاچه و نان تابه و دال ماش هندی کنند و کاهو و کشنیز خشک و تر در طعام زیاده نمایند و از فواکه انگور و انجیر تر و خیار بخورند و در آب سرد غوطه زده چشم در ان بکشایند و شیاف وردی با شیر زنان و برود حصرم در چشم کشند و یا بشادنج مغسول و سرمهٔ اصفهانی در آب لسان الحمل و گلاب پرورده اکتحال نمایند و با آب شیرین نیمگرم استحمام کنند و شیاف ابیض که قدری کافور و افیون در ان داخل کرده باشند در چشم کشیدن و خون گاه گاه خوردن مفید بود و جهت تبرید و تقویت دماغ آنچه در علاج امراض دماغی حار و صداع حار و سرسام گرم گذشت همه مفید ست و شربت خشخاش و شراب کثیر المزاج و دخول در حمام بطور رغب و کثرت ریختن آب معتدل بر سر نافع و نطول از گلاب و روغن گل و سرکه و دیگر لخالخ مقوی مرطب دماغ و بوییدن طیوب بارده و ریاحین بارده خیلی سودمند و استنشاق بروغن کاو یا روغن نیلوفر و اکتحال بسوت بگلاب سائیده و مؤلف اقتباس گوید که طباشیر سنگ مملک سرمهٔ سفید هر یک یکماشه سائیده و روغن کاهو و خشخاش و کدو هر یک سه ماشه آمیخته در چشم کشند و شیر زنان بروغن بنفشه برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و سفوف از کشنیز خشک و سماق و آمله هر سه برابر و نبات همچند آمیخته دو مثقال با شیر گل بنفشه یکتوله و تخم کاهو چهار ماشه در شربت بنفشه نیلوفر هر یکی دو توله تخم شربتی هفت ماشه دهند و غذا قلیه و قورمهٔ بزغاله بنان تنوری سازند در دو هفته صحت میشود و صاحب نزهة گفته که چکانیدن خون بال کبوتر از مجربات ست و مصنف مصطفوی نوشته که در آب سرد غوطه زده چشم در آب بکشایند و از گلاب و روغن گل و سرکه نطول سازند و از اشیای حامضه و مالحه و حریفه و شیرینی شهد و شراب کهنه و حرکت و هم و حزن و تعب و جماع کثیر و نظر بسوی آفتاب و روشنی و سائر استفراغات اجتناب ورزند و آنجا که آثار وجود اخلاط حاد در دماغ یافته شود بعد ترطیب تنقیهٔ آن نمایند و جهر خلقی لا علاج ست

اتساع و انتشار

اتساع عبارت از انست که ثقبهٔ عنبیه یا عصبهٔ مجوفه از مقدار طبیعی وسیع تر شود و انتشار آنکه نور باصره دران منتشر گردد و این عرض اتساع ست و فرق درمیان اتساع ثقبه و عصبه آنست که در اتساع عصبه پراگندگی نور در اجزای چشم پیدا میباشد بخلاف اتساع ثقبه که دران تمام چشم سیاه می نماید بالجمله گاهی این مرض عقب صداع شدید یا سرسام یا ماشرا بسبب ورود مادهٔ غلیظ یا بخارات حادهٔ غلیظه در عصبه یا ثقبه حادث شود و یا بعد سبب خارجی چون ضربه و صدمهٔ چشم بواسطهٔ کشیدن طبقهٔ عنبیه بسوی اطراف و یا تفرق اتصال عصبه افتد و گاهی سبب آن عود نفس حدقه بود و این یا از کثرت رطوبت بیضیه و یا از یبوست عنبیه و یا از امتلای رطوبت در جوهر او و یا از ورم او و یا از رطوبت که باعث استرخای عضلهٔ ضاغطهٔ فم عصبه گردد و یا از تفرق اتصال شبکیه باشد و اتساع طبعی بود یا عارضی در هر دو صورت اشیا صغیر تر نمایند و گاهی بدان حد رسد که چیزی بنظر نیاید و بصارت بالکل باطل شود و این آنگاه ست که اتساع تا اکلیل رسد یا تفرق اتصال در عصبه یا در شبکیه افتد و گویند که از انتشار در کمتر ضعف بصر بود در اکثر ذهاب بصر عارض میشود **تشخیص** اسباب مذکوره چنین کنند که اگر بصارت بالکل باطل شده باشد و اتساع تا اکلیل نبود بپرسند که بصارت دفعةً زائل شده یا بتدریج اگر دفعةً بگوید از تفرق اتصال عصبه یا شبکیه باشد و اگر بصارت ضعیف شده باشد و بیمار مدو ضربان و تپ و صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر این اعراض نباشد حال تقدم عروض صداع یا سرسام یا ماشرا بپرسند اگر مرضی ازین امراض پیشتر عارض شده باشد سببش همان باشد و الا از حال رسیدن ضربه یا صدمه سوال کنند پس اگر مریض اقرار آن کند سبب همین باشد و الا بسوی چشم نظر کنند اگر در چشم لاغری و خشکی و انخفاض سیاهی چشم مدرک گردد و هنگام گرسنگی و ریاضت و گرمی هوا زیاده کشاده گردد و ضعف بصر اشتداد کند و نزد برودت و رطوبت هوا و صبح و شب و استعمال اغذیه و ادویهٔ مرطبه کمتر و تنگ تر گردد و تقدم سهر مفرط یا استفراغات اتفاق افتاده باشد سببش یبوست عنبیه باشد و اگر باوجود انتشار نور در طبقات عین جحوظ و برامدگی چشم و بعد حدوث نزلات و در زمان بارد رطب و با اکل رطب بود از استرخای عضلهٔ ضاغطهٔ فم عصبه باشد و الا از مریض بپرسند که گاهی خیالی پیش چشم محسوس میشود یا نه و در امتلا و بعد خواب فرق در بصارت و در رویت اشیای قریبه و بعیده تفاوت معلوم میگردد یا نه اگر بگوید که پیش روی چنان خیال معلوم میشود که در آب ایستاده ام و در حالت شکم سیری و صبح و شب و بعد خواب ضعف در بصارت غالب میشود و در جوع و ریاضت و وقت ورود گرمی هوا و بعد حمام یا بس ضعف بصر کم میگردد و چیزهای بعید نسبت باشیای قریب خوب تر بنظر می آیند سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر ازین علامات هیچ یافته نشود و مریض همین قدر بیان نماید که مرئیات از مقدار اصلی کوچکتر می نمایند و ضعف در بصارت و رطوبت عین و سیلان اشک بود و بعضی الم و سرخی تمدد در چشم محسوس گردد و قرنیه مرتفع نماید و لون سیاهی چشم مشتد گردد سببش امتلای عنبیه از رطوبت باشد **علاج** اتساع طبعی و آنکه از تفرق اتصال شبکیه بود لاعلاج ست و عارضی اگر از یبوست عنبیه بود بقول بعضی آن نیز لا یبرا ست و تدبیرش ترطیب چشم ست بمرطبات بدستوریکه در ضعف بصر بسبب سل العین خواهد آمد و شرب ماء الشعیر یا شربت نیلوفر یا بنفشه و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و تسعیط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر و مواظبت بحمام رطب و تغذیه باغذیهٔ مرطبه مثل گوشت حملان و چوزهٔ مرغ فربه و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت نافع بود و اگر یبوست مادی باشد تنقیهٔ خلط یابس کنند و تفتیح سده نمایند پس مطبوخ حشائش رطب مثل بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بر سر ریزند و از مشی در آفتاب و از جماع و اغتسال آب شور و سفر دریای شور و شم نفط و کبریت و مانند آن منع کنند و وقت خواب آرد باقلا و یا مغز نان میده در شیر دختران سرشته بر چشم ضماد سازند و روائح طیبهٔ معتدله ببویند و بطرف سبزه به بینند و سرور و فرحت اختیار کنند و گویند که آب ابیض کثیر المزاج شدید النفع ست و اگر این حالت بمشایخ باشد باقی از شرح و اگر از ورم عنبیه باشد علاجش مثل علاج رمد حار بود و فصد رگ موق اکبر و حجامت موخر سر و اکتحال بادویهٔ محلله و منضجه مفید بود و هرچه در اتساع ضربی می آید حسب حاجت بعمل آرند و بالجمله تدبیرش بفصد و تنقیه حسب اقتضای خلط باعث ست و اگر حار باشد قطور بسفیدی رقیق بیضه و شیر زنان تازه دوشیده و لعاب بهدانهٔ رقیق و شیاف ابیض افیونی در چشم نمایند و از خارج بشیاف مشعر طلا کنند و چون حدت آن تسکین یابد بمثل خطمی و اکلیل الملک و بابونه نطول سازند و شیاف مشعر در چشم چکانند و اگر ورم بارد باشد بعد تنقیه آنچه باعث نضج و تحلیل بود مانند حلبه و اندکی زعفران در چشم چکانند و آنچه از رطوبت باشد و در بدن کثرت خون معلوم شود فصد سر رود و عروق ماقین نمایند و فصد صافن و حجامت نقره و فصد عروق صدغ و قطع آنها نیز مفید بود و ارسال علق برگردن و زیر هر دو گوش در اکثر نافع تر و بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند و باید که کثرت استفراغات بمسهلات نکنند تا قوت بصر ضعیف نکند بلکه گاهی استفراغ در هر ده روز یکبار بیک درم یا یکنیم درم حب قوقایا دران کفایت نماید بعده بآب کامه و عسل جوشانیده یا با ایارج فیقرا محلول بماء العسل یا بادیان و اندکی زنجبیل در ماء العسل جوشانیده

غرغره نمایند و دیگر غرغرهای منقی دماغ که در فصل لقوه و فالج مذکور شد بعمل آرند و آب چقندر مع بندق هندی و یا آب سداب یا زهرهٔ خروس بروغن بادام سعوط کنند
و آب نمک خصوصاً ممزوج بسرکه بر سر ریزند و برای تحلیل مابقی رطوبت آب بادیان و عسل و حلتیت و فلفل و سکبینج و اشق و جز آن که محلل و جاذب رطوبت باشند اکتحال نمایند
و اکتحال مرارات مثل مرارهٔ باشه و شبوط و بز و کلنگ و کذا اقلیمیا هر سه قسم او و کذا مروارید و کذا آب عصارهٔ بادیان سبز ده درم عسل پانزده درم جوشانیده تا قوام
غلیظ گردد و کذا اشیاف ورد بنقیع سماق حل کرده و کذا آب بادیان سبز و آب گل سرخ تازه در آفتاب منعقد ساخته شیاف بسته و کذا افربیون دو درم فلفل چهار درم مثل
غبار سائیده بزهرهٔ بز شیاف ساخته هر واحد نافع ست و حلتیت اکتحالاً و کحلاً در ازالهٔ انتشار مجرب رازی ست و بقول اریباسیس شیاف متخذ از عصارهٔ آس و زعفران در اتساع
نفع عجیب دارد و یا هلیلهٔ زرد با آب بادیان بر ظرف مسی یا سنگ سائیده خشک کرده از فلفل هر واحد نیم درم توتیا یکدرم کف دریا یک نیم درم کحل اصفهانی دو ثلث درم
سائیده بامداد و شبانگاه پیش از غذا اکتحال کنند و یا باسلیقون و یا روشنائی و یا کحل عزیزی و یا شیاف مرارات در چشم کشند و دیگر کحلها که در باب خیالات و نزول الماء
مذکور گردد بکار برند و تعاهد حرکات و ریاضات کنند و مجففات استعمال نمایند و اغذیه و اشربهٔ ملطفه بعمل آرند و قلایا و مشویات مرغ و بچهٔ کبوتر و گنجشک بخورند و از
اغذیهٔ غلیظهٔ مرطبهٔ مبخره چون گوشت گاو و میش و ثرید پرهیز نمایند و تعهد استعمال اطریفلات و جوارشات مجففه و استعمال حمام و تعطیس با دویهٔ حاره و جویدن ادویهٔ حاده
مثل سداب و خردل و فلفل و مرزنجوش و ضماد بسر و صدغین بمرزنجوش و سنبل و آرد باقلا با شراب و در سر شسته برای استرخای عضله بضاغطه و عصبه سوای تدابیر مذکوره
نافع بود و صبر سقوطری حضض هندی زعفران سنبل هندی مامیثا انزروت بشیر زنان پرورده هر یک یکجزو دار چینی ربع جزو هر یک جدا جدا کوبیده بحریر بیخته وزن نموده
آب بادیان و گلاب سرشته شیاف سازند و استعمال کنند تا سه هفته که این دوا مانع انتشار حادث از اتساع عصبهٔ مجوفه ست و ایضاً صبر زعفران جوز السرو سنبل الطیب
برگ بید هر یک چهار درم رب عنب الثعلب واوقیه در یک رطل آب در دیگ آهنی بجوشانند و بخار آن انکباب نمایند و آنچه عقب ضربه و صدمه افتد فصد سر و حجامت ساقین
و پس سر بشرط و بغیر شرط نمایند و ارسال علق بر موضع که بالا مذکور شد نیز مفید بود و تلیین طبیعت بحقنهٔ لینه یا مطبوخ فواکه کنند و مبردات استعمال نمایند و بر صدغین
صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و حضض طلا کنند و با آب سرد یا گلاب سرد کرده روی بشویند و نیلوفر یا آرد باقلای مقشر یا آرد جو با آب برگ بید یا آب کاسنی یا آب خرفه
ضماد کنند و ضماد گل سرخ خشک یا تر و صندل و فوفل و برگ غلاف و گل آن هر واحد نافع و یا صوف در زردی بیضهٔ ممزوج بروغن گل و اندکی شراب آلوده بر چشم نهند
و اگر هنوز حرارت ساکن نشده باشد آب کشنیز سبز عوض شراب آمیزند بعده آرد باقلا بنفشه خطمی برگ آس و کلز که سناٹ هندی ست و بهندی میده لکڑی نامند بازردهٔ بیضه ضماد نمایند
و نزد انحطاط و سکون الم بابونه و قیروطی روغن ضماد افزایند و یا آرد باقلا بشراب سرشته و یا خطمی و آرد باقلا و بابونه بگلاب و شراب ضماد نمایند و ضماد گل سرخ سه درم در سفیدی و زردی
بیضه آمیخته و کذا عصارهٔ طرخشقوق و کذا عصارهٔ عنب الثعلب و کذا نشاسته و زعفران نافع این مرض نوشته اند و روز اول و دوم خون شفنین در فراخ در چشم چکانند و روز سوم
شیر زنان بسیار هر روز پنج بار در چشم بچکانند و بعلاج رمد حار علاج کنند و شیاف ابیض در سفیدی رقیق بیضه حل کرده اکتحال نمایند و بعد زوال ورم روشنائی و باسلیقون در چشم
کشند و از کندر زعفران مر هر واحد یکجزو زنجبیل نیم جزو شیاف ساخته اکتحال کنند و از تی و جماع و امتلا و اغذیهٔ غلیظه و خواب بر پشت و نظر بطرف روشنی و سفیدی احتراز واجب شمارند
و اگر مرارهٔ جدی مرارهٔ کلنگ هر یک دو مثقال زعفران یکدرم فلفل یکدرم و هفتاد و صد رب السوس پنج مثقال و دو ثلث مثقال عسل بقدر حاجت در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته
بقدر حاجت استعمال نمایند در اتساع سخت سودمند ست و در اتساع ضربی نیم مثقال در آب ترب سائیده خشک کرده اکتحال کنند و ایضاً زهرهٔ بز صحرائی یکمثقال سرگین سوسمار
یا ورل خشک یک نیم مثقال نطرون یکمثقال فلفل زهرهٔ کلنگ هر واحد دو مثقال زعفران یک مثقال اشق نیم مثقال خربق سفید یک مثقال بدستور در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته
استعمال نمایند و آنچه بعد صداع یا سرسام یا ماشرا عارض گردد علاج آن اصلاح او و قطع نمایند چه این اکثر از اتساع عصبه می افتد لیکن اگر عصبه سالم باشد و اتساع ثقبه
تا اکلیل نبود بعد از ازالهٔ امراض سابقه و تنقیه بفصد و مسهل و حب ایارج و قطع شریان صدغ و شیاف مرارات و هر چه در ابتدای نزول الماء بکار آید بنابر حفظ بصارت
مابقی استعمال نمایند و گویند که حجامت بی شرط بر قفا و اکتحال بعصارهٔ بادیان و بشیافی که از عصارهٔ بادیان و زعفران ساخته باشند و شادنج که با آب سوده پرورده
باشند در اکثر انواع انتشار سودمند ست **و صاحب کامل** گوید که اتساع ثقبه که او انتشار ست زائل نمیشود چه لا علاج ست مگر آنکه بکحل اصفهانی و توتیای هندی
و اقلیمیای فضه و اقلیمیای ذهب و سائر کحلها که در آن قبض و تقویت باشد اکتحال نمایند و حکیم شریف خان می نویسند که شخصی را اتساع تا اکلیل رسیده بود بسبب

موجود بودن آثار امتلا بفصد وتنقیهٔ بدن وسر علاج کردم پس استعمال اکحال نمودم صحت کلی یافت ومؤلف نیز مصدق این قول ست چنانچه کنیز خود شد ما نم را بعد آشتداد شد دفعةً بصارت باطل شد چون بچشم او نظر کردم دریافتم که اتساع ثقبهٔ عنبیه عارض شده باستعمال سفوف اجزای اطریفل وکحل مقوی ایما نمودم در چند روز بصارت عود نمود

ضیق

واو آنست که ثقبهٔ عنبیه از مقدار معتاد تنگ تر شود واربابیسیس گویند که ضیق حدقه یا مع صغر تمام چشم باشد ویا صرف در ثقبه باشد واین اگر طبعی بود نه بحد افراط محمود باشد واگر مرضی بود از اتساع ردی تر باشد گاهی بانسداد مؤدی گردد وسبب او غلبهٔ یبس یا رطوبت ممدد قرنیه یا عنبیه از جوانب بسوی وسط باشد ویا اجتماع خلط غلیظ در ثقبه ویا یبس وقلت بیضیه یا ورم طبقات یا زوال عنبیه بود واکثر این مرض از یبوست عارض شود وضعف بصر ورویت اشیا بزرگتر از مقدار اصلی لازم این مرض ست **طریق تشخیص** اسباب مذکوره اگر ضیق با درد وتمدد در سر وچشم باشد سببش ورم طبقات یا زوال عنبیه بود وبعده فرق در میان هر دو از علامات مخصوصهٔ زوال عنبیه که در فصل اوجاع عین مذکور شد نمایند واگر آثار ورم وزوال نباشد نظر کنند اگر چشم کوچک وخشک نماید وخواب معتاد کم شود ودیگر علامات یبوست پیدا بود وتدبیر سابق بران گواهی دهد سببش یبوست وقلت بیضیه باشد واگر در چشم ضمور نباشد وآثار رطوبت از کثرت دمعه وسیلان رمص وغیره دریافت شود وتدبیر ما تقدم شاهد او باشد از رطوبت بود واگر در مکث چشم محسوس نشود از اجتماع خلط صلب غلیظ در ثقبه باشد **علاج** آنچه از یبوست بود تدبیرش بمرطبات از قطورات وسعوطات ونطولات از عصارات رطبه وغیره نمایند چنانکه در علاج امراض یابس دماغی وصداع یبسی مفصل مذکور شده واغذیهٔ نرم وچرب مثل گوشت دست وشانهٔ حملان وبزغاله وجوزهٔ مرغ دهند وماء الشعیر بشربت بنفشه یا شربت انار شیرین یا شربت نیلوفر وروغنهای مرطب مثل روغن کدو بانوشه وشیر زنان بر سر دوشند ودر گوش چکانند وشیر دختران با سفیدی رقیق بیضه واندکی زعفران آمیخته در چشم چکانند وروغن بنفشه ومغز ساق گاو وشیر زنان در بینی چکانند ولعاب اسپغول وآب خرفه وآب بید وآب کاهو بر سر نهند وایضاً عصارات مذکوره بر سر ریزند ویا بنفشه ونیلوفر وجو مقشر نیکوفته وخطمی جوشانیده بر سر نطول نمایند ویا شیر منجمد از پنیر جدی بر سر ضماد کنند وبروغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن بادام وشیر تغریق سر نمایند وشیاف ابیض در شیر زنان حل کرده بچشم چکانند وملازمت حمام مرطب وبیختن آب شیرین نیم گرم بر سر ونشستن دران وغوطه زده چشم گشادن سودمند بود ودر ریاضت وتعب ترک نمایند واگر از گرمی بلمس چشم حرارت محسوس شود اشیای سرده مرطبه استعمال نمایند وایضاً در یبوست صرف گاه گاه از استعمال چیزی که دران قدری حرارت باشد بنا بر جذب مادهٔ رطب بسوی چشم اکلاً وطلاءً باک نیست واستعمال آن که سر وروی وچشم بی در پی تا زمان اندک بعد هضم غذا برای جذب غذا بسوی راس واجب ست زیرا که گاهی استعمال مرطبات صرف نیز مضر بود وبر گاه اکحال جاذب استعمال نمایند معاودت بمرطبات کنند وآنچه از رطوبت باشد بمسهل وحب ایارج وحب قوقایا تنقیه کنند ودر صورت خلط غلیظ باستفراغ مراعات ترطیب نیز ملحوظ دارند مثلاً نضج خلط بسکنجبین بزوری یا گلقند با آب گرم ویا مطبوخ اصل السوس پرسیاوشان تخم خطمی هر یک سه درم مویز سرخ منقی سه درم انجیر خشک پنج دانه با شربت لیمو یا شربت اصول نمایند وبعد نضج صبر سقوطری اسطوخودوس هر واحد یکدرم غاریقون سفید تربد هر یک نیم درم آب بادیان تازه وروغن بادام سرشته حبها ساخته یک شربت یا دو نموده بخورانند وسائر تدابیر این مانند ربد بلغمی ست واکتحال عین باشق محلول بآب از یانه ممروق بافرفیون نمایند وبعد تنقیه فادویه مناسبه مثل بابونه اکلیل الملک وتخم شبت در آب پخته بر سر ریزند وباطریفل صغیر مداومت نمایند وباسلیقون وروشنائی وشیاف زعفران وشیاف مرارات یا شیاف متخذ از آس وزعفران بمساوی معجون بگلاب در چشم کشند واکحال معروفه که در باب ضعف بصر رطوبی ونزول الماء وخیالات مذکور گردد بکار برند واگر از عاقرقرحا وکبر وزنگار جاوشیر هر واحد ربع جزو شیاف ساخته استعمال آرند درین باب مجرب ست ویا اشق جاوشیر زعفران زنگار هر واحد یکدرم خلط زعفران چهار درم گرفته شیاف ساخته در چشم اکتحال نمایند وبنسخهٔ خلط زعفران این ست زعفران زرورد عصارهٔ مامیثا صبر مرنشاسته صمغ عربی بمساوی مثل غبار بسایند وبقول شیخ شیاف که از زنگار اشق هر واحد یکجزو زعفران یکجزو وثلث صبر پنج جزو مشک نیم جزو ساخته باشند نافع ست وکذلک اشق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرگین ورل سه مثقال زعفران دو مثقال صمغ عربی یکمثقال بعسل سرشته استعمال نمودن وایضاً فلفل اشق هر واحد دو جزو روغن بلسان نه جزو زعفران یکجزو اشق را در آب بادیان حل کرده اجزای دیگر آمیخته بعسل سرشته بکار برند که این دوا بهتر ست ومالیدن سر بقوت ورياضت وتقليل غذا وتلطيف آن نافع ست وتعاهد قلیها ومطنجنات نمایند وآنچه تابع ورم طبقات یا زوال عنبیه

تدبیر ورم حسب مزاج مریض بفصد و تنقیهٔ بدن و وضع محاجم بر ساقین و استعمال شیافات و اکحال مضاد و سبب فاعل و ریختن آبهای محلله بر سر و اصلاح مزاج و تهیهٔ معتمد بطریکه در علاج اقسام رمد و اتساع و رمی گذشت و ایضا در ورم حار فصد و نطول که در قسم سببی گذشت و طلا ماميثا ساییده با گلاب و آب حی العالم بر چشم و شستن چشم بشیر زنان و چکانیدن سفیدی تنک بیضهٔ مرغ در چشم و در ورم بارد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و نطول چشم بآب جلبه و آبیکه در ان اکلیل الملک و سبوس گندم جوشانیده باشند و اکتحال بشیاف سنبل نافع ست و علاج زوال عنبیه در ذیل علاج اوجاع چشم مذکور شد بدان رجوع نمایند و صاحب جامع گوید که یکی را بعد اندمال قرحهٔ قرنیه غیر غائر ضیق عارض شد گاهی بحلیات محلول در شیر زنان و گاهی بعصارهٔ شقایق النعمان و بعصارهٔ بادیان سبز منعقد در عسل علاج کرده شد صحت یافت

خیالات

و او آنست که در هوا و بروی چشم اشکال و الوان مختلفه دیده شود و در خارج موجود نباشد و اسباب کلیهٔ این مرض چهار گونه است **یکی** ذکای حس بصر که بسبب آن غبار خفیفه که در هوا موجود ست و ابخرهٔ غذائیه که بدن ازان خالی نیست محسوس شود **دوم** آفت طبقات چنانچه آثار خفی از جدری یا رمد یا بثور و غیره بر قرنیه باقی ماند و از خارج محسوس نشود و صاحب ابدال بسبب عدم شفافیت باطن طبقه بمقدار هیئت آثار تخیل شود **سوم** آفت رطوبات و این یا از جنس جوهر رطوبت بود که مستحیل بدان گردد یا بسبب عروض سوء مزاج بارد رطب یا حار یا بارد یابس متغیر لون و مزیل شفافیت و مکثف جزو رطوبت **چهارم** ورود امری از خارج چشم و این یا عرضی غیر متمکن بود و آن از جنس بخارات جملهٔ بدن یا معده یا دماغ باشد چنانکه از تناول اغذیهٔ مبخره و در بحرانات و بعد قی و بعد غضب و مانند آن عارض شود و یا متمکن بود و این منذر بنزول الماء ست و از اسباب جزئیهٔ این **یکی** حصول خلط سوداوی در شرائین و صعود بخار ازان بسوی دماغ ست **دوم** امتلای شرائین از خون گرم و ارتفاع بخار ازان **سوم** حصول رطوبات بلغمی شیرین و صافی در معده و اجتماع او در مقدم دماغ یا حوالی چشم **چهارم** تکدر بعض اجزای رطوبت بیضیه از جانب پهلوی آن نه از وسط **پنجم** حصول خلطی از اخلاط در دماغ و انصباب جرم آن خلط یا بخار او بر طبقات چشم **ششم** حائل شدن شظایای رطوبت مابین بصر و مبصر و پوشیدن او بقدر خویش از جرم مبصر **هفتم** کثرت رطوبت بیضیه **هشتم** قلت رطوبت بیضیه **طریق تشخیص** اسباب مذکوره این ست که اولا از مریض سوال کنند که خیالات بر یک نهج و شکل ثابت می ماند یا نه اگر بر یک حال ثابت بگوید بپرسند که بیش ازین مرضی در چشم عارض شده بود یا نه اگر تقدم حدوث بثور در چشم یا جدری یا رمد یا قرحهٔ قرنیه و غیره بیان کند سبب خیالات بقیهٔ اثر همان مرض باشد و اگر اقرار حدوث امراض مذکوره نماید بلکه تقدم رمد حار یا تناول شئی مبرد یا مسخن یا ملاقات آن بچشم و حدوث سوء مزاج بارد رطب یا حار یا بارد یابس در چشم متحقق گردد سبب خیالات تکدر رطوبت بیضیه باشد و اگر کدامی از آثار اسباب مذکوره یافته نشود بپرسند که کدورت و ضعف بصارت روز بروز می افزاید یا نه و خیالات در یک چشم یا در هر دو مع تفاوت کم و بیشی محسوس میشود یا نه اگر اقرار آن کند مقدمهٔ نزول الماء باشد و اگر مریض در جواب سوال اول بگوید که خیالات بر نهج واحد و شکل واحد ثابت نمی ماند بلکه گاه کم و گاهی زیاده میگردد و در یک چشم مختص نیست بلکه در هر دو چشم می باشد درین صورت سوال کنند که در خیالات کدام وقت زیادتی و کدام وقت تخفیف معلوم میشود اگر گوید که عند امتلای معده و هضم غذا و یا عند حرکات و دوار و سدر و یا بعد تناول اغذیهٔ مبخره و یا در بحران و یا بعد قی و یا غضب و غیره محرکات اخلاط زیادتی میشود سبب صعود بخارات از تمام بدن یا از معده یا از دماغ باشد و بودن غثیان باین قسم و خفت بخارات بعد از قی و نقای معده و تناول اشیای مانع بخار مثل رب به و فواکه قابضه و مانقی معده مثل ایارجات و تلطیف غذا و تقدم امراض معده و احساس خیالات متصاعد بسوی اعلی دلالت تو بر بخارات معده دارد و ثقل سر و ضعف و تکدر حواس و کثرت نزلات و امراض دماغیه مثل دوار و سدر و سرسام و مالیخولیا و جنون و ادراک خیالات هابط بسوی اسفل نشان خیالات دماغی ست و ثقل بالای عانه و وجع در قطن و تقدم اسقاط یا احتباس طمث دال بر بخارات رحم ست بعده نوع مادهٔ بخارات مذکوره از علاماتیکه در تشخیص امراض دماغی مذکور شد استنباط نمایند و رنگ خیالات بر تعیین خلط فاعل نیز دلالت کند و اگر گوید که بعد خوردن غذای غلیظ البته در خیالات خفت رومید هد و حس باصره و سائر حواس قوی و سالم باشند و تا مدت صحت بصر خیالات لازم بوند و علامات اقسام مذکوره یافته نشود سببش ذکاوت حس باصره باشد بعده اشکال و الوان خیالات از مریض بپرسند پس اگر گوید که مثل ستونهای دود پیش او برمی آیند و بلند شده متفرق میگردند سببش بخارات خلط سوداوی باشد و اگر گوید که گاه گاه همچون مارها و شرارهٔ آتش پیش چشم متخیل میگردد سببش بخارات خلط دموی باشد و اگر گوید که مثل برق و آتش می نماید سببش ابخرهٔ صفراوی باشد و اگر گوید که خیال

مائل بسفیدی و مثل ابر صاف مدرک میشود و هنگام عطسه زائل میگردد سببش بخارات بلغمی باشد و ایضا اگر گوید که هنگام عطسه یا مالیدن چشم چنان متخیل میشود که چیزهای سفید ذی تعاریج فرو می آیند و بالا می روند سببش بخارات رطوبت بلغمی معده و یا حوالی عین و یا مقدم دماغ باشد و اگر گوید که بجانب راست یا چپ محسوس میشود که شخصی ایستاده است سببش تکدر بعض اجزای رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که بعضی احیان چنان مدرک میگردد که چیزی از بلندی پیش رو می افتد سببش اخلاط و بخارات دماغ باشد و اگر گوید که یک چیز از مسافت بعید چیزهای بسیار می نماید سببش حائل شدن شظایای رطوبت و پوشیدن جرم مبصر بقدر او باشد و اگر گوید که وقت فرو بردن سر متخیل میگردد که آب در پای ایستاده است سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که هنگام نظر بسوی زمین پیش چشم چنان معلوم میشود که گویا چاه و مغاک واقع ست سببش نقصان رطوبت بیضیه است **الحاصل** بقول شیخ این خیالات مختلف میباشند گاهی در مقادیر آنها پس صغیر و کبیر باشند و گاهی در قوام آنها پس کثیف و رقیق خفی باشند و گاهی در اوضاع آنها پس متخلخل و متکاثف ضبابی باشند و گاهی در اشکال آنها پس مثل مار و پشه و مگس و رشته و مو باشند و گویند که چون خیالات تا شش ماه بیک وتیره بماند و کدورت بصر و ضعف آن نیفزاید آن چشم از نزول آب ایمن ماند و ایضا خیالات که زائل شوند و عود کنند و زیاده گردند و نقصان پذیرند مقدمهٔ نزول الماء نباشند **علاج** آنچه از ذکای حس بصر باشد اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و کله پاچه و غیره خورانند و هرچه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ مذکور شد بکار برند **و آنچه** از بقیهٔ اثر بثور و غیره باشد تدبیرش اکتحال بکحلهای جالی و باسلیقون ست و هرچه برای دفع آثار بثره و قرحه در فصل بثور و قروح چشم مذکور شد بعمل آرند و ایضا بهر تحلل جرم آن حمام و انکباب بر بخار آب گرم و مانند آن اکحال جالیهٔ مذکوره در علاج بیاض خفیف استعمال نمایند **و آنچه** از تکدر رطوبت باشد هرچه در باب ضعف بصر بهر تدارک تکدر رطوبت بیضیه مسطور گردد بکار برند و هرچه در ابتدای نزول الماء بکار آید استعمال نمایند و آنجا که تکدر از ماده رطب بود استفراغ و اصلاح غذا و اکتحال چشم بآنچه جالی و محلل رطوبات باشد مثل شیاف مرارات و روشنائی نمایند **و آنچه** مقدمهٔ نزول الماء باشد علاجش در فصل نزول الماء باید **و آنچه** از ارتفاع بخارات دماغ باشد بحسب نوع ماده تنقیه از فصد و مسهل و غیره تدابیر که در علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری مسطور شد بعمل آرند و اگر سنا مکی و بسفایج تخم کرفس هر کدام ده درم مرزنجوش گل سرخ هر کدام پنج درم پوست هلیله زرد سه درم در ده چندان آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده با قند سفید در ماده سوداوی با عسل در بلغم و با شربت بنفشه در صفرا استعمال نمایند بجهت خیالات که ماده آن در دماغ باشد از مجربات انطاکی ست و شربت خیالات از مجربات حکیم ممدوح و شربت خشخاش استعمال نمایند بعد و سطوسات مداومت کنند و ایضا بعد تنقیه بحبوب و مطبوخات مسهله مثل حب ایارج و قوقایا و شبیار و ذهب و بنفشه و مطبوخ هلیله و اسطوخودوس و غیره جهت تقویت دماغ و معده و جگر اطریفل زمانی بعد اسطوخودوس و معجون نجاح و جوارش کندی خورانند و جهت تقویت بصر شیاف باسلیقون و کحل عنبر در مادی در چشم کشند و در ابخره و فضول بارد غلیظ اول روغن بنفشه در بینی قطور نمایند پس مرارهٔ آهو و مرارهٔ باز و مرارهٔ خرگوش سفید همگی و یا آنچه بهم رسد چهار درم مروارید ناسفته یک درم بسد نیم درم تنکار ربع درم آب برگ کشنیز تازه و شیر زنی که پسر زائیده باشد بر آن مرارات ریزند و خشک نمایند و مروارید و بسد و تنکار را جدا جدا سحق بلیغ نموده جمله را بترتیب آب برگ کشنیز تازه نموده خشک سازند و با شیر زن پسر دار تا سه روز سحق نموده خشک کرده با آب کشنیز تازه بهمه سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نموده با آن شیر حل نموده اکتحال نمایند که در مزمن و قدیم انفع بخشد و در ابخره حار اطریفل کشنیزی خورده عناب بعرق شاهتره جوشانیده و نبات سفید داخل کرده بنوشند و یا کشنیز خشک و آمله خیسانیده و نبات داخل کرده یا شیره کشنیز خشک شیره تخم کاهو عرق شاهتره و نبات بیاشامند و بخار بسوی اسفل جذب کنند و صندل و گلاب بویند و بر صدغین طلا نمایند و در ابخره سوداوی دماغ اطریفلات و خمیرجات و دیگر مقویات دماغ نافع بود **و آنچه** از تصاعد ابخره معده باشد تدبیرش نیز از تنقیه و غیره بحسب ماده ابخره نمایند بطوریکه در علاج امراض دماغی شرکی معدی و صداع شرکی معدی گذشت و بدستوریکه در مقاله امراض معده خواهد آمد و اصلاح معده و تقویت آن نمایند بالجمله اگر اخلاط در فم معده باشد آب ترب و آب شبت و سکنجبین قی کنند و اگر در قعر معده باشد بعد استعمال منضجات و مقطعات و امتلای شدید بمقیئات قی نمایند و اگر تنقیه آن بقی ممکن نباشد صبر نیم مثقال غاریقون سفید دو دانگ با دو مثقال اطریفل صغیر آمیخته حبوب ساخته با آب نیم گرم بخورند تا تنقیه معده شود و استعمال ایارج فیقرا نیز ازاله آن نماید بعده تنقیه دماغ بحب ایارج یا قوقایا و یا بایارجات کبار نمایند پس بغراغر و اصلاح غذا مثل نخوداب چوزهٔ مرغ و دارچینی و اکتحال باین کحل کنند زهرهٔ کلنگ زهرهٔ باز زهرهٔ روباه زهرهٔ کرکی زهرهٔ کرگس زهرهٔ تیس جبلی مخلوط بعسل صافی نموده با آب رازیانهٔ مروّق ممزوج نموده اکتحال نمایند و اگر تربد سفید سنا مکی هر کدام یک جزو تخم کرفس تخم کاسنی تخم خشخاش شاهتره هر کدام نصف جزو مصطگی ربع جزو در ده مثل آن آب بجوشانند

قایاریج باید بعد از آن مطبوخ سنا مکی در خیالات دماغی استعمال نمایند برای خیالات که از بخار معده باشد از مجربات صاحب نزہ است و گویند که اگر از حبوب بلا نیز فایده
نشود تعقیب بقی فایده بخشد نضج ماء الاصول بعده نیز و ایضا استفراغ بصبر و افسنتین و مصطکی و اصلاح اغذیه و تضمید معده بصبر و سنبل الطیب و مصطکی و آرد جو و خطمی
و مانند آن اگر مزاج علیل احتمال کند و الا بعد از آن سفوف مرکب خوشبو و قرنفل و صندل و مصطکی و امثال آن نافع و تنقیه معده بایاریج فیقرا و بعد دو روز استعمال مطبوخ
تخم کرفس و انیسون و مربای هلیله بعده استعمال حب عزیزی و تقویت معده بمصطکی و انیسون و بادیان و گلقند و اطریفل و هلیله مربی و غیره و نیز مفید باشد و اگر معده حار باشد
بمطبوخ هلیله تنقیه و شربت انار و شربت لیمو تقویت نمایند و ایضا در بادو بلغمی قی با دویه مذکوره و استعمال حب قوقایا ایارج فیقرا تنها و باطریفل کشنیزی چند شب
متواتر منفعت میرساند و غذا گوشت ماکیان با نخود پخته و اصلاح مگر خوشبو نمایند مفید و اگر بمشارکت معده از یبس باشد تعرض باستفراغ نمایند و در علاج او بنوشیدن
ماء الشعیر و شیر و روغن صندل سفید و گلاب با تقصار ورزند و آنچه از حصول خلط سوداوی در شرائین باشد بعد نضج بمنضج سودا تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون و ماء الجبن
و سفوف لاجورد و حب او و معجون نجاح و مانند آن نمایند و هر چه در مالیخولیا گذشت حسب حاجت بعمل آرند و اگر فایده نشود تقطیع و داغ شرائین صدغین بر دارند و آنچه بسبب امتلای
شرائین از خون گرم باشد بزودی فصد کنند و خون اندک گیرند بعده مسهل صفرا دهند و مطفیات خون که در امراض سوء مزاج دماغی مذکور شد بکار برند و تقلیل غذا نمایند و از گوشت
و شیرینی پرهیز کنند و آنچه از امتلای رطوبت باشد بقی و مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه معده و دماغ کنند و مدام بآب گرم تکمید چشم سازند و کثرت ریاضت معتاد بعمل آرند و از
کثرت شراب و مرطبات و مغلظات و مبخرات پرهیز کنند و طول جماع و شب خوابی ترک نمایند و آنچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علاجش همانست که در فصل اتساع ناظر اتساع
رطوبی مذکور شد بدان توجه نمایند و آنچه از قلت رطوبت بیضیه باشد علاجش همانست که در باب ضیق ناظر ضیق یبسی مذکور شد هر چند ضعف بصر یبسی خواهد بکار برند

نزول الماء

و آن رطوبت غریبه است که از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه مابین رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه بایستد و نفوذ اشباح را بسوی بصر یا خروج نور را بسوی مبصرات منع کند
و این رطوبت مختلف میباشد در کمیت و کیفیت بعض آنها قابل قدح اند و بعضی نیستند و اختلاف او در کمیت چنان بود که اگر بنسبت ثقبه بسیار باشد تمام
ثقبه بند گردد و بصارت بالکل باطل شود و این قابل قدح نیست مگر آنکه بطریق امتصاص در رهت یعنی میل مجوف آب را بکشند و درین خطر است و اگر بقیاس او کمتر باشد
یک جهت بند شود و جهت دیگر مکشوف ماند و درین صورت آنچه از مرئیات محاذی جهت مسدود باشد بنظر نیاید و آنچه مقابل جهت مفتوح بود دیده شود و گاهی نصف چیز
یا بعض او بنظر آید و باقی دیده نشود مگر بگردانیدن حدقه و گاهی چنان اتفاق افتد که شیء واحد بتمامه یک وقت محسوس نگردد و وقت دیگر بتمامه بنظر در آید و این از بهر آن باشد
که هرگاه آنچیز در مقابل سده واقع شود هیچ از آن مدرک نگردد و چون در برابر مکشوف آید تمام آن محسوس شود و این سده ناقص گاهی بفوق و گاهی بسافل و گاهی گردا گرد مانند هاله
واقع شود و وسط او خالی باشد و وسط هر چیز دیده شود بدون اطراف او و گاهی در حاق وسط ثقبه افتد و گردا گرد او از جمیع جوانب مکشوف ماند و درین وقت جوانب
هر شیء دیده شود و در وسط او بچون روزن یا مغاک متخیل گردد و این نوع نیز عسر القلع و قدح آن دشوار است و گاهی متوسط می باشد بنسبت ثقبه که ملو
می نماید ثقبه را در زیاده چندان نمی باشد و این اولی بالقدح و قابل قدح است و اختلاف او در کیفیت گاهی در قوام بود پس اگر رقیق صاف باشد اگر چه تمام
ثقبه را در گیرد لیکن بسبب رقت مانع دیدن روشنی آفتاب و چراغ و دیگر اضواء نگردد و اگر بسیار غلیظ و لزج بود هیچ دیده نشود و این بقرینه می چسپد و از جهت تشبث
منقلع میگردد و گاهی بزودی از موضع خود منفصل میگردد و گاهی در رنگ باشد که بعض او هوائی اللون و بعض او ابیض جصی و بعض او ابیض لولوی و بعض او
ابیض مائل بزرقت و فیروزجی و ذهبی و بعض او اصفر و اخضر و بعض او اغبر و اسود بود و قابل تر ازینها بهر علاج از جهت لون هوائی و ابیض لولوی ست و آنچه
مائل بزرقت و فیروزجی باشد کمتر علاج قبول کند اما جصی و اخضر و کدر و شدید السواد و اصفر قابل قدح نباشد و از اصناف غلیظ قسمی ست که گاهی بسیار
صلب میشود و آن لا علاج ست و از اقسام او نخامی و زیبقی و آسمانجونی و زجاجی و بردی نیز نوشته اند و این همه غیر قابل قدح ست و قسمی از اقسام آب ست که
آنرا ماء منتشر نامند و آن آبی ست رقیق که چون نظر نمایند بسوی آن متفرق یابند آنرا و کمال نیابد بطول زمان بلکه صاحب آن ضعیف البصر گردد و در بعض اوقات زیاده
شود و بعض اوقات کمتر و قدح را درین اثری نیست مگر بعد اصلاح که گفته آید و قابل تر ازین اقسام آب برای علاج از جهت قوام آب رقیق ست که هرگاه دیر ان بگذشت غم نشیند

وحدقه را بجنبانند بسرعت متفرق گردد پس بزودی عود کند و جمع شود و امید زوال این بقدح باشد و گاهی تجربه این چنین بطور کنند که بر چشم پنبه نهند و بران بزور
نفخه زنند پس پنبه را جدا کرده بسرعت بینند که آیا در آب حرکت محسوس میشود یا نه اگر حرکت او دیده شود قابل قدح باشد کلا لکن اگر از بستن کردن یک چشم حدقه چشم
دیگر فراخ گردد لائق قدح بود و بقول ارسطو نزول الماء که بعد از سقطه یا مرض دماغی حادث شود عسر البرء است بنابر آنکه ضعف دماغ بهم میرسد و بسبب ضعف
دماغ دائم مائیت در دماغ پیدا میگردد و بسوی چشم میریزد و گویند که آب قابل قدح آنست که سفید و صافی و معتدل در رقت و غلظ باشد و چون بیمار عطسه زند
خروج روشنائی مانند شعاع از چشم او محسوس شود و هرگاه چشم را بمالد پراگندگی در اجزای آب مدرک گردد و همین چشم روشنی دریابد **اسباب نزول الماء**
یا رسیدن سقطه و ضربه بر سر است یا امتلای بدن از رطوبت یا صداع شدید مزمن و شقیقه باقی ضعیف یا رسیدن سردی شدید از خارج بچشم مثل برف و هوای بسیار
سرد و یا سردی مزاج دماغ یا ضعف روح باصره و ضعف حرارت غریزی چشم چنانچه در مشائخ و ازین جاست که گفته اند نزول الماء بیشتر مشائخ را بسبب کثرت رطوبت
فضلیه در اعضای ایشان یا ضعف حرارت ایشان از تحلیل بهم میرسد و همچنین به بردین الاکثر و بعد از امراض طویلی افتد و ایضا کسی که مداومت نماید بر اغذیه
غلیظه و امتلاء و مانند آن بجهت آنکه مستلزم کثرت فضول الابخره است و خواب بعد غذا و خوردن بخور هنگام خواب و حمل ثقیل و حرکت سخت و جماع قبل هضم و ریختن
آب شدید الحرارة بر سر نیز از اسباب نزول نوشته و بیشتر مردم سیاه چشم را بجهت کثرت رطوبات در عین اکمل عارض میگردد و بعضی گویند که چون آب در حدقه مجتمع گردد از آن
غشای رقیق که حائل میگردد میان آن و میان حدقه متولد میشود بالجمله ازین اسباب مذکوره اگر نزول یکبارگی افتد ضرورت علامات فارقه نبود و اگر بتدریج واقع شود
آثار ابتدای آن دریافتن واجب است تا قبل از استحکام آن تدارک کرده شود و علامت ابتدای نزول آنست که اکثر اوقات خیالات همچون پشه و مگس و موی و دود و شعاع
و مانند آن بحسب اختلاف اشکال آن رطوبت روبروی چشم محسوس شود و فرق در خیالات منذره نزول و خیالات دیگر آنست که خیالات منذره در اکثر مع افزونی کدورت
چشم و خلل بصارت روز بروز خصوصا در یک چشم یا هر دو مع تفاوت قلت و کثرت باشد و در امتلاء و خلو معده متفاوت در خیالات نشود و استعمال اشیای مسکن بخارات
و مسهلات مفید نگردد و رنگ حدقه خالی از تغیر و کدورت نبود و بعد سه چهار ماه تغیر فاحش نماید و زیاده از شش ماه نگذرد که ابطال بصارت نماید و اشیای روشن مثل چراغ
و ماه مضاعف بیند و گاهی اشباح کثیر از چراغ و قمر تخیل نماید هر چند که در خارج از یک چراغ بیش نباشد و فرق در سده عصبه و نزول الماء چنان کنند که در نزول
از غمز یک چشم ثقبه چشم دیگر متسع شود و در سده فراخ نشود مگر آنکه آب شدید الغلظ و یا سده باشد و اگر علیل با وجود صفای آب بلطافت آن روشنی آفتاب و چراغ
نه بیند این نیز دلالت بر سده کند **علاج** هرگاه خیالات منذر نزول معلوم شود در ابتدا که هنوز بصر بالکل باطل نشده باشد بنضج ماده پرداخته تنقیه بدن از مسهل بلغم
نمایند بعده بحب ایارج و شبیار و قوقایا تنقیه دماغ کنند و غرغره بایارج و سکنجبین و دیگر غراغر و سعوطات و مضوغات منقی دماغ از رطوبت بعمل آرند و عطوسات اگرچه
منقی دماغ است مگر از جهت سختی تحریک در ان خوف تحریک آب است لیکن بعد تنقیه کامل مضائقه ندارد و اگر قوت قوی باشد تنقیه بایارج فیقرا و حب قوقایا و حب صبر
بطریق شبیار متواتر کنند و درین اثنا نضج ماده نیز مرعی دارند و در منضجات و مسهلات رعایت مزاج مریض و قوت او لازم شناسند و اگر قوت ضعیف باشد در هر سه روز
یا در هر هفته یکبار حبوب مذکوره یا ایارج فیقرا همراه مطبوخ قنطوریون دهند و حبوب که بکار برند باید که کلان بسازند و آنجا که خوف افراط حرارت بود اطریفل با ایارج اختیار
بکار برند و اگر مزاج احتمال کند ایارجات که مخصوصا ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس دهند و روفس گوید که تنقیه بشحم حنظل مع قنطوریون دقیق نمایند و بعد
تنقیه ملازمت اطریفل صغیر تنها یا با ایارج و اطریفل اسطوخودوس و معجون … و معجون فلاسفه هندی و معجون المومنین و حب کوکب و … و دواء المسک …
و استعمال زنجبیل سوده در اطریفل آمیخته نیز معمول است و خوردن گلقند با وج و بادیان و زنجبیل مساوی با عسل از هر یک یک مثقال نافع و کذا استعمال تریاق کبیر و شرودیطوس
جهت ابتدای نزول الماء بشرط نقای بدن نافع است و همچنین مداومت افیون و استعمال هلیله مربی یکعدد هر شب ایضا شرب بادیان و پوست بیخ او و برگ او و یا مربای
و یا برگ ترنج مربی بعسل و یا هلیله کابلی مخلوط با افتیمون و یا … با صبر و یا وج و یا سکبینج و یا غاریقون و یا لوبان … معسول بعسل … هر شب
هر واحد مفید است و سعوط منقی دماغ مثل شونیز سوده در روغن ایرسا یا روغن آجر و یا بزر … چند مرتبه و یا بعنبر و کذا سعوط مجر البقر بقدر یک عدس با آب چقندر
و یا بشیر زن که مجرب بعضی است و او است سعوط معمول و نفوخ مفید نزول و اکتحال وج مع عسل که تا شش ماه نافع است و تشمید این مقویات دماغ مثل عنبر و مشک …

مرزنجوش و سداب و یاسمین و شونیز و مالیدن روغن مرزنجوش بر سر و استنشاق آن و روغن بلسان مفید بود **و بهترین تدابیر** در ابتدا آنست که داغ پخته بر شریان صدغین بدون قطع آن دهند تا رگ بسوزد و بعد داغ سه روز حرام مغز بران بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آلوده گذارند و هر چند که از داغ رطوبت برآید بهتر باشد لیکن در اثنای آن سر شسته پرهیز درست دارند و تلیین طبع لازم شمارند و بقول شیخ در ابتدای آب فصد شریان پس گوش نافع است و گویند که ارسال علق بر صدغین در ابتدای او نافع بود و قبل تنقیه کحال ملطف و جالی استعمال نکنند و ابتدا باد ویه مثل اکتحال آب بادیان بعسل و زیت نمایند و بعده بتدریج ادویه مرکب استعمال نمایند و مانند آن بعمل آرند و اکتحال تخم کتم محلل آب است بار یک سوده در شهد صاف آمیخته بکار برند و دخان کنند نیز برای ابتدای نزول آب از مجربات است و بعضی گل سوسن برابر کنند رگرفته سوده در فتیله پیچیده بروغن کنجد چراغ می افروزند و دود آن گرفته در چشم میکنند و میگویند که نزول الماء را زیاده شدن نمیدهد و اگر پوست زرد حلزون سنگ آن چیزیرا چون خوب شسته خشک کنند و بمثل او نمک لاهوری سحق بلیغ نموده اکتحال نمایند نیز عجیب النفع است و بالخاصیت مفید و اکتحال بعصاره آماهیثا نافع بود و بقول قرشی اکتحال آب پیاز تنها و باعسل جلا دهد و بسیار مفید بود و انگور خوردن و با شهد اندر چشم کشیدن سود دارد و اکتحال بمرارهٔ خفاش سوخته بعسل سحق سود مند است و مرمه عصاره درخت بادیان خوردن گلقند برگ صعتر وقت خواب در اثنای استعمال آن نیز در ابتدای نزول مجرب و معمول است و کذا دماغ خفاش با روغن یا عسل آمیخته در چشم کشیدن مجرب و اکتحال بروغن آجر برای تحلیل آب نازل بیعدیل و دیگر ادویه مفرده و مرکبه که مسطور گردد حسب حاجت بعمل آرند **و غذا** اصحاب این مرض با غذیه خشک چون گوشت کبک و تیهو و مرغ و قلیه خشک مطبخه و مشویه و نان خشکار و مانند آن کنند و در طعام دارچینی و صعتر و حلتیت و زنجبیل و سداب و بادیان تیز و آبکامه و عسل داخل کنند و بعد غذا بر تشنگی صبر نمایند و خواب بعد غذا و در روز نکنند و مهما امکن از شرب آب منع کنند و بقول احمد بن ثابت صاحب خیالات منذر بنزول الماء از استفراغات قویه و اغذیه غلیظه و آوازهای بلند و حرکات عنیفه و جماع بجهت خوف نزول آب احتراز کنند و اگر بجای آب علاوت ماء العسل نمایند بغایت مفید بود دور از آنچه بهترست که صاحب او از امتلای طعام و آب بسیار و شراب تیز و کثرت جماع و حمام متصل و زیاده دویدن حذر کند و بخوردن طعام نمیرو در اقتصار نماید و از ماهی تازه و نمکسود و فواکه و بقول رطب و حموضات و امراق و لحوم غلیظه مثل بقر و جاموش و میش و دیگر مغلظات و منفخات مثل عدس و کرنب و گوشت نمکسود و بادنجان و سیر و پیاز و گندنا و لبنیات و پنیر کهنه و امور محدث نزلات و تواتر فصد و حجامت و قی اجتناب ورزد و اما اگر مریض جوان و گرم مزاج و کثیر الدم باشد و احتیاج بفصد لازم داند بفصد اجازت دهند

و نزول الماء

که از صداع شدید حادث شده باشد اولا علاج صداع نمایند و بعد از آن بعلاج نزول الماء پردازند و علاج نزول الماء حادث از ضربه بر سر تنقیه راس و تلقیح سده است و قدح درین نوع فائده نمی بخشد لما اعلنا سابقا **ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه** که در نزول الماء نافع است **اکتحال** بمغز سر خطاف با آب پیاز آمیخته و کذا عصاره خشک بادیان با کحال آمیخته و کذا آب بادیان که با ربع آن عسل جوشانیده باشند تا غلیظ گردد و کذا عصاره شقایق النعمان و ماميران و خاکستر پیاز عنصل و حب بلسان و مرجان و اقلیمیا و شجرهٔ مریم تنها و بعسل آمیخته و کذا برادهٔ سوده و کذا مغز سر میش بعسل آمیخته و کذا غاریقون و کذا زهرهٔ فرس الماء سه روز گذاشته بعسل آمیخته تا لبست و چهار روز و کذا حجر لبنی سوده تا چهار روز و کذا عصاره فراسیون تنها یا بزهرهٔ چرز آمیخته و کذا زهرهٔ کلنگ با آب چقندر و برگ مرزنجوش آمیخته و کذا فرفیون که بهترین ادویه نزول است و کذا مرو در آب طبیخ کرکم و فوتنج و فراسیون حل کرده و کذا آب سداب با کحال آمیخته و کذا خاکستر سرطان و کذا اسرمه در آب کمات پرورده و کذا زهرهٔ بز کوهی یا بلدی خشک کرده ساییده با آب بادیان سرشته شیاف ساخته و کذا کمافیطوس و کذا نفط سفید و آب برگ انجیر دشتی بعسل آمیخته و کذا دماغ خلد و زعفران و فلفل سیاه و مشک آمیخته و کذا سرمه بمشک آمیخته **و ضماد** زهرهٔ کجل بعسل و زیت آمیخته و یا زهرهٔ خروس سیاه و بستور آمیخته و یا مرزنجوش و یا صبر سوده با آب پخته و یا پنجال با روغن سوسن پخته گرد اگرد چشم و کذا برگ نرگس خشک ساییده و حنا آمیخته بر سر تکمیل زهره واحد نافع نزول الماء نوشته اند **و دیگر** مر زهره که از کبک و کلنگ و شبوط و خطاف و خروس و کنجشک و روباه و خرس و آهو و تیهو و گرگ و گربه میسر شود چون خشک نموده قدری مشک خالص با آن آمیخته در چشم کشند سود مند است و کذا مرارات دیگر مثل مرارهٔ

گفتار و بانسه و عقاب باز و کرکس سنگ پشت بری مخلوط العسل که انفع ادویه است؛ عقرب بحری و زهره بز بز لغر اسبوس آمیخته و زهره خرگوش و ماکیان و بقر وحشی هر واحد نافع **دیگر** بقول رازی اگر زهره شبوط و حبه حجل خشک کرده سائیده به آب بادیان مروق بسرشند و شیاف ساخته اکتحال نمایند ابتدای نزول الماء را نافع است **دیگر** بقول ارجیجانس اکتحال توتیای هندی و اقلیمیای ذهبی و مشک سوده باهم آمیخته اکثر در ابتدا مفید میشود **دیگر** بقول ثابت بن قره اگر مار قشیشای ذهبی در کوزه نو گذاشته سرش بند نموده بگل حکمت گیرند و در کوزه شیشه گران یا تنور تا هفت روز داشته برارند و چون سفید خاکستر شده باشد سرمه سا نموده در چشم کشند درین باب نحت سود مند است **و** این شیاف نیز از مجربات است پوست سلیخه کوفته بیخته بزهره آهو و خرگوش یا کبک سرشته خشک کنند و بار دیگر سائیده و سرشته خشک نمایند و آب بادیان استعمال کنند که بخاصیت نافع است **دیگر** اگر سر فرشنگه را در پیه ماهی ره هو بریان کنند چندانکه بسوزد و سیاه شود بر آورده باریک بسایند و پیاز سرخ در خاکستر گرم بریان نموده اول آب نزاد در چشم کشند انگاه سوده سرخطاف را بالطریق سرمه اکتحال کنند و ببندند و سه روز همچنین عمل نمایند بینائی در چشم پدید آید و علت زائل شود و این از عجائب اعمال است **دیگر** اکتحال بتوتیای هندی و سرمه اصفهانی هر دو در آب بادیان پرورده نافع بود **باسلیقون کبیر** معنے او کحل روشنائی است و اضع او بقراط است تاریکی چشم و ابتدای نزول آب و دمعه و جرب و سبل و ظفره و شتر ناق و سطری را لیک را نافع است کف دریا اقلیمیای نقره هر یک ده درم نمک اندرانی ساذج هندی سفیده ارزیز فلفل سیاه دار فلفل سنبل الطیب سرمه اصفهانی هر یک دو درم نمک هندی قرنفل دو الهر یک یکدرم صبر سقوطری عصاره مامیثا مس سوخته هر یک پنج درم مامیران نوشادر زرد چوب دارچینی هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم کوفته و بیخته بیخته استعمال نمایند و اگر خواهند شیاف بندند و اگر عصاره مامیثا بهم نرسد بجای آن شیاف مامیثا انداز ندبر **و** برای ابتدای نزول و خیالات نافع و نشف رطوبات کند و تقویت چشم نماید و دمعه و بیاض را نیز دافع است ساذج هندی نیم درم بورق یکدرم نشاسته دو درم سرمه اصفهانی شش درم مثل غبار سائیده بعمل آرند **حب ایارج** که برای نزول الماء معمول مؤلف مفتاح است مصطکی زعفران دارچینی حب بلسان سنبل الطیب اسارون صبر مغسول سلیخه فلفل گرد غاریقون انیسون شحم حنظل قنطوریون دقیق هر واحد یکدرم تربد موصوف سنای مکی کتیرا هر واحد سه درم کوفته بیخته نگاه دارند بعده بیارند بسفایج فستقی گل سرخ گل بنفشه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گاوزبان هر واحد یکدرم در نیم آثار آب بجوشانند وقتیکه این قدر آب بماند که ادویه خمیر کرده شود مالیده صاف نمود و ادویه مسحوقه مذکوره را ان خمیر کنند و بقدر مونگ حبها سازند و بعد نضج مواد حب مذکور شش ماشه یکپاس شب باقی مانده بآب گرم خورند و بخواب روند بعده وقت صبح حب مذکور یکتوله همراه این طبیخ بخورند گل بنفشه ۹ ماشه گل سرخ گاوزبان هر واحد هفت ماشه مویز منقی پانزده دانه تخم کاسنی نه ماشه نیمکوفته شب در نیم آثار آب تر کرده صبح جوش دهند یا خیسانیده بدارند و گلقند آفتابی دو توله مالیده صاف نموده بنوشند و وقت تشنگی عوض آب عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب بنوشند و وقت دوپهر آب نخنی خورند و سه پهر کهچری ملایم **حب فیہب** که درین مرض بکار آید و تنقیه مواد حار از سر و چشم نماید صبر ده درم تربد موصوف هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم سقمونیا سه نیم درم مصطکی گل سرخ هر یک و نیم درم زعفران نیم درم شربت دو مثقال **حب کنعانی** که دماغ و جمیع اعضای سر و بدن را تنقیه از اخلاط فاسده نماید و جهت فالج و لقوه و داء الثعلب نافع و هر گاه یکدرم از آن با یکدرم ایارج فیقرا ضم کرده خورند نور بصر افزاید و منع نزول الماء کند صبر زرد مغز بادام پوست هلیله زرد هر یک یکدرم کوفته بیخته حب سازند **حب کوتوالی** مفید دردسر و مخرج صفرا و جمیع فضول بلغمی و برای داء الثعلب و روشنی چشم بسیار مفید چنانچه بدوستی آزموده و جهت نزول الماء سود مند صبر سقوطری سقمونیای مشوی شحم حنظل عصاره افسنتین مصطکی هر یک یک نیم دانگ مثقل یک و انگ کتیرا نیم دانگ این جمله یک شربت است و در جمیع اوقات حتی که بعد طعام داده شد نافع آمد و بدانکه انچه از قسم حبوب درین مرض بخورانند باید که کلان بسازند تا در معده دیرتر بماند **حب جدوار** بجهت منع تولد نزله و تقویت دماغ خصوصا منع نزول چشم بعد تنقیه دماغ و بعد اطریفل اسطوخودوس مسهل انفع است الیون مقطر صاف کرده جدوار اسطوخودوس صمغ عربی هر یک یکدرم زعفران پوست هلیله زرد هر یک نیم درم تخم خشخاش تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو مغز بادام مقشر هر یک دو درم بآب صمغ حبها بقدر مونگ فلفل بسته

از حب خرد شروع نموده بتدریج بر حب کلان رسانند از ترشی و بادی و شیر و شیربرنج و تره و سبزی پرهیز نمایند **حب** برای نزول الماء در ابتدا بچشم کشیدن مانع
نزول است و در انتها اضمحلال نمودن نفع میرساند مغز خستهٔ بلیله مغز خستهٔ آمله آب صاف تاسی یا بس سحق نموده حب سازند و یک نسخهٔ حب نافع نزول در سبل گذشت **دوای دیگر**
مجرب شیخ الرئیس است حب الغار ده جزو صمغ عربی یک جزو بهروزه و ادرار بول کودک نابالغ ساییده بکار برند **ایضاً** که در ابتدای نزول عجیب الاثر است پنبه دانه سوخته یک جزو خاکستر
غوک بحری دو جزو سائیده دو میل در چشم کشند بمداومت بعد مدت اثر میکند **روغن آجر** که لقوه و فالج و عامر اض بارده انفع دارد و جهت سم عقرب و افیون و بزر البنج نفع کثیر دارد
خشت پخته سرخ آب ندیده بقدر بادام پاره پاره کنند و در آتش اندازند که سرخ شود و بزنبور سه قطعه را گرفته در روغن زیتون سرد کنند پس از روغن بر آورده خرد نمایند
و در شیشه که گل حکمت نموده باشند اندازند و موی اسپ در دهن شیشه نهاده بطریق معروف بچکانند و باحتیاط در شیشه نگاهدارند [illegible] بکار برند **سعوط** که برای نزول
و تنقیهٔ دماغ معمول و مداومت آن مانع زیادتی نزول است مشک خالص یک ماشه زعفران دو ماشه سنبل الطیب یک ماشه کاپهل چهار ماشه کوفته بیخته قدر قلیلی استعمال نماید **شیاف عجیب**
مرارات که جهت نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت مفید و از سرعت نفوذ در طبقات تاثیر میکند و قوتش تا دو سال باقی میماند اقلیمیای سوخته پانزده درم صمغ عربی
هشت درم مداد هندی فلفل سفید هر یک پنج درم سفیدهٔ قلعی چهار درم اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر هر یک دو درم زهرهٔ کفتار افیون هر یک یک درم زهرهٔ ماهی
شبوط زهرهٔ کبک هر یک هفت درم زهرهٔ باشه و عقاب و گاو و گرگ و غراب و باز هر یک نیم درم و آنجا که روغن بلسان یافته نشود روغن آجر بدل او کنند و شیخ گفته که ضرور است
زهرهٔ شبوط و گرگ است و دیگر زهرها زوائدند و باید که با آب بادیان اکتحال نمایند **شیاف** که قائم مقام شیاف مرارات است جهت قطع مادهٔ نزول و انتشار تجربه رسیده
آب زهرهٔ بز کوهی در ظرف مسی خشک کرده ده درم شحم حنظل نیم درم سکبینج دو درم فرفیون نوشادر هر یک یک درم با آب سداب یا آب بادیان شیاف سازند **شیاف جلا**
که از شیاف مرارات بهتر و بی غائله است و جهت نزول آب و خیالات بی نظیر است و ضعف بصر رطوبی را بغایت مجرب توتیای کرمانی مغسول بیست درم با آب مرزنجوش تازه
که شب داشته صاف کرده باشند سرشته بگذارند که خشک شود زنجبیل فلفل دار فلفل هر کدام دو درم مامیران دو درم نوشادر زعفران حضض کتیرا صمغ عربی اشق مس سوخته
زنگار اقلیمیای فضی هر یک نیم درم با آب بادیان تازه ساییده شیاف ساخته استعمال نمایند **شیاف دهنهٔ فرنگ** جهت منع نزول الماء مجرب و بی نظیر است و سبل
و بیاض و ظفره و دمعه را نافع سعد کوفی فلفل سیاه دار فلفل ناخن فیل تخم سرس سنگ بصری هر یک پنج ماشه زعفران هلیلهٔ سیاه هر یک سه ماشه پوست هلیلهٔ زرد دهنهٔ فرنگ
هر یک دو ماشه مارقشیشای ذهبی تخم کهرنی سفیدی بیخال کبوتر صحرائی هر یک چهار ماشه قرنفل یک ماشه کوفته بیخته باریک ساخته در ظرف آهنی همراه شاخ گوزن با آب لیمو
سه روز سحق نموده شیاف بسته نگاهدارند و در نسخهٔ معمول صاحب مفتاح وزن دهنهٔ فرنگ چار ماشه است و گفته که اگر دهنهٔ فرنگ بهم نرسد عوض آن توتیای سبز اندازند
کحل معمول در نزول هلیلهٔ زرد مع خسته سوخته حب النیل سوخته هر یک دو درم غنچهٔ یاسمین ناشگفته در سایه خشک نموده یکصد عدد دار فلفل ده عدد صلایه کرده بعمل آرند
ایضاً قوی تر از اول دار فلفل پرچه چینی صادق هر یک دو درم بندقهٔ اسرب که در بدن شیر زده باشند بوزن چهار درم سرمه سا نموده بکار برند **کحل** برای
ابتدای نزول و ضعف بصر و سلاق نافع توتیای کرمانی مغسول توبال مس سوخته مروارید لبسد ساذج هندی اقلیمیای نقره صبر سقوطری سرطان بحری سوخته
زعفران سنبل الطیب هر یک دو درم شادنج مغسول شش درم نوشادر فلفل سفید دار فلفل هر یک نیم درم مشک یک دانگ مثل سرمه تیار نمایند **کحل** مجرب حکیم ذکاء الله خان
که در منع نزول و تحلیل آب خاصیت عجیب دارد مروارید سرمه مارقشیشای ذهبی سوخته پوست هلیلهٔ زرد فلفل گرد مشک ورق نقره بدستور تیار ساخته اکتحال نمایند
و گاهی ورق طلا و سنگ بصری و مامیران چینی اضافه کرده میشود **کحل** معمول حکیم واصل خان که بر خود آزموده بود و برای دفع نزول که شروع شده باشد و کهنه را هم
نافع است و تقویت بصر کند سنگ بصری گل چنبیلی تازه هر یک دو درم مغز گهونگچی مامیران چینی مغز تخم سرس کف دریا مروارید مغز تخم کهرنی هر یک دو نیم ماشه مرچ سیاه
قرنفل هر یک دو نیم عدد لیموی کاغذی پانزده عدد گلاب نیم آثار اول از لیمو تخم بر آورده سنگ بصری مغز گهونگچی و کهرنی و سرس در ان انداخته بند کرده بالای دیگدان
آویزان نمایند که دود بآن رسد در چهار پنج روز که لیمو خشک شود باز لیمو دیگر پر کرده نگاهدارند باز گرفته باریک ساییده در آب لیمو اندر ظرف کانسی از چوب نیم که فلوس جهت

دران چسپانیده باشند و در چوب دوم فلوس مس چسپانیده کہرل کنند از ہر دو چوب بدفعات و مامیران و گل چنبیلی و دیگر دوا کہ نگاہداشته اند داخل کنند تا کہ صد لیمو تمام شوند آنوقت مروارید ساییده داخل نمایند و باز با گلاب ہمہ را کہرل کنند باز خشک کرده مثل سرمه ساییده نگاہدارند و وقت صباح یا شب یک میل قدری در چشم کشند و بعد چہار پنج روز چرک زدن در چشم کشیده باشند یک شب و دران روز موقوف نمایند انشاء الله تعالی آہسته آہسته نزول دفع شود **کحل مقوی** کہ جہت ضعف بصر و غلظ روح و خیالات و نزول آب بسیار مجرب ست نسخه آن اجزای ہمان شیاف جلا ست کہ مسطور شد لیکن درین نسخه زعفران حضض کتیرا صمغ اشق مس سوخته زنگار اقلیمیا داخل نیست و وزن نوشادر یک درم ست باقی بدستور **کحل صابون** کہ در ابتدای نزول مستعمل نسخه آن ہمانست کہ در ادویه بیاض چشم مذکور شد لیکن درینجا وزن صابون لاہوری قسم اول پنج درم و رال ہفتده ماشه و نیم و نیله تہوتہه سه ماشه و یک سرخ ست باید کہ یک ذره درمیان داده اندر چشم کشند و از ترشی و بادی و غذای حار حذر نمایند و روزیکه در چشم کشند از ہوا و آب احتیاط دارند **معجون** کہ بعد تنقیه دماغ استعمال آن در ابتدای نزول و خیالات بہتر ست وج ایارج فیقرا بادیان صعتر فارسی برابر حلتیت ربع یک جزو کوفته بیخته بعسل سه چند کہ در عرق بادیان تند دو چند عسل قوام نموده باشند بسرشند و ہر روز بقدر بندق وقت صبح بخورند **معجون** کہ مسمی بعلاسفه ہندیست در تقویت دماغ و منع صعود بخارات و خاصة جہت نزول و اکثر امراض چشم مفید و بی بدل ست ہلیله کابلی بلیله آمله فلفل سیاه دار فلفل تر بد موصوف ہر واحد چہار مثقال شیطرج شکر طبرزد ہر واحد دوازده مثقال کوفته بیخته با قند سفید دو چند و عسل خالص یک چند و روغن گاو قدری بدستور مقرر بقوام آرند **نفوخ** برای نزول الماء فائده دارد زعفران افیون دارچینی ہر واحد نیم ماشه قرنفل الایچی خرد ہر واحد پنج عدد دار شیشعان شتشاشه سنبل الطیب دو نیم ماشه ساییده نفوخ کنند **دیگر** دوای ہندیه نافع نزول الماء مغز گہونگچی سفید در آب لیمو کاغذی کہرل کرده باریک سوده نگہدارند و وقت صبح قدری در چشم کشند کہ مانع نزول است و کذا اکتحال تخم تربلی بعسل ساییده و کذا نوشادر سوده و کذا زہره کلاغ به نیم وزن عسل آمیخته نافع **دیگر** کہ نزول را زیاده شدن ندہد و منع آن مجرب عجیب ست شیره برگ تمر ہندی بوزن ده فلوس در جام پہول با دسته چوب نیم کہ فلوس بر سرش وصل کرده باشند حل کنند چندانکه غلیظ شود بعد از ان در شیر زن کہ پسر داشته باشد چہل پاس کہرل نمایند و بکار برند **دیگر** مغز ہنگوٹ دو جزو افیون یک جزو با آب ساییده شیاف ساخته در چشم کشیدن در ابتدا نافع و کذا چرک گوش آدمی و انگوزه مساوی در شہد سوده اکتحال نمودن **دیگر** کہ نزول را زیاده شدن ندہد نیله تہوتہه دو دام کته سفید پوست ہلیله زرد ہر یک سه ٹانک پہٹکری بریان پنج ٹانک با آب ساییده شیاف سازند و در سایه خشک نموده اندر چشم کشند **دیگر** کہ مانع نزول آب ست و افزون شدن نمیدہد حلتیت تربلی سنگ بصری توتیای سبز پہٹکری بریان ہر یک چہار درم با دو آثار آب جمرات سوده شیاف ساخته بشیر عورت ساییده در چشم کشند **دیگر** کہ در ابتدای نزول مجرب بعض مجربان ہندست شب یمانی دو ماشه در ظرف گلی بریان نمایند ہرگاه گداخته شود دو قرنفل دران غرس کنند چون خشک شود از آتش گرفته بسایند و قدری با آب حل کرده بمیل در چشم کشند و گرد چشم طلا کنند **اقوال حذاق** شیخ می فرماید کہ ایارج فیقرا درین باب جلیل النفع ست و کذلک حب ہرو انچه دران ادویه مثل قنطوریون قثاء مر واقع شود و از جمله ادویه قویه اکتحال سکبینج سه درم حلتیت خربق سفید ہر یک ده درم عسل ہشت قوطولی ست وانچه بسیار مجرب ست سرطان سوخته بعسل در چشم کشیدن و شیاف اصطفطیقان و جمیع مرارات مذکوره ست و قویتر ازان شیاف مرارات مارستانی و شیاف مرزنجوش ست و روغن بلسان ہم سان نافع بود وانچه در ابتدای آب نافع ست اینست کہ بگیرند زہره نر گاو جوان صحیح البدن در ظرف مسی قریب دو مرو زتا دو ہفته بگذارند بعده مرو زعفران سوده و زہره سنگ پشت بری روغن بلسان ہر واحد دو درم خوب باہم حل کرده اکتحال نمایند و ایضاً بگیرند خربق سفید یک جزو و حلتیت یکجزو و سکبینج پانزده جزو شیاف ساخته در چشم کشند و ایضاً از خربق سفید یکجزو و فلفل نیم جزو و اشق ثلث جزو با آب ترب شیاف ساخته استعمال نمایند و ہم او می نویسید مردی را دیدم از طلبه علم کہ او را نزول الماء عارض شد و خود علاج آن باستفراغات و اختیار پرہیز و تقلیل غذا و اجتناب از شوربا ہا و مرطبات و اقتصار بر مشویات و قلایا و استعمال اکحال لطفه محلله جالیه نمود پس بصر او بخوبی عود کرد و فی الواقع در ابتدای نزول الماء تدبیر مذکور نفع می بخشد **حکیم علی** گوید کہ از بعضی نقل کرده اند کہ بعد استفراغ موافق بفصد و مسہل و لزوم پرہیز چون محاجم و آله معروف بانبوبه کہ از برنج و آبگینه می سازند بر ہر دو شریان صدغین نہند و عقب آن میل آب گرم فرو برند

درچشم کشند و هر روز یکدو بار این عمل نمایند نزول الماء را زائل کنند چون آب رقیق شود بشیاف مرارات و شیاف برود یا اکتحال نمایند که از قدح غنی سازد و از تالیف
ادویه عظیم النفع این ست که توتیای کرمانی مازو سبز توبال مس هر یک سه درم سرمه جید اقاقیا قلقطار سوخته سفیداب دخان سقف خانه مس کران هر واحد یکدرم
و نیم خوب بسایند تا مثل غبار گردد هر روز دو بار در چشم کشند و از مرطبات پرهیز کنند و بر اطریفلات مواظبت نمایند و گفته که این سرمه جلیل النفع ست چنانچه شخصی
را نزول الماء عارض شده بود و یک چشم او نابینا گشت و سه سال برین حال بگذشت و جمله کحالین اتفاق بران داشتند که علاجش بجز قدح نیست و مریض از ان می ترسید
پس بگفته من چهار ماه بر استعمال کحل مذکور مواظبت نمود و مرض او زائل شد و بصر او عود کرد و این کحل برای کسی که مزاج او خصوصا مزاج سر و چشم او شدید الرطوبت باشد خوب ست
و اکتحال هر صبح بعسل سرشته از معمولات حکیم ممدوح ست و اگر آب بادیان تربست مثقال عسل صاف ده مثقال زهره کبک یک مثقال مجموع را در شیشه کرده در آفتاب نهند
تا غلیظ شود پس بکار برند در نزول و تقویت بصر از شاگرد حکیم موصوف منقول ست **محمد زکریا** گوید که زهره گاو یکعدد در سکرجه کرده بر آتش نرم بگذارند و یکدرم حلتیت
اندازند تا حل شود پس یکدرم روغن بلسان داخل کرده بگذارند که غلیظ شود پس شیاف ساخته استعمال نمایند که عجیب الاثر و مجرب ست و بیاض و انتشار را نیز فائده تمام
دارد و فوج ترکی زنجبیل حلتیت بادیان مساوی بعسل سرشته بقدر فندق هر صباح خوردن نیز از مجربات خود شمرده **انطاکی** گفته که در ابتدا مبادرت به تناول ایارج کبار
و غاریقون و دواء المسک و معجون هرمس و اکتحال بصبر و دماغ خروس پیر بشیر زنان و دماغ خطاف بعسل و کحلی که در بیاض گذشت بآب پیاز و ترب نافع ست و برای بارد مزاج
مثل زیت کهنه بعسل و مشک و مروارید محلول و کحل فولسن چیزی نیست و حار مزاج از مروارید و سرمه و مارقشیشای سوخته کحل ساخته در چشم کشد که خاصیت عظیم در منع آب
و تحلیل آنچه نازل شده پیدا رها اگر رقیق و صافی باشد **صاحب ترویح** و حاوی صغیر گویند که در ابتدای نزول بعد نضج بمطبوخ بادیان سه درم بادرنجبویه اصل السوس
مقشر نیکوفته هر واحد دو درم با گلقند ده درم و تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج یا قوقایا و تغذیه بمزوره نخود مع قرطم و بعد تنقیه استعمال غرغره بماء العسل و ایارج فیقرا
و پرهیز از اطعمه بارد و رطب و غیره و اکتحال بشیافات حاده و اکحال مبدده آب مثل شیاف مرارات و باسلیقون نمایند و اگر مراره بز کوهی ده درم شحم حنظل یک مثقال
فرفیون نیم درم سکبینج یکنیم درم سحق کرده در آفتاب خشک نمایند و بآب بادیان سبز یا سداب تر شیاف ساخته بگلاب حل کرده در چشم چکانند در ابتدای نزول الماء نافع بود
و آنچه بصر را تیز کند و منع نزول نماید و از ان ایمن سازد تنقیه دماغ و سر ست در هر سال یکبار یا ده بار بحبوب و ایارجات و مطبوخات و تناول آب بادیان و آب سداب و طبیخ
و طبیخ دار فلفل و طبیخ مامیران و طبیخ عروق الصفر و آب بادروج و اکل حلتیت و ترک سکر و عشا و تخمه و جماع و اگر توتیا سائیده سه بار در آب بادیان سبز تر کرده خشک نموده
زنجبیل فلفل دار فلفل مامیران هر واحد مثل عشر توتیا داخل کرده بآب بادیان بسایند و خشک کرده استعمال نمایند برای حدت بصر و منع نزول الماء سود مند ست و گاهی
یکحبه مشک درین ترکیب می افزایند **مصنف** اقتباس می نویسد که در ابتدا جهت نضج این مطبوخ دهند اسطوخودوس بادیان مکوه بادرنجبویه هر یک نه ماشه اصل السوس
مقشر بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق انیسون هر یک چهار ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد چهار عدد خمیره بنفشه گلقند عسلی هر یک دو توله
مالیده صاف نموده و غذا شوربای مرغ و کبک و سنگخواره بنان خشکار تا یکهفته و بعد حصول نضج جهت تنقیه دماغ وقت آخر شب حب قوقایا و ایارج و بنفشه و شبیار نه ماشه
بعرق مکوه فرو برند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یکنیم توله هلیله سیاه سه توله ترید سفید ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله
روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب بر عرق مکوه و بادیان قناعت ورزند و وقت دو پهر نخود آب مرغ نوشانند و وقت شام غذای سابقه دهند صبح با
مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه بادیان هر یک نه ماشه اصل السوس هفت ماشه انیسون چهار ماشه شربت بنفشه چهار توله حرف نه ماشه و یا تودری یا کنوچه پاشیده
بنوشند و همین نمط سه چهار مسهل کنند فقد و انتها تنقیه بحب ذهب و صبر کنند و این تدبیر وقتی سود دهد که آب بغایت رقیق و صاف و نو در آمده باشد و اگر غلیظ و کهنه
شده باشد سود نمی دهد و باید که تنقیه دماغ بکرات و مرات نمایند و افضل آنست که در هر هفته ایارج فیقرا یا حب ایارج نه ماشه بخورند و بعد حصول تنقیه تام جهت تنشیف
رطوبات اشیای مسدده و ملطفه و مجلیه مانند شیاف مرارات و باسلیقون در چشم کشند و اگر بعلاج نیاید بعد یکسال یا دو سال دستکاری نمایند و بهتر آنست که در ابتدا
بعد تنقیه بر تر شدها یا صدغین کنند و داغ با آهن دهند و بگذارند که پخته شود و ریم کند تا چهل روز سیلان یابد اگر درین اثنا ریم بند شود دانه گلی تیزاب نهاده باز ریم را جاری سازند
و تقویت چشم و دماغ مثل اطریفلات و معجون ... نمایند **صاحب جامع** از طبری نقل کرده که علاج قبل از قدح چنین نمایند که مزاج مریض نظر کنند پس اگر از

اعتدال کیفیتی خارج شده باشد بسوی اعتدال رد کنند و اگر مزاج طبعی او احتمال استفراغ بایارجات کند اول بمطبوخ افتیمون تنقیه نمایند بعده هفت روز مهلت داده
تنقیه بحب ایارج یا حب قوقایا یا حب صبر یا حب فنستنتین وگل سرخ سازند و بعد تنقیه پرهیز کنند و بر الطف اغذیه اقتصار ورزند و از اغذیه مبخره اجتناب نمایند و بعد از آن قدح کنند
و اگر تاخیر قدح بسببی رو دهد اکحال و شیافات مبدد آب استعمال نمایند و لزوم پرهیز کنند که آب صافی گاهی بحسن تدبیر و استعمال این کحلها تحلیل و جلا می یابد و اگر استفراغ
بمسهلات جائز نبود حقنه لینه بدفعات کثیر تنقیه کنند و بعد تیقن نقای بدن بقدح پردازند یا باکحال و شیاف مرارات اکتحال نمایند و مار قشیشا را در کوزه کرده گل حکمت
گرفته بسوزند تا خاکستر گردد و یکجزو او با دخان سقف مس گران و اقلیمیای فضی هر واحد یکجزو فلفل نیم جزو سحق کرده بشراب کهنه تسقیه دهند و خشک کنند و مرتبه دیگر
باب بادیان تسقیه نمایند و خشک کرده بسایند و بحر بریخته استعمال نمایند که این کحل بعد تنقیه بدن و سر اکثر استعمال نموده و نزول آب زائل شده حکیم عابد نوشته که
در بعض کتب معتبره دیده ام که پیاز مدور در آب و روغن زرد بپزند و بر نهار بخورند و از طعام شب اجتناب نمایند و دسومات ترک سازند و در جوف نهار نان ساده بخورند
و مطبوخ مذکور بقدر هاضمه تناول کنند و از بست پیاز تجاوز نکنند و اگر از طعام شب صبر نکنند در آخر روز نان مرموس باب بدهند و دو ماه کامل برین مداومت نمایند شب هر
یا هر صبح یکبار از عسل مقوم بمثل او آب پیاز یک میل در چشم کشند که این ترکیب ماء اسود را انفع میکند **انتباه** هرگاه این مرض مستحکم شود و بصر را بالکل باطل گرداند
غیر از قدح تدبیری سود ندهد و هرگاه اراده قدح باشد قبل از و تنقیه بدن و دماغ نمایند و اگر احتیاج باشد فصد نیز کنند و ایضاً پیش از قدح نظر کنند که از آبهای
مذکوره کدام قسم ست و قابل قدح است یا غیر قابل و باسده عصبه مرکب ست یا نه اگر قابل و باسده باشد اول تفتیح سده کنند بتدبیری که در باب بطلان بصر خواهد
و بعد انفتاح سده قدح نمایند و آنچه غیر قابل قدح باشد آنرا باین تدبیر قابل قدح سازند که تلطیف غذا کنند و کمتر خورند و از اغذیه غلیظه چون گوشت گاو و شیر
و عدس و از خوردن شب و جماع و شراب و استحمام و پیاز و گندنا و بادروج و ماهی پرهیزند و ماهی را خاصیتی ست که بحدوث آب و تغلیظ آن یاری میدهد و کحلهای ملطف
چون مرارات و مانند آن در چشم کشند و بقول صاحب خلاصة التجارب ایارج فیقرا بسیار دهند با این مطبوخ قنطوریون دقیق سه درم بسفایج هفت درم تربد سفید سه درم
مویز بست درم همه در نیم آثار بپزند تا بمقدار پنجاه درم باز آید صاف کرده بکار برند و نزد راقم بهتر آنست که تا مدت چهل روز یکروز در میان دهند و بجای آب ماءالعسل
بعرق بادیان ساخته بنوشند و اغذیه یابسه خورند و این تدبیر برای اقسام آب غلیظ ست و اگر آب رقیق منتشر باشد صلاح او بر خلاف این تدبیر کنند یعنی مغلظات دهند
و ماهی خورانند تا که آب بقوام معتدل آید و صاحب قدح مبتلا بصداع و زکام و عطاس و سعال یا شدید الضجر و سریع الغضب نباشد و شراب و جماع و حمام ترک کنند و از
اکل اشیای مبخره و البان و بقول و فواکه رطب احتراز نماید و معهذا بعد سکون آب و حصول اندکی غلظ قوام قدح نمایند و ایضاً هنگام اراده قدح باید که چند روز قبل از آن
و قبل از تنقیه ماهی تازه و اغذیه مرطبه ثقیله بخورانند و دیگر از اشربه و غیره مضرات آب استعمال نمایند پس تنقیه نموده قدح کنند و بالجمله اگر آب بسیار رقیق یا بسیار غلیظ باشد
و از حسن تدبیر بقوام معتدل نیاید طمع منفعت از قدح نباید داشت و در یوم معتدل الهواء و موسم یکی از اعتدالین و بر نهار قدح کنند و در آن روز ابر و باد تند خصوصا
باد جنوبی و مغربی نباشد و بعد قدح پنبه بزردی بیضه و روغن بنفشه مخلوط آلوده بر چشم نهند و بر بندند و چشم صحیح را نیز بسته دارند و تا سه روز در تاریکی بر پشت بخوابند
و هیچ حرکت نکنند و سخن نگویند و برای حاجتی بر اشارت اکتفا کنند و بول و براز هم بر پشت خوابیده کنند و از عطسه و سرفه و غضب خود را نگاه دارند و بر صدغین چیزی
که سرد و سخت مخدر باشد ضماد سازند تا صداع عارض نشود و اگر آمد عطسه معلوم شود بینی را بدست بمالند و باطن انگشت خنصر بزور منضغط نمایند و اگر سرفه آید آنرا
او بربا قوذا و غیره کنند و طعام بسیار اندک باید خورد و اشیای آشامیدنی مثل دلیه گندم بی نمک وقت شدت گرسنگی تناول نمایند و آنچه خاییدنی باشد نخورند
و از اغذیه ریاح و مبخر احتراز کنند و گویند که موافق ترین اغذیه حریره آب سبوس گندم ست و اگر ضعف عارض گردد شوربای رقیق گوشت تیهو بلا دسومت
غذا سازند و اگر ورم یا صداع و غیره عارض شود بتکرار نهادن دوای مذکور و خواب بر پشت تا یکهفته حاجت افتد و در ورم حل رباط قوی و ارخای او واجب ست تا که
ورم زائل نشود لهذا ایستادن مریض احتیاط کنند و در هر سه روز بوقت سه پهر رباط بگشایند و تجدید دوا نمایند و هنگام گشادن عصابه بآب خلاف یا کدو یا آب عنب الثعلب
و مانند آن تکمید چشم نمایند و بعد گشادن پنبه اولی دور کنند و پلک را با آبهای مناسب باهستگی تمام بشویند و به پنبه نشف کرده پنبه را در سفیدی بیضه آلوده بر چشم نهاده
باز بر بندند و بعد از ایام مذکوره بیمار را راست بنشانند پس بپشت و گرد او بالش نهاده و هیچ حرکت نکنند و مقنعه سیاه بر روی آویخته دارند و اگر خواهند شانه بغسل

یا سرمهٔ سیاه در چشم کشند و از جماع و اطعمهٔ بخره و غلیظه و شرب شراب کثیر و طعام شب منع کنند و در هر فصل مطبوخ افتیمون و حب ایارج تنقیه نمایند و بریاضت معتدل الی النفس و دخول حمام بعد ریاضت و دلک قدمین در اوقات خلو معده مناسب بود

ضعف بصر

واین عبارت ست از خللی که در فعل بصارت واقع شود مثلاً هر شی کما ینبغی دیده نشود یا از مسافتی که بصر سالم می بیند نتواند دید یا در رویت اشیا خطا کند چنانچه چیزی بزرگ را خرد بیند و سیاه را سفید و دراز را کوتاه و راست را کج یا هر یک بعکس آن و علی هذا القیاس بالجمله اسباب کلیهٔ این مرض بر شش نوع ست یکی آنکه سوء مزاج عام در بدن غیر خاص بدماغ و چشم یا خاص در معده بود و از یبوست غالب یا رطوبت غالب خلطی یا ساذج یا بخاری متصاعد از بدن و معده خاصةً یا برودت مادی و غیر مادی یا غلبهٔ حرارت مادی یا غیر مادی که موجب این مرض گردد چنانچه در حمیات حاره و دق و فرط اسهال و جمود و استسقا عارض شود دوم آنکه سبب او در نفس دماغ باشد از امراض دماغی معروف که در جوهر دماغ یا در بطن مقدم افتد و یا از ضربه و ضغطه که عارض او گردد و این قسم دوم اکثر از رطوبت غالب یا یبوست که عارض شود و عقب امراض و حرکات مفرط بدنی و نفسانی و استفراغات مفرط مسقط قوت مجفف ماده می افتد سوم آنکه از امر مختص بروح حامل قوت باصره باشد که رقیق یا کثیف یا غلیظ یا قلیل گردد و رقت روح اکثر از یبوست و حرارت بود و گاهی از شدت تفریق بواسطهٔ دوام نظر بقرص آفتاب و آتش و مانند آن از مشرقات عارض شود و گاهی اجتماع مفرط روح بسوی احتقان محلل مؤدی گردد و اولاً بسبب آن کثیف گردد پس بار دوم رقیق شود و ازین قبیل ست انجیار طول مقام در تاریکی و برامدن ازان بر روشنی دفعةً حادث گردد و کثافت و غلظ روح یا از یبوست و رطوبت بود و یا از اجتماع شدید و احتقان که مؤدی بترقیق روح نگردد و گاهی سبب رقت و غلظ خلقی بود و قلت روح گاهی در اصل خلقت بود و گاهی بسبب شدت یبس و کثرت استفراغات خصوصاً حجامت و جماع و بیداری و فرط و اغذیه یابس و قلیل التغذیه مثل قدید و عدس و کرنب و بادنجان و غیر آن و یا ورود چیزی شدید الحرارة در داخل بدن یا از خارج آن مثل ملاقات هوای گرم خاصةً در صحرا چنانچه مسافران را در گرمی قوی و کسی را که در حمام اطالت مقام نماید و غیر آن چنانچه از کثرت حرکات بدنی مثل تعب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم و حزن و غم و سهر و یا ضعف معده یا که و یا بسبب ضعف مقدم دماغ و صعوبت امراض و قرب موت که روح تحلیل پذیرد عارض گردد چهارم آنکه ضعف و آفت بصر بسبب طبقات چشم باشد و آن اکثر بسبب طبقات خارج غیر طبقات غائر بود و این یا بسبب جوهر طبقه باشد و یا بسبب منفذ که در وی ست آنچه بسبب نفس طبقه بود یا از مزاج ردی باشد و آن اکثر بواسطهٔ احتباس بخار در ان یا اختلاط فصل رطوبی بآن یا عروض جفاف و یبس و تقشف و تحشف و خصوصاً عنبیه و قرنیه بود و یا از فساد سطح طبقه بود با آثار قروح ظاهر یا خفی یا مقاسات رمد کثیر مزیل اشفاف او یا رنگ غریب بداخل طبقه چنانچه در یرقان از زردی قرنیه یا در طرفه از سرخی یا انسلاخ رنگ طبعی مانند آنکه عنبیه را عارض شود و یا رقت طبقه بسبب عروض تاکل یا بسبب نبات غشا بران چنانچه در ظفره یا انتفاخ و غلظ عروق او چنانچه در سبل افتد و یا از ورم یا تشنج عنکبوتیه باشد و آنچه بسبب ثقبه و منفذ عارض شود یا از ضیق غیر طبعی بود و یا از اتساع و یا از انسداد چنانچه در نزول الماء افتد و اسباب این هر سه بفصول علیحده مذکور شده پنجم آنکه بسبب رطوبات چشم باشد و این یا از غلظ یا رقت جلیدیه بود و یا از تغیر رنگ او بخلط غالب یا از خشونت او و یا از عظم یا صغر او باشد و سبب غلظ و کدورت جلیدیه سیلان رطوبات عفنی سوداوی در دماغ و قدری انصباب آن بر جلیدیه باشد و سبب تغیر رنگ غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه بود و سبب خشونت او مادهٔ لذاع و قباض حریف یابس باشد که از بطون دماغ بسوی عصبهٔ مجوفه بریزد و اول در معه پس خشونت در جلیدیه پیدا شود و سبب کبر جلیدیه کثرت انصباب ماده است بسوی آن و سبب صغر او ضعف قوت او یا شدت تحلیل از حرارت و یبس غالب بود و یا از کبر و صغر و غلظ و رقت رطوبت بیضیه و یا کدورت آن باشد و سبب کبر او قصور در هضم رطوبت جلیدیه بود حتی که فضول او کثرت پذیرد و یا زیادتی مادهٔ وارد بران بود و سبب صغر او یا انفصال چیزی ازان بود چنانچه از سیلان بعض اجزای او هنگام قدح و مانند آن بود و یا غلبهٔ حرارت یا یبوست بران یا بر جلیدیه و سبب غلظ او یا مخالطت مادهٔ مغلظه بود مثل سوداوی یا کیفیت غالبه مثل برد مجمد و حرارت عاقد یا حالهٔ مائیت بسوی ارضیت و سبب رقت او یا غلبهٔ مائیت مخالط بود و یا ترسیل حرارت لین و سبب کدورت آن که اختلاط رطوبات و ابخره مغیر اشفاف او شود و آن یا از غلبهٔ مواد سوداوی بر بدن یا سوء تدبیر در اکل و شرب باشد و گاهی کثرت مجامعت موجب تکدر بیضیه میگردد و مضرت زجاجیه ببصر از جهت مضرت او بجلیدیه باشد که بسبب ایراد او غذای غیر معتدل

بر جلیدیہ قوام او از اعتدال برگردانید **شانزدهم آنکه** از آفت عصبهٔ مجوفه باشد و این یا از ضغطهٔ عصبه بسبب یبوست یا رطوبت و یا از ورم بسبب مواد حار یا بارد و یا از انهتاک او بسبب ضربه و سقطهٔ شدید که بسر رسد عارض شود **طریق تشخیص** اسباب مذکوره باید که اول بسوی ثقبه و طبقات چشم نظر کنند اگر ثقبه از حال طبیعی تنگ یا فراخ محسوس شود سببش ضیق یا اتساع باشد و اگر رنگ مردمک متغیر نماید و دیگر علامات ابتدای نزول الماء موجود باشد سببش نزول بود و اگر در ثقبه کدورت محسوس شود بپرسند که پیش ازین کثرت صوم یا فرط استفراغات یا کثرت سفر در گرما و ملاقات غبار دائما اتفاق افتاده است یا نه اگر باشد و بآن آثار نزول الماء و انتشار نباشد و دفعةً ظلمت چشم و عدم انطباع عکس محسوسات در وی عارض شود و بعد تنقیه سوداء ظلمت چشم قلت پذیرد سببش یبوست و کدورت جلیدیه بود و الا اگر با وجود کدورت محاذی ثقبه فقط پرده یا شئی سیاه متحرک بحرکت چشم پیش چشم محسوس گردد و نظر بطرف آسمان بنسبت بنگریستن بسوی زمین صاف و روشن نماید و ایضا وجود علامات غلبهٔ سوداء خواه سوء تدبیر اکل و شرب خواه تقدم فرط جماع یافته شود سببش کدورت و غلظ رطوبت بیضیه باشد و اگر ثقبه بر حالت طبعی نماید برنگ و شکل طبقات غور کنند اگر رنگ طبقه زرد یا سرخ نماید سببش یرقان چشم یا طرفه باشد و اگر پردهٔ ظفره یا انتفاخ عروق سبل یا اثر قرحه یا رمد معلوم شود سبب او همان مرض باشد و اگر طبقه رقیق نماید سببش تاکل او باشد و اگر جفاف و تقشف در طبقه محسوس گردد سبب او یبوست طبقهٔ عنبیه یا قرنیه باشد و اگر در قرنیه مانند ابر و غمام دیده شود و صاحب آن اشیا را چنان بیند که گویا در دخان یا ضباب اند سببش غلظ قرنیه و رطوبت آن باشد و اگر قرنیه خشک و لاغر و متشنج نماید و تقدم امراض حاده یا استفراغات مجففه یا ملازمت اکحال شدید التحلیل مثل کحلهای بیاض و ظفره یا مشی در آفتاب یا قرب آتش مفهوم گردد سببش یبوست قرنیه باشد و اگر رنگ قرنیه مائل بسفیدی یا سرخی یا زردی یا سیاهی یا زرقت نماید و همه اشیا سفید یا سرخ یا زرد یا سیاه یا ازرق بیند سببش تغیر لون قرنیه بلحاظ غالب بر قرنیه یا غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه بر جلیدیه باشد پس اگر غلبهٔ بلغم ست همه اشیا سفید بیند و اگر خون ست سرخ و اگر صفرا است زرد و اگر سودا است سیاه و اگر سودا مخلوط ببلغم ست آسمانجونی و در خواب نیز چنین بیند و بحسب امتزاج اخلاط غیر آنها از الوان بنظر آید و اگر ازین آثار هیچ مدرک نگردد از مریض سوال کنند که اشیا از قریب خوب می نمایند یا از بعید و چیزهای چپ و راست خوب دیده میشوند یا نه و در بصر اختلاج و در چشم خلش و گاهی کم و بیشی ضعف بصر و اشیا خرد یا بزرگ و گرانی و الم در چشم میشود یا نه اگر گوید که از قریب بهتر محسوس میگردد با وجود آن نظر بر اشیای روشن قادر نبود سببش رقت و قلت روح باصره یا رقت جلیدیه باشد و ایضا قلت روح را اندک انخفاض بر حدقه لازم بود و رقت روح را کثرت ضعف بصر در روز بنسبت بشب لازم باشد پس قلت روح که از سبب بادی بود بتقدم آن دریافت گردد و آنچه از سوء مزاج بدن باشد علامات آن موجود بود و آنچه از ضعف اعضای هاضمه باشد بکثرت ریاح و نفخ و ضعف هضم و هزال بدن و ضیق عروق آن و آنچه از ضعف دماغ بود بعلامات نزله و ضعف حواس دریافت شود و اما رقت روح را شدت تضرر از شعاع و روشنی قوی مفرق بصر و قلت تضرر از جوع و اغذیهٔ یابسه درینجا و صلاح نظر در روشنی ضعیف و در شب و در زمستان و در روز ابر لازم بود پس آنچه از سبب بادی باشد بتقدم آن و آنچه از سوء مزاج حار بود بوجود علامات آن دریافت گردد و اگر چنانچه گوید که از بعید بنسبت بقریب صاف می نماید سببش غلظ و کثرت روح باصره بود و این علت را یونانی قوقیاسیس نامند و درین صورت علامات سوء مزاج بارد رطب مادی نیز دریافت نمایند و ایضا غلظ روح را جودت ابصار در روشنی قوی و در روز و در تابستان و ضعف او در روشنی ضعیف و در شب و زمستان و قلت تضرر از شعاع و تعب و گرمی و زیادتی آن بسیری و با غذیهٔ غلیظه پس آنچه از سبب بادی بود بتقدم آن و آنچه از سردی مزاج بود بعلامات آن و آنچه از کثرت فضول و ابخره باشد بکثرت رطوبات چشم و ضعف هضم دریافت گردد و اما کدورت روح را رویت فضای حدقه کدر مظلم و در اکثر بادی خیالات بقیه یا شعریه و مانند آن و انتفاع بدانچه مصفی و مرقق خون باشد و تضرر بدانچه خون را غلیظ کند مثل عدس و قدید لازم بود و تغیر رنگ روح را مشاهدهٔ لون حادث در حدقه و تلون مرئیات بدان رنگ و مشاهدهٔ سواد در آنجا اگر بعض اجزای او را لطافت رسد و ظهور علامات غلبهٔ ماده که آن را این لون باشد لازم بود و اگر مریض گوید که براست و چپ بنسبت به پیش روی بهتر دیده میشود و چنان محسوس میگردد که چشم باطن کشیده میگردد سببش ورم طبقهٔ عنکبوتیه باشد و اگر گوید که با وجود ضعف ابصارت در بصر اختلاج محسوس میشود و در چشم گویا که خار میخلد یا چیزی چشم را میکشد و بصارت در حالت گرسنگی و در روشنی آفتاب و در وقت نیم روز کم میگردد و بعد خوردن غذا و در سایه و هنگام شب قوت می پذیرد سببش تشنج عنکبوتیه بود و اگر مریض گوید که از گردانیدن حدقه خشونتی و درشتی در حدقه معلوم میشود و قبل ازان دمعه عارض شده باشد سببش خشونت جلیدیه یا خشونت عصبهٔ مجوفه باشد و اگر گوید که سائر مرئیات

خردتر از آنچه که هستند بنظر می آیند و وسعت دائره که گرد حدقه اوست اندک سیاهی چشم بلند نماید سببش عظم جلیدیه از مقدار او بود و اگر گوید که مرئیات بزرگتر از معتاد بخود می نمایند و کحولت چشم و ضیق دائره که گرد حدقه می نماید و اندک انخفاض بسیاهی چشم دیده شود سببش صغر حجم جلیدیه باشد و اگر مریض گرانی در آلم در تعمق چشم و رویت اشیا بسبب بعیدت او خرد بیان کند سببش ضغطه و ورم عصبه بود و اگر قسمی از اسباب مذکوره یافته نشود ملازم تقدم وقوع ضربه بر سر یا قی شدید سوال کنند اگر مریض اقرار کند سببش بابت آن باشد و اگر بعد ضربه و سقطه بر سر یا قی شدید اول نتو در چشم و بعده غور و ضمور پدید آید سببش هتک عصب باشد **بالجمله** بعد دریافت علامات مذکوره هرگاه نشان غلبه سوء مزاج بارد در تمام بدن یا معده یا دماغ یا در اجزای چشم معلوم شود نظر کنند که حجم چشم از حالت صحت بزرگتر می نماید یا کمتر پس اگر بزرگتر باشد و با آن اندکی اشک غلیظ همی آید و در گوشه چشم چرک اندک جمع شود بی وجع و بدون حمرت و مردمک بوجه احسن بنظر نیاید و بعد طعام و خواب خصوصا در حالت بدهضمی و تخمه و نزد تناول اغذیه غلیظه ضعف بصر بیشتر گردد و چیزهای بعید بهتر از اشیای قریب بنظر آید و در روشنی و نیمروز و تابستان و هنگام ریاضات ضعف کم گردد و در صبح و شام و زمستان زیاده شود سببش سوء مزاج بارد رطب مادی باشد و همچنین اگر بعد نوشیدن آب و خوردن اشیای رطب و در حالت تخمه ضعف بصر ظاهر شود و در گرسنگی باطل گردد و دیگر آثار صعود بخار و آفت معده موجود بود بر وجود مادهٔ رطب بخاری در معده دلالت کند و اگر در حجم چشم نقصان نماید و چشم خشک و حرکت پلک بطی باشد سببش سوء مزاج بارد ساذج بود و هرگاه علامات سوء مزاج حار متحقق گردد بچشم نگاه کنند اگر منتفخ و متمدد و سرخ و گرم نماید سببش سوء مزاج حار مادی باشد پس اگر با آن رطوبت و دمعه بود دموی باشد و اگر قلت انتفاخ و رمص و نخس والم بود صفراوی باشد و اگر چشم خشک و سرخ و گرم و خفت ضعف هنگام پری معده و خواب باشد سببش سوء مزاج حار ساذج بود و اگر لاغری چشم و غائر بودن او و کدورت عین و خشکی آن و دیدن غباری پیش چشم و غلبه ضعف بصر در حالت گرسنگی و هنگام ریاضت و عقب استفراغات و خفت آن بعد تناول طعام و خواب و تدبیر مبرد و مرطب مدرک گردد سببش سوء مزاج یابس بود **ایضا** بدانند که هر فسادی که از یبس باشد وقت گرسنگی و عند ریاضت و استفراغات در وقت تعب و تشنه اشتداد کند و طب ضد این باشد و علامات باقی اقسام ورم عصبیه مجوفه و بطلان نور گذشت

علاج کلی اقسام ضعف بصر

بدانکه تدبیر کلی این مرض که صاحبان ضعف بصر را رعایت آن واجب همانست که در ابتدای بحث امراض چشم در تدبیر حفظ چشم از مضرات بصر و اشیای نافعه آن مذکور شد و ایضا بر صاحب ضعف بصر اجتناب از خواب بر امتلا واجب است بلکه تا تمامه هضم غذا صبر کند و هرچه طبع را قبض کند و ادامت جوع نیز مضر است و هر روز چند بار در سر و ریش شانه کردن و لحم افعی مطبوخ بدستوریکه در جذام مید هند بشرط موافقت مزاج خوردن صاحب ضعف بصر را خیلی مفید بود و دوام تناول شلجم مشوی و مطبوخ خصوص بر آتش چوب کشنیز و کاسنی بریان کرده و در قلیه پخته و خوردن خام با نبات بسیار مقوی بصر است حتی که ضعف تقادم را زائل کند و اکل ترب بصر را تیز کند و بادروج و کرنب و عدس را خاصیتی است در اظلام بصر و ثوم و خمر و لبن قریب اوست و نظر در آبی که عند کسوف عکس آفتاب در آن افتد و جلوس در مهب شمال و کثرت جماع و حجامت در روس و اکارع و هر آنس و عصائد و آنچه بدماغ بخار رساند باشد مثل خرما و حلبه و بصل همه مضر بصر است **وازادویه** مقویه بصر ضماد اقاقیا و اختلاط او در اکحال است و اکل بادیان یا صعتر یا هلیله زرد یا زعفران یا کباش قرنفل یا جوزبوا یا مغز بادام یا ترمس شیرین مع پوست هر روز یک کف و کذا دارچینی که در تقویت بصر مجرب و مفید است و اکتحال تخم خرما سوخته و یا حجر بخاری تنها و یا بوزن او فلفل و ربع وزن او صمغ عربی آمیخته شیاف ساخته و یا زهره کفتار و یا صمغ بادیان یا تخم آن و یا ابریشم محرق و یا اقلیمیای ذهبی و یا زهره خروس با عسل و یا صمغ خلاف و یا لادن منقوع در شراب کهنه یکشبانه روز و یا اثمد ساده یا مربی با آب کماة مطابق حدیث شریف و یا مروارید و یا مشک و یا عصارهٔ مامیثا و یا زعفران تنها یا محلول در شیر زنان و یا توتیا و مثل او اقلیمیا و یا سرطان بحری سوخته و اثمد مساوی و یا مرقشیثا و مروارید و صدف سوخته و یا اثمد مغسول و بار دو درم مرقشیثا مغسول دو درم توتیای کرمانی هفت بار مغسول پنج درم مثل غبار سائیده و بر آتش با آب مرزنجوش چند بار تسقیه داده و مشک نیم درم کافور چهار قیراط مرکبه رم اضافه کرده و یا آبنوس سوده و یا برادهٔ آبنوس مثل غبار سائیده در شراب ریحانی یک شبانه روز تر کرده بعده برآورده خشک نموده کوفته بحریر بیخته بوزن او صمغ عربی آمیخته بگلاب شیاف ساخته و یا عصارهٔ کون بری و یا صمغ اجاص و یا مرجان سرخ و یا عصارهٔ بادروج نیز مقوی بصر است **وازادویه** محد بصر اکل حب بلسان و بادام تلخ و بادیان و آب آن و آب غرب و دار فلفل مخلوط بطعام و افسنتین و خردل رطب و سداب و حاشا و مداومت لحم دراج و غزال و پیاز عنصل مشوی و عصارهٔ فراسیون بماء العسل و اکل و کحل دارچینی و کندر و فلفل سیاه و زنجبیل و ترب و عسل و اشنه و حلتیت طیب و سرکه عنصل و کرکم و کباش قرنفل و هلیله کابلی

واکتحال شکر عشر و ملح اندرانی و شکر ابلوج و سندروس و دخان قطران و آب پیاز تنها یا بعسل و آب ترب و آب لبلاب و عصارهٔ کمون و خون حدأة خشک کرده سوده و عصارهٔ
فراسیون و زبل خفاش و خاکستر آن و صمغ آلو و زهرهٔ گرگ بعسل و زهرهٔ کفتار خشک کرده سوده و عقیق در هر ماه دو بار نه زیاده از آن و مامیران چینی و سر کبوتر
با پر سوخته خاکستر آن سوده و صمغ قراصیا تنها یا بشراب و صمغ خلاف که از شرط بیخ او وقت خروج برگ او برمی آید و عصارهٔ اطراف نرم او و خولان و عصارهٔ
اناغالس و شم قطران و دوام نظر بسوی زمرد هر واحد نافع ست و اکتحال عصارهٔ قنطوریون دقیق مخلوط بعسل و کذا صعتر بعسل و کذا اثمد و سنبج و اقلیمیا
و شادنج باریک سوده بیخته و کذا مرجان و کذا زهرهٔ مادهٔ گاو سیاه و کذا اسیل طلا و کذا اسلیخه و کذا آب عبیثران نیز مقوی و محد بصر ست

علاج ضعف بصر که سببش برودت و رطوبت ساذج یا مادی باشد در ساذج ادویهٔ حار مثل بادیان بیخ بادیان اصل السوس پرسیاوشان اسطوخودوس جمع شانیده نبات النحل کرده
دهند و گوشت تیهو و ماکیان و دراج با مصالح گرم غذا سازند و روغن بان و یاسمین در بینی چکانند و بر سر مالند و بر طبیخ ادویهٔ گرم مثل بادرنجبویه و مرزنجوش و اسطوخودوس و نمام
انکباب اندک کنند و دیگر نطولات و شمومات و سعوطات حاره بکار برند و از غذای بارده و آب سرد و ریختن آب سرد بر سر احتراز کنند و شیاف اصفر و اخضر در چشم کشند و اکتحال
بدارچینی یا وج و سرطان بحری نیز مفید و برگ لب مطبوخ در شراب ضماد کنند یا از سنگ بحری و مروارید و برگ فرنجمشک هر واحد یکدرم مشک نیم دانگ جند بیدستر دو حبه قشور نحاس
محرق نیم درم زعفران یک دانگ سرمه ساخته اکتحال نمایند **و در مادی** بعد نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا تنقیه کنند و در هر هفته یکبار حب شبیار یا این
حب صبر بنسخهٔ طبری استعمال نمایند گل سرخ افسنتین مصطکی تخم کرفس هر واحد یکنیم درم صبر سقوطری غیر مغسول همچند ادویه زعفران دو دانگ کوفته بیخته بشراب صاف یا آب
بادرنجبویه یا آب برگ ترنج سرشته حب سازند شربت دو درم و ثلث آن چند شربت از ین در هر هفته یکبار بخورند و این حب نیز منقی دماغ ست ایارج فیقرا یکدرم تربد سفید
یکمثقال غاریقون دو دانگ پوست هلیله یکدرم گل سرخ نمک نفطی سقمونیا هر واحد یکدانگ رب السوس ریوند چینی مقل هر واحد یکنیم دانگ زنجبیل نیم دانگ با آب مقل محلول حب بندند
و این یک شربت ست و قی درین نوع برفق نافع ست خصوصا مشائخ را و خصوصا که ضعف بصر بمشارکت معده باشد لیکن قی عنیف بسیار مضرست و آشامیدن حب قوقایا
بدفعات و اغذیهٔ مجففه نافع و بعد تنقیه غراغر و عطوسات منقی دماغ بکار برند و مصطکی و کندر و وج بخایند و مرزنجوش در روز و شب ببویند و معجون وج استعمال کنند و حب کنعانی
و حب کوتوالی و سفوف بادیان و اطریفل بادیان و شربت گل هندی نیز نافع ست و دیگر تدابیر محلل و ملطف و مجفف رطوبت که در علاج امراض بلغمی دماغی مذکور شده بعمل آرند و کحلهای
مجفف و جالی مثل کحل مقوی و باسلیقون و مسک و روشنائی کبیر و شیاف مرارات در چشم کشند و بریاضت قلیل و بعد از آن بدخول حمام امر کنند و اغذیهٔ ملطفه مولدهٔ اخلاط لطیفه
مانند جوزهٔ مرغ بریان و قلیها از گوشتهای تر تازه بخورند و در غذا صعتر و دارچینی و حلتیت و مری و عسل داخل کنند و ترک عشا و تقلیل غذا نمایند و بعد غذا بر عطش مصابرت کنند
و از اغذیهٔ مبخره و مولد خون غلیظ مثل باقلا و سمک و البان و امراق و مرطبات و مغلظات پرهیزند و از فصد و استعمال ادهان و شمیدن طیوب بارده احتراز نمایند و آنجا که
رطوبت معده بسبب مرض باشد بدستور تنقیه نمایند و ایارج فیقرا و اطریفل صغیر و گلقند با آب گرم مفید بود و اطریفل زمانی مجرب ست و بر جوارشات مقوی معده مداومت نمایند
و سفوف بسویق گندم یا نخود هر صباح نافع شناسند و بر غذای محمود بحسب مزاج اقتصار کنند و اکتحال باشیای مفرق این رطوبت مثل شیاف مرارات کنند و کحل متخذ از حجر ارمنی
و شادنج و بدانچه اشک آورد مثل دار فلفل و ساذج و مانند آن استعمال نمایند و بقول شیخ برای بخارات معده و رطوبت او قبل طعام استعمال طبیخ افسنتین و سکنجبین عنصلی همه
آنچه ملین و مقطع فضول معده باشد نافع ست و ایضا شیخ میفرماید که از استفراغات نافعه در ضعف بصر مادی رطوبی نوشیدن روغن بید انجیر منقوع صبر ست و استعمال آنچه
مانع بخار از سر و چشم باشد مثل اطریفل خصوصا وقت خواب بسیار نافع ست و اکتحال شیاف مرارات و کحل متخذ از لاجورد و حجر ارمنی و شادنج و مانند آن و دار فلفل و ساذج هندی
و غیره و معالجات هر چه در عشا مفید اینجا نیز انفع ست و صاحبان این نوع ضعف بصر بریاضت اطراف خصوصا اعضای سفلی و دلک اطراف منتفع میشوند و هرگاه
غلظ روح باصره سبب باشد بعد استفراغ فضول غلیظ و تعدیل مزاج و تصفیهٔ خون و تلطیف غذا و تقویت هضم و منع صعود ابخره و ادامت لین طبع و احتراز از مغلظات آنچه
باعث ترقیق روح گردد مثل صعتر و سیر و سداب و شراب کهنه صرف و تریاق کبیر و اطریفل اسطوخودوس و مانند آن خورانند و خوردن جوز بوا و اکتحال آن در تقویت بصر مجرب سعیدی
ست و ادویهٔ جالی باکتحال نمایند و واجب ست که هرگاه ادویهٔ حاره استعمال کنند بآن ادویهٔ قابضه بعمل آرند **و از ادویهٔ** نافعه درینجا توتیای مغسول مربی با آب مرزنجوش
یا آب بادیان تازه یا آب بادروج و عصارهٔ فراسیون ست و از اکحال نافعه مرارات مفرد و مرکب ست و زهرهٔ حیزر لخاصیت عجیب ست و اکتحال آب بادروج و زهرهٔ بز

نافع ست و ایضاً اکتحال سکبینج و یا بدار چینی مفید و کذا اکتحال زنجبیل و فلفل و عسل و بادیان تازه نافع و کذا عطر بادیان در چشم کشیدن و یا سنگ بصری نه ماشه
ریزه ریزه کرده در آب لیمون کاغذی دو سه عدد تر نموده در کوزه سطین سوخته سایده در چشم کشند و یا مغز بهنگوت و یا تخم نرملی در آب سایده بچشم کشند و یا پارچه کرباس
سه بار در آب برگ سرس تر کرده و هر بار خشک نموده فتیله کرده در روغن یاسمین بسوزند و دخان آن گرفته در چشم کشند و اگر فلفل سیاه شانزده عدد دار فلفل شصت عدد
غنچه یاسمین پنجاه عدد گل گنجد هشتاد عدد سایده اکتحال نمایند نافع بود و یا پنبه نفوش در شیر آگ تر کرده در سایه خشک نموده فتیله ساخته بروغن سرشف در چراغ سوزند
و دود آن گرفته در چوب نیب فلوس چسپانیده در کتوره پهول با گلاب تا هفت روز کهرل کرده در چشم کشند و اگر بگیرند سر خطاف و از کار و نصف دماغش بر آرند
و بجایش مروارید ناسفته هر قدر که بگنجد پر نمایند و آنرا در کوزه گلی نهاده گل حکمت نموده خشک سازند و شبانگاه در تنور گرم گذارند و صبح بر آورده صلایه کرده بکار برند جهت تقویت
بصر و ابتدای نزول الماء عجیب النفع ست و اگر دو جزو و نیم خسته هلیله زرد گرفته هر دو را بسوزند و یکمثقال فلفل داخل کرده سایده اکتحال نمایند از ادویه جید معتدل است
و برود رمان نیز نافع ست و اکتحال موج بامیران و کذا آب پیاز سفید بعسل خالص آمیخته وقت خواب در چشم کشیدن مفید بود و شیاف مرارات شدید النفع ست و مرارات قوی
مثل زهره باز و کرگس ست و در هاون و دسته مسی چند قطره سرکه و یک قطره شیر و یک قطره عسل چکانید و بسایند تا که سیاه شود و اکتحال نمایند و ایج و انافع ست آب بادیان
صبر یکنیم درم هلیله زرد دو درم آب انارین یک استار در شیشی بجوشانند و چهل روز در آفتاب بدارند تا غلیظ گردد و بعده آب باران یا آب بادیان یا آب انار حل کنند و بمیل
در چشم کشند و فلفل یکدرم دار چینی نیم درم زردچوب ربع درم نانخواه ثمن درم باریک سایده اکتحال نمودن برای ضعف بصر که از سوء مزاج بارد رطب باشد از مجربات
داؤد انطاکی و حکیم عابد ست و حکیم ذکاء الله خان می نویسند که کحل اصفهانی برابر همه آمیخته استعمال کردم و سود مند یافتم و اگر توتیا یا سرمه را هفت روز در آب بادیان تر نموده
خشک سازند و سایده اکتحال کنند بصر را تیز گرداند و کذا اکتحال مرو فلفل مجرب و اگر بیخ کشائی در آب لیمو سایده در چشم کشند تاریکی چشم را در ساعت ببرد و مجرب ست
و ایضاً غنچه یاسمین تمع آن دور کرده و نبات برابر سوده در چشم کشیدن نافع ضعف بصر ست و کذا اکتحال زردچوب در شیره بادیان حل کرده نافع و اگر گره زردچوب را
در لیمو کاغذی نهاده بگذارند تا که لیمو خشک شود پس زردچوب را بر آورده سایده در چشم کشند جهت دهند مجرب ست و مغز تخم بندق هندی در آب لیمو کهرل
کرده حب بندند و صبح بلعاب دهن سایده در چشم کشند که نافع ضعف بصر ست و اگر مغز تخم هلیله زرد دوازده عدد دار فلفل پنج عدد فلفل سیاه یکعدد در آب آمله
تازه کهرل کنند بعد یکه سیاه شود و حب بسته بآب سایده در چشم کشند نیز مفید بود و اگر براده اسرب دو جزو دار فلفل یکجزو هر دو را خوب صلایه کرده اکتحال نمایند جهت
غبار و اکثر امراض چشم غیر از رمد مجرب ست و اگر دار فلفل کم اندازند نافع تر و بی اذیت باشد و در بیاض والد مرحوم مرقوم ست که از سرب صاف و پاک پتر ساخته قطعه قطعه نموده
برابر او فلفل سیاه آمیخته کهرل سازند که مانند سرمه گردد برای دهند و جاله و شرناق و سلاق و اکثر امراض چشم را مفید ست و اگر دار فلفل یکماشه سرمه پوست هلیله زرد
هر واحد دو ماشه در گلاب یا آب صلایه کرده در چشم کشند نافع ضعف بصر ست و در نسخه دیگر هلدی مقشر سه ماشه عوض سرمه است و فلفل بجای دار فلفل و گل درخت نیب
در سایه خشک کرده و برابر آن شوره قلمی آمیخته سرمه سا نموده وقت خواب در چشم کشیدن بسبل و ظفره هم نافع ست و اگر مغز سمندر پهل چهار عدد فلفل سفید هشت عدد
کات سفید برابر هر دو سنگ بصری برابر همه سه در آب برگ سرس سحق بلیغ نموده تا دو هفته اکتحال نمایند دافع ضعف بصر و مجرب النفع ست و کذا مغز تخم سرس سنگ بصری
مامیران اقلیمیای نقره شوره قلمی غنچه یاسمین هر واحد دو ماشه سرمه یکتوله باریک سایده در چشم کشیدن مفید ضعف بصر و بیاض عین ست و سیماب اسرب صبر نبات سفید
توتیا جمله مساوی کافور مشک قدری سرمه برابر جمله اجزا گرفته سیماب و اسرب را گره داده همه را کهرل کرده اکتحال نمودن برای تقویت بصر اصحاء و اعلاء از اکحال صحه
مجربه است و کذا اسنبل الطیب سرمه هر واحد یکجزو خسته خرما هلیله هر دو در خمیر گرفته سوخته هر یک نیم جزو و آب کشنیز پرورده مجرب ست و اگر بادنجان سفید را مجوف نموده در جوف او
توتیا چهار قطعه نهند و سر او بدستور بند نمایند و سطح خارج او را از جوانب شرط زده در سایه سه هفته بیاویزند تا خشک شود و قطعات مذکور بر آورده اجزای ملتصقه از و بیالگی
پاک کنند و باریک سایده اکتحال نمایند مجرب ست و بعضی قدما این دوا را از غیر مخفی میداشتند و شب یمانی سوخته بنسبت نیم درم سنگ بصری مغسول سه درم توتیا زعفران
دار چینی هر واحد یکدرم سرمه ساخته استعمال نمایند که درین باب بارها آزموده است و کذا سرمه و توتیا مساوی مشک اندکی سوده بغایت مجرب ست و اغبر لوادسے
و برود جالینوسی و برود فارسی و کحل و شنائی و شیاف جلاء و شیاف یاسمین و کحل مقوی و کحل تالیف اکمل خان و تالیف حکیم شریف خان و کحل مستعمل قبا جهان بادشاه

وکحل حکیم علویخان وکحل حکیم واصل خان وکحل بابت واسع خان وکحل مبارک وکحل مانوو وکحل بطلیموس وکحل الجواهر همه مفید ست **و از ادویه منقیهٔ عین از رطوبات ردیه**
و محد بصر شرب روغن تخم ترب و روغن حلبه و روغن نرگس و روغن شبت و روغن مرزنجوش و روغن اقحوان و اکحل بادروج و تخم آن و دارچینی و اکتحال روغن بلسان و خولان
و وج و سکبینج و شیطرج و بادروج و عصارهٔ او و عصارهٔ قنطوریون دقیق و آب سداب و عصارهٔ بادیان تر یا خشک کرده و آب کرفس و عصارهٔ حندقوقا و آب شقایق النعمان
و بیخ او و خون سنگ پشت و مرارهٔ او و بصل و آب کبد بریان که دران دار فلفل غرس کرده باشند و فلفل سیاه و مرارهٔ ضبع و مرارهٔ دیک و زهرهٔ گرگ و زهرهٔ شتر مرغ و مرارهٔ قبج
و زهرهٔ بز و دماغ بوم و دماغ خطاف و جندبیدستر و دماغ ابن عرس و قلقند و روسخنج و قشار کندر و اشق و دارچینی و حب بلسان و آب ترب هر واحد نافع ست
و تدهین راس بروغن بادام تلخ نیز منقی رطوبت ردی از چشم و محد بصر ست **انطاکی** گوید که در ضعف بصر بارد بمثل برود حصرم و صبر و کندر علاج کنند بعد ازان
اکحال مقوی محد بصر مثل بنفسجی و باسلیقون و روشنائی و کذا نطرون و دماغ کلنگ و آب انار و خون کبوتر سفید در حال ذبح او و بهتر آنست که از زیر بازوی او بگیرند و
استعمال نمایند و اکتحال برطوبت خنافس مزیل جرب و ضعف بصر ست و این کحل نافع ست و شرب آن نیز مفید و نسخهٔ این همانست که دران زردچوب و نانخواه ست
بمذکور شد و خوردن خردل بچند روز نافع بود و بوعلی گفته که چون زمانه طول کند اشیائیکه تحریک عطسه و قی بر نهار استعمال کنند و اول اکتحال بکحلی نمایند که از عسل بسازند بعد
ازین و اگیرند زعفران چهار قیراط زهرهٔ کفتار یکنیم درم فلفل هشتاد و پنج عدد عصارهٔ بادیان ده اوقیا اشق یکنیم درم عسل چهار توطولی با هم حل کرده در ظرف مس بدارند
استعمال کنند و قبل از اکتحال تکمید چشم بآب گرم دریای شور نمایند و سداب و دارچینی و مغز گنجشک و خرگوش و لیمون و شم مشک و عنبر و یاسمین و نسرین مقوی بصر ست

علاج ضعف بصر از حرارت مادی یا غیر مادی در مادی تنقیه بفصد قیفال یا حجامت قفا و زلو کنند اگر ماده در سر و چشم باشند و از کحل اگر ماده عام در جمیع بدن باشند استفراغ بمسهل صفرا با طبیخ هلیله
و حب بنفشه نمایند و عناب شاهتره و بعرق شاهتره جوشانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خشخاش شربت نیلوفر لعاب اسپغول داخل کرده دادن ضعف بصر و سرخی چشم را نافع بود و کذا
مطبوخ عناب ده عدد بنفشه پنج درم با ترنجبین ده درم درین قسم مفید و کذلک شربت عناب و شربت بنفشه سودمند و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ دهند و بر اغذیه
موافقه اقتصار ورزند و از لحوم و چیزهای مالح و حریف و اشیای مبخر چون پیاز و گندنا و سیر و بادروج پرهیز نمایند و ادویه مبردهٔ اشک ور چون برود حصرم و عصارهٔ آمله
در چشم کشند و اگر با یبوست بود و مریض جوان باشد بشیر زنان مضروب بسفیدی بیضه و روغن نیلوفر و آب عصی الراعی و مانند آن سعوط کنند و سعوط طباشیر بروغن بنفشه
نیز مفید و اکتحال صمغ سماق نیز مقوی و محد بصر و جالی ظلمت اوست و اگر آب انار میخوش بجوشانند تا نصف بماند پس نصف این نصف باقی عسل منزوع الرغوه
اضافه نموده باز بجوشانند تا مختلط گردند بعده در شیشه کرده بست و پنج روز در آفتاب آویخته بدان اکتحال نمایند همین نفع بخشد و کذا اقاقیا و کذا عصارهٔ ریباس مفید
و آب حصرم اکلا و کحلا سودمند ست و اگر هلیلهٔ سیاه نبات مساوی حب بسته اکتحال نمایند ضعف بصر و سرخی چشم را نافع بود و اگر آب انار میخوش سه توله در ظرف نقره بجوشانند
تا بنصف رسد پس شهد خالص نیم وزن آب مذکور بیامیزند و در آفتاب تا دو ماه بدارند بعده طباشیر و لاجورد مغسول هر دو برابر آمیخته شب در چشم کشند برای
ضعف بصر که از رقت روح باصره باشد بعد تنقیهٔ دماغ از مطبوخ فواکه علویخان و حب بنفشه مرات نافع بود و سفوف شیر آمله مع نبات مساوی هر روز بقدر یکتوله
خوردن نافع ضعف بصر و مقوی دماغ ست و همیشه در مکان تاریک ساکن باشند و خواب و آرام نمایند و چیزهائیکه بالفعل سرد باشند مثل ژاله و برف در چشم کشیدن
و بر پشت چشم نهادن از مجربات ست و همچنین رنگتره و کوله خوردن و نهادن و اندرون چشم باندک نبات کشیدن و کحل چشنام علویخان در چشم کشند و بقول گیلانی اگر
باوی حکه باشد آبیکه دران سماق ترکرده باشند در چشم چکانند و برگ لب مطبوخ بسرکه و آب ضماد کنند و اگر کهنه گردد کوتیا هندی بآب نخود ریا با آب سماق اندکی کافور آمیخته اکتحال نمایند
بقول شیخ ادامت اکتحال حضض سخت سودمند ست و حفظ قوت چشم تا مدت دراز نماید و اکتحال بحکاکهٔ هلیله بگلاب نافع بسیار ست هرگاه که رطوبت رقیق مع حرارت و حکه باشد
در حرارت غیر مادی مبردات و مرطبات دهند و روغنهای سرد و تر مثل روغن بنفشه و نیلوفر بسر مالند و در بینی چکانند و روغن بادام و یا آب کشنیز تر و خولان بچشم
قطور کنند و شیر دختران در چشم دوشند و مزورات مرطبه مثل ماء الشعیر و لحوم جدی و کذا سموک رطبه و قثا بخورند ✤

علاج ضعف بصر از یبوست که موجب یبس قرنیه یا رقت و قلت روح باصره یا صغر جلیدیه یا قلت بیضیه گردد و این اکثر به نحیفان و منهوکان عارض شود و در ترطیب
کوشند بدستوریکه در علاج امراض یابس دماغی و صداع یبسی و سبل یابس و جهر ذکر یافته و بالجمله ملاک امر در علاج آن ترطیب چشم و دماغ و بدن ست بتدهین راس بادهان مرطبه و سعوط

با آنها و قطور آنها در چشم و گذاشتن آنها بر صدغین و اجفان و استعمال اغذیهٔ مرطبه و تناول فواکه مرطبه مانند هندوانه و آلو بالو و مشمش و اشربهٔ مرطبه مثل ماء الشعیر با اندک شکر و شکر با آب سرد و استحمام و ندیدن بسوی روشنی و چیزهای براق و اکتحال بشیرهٔ کاهو و شیر زنان و کذا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ که در ظرف نقره با دستهٔ نقره خوب حل کرده باشند و یا شیر زنان که با روغن تخم کدو برهم زده باشند و لعابات ممزوجه بروغن مرطب بارد در چشم و همچنین چکانیدن شیر خر در چشم و ریختن آن بر سر و تمامی بادام شیرین بر چشم و نوشیدن ماء الجبن ساده و شیر تازه دوشیده و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و سکون و نوم و راحت و سعوطات مرطبه مفید بود **و بدانند** که استعمال مبردات مشروبه بنا بر خوف تخدیر روح باصره محذور است مگر عند احتیاج بسوی او و اغذیهٔ مرطبه مانند گوشت حلوان و جوزهٔ مرغ فربه و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و پالک و کدو و شلجم و آشجو خورانند و با آب شیرین نیم گرم غسل کنند و بر سر ریزند و بسیاه مرطب که دران بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و گل سرخ و برگ بید جوشانیده باشند نطول کنند و بعد طعام بحمام روند چندانکه عرق نیاورد و روغن نیلوفر و روغن کدو بر سر مالند و روغن بادام و نیلوفر و بنفشه و کدو در بینی و گوش اندازند یا شیر دختران با سفیدهٔ بیضه در بینی و چشم قطور کنند و بنفشه و نیلوفر بو بیند و شیر زنان در چشم چکانند و مالیدن مسکهٔ گاو بر سر بمداومت و سر فرو بردن در آب شیرین که بسیار سرد نباشد و چشم دران کشادن چند مرتبه سخت سودمند است و زعفران در شیر زنان سوده در چشم کشیدن درین باب اثر تمام دارد و کذا اکتحال بدخان روغن بنفشه و دخان روغن گل و اکتحال بسرمهٔ اصفهانی و مروارید ناسفته و بسد مدبر با آب گل سرخ و ابریشم محرق نافع است و از جمیع مستفرغات و محللات و اشیای یابس و جوع و جماع و ریاضت و تعب و حرکات نفسانی و اغذیهٔ مبخره و هوای گرم اجتناب لازم است **وایضا** در صورت قلت روح با وجود تغذیه باغذیهٔ مذکوره با مراعات جودت هضم و اجتناب از محللات و جماع وغیره اصلاح مزاج بدن و راس و عین و تقویت معده و کبد و دماغ و عین و شم طیوب مناسبه مقویه و دوام فرح و سرور و نظر بسبزه زار و دوام اکتحال بسرمهٔ عربی با آب عوسج یا بعصارهٔ گل سرخ و آس نافع است و در حالت رقت روح تغذیه باغذیهٔ غلیظه جید الکیموس مثل هریسه و کله پاچه و گوشت بچهٔ گاو و آشامیدن ماء الشعیر با شربت خشخاش و احتراز از نظر کردن باشیای محیرهٔ روح مثل چیزی بسیار روشن براق و خطوط خفی و دقیق و سرخ مناسب بود و اکتحال با بریشم سوخته و مروارید با سنبل و گلاب و آب عوسج درینجا نافع است و گیلانی گوید که اگر سبب ضعف بصر نقصان رطوبت بیضیه باشد لزوم آبزن با آب شیرین و تقطیر شیاف ابیض ساده بشیر زنان حل کرده نافع است و اگر بخلاف رطوبت مذکور باشد اکتحال بشیر و حکاکهٔ بادام و مانند آن مفید و گویند که چون رطوبت در دماغ ظاهر گردد آب بادیان تازه در بینی و چشم چکانند و اگر با یبوست حرارت باشد تدبیرش بدستور است و استعمال مزورات مبردهٔ مرطبه مانند ماء الشعیر با گوشت بزغاله و ماهی تر تازه و تناول کاهو و خیار و کدو و اسفاناخ و اگر با یبوست خلط حاد مجفف باشد اخراج آن نمایند برفق بمثل ماء الجبن و بعد از آن بترطیب کوشند و بالجمله علاج ضعف بصر یبسی بسیار دشوار است و لاسیما یبوست که در طبقه بود علاج او صعب باشد و سامری گفته ضعف بصر که از مقاسات امراض حاره می افتد علاج او بشراب و نطول بروغن و شیر بر سر و استحمام و ترطیب سازند تدبیر کردم پس زائل شد و جالینوس گوید که هرگاه از استقصای نظر بسوی آفتاب بصر ضعیف شود یا باطل گردد باید که دوای او از آنچه مقوی چشم بود خالی نباشد و آن هر دوای قابض است و بعضی گفته اند ضعف بصر که از نظر در آفتاب واقع شود بشراب و خواب طویل علاج کنند و آنجا که سبب ضعف بصر بسیار گریستن و یا نقاهت باشد روغن بنفشه و روغن نیلوفر در کف پای مالیدن و استحمام و انکباب سر و چشم بر بخار آب شیرین و نظر در سبزی و بوستان و آب روان سود دارد +

علاج ضعف بصر از تکدر و غلظ رطوبت بیضیه و جلیدیه و خشونت جلیدیه بخشونت عصبهٔ مجوفه آنچه از غلظ و تکدر بود بصورت ظهور علامات غلبهٔ سودا تنقیهٔ آن نمایند بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد و ماء الجبن و سفوف لاجورد و یا مطبوخ افتیمون فواکهی علوی خان وغیره بدستوریکه در مالیخولیا گذشت و اگر بهر نضج سودا مطبوخ گاوزبان بسفایج هر یک سه درم بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک دو درم انجیر سفید هفت عدد با خمیرهٔ بنفشه ده درم بدهند نیز مفید بود و بعد تنقیه استعمال اطریفل که دران افتیمون و افسنتین و اسقولوقندریون و مصطکی و عود خام افزوده باشند نافع بود و اطریفل افتیمون علوی خان خورانند و حب هلیلهٔ سیاه علوی خان که در آتشک بیاید و سرمهٔ سیاه برابر آمیخته در چشم کشند و بگوشت ماکیان فربه و حلوان غذا سازند و ترک عشا کنند و بران قدر طعام اقتصار نمایند که موجب استلا نگردد و استحمام نمایند و تدهین قدم و تلطیخ آن وقت خواب از پیه بز و روغن بنفشه و بادیان تر و تدهین منخرین و صماخ و سائر اطراف و از آواز بلند و از جماع و ریاضت عنیفه و از حمل چیزی بر سر و قرب آتش و از مولدات سودا مثل عدس و بادنجان و ترهٔ تیز و گوشت گاو و سرکه و اغذیهٔ مالحهٔ حریفه اجتناب کنند و اگر شادنج عدسی

مغسول سه درم زنجبیل نیم درم ببندد و درم پوست بیضهٔ مدبر دو درم سرگین سوسمار یکدرم مروارید ناسفته دو ثلث درم سایید و پنج روز در چشم کشند و بعد دو روز شیاف مرارات و باز پنج روز کحل مذکور بعمل آرند و همچنین تا مرض زائل گردد تکدر و غلظ بیضیه را نافع ست و آنچه بهر ابتدای نزول الماء مفید ست حسب حاجت بعمل آرند و ایضاً اگر غلظ رطوبت بیضیه بسبب مادهٔ مخالط باشد معالجه باستفراغ آن ماده بمثل ایارج لوغاذیا و حب قوقایا کنند و همچنین بحبی که از غاریقون و شحم حنظل و حجر ارمنی و مانند آن ساخته باشند بعد ازان ملطفات استعمال نمایند مثل حرکات و شرب سکنجبین بزوری و عنصلی و جلنجبین و اسطوخودوس و اکتحال بمرارات و شونیایا و امثال آن و آنچه بسبب مزاج حار یابس باشد تعدیل بضد آن کنند و ماء الشعیر را با سکنجبین نفع ظاهر ست و آنچه از برد مجمد باشد ملطفات حارهٔ مذکوره کفایت باشد و آنجا که رطوبت فضلی یا افراط جماع باعث تکدر رطوبت بیضیه باشد تدبیرش از قسم اول ضعف بصر و آنکه از یبوست باشد استنباط نمایند **و ایضاً** در تکدر جلیدیه و بیضیه که از یبس و جفاف باشد ترطیب مزاج باغذیهٔ مرطبه مثل سفید باجات از لحوم جدی و باقلا و اکارع جدی و اطراف او و مطبوخ بشعیر مقشر و شیر بز و جوزابات معمول از خشخاش و میدهٔ گندم که دران لحم جدی صغار و بچهٔ ماکیان انداخته باشند و گوشت بزغاله و ماش مقشر و باقلای مقشر مطبوخ با روغن بادام شیرین و اسفاناخ و ملوخیا و آشامیدن اشربهٔ مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر با شیرهٔ خرفه و ماء القرع و مانند آن و شرب ماء الشعیر و شیر خر و سعوط بروغن بنفشه و کدو و نیلوفر و شیر دختران نمایند و بشیر منجمد از پنیر جدی وقت خواب بر سر ضماد کنند و در آب عصی الراعی جو مقشر پخته آب او گرفته قدری سفیدی بیضهٔ رقیق و اندکی روغن بنفشه دران داخل کرده بجنبانند و صبح و شام در چشم چکانند و بنفشهٔ تر و نیلوفر و مانند آن ببویند و نطولات و اطلیه و مروخات مرطبه بکار برند و چیزی که برص چشم و اشک آورد و صلاد چشم اکتحال نکنند و از جماع حذر نمایند و اگر بسبب حرارت قویه جلیدیه و یا عدم وصول غذا بدان باشد ترطیب و تبرید آن نمایند به تناول ماء الشعیر با شربت خشخاش یا آب انارین و آشامیدن شیرهٔ تخم خیارین و کدو و شیرهٔ خرفه و شربت لیمو یا نیلوفر و عرق نیلوفر و آشامیدن آب خیار یا آب کدو یا شیر بز تازه دوشیده با شکر و سعوط بشیر دختران با روغن نیلوفر و بنفشه و شستن چشم بلعاب بزر قطونای رقیق و شیر دختران و تعاهد دخول حمام آب شیرین نیمگرم **و ایضاً** آنچه از کثرت جماع بود لاجورد مغسول طباشیر هر یک ماشه سوده در النوشدارو ی ساده یا لولوی هفت ماشه آمیخته ورق طلا یک عدد پیچیده با شربت سیب و شربت یاقوت علویخان هر یک دو توله و گلاب و عرق کیوره و عرق عنبر هر یک چار توله با اضافهٔ تخم فرنجمشک و یا شربتی هفت ماشه بنوشند و معجون لبوب صغیر یا خمیرهٔ مروارید خورند و اکتحال [illegible] بروغن بادام آمیخته از مجربات ست و غذا مقوی دماغ خورند مثل قلیه و قورمهٔ بزغاله و قلیهٔ نرگسی بنان خشکار و دماغ همه حیوانات پرنده چرند که بروغن مادهٔ گاو پخته باشند **و ایضاً** در ضعف بصر از خشونت جلیدیه تنقیهٔ دماغ باشیای متوسط الحرارة مثل افسنتین و گل سرخ و مصطکی و صبر کنند پس غرغره بمری و سکنجبین و مانند آن کنند و بهر تعدیل مزاج و ازالهٔ خشونت اغذیهٔ موافقهٔ معتدله مثل فروج و تیهو و دراج و زردی بیضهٔ نیمبرشت و مانند آن اختیار کنند و بعده روغن بنفشه و شیر دختران و سفیدی بیضه در بینی چکانند و رفاده بروغن بنفشه و گلاب ترکرده بر چشم نهند و از ریاضت و حرکت عنیف و جماع منع کنند.

علاج ضعف بصر از ضعف دماغ و حرارت غریزی آن این قسم بمشایخ افتد هر چند که این لا علاج ست مگر جهت عدم ازدیاد او و حفظ ما بقی اگر ممکن باشد اول تنقیهٔ بدن و دماغ کنند و بعده گاهی برای جلای چشم مثل شادنج و کف دریا و هلیلهٔ زرد مجموع در چشم کشند و گاهی برای تقویت چشم مثل سرمه و توتیای کرمانی و کحل عزیزی و کحل الجواهر علویخان و مانند آن اکتحال نمایند و اگر تسخین مزاج دماغ مطلوب باشد با دهان حاره و مرارات سعوط نمایند بدون اسراف دران زیرا که اسعاط بمرارات حتی المقدور جائز نیست و استعمال مبردات و سعوطات مبردهٔ مرطبه اصلا بکار نبرند که تکدیر حاسه و تبلید او و تولید رطوبت فاسد بمقدم دماغ در مشایخ میکند اگرچه در دماغ حرارت و یبس دریابند چه این بسبب ارتفاع بخارات از معده بسوی راس میباشد و مزاج دماغ شیخ بالطبع بارد بود و استحمام و ریختن آب نیمگرم بر سر بمقدار معتدل مشایخ را نافع بود و بقول شیخ از ادویهٔ جیده برای مشایخ و کسیکه ضعف بصر او از جماع و مانند آن باشد این ست که توتیا بقدر حاجت بسایند و روغن بلسان زیاده ازان آمیزند و در شراب بقدر حاجت بسایند و بردارند ارطاوس گوید که در ضعف بصر مشایخ شانه نمودن در موی سر هر روز چند مرتبه و همچنین مالیدن اطراف و آشامیدن شربت افسنتین قبل از طعام و سکنجبین عنصلی و تعطیس و استعمال غراغر خردل مفید ست و ترک جماع بالمره و سائر ریاضات بدنیه و نفسانیه و ترک استفراغات و نظر نمودن بسوی اشیای سبز و روشن و براق و خفی و نقل نمودن بهوای معتدل و اغذیهٔ لطیف صالح و تدبیر اوفق و مراعات اکل غذا و حفظ اوقات او و تا تخمه نکند حافظ بصارت ما بقی ست

ذکر ادویه مرکبه مقوی بصر که اکثر اقسام ضعف بصر را نافع ست **اغبر لولوی** که جهت ضعف باصره و سبل و جرب وشترناتی سفید بود توتیای
کرمانی شسته شیخ سوخته شسته هر یک ده درم مروارید ناسفته شش درم نبات پنجدرم صلایه کرده در چشم کشند **برود جالینوسی** که بغایت مقوی و حافظ چشم
و قاطع دمعه و قالع بیاض و حکه و جرب مزمن و محلل اورام ست صبر فلفل دارفلفل شادنج مغسول مقناطیس سوخته مغسول هر یک نیم جزو توتیای کرمانی سادج هندی
مس سوخته هر یک یکجزو مامیثا مازو چشیزک انزروت کف دریا هر یک ربع جزو با بهک ساخته با آب انار ترش پنج مرتبه بپرورند و در هر مرتبه در آفتاب گذارند پس سوده
در چشم کشند **برود پارسی** قوت باصره بیفزاید و محافظت چشم نماید توتیا مرقشیشا اقلیمیای فقره هر یک پنجدرم سنبل سادج هندی زعفران هر یک
یکدرم مروارید ناسفته دو درم کافور دو دانگ مشک یکدانگ صلایه کرده استعمال نمایند **برود** برای تقویت بصر و حفظ صحت آن پوست بیضه ده بر
چار درم حضض مکی سه درم زعفران دو ثلث درم کافور یک دانگ کوفته بیخته استعمال نمایند **جواهر سرمه** تالیف حکیم محمد رضا خان حکیم علوی خان لعل
بدخشی فیروزه نیشاپوری شادنج عدسی مغسول مرقشیشای ذهبی سفیداب قلعی شسته نشاسته هر یک یکدرم مروارید ناسفته دو درم بسد محرق مغسول طباشیر
سفید دهنه فرنگی اقاقیا حضض مکی هر یک یکنیم درم انزروت مدبر دو نیم درم پوست هلیله زرد سه درم کافور قیصوری یکدانگ سرمه صفهانی با آب غوره پرورده ده مثقال بدستور
کحل سازند **حب معمول حکیم شریف خان** بجهت اکثر امراض چشم و تقویت بصر و دافع بیاض ست زردچوب زنجبیل فلفل گرد پوست هلیله بابی برنگ سنگ بصری
اصل السوس نمک سنگ موتهه هر یک یکدرم مثل سرمه سائیده با آب برگ نیم و شیر بز سیاه و آب کهرتوه خمیر کنند و یکشبانه نگاه دارند صبح گولی بمقدار حبه بندند و در سایه
خشک ساخته بکار برند بجهت پروال آب کانجی و برای بیاض کهنه با شیره کهرتوه و بجهت گل چشم نو با شیر عورت و جهت امراض دیگر با شیر بز سیاه و برای دهند
آب بادیان سائیده در چشم کشند **حب دیگر** زعفران سرمه صندل سفید دارچینی اشنه کافور دارفلفل سادج هندی نار مشک برابر گرفته باریک سائیده حب سازند و در آب
سرد سائیده در چشم کشند **ایضاً مجرب** برای ضعف بصر و سبل و دمعه مفید غنچه یاسمین کف دریا مغز تخم نیب یک ماشه فلفل گرد بست و یکعدد در آب لیمو دو پاس کهرل کرده حب
بسته دارند و صبح با آب سائیده در چشم کشند **ایضاً** برای ضعف بصارت مقررانه هلیله و بلیله دارفلفل دارچینی آمله سنگ بصری اصل السوس مقشر مساوی کوفته بیخته ساخته حب
با آب سرد در چشم کشند **دوائیکه** حکیم علی در رساله مجربات خود مینویسد که در جمیع امراض چشم نافع ست و مجرب الادب در سبل و نزول آب که تجربه نشده و در اوائل بسد
نیز جایز نیست پوست هلیله کف دریا چشمیزک شیر مادهٔ شیر که در بیابان خشک شده می یابند و زاج سفید و کات هندی هر یک چهار جزو توتیای هندی
نه جزو بغایت نازک بسایند و با آب شیاف سازند و در چشم کشند **ذرور مامیران** جهت اختلاج و الم چشم و امراض بارده مزمنه و تقویت بصر بغایت
مجرب ست زنجبیل قرنفل مامیران فلفل دارفلفل توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی جمله برابر کوفته بیخته استعمال نمایند **روشنائی** نافع ضعف بصر
و سبل و جرب و ظفره و بیاض مزمن شادنج مغسول مس سوخته اقلیمیای فضه نمک هندی بوره ارمنی هر یک چهار درم فلفل سیاه فلفل سفید کف دریا هر یک سه
درم دارفلفل صبر سنبل الطیب قرنفل هر یک چهار و نیم درم زنجبیل شجره نیل هر یک دو درم زعفران نوشادر هر یک یکدرم مثل غبار صلایه نمایند
و اکتحال کنند **سفوف آمله** نافع ضعف بصر مقوی دماغ آمله در شیر بجوشانند که شیر جذب شود پس خشک نموده سفوف سازند و نبات برابر آمیخته
هر روز یک توله بخورند **سفوف بادیان** که ضعف بصر را سودمند ست و هر که بر این ادامت نماید از ضعف بصر ایمن باشد و هرگز در علت کوری
در پیری مبتلا نشود بادیان ده درم قند سفید برابر آن کوفته بیخته هر شب وقت خواب همین قدر خورده باشند **شربت منڈی** مفید ضعف
بصر نافع رطوبت دماغ مانع انجره از دماغ گل منڈی پاو آثار شکر سفید سه پاو در یکنیم آثار آب تر نموده صباح بجوشانند هر گاه آب سوم حصه بماند صاف

نموده شکر سفید آمیخته قوام شربت نموده نگاه دارند خوراک تا چهار توله **شیاف یاسمین** نافع باکثر امراض چشم خواه در طبقات و رطوبات خواه در ماقین باشد خصوصا در قیلی احتباس مواد باشد و نافع ظفره و سبل و دمعه نیز توشته غنچه یاسمین سرمه سنگ بصری توتیای بادمه نی زعفران شوره قلمی مغز تخم سرس پیه سیاه وی کوفته از پارچه بافته گذرانیده و سنگ سماق با شیره لیمون تا یکهفته سحق کرده شیاف ساخته نگاه دارند و بآب شیشه برنگی که سائیده شود سائیده بالای جهت و چشم کشند و اگر در چشم کل یا پرده باشد یا موی مژه ریخته باشد بآب دهن سائیده و صبح از خواب برخاسته کشند **شیاف** که جهت غشاوه و ظفره و اکثر امراض چشم نافع فلفل دار فلفل قرنفل توتیای سبز هر یک نیم جزو ماميران چینی مرکی مشک خضض هندی هر یک یک جزو سنگ بصری سرمه سفید سرمه سیاه هر یک پنج جزو کوفته بیخته سه روز بآب لیمو سائیده شیاف سازند **ایضا** جهت ظلمت وغیره امراض معمول ست نیله تهوتهه خشخاش کت و ریا اصل السوس سرمه سفید آمله مقشر مغز بلیله فلفل سفید ماميران چینی توتیای بار ونی پوست بلیله هر یک شش ماشه چاکسو دوع یعنی سنکهه سنگ بصری هر یک یکتوله بآب غوره یا آب باران شیافها سازند **کحل** برای اکثر امراض چشم چون ضعف بصر و دمعه و حمرت و بیاض ظفره و سبل و جرب و غیره عمل ست پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله هر واحد بقدر نیم رطل گرفته در دو رطل آب شیرین یک شبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته جهت بقدر نیم پاو یکصد و بست بار گداز کرده در آب مذکور سرد نمایند که بقدر ربع و دام ماند ازان جهت مسمار سازند و در چوب نیب نصب نمایند و شوره قلمی سفید گرفته ازان مسمار باریک بسایند که رنگ شوره سیاه گردد و در چشم کحل نموده باشند **کحل** مقوی عین نافع امراض چشم و روشنی چشم افزاید و معمول ست فلفل شانزده عدد دار فلفل شصت عدد غنچه یاسمین پنجاه عدد گل کنجد هشتاد عدد باریک سائیده بکار برند **کحل** که حکیم اکمل خان برای نواب مجد الدوله بهادر تیار نموده بودند جهت تقویت بصر مجرب ست و بقایای رمد و دمعه را نیز نافع صدف سوخته چهار ماشه توتیای کرمانی مغسول بست ماشه نبات سفید شش ماشه در گلاب یا عرق بادیان کهرل کرده سرمه سازند **کحل** از تالیف حکیم شریف خان جهت تقویت بصر و جذب رطوبات و بقایای رمد و سبل بسیار مستحسن ست سرمه اصفهانی دو توله مروارید سائیده سنگ بصری هر یک شش ماشه بسد یکمثقال شادنج عدسی مغسول چهار ماشه ادویه را علیحده علیحده باریک نموده در گلاب خوب حل ساخته بکار برند **ایضا منه** جهت کشته که از جی نگرمی آید یک توله سرمه دو توله مروارید نیم توله شیاف ماميثا نیم توله ادویه جدا جدا سائیده بعده مخلوط نموده در آب باران یا گلاب بسایند و بعمل آرند برای تقویت و تحدید بصر و بقایای رمد و سبل و دمعه نافع ست **کحل** معمول و مجرب حکیم ممدوح جهت روشنی چشم و رفع غبار العین و منتر و بقایای رمد و تقویت بصر و سلاق جهت بالی شدام سرمه اصفهانی یکدام ماميران چینی مرچ سفید دانه موتهه سفید هر یک یکماشه سنگ بصری پنجماشه گلاب پاو آثار کلی خام چنبیلی شش ماشه اول جست را در کرچهه آهنی گداخته از گل چنبیلی کشته از پارچه بافته بگذرانند اگر چیزی بماند باز آنرا بکشند تا همه کشته شود در نیم پاو گلاب تر نموده دو روز نگاه دارند پس ادویه مثل غبار بسایند و جست انداخته کهرل کنند و وقت حاجت گلاب باقی مانده را نیز در حل نمایند و هر چند گلاب داخل خواهند کرد و کهرل خواهند ساخت خوب خواهد شد و بدانند که گل چنبیلی که از برای کشتن جست مذکور ست سوای کلی چنبیلی خام که آن در اد ویه داخل میشود می باید **کحل** که شاهجهان بادشاه خود استعمال میفرمود کافور یکدانگ زعفران مشک خالص سادج هندی هر یک یکمثقال مروارید ناسفته دو مثقال اقلیمیای فضی هر واحد شش مثقال مارقشیشا ذهبی توتیای کرمانی هر یک هشت مثقال سرمه اصفهانی دوازده مثقال باین طریق بسازند که سرمه مروارید و هر دو اقلیمیا و مارقشیشا هر یک را علیحده علیحده در سنگ سماق بآب باران مسلایه کنند و ادویه دیگر نیز باریک مثل غبار کرده باهم آمیخته در ظرف آبگینه نگاه دارند **کحل مقوی** مستعمل در ضعف بصر از حکیم علوی خان جهت نام مدبر توتیا سه مدبر

سرمه مدر چهر یک یکتوله مروارید ناسفته اقلیمیای فضی و ذهبی محرق مغسول هر یک هفت ماشه ابریشم محرق شادنج مغسول هر یک شش ماشه مامیران چینی سه ماشه ورق طلا ده عدد ماشه نهر و اسود مهره و دیباج هر یک یک ماشه مشک نیم ماشه سحق بلیغ نموده بکار برند **نوع دیگر** که بجهت تقویت بصر عجیب الاثر است و اکثر امراض چشم را سود دهد مرمر مصفا توتیا سنگ بصری یکتوله مروارید دو توله مامیران سه ماشه مرجان یکتوله و سه ماشه ورق طلا چهار ماشه عنبر اشهب ورق طلا را جدا بار یک ساخته چهار روز با آب باید کهرل کنند تا چهار روز دیگر بگلاب کهرل نمایند و روز نهم اوراق طلا نیز بیفزایند و بگلاب بسایند و در ظرف آبگینه یا چینی یا طلائی بدارند و بمیل در چشم کشند و باید که کهرل سماق یا جماق باشد **نوع دیگر** یادگار مجیبی غازی الدین خان سرهندی سرمه سفید سرمه سیاه هر یک یکتوله گرفته و به پیه گرده پیچیده در انگشت پلاس بسوزند چون دود موقوف شود سرمه و قطعه را در گلاب خالص سرد نمایند بعده مامیران چینی زعفران سنگ سه ماشه مشک خالص دو سرخ افزوده همه را در آب بادیان سبز سحق بلیغ نموده خشک کرده استعمال نمایند **کحل مبارک** منسوب بحضرت علی کرم الله وجهه کحل اصفهانی دو درم توتیای کرمانی نمک اندرانی هر یک یکدرم مامیران چینی ربع مثقال کافور یکجو طریق ساختن اینست که هلیله زرد را تخته دور کرده بکوبند و در آب شیرین پاو آثار بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده در همان آب ادویه بسایند تا مثل غبار شود از پارچه دارائی گذرانیده بکار برند **کحل** بابت واسع خان می گفت که در تمام عمر شش بار در چشم کشیده بودم تا حال که عمر به نود سال رسیده محتاج عینک نیستم جهت قسم اول دو دام ساگ چولائی دو دام قرنفل دو دام فلفل گرد چهار دام برگ نیم سبز پاو آثار سنگ بصری دو دام برگ گهیکوار کلان ده عدد مامیران نیم دام اول قرنفل و فلفل را علحده علحده در آب بسیار باریک سائیده در پیاله چینی جدا جدا نگاهدارند بعد از آن جهت را در کچه آهنی بآتش تیز گداخته در آب قرنفل هفت بار سرد کنند و همین دستور در آب فلفل هفت بار سرد کنند باز گداخته بدستور اول در آب گهیکوار هفت مرتبه سرد کنند باز بگدازند و بادستهٔ آهنی در همان پیاله آهنی حل کنند تا که جهت مذکور خاکستر گردد بعد از آن مامیران و سنگ بصری سائیده داخل نمایند اگر سرمه سیاه نبازند برگ نیم و ساگ چولائی که مذکور شد با دو دام فلفل گرد منجمله چهار دام در وقت گداختن جهت داخل نمایند و آن خاکستر را تا دو روز بر سنگ صلایه سایند که سرمه شود پس به پرچه پیه زرد کرده صبح و شام در چشم کشند در هوای گرم سرمه سفید بکشند و در هوای سرد سرمه سیاه بکشند **کحل** بابت راجه جی سنگه جهت تقویت بصر و سبل و نزول و دیگر امراض چشم سرمه سنگ بصری هر یک دو توله جهت کشته یکتوله کف دریا دار هلد مامیران چینی هر یک شش ماشه سون مکهی مروارید مرجان مشک کافور بهیم سینی نیله تهوتهه توتیای بارهونی ناف شنکهه شب یمانی برشته مرچ سیاه هر یک بیست ماشه چاکسو شیر مادهٔ شیر پارچه بخوری هر یک یکتوله چاکسو را در سرگین گاو میش جوش دهند وقتیکه نیم پخته میشود بر آورده خشک کنند و هلد و دیگر ادویه را کوفته بیخته در کهرل انداخته هشت روز در گلاب بسایند از صبح تا شام بعد از چهل پاس کهرل ورده چهل روز نگاهداشته استعمال نمایند **کحل** برای روشنی چشم و رفع رطوبت نافع از بیاض استاد مرحوم سرمه اصفهانی چهار توله مروارید ناسفته مامیران چینی هارون توتیا کف دریا سنگ بصری ابد سوخته شادنج مغسول ست جوت حضض هر یک شش ماشه بدستور مرتب سازند **کحل** بازو و تقویت بصر نماید و دمعه را باز دارد و حکه جفن را سود دهد شادنج عدسی سادج هندی هر یک دو درم دارفلفل دم الاخوین هر یک نیم درم روی سوخته مازو هر یک یکدرم قاقله مشک یکدانگی کافور یک طسوج کوفته بیخته بدان اکتحال نمایند **کحل** که صحت چشم نگاهدارد توتیا دو درم شیاف مامیثا سه درم صبر سقوطری حضض هر یک یکدرم کافور دانگی کوفته بیخته بآب غوره مامیثا سازند و در سایه خشک کنند و سعد صبح و شام در چشم کشند **کحل** معروف بدوا الکاتب جهت حفظ چشم و نشف رطوبت و تقویت نظر سود دارد شیاف مامیثا برگ الو هر یک دو [illegible] سرمه اصفهانی مربی بآب باران دو درم هلیله زرد نیم درم آب غورهٔ انگور یکدرم کافور دانگی بدستور مرتب سازند **کحل الجواهر**

که جهت تقویت باصره و طبقات چشم و پلک و رفع غشاوه و دمعه و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع و حافظ صحت عین از امراض ست و صاحب تحفه گوید که حقیر و والد حقیر
این نسخه را استعمال نموده و باعتدال اقرب ست سرمهٔ اصفهانی صد درم توتیای هندی که غیر قسم جاد اوست مارقشیشای ذهبی مرجان سرخ دهنهٔ فرنگ عقیق
سرخ فیروزه ورق نقره مامیران چینی فلفل سفید سادج هندی اقلیمیای نقره یا طلا هر یک چهار درم سرطان نهری شش درم مروارید ناسفته یاقوت سرخ بسد لعل زمرد
زبرجد ورق طلا دارفلفل هر یک دو درم زعفران سه درم لاجورد مغسول توبال مس سوخته شادنج مغسول هر یک چهار درم صلایه کرده استعمال نمایند **نوع دیگر**
که همیشه سرکار نواب زیب النسا بیگم تیار میشد کافور نیم دانگ مشک یکدانگ نمک هندی قرنفل دواله هر یک یکدرم نمک اندرانی سادج سفیده ارزیز فلفل سیاه
سنبل الطیب سرمهٔ اصفهانی سرمهٔ سرخ زعفران بسد احمر هر یک دو درم مس سوخته مامیران چینی مرصاف نوشادر زرد چوب هر یک سه درم پوست هلیله زرد مروارید ناسفته
هر یک چهار درم صبر سقوطری عصارهٔ مامیثا یاقوت فیروزه هر یک پنجدرم کف دریا اقلیمیای طلا اقلیمیای نقره هر یک ده درم گلاب دو پیاله همه را در سنگ سماق
کهرل نمایند چون سرمه سائیده شود بعمل آرند **کحل الجواهر** از مخترعات متاخرین که در تقویت نظر و ازالهٔ کلالت بصر نظیر ندارد کافور زنجبیل هر یک دانگی شادنه
اقاقیا حضض شیاف مامیثا سرطان بحری اقلیمیا هر یک یکدرم توتیا طباشیر هر یک پنج مثقال لعل فیروزه مارقشیشا سفیداب شاسته هر یک دو درم مروارید
پوست هلیلهٔ زرد هر یک سه درم انزروت چهار درم آب غوره پنجدرم سرمه هشت درم **نوع دیگر** بصر را قوت دهد و تیز گرداند سرمهٔ اصفهانی هفت درم مارقشیشا
پنجدرم اقلیمیای طلا دوازده درم مروارید ناسفته سه درم سادج هندی دو درم زعفران نیم درم صلایه کرده در چشم کشند **نوع دیگر** سرمهٔ اصفهانی یاقوت
رمانی مرقشیشا شادنج عدسی مغسول فلفل دارفلفل هر یک دو مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول از هر یک یکمثقال مشک تبتی خالص یکدانگ توتیای کرمانی مغسول چهار
مثقال بدستور مقرر کحل سازند **کحل الجواهر** که حکیم شریف خان از مجربات مرکبات شاهی نقل کرده اند مشک یکدانگ مارقشیشا بسد اقلیمیا فیروزه زمرد پنج
فرنگی لاجورد مغسول مروارید ناسفته بسد سادج هندی دارفلفل هر یک دو درم مامیران یاقوت لعل سرطان بحری هر یک سه درم توتیای کرمانی پنجدرم کحل
اصفهانی ده درم علی الرسم مرتب سازند **نوع دیگر** مروارید ناسفته مرجان قرمزی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی پوست هلیلهٔ زرد دهنهٔ فرنگ سرمهٔ اصفهانی عقیق
سوخته هر یک دو مثقال مرجان سفید مامیران چینی فیروزهٔ نیشاپوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی حضض مکی زعفران شادنج عدسی هر یک یکمثقال بدستور
مرتب سازند **کحل الجواهر** که حکیم علوی خان در وقت مراجعت از ایران و مکهٔ معظمه بهندوستان در مرشدآباد برای نواب شهامت جنگ دیوان صوبهٔ
بنگاله ترتیب داده اند باصره را قوت دهد و حفظ صحت آن نماید و حار مزاج را بسیار نافع ست مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد توتیای کرمانی مدبر
از هر یک سه مثقال مامیران چینی سادج هندی اقلیمیای فضی از هر یک یک نیم مثقال سرمهٔ اصفهانی ده مثقال سرمه را پارچه پارچه کرده مثل نخود و باقلا
و روبه میش تانه ورق کرده با آتش اخگر بسوزانند تا دبنه سوخته شود و سرمه بحد احتراق نرسد پس در گلاب یا شیر خر سرد نموده کوفته بیخته تا ده روز بگلاب صلایه
نمایند پس یکهفته در آب یخ پرورده نمایند و اگر زیاده نمایند بهتر ست پس از آب یخ برآورده خشک کرده با سائر ادویه ترکیب نمایند یعنی جواهرات را جدا جدا بر
سنگ سماق صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع را یکجا بالای سنگ سماق صلایه نموده تا نیکو ممزوج شود پس هر دو جزو ازین یکجزو کاجل داخل نموده
بچشم کشند نسخهٔ کاجل مذکور اینست موم سفید هفت و نیم مثقال بروغن گاو تازه گداخته سی و هفت و نیم مثقال عطر صندل بست و یکمثقال کچهار و نیم مثقال
در آن کنند گداخته باشند مجموع را در چراغ کرده فتیله از پارچهٔ کتان در آن گذاشته بطریق معمول دوده بگیرند پس آن دوده را با گلابی که در آن برگ درخت نیم
باشند در هاون سنگی بمالند و قطره قطره داخل نمایند تا تمام جذب شده نیکو هموار گردد و پس با سرمهٔ مسطور ممزوج نموده بکار برند **معجون** که باصره
را بغایت قوی و تیز گرداند و برای انتشار و ظلمت چشم و ابتدای نزول نیز نافع ست زنجبیل وج ترکی ایارج فیقرا هر کدام یک جزو ملتیت
ربع جزو کوفته بیخته با آب بادیان تازه یا عرق بادیان و شهد بقوام آورده بسرشند و هر روز بقدر فندقی بخورند

علاج ضعف بصر از نظر بقرص آفتاب در وقت کسوف یا از نظر در طشت پر آب که در ساعت کسوف شعاع آفتاب بر آن افتد پس اگر شعاع او در ملتحمه اثر کرده باشد باد غره و الم پدید
اگر مانع نباشد بمسهل و حب ایارج و قوقایا و حب صبر تنقیه کنند و فصد قیفال از دست مقابل چشم دردمند نمایند و اگر الم در هر دو چشم باشد فصد از دو دست کنند
بعده اگر قاروره بر حرارت قوی دلالت کند بشرب ماء الشعیر دوام کنند و از غذا بر مزورات اقتصار ورزند و دخان روغن بنفشه زبد البحر اقلیمیای نقره صمغ عربی
نشاسته کتیرا دم الاخوین کحل شلوذی یعنی مغربی و کحل اصفهانی و توتیای هندی یا قشری مساوی کوفته بیخته بعده شیر خر داخل کرده در آفتاب گذارند و هر روز
قدری شیر خر داخل کرده باشند حتی که پنج شش بار تسقیه شیر کرده شود پس خشک کنند و بار دیگر بسایند و به بیزند و خوب سرمه سا نموده صبح و شام میل در چشم کشند
پس اگر در چشم چرک بسیار آید و سرخی مفرط ظاهر شود علاج رمد صفراوی کنند و شعیر مقشر ده حبه حشیمیزج ده حبه انزروت سفید دو دانگ کتیرا سفید یکدانگ همه را نیم درم
نیمکوفته در شیشه کنند و بر آن ده درم شیر خر یا شیر زنان ریزند و بر آتش گذارند تا غلیظ گردد پس سرد کرده یک قطره در چشم چکانند چند دفعه هر دفعه بر آتش گذارند و فرود
آورده سرد کرده چکانند و هرگاه سرخی زائل شود و چرک کم گردد شیاف ابیض سه عدد در شیر زنان گداخته در چشم کشند و اگر کفایت نکند ذرور ابیض ابیزند تا
مثل مرهم گردد در چشم کشند بنوعی که مقدار صالح از آن میل گرفته زیر پلک اعلی گذارند و بر چشم رفاده بگلاب تر کرده بعصابه بر بندند و ساعتی بر پشت بخوابند
پس چشم را پاک کنند و هر روز سه بار بعمل آرند و هرگاه رمد و دمعه و التزاق زائل گردد و ظلمت بصر باقی ماند شادنج عدسی مغسول دو درم کهربا یکدرم توتیای
هندی توتیای کرمانی دار فلفل هر واحد نیم درم کحل اصفهانی یکدرم مروارید ناسفته دو درم بسد محرق عقیق محرق آنچه که بشجر عقیق معروف است هر یک نیم درم
هلیله زرد دو دانگ باریک سائیده بعده نشاسته یکدرم و نمک چینی یکدرم سوده داخل کرده خوب صلایه نمایند و اگر مریض محرور باشد کافور نیم دانگ افزایند
و اگر مرطوب یا شیخ یا در بلد بارد باشد مشک یک قیراط اضافه نمایند و بتدریج اکتحال کنند مثلا روز اول در هر چشم یک میل و روز دوم دو میل تا آنکه هر روز چهار میل
در هر چشم کشیده باشند و اگر کفایت نکند در محرور بروغن بنفشه یا کدو یا نیلوفر سعوط کنند و اگر یبوست نیز باشد روغن بنفشه بشیر زنان آمیخته بکار برند
و از مشی در آفتاب و اغذیه یابسه منع کنند **و اگر** ضعف بصر فقط بغیر رمد و دمعه و مصل و التزاق عارض شود و مزاج علیل از اعتدال او بحرارت خارج باشد
بماء الشعیر و دیگر مطفیات تسکین نمایند و فصد سر رو کنند بعده روشنائی و باسلیقون استعمال نمایند و از اطعمه غلیظه مبخره مثل لحم بقر و ماهی و البان منع کنند
و بر اغذیه ملطفه اقتصار ورزند و اگر احتیاج تنقیه باشد بحب صبر یا حب ایارج یا قوقایا نمایند و اگر در مزاج او برودت و رطوبت باشد بمری یا بمویزج و عاقرقرحا
هر دو سائیده در سکنجبین حل کرده غرغره نمایند و سعد و مصطکی خائیده آب دهن بریزند و هرگاه در هر دو حالت مذکوره پلک چشم گرم شود برگ گل بنفشه نیم درم
نشاسته صمغ عربی هر واحد دو دانگ برگ عصی الراعی خشک یکدرم سرمه اصفهانی یکدرم و ثلث توتیای هندی دو ثلث درم کافور یک قیراط سائیده
بحریر بیخته در هاون خوب حل کرده صبح و شام در چشم کشند و اگر وقت بیداری از خواب خشکی در چشم محسوس شود مغز بادام مقشر دو درم در شیر دختران سائیده
و قدری روغن بنفشه و اندکی لعاب اسپغول آمیخته لت کنند حتی که مثل مرهم گردد بر پارچه طلا کرده بر چشم وقت خواب بندند و اگر وقت آمیختن روغن بنفشه
دوا رقیق شود اندکی نشاسته داخل کنند و اگر در هر دو حالت مسطور پلک سرخی گردد شحم انار ترش باریک سائیده اندکی اقاقیا و گلاب آمیخته بزنند تا مثل
مرهم شود بر پارچه نهاده وقت خواب بر چشم نهند و اگر در کشیدن پلک ببالا کفایت نکند قدری حضض و اندکی کزمازج و اندک خاکستر چوب انگور اضافه کرده
بآب باران یا گلاب مثل مرهم ساخته وقت خواب بر پلک ضماد نمایند و اگر مریض معتاد حجامت باشد در هر دو حال حجامت کنند و هرگاه درین قسم صداع حادث شود
و نبض و قاروره بر حرارت مزاج دلالت کند ازاله حرارت بمطفیات کنند و اصلاح غذا نمایند بعده بروغن بنفشه یا روغن کدو و شیر دختران سعوط کنند
و اگر ازین فائده نشود شیاف ابیض یکدانگ در شیر دختران یکدرم گداخته روغن کدو نیم درم افزوده سعوط نمایند و اگر قاروره در حالت هیجان صداع
سفید خام باشد و طبیعت باعتدال بود و در نبض بطوء معلوم شود بروغن مصطکی و روغن یاسمین یکدو دفع سعوط کنند و اگر ازین فائده نشود حب ایارج دهند

علاج ضعف بصر از تغیر لون قرنیه یا جلیدیه یا بیضیه اول تنقیه بدن و دماغ از خلط غالب نمایند و بهر تعدیل اشربه لائقه هر خلط بیاشامند و بخار
طبیخ بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و اکلیل و مانند آن انکباب نمایند و همچنین انکباب بخار آب و سرکه باهم ممزوج و مطبوخ نافع و در وقت انتها

برای تحلیل بقیهٔ ماده شیاف احمر لین استعمال کنند بالجمله اگر از غلبهٔ خون باشد فصد و حجامت نقره و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و هرچه در علاج طرفه گذشت بعمل آرند و اگر از غلبهٔ
صفرا باشد تنقیه بمطبوخ هلیله و قرص بنفشه وغیره که در علاج یرقان عین خواهد آمد استعمال نمایند و اگر از غلبهٔ سودا باشد بمطبوخ افتیمون یا ماء الجبن و سفوف سوداوی جز آن که در
علاج ضعف بصر از تکدر رطوبت بیضیه گذشت تدارک نمایند و اگر غلبهٔ بلغم باشد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و حب قوقایا و ایارج لوغاذیا کنند و هرچه در علاج
ضعف بصر بارد مذکور شد بکار برند و بعد از تنقیه در سائر اقسام اصلاح مزاج باشربه و اغذیهٔ مناسبهٔ مصلحهٔ مزاج غالب بر بدن و اکحال محللهٔ مادهٔ باقی و بخورات
و نشوقات و نطولات و آبزنات استعمال نمایند و ایضاً استعمال ادویهٔ مقوی چشم و رادع ماده مثل تقطیر گلاب بسماق در صفراوی و دموی و گاهی استعمال عصارهٔ کاهو و خرفه
و تضمید بدان میکنند و اکتحال شیاف عنبر در بلغمی و سوداوی و اکثار حمام در سوداوی نافع ست و در صورت زرقت لون و دیدن اشیای ازرق علاج زرقهٔ چشم نمایند
انتباه ضعف بصر که از تشنج و تقلص طبقهٔ عنکبوتیه حادث شود اگر بسبب تشنج یابس بود آثار یبوست مدرک گردد و درین صورت بهر ترطیب بدن هرچه در علاج
ضعف بصر یبسی گذشت بعمل آرند و شیر دختران و روغن بنفشه و روغن کدو در بینی چکانند و بر مطبوخ ادویهٔ مرطبه چون شعیر و بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و برگ کدو
و برگ کنجد و عصی الراعی و حی العالم انکباب کنند و شیاف ابیض انزروتی نافع ست و آنجا که علامات تشنج امتلائی معلوم شود تدبیرش تنقیه بایارجات و غراغر و استعمال
اکحال مدمعه نمایند بدستوریکه در علاج ضعف بصر رطوبی گذشت و ضعف بصر که بسبب ضغطه و ورم و انهتاک عصبهٔ مجوفه باشد اگر سبب ضغطه رطوبت باشد علاجش
مثل علاج ضعف بصر رطوبی نمایند و اگر سببش یبوست باشد هرچه در علاج ضعف بصر یبسی گذشت بکار برند و علاج ورم عصبه اگر حار باشد باخراج خون از قیفال
و عروق ماقین و ارسال علق بر صدغین و اسهال بمطبوخ هلیله و تسکین مزاج چشم بچکانیدن شیاف ابیض افیونی در آب سوده و طلا نمودن بیرون چشم بعنب
و مامیثا بآب حی العالم و گلاب سوده نمایند و اگر ورم بارد باشد تنقیه بحسب خلط غالب و نطول چشم و تکمید آن بآبیکه دران حلبه جوشانیده باشند و گلابی که دران اندک
زعفران حل نموده در انتها و انکباب ببخار آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و خطمی جوشانیده باشند و اکتحال بمحلل رطوبت مانند مرو جندبیدستر یا شیاف سوده نمایند
و انهتاک عصبه لاعلاج ست و آنجا که ضعف بصر از ورم طبقهٔ عنکبوتیه افتد علاج او از تنقیهٔ ماده و تحلیل ورم مثل علاج رمد نمایند و ضعف بصر که از ضربه بمقدم دماغ و ضعف او
و خشونت قرنیه و آثار قروح و طول رمد و اوجاع عین و طرفه و ظفره و بیاض و سبل و ضیق و اتساع و نزول الماء و خیالات و حول و جحوظ و دیگر امراض چشم و غیر آن باشد
علاج هریک همانست که در فصل هر واحد مسطور شد و آنچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علامت او در خیالات و علاجش در اتساع گذشت و آنچه از جلوس در تاریکی
وسل العین و ازیرقان چشم و زرقه و قمور افتد علاج هریک علیحده مذکور خواهد شد

بطلان بصر

یعنی کوری و این عارض میشود از اسباب ضعف بصر هرگاه مفرط شوند و تفصیل اسباب مذکوره در باب ضعف بصر گذشت و بالاجمال این ست که سوای اسباب مشارکت
دماغ وغیره که در بحث مذکور مسطور شد درین مرض یا آفت مخرقهٔ طبقات یا مسیلهٔ رطوبات و مانند آن رسیده باشد و این لاعلاج ست و یا اجزای چشم در ظاهر سلیم باشند لیکن آفتی
غیر ظاهر از جهت دیگر بآنها رسیده باشد درین صورت اگر ثقبه صحیح بود یا دران سدهٔ مائی باشد و یا درینجا سده نبود بلکه در عصبهٔ مجوفه بود از شئی واقف در جوف آن یا از انطباق
او بسبب یبوست یا استرخا یا ورم ضاغط فی نفسه یا در عضلات او یا تابع ضغطهٔ عارض مقدم دماغ و یا از انهتاک و انخراق عصبه باشد و یا از زوال جلیدیه یا از محاذات ثقبه
و یا از فساد مزاج جلیدیه بود و این فساد بیشتر بسبب غلبهٔ رطوبت بران باشد و یا غلبهٔ یبوست مجمع و مستحصف آن و این را علقوما گویند و لاعلاج ست و درینجا چشم منکشف
شهلا میباشد و اما اگر ثقبه سلیم نبود یا بسبب سیدن اتساع او تا اکلیل یا بسبب نهایت تنگی و ضیق او باشد **بالجمله** طریق تشخیص و علاج اسباب مذکوره همانست
که در ضعف بصر مسطور شد و بطلان بصر با ضربان و سرخی چشم و حرارت و ثقل در مقدم دماغ نشان ورم حار عصبه است و با ثقل و قلت حرارت و وجع و رنگ چشم سفید
دلیل ورم بارد بود پس اگر ثقل شدید و چشم بسیار رطب و رنگ رصاصی باشد مادهٔ رطب بلغمی بود و اگر چشم خشک نماید و رنگ آن مائل بکمودت باشد مادهٔ سوداوی بود و اگر
بعد ضربه یا سقطه که بر سر رسد اولا جحوظ عین بهم رسد و بعد از ان فرورفتگی و بطلان عین شود از انهتاک و گسیختن عصبه باشد و اگر ثقل دفعةً حادث شود سدهٔ عصبه باشد و ایضا
امتحان سده چنان کنند که یک چشم را بند نمایند و بیینند اگر اتساع در ثقبه بهم نرسید بدانند که سده است و اگر با فقدان بصر و ضعف آن ضرر در سائر حواس دماغی

وصداع و دوی طنین باشد و یا از پیشتر ضربه و صدمه بر سر رسیده باشد دلیل آن بود که آفت در دماغ ست و عروق رابعه تولد جوهر روشنی چشم موقوف شد و تشنگی و امتلا هیج نبود مصطکی خود سوده با طریفل کشنیزی سرشته خورانیده بالایش گاوزبان جوشانیده و نبات و اخل کرده داده شد از تصاعد بخارات نفائس به دماغ بود و بصارت بحال آمد و بطلان بصر که از نشستن در جای تاریک عارض شود اگر بسبب دیدن موضع تاریک تا زمانی طویل و ندیدن بسوی روشنی باشد سببش غلظ نور باصره از کثافت بخارات و رطوبات باشد و یا غلظ و تکدر رطوبت بیضیه از اجتماع فضول و اگر بسبب دفعة بیرون آمدن در روشنائی بود از جای تاریک که زمانی دراز در ان نشسته باشد سببش انتشار نور و رقت آن بود علاج آنجا که سبب بطلان بصر سدهٔ عصبه از مادهٔ غلیظه لاحجه در تجویف عصبه باشد تدبیر نضج مادهٔ بلغم و استعمال ملطفات مفتحهٔ سدد است مثل گلقند عسلی با آب گرم یا آب بادیان و آشامیدن سکنجبین بزوری یا عنصلی یا شربت اسطوخودوس با آب رازیانه بعده استفراغ آن بمسهل بلغم و حب ایارج و یا بحب قوقایا و یا بحب ذهبی یا بحب شبیار یا ایارجات کبار و فوم و نوع هر یک سه درم انیسون تخم کرفس هر یک چهار درم سنا مکی اسطوخودوس هر یک پنج درم مویز منقی بست و پنج درم انجیر سفید ده عدد جوشانیده صاف کرده ترنجبین یک کروه بست درم مالیده بازصاف نموده صد درم از ان با هفت درم شکر و سه درم روغن بادام تلخ نیمگرم بیاشامند و در هفته دو مرتبه بنوشند و غرغره بایارج فیقرا محلول در آب گرم و سعوط مذکور در سبل و اکتحال بانچه باعث تفتیح و جلا و تلطیف گردد و مثل روغن بلسان که در ان زهرهٔ شبوط حل نموده باشند و اکتحال بدارچینی و فلفل سفید و انچه در علاج ضعف بصر بارد رطب گذشت بکار برند و بقول گیلانی در سدهٔ عصبه مبالغه باستفراغ باقی از شرح از باب ضعف بصر و سده که سبب آن رطوبت ضاغطه باشد تدبیرش نیز بدستور قسم مذکور ضعف بصر ست باستفراغ رطوبات و استعمال مضوغات و غراغر جالیه رطوبات و اجتناب از فواکه رطبه و اقتصار بر قلایا و اکتحال مجففات مانند باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات و تناول معجون و ج و اگر سدهٔ عصبه از ورم باشد یا از انطباق آن بسبب استرخا یا یبوست یا ورم علاجش در ضعف بصر گذشت و بطلان بصر که از نشستن در جای تاریک بود اگر بسبب غلظ و تکدر نور و سواد بیضیه باشد اکتحال ملطف مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات در چشم کشند و اغذیهٔ صالحة جید الکیموس بدارچینی و صعتر بخورند و بایارج فیقرا تنقیه کنند و مرزنجوش و سداب بویند و قطورات ملطفه بعمل آرند و دیگر تدبیر ملطف از اغذیه و معاجین و غیره که در علاج قسم اول ضعف بصر گذشت و انچه سوای قدح در نزول الماء مذکور شد حسب حاجت بکار برند و اگر بیرون آمدن از تاریکی بروشنی دفعة سبب باشد بروشنی آفتاب نه بینند بلکه پارچهٔ نیلگون بر روی آویزند و در جائی که نه بسیار تاریک و نه روشن باشد بنشانند و قطعهٔ کلان از اسرب گرفته بسوهان براده نمایند و بران نظر کنند و از چشم نزدیک دارند و هر روز چند بار این عمل کنند و مدام آب نیمگرم بر سر ریزند و تجوید غذا نمایند و طعام شب ترک سازند و از صوم و جماع پرهیزند و هر چه در قسم ضعف بصر از دوام نظر بسوی آفتاب گذشت و انچه در تمور خواهد آمد بکار برند بالجمله علاج اقسام این مرض مشکل ست و انچه از سواد بیضیه بود کمتر علاج پذیرد لیکن شیاف مرارات و باسلیقون در چشم کشند و معاجین و اغذیه ملطفه دهند و حکیم علی می نویسد که یکی را از خدام من ضعف بصر اندک اندک پیدا آمد حتی که بصر او بالکل زائل شد پس علاج او بترطیب مزاج و دماغ از اغذیه لذیذه و چرب و ریختن روغن بادام بر سر و چکانیدن آن اندک در بینی و امثال آن کردیم و در چند روز صحت یافت و بصر او عود نمود

خفش و بغض عین از شعاع

خفش بالعضی مرادف جهر سیدانند و بقول جرجانی انضمام اجفانست نزد تحدیق بسوی مبصر و نزد بعضی مرضی ست مولودی که بسبب رقت قرنیه و عنبیه یا قلت رطوبت بیضیه در اصل خلقت بصارت در شعاع و روشنی ضعیف شود و در سایهٔ ابر و عند غروب قوی گردد و این لاعلاج ست لیکن برای تقویت چشم دخان و خون بخشه در چشم کشند و می تواند که قلت بیضیه بعد خلقت از اسباب و عارض شود و محدث خفش گردد و علاج قلت بیضیه در بحث ضعف بصر گذشت و بالجمله بتغلیظ خون بهریسه و کله پاچه و نان تابه خورانند و اغذیهٔ مرطبه مثل لحوم حملان و بچهٔ مرغ فربه دهند و انچه مسکن حدت و تقوی باشد مثل آب انار ین با شکر و لعاب بزرقطونا با جلاب و شیره تخم خرفه نافع بود و کذا اکتحال تبریده بصندل و بر دو ترطیب بسعوط مرطب و بقول بیرو جون کاهو و کشنیز و خرفه مفید ست و کافور درین باب شدید النفع ست و از اغذیه حریره و مالحه و مثل کمه و حلوای عسلی و از حرکت و هموم و حزن و تعب و جماع کثیر اجتناب نمایند و نزد اکثر اطبا خفش ضعف بصر ست باتری بایک که آن دلیل غلبهٔ رطوبت ست و علاجش تنقیه بدن و دماغ ست از رطوبات فضلی بمسهل حب ایارج و استعمال اغذیهٔ جیده و بعد تنقیه بهر تقویت چشم تخفیف رطوبت توتیا هندی مرزنجوش اصفهانی هر یک برابر بخته و گلاب سرشته در چشم کشند و استعمال اکحال جالیه مثل روشنائی و کحل عزیز و باسلیقون اکبر و مانند آن نیز مفید بود و سلب و بغض عین از شعاع یعنی نفرت چشم از روشنی بخوبت روح و رقت دمت این گاه طبعی میباشد چنانکه روح باصره در اصل خلقت شدید الحرارة

ویا قلیل المقدار باشد و همچنین هنگامیکه مقدم دماغ شدید الحرارت باشد و گاهی عارضی میباشد از مزاج حار عارضی که گرم گرداند روح را یا مقدم دماغ را بنهایت گرمی و یا باشد که بسبب انجذاب
خون بقوت حرارت احداث ورم حار نماید و از بنجهت بیشتر منذر بقرانیطس باشد و گاهی بسبب عارضه چشم مثل رمد و سبل و جرب عارض شود پس مرض مذکور
اگر طبعی بود و از ابتدای خلقت باشد و این لاعلاج ست و اگر با مرضی چشم باشد سببش همان مرض بود و الا از سخونت روح باشد و علاج او در قسم اول آنچه در علاج امراض
دماغی حار گذشت از تبرید و ترطیب دماغ بعمل آرند و استعمال شربهٔ مبرده مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر و ضمادهٔ قطور مبرده مرطبه و اغذیهٔ مرطبه چون آش جو بمغز بادام و کدو و غیره نافع و در قسم ثانی تا ازالهٔ امراض مذکور نکوشند

قمور و آن کدورت بصرست که از ادامت نظر بسوی اشیای سخت روشن و بسیار سفید چنانچه از دوام نظر در برف عارض شود پس بسبب تفرق روح
باصره بصر مطلقا باطل گردد یا اشیای قریب دیده شود و چیزهای بعید بنظر نیاید و بر هر رنگی که نظر افتد بران سفیدی متخیل گردد و لهذا این علت
را بیاض نیز گویند **علاج** پارچهٔ نیلگون بر روی آویزند و جامهٔ سیاه بپوشند و در رنگهای سبز و آسمانگونی مدام بنگرند و شیر دختران در چشم دوشند و مغز بادام سائیده وقت
خواب بر چشم ضماد کنند و تکمید بآب گرم نمایند و دیگر مرطبات بکار برند و از اشیای تلخ و شیرین پرهیزند و جالینوس گوید که در قمور اول فصد از ذراع کشایند بعد ازان
فصد عرق ماقین بگیرند و اگر ظاهر نشود عرق جبهه بکشایند و آنجا که با آفت بیاض برف آفت برودت او جمع شود کاه گندم را جوشانیده بخار آن بگیرند و آبش نیم گرم در چشم
چکانند و روی بشویند در روز و شب چند بار و بعسل و آب ثوم اکتحال نمایند و سنگ گرم کرده شراب بران ریخته چشم بر بخار او بکشایند و تکمید بشراب کنند و یا ادویهٔ
محلله ملطفه مثل زوفا و اذخر و شبت و اکلیل الملک و بابونه و شلجم مع برگ و حاشا و شونیز و برگ غار و مرزنجوش و بادیان و عود بلسان و مانند آن جوشانیده بر بخار او
انکباب نمایند و بآب آن اسفنج ترکرده تکمید کنند و پوست خربزه و یا تخم آن که با پردهای میان تخم آن خشک کرده باشند در آتش انداختن و دود آن گرفتن بسیار
نافع و مجرب ست و اکتحال میل در ثوم فرو برده و خوردن ثوم و ضماد پلک بگندم خوب بریان کرده بشراب کهنهٔ ریحانی سرشته و خوردن نان آرد گندم که دران صعتر
سوده آمیخته بتخم صرف سرشته پخته باشند با دانهٔ ثوم همه در قمور برفی از مجربات سویدی ست و ضماد زرنیخ بر تابه خوب بریان کرده سوده بشراب ریحانی سرشته بر پلک
و اکتحال بمرارهٔ عقعق نیز نافع **و اگر** حدوث آن از روشنی شدید باشد اکتحال بسرمهٔ اصفهانی و یا سرمهٔ دودهٔ روغن زنبق نمایند و یا این کحل بگیرند غنچهٔ انار
و بهار به و زرورد و گل ارمنی از هر یک سه درم و اول توتیای هندی یکدرم شنج و برادهٔ طلا نیم درم نرم سائیده در گلاب یکهفته بخیسانند و هر روز سه
چهار مرتبه آنرا حرکت دهند پس با ادویهٔ اول مخلوط نموده در آب حماض اترج و گلاب و لعاب بهدانه سه روز خیسانیده سحق نموده در سایه خشک نمایند پس اضافه
نمایند بران یکدانگ مشک و نیم درم تخم بارتنگ و نرم مثل غبار سوده استعمال نمایند و اگر از نزوت بشیر خر پرورده مامیران چینی کحل شلوذی مساوی کوفته بیخته با آب
بادیان تازه و شراب کهنه سوده خشک نموده همچنین دو سه بار بسایند و خشک نمایند پس مثل غبار سوده در چشم کشند باعث تصفیه و عود نور باصره میگردد **و اگر**
از نظر بسوی برف رمد حادث شود درین صورت تدابیر محلله بکار برند مثلا شلجم قطع نموده یا کوفته و برگ سیر تر با پوست خشک آن و زوفای خشک و اکلیل و بابونه
و شبت و سبوس گندم و نمک در آب جوشانیده انکباب نمایند و شراب بر قطعهٔ مس گرم کرده انداخته بخار آن بچشم رسانیدن بغایت سودمند و از مجربات ابو ماهر ست
و از ملاقات باد محافظت کنند و عطسه آورند و اگر دران سرخی بهم رسد و زائل نگردد مبادرت بفصد قیفال نمایند و بعد ازان صبح بحمام برند و بعد بر آمدن از حمام
نخود آب نیم گرم بخورانند و خواب نمایند و اگر ازین هم زائل نشود معاودت بفصد و اسهال و تکمید بشراب و انکباب بمیاه مذکوره بدستور نمایند و بعضی گفته اند که علاج
این قسم رمد خوردن شلجم مطبوخ بلحم حمل ست و اگر حرارت مزاج مانع نباشد ثوم بسیار نیز دران داخل کنند و گویند که ثوم در شیشه انداخته آب بران ریخته بجوشانند هرگاه
پخته شود و بالای آن کف آید آن کف ثوم را بمیل در چشم کشند و مل طبیعت درین مرض با یارجات مانند آن کنند و گاهی درین علت بغراغر محلل رطوبت و منقی راس اکتفا کنند
و آنچه درین رمد بدان اکتحال کنند این ست که دارچینی یکدانگ قرنفل یک قیراط ساذج هندی دو دانگ اقلیمیای ذهبی و مارقشیشای ذهبی و کلس هر واحد یکدانگ سائیده
ذرور نمایند و سزاوار نیست که علاج این رمد بمبردات کنند بلکه بمحللات نمایند چه سبب قوی تر دران احتقان بخارات ست بسبب سردی و تکاثف و هرگاه رمد کم گردد هر روز
عطسه آورند و غالیه بویانند و بالجمله علاج این رمد را باید مخالف علاج سائر اقسام رمد ست زیرا که سبب انصباب مادهٔ او برد و احتقان بخارات ست
و گویند که عسل خام بمیل در چشم کشند و فتیله بعسل و آب پیاز آلوده نهند و اغذیهٔ گرم خورند و اندر حمام تاریک هر روز آب بسیار گرم که دران بابونه و اکلیل و نخود کالی

و بادیان هر یک سه توله جوشانیده باشند ریختن و بنفشه را بود گرداده بستن نفع عظیم ست و همچنین به سپنج گاه کهنه شستن و شیاف احمر حاد کشیدن

سل العین

یعنی لاغری چشم و ضعف بصر لازم این مرض ست و گاهی بسبب غلبهٔ یبس و زوال صفای رطوبات باصره بالکل باطل شود و این مرض بسبب نقصان رطوبت اصلی مشایخ را اکثر افتد و گاهی عند قرب موت واقع شود و این هر دو لا علاج ست و گاهی بجوانان عارض گردد و این اکثر در یک چشم افتد و سبب او یبوست زجاجیه یا جلیدیه یا بیضیه ست و اسباب یبوست کثرت استفراغ ست یا نیافتن غذا تا زمانی طویل یا وقوع سده در عروق مشیمیه خواه شبکیه یا ضعف قوت غاذیهٔ چشم یا استعمال مخدرات بسبب برد مجمد آن و شیخ میفرماید که غور عین و صغر او در حمیات و خصوصاً سهریه و عقب استفراغات و سهر و هم و غم می افتد و در سهری چشم خواب آلوده گران با دشواری حرکت در بالا سوای حدقه بود و در غم ساکن الحدقه باشد و بعضی مردم را اختلاف شقین بدن در سردی شدید و گرمی شدید عارض شد پس چشم شق بارد را غور و صغر لاحق گردید و گیلانی گوید که سبب صغر و غور چشم نقصان رطوبات آن از حد اعتدال ست و این نقصان گاه بسبب استفراغ محسوس بود چنانچه هنگام کثرت اسهال و جماع و عرق افتد و یا غیر محسوس چنانچه بعد تعب و سهر و غم و اطالت مقام در حمام و حمیات حاده خاصة سهریه و مثل آنکه از تأخر التحام ثقب عین در قدح چشم افتد که اکثر از آن رطوبات و روح تحلیل شود و گاهی از انقطاع مادهٔ رطوبت عارض شود چنانچه هنگام صیام و ترک لحوم و اقتصار بر اغذیهٔ یابسه و گاهی بسبب ضعف چشم افتد که بواسطهٔ آن جذب غذا قلت پذیرد پس با وجود خور چشم خشک باشد و یا تصرف آن در غذا ضعیف گردد و اگرچه غذا بسیار بود چنانچه در سبل بود پس چشم کثیر الفضول باشد و بهمین وجه سبب چشم در امراض بارده مثل فالج و مانند آن بواسطهٔ ضعف حرارت غریزی که قلت تغذیه لازم اوست کوچک گردد بالجمله تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر مریض شیخ باشد سببش نقصان رطوبت اصلی بود و اگر جوان باشد به بینند که تب دارد یا نه اگر داشته باشد سببش همان باشد و الا بپرسند که در چشم المی هست یا نه اگر باشد از سدهٔ شبکیه بود و الا سوال کنند که پیش ازین کثرت استفراغ یا قلت غذا یا عروض سهر یا غم یا هم یا رسیدن سردی شدید یا استعمال مخدرات اتفاق شده بود یا نه پس اقرار بهر سببی ازین اسباب که نماید سبب مرض همان باشد علاج آنجا که سبب یبوست سدهٔ شبکیه باشد هر چند فصل او جماع عین بهر تفتیح سده مذکور شد بعمل رند و در باقی اقسام ازالهٔ سبب نمایند و بترطیب بدن و دماغ کوشند به تناول مغز تخم کدو و اغذیهٔ رطبه دسمه مثل لحوم حملان و پیه ماکیان و اسفیدباجات و سکون و نطول آب نیمگرم بر روی و سعوط بشیر زنان و روغن بنفشه و سفیدی بیضه که مجرب سویدی ست و امثال آن که در علاج ضعف بصر بسببی یبوست و غیره گذشت و از استفراغات و مجففات و تعب و دخان و غبار احتراز کنند و آنچه از استعمال مخدرات بود مرطبات مثل ماء الجبن و غیره استعمال کنند و صاحب جامع و طبری گوید که در شبان بعد استفراغ بدن و تفتیح سده ترطیب بدن و اماله او بتدبیر ملطف و اقتصار بر اغذیهٔ مولد دم محمود مثل لحوم جدی و حملان و چوزهٔ مرغ و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و مانند آن نمایند و حبس نفس در بعض اوقات کنند و از اکثار شراب منع نمایند و آب نیمگرم که در آن خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جو بنفشه جوشانیده باشند بر سر ریزند و بروغن نیلوفر و بنفشه سعوط کنند و رعایت مزاج نمایند هر قدر که از حالت طبعی زائل شده باشد بتدبیر بسوی طبیعت او رد کنند و از مشی در آفتاب احتراز ورزند و از جماع حذر کنند و از اغتسال بآب شور و کوبگرد و شمیدن روایح نفط و کبریت و مانند آن اجتناب نمایند و آرد باقلا یا مغز نان سمید در شیر دختران لت کرده وقت خواب بر چشم ضماد کنند و روایح طیبهٔ معتدله ببویند و بسوی سبزه و آب نظر دارند و اگر این مرض بمشایخ افتد کمتر زائل شود لیکن علاج آنها به پرهیز و اقتصار بر اغذیهٔ طیبهٔ محموده و منع از ریاضت عنیفه و جماع نمایند و اغذیهٔ او فق و الیق مزاج آنها اختیار کنند و باشیای مرطب و مسخن قوی گرده و بخور بخار محمود بسوی راس حقنه نمایند مثلاً بهمنین و تودری و تخم جرجیر و بابونه و اکلیل بجوشانند تا که بهرا شود و صاف نموده اندکی روغن بید انجیر و روغن خیری و روغن یاسمین و روغن سوسن و اکارع بحسب و اجب بر آن بخته خوب مخلوط سازند حتی که غلیظ شود نیمگرم حقنه کنند و اگر مزاج او احتمال کند بروغن مجموعه تدهین بدن نمایند و شیخ باشد یا شاب درین مرض فصد نکنند و بشراب معطر بغالیه و ریاحین طیبه بنوشند و این همه رطوبات محمودهٔ چشم و روح می افزایند و هر آنچه روح و رطوبت محمود افزاید سل العین زائل کند و گیلانی می نویسد که علاج حیله کردن در جذب غذا بسوی چشم ست و این بریاضت و جدال و بکثرت کلام و مالش سر بروغنهای مائل بحرارت مثل روغن بابونه و شستن رو بآب نیمگرم و اغذیهٔ مرطبه حاصل شود و هم ملوحات و ضماد اشیای حریفه مضر بود و هر گاه چشم بحالت خود عود کند باین کحل اکتحال نمایند بگیرند اسرب صاف و بر آن اندک روغن بنفشه انداخته باز انگشت خوب بمالند تا از آن چرک بسیار بر آید بعده آنرا باشادنج مغسول محرق سوده بحریر بیخته و اندک سرمهٔ صفهانی آمیخته صبح و شب در چشم کشند و از اکحال جیده این ست که از توتیا و نشاسته و اقلیمیای فضه سرمه بکیرند

شیاف ابیض با ثلث درم مروارید نیم درم صبر یکدانگ زعفران یکدانگ بگلاب ساییده استعمال نمایند و این ادویه با وجود تخفیف آنها بهر آن اختیار کرده اند که در آن تقویت چشم و تخفیف فضول است

زرقه

یعنی کبودی چشم و آن تلون حدقه است برنگ آسمانجونی که آنرا گربه چشمی نیز گویند و آن دو نوع است اصلی و عرضی اصلی علاج پذیر نیست و سبب عرضی نتو و عظم رطوبت
جلیدیه است از کثرت زجاجیه خواه ورم طبقه صلبیه و مشیمیه و شبکیه و یا تغیر مزاج عنبیه است از رطوبت غلیظ چنانچه در اکثر صبیان بسبب غلبه رطوبت و خامی آن
قبل از نهوض میباشد و این را اسکندر برص العین نامیده و مثل برص بمشکل علاج پذیرد یا تغیر رنگ قرنیه است از یبوست و یا قلت رطوبت بیضیه چنانچه در مشایخ
و صاحبان امراض یابس بواسطه تحلیل رطوبت اصلی می افتد و جالینوس گوید که زرقه عارض مشایخ از فرط یبس عین میباشد و این زرقه قسمی از آب متولد در چشم است
تشخیص اسباب مذکوره باید که چشم مریض ملاحظه نمایند که با نتو اکبر است یا لاغر اصغر اگر با نتو اکبر باشد بپرسند که الم در قعر چشم محسوس میشود یا نه اگر نتو با الم باشد از ورم
صلبیه و مشیمیه باشد و اگر بی الم باشد از کثرت زجاجیه بود و اگر چشم لاغر و صغیر نماید و دیگر آثار غلبه خشکی و سن شیخوخت و بطلان بصر شاهد او بود از یبوست قرنیه یا نقصان
بیضیه باشد و اگر علامات هر دو قسم یافته نشود و صرف آثار غلبه رطوبت دریافت گردد یا سن صبی باشد از رطوبت عنبیه بود علاج آنچه از نتو و عظم رطوبت جلیدیه باشد
تنقیه بدن نمایند بآنچه موافق سن و مزاج و فصل باشد و فصد و لزوم پرهیز تام و تقلیل طعام و استعمال اغذیه که در آن تجفیف باشد مثل قلیها و مطجنات گوشت گنجشک
و استفراغ بمزاج طبعی و فصد و تنقیه راس کنند و حجامت نقره و بستن چشم و شستن آن بآب عوسج و آب آس نیز برای نتو و جحوظ جلیدیه مفید نوشته اند پس اگر در مزاج مریض
حدت نباشد و ورمی که از آن نتو جلیدیه عارض شود ورم بلغمی یا سوداوی صلب باشد استفراغات بمطبوخات مسهله و حقنیات لینه نمایند و ایضاً اگر مزاج مریض بارد بود
غرغره مضایقه ندارد و ادهان حاره مثل روغن مصطکی و ناردین و قسط و رازقی و روغن بادام تلخ و روغن نعناع در بینی چکانند و مانند شادنج و دارفلفل و زنجبیل و زبد البحر
و اهلیله سیاه در چشم کشند و اگر در مزاج حدت باشد و با الم بود روغنهای بارده مثل روغن گل و بنفشه و شیر دختران در بینی چکانند و نشاسته و صمغ عربی و سرمه سیاه و توتیا و طباشیر
در چشم کشند و باید که طبیب در امر مزاج مریض غلطی نکند زیرا که علاج خاص چشم ممکن نیست مگر بعد رد بدن بمزاج طبعی او و هرچه در جحوظ مذکور شد حسب واجب بعمل آرند و ایضاً
آنچه از ورم صلبیه باشد هرچه در علاج اوجاع عین بهر تدارک ورم مذکور مسطور شد استعمال نمایند و آنچه از تغیر رطوبت عنبیه بود بعد آشامیدن ماء الاصول تنقیه
بمسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا و ایارجات قوی مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا نمایند و غرغره منقی دماغ مثل ایارج با سکنجبین عنصلی و یا سرکه با خردل و سعوط بآب چقندر
با شونیز و بندق هندی و ادهان حاره مانند روغن بان و مرزنجوش و زنبق و سعوطات محلله و سخنه مانند جندبیدستر و کندش و صمغ مصطکی با وج بعمل آرند و در تدبیر اکل و شرب
اشیای ناشف رطوبت استعمال کنند و باکتحال روغن ناردین و روغن بید انجیر و شرب آنها دوام نمایند و بهر تعدیل مزاج معاجین گرم چون انقردیا خورانند و ملازمت
اطریفل کبیر و صغیر و بلیلی و مجین سفوف اهلیله و اسطوخودوس و شکر و جوارش اترج و عسل نافع و اکتحال بروشنائی و باسلیقون مفید و مشک و زعفران باریک ساییده بمیل موم
در چشم کشند و ادامت آشامیدن سرمه گلاب نیز سود مند است و میل در حنظل تر فرو برده مکرر در چشم کشند و کذا اکتحال بنی کستر حنظل و قطور عصاره حنظل و اکتحال بروغن آجر و کذا
آب پوست بیخ موز مفید بر زعفران تنها و روغن زعفران و کذا عصاره عنب الثعلب و اقاقیا بدوام اکتحال کردن تسوید حدقه می نماید و یا سرمه اصفهانی سه درم مروارید یکدرم مشک
کافور هر واحد یکدانگ در خلوق و روغن زیتون یا روغن زنبق یا روغن یاسمین دو درم زعفران یکدرم سرمه سا نموده استعمال نمایند و اگر خواهند مازو و اقاقیا هر واحد یکدرم عوض مروارید
و کافور و زعفران کنند و یا عصاره حسک دو درم مازو و صبر مسوده روغن زیتون و روغن کنجد غیر مقشر هر واحد یکدرم باتش ملایم بجوشانند حتی که سیاه گردد در چشم کشند و بیخ
خشک تاک بآب بجوشانند تا که مثل شهد گردد در چشم کشیدن از مجربات بوعلی سینا ست و بندق سوخته بروغن زیتون یا کنجد آمیخته با یافوخ کودک از زرقت تا چهل روز مالیدن
نیز مجرب اوست و بعضی آب پوست انار داخل کرده اند و بعضی صدف سوخته عوض بندق نوشته اند و بعضی طلای بندق فقط بر تارک سر مفید گفته اند و یا عصاره پوست
انار شیرین در چشم چکانند و بعد دو ساعت عصاره برگ نیخ که در قشر رمان داشته باشند تقطیر نمایند و یا قلقدیس یکدرم اقاقیا دو درم مازو دو درم مثل غبار ساییده در چشم کشند
و اگر سرمه حنا را ساییده با عسل بر چشم عین طفل در زمانه رضاع تا هفت روز طلا کنند برای زرقه چشم اطفال مجرب انطاکی ست و اقاقیا جزو عفص سدس جزو آب
شقایق النعمان ساییده در خرقه پیچیده قطور ساختن و همچنین اکتحال بعصاره بیخ و یا حنظل و آس و یا عصاره پوست انار مدام در چشم کشیدن نافع است و گویند که اگر طفل

ازرق چشم پیدا شود و شیر دایه که نهایت سیاه رنگ باشد بنوشانند و اگر دایه حبشی باشد بهتر است و پوست جذر باریک ساییده در چشم اکتحال نمودن نیز مفید گفته‌اند
و آنچه از یبوست قرنیه و قلت بیضیه باشد در ترطیب بدن کوشند باغذیهٔ مرطبه مثل مرغ فربه و گوشت گوسفند و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و ادویه و سعوط بروغن بنفشه
و روغن گل و چکانیدن شیر دختران در چشم و بینی و حمام مرطب و آب نیم‌گرم بدوام و سکون در موضع کثیر المیاه جاریهٔ عذبه و آشامیدن ماء الشعیر و شیر با شکر و مداومت شستن
چهره به آب شیرین و جز آن که در علاج ضعف بصر یبسی مسطور شد

یرقان چشم

و آن عبارت است از زردی رنگ طبقات چشم با سیلان اشک و بهمین فرق میکنند درین و در یرقانی که از انصباغ طبقهٔ ملتحمه باشد که دران سیلان اشک نمی‌باشد و سببش
انصباب صفرای قلیل است بر طبقهٔ شبکیه و دفع او بسوی جلیدیه پس ترشح او بر سائر طبقات چشم **علاج** ابتدا بالفصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد و بمسهل صفرا تنقیه کنند
و یا باین مطبوخ هلیله تلیین طبع نمایند پوست هلیلهٔ زرد ده درم آلو بخارا سی عدد عناب مثل او سپستان یک کف تمر هندی بست درم بنفشه گل سرخ هر واحد سه درم تخم کشوث
تخم کاسنی هر یک پنج درم ترنجبین برگ عنب الثعلب هر واحد پانزده درم جوشانیده صاف نموده بگیرند ازان صد درم و شکر طبرزد هفت درم داخل کرده نیم‌گرم بنوشند
و بعد تنقیه شیاف ابیض در شیر دختران یا سفیدی بیضه حل کرده در چشم چکانند و اسپغول در آب کاسنی و سفیدی بیضه و روغن گل برهم زده بر چشم ضماد کرده بخوابند
و طباشیر مروارید هر واحد دو درم توتیای کرمانی بسد هر یک یک نیم درم صمغ عربی یکدرم به آب انار میخوش ساییده خشک کنند و باز ساییده شیر دختران یا شیر خر قدری
داخل کرده خشک کنند و بسایند و به آب انار میخوش یک مرتبه دیگر و بشیر الاغ نیز مرتبهٔ ثانی پرورده خشک کنند و هرچند زیاده تسقیه نمایند بهتر گردد پس نرم سوده
بطریق ذرور یا بمیل در چشم کشند و اگر یرقان و اشک زائل نشود برگ کاسنی مدقوق و شحم انار مضروب با اسپغول و سفیدی بیضه و روغن گل بر چشم نهند و خاکستر
سرطان بحری یکدرم کف دریا یک نیم درم برگ انبرباریس خشک کرده حضض هندی هر واحد دو درم نارمشک دو ثلث درم ساییده اکتحال نمایند و اگر ازین هم فائده نشود برگ بنفشه
کشوث خطمی خبازی هر کدام یک کف گشنیز خشک یا تر یک کف کبیر عصی الراعی حی العالم هر کدام یک کف برگ بلوط یا جفت بلوط یک کف کبیر سبوس گندم جو نیم‌کوفته هر کدام
یک کف کبیر عدس کوفته دو کف حب الرمان یک کف کبیر جمله را با سرکه در آفتابه سربسته بپزند که مهرا شود بران انکباب نمایند و چشم بگشایند و در اکل و شرب تدبیر تسکین دم
و تعدیل صفرا و مزاج نمایند و اگر قاروره سرخ باشد شرب ماء الشعیر و سکنجبین بهترین اشیاست و غذا اگر تپ نباشد لحم جدی مصوص و جوزهٔ مرغ و زیرباج و سفیدباج و سمک آبی صغار
رضراضی بسرکه جوشانیده سازند و اگر تپ باشد مزورات معمول از سرکه و شکر و نان با سکنجبین دهند و گویند که بعد تسکین حدت و لذع ماده برای تحلیل ما بقی بر بخار مطبوخ بنفشه
و خطمی و بابونه و اکلیل الملک انکباب نمایند و به آب شیرین نیم‌گرم استحمام کنند و بر سر ریزند و صاحب کامل گوید که هرگاه صفرت در چشم فقط باشد سوای سائر بدن در حمام داخل کنند و سرکهٔ کهنه بتکرار در بینی چکانند
و بانکه دران افسنتین رومی جوشانیده سکنجبین حل کرده باشند غرغره نمایند و بعده گلاب و قدری سرکه در چشم چکانند و یا شیاف ابیض قطور کنند بعد ازان برود حصرم و بعده کحل زعفران در چشم کشند

اختلاج عین

هرگاه این مرض دوام نماید بصر را مضرت رساند و این علت از جنس اختلاج حادث در اعضاست و سبب اختلاج دائم چشم یا اجتماع بخارات است
زیر اغشیه و صفاقات و یا صلابت طبقات و منع او بخارات را از نفوذ **علاج** آنچه در اختلاج مطلق مذکور شد بعمل آرند و بعد تنقیه و پرهیز و تدبیر صائب
زنجبیل یکدرم قرنفل مامیران فلفل دارفلفل هر واحد دو دانگ توتیا صمغ عربی هر واحد نیم درم باریک ساییده از پارچه گذرانیده بار مصلایه کرده اکتحال نمایند فقط

امراض جفن و هدب و موق

یعنی در بیماریهای پلک و مژگان و گوشهٔ چشم و آن سی و هفت مرض است یعنی کمنهٔ پلک و اورام و کدکده و دبل و تحجر و عقده و شرناق و برده و شعیره و توثه و ثولول
و سلعه و قروح و تآکل و سعفه و حکه و نار فارسی و شری و خشونت و حکه و جرب و سلاق و استرخای جفن و شتر و التصاق جفنین و انقلاب الاجفان و غلظ اجفان و تهیج اجفان و ثقل اجفان
و اختلاج جفن و خضرت و کمودت جفن و کثرت طرف و قمل و قمقام و انتثار اهداب و شعر زائد و منقلب و التصاق اشفار و بیاض اهداب و غرب و غده و دمعه و ودج
و انتفاخ موق و ثوالیل آنها نیز در امراض جفن نوشته‌اند و ورد سنج در فصل رمد و انتفاخ بعد فصل رمد و ثوالیل در فصل دمعه مذکور شد و بدانند که هرگاه برای امراض اجفان

دوا بعمل آرند بعد استعمال آن پلک را پوشیده و بر همان وجه خواب کنند و در بعضی امراض پلک که محتاج بدستکاری باشند تا که بدوا کار بر آید بدستکاری دست نزنند
و بضرورت بعد از تنقیهٔ بدن باشد تا بسبب الم ماده بسوی اجفان منجذب نگردد که باعث تورم آن گردد و نیز علیل را بعد از عمل تجدید از تناول لحوم منع نمایند و غذای آن
چیزی باشد که در آن تعدیل و تسکین و قلت فضول باشد مثل مزورات و احساء و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت ایضاً تا چند روز از حرکات باز دارند و گویند که در امراض پلک سر نگون داشته کحل استعمال نمایند

کمنهٔ پلک

و آن آنست که چون آدمی از خواب بیدار شود پلک گران شود و چنان پندارد که در چشم او ریگ و خاک افتاده است و اکثر صاحبان امزجهٔ یابس و کهول را و در خریف
و بلاد یابسه عارض میگردد و سببش احتباس بخارات غلیظ است در پلک و طبقات چشم در حالت خواب و تحلیل آن از حرکت بیداری **علاج** حسب مزاج مریض بفصد
و مسهل تنقیهٔ بدن از مواد بنجره نمایند یا حب صبر بخورانند و بعده بهر تنقیهٔ اجفان و طبقات مدمعات چون ذرور صفر صغیر و شیاف احمر لین و شیاف سنبل پس ذرور صفر کبیر
و شیاف احمر حاد و دیزج و کحل بالیقون و عزیزی بتدریج در چشم کشند و بقول انطاکی قطور روغن بادام و بنفشه و شیر زنان و خرو الکتحال صبر و برادهٔ آبنوس با ریگ سود نافع است
و شیاف خلوقی یا اسود بر پلک ضماد نمایند و هر صباح بحمام روند و مدام چشم را بآب نیمگرم بشویند تقویت معده و تلطیف تدبیر نمایند و از اغذیه مثل گوشت گاو و عدس و پنیر منع کنند و تنظیف سر نمایند و چشم را بسیار بشویند

اورام جفن

و این یا از انصباب مادهٔ دموی بود بجهت امتلای سر از خون یا ضعف جفن و غیر بود آنرا فلغمونی گویند و یا از غلبهٔ صفرا بر بدن و سر باشد و آنرا حمرا نامند و یا از مادهٔ رقیق خلط
غلیظ بلغمی بود و آنرا اورام رخو گویند و یا از مادهٔ بارد سوداوی باشد و آنرا ورم صلب خوانند و تشخیص این اسباب چنان کنند که رنگ ورم ملاحظه نمایند و از انگشت بران غمز کنند
پس اگر رنگ ورم سرخ نماید و از غمز متغیر نگردد و با تمدد و ضربان بود ورم دموی باشد و اگر با وجود سرخی رنگ جای غمز سفید گردد و با شدت التهاب بود ورم صفراوی باشد
و اگر رنگ ورم سفید نماید و نرم بود و در دکتر ورم بلغمی باشد و اگر رنگ آن تیره نماید و با صلابت و قلت وجع بود ورم سوداوی باشد **علاج** در هر چهار نوع آنچه در باب اورام
مطلق خواهد آمد بعمل آرند و ایضاً در دموی و صفراوی فصد سر رود و اگر مانعی باشد حجامت قفا نمایند و تبرید کبد در دموی و صفراوی گذشت یا نقوع تمر هندی و آلو بخارا نمایند
و تنقیه بمسهل صفرا یا در نقوع مذکور سنا و پوست هلیله افزوده مغز خیار شنبر ده درم و شکر حل کرده صاف نموده روغن بادام بران ریخته نمایند و یا طبیخ هلیله بیاشامند و ترک لحوم
و استعمال مزورات کنند و بهر ورم دموی در ابتدا صندل و فوفل و مامیثا بآب کاسنی و آب کشنیز تازه و یا گل سرخ و روغن گل و یا طباشیر بآب سرد و یا کشنیز سبز یا خشک در سرکه
و یا فوفل در گلاب سائیده و یا آرد جو بگلاب یا آب کاهو سرشته بر ورم و پیشانی طلا نمایند و در زمانهٔ تزید بمطبوخ پوست خشخاش نطول سازند و شیاف وردی با عشر با آب کشنیز تازه
سوده ضماد کنند و در انتها و انحطاط حضض اضافه نمایند و بآب اکلیل الملک و بابونه و خطمی و سبوس گندم نطول سازند و بحمام روند و اگر زرد چوب بگلاب بر سنگ سائیده
پنبه آلوده بر پلک متورم گذارند در روزی دو سه بار عجیب الفعل است و بهر ورم صفراوی در ابتدا صندل و مامیثا بآب عنب الثعلب ضماد نمایند و یا برگ کاسنی و کشنیز و بکوفته بکار برند
و دائم پلک را بآب سرد بشویند و در تزید شیاف مشعر مذکور با آب مطبوخ بابونه و گل بنفشه طلا کنند و در انحطاط بآب مطبوخ گل بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم نطول نمایند
و در ورم بلغمی بعد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج سرکهٔ خمر بآب گرم یا گلاب آمیخته اسفنج تر نموده بر پلک گذارند و بعده بآب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک کاه گندم و حلبه نطول نمایند
و بصبر و حضض و شیاف سنبل جبلی طلا کنند و نیز با این هر دو شیاف اکتحال نمایند و ضماد از برگ شبت و بید انجیر سرخ نازک باندکی صبر نیز مجرب است و در ورم سوداوی بعد
تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد و ادویهٔ محلله ملینه مثل پیه مرغ و پیه قاز بروغن زیتون که در ان اندکی مقل و قدری آرد خطمی داخل کرده باشند
آمیخته بر ورم گذارند و یا روغن سوسن بلعاب تخم کتان و لعاب حلبه و اندکی اشق محلول بسرکه نهند و یا افتیمون هندی و حضض و صبر و شیاف مامیثا ضماد کنند

کدکد و دمل

و آن ورم صغیر مائل بصلابت و دمویت است که در پلک حادث گردد و اکثر جمع و خراج میشود و سببش بیشتر اکثار اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و کله پاچه و قدید
و گوشت گاو و عدس است خصوصاً که در شب بسیار تناول نمایند و بعضی گویند که کدکد ورمی است صلب که در پلک پیدا شود و مشابه تولد دمل باشد [illegible]
و عوام آنرا دمل نیز گویند و فی الحقیقت قسمی است از تحجر و علاج او علاج تحجر است و بقول سویدی و ثابت دمل ورم صلب است که در باطن جفن [illegible]

یا فیما بین ظاهر و باطن پیدا شود و مادهٔ آن خون و صفرا ست و در آن وجع مانند وجع دمل اعضای دیگر عارض میگردد و بقول احمد دمل بثره بزرگ صنوبری شکل از جنس خراجات است و مادهٔ آن خون مخلوط برطوبت غلیظ است **علاج** فصد سر رو و تنقیه بمسهل صفرا یا بمطبوخ فواکه نمایند و در تلطیف غذا کوشند و طعام شب ترک نمایند و چشم در شب و روز چند بار باب گرم بشویند و بران نطول سازند و بروغن گل و موم سفید طلا کنند و شیاف احمر لین در چشم کشند و اگر در ماده صفراویت یافته شود لعاب اسغول با سفیدی بیضه بران گذارند و یا شیاف ابیض طلا کنند و بعده موم روغن نهند و در آخر نطول بمطبوخ اکلیل الملک و بابونه و روغن بنفشه و روغن گندم باندکی زعفران و چون منفجر گردد علاج قروح نمایند و اگر کهنه شود مرهم داخلیون بران گذارند و چون زوال او مشکل گردد بمقراض قطع کنند و بگذارند تا یکساعت خون از آن براید و خود بند گردد و الا ورم یا آفتی دیگر در چشم بهم رسد پس ذرور صفر بران پاشند و بقول سویدی ماده ایکه جمع نشده باشد صندل و گل مختوم و اشق محلول در آب کشنیز تازه طلا کنند و بهم رسانند و ممکن است مقدار مرهم کنند موم و روغن گل ضماد نمایند و اگر صلب باشد حشیش خرفه نرم سوده بروغن بنفشه پخته ضماد کنند و چون بطول انجامد بشگافند و اگر در داخل پلک باشد بعد برامدن ریم زرده بیضه مرغ و روغن بنفشه بچکانند و اگر در خارج باشد بعد خروج مده روغن گل یکشبانه روز بران بچکانند و روز دوم مرهم اسود نهند و بقول بعضی علاج کدکد و بردد و احد است

تحجر

و آن ورم صلب صغیر است شبیه بغده که مزمن گردد و تحجر یابد و بعضی این را عدسه نامند و سببش اجتماع مادهٔ غلیظ سوداوی ست که در پلک منجمد و متحجر شود و از مادهٔ برده غلیظ ترسیبا شد و در امزجهٔ یابسه و کهول و فصل خریف و بلاد غربیه بسیار عارض میگردد **علاج** فصد قیفال از جانب علت نمایند و بمسهل و حب ایارج یا قوقایا یا اسطوخودوس و یا بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد تنقیه کنند و مغز ساق گوساله و یا پیه شتر و موم و روغن بنفشه گداخته طلا کنند و باب گرم نطول سازند و چشم را بشویند و سفنج تر نموده نهند و بعد نرمی مادهٔ متحجر بهر تحلیل آن مرهم داخلیون استعمال نمایند و بقول جالینوس طلای ابار مغسول تحجر جلد را نافع ست و بقول دیسقوریدوس اکتحال مروارید و مرجان و مشک و سرگین سوسمار مساوی و بوزن مجموع سرمه باریک سوده بکرات تحجر را مفید ست و توتیای هندی نوشادر باب سوده مکرر بر تحجر نهادن در ابتدا سود مند ست و جاوشیر قنه اشق مساوی بسرکه خمر حل نموده بر پلک طلا کردن منقول از بولس ست و انکباب آب گرم مکرر نیز ملین و محلل تحجر جفن ست و اگر تحلیل نشود و بطول انجامد دوای منفجر بران گذارند پس پلک را برگردانند و آن موضع را بشگافند و بناخن فشرده مادهٔ آن که غده کوچک مانند عدس باشد یا مده یا مثل قطعهٔ کف براید بیرون آرند و موضع شگاف را پاک نموده ذرور صفر بپاشند پس مرهم اشق نهند و اگر خوف معاودت مرض باشد هر دو کناره جراحت را بمقراض ببرند و بعده اسفنج بران نهند و باب بشویند تا زود مندمل نگردد و مدتی ماده براید و عضو تمام پاک شود بعده علاج قروح اجفان نمایند

عقده

و آن غرضی ست سخت که در پلک بالا حادث گردد و سببش انصباب رطوبت غلیظ سوداوی ست از سر و تحجر و تعقد آن درین محل **علاج** آب گرم ریزند و موم و روغن بران نهند و لعاب حلبه و تخم کتان استعمال نمایند و بعد حصول لینت بهر تحلیل مرهم داخلیون و غیره ادویهٔ محلل صلابات بکار برند و الا نظر کنند اگر مانند سلعه از موضع خود بآسانی حرکت نماید و زیر جلد بوده غائر نباشد از خارج شگافته برارند و اگر غائر بود پلک را از داخل برگردانیده بشگافند و برآورند و بعد شگافتن ذیره و نمک خاییده آب او بر موضع شق بچکانند و اگر عقده صلب مانند سنگریزه باشد و از موضع خود حرکت ننماید در شگافتن آن خطر ست بهتر ست داخلیون و العبه در تلیین و تحلیل آن کوشند و اگر تحلیل نشود ترک کنند و از آن متعرض نگردند و اگر عقده منبسط باشد و رنگ آن [illegible] جلد باد نجانی نماید و در آن عروق منتشر باشد ایضا بادویهٔ حاده متعرض نشوند بلکه در سر اندک مدت تنقیهٔ دماغ از سودا کرده باشند و بار الجبن نوشانند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز نمایند و اضمده و اطلیهٔ محلل مادهٔ سوداوی بکار برند

شرناق

یعنی اوزطبیره و آن زیادتی ست نرم از مادهٔ شحمی لزج که در پلک بالا بهم میرسد و بدان سبب پلک در کشادن گرانی میکند و مانند مسترخی میباشد و حرکت آن بهبالا دشوار میگردد و مادهٔ آن چسپیده و غیر متحرک بود بخلاف سلعه و غده و سببش انصباب رطوبت غلیظ است بسوی پلک و اکثر بصبیان و مرطوبین و صاحبان کثرت دمعه و نزله و زکام و در بلاد جنوبی و فصل ربیع عارض میشود و این مرض غیر مخوف ست و کدورت حواس و حینیه و دوام تری چشم و سیلان اشک و عروض

ید دشواری نظر بآفتاب و چراغ و روشنی و احساس غلط و ظهور انتفاخ و نتو میان دو انگشت وقت غمز از لوازم اوست و صاحب او را نزله و رمد اکثر عارض شود
علاج فصد سر رو کنند اگر ممکن باشد و الا حجامت و اسهال بمسهل مناسب و حب ایارج و یا قرص بنفشه فقط خواه مقوی با ایارج فیقرا و اصلاح غذا بگوشت طیور و تلطیف تدبیر
و تعدیل مزاج و پرهیز از مغلظات و دخول حمام نمایند و بآب گرم که دران ادویه محلله مانند بابونه و اکلیل الملک و امثال آن جوشانیده باشند تکمید پلک نمایند و اطلیه و اکحال
محلله بعمل آرند مثلا اشیاف مامیثا و صبر و حضض و سک و اقاقیا و قدری زعفران طلا نمایند و یا عدس مقشر گل سرخ بابونه در سفیدی بیضه سرشته ضماد کنند و اول فی ورم غیر بیس
ذرور اغبر بیس یا باسلیقون اکبر صبح و شام اکتحال کنند و یا اقاقیا حضض سنبل الطیب صبر سقوطری عصاره مامیثا هر واحد یکجزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته بآب مورد سرشته بر پلک
طلا کنند و در نسخه دیگر مر و بسد عوض سنبل مرقوم ست و شادنج مغسول صمغ عربی هر واحد یک اوقیه قلقطار زنگار هر یک سه درم اقلیمیای ذهبی سفیداب رصاص هر یک دو درم
اشق یکدرم صبر سقوطری زرور هر واحد نیم درم کوفته بیخته بآب سرشته شیاف سازند و وقت حاجت سوده در چشم کشند و اگر ازین تدابیر زائل نگردد بدستکاری علاج نمایند و بعد برآوردن
مادهٔ آن نمک بران پاشند و پارچه بسرکه تر کرده بنهند و روز دوم اگر از مدد امن باشد بادویه ملزقه که دران حضض و شیاف مامیثا و زعفران باشد معالجه نمایند و یا بعد دستکاری ذرور صفر پاشند
و بر فاده بر بنهند و پنج بار نمایند اگر ورم نموده باشد بران مرهم گذارند و بر حوالی آن حضض و مامیثا طلا کنند و اگر ورم حار بهم رساند شیاف مامیثا و صندل و فوفل بآب کشنیز تازه طلا نمایند

برده

و آن دانه صلب مستدیر ست که اکثر در باطن جفن اعلی و گاهی بر ظاهر آن حادث گردد سبب آن رطوبت بلغمی غلیظ ست که بحرارت تحجر یابد و رنگ آن مائل بسفیدی شبیه بدانه
تگرگ در شکل و صلابت باشد و مادهٔ آن از کیفیت حریفه لذاعه خالی نباشد و ازینجهت گاهی درد کنند و گاهی خارش و خارش آن مریض را خوش آید و بیشتر صاحبان مزاج رطب
و پیران او در زمستان و بلدان رطبه بهم میرسد و از امراض سلیمه است **علاج** اول تنقیه بدن بفصد و مسهل و حب ایارج و حب صبر و قوقایا نمایند اگر بدن ممتلی باشد و ادویه منضجه
ملینه که دران تحلیل باشد مانند قطورات لعاب حلبه و تخم کتان اولا استعمال کنند بعده بدوای قوی تر ازان پردازند و بهر نضج مانند ضماد خمیر نان گرم بکار بعمل آرند پس محللات مقطعه
که خالی از تلیین و اندکی نضج نباشد مثل اشق و قنه و راتینج و صمغ بطم و انزروت هر واحد در سرکه و دردی زیت حل کرده بر پلک ضماد نمایند و گاهی جاوشیر و موم سفید و روغن گل دران
افزوده قیروطی ساخته بعمل آرند و یا چرک خانهٔ زنبور سرف بران لطوخ کنند و یا صمغ بطم و انزروت و روغن گل و سرکه دران افزایند و یا موم زرد و روغن گل و علک البطم بچرک خانهٔ زنبور
حل کرده با اشق محلول در سرکه آمیخته ضماد کنند و یا مرهم داخلیون گذارند و ضماد اشق یا سکبینج یا بارزد یا حلتیت بسرکه و گلاب حل کرده و موم در روغن بنفشه گداخته و طلای اریباسوس
یعنی کندر و مر هر واحد یکجزو لادن ربع جزو موم شب یمانی بورهٔ ارمنی هر واحد نیم جزو بدردی روغن سوسن یا زیت آمیخته طلا کنند و ایضا ضماد انجیر بعسل و شراب و سمید پخته
تا مهرا گردد قنه افزوده سائیده و کذا موم گرم و کذا آرد جو بشراب و عسل سرشته و کذا بعرضب و کذا صمغ عربی بآب حل کرده و کذا میعه سائله و کذا مغز نان بعسل سرشته و کذا اقلیمیا
و کذا مقل ازرق بآب دهن صائم و کذا بورق سه جزو میعه سائله پنج جزو آمیخته و کذا میعه سائله و اشق و کذا ضماد علک البطم با سرکه و دردی زیت و کذلک ضماد با انجیر پخته
یا خاریدن برگ انجیر و بعد ازان اکتحال بذرور صفر صغیر و شیاف احمر لین بعده ذرور صفر کبیر و شیاف احمر حاد نافع ست و اگر بدوا تحلیل نشود بعد فصد و تنقیه در عرض
پلک ابشگافند و مادهٔ آن بیرون آرند و بعد شگافتن یکساعت بگذارند تا خون ازان برآید پس بهر اندمال ذرور صفر بران پاشند و اگر شگاف زیاده بود بسوزن دوخته ذرور مذکور بپاشند
تعلیم طریق دیگر علاج برده آنست که لزوم پرهیز و لعابه استفراغ اگر قوت احتمال کند واجب شمارند و چیزی که اشک آورد یا رمص کند در چشم اکتحال ننمایند بلکه انچه
منضج و مقوی ماده باشد بعمل آرند مثل این قطور چشمیزج کوفته ده دانه جو مقشر کوفته یکدرم بهدانه شیرین کوفته ده دانه انزروت سفید بشیر خر دو دانگ جمله را در شیشه کرده بران شیر
مادر بسیر انداخته بر آتش زغال برفق بپزند تا که پخته گردد و در قوام حریره آید و بردارند هرگاه نیم گرم بماند دیگر روز سه یا چهار بار در چشم چکانند که این صلابت برده را تحلیل میکند و اگر
تحلیل آن مشکل گردد بستانند قدری حلبه و اندکی گندم و کوفته خوب بپزند بعده خطمی سفید کوفته قدری داخل کرده و روغن بنفشه و روغن خیری اندکی چکانیده و قدری سفیدهٔ
بیضهٔ مرغ آمیخته باهم بیامیزند که مثل مرهم گردد بعده بر پلک بالا ضماد نمایند و سست بر بندند که لزوم این ضماد نضج برده می نماید و اگر صلابت زیاده گردد برده را باآهن برآرند
و قطع کنند و بادویه مجففه معالجه نمایند و هرگاه برده منفجر و متقرح شود علاج او الزام قطور و تضمید جفن دائم بسبز قطونا مع قوق مضروب بسفیدی بیضه کنند که مادهٔ برده را استیصال کند
و هرگاه در برده باقی نماند و سنج حاصل شود بشیاف ابار و شیاف ابیض و شیاف کنند اکتحال نمایند و این شیاف نیر در قروح و جراحات اجفان و چشم تاثیر نیک دارد

بگیرند کندر سرخ راتینج دم الاخوین عنزروت سفیداب نشاسته صمغ عربی مساوی بسایند و بدان مرکب زعفران ربع جزو ریوند چینی نصف جزو اقاقیا گلنار هر واحد ثلث جزو باریک سائیده آمیزند و بشیر خر و سفیدی بیضهٔ رقیق سرشته شیاف کوچک سازند و اگر ازان ذرور بسازند جائزست

شعیره

و آن ورمی ست صلب طولانی بشکل دانهٔ جو که برکنارهٔ پلک و یا در باطن آن حادث گردد و مادهٔ او قریب بمادهٔ برده است لیکن رطوبت آن کمتر و اقرب بدمویت بود و ازین جهت سیلان می یابد و هرگاه با آن حمرت و حرارت باشد استحاله بسوداویت می نماید و نزد بعضی مادهٔ آن باکثر دموی بود و گاهی مائل بسوداویت و بقول بعضی مادهٔ او فضلهٔ غلیظ محترقهٔ دمویه است و بیشتر امزجهٔ یابسه و کهول را و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد و آن مرضی ست سلیم و قسمی از شعیره است که آنرا عروس گویند و آن بثره شبیه بشعیره میباشد لیکن سرخ رنگ و نرم بود بخلاف شعیره که صلب منعقد و رنگ آن همرنگ پلک باشد و این نوع بعد شب خواری طعام و افراط در اکل ظاهر میگردد و بگرسنگی زمانی طویل و تکمید بآب گرم زائل میشود و مادهٔ این بیشتر خون خالص باشد و محتمل که بثره که در هندی آنرا گهانجنی و گونجنی و گهیری گویند از همین قبیل باشد **علاج** اگر ضرورت بود فصد قیفال و تنقیهٔ بدن و دماغ بمطبوخ فواکه مع افتیمون و هلیلهٔ هندی و ایارج و حب قوقایا و حب افتیمون آمیخته نمایند و غرغره بحسب مزاج و وقت بکار برند و تقلیل غذا و ترک طعام شب و منع از اشیای مبخره و اطعمهٔ غلیظه کنند و بر بخار آب گرم و بر آبیکه دران ادویهٔ محلله جوشانیده باشند انکباب سازند و اکثر بحمام روند و بآب گرم نطول نمایند و در ابتدا بعصیر و حضض و ماميثا و گل ارمنی بآب کاسنی طلا کنند و یا جدوار تنزوی خطائی بآب عنب الثعلب تازه یا آب کشنیز سبز طلا سازند و یا خستهٔ خرما بروغن گل سرشته ضماد کنند و روز اول رسوت گیر و هلیلهٔ سیاه بآب کوکنار طلا کردن و کذا موم گرم کرده نهادن یا کشمش شق کرده نیمگرم گذاشتن یا خرمهرهٔ کلان در آب سوده طلا کردن یا ریوند چینی یکماشه پس افگندهٔ مگس چهار سرخ خستهٔ خرما یکعدد در آب سائیده طلا کردن و بعد از ظهور نضج زنگال کهنهٔ دیوار خام باندک زعفران در آب سائیده ضماد نمودن و اگر سرعت نضج مطلوب باشد قرنفل زردچوب بآب سائیده و یا حلتیت بسرکه حل کرده نیمگرم طلا ساختن و خانهٔ زنبور طلا کردن برای گهانجنی معمول ست **بالجمله** در شعیره بعد از ابتدا بمرهم گرم میل فرو برده بر شعیره بمالند و یا اشق و سکبینج در سرکه و روغن گل ضماد کنند و یا مرهم داخلیون بامغز نان در آب تر کرده یا عسل سرشته ضماد نمایند و یا میعه بران مکرر بمالند و یا آرد جو بهروزه با چربی گداخته آمیخته ضماد کنند و قیروطی که در برده گذشت سفیداب نشاسته ضماد پشک سوسمار و یا صمغ عربی بسرکه و یا بورق نیم درم میعه دو درم و نیم آمیخته و یا انجیر بشراب عسلی پخته تا مهرا شود سائیده میعه افزوده و یا آرد جو عوض انجیر بدستور پخته و یا اشق و میعه بسرکه حل کرده و یا مر و زعفران در گلاب حل کرده و یا مقل ازرق بآب دهن صائم و یا انزروت و زعفران بگلاب حل نموده و یا قنطوریون دقیق بآب سوده و یا آرد گندم بآب و عسل پخته و قنه اضافه کرده نیز نافع شعیره است و اگر از قلقند و توتیا و صمغ عربی مساوی شیاف ساخته اول شعیره را بمیل خاریده ضماد نمایند نیز مفید بود و طلا بسکبینج در آب یا سرکه حل کرده و کماد به پیه گداخته یا بآرد جو و قنه یا بنیر گرم کرده یا نان گرم مکرر به تبدیل یکی بعد دیگری و گندم خاییده و ماش خاییده بستن و تکمید بزیت ذبابی که دران مگس انداخته در افتاب گذاشته باشند تا آنکه متغیر و گداخته گردد و مالیدن مگس که سر او دور نموده باشند و نیز مالیدن خون کبوتر یا خون ورشان یعنی کبوتر صحرائی و خون شفنین و کذا ضماد بقنه یکجزو که دران بوره ربع جزو یا سدس جزو داخل کرده باشند بآب یا سرکه سرشته و طلای اریباسوس که در برده گذشت و مرهم داخلیون هر واحد نافع ست و همچنین طلا بموم سرخ و روغن گداخته و مگس سر بریده سائیده آمیخته بعد شستن بآب بسیار گرم و تکمید بدان یا ضماد موم براج سرشته و یا انجیر پخته یا صبر بگلاب حل کرده یا نان محلول بسرکه و یا انجیر خشک و قنه بشراب پخته همه سودمند ست و کذا خاریدن پلک بشیاف احمر حاد و اخضر مفید و جالینوس گوید که اگر شیر انجیر بعسل بجوشانند و نان بدیده و قدری قنه آمیخته ضماد کنند شعیره را تحلیل کنند و اگر در جفن و چشم و سر گرمی باشد بعد از فصد و اسهال و تنقیهٔ بدن و دماغ بشیاف ماميثا و گلاب و گل ارمنی و آب کاسنی طلا سازند و یا بماميثا و مر و صاف و حضض بآب کاسنی و آب کشنیز تازه اکتحال نمایند و ایضا بدان طلا کنند و بآبیکه دران جو مقشر پخته باشند تکمید نمایند و اغتسال جفن بدان کنند و بعد زوال شعیره بهر عدم قبول مواد دیگر توتیا و سرمه و سائر مقویات چشم و مشدد آن اکتحال سازند و اگر شعیره تحلیل نشود و بشگافند یا بمقراض قطع کنند و یکساعت بگذارند که خون ازان برآید پس فرو و صبر بران پاشند و تدبیر حوالی جراحت و اصلاح مزاج و تعدیل طبیعت بسکنجبین یا بماء القرع یا بماء الفواکه و جلاب نمایند و گاهی بعد از قطع شعیره شحم انار کوبیده بسرکه و روغن گل آمیخته بر چشم میگذارند و بدقاق کندر و صاف گلنار حضض دم الاخوین سرمهٔ اقلیمیای فضه سفیداب قلعی مساوی باریک سوده بحریر بیخته اکتحال میکنند که جای او زود ملتحم میگردد و اگر در چشم

المی پیدا شود علاج رد نمایند و تعدیل مزاج بدن کنند خصوصاً که آن الم بسبب بط و قطع بهم رسیده باشد و اگر از دستکاری ورم مانع باشد استعمال تبرید و تقلیل و تلطیف غذا نمایند مثل مزورات و شوربای جوزهٔ مرغ و چون مزاج باعتدال آید قیصوم سوخته با قشیشای سوخته کنند زنجبیل مساوی نرم سایند بحر ریخته بازیچی نموده اکتحال نمایند یا بر اجفان بطریق ضماد کنند و چنین گوید که شعیره اگر از اثر قرحه باشد نه بادویهٔ اصلاح یا بدونه با آهن و اگر لحم زائد بود بادویهٔ حاده مانند زنگار و کبریت و امثال آن علاج کنند

توثهٔ اجفان

و آن گوشت زائد نرم ست که بیشتر در باطن جفن اسفل و گاهی در جفن اعلی و گاهی بندرت بالای جفن از خارج حادث میگردد و در شکل شبیه بتوت باشد و با خارش چشم و لذع بود و مادهٔ آن خون فاسد محترق ست و لهذاست که خون ازان ترشح نماید و گاهی نه و رنگ آن نیز برنگ توت بود سرخ یا سیاه یا سبز بحسب اختلاف مادهٔ آن از دم صرف یا مختلط با سودا و یا صفرا و سودا و این نیز مثل شعیره بیشتر بصاحبان مزاج یابس و کهول و در خریف و بلدان یابسه می باشد و آن مرضی سلیم ست **علاج**

فصد قیفال پس عرق جبهه و ارسال علق و حجامت پس سر و ساقین نمایند و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و اسهال بقرص بنفشه و طبیخ هلیله و غاریقون و حب صبر نیز مفید گفته اند و از اغذیهٔ مبخره و حاره اجتناب کنند و بسفوف کشنیز منع بخار نمایند پس شکر طبرزد یا بتوتیا یا با آهن بخارند و در صفر و شیاف احمر بران گذارند و اگر بالکل زائل نشود بشیافات اکاله و ادویهٔ حاده مثل شیاف خضر و روشنائی و دلک نمایند و یا زنگار و شب یمانی و شنجار و نوشادر بر بقایای توثه گذارند و هنگام استعمال دوای حاد چشم را بخمیر سر و پر نمایند تا سیاه و منفسخ شدن توثه دوای حاد بعمل آرند و بعد دو ساعت از استعمال دوای حاد دوا دور کرده چشم را چند مرتبه بشیر بشویند و بعد زوال آن مزورات و شیافات منبت لحم که در قروح جفن می آیند استعمال نمایند و بالجمله علاج آن علاج جرب قوی ست و علاج با آهن بهتر و اسلم ست از استعمال ادویهٔ حاده پس اگر زوال آن مشکل گردد بمنقاش گرفته از مقراض قطع نمایند و ذرور صفر بران پاشند و بعد ازان شیاف احمر و اخضر و باسلیقون بکار برند و توثه که بالای جفن باشد مرهم زنگار استعمال نمایند و اولی حک آن بحدید ست اگر باستعمال دوا زائل نگردد و باید که استیصال آن نمایند چه اگر ازان بقیه ماند باز عود می نماید و بعد از قطع بران آب نمک و زیره خایید بچکانند و بعد ازان بزردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل مرنج ضماد کنند و سه روز بر گوشت نهایند و اگر استیصال ممکن نبود بعد قطع ادویهٔ حادهٔ مذکوره بدستور مسطوره استعمال کنند و یا مرهم زنگار و توتیا و سنگ بکار برند

ثآلیل جفن

و آن اجسام مستدیر صلب ست که در بیخ پلک و سائر بدن پیدا میشود و سببش مادهٔ غلیظ سوداوی بلغمی ست و گاهی سودای دموی و نزد بعضی سبب آن مواد غلیظ بلغمی و یا سوداوی ست پس اگر مائل بسفیدی بود بلغمی ست و اگر مائل بسیاهی باشد سوداوی و ثولول لحمی برآمده بلند سه تیز را قرنی گویند و غلیظ بیخ نرم را مسماری نامند و باشد که ثولول بزرگ در جفن حادث شود و گردد و مزاج آنرا فاسد گرداند و غذا که بران وارد گردد بطبیعت خود مستحیل سازد و بدان سبب ثآلیل بسیار بهم رسد و چون آن ثولول بدر و یا قطع زائل گردد باقی ثآلیل نیز برطرف شود **علاج** تنقیهٔ بدن و دماغ از خلط غالب و اصلاح غذا نمایند و در دی زیت بقوت هر روز بتکرار بمالند و صاحب ترویج گوید که مالیدن کبر رطب بقوت چند مرتبه مجرب ست و شونیز و نمک سوده با سرکه سرشته یا کزمازج یا حرمل طلا نمایند و مداومت تدهین بروغن بنفشه نافع ست و کذا شوییدن جفن بطبیخ گندم و ضماد بسرکه با شاخهای خرفه و بالجمله هر دوا که دران تلخی و قبض باشد نافع بود و طلای بوره و زرنیخ و قلی و خاکستر بلوط و نمک هر واحد یکجزو قاشق یع جزو کوفته بیخته بآب سرشته قوی ترین ادویه است و اگر زائل نشود ثآلیل را از موچنه گرفته بکشند تا بیخ آن ظاهر گردد پس بآلهٔ تیز آنرا قطع نمایند و بگذارند تا ساعتی خون ازان برآید پس زاج و دم الاخوین بران پاشند و یا پنبه که بروغن گاو آلوده گذارند تا باز عود نکند و اگر قرحه گردد بملهمات قروح علاج کنند +

سلعهٔ جفن

و آن ورمی ست از جنس غدد که در پلک و غیر آن حادث شود و بر ان غشای مثل خریطه جدا از جلد و لحم می باشد و با آن وجعی نمی باشد و بقول بعضی سلعه دبیله بلغمی ست که از اخلاط محصور در اغشیه حادث میگردد و آن چهار نوع ست لحمی که از جوهر شبیه بلحم و شهدی شبیه بعسل و شحمی یعنی حشو آن شبیه بشحم و عصبیه و سبب آن مواد غلیظ بلغمیه ست اگر بسیار غلیظ بود شهدیه بهم میرسد و اگر ازان غلیظتر باشد شحمیه و اگر در کمال غلظت و سوداویت بود لحمیه و فرق در سلعه و خراجات دیگر آنست که در خراجات وجع میباشد و حرکت نمیکند زیر جلد بخلاف سلعه و چون دست بر سلعه گذارند چیزی شبیه بدهنی محسوس گردد که از زیر دست خارج شود و چون دست بردارند باز عود نماید

والتصاق آن بلطخی باشد شهدیه بود و اگر بیخ آن وسیع تر از سر آن باشد و نرم تر از شحم بود عصیدیه باشد و چون بیخ آن کوچکتر از سر آن محسوس گردد شحمی باشد و اگر شبیه بلمس لحم
باشد لحمی بود و سلعه در جفن بیشتر بصاحبان مزاج بارد و پیران و در زمستان و بلاد بارده بهم میرسد و آن مرض غیر مخوف ست **علاج** تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون
مقوی ایارج و ایارج نمایند و بعد از آن استعمال ضمادات مانند ترمس و آرد جو بزیت کهنه سرشته پس مرهم داخلیون و پرهیز از اغذیه مولد بلغم و سودا کنند و اگر تحلیل نشود
شرط بزنند و اخراج خون نمایند پس بران ادویه اکاله نهند و الا بشگافند و مع غشای او بر آورند و بعد از آن ذرور صفر بپاشند و اگر بقیه از آن بماند روغن کاو یا دوای حاد
نهند که بوسیده گردد و تمامه خارج شود و گویند که در شهدیه یکماد بپارچه ترکرده بآب گرم و ضماد بمویز دانه بیرون کرده و گذاشتن ادویه اکاله بعد شگافتن جلد بعمل آرند و رنه
بشگافند و اگر سلعه در داخل پلک باشد شیاف احمر لین آنرا نافع ست و باقی علاج از آنچه در سلعه مطلق خواهد آمد اخذ کنند

قروح و تاکل جفن و انخراق آن

بدانکه قروح اجفان تفرق اتصال با ریم و چرک ست که در پلک عارض گردد و انخراق تفرق بلا ریم ست و آن یا از اسباب خارج بود مثل ضربه و سقطه و نخس و خرق از آهن
و جز آن و یا از داخل بود مانند ورم حار که مجتمع و متقرح گردد و یا بثور متاکل **علاج** فصد کنند و مسهل صفرا یا مطبوخ فواکه و مطبوخ هلیله دهند و اصلاح و تلطیف غذا
و ترک لحوم نمایند و بجهت تجفیف و ازاله رطوبت مانع از التحام عدس مقشر پوست بیرون پسته پوست انار در سرکه پخته ضماد کنند و گذاشتن عصاره برگ بارهنگ
یا عصاره علیق یا عدس مقشر و پوست انار مطبوخ در روغن گل نیز مفید گفته اند و بعد سقوط خشک ریشه زرده بیضه مرغ با زعفران برای اندمال گذارند
و یا شیاف کنند و شیاف لبارو شیاف احمر لین و شیاف اصطفطیقان استعمال نمایند و ذرور نشاسته سه درم سفیده ارزیز و انزروت هر یک دو درم ذرور سازند بالجمله علاج قروح
جفن مثل علاج قروح سائر جسد ست و در انخراق آن اگر جلد نقصان نشده باشد جراحت پاک کرده هر دو لب او بهم آورده بدوزند و ذرور ملکایا و یا ذرور صفر بران بپاشند
و از غبار و روغن محفوظ دارند و اگر از جلد چیزی نقصان شده باشد ادویه ملحمه و منبته جلد مثل انزروت و صبر و مرهم سفیداب و غیره بر پلک گذارند و اگر چیزی از گوشت آن نیز رفته باشد مرهم
از صبر و انزروت و قشور کندر و مر و زعفران و دم الاخوین ساخته استعمال نمایند و اگر تجفیف قرحه منظور باشد از این اجزاء ذرور ساخته بکار برند و هر چه در انخراق جلد خواهد بکار برند
و پلک را بسته دارند که دوام حرکت او موجب عسر التحام ست

سعفه جفن

و آن قروح صغار ست که در بن موی اهداب بهم میرسد و قشور مانند سبوس از آن جدا میگردد و اگر ماده آن شدید الفساد باشد مژگان بریزد و اشفار متقرح گردد لیکن چون ماده
آن لطیف بخاری ست بزودی اندمال می یابد و گاهی تمامی جفن را فرا میگیرد و سبب آن بخار سودای عفن یا بلغم عفن ست و یا مخلوط بهر دو و گاهی صفراوی بود و بعضی گفته اند که سعفه
دو قسم ست رطب و یابس سبب رطب بلغم شور یا بلغم مخلوط بمره صفرا و یا دموی بود و سبب یابس بیشتر مواد سوداوی ست یا صفرای محترقه بالجمله اگر سعفه با سیلان صدید
و مائیت و سفیدی رنگ باشد رطب بلغمی بود و اگر با خشک ریشه و کمودت رنگ مائل بسیاهی باشد سعفه یابس و سوداوی بود و اگر بهر دو رنگ محسوس گردد مرکب از هر دو ماده مذکور باشد
و اگر مائل بزردی ست صفراوی بود و سعفه اکثر با مزجه یابسه و کهول و در خریف و بلدان یابسه حادث شود و مرض غیر مخوف ست **علاج** فصد و تنقیه بدن و سر از ماده غالب بمسهل مناسب
آن نمایند و اصلاح غذا کنند و از ملحات و توابل و حلویات اجتناب ورزند و اغذیه تعفه و شوربای جوزه مرغ بخورند و برای تحلیل و ترطیب و کسر حدت ماده ملازمت حمام نمایند
و گل قیمولیا و سفیداب با روغن گل بر پلک بمالند و یا مرداسنگ و زرد چوبه و زراوند و مرصاف باسرکه سوده استعمال نمایند و بعد شستن موضع بطبیخ چقندر و سبوس گندم بمالند
روغن گل و حضض و مامیثا و زعفران سوده سودمند ست بعد از آن شیاف زعفران و برود حصرم و یا شیاف احمر یا شیاف دینارج اکتحال کنند و اکتحال بشیاف احمر لین بنسخه قلانسی
مجرب ست و بعد خروج از حمام روغن گل بر سعفه مالیدن و برگ سوسن بران بستن در دو سه مرتبه مزیل سعفه ست و از مجربات سویدی و طلای پلک بمرداسنگ و حنای مکی
نیز نافع و ایضا در بلغمی بعد تنقیه بلغم و اجتناب از اغذیه مولد آن بشیاف صفر و بعد از آن بشیاف احمر لین نیز سودمند ست و در سعفه رطب بعد تنقیه خلط غالب ماز و سفیداب
اقلیمیا گلنار دم الاخوین مساوی سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و بعد از آن اکتحال بشیاف احمر لین و شیاف احمر حاد و دینارج و طلا بروغن گل که دران خاکستر پوست برنج
یعنی پوست شلتوک و یا کاغذ مصری سوخته داخل کرده باشند نافع و مقبول تا هفت بن قهوه در هر سه روز یکبار ایارج فیقرا استعمال خوردن و در آخر روز شوربای جوزه مرغ تناول نمایند

ودر سی بذر تا ده مرتبه باین نوع عمل کردن و لزوم حمام و نزد خروج از حمام تدهین بروغن گل و مالیدن فتیل و سفیداب بران و اجتناب از مولدات سودا و اغتذا بایچه حملان شیر خوا... برغاله شیر خواره و گوشت آن و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و دین مرض مفید ست و بالجمله چون سعفه کهنه شود و جب ابارج تنقیه و شیاف احمر حاد اکتحال نمایند و اگر زائل نشود بران تشطر نسند و خون از ان برارند و یا شکر طبرزد بخار ند بطوریکه در جرب اجفان میخارند پس اکتحال بروشنائی نمایند و باید که هنگام استعمال شیافات سعفه زائل حک نمایند تا دوا بسهولت تاثیر نماید و در سعفه یابس ترطیب بدن با ماء الجبن و مداومت حمام و آب شیرین و تناول زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و جوزهٔ مرغ فربه و ضماد بقیروطی روغن بنفشه و موم و پیه مرغ نمایند

نمله جفن

وآن بثور صغار لذاع ست که در پلک باندکی ورم حادث شود و زود متقرح گردد سببش انصباب خلط حاد محترق صفراوی ست بر جفن و بعضی گویند که نمله سه قسم ست ساعیه و جاورسیه و آکله سبب او در اول مادهٔ صفرای رقیق ست و در دوم صفرای غلیظ مخلوط ببلغم و در سوم صفرای حاد محترق و نشانش ظهور ورم مثل ورم پشه و مگس گزیده مائل بزردی و التهاب و نخس و نزد بعضی اکال با دبیب مانند دبیب مورچه و سرخی و سطبری پلک و گاهی ریختن بعض مژگان و شگافتن بیخ موها و بیشتر بصاحبان مزاج گرم و در سن جوانی و بلدان حاره و تابستان بهم میرسد و آن مرض غیر مخوف ست **علاج** فصد سر رو و تنقیه بمسهل صفرا یا مطبوخ فواکه یا با آب انارین که در ان پوست هلیلهٔ زرد خیسانیده باشند و یا بشربت ورد مکرر و یا بهلیلهٔ زرد و تمر هندی و سنا و شاهتره و سقمونیا نمایند و تسکین و اصلاح غذا و استعمال مزورات قامع صفرا مبرده مثل ماء الرمانیه و تمر هندی و مزورهٔ آب انار میخوش و شوربای جوزهٔ مرغ و اجتناب از اغذیه مولد صفرا مانند ماهی نمکسود و سیر و ماش و عدس کنند و بعد از ان گل مختوم با آب کشنیز و یا سفیداب بروغن گل طلا کنند یا آب کاسنی یا سفیداب بروغن گل و اندکی سرکه یا گل ارمنی و حضض با آب کاسنی و یا عصارهٔ مامیثا و صبر و خولان و زعفران با آب کاسنی خواه گلاب و یا حضض مکی و مر و صاف و زعفران محلول بسرکه و یا شیاف مامیثا و صندل و عدس با آب حی العالم و گلاب و آب برگ بارتنگ بر پلک ضماد نمایند و بعده درین ضماد پوست انار ترش و مازو اضافه کنند و بهر تقویت چشم و تعدیل مزاج آن مثل برود حصرم اکتحال نمایند و اکتحال بشیاف احمر لین بعد از ان ببرود کافوری نیز سود مند ست و دیگر اطلیه مفید سعفه پلک مثل مرداسنگ و عروق و حنای مکی و زراوند مر بی بسرکه و امثال آن که در سعفه گذشت مفید بود و آنچه در نمله مطلق خواهد آمد نافعست

نار فارسی جفن

وآن بثور اکاله است باسعی و رطوبت سببش صفرا مائل بغلظت و سوداویت ست علامتش ابتدا بخارش با التهاب و رنگ آن مائل بر مادیت **علاج** بعد از تنقیه مادهٔ بمطبوخ فواکه و هلیلهٔ زرد و تعدیل مزاج بشربت انار و سکنجبین رمانی ضماد از برگ بارتنگ و عدس و گل ارمنی و سبوس گندم نمایند و بعد از ان پوست انار ترش در گلاب بپزند تا مهرا شود بر پلک ضماد کنند و افراط در تبرید ننمایند که موجب غلظ مادهٔ این مرض میگردد و هرچه در نار فارسی مطلق مسطور گردد بکار برند +

شری

وان مرضی ست که بر پلک او لاحکه و بعده ورم شبیه بگزیدهٔ مگس و پشه ظاهر گردد و در شب بیشتر اشتداد نماید و مادهٔ آن مائیت حادهٔ صفراوی یا دموی یا بلغم شود یا مرکب از دو یا سه از ینها میباشد و در صفراوی حکه بیشتر و در دموی حمرت و در بلغمی کسالت بود **علاج** فصد قیفال و اسهال بمطبوخ فواکه یا تمر هندی و هلیلهٔ زرد و خمیرهٔ بنفشه نمایند و تلطیف تدبیر و اقتصار بر مزورات مبردهٔ قامعهٔ صفرا و مطفی و مسکن غلیان ماده مثل مزورهٔ آلو بخارا و آلو بالو و انار و غوره و عدس مقشر و ماء الشعیر محض با فواکه کنند و بشادنج مغسول اکتحال و بگلاب که در ان هلیلهٔ زرد خیسانیده باشند قطور و بلعاب اسبغول و گلاب طلا بر جفن سازند و هرچه در فصل شری بیاید حسب حاجت بر گیرند و با آب غوره بشویند

خشونت جفن

وان آنست که بعد از حکه در باطن پلک درشتی مع سرخی و سیلان اشک بدون بثور حادث شود و باشد که با خشونت ثقل و وجع عارض گردد و اکثر عقب رمد بهم رسد و بعضی خشونت را از اقسام جرب شمرده اند سببش رطوبت شور یا رسیدن غبار یا دخان بچشم ست **علاج** فصد سر رو و حجامت کنند و فصد ماقین نیز نافع ست و مسهل صبر و هند و یا پوست هلیلهٔ زرد بست درم نیمکوفته در شیشه کرده آب صد درم بران انداخته یکهفته در آفتاب گذارند پس صاف نموده در نصف آن پانزده درم شکر سفید داخل کرده بیاشامند و قرص بنفشه نیز مفید ست و بعد از تنقیه پلک را بشیاف احمر لین و یا اصفر لین و یا حاد بحسب حاجت بخارند یا باسلیقون اکتحال نمایند

و هرگاه حرارت و حدت پیدا شود باکتحال شادنج مغسول السکین نموده بشیاف احمر لین بکار برند و در اغبر بکار برند و بتدریج احمر حاد استعمال کنند یعنی بقول جالینوس استعمال ادویهٔ حاده بمقدار عظم مرض باشد و استعمال آنها نشاید مگر بعد تنقیه بفصد و مسهل تا ورم بهم نرسد و گویند که اکتحال سنبل رومی و یا شب بعسل آمیخته و یا عکر زیت کهنه و یا مر تنها و مع سنبل هندی و یا روغن گل یا توبال نحاس و یا قلقدیس محرق مسحوق بسفیدی بیضه آمیخته و یا دخان مر و یا خردل سوده بآب آمیخته و یا اسلیقون و یا سرکهٔ ممزوج بآب و یا زنگار حدید و یا عصارهٔ حصرم و یا اشق و یا زبد البحر و یاز نگار مخلوط با دویهٔ خشونت اجفان که مقوی فعل آنها ست و یا گل سرخ و یا دخان زفت و یا صدف مروارید سوخته و تقطیر نشاسته محلول در شیر دختر یا سفیدی بیضه و یا صمغ عربی در گلاب حل کرده یا دوام تقطیر شیر دختران هر واحد نافع خشونت اجفان و غلظ آنها ست و اگر با خشونت گرمی مفرط باشد و قرحه پیدا کند ادویهٔ باردهٔ لینه که در قروح عین مذکور شد استعمال نمایند و بعضی خشونت را بعسل دلک می نمایند و این هنگام حرارت قوی جائز نبود و بعضی آنرا بشادنج حک میکنند و بعضی بمغرفهٔ میل میخراشند و بعضی بچوب انجیر یا برگ آن و بقول ایلاقی حک جفن چندان باید که خون فاسد ازان برآید و خشونت تحلیل یابد و باید که اثمد و نشاسته و شیاف ابیض و امثال آن استعمال نمایند که از جهت تسدید موجب فرط خشونت میگردند

حکهٔ اجفان و ماق

و آن خارشی ست که در باطن پلک و بیشتر در ماق اعظم و قریب بدان و گاهی در ماق اصغر و گاهی در تمام پلک بهم میرسد و با سرخی جفن و سیلان اشک شور باشد و با آن خشونت معتد به و بثور متقرح و منتشق نبود بخلاف جرب و سببش رطوبت مالح بورقی ست خواه از خلط حار باشد خواه از غیر حار و بقول جالینوس از آفتاب و غبار نیز حادث شود و مع فساد اغذیه و خوردن توابل و مملوحات و کوامخ و بقول حاره و مانند آن علاج آنچه در حکة العین گذشت بکار برند مثلا کاسنی تازه یا تخم آن کوفته بروغن گل بر پلک ضماد کنند و تضمید بشحم انار ترش نیز مفید ست و ماز و هلیلهٔ سیاه ضماد کردن نیز مفید و تمریخ بادهان مرطبه کنند و اگر کفایت نکند عدس مقشر گل سرخ سماق شحم انار بسیج سرشته ضماد نمایند و شیاف سماق یا برود حصرم یا توتیای بی بآب حصرم و آب سماق اکتحال سازند و چشم را بآبیکه دران گل سرخ و عدس جوشانیده باشند بشویند و شستن و تکمید بآب گرم نیز نافع ست و اگر فائده نشود فصد سر رو کنند و بعد ازان فصد رگ پیشانی کشایند و مسهل و حب ایارج و قوقایا و ایارج مقوی یا مطبوخ هلیله و شاهتره و یا ماء الجبن بحسب خلط غالب با دویهٔ لائق آن مکرر دهند بعده اکحال مع سعه مثل باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی اکتحال سازند و زنگار مخلوط با کحال و فلفل و قلقطار و زنجبیل و سنبل هندی و سرکهٔ مخلوط بآب هر واحد جالی دمعه و نافع حکهٔ جفن ست و اصلاح غذا به تناول گوشت بزغاله و حملان و نان گندم صاف و نقل بانجیر و مویز و مانند آن و ترطیب مزاج بدوام حمام بآب نیمگرم و مروخات بادهان شیرین مثل روغن گل و بنفشه و نطولات بر سر و آشربهٔ مرطبه مسکن لذع و حدت ماده درین باب سودمند ست و اگر با حکه رطوبت باشد دوای بارسطراطیس یا ارسطوطین نافع بود و بقول روفس قطور سرکهٔ ممزوج بآب مزیل حکه است و اکتحال آبنوس محرق مغسول و کذا اخولان و کذا اکندر و کذا اصبر و کذا آب پیاز و مثل او و توتیای کرمانی و کذا دخان حطم یا مر یا سیعه یا قطران یا زفت یا کندر یا قیطن هر واحد مفید و کذا اکمیه بحرقه که در آب یک رطل سماق یک اوقیه جوشانیده باشند ترکرده و کذا توتیای کرمانی دو درم هلیلهٔ زرد صبر سقوطری فلفل دار فلفل مامیران زرد چوب هر واحد یکدرم مثل غبار سائیده از پارچه گذرانیده بآب حصرم هفت روز در آفتاب داشته بعده اکتحال نمودن نافع حکهٔ ماقین ست و جالینوس گوید که هرگاه ادویهٔ موضعیه قبل فصد و تنقیه بمسهل استعمال نمایند در چشم وجع و ضربان و بباعث آن انصباب مواد بسوی چشم حادث کنند و ترک نمک و ترشی و ادویه و اغذیهٔ حریفه نمایند و بالجمله علاج آن مانند علاج خشونت و جرب خفیف ست

جرب الاجفان

و آن خشونتی ست که در باطن پلک بالا با خارش و بثور بهم رسد سببش رطوبت ردیهٔ مالحهٔ بورقیه است حاصل از خون حاد یا خلط حاد دیگر اولا باعث خارش اندک ابتدا کند پس خشونت مع وجع و ثقل پلک بهم رسد و پلک سرخ گردد پس این اعراض زیادتی پذیرند و متقرح شود و بعد ازان بثور صغار صلب پیدا شود و هنده اشتداد شقاق در حکه و تورم و بعد تنقیه و کثرت امتلاء و سوء مزاج دماغ از اسباب اوست و اکثر حدوث آن بعد از قروح عین و رمد بود و آن چهار نوع ست اول را منبسط نامند و این خشونت خفیف با سرخی باطن پلک و دمعه می باشد و لازم مداومت غبار و دخان و شمس و بعد از مظاهر میگردد از اهمال مریض در پرهیز و سوء تدبیری معالج به تنقیه خلط دیگر غیر از خلط واجب الاستفراغ و دادن دوای خلاف مستوجب قوانین مثلا استعمال مبردات کثیر که بدان سبب قدری از فضول غلیظهٔ کثیفه با کیفیت حریفه لذاعه غیر شائکی

محتبس باقی ماند و دران حرقت و لذع بهم رسد و باعث خارش اندک و بثور و دمعه گردد و این را بیونانی اسطرطس نامند یعنی خشونت و دوم را حصفی گویند و این نوع اقوی از اول ست گاه عقب رمد پیدا شود و گاه بدون رمد از بخارات حاده حادث از اخلاط حریفه عفنه حاره که زیر غشای داخل جفن محتقن گردد حادث شود و صورت آن شبیه بحصف صغیر دانه بود که سر آن سفید باشد و از ان قشور خفیف رقیق جدا شود و چون در علاج آن اهمال نمایند و یا حک کنند آزار دمعه و سبل و بیاض چشم بهم رسد و این را بیونانی طراخوطس نامند یعنی حدت و سوم را تینی خوانند و این اقوی از دوم ست و گویند که شریرترین انواع جرب ست و سببش فساد خون و حدت و احتراق آنست بحدیکه در گوشت پلک سرایت کند و آن را فاسد سازد و صورت این نوع بشکل و انهای انجیر ست اسفل آن مستدیر و سر آن تیز که یکی با دیگری ملتصق باشد و متقرح شود و باعث هیجان رمد گردد و این را بیونانی سوقوسیس نامند یعنی تینی و سوقی بلغت ایشان بمعنی انجیر ست و نزد این سرافیون آنرا تینی ازین جهت نامند که در جفن شقاقی پیدا می شود مانند شقاقی که در جوف انجیر بهم میرسد و بعضی در وجه تسمیه آن گفته اند که دران شقاق میباشد مانند شقاقیکه در پوست انجیر بهم میرسد و در نوع چهارم جرب اختلاف ست بعضی گویند که چهارم را بردی نامند و آن شبیه ببرده بود و این نوع بارد و بساست که بی رمد حادث گردد و صورتش آنست که دانه سفید زیر پلک بالا ظاهر گردد و وقتی با الم و گاهی با خارش که علیل بخارش آن لذت یابد و بعد از ان الم زیاده گردد و باشد که باوی شعر زائد پیدا شود و سبب آن ماده مرکب از کیفیت فاسده حریفه لذاعه رطوبت غلیظ است و بعضی گفته اند که چهارم را عدسی گویند و آن شبیه بعدس سیاه ست که قرحه گردد و بالای آن خشکریشه پدید آید و این قوی ترین انواع جرب ست و مرضی ست طویل و سبب آن فساد خون و حدت آنست و تعولی ماده سوداویه متعفنه ست و این را بیونانی طولخسیس یعنی محبب نامند و کمتر ست که این بزودی منقلع گردد بسبب غلظت و کثرت ماده خصوصا چون کهنه گردد و بعضی گویند که نوع چهارم جرب در خشونت و صلابت زیاده و طویل المدت ست و لهذا اصعب ترین انواع ست خصوصا که بطول انجامد و علیل بیدار می کشد بالجمله طریق تشخیص اقسام مذکوره آنست که پلک مریض برگردانیده و در باطن آن نظر کنند اگر دران سرخی بسیار و خشونت اندک و بثور صغار منبسط با وجع و دمعه باشد قسم اول بود و اگر دران و انهای خرد سفید سر شبیه بحصف مدرک گردد و با وجع شدید و ثقل پلک و خشونت و دمعه زیاده از اول بود قسم دوم باشد و اگر دران غلظ و خشونت بحدیکه در باطن پلک شقاق مانند شقاقیکه در انجیر باشد یا شقبها معلوم شود و سرخی و وجع و حکه و ثقل اجفان شدید تر بود قسم سوم باشد و اگر سیل و دانه بیاض یا کمودت و خشکریشه دریافت گردد و خشونت و صلابت دران زیاده از انواع دیگر و طویل المدة بود و یا شعر زائد تابع او باشد قسم چهارم بود و گویند که ردی ترین انواع جرب آنست که بعد از رمد بهم رسد و سالمترین جرب آنست که بران حکه تنها مقدم باشد و از جرب بعضی رقیق و در ابتدا میباشد و باوی در باطن پلک خشونت و سرخی اندک باشد عقب حکه بهم رسد و بعضی از ان مزمن و غلیظ بود و دران شبیه بانشقاق محسوس گردد و جفن غلیظ باشد و عقب رمد و قروح بهم رسد اکنون بدانند که چون بسبب مغایرت اسباب اقسام جرب مداوای جمیع اقسام بیک تدبیر نیست بلکه در بعض تدابیر شامل ست و در بعضی از ان مغایر یکدیگر لهذا اولا علاج کلی اقسام جرب بقلم می آید و بعد از ان علاج مخصوص هر قسم آن مسطور گردد

علاج کلی اقسام جرب

هرگاه رمد یا قرحه مقارن جرب باشد باید که اولا بمعالجه رمد و قروح متوجه شوند و بعد از ان متوجه علاج جرب گردند و ایضا اگر باوی مرضی دیگر باشد اولا اهتمام شدید تر از ان هر دو نمایند و چون با جرب ورم و تقرح جمع شود ادویه حاده قویه استعمال نکنند و اول علاج اقسام آن در صورت غلبه خون فصد قیفال ست و مداومت استفراغ بفصد هر چند در ماهی دو مرتبه باشد اگر خون بسیار غالب و فساد آن ظاهر باشد و فصد ماقین و جبهه و حجامت بعد فصد کلی یعنی قیفال و اکحل و حبل الذراع و در اغلب احوال تنقیه بدن بدوای مسهل مثل مطبوخ فواکه یا خیارشنبر یا نقوعات یا شربت بنفشه یا مطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا هلیله زرد و شکر یا مطبوخ مقوی بترید و غاریقون و ایارج فیقرا یا مطبوخ افتیمون و یا حب صبر و حب قوقایا و حب افتیمون بحسب حاجت نمایند و ایضا بهر تنقیه سر و چشم غرغره مثل سکنجبین با ایارج فیقرا کنند و سعوطات منقی استعمال نمایند و اگر صبر چند بید ستر جاوشیر هر واحد نیم درم صعتر فارسی حضض هندی زعفران شکر طبرزد عدس مرانزروت هر کدام یکدرم کندش نیم درم باریک سائیده در آب مرزنجوش بقدر فلفل حب بسته سعوط کنند و بعد تنقیه تام بران مواظبت نمایند در جمیع انواع جرب مجرب ست و قبل از تنقیه استعمال آن مضر و بعد از تنقیه مداومت استحمام بآب شیرین نیمگرم سازند و از انچه موجب امتلای راس و صعود ابخره است از کیموسات و فضول و ابخره ردیه گردد اجتناب ورزند بحدیکه از آواز شدید و حرکات عنیفه متعبه و جماع و غضب و کثرت کلام و سیب تنودن بالین و طول سجود و از غبار و دخان و بو یید اع و روایح منتنه احتراز نمایند و روغن بر سر استعمال نکنند و بالجمله از هر چه باعث صعود مواد بسوی فوق و جذب آن بسوی چشم و چهره گردد منع نمایند

وتخفیف غذا وتلطیف او وترک عشا کنند وباوجود این تدابیر لابدست استعمال تلطفیه وترطیب برای تعدیل مزاج بمثل آشامیدن آش جو بشکر ونقوعات از عناب وآلو وزردالو
ومانند آن وخصوصاً مطبوخ مهبرگ حنا وشاهتره وعناب سرپهوکه اگر قبل از فصد هفت روز بدهند وبعده فصد وتنقیه نمایند برای اصلاح ماده وتسکین آن مجرب ست واستعمال
بقول میوه‌های مرطبه مانند خیار وخیارزه وکدو وخرفه ومزورات لطیفه نافع وترک شیرینیها وچیزهای شور ومجففات وترک لحوم حتی المقدور مناسب واگر گوشت استعمال نمایند
گوشت بزغاله وحملان وچوچه مرغ فربه دهند ونان آرد گندم پاکیزه جید الطبخ وزردهٔ بیضهٔ مرغ نیمبرشت خورانند واز فواکه انجیر وانگور ومویز ومانند آن مناسب وغذا بقدر
معتدل دهند واز ادویه موضعیه مازوی سبز مثل غبار ساییده پلک منقلب ساخته بران پاشند وسه ساعت بگذارند که معمول ست وکافور در آب حل کرده نیز نافع بود ولیکن بعد
تنقیه استعمال جالیات مثل گلاب بانمک ویا سرکه یا شکر نیز مفید ست الا در جرب که از ان قشور مثل سبوس جدا گردد وخاکستر موی انسان وحضض وصبر هر واحد تنها سوده بعد
وقطور رب انار ترش در سه روز قلع آن میکند بعد از ان که کالین از علاج بش درمانده باشند وچکانیدن گلاب که دران آمله تر کرده باشند نیز مفید واکتحال بهر سه حضض
وسماق مجرب نوشته اند وکهربا یکجزو وقشور نحاس دوجزو سوده بعسل سرشته ویا صبر سوخته یکجزو نوشادر نیم جزو کوفته بیخته بشهد آمیخته استعمال نمایند ویا صعتر سوخته وشادنج
هرکدام چهار درم صمغ عربی دو درم کوفته بیخته با سرکه بسایند ودر سایه خشک کرده سرمه سا نموده اکتحال فرمایند وبعد فصد دست ومسهل شیافات لینه ومرارات مدمج
وابار از ادویهٔ ناجحه ست بعده اعادهٔ فصد جبهه ورگ ماق کنند وتلطیف غذا بغایت واهتمام حتی الامکان این فی ورکیس نمایند از مجربات ناجحه صحیحه ست خاکستر موی
انسان صبر مازو هر واحد یکجزو شنگرف زاج سوخته هرکدام نیم جزو قرنفل زاج سرخ هرکدام ربع جزو ساییده مکرر کبس کنند وگاهی صبر تنها وکذا مازو وعصارهٔ قنطوریون
صحت یابد ویا شیاف علائی وشیاف غبره وشیاف روشنائی وشیاف سماق بعمل آرند وحک جفن بشیاف احمر ودرور صفر ویا باسلیقون وبعد از ان باغبر نیز مفید
گفته اند وایضاً اکتحال اقلیمیای فضی وتوتیای کرمانی وشکر ویا اقلیمیای ذهبی ویا سرطان بحری محرق مغسول ویا بعر وبلیز جبل حردون ویا آبنوس سوخته شسته ویا نوفل
ویا عصارهٔ پوست زرد اترج ویا پوست بیضهٔ مکلس ویا بول صبیان معقود در ظرف مس مسحوق ویا خون حمل خشک کرده ساییده ویا زهرهٔ کلنگ یا کبش یا دب
یا خروس یا کرکس یا عقاب یا نسر خشک کرده سوده ویا توتیا وآب پیاز مساوی ویا زبد البحر ویا قشار کندر بریان سوده ویا تخم قطف وشکر مساوی سوده ویا اثمد بجای شکر نموده
ویا اقلقطار محرق ویا قلقدیس محرق ویا اشق در آب حل کرده ویا شادنج مخلوط بعسل ویا زعفران ویا پر سیاوشان ویا زجاج محرق ویا شنگرف ویا خنفسا بنصفین قطع کرده
میل بران تر نموده ویا عصارهٔ فراسیون هر واحد نافع جرب ست وکذا اضماد موی انسان سوخته ومرداسنگ اضافه نموده ویا زوفای رطب مخلوط بشحم اوز ویا آب غوره
جوشانیده تا زیاده از نصف فانی گردد در آفتاب گذاشته تا قرص شود ویا عصارهٔ قنطوریون دقیق در آب حل کرده بعد حک جرب بآب انار ترش وبعده قلب جفن تا دو ساعت
ویا زنگار وبعده مقلوب داشتن پلک تا دو ساعت ویا حجر اسیوس ویا زرنیخ ویا زفت بر پارچه مالیده وکذا اکماد چشم بسماق یکنیم اوقیه در یک رطل آب جوشانیده ودران
پارچه ترکرده ودرور کباش قرنفل باریک ساییده بعد قلب جفن الم شدید می آرد تا دو ساعت بران صبر نمایند که بعد از ان نفع عجیب بخشد وحک جرب از اقاقیا
وصمغ بصورت بلوط ساخته وکذا از زنگار نیز مفید واختلاط نوشادر در ادویه جرب وکذا سحق اکحال جرب در صلایهٔ مس ودستهٔ آن مقوی فعل آنها ست وچنین گوید که از زنگار سه درم
اسفیداج دو درم ونیم ساییده بآب شیاف ساخته در جرب جفن استعمال نمودن منفعت عجیب دارد وبقول اهرن ورازی شادنج ومرو زاج مساوی مثل غبار ساییده در
شراب ریحانی شیاف ساخته اکتحال نمودن جرب پلک را زائل کند وبدانند که بقول رازی حدت ادویه بقدر قوت علت باید وادویه موضعیه استعمال کنند مگر بعد فصد واستفراغ
ونقاء بدن ولا سیما مع هیجان مواد تا بر مریض آفت نیارد **اقوال اطبا** بقول شیخ در ابتدای جرب شیاف احمر لین وبعد از ان شیاف اخضر لین نافع ست واگر قوی تر
از ان خواهند احمر حاد واخضر حاد وطرحماطیقون وکحل ارسطراطس وشیاف زعفران اکتحال نمایند وگاه معالجه می نمایند بزهرهٔ بز وزهرهٔ خنزیر ونوشادر ومس سوخته
وقلقدیس مجموع یا هر واحد تنها وباسلیقون وشیاف رمادی جید ست ودوای ارسطراطس سخت سودمند ست ویا بگیرند مس سوخته شانزده جزو وفلفل هشت جزو
واقلیمیا چهار جزو ومر دو جزو وزعفران وجزو وزنگار پنج جزو وصمغ بست جزو کوفته بیخته در آب باران سرشته بکار برند ویا فلفل دار فلفل نوشادر هرکدام یکدرم
زعفران حضض هرکدام شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور ربع دانگ باریک ساییده وقت حاجت اکتحال نمایند وبالجمله باکحال حادهٔ جالب دموع ومنقی رطوبت
اکتحال کنند بعد تکمید چشم ببابونه واکلیل الملک واندکی نمک ولعاب حمام واز اکحال موافقه برای جرب برود حصرم واقوی از ان وشنائی وشیاف سنبل ست ودیگر

جرب حرارت پیدا گردد بشادنج اکتحال نمایند و از ادویه که باعث الم شدید گردند اجتناب ورزند و هرگاه درین علت خارش سخت پدید آید کاسنی تازه کوفته قرص ساخته بروغن گل مسح کرده وقت خواب بر چشم بندند و سفیدی بیضه و نشاسته در گلاب حل کرده بر چشم بندند و اگر کفایت نکند ضماد عدس و شحم رمان که در باب حکه گذشت بکار برند و شیاف بسماق در چشم کشند و اگر فائده نکند فصد و مسهل و تعدیل تدبیر نمایند فصد رگ پیشانی نافع بود طبری گفته که علاج جرب چکانیدن سرکه و استعمال حمام و تدهین سر و پرهیز و تلطیف غذا و اکتحال با دویه جالیه موعست و جمیع انواع جرب که محتاج بحک باشد باید که طبیب آنرا حک نماید مگر نزد اضطرار که از هیچ ادویه دیگر زائل نگردد و قبل از تنقیه بدن نیز دست بآن نبرند ابن سرافیون گوید که علاج دو نوع اول جرب بادویه حاده ملطفه جالیه مدمعه مانند روشنائی و شیاف احمر و شیاف اخضر نمایند و اگر با جرب مد بهم رسد بادویه جرب ادویه مصلح رمد مخلوط سازند و اگر با جرب قرحه در چشم بهم رسد که بسبب حدت ماده تا کل آن نماید استعمال ادویه سعفر یا طلیقیتا نمایند و اگر جرب بطول انجامد تا آنکه در اجفان باز دو نوع اخیر جرب بهم رسد پلک الشکل طبرزد یا باآهن حک نمایند و بعضی آنرا بحجر قیشور حک می نمایند ابوالحسن فیلسوف در کتاب مغنی می نویسد که علاج نوعین اولین بفصد و حجامت و تنقیه بدن ست اگر ممکن باشد زیرا که استعمال ادویه حاده قبل استفراغ در چشم ورم حار پیدا میکند و بعد تنقیه پلک را منقلب ساخته بشیاف احمر لین یا ماد بخار زند و شیاف اخضر یا بلیقون و یا روشنایا بکار برند و مریض را بدوام دخول حمام امر کنند و اگر چشم گرم شود ادویه حاده موقوف کنند و باصلاح مزاج پردازند و بشادنج تسکین نمایند و هرگاه التهاب ساکن شود بعلاج جرب رجوع کنند بشیاف احمر لین و اغبر و اگر کفایت نکند بادویه حاده اعاده کنند و علاج نوعین اخیرین بفصد دست یا پیشانی یا به تنقیه کنند و جفن را برگردانیده بشکر یا کف دریا یا قمادین بخار زند تا آنکه پلک در رقت بحالت اصلی عود کند و بعد حک آب زیره بچکانند و بر چشم زردی بیضه و روغن گل نهند و روز دیگر ذرور صفر یا اغبر بپاشند و هرگاه حدت حک ساکن گردد پلک را منقلب ساخته بشیاف احمر لین بخار زند پس اگر بقیه از ان در جفن باقی ماند برای تعدیل حضور مریض را در حمام داخل کنند شیخ میفرماید که علاج نوع دوم و سوم از جرب حک بحدید ست یا بادویه حاده مانند زبد البحر خصوصاً قسمی که معروف بقیشور ست و یا برگ انجیر و یا از شادنج و زعفران و مرقشیشا شیاف ساخته بدان حک نمایند امین الدوله گوید که علاج نوع سوم و چهارم مجملا استفراغات و استعمال اکحال و ترک مبخرات و اکثار اغذیه و کثرت استعمال حمام ست مفصلا فصد قیفال و عرق جبهه یا ماقین و حجامت و تلیین طبیعت مکرر و تقلیل غذا و ترک طعام شب و چون جرب بحک محتاج گردد بشیاف احمر لین حک نمایند بعد از ان اغبر یا ذرور صفر بپاشند یهودی گفته که چون حک نمایند جرب را باید که همیشه نمایند تا آنکه غلظت جفن زائل گردد و بحالت اصلی خود باز آید پس زعفران نرم سوده بگر پخته بران بپاشند و سفیده بیضه مرغ با روغن بنفشه بر چشم گذارند و تا هشت ساعت به بندند پس باز نمایند و فردای آن بشیاف احمر لین اکتحال کنند و گویند که پلک را گردانیده ملاحظه نمایند اگر جرب کم ست بشکر طبرزد آنرا بخار زند و اگر بسیار ست بنوشادر پس فرو لین بران بپاشند و اگر زمستان بود بعد از حک مغز بادام و زیره کوبیده بران ضماد کنند و اگر تابستان باشد بزردهٔ تخم مرغ و بنفشه ضماد نمایند الحاصل کیفیت حک آنست که پلک را بانگشت برگردانند و بامل آنرا بپارهٔ نبات یا زبد البحر و یا ببرگ بید انجیر و یا بچوب آس و یا بمحک مذکوره شادنج وغیره و یا بآله ورده که برای حک جرب میسازند حک نمایند و بعد از ان بشادنج مغسول اکتحال کنند و آلتی که کالهٔ معروف بوده مضعی ست که سر آن بشکل دینار میباشد و حک می نمایند بآن تا خشونت زائل گردد و خون از ان برآید و بعد از ان باید که زیره بخایند و آب آن در چشم چکانند و روز دیگر ذرور صفر بپاشند و یا معالجه بشیاف احمر و اخضر نمایند اگر بقیهٔ آن مانده باشد ابن ماسویه گفته که جرب و ظفره اگر صلب غلیظ مزمن باشند علاج هر دو قطع ست و اگر رقیق باشند بادویه جالیه مانند مس سوخته و قلقند و زهرهٔ خنزیر و نوشادر و زهرهٔ کلاغ و اگر فائده نشود ادویهٔ اکاله و معفنه بآن مخلوط نمایند و ادویه که دران قبض بسیار باشد نیز جرب را قلع می نماید و اگر با جرب مد باشد بادویهٔ رمد چیزی از ادویه جرب مثل اصطفطیقان مخلوط سازند و اگر با جرب حدت قرحه و تا کل باشد ممکن نیست علاج آن بادویه جرب مگر آنکه پلک را برگردانیده حک نمایند که باعث زیادتی وجع و سیلان نگردد حنین رازی گوید که چون جرب مزمن گردد ابتدا بفصد دست نمایند بعد فصد جبهه و ماق بگیرند و جفن را برگردانند و بعد اخیر و حک بعد فصد و زلو و بعد فصد ماق استعمال نمایند که این تدبیر ملاک او ست و اگر حک قبل از فصد استعمال کنند ماده از انچه تحلیل شود زیاده تر منجذب گردد

علاج جرب منبسط

فصد قیفال و حجامت نمایند و مسهل دهند و یا بهر اسهال گل بنفشه چهار درم سوده با جلاب یا شکر آمیخته بپاشامند و یا نقوع هلیله که در فصل خشونت جفن گذشت یا قرص بنفشه به نسخهٔ ذخیره بدهند و بعد از تنقیه استحمام دائم کنند و کحل روشنائی و شیاف احمر لین و ذرور صفر صغیر در چشم کشند و پلک را بشیاف مذکور بخار زند پس استعمال کنند شیاف اصطفطیقان

و شیاف اخضر و شیاف زنگار اگر احتیاج بدوای قوی تر افتد و بعد راحت از اذیت حک ذرور اغبر اکتحال نمایند و اگر در پلک خشونت بسیار باشد ذرور صفر کبیر و شیاف
احمر حاد اکتحال کنند و شیاف اخضر و باسلیقون حک نمایند اگر فائده نشود و بشکر طبرزد حک خفیف نمایند و بقول بعضی با شیاف احمر لین حک نمایند و بعد ازان با اغبر و نمک و نیست حک
بشکر طبرزد و اگر زائل نگردد بوره حک نمایند پس آب زیره و نمک خاییده بچکانند و بعده بزردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل بر چشم ضماد نمایند و بعد ازان بشیاف احمر اکتحال کنند و بعد
تسکین وجع سوده حک ذرور صفر و باسلیقون استعمال نمایند و از اغذیهٔ مولد اخلاط ردیه اجتناب ورزند و اغذیهٔ لطیفه خفیفه محموده مثل جوزهٔ مرغ و تیهو و مزورات تناول فرمایند
و بقول طبری اگر با غلظ و صلابت باشد بعد تنقیه شرط خفیف بران زنند و بمیل حک نمایند و بعد ازان بدو یا سه میل از سرکهٔ اندکی ممزوج بگلاب اکتحال کنند و بعده اکتحال بروشنائی
و باسلیقون کبیر لازم گیرند و اگر غلظ منحل نگردد و صلابت آن باقی ماند در خراشیدن آن بحدید باکی نیست و هر صلابتی که در پلک باقی ماند در بدن ماده و امتلائی نباشد بخار آب گرم
و تکمید بدان و پرهیز و تدبیر تحلیل می باید و بقول جالینوس علاج این نوع جرب که از حر شمس و غبار حادث شود بغسل و تکمید بآب نیمگرم و پرهیز از ملوحت و حرافت و حموضت است

علاج جرب حصفی

بعد فصد سر و اسهال بطبیخ هلیله یا افتیمون و مسهل و حب ایارج و ماء الجبن و آب شاهتره بحسب مزاج نمایند و بر اغذیهٔ لطیفه حتی المقدور اقتصار کنند و بعصارهٔ حصرم
اکتحال نمایند و اگر فائده نشود بشیاف احمر لین یا شیاف خولان و ذرور صفر صغیر و روشنایا اکتحال کنند و یا شادنج عدسی دو درم روسختج یک نیم درم کتیرا نیم درم صمغ محرق
که ابارست یکدرم صمغ عربی بیضهٔ یابسه محرق اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی هریک دو دانگ فلفل سفید نیم دانگ کوفته بیخته سحق بلیغ نموده بآب باران یا بآب جوشیدهٔ
صافی حبوب مانند عدس سازند و هر روز یکعدد ازان بآب ساییده اکتحال بمیل نمایند و حک نمایند بآن دو و یا سه میل پس اگر بعد اکتحال آن گرمی پیدا شود چشم را ببرود بنفسجی
خنک سازند و باز اکتحال بدان نمایند و باید که این نوع را بشکر و حدید و غیر آن حک ننمایند که بسبب بودن این قسم در ظاهر و عدم نفوذ آن در عمق احتمال خرق غشای صحیح
و افساد جفن دارد مگر عند ضرورت شدید حک خفیف جائز داشته اند و ایضا استعمال دهنها و اکتحال باشیای حاده درین نوع نشاید و اگر شیاف حاد اکتحال نمایند
البته بعد ازان برود بنفسجی استعمال کنند بالجمله در علاج این نوع مبادرت نمایند و استحمام بسیار کنند و این نوع بالزوم پرهیز و تنقیهٔ بدن بادویهٔ موافقه سریع الزوال است
و باید که این کحل بعمل آرند سفیداب بعد ریا نشاسته صمغ عربی مساوی گرفته شیاف ساخته وقت حاجت اکتحال نمایند و از جمیع اغذیهٔ مولد خون بسیار پرهیز کنند و بر
غذای کمتر اقتصار ورزند و این نوع اگرچه خفیف و سریع الزوال ست لیکن نکایت او عند خطای علاج عظیم می باشد + + + + +

علاج جرب تینی

بعد از فصد مکرر و تنقیه بمسهل سودا و غراغر و سعوطات و استعمال حب بنفشه در هر هفته دو بار اکتحال باسلیقون و شیاف احمر حاد و شیاف اخضر نمایند و اگر تحلیل نیابد بشکوفهٔ بادام البحر یا حدید
بخارند و بران آب زیرهٔ کرمانی و نمک خاییده بچکانند و زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل تا دو سه روز بر چشم ضماد نمایند و در روز سوم یا چهارم و بعد ازان بشادنج مغسول و یا
باغبر اکتحال کنند بعد ازان اکتحال بشیاف اخضر و باسلیقون نمایند و اگر بعد معالجه بحدید گرمی در چشم بهم رسد شیاف ابیض استعمال کنند تا آنکه حرارت تسکین یابد بعده ذرور صفر صغیر و بعده ازان
شیاف احمر لین و حاد و ذرور صفر کبیر پس شیاف اخضر و باسلیقون و دیگر شیافات بعمل آرند بالجمله درین نوع اگر مانعی نباشد و قوت محتمل بود چند بار بتوالی فصد قیفال کنند
و اسهال بمطبوخ افتیمون بچند دفعه پی در پی نمایند و فصد رگ ماق یا عرق جبهه کنند و از جمیع اغذیهٔ مولد خون کثیر پرهیزند و بر غذای اقل و الطف اقتصار ورزند و بعد ازان
بشیاف احمر حاد مدام اکتحال نمایند و چون در مزاج گرمی پیدا گردد آشامیدن ماء الشعیر با عناب لازم گیرند و هر صبح استعمال خمیرهٔ بنفشه مع ترنجبین و غذا مزورهٔ ماش
مع اسفاناخ مفید بود پس اگر کم نشود و صلابت بهم رسد بآله و رده حک نمایند بملایمت تا آنکه مستاصل گردد و بعد حک اکتحال بشیاف ابیض محلول بشیر خر یا شیاف ابار
نموده باشند اگر ازان التیام نپذیرد بهتر و الا موم صاف و روغن گل بر آتش گداخته قیروطی سازند و بران اندکی سفیداب مغسول پاشیده برهم زنند تا مثل مرهم گردد و
هاون انداخته آب سرد بران ریزند و بمالند و همچنین باز آب بران ریزند و بمالند تا سفید گردد پس قدری ازان بگیرند و بر سنگی گذارند و بران اندکی انزروت بشیر خر
پرورده پاشیده بسایند که خوب مخلوط گردد پس بسر میل قدری ازان بگیرند و زیر پلک بگذارند و بر چشم رفاده بآب کاسنی و آب برگ عنب الثعلب تر نموده گذارند بعده
و مریض ابریشت بخوابانند تا آنکه دوا منحل گردد و بر نیاید پس چشم را بکشایند و از پنبه بملایمت پاک کنند و اکتحال به برود بنفسجی نمایند و اگر در باطن جفن خیزری شبیه

بنسج عنکبوت دیده شود و شیر دختران دران بدوشند که پاک میگرداند آنرا و می باید که در جمیع ایام این مداوا از مراعات مزاج علیل غافل نباشند چه باوجود تغیر مزاج بدن علاج چشم فائده نمی بخشند و اگر این قسم جرب خفیف باشد بسا است که انتفاع می یابد بحک از شکر طبرزد بدون حدید

علاج جرب بردی وعدسی

در بردی تنقیه بمسهل و حب ایارج مکرر کنند و استعمال سعوط مذکوره بالا نمایند و بچیزی که باعث تدسیع گردد و مص رطوبات کند اکتحال نمایند بلکه آنچه باعث نضج و ترقیق ماده گردد مثل قطور و ضماد وغیره که در تعلیم فصل برده مسطور شد باستعمال آرند و اگر علت دشوار و صلابت آن زیاده گردد بشکر طبرزد حک نمایند و اگر زائل نشود حک بحدید نمایند پس ادویه مجففه و شیاف اغبر وغیره تدبیر که در برده گذشت بکار برند و این جمیع تدابیر با لزوم پرهیز و تعاهد استفراغ باشد اگر قوت متحمل بود و هر گاه چشم گرم گردد بادویه مذکوره آنرا خنک نمایند و بعضی گویند که علاج آن اکتحال بساذج و زعفران و قشیشای محلول بآب و اندکی سرکه است و حک نمایند باطن پلک را بشکر طبرزد و یا برگ انجیر و یا بحدید اگر احتیاج بدان شود و گویند که اگر جرب غلیظ بود و دران رطوبت ظاهر باشد تناول این حب آنرا نافع است صبر ده درم سکبینج پنجدرم مقل دو درم شربتی نیم درم واین کحل نافع بود روسختج نوشادر هر یک چهار جزو صمغ عربی دو جزو همه را به سرکه کهنه سائیده خشک کرده اکتحال نمایند و گاهی نفع میکند آنرا شادنج و مس سوخته هر یک پنجدرم دارفلفل نیم درم زعفران دو درم کوفته بحریر بیخته استعمال کنند و در عدسی تنقیه بمسهل سودا و حب افتیمون مکرر نمایند و مطبوخ افتیمون تربد علویخان و ماء الجبن مراتب مع حب لاجورد و سفوف آن دهند و سعوط مذکور وغیره بکار برند و تلطیف تدبیر و حک ببرگ انجیر یا شکر طبرزد و یا حدید باستقصا کنند و گویند که این کمتر بادویه علاج پذیرد مگر آنکه پلک را برگردانند و حک نمایند باله آهنی که آنرا ورده نامند و استیصال آن نمایند پس مداوا بادویه که بالا مذکور شد و تلیین طبیعت نمایند و هر صبح استحمام کنند و اکتحال تخم قطف باغی خیلی مفید و کذا خبث الحدید کهنه واین دوا تالیف حکیم کبیر علیخان مجرب است حضض مکی پوست هلیله سوخته شیاف مامیثا صبر جسته نیب سرمه هر یک سه ماشه در گلاب بصلایه کرده میل زده بکشند و هر چه در علاج کلی جرب و نوع سوم مذکور شد بعمل آرند

سلاق

که بیونانی بیوسیما گویند و آن غلظ و سرخی و خارش کنارهای پلک است که بریختن مژگان و تقریح اشفار مؤدی گردد و اکثر بعد از رمد بباعث سوء تدبیری در علاج و کثرت استعمال مبولات حادث شود و اطفال را بسبب حرارت و رطوبت مزاج و کثرت گریه ایشان عارض گردد و صاحبان امزجه یابسه را و در سن جوانی و تابستان و بلدان حاره بهم رسد و سبب ماده غلیظ اردی اکال بورقی است و آن بیشتر بلغم بورقی باشد و گاه خونی که حرارت غریبه بعض اجزای لطیفه آن تحلیل برد و بحد سوداویت رسد و تشخیص هر دو سبب چنان کنند که اگر سرخی زیاده باشد و ثقل کم دموی بود و الا بلغمی باشد و سلاق گاه تازه خفیف مبتدی بود و گاهی کهنه مزمن بود در تازه آن خارش ماق و اجفان خفیف بود و سرخی اندک و در مزمن خارش و سرخی بسیار با انتفاخ و صلابت اجفان باشد و گاهی فساد چشم تابع آن گردد بجهت فرط خبث ماده و سریان تاکل آن بمقله علاج در سلاق نو تنقیه بدوای لطیف نمایند و اگر مزاج رطب باشد استفراغ بچیزی نمایند که دران قدری ایارج باشد و اگر مزاج گرم باشد بر ادویه لطیفه اقتصار کنند و بماء الفواکه تنقیه سازند و بعد ازان گلاب که دران سماق و پوست هلیله زرد تر کرده باشند قطور نمایند و چشم را بدان بشویند که مجرب است و گویند که این دوا سلاق را که حادث از بوئیدن بوی بغل و مزابل و مستنقعات بسبب حدت و رداءت آنها مثل بخارات داخلی باشد نیز زائل گرداند و در شب عدس مطبوخ یا شحم انار ترش بگلاب و یا برگ خرفه و یا کاسنی و کشنیز بروغن گل و یا مغز بادام تلخ بشیر سوده ضماد کنند و یا سفیده بیضه مرغ بروغن گل در پاره پنبه آلوده بر چشم نهند و یا عدس مقشر سماق شحم انار گل سرخ کوفته بیخته بمیفختج سرشته ضماد نمایند و صبح بحمام روند و یا اکتحال نمایند بر بخار آب گرم و سعوط بروغن بادام کنند و ادمان حمام انفع علاجات آنست و بقول اطبای هند گل فتیله چراغ بر تهالی جستی نهند و اندکی روغن چراغ بران انداخته از سپاری چهالیه بسایند و سائیده آنرا در چشم کشند و یا چرم کهنه بر انگشت بسوزند کذغال شود سائیده در پنبه بپیچید و فتیله ساخته در چراغ بروغن سرشف روشن کنند و دوده آن بگیرند و در چشم کشند و بر پلک بمالند و یا آب برگ دهتوره آب برگ بهنگره گرفته پنبه دران تر نموده در سایه خشک کرده فتیله آن در چراغ بروغن شیرین بسوزند و دخان آن در چشم کشند و اگر جست بقدر دو دام در ظرف آهنی بر آتش انگشت گداز نموده آب ساگ بتهوا اندک اندک بران چکانند تا خاکستر شده برنگ زرد یا سفید گردد باریک سائیده در چشم کشند سلاق و شعر زائد و حکه

ودمعه را نافع بود ویا پشک کورموش نصف سوخته ونصف آن غیر سوخته ساییده بعسل طلا کنند ویا بیخ بسکھپره سفید در سایه خشک کرده بآب ساییده درچشم کشند ویا
بیحال کبوتر در شهد آمیخته بر پلک بمالند ویا از سرگین خر بطریق بتال جنتر روغن برآورده بر پلک بمالند ویا پارچه کهنه باریک یا پنبه سه بار در آب ہلدی وسه بار در شیره مغز نوله تر کرده
خشک نموده فتیله آن ساخته بروغن سرشف افروزند وکاجل آن گرفته درچشم کشند واگر بیخ آگ سوخته خاکستر آن بآب حل کرده حوالی چشم طلا کرده باشند خارش وسرخی
وغلظ اجفان دور سازد واکتحال توتیای سبز بآب عنب الثعلب نیز مفید ست ویا صدف سوخته ساییده درچشم کشیده باشند ویا کینچلی مار سوخته بار وغن کنجد بر مژه بمالند
ویا مگس گرفته سر آن دور نموده خشک کنند وبآب ساییده طلا نموده باشند ویا حب سلاق که دران سپیاری چهالیه داخل ست درچشم کشند وطلا نمایند واگر خشت کهنه
بگیرند وباریک ساییده در روغن زرد لت کرده در پارچه پوٹلی بندند ودر تھالی پھول پوٹلی را بگردانند وروغنی که درظرف جمع شود گرفته بر پلک چندروز بمالند مجربات ست
واگر بگیرند زلوی کلان یکعدد وآنرا در پارچه که ظروف کانسی ازان صاف میکنند پیچیده درچراغ نهاده روغن گل دران اندازند وآن فتیله را روشن نموده بالای
آن ظرفی گلی نهاده دود ش بگیرند وبدان اکتحال نمایند در ازاله سلاق بتجربه رسیده وقطور آب حصرم تازه یا آمنه درچشم مجرب سویدی ست واکتحال عصاره زیتون بری
ویا آب افارین معصور شحم درظرف مسی بی قلعی جوشانیده ویا آب بیخ خنثی بشراب کهنه ومر وزعفران جوشانیده ویا زنجار حدید میاخولان بآب حصرم یا گلاب بر سنگ سوده
ویا دقاق کندر سوخته ویا آب ترنج ویا عصاره لبلاب ویا صبر ویا زنجبیل ویا زیت عتیق ویا دخان میعه وزفت ومر وکندر وبطم وصمغ صنوبر وقطران نیز نافع سلاق ست
وشیاف صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم نشاسته دو ونیم درم اسفیداج پنجدرم کوفته بیخته ببسفیدی بیضه سرشته شیاف ساخته درگلاب سوده اکتحال نمودن نیز مفید ست
ودر سلاق کهنه مزمن فصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد والا برای جذب ماده حجامت ساقین یا میان دو شانه کنند وبعده فصد رگ پیشانی کشایند وتنقیه بمسهل
وحب ایارج یا مطبوخ ہلیله وغاریقون وبغرغره بایارج فیقرا وعسل ومداومت حمام وتکمید وانکباب بآب گرم نمایند وبعد تنقیه وپرهیز از اغذیه مولد خلط حاد وتناول اغذیه
محمود الغذا مثل گوشت بزغاله وطیور لطیفه خفیفه ونان گندم جید الطبخ مرداسنگ سوده بروغن گل یا حضض وشیاف مامیثا ویا اقاقیا گل سرخ آرد جو زعفران بآب برگ کاسنی
یا آب برگ خرفه سرشته بر پلک طلا کنند وبشیاف احمر لین یا حاد وبرود حصرم اکتحال نمایند واگر فائده نشود روشنائی وکحل جلا یا عزیزی استعمال کنند وروغن سلاق نیز
معمول ست ومس سوخته نیم درم زاج سه درم زعفران فلفل هر واحد یکدرم با شراب عفص بسایند که مثل شهد گردد بیرون چشم ضماد نمایند مجرب ست وسرگین موش
سوخته شنگرف سوخته سوده بعسل سرشته اکتحال نمودن نیز نافع سلاق مزمن ست وخاریدن پلک بشکر طبرزد وبعد ازان استعمال شیاف سماق وذرور یا قدری حضض
واقاقیا بشب چند مرتبه وبعد ازان استعمال ادویه مانع صعود بخار بدماغ مثل اطریفل صغیر ومربای ہلیله سودمند بود وتوتیا اقلیمیا مامیران بدالبحر هر واحد دو درم
خولان چهار درم زنجبیل یکدرم صمغ عربی پنجدرم شیاف ساخته در آب حصرم سوده اکتحال نمودن نفع بین می نماید یا مغز بادام تلخ مغز خسته عناب بر پارچه سفال کهنه که بر
چاه افتاده باشد هر یک سه ماشه بگلاب سه ساله در سنگ سماق دوازده پاس کهرل کرده از میل جست درچشم کشند وکذا خاکستر برطاوس وکذا خاکستر پارچه صافی
ظرف کانسی مجرب ست ودر سلاق حادث بعد رمد زاج زرد سوخته زعفران سنبل الطیب هر واحد یکجزو شادنج ده جزو باریک سوده شیاف ساخته در سایه خشک نموده بآن
جفن را خاریدن از مجربات بوعلی سینا ست ودر نسخه احمد ابن ثابت نوشته که ادویه را کوفته بیخته ببسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند وبر سنگ در گلاب سوده
اکتحال نمایند واگر چرم گاومیش یا ماده گاو دباغت کرده بسوزانند چنانکه سیاه شود باریک ساییده در ظرف مسی کنند ونمک لاهوری وفلفل گرد هر یک بمقدار خمس آن
اضافه نموده با شیره برگ تمر هندی بدسته چوب نیب که فلوس در و نصب کرده باشند بسایند ودو نوبت از شیره مذکوره تسقیه دهند چنانکه حقی کامل از مس بردارد
آنگاه در ظرف سربداشته نگاهدارند وهر روز درچشم کشند در رویانیدن مژه وازاله سرخی وخارش چشم وآماس وسوزش از مجربات داود انطاکی ست وسندروس
زنگار در سرکه وشهد وشیر دختران ساییده اکتحال نمودن نیز مجرب ست واگر بعد فصد ومسهل دماغ را بسعوط آب بارتنگ (کذا) خر دیاک کنند بعد ازان سر بنجار آب گرم
دارند وبحمام بسیار روند وحب سلاق که از سنگ بصری نیله تهوتهه کافور نبات بآب کهرل کرده حب ساخته باشند بآب ساییده درچشم کشند درین باب مجرب اہل هند ست
وموی سر آدمی در ظرف گلی سوخته سپیاری چهالیه سوخته زلو سوخته جست کشته کافور چاکسو مقشر نیله تهوتهه بریان مساوی در روغن گاو سه روز دراوند کانسی
بدسته مس حل ساخته هر روز بر پلک طلا نمودن نیز مجرب ایشان ست طبری گوید که هرگاه سلاق بحدی رسد که هر دو ماق سرخ ومنتفخ شوند واشک آید وموبر ریزد

با شفار متقرح گردد بعد تنقیهٔ بدن و سر و لزوم پرهیز با حفظ مزاج و قوت شیاف دینج و احمر لین و ابیض مجموع را با آب بادیان سوده استعمال کنند و جمع کردن شیاف ابیض بشیافات مذکوره برای منع زیادتی حدت در ماده است لهذا جالینوس گفته که بر ادویهٔ سلاق اندکی از مبردات مسکن حدت اضافه نمایند و هرگاه سرخی و خارش زائل شود و اشک منقطع گردد پس بجرار منی استعمال نمایند و انچه در انتثار موی اشفار بیاید بکار برند و مکرر بحمام روند و بآب گرم تکمید کنند و هنگام اشتداد سلاق استعمال شیاف لادن نیز مفید ست احمد ابن ثابت و امین الدوله گویند که سلاق از رطوبت مالحه بورقیه بهم میرسد و فصد دران جائز نیست از فصد و اخراج خون باجتناب منع نمایند و ببرود حصرم و احمر لین استعمال کنند امادر سلاق مزمن فصد ماقین و حجامت ساقین جائز داشته اند و گویند که هرچند بتجربه بعضان نافع سلاق ما مفید ست

استرخای جفن

یعنی سستی و آویختن جفن اعلی و ازان جهت دشواری برداشتن او ببالا و این بسبب انصباب رطوبت بود در اعصاب پلک و یا تابع رمد یا لقوه یا فالج یا قطع وتر حامل پلک باشد و نزد بعضی استرخای جفن فی الحقیقت ورمی ست که عارض عضلهٔ جبهه گردد و گفته که گاه مسترخی میگردد جفن بیکطرف بهر آنکه مسترخی میگردد عضلهٔ آنطرف بالجمله تشخیص سبب آن بدین چنان کنند که اگر تقدم امراض مذکوره یا تفرق اتصال در رگ گردد سببش همان باشد و الا از غلبهٔ رطوبت بر جفن بود و تقدم استعمال مرطبات نیز برین گواهی دهد علاج بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و اطریفل یا ایارج خورانند و غرغره و عطوسات منقیه بعمل آرند و بعد تنقیه معجون اطریفل صغیر درین علت انفع شناخته اند و صبر و اقاقیا و حضض و مرمکی و زعفران با آب مورد بر پلک و بر پیشانی ضماد نمایند و تضمید دیگر قوابض و مجففات مثل مرمکی و مازو و مامیثا و رسوت و آس مفید بود و بعده کحل که از شب یمانی و مامیثا و مازو و سماق و دیگر مدمعات ساخته باشند استعمال کنند و گویند که استعمال دخان بیخ شالی و دخان بیخ صنوبر صغیر و اقلیمیا و شب برواحد نافع استرخای جفن ست و از اشیای مرطب منع نمایند و تلطیف تدبیر کنند و اگر استرخا تابع رمد یا مرض دیگر از امراض چشم باشد مبادرت بعلاج آن مرض نمایند و اگر بعد زوال مرض استرخا باقی ماند و مانعی از فصد نباشد باید که فصد هردو رگ منخرین کنند و ضماد مذکور نمایند و یا دارچینی یکدرم پوست بیرون پسته جوز السرو واحد نیم درم شحم انار دو درم کوفته بیخته با پلک پنجدرم آب بجوشانند تا گداخته گردد صاف نموده ادویهٔ مذکوره دران حل نمایند و اندکی اسبغول و روغن گل دران آمیخته بر پارچهٔ ملیده بر سر پلک مسترخی چند شب متواتر گذارند و انچه اشک باعتدال آورد استعمال نمایند و از اغذیهٔ مبخره مثل باقلا و مانند آن و دیگر مبخرات احتراز کنند و علاج استرخای تابع لقوه و فالج علاج آن هردو مرض ست و انچه از قطع وتر حامل پلک بود علاج نپذیرد و اگر استرخای قوی باشد که منع ابصار نماید و بعلاج دیگر زائل نشود قدری پلک بالا قطع نمایند و بعده وصل آن موضع ذرور صفر یا ملکا پاشند و بران قطعهٔ کاغذ بچسپانند و از مرطبات پرهیز نمایند

شتره

و آن تقلص و انقلاب جفن بسوی خارج ست بحدیکه بیکدیگر کما ینبغی منطبق نگردند یا متقلص گردد جفن اعلی و منقلب گردد جفن اسفل بالجمله سه نوع ست و هر یک از انواع ثلثه یا خاص بیک پلک بود و یا عام بهردو باشد یکی آنکه پلک کوتاه گردد بحدیکه سفیدی چشم را نپوشد و این یا خلقی بود و یا بسبب قطع جفن از جهت علتی یا سوء خیاطت و این چنین چشم را ارنبی نامند بجهت مشابهت بچشم صاحب آن بچشم خرگوش و گویند که این بیشتر در جفن اسفل میباشد بجهت رخاوت آن و این را شتره بالحقیقت نمی گویند بلکه انقلاب جفن اسفل نامند و این یا طبعی بود یا عرضی سبب طبعی نقصان مادهٔ نطفیه ست که از ان تولد می یابد و عرضی یا بسبب استرخای هردو عضلهٔ آنست و یا از تشنج عضلهٔ مشیلهٔ آن و یا بجهت رفتن جزوی از اجزای جفن و یا بسبب حک ردی یا قرحهٔ اکاله و سبب استرخای عضل یا انصباب مواد رقیقهٔ باردهٔ رطبه ست بسوی عضل ارخای آن یا عروض تفرق اتصال در عرض آن و یا وقوع سده از مادهٔ رطبهٔ غلیظه و درین نوع چشم ضعیف گردد بسبب تراکم غبار دران دوم آنکه جفن سفیدی را نپوشد و این اقصر الجفن نامند و سبب این نیز مانند سبب اول ست لیکن کمتر ازان و گویند که درین قصر از یک جانب تنها باشد بجهت استرخای عضلهٔ مطبقه و تشنج دیگری سوم آنکه جفن اعلی بر جفن اسفل منطبق نگردد و این یا از غده یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد از قرحه یا بدون قرحه یا امتداد یا تشنج عارض جفن از اندمال قرحه بهم رسد و گاهی این همه از تشنج عضل طبقهٔ جفن میباشد و گویند که درین قسم سوم سبب طبعی نیز قلت مادهٔ نطفیه ست و عرضی آن رفتن جزوی از اجزای حسن یا بسبب چسپیدن مواد بدان و کوتاه گردانیدن طول آن و یا بسبب غلبهٔ یبس بران و این اکثر نیست و گویند که گاهی شتره از اذیت غشای موضوع بر قحف

بعلتی باطنی یا بسبب ضربه یا سقطه یا قرحهٔ سر یا جبهه بر سبیل تشنج ایذائی حادث شود وگاه از سوء امساک هر دو جفن وقت لقطهٔ سبل وگاه از ضربه سر خصوصاً نزد بر آمدن
چیزی از استخوان بطریق تشنج حادث گردد وگاهی تقلص والتوای جفن قریب موت افتد و تشخیص اسباب شتره چنان نمایند که اولاً مدت عروض وا ز مریض بپرسند
اگر از هنگام ولادت خود بگوید خلقی باشد والا بسوی چشم نظر کنند اگر تفرق اتصال یا قطع جزو آن یا غده یا سلعه یا ثولول یا لحم زائد معلوم شود سببش همان باشد واگر
پلک از عوارض مذکوره پاک بود به بینند که در جفن رطوبت ست یا لاغری و پژمردگی و خشکی در ان معلوم میشود اگر کثرت رطوبت پلک دیده شود و شتره مع فعته افتاده باشد و مریض
از مرطبات ضرر و بمجففات انتفاع یابد از تشنج مادی یا استرخای طبعی باشد واگر پلک خشک و لاغر و دقیق نماید و شتره بتدریج افتد از تقدم استفراغات و اسباب مجففه
مثل کثرت بیداری و صوم وانتفاع از مرطبات و تضرر از مجففات نیز سوال کنند پس اگر اقرار آن کند سببش تشنج یبسی بود والا حال تقدم عروض نزلات یا ملاقات سردی
یا رسیدن ضربه و سقطه یا وقوع قرحه بر سر دریافت نمایند پس اگر تقدم نزله بیان کند و با آن حرکت پلک بطی باشد از سدهٔ مواد رطبه بود واگر ملاقات سردی بگوید و عدم ثقل پلک
وتضرر بسردات وانتفاع از مسخنات با آن باشد از برد ساذج بود واگر تقدم ضربه یا سقطه یا قرحهٔ سر بگوید سببش همان باشد علاج انچه از قطع جفن و خیاطت زیاده از قدر
لائق واثر قرحه والتحام آن باشد جلد پلک را از موضع ملتحم باز بشگافند و درمیان شق فتیله بر هیئتی که گوشت بروید مثل مرهم ابیض یا باسلیقون یا قیروطی آلوده بگذارند
تا درمیان آن گوشت بروید و در شتره خلقی ... بالای پلک را از وسط شق نمایند و مابین شق بدستور مرهم منبت لحم بگذارند و امین الدوله گفته که شتره خلقی و آنکه از قطع
جفن باشد لاعلاج ست مگر بهر تخفیف بموم روغن تمریخ نمایند و ایضاً شتره که از غده یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد باشد علاج همه اینها بحدید ست لیکن عمل حدید
بعد از نقای بدن بفصد و قیفال و اسهال بطبیخ فواکه باشد و برای رفع لحم زائد ادویهٔ حاده استعمال کنند مثلاً زنگار را بر خرقه بریان نمایند و سحق نموده بران موضع بپاشند
و یا سفیداب قلعی و کبریت زرد مغسول طلا نمایند و انچه در محل هر واحد مذکور ست استعمال نمایند و ایضاً انچه از زیادتی لحم و قرحهٔ عارض در اجفان باشد در ان استعمال شیاف احمر
و اخضر و باسلیقون نیز مفید گفته اند و اگر شتره از تشنج یا استرخا باشد علاجش علاج تشنج و استرخاست و بالجمله اگر استرخای عضلتین از تفرق اتصال بود لاعلاج ست
و انچه از سده یا ماده بارد رطب مرخی باشد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب صبر یا حب اصطمخیقون یا حب قوقایا نمایند و بعد ازان بر موضع مسترخی انچه باعث قبض
و تقویت گردد مثل اقاقیا و مامیثا و آس بگذارند و بشیافیکه در شراب گذشت طلا کنند و یا گل بابونه و کجز و اشق ربع جزو ضماد نمایند و عصارهٔ برگ و اطراف نرم عوسج علیق
و یا اقاقیا با آب آس سبز قطور سازند و انچه از برودت بلا ماده بود بهر تسخین نطول که در ان مرزنجوش و صعتر و سنبل الطیب باشد بکار برند و اقاقیا و عصارهٔ مامیثا و صافی
و مر سقوطری مساوی کوفته بیخته با آب مورد سرشته شیاف ساخته بر پلک ضماد کرده باشند و مدام بجاورس و حرف تکمید نمایند و هر چه در استرخا گذشت بکار برند و شتره تشنجی
اگر امتلائی بود تنقیه بدستور استرخائی کنند و تکمید و تغریق سر بادهان ملینه نمایند و روغنهای محلله بمالند و بر موضع تشنج چیزی که ارخا نماید مانند پنبه بروغن گل تر نموده
بگذارند و انکباب بر بخار آب گرم و تکمید با آب گرم از پنبه کنند و قیروطی روغن بنفشه بر پلک ضماد کنند و خطمی و امثال آن طلا نمایند و بلعاب حلبه تبطیل فرمایند و اگر تشنج یبسی
باشد بهر ترطیب نطولات و روغنها و اشربه و اغذیهٔ مرطبه و تعاهد دخول حمام آب شیرین و انکباب بر بخار آبیکه در ان گل بنفشه و نیلوفر و جو مکوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند
و تضمید بگل بنفشه و خطمی و سبوس اسپغول با شیر دختران و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و هر چه در تشنج مذکور شد بعمل آرند و شتره که از ذهاب جزوی از اجزای جفن باشد
دران نیز تدابیر مرطبه استعمال کنند و اگر شتره از اذیت غشای مجلل قحف باشد علاج پذیر نیست و بالجمله تضمید بمرطبات و تغریق سر بادهان مرطبه مانند دهن بنفشه
و نیلوفر و کدو و گاه گاهی سعوط بادهان مذکوره و اصلاح غذا و جمله تدابیر مائل بترطیب و تلیین بعمل آرند و از تدمیع چشم منع نمایند و اگر شتره از سوء امساک جفن
نزد لقط سبل باشد نظر کنند که بکدام موضع طبقهٔ ملتحمه چیزی از اصول جفن چسپیده است پس تدبیر جدا نمودن آن نمایند بطوریکه در التصاق جفن بیاید و اگر در
داخل پلک چیزی مانند عقده بنظر آید متوجه تحلیل آن گردند باستعمال دیاخلیون و رفادهٔ مبلول بلعابات مناسبه مثل حلبه و تخم کتان و باید که باسلیقون و روشنائی
اکتحال نمایند و اگر زائل نگردد بدستکاری پردازند و در شتره ضربی و سقطی اول ازالهٔ سبب نمایند بفصد و مسهل بعده ادویه که در ضربه و سقطه بیاید مع تقویت
چشم بعمل آرند و گویند که شتره حادث از ضربه که ازان استخوان برآید لاعلاج ست و تلیین و تمریخ و احتراز از انچه موجب سعه گردد مثل دخان و استعمال
دوای حریف و مانند آن فی الجمله فائده بخشد **انتباه** احمد بن ثابت گفته که در شتره از ادویهٔ قابضه مجففه مانند ذرور صفر و امثال آن حذر نمایند

مگر بعد از عمل بمدید ذرور صفر بپاشند و آب زیره در چشم چکانند و رفادهٔ نهاده و بر بندند و صبح بکشایند پس اگر ورم حادث شود بعلاج ورم پردازند و الا شیاف احمر لین در چشم کشند و ذرور صفر بپاشند و صلاح مزاج و استفراغ بدن نمایند

التصاق جفن

گاهی پلک بسفیدی یا سیاهی چشم یا هر دو گاه پلک دیگر تمام یا وسط آن یا نزدیک یکی از دو موق می چسپد و سبب آن قروح عین یا جفن است بواسطهٔ طول انطباق پلک دران یا خطای کحال نزد لقط سبل خواه کشط ظفره خواه حک جرب مانند آن که بزیره و نمک داغ نداده و تدبیر صواب آن نکرده باشد و یا رمد پیستا زمانها دلنداع اکال مثل خون حدث اسراحای عضلات و انسلاخ در اجفان که از دماغ بچشم ریزد و یا مرتفع گردد به تبخیر از بدن بسوی چشم و گاهی این مرض بند ست مولودی بود و پس اولا حال تقدم وقوع قرحه یا قلع سبل یا ظفره از مریض بپرسند بهر کدام از نیها که اقرار نماید سببش همان باشد و الا اگر حرارت سر و التهاب پیشانی معلوم شود و با آن صداع و تمدد در سر باشد سببش تحلب خلط حاد از دماغ بود و گرنه حال احساس الم در معده یا کبد یا مراق یا صدر یا رحم وغیره دریافت کنند اگر در عضوی خللی نگوید سببش ارتفاع بخارات از همان عضو باشد علاج اگر بدن ممتلی بود و مانعی نباشد فصد قیفال نمایند و بحسب خلط غالب مسهل دهند و تعدیل مزاج بدن و سر و چشم و سیما عضو فاعل مرض کنند و ایضا اگر بسبب تحلب ماده از دماغ باشد فصد سر و کشایند و اگر بسبب دیگر اعضا باشد فصد اکحل یا باسلیق کنند و استفراغ راس و جمیع بدن نمایند و بعد از تنقیه تبدیل مزاج باقی مرض بمبردات و اکتحال نمایند بشیافی که از اقلیمیای فضی و توتیای کرمانی مغسول و سفیداب قلعی مغسول و سرب اصفهانی محرق مغسول و قلعی محرق مغسول کنند از هر یک ده درم دم الاخوین افیون هر واحد یکدرم انزروت مربی بشیر خر یکنیم درم کوفته بیخته بآب بادیان سرشته شیاف ساخته باشند و ذرور انزروت غیر مربی جائز نیست چه انزروت حدتی هست که باعث تقرح و خراش چشم و معین بر التصاق میگردد و چون آنرا بشیر پرورده نمایند حدت آن زائل میشود و بعد ازان اگر موضعی در پلک کشاده باشد دران میل انداخته هر دو پلک را جدا نمایند و شیاف ابیض را بار اکتحال کنند و عصارهٔ ماميثا و حضض و صبر و مر صاف بر موضع علت طلا سازند و شیر دختران و غیر آن و ادهان و لعاب و گلاب در چشم چکانند و پنبه بدان آلوده میان هر دو پلک گذارند و ذرور ابیض که انزروت آن در شیر خر پرورده باشند بپاشند و ایضا بعد تنقیه و صلاح غذا دو میل از روغن گل خالص در چشم کشیدن و چشم را مور بستن تا یک جفن بجفن دیگر متصل نگردد بهترین ادویه در منع التصاق است و چون پلک بملتحمه یا قرنیه بچسپد مریض را بر پشت بخوابانند و بحیله زیر پلک در موضعی که ممکن باشد میل داخل نمایند و اگر ممکن نباشد از موضعی یا از جانب موق اصغر بموضع التصاق جفن را بشگافند بقدر یکه میل نفوذ کند پس میل از زیر جفن داخل کنند و بصنارهٔ آنرا معلق گردانند و اندک اندک آنرا بطرف بالا بکشند و پلک را ببضع از طبقهٔ چشم باحتیاط تمام جدا نمایند که چیزی از طبقهٔ چشم بریده نشود و بعد شگافتن و جدا نمودن پلک از چشم آب زیره و نمک خاییده در چشم چکانند و زیر پلک پارهٔ کتان کهنه نرم بزردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل آلوده و بدان خاده ترکرده نیز بر پلک گذارند و بعصابهٔ سبک بر بندند و صبح بکشایند و اعادهٔ این تدبیر نمایند و همچنین تا سه روز عمل نمایند پس هر گاه از عود التصاق طمانینت حاصل گردد بکشایند و شیافات مدمله مثل شیاف ابیض سه روز بچکانند یعنی شیاف ابار و شیاف احمر لین بچکانند و چون صحت حاصل شود چشم را باکتحال اثمد و روشنائی و مانند آن تقویت دهند و اصلاح مزاج و تعدیل طبع و تقلیل غذا نمایند و اگر هر دو پلک کودک باهم بچسپد باید که هر صباح ببول گرم او چشم او را بشویند

جسأ الاجفان

یعنی صلابت و یبوست پلک و فرق درین و در جسأ ملتحمه آنست که دران صلابت عارض چشم گردد و بآن حرکت چشم دشوار میباشد و در چشم تمدد از شدت جفاف بهم میرسد و درینجا در اجفان عسر حرکت از تغمیض و انفتاح بهم میرسد بطوریکه بدشواری بند نمایند و بکشایند و با وجع و حمرت بدون رطوبت در اکثر بود و بیشتر بعد از خواب نمی توانند که بدون مالیدن چشم بکشایند و اکثر خالی از اندک چرک یابس صلب نمی باشد و سیلان اشک با آن نبود مگر بعرض و جسأ الاجفان که دران خارش بدون انصباب ماده باشد آنرا یبوست عین و یبوست جفن نامند و این اکثر در هنگام گرمی مزاج بهم میرسد و بقول طبری صلابت در جفن و من حیث وقت حادث میگردد یکی در هنگامیکه از مشی عرق نماید و هوای سرد یا آب سرد آنرا برسد و دوم نزد برخاستن از خواب خصوصا در شبهای زمستان و گاهی عقب رمد حادث میگردد و گاهی بعد رمد از گذشتن اطلیه بارد بر پلک عارض میشود و بالجمله سبب این بخارات غلیظه یابسه است که دران حدت و لذع مثل سبب سلاق نباشد و انطاکی گوید که سببش انصباب خلط غلیظ

یا یابس بسوی پلک ست یا سوی نکایت آورد یا بقایای رمد که در علاجش خطا خصوصا در فصد واقع شود اگر آن غلظ اکال بود حکه لازم بود و گویا که این فی الحقیقت تشنج ست و گاهی از فرط یبس بود و اگر عسر حرکت شدید باشد و سبب لین در پلک اصالة نباشد اگر حالت واحد لازم بود و الا در دماغ بود و بقول شیخ سبب آن یا یبوست ساذج یا خلط غلیظ لزج یا یابس ست اما یبس اگر پلک خشک و لاغر نماید و حمرت و ورم و ثقل نباشد از سوء مزاج یابس ساذج باشد و اگر با حمرت و ثقل و وجع باشد از خلط غلیظ بود **علاج** اسفنج یا مانند آن به آب گرم تر نموده بدان تکمید جفن مدام نمایند و اگر افسنتین رومی کوفته در خرقهٔ کتان صره بسته در آب گرم غمس کرده تکمید نمایند انفع بود و مداومت استحمام به آب شیرین نیمگرم کنند و بر بخار آب گرم انکباب نمایند و هنگام خواب سفیده و زردهٔ بیضهٔ مرغ به روغن گل بر پشت چشم نهند و یا زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن بنفشه و پیه مرغ نهند و روغن خصوصا روغن بنفشه بر سر و پلک بمالند و دوام تغریق سر به مرطبات مثل روغن نیلوفر و بنفشه و نطولات مثل بنفشه و خطمی و تخم کتان و جو مقشر و بابونه و سعوط با شیاف و ادهان مرطبه مثل روغن بادام و بنفشه و کدو و نیلوفر بعمل آرند و اگر یبوست لاحق مادهٔ صفراوی یافته شود مسهل صفرا دهند و آب کشنیز سبز و روغن گل و زرده و سفیدهٔ تخم مرغ باهم مخلوط کرده بر پلک ضماد کنند و اگر گمان شود که درینجا مادهٔ غلیظه مجففه محتاج تحلیل ست قطور لعاب حلبه و تخم کتان که در شیر تازه بر آورده باشند تحلیل نمایند و قیروطی پیه مرغ و لعاب اسپغول و موم و روغن گل بر پلک دائم گذاشتن درین باب مجرب ست و بعضی سفیدهٔ تخم مرغ عوض لعاب اسپغول داخل میکنند و بنفشهٔ پخته ضماد ساختن و بر پشت چشم نهادن نیز نافع بود و گاه گاهی اکحال مدمعه مانند شیاف ارسطراطیس و شیاف احمر لین جهت تحلیل مادهٔ غلیظ استعمال نمایند و اگر با سیلان باشد که غلظ اجفان و حمرت آن باشد عدس مقشر و شحم انار کوفته با سفیدهٔ بیضه سرشته روغن گل داخل کرده شب بر پلک ضماد نمایند و ببندند و اگر محتاج تلیین طبیعت باشد بقرص بنفشه یا خمیرهٔ بنفشه یا تمر هندی و شیر خشت و ترنجبین کنند و در آخر اکتحال به سعات مثل برود حصرم و باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی نمایند و اگر جسامت ملتحمه منتهی گردد تدبیرش از فصد و مسهل وغیره هرچه در جسامت ملتحمه گذشت بعمل آرند و درین مرض اجتناب از مجففات و تعب مفرط و جماع بسیار و حرکات عنیفه و سیر در آفتاب و نشستن قریب آتش و مانند آن نمایند و تناول اغذیه خفیفه لطیفه مرطبه ترفه مثل شوربای گوشت بزغاله و بچهٔ گوسفند یکساله و جوزهٔ مرغ و حریره روغن بادام و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و اکثار تناول امراق و ثرید و فواکه رطب مثل زردالو و انگور و حلویات جید لازم گیرند و چون اکثر مادهٔ این بخارات غلیظ یابس سوداوی می باشد و آن بدون انضاج اخراج نمی یابد بس باید که اولا چند روز منضج سودا دهند و حریره مغز قرطم و نشاسته و شیر بز و مانند آن بخورانند و بعد از آن تنقیه به مسهل سودا یا طبوخ افتیمون و اطریفل هلیلهٔ کابلی و سفوف سودا نمایند و اگر مانعی نباشد فصد بر مسهل مقدم دارند و بعد تنقیه بر ابیکه در ان ادویه محللهٔ مرطبه مانند بنفشه و برگ خطمی و بابونه و اکلیل الملک و جو کوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند چند مرتبه انکباب نمایند و شیر دختران در چشم دوشند و اکحال را در ان حل نموده در چشم چکانند و ایضا العبه مانند لعاب بهدانه و حلبه و تخم کتان بچکانند و نشاسته کتیرا صمغ عربی ماميران چینی شادنج عدسی مساوی سرمه سا نموده اکتحال نمایند که صلابات را تحلیل میدهد و اگر تحلیل صلابت آن دشوار گردد بعد تنقیه هر روز یکدفعه چشم را بمالند و به آب گرم تکمید نمایند و سعوط به آب مرزنجوش و زهرهٔ کبک و روغن خیری زرد و شیر دختران نیز بعد تنقیه مفید ست و گاهی ضماد برگ بنفشه و برگ خبازی و برگ خطمی و مانند آن می نمایند و حلبه و تخم کتان اسپغول تخم خطمی خبازی هریک هفت ماشه ابیض رقیق یا بعرق بادیان جوشانیده لعاب بر آورده در بین مریض ابریشت خوابانیده در چشم چکانند و رفاده بدان تر نموده بالای پلک گذارند که این دوا جمیع صلابات را بعد تنقیه بدن تحلیل می نماید و ضماد زوفای رطب مخلوط بشحم اوز و کذا آرد باقلا بخرزه تمر آمیخته و کذا مغز ساق بقر به روغن کنجد و موم آمیخته و کذا شحم بط و موم گداخته و کذا مرمکی سوده بر پلک و اکتحال زنگار بعسل آمیخته و بعد از ان تکمید با اسفنج مبلول به آب گرم و کذا اکتحال مرمکی هر واحد نافع جساء جفن ست **و انطاکی** در تذکره میگوید که مرطبات خورانند و تدهین بدان نمایند مثل شیر تازه و العبه و ادهان و شیر زنان بحلبه و شحوم خصوصا شحم بط و ماکیان بشیاف احمر در بارد و سفیدی بیضه به آب کشنیز در حار و عدس و شحم انار و ماميثا مطلقا بروغن گل و آرد کرسنه کذا لک و بعسل در حار و شحم بشیر زنان در ان و آب کشنیز در بارد و در نزهت مینویسد که ابتدا به تنقیه کنند و العبه و شحوم طلا کنند اگر یابس باشد و الا زنگار و عسل و کذا مر بکار برند و بهترین شحوم درینجا پیه مرغابی و مخ ساق بقر ست و از العبه حلبه و کتان و روغن بنفشه را درینجا خاصیت عجیب ست و در یبوست العین ترطیب بتکمید و تنطیل بطبیخ اشیای مرطبه و تدهین به ادهان مرطبه بدستوری که مسطور شد کفایت کند و احتیاج تنقیه نباشد

غلظ اجفان

مرضی ست که در آن باطن پلک بر آمده و متکاثف و اندک سرخ میگردد و بعد یک ماه جرب میشود و چون پلک را بر گردانند صاف از خشونت و خالی از جرب یابند و اعراض تحته سلاق

و جسا نمی باشد و ایضا تابع جسا انتفاخ نیست بخلاف این گویند که غلظ مخصوص به پلک بالاست بخلاف صلابت که گاه در یک پلک بود و گاه در هر دو و بقول بعضی غلظ هر دو جفن را عارض میگردد و جسا یک جفن را تنها و سبب آن مادهٔ غلیظ و احتباس ابخره در ان هست و اکثر این تابع جرب بود و گاه تابع هر مرض مادی چشم میباشد جهت تحلیل لطیف مادهٔ آن و بقای کثیف آن و بعضی گویند که سبب آن مادهٔ بارد رطب هست و ایلاقی گوید که سبب او خواب هست بعقب طعام و اغذیه مولد مواد بارد رطب بخار غلیظ و نفیس کرمانی گوید که سببش بخارات غلیظه لزجه است چنانچه این بخارات سبب صلابت و جسا جفن نیز میباشند لیکن بخارات موجب صلابت و جسا میل به یبوست زیاده دارند و درین مرض میل به رطوبت بیشتر و بدون لذع بود و اگر لذع باشند سلاق باز ان حادث میگردد و گاه حادث میگردد غلظ بعد از مشی و عرق چون برسد بآن هوای سرد یا بعد از بیدار شدن از خواب خصوصا در شبهای سرما و گاهی عارض میشود بعد جرب و بسا است که بسبب گذاشتن اطلیهٔ بارده بر جفن بهم میرسد علاج تلطیف تدبیر و اصلاح غذا بشوربای جوزهٔ مرغ و کبوتر بچه و بیضهٔ نیم برشت نمایند و بعد غذا عادت خواب ترک کنند و از شراب و انواع نبیذ اجتناب ورزند و بعد نضج تنقیه بمطبوخ هلیله و افتیمون کنند و بعد تنقیه اطریفل اسطوخودوس علو بخان بخورند و از لاجورد و حجر ارمنی و خستهٔ خرما سوخته و نار دین سرمه ساخته در چشم کشند یا شیاف احمر لین اکتحال نمایند و مامیثا و زعفران و مرمکی بالای پلک طلا سازند و مداومت حمام و انکباب بر مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی نمایند و چشم را بمالند و یا بمیل و یا بشیاف احمر لین باطن پلک را بخارند و لطوخ شیاف زعفران بر باطن پلک اگر مانعی نباشد نیز نافع است و اگر غلظ بر آمده و صلب باشد و باین تدابیر زائل نگردد جفن را بر گردانیده بحجر قیشور و کف دریا یا برگ انجیر بخارند و بقراط گوید که غلظ جفن گاهی محتاج بادویه میگردد که در ا حدت بعد اعظم مرض باشد و آن ادویه را بعد تنقیهٔ بدن بفصد و غیر آن استعمال نمایند خصوصا وقتیکه چشم با آن متهیج باشد بجهت آنکه ادویهٔ حاده قبل از تنقیه اکثر احداث ورم حارمی نمایند لشدة الوجع و جلب المادة الیها

تهبج جفن

ورم رخوی ست که بسبب نفوذ ریح بخاری در جرم آن بهم رسد و حدوث ریاح مذکور نزد ضعف هضم و سوء حال کبد میباشد و بقول شیخ بسبب مواد رقیق و بخارات و بجهت ضعف هضم و سوء هضم و در سهر و حمیات مزمنه و سهر و در ابتدای استسقا و سوء القنیه و اورام رطبه مانند ذات الریه و لیثرغس این مرض عارض شود و فی التحقیق عرض امراض مذکوره است و چون با تهبج بر احادث گردد اکثر منذر بنکس مرض بود و خصوصا هرگاه با تهبج در سائر اعضا ضمور و هزال باشد بالجمله اکثر اورام رخوی جفن بعقب ضعف کبد و معده و بعد فساد هضم و ضعف حرارت غریزی بیشتر در تابستان بجهت میل حرارت بظاهر و برودت بباطن و گاهی از گزیدن حیوانات مثل مگس و زنبور و عنکبوت یا پشه و مانند اینها بهم رسد علاج تدبیرش ازالهٔ سبب است و تکمید بسبوس گندم و جاورس و نمک یا بطبیخ بابونه و اکلیل و بیخ بادرنجبویه و مکوه و افسنتین هر یک چهار ماشه و مثانهٔ گوسفند انداخته و لطوخ جفن بسرکه و بورهٔ ارمنی و تخفیف و تلطیف غذا و ریاضت معتدل و انکباب بر طبیخ بابونه و مرزنجوش و برگ کرفس و بادیان و زیره و مانند آن مفید بود و یا شراب بر سنگ گرم انداخته بخار آن به پلک رسانند که انفع المعالجات است و اگر آثار کثرت بلغم یافته شود تنقیهٔ آن نمایند و اطریفل کبیر خورانند و جو و صبر بسرکه طلا کنند و بسرکه و آب نیم گرم بهم آمیخته پلک را بشویند و انچه سبب ضعف معده و کبد باشد تقویت آن هر دو نمایند بقرص گل و قرص زرشک یا سکنجبین و انچه از گزیدن حیوانات بود برای جذب سمیت و تحلیل تریاق فاروق یا تریاق اربعه و نمک و زیت بمالند و انچه در تابستان افتد بشیاف سنبل و خلال آن کشنیز سبز و اندکی صبر علاج کنند و بقول رازی اول بگلاب بعده بآب گرم صرف تکمید نمایند و بران عصابهٔ نرم ببندند و در ناقهین ضماد انیسون از مجربات است و همچنین شیاف مامیثا و صبر و آب مکوه و کگرونده

ثقل جفنان

و آن گاهی از تهبج و اسباب او میباشد و گاهی بسبب ضعف قوت و سقوط آن چنانچه در دق بهم میرسد و گاهی در ابتدای نوائب حمیات و گاهی بسبب غلظ یا صلابت و جسا پلک و یا بسبب شرناق علاج تدبیر مرضی نمایند که سبب آن باشد و کحل الجواهر و یا شیاف سنبل تقویت جفن نمایند و گویند که از ادویه مرکبه نافعه آن شیاف اسطوسانیون است

اختلاج جفن

و آن حرکت عضلات پلک است سبب آن ریاح بخاری غلیظ است که حرکت نماید برای خروج و اکثر از اعراض نفسانی مثل غم و غضب و فرح عارض میگردد و گاه مواد بر ریاح بخار تحلیل میشود علاج برای تسخین و تحلیل تکمید جفن نمایند مثلا اسفنج بآب طبیخ اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش تر نموده بدان تکمید کنند و جند بیدستر و سعد ... و شبت ... نمایند و اگر فائده نشود و بدن ممتلی باشد

جند بیدستر با روغن زنبق که بالخاصیت مفید ست اکتحال کنند و دارچینی با آب سوده طلا نمایند و ذرور ماميران بکار برند و هر چه در اختلاج مطلق مسطور شد بعمل آرند

کمودت و خضرت جفن

کبودی و سبزی پلک اکثر بسبب زخم یا ضربه و لطمه و گاهی بعد قی قوی عارض شود **علاج** اگر حرارت باشد اول فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب سوده طلا کنند تا حرارت زائل شود بعده سنگ فلفل سوده و یا سفال نو برهم سوده و یا تخم ترب با آب سوده و یا زرنیخ و سرکه طلا نمایند و در آب گرم نمک آمیخته پنبه نو بدان تر کرده بر پلک نهند و یا نمک با آب سوده نیم گرم بر پلک گذارند و یا زرنیخ زرد و حجر فلفل و مرداسنگ و نمک اندرانی مساوی باریک سائیده در آب کشنیز سبز آمیخته شیاف سازند و وقت حاجت سوده طلا نمایند و اگر طول کشد بمرهم داخلیون ضماد کنند و اگر ازین هم تحلیل نشود بمقراض بردارند

کثرت طرف

عبارت از بسیاری برهم زدن پلک ست و آن زیاده از قدر حاجت و بی اراده مرض ست و سبب آن یا قذی خفیف ست و یا بثره چشم و جفن و باصحاب تمدد و کسانی را که مهیای تمدد باشند نیز افتد و در امراض حاده منذر بتمدد و یا تشنج ست و گاهی در جبلت و حالت صحت از تمکن عادت می باشد و محرور الدماغ را نیز **علاج** آنچه از قذی یا بثره یا تمدد باشد علاجش همانست که در فصول آنها مذکور شد و آنچه در جبلت و حال صحت بود لا علاج ست و آنچه از حرارت مزاج دماغ بود در بادی تنقیه ماده دماغ نمایند و در ساذج تعدیل مزاج و اصلاح آن بطوریکه در امراض دماغی حار مسطور گشت و در مقاصد ست که درین علت دوائی سود ندارد مگر آنکه مر و صبر مساوی در گلاب حل کرده در ماق اکبر بچکانند

قمل و قمقام اجفان

یعنی سپش که در بیخ موی مژه از رطوبت عفن متولد شود و قمقام از قمل کوچک بود با پایهای بسیار ریزه و گندمی رنگ و با حرارت و غیرت بجهت کثرت عدت دماغ و قلت رطوبت و انهدام ش درین ماده از قمل می باشد و بعضی گویند که قمقام بزرگتر از قمل ست سرخ با پایهای بسیار ریزه و فربه تر از قمل و مدور الشکل و آنرا که پایهای او ظاهر بود و بزرگتر از قمقام باشد قرده خوانند و آنکه در غایت صغر بود و سفید باشد صئبان نامند و ملا نفیس گوید که قمقام متشبث بمسام و غائص دران می باشد حتی که گمان میکند انسان هرگاه بسوی او نظر کند که آن اصول شعر ست که قدری ظاهر ست پس هرگاه گرم شوند یا آب گرم بر آن رسد سرهای او خارج میشوند و احمد گفته که سبب قمل و قمقام قردان رطوبت عفنه است که طبیعت آنرا بناحیه جلد دفع می نماید پس گرم ست از آن قمل تولد کند و اگر بسیار ست و غلیظ تر قمقام و اگر ازان زیاده غلیظتر بود قردان بهم رسد و بقول ابن تلمیذ قمل و قمقام در جفن از امتلای اس از اخلاط غلیظ بهم میرسند و باصحابان مزاج حار رطب و بیران و در زمستان و بلدان رطبه عارض میشود و بقول شیخ بیشتر کسانی را که اغذیه غلیظ ردی و فضول بسیار میخورند و ریاضت کم میکنند و بدن کثیف سیاه دارند و حمام نمیروند بهم میرسد و تولد قمل از مواد صفراوی و سوداوی و دموی نمی باشد بلکه از یک ماده رطوبت که آن ماده و سائح قریب بظاهر جلد ست بجهت صعود او از بدن بسوی سر و چشم و دفع طبیعت بسوی جلد و نضج و عمل حرارت غریبه عفنیه در آن متولد میگردد و همچنین از دفع طبیعت فضول چشم را بجانب اجفان و منبت مژگان متولد میگردد و قمل و قمقام دران پیدا میشود و تولد آن گاه داخل مسام می باشد و این بانتشار مژه و بخارید و تخلخل مسام در آن هنگام بسوی ظاهر جلد بر می آید و گاهی بظاهر جلد می باشد و درین صورت با آن خارش نمی باشد مگر وقت حرکت نمودن و گزیدن آن عضو را **علاج** اول نضج ماده منضج بلغم یا ماء الاصول نموده تنقیه بسیار رطوبت عفنه بمسهل و حب ایارج یا حب قوقایا یا ایارج جالینوس نمایند و گویند که صبر دو درم و دارچینی مصطکی هر واحد ربع درم نیز منقی ماده مولد قمل و قمقام ست و بقول انطاکی تکثیر تناول انجیر و دوام زمانه قمل مطلق نافع لیکن وزن صبر نیم جزو و دیگر یک یک جزو ست و بعد تنقیه غذا و ترک استعمال برنهار و در حمام از سکنجبین و خردل و امثال آن یا ایارج فیقرا یا مطبوخ کاسنی و بعد ازان با آب بیابانی شعیر یا آب شور یا آب نمک یا آب شب یا آب کبریتی یا آب چقندر یا آب مطبوخ مویزج یا عاقرقرحا یا نطرون یا بوره ارمنی یا بفقوع جندبیدستر مژه و چشم را بشویند و بعد ازان در مژگان بمالند و یا صبر و مویزج طلا نمایند و بسرکه و عسل بشویند و یا مرمکی یا زراوند طویل سوده بروغن سرشته بر پلک طلا کنند و یا شب یمانی تنها یا با آب چقندر و زیت و کبریت و یا بوره تنها باریک سائیده بمالند و یا شب یمانی با نصف وزن آن مویزج سائیده بمیل آلوده بمالند و یا صبر و بوره ارمنی از هر واحد نیم جزو اضافه کنند و با سرکه و عسل سرشته بر پلک معلق بدست برداشته باشفار بمالند پس بشویند و مویزج و بوره و دوای نیکوست آنرا سوده بمالند و یا این کحل شب یمانی سوخته یک توله مس سوخته مویزج حنا خشک عفص هر یک نیم توله در آب مطبوخ فستقین تا دو پاس صلایه کرده بکار برند و همچنین اکتحال بکحل و شیاف خضر و طلای مویزج شب ایارج و شیاف بر مک اندرانی مساوی کوفته با آب شیح ارمنی سرشته بر جفن نافع و کذا زرنیخ سرخ و مویزج و صمغ عربی سوده طلا کردن و اگر خاک سیاب و شب افزایند و مساوی گیرند قوی تر گردد و کذا المطبوخ اجفان بزیت که دران کبریت حل کرده باشند و کذا شب دو درم مویزج یک درم صبر نیم درم بوره نیم درم مثل غبار سائیده بسرکه و عسل کرده

برطرف جفن بالیدن قاتل قمل و قمقام ست و اگر میل را بسیماب غوطه دهند و بعد از آنکه رائحهٔ سیماب ازان اثر کرده باشد تنها بر جفن بمالند نیز قمل را میکشند بجهت آنکه رائحهٔ سیماب کشندهٔ آنست و سایر حیوانات صغار را قبیح دوائی بدین طریق است اما بری آن چنین میکنند و بهتر آنست که سیماب را با آب برگ حنا یا شریفه یا افتیمون هندی یا انگشت حل کرده بمیل بپاک کشند و ترک عشا و امتلا و کثرت دخول حمام بنهار و انکباب بر آتش و ورود استعمال ریاضات مفید و اجتناب از اغذیهٔ غلیظ کثیر الفضول و میوه های تر تازه و شیر و انجیر و اجبت و بعضی مداومت اکل انجیر خشک مفید گفته اند و غذای محمود لطیف مثل نان گندم سفید و جوجهٔ مرغ و کبک و دراج و امثال اینها باشد طبری گوید که طبیب نگاه کند بصورت قمل و قمقام اگر بیخ موی چسپیده اند و حرکتی ندارند مادهٔ آنها غلیظ خام بود و اگر حرکت دارند مادهٔ آن لطیف باشد پس بحسب ماده متوجه تنقیهٔ آن گردد یعنی رقیق را بدوای ضعیف القوه و غلیظ را بدوای قوی استفراغ نماید و رادهٔ غلیظ بدوای خفیف قانع نگردد بلکه معالجهٔ آن باین ترتیب نماید که تا هفت روز ماء الاصول دهند بشربت انجیر که یکمن انجیر سفید را در سه من آب شیرین یکشبانه روز خیسانیده آب بگیرد داخل کرده بنوشانند بعد ظاهر شدن بالیده صاف مع دوده شکر داخل کرده بقوام آورند پس بیست درم آن با بیست درم ماء الاصول بنوشانند و بعد هفت روز مطبوخ افتیمون بنوشانند و اصلاح غذا کنند و از تخلیط اغذیه منع نمایند و بعد گذشتن هفت روز از آشامیدن مطبوخ یک شربت حب ایارج یا شربت قوقایا بدهند و بعد تنقیه نقاء بدن از فضول غرغره بعاقرقرحا و مویزج و سعتر و مری نبطی مانند آن برناشتا نمایند و بهتر آنست که در حمام کنند و بعد از تنقیه قشور حب خروع بوره ارمنی برگ خبازی هر واحد یکدانگ نمک سوخته یک قیراط برگ غاریکدانگ و نیم توتیای بریان بروغن ناردین مع مویزج هر واحد یکدرم سرمهٔ صفهانی در روغن خروع و یکو نیم درم کوفته بحریر بیخته میل آهن یا مس در سیماب فرو برند تا بوی سیماب اخذ کند و اگر سیماب از آن بچسپد بملایمت صاف کرده میل مذکور اکتحال بدان کحل نمایند بغیر آنکه میل بحدقه رسد بلکه بر اجفان بگردانند فقط و اگر زوال آن دشوار گردد بروغن بید انجیر و یا روغن ناردین یا روغن قسط اکتحال نمایند و آشامیدن روغن بید انجیر با حریرهٔ سبوس گندم چند روز لازم گیرند پس اکتحال بکحل مذکور نمایند و عاقرقرحا و مویزج حب الغار شحم انار ساوی کوفته در آرد کرسنه باندکی سرکه بسرشند که مثل خمیر گردد بر جفن ضماد نمایند و این ضماد تنها نیز کفایت می نماید

انتثار اهداب

یعنی ریختن مژگان سببش یا از جهت مادهٔ غذای شعر بود و یا از جهت موضع نبات شعر آنچه از ماده است یا بسبب قلت مادهٔ غذا بود چنانچه در اواخر امراض حادهٔ صعبه که در آن تقلیل خون کم گردد حرارت تحلیل یابد بعضی ناقهین را بهم میرسد و یا بسبب کثرت ماده زیاده از حد لائق و یا بسبب غلظت ماده بواسطهٔ عدم نفوذ آن در مسام باشد و یا بسبب فساد ماده و میل آن بجدت و حرافت بجهت مخالطت اخلاط فاسدهٔ محترقهٔ صفراوی یا سوداوی یا بلغمی قریب منبت مو باشد مانند آنکه در داء الثعلب و جذام واقع میشود و گاه ماده فاسد گردد از اصل تولد خود بنگام سیکه غلبه یابد بجفن شبه آنچه ذکر شد و اما آنچه از جهت موضع ست یا بسبب اتساع مسام و یا ضیق آن و یا انسداد و انعدام مسام و یا ورم و یا تاکل اجفان بود تشخیص اقسام مذکوره باید که نظر کنند بسوی جفن و منبت اهداب اگر لاغری جفن و خشکی جلد محسوس گردد و تقدم امراض حاده مثل سرسام و حمیات محرقه نیز مریض اقرار کند از قلت مادهٔ غذای باشد و اگر با سستی جلد و لاغری باریکی مو با اتساع مسام بود و اگر صلابت جلد با تو موی باشد از ضیق مسام بود و اگر غلظت مو و خارش موضع بالذع شدید بود از حدت و تاکل باشد و الا پاک است اما اگر بعد بالیدن زردی در جفن محسوس گردد و با التهاب بعد دو ماه با سستان موسم و حرارت از اخلاط محترقهٔ صفراوی باشد و اگر کمودت جفن با لاغری و یبس و آثار غلبهٔ سودا بود از سودا باشد و اگر سفیدی جلد با آثار غلبهٔ بلغم باشد از بلغم محترق بود و اگر آثار مذکوره نیز یافته نشود و علامات غلبهٔ دم بلغمی ظاهر باشند از کثرت مادهٔ غذا باشد و اگر این علامات هم نباشد تقدم جدری یا جراحت یا حرق نار در یافت کنند اگر باشد از انسداد و انعدام مسام بود و حال آنکه اگر ریختن اهداب با غلظت و صلابت اجفان و سرخی و لذع و تاکل و خارش کنار پلک باشد سببش سلاق بود و اگر علامات مذکوره پلک آفت محسوس ظاهر نباشد سببش یبس و قلت مادهٔ غذای و یا بهم رسیدن بطوبت حاده یا الحیه یا بوقرنیه در بیخ اجفان و اختلاط آن بغذای اهداب مثل داء الثعلب بود و یا از دیگر اسباب که گفته شد

علاج انتثار اهداب بسبب ماده

آنچه از قلت مادهٔ غذا بود معالجهٔ او انعاش قوت ست بتوسیع اغذیهٔ جیده مرطبه و استعمال ادویهٔ جاذبهٔ مادهٔ شعر با اجفان مثلا گوشت حملان و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت خورانند و استه خرمای سوخته سنبل هندی با جوز مغسول نرم سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و ترطیب استحمام و ترک جماع و استفراغ بالمره پس اگر بدن مریض تغذیه نیابد و ترطیب آنرا حاصل نگردد نظر نمایند بسوی تغیر مزاج آلات غذا یا بحال کبد و اگر تغیر یافته شود کوشش در تعدیل طبیعت او نمایند و ایضا بسایر اعراض نظر کنند و آنچه از موانع اغتذا عارض شده باشد تدارک آن نمایند و بعد از ان اکتحال بچیزی که باعث تدبیغ نگردد بلکه بچیزی که سرخ گرداند بیخ مو را تا آنکه تقویت یابد بر جذب غذای خود مثل سلیقون و روشنائی نمایند و اگر ساذج هندی و مامیران و هلیلهٔ زرد بسد کدیکدرم مشک یکدانگ سوده اکتحال نمایند انتثار را منع کند و وصول شعر را گرم نماید و آنچه بسبب کثرت رطوبت باشد مسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا تنقیه و چشم نمایند و بعد از ان غرغره و مضوغات و سعوطات منقیه استعمال کنند و تقلیل غذا نمایند و غذا نا شف رطوبت مثل قلیها خورانند و از خوردن فواکه رطب و آب بسیار و از جماع

بتدریج منع نمایند و بعد از ان بالکحال جاذب رطوبت و اشک او مثل کحل دار فلفل و باسلیقون اکبر اکتحال کنند و اگر در روشنائی قدری اضعف افزوده مدام اکتحال نمایند بهتر باشد و آنچه
بسبب غلظت رطوبت باشد که زیر پلک بهم رسد حسب رنگ جفن که مائل بسفیدی یا زردی یا سرخی یا کمودت بود علاج هر یک مثل داء الثعلب به تنقیه از مسهل خلط غالب فاعل مرض نمایند و بعد
از تنقیه اطلیه که در داء الثعلب بحسب هر نوع مسطور است طلا کنند و بعد زوال سبب اکحال منبت اهداب مثلاً لاجورد سنبل هندی پوست هلیله خستهٔ خرمای سوخته حجر ارمنی دخان کندر
مساوی نرم سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و اگر خواهند استهٔ خرمای سوخته دو نیم جزو دخان کندر دو جزو سنبل هندی یک نیم جزو حب بلسان یک نیم جزو لاجورد غیر مغسول پنج جزو نرم کوفته
بحریر بیخته باستعمال آرند و اگر سرگین خرگوش هشت درم سرگین بز کوهی سه درم باریک سایید و اکتحال کنند اهداب برویاند و در تجربه بحکیم عابد رسیده و اگر موی انسان بسوزند و زبد البحر
و بادام تلخ افزوده طلا نمایند نیز درین باب مجرب حکیم ممدوح ست و استخوان خرمای سوخته سنبل الطیب سرگین موش صدف سوخته فلفل هر واحد یکجزو سرمه سه جزو سفیده قلعی مغسول
شش جزو زعفران نیم جزو طلا کردن و همچنین کحل ساختن مجرب ست و یا برنج شوی و فلفل سیاه هر یک یکجزو و رصاص محرق مغسول چهار جزو و زعفران چهار جزو و ناردین سه جزو و خستهٔ تمر محرق
دو جزو سایید کحل سازند و ترکیبی که بجهت اثبات موی مجرب و عجیب الاثر ست این ست که روز یکشنبه شیر عشر در چراغ نو پر کرده و از پنبهٔ نو فتیله نهاده سر آن را پوشیده
بر طاق بگذارند و بعد از یک هفته بشب یکشنبه دیگر چراغ مذکور را از روغن کنجد خالص پر نموده همان فتیله را بسوزند و دودهٔ آن بستانند و چند روز در چشم کشند و اکتحال
بورق و تخم خرمای سوخته بشراب تر کرده و حجر الیهود و سنباذج سوخته و اثمد بآب کماة پرورده بفحوای حدیث شریف و نخاله طلا و برادهٔ آبنوس یک شبانه روز در شراب کهنه تر کرده
خشک نموده کوفته بیخته و حجر الیهود و بخور خفاش سایید و مگس سوخته و صمغ بطم و مصطکی و شیاف ماینا و زیت که سلخ الحیه در ان انداخته چهل روز در آفتاب آویزند و سرگین
خروس سوخته و کذا ادخنهٔ بعض ادویه مثل دخان صنوبر و راتینج و بطم و مرومیه و قطران و زفت و صمغ صنوبر بر منبت شعر هر واحد مانع تناثر شعر و منبت آنست و طلای تخم خرمای سوخته سوده
بروغن آس آمیخته و کذا زوفای رطب و کذا بزر البنج و جعدهٔ جبلی و سرگین موش بروغن سوسن سرشته و کذا شحم اوز و کذا زردی بیضه و کذا عصارهٔ بابونه بر منبت شعر همین اثر دارد
و آنچه بسبب فساد کیفیت مادهٔ غذای شعر باشد تنقیهٔ بدن بمطبوخات و حبوب مخرجهٔ صفرا و سودا و رطوبات فضلیه بحسب هر واحد نمایند پس تعدیل مزاج و تدبیر راس با دهان
اغذیهٔ رطبه مثل روغن بنفشه و کدو کنند و بعد از ان اکحال منبت اهداب که مذکور شد بکار برند و کحل بنفسج و شیاف کندر نیز در انبات شعر اهداب مفید ست و کذا اکتحال سنبل الطیب تنها
و با آب گشنیز مجرب و همچنین حجر ارمنی یا لاجورد یا شنج سوخته بر بیخ مو مالیدن و ایضاً استهٔ خرمای سوخته سه درم و ناردین دو درم اکتحال نمودن و اکتحال مگس که سر آن دور نموده خشک کرده باشند
نیز مفید ست و فندق سوخته سایید بشحم برباخرس سرشته طلا نمودن منبت اهداب بسود آنست و اثمد مشوی قلقطار زاج محرق مساوی یا هر سه بعسل سرشته سوخته سایید
در چشم کشیدن نافع و هلیلهٔ سیاه مازو سبز سوخته بسرکه طلا کردن برای انتثار اهداب که از جذام باشد نافع ست و اگر بادام تلخ و شیرین هر دو بسوزند و خاکستر آنها مساوی
بگیرند و خاکستر برگ خشک آزاد درخت و انزروت سوخته هر یک یکدرم و شادنج عدسی نیم درم و تخم فنجنکشت سوخته دو ثلث درم و اقلیمیای فضه دو درم همه را سایید بحریر بیخته
پس لادن مثل مجموع ادویه داخل کرده سایید و بزهرهٔ نرگاو سرشته شیاف سازند و خشک کرده هر روز در شیر زن حل کرده در هر چشم سه میل بکشند و ما بین هر میل راحت داده پس
بحمام داخل شوند و روی بآب گرم بشویند از هر سبب که باشد موی برویاند طبری گوید که اگر علامات اختلاط فضول صفراوی محترق یافته شود تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیله
یا مطبوخ افتیمون و حجر لاجورد و حجر ارمنی نمایند و فصد باسلیق و صافن و قیفال کشایند بحسب واجب و احتمال قوت اگر مانعی نباشد پس ابتدا نمایند بتعدیل مزاج باغذیهٔ مرطبه و
مولد دم رطب و بعد از ان حجر لاجورد مغسول دو درم لادن سیاه خوشبو حجر ارمنی هر واحد یکدرم حنای محرق و ثلث درم نرم سوده بحریر بیخته صبح و شام بدان اکتحال نمایند و اگر ماده متغیر
بمرارت بحدی شده باشد که انچه قی نماید و یا از دهان مریض آید تلخ باشد و در دهان کلم تلخی بسیار یابد باستفراغ آن بنقوع صبر نمایند و هر شب وقت خواب دو درم اسطوخودوس بچند درم روغن گل
خالص بیاشامند و بعد او را بروغن گل گرم تکمید نمایند و آشامیدن ماء الشعیر تدبیر مرطب لازم گیرند و چنان دانند که مرهٔ صفرا زائل گردیده چشم او چند روز متوالی شیر دختران بدوشند
و هر روز مکرر بآب گرم تکمید چشم نمایند پس بلاجورد و اثمد مساوی در هر روز دو بار اکتحال کنند و گویند که اگر تغیر ماده بسبب خلط سوداوی باشد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون
و مانند آن از ادویهٔ مستفرغهٔ سودا نمایند و استعمال ماء الجبن بروغن بادام نافع ست باین طور که تخم کدو و زیدان تودری هر یک پنجدرم تخم خشخاش سفید ده درم تخم خرفه نشاسته صمغ بادام
مغز بادام شیرین مقشر هر یک سه درم همه را سوده سه درم آن را بسی درم ماء الجبن بیخته با سه درم روغن بادام شیرین بیاشامند و تا دو ساعت کامل صبر نمایند پس پانزده درم سکنجبین بزوری
بیاشامند اگر طبیعت متحمل گردد و چون بدین طریق استعمال نمایند مزاج باعتدال می آید و موی میروید و اگر احتیاج باعانت طبیعت و رویدن مو باشد بروغن لادن مخلوط بآب برگ بید

ولعاب حلبه تمریخ موضع نمایند و اگر باین تدابیر مود در روییدن تاخیر نماید علیل با غذیه مقویه مثل کباب و ماء اللحم تغذیه کند و جماع نماید و حرکت اندک زیاده از قدر عادت کنند و آب گرم که دران بیخ السوس و تخم پیاز جوشانیده باشند شستن موضع لازم گیرند و اگر بسبب خلط بلغمی باشد بمسهل و حب ایارج و حب اصطمخیقون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند و حجر لاجورد حجر ارمنی کبریت سوخته سم بز سوخته سرمه اصفهانی حنای سوخته مساوی نرم سوده اکتحال نمایند و چون موی بروییدن ابتدا نماید اندک آب بادیان مروق برین کحل افزوده بسایند خشک نموده استعمال نمایند و اگر موی قدری براید توقف نماید و بجای طبیعی بلند نگردد اندک زهره گاو بران بمالند و در جمیع تدابیر مذکوره مریض از غذیه مولد خلط محترز باشد آن علت اجتناب نماید و سمرقندی قرابادین گفته که علاج ریختن شفار که بسبب داء الثعلب باشد آنست که میل از راب پیاز نشسته فرو برند و بر موضع آن هر روز چند مرتبه بمالند و طلا نمایند با طلیه مختصه بداء الثعلب

علاج انتثار اهداب بسبب موضع

آنچه بسبب کثرت رطوبت مرخیه موجب اتساع مسام و منافذ اهداب باشد و علامات غلبه بلغم مدرک گردد استفراغ بمسهل بلغم و ایارجات و جوع و تدبیر مجفف و ریاضت مشاوه و بیداری و تقلیل غذا و التحال بانچه باعث تقبیض و امتصاص و استفراغ بلغم گردد مانند شیاف احمر حاد و خضراء نمایند و ایضا برای اتساع ثقبه اهداب هلیله کابلی آمله هر دو سوخته آس محرق کوفته بحریر بیخته اکتحال نمودن مفید است و آنچه از ضیق مسام جلد باشد مگر بحمام روند و روغن بنفشه و روغن بادام بر چشم گذارند و نطول مرطبات مثل روغن بنفشه و روغن نیلوفر نیم گرم بر چشم نمایند و آنچه از جدری یا جراحت یا حرق نار افتد بسوی بیخ اهداب نظر کنند اگر جلد محترق و مسام منعدم شده باشند لا علاج بود و اگر مسام فاسد و جلد محترق نشده باشد بسیار عنصل بسوزند و خاکستر او و خاکستر قیصوم و گل ارمنی سوخته هر واحد یکدرم فرفیون تازه دو حبه شادنج عدسی پنجدرم باریک سایند و بیخته اکتحال خفیف بدان نمایند حتی که میل مانند رائحه او متعلق گردد پس اگر ازین کحل متغیر گردد استعمال او ترک کنند و تبرید چشم لو بشیاف ابیض و برود بنفسجی نمایند و آنچه بسبب تاکل و سلاق باشد تدبیرش مسطور شد و بعد استعمال ادویه محلله و شیاف دینرج بحجر ارمنی اکتحال نمایند که بسیار نافع ست انتثار حادث از خلط حاد را و مصلح خلط و مقوی عضو ست و شیخ میفرماید که اکتحال بسرگین موش محرق و غیر محرق بعسل خصوصا برای انتثار سلاقی نافع ست و محلل خلط ردی جفن ست و آنکه برای ریختن مژه که با سرخی و خارش شدید و تاکل اشفار باشد بتجربه رسیده این ست که انار را با جمیع اجزای او در سرکه بپزند تا مهرا شود در موضع علت بچسپانند و بعضی گویند که این دوا از مسکنات حدت صفرا و منبت اهداب ست و آیین کحل تالیف حکیم کبیر علیخان از مجربات خسته خرما خسته هلیله زرد هر دو سوخته سنبل الطیب حجر لاجورد شسته هر یک سه ماشه حضض چهار ماشه آب گشنیز سبز حل یکرده بکار برند و اقلیمیا قلقطار زاج مساوی سایند نیز معین روییدن شفار ست و بقول ایلاقی زبل الفار سرگین بز خاکستر قصب مساوی اکتحال کردن نافع ست و اگر در اجفان غلظ باشد آنرا نیز زائل کند و اگر اثمد رصاص محرق یکدرم نیم درم توبال نحاس زعفران گل سرخ مرمکی سنبل الطیب کندر دار فلفل یکدرم ربع درم خسته خرمای سوخته سه چند جمله ادویه بسایند بروغن بلسان آلوده استعمال کنند شعر بروید و بملاح چشم طفل و غیر مکند علی بن زین گوید که چون انتثار اهداب دائم باشد مؤدی بناصور میگردد و ابساست که در بینی سوراخ میکند و ازان ریم بر می آید و ایضا امین الدوله گوید که علاج آن تاخیر نماید چون مزمن گردد مؤدی بناصور میگردد و در کتاب الرحمه مسطور ست که اگر رصاص با روغن زیتون یا روغن کنجد بر سنگ بسایند تا که روغن غلیظ گردد و طلا نمایند موی پلک بروید و غیره بروید

شعر منقلب و شعر زائد

شعر منقلب آنست که موی مژه بر موضع خود بروید و سر آن از گون بسوی داخل چشم باشد و هنگام حرکت پلک در چشم بخلد و ازان اشک براید و بدان سبب چشم ضعیف و مستعد قبول مواد گردد و ازان سبل و دمعه و حکه و حمرت و نخس و ضعف بصر عارض شود و شعر زائد آنکه موی زائد در باطن جفن اعلی بر غیر موضع مژه بروید پس اگر مستقیم بسوی چشم بود در چشم بخلد و ضرر بصر رساند و اگر منقلب بطرف بیرون باشد مضرت کثیر بصر نرساند بلکه بر حدقه آویخته بود و هنگام رویت اشیا بر ظاهر آنها خطوط سیاه دیده شود و سبب تولد شعر منقلب و زائد کثرت رطوبت عفن غیر شدید الرداءت و بی حدت و لذع ست که در مسام پلک و نزد اشفار جمع گردد و بعضی سببش کثرت ابخره ردیه متولد از رطوبات عفنه مجتمعه در جفن و بعضی رطوبت فاسد غیر عفن نوشته اند و اکثر صاحبان این عارضه پیران و در مستان و بلدان رطبه هم میرسد و عسر البرء بود و بیشتر در جفن اعلی می افتد و بقول بعضی سبب شعر منقلب اکثر غلبه یبوست یا رطوبت یا کجی ثقبه مسام بجدی که نفوذ نماید دران باستقامت علاج بعد از نضج ماده تنقیه بدن و دماغ بمسهل و حب ایارج و شبیار یا مطبوخ افتیمون و حب قوقایا و حب اصطمخیقون یا مطبوخات دیگر بسر دارو مثل تربد و غاریقون و ایارج فیقرا یکدرم نیم درم نمایند و اگر مزاج گرم باشد بمسهل مناسب آن و حب هلیله تنقیه کنند و اطریفل و مربای هلیله و هلیله زرد با شکر و اسطوخودوس بخورانند و غرغره و سعوطات و مضوغات

مثل غرغره بایارج فیقرا و کحل بآب گرم و سعوط فلفل و کندش و مضغ مصطکی و قرنفل و جوزبوا در مزاج بارده و ایلیله زرد و کابلی در مزاج گرم و ریختن آب از دهن عمل آید و گویند
که فصد عروق راهین در جمیع انواع نافع ست و بهر تقویت سر و چشم و تحلیل رطوبت عنبر بویند و اصلاح غذا و تقلیل آن نمایند و از تناول مرطبات مانند امراق و فواکه رطبه و اغذیه غلیظه
و آشامیدن آب بسیار و امتلاء و تخمه و جماع احتراز کنند و بعد از تنقیه برای تحلیل رطوبت موجب مرض اکحال حاده منقیه مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و اخضر حاد
و دینارج استعمال نمایند و اگر با آن دمعه یا اخلاط فاسده باشد شیاف ابیض بکار برند و اگر ابقر و ربع وزن آن اثمد هر دو را سابیده اکتحال نمایند نفع بلیغ نماید و اگر توتیا سه جزو نوشادر یک جزو
هفت جزو و حضض یازده جزو تنکار بیست جزو و عسل و سرکه در ظرف مس با چوب مغیلان بسایند و شیاف ساخته استعمال نمایند برای این مرض و اکثر امراض چشم مفید ست و اگر نوشادر ایلوه گیرو گل چیکنی
منسل کنیری سجی لوته از هر یک یک ماشه خوب سابیده مثل سرمه در چشم کشند بر بال و نیز با منی را مفید و مجرب ست و اگر زلوی کلان یکی دیگیرند و بر زمین بگذارند که روان گردد
پس هر دو دم آن از هر دو سو انگشت بخشش نمایند تا بمیرد و در آفتاب خشک کرده در پنبه بپیچند و فتیله سازند و در چراغ روغن سیاه انداخته بفروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند
بهر منع روییدن شعر زائد و نیز نشیمن آن مجرب بعضی اطباست پس اگر این تدبیر کفایت نکند موی را برکنند و بنوشادر بخارند و شیر انجیر و خون ضفدع سبز یا خون قراد شتر یا خون
قراد سگ بر موضع نتف بمالند و طلا کنند و طلای خون قنفذ و زهره آن خشک کرده با آب دهن صائم حل کرده و یا جندبیدستر افزوده برسه مساوی گرفته با آب دهن زنده [illegible]
نیز مفید ست و کذا زهره خفاش و زهره کرگس نافع و گاهی از این جمله زهر ها و خون قنفذ و جندبیدستر شیاف بشکل فلس ماهی ساخته و در سایه خشک نموده وقت حاجت با آب دهن
روزه دار یا شخص ناشتا حل نموده استعمال می نمایند و نیم ساعت صبر میکنند و از معالجات جید آنست که زهره قنفذ و خاکستر خفاش و جندبیدستر اجزای مساوی [illegible] سوده
بخون کبوتر سرشته قرص سازند و استعمال نمایند و کذا زهره کرگس با خاکستر مذکور یا با نوشادر یا با آب گندنا خصوصا که بر آتش چند جوش خفیف داده باشند و اگر رماد صدف [illegible]
بهتر ست و ایضا نخاله حدید زنگ خورده با آب لیمون بر موضع نتف طلا کرده یکساعت بگذارند و همچنین هفت مرتبه متواتر طلا کنند بسیار مفید ست و اگر بعد نتف خون [illegible]
زعفران و خون فاخته سابیده طلا کنند یا بیضه مورچگان مالند مانع انبات شعر گردد و خاکستر سم خر با آب گندنا یا قطران یا زهره هدهد و خاکستر ماذریون همین منفعت دارد
و آتش [illegible] و غیر سوخته بسرکه کهنه حل کرده بر موضع نتف شعر طلا کردن مجرب ست و یا سهاگه تیلیه باریک سابیده در آب لیمو کاغذی تر کنند و فتیله آب لیمو خشک گردد
سهاگه را باریک سابیده بعد از آنکه موی را کنده باشند بانگشت بمالند و اگر زبد البحر بلعاب اسپغول سرشته طلا نمایند تخدیر موضع و منع انبات شعر کند و اگر موی را بکنند
و فی الحال خون اشتر و روغن کچله بران مالند و تکرار عمل نمایند همین عمل دارد و یا زعفران یک مثقال کافور نیم دانگ سابیده بعد از قلع مو بران موضع ضماد کنند و طلای خون ضفدع سبز
خون کنه سگ خاکستر ماذریون درهم آمیخته نیز نافع ست و کذا طلای موضع نتف شعر زائد بخون حربا و خاکستر زلو بسرکه آمیخته و زهره کفتار و خون یربوع و شیر سگ
و آب شاهتره و صمغ آمیخته و مغز سر خفاش و خون جردان و قنه مطبوخ که مثل عسل گردد هر واحد مانع انبات شعر ست و کذا اکتحال آبنوس و خون خرس خشک کرده سابیده
و زلو در کوزه رصاص نهاده تا آنکه بمیرد و بعده سابیده هر واحد بعد نتف شعر مفید

اقوال مجربین

شریف گفته که راسخت را گرم کرده هفت بار در آب کشنیز سبز سرد نمایند
و باریک سابیده از پارچه بگذرانیده شعر زائد را برکنده خوب بمالند که دیگر بار عود نمیکند و مجرب ست و سویدی گوید که اگر صدف بزرگ در کوزه کرده گل حکمت نموده سوخته بر شعر منقلب
مکرر بمالند موی را بسیار باریک نماید که تخس نکند و مجرب من ست و گویند بعد نتف مو نوشادر بزهره بز مخلوط کرده در چشم کشند و ذرور برگ سوسن سفید نیز مفید گفته اند
و حکیم علی در مجربات خود می نویسد که بعد کندن موی زاج سابیده یا توتیا و زنگار با هم سابیده و یا زرنیخ سوده بمالند و اگر وزغه در سفال آب نادیده بسوزانند و خاکستر آن
بمالند در منع بر آمدن موی بغایت قوی بود و گویند که اگر در یک سیر سرکه دوازده عدد دیوچه اندازند و در شیشه کرده زیر سرگین اسپ دفن کنند و بعد چهل روز بر آورده موی چشم و دیگر
جای برکنده سرکه مذکور را بمالند باز موی بر نیاید و جالینوس گفته که اگر صدف صغار سوخته سابیده بقطران آمیزند و بر موضع نتف شعر طلا کنند دیگر نروید و مجرب ست و ثابت ابن قره
گفته که علاج غریب آنست که ارضه و نوشادر و سم خر سوخته مساوی سوده بسرکه کهنه بسرشند و بعد نتف بر موضع آن طلا نمایند و شیخ این را مجرب نوشته و بقول صاحب حاوی زهره صدف [illegible]
و مصطکی و قطران مساوی کوفته بیخته با شراب انگوری آمیخته سابیده اکتحال نمودن نفع بلیغ می نماید و قوطوس گوید که موی زائد در روز یازدهم یا بیستم برکنند و در ساعتی که شعر زائد را قلع نمایند
زرنیخ یا [illegible] و زلو را در کوزه گلی سوخته خاکستر آن را سحق نموده اکتحال نمایند که دیگر نمی روید و طلای شحم افعی بعد نتف مو بالخاصیت مانع نبات شعر نوشته اند و طبری از بعض متقدمین نقل کرده که اگر موی زائد
از منقاش طالیقون نتف نمایند خاصیت اوست که دیگر بار نروید و بعد از آن کحل توبال که از روسختج طالیقون و توبال حدید و حجر معروف بباد زهر و یا عوض او حجر المسن سوخته و خاکستر [illegible] بقیه مرغ

و صدف سوخته و توتیای کرمانی و سرمه صفهانی مساوی سوده بحر ریخته ساخته باشند اکتحال نمایند که تجربه رسیده و حنین گفته که موی انبت منقلب از منقاش مذکور روز یکشنبه قبل طلوع آفتاب
در اول ماه برکنند پس آن موضع بزهره بز بمالند که دیگر بار عود نمیکند و شیخ داؤد گفته که هرگاه علت کهنه گردد ادویه وصفیه کمتر نفع میکنند واما قبل از زمان اکثار آنها مع توالی استفراغات
فائده میکنند واین شیاف در ضفدع کثیر النفع و مجرب ست بگیرند خاکستر صدف زجاج محرق علیق محرق هر واحد یکجزو صباره اقلیمیا فضی سفیده قلعی ارزیز هر واحد نیم جزو آرد باقلا ربع جزو
پوست بیضه سوخته مروارید محلول هر یک عشر جزو خوب بسایند و بخون ضفدع و قطران و آب برگ صباره شیاف سازند و خشک کرده بعد نتف مکرر استعمال نمایند و گویند که دلک بعصاره بیخ
دمحان سنگ پشت و خون ضفدع مع خاکستر ذیعون نیز نافع ست و اگر ازین تدابیر فائده نشود یک یک بر داشته موی انبت را یک یک بکنند و بیخ آنرا بسر سوزن باریک که سر آن کج بود و اگر
سوزن از طلا باشد بهتر بآتش گرم نموده داغ دهند و در یک نوبت دو یا سه مو را داغ نمایند و باقی را بگذارند تا موضع داغ آن چاق شود پس بهمین طور باقی را داغ نمایند و در آن هنگام
چشم را از خمیر سرد نموده پر کرده باشند تا گرمی بچشم نرسد و بعد از داغ بسفیده بیضه مرغ و روغن گل موضع نتف را اطلا کنند و در چشم چکانند و گاهی دو سه بار حاجت تکرار داغ افتد و بعد از آن
دیگر عود نمی نماید و اگر موهای بسیار باشد صاحب آن از تشمیر نجات می یابد و الا تمام عمر در اذیت میباشد و تشمیر قطع جلد باطن جفن بست و دوختن آن موضع و گاهی شعر منقلب را برداشته بمصطکی
یا راتیانج یا صمغ یا دبق یا اشق یا سریش و یا قنه یا قفر الیهود یا صبر و انزروت و کثیرا و کندر محلول بسفیده بیضه با موهای طبعی میچسپانند و بعضی علاج آنرا شش قسم تقسیم
نموده اند یکی اکتحال با کحال حاده بعد تنقیه دوم قلع سوم داغ آن چهارم تشمیر پنجم التصاق با موهای طبعی و این همه مسطور شد ششم نظم شعر و طریقش در اکثر کتب
مسطورست و دران کلفت بسیار و ازاله مرض غیر متیقن بود ازین جهت ترک ذکر آن انسب بود

التصاق اشفار

یعنی بهم چسپیدن مژگان و سببش رطوبت غرویه است و اکثر این علت با رمد عارض میگردد و عرض آن باشد و بعد از رمد نیز حادث شود بجهت اندفاع ماده نضیجه
منعقده و غرویه بسوی جفن علاج انزروت بشیر خر پرورده و نبات سفید از هر واحد یک جزو کف دریا ربع جزو باریک سابیده بر موضع آن بپاشند

بیاض اهداب

یعنی سفیدی موی مژگان و آن مضاد ضعف بصر ست و سببش یا دی رطوبت لزج ست بجهت کثرت بلغم و برودت مزاج و بعضی سببش غلبه یبس نیز نوشته اند و فرق فیما بین از وجود آثار امتلا
در رطوبی و لاغری و خشکی جفن و باریکی مو در یبسی توان کرد و گویند که این بیاض بالطبع عارض نمیگردد چنانکه باقی موهای بدن را عارض میشود بهر آنکه بسبب صلابت قوت محل مو آن
رطوبات مشیبه اکثر قبول می نماید علاج در بلغمی بعد نضج مسهل بلغم و حب ایارج و شبیار تنقیه بدن و سر نمایند و در هر هفته یکبار تنقیه کرده باشند و بعضی گویند که تنقیه بهلیله کابلی
و غاریقون و ایارج فیقرا بعد از نضج تام و بعد از ان تا پنج روز تناول اطریفل شش درم وقت خواب و غرغره با ایارج فیقرا و مضغ مصطکی و قرنفل مفید ست و مداومت تجهیل مربی هلیله و مربی
و اطریفل با گلقند نافع و اجتناب نمایند از تناول امراق و فواکه رطب و بقول حاره مانند تره تیزک و صعتر و پودینه و جمله البان بسیار مضر اند و شقایق النعمان تنها یا بزیت یا بیه بر سوده بر هدب بمالند یا حلزون
را با حیوانی که در جوف آنست سوخته و یا فندق سوخته بشحم خرس و پیه بز صحرائی سرشته بر اشفار بمالند و گویند که چون بندق را با پوست او سوخته باریک سوده بر یافوخ طفلی که مژگان او سفید باشد بمالند
سیاه شود و بقول انطاکی اکتحال بخسته خرمای سوخته منبت و مسود اشفار ست و بعضی گویند که اگر حجر البقر را سوده بشراب سرشته بر موضع بیاض جفن طلا نمایند موی سیاه برویاند و اکتحال بسر کلاغ مخلوط بزهره بز خروس
موی مژه را سیاه میگرداند و میل الکحل بوشنا آلوده بر اشفار مالیدن تحلیل رطوبت میکند و آنچه از یبس باشد در ترطیب مزاج و فربهی آن کوشند بنوعی که در امراض یبسی بارها ذکر یافته و شقایق النعمان اهداب [illegible]

غرب

و آن ناصور ست که در گوشه چشم جانب بینی افتد و اشک بی اختیار آید و بقول بعضی غرب خراج کوچک ست که در ماق اکبر بهم رسد و چون منفجر شود اکثر ناصور گردد و بعضی گفته اند که غرب در حقیقت
خراج و ضربه موق اکبر ست قبل از انفجار و گردیدن ناصور و استعمال لفظ غرب بر ناصور مذکور بطریق مجاز ست و اولی بعکس این ست بجهت عدم شهرت اسم خاص سوای غرب برای این ناصور بخلاف خراج که
قبل از انفجار گردیدن ناصور آنرا اخیلوس نامند و جالینوس اطلاق اسم دبیله برین خراج نموده و هر چند فی الحقیقت دبیله نیست و هم او گفته که گاهی در ماق چشم خراجی عارض میشود که چون انگشت
بران گذارند غائب گردد و چون بردارند عود نماید و رنگ آن همرنگ جسد بود و دو می که آنرا اخیلوس نامند نوعی از انست که سیلان می یابد آنچه در انست بسوی بینی خصوصا وقتیکه چشم را با انگشت بمالند
و نوعی از انست که سیلان نمی یابد آنچه در انست بسوی انف و چون سیلان نیابد متعفن گردد و بطول زمان بمنزله ناصور شود و بالجمله سببش وقوع ورم یا بثره است در موضع مذکور بجهت

انصباب مادهٔ بورقی مادر دی الکیفیت از سر بسوی آن موضع و اجتماع و تقیح و تفجر آن و بیشتر این مرض از جهت رطوبت صبیان را و در ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و یا از خارج موقی افتد
و آن سالم ست و یا از تحت جلد یک جفن یا هر دو و گاهی منفجر میگردد بجانب بینی از ثقبه که درمیان بینی و چشم ست و گاهی منفجر میشود از زیر جلد بینی و گاهی انفجار می یابد بسوی چشم بالجمله بعضی
از ان ظاهر بود و بعضی غائر بباطن و گاه منفجر و گاه غیر منفجر میباشد و انچه منفجر گردد سبب آن مادهٔ حاد ست و انچه غیر منفجر بود سبب آن مادهٔ غلیظ متحجر ست و گاهی در چرک آن خباثت
بحدی میباشد که غضاریف چشم را فاسد و سیاه میگرداند و بخورد و از فشردن آن چشم پر از چرک گردد و بعد انفجار آن خراج التیام او مشکل ست و از علامات غرب ست که چشم
و نزد امتلای آن از مده شبیه بورم کوچک ظاهر شود و انچه از ان و هن ظاهر دارد سیلان می یابد از ان چرک فاسد میگرداند لحم را و انچه انفجار او از داخل باشد از چشم رمص شبیه بمده یعنی سفید
املس معتدل القوام مندفع گردد و از فشردن جفن اسفل چرک و صدید جوشیده بر آید و چشم از چرک پر گردد و بسا ست که چشم را فاسد گرداند بدوام امتلای مده و انچه از زیر پوست
اجفان بود فاسد گرداند غضاریف آنرا و از نهادن انگشت بر بالک مانند ریم بیرون آید و انچه بسوی بینی نفوذ نماید از منخرین یا از دهان مده بر آید و بر آمدن ریح از موضع ناصور هنگام
بند کردن بینی و حصر نفس نیز از علامات نفوذ او ست و بسا ست که بسبب خباثت شدید تمامی استخوان بینی را فاسد و سیاه گرداند و بخورد و انچه از ان سیلان می یابد بسوی چشم عارض میگردد
از ان در چشم وجع بدون سببی و سیلان اشک از ماق و چون بفشارند چرک از ماق بر آید و انچه ظاهر بود حجم آن محسوس میگردد و انچه غائر بباطن باشد ورم آن بلندی نباشد و غرب کهنه نکند
بادر بود و بمشارکت آن چشم پیوسته دردمند باشد و غرب کثیر العمق غائر فاسد میگرداند استخوان را و نشان فساد استخوان آنست که چون گوشت آنرا جدا کنند و بر استخوان میل بکشند اگر
درشت یابند زیرا که سطح استخوان صحیح املس میباشد و میل بر ان می لغزد **علاج** اگرچه علاج این مرض بجهت رقت لحم ماق و رطوبت عضو و بودنش ممر فضول و دوام حرکت و قوت
حس او و عدم تحمل ادویهٔ قویه دشوار ست لیکن سزاوار انست که مهمل نگذارند بلکه قبل از استحکام مبادرت بعلاج او نمایند و تنقیهٔ بدن و دماغ و ناحیهٔ چشم از مادهٔ محدثهٔ آن بفصد سر
و حجامت قفا و میان دو شانه و مسهل و حب ایارج و قوقایا و لوغاذیا کنند و خوردن ایارج فیقرا چند روز بهم بعد تنقیهٔ عام کثیر النفع ست و بعد از ان اطریفلات و هلیلهٔ مربی
و مانند آن بخورانند و استعمال غراغر و سعوطات بسیار نافع ست و اگر مادهٔ حاد باشد بعد از فصد و نضج بمطبوخ معتدل مثل طبیخ بنفشه و غیره مسهل و حب هلیله دهند یا طبیخ فواکه و حب
بنفشه تنها یا با ایارج فیقرا استعمال نمایند و اصلاح و تلطیف غذا کنند چنانچه قانون علاج قروح و لوازم ست تا که فضول و رطوبات کم گردد و قبول اندمال با آسانی نماید و از جمیع اغذیهٔ
غلیظه مبخره بسوی سر اجتناب واجب ست و در ابتدای خراج پیش از انفجار شیاف مامیثا و زعفران و مر و صبر و صدف سوخته جمله یا هرچه ازینها میسر آید سوده بآب کاسنی صحرائی یا [illegible]
سرشته طلا نمایند و یا زراج بعسل و یا اشق و مومیا بعسل بر ان گذارند و ایضا جوز الزنج و مر و جمیع قوی التحلیل استعمال نمایند تا باشد که ازین تدبیر ورم باز ماند و اگر ماده جمع شود و درد و الم پیدا کند محتاج
بنضج خراج باشد درین صورت کندر و زعفران بآب حلبه ضماد کنند یا حلبه و تخم کتان طلا نمایند و دیگر ادویهٔ منفجره مثلا مغز نان گندم مع تخم مرو کوفته یا مع کندر و شیر زنان و یا
زعفران بآب سه تیز کوبیده یا مرصاف یا ثلث وزن آن صمغ عربی بزهرهٔ گاو سرشته بر ان بچسپانند و حرکت ندهند تا آنکه جدا گردد و ضماد انجیر مع نطرون قوی ترین منفجرات ست
و عنب الثعلب با سوده جوشانیده ضماد کردن نیز غرب را منفجر نماید و اگر مغز نان گندم آمیزند بهتر باشد و اگر سنه کوفته با عسل سرشته بر نهند نضج و انفجار غرب نماید و کذالک سکندر با
سرگین کبوتر سرشته و کذا زراج سوده و سکبینج بسرکه حل کرده و مقول بوبس حلزون مرکی صبر سرشته مساوی سوده مکرر طلا کردن افضل علاج غرب ست قبل انفجار و بعد آن بود و اگر انفجار
عوض حلزون گیرند نیز در غرب پیش از انفجار و بعد آن مفید و معمول استاد مرحوم ست و اگر خراج صلب و غلیظ باشد و منفجر نگردد بران گندم مکفر و تخم حلبه نیم جزو و تخم مرو یکنیم جزو
کوفته در آب بپزند تا مهر گردد و مثل هریسه شود پس بران قدری شیر تازه دوشیده بریزند و برهم زنند تا مانند مرهم گردد بر صلابت برادوه ضماد نمایند که منفجر گرداند و اگر
قوی تر خواهند ادویه را در شیر بپزند و شهد خالص نیز اضافه کنند و همین معمول ست و الا با آهن بشگافند پس فتیله مرهم زنگار نهند و بعد نقای آن ادویهٔ مجففه استعمال نمایند
و رازی گفته که من معالجه نمودم غرب را اولا بانچه معالجه می نمایند ورم را از ردع و تحلیل و اگر ازین فائده نشود معالجه نمایند بچیزی که باعث انفجار گردد و چون منفجر گشت معالجه
قرحه نمایند بنحویکه در باب قروح مسطور گردد و اطبا استعمال می نمایند در ان مامیثا و زعفران و برگ سداب بآب رماد و صدف محرق با انچه در جوف او ست مر و صبر و در
مقام دیگر گفته غرب مادامیکه خراج باشد یعنی ورم و تقیح نیافته معالجه بجوز الزنج و دو مر و مانند آن از اشیای قوی التحلیل نمایند و چون منفجر گشت معالجه بمرواتما قیا
و زنگار و انزروت و مانند آن نمایند و چون مزمن گشت بداغ و نقب و قلقدیس نمایند تا آنکه عظم را فاسد نگرداند و جالینوس در کتاب معالجات گفته که گاه بعلت
نزد ماق اکبر خراج کوچکی بسیار ست که منفجر میگردد بدون لذع و این بناحیهٔ چشم میباشد و لهذا دشوار ست برء آن و لیکن سزاوار ست که مبادرت نمایند در مداوای آن

بادویهٔ محلله که دران لذع و حدت نباشد زیراکه حدت باعث الم و زیادتی ورم میگردد و ازینجهت دشوار میباشد برآمدن ازینجهت ممکن نیست معالجهٔ آن بادویهٔ ضعیفه که
سودی نمی بخشد و لهذا بطول می انجامد. **بالجمله** بعد ازانکه غرب منفجر گردد قانون علاج او آنست که اولا تنقیهٔ ابدان نمایند متوجه معالجهٔ او گردند و آنچه غرب را تنقیه دهد آنست که
بگیرند دو رگ باطن قصب یعنی آنچه درمیان نی نزدیک بندگاه مثل پنبه سفید میباشد خصوصا گی که قریب بیخ آنست و غلیظ تر بود و در عسل فرو برند و براورده برغرب نهند
که تنقیهٔ آن کند پس موضع را بآب فتح در ماء العسل تر کرده بشویند و باشد که دیگر بار این رگ میانهٔ نی خشک باریک سفوف کرده پاشیدن کفایت کند و خبازی و نمک خاییده برغرب نهادن
بنکر نیز ناصور را پاک کند و اگر ارادهٔ اندمال آن باشد برگ خبازی تنها بران نهند و یا صبر مصطکی دم الاخوین انزروت سرمه شب یمانی هر واحد یکجزو کوفته بیخته بآب کاسنی تر
حل کرده بعد فشردن غرب در چشم بچکانند سه قطره که فاصله میان هر قطره یکساعت زمانی باشد و در بعضی نسخه گلنار و مازو زنگار ربع جزو نیز داخل ست و گفته که ادویهٔ خشک سوده
موضع منفجر را بدان کبس نمایند و یا سفیداب قلعی گلنار فارسی هر یک دو درم دم الاخوین مر صاف هر یک یکدرم انزروت بشیر خر پرورده یکنیم درم کنند نیم درم کوفته بحریر بیخته
خوب سحق نموده بر موضع غرب ذرور نمایند و رفاده بران بندند و یا شیاف غرب بشیر دختران حل نموده در موق سه قطره بچکانند و فیما بین این قطور و ذرور زمانی صالح فاصله باشد
و یا چرک ناصور را از پنبهٔ کهنه پاک کنند و مونگ خاییده یا پرسیاوشان خاییده بران بندند و استخوان سر گربه که در زمین نهایت چهل روز دفن کرده باشند سائیده ذرور نمایند
و همچنین ذرور استخوان سوخته سر انسان نیز مفید بود و آب برگ توری خصوصا جنگلی در ناصور انداختن بغایت نافع ست و ذرور بابونه نیز برای غرب منفجر مجرب نوشته و یا زنجبیل را با لعاب
کودک بسایند و خشک کرده باریک سوده در ناصور افشانند بعد فشردن و پاک کردن آن و یا عسل و زاج و یا آس و یا صمغ بطم و بزرکتان سائیده فتیله ساخته و یا نطرون شب یمانی هر واحد
نیم درم کندر و مر هر واحد یکدرم سوده در غرب پر کنند و ضماد خاکستر چوب انگور بعسل آمیخته و یا نیلوفر تنها یا بسرکه سرشته و یا جاوشیر و روغن جوز و یا بارتنگ مخلوط بنمک و یا توت
بیخ کبر و یا عصارهٔ برگ او و یا آرد خندروس بآب پخته نیز نافع غرب ست و **بقول** سید جرجانی آب سداب تازه بآب انار ترش آمیخته چکانیدن بغایت مفید ست و بواسطت
بران ریزش مایل میکند غرب او یا برگ سداب تر یا خشک بآب انار ترش سائیده فتیله آن بسوراخ غرب بعد پاک کردن از ریم فرو برند که اندمال و اصلاح لحم میکند لیکن در ابتدا سوزش
می آرد و بعد ازان ساکن میکند و فتیلهٔ از زنگار معقود بکنند و اشق نیز نافع و نهادن مر تنها مفید بود و زردچوب یکجزو نانخواه دو ثلث جزو سوده پاشیدن مجرب ست و بعضی نانخواه
نیم جزو نموده و مر یکجزو افزوده اند و ایضا دوای مرکب از برادهٔ مس و شب و نوشادر نافع ست و از ادویهٔ بالغه زاج و صبر و انزروت و قشور کندر سوخته و مامیثا مساوی مسحوق گندهٔ است
و صبر تنها مع قشار کندر بستور و یا شهد خالص را بر آتش گذارند تا غلیظ شود قدری کف دریا و مازو باریک سائیده آمیزند و فتیله بدان آغشته در ناصور نهند و **بقول** الطبائی هند
دو پارچه سنگ جراحت گرفته روغن بیدانجیر بر یکی انداخته از دیگری بسایند چون غلیظ شود بفتیله آلوده در ناصور نهند و یا چند قطره روغن بیدانجیر در کتورهٔ پهول انداخته از
نوفل مسلم چندان بسایند که زنگ روغن خاکستری و غلیظ گردد بفتیله آلوده در ناسور نهند و یا چیکٹ چراغ که در دیوار میچسپد قدری گرفته بر پارچه نهاده چسپانید باشند و یا
برگ دهتوره خشک نموده باگل تنباکو مساوی در روغن گاو حل کرده بکار برند و یا چرک نی قلیان و افیون مساوی سوده فتیله کرده بنهند و یا سمندر سوکهه یا بریک سائیده بآب آلوده فتیله کرده نهند
و یا برگ نیب برگ کنار پیوندی سائیده بر پارچه آلوده بچسپانند و یا کتهه ایلوه بول سرخ مساوی سائیده بر غرب استعمال نمایند و یا زبان سنک سوخته بلعاب دهن آمیخته طلا سازند و یا گلو زردچوب
در روغن جوشانیده صاف کرده بدارند و قطور سازند و یا عدس مقشر و پوست انار کوفته بیخته چسپانند بهرگاه دهن ناصور بند شود دو درم کندر تخم کنوچ کوفته آرد گندم آمیخته بشیر دختران
یا شیر خر کیپه قدری زعفران آمیخته بروی گذارند یا دیگر ادویهٔ منفجره که مذکور شد استعمال نمایند و بعد کشادن دهن او ادویهٔ مدمله بکار برند و گویند که چون منفجر گردد بفشارند و چرک آنرا برارند و پر نمایند آنرا

جوز عتیق

بمغز جوز کهنه یا بروغن جوز که آنرا خاصیتی عجیب ست در اندمال آن و ایضا مو برگ آس بادو شاب سرشته خشک میگردانند آنرا و شیافی که درانی را بیج داخل ست و ذرور بول صبیان بسایند مجرب
بو علی سینا ست **انطاکی** گوید که آنچه در شعیره و حب الاجفان گذشت بکار برند و چوب خربق سیاه دران گذارند و بابونه بجوز کهنه و آب دهن روزه دار ضماد کنند و اذهر و اشنه
و آس شب و نطرون و کندر و زنگار بسرکه یا آب بارتنگ شیاف ساخته پر کنند و طلا نمایند و اگر عظیم گردد یا انفجار او بطی شود بطبیخ عدس و ماش یا بزعفران و مویز یا
بآرد جو و پوست خشخاش و حلبه ضماد کنند بعده معالجه بشیاف مذکور نمایند که آن مجرب من ست **محمد زکریا** گفته که صحت غرب بداغ ست و سخن دران خارج از مقصد مگر
انکه من یافتم برای او علاجی که در چند ماه صحت یافت بحدیکه مانند صحیح گردید و آن شیاف غرب ست که عند الحاجت بآب حل کرده ناصور را افشرده از چرک پاک نموده
سه یا چهار قطره ازان بچکانند و صاحب آن بران چشم بخوابد و باید که فاصله ما بین هر قطره زمانی صالح مقدار یکساعت باشد و روز دیگر نیز ناصور را افشرده شیاف را

دران بچکانند و همچنین تا یکهفته یا تا زمانی که ناصور را بفشارند و ازان چرک بر نیاید و بعد ازان ترک نمایند که تا چند روز خشک میباشد و بهتر آنست که اندازه نمایند غور غرب را
بمیلی که آن حال عمق نواصیر معلوم میکنند پس بر سر میل پنبهٔ نرم پیچیده در ادویه فرو برده دران گذارند خواه دوا سیال باشد یا ذرور خشک و باید که چکانیدن شیاف غرب وغیره ادویه
بعد تنقیهٔ غرب از چرک و گوشت فاسد باشد مثلا از پنبهٔ کهنه پاک نمایند و لحم فاسد آنرا بمرهم زنگار دور نمایند اگر متصل با جفان و غائر باشد و یا بقطع از صید اگر از اجفان جدا بود
و غائر نباشد پس آنرا بشراب قابض انگوری بشویند پس شیاف غرب محلول با آب مازو یا دیگر ادویه دران بچکانند و اگر چرک قلیل باشد و بیرون نیاید دو سه روز مهلت دهند
تا جمع شود پس بفشارند و بشویند و دوا نهند و چون استعمال دوا نمایند چشم را بعصابه بربندند و مریض حرکت نماید و بنشیند و اولی آنست که در ابتدای امر جمع کردن با بین ادویه
دوائیکه دران قوت قابضه و مقوی اجزای عین باشد مانند زعفران و اشنه بهر دو فائده یکی تضییق مسام بهر عدم نفوذ مواد بدان طرف بسهولت و منع از انجذاب دوم تقویت عضو
برای منع قبول موادی که محلل آنرا جذب کنند و آین سائر تدابیر در ابتدای انفجار ست و علاج مزمن آن داغ ست یا آنچه قائم مقام داغ باشد از ادویه حاده مانند استعمال
دیگ بر دیگ بطوریکه ناصور را بخرقه بخارند و فتیله مبلول به بول طفل را بدیگ بر دیگ آلوده دران فرو برند و یا زنگار را با شنجار و اشق یا بسرکه سرشته بفتیله در ناصور داخل کنند
و بعضی گفته اند که اگر استخوان را فاسد نگردانیده باشد باین دوا داغ دهند بگیرند خاکستر بابونه خاکستر اکلیل الملک خاکستر کرم از هر واحد یکجزو زرنیخ سرخ ربع جزو عفص دو جزو
زنگار معمول بنا شیدن سرکه برمس ربع جزو شادنج یکجزو کوفته بیخته سحق بلیغ نموده بران بپاشند و به بندند و گویند که چون کهنه و ناصور گردد علامتش آنست که چون انگشت بران
گذارند آنرا اصلب یابند که از زیر انگشت نلغزد درین هنگام واجب ست که داغ نمایند بمیل مدور الراس اگر از طلا باشد بهتر بود و آنرا در آتش سرخ نمایند و بگذارند بران بدفعات تا آنکه
بجوش آید اطراف آن و گوشت فاسد تمام سوخته شود و رطوبت خشک گردد و ظاهر گردد پوست فاسد از استخوان و بعد ازان معالجه نمایند بمرهم سفیداب و اگر بسوی بینی نفوذ کرده باشد
داغ نمایند تا آنکه داغ باندرون بینی برسد پس دران فتیله پنبهٔ کهنه بمرهم زنگار آلوده یکروز داخل نمایند و روز دیگر به پنبه تنها تا آنکه مندمل گردد و از داغ ادویه حاده داغ با آهن
اسلم العافیت ست و چون عفونت غرب باستخوان رسد و بادویه منتفع نگردد و شگافند گوشت فاسد مرده را دور نمایند تا باستخوان برسد پس اگر جوهر استخوان صحیح باشد و ظاهر آن سیاه گشته سیاهی آن بتراشند
و دوای مدمل لحم دران پر نمایند و به بندند و مدتی بگذارند و اگر استخوان را فاسد کرده باشد بر استخوان داغ دهند و بسا ست که محتاج میگردند که لحم فاسد را سوراخ نمایند تا آنکه
داغ باندرون آن برسد و لیکن احتیاط نمایند که میل بجانب چشم ننمایند بلکه دست را مائل بناحیهٔ انف دارند نه بناحیهٔ ماق که سیلان نیابد بطبقات چشم و سوراخ نمایند بجانب
بینی در غور بآلهٔ مدور الراس حتی که ثقبهٔ آن موضع متصل آن نافذ گردد بعد ازان بگردانند تا آنکه خون از بینی و دهان برآید که این نشان نفوذ آنست و درین وقت داغ او کامل
مع حفظ مقله حاصل گردد پس داغ دهند و ادویه دران بپاشند و به بندند و یا دران فتیلهٔ پنبهٔ کهنه از مرهم زنگار یا اشنان آلوده بگذارند و اگر گرمی شدت نماید
بصندل و مامیثا و آب کاسنی و آب حی العالم لطوخ سازند و روز بروز فتیله را قوی تر نمایند تا آنکه دهن جراحت وسیع تر گردد پس اندمال آن نمایند و گاهی بر آید
ازان پارچهٔ استخوان بدبو و بسا ست که بی نیاز میگرداند داغ از سوراخ نمودن و تا ممکن باشد بران اقتصار نمایند و واجب ست که چون داغ دهند و بران دوا
بپاشند بر چشم اسفنجه یا خرقه تا آب سرد تر نموده بگذارند یا خمیر دقیق به یخ سرد کرده و چون گرم گردد تبدیل نمایند تا گرمی داغ بچشم نرسد طبری گفته که استعمال داغ
در چشم خطر دارد و بعض افاضل از اوائل طریقی برای داغ غرب مقرر کرده اند که چشم از مضرت او سالم می ماند و ابو ماهر وصف آن نموده و آن این ست که بگیرند قمع مس
یا مانند آن و طرف اسفل آن که منهدم و هموار بود بر موضع غرب گذارند و اسرب گداخته در قمع ریزند و مریض چندان صبر کند که داغ بوجه اتم گردد پس قمع را جدا نمایند
و این داغ از محل ناصور تجاوز نمیکند و مریض صحت تام می یابد بعد ازان مراهم مدمله استعمال نمایند و بالجمله علاج او مثل علاج ناصور سائر اعضاست لیکن واجب ست
که ملاحظهٔ لطف مدارا در علاج آن نمایند و احتراز کنند از آنکه ملتحم سازند قبل از تنقیهٔ مده یا استخوان و هرگاه خواهند که جراحت بسته شود صبر کنند سوده گذارند تا خشک
و بسته شود و زاج سوخته و آبگینه مثل غبار سوده خشک کننده است و ادویهٔ تیز اگرچه در ابتدا سوزش می نمایند لیکن بتکرار استعمال عادت او شود و مضرت نرسانند

غده

بقول جالینوس لحمی ست زائد در ماق اکبر و نزد اکثر زیادتی لحم ماق اکبر ست از مقدار طبیعی بر سر ثقبه که میان بینی و چشم واقع ست و ازین جهت مانع فضول چشم مثل چرک و اشک
از نفوذ در ثقبه و جریان او بسوی بینی میگردد و کثرت حدوث امراض مادی در چشم لازم این ست و گاه تابع آن غرب میباشد و گاهی ازان تقلص جفن نزد موق عارض میگردد

و بقول شیخ گاهی این لحمه عظیم میگردد بحدیکه مانع بصر میشود و سببش اجتماع فضول غلیظ ست در ماق و بقول بعضی خون غلیظ بسیارست و گاه حادث میگردد از غرب که از کثرت رطوبات و امتلاء چشم لازم بود علاج بادویه ظفره معالجه کنند و اگر فائده نشود فصد قیفال و حجامت ساق نمایند و مسهل و حب ایارج و شبیار و قوقایا و ایارج جالینوس دهند و بعد تنقیه بدن و دماغ از خلط غلیظ اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر نمایند و شیاف احمر لین استعمال کنند اگر فائده نه بخشد ادویه حادّه اکاله مثل زنگار و کبریت و مرهم زنگار بران گذارند و باسلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و دینج و شیاف قیصر و شیاف زنگار اکتحال نمایند و یا زنگار نوشادر هردو مساوی با آب سایند بر غده گذارند و بران برادهٔ او ست نمایند و اگر ازین ادویه هم فائده نشود آنرا بصناره یا بمنقاش بردارند و بملایمت بالا اندکی بکشند و بمقراض ببرند لیکن مبالغه در قطع و استیصال آن ننمایند تا دمعه عارض نگردد و بعد از قطع زیره کرمانی و نمک خاییده در غرقه انداخته در چشم بچکانند و در و رصفر بران پاشند تا مابقی را فانی سازد و برای دفع اذیت زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل بهم زده برچشم گذارند و ببندند تا دو روز و هر روز صبح و شام تبدیل نمایند و اگر در چشم گرمی بهم رسد شیاف ابیض استعمال نمایند پس احمر لین پس اخضر حاد بعمل آرند و بعده بمرهم مندمل سازند

امراض اذن

یعنی بیماریهای گوش و آن بست و چهار مرض ست یعنی اوجاع اذن و ورم و بثرهٔ آن و طرش و وقر و صمم و دوی و طنین و صفیر و قرحه و اکله و ناصور گوش و دخول هوام و تولد کرم در گوش و دخول آب و سیماب در گوش و سدهٔ گوش و سیلان رطوبت از گوش و انفجار دم و حکهٔ گوش و اورام بیخ گوش و قلاع اذن و رض اذن و انقلاع اذن و ضرب اذن

الگون گوش باید دانست که حس سمع موقوف بر عصبه مفروش در صماخ ست و آن عصب در احوال سمع مانند جلیدیه ست در احوال ابصار و صماخ مثل ثقبهٔ عنبیه است و منفعت گوش ادراک مسموعات ست و آنرا اصناف امراض ثلثه از سوء مزاج و تفرق اتصال و مرض ترکیب عارض میگردد و اکثر از امراض او حمیات صعب حادث میشود و کسیکه خواهد که گوش او از آفات و امراض محفوظ ماند لازم ست که مدام اعتنا نماید بحال گوش و پرهیز نماید از گرمی و سردی و ریاح بسیار و بارد و سموم و گرد و غبار و دخان و اشیای غریبه از دیدن و حیوانات که داخل گوش نگردند و از صداهای هائله شدیده مانند صدای توپ و تفنگ بسیار و آواز عظیم نزد گوش و اجتناب نماید از تناول اغذیهٔ غلیظهٔ بارده مولد ریاح و سادهٔ بسیار و سکر پی در پی و اکل قدید و لحوم مملحه و عدس و باقلاء و بادنجان و مانند آن و تخمهٔ امتلاء خصوصاً خواب بر امتلاء و کثرت کلام و سخن کردن بآواز بلند و نعره زدن و قی بسیار و حرکات عنیفه و کثرت جماع و حمام بسیار و بیداری و ایضاً برای حفظ گوش چرک او پاک کنند و در هر هفته یکبار روغن بادام تلخ در ان بچکانند که این دوای عجیب ست در حفظ صحت گوش و هنگام خواب پنبه در گوش نهند و در هر سال تعاهد تنقیهٔ دماغ بحبوب ایارجات نمایند و واجب ست مراعات آنکه در گوش اورام و بثور و قروح پیدا نشود چه اینها مفسد گوش اند و چون علامات بثور در گوش از التهاب گوش و سرخی یابد شیاف مامیثا در سرکهٔ انگوری حل کرده در گوش بچکانند و در حال صحت نیز این ادویه در هفته یکمرتبه بچکانند که امان می یابد از نزول نوازل و اوجاع و اورام و بثور و قروح و چکانیدن زیاده محلول در روغن بادام تلخ یا روغن استه زردالوی تلخ حافظ صحت قوت سامعه و مقوی آنست و گویند که نهادن فتیله عسل غلیظ القوام و یا عسل بروغن بادام تلخ یا بروغن جوز یا بشحم بط آمیخته بفتیله آلوده و یا سکبینج مخلوط بشحم بط و یا قدر ماشقال شحم بط نیم مثقال آمیخته و یا از زعفران و گل سرخ و سنبل الطیب فتیله ساخته هر واحد منقی گوش و حافظ صحت آنست و قطور عصارهٔ افسنتین با زهرهٔ بز و روغن تلخ و روغن حنظل شحم حنظل را در روغن زیت کهنه یا روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و همچنین قطور عصارهٔ شبت و قطور میعهٔ سائله و روغن کندش که در روغنی از روغنهای مناسب جوش دهند و قطور عصارهٔ عنب الثعلب محلول در دهنی از ادهان مناسب امراض اذن از انافع و مقوی آنست و آنچه در گوش چکانند و یا از خارج بران گذارند باید که سرد یا گرم بسیار نباشد بلکه نیمگرم باشد و ایضاً ادویهٔ مبرّده یا مسخنه زیاده از قدر واجب در گوش استعمال نکنند و معالجهٔ جمیع امراض اذن بتدریج نمایند و کثرت ادویه قویه دفعةً جائز نیست که بسبب سام حار یا بارد مبهوتی میگردد و نیز باید که در امراض مادی تنقیه بتفاریق کنند و استعمال ادویه موضعیه از قطورات و ادهان و اضمده و اطلیه و نطولات و مراهم و غیرها بعد از یک هفته و بعد فصد و حجامت و مسهل و غیره هر یک بحسب واجب و خلط غالب باشد نه قبل از انها و در سوء مزاجات ساذج استعمال پیش از یک هفته در اول مرض جائز ست زیراکه درینجا خلطی غالب نیست که انتظار نضج و تنقیهٔ آن کرده آید ✣ ✣ ✣

اوجاع اذن

بدانکه درد گوش یا از سوء مزاج یا ورم یا بثور یا بسبب تفرق اتصال حادث شود و سوء مزاج یا حار بلا ماده باشد مانند آنکه بسبب هوای گرم یا ریح گرم بخاری از سیر

در آفتاب بایام سمائم عارض شود خصوصا هنگامیکه انتقال نماید از آن بسردی دفعةً و یا غسل نمودن بآب گرم و داخل شدن آن در گوش و یا داخل شدن آبی که بدان
قوت حرارت غالب باشد مثل کبریتی و نفطی وغیره و یا وضع ادویهٔ حاره بر گوش و یا عطار یا مادهٔ دموی یا صفراوی باشد و یا بارد بدون ماده بسببی از اسباب مضادهٔ اسباب مذکوره
باشد از هوای سرد یا ریح سرد چنانچه در فصل زمستان از وزیدن باد سرد شمالی اتفاق افتد خصوصا که انتقال نمایند بدان هر دو دفعةً از گرمی یا آب سرد یا آبیکه بدان قوت اشیای بارده غالب باشد
یا وضع ادویهٔ بارده و یا بارد با ماده ریحی بارد غلیظ مرتقی از معده یا منحل از فضول در سر بسوی گوش و یا خلطی چسپنده یا سوداوی در گوش حادث بسبب ورم و بثره در آن
یا اورام و بثور حاره یا بارده باشد و حادث بسبب تفرق اتصال مثل تمدد ریح و مدد و یا قروح و یا جراحات بود و از جملهٔ اقسام تفرق اتصال محدث اوجاع گوش ریحی است که
در گوش تولد یابد یا آبی است که در آن داخل شود و یا حیوانی که در صماخ داخل گردد و یا کرمی که در آن تولد یابد و گاه تفرق اتصال بعد سقطه و یا ضربه حادث میگردد و صعب ترین
اوجاع گوش وجعی است که از ورم گرم حادث بهم رسد از امتلا چون مادهٔ ردی بود و این باتپ لازم میباشد خصوصا وقتیکه مودی باختلال عقل گردد و اگر ورم در غضاریف خارج باشد
با آن وجع شدید نباشد و نیز بسیار خطرناک نیست و اقسام مذکورهٔ ماقبل گاه باشد که دفعةً هلاک میگرداند مانند سکته و آن اقسام جوانان را بیشتر از مشایخ بهم رسد و
ایشان را هلاک میگرداند و بسا است که بروز هفتم بکشد و اکثر مشایخ را آن ورم متقیح میگردد و لیکن جوانان را قبل از تقیح بیشتر هلاک میگرداند و اگر متقیح گردد و در آنجا علامات صحت
بود رجای خلاصی باشد و وجع گوش گاه با خارش و گاه بی خارش میباشد و خارش گوش که بعربی حکة الاذن نامند جدا ذکر خواهد یافت و بدانکه ورم سوداوی در گوش کم افتد
و اگر افتد منجر بسرطانیت گشته بهلاکت می انجامد کذا فی النبض الکبیر **طریق تشخیص** اسباب درد گوش باید که اول حال حدوث ضربه یا سقطه یا دخول آب یا حیوانی یا چیزی دیگر
در گوش بپرسند اگر اقرار کدامی از اسباب مذکوره کند سببش همان باشد و ایضا ورم و ریح گوش و لحوق گرانی گوش از هنگام دخول آب بر دخول آن و هیجان وجع نزد حرکت هوام
بر دخول آن در گوش دلالت کند و الا بسوی گوش نظر کنند اگر در گوش ورم یا بثره یا قرحه و خروج مده محسوس شود سبب او همین باشد و الا دست بر گوش و سر نهند و حال
شدت و خفت درد از مریض سوال کنند اگر ملمس گوش و سر گرم و رنگ گوش و روی و چشم سرخ نماید و درد شدید بگوید و تسکین درد از اشیای بارده حاصل شود سببش سوء مزاج
حار ساذج یا ریح حار بخاری یا مادهٔ حار یا ورم حار اندرون ثقبه باشد پس حال سبکی و گرانی گوش و نخس و ضربان بپرسند اگر سبکی و وجع ناخس و یا فتق و ارتفاع مثل
شعلهٔ آتش از گوش بسوی سر و خشکی لهات بیان کند سببش سوء مزاج حار ساذج یا ریح حار بخاری باشد پس اگر با وجود شدت درد و گرمی ملمس و سرخی گوش و چشم و روی
و سبکی گوش وغیره علامات سوء مزاج حار ساذج سوزش در گوش و چشم و روی و خشکی بینی و کرب و تشنگی و تسکین آن بمضمضهٔ آب سرد معلوم شود سببش تولد ریح حار بخاری
از رسیدن هوای گرم بگوش و مشی در آفتاب بایام گرما باشد و اگر با علامات سوء مزاج حار شدت گرمی در گوش و سر و درد در مؤخر سر تا وسط آن دریافت گردد سبب آن تولد
ریح مذکور از ریختن آب گرم و یا آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و ملحی بر سر و گوش خواهد بود و اگر مریض وضع دوای گرم در گوش بیان کند سببش حدوث ریاح مسطوره
از همان باشد و اگر با وجود آثار مذکورهٔ سوء مزاج حار تشنگی شدید و خفت درد بنوشیدن آب سرد و اشک در چشم معلوم شود و با این سوزش در فم معده بود سببش
تصاعد ابخرهٔ ریاحی از معده باشد و اگر با وجود گرمی ملمس و سرخی رنگ و شدت درد مریض گرانی گوش و سر بیان کند خصوصا هنگام سجود و درد با ضربان شدید بود
درد گوش از استیلای مادهٔ دموی باشد و اگر با وجود حرارت ملمس وجه و سر و شدت درد گرانی اندک با سوزش و صداع و استراحت برسیدن هوای بارد بگوید از مادهٔ
صفراوی باشد و اگر با علامات سوء مزاج حار و گرانی سر تپ گرم لازم و درد و ضربان در قعر گوش بشدت باشد و تمدد و سوزش و فتور سماعت و صداع منقطع وقتی بعد وقتی
یافته شود از ورم حار اندرون ثقبه باشد و اگر از گذاشتن دست بر گوش و سر گرمی ملمس معلوم نگردد و سرخی و شدت درد و نخس و ضربان و سوزش هیچ نباشد و بچیزهای گرم بالفعل
و بالقوة تسکین یابد و تقدم تدابیر مبرده شاهد او بود سببش سوء مزاج بارد ساذج باشد پس بپرسند که در گوش چیزی شبیه بحرکت باد یا دوی و طنین یا درد در مؤخر سر یا غثیان معلوم
میشود یا نه اگر گوید که در گوش حرکتی مثل حرکت باد و دود بطوریکه گویا چیزی بزور در گوش فرو میرود محسوس میگردد و ملاقات سرما و هوای بارد اتفاق افتاده بود سببش تولد ریاح بارد
از سرما یا باد سرد باشد و اگر گوید که دوی و طنین معلوم میشود و با آن سر گران و صداع بود سببش تولد ریاح بارد از فضول بارد در سر و گوش باشد و اگر گوید درد در مؤخر سر میشود و بعد یک حرکت سر
متعسر میگردد و اتفاق غسل با آب سرد شده بود سببش تولد ریاح بارد از ریختن آب سرد بر سر یا فرو رفتن در آن باشد و اگر غثیان بیان کند و دهن پر آب و اندکی صداع بود و از ریختن آب گرم
بر سر راحت یابد سببش ریاح بارد غلیظ متصاعد از معده باشد و اگر مریض اقرار هیچ یکی از علامات مستفسرهٔ مذکوره نکند از تقدم وضع ادویهٔ بارده در گوش سوال کنند اگر اقرار آن کنند

سبب تولد باد انهمین سبب باشد **و اگر** با وجود علامات سوء مزاج بارد ساذج در سر و گوش گرانی بیان کند پس اگر خواب بسیار آید و در بینی تری باشد سببش مادهٔ بلغمی باشد **و اگر** خواب کم باشد و منخرین خشک از مادهٔ سوداوی باشد و اگر با وجود گرانی تمدد پیدا بود سببش ورم بارد باشد **و اگر** این اسباب هم نباشد و در گوش خارش و دغدغه بود و احیانا کرمی از گوش بیرون آید سببش تولد دیدان در گوش باشد **انطاکی** گوید که وجع اذن نخس و ضربان ست و این از ذات عضو نادر باشد و از قبل دماغ و معده سیما یا یکی ازان اکثر بود و علامت مستقل خاص بدان سلامت دیگر اعضاست و آنکه بتغییر تناول طعام متغیر نگردد و علامت کائن از معده قوت درد هنگام خلو آن یا شروع طعام در هضم ست و غیر این هر دو و تغیر دماغ از دماغ بود پس اگر مادهٔ بخار باشد دوی و طنین عود و اگر خلط لذاع حاد باشد ضربان و نخس و تمدد و اشک و استلذاذ به مبردات بود و در بارد بعکس این باشد❊

علاج کلی اوجاع گوش

در جمیع اقسام آن از خوردن لحوم و نشستن در آفتاب و حمام گرم و مهب ریاح و قرب آتش و حرکات عنیفه و جماع و صیاح و کثرت کلام و اغذیهٔ مبخره اجتناب اولی بود و انکباب و نطول و تکمید بآب گرم مسکن جمیع اوجاع خصوص اعضای عصبانی ست و هرگاه جهت تسکین وجع شدید حاجت مخدرات افتد بهترین آنها شیاف مامیثا مع اندکی افیون در شیر زن حل کرده و بقول جالینوس افیون ادر روغنها حل نموده استعمال نباید کرد زیراکه بسبب غلظت روغن خوف آنست که افیون در گوش بچسپد و موجب مزید درد و الم گردد بلکه در شیر حل کرده چکانند که شیر بنابر رقت جالی و غسال مانع چسپیدن افیون میشود و باوجود آن در ارخا و تسکین نافعتر از روغن ست و باید که استعمال مخدرات بکتر وقت ضرورت کنند بهر آنکه کثرت آن موجب حدوث کری گوش ست و خاکستر افیون در تخدیر و تجفیف قویتر از افیون ست پس انجاکه درد شدید باشد افیون سوخته بقدر جند بیدستر آمیخته در گوش چکانند که جند مصلح آنست و هرگاه که ضربان و درد شدت کند و خوف تشنج بود پس لابدست از استعمال مرخیات زیراکه درد گوش مهلک ست بسبب قرب دماغ و در ارخا بهتر از روغن گاو کهنه چیزی نیست و بخور آب گرم تنها و با ادویهٔ مرخیه ملینه مثل بنفشه و خطمی و در ان پخته بتوسط انبوبه نیز مرخی و مسکن و مغنی از استعمال مخدرات ست و اگر چیزی مخدر بانند قلیلی بوست خشخاش مخلوط سازند انفع بود و قطور روغن گل در پوست انار پخته و کذا قطور آب بعر شتر یا سرگین اسپ و یا خر و کذا اهلوا در شیر زنان حل کرده گرم نموده و کذا مرهم شنجار در جمیع اقسام مجرب ست و قطور سفیدی بیضهٔ مرغ ممزوج بروغن گل نیز در تسکین درد گوش از هر سبب که باشد بی نظیر ست و کذا قطور موی انسان سوخته بروغن گل و کذا عصارهٔ اکلیل الملک بمیفختج و اگر خشخاش سوده آرد حلبه آرد برگستان بپزند تا مهرا شود و ضماد نمایند نیز تسکین درد نماید و قطور افیون زعفران مرسرخ نیز مسکن وجع حار و بارد ست و کذا قطور روغن قنب و آب برگ آن در هر دو مفید **گیلانی** می نویسد که آب سرگین بغل یعنی خچر آب پیاز هر دو مساوی زعفران بقدر ربع واحد کهرل کنند تا زعفران حل شود و صاف نموده نیمگرم در گوش چکانند و زمانه بران صبر کنند پس از پنبه پاک نموده بار دیگر چند قطره بچکانند و همچنین تا سه چهار نوبت بعمل آرند که بجهت تسکین درد گوش از هر قسم که باشد بغایت مجرب ست و در ازالهٔ آن تخلف نمیکند لیکن استعمال این دوا در اقسام درد گوش بارد معمول اقرب ست **بعضی** گویند که چون مس گرم کنند و در آب سرد نموده بخار آن بگوش رسانند تسکین وجع نماید و کذا اخولان چهار ماشه افیون یکماشه عسل پنجماشه بفتیله آلوده در گوش نهادن مسکن وجع شدید ست و کذا تقطیر شیر زنان وقت شدت وجع بمرات و اگر آرد گندم بشراب و زیت بپزند و گرد گوش ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل آن کنند در چند بار تسکین وجع نماید و کذا التقطیر فلونیا رومی محلول در سفیدی بیضه و روغن نیلوفر مسکن وجع شدید ست و آنرا جالینوس نقل کرده اند که چون سکون وجع دشوار گردد ماده را بسوی بیطوس یعنی بسوی دهن بغرغره فرود آرند و بقول ارسطو تعلیق دندان روباه طرف راست در وجع گوش راست و طرف چپ در درد چپ بر صاحب درد گوش مزیل درد ست **انطاکی** گوید که در اورام گوش استعمال مروخات اولی ست و الا قطورات و در اقسام درد گوش قطور رطوبت ماهی بریان عجیب و کذا نهادن پر قریب مقعد گنجشک مجرب نوشته

علاج درد گوش حار ساذج

واز ریاح بخاری تبرید از لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ مغز تخم تربوز و شربت نیلوفر بدهند و گاهی عرق شاهتره درین تبرید افزوده میشود و یا تبرید شیرهٔ کاهو و شیرهٔ کشنیز خشک و عرق بید ساده و نبات بکار برند و مهاوڑ در شیر دختر یا شیر و زن حل کرده نیمگرم در گوش چکانند و شیاف ابیض در شیر زن یا شیر دختر چکانیدن مفید بود و روغن گل با نمک سرکه جوش داده نیمگرم در گوش چکانند و ماء القرع و ماء الخیار در گوش چکانیدن نیز فائده میکند و روغنها و آبهای بارد مثل روغن گل و کدو

وبنفشه وخشخاش وآب برگ خرفه وآب برگ بید وآب بارتنگ وحی العالم وبرگ کاهو وبرگ کاسنی وگل سرخ تازه در گوش چکانیدن نیز فائده میکند واگر بار دهنهای کوزه
سفیدی بیضه مرغ ویا شیر دختران یا آب عنب الثعلب سفیدی بیضه وروغن گل وآب کدو شیر دختر وآب خرفه روغن گل وآب گل سرخ شکر آمیخته بکار برند نافع تر باشد
ودر صورت شدت التهاب قدری کافور نیز در قطورات مسطور داخل نمایند وگرداگرد گوش بصندل سفید وسرخ وکاهو وگلاب وکشنیز سبز طلا کنند واگر حرارت قوی باشد کافور
نیز افزایند وگاهی مامیثا درین ضماد داخل میکنند وگاهی عوض آن پوست خشخاش وگاهی رسوت میکنند وآب عنب الثعلب بجای گلاب می نمایند ویا سفیداب کاشغری
مرداسنگ حضض یکی سوده بروغن گل آمیخته ضماد کنند وعنب الثعلب گل خطمی گل بنفشه هر یک دو توله پوست خشخاش نیکوفته شش ماشه در شیر ماده گاو نیم آثار جوش داده بخار
آن بگوش رسانند که در تسکین درد مجرب ست وگاهی گل نیلوفر وبرگ بید وجو مقشر نیکوفته وگل سرخ افزوده میشود وجهت تسکین وتبرید زاند تخم کاهو وکشنیز خشک واندک بزر البنج
اضافه نمایند واگر تحلیل زیاده مطلوب باشد بابونه واکلیل الملک بیامیزند واگر انکباب اوراقی از برگ بنفشه برگ خرفه برگ کنار برگ خبازی برگ خشخاش برگ عنب الثعلب برگ خطمی
برگ کدو برگ بادرنگ برگ بستان افروز برگ بارتنگ برگ اسپغول برگ کاسنی برگ بید برگ کشنیز برگ کاهو هرچه ازین اوراق بهم رسد ومناسب دانند جوش داده استعمال نمایند
نیز برای درد گوش که از ریاح حار یا ورم حار باشد نافع ست واگر حرارت بشدت نباشد مرزنجوش پوست خشخاش گل بنفشه کشنیز خشک چوب چینی جوشانیده
بخور نمایند بعده خسته شفتالو بر شعله شمع مومی بریان نموده سائیده با پنبه ممزوج کرده در گوش گذارند واگر درد گوش نهایت سخت بود اندکی افیون در شیر دختران
وروغن گل حل کرده نیمگرم در گوش ساعت بساعت چکانند وگاهی کافور نیز اضافه کرده میشود واگر افیون را بسوزند وخاکستر آن بقدر چهار پنج برنج در روغن گل
حل کرده نیمگرم چکانند نیز در تسکین درد مجرب ست ویا عصارهٔ برگ قنب صاف کرده نیمگرم در گوش چکانند ویا بنگ یکتوله آب سائیده قرص بسته در چهار توله روغن زرد
بسوزند پس صاف کرده دو سه قطره در گوش چکانند واگر ازین تدابیر وجع ساکن نشود بر شیر زنان که دران مسکه گاو حل کرده باشند اکتفا نمایند مگر تقطیر آن کنند
وهرچند علاج درد گوش حار مادی مذکور گردد غیر از تنقیه درینجا بکار برند وبدانند که هرگاه در وجع گوش حار ساذج از ادویهٔ بارده ومخدره وجع ساکن نشود در گوش
بثره یا ورم خواهد بود وآنجا که درد گوش از ریاح حار بخاری مرتقی از معده باشد فصد باسلیق کنند وتبرید معده باشربهٔ مبرده مثل شیرهٔ کاهو وخشخاش وکشنیز خشک
واغذیهٔ مبرده که مبخر نباشند مثل بچهٔ مرغ مطبوخ با آب غوره وکاهو مسلوق مطیب بسرکه وقطف ومغز خیار بسکه نمایند واگر کفایت نکند تلیین طبیعت کنند
بمطبوخ هلیلهٔ زرد وتمر هندی وآلو بخارا وکشوث وبرگ عنب الثعلب ومانند آن بغیر آنکه دران دوای حار داخل باشد واگر قاروره حار باشد ماء الشعیر مبرد
وماء القرع مبرد دهند ودر ماء الشعیر قدری خشخاش داخل کنند واگر زمانه خشخاش رطب باشد خوردن او انفع اشیاست برای این مرض وتسکین بمخدرات بعده
روغن خل که یکجزو سرکه را با ده جزو روغن گل بپزند تا سرکه بسوزد وروغن باقی ماند بر برف سرد کرده در گوش چکانند یا روغن بید وروغن کدو با شیر دختر قطور سازند
وبیرون گوش ببرگ اسپغول وبرگ بارتنگ وبرگ عنب الثعلب وآرد جو در سرکه سرشته ضماد کنند واگر ازین ساکن نشود مکحبه کافور در شیر دختر حل کرده چکانند بغیر روغن
واگر گوش ملوث بروغن باشد صماخ را بشویند بنحویکه دران آب نیمگرم ریزند حتی که پر شود پس کف دست بر ثقبهٔ گوش نهاده بر یک پای ایستاده وبازجهند وصماخ را
بمیلی که بران پنبه پیچیده باشند صاف کنند وآنچه از رفتار در آفتاب باشد روغن گل مدبر بسرکه بدستور چکانند واسفنج یا خرقه بآب بارد آغشته بر گوش نهند در
آب سرد در آیند واغذیهٔ مرطبه مسطوره بخورند وماء الشعیر مطبوخ با خشخاش بنوشند واگر درد شدت کند تمریخ بروغن بنفشه وروغن گل نمایند وکافور وبنفشهٔ رطب
ونیلوفر ومانند آن ببویند وآب بطلع استنشاق کنند وتعدیل مسکن بریاحین بارده مثل سیب وبید آب سرد وقدری کافور وگلاب بران پاشیده نافع وخواب وآرام وتضمید
گوش بعصی الراعی وبوییدنش مفید وایضاً برگ بید برگ سیب برگ بهی برگ خرفه برگ عنب الثعلب کوفته روغن گل گلاب هر یک ده درم سرکه از سه درم تا ده درم حسب کمی
وزیادتی حرارت آمیخته بر پس سر محل منبت اعصاب ضماد نمایند وهرگاه گرم شود تبدیل کنند وچون مرض بانحطاط آید اجزای بارده کم کنند وروغن بابونه وگل آن
اندک اندک بیفزایند برای درد گوش که بسبب مشی در آفتاب یا بسبب ریاح سموم باشد نافع ست وبالجمله ترطیب وتبرید دماغ باطلیه ونطولات ومروخات وغیره که
در صداع احتراقی شمسی گذشت بعمل آرند وآنچه از ریاح حادث از ریختن آب گرم بر سر یا نشستن در آب چشمهای گرم باشد اگر واجب بود فصد قیفال نمایند وساقین
بندند وقدمین بمالند واغذیهٔ مرطبهٔ مذکوره بدهند وروغنهای سرد مثل روغن کدو وبید ونیلوفر وروغن خل سرد در گوش چکانند وسعوط نمایند با آنها وشیر دختران نیز نافع ست

اشیا نوشیدن آب سرد و استنشاق و تمضمض بدان و مالش کف پاست و انچه از ریاح حاره حادثه از گذشتن لو و هوای گرم در گوش باشد فصد سرو کنند و ادهان بارد در گوش چکانند و اضمدهٔ بارد ضماد آن ادویه مثل برگ عنب الثعلب و برگ خرفه و برگ کشنیز و پوست کدو و خیار و آرد جو ضماد نمایند و با آب آنها گوش را بشویند و چکانیدن شیاف ابیض محلول در ماء القرع یا شیر دختر یا قندی روغن بادام نیز مفید بود و عند کمال شدت حرارت این ادویه و آبها را برف سرد کرده بکار برند و چکانیدن ماء القرع تنها نیز عاجل النفع ست و تلیین طبیعت بخیار شنبر و تمر هندی و آلو بخارا و مانند آن کنند و اگر در مزاج حدت باشد ماء الشعیر بنوشند و شیر بز که به آب غوره یا آب انار منجمد کرده باشند بر سر نهند و هرگاه بگذا از حد اکنند و واجب نیست که طبیب گمان این امر نماید که مریض را اول معالجه منتفع خواهد شد بمقابله مرض باضداد او و یکبارگی ایشان او کرده اند زیرا که ادویهٔ اولی اخلاط و عضو را گرم کرده اند و در ان عضو و اعضای مجاورهٔ آن نکایت پیدا کرده اند پس اولا علاج باستخراج آن اخلاط فاسده و ازالهٔ حدت آنها از عضو نماید بعد ازان ابتدا به تبرید عضو باضداد ادویهٔ مهیجهٔ مرض کند **اقوال حکما** سویدی مینویسد که قطور روغن بزر البنج و کذا آب برگ بنج و آب عنب کان منصاف ست و کذا آب حشیشة الزجاج بروغن گل و کذا نسج عنکبوت در روغن گل جوشانیده و کذا آب انار ترش بشحم آن افشرده بعسل آمیخته و کذا آب برگ بابونه با روغن گل آمیخته و کذا آب شجرة البق در پوست انار جوشانیده هر واحد نافع درد گوش حار ست و بقول ابن سرابیون و رازی تقطیر روغن کادی مسکن وجع حار ست مسیحی گوید که هرگاه درد گوش از سوء مزاج حار باشد چکانیدن سفیدی بیضه نیمگرم تنها و یا با شیاف ابیض نفع کند و اگر درد سخت باشد اندکی افیون و شیاف ابیض و روغن گل و اندک سرکه حل کنند و گاهی بروغن خلاف و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و عصارهٔ بعض بقول بارده مثل عنب الثعلب و عصی الراعی و کشنیز سبز در گوش بچکانند شیخ میفرماید اگر سبب درد گوش حرارت مفرط باشد لازم ست که تبرید دماغ بطفیات مذکوره در علاج امراض حاره دماغی نمایند و در گوش روغن گل نیمگرم و سفیدهٔ بیضه بچکانند و اگر درد شدید باشد کافور بدان آمیزند و بساست که روغن بنفشه بکافور وجع گوش را از روغن گل زیاده تسکین میدهد بسبب ارخائیکه اندران نیست ایضا شیافات مسکن اوجاع چشم بسفیدی بیضه و مانند آن در گوش چکانند و سفیدهٔ بیضه را تنها خاصیت عجیب ست و یا شیر یا آب عنب الثعلب و آب کشنیز چکانند و بهتر شیر آنست که از پستان بدوشند که او بسیار نافع بود و یا خراطین را در روغن گل بپزند و در گوش چکانند و یا حلزون را در روغن گل و سه چندان سرکهٔ خمر بجوشانند تا آنکه سرکه برود و روغن بماند بطریق قطور استعمال نمایند که برای ضربان خیلی مفید ست و همچنین بروغن تخم کدو و روغن نیلوفر و روغن بید و امثال آن و کذلک عصارات که مشابه عصارهٔ پوست کدو و جرم اوست و ایضا استعمال ضمادات بیرون خارج گوش و بعضی ذکر کرده اند که آب لبلاب در مثل این حالت بسیار نیکوست و عصارهٔ شهد انج رطب و اگر ضربان و وجع اشتداد نماید و ازان خوف تشنج باشد از استعمال مرخیات و مخدرات چاره نباشد و طریق آنها در علاج کلی درد گوش مسطور شد خضر وقرشی مینویسند که تعدیل مزاج نمایند با دهان بارد مثل روغن بنفشه بشیاف مامیثا یا شیاف ابیض یا کافور یا آب کدو و خیار یا روغن بنفشه تنها یا روغن نیلوفر باندک کافور یا روغن گل یا شیر زنان در گوش چکانند و گاهی درین اشیا قندی افیون داخل میکنند و بضمادات بارده کشنیز و کاهو ضماد کنند و گاهی احتیاج بعصارهٔ بنج برای تخدیر می افتد و گاهی به آب گرم نطول میکنند و گاهی بخار آن گوش می نهند و تسکین وجع آن میکنند زیرا که آب گرم تسکین اوجاع آن می نماید و اگر چه مزاج گرم باشد و از استعمال ادویهٔ شدید التبرید احتراز نمایند مگر عند اضطرار بهر آنکه شئی بارد گوش را ضرر شدید می نماید و تلیین طبیعت نمایند بهاء الدین گوید که انچه منفعت آن مجرب ست روغن گل ست تنها و با آب عنب الثعلب آمیخته و جوشیده و گوش بر بخار طبیخ خارخسک و عنب الثعلب و بنفشه داشته و بر بخار آب گرم که میخ در زمین فرو برند و بر کشند و آب گرم دران ریزند داشتن و شیاف ابیض بسفیدهٔ تخم مرغ سوده چکانیدن و همچنین سفیده و روغن گل باهم و روغن گل و آب کشنیز و سفیده باهم ضم کرده و روغن کادی نیمگرم +

علاج درد گوش حار مادی

باید که در دموی فصد سرو نمایند و بعد ازان شیرهٔ کاهو نه ماشه تنها خواه بلعاب بهدانه و اسپغول هر یک چهار ماشه شربت نیلوفر دو تولہ حل کرده بدهند یا گل بنفشه نیلوفر خطمی عنب الثعلب بنوشانند و در آخر هلیلهٔ مربی بخورانند و اگر حاجت بود تلیین بمسهل صفرا نمایند و در صفراوی تمر هندی دو سه تولہ گل بنفشه نیلوفر خطمی هر یک چهار ماشه عرق مکوه عرق گاوزبان هر یک نیم پاؤ گلقند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت اسطوخودوس دو دو تولہ بدهند و عناب هفت عدد زرشک یکتوله

آلو بخارا هفت دانه سپستان بست دانه بیفزایند و بعد نضج بمسهل صفرا و حب هلیله تنقیه نمایند و بعد ازان تدابیر یکه در علاج حار ساذج مسطور شد بعمل آرند **اقوال الاطبا** ابو سهل گوید که هرگاه در گوش از امتلا حادث شود باید که معالجه باستفراغ آن خلط کنند پس اگر خون باشد بفصد و اگر خلطی دیگر باشد باسهال بعده تنقیه بخاص سر بغرغره بالجمله اگر با وجع گوش التهاب و جهد ضربان باشد فصد قیفال کنند بعده در گوش روغن گل و روغن بید باندکی سرکه نیمگرم چکانند یا شیر زن از پستان بدفعات در گوش بدوشند بعد ازان اسهال شکم بهلیله زرد و صبر و سقمونیا نمایند و اگر درد ساکن شد فبها و الا قدری افیون در روغن گل آمیخته اند گوش اندازند پس اگر ضربان عود کند و سه روز گذشته باشد بدانند که در گوش بثره است تدبیر آن نمایند بنوعی مسطور گردد و هرگاه در روی و سر التهاب و درد باشد از بنفشه پوست خشخاش اکلیل الملک بابونه خطمی آرد جو شیر زنان آب کدو افشرده ضماد سازند **بوعلی** مینویسد که اگر سبب درد گوش امتلای بدن یا سر باشد باید استفراغ ناحیه راس از جنس آن امتلا نمایند پس اگر ماده حار باشد بفصد و استفراغ بمنقیات راس از ماده حار کنند بدانچه در علاج امراض حاره دماغی معلوم کرده اند بعد ازان تدابیر یکه در ساذج گذشت بکار برند **صاحب کامل** گوید که هرگاه در گوش درد از سوء مزاج حار عارض شود باید که نظر کنند که آیا علامات زیادتی خون در بدن معلوم میشود یا زیادتی صفرا پس اگر خون زائد باشد فصد قیفال نمایند و خون بقدر حاجت برارند و اگر صفرا غالب بود دوای مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله و شکر یا للبلاب و شکر یا بنفشه و شکر و مانند آن بخورانند و در گوش آب خرفه و آب جراده کدو باندک روغن گل نیمگرم چکانند و اگر قدری سفیده بیضه وقتاً بعد وقت تقطیر نمایند و با پنبه پاک کرده باشند انتفاع یابند و اگر روغن گل که دران شنجار جوشانیده باشند در گوش چکانند فائده نماید و اگر اندک آب حی العالم با قدری سرکه خمر و روغن گل چکانند نافع بود **صفت** دوای نافع درد گوش حار بگیرند روغن گل دو جزو سرکه خمر و آب غوره هر واحد نیم جزو باهم خوب آمیخته در گوش چکانند یا ماء القرع و روغن گل و شیر دختران در گوش تقطیر نمایند و همچنین اگر زن شیر در گوش بدوشد و اندک بران صبر کنند بعده نشف نمایند و بار دوم و سوم باز بدوشد درد ساکن شود و حوالی گوش را بصندل و گلاب و کافور و اندک آب کشنیز و کاهو و آب حی العالم طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندکی افیون بروغن گل یا روغن بنفشه گداخته در گوش چکانند و یا اندکی از عصاره لفاح با قدری روغن گل بچکانند که این تخدیر و تسکین وجع نماید و نشاید که بر استعمال مخدرات ادمان نمایند که آن مورث ثقل سمع گردد **ایلاقی** گوید که اولا تنقیه نمایند اگر در بدن و دماغ امتلا باشد پس اگر ماده حار بود ابتدا بفصد سر و نمایند و تلیین طبیعت بشربت آلو و شربت بنفشه و طبیخ تمر هندی و طبیخ هلیله کنند و اگر در ماده غلظ باشد حب شبیار و قوقایا و فیقرا دهند بعده غرغره استعمال نمایند پس روغن گل در گوش چکانند و اگر درد عظیم باشد بروغن بنفشه باندکی کافور چکانند و تقطیر شیاف ابیض بسفیده بیضه یا شیر دختران یا با آب کشنیز تر یا با آب عنب الثعلب بتسکین وجع کنند و دوشیدن شیر از پستان نافع ست و اگر بجزو روغن گل را بسه جزو سرکه بجوشانند تا آنکه سرکه برود پس در گوش چکانند درد را ساکن کند و شراطین مطبوخ در روغن گل نافع بود و روغنهای بارد سود دهد **ابن هبة الله** گوید که اگر جسم ممتلی باشد در ابتدا فصد کنند و اگر ازان مانعی باشد حجامت نمایند و اهتمام تنقیه بدن از خلط حار بمطبوخ هلیله سازند و اگر ازین مانع بود باید که تعدیل طبع بشربت آلو یا آب تمر هندی و شربت نیلوفر یا لعاب اسپغول بجلاب کنند و ماء الشعیر و شیره تخم خرفه بنوشانند و اگر بدین وجع ساکن نشود آب جراده کدو یا آب حی العالم و روغن گل در گوش چکانند و شیر زنان بچکانند و اگر درد سخت و لهیب شدید باشد اندکی افیون بشیاف مامیثا در روغن گل و شیر زنان حل کرده در گوش چکانند و از استعمال ادویه شدید التبرید حذر کنند مگر هنگام ضرورت و پیشانی را بگلاب مسح کنند و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و گلاب بو بیانند و چون صلاح یابد بمزورات غذا سازند و در اخر بچه مرغ دهند **ابن الیاس** گوید که اگر سببش غلبه خون باشد فصد سر و نمایند و آب خرفه و شیر زنان و روغن گل و یا آب جراده کدو و خیار بروغن گل در گوش چکانند و بضمادات بارده مثل کاهو و صندل و کشنیز و خرفه و ملوخیه تضمید نمایند و تغریق راس بروغنهای بارده مثل روغن بنفشه و گل و نیلوفر و خشخاش کنند و یا اندک سفیده بیضه بروغن بنفشه یا روغن گل برهم زده در گوش چکانند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنج درم و شکر ده درم و ترنجبین ده درم و یا خمیره بنفشه ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش بمغز بادام دهند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه و هلیله زرد کنند و اگر سببش غلبه صفرا باشد ادهان بارده مذکوره در گوش اندازند و حل طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین و شیرخشت کنند و هر صبح آبکامه تخم کاهو قشر قرع کشوده بقدر ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند اگر با تپ و حرارت مزاج باشد مزوره بنوشانند بمغز بادام اگر با وی تپ و حرارت نباشد **میر عوض** مینویسد که اگر علامات خون ظاهر باشد نخستین رگ قیفال بکشایند و در دموی صفراوی جو و بنفشه و آلو بخارا و تمر هندی جوشانیده صاف نموده بدهند و بعد ازان بطبیخ هلیله تنقیه فرمایند

بست درم هلیلهٔ زرد در دو رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف نموده بنوشند که بغایت سودمند ست و سفیدهٔ تخم مرغ و شیر زنان نیم گرم ساعت بعد ساعت بقطیر نمودن
درحال درد را ساکن سازد و خاصه که از پستان بدوشند و در صورت اشتداد وجع اندکی افیون بشیر دختران حل کرده نیم گرم نموده ساعت بساعت بچکانند و طلاهای
سبز همچون عنب الثعلب و برگ کاسنی و برگ خرفه بر بیرون گوش و حوالی آن ضماد کنند و اگر بکجز و روغن گل با سه جزو سرکه بر آتش ملائم چندان بجوشانند که روغن بماند
و سرکه بسوزد و آنرا نیم گرم تقطیر نمایند عجیب الاثر ست انطاکی گوید که بعد تنقیهٔ خلط غالب تعدیل باصلاح اغذیه و ادویه کنند و تعین فصد برای درد یست
که از خون محض باشد و گاهی در خون و صفرا هردو فصد کرده میشود بسبب رداءت کیفیت و در ینجا فصد از باسلیق کنند اگر اصل درد از ضعف معده و کبد باشد
و قیفال اگر از دماغ باشد و اکحل اگر از هردو باشد لیکن در صفراوی خون اندک برارند بعده اگر غلبهٔ خلطے بدانند تنقیهٔ آن نمایند بعد از ان تبرید بمثل روغن کدو و بنفشه
و کافور نمایند مطلقاً سوای شرب آنها و بآب کشنیز و حی العالم طلا کرده خواب بمثل گل سرخ تازه و اختیار سبوات غرض التهاب صفرا مثل آلو و تمر هندی و عناب شیر باو کدو خرفه طلا کرده

علاج درد گوش حار ورمی و بثرهٔ گوش

فصد سر رو کنند و اگر حاجت افتد زلو نیز چسپانند و تبرید و انکباب که در حار ساذج مسطور شده بکار برند و عنب الثعلب جدوار صندلین و سوت
گل ارمنی در آب کشنیز سبز سائیده اطراف گوش را ضماد نمایند و طلای نرد بآب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کردن نیز نافع و یا صندل سرخ
فوفل حضض گل ارمنی عدس مقشر شیاف ملیشا و قدری زعفران کوفته بیخته بآبهای مذکوره یا گلاب ضماد نمایند و یا آرد جو عنب الثعلب صندل سفید اکلیل الملک
عوض عدس و زعفران داخل کنند و در انتها بابونه آرد باقلا افزایند و عند شدت وجع قدری افیون اضافه کرده در سفیدی بیضهٔ مرغ آمیخته ضماد سازند و اگر
سفیداب ارزیز مرداسنگ هر واحد یکدرم فوفل حضض اقاقیا هر یک دو درم صندل سفید مامیثا هر یک سه درم گل قیمولیا پنج درم گل ارمنی ده درم کوفته بیخته
بآب کاسنی مکرر طلا کنند جهت ردع مادهٔ اورام ملتهبهٔ گوش مفید بود و همچنین قطور شیاف ابیض کافوری در شیر دختران و سفیدی بیضهٔ مرغ و لعاب اسپغول
آمیخته نافع و چکانیدن سفیدی بیضهٔ مرغ بروغن گل ممزوج کرده نیز مزیل ورم و مسکن درد ست و کذا تقطیر روغن گل و شیر دختران مخلوط کرده مفید ست و اگر احتیاج بینند
بعد نضج ماده بمسهل بارد تنقیه نمایند و گویند که خطمی بروغن گاو پخته ضماد کردن مسکن الم و مزیل ورم حار گوش ست و کذالک ضماد گل بنفشه تخم کتان هر واحد یکجزو گل خطمی
دو جزو کوفته بآب پخته نافع و اگر ورم تحلیل نشود و درد زیاده گردد و تپ شدت کند بدانند که ریم میکند پس لعاب حلبه لعاب تخم کتان لعاب تخم مرو بشیر دختران آمیخته نیم گرم
در گوش چکانند تا که نضج یافته منفجر گردد و ایضا برای انفجار ضماد و بخورات منضجه بکار برند مثل برگ نیم و برگ بکاین و برگ آس هندی که بکلا باس مشهور ست و برگ توت
و جز آن و میدهٔ گندم با قدری پیاز و نمک در شیر پخته بیرون گوش بندند و آب پیاز سفید بسفیدهٔ تخم مرغ در گوش چکانند و بعد انفجار آنچه در قرحهٔ گوش خواهد آمد برای تصفیهٔ
ریم و اندمال قرحه بکار برند **و آنجا که** ورم حار گوش از نزله باشد عناب بعرق شاهتره جوشانیده شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند و گاهی بهدانه نیز افزوده میشود
و اگر با هذیان باشد و آن مهلک ست بعد فصد سر رو حجامت قفا و تبریدات اسطوخودوس گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم تربوز شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه داخل کرده
خاکشی پاشیده بدهند بعده مسهل صفرا دهند **و اگر** با ورم گلو و تپ گرم باشد عناب چهار دانه گل بنفشه شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم تربوز
هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشانند و یا اطریفل کشنیزی توله خورده عناب پنجدانه گل بنفشه گل نیلوفر خطمی گاوزبان
هر یک چهار ماشه سپستان نه دانه در آب گرم خیسانیده صاف نموده شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و برگ عنب الثعلب
برگ بید گل بنفشه گل خطمی بابونه اکلیل الملک هر یک بزر در آب جوشانیده بخار آن بگوش بگیرند و حضض مکی حضض هندی صندل سرخ گل خطمی عنب الثعلب کوفته بیخته
در آب عنب الثعلب تازه و مغز فلوس خیار شنبر سرشته گرداگرد گوش ضماد نمایند **و ایضاً** مع آماس گلو زبان عناب بنفشه عنب الثعلب شاهتره جوشانیده
صاف نموده شربت بنفشه آمیخته بنوشند و مغز فلوس در عرق بادیان حل کرده نیم گرم بر ورم طلا نمایند غذا دال خشکه یا شله بادال مونگ یا آشجو و بدانند که بخور
از شیر برنج مسکن درد ست **و اگر** با جوشش خون در آخر ربیع از ریزش نزله بر گلو و گوش ورم گوش و تبخاله گلو بهم رسد بعد فصد سر و از طرف درد لعاب بهدانه شیرهٔ عناب
شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ کاهو عرق گاوزبان عرق نیلوفر شربت نیلوفر خاکشی بدهند و طلای نرد بآب کشنیز سبز سائیده بالای گلو طلا سازند و غرغرهٔ لعاب اسپغول

آب کشنیز سبز آب برگ حنا شیره کاهو آب براورده غرغره نمایند و یا عوض طلای نر دهد و از حضض صندل سرخ گل ارمنی مساوی با آب مکوه سبز یا کشنیز سبز بر ورم گوش
ضماد سازند و شیاف ابیض یا مامیثا یا مهاولی با آب مکوه سبز در گوش بچکانند و وقت شام لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق مکوه شربت نیلوفر خاکشی بنوشند
تعلیم اگر ورم خارج ثقبه گوش را اجزای غضروف باشد بنظر در آید و آن قلیل الخطر است درد شدید و تپ دران لازم نمیباشد معالجه او بار دجو نمایند که در بیخ
بخته ضماد کنند یا آرد باقلا بنفشه خطمی آرد جو بابونه اکلیل الملک کوفته بیخته با آب نیمگرم و روغن بنفشه سرشته ضماد نمایند و بساست که ضماد عنب الثعلب و روغن کنجد
و آرد گندم نیمگرم کفایت میکند و کذا تضمید گوش بخشخاش سفید کوفته با اندک آرد جو پخته و اگر در شراب بپزند و یا قیروطی معمول بشمع بط مخلوط کرده ضماد نمایند تحلیل و سهولت
و ازاله ورم و تسکین وجع کنند و در بخار و ادعات استعمال نکنند بلکه بخرقه در آب گرم تر کرده یا نمک گرم نموده تکمید گوش نمایند و بعد دو روز برگ کرنب در روغن زرد کهنه پخته
بر ورم نیمگرم ضماد نمایند تا که تحلیل نماید و یا آب کرنب و روغن کنجد را یک جوش داده آرد باقلا بران پاشید نیمگرم بدان ضماد نمایند **تفهیم** تدبیر بثره گوش مثل تدبیر
ورم است و ایضا شیره عناب لعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق کاسنی شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و بوقت ضرورت مرکی مرداسنگ روغن گل شهد آب برگ نیب (?)
باهم آمیخته پارچه را آغشته در گوش گذارند و بقول شیخ اکثر دران طبیخ انجیر بگندم چون در گوش بچکانند یا ازان فتیله سازند کفایت باشد و بعد آب گرم وغیره مسکنات
وجع که مذکور شد تسکین درد نمایند و ایضا پیه بط یا پیه ماکیان در روغن کنجد گداخته مکرر در گوش اندازند چون درد ساکن شود لعاب حلبه وغیره که مذکور شد
برای نضج اندازند و الکباب نمایند و هرگاه منفجر شود و ریم بر آید فتیله بعسل آغشته در دهن گرم کرده اندر گوش گذارند پس ازان اندکی زاک سوخته بدمند خشک خواهد شد
و اگر ریم غلیظ بود قدری زنگار بسکنجبین عسلی حل کرده با یک قطره زهره گاو و یک قطره روغن بادام بچکانند **اقوال حذاق** مؤلف اقتباس و خلاصه
مینویسند که در ورم دموی و صفراوی چاره جز تقلیل ماده و تسکین درد و تپ نباشد پس اگر غلبه خون باشد بتعجیل تمام رگ قیفال زنند و حجامت باشرط
بر پس سر و گردن و کتفها و ساقها بدفعات کنند و سرهای هر دو گوش را شرط زنند و شربتهای سرد و کشکاب بدهند و روغن گل باندک سرکه بشانند نیمگرم چکانند
و بفاصله سه چهار روز استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و زرد آلو و آلو بخارا و شیرخشت و ترنجبین که مقوی ببرگ سنا باشد باید کرد و پس شیاف ابیض کافوری در
روغن گل حل کرده چکانند و یا شیر زن تنها در گوش دوشند و از خارج بطلب آرد جو و صندل سفید و کشنیز خشک و گل ارمنی هر یک سه ماشه در آب برگ مکوه سبز
و کشنیز سبز و گلاب ضماد کنند و بعد دو روز لعاب بیخ بشکال با روغن گل بچکانند و طلای نر دهلو بخان با آب مکوه و کشنیز طلا کنند و اگر غلبه درد باشد روغن گل و سرکه
یا روغن جوز ماثل قطور نمایند و لعاب بیخ بشکال با روغن بابونه سرکه و آب مکوه طلا کنند و با آب تاتوره هم کرده بهتر بود و مریض را بمجمدات چون حب الشفا بیهوش داشتن
تا انفجار ورم تدبیر قویست و شربت نیلوفر چهار توله عرق مکوه و کاسنی و گلاب هر یک چهار توله بنوشانند و غذا آش جو بشربت بنفشه دهند و چون درد ساکن شود و بنا بر نضج
لعاب حلبه و تخم مرو و آب پیاز خام و شیر خر برابر آمیخته هر روز هفت هشت قطره چکانند تا همان روز پخته شده رو بانفجار آرد بعده بجهت پاک کردن ریم آب گندنا سبز و آب سیب (?)
و آب پیاز و عسل برابر اندازند بکرات و مرات تا خوب پاک گردد پس جهت اندمال زاج سفید در مرهم مصری آمیخته در گوش گذارند **مسیحی** گوید که اگر وجع از فلغمونی
در خارج گوش باشد خطر اندک بود و اگر از فلغمونی در داخل گوش باشد در انجا خطر است بسبب قرب موضع از دماغ و لهذا سزاوار است که فصد قیفال و حجامت
ساقین نمایند و ماء الفواکه که دران هلیله زرد و بنفشه باشد بنوشانند و در گوش آب پوست کدو بروغن گل چکانند و مامیثا در شیر دختران حل کرده و اندکی افیون
دران انداخته بچکانند و اگر فلغمونی شدید الحرارة و ملتهب نباشد بگیرند روغن گل کجز و مثل او سرکه و هر دو در شیشه کرده بر خاکستر نیمگرم نهند تا سرکه فانی شود نیمگرم در
گوش چکانند و یا مامیثا در سرکه ساییده در گوش تقطیر نمایند و اگر درین اندکی زعفران اندازند بهتر باشد و اگر درد ضعیف باشد و در انجا تپ نباشد و نه تلهب
بگیرند اندک مرهم باسلیقون در روغن ناردین اگر فصل سرما باشد و یا در روغن گل اگر وقت گرما باشد حل کرده در گوش چکانند **شیخ** میفرماید که اگر سبب درد گوش
ورم حار خالص باشد و دران مخاطره است بسبب قرب آن از دماغ تا آنکه ورم جمع شود و ریم کند پس واجب است که بعد فصد و استفراغ اول ملینات مبردات
استعمال نمایند خصوصا شیر بکر تا روز سوم و همچنین روغن گل مطبوخ بسرکه که در حار ساذج مذکور شد بعد ازان لعاب حلبه وغیره که در ذیل علاج این سطور شد
و آب لبلاب در مثل این وقت نافع بود و کنجد سوده درین آزموده است بعده دائم کما و بزیت مائل بحرارت استعمال کنند و باید که زیت شیرین باشد و باوجود آن نیمگرم بود

وپنبه بر سر میل باریک پیچیده دران آلوده در گوش بکرات ومرات گذارند واز خارج بملینات منضجه ضماد نمایند واگر درد شدید القوة نباشد واز ابتدا تجاوز کرده باشد
باید که در گوش پیه روباه یا قزل یا مرهم باسلیقون بروغن گل یا بروغن حنا ویا پیه بط یا پیه رخمه یا مرهم از پیه ماکیان مع بط چکانند وهرگاه ورم شدید الحرارة نبود
دماغ ومعمول از پیه بز گداخته بعسل ومیفختج وزوفای رطب هر واحد مساوی پیه مذکور آمیخته در گوش گذارند وانچه قوی تر ازین ست وبقوت نضج میدهد این ست
مرداسنگ سفیداب هر واحد اوقیه کندر غبار آسیا راتینج هر واحد سه اوقیه زیت یکرطل پیه خنزیر یا پیه بز تازه دو رطل لعاب بزرکتان بقدر کفایت مرهم سازند وگاه
احتیاج بمخدرات افتد پس بطریقیکه در باب درد سانوج مذکور گردد استعمال نمایند وچون مستحیل بمده گردد لعاب بزرکتان بروغن گل یا روغن بابونه دسالر شیاف
که در باب قرحه گفته شود استعمال کنند مجوسی گوید که هرگاه در گوش ورم حار یا بثره عارض شود باید که فصد سر رو نمایند واخراج خون بحسب طاقت مریض وسن
ومزاج او ووجوب کمیت مرض کنند ودر گوش شیاف ابیض بشیر دختران حل کرده چکانند وبدوشیدن شیر از پستان در گوش امر کنند که این تسکین وجع کند واز
خارج گوش اسپغول وآب کاسنی وآب کشنیز وآب عنب الثعلب ومانند آن ضماد کنند واین ضماد بعمل آرند آرد باقلا وآرد جو هر واحد یکجزو نیلوفر وبابونه واصل السوس
هر واحد دو جزو بنفشه وبیخ خطمی هر واحد سه جزو همه را باریک سائیده بآب عنب الثعلب وروغن بنفشه وآب کشنیز وطحلب سرشته ضماد نمایند وباغذیه صاحبان تپ
اغتذا نمایند واز اغذیه حاره وبنجره منع کنند واگر با وی تپ باشد در تبرید افزایند واگر ورم باین تدبیر ساکن نشود بدانند که ورم جمع میشود وریم میکند پس
لعاب تخم کتان ولعاب حلبه بشیر دختران هر روز بدفعات در گوش چکانند تا آنکه ریم از گوش خارج شود بعد ازان بعلاج قروح معالجه نمایند واگر ورم تحلیل ابخ
واز ان بقیه غلیظ باقی ماند بابونه واکلیل الملک بآب جوشانیده اندکی از آب آن گرفته باندک روغن بنفشه نیمگرم در گوش چکانند واگر این ادویه را در افتابه بخته
بر سر آن انبوبه نهاده بخار آن بگوش رسانند بدان انتفاع یابند وبقایای ورم را تحلیل کند وآن آب قوی الحرارة نباشد بلکه معتدل باید سعید گوید که اگر از فصد
قیفال مانعی باشد حجامت کنند وبعد استفراغ شیاف مذکور در قول سابق چکانند وتبرید بیخ گوش بآب حی العالم وآبهای مذکوره نمایند وتدبیر مریض بتدبیر صاحبان
حمی کنند واز غذا منع سازند پس اگر الم ساکن نشود وورم تحلیل نگردد لعاب اسپغول ولعاب بهدانه ولعاب تخم مرو در گوش چکانند بعده اگر اعراض بغیر رشح ساکن
شود وورم تحلیل شود واگر ساکن نگردد در روغن گل وروغن بنفشه نیمگرم در گوش چکانند واگر بعض ورم بسبب کثرت ماده بخارج گوش میل کند این ضماد نمایند آرد باقلا
آرد جو آرد گندم هر واحد یکجزو نیلوفر بابونه اکلیل الملک بنفشه بیخ خطمی هر واحد دو جزو کوفته بیخته بآب عنب الثعلب وروغن بنفشه نیمگرم بر موضع ضماد کنند وهرگاه ورم
بشگافد وریم جاری گردد روغن گل وشیر دختران در گوش چکانند وهرگاه مقرحه پاک گردد بمرهم مرداسنگ علاج کنند وچون صلاح یابد بمزوره آب غوره وسماق وبدر
اخر بیخ جوجه مرغ مطبوخ باین آبها غذا سازند ابن الیاس گوید که اگر درد گوش از ورم یا بثره حادث دران باشد فصد وتلیین طبیعت بماء الفواکه وبشیر خشت
وترنجبین یا مطبوخ فواکه یا مطبوخ اهلیلج کنند وهر صبح جلاب عناب وعدد بنفشه ترا خشک پنج درم وشکر سفید ده درم بنوشند وغذا ماء الشعیر مع خشخاش وبر بیخ گوش
بآب کشنیز تر وصندل وعنب الثعلب طلا کنند واگر درد ساکن نشود نیلوفر سه درم بابونه بنفشه خطمی وبیخ آن هر واحد پنج درم باقلا وجو هر واحد ده درم باریک سائیده بآب عنب الثعلب
وروغن بنفشه وآب کشنیز ضماد نمایند واز تناول لحم حذر کنند واگر از ماده بقیه غلیظ باقی ماند اکلیل الملک بابونه شبت بنفشه خطمی در افتابه آهنی جوشانیده محاذی بزال آن گوش
را بدارند وانچه بتسکین وجع حادث از ورم شود کند تقطیر حبه افیون مصری با دو حبه جند بیدستر بشیر دختران ست وباقی در قول مجوسی گذشت ابو منصور گوید که
اولا فصد قیفال نمایند وتلیین شکم بمطبوخات لینه کنند ودر گوش سفیده بیضه نیمگرم یا شیاف ابیض با آب پوست کدو بروغن گل یا میشا بشیر دختران چکانند
که تسکین درد کند واگر وجع ضعف گردد دران چیزی از روغنهای بارد یا آب بقول بارد که در حار سانوج گذشت بچکانند واگر وجع از سه روز تجاوز کند در روغن کنجد
پیه بط یا شحم مرغ گداخته بکار برند پس اگر ریم جمع شود کم خطر باشد واگر جمع نگردد آن شدید الخطر بود بعده اگر دبیب وضربان ساکن نشود آرد جو مطبوخ بمیفختج بر گوش
ضماد نمایند ویا آرد باقلا وبابونه وبنفشه خشک ویا آرد جو وخطمی واکلیل الملک ضماد کنند ولحم بقر را بر آتش نهند وآبیکه ازان سیلان کند در گوش چکانند ویا بگیرند
آب عنب الثعلب وروغن کنجد وگرم کنند وبران آرد گندم پاشیده ضماد کنند ویا آب کرنب وروغن سوسن گرفته بگوش داده بران آرد باقلا پاشیده نیمگرم ضماد سازند
وغذا اسکباج پیاز یا زیرباج یا سرکه زیت ده اشیای حامضه دهند وچیزهای حریفه مثل سیر وپیاز وگندنا ترک نمایند پس هرگاه ریم ظاهر گردد علاج قروح کنند

خضر گوید که فصد و استفراغ نمایند و هر روز آنچه تعدیل مزاج کند مثل شربت آلو و نیلوفر بلعاب اسپغول یا بشربت بنفشه استعمال کنند و از غذا بر مزورات و بقول مثل اسفاناخ و کاسنی اقتصار ورزند و ورم غائص را شیر تازه و شیاف ابیض یا روغن گل باندک سرکه پخته در ابتدا نافع است برای ردع ماده و بعد ازان روغن گل بلعاب حلبه یا لعاب تخم کتان پس اگر درد شدت کند روغن گاو کهنه تسکین وجع بالخاصیة کند و هرگاه منفجر شود جلاب نیم گرم بروغن بادام شیرین در گوش چکانند و اگر به نشود تخم مرو دران افزایند انطاکی گوید که در علاج ورم غائص گوش جامی طبیعی نیست خصوصا هرگاه بادوی اختلاط ذهن و حرکت سر و اشک باشد و غایت چیزیکه در علاج او لازم زیاده کرده شود ملازمت تلیین است بملینات مناسبه و ادع و نافعترین چیزها قطور روغن گاو کهنه است مثل اشق و انزروت مطلقا در روغن گل و در ورم حار در روغن بابونه در بارد گیلانی گوید که اگر منشاء وجع گوش عصبه مؤدیه برای حس باشد و علامتش ثقل سمع و عظم الم و احساس آواز منقطع وقتا بعد وقت در گوش و گاهی جریان اشک از چشم یا سیلان رطوبت از منخرین و گاهی بادوی تپ بود دران وقت باید که علاج بکمال آهستگی کنند زیرا که هجوم بران و سختی گاه مؤدی بتزاید ورم گردد و بسبب اتصال حجاب موضوع بر دماغ ازان برسام پیدا شود و علاجش آنست که تعظیم گوش از خارج نمایند بدانچه مذکور شد و در گوش روغن گل مخلوط بسفیدی بیضه اندازند و بدان نطوخ نمایند و اگر ازان سیلان کنند و دوا دران انداخته فتیله گوش را صوف نرم یا اسفنج تازه در همان دوا تر کرده بند سازند و بالجمله گوش را چیزی بالم رساند لاحق نشود پس اگر در وسط علاج مزاج مریض گرم گردد فصد قیفال نمایند و اخراج خون بقدر قوت او کنند و اسهال طبیعت بتمرهندی و آلو و عناب و ترنجبین و خیارشنبر یکدفعه یا دو دفعه نمایند و لازم ماء الشعیر کنند و گوش را از خارج این ضماد سازند بگیرند بزرقطونا و برگ بارتنگ و برگ بنفشه و برگ خطمی و عصی الراعی و حی العالم و اطراف کاسنی و همه را باریک سائیده بران اندک آرد جو که آنرا نیمکوفته در آب سرد تر کرده باشند انداخته پس آن آب را بران ادویه اندازند و جزوی و افراز شیاف مامیثا بران انداخته صلایه کنند تا باریک گردد و مثل مرهم شود بعده بر خارج گوش ضماد کنند و اگر از حمرت ظاهر در سطح گوش وجع در صماخ و سرخی اندران باشد واجب است که از نکایت عصبه مؤدیه برای حس حذر کنند و الا نکایت عظیم گردد و گاه ببرسام گرم انجامد و آنچه در گوش او نهند و دران بریزند سفیده بیضه مخلوط بشیر دختران است که دائم بریزند و اگر ازین ساکن شود بهتر و الا بگیرند سرکه معتدل در ترشی که کهنه نباشد و دران بوزن یکجو یا دو حبه افیون حل کرده بچکانند و سوراخ گوش را بصوف بند کنند و ضماد مذکور بر خارج گوش گذارند و اگر قوت اطاعت کند تعاهد بفصد قیفال در هر بست روز و حل طبیعت بدانچه مذکور شد و نوشیدن ماء الشعیر نمایند و در غذا بر مزورات زیادتی نکنند و هرگاه مرض زائل شود و عقب او ثقل در گوش بماند باید که مبادرت بمعالجه ثقل نمایند تا آنکه صحت او مستحکم شود و بعد ایام از مرض بعد ازان نظر بمزاج علیل نمایند پس اگر بحالت طبیعی عود کرده باشد در گوش او این دوا نهند بگیرند خربق سفید نیم درم و سنبل الطیب نیم دانگ و سائیده در عسل کف گرفته حل کنند و اگر ازین ثقل زائل نشود دران تریاق الاذن باندکی لفتیله پنبه در گوش نهند که آن ثقل را بیکسر زائل کند و اگر مزاج از استعمال این تریاق متغیر گردد در سفیدی بیضه و شیر زنان حل کرده باز بفعل آنرا استعمال نمایند

علاج درد گوش بارد ساذج وریحی

اسطوخودوس گل بنفشه بادیان انیسون جوشانیده گلقند عسلی یا شهد حل کرده بنوشند و بابونه افسنتین اکلیل الملک هر یک یکتوله در شیر گاو نیم آثار جوشانیده بر بخار آن انکباب نمایند و انکباب برگ نیم اجوائن یا برگ جوشانیده و یا پشک بز و اجوائن در بول انسان جوش داده نیز مفید است و روغن بابونه و سوسن و بلسان نیم گرم کرده در گوش چکانند و چکانیدن روغن ترب و روغن بادام تلخ نیز درین باب مجرب است و اگر تسخین و تحلیل زیاده مطلوب باشد جندبیدستر و فرفیون نیز و زنگی ازین یک و منها آمیخته بکار برند و روغن زرد کهنه در گوش انداختن مسکن درد است و یا قسط جرجیر یا زنجبیل در آب سائیده قرص بسته در روغن سرشف بسوزند و صاف کرده بدارند و چند قطره نیمگرم در گوش چکانند و این روغن نیز برای درد گوش بارد معمول است تخم ترب نیمکوفته افسنتین رومی هر واحد دو مثقال در آب جوشانیده صاف نموده روغن بادام تلخ شش مثقال داخل کرده باز بر آتش ملائم بپزند تا آنکه آب جذب شود فرود آورده جندبیدستر حب الغار هر واحد یکدانگ مرمکی یک نیم دانگ سائیده داخل کرده نگهدارند و بکار برند و دو سه قطره شیره برگ زقوم در گوش چکانیدن درد را ساکن میکند و گاهی زقوم در روغن سوخته اندر گوش می اندازند و برای درد بارد و ریحی را مفید میشود و گشنیز آب برگ سنداب معمول است بگیرند گرده نر گاو و قدری از پیه آن و نمک سوده بران بپاشند و نیم بریان کرده افشرده آب آنرا بگیرند و در گوش چکانند جهت گرانی گوش و درد آن مجرب است

وایضا خردل کوفته بروغنی گرم بسرشند و فتیله ساخته در گوش نهند و بر طبیخ شلجم تنها یا با خردل یا بر طبیخ برگ نیب انکباب نمایند و کذا گرفتن بخار گل بابونه تازه یا خشک
در آب پخته درد بارد و ریحی را مجربست و انکباب بر طبیخ مرزنجوش تنها یا با جاورس نیز مجربست و ابن بیطار در کتاب مغنی ذکر کرده که اگر پیاز را بکاوند و دران بول بقر
پر کرده بر آتش بگذاشته بجوشانند و در گوش اندازند درد را زائل کند و این مجربست و همچنین ترب را کاویده دران روغن گل پر کرده جوشانیده در گوش چکانیدن
وکذا روغن خسته شفتالو چکانیدن مزیل وجع بارد گوش و مجربست و کذا صعتر و مورد در شیر زنان حل کرده قدری عسل آمیخته نیمگرم قطور کردن تا ناله در دمی نماید و آب ادرک و روغن کنجد
و عسل و نمک هندی بمساوی آمیخته نیمگرم در گوش چکانیدن از مجربات اهل هندست و کذا برگ آگه تازه که مائل بزردی باشد بر آتش گرم کنند و باندک روغن گاو چرب کرده
بمالند و بیفشارند و چند قطره در گوش چکانند و اگر سیر سبز کوفته در برگ آگ پیچیده پس گرم کرده افشرده بچکانند قوی تر باشد و تقطیر آب پودینه تازه مخلوط بماء العسل آمیخته
عمل نادر و تقطیر آب ترب و شهد و آب ترب بروغن گل پخته و یا آب پیاز مطبوخ بدستور نافع و موسیائی اصیل بقدر حبه در روغن گل حل کرده چکانیدن مجربست و یا آب سیر
بزهره گاو جوشانیده و یا حلتیت بکار برند و کذا آب برگ سرس و پایس انگنده قدری آب حل کرده و کذا آب برگ کیکر نیمگرم قطور نمایند و یا گهونگچی مقشر در روغن تلخ
سوخته صاف کرده در گوش چکانند و ایضا برای درد گوش که از برودت باشد آب ادرک یا شیره برگ پان در گوش انداختن و سونتهه و افیون و بیخ لهسن بر حوالی گوش
طلا کردن مجرب صاحب تکمله هندی ست و اگر بذر البنج و حرمل هر یک دو درم کوفته در نیم رطل آب شب تر کرده صبح بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف نموده ربع رطل
روغن کنجد داخل کرده باز بجوشانند تا روغن بماند و وقت شدت درد بچکانند در تسکین آن مجربست و بعضی مال کنگنی نیز می افزایند و اگر فتیله را آب مرزنجوش تازه
تر کرده مغز دانه شفتالو سوخته سائیده بران پاشیده در گوش بگذارند نیز مجربست و صبر سقوطری در روغن گل و روغن گاو کهنه حل کرده در گوش نیمگرم چکانیدن نیز
مسکن درد و نهایت مفید ست و یا کچله قدری باب سائیده در گوش مخالف نیمگرم چکانند که نافع درد گوش بارد ست و بدانند که در درد گوش ریحی تکمید بسبوس گندم
و جاورس و نمک نافع و کذا تکمید بپارهٔ پنبه در زیت نیمگرم آلوده سودمند و نطول از بابونه و خطمی و نعناع و کوکنار نافع ست و همچنین تقطیر ادهان حاره مع جندبیدستر و یا ثوم
مطبوخ در زیت مفید و گویند که قطور بورق در سرکه حل کرده و کذا اشاخ گوزن بروغن خیری حل کرده و کذا روغن قثاء الحمار و کذا روغن تخم ترب و کذا روغن بادام تلخ
و کذا انطرون در روغن مذکور حل کرده و کذا روغن بلسان هر واحد محلل ریاح بارد گوش ست و کذا از وفای خشک صعتر بابونه اکلیل الملک برگ غار اسطوخودوس
و شبت و عاقرقرحا پوست خشخاش تمام قیصوم برگ ترنج پودینه جمله یا هر چه بهم رسد در آب جوشانیده بخار آن انکباب و شغل آن ضماد و باب آن نطول سازند درد
گوش ریحی و بارد را نافع ست و اگر گنجشک نر خانگی را گرفته دم او کنده و بپائی که جائی مقعدش باشند در کرده و بر آن ادر سوراخ گوش نهاده دارند تا ریح تمام جذب کند
بعد یکه گنجشک تا بماسد بعده آنرا دور کرده تکرار نمایند و اکثر نوبت بدوم نمی رسد و همه ریح از گوش بر می آید و درد زائل میشود و این علاج از مخترعات انطاکی ست
و تخلف نمیکند و ابو منصور گوید که دوا برای ریاح غلیظ عجیب ست برنجاسف و مرزنجوش در روغن سوسن بجوشانند و اندکی جندبیدستر دران حل کرده بچکانند و یا آب سداب بر
مخلوط با عسل نیمگرم چکانند و تقلیل غذا امر کنند و آنچه از ریاح غلیظ بارد مرتقی از معده باشد اول تنقیه بدن بمسهل بلغم نمایند و اگر قوت اطاعت کند فصد موافق باشد
بادویه منقی معده و سر و سائر اعضا استفراغ فضول کنند و این دوا همین نفع دارد بگیرند ایارج فیقرا دو ثلث درم افسنتین دو ثلث درم تخم کرفس بادیان باسوس
هر واحد نیم درم زنجبیل فلفل سفید مامیران هر واحد دو دانگ سقمونیای مشوی ربع زعفران ربع قرنفل ربع سنبل و سفرجل یکدانگ همه را بوزن چهار درم بسایند
و دو حصه کرده با آب مطبوخ مرزنجوش سرشته حبهای کوچک سازند و نصف از آن بخورند و بخواب کنند ران اندک پودینه نهری پخته باشند غذا سازند و سه روز صبر کرده نصف
باقی بخورند و در ابتدای این علت البته فصد نکنند و اگر خطا بفصد در اول این علت واقع شود مؤدی بسرسام بارد گردد و آنچه در گوش برای این مرض نهند و آن بسیار
نافع ست و آنرا در اسرع مدت زائل کند اینست که بگیرند روغن خیری و روغن یاسمین و دهان مغز پیاز معروف به بلبوس بریان کرده و بابونه و برگ اقحوان هر واحد نیم درم
و اسقوردیون فلفل سفید تخم سداب هر واحد دو دانگ قرنفل یک دانگ گل اقحوان یکدرم جوشانیده صاف کرده یکجزو ازین روغن و یکجزو روغن ناردین گرفته فتیله
آلوده در گوش نهند و تمام روز بدارند و در شب تجدید فتیله دیگر نموده بر گوش الم بخوابند اگر ممکن باشد و الا بر پشت خواب نمایند که خیلی مفید ست و در یک روز
ازاله آن می نماید و چکانیدن دیگر ادهان حاره مثل روغن غار و بیدانجیر و غیره بر آب پیاز و سداب و در شراب کهنه فربیون حل کرده نیز نافع ست و شحم بلی گوشت

گنجشک بری یا اہلی مع نخود و دارچینی غذا سازند و آنچه از ریاح غلیظ متحلل از فضول مسکنه در سر بسوی گوش باشد تنقیهٔ دماغ بمسہل گرم و حب ایارج و غرغره
و سائر تدابیر مشہور سابق عمل آرند و چکانیدن زہرهٔ گاو گرم کرده در گوش نیز مسکن درد ریحی و بلغمی ست و آنچه از ریاح متولده از مشی در ہوای بارده در ہوای سرد باشد
تسخین گوش بمالیدن و چکانیدن روغنهای گرم و دخول حمام و ریختن آب گرم بر سر و نهادن گوش بر تابهٔ گرم و نطول از طبیخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار
و مرزنجوش و نمام و قیصوم و گرفتن بخار شلجم و نهادن خردل کوفته با دہان حاره سرشته گرم نموده بر گوش و گذاشتن تخم حلبهٔ پخته در پارچهٔ نازک بسته گرما گرم بر گوش و استعمال
کمادات مذکوره در صداع بارد یا بزیت نیمگرم پنبه تر نموده سودمند ست مگر آنکه بدن ممتلی باشد که درین صورت اولا استفراغ فضول از بدن کنند تا گوش گرم نگردد
و اخلاط بسوی سر منجذب نشوند و از چیزیکه در مثل این علت بدان امر میکنند بخور طبیخ شلجم مع خردل ست و آنچه از این نفع سازد این ست که بگیرند تریاق الاذن و در ثقبهٔ گوش
بدان طلا کنند و از پنبه آنرا بند نمایند که فی الحال تسکین درد نماید و بلحوم کبوتر بچه و گنجشک مع شلجم غذا سازند و آنچه از ریختن آب سرد بر سر و فرو رفتن در آن باشد تمریخ سر تا
سیما موخر او بروغن خیری و روغن ناردین و غیره و ادہان حاره و قطور آنها در گوش و در جمیع این معالجات تفقد مزاج مریض و اعتبار مرض در زیادتی و نقصان باید کرد
و ازین غافل نشوند و آنچه از استعمال ادویهٔ بارده مثل افیون و کافور بر گوش باشد مقابلهٔ آن بدوای مضاد این ادویه باید کرد پس اگر موجب درد افیون باشد مقابله
او بصمغ سداب و فرفیون اندک و روغنهای گرم و تریاق الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابله باندک سنبل الطیب و اندک زباد که معروف بمسک ابیض ست
باید کرد و تریاق مذکور نیز نافع بود و باید که معالجهٔ این اعراض بتدریج باشد و بر گوش ہجوم بادویهٔ قویه دفعةً نکنند **اقوال اکابر** سویدی گوید که قطور روغن حب
مشمش تلخ در گوش برای وجع گوش بارد مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که قطور شونیز بیخ رجل الحمامه برگ لبلاب سلخ الحیه پیاز عنصل مر فرفیون حنظل تازه
سرطان نهر حدق سورنجه ثوم ہر واحد در زیت جوشانیده صاف نموده و کذا بعض شحوم مثل شحم عجل و یا شحم اوز تنہا یا بازوفای رطب یا بروغن شقایق النعمان و یا شحم اوز بیکدرم
زعفران یکدرم افیون نیم درم و یا شحم بط بروغن بان یا بروغن ناردین و یا پیه ماکیان بوزن او آب پیاز و یا پیه خرس بروغن سوسن و یا شحم دراج نیز نافع و کذا کندش و کذا
لادن محلول بروغن گل تنہا یا باضافهٔ آب سداب و کذا زنگار بروغن بادام تلخ یا عسل و کذا آب چقندر بعسل جوشانیده و کذا جندبیدستر که بروغن ناردین یا بروغن بان
و کذا ابوال نرگاو تنہا یا بنطرون و کذا آب سرگین خر بروغن بان و کذا طبیخ بادروج و کذا زہرهٔ کبش و کذا سلخ الحیه در شراب کہنه جوشانیده و کذا مصطکی قیراط در روغن
یاسمین حل کرده و کذا اقلقند و کذا قصب الذریره مطبوخ و کذا قنه بروغن سوسن یا بروغن قنب محلول و کذا روغن ایرسا و کذا روغن سوسن مخلوط بشراب کہنه
و کذا آب سداب در پوست انار پخته و کذا حب الغار و شراب کہنه در روغن گل پخته و کذا دارچینی و کذا سرکهٔ عنصل و کذا آب گندنا بسکه در روغن گل کنند و کذا مر بشیر زنان و کذا
آب برگ ہرافن و کذا آب شوکران و کذا انیسون بروغن گل و کذا شحم حنظل دو درم اسنان ثوم سه عصارهٔ سداب ده درم و زیت بقدر غمر جوشانند تا روغن بماند و کذا
روغن کدوی تلخ و کذا آب شبت در پوست انار پخته و کذا روغن کدوی تلخ در بادنجان کاویده پر کرده بر آتش نرم پخته و کذا روغن بان بشراب کہنه و روغن گل و کذا روغن جوز
و کذا آب برگ سبز جوز و کذا موسیائی قیراط با آب مرزنجوش و کذا شب بروغن بان و یا بشراب کہنه و کذا غالیه بروغن خیری حل کرده و کذا نمک بسکه و کذا قطران با آب طبیخ
زوفای خشک آمیخته و کذا زہرهٔ رخمه بروغن بادام تلخ در گوش مخالف و کذا زیت در پیاز کاویده پر کرده پخته و کذا روغن حب الصنوبر کبار و کذا روغن خیری اصفر
و آب قنطوریون و کذا افرفیون نیم درم فلفل یکدرم در زیت ده درم جوشانیده و کذا آب نمام و کذا ذراریح در زیت انداخته ہفت روز در آفتاب داشته و پخته صاف نموده
و کذا جگر حباری خشک کرده بسنبل الطیب سائیده و کذا آب مشکطرامشیع و شیر زنان و کذا کرم مدر در روغن خیری حل کرده و کذا روغن اقحوان و کذا در بول شتر مر آمیخته
و کذا حلتیت و زنجبیل بروغن خردل و کذا کندر در شراب کہنه پخته و کذا دار فلفل باریک سوده در زیت آمیخته و کذا آب برگ سوسن بروغن گل ہر واحد در گوش
چکانیدن مفید و ہمچنین بخار بادروج و فراسیون و مرزنجوش و فوتنج مطبوخ بگوش رسانیدن و کذا سعوط آب چقندر و یا روغن بادام تلخ و کذا شرب موسیائی بقدر
نخود بجلاب و کذا ادمان اکل صعتر و کذا ضماد اکلیل الملک مسخن و کذا فتیله انجیر و خردل سوده و یا خردل و بورق سوده و یا خربق سیاه و جندبیدستر ہر واحد یکدرم
زعفران دو درم سائیده فتیله ساخته در گوش داشتن و کذا دیگر ادویه که بجهت طرش و طنین بارد مسطور گردد ہر واحد نافع درد گوش بارد ست مسیحی گوید
که ہرگاه وجع عقب تخمه یا ریاح بارده حادث گردد روغنی که در ان سداب پخته باشند در گوش چکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در ہر اوقیه از ان

یکدرم فرفیون و یکدرم جند بیدستر حل کرده باشند قطور نمایند و اگر این هم کفایت نباشد اسهال بحسب توقا یا کنند و در حمام داخل نمایند و عرق آورند و شراب صرف کهنه بنوشانند و هرگاه درد گوش از سوء مزاج بارد باشد روغن ناردین یا روغن سداب یا روغن غار یا روغن بلسان یا روغن بابونه یا روغن سوسن یا روغن قیصوم یا روغن شبت یا نفط ازرق یا روغن بزر یا بارزد بروغن خیری گداخته در گوش چکانند و یا صوف در روغن عقارب تر کرده در گوش بدارند پس اگر زرداب از آن سائل گردد روغن شهدانج آنرا انفع کند شیخ میفرماید که اگر سبب درد گوش برودت متمکن در عمق باشد یا لذع خارج باشد لازم ست قطورات از روغنهای گرم مثل روغن سنبل رومی و روغن اقحوان و روغن خروع و مانند آن که در قول مسیحی گذشت استعمال نمایند و یا مثل زیت که دران سیر پخته و صاف کرده باشند و یا زیت بقلفل و فرفیون و جند بیدستر و یا غالیه بمقدار دانگی در یک مثقال روغن بان یا روغنی دیگر از روغنهای گرم خوشبو و بساست که صاحب این درد شراب صرف قوی بنوشند و خواب کنند و چون بیدار شود درد زائل گردد و اگر سببش ریح بارد باشد آنچه در باب دوی و طنین و آنچه برای درد گوش مادی که سبب او خلط لاج باشد مذکور گردد و آنچه سببش برودت بود مذکور شد آنرا انفع کنند و از چیزی که آنرا لائق بود این ست که مجمره را باب گرم پر کنند و حوالی گوش بجهپانند و آب سداب و حماما العسل و یلاب قیصوم و مرزنجوش در روغن سوسن یا جند بیدستر باوی بعد از آنکه دران پخته و صاف کرده باشند و یا نطرون و سرکه بروغن گل یا عصارهٔ لوف در گوش چکانند و اگر احتیاج بدوای قویتر افتد مثل فرفیون و جند بیدستر بروغن قسط و یا قسط بحری و زراوند بکار برند و گاهی تکمید بجاورس و لبد گرم کرده آنرا نفع دهد و از ادویهٔ مشترکه برای اوجاع گوش و خصوصا آنکه مائل ببرودت باشد زیت انفاق ست که دران خنافس یا خراطین یا کرمی که زیر چراد سیاه باشد جوشانیده باشند و یا زهرهٔ ماهی بزیت انفاق یا پیه ورل یا ردباه یا رخمه یا کلنگ و یا روغن عقارب که آن بسیار نافع ست و یا آب مرزنجوش تازه و یا مطبوخ برگ غرب و پوست آن و یا مطبوخ خراطین صاف کرده پیه بط دران گداخته و اگر مائل ببرودت بشدت باشد زهرهٔ نرگاو بروغن خیری بجوشانند تا آنکه آب زهره بتحلیل و فانی گردد پس بردارند و بطریق قطور استعمال کنند که این نافع عجیب ست و در معالجات اوجاع شدید گوش باستعمال مخدرات احتیاج می افتد و آن مثل فلونیا اندک بشیر چکانیدن ست و همچنین قرص عفران و قرص کوکب و یا افیون و جند بیدستر و زعفران بشیر زن و واجب ست که تاخیر در استعمال مخدرات کنند تا آنکه خوف غشی گردد و خصوصاً اگر اخلاط بارد باشد که این اشیا آنرا بسیار مضر ست و اگر از استعمال مخدرات ضرر پیدا شود بعد آن جند بیدستر تنها استعمال نمایند و گاهی اقراص از جند بیدستر میسازند که آنرا باریک سائیده پس افیون سوده باوی آمیخته بشراب صرف قرص بندند **گیلانی** می نویسد که معالجهٔ وجع بارد کرده میشود بتقطیر اشیای حاره در گوش مثل آب سداب یا آب پیاز یا آب سیر یا آب بابونه یا مرزنجوش یا بادیان و مانند آن و روغنهای گرم مثل روغن بادام تلخ و روغن سداب یا روغن که دران ثوم پخته باشند و اگر حاجت بقویتر افتد روغن جند بیدستر و روغن فرفیون چکانند و بر حمام حار مواظبت نمایند و شراب کهنه صرف خورند و انکباب بر طبیخ پودینه و شبث نمایند و یا بگیرند جند بیدستر دو حبه و افیون یک حبه در روغن زنبق یا شراب حلو حل کرده نیمگرم در گوش چکانند و یا آب لحم بقر که بر آتش نهند و سائل شود نیمگرم بچکانند و غذا مزورهٔ زیرباج یا نخوداب دهند و هرگاه اصلاح نماید بقلیه و مطنجن و گوشت بریان غذا سازند و دائم تکمید بزیت یا بروغنی گرم نمایند و صوف بدان تر کرده بر گوش نهند

علاج درد گوش بارد مادی

تنضیج ماده از منضج بلغم نموده بمسهل گرم و حب ایارج تنقیه نمایند و بعد از تنقیه ادویه که در علاج بارد ساذج مذکور شد و دیگر بخورات و قطورات محلله مکرر استعمال کنند و ادهان حاره چون روغن ترب و غیر آن نیمگرم در گوش چکانند و اگر نسج عنکبوت بروغن جوش کرده در گوش چکانند جمیع اوجاع باردهٔ گوش را نافع بود و قطور آب افسنتین با زهرهٔ بز و روغن بادام تلخ پخته جهت درد گوش و کری قدیم مجرب نوشته و کذا مر و صبر در بول جاموش یا نرگاو حل کرده چکانیدن مجرب نوشته اند و برای تحلیل ماده که از قطورات آرام نشود انکباب گل خطمی گل بابونه اکلیل الملک بزر کتان تخم مرو نمام مرزنجوش پرسیاوشان هر یک ششماشه زوفای خشک سه ماشه جوشانیده معمول ست و عنب الثعلب پوست خشخاش هر یک چهار ماشه دارچینی زوفای خشک هر یک سه ماشه نمام دو ماشه مرزنجوش آرد جو پرسیاوشان هر یک چهار ماشه از انبوبه بخار گرفتن نیز نافع و بدانکه ندو سه بار انکباب بگرد مبادا بشره باغشیة شگافد و ریم برمی آید و گر نه معلوم میشود

که درد سانج یا از نوازل ست و در صورت نزله اول به تنقیهٔ دماغ متوجه شوند بطریقیکه در علاج نزله مسطور شد بعده بخور بزر البنج گل بابونه بادیان اکلیل الملک عنب الثعلب هر یک نیم ماشه برگ فنجنکشت افتیمون هندی سبوس گندم هر یک سه توله استعمال کنند و شیاف مامیثا و شیاف ابیض برابر در روغن بابونه و زنبق آمیخته در گوش چکانند و این بخور حکیم علویخان برای درد گوش نزلی از مجربات ست کوکنار سه توله مرزنگوش حب چینی عشبهٔ مغربی بیخ لالهٔ صحرائی بزر البنج عنب الثعلب هر واحد یکتوله بدستور بخار بگیرند و باقی تدبیر از بحث نزله اخذ کنند **اقوال حکما** ابوسهل مسیحی مینویسد که اگر درد گوش از امتلا حادث شود اسهال خلط نمایند بعده تنقیهٔ خاص دماغ بغرغره سازند و اگر مرض زائل نشود و حاجت باستفراغ قوی افتد بعض ایارجات کبار مثل ایارج لوغاذیا و جالینوس و ارکیجانس استعمال نمایند بعده استعمال ادویهٔ معطسه کنند و اگر وجع از خلط غلیظ یا ریح غلیظ باشد معالجه بادویهٔ قوی التقطیع و جلا باید کرد مثلا زنگار بعسل و اندکی سرکه آمیخته در گوش چکانند و یا زهرهٔ گاو و بعض ادهان سخنه مثل روغن بان و روغن ناردین و بلسان آمیخته بچکانند و یا آب برگ حنظل تازه یا روغن بادام تلخ یا روغن ترب یا آب برگ شهدانج چکانند اگر درد از سده باشد و این دوا وجع گوش را نافع ست علک یک اوقیه روغن خیری دو اوقیه روغن بادام تلخ نیم اوقیه روغنها را بجوشانند و علک اندران بگدازند و چون مخلوط گردد در ظرف آبگینه بردارند و هنگام حاجت سه قطره ازان نیمگرم در گوش چکانند و این دوا وجع و طنین را نافع میعهٔ سائله چهار درم روغن خیری یک اوقیه آمیخته بر انگشت بدارند تا آنکه غلیظ گردد در ظرف آبگینه بدارند و هر قدر که کهنه شود قوت او زیاده گردد و این دوا وجع گوش صعب را امفید ست بگیرند زهرهٔ نرگاو و بران روغن خیری بریزند و بآتش نرم بپزند تا آب زهره فانی شود و روغن بماند و در شیشه کرده وقت حاجت نیمگرم استعمال نمایند **شیخ** میفرماید که اگر سبب درد گوش امتلای بدن از سر باشد واجب ست که تنقیهٔ ناحیهٔ سر از جنس آن امتلا کنند پس اگر خلط لزج لاحج باشد بحبوب شبیار و غرغره تنقیه نمایند پس اگر لاحج مستکن در ناحیهٔ گوش بود باید که بعد استعمال بخورات ملینه و قطورات ملینه نیز استعمال نمایند بعده بتکرار قصد نقص خلط بمستفرغات عضو کنند **صاحب کامل** گوید که درد گوش اگر از سوء مزاج بارد باشد باید که نظر کنند اگر در بدن علامات غلبهٔ بلغم و رطوبت ظاهر شود مریض را حب ایارج و قوقایا بخورانند و غرغره با ایارج فیقرا مع سکنجبین فرمایند تا بدین دماغ او پاک شود بعد ازان بعضی روغنهای گرم مثل روغن ناردین و روغن قسط و روغن غار در گوش چکانند و یا روغن ترب که آنرا موافق و نافع ست و یا آب مرزنجوش افشرده بچکانند که مجرب ست و یا بگیرند کندر باریک سائیده در اندک شراب حل کرده و روغن بادام تلخ یا روغن ترب آمیخته اندک اندک در گوش چکانند و یا پنبه دران تر کرده در گوش نهند و یا بگیرند اندکی مرمکی در بول ماده گاو حل کرده نیمگرم بچکانند و یا بگیرند اندک آب ترب و قدری آب مرزنجوش و بران قلیلی زیت انفاق بریزند و بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند بعده این روغن در گوش چکانند که آن برودت و ریح عارض گوش را نافع ست و یا بگیرند برگ غرب تازه و باریک سائیده در انار کاواک کرده باندک آب پر نمایند و گل بالای آن مالیده و جوش داده در گوش چکانند و اگر درد از برودت با سیلان رطوبت از گوش باشد قدری زهرهٔ خرس یا زهرهٔ کلنگ بروغن بادام تلخ یا روغن زنبق حل کرده چکانند و یا بگیرند فرفیون بوزن نخودی باریک سائیده بروغن گل حل کرده در گوش بچکانند **ابن هبة الله** گوید که علاج درد گوش بارد باستفراغ بدن از خلط بارد بحب قوقایا کنند و جلنجبین بخورانند و غرغره بسکنجبین و ایارج برای تنقیهٔ سر کنند و تعریق در حمام بر ناشتا امر نمایند و بر سر آب مطبوخ مرزنجوش و نمام و بابونه ریزند و روغن بابونه در گوش چکانند و بکنند معطسه اورند و غذا بمزورهٔ زیرباج یا نخوداب سازند و بعد صلاح بقلایا و مطنجنات و کباب دهند **ابن الیاس** گوید که در سوء مزاج بلغمی هر صبح جلاب بادیان و بادرنجبویه هر واحد دو درم با گلقند دهند و درم سنو شنید و غذا مزورهٔ نخوداب با شیوه حب القرطم و گوشت ماکیان مع تیهو خورند و تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و قوقایا سازند و غرغره با ایارج فیقرا بماء العسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد ازان روغنهای گرم مثل روغن زنبق و غیره چکانند و یا روغن بادام تلخ با آب ترب بچکانند و اگر با سوء مزاج بارد ماده سوداوی باشد ترطیب باشربه و اغذیهٔ حار رطب نمایند و تنقیهٔ دماغ بحب اصطمخیقون و حب افتیمون و مطبوخ آن کنند و شیر تازه بر سر ریزند و روغنهای گرم و تر مثل روغن نرگس و بادام شیرین در گوش چکانند **خجندی** گوید که در سوداوی نضج سودا بجلاب اصل السوس و گاوزبان و بادرنجبویه و گلقند کنند بعده تنقیه بحب ایارج و قوقایا نمایند باقی همانست که در قول سابق گذشت **انطاکی** گوید که در بارد بن یعنی بلغمی و سوداوی گوش را بر بخار آب گرم بدارند و مطبوخ صعتر و بابونه و اکلیل الملک و سداب نطول سازند و بشونیز و چادر و سعیوس کرنب مغز درگرم کرده تکمید کنند و روغن قسط و بابونه و حب الغار در گوش چکانند و از مجربات برای تحلیل ریاح و مواد و تفتیح سدد این ست که بگیرند صبر یک اوقیه

قسط جند بیدستر مصطکی هر واحد ربع اوقیه سداب یکدرم همه را در وچندان آن بول بزگاو و نصف آن زیت خوشبو بجوشانند تا آنکه زیت باقی ماند صاف کرده بچکانند و از جید مجرب روغن بادام تلخ با زبادست این همه مع تقویت دماغ و حبس بخره بشربت لیمون و اسطوخودوس و کشنیز و صعتر بکار برند و از مجربات من در حبس بخار از سر و تقویت دماغ و معده بنوعی که جمیع حواس اصلاح کند این شربت است **صنعت آن** بهی وامرود هر واحد یکجزو پودینه حب الآس صعتر مرزنجوش اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد نیم جزو صندل سفید انیسون هر واحد ربع جزو همه را در ده چندان آب بجوشانند تا چهارم حصه باقی ماند خوب صاف نموده بچندان آن شکر و ربع آن آب لیمون اضافه کرده بقوام ارند و نگاهدارند که این از عجائب تجارب برای اصلاح سائر امراض حواس است و این بعینه علاج اورام سلیمه اعنی ظاهرهٔ گوش است و اورام خالص را مطمع در علاجش نیست چنانچه در وجع گوش از ورم حار مذکور شد **ایضا** در نزهه نوشته که تنقیهٔ بلغم با یارجات و تنقیهٔ سودا با فتیمون و مطبوخ آن کنند و بعد تر ومنعیات قثاء الحمار غرغرة و قطورا و روغن گل و بید انجیر و بادام تلخ و ترب و سداب بالادن قطورا و تدهینا و غرغرة است و کذا شونیز بزیت و روغن غار و بیه دبا و مرغابی و ماکیان مجموع و مغز دوز با دباقنه و مصطکی و نطرون باسرکه و عسل و روغن بان بشب و زعفران و خولان **گیلانی** گوید که گاهی احتیاج میشود باستعمال ادویه که نضج و تقطیع نماید مثل بورق بسرکه و عسل و زهرهٔ میش بزیت و شراب یا با روغن بادام یا آب گندنا و آب پیاز نیمگرم بعسل و تقطیر شیر زن اگر درد شدید باشد و اگر مزمن بود و سمع مضطرب گردد باید که اشیای قویتر ازین ادویه مثل عصارهٔ دم الاخوین و عصارهٔ لوف و عصارهٔ کرنب بیضا و مانند آن استعمال نمایند

علاج درد گوش بارد و رمی

منضج بلغم دهند و عنب الثعلب مغز خیار شنبر اکلیل الملک بابونه در آب کشنیز سبز ساییده نیمگرم نموده گرداگرد گوش ضماد کنند و همین ادویه را در شیر گاو جوشانیده بخار آن بگیرند و بعد از نضج تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و روغن ترب یا روغن بابونه یا روغن بادام تلخ در گوش چکانند و گویند که روغن زرد کهنه با مثل اشق و انزروت چکانیدن نیز نافع است و بقول اطبای هند فوفل بسمار تخم کریله گیرو زیرهٔ سیاه کچله مساوی با آب ساییده نیمگرم ضماد کردن نیز مفید بود و یا فوفل و گیرو هر یک دو درم زنجبیل یکدرم ساییده در آب کشنیز سبز یا آب خالص سرشته قرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب ساییده نیمگرم گرد گوش طلا کنند و اگر ورم تحلیل نشود تدبیر انضاج او بانکبابات و قطورات منضجه نمایند و بزرکتان تخم حلبه تخم شبت بابونه اکلیل الملک گل خیرو عنب الثعلب هر واحد یکتوله برگ نیب پنج توله جوش داده انکباب نمودن منضج بشور مصفی چرک قرح است و اگر برگ نیب تنها جوشانیده انکباب نمایند و یکدو قطره از طبیخ او در گوش چکانند نیز مفید بعد و برگ بهل کوفته چند قطرهٔ آن در گوش چکانند که در چند مرتبه ورم را پخته منفجر میگرداند و آب پیاز سفید پخته با لعاب حلبه یا بزرکتان آمیخته همین عمل دارد و آب کوچه و شهد بدستور و یا پیوسته گوش را بر بخار طبیخ پیاز و برگ نیب سبز و تخم شبت و بادیان و عنب الثعلب و گل بابونه دارند و یا برگ شبت و نیب و سنبهالو و سرو هر یک سه توله گل بابونه اکلیل تخم شبت اشنه هر یک یکتوله جوشانیده بخور دهند و لعاب حلبه و عسل و لعاب کتان و آب برگ سنبهالو و افتیمون هندی هر یک سه ماشه نیمگرم چکانند و حلبه تخم کتان تخم شبت بابونه اکلیل مرزنجوش هر یک سه ماشه اشق چهار ماشه ضماد کنند تا پخته شده بشگافد و بعد شگافتن جهت تنقیهٔ ریم آب برگ نیب و پیاز و عسل مساوی در گوش اندازند و گاهی بجای آب برگ نیب اندکی روغن بابونه داخل کرده میشود و پس از پاک شدن ریم جهت اندمال صدف سوخته و بورق بریان برابر در مرهم شافی آمیخته فتیله بدان آلوده در گوش نهند و یا این ذرور بدمند تا بزودی مندمل گردد خرمهرهٔ زرد سوخته چرم کفش کهنه سوخته مرداسنگ کهنه سفید هر یک سه ماشه باریک ساییده بکار برند و دیگر ذرورات و مراهم مدمله که در قرحهٔ گوش باید بکار برند و در ورم سوداوی که نادر افتد تنقیهٔ سودا بمطبوخ افتیمون هلیلجان و حب افتیمون کنند بعده ادویهٔ ملینه محللهٔ مادهٔ سودا چون حلبه و بابونه و داتینج و موم و زیت ضماد کنند **اقوال اطبا** مجوسی مینویسد که اگر ورم گوش بارد باشد باید که اسهال طبیعت بمطبوخ غاریقون مقوی با ایارج و تربد کنند و حب ایارج بخورانند و یا این حب دهند ایارج فیقرا یکدرم تربد غاریقون هر یک چهار دانگ سقمونیا نیم دانگ انیسون یکدانگ همه را باریک ساییده با آب حبها سازند و این یک شربت تمام است و بعد تنقیهٔ دماغ روغن شبت یا روغن ترب در گوش چکانند و از خارج شبت و کرنب و حلبه و بابونه و اکلیل الملک و اصل السوسن و برگ غار و مرزنجوش تمام هر واحد یک جزو قیصوم و حلبه تخم کتان هر واحد نیم جزو باریک ساییده با آب مرزنجوش و روغن سوسن و روغن نرگس و روغن ناردین سرشته مثل خاگینه پخته گرد گوش ضماد نمایند که اورام بارده را تحلیل نماید

واگر بابونه و اکلیل الملک و شبت و برنجاسف و برگ غار و حندقوقی و صعتر و مرزنجوش در آفتابه خوب بجوشانند و بر سر آفتابه انبوبه نهاده از آن بخار بگوش رسانند در تحلیل ورم بدان نفع یابند و اگر دانند که ورم صلب شده این ضماد کنند پیه بط و ماکیان گداخته اندکی پشک بز سوده آمیزند و از خارج بر گوش ضماد نمایند سعید گوید که علاج ورم بارد باسهال از مخرجات بلغم مثل مطبوخ مقوی یا ایارج کنند و مریض را انجبین بخورانند و سکنجبین بنوشانند و بر سر او آب طبیخ ریاحین حاره مثل بودینه و صعتر بریزند و طبیخ شحم حنظل یا روغن شبت در گوش چکانند پس اگر ورم میل بخارج نماید با ضمدهٔ محلله ضماد کنند و اگر بانفجار انجامد پیه بط بروغن گل گداخته در گوش اندازند و با ضمدهٔ محلل ورم صلب ضماد نمایند خضر ابن علی گوید که بعد تنقیه بحبوب و ایارجات و تلیین طبیعت بیش از مسهل بهر چه در علاج وجع گوش بارد مادی مسطور شد مع تقلیل تسخین در ابتدا بلکه مع اندکی از ادویهٔ بارد برای ردع استعمال کنند و هر روز برای تعدیل مزاج شربت اسطوخودوس و یا سعلی حلو بشربت لیمون یا شربت بنفشه یا خمیرهٔ بنفشه بنوشانند و روغنهای گرم مثل روغن شبت و ترب در گوش چکانند و بضمادات محلله تضمید نمایند و لحم ترک سازند و اقتصار بر مزورات و بقول مثل الیون و زردی بیضهٔ نیمبرشت کنند بعضی نوشته اند که بعد تنقیه دلک زبان و کام بسماق حتی که از دهن رطوبت بسیار سائل شود ورم گوش را نافع بود بعده از پیه بط و روغن سوسن مساوی قیروطی ساخته طلا نمایند واگر ورم در صماخ باشد فتیله بدان آلوده در گوش نهند و ضماد نفط سفید یا زعفران یا روغن نرگس یا افسنتین یا مسکه یا جندبیدستر و افیون منفجر هر واحد نافع ورم بارد گوش ست و ضماد کرنب و آرد باقلا و روغن سوسن باتش پخته منضج و منفجر ورم گوش ست و چکانیدن پیه روباه نیمگرم در گوش هم منضج ورم ست و بعد انفجار ورم علاج قرحهٔ گوش نمایند

علاج باقی اقسام درد گوش

انچه بسبب سقطه و ضربه واقع شود فصد سر رو کنند و کندر سفید را در شیر زن حل کرده نیمگرم نموده چند قطره در گوش چکانند که فی الفور تسکین درد نماید و یا دوای مذکور بفتیله آلوده در گوش نهند و زفت ضماد کنند و ایضا تدهین گوش بروغن کنجد نموده پنجنکشت و حرمل و مورد جوشانیده بخار آن بگوش رسانند و انیسون یا دینک سائیده بروغن گل امیخته و یا زهره و عسل و یا زردی و سفیدی بیضه باهم امیخته در گوش چکانند و اگر با آن جراحت نیز باشد بقول جالینوس نان بعسل سرشته فتیلهٔ آن در گوش نهند و یا برگ علیق و مازوی سبز بشراب پخته در گوش مجروح نهند و اگر بعد ضربه خون در گوش منجمد گردد دادویهٔ مخرج آن در سدهٔ گوش مسطور گردد و هر گاه ورم پیدا شود از فصد و تلیین و غیره حسب مزاج مریض انچه بهر اورام گوش مذکور شد بعمل آرند لیکن ادویهٔ بسیار سرد استعمال نکنند و چون ریم کند و ریم بشکل مدهٔ باشد که از خراجات عفنیه خارج میشود و در گوش با وجود وجع لهیب یافته شود این دوا استعمال نمایند که بسیار نافع ست بگیرند راسن صعتر برگ دو درم پوست انار و مازوی سبز تخم دو ر کرده هر واحد دو ثلث درم افیون یکنیم دانگ و همه را بسایند بعده بمزاج مریض نظر کنند اگر حدت داشته باشد این دوا بسکه حل کرده در گوش چکانند و الا بعسل حل نموده پنبه بدان آلوده در گوش بملایمت نهند و بدانکه درد گوش که بسبب قرحه یا تولد کرم یا در امدن هوام در گوش یا از دخول آب و یا چیزی دیگر در گوش باشد علاج هر یک علیحده مسطور گردد بدان رجوع نمایند ✤

وجع گوش اطفال

درد گوش که بصبیان عارض میشود اکثر از ریح و رطوبت میباشد و چون عارض شود طفل گریه کند بی سببی دیگر و اضطراب نماید و هر دم دست خود بسوی گوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان اوست و علاجش بعلاج درد گوش بزرگان نمایند و حضض و صبر و نمک طبرزد و عدس و مرمکی و تخم حنظل واهل مفرد و مجموع در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل جوشانیده چند قطره در گوش چکانند و یا صعتر و نمک اندرانی خاییده در گوش چکانند و یا مرزنجوش تر و سداب تر در روغن خیری یا روغن کنجد جوشانیده صاف کرده بچکانند و یا صعتر و مرزنجوش و اسطوخودوس و افسنتین در آب جوشانیده بچکانند و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن هستهٔ شفتالو جوش دهند انفع بود و چکانیدن عسل با زهرهٔ گاو و یا آب برگ نیب یا آب برگ بکاین یا بادیان دهیل خاییده نافع و یا نمک طعام با قدری روغن گاو نیمگرم چکانند و آب برگ سدرسن یا برگ پان بنگله یا نانخواه و جوز بوا خاییده و یا اندکی افیون

بشراب دو آتشه حل کرده قطور کردن مفید و بابونه یا برگ عنب الثعلب و برگ نیم یا برگ بکاین در آب جوشانیده بخور دهند و قطور روغن بیه دلفین که اہل فرنگ
ویل نامند در ہر قسم او جاع گوش بتجربه رسیده بلکه قروح گوش را نیز نافع ست و اگر درد با سرخی گوش خواه بثره باشد رسوت را در آب عنب الثعلب سبز
سوده یک دو قطره در گوش چکانند و یا شهد برگ نیم جوشانیده در گوش اندازند و اگر درد صرف باشد آب برگ پودینه نیمگرم چکانند یا الکباب از اہل گل بابونه
و برگ گینده بگوش نمایند و دو قطره از ان بچکانند و بادیان خائیده در پارچه باریک بسته بسوراخ گوش نهادن سودمند ست و اگر بسبب ورم گرم باشد
و آن با تپ بود زلو بر بیخ گوش بچسپانند و تلیین طبیعت نمایند و شیر زنان در گوش تقطیر سازند

طرش و وقر و صمم

یعنی نقصان و بطلان سمع و آن یا اصلی ست و یا عارضی و اصلی صمم ست یا طرش یا وقر مولودی و معنی صمم غیر معنی طرش ست زیرا که صمم آنست که
باطن صماخ غیر مجوف مخلوق باشد و طرش و وقر آنکه آفت دران هر دو بحدی نباشد که حس سامعه بالکل باطل گردد و بعید نیست که وقر مانند بطلان عام مر صمم
را باشد و دران تجویف بود و لیکن عصبه متصله بصماخ قوت حس الحس مشترک نرساند و طرش نقصان بدون بطلان ست و گاه اطلاق بالعکس می نمایند
بالجمله طرش نقصان سمع ست و وقر بطلان آن و صمم فقدان سمع مع کم شدن تجویف صماخ و بر سبیل مجاز هر یکی بمقام دیگر اطلاق می یابد و این را اکری
و ثقل سامعه نیز گویند و طرش اکثر بعد از قی بهم میرسد و این سهل الزوال ست و فقدان سمع و طرش و وقر مولودی طبیعی لا علاج ست و آنچه عارضی
حادث باشد چون بطول انجامد و مزمن گردد ایضا قریب بیاس و عسر العلاج ست و اما طرش حادث قریب العهد قابل العلاج ست لیکن آنچه در سن
پیری افتد و آنکه بسبب شکستن عصب از ضربه و سقطه عارض شود نیز علاج پذیر نیست و آسباب این گاه از مشارکت عضو دیگر میباشد مانند مشارکت
دماغ یا بعض اعضای مجاور آن چنانچه نزد اول رسیدن بنداع یا عند اوجاع اسنان واقع میشود و گاه بجهت آفتی مخصوص بسمع و آن یا بعصبه و یا بقبه
و یا بقوت سامعه میباشد اما آفت عصب سمع عارض میگردد از جمیع اسباب سوء مزاج و امراض آلی و تفرق اتصال و منجمله سوء مزاجات مفرد و مرکب که دران
می افتد بیشتر بارد میباشد و گاه سوء مزاج ساذج بی ماده و گاه با ماده سوداوی یا صفراوی یا بلغمی از بلغم خام و یا ریحی میباشد و ماده یا از دماغ فرود آید و یا
از معده یا همه بدن صعود کند یا در گوش تولد کند و بسا ست که چون اسهال مراری منتبس میگردد عقب آن صمم بهم میرسد و همچنین بعقب اسهالات دیگر که بالطبیع
واقع شوند و در غیر وقت بحبس و منع آن پردازند و مرض آلی در عصب مانند سده است که از اخلاط یا مده یا ورم دبیله یا ورم حار یا صلب یا غشاوه از چرک
یا ثول یا لحمه دران بهم رسد و تفرق اتصال دران گاه از جراحت و صدمه خارجی و گاه از قرحه و تآکل داخلی بهم میرسد و طرش حادث بسبب ثقبه بیشتر از سده میباشد بسبب بدنی
یا خارجی عضلی مانند ثولول یا ورم یا لحم زائد بعد اندمال قرحه یا کرم یا کثرت وسخ یا خلط غلیظ چسپیده بصماخ یا جمود مده از ورمی که انفجار یابد و خارجی مانند ریگ یا کاه یا سنگریزه یا تخمی یا حیوانی
که داخل گوش گردد یا انجماد خونی که از خارج رفته باشد و از گوش قدری برآید و قدری بماند و طرش حادث از جهت قوت سامعه از ضعف آن بود چنانچه در مشایخ یا طول مرض مضعف قوت
و این مرض گاه دفعةً و گاه بتدریج اندک اندک واقع میشود و گاه بر سبیل بحران او یا بر سبیل انتقال ماده در اخر امراض حاده از عضو مجاور بسوی آن و نزد باقی ماندن گرانی سر
بعد زوال تپ و گاه بر سبیل عرض زوال پذیر چنانچه عند حرکات بحران بهم میرسد یا بر سبیل عرض ثابت چنانچه دفع بحران یعنی طبیعت نزد بحران ماده را بناحیه گوش دفع نماید
پس ماده در گوش قرار گیرد نه بحران بر سبیل مجاورت اکثری و رعاف منذر باین عرضی بود و بیشتر بسبب اسهالات بسیار باطل میگردد قوت سامعه طریق تشخیص اسباب آنکه
باید که اول از مریض سوال نمایند که پیش ازین علت مرضی دیگر عارض شده بود یا نه اگر عروض تپ یا مرضی حاد دیگر یا وجع دندان بگوید از بحران تپ یا انتقال ماده آن مرض یا بمشارکت اسنان
و اگر تقدم سرسام و اختلاط عقل یا دیگر آفات دماغی سوء مزاجی وغیر آن بیان کند و اختلال در حواس دیگر و در قوت حرکت و خصوصا در حرکت زبان نیز یافته شود از
مشارکت دماغ باشد و اگر گوید که پیش ازین ریم یا خون از گوش برآمده بود یا ضربه یا سقطه بر سر رسیده بود سببش قرحه یا انجماد خون یا هتک عصبه باشد و الا در ثقبه گوش نظر کنند پس اگر ورم
یا ثولول یا لحم زائد بعد اندمال قرحه یا چرک بسیار یا ریگ یا سنگریزه یا دانه یا چیزی دیگر یافته شود سببش همان باشد و اگر سلامت دماغ و ثقبه گوش هر دو مدرک گردد حال گرانی گوش و وجع و ضربان و تمدد
و طنین و دوی و دغدغه گوش بپرسند پس اگر ثقل و وجع بیان کند و با آن تپ و لرزه و قشعریره و هذیان لازم و تمدد و ضربان بود از ورم حار عصب و دبیله باشد و اگر تپ و لرزه نباشد بلکه با ثقل وجع

ضربان و تمدد بود از ورم ثقبه بخارج عصب باشد و اگر ضربان هم نباشد و با ثقل و وجع تمدد بود از ورم بارد باشد و اگر ثقل و وجع فقط بود و با آن علامات غلبه صفرا یا سودا یا بلغم دریافت شوند سببش ماده صفراوی یا سوداوی یا بلغمی باشد و ایضاً زردی زبان و تلخی دهان و حرقت و التهاب و حمرت و نخس و اشتداد مرض وقت گرسنگی و در اکثر اوقات خالی شدن آن از طنین و عروض آن در انتهای امراض حاده و حمیات صفراوی بر ماده صفراوی دلالت کند و گرانی سر خصوصاً وقت سجود و کثرت خواب و بلادت حواس و تقدم تدابیر مرطبه و امتلا ماده بلغمی ست و اگر با ثقل صرف باشد و با آن آثار سوء مزاج غالب یافته نشود از سده خلطی باشد بعده وقت خفت مرض و موضع ثقل بپرسند اگر خفت هنگام خلای معده و ثقل در اسفل گوش بیشتر گوید بر ماده متصاعد از معده دلالت نماید و اگر بعکس این بیان کند و فساد در حواس معلوم شود بر ماده نازل از دماغ گواهی دهد و اگر وقت خفت و موضع ثقل مخصوص نباشد دلیل ماده متولد در گوش باشد و اگر بدون ثقل و تمدد و احساس وجع در عمق گوش بیان کند از سوء مزاج ساذج باشد پس حال اذیت و شدت مرض از سردی و یا گرمی بپرسند اگر با شیای بارده متاذی گردد و مرض هنگام سردی هوای صبح و شام زیاده شود و با شیای گرم انتفاع یابد از سوء مزاج بارد باشد و اگر بضد آن باشد و التهاب و لذع در گوش و حوالی آن نیز بود از سوء مزاج حار باشد و اگر بدون ثقل دوی و طنین بگوید سببش ریح باشد و اگر دوی و طنین هم نبود حال تقدم بیداری و گرسنگی و تعب و دیگر اسباب مجففه بپرسند اگر اقرار آن کند لاغری چهره و غور چشم نیز بود و بچیزهای رطب انتفاع یابد از یبوست باشد و اگر دلم و غده در گوش بیان کند و احیاناً کرم از گوش بر آید سببش کرم باشد و اگر از آثار مذکوره هیچ یک نباشد و بشلیخ افتد از ضعف قوت سامعه باشد + +

علاج طرش حار ساذج و مادی

در حار ساده با شربه و اغذیه و نطولات و قطورات بارده که در وجع گوش حار ساذج گذشت تعدیل مزاج نمایند و ایضاً در حرارت بی ماده مبردات مثل ماء القرع و ماء الخیار و آب تربوز یا شیرهٔ بزور ایبنها با شربت نیلوفر و یا شربت بزوری بارد بیاشامند و روغن کاهو و کدو و گل و بادام و دیگر روغنهای مبرد در گوش چکانند و انار را با پوست کوفته بفشارند و اندکی سرکه و کندر و روغن گل داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید قطور نمایند یا آب برگ کاهو یا آب برگ عنب الثعلب چکانند یا در دوای مذکور داخل کرده در گوش بچکانند و کذا آب بارتنگ یا آب کشنیز تر و ماء القرع و روغن نیلوفر مفید و گاهی کافور دران حل میکنند و اگر گل بنفشه گل نیلوفر برگ کلم مساوی در آب جوش داده شیر گاو و روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر دهند پس از آتش فرود آورده اندکی صبر کنند تا که حرارت او معتدل ماند بر بخار آن گوش بدارند نافع بود و در حار مادی هر چه از تنقیه و تعدیل در علاج دوی گوش حار مادی مفصل مسطور شد بعمل آرند و هر چونکه باشد ماده را با شغل فرو کشند و بعد تنقیه دواء الرمان که در قول ابو سهل خواهد آمد بهر تبرید و تقویت عضو در گوش چکانند و ایضاً در صفراوی آب ترب یکتوله آب انار ترش چهار ماشه سرکه روغن گل هر یک شش ماشه نیمگرم کرده در گوش چکانیدن مفید بود و افسنتین عنب الثعلب هر یک نیم توله شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده روغن گل دو توله داخل کرده بپزند تا روغن بماند یک دو قطره مدام در گوش انداز ند و اگر به مزاج گرمی معلوم شود دوای بارد بنوشند و شربت آلو و بنفشه و اسپغول دهند و ترک لحوم و اغذیه گرم مولد صفرا کنند و گویند که اگر آب پیاز و زهرهٔ گاو در پوست انار گرم کرده بچکانند بالخاصیت فائده دهد و بزعم قومی کافور شدید النفع ست در طرش و شیخ میگوید شاید که برای طرش صفراوی باشد و در دموی فصد بر همه تدابیر مقدم دارند **اقوال حذاق** ابو سهل گوید که طرش اگر مولودی یا مزمن بود آنرا علاجی نیست و اگر حادث قریب العهد و غیر متمکن باشد و از صفرای مرتقی بسوی راس بود علاجش تنقیه صفراست از سر بحب ایارج و حب قوقایا و تدبیر مرطب و استحمام بآب شیرین و از مولدات صفرا اجتناب نمایند پس اگر با وجود این تدبیر مرض باقی ماند اولاً تکمید ببخار افسنتین مطبوخ در افتابه بتوسط انبوبه نمایند و بهمین آب مع سکنجبین بدفعات غرغره کنند بعد ازان بگیرند انار ترش بود دانه و شحم او بر آورده هر دو را افشرده آب در جهان پوست او انداز ند و کندر و سرکه و روغن گل نیز داخل کنند و بپزند تا بقوام آید پس در گوش چکانند **شیخ** میفرماید اولاً گوییم واجب ست که همه انچه در گوش چکانند نیمگرم بغیر بارد و بغیر حار باشد و این قول کلی ست بعده تفصیل امر دران میکنم که در طرش صفراوی باید که استفراغ صفرا بمسهل کنند زیرا که بسیار باشد که اسهال صفراوی بطبع واقع شود و بدان صمم زائل گردد چنانکه اکثر اسهال صفراوی عارض شود و صحبش کنند

وصمم عارض گردد **صاحب کامل** گوید که اگر طرش از قبیل صفر اشتراکی بسوی دماغ عارض شود مانند آنکه ازین نوع در امراض حاده و حمیات صفراوی عارض گردد علاجش اسهال بادویه مخرج صفرا است مثل مطبوخ هلیله مقوی بایارج و سقمونیا و بعد تنقیه تدبیر مریض بتدبیر معتدل نمایند و استحمام باب شیرین کنند و از تدبیر مولد صفرا اجتناب کنند **ابن الیاس** گوید که اگر صمم بسبب غلبه صفرا باشد شربت بنفشه با ترنجبین یا خمیره بنفشه با ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا جلاب عناب آلو بخارا هر واحد ده عدد با ترنجبین و شیرخشت هر یک ده درم بیاشامند و غذا ماء الشعیر اگر کباب باشد و الا مزوره بنوماش معتبر باشد و ادام و اسهال طبیعت بماء الفواکه و مطبوخ آن یا مطبوخ هلیله که دران سه دانه از سقمونیای مشوی نیم دانگ باشد و بعد تنقیه تام آب انار مطبوخ مصفی با پوست آن در گوش چکانند و یا اندک روغن گل بچکانند **سعید** گوید که اگر طرش قریب العهد حادث از مره مرتفع بسوی سر باشد علاجش سهل است زیرا که اگر تنقیه بدن از خلط مراری بمطبوخ هلیله کنند و تدبیر او بعد تنقیه بتدبیر مبرد مرطب نمایند و دوام باستحمام و تخویف از اخذ اغذیه حاره مولد مره صفرا کنند و در گوش روغن گل اندک با سرکه و یا آب انار و روغن گل چکانند طرش او زائل گردد **ایلاقی** می نویسد که اگر سوء مزاج مع ماده باشد نگاه کنند که آن کدام خلط است پس استفراغ او نمایند و تقطیر دوا و روغن در گوش قبل از استفراغ جائز نیست و بعد استفراغ نطولات و قطورات استعمال کنند پس اگر ماده صفراوی باشد بحب ذهب و قرص بنفشه استفراغ سازند و اگر سه مثقال اطریفل صغیر با یکمثقال ایارج فیقرا آمیخته بدهند صواب باشد و اگر از هلیله زرد یکمثقال و ایارج فیقرا همچندان آن حب بسته دهند نیز ماده صفرا را از سر فرود آرد و این اطریفل کشنیزی منع بخار از دماغ کند **صفت آن** هلیله کابلی بلیله آمله هر یک ده درم گل سرخ کشنیز خشک هر یک پنجدرم ادویه را جدا جدا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بعسل سه چند بسرشند و در بعض نسخ کشنیز بوزن مجموع ادویه است **خجندی** گوید که اگر بسبب غلبه صفرا باشد هر صبح شربت نیلوفر و خمیره بنفشه و شربت عناب یا شربت تمرهندی و آلو دهند و تلیین بحقنه لینه یا باب انارین مع شیرخشت نمایند و بعد تنقیه تامه روغن گل باندک سرکه در گوش چکانند **قرشی** گوید که اگر طرش از حرارت صفرا یا خون باشد در دموی فصد کنند و استفراغ صفرا بطبیخ فواکه نمایند و شربت آلو و نیلوفر و بنفشه بنوشانند و ترک لحوم کنند و بر مثل اسفاناخ و خرفه و ملوخیه و خبازی و کدوی مطجن بروغن بادام شیرین و محمض بترشی مناسب اقتصار نمایند و در گوش روغن بادام شیرین و روغن کدو چکانند یا روغن گل باندک سرکه بپزند تا سرکه فانی شود و روغن باقی ماند در گوش چکانند و گاهی برای تبرید و ترطیب قوی باب کاهو یا شیاف مامیثا بروغن بنفشه یا شیر دختران حاجت افتد این همه نیمگرم بچکانند **انطاکی** گوید که در طرش حار اولا فصد قیفال مخالف بگشایند و بعد سه روز محاذی بعده تبرید بماء الشعیر و تمرهندی و در صفراوی بخیار و شیر بز نمایند یا طبیخ هلیله زرد و شربت فواکه دهند بعد از آن اگر درینجا درد باشد افیون در بول نرگاو یا زهره بز یا آب پیاز سفید حل کرده بچکانند و از مجربات در ازاله طرش عارض بعد امراض حاده ملازمت خمیره بنفشه بماء الشعیر و شربت خشخاش و هر شب حک پایها و مالش آن بروغن گل است و در نزهه گوید که گاهی صمم عقب حمیات حاده پیدا شود و سبب آن کثرت صعود بخار بسوی دماغ است و این گاهی خود بخود زائل شود اگر بخار رقیق باشد و الا از مجربات من دران معجون بنفشه و تریاق الذهب و طبیخ امرود و کشنیز و مرزنجوش است هر کدام ازینها که بهم رسد

علاج طرش بارد ساده و مادی

در صورت برودت بی ماده هر چه در علاج درد گوش بارد ساذج مذکور شد سوای تنقیه آنچه بهر طرش بارد مادی بیاید استعمال نمایند در روغن یاسمین و روغن سوسن و قسط و شبت باندکی جند بیدستر یا مشک یا مر یا قطران بچکانند و اگر شحم حنظل یا بیخ او بروغن کنجد بپزند و در گوش چکانند نافع بود و اگر اقحوان اکلیل الملک قیصوم هر یک ده درم اذخر مکی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک پنجدرم پودینه مرزنجوش خشک نمام ریحان خشک هر یک یک کف بادیان پوست ترنج هر یک سه درم در ده رطل آب بجوشانند تا شش رطل بماند و گوش بر بخار آن دارند برای طرش حادث از برودت ساذج و ماده غلیظ نیز نافع است و بقول رازی قاقله کبار شرابا و قطورا سودمند بود

واگر از برودت مادی باشد بعد از تنقیه بمسهل گرم و حب ایارج هرچه در علاج درد گوش بارد مادی مذکور شد بکار برند و اطریفل اسطوخودوس بخورند یا اسطوخودوس سوده با اطریفل
صغیر سرشته بخورند و الالیتمع ق گاو زبان هشت توله عرق عنب الثعلب پنج توله بنوشند و شربت اسطوخودوس بنسخه بقائی نیز مفید ست و یا اسطوخودوس یک جزو کشنیز خشک ثلث
جزو مرزنجوش ربع جزو مصطکی هلیله کابلی کنند هر یک جزو با ریک سائیده پخته بعسل سرشته وقت خواب بخورند و گاهی این اجزا را جوشانیده وقت نوم بدهند و گویند که بهتر
طریق مجرب ست و اگر قبض طبع باشد همراه شب گلقند عسلی یا اطریفل صغیر بخورند و از اغذیه مولد بلغم پرهیز کنند و نخود آب با لحوم جیده مصالح گرم تناول نمایند و روغن گل آب سیر پخته در گوش
اندازند و روغن خسته سرد الوی تلخ مجرب ست و کذا روغن خسته شفتالو و بقول بعضی روغن تخم تب خلق کثیر شفا یافته و یا آب سداب سبز و عسل هر دو برابر نیمگرم چکانند و ایضا
جند بیدستر و بورق هر یک سه ماشه در طبیخ خربق و یا شراب کهنه آمیخته چکانند و اگر از انجیر سفید لحم و عسل بستانند و بوره و خردل بو قرد ما نا کوفته بدان بسرشند و فتیله ساخته در گوش
نهند مفید بود و کذا چنین مرزنجوش خردل سداب تخم حنظل مساوی کوفته بیخته در زهره گاو شیاف ساخته وقت حاجت بروغن بادام تلخ سائیده در گوش چکانیدن مفید ست
و کذا قطور مومیائی با روغن گل مجرب و تقطیر آب مطبوخ افسنتین با روغن بادام تلخ در بیاض مرحوم برای کری قدیم مجرب نوشته و انکباب بر نجوش مفید و قطور آب سیر
و زهره گوسفند در قدری روغن جوشانیده نیمگرم و نفوخ دو صد و فلفل سیاه سوده با بابونه هر روز یکبار در گوش نافع و مغز بادام مغز تخم کدوی تلخ هر یک یک دام پنج نیم با او کد
پاو سیر نیمکوفته در آب بجوشانند و صاف نموده روغن کنجد نیم سیر داخل کرده باز بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند چند قطره در گوش چکانند که در کری گوش معمول ست و یا
گاو در روغن بادام حل کرده یک دو قطره بچکانند و تقطیر روغن افسنتین و روغن مبارک و روغن ترب نیز مفید و روغن اعظم که مؤلف راقم ست و در قرابادین مسطور شد برین با اکسیر الاکبر
واگر خربق سفید یک درم جند بیدستر نیم درم نطرون و انگی کوفته پخته بسرکه کهنه بچکانند نیز طرش بلغمی را نافع ست واگر بابونه اکلیل مرزنجوش ورقهای خشک پوست خشخاش عنب الثعلب
اسطوخودوس افسنتین بجوشانند و سر ظرف محکم بندند که بخار بیرون نرود و چادر بر سر گرفته سر گوش بر بخار آن دارند و در مرضی که از خلط غلیظ بود یا سودا و دیر رفته باشد
چوب چینی و وجند یک جزو داخل کنند برای طرش و وجع بارد و اکثر امراض گوش مجرب حکیم علویخان ست و یا طبیخ حنظل قوقی و برگ شبت و مرزنجوش و نمام و برنجاسف و صعتر
و بابونه بر پس گردن و بن گوش تکمید نمایند و سداب و صعتر و افسنتین با سرکه و زیت و آب بپزند و بابونه بخار آن در گوش رسانند و سنگی در روغن کنجد جوشانیده چکانیدن
نیز برای دفع این مرض مجرب گفته اند اقوال مهره سویدی می نویسد که قطور پیه شیفنین در روغن کنجد گداخته و یا حب بلسان بشراب کهنه و یا روغن قثاء الحمار و یا فرفیون یک
درم در زیت ده درم خوب جوشانیده و یا زهره رخمه بزیت کهنه و یا آب تخم حنظل تازه و یا شیاف مرارات و یا پیه قلقین در حنظل جوشانیده و یا روغن کادی و یا پیه
مورچه سوده بزیت کهنه یا روغن کتان جوشانیده و یا آب فراسیون تازه و یا بسد و روغن بلسان بروغن کنجد در ظرف آهنی جوشانیده و یا خون گرگ بزیت آمیخته
و یا خنفسا بزیت پخته و یا بول بز یک جزو و انزروت نیم جزو و یا زهره نر گاو در پوست انار جوشانیده و یا زهره خلد بروغن گل و یا آب صامریوا و یا برگ زیتون سائیده
بعسل جوشانیده و یا کمون سائیده بروغن بادام تلخ آمیخته و کذا انجار طبیخ بابونه و کذا نهادن فتیله خردل سوده در عسل سرشته بر آتش معقود در گوش و کذا ضماد کردن خردل
سوده در عرق فرنجمشک آمیخته بر سر و کذا فتیله بقطران آغشته در گوش نهادن و کذا فتیله خربق سیاه سوده بعسل سرشته دو سه روز استعمال کردن و کذا بخور بزرکرنب با حشیش
آن و یا آب دریای شور جوشانیده و کذا بخور کبریت و کذا فتیله از پیه کرکس ساخته شبانه روز در گوش داشتن و مکرر بدل آوردن هر واحد نافع ست و آنچه در علاج وجع بارد
گوش گذشت و هرچه در قول شیخ بیاید نیز مفید ست ابو سهل گوید که هرگاه طرش از خلط غلیظ چسپنده باشد حمام و آب شور استعمال کنند و در گوش جندبیدستر در روغن
سداب و آب سداب و روغن شبت با عسل و زهره بز و بول او چکانند و هرگاه مزمن شود باید که بسیار روزها این دوا که ابرند بورق سوده و با عسل و سرکه بجوشانند و در گوش
چکانند بعده فتیله از خردل و انجیر هر دو کوفته بسازند و در گوش نهند و ایضا آب شهدانج رطب بچکانند و اگر طرش عقب تپ یا مرض حاد افتد بر بخار ادویه محلله
امنا به پخته انبوبه بر دهن آن نهاده گوش را بران گذاشته انکباب نمایند بعده در گوش این شیاف چکانند شحم حنظل یک درم بورق سه درم جندبیدستر نیم دانگ
عصاره افسنتین هر یک نیم درم فرفیون یک دانگ قسط تلخ دو درم در زهره گاو سرشته شیاف سازند و نزد حاجت یکی از ان در روغن بادام تلخ حل کرده
در گوش چکانند که این وجع بلغمی هم بکی بود دی و طنین برجی و طرش حادث از خلط غلیظ را بالخاصیت نافع ست و اگر فقدان سمع از قبیل سده بغیر وجع باشد اقراص غاریقون
استعمال نمایند نسخه آن خربق سفید دو مثقال نطرون جاوشیر ده مثقال زعفران سه مثقال سائیده بسرکه سرشته قرص سازند و خشک کرده وقت حاجت

بسر که یا زهرهٔ نرگاو و یا آب افسنتین حل کرده نیم گرم در گوش چکانند شیخ الرئیس میفرماید که در طرش حادث از برودت و مادهٔ بارد قطور جمیع روغنهای
گرم که دران جندبیدستر حل کرده باشند خصوص روغن بلسان و قسط و یا روغن بادام تلخ و عصارهٔ افسنتین و روغن بابونه مع زهرهٔ گاو و یا پیه گاو و یا
روغن کنجد که دران شحم حنظل یا بیخ آن جوشانیده باشند نافع ست و قطور بول نرگاو که دران مر حل نموده باشند و عصارهٔ قثاء الحمار نیز نافع و اگر مادهٔ
بارد محتقن باشد این همه بعد استفراغ ماده باستفراغات عام بدن و خاص دماغ و بعد استعمال نطولات معروفه خصوصا آنچه دران برگ درمست و تخم آن
افتد بکار برند و یا صنت درین شدید النفع ست و همچنین صیاح شدید و اصوات بوقات و مانند آن در گوش و از جملهٔ ادویهٔ نافعه آن عصارهٔ سداب جبلی ست یا جندبیدستر
در روغن شبت حل کرده خصوص که اطبا باح غلیظا باشد و بول بز و زهرهٔ آن خصوصا با قنه و از ادویهٔ مجربه این است که بگیرند جندبیدستر سه درم خربق یک درم نطرون
یک نیم درم و سائیده در آب سداب اقراص سازند و در ادویه و ادهان مناسب حل نموده قطور نمایند بعد تنقیه و در نسخهٔ دیگر خربق سیاه ربع درم و نطرون ثلث درم ست
و به تقور استعمال نمایند و یا بگیرند کندش و زعفران و جندبیدستر مساوی از هر یک یک جزو و بوره و خربق و زهرهٔ گاو و هر یک چهار جزو به شراب حل کرده استعمال نمایند و یا بگیرند
صبر و جندبیدستر و شحم حنظل و فرفیون با زهرهٔ گاو سوده استعمال نمایند و نیز روغن ترب و روغن میویزج شدید النفع و مجرب ست و عصارهٔ افسنتین و یا طبیخ آن با عصارهٔ
ترب با نمک نافع ست خصوصا فتیله با سیلان رطوبت و سده باشد و فتیله از خردل و انجیر کوبیده در گوش گذاشتن مجرب ست بسا است که زیاده مینمایند درین نطرون
و چکانیدن آب دریای شور نیم گرم بسیار نافع ست و چکانیدن خربق سود و مرارات همگی خصوصا زهرهٔ نمر با روغن گل مفید و بعضی گفته اند چون ابهل را در روغن
کنجد در قاشقی آهنین بجوشانند تا آنکه سیاه گردد قطور آن صمم را نافع ست و نیز روغن شبت و غار و سوسن و ناردین هر یک به تنهائی و یا مجموع با جندبیدستر یا کف افسنتین
یا عصیر سداب مفید و چون طرش دفعةً بهم رسد نافع ست آنرا آب افسنتین یا عصارهٔ افسنتین جوشانیده مخلوط بزهرهٔ شبوط و زهرهٔ سنگ پشت یا زهرهٔ گاو و روغن
گل یا خربق با سرکه یا پوست مار با سرکه و چکانیدن آب مطبوخ افسنتین و مطبوخ دس و مرزنجوش و یا روغن مصنوع ازینها که در آب مطبوخ اینها روغن گل و یا کنجد
داخل نموده بپزند تا آب بسوزد و روغن بماند و از حبوب مجربه برای طرش حادث از سده و یا از خلط غلیظ و یا ریح آنست که بگیرند تربد سفید بست درم و شحم حنظل ده
درم و انزروت دو درم و نیم و کتیرا هفت درم و پوست هلیله کابلی ده درم و ازان حب ساخته بسازند شربتی ازان بوزن یک درم و گویم مثل عائدین بسوی راس
کلام که جمیع آنچه از ثقل سمع و اوجاع گوش و ریاح آن و دوی آن و طنین آن کائن بسبب مادهٔ بارده و برودت باشد پس از ادویهٔ مشترکه برای این همه بعد از
تنقیهٔ بدن و راس اینست که در گوش بورهٔ ارمنی بسرکه و عسل و یا زهرهٔ گوسفند با زیت و شراب یا بروغن بادام تلخ و یا آب گندنا یا آب پیاز بعسل یا شیر زنان
و چکانیدن دو قطره از قطران صبح و شام یا خربق ابیض یا اسود با بعضی ادهان مناسبه خصوصا بروغن سوسن یا آب مطبوخ افسنتین و آب پوست ترب
و کذلک روغنی که دران پوست مار جوشانیده باشند یا حب الغار با فرفیون یا جندبیدستر بروغن گل یا روغن بلسان یا نفط سفید و یا بگیرند علک البطم یک اوقیه
و روغن خیری دو اوقیه و روغن بادام تلخ نیم اوقیه جمله با جوش دهند و سه قطره ازان صبح و سه قطره شام استعمال نمایند و همچنین عسل لبنی با روغن خیری و کذا
آب برگ حنظل تازه و کذا عصارهٔ لوف و هزارجشان در نفع شدید و قوی ست و باقی ادویهٔ مشترکه در باب وجع گوش بارد مذکور شد و اگر این مرض صبیان
را بهم رسد بروغن دادی که دران سداب و مرزنجوش پخته باشند یا آب دهن کسی که صعتر نمک اندرانی خائیده باشد انتفاع یابند و از کمادات نافعه آن ست
که بابونه و شبت و برگ غار و مرزنجوش و پودینهٔ دشتی خشک و عاقرقرحا جوشانیده بدان گردن و اسفل گوش را تکمید نمایند و کذلک نطولات مذکوره و امراض
راس و بظرف لوله دار ساخته محاذی لوله او گوش را بدارند تا ازان بخار و داخل گوش گردد و استفراغ برای طرش اوفق آنست که کثیر العدد و قلیل المقدار باشد
در هر بار یعنی بتفاریق و اندک اندک باید کرد تا قوت محفوظ ماند و بنضج ماده وفا کند و ازان نضج کامل و تنقیهٔ تام حاصل گردد و سوهندی نوشته که این قطورات
که شیخ ذکر کرده مجرب ست برای اصلاح اکثر انواع طرش سیما عارض از مواد غلیظه هر گاه بعد تنقیهٔ تام دو قطره صبح و دو قطره آخر روز از هر چه ازینها میسر باشد در گوش
چکانند صاحب کامل گوید که طرش هر گاه از قبیل بلغم لزج غلیظ متولد در دماغ و اغشیه یا منصب بسوی عصب سمع عارض شود علاجش باستعمال
تدبیر مقطع ملطف و شرب ایارجات و استعمال غرغره و سعوط بدانچه در علاج سده گوش مذکور گردد و پرهیز از اغذیهٔ مولد بلغم باید کرد و صفت وابرای طرش گویند

خردل و باریک سائیده با انجیر خشک آمیخته فتیله سازند و در گوش سه روز بدارند و دیگر جند بیدستر در روغن شبت و آب سداب حل کرده در گوش چکانند **ایلاقی** و جرجانی گویند که هرگاه طرش از مادهٔ غلیظ باشد استفراغ بایارج فیقرا و حب قوقایا مرکب بشحم حنظل و افتیمون و نمک هندی باید کرد و در گوش ادویهٔ محلله چکانند و آن همه در قول شیخ گذشت و کسی را که این مرض یکبارگی افتد طبیخ افسنتین بزهرهٔ نرگاو و زهرهٔ ماهی شبوط و زهرهٔ سنگ‌پشت بروغن بابونه و شبت و آب پیاز بعسل و روغن زیت چکانند **سعید** گوید که اگر طرش از اخلاط غلیظ بلغمی مجتمع در قعر گوش حادث شود علاجش دشوار است و باید که استفراغ بدن بایارجات و بغرغره بسکنجبین عسلی و سعوط بروغنهای گرم مثل روغن زنبق کنند و جند بیدستر و غیره که در قول صاحب کامل گذشت در گوش چکانند و امر بدخول حمام بر ناشتا کنند و تقلیل غذا نمایند و از اغذیهٔ مولد بلغم حذر کنند **ابن نوح** گوید که معالجه با دویهٔ مقطعهٔ ملطفهٔ خلط خام و بغرغرات و دائم بایارج و تدبیر ملطف نمایند و استحمام بآب حمات نیکوست و جند و غیره که مذکور شد و زهرهٔ بز و بهم زده در گوش چکانند که آن تلطیف قوی و تقطیع نماید و یا حرمل در بول کودک سه روز بخیسانند بعد از آن صمغ با این بول تر کرده در گوش بدارند و یا زهرهٔ بز و بول او چکانند و از انجیر و خردل و بورق فتیله ساخته در گوش نهند و سه روز بگذارند پس برآورده در گوش آواز شدید متواتر بدهند بعده در گوش بانبوبه بزور بدمند تا گوش بکشاید **ابن الیاس** گوید که اگر صمم بسبب مادهٔ بلغم غلیظ منصب بعصبهٔ مفروشهٔ آلهٔ سمع باشد هر صبح جلاب از انیسون و بادیان هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و لحوم فاضله بمغز حب قرطم و فلفل و غیره دهند و هرگاه نضج تام در قاروره ظاهر گردد تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و حب قوقایا و حب لوغاذیا و حب اصطمخیقون کنند و روغن خستهٔ مشمش تلخ و روغن بادام تلخ و روغن سداب و زنبق در گوش چکانند و یا روغن شحم حنظل و یا آب مرزنجوش باندک زهرهٔ کلنگ بچکانند و یا فتیلهٔ خردل و انجیر در گوش بدارند **مختصر** و قرشی مینویسند که اگر طرش از برودت و بلغم باشد همه روغنهای گرم خصوصا روغن ترب و روغن غار و غیره که در قول شیخ مذکور شد نافع بود و روغن بادام تلخ را خاصه نفع عظیم است و تقطیر آب دریای شور گرم کرده از اثقل سمع کند و چون پیه کرکس بگدازند و نیم‌گرم در گوش چکانند لاسیما اگر بران مداومت کنند صمم را نفع بخشند و از اشربه شربت اسطوخودوس بآب گرم یا حلبی حلو بدهند و یا مطبوخ اسطوخودوس و اکلیل الملک و بابونه و خطمی و کذا بادرنجبویه جوشانیده گلقند یا خمیرهٔ بنفشه اگر طبع قبض باشد داخل کرده بنوشانند و شربت گلقند عسلی و اطریفل صغیر استعمال کنند **نطول** اکلیل الملک بابونه سبوس گندم خطمی برگ غار و کذلک مرزنجوش و بادرنجبویه بجوشانند و بر بخار او انکباب و آب او نطول و تنقل و ضماد کنند و آواز شدید و نواختن طبل آنرا انفع کنند و استفراغ بلغم بحب ایارج و ایارج لوغاذیا کنند لیکن بعد نضج و تنقیهٔ بدن از مسهل بلغم و قبل استعمال ادهان و نطولات مذکوره **انطاکی** گوید که در طرش بلغمی تنقیه بایارج مکرر نمایند و در سوداوی بطبیخ افتیمون بدستور و جند بیدستر در زیت که اندران ترب و مصطکی و حب الغار پخته باشند حل کرده بچکانند و از مجربات برای کشادن طرش و صمم اینست که حلتیت را در روغن بادام تلخ و غالیه حل کرده صاف نمایند و دران زیاد چندانکه ممکن باشد حل کنند و مکرر بچکانند و در خواص آمده که اگر زهرهٔ کبش سه درم در ساوقیهٔ روغن غار بجوشانند تا نصف بماند پس در گوش چکانند صمم را بکشاید و اگر میل طلا و نقره با دگردانیده هر روز در گوش نهند صمم را منع کند و این همه بعد تنقیه در مادی بکار برند **ایضا** او گوید که علاج مخصوص این مرض گرفتن بجا سرکه هست که بر سنگ آسیای گرم چکانیده باشند و تقطیر آب پیاز و عسل هر دو پخته و کذا روغن زرد کهنه و زیت که در هر کدام ازین هر دو اصل السوس و سداب و حب الغار مقشر پخته باشند و از مجرب اینست که زباد و حلتیت را در روغن بید انجیر حل کرده نیم‌گرم چکانند و ایضا عنصل و شحم انار ترش و پوست اصل حنظل تر در سرکه پخته صاف کرده روغن زیت یا روغن دیگر آمیخته چکانند **گیلانی** از طبری نقل کرده که در طرش حادث که پیش از ان نبوده باشد استفراغ بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر بسبب شربات در مدت بیست و یکروز کنند بعد از ان غرغره بعاقرقرحا و مویزج و کعب خردل و مانند آن سازند بعده انچه در گوش چکانند و بعد از آن تکمید کنند اینست که بگیرند افسنتین رومی خالص و در آفتابهٔ لوله‌دار بجوشانند تا مطهر گردد بعده بگذارند تا آنکه بر بخار او انکباب ممکن گردد پس سر انبوبه بکشایند و ثقبهٔ گوش مقابل آن دارند و بدفعات بسیار بخار آن بگیرند و تکمید گوش باین افسنتین مطبوخ سازند و حفظ مزاج علیل نمایند و انچه در مثل این بچکانند سرکه ببورق جوش کرده است و آثار ادویهٔ بالغ انفع درین باب اینست که بگیرند سلخ الحیه و باریک بکوبند بعد از انکه با سرکه بدفعات شسته خشک کرده باشند و بعد کوفتن در زهرهٔ بز حل کنند و بران اندک بورق اندازند و در گوش چکانند و اگر ازین بکشاید بهتر و الا بگیرند آب گندنا یک جزو

و زهره گاو یک جزو و سرکهٔ کهنه پنج جزو و پیه بطلیک نیم درم و روغن غار یک جزو همه را برهم زنند تا یکذات گردد بعد ازان در گوش چکانند و یا فتیله بدین دوا
آلوده در گوش نهند و این دوا بهترین ادویه است که درین باب استعمال کنند و اگر این کفایت نکند و سمع بکشاید فهو المراد والا بگیرند انجیر سیاه و لحم او سوای تخم او بستانند یک جزو
بورق سرخ نیم جزو و زهره گاو را با یکدیگر سحق نموده بعسل سرشته شیاف دراز سازند و در گوش بدارند و باید که در وقت استعمال این شیاف بر بخار آب مطبوخ افسنتین
که مذکور شد گوش بدارند و تکمید گوش بدان نمایند و گاهی نیز اضطراراً این دوا استعمال کرده میشود بگیرند بول گاو و بول انسان و بول خنزیر و آب مورد مساوی و سرکه
خمر بجوشند همه و در دیگ سر بسته بجوشانند بعده سر دیگ کشاده بر بخار او سوراخ گوش بدارند که نفع کند و اگر مرض بسیار قوی باشد علاجش اینست که بگیرند خربق سیاه سوده
بعسل حل کرده در گوش اندازند و این معروف است که شیاف معمول از انجیر و بورق مذکور شد بکار برند و این شیاف در صمم عظیم النفع است بگیرند خردل یک جزو انجیر یک جزو و بوره
جندبیدستر و حلتیت هر واحد نیم جزو بعده بگیرند شراب کهنه بمقداری که دوا را بپوشد و بجوشانند تا منعقد شود پس ازان شیاف دراز ساخته در گوش نهند و اگر حرارت پیدا شود تعدیل مزاج و تسکین او نمایند

علاج طرش ریحی

هرچه در قسم بارد سادج و مادی مذکور شد نافع بود و یا اول یک هفته مطبوخ منضج و محلل داده جهت تنقیه ایارج فیقرا شب یا ایارج جالینوس یا روفس خورانیده صبح منضج برگ سنا
یک توله هلیله سیاه دو توله مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین و گلقند و شربت دینار هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده بدهند وقت شام غذا شوربای مرغ و کبک
با نان خشکار تنوری خورانند و روز دیگر در مطبوخ منضج شربت بزوری سه توله و تودری یا حرف هفت ماشه افزوده دهند غذا و بدستور روز همین نمط چهار
مسهل داده اسطوخودوس سه ماشه سوده در جوارش مصطکی علوی خان یک توله آمیخته بعرق بادیان و بادرنجبویه هر یک هفت توله دهند و این بخور نمایند
قیصوم تمام مرزنجوش بادیان بابونه نکوه هر یک یک توله جوشانیده بکار برند و روغنهای محلله یا جندبیدستر در گوش چکانند مثلا مرزنجوش افسنتین گل و بیخ بابونه صعتر
ابهل اکلیل سنبل الطیب دارشیشعان برگ دفلی هر یک نه ماشه نکوه یک نیم توله جوکوب نموده در یک نیم پاو آب شب خیسانیده صبح بپزند که چهار شود دو سوم
حصه بماند مالیده صاف نموده روغن گل و بادام تلخ و بابونه هر یک سه توله داخل کرده بجوشانند تا آنکه آب بسوزد صاف کرده بزر البنج قسط تلخ گل بابونه صحرائی
هر یک نه ماشه جندبیدستر سه ماشه آمیخته بکار برند و در روغن راحت جندبیدستر آمیخته چکانیدن عظیم الاثر است و انکباب برگل بابونه تازه یا خشک در سرکه
جوشانیده و کذا بر طبیخ زوفای خشک نیز مفید و اگر بابونه اکلیل الملک قیصوم هر یک ده درم پودینه تمام مرزنجوش اذخر پوست بیخ بادیان بیخ کرفس گل سرخ هر یک
پنج درم در ده اثار آب بجوشانند هرگاه سه آثار بماند سر و گوش را بر بخار آن دارند و به آب آن تنطیل حوالی گوش و سر نمایند بنحویکه آب در سوراخ گوش نرود برای
طرش ریحی بعد تنقیه و آنچه عقب مسهل بسبب بخارات پیدا شده باشد نافع است گیلانی مینویسد که علاج طرش حادث از ریاح غلیظه تقطیر محللات است مثل اینکه
بگیرند بورهٔ نان یک جزو و سرکهٔ خمر نیم جزو و آب افسنتین دو جزو و روغن گل نیم جزو و گلاب سه جزو و در شیشه کرده برهم زنند تا هموار گردد و در حمام قطور نمایند
و اول بر طبیخ حشائش حاره مثل افسنتین و شیح و مانند آن انکباب نموده پس شیاف که از زراوند مدحرج و عصارهٔ افسنتین هر یک نیم درم
فرفیون و قسط هر یک ربع درم و زهره گاو سرشته ساخته باشند یکی ازان در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند که باین ثقل سمع
نو و کهن را که از برودت و اخلاط غلیظ و ریاح غلیظ باشد و وجع بلغمی و ریحی و طنین و دوی ریحی را نیکوست و حمام بر ناشتا هر صبح نافع است

علاج طرش ورمی

اگر بسبب اورام حار یا بارد حادث شود تدبیرش نحوی باید که در وجع گوش حار و ورمی بارد و ورمی مسطور شد و گیلانی گوید که اگر مرض بسبب ورم حار در عصبه باشد علاجش فصد قیفال
و حل طبیعت بماء الفواکه و طبیخ هلیله و مانند آنست و غذا ماء الشعیر سازند بعد ازان روغن بادام و روغن نیلوفر در گوش چکانند و اگر درد قوی گردد بگیرند افیون یک طسوج
و جندبیدستر یک طسوج و هر دو در سفیدی بیضه حل کرده در گوش چکانند و یا بجای او تگرگ در گوش چکانند لیکن آهستگی و بهترین ادویه که استعمال نمایند امان مرض است بگیرند
افیون یک جزو و جندبیدستر یک جزو و لعبه برگ اسپغول و برگ بارتنگ و عصی الراعی کوفته در عصیر نیز تا غلیظ گردد بعد ازان این حشائش برادهٔ کوبند
و بیفشانند و باین آب قرص هر دو ادویه مذکوره بسازند و خشک کرده بوقت حاجت حل نموده میل که بران صوف پیچیده باشند و ازان قطره اندر گوش چکانند

و سوراخ گوش را بصوف بند سازند و اگر زین بساکن نشود معلوم نمایند که ورم و طریق نضج و جمع مده است و چون ریم کند معالجه بادویهٔ قرحهٔ گوش نمایند و در علاج او مسلک تنقیهٔ گوش بر فق مسلوک کنند زیرا که اجتماع چرک در گوش در مرض اقرا یدو این دوا آنرا نفع کند اگر در وقت او استعمال نمایند بگیرند شیاف ابیض و بآب حل کنند و ذکا افیون و صمغ فارسی مخلوط کرده در گوش چکانند و هم او گوید که از صمم نوعیست که حادث شود و پیش از آن نبود و آن عسر العلاج باشد و این چنان بود که ورم در صماخ پیدا شود حتی که ثقبه را بند کند و بعد از ان صلب گردد و باقی ماند و تحلیل نشود و یا دران ثؤلول یا لحم بروید و صلب شده سوراخ گوش را مسدود سازد و بسبب خفای او از حس مدرک نگردد و پس اولی آنست تعرض بعلاج مثل این نوع نکنند مگر نزد اضطرار و آیضا او گوید که انچه عجیب النفع است در ازالهٔ صمم حادث و طرش و خصوصا انچه بعد اورام و انفجار آن باقی ماند اینست که بگیرند سیر خشک و دانهٔ او برآورده از پوست او خوب پاک کنند بعد از ان روغن بادام تلخ بقدریکه آنرا بپوشد بران اندازند و بجوشانند تا آنکه دانهای او سرخ شود و بلکه مائل بسیاهی گردد پس صاف نموده این روغن هر روز و شب بچند مرتبه در گوش چکانند که این دوا درین معنی بالغ النفع است بارها آزموده ایم و بسیار نافع یافته ایم و بعضی گویند که این دوا نافع بحد کمال می بخشند تا ده هفته هر روز و شب یکدو قطره از ان بچکانند

علاج باقی اقسام طرش

انچه از رطوبت و یبوست ساده حادث شود حسب سبب تبدیل مزاج کنند باشربه و اغذیه و نطولات و قطورات و سعوطات مناسبه که در علاج امراض رطب و یابس دماغی مفصل مسطور شده و نادر باشد که رطوبت ساده سبب طرش گردد لهذا شیخ الرئیس و سمرقندی بذکر آن نپرداخته اند و گویند که دران مثل مشک و جندبیدستر و سورد و گل سرخ و اقاقیا و دارچینی و قرنفل و امثال آن نافعست و در یبوست مثل ماده بهتر ترطیب مزاج دماغ انکباب بر بخار آب شیرین و قطور شیر دختران در گوش و ریختن روغن گل و یا شیر تازه و یا نطولات مرطبه بر سر و چکانیدن و مالیدن شیر یا روغنهای مرطبه و جز آن که در علاج امراض یابس دماغ و صداع یابس و تشنج یبسی مذکور شد مفید بود و بقول شیخ و مسیحی طرش عارض از یبوست را لزوم حمام رطب و غذای مرطب و شراب مرطب و خواب و ریختن روغن معتدل و آب نیمگرم بر سر و تدهین سر و قطور بروغن نیلوفر و بنفشه و بید و روغن کدو و مانند اینها نافع و انچه از بحرانات انتقالی چون تپهای صفراوی و یا بلغمی و سرسام و غیره باشد تنقیه صفرا و یا بلغم نمایند ولیکن بعد حصول قوت و عود مزاج بحال اصلی و رفع ضعف مرض اول بعده تقویت دماغ نموده روغنهای نافعه چکانند و در طرشی که عقب امراض حاده و حمیات حاده عارض شود علاجش همانست که در طرش حار ساذج و مادی مسطور شد خصوصا در قول انطاکی گوید که ضماد بابونه اکلیل الملک آنچه در روغن کنجد پخته گردد و اگر در گوش نافع صمم حادث بعد مرض حادست اگر شاخ شجرهٔ ابق را از یکطرف آتش بدهند و رطوبتی که از ان چکد در ظرفی گرفته اند در گوش چکانند همچنین عمل دارد و هم چه از خلط غلیظ بسبب بحران انتقالی باشد و آن بانقل و تمدد بود و استفراغ بایارج فیقرا کنند بعده روغن بادام تلخ و روغن قسط و روغن ترب و جندبیدستر و فرفیون چکانند و آیضا اگر بعد تپ لثقه عارض شود حب قوقایا یای علو یخایی نه ماشه با طریفل اسطوخودوس ایشان دو توله آمیخته شب بخورند و از مرزنجوش گل بابونه افسنتین ابهل اکلیل الملک گل بنفشه هر یک نه ماشه اشنه هفت ماشه انگور شفا یک نیم توله شب در آب بسه پا تر نموده صبح بجوشانند که چهارم بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه برابر آن داخل کرده باز بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند پس دران جندبیدستر سه ماشه زعفران هفت ماشه سوده آمیخته بدارند و در گوش چکانند و گویند که طرش حادث عقب حمیات منسلهٔ بنکس است زیرا که دلالت مینماید برانکه هنوز ماده باقیست و بدن نقی نیست و بقول شیخ طرش حادث عقب صداع را چکانیدن آب ترب و روغن گل و یا جندبیدستر بسبب انغار و روغن گل نافعست و حادث بعد از سرسام را او اجب است که دران ابتدا باستفراغ از ایارج فیقرا نمایند پس جندبیدستر با روغن گل و یا روغن قسط تنها و یا روغن بادام شیرین و یا آب ترب و غیر که در حادث عقب صداع گفته شد در گوش چکانند و ابو منصور گوید که انچه عقب سرسام حادث شود علاجش همانست که بهر یبوست ساده گفته شد و انچه بسبب سده یا قرحه یا کرم یا دخول هوام و غیر آن باشد علاج هر یک علحده مسطور خواهد شد بان رجوع نمایند و طرش که بعد از قی بسبب تصاعد اخلاط بسوی دماغ افتد علاجش تسکین اخلاط است و استفراغ آنها و این گاهی بی علاج زائل می گردد

دوی و طنین و صفیر

آوازیست که آنرا انسان در گوش خود میشنود بدون آنکه بیرون از خارج و صدا دوی بزرگتر و نرم تر و طنین تیزتر و باریکتر میباشد و صفیر آواز حادث از نفوذ ریاح و ابخره در مسالک ضیق مستطیل است

و چون سبب آواز حرکت و تموج است که عارض هوا گردد پس اساس سمع بر سه چیز است که سبب این عارض یعنی دوی و طنین و صفیر نیز حرکت هوا باشد لیکن این تموج هوا از خارج نیست بلکه از داخل است و هوای داخل بخارات مصبوبه تجاویف دماغ و هوای که اندر آنست پس این تموج اگر خفیف باشد حرکت دوی نماید و اگر بصلابت شود مثل طنین باشد و اگر اندکی از آن نهایت بخروج نماید و یا آن حرارت لطیف بود مانند صفیر ادراک نماید بالجمله این حرکت و تموج هوا و بخار اندرونی از دو امر خالی نیست یکی آنکه خفی و آهسته باشد که هوا و بخار مصبوب از آن مقدار حرکت خالی نباشد و ادراک این حرکت خفی یا بسبب ذکاء حس باشد و یا بسبب ضعف قوت سامعه که از ادنی تموج منفعل گردد پس کسانی که حس سمع ایشان قوی بود بسبب این حرکت آهسته که در هوای اندرونی افتد در گوش خویش آواز دوی و طنین بشنوند و همچنین صاحبان ضعف قوت که از حرکت آهسته که مذکور شد منفعل گردند و طنین و دوی دریابند و این قسم تا قین افتند و این هر دو نوع بیماری نیست دوم آنکه حرکت مذکور قوی تر و فوق حرکت خفی باشد و سبب آن وجود محرکیست که بخار را بر انگیزد و از حرکت معتاد تحریک نماید و این محرک یا ریح متولد در ناحیه راس و متحرک در آنست که منحل میگردد از فضول موجوده در سر و یا آواز صدیه که اکثر در گوش متولد میشود و یا جوشش ریم در نواحی او و یا حرکت کرم متولد در مجاری آن و یا اضطراب و جوشش تمامی اخلاط بدن بسبب سوء مزاج گرم چنانچه بعضی مریضان را در حمیات و ابتدای نوبت حمیات می افتد و یا امتلای مفرط در بدن یا خاص در سر چنانچه عقب سکر کثیر و عقب خواب بعد طعام پدید آید و یا اضطراب خاص دماغ چنانچه عقب قی عنیف و بعد صدمه یا ضربه دماغ و عقب فکر عظیم میشود و یا ماده غلیظه لزجه منصب بسوی گوش که اندک اندک تحلیل گردد و از حرکت تحلیل طنین و دوی تولد نماید پس این دو لازم کند و یا شدت خلا و گرسنگی و اضطراب در رطوبات منتشره بدن و ساکن در آن و توجه طبیعت بتحلیل و تحریک آن بسبب نیافتن غذا و یا تناول ادویه محرک بخارات و مصعد بسوی دماغ مثل فلفل و مانند آن یا طعامهای مبخر محرک هوای گوش و بخارات ساکن چون سیر و گندنا و امثال آن و یا ادویه حابس اخلاط و ریاح در نواحی دماغ مثل ادویه قابضه مستعمل از خارج سر بالجمله سبب این مرض گاه در نفس دماغ و گوش میباشد و گاه بمشارکت معده و اعضای دیگر مرسل ریاح و ابخره بسوی آن **طریق تشخیص** اسباب مذکوره باید که اول از مریض سوال کنند که این حالت لازم دائمیست یا نه اگر اقرار آن کند و آواز گوش همچون آواز درخت بود سبب آن مستکن در نفس راس و گوش باشد و اگر گوید که گاه ساکن میشود و گاه هیجان میکند سبب امتلای خلای معده بود وقت حرکت و عند اشتداد گرمی یا سردی و آواز گوش همچون آواز جوشیدن دیگ بود پس آن بمشارکت اعضای دیگر مثل مراق یا طحال یا گرده یا رحم یا معده باشد بعده ببینند که تب نیز هست یا نه اگر باشد بپرسند که درد گوش نیز هست یا نه اگر تب و درد هر دو باشند سببش جوشش ریم باشد و اگر صرف تب بود سببش اضطراب اخلاط باشد و اگر تب و وجع نبود ببینند که مریض ضعیف و نقیه هست یا نه اگر نقاهت که کدورت حواس و ضعف افعال نفسانی یافته شود و پیش ازین امراض عارض شده باشد سببش ضعف قوت سامعه و دماغ باشد پس اگر با آن سوء مزاج حار یا بارد بود در حار وقوع این دفعة و مع التهاب باشد و تقدم استعمال ادویه حاره بهم شدید نیز بران دلالت کند و اگر بارد بود بخلاف این باشد و اگر مریض ضعیف نباشد وجود دغدغه در گوش و تقدم عروض قرحه در گوش بپرسند اگر باشد سببش کرم متولد در گوش باشد و الا حال تقدم وقوع صدمه بر سر یا قی عنیف یا فکر عظیم یا انقطاع اسهال قبل از وقت او یا تناول مسکرات یا خواب بعد طعام یا خوردن ادویه حاره و اغذیه مبخره یا استعمال ادویه قابضه بر سر بپرسند پس اقرار هر کدام ازینها که نماید سببش همان باشد و الا سوال کنند که گرانی در سر و گوش و تمدد معلوم میشود یا نه اگر در سر و گوش هر دو گرانی و تمدد گوید و طنین لازم بود از انصباب فضله دماغ بسوی گوش باشد و اگر در سر گرانی و در گوش تمدد بیان کند و طنین نیز در حرکات بدنی یا نفسانی اشتداد نماید و احساس کند بحرکات که گویا در دماغ دود میکند یا از جانبی بجانب دیگر منتقل میشود سببش ریاح و ابخره متحلل از فضول مجتمعه در سر باشد و اگر گرانی و تمدد و غیر هیچ نباشد حال ازدیاد طنین در حالت گرسنگی و خفتن او وقت شکم سیری بپرسند پس اگر آن را یاد است و تقدم فاقه و نایافتن غذا و یا تقدم حمیات و یا استفراغات دریافت شود سببش شدت خلا و یبوست باشد و اگر بدن صحیح و دماغ سالم و دیگر حواس قوی و خفگی یا وازتناول مغلظات و مسکرات خفت یابد و در گرسنگی هیجان نماید سببش ذکای حس سمع باشد **علاج** جمیع انواع این مرض از گرمی آفتاب و آتش و حمام بسیار گرم و حرکت عنیف و قی و آواز بلند و کثرت کلام و جماع و امتلای طعام و تناول اغذیه مبخره چون سیر و پیاز و گندنا و شراب و گرسنگی بسیار و خواب بر امتلا و تدخل و قبض شکم اجتناب لازم شمارند و تلیین طبیعت در اکثر انواع و دلک شدید اطراف و نهادن او در آب گرم و منع ابخره بمثل شنیز خشک و خشخاش و هر چه سد دماغ

گردیدن نافع شناسند و گویند که آنچه درین مرض بالخاصیة نفع دارد نوشیدن ریحان و تقطیر عصارهٔ نسرین و قطران است و در امتلائی اول تنقیه بدن باید
بعده تلطیف تدبیر نمایند و شربت اسطوخودوس مع شربت لیمون نافعست و در مشارکی قصد تنقیه عضو فاعل مرض و خصوصا معده مگر تصاعد بخارات ازان باشد
بحسب خلط فاعل آن از مطبوخات مناسبه و ایارجات واجبست و اطریفل صغیر خورانند و خصوص در معدی و ایارج فیقرا نیز آمیزند و تقویت دماغ
بخوردن اطریفلات و مانند آن و مالش مثل روغن آس و روغن گل و تقویت گوش بمانند روغن بادام و امثال آن کنند و درین حالت غذای سهل الهضم
و سن مرعی دارند و همگی را تدبیر و علاج حسب مزاج و قصد تقویت او بقانون معلوم نمایند

علاج طنین بلغمی و ریحی

اول بهر انضاج و تنقیه منضج و مسهل بلغم و حب ایارج دهند بعده غرغرهٔ منقی دماغ بعمل آرند و با گل خطمی تخم مرو عنب الثعلب کشنیز خشک هر یک شش ماشه
اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده غرغره سازند و روغن قسط در گوش چکانند و اکلیل الملک و بابونه و شبت و پیاز نرگس در آب جوشانیده بخار آن بگیرند
صفت روغن قسط بگیرند قسط ده درم و نیم کوفته شب در سرکه بخیسانند صبح در نیم آثار آب بجوشانند تا نیمه آید صاف نموده نیم آثار روغن کنجد بر سر آن
ریخته باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند بردارند و اطریفل اسطوخودوس یا معجون و بید الورد بخورانند و یا جندبیدستر سه چهار حبه تا یک ماشه در اطریفل کوکی یک توله
آمیخته دهند و اگر جندبیدستر بهم نرسد عوض آن زراوند طویل کنند و بالای طعام این سفوف دهند بادیان سه توله عود هندی زرنب دانه قاقله کبار هر یک یک توله مصطکی
دو توله نبات سفید برابر شربتی دو مثقال و گلاب قرنفلی نوشیدن فائدهٔ عظیم دارد با جوارش مصطکی مرکب جالینوسی و پرهیز از چیزهای مضر دماغ و بخار انگیز از اغذیه و فواکه و بقولات
و لبنیات واجب دانند و بعد از حمام روغنهای معتدله چون روغن سوسن و بادام تر تا کسر مالند و در گوش چکانند و ایضا تنقیه بحبوب مسهله بکرات و مرات و بعد از آن استعمال
مصطکی سه ماشه و گلاب قرنفلی سه توله تا دو هفته درین مرض که کهنه باشد مفید میشود و گرفتن بخار مرزنجوش و جا ... مطبوخ در آب نیز مفید و اگر مشانه بااین مطبوخ پر کرده تکمید
گوش نمایند اولی بود و یا گل بابونه افسنتین مرزنجوش اسطوخودوس مشکطرامشیع صعتر جاشا جعدهٔ خشک بهل فطراسالیون تخم حنظل جوز السرو کمافیطوس و اشیشعان
شبت پودینه جمله یا هر چه ازین بهم رسد جوشانیده بر بخار آن انکباب کنند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ بجندبیدستر در گوش چکانند و کندر زعفران جندبیدستر سماق
قرص ساخته خشک نموده قدری ازان در شراب گداخته تقطیر نمودن مجرب است و اگر یکی را از روغنهای گرم با آب پیاز گرم نموده سه قطره در گوش چکانند فائده دارد
و آب ترب با روغن گل ازین قبیل است و قطور زهرهٔ گاو با آب گندنا یا روغن گل نیز نافع و کذا حنظل در زیت جوشانیده صاف نموده مفید و یا کندر زعفران فرفیون جندبیدستر
خربق سفید مرکی هر یک سه جزو نطرون بورهٔ ارمنی هر یک دو جزو کوفته بیخته در شراب حل کرده در گوش چکانند که طرش را نیز سودمند است و قطور شیرهٔ برگ پان یا برگ آک
یا اورک یا آب پیاز نافع و ترب و یا پیاز را کاویده و در ان بعضی روغنهای گرم سیما روغن قسط پر کرده بر آتش نهند پس صاف کرده سه قطره چکانند و آنچه خاص فعل وی است
مغز بادام و بول گوساله سائیده نیمگرم چکانیدنست و چکانیدن آب برگ شفتالو و کذالک صبر در آب سائیده نافعست و یا افسنتین بابونه در سرکه جوشانیده گوش
به بخار آن دارند و بعده آب زهرهٔ گاو و یک توله روغن گل روغن مغز خستهٔ شفتالو هر یک دو توله با آتش ملایم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نموده
نیم درم افیون خالص در آن حل کرده چند قطره در گوش چکانند و آنچه در علاج وجع گوش بلغمی و ریحی و طرش بارد و ریحی مسطور شده درینجا نافعست اقوال حذاق
سویدی گوید که انجیر و خردل با آب سوده فتیله ساخته در گوش نهادن جهت ازالهٔ دوی الطنین مجربست و مرزنجوش شمیدن و بخور آن و قطور آن نافع و کذا انجیر گوش بسرکه یا
زوفای خشک با نبیذ خشک یا شیح جبلی و کذا قطور حب الغار در عسل پخته و یا روغن غار با روغن گل و شراب کهنه و یا بول بقر و یا آب پیاز با روغن گل و یا عسل با نمک اندرانی
سوده آمیخته و یا روغن نسرین و یا سکو روغن گل و یا روغن پسته تخم مرغابی و یا ... و سداب جوشانیده و یا بورق بشراب کهنه و یا زهرهٔ جاموس
و یا روغن نارجیل و یا زهرهٔ بز که به عراید بشیر زنان آمیخته و یا روغن ناردین با تخم بط و یا روغن قسط بعسل و عصارهٔ سداب آمیخته و یا روغن سوسن ...
روغن سداب بیک نیم درم سرکه تند سه درم آمیخته و یا روغن سوسن و سرکه و یا زهرهٔ بز با آب گندنا و یا کمون سوده در پیه ماکیان آمیخته هر واحد مفید است
و بقول جالینوس تبخیر بخار پودینه و شرب شربت پودینه و نهادن قدری پودینه در گوش نافع ترین اشیا درین مرض است مسیحی گوید که اگر باکاتی

وضعف در سمع باشد روغن ترب و روغنی که دران جندبیدستر پخته باشند در گوش چکانند و بر بخار افسنتین و مرزنجوش و شیح و پودینه و صعتر انکباب نمایند
و اسهال بحب قوقایا کنند و تلطیف غذا نمایند و اگر با ریح نافخه باشد اندکی فرفیون بروغن حنا سوده نیمگرم در گوش چکانند و یا جندبیدستر بروغن سداب بسایند و در گوش
چکانند و اگر از خلط غلیظ متشبث بعضو باشد باید که بورهٔ ارمنی را بسرکه و عسل سایند و بچکانند و یا خربق سفید و جندبیدستر و زعفران مساوی سوده بسرکه و روغن حنا
یا روغن کهنه سائیده در گوش چکانند پس اگر باد رو باشد بجاورس تکمید بسیار نمایند بعده بطبیخ پودینه و شیح و مرزنجوش انکباب کنند و جندبیدستر و فرفیون و بوره روغن زنبق
سائیده در گوش چکانند دوای نافع ثقل سمع و دوی و طنین بگیرند خربق سیاه یک مثقال جندبیدستر و مر هر واحد نیم مثقال نطرون ربع مثقال در سرکه سرشته نیمگرم استعمال
نمایند دوا برای اصوات حادث در گوش کندش و زعفران و جندبیدستر هر واحد یک مثقال بورهٔ ارمنی چهار مثقال کوفته قرص سازند و در شراب حل کرده استعمال
سازند و این دوا طنین را نافعست بگیرند قرنفل نیم درم و مشک یک دانگ و هر دو با آب مرزنجوش یا سداب سائیده در گوش چکانند و برای ریاح غلیظ بر بخار صعتر
و مرزنجوش و روغن سوسن جوشانیده و دران جندبیدستر حل کرده در گوش چکانیدن نافعست و یا آب سداب بعسل آمیخته در گوش چکانند شیخ مینویسد که اگر از خلط
لزج بارد باشد مخصوص برای او این قرص مجربست بگیرند خربق سفید سه جزو و زعفران پنج جزو و نطرون ده جزو و ازان اقراص ساخته استعمال نمایند فائده دیگر
جامعه مجربه برای آنکه از ضعف یا از سده یا از خلط باشد اینست که بگیرند قرنفل و تخم گندنا هر واحد نیم درم و مشک یک دانگ با آب مرزنجوش و سداب یا بشراب بچکانند نیز
طبیخ برگ صنوبر و طبیخ برگ شمشاد و طبیخ برگ غار و باید که در جمیع آن از تناول طعام بشب اجتناب نمایند بعضی علمای متقدمین گفته اند که چیزی نافع تر برای صفیر
دوار الفوتنج موصوف برای حفظ نیست که آن انفع چیزیست که الله تعالی برای این بیماری پیدا کرده دفع میکند آنرا قطور معمول از زوفا و برگ صنوبر و حب الغار و آنچه در باب
طرش و دوی در گوش از معالجات مشترکه خصوصاً بار در گفته شد آنرا ملاحظه نمایند ابن عباس گوید که هرگاه دوی و طنین در گوش عارض شود باید که روغن سوسن
یا روغن ناردین یا روغن قسط باندک آب برگ غرب چکانند و یا بگیرند خربق سیاه و جندبیدستر مساوی زعفران برابر هر دو و بسرکه حل کرده در گوش چکانند و یا بگیرند دفلی
ذیحوکه در قول شیخ گذشت و با آب پخته در گوش چکانند و چون روغن ترب با آب سداب برهم زنند و در گوش چکانند آنرا انفع کند صفت دوای نافع طنین و ثقل سمع بگیرند
کندش یکدرم زعفران چهار دانگ خربق سفید و بورق هر واحد سه درم همه را باریک سائیده بشراب سرشته قرص سازند و نزد حاجت در سرکهٔ خمر حل کرده در گوش چکانند
دیگر میعهٔ سائله یک جزو و روغن خیری سه جزو جوشانیده سرد کنند و در ظرف آبگینه برداشته در گوش چکانند و اگر این ادویه فائده نکنند باشد که طنین از قبیل خلط غلیظ محتقن
در اغشیهٔ دماغ است پس میباید که مریض را چیزی دهند که تنقیهٔ دماغ او کند مثل حب ایارج و حب قوقایا و حب صبر و مانند آن و ایضاً این حب دهند صفت آن
بگیرند تربد ده درم شحم حنظل یکدرم هلیلهٔ کابلی نیم درم انزروت ربع درم کثیرا دو دانگ همه را باریک سائیده حبها سازند شربتی یکدرم و چون بدن پاک شود سعوط
مسخن بالطف مثل سعوط مرکب از جندبیدستر و جاوشیر و شونیز و مانند آن آنچه در باب لقوه مذکور شد استعمال نمایند و ایضاً تعطیس بکندش و ایارج کنند که اندکی ازان
در بینی دمند ابن هبة الله گوید که علاج دوی و طنین انکباب بر بخار آب طبوخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و پودینه و صعتر و مرزنجوش ست و
روغن گل نیمگرم باندکی سرکه در گوش چکانند و اگر ریاح شدید الغلظ باشد باید که روغنی که دران جندبیدستر یا زعفران یا نطرون حل کرده باشند در گوش چکانند و تقلیل
غذا و اجتناب از تخمه نمایند ابن الیاس گوید که اگر سبب دریاح غلیظ متحلل از فضول غلیظ در سر باشد هر صبح جلاب از انیسون و بادیان هر واحد سه درم
اصل السوس مقشر کوفته چهار درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود با انیسون و دارچینی و اندکی زعفران دهند بعده تنقیهٔ دماغ بحب ایارج
و حب اصطمخیقون کنند و غرغره بماء العسل و ایارج فیقرا نمایند و در گوش روغن سوسن و قسط و آب ترب باندک جندبیدستر یا جاوشیر یا شونیز چکانند و انکباب
بر ادویهٔ حاره و حشائش مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و سرخس و برگ غار و برگ ترب سازند و یا میعهٔ سائله یکدرم در روغن خیری یا سوسن
یا قسط هر کدام که باشد سه درم گرفته میعه را دران حل کرده بچکانند و مداومت حمام آنرا نافعست صفت شیاف برای ثقل سمع و دوی تخم حنظل یکدرم
بورهٔ نان نیم درم جندبیدستر زراوند مدحرج هر واحد یک نیم درم عصارهٔ افسنتین قسط تلخ فرفیون هر واحد ربع درم کوفته بیخته با آب زهرهٔ گاو سرشته شیاف سازند
و هنگام حاجت برابر عدس سائیده با روغن بادام تلخ دو قطره در گوش چکانند خجندی گوید که برای نضج جلاب شکوره غذای حمصیه بلحوم خاصه دهند

سفید

بعد ازان تنقیه بحب ایارج یا ایارج جالینوس یا فیقرا نمایند بعده غرغره آب بادیان مع ایارج فیقرا کنند و روغن زنبق و روغن قسط و جند بیدستر در گوش چکانند بعد ازان انکباب بجوشانیده آبهای ادویه لطیفه مثل شیح و قیصوم و اکلیل نمایند و ادمان حمام بر خلو شکم و گرسنگی کنند و دوا العقوتیج انفع الاشیاست لنسخه آن پودینه نهری و کوهی سیسالیوس فراسیون هر یک فی ازده درم تخم کرفس بابونه ماشا هر یک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل حب حاربی چهار درم کوفته بیخته در عسل بقدر حاجت بسرشند شربتی یک درم آب گرم انطاکی گوید که بعد تنقیه هرچه در علاج دوی گوش یا رو ذکر کردیم عمل آیند و آب نسرین قطره ان و قطور و ریحان دل شیاد و نعناع بیتی ست گیلانی می نویسد اطبا گفته اند که علاج طنین حادث از بلغم غلیظ مع ریح غلیظ کرد و مجاری گوش نازل شود تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات و عطوسات و بنوشیدن ماء الاصول و ریختن آب گرم بر سر و انکباب آبیکه دران ادویه لطیفه مثل شبت و بابونه و غیره جوشانیده باشند و تقطیر دهنهای گرم محلول جندبیدستر یا فرفیون و غیره و اسهال بحب قوقایا بایارات اگر احتیاج آن افتد و تقلیل غذا و حذر از عشا و ادمان حمام و تلیین طبیعت و نعمت در طنین حادث از ریاح نهادن گوش بر طابق گرم و انکباب بر ابریاحین حاره و اجتناب از حبوب ریاح و ترک آب و اغذیه مسخن مانع و علاج نوع حادث از بلغم غلیظ معالجه نمایند و ایضاً از علاجات عامه طنین اینست که اگر مزاج مریض مائل [illegible] باشد فصد بکشایند و اگر مائل برطوبت باشد تنقیه بصبر و افسنتین و گل سرخ و مصطگی و هلیله سیاه و اندک سقمونیا کنند و امر بغرغره بچیزیکه رطوبات را از سر و فم بعده تحلیل کند نمایند و تریاق الاذن عجیب النفع ست در ازاله دوی و طنین خواه مزاج مریض حار باشد یا بارد لیکن استعمال آن بحسب مزاج مریض مختلف بود پس اگر مائل بحرارت باشد بسرکه حل کنند و اگر ببرودت بعسل و در مزاج مائل بسردی تعطیس بسیار دوی نفع ست و از علاجات خاص اینست که بگیرند جند بیدستر و نطرون و خربق سیاه و سلیه بسرکه آمیخته با پنبه در گوش استعمال کنند پس اگر طنین زائل شود و گوش نیم کنند شب یمانی سوخته و مرمکی سائیده بعسل حل کرده باصوف در گوش استعمال نمایند که این در دوی و طنین تاثیر نیک دارد

علاج طنین ضعفی

کاز ضعف قوت سامعه باشد چنانچه در ناقهین باید که برای تقویت دماغ اطریفلات و خمیرجات بالطبا شیر و غیره و طیب موافقه وادهان مقویه و جز آن که در علاج ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی مسطور شد مناسب مزاج مریض دهند و شربت حماض و شربت سیب و شربت ترنج هر کدام که باشد و در مرباشامند و مشمومات غیرنمد و نیز بوی یانند و اغذیه مقویه عطریه خورانند و سالیم بهم منند و روغن گل یا روغن بادام در سرکه بخته بگوش چکانند و یا اول گوش را بآب افسنتین غسل دهند پس روغن گل مع سرکه اندکی خربق بچکانند و خوردن نیم مثقال گل نسرین متواتر چند روز نیز درین مرض نافع ست و ملازمت اکل بادام نیز سفید و بقول گیلانی در ناقهین تقویت گوش مثل بروغن سوسن و روغن بید و تکمید با آب مطبوخ افسنتین پس تقطیر روغن در گوش نافع صفت ماء اللحم که درینجا بکار آید گوشت بزکاهی سه آثار مرغ جوان دو قطعه کنجشک خانگی پنجاه عدد کشنیز خشک سماق زنج هندی آمله پودینه پیاز هر یک سه توله دو سیر و نمک اندرانی بقدر حاجت بروغن گاو بریان کنند بعد ه عناد قرنفل الایچی کلان هر یک دو نیم توله در اجزا اندازند که خوب پخته گردد و سرد ساخته از هیئت صاف نموده یخنی و پارچهای گوشت بپارچه پالغه خشک ساخته بگیرند اسطوخودوس سه توله بادرنجبویه ده توله ابریشم خام بسته پنج توله زرنباد شنه سعد سنبل الطیب گاوزبان بهمنین هر یک پنج توله صندل سفید هفت توله مشک و عنبر هر یک سه ماشه زعفران نه ماشه در بنی بسته در شیشه بکشند شربتی از پنج توله تا نه توله

علاج طنین حسی

که از ذکاء حس سمع باشد علاج این نکنند مگر وقت افراط اشیاء مغلظه مبرده دهند و تقطیر ادهان مبرده مرطبه مغلظه و اشیای مخدره نمایند و افیون یک طسوج در روغن بادام و شیر زنان حل کرده قطور نمایند و یا روغن گل و سرکه آمیخته بجوشانند تا آنکه روغن بماند پس قدری افیون حل کرده در گوش چکانند و اگر مزاج بارد باشد حب الصنوبر و جند بیدستر نیز اندکی بیامیزند و چکانیدن روغن بنج نیز سود مند ست و یا شوکران سوده و جند بیدستر بروغن و سرکه بچکانند و چکانیدن خاکستر افیون و بزر البنج هر یک سه ماشه در روغن گل و روغن بادام آمیخته و یا روغن جوز ماثل تنها نیز سفید و یا روغن بزر البنج با دو حصه روغن سرد یا بادام کوهی چکانند و حافظ الصحه و بشعثای انطاکی خورانند و غذا کله پاچه و هریسه و فالوده و برگ کاهو مناسب بود و هرچه در علاج امراض دماغی اندکا حس مذکور شد بکار برند

علاج طنین نبضی

که از کثرت یبس و خلا باشند اشربه و اغذیهٔ مرطب و سریع الکیموس غیر مبخر مثل اسفاناخیه و قرعیه و زیرباج و فالوذجات بروغن بادام دهند و تقویت و ترطیب دماغ بعطوریات مناسب مثل روغن گل نمایند و آب نیمگرم بر سر ریزند و شیر بر سر دوشند و از محللات و استفراغات و تعب و حرکات منع کنند و سکون و آرام اختیار نمایند و در غذا توسیع کنند و بتفاریق خورند و روغن گل و دیگر روغنهای بارد رطب و شیر زنان و یا روغن گل با سرکه و یا روغن بنفشه و کدو در گوش چکانند و گاه گاهی بنابر تخدیر روغن بنج نیز چکانند و ادمان حمام مرطب نمایند و هرچه در علاج امراض دماغی یبسی گذشت بعمل آرند ❖

علاج باقی اقسام طنین

آنچه در تب افتد بعلاج تب مشغول شوند و اگر در تب بسبب بحران افتد محتاج بعلاج نبود و بزوال تب زائل گردد و آنچه از تناول اشیای حار یا بخار انگیز حادث گردد قطع سبب کنند و تعدیل اخلاط نمایند و بقول گیلانی علاج طنین حادث از حرارت ریختن ادهان بارده بر سر مثل روغن بنفشه و بادام و کدو و روغن گل و سرکه برهم زده و شیر زنان و ماء القرع و خیار و آب سرد تنها است و آنچه بسبب جوش ریم یا حرکت کرم باشد علاج ورم و قرحه گوش و کرم گوش بدستوریکه در مقام هر یک مسطور است باید کرد و آنچه عقب سکر و بعد خواب بالای طعام و بسبب حدوث قی سخت و از وقوع ضربه و سقطه بر سر لاحق شود حسب سبب بعلاج امراض دماغی خماری و بعلاج ضعف هضم و قی و علاج امراض دماغی ضربی و سقطی پردازند و آنچه از انقطاع اسهال قبل از وقت او باشد اعادهٔ اسهال بمسهل خفیف نمایند و شیخ مینویسد که اگر سبب این مرض مادهٔ مندفعه در حال سرسام یا خلط غلیظ لزج باشد جمیع اشیای مذکوره در باب طرش بکار برند و ادویهٔ مخصوص بطنین حادث عقب سرسام و حمیات خاصه قطور عصارهٔ افسنتین بروغن گل یا سرکه و روغن سوسن ست و بتدبیر ناقهین پردازند

قرحه و اکله و ناسور گوش

سبب قروح اکثر انفجار ورم یا بثرهٔ گوش میباشد و خروج ریم بران دلالت کند و سبب اکله مادهٔ ردی حریف آکال لحم ست و هرگاه قرحه کهنه شود ناسور گردد

علاج اول تلطیف غذا و استعمال چیزی که از ان خلط محمود پیدا گردد و از بقول و لحوم امالهٔ تدبیر حسب واجب بسوی کیفیت معتدل کنند و از آنچه کیفیت تیز داشته باشد و از ان غذای غیر جید حاصل شود پرهیزند و اگر مزاج مقتضی باشد ماء الشعیر و مانند آن خورانند و تخفیف ریاضت پردازند و بقول رازی امالهٔ ماده او بسوی منخرین بعطوسات و بسوی دهان بغراغر و مضوغات و اسهال قوی سازند بالجمله و از برای تنقیهٔ ریم فتیلهٔ پنبهٔ کهنه بعسل آغشته در دهن گرم کرده و یا بشیر و شهد آلوده در گوش نهند و یا آب برگ نیب یا روغن تخم آن بشهد آمیخته در گوش اندازند و فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و بخور برگ نیب نیز منقی ریم گوش ست و قطور زهرهٔ گاو انزروت شهد نیز برای پاک کردن ریم نافع تر یا با دیان نیم کوفته یک ماشه عسل دو سه ماشه در قدری آب جوش داده در گوش اندازند که برای تنقیه چرک قرحه معمول ست بعد از ان فتیله بشهد آلوده و انزروت سوده بران پاشیده در گوش گذارند که برای اندمال آن مجرب ست و یا تخم کونچه و انزروت مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته فتیله بدان تر کرده در گوش نهند که جهت درد گوش که با ریم و قرحه بود معمول ست و گاهی با قدری نمک و مرکی بعمل می آید و یا فتیلهٔ از کاغذ ساخته بعسل و زردهٔ تخم مرغ آغشته انزروت دم الاخوین سفیدهٔ قلعی صبر سقوطری سوده بران پاشیده شب وقت خواب در گوش گذارند و بهمان دست بخوابند و اگر درد شدید باشد خاکستر افیون سوخته با دویهٔ مذکوره آمیزند و اگر محتاج بتسخین و تحلیل باشد مغز خستهٔ شفتالوی سوخته و مرکی هم وزن اضافه کرده بعمل آرند که برای درد گوش و قروح آن و سیلان رطوبات و ریم مجرب والد علویخان ست و تقطیر مرهم ابیض بروغن گل حل کرده بعد پاک کردن قرحه بماء العسل نیز نافع و یا مرهم سفیداب و مرهم اتیلج بعمل آرند اما لازم ست که اول گوش را به پنبه بر سر میل پیچیده بآهستگی از ریم پاک کرده باشند بعد از ان دوا استعمال نمایند و ذرورات مجففه مثل انزروت کندر دم الاخوین عصارهٔ لحیة التیس بکار برند و یا گلن و هول در سر انبوبه نهاده بگوش دمند و کذا القوح بطاوس سوخته و کاغذ سوخته و شب یمانی سوخته مفرد و مجموع نافع و ایضا برای خشک کردن ریم گوش پوست بیضهٔ مرغ و خرمهره هر دو مساوی سوخته ساییده قدری در گوش دمیدن مجرب ست و کوده پتهانی و پهنکری سوخته باریک ساییده در گوش انداختن قریب بمنافع اوست و اگر مریخ بآب ساییده نیم گرم در گوش چکانند و یا فتیله لته بعسل آغشته و قلقطار سوده بران پاشیده بگوش نهند و یا کف دریا برشته در آب برگ نیم و شهد حل کرده در گوش چکانند و یا کرم شب تاب در روغن گل ساییده چکانند ریم را خشک کند و برای تسکین درد شدید خاکستر افیون

و قدری جندبیدستر سائیده در روغن گل حل کرده در گوش اندازند و روغن تخم نیم برای درد یکه بسبب بند شدن ریم قرحه باشد نافع و سیلان سا قطرا لبا تو سائی میکند و حضض افیون در شیر دختران حل کرده چکانیدن برای درد شدید که از قرحه مولم باشد مفیدست و کذا قطور شیر بز و شهد جوشانیده در گوش انداختن جائی چرک سکون وجع و کرب و بیقراریست بعده اگر تسکین زیاده منظور باشد آب کدو و روغن گل جوشانیده نیمگرم اندازند و اگر درد بسیار باشد و ریم اندک اندک لعاب برگ فرنجمشک و نیم و شبت و انار و بادیان هر یک یک دسته سبوس گندم دو مشت نانخواه بزر البنج هر یک سه توله بخور گیرند و آب پیاز و آب برگ نیب هر یک ده ماشه عسل و روغن گل هر یک سه ماشه نیمگرم چکانند تا خوب پاک شود بعده بهر اندمال مرهم باسلیقون و مرهم مصری بکار برند و بقول فولس اگر با قروح گوش ضربان شدید باشد و قرحه قریب العهد بود دران شیاف مامیثا کفایت میکند و اگر مزمن باشد احتیاج بقطور قطران مخلوط بعسل افتد که آن تنقیه بالغ نماید و ایضا در قرحه کهنه و پر چرک مرهم مصری و مرهم باسلیقون کبیر بعمل ارند و مرهم هوجوه در روغن تخم نیم حل کرده نیمگرم دو سه قطره چکانیدن در سیلان مزمن گوش معمولست و اگر اندکی درد و تپ باقی ماند روغن بادام کوهی با مرکی آمیخته چکانند و اگر بعد ازین درد موقوف شود و رطوبت بد بو بسیار براید قطران در روغن بادام انگریزی و یا دیگر ادویه حابسه مانند آب برگ نیب و آب پیاز و عسل اندازند که بوجه احسن نقای تام حاصل شود و بوی بد باز ماند پس جهت اندمال فتیله از دم الاخوین و انزروت و مرداسنگ هر یک سه ماشه در مرهم ابیض آمیخته نهند که بسیار مفیدست و ایضا خاکستر بیضه سنگ پشت و خرمهره زرد و فوفل و معوج بیتر هر دو سوخته هر یک ماشه در مرهم آمیخته بکار برند و این مرهم نیز برای قرحه کهنه عجیب الاثرست لنوت نگار دم الاخوین پوست انار ولایتی کندر گل مغره هر واحد یکدرم توتیای سبز دو حکم شب یمانی یک مثقال موم زرد سه و نیم توله روغن گل پانزده توله بدستور مرهم سازند **اقوال حکما** سویدی گوید که برای قطع و تجفیف مده جاری قطور زهره ماهی و یا آب حشیشه الزجاج و یا آب حب الآس سفید تازه و یا آب غرب و یا آب بیخ خنثی و یا روغن تخم قنب و یا آب برگ سماق و یا صمغ آن و یا زفت رطب بروغن گل آمیخته و یا حضض مکی در آب سداب حل کرده و یا شب با آب عصی الراعی و یا مر زهره که میسر شود بعسل آمیخته و یا نطرون در شراب کهنه حل کرده و یا زهره ملح و یا آب زیتون مملوح و یا روغن زرد کهنه و شیر زن آمیخته و یا عسل و نمک اندرانی آمیخته و کذا نفوخ وج در گوش و کذا فتیله افیون و مر و صبر و زاج در عسل سرشته آلوده نافع است **و ایضا** برای قروح گوش فتیله از خولان ساخته و یا زنجبیل سرخ باریک سائیده بعسل سرشته فتیله بدان آلوده و قطور آب برگ لبلاب بروغن گل و یا آب عصی الراعی و یا زوفای رطب بشحم مرغابی آمیخته و یا زفت رطب و یا بیخ لحیة التیس و یا آب فراسیون و یا آب پودینه بشراب کهنه و یا سوسنبر بقدر کرسنه در روغن گل و یا آب صعتر و یا آب آس و یا بورق بشراب کهنه و یا سکه و یا صبر با آب بارتنگ و یا روغن بطم و شهد و یا حضض مکی و یا زهره بزغاله در شیر دختر یا بشیر بز و یا حب کاکنج و یا آب برگ جوز تازه و یا کندر سوده بشراب کهنه و یا آب برگ جوز رومی و یا بول شتر و یا زهره خرس و یا زهره غنم و یا آب قنطوریون دقیق بشراب کهنه و یا زراوند دحرج و یا ترمس تلخ بعسل و یا براده آهن در سرکه که بقدر چهار انگشت بالای آن باشد تر کرده در آفتاب بموسم گرما داشته آن سرکه گرفته و یا مازوی سبز کوفته در سرکه جوشانیده تا نصف سرکه بماند و یا در سرکه آس تازه جوشانیده صاف نموده شب یمانی دران حل کرده هر واحد مفیدست و گویند که قطور آب کاکنج برای قروح مزمنه گوش نافعست جالینوس گفته که شیر و عسل رقیق با آب و شراب نیمگرم و آب پیاز بسفیده بیضه قطور ادراد جاع گوش و قروح آن شدید المنفعت ست و هم او گوید که قطران شدید النفع ست در قروح کهنه زیرا که تنقیه و تقویت میکند و همچنین نسبت که دران خانفرونیسطافت و قنطوریون مطبوخ باشد و گویند که این بصحت تجربه پیوسته و مرهم احمر که از زرد چوب یک جزو مرداسنگ دو جزو روغن زیت یا روغن گل دو جزو و قدری سرکه ساخته باشند نیز مصلح قرحه گوش ست مسیحی گوید که چون ورم گوش ریم کند و آن از مدخل خارج شود مامیثا سوده بعسل یا انزروت سوده و شیر دختران جوشانیده یا مرهم اسود بروغن گل حل کرده نیمگرم در گوش چکانند و پیه مرغابی گداخته در گوش اندازند و یا بگیرند کندر و مر و صبر و بعسل سرشته با اندکی سرکه آمیخته بچکانند پس اگر جرح ریم طول کشد ماء العسل نیمگرم اندازند و مکرر بچکانند و صبر کنند تا آنکه دریافت گردد که قرحه پاک شده بعد از آن این دوا استعمال کنند بگیرند انزروت و صبر و دم الاخوین و کندر و خبث الحدید و زنگار در سرکه حل کرده فتیله بعسل آلوده دران گردانیده در گوش نهند و باین دوا یا ماء العسل معالجه نمایند تا آنکه به شود و گاهی صبر و مر و انزروت و کندر و دم الاخوین سوده فتیله ملوث بعسل آلوده استعمال کرده میشود و اگر از گوش ریم بد بو مع زرداب براید بگیرند اندک خبث الحدید و باریک سائیده با دیگر سرکه بسایند و در آفتاب نهند تا آنکه بقوام عسل گردد و آنرا در گوش چکانند و هرگاه مرض مزمن گردد بگیرند سرکه یک جزو عسل یک جزو زنگار نیم جزو و همه را بپزند تا بقوام عسل اید و نیمگرم در گوش چکانند صاحب کامل گوید

که هرگاه ورم حار وبثره گوش بشگافد باید که روغن گل که دران اندکی مر وافیون گداخته باشند در گوش چکانند و یا بگیرند انزروت ودم الاخوین وکندر ومر وشیاف مامیثا مساوی
باریک سائیده بعسل سرشته فتیله از خرقه کتان بدان آلوده در گوش نهند بعد ازان گوش را از ریم به پنبه خوب صاف کرده باشند و یا خبث الحدید باریک سوده با سرکه بجوشانند و اندک تکدر
ازان در گوش چکانند و دران فتیله آلوده در گوش نهند و یا بگیرند انزروت وشیاف مامیثا و باریک ساخته بعسل سرشته با فتیله در گوش نهند و یا بگیرند شب یمانی باریک سوده و با عسل
سرشته فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و اگر بعد خروج ریم طول کند این دوا استعمال کنند بگیرند عسل ده درم سرکه خمشت درم و بر آتش بجوشانند تا بقوام آید و زنگار
دو درم سوده مخلوط سازند و بفتیله در گوش نهند که این مجربست و چون مرهم باسلیقون بفتیله در گوش نهند ریم را نفع کند و قروح گوش را مندمل سازد و مرهم احمر معمول
از مرداسنگ وزرد چوبه نافعست شیخ الرئیس میفرماید که قروح گوش خالی ازان نیست که یا ظاهر محسوس باشد و یا عمیق بود که حس بدان نرسد پس قرحه ظاهر را بسرکه
و آب یا سکنجبین و آب یا بعسل و آب یا بشراب یا بطبیخ عسل وگل سرخ و مورد ومازو یا بپنبه تر کرده قرحه را برفق بشویند تا از ریم پاک گردد و بعد ازان انچه مجفف باشد
مثل زاج سوخته و مانند آن در گوش دمند و گاهی زرداب و ریم را روغن شهد انج نفع کند و اعلی آنست که ریم را منع کنند تا آنکه مغز دگر گردد و لکن واجبست که از شستن بپرهیزند
که درین قوت جلا و ردع باشد مثل مر در آب حل کرده و بروغن گل آمیخته و ایضا آب برگ زیتون و عسل بطریق قطور استعمال نمایند و اما قرحه عمیق بعضی ازان قریب العهد
و بعضی مزمن میباشد و معالجه قریب العهد بمثل قطور شیاف مامیثا با سرکه و یا شیاف گل سرخ و مر و صبر در عسل یا شراب نمایند و گاهی تقطیر آب عفوره خصوصا با عسل
آمیخته نفع کند و همچنین آب برگ بید یا طبیخ او و یا شب یمانی سوخته و مرکی مساوی در شهد سائیده و بصوف آغشته در گوش نهند که مجربست و یا دم الاخوین کف دریا
انزروت بوره ارمنی مرکی کندر شیاف مامیثا مساوی سائیده بر فتیله عسل آلوده بران پاشیده در گوش نهند و رازی نوشته که این همه ادویه را بعسل و سرکه بسرشند
و گوش را بشراب کهنه شسته صبح و شام در گوش چکانند که این مرهم قروح گوش را عجیب و مجربست و اگر قرحه رطب بود علاج بخبث الحدید سوده با کتیرا نمایند و مجففات دوا
مسکن وجع آمیزند و این مثل استعمال قطور روغن بادام مع صبر و مر و کندر و زعفرانست و گاهی بوقت شدت صداع احتیاج آمیختن اندک افیون گردد و گاهی قرص انزروت
اکثر نفع کند و همچنین خسته هلیله و مازو و مهره سوخته بروغن خیری و دردی روغن کتان آمیخته مفیدست و قطور مرهم سفیداب و مرهم باسلیقون باهم مخلوط کرده مفید
و اما قرحه عمیق مزمن بسیار ردیست گاهی سبب نهفتن استخوان عودی گردد و دران اتساع مجری و کثرت بد بو دلالت کند پس محتاج گردد بمثل قطور ان مخلوط بعسل و مثل زهره گاو
و یا سنگ پشت یا شیر زنان و اگر عسل نیز آمیزند بهتر باشد و یا قرد مانا و نطرون با نجیر تخم دور کرده فتیله ساخته بعد تنقیه چرک قرحه استعمال نمایند و همچنین مساتر ادویه آزاد دیده
قوی درین باب توبال مس مع زرنیخ و عسل و سرکه است و یا زنگار خبث الحدید یا خبث الحدید بنفسه بریان کرده مثل غبار سائیده بعد جوش کردن بسرکه خمر تا مثل عسل گردد
در گوش چکانند و گاهی حاجت بمرهم زنگار افتد و این هنگام ازمان و کثرت چرک باشد و آنچه درین باب متوسطست شب یمانی سوخته بمثل او عسلست و گاهی چکانیدن مخلوطه
کرده میشود و قوی تر ازین ترکیبی است مرهم زنگار ست تکار و قشور مس هر واحد چهار درم آب گندنا یک اوقیه عسل یک اوقیه استعمال نمایند و هر گاه ریم بسیار کثرت نماید لابدست از استعمال
فتیله در زهره گاو تر کرده و یا قطور بول صبیان و اقوی ازان خبث الحدید مغسول بکرات با بریان کرده و سرکه بسیار استعمال کردنست و اگر با ریم مزمن درد باشد نفع مضروب بروغن گل
یا با آب گندنا یا آب مطبوخ ماهی شور در گوش اندازند و گاهی وجع باستعمال صبر افیون زعفران بعسل سرشته محتاج گرداند و چون بینند که رطوبت بادویه مانعه مجففه محتبس شد
روغن گل در گوش اندازند تا خشک ریشه ساقط گردد و بعد ازان ادویه منبت لحم بکار برند و بالجمله واجبست که حبس صدید نه نمایند بلکه منع تولد او بتجفیف قروح پیدا ازند و بسیاری
معالجین حیله ساز گوش ریم کرده را بخرقه بند میکنند برای منع سیلان ریم ازان و مریض از خواب بدان طرف منع مینمایند تا ریم برای دفع متوجه نگردد و بسوی لحم حرکه
در پیچ گوش سمت مائل میگردد و در انجا ورم پیدا میکند و بعد نضج آنرا می شگافند و علاج آن میکنند و سیلان ریم از گوش دفع می شود ایضا در باب وجع گوش نوشته که اگر قرحه ملو
باشد حضض و افیون بشیر حل کرده استعمال نمایند و یا بگیرند بادام مقشر بست عدد و برقی افیون کنند هر واحد یک نیم درم زعفران شش حبه و مر هر واحد یک نیم درم و بسرکه سائیده خشک
کنند و هنگام حاجت بروغن گل آمیخته در گوش چکانند و اگر ریم باشد بدل سرکه شراب یا عسل یا سکنجبین که مناسبست العلاق در جابی نوشته که اگر قرحه در مخارج منفذ صوت بیرون گوش باشد بنحوی که
بنظر آید اسفنج یا پنبه بسوالات که در قول شیخ گذشته تر کرده قرحه را بشویند و بر قرحه بدارند و اگر قرحه بنظر نیاید آن ضمن سوالات را بحد و بعبارت در گوش چکانند و چون پاک شود و در د
مجفف بکار برند و آن مرهم سفیداب و مرداسنگ یک جزو روغن زیت یک جزو بجوشانند و بران سرکه پنج جزو و اندک اندک اندازند تا قوام مرهم گردد

درجامع گفته که بول طفل نابالغ در پوست انار پخته در گوش چکانیدن نافعست و آن مرهم مصری جلا و تنقیه قروح نماید زنگار کندر سرکه عسل مساوی
جوشانیده مرهم سازند و گاهی سرکه و عسل و چند ادویه میکنند و اگر در گوش خشکریشه باشد و بهم بند گردد و بسبب آن درد شدید تر شود روغن گل چکانند
باقی در قول شیخ گذشت انطاکی گوید که مرهم سفیداب یا انزروت بعسل یا برگ شهدانج معروف بحشیشه نگار بزنند و چون روغن گل ... سرکه بپزند
تا آنکه روغن بماند و در گوش چکانند بغایت نافع بود و باقی در سیلان رطوبت از گوش بیاید گیلانی گوید که در خروج ریم از گوش اولی آنست که ...
حبس او نکنند خصوصا چون زمانه کثیر بران گذشته باشد زیرا که حبس او گاهی مؤدی بضرر عظیم مثل طرش و صمم و ثقل سمع و غیر آن میگردد و باید که غذا معدل
مزاج بدن و دماغ دهند و آن مرهم سفیداب که آن مرهم ابیض ست دافع حرارت مفرط و احتراق شدید و نافع قروح اعضای عصبانیه ست اگر با حرارت باشند
سفیداب ارزیز پنجدرم مرداسنگ پنجدرم موم یک اوقیه روغن گل شش استار بدستور مرهم بسازند و غسل گوش از ریم بروغن گل و شیر دختران کنند و یا
بماء العسل دو سه مرتبه و اگر فتیله را با دویه خمسه معروفه درین باب و عسل آلوده در گوش نهند گوش را از ریم پاک کند و تسکین درد نماید و آن ادویه انزروت و دم
الاخوین ست و گاهی زهره نرگاو باندک عسل امیخته یک قطره ازان در گوش چکانیده می شود و مرهم رسل درین باب بسیار نافعست بتنقیه استعمال کنند
که آن تنقیه ریم و التحام جراحت کند اگر حاجت تنقیه زیاده باشد اندکی مرهم زنگار امیزند و اگر حاجت التحام بیشتر بود با روغن ورد ... مخلوط سازند و مرهم
درین باب عظیم النفع ست میر بهاء الدین و غیره مینویسند که اگر قرحه بعد از درد بسیار و ورم ظاهر شده باشد بحال باید گذاشت تا آنچه بالطبع بیاید
و در آن هیچ دوا نباید کرد تا آنکه خوب پاک گشته خود بخود بند گردد بجز تنقیه بدن و تلیین طبیعت و تقویت مزاج بمقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظ و ...
و ... و از هوای سرد محافظت نمودن و پنبه در سوراخ گوش نهاده استحمام کردن هر روز لحظه و اگر بهیم بستن چرک در منفذ بود روغن بادام کوهی یا بادام تلخ
گاهی بچکانند و اگر کهنه گردد فتیله بعسل آلوده و در انزروت سوده گردانیده بنهند و شیاف مامیثا بسرکه و سفیده بیضه مرغ سوده گاهی بچکانند و در آخر
استعمال مراهم منبت و مصلح چون مرهم شافی و باسلیقون و اسفیداج مفید اید و آن مرهم اسود نافعست بگیرند موم و زفت و علک و زیت اجزای مساوی در عسل
بگدازند تا منحل و مختلط گردد بعده برداشته استعمال نمایند و زبد البحر و دم الاخوین کندر مساوی مرکی بنصف یکجزو بروغن گل امیخته نیمگرم قطور ساختن در گوش اگر با جرح
و چرک باشد نافعست و انزروت بست جزو گلنار کندر هریک ده جزو زراوند پنج جزو باریک سائیده ذرور ساختن برای تنقیه قروح و تجفیف رطوبت و انبات
لحم سودمندست و مرهم ابیض و مرهم باسلیقون بروغن گل امیخته در گوش نهادن مفیدست و اگر تعقد و صلابت اندرون گوش افتد مرهم داخلیون و پیه بط یا
پیه ماکیان بعمل ارند و افیون پوست انار مرکی کندر سنبل الطیب هر واحد دو مثقال جند بیدستر پنج مثقال سرکه و شهد بقدر یکه ادویه سرشته شود استعمال کردن
ورم و ریم و درد مزمن گوش را نافع و همچنین زعفران کندر افیون هر واحد یکدرم حضض تخم گل تخم فنجنکشت پوست انار هر یک یکدرم سرکه خمر پنجاه درم پوست انار
تخم گل و فنجنکشت در سرکه بپزند تا مهرا شود و دیگر ادویه سوده خشک بران بپاشند و بردارند وقت ضرورت در شراب ریحانی حل کرده قطور کردن اوجاع
گوش و ریم را نافعست طبری گوید که قرحه گوش که بغیر تقدم ورم ظاهر شود موضع او قریب باشد یا بعید و صدید او اندک بود علاجش تنقیه بدن
از فضول بفصد و استفراغات دیگر اگر احتیاج آن باشد و پرهیز ست بعده شیاف مامیثا یکدرم و شیاف ابیض که انزروت آن مربی بشیر خر باشد
یکدرم و مر صافی و دقاق کندر هر یک یکنیم درم سائیده بسرکه سرشته شیاف سازند و هنگام استعمال در سرکه حل کرده در گوش چکانند و اگر مده
بسیار باشد خبث الحدید در سرکه تر کرده در افتاب گذارند تا قوت او برایدا زین سرکه اندکی گرفته شیاف مذکور دران حل کرده بکار برند و گاهی مداوای
این قرحه صدیدیه گوش باین اشیا می نمایند که انزروت یکدرم و مر و کندر و نطرون و زعفران هر واحد نیم درم افیون یکدانگ مغز بادام تلخ یکنیم درم همه را
سائیده شیاف سازند و هنگام اراده استعمال بروغن گل و پیه بط حل کرده پنبه بدان آلوده در گوش بدارند و نظر کنند بسوی صدیدی که سائل میشود اگر خبیث
بر پنبه باشد پس اگر آن بدبو باشد این دوا بدرون پنبه در گوش اندازند و سوراخ گوش بند کنند بعده اگر مده زائل شود و سیلان شئ مثل رطوبت
گاه گاهی باقی ماند حضض در شراب کهنه حل کرده بگوش چکانند و هرگاه رطوبت زائل گردد و صلابت باقی ماند ادویه محلله بشحم بط حل کرده با پنبه آلوده

در گوش نهند و اگر صلابت در شحم باقی ماند بهروزه یک درم در روغن سوسن گداخته در پنبه آلوده بگوش نهند که این دوا برای تحلیل صلابت تام النفع است اگر مزاج
علیل حدت نباشد و اگر همراه این مرض ظاهر شود افیون سوخته یک جزو جند بیدستر ربع جزو ساییده در مرهم شنگار آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که فی الفور
تسکین وجع کند **ایضا** او گوید که مرض معروف با کلگوش یا وجع میباشد و از گوش قشور مانند قشور قرحه بر می آیند و این از خلط لذاع ردی الکیفیة
حریف اکال حادث میشود و علاج او فصد و اسهال بحسب امکان است بعده برای تنقیه قرحه و ازاله قشور سرکه عنصل و عصاره حنظل مساوی گرفته قدری
زرنیخ سرخ و شب یمانی و صبر سقوطری بسیار اندک زنگار و توبال مس آمیخته با آلات آهن شراب انداخته بپزند تا غلیظ گردد با پنبه آلوده در گوش گذارند و گاهی
مداوا باین طور میکنند که مر و شب یمانی و توبال مس هر یک جزوی و اندک جند بیدستر و فلفل قدری با زپوست انار و قلقند در شراب و عصاره حصرم دو روز
خیسانیده خوب بجوشانند و اندکی زعفران آمیخته فتیله بدان تر نموده در گوش نهند یکی بعد دیگری تا آنکه قرحه را نفع بخشد و قشور زائل گردد و این صعب تر
امراضیست که در گوش حادث شوند مگر آنکه در اجزای لحمیه او حادث شود در ابتدا بود که درین صورت برء او سهل باشد و اگر کهنه گردد و اخذ کند در اعضای
عصبیه بنهایت عظیم شود و برء متعذر گردد پس هرگاه قرحه پاک گردد بمرهم خل علاج کنند و چون وقت ختام آید بمرهمی که در آن زرانیخ و کندر و گلنار داخل بود
مداوا نمایند پس اگر صلابت باقی ماند بسمع مضرت رساند تحلیل او بادویه محلل صلابات نمایند و مروخ و ملین در آن استعمال کنند و محافظت مزاج علیل در جمیع اوقات
علاج لازم شمارند **بعضی گویند** که آنچه ناصور گوش و آمدن ریم را نافع است اینست که گهونگه خرد جاندار پاو آثار در کهرل باریک بسایند و بچند آن روغن سرشف
آمیزند و چهار چند هر دو یعنی دو آثار آب انداخته بپزند تا روغن بماند هر روز چند قطره در گوش چکانند و اگر گهونگه را در روغن مذکور بغیر آب بریان کنند و بکار برند
همین عمل کنند و انجا که روغن سرشف بهم نرسد روغن کنجد عوض او نمایند و اگر روغن تلخ پاو آثار آمله حنا هر واحد یک توله برگ نیب ده عدد کمیلا فلفل گرد هر واحد سه ماشه
نیله تهوتهه یک ماشه گرفته اول روغن را گرم نموده برگ نیب و آمله و حنا و نیله تهوتهه انداخته بسوزانند بعده فرود آورده بسایند و کمیلا ساییده نیز مخلوط کنند
و در گوش تقطیر کرده باشند نیز برای ناسور گوش مفید است و بعضی ادویه مفید آن در قرحه مزمن گوش گذشت

دخول هوام و تولد کرم در گوش

هرگاه حیوانی چون مورچه و قراد و هزار پا و مانند آن در گوش درآید بشدت درد احیانا و خدش و حرکت او دریافت نمایند و کرم از رطوبت فاسد عفن یا از قرحه
عفنه مزمن متولد میشوند و آن بخارش و دغدغه گوش و خروج کرم گاهی و تقدم قرحه شناسند **علاج** در جمله تقطیر قطران تنها یا بسرکه مسکن حرکت حیوان و قاتل
آنست و قطور زیت در اخراج آن مجربست و قطور آب پیاز و یا مر بروغن بادام تلخ آمیخته و یا روغن خسته شفتالو نیز در اخراج حیوان داخل اذن نافع یا آب
قثاء الحمار تنها یا مع سقمونیا و یا آب شیح و آب پودینه نهری و آب برگ شفتالو هر یک تنها یا مع بوره ارمنی یا سرکه بچکانند و یا آب زهره گاو مع سرکه و یا آب افسنتین
مطبوخ و یا آب برگ شفتالو که مجربست و یا آب برگ کبر تنها یا بسرکه یا آب پوست درخت توت قطور نمایند و گوگرد و بوره ارمنی و عصاره شیح مساوی سوده
در سرکه و آب برگ ترب حل کرده بگوش چکانیدن مجربست و یا صبر و بوره ارمنی بسرکه چکانند و یا نمک یا پودینه بسرکه آمیخته و یا صبر در آب پیاز خواه در آب سداب
حل کرده و یا آب پودینه و قدری سقمونیا در سرکه حل کرده قطور نمایند و قطور صبر و سقمونیای محلول در آب گرم حیوان داخل گوش را بکشد یا خربق سفید و سقمونیا ساییده
در سرکه بچکانند و گوگرد و زراوند طویل و قلقند لیس و میعه نیز مفید و اول تقطیر آب سائل لحم بقر بریان و بعد ازان ادویه مذکوره سودمندست و گاهی زیت یا روغن کنجد نیم
نیم گرم کرده چکانیدن و عقب آن در آفتاب نشستن نفع میکند و گویند که برگ مکره که هنود آنرا بجای صندل میدانند آبش در گوش چکانیدن در قتل کمس سهگ که در گوش بود
عجیب است و علاج **خاص** برای قتل کرم متولد در گوش اینست که عصاره افسنتین بسرکه در گوش چکانند و یا حنظل تازه در آتش پخته و افشرده بچکانند و صبر در روغن
سرشف حل کرده نیم گرم قطور نمودن قاتل کرم همه اندام است و کذا چوب ملیم باریک ساییده در گوش انداختن و کذا گره زرد چوب نیم درم شهد و برگ نیب در روغن سرشف
جوشانیده دو سه قطره ازان چکانیدن مفید و یا آب برگ نیب سبز و آب ترب و آب پیاز هر یک هفت ماشه سقمونیا سه ماشه حل کرده چکانند که مجربست و تو بیرا
کر آب افتیمون هندی و آب برگ فنجنکشت و آب برگ شریفه هر یک سه ماشه روغن بابونه یک توله صبر و زفت هر یک سه ماشه بچکانند که فی الفور کرم را میکشد لیس آن

کشته را با حتیاط بیرون ارند و آب سداب در پوست انار گرم کرده قاتل کرم و مسکن درد و نافع طنین ست و یا روغن مغز خسته شفتالوی تلخ با زهره گاو چکانند و عسل و سرکه و روغن گل هر یک امیخته نیم گرم در گوش چکانیدن برای درد گوش که از کرم باشد نافعست و یا آب برگ شفتالو و آب برگ ترب آب برگ پودینه بوره ارمنی سقمونیا افسنتین زراوند مدحرج هر واحد یکدرم درمنه ترکی نیم درم در سرکه ساییده بکار برند ایضا آب برگ خوخ و شریفه و افتیمون هلیله هر یک هشت هر واحد سه ماشه سیر خس قنبیل پشم ارجوان بحری سوخته هر یک دو ماشه روغن خسته خوخ روغن بابونه روغن زنبق هر یک سه ماشه در روزی هفت هشت کرت در گوش اندازند و یا شراب کهنه هفت ماشه عسل ده ماشه و نیم روغن بنفشه بادام روغن خسته خوخ هر یک پنج ماشه یا دبالا بیضه سنگ پشت سه عدد سفیدی بیضه مرغ یکعدد در ظرف مسی کهنه بی قلعی بچوب شریفه تا چهار ساعت بخوبی حل کرده افسنتین سه ماشه صبر دو ماشه قطران یکماشه و نیم سوده آمیخته فتیله صوف کهنه آغشته در گوش نهاده دست بهمان جانب داشته خواب کنند و بعد یکساعت بیرون اندکه همه کرم بیرون آیند مجربست و دیگر ادویه قاتل کرم که در صداع و درد مسطور شد استعمال نمایند و بعد از مردن کرم از آله بیرون کنند یا فتیله از صوف ساخته و بسریشم آلوده در گوش درارند و کرم و غیره که بران آویزد بیرون آید و یا نکچکنی باریک سوده در بینی دمند و چون عطسه آید دهن و بینی را بند کنند و سر بطرف گوش علیل کج نموده عطسه بگیرند تا کرم بیرون افتد و بعد از ان تنقیه نمایند بحب ایارج و غیره نمایند و با صلاح مزاج گوش کوشند و تنقیه بدن و دماغ پیش از قتل و اخراج کرم نیز نافع بود و اگر قرحه باعث تولد کرم شد علاج آن نمایند و گویند که اگر هزارپا در گوش رفته باشد گوشت را ورق نموده زرد چوب کوبیده بران پاشیده بر گوش گذارند و یا در سیر یکعدد سوراخ نموده در گوش گذارند و در زیر آن ظرف آب محاذی آن دارند که ببوی سیر از گوش آمده بران بچسپد پس باهستگی آن سیر را از گوش برآورند تا آن هزارپا از گوش برآید **اقوال** **نجار** بر سویدی مینویسد که ظلو عذبه ساییده باب بادیان حل کرده و کذا دارشیشعان ساییده بروغن خیری آمیخته و کذا آب برگ غار و روغن آن و کذا بول طفل نابالغ در پوست انار جوشانیده و کذا آب عصی الراعی و کذا آب نسرین و کذا آب ترب و کذا روغن قثاء الحمار و کذا مازو بروغن گل امیخته و کذا شاخ گوزن سوخته باب بادیان و کذا بورق ساییده بروغن بادام تلخ و کذا آب دهن صائم و کذا خلط بز سوخته بروغن بیدانجیر امیخته و کذا آغرب بروغن آمیخته و کذا گل کرم بروغن بان آمیخته و کذا انفط سفید و کذا شحم قطاة بروغن بادام و کذا روغن آجر و کذا آب نقوع ترمس تلخ و کذا نوشادر در شیر زنان و نهادن توتیای هندی سوده بزردی بیضه سرشته در گوش و بخور حب کاکنج یا تخم گندنا با نبوبه در گوش و فتیله از گل خوخ ساخته و یا از خربق سیاه بقطران سرشته فتیله ساخته هر واحد قاتل دیدان گوش ست **ابو سهل** گوید که برای کرم گوش آب کبر بسرکه آمیخته در گوش چکانند و کذا لک آب پوست درخت توت و آب برگ خوخ و طبیخ خربق سفید بسرکه و جرم خربق و عصاره افسنتین و کذا آب پودینه نهری و کذا سقمونیا بسرکه جوشانیده در گوش چکانیدن و آب شیح و آب ماخور و آب ترب و افتیمون بگوگرد و بورق و زراوند طویل چون ساییده در گوش دمند کرم را قتل کنند و همچنین خسته خوخ و صبر در آب حل کرده **ابو علی** مینویسد که از عصارات خصوصا برای کرم آب بیخ کبر ست و آب بیخ غرصاد و آب حنظل و آب برگ اجاص و آب خوخ و آب افسنتین یا قنطوریون یا قراسیون و آب برگ بطم سبز یا برگ شمشاد یا برگ صنوبر خصوصا چون بسرکه خمر بجوشانند و آب قثاء الحمار و آب خربق سفید یا طبیخ او یا افتیمون یا ماء العسل با ین چیزها و کذا آب پیاز که مجربست یا تخم پیاز بماء العسل و بعض مرارات خصوصا اگر در جوف انار مع شحم آن گرم کنند و همچنین طبیخ حب کبر تازه یا آب او و آب ترمس یا صبر باب گرم و قسط سوده یا عاقرقرحا و این همه در کرم انجع و اقواست و آنچه برای کرم از موده است اینست که بگیرند شراب دو درم عسل سه درم روغن گل یکدرم و زرده سفیدی دو بیضه آمیخته نیم گرم در صوف آلوده بگوش پر کنند و بر همان گوش تکیه کرده ساعتی بخوابند بعده یکبارگی برزد صوف را بیرون کشند کرم بسیار بیرون آیند و گاهی برای اذیت کرم نفع میکند ریختن آب کاهو یا عوسج یا افسنتین یا طبیخ این هر دو یا سحیق آنها با آب بیخ کبر یا آب مرماخور یا آب مرزنجوش یا بول معتق و باقی سابق گذشت **انطاکی** گوید که تقطیر و استنشاق هر دوای تلخ کرم را از گوش و بینی خارج کند لیکن بهتر درینجا صبر و قسط و قثاء الحمار و روغن ترب و نفط و سداب و تخم شفتالو و تخم مشمش ست و آب ترمس و برگ شفتالو و قطران و زرنیخ و قنطوریون را درینجا خاصیتی ست **مصنف** اقتباس نوشته که اول فصد قیفال کنند و بفاصله سه چهار روز تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا و مطبوخ افسنتین یا اسطوخودوس علویخان نمایند بعده در قتل و اخراج دیدان کوشند و آنچنان باشد که اول مطبوخ افسنتین و درمنه و ترمس و ابهل و صعتر هر یک یکتوله در نیم آثار آب بجوشانند که سوم حصه ماند مالیده صاف نموده شبانه روز هفت هشت مرتبه بچکانند و پنبه کنده گذارند تا بهوا در ان داخل نشود و چون معلوم شود که کرمها کشته شدند پس جهت اخراج آن آب برگ شفتالو

و شریفه و افیتمون هندی هر یک چهار ماشه افسنتین صبر مر قطران هر یک سه ماشه حل کرده فتیلهٔ کاغذ مصری بدان آلوده در گوش گذارند و سابحی
بدان جانب تکیه نمایند تا کرمهای زنده و مرده بدان بچسپد پس بیرون آرند یکبارگی و یا شراب کهنه یکتوله عسل یکنیم توله آب برگ نیب دو توله روغن گل
یکنیم توله سفیدی و زردی بیضهٔ سنگ پشت چهار عدد افسنتین سه ماشه صبر چهار ماشه بکار برند و یا تلخه بزو عسل و کندش و روغن گل هر یک سه ماشه
زردی و سفیدی بیضهٔ گنجشک سه عدد بعمل آرند و یا سعوط از برگ خرزهره که دود چوب گز داده باشند و تربد سفید و کندش و خربق سیاه بمساوی ساخته
بگیرند که عطسه بزور آید و همه کرمها بیرون آیند و این قطور جهت اخراج کرمهای زنده و مرده بسیار مفید ست آب برگ شفتالو و کشنیز سبز و آب طبیخ ترمس
و درمنه هر یک سه ماشه و روغن درمنه و عقرب هر یک چهار ماشه افسنتین و افیتمون ولایتی هر یک یکنیم ماشه مقل ازرق سه ماشه بکار برند گیلانی گوید که مغز
پوست حنظل و زرنیخ سرخ و بادام تلخ جهلے و اندکی سقمونیا کوفته بسرکه و روغن گل بجوشانند تا آنکه سرکه فانی شود صاف نموده بدارند بعده لحم بقر بر آتش نهند
تا آب ازان سائل شود پس این آب بگیرند و با روغن مذکور آمیخته در گوش چکانند و هرگاه حرکت کرم ساکن شود بدانند که هلاک شد و گاهی روغن مسطور تنها استعمال
کرده میشود و گاهی این روغن و این سرکه جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود میچکانند پس هرگاه حیوان هلاک شود باله بیرون آرند و اگر بقایا الم ان
باقی ماند روغن گل و سفیدی بیضه باهم آمیخته دو سه روز در گوش اندازند بعده برفق مص کنند تا حجاب نشگافد و اگر با حیوان سمیت باشد پس اولی از تریاق فاروق
و سائر تریاقات چیزی نیست بعده روغن گل نیمگرم بدفعات در گوش چکانند و اگر ازان وجع زائل شود بهتر و الا بگیرند خاکستر افیون اندکی بر هم شنگار آمیخته
با پنبه آلوده در گوش نهند که این درد را ساکن کند و اگر ام زیاده شود بسبب خبث آن حیوان و ورم ظاهر شود فصد مریض کنند و استفراغ او نمایند و از پستان زن
در روزی بدفعات شیر بدوشند و دوام تریاق در رنگ بنسازند پس اگر ورم صلب شود و درد زائل گردد قیروطی بروغن خیری بسازند و بران خاکستر خرمهره و اندک
زرقای رطب و مغز استخوان گوزان انداخته خوب مخلوط کنند و بداخل و خارج گوش طلا نمایند و اصلاح غذای مریض کنند تا آن ورم زائل شود و ملاک امر درین جمله مراعات
مزاج علیل ست تا حدت نپذیرد و هرگاه حدت پدید آید اصلاح او کنند طبری گوید دودی که در گوش پیدا میشود دو نوع میباشد یکی اغبر مشابه بمگس سگ دوم
سفید سیاه سر دائم الاضطراب پس اولا بورهٔ ارمنی در سرکه حل کرده صوفی که بر میل پیچیده باشند دران تر نموده گوش را برفق پاک کنند بعده ترمس مر و سقمونیا
هر واحد یکدانگ خربق یکنیم دانگ برگ آزاد درخت نیم درم سائیده در سرکهٔ کهنه حل کرده بچکانند و یکروز راحت دهند و دران روز شیر زنان چکانند و عقب آن
پاک کنند و باز روز دیگر دوا بچکانند تا آنکه تمامی دیدان خارج شوند و بعد ازان اگر گوش خشک گردد بدانند که به شده و اگر زرداب ازان سیلان کند تو بال مس
دو دانگ کندر گلنار ماز و سوخته شب یمانی مرمکی هر واحد نیم دانگ سائیده در سرکه و روغن گل حل کرده بگوش چکانند و بعد تقطیر این دوا مرهم شنگار
استعمال نمایند و گاهی برای قتل کرمی که در گوش افتد سقمونیا تنها بسرکه حل کرده و گاهی آب ترمس بزنگ آهن در سرکه آمیخته و گاهی آب دریای شور تنها استعمال کرده میشود

دخول آب و سیماب در گوش

گاه باشد که در استحمام و اغتسال صیانت گوش نکنند و هنگام ریختن آب بر سر سر را بجانبی کج نمایند و یا غوطه زدن در آب و برآمدن ازان بر غیر استقامت باشد
و بدان سبب آب در گوش درآید و ایذا دهد و ورم بیخ گوش و درد شدید پیدا کند و از وجع گرانی و وجع خفیف بعد غسل یا شنا وری یا ریختن آب بسر و شدت درد بعد
یکه ور وز ازان توان شناخت و گاهی اتفاقا سیماب در گوش داخل شود و اکثر چون سر بدانجانب نگون سازند فی الحال بیرون افتد و گاهی قدری ازان در صماخ
بسبب جرک محتبس ماند و اعراض ردیه مثل تشنج و اختلاط عقل و ثقل عظیم عارض گردد و بسا ست که بصرع و سکته و درد شدید مؤدی شود علاج چارهٔ
دخول آب در گوش آنست که بر پای جانب آن گوش ایستند و سر بهمان طرف مائل کرده گوش را بر کف دست نهاده چند نوبت بر همان پای بجهند تا آب بیرون آید
و اگر بر نیاید سر را بجانب دیگر مائل نموده آب گرم در گوش ریزند تا پر شود پس کف دست بران نهاده و سر را بدینجانب مائل ساخته بر جند و دفعه کف دست را
جدا نمایند تا هر دو آب برآیند و صاحب نزهه گوید که آب را آب دیگر خارج میکند بنحویکه در گوش آب اندازند تا پر شود پس دفعه واژگون نمایند که آب اول تماما
هر دو برآیند و کذا از زیت و روغن کنجد نیمگرم و یا انبوبه در گوش نهاده دم بکشند و بمکند که دفعه جذب کند بعده روغن بادام یا روغن سوسن بچکانند و بسا ست

باستعمال امتصاص آنرا خارج نمایند و یا پنبه را بر سر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگردانند و یا بر جانب گوش مؤف بخوابند و سر را بر تکیه نهاده چوب بجنبانند و یا چوب شبث
یا بادنجان یا بردی که بفارسی بیزر گویند و امثال آن که خشک و متخلخل بود بقدر یک شبر بگیرند و بر یکطرف آن قدری پنبه پیچیده بروغن آلوده مشتعل سازند و طرف
دیگر را چندانکه توانند در گوش درآرند همچنان یا پنبه بران پیچیده تا آنکه هوا را مدخل نباشد و هرگاه حرارت آتش بگوش نیک محسوس شود دفعةً بیرون کشند که تمام
آب منجذب خواهد شد و بقول گیلانی پر نرم طیور صغار و خصوصاً از پر کوچک کبوتر گرفته و از قصبهٔ آن تا سر آن دور کنند تا بر سر قصبه اندکی از آن باقی ماند پس
باهستگی آنرا در گوش داخل کنند تا بعمق آن برسد بعده حرکتها متواتر داده بیرون آرند و سر آنرا از آب پاک کرده بار دیگر در گوش داخل کنند و تکرار این عمل نمایند
تا آنکه آب بتمامه برآید و این عمل بهترین اعمال و حیلها در اخراج آب از گوش ست و آن معمول طوائف کثیر از مردم ست و بقول قرشی قویتر درین باب صوف اسفنج است
که آنرا در گوش پر کنند پس برآورده بیفشرند و مکرر همچنین بعمل آرند تا آنکه تمام آب خارج شود و بقول طبری اگر آنرا بر مرده فتیله ساخته در گوش نهند و بر جانب آن
گوش بخسپند و بعد زمانی طویل آنرا بیرون آرند همه آب نشف کند بعون عزوجل یا رشتهای خام منفوش الراس گرفته فتیله ساخته در گوش داخل کرده بگردانند
و بتواتر این عمل نمایند و گاهی از زراقه آب را برمی آرند بنحویکه سر او در گوش داخل کنند و عمود او بکشند که با وی آب منجذب میشود و بولس گفته که اگر آب بسیار باشد
باید که بدهان یا بانبوبه امتصاص کنند و اگر اندک باشد باید که بصوفی که بر سر میل پیچیده باشند نشف کنند و در گوش چیزی از ادهان ملطفه یا روغن گل یا سفیدهٔ
بیضه یا شیر زنان چکانند و گویند که قطور آب پیاز و کذا سفیدی بیضه و شیر زنان و داشتن پنبه در روغن گرم آلوده و بالای آن پنبهٔ مبلول بمرهم باسلیقون
و دوشیدن شیر زنان در گوش نافع دخول آب ست و یا آب ترب مع برگ یکحصه و زهرهٔ بز چهارم حصه و عسل ششم حصه چکانند بالجمله گاهی انداختن دهنها
و شیرهای نیمگرم مکرر متوالی کفایت میکند و خصوصاً چون درد باقی ماند و علت زائل گردد و اگر وجع شدید پیدا کند پوست خشخاش اکلیل الملک بابونه بنفشه خطمی
تخم کتان آرد جو بشیر زنان گرد گوش ضماد کنند و ابن ماسویه گوید که پیه روباه گداخته در گوش که آب داخل شود انداختن فی الحال درد ساکن کند و گویند که دخول
آب گرم مفتر التقطیر روغن گل یا بنفشه یا نیلوفر یا کنجد نیمگرم بمرات مفید بود و الحاصل هرگاه معلوم شود که آب در گوش درآمده بتدابیر مذکور اخراج او نمایند و اگر از آن
غافل شوند مؤدی بآفت عظیم گردد و تدبیر اخراج سیماب انداختن روغنی و خصوصاً روغن ترب و عقرب نیمگرم در گوش پس تعلب سر و تعطیس بکنند و جهیدن
و بند کردن دهن و بینی ست بعده میل از زر یا طلا بگیرند و سر که بآلت لیمور آن لیده در گوش نهند و ساعتی زمانی دران بگذارند پس بیرون آرند و آنچه از سیماب بران چسپیده باشد
پاک کنند و بار چند کرت بدستور عمل نمایند تا آنکه باقی نماند و میل صاف برآید بعد از آن ادهان حاره مثل روغن حیری و نحو آن در گوش چکانند و اگر مزاج مستعد حرارت گردد تسکین آن نمایند

سدهٔ گوش

بقول ایلاقی این سده یا مولودی باشد یا عارضی و مولودی سه قسم ست یکی آنکه در استخوان حجری که دران سوراخ گوش میباشد مصمت بدون منفذ مخلوق
گردد دوم آنکه دران منفذ مخلوق باشد لیکن بگوشت مملو بود سوم آنکه بر ظاهر منفذ جلد غشائی مغطی باشد در داخل او مفتوح و خالی بود و این نوع بسوراخ کردن
جلد زائل گردد و اول و ثانی لاعلاج ست و سدهٔ عارضی بقول شیخ یا از اجتماع چرک بسیار و یا از انجماد خون و یا از روییدن گوشت زائد بعد از قرحه و یا از
تولد ثولول و یا از وقوع حصاة یا تخم یا دخول حیوان و مردن آن دران و یا از اخلاط غلیظ لزج منصب از دماغ که ثقبه یا مجاری عصبه را مسدود سازد و بدان سبب
انسان معلوم کند که دائم گوش او مسدود ست و بسا که این بعد ریح شدید غلیظ حادث شود تشخیص هر واحد ازین اسباب باید که اولا محاذی آفتاب در ثقبهٔ گوش
نظر کنند اگر بران غشا جلدی محیط باشد و از انگشت زدن آسیب آن بسمع محسوس کند سدهٔ غشائی خلقی بود و اگر دران لحم زائد یا ثولول یا چرک یا خون منجمد یا حصاة
یا نواة یا حیوان محسوس گردد سببش همان باشد و اگر در ثقبه چیزی بنظر نیاید بپرسند که در گوش گرانی معلوم میشود یا تمدد اگر گرانی گوید سدهٔ خلطی باشد و اگر تمدد بیان کند ریحی باشد

علاج سدهٔ لحمی و غشائی و ثولولی

سدهٔ خلقی اگر لحمی غائر باشد علاج او صعب تر ست گاه دران دستکاری نفع کند و گاه مفید نیفتد و اگر غشائی ظاهر بود سهل تر بود پس غائر را بآله دقیق
قطع نمایند و ظاهر را بآله سوراخ کنند تا که منفذ ظاهر شود بعده در هر دو ادویهٔ مانع انبات لحم مثل مرهم زنگار بکار برند و یا بر فتیله قلقطار پاشیده بنهند

و در لحمی عارضی و ثولولی اگر ممکن باشد قطع نمایند والا بمراهم اکاله بر بایند و جالینوس گوید اگر خربق سیاه بقدر خسته باریک کوفته بعسل سرشته در گوش کنند از غر
گوشت زائد را بخورد و یا مدام بآب گرم و نطرون گوش را بشویند بعده مس سوخته و زرنیخ سرخ در سرکه سایید قطور نمایند حتی که لحم و ثولول را بسوزد و بعد
ازان علاج قرحه نمایند و حکیم علی مینویسد که اگر در انجا لحم ثابت باشد آنرا بتراشند پس زر و راصفر دران موضع گذارند و بخرقهٔ کتان بپوشند و اگر ورم حرارت
عارض گردد شیاف ابیض بگلاب حل کرده استعمال نمایند و اگر حرارت داخل ثقبه بود شیاف در گوش چکانند و اگر دران موضع نزف الدم عارض شود
بر بیخ گوش پارچهٔ مبلول بگلاب سرد کرده نهند و آب خرفه یا آب عصی الراعی یا آب علیق و مانند آن در گوش چکانند که خون بند شود انشاء الله تعالی
و ایضاً او گوید که از علاجات این فصد و استفراغ است حسب قوت مریض و تسکین مزاج او و بعد تسکین مزاج بگیرند خربق یکنیم دانگ روغن عقرب
دو درم و قثاء الحمار نیم دانگ و جعده یکنیم دانگ همه را سایید بروغن عقرب حل کرده بفتیله آلوده در گوش نهند که این لحم نابت یا ثولول
را تحلیل کند و اگر این کفایت نکند اندک تریاق الاذن بروغن عقرب گداخته بر فتیلهٔ پنبهٔ کهنه استعمال کنند و گاهی در نبات لحم قلقطار و لوف
و خربق مساوی سوده بطریق ذرور بران استعمال میکنند و ثقبه را بند نکنند تا زرداب سائل شود در بستن نخواهند که زرداب در گوش باقی نماند و اگر لحم نابت
زائل شود مرهم رسل اگر تنقیه و التحام منظور باشد و یا مرهم زنگار اگر تنقیهٔ زیاده مطلوب بود استعمال نمایند و اگر التحام بیشتر خواهند مرهم جدوار بکار برند و مرهم کبیر
مؤلف ما نافعترین مراهم درین همه امور است

علاج سده از دخول چیزی در گوش

روغن گل یا سوسن یا خیری و مانند آن بچکانند پس اگر آن چیز حیوان بود که در گوش مرده باشد دران از روغنهائی که نسخ او نماید بچکانند پس بالا
برفق برارند و اگر حصاة یا نواة باشد روغن بادام تلخ یا کنجد یا زنبق و غیر آن نیمگرم مکرر بچکانند و جندبیدستر و یا صبر در کندش هر واحد یکحبه تخم گل دو حبه
و یا ناس تنباکو و یا بادخال فتیلهٔ کاغذ و غیره عطسه آورند و وقت عطسه دهن و بینی بگیرند و سر بطرف آن گوش مائل سازند و یا بر سر میل صوف یا پنبه
بپیچیده دبق یا سریش بران آلوده اندر گوش درارند و بسنگریزه رسانیده آهسته بکشند و یا از زراقه بکشید لعموداو برآورند و یا بعد تعطیس بدهن مص کنند
و اگر گوش ورم کند علاج آن بادویهٔ مناسبهٔ ورم نمایند و گاهی بعضی از حبوب در گوش می افتد و بسبب تری موضع منتفخ میشود و اخراج آن مشکل میگردد
درینصورت از مثقب باریک دران حب اندک اندک سوراخ کنند و از اجزای او انچه جدا گردد بمنقاش برارند و احتیاط نمایند که آنچیز در گوش متشبث
نشود و در اخراج آن مبادرت کنند تا ورم و وجع و تشنج عارض نگردد

علاج سدهٔ خلطی و رسحے

هرچه در وجع گوش بلغمی و ریحی و در طرش و طنین بلغمی و ریحی گذشت بعمل آرند و ایضا تقطیر روغن سوسن و یا آب زهرهٔ نرگاو در آب چقندر نافع ست و آب
شهدانج و آب حنظل بالخاصیت در ازالهٔ سده گوش و بقول صاحب کامل و گیلانی اگر سده از خلط غلیظ بلغمی باشد باید که تنقیهٔ سر بدوای مسهل بلغم
مثل حب ایارج و حب قوقایا یا بعض ایارجات کبار مثل لوغاذیا کنند اگر مزاج و سن و فصل مساعدت کند بعد ازان غرغره بایارج فیقرا و سکنجبین و آب گرم
کنند و یا خردل فارسی و پودینهٔ کوهی و حاشا و مانند آن باریک سایید بماء العسل یا آب مویز مطبوخ آمیخته غرغره سازند و بکندش و شونیز و جبر
عطسه آورند و بعد تنقیهٔ دماغ در آب سداب و مرزنجوش و نمام مطبوخ یا معصور از تازهٔ آن اندک جاوشیر و جندبیدستر و فرفیون بقدر قوت مرض و احتمال
مزاج مریض مخلوط کرده در گوش چکانند و یا آب مطبوخ افسنتین چکانند و یا بگیرند اندک بورهٔ ارمنی و خردل دباریک ساخته بسرکه سرشته بفتیله در گوش
نهند و یا جندبیدستر و خربق مساوی زعفران برابر هر دو باریک سوده بسرکه آمیخته در گوش چکانند و یا بفتیله استعمال کنند و یا روغن ناردین چکانند
که آن تلطیف خلط غلیظ گوش و تحلیل او کند و یا روغن سکسکه آن نیز نافع ست و یا اندک فلفل سوده در روغن زنبق خالص آمیخته اندر گوش
چکانند و سویدی گوید که تقطیر روغن سداب و تبخیر طبیخ انیسون در تفتیح سدهٔ گوش مجرب منست و قطور روغن مشمش تلخ در روغن شبت و روغن

تخم ترب و روغن خستهٔ خوخ و روغن خردل و روغن بادام تلخ و کذا بخار برنجاسف و یا خردل مطبوخ بمرات هر واحد تفتیح سده گوش می نماید و با مسلّه
بعد تنقیه هر چه محلل باشد مثل مرو روغن بید انجیر و نطرون و غیره آن که مذکور شد در گوش چکانیدن مفید ست

علاج سده و سنخی

روغن بادام تلخ نیمگرم در شب بچکانند و صبح در حمام بر زمین گرم یا تابهٔ او گوش بدارند تا آنکه چرک بگدازد و یا بر بخار آب گرم انکباب نمایند و یا گوش را بر بخار
طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه و عنب الثعلب و بیخ لاله هر یک یکتوله در ظرف گلی جوش کرده بوساطت نی و یا ظرف لوله دار در روزی دو سه مرتبه متواتر دارند
تا دیر و همچنین در شب و چون سرد شود باز آنرا گرم کنند و روغن عقرب و روغن بنفشه بادام و سرکهٔ کهنه برابر آمیخته نیمگرم چکانند و بر جانب مخالف بخوابند
تا نرم گردد آنگاه در حمام رفته غسل نموده گوش را بر تابهٔ آن نهند و الا بآله منقی گوش چرک بیرون آرند و بسا ست که نفوخ زاج دران نافع آید و همچنین
قردمانا یک مثقال بورهٔ ارمنی نیم مثقال عسل انجیر سفید بمقداری که دران ادویه سرشته شود ازان فتیله ساخته در گوش نهند و یا زهره بروغن
فراسیون آمیخته یا آب فراسیون بچکانند یا بورهٔ ارمنی را در سرکه حل کرده بگذارند تا جوش او ساکن شود بروغن گل آمیخته قطور نمایند دیگر روز بگذارند
پس گوش را پاک کنند یا بورق با انجیر تخم دور کرده آمیخته حب ساخته در گوش نهند در روز سوم بر آرند که همراه او چرک بسیار بر آید و گاهی درین قردمانا
و انجره می افزایند و انچه قویتر ست قطور آب برگ حنظل ست یا بورق و زرنیخ مساوی در شهد سرشته در سرکه بگدازند و بگوش چکانند و ساعتی بران
صبر کنند بعده بماء العسل یا آب گرم بشویند و یا فتیله از کاغذ مصری ساخته تخم حرمل و سهاگهٔ بریان هر یک سه ماشه در روغن عقرب آمیخته در گوش
نهاده سه روز بگذارند در روز چهارم یکدو لمحه در آفتاب گرم نشانیده بزودی فتیله بیرون آرند چرک بتمامه گداخته بفتیله آلوده بر آید و بار دیگر هرگز جمع نشود
و بقول شیخ فتائل قوی استعمال نکنند مگر بعد استفراغ و از انجمله فتیله در زیت و روغن بابونه و روغن ناردین آلوده ست و بهترین چیزها که سده و سنخی
و غیره را نافع ست اینست که فتیله از حرف و بورق در سرکه ساخته تا سه روز آنرا در گوش بدارند پس خارج کنند که چرک بسیار بر آرد و ایلاقی خردل
بجای حرف نگاشته و در نسخهٔ خجندی وزن حرف یکجزو و بورق ربع جزو ست و نوشته که در انجیر خشک سرشته فتیله سازند و محمود در نهایة الغرض
گفته که هر دو دوای مذکور مساوی گرفته باریک سوده در عسل آمیزند و بر فتیله طلا کرده در گوش سه روز بدارند و هر روز تجدید فتیله کنند و همچنین فتائل
بعسل مفید و آنچه قویتر ازانست و چرک بر آرد و عصبه را از خلط غلیظ نیز پاک نماید قرص خربق ست و نسخهٔ آن در علاج طرش بارد در قول ابو سهل
مذکور شد و گیلانی مینویسد که صبر و مر و کندر هر واحد نیم اوقیه زاج ربع اوقیه سائیده قرص سازند و وقت حاجت بسرکه در روغن گل سوده در گوش چکانند
و یا بورق باریک سائیده در سرکه آمیخته و در سده که از خون جامد باشد آب گندنا و سرکه بچکانند و آب کرنب با سرکه یا عسل آمیخته نیمگرم چکانیدن نیز
خون را که در گوش بسته باشد بگدازد و قطور پنیر مایهٔ خرگوش و سرکه همین عمل دارد

سیلان رطوبت از گوش

سببش در اطفال کثرت رطوبات لبنی و دماغی ست و در غیر آن حرافت ماده و گاهی بعد از ضربه و سقطه بسبب ازعاج رطوبات یا بعد قرحه عارض گردد
علاج اول تنقیهٔ رطوبات بروغنها و ادویهٔ جاذب رطوبت چون انزروت و زفت تازه بروغن گل دم کنند بعد ازان تجفیف او بصبر محلول در آب نار تنگ
و حضض و مر مکی و حب الآس و شب و زرنیخ سرخ و یا برگ قنب و عسل نمایند و اگر مازو باریک سائیده بسرکهٔ کهنه جوشانیده تقطیر نمایند رطوبت صرف که از
گوش سائل شود قطع کند و قطور روغن زیت که دران خنافس و نسج عنکبوت و قنطوریون جوشانیده صاف نموده باشند درین باب مجربست و کف
دریا و شنجار و یا ودع سوخته باریک سائیده پاشیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد و یا سهاگهٔ بریان سائیده در گوش بیندازند و بالای آن قطرهٔ چند آب لیمو
چکانند که رطوبت باز ایستد و بدبو دور شود و دیگر ادویهٔ مجففه که در قرحهٔ گوش مسطور شد نافعست و بقول سویدی قطور پوست انار بآب جوشانیده
و کذا پوست انار ترش در شراب پخته و کذا برگ مورد و برگ بارتنگ اقماع گل سرخ هر واحد بسرکه جوشانیده و کذا زهرهٔ بز و کذا روغن بادیان و کذا غسل بسنگ الشب

بسرکه وکذا قطران وکذا آب شوکران وکذا آب برگ زیتون وکذا النطرون در شراب حل کرده وکذا زهرهٔ نرگاو وبشیر برزیا بش
بر داحد مانع سیلان رطوبت از گوش ست واگر به تنقیه حاجت شود منضج بلغم ومسهل آن وحب ایارج وحب شبیار دهند
ودر اطفال فتیله در عسل آلوده بشب یمانی بگردانند ودر گوش نهند ویا در عسل وشراب اندکی شب یا زعفران یا شمه
نهند وبسیار باشد که قدری از زعفران در شراب عفص حل کرده پارهٔ صوف بدان آلوده در گوش گذاشتن کفایت کند
گرم نموده تقطیر کنند واگر رطوبت اندکی از گوش اید بهتر آنست که بعلاجش نپردازند که موجب نقاهی مانع وباعث امرا
بلوغ از خود زائل میشود ورونس مرازی گفته اند که گاهی از گوش صبیان رطوبت سیلان مینماید وتوهم میشود که ای
رضاعت در شب میباشد اگر ترک رضاعت شب نمایند زائل شود وحضض مکی وخبث الحدید در سرکه تند خیسانیده ازاله
ریم ایشان را نیز نافعست وسیلان رطوبت که بعد قرحه عارض شود ادویهٔ منقی چرک ومجفف قرحه که در علاج قرحهٔ گوش

انفجار دم از گوش

سبب برآمدن خون از گوش یا همچون رعاف بر سبیل بحران باشد واین تا بحد غشی نانجامد حبس او جائز نیست ویا
وانقطاع آن گردد ویا امتلای وموی که بانشقاق وانفتاح رگها مؤدی شود ویا از گزیدن هوام افتد ویا بسبب نزا
از گوش که از ضربهٔ سر عارض گردد همان روز هلاک کنند بالجمله اگر در مرضی بروز بحران واقع شود بحرانی باشد واگر پیش ازا
افتاده باشد سببش همان باشد واگر آثار نزله موجود بود نزلی باشد والا امتلائی بود **علاج** بقابضات یابکاویا
وادویهٔ قابضه اینست که قدری مازو در سرکه جوشانیده بچکانند واگر با تپ وحرارت مزاج بود اندک کافور حل کرده تق
واگر اندکی شب یمانی داخل کنند نافعتر باشد وکذا بارتنگ ومورد یا طبیخ عوسج بچکانند وگاهی مرمکی بشراب کهنه یا سرکه
مامیثا وحضض وطبیخ برگ درخت مصطکی نافع وانار شیرین ترش را همچنان درست در سرکه جوشانیده افشرده آب آنرا در گوش چ
واما ادویهٔ مبرده مثل آب عصا الراعی وبارتنگ ست ویا آب خرفه بحضض یا اقاقیا ویا شیاف مامیثا وافیون در آب بارتنگ
مامیثا واقاقیا حل کرده با آب بارتنگ آمیخته ویا مازو باریک سوده با آب بقول آمیخته **واما ادویهٔ کاویه** چون آب بادروج ست
ویا بورهٔ ارمنی بسرکه جوشانیده وانچه درین باب بسیار عجیب ست پنیر مایهٔ خرگوش بسرکه ست واگر آب گندنای نبطی پنجاه جزو
دو ثلث آن برود از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود واندکی کافور آمیخته در گوش چند قطره اندازند وثقبه را به پنبه بند نمایند
قطع کنند ونفوخ خاکستر کوزهٔ نی برد مجرب بندیست وحکیم علویخان می‌نویسند که سلخ الحیه قطعه قطعه نموده در زیت پخته صاف کرده
علیق وسرکه مساوی گرفته مازوی خام دو درکرده سوده آمیخته بجوشانند حتی که غلیظ گردد پس فتیله بدان آلوده در گوش نهند وانچه درین باب
که درونج گوش بارد مستطور شد چکانیدنست وقطور صبر وکندر مساوی در آب گندنا سائیده نیز مفید واگر زعفران دو دانگ حضض کنند آب
کرفس ثلث ومثل آب شود ودر گوش چکانند برای انفجاری که از ضربه وسقطه ودفع طبیعت بر سبیل بحران باشد قوی الاثرست مگر آنکه بحران امراض
کهنه باشد کندر پخته وکافور آمیخته مناسب ست ودر نزلی از سبوس گندم وگل پسته وفوفل وبابونه وعنب الثعلب واحد بکیوله بخور سازند وحضض ومازو وگل
هر یک سه ماشه در روغن خشخاش قطور کنند واز گل ارمنی وحضض وشیاف مامیثا وخاکستر بیضهٔ مرغ هر یک چهار ماشه ضماد نمایند بالجمله اگر
وحمی حادهٔ منتشبه در امتلائی فصد سر رو کنند وکذلک انچه از ضربه وصدمه باشد ومشاهده واجب کند نیز فصد نمایند وساقین بندند ومحاجم زیر
سم گوشند ودر همه اقسام بعد از منع سبب در بحرانی بعد عروض ضعف مع رعایت حرارت وبرودت مزاج ادویهٔ حابسه مذکوره بعمل آرند وآب
وخرفه که اقاقیا ودم الاخوین وحضض یک یک ماشه طباشیر سه ماشه حل کرده باشند بچکانند وشیاف مامیثا وحضض وبهمن عصارهٔ هندی وصندلین وتخم بارتنگ

و باقی تدبیر عاف بعمل آیند و در سوء مزاج آب آگینند تا دسر که با ابریخته چکانند و آنقلا طیون طبیب در کتاب الکی نوشته که از عروق لیپی درد گوش قطع رعاف نیز خون بعد آن در گوش میکنند

حکه گوش

سبب حکه گوش انصباب رطوبت مالحه بود رقیقه حادیت **علاج** افسنتین بسرکه جوشانیده صاف نموده چند قطره نیمگرم بچکانند و بعض روغنها چون روغن خسته زردالو و روغن بادام تلخ و مانند آن آمیخته بکار برند و یا افسنتین با صمد روغن خیری یا زنبق یا نرگس جوشانیده بعمل آرند و چکانیدن روغن بادام شیرین اکثر فائده میکند و یا قدری حلبه کوفته در شیر زنان بر هم زنند یا بپزند تا قوت او بیرون آید صاف نموده نیمگرم بچکانند و فتیله بعسل آلوده نهادن نافعست و کذا فتیله بروغن گل و سرکه آغشته نهادن و یا هر دو جوشانیده چکانیدن و آب برگ ترب با عسل گرم کرده چکانیدن نیز مفید و کذا قطور بول ماده گاو و شتر و یا صبر بروغن گل و یا یاسمین حل کرده در گوش بچکانند یا بعض حب بقدر باشد در آب یا شیر زن سوده صاف کرده نیمگرم بچکانند و بالای آن سهاگه بریان باریک سوده آب حل کرده چکانند و یا گوگرد در آب شور بخته بچکانند بعده روغن گل اندازند و گویند که حکه اذن اطفال اگر از ریح باشد علاجش بعلاج درد گوش بارد نمایند و روغن بابونه بچکانند و اگر بسبب بخار حار متولد از فساد شیر باشد فتیله بروغن گل آلوده در گوش بگذارند و یا ترب تازه را کوفته با سرکه همراه بپزند و روغن گل درآن ریخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نموده چند قطره نیمگرم در گوش بچکانند

اورام اصل اذن

آماس بیخ گوش از جنس اورام حادث در لحوم رخو خصوصا در لحم غددی است مثل گوشت بغل و بن ران و این را بنات الاذن و بار یطوس و فوجیلا نامند و این مرض خطرناک است بجهت سرعت قبول فساد و شدت حس و قرب دماغ و لهذا اغلب مؤل بسرسام و اختلاط عقل میگردد و بسا است که از شدت الم بهلاک میگرداند و همچنین حال جراحات اینجاست و اگر طاعونی بود بسرعت قتل میکند بجهت ردارت و سمیت او و اسلم این اورام آنست که بر سبیل بحران جید باشد و بآن علامات نیک بود مثل وقوع او در روز هفتم یا چهاردهم مع سلامت قوت و غیره که در بحث بحران مسطور است و چون از بحران باشد و بآن علامت نضج نبود و یا پیش از وقت بحران عارض گردد ردی باشد و بیشتر اطفال را عارض میشود و حکم این اورام در مواد حکم سائر اورام است یا از ماده حار صفراوی و یا خون رقیق صفراوی یا دموی باشد و یا از سودا و بلغم **طریق تشخیص** اقسام این ورم باید که اولا برنگ ورم نظر کنند و بدست مس نمایند بعده حال گرانی و سبکی و شدت درد و خفت او بپرسند پس اگر رنگ او سرخ و رگها برخاسته و با گرمی ملمس و ثقل و ضیق مجاری بود ورم دموی باشد **و اگر** با درد سوزان و لمس سخت گرم و التهاب و بلا ثقل و بدون ضیق مجاری بود ورم صفراوی و یا از خون رقیق باشد **و اگر** با ترهل و انتفاخ و رخاوت و لین و قلت سرخی و درد و کثرت ثقل بود بلغمی باشد **و اگر** با صلابت و قلت درد و اندک تمدد بود سوداوی باشد **علاج** در هر نوع بتدبیر مناسب او علاج کنند چنانچه در اورام خواهد آمد و اگر مانعی نباشد فصد و اسهال کنند و گاهی بعد فصد و قبل او حجامت و زلو استعمال می نمایند و بعده اضمده حار رطب مرخی مسکن درد بعمل آرند هر چند زمانه ابتدا باشد مثل شبت و بابونه و بزر کتان و روغن گل و موم و پیه بط و مانند برگ کرنب بروغن زرد پخته نیمگرم نهادن بالجمله درین ورم استعمال اضمده رادعه جائز نیست بخلاف سائر اورام بجهت آنکه ماده منصبه بسوی این عضو فضول عضو رئیس شریف است یعنی دماغ و نزد ردع باز برمیگردد بسوی آن و خطر عظیم روی نماید **و ایضاً** در ورم حار پس گوش مع تپ و درد سر و درد اندرون گوش بهدانه عناب سپستان در عرق شاهتره عرق عنب الثعلب جوش داده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند و ضماد قیروطی روغن گل و آب عنب الثعلب سبز نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و از جو نیمکوفته عنب الثعلب نیلوفر گل خطمی برگ کنار دانه ده آثار جوشانیده پاشویه کنند و روز دیگر گل خطمی بنفشه عنب الثعلب یک یک ماشه گل نیلوفر چهار ماشه کوکنار چهار عدد در شیر گاو پا دسیر جوش داده بخور سازند و گل خطمی عنب الثعلب مغز خیار شنبر در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد سازند و ضماد برگ بنفشه گل خطمی کوفته با آب حلبه و ماء العسل سرشته نیز در ورم حار گوش و لین گوش را بعد فصد نافعست و کذا لک آرد جو آرد باقلا بابونه گل بنفشه تخم خطمی اکلیل در آب گرم سائیده روغن بنفشه داخل کرده ضماد کردن برای وجع که بسبب ورم بیرون گوش باشد مفید و اگر تخم خشخاش سفید کوفته و قدری آرد جو در شیر و آب بپزند و با قیروطی معمول از پیه بط بزنند و ضماد نمایند در ورم خارج گوش تحلیل صلابت و تسکین درد معمول مؤلف است و گاهی بعض ادویه محلله مثل بابونه و خطمی و صبر افزوده بعمل آمده و در ورم بلغمی جوشانیده ملائم

منضج بلغم و ضماد بیخ هنگوش و بلدی و نمک و بیخ اندراین و دیودار کوفته بآب سائیده مفید و گاهی این ضماد در ورم بیرونی گوش بعد فصد و ذو العلل حی العالم و ضماد
برگ نورسته مسمی کهنبات مشهور ست با قدری نمک سنگ سائیده نیمگرم نموده و کذا ضماد خوفل بسیار تخم کرنب و غیره که در علاج درد گوش بارد ورمی گذشت
و کذا بیخ السوس سائیده نیمگرم نیز نافع ورم پس گوش ست در ورم پس گوش و زبان و گلو سودا وی شاهتره و سمایه سر سوکه جراحت عناب انجیر زرد
عنب الثعلب پوست هلیله کابلی جوشانیده صاف نموده شهد داخل کرده سید بند و فقداول خشکه الی اصل چون ورم تحلیل نشود و داد و یه منضجه مثل
آرد گندم با آبیکه دران انجیر خشک جوشانیده باشند و زیت آمیخته بپزند و نیمگرم ضماد نمایند و یا آرد باقلا در آب کرنب و آب سوسن بپزند حتی که غلیظ شود
اندکی روغن گل آمیخته بر پنبه کهنه نهاده بر بندند و اگر بشکافد حاجت افتد تاخیر نکنند و بعد اخراج ریم ادویه منقیه بران گذارند اقوال فضلا
سویدی گوید که ضماد مغز ساق گوزن و کذا مغز ساق بقر و کذا سرگین بقر بسرکه و کذا انجیر تنها یا بشراب پخته و یا انجیر و ایرسا و نطرون سائیده و کذا آرد باقلا
و حلبه و کذا بزر قطونا کوفته بسرکه و روغن گل و کذا خولان و کذا نخود سرخ سوده مطبوخ و کذا دبق و راتینج و موم مساوی پخته که مجرب ست و کذا زعفران و کذا
انزروت سه مثقال زعفران یکنیم مثقال خمیر آرد دو مثقال و کذا اشنه و کذا انجره و کذا اتودری بعسل و کذا ایرسا و آرد سیلم و شراب و کذا خطمی بشراب یا
عسل پخته و کذا پوست بیخ کبر و کذا عنب الثعلب بنمک آمیخته و کذا مقل ازرق و کذا افراسیون و انجیر سائیده و کذا اردی خمر و کذا تخم کتان بعسل یا بنطرون
و کذا افسنتین و کذا صدف صغار مع لحم او کوفته و کذا برگ فرنجمشک و کذا قطف مطبوخ و کذا آب حشیشة الزجاج و کذا پشک بز و آرد جو بشراب یا سرکه پخته
و کذا اکل قیمولیا بسرکه و کذا ترمس سوده بسرکه و کذا خون ابن عرس و کذا کشنیز سبز و مویز سیاه و کذا بیخ قثاء الحمار و کذا روغن ناردین بخصیة الثعلب سوده یا حنا
سوده آمیخته و کذا بیضه نعام و روغن گل آمیخته هر واحد نافع اورام پس گوش ست بولس گفته که این مرض در غدد که متصل گوش ست از ماده مندفعه دماغ در بعض
اوقات که محتقن دران باشد می افتد و گاهی آن فضله از سائر بدن در حمیات و بحران می آید و پس گوش جمع میشود و از ان ورم پیدا میگردد پس می باید که
اعانت طبیعت نمایند و معالجه موضع با دویه جاذبه مواد کنند و بران محجمه بچسپانند و با انواع متصل استعمال نمایند زیرا که اگر فضله بعمق رجوع کند خطر عظیم باشد
و اگر بخارج بیرون آید و آنرا ورم و سرخی و حرارت پدید آید باید که با ضمده مسکن و محلل مثل ضماد آرد جو یا آرد گندم یا آرد بزر کتان بشراب عسل یا با آبیکه دران
حلبه یا خطمی یا بابونه پخته باشند و یا بحماض و پیه بلی نمک ضماد سازند و اگر کثرت خون نیز ظاهر بود باید که تنقیه بفصد عروق نمایند سیما اگر قوت قوی باشد
و اگر ورم تحلیل نشود ادویه مولد ریم مثل آرد گندم با آب مطبوخ انجیر خشک و زیت استعمال کنند و دوای معمول از خشکار خمر بعمل ارند تا آنکه ریم کند پس بدوای
مسمی سیلیون و متخذ از ثوم اخراج ریم نمایند شیخ الرئیس میفرماید که در اورام اصل اذن از تبرید و ردع احتراز نمایند اگر ماده منصبه فضول عضو رئیس
باشد و لا سیما در بحرانات امراض عضو رئیس مانند آنکه در بحران لیثرغس عارض میشود پس درینصورت اهتمام بعلاج او ننمایند از جهت استحقاق علاج ورمی
بقبض و ردع در ابتدا پس بترکیب پس تحلیل صرف بلکه واجب ست که ابتدا نمایند و خصوصا هرگاه این اورام در حمیات و اوجاع سر عارض شوند با عانت
جذب ماده بسوی ورم بهر حیله و اگر حجامه نمایند بشرطیکه ماده منجذب شدید الانجذاب نباشد و سزاوار ست که تقلیل ماده نمایند بفصد اگر احتیاج افتد
و اگر ماده شدید التجلب و الانجذاب بود بر طبیعت بگذارند یا درد شدید پیدا کنند و از ان تپ زیاده نگردد بلکه اگر درینجا وجع شدید باشد اقتصار نمایند بر
دوای مرخی و مسکن درد از انچه حار رطب بود و اگر از ابتدا ورم یا درد شدید باشد بر تکمید آب خالص و اگر خفیف بود بر کماد نمک اقتصار و رزند یا مرهم داخلیون
بکار برند و اگر درد شدید الخفة نباشد و سر ورم ظاهر شود چیزی که جامع میان تغریه و ارخا و انضاج بود مثل گندم و تخم کتان پخته بشراب عسل یا آب حلبه مطبوخ
و بابونه ضماد نمایند تا برفق تحلیل شود و چون معلوم گردد که ورم تحلیل نمیشود بلکه منفجر خواهد شد پس واجب ست که اخراج ریم نمایند یا تحلل لطیف اگر ممکن باشد
و یا عنیف اگر چه بشرط و مص باشد و انچه بعد شگافتن یا شرط ریم را از ان خارج کنند دوای سیلیون ست و آنچه موافق ست درین مرض جذب او و تحلیل او
و بجاصیتی که در انست سرگین میش و پیه بط و یا پیه ماکیان ست و ازین قبیل ست لبوبه و کعک و پیه ماده گاو و نمک و آنا فرمل و محتاج بشکستن شدید
و ردع بعسل یا پیه کهنه ست یا انجیر مطبوخ با آب دریا و یا اشق تنها یا بدیگر ادویه و همچنین زفت رطب و مقل یا برگ خانه زنبور عسل و میعه سائله و مغز گاو گوسفند

واگر خشک نیز شوند و سوراخ گردند مرهم از این اجزا مرتب سازند علک البطم زفت حب هست سو پنج صمغ کمون فلفل بیخ لوف بهروزه جرک خانه مگس عسل قرد مانا خاکستر پوست بیخ کبر عاقر قرحا سرگین بهش و بز شحوم و خصوصا شحم خنزیر و بز اهلی و بز کوهی سیما برای سوداوی همچنین دماغ ماکیان و کبک و مادهٔ گاو و مخ مادهٔ گاو و خصوصا دهن وحشی و ادهان بارده برای مادهٔ گرم مثل روغن گل و بنفشه و حاره برای مادهٔ سرد مانند روغن سوسن و شبت و بابونه و بیخ نرگس و هر گاه این اورام مشکل گردد مرهم راتینج نافع بود صاحب جامع گیلانی از طبری نقل کرده اند ورمی که در اصول آذان پیدا میشود صلب گردد یا بعلم می پذیرد و گاهی از ضربه و لطمه حادث میگردد و گاهی از انصباب ماده و اکثر اطبا درین هر دو قسم این ورم فرق نمیکنند و در ابتدا امبرجات و مواد حارهٔ ضماد می نمایند و مریض را ازین تدبیر بسبب رجوع ماده بسوی حلق و عضلات داخلهٔ آلات تنفس هلاک میکنند و واجب است که در ابتدای این ورم که از سقطه یا لطمه یا ضربه حادث شود بدوای مرکب از مسکن الم مثل موم و روغن و مبرد و محلل مانند کاسنی و آرد جو و صندلین ضماد نمایند و قبل ازین جمله مبادرت بفصد و اسهال کنند حتی که ورم تحلیل پذیرد و اگر ورم از انصباب مادهٔ سر یا اعضای داخل باشد واجب است که تضمید و تکمید نمایند باشیائی که ماده را بسوی خارج مائل سازند مثل روغن بنفشه گرم کرده و خمیر ترش مضروب بروغن یا تخم مرد سفید مرفوق بحب الرشاد مضروب بزردی بیضه و اندکی از روغن خیری و یا گندم مطبوخ بشیر میش حتی که مثل خاگینه گردد و مانند اینها و اگر باین تدبیر جذب ماده حاصل نشود محاجم کبار بران گذارند و ام معص او کنند تا آنکه ماده بسوی خارج منجذب گردد و هر گاه بیقین حصول ماده و خلط و نضج آن شود ورم را شگافته دهند و آنچه دران ریم باشد به بندش نهاد رفائد عصاره بیرون آرند و چون ماده پاک شود و حرکت فکین بر مریض سهل گردد اول بمراهم لینه بعده بمرهمی که خشک کند علاج نمایند و مریض را از حرکت و سخن بسیار منع کنند و علاج ورم که در مثل این موضع حادث شود ضد علاج سایر اورام است در ابتدا و هر گاه جراحت خشک گردد یا نه و صلابت حوالی جراحت باقی ماند بمراهمی که دران شحوم داخل باشند ضماد نمایند و اگر با ورم تپ باشد برگ بادرنگ و برگ حماض هر دو در سرکه نو یا شراب پخته ضماد کنند که تحلیل و تسکین دهد و درین همه علاج واجب است که در سوراخ گوش فتیله مبلول در نیل بسر که حل کرده و روغن گل آمیخته نهند و بهترین اشیا در تحلیل صلابت اصول گوش و اقرب آنها بنفع این ضماد است که نیل یکجزو و خاکستر حلزون پنج جزو بموم و روغن آمیخته ضماد نمایند و گاهی این صلابت را بطین البحر مطبوخ بآب دریا حتی که آب بسوزد و طین باقی ماند ضماد میکنند و اگر در بیجابت شدید نباشد تضمید و تمریخ بروغن زرد کنند نیز صلابت بیخ گوش را تحلیل کنند جرجانی و ایلاقی می نویسند که اگر این ورم سوداوی باشد علاج او اول بچیزهای سرد باید کرد چون مرهم کافوری و آب عنب الثعلب تا ورم زیاده نشود و یا برگ بآب کشنیز تر سائیده و تنقیهٔ بدن از مادهٔ سودا بمطبوخ افتیمون و مانند آن نمایند **تذنیب** گاهی ورم در زیر گوش حادث میشود و گشنده بجذام میگردد و دران بعد فصد و مسهلات معجون چشبه همراه عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان و شربت انار سفید می افتد و دیگر ادویه مصفی خون نافع

قلاع اذن

عبارت از جراحت و شقاقی است که در بیخ گوش حادث گردد و چرک و زرد آب ازان ترشح نماید و بیشتر این مرض باطفال عارض میگردد بسبب نجاست جلد و افراط مزمن بشرهٔ الیشان بسبب انصباب خلط اکال حریف یا مالح است بدان موضع علاج حجامت بین الکتفین نمایند و یا بر بیخ گوش زلو نهند و اشربهٔ بارد رطب مثل نیلوفر و بنفشه و عناب بنوشانند و تلیین طبیعت نمایند و اشیای حریفه ترک کنند و شقاق را بشیر تازه بشویند و بعد ازان مرداسنگ سفید کرده که مرتک نامند و قنبیل و برگ حنا و بیخ بیده و کات هندی سفید و گل ارمنی و دم الاخوین و مانند آن که مقوی عضو و مجفف باشد بپاشند و بید هندی که چیزیست سرخ و هنود برای قشقه استعمال میکنند با بول کودک یا آب آمیخته ضماد کردن یک لحظه سوزش مینماید لیکن بغایت مفید است و دیگر جراحات رطبه را نیز نافع و اگر مغز تخم کدو سوخته مغز تخم هندوانه سوخته پوست کدو سوخته دم الاخوین سفیداب قلعی گلنار زرد توتیا هر یکی را کوفته بیخته بشیر زنان حل کرده در هاون بمالند که مثل مرهم شود و طلا کنند جهت قلاع اذن مجرب است و اگر اول موضع را از آبی که دران ... جوشانیده باشند بشویند بعده سفیداب دم الاخوین گلنار فارسی سوده ذرور کنند نیز مجرب و ذرور پوست انار گلنار زراوند قلقطار زاج مازو توبال مس ...

یکمثقال مرکنه زعفران بریان شب یمانی هر واحد نیم مثقال سائیده بجفت قولیست وکذا انزروت بسد کعب دریا بوره ارمنی دم الاخوین زنگار خبث الحدید هر
بعد سحق نافع و مرهم مصری وابیض هر دو نافع اند وطبری گوید جراحاتیکه در بیخ گوش حادث شوند دران خطر عظیم ست وهرگاه ازرق می شود و ورم میکند
هلاک می نماید پس هرگاه جراحت درینجا واقع شود واجب ست که فصد سر رو نمایند وتلیین طبیعت بحقنه لین کنند ودر ابتدا باین مرهم علاج کنند که پیه بط
پیه ماکیان روغن گل موم وقدری شنگار وسفیداب قلعی همه را آمیخته در هاون رصاص حل کنند وحوالی گوش طلا نمایند واز حرکت عنیفه منع کنند و بعد
روز هفتم بجراحت نظر کنند اگر قحل ویابس نماید سفیده بیضه وروغن بنفشه برای ترطیب وانبات لحم در مرهم مذکور زیاده نمایند واگر رطوبت زائد از
مقدار واجب باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم وروغن زیت ومرداسنگ مقدار وافر وراتینج وگلنار بقدر اندک و در هاون رصاص بمالند وسرکه
داخل کنند حتی که منتفخ وسفید گردد گوش را بآن طلا نمایند که منع ورم وتسکین حمرت جراحت وازاله رطوبت وانبات لحم کند ودر معالجه زخمهای که بعمق
اذن باشد مرهم نکند وچون ورم کند وسرخ گردد تبرید وباشیاف مذکور نمایند وسرکه وروغن گل وشیر زنان ومانند آن در گوش چکانند وبآشامیدن ماء الشعیر لزوم نمایند واز مزورات اقتصار کنند

رض اذن

که مجازا انکسار الاذن نیز خوانند وآن عبارتست از کوفته شدن وشکستن غضروف گوش بسبب رسیدن ضغطه یا وقوع ضربه قوی مفرق اتصال ست
علاج بعد فصد قیفال یا باسلیق وتلیین طبیعت صبر دو ثلث درم ومر دو دانگ ومغاث واقاقیا هر واحد یکدرم وراتینج دو دانگ وحنا نیم درم
سائیده ضماد کنند ودر نسخه حکیم علویخان روسختج عوض راتینج ست ونوشته که این ادویه بسفیده بیضه آمیخته بر پارچه کتان آلوده بدان ضماد نمایند
اگر انکسار از داخل بود ومیل بخارج نماید ضماد از بیرون نمایند واگر کسر از خارج ومیل بسوی داخل باشد ضماد بر داخل گوش سازند واگر انکسار با فسخ باشد
واجزای آن ظاهر گردد ضماد از هر دو جانب داخل وخارج کنند وضماد مر وصبر واقاقیا وکندر بسفیده تخم مرغ سرشته ویا مغز نان بعسل سرشته بقول ایلاقی
وشیخ نیز نافعست وکندر تنها هم از ادویه نافعه رض اذن ست وضماد کندر محلول بزیت ویا زفت با شیر ویا بزیت وکندر ویا مر وصدف مکلس نیز نافع
بشدخ گوش وکذا ضماد پیاز بلبوس بسویق یا بزردی بیضه آمیخته ویا کبریت بسرکه وعسل یا بخمیر گندم یا بعسل وخمر آمیخته نافع شدخ اذن ست وبقول رازی
ضماد لحم صدف ویا مامیثا ومر هر دو یا بلحم صدف وکذا اسفیداج رصاص نافع رض اذن ست **بالجمله** بعد سه روز ضماد برفق تمام جدا کرده بطبیخ جو طلا کنند
ویکشبانه روز بگذارند وبقول گیلانی اگر خوف ورم حار باشد بسمسم کوفته یا بجندرس بآب جوشانیده ضماد نمایند وسزاوارست که درین مرض اضمده خفیفه
بر دوان رباطه یا برباط خفیف باشد ودر گوش صوف مبلول بروغن گل نهند اگر امر خفیف باشد واما چون رض قوی بود ودر بدن امتلا باشد که از ان خوف
ورم عظیم در نواحی سر بود پس فصد لابدست اگر مانعی نباشد وتلیین طبیعت نمایند بعده سائر تدابیر آن بعمل آرند واضمده مذکوره استعمال نمایند وبعد سه روز
بآهستگی کشاده نظر کنند اگر شق ورم ظاهر گردد حلزون خرد بسایند وطین ارمنی آمیخته از داخل وخارج ضماد کنند واگر ورم داخل اذن پیدا شود سرکه وروغن گل مع شیر زنان
خوب باهم آمیخته بچکانند ودیگر قطورات که در ورم گوش گذشت بکار برند واگر از ان ماده ترشح نماید بران این مرهم بیرانند مال گذارند صمغ بطم وزفت رومی هر واحد یکجزو هر وزن نیم جزو
اول قیروطی از موم وپیه بط مرتب کنند وهنوز بر آتش باشد که این ادویه آمیخته فرود آرند وبمالند واین مرهم مخصوص باعضای غضروفیست وگویند که این رض از مشایخ علاج نپذیرد

انقلاع اذن

یعنی بر آمدن گوش از موضع خود بسبب جذب قوی ویا ورم ویا ریاح ضاغط **علاج** برای اماله ماده فصد باسلیق واسهال نمایند ورد آن بموضع خود
بملایمت کنند ورفاده نرم نهاده بعصابه بر بندند وبعد هر سه روز بکشایند تا آنکه مستحکم شود واگر بعد از ان درد باقی ماند بقیروطی مرکب از
پیه بط وروغن گل که دران آب برگ خطمی وخبازی وآب بزر قطونا وآب جراده کدو وآب کشنیز سبز انداخته تسقیه نمایند تمریخ سازند
ودر سوراخ گوش نیز نهند واگر درد ساکن نشود نان جو خشک در آب تر کنند تا نرم شود وقدری سرکه وروغن گل بران بپاشند ومثل ضماد ساخته بر بندند

هرب اذن

و آن حالتی ست که گوش متنفر و متاذی میگردد از شنیدن آواز عظیم و حاد بسبب ضعف قوت نفسانی در دماغ بتمامه و یا ضعف قوت خاصه بسوی سمع و نسبت این مرض بحاسه سمع مثل نسبت قمور ست بحاسه بصر **علاج** تقویت دماغ از اطریفلات و خمیرجات کنند و اغذیه و مشمومات و مرخات و غیره مقویات دماغ بکار برند و آنچه در علاج امراض دماغی حادث از ضعف دماغ و صداع ضعف دماغی مفصل مسطور شد حسب حاجت بعمل آرند

امراض انف

یعنی بینی و آن نوزده مرض ست یعنی خشم و فساد شم و رعاف و زکام و نزله و آورام و بثور بینی و قروح و ناصور الانف و بواسیر الانف و آکله و سیلان و سرطان و عطاس و درض بالانف و جفاف الانف و حکة الانف و احتباس شی در الانف و سده خیشوم و خناق و دیدان الانف و انتفاخ الانف و انقباض الانف تنبیه میباید که بعض معالجات بینی مختص براه بینی نیستند مثل غراغر و اطلیه سر و بعضی از آن اختصاص به بینی دارند چنانچه بخورات و سعوطات و مشمومات و نشوقات و نفوخات و هر کسی را که حاجت بسعوط ادویه افتد باید که اول دهن خود از آب پر کند تا دوا در دهن نرود و بر پشت بخوابد و سر را بسوی پشت مائل و خم سازد پس دوا بزور بالا کشد و گاهی بعد استعمال این ادویه در سر سوزش پیدا میشود درینصورت اگر خود بخود رفع گردد بهتر و الا روغن بنفشه و روغن گل و شیر زنان در بینی چکانند و اگر دوای سعوط بسی حاد و حریف باشد وقت سعوط نمودن پارچه بآب گرم تر کرده بر سر نهند و پیش از نهادن خرقه بر سر شیر دوشند و یا روغن گل یا کدو یا روغن خلاف ریزند و اگر سبب مرضی از امراض بینی سوء مزاج دماغ باشد باشربه و اغذیه و نطولات و اطلیه و شمومات و سعوطات و مانند آن که متضاد سبب باشد تبدیل مزاج نمایند در ساذج بی تنقیه و در مادی بعد تنقیه بدانچه در علاجات امراض دماغی مفصل مذکور شده و باید که در نطولات و اطلیه و اضمده قصد مقدم راس باشد

خشم

عبارت از بطلان یا نقصان قوت شم ست و آن بر دو وجه است یا بطلان و ضعف از حس خوشبو و بدبو هر دو و یا بطلان و ضعف حس یکی از آن هر دو و در هر دو صورت مرض مذکور یا مولودی بود و آن لا علاج ست و یا عارضی و سبب آن یا سده ست و یا سوء مزاج و سده یا در مجرای بینی واقع شود و آن از ورم و سرطان یا نبات لحم زائد و یا از خلط غلیظ و یا ریح غلیظ و یا از ضیق مجری در اصل خلقت و یا ضربه و سقطه مورث آفت عظم باشد و یا سده در سوراخهای عظم مشاشی معروف بمصفات واقع شود و آن از خلط غلیظ لزج باشد و سوء مزاج یا در مقدم دماغ و هر دو بطن مقدم یمین و یسار آن یا در زائدتین شبیه بحلمتی الثدی افتد و آن یا ساذج بود یا مادی **و تشخیص** این اسباب چنان باید کرد که نظر کنند که مریض سخن از بینی میگوید و در کلام او غنه ست یا نه اگر باشد از سده مجرای بینی بود بعده در سوراخ بینی مقابل آفتاب نگاه کنند اگر ورم یا سرطان یا لحم زائد بنظر در آید سبب سده همان باشد و الا از مریض بپرسند که نفس از بینی بتصدیع بر می آید و یا اصلا بر نمی آید اگر گوید که بمشکل بر می آید و یک منخر مام سد و دماند از سده ریحی باشد و اگر گوید که هرگز بر نمی آید و ثقل در مقدم سر متصل منخرین نیز دریابد و سیلان رطوبت از بینی ممتنع باشد از سده خلطی باشد و اگر کلام مریض بر حال خود بود و خروج نفس بمشقت باشد و با آن عدم سیلان فضول از بینی باشد سببش سده مصفات بود و اگر با وجود عدم تغیر کلام نفس از راه بینی بسهولت بر آید و سیلان فضول از بینی حسب عادت باشد سبب مرض در دماغ یا در زائدتین بود و گویند که کدورت باصره لازم دماغی ست پس حال گرانی و سبکی سر بپرسند اگر گرانی در مقدم سر بگوید و از دماغ رطوبت لزج آید از خلط بلغم باشد و اگر سبکی سر بگوید از سوء مزاج ساذج باشد پس حال تقدم تدابیر حار و بارد و رسیدن هوای حار یا بارد و تقدم حدوث امراض حاده بپرسند اگر استعمال ادویه و قطورات حار و رسیدن هوای گرم بگوید و در مقدم سر و پیشانی خود گرمی و التهاب دریابد از سوء مزاج حار باشد و اگر استعمال ادویه و قطورات بارد و رسیدن هوای سرد بگوید و قدری رطوبت از بینی بر آید از سوء مزاج بارد باشد و اگر تقدم امراض حاده مجففه مانند سرسام حار و تشنج یابس و امثال آن بگوید از سوء مزاج یابس باشد و اگر تقدم تدابیر مرطبه گوید و مریض در مقدم سر وجهه رطوبت احساس کند و از دماغ رطوبات کثیره منبعث شوند از سوء مزاج رطب باشد و دیگر علامات سوء مزاج ساذج و مادی از تشخیص اسباب امراض دماغی جویند و اگر از علامات سده خلطی و ریحی و غیره و سوء مزاج

هیچ یک یافته نشود سببش ضربه و سقطهٔ بینی باشد و اگر آنهم نباشد بسبب ضیق منفذ در اصل خلقت بود و انطاکی گوید که سبب خشم فساد مزاج دماغ
بتعفن خلط یا غلظ او یا تحجر او در اعصاب است پس اگر حار باشد با آن احساس بالتهاب و ناخس کنند و مواد رقیق و اشک و سرخی و تیزی رنگ و استلذاذ از
باشیای بارد بود و اگر بارد باشد بعکس این بود مع زیادت ثقل در چهره و احساس بضیق مجاری و ثقل او و تکثف آن و استراحت بنهادن مسخنات از
کماد و غیر آن علاج در خشم سددی خلطی و بلغمی فلفل و شونیز و کندش و مشک سائیده سعوط کنند و سرکه بجوشانند و در شیشی انداخته پیش بینی دارند و شونیز
خردل و شحم حنظل بود و مرزنجوش تخم کرفس زیرهٔ سیاه در آب جوشانیده بخار آن در بینی رسانند و صاف نموده از آب آن بر مقدم سر نطول کنند و اگر ازین
تدبیر فائده نشود بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و در مطبوخ انجیر عسل و مری آمیخته غرغره کنند و دیگر غراغر منقیه مثل مویزج و عاقرقرحا
و خردل کوفته بعمل آرند و بعد از تلطیف و انضاج بماء الاصول تنقیه بحب قوقایا نیز مفید و ایضا برای تنقیهٔ مادهٔ دماغ اطریفل مقوی با ایارج و اسطوخودوس
و شربت اسطوخودوس تنها اگر ماده سوداوی یا بلغمی باشد و یا مع شربت لیمو اگر ماده صفراوی و بلغمی باشد همراه مغلی اگر ارادهٔ نضج باشد نافعست و نوشیدن
مطبوخ اصل السوس و بادیان با شکر تیز منضج ست و غذا نخود آب بگوشت طیور صالح و مزوره بمغز بادام مناسب و ایضا استفراغ خلط بشیارات و غراغر
و سعوطات و نشوقات و شمومات ملطفه و مانند آن که در علاج امراض دماغی بلغمی و سددی مسطور شد نمایند و بعد تنقیه تدابیر مذکور بعمل آرند و فلفل و کندش
و جاوشیر و قرنفل و جندبیدستر نشوق کنند و زنجبیل کاشم دارچینی کوفته بیخته بروغن قسط یا بادام آمیخته استنشاق نمودن برای تفتیح سدهٔ بینی مفید
و معمولست و کذا مقل در روغن نرگس گداخته و اجواین خراسانی سوده آمیخته نشوق کردن نیز درین باب مجرب **اقوال اطبا** انطاکی گوید معالجهٔ
خشم بارد شرب ماء العسل ست چند روز بعده گلقند بدستور بعد از آن تنقیه تا ایام بغاریقون و شحم حنظل و جندبیدستر و سقمونیا مساوی بماء العسل و روغن
بادام سرشته حب ساخته شربت یکمثقال و سعوط بکندش و جندبیدستر و زعفران و زردچوب و شونیز بسرکه سرشته هنگام استعمال آن بگلاب حل کرده و ملازمت
تکمید بجاورس و نمک و نان خرقه گرم نمایند و از مجربات برای آن این سعوط ست که حلبه و شونیز مساوی سائیده در قدری زیت آمیخته روغن آن بچکانند
که از آن روغن تیز بو و قوی النفوذ و سریع النفع بر آید در امراض بارده چون ادامت استعمال آن کنند مجربست و قائم مقام نفط بلکه این اعظم از نفط است
و هم او گوید که از علاج نافع در تقویت شم و تخفیف مواد سائله و تفتیح سده اینست که شونیز را با زیت خوب بسایند و استنشاق نمایند بعد بر کردن
دهن با آب و قلب راس بسوی پشت و کذا بورق و نمک و کندش و شحم حنظل و نوشادر و قرنفل و زهرهٔ مادهٔ گاو در روغن گل و موم مجموع و مفرد
اگر حرارت نباشد مقوی مجاری هواست و عنایت بدین واجبست و از مجربات اینست که شونیز سوده در بول شتر خوب بجوشانند و دهن را با آب
بر کرده سعوط کنند و بعد از آن آب چقندر و عسل سعوط نمایند و چون نسرین و قرنفل سوده در روغن زرد بیزند و سعوط کنند سده بکشاید و اخلاط منعقده
حل سازد گیلانی مینویسد که بخوردن اطریفل کبیر بوزن یکمثقال هر شب و هلیلهٔ مربی هر صبح مداومت نمایند و بعد تنقیهٔ بدن و دماغ بینی را خوب افشانده
سرکه تند ببویند که بغایت مفیدست طبری گوید که بعد تنقیهٔ دماغ بحبوب و غراغر لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار نمایند بعده عطسه بمرزنجوش و زعفران آرند
و پرهیز لازم گیرند و اطعمهٔ غلیظهٔ لزجه منع کنند و چون سده بکشاید و شئی لزج باقی ماند انکباب بعمل آرند و بعد ازین اگر سرفه عارض شود بدانند که ماده
رقیق شده و بحلق ریخته درینوقت شربت خشخاش و شربت عناب استعمال نمایند حتی که سعال زائل گردد و دائم عطسه آرند و تعطیس قبل از
ترطیب و ترقیق ماده و فتح طریق محدث انفجار عروق و مورث رعاف و صداع ست بعضی گویند که تقطیر آب چقندر در بینی و همچنین آب اذان الفار
و سداب و بول شتر بعد گشادن سده محلل بقیهٔ ماده ست و انکباب دار شیشعان سداب اذخر برگ ترنج اسطوخودوس اشنه انیسون سلیخه
نخود الصمغ قرنفل قنطوریون قردمانا کبابه کاشم بیخ کبر کشوث کمافیطوس نانخواه برگ آزاد درخت برگ یاسمین بادرنجبویه پرسیاوشان جوشانیده مفتح سده ست
و همچنین سعوط قرنفل افیون دارچینی فلفل سفید کوفته بیخته بروغن مناسب آمیخته استنشاق نمودن و روغن بیضه نیز مجربست و با بول شتر اعرابی و در آفتاب
گذارند تا خشک شود و فی الحاجت با آب مرزنجوش یا آب چقندر حل کرده بچکانند که منفعت عظیم دارد و خربق سیاه بورهٔ ارمنی شونیز مساوی سائیده بزهرهٔ گاو

آمیخته در بینی چکانیدن نیز مفتح سده است و کذا جند بیدستر مرمکی هر واحد یکدرم مشک زعفران افیون هر واحد یکدانگ عدس دو درم باریک سائیده حب بسته
در آب مرزنجوش حل کرده سعوط نمودن برای سده بینی که موجب فساد صوت باشد مفید و کذلک دوام اشمام مرزنجوش و نمام و پودینه نافع و گویند که آنرا [illegible]
را خاصیت عظیم است و افسنتین را درین باب تاثیر قوی است مطلقا و دوام میعه خشک و کندش بر آتش انداخته بخار آن در بینی رسانند سویدی گوید که قطور
آب برگ انجره و کذا سائر مرارات و کذا دوائی که معروف بابوال ابل است و از مکه معظمه می آرند و شونیز هر دو مساوی سوده با آب چقندر حل کرده و کذا
مرزنجوش و شونیز در بول شتر اعرابی آمیخته و کذا آب پودینه و ابوال ابل و شونیز و کذا روغن آجر و کذا آب بادروج و نفوخ تخم و برگ خشک انجره و شم کندش
یا عاقرقرحا سوده در خرقه کتان بسته مدام هر واحد نافع خشم است و نسرین شما و سعوطا و آب چقندر بعسل سعوطا و کذا عرطنیثا و کذا پوست رته بقدر فلفل
در روغن بادام هر یک مفتح سده و مفید خشم است و دیگر ادویه مفتح سده که در زکام مسطور گردد نافع بود **و برای خلط لاحج** در مصفات استعمال ملطفات
مثل جلنجبین و سکنجبین و استنشاق سرکه و انکباب بر بخار ریاحین نیز مفید و اگر شونیز فقط یا چند روز در سرکه تر کرده خشک نموده باریک سوده باز در روغن زیت
یا بول شتر خوب حل کرده چند قطره در بینی چکانند و بگویند که مریض نفس از بینی جذب نماید و تا سه روز بعمل آرند سده مصفات بکشاید و مجرب است و اگر سوزشی
بهم رسد روغن بنفشه بچکانند و اگر شونیز و زرنیخ سرخ و پودینه مساوی کوفته در کوزه نو که دهانش تنگ باشد نهاده بول شتر اعرابی چندانکه آنرا بپوشاند
بر سر آن بریزند و در آفتاب گذارند و هر روز دو بار یا سه بار کوزه را حرکت داده باشند و هرگاه بول خشک شود بار دیگر اندازند تا سه دفعه و در مرتبه چهارم خشک ساخته
قدری از آن بر آتش گذارند و انبوبه بران داشته سر آنرا در بینی نهند و دود آن ببستانند تا سه روز هر صبح و شام باین نوع مداومت کنند و بعد از بخور روغن بنفشه
یا روغن کدو یا روغن گل استنشاق نمایند جهت خشم که از سده مصفات باشد نیز سودمند است و همچنین بقول جالینوس شونیز زهره کلنگ شحم حنظل
خربق سفید برابر بسایند و بول شتر اعرابی بران ریخته در آفتاب گذارند تا خشک شود پس بقدر دانه عدس حبها سازند و در وقت حاجت از آن دو قطره
روغن مرزنجوش حل کرده سعوط نمایند و اگر سوزشی محسوس شود بروغن کدو استنشاق کنند که برای خشم که از سده مصفات بود مجرب است و دیگر ادویه
مقطعه ملطفه چون شونیز و پودینه و شحم حنظل و بول شتر مفرد و مرکب و یا شونیز با آب چقندر یا مرزنجوش یا پودینه حل کرده در بینی چکانیدن و با ادویه ملطفه
مثل طبیخ بابونه و شبت و فوتنج و مرزنجوش انکباب و نطول ساختن و در آن فلفل و کندش و جاوشیر حل کرده استنشاق نمودن بعد تلطیف خلط و تنقیه
دماغ نافع و همچنین تحلیل بکندش و تبخیر بشونیز بریان در سرکه تر کرده و تضمید سر بجند بیدستر و پودینه جبلی و حاشا بسرکه عنصل سرشته مفید و مرزنجوش
یا نانخواه صعتر سداب نمام قیصوم کوفته بیخته در بینی دمیدن سده مصفات را زائل کند و کذا نفوخ عاقرقرحا دارچینی خردل سفید نطرون شیح کوفته بیخته
درین باب مجرب است **و اگر** سبب در بطون دماغ باشد بعلاج لیثرغس علاج کنند و صاحب تکمله هندی گوید که اول دماغ را بحب ایلوه پاک سازند بعده
بجهت تنقیه نفس عضو آب بارکٹائی یا بندال یا آب کریله یا توںبڑی تلخ سعوط نمایند بیشتر ببول شتر یا گاو نازائیده یا شراب تقطیر کنند و مکرر از آن بشویند
و از چھکنی و مشک و مرچ و کایپھل و امثال آن ناس بگیرند و یا ناگکیسر دانه الایچی خرد چھڑ کیسر سونٹھہ بقدر یکماشه در روغن گاو آمیخته در بینی چکانند
و اگر تخم توری دشتی سفوف کرده ناس او بگیرند ببطلان شم را مفید بود و اگر قرنفل در آب جوشانیده بخار آن بگیرند پس آب او تطلیل نمایند بقول سرهندی
عاجل النفع است **و اگر** خشم از سده ریحی باشد اول بدستور تنقیه دماغ نمایند بعده گل بابونه سه ماشه مقل ازرق یکماشه در اطریفل اسطوخودوس
یکنیم توله ورق نقره یکعدد بخورند و دیگر معاجین محلله ریاح بعمل آرند و شونیز بزرالبنج بابونه دار شیشعان مکوه هر یک سه توله جوش کرده صاف نموده
در شانه گاو انداخته تکمید نمایند و جند بیدستر سه ماشه هزار اسفند فلفل سفید مرزنجوش هر یک دو ماشه در روغن بادام تلخ و قسط هر یک یکتوله
آمیخته قطور نمایند و بفلفل و جند بیدستر و کندش عطسه آورند و بر مطبوخ تخم کرفس و خردل و زیره و شیح و نمام و سداب و پودینه و بابونه و مرزنجوش و صعتر
وغیره ادویه محلله مذکوره انکباب سازند و قطور روغن بادام تلخ و نفوخ حرمل و قدری فلفل سفید سوده در سده ریحی بجالینوس ستوده است و نفوخ
پوست سنفقاهندی خشک کرده سائیده نیز نافع است و دیگر ادویه مفتح سده که مذکور شد بعمل آرند و شم ریاحین حار خوشبو مثل نرگس و سوسن و [illegible]

دیاسمین مفید ست **و اگر** از سوء مزاج بارد ساذج باشد سوای تنقیه تدابیر مذکوره بعمل آرند و بودینه و مرزنجوش و سداب و صعتر در سرکه جوشانیده اکثر اوقات بخار آن در بینی رسانیدن نیز خشم بارد و ریحی را نافع ست و تسعیط ادهان حاره که دران فرفیون و جندبیدستر و مشک حل کرده باشند و کذا مشک یکحبه در روغن خیری زرد یا در روغن بان حل کرده در بینی چکانیدن افتیمون ادویه ست و دخان کبریت نیز مفید خشم ست و بابونه و اکلیل الملک و صعتر و سنام و شیح و مرزنجوش جوشانیده نطول سازند و مداومت خوردن پیاز و شلغم و سیر و گندنا و قطور روغن قسط و جندبیدستر در بینی و مالش آنها بر سر و پیشانی مفید بود **و اگر** از سوء مزاج حار باشد روغن گل با آب حی العالم یا روغن نیلوفر بقدری گلاب آمیخته استنشاق نمایند و پارچه بصندل و گلاب آلوده از خارج گذارند و اگر حرارت تا بطنین مقدم دماغ رسیده باشد بروغن نیلوفر و مسوح از تخم کدو و روغن گل و گلاب سعوط نمایند و صندل و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و گل خشخاش بویند و چون سنگی گرم کنند و سرکه بران پاشند و چشم پوشیده بخار آن به بینی رسانند از تکرار این عمل خشم که از سوء مزاج حار باشد زائل گردد و باقلا بسرکه تر کرده بر آتش انداخته دود آن گرفتن و تبخیر صندل سفید و دخان گل سرخ و برگ آس نیز بهر واحد مفید و ایضا بنفشه بابونه گل سرخ نیلوفر برگ بید خطمی تخم تورک برگ خرفه جوشانیده سر بخار آن دارند و از آب آن نیم گرم نطول نمایند که جهت خشم حار نافع ست و بقول انطاکی در سوء مزاج حار که از مواد صفراوی فصد سر رو یا رگ پیشانی کنند بعده بمثل مورد و حضض استنشاق نمایند و ماء الشعیر بعناب و تمر هندی چند روز بنوشند بعده این حب بخورند صبر مصطکی مساوی غاریقون تربد بهر واحد نصف آن با آب کرفس حب سازند شربت مثقال **و اگر** از سوء مزاج یابس باشد طمع فلاح این قسم نباید داشت خصوصا که بعد امراض حاده مجففه بهم رسد مگر آنکه مریض طفل باشد که گاهی اصلاح می پذیرد بالجمله ترطیب و ترک استفراغ و تعدیل مزاج دماغ بعمل آرند و از اطعمه حار مثل فلفل و عسل و مانند آن پرهیز نمایند و برگوشت جوزه مرغ و مزورات ماش و اسفاناخ و احسا شکر در روغن بادام اقتصار ورزند و ماء الجبن بروغن بادام و جلاب و سکنجبین در بعض اوقات بخورند و هرگاه از ماء الجبن لینت طبع زیاده از انچه واجبست بهم رسد ترک کنند و یا بران چیزی قابض طبع اضافه نمایند مثل سفوف مرکب از تخم خرفه و تخم حماض و طباشیر و گل ارمنی و قرظ و طراثیث و چون ترطیب بدن و اعتدال مزاج حاصل گردد شیر خران و روغن کدو و روغن بنفشه سعوط کنند **و اگر** از سوء مزاج رطب باشد هرچه در علاج امراض دماغی رطب گذشت بعمل آرند و بالجمله در جمیع سوء مزاجات علاج بضد آن نمایند و هرچه در اقسام علاج امراض دماغی از ساذج و مادی مفصل مسطور شد استعمال نمایند **و اگر** از تنگی مجرای بینی در اصل خلقت باشد علاج ندارد مگر آنکه برای محافظت دماغ از اجتماع فضلات دران و منع انصباب آن از بینی تنقیه دماغ در اوقات مناسب کنند و بر اطریفلات مداومت نمایند و ایارج بجنک بمالند و اگر متحمل آن نباشند سماق و سعد بر نهار مضغ کنند و بر زبان بمالند و از اطعمه غلیظه پرهیز نمایند و از جماع حذر کنند **و اگر** از ورم و سرطان و یا لحم زائد و بواسیر الانف یا رض انف باشد علاج آن علیحده باید و صاحب خلاصه گوید که گاهی خشم به تبعیت مرض آتشک عارض میشود و علاج بدستور است که در موضعش مذکور گردد ان شاء الله تعالی و اجمود با طرنگ شنگرف بزر البنج زعفران مساوی همه را مانند تنباکو چند دم در قلیان بقدر طاقت بکشند که مجرب ست

فساد شم

عبارت از تشویش و تغیر شامه است از مجرای طبیعی **و تشخیص اسباب** و از اقسام او نمایند چنانچه اگر مریض جمیع روائح را بیک رائحه احساس کند سببش عروض یکی از اقسام سوء مزاج ساذج یا حصول خلط ردی در مقدم دماغ باشد و اگر از یک چیز روائح مختلف دریابد سببش وقوع اختلاف باشد در مزاج مقدم دماغ از مواد مختلف الکیفیت و اگر بعض روائح محسوس شوند و بعضی نه پس اگر چیزهای خوشبو را ادراک نماید و اشیای بدبو را نه سببش نزد رازی و مسیحی و سمرقندی حصول ماده عفنه در مقدم دماغ یا در زائدتین شبیهتین بسر پستانست و یا وقوع قرحه متعفنه در اقصای بینی که قوت شامه بدان مالوف شود و از ان منفعل نگردد و بقول انطاکی سبب دیگر عارضه ایست خاصه پس نافذ نشود دیگر لطیف و هر خوشبو چنین باشد و اگر چیزهای بدبو را احساس نماید و اشیای خوشبو را نه سببش اجتماع ماده شیرین دم یا بلغم طبیعی باشد در مقدم دماغ یا دران دو زائده و تاثیر اندک حرارت محترقه دران که بحد رمادیت نرساند پس در هر دو صورت قوت شامه مالوف بدان سبب گشته و از ان منفعل نگردد و نزد انطاکی سبب این قروح یا خلط متغیر میان معده و دماغ بود که هوا از ان متکیف گردد و علامت کائن از معده خفت آن وقت امتلا و اخذ شی خوشبو مثل قرنفل و کائن از دماغ لزوم آن بر یک حالت بود و اگر مریض خوشبو یابد بو مدام همی یابد و حال آنکه چیزی از ان موجود نباشد سببش سوء مزاج باشد پس فرق در انواع و در مزاج اربعه ساذج از علاماتیکه در خشم مذکور شد نمایند و ایضا اگر چیزهای بدبو را خوش دارد و از اشیای خوشبو کراهیت کند سببش سوء مزاج حار یابس

باشد و اگر درک نکند مگر یک رائحه را خوشبو بود یا بد بود اگرچه موجود نباشد سببش سوء مزاج بارد رطب ضعیف باشد چه برودت و رطوبت قوی باعث خشم میگردد
نه موجب فساد شم و اگر از همه روائح رائحهٔ واحد مانند بوی فلفل یا سنبل دریابد سببش خلط حار محترق یا صفرای حاد یا تغیر دم بصفرا باشد و اگر برائحهٔ عفونت
احساس نماید سببش خلط عفن باشد و اگر برائحهٔ بوی رطوبت و کافور ادراک نماید سببش خلط بارد باشد و اگر برائحهٔ ترش بو کند سببش خلط سوداوی باشد و سائر
روائح برین قیاس نمایند و بدانند که اگر خلط ردی بسیار باشد و یا آنرا کیفیت قوی از کیفیات فاسده باشد همیشه رائحهٔ آنرا ادراک نماید بغیر بوییدن شی از خارج
و اگر خلط در کمیت کم باشد و یا در کیفیت ضعیف بود وقت بوییدن چیزی از خارج برائحهٔ آن خلط احساس نماید و چون مریض در امراض حاده روائح غیر معتاده
و غیر معهوده بدون موجود بودن شی ذی رائحه ببوید و مع ذلک برائحهٔ مثل مشک یا گل یا عود یا روغن زرد و غیرها احساس نماید و درینجا علامات ردی باشد
پس موت او قریب ست **علاج** در سوء مزاج ساذج تبدیل مزاج نمایند بنحویکه در خشم گذشت و تقطیر عنبر در آب لو دینا آمیخته قسم بارد را نافعست و در مادی
تنقیهٔ آن خلط ست بحسب مناسب از فصد و مسهل و حبوب و غراغر و سعوطات و شمومات وغیره که در انواع علاج امراض دماغی خلطی مفصل مسطور شد و آنجا که
از یک شی روائح مختلف شمیده شوند تنقیهٔ دماغ و معده از مواد مختلف بمستفرغات مناسبه بعد انضاج آن نمایند و بعد از ان بتعدیل مزاج دماغ پرداخته لزوم
پرهیز و اقتصار بر اغذیهٔ جید مبخره و تسعیط بمعدل مزاج دماغ و مزیل سبب کنند و عطسه آورند و آنجا که بوی بد محسوس نشود تنقیهٔ دماغ از مواد عفنه نمایند و اگر ورم
باشد بازاله آن کوشند پس مشک و عنبر و لادن و مانند آن از روائح طیبه تند بو دائم ببویند و سعوط دارشیشعان و کندش و قرنفل و سعد و تربد سفید هر یکی مثقال
نمایند و آنجا که خوشبو مدرک نگردد بعد از تنقیهٔ مادهٔ موجبه آن چیزهای بدبو که گرم باشد چون جندبیدستر و سکبینج و مرد جاوشیر و کندش ببویند و در بینی چکانند
و بعضی فلفل گرد و تربد سیاه عوض جند و کندش میکنند و زن همه مساوی میگیرند و سعوطا استعمال می نمایند و گویند که سعوط صبر و برگ سرو و پنجنگشت و دلی
و ریوند کابلی و تربد سیاه و گل تاتوره مساوی قویترست و تشاوار زانی بوییدن شونیز و هزار اسفند که در بول خر تر کرده باشند از مجربات خود نوشته
این طریق معالجه برای رازی مسیحی و سمرقندیست و مختار اکثر متاخرین همین ست چنانچه حکیم صادق علیخان مینویسند که شخصیکه بوی بد دریافت کند و بوی
نیک نه جندبیدستر مدام در بینی او چکانند و چکانیدن بول خر بسیار نافع بود و سعد و قرنفل و سنبل الطیب و زرورد ساییده در بینی دمند و اگر فائده نشود تنقیه
بلغم از مسهل آن و حب ایارج کنند و شخصی که بوی نیک دریابد و بوی بد نه مشک دائم بچکانند و اگر مفید نگردد تنقیهٔ خلط محترق نمایند **و بقول الطاکی**
علاج آنکه ادراک خوشبو نماید فقط سعوط بهر شی منفذ ست مثل جندبیدستر و مشک و سکبینج و اخذ محللات کما و سعوطا و شربا و آنکه ادراک بدبو نماید خاصه
تنقیه بایارجات کنند و سعوط ببول خر بغایت مفید ست و از مجربات من سعوط باین مرکب ست جندبیدستر کندش قسط قرنفل هر واحد درم روغن زرد آب کرفس
هر واحد اوقیه روغن بنفشه نیم اوقیه همه را بجوشانند تا مختلط گردد و سعوطا استعمال کنند و گاهی لادن فلفل سفید هر واحد نیم درم فرفیون ربع درم اضافه
کرده میشود و تکمید بشونیز درینجا از صالح ترین ادویه ست و بدانند که تنقیهٔ دماغ و گرسنگی و تلطیف غذا ملاک این امرست و حکیم عابد سرهندی نوشته که آنچه
مجرب ست برای شخصی که بوی بد دریافت نکند مواظبت بر بوییدن قرنفل و بسباسه و جوزبوا و مشک در گلاب سوده ست و برای کسیکه خوشبو احساس ننماید بر شم
حلتیت مداومت کردن و این همه بعد نقای تام و استعمال حمام در خلط حار بعد فصد و استفراغ عام نفع تمام دارد و شیخ و تابعین او بر آنند که هر کسی که خوشبو احساس
کند و بدبوی حس نکند مدام جندبیدستر سعوط نماید حتی که اصلاح یابد و هر که بدبوی احساس کند و خوشبو حس نکند دائم بمشک سعوط نماید تا آنکه حال او نیک گردد
و صلاح پذیرد بعضی با زائله بوی بد عفن که بیه ادراک خوشبو نماید و سبب اختلاف طریق علاج اختلاف سبب ست چنانچه در صورت عدم احساس خوشبو سببش
ترشیح خلط عفن در خیشوم یا در مقدم دماغ یا در زائدتین ست پس احساس نماید همیشه رائحهٔ آن خلط را و احساس خوشبو نمی نماید بجهت غلبهٔ آن خلط عفن
و استیلای رائحهٔ آن بر روائح خوشبو و علی هذا القیاس و تنقیه در آن و غیر هم سببش خلاف این ست و آن در ذکر تشخیص اقسام این مرض مسطور شد

رعاف

یعنی برآمدن خون از بینی و آن مرض باشد یا عرض امراض حاده و باسیلان انف و بثور آن و عرض امراض حاده یا در روز بحران افتد و یا در غیر روز بحران و بهر کیف

سببش کشادن رگ بینی از حدت خون باشد یا شگافتن عروق شبکهٔ دماغ و شرائین آن از شدت امتلای خون و ضربه و سقطه و باشد که لسع افعی بسبب حدت و شدت
امتلای خون باعث رعاف گردد پس آنچه بقطرات و اندک اندک آید خود باز ایستد و یا بسیار آید بعد بر ایستد و آثار غلبهٔ صفرا یافته شود سببش کشادن دهن رگهای باریک
اندرون بینی باشد بواسطهٔ حدت خون یا بخارات حارهٔ متصعده و آنچه بیکبار آید و بسیار آید و بیشتر بعد حدوث صداع شدید و التهاب در مرض حاد یا عقیب سقطه
و ضربه افتد سببش شگافتن عروق شبکهٔ دماغ یا شرائین او باشد بواسطهٔ شدت امتلای دم و غلیان آن و یا بحران امراض حاده و یا ضربه و سقطهٔ سر و تابع او اعراض فساد افعال دماغ
چون فساد عقل و تخیل یا سرسام و دوار و سکته و سبات میباشد و این بیشتر غیر قابل علاج ست بسبب نرسیدن ادویهٔ حابسه بدان موضع و بحرانی در روز بحران امراض
حاده و حمیات دمویه و صفراویه واقع میشود و فرق میان رعاف عرقی و شریانی آنست که خون شریان بکثرت و بدفق می آید و رقیق و گرم و سرخ خالص باشد و بوثبات
و حرکات خارج شود و ایضاً رعاف گاه باشد که بادوار معلوم آید ساکن شود و باز عود کند و گاهی دفعةً واقع گردد و سیلان رعاف از احوالی ست که گاهی موجب راحت و منفعت
بود و گاهی باعث ضعف و مضرت شود و آنکه سبب منفعت باشد عقب او راحت و سبکی سر از امتلا حاصل گردد و رنگ چشم و روی از سرخی شدید و سحنه بعد انتفاع باعتدال آید
و لاسیما این منفعت مردم کثیر الدم و گرم مزاج و صاحب دماغ و جگر گرم را و در امراض حاده و اورام باطنه و خاصةً دموی و صفراوی در دماغ پس در کبد پس در حجاب پس در ریه
میباشد و نفع رعاف در ذات الجنب اکثر از آنست که در ذات الریه باشد و رعاف در امراض حاده خصوصاً مثل جدری و حصبه سود دارد در بحران بزرگ باشد
و آنکه سبب مضرت بود و اسراف نماید ضعف آرد و رنگ روی زرد غیر معتاد یا رصاصی یا تیره از زردی و سیاهی شود و لاغری بسیار پدید آید و دست و پا سرد گردد و اگرچه
خون باز ایستد عاقبت محمود نبود و آنکه رنگ او بزردی گراید صفرا بروی غلبه کند و تغیر او از خروج خون کمتر بود و آنکه رنگ او برصاصیت میل کند بلغم بران غالب آید
و آنکه رنگ او بکمودت متبدل گردد سودا بران غلبه نماید و این شدید الضرر ست فصل خون غلبهٔ خلط ردی بر جمیع کسانیکه رعاف برایشان افراط نماید از امراض ضعف
جگر و استسقا و غیرها ایمن نباشد و شدیدترین بدان ازینها استعداد برای رعاف مزاج صفراوی رقیق الدم اند و از رعاف معتدل انتفاع یابند علاج تبرید
از لعاب بهدانه و شیرهٔ عناب و شیرهٔ مغز تخم تربوز و شربت نیلوفر بدهند و گاهی عوض مغز تخم تربوز تخم کاهو میکنند و گاهی عرق شاهتره نیز می افزایند و گاهی شیرهٔ تخم خیارین
شیرهٔ تخم خشخاش سفید شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ مغز تخم کدو شربت بنفشه یا شربت صندل اسپغول پاشیده حسب حاجت همه یا بعضی ازینها می افزایند و گاهی شیرهٔ تخم خرفه
عناب بعرق شاهتره ده توله و شربت نیلوفر میدهند و اگر خواهند شیرهٔ کاهو شیرهٔ تخم خرفه عرق بید و شربت عناب قدری کتیرا سوده بدهند و بعضی شیرهٔ بیخ انجبار
چهار ماشه در آب بارتنگ سبز مروق پنجتوله و آب ساده برآورده شربت حب الآس سه توله داخل کرده و یا شیرهٔ گلنار شیرهٔ دم الاخوین هر یک چهار ماشه همراه شربت مذکوره
میدهند و یا شیرهٔ بارتنگ شش ماشه شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ بیخ انجبار هر واحد یکتوله شربت نیلوفر دو توله صمغ عربی کتیرا هر واحد یکنیم ماشه سوده پاشیده بدهند
و گاهی بعد از فصد دم الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر هر واحد یکماشه سوده در شربت انجبار یکتوله آمیخته خورانیده شیرهٔ بیخ انجبار پنج ماشه شیرهٔ حب الآس شیرهٔ تخم
خشخاش شیرهٔ بارتنگ هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرقیات برآورده شربت نیلوفر یا حب الآس چار توله داخل کرده بارتنگ چهار ماشه پاشیده میدهند و اگر
ضعف زیاده باشد مروارید مهرهٔ بری گل قبرسی گل مختوم هر واحد یکماشه در شربت انجبار و شربت یاقوت علویخان هر یک یکتوله ورق طلا یکعدد آمیخته بلیسانند
بالایش شیرهٔ بارتنگ و حب الآس هر یک پنج ماشه در عرق بارتنگ و کیوڑه هر یک ده توله برآورده شربت سیب به هر یک دو توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند و وقت شام قرص
بسد یا قرص خشخاش بسدی سه ماشه در شربت یاقوت یکتوله آمیخته همراه شربت خشخاش و انجبار هر یک دو توله در عرق سیب ابریشم و بارتنگ هر یک پنجتوله تخم فرنجمشک
سه ماشه دهند غذا کلیه یا یخنی بچهٔ بز و چوزهٔ مرغ و عدس و ماش با سفاناخ پخته یا برنج یا نان کنند و اگر رعاف با غلبهٔ خون باشد اول فصد سر رگ گیرند بعده تبریدات مذکوره
یا تبرید عناب پنجدانه بعرق شاهتره پاؤ سیر مالیده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه نبات دو توله داخل کرده دهند و چون نوبت بغشی رسد ادویهٔ قابضه مقوی مثل طباشیر کهربا
دم الاخوین مروارید هر یک یک ماشه در مربای سیب یکتوله و ورق طلا یکعدد آمیخته شربت حب الآس سه توله در عرق بارتنگ توله حل کرده دهند و غذا آش جو شربت نیلوفر
و اگر رعاف شقیقه نزلی باشد که اول جریان آب نیلگون بعده خون از بینی برآید فصد سر رگ نمایند بعده تبرید دهند و اگر رعاف مع صداع باشد شیرهٔ کاهو شیرهٔ تخم خشخاش
شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه نبات یکنیم توله داخل کرده بدهند و آب کشنیز سبز و کافور بهیم سینی در بینی اندازند و خون بگیرند و اگر رعاف بسبب جهش ... نجلس

و بادم بسبب گرمی و حدت ماده باز جاری گردد گاهی از ترشی نیز جاری میشود بعد فصد سر رو تبرید شیرهٔ تخم کاهو و لعاب بهدانه در عرق شاهتره و شربت نیلوفر دهند
و اگر رعاف بعد ضربه رسیدن دوم نماید درین تبرید عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عوض عرق شاهتره در آن حل کرده دهند و گل ملتانی آمله در آب ساگ سرخ سوده
قرص بسته بر سر گذارند و آب کشنیز سبز و شیر دختر کافور سوده آمیخته در بینی اندازند و بالای سر و صدغین طلا کنند و گاهی عوض تبرید نقوع عناب پنجدانه سپستان
نه دانه کشنیز خشک آمله گل نیلوفر هر واحد شش ماشه در آب تر کرده شیرهٔ کاهو شیرهٔ مغز تخم کدو هر واحد یکتوله شربت نیلوفر دو توله داخل کرده میدهند و یا شاهتره کشنیز خشک
هر واحد دو مثقال عناب هفت دانه شب در آب گرم تر کنند و صبح آب صاف گرفته تخم کاهو تخم خرفه هر یک مثقال در آب نقوع شیره برآورده باز صاف کرده دو توله
شربت نیلوفر انداخته یک مثقال اسپغول پاشیده بنوشند و گویند کسی که برعاف معتاد باشد بعد فصد سر رو بتکرار کهربا یکماشه سوده با شربت انجبار بخورد و بقول
گل پلاس یکتوله جوشانیده یا خیسانیده قدری شیرینی داخل کرده عادی رعاف اگر چندی بنوشد دفع رعاف کند و نوشیدن رب انجبار پنجدرم یا پوست بیخ آن یک مثقال
در رعاف مجرب بدیست و گویند که شرب برادهٔ شاخ گاو و کذا اعظم فخذ آن سوده و کذا عصارهٔ آس و کذا خون ظبی و کذا مغز اد زرد می بیضهٔ نیمبرشت آمیخته و کذا برادهٔ
شاخ بقر وحشی هر واحد قاطع رعاف ست و همچنین کافور شرباً و ضماداً و کهربا شرباً و تعلیقاً و طراثیث شرباً و نفوخاً مفید بالجمله بعد تبرید گل ارمنی یا نشاسته بسرکه ساییده
بر سر ضماد نمایند و اگر آمله خشک تنها و یا با گل ملتانی در آب ساییده بر تارک سر ضماد کنند نیز مفید بود و اگر حرارت زیاده بود کافور قدری فزایند و کافور در سرکه جوشانیده
در بینی چکانند و آنچه معمول و مجربست کافور قدری در آب فشرده سرگین خر حل کرده در بینی چکانند که در حال رعاف را بند میکند و اگر قدری افیون اضافه کنند قوی تر
گردد و همچنین پشم شتر سوخته در بینی دمیدن فی الفور حبس رعاف می نماید و نفوخ خاکستر خرمهره مجرب سرهندی ست و کذا کاغذ سوخته بودار سوخته در بینی
دمیدن مفید و خانهٔ عنکبوت در سیاهی تر کرده بگرد آسیا آلوده در بینی نهند بعد از آنکه بینی را بگلاب و قدری سرکه شسته باشند و یا خانهٔ عنکبوت را بآب صمغ عربی گرده
فتیله ساخته اقاقیا گلنار کزمازج هر یک نیم ماشه عدس گرد آسیا هر یک یکماشه ساییده بران پاشیده در بینی گذارند و ضماد گچ کهنه در آب ساییده و یا آهک در سرکه
حل کرده سر نموده بر پیشانی و کذا کافور بر ناصیه یا فوخ و کذلک برگ کنار بر جبین و همچنین ضماد سر تا جبین بسرگین گاو تازه که هنوز گرم باشد مجرب و اقوی
ازان ضماد پیشانی بآب زبل خر و گلاب ست و گل انی خر در آب ساییده و کذا آرد ماش هندی در آب خمیر کرده بر سر ضماد کردن و کذا پوست درخت گولر
و برگ املی در آب ساییده و یا آب کیله سعوط نمودن و کذا ضماد برگ نیب یا اجوائن خراسانی و یا با برگ چولائی ساییده و یا شورهٔ قلمی بسرکه ساییده و کذا پوست
درخت گولر بآب ساییده تکیه کرده بر یافوخ بستن و کذا سعوط بآب دوب سبز ساییده و کذا نوشیدن صندل سرخ سوده قدری کافور حل کرده و کذا ضماد گل ملتانی …
بآب خرفه بر پیشانی و صدغین و تارک سر و کذا کائی تالاب از مجربات اهل هندست ایضاً آرد جو بآب خرفه یا آب ساده و کذلک اسپغول ناکوفته بسرکه سرشته بر پارچه
نیلی پهن کرده طلا کردن نافع و سعوط کافور مجرب و در یکدرم آب کشنیز سبز حل کرده مجرب و کذا گلنار و مازو و کافور در بینی چکانیدن و اگر سرشش در سرکه بپخته بر تارک سر
طلا کنند هنگام ضعف از کثرت رعاف معمول ست و بعضی گل ملتانی برابر سرشش میگیرند و ساییده نیمگرم بر پیشانی و بینی ضماد می نمایند چون سرشش کما نگران …
و بر برگ و یا پارچه طویل که قریب یک انگشت عریض باشد طلا نموده یکی ازان از سر بینی تا مؤخر سر بچسپانند و دیگری از یک بناگوش تا بناگوش دیگر کشند و هر گاه خون بند شود
و خشک گردد سه قطره روغن گاو خام در بینی چکانند و چون از معاودت خون خاطر جمع شود پارچهای مذکور را بآب تر کرده فرود آرند در رعاف شدید معمول استاد
مرحوم بوده و اگر فتیله را بسفیدی بیضهٔ مرغ آغشته و کافور سوده بران پاشیده در منخر سائل الدم بگذارند و گل ملتانی بآب ساییده بر سر و جبهه و گردن طلا نمایند
و هر گاه خشک شود دیگر اعاده طلا کنند بتکرار عمل رعاف بند شود و مجربست و ایضاً اگر کشنیز خشک آمله خشک هر دو ساییده در مس بسته بر یافوخ نهند و گل ارمنی
افیون زهر مهره کاغذ سوخته بودار سوخته باریک سوده در بینی دمند نیز مجربست و چون مسکهٔ بی نمک را بآب خرفه مکرر شسته و کافور بدان آمیخته سعوط نمایند
و برگ کنار و برگ بید و برگ به و برگ بکن هر چه ازینها بهم رسد نرم سوده بر پیشانی ضماد نمایند فوراً رعاف بند شود و یا مازو کشنیز گرد آسیا کندر صبر دم الاخوین
شب یمانی همچون غبار ساییده فتیلا از کاغذ یا پارچه ساخته در آب سرگین خر یا در سفیدی بیضه تر کرده بادویهٔ مذکوره آلوده در بینی نهند خواه این ادویه سحوقه را
بانبوبه در بینی دمند و اگر فتیله بسیاهی تر کرده مازو سبز خام شب یمانی گلنار جسمین نشاسته صمغ عربی مساوی نرم سوده آلوده در بینی گذارند یا این ادویه بانبوبه

در بینی دمند نیز مفید بود و یا نشاسته گل ملتانی گیرو صندل هر یک یکماشه افیون نیم ماشه کوفته بیخته سعوط نمایند و از آنها خشک آب سبزه ده تکیه ساخته بر یافوخ نهند
و یا آب پودینه یا کافور در بینی چکانند و قرطاس سوخته یکجزو قلقطار نیم جزو باریک سائیده در بینی دمند و یا کندر صبر گلنار نوره زنده قلقطار غبار آسیا جبسین خاکستر
کاغذ یا از هر یک مثل سرمه سوده در بینی دمند و فتیله بدان آلوده در بینی داخل کنند و اگر حضض کاغذ سوخته مازو دم الاخوین سوده نفوخ کنند و یا بفتیله آلوده در بینی
نهند مجرب حکیم علی بیگ است یا بقول صاحب شفاء الاسقام آهک سفید زنده در بینی دمند مرة بعد اخری و بعد از آن فتیله سپیدی بیضه تر کرده در آهک آلوده
در بینی درارند و بقول مسیحی سنگ آسیا گرم کرده سرکه بران پاشیده بخار او گرفتن قطع رعاف نماید و گویند که آویختن سنگ یشب بر سر بالخاصیت مفید
رعاف است و گویند که اگر شاهترهٔ تازه را بسایند و آب او بنوشند و چهره و پیشانی و مقدم سر را طلا نمایند یا شاهترهٔ خشک را با آب سائیده بنوشند برای
رعاف حادث از حمیات و غیره مجرب است و اگر زاج سوخته دم الاخوین گلنار سفیداب قلعی قشار کندر چرم سوخته گرد آسیا شاخ گوزن سوخته
و اگر نباشد شاخ بز سوخته گل قیمولیا گل شاموش گل مغره برادهٔ آبنوس اقاقیا بیخ انجبار صمغ عربی کهربای شمعی سریشم بسید سوخته نشاسته کوفته بیخته
قدری در انبوبه کرده در بینی دمند و قدری با آب بارتنگ و آب خرفه سرشته بر پیشانی طلا سازند و فتیله از نسج عنکبوت ساخته با آب سرگین خر تازه
تر کرده با ادویه آغشته در بینی نهند جهت حبس رعاف مجرب است و مخترع والد حکیم علوی خان و گلنار چهار درم کندر دو درم مثل غبار
سوده در بینی ذرور کردن و باقی در آب آس سبز سرشته ضماد نمودن مجرب سویدیست و تعلیق بسادست نیم مثقال بر صاحب رعاف نیز مجرب
اوست و گویند که تعلیق عقیق که رنگ او مثل ماء اللحم باشد و کذا حجر حاجی و کذا یاقوت و کذا سنگی که در قانصهٔ چاری برآید نیز نافع و قلقطار نفوخاً و نشوقاً و طلاءً
علی الانف و سرگین اسپ محرق بسرکه قطوراً و ضماداً و بفتیله آلوده در بینی نهادن و خضاب دو دست ببرشتن و کذا حنطیانا تا کهربا ده درم در رب خیار بسته درم
بریدین تا معصمین سه شب متوالی و هر روز بآب شستن مفید است و در خواص آمده که کعکبر یا بعض نجوم صاحب رعاف بر پیشانی او نوشتن قاطع رعاف است
و بدانند که سوای این تدابیر دلک قدمین و نهادن آن در آب سرد و بستن هر دو بازو و تدیین و بستن خصیتین بعصابهٔ محکم نیز فائده میکند و کذا بستن خنصر
در بنصر محاذی منخر سائل نافع و گویند که خصیتین مرعوف در سرکه نهادن همانوقت خون بند نماید و بهر تسکین حدت خون و تغلیظ آن آب سرد برف
بر سر و اطراف ریختن و نوشیدن و در دهن گرفتن و در بینی کشیدن و یا برف بر سر نهادن و بر پیشانی بستن و یا صندل و کافور و گلاب بر پیشانی و جگر
طلا کردن یا خرفه بگلاب قدری سرکه تر کرده بعد حلق راس بر سر نهادن و شربت کادی و عناب و ریباس و رب به یا شربت سیب و گلاب یا رائب
ترش یا شربت خشخاش نوشیدن و عدس مقشر و برنج پخته با آب لیمو خوردن نافع بود و در صورتیکه از استعمال حابسات بند نگردد و خوف سقوط قوت
نباشد فصد سر رو باریک کشایند از جانب محاذی منخر که از آن خون بر می آید و خون اندک اندک بتفاریق برارند و محجمه بلا شرط بر ساقین و فخذین
کشند و بر دوش و شکم نهند و امر بمص شدید نمایند و گویند که وضع محجمهٔ ناری زیر پستان جانب رعاف فی الحال قطع کند بالجمله در ابتدا تسکین و تبرید و تکثیف
و در انتها وقت ضعف حبس باید کرد و بیشتر ضعف ما از زلو و یا حجامت و اگر امتلای خون و درد عروق باشد فصد سر رو ضرورست و الا نه و استعمال
مبردات و تقلیل غذا مناسب و در مشائخ به ازاله حجامت قفا بجای فصد باشد و جالینوس گوید رعافی که با تب باشد فصد او را زائل کند و بقول رازی نهادن
اطراف در آب گرم قاطع رعاف است و فصد رگ کتفی از خلف انفع از فصد مرفق است و گویند که در رعافیکه از سعوطهای حاد بهم رسد آشامیدن این
تبرید حابس رعاف زهر مهرهٔ خطائی جواهر مهره خاکستر تیواج هر یک یک ماشه در شربت یاقوت یکتوله آمیخته لیسیده بالایش شربت سیب و انجبار هر یک
دو توله و عرق بید مشک عرق ابریشم هر یک هفت توله حل کرده و ضماد پیشانی بطحلب شیر نر سوده و سعوط آب برگ بید ساده و آب پشم ضفادع و شیر
زن مساوی و ضماد همه سر بعد تراشیدن موی سر بدال مونگ مقشر در شیر نر سائیده و گل گڑهل و صندل گلاب و یاسمین سفید هر یک دو توله و روغن گل یک نیم توله
و بعد ساعتی ضماد دور کرده ریختن آب یخ بر تارک سر و کردن بفاصلهٔ دو سه وجب تا یک گهری و نهادن پارهٔ برف در سوراخ بینی و غذا خشکه با الائچی و جزرات
در یک وزن قطع میکند و اگر رعاف از استسقا گیرد و غیره عارض شود بعد فصد سر رو گرفتن خون بدفعات پارهٔ برف در بینی گذارند و اندکی بر پیشانی نهند

سر نهند و بعد برآوردن آن از بینی روغن کدو و خشخاش و بادام و شیر زنان و یا خر مساوی در بینی چکانند و یا بسکه مادهٔ گاو همه سر و کف دست و پای خصیه
چرب دارند و ضماد از پشم غوک و برگ بید ساده و کشنیز و داوودی و گل گرنیل و صندل سفید و گل ارمنی هر یک نه ماشه بر پیشانی و صدغین و یافوخ نهند و یا آب
یخ و یا بشوره پرورده بر سر ریزند و از حرکات عنیفه و هوای حار پرهیزند و غذا دوغ گاو با برنج یا بالائی ماست دهند و اگر ازین بیین مسک بند افتد شیر زنان و خرفه
مغز تخم کدو و کاهو برابر در بینی چکانند و شربت آلو و نیلوفر هر یک دو توله در عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله حل کرده بنوشانند و غذا آش جو با شربت نیلوفر
دهند و ماء القرع یا ماء الجبن از شیر خر با شربت نیلوفر نوشانند و ضمنۀ قابضه بسیار استعمال کنند و سلطان محمد ماد در مجربات خود از ابن بیطار نقل کرده که شاخ بقر
راست اگر رعاف از طرف راست باشد و شاخ چپ اگر از چپ باشد در آب ساییده مرعوف بخورد مجرب است و اگر غبار برنج که هنگام کوفتن و سفید کردن او
بهم رسد در بینی سعوط نمایند رعاف قطع کند و مغز خروس خام در رعاف سقطی و ضربی بتجربه رسیده و صاحب جامع الادویه گوید که خون کبوتر ضماداً و قطوراً
رعاف حادث از حجاب دماغ قطع کند و نفوخ خاکستر موی مطلق نفع بآن می نماید و جملۀ انافع لطوخات الانف قوی العمل است **و گویند** که رعاف گاهی از گرمی
و خشکی بود و این علاج ها مفید نیاید روغن بادام و روغن کدو سرد کرده در بینی چکانند و بر سر مالند که مفید افتد و مکرر چکانند و اگر قدری کافور در این روغنها
حل کرده چکانند بغایت نافع بود و زود برطرف شود و آیضاً برای تسکین حرارت و سوزش بینی که منجر برعاف شود شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ مغز تخم تربوز لعاب کثیرا
لعاب بهدانه با هم آمیخته قدری سنگ جراحت سوده داخل کرده در بینی کشند که خون بند میکند و مجرب است **و شیخ** میفرماید که رعاف بحرانی و مانند آن
و آنکه از نفس خود واقع شود سبیل علاج او آنست که تا سقوط قوت محسوس نگردد علاج حبس او نکنند و بسا است که نوبت بخروج چهار رطل خون رسد و درین حالت
واجب است که هنگام شدت افراط رعاف بحبس او پردازند و اما غیر آن را علاج با دویه حابس رعاف نمایند و در رعاف که بسبب استعداد بدن و صفراویت او
افتد دوام استفراغ صفرا از آن قبل از حدوث او و تعدیل خون آن با غذیه و اشربه مطفیه واجب است و فصد بهترین علاج است که بدان حبس رعاف نمایند
چون باریک بگشایند از جانب مقابل مشارک و خصوصاً هرگاه غشی واقع شود **و گیلانی** گوید که علاج رعاف بحرانی بحبس جائز است چون بحد سقوط قوت
رسد و دران هنگام بگیرند صبر و کندر هر دو جزو و دران فتیله مبلول بسرکه آلوده در بینی نهند و یا دقاق کندر و دم الاخوین و انزروت و صبر و مر مساوی کوفته بیخته
فتیله یا پارچه کتان بسرکه تر کرده بدو آلوده اندر بینی گذارند و شب یمانی و نشاسته مثل سرمه ساییده در بینی دمیدن نافعست **توضیح** ادویه حابس رعاف
و خون یا قابض اند و یا مبرد و مغلظ مجمد و یا مغریه لزجه و یا جاذبه کاویه و یا ذو الخاصیت و یا جامع دو یا سه امر مذکور و هر واحد از ینها بحسب موجب استعمال نمایند
اما قابضات مثل عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و گلنار و گل سرخ و عدس و مازو و کزمازج و حضض و عصارات برگ آس و عوسج و برگ امرود و برگ به
و عصی الراعی است و اما مبردات مغلظه بعضی از آن مبردات بالفعل اند مثل یخ و برف و آب شدید البرد و بعضی مبردات بالقوه اند مثل افیون و کافور
و بزر البنج و تخم کاهو و عصارهٔ برگ کدو و برگ بید و آب شگوفهٔ خرما و قاقلی و عصارهٔ بارتنگ همه غیر مطبوخ و اما مغریات مثل غبار آسیا و دقاق کندر و صمغ عربی
و سریش و گل ارمنی و گل مختوم و دم الاخوین و اما کاویات مثل انواع زاجات و قلقطار و زنگار و غیره ادویهٔ خورنده گوشت و سوزاننده و خشک کنندهٔ عضو
ولیکن واجب است که اینها را با احتیاط استعمال نمایند چه بسا است که خشکریشه پیدا می کنند و بعد سقوط او از اول زیاده باعث شر و فساد میگردند و اما ادویات
ذی خاصیت مثل سرگین خر و آب بادروج و آب پودینه و خانهٔ عنکبوت است و بباید دانست که اقسام ادویهٔ مذکوره یا بطریق سعوط و یا نشوق و یا فتیله و یا نفوخ
و یا ضماد و طلاء و یا شموم و یا حشو استعمال می نمایند **اما سعوطات** پس بگیرند آب شگوفهٔ خرما و اقاقیا هر واحد نیم اوقیه کافور یک حبه مدام در بینی چکانند و یا
عصارهٔ بلح یعنی شگوفهٔ خرما مع عصارهٔ لحیة التیس و کافور بعمل آرند و آیضاً آب بلح مع عصارهٔ گندنا و یا آب مالح مرقطور نمایند و آب کشنیز براسته و یا عصارهٔ
قاقلی غیر مطبوخ و یا آب خیار مع کافور و یا عصارهٔ بادروج با کافور و یا آب بارتنگ بگل مختوم و کافور که مجرب سمرقندی است و یا عصارهٔ عصی الراعی
بآن هر دو و آنچه درین باب بالغ النفع است آب سرگین خر تازه است و اگر خروج خون بکثرت محسوس شود و احتیاج دافع بینند زنگار محلول در سرکه اندک
اندک قطور نمایند و آیضاً استعمال سعوط گلنار باریک سوده با آب بارتنگ بجهت قبض و تبرید و آیضاً آبی که دران افیون گداخته باشند بنابر تجمید نافع

وحضض سوخته در آب بادروج یا آب برف مع آب کراث مفید و کذا سعوط اقاقیا بقر محرق بسرکه مخلوط و یا اخوین صداة و یا کافور و دوحه یا آب آس تازه و یا مرائم بسرکه حل کرده و یا عصارهٔ مامیران و یا آب گندنا بسرکه و کندر و یا انجره بعصارهٔ بلح حل کرده و یا عصارهٔ سداب بسرکه و یا عصارهٔ برگ انجره و یا قلقطار بعصارهٔ کراث و یا حب البان و یا صدف مع لحم او کوفته در سرکه حل کرده و یا آب ثمر یا برگ مغیلان و کذا آب کاهو بکافور و کذا عصارهٔ برنجاسف بسرکه و کافور و یا آب پوست طلع بروغن گل یا پوست بیضه سوخته بآب کشنیز سبز و یا آب برگ طرخون و یا آب شجرهٔ ابی مالک یا حلزون بری بسرکه سائیده و یا آب هوفاریقون هر واحد قاطع رعاف ست و بلیلهٔ کابلی مصفر انار خام برابر سوده بآب سعوط کردن منقول از اهل هند معمول والد مرحوم ست و مؤلف گاهی درین بعض ادویهٔ دیگر مثل گل ارمنی و صمغ عربی و کافور حل کرده بعمل آورده و سریع الاثر یافته و یا کندر افیون کافور هر یک یکحبه بآب سائیده در بینی چکانند و یا کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقاقیا مازو بیخته در سرکه سر کرده پوست انار ترش کندر صدف سوخته شادنج مغسول هر یک یکجزو کافور ربع جزو کوفته بیخته بآب بادروج در بینی چکانند و اگر کافور چهار دانگ افیون کندر صدف سوخته شادنج هر یک سه درم قرطاس سوخته زاج سوخته شب یمانی بریان مازو در سرکه سوخته عصارهٔ لحیة التیس گلنار دم الاخوین هر یک چهار درم بکوبند و بیزند و بعصارهٔ بادروج و عصارهٔ لسان الحمل بسرشند و خشک کنند و سه بار چنین کنند پس قرصها ساخته نگاهدارند و بوقت حاجت بچیزی مناسب سائیده در بینی چکانند خون آمدن از بینی باز دارد و اگر قرطاس مصری سوخته پنج مثقال مازو سبز سوخته در سرکه سر کرده ده مثقال شب یمانی اقاقیا هر یک پنج مثقال عصارهٔ لحیة التیس زاج سفید سوخته هر یک هفت مثقال رامک هر یک ده مثقال کافور قیصوری پنج مثقال کشنیز سوخته هشت مثقال کوفته بیخته در آب بارتنگ آمیخته سعوط سازند رعاف قوی را قطع کند

واما **نشوقات** پس استنشاق آب سرد ممزوج بسرکه نافع ست و اگر در آب آمله سبز و آب کشنیز سبز صمغ عربی و افیون قدری آمیخته استنشاق نمایند رعاف را که از انفتاح دهن رگ بینی باشد مفید بود و کذا عصارهٔ سراج القطرب و کذا اشک شتر سوده و کذا زاج و کذا غبار الرحی و کذا کهربا هر واحد نافع ست

واما **فتائل** بگیرند فتیله و در سیاهی دوات آلوده زاج سوده بران پاشیده و یا فتیله بسفیدهٔ تخم مرغ آلوده قدری کافور سوده بران پاشیده در بینی نهند و ایضاً از عصارهٔ برگ قریص و پشم خرگوش و سرگین خر خشک یا تر و عصارهٔ گندنا دکنند فتیله سازند و آنچه مجرب ست فتیله از سوت سوخته و آب بادروج ست و ایضاً فتیله از غبار آسیا و دقاق کندر و صبر بسرکه و سفیدی بیضه مجرب شیخ الرئیس ست و همچنین فتیله از زاج و کاغذ سوخته و قشار کندر بآب بادروج و کذلک فتیله بگلاب تر کرده در قلقطار و صبر آلوده و یا فتیله در آب گندنا تر کرده نعناع خشک سوده پاشیده و یا فتیله از عفص و زفت گداخته در سرکه تر کرده و یا فتیله از نسج عنکبوت و قلقطار و زاج و اندکی زنگار بکار برند و بدون زنگار مجرب سرهندی ست و بقول صاحب کامل هر سه اجزای اول مساوی باریک کوفته در سرکه سرشته بر فتیله کتان طلا کرده در بینی نهند و یا فتیله پشم خرگوش در کندر و صبر که بسفیدی بیضه سرشته باشند آلوده و ایضاً فتیله زاج سوخته دو جزو افیون یکجزو در سرکه آمیخته و یا فتیله پوست بیضه سوخته در سیاهی مازو مخلوط کرده و فتیله نوره مغسول بسفیدی بیضه مجرب ست و یا پهٹکری گلنار مازو صمغ عربی افیون سوده فتیله کاغذ بسیاهی آلوده دوا بران پاشیده در بینی گذارند و یا فتیله از نسج عنکبوت و قلقطار محرق با سرکه سرشته ساخته در بینی گذارند و یا بقول قرشی افیون ربع درم غبار آسیا گلنار مازو هر واحد نیم درم سوده بآب سرگین خر سرشته بنجاله عنکبوت آغشته در بینی پر کنند و گلاب و کافور بر پیشانی لطوخ نمایند و یا اقاقیا و تراب کندر و قلقطار و زبل حمار تر یا خشک پشم خرگوش بآب گندنا یا آب بادروج یا بآب عرفه فتیله ساخته در بینی نهند و یا فتیله از گرد آسیا و کندر و دم الاخوین و شب یمانی آلوده بعمل آرند و ایضاً قرطاس سوخته پوست بیضه سوخته شاخ گوزن سوخته اقاقیا پوست انار ترش شب یمانی مساوی باریک سوده در آب برف آمیزند و فتیله خرقهٔ کتان بدان آلوده در بینی نهند که مجرب گیلانی ست و کذا اغری السمک سوخته و مثل آن کافور سوده بسرکه آمیزند و فتیله بهمان آلوده در بینی نهند که فی الفور قطع رعاف کند و یا بقول مسیحی فتیله خرقهٔ کتان در سیاهی آلوده بمازو محرق سطلی بسرکه و شب یمانی و کافور آغشته در بینی نهند و اگر مازو شب یمانی گلنار نشاسته صمغ عربی سوده بفتیله که نمناک بمداد تر کرده باشند پاشیده در بینی بدارند نیز مجرب ست و یا قلقطار اقاقیا موی خرگوش خاک کندر سرگین خر همه را بآب گندنا بسرشند و فتیله ساخته

دربینی نهند و یا مازو سوخته در سرکه بسر کرده دو ماشه زاج سیاه چهار ماشه شب یمانی شش ماشه کافور یک ماشه تنگ کوفته بیخته فتیله از کتان بعصاره سرگین خر آلوده در بینی گذارند
در بینی نهند و یا فتیله بسرکه آغشته و بذریره سوده آلوده و یا بقلقطار بیخته در بینی نهند و کذا فتیله بر کدبیخ سوده و کذا فتیله صدف مع کحل کوفته و کذا فتیله
از پشم آب کشنیز سبز سرشته بفتیله آلوده و کذا فتیله از کلخ ساخته و کذا از قند ساخته در بینی گذاشتن نافعست **واما نفوخات** عفص تنها سوخته
یا در پارچه کتان بسته بسوزند و خاکستر او سوده در بینی دمند و ایضاً غوک سوخته در بینی افشانند و همچنین غبار آسیا یا غبار گل خزف سفید یا نوره مطفی و همچنین
قشار کندر و کاغذ سوخته و شاخ بز سوخته و زاج مساوی در بینی دمند و کذالک پوست شتر مرغ مجفف مسحوق مجرب است و بگیرند تنگ و در کوزه کرده تجدید
گل او نمایند و اگر با آن گل کلال باشد جید تر بود و سر آن به بندند حتی که در سایه خشک کنند و بوقت حاجت مثل غبار سائیده در بینی نفوخ نمایند
که فی الفور رعاف بند گردد و ایضاً پوست بیضه سوخته بعمل آرند که مجرب است و بعضی گفته بیضه درست را بسوزند تا سفیدی آن سیاه گردد و باریک
سائیده با نبوبه در بینی دمند و ایضاً چراینه و گل نسرین و تخم گل و قرنفل هر واحد درم مر مازو هر واحد نیم درم اندکی مشک کافور در بینی ایام متوالی بدمند
و نفوخ قرن ایل و قشر بیضه و بسد و کهربا همه سوخته مساوی نرم سوده و کاغذ سوخته و ودع محرق هم نافع و نفوخ پر طاوس سوخته سوده عجیب الاثر است
در حبس رعاف و یا دارائی سرخ را یا خون رعاف آغشته و سوخته خاکستر آن در بینی دمند یا کهربا سوده و یا بسد و مروارید سائیده نفوخ نمایند و کذا کندر
سوده یا سرگین خر خشک سوده نفوخ کردن مجرب است و نفوخ شب یمانی و نشاسته مساوی مثل سرمه سائیده نیز مفید و نفوخ اخثای بقر محرق مسکن رعاف
است و سرمه قاطع رعافی است که از حجاب دماغ عارض شود و اقوی ازین زبل حمار محرق است و نفوخ قشار کندر قرطاس مصری سوخته زاج سوخته
دم الاخوین غبار آسیا جمله مثل کحل سائیده مجرب حکیم عابد است و کذا دم الاخوین گل ارمنی صمغ عربی کوفته بیخته در بینی دمیدن مجرب است و نفوخ خاکستر
انبوبه پر طیور مغسول مجفف بغایت مجرب و همچنین خون خروس خشک کرده در بینی دمیدن مجرب و یا کاغذ سوخته پوست بیضه مرغ سوخته مازو سوخته
بسرکه بسر کرده پوست انار ولایتی صدف سوخته شادنج عدسی مغسول خرمهره سوخته هر یک سه ماشه کافور یک نیم ماشه نفوخ کنند و یا دارائی سرخ کهنه
سوخته بعوض پنبه سوخته شاخ گوزن سوخته دم الاخوین غبار آسیا هر یک ماشه بکار برند و ایضاً نفوخ شب یمانی و سرمه و کذالک نفوخ شقایق و اگر گل
مختوم شب عصاره لحیة التیس کافور در بینی دمند رعاف قطع کند و نفوخ قلقدیس مع کافور سوده و یا مازو سبز سوده همین اثر دارد و یا اقاقیا کندر
دم الاخوین انزروت باریک سوده در بینی دمند و یا کهربا گل سرخ گلنار مازو برابر نفوخ نمایند و کذا خاکستر قرطاس و عفص محرق مطفی بسرکه و دم الاخوین
و نوره و زاج سوده قدری در بینی دمند بعده فتیله در سفیدی بیضه تر کرده در دوای مذکور آلوده در بینی نهند و یا کاغذ سوخته و ودع سوخته مکد یکجزو و قلقطار
نیم جزو باریک سوده در بینی دمند و یا زاج مصری و کندر و مازو سوخته در سرکه بسر کرده و قلقطار سوخته مساوی باریک سوده نفوخ کنند یا فتیله پارچه
کتان که در آب برف و سرکه تر کرده باشند بدان آلوده در بینی نهند و اگر گلنار مازو افیون گرد آسیا کافور دم الاخوین کهربا همه ادویه مساوی نرم سوده
اول بینی را بگلاب بشویند و قدری ازان با نبوبه در بینی دمند در حبس رعاف از مجربات حکیم علویخان است و ایضاً قشار کندر نشاسته دم الاخوین
صمغ عربی مقناطیس سوخته گل مغره گل ساموس کافور نشاره آبنوس عفص شاخ بز محرق ادیم محرق گرد آسیا باریک سائیده بدستور استعمال نمودن
از مجربات حکیم محمد هادی والد حکیم ممدوح است و عفص مکی گل ارمنی کندر سوخته پارچه سوخته کاغذ سوخته آمله خشک افیون صمغ عربی کتیرا کهربای سوخته
طباشیر بریان کوفته بیخته نفوخ کردن از مجربات فقیر است و یا قلقطار نیم جزو قرطاس سوخته صدف سوخته هر یک یکجزو بسیار باریک ساخته در بینی
دمند و اگر شب یمانی قلقطار سوخته قلقدیس زاج شاخ گاو کوهی سوخته ودع سوخته مغسول مازو سبز سوخته مطفی در سرکه کافور کاغذ سوخته باریک
ساخته در بینی دمند رعاف شدید را بند کند و جالینوس گوید که سرمه یکجزو شب یمانی مازو گل ارمنی ملک نیم جزو کهربا ربع جزو مثل غبار بسایند پس آب
بلح سبز و آب آس یکجزو و آب کشنیز نیم جزو چندانکه مضاعف ادویه باشد صلایه کنند تا غلیظ گردد و شیاف ساخته خشک کنند و وقت حاجت
سائیده بطریق نفوخ استعمال نمایند و طلای گل بدان بگل اداب مرد سرشته خیلی نافعست و گویند که نفوخ برگ سلب یا بسرم یا تخم آن سوده و کذا

برگ خشک انجره سوده وکذا اخوین خشک کبوتر وکذا برگ خشک کدو وکذا گل آن وکذا گلنار وکذا افواه الصبغ وکذا بردی سوخته وکذا مانند مثل غبار سابیده
وکذا مازو محرق و بلوط محرق مصطکی بسرکه وکذا اهلیلج سوده وکذا ابقم سوده وکذا اسفنج محرق وکذا کشنیز خشک بریان باریک سوده وکذا پوست بیضه کهنه
سوده وکذا اکبد مار سوخته وکذا زیره کرمانی سوده نیز هر واحد قاطع رعاف ست و نفوخ حجر احمر رومی سوده مجرب بسویدی ست و این قرص نیز مجرب
ست قرطاس محرق مازو اقاقیا دم الاخوین زاج شب یمانی مساوی باریک سابیده بآب آس سبز قرص سازند خشک کرده باریک سوده نفوخ نمایند
و بدانند که هرگاه نفوخ استعمال نمایند ساعتی بینی بگیرند و آنچه بسوی دهن نازل شود از خون تبزق نمایند و باید که نفوخ بانبوبه نمایند **و اما ضمادات**
و اطلیه نهند آب برگ بید و برگ انگور و برگ آس و گلاب همه را سرد کرده خرقه کتان تر نموده بر پیشانی گذارند و کذلک جمیع ادویه بارده قابض مخدر معروف
بگیرند و در عصارات بارده قابض مثل عصاره اطراف بید و عوسج و شاخ انگور و برگ امرود و بهی و عصی الراعی حل کرده ضماد و طلا نمایند و ضماد برگ خلاف
و کرم و کنکری و سفرجل و گل سرخ تازه بسرکه کهنه و اندک آرد جو سرشته وکذا اطلای راس و جبهه بگل ارمنی و اقاقیا و آرد عدس و گلنار و صندل و کافور و
افیون مجرب حکیم علی سرهندی ست و یا گل ملتانی مغز تخم کدو و کشنیز خشک آمله خشک بر پیشانی ضماد نمایند و اگر رعاف شدت نماید عصاره لحیة التیس
گل ارمنی آرد عدس گل سرخ آرد جو صندلین گلنار فارسی برگ کرم برگ بید برگ خشخاش زاج مصری قلقطار محرق مساوی کوفته بیخته با سرکه تند سرشته
بر جبهه و یافوخ ضماد نمایند و یا بقول مسیحی و جرجانی آرد جو خطمی گل ارمنی اقاقیا عصاره لحیة التیس گلنار صندل و اندکی کافور و افیون بسرکه سرشته بر سر
و پیشانی طلا نمایند و طلای جبهه بجبسین محرق منخول در سفیدی بیضه سرشته مصطکی کندر بران پاشیده و یا جبسین مع عدس و گل ارمنی نافع ست و اگر
هر نفحه در آب سرشته بر منخرین گذارند یا در داخل آن لطوخ نمایند رعاف را قطع کند و یا بقول صاحب کامل اول آب شدید البرد بر سر ریزند بعد از ان مازو
سبز پوست انار گل سرخ مکه یکجزو عدس مقشر دو جزو حضض برابر همه سابیده در آب آس و گلاب سرشته بر جبهه و یافوخ ضماد کنند و اگر خرقه کتان بگلاب
که ببرف سرد کرده باشند تر کرده بر تارک نهند قوی تر خواهد بود و یا لوبیا سابیده مطبوخ بسرکه ضماد نمایند و یا گل ارمنی عصاره لحیة التیس آرد عدس آرد جو
گلنار مکه یکجزو کافور افیون مکه ربع جزو باریک سابیده بسرکه سرشته ضماد سازند و گویند که سرگین کبوتر یا خر سوخته بسرکه بر حوالی بینی طلا کردن بعدیل ست
و یا آرد عدس آرد لوبیا صندل خطمی آهک کشته و قدری کافور در آب آس تر و سرکه سرشته بر سر طلا نمایند و اگر آرد جو گیرو گل ملتانی آمله هر یک سه ماشه
نشاسته صندل سرخ گچ کهنه گل اجاع هر یک نیم توله کافور افیون هر یک یک ماشه با سرکه و گلاب یا آب بکن یا آب کشنیز سبز بر پیشانی و تارک سر طلا
نمایند از مجربات عم حکیم شریف خان صاحب ست وکذلک نشاسته صندل سرخ گل ملتانی بسرکه و گلاب سابیده بر پیشانی طلا کردن و ایضاً عدس
مقشر صندل سفید خطمی مامیثا گچ و اندک کافور بآب مورد بر یافوخ و پیشانی طلا نمایند که مجرب ست و یا صندل سرخ تخم کاهو آب کشنیز آب خیار آب خرفه
کافور شاهتره گیرو مساوی گرفته طلا نمایند و آرد جو گلنار اقاقیا عصاره لحیة التیس افیون صندل سفید از هر یک سه درم کافور دانگی بگلاب سابیده
بر پیشانی ضماد نمایند که برای رعاف قوی تر و مجرب ست و یا اقاقیا نشاسته گل ارمنی گلنار مساوی کوفته بیخته بآب مورد یا آب برگ تاک یا آب برگ بارتنگ
سرشته طلا نمایند و ایضاً ضماد برگ آس سابیده وکذا گلنار بآب بارتنگ وکذا صدف مع لحم او کوفته وکذا غبار آسیا وکذا استخوان سوخته بسرکه بیخته وکذا
زبل حمار وحشی بزردی بیضه وکذا افیون بگلاب حل کرده هر واحد نافع ست وکذا آمله در شیر بز سوده و قوی تر ازین نیست که آمله گل سرشو دوده خانه
آهنگران آرد نخود بریان هر یک هفت ماشه در آب گل سدا گلاب سابیده ضماد نمایند **و اما شمومات** سرگین خر تازه شمیدن نافع ست وکذا گلاب
و کافور و سرکه و صندل بوییدن وکذا شم ارایح منتن وکذا شم کافور تنها وکذا شعر جدی بخور آن نافع **و اما حشایا** پس بر پیشانی و بسر جاروب و پنبه
و یا سائر نبیه که از نبات بری آید بینی را پر نمایند **تعلیم** بقول شیخ در رعاف سبب کائن از غلیان حرارت شدید یا انفجار شرائین لابد ست از فصد سرو باسلیق
مقابل منخر سائل و از حجامت مؤخر سر بشرط خفیف و بر پستان مقابل تعلیق بلا شرط و گاهی باخراج خون از فصد قیفال یا از رگ کتفی چندان حاجت افتد
که غشی کند و چون مؤدی بغشی گردد فی الفور ساکن شود و این در رعاف شدید حاذق بکار برند بلکه واجب ست که فی الفور مبادرت کنند چون بشدت

رعاف و حضر احساس نمایند قبل از آنکه قوت ساقط شود و اگر بحضر شدید یعنی بقوت و دفع شدید نباشد ولیکن بقطرات و یا بنوائب باشد درین صورت
واجبست که اخراج خون از فصد اندک اندک بمرات متوالی نمایند و هرگاه فصد بمبلغ کفایت رسد لازم ست که بتغلیظ خون متوجه شوند بدانچه مبرد او باشد
و یا بدانچه مغلظ او بود و اگرچه مبرد نباشد مثل عناب و حجامت بر مقاومت دم غالب قدرت ندارد بلکه واجبست که اول باخراج از فصد او را بجانبند
بعد از آن محجمه استعمال نمایند و نهادن محاجم بی شرط بر کبد اگر رعاف از طرف راست آید و بر طحال اگر از یسار باشد و بر هر دو اگر از جانبین بود از اجل
معالجات ست و ایضا واجبست که اطراف بربندند حتی که خصیتین و قدمین از ساق و بستن هر دو گوش بغایت نافع و لازم ست که نطول بسیار
بآب سرد کنند و بسا است که احتیاج بنشانیدن انسان در آب بارد و بر برف افتد حتی که اعضای او بسبزی گرایند اگر مانعی مثل هزال و شیخوخت و ضعف
قوت نباشد و اکثر بر سر او آهک کشته صرف یا آهک محلول بسرکه غلاف می نمایند و بر سر او میاه مبرده ببرف می ریزند حتی که خدر آرد ولیکن گاهی ریختن آب
شدید البرد خون را در اغشیه دماغ منجمد و منعقد میگرداند پس افراط او نشاید و بیشتر ضرورت بفتائل قویه زنگاریه افتد و آب بادروج مع کافور و صندل
خالص بوزن درم سعوط کنند و کمتر از این نیست که آب ببرف سرد کرده در دهن گیرند و بدانند که اکثر انسان در رعاف زنده می ماند تا آنکه زیاده از بست
رطل تا بست و پنج رطل خون از آن خارج میشود و پس می میرد و بیشتر غشی که از آن واقع میشود سبب قطع رعاف میگردد و اما اغذیه مرعوف عدسیه
بسماق یا بسرکه یا بحصرم و مانند آنست مثل رمانیه و تفاحیه و حصرمیه و سماقیه و درجلیه و کاهو بسرکه و غیره مزورات بارده بالطبع و بالفعل ببرف سرد کرده
و پنیر تازه از اغذیه موافقه مناسبه برای مرعوفین ست و لبن نیز محمود ست و کذلک شیرهای جوشیده تا آنکه غلیظ گردد و بیضه جوشانیده برای آنکه مستعد رعاف
بسبب صفراویت خون باشد مفید و ترشیها بیشتر صاحبان رعاف مضرت میکنند بسبب آنکه در آنها تقطیع و تلطیف ست پس بقول صاحب شفاء الاسقام
در محرورین استعمال نمایند و آنچه در آن قبض مع حموضت باشد اختیار کنند و سرد کرده بعمل آرند و رشته نبا بر لزوجت و تغریه او و اسفاناخ و ملوخیا بجهت
تبرید آنها نافع و در رعاف که بر سبیل بحران باشد اگر افراط کند شوربای چوچه مرغ دهند و در ابتدا سویق شعیر یا مغز نان مغسول بآب فواکه بشربت نیلوفر
شیرین کرده بدهند و استاد او گفته که رعاف و جمیع اقسام نزف الدم که باسهال باشد یا بنفث یا غیر آن هرگاه افراط کند در آن احتیاج بتغذی لحوم
می افتد تا آنچه مستفرغ شده بدل او گردد و خوف سقوط قوت نماند و عادت حذاق در چنین صورت آنست که امر میکنند بترک آن در صباح و منع مینمایند
از آن در عشا الا هنگامی که ضعف بسیار باشد در صباح و عشا رخصت میدهند و خوردن جغرات و نان رطب نیز مفید گفته اند و گویند که از کثرت
اکل کرسنه رعاف پیدا میشود و بقول صاحب کامل با وجود علاجات مذکوره تدبیر مغلظ خون باغذیه غلیظه مثل اخبصه معموله بآرد و نشاسته و برنج معمول
بشیر و بیضه مشوی استعمال نمایند و بعضی کسان را از اصحاب رعاف بسیار عارض شود همین اغذیه دهند و به پنیر تازه و لبا و لحوم حملان و هریسه گندم مطبوخ
بشیر غذا سازند و بقول شیخ جماعتی از مجربین زعم کرده است که دماغ ماکیان از افضل غذای ایشان ست بلکه از افضل دوا است برای کسی که رعاف
او از ضربه و سقطه باشد ولیکن واجب ست که در آن افراط نمایند و بمرات متوالیه استعمال کنند و شراب از جهت آنکه تقویت می نماید نفع میکند و از جهت آنکه
مهیج خون ست مضر بود و پس اگر بسوی او اضطرار از جهت تقویت باشد قدری ممزوج استعمال نمایند و چون اضطرار بسوی او نباشد و رعاف باسقاط
قوت نانجامد نوشیدن او نشاید و واجبست که محافظت نمایند و بر پشت خواب نکنند تا چیزی از خون بسوی شکم نازل نگردد و منجمد نشود که نفخ معده
پیدا کند و نبض ضعیف گردد و هیجان غشی نماید و هرگاه چیزی نازل شود مادامیکه در معده باشد قی نمایند و مبادرت باین کنند هرگاه نزول او بسوی معده
محسوس گردد و اگر از معده بامعا تجاوز کرده باشد حقنه نمایند که بسرعت خارج شود و در معده و امعا باقی نماند تفهیم خلاصه کلام طبری درین مقام آنست
که گاهی رعاف کثیر مع بواسیر انف حادث میشود حتی که ضعف و تغیر رنگ پیدا میکند و علاجش اولا اماله ماده و جذب او ست بسوی خلاف جهت
بفصد اگر قوت محتمل باشد و حجامت ساقین و وضع محاجم تحت ثدیین بغیر شرط و بستن ساقین و مالیدن قدمین بعده بقوت مریض نظر کنند اگر احتمال
استفراغ نماید بمطبوخ افتیمون تنقیه نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و بر چوچه مرغ و تیهو و تدرو اگر ممکن باشد و الا لحم حلوان و بیضه نیمبرشت اقتصار نمایند

و از البان و سموک و نمک سود و گوشت شکار حذر نمایند پس اگر دم رعاف بواسیری ازین تدبیر منقطع نگردد بگیرند قلقدیس و قلقطار و زاج مساوی مداد
چینی مثل نیم جزو ازان و کافور مثل ربع جزو از اجزای آن و جمله بسایند و در سرکه کهنه حل کرده و فتیله ساخته در هر دو منخر نهند و اگر خون بند نشود آب سرد
بر سر ریزند تا آنکه سردی در دماغ محسوس گردد و سفیداب یا آهک در سرکه حل کرده بر پیشانی ضماد سازند و محاجم زیر پستان و بر فقره نهند و ساقین ببندند
و در آب گرم پا میان بنهند و این هر علت چون قرار گیرد و مزاج مریض احتمال نماید هر روز صبح حب مقل یکنیم درم یا دو درم و تا سه درم بقدر قوت علیل
و قلت اعراض مانعه ازان بدهند و گاهی رعاف غیر ازین سبب باعث گرمی مزاج دماغ از مشی در آفتاب یا از هبوب سمائم یا از حدت خون و غلیان
او در جگر و عروق حادث میشود بواسطه انصداع عروق پس اگر عرق منصدع شعبه باشد قطع رعاف سهل بود و تبرید مزاج دماغ و شم سرکه و کافور
منقطع گردد و اگر رگ بزرگ باشد در قطع او تعب شدید بود و کثرت خون بحسب امتلای بدن باشد و طریق معالجه این همه قطع سبب است و اگر سبب
اندفاع او بطریق بحران باشد اعانت بحران نمایند بعده تعدیل مزاج علیل کنند اگر متغیر شده باشد و سداوات او طریق تطفیه بطور امراض حاده مسلوک
نمایند و بر تقلیل غذا اختصار کنند و باصلاح او پردازند و اگر در مزاج مریض حدت باشد بهر تسکین و تعدیل او و تبرید زیاده نمایند و فصد قیفال کنند و فتیله ابنه کوکر
در بینی نهند و بهر دو بازو و ساق بر بندند و اگر فائده نشود محاجم زیر پستان نهند و از اغذیه بر سماقیه و حصرمیه و چوچه مرغ و مزوره اقتصار ورزند و لحیة التیس
و برگ اسپغول و برگ بارتنگ هر واحد یک باقه در آب بپزند تا مهرا شود و آب او یک رطل صغیر بگیرند و بران روغن سرکه در روغن گل قدری جوز السرو چشانیده باشند
حتی که قوت او در روغن ظاهر شود از ده درم تا بست درم ریخته حقنه بعمل آرند و با آب قثا و آب بادروج آمیخته بقدر سه درم ازان سعوط نمایند و استعمال
قاقالیس و غیره که مذکور شد در همه انواع رعاف جایز است و ابن سیار امر میکرد که غری السمک سوخته مثل آن کافور آمیخته بسرکه مخلوط کنند و فتیله بدان
آلوده در بینی نهند و فی الحال رعاف منقطع میشد و من دیدم که در زمان ضعیف آن نشانیدن در آب سر این رعاف بند میگردید و بعض اوائل ذکر کرده اند
که اگر قثاء الحمار را با زعفران و کافور بسایند و در سرکه سرشته شمامه سازند و هر وقت ببویند در قطع رعاف مجرب است و گاهی رعاف بسبب شگافتن
رگی از شراین سر حادث میشود و این اکثر از گزیدن نوعی از حیات افتد علاجش آنست که خون را بگذارند تا آنکه بسیاری خارج شود بعد ازان مریض تریاق
کبیر از نیک مثقال تا یکنیم مثقال در دو دفعه بدهند و منخرین را بدان طلا نمایند و نوشیدن او امر کنند و بعد ساعتی دوغ ترش گاو بیاشامند و در آب دیر ساعت
بنشانند و اگر قوت مریض احتمال نماید شریان صدغین او قطع کرده داغ دهند و ساعتی در آب سرد بنشانند و مضمضه از سرکه کهنه امر کنند پس اگر رعاف
از شرب تریاق یا بستن شریان منقطع گردد خلاص او مرجو بود و اگر رعاف شریانی در امراض وبائی افتد علاج نپذیرد و بنابر فساد جمیع اخلاط و اگر خواهند طریق
تبرید و تسکین خون و صلاح او مسلوک نمایند و بفصد و اسهال در مثل این حال تعرض نکنند و در رعاف بحرانی که در امراض حاده افتد چون بحران صحیح باشد
بسیار محمود بود و کذلک اسهال و قذف پس هرچه ازینها افراط نماید بقطع آن پردازند و جالینوس گوید که رعاف شریانی را علاجی نیست الا اماله بفصد
و بستن اطراف و وضع محاجم بر مراق و انطاکی گوید که رعاف هر چند که باشد اگر مخالف دم طبیعی بود و قوت ساقط نشود قطع او جائز نبود و الا واجب
باشد پس فصد قیفال از هر دو دست بگیرند اگر رعاف از هر دو جانب باشد و الا از دست مخالف و منعشات دهند و تبرید سر بطلای مثل کشنیز و کدو و
استنشاق شب و کافور نمایند و دمیدن و طلا کردن خاکستر جمله موها و سرگین ها و کذا خمیر مایه ها و کذا زیره بسرکه و آب گندنا و از مجرب قاطع نیست که بگیرند
آب بلح سبز و آب آس هر واحد یکجزو و آب کشنیز نیم جزو باهم امیزند و اشخر یکجزو و شب یا زدگل ارمنی هر یک نیم جزو کهربا ربع جزو سائیده بآبهای مذکوره که مثل
این باشد تسقیه داده شیاف سازند و نزد حاجت سوده استنشاق یا نفوخ سازند که هر دو طریق مجرب است و خوردن برادهٔ شاخ نرگاو مشهور است و چون
قطع رعاف مشکل شود محاجم بر طحال و کبد و قفا گذارند و اطراف ببندند و از طین بر بدن طلا نمایند و اگر ازین منقطع نشود لامحاله بمیرد و کسی که بعد گزیدن
افعی رعاف کند قطعاً هلاک گردد خصوصاً اگر خون او منجمد نشود و از کلام حکیم علی مفهوم میشود که رعاف اگرچه در بعض احیان بشیر بعافیت و بحران برای
امراض باشد لیکن اکثر دران چندان افراط میگردد که بسیاری را هلاک میگرداند و علاجات معروفه در رعاف صعب قلیل النفع بمشاهده رسیده و خالی از

مرطبات مشهور گشته و چون درین تامل کردم رطوبت را غیر شدید المنافات رینجا یافتم بهر آنکه گاه حدت خون و حرارت و ناریت آن از حمل عظیم و افراط رعاف میباشد پس رای من جواز استعمال مرطبات دران قرار یافت و در رعاف قوی صعب العلاج روغن بنفشه با دام باندک مسکه نائق تازه ممزوج کرده باستنشاق آن مکرر بر بعض امر نمودم و در استنشاق اول خون کم شد و در مرتبه دوم رنگ خون مائل بسفیدی گشت و در کرت سوم محتبس گردید بعد ازان مدار معالجه من برای رعاف سخت باین امر قرار یافت و جائی تقصیر نکرد فقط آمد در عهد حکیم علویخان بسبب وقوع جنگ عظیم در بلاد هند میان ام الملوک پادشاه اورنگ زیب تپ وبائی عارض شد و بحران برعاف میکردید و رعاف سه روز یا چهار تا هفت روز می ماند و در هر روز خون سه یا چهار بار جاری می شد هر کسی که رعاف او تدبیر بند نمی کردند و خون از خود محتبس میگردید صحت می یافت و هر که حبس خون او تدبیر کردند یا بحران او برعاف نشد هلاک شد

و مقصود از بیان خلاصه این دو قول اخیر اطلاع متعلم بجواز استعمال مرطبات در رعاف و منع حبس رعاف بحرانی ست فتذکر

تدبیر رعاف

گاه ضرورت برعاف آوردن می افتد خصوصا در امراض حار دماغی و در هنگام کثرت خون و منع مانعی از فصد و معند نقل راس و از جهت قدما آلتی رعاف آور ساخته اند تا بدان بسیاری از امراض که در عافیت آنها احتیاج برعاف سائل بود علاج نمایند و از تدبیر ترعیف دغدغه باطراف نبات لین خشن ست خصوصا آنکه بر نبات اذخر بروید مانند زهره و در هند بفتیله برگ درخت لرزان اندرون بینی میخارند و شیاف معمول از فقاح اذخر و یود ینه دشتی کذا از گل انجره و کذا از عتنه و ایضا از ادویه حاده مفتحه مثل کندش و بیخ فرفیون کوفته بزهره گاو سرشته فتیله ساخته اندر بینی در آورند و گویند که شم افتیمون یا همین بری و فرنجمشک و شاهسپرم بقوت مدام رعاف آورد و کذا نمام شما و سعوطا و ضمع سداب آب زنجوش سعوطا و اکل کرسنه مولد رعاف ست

زکام و نزله

و آن انصباب فضول دماغی ست و این هر دو مرض باهم مشترک اند بهر آنکه مبدای علت واحد ست یعنی دهر و سیلان ماده از دماغ میشود لیکن نزد بعضی اطبا آنچه بسوی حلق و سینه ریزد باسم نزله مخصوص ست و آنچه از راه بینی نازل شود باسم زکام و بعضی این هر دو را نزله نامند و آنچه از راه بینی رقیق و بسیار متواتر فرود آید و منع حس شم نماید و بسوی چشم و جلد و جبه و بالجمله بسوی مقدم اعضای وجه ریزد او را زکام خوانند و قیاس نزله بدماغ مانند قیاس مرض ذرب ست بمعده و نزله ردی ست سبب اکثر امراض میشود چنانچه گاهی بطرف حلق و ریه و بجانب ری و معده جاری میگردد و اکثر قرحه درانها پیدا میکند و بیشتر شهوت کلبی ازان تولد می نماید و گاهی در عصب بسوی اعضای بعیده تر جاری میشود و گاهی ازان متولد میگردد و خناق و ذات الریه و ذات الجنب و سل خاصة و لاسیما چون نزله حار حاد بود و اوجاع معده و اسهال و سحج هرگاه شور یا ترش باشد و ایضا ازان قولنج حادث میشود و خصوصا از مخاطی خام ازان و کذلک سبب ورم گوش و صدر و حنک و وجع دندان و رمد و شقیقه و خدر و صمم و فالج و داء الفیل و دیگر امراض می گردد و اکثر تابع نزله سرفه و گرفتگی آواز و حمیات صعب و صداع شدید و قشعریره می باشد و سبب این مرض بقول شیخ یا حرارت مزاجی ست خاصة یا خارجی از آفتاب یا باد سموم یا قرب آتش یا گرمی حمام یا بوییدن ادویه گرم مثل مشک و جند و زعفران و پیاز یا مالش روغنهای گرم بر سر که چون بدماغ عارض گردد رطوبتی که دران بود بگداز د و سائل سازد و بسبب سخونت دماغ از جمیع بدن نیز منجذب گردد و نازل شود و از خوردن اشیای حاره حریفه مثل ثوم و بصل و خردل و مانند آن نیز افتد و یا برودت مزاجی خاصة یا وارد خارجی از غسل آب سرد و هوای بارد یا شمالی مکثف ظاهر سر که بسر رسد و منع تحلل رطوبت دماغی نماید و آن را بطریق عصر بیرون کند و خصوصا چون سر دران برهنه کنند و لاسیما وقت تحلل دماغ از حمام یا ریاضت یا غضب یا فکر یا مانند آن و گاهی از فصد تخلخل مسام حادث میشود که بدن را برای قبول گرمی و سردی مهیا میسازد و نزله پیدا میکند خصوصا بعد فصد بسیار و همچنین در سوء مزاج حار که لاحق بدن گردد از تخلخل مهیای حدوث نزله گردد و برودت مزاجی هرگاه قوی شود مستحکم گردد چنانچه در مشایخ که نضج نمی یابد تا آنکه در غایت صحت مزاج و حرارت او برسد جهت آنکه چون بسوی دماغ بارد در مشایخ و ضعفای دماغ غذا برسد بسبب ضعف آنچه بسوی او نافذ شود دران تمامه هضم نگردد و فاضل می باشد و نازل میگردد و ایضا هر بخاری که متکاثف شود مستحیل

مائیت گردد چنانچه بخار متصعد بسوی سقف حمام را عارض شود و کذلک گاهی این رطوبات در دماغ بسبب تواتر امتلاء و تخمه و خواب بر طعام کثرت نماید و در اکثر
تا سبب داخلی و خارجی هر دو جمع نشود نزله و زکام پیدا نگردد و زکامی که از اجتماع دو سبب باشد قوی تر بود و سمرقندی و غیره اسباب جزئیه این مرض هشت نوع
بیان نموده چهار نوع از سوء مزاج دماغ و او همان است که مسطور شد و چهار قسم دیگر از امتلای خلطی از اخلاط اربعه در جمیع بدن و ارتفاع بخارات آن خلط از بدن
بسوی دماغ پس اگر به بخارات صفرا غالب باشد زکام و نزله صفراوی گویند و کذلک حسب غلبه خلط دموی و بلغمی و سوداوی نامند و **انطاکی** گوید
که سبب زکام یا از داخل بود مثل ضیق دماغ که آنچه از فضول بسوی آن متصاعد شود بسبب کثرت آن دفع کند و غضب و غم و آنچه بنفس او حرکت دهد و یا از خارج
باشد مثل مقابله حار بالفعل از روغن و حمام و شم روائح حاده متحرکه مثل یاسمین و گل سرخ و حمل بار گران و سختی حرکت و تغییر دستار که بر سر باشد و برودت
و رینجا از اسباب سابقه بود خاصةً بهر آنکه خلط را سائل نکند و حرارت را حبس کند و بیشتر عروض نزلات امزجه رطبه و مشائخ را و در خریف و ربیع بلدان
شمالیه و جنوبیه بهم میرسد و از امراض مخوفه است اگر بسوی ریه فرود آید و ماده حار حاد باشد و اطبا نزله را ام الامراض می نامند بجهت آنکه ماده و باعث
اکثر امراض است بالذات و یا بالعرض **و ایضاً** شیخ میفرماید که زکام و نزله حادث شده از سردی بیشتر از آن افتد که از گرمی حادث شود و صاحبان مزاج گرم
شدید الاستعداد برای قبول اسباب خارجی فاعل زکام از صاحبان مزاج سرد میباشند و اصحاب امزجه حاره اکثر ایمن از عرض زکام و نزله حادث شده از اسباب
بدنی نسبت باصحاب امزجه بارده هستند چه در دماغ بارد آنچه از غذا بآن میرسد نضج نمی یابد و آنچه از ابخره بسوی او متصاعد میشود تحلیل نمی پذیرد بلکه
غذا فاضل می ماند و بطریق تنکیس فضول غذا را دفع میکند و بخارات منقلب برطوبات بوده نازل میشوند مثل قرع و انبیق و ریزش نوازل بر ایشان
دوام می نماید و نزله گاه غلیظ و گاه رقیق مائی و گاه حاد تلخ و شور و گاه ترش یا بد طعم یا بی طعم و گاه حار لذاع و گاه بارد بحسب اختلاف مواد و حال آنها
در غیر طبیعی و فساد از روی قوام و طعم و کیفیت ملموسه مختلف میباشد و بقول انطاکی خبیث ترین الوان در نزله بارد سبزی است پس سیاهی و در حار زردی
و در زکام امان است از جذام و افراط آن مفضی مثل مالیخولیاست بسبب جفاف اعضا بخروج ماده و گاهی از امتلای همه بدن میباشد پس اگر درین هنگام
همچنین باشد علت عظیم بود و استعداد برای او واجب گردد و الا امر سهل باشد و علامت اول تساوی نبض در عظم در دموی و بلغمی است و شهوق و غیره
این هر دو علامت ثانی همچنین است زیرا که غیر سابه و نزله بارد از تپ نضج می پذیرد و حار از تپ انتفاع نمی یابد و نوازل امراض نزلی وقت وزیدن باد شمالی
و خصوصاً بعد هوای جنوبی کثرت می پذیرند و ایضاً در فصل زمستان و خاصةً چون بعد آن تابستان شمالی باشد که در آن باران کم آید و خریف جنوبی
با کثرت باران باشد و نوازل در بلاد و اهویه جنوبی بنا بر امتلای رؤس از مواد بکثرت میباشد و هرگاه تابستان گرم بسیار باشد و در آخر او باران بسیار آید
در زمستان آینده نزلات کثیر بهم رسد و خواب روز در زمستان زکام آرد و فواکه رطب خصوصاً خربزه و تربز خوردن زکام را تازه کنند کسی که مستعد آن
باشد زکام آرد و استعمال روغن بسیار و مالش آن در زمستان زکام پیدا کند و بقراط گوید هر که را نوازل بسیار عارض شود طحال او را عارض نگردد و مؤلف
درین زمان بعض اصحاب نوازل را مطحول یافته و هرگاه صداع با نزله شریک گردد بسبب جذب الم مواد را نزله زیاده شود و زکام در امراض حیدره و ضلاع
مخوف است بسیامع عطاس و ملا سدید گوید که مراد از نزله حاره نیست که ماده او حار باشد نه آنکه سبب او گرمی هوا یا آفتاب باشد فقط

طریق تشخیص اقسام

این مرض باید که اولاً دریافت نمایند که او حار است یا بارد پس اگر نزله زکامی بود بسوی چهره و چشم مریض نظر کنند اگر سرخ نمایند و ملمس سر گرم و در بینی سوزش
و خارش و رطوبت سائل از بینی با حدت و رقت بود حار باشد و اگر شدت سده و غنه در آواز معلوم شود حال سردی رطوبت سائل و دغدغه نیز بهم رسند
و این نشان بارد زکامی است و اگر نزله حلقی بود دید بست که آنچه بسوی حلق فرود می آید با حدت و شدت احراق و رقت و مع التهاب سر و چهره و چشم است پس نشانه
اگر باشد حار بود و الا بارد باشد و درین حالت از سرخی و غلظ نفث و سفیدی یا کبودی رنگ او و تمدد پیشانی نیز سوال کنند و انتفاع از عروض تپ بارد
و تضرر از آن در حار دلیل تام است و ایضاً عظم و سرعت و تواتر نبض و زردی قاروره دلیل حرارت مزاجی است بعد از آن بعلامات مخصوصه اخلاط
اربعه نظر کنند پس علامت غلبه هر خلط که یافته شود همان خلط غالب باشد و این چنان باشد که هرگاه آثار زکام حار مثل سرخی چشم و غیره

با کدورت حواس و تنگی و شیرینی دهن و گرانی سر و دغدغه و خارش لهات و لثه و گوش و روی و خروج رطوبت گلابی از بینی بود زکام دموی باشد و اگر تلخی دهن و تشنگی و صداع و سوزش سر و چشم و سیلان اشک و خروج رطوبت رقیق تند رنگ سوزنده از بینی بود صفراوی باشد و هرگاه علامات زکام با شخص گردد و با آن کدورت حواس و گرانی سر و فرط رطوبت دهن و عدم احساس ذائقه ماکول و مشروب و ثقل زبان و تغیر شدید در کلام یافته شود بلغمی باشد و اگر خشکی در سر و چشم مدرک گردد و با آن ثقل سر و صداع و احساس مزه چیزی سوخته در دهن و ادراک بوی دخان و عفونت هنگام شمیدن اشیا بود سوداوی باشد

علاج کلی اقسام نزله و زکام

بدانکه اصل در علاج زکام و نزله پختن ماده است و آنچنان باشد که قوام او را اعتدال دهند یعنی حار و رقیق را باستعمال مغلظات غلیظ گردانند و با دو غلیظ را باستعمال ملطفات رقیق سازند تا پخته قابل دفع گردد و در امر این غفلت و مهلت روا ندارند که بطول انجامد بلکه زود نضج داده آنرا دفع و اخراج نمایند. بهر آنکه اگر زود پخته نگردد و زائل نشود موجب تولد اکثر امراض گردد و بهر عضوی که فرود آید آنجا مرضی مخصوص آن پیدا کند مثل امراض چشم و گوش و بینی و دندان و خناق و سرفه و سل و ذات الریه و ذات الجنب و شوصه و درد معده و جوع الکلب و ذرب و ربیع و اسهال دماغی و قولنج و مفاصل و مانند آن و باشد که مادهٔ غلیظ در دماغ محتبس شود و سکته یا صرع یا صداع و شقیقه یا مالیخولیا یا سرسام و سبات و مانیا یا دوار و سدر آرد و لهذا گفته اند که تا ماده در دماغ موجود باشد زکام و نزله را بند نکنند بلکه مادهٔ آنرا بالتمام اخراج نمایند و اگر خود بخود بند شود باستعمال مفتحات و مرققات انفتاح و اخراج کنند و با بجمله درین مرض نضج و تنقیهٔ خلط و منع ابخره و تقویت دماغ و معده ضرورست و صاحب این مرض را لازم ست که تقلیل طعام و شراب نماید و مهما امکن بر تشنگی و گرسنگی و کم خوابی صبر کند و تا زکام زائل نشود از خوردن روغن و گوشت احتراز نماید و اگر باستعمال لحوم مضطر باشد نزدیک انحطاط مرض لحوم رطبه مثل لحم جدی و فراریج بکشک شعیر در نزلهٔ حار و لحوم یابسه مثل عصافیر و بچهٔ کبوتر بریان یا شوربای آنها در بارد استعمال نمایند و از شراب و اغذیهٔ مبخره مثل جوز و پنیر کهنه و پیاز و گندنا و سیر و حبر چیر و گوشت غلیظ مثل گاومیش و آهو و غیره و چیزهای سخت غلیظ و عفص و شور و ترش و فواکه رطبه و دروی باد سرد و آب جاری و نشستن پرهیزند و خواب زکام و نزله پیدا کند و اگرچه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب ورزند و سر را از سردی و هوای سرد بکلاه یا عمامه پوشیده دارد و حتی الوسع بر سر روغن نمالد و از خفتن بر پشت و خواب روز خصوصاً بعد از طعام و خوردن حموضات و لبنیات و سرنگون کردن و حرکت عنیف ممنوع دارند و از امتلاء و تخمه و جماع محترز باشد و بالین پست داشتن و پیشانی را بر بالش گذاشته خوابیدن درین اوقات بهتر ست و در ابتدا زکام را حبس نسازند. بلکه اگر محتبس شود از بخور و انکباب غیره جاری کنند و نزله نازله حلق و صدر قیلیه داشتن و برینی امالیه نمایند و حذر او ندا این علت را فصد مناسب نبود مگر در بعضی صور مثلاً اگر ماده کثیر و حار بود خوف افتادن بطرف ریه و حدوث قرحه باشد پس آن وقت فصد نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و آنجا که حاجت فصد و اسهال هر دو باشد ابتدا بفصد نمایند بعده مسهل دهند و بقول بقراط در نزله که بسیار حدت نداشته باشد فصد بعد سه روز مناسب بود و عطسه بسیار از خود یا باستعمال معطسات در ابتدای نزله و زکام ضارست منع نضج و جذب فضول بکند میکند و بعد نضج نافع ست از جهت دفع فضول نضج پس اگر در اول زکام خود بخود عطسه بسیار آید مسکنات که در عطاس مذکور گردد باز دارند و همچنین حمام در اول زکام مضر بود بجهت تحلیل رقیق ماده و تغلیظ مابقی و در اخر آن بعد نضج جهت تحلیل بقایای ماده مفید و اگر با نزله تپ بود استحمام نباید کرد و کسی را که زکام بسیار عارض شود و دماغ او ضعیف بود پس در حالت صحت استحمام و تعریق او را سود دارد و باید که طعام ناخورده اندر حمام رود و دران زیاده مکث ننماید و بتدریج سر پوشیده بیرون آید و حقنه جذب فضول میکند و چون با نزله نخس بجای پستان دریابند دلیل میل ماده بسوی جنب باشد پس مبادرت بفصد نمایند و تا خین اگر تپ ارد و استعمال حب السعال برای خشونت صدر ست نه بهر مواد سر و هرکه با نوازل در تابستان و زمستان دوام نماید برای او حب قوقایا نافعترین علاج و مجرب ست و حرکت اعضای سافله برای نوازل بنابر جذب ماده باسفل بسیار نافع بود و بعد ازان استعمال تکمیدات و تبخرات مع مراعات عدم استعمال آن بر امتلا و کذلک مالیدن پا و ساق و زانو بدلک عنیف موجع طویل النفع تدابیر ست و گویند که نطول آب بسیار گرم و استنشاق او در زکام برء الساعة مستحکمی است

نموده تراشیدن و سر خاریدن و شانه کردن بنحویکه شانه بقعر موها و پوست سر رسد مسام را بگشاید و مادهٔ نزله را دفع سازد و جمیع اطعمهٔ مغریه مانع نزله و نافع اوست
انطاکی گوید که ملاک امر در علاج این مرض تنقیهٔ دماغ ست بهر آنکه اگر انچه مهیا بنزول ست اگر حبس گردد حواس را فاسد و کدر و مظلم گرداند بعد ازان حفظ
اعضا از سائل اگر مضرت بدان یابند و این یا بمنع بود مطلقاً یا بازالهٔ انچه حاصل شده بهر آنکه اگر در اعضای فک باقی ماند در بینی و لثه متعفن شود و التهاب
ارد بعد ازین اخراج فضول بنفث یا تحلیل از سینه و معده و قصبهٔ ریه کنند و کذا از اعضای سافله اگر مواد بدان برسد خصوصاً اگر قابل ورم متغیر گردد
بعد ازان حبس آن اگر افراط کند بعده تقویت دماغ پس این قوانین علاج در نوازل مطلق وافی ست و از خواص ست که مکوم چون خرما
ببوید بعده صرهٔ آن در پارچه بسته در راه اندازد زکام بسوی کسی که آنرا بگشاید منتقل گردد و کذالک سرگین استر چون بران تقل کرده آنرا اندازند و باید
که در مدت مرض بر پشت خواب نکنند و در خواص امده هر که ادمان تعلیق آهن نماید حدوث نزلات ازان منع گردد و گویند که گل ارمنی شموماً و شرباً مانع حدوث
نزله هست و کذا اضماد باقلا تنها و یا در سرکه یکشبانه روز تر کرده خشک نموده سائیده و کذا تضمید غبار آسیا و کذا عود الفرج و کذا کندر سوده در سفیدهٔ بیضه سرشته
بر خرقهٔ کتان مالیده بر صدغین چسپانیدن مانع حدوث نوازل ست و همچنین ذرور مازو سبز و یا تخم عود الفرج یا سندروس یا شوکهٔ مصریه و یا جوز السرو یا
برگ شهدانج و یا کهربا هر واحد سوده بر مقدم راس و تغذیه بماش نافع ست و بخور شکر و شرب جلاب آن در نزلات صعب مجرب سویدی ست و بدانند
که از کلام شیخ و قرشی و غیرهما مستفاد میشود که علاج نزله و زکام محصور ست در شش اغراض یعنی تقلیل ماده موجب بتحلیل و استفراغ و تلیین و مقابلهٔ سبب
فاعل یعنی تعدیل مزاج و قطع سیلان ماده و تعدیل قوام او و تحریک او بطرف دیگر یعنی امالهٔ ماده بجهت مخالف و تقدم منع انچه ازان متولد شود مثل
خشم و قروح انف یا مثل خشونت حلق و سرفه و قروح ریه و انچه قریب بدان ست و ورم آنها اما تقلیل ماده باستعمال تنقیه بدان ست در حار بفصد سرو
و مسهل مخرج اخلاط حاره و حقنهٔ جاذب ماده باسفل و در بارد بادویهٔ مسهلهٔ بلغم راس از مشروبات و حقنجات و قلت اکل و شرب آب یا ترک او اصلاً یکشبانه روز و اما
مقابلهٔ سبب فاعل در حار جهد کنند به تبرید راس بدانچه مبرد بالقوه باشد مثل دخول حمام هر صبح بر نهار و ریختن آب بر دست و پا و مسح اطراف و سره و مقعد
و مذاکیر و انچه متصل آن باشد بروغن بنفشه و استعمال نطول از جو و خشخاش و بنفشه و بابونه و ریختن مبردات بر سر و میل باغذیهٔ خفیف مبرد و مرطب بالقوه مثل
کدو و ملوخیا و اسفاناخ و در جمله هر یک ازینها مطبوخ مطیب بروغن بادام برشته و اما در بارد جهد نمایند چنانکه در غذیهٔ عطاس ابتدا کنند بتسخین سر و تکمید بخرقهٔ گرم
تا آنکه گرمی او بدماغ محسوس گردد و حفظ سر بدین سخونت و اکثر احتیاج بتکمید از نمک و جاورس افتد و گاه از آب بسیار گرم چندانکه احتمال حرارت او نمایند
و نطولات منضجه و محلله دران استعمال کنند و اطراف و سره و مقعد و مذاکیر بادهان حاره چون روغن شبت و بابونه و مرزنجوش بمالند و قوی تر ازان روغن سداب
و روغن بان و روغن غار و روغن سوسن ست و بصابون رومی سر بشویند و لیکن باید که بسر روغن نرسانند زیرا که عمده در علاج نزلات حاره و بارده
تفتیح مسام جلد راس ست و تدهین آن باعث سد مسام و مانع تحلیل بخارات و خروج آنها ست و اگر تدهین راس لابد باشد برای اثبات تبرید یا تسخین بعد
استفراغ استعمال او جائز بود و چون در نزلهٔ بارده بر سر و پیشانی لطوخات خردل و قسط و مانند آن بعمل آرند باید که بعد ازان بمثل آب صابون و مانند آن بشویند
و باغذیهٔ خفیف و لطیف و مسخن و مجفف ملین طبع میل نمایند و گاهی احتیاج باستعمال ادویهٔ مجمره باشد مانند آنکه دران سرگین کبوتر و خردل و انجیر و پودینه و [illegible]
افتد بلکه باستعمال [illegible] حاجت باید جهت آنکه تسخین سر و تجفیف او نافع ست برای آنکه حادث شده و مانع ست از بهر آنکه حادث خواهد شد اگر مانعی نباشد و باید
که درین نوع نزله اندر حمام قبل از نضج داخل نشوند بلکه تکمیدات یابس استعمال نمایند و بوئیدن مشک و عنبر و شونیز بو داده در صرهٔ کتان نیلگون و نهادن صوف
در روغن حار مسخن تر کرده اندر گوش درین نافع ست و بقول بعضی متاخرین بهر تعدیل مزاج در حار تبرید مزاج از داخل و خارج کنند مثل بویانیدن افیون و کشنیز
سبز و کاهو و مانند آن و از داخل مانند خورانیدن اغذیهٔ سرد و تر چون قرعیه و ملوخیه و اسفاناخیه و کزبریه بگوشت بزغاله و تدهین مهرهای گردن و پشت و خصیه
عظیم النفع ست از خارج و ایضاً بستن حنا و یا برگ بید و یا ورد و یا طحلب و دادن شربت نیلوفر چهار توله در عرق نیلوفر نه توله و اگر بزیادتی تبرید حاجت اید
انار میخوش و هندوانه و عرق بید مشک و افشرهٔ اناناس و سیب و کمرک و غذا بقلهٔ یمانیه و سرمق بگوشت حلوان و اما در بارد بتسخین دماغ کوشند از داخل

و خارجی مثل تکمید جاورس و اذخر و بزرالبنج و بابونه و نمک هندی هر یک دو توله و بوییدن عنبر و مشک و شونیز بریان هر یک سه ماشه مجموع یا تنها در لته
کبود بسته و بخور سندروس و کهربا و مرزنجوش و بقول صاحب خلاصة التجارب سر بر بخار بابونه و شلجم داشتن بسیار مفید ست و از داخل مثل شونیز
و زرنباد و بسباسه هر یک یکماشه در عسل دو توله و ایضاً تخم بادرنجبویه یکنیم ماشه اسطوخودوس نه ماشه در یکتوله عسل و غذا کبک و دراج و لوه بنان و بجای
آب ماء العسل دهند و خاییدن مغز بادام با نبات و حلغوزه عظیم الاثر ست و همچنین خوردن معجون فلاسفه **و اما قطع** سیلان بغسل و غرغره مجففه بارده مثل غرغره
باب بارد و بگلاب و آب عدس و باب کشنیز و آب انار و یا آب مطبوخ تخم خشخاش و پوست خشخاش و عناب و عدس و کشنیز خشک بالفعل برای حاره و حار برای بارده نماید
و ایضاً خصوصاً در بارد مثل حبی که از افیون و میعه و کندر و زعفران ساخته باشند در دهن دارند و آب او بلع نمایند و مثل اشربه که در حبس نزله آنرا
خاصیت ست چون شربت خشخاش ساذج برای حار و شربت کرنب و شربت خشخاش که در آن مر و غیره داخل باشد برای بارد بدهند و شربت خشخاش
استعمال نکنند مگر در ابتدا بنابر منع نزله از صدر و هرگاه محتبس گردد و احتیاج بنفث افتد این شربت مناسب نبود بلکه ماء الشعیر دهند و مثل بخورات
حابسه چون تبخیر سندروس تنها یا باشکر برای حار و بارد هر دو مجرب ست و شونیز برای بارد و بخور آن شموماً و قسط ایضاً و کذا ابخار شراب عیان بر سنگ آسیای
گرم انداخته و آنچه نفع باین میکند تبخیر بکندر و عود خام و سندروس و قسط و میعه ست و بخور طرفا و گل سرخ برای حار و کذالک شکر طبرزد و باقلا و جو
در روغن گاو ترکرده خاصة و شکر و کافور و نخاله منقوع در سرکه در حار بخور کنند و همچنین بخار سرکه بر سنگ آسیای گرم صاف انداخته نافع ست و بعض متاخرین
گویند که برای منع سیلان ماده در حار شربت خشخاش و نیلوفر و لعاب اسپغول و بهدانه در عرق نیلوفر و مکوه دهند و غرغره از عدس مسلم و مکوه و کوکنار هر یک یک توله
عناب هفت عدد جوش داده صاف نموده مضمضه باشد داخل کرده بکار برند و تخم خشخاش یکتوله ساییده قند دو توله آمیخته لیسانیدن بسیار مفید ست و غذا آش جو
بشربت خشخاش دهند و اما در بارد این مطبوخ دهند اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان هر یک هفت ماشه مکوه گل بنفشه هر یک نه ماشه عناب هفت عدد خمیره
بنفشه چهار توله مالیده صاف نموده و غرغره از بزرالبنج و بادیان و شفاء الحیات و عذبه و کزمازج و کوکنار هر یک نه ماشه کنند و چای خطائی نوشانند و برشعثای
انطاکی دو سه ماشه و یا حافظ الصحة در عسل دهند و غذا کباب مرغ و دراج بنان خمیری دهند و اما تعدیل قوام ماده حار را بتغلیظ و بارد را بتلطیف نمایند
مثلاً استعمال خشخاش و کاهو و لعوقات بارده و گرفتن کتیرا و بهدانه در دهن برای تغلیظ ماده حار تا بعمق بدن نرزد یا استعمال آنچه مرقق آن باشد مثل
زوفا و اصل السوس تا که بغلظ خود ایذا نرساند و بعضی گویند که بهر تعدیل قوام ماده بنابر آسانی خروج آن در حار بهر تغلیظ رقیق شربت خشخاش یا فریادرس
و یا دیاقوذا در عرق مکوه و گاوزبان دهند و حضض تنها در دهن دارند و در بارد بهر ترقیق غلیظ مطبوخ زوفا و شربت اسطوخودوس و یا تنبول و یا فراسیون
در عرق بادرنجبویه و گاوزبان دهند و یا عسل در عرق مکوه و بادیان دهند و بجای آب ماء العسل نوشانند و اگر حاجت تنقیه افتد در حار بحب بنفشه و در بارد
بحب قوقایا و ایارج علوسیخان کنند و پس از تنقیه جهت تعدیل مزاج حب بیش و حب سیماب و حب چای و حب چوب چینی دهند و قرص نزله بند و غراغر
و سعوطات حابسه استعمال نمایند **و اما تحریک** و بطرف دیگر پس اگر نزله بسوی حلق ریزد بمعطسات و بهر آنچه لذع منخر نماید طرف بینی جذب کنند و اگر
نزله حار بسوی اسفل سیلان نماید باستعمال حجامت بر نقره اماله کنند و همچنین انکباب مطبوخ ریاحین جاذب ماده بسوی بینی و ادویه معطسه مثل خربق سفید
و جند بیدستر و غاریقون و کندش و فلفل و خردل ست مجموع یا مفرد استعمال نمایند و معطسات خفیف مثل شم افیون و شاخ بادروج و زراوند طویل
و گل سرخ برای محرورین ست و نطوخ باطن بینی بدوای معطس بهتر ست از نفوخ او در آن و ایضاً جهت مائل ساختن ماده نزله از جانب سینه و حلق
و قصبه ریه براه بینی معطسات تند مثل بوی زنجبیل و کندش و فلفل و گل چنبیه و زنبق و امثال آن بعمل آرند و سعوط علوسیخان از مجربات ست **و اما تقدم**
پس مثل آنکه صیانت حلق و ریه از آفت نمایند و اکثر آن باغذیه باشد در حار تمریخ صدر از روغن بنفشه و تناول آش جو بخمیره بنفشه و آب انار شیرین و استعمال
حریره نشاسته و آرد جو و باقلا بشیر اگر تپ نباشد و اگر تپ بود شیر مضر باشد و استعمال لعوقات لینه بارده و اشربه زوفائیه بارده و حب السعال و اما در بارد
مثل تمریخ صدر بروغن بنفشه و روغن بان و قیروطی حار و استعمال حسوهای حاره ملینه مثل اطریه بشهد و مثل آب سبوس گندم بروغن بادام و عسل

و مثل نان نمیشخشخ و استعمال لعوقات ملینه حاره و اشربهٔ زوفائیه حاره و ایضاً زوفا تنها مع اصطرک و شرب آب گرم در نوازل نافعست بجهت نضج ماده و دفع غایلهٔ او از اعضای نفس بنابر انضاج و تلیین مع بیند بصاحبان نزله موافق نبود و گاهی در ابتدا نفع دارد و اما بعد از نضج معتدل از ان موافق بود و برای نزلهٔ حار شراب مخ و حج لازم مستعمل و در مهمات و در رقیق نزلهٔ ابتدا منع نضج می نماید و گویند که برای حفظ قصبهٔ ریه و سینه و حجاب که گذرگاه مادهٔ نزله اند تا از ان لذع و آفت عظیم نرسد حریرها و غراغر و مطبوخات جالبه و حبوبات مثل حب سیماب و حافظ الصحة استعمال کنند و این غرغره نیز نافع حلبه بزرکتان صمغ عربی بکوه کوکنار هر یک دو تولهٔ شربت شگوفه نیم پنج توله

علاج زکام و نزلهٔ حار

بهدانه عناب سپستان تخم خطمی گاوزبان در آب جوش خفیف داده صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و اگر نزله بازنه ایستد صمغ عربی کتیرا هر واحد یکماشه در خمیرهٔ خشخاش آمیخته همراه جوشانده زیاده کنند و افیون زعفران صمغ کتیرا هر یک یکماشه سائیده در آب کوکنار یا سفیدی تخم مرغ آمیخته کاغذ مثل روپیه تراشیده سوزن زده بران مالیده بر هر دو شقیقه بچسپانند و نیز در آب مذکور ازین ادویه حب بسته بقدر دانه موٹھ فرو برند و از تخم خشخاش کتیرا صمغ عربی نشاسته حب ساخته در دهن گیرند و عنب الثعلب کزمازج کشنیز خشک پوست خشخاش در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کنند یا عدس مقشر گلنار زرد و رد تخم کاهو عوض کزمازج داخل کرده جوشانیده رب جوز آمیخته بعمل آرند که در حبس نزله و زکام حار از مجربات والد علویخان ست و یا تخم خشخاش پوست خشخاش عدس مقشر گلنار فارسی عنب الثعلب مائین خرد مائین کلان مازو برگ توت عناب کشنیز جوشانیده غرغره سازند که از مجربات استادی مرحوم ست و اگر عناب پنجدانه سپستان ده دانه خطمی خبازی هر یک پنجماشه کوکنار تخم خشخاش هر یک چهار ماشه عدس مسلم ششماشه جوشانیده غرغره نمایند نیز حبس نزله و تغلیظ آن نماید و کذا غرغرهٔ گل سرخ گلنار خرنوب شامی عدس حب الآس پوست خشخاش کشنیز خشک مساوی جوشانیده صاف نموده نافع و همچنین برای تغلیظ مادهٔ رقیق خشخاش بزر البنج باقلا پوست خشخاش برگ مورد تخم کاهو گل سرخ هر یک یک تولهٔ در نیم سیر آب بجوشانند تا پاو سیر بماند غرغره کنند و بهر منع نزلهٔ حار نوشیدن مطبوخ بنفشه و جو مقشر و خشخاش مع شربت خشخاش و حریره که از آب سبوس و آرد باقلا و نشاسته و کتیرا و روغن بادام و شکر پخته باشند نیز نافع و خوردن دیاقوذا مفید و ایضاً در زکام حار رقیق آش جو بروغن بادام و یا عناب و سپستان و بنفشه و تخم خشخاش جوشانیده با شربت خشخاش دهند و اگر سرفه باشد بران بهدانه و اصل السوس و تخم خبازی و گل نیلوفر اضافه نمایند و تا سه روز یا پنج روز بدهند و بجای طعام و شراب آش جو تنها و یا با شربت بنفشه و یا خشخاش و یا نیلوفر و استاد مرحوم در صورت تپ و خشکی زبان و کثرت تشنگی ادویه جوشاندهٔ اول را سوای گاوزبان در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو و خاکشی افزوده میدادند و گاهی جهت نضج نزلهٔ حار و سرفه مویز منقی دو توله جوشانیده شیرهٔ خرفه نه ماشه شیرهٔ مغز بادام پنجدانه شیرهٔ تخم خشخاش چهار ماشه نبات سفید یکتوله داخل کرده صمغ عربی یک ماشه کتیرا نیم ماشه سوده پاشیده میدهند و گاهی در نزله و زکام حار و سرفه برای تسهیل خروج مادهٔ حلق و قصبهٔ ریه شیرهٔ مغز بادام چهار دانه شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین شش ماشه نبات یکتوله صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد یک ماشه سوده میدهند و گاهی برای نزله و سعال اصل السوس مقشر نیم کوفته دو درم بهدانه نیم درم صمغ عربی یکدرم کتیرا نیم درم دارچینی دو ماشه سپستان هفت ده دانه نبات مصری یکنیم توله در پاو آثار عرق گاوزبان جوش دهند و قتیکه نصف بماند بطور قهوه بنوشند و گاهی در ریزش نزله و انسداد منخرین بهدانه سه ماشه گاوزبان خطمی پرسیاوشان هر یک پنج ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان جوش داده بطور قهوه میدهند و کذلک انهیل دو ماشه بهدانه سه ماشه کوکنار دو سرخ نبات یک توله جوشانیده بطور مسطور و گاهی در ریزش نزله و بلغم سینه برای نضج خمیرهٔ خشخاش خورانیده بهدانه عناب سپستان نه دانه اصل السوس سه ماشه تخم خطمی خبازی هر یک هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح جوش داده صاف نموده شربت نیلوفر داخل کرده می نوشانند و نوشیدن آش جو که در ان عناب و سپستان و خطمی و خشخاش پخته باشند با شربت بنفشه یا خمیرهٔ آن نضج و تغلیظ نزلهٔ گرم نماید و اگر تا سه روز عوض طعام و شراب بر همین اقتصار ورزند بهتر ست و شربت خشخاش همین عمل کند و بقول صاحب حاوی در زکام حار تغلیظ ماده و تبرید دماغ و تقویت او و نوشیدن مطبوخ عناب ده دانه با شکر ده درم نافع و اگر با وی سعال باشد سپستان و بهدانه افزایند و غذا

مزوره ماش مع مغز بادام دهند و اگر با سرفه و صداع باشد طبیخ بنفشه سپستان عناب مع شکر یا ترنجبین یا خمیرهٔ بنفشه یا شربت بنفشه و اگر بیخوابی باشد شربت
خشخاش و مزوره ماش خشخاش مع مغز بادام و تخم کاهو مفید و حکیم علی نوشته که اگر نزله سائل حار باشد جبهه و اصداغ را بالقلقدیس و عدس لطوخ نمایند و بعضی قلقدیس
را در آب حل کرده انان روی میشویند و اگر نزله از غیر ورم حار باشد و علت قریب جلد بود جبهه را بچیزی از برگ علیق ترکوفته یا از آب خرفه و یا آب بهی و آرد جو
و یا مازو سوده بشراب سویق یا شوکران مع اسبغول آب عنب الثعلب یا حلزون مدقوق مع خزف او از بنا گوش تا بنا گوش دیگر ضماد نمایند و بالجمله بدانچه
مبرد و قابض باشد ضماد کنند و بگیرند آرد گندم جریش مرو کنند بسفیدی بیضه بر جبهه لطوخ سازند یا طباشیر مرو قاق کنند بسفیدی بیضه استعمال نمایند و گویند
که گل بنفشه و کذا خشخاش سفید و کذا اثیل شربا و ضماداً و بزر البنج سفید شربا و غرغره بیرگ اجاص و ضماد عصارهٔ برگ انگور بسویق و کذا عصی الراعی و کذا اسماق
در عصیر حماض جوشانیده هرگاه قوام او غلیظ گردد بر مقدم دماغ نهادن نافع نزله حارست الحاصل در انتها بهر امالهٔ ماده نزله از حلق بسوی بینی مدام عطسه
گیرند و بوییدن صندل سرخ بسرکه سوده زکام گرم را بگشاید و همچنین سبوس جو با سرکه بوییدن و برای سدهٔ بینی و عدم حس شم در زکام حار باقلا در سرکه ترکرده
بر آتش نهند بخار او بگیرند و کذا صندل سفید و سک چون بسوزند و کذا لک انکباب بخار حجر آسیای گرم در سرکه سرد کرده و نخالهٔ منقوعه در سرکه بر آتش اندخته
و یا شکر طبرزد و برگ مورد سوخته بخار گیرند و انکباب بر بخار طبیخ بابونه بنفشه جو مقشر خشخاش و غسل سر بدان نیز نافع و برای منع سیلان فضول رقیق اگر
بطول انجامد و مرض بر کشد پرچه پشمینه را بر آتش نهند و کافور بران پاشیده چادری بر سر کشیده بخار او در بینی بگیرند یا سبوس گندم در سرکه خیسانیده بر آتش
گذاشته بخور مذکور بخار او بگیرند و اگر کافور ربع درم سبوس گندم آرد جو آرد باقلا صندل سفید گل بنفشه تمر طرفا هر یک نیم درم کوفته بیخته در سرکهٔ کهنه بخیسانند
و خشک کرده بگلاب بندقه ها سازند و وقت حاجت بر آتش سوخته دود آن بگیرند در زکامی که از گرمی باشد منع سیلان بینی نمایند و در فوائد شریفیه وزن
جمله ادویه دو چند آنها نوشته و کشنیز و آمله یک یک درم افزوده بعد جهر انجختن بخور آن امر نموده و بخور حاج حسین نیز نافعست و غذا آش جو و حریره
سبوس و حسو لوزیه یا دال مونگ با خشکه و مزورهٔ ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و ملوخیا و رجله و سرمق و بقلهٔ یمانی بروغن بادام مناسب و اگر حاجت تنقیه
شود بعد از نضج مسهل صفرا و حب بنفشه تنقیه کنند و مسهل از بنفشه و عناب و سپستان مع ریشه خطمی و خبازی و بهدانه و اصل السوس مقشر نیمکوفته جوشانیده
مالیده صاف کرده مغز خیار شنبر شیر خشت و ترنجبین دران حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بران چکانیده نیم گرم نوشیدن نیز در زکام حار
نافع و بعده آب نیم گرم استحمام نمایند و تریاق النزله و حب الشفای علویخانی و مویز مدبر در منع نزله مجرب ست و کذا حب نزله نسخهٔ حکیم محمد اکرم
و حکیم احمد و معمول حکیم علی اکبرخان و والد حکیم علویخان و به نسخهٔ بیاض حکیم اکمل خان و خمیرهٔ خشخاش کوکناری و دیاقوزا و رب خشخاش و سفوف نافع نزله
و شربت نزله و فریادرس و شربت گوله و شربت خشخاش و لعوق نزلهٔ حار و لعوق شمعونی و لعوق حمیره و قرص من الرنبد تالیف حکیم محمد بادی و طلا و لطوخ نزلهٔ حار
و لطوخ مجرب حکیم اکمل خان و نزله بند همه در نزلهٔ حار معمول لیکن بدانند که در صورت کثرت مادهٔ نزله تا نخست تنقیهٔ دماغ نشده باشد حبس نزله نافع نیست
که مؤدی بفساد میگردد و انجا که ماده سخت گرم و تیز و با حدت باشد اول فصد سر و نمایند و تبرید یکه در علاج امراض حارهٔ دماغی گذشت بدهند و یا لعاب
بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی شیرهٔ تخم خیارین هر یک هفت ماشه نبات یکنیم توله دهند و روغنهای سرد چون روغن نیلوفر و کدو استنشاق نمایند و از
کافور و صندل تبخیر کنند و بقول محمد زکریا زکام که در صیف عارض شود تبرید کبد با طلیه بارده سیما خرقهٔ کتان با آب کاسنی ترکرده مکرر نهادن سریع النفع
و اگر با صداع و تپ بود لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ تخم کاهو عرق شاهتره و شربت نیلوفر خاکشی مع غل کرده دهند و باز شیرهٔ مغز تخم تربوز بجای شیرهٔ کاهو
و شربت بنفشه عوض شربت نیلوفر کنند و کتیرا سوده برای سرفه افزایند و ایضا بعد فصد و منضج بارد سپستان بست دانه تخم خبازی چهار ماشه اصل السوس
مقشر پنج ماشه عوض کاسنی و شاهتره و گل سرخ داخل کرده شب در عرق شاهتره و مکوه و گاوزبان هر یک هفت توله خیسانیده شربت بنفشه یا نیلوفر چار توله
داخل کرده بنوشانند و غذا آش جو بشربت بنفشه یا نبات و یا اسفاناخ یا ماش بخورانند و بجای آب عرق مکوه و نیلوفر سه چهار روز هر دو وقت دو دادهٔ خیار شنبر
و ترنجبین هر یک شش توله خمیرهٔ بنفشه و گلقند هر یک چهار توله شربت سناسه چهار توله روغن بادام هفت ماشه افزوده مسهل دهند و بعده آب مونگ و شام

شلثه کهچری می صبح تبرید لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه عرق مکوه نیلوفر هر یک هفت توله شربت نیلوفر چهار توله اسپغول یا تخم ریحان نه ماشه پاشیده دهند
و دهمین مطبوخ سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل کشنیزی یک توله وقت شب دهند و صبح شربت خشخاش سه توله در عرق مکوه نه توله و اگر ماده
بسیار تیز بود و زکام با صداع و شقیقه شدید منذر به سرسام و با تپ باشد بعد فصد سر رو و تبرید ضماد و سعوط صداع حار و روز ششم برای نضج ماده گل بنفشه خطمی هر یک
شش ماشه سپستان یازده دانه بهدانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه خیسانیده شیره تخم کاهو شیره مغز تخم تربوز هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه
داخل کرده دهند و روز هشتم عناب پنجدانه گاوزبان خبازی پرسیاوشان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه مویز منقی دو توله در خیسانده
افزوده شیرجات موقوف نمایند و چون نضج ماده از قاروره ظاهر گردد روز دوازدهم اسطوخودوس چهار ماشه سنای مکی یک توله گل سرخ چهار ماشه در طبیخ
و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده مسهل دهند و بجای آب عرق مکوه دو دو پهر نخود آب روز دوم تبرید از لعاب بهدانه
شیره عناب شیره کاهو شربت بنفشه اسپغول پاشیده دهند باز مسهل و تبرید بدستور و اگر با نزله و زکام حار بواسیر قبض و تپ و درد سر و غلیان رطوبات
بدنی باشد تبرید از شیره عناب ده دانه شیره کاهو یا شیره مغز تخم کدو شش ماشه عرقیات شربت بنفشه یا شربت نیلوفر خاکشی دهند بعد تسکین برای نضج ماده
عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه بنفشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه سپستان پانزده دانه خیسانیده شیره کاهو شیره مغز تخم کدو هر یک شش ماشه
گاهی شیره خیارین شربت بنفشه دهند باز برای نضج ماده سوداوی خطمی شش ماشه گاوزبان چهار ماشه در نقوع اضافه کرده شیره تخم کدو و خیارین موقوف
کنند و خاکشی شش ماشه افزایند پس اگر آثار غلبه بلغم دریافت شوند برای تلطیف آن مویز منقی ده دانه زوفا پرسیاوشان هر یک سه ماشه افزایند نکته بدانند
که در نزله حار شیرجات مثل خیارین وغیره میدهند لیکن چون مرض طول کشد بادیان سوده پاشیده می افزایند برعایت معده تا از شیرجات معده خراب
نگردد بعضی گفته اند که شدت حرقت چشم و کثرت اشک که در زکام عارض شود استنشاق آب بسیار گرم تکرارا فی الحال رفع کند ابن هبة الله
گوید که علاج زکام حار فصد قیفال و شرب ماء الشعیر با شربت بنفشه و بعده اندک آب انار و استعمال آب آلو بجلاب و ترک غذای حار و شراب حار و تقویت
دماغ بشمیم روائح بارد مثل بنفشه و نیلوفر و بعد نضج ماده دخول مریض در حمام و در صورت کثرت سیلان انکباب بر بخار شکر و صندل و کافور و باقلا و جو و سبوس
در سرکه تر کرده و حذر از خواب بر پشت و بعد اصلاح تغذیه مزوره آب انار و احتراز از امتلاء و تعرض هوای گرم ست ابوسهل گوید که در نزله و زکام کائن
از حرارت دو ملینست که از ان رطوبت رقیق حاد سائل شود آنچه مغلظ و مبرد این ماده باشد استعمال کنند و شربت دیاقوذا صبح و شام و تمام روز
اندک اندک بنوشند و هنگام خواب غرغره بدان نمایند و لعوق خشخاش دائم بلیسند و خشخاش سوده بجلاب آمیخته لیسیدن نیز نافع ست و تخم خشخاش
در حریره معمول از شکر و نشاسته و روغن بادام استعمال کنند و طبیخ بنفشه و خشخاش مع پوست باقلا مع پوست کوفته و جو و بابونه و برگ کاکنج و برگ
درخت گل سرخ استنشاق نمایند و هنگام شدت ام گل مختوم یا گل ارمنی با آب بارتنگ یا آب عنب الثعلب یا آب خرفه سرشته بر سر و پیشانی و چهره ضماد
سازند و یا روغن بید که در ان خشخاش مع پوست کوفته و برگ مورد کوفته جوشانیده باشند بر سر مالند و از باقلا در سرکه تر کرده خشک نموده و سبوس
و سک و صندل و کافور تبخیر کنند و به بخار سرکه که اندران سنگ آسیا یا حجر النار گرم کرده انداخته باشند انکباب نمایند و حتی الامکان خواب کم کنند و غذا
حریره معمول از نشاسته و آرد باقلا و جو مقشر و کدو و خرفه و کاهو و روغن بادام سازند پس اگر حرارت قوی نباشد در ان بچه ماکیان یا دراج یا ماهی رضراضی
داخل کنند و جلاب و شربت بنفشه و آب انار بنوشند و اگر شکم نرم باشد خرنوب شامی از دانه پاک کرده کوفته در آب بجوشانند و صاف کرده تخم خشخاش
بریان سوده و اندک صمغ عربی سوده داخل کرده بنوشند و غذا کشک جو بریان و بادام بریان و پنیر و تنور خشک کرده و شسته و زرده بیضه در سرکه جوشانیده
که بران قدری طباشیر و کشنیز خشک سوده پاشیده باشند تناول نمایند و بخار سبوس در سرکه تر کرده یا بنوبه از گل سرخ خشک و نبات و برگ مورد و جو
و باقلا مقشر در سرکه تر کرده تبخیر نمایند تفریع در زکام دموی فصد سر رو و تلیین طبیعت بنقوعات مذکوره و لزوم ماء الشعیر و شربت عناب و خشخاش نمایند
و اگر سده باشد و ملتوه خوب اخراج نیابد بسنبل الطیب و سندروس و نبات سفید و کاغذ مصری و کشنیز خشک و عنبر اشهب و عود بر آتش گذاشته تبخیر نمایند که جهت

تفتیح سدد و در زکام دموی نافع ست و اکباب بر طبیخ بابونہ و اکلیل الملک و مرزنجوش از جملہ منضجات و مفتحات زکام دموی ست و ایضاً در صورت آثار غلبہ خون بعد فصد
شیرۂ تخم کاہو یک تولہ با شربت نیلوفر دو تولہ خواہ گل بنفشہ شش ماشہ گل نیلوفر چہار ماشہ عناب ہفت دانہ سپستان بست دانہ خیسانیدہ میدہند و بعد چند روز
اسہال صفرا و بعد تنقیہ حبس کنند و افیون در حبس مجرب ست و در زکام صفراوی سوای تدابیر مذکورہ تنقیہ مادہ بماء الفواکہ و مغز خلوس و ترنجبین و تغذیہ بماء الشعیر و مزورات
مذکورہ و بہ نضج اکباب بر طبیخ بنفشہ و بابونہ و خطمی و کاہو و پوست خشخاش و نوشیدن شربت خشخاش اگر نزلہ رقیق باشد و بخور بشکر طبرزد و کاغذ و کشنیز خشک و عنبر
اگر سدہ یافتہ نیز مفید ست انطاکی گوید کہ اگر زکام از خون یا صفرا باشد در دموی مبادرت بفصد سر رو واجب ست اگر زکام خاص بسر باشد و الا ہفت اندام
اگر سبب عام بود و الا باسلیق بعدہ تبرید مزاج بملازمت مثل روغن نیلوفر و کدو و بنفشہ در تدہین و استعمال روغن کاہو نشاید بہر آنکہ خواب آور ست و خواب درینجا
مضر ست و مثل کدو و خرفہ و قطف در غذا و مثل مورد و نیلوفر و بنفشہ و بید شماً و وضعاً باید کرد و از مجربات نہادن برگ کنار و سیب و زعرور مبلول بگلاب ست و کذا
کافور طلاءً و بخوراً بعدہ اگر مادہ متزاید بود و در سینہ علامات ثقل ظاہر شود و خوف اجتماع مادہ دران باشد واجب ست استعمال بیداری و ریاضت خفیف و لزوم تلیین
بمثل آلو بخارا و سپستان و انجیر و رب السوس و پرسیاوشان و انیسون و ترنجبین و گلقند شکری جوشانیدہ یا خیسانیدہ و اگر حرارت شدت کند بنفشہ و جو افزایند
و اگر سرفہ باشد تمر ہندی زیادہ کنند و از مجربات من قاطع زکام حار نیست کہ جو مقشر دو اوقیہ گلقند و خمیرۂ بنفشہ ہر واحد یک و فیہ اصل السوس و پرسیاوشان
و تخم خشخاش ہر واحد نیم اوقیہ در چہار صد درم آب بجوشانند تا بنجاہ درم بماند صاف کردہ شربت انار یا شربت بنفشہ بنوشند و این از اعظم منقیات دماغ ست مگر حب منطول افتد
بہتر و ان طبیخ بابونہ و اکلیل و بنفشہ است ایضاً در نزہۃ می نویسد کہ در دموی تقدیم فصد کنند از رگ قیفال اگر نزلہ از صدر تجاوز نکردہ باشد بعدہ لزوم شرب
ماء الشعیر بربع آن تخم خشخاش نمودہ تا نضج یابد و طلا بروغن مورد و نطول بدان و بماز و گل سرخ و گلنار و اقاقیا مجرب ست و کذا امالش بدان طبری گوید
کہ در صفراوی اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد ازان تلیین طبیعت بطبوخ عناب و آلوی شیرین و سپستان و بنفشہ و اصل السوس و تخم خطمی ترنجبین آمیختہ نمایند و دو
سہ روز بر شربت آش جو و شربت خشخاش اقتصار ورزند دیگر ادویۂ مرکبہ نافع زکام و نزلہ حار بتجربہ نافع نزلات و مسکن اوجاع سر و دندان و گوش منقول از
حاجی حسین تلمیذ والد علوی خان بزر البنج سفید پوست خشخاش اصل السوس گل ارمنی پوست بیخ لفاح گل بنفشہ خبازی گل خطمی عنب الثعلب ہر یک جزو
و اگر نزلات بارد باشد مرزنجوش تمام بابونہ اکلیل الملک از ہر یک جزوی و اندکی جند بیدستر داخل نمایند و در آب بجوشانند و سر و دہان و گوش را بر بخار آن بدارند پس
صاف نمودہ قدری از آب آن مضمضہ نمایند و ثفل آنرا بر سر ضماد کنند ترکیب مویز از حکیم واحد علی مرحوم کہ جہت حبس نزلہ و زکام و برای امراضی کہ از نزلہ پیدا
شدہ باشد مثل صداع و درد دندان وغیرہ و از برای صداع مطلق مفید ست و نزلہ حار و بارد ہر دو را نافع لیکن عمل این در نزلۂ بارد و ہر مرض بارد ضعیف ست و بالخاصیت
مفید بود زیرا کہ مزاج این مویز فی الجملہ سرد ست در امراض حارہ البتہ مفید ست پس بہتر آنکہ در نزلۂ بارد جز آن ادویۂ حارہ کہ مناسب نزلہ وغیرہ باشد ضم نمودہ استعمال نمایند
کاکسیر الاثر ست تخم دستورۂ سیاہ سہ تولہ اجواین خراسانی یک نیم تولہ ہر دو را یک نیم پاو آب جوش دہند ہر گاہ آب بقدر نیم پاو بماند از پارچہ صاف نمودہ در ظرفی نگاہدارند
تا در و آن قرو نشیند پس آب صاف جدا کردہ باز از پارچہ گذرانیدہ بگیرند و مویز سرخ کلان پاو آثار گرفتہ تخم آن دور نمودہ در آن آب اندازند و با آتش نرم بپزند تا آب
جذب شود و درین اثنا از چمچہ حرکت میدادہ باشند تا مویز بتہ دیگچہ چسپیدہ سوختہ نگردد بعدہ از دیگچہ برآوردہ در آفتاب خشک کنند در دو سہ روز خشک خواہد شد
خوراک از ربع تا نصف مویز ست و کسی را کہ از خوردن آن قی یا کرب یا دیگر عوارض پیدا شود دلکی بقدر دو سہ ماشہ جوش دادہ بنوشانند دفع گردد و شراب نیز مصلح
این مویز ست و کسی را کہ از خوردن شراب عوارض پیدا شود یک مویز بخوراند ہمہ دفع شود و زیادہ از قدر خوراک مذکور مسکر و ممسک ست حب بنفشہ جہت
تنقیہ در زکام و نزلۂ حار معمول بنفشہ تربد موصوف رب السوس گل سرخ ہر یک یک درم سقمونیا غاریقون ہر یک نیم درم کوفتہ بیختہ بآب تازہ سرشتہ حبہا سازند جملہ یک
شربت ست و طریق استعمال این مثل حب ایارج ست حب نزلہ نسخۂ حکیم محمد باقر بزر البنج افیون صمغ عربی کتیرا تخم کاہو بیخ لفاح رب السوس نشاستہ زعفران
مساوی کوفتہ بیختہ بآب حب سازند نوع دیگر از حکیم اکمل خان بزر البنج سفید تخم کاہو مقشر رب السوس صمغ عربی نشاستہ مصطگی کتیرا از ہر یک نیم مثقال آرد باقلا بیخ
لفاح مغز بادام تنہا بزر البنج افیون زعفران تخم خشخاش ہر یک یک مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفتہ بیختہ بآب سرشتہ حب سازند نوع دیگر از حکیم ممدوح افیون

بزر البنج و زعفران ہر یک یک تولہ رب السوس ہفت ماشہ کتیرا چہار ماشہ سائیدہ حب بقدر مونگ بستہ در سایہ خشک نمودہ یک حب صبح و یک شام بخورند حب نزلہ معمول حکیم علی اکبر خان بزر البنج بست و ہشت مثقال تخم کاہو صمغ عربی بیخ لفاح تخم خشخاش ہر یک سہ درم زعفران دو درم افیون مصری پنج درم و نیم نبات سفید سہ درم کوفتہ بیختہ بآب حب سازند بقدر ماش وقت حاجت یک دو حب فرو برند نوع دیگر معمول حکیم موصوف و از تالیف والد حکیم علویخان کہ بنفث الدم و سرفۂ نزلیہ هم نفع دارد و تسہیل نفث میکند افیون بزر البنج مصطکی کتیرا کہربای شمعی صمغ عربی نشاستہ تخم کاہو گل گاوزبان تخم خشخاش مغز تخم خیارین گل ارمنی پوست بیخ لفاح ہر کدام دو مثقال زعفران نیم مثقال رب السوس دو نیم مثقال ریوند چینی یک نیم مثقال کوفتہ بیختہ بآب کوکنار بقدر فلفل حبہا سازند و بورق نقرہ پیچیدہ نگاہدارند خوراک دو حب و در نسخہ دیگر وزن افیون چہار مثقال و بیخ لفاح و زعفران ہر یک یک مثقال ست حب نزلہ کہ نزلہ و سرفہ را نافع و ممسک ست از حکیم احمد افیون بزر البنج نشاستہ تخم کاہو تخم خشخاش سفید صمغ عربی ہر یک یک مثقال بیخ لفاح نیم مثقال زعفران دو دانگ کوفتہ بیختہ بآب کوکنار سرشتہ حبہا بقدر فلفل سازند خوراک دو حب بآب نیم گرم حریرہ معمول برای تقویت دماغ و نزلہ خشخاش سفید شش ماشہ مغز بادام ہفت عدد نشاستہ شش ماشہ ہمہ را شیرہ گرفتہ نبات داخل کردہ بجوشانند بآتش ملایم تا مثل حریرہ شود گاہی اندکی زعفران اضافہ می نمایند و جہت منع صعود ابخرہ کشنیز خشک داخل کنند نوع دیگر بگیرند سبوس گندم یک قبضہ و در آب تہ نمایند و صاف نمودہ بر آتش بگذارند و نشاستہ ہفت درم شکر سفید دہ درم روغن بادام پنج درم اضافہ نمایند و بملایمت تحریک کنند کہ پختہ شود و بیاشامند ایضاً کہ برای تقویت دماغ و رفع نزلہ و تولید منی معمول ست مغز بادام مقشر دو تولہ تخم خشخاش سفید دو مثقال مغز تخم کدو شیرین دو درم برنج سفید یک تولہ نبات چہار تولہ روغن گاو یک تولہ بدستور حریرہ کنند و اگر بجای آب عرق بید مشک و عرق گاوزبان داخل نمایند بہتر ست و در نسخہ دیگر مغز پنبہ دانہ یک تولہ نیز داخل ست ایضاً برای نزلات نافع مغز تخم خربزہ تخم خشخاش کشنیز خشک مغز بادام مقشر ہر یک پنج مثقال ہمہ را در عرق بید مشک و عرق گاوزبان شیرہ کشیدہ و نبات سفید ہفت و نیم مثقال کتیرا نشاستہ صمغ عربی بارتنگ تخم ریحان ہر یک چہار دانگ تخم مرو کوفتہ یک مثقال بادیان قوذا شربت نیلوفر ہر یک پنج مثقال عوض نبات افزودہ بپزند و بکار برند حسوی لوز جہت زکام و نزلۂ حار یابس بسیار مفید نشاستہ آرد باقلا آرد جو مقشر بابکیہ در آن صمغ عربی و شکر سفید و کتیرا داخل کردہ باشند بپزند و روغن بادام شیرین داخل کردہ بقوام حریرہ آرند و گرم گرم بخورند خمیرۂ خشخاش سادہ کہ در زکام و نزلۂ حار معمول ست و جہت سرسام و رفع بیخوابی و صداع مفید و منع نزلات حارہ و اصلاح ریش سینہ و شش و دفع درد سینہ و تعدیل اخلاط محترقہ و تسکین حرارت مزاج نافع ست کوکنار کلان با تخم صد عدد نیمکوب سازند یا پوست را جدا نیمکوفتہ و تخم را نرم سائیدہ با دو نیم آثار آب باران بپزند و صاف نمایند و یک نیم آثار قند سفید انداختہ بقوام خمیرہ در آرند قوت آن تا دو سال باقی می ماند و اگر در قوام رقیق دارند شربت خشخاش گویند و اگر خمیرۂ خشخاش مرکب سازند در آخر قوام صمغ عربی رب السوس کتیرا ہر یک یکدرم تخم خرفہ مقشر کشنیز مقشر مغز تخم تربز ہر یک دو درم باریک سودہ ضم سازند و اگر خواہند قدری زعفران نیز آمیزند خمیرۂ خشخاش نافع زکام حار پوست خشخاش بست و پنج عدد در آب خیسانیدہ صبح بجوشانند و صاف کردہ با یک رطل قند سفید بقوام آرند و در آخر قوام شیرۂ تخم خشخاش شیرۂ مغز تخم کدو شیرین شیرۂ مغز بادام ہر یک یک تولہ افزایند تا بقوام آید خمیرۂ خشخاش کوکناری بجہت زکام و نزلہ و سرفہ و صداع و شقیقۂ بخاری و منع صعود بخار معدہ و مراقی و تقویت دماغ و قلب مجرب و معمول ست و بسیار خوش ذائقہ و خوش رنگ پوست خشخاش دہ مثقال جوکوب نمودہ در آب باران سہ رطل بخیسانند و صبح جوش دہند و بمالند و بفشرند و با نبات سفید یک رطل بقوام آرند بعدہ مغز تخم کدوی شیرین مغز بادام مقشر کشنیز خشک مقشر مغز تخم تربز تخم خشخاش سفید ہر یک دو تولہ باریک ساختہ طباشیر کتیرا صمغ عربی ہر یک نیم تولہ جدا جدا خوب باریک ساختہ در آن مخلوط سازند و زعفران ہفت ماشہ مشک یک ماشہ بعرق کیوڑہ و عرق بید مشک در سنگ سماق حل کردہ بیامیزند و ورق نقرہ دو تولہ یکیک انداختہ بہ تیر معجون کش درہم نمایند و بقدر یک تولہ ہمراہ عرق گاوزبان یا قہوۂ گاوزبان و نبات سفید و دانۂ الایچی بخورانند خمیرۂ خشخاش زرد معمول جہت ترطیب و تقویت دماغ و نافع نزلہ و زکام و خواب خوش می آرد کوکنار دو نیم دام جوکوب نمودہ در دو سیر آب تر کنند و بعد یک شبانہ روز بجوشانند ہرگاہ نیم سیر آب بماند صاف نمودہ تخم خشخاش و مغز بادام ہر یک دو نیم دام در قدری آب شیرہ بر آوردہ بآب کوکنار ضم ساختہ نبات سفید یک نیم پاو گلاب نیم پاو داخل کردہ بقوام آرند و زعفران نیم ماشہ در قدری گلاب سودہ چون قریب انعقاد شود داخل کردہ بہ تیر مخلوط سازند کہ ہمہ رنگین شود رب خشخاش از تالیف قدما جہت

نزلات حاره بغایت نافع ست گوکنار مع تخم صد عدد بکوبند و یکشبانه روز در چهار و نیم صد مثقال آب تر کنند و بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف کرده با هفتاد و پنج درم
شکر یا عسل یا مثلث بقوام آرند که مثل لعوق شود بعده اقاقیا زعفران مازو عصارهٔ لحیة التیس هر یک نیم درم کوفته بیخته ببرشند و گاهی ساده ساخته میشود و بغیر
ادویات **سفوف** نافع نزله دافع سهر و یبوست دماغ کشنیز مقشر تخم کاهو تخم خشخاش هر یک دو مثقال اصل السوس بادیان دارچینی هر یک یک مثقال کوفته بیخته سفوف
سازند خوراک دو مثقال بعد تنقیه بعمل آرند **ایضاً** زکام و نزله را بعد تنقیه مفید آید تخم خشخاش سفید اصل السوس مقشر پوست هلیلهٔ زرد برابر نبات برابر همه کوفته بیخته
صبح از سه درم تا شش درم خورده باشند **شربت بنفشه** که زکام و نزلهٔ حار و ذات الجنب و ذات الریه و صداع و درد چشم و درد گرده را نافع بود و بول براند و سینه را
نرم کند گل بنفشهٔ خشک هفت و نیم مثقال در آب تر کنند و بجوشانند و با یک آثار شکر سفید بقوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد پاو آثار بگیرند و همین طریق ساختن شربت
نیلوفر ست **شربت خشخاش** معمول در نزلهٔ حار که با حرارت و قبض بود و مفید سرفهٔ یابس و سل و دق گوکنار مع تخم صد عدد صمغ عربی بهدانه مغز تخم کدو مغز
تخم خیارین تخم خطمی هر واحد پنج مثقال شیرخشت سی مثقال گوکنار نیم کوفته و تخم خطمی و صمغ و بهدانه در آب تر سازند بعده با آتش ملایم بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده
سی و سه درم قند بقوام آرند و وقت قوام شیرخشت محلول و از مغز تخم کدو و خیارین شیره بر آورده صاف نموده داخل نمایند تا بقوام شربت آید **شربت نزله**
جهت نزلهٔ حار و دفع قبض بیعدیل و معمول استاذی مرحوم انجیر زرد سه دانه عناب بست دانه سپستان پنجاه دانه پرسیاوشان سه درم حب الآس کتیرا هر یک پنج درم
تخم خطمی هفت درم اصل السوس تخم خشخاش سفید هر یک ده درم جو مقشر پانزده درم خمیرهٔ بنفشه سی درم ترنجبین یک نیم پاو شربت سازند **نوع دیگر** که جهت
نزلهٔ حار و بارد مجرب و معمول برای محرورین بعضے اجزای حاره آن کاسته و برای مبرودین و معتدلین همه بحال داشته بکار برده میشود و اعانت بر تسهیل نفث
و دفعهٔ عسر و تسلیس نفس هم میکند بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم فراسیون پنج درم پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک پنج بادیان جو مقشر تخم خطمی تخم خبازی
تخم کتان گاوزبان هر یک هفت درم انجیر زرد بست دانه عناب سی دانه مویز منقے چهل دانه سپستان پنجاه دانه انجیه کوفتنی ست جو کوب کرده در سه رطل آب شب
بخیسانند و صبح بجوشانند هرگاه نصف بماند مالیده صاف نموده ترنجبین خراسانی یک رطل قند سفید دو رطل داخل کرده بقوام شربت آرند خوراک از پنج درم تا هفت
درم **شربت گولر** دافع نزلهٔ حار و سرفه و ضیق النفس که از نزلهٔ حار بوده باشد از مجربات میر قادر علی بنارسی گولر خام یک آثار پا و بالا چهار پاره کرده سپستان
تخم بالنگو کوفته اصل السوس مقشر نیمکوفته هر یک یک چهٹانک عناب ولایتی پاو سیر همه ادویه را شب با آب تر نمایند صبح جوش داده مالیده صاف نموده سه پاو شکر سفید
انداخته قوام نمایند دو دو توله ناشتا با آب حل کرده تا حصول صحت نوشیده باشند بلا ناغه پرهیز از ترشی و بادی و روغن تلخ و جغرات و شیر واجب بود **طلا**
که منع نزلات کند مرکے ایلوه گوند ببول نشاسته کتیرا اسپیاری چهالیه هر واحد سه ماشه افیون بزر البنج هر واحد یک نیم ماشه کوفته بیخته بر روی کاغذ سوزن
زده طلا نموده بر صدغین بچسپانند **قرص نزله بند** تالیف میر محمد هادی پدر علوی خان که در منع سیلان نزلات از سر با عضا بسیار مجرب مرکی صبر سقوطری
حضض یکے صمغ عربی نشاسته سک رامک کتیرا گلنار اقاقیا دم الاخوین انزروت موفل شیاف مامیثا هر یک یکدرم افیون نیم درم زعفران دو دانگ کوفته بیخته
با بیکه در آن برگ مورد جوشانیده صاف نموده باشند سرشته اقراص سازند وقت حاجت بسفیدهٔ تخم مرغ حل کرده بر روی سه پارهٔ کاغذ مثل درهم که سوزن بسیار
زده باشند مالیده دو قطعه بر صدغین و یک قطعه بر یافوخ چسپانند **ایضاً منه** حضض مکی بوتش و ربندی شیاف مامیثا هر یک دو دانگ انزروت سفید
مرکی صمغ عربی دم الاخوین برگ مورد هر یک یک دانگ افیون قیراطی زعفران طسوجی کوفته بیخته بسفیدهٔ تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند
هر قرصی مقدار دانگی و بدستور نسخهٔ قبل بکار برند **لعوق** جهت نزلهٔ حار مغز بادام مقشر سه درم کتیرا چهار درم خشخاش سفید پنج درم صمغ فارسی ده درم همه را کوفته
بیخته با هموزن فانید و برابر فانید تخم خرفهٔ مقشر کوفته آمیخته بمویز منقے لعوق طیار سازند **لعوقی** که نزله و زکام حار را بغایت سود مند ست خشخاش سیاه
و سلمید هر کدام دو اوقیه اصل السوس مقشر نیمکوفته سه اوقیه بهدانه تخم خطمی هر کدام یک اوقیه صمغ عربی کتیرا هر کدام نصف اوقیه همه را غیر از صمغ و کتیرا در پنج رطل آب تر کرده
بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده صمغ و کتیرا باریک ساییده لعاب اسبغول نیم رطل شکر سفید دو رطل اضافه کرده بجوشانند تا بقوام آید بردارند و پیوسته اندک اندک
از آن بلیسند **نزله بند** معمول حکیم اکمل خان تخم کاهو تخم خشخاش افیون زعفران بزر البنج دم الاخوین صمغ عربی کتیرا گل سرخ انزروت اگر حاجت

باشد کاموری قیصوری نیز اضافه نمایند و همه ادویه را سائیده بسفیدهٔ تخم مرغ آمیخته بر کاغذی که از سوزن سوراخ کرده باشند مالیده به شقیقه بچسپانند

علاج زکام و نزلهٔ بارد

اصل السوس پنج ماشه گاوزبان شش ماشه نبات سفید دو توله جوشانیده صاف نموده بنوشند و یا انجیر زرد مویز منقی پرسیاوشان زوفای خشک بادیان عوض گاوزبان کنند و با عسل بدهند و گویند که انجیر زرد سه اوقیه صعتر بابونه هر یک نیم اوقیه جوشانیده نوشیدن زکام بارد را مجرب ست و اگر اصل السوس گاوزبان بادیان ابریشم خام هر واحد یکدرم سپستان مویز منقی هر یک هفت و نیم مثقال تخم خطمی سه درم جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده بدهند و اگر حاجت تلیین باشد ترنجبین مغز خیار شنبر افزایند نیز مفید بود و استعمال لعوقات ملینهٔ حاره همراه جوشانده و شربت زوفا و معجون آن و شربت اسطوخودوس و شربت بنفشه مربی بعسل و مغلی منضج و مغلی حلو و خمیرهٔ بنفشه و خمیرهٔ اسطوخودوس نیز منضج ست و گاهی در نزلهٔ بارد غلیظ برای تلطیف و تقطیع احتیاج بسکنجبین و نبات لیمو قلیل الحموضت افتد و کثیر الحموضت لذع و خشونت میکند و باید که در آب اصل السوس و غیره حل کرده بدهند تا مضرت حموضت اصلاح یابد و اولی آنست که انضاج با شربت حلوهٔ حارهٔ ملینه باشد تا احداث خراش و خشونت در حلق و سینه و ریه ننمایند و مطبوخ انجیر و مویز و زوفای خشک با خمیرهٔ بنفشه نیکوست و تکمید سر بجاورس و سبوس گندم نمایند و یا بمغز نان گندم گرم جبهه و صدغین را تکمید کنند و بابونه پرسیاوشان زوفای خشک مرزنجوش تمام قیصوم جوشانیده آب آن بر سر ریزند و ثفل آن را ضماد نمایند و انکباب بر بخار آن نیز مفید و از مشمومات مانند شونیز بریان کرده و انیسون بریان در صره بسته و عنبر و مشک و عود هندی و عطر آن نافع و مالش دست و پا بروغنهای گرم و چرب کردن ناف و مقعد بآنها مفید و از طعام و شراب باز دارند و حتی الامکان بیدار مانند و بر تشنگی صبر کنند و اگر سده افتد شربت که از بنفشه و عناب و مویز و انجیر پخته باشند جهت تفتیح خوب ست و بابونه و شبت و اکلیل الملک مرزنجوش و بنفشه و خطمی جوشانیده بخار گرفتن در نضج ماده و تفتیح سده دخلی تمام دارد و اگر شونیز بریان یکشبانه روز در سرکهٔ تند تر کرده بسایند و با اندک روغن زیتون کهنه سعوط کنند فی الحال سده بکشاید و بوئیدن گل نرگس نیز تفتیح سده نماید و بمداومت مانع زکام ست و انکباب بر مطبوخ طرفا و همچنین سر داشتن بر بخور شلجم و بابونه در نزلهٔ بارد مفید ست و نخالهٔ گندم در آب و سرکه جوشانیده سر بر بخار آن داشتن نیز مفتح سدهٔ زکام ست و اگر لادن چوب گز شونیز بجوشانند و سر بر بخار آن دارند سدهٔ بینی بکشاید و بخور حاجی حسین که در ادویهٔ زکام و نزلهٔ حار گذشت نیز مفید و اگر کلونجی بریان نوشادر هر یک دو ماشه زنجبیل سه ماشه کوفته اندکی سرکه آمیخته در پارچه بسته ببویند زکام بسته جاری کند و شم مشک و عنبر و لادن و قطران و جند بیدستر و قسط و شونیز بریان نافع ست و در انتها برای امالهٔ نزله از حلق بسوی بینی تا محتاج نسخ حالتی و غیره سعوط و نفوخ معطس بکار برند و اگر در ناس تنبا کو یک توله عطر عود یا عطر مجموعه دو سرخ آمیخته استعمال نمایند نیز در زکام بعد نضج مواد برای اخراج و امالهٔ آن از جانب حلق معمول ست و سعوط تخم سرس برای سیلان نزله از بینی نافع و بهر قطع سیلان لادن عود قسط شونیز در سرکه تر کرده بر آتش بسوزند و بخار آن در بینی کشند و بخور کبریت نیز حبس زکام میکند و بخار دارچینی نیز مفید زکام رطب ست و اگر کندر میعه سائله قسط شیرین سندروس مساوی کوفته بیخته حب سازند و بر آتش نهاده بخار آن بدماغ رسانند در زکام بارد منع رطوبت از منخرین کند و با شونیز در سرکهٔ تند سائیده بر سنگ تفته یا خشت گرم ریخته چادر بر سر کشیده دود آن بگیرند و استعمال دیگر ادویهٔ مرکبه که مسطور میشود حسب حاجت مفید ست و در نزلهٔ بارد کهنه استعمال حب ذاراقی و پس از آن حب بلادر معمول حکیم شریف خانست و بر تارک سر شطرزده سیماب در آب برگ تنبول حل کرده مالیدن در رفع نزلهٔ کهنه از مجربات ست و اگر دار شیشعان دو توله قرنفل دو ماشه جوزبوا یکعدد عاقرقرحا هشت ماشه دار فلفل فلفلمویه هر یک پنج ماشه سائیده گرم کرده بر سر ضماد نمایند در رفع نزلات بارده نافع و اگر لادن لوبان مصطکی کندر زعفران گل بابونه سنبل الطیب از هر کدام یک جزو روغن گل یا روغن نرگس و موم سفید از هر کدام چهار جزو موم را در یکی ازین روغنها گداخته ادویه را کوفته بیخته بآن آمیخته شوند بر پارچه مالیده بر سر گذارند و دو سه روز بسته دارند برای زکام و نزلهٔ کهنه مجرب ست و باید که در نزلهٔ بارد وقت تشنگی آب گرم بنوشند و اگر بجای آب ماء العسل دهند بهتر باشد و غذا حریره که از سبوس گندم و مغز بادام و شهد پخته باشند بدهند و خوردن نان با انجیر و مویز و شلجم و گزر و غیره که در آن قبض نباشد و جامع جلا و تلیین بود مفید ست

بیان ادویهٔ مرکبه که در زکام و نزلهٔ بارد مستعمل

اطریفل مقوی دماغ نافع نزله مفید آلات صدر و ملین آن پوست بلیلهٔ زرد و کابلی پوست بلیله آمله کشنیز خشک مقشر مغز بادام هر یک یک توله تخم خشخاش

تخم کاهو دارچینی اسطوخودوس هر یک شش ماشه ادویه سوای خشخاش و کاهو و بادام کوفته بیخته و مغزیات را علیحده صلایه کرده آمیخته نگهدارند پس بگیرند بنفشه بیخ بادیان
اصل السوس گاوزبان هر واحد دو مثقال عناب پانزده دانه سپستان هفده دانه اسطوخودوس دو درم زوفای خشک عود غرقی سنبل الطیب هر یک یک درم بیخ
سوسن پرسیاوشان هر یک یک مثقال انجیر زرد هفت عدد مویز منقی چهار توله این ادویه را در سه پاو آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند مالیده صاف کرده با نیم آثار
قند سفید آمیخته بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته نگاهداشته را آمیخته معجون سازند خوراک یک توله بر نهار خورند و از ترشی و بادی پرهیز نمایند **اطریفل ملین** تالیف علویخان
نافع از برای نزلات بلغمیه مزمنه و منقی دماغ و آلات سینه از بلغم عناب انجیر زرد هر یک بست دانه اصل السوس زوفای خشک گل بنفشه اسطوخودوس ایرسا بسفایج فستقی
فراسیون هر یک دو نیم مثقال مویز سرخ تخم بیرون کرده بست و پنج مثقال مجموع را در سه چهار یک من تبریز آب خالص بجوشانند تا بنصف رسد بپالایند عسل سفید
مصفی یکصد و پنجاه مثقال داخل کرده بقوام آورند بعده پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و پوست بلیله آمله منقی اسطوخودوس کشنیز خشک سعتر هر یک
پنج مثقال بادیان انیسون مصطکی حب بلسان هر یک دو نیم مثقال غاریقون سفید سه مثقال فلفل سیاه نیم مثقال تخم خشخاش سفید دو مثقال و نیم روغن بادام شیرین
دوازده مثقال و نیم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بعسل مذکور بسرشند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال با آب نیم گرم **برشعثا** معنی او برء الساعة ست
بجهت نزله و زکام و امراض دماغی بارده و تسکین درد دندان معمول و برای ظلمت چشم و دوار و طنین و لقوه و فالج و صرع و رعشه و سبات سهری و نسیان و مالیخولیا و غیره امراض
سوداوی و سهر مفرط و هذیان و ضعف اعصاب و استرخای اثنه و بلادت ذهن و بخر فم و سیلان لعاب و نزف دم و قولنج و مغص و درد معده و جگر و ضعف کبد و انواع استسقاء و
سرعت انزال مفید و ادمان او بعد انزال امن دهنده از مضار و در قلع حمیات عتیقه و سعال نافع و پادزهر جمیع سموم نسخه شیخ الرئیس فلفل سیاه فلفل سفید بزر البنج
سفید هر یک بست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون هر یک یک مثقال ادویه جدا جدا کوبند بعده وزن نموده همراه عسل صاف
که سه چند ادویه باشد بسرشند و سه ماه در جو بدارند پس استعمال نمایند و مقدار شربت او نهایت نصف مثقال و اقل او دانگی و قوت او تا پنج سال باقی می ماند و در نسخه معمول حکیم
علویخان دارچینی زنجبیل هر یک یک مثقال عوض فلفل سیاه ست **نوع دیگر** نسخه ابو البرکات که بهترین نسخها و مجرب ست دار فلفل دارچینی جنطیانا سلیخه جندبیدستر
هر یک چهار درم زعفران پنج درم زنجبیل و ادویهٔ خشک هر یک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل هر یک ده درم فوه اسارون
هر یک ده مثقال و نیم افیون یک نیم اوقیه تخم کرفس انیسون بزر البنج هر واحد پانزده مثقال فلفل سیاه بست و دو نیم مثقال عسل چهار صد و پنجاه مثقال بدستور معجون
مرتب سازند **برشعثا** از محمد صادق برای نزله و زکام نافع بود و ممسک و مقوی باه ست و دیگر امراض سر النفع میرساند مروارید کهربا بسد سنبل الطیب عاقرقرحا خولنجان
زنجبیل سلیخه بهمن سفید بهمن سرخ ساذج هندی آمله منقی ورق نقره هر یک شش ماشه گل سرخ چهار درم قرنفل جوزبوا دارچینی عود بلسان و سعد کوفی زعفران
هر واحد چهار ماشه بزر البنج نانخواه هر یک دو درم مشک خالص یک ماشه افیون پاو آثار عسل خالص دو آثار مغز پسته مغز بادام مغز ناجیل مغز گردگان هر یک یک دام
فلفل چهار ماشه کوفته بیخته بدستور معمول معجون سازند **حب نزله** که جهت نزله و زکام از مجربات ست جندبیدستر زعفران هر یک یک مثقال رب السوس
دارچینی افیون هر یک سه مثقال صمغ عربی کتیرا نشاسته هر یک پنج مثقال بقدر فلفل حبها سازند مقدار شربت دو حب ست و در بقائی وزن رب السوس دو مثقال
و در قادری وزن جندبیدستر یک نیم مثقال و دارچینی پنج مثقال نیز مرقوم **حب چای ختائی** که بطریق قهوه میخورند نزلهٔ بارد را نافع ست
و تقویت باه و معده و دماغ نیز کند و ریح بلغمی از بدن دور نماید و گرده و پشت را قوت دهد چای ختائی بو ادویهٔ خشک هر یک یک توله پوست ترنج شش ماشه
در آب شب تر نمایند و صبح سه چهار جوش داده صاف نمایند و نبات داخل کرده بقوام آرند پس عنبر اشهب یک ماشه حل کنند و بعد از آن که قریب بسرد شدن
برسد قرنفل دارچینی هر یک سه ماشه دانهٔ الایچی کلان و خرد مصطکی هر یک یک توله فوفل دکهنی عود غرقی هر یک شش ماشه مشک خالص یک ماشه همه را سائیده داخل
کرده حبها بطریق لوزینه بسته نگهدارند و در گلاب یا آب انداخته بطور قهوه پخته قبل از طعام و بعد آن خورند **حب مومیائی** جهت دفع نزله و زکام و تقویت

اعصاب و دماغ مجرب ست و نظیر ندارد و امساک را نافع مرکی یک ماشه قرنفل دارچینی کبابه حسن لبه صمغ عربی عود هندی رب السوس هر یک سه ماشه مصطکی خولنجان
بهمنین هر یک دو ماشه ابریشم مقرض چهار ماشه مومیائی کانی مبیعه سائله هر یک شش ماشه کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده و بآب کوکنار خمیر کرده برابر نخود حبها
سازند یک دو حب صبح و شام خورده باشند حب شنگرف در نزلهٔ بارد مستعمل ست زعفران عاقرقرحا دارچینی قرنفل شنگرف بزر البنج جوزبوا هر واحد
دو سرخ افیون چهار ده سرخ حب بقدر مونگ بندند خوراک از یک تا دو حب بحسب مزاج حب مصطگی جهت نزله و زکام و سرفه و سیلان منی منقول
از بیاض استاذ مرحومی مصطگی زعفران هر یک یک ماشه افیون مصری چهار ماشه بقدر فلفل حب سازند خوراک یک حب تا دو حب حب جدوار نافع
زکام و نزله و سرفه و جهت زحیر و اسهال و تسکین آلام مشکور معمول استاذ مغفور فلفل سفید یک ماشه دارچینی دار فلفل هر یک دو ماشه قرنفل سه ماشه جدوار جوزبوا
زعفران کبابه مصطگی خصیة الثعلب هر یک پنج ماشه افیون خالص یک توله کوفته بیخته بآب صمغ عربی سرشته حبها بقدر نخود ساز ند و در سایه خشک کنند و از یک حب تا
چهار حب وقت خواب استعمال نمایند حب جدوار معمول خاندان حکیم غلام امام حافظ صحت نافع زکام و نزله قاطع اسهال مقوی احشا جدوار درونج راسن انیسون
مقل هلیله زرد هر یک چهار مثقال بهمنین بزر البنج کبابه عاقرقرحا صمغ عربی مومیائی قرنفل گاوزبان سعد کوفی تخم گندر حرمل لسان العصافیر کشنیز خشک بادیان هر واحد شش مثقال
سنبل الطیب قاقله فرفیون زراوند مدحرج ریوند چینی مغز بادام صندل سفید زیره مدبر مروارید ناسفته هر یک دو مثقال مرمکی مرزنجوش هر یک یک مثقال ثعلب مصری
پنج مثقال آمله شقاقل هر یک شش مثقال دارفلفل نه مثقال جند بیدستر نیم مثقال افیون بست و پنج مثقال حب بقدر نخود بندند خوراک بحسب مزاج نوع دیگر نافع
است برای زکام و نزله و سرفه که حکیم علوی خان بجهت عبد الصمد خان وزیر اعظم هندوستان تالیف نموده و بمزاج معزی الیه موافقت کرده و مجرب ست جدوار خطائی مجرب
مصطگی رومی بسباسه صمغ عربی بزر البنج سفید طباشیر پوست بیخ لفاح هر یک یک نیم درم دارچینی سه درم زعفران دو درم نبات سفید چهار درم افیون شش درم
و چهار دانگ ورق طلا بست و پنج عدد و اگر بعوض ورق طلا نیم درم طلای کلس کنند بهتر ست بدستور مقرر حبوب سازند هر حبی بقدر نخود خوراک یک حب
نوع دیگر نافع زکام و نزله و معمول ست جدوار افیون ریوند خطائی زعفران هر واحد سه ماشه کتیرا دو ماشه بیخ لفاح جوزبوا برگ قنب هر واحد شش ماشه
بقدر فلفل حبها سازند نوع دیگر جهت نزله که از آب سرد متاذی شود و جهت امساک مفید از بیاض استاد مرحوم افیون یک توله جدوار شش ماشه
اجواین خراسانی تخم دهتوره زعفران هر یک سه ماشه بقدر فلفل حب بندند و دو سه حب هر روز بخورند نوع دیگر که زکام و نزله و سرفه و صداع را نافع ست
دارچینی کندر رب السوس صمغ عربی هر یک سه درم جدوار بنفسجی زعفران افیون هر یک هفت درم کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند برابر نخود نوع دیگر
تالیف حکیم ارشد برای شاداب خان جدوار عود هندی دارچینی بزر البنج هر یک نیم توله مصطگی کندر زرنباد قرنفل دانه هیل جوزبوا بسباسه کبابه چینی
سنبل الطیب پوست ترنج زعفران مشک عنبر اشهب بادیان انیسون نانخواه صمغ عربی ورق نقره هر یک سه ماشه افیون یک توله بدستور حب سازند
نوع دیگر قلیل الاجزا و کثیر المنافع وجهت تقویت دماغ و دل و معده و باه بعدیل جدوار بنفسجی زعفران کشمیری عنبر اشهب برابر کوفته بیخته در کهرل سحق
بلیغ نموده قدر فلفل حبها سازند و از دو حب تا پنج حب بخورند حب تاتوره جهت کسی که دائم النزله بود خیلی سودمند ست تخم تاتوره را هفت بار
باب پوست خشخاش تر کنند و خشک نمایند بعده در آب پوست خشخاش بجوشانند تا آب جذب شود مغز پنبه دانه زیره سفید کشنیز مقشر همه مساوی گرفته
با تریپهله منقوعه ادویه در کهرل صلایه کرده حب بقدر نخود بندند و در سایه خشک نمایند و در وقت خواب یکی فرو برند چون مغز پنبه دانه که تریاق تاتوره است
داخل ست وسواس نکنند و معهذا قدر خوراک هم کم ست و این حب سرعت انزال و درو منی و سرفه را نافع ست حب سیماب که در نزلهٔ کهنه
نفع بلیغ می بخشد حتی که استیصال آن می کند سیماب کبریت هر یک چهار درم خوب سحق کنند که کحلی شود پس قرنفل کلاه دار چهار درم تخم جوز ماثل یک درم
نبات نه درم داخل کرده چهار گهڑی دیگر صلایه کنند پس حب بقدر نخود بسته یک صبح و یک شام بخورند حب کچله برای نزلهٔ بارد دائمی و اختلاج

و دیگر امراض بارده دماغ و عصب نافع بود از بیاض والد مرحوم دارچینی جوز بوا لب باسه عود صلیب قرنفل هر یک یک توله کچله دو توله اول کچله را در شیر ضیالیده پوست آن را دور کرده بسوهان ریزه نمود و یا از کارد باریک تراشیده خوب صلایه کرده بعد از ان ادویهٔ دیگر کوفته بیخته در عرق نانخواه خمیر کرده مقدار نخود حب بسته صبح و شام بقدر مناسب و حب بعرق اجواین و عرق صعتر هر یک بقدر مناسب ده توله بنوشند و چون درین حب ادویهٔ مقویه و ممسکه اضافه نموده میشود در تقویت باه و امساک فائدهٔ عظیم دارد و اگر عقیمه بعد از طهر بخورد و بار گیرد **حب بلادر** برای نزله و جمیع امراض باردهٔ دماغی و اعصابی و درد طحالی و تقویت حفظ و رفع ریاح و سلس البول فائدهٔ عظیم دارد و تقویت باه و امساک و رفع عقم از مردو زنان نماید بلادر مغز کردگان کنجد مقشر مساوی همه را بکوبند و خوب باهم مخلوط نموده حبها مقدار نخود بندند و از یک حب شروع نمایند و این حب حب سابق را بعد از انکه چیزی ضرر محسوس نشود آهسته آهسته بقدر برداشت طبیعت بیفزایند و عوض قی برای ده دو پاس و تولول فم رحم استعمال کرده و زائل شده و هر گاه بهمین شقاقل ثعلب عنبر اشهب و دیگر مغریات مثل فندق و مانند آن اضافه نمایند در تقویت باه و امساک و دیگر آثار بعدیل گردد و چون این هر دو حب را بجهت امساک استعمال نمایند در آب گوکنار حب بندند و اگر حب از مغز بلادر یا ادویهٔ مناسبه ساخته استعمال نمایند نیز در تقویت باه و امساک فائدهٔ عظیم خواهد کرد و بی غائله بود **خمیرهٔ خشخاش** معمول نافع نزله و زکام مقوی دماغ پوست خشخاش یک سیر در یک حصهٔ آب باران و دو حصهٔ گلاب بخیسانند و بعد چهار پاس بدست مالیده بجوشانند تا ثلث آید صاف نموده تخم خشخاش یک سیر را دران شیره گرفته با قند سفید دو سیر بقوام آرند و از آتش فرود آورده عنبر اشهب نیم توله صندل سفید چهار مثقال عود غرقی مصطکی زعفران هر یک دو توله سوده آمیزند و زعفران بگلاب حل کرده مخلوط سازند و ورق نقره پنجاه عدد و ورق طلا صد عدد نیز آمیزند **سعوط** که برای امالهٔ نزله از حلق بسوی بینی در انتها بکار آید برگ فلفل گرفته بر جای بلند در با و چیخانه بیاویزند که خشک شود پس از ان شش درم بگیرند و صعتر فارسی زراوند طویل زعفران هر یک نیم درم کندش چهار درم عاقرقرحا سه درم سحق بلیغ نموده سعوط سازند **فلونیای رومی** نافع نزله و سرفه و اوجاع کبد و اختلاط و درد دندان و تاکل آنها و درد قولنج زعفران پنج درم فلفل سفید بزرالبنج هر یک بست درم افیون ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل الطیب چهار درم ساذج هندی هلیلهٔ عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هر یک یک درم همه ادویه را کوفته بیخته یکجا جمع کنند و بروغن بلسان خوب لت کنند و بعسل کف گرفته سه چند ادویه لبریز شده در ظرفی بردارند و وقت حاجت بعد شش ماه مثل نخود استعمال کنند برای قولنج و درد گرده باب کرفس و جعده و بعضی اطبا عوض تخم کرفس نبطی دو قود اخل میکنند و هر قدر که کهنه شود نافع تر باشد **فلونیای فارسی** نافع برای نزله و سرفه و قولنج و حیض و ریاح رحم و اسقاط و رحم را تقویت دهد و اصلاح قی و اختلاف بلغم و بلادت دماغ و بدن کند فلفل سفید بزرالبنج هر یک بست درم افیون ده درم و بعضی اطبا گل مختوم ده درم داخل کرده اند زعفران پنج درم سنبل الطیب مرمکی عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جندبیدستر یک درم زرنباد درونج هر یک نیم درم مروارید مشک هر یک نیم مثقال کافور یک نیم دانگ همه ادویه کوفته بیخته جمع نموده بعسل کف گرفته سه چند ادویه معجون سازند و در ظرف برداشته بعد شش ماه وقت حاجت استعمال کنند شربتی از ان یک درم با آب سرد برای قی مفرط و اسهال و نفث الدم و نزف حیض باب سماق و هر قدر که این دوا کهنه گردد جید تر بود **نزله بند** از حکیم حاذق الملک صمغ عربی کتیرا قرنفل بسباسه حضض مکی بزرالبنج جدوار خطائی افیون زعفران مصطکی بیخ لفاح در گلاب سفیدهٔ تخم مرغ سوده بر کاغذ یکه برابر روپیه باشد بسوزن سوراخ نموده ادویه طلا کرده بر شقیقه بچسپانند **ناس نزله** از مجربات اکبری تماکو سورتی یک دام زعفران یک ماشه قرنفل هفت عدد باریک سائیده قدری ناس بگیرند **ناس محسن خانی** برای نزله از بیاض حضرت استادی غفر الله له دم الاخوین عاقرقرحا زراوند طویل صعتر برابر کندش برگ کنیر خشک برابر همه کوفته بیخته ناس گیرند **ایضاً** منه نوشادر چونه قدری باهم سوده بر کف مالیده ببویند ماده مجتمعهٔ نزله را بار دو دفع شود **ناس** برای نزله از خط عمو صاحب مرحوم منقول تخم سرس بالچهڑ یک یک توله کاینهپل دو ماشه زعفران یک ماشه باریک سوده ناس بگیرند **ایضاً** برای نزله از بیاض والد مغفور سمندر پهل دوازده عدد قرنفل

بست و پنج عدد چھکنی بست و پنج ماشه مشک خالص یک رتی در آب ادرک باریک سایید و در سایه خشک کنند و باز سایید و پارچه بیز نموده نگاهدارند صبح و شام بکار برند **ایضاً** از مجربات آن مرحوم مغز پوست رواسن که حیت می نامند خشک نموده یک توله مغز تخم سرس یک توله زنجبیل شش ماشه فلفل گرد دو ماشه همه را باریک سایید سعوط کنند **نفوخ** نافع نزله و شقیقه مزمن که سدهٔ آن بکشاید تخم پهل شش ماشه مغز گهونگچی سفید چهار ماشه فلفل سیاه دو ماشه نوشادر یک ماشه کوفته بیخته قدری در بینی ناس گیرند تا آب جاری گردد و حدت بسیار دارد **نفوخ** برای تنقیهٔ دماغ و جاری نمودن آب از بینی دارشیشعان یکدام ڈوره بندال هفت ماشه زعفران دو سرخ قرنفل دو عدد باریک سایید بکار برند **ایضاً** برای نزله و درد شقیقه که از نزله باشد چھکنی سه ماشه فلفل گرد چهار عدد لونگ یک ماشه کافور یک سرخ کوفته بیخته نگهدارند و بعمل آرند **ایضاً** برای نزله و سردی دماغ چھکنی مشک خولنجان زنجبیل بندال عفران دارچینی هر یک یک ماشه تنباکو سورتی یکدام سابیده قدری ناس گیرند **ناس علوی خانی** که در نزلهٔ بارد از مجربات ست و بکرات و مرات تجربه رسیده برادهٔ اسرب دارشیشعان هر یک دو مثقال چهار پاس در آب گل رواسن صلایه نموده بکار برند **ایضاً** قوی تر از اول برگ دفلی دارشیشعان فلفل گرد تخم ریحان عقرقرحا عقل بیر مساوی صلایه نموده بکار برند **ایضاً** گل رواسن سیاه گل یاسمین برگ رواسن برگ کنیر تربد سفید زنجبیل عقل بیر هر یک یک توله سابیده بعمل آرند **نوع دیگر** قوی تر برای نزلهٔ بارد و تنقیهٔ دماغ برادهٔ اسرب سه توله فلفل گرد یک توله هر دو را در سنگ سماق سه پاس صلایه نمایند که سرمه سا شود پس خاکستر اپچک دشتی یک توله در شیر عشر تر نموده قرص بسته در سایه خشک نمایند و همین نمط چهار مرتبه تکرار نموده در دندک روغن گاو تازه بر تابهٔ آهنی بریان کنند و غنچهٔ یاسمین ناشگفته برگ خرزهره در سایه خشک کرده هر یک یک توله سنبل الطیب تربد سفید هر یک نه ماشه آمیخته باز سایید و بعمل آرند **اقوال اطبا** سویدی گوید که در نزلهٔ بارد بخور و شرب عود و نیرو رآن بر مقدم سر و مالش و شمم روغن گل نارنج معمول بروغن بان و ذرور گل نارنج خشک و کذا گل جوز خشک و کذا برگ نازک آن که در اوائل ربیع بر آید خشک کرده و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و کذا کباش قرنفل و کذا برگ بید انجیر خشک و کذا بسباسه هر کدام سوده بر مقدم سر و شمم نرگس شمم و ذرور عبیتران بر مقدم سر و بخور و شرب عنبر و شمم و ضماد گل یاسمین و ضماد برگ خشک جوز یا پوست جوز و قدری برگ کنار آمیخته در حمام بر سر داشتن آن تا زمان خضاب حنا و بعد شستن و مالش روغن بادام تلخ و کذا روغن تخم تلخ شفتالو و کذا روغن بلسان بر مقدم سر هر واحد مجرب من ست و آز الطبای دیگر نقل کرده که شرب و ضماد و شمم و بخور کبریت و کذا جند بیدستر و کذا انیسون و شرب و نطول مرزنجوش و قیصوم و قوی شدن فعل ادویهٔ نزلات چون باب مرزنجوش یا بروغن غار سرشند و شمم و شرب فو خشک و کذا بهار طبیخ آن و کذا حماحم و کذا سنبل الطیب و کذا اعرابا و بخور و شمم و ضماد دارشیشعان و بخور و شرب و ضماد و مضغ عنبر نافع ست **و شرب طبیخ** بیخ اذخر و مفتاح آن و کذا قردمانا سابیده بعسل سرشته صبح و شب که مجرب نوشته و کذا قنفور مس نه قیراط در ملاک البطم آمیخته حب ساخته و کذا حریرهٔ نشاسته بشکر و مغز بادام و کذا اشق دو درم و کذا بیضهٔ نیم برشت و کذا حب بلسان و کذا بیخ لوف کبیر بریان در عسل آمیخته و کذا انیسون بشکر یا عسل و کذا بابونه سه ابولوسات بشراب ابیض و کذا طبیخ زوفای خشک و سداب بعسل و کذا دارچینی و کذا طبیخ پودینهٔ دشتی یا مخلوط بجریره و کذا تربد سفید بنابر تنقیهٔ ماده و کذا شحم حنظل و کذا سیر بعسل و شراب و کذا حلتیت **و طلای** عود الفرج بعسل سرشته بر مقدم سر و کذا صبر و نمک و نطرون و کذا میعهٔ سائله و کذا مشک و کذا تریاق فاروق در شراب کهنه حل کرده و کذا لادن محلول در روغن گل و کذا خراطین و کذا قیصوم و زیت کهنه و کذا حرف و سرگین کبوتر **و لطوخ** داخل بینی بر کلی تنها و یا باب فو خشک و یا مرزنجوش حل کرده **و بخور** شراب ریحانی بر سنگ گرم چکانیده و یا حماحم و یا نفط و یا قفر الیهود و یا خولنجان **و شمم** نیزه و مبرکه سرشته و یا گل بابونه و یا مرزنجوش و یا گل اقحوان و یا سنبل و یا ماه و یا ریحان و یا گل نسرین و یا بادرنجبویه و یا اشنه **و سعوط** سنبل الطیب و کذا روغن خیری و کذا آب شقایق النعمان و کذا زهرهٔ گرگ که نافع نزلات عظیم ست و کذا زهرهٔ غراب بروغن بادام تلخ **و ذرور** بر مقدم سر از دارشیشعان و گل بابونه و اسپهار و بهار و نیل صباغ و گل اقحوان و دماغ شتر پیر خشک کرده و شونیز بریان و قسط هندی و میعهٔ خشک و مازریون و سلیخه و مشک و سنبل الطیب و حب بلسان و اظفار الطیب و دارچینی و پودینهٔ دشتی

و ریحان و کذا نمک صبر نطرون آمیخته و گل نسرین و ترنجان مرزنجوش هر کدام که باشد با ریک سوده **و تدهین** مقدم سر بروغن قیصوم که چون گل و برگ نازک او در زیت انداخته
چهل روز در آفتاب نهند یا بروغن بابونه و یا زیت و یا سداب یا بهار و یا اقحوان معمول بزیت و یا روغن قسط و یا غار و یا روغن تخم ترب یا خیری و یا گل قنداول یا نسرین
و یا بان هرچه از این روغنها بهم رسد نافع نزله بارد است **و مضمضه** بطبیخ برگ هیچ زیتون نیز مفید نزله بارد است و کذا التغذیه کرنب بماکیان پخته و ماالعقاب و سفیان و ابن جه
گویند که حقنه بطبیخ غاریقون نافع نزلات صعب است و چون غاریقون با ادویه نوازل مخلوط سازند فعل آنها قوی گردد **جالینوس** گوید که اگر ماهی شور بخورند تا تشنه
گردند و بر آن تشنگی آب نخورند و صبر کنند و هیچ طعام نخورند و از خواب باز مانند در یک شبانه روز صحت یابند **سعید** گوید که در زکام بارد خوردن گلقند عسلی و استعمال حریره بشکر
در روغن بادام و در صورت قبض طبع تلیین از عرق بنفشه و شربت بنفشه و آب گرم و خورش مثل مرزنجوش نمام نخورند بعد و ندود حالت طبوخ کل
سیلان شم انیسون گاه گاه متصل و تلطیف غذا اولا و دادن نخود آب در اخیر نافع است **ابن الیاس** گوید که اگر سبب زکام رسیدن سردی باشد تسخین سر
بخرقه گرم و بکمادات سخنه و تبخیر و نطولات و شمومات حاره و دخول حمام کنند و اگر طبیعت قبض باشد لسان پنجدرم و بنفشه و نیلوفر و اصل السوس و پرسیاوشان هر
یک سه درم و شکر و ترنجبین یک درم تلیین نمایند و غذا مزوره نباشد و نخود آب دهند و انکباب بجوشانیده حار مثل مرزنجوش و شبت و بابونه و اکلیل کنند و اگر سده حادث شود و خلط
جاری نشود تبخیر بعنبر جلجلان و قرطاس مانند آن نمایند **انطاکی** گوید که خوردن مغز فندق بریان با قدری فلفل منضج سریع زکام و نزلات بارد است و کذا انجور
و خوردن آنها اگر آب بارد با قلاب سر گتر کرده در سایه خشک نموده باشد مثل آن حنا نصف آن گوگرد و از قرنفل و عاقرقرحا و برگ جوز شامی هر یک ربع آن ضماد کنند تحلیل ورم و منع
نزلات کند و کذا نطول از پوست خشخاش و بابونه و شبت و اکلیل اگر گل حنا یک مثقال بماء العسل سه اوقیه بخورند در دفع نزلات بارد از مجربات است **گیلانی** مینویسد که مطبوخ
گندم و انجیر و مویز منقی و بادیان و پرسیاوشان اصل السوس و عسل یا فانید بنوشند و لعوق بزرکتان بخورند و از اشربه طبیخ انجیر و مویز و اصل السوس و خمیره بنفشه و از حلوا
حلوای معمول از انجیر و مویز و فانید بادام و از بقول شلغم و گندر و پیاز جوش کرده و از لحم گوشت بزغاله و بچه مرغ فربه بلکشک گندم نافع و حلوا متخذ از مغز نان میده و فانید
و خشخاش حسب احتمال مزاج ایشان را نیکوست و آنچه نزلات بارده را نافع است بگیرند گوگرد زرد نیم اوقیه جوز بوا سه درم زفت سه درم و از آن اقراص سازند و بر پیشانی ضماد نمایند
و چون تریاق در آب حل کرده بر پیشانی لطوخ کنند نفع بخشد و شراب و نیز منفعت عظیم دارد و خوردن گلقند عسلی و زنجبیل مربی و حریره معمول بعسل مفید و مهراریس
گوید که چون صداف محرق بسر که ساییده با بین صدغین طلا نمایند نزلات فرمنه را نافع و او با سر است **ابن بختیشوع** گفته اگر خواهند که در زمستان زکام نشود
گل نرگس بو کنند و هر روز سه لقمه از شهد خالص بخورند و حکیم شریف خان مینویسند که بوی نرگس بعض امزجه محرک نزله است **محمد زکریا** گوید که در نزله بارد آب
بسیار گرم بر سر ریزند و هر گاه سخونت او در دماغ محسوس گردد فی الفور صحت یابد یا بگیرند خرقه کتان و بآتش گرم کرده بر یافوخ نهند و هر گاه گرمی او معلوم
شود فی الحال ساکن گردد **بعضی** گویند که نزله کهنه را کدامی دوا افاده نمیکند الا بعد تنقیه دماغ و تقویت او حسب احتیاج بعد تحلیل رطوبات و منع بخارات نمایند و بهترین
مانع بخارات اطریفلات است و گویند که ایارج فیقرا نضج و استفراغ می نماید مواد عاصی نزله را و بقول یلاقی کسی را که نزله و زکام اکثر عارض شود از صبر مغسول و تربد موصوف
و رب السوس مساوی حب ساخته وقت خواب دو درم مدام بخورد **مسیحی** گوید که در زکام حادث از برودت و او نیست که آنچه از آن نازل شود بارد غلیظ باشد باید که عمامه
تکمید سر از پارچه گرم کرده یا چادر بس گرم کنند تا آنکه گرمی در قعر سر برسد و انکباب بر بخار شراب که در آن سنگ گرم کرده انداخته باشند و استنشاق بخار طبیخ بابونه و اکلیل الملک
و مرزنجوش و شبت و شونیز بریان و تبخیر بشونیز و قسط و عود خام کنند و شونیز بریان کوفته ببویند و کذا انیسون و قسط تا از حنک بمنخرین منجذب گردد و ماء العسل و طبیخ
زوفا و انجبین بنوشند و تخم کتان بریان با اندک فلفل ساییده در عسل سرشته بخورند و یا کندر کوفته بیخته در با دوان با عسل مصفی حل کرده بلیسند و یا میعه سائله با مثل آن
عسل مصفی بپزند تا بقوام آید و بلیسند و استعمال این لعوقات منع تحلب و تجفیف ماده کند و همچنین اگر قسط با العسل سرشته بخورند و این حب نافع و مقوی سر و قاطع سیلان
است صبر مغسول و تربد موصوف و رب السوس حب ساخته بقدر حاجت بکار برند و حمام بعد نضج و خروج فضول استعمال کنند بهر آنکه حمام در اخر زکام بسیار نافع است
و منقی بقایاست و قبل آن مهیج بدن یا پیاده و اعضا و اوزان او قعد بروغن گرم نافع است و غذا آب سبوس و حریره آرد گندم و عسل و روغن بادام باشد و قوی تر از این زرده بیضه
معمول بزیت و مری است و بچه مرغ بریان بزیت و حریره آرد با قلا و زیت و عسل بنوشند **اطبای هند** گویند که فلفل گرد هفت عدد در غب با قدری آب حلق

فرو بردن نافع زکام بارد است و برداشتن فتیله‌ای که به روغن کهنه در بینی برای ملا نزله السوی بینی بود و دفع صداع نزلی مجرب است سعوط مغز سمند ربیل در شیر عورت سائیده نافع نزله و منقی دماغ از رطوبت است و سعوط شونیز سوده در روغن گل دو سه نوبت مفتح سدهٔ زکام است ایلوه و بول گوند ببول و نشاسته و کتیرا و سپیاری چالیه هر واحد یک نیم ماشه افیون اجوائن خراسانی هر واحد شش ماشه سرخ در آب سائیده بر کرده کاغذ سوزن زده طلا نموده بر هر دو صدغین چسپانیدن مانع نزول نزله است و طلای قرنفل سائیده بر یافوخ نافع نزلهٔ بارد است

توبع در زکام بلغمی که سالمترین انواع زکام است نیز تدبیر مذکوره بعمل آرند و مطبوخ ادویهٔ ملطفه مثل اصل السوس بنفشه خطمی مویز منقی بادیان انجیر زرد بیخ بادیان اسطوخودوس پرسیاوشان زوفای خشک بیخ سوسن چینی چای خطائی بادیان خطائی و مانند آن حسب حاجت دهند و یا اصل السوس شش ماشه جوشانیده با شربت اسطوخودوس دو توله اسطوخودوس چهار ماشه گل بنفشه پرسیاوشان هر یک شش ماشه جوشانیده نبات سفید دو توله داخل کرده دهند و یا بادیان بنفشه پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان هر یک یک مثقال سپستان مویز منقی هر یک ده عدد نبات یک نیم توله در نیم آثار آب بجوشانند هر گاه چهارم آب بماند صاف کرده بنوشند و اگر سرفه و کثرت بلغم بود انجیر زرد بیخ بادیان زوفای خشک بیخ سوسن و سپستان هر چه مناسب باشد افزایند و اگر با حرارت بود مثل عناب خطمی خبازی نیلوفر بهدانه زیاده سازند و اگر ریزش نزله بطرف سینه بود عوض نبات شربت خشخاش دو توله یا دیاقوذا یک توله کنند و اگر با حرارت دماغ و خلل بلغمی مرکب باشد بنفشه سپستان اصل السوس اسطوخودوس بیخ بادیان خطمی مویز منقی بادیان در آب گرم تر کرده گاوزبان داخل کرده بنوشند و بقول اهل هند اگر زنجبیل گل مهاده هر یک یک نیم ماشه تا سه ماشه و کوکنار از یک عدد تا دو عدد بجوشانند هر گاه نیم پاؤ آب بماند شیرین کرده یا بی شیرینی گرما گرم بنوشند برای زکام بلغمی مع صداع و تب بلغمی نافع است و تلیین طبیعت بطبیخ زوفا و اصل السوس انجیر و مویز و مانند آن مع ترنجبین و تغذیه بمزورهٔ مذکوره و نوشیدن جلاب عوض آب و انکباب بر آب پخته شبت و بابونه و قیصوم و صعتر و اکلیل پخته باشند و عند عروض سده تبخیر بشکر سرخ و کاغذ و سنبل الطیب و حرمل و سندروس نیز نافع است و اگر حاجت تنقیه شود از اسهال بلغم و حب ایارج تنقیه کنند و حب اطریفل صغیر مقوی با ایارج و اسطوخودوس نیز منقی نزلهٔ بلغمی است و ایارج لوغاذیا را تاثیر عظیم است و یا صبر یک درم مصطکی نیم درم رب السوس با دیان فانیذ هر یک ثلث درم مقل یک دانگ با آب کرفس مطبوخ حب ساخته بعد نضج بخورند و بعد از پاک شدن ماده فلونیا یا مثرودیطوس ... دهند و برشعثا بخورند و مداومت اطریفل نهانی و اطریفل ملین و سائر اطریفلات نافع

وطبری گوید که در ابتدای زکام بلغمی برای حل طبیعت اصل السوس مقشر پنج درم ترنجبین سی درم آلو شیرین بست عدد عناب سی عدد انجیر سیاه بست عدد فانید سنجری بست درم جلنجبین بست درم خمیرهٔ بنفشه پانزده درم جوشانیده صاف نمایند مقدار شربت هفت درم فلوس خیار شنبر دران مالیده باز صاف کرده بیاشامند و از گوشت و سائر غلیظ‌ها و ماست پرهیز نمایند و از تقلیل غذا و ابر حسو و نخاله و نشاسته و خشخاش اقتصار نمایند و اگر مزاج احتمال نماید شربت شهد ساده عوض آب بنوشند و برین تدبیر مداومت کنند و دائم استنشاق نمایند و بر محمود خواب کنند پس اگر از منخرین فضول جاری نشود اعادهٔ حل طبیعت بملین مذکور نمایند بعده بابونه اکلیل الملک شیح قیصوم بنفشه برگ تمام هر واحد کف کبیر سبوس گندم دو کف نمک جریش دو کف اصل السوس کوفته یک کف جو نیم کوفته دو کف بجوشانند تا مهرا شود بران انکباب نمایند و اگر سده صعب باشد انبوبه بر آفتابهٔ مطبوخ مذکور نهاده بخار او را استنشاق نمایند و میعهٔ یابسه سندروس شکر سرخ و قرطاس مصری حرق ثوب سرخ که از اصفهان می آورند و کشنیز خشک عود خام و عسل طرفا جمله بر آتش انداخته دخان او استنشاق کردن نیز مفتح سده است و هر گاه جاری شود و علامات نضج ظاهر گردد امر باستنشار دائم کنند و از انکباب مذکور بر سر نطول نمایند و اگر مزاج دماغ گرم گردد و مانعی نباشد فصد کنند و بعده تنقیه اگر دوای ملین حاجت شود و حلوای نشاسته و خشخاش و روغن بادام بر سر گذارند و روغن سوسن استنشاق نمایند و تغذیه بگوشت کنند و اندک شراب دهند و اکثر دوای ملین جلاء دهند عقب زکام از غذای محمود زائل میشود

انطاکی گوید که اگر از بلغم باشد پس اولی اولاً انضاج بمثل طبیخ شبت و مطبوخ متخذ از کشوث و کرفس و صعتر و زوفا و مرزنجوش است بعد از ان تنقیه با ایارج و غذا معتدل کنند و بعسل دهند و اکثار از شیرینی و بادام و پسته و چلغوزه و عسل کنند پس اگر امر خطیر رسد و باشد تکمید بشونیز گرم در خرقهٔ ازرق بسته واجب بود و کذا نمک و انخواه و جاورس ... بعده حمام و اکثار حریرهٔ سبوس و بادام و شکر نوشته اند و من ان فائده ندیدم و روغن مثل بابونه و مرزنجوش بسعوط ... مسخن کثیر النفع است و هر گاه ماده تحلیل شروع کند حمام و خواب جائز بود و اگر سده موجود و شم ناقص بود و انچه سیلان کند کم گردد استعمال بخورات مفتحه واجب بود و حل آنها در باره مشک و سندروس و عود و کندر است و آنچه تجربه کرده‌ام در تحلیل زکام بارد که نعمت دست باید بود و اگر چه در بلاد شمالی باشد این منضج است انجیر سه اوقیه تخم شبت تخم کرفس صعتر بابونه هر واحد نیم اوقیه کوفته در ده چند همه آب بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده بنوشند و از انچه بدین منوال است انکباب بطبیخ برگ زیتون و مرزنجوش تخم پیاز و تخم گندنا ... یا میعه و مصطکی و قسط و خشخاش و سعد بود که انها مفتح اند

بعضی متاخرین می نویسند که در زکام بلغمی جهت نضج مطبوخ اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس منضج علونیجان هفت هشت روز دهند و یا کم و زیاده تا حصول نضج بعده جهت تنقیه دماغ

حب قوقایا و غاریقون علویخانی و شربت اسطوخودوس مسهل چهار توله ترید سفید و ریوند خطائی هر یک شش ماشه برگ سنا مکی نیم توله در مطبوخ مذکور اضافه نموده مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین شیرخشت
هر یک چهار توله مالیده صاف نموده بروغن بادام هفت ماشه افزوده بنوشند و بجای آب عرق بادرنجبویه و گاوزبان دهند و وقت دوپهر نخوداب بی گوشت و وقت شام نان و شوربای
و یا بچه مرغ خورانند و صبح این تبرید دهند اصل السوس مقشر هفت ماشه انیسون برگ گاوزبان هر یک چهار ماشه اسطوخودوس شش ماشه جوش داده شربت بنفشه و اسطوخودوس هر یک
دو توله حرف و یا تخم مرو هفت ماشه پاشیده بنوشند و همین نهج چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل شاهتره علویخان دهند **و در زکام سوداوی**
که قلیل الوقوع و بدترین انواع زکام است بعد نضج تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون بسفایج وغیره و نوشیدن ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش مع حریره نشاسته و شکر و روغن بادام و انکباب بر
که بنفشه و خطمی و برگ کاهو و خشخاش و کدو پخته باشند و نطول آن بر مقدم سر نافع و بهدانه سه ماشه اصل السوس دارچینی هر یک چهار ماشه بادیان هفت ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله حل کرده
نوشیدن نیز در زکام سوداوی مفید و از مجربات بدیع برای سوداوی شرب طبیخ انجیر و عناب و سپستان بالشیر و روغن بادام و بنفشه و کدو و بابونه هست و اگر سده افتد شکر طبرزد و میعه
سندروس سنبل الطیب مجموع یکجا کوفته بخور نمایند که در زکام سوداوی تفتیح سده بتبخیر کند و اگر نزله آید و قبض مع بواسیر و خفقان باشد خطمی خبازی سپستان جوشانیده صاف نموده
نبات داخل کرده بدهند بعده حب ایارج سوده با اطریفل صغیر سرشته همراه عرق شاهتره برعایت بواسیر دهند بازگاهی بجای اطریفل آخر روز برای تسکین سرفه و قبض لعاب بهدانه
عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بعده چای خطائی دو ماشه بادیان خطائی چهار ماشه جوشانیده صاف کرده نبات آمیخته بنوشند بعد از آن قرص مسک معتدل خورده شربت اصل السوس لعاب بهدانه
عرق عنب الثعلب نبات بنوشند بازگاهی برعایت نزله و سرفه دیاقوذا و برای قبض اسپغول پاشیده دهند غذا مایل کم روغن **طبری** گوید که هر گاه بعد نقا ازین علت جفاف و یبس
در منخرین یابند باشیای مرطبه مثل لحوم بزغاله و چوزه مرغ فربه و کبوتر مقشر و روغن بادام و یا حسو ساخته از آرد باقلا و روغن بادام و شکر سفید و آب باقلا بروغن بادام غذا سازند و حلوای میده
و شکر که بعد تیاری آن قدری تودری کوفته و بوزیدان آمیخته باشند نیز مناسب و لزوم حمام هر روز یکبار و استنشاق روغن بنفشه بعد خروج از آن و بعد یکساعت شیر تازه
شراب رقیق و شیرخشت نه بسیار از آن ممتاع و دو قوت ترک جماع مطلقا نافع **انطاکی** گوید نادر بود که زکام از سودا باشد پس اگر واقع شود علاجش مثل بلغمی بود مع زیادت اعتنا با
ترطیب کثیر بشرب نخوداب و مطبوخ انجیر و عناب و سپستان و روغن بادام و بنفشه بروغن کدو و بابونه ممزوج سازند و این اختراع بدیع مجربست **تکمیل** گاه نزله و زکام از ضعف دماغ
حادث شود خصوصا بسبب ضعفی که از کثرت جماع بهم رسد درین صورت دوای مقوی مثل معاجین لعوب زرغونی نسخه حکیم علویخان تریاق النزله و مفرحات یاقوتی و غذاهای مقوی خورند
و ترک مباشرت نمایند و از همه مضرات زکام و نزله که در علاج کلی این مرض مسطور شد پرهیز باشند و ایضا بعد خوردن طعام گرم بالفعل آب سرد نوشیدن ضرر دارد و مدام حلق سر کرده باشند
و اگر معجون لبوب نه ماشه خورده بالایش ماء اللحم نه توله بنوشند و زردی بیضه مرغ با نبات یا نمک سلیمانی بخورند نافع بود و حریره معمول مقوی دماغ در همه انواع مفید بود و بهدانه سه ماشه
بنفشه کشنیز خشک هر یک پنج ماشه دارچینی دو ماشه نبات یکتوله جوشانیده بطور قهوه نوشیدن بجهت زکام و ضعف دماغ نافع و کذا حب چای خطائی و حب مومیائی و خمیره خشخاش
کوکناری سودمند و اگر بهدانه سه ماشه دارچینی دو ماشه قرنفل دو عدد کوکنار یک عدد نبات توله جوشانیده بطور قهوه تجرع نمایند و پوست خشخاش شش ماشه بزرالبنج چهار ماشه عنب الثعلب
یکتوله جوشانیده سر بخار آن دارند و غرغره باب آن نمایند و ثفل آن بر پیشانی ضماد سازند جهت تقویت دماغ و زکام نافعست و هر چه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ و در صداع ضعف
دماغی مذکور شد حسب حاجت بعمل آرند و باید دانست که بعضی مرا قیین مجرب دیده است که ضعف معده و دماغ و نوازل اطفال نزله گاه بسبب ضعف هضم کثرت ریاح و زکام و نزله و قبض دایمی و بسیاری
تولد بلغم و رطوبات ها نسج دهد و گاهی بسبب حدت هضم کثرت تولد صفرا و خشکی دماغ و گلو و بیخوابی و قبض طبع و خفقان قلب و اختلاج معده تکلیف میدهد پس درین صورت دیاقوذا به نسخه
حکیم علویخان و نسخه حکیم احمد موسوی و خشخاش مرکب و شربت خشخاش به نسخه علویخان نافع و اگر بالینت طبع باشد شربت حب الآس شربت فرمایند و خمیره خشخاش و تریاق النزله و تریاق الذهب
جمع نمایند و معجون سنگدان با شعثا و یا فلونیای رومی مرکب سازند و مفرح زمردی با شربت خشخاش علویخانی مخلوط کرده نزله و اسهال حار را مجربست و باقی تدبیر نزله اقیان بجهت مالیخولیای اق خواهند کنند
تذییل زکام و نزله که اطفال را عارض شود بسبب کثرت رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد پس هر چه در علاج زکام و نزله بزرگان مسطور شد حسب حاجت ضمه نموده بدهند و پارچه باب گرم
ترکرده بر تارک سر طفل بدارند یا آب گرم بر سر ریزند و قدری شهد لیسانیده بیخ زبان بانگشت بمالند یا پر مرغ در حلق گردانند که قی آید و بلغم کثیر خارج گردد و همچنین سر طفل
بپارچه ای ابریشمی بپوشند و بر ضعه طفل چای خطائی نوشانند و مرضعه را از نوشیدن آب سرد و استعمال هوا که رطوبت آرد و حموضات و لبنیات ممانعت نمایند قبالقی و ابن و اقد گوید که لطوخ
یا قوبخ صبیان از ... محلول در روغن گل نافع نوازل ایشانست **نتن الانف** یعنی بوی بد آمدن از بینی بعضی آنرا مرادف بخرالانف و بعضی غیر او دانسته اند که بخر باتصاعد

بخارات عفن از نواحی صدر و ریه و معده بسوی حنک ست که از ان رائحهٔ دهن و بینی بدبو گردد و یا احتقان خلط ردی در استخوان مشاشی که آنرا مصفات گویند
و تعفن او و یا قروح یا تعفن خلط در تمام دماغ یا در مقدم آن یا در انجا که بینی بدان متصل ست و یا عفونت و فساد عارض نفس استخوان مذکور بنا بر نزول اخلاط ردیه بسوی
او و علاج این دشوار ست و یا بواسیر متعفنه بینی و یا قروح متعفنه منفذ آن **طریق تشخیص** این اسباب باید که نگاه کنند که اگر در صورت مریض نقصان دریافت گردد
سببش خلط عفن در عظم مصفات باشد و الا نبض ملاحظه نمایند اگر تب باشد و با آن صداع نیز بود سببش خلط متعفن در دماغ باشد ورنه منفذ بینی نظر کنند اگر بواسیر یا قروح
در منفذ بینی یافته شود سبب او همان باشد و اگر اثر سرفه یا عوارض سل یا فساد معده مدرک گردد سبب او بخار سینه یا ریه یا معده باشد و اگر این هم نباشد سببش فساد استخوان
مصفات باشد **علاج** اگر از بخارات عفنه باشد تنقیه عضوی که از ان بخار برخیزد از مادهٔ عفن نمایند بعده بهر تبدیل رائحه مستقر در بینی شراب ریحانی در بینی چکانند
و سنبل الطیب و گل سرخ و سعد و عود سائیده نفوخ نمایند و یا فتیله بشراب تر کرده ادویهٔ مذکوره یا زرنباد و سعد و سنبل الطیب و قرنفل هر یک سه ماشه سوده بران پاشیده بنهند
و هر صباح بینی را به بول شتر بشویند و اگر از رطوبت متعفنه مصفات یا دماغ یا حوالی انف باشد مسهل حب ایارج تنقیه دماغ کنند و سکنجبین عنصلی قوی الرائحه کثیر البزور
و کف خردل چند دفعه غرغره نمایند و بعده سنبل الطیب و قرنفل و گل سرخ و سعد و سک و پودینه در شراب جوشانیده غرغره کنند و پس از ان نفوخ مذکور در بینی دمند
و نفوخ قصب الذریره و گل نسرین و سعد و سنبل الطیب مجموع یا آنچه میسر شود و سعوط بول شتر و شستن بینی بآن مجرب ست و تخلف نمیکند و صاحب شفاء الاسقام
گوید که تقطیر بول خر علاج قوی و نافع بلا اختلاف ست و قطور زیت و عصارهٔ فوتنج نیز نافع و اگر سیلان رطوبات در بینی کثرت پذیرد پودینه و صعتر و سعد در بینی
دمند پس اگر بقیه از رائحه باقی ماند عصارهٔ پودینه قطور نمایند و ایضاً سعوطی که گل نیلوفر و پوست هلیله زرد و اصل السوس و گل خطمی سفید جوشانیده نبات اضافه کرده
برای آنکه از دماغ او بوی بد می آید میدهند و اگر جوز بوا و دارچینی و بسباسه و قرنفل هر واحد یکدرم کوفته بیخته با شهد غلوله بسته بخورند و بول شتر هر روز سعوط کنند بدبوی بینی دور کند
و اگر هلیلهٔ سیاه چهار درم توتیای سبز دو درم قرنفل سبز ده عدد فلفل اعجز که از دکن می آورند بست و یک عدد کوفته در آب برگ تنبول سائیده حب بقدر حبه سازند و یک حب صبح
و یک شام استعمال نمایند هر مرض عفن در بینی زائل شود و مجرب حکیم عابد سرهندی ست و نفوخ سعد و سنبل و قرنفل و بادرنجبویه و دارشیشعان و آس و صبر و کافور و مشک هم مفید ست
و اگر آمله یک سیر سائیده با یک سیر قند سیاه کهنه بیامیزند و سه درم هر روز بخورند نیز نافع آید **اقوال حکما** گیلانی گوید که اگر خلط متعفن در معده و دماغ بود درین هنگام
باید که تنقیه بدن بحسب امکان نمایند از فصد و حقنه و قیفال و باده و مسهل عام بدن و دماغ مثل حب قوقایا که دران صبر و سقمونیا باشد بعده تدابیر مناسبه بعمل آرند
صاحب حاوی گوید که اگر از عفونت اخلاط در مصفات باشد هر صبح طبیخ عناب ده عدد آلو بخارا بیست عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ ماش
مع مغز بادام و تلیین طبیعت بالفواکه یا مطبوخ او یا نقوع شمشش نمایند و غرغره سکنجبین مع خردل مدقوق کنند و در بینی پودینه سوده یا بادروج سوده بدمند و صبح بینی
را بآب پودینه و بول شتر عربی بشویند و یا مر صاف در آب نعناع حل کرده در بینی چکانند **طبری** گوید که بخر که از رطوبت متعفن مستکن در عظم مشاشی باشد اگر مزاج محتمل
باشد استفراغ عام بمطبوخ افتیمون کنند پس استفراغ خاص سر بدوائی که دران صبر و مصطکی بود باید کرد و تنقیه معده حسب مزاج او و ضد فساد نمایند و دائم استنشاق کنند بعصارهٔ
پودینه نهری یکجزو و شراب کهنه قابض پنج جزو مدام سعوط نمایند بعده قلقطار یکجزو و زاج کرمانی یکجزو و خردل سفید نیم جزو باریک سائیده بدفعات استنشاق نمایند حتی که عظم مذکور
پاک گردد و بعده سنبل الطیب یک جزو و قرنفل ربع جزو و ساذج هندی نصف جزو سائیده بشراب کهنه تسقیه نموده خشک سازند بعده بآب انار مستخرج مع قشر
و شحم او تسقیه دهند و خشک کنند و بدفعات کثیر همین عمل نمایند تا آنکه طعم دوا ترش مائل بتلخی گردد پس دائم استعمال نمایند و در هر سه روز باین دوا در بینی طلا نمایند
و چون از استعمال این در چشم هیجان و رمد حادث شود این علاج ترک نموده بمعالجه رمد و تسکین مزاج دماغ رجوع شوند و بعد تسکین اگر بخر زائل شود تدبیر
منع تولد رطوبت در سر و فضول لزجه در معده کنند و اگر در بخر امر صعب گردد نظر کنند اگر مزاج مریض بر حال طبیعی باشد بگیرند آب پودینه نهری یک جزو و شراب
کهنه یکجزو و از ان الفار یکجزو و قدری بول شتر که مقدار دو درم او بحد قلت و اجزای میاه مذکوره کل مقدار سه رطل صغیر باشد و در آفتاب نهند تا مثل عقید انگور گردد
بعده بقدر ده درم کبریت و یکدرم مر و یکدرم کندر آمیخته باز در آفتاب گذارند تا که خشک مثل عصاره گردد و بعده سنبل الطیب یکدرم و قرنفل یکدرم آمیخته
در آفتاب دارند و بعد خشک شدن سائیده در بینی دمند و در ان اسراف نمایند که اکثر رعاف آید تا که خون سیاه غلیظ برآید بکنند

وهرگاه افراط کند قطع او نمایند بآنچه حبس رعاف میکنند و باز معاودت بعلاج او نمایند و این ابلغ دوائیست که درین مرض استعمال نمایند تم کلامه
بعضی مجربین مینویسند که عنبر و زعفران تا بآب نعناع سعوط کردن مجربست و یاسمین بهر طوریکه استعمال نمایند مجربست و از خواص عجیبه لطوخ سنبل دو درم
و دو ثلث درم و مویعنی ریشه دالان یکدرم و ثلث درم ست در داخل بینی و همچنین آب انار شیرین و مرو سنبل در ظرف مس سرخ جوشانیده و بروغن نرگس و روغن
بنفشه سعوط کردن مجرب و کذلک خردل برگ پودینه تازه سائیده در بینی چکانیدن برای بوی بد محسوس شدن نافع و کذا قرنفل سنبل الطیب پودینه
در بینی دمیدن و یا قشار کند ربع جزو قشور نحاس شب یمانی زعفران هر یک جزوی باریک سائیده قدری ازان در بینی دمند و یا سعد صبر سنبل الطیب
گل سرخ قرنفل تا بآب پودینه یا آب مورد سرشته در بینی نهند بعد ازانکه بینی را بشراب شسته باشند و یا مرکی پوست انار ترش هر یک دو درم قصب الزریره
سک هر یک یکدرم و نیم زاج قرنفل هر یک یکدرم فتیله را بشراب ترکرده ادویه کوفته بیخته بدان آلوده در بینی نهند و یا زاج سک قرنفل مساوی کوفته بیخته
در نی انداخته در بینی دمند و یا حماما زوفای خشک مساوی کوفته بیخته بروغن بان آمیخته اندرون بینی طلا نمایند ابن ماسویه وغیره گویند که قطور آب
لبلاب بروغن گل یا عسل آمیخته و کذا بول شتر و کذا روغن ایرسا و ذرور ایرسای خشک و کذا مر صافی در شراب کهنه حل کرده و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن
یاسمین و کذا آب برگ یاسمین و کذا نوشادر و شب بسرکه و کذا ابوال ابل که دوائیست و از مکه معظمه می آورند سائیده بروغن گل آمیخته و کذا سعد در سرکه
جوشانیده و نفوخ شب و مر هر واحد چهار درم قلقطار و ماز و هر واحد یکدرم بعد شستن بینی بشراب و کذا برگ یاسمین خشک کرده و سعوط حماما و لطوخ فرفیون
در داخل بینی و کذا میعه سائله چهار درم حماما یکنیم درم و شرب دار شیشعان هر واحد مفید نتن الف ست و اگر قصب الزریره و بزر نسرین بند و رد و قرنفل
هر یک یکدرم ماز و دو مر هر یک نیم درم مشک یکحبه کوفته بیخته بفتیله استعمال کنند نافع بود صاحب تکمله هندی گوید که بول شتر یا گاو بچکانند و حبر سوده نامین گرم
و در علاج الغربا مسطور است که آب کدوی تلخ یکدو قطره در بینی چکانند و اگر کدو تازه نباشد کدوی خشک تا بآب ترکرده در شبنم نگاه دارند و صبح یکدو قطره بچکانند
نافع بدبوی بینی است شیخ میفرماید که بعد تنقیه معده و دماغ ادویه موضعیه از فتائل و سعوطات و عطوسات و نفوخات وغیره استعمال نمایند اما فتائل
مستعمل این مرض بهتر آنست که قبل ازان بینی را بشراب بشویند بعده استعمال نمایند و منجمله فتائل مجرب فتیله از مر و حماما و اقاقیاست که بعسل مربب سازند
یا از حماما و گل سرخ بروغن ناردین و دیگر فتائل بسیار اند که از سنبل و سعد و گل نسرین و قصب الزریره و حماما و قرنفل و آس و صبر و گل سرخ و قدری نمک
مجموع یا مفرد بحسب قوت مرض و ضعف آن و اختلاف اوزان بسازند یا فتیله مبلول بمثلث رقیق که بران ذرور قرنفل و سعد و رامک و لادن مساوی
پاشیده باشند و همچنین برگ مورد قصب الزریره گل نسرین گل سرخ قرنفل هر واحد یکدرم مر و ماز و هر واحد نیم درم مشک کافور هر یک چهار حبه قلیمیا نمک اندرانی
هر واحد چهار قیراط کوفته بیخته فتیله بعسل ترکرده بران پاشیده در بینی نهند و از سعوطات سعوط بعصاره پودینه است و افضل سعوطات و انفع آنها
بول خر ست و آن تخلف نمیکند و از مجربات جیده آنست که قرص اندروخورون که در تریاق می افتد در شراب حل کرده اندر بینی چکانند و طبیخ دار شیشعان
بشراب ریحانی خیلی جید است چندروز بدان استنشاق نمایند و از لطوخات اینست که باطن بینی را بقلقطار تلطیخ نمایند و ایضا برگ یاسمین بسائند
پس در آب سوده در بینی طلا کنند و لطوخ دوای قریطن استعمال نمایند و آن اینست مرکی چهار درم و دو ثلث درم سلیخه حماما مرزنجوش هر واحد یکدرم و سدس درم
بعسل سرشته و از نفوخات فوتنج تنها باریک سوده بوزن یکدانگ در بینی دمند و یا خربق سفید و صدف سوخته و یا دوای مذکور در آخر فتائل و یا عود بلسان
در بینی نفوخ سازند و از نشوقات آنچه مجربست دار شیشعان تا بآب یا بشراب پخته چندروز استعمال نمایند و آنچه بتجربه رسیده در علاج او خاصه چون دماغ
یا مقدم او عفونت باشد نهادن دو داغست یمین یافوخ و الیسار و مقابل اذنین مائل بصدغین و یا داغ بر وسط سر طبری گوید که اگر علت بجوالی عظم نافذ شود و عفونت
در انجا پیدا کند پس فلد فیون در عسل حل کرده بفتیله آلوده در بینی گذارند بعد ازانکه قدری روغن گل سعوط کنند و رعایت مزاج دماغ علیل کنند تا گرم نشود
و عقل او متغیر نگردد و اگر اندک گرم شود بشیر دختران و بروغن گل و روغن بنفشه و ماء القرع و امثال آن آنچه مطفی و مسکن باشد سعوط نمایند
و اگر مزاج بدن او نیز حدت پذیرد مداوای او نمایند تا آنکه تسکین یابد دیگر که بسبب بواسیر الف و قروح او باشد علاجش جدا مسطور گردد

اورام و بثور بینی

گاه درین موضع آماس گرم یا بثره از کثرت دم و غلظ او حادث گردد و گاه ورم صلب پیدا شود و گاهی بثره از فضلهٔ بلغمی یا سوداوی اندرون بینی بر آید و از حرارت باطن اجزای لطیف تحلیل شده ما بقی غلیظ و متحجر گردد حتی که بصورت ثآلیل در هیئت و صلابت شود و در ورم حار سرخی موضع باشد و ایضا از مریض بپرسند که با ثقل و تمدد ضربان نیز هست یا نه اگر باشد ورم حار بود و الا صلب و از بثره دو مضرت در صوت افتد **علاج** در حاره فصد سر رو یا رگ بینی بگشایند و تقریبی که در رعاف گذشت بدهند و اگر حاجت بود زلو بچسپانند و تنقیه بمسهل صفرا و حب هلیله نمایند و بعد فصد یا حجامت قفا آب تمر هندی آب آلو بخارا آب انار ترش شربت بنفشه داخل کرده نوشیدن و غذا دال مونگ و پالک و خرفه خوردن نیز مفید و سرکه روغن کدو روغن نیلوفر گلاب در بینی چکانند و شیاف مامیثا صندلین حضض گل گلاب و آب خرفه ضماد نمایند و گاهی بوش در سندی داخل کرده بر بینی و پیشانی ضماد می نمایند و فتیلهٔ لته در سرکهٔ کهنه آلوده اندر بینی گذارند و گاهی قدری نمک در سرکه می آمیزند چون خشک شود بروغن کدو چرب سازند در ورم حار بعد فصد طلا بکشنیز و حی العالم و در بارد بصبر نافع بود و طلای سرکهٔ انگوری و روغن گل و کذا مرداسنگ تنها و یا مرداسنگ رسوت حضض با آب سوده اندرون بینی نیز مفید بثور بینی ست و فصد سر رو بسرعت و ضماد مغز تخم تربوز بگلاب سوده برای ورم اندرون بینی نمو و صندل سرخ با آب سوده نیز نافع و بعد فصد یا حجامت استنشاق روغن گل ممزوج با آب حی العالم یا روغن نیلوفر با قدری گلاب و ضماد بینی بصندل و گلاب و آشامیدن آب آلو بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار و غذا مزورهٔ بارد یا سویق شعیر و شکر یا آب انار یا آب سیب یا آلو یا توت و سائر تدبیر مبرد و مطفی نیز برای ورم حار و بثور بینی مناسب ست و ایضا برای بثور اندرون انف فصد هفت اندام یا سر رو یا حجامت قفا کردن و عناب گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ خیارین شربت نیلوفر داخل کرده نوشیدن و مغز تخم هندوانه رسوت بگلاب سائیده و گاهی جدوار عوض رسوت افزوده طلا نمودن معمول ست و اگر بثور بینی مع صداع و رعاف اندک باشد فصد قیفال نمایند و شیرهٔ تخم کاهو و کشنیز خشک بشربت بنفشه بدهند و آب کشنیز سبز غرغره کنانند روز دوم شیرهٔ مغز تخم هندوانه و شربت نیلوفر عوض شیرهٔ کشنیز و شربت بنفشه کنند و رسوت جدوار گل ارمنی بگلاب سوده بالای بینی ضماد نمایند و مغز تخم تربوز بگلاب سوده اندرون بینی طلا کنند و برای اورام و بثور حار بینی از مجربات والد علویخان اینست که مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه دم الاخوین سفیداب قلعی مغسول گل ارمنی بروغن گل سائیده طلا نمایند و اگر تجفیف بثور منظور باشد مغز تخمها را بریان سازند و توتیای کرمانی اضافه کنند و برای رفع صلابت و خشکی اگر تلیین مطلوب باشد شیر مادهٔ گاو عوض روغن گل داخل کنند و اگر بثور بر بینی با درد پیدا شوند کافور زعفران هر یک نیم درم گل مختوم یکدرم گل ارمنی دو درم بگلاب و سرکهٔ انگوری طلا کنند و اگر سر بینی ورم کند و اندرون بینی خارش نیز باشد شیرهٔ عناب لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت نیلوفر بنوشند و حضض و مرداسنگ و گل ارمنی یکجا بآب حل کرده ضماد نمایند و در بثرهٔ سخت که از فضلهٔ غلیظ بلغمی یا سوداوی بهم رسد بعد تنقیهٔ دماغ حسب ماده بهر تلیین موم روغن بران نهند و عقب او با آب گرم استنشاق کنند و مسکه و کذا جوز السرو محلل ورم صلب بینی ست و ایضا اول فصد باسلیق کنند بعده جهت اسهال سودا و بلغم مطبوخ افتیمون علویخانی دهند یا ماء الجبن بحب لاجورد و سفوف آن نوشانند و اگر تحلیل نشود بمبضع شرط زنند و یا بر او یا حوالی او زلو بچسپانند و مرهم زنگار نهند تا آنکه بتمامه فانی شود پس برای اندمال مرهم سفیداب گذارند و طبری گوید که در بثرهٔ صلب اگر بدن مریض ممتلی باشد تنقیه باین حب نمایند ایارج فیقرا نیم درم غاریقون تربد هر واحد یکدرم افسنتین یک نیم درم گل سرخ مصطکی نانخواه تخم کرفس هر یک دو ثلث درم صبر سقوطری دو درم سقمونیای مشوی یکدرم و یکدانگ کوفته بیخته با آب برگ ترنج یا آب برگ بادرنجبویه سرشته حبها سازند و دو مثقال با آب نیمگرم بخورند و در مدت ده روز دو بار استعمال نمایند و اگر مزاج علیل رطب باشد میفختج و مری و خردل و مانند آن غرغره کنند و پرهیز شدید نمایند بعده اگر قوت قوی باشد فصد قیفال کنند بعد بعد از ان علاج مذکور بهر تلیین و غیره بعمل آورند و بدانند که هرگاه مادهٔ ورم یا بثره تحلیل نشود ادویهٔ منضجه مثل تخم مرو تخم ریحان و شیره عسل و تخم کتان و حلبه و انجیر پخته ضماد نمایند یا بفتیله آلوده در بینی نهند و بعد انفجار مرهم موم سفید بروغن مورد و روغن گل گداخته مرداسنگ بگلاب و قدری سرکه سوده داخل نموده در صلابه خوب حل کرده گذارند و ایضا از و علیه زند بروغن گل یا روغن بنفشه سائیده طلا کردن برای خشکی بینی معمول استاد مرحوم ست و بالجمله هر چه در قروح

بباید حسب حاجت بکار برند در علاج این تساهل نکنند که در اکثر بناصور مؤدی میگردد و اگر ورم سرطان گردد تدبیرش در بواسیر الانف خواهد آمد تعلیم در ملک بنگاله آبله در پرهٔ بینی
می برآید و سوزش میکند و بسبب آن تپ شدید عارض میگردد و آنرا آبوه می نامند اگر زود علاج او نکنند میکشد و علاجش اینست که روغن زرد و نمک آمیخته در پرهٔ بینی تا
تا آبله شکسته شود و از حدت و سوزش و سواس نکنند و اگر آبله شکسته نشود قبل میکند و نیچکلنے فلفلیه هر یک دو ماشه مشک نیم ماشه باریک سائیده در بینی دمند تا عطسه متواتر آید و مرض دفع شود

قروح انف و ناصور آن

بدانکه قرحه جراحتیست که ریم کند و مبدأ تولد او در بینی یا نفس بینی ست چنانچه او در تفرق اتصال عارض شود پس ریم کند و یا در غیر او چنانچه از بخارات حاده یا رده
که از بدن بسوی بینی متصاعد شوند اول جلد او فاسد گردد بعده لحم او و جراحت پیدا شود بعد از آن قرحه گردد و گاهی قرحهٔ رطب لذع رطوبات فاسدهٔ اکاله که از دماغ
بسوی بینی نازل شود حادث گردد و گاهی قرحهٔ یابس از اخلاط محترقه افتد و شیخ میفرماید که گاهی از بخارات حاده یا رده و یا از نوازل حاده قروح منتنه عفنه یا خشکریشه
و یا قروح بثریه و یا قروح ساذجه در بینی پیدا میشوند و آن ظاهر بود و یا در باطن بالجمله اقسام قروح بینی قرحهٔ یابس و قرحهٔ رطب ساذج و قرحهٔ رطب منتن و قرحهٔ بثرهٔ
کوچک ست و چون قرحه مزمن شود ناصور گردد و ناصور باطنی بینی را خونوس نامند **طریق تشخیص** اقسام مذکوره باید که از مریض سوال نمایند که خشکریشه در
بینی منجمد میشود و قشر خشک جدا میگردد یا ریم بر می آید اگر خشکریشه گوید قرحه یابس باشد و مادهٔ آن اخلاط محترقه بود و اگر خروج ریم و مائیت بگوید و خشکریشه
بر نیاید قرحهٔ رطب باشد و مادهٔ آن رطوبت فاسده باشد که از دماغ بسوی بینی نازل شود پس اگر قرحه بسیار بدبو باشد بپرسند که از چند مدت این قرحه پیدا شده
اگر مدت اندک گوید سببش رطوبت حاده عفنه بود و اگر از عرصهٔ دراز بیان کند سببش عفونت ماده بطول مدت بود و اگر قرحه کوچک بصورت بثور متفرقه قرحهٔ بثریه باشد
و انطاکی گوید که اگر از قرحهٔ بینی مواد مع علامات خون آید رطب با سیلان و الا یابس و هر واحد اگر خشکی در مجاری قوی رطب با شدت حار بود و الا بارد و گاهی قروح از آثار مثل حب و انواع بثور پیدا شود
و اصعب قرحه داخله و عفن بود علاج شیخ مسیحی گوید جالینوس در ایلاقی گوید که بینی عضویست رطب تر از گوش و خشک تر از چشم پس واجبست که علاج قروح او میان علاج قروح این دو عضو باشد و ادویه
مجففه برای قروح بینی در خشکی کمتر از ادویه مجففه قروح گوش و زیاده تر از ادویه مجففه قروح چشم باشد پس قروح او محتاج باشیا در غایت تجفیف ست و قروح چشم محتاج بدوا در اول صفت تجفیف
بعده و اگر سبب سیلان مع ادویا تصاعد ابخره باشد با ستفراغ و جذب او بسوی ناحیهٔ دیگر علاج کنند و بالجمله اول احتیاج به تنقیهٔ دماغ و تقویت او باشد بعد از آن فصد منخرین تا فضول متوجه بسوی
او قبول نکند پس ابتدا بفصد قیفال نمایند و اگر یافته نشود حبل الذراع یا اکحل پس فصد رگ منخرین و ارسال علق اگر قوت مساعدت کند و دلائل دمویت موجود باشد
بعده باستعمال حبوب و ایارجات و جمیع ادویهٔ نافعه در بواسیر الانف و در بیان قروح قویهٔ الانف نیز نافعست و هرگاه بلعاب و مانند آن بپزند حتی که نرم گردد بجمیع قروح خفیفه آن صلاحیت بخشد

علاج قرحهٔ یابس

که کثیر الوقوع ست تنقیهٔ سودای احتراقی نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و گویند که آشامیدن شربت بنفشه و ترنجبین هر یک
ده درم و غذا مزورهٔ ماش مع نخود مفید بود و بهر تلیین بینی موم روغن و روغن بنفشه و روغن کدو و یا روغن نیلوفر و پیه ماکیان و بط بمالند و مرهم ابیض
بکار برند و بینی را بآب گرم بشویند و بمرات کثیر بدان استنشاق نمایند و بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه و روغن بادام و مغز ساق گاو هر کدام یکجزو
موم و مغز را در روغنها بگدازند و اندک لعاب بهدانه و قدری کتیرا سوده در صلایه خوب بیامیزند و در روز و شب چندبار اندرون بینی طلا نمایند یا فتیله بدان
آلوده در بینی نهند و بعضی لعاب اسبغول و لعاب خطمی درین نسخه می افزایند و بعضی مخ ساق گاو طرح می نمایند و مرهم حب السفرجل درین باب بهواره
معمول ست و قیروطی از مغز ساق گاو یکجزو روغن بنفشه بادام دو جزو کتیرا ثلث جزو روغن یاسمین اندکی بدستور مرهم مرتب ساخته و گاهی گل خطمی
برابر کتیرا داخل کرده نیز معمول و قیروطی بموم و روغن گل و شحم ماکیان و سیما مخلوط بلعاب بهدانه نیز مفید و اگر یبس خشکریشه بشدت باشد کتیرا بهر یک سود
بلعاب بزرقطونا و لعاب خطمی آمیزند و بگذارند تا نرم شود و بمالند تا حل شود پس بروغن بنفشه آمیزند و باهم بزنند و هر روز دو بار طلا نمایند و ماهی
که مشابه جندبیدستر باشد در آب پخته روغن او گرفته استعمال نمودن از اسرار است و صندل سفید حضض نمک سوده بگلاب و آب خرفه و قدری روغن گل
ضماد کردن جراحت بینی و خشکریشه را نافع و عسل بسرکه آمیخته در فتیله آلوده نهادن خشکریشه را ساقط کند و نهادن مسکه هر روز سه مرتبه نیز بافع قرحها ست

بایدد انست که این فصل و فتی راست ایرکه قروح این اعضا متساوی در تجفیف انا عتدال بسو رطوبت باشند و الا چون قروح نعضی قلیل الرطوبت و قروح بعض مفرط الرطوبت باشند بس محتاج افتد به تجفیف قروح تسهیم فوقر در قوتها نکشند تقدیر مرهم منه

و یک نسخه سفید خشک لبینه بینی در تشقق لب خواهد آمد بعضی متاخرین نوشته اند که در قرحهٔ یابسه اول فصد باسلیق کنند و بفاصلهٔ سه چهار روز رگ قیفال
زنند و بعد هفته ماء الجبن بشربت شاهترهٔ مدبر و حب لاجورد و سفوف آن نوشانند تا تنقیهٔ بدن و دماغ حاصل شود بعده شیر زنان یا بز یا خر از
پستان دوشیدن بسیار مفید ست و همچنین تقطیر روغن گل و بادام و پیه دبه و خشخاش و کاهو مجموع یا تنها با شیر آمیخته و این مرهم بکار برند روغن
بنفشه روغن گل هر یک یکنیم توله موم سفید یکتوله و مغز ساق گاو و پیه مرغ هر یک هفت ماشه مرداسنگ مغسول نه ماشه بدستور مرهم سازند
و بهتر آنست که پیه بز تازه را بدست نرم کرده بران طلا کنند وقت شب و صبح بلعاب اسپغول و یا دیگر بزور لعابیه بشویند و بروغن گل فقط چرب سازند
و این مرهم نیز بسیار مفید ست موم زرد یکنیم توله روغن گل سه توله روغن بادام یکنیم توله لعاب اسپغول و ریحان و تخم خطمی و کنوچه هر یک سه ماشه
کتیرا دو ماشه بدستور مرهم سازند و این قوی تر ست حکاکهٔ اسرب و هلیلهٔ زرد هر یک سه ماشه پیه مرغ نه ماشه موم سفید یکتوله روغن کدو و روغن گل
هر یک یکنیم توله کتیرا سه ماشه و باید که هرگز آنرا بدست نساید کافت که ریش و جراحت تازه گردد و بدیر اصلاح پذیرد و سائر مراعاتی که در جشان الف
گفته آمد درینجا بکار برند که مفید ست گیلانی گوید که این دوا نافعست بگیرند موم و روغن گل و بادی سفیداب ارزیز و مرداسنگ امیزند ایضاً
هلیلهٔ زرد و مازو و پیه ماکیان و روغن گل حل کرده طلا نمایند و ایضاً سفیداب ارزیز دو درم مرداسنگ یکدرم روغن گل یک اوقیه موم دو درم موم را
در روغن گداخته ادویه آمیخته حل کنند و با پیه ماکیان استعمال نمایند و از معالجات عجیبه که قریب خوارق عادات در قروح بینی ست و لاسیما آنچه مائل بیبس مزاج
باشد و همچنین در قروح لب و در اکثر قروح بطی الاندمال که مادهٔ آن خالی از خبث و رداءت نباشد استعمال این مرهم حب السفرجل ست صفت آن بگیرند
بنفشهٔ خشک یکمثقال و در آب خوب بجوشانند پس نیک مالیده صاف کنند تا آب لعابی گردد بعده لعاب بهدانه یکمثقال و روغن گل یکمثقال و موم سفید
نیم مثقال آمیخته بپزند تا مرهم گردد استعمال نمایند شیخ میفرماید که در قروح یابسه معالجه کنند بمسوح مرتب از موم مخلوط بنصف وزن آن مغز ساق گاو
و یا بچند روغن نیلوفر یا روغن کنجد گداخته و نزد من بهتر ازان روغن گل ست خصوصاً که از زیت انفاق ساخته باشند و ایضاً مسوح روغن بنفشه
مع کتیرا و قدری لعاب اسپغول یا خطمی نافعست و ایضاً فتیله در قیروطی از روغنهای رطب و پیه بط و موم زرد و پیه ایل و پیه ماکیان و قدری عسل آلوده
سفید و در نسخهٔ جالینوس مغز ساق بقر عوض پیه ایل ست و ایضاً موم و روغن گداخته هلیلهٔ زرد و مازو آمیخته نافع و گاهی فصد رگ طرف بینی
بعد فصد سر رو و حجامت نقره و اسهال نفع بخشد و قرشی و صاحب شفاء الاسقام گویند که این همه ادویه مع اصلاح غذا و ترک لحوم و تلیین
طبیعت و تسکین ابخرهٔ حاره و منع او از صعود مثل سفرجل یا سیب یا کمثری یا بزر قطونا بشکر یا کشنیز خشک بشکر بعد طعام مناسب و گاهی
محتاج گردد بفصد سر رو و حجامت نقره اگر سبب کثرت دم باشد و باستفراغ اگر بدن ممتلی و ماده کثیر الانصباب بسوی بینی باشد از مطبوخات و ایارجات و اطریفلات

علاج قرحهٔ رطب

بعد فصد سر رو و حجامت پس سر و تنقیهٔ بدن و دماغ بمسهل و حب ایارج و قوقایا از خردل و سکنجبین بزوری و یا سنبل الطیب و سعد و قرنفل در گلاب
جوشانیده غرغره کنند و مرهم سفیده استعمال نمایند و مرداسنگ بروغن گل سوده بمالند و سفیداب و مرداسنگ و چرک نقره و سرب سوخته بسایند و
در روغن گل سائیده فتیله بدان آلوده در بینی نهادن مجربست و یا موم افزوده مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مرداسنگ یکدرم و مر یکدرم و سفیدهٔ
قلعی و موم هر یک دو درم روغن گل یک اوقیه مرهم مرتب سازند و با پیه ماکیان بمالند و پوست درخت سرس جوشانیده بآب آن قرحه را بشویند
و قطور آب سلق تنها و با زهرهٔ کلنگ و کذا فتیله بآب سلق آلوده در بینی نهادن مجرب حکیم عابد سرهندیست و اگر حضض مکی مرداسنگ بآب و یا گلاب سوده
اندرون بینی ضماد نمایند برای پختگی بینی نافع بود و در تکملهٔ هندی درین نسخه صبر هم داخل ست و یا مازو و پوست هلیلهٔ زرد با چربی مرغ و یا روغن گل
طلا نمایند و در قروح الف که مسمی بحلواست بجهت بودن مادهٔ آن دم یا اخلاط شیرین غیر شدید الحرارت که نه حریف باشد و نه مالح و آنرا قروح شهدیه و شیرینیه
و شهدیه نیز نامند تنقیهٔ دماغ حسب مقتضای حال نمایند و بقول شیخ در ابتدا روغن گل تنها یا بموم و پیه ماکیان کفایت کند و قوی تر ازان مرهم سفیده

ست وخصوصا مخلوط بلعاب بهدانه واگر اراده زیاده تجفیف باشد خبث فضه دران داخل کنند وگاهی خبث فضه تنها بروغن آس فائده میکند وهرگاه مرض اندک شدت کند این مرهم استعمال نمایند سفیداب یکرطل مرداسنگ سه وقیه خبث الرصاص سه وقیه رصاص محرق مغسول مسحوق در شراب چهار وقیه ازان مرهم سازند بروغن مورد وسرکه سوده یا پخته وهرگاه علت مزمن گردد وبسیار شدت کند مرهم باین طور سازند مرداسنگ چهار درم سداب رطب چهار درم شب دو درم بروغن آس وسرکه سوده مرهم سازند ودر نسخهٔ جرجانی واپلاقی شب هموزن مرداسنگ ست وسداب دو درم وسرکه مطروح وقویتر ازان اینست زاج سیاه وقلقند ومر هر واحد هفت جزو قلقدیس شش جزو شب یمانی زراوند مدحرج مازو توبال مس هر واحد چهار جزو کندر یکنیم جزو کوفته بیخته در سرکه یکرطل وهشت اوقیه در ظرف مس بپزند حتی که بقوام عسل آید ازان لطوخ نمایند یا بفتیله آلوده در بینی نهند ومراد از جزو درین نسخه درم ست

علاج قرحهٔ منتن وکهن

که بطول مدت یا از رطوبت منتنه بعفونت انجامد اگر زیادتی خون وغلظ او معلوم شود فصد وحجامت نمایند وبتدبیر مبرد بپردازند وآشامیدن مطبوخ عناب بشکر وغذا مزورهٔ ماش مع مغز بادام وتنقیه بمطبوخ فواکه وحب بنفشه نیز مفید ست بعده استنشاق روغن گل مضروب بآب حی العالم یا روغن نیلوفر بقدری گلاب وتبرید بینی بچهار ضماد صندلین وشیاف مامیثا وحضض بوشی گلاب وآب خرفه یا آب حی العالم کنند ومریض را شربت آلو یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر با آب انار ترش نمایند وبسویق جو وشکر ویا سرکه بزیت ومزورهٔ آب انار یا آب سیب وآلو وتوت غذا سازند وسعوط ببعضی میاه بارده مع روغن گل نمایند در روغن عفص ویا صبر بآب بارتنگ حل کرده یا عصارهٔ سوس استعمال نمایند واگر مواد بارد باشد یا در آخر اجزای لطیف مادهٔ حار تحلیل شود وکثیف او باقی ماند برای تحلیل وتجفیف خربق سفید وحرف مساوی باریک ساییده در بینی دمند وبعده بسرکهٔ انگوری قرحه را بشویند ومرمکی باریک ساییده نفوخ نمایند تا آنکه از چرک پاک شود پس ادویهٔ مجففه استعمال کنند وسعوط بعصارهٔ ایرسا نمایند ویا آب لبلاب وعسل ویا آس سوده مطبوخ بشراب کهنه ویا زرنیخ سرخ مع شحم ویا زنگار مع سرکه وعسل در بینی گذارند وگویند که در قرحهٔ کهنه مرهم ابیض باضافهٔ عسل وسرکه نافعست واگر شب یمانی سوخته زرنیخ مرمکی هریک تولهٔ زراوند اقلیمیای نقره هریک شش ماشه مازو سه ماشه روی سوخته چهار ونیم ماشه کزمازج گلنار هریک نه ماشه بورهٔ ارمنی چهار ونیم ماشه زاج سیاه وقلقطار وقلقدیس هریک شش ماشه اسرب سوخته کندر هریک نه ماشه همه را نرم کوفته بسرکه بسایند تا بقوام شهد آید وفتیله آلوده در بینی گذارند تنقیهٔ قرحه وحبس خون بینی نماید وجراحت دو ماشه قرنفل سنبل الطیب گل نسرین هریک سه ماشه صبر مر مازو هریک یکماشه مشک کافور هریک دو سرخ اقلیمیای فضه چهار سرخ کوفته بیخته فتیله بدان آلوده در بینی گذاشتن از مجربات حکیم علی شریف ست ویا سعد مازو زعفران کوفته بیخته بپیه ماکیان در روغن گل گداخته بیامیزند وبعد ازانکه بینی را بآب صابون شسته باشند بکار برند که مجربست **وبقول مسیحی** ادویهٔ مصلح قروح ردیهٔ انف مجفف ومنقی اند مثل پودینه که عصارهٔ او در بینی چکانند یا خشک کرده اندران بدمند وما بگیرند شب دو جزو زرنیخ سرخ چهار جزو مازو یکجزو روسختج یکجزو در بینی دمند بعد شستن او بشراب ریحانی ودر نسخهٔ دیگر مر دو درم عوض روسختج ست وقویتر ازان اینست که قلقدیس وقلقطار وشب وزنگار مساوی ساییده وفتیله در سرکه تر کرده درین دوا گردانیده در بینی نهند وایضا برای قروح منتنه زاج قلقطار وشب یمانی مازو توبال مس زراوند مدحرج هر واحد یکجزو کندر ثلث جمیع اجزا پس سه وقیه ازان در یک رطل آب بپزند تا بقوام عسل آید وبطریق فتیله در بینی داخل کنند **وجالینوس** گوید که چون فادزهر بقدری فلفل در آب خالص باریک بسایند وبمرات طلا نمایند بعد یاس صحت بخشد وگویند که این بارها بتجربه رسیده وایضا سعوط زنگار بعد پر کردن دهن بآب برای قروح خبیثه ونتن انف مجربست واگر آب انار ترش تنها یا با عسل بجوشانند تا غلیظ شود وفتیله بدان آلوده در بینی نهند در قرحهٔ کهنهٔ انف مجربست وچون انار ترش کوفته آب جدا کرده ثفل را بپزند تا غلیظ شود وشیاف ساخته بآب انار مسطور تر کرده در بینی دارند برای ناصور بینی نافعست وسعوط عصارهٔ جوز السرو تازه نیز نافع خولنوس ست وایضا مغز تخم تربوز مغز تخم کدو هر واحد دو جزو توتیای کرمانی مغسول صبر زرد هر یک یکجزو باریک ساییده بمسکه آمیخته استعمال کردن ناصور بینی را مجربست **شیخ** میفرماید قروحی که بسوی او مادهٔ حریفه بار دیر یا منتنه سیلان کند علاج او صعب بود واز فصد واسهال دران لابدست وبسا ست که احتیاج اسهال با یارجات کبار افتد وواجبست که مدام او را بنظرون وصابون خصوصا

صابون قسطنطنیه بشویند بعده ادویه شدید التجفیف استعمال نمایند و ازین قبیل ست که بگیرند قشور مس و قلقدیس و زرنیخ سرخ و خربق و سایده در زهره گاو ترکنند و چند روز دران خمیر کنند پس استعمال نمایند و گاهی دران حماما و مرد یود بینه و فراسیون و زعفران و شب یمانی و مازو زیاده کرده میشود و دوای دیگر مجربست و آن اینست که سعد و شب یمانی و مازو و مرمکی و زعفران و زرنیخ مساوی بگیرند و بطریق نفوخ استعمال کنند و قروح شدید الوجع را علاج کنند با سرب محرق مغسول و اسفیداج و مرداسنج و بروغن گل و موم ازان مرهم سازند و قروح بثریه را علاج بمرهم روغن گل و روغن مورد و مرداسنگ و گلاب و قدری سرکه کنند و علاج قروح ظاهره باین مرهم کنند سفیداب یک رطل مرداسنگ سه اوقیه خبث رصاص محرق سه اوقیه بشراب و روغن مورد مخلوط سازند و از ادویه مشترکه اینست که بگیرند آب انار ترش و در ظرف مسی بپزند تا که نصف بماند فتیله بدان آلوده استعمال نمایند و از اقراص اندرو خوردن نیز علاج میکنند گاهی مخلوط بشراب و گاهی بسرکه و آب بحسب مشاهده حال و از مراهم جیده مشترک النفع باکثر اقسام اینست که خبث اسرب و شراب کهنه و روغن مورد همه را باهم بسایند و بر آتش نرم گذاشته بپزند و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مس بدارند و اسرب سوخته در حکم خبث اسرب ست و عصارهٔ چقندر تنها یا مع ادویهٔ دیگر بسیار نافعست **و انطاکی** گوید که علاج قروح الف بعد تنقیه سوا الفصد در رطبین و تنقیه باقی مطلقا بخور مثل کبریت و زرنیخ در رطبین و ریختن روغنها اندر بینی در یابسین و نفخ چیزیکه مجفف و مدمل باشد مثل زنگار بروغن بنفشه و موم قیروطی ساخته باید کرد **و بدانند** که قرحهٔ الف را حکمای هند پینس نامند و انا جمود و بابرنگ شنگرف بزر البنج زعفران مساوی سرمه سا نموده ناس گرفتن و هلدی دار چلینی جاوتری لونگ بوزن برابر سایده در شهد و چندان آمیخته هر روز ماشه خوردن مفید نوشته اند و ایضا زنجبیل دار فلفل دانهٔ الایچی خرد هر واحد یکدرم قند سیاه کهنه بست و چهار درم کوفته حبها بندند و بقدر ده ماشه وقت شب میخورده باشند

بواسیر الف و اربیان و سرطان

بواسیر الف لحم زائدست که در بینی روید و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی درد و بدون سیلان رطوبت و مادهٔ این بلغمی ست و علاج این سهل ست دوم گوشت سرخ اندک صلب با حرارتی و الم و مادهٔ این دموی بود سوم تیره صلب و مادهٔ این سوداویست و گاهی این شدید الصلابة با درد شدید بود خصوصا اگر سودای محترقه باشد و علاج این صعب ست لاسیما هرگاه زرداب بد بو ازان سائل شود و گاه باشد که در بینی گوشت فزونی سرطانی پدید آید و شکل بینی فاسد کند و بسبب تمدد شدید وجع پیدا کند و تیره رنگ و سخت و غائر باشد و گمان شود که بواسیرست و آن سرطان باشد و اربیان ورم نرم عظیم الحجم شبیه بواسیر الف ست که در مجاری بینی حادث شود و باشد که قرحه گردد و زرداب و رطوبت ازوی سائل شود و این ورم را کثیر الارجل و بسفلیج نیز نامند از جهت مشابهت بما روبیان در نرمی و ملایمت و بسیاری پایهای باریک و گاه باشد که این ورم بسرطانیت گراید و سخت شود و درد کم گردد و رگهای آن موضع همه سبز شوند و کشیده گردند و در باطن پلکها کشیدگی معلوم شود و فرق میان این هر سه علت چنان کنند که بمیل غمز نمایند گوشت زائد را اگر نرم یا صلب بشکل ثولول بود و از پس امراض سر و نوازل پدید آید بواسیر باشد و اگر با وجود نرمی ورم عظیم الحجم بود و رگهای سرخ و سبز ممتلی باریک در خارج و داخل بینی محسوس شوند اربیان باشد و اگر ورم صلب بود و بعد صفای بینی پیدا شود و در اکثر بغیر سیلان رطوبت بود و قبل حدوث او در دماغ اعراض سوداوی پدید آیند و از مقدار نخود یا بندق ابتدا کند پس زیادتی پذیرد و در کام صلابت پیدا کند و خشک بود سرطان باشد و بواسیر گاه دراز گردد و معلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یا کام بیرون آید و این هنگام آنرا علق نامند و گویند که سبب بواسیر احتباس خون سوداویست در عروق داخل بینی و سبب اربیان مادهٔ ردی مائل ببلغمیت و سبب سرطان سودای محترق ست

علاج بواسیر الف

فصد سر رو کنند و زلو بچسپانند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت قفا نمایند و تبریدی که در رعاف گذشت بدهند بعد ازان بمسهل بارد و حب هلیله تنقیه نمایند و گاهی بعد فصد عوض تبرید عناب شاهتره گل سرخ بعرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده میدهند بعده منضج اصل السوس شاهتره گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی آلو بخارا جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده و بعد نضج مسهل و حب ایارج استعمال می نمایند و بقول صاحب تحفه و معادی بعد از فصد و حجامت قفا برای نضج جلاب از عناب و بنفشه و شکر بدهند و غذا مزورهٔ ماش با شیرهٔ بادام شیرین بعده مسهل مطبوخ فواکه و یا مطبوخ هلیله و حب ایارج و گاهی

ودبواسیر مزمن مع ورم ودرد گوش وچشم وسیلان آب کثیر از بینی بعد فصد سر رو تبرید بشیرهٔ عناب شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ کاہو عرق عنب الثعلب عرق گاؤزبان
شربت بنفشه داده منضج ومسهل وحب ایارج میدهند وشیاف مامیثا رسوت صندل سرخ حضض مکی بآب کشنیز سبز ضماد می نمایند بالجمله بعد از تنقیه اگر
مرض خفیف ودر ابتدا باشد ادویهٔ خفیفه ودر مزمن ادویهٔ حادهٔ قویه استعمال نمایند واز جملهٔ ادویهٔ خفیفه بقول شیخ فتیلهٔ معمول از پوست انار ست که در آب بسایند
تا مثل خمیر گردد واز ان فتیلهٔ دراز سازند ومدام در بینی دارند واین مجربست لیکن نفع او بدیر ظاهر میشود ویا فتیله از اشنان سبز سازند وبعضی مرمکی نیز داخل میکنند
وفتیله بسرکه تر کرده ودر دوا آلوده می نهند ویا فتیله بشحم حنظل ویا از جوز السرو مع قدری انجیر چند روز استعمال نمایند ویا فتیله در آب پودینه تر کرده تنها ویا بعد تر کردن
آن در آب مذکور ویا در شراب ویا در سرکه پودینه خشک سوده بران پاشیده ویا از عقید آب انارین مع پوست وشحم او کوفته ویا فتیله بعسل وگل سرخ در روزی چند بار
بتکرار بکار برند ویا نفوخ زرنیخ وقلقند در سرکه سائیده خشک کرده بعمل آرند وصاحب خلاصه گوید که اگر انار ترش درست کوفته آب آنرا در ظرف مسی باندک
ودر همان ظرف نگاهدارند وثفل او را خشک نموده باریک بسایند وبآب مذکور سرشته فتیله ساخته در بینی گذارند در مدت دراز بواسیر بینی را بی مشقت قطع کند ومثل
ادویهٔ حادهٔ دیگر از لذع ووجع وورم خالیست واگر اندک زنگار ونوشادر دران اضافه کنند بغایت قوی الاثر گردد مجربست وجرجانی وایلاقی گویند که آب او
مع ثفل نیم پخت کنند ودر طاس مسی یکروز نهند وروز دیگر ثفل او جدا کنند وباریک بسایند واز ان شیاف سازند وبآب مذکور تر کرده در بینی نهند وبعضی گویند که
شیاف مذکور خشک ساخته در آب مذکور سوده در بینی چکانند واگر وقت طبخ قدری نوشادر اندازند قویتر گردد واگر انار ترش تازه بدست نیاید پوست انار ترش
بکوبند ودر آب انار دانه بپزند وبقول مسیحی پوست انار ترش خشک کوفته بیخته بعده در آب انار ترش واندکی شهد سوده فتیله دراز ساخته داخل بینی کنند ودر اکثر اوقات
شب بدارند ویا توبال مس سائیده بشراب سرشته داخل بینی بطوخ سازند واگر زاج اخضر در سرکه سائیده در بینی صبح وشام گذارند نیز بواسیر الف را دور میکند وگویند
که آب لوف ودروغن گل ونشوق ایرسا ویا آب گندنا وقطور آب سرگین خر وکذا آب کشنیز سبز نافع بواسیر الف ست وکذا قلقند بعسل ویا قاقلی تازه در بینی
گذاشتن ومنجملهٔ ادویهٔ حادهٔ قویه اینست که زاج دو درم زنگار نیم درم سائیده بفتیله آغشته در بینی نهند واگر قویتر خواهند حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو
هر دو را خوب سائیده بران موضع بچسپانند وبالای آن مرهم زنگار نهند که همواره معمول ست واشخار وآهک را در آب سائیده ضماد کردن نیز بسیار فائده میکند
واگر بعد فصد قیفال وحجامت نقره وتنقیه بحب ایارج زنگار واشنان ومرمکی هر سه مساوی کوفته بیخته فتیله از خرقهٔ کتان باسرکه آلوده در ادویهٔ مذکوره بگردانند
ودر بینی گذارند معمول صاحب خلاصه وشفاء الاسقام وغیره ست واگر زنگار نوشادر اشخار سوده بشهد آمیزند وفتیله بدان آلوده در سوراخ بینی نهند واز گوشت
وشیر بینی پرهیز نمایند نیز مجرب بعضی اجباست ویا بقول صاحب جامع وکامل توبال نحاس وقلقدیس وقلی هر واحد یکجزو زرنیخ سرخ زنگار هر واحد نیم جزو خربق سیاه
ربع جزو سائیده فتیله بخرقهٔ کتان بشراب تر کرده باین دوا آلوده در بینی نهند ویا زاج سه درم قلقدیس مر هر یک چهار درم قلقطار سه درم شب یمانی مازو توبال مس
زراوند مدحرج هر یک دو نیم درم کندر چهار دانگ سرکه صد درم در دیگ مسی بپزند تا مثل شهد گردد بفتیله استعمال نمایند وگیلانی گوید که بگیرند قشور مس یک اوقیه
وقلقدیس هشت درم وزرنیخ سرخ نیم اوقیه وخربق سیاه ربع اوقیه وکوفته بیخته در بینی دمند که دوای جیدست منفعت او در ده روز ظاهر میشود وایضا بگیرند
پوست انار خشک دو درم قلقدیس ده درم قلقطار سه درم زہرهٔ زنگار وچماماو مرمکی وپودینه وفراسیون هر واحد چهار درم زعفران دو درم خربق یکدرم
سائیده خشک استعمال نمایند وبعضی گویند که کندر یکدرم شب مازو وقشور نحاس هر واحد چهار درم قلقدیس شش درم زاج قلقطار مر هر واحد هفت درم سرکه
یک قسط بگیرند وهمه را در دیگ مس بپزند تا بقوام عسل آید بطور فتیله بعمل آرند وشب یمانی مرمس سوخته قلقطار قلقند بیخ سوسن سفید زاج سیاه نطرون
مساوی کوفته بیخته صبح وشام در بینی دمیدن ویا بآب انار ترش ویا شراب انگوری وامثال آن سعوط کردن بغایت مجرب نوشته واگر فتیله بآب انار ترش
یا سرکهٔ انگوری یا آب پودینه یا شراب انگوری تر کنند واین داروها بران پاشیده در بینی نهند نافعتر باشد واگر فائده نشود فتیله بمیاه مذکوره تر کرده قلقدیس
وقلقطار واشخار وزنگار وزاج سیاه وشب یمانی مساوی سوده بران پاشیده در بینی نهند ویا نفوخ کنند وبهتر انست که بعد شرط یا خراشیدن موضع
این ادویه استعمال نمایند وچون پوست انار ترش چهار درم قلقدیس سه درم زرنیخ زرد خربق سیاه قلقطار هر یک دو درم کوفته بیخته بکار برند نیز گوشت

فرزونی بینی را ببرد و توبال مس و قلقدیس و زرنیخ احمر با سرکه آمیخته و فتیله آلوده در بینی نهند که کار آهن میکنند و انطاکی گوید که آنچه مجربست اینست که شب
و قلقند و زنگار و مسادی و حلتیت مثل آن همچون غبار سایده با قدری سرکه و عسل بسرشند و فتائل ساخته در بینی نهند و یا خشک در بینی دمند و دیگر ادویهٔ
حاده اکاله چون فلدفیون و جز آن دیگ هم مفید بود و اگر ازین تدابیر زائل نشود قطع نمایند و اگر بعد قطع چیزی از گوشت زاید باقی باشد ادویهٔ اکاله بر او بپوشند یا رصاص
یا اصل مجوف پر مرغ که پارچه بران پیچیده باشند طلا ساخته در بینی بگذارند تا باقی را بخورد پس بمرهم سفیده و جز آن علاج کنند و بدانند که قبل از تنقیه استعمال
ادویهٔ حاده دستکاری را کار نفرمایند که موجب افزونی مرض ست و بقول شیخ هرگاه ارادهٔ علاج بادویهٔ حاده باشد یکروز پیش از آن گوشت زائد را بجزو دو چشن
داغ نمایند بعد از آن باین ادویه دو روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضا چون علاج باسور بینی باین ادویه نمایند باید که اول بعفص یا زفت رطب اندرون
بینی طلا نمایند تا بینی از نکایت ادویهٔ حاده محفوظ ماند و جمیع ادویهٔ نافع اربیان بواسیر را نفع بخشد و گاهی احتیاج کسر قوت آن افتد و آنچه در بواسیر مقعد بیاید
مفید بود و گویند که گاهی بواسیر انف مولودی بود و آن لاعلاج ست

علاج اربیان و سرطان

در اربیان بعد فصد سر رو و حجامت و تنقیه بمسهل و حب ایارج یا مطبوخ افتیمون علویخان و حب قوقایای ایشان فتیله کرباس بمرهم زنگار آغشته در بینی نهند بعده شیافه
دم الاخوین انزروت مرداسنگ گلاب و سرکه در بینی گذارند و ایضا لعاب حلبه و سرکه و گلاب و روغن گل بمرات در بینی چکانند و بعد تنقیهٔ دماغ بحبوب و ایارجات
حضض مرمکی زوفای رطب دردی زیت مرداسنگ بلعاب حلبه یا بزرکتان سرشته طلا نموده باشند و هرگاه ورم نرم تر شود بران زلو چسپانند یا بمبضع شرط زنند
و خون برارند و صاحب ترویج گوید که جلاب بآب گاوزبان و بادرنجبویه و اصل السوس لشکر دهند و بعد نضج تنقیهٔ دماغ بایارجات و طلا بمر و عکر زیت و مرداسنگ
ببعض لعابات و بعد تلیین بشرط و تعلیق علق بعمل آرند طبری گوید که اگر این ورم غیر متقرح باشد علاجش تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون بعده تنقیهٔ سر بحب ایارج
پس غرغره بعاقرقرحا و میویزج و کف خردل و رب عنب و مانند آن ست و پرهیز از جمیع اغذیهٔ غلیظه بعمره بسوی سر بعده صورت این ورم ملاحظه نمایند پس اگر
بر حال خود باقی باشد بدانچه مذکور گردد علاج نمایند و اگر تحلیل شود و نقصان پذیرد بچیزی متعرض آن نشوند سوای علاج مذکور که بعد زمانی مع لزوم پرهیز ملتقی
تحلیل گردد و دران ایام بدوای محلل مثل مر و حضض ضماد نمایند و آنچه بر حال خود باقی ماند مر صافی نیم درم انزروت یکدرم مقل نیم درم زوفای رطب یکدرم عکر زیت
نیم درم مرداسنگ یکدرم باریک سائیده بلعاب اسپغول و لعاب حلبه بر آورده مع عکر زیت بجوشانند هرگاه غلیظ گردد ادویهٔ مسحوقه آمیزند در روز و شب
داخل و خارج بینی طلا نمایند تا آنکه ورم نرم شود و تحلیل گردد و چون بعد مسهل و فصد شرط بلیغ بعمل آورند و خون سیاه عکر از ان خارج شد پس آن بی شک
صحت یابد و اگر خون سائل از ان قیق سرخ باشد از داخل و خارج بران زلو چسپانند بعد استفراغ و پرهیز و اصلاح غذای مریض و واجبست که طبیب از شرط و زلو
در حالت امتلای بدن حذر کنند پس اگر از ضماد مذکور تحلیل نشود و نرم نگردد و بر غلظ و صلابت او باقی ماند بگیرند حرف سفید دو درم خربق دو ثلث درم طین شاموسی
که آن عروقی ست که بدان صوف میشویند یکدرم و حضض نیم درم و جمله را باریک بسایند و در حریر بیبیزند پس داخل منخرین سرکه مالیده بران این دوای خشک
طلا نمایند و همچنین بدفعات متوالیه عمل نمایند تا آنکه ورم را بخورد و ساقط کند و بعد سقوط او باین مرهم علاج کنند زیت پنجاه درم مرداسنگ ده درم مرداسنگ را
باریک سائیده در زیت آمیخته بجوشانند حتی که مجتمع گردد بعده در هاون ریخته سرکه بران چکانند و حل کنند و هر قدر که سرکه را نشف کند بران بچکانند و همچنین
سرکه چکانیده باشند و حل کنند تا آنکه سفید گردد یا قریب بسفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرهم اوفق اشیاست برای قروح مواضع غضاریف
و اگر جراحت خشک نماید باین مرهم مداوا سازند بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه و از ان قیروطی بسازند و هنوز بر آتش باشد که قدری سفیداب قلعی بران اندازند
و حرکت دهند بعده از آتش فرود آورده در صلایه ریخته آب سرد بران اندازند و حل کنند تا چرک او خارج شود و مجتمع گردد بعده آب از ان دور کرده قدری سفیدی
رقیق بیضه اندازند و حل کنند حتی که مجتمع و مخلوط گردد و اگر موضع رطب باشد و در مدتی که از ان سائل میشود رطوبت زیاده باشد در مرهم اول قدری گلنار اندکی
کنند ر زیاده کنند و اگر بحدید علاج کنند باید که دستکار ماهر باشد تا اجزای بینی از قطع محفوظ مانند و در غضروف بینی سوراخ نگردد و شیخ میفرماید که در اربیان

بهتر آنست که بدستکاری علاج کنند و این بعد کم کردن امتلا از بدن و سر باید و اگر خفیف باشد ادویهٔ قویه منجمله ادویهٔ قروح انف استعمال کنند مثل نفوخ شب یمانی و مر یک یکجزو و قلقطار دو جزو هر یک نیم جزو نفوخ نمایند یا فتیله از آن بعمل آرند و مختار جالینوس اینست که آب انار بین مع قشر و شحم آنها کوفته بگیرند واندکی جوش داده در ظرف اسرب بردارند پس ثقل او بسایند تا مثل خمیر گردد و بآبهای مذکوره تسقیه دهند بقدر لائق او بعده ازان شیافات دراز بسازند و در بینی علیل داخل کنند و بگذارند و در بعض اوقات راحت دهند و از بینی خارج کنند و درین وقت بینی و کام را بعصارهٔ مذکور طلا نمایند و برین تدبیر مواظبت کنند و این نافع قروح و بواسیرست و از منافع او آنست که الم زیاده نمیکند و بساست که از سه انار یعنی عفص نارسیده و ترش و شیرین این ترکیب تمام سازند و اگر گوشت زائد صلب باشد انار ترش را زیاده کنند و اگر کثیر الرطوبت باشد عفص را زیاده نمایند و قومی بعد از جالینوس قدری قلقطار و نوشادر و زنگار دران زیاده کرده اند و عمل او قویتر میگردد و جملهٔ ادویهٔ حاده و اکاله که در علاج بواسیر انف مذکور شد استعمال نمایند پس هرگاه از قوت ادویه ورم ظاهر شود راحت دهند تا آنکه ورم ساکن شود و بقیروطی موم و روغن گل و عسل طلا نمایند بعد ازان اعادهٔ دوای حاد کنند و همواره باین نحو عمل نمایند حتی که ساقط شود و تجربه کرده اند که هرگاه خرنوب نبطی رطب کوفته آب او بگیرند و دران صوف ترکرده در بینی داخل نمایند ابریان را بخورد و جزر السر و همین منفعت دارد و آنچه مجربست اینست که زاج سبز مثل سرمه سائیده صبح و شام در بینی دمند و بعد قطع ابریان از ادویهٔ حابس خون گل مبلول در آب بسیار سرد ست تا که غلیظ گردد سرد کرده ازان در بینی طلا نمایند و گویند که آب ثمر لوف بفتیله آلوده و کذا از انجیر خشک و برگ سرو مساوی سوده فتیله ساخته و کذا اقاقیا و زاج و زرنیخ و نوره و قلی بسرکهٔ تند چند روز در آفتاب پرورده فتیله بدان آلوده و کذا از زوفای رطب و پیه بط و موم زرد مرهم ساخته بفتیله آلوده و کذا عسل بسرکه آمیخته فتیله بدان آلوده در بینی داشتن و یا زنگار نوشادر شب بسرکهٔ تند جمع کرده در آفتاب خشک نموده باریک سائیده بدهن آب برکرده در بینی دمیدن نافع و کذا قشور نحاس و کذا انشوق قلقند هر واحد گوشت زائد و ابریان را ببرد و در سرطان بعلاج ادویهٔ حاده و قطع با آهن اصلا تعرض نکنند و مدام بران قیروطی بنهند و فصد و تنقیهٔ بدن از سودا بمعجون نجاح یا مطبوخ افتیمون و ماء الجبن و حب لاجورد در هر هفته دو سه بار همیشه نمایند و تنقیهٔ خاص دماغ بادویه که دران صبر و مصطکی و مانند آن افتد و اگر مزاج علیل احتمال نماید تنقیهٔ سر بایارج و حب قوقایا کنند بعد پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و مولد سودا نمایند و در بعضی اوقات غرغره باشیای خفیفه مثل سکنجبین و دری مری کنند و در غرغره مبالغه ننمایند و سر را از گرمی آفتاب و شدت سردی محفوظ دارند و بعض اوائل برای سرطان این موضع حقنهٔ لینه راستوده اند و باقی تدبیر آنچه در سرطان مطلق گفته خواهد شد بعمل آرند

عطاس

یعنی بسیاری عطسه و آن حرکت حامیهٔ حافظه از دماغ برای دفع خلط یا موذی دیگرست باستعانت هوای مستنشق جهت دفع از راه بینی و دهن و سبب تدریج بخاری لذاع ازان خلط و یا بسبب دیگر که منقبض گرداند دماغ را برای دفع آن و یا بسبب موذی دیگر لاذع آلات شم خواه از خارج خواه از داخل از خارج مانند غبار و دخان و بوی حار حاد مثل فلفل و تنباکو و کندش و مانند اینها و داخل نمودن فتیله در بینی و یا استعمال عطوسات و از داخل چون حرارت دماغ و سیلان رطوبت لاذعه ازان و یا انحلال ریح ازان رطوبت و یا تصاعد آن از اعضای ماتحت و یا امتلای دماغ از رطوبات پس اولا از مریض تقدم اسباب خارجیهٔ مذکوره بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد والا از سبب داخل بود و بعده اگر آثار حرارت دریافت گردد سببش حرارت دماغ باشد والا رطوبت آن و عطسه حرکتیست مر دماغ را همچون سرفه مر شش و سینه را که چون بر جرم آنها موذی وارد گردد هر یک از آنها متحرک میگردد بحرکت عطاسیه و سعالیه و کثرت عطسه در پنج جا ضرر دارد یکی در ابتدای نزله و زکام زیرا که سبب حرکت مانع نضج دوم در ابتدای تپها که بسبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ را ممتلی گرداند سوم در شخصی که دماغ او بسبب حرکت گرم شود و ماده را بجود کشد چهارم در آنجا که ماده در سینه بسیار یا خام بود مثل صاحب ذات الصدر را پنجم در شخص عادی برعاف شدید و در چهار موضع نفع دارد یکی آنجا که در سر بخار یا ریح یا ماده اندک باشد اگرچه پخته نباشد که گرانی سر دور نماید دوم آنجا که در دماغ ماده پخته باشد اگرچه غلیظ و بسیار بود که دلیل قوت دماغ است و ازینجهت کسی که موت او قریب باشد او را عطسه نیاید و اگر بمعطسات عطسه آورند و او را عطسه نیاید امید صحت او نباید داشت سوم در زنان هنگام وضع حمل که بر اخراج مولود و مشیمه یاری دهد چهارم در فواق مادی که بسبب حرکت خود آنرا منحل گرداند بالجمله عطسهٔ معتدل نشان صحت ست و افراط آن باعث

آفت و در آخر امراض دماغی عند نضج ماده دلیل خیر ست و اہل ہند گفته اند که موافق ترین اوضاع صاحب عطسه نشست است که سر خود مائل بپیش دارد برابر سینه و گردن پیچیده و دوری دیگر کرده نشاید تا عطسه درست خارج شود و ضرر لاحق نگردد و رگی یا عضله کشیده یا پیچیده نشود **علاج** منع سبب نمایند و از اشیای مانع عطاس چکانیدن روغن گل خوشبو و روغن بید در بینی و گوش ست و نوشیدن حسوی گرم منع عطاس کند و گرم کردن سر ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و انداختن روغن نیم گرم در ہر دو گوش و نهادن تکیه گرم کرده زیر گردن و شمیدن سیب و سویق و اسفنج بحری و قرص کشک و کذا خولنجان سوده در خرقه بسته نیز عطسه را باز دارد و ذکر دستان بسمات اکثر قطع عطاس کند و گویند که بوئیدن افیون نافع و سعوط آب بادروج با تخم او بالخاصیت مانع عطاس ست و سعوط آب گل خطمی با روغن گل آمیخته مفید و بشدت صبر بر عطسه و تکلف بازگردانیدن آن سود دارد و علاج کافی ست برای عطاس ضعیف و چشم و گوش و اطراف و حنک مالیدن و دہان فراخ کشادن و خشا آوردن و نظر تیز بسوی فوق و ورچیزی کردن و بر بستر غلطیدن و عضلات را بروغنهای مرطبه مالیدن خصوصاً عضل لحیتین و بناگوش و استغراق در خواب و انتباه باعث جمله مانع عطاس اند و غمز مولم باطن خنصر یا ابهام و سبابه و نزد بعضی دلک باطن خنصر و بنصر با ابهام در منع عطاس مجرب ست و گرفتن بینی و دهن از دست بقوت نیز نافع ست و احتراز از غبار و دود و دخان و آفتاب و بوئیدن چیزهای حاد لذاع و مقام در هوای ردی و غیر آن که باعث عطسه شود ضرور ست و **حکیم عابد** نوشته پیری از سادات که مبتلا باین مرض بود علاجش باین حب نمودم اصل السوس ریوند هر یک چهار درم باریک سائیده در ابکیه یکرطل پوست خشخاش جوشانیده مالیده صاف نموده پس غلیظ کرده باشند حبها بقدر نخود سازند و خشک کرده از یک حب تا چهار حب بخورند پس در یکروز زائل شد و کرده استعمال یکهفته عود نکرد و استعمال خولنجان بالخاصیت در اعطاس نافع ست و گر از ان حبها بآب مذکور سازند بهتر باشد و آنجا که کثرت عطسه از گرمی دماغ باشد تبرید دماغ و تسعیط بروغنهای سرد مثل روغن کدو و روغن بنفشه و روغن آس و تضمید سر و پیشانی باطلیه بارده و بوئیدن کشنیز سبز و صندل و استحمام بآب شیرین نیم گرم مناسب بود و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت نقره نمایند و آنچه از رطوبت دماغ باشد تنقیه دماغ بمسهل و حب ایارج نمایند بعده اگر اندک باقی ماند نشوقات و معطسات موافقه بکار برند و **بعضی** نوشته اند که اگر عطسه از قوت دماغ و ذکای حس آن باشد تدبیری که بهر صداع از ذکای حس دماغی مسطور شد بعمل آرند و اگر از رسیدن بخار گرم بمبدأ عصب یا در بطن اول باشد نخلخه از سرکه و روغن گل و آب کشنیز سبز و آب نیم ضفادع و عرق بید هر یک یک توله ساخته ببویند و یا اسفنج بحری که گل سفید سوده بران انداخته آب پاشیده باشند ببویانند و دست و پا محکم ببندند و اگر بمقدمه زکام باشد تدبیر زکام پردازند و اما بوئیدن شمامه افیون و خولنجان و گاه گل سرشو عظیم الاثر ست و همچنین سر بخور قند و زعفران داشتن **تتمه** عطسه متواتر که باطفال عارض شود اگر سببش رسیدن سردی بسر باشد باید که بادروج کوفته بیخته در بینی دمند و جلاب گرم بطفل و مرضعه دهند و گرده گوسفند یا بره بر آتش بریان نمایند و آبی که از ان سائل شود نیم گرم در بینی چکانند و ببویانند و زعفران و قند سفید کوفته بخور آن بدهند و از دارشیشعان و زعفران پارچه رنگین کرده بر سر گذارند و سر پوشیده دارند و بوئیدن چوب سلیخه تر کرده و مالیدن سر طفل بخرقه خشن نیز مفید و اگر ازین تدابیر زائل نگردد ایارج فیقرا چند شب متواتر بمرضعه بخورانند و زعفران و تخم گل سرخ و اندکی صبر بر سر پستان مرضعه مالیده در دهن طفل گذارند که بمکد و چون از ان باز آید سر طفل را نگون دارند تا آنکه لعاب بسیار از دهان او برآید و گاهی زبان طفل بخرقه خشن میگیرند و اندکی کشیده نگاه میدارند تا آنکه آب و لعاب بسیار از دهان او برآید و عطسه او زائل گردد و اگر حار یابس المزاج و قوی البنیه باشد آب نیم گرم که دران سبوس و پوست حب المحلب جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر ضعیف القوه والبنیه باشد بر سر او آب گرم نریزند که باعث ضعف قوت او میگردد بلکه هر وقت اندک اندک شربت خشخاش یا دیاقوذا که باطلا ساخته باشند بخورانند و مغز تخم خیارین و تخم خرفه مقشر هر یک سه جزو مغز بادام چهار جزو نبات برابر همه سائیده بلعاب اسبغول حبها بقدر عدس مفرطح ساخته خشک نموده دائم زیر زبان او یکحب نگاه دارند و ابن سینا گفته جهت این مرض بگیرند دو دانگ رب السوس و دو دانگ ماهی که آنرا سمک الرمل نامند و دو درم تخم سلجفاه و یا شیر مرضعه او جوشانند تا غلیظ گردد و هر صبح و شام بآن طفل را حقنه کنانند که اثر نیکو می بخشد و معالجه کبار را در اطفال چندان تاثیری نیست و مجوزه و اگر سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تپ و حرارت بود و علاجش بطریق سرسام کنند از تبرید و طلا و تمریخ سر بمبردات از عصارات مثل آب کاسنی

وکشنیز سبز وکدو تر وعنب الثعلب سبز و حی العالم و برگ کاهو وازروغنها مانند روغن گل و بنفشه وکدو و ملکه وابست که اول حجامت ساقین نمایند و بر دماغ منقویات آن مثل آبهای مذکوره نهند و هر گاه شروع تبرید نماید بر رواد ع مرخیات بیافزایند و جالینوس گوید که حجامت بر گردن طفل منع عطاس نمیکند تحمیم بهر جا که بعطسه آوردن حاجت باشد معطسات بکار برند و آن هر دوای حاد و مفتح ست مثل کندش و خربق سفید و جند بیدستر و فلفل و خردل و عاقرقرحا و دار فلفل و زنجبیل و اسطوخودوس و بندق هندی و عود صلیب و کبابه چینی و برگ خرزهره و برگ تبت و تنباکو و شونیز و گل سوسن و گل سرخ و فرفیون و سداب و ایرسا و گندم در شیر عشر تر کرده خشک نموده و خاکستر پاچک دشتی منقوع در شیر مذکور و مرزنجوش و دارشیشعان و بنادل و سمندر پیل و نوشادر و صعتر و کلجیکلی و مغز کهونگچی سفید و تخم سرس و قرنفل و خولنجان و دارچینی و فلفلمویه و نطرون مفرد و مرکب سوده سعوط و نفوخ از آن نمایند و یا بپر مرغ در بینی لصوق نمایند و یا بگیرند عاقرقرحا و مشک و سداب بری و صبر و لطوخ نمایند و بهتر آنست که محرورین ازین ادویه ببویند و در بینی نکنند و گویند که بیخ کرفس خشک و شلجم خشک کرده و بادروج و حب الغار و قسط هر واحد سوده در خرقه کتان بسته ببویند نیز محرک عطاس ست و جمیع اشیا که دماغ را دفعة گرم گرداند عطسه آورد و نظر در قرص شمس ازین قبیل ست و سعوط مصطکی و فلفل مثل غبار سائیده نیز معطس و مخرج مواد بلغمی ست و از معطسات خفیفه شمیدن افیون و شاخ بادروج و زراوند ست و بوی گل سرخ معطس محرورین ست و لطخ باطن انف بدوای معطس بهتر از نفوخ و سعوط اوست چه درین صورت از نفوذ او بسوی نفس دماغ امان نیست ✤

رض انف

یعنی کوفته شدن بینی حدوث او از ضربه یا سقطه بود و اکثر در ابتدای جذام از حدت اخلاط و فساد آن واقع شود پس آنچه از ضربه و سقطه باشد یا مسترخی شود و یا غضروف انف بشکند و جالینوس گوید که رض انف یا در استخوان او واقع شود و یا در غضروف او و یا بر هر دو و مبادرت در علاج او واجب ست و الا بعد ده روز علاج قبول نمیکند و صورت خشم و قبح منظر بخلس میگیرد و طبری گوید که چون غضروف منحل گردد و از استخوان اقصای بینی جدا شود کمتر رجوع کند یا اتصال پذیرد **علاج** اگر خفیف باشد در آن میل سطبر داخل کنند و بر داشته مستوی نمایند و صبر و مغاث و اقاقیا و مر سوده بلعاب تخم بارتنگ حل کرده بر کاغذ مالیده بر بینی بچسپانند و اگر رض شدید باشد و غضروف که دعامت بینی از آنست شکسته شود از شکستن او خوف ورم بود پس بزودی فصد سر رو کنند و تلیین طبیعت سازند و پرهیز از غذای غلیظ نمایند و بهر حفظ مزاج دماغ که گرم نشود و مؤدی بسرسام نگردد اضمده بارد بر سر استعمال کنند و بعد از امالهٔ ماده آلهٔ که مسمی بمنشال و مفتاح الرحم ست و آن شبیه بمنقاش و دهن او فراخ میباشد بدست منضغط سازند و همچنان اندر بینی در آرند پس بگذارند که منخرین منفتح شوند و انضمام زائل کنند بعده بینی را بدان بلند سازند و دست بران بمالند و بهر دو دست راست کنند حتی که بر حالت طبیعی عود نماید و ساعت زمانی امساک آن نمایند و بعد از آن پارچه بر انبوبه پیچیده و اقاقیا و مغاث بران طلا کرده اندر بینی نهند و ایضا اطلیه نافعه درین آنچه بر کسر گذارند صبر ماش مر زعفران رامک سک گل ارمنی گل رومی خطمی لادن عدس ست بآب اثل یا طرفا طلا نمایند و یا پارچه یا کاغذ بهیئت بینی قطع کنند و ادویه طلای صبر وغیره که مسطور شد طلا نموده بر بینی بچسپانند و سه روز بگذارند بعده باهستگی جدا کرده اعاده همین ضماد نمایند و اگر بینی قائم نشود در منخرین دو چوب مثل پر دو صفحه بینی ساخته و بر هر دو جانب آنها سریشم آلوده نهند و بالای آن پارچه مذکور بچسپانند و در هر سه روز بر آرند و اعادهٔ او نمایند تا آنکه علت زائل شود و آنچه بسبب جذام باشد علاجش علاج جذام ست

جفاف انف

سبب خشکی بینی یا حرارت مفرط ست چنانچه در حمیات محرقه افتد و یا یبوست شدید در دماغ چنانچه در مالیخولیا میباشد و یا در همه بدن چنانچه در اواخر تپ دق عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندک در خیشوم بچسپد و خشک گردد و تشخیص هر سه نوع چنان نمایند که دریافت کنند اگر تپ محرقه یا دق موجود بود سببش حرارت یا یبوست باشد و اگر اجتماع خلط در بینی معلوم شود سببش خلط لزج باشد **علاج** نافع ترین چیزها در آن ادهان و عصارات بارد رطب مثل روغن نیلوفر و روغن کدو و آب کدو و آب تربوز و آب نیلوفر و لعاب اسبغول و بهدانه و خطمی ست و کذلک مغز ساق البقر و ایل وغیره و استحمام نیز مفید بود و یا روغن بنفشه یا کدو در بینی چکانند و روغن بمالند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغنهای مذکور حل کرده سعوط نمایند و تبرید با شربه و سعوطات بالعبه و البان و ادهان و اضمده و امثال آن

یارده که در علاج امراض دماغی حار و حرآن مسطور شد استعمال کنند و لزوم حمام نمایند و صندل و گلاب و کافور ببویند و خیار و تربز خورند و در یبس ادهان مذکوره بدرون کافور بکار برند و ایضا روغن بادام یا شیر دختران یا شیر خر در بینی بچکانیدن و شیر از پستان بر پیشانی دوشیدن و دیگر ادویهٔ مرطبه بکار بردن نافع بود و انچه جالینوس گفته و حکیم عابد نیز در هر دو قسم تجربه نموده طلای پیشانی و مقدم سر آب خرفه مضروب بروغن بادام و روغن کدو و سعوط آنست و آنکه از خلط لزج بود بعد تلیین خلط بتقطیر روغنهای مرطبهٔ مذکوره و البان و العبه و شرب مرطبات تنقیهٔ ماده از بدن و دماغ بمسهل و حب هلیله و قرص بنفشه و غراغر و عطوسات و نشوقات و نطولات نمایند و مداومت اطریفل کشنیزی مفید بود و جالینوس گوید که جملهٔ ادویهٔ سعه که در بحث خشم مذکور شد مفید این قسم ست و حکیم علی گوید که درین نوع اول بآب گرم استنشاق نمایند بعده بروغن بنفشه یا بادام یا نیلوفر یا روغن گل بعد از آن طعام بخورند و اگر آن شوربا باشد اولی ست ✤

حکهٔ الف

سبب خارش بینی صعود بخارات حادهٔ لذاعه از مادهٔ حریفهٔ مجتمعه در بطون دماغ یا در محل دیگر ست و احتباس آن در بینی و در زکام و در دیدان بینی و بثور و قرحهٔ بینی و در ابتدای رعاف و جدری نیز عارض شود پس تشخیص این اسباب چنین باید کرد که اگر آثار زکام یا دود یا بثور یا جدری یافته شود سببش همان باشد و اگر سرخی چهره بود و مریض را پیش چشم همچون جهیدن برق محسوس گردد مقدمهٔ رعاف باشد و اگر دفعةً پیدا شود و بسرعت زائل گردد و اکثر وقت شمیدن هوای سرد حادث شود سببش صعود بخارات باشد علاج در ابخره بعد تعدیل مزاج بماکول و مشروب و تنقیهٔ بدن و دماغ از مادهٔ بخار تدهین الف بروغنها و سعوطات نمایند و بهر تقویت دماغ صندل و گلاب و کافور در روغن گل ببویند و برای منع ابخره سفوف کشنیز و اطریفل کشنیزی خورند و حب الآس را خاصیت عجیب ست در استیصال ابخرهٔ حار مطلقا و از اشیای مبخره اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یا امری دیگر مانع از تنقیهٔ بالغ باشد نقوع مشمش بنوشانند که تنقیه برفق و تبدیل مزاج اعضا نماید و بقول ابن حنین خولان لطوخا و فتیلةً نیز نافع حکهٔ الف ست و گویند که اول رگ قیفال زنند و بفاصلهٔ سه چهار روز رگ ارنبه کشایند و بعد یکهفته تنقیهٔ دماغ و بدن بحب بنفشه و مطبوخ هلیلهٔ زرد فواکی علویخان و یا آلو با شربت ورد مکرر الملیلجی نمایند و بعده جهت منع بخارات و تقویت معده و دماغ اطریفل کشنیز دهند و غذاهای کم بخار و سرد خورانند و بروغن گل و یا دام برابر چرب نمایند و در مقدمهٔ رعاف فصد سر رو کنند و انچه در بحث رعاف از اغذیه و ادویه مسطور شد بکار برند و در زکام و دود و بثور و قرحه و جدری علاج آنها نمایند و گویند که در حکاک منخرین اطفال سرکه یکدو مرتبه بمالند و اگر از ین زائل نگردد نوشادر در سرکه حل نموده بملایمت بسان بمالند و اگر ازین هم زوال نپذیرد و مستحکم باشد سر سوزن را اندک داغ دهند و در برند که از ان قدر بنشیند پس بران سرکه بمالند

حرقت الف

هرگاه مزاج منخرین از حالت طبیعی برگردد و سوء مزاج حار در وی اثر کند سوزش عارض شود علاج پارچه بگلاب و صندل آلوده بر بینی گذارند و در روغن گل بآب حی العالم یا روغن نیلوفر یا گلاب استنشاق نمایند و روغن کدو و شیر دختران و امثال آن سعوط فرمایند و صندل و گلاب و نیلوفر و کافور ببویند و گیلانی گوید که گاهی در منخرین نوعی از سوء مزاج حار در غایت حرارت حادث شود باقی از شرح و طبری گوید علتی ست که در بینی ظاهر شود و از ان در چشم اثر اند و انسان را از ان حالت صعب بهم رسد و آنست که می یابد انسان در بینی خود عند استنشاق هوای بارد حرقت لذاع که تا دماغ او برسد و اشک آورد و اکثر این حالت بدون استنشاق هوای سرد یافته می شود و حدوث این علت دلالت میکند بر بخارات حارهٔ لذاعه که از ماده اخلاط حریفهٔ لذاعه در بطون دماغ متحلل میگردد و چون این بخارات رد میشوند در بینی محتقن میگردند و احراق شدید پیدا میکنند و هر که را از کاه سوزش کنند و از جریان فضول رقیق حاد که در ابتدای زکام جاری میشوند بسوزند سببش آنست که مثل این اخلاط در بطون دماغ مجتمع میباشد مسام سر بسردی و غیره مسند شوند و بخارات منعکس گردند از منخرین جاری میشوند و بآن چیزی از ان اخلاط حریفهٔ حاده مختلط میگردد و پیدا می کنند و شرح این برای آن کردم که این سبب در هر دو موضع یاد دارند و علاج این تعدیل مزاج بدن بماکول و مشروب ست و قصد تنقیه اگر قوت احتمال استفراغ و زمانه مساعدت نماید و اگر مریض ضعیف القوة یا زمانه مانع از تنقیهٔ بالغ باشد نقوع مشمش بنوشانند و در اخر

این اخلاط ملذاعه چربیفه باشند بیفزایند پس این تقوع استفراغ ادبتدریج می‌نماید و تبدیل مزاج اعضای او میکنند و اصحاب سوءمزاج حار دماغ و کبد استعمال آن بنمایند و تغیر مزاج میکنند امر اصل استسقاء شده

احتباس شئی در انف

یعنی بند شدن چیزی در مجرای بینی علاج اول بروغنها و قدری موم بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند پس ادویه معطسه که در آخر بحث عطاس مسطور شد در بینی دمند و هنگام عطسه آمدن دهان و منخر صحیح بند نمایند و عطسه گیرند تا آن چیز بیرون افتد و یا بآله مناسب برآرند و بدانند که اکثر هنگام تناول طعام سهوا یا عطسه یا حرکتی دیگر بطفل عارض شود و بدین سبب چیزی که در دهن باشد از طریق حنک در مجرای بینی برآید و تعفن پذیرد و برنجاند و توحش و بدخوابی و ضعف اشتها و زردی رنگ و نحافت بدن ظاهر شود و باشد که تب خفیف لازم گردد و تنفس از جانب بینی بی اسباب نزله و زکام موقوف شود و هر ساعت دست خود بدانجانب ببرد و بمالد و تدبیرش همانست که مسطور شد و اگر ازین تدبیر بر نیاید طفل را بر پشت بخوابانند و دهن او را بدست گرفته دهان خود در او منفذ بینی مسدود او گذاشته بقوت بدمند و عقب آن بلا فاصله در منفذ مخالف آن که مفتوح است از آن قوی‌تر دمند تا بزور نفس آن چیز خارج گردد و گاه سبب آن یبس خیاشیم طفل میباشد و علاجش چکانیدن شیر مرضعه و یا ادهان مناسبه است و تدهین و ترطیب یا فوخ او بادهان مرطبه مناسبه و پاک نمودن بینی او همیشه

سده خیشوم

و آن چیزی محتبس در داخل اوست حتی که شئی نافذ را از حلق بسوی بینی یا از بینی بسوی حلق منع نماید و سبب این یا خلط لزج است و یا لحم نابت و یا خشکی رشیه و از نشان این سده است که غنه در آواز پیدا میکند حتی که منع می‌نماید فضله نفخ را از دخول خیشوم پس طنینی کائن از آن حادث میگردد علاج در خلطی بعد از نضج بمنضج بلغم و تنقیه بمسهل و حبوب و ایارجات از عدس مقشر یک درم جند بیدستر نیم درم افیون زعفران مشک هر واحد یک قیراط مرنیم درم حبها سازند و با آب زنجبیل رطب سوده سعوط نمایند و هرچه برای خشم سدی مسطور شد بکار برند و اگر از لحم زائد باشد علاجش مذکور شد و بسیار باشد که بعمل دستکاری و خرط بینی از میل حاد بانف که تا آن جرد ممکن باشد احتیاج می افتد پس مدام جرد نمایند تا آنکه پاک گردد و اگر کفایت نکند آنچه در بحث بواسیر گذشت بعمل آرند و اگر از خشکی رشیه باشد علاج قرحه یابس نمایند و گیلانی گوید باقی از شرح و سده بینی که با طفال از رطوبت غلیظه متولد از شیر غلیظ عارض شود علاجش اصلاح شیر مرضعه و پرهیز او از اغذیه مغلظه و ریختن آب گرم بر سر طفل و انکباب بخار آن و مالیدن سر او بنجره خشن است و قبل ازین تدابیر عطسه آوردن و بر سر او روغن مالیدن جائز نیست

خنان

و آن مرضی است که بینی را عارض میشود و از آن در آواز انسان خنخنه ظاهر میگردد و بسبب او کلام متبین نمیشود و این غیر غنه معروفست گویند که سببش ورم لوزتین و یا لهات است ولیکن بیشتر از خون و صفرا افتد و علامتش اینست که کلام مفهوم نشود و چون آب بنوشد از راه بینی بیرون آید و خنانیت بسیار بود و چشمها سرخ پر از اشک برخاسته باشد با دردسر شدید و یا خفیف علاج اول در هر دو نوع رگ سر رو کشایند و از آب کشنیز سبز و مکوه و کاسنی و کاهو تنها و یا حضض حل کرده غرغره نمایند و اگر این چیزها بسهم نرسد شیره آنها گرفته یا نقوع یا مطبوخ ساخته بکار برند و پوست انار ولایتی و مازو و نمک اندرانی برابر سوده بانگشت شهادت آلوده بر ورم رسانند در روزی ده دوازده بار و یا نوشادر و حنای خشک و پوست انار ولایتی هر یک سه ماشه بدستور بکار برند و مازو با آب حنا یا انار خام جوشش کرده غرغره نمایند که نفع عظیم دارد و اگر ازین تدبیر صحت نشود مسهل صفرا البعل ارند از اعلی یا اسفل و عطسه آوردن نیز نفع عظیم دارد و تدبیر خفیف از بواسیر انف بکار برند و بقول جالینوس از معالجات او آنست که مازو مسحوق را در آب انار شیرین چندانکه بجوشانند بجوشانند جذب شود بعده خشک کنند و نصف او کندر و از زروت آمیزند و مرتبه دیگر آب انار کدران مازو جوشانیده باشند بسرشند و بطریق سعوط و غرغره چند روز استعمال نمایند و العصا بموم و روغن در بینی بچکانند و تا به شدن آن مرهم استعمال کنند و اگر این مرض از بودن سوراخ در کام بسبب مرض آتشک یا نزله حاد عارض شود علاجش در امراض حنک خواهد آمد

[حاشیه: نمک اندرانی — سرشته آلوده — سبب خشکی عارض شود و یا یبوست باشد — که و با آب تر بمالند و اگر حرکت]

دیدان انف

جنبش رطوبت متعفنه در مقدم دماغ است نشانش حکه در مقدم دماغ در بعض اوقات است و خروج او در مخاط علاج بعد نضج ماده تنقیه بمسهل بعد

واپارجات و معطسات مثل کندش و شونیز کنند و تناول اشیای مرطبه ترک نمایند و بادویهٔ قاتل کرم مثل شیح و قسط و مرو ممنیل و آب برگ شفتالو سعوط نمایند و برگ شفتالو سائیده در بینی ایام متوالی نفوخ کردن مجرب ست و بالجمله هرچه در علاج صداع دودی و کرم گوش مسطور شد بعمل آرند *

انتفاخ الف

گاه در بینی اطفال انتفاخ بحدی عارض میشود که غلیظ و سطبر میگردد و وجع می نماید و طفل بی آرام و سکون میباشد **علاج** ملاحظه نمایند اگر دران چیزی شبیه بغدهٔ صلب باشد در علاج آن تساهل ننمایند چه اکثر بورم کثیر الارجل منجر میگردد و پس باید که مرضعه را پرهیز و اصلاح غذا و شیر او نمایند و اگر حاجت استفراغ باشد تنقیه سازند و در منخرین طفل بقدر یکحبه خردل سوده در پنبه پیچیده بگذارند تا آنکه آن را بخراشد بعده علاج ادبیرهم نمایند و اگر بسبب صلابت احتیاج خراش او و تحدید باشد بآهن بخراشند

انقباض الف

گاه انقباض و کشیدگی در منخرین اطفال عارض گردد و چون تنفس نمایند بهم آیند و اکثر این مرض از فساد مزاج دماغ ایشان بهم میرسد **علاج** شیر مرضعه بر سر طفل قطور نمایند و شیر تازه دوشیده منجمد بالفعل بر سر او گذارند و برگ اسپغول بالای آن بگذارند و در بینی او روغن بنفشه چکانند و سر او را بآبیکه دران خشخاش جوشانیده باشند بشویند و مرضعهٔ او ماء الشعیر دهند و پرهیز از اغذیهٔ غیر موافقه حاره فرمایند

تمت

خاتمة الطبع سپاس بیقیاس بحضرت حکیم مطلق و شافی انواع اسقام و منت قدسی اساس بدرگاه مسبب الاسباب دافع امراض و مزیل آلام که از چار مجلد ضخیم کتاب بعدیل و سفر فقید المثیل خاص در فن معالجات حاوی اقوال اکابر اطبای ثقات مغنی از اسفار سلف تفضل و احسان مطلبان خلف نسخهٔ کیمیای مجسم مسمی باکسیر اعظم از افادات متطبب یگانهٔ زمان حاذق یکتای دوران رئیس کشور طبابت مقنن قانون حذاقت تذکار حکمای متقدمین زبدهٔ اطبای متاخرین که نام نامی و اسم سامی جناب ایشان زیب دائرهٔ عنوانست جلد اول از امراض راس تا امراض الف در سی و چهار جز کسری کم کاغذ تقطیع کلان باهتمام امیدوار رحمت ایزد منان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافتهٔ خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان برد الله مضجعهما و اسکنهما فی روضة الرضوان در اوائل ربیع الاول ختمه الله بحصول الامنیة والاکمل سنه ۱۲۰۳ هجری در مطبع مشهور نزدیک و دور یعنی مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید و هر یک از سه جلد باقی تا ایندم چار چار جز مطبوع شده باقی هم قریب تر مرتب و طیار می شوند

محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان حنفی نعمانی

وجه ختم بر خاتمه

برای رفع اشتباه شائقان درین که کتاب هذا مطبوع مطبع نظامی ست یا غیر مهر و دستخط صاحب مطبع در آخر ثبت نموده شد

اشتهار

چونکه این کتاب حسب مراد قانون بیستم ۱۸۶۷ع داخل رجسٹر سرکار است لهذا آگاه کرده می آید که بلا اجازت مالک مطبع هر که این کتاب را طبع نماید ماخوذ دیوانی خواهد شد

صحتنامہ جلد اول کتاب اکسیر اعظم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۱۲	فنجدی	خجندی
ایضاً	۱۳	سمنانی	سمسانی
ایضاً	۱۹	مصطفوی	ومصطفوی
۶	۲۵	سزاروار	سزاوار
ایضاً	۲۸	براںکہ	بہرآنکہ
ایضاً	۲۹	اسحال	اسہال
۷	۴	زرب	ذرب
ایضاً	۹	گرمجلس	گرمی لمس
ایضاً	۱۰	سرخی	وسرخی
ایضاً	۱۱	مزاج	ومزاج
ایضاً	۱۴	ودموی	دموی
ایضاً	۲۰	وسببش	سببش
۹	۴	مثل انکہ	ومثل انکہ
ایضاً	۷	اغذیہ مرض	اغذیہ مرضی
ایضاً	۱۲و۱۳	بحسب مرض	بحسب مرضی
ایضاً	۲۴	اغذیہ مرض	اغذیہ مرضی
ایضاً	۲۸	در تغذیہ مرض	در تغذیہ مرضی
۱۱	۲۹	سد	سدد
۱۲	۱۵	ملاست	ملاست
۱۴	۲۳	ماشا	حاشا
ایضاً	۲۴	اضماد	اخماد
۱۸	۱۵	بنابرانکہ	نہ بہرآنکہ
۲۶	۱۱	گندر	کدر
۳۲	۱۱	دیگردلالت	دیگر ودلالت
۳۴	۱۹	ازقوای مصور	ازقوت مصورہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۶	۱۴	سبب آن	کہ سبب آن
۴۵	۹	روا	روای
ایضاً	۱۱	وبرودت	برودت
ایضاً	۲۵	خردن	خردل
۵۰	۱۱	بنگ	نبک
ایضاً	۱۴	بنگ	نبک
ایضاً	۱۵	نطوخ	لطوخ
۵۲	۱۳	برفوف	برنوف
۵۴	۲۰	خصی لبان	حصی لبان
۵۵	۱۴	وسقطہ	وسقطی
ایضاً	۲۶	متقلع	منقلع
۵۶	۱	وبشراب	بشراب
۶۶	۱۴	متخلل	متخلخل
ایضاً	۲۶	سرکروہ	سروکردہ
۶۷	۲۸	سگ	سک
۷۰	۴	بدشکال	برشکال
۷۲	۱۸	بعرق	وبرگ غار بعرق
۷۳	۱۷	وشیح	وشیح سوسن
۷۶	۳	درصداع	درصداع [illegible]
۸۰	۱	مکث	مکث صبر
ایضاً	ایضاً	فعل او صبر	فعل او
۹۵	۷	نضیج	نضیج یابد
۹۷	۲۱	بلیون	ہلیون
ایضا	۲۴	برگ خار	برگ غار
۹۸	۶	جوزبوا	ہیل بوا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹۹	۱۷	ربع وخارجی	ربع خارجی
۱۰۴	۶	مرہافق تر	موافق تر
ایضاً	۱۸	یبسی	صدع یبسی
ایضاً	۲۹	حصن الخضرا	حبۃ الخضرا
۱۰۷	۱۳	ازقرابادین	درقرابادین
۱۰۹	۲۷	بکنید	نکنند
۱۱۰	۲۷	ناصیہ	ناحیہ
۱۳۹	۲۸	ابع	ربع
ایضاً	۲۹	عریض	عریضی
۱۴۶	۱۷	ہیجان	ہیمان
۱۵۱	۱۶	وجع	وضع
۱۶۱	۲	طلای قرص	طلای نرم
ایضاً	۱۹	قوبا	قوما
۱۶۴	۱۹	واندکی	اندکی
۱۷۴	۲۲	تشنویش	وتشنویش
ایضاً	۲۷	فراموش	وفراموش
۱۸۸	۲۲	ہیجان	ہیمان
۱۸۹	۲۲	ہیجان	ہیمان
ایضاً	۲۴	شبابی مزاج	شباب ومزاج
۱۹۲	۱	صندل سفید	صندل ابیض
۲۰۳	۲۵	وغم ودہم	دغم وہم
۲۱۰	۲۴	ولونید	وگویند
۲۲۶	۶	دربلب	درباب
ایضاً	۱۶	محبوب	ومحبوب او
۲۲۷	۸	ازلہ	ازالہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۲۷	۱۷	بصفرار بلغم	بصفراوبلغم
۲۳۴	۲۸	وتضمین	وتضمید
۲۴۱	۳	خوب	خواب
ایضاً	۲۰	مدد حمیان	درد حمیان
۲۴۵	۱۶	گل حریف	گل حلیف
۲۴۶	۲۲	تان فطیر	نان فطیر
۲۵۳	۲۱	میشود	میسود
۲۵۴	۱۷	خرفہ	قرفہ
۲۵۸	۱۹	داول	دراول
ایضاً	۲۱	قروح	قروح
۲۵۹	۱۰	دخال	بادخال
ایضاً	۱۱	نیزنفست	نیزنافعست
ایضاً	۲۹	آتش	آبش
۲۶۳	۷	نشود	شود
۲۷۵	۲۰	اضماد	اخماد
۲۷۶	۱۵	غترات	فترات
۲۷۸	۸	تربد	تبرید
۲۷۹	۱۴	ورد بارزو	درد بازو
ایضاً	۲۱	شرور	شیرہ
۲۸۸	۲۴	مذکورشد	مذکورشد [illegible]
۲۹۰	۵	بالسویہ	بادویہ
۲۹۲	۱۷	لابیہ	نائبہ
۳۰۴	۸	زبرو	ابرو
۳۱۰	۲۸	شنبلہدت	شنبلید
۳۱۱	۲۷	بجکہنک	بجہلہنگ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۱۲	۹	اعلی است	اولی است	۳۶۸	۹	فلفل سیاه	فلفل سیاه [illegible]	۴۱۳	۱۹	درطلب	دررحب	۴۶۱	۳	ساجرای	دراجرای
۳۱۳	۴	جاوشیر	بادروشیر	۳۷۱	۵	وزن است	وزن	۴۲۳	۱۱	مخمورچشم	صمورچشم	۴۸۴	۴۴	مبسوی	پس سیوی
۳۱۴	۲۴	مشوش	مشوش قطع	۳۷۹	۹	خریف	حریف	۴۲۴	۸	مشیمیادو	مشیمیه بود	۴۹۷	۶	خناق	خنان
۳۱۸	۲	پچش	تچش	〃	۷	برلی	برنی	۴۳۰	۱۹	حادثا	حادث	۵۰۰	۲۹	وعدمزاج	سوءمزاج
۳۲۲	۲۷	مزاج گه	مزاج آله	۳۸۲	۱۵	ریم مفید	ریم سفید	۴۳۱	۲۷	بشیاف اصفر	اکتحال بشیاف اصفر	۵۰۲	۲۸	شقیقه	باشقیقه
۳۲۴	۱	ویابعده	وباجده	ایضاً	۱۹	عروق کبیره	عروق کثیر	۴۳۲	۷	جاسیه	جاورسیه	۵۰۵	۴	لطوخات	لطوخاتی
۳۲۹	۱۶	رقیق	دقیق	۳۹۲	۶	خون اند	خون زائد	۴۳۳	۲۸	درشمس	وحرشمس	۵۱۴	۵	خرما	خراما
۳۳۴	۲۹	دربراہی	ازبراہی	۳۹۶	۲۷	درشرح	درشرح او نمیند	۴۳۴	۱۴	شد	شدید	۵۲۴	۳	صورت	صوت
۳۴۴	۱۲	زاایراد	ازایراد	۴۰۵	۲۶	قابل	مایل	۴۴۴	۲۹	حسن	جفن	۵۲۷	۱۳	درطب	وتلهب
۳۴۵	۱۰	وبادی	مبالح	۴۰۷	۹	شیوط	شبوط	۴۴۵	۱۵	صبیان	صبان	ایضاً	ایضاً	حب	حب افرنجیه
۳۵۰	۱۹	اردطرفه	آثار طرفه	۴۰۸	۱	تاچهارروز	تاچهل روز	۴۴۶	۱۸	تبقدم	وتبقدم	۵۳۳	۱۶	تنمایند	نمایند
۳۵۲	۹	بیدبره	بیدپره	ایضاً	۷	بهنکوٹ	هنگوت	۴۴۷	۸	دثبات	انبات	۵۳۴	۱۵	معطلات	معطسات
۳۶۱	۲۸	خشاوکشنیز	خشاوکشنیز	ایضاً	۹	ترلی	نرلی	۴۴۸	۲۷	نقلب	منقلب	۵۳۵	۳	نمیکنند	میکنند
۳۶۷	۱۲	این مانند	این را مر	۴۱۲	۱۹	تقرر	تضرر	۴۵۹	۵	بنوعی مسطور	بنوعی که مسطور	تمت			